کتابخانه مجلس شورای ملی

کتاب حبیب السیر فی اخبار افراد البشر جلد سوم

مؤلف خواندمیر (غیاث الدین بن همام الدین)

موضوع

شمارهٔ قفسه ۱۳۹۶۸

شمارهٔ ثبت کتاب ۸۷۱۵۳

۱۰۷۱۴

۱۰۳۱۰

خطی - فهرست شده

۱۳۹۶۸

بازرسی شد ۳۷-۶

بازدید شد ۱۳۸۵

کتابخانه مجلس شورای ملی
کتاب حبیب السیر فی اخبار افراد البشر جلد سوم
مؤلف خواندمیر (غیاث الدین بن همام الدین)
موضوع
شماره قفسه ۱۳۹۶۸
شماره ثبت کتاب ۸۷۱۵۳
۱۰۷۱۴ - ن
۱۰۳۱۰
بازرسی شد ۳۷ - ۶
بازدید شد ۱۳۸۵
خطی - فهرست شده ۱۳۹۶۸

خطی - فهرست شد
۲۹۶۸

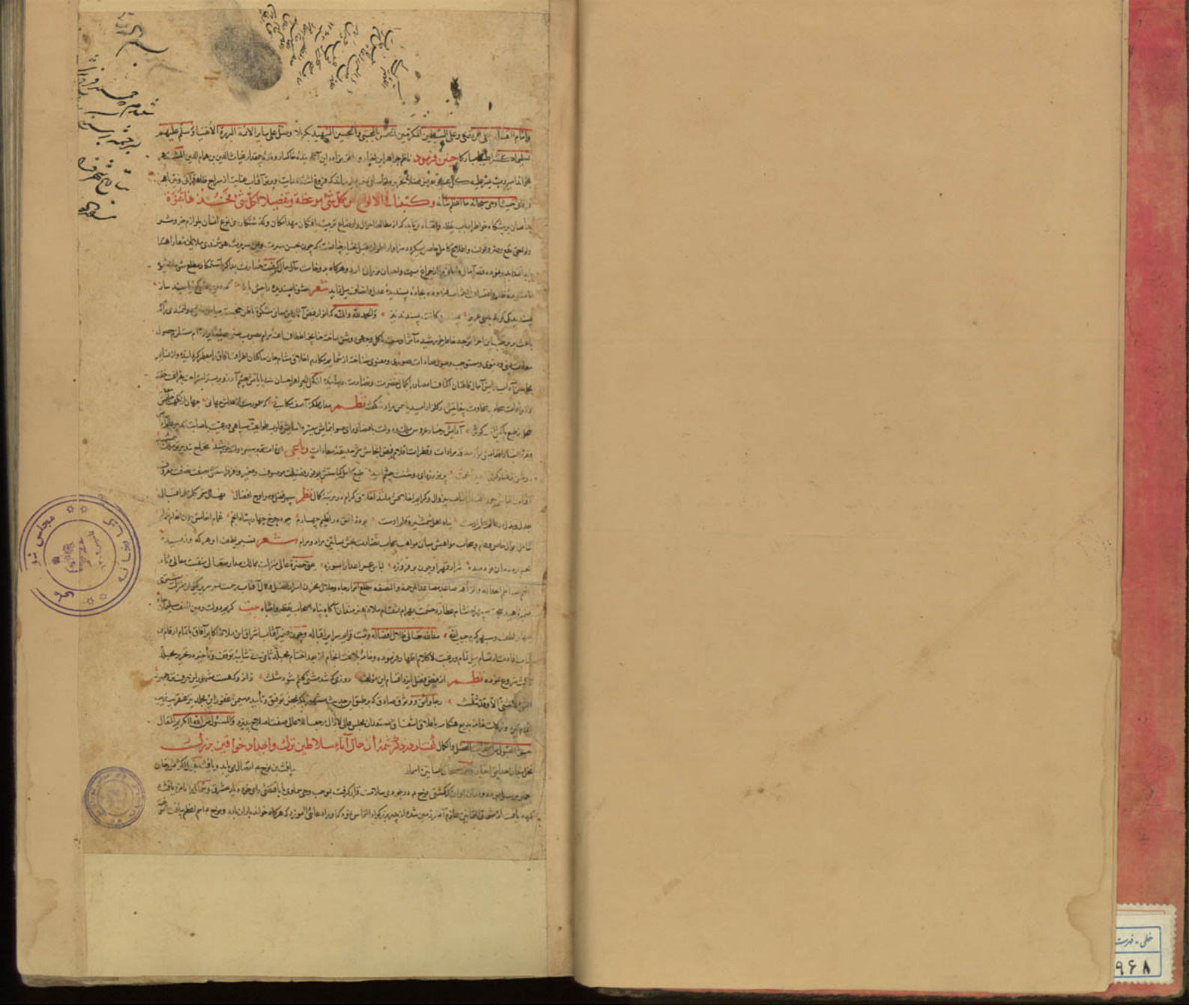

مجلس شورای ملی
کتابخانه
خلی ۰ فهرست
۹۶۸

وایضا آن اسم را بر سکه نقش فرموده بدیار زانی اشت و بافت بالهدی و عمل بجانب مشرق و ممالک آفاقه مطیعه تحت اسمجهان سالی گشت و سر بیکر
بدیار آورده و هرگاه بایران بخواست بوسیله آن سران محاسن عنایات الهی و فیضان بی اندازه و اعراب آن سنک با جمر الطرف بجهان سنک بوده و کرکان
جنه تاش کرکنید و حالا نیز سنک بوده در میان مغولان و اوزبکان بسیار رشته و سیان بایران بجاوز القصیر جون اولاد و احفاد باقی مانده شد تا زمان
تا بایار دار القرار ملقب الی نموده و دیوانی که اشرف الصنایع المتاخرین مولانا شرف الدین علی یزدی و مدت مدید مفتخر بسر مرقوم بخامه مشکین شمار نموده
از دولت بسر آورد کار ساخته بدین ترتیب نزد حضرت صاحب قران سعید چنکاری کرده کیا کیا نوکر نوشته بایج و بعنوان که مولف جامع الحکایات و
تقریر نموده باقی مانده و بسر بوده و سر بیکر او خلع سدسان و غزنا و داشته اند و چون بافت وفات یافت پسر بزرگتر تش ترک کو او بافت
اغلان کوینده قایم مقام پدر شد و ترک بغایت عاقل بوده اند و مؤدب و فرزانه بوده و در سبب آنکه آنرا سیلورک نامی بکشد و جشنها کرده
سر و کرم داشت علم القاب برافراشت و بخشایش بجوب و کیاه خانه ساخت و آنرا مراجع خرکاه پرداخت و از بیوت حیوانات قیاس و ساخته
و دیوان بیت لوانم صفات بجا آورده و بافت اغلان اول ملوک ترکست همچنانکه کوبرت نخستین سلاطین فرنکست و او اتابع پسر بود الحق ترک
بکی بخارا اغلان و قبیل که بعضی از ست آخرین بعوند تغیر کرده و هر روزی به شکارگاه خطام بجنی بود ناکاه اغلان از دستی بیفتاد و زمین بکی بود آنرا
شوشتند و تا آن لقب زاید خان و او را بجایت خوش آمد بنیاران رسم ملک نظام بدیار بود اما حزبروافت بعد از فوت پدر و کاران ملی بر تاکه
رسم رو با مکرکین و از پوست نان بود و بخش اختراع کرد و اولاد او تنع بنو بعلی کرده و در مغارها کوه عسل یافتند و آنرا اهل الخند مقلا چون
بعذاب کثرت اولاد و احفاد که بشمار شد بجانب دیار روس که بجوار بزرگ رفته القاس و صنی که بجهة خود عمارت بود و روست بدیر سنه اسلق و
بنا داده از خرد و کلانی بزیر بوت خلیه و موافق مدعای خود جواب نشینه بنا بر زبان ایشان بخارا و اقع شد و صحالیه مهم کشت و در آن وقت اقلیم
علم القاب بجهة شدت هوا در زمین خانها ساخت و ساکن شدند در قصه الخطا سطور است که نوع صقلاب اسیری دهی آمد و مقا
و صنع بی بدیار بخارا و بکرفت صقلاب آنرا زنده اشیه بجهتی سکان شکاری پرورش داده و چون بزیت شد مانند کلاب بر روه بر بیت روس
بغایت بی تدبیر و بیم بر عزیز رسید ان اختراع نمی سنک چین که او را سنج بر کوند صفت مکر و تزویر اصناف است و دکان بایلغار
علم القاب برافراشت و دیوانی که در مقعد مقلوب امر سطور است سنک اسیری بود و عزنام و قایع چشم عزکه بدون اقوام مقلد الاعلی آن سر بیدان
و تقریر او بلغت جامع الحکایات ساقا سطور کشت غیر سر بواسطه بافت بود و بلقاق و مورخان بیان عزوافت اغلان بسبب سنک بخارا و روز
زیرا که آن سنک بخارا نیست بافت بدست القاء بوده و چون ترک آنرا طلب فرمود غیر حجری شاهد هدیه تا ترجمه آنرا مقرر ساخت و دیوان
ایجد کاه ترک بیان محتاج سند هر چند بدن سنک را وسیله کرده اند ملت فطرت بدان بنا بر بلاحرم بر بکر مطلع نشد ترک سر بر سنج و چون محاسن
خوشه صبا اغلاق القاء و ولد بزرگتر عزنام مغول نام و دران جلد بقتل رسید و هنوز نزاع و خصومت میان اولاد ایشان باقیست اما چین بر بافت
در مرو سکونت حالا بطرف چین در آن سرزمین است ساکن کشت و او بوقت طبع و حدت ذهن موصوف بوده و صوص بکری و تماشا و اقع جامه ملوک
اختراع نموده و بر پیشی کرم پیله حاصل نموده اکثر صناعات کرنا اکنون در میان مردم چین متعارف ان مخترعات است و چین را این صنا
فرزند کی مستعد بوده ساچین نام و ساچین در میان حیات پدر شهری ساخته بلیغ خود موسوم کرد اند و رسم بر بر بود بر بر ستار ساچین
ابدو و شنان از نام او حاصل کرده کاری بعیش و نشاط شکار بسیل بسیار داشت و در بجاقی که حالا شهر بخارا است علم القاب برافراشت
و او را دو پسر بود بلغار و بخاری پیشتی مورد و سنجاب بخاری بدست آورد و چون این بافت دو بیت و چهل سال عمر یافت عنان عزیمت بسوی
عالم عقبی تافت و پسرش الخند خان قایم مقام کشت اطلخ خان باد شاه عدالت آثار هنسته الطوار بوده و بر قواعد و رسوم پدر چیزی افزوده
و بعدالت کوکبرس رسید امر سلطنت نامه و دیب ماتوی قوزبعض بوده عزلت کزید سوی بیت و جاه و جلال
و ماتوی بزرگ را کوینده و دیب ماتوی ملکی بزرگ فلان افزاریه و در وقت عزیمت عالم آخرت پسر بزرگ بجای سلطنت نشست و سلطنت
کیولی خان بعد از فوت پدر مدتی بر سریر خانی نشست و در آخر عمر بسر حد الخند خان ولی عهد کرد و بیست سفر بیت

الاخوخان باد شاه عدالت شعار و افراحسان بوده و با یام دولت او ان الشکر کثرت تعت عزو کشته از طریق سنه تیر انحراف جستند و دکر
و صلات اقاقا و الجوخانه در بنان حیات و جهانبانی و بر پیرملک سکو ملکست یکی با تاتار و دیکر با مغول اسم کرده و چون این پسران بسن
و تمیز رسیدند الخند ملک را بر میان تقسیم نموده و تاتار و مغول پس از فوت پدر هر یک در ولایت خود بدار ملکی صاحب و رعیت مشغول شدند و
طبقه تاتار هشت عدد سر بسر و سردی نشستند بر نحو چه اول تاتار خان الخند خان دوم بوقا خان بن تاتار سوم طغرخان بن بوقا
چهارم ایسل خان بن طغرخان ششم اردو خان بن ایسل هفتم باید خان بن اردو خان و باید پادشاه عالیشان
و در ایام دولت پسر مغولان لشکر کشیده با منصب میان قوم تاتار و مغول منازعت رو نموده و سوینج خان که آخرین ملوک تاتار است در میان سلطنت
تاره عداوت بین الجانبین بر تاتار و ترکست که دیکر کتاب صاحب الطفانه بذیرفت اما طبقه اول شعر بوده اند و مغولان تقرر از الدر بعد
که فصلند و نخستین این طبقه بوده و او را این دعای جهانبیر کرامت فرموده قراخان و آدر خان و کرخان و آدم خان و چون معوطان از جهان کذران جهان
کوه پسر بزرگتر تش و جشت بر سلطنت آورده ذکر قراخان چون قراخان در حالات بزرگسار جهانیان شد و قرار بعد و دو کوه که
آنرا الاق و کرانی کوکشند جهة بودیت میلانی و قشلاق تعین نموده و در ایام دولت او مغولان و دکر و شرک بر بیت خلوص کردند که اکر پسر جهانان جهانبیر
مدموم اجتاب نمودی البته تیغ ناجهانبانی بدیر کشته شدی و قراخان را در زمان ایلک پسری و دیعه آمد بغایت خوب صورت و آن طفل شیار
پستان مادر در دهان کرفت و هر شب مادر ترش و خراب میدید که طفل را وی بمکشد اما در تا تو بجایت نیاید که وی من شیر تا لغزی و آن
خاتون چون از خوف شوهر بخلاف ایمان نتوانست آورد در نهان سلیمان شد آنکاه کرد لشت پستانش بمکید و مدت آن زمان رسم مغولان چنان بود که پاکان
از خوف و زنا بمکشت شادی و نام می نهادند و پس از آن کان پسر کمالست قراخان جشنی ترتیب کرده با حضار اشراف و اعیان و نامآوران و بر سیل
بر زبان آورد که این فرزند مایکسا الکی رسید او را چه نام نهیم آن ولد اخر طبقه فتح دیار سیرچ کفت نام من اوغوز است بیت یکی ما الطفل آمد
که باید نهاد او را اوغوز نام من و صاحب آن از تعفن سیچ شده نام او برهان و قرار دادند و بعد از آنکه اوغوز بسن بلوغ رسید و مغول خود را دخترکه
با او وصال از دواج کشید و میان او و اوغوز زعان و آن دختر بواسطه مخالفت و مذهب موافقت است نداد و قراخان دختر دیکر او خاتون آن
عقد در نمود و اوغوز با این مکر زنان کجا می شنید و بنا واسطه القات مکر و دران ایام نوبق اوغوز از شکار بازکشته کفت تو پدر خاتون کرم سینی
افتاد و خرش بر دهان کیزنان کجا می شنید و بنا او را در ملک خود طلبید و کفت اکر تو جفا ایمان آوری ترا معتقد نموده و او را بر آن جان و سر
بر شنید زن کشت و خشی چنین داد در زیر لب بالحق که در نیا نمود چون شوم آن تو پنجم سر از حکم و زبان تو و اوغوز از بنده اجابت حاصل نموده
آن عقد در خطبه نمود و در میان ایشان انس عظیم و وقع یافت خواتین دیکر شک بردند و در روزی که اوغوز زعان شکار رفته بود کفت خیار تو
و اوغوز خاتون را چون قراخان رسانیدند و قراخان تا سماع این حدیث برداشت و ابو تمیم از سیاه سنوجه صید کاه کشت و زن مومنه سر بر خود
شوهر نهاد و از توجه بدیر و اخر آکاه ساخت و اوغوز مستعد کار زار شد و چون قراخان بشکارگاه رسید بعد از وقوع محاربه و دلیر بهادر
و مردم او جنان از خلق از نشانه اوغوز خان تابع شاهی بر نهاد جیات بعضی از خلافت اغوز خان با شاق بعضی در خارا و تو
خان پادشاه عالیشان کالیسا و خاقان نافذ فرمان الند جناب بوده و حال حالی از اسلام منور و مبسوط ملک کل الدهر چه حق تعالی
بیشتر ذات شریفش در میان قبایل تلمسان حشیده در ملک بیج و رای جوانمایش پیوسته مقصود بر رعایت اهل و حشم شعر
جهان کرم بود و بحر بجا نکارا دین و او و بیج لقا زار کفش تازه صبا زیجه زمانش تیغ سپهر کوه و اوغوز خاتون ایام سلطنت
با اعلام و افراد و دیکر خالفان بخاصات و اولان دست داده و رجیع مسالک نظر فرو نضرت اخت اسی افتاد ابو الطف نبد و وی طبقات اسان
کشاد و قامت مغولستان و ترکستان را مرقند و بخارا مفتوح ساخت و دیوانی از الیه امور صور کرده در بلاد ایران نیز لیاست اهل ایران
و آنرا القاب کر بر اقوام مغول تا غایت اعلاق و بنا بد اوغوز خان اختراع کرده و مدت هفتاد و سه سال دولت و اقبال و ذکا
لوازم جهانبانی بجا آورده و اولاد ذکور او اوغوز خان هشت بر بوده اند و از الجند دو نفر باد شاهی نموده اند ذکر القاب اوغوز خان اولاد باتیج

خود را بآن سلاله زمین و وصیتی کند بسان اولاد اجداد نوید و ریحان اوان که اوغز زنان با انجام خود در مقام خلاف
و نزاع بود بعضی از اقربای ایشان از مخالفان و در بی حسد بودی پیوسته و اوغز زنان آنجماعت را بغیر نفاق و اذیت که معنوی این لفظ خلاف خواهد در مقدمه مقدمه
مسطور است بهم پیوسته است و بلیکه بجهد بستن و بیکی از مبارک که اوغز زنان بر اصحاب طیان ظفر یافته غنیمت بسیار گرفت حاکم از لشکریان
جهة نقل غنایم و متعلق باو صاحب خود که بر زین ساخته و اوغز ایشان اطلب تمامی که اینند زیرا که نکاکه و زنا فاحشی کوبند در رضه الصفا
مسطور است که در وقتی که اوغز خان را بر اب بدای که اهل ملاحیان ترکستان بود عادات و اطلع شده خان شکست یافت و در وی صیب فرار نهاد در میان
دو رود خانه زده آمده ضعیف حاصل که سوی هر یک انجنک کشته شده بود در میان دجلی بجوف و منع جلو بود و سر بلا و اوغز زانی حال بیرون یافته بر
عورت ترجم کرده آن پسر انعز زندی قول بر بوده « فجای نام نهاد و لفظ فجای از قوی صحت استسقای و بیرف و تقوی و رنت میان نوی گوینده **نظم**
کنون قوم فجای ابر سر « شمار نمان نسل آن پسر » و اوغز خان بعد از نیو اقعد بهذه سال بایت بدای غالب کرده بیع لوازم انتقام تقدیر رسانید
و در آن زمان که اوغز خان از ایران بتوران مراجعت فرموده هولاو کال بر رودت بود و پیوسته برف و باریدن بیاران معنی از سپاهیان و تعصب او و
ما تکبار مرکب خاص هلاکو بیوفتاد کرده و چون اوغز خان رجالا تجاهت حاجج بالفنا ایشان از قار لنق انیت نهاد یعنی جدا و ندوف و در رقعه و ظفر نامه
مذکور است که نوی اوغز خان را جهة تحریر معنی بالمال آقا علی سافت فرموده و حکم نوکه از نکه کرایش همچو کلمات نورد و دانای راه از سکوه سپاه
فرزندی تولد گشت و آن تصغیر داسب فقدان فوت قدرت رشا رفوت شد لاجرم سپاهی توقف کرده ناکاه شغالی بدید کنند و وی حرکت و
آن تحریر چو جهات شغال الناخته تقدیر از دوازده سند و کباب ساخته تن خود را تا خوره و شدید بیاورد **شعر** بدین کار بکشند و آرمید
اوغز چون بخت عنقا علی ایشان رسید « بجید و کشا کمی بکه زن » بزاید چرا باز ماند زمن « مراد و اجلی خواند شاه زمان » که نعش ایشی کاهی زمان
اما در تاریخ یکی از فاضل نهان پادشاه عالیکان شافع سلطان که بنا بنا و بیرزا الغ بیک کورکان نوشته است بنظر این ذره احقر در آمده که خلج در اصل
لخج بوده و زیرا که چون اوغز خان بر کیفیت واقعه مذکوره مطلع شد کفت که قالیج چو جهان کرسند و نشند و لفظ قالیج تا بر کثرت استعمال بلوغان خلج بدل
یافت و در رضه الصفا مذکور است که در خلج یا تحصیل اصل و بلد در رضه الصفا مسطور است که جد از تولد و تناسل اولاد و احفاد اوغز خان بر بیست و چهار
طبقه منقسب کشته معنی از ایشان که در ولایت ماوراء النهر و خراسان متوطن شدند تا بر اقتضای اب و هوا که بسبب شیانه تعالی اشکال الفعال
ایشان از صرافت ترکیب بیکدیگر بدور آمده مرد آن طایفه را کمان کنند یعنی رکنا مانند و از سنه جمال الدین عرب که در سلک علما و اخبار شغل مرقوم
داده در ظفر نامه و بسام میرزا اسکندر میرزا احمد شیخ بن امیر تیمور کورکان تالیف نموده منقولست که ترکمان قوم علیه الله و ترکمان نسبت فرای نمازه
و سیاق کلام معتمد مر ظفر نامه دلالت بران دارد که ترکمان طایفه را کوینده که از اصل مسلمان بن لخت بدید آمدند زیرا که در آن حضرت بحاجه مرتبه شد
و اغوز بن سلجوق مسطور است که از نوه باز که بعزاز در ان خاک قتل رسید کینه میان ترکمان و ترکمانان با قیمت و اصل در عداوت حالی علت که
چون اوغز خان از تسخیر جهانشاران توران فراغت و بوبت اصل خود باز کشته بر سنده و لشکر بر و حشر و از و حشی پادشاه ترکیب
و بر سر و خاکی بدین و رعایت بدرک نصب نموده **نظم** دز زجر کرد که در طی الارض « فرمان فرمان زمانه و ارض » و فای جهان کان و اشراف
و اعیان و امرا و سرداران طوی طلبیده بر ولیمه مقدمه طفر تاسه توسان کوسفند و نهصد سر جاه بان کشت و فرخوان شراب و قیز
و سایر اسباب جشن و سور و لهو و سرور در میان اوطوی و اخراج شیره کرده تا طعام و شراب در ان نهاده و در ان طوی اوغز و اولاد انجا خود را
نوازش نموده مقدمی مناصب و مراتب ایشان بر داخت و هر یک از اعیانیت خاص اختصاص داده ساهی و سر فراز ساخت کوینده نوبتی اولاد اوغز خان
در شکار کاه کاوی و سه بر زمین افتاد و آنها را بیش بیش مرده و اوغز کار را بسیر بیرکه کرد کاوی و بیلد و زنام داشتند و زانی است و ایشان
کار را بسیار مقیم ساخت بتاریخ بوده و طلب کشند و تیر قاریه بیرکه جاه که کوشک و تاق و تنکر موسوم بودند بخشید و در اخبار ایشان از اوج
لغه دارد و تو دو نکان مرسه بوده قی از او حوی لبند و تو دو زیر که کار نکم پادشاه دهند و تیر الجی کوینده و اوغز نوه و ان جنس هین کاهان بیرکه
داشته و بعیت نوده که دست راست لشکر که اعراب آن ایمن ساند و آن که بر اطراف متعلق بود و زیاند و دست چپ که بجنب میسره و ترکیب اعراب

عبارت

عبارت از انست مفوض باد حوی بود و اعتبار بلغت عهد در باو اولاد نوز و سیه مخصوص کرده اینده فرمود که فرزند خان او جوبی تابع ایشان باشند و
چون اوغز خان از شاران و صبا با فرج بالی حاصل که و سلطنت جاری را بدیده و نوه و روی مملکت ایشی او **ذکر قوم جامر بن اوغز خان**
کن لغت ترکیه مراد و تقاست و آقاب و ملک خان بعد از فوت اوغز خان و اطراف بلاد ترکستان تا نهر سیاهی و بیت را در سایر عدل
و انصاف و بناء لطف و انصاف جاری او و بموجب استصواب و نزیه چون از فواجر ستر و کاستا و اوغز خان را در میان مادران و برادران کان
تقسیم نوه و جهة هر یک منصب مناسب تعیین فرموده و تعالی ایشان از مقر ساخت و بین تدبیر آن در نزد صافی خیر بیان آنه و طایفه تاجاه و تحت
و موت مؤکد و منوط کشته در محالی طوی و محل کشیدن شیلان هر یک موجود ساز و خود را بیاسانند و بجای نشین خود نشاخت بودند
و در نیو اسطه سالهای بسیار طریق موافقت و بیان اولاد اهوز مرعی بوده و الم سلطنت آن خاندان قرنهای فراوان استمرار یافت و چون کی خان مدت
هشتاد سال اقبال کذرانیده از ملال ایلک بکر لقا کرده **ای خان** ای و ماه لغت ترکیه مؤنث اره و ماهجه رایت کشور کشا و آقای جهان صبا
غروب آفتاب حیات و برادش کی خان و نوه عدالت و مخاری و سپاهی در جنت الماخت و جند کاه در بین سعادت و کامرانی جهانبانی و کرده بهیکام چون
اعلا طیبی و رعالم جاودانی نزد ساخت **ذکر بیلدو خان بن ای خان** رکان ستاره بیلدو و کوینده و اخراج بلد و زنجیا کوفت بدیه پیش
بدیه انزجف رسیده جند کاه بعد از آبا و اجداد پادشاه بوده و آخر الامر او نوه ملک باسیق القاقوه **سکلی خان** سکلی بسیار عهد و قایم مقام
بدیه و در زمان دولت بدستور اسلاف و خبر پیش و بیان رعیت سلوک و نمود **تکر خان** تکر لغت ترکیه مراد و نیا و دایت و کشتی و لغت
تکر خان بعد از فوت سکلی خان در بحر مراد و مراجا دی کشته چون کرسی رسید امر سلطنت با بر پیر جوه الجان مفوض کرده اینده خوه کوشه غرب
شاف و تبارک ساخات مشغول کرده بید **الجان** عاصد تو بین فرمود و تو در اسوخ خان که سلطنت قوم تاتار تعلق بوی بسلطنت
موافقت کرده با الجان مخالفت نمود **کذار دهیان شست یافی الجان از تو بر زیدوز و فرار پیر شاه در صلوکه**
باوز کن تو بن عیشان لاحت نشان و بیکجهان مصالحت بیان آورده اند که بعد از فوت اوغز خان مدت هزار سال اولاد انجا و او
بدولت و اقبال کذرانیدند آنکاه سپاه سنکار بقضای عادت بخبر مرسل اقاب سلطنت ایشان از مرحد زوال بدانید و تو بن قرون بر الجان غلبه کرده
اکثر ذریت و نوه را بیخ کنه راند کفت با نوا آنکه چون تو بر بلاد ماوراء النهر و ترکستان استیلا یافت با سوخ خان تاتار متفق بعنان معنی
عاریه الجان تافت و بعد از نکاتیه قرمین و همجان بعاریه جنک و شین تو در سوخ بای مکر و فریب کردن سپاه و بر آنجی بسکر الجان منزل کرده
و روز دیکر بکاه بر مغولان تاخت رایت نهضت بر افراخته و الجان را مغلوب ساخته در کشتی و کوشش و قتل و خونریزی بر بنیاد ساخته
عنان از قیان بن الجان و بسر حال او نکر و دو و هر جلال ایشان منقضی از تقوم زنده ماند و او چهار کرخو دار در میان کشتکان افکند چون
در امید راسبان باد رفتار سوار شدند و راه کریز پیش کرفتند و بهکام مرید بن صبح موصلی رسیدند که کوه امنوه بر اطراف و جوانب ایشان محیط بود
و بکرام صعب بشش ثابت و از جلو آنجبال **شعر** یکو که مید کر چون باره « تو کوئی که بود از فلک پاره » بر و نیز جدا آوره جان
در و شش تاب و علقه چون جان « و آنجا کار عوار رحمت و مشقت بسیار بر قلد آنجبل رانده و آن طایفه مرغ اری بیدند مستقر جشن و شکار
و انجاری افتد سخون با تما رحلت آثار و تخجیر و سایر جلوه زبان شکاری و اطراف و جوانب ایشان بشمار بود لاجرم هیا انجا حلوا قاست انداخته
و در [illegible] زیرا که تو نی کمند بعنی که تند الفضر قیان و نکر و معدی و ارکه تو بن بسر برده از اصل ایشان خلقی با معدود و در وجود آمد بود
قبایل از ذریت قیان بودند موسوم بقبایات کشتند و تو نی از صلب نکو زیبا شدند مر لکین خواندند **ذکر خروج قوم قبایات و تاتار بن قیص**
تاییدند خاطیر اشراف موجهان جنین آورده اند که چون کثرت قوم قبایات و در لکین بر بیند رسید که از کفه تو بن الجا ایشان نماند هکی
بران داشتند که از انجا بیرون آیند و در سازند آبا و اجداد توطن نمایند و طلا آکه سکن ایشان کوهی بود که معدن آهن بود و آنجا بعد از تاملی الله
هیدر سیار جع آورده و اکشت فراوان بآن منضم ساخته ارجوم کردند نهضت در ترجیب آورده و آتش در ان هیزم بهاز ده مهاد داده بسیدند
چو آتش زیاد الله در تاب « دو کرشیم و حالت آهن چو آب » و بدین تقریر معنی آن که و الکاخته را پیما ساخته و از آنکه تو بن خوانند

وبجانب دیار مغول شتافته وطن اصلی خود را بضرب شمشیر و خنجر از تصرف آنقوم بیرون آورده ساکن شد تا آنکه جماعتی که در بیرون
از کشور قون بودند خبر داد اهل مغولان که آمده بدیشان رسیدند و حاجب جلب شرف الدین مذکوره بود بدست مغولان در طرف شرق استراباد
دور از آن هفت هشت راه است پیوسته سر جدال و غوغای آن مضل بزمین الغور و خمالیش ملحق اراضی قمر فرو سکای و جوجی مشتمل بود
تت رقوت آنجماعت و اکثر اوقات گوشت شکاری بوده و اسیران ایشان بدست سباع و بجا بود العلوم عند الله المنعم المکرم **ذکر سلطان علاء الدین**
بن سکلی خواجه ثم جذ الانقواست و بیان آنکه الانقو را صورت حمل عید طرانق واقع شد مونکان نبیره سکلی
ستخیران احوال تاریک و تراشیده چنین آورده اند که بعد از خروج قوم قیات و در یکی از آنکه قون سلطنت مغولان بر یلدوز خان بن سکلی خواجه بود
کار اصل قیان بود قرار گرفت و اوصفت شوکت و تعظیم اتصاف داشت و محسن کبد بر اولوس اعوه کرده اید و نزد مغول اصحاب کبر خانات صحیح باشد
بنسب خود در ایلدوز خان رسانده و نسب چنگیز خان و امیر تیمور کورکان بدو می پیوندد نبیره یلدوز خانست ترکی الانقو ترکی که در مقدمه مطلع ماه مسطور
دختر خوجه بود و از وابن الانقو اختری بود در غایت حسن و جمال و نهایت عفت و کمال **نظم** نه دختر اختری از برج خانی
کرامی گوهری از درج خانی ۞ و آن عفیفه خود رشید لقا در اوایل حال سلطان زاده واج بسر تخت خویش و بودن بیان که دران اوان حاکم مغولان بود انتظام
واقع از آن شوهر و بیره در حجره آمد بلکه ای و بکلمای و جوجی و بودن بیان وفات یافت الانقو بسر و انقیاد و انوس و بدر و پیش اولاد اجداد اشفاق نمود دران
اثنا شبی آن بانوی ماه سیما چهار پسر استراحت نهاده بود بیکاگاه بنزدیکی از روزنه خرگاه در آمد و گاه و ده هان او فرو رفت و بدا و اسطه ان صفت حالی
شد **بیت** حکایت مریم که شنوی ۞ الا نقوا همان بگروی ۞ و قوم چون اطلاع بر بطن حزانیدند زبان طعن و تشنیع بر الانقو اداز کرده بود جواب
عفت آب کار و اصول عقول را بجع ساخته و باب براءة مخرج مشرا از بجد و خاطر بر کذشته بود تحان فرموده گفت اگر حمل انوز من باد نجی آید چنین شان
در خرگاه سن سر بدید تا حقیقت مرتفع کرده و جمعی از اشراف مغول چند شبانروز در کرد خرگاه او مترصد بودند آنکه این امر بسر شاهد
نمایند بدیدند که نوری از بالای خرگاه در می آید و بیرون میرود آنگاه صدق مقال آن مستور را بسند بدیهه الکاشف سر ناحیه انتهاء و دش و آشکارا
کشته بگویان و عیب جویان ع زبان رکام خاموشی کشیدند ۞ و الانقو از آن نور موعود السرور بسر خود رشید مشغول در وجود آمد کی بلوغ تمیق
نام نهاد و قوم قفین از نسل او پیدا شدند و دیگر را سوسم بسوسن سلجی کرده اند و قایل بالحیوت بودی مسوسد و سیم را نوجه نام کرد و جمع
خاندان مغولستان از نسل او بعد خبر دادند و اولاد انحاد این سه را کمیدم و کان از نوجه بیالدا بیرون خواند و ایشان را در کرتین اقوام مغول اند **ذکر**
بوزنجر خان چون بوزنجر الانقو بعد از سید اتحاق اشراف و اعیان تحت شایف را بوجه خود مشرف کرده اید و آوا بو سلمه روزی معاصر بود
و صدق بلوازم عدل و انصاف قیام می نمود و چون از دنیا رحلت کرده و پسر بیادگار گذاشت یکی قاجولی جد هشتم چنگیز خان و قراجار و نایت و دیگری قاجولی
فرزندی داشت بر ماچین نام **بوقا خان** ظاهر مقام پدر بجای بود و در وقت رحلت ولایت عهد را بر پسر خود دوتن نقوص نبود **دوقز**
بوقا خان از مهمان کنان بسر سلطنت قرار گرفت طریقه مرضیه عدل و احسان شایع کرده اید و او را خاتونی بود بغایت عاقل مسئولین نام و اینده چون
مسئولین را از دو نبین بدیر کرامت فرزند و پس از فوت و دو نبین آن شیر نر بالا کرده هیچ آنرا نوش اکی میکشند ساکن شد هشت بر تربیت اولاد
مصروف داشت و در لطایف و احکام و مواثق بسیار سعی آمد دران اثنا هشتاد کوران که هر کدام را بعاز دار بود نداز قوم حلاتی که از جمله قبایل
مرکلین بودند و در روز خانه کلوران اقامت داشتند از مرو جشاکه مرزان شده تر ملک بیوت مسئولین ساکن گشتند و با رکهی از زمین برکلی
و مسئولین اشارة الزین امراض امتلاکت **نظم** کمند اکار کرا بی من ۞ که هستند هر زنده ای من ۞ بیرشت هر که کمان کند ۞ بر و نشاط اشت کی
چو بر خند کرد بیدیشان ۞ حکو نبود حال کرانشان ۞ و حاتیران بجهه فرصت جستند رشته حیات مسئولین از هم کسستند آنگاه سر ابو اولاد ترکیه
از آن نیز کشت کشته هست ۞ و بسر هم مسئولین که کاید و نام داشت و نافوت بخر اسکاری یکی از دختر جوشیان بیش بسر هم خوش ماچین رفته بود چون
ماچین از فوت شیخ حاتیر و فوت یافت الهی بیش کلاته زمان ایشان فرستاده با رخواست بلیغ نمود و آنجماعت در مقام اعتذار آمده گفتند ما در تصدیق
استصواب ما بوقوع انجامیده و بعضا کسی را از آن حالیه که خون مسئولین و اولاد او را بخیر بود بقتل رسانیدند و عیال و اطفال ایشان را اسیر کرده

لاهور که مادر چنگیز خان آنست سر

نزد قید و زنساده و قاید و بعد از ملاقات با ایشان داغ عبودیت بر جبین آنجماعت نهاده تمهید بساط عیش و عشرت مشغول شد **قاید و خان**
پسل و تابع مذکور و اخوال سطور و مساعی جمیله ماچین مرد بالی و الوس خود شده و بالیم دولت و اقبال اندوخته و از آن اجلو نام
نهاد و آب آنجو و قری و قصبات معمور ساخت و ابدی خلق قاید و خان از سر ایشان داشت با سیفر که جد حکمه خان و قراجار و نایت و جد تکو بالجوت
از نسل او پیدا شد و بعد از جمله که قبیل انجوت بوی منسوبند و جوزکو را پسر بود و سر و قد فرزندی داشت موسوم بجیقا و جیقا و بالیم
جوانی بیست ساله شاهد اوراجش اتال خان زدند و اتال خان و نبود تا شاهزاده را بر آن تیغ آهنین و خنجر جبین خود خدمت **بیت** خاش عرین خود بر دیده
کر سعار فولاد را بیش خت ۞ و چون ایام حیات قاید و خان بغایت انجامید پسر اسن از ایشان و تخت سلطنت نشست **بایسنغر** بعد از آنکه مدت
با مرایات بر داخت پسر خود تومنه را بسیار عهد و ده کرده و بنا قرار آخوت منزل ساخت **تومنه خان** تومنه پادشاه عالیشان و ملک خداوند
از ملک ترکستان و مغولستان که هشت اضافه ملک موروث و نبوه و اولاد و سکو حد داشت از یکی هفت پسر و دو دختر آمد و از دیگری دو پسر یکی کوسیله
و از قماماتی یکی بالیسل نام بوده و دیگری قاجولی و قیل بعد پسر چنگیز خانست و قاجولی بدیهشتم امیر تیمور کورکان **نهاد در بیان احوال تومنه خان**
تومنه خان قاجولی بادشاه بزرگ و در تعبیر آنجواب در کشت مقدمه مرقوم کشته که قاجولی جهاد بود و بیان حالت و مسبب
در حالت و قیام مشاهده و نبوه که سر ستاره متفاوت یکی را بجب قبل طلوع کرده و لوح کرفته غروب نموده و نوبت چهارم کوکبی غایت و نوار هم بجب و
طالع شد که اطالت را سوزد که و اند و از آن ستاره هر یک بر تو بر ملکی اماخت و چون آن کوکب نوار اوبجنت نموده اطراف جهان
همچنان روشن بود و بعد از آنکه خواب را دید لحظه تامل کرد و بعد از خواب بهت و حیران مشاهده نمود که بیان او هفت اختری بر دو طالع کشته خارج شد
و در کرت هشتم کوکبی بر ایشان طلوع فرموده و اطراف عالم را نورانی ساخت و از چند ستاره بدید آمدند و هر یک بر حظه بر تو اخاطه چون ستاره
بر ایشان غروب کرد شعاع ایشان همچنان نورانی بودند آنگاه قاجولی بهاد بیدار شد و بدید که صبح صادق دمیده و هوا بخطه تومنه خان رفته بنا بر تو
آن و خواب کشاد و تومنه از استماع آن وقایع مستبع و مسرور کشته بلحضار قبل و نماده و زبان الهام بیان تعبیر آنخواب بها کرد این ساخته کشته خوب
دلالت بر آن کند که از نسل تو مرتب سریر سریر خالی نشیند و بعد از آن هم از اولاد ایشی و مسند پادشاهی قرار کیرد چنین مورد عالم
و لاد جهان را بر زنان خود تخت تابید و چون از خان کسی مستان فوت شد صدق سلطنت در میان اولاد اخفاد تر نماند و مدد نوا خواره و بیم
آنست که از فرزندان قاجولی هفت نفر بدین تقدیر حکومت کنند و یکی از اولاد که در بنه هشت تر باشد بجهاکیر فی شفا فوده و بیشتر مالک سیکی
تحت تصرف رایه و اولاد او زنان باشد که هر یک والی و لایتی کرده اند و چون تومنه خان از عقبه باز بود اخت براه دران باشارت پدر عالیشان بایکی
عهد و پیمان در میان آورده اند که سریر خالی بر قبل اولاد او بطنا بعد بطن مسلم باشد و قاجولی و زیارت او با امارت و لشکر کشی قیام نماید
و در بین ایشان بیشتر اکی کرده تعالی تومنه خان رسانیدند و چون تومنه خان عالم را بدرود کرد بمقتضی عهد نامه کرده قبل بر تخت سلطنت متمکن
قبل خان ملقب الجخان بود بعدتی و بعث بود و الجخان بصفت تصفت و رأفت و رحمت بخلافت و بخاوت اتصاف داشت و در جهان عدالت
و انبقت از امثال و اقران میان و مسئولین سنوه بنا بر آن خان **شاعر** چنان خواست کز راه مهر و وفا ۞ میانشان بوده و سنی و صفا
و تمهید بساط محبت و اتحاد در الجخه الهی فرستاده و استدعا حضور نمود و قبل خان را در حضور قاجولی را قایم مقام کرد ایلدو خمای و بیت
و الشان تعظیم و تبجیل و اقیام نموده بترتیب مجلس بزم اشارت کرده و دران طوی با قبل خان شراب خورده و چون قبل الاکو زهره شراب کشیدی
اندیشید هر زمان از محبت بر خواسته بکار دروی که دران تر دیکی بود سرفت و سر ماب فرو برده و بیشه کرده باز بمجلس سر آمد و شراب
می کشاید و مردی که حقیقت آنحال پیدا نشد متعجب شدند که کسی با چنین قوت شراب خورده و زاج بود که اینهمه شراب خورده دست نشود
و بعد از چند روز از مصدر بت قبل خان در وقتی که دست و قبل مسکوب بود از دست ادبی واقع شد و الشان از این بیم متوسی و خشم شده کینه او در
کرفت و چون از خواب مستی قبل بیدار شد از غایت ندامت و پشیمانی معذرت کشاه و الشان عذر او را پذیرفته آنچه و کرم مجمع بدو بخشید و حسب
مراجعت از آن داشت آنگاه امرای حسانی قصد قبل قبل خان نموده تر الشان خان آغاز بدکوی کردند **نظم** که او را چرا زنده کرده چنا

چه بکی جلوه داری از اژدها والتان این سخنان را سمع قبول جا داده ایلچی از تعجب قلب رسالت است که بار کرده قلب کرمن با جارت خان
چون اندیشه و باز کشتن شکون نیامد و ایلچی این پیغام را بالتان رسانیده خان خانی و تنجی ذلک کرا نزیا ذکره اینه در امور کرده اند و آنجماعت
چون نزدیک قلی خان رسیدند ایشان را فریب داده و در خانه وسنی که در آن راه داشت و آن دو بست که سالجوقی نام داشت قلی خان را گفت که صلاح تو
دانست که دیگر التان خانرا نجی فلسوکه در طوایف مست و در صرحت رفتار از بوق و آواز سبق می کرده سوار اسطوی و خود را با لوس خویش بسانی و قبیل
این سخن را سمع قبول نشنوده مصرع بران سر خلاف تیز تیز رو نشتر روی صبیه فرا داده و مردم التان خان از عقب او حرکت اسلا متعاقب
تیز اش رسیدند و قلی را بر استصواب قاجولی بهادر آنجماعت را قتل رسانیده خود را از عقد خنجر و جه جناب خانی باز رهانید چنبوت بوستند که
قلی خانرا زده بود از قدرات که قرا مرق نام داشت و آن زن از خان شتر سر آورده نام صنقر از آن پسران است اوکین برقاق خود زبان قاتم سر
دیگر بهلو زنست و اوکین برقاق که خاتمت صاحب حسن بود نوی و بحر طوق سیخود تا کاه جهوز تا تاریخ آن افزاده تا مدار رسیده او بلکه کشته
التان خان بود تا او را بر جوبین دوخته هلاک ساخت بعد از فوت بیدا فرزند ما ذهی بر سر نهاده میان بست و
جلک و کیک خرستن لشکر معزل بجمع ساخته ایشان را استمالت داد و گفت بیت ز شاه و سپاه خان و تار براو بجواهر بروی ساز که ایشان کشته قاتی
هار بهشاه آقای و معزلان اظهار اطاعت و انقیاد نموده و تولیع مقابله و مقاتله التان و اشد و خان خانا سپاه هر ایلچها و بر برابر آمده
میان ایشان حربی صعب اتفاق افتاد و هنایان شکست آمده شعر هر مال اسباب التان یکی غارت بردند خیر و مسل و قوقو خان مظفر و منصور
بقدر جوخو بازگشت و چون احوال موجود در رسید متوجه ملک عقبی گردید بزمان زین نوع خان در جهان
و مرا لکی در زمان نحوه عدیل و نظیر نداشت با یران اقبال خانی و سپاه در تبدیل آفت و در ایام دولت و عمر قاجولی بهادر فوت شده و نام مرا لکی
سپاه را بر پیش ابر دجی تفویض نموده بعد از آن ابر دجی بزرگ لشکر گشت و نسب خانی قوم مرلاس بوی اتصال می یابد و در آن بهادر از فرزندان بسیار بوده
از آنجمله میسوکا بهادر بزید مرد لکی و نهضت امتیاز داشت لاجرم بعد از فوت بیدا علم کامرانی برافراشت چون تاج حیات
بر جهانداده سر بر جهانبانی باشرف کرد اینه ابر دجی بملازمت شتافته از دمیت و نه بسر او کار رساند و میسوکا بهادر منصب بر دجی بهادر شد چون
کار اعتلا و استوی اولاد او بدعات نوآگاه سپاه بلاد تاتار کشیده اموال و جهات آن طایفه را نهب و تاراج کرده اند و بدیوان بوطنت
شتافته بیت در آن یورت و خدا خاتون زاد چکیز خان شاه و الا نژاد و سوقوجین با میسوکا بهادر گفت آن کودک که قاجولی بهادر
خواب دیده بود انست و عالم راستی خواهد کرد اینه و او را قوجین نام نهاده و میسوکا بهادر از ماه و نوجین سپاه و بکر جین جوجی قاور و قاجو زد
اوغتو و ارخاتو و بکر بلک سپرد داشت بکوئی نام و انجلا این چهار سر جوجی قاور بغایت شجاعت و عنفوان خلقت نظم میان شاه چون شیر و ازدها
بجنگ الاسد بود هر بر و چون قاجر چون بریک بهلوی جنید کلانی از آنکه مامر بدن او شود از نیز بهلوش بیرون بیرقت و میسوکا بهادر شیر و کار
بر شیر در گذشت و هم در آن ایام سوقوجین که مدبر امور مملکتی بود عازم سفر آخرت گشت با یران قوم بیرون از اولاد میسوکا بهادر و کرم ان شدا
بقوم با نبوت پیوستند شعر سپاه میسوکا هر چه جلو با قوام با نبوت کرد ندیل
بدیه چکیز خان میسوکا بهادر بن تاتار بهادر بود و ماه رشی او بن الک و قلاه در منزل بلون بلدی سنه تاریخ عشرین و نصد
و سبع و اربعین و خمسمایه موافق نکو نیل و وی نموده و بروایتی که اشرف الفضلا مولانا شرف الدین علی یزدی مرقوم کلک لطایف نگار و تاریخ
چکیز خان طالع سر زمان سوقوکشت و سعد ستاره در آن برج بوده و آن سر و نسب و نسب و نسب اما سایر مورخان چنان آورده اند که اجماع سعد ستاره
در سرطان و سعد اعدی و ثابتین و خمسمایه اتفاق افتاده و در آن سال چکیز خان از سر اردایل و الوس قوم بیرون ستاده و باتفاق ایلچیان چکیز خان
در وقت ولادت مقدار دی خون هر دو بر دشت انتشار و انتقوز نه عقلا حمل بود بر دلیری آن نور بر مقدار ستاره تاتار که در امان اکیچکیز خان
در وجود آمد زمان حکومت حاکم تاتار که نوجین نام داشت با زمان رسیده بود میسوکا بهادر بر سر جوجی و اموسوم جوجین که اینه و چون نوجین مرده
سالار سنه در نکو نیل بصد و شصت و دو میسوکا بهادر وفات یافت و حناجر سالها مذکور گشت قوم و قبیله او بر مرم با نبوت پیوستند

و نوجین در آن اوقات متوجه خواب بد که در ستهای او دارا شده بهر رستی خشتیر می دارد که سر بکی از آن خشتیر عشر فی متصل است و سر بکی بغرب
و صالح کیفیت و اقدار اهمار دکشت آنعزیت خواب بر راجین تعبیر نمود که تو بر شرق و غرب عالم و مستولی خواهی شد و آن شیخ خوزنده سلاح
شرق و غرب خواهد رسید و حنا انجه در تواریخ معتبره مسطور است نوجین بعد از فوت پدر بسبب قصد عثمان با خرجه کرت و مهلکها اقدام
اما چون مقدر چنان بود که بدولت عظیم رسد از آن بلا او را نجات دست داد و در وقتی که سالجوقی نام داشت و آن دو بست که سالجوقی نام داشت
و بنا بر مخالفت بعضی بحکام ترکستان در سنه چهار سالکی اتفاق فرا جاه نویان بن سوقوجین بناه با ولد خان آکو قوم چکیز بود و در
آن زمان از سایر خانان نزدیک و حشمت امتیاز داشت و نوجین مدت هشت سال در رفاقت و موافقت او نه خان بسر برده و بعد از آن بن نجا بین
مهلوت و مخالفت روی نموده و نوجین روی ظفر یافته و تنکو نویل بصد و نود و نه که سال بحسب مجمل و نه رسیده در منزل تمان کهر و تحت خلق
و مسند جهانبانی بر آرامگاه متوجه جهانبانی گشته و خواتین مغولستان کشتر بلک بلی و هر غلکه و در سنه ثانی و سبعمایه کی
از معتمدان مغول که او را تنکوی می گفتند نام نوجین را چکیز خان بدیل داده چکیز خان بعد از تخریب تمامی بلاد مشرق و بلاد ترکستان و ماوراء النهر
سلطان محمد خوارزمشاه گذشت در شهور سنه خمس عشر و ستمایه متوجه دیار ماوراء النهر گشت و بعد از قتل و غارت اهالی ترکستان و ماوراء النهر
و استقرار بخارا رسید و هم در اثنای راه تمامی آن دیار لوازم کشتن و خونریزی بجا آورده و جبر و سوجای بهادر را بمجلو هر سوار از عقب سلطان محمد خوارزمشاه
ارسال داشت و ایشان بهر دیار که رسیدند دیار آثار نگذاشتند و چون چکیز خان از دم ماوراء النهر فراغت یافت آنرا تاب مرور عبور نموده عنان
عزیمت تافت و نوکر خانرا بحکومت ترکستان و نسیاء شهر تخیر و ولایت خراسان نامزد فرموده و تولی کرد ممالک را و بر ساخته و هیچ کان شفقتی کداشت
و چکیز خان از بلخ طالقان رفته از آنجا متوجه دفع سلطان جلال الدین سکر کی گشت و بعد از آنکه مرم سلطان جلال الدین بر وجهی که در آخر مجلد ثانی
مسوق گردانیده ارهم گذشت از عنان بهرام قهر باره دکر ما و را النهر رفت و از آنجا لحاجات یورت اصل خود و حرکت آمده و در ذی الحجه سنه احدی و
عشرین و ستمایه بقصد رسید و در اواخر ایام حیات میان او و شدید قوکه کوکتک و قاشین بود محاربه عظیم روی نموده و در الحال چکیز خانرا
علت و ضعف دست داد اما معاندان این حال را بر تعجب گشته بهلو بر مزاج توانی نهاده و در چهارم ماه رمضان سنه اربع و عشرین و ستمایه کوکتک
تکو نویل بوده و اقتر اتفاق افتاده اوقات حیات چکیز خان بزه لیت مهشاد و بخیال استداد یافت و او مدت بیست و چهار سال علو سلطنت مرتفع داشت
و چکیز خان را خواتین و فرمایان بسیار بود نظم در آمد بزخدا و ارده و دون خواتین و سریت نایضد فزون و سر آمد آن تاریخ اند بزد نوجین
تخوتیا التان خان کوی و سورین دختر ایلک خان میسولون بنت جامکو قولان دختر جایلسون بیت و زین بخ خاتون با تاج کاه
فزون بود هم بر نوجین جاه که لاشاه فرزند بسیار داشت چه ز بخ دختر پسر چار داشت و اولاد ذکر چکیز خان بروایت مقدر
ند مقرند و از آنجمله چهار نفر از بنوجین بوجود آمده بود تا عاصر تمام داشتند و اسامی ایشان اینست جوجی جغتای اولدای تولی و چکیز خان
هر ایشان را بر چهار پسر بر جوجی مدی پسر افراز ساخته بود امر نمود و شکار و تربیت علی بنم تعلق بجوجی میداشت و بر عزیز رسیدن و سیاست کردن
و کرفتن برای جغتای و نوجین بود و در تعظیم امور ملک و تدبیر مصالح جمهور او کماهی اهتمام مینمود و تولی که امور الغ نویان می کردند مخالفت ارتو و
مهام انجام لشکر ها بنام مسر نبود و در وقتی که حکم خان از محبت اراده ایران و توران و اکمر تسخیر جهان فراغت یافت جمیع اقالیم را بر اولاد و اخوان
قسمت کرده دیار لشید تا بر انقاد و موافقت میان ایشان بوسته بحال سجده و نیران می آورد و چکیز خان تابع هیچ دین و ملتی نبود و از تعصب
رجحان مذهبی بر مذهبی احتراز مینمود و بتعظیم و تکریم علما و زهاد می پرداخت و انیقوی ابر درگاه پادشاه بی نیاز و بسیار تقدیم بسیار اکرام
یاسا و رسوم بادکاهات در میان مغولان باسیق ماند چکیز خان وضع کرده و در ایام امور و زارت و محو بلیم خانی شرایط اهتمام بجا
می آورد و چون بسوی جامه حسن کلا رحل الحوال و آثار حکم خان بحت تحریر گرفت عنان بیان بسبب فصل معنی از و تاج کلمات ایام دولت
صفت اعطاء بدیفت آنه هو الموفق والمعین
در آن زمان که آبا و اجداد چکیز خان در ماغر ماوا قوام بنزون بودند تا مغولیا بقول و تاتار مخالفت و مناجعت بلک پادشاه بنود بلکه هر

خلی
۸

ودو قبیله را که کرد کشته داشتند و بیوسته سالست طریق نزاع و خصومت بوده هست و اقاو اعدام کدیگر می کاشتند و چون حکم خان خرد سال از مادر
و پدر باز ماند اکثر قبایل که تابع سیوکا بهادر بوده ندان وی بر کشته قوم تاجیوت پیوستند و بدینواسطه ادرا قات سوار دست داده چندین نوبت
در سلکیا افتاد و بالاخره کار بر نهایت اضطرار رسیده باستصواب قراجار نویان سوجی جین باولک خان بحکومت قبیله کرایت موسوم بود و ارسال
خان و کستان بزیر جاه و ملک وسعت حشمت و ملایت و بسطت منازل و مستغنی سمیتو پناه و رجوع سالها و فراوان سیان اولک خان و سیوکا بهادر
قاعدهٔ محبت و اتحاد رعب استحکام و ارتباط داشت اولک خان بحشم اشفاق و احترام در حکم خان کرمیت و نسبت باوی رکان شفقت و عاطفت می نمود
و حکم خان بسبب وفور عقل و کیاست و فهم و فراست و لطف کرم او در حسن کفایت بامملکت بهانی امور و ملک و سالاری اولک خان را بقبضهٔ اقتدار در آورد
و اولک خان بآسایش و آرام کثیر مهلم بر اقتضای رسوم اجداد و نهاد ارجمن و اجداد نیکو و در آن اوقات که حکم خان در مصاحبت اولک خان اوقات
گذرانید و اولک خان باوی رعایت تمام مقابل آمده اولک خان بین جلادت و شجاعت حکم خان بر وی ظفر یافت و بر یکدیگر که حاکم قوم کرمیت بود و بر
غلبه کرده و هم در آن ایام اقوام تاجیوت و سالجوت و قنقرات و علایه روادی عصیان و طغیان سلوک نموده اولک خان و حکم خان متوجه دفع ایشان
شدند و در موضع کوی تان دو سپاه صف شکن بهم رسیده آن اقوام شقاوت انجام آغاز استقبال نمک و کرده اند نظم بدیدار آن کرد شان بادو رف
شد از برق مهر جهو دیای زرف ولیکن همانکه که نگاه بود مقبل بخوکر فتار بود کرد بکوی جنگ و کیند ایشان و اهم نا بخشد
القصه چون حکم خان مدت هشت سال در پناه دولت و اقبال سعادت بگذرانید در روز بر روز جاه و حشمت او بیشتر از پیشتر که بدنامه ملک
و حمده و راطین بعضی از بلاد ایشان در استقبال آمده هست بر استیصال او کاشتند و در خلوت نزد اولک خان و ارباب عقل و حال استقلال
متهم داشتند و از جمله آن طایفه جلوه که مهتر قوم جاجرات بود بیشتر از دیگران مبالغه نمود اما اولک خان سخنان را بسمع قبول نشنود و حکم خان
و اولک خان را که بعضی از وی بیشکوه تعبیر کرده اند در مصدر حکم خان با خود متفق ساخت و سکون با حکم خان دل کرد و کرده چند نوبت بلدار بر
اخذ و قتل او رغبت و حرص نموده و بالاخره بر قصد اعدا بر هدف مقصود آمده اولک خان خاطر بر آن قرار گرفت که حکم خان در خواب غفلت
باشد و بر سر وی تازه و هم او را بر طبق مخواه بسازد قضا را در روز یکی از ایام صوبت حادثه شد و اجل خاتون [illegible] خلوتی و در وی [illegible]
از سر شیر آورده بودند و ما و قشیق تا بهداشت از بیرون خرگاه این سخن باشنیدند و حتی الفور متوجه اردوی حکم خان گشتند و کاهی حالت
بعضی رسانیدند و حکم خان از استماع این خبر متنبه شد و اقراجار نویان بطریق مشورت مسلوله داشته و کتب خیام مصکر خود را بر طی کرانیده
و طلس کوهی بخیمه نشست تا خود قلت از زره و جاه بیرون و خاصه اولک خان اسباب و فراوان باردوی حکم خان شتافتند چون جمعها را
بر جاده بدو نبود که بتیر باران کشته و جدا از کمه داشته که در آن هنگام بجمعی که نسبت متفق گشته از عقب حکم خان بحرکت آمده بآن کوه رسیدند چون
با وجود قلت اتباع بلی ثبات و وقار بیشتر و آن روز از صبح تا شام باستقبال آلات پیکار اشتغال داشتند و در وقت ظلام لیل که هر لیل زال و لشکر
بمنزل خود مراجعت آمدند حکم خان بیشت بنوکر که موضع بر چشمهٔ آب خوبر شتافت و در آن مقام باستصواب قراجار نویان نام کسانی را که در انجنگ در
ملازمت بودند در فرقه و شتر جهت هر یک منصبی مناسب مقرر نموده و آن دو کوه ملک را که خرقصد اولک خان بوی رسانیده بودند رخان کرم اند
چنین ماه و فرمان که تا نه تراند هر کس که از نسل ایشان زاده کند شان بر مسند انا وما کرین بر نشیند و حاوی ما وضع و تخاتیان کرده
زبان ملاحان حکم خانی و خواهش تیوری کافی در ملازمه ماوراء النهر اقامت داشتند از نسل ایشانند و حکم خان از چشمهٔ آب خوبر نهضت خطای فرمود
برلب رودی بفرود آمد و از آنجا با چهار هزار و شش صد سوار از لشکر ظفر آثار بموضع ناوشتافت و از آن موضع الجیان نزد اولک خان و رستاد
و طلب صلح او را خاطر ساخته بیت جان تا خون کرم بر لشکر بیش که ویران شد آباد بوم و بیش و در آن خبر آباد نویان بنزی بر اسب او زد
زد خلیج سر در آمد و اولک خان بر اسب دیگر سوار شده بالتماس بر خود سکون بجانب کاشغر گریخت و در آن دیار بضرب تیغ کی از مردم اعدا
رشته حیات او گسیخت

چون حکم خان بر اولک خان ظفر یافت قوم کرایت را مطیع و صفت ساخت در نکوزی بیلا صد و نود و نه در موضع تمان کچه بر تخت خانی نشست

علم اقتدار افراشت و بسیاری از اقوام مغول که با حاضر بر بیان بسته بر سر بخیر متابعت در آورده بودند و این خبر بسمع حاکم زمان تا ماملک خان رسیده
خیال قتل او که تصور استیصال حکم خان در مرموه جهة احتیاج جنود آمده بود و الجان اطراف و جانب مولستان در نشاط و حکم خان از بعضی خبر
یافته در باب دفع اعدا ایلاد و ایراجاق نوده قراجار نویان گفت بیت که در جنگ کرشه بود برش دست عنین ان که در خوش افتد شکست
و با مردان حکم خان تابع منصف جاوی لاحرمت متاسف موافق سجنان نیل الشکر کران بجانب بوریت حاکم زمان روانشد و تا ماملک خان زیستاق
قراجار بیع آورده بیمان مرد از خراسید و در روز جنگ و هنگام تلاش تا ماملک زنهای کران یافته خود را کر کوهی سانید و بعضی از امرایش
بیاری آن کوشافته هر چند در اقتدار رغب نوده بجوابی نشنودند و بنا بر آنکه ارجات پادشاه خود نوید کشتند بعد که مراجعت کرده ندد ایرو بلک
نهاده فغانی در سپاه حکم خان تاختند و بغرلان زده مقام مدافعه آمده حیثیت آن طایفه را بر حالت هلاک انداختند و چون شب در آمد تا ماملک خان
بشقت خان الان که بسیاران رفته خود را بامرنی سانید اطلع در انجند در روح نظم در چنان حال اسیر که دید و نیز بر کوشلوت بر خوخ بود و
رفت و بقاران این حالت کران جا موقد حدد شش ماه کرایم حکم خان و محاربه بسیار با مرکه ران بود که رفت چنان پادشاه کامران آورد و بند و حکم خان
آنجماعت را بواسطه عذر و بیوفائی که با وی بعمت خود کرده بود نکشت و جماعت را بسبب معاصی کرز اولک خان و سکون بقدر بر سانیده بود
پاره پاره کرده اند و معدار نواقه تاتی اقوام و قبایل مغول حکم خانی را بی وصف اداده اند حکم قوم بکرمیت که حاکم ایشان بر قبایل کی بود و حکم خان بیاسا
ایشان ناخته و حلاء اولوس و قبایل و پسر شوهر کشتند و تو و بیوروی که برادر تا ماملک خان بود رفته و حکم خان از آنجا ملک سکت که آقا آقایان
بزرگوار شافته با ملک زمانی آنجا تاخته اند شعر ولایت قاشین هر کرد دست زخارت سوی مالش آن دست و تابع زجر سرش
مطاوی لاس بلی و روقی که نیز اعظم حیات الشریف خویش بین مقصد و شرف کرده آمده بود و اطراف کوه و محاسب هجوم احتراع سپاه راعین و
بهتر از کلز ارام سیوه حکم خان تهیه اسباب قرطاق و خانه داده و زکان جمعیت زیاده رفته باشند و چون شاهزادکان و امرای عالیقدر
اکثر مصاد و کار و بار معولستان مجمع کشتند حکم خان حکم فرمود که تو قوسیند نه پایه منصوب ساختند و دیگاه ان علو قدر بر مسند نهضت و
کامکاری نهاد و جناح رحمت و عاطفت بر مفارق هکدان بکستر و اعیان و اشراف که جاهلیاری و میان مسند زبان بدعا و ثنا گشاده
کوی دران بحق بود و از هم بیاز و شاهجا و دو دران اثنا کی از معتمدان مغول که مت تکری بلغت است و تحوی بیکر که مرا و ما فی الضمیر صیغه و کسر
ورا و بر اطلاع است و کاهی بتموات هرج می نمایند و اجماع خوم و در وج حکم مید نمایند انجلی و رامه حکم خان از کفتا آقایت موسوم
بود کشت حمای تو شب مرا کفت که وی تو بین راقوجین و ذرخان و خویشان او اده اکنون من ترا حکم خان نام نهاده م نظم ترین بود خود را تو حکم
نهاد و بر نام تو حکم خان هر کس و را انجنین خواندند جان نام تو آفرین خواندند از ان روز که معنی حکم خان بود خاقان بتو بر
و حکم خان اکرچه بسیاحت که بت تکری مرتو و کتابسانا و از وز صلاح وقت و نقر تمل و خاصت و عبادت جنت تکری هو بود و هدی که
جهة تنبیه ایرانی از مهر بار و حکم خان جوجی قاآقا رخت شد بود و جوجی جلق او را که فرا انجا بیش بر داشت و جان بر نهضتش زد که دیگر بخوب
از غرایب آنکه تنکری از سر ما و کوه منفعت کشتی و بعد و بریان برف و یخ تشنق و نهاد و کوهی نزد لکزیدی و از مجمع کوه و تی بحسق
بر هنر کوهی بدن مسکنش زمر ها که ما تحسق تحش القصاب شاه کشتی کشاقی از نزد قرلیاق بجانب بوریوی خان ایلغار کرده یکبار و تنکا
سر تفش سیب و او را بام اهل که قبار که اند و برادر زاده بوریوی که شلوت بن تا ماملک خان از انجا تیغ خرسش جدا کشتند باتفاق و تو سکی
و روز بر ادی قرار نهاد و حکم خان از عقب شتافته در اردوی ش میان رسید و تو قی بکی با پسر خویش قتل کشته کوسلک بن تا ماملک خان بنا که تیا
بر دو عدا نیو تابع شعر سپاه شاهی که در یاد یکایک حکم خان در نهاد دکه صفها و قبایل همه جان شاه کشتند با ایل همه
و آنکه بعزور که او را ابدی فوت بر کشند حق خداوند و دولت چون صید ولت حکم خان بشید رقصد از روز اطاعت کی جان بیرون آورده
با غرایب تحف و تموات مخدمت حکم خان شتافت و منظور نظر اشفاق کشت شعر چنین کشت کاندر کره بن فراز مرمع مهر و راه دراز
چاشت اسیدان هر انجا ده را کچه بر اشم شاه را جاشت شه کرد بیمی کهاشد و حنیف چه بیمی مرا او را بر خواهد بیش

پوسته جان نزاع وخلاف وهیجانست ودران هنگام که عدد سپاه چکرخان از قطرات باران زیاده گشت خیال تحصیل مملکت مرتبود بخت جهانجو
را که از ملازمان قدیم وصفت بلاغت وحقدانی امتیاز داشت نزد التان خان فرستاده او را بمناصب خویش خواند وسالی چکرخان طلب وجون
جهت خواجه ملازمت التان رسید وازاه ارسالت فارغ گردید نامه که بدنامه غضب خان انتهاب افتر جواب او که مکه خاصه ذاتیست که هرگز چنان
جمع بکار نتوده وفضای این سرزمین بحر وسراست که در هیچ وقت سابی مهوسی باد بار انرجوده **شعر** ای مگر عرصه سیرغ بجولانگه نخست
عرصه خود سیری در تحت ماسیاری ۰ باید که چکرخان مارا بمغولان سپرد یا اقرار نماید ویلوس بقت ولایت روی روی رخوه گشاید واگر
التمس بدین ولایت متوجه خواهد که بدیار دستبرد سپاه ظفرپناه ملحق خواهد بدید آنچه خواهد بدید وچون خواجه امثال این سخنان شنید مراجعت کرد
ودر چکرخان سخنان التان زبان درج آنگاه چکرخان شهاب مشتعل الجذه فتنه کوان میان کشاده ودر کرد ان اماخته تضرع وزاری خضوع وجاری
ظفر بدوی طالب داشت وبعد از چند شبانروز از آن مشتبه پایان آمده فوجی از سپاه بالمحافظت اردو تعیین فرمود وبجانب خانقاه نهضت نمود و
پس از دو سه روز بعد وآن ولایت بلند نشان بنای مهوری جوی بخت را که هفتاد و هشت مفتوح کرده اند وچند شهر بگرد رجز تحریر کشیده التان
خبر شنید ولشکری که سپهر اختر بلغزاره بدیر بآن کثرت وعدت سپاهی نبود از خنکه و بیرون آمد وبسرده منزلگه بدو فوجی بنده ارازا
باجوزه فراوان بیشتر فرستاد تا از حد و حلکه خبر جوید واگر فرصت یابد دستبرد بمغولان نماید وشجاعت شطرنج سر شنید که چکرخان
یکی از آن بلاد را فتح کرده تفسیر غنایم واموال استغنای اردو بلا بر فرصت عیش شمرده وبالجانب اطراف کرده اند وروقتی که مغولان بجنگ
مشغول بودند سپاهی آن سپاه را دیدند وچکرخان نیز التفات امور شده دو نوبت دیگر را سرکون ساختند وجمع بای در کاب اورده بر خانیان
تاختند ودر حلقه اول لشکر التان خان سنجر گشتند جمع کثیر از ایشان خسته تیر تقدیر از تزدی وبسته کمند گرفتار شدند وبعد از نیو اقدام ایشان چکرخان
والتان خان مقابل ومقاتل التقاء افتاده بار دیگر مغولان بصورت نصرت دست او والتان خان گریخته روی بولایت قراقرم نهاده دار الملک خویش
وچکرخان بالجانب بدان کشته التان در وقت آن حادثه شبانرا وزرا خود کوکلک دیوکشاه وحکمایان طریق مشورت مسلوک داشت
حکمایان گفت اسب آنست که در خلا اراده صلح وصفا دایم وبعد از راحت عثمان آنچه مصلحت ملک باشد تقدیر رسانیم والحال خان ابی
استحسان کرده بلطیف جهة تمهید مصالحه نزد چکرخان فرستاد ودختر خود تحریر او وچکرخان مخدره التان خاتون را در انوش کشیده باز
گردید آنگاه التان خان چکرخان را بر سریر خود سپرد وبشهر تیلک ساخته ورود اخته پدید بود ورو سعت وسات اقلیم سپهر اعمی بیاری
سنوده انتقال کرد وهنگام رحلت مقدر مطلقه مرسطورست ودر آن بلد بهار رسانست وسار اورده ودر یکطرفش مرد دیست بعضی جاها
از جمع تمام صبی تمام کشتی بجنوب این طرف بالطف سیر دو دی آید ودران شهر سیوه سر سیری وگرسیری می باشد اقتضی چون چکرخان
از خلوه الملک خاتا وقوف یافت ودو امیر تومان کمان وسامو قدر بالشکر فراوان بجهت آنکان فرستاده وایشان چکرخان در جند گاه بحاصره
استغنا نمودند وبعد از استغاثه زمان قوت محصوران باتمام رسید **بیت** چکرخان خورش آنجان گشت تنگ ۰ که نانی بجای بسازد بجنگ
والتان از اضطرار مرد خوی جز رفتن از غایت غضب هر چند دیده وبحکاه بقرفسا رای داد شاه کشور گشای رامید وچون ابو جز وبج از کوش
چکرخان رسید قبو نوایزا با دو امیر دیگر بجار الملک التان فرستاده تقلخزان وده فاجش فرماناه وایشان با جماعتشان افتاده آن نخوه ناصعه و
واجاسی بقیاس را با خاتون التان خان که قضا نام داشت بنظر چکرخان رسانیدند وخان بتصحیح وسرد گشته **شعر** بلشکر عشیدن از اطلاع
کاو ابنوی بخشش ملال ۰ ودر عرض وسال قابی الاد وتقوی مالک خانی بجهت تصرف چکرخان قرار گرفت وضبط آن ولایت را بعهده امیر کوکلان
کرده وایت رایت بجانب بدان رو وی خود بر افراشت وچون بالجا رسید روزی چند بدراحت گذرانید آنگاه بهمسکوهر نوجدد فتح کوشلوت
وسحر قرم قراختای کرد بید

مولد ومنشا قبیله قراختای ولایت خانی است وایشان از جمله معتبران آن ملک بوده اند وپادشاه خوده را کوچ خان می گفتند

خانچه خانیان التان می نامند وقبل از ولادت چکرخان هفتاد نفر از اکابر آن قوم با اقربا وعشیرت خود در بلاق بکر وهولیو از خانیان آن
بحد وده قرقیز رفته وسان ایشان وقرقیزان شارخت اتفاق افتاد وازانجا بایلی شافتند وتا سر زمین شهر وسا رفته وقریب چهل هزار خانه
از اهالی آن ولایت در خانجان شهر مجتمع گشتند ودر اوقات در بلاد ملاعون که مغولان آنرا غوالیغ گویند یعنی شهر چنین خانی بود از سلاطین اتراک
چندان سکنی نداشت وبرم قرنی وبعضی اکابرات بودند وکوچ خان بلاطاغون رفته بر تخت سلطنت نشست وتا خانی را از بنوه قراساب
بیناخت واو را بایلک نکان موسوم ساخت واقوامی را که لغا وبوه بند طمع وصف آنکه رسانیده عنوانی که در صفت نیکی کجا شود وبعد از سیاه
وآن ولایت را بر دست سلک سایر ملک خویش انعام داد آنگاه حاکم وامرا الشهر وخانه را بنمایل وسفاه که رسانید وخانچه بجلد آنی سوی کرانه
در شهور سنه ست وثلثین وستمایه با سلطان سنجر حرب نموده او را منهزم ساخت عبدالله کوچ خان فوت شده خاتونش کوبیلک تا بر بیعت
گشت وقراختایان مادام که کوبیلک میل فسق ونا کرده بود متابعتش میتوند وچون هوای نفس بر وی غلبه کرده او را معشوقش از میان بر
داشتند وقت کوچ خانرا بر داد وکوچ خان سابق طلای نموده عشق بطاعتش بر لوح ضمیر کاشتند وبیان این کوچ خان وسلطان خوارزمشاه
صلح اتفاق افتاد وکاهی جنگ رست می ادخانچه تمرا الحکایات راوی خجسته ثانی مرقوم کلک بیان گشت وکوشلوت بن تایانک خان بعد از
کشته شدن تمر خوی بیرو وخان وبقتل رسیدن بوقایکی پناه بان کوچ خان آورد وکوچ خان او را بنظر شفقت در آورده بمرتبه ادنی خویش
سرافراز ساخت ۰ وراکوچ خان خواند فرزند خویش بفزود وجاهش بسوی خویش دلتنگ وخرم بدیخی چو ماه تمر الهوی اشتیاق
ودران اوان که چکرخان بجانب خانای رفته بود کوشلوت خیال استقلال نموده ودر بعد عرض کوچ خان رسانید که در چنین الیغ وقدا الیغ مدتی بند
سپاه نایمان مانده رسمی بشان سرکرده اند وبالا **شعر** که چکرخان در بایدخانات ۰ همگی بایشان توان ساخت بات ۰ اگر بایدی وجنا
افتضا فرماید بالجانب رفتن رقم وقبلیه خود را جمع کرده انج وایشان را استمالت داده بخدمت رسانم **شعر** زماه دو کی جلد گفتش
شنید ودیو بدید در رفتش ۰ وقامت قابلیت کوشلوت را بخلع فاخره بیاراست واطاعت رفتن اندانی داشت وچون کوشلوت بجهت قدم
آباد اجداد خود رسید وآوازه وصول او در مان مدایرش شایع گردید بر دو کرده شد لشکر ایمان وحاکم قوم بکرت توقیقان خرکوشلوت
او را بعیوق خطیر دست اد وکوشلوت باستظهار لشکر ایمان با کوچ خان آغاز مخالفت کرده آتش بیف وتاراج در اطراف ولایاتش زد وبر سر
پیش سلطان محمد خوارزمشاه فرستاده پیغام داد وکه مناسب چنانست که سلطان از انجانب متوجه استیصال کوچ خان گردد وسر از انجانب متوجه کاکه
سلطان بیشتر کوچ خانرا مغلوب کرده اند کاشغر وختن او را باشد وکرمن وبین از پیش سوی نامه بر سلطان آب فاتک بن سلوه اراده آنکاه
وبادشاه از طرفین متوجه کوچ خان گشته کوشلوت بیشتر رسید وبحاربه نموده منهزم کرده بدیعدازان بر وجهی که در اواخر مجلد ثانی مذکور گشت
میان سلطان محمد وکوچ خان قلالقتاق اتفاق وسبب عذر بصعید کوچ جاسر جنید سلطان پشت بر مخالفان کردند وبرا خاد کوچ خان تمرا مهم
باوزر قلعه هر دو لشکر بیخ دیگر بکر بهاند وکثرت هیجان کرده وعنا رامانع رؤیت اصحاب کشتند قالبا زمغلوب تیز تر نشد وبیان بلاد هر دو طرف
تاریخ کلان دو بوار اوزاد بودند وچون کوچ خان بلاطاغون رسید اهالی آن ولایت که از تعدی قراختایان قتل آمده بودند بنا شدند کوچ خوارزمشاه
از تعصب خواهد رسید در وازها بسته کوچ خانرا مشهر کنا شدند والبالغون بر دستک واز وعنق آتش حرب وجدل اشتعال نمودند وکوچ خان نیز
آغاز محاصره ومحاربه کرد وبعد از آنکه روز قهر اسلاطاغون از کرفت وقتل بجاه وبالا داده در سر شباز وچهل وهشتم زاده نامدار
کشته شدند وچون خزاین کوچ خان در وقت تهیه اسباب سپاه از ده وبنا رخالی شده بود بجهت مالی مال سپاه داشت ومیترسید که کوچ خان
وچیزی طمع نماید بعرض رسانید که مناسب آنست که در عرض اموال که از خزانه ملک شده غنایمی که امرا در بنوقایع گرفته اند بخزاین سپارند وکوچ خان
این سخن استمع رضا جاری او وچون امرا بران اندیشه مطلع گشتند هر یک بهانه طریقی که بجز دم انکیسان زدند وکوشلوت این حال را خبر
فرصت غنیمت است وبالجانب اطراف کرده **نظم** خان بالسپاه آمد از سوی شرق ۰ که کوچی همی آمد از سمت برق ۰ وملند بلای آنکه از بجنبر
بلاطاغون در آمده کوچ خان بجنبر فرو تنی چاره نداشت وقصد کرد که پیش سر یکی کوشلوت پای خدمت بسپند اما کوشلوت اجتنبی اعتنی نشد

واو را بجنب ظاهر نظر نموده و قامت مکفرش را بگرفت و گوهرخان جغداز بنوا قدم دست و سال زندگانی یافت و چون سخن بدو رسید
بالواسایی مزاج کرید و ارشاد و بکمال السلطنت و اقبال الکه ایند

جغداز نوبت گوهرخان کوشلوک و سلطنت استقلال یافته بالمذلت زمانی فالیع و کاشغر و بدخشان و انتخیر
کرد و باشتغال آتش ظلم و بیداد بر داخته و در ازدیاد مالها قدیم برادرده و آن بدبخت پرست بود و زنوز متابعت ملک تصاری سیمود لاجرم
هر دو بسته در تعذیب مسلمانان می کوشیدند و هر کس از جهان شریعت غرام بیزد او بقتل میرسانیدند و در وقتی که ولایت ختن بتصرف
آن لعین بر یکدیگر و در آمد حماست کرا زد و حجت و برهان علمای اسلام را ملزم کرده اند و هدایای که اخوند محمد کرده بود بمسامع علمای ترکستان قوم رسانا
یاران در بود که در شهر شاه و نبود که هر که در زی علم و صلاح است بجهت اشاید و سفارکس از آن جایگاه مجتمع کشتند کوشلوک روی بدیشان آورده
گفت کیست از شما که از غیر خدا ترسد و حق حق باز بدهد و بیاب جهان دین و ملت از سر صدق و نیت ما ظاهر نماید قدوة العلماء المتاخرین علامة
الدین محمد فاضل کو بقوت شریعت محمدی و بسان بستر زبان الهام بیان گشاده و کوشلوک لعین آغاز ساخته و سنا نموده و نبود در باب تیج مذهب صفا
براهین بیحی قامت نموده و کوشلوک اسلام ساخت لاجرم بخشانجت عاجز گشته آغاز مفاهمه کرد و دست محضره رسالت بکلمات وی باز بزبان آورده
چو جان شد آن جواب چو جوی بدید که حاشای ز انجاب
و آن تعالو تعالی از غایت دین و ادی بسته خلی گشته گفت حالت بدهات بادی حق
دین حمد و آن مرسل اهل ظلم و کفر این سخن را شنیده و نبود که آن جناب را بگیرند و از این اسلام برگرد و و فرمان بوجب فرمود و مجلوه
چون از نماز آن علم ایک تعقاد ما بوس کشتند و رمد رسه کرخوه ساخته بود او را بجوار بیع کرد ند تا بجوار مغفرت الهی واصل شدند و بعد از شهادت
ملا اسلام الدین محمد رحم بانک نماز و قامت نماز جمعه و جماعت از او بر افتاد و دست تقدیر ملک قدیم ابواب فتنه و فساد و ظلم و بیداد بر روی
مسلمانان کشاده و حلال این احوال جا قوم سکوت و تیمان از کوشلوک جدا گشته بعرف قوم تحاک بیت و جگیرخان این اخبار استماع نموده و دست
و نبود که جهت قوان با چند قومان از سپاه ظفر نشان متوجه کوشلوک شد و در بوجب فرمان بجانب کاشغر و اشتر چون جند و آن دیدند
کوشلوک روی بجهت نهاد و جهت کاشغر در آمد و نبود که در کوچه و بازار ندا کرد ند که هر کس باید که بر کیش و آیا خویش است و سر و جنس یکدیگر شوند و
اتباع کوشلوک هر جا بایند کشته لاجرم اهل اسلام از عددی و علا آن بدنام نجات یافته و نجی از مغولان کوشلوک را اعانت نبود و بهر کس از
قوم تاجیان رسیده نه تعال بقتل میسانید و کوشلوک بکوهستان بدخشان رسیده از غایت مراسیکی بره رفت که راه بیرون شد نداشت
و در لعنین جمعی از میان در کی شکار استغاثه داشتند و مغولان ایشان را گفتند که از انجاعت که از ما گریخته اند گرفته بما سپارید جان امان یابید
و بسیاران بجوانب و اطراف کوشلوک در آمدند و او را اتباع بدست آورده بمغولان سپردند و ایشان کوشلوک را که زن زده و سر بر سر بر جدر یا
آوردند و بعد آن سر را نزد جگیرخان فرستاده آنگاه جگیرخان جوجی با بدعوم تومیقان که طرف تحاک رفته بود نامزد نبود بر وجهی که در آخوند کر
سلطان الخوارزمشاه نوشته شده و بدم تومیقان و قوم او را ساخته بر جهت کرد آنگاه جگیرخان بنا بر اسباب مذکور بوجه جمادی الآخره

چون خاطر نظر جگیرخان از ضبط ممالک شرقی و خالی فراغت یافت و آتش سیاستش بر کاوزن در دون مخالفان آخذ و تافت محضر بالک بخد
خوارزمشاه را پیش نهاد همت ساخته اسپ اهی بنزون تر از قطره و زنه بجانب ماوراء النهر روان شد و چون بنواحی اترار و اجلال او نبود او کای
و حشاو بجانب آن شهر از دست و جوجی خان از انجانب جند و شاه و الاق و نیار انجانب گشت و محمد را سالخوده و نفس لوش خان متوجه
بخارا گشت و آنگاه بقصبه زرنوق رسید و سخت و دو از هار کشیدند و خواستند که در مقام عمارت آیند و آخر الامر بوجب بیتی و مشی مهلکه
مردی سلطان بود و سلاح بست جگیرخان را بی بود ابواب صلح و صفا گشاده ترک جنگ و عناد کردند و زکان آمدند و بلاد من هر آنکه در جوار الهی
کرده اند و در و بجانب حصار و نزد او بند و در و بحصار بنو بنا طاعت و اهتمام نبود بحکم شد که ساکنان آنمکان بالاجماع و صلح را بیت
و تخم و کاوت کاشت کند و خانها خود را بالسا را شیا را کار زند تا مغولان تعارت فایده و آن بجارکان بموجب و فرمان بقدر و رسانیده اقرالت بجارا بهت

بجانب بخارا روانشدند و ماه ربیع الاخر سنه سبع عشر و ستمائه موافق بیلان بیل جگیرخان و مغولی آن بلد که در آن زمان مجمع اهل علم و کمال و مرجع
اصحاب فضل و اجتهاد بود و نزد اجلال و نبود و اشتغال لفظ بخارا از انجاست و معنی بخارا بلغت مغلان مجمع علما لغت چون سپاه جگیرخان در اطراف
و جوانب بخارا فرود آمدند و آن بلده را ماند کرین اکثر بی اعاطه نموده و رسیا و الاد و خوارزمشاهی کوشلوخان و سیج خان و کشلوخان اسپ خوار
با جو فرار از بخارا بخجند گذاشته رسم شیخی بزیر سر مغولان ساخته و اما چون غلاء زمان بسیار و خوف از چون بخت خوش بیدار بود عقد مقاتلهش بر آکثر
بخارا ایثار خاک هلاک انداختند و در دیگر بوسلطان ظهیر خسرو رشید ولایت و سیار حصار سپهر وار مفقود و او بر کشتا هالی بخارا در دیب
خلاف بست بواب شهر باز کشادند و سادات و علما و اشراف و اعیان خدمت خان شتافته امان طلبید و جگیرخان هنا زمان سوابده بآن بلده
خرامید و چون بمسجد جامع رسید بر سید که این سرای سلطانست گفتند و یکه خانه بزرگ است و او بجهان سوار تا مقصوره خان از کشیدا آنگاه بیاده
گشته و ریاها کشادند و از رضا و بی مضحف راه و ما خاخته آغاز اسان ساختند و اما در جهایان دست علما و مشایخ داده ما بلغ و نسن مغولی
که زند و آهلت مولد بر کشیدند جغداز جگیرخان عید کاه رفته اجتماع خلایق بخارا از زمان داد و بر سر پایه سخت بان بعد لطفی کشاده آنگاه و آب
سایب سلطانجد خوارزمشاه خان بر زبان رانده و آنچه کشا و اقوم از تمامکاهان عجب و وجود آمد و بصفات بنا یاران ختم ایزدی و کار از خطا بلاهای
آخضر بر سوی ثنا ناز کرده ایند اکنون هر چه درین شهر ظاهر است حاجت تقریر نیست و آنچه از امر آن مخفی و ابد تسلیم نماید لاجرم مولانا آغاز
و فزه آمده و زما کرده هر چه اوند مغولان از نشان بستند و تعذیب و شکنجه کسی را آنا زنود ندا چون ربع صاد رشده بود که گوهرخان خوارزمشاه
را از شهر بیرون کند و صیا دی از آن طبقه پناه بر مرده بود و اعفی بر جگیرخان ظاهر گشت نایره خشم او اشتعال یافته و بود تا آتش بخارا
زدند و حلال کم تعلاست چه بوش و بنا یاران بیکر بد چشم سوخته شد و عزیز مسجد جامع و معبد مرا کما از خشت بخجند بود خاذ ساز آنها
بعد از آن جگیرخان جوانان بخارا انجمله قلعه ما موکرد اند و از خانیش بخجند تا مرتب ساخته با خلد نهالی مغولان تهاهر آ حصین بر کشید
و حجج مرا از آکه و تلعه بود کشته اهل بیال ایشان السیر کرد ند و حصار اساند زنین هوا کرم اید نقلت که بعد از نواقعه کوی بخارا ایشان
بخراسان رفت تحصن از دو بر سید که حال ایشان انجا بیند مجاری او که آمدند و کند و رفتند و کشتند و بر و نه و نی الواقع در کلام فارسی و عبارت
مختصر تمام زبر دستان آنچه از لشکر مغول بخارا توقع الخاطر بود شوان یافت
که نتح اوا
ماموریو ند چون بظاهر لین و بایر مسید ند عایر خان با آنکه شصت هزار سوار جرار داشت در شهر تحصن شد و محافظان هشیار بود و از هما
بشاند و شاهزاده کان مدت پنجاه و دران بلد و محاصره نموده کار محصوران بلغ الخاطر آنکاه قرابه حاجب که حکم سلطانجد خوارزمشاه کوملک
غایر خان با بیست هزار کس از محصنان متعین بود با مغولان پیوسته شبی از دروازه و صوبی خان بیرون رفت و هالک جریده مغول و شهر بخجند
غایر خان با ده هزار بیست هزار کس از محصنان پناه حصار بر دند و روز دیگر جشای و اوکدای قرابه حاجب را بکمان عفت خوارزمشاهی ملزم ساخته
کشتند و قتامی مردم از اهل بخجند با مدتی بیدریغ کذ بانیدند و آغاز محاصره نمودند و غایر خان از انحصار هر روز بخانه مردم میان مزید
تا با کفاره و میان مردم کانا زده و هزار تنها دست بیر رسیدند و بیتوال مدت کاه زمان محاصره و بخارا استقامت یافته و دران ایام بسیاری از کفار
با کمار رجالت هلاک فنا شدند و بنا رجوع و اهل شدند و چون از سپاه غایر خان زیاده از ده و کسی نماند مغولان بحصار در آمدند و غایر ولایت و بایر
پناه بیاورده مردم قرار بخجند و نبود و بنج سنک و خشت محافظ از انجوه باز میساخت و چون قومان جگیرخان بجان بود کار او بر آنکه بست آوردند
لشکر مغول بر طرف و خاخته الفقه بعد از آنکه از دو کس بر کشتند شدند مغولان غایر خان را کشته و بند کرده قلعه را بزمین هموار ساخته و
غیر از باب صناعت سر طبان آنکار هر کشته آنگاه جشای و اوکدای عازم اردوی اعظم کشتند و در حدود سوقند غایر خان را بخدمت جگیرخان
رسانیده مردکوک سر او را شربت شهادت چشانیدند
که نوبت جهان بجانب جند فتح بود
چون مبشران بر سید حسن حاجب را که در سلک بخارا انتظام داشت و در آن اوان ملازمت جگیرخان بنوبه بلغار نشاه نامزد و راضی کرده
از دخانت عاقبت مخالفت بخند بر نماید و چون حسن بشهر پیش تا آنکه باد ارسالت پرداز رجوع و او بایش هم بنوده او را کشتند و جوجی بون

خ
۸

عبارت اطلاح اجتر فی الحال بسان شیر خشمناک روانشد و بظاهر هفتاد و شتاد هزار لشکر از کافت و ستاد جنگ باز ماندند آن بلد را سحر سازند
و مغولان نهایت سعی و اهتمام بجا آورده بیت به روز رزم و زیر گشت شهر هر خلق کشته گشته بقهر و اما ترکان دیدان بر مرکب جنگ
مقاتل شده جوجی خان روی او نگذاشتند و او بر کنده بصلح مفتوح شده از انجا بسایش تاخت و او مالی بسایش تاخت و کره اکثر کشته شدند
و چون این خبر بسمع قتلق تغان که از قبل سلطانمحمد خوارزمشاه حاکم جند بود رسید بتأثیات و قرار وحشت تمام از اینجا فرار خوارزم بیش گرفت و
جوجی خان چنین رسالت زد جنان فرستاده حکم از بعوام قاصد جانش کشتند و حتوب طایف الحیل خود را کاه داشت جند صحت جوجی
را حمله کرد و جوجی خان بظاهر شهر شتافت جندیان دروازه ها بستند و بسان تغاریان بر زر فصیل نشستند و مغولان بظاهر خندق و تیر کره
زده باغها نهادند و بالای باره بر آمدند و از انجانب بر زر دروازه ها کشادند و قامت حلق با جمعی از اهل جند در انجا و بر بخاست تاریخ
بالک ساختند شعر چو مرد بکره نه در جند جنگ * بکشتی مغول بر کشاده چنگ * نشد کشته چیزی از و بیره بخت کرا جنتی رکشتی بود تخت
و جوجی خان امارت جند را بعلی خواجه محمد ولی هنا لشکر کره و روی باره و بدیه آورد که بکر فتن فاکت و جند نامه بر
چون ظاهر فتاکت رسید قولی انجا الیکو ملک بلغاق هنلان که ملازم او بودند و حصار بحصن نمودند بیت بر یکان رسد روز جوان
بر در نجیر جاودان خواستند * ز شهر فاکت بیرون آمدند همچو قره دیای خون اندند * و آلاق نویان نظم شهر جند آنکه بود بنا
سلاح آورد هم بکسو نهاد * و بعدا آنکه آن بلد نزدیک رسید و آلاق انجا تمور ملک که در ملک سلطانمحمد خوارزمشاه او بود از نزد بود بلهراد
بهادر امداد کرد هر یک از اتالک رستم و اسفندیار سیاستند و در نظم که بیان آن جند ساخته بودند بنا و بره متدق با مغولان کوشش نمودند
و سیاری از دیشان از نعره از جهت تمور ساده چون کار بر اضطرار انجامید خواص و سلطان از دهقان کشتی سر بر شد و که بیرون آنها بکوه بر
اندوده بودند نشاند خویش صفیه و رامده مانده با دو روز آب روانکشت و لشکر مغول بر فراز تمور ملک مطلع شده بر کنار آب جند کمان
می فشند و تمور ملک بر زده لد و زکه هر کز خطا نکرد کمان را بدیسات تا آنکه سیاحل رسید از آب بیرون آمد و مغولان در پی او بودند و
تمور ملک هر ساعت بر استاد و جات بکره تا احمال و اثقال بیش کرفتند آخر الامر اکثر اشیاء او کشته شده اموال او باز ستاندند و او تنها
با سه چهار تن کمی از انها کان ناشناسب بر اند و مغولان در پی او بودند و از انجمله سه مغول خود را نزدیک بدو رسانیدند و تمور ملک عطف عنان
کرده تیغ بکار زد خصم یک مغول زد که کوشده و نفره دیگر سه چهار تن کرفتند و تمور ملک بخواندند و رفته از انجا بر اسلاف و از عراق هنا عزیمت
بشام تافت چون فتنها آنام یافت حق تعالی او را بر اجابت باعث کشت و بیکر عاند خراسیدا کاهی بجند میرفت و اسکناف احوال سیوده ان
اشا شنود که بسر بش حکم با تور بن جوجی خان بن حکیز خان بجند آمده و متصرف اسلاف و اسایش کشته لاجرم با سیر ملاقات نموده کفت که بر
خود را به جوجی شناسو بر جواب داد که من طفل شیر خواره بودم که از پدر و والده ما مامر اغاتر هست که او را بجا می آورد آنکاه خلاصه را حاضر
ساخت و خاتم تمور ملک را شناخته جز و صولش و ترکستان شیوع یافت و او را بسیار لطف و رحمت بجا آورده وی او کلاوقان که بعد از حکیز خان
بر تخت سلطنت نشسته بود روانشد و دانای براه قدقان بر دی و جار خود را و نمود تا دستکاهش بستند و از نکهداری که کرده
و تحقیق نمود و تمور ملک نشان نمی تا از جواب بی کفت در الحین بحسب قدر الهی از ان منزل که بر خم تیغ بیکان تمور ملک کرده شده بود از انجا بیرون سید
از وی بخان پرسید و تمور ملک دلیر در مقام کفت و شیدا کمد و قدقان در غضب رفته تیر جلکاری بر تمور ملک زد که دیکر نفس بنا
القصه الاق و ایان چون از امر جند بدان فارغ شد بجانب سمرقند که مضرب خیام اردوی اعظم بود شتافت
چنان بود که در آن زمان که سلطانمحمد خوارزمشاه از نهیب سپاه مغول و تاتار بتفرق ساختن حریفان مجلس رزم و پیکار می پرداخت صد و هزار
سوار جرار در سمرقند کماشت و ظلم خواص و عوام در ان بلد بنا یافته بود که بحساب وهم و خیال از تصاد آن عجز و قصور اعتراف می نمود و سمرقند
تخت متحیر بخارا و سایر بلدان ماوراء النهر و ترکستان بر ساخت و چون خاطر از ان امور فارغ ساخت علم نهضت بصوب آن بلد فاخره بر
افراخت و در ظاهر سمرقند جمعی از شاهزادگان و لشکرهائی که بفتح امصار ترکستان مامور کشته بودند با مردم حشر بجا بود بستند و حکم

و کوک سرا زده آمده و در وقت آسایش بود و در وسیع طایفه از مردان لشکر خوارزمشاهی پای جلادت در میدان مبارزت تا آخر
وارنموده مغول را چنین کشته جوکش اسیر و سنکر کرده بود و در روز چهارم حکیز خان بنفس قبس سوار شده روی بشهر آورده و مغولان بر تیر
هجوم نموده شدند و راندند که مردم شهر الجا نماند که سر از دروازه ها بیرون نکند و شبیخون و کمان سوز و مخلد کشته بعضی بصلح مایل شدند
و زمره ملاحظه لحوق و سلطانی نموده بر مخالفت مصر بودند و چون در وارد آفق مشرق و سبب ظهور بیاشیر صبح مفتوح کشت قاضی و شیخ
الاسلام سمرقند ابو حفص از اشراف ایام از شهر بیرون آمده بملازمت خان شتافتند و امان طلبیدند و حکیز خان ایشان را از قهر و محنت امین
ساخته اجازت مراجعت ارزانی داشت و ایشان مسرور بازکشته در وارد ثمار کاه بازکرده و لشکر مغول بشهر بخیر قاضی و شیخ الاسلام
و بخاء کمی از اتباع آن دو بزرکان از مردم جدا کرده ایشان و باقی خلایق را بصحرا از دست غارت و تاراج بر اورند و روزه دیکر هست بر تخت
فلک کشتر از جلوس خصوصا ان البطخان با هزار نفر از شجعان نامدار دلاوران کرد خود را بر میان لشکر مغول زدند و سلامت بیرون رفته رحمه و عزای
سلطانمحمد رسیدند و او بر ابو اسطهان اخبار از حالات ماوراء النهر کفته و رسانیده کرد ایشان و هم آنروز که البطخان خلعه سمرقند کرفت
حکیز خانیان بر اطراف استلام یافته قریب سه هزار نامی خوارزمشاهی با تمامی لشکریان قتل رسانیدند و از سایر مردم بی هزار کس بیشتر بودند
جنانساخت حکیز خان ایشان را با اولاد و از خویش تقسیم نمود و از غنیمت مغولان مبلغ دویست هزار دینار خوبها ستاند و بکره تعرض نرساند
و در آن زمان که حکیز خان در ظاهر سمرقند نشسته بود استماع نمود که سلطانمحمد خوارزمشاه باعد و اندک و خوف بسیار از راه خراسان بعزم عراق
کرمیز و نظام سلسله هیبت او بدست سیاه مغولان از هم کسیخته با یاران جبر نوان و سوملی بهادر و توقچر ابو هزار سوار همچو کنار از تخت سلطان
دو اند و مه ایشان از آفت که رطی سافت سرعت نمایند و اعظم و اهیت نیاز ندانی تشیند و اکثر اسب مقاومت نداشته باشند در موضعی که
تناسب و اند توقف کرده بکفت تعرضه داشت نمایند و اما ابو جب و فهوه بجانب خراسان روانشدند و دو اخر ربیع الاول تسع عشر و ستمایه
موافق بلان بر اعاقب کمکر از اثب الوعیر و نوشتند و نصوب هراة رفتند و چون ملک هراة بیشتر کرد و شاهده اظهار انقیاد نموده بود
سقر ضمان تولایت نشدند اما تو قچر از عقب بهیده سابعت ملک اسموع نداشت و آنکار نعلجه کرده و از نشست قضا بیزی عرق بر بابر نقل آن
کاو نیز زده شرار و ندیع کرده بد و ابنا عش از عقب جند و سوملی شتافته در نواحی زاده بدیشان بیوستند و اما از اهالی آن قصبه تنل و طلب
مرد مه زاده و دروازه هاستند و چیزی بدیشان نداده اما چون بر جامع استحالا بودند سقر ضمان تخلف نشده بکمستند و از الاهی اهل آنجا
کفن بخش و او کرده امر از نخاست غضب باز کشتند و در عرض سه روز زاده را سحر کرده قتل عام نمودند همانجه دران باره تاراند و احمال اثقال
کشکار انکشتند و سوخته بعد از ان بر میان بر قدر مرم آنجا اصح کلمه ایشند و از انجا جبر نوان براه جوین عزیمت ماندند ان کره سوملی
طوس رفت و خلق بنها سکشت و از طوس بر ارکان شتافته بحضرت مرغزار و جریان انها آمد تولایت را خوش نموده سر جنی اهل ارکان نشسته
اما در جنوشان و اسفراین حضور راست کرده از اسفراین بر اصفهان رفت و نقره و او مالی آنخطه را بالسا اجوا و کرده اند و جبه و رمانه ذات
سیاه از طوایف اسار کشته و جهاز سیاه بی ثلث خلاصه و قلاعی که مقر مغلان خوارزمشاه بود بازداشت و بجانب ری و راسته سوملی
بوست و در ان اوقات بوسته در میان مردم بدو جهة مذهب خوف غلو و تابران شاهی مذهبا از چون جز قرب وصول مغولان شنید ما ستقبا
شتافته جبه و سوملی از قتل اهل شهر حرمه چنین سوی نیاید چه یکوئی و تمه نوان است آنکاه شافعیه را از تحت حنفیان دوان کرده و از وی سوملی
تقریر رفت و جبه بجانب همدان توجه نمود و چون نهم رسید تمامت مردم آنجا را بخواه بعضی سنی مذهبان شربت شهادت چشانیده بعد از
قرب وصول بهمان اولی آنجا عهد الدین عمالا الدو اجلی صلح کرده و وی بکرد و وجرم آباد نهاده و در آنکرد و در او بره وجرم آباد انکاه
ساخته و در مرم نهاده است کمند که ندکره امیده در سایر ولایت سنت خداوند هیبن عمل جا آورند و سوملی بقزوین فرو نجله هزار کس را

تیغ کین کشته بعد از آن در وصال بصل بهم پیوستند و آن زمستان در حدود دری خفتند و در اول بصل بهار که بسبب وفور رقم سرو قدان گلرخسار
لاله در اطراف دشت و کوهسار عرقه خون از مسامّ خاک برخواست و بنفشه گیسو پوش شده سوسن دو زبان جهة جوانان از جهان امان خواست
جیحون سرمایی غبار غربت بحاب اذربیجان کوه انبیند و در زنجان و ارسباب مراتع قشلاق عامه غارت بجا آورند و تحریر تحریر نفس اتالک
اورتاک که در آن زمان ولی الخطه بود صلاح دید و سال فراوان نزد مغولان بر ستاده اشارا از قبل و غارت تبریز و رکذ باید و چون بکر
سپاه بود و در ربا بجو بوده بود جمعی و سوطلی و مونغان قشلاق کرده ند و در آن زمستان بکر جیستان شافه سپاری از کجا جاز بقتل آوردند
و زمستان عشر و ستما ـ ـ در آخر و همان دعوی و سلماس و مخوان و سلقان و شاحی و معقوز بلاد شیروان آنچه مقدر و ایشان بود از قتل
و غارت مقدر بر سانید ند آنگاه خاطر شوم آن طایفه کرده ملوا آن شد که از جانب و ریز شیروان مغولستان روند اما راه نمیدانسته و
تدبیری اندیشیده قاصدی محتمل بیش تر داشاه که در معنی حصین مختصر جسته بود و ستاد که ما را داعیه جانست که دیگر متوجه قلوب تو شویم
مناسب آنکه همی ایزد و مم نیک بدرستی تا مهیّد معذرت کرده قواعد عهد و پیمان را بمیان نو آورده ایم و شاه از استماع این خبر شاد و مطمئن
شد از خواص و مقربان خود نزد مغولان فرستاد و اما از آن راه مغرور که از دن زند و آن شبه قوه بر کشتند اگر شما قلوب وی کنید و ما راه ما میدید
از دربند بگذر بر جان امان باید و لا ما نند بلاد خود براه عدم شتابید و آن بیچارگان عجز بی کشته آن ظالمان را بدرید رسانیدند و مغولان آنجا نیز
در بنداد اقتحم زن و کرفق مالیدند کان جنای شاه طرف مغولستان کذ شتند و در آنا راه مردم الآن و قجاق بر اسان ساکنان خراسان و عراق ساخته
در ولایت او و بر تیز بهمان شیوه آسوده و خوش بوده اند آنگاه چنگیز خان که در آن زمان بوده قدیر مغولان رسیده بود بیوسته سلطنت خود
معروض اشتند و از مخون این کلمات و وقایع کالوقوت و سطوت مغولان بر هکان ظاهر میکرد و دیگر غایت تهور و تعنت منتم جبار رغبت ساختن
آن دو رکار بوضع می بوده ذیرا که بر اوجی آنکه دران ایام قرب صد حاکم صاحب وجوه با موده و اسباب نامدود و در عراق و خراسان بوده اند
همچنانکه تا بید نیافته که در صد در ماحت و مقالت فتحی از لشکر مغول رانده تا آن ولایت که از غایت معموری شک نکار بغارت چون دیگر عزت
اقرای بهشت برین بود و در آن کشت و هم چندین هزار هزار کس از اهل السلاح ضرب تیغ بیداد نزد از هر کدر ظلام از هم کذشت سبحان الله الواحد
القهار و صلی الله علی سیدنا محمد و آله الاطهار

چون چنگیز خان از موسم قند فارغ گشت و روزی چند در نواحی آن بلد فرو رسیده توقف نمود چون
و جغتای و اوکدای و الخ خوارزم مامور کرده اید و داد تا مان جرجانیه که بهترین بلاد آن ولایت و ارکان او را آنرا که کوینده داد الملک سلطان
خوارزمشاهی بوده و اعلی او فضلا و ارباب تشیع و اصحاب قلم و اهل حرف و صناعات و سایر طوایف بنام آنقدر و جرجانج بلد بوده
زاده بران حدود نتوانکرد و شد اهل ارکان بوجب و فرمان چنگیز خان باسباب چون حوادث اشمان و بایمان بدیار خانیه روان شدند و در آن وقت که
خوارزمکین نامی بوده که والده سلطان خوارزمشاه خوش باشت و چون مقلاوی سپاه جهانگشای چنگیز خان بشهر خوارزم نزدیک رسید جمعی بسیار
بظاهر جانیه زامیدند و در اندن جهاد بایمان مشغول کرده بیند و خوارزمیان ایشان را لذت دیر خلق سیار از پیاده و سوار پای از دروازه
بیرون نهاده اند و ضان غربت بحاره آنجا خلاف اعتقاد اند و مغولان طریق مکر و فریب میزکر فتند کاهی چون رسید و حتی از ایشان می رسیدند
و احیانا لذت توقفی بوده جنگ میکردند تا باغ خرم که در دیار عربی شهرست رسید ند آنگاه سیر سواران مقاتل که در کمینگاه بوده مدتی
العتب بجانب خوارزمیان تاختند و آغاز کشش و کوشش کرده و از وقت طلوع آفتاب تا هنگام زوال از جوانب هر کس از خوارزم حسن الوی بدند
از عقب که بجنگان خود را در شهر انداخته و تا عصر که آن شوره کوبند شافه تو رحم بکرم ساختند و بهنگام عروب رشید باز کشتند و
بعد از دو روز از نو لفه شاهزادکان چوجی و جغتای و اوکدای با تمامی لشکر قیاسات نزد کرد خوارزم رسیده بحث قاصدان جان بلدان و بشاه
و مردم را بلی و اعتبار دعوت نموده اند و چون فارغ و ارسال رسل و رسایل ترتیب گشت بتدبیر اسباب قلعه گیری مشغول شده دست باتمام
تیر و سنک برآورده و ساکنان خوارزم نیز بقدر مقدور در مدافعه و محاربه کوشیده از آنها شاه و محافظت برج و باره اهتمام میکردند

و بعد از آنکه زمان محاصره استداد یافت و سیاری از مجاهدت خوارزم بقا و دوهای غلط و نخم سنک بعد سوخته رسیده گشت مغولان قصد
نمود ند که از آب جیحون که مشهور بده بود بطرف دیگر اندازند و سه هزار کس از ایشان متقهنا بر خدمت شد و خوارزمیان بر گفت حال اطلاع یافتند
و جمعی کثیر بالجانب شافه بر تراب آن قنال الشفال مشغول و باد ظفر از جانب اهل خوارزم در اهتزاز آمده تمامی آن سرهارکی بحالت
هلاک افتادند و بر اسطبان فتح جند خوارزمیان در محافظت شهر بیشتر از بیشتر شده دار آن شاسیان جوچی و جغتای بغارت افتاج یافت
و سلطنت بجاه مغولان اتحیز خوارزم میسر گشت و ان جز جمع حکم چنگیز خان رسیده برنج داد که سر و آن لشکر اوکدای اشد و جوچی و جغتای و امرای
سر و ان ارحکم و دو نیان اوغتا و بجاین نمانند و اوکدای بر ارتالمهم و مقام صلح و صفا الوره مهام سپاه و انتظم کرده اند و ابقاء تخت بیش رو ند
و کجا کشت متوجه اهل خوارزم کشت مغولان خانه بجانب و بعد بحلم از ایشان بر کرفتند تا تمامی جرجانیه بتخلص شتا کجاه حلاق ابیجر ابذه و نوب
صد هزار نفر بر مم چشت و بجا ساختند و نمان جوان و کودکان دابند کی کرفته باقی مردم را بقتل رسانیدند کوینده که جرتا آنروز مم بر کالان
تقسیم نموده هر قالی بر بیست و چهار مقوله سیده عدد و قالان از صد هزار بجاوز نبود و یکی از شهدا خوارزم شیخ نجم الدین کبری است و
چون آنجناب از کار شرایع عالم و مقتدای کبرای طوایف بنی آدم بود قلم سکین رقم بتفصیل معنی رجا لاش شروع نمو

نام شیخ نجم الدین احمد عمر الطوسی است و لقبش کبری و باجهة ملقب باین لقب کشت که در وقت
تحصیل مطالب علمی اهم که بحث و کرده بود و غالب می آمد و بدین سبب او را حامد کبری لقب داده اند بعد از آن بکثرت استعمال حامد را مناخته
کبری می کفتند و معنی بر اند کلمه کبری آنجناب کبری بوده از طریق جمع الکبری جمع کثیر الکبیر و الفتح هو الاول کما فی تاریخ الیافعی و شیخ ولی تاش
از القاب آنجناب است و سبب آن این لقب بر وی اطلاق کرده ند که نظر بر هر کرامات و عزیمت ولایت رسیدی ع ملت بود شد مقلب نجم الدین کبری الله
و لیت شیخ نجم الدین بو نجاب بود امیر اقبال سیستانی در رساله که مشتمل بر بیان شیخ علاء الدوله سمنانی آورده که شیخ نجم الدین در اول
جوانی جهة سماع حدیث و معانی از خوارزم بهمدان رفت و چون از علما آنجا کی حضت علم حدیث یافت باسکندریه شتافت و از تحدیث
اسکندریه نیز اجازت حاصل کرده در وقت مراجعت شیخ جنة رسالت راصد جرار بدید و از آنحضرة آمنه علی کسبق نموده رسول خود
ابو النجاب رسید که ابو النجاب بحقیقه حضرة و مرشد کلا مشتد و شیخ از خواص چون در امداد معنی آن کیت جاد فهو کرده که از دنیا
انجناب باید نمود لاجرم هر آنجا خود را از علایق دنیوی مجرد ساخته در طلب مرشدی که دست ارادت بوی دهد آغاز سلوک و بیوند
رسیده در خانقاه شیخ اسمعیل بصری بهلو رسیده تا توانی نهاد و چون توجه شیخ از آن مضمون خلاصت یافت و مرید وی کشته بسلوک مشغول بند
و چند کاه آنجا بوده شبی بخاطر شخطور نمود که علم ظاهری من از شیخ اسمعیل زیاده است و از علم باطنی بر خلق تمام باشد اما بعد شیخ اسمعیل
ظاهر کشته اما مداد آنجناب را طلبید و کفت برخیز و سفر کن که ترا بخدمت عمار یاسر می باید رفت و شیخ نجم الدین ماست که شیخ اسمعیل بر انجنز
بخاطر شخطور نموده اطلاع یافته آنا هم کفت بعلاوت شیخ عمار شافه بعلاوت معنی که آنجناب سلوک مشغول بوده شبها حدیث مرید الشیخ کفت
و صباح شیخ عمار او را کفت بنجم الدین برخیز و بمصر و پیش شیخ رو و زمان تا از هستی با ضرب سیلی از شر تو بیرون برد و در نجات از شیخ نجم الدین
نقل است که کفت چون بمصر رسیدم شیخ روز بهار از دیر بیرون خانقاه دیدم که آب اندک و ضو میساخت و بخاطرم کذشت که ظاهر شیخ
نمیماند که با یقدر آب وضو جایز نیست و چون شیخ از وضو فارغ کشت دست بر روی من افشاند و سبب ظاهر قطرات آب وضو شیخ بقطره
من رسید چنو شدم و شیخ بخانقاه در آمده من نیز در پیم و آنجناب بذکر و ضو مشغول کشت من بر پا ایستاده و از خود غایب شده دیدم که بکیا
قاوراست و سر مرا لمو کرده و آش می لیاند و در فرآش چیزی خوراکی و بر زبر پشت انشسته و هر کس میکوید که من تعلق بوی دارم و او بی کذارند
ناکاه مرا نیز کرفتند و بخلاف آش کشیدند و چون کفتم که من از جمله متعلقان ایشانم مرا هم کرفتند لاجرم بر آن بیشتر بر آمده مشاهده نمودم که
شیخ روز بهاست پیش وی نشسته و در ایثار اقدام و وسیلی تحت بر قفا بر زند حاضر روی مرا قاده و کفت پیش این اهل حق را کار کن
بعد از آن انجناب از آنجا بازکشته دیدم که شیخ از آنجا فارغ شده پیش رفتم و روی بر پایش نهادم و شیخ بجانب سیلی بر پیش من زد و هان لفظه بنان باید

ویان سبب بحیرهٔ بطیحه من زایل گشته شیخ روزبهان را بخدمت شیخ نجم رازی که آمده و بوی نوشت که هر چند سوء ادبی بحضرت تامن
در خاطر کرده ما از پیش تو فرستو و شیخ نجم الدین صدق دیگر رخدمت شیخ عماد بسر برده و چون بدیدهٔ کمال رسید بحضرت او شیخ الدین شافعت
و بنیاد لشاکه و عظمت که در آن زمان که سپاه مغول بجانب خوارزم توجه نموده حکمرخان و اولادش که بر علو مرتبهٔ شیخ نجم الدین وقوف یافتند
چند نوبت کس نزد آنجناب فرستاده التماس کرده که از جرجانیه بیرون روند و تا آنیسوی بات اوز سد ما شیخ آن ملتمس را اجابت نفرموده و فرموده
ما در وقت اسایش و فراغت با این مردم سر برده ایم چگونه جایز باشد که در زمان تردد و بلا و حلول بیخ و محنت و تعا از ایشان مفارقت نمایم و چون
آن لشکر قباسا تر تند بدیل خوارزم رسید شیخ نجم الدین شیخ سعد الدین حموی و شیخ رضی الدین علی لالا و بعضی دیگر از اعاظم اصحاب کرام
از حضرت نفرمودند حضرت او که از ولایت بیرون روند ایشان فرمودند که چرا شیخ اگر حضرت شیخ دعا کنند تا این بلا از ما و اسلام مرتفع گردد
شیخ فرمود این قضا نیست سرم و بیعا حاجی بی دیدهٔ آنجماعت گفتند پس مناسب آنست که شیخ درین سفر ما را مواهبت نمایند جواب داد که مرا از
خروج نیست و هم اینجا شهید خواهم شد اصحاب از بزرگی او داع کرده بهر طرف روانه شدند و در وقتی که کفار مغول بشهر در آمدند شیخ
نجم الدین چون دید که رخنه متعذر آسیب ما نبود بطلبید گفت قوموا علی اسم الله تعالی فی سبیل الله آنگاه برخاست خود را بحو در آورد بلکه
و بیان بحکم رسیت و جعل بر سنگ ساخته نزد بدست گرفت و رو بجنگ مغولان آورد و بر ایشان سنگ میزد تا سنگهائی که رجوع اشتغام
شد و لشکر حکمرخان آنجناب را بتیرباران کرد بدیل تیر بر سینهٔ مبارکش آمد و چون آن تیر را بیرون کشید روح مطهرش بر ابدین مرغ شتافت
کر بیگویند شیخ نجم الدین در وقت شهادت بر رحم کافر زده اگر فرزند بود و پس از آنکه از پای در افتاد و کسی نتوانستند که کافر آن کافر را از دستش
سازند خاصیت کافران ملحد ابدیدند و از سازند زکوار خلاص شد و نظر اینمعنی مولانا جلال الدین رومی گوید نظم مالان مختصام کافر
فی ازان ملحدان که بر ملا نگرید ٭ یکی رست بی خالص ایمان نوشند ٭ یکی رست و کر رحم کافر گرید ٭ وفات شهادة قدس الله روحه
فی شهر سنه ثمان و عشر و ستمائة الهجرة النبویه

خواندگان این قصهٔ پر غصه بزبان آورده اند که چون چنگیز خان اولاد و لشکر ایشان بجانب خوارزم شاه
آسال رحد و سرقند گذرانید آنگاه خبار تخریب ترمذ نموده تخت تخت ضرب خام عساکر غلغله سلب گشت و تحت اقتضی وقتی اسیان
آنجانب بر و بعدا زان در وی بترمذ آورده و ساکنان آنجا نظم بیشتی بار و در شهر حصار ٭ که سیکر چون بکرد مش کفار ٭ ماوی در امان استغنا
کشیده حصار و حصول لشکر مغول است با ندا ختن بدیدهٔ سلک در آنکه رند و مغولان بجدهٔ تمام در تخریب آن کوشش نموده بدا روز که در ترمذ
قلعه نداشت و وی در مدد داب و ساکنان آن بلده را از صغیر و کبیر و عنی و فقیر بکشتند گویند که در ترمذ مدخوبی را حجی از لشکر ایلچی چنگیز خان
کرفته خواستند که قتل آنند آن بیچاره گفت مرا مکشید تا مرا دیدی بزیارت بشما هم ایشان برسید ندکران مروارید را بجا نهاده جواب داد که
فرزند و ام مغولان و حال لشکر او را شکافته مروارید را بیرون آورده ند ٭ شعر از آن پس هر کشتگان را اسکم ٭ بامید کوهر دیدند هم ٭
و چنگیز خان از ترمذ بحدود و تکرت و سامانه رفته زمستان آنجا بود و فوجی از سپاه را بدیدشان فرستاده تا آنکه کرایز ماند سایر ولایت
خراب کرده ند و در اول بهار از مقر ترمذ کشته روی بطرف بلخ نهاد و آن بلده معمور و بی شمار بود که در نفس شهر و قری هزار و دویست جامع
جمعه بکار دارند و هزار و دویست حمام راحت عام و انعام و امکنه موجود بود و خواجه ابو سعید نیز بوده که در وقت سلطان محمد چنگیز خان
بخاه هزار کس از سادات و مشایخ و علما و موالی و بلغ اقامت داشته اند القصه چون اشراف و اعیان از نوب و صول چنگیز خان و قوف یافتند
با ساوری و بیشکش استقبال شافتند و بنا بر آنکه در آن ایام سلطان جلال الدین سکر بیه در ولایت غزنین لشکر و بیخشم و کین جمع آورده بود
میان خلاف و عناد و جدال می نمود بلجاز اظهار اطاعت و انقیاد نایند نماه و هر که در آن ولایت بود بضرب تیغ مغولان غرقهٔ خون کشته
بلوه راه آمد نظم هیچ طرح را چون کف دست کرد ٭ عمارات عالیش را پست کرد ٭ و آن خان بهرام انتقام سپهر احتشام بعد از تخریب
قبة الاسلام تولی خان را بلد بکر و برای خراسان نامزد کرده خود بطالقان رفت و اهالی طالقان و حصار بر کشیده بقدم جنگ و جدال پیش آمده

وبنابر استحکام آن مقام مدت محاصره امتداد یافته پس از راحت تولی و اجتماع لشکرها صورت تخریب بوده و هر کس را بخانه و کشته گشت
آنگاه حکمرخان جهة دفع سلطان جلال الدین طرف غزنین و هرات آمده بهر شهر که رسید از بلاد افرنگ کاشت و رهاهیان تیغ از هیچ
ذی حیوتی دریغ نداشت و بر اکثر کاز اهالی جشا و جان و تنع جریکی از اهالی آنکان کشته گشته بود و چون حکمرخان در کنار رسند سلطان جلال الدین
رسید و هم او با موجی که در ضمن وقایع خوارزمشاهیان سمت تحریر یافت بعیل رسانید بلا تو ما زاد و تو بسان لشکر بصوب هندوستان
فرستاده و آن بلاد حاکمان در اعالی و ضاعات نهادی و سلطان بغسل و مقارنت اقدام نموده بازگشت و حکمرخان بصوب

مدان او از که چنگیز خان از قتل و غارت قبة الاسلام بلخ بازپرداخت

پسر خود تولی خان را بطرف خراسان روانه ساخت و تولی با هشتاد هزار سوار که عشر عشیر لشکر حکمرخان بود تخت بر و شاهان رفت
و در آنوقت مجیر الملک شرف الدین مظفر که در سلسلهٔ کارندولت سلطان محمد خوارزمشاه منتظم بود در آن بلده حکومت می نمود و جمعی کثیر از اهالی
رجال و علما نیز بشهر سر پیوسته و آلات و ادوات حرب و قتال مهیا داشتند و چون تولی خان بظاهر آن بلدهٔ معمور رسید مجیر الملک بر دو
موجود بر مقام مقاتله دامد و دو اقوال که بعضی از شهر بیرون تاخته و در عرض یکساعت هزار نفر مغول بخاک هلاک انداختند و تولی
از نفوذ آن سپاه سنوده شد عضب هر چند مانع بیاشد حرب شد و نفس خود با طایفهٔ از اعیان حمله کرده جمعی کثیر از خاک هلاک انداخت
و بقیة السیف بالشهر کریزانید و تا مدت بیست و دو روز در میان بیابان و بحصوران غیر اقبال اشتغال داشت و قوبیای که بحار اصحاب بلخ
جهاکشای و مولف مقدمه نظم تاریخ است آنکه چون تولی خان ظاهر بر تولی خود ناشتی و روزه بخلت بحرمت بود و روز هفتم سفر
چرخ خورشید تابان را مدطلب ٭ بهنگ رجع نشان کشند ٭ سپاه مغول بجمع کشته بدوازده شهر بستان اندند و خلقا فاز نهادند و از روان
دویت کس از دروازه بیرون نامده بر عام دفع ایشان شدند و تولی خان مغوفر خویش نظم یکی برخورشید چنین بست ٭ سپه بدوده و بیرون
و بیاده و بشهر این حمله کرده مغولان سفاقت و بطرف دروازه شافتند و دهلاد اول جدار را منهزم تاختند و چون زمانه در حصیت کشتکان
کسوی کشود پرشید مغولان در کره شهر ایستاده بلو باستند و در روز دیگر که سپاه حبش از حبش روم انهزام یافت و زمانه تیغ مذلت و حرب شید
فرقه بر یکی سلب کلفت مجیر الملک بعد از اطاعت و انقیاد چارهٔ ندانست و علی جمال الدین نام با کمال نام و اعتماد و تعیان و مقیان مرو بمرتبهٔ علم
و علی امارت و مستثنی بود نزد تولی خان فرستاده امان خواست و چون تولی خان مجیر الملک را بواعیده لیذیر مستظهر و مطمئن خاطر ساخت
بشکش نفیس از نقود و جواهر ما معدود و نفایس اجناس و تنزیب داده بارگاه سپهر اساس شتافت و تولی خان مفصل مغولان شهر از طلبید
و اوسی الحال و بیت کوی انا نوشت و محصلان آن تحصیل استادهٔ شهر خواهند و آنمرز مهر اکرفته مطالبهٔ مال نمودند آنگاه لشکر تولی خان
بر حسب اشارت علیه چهار روز متصل سوطان مرو را از شهر بحر ارانند و چهار صد هزار مخزن و بعضی از اسیران و خزانهٔ بجان ساز داده
بقدر از صادرت جال و جوان و اطفال را بر لشکر بان قسمت کردند و هر مغولی را سیصد کس یا چهار صد کس حصه رسید و هر یک سد حرب قتل بیاید
کو بیکه سید عز الدین سیاب با چند نو سید صیرده شبانروز تقدار کشتکان مرو کرده از مرو بنفس شهر هزار هزار و سیصد هزار کس و کسر
در شمار آمده و سید حیرت نموده زبان باداء این راجع ختام کرده ساخت بیت ٭ ترکیب پالاده و هم پوست ٭ لشکر ان او و ابنا دوست
چندین سر و اینا زبن سر پوست ٭ از شهر که پوست و بکر و کشکت ٭ و چون مغولان خاطر شوم از کشتن ساکنان مرو فارغ ساختند
و تخریب ساکن ایشان بر داختند بعد از آن تولی خان فرمان داد که امیر ضیاء الدین علی که از اشراف مرو بود و بواسطهٔ غفلت و انزوا آفتی بدو رسید
حاکم آن دیار باشد و چون اکثر از هر طرف پراکنده شدند سر باز کند و بار ناس بیارد و حکم آن دیار قیام نماید و چون تولی خان و بجلب بخشایی و بدلکی
بقیة السیف از قفها و سوراخها بیرون خرامیده و انجا بیرون آمدند و آنگاه جمعی از مغولان سفاک که از تعقب بودند انجا رسیدند
و حضرت بر کشتی خود طلبیده کشتند تا هر کس جهة ایشان یکی از شهر بحر ارانند و بوسیلهٔ این جمله خزین زندگانی بجا کار باید قاده اند
پس از آن تا بعی نامه که از حیرت زبان جدا شده بود بر و رسیده مرسوم بر جلد خبرها نهاد و بقارون این حال امیر ضیاء الدین علی جهة دفع شر بهلوان

دیوانه که در حین مشورت الکجیت متوجه آنجانب شد و از ماسوی وی صبوب بخدا آورد و سخن که فرستاد جند که در مرد بود ندا بعضی باران مولا کرده که
از خوارزمشاه خبری بدیشان رسیده که شهر از سیکذارند و بی تامل کوفته لجی شدند و از اهل او که جز براحت نبود اما در بر و شهر هر کس را
می یافت بقتل میرسانید و بخارا رفت و دین شاه کوشکین با زده از ملازمان سلطانخواه خوارزمشاه بمرو رسید و بران بلده استیلا یافت و امیر
ضیاء الدین علی را که از حبس رکشته بود بکشت و ان جزء مغولان رسیده و هر دو را با جمعی از مغول خوار از نخب بمرو شافت و در حمله
اول شهر را که قریب صد هزار مسلمان از جمع کشته بودند کشتند و طرف دیگر دو انسرا که ملک شاه و یاد در مرو کنا شدند تا اکر مستعدی بیاری
جسارت از کوشیر بیرون آیند و اوبتر بر قتها رساند و آق ملک بهر حیله که توانست طایفه دیگر را بکشت آخر الامر تحصنی با کشت که بایک نازکرد
و عدد وی چند که رفتها خزینه بود چون آوازه ان شنیدند قامت راست کرده چون الدند و سنه الحالیا ان سابق طمع شدند الفتنه
صورت قتل و رو بر تبه رسید که از قاصی ساکان آنخطه و توابع زیاده از چهار کس زنده نماند لامرة بعضاء الله و لا عقب لحکمه
چنان بود که در ان اوان که تولی خان داعیه کرد که بلده مرو و رو نماید و ماه رجکیز خان
قلعه اکو کانا که بر ولایت ایبرک جند و بدار قراجار مونیان بود بدو و هزار سوار بطرف نیشابور و بسنا و بحر الملک کافی رضیا الملک نوذکی
در سال وزیر اسلطان و کابر خراسان نظام داشتند کثرت مردم بخوار و روز آلات کار زار مغرور کشته بود و تحقیق در روح مصوب کرایند
و خاطر بوت ملبه و مقاتله قرار دادند و قراجار شهر با مکر و اره رسان کرفت و آنقار بحلوه و نبود و در روسیم از نشت قضا تیری بر قلب ار خورده
سنی الحال مرد و سپاه مغول ستاره خوب نیشابور بازه اشتند و طایفه صبر و ار شافتند و نیزه روی بطور نهادند و ار نصیب نیشابور ایرانی
و بسیار و هشتاد هزار سلمان کشته شده و طوس نیز جمعی کثیر قتل شدند و چون تولی از هم مرو فارغ کردید و بحر قلی طغار شیعه بغداد تحریف جان
مطبوعه کرانید و در رقعه و نجی از سپاه و ار جمعه نقل بخابیق و اسباب قلعه کبری ارسال داشت و آنکه مولی نیشابور سکاج نبود لشکر ان زجند نزل
سنک اره کرده بالجی بر نیشابور بود و بر جایجه از ان سکها پیشها بدیدند و بحر الملک و سایر اهالی شهر چون اهتمام لشکر مغول بجانب نیشابور مشاهده
کرده اند اشتد که بخلافت مانند جمعی که هم اطاعت بودند رو بدار نخواهد کشت و اجوج آنکه آلات و ادوات قلعه بسیار داشتند بر سیدند
و فاضی ملک رکن الدین علی بن الاذهم الفسنی با جمعی تولی خان فرستادند تا شفاعت نموده جهة نیشابور بیان امان طلبند اما تولی خان عن قاضی
بسمع رضا نشنود بلکه او را با جماعت شهر نیز خاد و صباح چهارشنبه ۱۲ صفر از طرفین تقاتل حرب نموده بتر و سنت بران کشت و تا روز جمعه
زمان مقاتله و محاربه امتداد یافته در آخر آن روز مغولان چند موضع از خندق جدا شدند و خاکریز از خندق برخاسته در مرو بار شهر انداختند و شب
شنبه مجموع باره از مغولان بر شد و روز شنبه لشکر تاتار بکار و ران بلده بحیثیت قتل و غارت مشغول کشتند و در پناه کوشکها و بوتها
برده و جنک بکرد ند و بحر الملک که حاکم بود بقتل و بحیثیت مغولان او را از غار بیرون کشیدند و از وی بخان در پشت نشیده بصبر و وجهی
تفتیش از وی بند و بعدا زان زن و دیر حیث نیشابور با جمعی از ائمه چهل هزار نفر بند و ران جدا ساختند و میان جات سایر خلایق بار انداختند و جمعی
چکر خان شهر و ناحیه را قسم شهر خویش از جمله در کذاشت و هفت شبانروز آب رشهر بسته تمام عمارات را هموار ساخت و حوادث
و تاریخ خراسان انکه که وارد و روز شمار کشتکان نیشابور که بند سوی عربت و اطفال از هزار و هفتصد و چهل هزار نفر آمد
آنکاه تولی خان عازم هراة کشت مغول چند آنجا کذاشت تا اکر خون کرفته بیاشوب قتل رسانند
جمعی بر من خان اوره مانده بر من خاطر تولی خان از تخریب نیشابور و خراب آن عازم جهت صبوب ار السلطنه هراة تافت و بعد از طی منازل
و قطع مراحل و مرغزار بشر نعمی فرود آمده الهی بنور نام نزد کلاتران بلده فاخر و بسنا و پیغام داد که ملک و قاضی و خطیب و معارف
و مشاهیر شهر را بدیکه استقبال ایات ظفر آیات ما اقبال نمایند تا در خلال اقصال ایام شاهزاده از تاب اقارب حوادث ایمن مانند ملک شرف الدین
محمد جوینی که در آن سال از قبل سلطان جلال الدین در هراة کاکو بود و قریب صد هزار سپاهی داشت چون بعضی بنور رسیدند فی الحال در ایلال
غضب کرد بلند بکشت و کفت آنه و زیاده کمن مطیع و سفاه ار کفا رشوم و چون خبر قتل بنور در اردوی تولی شایع شد مغولان بسیار

زنبوران

زنبوران خالی الوده رخنم رفته بوجب فرمان تولی خان باطراف و جوانب شهر در امدند و هر کس افتد بقتل رسانیدند و ملک شمس الدین
مسعود جنک و پیکار کشته مدت هفت روز از هر دو طرف نهایت مردانکی و جلادت بجا آوردند و از اهل اسلام و اصحاب کفر و فلاح خلق
بدجات عظیم و در کاست جمیع بر مستی از انجا هزار و هفتصد نفر از مغولان معتبر بمدینه مرتبه تیر کرفته شد و در هفتم ملک شمس الدین محمد
بالجمعی کثیر متشرر استقبال آلات کار زار کشته و تا شاکا دشار بکرد و از تیری بدو رسید شهید کردید آنکاه هر یان متفق و متوجه شدند
اتباع سلطان جلال الدین مکنزی و ملازمان ملک محمد جوینی کفتند که تا ما را در اجات رمق باشد دست از مقاتله باز نداریم و
قضاء و اشراف و اعیان شهر جمع مایل کشتند و چون تولی خان از هدوبت مالوفات هوا و نزاهت بساتین و طراوت سبزه و ریاحین آنزمین
مواقع نزاح افتاده بود و نخواست که تلف هراة ماند سایر ولایات و ریان شهر بنابران و ماز و کر هر یان صلح بسته بود نهاد و بیست سوار
تر دیک دروازه فرمود تا بادشاف و خود از سر یک فرسخ کفتند و مردم جایند که من تولی خان بن جنکیز خان از کر مخواهید که جان امان باید دست
از محاربه باز دارید و پای متابعت پیش آیید و صف آنچه هر سال از خراج مال بعلی خوارزمشاه می داده اید بجواب ملک رسانید تا بلطف از رحمت
پادشاه از اختصاص یابید و سوکنان بعظیم اکر که کرد اکر ابواب مخالفت مسدود کرده اند و دروازها کشایند نسبت با ایشان رقام عدل الجهان
سلوک نمایند اهالی شهر که از بان تولی خان اشال این سخنان شنودند ترک عناد و لجاج داده تخت امیر عز الدین مقدم هروی که متولی جهان
بود باصحاب لجاج که هر یان بجاد لجوج و دست داشتند عذرت تولی خان بمادرت نمودند عبدالزان کابر و اعیان از شهر بیرون آمد تشول
قلعه خلفت بادشاه از کشتند و تولی خان از سر هراة و از ده هزار کس که از اتباع سلطان جلال الدین بودند کشته متعرض سایر اعلاس
نشدند و ملک ابو کر و سکاکی هراة بر عیت پرورد و مرحمت کستری مشغول کشته خلاق و رعایت خلافت فراغت و عمارت بر داشتند
اما چون خاسته تقدیر بخرب آن بلده نیز جاری کشته بود در ان اوان امری بوقوع انجامید که حاکم هراة با کر سایر ملکان خراسان کرفت و در ان
و کشت علما بلاحت مآب و در روایت سعد الدین سعد قول اول که عناد و عداوت فضلا کبار و ملا اشرف الدین علی بن دست آنکه چون رونق چند ابو کر و ملک
سکاکی در ان بلده و نکشاید کوت و اراق قیام نمودند بجز علیه سلطان جلال الدین بکر سنه بر امر آنکه خان در ولایت خراسان شیوع یافت
و در هر کوه نظر بعضی که دیکر بلده و مقاتله آنکه خان با سلطان صورت خواهد یافت و معلوم قرار اخبار نموده بر کشتان خواهد یافت
و این حال و تمامی بلده خراسان در مرحله سامان محکام و حال آنکه خان فتنه رسانیدند و هر یان نیز ملک ابو کر و سکاکی از ابلی و اوبنه
و قول بکر که حضرت محمد وی مرحومی در روضة الصفا بعضی ان حکم نموده اند آنست که در ازمان که تولی خان بقتل و غارت بلاد خراسان و
قلاع استغال داشت مغولان هر چند سوی نیز دند قلعه کالیون را که حالا بنزه تواشهار اره نتوانستند تسخیر کرده اند و عباد از بعض مولی خان
طالقان ساکان آنحضار استول استماع نمودند که هر یان بتر بیاسطه و آلات که فتن قلعه قیام می نمایند و بی بند هر کاه مارا بادشاه کوس سالی
تسخیر بنزه تواشارت و نماید بیت بکر شیم بر هیات زنبیل بجوشیم مانند ریاضیل و تا بدست همت کمند استیلا بر کنکره قلعه
بیکنیم از انی نشینیم و سوط نازکالیون از استماع اشال این سخنان متعدد شده بلجم کشند مناسب آنکه تدبیری اندیشیم که مواد مخالفت و
نزاع میان مغولان و هر یان بر وجهی بیجا آید که اصلاح پذیر نباشد و بعد از تامل بسیار صاحب رای آنکه در جلادت و تهذیب نظر بود
با هشتاد هزار السلطنه هراة و بسنا و بدنا بدیرنج توانند ملک ابو کر و سکاکی از انی ایند و صاحب باصحاب خود و رزی بخار
فیشه و رامنه و رکوچه یا از ربع و شهر ای استغال نمودند و روزی ملک ابو کر و سکاکی با در آی حصار سوره بیکار و بخم کاره و خنجر هر دو را
بقتل رسانیدند و هر یان تفحص این صریح که ع عشاق را بهانه بسر باشد شمشیرها کشیده و رجوش و خروش آمدند و در ساعت تمامی
اتباع حاکم و تحذر از تعصب ایشان رفتند تا کاه ملک شمس الدین سبزواری و ما حاکم حوض سالخته ام کلاتری و رایت و الخواجه فخر الدین
عبد الرحمن تفویض نمودند و چون از خبر جنکیز خان رسید غایت تحسین کرده بود تولی خان الخاطب ساخت و کفت اکر مرد هراة را بکشتکان
فشه و فوج نمی یافت آنکاه الهجکدای و نیاز با هشتاد هزار مرحمه کار بجانب هراة روان کرده او را وصیت نمود که عبدالرحمن از بلد مستقی نبود

کفاره و الجکدای بیوار طی مسافت در کنار هراة رود فرود آمد لک کبر از امدت بکاه مهلت داد تا بترتیب دولت خلک حصار بر دارند
و از صحنی بلدان خراسان که دار و غنیمتی بود بدرمان حکم خان مدد طلبید بجاه هزاره بکره و نقل رایت آن بدا خرج آمدند و ملک بهاء الدین
و خواجه فخر الدین با اعیان و اشراف و ارذال و اوباش عهد و پیمان دیدند که در رهم جنک و بخاطر اصلاح مقصر از خوی راضی نشوند و ساعت
کوتاه و تنکی کنند و بعد از مدت بکاه الجکدای دروازه هراة را تسلیم نموده بهر جانب شهر هزار دو نشاه و کفت هر کرد و جنک
سستی کند بسیاست خواهد رسید و هر که باظهار سازت جهد نماید بغایت عنایت مخصوص خواهد کرد بنا کاه از جهاد و جنک اماخت
و هر دیار و من یتوکل علی الله فهو حسبه بر خاطر کذرانیده در مقام مدافعه و محاربه ثبات قدم نمودند و مدت شش ماه و هفده روز بهمین
غایت سعی و کوشش و مهلت ملازمت و خونریزی مقید بود رسانیدند و در شهور سنه تسع و عشرین و ستمائه چند روزی در منزل الجکدای بکمال
تخت پیش برده و در هر جا قرب بجهد از کمین لشکر او کشتند کشت اما از کثرت سلک و تحقیق میوه ایاره سوراخ شد و از نقبها در زیر
خرکاهها میزدند و قواعد و بیج با بهدام تر بدل رسید و روزی یکاه بجاه اکر بر دیوار افتاده بر خرکها اند و چهار صد و نامدار از سپاه تاتار بجهنم
کرید و بعد از نوا اهتمام بر روز تیار قلت ذخیره کار هر دیار بالحظ از بخاسد و اعلا جمع رعایای ایشان بدیا مده و بیچ روز بعد از جهاد از حدارت ما بجاوی
الاخر سنه مذکوره الجکدای بزبان از بیچ خالت بر که اکنون بخاکستر اشتها دارد و قرار اهل هراة را بکرفت و خالت ابادیه سر تو طبان از بیلر
بجنه زخم خشیر آبادان رشته لحیات مرد و زن و پیر و جوان اکسیخت و مدت هفت شبانروز از لشکر لا ترسو بیقر کشتن و بردن و سیر چون
و کندن بکاری بره اختند و مقدار هزار هزار و شش صد هزار دیوان بدیر جرشهادت رسیدند آنکاه الجکدای بجانب ولایت هراة
رفت چون بقصبه ابوه رسید و هزار مغول ابهراة باز کردانید تا اکر کسی از کوشه بیرون انده باشد بیاسا رساند و آن دو هزار کانرا بکار تیغ
دیکر جان بلده شتافته قرب سه هزار بخ کشته بودند بقتل رسانیدند و بعضی از شانزده منفر دیکر از الحظ مولانا شرف الدین خطیب قریه جهان
بود و در فصل کنند بجامع سهان شده بود الجکدای و هراة زنده نماند در تاریخ هراة آورده اند که چون آن بلده از وجود شوم لشکر مغول خالی
یکان الحظ شانزده بنفر از مسجد بیرون انده دیوار از پیش جان دکان حلوای کرد نشست و تندی در اطراف و جوانب نکریست الجکدای بدید
آنکاه دست بر پیش فرا برده کفت الحمد لله که در بی خراب زده بر صدا زان میت و چهار کوی بکرار بلوکات و ولایات ترمذ یک آن شانزده
پیوسته بازده سال بعنوان این جهان بر احدی در آن بلده فاخره و توابع موجود نبود و ایشان در کنید مسجد جامع که مقبره سلطان جلال الدین
بسر میبرند و مدت مدید بکوشت قدید کشتکان تغذی میکردند و در آبار خانها و طویلها اسبان کشته از کذم و جو بجهت نظر اسلیمان دی
یکیلت بر می چیدند تا چند می خلاصه ساختند و امدت زیستی را بعلت که توانستند میشار کرده آن نظم را کاشتند تا سال یکم در وقت قدر الله الجول
هر یک را چند من کندم بجو رسید و آن جهل کس مولانا شرف الدین خطیب را بر خود حاکم ساخته با این محنی در دو کار بیکار نزدند تا آن ماه کاه و کاه
کان بن جکدجهان متوجه تجهیز آن بلده فاخره کشته امیر شرف الدین مقدم و بعضی دیکر از مردم را بجانب دو ساده بقوی و آبادانی آنجا مشاق

چون آن بلده شاه رخم و کرد تمامی ملک سلطان ایران زمین را مو بجو که مرتوج خاطر فصاحت آیین شد زیر و زبر کرد اند جز دو خوارزمشاه
و تغر اولادش را شنیده با قوا جار و نوبان و سایر امرای عالیجکان طریق جانشی مسلوک داشت و رای جلد بران قرار کرفت که از شاهزادکان بعضی
حد و دسکران و هند و ستان بجار و رب غارت و تاراج بالک سازد و اولکای تشیار سنه و ران کشته تا غزین تازد و این دو شاهزاده
آو لایت را بر وجهی ویران کرداند که اکر سلطان جلال الدین بان نواحی شتابد اصلا زاده معاش و انعاش نیابد و در میان واجب الاذعان
بجلد نقاد افسر جنانی و اولکای هر یک را بجمعی کثیر از سپاه جهانکشا و روی بصوب آو لایت آورده و در اول فصل بهار کهنه بولایت و ستاد
از زمستان خارج شده عنان عزیمت بنزل شرف اطلاق داد و جنود نصرت ورود بر طرفین و از هار و روی توجه بسایر و میر قرار نهاد
حکم خان عزم نهضت بصوب اصلی خویش جزم کرده و راهی که انده بود باز کشت و در بقلان با هر دو خوبه سوسکا مسافر در اجانو قف نمود

و در اول

و ملاول اصل خویش از بجو نبود و بسر قند رفت و بهستان در نواحی آن بلده رحل اقامت انداخت اما جغتای و اولکای که بتاخت
و ولایات سکران و هرجد هند و ستان و غزین رفته بودند در اکثر اوضاع و رسم فتل و غارت بجا آورده و شهر و ولایت خصوصا غزین را
خراب کرده هر بلد براهی متوجه ماوراء النهر کشتند و از زمستان و بخارا و فلا سیتی نبوده اکثر ایام بجانور بر ایلدن و شکار کردن اشتغال می نمودند
و هر هفته بجاه خوار و توز بجکم خان شرفه می فرستادند و الفهوه علی الاذی چون فصل زمستان بپایان رسید و سپاه سبزه و ربعین و لاله زار یکم
متوجه دشت و کوکه دیه شعر برخواست عزم کشت لاله شد عازم کوه و دشت لاله چکز خان از سر قدر بصوب بغوستان روان شده
فرمود تا ترکان خراتون و الوه سلطان تخت خواره بشاه و دهمانان بادشاه علیجاه را پیش لشکر بردند و آواز بلند بیت در ان سلطان تابع سر
هر وقت نوحکند و نیز و ترکان باخیل ترکان و رسانی آن راه تطعه همی بخاب و همی کند موی جهانان از صد و یکه کوی و دیکار اب
سیحون جغتای و اولکای باده و بیوشدند و بعون از انبیه صعود کرده بجهرای بقلان ماری رسیدند جرجی خان که بعد از نیخ خوارزم بنا بقاری که از
برادران در خاطر داشت جانب دشت قچاق قدم زده و بعجب رایج که بای رسید از بوت خود بحرکت آمده بجز هیبت و شکار سوار شد و خود را
در میان جرکه انداخته بجهر فرا وان جیدانت و بسر از دوی شاهزادکان و امرا نیز جان امر پرداخته و چون از کشتن شکاری ملول کشت آنچه
زنده مانده بود اعنای خود نهاده کذاشتند و آنکاه جرجی خان زانو زده بنزد و ستوب بر دیده شر فشند و بیشکش بسیار کشیدار انجمله صد هزار
اسب بود که بیست هزار از ان اسبان تنک بکمک بودند و جکز خان تا بستانه در هما انجا سر برده قرلتای بنده لشکر و بعضی از امرا اعنو با اسباب
رسانید آنکاه جرجی خان از بدشت قچاق در شاه خود جانب بر بر اصل خود شتافت و در راه دوی جرجه لشکر بیوانی نمودیل در اره و فرود آمد
جهانا یا ایران و توران زمین که در این جهان شهر جهان قرین باده دوی خنده اند فرود بدیخواه او کشته چرخ کبود خرابی و ویران بدیران
زده حلقه لشکر بکره اندیت بدیکر نیکیت باکر خات شاده بر بر جکز خات و در میان زمستان که سبب هم رشکر برد
و سر بادست و ابی فرق برابی اخر جز سوار شکه شیدند و چاکر تنک که آنها قاشین بدکوبند سرا کر میان عصیان برابر و جنوب نامعدود و جمع کرده
و سنند قار کشت لاجرم جکز خان ترک مجلس نبوده با سپاه ترک بزم زمان نابت و نبوده و شیدند قربا با جنکی کرد جوار و بدیر اندیشه شعر
بجهان بر ان کشید منصف براند عزیمی زهره و طرف بران هر دو لشکر زمین تنک بود که بهانها رسیت و سنک بود بدرمان شد بیت کرد
زیست کاهار و اکشت بر ذو بلد پکان بران دو و بیخ به شد سپاهی جو مور و ملخ و لشکر شیدند و تیر مدانو که هند امکان ثبات
قدم نبوده لوازم جلادت و مردانکی بجا آورده اند اما چون تشیاز از عضو عظم شار بجکز خان بود شکست یافتند و اکثر ایشان کشته شده
بقیة السیف دو بجوی فرار آورده اند و در کتب معتبر مسطور است که اعتقاد مغولان جماعت که از لشکری که صد هزار کس بقتل آید بشکل فرق
سیاسیند و هر از زاد سپاه شیدند تطعه سر کشته هزار قبا سر استاده بود و سیدند قبا را تا قیا کرد بیت از ان تا بجو لشکر کامیاب
ولایات قاشین هر بند خواب و جکز خان چون از قلی غارت تنک هر اغنیا یافت هر قی جور جر و تکاش شتافت و حاکم جر جر لوای اطاعت
و انقیاد مفتوح ساخته شکسهای لاقوی سال اشتار الجمله شعر زاخاوی تنسی کی جلبدر و مستاده بود از شیاع فرود و جکز خان بود که
این مرو ارید هارا بکوی هید که کوش او سوراخ داشته باشد و خدام بارکاه سلطنت بر موجب بقدر بر رسانیده صحنی از مغولان که کوش ایشان
سوراخ نداشت فی الحال کارد و جوالدوز کوشهای خود را سوراخ کردند و مروارید ستاندند و مع ذلک تصاویر ایشان لاجرم اطمینان آمده مغاران
این حال شیدند قوا از ناقیا مصحوب الجهان بخدمان بیشکش هزار ان فرستاده پیغام داد که اکر خان بر انجمن امان دهد و عهد و پیمان بیان آرد
بکاه با اخضد و بیشکش مشاهیر بان بارکه شاد و خوش پا بر خدمت بسته کمر نهد چون قلب رخت شاه شعر جهانجوی سوکند هاد که
بیاندیش با این و نیاکره چو انچه نکت زده رشد چو چشم بان شاه بخوشید
چون قوت رایج جکز خان بصفوت تمید یافت و اعانت کرمی یافت فرزندان و برادران و خویشان قراچار نوبان طلب نموده شرایط قوت
نهضت دیر رسانید و در باب تشیید بنا و اصلاحت و عدم سلوک در طریق مخالفت عنان سجده بر بان آورده آنکاه جغتای و اولکای و تولی را که

مخاطب ساخت که کت مصلحت می‌بینید که قاید مقام دولتی عهد من باشد آن سید دلیر اتاق را نوازش کرده گفتند **نظم** بدیر شهر است و مانند امیر
بدرنیان و رایش مرا کنی امیر • و چنگیزخان منصب ولایت عهد و سریر خان را باوکتای مسلم داشت و فرمانها داد ان باب و تقدیر نشد و سایر
اخوان و اولاد و اقارب ان نهاد که از شاهزادگان اوکتای که در بیجند و سریر خط فرمان او نهند و ولاد ما و را انسه و پنج کس از شاهزادگان جغتای خان
که در اوایل اقتدار ایران سپرده و گفت با عهد نامه قولخان و قاجوبیه بهادر را که تعلق تو سند خان و سید بوده بطلب آورده آن بخشای تسلیم کرده
فرمود که بایدکه تو تفحص این و تفقد حال او نیز بجا آوری و تجاوز و جفا روا نداری و او را در دولت و مال ترا شریک خود شماری و حشای عقل آن
وصیت گشته چون خاطر چنگیزخان از این دو سایا فارغ گشت **نظم** چو مدت نامه جات را خان انشا بدیعات را • بنا بدکه از کوچ باید دوان
همان به که باشد هر کس چنین • چو از شهر شیدند قو آتیدون • مرو را بهانه بهر زیر خون • چو ابر از اشکاره ماه • که تا تو شاه ملک کیر و قرار
بگفتا این و برخاست بهادر • و تکوی که چنگیزخان چون تراه • و از آنقدر چهارم بر ضلال سرایع و عشرین و ستمائه مولانی تکوی بر اکه هر سال
ولادت و هم سال وفات بدیدم سال جلوسش بر تخت سلطنت بود اتفاق افتاد و هم در ان ایام شیدند قوارتا قاصان سیدی که بیای چون بیام آید بیرمیکر
چنگیزخان رسید و شاهزادگان و امرا وصیت چنگیزخان را بجا آوردند و حاکم گشت را بطرکر همراه است بقتل رسانیدند میدان عقوبت اراده و از آن گشتند
و چنگیزخان را در پای رحمتی که روزی راست آنکه رجعه مقدر تحوی تعین کرده بود مدفون ساختند و بلدک فیضی چندان ریخت در اوتوغ و تولی
بیاشد که بود از انجا حال کار بعد الیوم و قوچنگیزخان از نظرها پنهان شده فهکذا شیء بما مزین بنده **و ذلک تقدیر العزیز العلیم**
خواستی که در الغ بیرت چنگیزخان که عبارت از کلوران و قراقرم است و
والیغ مشهور بیسند خلق نشسته اند بر وایق که اشرف الفضلا مولانا شرف الدین علی یزدی رحمه الله مقدمه نامه نوشته اند پاره که مقرر بود و
بقوسیله که پادشاه عالیشان میرزا الغ کوکبان مدالوس ارد بیشتی بنوده اند نوزده مقرر اولوس ایشان الفتی موجه خان اوکتای آست و آخرین ایشان
بروایت اول ایزی خلاق و بروایت ثانی اداین ارکیجه و چون راقم حروف نامه در باب عهد و اسامی سلاطین چنگیزخانی بروایت جانب الوس کتاب
جیشه نوین نامه‌های اصلا را مولانی آنچه در الوس ارد بیرسطوست تعداد خواهد نمود **و الیه المرجع و المآب و الطریق الصواب و المقصود**
اوکتای آن که صفت حمیده و رحمت پسندیده و مکارم کرده او و اطراف و محاسن
و دو خصلت جلد و حسان و شجاعت ذاتی او استان از سایر پادشاهان اقتدار ایران امتیاز و استشعار داشت پس بر سریر چنگیزخانی بود و عدد قوت بیست
ساله شهور سنه ست و عشرین و ستمائه مولانی اوده بیل بر تخت جهانبانی نشسته در باب مهام انتظام عالم و عالمیان مقدم کان اهتمام بود
و دین اسلام را بر سایر ادیان ترجیح داشت و همت عالی بهضت بر تربیت حال مسلمانان بگماشت و ایران انعام و عطایش بیشمار بر فرق و ذوی
بارید که آوازه ان اقصای بلاد شرق و مغرب رسید و هر هیچ نازد خوان احسانش مستحق تمام بهره گشت و در جواب هیچ سؤال سایل کلمه
لا و نعم بر لب نگذاشت دفن جرماغون نوین بجانب عراق و آذربایجان و سکت با فین سلطان جلال الدین سکرنه و آباد انی بلده فاخره هرات
و فوت تولی خان پسر چنگیزخان در ایام دولت ان کامران بوقوع پیوست و چون اوجهاده سال دولت و اقبال گذشت و شهور سنه
سبع و ثلثین و ستمائه رخت سفر آخرت بربست
راویان اخبار اتفاق دعا و یان اسباب تحدانی اورده اند که چون شیب جلال سبحانی مقلوی آن شد که در طرف
عالم بفرق و پریشانی بجمعیت و آبادانی تبدیل یابد نوبت دیگر آفتاب عدالت و احسان و نیر عاطفت و امتنان بر وجنات احوال اهالی سایل
مسلمانی تابید چنگیزخان در وقت وفات و کاتا از ولیعهد ساخت و عهد از که شاهزادگان و امرا و وجیهان از لوازم تعزیت چون بدیدند
فرمان اکه در دم سلطنت حق گویند هر یک علم نهضت طرف بیرت خود برافراشته دانا عهد از قضای و سال را و اول بهار ربیع فصل
پرورده که سلطان کلی پرده زمردی اجمال بر داشته بر اوبات هزاره بیت قرار گرفت و صفای باغ و بستان و محیی چمن و گلستان از نجات
بیمار صفت حضرت و نضارت پذیرفت کلانتران الوس چنگیزخان از اطراف و جوانب مغولستان بر سم قرلتای متوجه اردو گشته از اطراف

دشت قبچاق اولاد بانو و شیبان بجان و تفوت و برکه و ریکار و از جانب شرق و ماوراء چنگیزخان اوکتای و ملکوتی و الطای و از شرق الجغتای
و از ماوردی قراجار نویان و لوکه کاتا ان و تولی خان و سایر اولاد صغار چنگیزخان خود را در دو بوند و عبارت از اجتماع تمامی شاهزادگان و ارلوس جغتای
و تقدیر پیر ایام جشن و سور و لهو و سرور در باب وصایا چنگیزخان و نشستن اوکتای بر تخت حکم و فرمانبرداری جغتای و رسیدن آورند و اوامر
گشتن اعلام سلطنت و تقویت امور ملک و ترتیب کردند و اوکتایان اعتبار گشاده گفت لاتی سر پادشاهی برادر بزرگتر مسمی جغتای و جانب و خاتم
بزرگ قابلیت این امر اند و مدت چهل روز این قول و قال استراد یافته در روز چهل و یکم که حضرت خاوری بر مسند نیلوفری برآمد جمیع شاهزادگان
و خواتین دولتخیان نزد اوکتا کاتا ان بزبان آوردند که خلاف صوابدید چنگیزخان مقدور و مناسب نباشد آنچه از اجتماع مرحمت و اتفاق بر صادق
خلاق آفاق مبسوط بود باید ساخت و اوکتای سر رضا جنبانید و خاتم آن معزلات شاهزادگان کرها از میان گشادند و جغتای دست بر
اوکتای و او نکون دست جشن را که فرشته باخیا بجان از مظاهر این و اما از بخت خلاقی نشانند و ولاد شاه دنیا را بجا آورده • ندو که هر بر فرخنده
و تلی شاهزادگان کار کار و امرای امداد بکار زیاد از نوزند آنگاه بنا بر عادت آباء اسلامی خویش از دو بیرون رفته سر نوبت جشن اقبال بر از
در آمد و بارگاه عالی پناه باز گشته بسط بساط عشرت و نشاط و تخریج موجبات فرح و انبساط قیام و اقدام نمودند و حکام استان سلطنت شان
بدرمان فاآن و رهای خزائن کشادند و حاضران را بانعام بقوت نامعدود و اجانب بیقیاس مغفور سرافراز ساختند و چون پادشاه والا را ثانی الزمن
بذیره اختند رای عالی آرا و قاآنی متوجه تارک الذات اعلا که حدود یافته بود شد لشکرها بالطراف و جوانب مالک ایران و توران
ارسال اشتر از الجمله و ماعون نوین با سر تومان لشکر کلفه نیز جهة دفع سلطان جلال الدین بطلب نهضت برافراشت و از حدود هر کس بهر
طرف نهضت مظفر و منصور بجانب بوده بحصول راحت نموده و ربیع الاول سنه سبع و عشرین و ستمائه اوکتا قاآن بالتماس جغتای خان و تولی خان
تصویب جغتای که اهالی آنجا ایمن شده بودند نهضت فرموده و تخت بلده اکه مرکز دارد و دعا و ثنا فرمودند و محله و مکلف و سپاه
مؤسسه در استهر تیغ خنجر و قهر جمعی کثیر قتیل کرده اند تا آنگاه قاآن تولی خان و کیوک خان را با دو هزار سوار و سه هزار سوار و سه هزار سوار
ارسال داشت و دو هزار نیاز آمد زمین صد هزار سوار جلادت آیین بدفع ایشان مامور ساخت و آن لشکر قاهر استر تولی خان و سایر ارکان
در سایه کوفتند و بجانب خانی اندند و تولی خان استقبال نموده و بدیدار آمدن برف و باران و سرما بر بیشتر غالب گشته اکثر خیالات از عقل
آورد و چون پادشاه خانی بحقیقت آن حال و قوف یافت از غایت غضب خود را با جهان و حال الطاف و تامین اکه در بسیت رفاه آن عبارت
استماع این جزء حرص ساخت مسارعت نموده تولی بیوستا نگاه با فاق بخنگاه خانی در آورده قتل و اهلاک کردند و بنیجه نهایت بدست آورده
و نحوه بلوغ در امثال صاحب بخت فاتح گشته اوکتای با برادران خان مراجعت بطرف بیرت اصل یافت و در اثنای راه تولی خان بمرض موت
گرفتار شده وفات یافت و او بر چهار چنگیزخان بود و الغ نویان لقب داشت و بر سنه و ملاحت پدید پسر بیرد و چنگیزخان در جمیع امور
ملکت او بسیار بیت سکه دار تولی خان هست پیر بلند سکو قاآن و قبلای و او تولی بوکا و هلاکو خان از بلت مادر و مرکا و موجیت و سکر نیز
از خواتین دیگر و چون اوکتا قاآن ده دار دو هزار و آمد و فرمانداد تا اعیان چین و خاکه همراه آورده بود در قراقرم قصری و سپهر ثمانیا نمودند و تقاضا
و مصنوعات ملوکانه و حیات آن گوشه را نقوش کوناگون تزئین فرمودند و هر یک از شاهزادگان و امرا بذره و رحالی مقصر جانب الجزیره
رفیع ساختند و بفراغ بال تمکن گشته اعلام عیش و عشرت برافراشتند و در سنه ۶۳۳ اوکتا قاآن با بانو بیرجوخان و کیوک بیرجوه و سکو
و لوتوسب و موکان و موری و ایاد و اولاد جغتای با بسیاهی کشور کشا استعداد جنگ آن معزلات و کاشغر و نهاد و ایشان بدست
هفت سال تولیت احکام بلیدند و سالها غاماد که در بیدند و در سنه مذکوره ارغون آقا از قبیل اولیات که محکی بی الموحده در سلطنت
شکیبان انتظام یافت حکومت ولایت خراسان سر افراز گشته و دیه بلخ الشاه اورده بعد از ان بتقریبی خزاز اکال عمری و نهایت دوران الاسلطنت
هزار هزار جوان پادشاه پسندیده صفات رسیده بود که هفت متوجه تقریر آن بلده جنت صفت گشته حکم فرمود که امیر عز الدین مقدم جلد اوکه
تولی خان او را با صد نفر از جانب ایشان از هزار بنزگشتا کوچانیده بود بالغاکس الا سیر از آنجا فی بوطن مالوف آورده و دیگر جماعت و ذات

ان بلده ساعی جمیله سند و اراده و قرق نامی اجاره و بعکی ان بلده فاخره تعیین کرده مثالی باسم خراسانیان رسد و یافت که در باب تعمیر و اعانه
تقصیر را نمی نمایند و در بستند قرق و اسیر عز الدین مقدم بر آن بلده را بین مقدم شرف ساخته در آمر بر اعت و عمارت سعی و اهتمام نمود و بلدهٔ
روز کاری دیگر بهرهٔ معمور و آبادان گشت حاجیه و تابع آن بلده مسطور است

اکابر مورخین آورده اند که روزی شخصی از سکان این سید المرسلین نزد او کما قال الله رفت گفت در این جنگ جهاد
و جراحت دیدم گفت اوکما بی بکوی که قتل مسلمانان تقصیر جایز دارد و قال الخطاء تا مرتکب نبوده و فرمود که این معنی را خاین زبان خویش نیاورده گفت بارسول
از قتل جان ترا این مقام اختصاص داد آنحضرت جواب او که خان بواسطه این را زامین در بیان نهاد قال آن فرمود که تو زبان مغول بیانی جواب داد که نی
قال آن گفت ظاهر اتو را جمله در دیغ و کوابی زیرا که حکم خان عزیز از نخست مغول بهیچ زبان دیگر و اما بود آنگاه اشارت کرد بآنکه گاه بر اجناب قتل مذهب
کرده اند و مغول من حفر بئرا لاخیه وقع فیه بوضوح رسانیدند دیگر آنکه با سامغول زحمات کرده
موسم بهار و فصل تابستان روز و در آب تشنه و دست و پا بر خوی شوید و نظر و وقف زر و نیز و آب و خاک نشسته و رحم ایذا ندارند
و سایر خلایق را بر این امور مانع اینند چه بنا بر آن حایل این اهمال موجب ازدیاد رعد و برق میشود و در سال ایشان از اوایل بهار تا اواخر
تابستان تمام رعد و برق بر سیاست غرض و بر عرض اینقدر ما آنکه روزی اوکما قال و جنابی خان همان یکدیگر از شکار گاه بازگشته در اثنای
مسلمانی اوبدند که آب دادند عسل بکرد و جشنی سی جه سیاست از بجاره شده خواست که ضرب تخشیر آتش عمل خرمنی و خالست ریزه اما
ضمیر و مهربانی آن دلهر از آمد و آمد بر آن گفت که در زنگاه است و حلا بحال پرسش جه بیدان تخشی نماید بر اساب آنکه اشتب الشی حاجب بود
نگاه دارد تا فوه المعنی لما عمل نام و حشاوی ست از آن بجار باز داشته را تخشد مسیره تا او را بخانه خود برد و قال آن در اشتب یکی از معتمدان
و نبود تا بالش بخره در موضع عسل از مسلمان انداخت و دیگر را فرمود که با او توجه که در وقت رجوع کوید بر من مردی که بصناعتم و زاده از بیک الش
مرا بیاید خارم و چون که سواران دیدم نرسیدم که حیوی باشند که آنرا از من میستانند لاجرم آب را مدد آن سیمان میساختم مصالح بر و زد دیگر داشتند
بوجه اشارت جشنای تخشی بابیاکاه قال آن رسانیده عمل از کمر او فرو رسیدند که چه سبب خلاف تیره و لباسا کرده آب در امده بودی آنچه بدید
عنایم نموده بودند عرض کرده و قال بعمل بدلاز نما و نبود که بر وید و در آن آب لحظه نماید تا صدق و کذب مقال این تخشی ظاهر کرد و آنجماعت
بدانجا شاهد الشی خود یافته نظر قال آن رسانیدند قال آن فرمود که هیچ آورده را فرو نیست که آن مغنی بحکم و اسیای تجار و نجار و له و این سکون
از غایت قدر و شریع قدر جات را فعلی این مستقر کرده بود پس و به بالش بکر لهذا فرمان یک بالش نبود و بآن مسلمان به او دلو رسانید و نبود که دیگر به
استاد آلتمر کات اقدام نماید اکنه دانستی ملطفت و فرمان قال آن بچلد غایت بود که هیچکس کار در حلق کو سفند و بکر
حیوانات راند بکم جادت مول سیه رابع را بکاغذ در روزی مسلمانی کو سفندی جذره بخانه برد و در الحکم بسته کار و حلقش کشت قضا را بجانی
در بام کمین کرده بود گفت تعالی اوبدیه ساعت پایین بوید و دست او را کرفته بکاه قال آن رسانید و موسیله معنی از نواب جنید او بود
داشت قال آن فرمود که این مسلمان رعایت حکم کرده که نهانی کو سفند را کشتند و ترک اساما این جایز داشته که بام خانه او بر آمد مسلمان را
و قجاق را بیاسا رسانید آنکه عادت قال آن بود که بسال سه ماه زمستان بکار شکار الجنا فرودی در سما میکرد و زمعه از
شیلان مرجه و زن خرکاه نصدی لشکری و اخلی جنباس و اسفند نفیسه حزن خزس بیش خود نهادی و بهم خواستی هیزی از آن بخشیدی و
کاه بودی که تخشی را کهنی آنچه توانی این اشاره را و بخانه خود برد روزی شیلی این اخلی هست بکسی فرمود آنحضرت عدد طاقت و توان سایع
فرادان برگرفت و در راه یک دسته قماش از دستش افتاده چون سار افتاده را چو کرده رساند بان آمد که آن صلاح را افتاده بود بره ادره آن
گفته شاب بیت که برای یک جاسر این جزء قدم رخه کند باز گفت هر بعدا که تو تلی بره ارو بر آنکه تخشی در شکار گاه سر جزء
نزد قال بره و نیا را کو از جنس بذر و جامه جزی همراه نبود قال نبو کاخاتون اشارت فرمود که در کوشی لوی این بره و نبود بیچی
گفته قدر این دستها را این درویش خانه شاب آنکه بدر کاه خالیه پناه حاضر کرده تا آنچه در عالم اشتباه اشتباه از زر و جامه رسانده قال آن فرمود که

این درویش را حصول آن نیست که تا او فوه المظالم گشت و تر سیدن که بیان آن تقاضا میکند که آنچه عنایت نمایند مقارن رحمت و مشقت باشد
و این مرواریدها را بدست ما افتاد آگاه در هارا تسلیم درویش کرده و درویش نه خالی باید گشت آنها را سپهای اخلاص بر خت شتری او خواند
کدین جوهر لاین پادشاه است و روز دیگر هر دو را پیش قال آن برد قال آن فرمود که من گفتم این در ها عاقبت ما خواهد رسید تا آنها را بو کاخاتون باز
داده آنکس با بصاف و عطا لطوش السرور کرد اید اکنه در دو فرجی قراقرم پادشاه مکرم در بیشت کوشکی بنا کرده بود
و آنرا زعزاق الیق نام نهاد و شخصی جواسب آن بیشتر نهال جدید پیدا و ام نشانده و طالع او مند نموده آن نهالها سبز گشت و حال آنکه هلال از آن
کسی در آن نواحی رخت نبوده بود و چون قاآن از آن نظر در آن رخان افتاد فرمود تا بعد هر دو شی الشی ذی آنحضرت و اند پوشیده نماند که الش زجاجات
از هشت مقال او در دلکت آنکه روزی قاآن بمجلس بزم نشسته ست گشته بود شخصی جهة او طاقیه آورد بهایت خلاقیه
اهل خراسان قاآن حکم فرمود که در وجه اعلام آنحضرت و اتی بلغ و موسیت بالش نوشتند و نواب ابتغوز آنکه بالهذه دین بلد از خاصیت خراسیت
القابرات را سوقوف ماشتند و روز دیگر آنحضرت بر اه پادشاه عرض کرده و فرمود که در موسیت بالش باسعید کرند و مجنین کاوال الجنا
آنرا تأخیر نمی انداخت و قاآن بالش بان نمی افزود تا بسعید رسید بعاز آن قاآن فرمودند که از اطلیه پرسید که چه چیز در دنیا بر جهت خواهد
جواب دادند که هیچ چیز قاآن فرمود که این حدیث غلط است چرا نام نیک و ذکر جمیل ابدی خواهد بود و اما سکجهار بخدمت عداوت و در دنیا
که نخواهد که نام من نیکوی و عالم ملیقه ملذو بعقوبت آنکه ترسی بجنبد که میکنم انعام مرا دیعوتی که میکند و تا باب حاجات را انعقاد و هیچ
تا از تایکه و کس را بر دل اعتبار کنم و ترک این عمل مذموم نخواهد داد آنکه روزی قاآن ابرا نازا و قرم مجلس گشت تقریض بعاقبت
افاده بخورد و آن مایل شد و چون بسا کاه رسید یک بالش باشد و حاجب او که از انجا بخزد باید و او افتش و حاجب بیازار شاه و مع
بالش یک خواند خاب خرد چیزی قاآن آورد پادشاه فرمود که بها آنچند خاب یک الش کم است و آنشخص تمنا الش بابلهٔ آن نموده گفت
این عنا را بیع با الش خرید و بیع با الش اصناف و تمن این خاب است قاآن او را بخانید و فرمود که شل بن جز دای مدت الفوان در کان بخال
کذ نشود و با الش و بکر جناب فرو نرود اکنه نوی صدا الش مستحق انعام فرمود تو بیسد کان باهم گفت که اعلم قاآن
صد با الش را صد دو بی زیاده و با الشها را بو سر راه او کسترده ند و چون نظر آن جا نموده بدان بران افتاد و رسید که این چه چیز ست چون او ندیده
با الشها چیست که خلاص در دیش عنایت فرموده اید گفت صد با الش اند چیزی بوده این را بعضا عنه سازید و نبود هند
اکنه در قراقرم کاکری بود که هیچکس کالهای او را نخایست و آنچه بود در و چیست کان سر چون بسته بر هکذه قاآن آنها را بیاد و قاآن را
نظر بر وی افتاده پرسید که این کیست و غرض او چیست کاکر چنین عرض کرد که من عیار ساختن کالا دهی خاره و جان مشهور شده که کالا زنیل
نیسازم و از نیو اسطاه هیچکس را بین سود نمی کند لاجرم بغایت پریشان گشته ام و این بیت قصه کالا زر سم جنکس الدوره ام قاآن فرمود که
آن کالها را نزد من آورند و هر آیته الیک بالش و زیوی اجام فرمود آنکه روزی شخصی برای قاآن آثاری آورد قاآن
و اهالی و بر آن اشرح و مزه هر یک بالش بوی بخشید و بر نفرا سی آن پادشاه حق شناس در نهان مکت و کامرانی و اوان سلطنت بعجایب
هوا را با بیشاره دم و دینار خاطر کاه و نخویش و صغار بغنی و درویش اخرم و مسرور کرده اند و بیو تند بساط عیش و نشاط مسطور
تیغ شراب ارغوانی و اسلح الحان اغانی صبح را بیوی و یعقوب را بصبح مرسانید که بیکار هادم اللذات و واسر رسیر شرب لاحت
و از نخست قدیم تر اجل کشاده بافتر او آن پای و اخاخت **نظم** ما نیست همیشه عادت چرخ کبود چون چشمی دیده و الآرد زود
در روضة الصفا مسطور ست که کرچه شیخ داود مذکور سفند مغولی زده بیشتر اغنام او را تلف کرده و روزی دیگر صاحب رسم پیش آن
رفت شکری که با او رسید بود و مرد داشت قاآن گفت که کرک بیدا خواهد شد آنا همی از کشتی که ایغلس بیاید شر بر اطلی آمدند
کرسکی که کرک بدر کاه آورند قاآن آن کرک را از ایشان بهذا بالش خرید و آنمغول اطلیه و فرمود که تا از کشتن این کرک سفنی رسد و نبود تا
هر آنکو سفندی و اه کرک را آزاد کردند و سنه الحال کسان شکاری که در یکن بود بدر کشتند افتادند و اره بر الش ساخته و قاآن از شاهد

ارجالی منفی گشتند و نماند تا کاخ را بقصاص کوشک کشتند و تکین و متفکر را بارگاه در امداد ارکان دولت دلکشت عزیزی از اسحاق کرد
آن بود که در زمانی خود احسان منفی بکردم الذی شیدم که چون ذو جوشی را از هلاکت خلاص دادم شاید جفای جاوید از این محنت کرد
و چون کوشک این وطن جان بنده ظاهر اگر مرا نیز بی امید و هم در آن ایام بهلو و سر نا توانی فتاده رخت هستی چاره فنا برداد شعر

بوجان دار گل بیز بودی * هر دم بجهان لذت دیگر بودی * این گفته سرای زندگانی را * خوش بودی اگر نه بر سرش بودی

کیولخان بن اوکتای قاآن در زمان حیات پدر مصحوب دیگر از شاهزادگان مجد و بلاد روم و چرکس و بلغار توجه نموده بود و تعیین قاآن
سه چهار سال باز در سیره در ربیع الآخر سنه ثلث و اربعین و ستمائه بآن ولایت بیامد و جهانبانی صعود نمود و در آن شاه عدل و حشمت
و اعانت بذل و رحمت کستری بتقلید اوکتای قاآن و فرمود اتابک اغرلقای کرمانی ایلک دوبه و جفای که در سلطان رای کشور کشای انتظام داشت سلطنت
عیسوی ابرین نهدی بیخ بنداشت و در اواخر ایام حیات مایل سیر بلاد عزیمت کشتن بالشکر بسیار بالجانب رسید و چون صعود اندیشه اجل
طبعی رکذشت مدت سلطنتش یکسال بود و تفات ملک و مالش را قاآن و الغای جفای سر انجام می نمود

موجان محمد از چنین اوبه ماند که اوکتای قاآن در اوان جهانبانی بود شعر

خود کوچه اکه ماه دیش تو ترا کیسا خاتون بن بولات عهد مقرر سلطنت اما مدت عمر کوچه در زمان حیات پدر بانجو نیز امد و پسر شیر امون
در سن طفولیت بود بجای پدر وسیله عهد شد و چون قاآن وفات یافت تیار شعر پس شیر امون و غیبت کیوک خان بن قاآن تورا کیسا خاتون
والده کیوک و دیگر اولاد قاآن بود بر مسند حکومت نشسته ضبط و ربط امور جهانبانی و رای تدبیر و عقل و دین و امرا و نوین و عمال
و اسمالک سپاهی و جانا اکثر اعیان و اشراف اطاعت خویش بالی و راجب سلطنت و عزیمت فاطمه خاتون نامزد که از خلاصه اسیران مشهور بود
بود تورا کیسا خاتون تقرب تمام بیافته و بحرم اسرار اندرونی کارپرداز مهمات بنهانی گشت و چون سبب مراسم دولت و مالیات و حل
فرموده و اولاد حشم چشم دیگر در امور نگریستند و اتفاق بر خاطر حسنی از امرا و نوین بنیان کران آمده عدالت سال که مورا کیسا خاتون امرو
نهی الوس جکه خان بر داخت کیوک خان از آن سفر راحت نموده باز در رسید و اوجون کالا اقتدار بدستور معهود تمام کام بدست شاهی
بقصد اخیار سلد کاشت و تورا کیسا خاتون سرجان و طرافت و اقتدار و ولایات و امصار ارسال اشتر و جانا نمود که سلاطین و حکام ایران
و توران بقربان حاضر کردند و از حدود روم و شام و عبادا اقصی ولایت دشت قبچاق و چین و شامی ملوک و اشراف و اعیان بلدشت خان
در آمده وی بجمع گشتند و عزیز از بانوی جوجی بحکومت کیوک را نیز بود و بیمار شده در یاغلف بود تمامی بنیان الوس و خوار اوه و آنچه
کثرت خلایق بزرگ رسیده در هر جا که جبهه دهان بر میکرد آینده بودند و ماکولی و مشروب علیت عزیز اوجه گشت و عبادا کیوک جمعی
حنیده دست ادخواجین و مظلم اوکتای قاآن در باب پادشاهی که از سلاف آن باشد و بجهت مشورت در میان انداخت و چون کوتان بن قاآن بر تخت
و شیر امون از عهده آن امر در آمد اشتاند عجز شدند و تورا کیسا خاتون و خاتون تولی سوی و تحقیق بکیوک خان مایل بودند و
و نوینیان دین امرا ایشان متفق گشتند تعصب قاآنی بر وی مستولی شد و در ساعتی که اخبار نمودند تمامی شاهزادگان و معتبران در سیره
که وی اساس جمع آمده از امر خود را نشاند و انبیان کوکیا و ندو دست راست کیوک خان از سکوتاقاآن بن تولی خان و دست چپ را بر کوچی
و در دمان جمله خان که بر تخت نشاندند و چنانچه در ذکر جلوس اوکتای قاآن مذکور شد صایب بهوم و آرا آنها بر داخته و کیوک خان
بتقدیم اعیان کبار از شاهزادگان کامکار و امرا و امصار و حکام ولایات و ممالک ولاة و امصار پر داخته تمامی حاضران اردوی خلیفه را
علی اختلاف مراتبهم و اعلام و احسان فراوان نوازش نمود و بساط نشاط گسترده چند روز بخرج اصلاح ارغوانی و استماع الحان اغانی هنگام
فرمود آنگاه بر تفتیش امور که بعد از فوت قاآن سلخ گشته بود پرداخت و تا دهان حیات فاطمه خاتون را که بعضی از جرایم بتهم سلاطین
برانداخت تنبیه فرمود آنکه خلیفه را مقاخر بر داخت سبب تقریب پدر و تورا کیسا خاتون بر مادر کیوک بوده چند گاه در تمام
امور دولت و مال دخل نبوده و تفتیش و خاطر امرا و اعیان که از آن امه صفیه را مورد الاذی متهم داشتند و قادر جلوس کیوک خان را در

کوتان بجا شاه یکی از انجماعت خاطر نشان او نبود که این وزن بحجر خاطر تو نشت و کوتان ماده و نیز این عین الاد نبوده در وقت توجه بود بحرمت
کیوک خان بیت ماده بجهة عمر فاطمه خاتون صفی تمام بر طبیعت من استیلا اید اکر مرا و اقتضی پیش اید اسید آنکه مرا راحه را بخاص رسانید
و مقاصد این مقام جزوت کوتان شایع شد جفای کبد دولت کیوک استیلا تمام داشت در باب پرسید در آن رجوع ماند نبود و کیوک قاصد و نزد
مادر فرستاده فاطمه خاتون را طلبید و تورا کیسا خاتون بعذری تمثل جست چون تلطف پسر را عتاب آلود نبود طوعا و کرها فاطمه خاتون را تسلیم
کیوک خان کرده و در هماندم زهر آتوا کیسا و اطراف آنچه بر خواجه آن در مقام اسکناف احوال فاطمه خاتون آمدند و چند روز از اکرمند و هر تکاه
لوازم تهدید و تعنیف بجا آورده تا آن بیچاره بکلی اکره و اعتراف نمود و تصاص رسید آنکاه کیوک خان شنید که پیش از وصول اراده و مراد
حکم خان او تکین خان که هشت دیر پیوند داشت بحال جلوس رسیده قاآن متوجه اردو و بحکم خان کشته و سکوتاقاآن در کیوک انشاء اهل اردو
را پیش این رخ ما مور کرده اند او تکین بجهت رنجش معترف شد لاجرم چند نفر از امرا پیاسا اختصاص یافته آنکاه کیوک خان امرا و حکام
ولایات را بحضرت اضافه زیادتی داشت نسبت بمعنی از اعیان سلاجقه ایران و توران مراسم انعام و احسان بتقدیر رسانید و تمنی امتداد
کتب و اذلال از کرده اند تجلد بر اردو شاه روم و جالب ایلچی فایزه داد و بخلیفه بغداد بخان خشم انیز بیام و نشاد زیرا که شیر امون خلیفه
جرماغون بن از وی شکایت کرده بود و نسبت بالجی جلال الدین محمد خطی نظر بر کمال اتفاق و سلوک داشت بخان وحشت اکبر بود قلی نمود
و چون الامهات مهمات سلطنت فراغت یافت عنان عزیمت بصوب بحلق عیش و نشاط و تهید بساط عشرت و اصطاف افت و بنا بر آنکه
تابلک کیوک خان قاآنی و امیر الامرا ایرش جغتای بر ملت نصاری بود و پیوسته صوب بیت آمد و شد بود و نظر بر جلوه میداند تا کیوک و عیسوی
بر شریعت محمدی مرجح داشته بر مرتبت نصاری کاشت تا برین جو کیز از تو سایان و داده وی را مجتمع کشتند و در اسلام منفی قاآن
یافته در آن ایام هیچ مسلمانی زهره و یارا نبود که با مسلمانی لبذر بخن کند بنوعی بجمعی از نصاری امداد و قدان و جغتای نشان حاصل کرده مذکر مسلمانی
مسلمانان ممالک کیوک خان را حتی سازند و یکی از کلاه تران ایشان نشان از بیست کرده از بارکاه بیرون آمد تا مژده صاری سایان برساند و هماندم
رمان سکان زده و دو قاآنا دند و حضیبین آن اکرد کند و لیکن الجخام ساحند بعبادان نصاری الجخام ملت مصطفوی رسیده و بکلی
آن نشان خزند و کیوک خان در داو اخر الیه حیات بلجو نظر سلب و قرآن تعزیر و عذاب ازاده وی واقع و حرکت آمد عزیمت و ولایات غزو نمود
و بهر شهر بنضیه که عبور نمود ساکنان آن را بالعام و زجه اهل شد و مسرور نمود و بالجمله ایت نصرت آمیخی بعدد و سمرقند پیوند اما خت تا کاه
ابوسعید منفی رسید و وسع او را نیز مانند دیکران مقهور کرد بیت درین ره خراه سلطان خراه * ریش * با آخر بقدر بیت آمد بر پیش
عبادت کیوک خان بن قولی خان بن سکوتاقاآن بن تولی خان بن جوجی خان

جوجی خان که ملقب بصاین خان بوده در شهور سنه ثمان و اربعین و ستمائه بر سند جانشینی و سریر قاآنی صعود نموده و او بصفت عدل و انصاف
اتصاف داشت و پیوسته همت عالی بنصرت بر تقویت اسلام بنا و تشیید امور شریعت غرا کماشت بجود و سخاوت موصوف بود و بسهولت
بحاجت مسعود مظالم دولت سادات عظام و علما و اصلاح و مشایخ کرام را از مؤنات و تکالیف بوازی معاف و مرفع القلوب ساخت و در
هین سنه اتصال استمداد نصاری و بیران هر جا بود و بحزن هر جند پرداختا ساما اجماعت بهود کسی بسیو بقال آماده و زمین اهتمام و احوال
اکثر خلایق انتظام یافت ممالک روم و آبا و نهاد و دفتر هلاکو خان از توران ماوران و استیصال الاحزاب و ایمان و و افقه بعد از ایام سلطنت
سکوتاقاآن روی نمود و فاش و دقت توجه طرف چین و ماچین نمود و ستمه سنه خمس و خمسین و ستمائه واقع بود مدت سلطنتش بهفت سال و
کسری رسید و هم و نیز تش با امیر جهاد الملک خنی امثال تاسیر بعای منظم میکردانید

چون مدت حیات کیوک خان و حد و سرقند بنهایت رسید اهالی قواعد و تورهٔ چنکیزخانی
راه یافته هر یک از شاهزادگان بحالی متوجه بودیت خود کرد بیند و نیا بر آنکه در زمان تولی بر جوجی خان که او را صاین خان می گفتند از سلا
شاهزادگان الوس چنکیزخانی مزید شوکت و ابهت امتیاز تمام داشت الجلال اطراف و اکناف ملکت بر ستاده و نیا ملاه تجمع و لاد چنکیزخان

وامراء و بزرگان بدشت قچاق جلد شوند تا باتفاق هر یک از شاهزادگان که شایسته سلطنت باشد بر مسند سلطنت بنشانند و بعضی از ایلچیان
در مقام نزد و عصیان آمده گفتند که بوریت چکرخان موضع و قرارگاه است و کلوران ما را هیچ ضرر و زحمت که بدشت قچاق و دیگر ولایت بلغارات
رفته سیورغال بخوی کسان فرستاده اند و سورقوقتی بیکی کماتون تولیجان بوده و بمال حالش باوصاف پسندیده اتصاف داشت و دران ولایت بر آمده
سکوقا از آنکه کبوتر ما عالم تواز و جهان آگاه تحقیق و بدند اسب جان بنماید که تو با پادشاه دران بلاد بلغاروی و مشرف ملازمت دیاری و سکوقا آن
معنی ساز و علمزده خود را با آنکاه با تو رسانید و لازم خدمت بجا آورده مشکوک گشته و او آثار اقبال و اصلیت احوال سکوقا آن مشاهده کرده
گفت که از سیان شاهزادگان غالب سلطنت از جوان اراده و اکثر خاطر از الجزه تفوق ساخته در ساعت مناسب کلام از سر برداشت و کمر زیان
بکشاد و سکوقا نو ازنده کاسه داشت و چنان مقرر ساخت که در رسالت بنده در الغ بوریت قرچای سازند و سکوقا با ده کرم اتفاق و سازاقا و ایلی بر مسند
تالق نشانند آنگاه طایفه که از اطراف و جوانب دشت قچاق جمع آمده بودند بنماز آدینه مراجعت نمودند و او تو را دران جوی بر کاغذ اعتقاد بوده
با سپاه فراوان در مصاحبت سکوقا آن موضع کلوران فرستاد تا جنگند و بنا بود ولت او قایم فرماید و چون ایشان بقصد رسیدند احضار امرا
و شاهزادگان و نوئینان فرمانداد و جمعی از اطایفه ماند میسو سکتاولد حصاری خان و شیر اسون بن کوچی و ایلو اغول و قدکولت از امثال آغال
مرا نزده گفتند شایسته سر خانی کسی است که از نسل اوکتای قاآن باشد و در مولان پیش صاحب خان فرستاده مقام داده اند که بر سلطنت سکوقا معنی
و بنا برین مضایقه روی نداشته قریب چهار سال قزلباش و جز آن آمده بر کار ایلی گشت مطول شد و کسی نزد او ارسال داشته استفسار نمود که
صالح رسم سکوقا از جیست با تو جواب داد که اگر شاهزادگان راضی شوند و اگر نشوند سکوقا آنرا بر سر بروات بی امید نشاند و هر کس خواهد زده
سر قزل از جمادی الاول ساخت و چون این پیغام بر کاغذ اول رسید جماعتی که درین امر موافق بودند خاطر ساخت خاتون معهود دست سکوقا آنرا بر
تخت خانی بعلامت و بود و تمهید مباط عشرت و نشاط و تفرج موجبات فرح و اصلاح استغاثه نمودند و سکوقا آن در روز جلوس و مسند خانی
فرموده که مناسب آنست که خاطر طوفات تی آدم امروز بعیش و طرب بگذرانند صاف جمیع ایالات جوانات از فراغت و عیش خانند و حکم فرمود که
آذوقه از کلب ایلز بکلب و جمال و صید حاضر آرند و خون گوسفند و هیچ دو چیاق را نزدیک و صید و شکار کنند و از گوشت اغنام و اوکی
در روز عشرت کشتیاشد اطعمه و اغذیه مهیا سازند و در ایلز بکر نوبت موجب بوده و حلوه سکوقا آن با امرا و شاهزادگان و سایر اشراف و اعیان
مدت یکهفته سور و سرور کنانیدند و دران ایام هر روز اینه صحت و خروج شیلان زده و هر کرده و ن شراب و تیز و ال بوده و سعید مراسب
و کاوه و هر کرو سفند و چون طایفه از اهل السلام در معنی از انعلی شریف حضور ارزاق و نیاز داشتند حکم شد بود که هر روز چند مراسب و گوسفند
موافق مزاج شریف ذبح کنند و بعد از اتمام ایام جشن و سور و تفرق زمره مردم نزد ایلک و دران اولاد اوکتای قاآن و شاهزادگان که بر سلطنت سکوقا آن
اتفاق داشتند با امرا خوی جانبی کرده عنده بی اندیشیدند و کرد و بنا اسطهرا که کرده اید بجا بیاورد و رجوعت آمدند و از ایلزمان سکوقا آن
جانبوزاوی کشتر کرده بر جهت طلب آن ایلدوی شاهزادگان رفت و بر کیفیت حال مطلع گشته در ساعت مراجعت نموده و پادشاه آن
و اقدام اعلام داد و سکوقا آن سکار و بار جهت محقق آن امرا استقبال شاهزادگان کان ارسال داشته سکار را داد و هزار سوار بحری که مارد روی محکم
و روکرده و بدیشان بیغام کرد که از خاتمان بزع محقق بنده اند آنست که توقف و عقل باید روی اعلی شاید تا از حمت آن تهمت
نجات یابند شیرامون و هزار دران تحریر شده گفتند ما بدل راست متوجه خدمت درگاه شده بودیم و نه الحال سوار شده همه از سکار
باز دوشانیدند و چون بآستان سکوقا آن رسیدند قاآن رسیدند و از آن سر و زاشار الطوی داده در روز چهارم سفر خود آن بعز رسید و پس از تقدیم
لوازم تعظیم و تشریف گاه بر شاهزادگان ثابت گشته قاق که یکی از امرای بزرگ سکوقا آن بود با هفتاد هزار مامور آن بیاسا رسید و چون خبر
سکوقا آن احباب سازان فایح شد بر کار عزل و بوقا تیمور را با خمسهای شایسته و تشریفات بایسته عزت مراجعت باو بازگرده امید حکومت و بار
مشرق را بدستور معهود بصاحب جلوچ عطا بیکه و پسر شی سعود بیک را بوزارت ماوراء النهر فرستاد و خواست خراسان و عراق و
آذربایجان را بر قاعده مستوره باز عزت آقا داده شرف الدین بحر ابرقی که نویسنده بود در کالیات خنزر جهت حصول الوالایات

صاحب ارغون آقا ساخت و شرف الدین دران تا مالک آغاز طلوع میداد کرده بر هر کس که یکدینار از وی حاصل بوده دنیا و تحصیل نموده که
از سکوقا آن مقبول شده بود که مبلغ چهار هزار بالش از نقاب آسوده گذشت حصول موصول که اند و بنوسط در تبریز و قزوین و وی اصفهان
و قزوکاشان و همدان و اصفهان و جرجان و اسفراین و جاجرم و سبزوار و مشهد مقدس و طوس و قهقهه و نشوش و سیار بحلال بارز موصول
و در وقتی که محبوس و طوس بود چند هایی مظلومان بهدف اجابت رسید و مرضی مهلک بر وفات نیامد کرمش و عبد روز بسر
تا توانی افاده بوجب کلام اعیشون تموتون دران ایام خرکیل و منه و کرهن و زبان شوش میگذشت تا ابو یحیی بعض و حج نامدار کرمش بر دست
و در دولت الاسفل نیز بجهة او و مدد و مهیا ساخت القصه چون امر سلطنت بر سکوقا آن قرار گرفت و قفات نوکستان و مغولستان و ماوراء النهر
رجعت بخواه دوستان سمت سرانجام پذیرفت نار بکاوی که از قاضی القضاة شمس الملة والدین احمد الکافی القزوینی و باب سلطان و استیلاء
ملاحده شود شکایتی کمال و دین تعظیم و تعزیز مستعصم خلیفه استراح مزید باد چنین هلاکو خان را نامزد ضبط بلاد ایران کرده و قلاکو خان امیر
بیت هزار کس روی بجانب نهاد و آنگاه سکوقا آن برادر دیگر چنین قیلاقا آن را بصوب بخارا و قرشاد و چنین فتح و ولایت چین را پیش نهاد هر ساعت
بنفس خویش روی بجانب نهاد و تخت الجی زده قفقوز که موسوم بجوکان بود ارسال داده و بیغام و نمود که صالح دولت قوه داشت که مال
و خراج قوی که در سرانجوکان رحکم و فرمان ما نیچی آکوی صفت جزیات عظما حاکم مضروره که قرار کرده و چون الجی بدرگاه پادشاه چین رسید
از آنه ارسالت فایح کرده بیدار بحضب قفقوزه داشتند الا مدة بر زبان راند که اگر در مذهب سلاطین و فرنگیکن قتل الجی جایز بود وی بجوان
قهر و بیت را ماند کوی درین میدان کردان بی ساختم و تخت الجوانه هر چه تا سر پیش کلاب بی ناظم آکون با قاآن بکوی که طول و عرض ملک
چین از احاطه افهام و اوهام بیرون است و کثرت جوده ظفر در وده ایزد لایت از عده قطرات باران افزون اگر بقای عمر و دولت خود بخواهی
باید که بای و ره امن ذات که ساری و حشم تا ماند و مغول ما در و طلب بیع و رضا نمایند و چون این پیغام بعرض سکوقا آن رسید در شهور
ثلث و خمسین و ستمائه مرسوالی نوشقار بل باشهت قومان از سپاه قلقر شان متوجه خطه چین گردید و بعد از وصول کلبار نهر قرا موران فرود که
شیرامون نیز آکوقا آن و خواجه ایلو با آکوی بغا آغا و امرای آغا خاتمه داده اند و چون ماهچه اعلام سکوقا آن بحدود ولایات حضرت بر آمد اجابت
بعضی از فاتح و حصارات آن ولایت را مفتوح کرده اند و تا کار السلط و اقدام بجزیره ظهور رسانیده زبان اشارت بیت کی بسکر کی آمد بعرض
که روی به از تیغ آن بود ریش و و قرار آنکه مقدمه تیغ ساخته بودند که بارج سپهر عری بر بدی کوی و بابزله او بهره رعنا هر بی بشری
نعل لمنه محل از هفت شرفات آن بجنب و ناهوی آنکه بدون از دشت مثالث اساس آن مضرب بآلات حرب و ذخایر و انزجون و
از آفات زمان و حوادث دوران مامون و سپاه مغول رکوه آن کوه نشست آغاز بحاصره کردند و مدتی مدید کرسوی و هجوم بر میان بستند
لوازم بحار جهاد بدند تا فتح میسر نشد و حصار بیابان امتداد بهادر نیز بگذشت و هوا گرم شد و سیاری از مغولان بر سنه تا توانی
افتادند بلکه طاعون بر نوره و رخت بیاد فتاده اند و سکوقا آن بضرورت رفع و بکشید ن ساعتها استغاثه نموده عقد دیاره تا او نیز بعض
و هشت روز ساحت فراش بوده مقدمه زندگانی بعض بوالح سیره در مقدمه مظفرا مسطور است که در ایام دولت جلوس سکوقا آن تا بدی
کمر در دست بر سان بود اجلی ایم کیشان درویش بالغ مقدر ساخت که در وقتی که اهل السلام بادای نماز جمعه مشغول باشند حشمه عقد از سایه انعام
کشیده تقبل انعام افتاد نماید و پیش از آن روز غلامی از بنیان آن جماعت بهدایت غایت الهی بدین رسالت پناه هر کرد بدرگاه پادشاه دوران و کشت
حال اتباب ضلال امعه و ضرر کرده اند و سکوقا آن عقل الغور بحضار ایدی قوت و دیر سرش آمد و بنا نقوه و ایدی قوت بیغره بخرمن اعراض
و قاآن اشارت کرده تا اولیاء و نجبه در هلاجه جامع در حضور مسلمانان بر دار اعتبار کشیدند و از جمله اشیاء اسلام و مقربان حضرت خداوند
که طفت بسیج الدائره رسالت خلفا شیخ نجم الدین کبری انتظام داشت با سکوقا آن صاحب وجود
و سور توفیق بیکی والده سکوقا آن آنکه اجابت ملت عیسی نموده در ایام دولت پدر هزار الشرفه آنجا که مسکن سیف الدین بود و قرشاد
تا مدینه ساخت و مستقلات هزیده و بقعه که در بقعه و فوت آنوقت وفات راضیخ نفوس نمود در تحفات مسطور است که در وزیر

شیخ سیف الدین در جنازه رو بشی جامه کرشت کشید شیخ الفقیر و نیابید در حبش و دست بامساد و نیابد بادا این باعی بکتاد رباعی
کرمن که جامه جهان کرد سست لطف تو امید است که بر دست گیری دستم کفتی که بوقت عجز دست کیرم عاجز ترازین چه کاه اکنون هستم وفات
شیخ سیف الدین [illegible] نوبت سکوفا آن در سال سی شهور سنه ثمان وخمسین وستمائه بوقوع پیوست و مرقد متبرکش در بخارا مشهور است
چون قلاقا آن در ملک خاتون و فوت بادر اخلاق
خاتون ثمان وخمسین وستمائه موافق بحیل برخت پادشاهی نشست و در ایام دولت او اختلال بعوت اعدو ترهه حکم بخاتون راه بلجه میان اولاد
مخالفت بوقوع پیوست مؤید یافت الا آنکه دارا اوان کرسکوفا آن بجانب چین توجه نمود برادر خود اریق بوکا را در قراقرم محافظت ساده و تعیین
و اریق بعد از فوت برادر اجیه استقلال پیدا کرده رایت مخالفت برافراشت و سنوات بین الجانبین مقاتله و مقاتل اتفاق افتاده و دولت مخالفت
قبلاقا آن بعد از یافت و سیم بادر اریق بوکا بدین مکر نوبت سرانجام کشت قبلاقا خاتون تعزیت تصور نمیتوانست اما بالآخره نا بر عدم مساعدت
بخت و دولت اختلال احوال اریق بوکا راه بلقه سلطنت قراقرم و کلوران بلکه تمامت ممالک بحکم خان برقبلاقا آن مسلم کشت و اریق بیمایی اضطرار
تن در داد و صاحب اقتدار شناخته در جهان بوارق کرد انجار مقابلات ترتیب اده بودند محبوس کشت و سیاه بکمال در کذشت و چون کلوران بلکه قبلاقا
انجار نقد زر معاندان برداشته شد نوبت دیکر لشکر چین و ماچین فرستاده و آن بلاد را در سلک سایر ممالک و مسالک انتظام داد و نزد ملک مالک الملک
خاتان خاکه آن را حکم کرد کشت جانشین وسیع رفیع و نهاد شعر اساس بر دیدک حکم کرد نهاد بر لفظه انام بدو نهاد در آن حکم کرد او نوبت سلطنت
زخاکش سیف قبلاقا نوبت چو خود بر کشت آن جهنده مقام ستون نهاد شیخ و زیستش زنام کویند که آن شهر را بتیغ بنا نهاده طول
دیوار آن از چهار فرسنک بود و مغولان بلاد خاتان بالیغ کرند و ایضا قبلاقا آن فرمان داده که از نیتوی کرد هند و ساخت چنین که طول آن
چهل روز راه بود حفر کرده آب بیان خاتان بالیغ افزودند و بخارا بحار و رسفیها نشست از هند و ستان بخانی آمد شدی نمودند و مقایس
اجناس می آوردند و می بردند و نیا علی هذا بالمثل بنا خاتان بالیغ کاران معموری و آبادانی رسید قبلاقا در ایام دولت خود چند نوبت باعلا اسلام
مداخلات فرمود و کاهی با ایشان در مقام عداوت و اجتناب در طریق غایت سلوک نموده و وفات قبلاقا آن در سنه سی و سیصد و شصت و سه و سیصد
مولانی بلاد میل ساده دست عمومی هستاده و مسالک و در میان سلطنتی بی بحال و قبلاقا بوسنه چهار و زیر میداشت و یکی از عمال او بنام
ابراهیم جمیلا کوی است و دیکری سکر اغوری
در آن اوان که قبلاقا آن از اریق بوکا انهزام یافته بجانب ممالک خود شتافت حکم فرمود که همکی بکر از ممالک خاطام بجانب
اردوی اریق بوکا و قراقرم و کلوران بنزد و بلاغیه خط و قبلاقا در میان سالکان قلمرو اریق بوکا انفاق افتاده و اریق ایلچیان نزد الغوخان کرده و از او
جمای اهتمام و پادشاه شده و فرستاده بنام داد که از بعضی علوفه و زر آنچه میرشود بجانب ما رسال از تا ملازمان درکاه را بواسطه عدوان
قوت قوت فوت نشود و الغوخان شرط اطاعت بجا آورده الغوالامر کلدیار و کلی بار بجانب تقرسناد و ایلچیان را کشته قاصد دیکر راه قبلاقا
روان کرد و اظهار مخالفت مادر رجعت و قبلاقا ایلچی الغو را با چاچی نیاخته رفیع و باز به غایت و وجود و اریق از استماع مخالفت الغو متوحش
شده متوجه دفع او کشت و قبلاقا را که در سالمان امر معتبر انتظام داده است مقام لشکر کرد ماند و الغو نیز روی بدو نهاد و قتال بهاد و مرقد در سیاه
اریق بوقاطر یافت و قبلاقا در معرکه کشته کشت سایر مغولان نواده و فرار شتافتند و الغو و عجر و این فتح معزز و شاد باد و دی خود مراجعت نموده و بر
در علیل جنبش و عشرت نشست اکاکه کران اریق بوکا بر سر پیش بجنبند و چون سیاری از تابعان الجانب را بجنبند و الغو با شهر کاشغر بجنبد از انجا
سوقند رفت و اریق بوکا در الالیق قشلاق کرده در حصار بهار لاخفظ و غلاء مالیق شیخ بلخه اکثر چهار بایان لشکریان اریق تلف شدند
و او در شراب قناعه و رای ضبط امور مملکت خداشت و آن اثار و نوی بادی تند برخاست طنابها بجنبد هزار تیغ و کار او میسا الفتیره او بود کیلاتند
و ستون چوب شکسته امرا ایضی را بمال بد داشتند و اکثر امرا شرق کشته اریق را تنها کمالشند و الغو در اختلال احوال و مطلع شده با سپاه
فراوان بجانب الالیق توجه نمود و اریق بوکا بر او حمله کرده مراد و حق قبلاقا آن روه و بعید ایام حیات دایر اجل کذاشت آنکاه

روی بسوی خنا آورده و چنانچه ایلچی با پیر سر سلطنت مصر فرستاده از جواهر ساعد عدد خواست و قبلاقا آن ایلچی را از زنی کرده و مرا
بجواهر طلب و بلم اسید و ارساخت و چون اریق بوکا بخاک رسید قبلاقا آن در کالا بعلت و حشت بر تخت سلطنت قرار داده بلکه عالم پناه را
سپرد از آن جوشن بیش و بهاد در آن کیسه کوش برداشت و او را از ماسلطه در دیاست آنکاه فرمود که اریق را با همه که کاکا را از او بدو بعلی
رسانند و در جائی که ایلچیان می ایستاد در باره ایشان و در آن اثنا قبلاقا آن را از اریق رسید که در بین حبت و حرمی و تلک و بوی حق تعالی بما
بوده ا اریق بوکا بنا بر جواب اده آمد و زنی سلطنت خود ما بود و امروز نصیب قبلاقا آنست معاذ آن خاما در زبان زاده رحمت جلوس
اریق بوکا حاصل نمود و تمهید بساط نشاط در آن روز بر اران در بزم عشرت جمع اقداح ارغوانی و استماع الحان و اغانی اشتغال نمودند
و روز دیکر قبلاقا آن احضار اشراف و اعیان فرمانداده قرار لشکر که در باب پرسش و تعزیت اریق بوکا و امرا و ارکان دولت کولوانم اهتمام نمایند
و بر تعزیه جاری و مقام استفسار آمده اریق بوکا کفت مصدر جمیع حوادث و مخالفت هم و نی خیان مرا در این امر کاهی نیست و این سخن مقبول نفتاد
و صباح نفیس و تحسی اکر امرا و مقربان اریق بوکا بیاسا رسید تا کاه پادشاه از نکای خاکه در پایه سریر اعلی حاضر بودند می رسید که هر کرد و دیا
خاسل این امری کاهی تیغ در بردی آکاه کند و چنین که کاها از کسد واقع شده باقی ایشان جواب اند که در تاریخ قدیم سطور است که در ایام
در آن مسالک بر ملک باهم منازعت کرده و مصدر تعزیه کفته خالب آمده او بر کفوت و پیر آستین منزله ادر انجار هاتی تیز و باری کشیده او بر ایلها
مقید که و اینده تا اوقات میاش بغایت رسید قبلاقا و رفق تعزیه اهل خاما و خاما که تا بجاه دیاری انجار مغلان ترتیب اند و اریق بوکا نزد
ارغو امیر و مقربان کاسیه ملدن بودند و خوانین و وزیر خان بآن وحشت آباد و نشاد و طالبه انجلا نطا از آن ایشان سوکلا ساخت و اریق بوکا
فرمی سخت و اندوه و بآن آنجا سر سیره و مطفا چه بر و نی اند که در ایام جشن و سور و چون مدت یکسال روزکار تیره بدین و تیره کذاشید
رخت زمان آخرت کشید مدت سلطنتش چهار سال بود
در روضة الصفا مسطور است که نوبت بالیغ انجار مسلمانان جهة قاآن شتقار مفید که پایها و مقار شرع بوده اورند و دو عقاب بعد
نیز مشکش کردند و پادشاه آن خمها متوجه الماقاده الوس خاصه خود شی جهة آنجاعت فرستاده و بازرکانان دستان اهل کشته داشته قاآن
سکه اغوی را که وزیر شی بوده و نبود که انجار پیر و جواطام خود بدو سکدین حق را انجاعت پرسیده جواب ماند که رفت ما تا کو سفند ذبح
کنند خورده که شتری جایز نیست و سکنه بار عداوتی کما اهل اسلام داشت این جواب این عبارت بعمرکه مکر انجاعت می کویند که اشتری پادشاه
خاما اعتقاد ما حکم رد اراده و قبلاقا از استماع این حق بر اسفتر حکم فرمود که من بعد باب اسلام و اصحاب کتاب تیغ و حلق کوسفند کشند و بعد
مغولان سینه شکافند و در این باب مبالغه بجائی رسید که مدت چهار سال هیچ مسلمانی ذبح کوسفندی اقدام خواست نموده و پیرو در انجا کران
نیز شوانستند لاجرم بسیاری از اهل اسلام جلاوطن اختیار نموده از انجا بالیغ بیرون رفتند و قبلاقا آن بواسطه مطایبت بعضی از مسلمانان
مولانا برهان الدین بخاری که از جمله مریدان شیخ سیف الدین باخرزی بوده و چنان بالیغ تیغ طرایف هلاکی اشتغال نمود بجمعی سیره تا
بماچین رسید و آن بزرکیست و در آن سرزمین از فقرا هر بعضی کشته و وفات یافت بعد از آن شهاب الدین قندزی و عمر قرقزی و ناصر الدین
ملک کاشغری و عجم هم از ساکنان مسالک شریعت و دی نزد آنجا نزد بر نزد دیر رفت سلطنی شوت فرمودند تا بعرض قاآن رسانید که بواسطه
منع ذبح اند شدید بخارا که سخن آبادی بلاد و امصار است از این ممالک اطلاع یافته و افتشار بغیب مفقود و اموال تلف نابود کشته که قاآن
آنچه مرا اذن بسیاح هدیه ممکن که اراده کرد سود اکران باینجا نیاید و ابواب اذن و بخت و فتوحات مردی متوطنان بخانی کشتند کان
کشتا که من بخلاف نوع خود خواهم دیکر خلاف نیز بر قولین اعتماد نمانماند تا تو العقاها با خراب ممالک و ان کرد آن که من بعد کسی عمر
و صاحبان اهل اسلام و اصحاب کتاب قیام نماید سیاست رسد و صد و در آن حکم مسلمانان شادمان شدند و در صد و فات بار بلاد استحقاق
نمودند در خلال این احوال جهودی مطرود قاصد جان مسلمانان کشته بعرض الماقاخان بن هلاکو خان رسانید که در قرآن وارد است **اقتلوا**
المشرکین کافة و عقیده ما بعالی ملت محمدی هر کس که بر دین ایشان نیست کشتنی است الماقاخان کفت بر حقیقت اشال افعال

قاآن از من امانست آنگاه آن امیر دانوشته مصحوب قاصدی نزد قولیلا قاآن فرستاد و قولیلا با حضار یکی از علما اسلام فرمان داد که مولانا
مولوی الفهری را بپایه سریر اعلی بردند قاآن از وی پرسید که اقلوا المشرکین کافة چه معنی دارد مولانا جواب داد که معنی جمع مشرکان را
بکشید قاآن گفت بر چه موجب فرموده علما مانده مولانا فرمود که هنوز نخوانده که ربنا ما خلقت هذا باطلا و خواست که سایر اهل اسلام را سیاست کند امیر احمد و معنی بکار اهل
ملت خیر الامم هم که راه تحقیق داشت و معروف که دانیدند که پادشاه را درین امر تأمل باید فرمود تا علما اسلام را بجمع کرد و اندیشه از معنی آیه مذکوره
استفسار نمایم و روزه بکرد از جماعت هر کس در خان بالغ بود بارگاه حاضر کرده ایشان پرسید که اقلوا المشرکین کافة
و اخوکلام خدا و در کسانی گفتند بلی گفت بگوئید که مقصود ازین کلام چیست جواب دادند که از خدا آیه مذکوره چنان استفاده میکرد که تمام
مشرکان را بایستی کشت قاآن گفت چون فرمان حق مرجع چیست چرا شما تخلف می ورزید و خون مشرکان نمی ریزید قاضی جلال الدین طوسی گفت اطاعت
می کنیم و قاآن عدم مساهله او را استحسان نموده گفت اکنون باید تا از چنین تعصب و عناد در اجرا روز خاک کشتن ما واجب آید و زما خون
و مال شما مباح اعتقاد نمائم و جهة استفسار باز یکی بمجلس حاضر و نمائم آنگاه پرسید که آمرزید که بمحمد کیست جواب دادند که خدای تعالی گفت محمد را
هدایت کرد و گفت خدای تعالی بدین باز سؤال کرد که چگونه خدا را که او نیز جواب دادند که او نیز از جمله مخلوقات الهی است گفت مشتری و زهره و قمر
و قبضه خیال را که نهاد گفت خدای تعالی و جهاد او کرد آن گفت قادر میتوانست که قوتی و هدایتی بمحمد عنایت کرد محمد خان هدی گفت
این قصه را خاتمه دهند قاآن گفت ازین مناظره و صاحب جان معلوم شد که بایستی بندگان و نظر دارد یکی لطف دیگر محمد را بخطر
آورید و حکم خدا را نظر فهم و بست هر دو صفت با و مسلوب پس شما چگونه طرف اهل دار و فهم ترجیح می نهید علما این سخن را جواب خواندند
قاآن گفت نه در کتاب شما مسطور است که هر که فرمان اولوالامر اهل کند مجرم باشد گفتند بلی گفت چون است که شما از فرمان چنگیز خان که پادشاه
جزایر صلی الله علیه و از حکم من تجاوز نمیباید رد عمل جواب دادند که از احکام شما آنچه موافق کتاب خداوند است رسول خدا باشد قبول ایم و هر
مخالفت قبول نداریم قاآن از شنیدن این سخن رنجیده شد و فرمان داد که قضاة و ولایات تمامی معزول باشند و دیگر واعظان برخیزند و موذنان
بالمک نماز نگویند و سایر خلایق بنیج اعتام اقدام نمایند و اینچنین قوب بنگر دار و رنج نوشند تا روز دیگر الجمان قوم سر آنفاسر با اهل و مالک
بزند و علما خاتا آتش نزد و وزیر سلطان قاآن رفت و او را بغایت ممنون و مشکور یافت از سبب ملال خاطر پرسید جواب داد که میترسم که فرمان
خون من و سایر مسلمانان بمحمد کرده و مولانا بدر الدین بیهقی که فاضل و کامل و فقیهی نیکو شمایل بود گفت مرا تو بدان جواب شبهه او را
بر دهی چون فرمایند که این فتنه نشکن باید و توسیلی آنکه مولانا صدر الدین سابق مرقندی این اقدام کرده و جواب و زاد و آب کی این دو عزیز را
روز دیگر بسایه سریر سلطنت مصیر برده قاآن همان سخن را در میان آورد و گفت مشرکان را بر انگیختند آن فاضل گفت از خطای بحضور حضرت
رسالت پناه و اصحاب او است که مشرکان بجرب و بحر بکشند و چون قاآن دروغ چنگیز خان سریر لیمها تمام خدای بزرگ می نویسد چگونه مشرک
باشند و این سخن موافق مزاج قولیلا قاآن افتاده آن خاطر عاطل بتحسین صیاد کرد و نسبت با و در اسم انعام و اکرام مقدر بود رسانید و ربنا ما خلقنا
هذا باطلا چهة زجر مسلمانان نوشته بودند با طلاق رسانیدند نقلست که قولیلا قاآن هر روز از وقت طلوع آفتاب تا هنگام چاشت بتمامت
سلطنت می پرداخت آنگاه علما اسلام و اخیار مهود و رهبانان ترسا و احبار یهود را جمع کرده مباحثه و مجادله قیام می نمودند و او را استماع
مسایل عقلی و نقلی بعضی قیام مینمود و در زمانه دولت خود فرمانده بود که قرآن مجید و توریت و انجیل و کتاب شاکمونی را بزبان مغول ترجمه کردند و
شاکمونی مخصوص است از بلاد هند که دعوی نبوت کرده بود و او را اعتقاد چنانست که در ولادت او از انحاء کل ادیان و هر اعتقاد که شاکمونی
متولد شده هفت قدم در آورده و در هر قدم او بحکم ظاهر گشته والله اعلم بحقایق الامور انه علیم بذات الصدور

در فاتحه فصلا بنظم الاختتام رقم کشتن کاتب قولیلا قاآن چنان بود که موسته تمام
امور و زارت را در قبضه اختیار چهار کس که در کیش موافق بوده مدعی نهاده بتوسط اختلاف در بین هر دو زاق میان ایشان در وی تولد

واسوان

واسوان و بوانی از جهات مصون و محروس مانده از جلادت و زایش کی امیر احمد باقی بود و دیگر فرانا هل خانی و چون امیر احمد کفایت و کیاست از
سایر وزرا امتیاز داشت قاآن بنظر اعتبار او را دید روی که بسته و مفصل امور ملک از تصلید بدیشان تفاوت نمیکرد و در خانی و روی صدر و بخواست که
بهلاک رساند و قتلش رساند مرتبی قولیلا قاآن ایلچان ایلچ بیلاق بیرون رفته و در خانی را اتباع خویش قرار داده که سنی خانی امیر احمد فرستاد و الدین
برد آرند و امیر احمد این سکالش آگاهی یافته گفت خود را بر کید بدان شیطان مطلع کرده اند و امیر احمد هنگام شب سوار خود را از نظر قاآن
گرفتار و شتافت و طی مسافه که در وادی مبینه داشت کاردو در بر آن نهاده تا حقوق مرج بران بوشید و بنظر قولیلا رسانید پادشاه پرسید که
غرض از این ترتیب چیست و نیز جواب داد که در بدایت حال که من بخدمت قاآن رسیدم ریش من مانند این طبق سیاه بود و در ملازمت تمامی
سلطنت اشیان جان من و ولید مبینه گشت و اکنون و نیز خانی بخواهد که کارد حلقی مرا همچون زعفران سرخ کرده اند قاآن از استماع این سخن خشمناک
شده باحضار در خانی شتافت او و نیز خانی آنکه و اتفاق و قوت افزیه تخلفه که در نفس کاشکان چاکر و ماهین موشتاف و اهل حصار
بر صولش مستنشر و بعد و مو استند هر کشند و قاآن فرمان داد که حسوا از امیر احمد آنطلب توجه نموده طالب مخیمی باکه در آن اوان از جلیات
آمده بود و در آن من مهلت تمام داشت هر لوند و چون امرا بظاهر آنحضرت حصین شتافتند آغاز نجاره کردند و نیز خانی جنب ایشان بیامد لکه
من زیله مکاهی زاده بیاعش آنکه بنا بر عدالت ایشان امیر احمد پوسته قاصد جان مکیر بود و او فیض آنیز مزاج
صاحب تخت و تاج را بامن متذکر و مانند اکنون اگر قاآن امر انجان امان بخشند نوعی مادم که این قلعه بتصرف شما در آید و امرا در ساعت و رسانه او را
نزد قاآن روان ساختند و قاآن امان او خشنودی جهة و نیز خانی رسال داشت و و نیز پر مکر و تزویر مطلق گشت بهکام فرصت رخت در
دیوار حصار انداخت و حاکم قلعه بین مکیت اطلاع یافته بصوب هزیمت شتافت و آنقلعه بتصرف قاآن در آمد چون و نیز پایه سریر سلطنت
مصیر رسید نوبت دیگر منصب وزارت بشرکت امیر احمد بوی مفوض گردید و بعد از انقضای نه سال این حال کوت دیگر بایه حسد و نیز خانی
در التهاب آمده با یکی از زنهار خانی و قتل امیر احمد اتفاق نمود و بتوسط رشته حیات خود را نیز بقطع رسانید و چون انفصال آنکه در آن
اوان در ولایت خانی تشتید پیدا شده بانواع مکر و شعبده خواری و عادات طیفات خلایق بوده و بدین سبب جمعی کثیر از اشراف و اعیان لکه
مرید و معتقد خود کرده اند و نیز خانی در دفع امیر احمد در خلوتی روی باستقامت جست و شیخ ذرای اوی و م ارو فاوی و دروی گفت قاآن
بیلاق رفته بود چنان مواصله کرده کرد و هر اکس خطاب کرد که شهر و رامده او را نه و اخاند که شاهزاده چکین قاآن هین زمان مرید و چون
امیر احمد بر م استقبال تر دیلک آن دوزه رسانده او را دوزه کرده اند عدالت آن و نیز خانی پوشیده و پنهان باد و هر ارجاهل او ان بنده مکه شاهزاده
و چون استوار شهر و نشاده او لاده و وصول شاهزاده چکین در اخاند و معنی از ایلچیها امیر احمد گشته قاآن فوت شده و لیک شاهزاده چکین مرید
و مادر او نه شاهزاده نشاده که تهیه اسباب تعزیت بر دیاما این از سر بسته راهش همچو کشاید و امیر احمد بترتیب ماتم جمع عزا شغول گشته
هر چند کسان سر بسته که از ساعت وصول چکین آگاهی یافتند استقبال خلیل خانیان او را بی کشند و چون رمانه طامر سوگواری بر افکنده بالمنی
شب گذشت متوجع و شاعل بیاشده مردم خبر آورند که ایلچی حکیم در محفه نشسته رسید و حال آنکه و نیز خانی جماعت ساکنان ملایق گشتند
کتابه و محفه نشسته می آمد و امیر احمد باستقبال استحباب نموده و چون نزد ملیک خانیان رسید او را بر فرشته بعزت شهادت رسانیدند و کرد
امیر احمد سلح بود ندا رفعت رسید کشان سر در خود رایتها بار کرده و از اخلاق بری مقتل و نیز خانی خود و او بر دیده و چون قاآن
از کیفیت حادثه و قوف یافت جمعی ایلچ و نشاده تا سواحلان و نیز خانی او را اعتبار کشیدند و چهار هزار بالش انعام فرمود تا امیر احمد
تجهیز و تکفین کرده و در موضعی مناسب مدفون کرده اند و چون چهل روز بین قضیه بگذشت جهة ترصیع تاج قاآن بجوهری بنزد ملیک
گشت و معنی از تجار بعرض نواب فلک اقتدار رسانیدند که چون این محمد کاملی بیست مثقال زر نه داشت جهة خزانه عامره امیر احمد
فروخته بود بیرقاآن گفت من از تجار مطلب شاه گشت و بروایتی موجب ظهور اصل مذکور آن شد که میان و نیز امیر احمد و وقت صحبت که مراع

واسوان

بوقوع انجامید و ایلچی شاه بحقیق متروکات و اشتغال بمنهوده دران اثنا آن اعلیه بیاد آمد آنگاه قاآن و نیاز آنکه جهد بسیار احدی از قزلباش کشیده
رسمی بر ایلچی بستند و تا چهار از کشیدند و کرده و نهاد بر وی اندند تا گوشت و استخوانش اجاک بکیا رکشت و اینچنان نزاع کشته دو
قسم مقرش بر پوست کنند و چهار صد تمامی آن زیر چوب بر لشکریان تقسیم نموده و رفع اختصاص بر املاک و اسباب کشیدند **فاعتبروا**
یا اولی الابصار زمانه چیزیست و اوراق تخت تقلب اربع کل عزت کشد پس از هفده سال بیرون خشق ابجاک اسمدک کشد
قوبلا قاآن در ایام سلطنت بسر خویش بر اوبنی عهد کرده بود
و بحسب تقدیر بعلم شاهزاده جنان از پدر اخاد رفته بود و قوبلا قاآن ولد محمود تمور را که بصفت عدالت و مقرر بانصاف اشت قایم مقام او ساخت
و دران وقت که قوبلا قاآن بیلاق تمور قاآن رسید و ترکستان مرتب و تجهیز لشکر قیام مینمود که بخدمت شاهزاده قید و رود و چون جریده شیخ
خان ایلچی مراجعت کرده و مجاز سرماه از اشت الی قاآن بیاد الملک رسید و شاهزادگان و امرا رجع آمدن توجه مهود او بر تخت پادشاهی شاندند
و اسق ایجاق قاآن کرده بند و چون اوجاق قاآن بر سریر خانی بر امد بسط بساط عشرت و اسباب اقدام نموده و حق کارد و لت و اعیان حضرت
انعامات مزید و او بصفت علم و بذل و کرم و عدل انصاف اشت و بشرب مدام مشغول بود و بر سر مشهد رشاعر جود و احسان کاشت و نام
دولت چند نوبت لشکر انجانب و بخارا کرده بود و بخان بن قاشین بن اوکتای قاآن که در بعضی ولایات مغولستان حکومت می
رو لکر دمار بر ایشان زد بقدر اطاعت و رشوات آورد و تمور قاآن چون مدت شش سال قبل که نزاید بسیار دمان شراب بر بعض صرع و تعزیه
کرفتار کرده بود و شش سال زمان بخوردی او استعداد یافته دران اوقات خاتون بشورت امرا و ملک و مال الفصل بر سیاید
شه زاده قید و کر روایت ایچی ولد قاشین بن اوکتای قاآن بوده در ایام
و تمر تیلا مرتبه ترقی بوکالی نموده و دران اوقات که آثار نکبت و ادبار بر صفحات احوال او ظاهر کشت قید و بعضی از مرج خرج زمیدو لت کرفتار خود
عمل کرده روی بعضی از بلدان مغولستان آورده و زمره که اغول که در دشت بلخی بجانب صارخان پادشاه مذکوره قاصد و بجنان رسالت است و
اقامت نموده کرد اما اول لشکر مدد دهد تا بعضی از ممالک موروث و التجه نماید و زمره که اغول که بصفت عقل و کیاست و فهم و فراست موصوف
معروف بود بخاطر طلبیده و فرمانداد که بر زبان خود طالع قید و نظر اندازند و معادت و شقاوت او از سیر عمر معلوم نموده بکفت عمر من کنند اهل
تنجیم بعد از تکمیل و تدبیر نموده و کرد اید نکه آثار سعادت معادی بجانب مطلوم مستور که طالع قید و رعایت قوت و بر حضور و اعلای خطر و اقبال مرا
بر تخت سلطنت نکو خواهد اشت بنا بران قید و بر ارکان بزرو لشکر مدد کرده و قید و باسطه از آب اسیاه جرار بجانب صارخان که در الوس جستای
پادشاه بود بسادرت نموده بر وی خطر ایلت و تاتس و بکجات و بعضی بکر از ولایات ترکستان و مغولستان را بجبر تخییر و ملوده و در اتوی که
خاطر قوبلا قاآن از مخالفت برادر ترتی بوکا فراغت یافت و بنسا اشین و سنین و سنار الجان زده تمای خرابی و شاهزادگان الوس جکتر خان
فرستاده و بقرلیق و فرمانداد و مجموع ایشان روی بجان ایلچ نهادند مکر اولاد ایتو شاهزاده قید و قوبلا قاآن از تخلف قید و عدم عاطفه
خواست کاو را و قید بلا اغازه لجرم چند کرت قاصد بجوب بان نزد وی رد اکرده بیام و نمود که ساب جمان بی پاید آنقدر زمین بعاشند
سایر شاهزادگان خود مقید بغلبه اشتباه تا مدد بدیار یکدیکر روشن کنم و باتفاق مرا اهتمام بانتظام مهام سلطنت و دولت اغاز و قید و
بسادت بخت بیدار جواب او کاسالا لاغار بعلم و عذر را از لاغر و بحیله و فا نداد اکر توفیق رفیق کرده سال یکر شرف ملازمت دریابم
و اسمت سه سال اشان بنا بنا تسلیم جسته بدرکاه قاآن بر فقت و هر سالیانه الجالغه الجالغه مالک مغولستان و ترکستان
سید نسا و اخذ غنایم و کوشمال ارباب جرایم سیرد اخت بنا بران و غدغه خاطر قاآن از رجات قید و خان شرایه کشته و تجی از شاهزادگان
تو نیان الباسی کران بجانب اولوس نمود و ایشان در کار اسیاه بی سیاهی کرده خواستند که در ادبار بصحرا جزیف بجار رفت حرب بسادت نمایند
و دران اثنا بعضی از شاهزادگان و تو نیان بنا بر افساد بعضی از معتمدان نسبت بقوبلا قاآن و مقام عصیان امدند سرداران لشکر در اواخر قید و مقید
کرده ایشان و بعضی نزد اولاد ایتو و قرقر ایچی فرستاده و بنسا اند و بعضی بوجازه یاد علوشان رفتند و کشت بعد از آن بسیاجنا و اوسال اشت

و سنه

و سنه [illegible] آمدند و چون قوبلا قاآن بافت تمور قاآن و سنه سبع مرا موافق اوی و بر صد و بمان لشکر بیت صاحبقرانی و مقالا قید و نامزد و
وقید و از صورت حاده شجره افزیه الجی نموده و دران طاق که در اینوقت پادشاه الوس جنا و خان بوده و شاد و بیام داد که مناسب آنکه بیت و چه قاآن
بالشکر خلفه از بن علی سوی تا باشاق شرسیاه تمور قاآن از سیاه کنیم و در ابعاد او در قید و خان و چه داخته بعد از یاد لیز و تسلی جت و دلی
بالضروره با جنود خاصه خود نصیب قراقرم و رجوع کرده مدد با لشکر بلوسات و بنود تا در بر صد و بمان لشکر تمور قاآن رسیده تا آنکه جنین اهلیت
آن لشکر نیاده بنود دل بر محاربه نهاد و آمدت سر شار و زنجکاه و رانده کرد و آخر الامر چند از مرتبه ملک بود که کرفتار شده لاجرم در شب چهارم
و نامزد بود که هر ایشان از لشکریان در چند موضع آتش افروزند و سپاه تمور قاآن شعلات بدان فراوان دیده تصور کرده مدد کرفتند از جای و تا رسید
و اینجا هانت کرچ کرده بدان بیشت و امرا و خانها تو هم آنکه قید و جمله الذیشه و بجز العدد کرایشان از ملک خود کشد و بیام بلاحید که بالله
او را غافت نمودند و مقدار آنکه الی و اخان با تجمان ایلی الوس جغتای خان بقید و بیوست و هر و شاهزاده و بعد از تعدد پوشت همان
یکدیکر روی سپاه تمور قاآن نهادند و در کار اسیاه در بین ایشان رسیده هر دو کروه چندان کوشش نمودند که آنچه زین بسته و آمدند و سای
پای و او و رنج خورده و تمرا بخوبشان او از دراقاد نما عافیت قید و غالب کشت طایفان عنان تصویب قرار نافتند و در آثار او تا کاه ع
آتش تمیز بر زبانه بخشد و لطف تمار اسوخته تا کوی ایشان نا اعافت شوانند و صحابت زنج تا ما دیقد و خان بر بعض قرلیق کفار کشت
و بعضی از جاهلان شاهی کوه را طبیعی نیاشد بیت چو حب بدو اوند و مرتبه تجربا سهال موی مدع قید و خان بر اسنانی و سعام
رخت بسرای عجبی کشید و بعضی السطور است که قید و خان زاده از موی متفرق بر دخار و حوالی خمار نماست و کرز شراب
و قید و ملک تجنیز و ملت زمین سر بلوه دیان مرتبه کرده بوسته باعلا و سکما صاحبت و بنود و ایشان را بنا بر و ساحتر مرتبه بود و عیب
قول اطلوع صبح از خواب برخاسته سر عیب تو کرفتی بود و لطف طبع و حوت ذهن موصوف بود و بایعت و ذریه ستان در کار اعدا ملک
مرکره کوید نوبتی بعضی از لشکریان او بی جهت و ملاق از ولایات باغی اغارت نموده جهی الکشند قید و ایشان را بنا خواست بلیغ نموده کو از بیان
کشاده و بر کره ن اغاخت و سر کرت آفتاب را از نوره آنکاه ساجات کرده کشتای و جنای و زیبه مرالیز کله که جلاف رضای من واقع شده
مواخذه ملیی و از جمله لحکایاتی که در بکار اعلای قید و بخاره دلالت دارد یکی آنکه اما دو نوبت شهیت بجانب کرنیز که در ارساخت و حرز
قید و کرخاملیه از بعضی و قوت افزیس شوهر یکوفت و آغاز نعوغا نمود و شاهزاده کی و بکتمی زند و سکتمی زند و سکتمی زند و الحال افتاد و بیران قید و مقام
اشتام شوهر خواهر آمده او بران داشتند که داماد را طلب نموده سیاست رساند و بیده اماد بسر خود داشت و کردن بسته مرتبه قید و مقام
آنکاه قید و از بسران پرسید که در حق این عجب چه اندیشه ارید کفتند بخواهیم که قصاص جمله جنا خویش بر زبر قید و کفت خواهر شما را
از اهل او چه فایده خواهد رسید کفتند هیچ قید و کفت پس مصلحت آنست که مقرر نمی او کرد بر چه بیه پرش سا الهاما را کیج داده و صلاحیه
رضای پاسر را مقید بدیه کاه ما و فساده و بیران در مقام ساخته آمده بالاخره چنان مقرر شد که داماد را صد چوب بزنند و کذارند و قید و
پنهان از اولاد جلاد را کفت که و شاخ چوب بسته و مالا فسته بر وی فرود آورد و جهاز اکر و زنجیر و ان مقید بکذشت و خشم بسران
کمر کشت قید و ایشان را طلبید و کفتای فرزندان شما چکونه روا دارید که بکار بر جای خاشند کفتند مصلحت ایشان بهتر ماند آنکاه پادشاه
و خزاکه خود را آنحضرت داده او را خوشدل و سرور دیده بر فرستاد و از جمله اقاطعل ملازم
قید و خان بوده و تکلم بن راجی ابوی اسناد و نیاند **رباعیه** اخوه حوکه بنده و ستاه بکی است محون و مقربان و کاه بکی است
تجاز شدم و وش بجی را دیدم انکشت بر او بر کرانه بکیست

خاتمه در مقدمه داستان خانان فرانیم و کلیان مرقوم کلاشیان کشت روایت
تیرا الغ بیک که کان عدد آن سال تعلق اقاقر بمان نوبره مقرست و از الجمله مختر مذکور شدند و بیار انکه احوال چهار ده نفر بکرا معلوم
قلم شکسته زبان بجره تعداد اسامی ایشان اختصار نموده می کنند که قاآن مسلم من هلک بن تزفرین بلاحکیم است

وهفتم بن قرشلاجی تانوی تولك كه در زبان مغولست اورا اونتر تولین قرا
كه اطلاق جیده آراست بنوفتو در منصب قاآن در زبان سلطنت اورو تمور تو قتو بن قاآن تیمور دار
اسکین تیمور دار امك قاآن کتمور ارکتمور الجی تیمور قاآن که بلاد
اسیر تیمور کرکان رسید وجهاز دولت اختصاص بالغ تیمور بسند قاآنی نشست واشاره از اصل اوتی بوکاوه
او دولای بن ملك تیمور اولاق بن ارکتمور بن دوکر در سلك اخوارزی بوکا انتظام داشتند واز مقدمه
ظفر تا زمان سلوم میشود که قاآن کبار اشاره اسیر تیمور کرکان رسید وجهاز نوبت آنحضرة بقراقرم رفته قاآن کرد بدیا زنی نام داشت وچون قبل از
سلطنت تا زنی شقوتنای بنکاح خروج کرده آنملکه را بدست آورده بود غیر بدیت اصلی کجهارت از قلماق وقراقرم است موضع تیرت
تا زنی بیاید وجهاز آنملکه بتهال تا زنی کشته کشته امرا اولوس برقراقرم وقلماق استیلا یافتند والله اعلم
سخنطفان ایغار آورده اند کوتوی قوم برکت فرصت ایغر اورد وی جمع
غلبه نمود وخانوتش را که حامل بود گرفته پیش اولك خان فرستادند واولك خان بخشم شفقت وان صنیعه نکرسیند نسبت بوی رعایت جرمست
میزیست تا وقتی که چنگز خان بر مرت خود مصادرت نمود آنگاه اورا تو شوهر بقرقرم فرستاده وجهاز روزی چند از وی بر وی متولد گشت وموسوم
بجوجی شد بعض بیان مزبور بسیط وچون جوجی که اسن اولاد ذکور چنگز خان بود ترتیب عنوان جولان وایام زندگانی منوی چنگز خان ایالت
خوانده بود شت قجاق والان وروس وبلغار وتوابع دایره تفویض نموده وسیان جوجی وجغتای اولکای پیوسته عبارتها از تعاطع واست زیرا که
بنا بر قصه مذکوره در نسبش طعن میکردند وجوجی پیش از چنگز خان بشش ماه وفات یافت وپیرش او قاآن بمقام اوشد واولکا قاآن در ایام دولت
باتو را سلطنی نظم تربیت ساخته پیرخود کیوك خان را بسکو ولد تولی ومعنی ازاولاد جغتای محسوب اکرده اید تاثانی ولایت روم وجوجی کرکی تعلق دارد
شخصی بسازه وباتو همعنان شاهزادکان ولشکر فراوان بجانب شاخه تاخت بنهالی بواضع بسیار رجز تجویز کشید وشهر مکون اعیان جمع
قهر اشکر فرستد بقتل عام ویتالی وقت که قاآن کوتهای است مقتولا از بردن بیرون رسانیده وبیست وهفتاد هزار بشمار درآمد وچون
از اعیان دولت تصور کار رو باشد که سطوت بلاد قریب مورد وسوطان آنجا در بضاری اشتد بایست عزیمت برافراخت وپس از آنکه
ترسایان از نتیجه معزلان آگاهی افتد مقابله دست آنها ایشان بنهاد هست ساخته چهار صد هزار مرد پیمان بزرد شناخته وبانوان
کثرت عدد حصر واقف ساخته اهل اسلام هوکرد ومعسکر بر بود وضو که چاچیه شدند آنگاه از پشت بایان آمده بعقبه سپاه برد لخت ودر
شب بجوی بیچان را تاتو که میان نور وخالقان واسطه برده کذر ایند که در وقت اشتعال آتش قتال از پس پشت ایشان در آید ودر وزه دیگر بهادران
هر دو کشور آغاز استحمال ایزد چنگز کرده باتو بنفس خویش در وی اعدا ایزد ودران اشتاجاعی کشیدالب کذشته بود تا ذعقب بضاری در آمدند و
هر دو طرف ایشارا در میان کرفته مستهزم کرده ایند وباتو آنولایت را مسخر کرده بدشت قجاق ازکشت وبر مسند خانی نشسته شاهزادکان را بالحاق
معاودت ارتاق داشت وشهر سرای ساخته دار الملك ساخت وقائن رسته اربع وخمسین وستمائه روی نموده واوتابع هیچ دین نبود وغیر
خدا پرستی شیوه نیداشت وسیلاتان معولان بخشید آنچه می توانست وابیم سلاطین روم وشام بر دولت می نوشت وطوار بنخ انعام الاحسان
در تضای خواطر ایشان می کشت وجغتای بتو برادرش بر کرخان قایم مقام شد واز زمان تاغایت که تاریخ هجری بسنه سبع وعشرین وستمائه
رسید سلطنت شت قجاق متعلق باولاد جوجی خانست ودر مقدمه ظفر نامه رسالی بیرو دو هزار ایشان مسطور کشته ودر الوس اربعه که جغتای
مقدمه تالیف یافته نام بیست ونه نفر نوشته شده بر من چه سمت غریبی باید نمود تو تفصیل بران اجمالی باید جوجی خان بن چنگز خان بلوغ
ابن جوجی بحلی از اعمال ارجیز بیان آمد پرکرخان جوجی خان که موحد ومسلمان بود وبر مسند ارطاق کرخان صدر بالین نشین
می نمود وتحکا تو بن طوغان بن باتو که در زمان پادشاهی ملت کمال شد تورا کاه بن طوغان توقتا خان بن کاك
اوزبك خان ظفر این کاك کرجمع الوس اوزبك بوی منسوبند جلی بیك خان بن اوزبك خان که پادشاه ممالك شمار رحمت کاه در بن

شریعت

شریعت مثابه بود وه ایام دولت واشراف تیمور تا بی بر جریان بر اران وآذربیجان استیلا جاوید آغاز ظلم وعدوی نمود وجلیغ اکثر اقوام
واعیان آن بلده جلاء وطن اختیار کرده اند آنا بجلد قاضی محی الدین بر دعی سرای که بدار الملك جلوبیك خان رفته بود وبنصیحت وموعظه مشغول
سید خوجه ورد رزق که پادشاه واکان دولت در مجلس وعظ تشریف استشد حکایات ظلم اشراف ایجاد ترکه کرده که هر دو کرم افتادند
وکفت چون بندکان آستان اطاعت دفع آن ظالم میسرست اکر بدین لب غفلت ورزند در قیامت مؤاخذ باشند دین سخن تأثیر تمام
کرده جلوبیك خان با سپاه فراوان بسیف شمان وحسن وسیماء متوجه آذربیجان شد وملك اشرف از قرب وصول آن پادشاه آکاه
شده از تبریز بکرخت وسپاه آن پادشاه معدلت دستکاه از تعقب فرمت اورا بر خاند شیخ محمد الیتی که مرد بلیغ بود بکرفتند وبتبریز برده
بقتل رسانیدند وجلوبیك خان با وجود آنکه سپاه فراوان همراه داشت اصلا جهة طلب مقر نمی ساکان آذربیجان نشده خزاین اشرف الملك
کرده وبرخود بدی بیك را در تبریز جا کو ساخت آنکاه رایت مراجعت بجانب بورت خود برافراخت وجهاز دصول بدشت قجاق هم در اسال
در کذشت بخشه ظفر نامه که مؤلفات جامع کمالات نفسانی مولانا سعد الملة والدین التفتازانی است بنام ناجی جلوبیك نمزیست وکالنصف دوزه
لطف وبر حسن آن پادشاه عالی همت در صفات سایر ارباب فضیلت مبین چند بود پدر وخان بیك وجلوبیك
چون از وفات پدر جرایت از تبریز بدشت قجاق رفته بر مسند پادشاهی نشست کیلدی بیك خان مزدوده بر بیجو
خورد از اولاد جلوبیك خان بی شعور چرکس خان که امرا اورا بامر مصلحت وقت بقزندی جلوبیك خان منسوب میساختند
حضرخان مرود بن حضرخان جانا جی توقاتمیش
که برادرزاده توقاتی بود مراد خواجه برادر تو حضرخان قوتلو خواجه برادر توقاتی اورو خان
در اوایل زمان امیر تیمور کرکان در دشت قجاق پادشاهی میکرد ونسبت بآنحضرة فرازم مخالفت مجالی آورده توقتا
اورو خان تیمور بیك توخش خان که بواسطه اتحاد حضرت صاحبقران امیر تیمور کرکان پادشاه دشت
قجاق شد مرتبه او بمراتب آبا واجداد در کذشت والاخره با آنحضرة مخالفت نموده دو نوبت مقاتله ومقاتله اقدام فرمود چاچیه دیجو
سیم این مجلد مذکور خواهد شد تیمور قتلی بن تیمور بیك که او نیز بملاحظه امیر تیمور کرکان رسید شادی بیك
قولا بن شادی بیك تیمور بن تیمور قتلق جلال الدین بن توخش خان کبك خان بن توخش خان
جکلا جاجیر دی بن توخش خان سید احمد دوریش بن الهی محمد خان
دولت بیر دی بن تاشتیمور براق بن مرحوم که میان او ومیرزا الغ بیك کرکان محاربه وقوع یافت خانجوده
حیدر بیان خواهد آمد غیاث الدین بن شادی بیك محمد تیمور خان وچون احوال اسلاطین دشت قجاق اسلوب بوده
بجوده تعداد اسامی ایشان اکتفا رفت ودیکر بار خانان دشت قجاق که سلطان میرزا ابو سعید بن میرزا سلطان محمد بن میرزا میرانشاه
بن امیر تیمور کرکان باسماء اوضح معرفت نموده داول اسنت وشعار مرحوم قزاستیلا یافت وبعد
فوت پادشاه جالیجاه ابو الغازی سلطان حسین میرزا بحر انشاء فرمود ولد بود اق سلطان بن ابو الخیر خان بود وبیان تمدد از حالات محمد شیبانی
وسایر اولاد ابو الخیر خان که تا غایت در ماوراء النهر بر مسند جهانبانی تکیه دارند در ضمن وقایع آینده از ساعدت توفیق مایوس
جغای خان که پسر دیکر خان بود بود وقرهیت وسیاست واطلاق بود وقایق امور بسیار
از سایر برادران امتیاز داشت وخان بهکام حشمت ممالك حکومت ماوراء النهر بصفتی از حد وخوارزم وبلاد اجزر وکاشغر بدخشان
وبلخ وغزنین تا کمال ارب سند بری تفویض نموده در وقت وفات مقدر ساخت که قراجار نوایین سوغ جوجی بن ابو بکر بلاس کرجم چیزه
صاحبقران امیر تیمور کرکان مدبر امور مملکت او باشد وجغتای بعد از فوت بدیعش مالغ دار الملك ساخت خان اختیار مملکت سپاه
ورعیت باد رقبضه اقتدار امیر قراجار نهاد وخود چیش از اوقات در خدمت او کاقاآن امیر میبرد وآنکاه او کاقاآن بسال او وخود دیده

دریای عظیم و تکبر و اطاعت حکم و فرمان اوشرط بسالغه بجای آورد و چون چنگیز خان رعایت رسوم یاسا شوم و تو رسمی موجود خود را بعهده
جنگاوری کرده بود و خدمتش در تشیت آن امور بسالغه و الحاح بسیار میخواست تکالیفی که از شرع و عقل بعید و تمام دولت بست بعد و ایام از
و صد و ری دولت خانجی خلاق را بکلی مرد ارادام مکرد و میگفتاشت که در بهذ آب روان دارند و کو سفند از ذبح شرعی نمایند و در قصه
کشتن کو سفند بمزید بسالغه نموده بود که در ایام دولت او در خراسان دقاق هیچ آدمی بر علاقه کار در حلق کو سفند نمیتوانست نهاد تا آنکه
الهدر و کشتار چه رسد و همچنین حکم کرده بود که هر که در آب بول کند یا خلط بیفکند در همان آب او را بسیاست رسانند و چون مجموع
کارها و قتل او در ایام دولت جغتای خان دست داد و فوتش در شهور سنه ثمان و ثلثین و ستمائه با سنه ۶۳۸ اتفاق افتاد و آنچه را فاضل الوصف
الشکل صاحب مفتاح جنگاه در مصاحبتش میرسید و مهمات و زارتش را همین عبید مرتجا میکرد و بعد از فوت جغتای خان بین برادران
اولاد و اقربا او در ولایت توران معادت سلطنت سنه اد و انقراض ایام دولت ایشان در زمان استیلای اقوام مجوس کیان اتفاق افتاد

در شهور سنه ثلثین و ستمائه در قریه نارماب که از انجا
بخارا سه فرسخ مسافت است شیخی بمحمود نام آغاز زهد و شید کرده بود و سالک طریق زهد و عبادت شد و دعوی کرده که چنان بود سنه
ملاقات میخاید و مرا از غیبیات اخبار میدهند و بواسطه استماع اقوال این مزخرفات جمعی کثیر از جهلا و عوام الناس پیاپی ارادت بدو
آمدند و فوج و صحتی از مریض بنفس آن بد نفس تمین و تبرک جستند و بحسب اتفاق در آن اوقات چند کس مشتبه الحال و اعمی موجب از
اعتقاد مردم شد از اطراف بجوانب خلق کثیر بر وجمع گشتند و شیخی از انتشار بخارا که شمس الدین محمود بن لفت اشت بنا بر تعصبی که با
اشراف و اعیان آن طرف می ورزید سنه ارادت بآنجا هدایه داده گفت بدیم در بعضی از مولفات خود آورده که از اولیاء بخارا صاحب وجدی
موصوف بصفات کثیره بود خواهد آمد و مجموعه عالم را بسحر خواهد ساخت و آن اوصاف بذات شریف شما صادق می آید بحیثیت محمود
از شنیدن این سخن روی تردد نهاده هوس پادشاهی در خاطرش افتاد و زمرا از امر مغول که در بخارا اقامت داشتند از روی متوهم شده
نهضت بسماع زده تا رای فتنه و عبادت اظهار ارادت و اعتقاد کنند مناسب است که حضرت شیخ شهر نشریف آورد تا آن بلوا از میان قدم
شریف و تعصب نماند و تا رای این مخصوص اجابت نموده متوجه شهر گشت و از دعوت آنجا و اعیان بخارا بهم قرار دادند که چون سر بر کرد
راه بود رسند تا رای او کشند و شیخ زنان بدین سر و فوت نیفتد بر اصول اتوضع و از دعوت شهر را گفت از اندیشه خاسد بار کرده و لاکن
دست آمد میان ایشان اشارت نماید که شیخ را از کار سر بیرون کشند و از دعوت و سایر امرا از اطراف این سر اندیشه اسیر و متوهم
محمود شدند و از بخارا بخانه که مناسب بر کان بود فرود آمد از حاجب خاص مقام و اقتر نیز رسید که بلد را بحال عبور بود و از دعوت
و امرا فتنه و جستند که شیخ زنان از میان برد از ما مناسب کثرت آمد شد خلایق بمقصود فایز نمی گشتند مردان اشایکی از میان ابواب صد
امرا آگاه ساخت و تا رای از دعوت خاطر از سر بیرون رفته پای در رکاب آورد و سرعت هر چه تمامتر خود را بل بالحفظ رسانید و عوام انجا را
چون شیخ را بخاندند آغاز عزا کرده گفتند خواجه انجا نیز بیرون برده و طریقه الصبی بل بالحفظ رسید آنگاه وضع و شریف انجا نیکی فی
اندست رفته روی بتا رای نهادند و چون شب در آمد تا رای بر مرد و امرا خاطب ساخته گفت ای ایا رعیتی تا کی اهال و اغفال توان نمود روی بیرون
از کفار تا کار را پایه ساخت و کار اعتبار بقوت بین بیند بدیر داخت جهال عوام الناس که از شیخ این رخصت افتند آلات بزه و ساخته در
رکاب محمود بجانب شهر شتافتند و دار و عدو امرا مغول که بزرستیز اختیار کرده تا رای در نهایت عظمت و بخارا مملکت گشت و در زحمت خطبه ساختن
خواند و از هر کس بوهمی اشت بخواجه حکم و نمود و دست زدن و اباش اقوی گردانید تا بمال اغنیا در آمد هر چه میخواستند و در آشوب و آن
الام بزرانش کشت که هفتم ساعت رجب اسطر بخواهد رسید قضا را دران نزدیکی جمعی از تجار شیراز از بخارا بار کشاده چهار خروار شمشیر نظر
آورده و این اقتاق جبا زاده بادا راه سخاوت و بر سل از چند روز از سلطنت محمود در دعوت و امرا که انجا بیرون رفته بودند لشکر
بسیار جمع نموده روی بمیدان قتال آورده و تا رای ایشان را استیفا نموده و چون بغولان نزدیک رسید صف لشکر بیاراست و حق مصلحت

شمس الدین

شمس الدین محمود بی در قلب ایستاد و تا رای که در میان خلق شهرت یافته بود که بغیر چند ظاهری تا رای از جنیان سیاهی دارد که در میان
زمین و آسمان نظیران میخایند و هر کس تیغ در روی او میکشد سنگ خاک میشود مغولان ترسان ترسان دست بتیر و کمان و سیف و سنان
و خاف و تیر و حربه از نخست قضا کشاده بفتر رفتن تا رای و محمود حمزه خانچه هر دو در حالت هلاک افتاد ما سبب شدت و زدن
و روی هیجان کرده و غبار همگی بین مرا طلاع نیافت و لشکر جغتای خان از طرفا رحل بکرامت کرده و مواری از شتافتند و مریدان شیخ
ایشان را عقاب نموده و قریب و هزار کس از مغولان از جغولان قتل آورده و چون بعسکر خود شتافتند از تا رای زنده کافی نیافتند گفتند
خواجه جنیی مرده اند و بر اراش مخدوم و علی را بر غنیمت حکومت نشاند کرد تا رای غنیمت ایشان در میان نشستند و این اخبار بعرض امیر قرا حاجب رسید
و در زمین مجاعت آیین بسالوسکن نامزد دفع آن فتنه کرده ایشان بعساز قتل تا رای بکشتند خود را بخارا رسانیدند و برادران تا رای در بلد
مغولان بصف آرا کشتند و معرکه حاشا افاده قریب چهار کس انجا بین کشته شدند و برادران تا رای فرار نموده مریدان
بفتها و مغولها که چند آنگاه مغولان بخیال قتل و غارت بخارا بجانب شهر توجه نمودند و طایفه از اهل اعتبار بمحمود و شکر ایشان استمال
کرده التماس نمودند که چنان تخریب بلد معادت نمایند صورت قضیه بعرض سر قاجار رسید و خبر از آید و امرا این ملتمس را قبول نمودند
چون آن نوین معلمت آیین بین مرا طلاع یافت حکم فرمود که امرا و لشکر بان باز کرده اند و سفر ضرر خایان نشوند و از بسامن توجه خاطر قاجار
بخارا بان از شرفشه آثار بان و هم از قتل و تاراج مغولان نجات یافتند

عالم فاضل ابو یعقوب السکاکی که کتاب مفتاح در علم معانی بیان از جمله مولفات بلاغت نشان اوست از علم جزئیه
و فنون عجیبه و تخریج چین و نجات و عروت کواکب و ظلمات و فن سحر و سیمیا و خاصیت اجسام یعنی و اجرام سماوی و قوف تمام یافت و اعمی
از هر چیز عبید و نیز در کرای انواب با پیر سریر سلطنت مصیر جغتای خان ظاهر گشته آنجناب اطلبید و امین خریش کرده اند و سکاکی بیشتر
غرایب اشیا پادشاه می نمود و اعمی موجب مزید اعزاز و اکرام او میکرد بدانجا آنکه در روزی که جغتای خان رصد نی نشسته بود دید که
کلکی چند بر فضای هوا طیران می نمایند دست بتیر و کمان برد سکاکی رسید که پادشاه کدام یک از این کلکها را میخواهد که بزمین افتد ایشان
گفت و این و آخرین کلکی از انها که در میان می پرد سکاکی خطی مدور بر زمین کشید افسون خواند و انگشت اشارت کرد فی الحال آن سکاکی بر
زمین افتادند و جغتای انگشت تعجب بدندان گزید هر چند مرید و معتقد ابو یعقوب شد که چون ابد و زانو ادب می نشست و در ان ایام
نوبتی سکاکی بر حضرت جغتای رسانید که در انوقت که در بغداد بود م از وزیر خلیفه و بجدا آتش راستم خانچه چند سوی بکرد نمایند و حضرت
و معمار سر شبانه و زر و ایه از نهاد خلایق بر امده خلیفه دانست که اعمی از شایع طبیعت مفت لاحرم مرا طلبید گفت آتش را بکشای گفتم
و قوی بکشایم که در بغداد نداکند که این عمل از سکاکی صدور یافته و وزیر بر سر کوی نسبت دهد و همچنین کرد ندا آتش را بکشود م القصه قرب
سکاکی نزد جغتای بمنزلتی رسید که آتش شک و حسد در صفیر دیدی مشتعل کرد بدرجه اهل فضل و کمال است و سکاکی
بین قصیده و قوف افتر بر وی سفت جست و الجغتای خان گفت که از او علم نجوم جان معلوم میشود که کوکب ولت و اقبال جغتای عبید مدیر محوط
و حدود و خوس بسیر و از ان سیر ترسم که شقاوت و ادبار او و سعادت و اقبال تو ملابت کند و جغتای این سخن را در کرده فی الحال جغتای الفوز زارت
معزول ساخت و چون یکسال از عزل قدیر کذشت و اختلال احوال ممالک و ما اراه بلخت جغتای با سکاکی گفت که چند و عوست طالع مرسوم
دو ام بنداره شاید که کوکب بخت جغتای فوت کرده باشد سکاکی از دخامت عاقبت خاست اند بیشه گفت می تواند بود که در دیگر جغتای جنب
وزارت را جغتای تفویض نماید و او مکر قصد ابو یعقوب بر میان نسبت زبان بغیبیش مکشود و دران اثنا سکاکی تخریج کرده لشکر و آتش و آتش
ساز و ساحر ایشان بمزاکیش و رحکاه جغتای خان ظاهر کرد اید و جغتای از مشاهده آنها الدیشانک شد جغتای بحال سعایت افتاد گفت
چون آن سکاکی بر ایجاد اشال این امور قدرت دارد می تواند بود که خیال سلطنت نموده تصد پادشاه لشکر انسین کند و این سخن موثر افتاده
جغتای سکاکی را بحبس کرد اید و او سه سال در زندان بسر برده بعد از ان روی بعالم آخرت نهاد

مقدمهٔ نظم نامه مسطور است که در وقتی که کیوک خان بر مسند آلتی نشست رقومی که بر لیلی احوال هلاکو کشیده میسوسکاین جشای با
دران الوس با لکه دانید و کفت بیت پسرا تو بچون بنده کلاه • بر بر نهد تا نشیند کاه • و در روزگار اقبال سیوسکا بلند نشانی سیر شدی
از جهان بر ملا لشف لکرده و اجارنویان بار دیکر و اهلاکو را بر تخت خانی نشاند نظم آسیا فالس بجوی بخت باز آمده کر •
بر سریر پادشاهی سر فراز آمده کر • و در ایام دولت هلاکو امیر و اجارنویان تابع سنزانی و حسین و ستم آمد موافق توسقا ایل با
القرا بخراسید و از وی بر وجه چهل مریت و ده پسر یادکار ماند مدت عمر بن هشتاد و سال بود و عدد فوت و اجارنویند که هولاکو بر
از عقب هفت خاتون زعفر مقصدی سنطیلی و الوس کشت بر وایت صاحب مقدمهٔ ظفر نامه و خزانهٔ نکو
بن تولی خان بود و بقول مولف لوبر بعد رحمت تولی بکی کان و اغتای و بوجان ترجمه خاتون که از قرا هلاکو سیر و صیده است مبارکشاه نام میدار
فوت شد و اج خان بر نهاده و بعد از سال سلطانا زیده احت و ایل و الوس را استمالت داد و کاسیتولی از ام امور پادشاهی بسا بوی بنوز تا آن زمان که
ایو بوجان بر الوس جشای خان اسیلا بالوس اورا اجزی عمت در نیو اغوز ولد یا زین جشای خاست و اسش الیکو
و بنا بر کثرت استعمال لفظ اغوز بدل الیف و اغوز بعضت تجاحت و علاوت تصانف است و در ایام عنفوان جوانی هوا و بر ملا رعیت مسکو کان آن
بوده رایت اخلاص و هوا داری بر افراشت و چون سکو کان بعد از آن بر تخت نشاندن توکا اورا صاحب خویش کردانید و در وقتی که میان قاآن و اورا
مخالفت و نزاع بر وقوع انجامید باتو اندیشناک شد که مبادا هلاکو خان بهوا خواهی قبلاقاآن بلاد اورا النهر و ترکستان آید و اورا بر جنک و جدال دید
و دی بر دکار نیز کشاید و درین اثنا امرا جانی بوده را بر اجلد و از کفت که کی از شاهزادکان را بر سلطنت آن ولایت فرستد تا میان ایشان و مخالفان
سدی باشد بنا بران اتوکا حکومت آن جشای را بغو تمور نیو و اغوز بخشت هر چه تا نیر صرب مقصد روان شد و چون نزدیک بسرحد رسید
از عقب خاتون طوغا او کرهاب الرسلطنت را بر دی ارکان کاشت و اغوز الطالع تا کار چون خبر تحیر داده بالدنت نهاد و عدد هزار سوار جرار
جمع آورد و بی راه لکه در اره وی اتوکا بلاش لحظه و غلاشیوع یافت الجهان نزد اغوز رسانده غلط طلبید و اغوز کرجالیخانه است بر لحظه آنکه
مردم او را بکمزان نفت مسموب کرد از بخت مخصلان تعین فرمود که هراه و رسانه کان اتوکا ولایت رفته اجانی بقیاس رجم آورند و داد وی او
رسانند و عدد از لحظه امور الحظه او ان اغوز خان طالب بهلنر شد که دست تصرف جان دراز کند و ان اثنا شنود که کی از الجهان بی کشته ما
این جهات را بدزمان اتوکا از رعایا ساز او اغوز آن چه کار دارد و اغوز هین تخت را بها ساخته عصبی و قید الجهان و قسمت اموال و لشکر ان بیا
نوز و اصدی نزد قولاقاآن رسانده جریع و ایزه مخصوص کشت و چون اتوکا بر کفت حاد شد و قوت یافت اوقوز و عنان اغوز کشاد شد
و اغوز تر اغتای و اغوز بن و اجارنویان و اجارنویان که امیر الامرا بی بود و دی بیان نبوده آورده مقدمهٔ سپاه اتوکا را منهزم کردانید اما جدا از ان اتوکا بر هزیمت
غالب آمد و اغوز کا شفر کرفت و در وقتی که اتوکا بطرف جشای شتافت بار دیکر بلد الملک خود بازکشت و از عقب خاتون را در جلاد کاج کشید و بنا بر
استصواب اوامر و زارت را بسعود بیک بلوچ مفوض کردانید و در خلال این احوال الیف و خان با مداد بر کان مستظهر شده عام مخالفت اغوز بر
ساخت و دو نوبت بین الجانبین محاربه رست داده کرمتا اول اغوز مغلوب شد اما در نوبت دو بر نفر یافت و عدد الزاقه بکمال از ده ارملا از دین
طیبی لشکر الغوز مدت سلطنت چهار سال بود چون اغوز رخت بعالم آخرت کشید مبارکشاه دیسی
مادر خود را عقد خاتون و بین اهتمام امیر الغوز فی مشانی و ستین و ستم آمد موافق اوده بر پادشاه الوس جشای کرده بدو مبارکشاه پادشاهی بر تخت
کهر آرا بود و هولاکو مغولان از حیف و تعدی منع نموده بنا بران معنی از الطایف طالب بهلنر کشتند که شاهزاده عادل الزمان بود و هست بر
مشاهده کردی کاندر دران اثنا براق غلان بن بیسو کا بن جشای خان منظور نظر عنایت قبلاقاآن کشته منشور سلطنت الوس جشای حاصل
کرده اند و مدار الملک بعنوه شتافت اما از وهم مبارکشاه بعالم اظهار آن حکم نیافت و در وقتی چند بتواضع و چاپلوسی کذرانیده و رخیه آمد مبارکشاه
و اغوز متفق شد و در وقتی که آن شاهزاده مدارات نام بر کرد انجام و چنام بوده اند و هزار سوار جمع کرده بیکاکاه اورا بسر و لشکر کرد بند
و جمع خزاین و دفاین و اسب و شتر و کجاوه بر دو جوشن و جبر مبارکشاه را بحیطهٔ ضبط در آورد اما آسیبی بحال آن نرسانید

باغاتی و بر جان براق خان بلد شاهی بود بصفت ظلم و جور موصوف و اخذ اموال عباد و زیردستان مشهور بشجاعت و تهور مشهور و خیلی
و کشته مند کرده و در اوایل تشهد سلطنت و ستین و ستم آمد موافق بارس بیل جلایر داری را که تو بیعلاوت از سایر امرای الوس جشای امتیاز داشت
بمنصب امیر الامرائی رسانید و امور وزارت را بسعود بیک بلوچ مفوض کردانید و در اوایل ایام پادشاهی میان او و شاهزاده قیدو نوت
مخالفت و محاربت مستدام داده آخر الامر بسی مجازی اغزل موافقت و مصالحت اشتغال افتاد و عبدالزمان براق خان لشکر فراوان جمع آورده بقتل خراسان
لکد تخریب براق و آذربایجان را پیش نهاد همت ساخت و از آب الوس عبور نموده با اباقاخان کرد و آن زمان قایم مقام هلاکو خان بود بمحاربه کرد و
منهزم بازکشت و چون بجاوه رسید مسلمان شده سلطان بغیاث الدین بلغ یافت و عبدالزمان چند روز بر مرز بلخ کرفتار شده و آواخر شهر سنه ثمان
ستین و ستم آمد موافق فوق بیل تره قید و خان بلخ و شرب مسموم جرعه و راه آخرت پیش کرفت مدت سلطنتش شش سال بود
در روضة الصفا مسطور است که چون براق اغزل الوس جشای
بر مسند مالک تکیه زد از جاده مستقیم عدل و انصاف انحراف نموده لشکر ایزد اعتساف منع کرده و مغولان کاهر کیش و بلاد ماوراء النهر
و ترکستان شیوهٔ ناستوده خویش پیش کرفته بعادت جاهلیت و پایمال بیخ و عناد و مستکش شقت و بلا کشتند و براق در ایام دولت خود سلیقی
درهم کشیده بحمایت حق تعالی کرده کاشته اولیا قاآن را از انحاکر نزاع ساخته دست بیعت براو بر داده و در ولایت بسیاری بفرآسایش
خطا نظر شی راند و صفر بیب بتری بران زده دری شاهراه از انحا تا ذکشت و در چاه مستراح کرد بر اشیان بود افتاد و مغولان
چاه در و رصد بجاه بالمرز در سرخ بافت و بجنین جمعی از لشکر ایزد اتوشوی و باغی بوده اسباب خود را بر دخی میان نوستند و کاه
آن رخت بوسیده شکست و از میان آن شش هزار الترزه بیرون آمد و سیاه براق از آن غنایم براق تمام بهمت آورده اغوز از امارت
قوت و دلتنی اشتد و چون براق رخش دار الملک خود بازکشت بیشتر از بیشتر بجور و طغیان اشتغال نموده این اخبار بسمع قیدو خان
رسید و بیخ تر او بر نه مدهت واجب است و الشکر فراوان متوجه او کشتند براق نیز براق قام بسمقند جنک و بکار شد و در کنار آب
سحون بیاد حمله بازدن هره و کشوآتش قتال التهاب داده از بسیاری استعمال تیغ و سنان خود چون رود بجون رود و خطوی مرکو سیلان نمود
و از جانبین بسیاری بر هلاک هلاک افتاده آخر الامر براق ظفر یافت و بغنایم بی حصر چنان دار الملک خویش آمد و عبدالزمان نیز از حرکه
در کذار آب جمعه بیان از دشاهزاده عالم الحقد از مقابله و مقاتلت ساده و درین کرت قید و خان بدید زخم بر بیخ و نصفت فایز کرده بدید
براق منهزم شد تا مرو قصان بکران بازکشید و صد نفر بجاوه و بغاوت و از اخ بلاد ماوراء النهر بایل ساز و براق لشکر کرده با
دیکر جلک و جدال نمود اما قبل از انکه این اندیشه زخم قوت عقل آید فجای او خود که در سلطنت بنا بر او کما فا ان انتظام داشت افتاد
قید و خان بر مالت اندوه و ملال تصلیح سودمند و بواعظه بیسند آتش قهر او را سطفی کرده اند تا از مقام غنایت ماوراء النهر بعداوت
قید و دکه مشتبه بین الجانبین بساط صلح و صفا نهاد که بدید و بر مجاوز مقدر کشت که قید و براق لشکر او هد و او از آب الوس عبور نمود و دل بر تخت
خراسان و عراق نهد عبدالزمان سلک احوال او خان منتظم کشته و شهر سنه و ستین و ستم آمد موافق بیلان بیل سعود بیک بلوچ از سر مالت
زده اباقاخان بن هلاکو خان در بناه تلجیب ظاهر الظهر انحا ملحقت و اتحاد نماید و صفا تعین کشت لشکر عراق و آذربایجان نماید تا بر کیفیت
سالک آنمالک اطلاع حاصل نماید و سعود بیک ع بعزی بسان عقیدت دست • و قدی چون طالع مقبلان فوز از آب الوس عبور نمود و بر عبور
هر چه تا نیر بطی منازل بسیر نمود و جهة رعایت حزم و هر منزل سیاه و سراسب صبار و لو و معدی و عدد مکار کذاشت و چون بمقصد نزدیک
رسید خواجه شمس الدین محمد جوینی که صاحب دیوان اباقاخان بود باباقاخان او را نوشتن او را استقبال نمود و خواجه هر چند بر کرسی مرکوبی در بزرخ
داشت در حین ملاقات و طایف اساحت مقدم بر سایر دیاه شد و سعود بیک چنان سوار جانب صاحبی بر او در کار کشید و بزبان
استخفاف کفت صاحب دیوان تو بی • تمامت زمان دست خوشو • و خواجه شمس الدین محمد که کی از انحا خود و او نیز انصاف بین جشای
هنا شت از مجلس جانب آن زده خاطر کشت اما بنا بر لکه طلب مقتضی با خواست نبود و م در کشید و چون سعود بیک بارکاه اباقاخان رسید

منظور نظر عنایت شده رجوع امر اعظم نشست و بعمارت جنوب و اشارت مرعوب ساده آرسالت نموده بمزید عواطف خسروانه و مواطن اختصاص بخت و بنا را که هم او جدید و ترتیب سوق بیوت بعمارت چند روز از بنا کافی در حق خود مشاهده کرده و در قلب جست مرتبت هر نمود و ایلخانان شرف ملاحات نشانده اشتند سعود بیک بی توقف و اهمال رکاب روی بیق مثال سوار گشته چون قلت الاهمال لحظه و هیچ محل از حرکت نداشتند و روز دیگر از جانب خراسان بخبر آمد که براق اسفندیار خان و قال اشتغال اده در سالت سعود بیک جهة تجسس بوده ملاحم با قاخان الهی قرب سیاه کرده اند و از رسالی داشت هیهات هیهات سعود بیک اگر چه کوه تواند افت و آنرده عاقل کار افتاده سلیم الفنزل اسبال شود اسیاده سوار شده بهیچوجه تأنی نکرده و جان تجلی باند که رید قلت از عزت حرکت حران ماند و اعیاد صاحب تاج و صاف رعزم چاه بکذار چون رسید و چون بر ولد از انب کلات و بحدت براق و غیبت فتح عراق عظیم داد قصد کرد و جهة ساختن لشکر و بیرون بیات سفر بخارا و سمرقند آثار ایکدکر سعود بیک نهضه اشت که تقریب ولایتی که در حیطه تصرف او شاه است بتصور تسخیر ملک موهوم از مقتضای کیا و خوده و دری نماید بارق آنقدار عایت باید نمود که اگر چشم رحمتی رسد رعایا بر ترتیب نزول مساوری قادر باشند براق از شدت این محن عنان باز شده و نمود تا سعود بیک رفت بجیب نه ملیکن از عزیمت مهب و عارت مقت تحدیک گشت و قدر و خار تجاوز قداوین لوکاه آمرا با یکی از اولاد کیوک خان و چند هزار لشکر ایران بمعاونت براق نامزد کرده و حضرت با شاهزاده کار نکفت بایکه رشاهی قبل از ملاقات با قاخان و براق و احبت نما و چون ایشان ماوراء النهر رسیدند براق بخبر هزار سوار از لشکر رسیده رسید سبع و ستین و ستمائه موافق آیات علی از امیر کدشته عارفه شب در تلاقی بلاد خراسان از تقاع آفت و ملک شمس الدین محمد کرت که در اولاد اسی هراة بود و با براق دم از تالی و اعتیاد زده شهزاده چنین اخوله ارجون آکاه در نیشابور اقامت اشتد از مقاومت سپاه ماوراء النهر عاجز کشتند و لهذا تمام اقتدر بی صوب عراق آورده اند و براق و اکثر لاهوریان مستوی سپاه شده با قاخان بعد از استماع این اخبار اسلحه بعید طرات اعتبار عراق و آذربایجان بجانب قاخان نهضت فرمود و چون بخطه ری رسید مشیر اخول و ارغون قابوکب اعلی پیوستند و حقیقت حال و کشت اعطا و حالی را عرض کرده با هاق و سوجه جکاهراه شدند و چون جهه با قاخان داره وی و اوزان جوار پیوسته شاهزاده کاکی بدرمان قدر خان کرسانست براقیان بر میان بسته بوده بدهشام رفت عنان بکران بصوب ماوراء النهر تافت و اتفق موجب لشکر سپاه حفاظ کشت و براق سرکس با رجع جاسوس بیک کرا با قاخان فرستاده عنایت در خان نفس خویش متوجه سیاه رفت الشده با معجزی از شاهزادکان و امرا و لشکریان را فرستاده و از اولاد سپاه آذربایجان جاسوسان را فرستاده پیش آقا قاخان روند و بعد از استفسار یکی از ایشان موجب اندن خود را بسلی باسق هزیمت نموده و با قاآ آواره در اطاعت کرسب سپاه ستم تجاوز بلاد آذربایجان زیر و زبر کشت و در علاقیه فرنوب که محل ماد ریاحت آنکاه سوار شده در وقت کرج آواز بلند کشت که جاسوسان از نقل رسانید و تفحص آثار تصور که آنحضرت موجب اندن خود را بر زبان آورده بکر از کشید و در بانبران بوجب فرمان عمل نموده آن جاسوس در عرصه برق و باد تره براق رفت و آنچه دیده بود و شنیده از کفت و کفت ملاحم اهل ایران بجهد و حرکاه مدد و پیش و ملبوس آراسته است و از سپاه عراق و آذربایجان در ان یاد زیاده از ماه از استماع این خبر مستهج کشته رعاق و علاقه بر ای کلاه زنان امرا و ماوراء النهر بوده دفع امان و خان بیاکا پادشاه و اعتمد و بر هم نهضت بجا آورده بند **شعر** مرا از زمرغ او بیخبری ٭ بیا سمده هاق بر آنکه دوی ٭ که افتاد ساوی شاه اسلیه ٭ سپه رست چو ماید کان بنده ٭ کهم کر بنو دکمی بر تو ٭ یاد کمو این اوره بنو ٭ شنیدی بی کرشی و جنک و کین ٭ کرد تو شد پادشاه زمین ٭ القصه براق و امرا و استماع این خبر که مدتی پیش از طلوع صبح صادق بجانب قاقاخان بی درکاسا و بردند و اجهاد و اهرجب عنان از کشیده و آستر زمین را از جهد و حرکاه مالامال افتنت رغایت عیش و طرب بر و رسانیدند و علی الصباح بر خرد شهر بی اقتصار آثار میدان بر ناخته دات نهضت از عقب موالب کواکب براقیاخت براق خان بسا و سیل عنان بجانب آقا قاخان در حرکت آمد و چون نزدیک بقرب شکیدار بسا قضا و صحرا و سیاه از آن اطراف اسلحه سیار از ان عراق و آذربایجان ماند قصد اتحاد و خان نهضت لاهجم شاه و بیم و سوء عاقبت سبل شده بنی خان امرا و ملوک پیوند در کشید و کفت ظل ما خطا بود امرا و مقربان خصوصا رغاوط و جلاتر پای زبان نمی جاهل پادشاه کشاده و با نشیب و بی

اسباب

اسباب خلل بسته شد و روز دیگر که رجاب مشرق و مغرب عزیز و با قاخان سوزن برخواست و خشید مخرب شد و هر که اسپ را با مسند خطوط شاهی پا آن آنده و ایلچیان شاه در نجوا ایلیاسی سپاه و بیداخته از صحرای کوه کرکه و کوس کوس کرده و لکم کرکه بدیدا آواز نفیر و کمانی بنین و زبان بر خود بر بدانجام کان اسهام اجل بیان باران بیان بارید نکرفت و از بیم سنان رمح خون در رسلان اندوه و قدر بین صفت رود چون بدیدت دران اشتا بوق عزم با قاخان از جانب مقدم آغاز و خشید نکرده و از طرف با قاخان نکر چون چون رعد خران بر جرا غار مخالفان تافت و کرکس و بیدار اند بزخم شمشیر و خنجر نهنم ساخت و زد بیک بآن رسید و جیش با قاخان از هم فرو دیده و آن پادشاه کشور جهانکیر بر دیده اسیر شد و جهاد هست بر دفع آن قلعه هلاکه کاشته و آخرین آن اسب سیاه شد و بعد از فتنه عراقیان را بر عهد سوء تربیت بعد و با قاخان بقدر خویش او از ایران بیش از حد و بیش و از سپاه براق و بخارا و دیار انده کشته شد و در اساعت کوشش بر ان هر دو لشکر و خنجر بیش و لاهجان هر دو کشور بر تیره رسید کرتا بهام شد یا الاعتقاد مجیم کاری موسوم است چنان بیکاری بدید و اسپه بدید کرده عالم و عالمیان کرده بدساتان کار زار نشیده و چون پادشاه موج جهاد از مهابت آنکه ترسید و دی بدار معرب بهاده و لاکن خون ساکنان سالک بهلوان امان افتی از ملک شمس نمای او بر براق خان امارت عجز و الکسار بر وجهات احوال بر هم خویش مشاهده نموده و روی بصوب ماوراء النهر آورده و بعد از عبور بخارا بر جوید دانش از بعد مسلسل شد و عبات الدین بلخ افت و هم در ان ایام بر حق فلیکر فرار کشت سلک جعیتی از هم کسیخت و مسعود بیک بلوح روزی چند در خدمتش بسر برده مکر جهت و باره وی قید و رفت و بیاز بایسد برجت و اشتاق نزه قید و رفته و سر دوزی بخراجت کذرانیده و آخر الامر از دست ساقی مکر و بعد قید و شربت مسموم در کشید **نظم** در کره شاهین سپه بر باید اعزز ٭ جامیست که جدر بچشانید بزور ٭ نوبت چو رسد عزیز نتوان کردن ٭ پاسلی ان زیم که حورست نه دور ٭ ظلمت کرا بذاق چهار بر ماند و بدیر کرد ایشان بکفون نام و راست بکمون با قاق مرا در جوه اولاد اخوخان با قدر آغاز آغاز الفت کرده از مرحد مجدد تا خارا آتش ظلم و بیداد بر افروخت و بخارا و سایر بعوی کرسی سعود بلوح و دران لاتیرج آمده بود بنا بر قتل و غارت سوخته و جهد نوبت بیان او و بلی قید و علاجه بدست داده هر که بر نعاب اولاد براق و بدو واسطه عداوت مصادره و مطالبه کرفت از مسند و مدان تا اقی بیک و کان که و هما الفاظ امیر و بنده با قاخان و رفتن بر تیر خوش ان مجد صاحب بوان خداوند و لیع مذکره مدو عرض و کفت هر کرکه والی جرقند و بخارا بیشتر ماند بر او بخایند کاخ در باغ و بصاحد بوده مقرض خراسان بکره و مناسب آنکه حلاجون مسهول فتح از حضیر بر دیده فرجی از سپاه ظفر زاه و ایلخانیان آبند و بر جی ماند که دران دیار قیاد نماند و با قاخان این مخن مقبول افتاده یکی بهادر را بکوتوان از لشکر ظفر از دیر افتاق بیک با جهت خاره فرود و ایشان بعد از عبور از اهل ماز از جوار بخارا رسید بر ان بلده استیلا یافتند و بقلعه نموده آمنی در دیده سعود بیک بلوح کمو و ترین مدار ان بلده بود و زندان بود و از ان بعد و کیب نفیه که در ایجا بود جز خاکستر چیزی نماند و چون آن بیک سیاه و رکاه و یکی شوم قدم از خواه دم فشرده و هیچ باسخ کفاشتند بخاره بر در و دخیره او بیکر را با سعید کرفته در پیش افتاده و علم راجعت بر افراشتند و مدت هفت سال بخارا از آزو خالی بوده بعد از ان سعود بیک بکمی فتنه بار دیکر تنفیذ بر نخت و دستور حشر بخارا و توابع رجوع اشراف و اعیان طبقات انسان ساخت

بعد از فتح قرا با قاخان امرا و کلاتران او بر جنان خان نایل شادت قید و خان یکی خاز اکر بر راه و جنانی بوده و براق بدر پیش شیر ایران و بخارا بسامان نام داشت بیاه شاهی بر کرفتند و چون یکی باد و بر ملک پیش اند و علم راجعت

و بر ایرا اکر بر فاتح بود نزد فات افت پسر براق خان که هلک و براق و اجی نام داشت و ماوراء النهر و ترکستان پادشاه در بدو لشکر لشکره و او میر اسلیکس ایجل تر مان بود و مدت سلطنت او سی سال بود والله اعلم

و با قاخان با قاق موجان پادشاه کاکیار بلی بود و بزید شجاعت و مرد اکل زمان

مثال و اوزان قتال و مستحق سنن و در ایام دولت او تن تدبیر امیر اسلیکر خلق کشیده و بطل از بیش جمع آمده عقد بعضی از شاهزادکان که بخلافت حدود ملکت جمهور کا آن ماموره بودند کرست و جلب ایشان الجا کرده شب هنکاری که هر جمع اقداح اشتغال اشتد شید ندر الجی رسید

وحیدرا که بزرگ کرکان بود امارت تیمور قاآن بود بحکم امیر ایران شاه است که در برابر واخان آید و کوری با شهزاده سوار استقبال شتافته
بقهار و قتح قتال کرد فرار شد و واخان او را تعقیب و تجسس کرد باید و تعاقب میسار کرد فرار اجعت نمود و در حد و قرا قرم بدرخت سیاه و شهر
مسبوط ساخت و چون بر مکان بر تیمور قاآن بر سیده بر اسفت معنی الامر امر جدید باید کرد و روی بجانب اخلال احوال سپاه اورده و بر این اشا
الوس بزرگ و ده و دو دفای او دوازده هزار مرد خوارزم و واخان که بخیر زده تیمور قاآن رفتند و گفتند که مادر بعد و نیک سپاه جغتای طالع حاصل و ایشر
و نهایت نجات اجعت بسیاع اگر اشارت قاآن نافذ کرده بر زم ایشان کوشند بر وزه و اتباع او را بر خواری و ملت کرفتار سازند قاآن
آن و امیر را با امام کلاه مخصر ساخت و نجی از سپاه بخارا بر نامزد کرده و رفتی که واخان بقصد شیخون الوس بعوز شاهزادکان تابع تیمور قاآن
بود نابخارا رفته بود بیکاه بوی رسیدند و تیغ انتقام از نیام کشیده جمعی کثیر از لشکر و جغتای کشتند و واخان بعضی نصیب فرار کرده
و اماوش اسیر شد و چون واخان جاء الملک خود رسید بلخیان بخندان نزد تیمور قاآن و شاهزاده پیغام داد که اکنون او بر کرده بیر میزا و جز اسیر
اکنون بنا سب آنکه امارا بجانب ایشان رسالی فرمایند تا ما نیز کوکه زنا اطلاق نمائیم و تیمور قاآن از امارا اسیر رغایتی کرده شرط جنت
ارتقا و آشتی ما قبل از وصول او و واخان کار کوکه زنا ساخته بود و اجمعی که از نزد او باتاخان بطلب آمده بودند گفت ما کوکه زنا بجانب
اردوی شاهزاده قید و در شاد بر و اور اثنا راه وفات یافته و معاینه نواقه حاجه حسن و قایع قید و خان کذشت مگر بیان و واخا
ولشکر تیمور قاآن بخارا رو نمود و در این نوبت ظفر و نصرت قید و خان و واخان را بود و چون واخان بر ضرب موت کرفتار کشت طیب سعتش
از او ولی از تعلق کشتن بر سر بر سند شهر یاری نشست و در ایام دولت خود و ولایت او که اولاد قید و خان
متصرف بودند و در تخیر و اوره و اخلو الوس جغتای که و اید و معاندا نکه کوچک خان تیر جنت کنج لحد کشید
قتالغی بن بوری بن میسوکان پادشاه کرده و سالقوتی بر وقت حمل الجلی تخت و تاج را و نتج کرده ایستنوقا خان بن و واخان در تیر سلطنت
چون ایستنوقای را الوس جغتای لوای خانی و علم
جهانبانی مرتفع کرانیده برادر خود کیک خان و شاهزاده میسور بن اوکتور بن بوری را با سپاه فراوان بحرب فرستاده و شاهزادگان
از اتباع تیمور بعون خود و بقتل و غارت و خرابی شهر و ولایت مشغول کشتند و امیر میسار و بوجای و والده امتحند بها و در کرده و آن زمان از قبل
سلطان الخدا بنده در حدود خراسان اقامت داشتند چون این خبر شنیدند بکبار اب بر تاب شتافتند و در انقام سپاه ایران و توران
حرب صعب بسته اند و یک ماه و سیور نظر افتند و لشکریان خراسان خان نصیب فرار افتند و امیر میسار و بوجای هر ار سوار
با پنج ثبات و قرار استوار داشتند و کار ایجلادت و مردانکی بجا آورده آخر الامر امیر میسار و اهفت نفر جان از آن کرده اب اجلا و نجات کشته
بوجای اجهل سوار آهر جای و بسیار نزیت بی نمود تا وقتی که آن سواران تمامی کشته شدند آنکاه از غایت بر اسیمگی خود را و آب انداخت و یکی از
بهادران ماه و اسم الشهر بجسم بیرجا کذاز آن رود را از خون بوجای کلکون ساخت و شاهزاده یک و میسور آماده و زنا شیر از تعقیب خراسانیان
می اخشد و بیکی که فتنه مرد می انداخت و یک خان نجی است که خلاص بل بر عنان از کفت اما شاهزاده میسور مانع اندر کفت شعر
چو فرزند کشتی مشو در ستیز ، مکن سینه رخصم راه کریز • تا بران یک خان نرات تجلیسی لیسی که مکان او و شاهزاده میسور حبی از
اسیر از اند و بر اطلاع غایت کرده بخشید و چون خبر اسلام شاهزادکان و فرار امرا خراسان بجنی الجلی بسلطان رسید با لشکرهای بزرگ از تدبیر
متوجه دفع دشمنان کرده بدو یک و میسور از توجه او واقف شده عنان نصیب ماوراء النهر و ترکستان تافتند و تجدد ایستنوقا رفته
سیوم غایتی افتد و ایستنوقا و اغالک کام دل او وقات می کذرانیدند تا آن زمان که او وقات حیاتش بسر رسیده متوجه عالم عقبی کردید
با طای مور جان یک خان مظهر آثار عدل و احسان و مطلع انوار لطف و امتنان بود و امیر میسار
ایستنوقا بر تخت سلطانی بر مسند جهانبانی صعود فرمود و از نو اور و اجمع انوار خان مستوده تا آن عدل کرده اند بلکه کرد و زی بعزم
بجهی از خواص جنام سوار شده در کوه و دشت می کشت ناکاه استخوان آدمی بنظر شی در آمد که در خاکی بر بر خاک بجیز بودند عنان کشیده لحظه

دران عظام بوسیده نکریست پس دوی بجلاد زمان آورده کفت میدانید که این استخوانها با مرجع کی بیند ایشان سر در پیش انداخته یک خان
فرمود که ظالمی چند نه و ابر تخراف آنکاه همت بر استکشاف احوال آن اموات کماشته امیر هزار ده که آنجا زمین تعلق بوی میباشد طلب کرده و از
حال آن استخوانها پرسید و آنکه تحقیق بر ارصد و جمع نموده صده دست در دهن زده و بعاز تضرع بلغ بعد بیوست بقول از ناکاه بر سال
کاروان از جانب خراسان بجانب ایران سرد بود و آنجماعت بیاز کشته مالشان بر ده اند و بعضی از اموال موجود است و بر بیان عدالت یک خان
چون بر این حال وقوف یافت جمع اموال و نقد خویش فرمان داد و کرد و آن خراسان هر شاه حکم کرده که از بر ترکستان هر کس بسیر و ماند باشد
ارسال اید و چون آنجماعت بدرکاه سلطنت پناه رسیدند یک خان حکم کرد که خویشان را تفحص و سایند اموال آنها خود را متصرف شدند شعر
عدل بین که نجات اضاف و داد • استخوان مرده کاز اداد داد • و در سنه احدی و سبعمائه بواسطه خلوی الجلی یک کلک و ملاک کشته بر اورده
بنوبت مقدمی امر سلطنت بودند و چون ایشان نیز بر صبه هلاک نفوذ بلد شاهی اوکر
جغتای خان بیرادر یکر ایشان رسیده اولیا شاه عادل کامکار و جهاندار مقبل بمرت شعار بود و چهره دولت
خاق را بحکونه مسلمانی برافروخت و توفیق سبحانی رعالم فانی اسباب سلطنت جاوه لی اندوخت و اکثر الوس جغتای خان در زمان او بدین
اسلام فایز کشتند و در تمهید قواعد شریعت غرا و تشیید ارکان ملت بیضا سعی بیر بستند شعر چرا نه مرده بر شمع دین بر و نجت
در آن بر بیج ضلالت بسوخت • الوس یل که مذهب یکر بدین • بدین شاید اکر بیش آفرین • و در سنه ثمین و ثمانین و ثمانمائه حکم بهند و سنان
کشیده حد و دهلی بیکرات راتاخت و ما الماظار لشکر کستان باز کرده بدو و تابع سنه ثمان و عشرین و سبعمائه موافق لوی بیل برادر زاده و حشیر خان
بوران بن دوا تیمور بن واخان بر جلال الدین علیه السلام تزیین خلافت اربیع لشکر ما و را النهر کشید و در سنه لوی هفتاد و هشتاد باز مشتر خان
حرب کرده او را بعز شهادت رسانید و بوران اکرچه در الوس جغتای مقدم کشت اما جمعی کثیر از شاهزادکان و امرا و اعیان تابع مسلم کلبه اند
از مطلع السعدین جان بر صبح می بیند که تر مشتر خان در سنه ۷۳۲ در نخشب مریض کشت و آن عارضه اشتداد یافته و کار کشت و بعاز
راحت بوران بجانب جنت مقدمی امر ایالت سند و چون دو نفر چند بدولت کلبه اند بدار دش خان
خروج کرده او را
بقتل آورده و مسنوی تیمور شهر یار دیوانه را بر دو خاجه هر دو بستان ماه خود رابد بر تهمت آنکه داعی تزند مراعت کشی تر کفته بود بنا بران
اشراف و اعیان از سلطنش مشتر کشته مدان اذا که ضیش با دکا آن میرسید خروج کرده بر الوس جغتای لسلام
و عهد نامه قبل خان و تاجر سیلی بهادر اکر آنها و تومنخان منتخب بود و حکم خان و اجارنیان تیر بر آن خط نهاده بودند صالح طلحت
و چند کاهی ایه شاهی کرده او نیز ماند دیکر آن جا لو آتوت شتافت بعد از فوت
علی سلطان بر تخت پادشاهی نشسته بر قه مظالم بر داخت و تیمور بن سوداست الوس جغتای را محو ساخت شعر
جهانبانی که از عدل او • در آمد در آب دولت بجو • خلالهای چشین تا بدولت نبود • شب فتنه را عهد او صبح بود
قزان سلطان ولد میسور بن اوکتور بن بوقا تیمور بن بوری بن میسوکان بن جغتای خان
و او در شهور سنه شیث و ثلثین و سبعمائه موافق توبیل بر تخت سلطنت صعود نمود و لوای ظلم و بیداد را افراخته بیزاد سیاه را از امرا و نجیبان
بر انداخت و از هر کس اندک بجیزی در وجه آمد و مطوره خالی نزاش ساخت • سیاستی بر نیز بود که کار و بعاز هر صالح که متوجه
ملازمتش بودند انعامات و هم کفن در بر جامه پوشیده اهالی و عیال او و اع می بودند و تاجش بشاه که در آن و اجکان هر شام کرد قید
خدمتش نجات یافته بجزیره تر و زنان سلطان را میرسیدند مجدات شکر الجی آورده بنذ و نزات رسد قات استحقان میرسانید تا آخر الامر
بقیاس اشراف الوس جغتای و مخالفت قزان سلطان را میرقزعن که در سال اعاظم عظام را مر اشطاه است موافقت نمودند و آسیه قزعن
سلطان را مسکر ساخته صلاحی صف شکن فراهم آورده و چون قزان سلطان این حادثه آکاهی یافت با لشکر فراوان بجانب مخالفان
نهضت کرده و در شهور سنه ست و اربعین و سبعمائه در دشت هنر بهر دزه نکیان رده کرده جنکی با اتفاق اقوات افتاده و سیاه او کر

تیغ بیخم امیر قزغن رسید قزان سلطان ظفر و نصرت ستاده و در آن زمستان قزان سلطان و قزغن قتالی کرده از شدت سرما و کثرت
بارندگی اکثر الاغان لشکر ایشان و بیچاره مصدوم نهادند و امیر قزغن چون از صف شمشیر آگاهی یافت حرکت دیگر علم جلادت مرتفع ساخته امیر و مشی
رسید و آن دو سپاه در نخجوان با دیگر محاربه نموده در این جنگ قزان سلطان قتل رسید و امیر قزغن سپاه را از غارت و تاراج مانع مدد جامع
مرحمت و احسان رهانید و از ماندگان قزان سلطان مبسوط که در این مقدمه نظر نامه مسطور شد که از زمان جلوس جغتای خان در ماوراء
النهر و کشته شدن قزان سلطان صد و نه سال بود و بعد از قتل قزان سلطان امیر قزغن را که آن امیر سعید بخانی الوس
جغتای اختیار نموده چون دو سال از زمان اقبال اشتر بیجه خان بگذشت امیر قزغن او را امیر کشته در امالک پادشاه
گشت و سال قتل امیر سور بغد و عادل بیزه و اخان بود و به ایام دولت او امیر قزغن بساط عدل و کرم گسترده جانب انعام و احسان بر خلق
طوایف امانت رسید نموده در سنه هفتصد و نامی که خواهر امیر قزغن را در حباله نکاح داشت نسبت با امیر قزغن دانه مخالفت برافراشت و در
شکارگاه آن امیر بعدالت پناه را دوده امیر الاخاذ عزت شهادت رسانید و بعد از قتل قدر که بعضی از مقربان امیر شهید با ملازمان خود از عقب
دوانیده در ولایت قلعه زهری رسیده ضرب شمشیر او را بزیر پاره پاره ساخت و در سنگام بازگشت علم حسن عهد و وفا برافراشت آنچه بر
امیر قزغن امیرزاده عبدالله قایر مقام پدر شد و سوقند را ملک کرمانید و نیا ملوک و سنت بخانون سان قلم است او را مثل بیان
پس از کشته شدن سان قلی نایب شارت آتیرزاده عبدالله بر سریر پادشاهی صعود نموده و امیر بیسو تیمور بن بکان
بن دولجان بود و در ایام دولت امیرزاده عبدالله امیر بهان سلدوز نعرة خلاف سلوک داشته ایغاق امیر جلجی بلاغ که از اولاد بیسو بکا
بن قزاجار زبان بود لشکر در هم کشیده متوجه حرقند شد و تیمور شاه و امیرزاده عبدالله او را استقبال نموده بین الجانبین حرب و صولت و
و تیمور شاه و عبدالله در سمرقند قتل رسیدند و امیر بهان سارو بایدار را الهدا بجز تجدید و اوره ملوک پادشاهی مرتفع کرمانید و چون آن مرد
سلیم الفطرت و کرار ربود در شرب سلام و مصالحت سر و قدان سیم اندام افراط مینمود و احتمال الحوالی الملک تو زان راه بافت و در هر بیت و در هر
و در هر ولایت تشاوی بدید آمد و امیر جلجی بلاغ در دکش و امیر ایلز بدجلتره و جغد و الجایتو و سلدوز در بخ تو محمد خواجه ابری و شیر خان قراوب
استقلال برافراشتند و امیر حسین بن امیر سلمان بن امیر قزغن و امیر خضر و مسوی لشکر جمع آورده و بوسته عهد و آن ولایت را تا خرقش بر قرار
بر مخالفت تمامی سکاشتند بعد از شهادت امیر قزغن تو غلتمور بن الطغ اجرن دو اخانه در ماوراء النهر
بر مسند پادشاهی نشست و چون اخبار پریشان او را الهدا بسیم او رسید همت بر استخلاص آن ولایت بست و در شهور سنه احدی و ستین
و سبعمائه بعزم سمرقند نهضت نموده که در آن اکثر امرا سر کش را بجز الطاعت در آورده و در هر بلده حاکم و در ارغزغن که در ما بین کشت و بین آن
راحت و آتش مخصومت و نزاع در میان ولایات ارتفاع یافته رعایا بجاره پایمال افشرده شدند نایبان تو غلتمور خان در سنه اثنی و ستین
و سبعمائه بزیت دیگر لشکر جان و یار کشیده و امیر بهان سلدوز و ایلز بدجلتره با قتل رسانیده امیر جغو الیاس خواجه خان ماوراء النهر را
دلت و رایت حکومت بر افراشت بعد از راحت چند از حرقند چند کاهی بلوان امرا پادشاهی
برداخته در شهور سنه ۷۶۴ امیر حسین بن امیر سلمان بن امیر قزغن و حضرة صاحبقران امیر تیمور گورکان بر روی خروج کردند و بین الجانبین محاربه
و وقایع با قوت الیاس خواجه خان بصوب جند گریخت و قدار دیار عنة الدین و غلامت رشته تعاش از هم بگسیخت
پس از فرار الیاس خواجه خان با استصواب امیر حسین بر مسند خانی قرار گرفت و چون چند روز بغرلغت گذرانید
خیال استقلال پرورده انقیاد بر امیر حسین ظاهر شد و او را گرفته در آب سیحان انداخت بن دو چون طغلق
خانی بین نموده و قبول سلطانی از امیر تیمور گورکان بعد از استیلا بر امیر حسین قبول فرمود
حضرة صاحبقران در وقتی که عمل مخالفت امیر حسین بر تقع کرده ابید سیوغتمش خان را با آنکه از نسل او کاقان بود سلطنت الوس جغتای
برداشت و چون او وفات یافت پسرش قایر مقامش ساخت و در جود تا علی الرسم او را اولاد تا سیم

مناشیر عزیز فرماید و سلطانخو خان را اولیل شهر سنه ست و ثمانمائه در بعضی از بلاد روم وفات یافت چنانچه در ذکر بیان احوال
امیر تیمور گورکان بتواهتمام بر ذکر آن واقعه خواهد یافت

طایفه از جکزیان که در ولایت ایران و مسند جهانبانی نشسته اند هفتده نفر بوده اند از آنجمله
نه نفر بکلی اعتبار و اقتدار پادشاهی نموده اند و بموجب عین امر اخوه و پادشاه و وزیر و اینا نشسته اند اول این طبقه هلاکو خان بن تول
بن جکزیست و آخر ایشان نوشیروان که ملک اشرف بن تورتاش بن حوان و در سلطنت موسوم گردانیده بود و هلاکو خان در ایام دولت
برادر خویش منکو قاآن فی ده ذی حجه سنه ثلث و خمسین و ستمائه از آب آمویه گذشته قدم بر اراضی ایران نهاد و نوشیروان با آفاق ملک اشرف
در نشر و دخت بقایا و فنا داده پس زمان اقبال این طایفه نزدیک بصد و پنج سال استداد یافته باشد تعالی بعد تفصیل مدت مختصر می آید

شهریاران ممالک محروسه و شهسواران مسالک هر پرورده ایلیاتین حکایات راهدین عبارات آراسته اند که چون منکو قاآن این
توسن خان و رمز القرم و کلمران در مسند سلطنت و کامرانی قرار گرفت تخت تاجور و نایب را بضبط و ولایات ایران تازه فرمود و آنچه
بعد از وصول بحدود عراق و آذربیجان الجی بایه سر سلطنت مصیر فرستاده از مستعصم خلیفه شکایت بسیار عرضه داشت که دهم
دوران ایام قلعی الصفا شمس الدین احمد الکالی القزوینی که از خوف فدائیان اصحاب پیوسته مانند ماهی جوشش شرده و رباب و حرب
دفع ملاحده بسا الفنجا آورده بنا بران منکو قاآن خاطر بران قرار داد که یکی از شاهزادگان را با سپاه فراوان صاحب عدد جمیع مهمات ایران
و پس از تفحص بدولت ارم منشور قرعه اختیار از بدای این کار بر هلاکو خان افتاده منکو قاآن او را منظور نظر عنایت کرده گفت شعر
تو خوان کدیکی با ایران خرام ٭ برادر بجمشید رخشنده نام ٭ و باید که بمن جلادت و بهادری و صرف تیغ شمشیر جهانگیری و کشور ستانی
از کنار چون تا اقصی ولایت مصر تعرض نصرت و داوری و ملاحظه رسوم و آداب جنگ خالی نموده هر که بقدم اطاعت و مهابت در آید
او را رعایت نمای و هر کس تمرد و سرکشی کند ابواب قلع و غارت بر روی او بگشای و اطفال لشکر کشائی و هلاکو انکشت قبول دیده نهاده در بنگاه
منکو قاآن و خوانین مشاهیر آنکه ایرانیت طوی دادند بعد از آن هلاکو با جمعی از لشکر جهان گشا صد و سی هزار سوار بود نهضت نمود
در ماه ربیع الاول سنه احدی و خمسین و ستمائه موافق تو شقان ایل و ذی القعده آن یقسو اخوه شاقت و تمر تیب اسباب تلطیر کبری و تجهیز بدر صیان
نام آوری و شفوف و در موه و هر ارجاء و از تحقیق ساز و عتاد لوازم خطای آمده بودند اخوه هر اراده ساخت و در ماه رمضان سال مذکور جلایر
در اشتر و در سنه ست و خمسین و ستمائه موافق تو شقان ایل در ظاهر بیرند بغزاکان نکلا کرده و سعود بیک بلوچ که در آن زمان صاحب
ماء النهر بود بترتیب اسباب جشن و طوی قیام نموده هلاکو خان مدت چهل روز در انقام دلغه نوز عیش و عشرت گذرانید آنگاه بنهم
و لکن کرتی خراسان حاکم خراسان امیر ارغون و ممالک شمس الدین محمد کرت باصفهان از کابر و اعیان در انقام خدمت رسیده و مشکل کشیده
بلسان الطاف سرافراز گردیدند و در مقیاس موکب که در آن تابستان نموده در هر جا جمعی از متقیان ایران بکرامت و اقبال
مشافه و عنایت سیوغامیش و التفات بر افتند و هلاکو در دو مجمع سمرقند که در ارجون بود نموده در آن ستاد در هر دو شرخ خانی
و نوره و در اوایل فصل بهار و هنگام ظهور سپاه راهین و از هار از شرخان بصوب ولایت خراسان نهضت کرده امیر ارغون آقا بوجه قربانی
بجانب اردوی منکو قاآن او بود و پیر خود کمالی ممالک و احمد شیخی نزد هلاکو خان گذاشت و صاحب تاج جهانگشای گوید هلاکو خان و اولاد او
مهر جهان الجان گوینده چون الجانیان بزاد و رسید زیرا که قرار فرستاده خود بطور شاقت و در طوس خواجه نصیر الدین امیر ارغون
و خواجه عز الدین طاهر که نایب شد بود هلاکو را طوی اندر و در هلاکو این احوال ممالک شمس الدین محمد کرت و رسم رسالت و ناصر الدین عمر کرمان
قوی کن الدین خورشاه الحوی تعالی کرده ظهیر تعلق بود رفت و بعد از آن بعهد ناصر الدین در مقام فرمانبرداری آمده در صاحب ممالک اراده دوی
بیش گرفت و چون استان سلطنت آشیان رسید با نواع التفات سرافراز گردید و هلاکو بعد از قتل نازلی علی احوال بعد و در ولایت دو بار

نزد ولی العهد آورد و حاجب رضی قضایا را مجدد ذکر نمایند و روز کشنبه اول ذی قعده سنه اربع و خمسین و ستمائه رکن الدین خورشاه بلاد نفس
شتافت و چون به قلاع و دفاع مامور بود فیصل الغاسید بایست حشمت و خلعت فاخره متوجه دار السلام بغداد گردید و بدو وجهی در اواخر
جزو سیم از بحث و دیگر مذکور شد فتح بغداد بعد از محاصره و محاربه تسخیر پذیرفت هلاکو در روز جمعه ۱۰ ماه صفر سنت خمسین و ستمائه جمادی الثانی
در آمد و امرا و اعیان اطراف اطوی اده مستقسم خلیفه را که مقید بود در خیمه طلبید گفت تو میزبانی و مهمان آنچه دست ملکت تو دارد و
ودخیره ما باشد یا و مستقسم این سخن را بر حقیقت ادا کرده و هزار بار سر از نفیس و دخیره را بنثار زر مرج و جمعی از ظروف و اوانی طلا و نقره
که جواهر نو و اهر مرصع بود از خزاین چون آورده بر طبق عرض نهاد و ایلخان بعد التفات بدان اشیا نظر نیز نداخت و تجمع را بحاضران انعام
فرمود و از خلیفه رکاب اموال ظاهر بود و بغداد بیان در تصرف بندگان ماست احتیاج تسلیم نیست و تطهیر آنکه از تعلیمات و دفاین چیزی که
مستقسم اشارت بعین دار الخلافه کرد و چون آن زمین را حفر نمودند عروسی هلو از تکلفات طلا یافتند که هر یک صد مثقال بیش داشت و بعضی
از دولابات آسیا که در آن ایام بر خلیفه ناحق و دست مولان و اسلام اسیر بود روزی چند بفرمان ایلخان او را طعام خاندند و مستقسم از کسی
نشد تحمل شود از مولانا کلان خود بی طلبید و او را قاصر خلیفه را بهلاکو خان عرض کرده حکم شد که طبقی از زر احمر و جواهر نو و اهر پیش خلیفه برند
و او را خاصه و لان اشیا تکلیف نمایند و چون آن طبق بر مستقسم رسید گفت زر و جواهر چگونه توان خورد و ترجمان از زبان ایلخان جواب داد که
چیزی را که نتوان خورد چرا فدای جان خود چند سال بگردی و نسیاء نمادی ملک بر دست تو از لشکر یکجا میرسد و بعد خلیفه چون
دین باب عذری قبول نداشت بحلی چون کرده نذر کرد آن گوهر آسمر بر کشید و از نوبه دیده لآلی اشک بر رخسار روان کرد اید القصه در آن
خزینه عرض مستقسم بر آتش غضب ایلخان سوخته اولاد و اخوان و اقربا و امرا و نواب او ساند سیما شاه محمد و ح او ابن الدین و سایت و زیان
صغیر و کبیر بر او قیام کشتر کشتند بلکه حکم قتل عام صادر و یافته تا ۸۰۰ هزار کس و در دار السلام بحث انهدام پذیرفت و در آن
دیار از نفوذ نامعدود و نفایس اجناس جواهر ثمین و ظروف و اوانی زرین و سیمین و خواتین و جمال قیمتی و غلامان رومی و روسی
آنقدر بدست افتاد که بهر حساب انجاوز نمودند و چون لشکر ایلخان از قتل و غارت فراغت افتند بغارت بخزینه رجوع نمودند
از بلدة مافت بغداد از نایره غضب ایلخان سکون یافته بر بقایا آبادیا که در بقعها و سواد خاطر نزول بود ترجم فرموده امر کرد که لشکر کار
از شوارع برداشته ابواب بکاین بکشایند و دیگر هیچ آزرده و رامزاحم نشوند و چون بهم دار السلام و سلطان آنعام بدین مرتبه رسید
این علقمی در زیر امید میداشت که بار اهتمامی که در باب انهدام بالسامره و لت بنی عباس بظاهر رسانیده بود حکومت بغداد بوی خواهد
و بر تو آفتاب عنایت هلاکو خان بر وجنات احوال شرا بانا ایلخان او را مستظهر نظر شفقت کرده اند و بر زبان گذرانید که کسی که با ولی نعمت خود
وفا نکند با کسی خواهد کرد و او نیز جمعی توان داشت و ایشان را بغداد و اهل بغداد در نخست او بیار و بغداد رفته بود آزادی داشت و حکومت
دار الخلافه را بمن عمران تفویض نمود و چون بحکایت ابن عمران خلل از بخرابی خیمه ظلم و مشکین رفتن حجر و آزار دست نمی یابد و تاریخ
وصاف مذکور است که ابن عمران در رسالت آحاد الناس بغداد انتظام داشت و سنه الجلوس سوادی در بیاض مسلم کرده بخدمت عالم بعوت
قیام نمود و قبل از رسید ایلخان بکمال عامل بعقوبه رفت جواز در هر ابر سیر استراحت خفته بود و بایها در کار ابن عمران نهاد و
او و ترابطه بلکه بجای او در ناگاه خواب بر ابن عمران تغلب کرده اهمالی رخدمت فاتح شد تا مل از وی پرسید که چرا ابا و می کشد و ما شی
جواب او که در خواب بود بعالم کلت دخواب چه دیدی گفت چنان مشاهده نمودم که ساط خلافت آبا و اجداد من بود و بدید و زیاد
ایالت ارا السلام در قبضه اختیار من نهاد از شنید این سخن عامل خندان شد و جان گذشت و بسینه ابن عمران زد که بیشتر بر زمین آمد
و در وقتی که هلاکو بغداد را محاصره میکرد آن بزرگ مرد کرد ابن عمران را در خلیفه طلب فرمایید شاید که لشکر پادشاه و اخبار آورد و چون
آن نوشته بعرض ایلخان رسید ایلچی فرستاده ابن عمران را طلب نمود و خلیفه مضمون این مصراع کرد ع گر کرد بغداد بکن زشیل بخاطر گذرانید
ابن عمران از اجازت داد و او نزد ایلخان رفت چون گرد که اگر مرا بع شرف نقاد یابید لشکر پادشاه را بعد از خلیج طغان و علو فرهم

وهر چند این عجز بعد تمام داشت هلاکو تحت جهة ایزکار تعیین نمود و چون ابن عمران بحاجب وقوف بود که مردم عقوبه و قرابع کرد
و کلام موضع در نزد بهمین مزبا خالد و باقی اقوی تحت اعیقوبه بترتیب چاهها بکند و خلیفه بعولان میاد و بدین واسطه مدت ایزده
لشکری بآن کثرت را بعلت خراج نشرح و ابن خدمت موقع قبول افتاده بر تدبیر ابن عمران بهدف مقصود رسید و ایلخان بعد از
فتح بغداد او را در اتلاع حاکم و فرموده حکم نمود که ابن علقمی مامور و محکوم ابن عمران باشد و در بر ابن عمران عضد بلکه کشت و هر
چند روز دیگر گذشت

چند خطبه

ایلخان از مهم بغداد فراغت یافت عنان راحت صوب آذربایجان تافت و بعد از وصول بمراغه و اواخر جمادی سنه ست و خمسین و ستمائه سلطان
بدر الدین لؤلؤ که سبب استیلاء او بر ولایت موصل و تاثیر او که خزین سلاجقه آتابکه که از اولاد عماد الدین زنگی بن آقسنقر بود مسطور شد بدیه کاکوی
پناه رسید و بنا بر آنکه مدت نود سال آنجا عزیز و مکرم شده بود و شمول الطاف و اعطاف ایلخان کرده بود و ششم شهر شعبان رحمت آفرین عالم
بوصال آنحضرت بعد از آن هلاکو خان ایلخان بولایت شام و فرستاده حکام آن دیار ایلخانیه وقت آنجا و دعوت نموده و در آن زمان ایالت بعضی از آن
تقلی بکاشکان پادشاه مصر داشت و در چند موضع ملک نامزد او بدین ملک معظم و ملک معیت تحریر هلاکو کرده که ایشان و بعض قضایا آل
ایوبیه گذشت حکومت میکردند و ایشان ایلخان را بر وفق مدعا باز نگردانیدند تا بر آن هلاکو خان بتحریر ولایت شام کرده بخدمت قاصد
نزد بدر الدین لؤلؤ فرستاده پیغام داد که ما تو را بواسطه آنکه بر من ابن مرا معاونت استیم اما باید که پسر خود ملک صالح را همراه او کنی که پادشاهی ما
کرد ای و بدر الدین لؤلؤ موجب فرموده محلوده ایلخان بر کار خاص و مهر سلطان جلال الدین مکرر فرمود ابن ادنا نوع داشت و در بیست و دویم جمادی
۶۵۷ بصوب مقصد و انشاء چون بدیار بکر رسید پسر خود فتحیت را با جماعت بفرار امرا و سپاری از سپاه شجاعت انتما تجهیز سپاه فرقین و مادر بدین نمود
و نیز و ملک صالح را باستحلاص آمد که او را کاهاد نیز گویند فرستاده و مقصود خویش بر حارقه آن بلده داشت و از انجا طرف نصیبین بجوان مد
حرکت آمد و آنه و شهر را بخلت فتح نموده و رقبل مقاومت از خود بتقصیر اهل شد آنگاه عجلب فتح و باب الاهنگ زوانه و دیگر دو از آنها
و اطراف شهر را مرا و نو خیال تحت کرده محاصره و محاربه مشغول شد و بآن دلت نمای مغولان ایاب العراق شهر جلد و دامه قتل اطاعت بر آمد
بعد از آن محاصره قلعه را پیش بهاء دهت ساخته و آن قلعه در عرض چند روز سخر کرده امیر صاع و محمد بن امیر کرد شد و سایر حلاکو بر آنکشت
و ایلخان زمین از مهم فارغ گشت بر دکه و تحریر حصار دیگر که از نصافاة آن ولایت و اذاخت و آنجا از محاصره و محاربه و کار با کلان
آنکان اضطرار انجامید و پیغام فرستادند که اگر فخر الدین ساقی بیخا آمده سوگند خورد که لشکریان متعرض اهل آنجان ما نخواهند شد چون آمده
قلعه را تسلیم سپارد و فخر الدین ساقی تحصن بدیه که آنجا مهم سابقه مرقوم داشت و در آن ایام ولایت هلاکو و قام سوده و فخر الدین بغداد از وصول
پیغام بموجب فرموده ایلخان قلعه در عهد و پیمان در میان آورده و آنجا ظاهر ناه از آن بایان آمدند و هلاکو فرمانداد که جمیع ایشان را حتی اطفال
شیر خواره و کودکان کهوره بقتل آورند و هیچکس از انجماعت نجات نیافت مگر از بعض زرگر که در آن وقت ماهر بود آنگاه ایلخان فخر الدین ساقی
حاکم حلب ساخته و کلاهی تحکی آن ولایت موسوم شد اما بعد از چند روز حلب از فخر الدین شکایت کرده هلاکو قتلغ و فرمانداد و بهم رسانید
آن ولایت را در قبضه اختیار زین الدین حافظی بهاد و چون اهل و شوق از واقعه فاتح و صالح مذکور وقوف افتد اصناف نخف و هدایا
و تحف طایفه ایلخانیان سلطنت ایشان ایلخان و فرستاده اظهار اطاعت و انقیاد نموده و ایلخان کوکانوز امین صبط ارطنه
شام کرده اشراف و اعیان آنملکت با سقبال کیوکا شافتند و ملتمسات ایشان باجابت مقرون شده انواع سیورغامیشی و نوازش مخصوص
یافتند و بعد از این ایلخان جانب مشرق ایلچی رسید و خبر موت مکوکا آن رسانید و هلاکو خان بخزون گشته بجانب آذربایجان باز گردید و
کیوکا بتراغ بلده دمشق رسیده اقبال کیوکا زده ناگاه پادشاه مصر سیف الدین قوه و زر سرش تاخت و او را اسیر ساخته حیات حیات سیاسی
از مغولان باز انداخت و نگر سیف الدین قوه و زر و سایر سلاطین مصر عنقریب مسطور خواهد گشت ان شاء الله

چاغتو سابقا مسطور شد ایلخان در وقت وصول بدیار بکر بسر چون نشست بر استخلاص میافارقین مامور کرد بنده

چون شاهزاده مروی بجانب اوه الجی نزد کامل که حکومت آن ولایت تعلق بوی میداشت ارسال نموده و او را بایلی و انقیاد رعیت و منوب ممالک جواب داد که
بر عهد و پیمان شما اعتماد نیست زیرا که مستعصم خلیفه و قدوة الدین خواجه شاه اصفهانی و محیی بکر از حکام بلاد در تخت بامان مطمئن گردانیدند و
آخر الامر بچهتی قتل رسانیدند بلاجرم من اخود قرار داده ام که تا جان در تن و رمق در دست داشته باشم این چهار دیوار بیرون نیایم و چون این
پیغام بر تخت رسید مستعد محاصره آن سافار قرن گردید و ممالک کامل مردم خویش را استمالت داده گفت از هستی سرخ و زرد و غلها و اجناس و تجهیز
در تقرار اندوخانه موجود ساز و سپاهی و رعیت در ربع نیست و فقه الحمد و المنة که من مانند مستعصم بغدادی نیستم که دینار و درم را هدای نفوذ عرض
خویش کم آنچه خود بر دست دارید بستانید و در محافظت این بلده مقتصر را بخود راضی سنوید و سوطنان از بلده لاستوا جان بجان اسید دار کشته
مستعد پیکار لشکر تاتار شدند و از جانبین عراده و منجنیق بکار داشته آغاز اناختن تیر و سنگ کردند و هر روز فوجی از تجار بیرون آمده نایره
قتالی افروختند و هر سه جانب جمعی از مغولان بی سوختند از جلد و چون بود که ممالک کامل اختصاص قیام داشتند و ایشان در اکثر ایام عیان
هیچ اخراجی نوعی آثار جلادت ظاهر نکرده اند که استان شجاعت رستم دستان و اسفندیار بر روی تن مسوخ میکشت هفت که مهلک آل
را تحقیق بود که رنج سنان اورنجه دیده اند کار سپاه ایلخانی بی افتاد و مغولان در دفع و چاره جوی گشتند تحقیق بدر الدین لؤلؤ را و او که ممالک
کامل داشت طلب نمودند و چون آن شخص با دوی شیخت رسید تحقیق بر برابر تحقیق شهاب صیقل که بوان دوستان بیکار رسکها تحقیق با کشاده
هر دو سنگ در رضای و هر یک بار خود و دیده ریزه شد مردم آمد و شد و بیرون از حد اقتدار شان و هفت مندیران و تجهیز کشتند الله تعالی ایشان را رحمت
مدت دو سال امتداد یافت حالت در شهر قحط و غلای عظیم روی نموده و سپاهیان اسبان خود را کشته خورده بودند و صحنی از قوا را گوشت مصفا
جوی منع تقدیر میکردند و آخر الامر هفتاد هشتاد مغول در خدمت ممالک کامل از کنز دشت در ساده امل طلبیدند و سالها در اروی
نامزد مردم که بیاقارقن نفت و ممالک کامل راست کردن بسته بله وی او رسانیدند و سایر مردم را جمع کن بگذارانیدند و از قبول این شهر نفرت
آن دو چون جلادت آن چون حال نوع دیگر دیدند تمام خانه را مدد بر تراز اهل شعوب شدند و سبب آنکه سهام ایشان اتمام رسید هاله
سرکشیده بمنان خشیر نهادند که بر مدد شهادت فایز گشتند و همان لحظه تمامی سوطنان آنکار کشته شده تخت ممالک کامل را بیخ بر دست
و چون الخان او را دید حکم فرمود که قطعه قطعه گوشت ایشان آنکار عادل اسلمان مرده در هانق سپاه نهاده گذشت گوئند که زهره ممالک کامل
بر تیره بود که او چون سلطنت بعز خلافت مشغول نموده و روزگار سکذرانید و هر که خیال ظلم و عدوان بر اهل خیر خویش میکرد ایند و چون
مغولان سیاقارقن و اعالی و مضافات آن را بسان سایر بلدان ویران کرده بودند و بی صوب مادرین اوده بودند ممالک سعیدنامی که حاکم آن زمین بود
در قلعه محصن گشته تخت سپاه و الجاصره و محاربه مامور کردانید و رباب تجهیز بادین و هیات کار ممالک سعید در ولایت وارد ست
اما اگر چون مدت محاصره بدو دو دار کشید در شهر علت و باء غالب و لاشیوع یافت و سپر ممالک سعید ممالک مقتدر از غنا و تجلی بدیه
بقتل آمدن او را زهره داد و اشوت صحکرده ابواب شهر از گشاد و قوتانی اگر چون امرا الخان نزد ممالک سعید رفته او را بالی و الفیا در حق
نمودند بعهد و پیمان بیرون آمد و شوت او را بدو بدیه ارسال اشتر الخان تقلش سایند و سپر ممالک سعید ممالک مقتدر که بحکم بدو در محبس
اوقات میگذرانید منظور نظر تربیت ساخته و بسیاری مادرین کرد اید
چون عمر بدر الدین لؤلؤ بسوی و شش رسید و از مجلد زنجاه سال بدولت و اقبال گذرانید بقول ابی نوی در شهور سنه سبع و خمسین و ستمائه
وفات یافت و ولایت روضة الصفا در سنه سبع و خمسین و ستمائه جهان جاودانی شتافت و الجاصره سر شرطان صالح را مستظهر و نظر عاطفت
کرد انیده قایم مقام پدر ساخت و صالح روزی چند بر تبع طاعت سلوک داشته بعد از آن علم مخالفت بر افراخت و موصل را بکلی از معدان خود
سپرده متوجه مصر گردید و از سلطان مصر بندگی اعتبار عنایت و التفات بدیدار آنگاه باظهار سوار بر تبع خود مراجعت نمود تا خزان و ماه ربیع
مصر بود و الخان از وصول او واقف شد و امرا را مامور بمقام و رسانید که عاقبت طرق و شوارع زنانند تا که ممالک صالح باز دیگر باید و طریق
نهد و سبب دیدی نماید و سنداغون نوئین با آنکه بیکران بوصول ارسال است تا بهم گفت که تواند ممالک صالح را بخدمت آورد

و در روزی

و در روزی که ممالک صالح ماند مرحوم طالع و رواد الملک خود بنای و نوش اشتغال می نموده آواز کوکه و کوس بنفیر بگوش او رسید لاجرم از
آمدن سنداغون خبر افزوده و روز هارب رست و در زاین کشاده متولی و کره و کنار آن که در شهر بود بنا کرد بقیار جستند ساحت و سنداغون
آغاز محاصره و محاربه نموده روزی هشتاد هزار ده لیران لشکر مغول بالای سور بر ایستادند و مسلمانان ایشان را میان گرفته هر دو گشتند و
سرهای کشتگان را بر زانو افکنند و بیخیه در سنان زعت بجدید شدند و چون پادشاه مصر بنده قدار از هم سپاه تاتار و اضطراب ممالک صالح خبر
یافت یکی از امرا عظام را بجنود شاه با سداه موصلیان نامزد و مودود و ایشان سیخار رسیده نامزد قلعه اردند مضمون آنکه ممالک صالح و اهل
موصل را بیک هیچ دغدغه خاطر باز ندهند که سپاه شام بعاونت اهل اسلام سیخار رسیده اند و آن نوشته را بر کوتوال بسته بطرف موصل
پرانیدند و قضا را کبوتر غلط کرده بر تحقیق مغولان نشست و استاد تحقیق کبوتر اگرفته نامه را از آن داد و نوز سنداغون بر وسنداغون
اجمعی از اعلامات تحقیق و نظر در امنیت علی الفور رکبها ز سپاه بدفع شامیان نامزد فرمود و مغولان بعد از قطع منازل بحوالی سیخار رسیده
منتظم پیوستند و در کمینگاه نشستند و در وقت وصول لشکر شام بیکبار بیرون تاخته باستعمال تیر و شمشیر پرداختند و شامیان
بعد از دفع مشغول کشتن دادن اثاث میدیر و نوزی از جانب مغولان در هر از اندوه بادی صعب جنید و چشمهای اهل شام را از خالت پر ساخت
لاجرم اکثر ایشان کشته شدند و سپاه سنداغون ها نظایر لیوشیر و بر لسان عرشه نزاد سوار کشته روی بطرف موصل آورند و
شهر را چون چشم بر ایشان افتاد تصور کردند که لشکر بند قدار بدد می آیند لاجرم جمعی کثیر بر سم استقبال از ده روانها بر خواهند و خواهند
ایشان را در میان گرفته هر را شهید کردند و بعد از نوع صفی تمام با جوان ممالک صالح راه باهنر کرد نزد سنداغون و امان طلبید و سنداغون
متقبل شفاعت ممالک موصل گشته صالح از شهر بیرون آمد و سنداغون او را بخوبی نمازه الخان بردند و هلاکو چون از وی بمنابع خشمناک بود
فرمود تا ظاهر پیش از او بدیگر فشد و مدتی بود که قبه برسی بحکم بستند و او آفتاب اخاشد و کاهی از ممالک خالی بوی میداند و پس از چند
روز آنه نهاد مستحق کردار شده اعضای ممالک را آغاز خورده کردند و صالح در تک گاه این عقوبت سلامه و فات یافت آنگاه بر
سر اناوار اکه جلاء الملک نام داشت بر کنار رود خانه موصل بضرب تیغ جاکسل و دو نیم کردند و هر نیمه او را در یکجانب رود خانه بیاویختند
لا مرد لقضاء الله و لا معقب لحکمه

چون بر که اغول بن جوجی خان موجب فرموده برادر دیگر خود هلاکو و باتو و باب تشتت مرسلطنت مسکونان سعی نموده بود و خود والد هلاکو
و تولی و است پیوسته بهر کوی بحکمات مشوش افاسا و کشتند و بی تفوق می جست و هلاکو از بعضی تنبک آمده روزی بزبان آورده که
هر چند بر که آکاست و من ابی اقاز بر که طریق عنف مسلوک داشته هر اره مرا تکلیف نامناسب خلید بعد از بن اوی فاعلی تجاکی بر که
تند و لجاهم داد و این مخالفت صمیم بر که خان سیرد و اشوت و لقت هلاکو در هلاک اسلام کوشیده بلاد مسلمانان را بالخالت یکسان ساخت
و خلیفه بغداد را بمشورت آقا و ایلی بکشت اگر خدا جاوید تا بید دهد خرن بکاهان از دوی خواهم در خلال این احوال تاریخ هفت صفر
سنه ثمان و خمسین و ستمائه هلاکو تو تار اغول را که خوش بر که بود بحرم و مراجع پیاسا رسانید و ایجی جنیدا را خاطر بر که اغول الله
دفع هلاکو را بیش نهاد هست ساخت و تو قای را که لشکر کش او بود و او تو تار قرق داشت بلبو هزار سوار بر مقدمه روانه کرد و هلاکو از تو
سپاه دشت واقف شده در شوال امال شتافت و شتاب از اقرانی و بحرکت آمد و شیرا سوی از ارم سقلاجی فرستاد و چون شیر اون عدو
شاخی رسید یکاگاه تو تای بر و تاخت و از امرا سلطان جوی جوق با سپاه دی از ده لیران ایران و خالت تاخت و این جز هلاکو سپرده
اما تو تو از نامزد دفع شریعتی کرده اند و با تاتار دی جنگ جنگ کرده دیگر بحکم شامیان خود را بر سپاه بر که خان زده در این نوبت
تو تای انهزام یافت و در اوایل محرم سنه ۶۶۱ الخان بنفس خود از ندو شاخی که شتر عالم دزم بر که خان گشت و روز میت و سیم محرم
نزد یک بجاشت بدیدیشان رسید که دی از دم باغی بر دیدند و لشکریان ایران بزخم پیکان ایشان را بر انداز و سپاه
که نشتند آثار حرب نوشند و هیبت بر جنود دشت تجاوز افتاده ایرانیان دست بقتل عام بر آورده و در تخت صفرا تو تای سپاه بر خان

دو اخذ و دو اثر نماند تا گاه اباقاخان و شیراموز و اباقای نویان که مقدمی الجیش بودند بر جناح استیحاش تازه دست کشند و در آب ترک
عبور نمود و شاه ارمن و خارا از تجیر و کاه و اثقال و احمال و اغنام و مواشی مملو افتند و از رزم سپاهی سیاهی دیدند زیرا که هر چند
بودند و بیال و اطمال را گذاشته لاجرم بخانها و خانها بخاقان هزود آمدند و با خزان کلخنار و حمدران ماه رخساره دست در
آغوش کرده بنای عیش و نوش شغول شدند و بعد از سه شبانه روز بیگاه که برکه خان با لشکری و چون مور و ملخ و پلیده دران بهار دشت سیاه گشت
و از وقت طلیع آفتاب تا هنگام غروب با قاخان و امرا مقدمه الجیش و مقاتلان قیام نموده بر که غالب آمد و تکان الجایه ترک محاربه کرده برگشتند
و در زمان عبور از آب ترنشیخ شکست بخلقی کثیر تلف دریافتند و از این چشم زخم خرم تمام و اندوه لاکلام بر خیمه هلاکو خان
استیلا یافت و نماند که در قامت ممالک محروسه بترتیب اسطو آلات نبرد قیام نماید بخیال آنکه بعد از تهیه اسباب جدال و استمالت ابطال
رجال عازم انتقام بر که خان گردد اما دولت نیافت و از بیلاق مراغه عنان عزیمت بقشلاق و چنین تصور نافذه در ماه ربیع الاول سنه شصت و
ستین و ستمائه موافق اده ویل و نزی بخام رفت و چون از انتقام راحت انجام بیرون آمد بیرغ کشت و باشقای اجل اسهال خورده و آزار دشمن
عنق کشت مرض بحر میکرشد و دران لیالی و ایام بهر شب بدیدی آمد و بعد از چند شب که آزاده با بیرغیت نمود هلاکو بزرگ کلش
حیات بلند بود و نبود و امرا و ارکان دولت جهة مدفن سر او را ساختند و چند خرسا بیکر مانع ریب و نیقه استیثاق سر او بر نشاندند
الحال از وحشت جدائی و مشقت تنهائی تا الوکه و دزد هیچ اوه اثای اشراف مغول که هست بر اشال این افعال بحاصل می کاشتند و
آزاد سرت و حضور اولات بر نداشت خواجه نصیر الدین طوسی در تاریخ وفات هلاکو گوید شعر چون هلاکو زیر انگیز ستاره کشت
کرد تقدیر دران روز ستاره آخر • سال و ششصد و شصت و سه شب کشنبه • کرد شب زدهم بدیر ربیع الآخر • مدت عمر هلاکو بسیار و
هشت سال شمسی بود و زمان سلطنتش نزدیک بنه سال و او مقول جهانگیر مستوفی چهارده پسر داشت اباقا خان اجای خیتو دار
هولاجو سارجی طغاتیمور تیمور جشت سکوتیمور قنقوریلی جومغر تراغای مکودار و از بخلیه اباقا خان و سکو دار سلطنت رسیده
چون سکو قاآن بجودت ذهن و دقت
طبع از سایر سلاطین مغول ممتاز است و کاهی خاطر بدیع مآثر رجل صنعتی از اشکال الفیه بر حکم می کاشت هویست که صدر صغیر شیخ اسد
و جهة تشبیه آنهم جلال الدین محمد الخبازی را بپایه سریر سلطنت مصر طلبیده قرمه کرد بنا رصد بیرون از جلال الدین محمد از انجام
انام حظیر علجر کشتر سکو قاآن بوسیده و اندیشه آن کار و روزگار میکرد بنا آنکه آوازه فضل او و کالات خواجه نصیر الدین محمد طوسی
بسمع او رسید و در وقتی که هلاکو خان از ایران میرفت شاه او و گفت که چون قلاع ملاحده را تخلیص کرده باید که خواجه نصیر الدین را بخدمت بقا
کرد الی تا رصد بندد و بعد از فتح میمون و خواجه بخدمت الخان شتافته هلاکو بفاد تعرض رضا نداده و در زمانی که از تعمیر و تخریب بنا و مراصد
باقیست بنا بر ترتیب خواجه بترتیب اسباب رصد و استفاضه بنا نموده و خواجه نصیر الدین مراغه بترتیب جهة بنا رصد اختیار کرده حکم شد که
آنجنب صالح الیه آنهم باشد و ایشان تسلیم نماید و خواجه بر کرد و هر چه که در رایت بود طلب فرمود و بنت آورده و در وقت خلاف از نظر
بشدند و رفع بنا رصد خانه اشتغال نمود و مشتغل بتاشیر اشکال افلاک و قدر و دیات و حاوی و دایر موضوعه و صور و بیج و دوازده کانون و
بر حجی بساخته و پرداخته شد که هر صالح بر تر بر اعظم از نشیب قرب الارض سطح عنصری افتاده و بیج و دقایق و سطا آفاب و کیفیت
اتساع در ضول ابعد و مقادیر ساعات از انجا معلوم می گشت و صورت کره زمین و تفسیر ربع مسکون بر ما قالیم سبعه و طول ایام و عرض بلاد
و هیات جزایر و بحار چنان روشن و مبرهن کرد که هیچ چیز مستتر نماند و بواسطه اشکال حرکت اوج آفتاب میان ربع الطالی و بحات
بیشتر و دقایق سالیانه فاحش ظاهر گشت و هنوز عمارت رصد اتمام بود که کوکب حیات هلاکو خان بقاطع رسید اجل موعود از مدت
تقدیر کمین کشاد و چون هلاکو بعمارت ییلاق مبالغه بود در ایام دولت خود مدارای قصری رفیع ساخت و در حوالی ارزان و آذربایجان
نخلهای بدین اسلوب اخلاف و در اواخر وفات حیات بیشتر از پیشتر خود را تعمیر مواضع مشغول میداشت اما از تشیت امور مملکت بی

غافل

غافل نبود و چون آثار رشد و نجابت و مناصب پسر بزرگ تر خویش اباقاخان مشاهده نمود زمام حکومت ممالک عراق و مازندران و خراسان
تا کاه چون دو تلف کفایت او نهاد و منصب ولایت اجازه داد و ضبط و ربط دیار آن و آذربایجان را بولد دیگر خود میشق رجوع فرمود
و الایت دیار بکر و دیار ربیعه و بعد از امیر تومان که و ملک بر دو امین الدین بر و انسپرد و وزارت هلاکو خان در پیشه اوقات تعلق
می داشت و در ایام عهد سید احمد تکودار و سلطان محمد اولجایتو مدت تمام که هلاکو خان موجه رزم بر اعلی بود در
منزل شاه ایران حمی از مقربان دست بخواجه سیف الدین و خواجه عزیز که صاحب کرد جهان بود و خواجه جمال الدین تبریزی مخلص بجوین و اسباب الخانی
رسانیدند و هلاکو بر پیشش از یغو و نماند و بعد از ثبوت کناه هر سه خواجه بسیار رسید تا آنکه منصب وزارت بر جناب استقلال بعد و
اصحاب علو و ملاذ ارباب کمال تعلق کرفت و الایت ار السلام بغداد بر اه رجوع خواجه شمس الدین محمد خواجه علاء الدین عطا ملک
کرتاریخ جهانکشای تصنیف او است بعضی اقسام بدیرفت و خواجه شمس الدین محمد از اولاد اصحاب و زنده خاوران کالات فضل و تجدد الملک جوینی بود و
با محمد مستوفی و صاحب الجند و متکلم ماسا جد جد تا مادر بزرگ ایضا شمس الدین محمد نام داشت مستوفی دیوان سلطان الخان خوارزمشاه بود
و در زمان سلطان جلال الدین سکونت بهاکاه و شغول بستوفی و دبیر بزرگ از خواجه بها الدین محمد و ملاذ بیت سالاجلین مغول بها منصب مستوفی گشت
و مشکور السعی و الاذکار گشت و چون هلاکو منصب وزارت را بخواجه شمس الدین محمد کرد به مورخان مشهور است صاحب دیوان تفویض فرمود
تا بارکاه اخلاص و محاسن شیم لهو بلو و سم مسلد و دکر مایده و دهای جدید ادکرم بر روی و نکا رحلاتی با ایران بر کشاد و در تمشیت امر
وزارت در و لایح و رونق و کار سلطنت بنوعی می و اهتمام کرد که اکر نصف بعد از نوع بود شرط انصاف بجای آورده و با وجود که بر نکام و صلاح
در مخاصمت بر بین و تقویت شرع سید المرسلین کرد جهد و اجتهاد بسیار نمود و از رعایت اصحاب علوم و کمال و ارباب فضل و افضال بحظ
فارغ نشست و چون هلاکو وفات یافت و پیوند از استقلال و صفات احوال اباقاخان تلف و بارهٔ آن و تدبیر صافی و صرف جناب و اقتدا
بیشتر و نبود و از رعایت ملک الخان و نواب کلبه و عالمین تقرب نمود و آن طایفه بر المخالع ابو صالح و صدقات بر ارباب استحقاق و
اصحاب حاجات مامور کردانید لاجرم از جهات اصحاب انعام آنچه اخراجها بیمدا رمخته آمال و امانی شکفته کردید و استیاز فاضل از ناز زده لا
ایجاد هل در زمان وزارتش پیدا و ظاهر کشت و چون اعتنا و حسن اهتمام بسیار بهم رسانیدن افضلا و قصد جمعا علی تمامی رکنت شعر
هلاکو خان و دولت برادر • جهاندار محبت پرور آمد • و وزیر عالی کهر خواجه شمس الدین محمد عطا ملک جوینی بدار السلام بغداد رسید
بساط عدل و احسان بسوط ساخته باندک زمانی آن بلدع را که در غایت ویرانی بود بنهایت معموری رسانید و در زمین نجف بنهری حفر
کرده زیاده از صد هزار دینار زر بیخ در ایجوی صرف نمود و آب فرات را در حوالی مشهد مقدس امیر المؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام
و نیز و پسر خواجه شمس الدین محمد خواجه بها الدین محمد و خواجه شرف الدین هرون در بغداد و احوال و عنفوان اوان شباب در تحصیل کالات مشغول
و تکمیل افضال انسانی سعی و کوشش میکردند تا خواجه شمس الدین هرون بر وفات پدر و بسبقت کرفته و تصور علوم ماهر و تفوق دانش متبحر شد
و علم موسیقی را استاد صفی الدین عبد المؤمن تعلیم کرفت آنجناب بسالها در زمانی ایوانا تالیف کرد و خواجه بها الدین محمد در زمان اباقاخان
خطه اصفهان را بایت حکومت بر او لفت و از غایت سیاست و نهایت سطوت اطراف آن مملکت را بضبط و مضبوط ساخت و مال و اهل خواجه شرف الدین
محمد و پسر و برادر بر تقریب سمت تجربه خواهد یافت و بر او اهتمام بر ذکر اتفاع اساس دولت و انحطاط اولی احشمت ایشان خواهد تافت انشاء الله تعالی
از جمله مواهب سنیه و عطایا علیه که هلاکو خان را میسر شد یکی آنکه افضل المتقدمین
و اعلم المتاخرین افتخار العلما العظام و استظهار الحکما الکرام دران عصر بود و با وی مصاحبت مینمود
کنیت آنجناب ابو جعفر و اسمش محمد بن حسن بود و خواجه نصیر الدین در اصل از طوس است اما چون در طوس متولد شده و در آنجا نشو و نما یافت
بطوسی شهرت کشت و آنجناب در زمانی اقامت چنکیز و هلاکو اعتصار و علی الاد و از مرتبه تقدم داشت و در سایر علوم معقول و منقول طبع و حدت ذهن
عمق کال ایجادت بر لوح خاطر می کاشت و تصنیف افاده خواجه خلد مبین و زود و رسیدن هلاکو اتفاق بجان بود و در زمان مستعصم خلیفه

خواجه در روزی چند در ولایت قهستان ساکن شد و حاکم آنخطه ناصر الدین محتشم ابواب لطف و کرم بر روی درویشان گشاده و در کار کشاده
آنجناب در آن ایام کتاب اخلاق ناصری بنام او تألیف نمود و قصیده غرّه در مدح مستعصم خلیفه در سلک نظم کشیده ببغداد فرستاد و این عبارت
این صورت موانی مزاج با آن شیفته آمده پرشد همان قصیده ناصر الدین محتشم نوشت که مولانا نصیر الدین طوسی نیز بدین آغاز کتابات و رسالات
و نیز مدین اندیشه خاطر نیامده و این امر نیز شد آخر دو شوان شود و چون آن نوشته بنظر ناصر الدین نازنین رسید خواجه را حبس فرمود و در
وقتی که نزد علاء الدین محمد تکلمه الموت با میمون دژ میرفت آنجناب با همراه برده با سپرده بنا بر آن علاء زمان چندگاه محبوس نزد بست
در میان ملاحده افتاد و چون اساس و بنیان طبقه بصدمت سپاه مغول از هم شکست خواجه از میمون دژ بیرون آمده بخدمت الجایتو رسید و
بعضی از اهل الطالع خصوصا فیه در سلک خواص و مقربان منتظم شد و بنا بر آنکه وفور تعصب مستعصم در مذهب بر خواجه مضر ظاهر بود هلاکو را
بر آن داشت که بصوب بغداد لشکر کشید تا مهم بغداد باین جانب انجامید که ساعد مذکور بدیدار آنجمله موافقات خواجه شرح اشارات و متن تجرید
و فقه و محصل و زبده و مشهور است و کتاب و قانون آن کتب بر السنه و افواه جمهور جلی و فضلا مذکور و تاریخ وفات آن علامه بلند و حضرت
این قطعه معلوم میشود **بیت** نصیر ملت و دین پادشاه کشور فضل ۞ یگانه که چو او مادر زمانه نزاد ۞ بسال نهصد و هفتاد و دو ز هجرت
بروز هجده هم در گذشت در بغداد ۞ و دیگری از افاضل آن زمان و اوان مرید ایست در نواحی عالم از ولایت
و اثر الدین قبل از استیلاء هلاکو خان در بغداد و در مصاحبت علیا مشاه که در سلک ارباب مستعصم منتظم بود و در مدیح او اشعار آبدار نظم می نمود
و تاریخ کتب مسطور است که اثیر الدین اومانی و اولاد خراسان زنده کان از قاصی همدان که موسوم بوطنت مجد الدین محمد خطیبی بود در عهد و قطعه
در هجو او منظوم کرده اند و این از انجمله است که **قطعه** نادان داشت قضا مرت وی اندر آخر ۞ که مرید اعتقاد بی تمامید مقصر
لیاشه دیده ضلالت بخار کشته است ۞ که بعید مال در بصر شوم زایل ۞ و مضمون این قطعه در تاریخ قاضی که مرثی نمود تا آخر نوشته
چهل و نوبت سوره انعام خواند و اثیر الدین نفرین کرده و هم در آن تاریخ بیتی بر تاریخ وفات او گفته شد
که رفتی او را و هم سبقی در عصر کنند و از فی بدل بود و مانند فیث اغور سر و قوف بر شعبات اصول و مقامات تحریر است و
استاد صفی الدین در زمان مستعصم در بغداد می بوده و در وقت قتل و غارت سلطان ملک در کوشه خزیده بیرون نمی آمده و با خواجه جرکه هلاکو خان رسانید
و در این استاده آغاز ربط با خود کرده و بنا بر آنکه آن نژاد و روح افزا الصلاة و مولان میسر و با تأثیر شد که تا وقت غروب همچنین بحالش
بذر احت آخر الامر یکی از هلاکو خان تجار از اهل خوش تجار از اهل بکوش پادشاه قاهر رسانید و آنجان آنجناب را خوشتر از ربط خواجه
مالی خطیر از اثاثه عاجات و مستقلات بغداد مقرر ساخت که هر سال بوی برسانند و آن تجار فرمودند بخواجه صفی الدین و اولادش
میرسید و در زمان اباقاخان که رایت دولت خواجه شمس الدین محمد از نواح بلاد جزیره سلطان و دارات اشیان شافعه و نیز مهمات
صغیر و کبار شد خوشنود خواجه شرف الدین هر وزارتی که شرط ساخت و استاد صفی الدین در آن اوقات تصنیف رساله شرفیه پرداخت و از انجمله
دیگری و در آن ایام که الجان بقتل مستعصم و بنا نهاد حسام الدین علاء جزیره پادشاه رفت گفت که جمله کشته
کرده و هالک و ساده و تاریک شود و علامت قیامت مشاهده کرده و اشتمال آن کلمات مهابت انیز چند بر صورت که هلاکو و دیگر کشتن خلیفه نزد
بیاد کرده و در آن باب خواجه نصیر الدین طوسی مشورت فرموده خواجه گفت که ذکر یا پیغمبر و یحیی معصوم را بقتل آورده اند و صحیح است اشاره حال
مرقوع نیست و اگر حسام الدین دعوی سیمیا کند که این احوال بخود نیز التماس نزیت میشود غلط است زیرا که چندین تن از زمان قبل
این کشته گشته اند و مدت آثار کشف شده و نیز تخصص آنکه الجان از حسام الدین محکما ساعد و بعد از قتل خلیفه تا مدتی معین اگر
آنجا کشته خلیفه بر بوده و او الکند و چون آمدت انقضا یافت و شب بیست هشتم محرم ساعدی و سیمیا حسام الدین مرحوم
برخاست و این کشته شده خلیفه و اصل شد و دیگری از انجمله و هو ابو الحسن علی بن عراقت و نجم الدین در
میان علم و کمال فضلا زمان کوی سابقت می بود و در اوقات که خواجه نصیر الدین بر صدر حضور مسند میکرد او را بر خلیفه تا در این باب

شرایط

شرایط امداد بجا آورد و نجم الدین متن تشیید راه و ایام وزارت خواجه شمس الدین محمد تصنیف کرده آن رساله را بنام نامی آن وزیر صاحب
موشح ساخت و تشیید نام کرده و شرح کشف و حکمة العین و جامع الدقائق نیز از جمله تصنیفات نجم الدین است
تبریزی باهلاکو خان معاصر بودند و در وقت بنا رصد خواجه نصیر الدین
را مدد نمودند و دیگری از جمله افاضل زمان هلاکو خان و ابو عبد الله زهر سلیم وجود است طبع سلیم
و فرط قوت حافظه و وقوف بر علم عروض و قافیه اضافه داشت و تاریخ کرده سطور است که صدر الدین موانی بحر و کتابت را بسلک خواجه
یاد میگرفت و در زمان هلاکو خان محرر بنام گشته شربت شهادت چشید و تصحیح حسان و علم عروض و قوافی از جمله مسطورات اوست
و دیگری از انجمله و او در اوایل زمان هلاکو خان در شام مقیم بود و در تکلم نجم و استدلال اقرار نمای موی
و العلم عند الله المعبود و بیده ازمة المراد و المقصود در ماه رمضان سنه ثلث و ستین و ستمائه
موافق آمده و بیل با قاخان باتفاق شاهزادگان و امرا و اعیان در دار الملک تبریز بر سریر خانی نشست و تمهید بساط عدالت و تشیید قواعد دولت
پرداخته در ایام دولت و سپاهی و رعیت را رفاهیت بر وفق سیوست و زمام منصب ایلخانی را در قبضه اقتدار سونجاق نوین بهادر و حکومت
ولایت خراسان را بجا و خوشین اعزاز داد و نشست مهم وزارت را بسوی زمان بدیدار خواجه شمس الدین محمد الجوینی کفایت و خواجه علاء الدین عطا ملک
بجانشینی و همت بر تقریر جهاد کفایت و ایلچی اصفهان را بخواجه بهاء الدین محمد تفویض نمود و در سایر بلاد و اصناف حکام و عدلت شعار و تعیین
فرمود و در اوایل ایام دولت اباقاخان شاهزاده نوقای بجهاد که خان از راه دربند متوجه آذربیجان گردید و اباقاخان از عقوبت قوت
برادر خود تبوت تابع قتلغان نامزد کرده اند و در سنه صد و سی و ستین و ستمائه مین الجایتو محاربه دست داده و در آنجا که در دار تبوت
بخیم نوقای رسیده هزیمت بجانب پایتخت افتاد و چون بدر خان خزاین جشم زخم شود با سیصد هزار سوار متوجه آذربیجان گشته در کلاته آنکه
نزول بود و اباقاخان نیز با سپاهی گران جانب آنجانب شتافته در بیرون منزل الجایتو رفته و نماز دوگانه چلدر کرده خان بجانب تفلیس رفت بحال آنکه
آنجا از آب بکذره و روی عمل بایرانیان آورد اما در اثنا راه برخی قرقی که در کشت و پادشاه طبقش و سایر شهر سنان بدن کوتاه کرده بود
و الضرر در سپاهش بساط محاربه در نوشتند و سر خود کرفته پای استعجال متوجه دشت قپچاق گشته و در دی هجده سنه ثمان و ستین و ستمائه
و بخشش و بخیر همراه نوروز هر کرد سابقا سلطان شدیدان با قاخان و برای اغلان محاربه بوقوع انجامید و برای شهر گشتن اباقا بر سوی و بیشین
پیش از خراسان هلاکو کرده اند و در سنه ۶۷۱ موافق سیچقان ایل اعزاز آنکه قریب سال هزار و یکصد جان ایلات حتی ایلات خراسان تعلق بود و سنه
بیاد شده و بطور عمل عزیمت بصوب عالم آخرت بر افراشت و در سنه سبع و سبعین و ستمائه اباقاخان برادر خود سکوتیر را بحوالی بلاد شام
مامور ساخت و سکوتیر با سپاه بر تهور بر ایت توجه بصوب آن ولایت بر افراخت و در ماه رجب سنه مذکوره او با سلطان مصر سیف الدین قلاون
که مستشهور است بالمعنی و حدود حمص محاربه دست داد و ایلشاه مصر ظفر یافته بر وی سکوتیر با کثر مغولان بر خاک هلاکت افتاد و تو سیاه که
سکوتیر از الغو که خان بود و هزیمت یافت و معاد رفت همانا من سبب حلول الموت طبعی وفات یافت و اباقاخان در دار السلام از شکست سپاه
خود خبر یافته قصد کرد که جهة انتقام خون برادر بجانب ولایت مصر و شام رود اما صحت نیز بود از بغداد بهمدان رفته در دی حجه سنه ثمانین
و ستمائه متوجه ملک عدمی گردید مدت سلطنتش هفده سال بود و بغداد و تبریز برادر سکوتیر و ایلشاه شاهی بود
خواجه بهاء الدین محمد که قوت عضوی و صفت سبعی بر مزاج او استیلا داشت چون هر زمان با قاخان در بلاد اصفهان
رایت حکومت بر افراشت طبایع اشراف و اعیان آن ولایت را بر انگیخت بتاخت و غارت و فتح و خون بر آن آشوب و بیداد مجبور ایلچی سایر ولایت
بواب عفو و اغماض بجا و کی بر بست و پشت بر مسند خلقت نهاد و بلوای اصفهانیان را بجلی از کران شکست و در آنجا قدرت و اجرا سیاست
قاعده چند وضع نمود که تاریخ حکایات زیادتی آیه و حجاج بن یوسف بود و اگر بعضی بر وی ترجیح شدی قاعده آنها را داده مال و جان سلطانی
هاشور که اندی در کار زمانه و نواب دیوان اشراف و اعیان اصفهان اگر شب بلکه بسیار استراحت می خوندند هکم در زمان

نسیم عجز بماند دولت بیدار را در صدر سریر وجهان خود ترسان و لرزان بودند که آیا امروز از چه چیز بترسند و امان توان یافت و آیه شرار خشم
آتشبار شد بر روزگار که مهاجاکه را تا هالی بر پا خواهد نافت دود و آوایش در سرای که شبها بهم گوش ابراهیم ایشان در صوای نزد و فسوس انست بود
مالدنک جای جای مطبع و منقاد و مشکشد که زاده از آن منصور تو اند بوده و ارباب هفت و ماحب سوستر اسیار جرت و زیاعت بوکی سیاستی
می سپرده ند و اگر چه بنوی رعایت نفاست و بر لعل قاره بر و آیند و دو روز از هم سیاستی دست جان در از میکرد ند و عاطفت محلات و
اسواق اصفهان از پریشانی و سپهسالاران معرض که و ایدی و کاماداران شبها بوجب اشارت او در هاد کان ایکا شبر آسیبی اشد و قوت اشان
نرسیدی گویند شبی عسسی و چوبان از کاوانی که صاحبش حاضر نبود بر داشت و بهای صفت آن ما تعالی کاشت و صباح که خبار بجای خویش نرسید
و صورت حال بشاهزادی عذر خاطر الحال بشواست کرد و مصطرب شده روی بدرگاه خواجه آورد و چون گفت و الغرض عرض سید
هر آنماحت عسس از ده و کان مصلوب کرد بدیه ظلمت کرخواجه بها الدین غلامی است بنگا اگر عرض اسرار بی بوشی او را نبود که کرده شهر بنی
و تفحص احوال خطار بحلات و اسواق نموده جزی تحقیق نبی دیکی شرایط احتیاط بجا آورده و چون باز آمد عرض رسانید که ولا تکفر از اهل بیوستد کاه
و بیمار زه هشیار بوده و دیدن آن حرص از شرفات حصار خم اطراف و جوانب اسواق و محلات رسانیده سوی و فلا تکفر و رفقا حرات تکرار کشت
اما سلطان ام بر شهر ستان دماغ خلیه کرده عمل خواص ظاهری او را از اعمال مهمو معزولی بیاشت و فلا تکفر عزیز از موضع اقرار ضایع بود
و نزاوار عتاب قایب و عاب و روز دیکر کم از جم سیاست جشید خورشید حار سان نشستان الحمان ارجیون اعیان بنان جیفت نوند تحفه
مهتر خواجه بها الدین اشارت فرمود تا اهل ایران انه تحقیق بر افتاد و جوب زندیج حال الدین کرد من در وقت صدر و آنحکم نزد خواجه بها الدین
حاضر بوده از وی پرسیدم که کرایی و تحقیق بسبب عدم احتیاط با جیت مستحق عقوبت شده اند از عزت که کاسنی جلوانه هم خوی قیام بی نوره
چرا در زمره ارباب جرایم انتظام دارد خواجه بها الدین اده که مواخذه این تحقیق بجهة آنست که کسی اگر در تاریکی شب و زمین بر تحقیق رسید جز کرفت
و نپرسیده که در نوقت بجیست از خانه بیرون آمده اقصر چون سیاست و کشتن و عقوبت و خوبریزی خواجه بها الدین از حد اعتدال تجاوز کشت خواجه
شمس الدین محمد از روی اسوری و شفقت بوت چند نوبت مکتوبات نوشته فاصدان رسالت اشت و ولد بعد از کثرت قلق و احوال و اعزاز
منع نموده و وقاحت عاقبت تحریکات ما لاتی عبارت تحلی بیغام داد اما خواجه بها الدین اصلا متنبه نکشت و از مراسکاب اهمال اعجاز نکشت
بند بدیام شد و رسولی اوده اند آخرا کلام بر زبان سری و درگاه را سرده اد مواخذه خوش سعی و بر وصل امر اصر صفاده صورت نوبت
عشق خواجه بها الدین را سکشت و هنوز سنین اوقات جاش بلیلین نرسیده بود که از نهال نوقی بجهان جاوه لی اما الغوه فغانه آفتاب بیخ سار تحت
فغان اکر بر شی این جا شکا جریدت که صورتی که عمری کاشت خود سزد که کوهری بسوم اسفت خود شکست در وصفه الصفا مسطور است
چون خواجه بها الدین محمد و هر چند رشیو کیاست و عقوبت سعی تمام و بسیار الاکلام داشت باخواف آن طریقه جود و مخاوت اهتمام فرموده
هر کز درباب تعصم ضلالت و ظلالت و قیمه معلوم نامرعی نمیکذاشت و اوقات حیات خود را مغتنم کرده اینه از صباح تا جاشکاه در صفه دار نشسوا کاها
طایفه از صدقه او احوال الصفات صاحب و ملاطفت مبسوط داشتی و بعد از چیش ساعتی فاصل نه ملتجی اخراج از خوان سیاستی بودی
و در هیچ وقت از انجام مهام ملت و سالار اسکاش احوال بدایا طاقل نبودی و چون جزء وفات خواجه بها الدین محمد مسمع خواجه شمس الدین رسید
و رفاق قره الدین خورمی محزون شده این رباعی در سالک نظم کشید رباعیه فرزند محمد ای ملالت هدیت
تو پشت بدیده و ز آن پشت بدید خم کشت جهان و روی بسان دی پیت
در کلشن سپهر بدهر کل دولت بیت که افتاد که انجب خدا کاهی در پیش
نشکست و در عشق خانه عالم بیاند فغان کاهم که رسید که از در جشمار دلش بخت نظم سر بهر کشت بوستان کانار بلفت از خوانی
سروی عمر خواست زعلی کاهو تری بخورد بر بی هر از زمانه در ایاز است هر شمع مرا که زایت مرهمات مکاهی کمر شرع بود بر طی
مؤید بیقال صورت حال بهر سپه فضل الفضلا از جمله شمس الدین محمد صاحب دیوانست کرچون در زمان دولت هلاکو خان و اقاخان چند سال

در کال استقلال بسر انجام امور مملکت و سالاری قیام نموده بعد از فوت خواجه بها الدین محمد جسب تقریر مجد الملک در وقتها و قیام بجلوه و حلاوت
بالغه دست تقدیر بوی لقب بر دوده و کار برادر شرف خواجه عالم ملک بر کشود تفصیل این اجمال آنکه مجد الملک کوه صفی الدین ابو الکارم بوده
و در مملکت وزیر زاده کان بزرکان نظام داشت و اسطه عهد دولت جنتی ابرو تا تالیف یوسف شاه و مزدی بجوده باصفهان شتافت و ملازمت
خواجه بها الدین محمد اختیار کرده و چون او را بجایت دشت خوی یافت بخدمت صاحب سعید خواجه شمس الدین محمد بر سادت نهاده و خدمات
شغل آن اشغال بوی ارجوع فرمود و اکرچه مجد الملک کاهی از عهده سرانجام آن فیصر و اسماء ماه داران اقا امارات تفاوتی نداشت اهوال و اهوال کشت
و معاملت اهل جسد مدد علت شده تقدیر اهتمام و خلوص اعتقاد و نیز بیکی نهاد دست مجد الملک مشوش کشته بنیاد انجامید و مجد الملک
شفا الحیوة عرضه داشتهای و نیاز نامه ارسال داشت تا بارد کرخواجه علی کهاد را استظهر بنظر اشرف او کرد و الذلیل بجایی نرسید و زین پاس
و حرمان دو روزکاری کذرانید و زره امراء و نوده اساس وقت مستحکم میکرد ملید و تا آن اوقات روزی مجد الدین اثر که نایب خواجه عطاء الملک
بوده بتقریر تعلل از عظمت پادشاه مصر و کثرت لشکر از و بلا بعضی از همشیران خود میکفت و مجد الملک آن تحاذر احوال بجانب کرده و بوسیله
یکی از معتمدان عرض اقاخان رسانید که مجد الدین اثر که از جمله مخصوصان برادر صاحب دولت تتار اشارت و استمرار بجزین ابصار
نادر یکی داره و بوسته در مجالس زبان بدیع سلطان مصر کشاده و از استماع این حدیث تاب و خشم اقاخان اشتعال افروخته و ما نامه تا
مجد الدین اثر کرفته و بشکنجه کشیده ندو او را این بسیار نبود تا بمد عای مجد الملک اقرار نماید و چون آنچه کذب و محض افترا صریح
مجد الدین مقرر است مدد پادشاه او را صاحب سعید و صاحب صاحبی چون تعذاد مجد الملک با این مشابهت شاهد و نوده او را نامزد صلوا
سیوا کرده صلوکه استدعه و وقه نیاده و نیا را کم مجد الدین بهانی کشتر بهره او را خام بجانب صاحب اعتماد نزدیک و انطاقه تعلیمه کشته با
وطنان صاحب دیوان دوست و رزید تا زمانی که اقاخان متوجه خراسان کشته بقزوین رسید و تعیین تا عزی زمان بسعادت ملاقات
فایز کردید و مجد الملک بتوسط ماجوکه رسالت خواب شاهزاده انتظام داشت در مجلس چنون راه بجهت بعرض بسانید که هیاکل اقتدار مالک
ارجوح محالک مجد و بسیر عنزا تمام و سر بسر مطلع املاک خدمت صاحب دیوانست که رسیل حاجات از اموال او شاه او جزء و مع ذلک در کمان
نعمت میکوشند و املاک مصر و نام شراب لقاء وی زشد و چه او در تحاطمات ملک اعتداء را ملک خود تصور میکرد و مستوی بجلوه شده و قفا
تاج مرتع جهه خویش ترتیب اده و کرخان کیش مثال مرابوت رتبت سلاطین از کرد الدین محمد ثابت بصاحبم که قریب جها هزار تومان
از اموال بدست اهالی نام خود جزء دیوان نموده و جواهر کلی در بر قرب و هزار تومان دیکر بدست تصرف اده و بارکاه داشت که مرا رصاحبی
اطلاع حاصلست تا زمان معشق رضبط و حکومت احوال بسیار تمام من نوشتند و صلوکه کرامند بطریق رشوه فرستاده و از حالات بر شاه از خوان
سمع رضا شنوده در طرق بعرض بدید رسانید و اقاخان بزبان آورده که حالا با اقاخان این سر بادرت مخالفت بهکام و قیمت شتر بر سرش
بجا آورد و بعد از آنکه لذت بجای اثر قتل فاکذشت در وقتی که صاحب دیوان در اردوی مجد الملک بتحلیل پادشاه باستقلال الهیه
بواسطه بخان مذکور را بعرض رسانید و تقریر مجد الملک و ضبط صاحب تاج و سریر تأثیر کرده شب بجهت شمس الدین محمد بدرج شد و مجد
الملک اهم در المجلس بمست خود کامه داشت از احوال قاسی و مالک محروسه و بغداد و آبادی و ولایت و بلاد استفسار فرمود و او بعبارت روشن
کیفیت حالات بخاطر نشان زمان کرده مرتع شرف تمام یافت که مجد الملک مشرف صحیح و مزج قلوب الخانی باشد و حساب چند سال و مرتع
و از شاهزادکان و امرا و مقرا بهمکی و رهم او خواهد بود و علاوه این احکام بایزه سرشکر چش از بن بهمیع ملک از سلاطین نداده و عرضه
و مهم مجد الملک در تحفظ که بر تو حاطت شاهی بر روی اقا و مشیم صفا انحصیتی الخاطر و روی ابع ارتفاع نهاد و فلان و بوش
اجاهای زه کشتی بر اسیان تازی شاد و باد پایان شاهی و مجاری سور ساخت و بکاه بهمه اسری و ارکاه اطلس شرف تا ذروه الحسان و
اوج کیوان بر افراخت و جهة استخدام و کلاء و قرار صاحب دیوان که در تو زنوه ناجیان نقین نمود و آن رباعی در سالک نظم کشیده نوع تعلق
فرستاده رباعیه دیدم عزیز خود خواهم خود ما بغرو شدن ای کهدا آدمین خیلم در کبد قرب صحبه لو بدن یا بیم کم روی جان

وچون آن رقعه نظر صاحب سعید رسید این رویت و جواب گفتن روان کرد اند **نظم** بر عزیز شاه چون نمایند بد ٭ بر عضد روزگار باید بد ٭
ای کاکریای بیا نفرت ای ٭ هم سرخ کوی بدی بدان هم کردن ٭ **القصه** صاحب بوان قریر وحشت و هشت بیاکاه باقاخان در امید پادشاه
بر آن عتاب گفت که سالها که خدمت و بیان مستعد بیدار ما کوچ دادی و منظور نظر عنایت کشتی و حین تخت سلطنت و چون مادر بر آنست
بیشتر از چشم و پاره توجه سلطنت بظهور رسانید ضبط اموال جمیع ممالک بحر و بر در رویت رای تو منوط کرد اند و **حالا** عهد الملک تقریر کیه
که تصرف و قصر تو میسر است و از اموال سلطانی آنچه در بعضی تصرف افتاده بیشتر در صاحب بوان که جام جهان نمای قبل بود از خشونت مثال
بر صعوبت احوال استدلال نبود و بحال کلی بحالی انتسر ملهم سعادت و آسید بر شد عقل و هدایت لح جان فتح ثانی برکشاه که سر و مال
و تن و جان و خان و مان هنای و جان خان باد و **وقور** نعم و آبادی ایشاه بی ایرحسان نهان توان نه است و آنوازد و پرور خوشیجیا اکسترا نامه
که قوانا کاشت هر اینده روانت بپوزند من ورداه روزند مستدیر و در ایر و در استیم و خورد بر بدیر و چیزی بخدمت دکاه سلطنت و چندی
جهة ضد قات ثبات و ثبات صورت که بعوز آنجام و زد رقت تصرف سازی صاع و تعار و املاک و اسباب و نقود و جواهر و دواب و عبید و اموال
از خانها امام پادشاهست و از **نظر** چه خاطر چه بندکان نکاه عالی پناه مشدید من جمیع القلب آن هوا است **نظم** خواه صلاحی خورد ٭ خواه اشارت
هر چه بر مراد تو هست بر آن بهان ٭ هرکاه و هر مان شود و هر وقت مصلحت باشد بهر که اشارت نماید که در تسلیم شود و هیچ وجه در هیچ حال توقف
و اهمال نیاید و آن نزلا لیات خطر باقی باشد بیل قبایل بخدمت سند زبان دعا کشاید ٭ باجام اهل بند هنا ٭ و دست من و بیان تو ای ٭
اباقاخان عنان بچون بن محمان دل نشان استماع نمود مسیح عنایت از کلشن مرحمت و بذل نقار خاطر از عاطر بیا آثار بحور و الطاف اصاد خود را
در بار خواجه شمس الدین محمد تازه کرد اند و منصب وزارت بدستور معهود بدو مفوض است و **نوبت** یکچار صاحبی در چراغ انصار بسیار
صاحب سعید بجهات شکر الهی بجا آورد و اعلام بند و در وصد قات قیام نمود و در سولات الطراف و جوانب فرستاده از عهد عنایت باقاخان علاء
و نمود و تعهد را که در بن باب بزرگ خواجه عطا ملک نوشت مصدر باین آیه سلطنت که **یا ایها الذین آمنوا اطیعوا الله و رسوله و اولی الامر منکم** ٭ **نظم** امر و نهی الله قاری جهان است کاه ٭ کاه دنیا ملک من جز دوست نیکخواه ٭ در بقعه الصفا
سطور است که صاحب سعید هر چند از بحضایه شاه این شیوه نوبت یکرایت و زارت بر اواخر سال الحجه الملک بار کال اعتبار و اختیار و مقصد
آنجناب مجال یکدیده و صاحب عزت نفس و عزت هست از ملازمت باقاخان بخطه تعالی بیستوه روی اباقاخان بمدار صاحبی و بحد الملک بنای
احضار و نمود که مشافهه بالکه کم بخن کند و هنا چند چاست هر دو بهلوی کلکه زانو زند صاحب سعید و حضور در شمس الدین دست که عنایت پادشاه
آن بلایع نهاد و بکشید و عنان و بار بنع صواب جوار اده در رشته بیان منتظم کرد اند و تحقیق روات کند که روزی و اثنا مجلس بزم جناب
صاحب سعید نوبت نانوزه اباقاخان را کاسه داشت و هر بار پادشاه کاکار از قول آن کاسه اعراض نمود و صاحب کهت چهارم جان ام اعتبار نبود
پادشاه از کوشی که بنا بر خوی کاتم حضرت عزت حرمت آن تمامت کشتی سر کاه تعهد صاحب او و صاحب سعید بان تعهد را خوره زمین بعد مست
بعد از آن لیخان جام شراب از جناب صاحب سعید ستاند و اباقاخان نکفتا بن تا زنان تعجب ترانی از چند نوبت از یکو کاسه اعراض کرد و از عنان
در کاسه اشتق بالفعل نبود و در خاطر جان بود که اکر آن تعهد را بدد و اوراهم سرا بن کاه از چشم خانه بیرون کشم **القصه** چون عهد الملک بدیه
مکاید او و سنال صاحب الصف نشان بعدان تا بر شکوه در غرو سعادت و آمد ز علاء الدین عطا ملک سوی نو در کفت و جناب شمس الدین محمد را که
نایب او بود عزیمت کار در بار صاحب علاء الدین آمد آغاز تقریر کرد و در جان اباقاخان باخذ و قید عطا ملک صادر کشت چون خواجه شمس الدین محمد
نازکی مهم را شاهد بود بدیه بنام داد که هر چه مقدر آن کید قوان و مهیج چه رحمان ایشان انکار نمای و صدا رکشت و کوی میسار صاحب
علاء الدین منقل شد که مطلع سعید در تو آمد و مع ذلک باقاخان خرسند کشتند و در مکافی سید که عصلان و ابصلاح و اغلاق
کرد از عهد آرید که اینده و انواع تجنی و عتاب عدت بی اشتند تا هر چه داشت و قایم جان نی ساخته بر نوخت و بها تسلیم نمود و اعد علیهم
طالب الکفا آنکه صاحب بالصارت و موافقت حکام مصر و شام مهم کرد اند و بیکاری آنفرز مدخواری افتاد و تا آخر ایام جان که باقاخان

در همان بود و مجد الملک در نیابت اعتبار و اختیار کرد بغداد و فتنه تا صاحب علاء الدین دامار و آورند و او بر الحصلان بایکه ان برده
در ان اثنا اباقاخان فوت شد و از ده خواجه علاء الدین را از ان شدت فرج داد
در روضة الصفا مسطور است که در ان اوان که شاهزاده نکو تیمور بن هلاکو خان از دست بدر شکر مصر و شام الظهر یافت اباقاخان بسیار بی
و بعد از استماع آن خبر جهان بعزت جناد تا هر دو زی بعد از سنه ثمانین و ستمائه جار السلام رسید و روزی چند تعاقب نفس کرده متوجه هدا
کرد بدو در روز چهار شنبه ٭ در چند دان بلد و زاد و نوده بتر مرض عیش و طرب اشارت نوده و **سبب** دوام شرب مدام بعارضه قوی بر
مزاج طاری کشت و ضعف قوت بدیه در روز بسیم ماه مذکور بالحق حقی احاسر و نمود و در صندلی نشسته ناکاه کلامی بر زبان مدهوش
کرد که کرفت و ملازمان او بر اینده در ان اثنا پادشاه و اعشی طاری شده هزار زمان رفع و وحش قصر قالی توی ساخت شاهزاده کار و حواس
و نوبیان رسم و آئین معول چند روز غزاه اشتند ناکاه قرشای کرده نفس لطافت نکود این هلاکو خان مولوح حضرت کاشت و آنا باقاخان در سر
ماند از عون و کهنا تو هر دو بر تبه سلطنت رسیدند

از جلوس الشیخ غیاث و اعظم

عزی الایام الاحترام

باباقاخان معاصر بود و در ایام دولت او زنان الشفت الفوه

در نفحات مسطور است که پدر مولانا جلال الدین محمد بن حسین بن احمد الخطیبی الکرمانی است و مادر شیخ بهاء الدین محمد که طبت
بوان خرزاده سلطان محمد خوارزمشاهست و سلطان محمد تا بر خوانی که دیده بود دختر خود را بالحسین بن احمد تکلم بسته بود و مولانا بهاء الدین بالا
در علوم ظاهری و باطنی بحد جلوه رتبه ارجمند داشت و بیوسته هست علی نفست براه آن طایفه عالمات و عبادات و کاشت و تولد مولانا
جلال الدین محمد در ششم ماه ربیع الاول سنه اثنی و ستمائه و در سنه هفت علی نفست براه آن طایفه عالمات و عبادات و کاشت و تولد مولانا
و چون از مکه باز کشت بروم رفت مستوطن شد و در بلدة الاردو مولانا جلال الدین محمد که سن شریفش به هژده رسیده بود که خدا ساخت
و در سنه شش و عشرین و ستمائه آنجناب با پدر و مولانا شرف آنو نوبت حاضر محمود را سلطان و بلدام نهاد و مولانا بهاء الدین محمد اولاد عظام را از
بقونیه رفته در ان شهر وفات یافت و هفتاد و زاد یعنی بر سید و برهان الدین محقق که مرید پدر بود ظاهر کشت و بقونیه شتافت و مولانا جلال الدین
محمد را در علی تربیت خویش جای داد و جناب مولوی در سال و خدمت سید بسر برده و تربیت تمام کرد و در خامس جمادی الاخری سنه ای و سبعین
و ستمائه روی بر ملجی جان آورد و شیخ صدر الدین محمد قونوی تمار کذارد و از مولانا جلال الدین رومی و مادری خبر از سلطان ولد شاه
و افضل از سید برهان الدین محقق و شیخ شمس الدین تبریزی تربیت یافته و بعد از شماه و جهت سنه ای و عشر و ستمائه بجانب عدن رشت نهضت
و از تلمیذ طبع شریف مولانا جلال الدین رومی مثنوی و دیوان غزلیات بغایت مشهور است و سلطان ولد بر بوزند بعد شیخ صلاح الدین
تخلیت مشتمل بر اسرار و مواعید معنوی و از جمله تلامیذ آن زمان و کرنی جامع سعادات دنیوی و اخروی

و شیخ صدر الدین در سیدلکب علوم ظاهری و باطنی و فنون تعقل و نقل قصب السبق از اشال و اقران می بود و مولانا
قطب الدین علامه شیرازی علی حدیث نزد آنجناب تحصیل نموده و در نفحات مسطور است که شیخ صدر الدین پدر صلی شیخ محی الدین العربی است
و تربیت یافته ویست و او را تصنیفات چون تفسیر فاتحه و مفتاح الغیب و فصوص و فکوک و شرح حدیث و نفحات الهیه و یکی از تلامیذ
آن زمان

است و یکی جان تربیت است و یکی تربیت و اقع و شیخ محمد سعید فرغانی

و هم در ایام دولت باباقاخان از نفحات الفوه و الخلوتی

و او مرید شیخ رکن الدین سجاسی

بود و صحبت شیخ محی الدین عربی دیده و شیخ در نفحات و رسایل یکی از نوع حکایات نقل نموده و شیخ او صدر الدین پدر جوان ساخته
سیل بسیار داشت بنا بر ان در وقتی که شیخ شمس الدین تبریزی اندوی پرسید که در چکاری جواب داد که ماه را در هفت آب می بیم شیخ شمس الدین
کفت اکر بر سر بیل داری جمادا آسمان نمی بینی نظمست که مولوی پیش مولانا جلال الدین محمد رومی کفتند که شیخ از عهد ما هدایت دست
اما یکاز است تهمه که کاش کرمی و کاش و از جمله منظومات شیخ او هست این رباعی که نوشته میشود و دلالت بر آن دارد که سیر اشاهده

صورت خوب عقید بوده • رباعی زان می‌کرم چشم سور صورت • زیرا که زمعنی است اثر در صورت • این عالم صورت و ما در صورت
معنی نمان • دیده دیگر بصورت • وکتاب مصابیح الارواح از جمله منظومات اوست واز انجمله دیگری

کرشاخ یکی از نضا بیان نام رضی است • واز جمله علما زمان اباقاخان یکی است و تاکتاب بدایه اکثر شعرا کرده

خواجه نصیر الدین طوسی بوده و در فضل کما لا یعد چه جلد و در نثر اجند تیرقی دیوده بر مزاج او مزاج غلبه داشت و همواره کلمات رنگین وکلمات
شیرین بر لوح جان میکاشت نقلست که روزی مولانا قطب الدین در خدمت خواجه نصیر الدین بحلی هلاکو خان در آمد و الحان بسیار کرد
ایام از خواجه رنجیده بود آغاز عتاب و خشونت کرده و ان اما الشباب اگر کرد صد نا تمام • می ماند تا کشم سر و خاطر پیش و نیز گفت من صد بار
کم • چون خواجه از ان کار که ساده شاه • بیرون آمد مولانا قطب الدین را مخاطب ساخت گفت دو الشد که در چشم ایشان مغولی اعتقاد ایشان بمن
میکوئی شاید که از و ما استثنی کرد هر ایکه جناب مولوی جواب اگر من هر ایکه کرده وارد روی جند آن بمن زبان آورده و از جمله مؤلفات مولانا
قطب الدین شرح کلیات قانون شهر بوست و نکات و در فتاوی از کتاب ادات الحساب بالسند الطیا مظام مسطور و دیگری از انجمله

بوده و او در سنه ۷۱۰ از حال رفته و از جمله شعرا زمان اباقاخان یکی است

و خدمت قاضی و نظم شعر بنده و فارسی و غایت ماهر بوده و او را قصیده است مثل در مدح خواجه شمس الدین محمد صاحب دیوان و این دو بیت از
غزلیست که در ان قصیده مدح کرده ایند • شعر بدیدم خوبه سر ایند ماری • فاره عهد تو بهم استواری • نقوش زر کوکی ای دیده • نه اخر خود بهم
و دیگری از انجمله

است رسوق انظر اسم محمد است از نکلات قزوین و جمال الدین در زمان اباقاخان در بنای که مدت
نوه سال زنجیر کی کشته بوده و فات یافت و این رباعی مشهور از منظومات اوست رباعیه ای زنق آنکه جامع الفنای • محو خاطر تو همه اشیای
بی شک زخدای تو دیگر چه خدا • ستار عیوب و فاتح خاطرهای • و دیگری از شعرا زمان اباقاخان

است و او را از
اشعار لطافت سیار است از انجمله ترجیعی است که در جواب فارس میان محمد سازی شیخ مصلح الدین سعدی شیرازی نظم نموده و مطلع آن اینست
من مست تو بنده و لا بالی • وین شیوه مراست لاز الی • و بند ترجیع اینکه شعر • رخ بنده و دست یار گیرم • بی بر چرا قرار گیرم • و دیگری از شعرا
آن زمان

است و سلمان بن صلاح الدین در زمان اباقاخان چند کاه حاکم دیار بکر بوده و چون از المنصب معزول شد
جلال الدین نامی که جلست ظهیر ساتام داشت تا امور بقاش کشت و این رباعی نظم نموده و نزد خواجه شمس الدین محمد فرستاده که رباعیه
شاها سندی که خود ستاد بجوئی • دادی بخشش نه بروی نه زنی • زین کار چو آفتاب روشن کشتم • پیش تو چه دف زنی چه تمشیدزنی
و از انجمله دیگری

است که مشهور بوده بعد از رو در سلک ملاحان صاحب دیوان انتظام داشت و او را هجو
خواجه بادی شطرنج باخته در ان اشعار بزبان معایبه می‌گفت که ای کون زنت فراخ و عماد آن رباعی در ان باب نظم کرده رباعی هر چند بعنایت جوی بر کوش
هشدار که باعماد ار بر کوش • عیب تو هر ایست که اندر شطرنج • ای کون زنت فراخ بر کوی • و دیگری از انجمله فاضل است محتوی مشهور بر
و او در اصفاهان فاضل زمان خود بوده و او را و الحال الدین در اصفهان نفر چند کاهی در ملازمت خواجه بهاء الدین محمد سر بوده
نقلست که در ان ایام که محمد هکر الدین و غایت اصفهان نموده مسکو نه خود را کو بغایت مستند بوده در دیه کناشت و بعد از چند کاه خاتون زعفت
شوهر اصفهان رفته و روقتی بعید در خانه نبوده بلخبار رسید و یکی از کنه محمد او را از قدوم خاتون خبر کرده مژده کانی طلبید عجب کفت
مژده کانی و حق میدایم که خاتون بعالم آخرت رفتی و این معنی بخاتون رسانیدند و چون شوهر بلبیغا تمار نصاره کرده و در ان اثنا گفت که
چنی از من و تو اسلی و نهاری بوده محمد گفت چنی از من بی الماس ایز تو حاشا کسلی و نهاری بوده باشد و در تاریخ کزیده مسطور است که در زمان
اباقاخان میان فضلا کاشان در باب تیج و تفضیل شعرا نوری و ظهیر منازعت بوقوع پیوست و همه کرد الحکم سلطان زین نظم بدو و نسا دکه
ای آن زمین و فاکه بر اخان نکو • ما چشمه منظور خورشید انوری • جمعی از قدمان محض کفت ظهیر • ترجیح می‌نهند بر انعام انوری
جمعی کر بدین محض انکاری کنند • فی الجمله در مقام تراجع در انوری • رجحان بکلیات بدیشان ثابت • و زیجان طبع و ملکات محتوی

همکرد بجواب نوشت که قطعه چون زاهل حظه کاشان که بر ده ماند • ذاد بار بفرا و اشنی کوی محتوی • کو ندیجه در محض منشا نظم
تا خود که صفت به در بر تو بی • دانوری ساظر شان بفت و در ظهیر • تا مرکز است پایه و مرتبه شاعری • الا ز فایل یکی جهد اد تو
در خالت خاور آنکه کری زنجیدی • ترجیح می‌نهاد یکی مهر و مهر • تفضیل می‌نهد یکی جو در بیف • اضاف من ناون که در اکر
من بنده ما کر چه نظر شان ما دوی • در کان طبع این چو کشتم کر کران • در تعریم از نجم نوم شنا دوی • شعر یکی بر آمد و چون در ملاحظه
نظم کر بر ادرج چون مهر خاوری • شعر ظهیر اکر چه تر آمد ز حسن نظم • با طرز انوری نزند لاف عنصری • بر اوج مشتری رسد نظم
خاصه که شاکری و مدیح کستری • نظم ظهیر اکر چه لطیفست و خوش مذاق • کو در مخاصمت بود انوری عنکبوتی • بیطبع بر نهد نزد بلغت
چون در چمن بخیله کند کار عبری • هر چند لاله حسن چون راه دفع • بطلوکار ندر بی با کل طرف • امیت اعتقاد در مقرر چون
کر تو مقلد بحسن بجد هکری • زاد این تجربه شب الآخر جب • در خاد عین و الذ بهر جمدی • و دیگری از انجمله
و هو عبد الله محمد بن سنج کرمانی و اما وی در کرمان ساکن بوده و در مدح سلاجقه آنجا اشعار آبدار نظم می‌نموده و از تصنیف دیوان او که
از جمله منظومات اوست قطعه ای مالک سالک دکمت دین مخلا • معذور نیستی بحقیقت چو بنکری • تمییز باز نهشاب دین و طرد
هیچ احتیاج نیست این شیکه کری • کین بجهت و آن نشو این جمع و آن جراغ • آیه ماه و از ستاره و حد قدر بری
بعد از وفات اباقاخان و او انه تقدیر غیاث یتابع شب کشنبه سیزدهم ربیع الاول سنه احدی و ثمانین و ستمائه باتفاق اعاظم امرا بلوی رسید
سلطنت نهاد و بواب عدل و ادب بر روی سر سلطان و ایالت عراق و آذربایجان بر کشاد و چون او متقلد دین محمد خدابنده بود و منشی تقدیر
لقبش سلطان احمد تقریر نمود و سلطان احمد نام امیر ارتب باید ستور بر عهده دست خواجه شمس الدین محمد ابو محمد الملک بن ذی الفضل
رسانید و خواجه علاء الملک باید بکر بحکومت بغداد فرستاد و شیخ کمال الدین عبد الرحمن الراعی بر رتبت ترتیب سلوقی از ساخته تولیت سلوقیات
تا مرالملک عرب و سر اکاشکان آنجانب فرستاده ایند و طایفه اطبا و محمان یهود و نصاری را که شمس الدین الوقاوی بیاورند و قطع کرده
سوادی آمیلغ از دیوان بدیشان رسانید و در تحصیل قوافی جمع و ترتیب دولت بر سبیل حیات الله الحکام تاکید تمام و صد و یافت و آب
جمع و اصول اصلاحات موقوفات حرمین شریفین اهتمام نموده و بر تواجها در تقویت سایر ارکان شریعت اهتمام و تعاون نهاد و کلاس مساجد
و مجانی آنها ساجد و عمارتها و اصلاح صفات انتفاع بدیرفت و چون وقوع این صور بر تیج بعضی از امرا و ارکان دولت کلفر کمین نمود
با پدر سلطان احمد تقوی رای اتفاق کرده خواستند که بهنکام فرصت بلوی شاه از میان برداشته و از دیگر اطفا انوار الدین و عرفان
کوشیده عمارت تاوان و سایر رسوم ادبان اعتبر تمار زند و سلطان از کید باندیشان و توقف افتراء مفسدان پیاسا تمایند و بست
تقوی رای را تکسیر سلطان از نظر و تعدوان ابواز بهاند و شهادت سلطان احمد بدست و رتبه تقوی رای و حکم ارغون خان بن اقاخان
فی شهور سنه ۷۱۳ روی نمود و مدت سلطنتش دو سال و سه ماه بوده

چون سلطان احمد تأیید سر بر دو تخت بخت قرار کرفت و از اشد حضرت پیش اقطار آفاق اسلام
روشنی بدیوان اولی حکمی که فرمود آن بود که الحال بهمدان و بغداد و بتاد خواجه علاء الدین عطا ملک باید و آورده ند و رسم امور ملک
و سال این حیث الاستقلال و نکفایت خواجه شمس الدین محمد نهاد و کرمت بکرا بدهد نفس و حسد و کانون درون محمد الملک اشتعال
یافته از خون خان که حاکم خراسان بود عرضه داشت نموده که صاحب دیوان چه بود یکی از شاهزاده رنج هلاکت ساخت و چون میدانند که
بر ان سر دو قوت ایم قصد ان دارد و سعد الدین را در زیاده محمد الملک رضعون از عرضه و اقف کشت و نیاز که محمد الملک را از
منصب خزینه داری عزل کرده بود نجدیت خواجه شمس الدین محمد رفت صورت حال از نمود و ان حدیث بعرض سلطان احمد بهید محکم کرد
محمد الملک را مقید و مغلول کرده ایند و انتصار بر صدر کشت که آنچه در زمان اباقاخان بجز از علاء الدین ملک شکر بوده از ادو
خواجه علاء الدین اشرف علی رسانید که هر نعمت که مایه دارد ان در مدت ملازمت ایشان بر اقوا صدقات حضرت سلطانیت و حالا

سنه هدر را درین قریتهای بیشمار کرم و اشارت نموده آن احوال بقیاس که باور کرده بودند حضار رکاب پادشاه از یکدیگر پرسیده
آنگاه از موقف جلال حکم لازم الامتثال صدور یافت که امرا عظام پیرمش بهر عبد الملک استقبال نمایند و ایشان موجب فرموده علموه
درین اثنا از میان انبوه واقعه بحکم الملک مقدار پانصد تیر بیرون آمد که بر عمران تسلط یافتند و چندان نوشتند و چون ابواب
مکر بر می اشتدادان نوشت خایف گشته قرل بسیار واقع شد و آخر الامر استصواب قاسمان و خشیان مقرر گشت که آن بوست جدا
شستن عنا از آزاد الملک پاشا شد تا بجهت عبد الملک ارقول ابتغی ابو الشاع نموده چگان بر دکان نوشتند و اشیخ
عبد الرحمن که دوست صاحب بوان بود درین متاع ابوها کرده و در بعض از کیفیت وکاه عبد الملک بشوت بوست اسوخاق
زبان قتل او ضامنا و بقاری زبان حال سوخاق بهلوی بست تا توانی نهاد و شیخ عبد الرحمن میارت ساز بفرستاد نهاده تا سوخاق
کشتن عبد الملک را نوش شد آنگاه او را بلاد زنجه عطا ملک سپردند و خواجه ارغایت سلاقت نفس و حسن خلق بحیثیت کرمو جب کلام
العفو عند الاقتدار من حلق الاقتدار علموه و در بیان نقد دست قاسم عبد الملک را بخلعت عفو بیاراید ایدا بجهی از تخلصان حقیقی و اعوان و
انصار صاحب گفتند که بر هلکان روشن است که این مبدء و امام اقتدار بی دقیقه از اوزاد و آزار و زنگذاشت و در رکاب اعتبار ملتفا جایت حق
و خلق را بر عی نداشت امروز اگر مخلص بصورت بنده هر اینه از عالی راه سر چنین ظلم و شکم بعور کرد ار کرده اند و فرصت فوت نباید ساخت
و بنا حیات دشمن را از بنیاد باید بر انداخت بیت سنگ دوست و مار در سر سنگ * مزه لعل بر قیاس رنگ * آنگاه اعوان صاحبی
عبد الملک مرتبی را از مجلس بیرون آوردند بنفرقه الصبی او را پاره پاره کردند و هر چند از اعضای او را ممکنی فرستادند و تلوب بر جایا
و عزم رکاب از ست ظلم و عدوان آمده بودند قتلی و اندوه و سرشی بعدار در سیر صدق بر دار اعتبار بود و باقی آن شوم قدیم را بشیراز و سنتی
بعراق برده دیگی از فضلا بر ست راقم نوشت سنگ بخواست که او دست رسانیده اق * دستش بسیدلیک سنتی برسید * علا
که تحتی زبان عبد الملک را بصد دینار بخلاص جزیه بتر زبرد و یکی از اهل فضل این رباعی رباب قصه عبد الملک انشا کرده و بالجمله
روزی و سرد فتر تو بر شدی * چو بنده سال و ملک و تو بر شدی * اعضای تو هر یکی گرفت ایلی * فی الجمله بکه مرجعا کیر شدی *
القصه چون عبد الملک رخت هستی بدار فنا داد سلطان احمد و نیت دیگر جلال الدین تکوز عطا و فرستاد و خواجه عطا ملک هر چند بلوغ
مقرر ساخته بود که بقیه عهد و کوشه منزوی بوده بدرون امور سلطنت نکرد و بعد از ایام کمی نشستن بجانب و بنا چون خواطب ایه شاهانه
و عوارف خسروانه او را زاده و عزقابلیکی ثبات اعدا و یکی هلاک نفس بیما نخات ماده خلاص ساخت و ختم ماند و بر شی حاسدان
باهر چلزا اموال او که فرستبرد و آنچه در مدت حکومت حاصل کرده باد غنیمت فرمود و از نیاید و ان ناخت هر اینه در نهب مروت و صفت شیخ
فتوت ده فرموده و منع آن جایز نبود نیاران از اعتصاف آن ارخطیر و خطب کبیر احترازو اجتناب نمود و چون بار السلام رسیده
روزی چند تهدید بساط عیدات پرداخت آنگاه هادم اللذات از کمین گاه بیرون آمده آنچه لیله حاصل حاصل را انتخت سخت بر تخته هلاک
انداخت و این واقعه در شب شنبه چهارم ذی حجه سنه احدی و ثمانین و ستمائه روی نمود و صاحب بوان بعد از استماع خبر چون بدر بخاطر دم
بلی از تعزیت قیام نمود بیت علامه دولت و دین آن دو زنی که مرد بود بدار بغداد * چو بخت گشت بزیده حالت خفا تا ابد خفی باد
مدان الیم بحسن سعی و اهتمام خواجه شمس الدین محمد وزیر مروت
پادشاه اسلام سلطان احمد ملت نبوی و فرا گرفت آتش حقد و حسد و کانون تغیر بعضی از شاهزادگان و امرا و ایلیان اشتعال یافت و انتخ
خاتون با آقاخان خاطر بمخالفت سلطان احمد قرار داد و طاهر بنوازا نظر و نظم ترتیب کرده اند و شکر گزاری اس کمترین قوم و مغول بود
در تابعین کرد و سلطان احمد نصایح و تغیر حیثیت ارغون و وقوف یافته علی الباقی را که در میان مردم جان الباقی شهرت بود شاهزاده
فرستاد و جهة اتحاد احضار او و بنا باد و الباقی چون بمجلس چون رسید شاهزاده بمقتضی ملاطفت و احسان او را بخانه سوانحت
سلطان تشرف کرده اند و آنچه متفق لحت و الباقی بنای عهد و میثاق و اظهار ایمان استحکام داد و بایه سریر پادشاه اسلام بازگشته مدت

تخلف

تخلف ارغون خان بعذر مقم عرض کرده و صاحب بوان بر مواضعه شاهزاده و الباقی مطلع شده کیفیت واقعه را بسمع اشرف اعلی رسانید
و سلطان بهست استماع الباقی کاشته او باز در لوح دفتر کجلت خود سر از کرده ابند اشرم مخالفت را نقضای سنید کرده متفق گردید و
چون ارغون خان از خبر استماع نموده قاصد جان صاحب بوان بلوغ شد کشته الجی بدرگاه سلطان و شاه و قصه تربیت الملک و استعمال ایرنه اقاخان
و جهت کوکب دولت صاحب بوان بلوغ داد و نوبه که درین اوان که خواجه شمس الدین محمد قرار کرده بود که از نقد و جنس و متاع و جنس
در قبضه اقتدار و تملک است هر ملکی مجان داده و هر وقت فرمان شود و هر کجا مصلحت باشد بهر کجا اشارت نماید کرده و بعد الحمد و الصلوة
اکنون التماس بخصوص آستان سلطنت آشیان آنست که صاحب ایچ خانیان رسالی فرمایند تا الان محن برسیده و صلاح و رای و تدبیر چنگیزان از
حقیقت حال بوجهی استفسار فرمایند و سلطان الاستماع این مخاطبه دانست که ارغون ایلچی صاحب بوان نیست بلکه قصد جان او دارد و
جواب فرمود که مهمات سلطنت و حسن تدبیر و نیز معالی تجنیر و حفظ کلمات می آورد و اکرام و اعزاز درگاه عالیه اینجا عیب نماید مصالح ملک و مال
رعیت اهل قصد اختلال می آید و رسول و نامه مطلقا التفات نتوه و الجی باستانه ارغون خان مراجعت نموده امر حکایت موجب شکایت گشت
و صورت عداوت ارغون از زبده و بیرق دیگر گشت و شاهزاده نشانها بطراف ممالک و بشاه کرد اسباب شمس الدین محمد استعرف نوا الخطیب
گذارند و کاشتکان شاهزاده و بهر جانب روانه شدند و بنا بر اکرام ارغون در حد و عراق اقامت است عراقیان هر لسان کشته هر بلد از کوه
صاحب بوان آنچه در قصه اختیار او بود متصرف کاشته شاهزاده باز کاشت و ارغون بجانب اردلان صلاح خواهید و عالی و متصل اهوال
آن دیار انجا جاسوسی انتظام جرم چشانید و در اوایل سنه ثانی و ثمانین و ستمائه ایلک کجلخه را قی عازم بلاد شرقی گشت و سرعت سند بلوغ
فتنه و فساد درین لاد گذشت و هر وقت درین اندیشه کرد سلطنت پایدار از قضا قدار عزم نامه بجنه بر بیرون آرد و شب و روز در
فکر مجاسه نزیقار که سلطان احمد الزمان چه سان بر داره و درین اثنا ایلچیان بایه سریر اعلی و شاهزاده التماس نوشانات عراق و فارس کرد
بدیوان خاص اختصاص داشت نوه و پیغام نوکر چون سریر دولت بدنا مدار احلوس سلطانی ابی شاید هر اینه بنا بر خلوص
بصالح سلوکی و ظل رایت تبلیغ از مجمع التصرف نموده آید کرا بن مستن شرف اجابت بلدان اتفاق و صفحات احوال آفاق بابی بلد الا
بدا لوم سلطان احمد چون این پیغام درشت بشنید و تاج ترک قلچوش و در انهاد و بدلیل
و نیز که بیوت اصلی و ملک مالوف ارغون خطه خراسان و ما اندوی شفقت آن ولایت را با وسلم و اشتند امرا که توقع دارد که موضع دیگر
اضافه کنیم باید که بقریتهای حاضر شود تا التماس او در جرا اجابت یابد و اکر هنوز باقه در طریق خلوص سلوک نماید و بنا بر دیگر مرتبی از و بنا
ذخایر بعض و نجی از سپاه جرار با خراسان آیند و ارغون را دست و کردن مستند درگاه آورند و ایلچی از کشته امرا قرار ناسوکه در الحاد ارغون
بیزند مواخذ شدند و ایلچی صاحب ارجانبی مسدود گشت و اخلاق لان احوال از حد تدارک درگذشت صاحب بوان کار سازی
جنود نصرت نشان شفقت بسیار و بسیاری از اسباب و ادوات جنگ و حرب و آلات طعن و ضرب ترتیب نموده و بعد از استعداد تمام کرد الباقی
با مبلغ ده هزار از سپاه زبان بصد زره و بعد ملک کرد توجه فرمود و از جانب ارغون خان تصور آمد ریلجا ار دو حرکت آمده در غره صفر سنه ثمان و
ثمانین و ستمائه در صحرای آخوا جریان او و الباقی چرب روی نموده و شاهزاده شکست یافته کرد و سلطان احمد از بعضی خواص
روی بخراسان آورد و ارغون جهة دفع حوادث زمان شکسته رکاب و کسته عنان خلعت کلاه شاف و مکاتبه الباقی با شاهزاده هر ایلچی
بیای آستان رسیده شاهزاده بعد از تسلیم او هر چیز نوکیا هی تیاف بیجیه مکاتبات الباقی از قلعه بایان آمده الباقی اسیر چند بشکر کرد
و در ملازمت شاهزاده بقلعه رفته شرایط تعیین بجا آورد و ارغون بکلات و اهلی الباقی و بعثت شده همراه او بود و سلطان احمد از سید و بعد از
قلع سازی و طوی احل و جریان بستان سلطنت آشیان رسید و سلطان احمد صدق و مرا شاهزاده سر افراز شاه و آفتاب باز داشت آنگاه باز
داده اعداد ارغون بی مهرانی کشید و روی بدروی او نها و در بتقویت حکومت مملکت خراسان امید وار ساخت و جهة سکنی باز شاهزاده خرگاهی چنین
فرمود و از وی ابا جهاد اکر عجم انتظام آن خرگاه ارفرمود و روز دیگر که شهریار خبات و سیاه ایجانب شرق بطرف بلاد مغرب

رایت عزیمت بمراجعت سلطان احمد مصحوب حرم خود نوروز خاتون که دارد و کماشته بود و مایل بود الیاق ایلچی را بطلب کرج دادن اراده و شاهزاده با نوین
مدبر ایلچی سنعر و چون ایلکه شش بند قضا • دریس پرده تشهاد اره • و چون سلطان از نفاست سخت و طیش بخیال عشرت و عیش بدان گشت
بوقای معتوق بکر از نوخیزان اهوی بخالفت و مخالفت پیکر گشت و بوقا بقوت راه رخواه که برتبت قرب داشت و چندین خیر شاهزاده کان و از انکه
کو احداث ربع مکعب شاه اویران ساخته از خیام برانداخت و ولایت عزت سلطانا تازاحید صاحب و بران تاج ایوان کیوان برافراشت سطح سالوس
آمست که هولاجو بر اغوای واحد از اسرار سلطانی نیز اورده و انجم وقتی تشیت یابد که ارغون را در خصی چون و ارضد و غیر دن آرند و همه را
این راه غلط صواب نموده مقرر شد که چون زمانه لباس سوکواری پوشد و بانده و اهل عصیان تاریک کرده این اندیشه انگیزه قوت بعمل آید و
رمقرار و رفتی که چون اعیان روزگار از ره جاه حرم ثوابت و سیار بحرم گشت بوقا تر و بلت بخواب گاه ارغون رفته و اسر جنبر اجوی جنبا
شرم و قاب آزرم بر داشت و ارغون الامست تا سراحت اضطراب بنهایت رجت چه تصور نموده که موسم وده اع حیات و نزدیک آمیست و بوقا
دست او را گرفته قصد مواصله بنیج سطوح حرم کرد و همان لحظه بر اطراف ان ایشان ربع آمده راه با باران برقی و بما سوار شدند و بجانب اردوی
الیاق تاختند او را در خاخشا فتند و میر علی تقاجی و بهادر تیان بوقا اسیر الیق مترا ازین جدا کرد و لفاف نه شت محشر و فتح بدو ایلکه کشت
دست او و حروش بلاد ز رضا زلعا تا فاد و اکمر شمر تیان و خواص سلطان احمد کشته کشتر کی از انجا حرم بر رکب فرار سوار شد و از عقب سلطان
شتافته در جهار فرسخی اسفرایین بدو رسید و ارغون در خروج ارغون و حاد نیز شیخون و اغلاب روزگار و قلی اعوان و انصار شمه مرض رسانید و سلطان
ازین جزم جزم مضطرب شده روی بجانب اردو و ماده خود تو اخاتون که در سراب بود نهاد و امرا و سرداران و لشکریان و مقربان که در ملازمت بودند
در هر منزل سیر جوار رکاب سلطنت انتساب خالی منازل بر ریخته جدایی اختیار میکردند سنعر بهر کاهی بکاهی و میاند • زنخت آی سلطان بخراند
و صاحب دیوان چون بجاجرم رسید لاجرم چند بیست آورده عازم اصفهان کرد و بعد از انکه ارغون بشب آید و کار دشمن ساخت و دمار
آتش ماند بخت خویش بیدار بود و در آن زمان که صبح صادق آغاز میدید کرده مواکب کواکب انجذب جشید خورشید رسانید ماه کان
و امرا و نوخیزان علم رخشان ارغون رسیده زبان تهنیت بقا آزنکانی و وصول رتبه جهانبانی کرده ان ساخته و بوقا اجازه سواری فرستاد تا لشکر
قزاقاس را بر سلطان احمد فهرا ساس و نفرس کرده اند و سریع تیز رو فوجان و لکرو کرانبار هست رهروی صید و کران از پادشاه صاحبان
پراند و ارغون نیز تعاقب بدنبال تعاقب نهضت فرمود و چون سلطان بار دوی اندوه رسید و او را از انجا نیز آگاه کرده اند و کی خاتون کفت
اسب آمست که در هین منزل قفا کی و جوی و در ملازمت شد با خود شفق کرد اق تا بر جیم که از پرده عجب چه صورت روی بیما بدو و دوستی
حقت حال بر مردم تو اخاتون و رلباس اشتر مجب بود و هر سبب غلط ظن مخنی و زبان موی اند و صاحبی قزاقای و سکوی نزان علی الا
بخدمت سلطان شتافته از سبب وصول آن پادشاه و جبل و سیاه استقلال نموده ند سلطان احمد کفت ارغون را که فرخ خاطران هوشار سیر
و بالجهه مرالجام الزد قرو ساخی لیم لشکر عزیمت انجانب کرده بر تعقیب ایشان کرد و بر و رحرکه بود و آوار و کشید که صورت واقعه بر نوع
بلکه جوکیشر از سنا خاکان و امرا را بخی نا پادشاهی بر داشته اند و هم عالیه بر اخذ و قتل سلطان احمد کماشته اکر انطام احوال الی و ناوس
جز اهدا و راحلت نموده بجا الفرار مدهید و امرا جبا را سماع اینقال از انجکاه پادشاه بیرون آمده راه اندیشه سلطان سد و ساخته
و مقاری آخال سیاه قزاقاس و راه و بجیز صای غارت و تاراج و عالم را ساخته و در همان و سر و زارغون با انجا رسیده قزاقاس او
سکو سلطان احمد را دست جبنه با ستقبال ارغون برد ند و ارغون خازا چون چشم و دی آغاز ما رعادت معولان بوی که کلمه
دشمن را مطلوب بر چند دست و پا افشان لقطه مربوط زبان راند ارغون زد و امرا اکم سید از سر شامت مرتوکت و هما نجا کاسه داشته و آن
بقا اشت بیت چنین علیه علی ما لهای داز • نه کوش هر شنید و نه چشم دولت دید • و چون ارغون بتعریه معلوم نموده بود که بوقا
دشمن فاید غیر خاست تعرب میکرده بی توقف و آجیزه سلطان احمد را با اولاد و تعقو رای سیر و تا بیشت او را بعصا و بر چنین مانند و الکل
اعلام بکشند نظم سپهر عدل یکی دار مشتری که جاه • که بود سر و رعایا بخاطر ایران • نه دستیرد قضا شاه و شکست و ملک •

نزد سال نکستن ظهور ایلیخان • و انا احمد خان صبر ملاذ تیلا تجی ارسلا تجی بوقا تجی و هیچ بیت سلطنت نرسید ند

هر چند وقت استخلاص ارغون خان و انقاذ امرا خلاص سلطان احمد مقرر بخان بود که شاهزاده هولاجو
هلاکو خان را پادشاهی بر داشته اند و در ان وا که ارغون خان سلطان احمد اجا الخلد و شاده و اراده و رفت خراسان امرا و شاهزاده کانی که در آن بلها
بودند و مقام در ملبند داری و اطاعت با اجتماع نموده و اولیاء دولت نعمت جاذوی لاکر سلطنت و تاجین و ستمار بخت خلوی نشاند و امرا
عیش مرد بر دو جمهور نزد بلت و در کشود و در مدت یکماه خرو زیلت و تزلت بشرب شراب خلوی و استماع الحان و اغانی قدم تو
کفی بعد ند ندکاه طنبور • کهی مستان بند ندکاه محور • و چون ارغون خان از فوازم جشن و سور باز پرداخت مطایا آمال اشراف و اعیان از
خویش کرانبار ساخت و نهام دون و فتق و قبض و بسط و حل و عقد امور ملت و مال را به قبضه اختیار بوقا که بجهد و رایض نزد کافی و بیت اساس کاری
او بود نهاد و برادرش را وقتی که حکم سلطان احمد چند روزی مخالفت او قیام نموده بود حکومت بغداد و بسا و و بیج و دهار اجهر که حصار الدین محمد
استقلال داشت جانب انعام و احسان دام کرد اند و بقد شاهزاده کانرا لطف و عنف و در بقد اطاعت کشید تهاد ست خواجه حشی الدین محمد صاحب دیوان
و صدور سعد الملوک بهوه مرتبت ثریت در ایام دولت ارغون خان و توقیع بیوست و بانواسطه تنزل بجای عظمت بوقا راه نیا حیاتی بکم بکست
مدت سلطنت ارغون خان هفت سال بود و قولی از نظم بر سعد الدوله خواجه جلال الدین تخلص تمامی بامر وزارت مش قیام مینموده

چون صاحب سعید رحمه الله

از سلطان احمد جدا شد و باصفهان رسید صبا از نفاذ زنا خبر استیلاء ارغون خان و کشته شدن سلطان احمد استماع نمود لاجرم رخاطر شکفت
از اصفهان مشیر اراده نزد و از شیراز متوجه هرمز شد و راه دریا خود را بدار هند رساند و اکر چند روز حیات باقی باشد و الحمد که تراعت کند
باز از شدت قهر خود الحد مشیره و رخیر بیر کذر اید که اکر نفس خود را از تعرقاب قاسا صاحبان توان انداخت قرنان و سلطان و نوبت کاسکی
در آمن عقاب و عقاب و بوته عذاب توان کذاخت مدت سه سال دکا از عظمت و استقلال کذلیده صبح ضاط و الهام شباب شام نظام بسلطنت
اکر سپهر بهه بوجه عادات خویش آغاز بوفا فی و میل جنا کاری نماید بیات که از ممات تمیز و ریخ نلوی میر چند بنده و چه کنایه است آنست که
دست اسید در اس توکل استوار نشد بکرم پادشاه پادشاهان اعتماد نماید الحمد به کلمه انبیاء بوده الذهب انواع اند و ملال او تزول
و ارخال ایام بر کرم منعم عنایت از مهاب الطاف پادشاه نمانده زمین کرده و ارغون خان از سر جریده ناکره بنده مدکره • زمثل بوی بنغرش بکلم مستوع
و لا آباد چندین کمر از تخت شکنجه و تعذیب خلاصه داده شاید یکی از تخلیه باشم و کلمه شریفه وافوض امری الی الله بر زبان کذرانیده
تصور بیاره و ارغون خان روان کشت و در اثناء راه امیر خاری و اتابک یوسف شاه و ملک امام الدین قزوینی کمار ارغون خان ایشان را بخدمت استماع
صاحب دیوان رسال نموده بود جانب رسید ند و کشند پادشاه جهانیان میکوید چون خان و جاوید برادر عثمان خلفزاد و تاج خلوی و سر
من نهاد و افر جهانبانی و فرق من بیاراست کاجیع ارباب جرایم را بخشیدم و در تعرف و اخاص و جراید عطایا اهکان کشیدم اکر صاحب دیوان
بخدمت آید بخان سلطان اختصاص یابد و شانی و شکیم ایشان اکین خان ظاهر کرده اند و خاطر شریف صاحبی از استماع این کلمات اطمینان یافته
بسرعت برقی و باد قطع مسافت می نمود تا هر روز دو هر چند شد باد و رسیده بود تا فی بوقا نزد او بود و روز دیکر بوقا او با پایه سریر علی و
ارغون خان صاحب سعید را نواخت و تفویض منصب وزارت نمود و ساخت و صاحب زمین خدمت بوسیده دعا و ثنا و نمود تا باد ارسانید
و منزل خود باز کشت و چون چند روزی مین قضیه کذشت وزرا اهل حسد بوقوع پیوست که خواجه شمس الدین محمد بدستور معهود مباشر مهمات
مهام وزارت خواهد بود صفر الدین مستوفی و حسام الدین حاجب با بوقا کفتند که با وجود وزارت صاحب و باصح حکومت توسعه تصرفات
نخواهد کرفت و اکر خواجه روزی چند بعزل و اضح مسلوک دارد هر کاه تمکن کرد تراعیه مثل سایر امرا اختیار خواهد ساخت شعر
دشمن چو بدست آمد و نیست ه ازی • زنهار که از دست خودش کذاری • و بکاری و دست بوقا • مورد کند ملامت و سخنواری
بنا علی هنا بوقا در خلوتی نهان ملاحت و ارغون خان ده و اکر کرده کفت کسی که در پایه پیک نهاد پادشاه بماند بیشه و بر کفران نعمت اقدام نمود

اورا زهره و مازو خدمت پسندیده چگونه توقع توان داشت ثبات و دولت صاحب تاج و سریر و فا و نذیر بر سکر قدر و قرین بکدر کرست
اورا زهره مجنی باید گذاشت **شعر** چو قدرت ایقی رحمتم عذار * مکن تقصیر و مغز شر را بر و آر * تأمل از خون خان هم که در صاحب بولان را
بوقت بیقراری و اورا و بر میان بست بر حقوق آنکاه جانب صاحبی ابو جب قربان دستها بسته سر بیوان حاضر کردانیدند و چهار پایان
و زاد و طعام ایوج آسمان رسانیدند که در ازای خلاص بی اجراشته اند و خلط و پنوایان و سکیا زجون و ارهزنان بچه جهت شکستن از خواجه
شمس الدین محمد و جواب اصحاب حقد و حسد بکت مقصرات و شفاعات سنه و کذا را باب عرض عرض کرده اند یکی با صلاح اعراف می آید اما از نعمت
الله شد عذر و خیات نسبت با وی نعمت صاحب جهر نماید **نظم** مرد زبان کفته اینده ام بر خاطر * نه در بعضی من بد و هر کز آن بوده * و قطعه
لسان و صاحب بار بجی فایده نداد * **مصرع** با حکم قضا دم مسیحا چه کند * حکم شد که با وی فضایل بالعلی بخواب کند و حرج نبود و احسان را
سراب کرد اند خواجه شمس الدین محمد چون دانست که خیانت مکونت عسلی بجا آورده و دکا سازی بکار بحقیقی کذارد و محققی آکاه داده است
بر سم تقال کشاه این آیه بر امکه **ان الذین قالوا ربنا الله ثم استقاموا تتنزل علیهم الملئکة الا تخافوا الآیة**
لاجرم خاطر از علایق فارغ ساخته و بمقام تسلیم کفت * هر چه از تو آید خوش بود خواهی شفا خواهی الم * و مذکر دیکر در شعبه چهارم شعبان سنه
مذکوره در موضع اهراز سر بخط جلاد فهم شربت شهادت چشید و ساقی بعد بر اولاد آنو نیز صافی تیغ بجی و درج الله و سعود و اثالیث بایه
همان شربت چشانید **نظم** بیکشید و هر هر این جرح کو تربیت * کو صد هزار شاه و کدا را بهم کرست * چون تعاقب قاست جهاد و بیان
سهل است جزیره و نشاکر مر بادیت * و بعد از شهادت جناب صاحبی ارکان دولت ارغون خان تمامت ایلات و اسباب او را که در ممالک عراق و
آذربایجان بود تحت تصرف داورند و اسارت خیرات و اسیران او را مسند بی مسند هم کردند تفصیلست که هر بود تحصیل ملال ارغون خان و حرام
بکوتمار بر سید و اکثر آنوجه در امور خیر مصروف میکردید یکی از فضلا در تیر آصاحب انما ابن باجو نظوم کرده اند **بیت** اندر فتی شیخ ابو حکیم
مدد و یکدل و زهر کیسو بدید * شب جانب سیه کرده زان مانو بیج * بر زه نفی سره و کر میان مدید * و دیکر تاریخ وفات آنخواجه
صفات این قطعه در سال نظم کشید **قطعه** نظام عرصه آفاق و صاحب بود * محمد ابن جوینی دیکانه دهر * سال شصد و هفتاد و شش
بوقت عصر و شنبه بود و هجده ماه * زه سنکلی زمان و فنا خیاعی * ذجا و تیغ لالت چشید شربت قهر * و کی اندوستان بجد الملک بدی در اواخر
کفت **شعر** چو مجد الملک از قدر برازه * شهادت یافت در بحر اوی بوشهر * عقد صاحب بیار بخشد * که دستور ممالک بود و دهر
پیل از و سال و دو ماه و دو هفته * چشید از هر زه دوران شربت قهر * تو در دنیا ستو جد اسامل * که در دنیا زاد و نوش از هر * و بعد از انتقال
خواجه شمس الدین محمد بخت مخلد بوقا در حکومت تمامت ملکت الجاق استقلال تام افزار خان و اجکسا ملک ملکت او در نمود که تا
بر نه کاه مزیک از تکلف تمایند و در جو خلعه نشود و خبر باید شاه کاهش اکسوی نرسد و کی الفتف او احکام رفع و اسموع خاند و فرامین او
در فصل مملکت بدون رفع اطاعت نماید و بوقا جکسا ملک نسبت نقص الامر ترکی مهیب خاقان بود و در فصل مهمات مملکت و دولت بر نهج عدالت
بدیعی بوده روایت کرده اند که در ایام حکومت او کی از اسباب اصطلی خاتون مسیبی از دکان بقال در داشت و کاخار مستحق عادت معلوم خود
در مقام شافعت الدین سایس مشق بوده و از ازی با او زاری نزد بوقا فرصت حال از کفت و قا فرموده تا خوبنه تا هر دو را بدو نهم زدند
و اجاشرا ان کفت اکر شال لان موم را بحضرت اهالی مؤاخذه نمایم و بکران در صدد ارکاب عظایم آیند و سلطان مهاجر دو از هم کسستند و ملکت
بسهولت میسر کرده و بعد از استقلال بوقا از نهج اعتدال دکذشت و ارغون خان از سلطنت جز نام نماند آتش سلک و حسد در باطن سایر
امرا و ارکان دولت و مالتهاب و استقلال مرتع آغاز نهاد و وقت اکر دکر دند اما و جود لطف و شفاعت ارغون و ایلیان بهدف مراد نرسید
لاجرم بعد از و مساز کار سیکذاشتند و سر و کر بیان عکر در بده خون می خوردند و شهر هیئت می بودند و حلال از بحر کوک طالع سعادت
باوج تقرب و نیابت صعود نموده و سپهر عنادرا خاجر عادت دوست و راستر آمده و اجو بوقا جکسا ملک اراده سعی و تدبیر و تدبیر خیال و
تفصیل این اجمال آنکه سعد الدوله که ولد علی الدین هبة الله بن المهذب الدوله هر دو بود و ثابت ملت موسوی بینی در بیان ارغون خان خود

داخل

و اهل اطبا الجاق ساخته در بغداد بعلاقات ساخت و ابزاد و تاریخ هولاکو و دیار آقاز اخلاط و اجناس خاطر کرده بهر لغات و اشارت و حقیقت حال
عالی بصفه خان اموال اطبا و تقریرات ایشان اطلاع حاصل نموده و آن اشاعه ایشان هم کیشان او که پیوسته ملازمت آستان ارغون بوده
و دست باندر عرض رسانید که سعد الدوله در خطه بغداد دست و در امن فراغت استوار کرده اند خدمت درکاه عالی پناه را پشت باز و دیر
او نیز با خذ علوم و اعلام با کمال سهل اعتنام میدارد بایدکه مانند ماجع و شام در خدمت بوده و سر و بحضور از اداره و بی عون
عنیت نمایند این سعایت سعی و تحصیل آمال سعد الدوله که کشته بوجب فرمان ارغون خان ملازمت درکاه عالی پناه اختیار کرده هر زمان در مرتبه خواست
نامه کری صلح کار دست و حسب اشارهم و دران اوقات پادشاه مرتبه شرع سعد الدوله را بحضرت شرایط اهتمام بجا آورد و ارغون را مسلمی
نافع افتاده و از دیاد مرض بر مدد و اختلاط نهاد و در ایام شماخت روز دیکر ارغون بحکاق که دافع ملالت و اندوه از سعد الدوله استطاق نموده و بر
او بی خاطر الجاز جمع آمده را اموال فراوان معلوم داشت صورت اتلاف و اسراف نواب و کارکنان هولاکو خصوصا دار بغداد تقریر و لیدر بر وجه
ارغون کاشت و کفت تمامت اموال ملک را بوقا و خوبشان او قبضه تصرف در آورده و جهة خزانه پادشاه چیزی معتد به نمیکذارند و آن وقتی که
برادر او است در خطه بغداد اموال ظلم و تعدی در وی رعیت کشاده و در ولایت صورت رفاهیت مانند دوی اهل هر دو کرکاسب افتاده **شعر**
کشاده بر خلایق دست بیداد * ز دست ظلم او فریاد فریاد * چو بر ز از بلا بیدار ش اهلک * زیارتی قاست مظلوم چو بیک * بنا بر مقدمه
حکم شد که سعد الدوله بر مصاحبت اردو قیا دیان شکوی پیش طرف بغداد توجه نماید و به تحصیل اموال بحقیق اهالی استخراج و بیرون
و منع دیوانی اهتمام تمام نماید و سعد الدوله اتفاق مشار الیها در او خرمت و تمامی و ستاره جلال الاسلام بقدر رسانیده اند اموال اسیاء الجاق
سالک نشده و بر جهات مالی و فراخ آورده و بجانب اردو بازکشت چون آن نعوذ با معدود و اجانب مقیاس انتظام ارغون خان رسانیده و بدا
او اصناف الطاف جند و ایالت مضیف الشرایع و خرج بغداد تعلق بوی کرفت و سعد الدوله را دیکر بمقدار فرمان از هر جهة که توانست حرمت
باصناف کرمت اعلام رسانید و در مقدور الملک که حالا بدو سلطانیه در انوع است تحصیل مساط الخان مر افزا نشده آن اموال را کفته اند و
ارغون خان او را مستور نظر تربیت و ملحوظ عنایت کرده بر خاطر نکذشت که هر سال آنقدر اموال را آروی از صلات بغدادی بوده و با واسطه
اعتماد ارغون بر صدق و دیانت و حسن کفایت سعد الدوله در جاه اعلی بیفزوده و اراده و قیا نیز از کمال اخلاص و کاردانی او بخان بعرض رسانیده خان
اهتمام صوری انتظام اعمال وی نافت و کفت سعد الدوله را زیاد ولایت و مدت تملک بدو نوبت اجلیغ مال بخزانه عامره واصل کرده اند و تحصیلات
و معاملات از دوی بسی مزیغ و تحسین اخیره آنملک را امور کرده و کر حفظ اموال جمیع ممالک محروسه و تعهد اولیات کار خزانه و مال بجانی
رسانده در نظام و انتظام مهام رعیت و رفاهیت اهالی هر شهر و ولایت عقل خزه و دان کشت تعجب جنان که زنجیر ان ماند و الجان تعلیق
انتفی بوده حکم شد که طاهر ابن ایلی داده و قیا و جوبتی را بنصب امارت معین دانند و سعد الدوله را دیوان و حاکم ولایت و انتشار خزانه عامره و استحصال
اراضی بوقت عرض رسانند اما سعد الدوله هر چه او هر وقت که خواهد اکر موی داشته باشد بسوزد سوق و نجاشر عرض داشت کذاشته اند
از دوی قدرت و اختیار مقصد و ضبط و ربط امور جمهور کشته بدو بواسطه اعتبار بوقا در دوی رفتصان نهاد و جمعی که مشهد فرصت بودند در خلوت
نزد ارغون خان زبان بفتنش کشاده و طوغان زبان نوبتی بعرض رسانیده که سلطان احمد بوقا را شفقت و دولت و هم سلطنت معتبر و ظاهر
سالک طریق جاست کشته آن نهج کاری از جنس دو و الا کمه خان چندانی نکفت و قدرت داشت امروز که خزاین محصور و عساکر موفور دارد
و شاهزادکان بنظم احترام و دوی کرسته هر چه سکوید بمع رضا اصغا می نماید بایدکه مرد عاقل از دوی غافل نباشد و دست غلط از او بجهان
و جمع کوتاه سازد و خواجه احمد بخالی کرتایی طلب اجازه بر وجه انکه بوقا از دوی بقایا اموال فارس می طلبید و بحلبی آقا ز خلاص کرده بر
زبان می کذرانید که بوقا بادشاهیست و کمال استقلال دارد اکر همیشه چنین دست امرا تمامات بیضا بدید هد و اموال الکا الجاق از بیرونی اراده خود
صرف نماید و کما بیجای رسید که هر الجی ایرلیغ و ایزه بر تر بر دو اکر اقطاع بوقا اولاد نشده باشد خطوط عین عنایت بر علی الحق نکرده با
راستماع اشال این حکایات مزاج ارغون خان با بوقا متغیر کشته در مجلس شراب بوقا و یکی از امرا که در انجا خشونت سیر کشته و پادشاه امیر را

بازخواست نکرد و بجهة بوقا ارغون بر بخید و سفارت این قضیه بر حسام الدین قزوینی که از راه نیابت بوقا صدر ایران بوده در سر بوران ایلخان
مقرر ان صدد و پنجاه تومان ثابت ساختند و حکم شد که بوقا از ده هزار اعتبار و از اعمال اعزه ایلند بنا علی هذا خطر بوقا را بر خاطر آنجناب ارغون ذکر کرده
نزد شاهزاده جوشکاب بن جوجه ارغون هلاکو خان که در دیار آب فرات می بود معتمدی ارسال نموده پیغام داد که ارغون بنا بر حسن اعتقاد
و حسن اراده در سلطنت تو کمران من انخلاص داشتند بر تخت تربیت سلاطین از کرده اینده لاجرم تو نیز از امرا و اعیان بلجوز متفق ساخته بودی آیت هواء ارزی تو
بر افراخته ام باید که خاطر از بند استخلاص بملک موروث قرار دهی تا من کنار سلطنت بار از خاطر تو بر دارم اما زمان مصلحی که در ساختن شاهزاده جوشکاب بیرون این
حیث عجب شنیدی لکشت حیرت بدندان گزیده تخلف آسا کرده بیا گاه ایلچی آنجناب مارجن تو زیاده اعتماد و حسن اکرام بجهة او تو نیز بنخست آن بعضی
باید که اسامی آنجماعت را که با بوقا موافق و متصل کرده بایلچیکا پا در ایلچی بازگشتن اخبار جوشکاب را بوقا رسانید و آن خان آینده شاهزاده طلبیده بود
ارسال داشت و جوشکاب ایلچی را گفت که من در قلاع موضع شب باید و خواهم رسید باید که بوقا با موافقان بکلی باشد تا هم ایشان را فصل و هم ایلچی را
نموده جوشکاب خواست که صورت حال علی اسرع الحال رسد تا و خامت جنات بوقا مرد و کار او سرایت نکند لاجرم رخاج استیجا بجانب اردو دوان
شد اما در شب سوم بوقا رسید و مصالح در دیگر بلاقات ارغون خان فارسی کفیت حالات را شرح داده امر و نهی و اشارت ارغون بخست آن بعضی
بجمع قوی راه نداد و جوشکاب خطوط که مشتمل اسامی موافقان بوقا و مجلکا ایشان بود مرد معین داشت ارغون بر اطلاع و هار لحظه گفت که سلطان
و طوغای و توقان با لشکر فراوان بر سر بوقا رفتند و دست و کرد نش را بستند پا بر سر پا اعلی جا مقرر کرده اند و امر او جوجه فرمود و متوجه آنجانب گشتند
و بوقا از کیفیت واقعه خبر دار گشته فرار بقرا ختیار کرده و باره وی الجایو تجهت و امرای بلجوز بمحاربه و اداره گرفته بدیگاه رسانیدند و روای آنکه
ارغون خان بنفس خویش جهة اخذ و قتل بوقا متوجه اردوی او گشت و آن کافر نعمت راه دیوبرت بجانب کرفته بر عنو رسید و بر هر یک بدیه
بعد از نوبت کاه شاهزاده جوشکاب و ایلچی تشریف چون قطره آب بر دست کرفته بوقا را کرون زده و لشکر بان اراده وی او را بجانب و بقایت
و تاریخ بالیسا ساخته هر کس که اندک عقلی بر داشت پاسا رسانیدند یفعل الله ما یشاء و یحکم ما یرید

چون ارغون از عون صانع بجون خاطر از عدو خاطر از عدو بر کرد

عذر بوقا قابع ساخت کلا بعنی تربیت و رعایت سعد الدوله وزیر داخت و تمامی مصالح مهمات ممالک عالیا از احسن درایت و کاردانی ایشان تفویض
نموده کوکب اقبال آن سرفراز اهل اقبال اوج استقلال مسعود نموده و سرافرازی رایت الایلتش بر فرق فلک سخت و کمین کشای عزم
ناهوش بر مسلاز بیع السیر صلاح و بوزراه آمد شد بر بست **نظم** جهان وزارت او را طبع داده خان ' فلک معادت او را بخ گشته خان
و سعد الدوله اکثر حکومت ممالک ارغون را بقرا تمان بخود داده و از الجلد فخر الدین را که مادر شو بود و در جهل و یک سالگی فلک حلون و حکمت و دیل
سنوی جنبا و فرستاد و برادر یکی را حاکم دیار بکر و بعد ساخت و لیدر بلشت و بعد و معنی از ملاد آذربایجان رایت و ولایت بر افراخت و یکی
از خویشان او شمس الدوله نامه وی بولایت فارس آمده و اکثر شاهزاده غازان و کیخاتو خان در خطه خراسان و روم بمحو بودند تا ولایت بلنسر
مقرا تمان خود تفویض کرد حقیقت حال آنکه در دیار وزارت سعد الدوله تمامی مملکت در غایت معموری و آبادانی بود هیچکس از امرا و ارکان
بر رعایا و رهیچ باب ظلم و تعدی نمیتوانستند نمود **مغز** بکر و هیچ آب از باد و فریاد ' قاری کاکشتی ایرا باد ' و مدت دو سال که سعد الدوله
در کمال استقلال با آن اقبال و اجلال شمال است سلخ طوطی زمان زده و تراز عاملی محزون ساخته هر بار حالها و چند سالگی کاشت بلاد
پر تخمین باد شاه حشمت این زمان زمان بود جنات اخم الرش بر آنات و هر دو زر کمال دولت و نفاذ امر حکومت رفت و ترقی زیاده می یافت کاه
بجای سید کرد و نفاذ الجان نزد می لجت و از سر تقرب و عظمت باد در آنکه بمی اد باز کهتین می انداخت و در بعضی اعمال و امور بر آن مرتبه
باز خواست بلغ نمود و فرمود که هر چند پادشاه عواطف بیکرانه مبذول دارد و در چنین حضرتی این نوع دلیر و بی حکومت جایز نو اند بود **بیت**
شاه اکر لطف بی حد دارد ' بنده باید که حد خود داند ' سعد الدوله در جواب چنین قدر کفت که سبب ترک ادب و جمع المفاصل است و حکمت
عنی پادشاه عاقل کار بی جاهل است و چون کمال اقتدار و اختیار سعد الدوله بایشان در جایی نمیداد بره عداوت و کانون جان امرا و ارکان دولت

مشتعل

مشتعل کرد بدو طوغان که از وی بخشش شده است جمیع اعیان حضرت را بدفع او متفق ساخت و از بنیان مواصفه کرده اساس اندیشه
طرح اخاصت ابنای سلطنت و قسان سر بکجکه سینه مخفی میداشت تا آن زمان که فرصت یافته رخیند جلت او بخاک و خاشاک زمان بیاشت
و سعد الدوله در ایام اعتبار رفت بجب ظاهر و باب ترجیح شرعیت میداد و سوی سنوی و در ماه رمضان صد تمان و تمانین و ستمائه جهة
رعایت و صلوت تعلیم کتابی جاد الفتاح بغداد ارسال فرمود اما الغزالاد بکمال دولت و اقبال و غایت سطوت و استقلال عزوی کشت و غزوت
و جبر و سد ابهت و بلوه و اوا رحد و عدد رکد شت بید و تمان قوم بهود زاد هم الله تنکیلا ' بای رسالج استیلا و استعلا نهادند و زبان
استهزا و استهانت بیت بلسن حضرة رسالت بر کشادند و سعد الدوله را بغایت شدائد و مصائب چند کرت جرجس ارغون خان رسانید که مؤنث از حکم تا
عجب ابرت و استحقاق بخبر و آفاق بیسی و بغلبات الهی جانب پادشاهی تمهید قواعد ملت و ملت و شیید مبانی دین و دولت بکل بیعی سیر
کرده مرا خاطر جزی جمعیت و راحت و اصحاب و اعضا را دوست و از روی نصرت مقاد کفتاند و بسیاری از خلافان و بعلدان نقل آورده و تلاوه المفاد
قول ارکان اسلام بر کرده و خواص و عوام نهاد اند اکر ایشان عالم و سلطان مقتضی هست تا ایشان کار و نیا باید و لطف بود و بعضی غیر المصور نیست آیا
موافقت و اصحاب خالف باز نماید مطی جدید در روزکار نا پایدار مبدا تو ان ساخت و رسوم عادات چشید و قواعد و اطوار دیرینه از خود بیان
بر انداخت ارغون که سبب جلب ارشمن جان مسلمانان بود و عبارا استماع این محنات پریشان بهر بهانه قتل بیکناهان اقدام مینمود و کم کرد هیچ
مسلمانی را در و جوار کار نمیماند و آن طایفه را آزاد شده و مانع آیند و سعد الدوله را ارغون فرار داده که بجهة اعتبار ضایع نام کرده اند و اهل اسلام
و سایر فرق آنا بود از جهود و نصاری و مجوس و برین اندیشه با اعراب بهود بیشه مراسلات و مکاتبات روان است و در خفیه
اسباب توجه جانب بکا اعلام بر افراشت و برین آیت بخیال آنکه هم کیفی آن بلد نیز بی بوجیات مملکت خراسان و نیشابور و سایر و ولایت مقرا تمان
متولان آن دیار متصرف کرده بود و اکر ایشان از رضای عالم بقا و جنات در جنت زوال و آفات رسانند و اهل و جهات و سایر ممالک ایشان را
و اصل بوران الجان کرده اند و همچنین شی الدوله را بکشتن دهند و تراز عمل آمد کی ارشیار تعیین نموده و اخاجات را غیر شهرت در جهان و قدر خاطر
و جزه و زیره و جان و مان کذاهی نبود و چون حرکات ناشایست و انفعال نا بایست سعد الدوله بهوده از حد اعتدال رکد شت ناکاه از شت قضا
ناولی بلا کشاد یافته متوجه جان او کشت و ارغون را سبب مداومت بر جزه بن مجوی که بعضی از اجزا آن بنوی کو کرده بود مرضی بغایت صعوبت
روی نموده و خواجه امین الدین طبیب به رسالجه رسانی جمیع ادویه مرضی و دوی در الخطا نهاده در آن اثنا جوکی که مرتب بجون مذکور بود حیا
شراب باده و علت شکر کرده مرضی بر کشت و کار از سعد الجود و سعد الطیاء رکد شت **بیت** ایضا انکجی بصفر افزود ' و رعنی بلغم خشکی بنمود '
امرا و تمرا ان بصعوبت آفات حیران ماند و صدقات مستحقان و فقیران رسانیدند و بسیاری از بحر بسیان و زنا بیاز از بحث
قد و حصر خالی کرده مطلق الفقرا کرده بودند و سعد الدوله از بکران زاده بر آن مرض محنت می جرشید و از منها و خطا بشیان کشته آه جکر سوز
می کشید و از مشاهده صعوبت محنت اهل نهایت نومید و از و خاصت عالیت و لذیذ شیا نیاد و از سامان و زمان بیان و بلند بید **شعر**
سلام روز و لیلی امه کیو جید و نیم ' چم آنست هنر بر کد زمان باشیم ' جهة رغبت رعیت و اسکانت مردم هر ولایت و نهالی مرتبین الشفا
بهر ترسا رسالجه و دیگر مذهبان و نشان فرستان شمشیر اظهار صدق و داد و دفع ظلم و فساد بهر ملک و اندیشه بود و چون بمعنی **الحاجة**
اجلهم فلا یستأخرون ساعة ولا یستقدمون عالمت سر حکم کمال و قضا سر رحمت تقدیر و اجبر کرد و دعا و اهل بال **وما دعاء الکافرین**
الا فی ضلال شرف قبول و اجابت بیذیره و پایشا بمال و اوان و اطهار عدل و احسان بلوغ و سرتبه کشت و مرض ارغون خان اشتداد یافت که
از خیز تیز بنا بر و صفیر و کبیر رکد شت و بغیر از سعد الدوله و چون شی کی و اجزکاه بلد شاه زاده نیاده اند و آیات بطریق بهانی اجلیان در سلطنت
غازان بخزمان فرستاده اند که بر سبیل رعیت و رایت غیبت بجانب مستقر سریر سلطنت بر افراشته و عظمت باد در آنکه بمی اد باز کهتین می انداخت و در بعضی اعمال و امور بر آن مرتبه
رسانیده ایشان را از تعرض تیغ ابرا خلاص داده و نو خیال بر بین میکند اخلاج بخاطر اجاخ نموده اند و خشت جنون بالمکان ارغون
سعد الدوله را که جالد حوت روا ساخته و چون اخر خشت بعضی سعد الدوله بر تیز رجعت نموده که کرفتار شد دو سه روز و ده ساله الخاجا جاری

وعدا لاکه فاحده شرعین الدین مشاهده افاده کیشب در نهایت لذوه وتعب بهمه بار عبادت مشی کمی و مشاده که بعدالی لیس لی الانسان الا ما سعی
نامونده باد وستان ایشان دوست وبار شتمان دشمن بوده و الله علی ما نقول وکیل وکرد رعد هلاق اقدهم برین نظر طریقه اخلاص
سلوک خواهد بود الصلوی الحق الحال الحال روز دیگر سعد الدوله بحوض عالم سکون اخبر الانبیاء آتشار شربت قاره اند ومعلل وسلمان کلمه
صلوات طیبات بر روضه متبرکه عنبر ساکن خاک شریف فرستاده اند واولاً دین احدی از خزانه الطف احدی قبولی بفایو شیدند واحدی بلت محروم
از جام قهر انجام جمعی شربت قاتو شیدند نادر خون خان که دران اوان بخایه ضعیف واتوان بود چشم بذکره مال سبب چیست سعد الدوله ایشا قان
استفسار نمود بکی از اعزه سمع عرض رسانید والجان حقت حال انست در بیم ربع الاول سنه تسع وستمائه متوجه عالم آخرت کردید
خبر اسیر آن جمع بود کهی نشاط و کهی اکرند وارغون خان چار پسر داشت عطا تو سوتو غازان الجایتو وانجلغازان
والجایتو سلطنت رسید بکی انجلغا دوران ارغون خان
واو در طرفت عاطفی بود ست و در سطایع و ثانی وستمائه علم توجه جانب الموت را فاوت و بکی از انجلغا محدث
است و آخر سنه عشر و ثمانین وستمائه بجهان جاودان پیوست و بکی از انجلغا اسلام و اشراف فضلا کلام الاحترام قاضی
القضاة بالارغون خان معاصر بود و هموارع مدرس علوم معقول و منقول و محقق مسایل و فروع و اصول مشغول
بیدیود و بدیه قاضی بیضاوی امام الدین عمر بن رکن الدین محمد بن صدر الدین علی الشافعیست و آنجا بیده و لاجوه امام الدین تحصیل علوم دین
و نموده بود و سند امام الدین بدو واسطه بحجة الاسلام حامد الغزالی میرسد و خواجه قاضی اصر الدین بیضاوی اصول الموالفات مفید و مصنفات
پسندیده بسیارست و تفسیر قرآن و غایة القصوی و شرح مصابیح سهلیج و طوالع و بالع و مصابیح و مرحا و نظام المواریث از انجملست و انجمال
قاضی اصر الدین بیضاوی بمرهات عالم آخرت و بدولت شیخ جزری و سنه حسن و ثمانین وستمائه انتقال افاده و بقول ابی آخر صورت در سنه
اثنی و سبعین وستمائه مراد و بکی از انجلغا علامه کبیر قاضی القضاة
علوم مثل زهال خود بود و در اکثر مجلات تصنیفات افاده و آیات تحریر می نمود و نظم علوم الحدیث از شیخ الاسلام پسندیده ارقام بود و فتن
در سنه ثمان و سبعین وستمائه انتقال افاده و بکی از انجلغا فضل بصر و او را عشر پسر بود و صدر مجلد و دو نمونه
سنه ثمان و سبعین وستمائه انتقال افاده و بکی از انجلغا عالم عابد زاهد و انجلغا بسوی الاهل
و در خط و صلح خلاق مشغول بود و چون ارغون خان شنید قصیده نظم نمود که مطلعش اینست شعر
عهد من دار یا حبه الطلل هذا الهوی الذی وقد هلل و از انجلغا شعرا از زمان بکی است و این قطعه از ایشان
سنم در کوب رحمو لم زصفت بجز زادی و بکی باشد همیشه دیدار در نشیم ولیکن هر کرم دانکی باشد
کیخاتو عظ اکثر مردمان پیا آخر و صاحب مساهده افاده و بعضی از کاسان نامه ارغون و جم نوشته اند و سزا الفاظ کوی کان در الوس
امیر بیان عبارت فلی دو نموده که غالبا نام کیخاتو بیعها تو باشد چه بعضی بمعنی امیر و بجهانداز و کیخاتو در زمان سلطنت ارغون خان در ولایت
روم مکه بود و چون صورت فرت ارغون در دو نمود و جمهور امرا متفق الفظ و الحسن بکی کو کیا اجاز بر دو و مشاده از حدوث و انقضا
الخان و رسول نبت سلطانی از بابق جانی اعلام کرد ند و است عالی حضور و نمود ند و بعد از توجه لکری تمام در بی امرا بسیار شد و خواجه
و طرغان و تمال ایلا شاهی باید و اغول که حاکم بغداد بود سیاکشند و سکو بی بیفتی سحی حضرت تر تاو و مشاده نمام باید و لاحظ جانب
کیخاتو کرده و ملتفت انعام الجانب کرده و چون لکر بدوم رسید و کیخاتو نیز جهت حال اعلام کرد ایند و الحال میخواج استحکام ترجه آنها بجان
کرد ند و در راه جب سنه ستین وستمائه با ولایت نزول اجلال نمود و بعضی از امرا رسیل طوع و جبت و زمره از حضور رت و کراهت
پای دیار و ستاعتش نهاد ند و کیخاتو هلک ارغنا جاد و کیخاتو امرا جوب ساز ده و توسان کیخاتو بر بین غایت کرد و توسان لغا جاد را
بکر کیخاتو الحسید و طرغاز اولاد ارغو قیا سبود تا بقصاصو بدو جوش بقتل اوزند و متشرب اطراف ولایت فرستاده خلایق را بعدل و احسان

ورع ظلم و طغیان بشارت داد و معاودت آنجا لاز جانب روم اخبار پریشان شنوده راه و بیم نیابت خود را بکسو رفتن تفویض نمود و بجانب
روم نهضت فرموده و در بیت بارت تخ آیه بعضی از شاهزادگان و امرا اجلا خلاق کرده و دقیق جیا سباب فشت و هناد اوره نداما کیخاتو در
جمادی الآخر سنه احدی و ستین وستمائه از اسفر مظفر و منصور بازا اندو بجدید بر تقات بر اجام مهام سلطنت اخاخت و تخلاق مشغول
جمعی که الغیث مخالفت اشتند با نواع مراحم و عواطف نوازشت و منصب امیر الامرائی بالا تموتا بهادر داد و زمام امور وزارت را مکذکر کلاه
خواجه صدر الدین احمد خالدی زنجانی نهاد و او را سطب بصدر جهان کرد انید و او را صدر جهان قطب الدین اجد مقصد و مهم قاضی القضاتی موسوم
موقوفات مالک محروسه کردید و کیخاتو خان باقاتی مورخان عجی مزین اولاد هلاکو خان بود جانبخود را ملک زنانی نامی خزاین آبا خود را خزانه
و مشاهره کان و امرا و خواتین تقسیم نمود و چون تفریق بر جواهر و لهو و سلاطین سوانح آنها را ماند که هر دل بجنب سبب محفوظ و مشتد
افاده تمامی لجر مهال و نیات بخشید و لقشا شال لاین اشد تقسیم لاتی بجالی انجا هست که خود را بجان پیا اید و لاجه دنوا نجو صوع اشق و جه دو
دریا و صیم کان کاسری و آن پلو شاه صاحب کرم هم از اولی ایام دولت دریا باد ناصر خیر و اشاعت و صدقات اهتمام تمام بظاهر و باطن سادات
و علما و مشایخ و فضلا ترا احکام زنجانی از اوی داشت و تکلیف خوسان و زنانیا بجهو و نبود و مما امکن هست بر تکیه احوال اهل دیار اکاهست
و کیخاتو الطبع از بخش خون اقدامی شمر نبود لاجه بدر دولت سلطنت اصلا تمکن کسو اقدام نبود و در ایام دولتش بزرجام و بصر بلوی هیچ آورده
خوبزدی نکرد و در روزگار سلطنتش جز دست و جلد هیچ فردی بجانب کوشمال نجرد و الجان با وجود این صفات پسندیده مرکلت بیاشرت شفت
تمام داشت و هموارت حیض و عشرت می داشت و تعلق مست تصرف به بین و نبات خود و بزیک و آن نیک و تزلیه دارای بر ساخت و تقلیل بر
عشت مستورات امرا و اکابر دولت قیام نموده اسار بسیار بشتر بر طرح می انداخت تا اعلا هنا نو خیان و امرا بر طلبت باید و اخر تصفی کشتی
و سرخان بیغداد و نشاده او را آذربایجان طلبید ند و بکار از مقام هولاداری کیخاتو خان در موخان بمرمان باید و اعزل
در ماه صفر سنه اربع و ستین وستمائه در وی نمود مدت سلطنتش سه سال و دو جمعه ماه و صبح جادو ابطال آن در ایام و فاتم تمامی کیخاتو خان اقتاق
اقاه علیخان خامه عنبر بن شماه ابو لب عمر در آنکتابات باز خواهد کشاد
در جامع التواریخ مسطور است که خواجه صدر الدین احمد خالدی زنجانی از اکابر ولایت زنجان بود و او را جلالت جند کاه ملازمت خداوند قوانین
و اوامر و عنفوان جوانی و کرم و عادت و تقریح بر کار صاحب رای و حاکم کشیده از هر آنچه بدستش آمد در وجه انعام سادات و علما و مشایخ
و فضلا مصروف کرد انید و بیوسته هست و نشاط خیرات و مبرات میکاشت و کی از شعرا در انوقت این قطعه در مدح او بر لوح بیان نکاشت شعر
بسینه جمله دشمنان شده دراقاق کمر صدر با امور در هفت کشور کسی باشد که باشد مشی جود مش چو خاک راه یکسان کوهر و زر
با سوزید ار صدر جهان جاهر سپهر کوت احمد کر بر بود کلاه مروری از چرخ اخضر اقتضی چون کیخاتو خان بر سریر دولت نشست
امرا و نوخیان دیار اسلام و بزیر قرعه مشورت در بیان اخاخته الملوک جهان اکابر و اعیان را کر ملازم اوده وی اعلی بود نه قوی ساختند و وجه
دان مفصل نام صدر الدین احمد زنجانی مسطور نبود اما چون مشی هفت بر مشتی دوازده نام بای اوفتر بوده بود هنگام عرض مفصل و اسامی
الخانی و ساجد الدوله اسیر صورت پیوا خاخت که جهة سر انجام مهام سلطانی و تشت سه امالات و ولی صدر الدین احمد زنجانی را دوزی نامیده
و شهر اکان و خواتین و امرا شرط موافقت بجا آورده در ان حال هنکام استحسن نمود و کیخاتو صدر الدین احمد زنجانی را جلالی منصب صاحب دیوانی
و نوت لقب صدر جهانی مخصوص فرمود و انعام الفقا زین دوق و کمر و کمر و کمر

سنا احدی وتسعین وستمائه جهان زمارت بتبریز ایران داشتند که تبریز کاران تعدی نهاده و ناگوئی کشیده بر رنج خاطر الجان کاشته دهات
ویران احوال جهان بعضی از خوف بصار تبریز میرساند و بعضی بمصلحت لشکر و یراق داده و هاموی تحکی میماند پادشاه فلک هیبت آفاب عجلت
آن نشوده نانشوده ناکاشت و تیار کی کار آب انوبه ناحد و مصر بکف کفایت صدر جهان کاشت و بیام اخبار جلوت مهمانرا
بقبضه اقتدار او و صدر جهان زمین خدمت بوسید از مجلس بیرون آمد و بندهای کمر انبه بالی ایشان ۱۲ ساله و بعد از روز چند که اعدا را
تیغ هوی خلعت کشت بعفو و رحمت شعار خود ساخته از سر جرایم ایشان درگذشت و هون بواسطه امراف کجا تو خان در انعام اشراف و اعیان
کثرت احسان و ملاء صاحب دیوان از خزینه درم و دینار جزوی و خزاین نماند و بحسب اتفاق و ان سنواه و ادبیار کلد و بر سر مغولان افتاده
بسیاری از جهان را بیان اشاره الجرکاه عدم رسانید پادشاه بدستور رنج و بنده بر و اعتدال بر بی عنایت و صدر جهان انه انجام امور اجا
ضرر بر بطاق عاجز شده هر کس در ان راس تشفی بر رنج خاطر بکاشت و ران اثنا عز الدین مظفر بن مجد بن عبید که علما ندخ بر بود بعین صاحب
دیوان رسانید که سطح داشت که بر ستور مالک خای و ملکه قاآن جاه و تعرض زر در مالک الجان روان کرده در بیع و شری جان نماید تا
جنس سیم و زر تمام و اصل تراز اعاده شود و پادشاه را دستگاهی پیدا شده هیچ آفریده در زبان بعقد و بنا بر انکه در آن زمان صدر جهان را بطریق تا
و تبش شده بود و اصلاح آن وجه از دیوان میسر نبود و هر بخط جزیی بکرد و سنوه عز الدین مظفر را بسمع قبول داده با عاق و بر جهان
که الجوقاآن بود این خاید الله بعز و بنا پادشاه با استقلال رسانیدند و کجا تو خان بحکم دیوان بعد در مالک بحر و سر باز و فره سود او طاهر کند
و در قرضخ بر بیخ شاب زیرت کشند مگر جهة خاصه پادشاه و زنگران و زر دوز از دیگر جرم مستعفی نمایند و در هر شهری از لاد آمد الجهان
و عراق عرب و عجم و فارس و خوزستان و دیار بکر و خراسان جاو خانه بنیاد نهند و عمال جهة تفتیش آن کار تعین نمودند و مقرر شد که بخارا بعد از
سود کران و ولایات ماچی را در وقت سد عرض جاو زر دهند و در وجه علوفات جماعت زنگران و صراقان و زر ده و از ان هر ساله سنجی معین
جاو خانه بحوی از دنا بکر آن صنعت نبرد از اند و در هر بلده ملوکی و مونات ناجا و خانه صرف گشت و جاو کاغذ پاره مرسوم مستعفی و
و چند کلمه بخط خطائی بر انجا تو سنتر و مرد و هر فسان کلمه لا اله الا الله محمد رسول الله و الطاریخی ده و بر یخ که امان خاتا آن بعادت پادشاه
ملقب کرده اینده بودند ثبت ساخته و در میان کاغذ پاره کشیده بودند و از ترم در پناه و در اخلاف جاو و قرضه بودند و ایضا سفر چند
بر ان کاغذ مسطور بود مضمون آنکه تاریخ سنه ثلث و تسعین وستمائه پادشاه جهان این جاو را ساخته در ممالک ایران روان کرده اند و از تبدیل
کنده آن از بی نوشی و بیرونه یا ساخواهد رسید و از اشتهار این حکایت مردم در بحر تفکر و حیرت افتادند و حقی از شرایجهة میلان
پادشاه و صاحب دیوان در ان باب پایت کشتند از اخلاص بیت عاطر بود و شته شد بیت جاو کرد در جهان روان باشد • روز تبلیغ جاو دان باشد
القصه در ماه جمادی الاول سنه مذکوره در تبریز جاو روان گشت و از ایران در وسه روزی عجب صرفه و بیع و شری استفاده نمودند معاملان خلق از
تبریز ان از مشاهده این زیان تنگ شده روی سفر آورده بودند و نیز هر از ورم اگر چه بواسطه کاغذ بازی که بنده اما افشت و استعداد عذر و اشرف را
بجهان نی ساخته بیاران در بر دنجه حرام الناس زیان بدیده و فغان کشاده بر خدا لعنه بر خلق لعنت خوانده و در دو اوش قاصد جان آشرف
کشته و اقوا را کشتند و آمد شد کاروان و سود او معامله طبقات انسان منقطع شد و اما دو شیان با اتفاق صاحب دیوان بر عرض پادشاه
رسانیدند که جاو ستان خزانی جاها و حجب قدما بحاصل نفاست و اگر چند و زنگران بعجب مقرر بعد اخلاق لیه باید و
کجا تو خان را چون از عنی شنید با طلاق جاو حکم فرمود و مردی جلا کرده بود نه تبریز ان ندا آباد ان بلده بحالت قلعه مواوت بود
در ان ایام که امراء و شیان بواسطه شرب مسلم کجا تو خان و دست برسانند از و بر بین و نمات سلطان
رعنی و بجید ند خاطر ملاق او فرار ده انتظار لطیفه خیلی کشید ند شبی در اتفاق پادشاه باید و اعوان بر تاغای هیلاکو جان تا
بدستی کرده ایت قلی را بنوه تا سنتی چند روزی و صلح که از خواب بیدار شد حرکت شیانه و قولیت ایرشیان کشت مجلس پادشاه
بیاراست و ایده و اطیبه امرا خاصه بر سر نهاد و عدد هاخواست باید و اعوان چند بیار اخلاص را مغشوش کرده اینده بود مصلحت و نیز الجهان

غار

عنا زقار دید و آمد و زبیش مطلب کذ ایند و امرا و اعیان که مشتمل و وحشت بودند و بخش خاطر باید و راه افتنه بنهای بلاء متشرف شی
و بوضعیه که و ندکه سالی که بر باید و از بغداد بجانب اردوی کجا تو خان نهضت نمایند آ ایشان که معاونتش بر میان بندند و ابواب خلاف بر روی
الجهان بکشایند بعدا ان شاهزاده کلی که در اره و بود مهر تهای خوش بر اجمت نمودند و در میان زمستان شیو بران اتفاق خارج یافته از
بغداد عرضه و اشق مشتمل بر اسای بلاد بیشان و مواضعه ایشان نزد کجا تو خان فرستاد و الجهان ایلدو بقال و طلاد ای امرا اخذه که در
مقید ساخت و طاهر که خبر مایه از فرشود قاصدی همان برق و باد بغداد ما سای اشتند بر باید و پیام داکر و خلیج استعجال الطاف بیجا
باید نوعه انعطوف بحصول پیوندد و باید و رجنیش اندمان خبر جمع کجا تو خان رسیده از ان در بر تبریز خواهید و خاق را بجهه اسوار سلاحی
ساخته آتی بوقا و طاهار باد و تومان شکر بجهت بهان کرده اند و بنفر خوه در اوایل سنه اربع و تسعین وستمائه از ده و حاله اهر بر و حوب و فقه
متوجه کشت و میان خاق و قراولان بلد و بحاربه روی نموده فرجی از سپاه باید و قتل رسیدند اما اق بوقا و طاهار جیون دو روز مسافت
قلع کرده ندمحری بجمع صادق و رسید زن بود طاهار چشم بر قوقا الیل کرج کوفت و اقوقا از نقد و عدم التفات طاهار متفرق کشته چون
در تنزل نزد کرم و ستاده سبب انعقاد رنو طاهار جواب آمد که موجب تفرق و نهضت قلت علف و ضیق بر بدن و
آقوقا این معنی نو کرده عهد و زد که بار اقوقا را طاهار کذاشته سبقت کوفت و اند روز کذشته پشت رو کشت و بتوسط آقوقا و
دعد نقد افتاده بعنا بود اگر چه طاهار بخلاف ایلیا دین و روز پیش اما کرج سیاید طاهار بقاب بتبلیا چهره اندیشه کرفته در
جواب کفت که نامرد و حکم کجا تو خان منصب امیر الامرای تو تعلق داشت و حالا بدو فرمان باید و خان آن امرین مفوض شده چون این جواب کوش
هوش آقوقا رسید متوهم کشته سپاهیان نوع نوع مانده میل در وقت اعتماد روی بسر الطاهار آورده اند و آقوقا با معدودی چند عنان
بسوی اردوی کجا تو خان انعطاف داد و بعد از وصول بقصد کفت حالی حرکت کرده بکجا تو خواست که بطرف روم کرد زد اما بعنی از دو کرد
اندیش مصلحت ندیدند و الجهان بطرف اهر باز کشته و مان اثنا جمعی از اکرد و بتبریز بعید بودند بهات یافتند و بخبار و دشاو نهاد
کجا تو تبریز الجا رسید و کرفار شده مقتول کرده بدند و کجا تو راه و سر بود الا فرات و بندی و هیچ ایل سلطنت رسیده ند و از جمله مشایخ زمان
کجا تو تبکی است و او در زهد و عبادت در حال اخلاص است و در سنه تسعین وستمائه علی عزمت بجالو خوت و الفرا است
و از شعرا از زمان یکی است و او اشعار نیک اراده و این مطلع از انجلاست که بیت صحبتی که از خبت و کلکه کلاه
چشم و بخت جمع کند ذکر سر و لاله • و چون قوم کجا تو خان بضرب تیغ و سنان فیصل یافت طاهار و سایر امرا انصار و کبار بلده
بوسنه در ماه جمادی الاول سنه اربع و تسعین وستمائه در حد و هدان او را بر تخت سلطنت نشاندند و مجلس بزم و نشاط و مباط عیش و
انبساط آراسته زر و کوهر بیسر افشاندند و باید و بعد از چند روز که شرب می و عزای و استماع الحان و اغانی قیام نموده روی
بسر انجام مهام سلطنت آورد و منصب امیر الامرائی اعظم چاره داد و خواجه صدر الدین احمد را از وزارت معاون نشته زمام آنهم را در کف
کفایت خواجه جلال الدین دستجرد انی نهاد و ایضا حکومت روم و بار بکر بطاهار ارزانی نشته حکم در بود و صدر جهان متوجه ضبط
آن ملکه کرده و قومات عراق عجم بطولاد ای عنایت کرده و محله احکم شبانکاره ساخت و اوقاف مالک محروسه از مونات دیوانی
تو خان کرده اینده و ان باب نشانها طراف و ولایات فرستاد و از نواب کجا تو اقوقا و طایجو را بسا رسانیده حسن الجهان اشاره
وات قلی را که در مجلس اتفاق بر جان کجا تو او را در مستی مشوق چند زده بود بحضور طلبید و مخاطبه کرده اینده است قلی جواب داد که چون
در آن زمان کجا تو بر مسند سلطنت نشسته است که مرا بر قتل او در پیاده جرم ما مور ساختی شرایط اطاعت بجا می آورده بنا بضرب سیم چه رسد
امر و لیز بنده و خدمتکار باید شاهم اگر کناه من بعفو و نمایند بمالد مستور القیاد احکام او را بر دهد خود لازم و اجب باید و این جواب را
پسندیده است قلی را در سلک مقربان منظم کرده اینده و هم در اوایل ایام پادشاه بغازان خان بن ارغون خان با اتفاق امیر نوروز نوغای
رایت خلاف افراخته متوجه آذربایجان کردید و باید و مغلوب شده از شیئی که کجا تو چشانیده بود حلی بالب در کشید ملک حکومتش

هشتماه بود و قلمش در تبریز روی نمود

امیر تیمور وزیر را بشارت عزت آقا بود که سی سال در زمان چنگیز خان حکومت بعضی از ولایات ایران می‌نمود و جمال الملک امیر تیمور روز بروز امان
و اسلام و جلیه شایعت ملت حضرت خیر الانام مرتب و زینت داشت و همواره همت عالی بهضت و تقویت ارکان شریعت غرا و نشیت مهام
ملت بیضا می‌گماشت و در زمان شجاعت و مردانگی که در مساعدت الاشال و اقران می‌بود و در زمان ارغون خان در ولایت خراسان ملازمت
شاهزاده غازان اقدام میفرمود و در آن اوان که ارغون خان افواه قاران را بر لعب ترنج کرد امیر تیمور و زیارت الحمله که بابو قاد است مدتی بملازمت
شریف او رسید و میان او و غازان نیز خلاف و غیرون اندک مدتی مدید از طرفین وادی جنگ و جدال پیمودند و چند نوبت مقاتله و
مقاطره اخذ و ارتهام بمالی شوکت یکدیگر بجهت بعد بودند و در آن اوقات امیر تیمور و کاهی امداد شاهزاده قید و استظهار داشت
و احیانا علی ساعت او بگفتن که اما فند و بود می‌فرمود آخر الامر او بگفتن و تصدیق آن هر بیشه تهور کرده بمنتی امیر تیمور زبان را گفت
آن حادثه را نگاه ساخت و او در نیشابور را از او بگفتن و جدا شد و از ملازمان خود سالک باز و غازان فرستاده بحق صلح و میان اماخت خلاص
آنکه نکاکی در جانب طریق مصالحت بمالی و قصد جان و عرض یکدیگر نمایم اکنون و قضت که شاهزاده جوابد حرام این کنید و آب عفو و اغماض شود
و من بعد بقدم الطاف طرف عنایت بوید تا بلند بدرگاه عالیشاه آمده طریق عبودیت و اخلاص پیش گیرد غازان خان از شنیدن این سخنان
بغایت مستبشر و شادمان شد اطاعت تیمور و زان جمله مقدمات سر بسته نکال اقال خود شمرد و بر حسن امال الجلی بر تحمل عتاب خواطر
مراحم حضرت و نصارت داده است تا حضور تیمور در کرد و بعد از آن امیر تیمور در زیارت مشاهد متبرکه غازان مشاهد بین الحاجین مبالی عهد و پیمان
جلاد ایمان تاکیدات متاکدات اتحال حرز قل کفانو و جعلی می‌باید و متواتر شده غازان در مقام اتمام آمد و امیر تیمور در مشورت مود و تیمور
گفت امید چنانست که عنقریب شاهزاده عالم را بر سریر سلطنت و جهانبانی بنشانیم و باید و در اساس جهاب کفر زبان بزه داشته تمالی امر الدین
سحر و بیان کرده ایم شرطی که شاهزاده باطن خستر ما سر نمود و ایمان و عرفان منور سازد و سالک طریق سلطانی کشته لوای استامت مذهب
آن الزمانی بر افراز و غازان خان این ملتمس را بالحسن و صحیح اجابت فرموده در سنه اربع و ستین و ستمائه مقام تبریز که در حضور شیخ
صدر الدین ابراهیم حموی زبان کلمه توحید که یکبره اینده را نور زخلقی کشاده ظلمت شرک بجانب آفرینش نور اسلام رسید و غازان خان سلطان
محمود خان موسوم شد از تبریز و کوه مالک کرا سوب صوب ری رحلت آمد و چون در اتمام مزول اجلال از مرتبه ایلخی تو باید و ستاده بیام
که هر کدام دستور بنود که امر اجلال حکم با بیان سایح جهانبانی متعرض اروح چنگیز خانی کرده فلا جرم توقع آنکه حمیت شاه مقصد و تمول کجا نبود
بحضور و بیت و تلواب درگاه ما خود آن حضیر رسید و رمز کلمان نعت اند شیره باشند بقصاص سند و ایلخی نبود و فتی مقابل از کشته شاه
غازان علامت خلاف آشکارا ساخت و لیست فی آیه بجانب آذربایجان بر افراخت و باید و این حال کاه شده و فتی لو سیاه و سیل سفلاسی
و نشاط و در منزل قزوین از قزاولان بر باز خورده حکمی صعب نمودند و صفی از لشکر غازان خان کشته شده و فتی با و بوسند و گفت حالا تو
و غازان الجی بیکاه باید و اصلاح اشتر خان خاتمه بیام و نمود و گفت که محاربه قزاولان بی وقوف ما اتفاق افتاده و باید و نیز در باب
کلمات مشفقانه زبان آورد و مقرر شد که هر دو پادشاه بایکدیگر ملاقات نمایند و حتی که داشته باشند بی توسط غیری گفت و شنید
و باید پس در زمین باید و خان و شاهزاده غازان هر یک با معدودی از لشکر حرمتی از او بوعده کاه شتافتند و از راه اعزاز و احترام
یکدیگر را در افتند شاهزاده غازان التماس اعزاز عراق و فارس که تعلق بارغون می‌داشت نمود و باید و خان این ملتمس را بحسن قبول ملحق فرمود
و قرار بر آن شد که روز دیگر طوی کرده هر یک از آن دو پادشاه متوجه اردوی خود که نداما باید و خان و امرا و اعیان آنکه فرموده اردو حین آمدن
مهم غازان را بفصل و هند و روی بمنزل خویش آن دو و اینقدر حضیر جالوت و شاهزاده غازان و امیر تیمور و زیر تو اما خاتمه چون زمانه ماند دل
کدورت تاریک شد و رضی ضلال توفیق راه خراسان پیش گرفتند و روز دیگر باید و بر خان اطلاع یافته تا سعد اخوی و شاهزاده غازان
از راه ایلخی باید و ستاده مقام داد که من آقا بیکلی استم لکن از حرکات و سکنات امارات عصیان مشاهده نموده بی جهت است

مراجعت

مراجعت افراشته باید و آغاز ناصح کرده و بلغ داد که ملت اسلام جمال الدین که حاکم فارس بود محصولات اعوام اولات آنکه اشکار غازان الجی
نماید و بعد از آنکه کسان شاهزاده آن غازان اخاذ می‌رسانید جمال الدین منشور تحالف آن ظاهر ساخت و سلام بیان غازان نمیدید و حیران باز
گشت آنگاه امیر تیمور و زجهه اطلاع بر اسرار ضمایر امرا آنجانب و آذربایجان بر مهم رسالت باره روی باید و خان رفت و رخصت بالطاعت عهد و
جان در میان آورد که بمعاونت یکدیگر مساعد سلطنت باید و غازان زود نرسد و غازان از طبع و صفا که کرده باید و خان روزی چند امیر تیمور را
نگاه داشته آخر الامر جابه ساز تا آب و گفت خود که اگر تو آن مرا اجازت و مالید بخراسان رفته و غازان را مستبدلا بیان سیاره و باید و بدیه
اشتون با قبیه امیر تیمور زیر اصحاب شاهزاده رسیده غازان بعضی یکی استرش می‌باید و بشاه و پادشاه و امرا از شاهزاده ایشان
در حرب ساقاده اکنا شتن نمود و پیشیمان کشت و مقارن این وقایع صدر جهان خواجه صدر الدین احمد بخاری که از ولایت روم بر اکلان جهت
نموده و متوجه اردوی غازان خان شده بود در بلده شیراز بیک علی پوست وفات جهات یافته بهکاه بهضت معروض داشت که کرشمه
سکنده آیین آخیده بصیقل تدکیر روشن ساخته زینت کند که چون بر شرف ظفر باید در تقویت دین مبتوی و ترویج ملت مصطفوی اقصی الغایه کوشیده
او در ارادت و صدقات که سالهای ماضیه در ممالک محروسه مقرر داشته اند ارشوابت تقصیر صورت ندارد و اما ملاحظه را که کشته اند تو
ایشان لکاشته من متکفل میشوم که نمود و ربیع الاول از راه اکلان بکاه رسیده و در سایر غازان مقبل آن امور مطالع سعد متوجه آذربایجان
کردید و امیر تیمور را بصدر جهان در مقدمه شاه و امیر تیمور و زیارت کرده و در سرعت رفتار رسیده بسیار بود و بمشی بوصنی رسیده که از آنجا
اردوی ایلدو و مرتع نبود و این جزء اطاعت و بعضی یکدیگر از مکر رشدند اقال اوار ایلدو روی نرافتند و ماندند بعث و دولت جذبت صرف دلیت
شتافته باید و قرار بر قرار اختیار کرده و نمود و زجون باد صرصر از عقب رحمت آمده لشکر آن در حدود و تخوم آن خان بر سامان رسید و
بتبریز رفتند و در ماه ذیحجه سنه ۶۹۴ باشارت امیر تیمور زیبا سار رسانیدند برجیع آمدی اجابت آی کند سلطان بر تیمور بجهانی کند
از آید و سر بر ماند تحاق علی محمد و از نیاز بجکام سلطنت نرسیدند چون تمالی
دولت شاهزاده باید و خان از شاهزاده قبیه نمود و نیل یکزمان منقطع کرده بد و سیر دولت غازانی بهار بزکاه آمال ملت طریق جهانبانی اعتراض
مراسد که آید در راه ذی حجه مدکوره غازان خان جو و بعید الصحی طلعت ربع افزا بوم نمود و تخت خاقی و سریر کامرانی را بر حق هدایت
زیب و زینت داد و هماز و رحکم ربع قاد ایت که تمامی مولان مسلمان شده با ظهار شرع شریف پردازند و بیاد که زیعد از ماند ظلم
طغیان از جهان بر اندازند و هر کی از نقیاد اکاذیب قبول کردن بجد سرش بردارند و هر کتاب که حزیه دهند نقضی حکم معین و ابوب شریعت
نیاز از ند و پادشاه اسلام در سبا جلوس همایون بجزیه تمن و تبرک اتفاقا که مرتع بود بشکل مسدیر که اصلی اشکال تقریر فرمود و در بیان
آن سکالا الا الله یقین فرمود و لشارت کرد که در بیکانت و قرآن کلام الله اعلم شکی و فرمایند و مناشیر ادرارات و سیورغالات اهل
اسلام را در جمیع ممالک ایضا اهالیو زمرد و زاند و منصب امیر الامرائی و نیابت و ایاسنی سپاه بهرام صولت را بجناب امیر تیمور نیل تفویض
نمود و صدر جهان خواجه صدر الدین محمد بخاری نایب وزارت تفویض مرتبه دوم در اولی ایام سلطنت غازانی تحالی الدین و طعنا حار
و صفی یکزار امانی نیز شیوه عدم پاشا الجانی اختصاص یافته و جمعی که زنده ماندند سالک طریق مکر و زور و کشته ایشان نیز
چون جلادت امیر تیمور و نعمان بعالم آنوت نافت و در سنت و ستین و ستمائه امیر تیمور و زبد و سی حاکم مصر بهم شده در خراسان
حکم غازان شریعت شعار و تیجشید و در سنه سبع و ستین و ستمائه صدر جهان نیز هان جام لالب بکشید و در چنین سال بیان غازان خان
و سلاطین مصر و نواحی حصر مقاتله دست اداده غازان غازان صورت نصرت روی نمود و حکومت هر دیار از بلاد شام را در عهده یکی از امرا
کرده و بجهت نمود اما امر ابو اسحاق خرزی و هشت اکبری متوطنان قلاع شام از محافظت آن بلاد عاجز کشتند و شتافته غازان صوب
آذربایجان در حرکت آمدند و بساط بامن و امور و نشستند و در شهر بیرانی و سیمهار کرت دیکر غازان خان بیشام شتافته روز و چند
نواحی حلب بعیش و عشرت بکذرانید آنکاه استخلاص آن ولایت را بعهده جلادت و کارداری قلعتشاه نوین و جوان بیک کماشته را که دید

مقارن آنحال پادشاه مصر بملک نامدار با لشکر وافر میرانده و زمین شجاعت آیین بجاست و بسیاری از سپاهیان غازانرا فرا گسترده رایت نظر و بعضی
بر فوجات و فعلات غازان خان در روز یکشنبه دهم شهر شوال سال یکهزار و هفتاد و اوسط هشت سال و نه ماه بامیج اقبال بر مهاد
و زمان جهانگیر می بسال رسید و بعد از وی برادرش سلطان بابر سلطنت قیام نمود

در حال اول رنجور غازان خان از جانب خراسان جزم امد کر

اجای و بلدان خان با فوجی از سپاه توران از آب امو عبور نموده و امرا و لشکریان آنجا و ترک مقاومت او نمانده و اسباب و اسلحه و ملک
غازانی اسیر و اسیر و چون غازان خان از آن خبر وی آگاه گشت که فغان و فشر جز میاد وی اقتدار امیر بود زود تصمیم عزم خراسان و بیرون رفت و از راه سلیمان
بجانب خراسان روان نمود و در اثر سامان لشکر اجلی ناحد و سامان نمیدان رامده بود و قلی و غاشیه می نمود ما چون از وصول بود و زود
خبر فوت عثمان بصوب قرار افتد و امیر بود و زیاجوده و شمس سوز شب و روز از عقب تجاعت طی مسافت کرده و رحد و عراق مدینه
رسید و بضرب تیغ و سنان خلق و بار خالک هلاک اخلاف و بقیة السیف بیکجا بر اید و متعاقب در حرکت امده تا وقتی که مخالفان از آب
عبور نموده ندیدند گشت آنحکم مطلقه و منصور با استان غازان شاهزاده چنگز از بیشتر سیوغ خاشی بلخ و ماوراء النهر آنحدود جهان بر تصرف
و اسلوب بیان تمام گشت امیر بود و زر و عزیز و محیط حالت کشیده و منصب وزارت بخواجه جلال الدین و سجر و انی معوض کرده باید و بر خاطر
این احوال بلغه از شاهزادگان و نوئینان ماند سرکار و بر لا استشوری قعود بی وارسلان که از فتاح اعلام اسلام موافق نزاع ایشان بود
با لکر بکر لقب آوکرده و قواعد عهد و پیمان اعلاء ظلم ایمان مؤکد دانیدند که غازان و امیر بود و زیر ابهو چو اند شریت سهلا مت جنانند و ساجد
و معابد و کلیسی رایت لاهنام کرده اند و قبل از آنکه این لذیذ از حیز قوت جعل و سمایر بود و زنوبت دیگر جهه بعضی از مصالح ملک
دوی توجه بخراسان نهاد و غازان و زیاده که سرکار و بر لا تاحد و خراسان در آن سو نمو اقعت بخود زیبک نماید لاجرم بدان فرمان اجوزا
داند که در روزی معین خاطر از نزد زیبک فارغ سازند و خراسان و ایشور و ارسلان غازان خانرا و آمد و ایجان بقتل رسانند و قبول
از وصول امیر بود و نیز از سرکار و بر لا معتمد و پیش شاهزاده طلبخود و شاده اورا از اندیشه خویش و قوف دادند تا با ایشان آغاز نماید
و طلبخو عجب ظاهر رضا جبلیه و قاصد و نزد زیبک رسالت است و رباب مواصله ندکور آنچه معلوم نموده بود پیغام و شاده
لاجرم امیر بود و نزد بیشتر و عجز لاز و وی خره چون رفته در کمکه با بیاستاد و سرکار و بر لا با موافقان تیم مسلح و کلکشیر بیغ اوشاقند
و چون قامی جام را سان سراجه و اخوه اخوز با ایمان خلل افتد و هم نموده عزم کرده کرد و در انجمن امیر جلاد و سایین کمرکشاده راه جهاد
با مقوم و بین بر بست و جمعی تابع کفه ایشه زمره را اسیر ساخت و سرکلیجای قرا با هر بر بلاد و ممالک اسیران شفقه کرده بد و روز دیگر بحضرت
سیاست امیر بود و زیبا طاجیا تمرد و نوزید و ایلچی بدرگاه عالیجناه و شاده کیفیت مواصله و شمار مشروح خام داد و دران اوان سرکار
و ارسلان با سپاه فراوان متوجه حرب غازان شده پادشاه بدر الملک و بستر بجانب ایشان نهضت نمود و در نوشی بالطفان بین الجانبین
مهم استعمال تیغ و سنان سرایت کرد و اسفنور اجند کس از شجعان پر تهور کشته گشته بقیه معاندان نه که بر زمین گرفتند و آخر الامر لکر ایشان
بدست افتاده رخت زندگانی بباد فنا دادند خانچه در مدت یکماه تیغ شاهزاده و سعی و هفت کس از امرا نشه دین از سازان جهان رخت
بساحل جهد کرکشیدند و بدین فتح نمین مقوران دین متین مسلح و مسرور گشتند و در صدقات مستحقین رسانیدند از خراب
و قلع آنکه در اثنا ظهور این امور بسیار شان اعمال موافق خواجه صدر الدین بخدمت رفاقی بر امواقعت مخالفان دولت غازانی مبرو است و
او را بخصلان بهام صولت سپرده و بعداز تعذیب و شکنجه و ثبوت جرید حکم سیاستی فرمود اما سورقدای نوئین کیفیت بیکاهی صدر جهان
اطلاع یافته قصد و عزیمت بماند پیشاز غازان عرض کرده و همان واجب اداده جان با طلاق در بر استغفاق شرف اصدار یافت و در مدت
الصنا از صدر جهان منقولست که گفت در اوقات که قاری مشتی مرا خواب دیده بود بصیرت من در واقعه جان مشاهده کرد که
جمعه سر ایسا ستکاه بودند و از زبان هشت شخصی با خبر و خره بیرون خواهید و در آنجنده محصلان خلاصه کرد ایند که بهر جانب که خواهی

ترجمه

ترجمه نمای و پیش هشت کس از انجهان خود و نان با فشان این را بکشای و دو دیگر انو افقد را با هفت نفر از مخلصان حقیقی و دیان نهادم
و شظر لطیفه غیبی بوده سر بشت نجات بدست عنایت پرورده کار دادم شعر دوست بلیوت غازان راوین کلماشیم تا کرد ایجکه
و چون روز نجمه شد موکلان مرا بر اسب بالای سوار کرده بر چشیدند و بنا بر آنکه در عهد کیخاتو خان در باره ایشان اصناف الطاف
بظهور رسانیده بودم در اجر آنکه تاخیر میکرد ندو دران اثنا هیات شخصی که در واقعه در محیط حالا رشام با فوج بود بنظر من در آمد و از غاف
هشت مرا خلاصی و بوده در آنحال سور قداق و زمین از نگاه کار مرا بحث کرده و با توضیح رسید و حقیقت حکم که در حق من صدور یافته بود
معلوم کرده و محضور الحافظت من معین فرمود و چون از آن عرش افاقت یافتم آن دو عزیز بشارت راحت رسانیدند و محصلان از
قتل من مانع آمده تا صلح شرط حرست بجا آورده بودند و روز دیگر سور قداق صورت یکنا هی مرا برای او بر الخلق کاشت و دیگر خبرت حامل
کرده مرا مطلق العنان کذاشت و در اواخر شهر ۹ خواجه جمال الدین دستور دانی با سباب الطاف اختصاص یافته در اوایل هم سنت و سین
و سبعمایه نوبت دیگر بر تو امرا از غازانی بر وجهات احوال صدر جهان نافت و بکلام و سنان باید دیگر بر سند و زیادت نشست یکی نضد
این راجی در ان اوان در سلک نظم کشید **رباعیه** با صدر جهان فلک چو دمساز آمد * شهباز سعادتش پرانداز آمد تا نهضت و در صالک
اقبال از ره و محل کلان باز آمد * طوایف ایام باز احوام ملاحت الصفوح احتشام بستند و از این عالم رغبت بجهت خاطر و فاهش
و دیگر قراءت نشستند و هم درین سال امیر بود و زغازی مخصب الطاغی که فرار کشیده رخت زندگانی بباد فنا داد تفصیل این اجمال که چون خواجه
صدر الدین احمد بخالی کرفت ثانی و بسند و زیادت غازانی حکم شد بنا بر آنکه سابقا تو و زیبک در عرض او دخل داشت هم بر الطاط
مرتبه ای کاشت و بلجوی از امرا اتفاق نموده در بهانه مذکوره که غازان خان در ییلاق همدان بود بقلعه بر بر لوح خاطر همایون نکاشتند که تو نزد
پاپاه شاه مصر زیان کی اراده و بخواهد کرد اتفاق در صرایان خبر جهانبانرا از بیان بر ماند و از زبان سلطان مصر فرود و زیبک غازان جهانی مکتوبات
مزور نقل کرده آن نوشتها را در مجلس شراب در یکسر قیصر پای از ملازمان امیر بود که مصر امد شد مسموع بود و ایمان حاضر بیک که باد امیر بود
بود مهاند و چون پادشاه این سخن شنید متوجه تحقیق آن کرده بدعلی الفور قیصر و صلحو بیک را بیاکه مطلب و مکتوبات مزور را از صحیح
نهاده بود نیز بیرون آورده و غازان مضمون آن مراسلات را معلوم نموده متوقف حکم فرمود که بر اندان و نواب امیر بود و زیرا که در عراق بوده
بپاسا رسانید و امیر سوتای و هو قداق نوئین را تعیین کرده که باد و تومان لکر بخراسان روانه تا جان بود و زیبا تمرش قهر نمود ندر اجت
نمایند و شاهزاده و امیر امیر قلعه شاه زکا طایفه از سپاه بکو ملک ایشان نامزد فرمود و امیر بود و زیاد بیشاور از کیفیت آن حادثه مجرا
با امرا و ارکان دولت و حضرت سوت در دران اثنا خبت و کفت مرا مصلحت خان سیتاید که مهاره رفته بنا ملک مغفر الدین کرت بر بنداکه ما ماد
سنت و حقوق تربیت بر تو مسروی ثابت ساخته و طایفه از اهل عقل و تدبیر بر زبان آورند که قلعه مغولی فضای صحرا است آنکه امیر بود و نیز
خود را در چهار دیوار هراة مقید کرده اند و در جانب ملک مغفر الدین اعتماد نمایند و بود و زیبک بر صواحید خود اصرار نموده اکر ملک از وجهاند
و او با چهار صد کس بهراة شتافته ملک مغفر الدین کرد اورا زاده امیر بود و زیاد و جمال الدین کلچ داشت بقدر و او اظهار بشارت نمود و آنجانب با
در قلعه اختیار الدین فرود آورده و بعد از چند روز قلعه شاه نوین با سپاه و اعلا و متابین در قلعه اختیار الدین فرود آورده و بعد هر چه تمامتر آغاز
محاربه و محاصره کرده امیر بود و زیاد و حصانت حصار و کثرت عزیزان جوار مغز و رشد و روزی ایشان و بعضی از مقوران دیگر خود کفت
ما را هیچ تباهی و آزار آنکاهی بهتر از این شهر نیست و مدت سه و نیم تمیز ان قلعه را امیر نخواهد کشت بعضی کفت از
جانب قلعه شاه عذر خواهی خطوط رفیق که امیر عزیزان اعتماد نیز آن کرده بود آنست که حصن قلعه امیر ملک مغفر الدین را تواخذ و مقید کرده اند
و بنفس خلیس مقید و محافظت شهر کرده و هر کاه حصن میر از جانب معاندان فارغ سازند بار دیگر بترتیب ملک بود از امیر بود و زکفت معاند
کمین عذر انکیزه و قصد اما دهر خوش نمایه و یکی از سرهنکان که در پیر و خره کوش میکشید این محاز اشیده فی الحال عرض ملک مغفر الدین رسانید
و ملک با خواص خویش مشورت مسلوک داشته خاطر بر اقرار او کرد امیر بود و زیاد بیست هفتم سپاه آنکاه نزد او فرستاد بدین

از هر صنف مردم هشت هزار کس جمعی لقا فی بوده در دروازه بود و بنا شمان بکشایند که رای عالم آرا مصلحت ملک چه محافظت نمودن و
دروازها استمان خود باز دارند تا از این دغدغه خاطر رفع کرده و امیر بزرگ زان سخن را بر کمال شفقت حمل نموده و رساعت ملازمان خود را
بدروازها فرستاد و چون امکان شده می شتافتند ملک فخر الدین تاج الدین ایلدوز و جمال الدین محمد سام و سراج الدین عمر هرون و محمد بن
باطلیه از اصحاب از خود بر کوفتن امیر بزرگ روزنامه فرمود و امثال زر هر هاد چه هر هاد ست کرده و تنی که غیر چهار کس و رسالت نمود و رفت
بودند و از جانب سپاه قلعه شاه تیر بی اجازت بالا رفتند و تا زمان نصیب تقدیر زه کاش بکسیت و دست خشم کامران بر زین زده و از آن
جنس عنان فا فرسید بجهت رخنه شده ایلدوز جواب داد که ملک ما را فرستاده که دهر هاد پیش امیر چه بندند و ترا از زخم تیر اعدا
اسوده نیات سارکش رسد امیر بزرگ گفت یکی باشد و کنار ما داشته زه مستی مشغول شد و ایلدوز قدم پیش نهاده گرزی بر مقدمه او زد و
دیگران امیر رستم نظاره از دو گرفته بادست بسته و روی در هم شکسته رخانه باز داشتند و هان لحظه ملک فخر الدین با دویست سوار کمال بلند
اندهر بلیت از دو کران امیر بزرگ و مجاهدت در دروازها شغول بود ندیم بهانه طلب نموده و سید و نوید نقار از انجاحت کشته و اسیر ساخته فرود آمد
باد و نفر نگه زده قلعه شاه فرستاد و قلعه شاه در بیت و دو پیش ال مذکور را در بست خویش کرده بن زده سر پش باره و ارسال داشت و نقار از دو
آن سر را از اعتبار آویخته یکی انصار حوران باب کوید **شعر** باعیش تنها طبع تو آمیخته باد ، و زنجیر تو خون عدو ریخته باد
هر بیک زهر سر را دست باشد ، همچون سر نوروز و دو ریخته باد ، و چون خطر قلعه شاه از جانب نوروز و اخلاف بافت خانه را بجهت سعطف
کرمانیه بصوب استان سلطنت اشیان شتافت

در بیان سلطان خوارزم و غازان یاغی و قشلاق و جماعت کوه و بیان ملک عراق بوده و چون ایشان بعضی حادثات قدیم
کاهی قطع طریق قیام مینمودند پادشاه از اطایف فرموده تا خلق مستاند که اگر آن مفسدان موجب قیام نمایند مال و جان ایشان بغنیمت خواهد بود
هر کس از ولایت را امیر و بایزی بی زنده دار و نگاه کرد و بازاری کرفتند که این کار نما که ما بود و تا جماعت از تعرض جنگ آمده ای استخراز عراق
بقهستان رفته و از انجا جهاء شاشافت و پناه بملک فخر الدین کرت بردند و ملک آن قوم بوایشه با سب و سلاح مستظهر کرده اند و متاخت
صفحه از حد و خراسان ما موکشاخت و آتش نهب و تاراج در خانه آن مسلمانان می انداخت و بواسطه و دانه و مانها را در و چون ایشان خواستند
برسم دار خواهی بدرگاه عالم پناه رفتند و غازان چون مفسدان کوه را بر آن وقوف یافت فی سنه تسع و تسعین و ستمائه برادر خود اغول را که
الخان سلطان و سلطان محمد بن خدابنده جار ساز دوست و در آن زمان در خانه آن حکومت می نمود تا مرد خراسان فرموده و حکومت نموده او را سال
داشت مغول آنکه چون جا ملک بر بی نگو دیار از ملک فخر الدین طلب نمای و اگر ملک در تسلیم آن جماعت اهالی هر دو بر عاصی هلاک بود اخر
جهاز شاهد را صورت لحق و نظر از وجه قوم کوه در آن سبب مکان و رعایا و سایر فرق و بالا رسانده و چون الخان سلطان بر خبا بود رسید
الجی پیش ملک فخر الدین فرستاده سبب آمدن خود را بعد از نوع و ملک در ارسال کوه در بیان اهالی بوده بین الخانین بجاهدات و محاربات است داد
و الآخره بوساطت شیخ شهاب الدین جامی و صاحب بوقوع الخامید و هر دو آن سلم صد هزار دینار بکی بدلیل صلح بر روز فرستاده سلطان جهان
معاودت اختیار اود و رسد مذکور بکی از اهل ایام که محوی تصفیه اجلی و اطلاع بر حیات سرکه باشد از مطالع گفت که چهل روز بکی
سر پایه شاهی بر وجه و زن من خواهد دید و بجهه شنیدن این سخن و دینار کاج و مانع طالع تصاعد نموده هم در آن ایام آن سخن کوی غازان خان
رسید و طالع را بالمراد و زبان و کرامات کوی زدان پیا سار سانید و در هین سال و سه هین نوین و قلعه شاه و صدر جهان سخن خواجه صدر الدین احمد
صاحب دیوان از حضرت امو ایشم داشته شمه از انعمی عرض ماشت کرده و الخان سخن عرض اهالی از سمع رضا داده حکم فرموده که جناب فضایل
و معالی را خراب کند و سر چشمه حوض و احسان از نبود ارساب سازند و در روز کشته بیت و دو بیر جبا آنها و تیر هایل بوقوع الخامید و داد
صدر جهان قطب جهان که عبر از شرف خویش صاحب سعید شهید هیچ حقیقت نداشت هم در آن ایام از عتب آنجناب در بلد کرند بعد از آن هم
در اعیال بر تمامور جهانی و منصب وزارت و صاحب دیوانی بحسن دیانت و بین کفایت خواجه رشید الحق والدنیا والدین که ما قام علوم

عقلی و نقلی سیما در فن حکمت و طبابت علامه و خواجه سعد الملة والدین ساوجی که در فن استیفا و سیاق بر بعضی نو و مفهوم گشت
و آن دو وزیر صاحب حشمت حاسب تدبیر بر بخت جران ایشان بجهان کهن سال جوانی از سر گرفت و آسیب و طالب و اقارب و اهالی بکجایت
اقران یافته در سلطنت احوال اهل فضل و افضال مستاظ بدیرفت اما هر دو آن وقات بسبب اصابت عین الکمال قرار نخستین در بیج جهان کمالات
عالمست اتفاق افتاده و تحات حاب عنایت الهی چندگاه انقطاع یافت حاجه و اب بیچون و دلایل طاعون و اعتر غالب گشته شاه خط و غلا
کامزن در دون متولیان از قوات و از عقب عسرت بلا و اشاع شد و بلدهٔ شیراز مدتی حصه زاه از بخاه هزار کس خراب و بر خاک کلخام
کشیدند و عالمیان و دولتی خزانی خوفی و قرین تا نو دزدی و کبر و بیقراری که بیند در خلال احوال ایشان که در وقایع سطور بعرض تاز زمان
رسیده سلطان مصر بملک ناصر چهار هزار سوار بدیار بکر و بیسا دمتا انها زدست نوده ماند و بیکاکا خود در ارمادین و بر اعین اراحه
دست بغارت و تاراج بر اجده و بسیاری از عیال و اطفال مسلمانان را اسیر برده ماند و اینمعنی موجب اشتعال آتش غضب غازانی گشته بتابع
بیت و بیم صفت سنه سبع و ستین و ستمائه با نود هزار سوار اسفند یار آثار که هر یک آن رو شتاب هر هاره داشتند دولت نهضت بجانب آذربایجان
بر افراخت و چون حدود نصیبین محل مرور و اجنود نظر آن گشت سلطان مارد بن نجم الدین بوکیک علی و سته پادشاه و اطوق و اکر سلطان آن زمان
حشمت قرین مهلت نبود و غازان از بیار بکر جلب شافت و جماعت و آشیم با آنها زمان فیض لم مصران موقوف ساخت و در نواحی اطراف بعضی سپاه
نصرت پناه بر دست و تمای امراء و بهادران و لشکریان و بهادران جبر پوشیده از جهت تسریع نظر احتیاط دادیه و در وقتی که بقوم سلطان
رسید امیر چوپان که راجی ایشان بود بیش از اندازه علی و ام دولت اسپوند او بر سانید و زانو زده گفت چون چشم همایون پادشاه و دین روز و کوکب
سامی اقتدار کجا دارت باشد اسپ و ادر قرار شکنی تا بیرون عنان گشت اسپی که بیکر هاتون کذار پرش کشیده و اینمعنی موافق مزاج صاحب بخت و تاج اقتدار
سایر امرا و دین امرا امیر چوپان القای نموده و اسپان کرده دون توان مشکل کرده ند صدا از ان رایات ظفر آیات تا قفر از نهضت و نبوده در نواحی
بلدهٔ حصر و ملک ناصر لقت و ملاقات افتاد و بیاد حلاه ایران میان زه بر میدان سیه زه گشت خرمن حیات بسیاری از ایشان طوفین سوخته شد
و آخر الامر منهزم تخ و فرزندی بر برج حلم غازان در اهتزاز اند و مولانی و قوم بیش علامات متواتر قرم بخطر ارسوار ترک کرا امیر چالک قلاوون
افاده و سلطان مصر از اب بر گشته پشت بر مصر کرده اند و در وقت فرار در بیابان بنیه سرعت بود که چون جا ملک رسید زاده از هفتاد
سوار با او نبوده و غازان بخاک آن زد زد حصر توقف کرده رسم خشت غنایم بجا آورده و هم غریب بصوب مشق و اطراف اعیان و اشراف
آن بلدهٔ سعدا از کلد قرب و صول موکب غازانی خبر یافتند با لحف لاحقه باستقبال شتافتند و غازان خان ایشان را بعواطف بکران مخصوص ساخته
سوطنان آن بلدهٔ را شهر بیت امن و امان بخشانید و قلق تحکی شهر موسوم شد و لا و بعهد ضبط تفارات مضبوط گشت و امر حکومت بخاک
سابقا از ملک ناصر بجز الجاید و لت غازانی کرده بود تعلق گرفت و اهالی مشق شکر انه امان ملبوس فرمودند و جهة تحصیل آنچه منه بعلت
و خواجه صدر الدین ابهری و شهر بشد آنجا غازان عزم مراجعت جزم فرموده قلعه شاه نوین رابع قلعه دمشق نامزد فرمود و ریاست حصر و طرابلس
و هکر و سلاح و مقره النهان کر شام و سطح جبارت از انها با ملکی مفوض شد و الملک الحلب بی و عقاب و حمل اسلحی و بره تا حرم الشام که
آنرا شام سفلی کوینده بر مکفوز رفته گشت و مولانی رای بجو مزعزه آورد **بیت** خونی که شد بعد از ان سر لعل سالی ، که هلکشان بکار در قلعه کاه
و بعد از مراجعت غازان قلعه شاه نوین بجاصره قلعه دمشق بر داخت نیکی انلسا مان بحقیق و عزی که در من از جهاد اصدر بیسا بحقیق
سحر کرد انیز و قلعه شاه بسر انجام سایع لح اوشاد رت که مه تو از لقد دانست که اگر بحقیق دست یابد بواسطه کال بهادرت در فن خود اخوان آن
کوی را ستحق کرده اند لاجرم با معنی از دیران قوم خود کفت که هر کس شر این تحش از ملت هم سازد هزار دینار دهم و یکی از عیاران صنیع آن عهد
را استقبال شده تعبر لیلی کرده از قلعه بایان شتافت و فارشاهی استاد مخیتی از دوشاق خویش غایب بود و خانه او در اسد و در کشته تا دین خست
و چون استاد معاود مینمود بی زن تا هر هان بود و نهم خورد زن هان و آن مسئله بر ساست و دار اندر جدا کرده اند و کاد در هنر بود
که فتنه از خانه بیرون دید و ساست در قلاع خود را بقلعه رسانید و انواع تحسین و آفرین سازانکه دید با علی هنا نخ قلعه دمشق و دیگر قلاع

وبجانب بصریان در ساحت واهالی قاع بنهانی بروز و زه دیده بسبب از مواضع خویش بیرون می آمدند و احسان مولانا را دزدیده هر کرا می یافتند کشتند
لاجرم قلقشاه بصحت در اجتماع امتعت سایر امرا و مکاتم شام همراه مادیان شدند و در وقت جسور از فرات جمعی کثیر که راب قاوقر مقدمه
حیات ایشان انطفا یافت و چون امرا بملاحظت غازان خان رسیدند از آن مرجبار سایر لشکر خاطر نشسته خاطر از مصالحه بر آن ملکه
هر از بجانب حضیر کما بأثر بود تا آنکه در شهور سنه احدی و سبعمائه بار دیگر علم ظفر بیکر او اختر عازم استخلاص بلاد شام شد و بعد از وصول
بخاطر جمله چنان معلوم گشت که سلطان مصر به ایصال از مقر خود حرکت نخواهد کرد و غازان خان بنا بر استصواب امرا بحلب کرد و در بهاء سنه
اثنی و سبعمائه قاضی نصیر الدین تبریزی که او خطیب الشرق موصل با مرسم رسالت نزد ملک ناصر فرستاد بجهاد آنکه در آن دیار خطبه و سکه بنام غازان
نماید و خراج قبول فرماید تا از مقر خود لشکر قیامت اثر بایشان گرد و الا بمصر بیان آن رسد که مرتبطان بلاد خوارزمشاهیان از نجکه جان رسید و
الجان بعد از وصول بمصر و ادا رسالت ملک ناصر و بنود که جواب این بحجاز اعتذار مازد غازان خواهد بود و قاضی از انجام خلعت و نعمت
مستظهر ساخته بخدمت معاودت نمود از آنجا بخدمت غازان خان شتافت آنچه دیده بود و شنیده بود و جزء دیده اند و لمتماع
جنود ظفر ورود و زمان فرموده در جاه ای لاقاوی لسند ذکر موضع جمه شام گشت و چون ظاهر جمله عظیم عساکر که بدون مدارک شد رسولان مصر بابدی
کیهان بوی رسید ند و مکتوبی که ملک ناصر بغازان خان بنوشته بود رسانیدند و در آن کتابت نام ملک ناصر آن طالع شهر کشته بود و نسبت الجان
طریقه ادب رعایت نیافته و جواب بحق خطبه و سکه و قبول خراج آن بود که ادای آن را التزام توان نمود اما قضیه است علی که جان جاطر بر سید که
بر مقر خود که مرین و بارست بیکجات نام امیر المؤمنین و سلطان محمود غازان خشم گشت و بر طرف بیکر مجاز نشر لا اله الا الله و محمد رسول الله صلی الله علیه و سلم
سلطان مصر قرند و چون غازان از تحقیق معنون آن نامه باز بر داخت بطیان رسید و تعقل بعزم نظر با پاه شاه رسانیدند غازان از شاه
رسید که در این صدد و تحقیقت گفته ما بر این امر مبطل اطلاع حاصل نشده و ملاقات نامه رسید و تقریر کشاده در انجا انواع اسطرلاب اند و غازان
از شاهزاده از نصیحت شان گفت جهاز آنکه الجان از طوی ادکرت دیگر علم ظفر بیکر بصوب دیار مصر بر افراخت و خانه و بوکه الجان تا زمان حرکت
بیکر نصرت شان در همدان توقف نمایند آنکه براه غازان شد که از مستحدثات ایام دولت و زافزون بود توجه فرود و بر این آنکه عاصر رسید
اعزه امر موصل ارسال استه خود بشام شتافت و مشرق الملک لشکر الجانی را بلد و علی مدد کرده در مقام حصار این عده مسلک بحث که چون
قلعه بر جبلاه شام است مناسب نمایند قول از آنکه پادشاه عالیجاه آنملکه را در حیز تحیر کشد و بنده عدد مستبد هر گاه که خاطر خطیر از
مطلوبات مهمات ولایت فراغت یافت جبین اخلاص بر خاک آستان سلطنت آشیان خواهد سود و شهر و قلعه را تسلیم خدام عالیجاه خواهد نمود
و غازان از این عذر معقول افاده ها آنکه متعرض آن دیار که در طرف حلب بود و چند روز در آنجا بود و بعیش و طرب گذرانید و قلقشاه و مومن
و سونتای و امیر و جوان و طاق را بفتح بلاد شام مامور ساخت و بنفس قدس براه موصل و سنجار لوای بجهت بر افراخت و از آنجا بجانب ملک
باعساکر منصوره مأثر جدود در مشق شتافت آنجا رسول مولانا بوکشید و قلقشاه چون از آب فرات بگذشت و از آن دیار از مصریان قاهر
کشت محصور رفت و آثار مخاصمه و محاربه نموده در آن اثنا شنوده که ملک که هنوز بدمشق نیامده لکه دمشقیان نقود و اجناس و اجمال اطعام
خود را فراهم آورده و بجز آنکه بعد از لاجرم بطلم اخذ امر الفتح قلعه محصور او در حیز اهالی کنانه بجانب مشق در حرکت آمد و بر جناح
استعجال طی مسافت نموده در روز پیر رمضان موضع هر جمعه بر سر پشته الجلد رسید و بمعاسن نگاه کرده فضای صحرا از اخراج سپاه مصر
و شام مانند موج دریا دید زیرا که همان لحظه ملک ناصر در آن نقود از خود نموده بود و لشکریان با دو خون خام و نعیض و بیت و مقام بقام و اهتمام
مصر و رجب و هر امیر سار شبلت و قرا قلقشاه ما متزلزل گردانید و عزم جزم که داشته میل مراجعت نمود اما امیر جوان او را از این حرکت منع نموده
خاطر بر استعمال او بر صوب قرا کرت و قلقشاه و مولانا و تومان از سپاه آهن خای بر پشته متوقف گشته امیر جوان و مشاق با سایر لشکران
روی بمیدان آوردند و ملک ناصر نیز مستعد پیکار شد اعلام رکوب که هیچ امیر نبود و بجهان آمد که چشم روشنایی ملک نیز گردید و تیغ و سنان
نمایه رسید که خون کشتگان فضای دشت را غیرت لاله زار کرده اند و امیر جوان و مشاق بهادر با جمعی دیگر از دنبال آنها که از راه دیگر

سیره ملک ناصر منهزم شد و بنا حیات بسیاری از مصریان منهدم گشت و ملک ناصر در هزار سوار بطرف جرا قار ارسال اشته و در آن اثنا از
لشکر غازان خان طاقچی و قاق جهتی و دو کدان شدند و سپاه بهم برآمده هر چند جوان یک خواست که بار دیگر سلک جمعیت ایشان را
منتظم کرده اند تسبیر نبود و هر کس بطرفی راه گریز پیش گرفت و لشکر مصر باند که از تعقب و سر بر نیز کند مولانا اقاقه فرمودند و جوان
یک جان سلامت بردند و در ده و خلیص کر بجنگان سوی قراوان کرد اما ملاقی از زمره آنها اسیر بخدمت بکر دید و قلقشاه و جوان و بسیار
نوجیان آسیب با مراتع عقب مان پشته کذ ایند و هر چند در نزدیک سلطانی شرق سر بر و بالوار اقتدار آثار حال پشته اطلاع بالطلعه
سلطان مصر لشکر از فزون از حد و حصر که آن پشته در آمد و لشکر غازان بیشتر در مقام دفع خان آمد و ملک ناصر امر کرد که از کجا دو ایشان را
دهید و سپاه حسابه نموده بتقدیر رسانید قلقشاه و نوین با موافقان از انجا بان دادند و خان از تعقب روان گشتند تا که مولانا
بنو رستانی رسید که آب رج صد بان راه یافته بود و اکثر کر بجنگان با اسب و سلاح در نیز کل منزل کر زیند و بیرون از کشتگان مرکز بهجا
و ظرار مولانا بیست هزار اسب و نقصه اقتدار مصریان در آمد و امیر ناصریان قانع نشده امیر مشق با جناب سایر کر بجنگان ما مور کرده اند
و او را جبه اخته خدمه دنیای حیات جمعی دیگر اخاخت و ملک ناصریان فتح با مداد انتهاء رجع و در سیار فرموده و مجاهد بالطراف ممالک
ارسال اشته آنکاه ج طفر همان نصرت اندوز کاب رایت معاودت بصوب دار الملک خود بر افراشت و امر مغول طولوت و بعد الی رساله صبر
سنه ثلث و سبعمائه موکب الجانی بوسیدند و غازان در بلاد و جان قرنجای ساخت و قلقشاه نوین و جوان یک و سایر سر دار از امر موقت
بر عزیمت داشت و هر یک اعلی اخلاص را بتمام بجوب یاسای تأدیب فرود و چند روز بعد یک اراده و بازداد و امیر جوان با جوجه آنکه در آن
غایت جلادت تقدیر رسانید بود بموافقت قاوانی خود در سجوب مؤدب که بدا اما بعد از آن بصاف غنایت غازان و سرافراز کشته
با انعام خلعت خاص مخصوص شد

غازان خان که

بواسطه غلبه مصریان الوفرا و اندر خلوه داشت در قشلاق سرای مرین شرع بهلو بر تا توان کاشت و اصناف مواد فاسد بر
شهر بتا ربدن الجانی استیلا یافت و لشکر امین و ملاحت از کشش طبیعت غازان نه روی بافت نه انواع معالجه انفاد و مصدقه
و دعا فایده داد و اول فصل بهار که سبزه چون مل غربه کان ارجای بر خاست و لاله خونین کفن اطراف دشت و صحرا بار است غازان
عازم ییلاق شده و از آنجا راه انشاء مرض او بجائی رسید که قوت ماسکه از امساک آن عاجز شده پادشاه در بحر نشست و بعد از
مجد و قرین حرز و معلمت آن جمع نوکلی قطع سر رشته علق کرده خرابی و نوجیان و نزد او مقربان راجع ساخت و شرایط وصیت
بجا آورده و قلاده منصب ولایت بعهده او کرده بن براد خود سلطان احمد خدابنده انداخت و در روز یکشنبه یازدهم شوال سنه ثلث و
سبعمائه در وقتی که زبان الهام بیان با آکله و تعجیل کرده از او داشت قوت محرکه اضافی از تحریک باز ایستاد و ولایت عزت بصوب عالم الوحدت
بر افراشت امرا و ارکان دولت او را عجل حضرت طلب تعزیت تلبیس نموده جسد شریفش را جار الملک تبریز نمودند و رکنی که در ضریح تبریز
ساکرده معمار هست او بود و بنج شریعت بجانب سپردند از نفقات استماع افاده که دهانی و بدار از کنید صبیه آثار هزه مکرست و در تاریخ
وصاف مسطور گشته که هشتاد هزار قدیل زرین و سیمین که وزن هر یک از آنها ثلثه من بود جهة آن مقبره ساخته بودند و سیصد من
لاجورد در ریش سقف و جهاد آن مصرف نموده غازان خان در کرد آن کذ مسجد جامع و مدرسه شافعیه و مدرسه حنفیه و خانقاه
دار الشفاء و دار الشفا و کاخانه و بیت الخلوی حمام السبیل و حوض خانه و سقایه بنا نهاده اتمام رسانید بود و شهر او جان نیز
از مستحدثات آن پادشاه خجسته صفات و از جمله آثار آن شهر با جانفاهیست که در همدان ساخته و از وی که در ضریح آن بر افراخته

اما مشایخ و اهالی مساجد غازان بوده اند بسیار بنا را نظایر یکی — است و فوت شیخ عثمان
در بلوغ ساوه و عشرین و ستمین و ستمائه روی نموده و از طبقه علما — مساجد غازان خان بود
و در زمان سلطنت او از عالم انتقال نموده متن اقلیدس و رساله حساب و اخر مصنفات آنجناب و دیگری از فضلای آن زمان

ودر اصل از ابهر بوده اما در کهان اقامت می‌نموده و این رباعی از اشعار اوست رباعیه

با چرخ ستیز با اجل خیل مکن * از رنج زمانه را چرا چنگل مکن * در خاک رز و راب و ابکوهر * ضایع مگذار تو مثل مکن

رفیع الدین را سری بود در کمال تعظیم و زهد و تقوی نام او و نیز اشعار او قریب بر پنج روز کاری نگاشت و از امارات

سلطان ابوسعید بهادر خان در کشش حیات شیخین داشت والشعر از ارمان غازان خان یکی است که

تاریخ آن پادشاه عالیشان نظم کرده * اوست و شمس الدین با قصیده ابیت مصنوع در مدح خواجه رشید الدین محمد بن خواجه رشید و خواجه

خواجه سلطان ساجوق و نظم قصیده مسموع بیتم آن قصیده نموده بود و وفات شمس الدین در زمان سلطان ابوسعید بهادر خان اتفاق افتاد

و از اشعار شمس بخاطر نبود لاجرم خاطر بر آن زبان نگشاد

ولادت باسعادت سلطان محمد خدابنده در روز آدینه هر ذی حجه سنه ثمانین و ستمائه اتفاق افتاد و چون قامت قابلیتش بر حریر اقبال آلا

کشید بفرمان برادر عالی گهر چون غازان خان روی بتوجه بحکومت خراسان نهاد و بعد از آنکه خبر وفات غازان شنید شاهزاده الاوتک

بن کیخاتو خان و هر قدای نیز از آنکه بر علاء الدین اشتند بیاسا رسانیده متوجه بدربرگشت و در خراسان بجهت شنید جان بلطف رسیده در

بیت و سیاست کلی بر عرصه سلطنت نشست و در تشیید قواعد اسلام و تمهید مبانی ملت خیر الانام ابواب سعی و اجتهاد گشاده در هدای

ظلمه و بیداد ریست و منصب وزارت را بدستوری بمان برادر خود خواجه رشید الدین فضل الله و خواجه سعد الدین مسلم سپرده است

و لوح خیر بر خود و اخوتش از اخلاص اهل بیت رسالت پناه مهر بار است و اسامی ائمه معصومین را بر وجه سکه کاشت و اولاد پادشاهی

از چکه خانیان که بسعادت متابعت مذهب علیه امامیه رسیده و تا بها بی ائمه اثنا عشریه در خطبه و سکه مذکور کرده اند و بسط اوقاف

ممالک محروسه را در عهد تفلق قنا و بها الدین یعقوب کرد و ایشان را بر سبیل تاکید گفت که در صرف حاصل موقوفات مشهد مطهر و اعتبار

بجایی بیاورند و در بهار سنه اربع و سبعمائه الجایتو سلطان در دهقوز الملک شهر سلطانیه را طرح اخاخت و در ساختمان و زینت آن طرح

اهتمام کرده دار الملک ساخت و در دنی حجه سنه ست و سبعمائه الجایتو سلطان عزم تسخیر بلاد گیلان توجه فرمود و میان او و حکام آن بلاد

محاربات دست داده و در بعضی از اعمال رشت امیر قلمشاه را از حالوا نفا المنوه و آخر الامر گیلانیان در مقام مصالحه آمده بولایت اطاعت بجا آورد

و خطبه بنام پادشاه اسلام خواندند جهة خراج هر سال چند خروار ابریشم قبول کردند و در ایام دولت سلطان محمد خدابنده شهزاده میسور

و کیدخان ایلقای کبیر از آب آمویه گذشته در بلاد خراسان آغاز غارت و تاراج کردند و امیر ایلچی و نمدی و بیرون و زکار سلطان

از دیار گشادند و خانجه در رکاب استیفو خان سوی کرمان امیر یساول اسعی از امرا خراسان بجهت ایشان بیاورد تا نموده بیوی

در جنگ کشته شد و امیر یساول عثمان مصوب فرار یافت و الجایتو سلطان از تعقیب جرایر هیچ حکم فرمود که امیر قوتی بالجایتو شتافته

شاهزاده بجهت در هوای صید و رجع مخالفان راند و هر کس از الجایتو خراسان بایدند عنان عتاب و چکال عقاب معاقب و مندک گشاند

و امیر علی الحمی کثیر از شیران بیشه یکدلی جانطرف و حرکت اندر الجایتو سلطان نیز از تعقب نهضت کرده و چون این خبر بسامع شاهزاده کامران

رسید عنان صوب راجت منعطف ساخته هر لیت روی بسوت خویش آوردند * هنوز خبر خود رشید بر روی نبوده * ستارگان بخارا بر دیار و خرگاه

و رفتن امیر دانشمند دار السلطنه هراة و کشته شدن در قلعه اختیار الدین در زمان سلطان محمد خدابنده بر وفق اجتهاد خلیفه عصیان آنجا

و اثاث و ملوک کرمت مذکور خواهد کرد بدید و وفات الجایتو سلطان در دار السلطانیه در شب روز اول از ماه شوال سنه اثنی و اربعین و سبعمائه اتفاق افتاد

و حدائق مستوفی در تاریخ آن واقعه این رباعی در سلک نظم انخام داده * رباعی از هشتصد و اندی چو زمانه گذشت * از کاه و کلاه سروری شاه

بگذشت و جهان بیوفا را گذاشت * آگاه ز حال خویش ناگاه گذشت * مدت سلطنتش دوازده سال و زیاده بود و وفاتش در شش و شصت سال

خواجه سعد الدین محمد ساوجی تا آن زمان که نسبت بخواجه رشید الدین در مقام وفاق و اتحاد بوده تا ما بالش از نسبت و بالای دولت

عمدی

عمدی و بنصوص سنوده بیت تا کل ملک جهد کن از * تشکیک زمانه در دلش خار * در سنه احدی عشر و سبعمائه خواجه سعد الدین

بواسطه تیلات شیخان و خیلات سفسا و سید تاج الدین اوجی و جوان از نواب خود در ایران داشت که نسبت بخواجه رشید الدین در مقام اخوت

آمدند و سلغ پانصد تومان از تیول اموال المالک قبول کردند و امر انتظام بوجب شادت پادشاه که در غلام مقربان بادر داد و موقف بعتق

حاضر ساخت و کتابه خواجه سعد الدین ثابت شد و حکم سلطانی از مکن غضب صدور یافت و خواجه سعد الدین با امیر ناصر الدین عیسی و خواجه

زین الدین کیا که در خواجه شهاب الدین مبارکشاه و صنوع بکر از اهل تبریز تاریخ دهم شهر شوال سنه مذکوره در منزل محول انتواع صفاء با سار سید

و حدائق مستوفی تاریخ آن قصیده را نظم کشید بیت عشر اول شبه از شوال کشت منقرض * و فتنا تاریخ عزیمت سال الوفات

و بحول شد بدیار خداوند جهان * بدر سر خواجه سعد الدین محمد مختصر * و بعد از پانصد تومان که مقرر آن ملتزم کلیات آن شرع و نداء جهات

و ممالک ایشان بحصول پیوسته گشت و سید تاج الدین که قلیع اهالش بر مطالب دعوی سیادت لاحت بکرم هم در آن ایام در قید مقاطعه

و مصادره افتاد و در حضور قاضی القضاة ممالک و سادات و علما بوضوح پیوست که آن شریر بنا بر در سید هزار امر القضا مشاهده اند

معصومین و سایر اشراف سلجق بعضب و شقاق گرفته و بنا بر آن او را سادات صاحب سعادات سپرده بدنا حقوق خود از وی مستدعی شده

و کره اثر رسانید و آن زمره و اجب التعظیم تاج الدین را کنار شد و ده بضربات مقاطعت قتل نمودند و چون سید جمال الدین مامون زنان را بر

و امر خواجه سعد الدین شرکت داشت جهان بین او را بسلک کشید تا مانع بطرح اش تمام بذایل گشت و پس از آنکه هر قهر الجایتو سلطان

سرا بستان ملک را بجان السالرهال و جوه اهل شرایت بیوه است و جهة تعیین و زیر صایب تدبیر که باتفاق خواجه رشید الدین فضل الله

صرانجام مهام پادشاهی قیام نماید با امر امشوریت نوین خاطر نو بر آن قرار یافت که خواجه تاج الدین علیشاه با خواجه رشید الدین فضل الله

و امر و ادارت متزلزل باشد و روقتی که نوبت رسید کان الجنجین در نظر سلطان کل جلوه کرد کشتن از روی شکوه و بر دیار صیار شاکر که

خواجه علیشاه پادشاه و دو خان و ایناقا را در دار السلام بغداد طوی داد و در بخش مکه مرتضی عواهر بفیسه کرجه و در بطلان و زنان

و افر شکل که قطعه بیت وجه اقبال * دران تیکه بوده بدو نه غلام سیم اخام کلخدا را که رهای دکار و نه اسع عنی نزد که زین

و بجام آنها زین بوده تعین غایت مطوفکت و هر و در و صایب تدبیر جواهت کلیکه تمشیت مهام رعیت و لشکر مشغول شدند عصیان

الجایتو سلطان را جبه بود که بدستور غازان همت بر فتح بلاد مصر و شام کارها دادن اشاخاطر پیش رسید بجون اهل گیلان او وجه در جواد

اطاعت ندهان نمی‌خواستند لشکر بدیار دست بردن مناسب نخواهد بود و در باب توجه صوب گیلان با امرا و اعیان در ایام جانی مجلس آشته

رای هکان بر آن قرار یافت که بخت الهی با نهایت هر شد و کیلا اختیار امالی انقیاد دعوت نمایند اگر بقدم قبول پیش آیند و الا جهة تادیب

ایشان توجه نماید و در آن ایام و کیلان بحکام سفده بدار امارت قیام می‌نمودند و آن زمان هیچ یک از اولاد هلاکو خان را اطاعت نبود و بنو

و امیر و لوح از سایر ولاة الولایات مطلقه میزیست بنا بر آن الجایتو سلطان بخت الهی پیش او و شاه امیر پیشکشها و لایق ترتیب کرده

بار دو هلاکو شتافت و اصناف الطاف الهی و اختصاص ایشان اما الملک نهالی دسیار و کالیف و توقعات مرا بدل اندیشی

پر حضت عنان بطرف وطن خود تافت و سلطان را تحرکت رخصت بعد از اجماع سپاه و فرمان دار که امیر جوان از راه ارس بجانب بحکم و د

و امیر قلمشاه از طرف جلوان متوجه رشت و فرمن و نو کرد و امیر طغان و امیر مؤمن از راه رستمدار و کلاره و رشت بمازندران

و الجایتو سلطان بعد از قرار یافتن امر لشکر بهشت از طرف سلطانیه متوجه لاهیجان گشت و امیر جوان حدود کرد اغاز بدو قبل از وصول سلطان بلاهیجان

سالطانا بار و رسلطی شد اما امیر قلمشاه چون تحمل از سید حاکم آن موضع شرف الدین تحمل نمی‌خواست بمدت مبادرت نموده بزبان دو الجایتو

جانب امارت پناهی کرده باید که در هایی تنگ و راههای صعب پر خان است و هنوز نهایت سپاه پادشاهی در دل گیلانیان بجایگه نشده

شاسیاکه در کالجرم و آن ولی ساخت که مه شود و امیر قلمشاه چون دهان طمع باموال ایلوت جلاتمات تیز ساخته بود و بجهت و ملکت

خویش مدد گشت آن محن را بصد رضا اصغا نموده و امیر اولاد دار امتعلاء کرده اینه بر سبیل عزت دایت مقصب ما اولجت و اتباع

امیره رایج و بقصبهٔ شک سر راه و بر فولاد قیا کرهٔ آقا زخلت کرد ند و سه نوبت بین الجانبین زد و خورد واقع شده هزار بولاد قیا غالب آمده
و امیره رایج قاصد نزد او بر نشاند و طلب مصالحه نموده و فولاد قیا این التماس را عهده داشت امیر قلمشاه کرد و امیر سرا رضیع را نزد امیر
خود را جستر فرستاد و امیر زاده بخارا بنیاد کاخ و مایع زاده و متوجه کیلان تا کشت و عبادت و فرج مقابل انهزام یافته آنکه لشکر انبوه در
کل فرو رفت و چون بقیه که بیکان بقلمشاه نزدیک رسید ند ملازمان مرکب او نیز روی بفرار آوردند و امیر قلمشاه ساعتی از پیشان بیشتر
و زخم بکان بکی از نجمان کیلان نقد جان بقابض ارواح سپرد و کیلانیان غنیمت فراوان کرد بر بوطن خویش رفتند اما امیر خان و امیر تیمور
چون بحدود آن ولایت رسیدند امیر هند و شاه کرد حاکم آنجا بدو بقدم اطاعت امر پادشاه را استقبال نمود و التماس او را مسموع شمرده
کرد بانیده بازدوی اعلی پیوستند و بعد از آنکه رایات عالیات الجایتو سلطان بدو صول بولایت لاهجان انداخت والی آنجا غاشیه فرمانبرداری
بر دوش کرفته بخدمت شتافت و سلطان نماز عید اضحی در آن بلده کذارده ناکاه خبر قتل امیر قلمشاه شنید وفات فنا شده امیر تیمور
بهلول و امیر ایلکه با سه هزار سوار بی الشجهة کشیدن انتقام ارسال نموده و تنافت آیشان امیر حسین و امیر یوغ را مدد فرستاد و
امرا بعد از کوشش و کشش فراوان بر کیلانیان غالب آمده جمعی کثیر از ایشان کشتند و رشت و فومن و تولم را غارت کرده باز کشتند آنکاه
حاکم کیلان خراج قبول نموده سلطان نجدت علم مراجعت بر اوافت و سیر امیر قلمشاه را بسبب فرار از معرکه کیلانیان چوب یاسا تازه
جوان تو مار اقابر مقام قلمشاه ساخت و در سنه اثنی عشر و سبعمائه حاکم دشتی قزاسنقر و صاحب حلب جمال الدین اورم کو از اعلم
امرا صحب و شام بود از سیاست بلاد ناصر توهم نموده پناه خدمت سوار اجل بخدمت الجایتو شتافتند و رحمه دو سلطانیه بقیه بساط
جلالت مناط مراقرار کشته بعضا فنا خام و دو اذش اختصاص یافتند و الحان بسبب ترتیب و تحریص ایشان حرفت تحریر لاله شاه را
کرده خاطر دانست تجدید فرموده علم نهضت بجانب بر اوافت و پیمان اهتمام و نزاع اعظام آن ورش و آلات کرفتن قلعه و حصار
باکل وجهی بر تمکنت از انجمن هزار و پانصد زره و کمر از مستقلات استاد آن قرابت بهم رسیده و بیت و شصت اسب و یکهزار تومن
نوره بالطهای کوناکون از اطلس و اکسون و زینهای مرصع آراسته کرده و دو هزار و پانصد شتر ابر سیر بر تمل جهة حمل آذوقه و قطار
کشیدند و نوره چوخ دو اخاذ و پانزده هزار و کمر بر تو فولاد و صد قاروره نفط و شمن سوز و صد خرو اکوس رعد آواز و صد علم زر
مرتب کردانیدند و سیصد و شصت نقاب زنبل بیل و کلنک همراه بودند و آن پادشاه عالیجاه و امرا و سپاه با این ترتیب آلات نوره
سلخ رجب سنه مذکوره براه سجاده تفریح فرمودند و در روز جمعه بیست و ششم ماه مبارک رمضان برجیة الشام رسیده سوی جبه
فتح آن کوه بدند و آنقلعه متین دوازده برج داشت و خندقی و عمقی کرد و در عرض پانزده کز و اساس جدارش استوار کرده
و جبار و از ابطال رجال و خدمت کوتوال آنحصار که بدر الدین موسی کرد نام داشت میرسیدند و خابر و افر و اسلحه و اسباب جنگ
و حصار بسیار داشتند اما حضرت سپاه عراق و آذربایجان بقاهرة آنقلعه الحان رسان رسید ند بدر الدین موسی با وی در امان استقبال
کشیده ابواب قلعه را مضبوط ساخت و آغاز تیر انداختن و سنک کرد و از طلب تیر و پیران آهنین آنقلعه خرب و جنک کرد ند و
مقاتلان حیث بنظر دوز بر او بر ده لشکریان پر ساختن خندق و اسطح نظر کرد انیدند و چون آن طیبان کار بجائی رسانیدند که آواز
ساکنان قلعه را شنیدند و سپاهیان هزیم فراوان رخنه و آغاز خندق و اخاذ مردم قلعه را از حسارت خویش نادم کرد انیدند و بواسطه آمد شد
قاضی نجم الدین ساعی جمیل خواجه رشید الدین سلطان قدم قرین صلح و صفا مایل شده آنهم بر وجه هر تشت بدیرفت کرد رضای جانبین بود آنکاه
پادشاه عالیشان تاریخ بیست و چهارم رمضان عزم اطراف جزیره کرد انیده از آب فرات بجو رفتند و بعد از طی منازل و مراحل بر مجمعت
و عاقبت در دار الملک سلطانیه نزول فرمود و در سنه ثلث عشر و سبعمائه الجایتو سلطان بر حالی که چون سلطان ابو سعید را با کره و لالا بات خواتین
ساخته جانب خان فریدون و امیر یوغ و با پاکی شاهزاده تعین نموده جمعی کثیر از امرا اعظم ملازم آن دو بی الوج سلطنت کرد انیدند
چون چتر زرنکار شاهزاده کامکار سایه وصول بر اهلکستان اخاذ سیر ساول و سلوک فراه و سیستان و سایر اعیان و اشراف خراسان بلاد

بسادرت

بسادرت نموده رعایا و بیزه دستان در پناه اس و امان نفوذ و در اطراف ممالک و دولت از نجات سحاب عدل و کرمت خضرت و نضارت یافت
در خلال این احوال سیار کشتن و شاهزاده سیسو که خبر از حالات ایشان در اثنا قضا بالی اولاد حسنا و خان مذکور شده بعار رفتم کشت و سیسو
صاحب دوران بدیکه تراب امیر کذشته بمنزهات دیار خراسان سکن کرده بیاران بکی از خصوصا رجوع دریا مخفی و تنوقات فراوان بکاه
الجایتو سلطان فرستاده و اعیان کرده بود بیام او بواسطه الحاق بالی ایوا بعواطف بجد نوازت و جهه سیسو برکات لاهجد اسا افزود و شاهزاده
را عیر ساخت که در موضع الاولایت کرخواهد بوطن نابد و سیسو بیاد عیش شافه و محلی قاموس علم اقامت مرتفع کرد انید

سلطان محمد ابده

دو اولخزایم جهات روز بزم شکار سوار شد و بعد از اقامت مراسم صید سلطانیه بازکشت چون دو هفته بدان تقصید کذشت مرایج شریف تاریخ
اعتدال الفراوافت و مرض حبب بر وی فزوده اطباء در علاج آن سعی موفور بظهور رسانیدند و آغاز تصد روی انحطاط آورده در آن اثنا پادشاه
بجام رفت و خود را بصحت مقصود رفتوده با کل اغذیه غلیظ مبادرت نموده و مرض کحو کرده و دین کرمت بهم از معالی اطبا در کذشت و ارکان دولت
از محضر ناموس کشتند سولاد جهة تاجدار شاهزاده ابو سعید از مالی اشتند تا قبل از حلول و اقتدار آکر بجاد الملک تبدیل جوهر بی سید ملک تاج و سریر
اما این مدعا بحصول نپیوست و فی سنه ست و عشر و سبعمائه رشت عید فطر سلطان محمد خدابنده رخت آخرت ربست امرا و کارکردان دولت بعد از تفحص
بجهد و تکلیف و تفرج سنیل و مطلوبهم اسب میرانند و کنید و کم مقرر آن پادشاه عالیجاه است و در روز آنشهر ساخت شرع فطر آن مفت کرد لقا
صد و بیست کهنت و اطبا باهتمام الجایتو سلطان و سلطانیه مساجد و خوانی و دار القرآة و دار الحدیث و دار السیاه و مدارس بکلی ساخته
و در آخر آمد و در آن تقدم شریف شارة مدرسه و معبد و دو بیت حالیه علم موطن بودند و ایضا شهر سلطانیه در بلوکه بیسون و
شهر الجایتو آباد و موخان بر کلد دیا از مستحدثات آن پادشاه است و چون سلطان محمد بحسب عمل او بسا حرا سایل شرعیه مایل بود در ایام دولت
خود در اطراف موه تا طریح سد سازد بهاد هم اسب میرانند و کنید و کم مقرر آن پادشاه عالیجاه است و در روز آنشهر ساخت شرع فطر آن مفت کرد لقا
و مولانا سعد الدین الحاج اجله و اعظم ادنی اذکه و در آن مدرسه که بامر ملبوس بودند و بیست و سه قرب صد عالیه علم در اطراف رسالت و اعتقاد و
ماکول و ملبوس و الاخ و سایر ملایم اشارات نواب بدوان اعلی بر انجام مستحوذند و از اجله اعاظم اهل و اجها و و اکابر اصحاب زهد و تقا
نظم فیض جلی با سلطان محمد خدابنده معاصر بوده و آن پادشاه سعادت اثار با بضاء آنجناب تاسیب مذهب علیه امامیه
نموده و فضایل و کالات و محاسن ذات و کرام صفات شیخ جمال الدین مطهر بسیار است و تصنیفات افادت اصحاب در علوم و بیند و فنون
بتقدیم رسانیده و کتاب نهج الحق که مستجیل اند محتوی علما امامیه است از اجله است و قواعد و شرح عقاید و مختلف نیز در مسائل مولفات آن
افاضل را بحد انتظام در آورده رحمة الله علیه واسعة کاملة و از زمره مشایخ آن زمان دیکری است
و او در وقت قطب و کرت سجادت در اثنا زمان نماز آنبوه و در سنه ست عشر و سبعمائه در بغداد از نقل افوه و از اجله افاضل آنعصر کی قدوة
العلما المشتهرین است که قطب مولانا مسعود مصلح بود و او در هفدهم رمضان سنه ست عشر و سبعمائه
در بیرزا از نقل افوه و در جناب مدفون کشت و مرایج اصول ابن حاجب و مرایج حکمت اشراق و شرح مطلع انضار انفاس است
و از اجله مشهور جمال الدین احمد اقا صاحب تاریخ وصاف و نعلیه آن پادشاه مجسمه اوصاف بود و در ایام دولت آن کتاب افادت اختصار بنا الدین
و از اجله دیکری است و فخر الدین داود در ایام عدالت اجلام تاریخی در مقامات اختصار و جامعیت
تالیف کرده آثار و صدا و اولا الاحاسن نام نهاد و همان کتابت کرین الموجنین تاریخ بنا کی و اشتهار یافته دیکری

که بنجم جامع الحکایات از مولفات اوست و از جمله شعرا آن زمان بخسرو نشان یکی است و از علم از جمله استاد مسلم است
حاشیه که بر اشعار او زده اند و یا خود از خاطر آشکا و تمثال بوده و از جمله سخن نویسان آن عصر یکی است
و الجایتو سلطان در آن اوان که سلطان ابو سعید بهادر خان بحکومت خراسان بر مسند آنجناب اعلی و الدین عون و مؤید و شاهزاده بقدر
امکان در تعظیم و احترام آنجناب مبالغه مینمود خواجه رشید یاد ملک میرفت و استاد را از قوام مانع آمده در خیش او بود و از موی لب شتی
ولادت آن پادشاه صاحب سعادت در شب چهارشنبه هشتم ماه رجب بقدر سنه
اربع و سبعمائه بقدم تر روی از بلاد آذربایجان روی نموده و چون هفت روز از عمر شریفش نگذشت بحکم الجایتو سلطان امیر سونج غضبناک
از قوة الدین سلطنت مقرر گشت و در سنه سبع عشر و سبعمائه که شاهزاده نه ساله بود بحکومت ملک خراسان سرافراز گردیده جلوس موجه نمود
و سه سال و کسری در آن ولایت بتمهید قواعد عدل و داد پرداخته و اواخر سنه عشر و سبعمائه که در مازندران تشریف داشت از نوبت بدرجه
یافت و آنقدار توقف فرمود که امیر سونج از خراسان آمده بوکیر علی پوست آنجناب جانب عراق شتافت و سلطانیه چون زنده بلک رسید جوان نوباوه
و سایر امرا و اعیان آن مظاهر عدل و احسان استقبال نمودند و بعد از مقدمه بر اسم تربیت در سلطانیه قرار یافتند و در نوروز سنه عشر و سبعمائه
بالتفاق جمهور زنده بلک و دو امیر جوان دیگر از نوکران شاهزاده و امیر سونج کفت دیگر را که همه امرا بر مسند پادشاهی نشانند و در وجوه بسیار
نادر و کمها بوشش کردند و چون سلطان ابو سعید بر سریر پادشاهی متمکن گردید زمام امور حکومت مملکت را در کف کفایت امیر جوان سلطان
نهاد و خواجه رشید الدین و خواجه علیشاه را بدستور زمان بدرجه منصب وزارت داد و لوازمات دیگر امیر بزرگ بمرتبه سمت تفویض یافت و آن
تمورتاش بن جوبان را بایالت روم سرافراز کرده اند و در بادی سلطنت سلطان ابو سعید خان بواسطه صغر سن آن پادشاه جلالت و کمال استقلال
امیر جوبان بسیاری از شاهزادگان و توجیان و لطراف بلاد عراق و آذربایجان و خراسان آثار مخالفت کرده فتنها انگیختند و در اولایت محاربات
و کارزارها ست داده و لیکن بیاری کارنامه چون جوهر کبیر از انار و کابر خالک هلاک ریخته شدند و در جمیع آفاق لشکر بسبب قوت دولت و شجاعت
سلطان ابو سعید نظر و نصرت ملازمان اقبال نشان افزوده بود لاجرم بلدان شاهی و قلمرو شاهزاده بسیور و انهدام بنا حیات جوان نوان و اکثر اولاد او در
ایام سلطان ابو سعید خان بوقوع پیوست و هم در آن اوقات خواجه علیشاه چلان وفات یافته صاحب خواجه غیاث الدین محمد رشید بر مسند
وزارت نشست و تا بیع سیزدهم ربیع الآخر سنه ست و ثلثین و سبعمائه در تاجیق قراباغ آن وفات سلطان ابو سعید بوقوع انجامید و در
مدتی که در حلی سلطانیه ناگرده پیوسته مدفون گردید یا وفات حیاتش سی و دو سال بود و مدت سلطنتش نوزده سال

جناب فضایل مآب خواجه رشید الدین فضل الله

عظمة از سطوت حکمت فاطون انصاف و ایشت و بکمال فنون عقلی و نقلی متصف بوده پیوسته سخن تألیف و تصنیف بر لوح خاطر نگاشت
از تجلیات خامه گوهر بارش بر اجزای فضل و فطانت ناظر و نمایان بود و از نظرات خامه در نثار معانی انسجام الفاظ و انهار بر وی
خامه او چون کهربا افشان شدی * نظم عین لؤلؤ مرجان شدی * و از جمله مصنفات آن وزیر الصفات جامع التواریخ رشیدی و توضیحات
بیان مرجان معروف و مشهور است و حکایات عجایب آثار و مسایل و فتاوی آن اوراق بر لوح خاطر منقوش و مسطور و جنابخه
سبق ذکر یافت خواجه رشید در زمان غازان خان بر مسند وزارت نشسته رای صواب نمایش تا ظلم صلح اکرکشت و حکم مشکل کشایش تربیت
امور جهور بقی الدم شد بیت زیم فقها و اهل دیر و عشق هر اسان شد * ولی زاهد بطفش و ساز کار اسان شد * و آنجناب با خواجه ایلچی
غازان و نیابت اقالیم کار امرا بسر برده و چون الجایتو سلطان زمام مهام کشور ستانی بقبضه اقتدار در آورده و پیشتر از او در راه دستور
ستوده سیر لطف و رحمت بذوات اشتر و چهار امرا از انا بحسن بلند تر کرده و آنوزیر بصفت نهاد با تامل کرمت اسباب عدل و انصاف
بر روی خواص و عوام بر کشاده و اهل علم و فضیلت را مشمول نظر عاطفت کرده اند و جهة ایشان مدارس و مقاع الخیر بنا نهاد و در تاج و مرغوب

و مستقلات

و مستقلات جماع بران جماع وقف کرده پیوسته عام انعام و احسانش بعزی اصحاب رشد و شاه می رسید و هر کز هیچ آفریده از خوان
نعمت و احسان بیکرانش مایوس و محروم نمیکرد بنا تاریخ آن مظاهر الطاف و اهب العطیات هنوز در دولتخانه عراق و آذربایجان
پایدار است و بنان ادیب نظم و نثر از شمول انعام و عواطفش مدح گوی و شکر گذار نظم اتی آثار نا تدل علینا * فانظروا بعدنا الی الآثار *
و در اواخر ایام دولت الجایتو سلطان خواجه علیشاه چلان بغایت مقرب شده بعضی از مهمات بوقوف خواجه رشید فیصل می یافت و از نهایت
حزن و ملال بخاطر و بدیده جمال بسیده رسید و بلیه شاه زبان شکایت بکشاد و بعرض رسانید که اگر بر منصب جنابت بنده بر علیشاه تقدیم
او را سابقت می باید کرد و اگر در تقدیم این امر او استقلال یافته بنده را روی بر انجام دیگر می باید آورد و حالا خواجه علیشاه هر لیاز این اختیار باید
بنده بقدم انقاد پیش باید آمد که متعهد سر انجام جمیع امور دیوانی شود تا من بجواب محاسبات سوال سابقه قیام نمایم دیگر که مالی متعلق بنده
می باشد بر بنده باز گذارد تا من جنایت سلطانی مستظهر بوده از عهده آن امر بیرون آیم سرسم آنکه بلاد و ممالک محروسه را منقسم بدو قسم ساخته
هر یک در سرکار خود دخل کنیم و بعد و مقدم و آثار کفایت بخیر ظهور بسامع الجایتو سلطان رسانیده جواب فرمود که خواجه رشید و خواجه علیشاه دو
خدمتکار و بندگان شایسته اند رشید مرتبی بر دو اشتمد ست و علیشاه جوان کاردان چنانند صالح مملکت دانست که هر دو با اتفاق یکدیگر مهمات را
فیصل دهند و آن یک در نظام مشقت و این یک در صدد تعظیم و حرمت بوده قدم از دایره موافقت بیرون ننهند و بحسب فرمان آن دو
وزیر عالیشان جمال حق کشته رضی کشته کرشاشی کرده اند و از هر یک بر سبیل شرکت روی بسر انجام مهام آورده تا ما چون سلطان محمد خدابنده رحلت
بعالم رفت کشید و سلطان ابو سعید مسند سلطنت را بوجود خود مشرف کرده اند و تربیت دیگر میان آن دو وزیر مخالفت اتفاق افتاد و هر چند
خواجه علیشاه خواست که تصرف خواجه رشید ثابت کند امیر جوان جمعی بر وی اوکشاده در بین آنا جمعی از جمله امرا جوان خواجه عادت ایشان
نزد خواجه رشید رفته بعرض رسانیدند که اگر اجازت شود ما با خواجه علیشاه در مقام گفت و شنید آییم تا مبلغی از نصرفات بر وی ثابت کرده
و خواجه رشید از غایت سلامت نفس جان امر هدایت آن فرمود گفت من خواجه علیشاه را بگو که بر خدا است تا ما با خواجه از خواجه رشید
تا بیرون کشته نزد خواجه علیشاه آغاز نزد کرده اند و با اتفاق روی بتعمیر و زیر صافی چیز آورده اند و خواجه علیشاه نواب سلطانی را بر نهاد و
تا مزاج سلطان را بر خواجه تغیر کرده اند و در هند مدت پادشاه آنجناب فاضل شاه را بعیوب مستوجب ساخته و در اواخر ماه رجب سنه سبع عشر و
سبعمائه در قریه ناصیه لعوالی کشیدند و امیر سونج اکبر بر عزل صاحب سعید راضی نبوده اما در آن اوان مرض صعب داشت و سلطان ابو سعید
در آن زمستان عام غربت صعب ادا السلام بغداد بدیدار داشت و امیر سونج در عشر ذی قعده سنه مذکوره در منزل محمود آباد از خوف انتقال نموده
و در وقت نزع حرز و ثوابت و سیاریج حل سلطان تعالی محل صعب سلطانیه نهضت فرمود و امیر جوان در رعد و آذربایجان بر مراحل
مدان تاشا خواجه رشید که بعد از عزل در بغداد اقامت داشت پیش خود طلبید گفت و چون تو بر دیگر پادشاه اند تدبیر مهام است و مهم
سپاهی و رعیت و خزانه و صواب و تو نهایت معیوب است کرمت دیگر مهام حرمت اختیار باید کرد و در وی بفصل مهمات مملکت باید آورد خواجه
جواب گفت که عزی و صلاحیت کفایت ایم و شام ای ممالک بشباب بجمیع شیب بیاید و در کار شباب که موسم جمع کردن اسباب کامرانی
نهایت بدیوف و نهال امال و امانی بهار جانی از هبوب صرصر تیر صفت و فاتوان ست آنچه کرمت نظم بسان بشکاری شیب زیاده
کرتر عمر کرا نماید بر کذشت زصفت * بیا و خواستم شکوا ست و می کوید * و ما خبر که این خانه خانه عاریت است * آنچه مراد و زارت مست داده
هر کز هیچ و زیده الاتفاق خداوند اکنون سپرده نفرا از اولاد رشید رسید اند اولی که حالا ایشان عرض مرجد می باشند و بنا بر ملک اکابر
قیام نموده بخاد بر دو قوصایر و بوری و حالی کشند نظم دست کرم اکنان تخریر * آزاد کنند بنده بد * و خواجه رشید هر چند در
باب استعفا با الفتر شرف نو امیر جوان در تکلیف قبول منصب وزارت تلطف و اصرار خواجه رضا جنابید و چون از جز خواجه علیشاه و چون
قصد جناب اصف جاه نموده بود رسید آنجناب اضطرار کرده ابو بکر کالا که نفس اطلق امیر جوان بود بایشان زیاده و در بند بنفس تا تاریخ امیر را
بر وزیر صافی چیز تغیر کرده اند و جهان یک کرچه خواجه ایلچی بود اما لوحی ساده داشت هر کس بحوالت حلوه جوان بیکانت و کاد

بجائی رسید که اعدا خواجه رشید بعرض امیر جوان رسانیدند که خواجه ابرهیم که ولد خواجه رشید و شرنبار لکاتو سلطان بود باغوا پدر خود
پادشاه راه راه و با نوا سلطان سلطان محمد روی بعالم الخلود آورده و امیر جوان این حدیث را بعرض ابو سعید خان رسانیده و امیر بکر را رشوت
گرفته بود داد و اشهادت شهود و حکم قتل او نوشته دادند و دو روز هفدهم جمادی الاولی سنه ثمان عشر و سبعمائه در حوالی اوبه بقرب جکلدی
قصد ایشان کرده و اولاد خواجه ابرهیم را بنظر دیده که زنده آنگاه پیش خواجه رشید رفت خواجه را گفت با علیشاه بکوی چه بر تو قصد جان من کردی
روزگار این کیفر از و باز خواهد خواست و تفاوت بین الجانبین همین قدر خواهد بود که قرین گفته و قرین تو خواهد بود بعد از آن جلاد خواجه
علی را در انداختند و بیرون زده و لشکریان ریع رشیدی که مثلی آنجناب بوده تالان کردند و امیر اسلان خواجه را و لاد عطا ش را در اوبه خواجه
مولانا جلال الدین عتیقی تاریخ فوت خواجه رشید این بیت در سال نهم گفته شد * رشید ملت و دین چون که بعتقی * نوشت عتیقی تاریخ او که جلاب *
شاهزاده سیورغتمش که در اواخر زمان کانی لیغا تو سلطان از امیر سیورغتمش نوه بود
بادغیس علم قامت بر افراشته بود بعد از استماع خبر فوت سلطان طغرلی در مملکت خراسان کرده و این را با امیر بکتوب ولد اولو و نوبان در میان
نهاد و بکتوب گفت تدبیری میباید اندیشید که امیر میاولی بقتل آید و بعد از رفع او در ولایت کسی نمیماند که با ما مقاتله نماید و روزی چند درین
فکر بسر برده و در آن اثنا میان جانب آنکوت شاهزاده سیورغتمش در طوس بیدهم با خطیب ربیع بلاد خراسان توجه کرده از انجا بجانب هراة و بنا بر کمی رود السلطنه
هراة در قرمونی و در اواخر سنه عشر و سبعمائه جاه سوار خوف از آنکه تحصیل ابهاة آورده بضرب لت و تنگی روزی مزده و روز نقد نوشند
و بیقیاس سوء و تمام طمار محصلان سپاه فراوان نقد و غیر رسانیده رعایا زان بقرب میاولی کشانند و تیره حال مظلومان بدرگاه اجابت رسید سیورغتمش
و بکتوب با هم گفتند و بر اندیشه که طوی میاولی باشد مناسب آنکه قوا از کدو اختیار شود بر امیر اصیل ابهیم و امیر میاولی از وجوه بکر
نظام جمع کرده بود اولی زین و سیمین و اسبان تازی نژاد و غلامان پری زاد بسیار بعزاز اهتمام نا کرده و چند عدد شراب و دهر بکو
بهم رسانیده متوجه اوبه و روز سیورغتمش و بخت خواجه انکوتب بکتوب رسیده مباطات کلیه کرده و شراب خورده مشغول شدند بیکاه بخصوصی
گفت که کسان بکتوب جوی زنهار بان تا گرفته قصد تو دارند بر جناح استعجال بازو رکاب آورده و مانند برق و باد روی بطرف عراق نهاد و هنوز
خم فرح نرفته بود که شاهزاده سیورغتمش جهات او را غارت فرمود و چون میاولی بعد و چاره رسید بار گشاده بن بوجای از روی کینه و بیرحمی
بالجاه هزار سوار سر باره روی کرفت و در اثنا بوقت میاولی باز آمده از سخن بنو ناجار آثار بکار کرده کشته شد و کلی از قصلاء مرتاج آنوا قصد کرده
در هفتصد و هفده و سه ماه و هم * سال و به تاریخ نه قصان نه زیاده * شد سر خراسان میاولی بیش اجل را * نهاده سر آنجا که قضا کرده اراده *
چو خلق آنکه بر او فراخت زانجا * بیت بر او صفت و سیرت و عاده * سلطان ابو سعید خان بعد از استماع این اخبار امیر اسپین قلع را بجهت
مهم خراسان با خطیب روانه فرموده و چون امیر اسپین قلع رعد و آن ملکت نزد و انبوه امیر بکتوب از جانب شاهزاده سیورغتمش دهت و کفت میاولی
بیچی قصد شاهزاده کرده لاجرم بقتل رسید و امیر قلع علاء و بقتور مرم بکتوب با انواع نوازش اختصاص داده کفت که سایر امرا
خراسان طلبیده و بنقاد اولیا شند و سیورغتمش عهد نامه و یاسا طاعت نزد امیر اسپین قلع فرستاد و آن مؤلفات ساده نوح بهمین مقدار طاعت کرده و روی
بصوب سلطانیه آورد و از انجا حکم سلطان ابو سعید خان متوجه اران شده در آنجا راه عفت نجاه در کذشت اما شاهزاده سیورغتمش بعد از آنکه
خاطر از جانب اسپین قلع جمع کرده بکتوب را بشتر از پیش نظر نظر تربیت کرده اید و قامت قابلیتش از خلع خاصه پادشاه و هزار روسیع
سکنی و زمین او مقرر فرموده که در اباد غیس متوطن کرده و حق روی بطرف شکر سیوار دیر زیر که پیش این بنا بر جانب غایت خوف
خود را مانند طرف هرمز ساده بود و چون بکرسیر رسید در روز چند بمراجعت بکند اندیشه مخالفت سلطان ابو سعید خرم کرده نخست
بسیستان رفت و خواست که کاوزن دیار ملک بغیر الدین اسماعیل سازد لاجرم سکنی و مستخلص بعد و بعید پیش آورد کردانید و ملک
در باد بی حال از سلطنت او اندیشید قصد نمود که چیزی از مال بر هم شکش ارسال نماید و بدان آنا شتو دکه تو نیکو روی امیر و ناحیه سرشتی
دارد و ملک غیاث الدین کرت نیز سر علقه ساختن و بنی آدم لاجرم در شاهکان او را بقتل رسانید و اعلان کلمه عصیان مادرت نمود

سیورغتمش در حدود آن ولایت ست غارت و تاراج برآورد و از توابع ملک جبی را تبع بیدمع بکلبه اند و عنان اجتهاد انطاف داده بر سر کوه
تاخت و تیره رکه کلاتر ایشان بود بخانه هلاک انداخت آنجا که بکار سازی بعرض خراسان مشغول شد و ملک غیاث الدین کرت از نوبهار کاهی
یافته قاصدی نزد معظمی امرا ابو سعید خان که در راه کاکان اقامت داشتند فرستاد و از نخست سیورغتمش و اعلام ما امر ابهم گفتند این نامه بخواهد
که ما را بر ساند شاهزاده سیورغتمش هر که در مقام مخالفت پادشاه در نیاید و بر نقد بر نکه این اندیشه و خاطر فرا کاکه آنقدر ملک ما را که
باستظهار ایشان روی بخراسان آورده و سیورغتمش بعد از رجع ساختن لشکر بر نهاد اردوی خود را بحدی که پیش بود سپرده و فی اواسط جمادی الاولی
سنه ثمان عشر و سبعمائه متوجه خراسان گشت و چون بقصبه حشت رسید مکتوب و سایر امرا که در باد غیس اقامت داشتند بوی پیوستند
و خاطر بر پیش تاختن قرار داده نکوی نزد ملک غیاث الدین فرستاده او را بالی و اقتیاد دعوت کردند و ملک عنان حضرت آمیزه و
جواب نوشته سیورغتمش را طاعت او نمیدید شد و در راه حیاز جلکاهرات کذشته بمرحت هر چه تمامتر بصوب راه کاکان که محل اقامت امراء
ابو سعید بود نهضت نمود و بیکاکاه بر ایشان تاخته تا میراق و کلر و مدآن تا فلاتزا متصرف کشت و مکتوب تا دامغان راند و چون
تا وسط مازندران عنان باز کشید و خواری بسیار کرده و قریب و هزار از سادات و اشراف آن ولایت را اسیر کرده اند و چون این خبر بسمع
شریف سلطان ابو سعید رسید امیر حسین کوکان و امیر اتوقا جلایر با سپاه و افر بصوب خراسان فرستاد و شاهزاده سیورغتمش
امیر حسین کوکان خبر یافته در قلب رستمدار عنان مراجعت اعطاف داده امیر حسین بسرعت تمام در تعقیب و حرکت آمده چون سیورغتمش
و دو هزار کس همین بود که امرا از سلطان آنکان ستاده بدو رسانده و آنرزم به بیشتر و در آمده آثار عالیه و مواعد مسلمانان کرده اما بعضی از
جزوی عقد به حاصل کرده اند و چون امیر حسین شیوه برنا الهای خود کما شدند و آثار هزیمت نمودند و چون سیورغتمش عقد سر کرده
و نبود استماع نمود که ملک غیاث الدین کرت و تنی از متهوران عزم جانب بادغیس و فرستاده و جهات بکتوب و اتباع او بیاد غارت و تاراج
داده لاجرم بغایت پریشان خاطر کشت و در اخبر سید عز الدین عقیب با سایر سادات شهد الملک سادوی و تیب بخود و بلاد نیمروز شاهزاده
شتافته و بطرف سیستان سلام کشاده و چون آن مخدوم سیورغتمش و نیز بجانب کشوه و سادات را رخصت جلوس نزد و نمود
و ایشان از نماز پیش نماز دیگر برای استماده بعد از آن شاهزاده نماز پیش سر بر آورده و نخست سیاه داغاری و باید و طغی را که صفت فرید الدین
و نمود که رخصت امیر حسین را بر حسب نمایند و فرمایند تا بزودی تخیم ساخته شود سیورغتمش و سادات که با پانصد تا سی کوسفند و سیصد خروار
آرد و پانصد خروار جو با سیر با تجالیح باز و بر ساند و خود متوجه جام شده آن سید کوی را همراه بنهاده بودند و هر جا عنی با تجلیه
فرود آورند و هانت هر را بحمی بکرا زسیورغتمش که جهة سود و سامد با تجار رفته بودند بعمل سایر الاسیان و اطراف ایشان پیشکش
سکین مرتب ساختند و چون امیر حسین با تجد و رسید استقبال کردند و امیر بزان عمیم کشاده سادات را بعواطف بکران نواخت
و شاهزاده سیورغتمش بعد از وصول مواجهام خواست که شیخ الاسلام شهاب الدین بالجلی خود حاضر ساختند از روی اخذی غلبا ماهر چند
کسان بطلب آنجناب فرستاده الحال حضور نمود بجانی رسید و شیخ در کوشکی بحضر کشت و شاهزاده کاکان را بعزیز نزد له و رجزی نهاد و بنا
بر اکرا لاغان امیر حسین بغایت لاغر بود و روزی چند جهة اثابت ذات الملک را کان توقف نمود و ان الیم بکرات مکتوب و سیورغتمش
دار السلطنه هراة را تاخته در باب مخاصمه آن بلده و تضیق ملک غیاث الدین کوشیدند و چند نوبت خواجه ابو اسحق حسینی را بشهر
و فرستاده طلب مردم و حجابی که ملک در بعیت ایشان از اداء عنیس بهراة برده بود نموده تا بو سید صالحه نمایند اما ملک اصلا بآن
عنان ملتفت نشد و هیچ چیز از هیچکس از امر ماه و سیورغتمش و مکتوب جا بر کشته و در آن اثنا خبر وصول امیر حسین بتواتر انجامید و شاهزاده
تا بر بعاوت نیاورده باد و بکر بطرف کرسیر خرامید و امیر حسین در او اخر صفر سنه عشر و سبعمائه در آن بلاد فاخره نزول اجلال فرمود
و ملک غیاث الدین را بصاف انعام و احسان نواخت و در سنه عشر و سبعمائه کرکلان و اخان در دامن الهار پریشانی
حال سیورغتمش را بنیر کشته که اردوی و خاطر انست شاهزاده کان خطام و الجکلای و تکلیغ اجد و فولاد را با چهل هزار دو خرار اتاب

امیر کدابنده با ایشان مقرر کرد که تا مهم سیورغتوب بانجام نرسانند باز نگردند و ایلچی نزد امیر حسین بشاهزاده پیغام داد که مناسب آنکه
تمامیز بنجی برسپاه خراسان را بمدد لشکر ما روانه گردانند و امیر حسین بعد از تأمل بسیار فیصل یافت و امیر حسین بیست هزار کس برای کرده
از عقب مردم بکلات فرستاد و امیر حسین لشکر چغتای بسلک رسید شنید که سپاه جغتای سیورغتوب را بدست آورده بکشتن
وکشت و اقتدار جان بود کام از یک خان پس از یوز تازی و تیغ آورده وی سیورغتوب رسیدند و سنهان پیش مردم ایران سپاه هرش و نشاندند که
ایشان را بسیاف و اکرام و عدت دادند و آن جوانان از عنایات فوق کرده بدند چون تلاقی فریقین روی نماید بلشکر ما روانه الله پیوستند و بعد از آنکه
شاهزاده سیورغتوب و وصول اعدا بخواهیت و مردم خود را و کلکا داده روی بدیار بقا نهاد و در وقت تسویه صفوف امرا و ارکان دولت
حسب الفرمان بجانب خیمه شاهزاده کاه بجنان برسیورغتوب و اخشد و اول بکوشت سر هرش از تن جدا کردند و سیورغتوب چاره متضمن روز بدانست
الحکم لله و امرا و اسرا از عقب او را تا سالک است آن سواران سه روز طی مسافت نموده تا او رسیدند و دست باستمال ایشان بر ربع بر قلبش
رسانیدند و سپاه ما و را الله و لا شاهزاده سیورغتوب و قران سلطان با سایر خواتین و امیر کدابنده غنیمت بجهت تصرف در آورده
روی بدیار خود نهادند و فتحا خراسان را الحیان دادند

دران اوان که خبر ویرانی ولایت خراسان و وصول شاهزاده سیورغتوب
سلطان ابو سعید خان رسید و امیر حسین حسب الحکم جهة دفع شر او بکوه بدخشان رفت و زامیر جوان بمدد امیر حسین از قرابای اوزان
نهضت نموده بالجغاتو سلطان شتافت و دران اثنا پادشاه اوزبک راجا بشت مدینه شروان آمده امرا و ارکان دولت بیم جان و سنان
بکمر زدند و چون کرشکان سلطان بالیشان پیوستند بلوغ امرا سوار که در آن زمان در ولایت مرکب همایون بودند متوجه دفع اعدا گشتند کار از یکی
وقت و مهمونه کرد عرض لشکر و اوزبک و شاکر و عشکان ما نخط مستقیم رباب فرود آمدند تا در نظر باغی سیاه نماید و در اطراف آب سیاه اوزبک
یلک یلک و ایلات رای اخشد و هر چه بی الیشد و بر پیوستند و امیر جوان از جزه بر سلطان شوره دفع اوزبکان از توجه خراسان اهم دانی دانست
و او و توقمان سپاه جوار الجغاتو کرده و از آب گذشته از عقب ایشان شتافت و بعضی را بقتل رسانید و فوجی را اسیر کرد و خدمت صاحب سریر آورد و
سلطان بیشتر از پیش در تربیت جوانان کوشید و ایلچی بلند کرد تا بنداکاه امیر جوان بعضی از امرا و بیتاز کرد و در وقت وصول
سپاه اوزبک بلند بدند که رخت مردند بوقت برعزاز داشته قورمیشی بر الیتای و بلند مرده کرد چرب یاسای ده و طالعدار از منصب مقرر کرده ایلچ
و ایشان کرد بجوار و در کل خاطر بران قرار داد که مهکام فیصت دست بردی نماید صدا از سلطان بقدر عزیز بیش از کشتن جوان روی کرد جسان
آورده و بیرون حسن از اعزاز کماشته بجانب کوکه و بکر توجه نمود و امرا بعهد و فیصت غنیمت شده مانند کلیت از تعجب مهد جوان بیان نمود
و صنوان جزه جوان رسانید ابو دیا مدد و بنا بر دفع سلطنه ابو بکر و ایسنوقا بجهة عقوق آن تقصیر بار کرده اند و آن دو کس بیت خلطان افتاده
کشته کشتند و جوان جهاز دفع آن ایسنوقا و آن خالی کماشته بر جوز حسن بیوست و دستان نیست دار و جزه هر چند از اجتهد
شافت و ویرت داغ تاریخ روی بدیار دوی جوان نهادند و جوان جوان از وصول ایشان آگاهی یافت سستقد بکار شد و جکی صحب است و فرمت
بجانب جوان افتاد و او با پیرجی حسن جوان از آن جا بکار کشید و بتر زرفت و خواجه علیشاه جلایر که آنجا بود جوان بیلت و استقبال نموده خدمات
پسند بدیجا آورد و بسر دوند بر اعتبار کلید که متوجه ملاقات صاحب تاج و سریر کشتند و چون آن خالف شقاق تر زور مشتی الصد و بجم سلطان
بر قتل جوان در تقلا آورده بودند و بزم همکاری سیمرغ مند و تا حدیث و اجون شنید خاطر بوی عذر تمام بیدار کرد بیاران تا بی طی مسافت سیوم و خواجه علیشاه
بیشتر بخدمت شاهزاده از وفور عنایات پادشاه جزا یافت و قاصدی نزد امیر جوان فرستاد تا نزد خود را بسلطانیه رساند و امیر جوان میان دو خاطر
جار الملک و قرشی ستوجه ایلچی شد محاصل کرد و تا بجانب اراده بوده و شیده و زبان آورده و از تجاسب امیر بیشتر که بدیر کی از خود مهای سلطان مرد و در بیشتی
و تغلق و ایسنوقا و بوقا تو الجد و بجی و تغریم الامر تخالف بلاد اشهاج نموده از سیدند و رد کشتند و سرتوجه بکار کشتند و سلطان ابو سعید و امیر
جوان باستقبال ایشان از سلطانیه بیرون نهضت و دو بیسان کار از او بدند و دران اثنا جمع سلطان چند نوبت بالجغاتو زده بدو و آخر جزو ارسال اشتر او را

بعنایت پادشاه امید وار کرده اند و سلطان بطریق مصالحه تعریف نموده و از وقت عاقبت مخالفت بر رسانید و از بخش بعضی جزو بستاد که سلطان
با اراده و عنایت پادشاه و بعد از آن بجانب کوکه و ایلچی مقرر کرده اند و امیر مقرر بدول اقامه و مخالفان را بایت سپنده اوبدند و جنان لیر کشته
کشته ابو سعید ابن از ما تسیع اند بجزوه و موقوف دست بیتوکان و سیف و سنان بوده از آنجا تسیع پادشاه بر روی حلایق بدند دران اثنا
سلطان نمود تا امیر ابو سعید بن امیر شیخ علی را کرد زده و سرش بر سر نیزه کرد ند و فریاد بر آورد ند بیت که هر کس بوده و شر شهریار بدیکر بر بند بلجا کار
و آواره خرم و کین امیر ابو سعید از شاهزاده سیاست آنجوان از عنایات اشتد الیقوت با شاق سکو خداوند شاهزاده کهلک مانند سر لخو شان و دیای جوشان
عنا دیکر از میان کاف و خون بسیاری از مردان موکب همایون را بر خاک بخیر تر ملک بآب رسید و چشم زخمی و فایده رحال پادشاه ستوجه
بنفس نفیس و خان تا خدمت بدی مانند انهنک الله جدی غا انجاحت و آمد و امران سپاه از مقتضای جرات پادشاه عنان تا سلاح زمست داده
بیکار بخالفان رجلکه دند و تر تقدیر اجرا خشید بران ان پهلوانان مقدار بوده تیغ و سنان ایشان با روح و روان خان مصاحبت بوده شعر
تیغها ریزه کرده مدتی چون خوده بر هاده بخشها کشته دران تجوه روان حلقه بخاجلو بای خاد ان کمال رشته ام قادر دست بکار انتا
در تلاقی آن احوال ضم عنایت الهی بوده و موافقت دولت بو سعید و ادی خوشت کرچشمها و مخالفان از دو بیت معزول کرده اند شعر
بکاه بر خوشت اکر هار بزد بر رخ دشمن شهریار و آمد از تعاضی با بره دولت خیره و چشم بخت بوده کشته حضرت رو کرد تغلق بسیند و از چنین
با تفاق و استنوقا و بجز عدد بسیر کرد بند و سلطان دو نوبت ایشان از سلطانیه بر داده اند و بیا و بخشید و در بزه آتش افروز خند و بای طریق
خرمن حیات آن بد بخت از سوختند و قورمیشی و بسر و عبد الرحمن و بوره الجد و بجی و جوان قرا و ناموکه از آن خوف از جان بکار کشیده بوده
بدست امیر سوتای که از دو بکر متوجه سلطانیه بود افتاده سوتای و عبد الرحمن و بوره و جوان و قرا و ناموکه اجتمع بر یکدیکر اند و قورمیشی از دره بکاه
پادشاه بستاد و او نیز حسب الحکم رخت هستی بباد فنا داد و چون سلطان در الجغاتو نفیس سیاسی امیر حسب کشیده مقرر شد که مشیان ملاقات
نشان لفظ بهادر تضاد القاب همایون نمایند باین عنوان که السلطان العادل ابو سعید بهادر خان و فتحا اهالی نشت اطراف و ایالت ارسلان نمایند

در سنه احدی و عشرین و سبعمائه امیر جوان خواهر سلطان ابو سعید بهادر خان شاهزاده سیاتوبک جت ایلچی سلطانرا خواستکاری نمود و پادشاه
لحضر خطیب امارت پناه را بسند فلک اشتر کوکب اقبال مخاطب شوشاشت انمود و هم درین سال امیر تموتاش بن امیر جوان با غرا جی از نوه زادان
بخلیه بنا بکاخ دماغ راه داده و در ولایت روم خطبه و سکه بنام خود کرده اند و بحقوق که مقصد و تخوا الزمانت لب کشوده ایحکام مصر و شام بدو
طلبیده تا ملک کرانین و آذربیجان تحت تصرف در آورده و ایشان طریق انقاد و ایلغ تی سلوک دارد و امیر جوان از طغیان پسر او قف شده
خمر از تعصب سلطان دیدان نهاد و اسباد فراوان تعلیم مصوب دوم اختلاف او و تیمور تاش چون از توجه بدیر خبر ایشان کرده پیشتر
شده بعد دشت شتافت و جوان زبان امیر تیمور کاجی و امیر تیمور کاجی و قاضی نجم الدین طبسی با کرد خود بیان فرود بود کشته تموتاش بلند و نمود و
بدرکاه پادشاه رسانید و سلطان ابو سعید بلا خطه خاطر امیر جوان کناه تموتاش انجشیره او را بدیکر بکوست دوم روانکرد اند و بیست
ثلث و عشرین و سبعمائه شلاق اسباب نار خاتون در ولایت خاتی و مرتفع شده فضل این بخلاکه و او را خواهر امیر دولت ایلچی سلطان قاضی نجم
که خطیب همدان بود نیا بر عزیمتی که داشت قبل از آن کهند زنان نار خاتون بنا سیر کرد ستان بیست آورده و آن زنده امیر جوان بود و عزیزی که بدیده تمنا
ملک بها در تورن نوزان در زمان هلاکو خان نار خاتون را اسیری که قدر بود و حکم رفع اسباب و املاک نار خاتون ملک بهادر بود
و هالا تحسب ارث بنا امیر بهادر و در ملکت عراق ضیاع و عقار نار خاتون بسیار است امیر جوان این معنی را کالعشر فی البحر و بیع مال کماشته
جهان نوکران خود را مصحوب آن قاضی بدان ولایت فرستاد تا چند موضع در قزوین و غرفان و همدان تحت تصرف در آورند و دیده
عزیز بیان خلق شهرت یافته بزیر کی که از ملک مرعی ساخت و کتاب املاک اخل موضع نار خاتون بیت لاجرم فریاد از نهاد
خلایق بر آمد و امیر انس قلی و خواجه رشید الدین زبان سخت امیر جوان کشاده طوعا او کرها او را از مقام خوشه در کلبه اینده تا بیمار

چند موضع که گرفته بود قناعت نموده و در زمان سلطان ابوسعید بهادرخان که اختیار و اعتبار امیر چوپان هر چند کامل رسید فاحش بحسب اتفاق
دیگری از اهل بلخ شرط کهنه که دویست تفتک مستعمل اسباب و آلات حرب و سرولایت در آن نهاده بود نزد امیر چوپان برده گفت که
مادر فلان موضع خانه صاحبم ناگاه قیامت را خاتون است باقیمت و امیر چوپان حاصل آن تواضع از شهر مادر حلالزاده نقود کرده و کلاه
او دست تصرف با ملک و تاج و دعا یاد از کرده ندکا بجای رسید که تا سیاق که بدو سفر اراده نیاورد و هم آنکه کوبند ملک تا خاتون
بوده بدو دینار و بیشتر و شتند ملاحم آتش در خرمن فراغت صاحب زاغتا فاده خواجه علیشاه چلان دیه نهد و اجوا کفت و شنید کرده و ولایتی
در ملکت رو دهد و عرض اسباب از خاتون از سلطان کرفته تصرف و کلاه امیر چوپان کذاشت و از خاصه خود بیست هزار دینار نقد تسلیم نمود
تا امیر چوپان از مقام عمری آن اسباب و کذشت و نشانی موکد هست ناسد قلاوه و آن قصه را بر سلطان آن مدیح کرده بدو در سنه اربع
و عشرین و سبعمائه خواجه تاج الدین علیشاه چاوشی شده دست اطبا و اهل و جامین عاجز آنفاقا هند رسید و سلطان صاحب حادث از غایت عنایت
سرا بالین و زید تشریف بدو ۳۰ حضور دست تاج علیشاه و خواجه در او جان جان نازنین مجاور مغفرت نیت الطالبین سپرده نعش او را بآیین تشریف
سیاه الی بلین بدو استخلاص بزیر بند و چون اجل سجدی که بنا کرده بهمان هنش بوده دفن کرده بند و از نوه زاده اهلا کو خان و اولاد او خواجه علیشاه
هیچ اجل طبیعی وفت نشدند و خواجه علیشاه با صاحب رای و تدبیر و غایت وقوف کار دان و مدبر انجام امور سلطنت و جهانبانی اصاف داشت
و در ایام دولت مملکت ایران و آذربایجان اعتبار و رفعت مانند مادر و خواتین و اعظم و مساجد خیر و بنیاد و مستغلات عجیب و اوقاف مرتب
بر آن تمام وقف نمود و سلطان ابوسعید اولاد و قرابتا را خواجه علیشاه را بصاحب اطلاف نوازش و نوید و بحوالت کرسب و زارت بسکی از
دو پسر او بوده در آن اثنا سیان برادران تاج دولت شاه و بر یکدیگر بفتنه بر نوشتند و هم مبالغه انجامید که آنچه بدیه ایشان در مدت اولاد و ترکه
بوده بدیوان دادند و سکوب و تحذی و بیچ خانه نشسته و نکهبر انجام فوت لاعیوت در دیه کذاشتند و منصب وزارت سلطان ابوسعید
بعد از فوت خواجه علیشاه تعلق برکن الدین صاعن کرفت و رکن الدین از ملاعنیا الملک محمد بن مودود منصب الملک در زمان سلطان
خواجه شاه منصب عالی بسیار دست سیق و دیگر خود را در سلک ملازمان امیر چوپان منتظم کرده بود و امیر چوپان یوم ایفوه مادر تربیتش می افزود
تا او را بوزارت سلطان نصب نموده

خواننده کان عجایب حکایات و دانندکان غرایب روایات آورده اند که امیر چوپان را دختری بود که طراوت عذار
طفنه بر کلبرک طری سبزه و صباحت رخسارش اشاره و مشتری که در سیر وی بغداد خاتون نام و امیر چوپان آن مجموعه بزرگ را در شهور سنه ثلث و
عشرین و سبعمائه در سلک ازدواج امیر شیخ حسن بن امیر حسین کوکجان بن امیر آقوقا جلایر که امیر شیخ حسن ایلکانی عبارت از دست انتظام
و در سنه حسن و عشرین و سبعمائه سلطان ابوسعید اکه در سن بیست مالکی بود دست بغداد خاتون تعلقی پیدا شد و عنان صبر و قرار بیکبار از
دست شهریار کنار بیرون برد **نظم** چو دل بر سر یکی مست رفت ٭ اگر شاه کو بنده از دست رفت ٭ و این بیت که شعری افتد انتظام
غرایب که جانب سلطانی در آن اوقات رسالت نظم کشیده **شعر** پیاده بر لب بغداد مشتی جان جنی ٭ که آرزوی تو او در هوای بغداد
و چون یاسا چکر خارجات که هر چه روی که مطلوب خان باشد باید که شهر او اطلاق و ماه بجرم پادشاه فرستند سلطان ابوسعید بغداد کال
اسطراب بحری تر چوان در و انداخته شمار زمانی اقصر خوش اعلام نموده و چوان از استماع این جزء رجوع بسیار افزوده آتش غیرت در کانون
درون نوش زبانه زدن کرفت و جوابی بر وفق مزاج پادشاه کفت و سلطان لیسا زان کفت و شنید بر نسا ما از غایب چوان بغدادی بر حاشیه
حضرت است و این قیل و قال از آخر با سیان در بلاق او جان واقع شد و چون زمستان زمانیست سید امیر چوان با حضرت آنکه در اصدری
سیان عجب و عجوب حاصل کرده شاید صورت عشق آنکه را باید امیر شیخ را بغداد خاتون بغداد خاتون بقراباغ ایران فرستاد و سلطان طرحا و هر نفشادی
بغداد بر و بسیار آن کجز و عاقبت مدینة السلام رسید سلطان عشق بغداد خاتون بیشتر از بیشتر بر شهرستان صغیر خوش سق که بغداد
دوای عشق کو بغداد سر خیز دجه داستند ٭ که در دل بر آنه خواهد از و نشد بهم نزل ٭ و چون سیان و زیر که ملک صدر الدین عادت

یافته بود تغیر مزاج پادشاه را نسبت بچوان فرمان معلوم نمود بهنکام مجال تمام از اعمال و اهمال چوان و اتباع مدعو بنوکه امید که اختیار
داد و سند تمامی جاسلات و لایات و بقصد اقتدا چوپانیات و ایجه امیر حکم از امرا و وزرا و اعتبار **شعر** زر دوز و زر اندوز و ملک
غارت الغیث از هیچکس ٭ و هان و زیده رضی صاحب تاج و سر چاکر امرا ان غرضیه الوعشق بغداد خاتون کشت تا باران از خرکاه بیرون
می آمد و کوی بار بغداد **نظم** چو خانه دیگ ایوان خوش ٭ بیکه حرا بجانان خوش ٭ و چون امیر چوپان حال پادشاه را بر انتهی الی بدیه
خلوق بر من رسانید که اکثر تبع سکرین تخم حکم سلطانست شیب بلا خاطر اقتاب اشراق معلوم نیست **بیت** چو خوش خند و کو بحسن
بکی هر چه خواهی کو بدیکی ٭ سلطان بجلب داد کرمن زمام اختیار تمامی الملک اکه کفایت تو کذاشته ام باید که رو و حق سلوک تمامی کرمن بلاغت
تو آمد زیده و تا اکنون باری و دزی بخواه کذاشته و آنده تخت و اجره دران اوان نیابت و مرتبه مهار خاصه سلطان تعلق بوی مدامت سیکت کرده
که و چوپان منکر و چوپان از خرکاه سلطان بیرون آمده تخت و اجره را طلبید و آنچه از پادشاه شنیده بود با وی بر بیان نهاد و کفت باید که تو و نیکو
خدمتی بنما بر مساعی جمیله سلوک ادی کما کرا زمر چوپه در وجوه آید سلطان جهة خاطر تو آزار روی من بیارد تا نکه جان بسبب اهمال تجاوز
در موضع خطر باشد و تخت و اجره از کرمن روز و شب رخصت آستان سلطنت آشیان استاده ام و چشم و کوش اشارت و زبان شهریاری
نهاده از هوای نفس خود کذشته و بخلاف رای و تدبیر کذشته اما چه کاه شد که مزاج پادشاه با نسبت بچوپان متغیر بی بود و سبب بعضی
غیر خیانت سیان و زیر از دیدنما مزاج آن زمان بعد از شنیدن این بحث مسطور داده است که در وی چند خود و اراده که پادشاه و در اندازد
صیان و زیر از اظهار و بوقت رضی که در متوفی از سر سبک سازد تا بیان در وقت دیدن کل و بجان و رضای مزاج و بهسان سهانه صد و بیست
مهمات و ولایت خراسان از سلطان اجازت طلبید با منصب نهضت کرد و امیر اکرچه ایسن قلع و امیر بجذبیک و صیان و زیر و مصحوب
خوش بود و تخت و اجره را بدستور کذاشت و سلطان هم دران اوان از بغداد بجانب سلطانیه نهضت فرمود است و امیر چوپان چون خراسان را
شنید که تو مشیر و خاره رهد و کابل نیز کذیده و چنان که بخراسان خاطر شوکه و بنا بران سر چوپه امیر حسن را با سپاه صف شکن بدیه مخالفان
و ساده و ور مشیر و خان از توجه و ایدیان جنبه چوپان اشکیان با استقبال او دوان و مرود و تلاقی فریقین در رهد و تغرق دست داد
اکر و فریقها دران برخیزد و کین زاده در زمین و زمان افتاد آخر الامر امیر حسن غالب آمده سپاه تر مشیر و خان فرار کرد و بغداد خود خراسان
بقرین شتافت و از قتل و غارت بجا آورند و بعد از ان ترتیب سلطانی و غازی را سپر ساخته اوراق و مصاحف و تحف و کتب در زیر دست
پای انداختند و حسن را با خوشهر رسنت و عشرین و سبعمائه از ایالات و اجت نموده خدمت بدیه پیوست و کفت حال از نوه اراده تخت
بر چوپان بعد از توجه بدیه بصوب خراسان جمیع کلیات و جزئیات امور سلطانی را از حیز خود کرفت و در غایت استقلال امر انجام مهام ملک
و سالیده اخر سلطان ابوسعید از سلطنت جهان نماند و الفقی و مغاطر همایون کران آمده و خلوق نظر از نمای اعضی خوش اصفهان در کیان
میان نهاده و کی ایشان بحال جات افرکت و مستخرج اجا یکی از مکان الحاق سلطان کرد و قلعه سلطانیه می باشد تعشق می دیدند سلطان را بر کرد
هر کاه و مشوق بجور بعد و در مرا آنکه سازید و هم دران ایکه و اخل شهر رسنیع و عشرین و سبعمائه بود غلبه عشق و مشق بدران دست
بحصار رفت و سلطان واقف کشت حکم همایون بقتل او صدر و رفت اما هیچکس از زهره نبود که بدین اهل اقدام نماید و حب اشاق و در از دیدی
چند از قطاع الطریق و هند و ستان آورند سلطان فرمود که آوازه را خاتمه کسانی سر چوپان و اتباع او است که در خراسان بر شاه کشته شده اند
و مستخرج اجا را شنیدن از جنبه عنان تیکانی از دست داده آمده کوی از قلعه بیرون تاخت و روی بواد قرار نهاد و سلطان صدر اجا و اقوه اوزه
را بیکا معنی او دستاد و اکه مستخرج اجا را و ناسبی اکر مهین اسیان او بر هلاکو خان بر و در نیز بر ان داشت صدر اجا و آقا لو او بوق
رسید مدد و آن اسب تیز دل مانند اسب چوپن در ساده طلیع از ایشان اسناد و هر چند و مستخرج اجا خواست که بدست میاست آنرا
بر کیرد میسرش نیامد چه خیال جنت نمود و قصه خشیه را کرفت که کرکه تیغ و نیام چون نیامد و مستخرج اجا بری رسید خواست که معشق را
آخر رساند آقا لو کفت مستخرج اجا ملک کسی نیست که او را بی حکم سلطان نوا کشت و صدر اجا بر پادشاه رفته کیفیت حال را کفت

وسلطان جهة نشانی بکشتن وی داد و مصر جاورا با قالوز فرود و ضرب شمشیر مصری در عرض مشق ضیاء رسید و در آن روز که شنیم ماه شوال
و ما هفتصد و بیست و هفت بود تا مات خزان و اسباب عجل و حشمت مستقر اجر بیاد غارت و اراج رفت و ملکی با مداد آن روز نا بجایشان
بوقت شام زمان مشوش گشت و چون آمدم از هم بگذشت سلطان ابو سعید بهادر خان نشانی مصحوب یکی از معتمدان نزد امرا خراسان فرستاد که
مدکوری و کشتن جوان و اتباع او بر اهتمام بجا آورند و همچنین اطراف کرد ولایات فرامین ارسال نمود که از زیارت جوانیان از کدام زنده و بعض
نفس از سلطانیه نهضت نموده بقندوز شتافت و در اثر اخراج حوالی ظفر و رود لحکام تاکید نفاذ یافت و قصد سلطان در باد بعضر هرات باید وی
جوان رسید و نشان واجب الاذعان بهمان امرا رسانید و ایشان از طی الفور بمخالفت جوان فرمان محال نمود و لاجرم بالحاق پیش قدم کمیت حال را گذشت
و از رضا نقل و مستحق اجرا فرمود که در اظهار موافقت و انقیاد امر سالفیجا آورند و جوانیان بر وقوف بر جزع و فزع نموده چون بعلی تنگ
و لقدیه گرفتن ایچسین بعرض رسانید که من بعد صحبت ما و سلطان ابو سعید در هم شکسته و بر عهد و پیمان امر اصلا اعتماد نیست آن کرد متعلق و لت
دراست که هر کس سلطان ابو سعید را بی شناسد بکشیم و از سلاطین الوس جغتای و مدعیان ملک خراسان الحیطه ضبط در آورد و بر که سلطان
ابو سعید بخاطر آید بی دعوت کلمه نام و آلا هر کار ما را مکشت و مشوک چشم شود و روی بجرای نهاده و از دعوی از دست آنچه جوانیان عنوان را از
حس سخن ذات و کثرت لشکر و نیز از روی خرمش شرع شد گفت حالا در ایران یکست که در ایران صف تواند کشید بلکه از خیال انجا هم
تواند کشید و آنگاه مصیان و زیر که چون بیاز آن فرست حضور طلبید حلاوت رافت که با تمام بر او و زیر تخصیص مجالیه و بیان
نیافت و از جلاد اقتاس نمود که مرا از میان بدوغ زن جلاد بر رسید که سبب این قتل چیست مملک جهان بکرامت و شعر هر دولت بیدار شوی که
کند بر شما اعتقاد از جهان • هیبت الفوز انجهان • نیاشت بجز تیغ و جهان • تعداد آن امیر جوان با هشتاد هزار مرد که در آن زمان هزار دانست
و لشکر غربت بجانب عراق و آذربایجان بر فراهت و امراء و نیز از سوگند هاء او که با وی بمخالفت کشت و چون علی نیاز او در احوال کرده مصیان رسید
بخاطر ما معاون شیخ رکن الدین علاء الدوله در رفت و بکرد بجلوس شریف شیخ رکن با امراء و اعیان عهد و پیمان در میان آورده که از وی و کرد
نظر و از تعصب شفقت نموده که پادشاه ملاقات نموده و از ملاقات و صحبت نیز خضب طرف و آورد شاهزاده بکرست و در مقام
عنایت ابد و جمعی که در کشتن و مستحق اجر اهتمام نموده اند بوی سپارد و شیخ رکن الدین علاء الدوله بر طرف جوانیان اعتراض اجابت اقتران آورده و مرحم
اند وی پادشاه جهان کرد بدو و صدار بصوب سلطان بالحتمام بتعظیم و احترام شیخ قیام نموده آورد و بعلوی و خرمش شاهزاده و بازوی الدین نشست
و شیخ در اسباب صلاح جانبین و اطفاء نایره نزاع و شر عنان بر زبان آورده سوی موقف بقندهار رسانید تا باید که میان سلطان و جوانیان صورت
موافقت روی نماید اما پادشاه و امرا آن نصایح را سمع قبول نشنودند و در مقام مخالفت و محاربت راجح و ثابت قدم بودند لاجرم شیخ عقیده
بازگشت تعجیل کرد و شیخ و مع جوانیان رسانده و او را از کشیدن شمشیر و روی بی نعمت تخویف فرمود و جوانیان بر زور موفور از احسان و دوان شده
چون بنزدیک قهسار سلیمان او سلطان کرد و زراه بر نیاید امیر محمد چلک که حال سلطان بود و امیر بکر و زوبر هر الزام امیر هزار سوار و دو عهد
و جوانیان را بر طاق نسیان نهاده سلطان بر سند و جوانیان باقی امرا و لشکریان و اعتماد شده از راه بیابان روی بولایت خراسان آورده و سایر
امیران و اعیان او بر نشان کشتن جوانیان در آثار آن شاهزاده ساقی یک را که زوجه او و خواهر سلطان بود اجازت داد که مرش سلطان رود و اجازت حال
ملاقات خان آنکار آب غایب عنان باز کشید و در آنتر لمازا غربت پیمان شده عازم هرات گشت که در جوار سلطان بجانب الدین کرکت که نزد
او بود و چند بسر برد بسکی و در لندی و فرار بر بند که این چه و آنی اصوابست سلوک شاهزاده آنکه و فاکرده که با ما کند سعی محبت کسوی که عنت آنکه
با که وفا کرده که با ما کند • و انتقد بها در اشیر چند قول نمود و امیر بزرگ که فتنه تسلیم فتنه شاه نموده بند و چون نامه عرجوان بعنوان
بر عنی آنستقوی رانشوه مهماء رفت و ملک جلال الدین بجب خاطر بوانم انسانیت بجا آورده و جوانیان را در منزل نیاسا فرود آورده و ظاهر
اخلاص و نیاز نمود و بعد و دران ایام شان سلطان ملک رسیده معنوی آنکه که جوانیان را بیاسا رساند بواصلت جرمش کرد و بخون و اخذ اموال
اتابک فارس مخصوص فرمان که در و ملک حقوق تربیت و رعایت چه بار آورده انکاشته جلاد را بعد مشق فرستاد و جوانیان آنکار قلی و اصغر زوجه

مجلس شورای ملی

در خواست که در ملک بابی ملاقات کند و آن اقتاس بدون بنشاه آنکاه ملیه و اقتصا کمر زیر نهاده سد وصیت فرمود اولا که سرش از تن جدا نماید
و اکنون هدیه نشان زاده دو دست بدان کشت او که ده و صد داشت و اکر و اند دیگر که پسر او علاء الدوله و جلاد اخراج کرد و کال قلیت و جلاد اخراج
سلطان ابو سعید و ولندی بت الجاتو سلطان قوله نموده بود از جمع ای اسال اند شاید که چون سلطان چشم بر وی افتد عرض و جزع شرع بر وی آمده
خوش بخشد سیم آنکه کابل و اندیشه بسوی صرده و عالق که در آن بلد طیبه ساخته بود مدفون سازند و ملک نیابت نموده و از بقول آن
کسی و اشارت نموده اجلاء جوانیان را از اهلاء ساخت بخشن و لکشت او را بعراق و اندازه اشتران نشانه و ساهم بخشیدن و عشرین و سیاهم
باد و رسید و حکم شد که آزاد در آرد و بخشد و در نهصد و بیست سال بلاد نیابت الدین عزم ملاقات سلطان ظفر قرین کرده و در آستانه
راه شنود که جفاء خاتون بجهد پادشاه و زاده اختیار و اعتبار رسیده راه لاجرم و عذر خاطر شاه یافته که چنین اسان باز کرد اند تا اجلاء
تعجل مانند و خود با شان سلطنت اشیاء شتافته و رقم بلاغ ایران عزم ملاقات خاتون شد اما بواسطه اعتبار و جفاء خاتون و مشی از پیش رفت
بکه نهاد زاده و دو وقوف کرده اند که اکسان بخراسان و نساء که تا بوست ایرجوان و جلاد و خاتون آورده بنداکاه سلطان ابو سعید بنیاد جهل
هزاره نیاز و جزیع مخالف آورده و حاجیان از دو تا ان و تا بوت و اهراء بیکر بند و از آنجا بدینه و مالیه بمالک سپارند و آنچه اخت بوجه و نوه
علنوده و در سایر اسلاتیج تا بوتها بالحلیه بنده و در زید الحی حاجیان بر آن جایز نماز کذارند و جمله خود بیدنه طیبه و دیجار مزار
فیض آثار امام جانبه رحمن رب علی بود فی کردند و در مطلع السعدین مزبور است که امیر جوان جفاء آیت و جفا آطرت انقضاء و لت و تسوی
هت بر او طایف ملاحات و جفاء است بکاشت و در راه مصر و شاه اجارات علیه که ساحت آثار قیاصره و کاسره است طلع اماهت و آنچه ای
بکه معظم آورده با تو اسطه آن بلده مکرمه را ذریع و معمور ساخت جوانیان نوا ثرا
نه پسر بود مزکور از هر ایرجسن و او سه پسر داشت که از الطهر کی موسوم است تا لش و تا لش و دیلم و دولت سلطان ابو سعید بهادر خان در
اصفهان و فارس و کرمان حکومت سیفوده و دران اوان که امیر جوان از سلطان کمر نزدیک شد حسن و تا لش بیمار نده ران اقوا و ند و از آنجا بخوارزم
رفته و قلع نمود که از قبل آید پادشاه او نیک در ان ولایت حکومت میکرد بلید و هر بار عایت نموده نزد خان خود فرستاد و خان ایشان را رعایت
ترتیب مراتب از که بایزید بالسب اهوی جرب جرکس و اساخت و امیر حسن از ترجمی باز المدد و کفت و هم در ان اوان تا لش پسر سلطان
عالم الخوت کشت و در پسر دیکر امیر حسن که اجلو بیک و قتح حسین نام داشت و علی بیک را پسر عمر حسن کوچک زهره داد و هر چه حسین
سلطان خان بجهاد و ان فرستاد و پسر امیر حسن تو تا ش بود و او جزاء ایران اسار جایت بدر و بود و در سیواس نشوده و در دو چند در یکی
از فواج بلاد روم مختص نمود و آخر الامر ابو الوفا ان بصر شاه و الجا ملک ناصر برد و مرغ و لاشرف و اعیان جامه انعام و احسان رسید
و نمود و ملک ناصر و زر چند نسبت بر تو تا ش رقم عنایت و التفات مسطور شده نموده چون دید که چشم تا عالم آن ولایت مقصد او
شده اند بترسید که مبادا خروج نماید و بهکام دست سر تو تا ش را از بدن جدا ساخته در سلطان ابو سعید فرستاد و آنسر و شوال اسال
هفتصد و بیست و هشت از ملاق و اجان باد و رسید و تیمور تا ش را بجهاد پسر بود امیر شیخ حسن کوچک و ملک اشرف و ملک اشرف و مصر
و ذکر ایشان در داستانها آنده از سلاطین وقت ما مولوت و پسر شیخ امیر جوان بخود بود که در کرجستان حکومت سیفوده و بخود هم در سال اقل
بدیدوست لشکریان سلطان افتاده دست بقتل داده و آورد و چهار پسر ماند و هر چهار نفر است امیر شیخ حسن کوچک مسمی و مقتول کشته
و آن چهار پسر امیر جوان با جفاء خاتون از بلد ماه بر دند و پسر چهارم جوان جلاد نوات که در کشتها دست و بلقا مسطور شد و پسر ششم
جوان سیوغان بود و ماه دران پسر ساقی یک دختر الجاتو سلطان و پسر پسر او کمر امیر جوان که سیوکنا و اعی بسی و نوروز نام داشت بدلد
بلد ماه بر بود و دکر ایشان بکر که من عبد بقرب و در جزیرین آیات الله تع و تقدیر موقد شوق عامر بعداد خاتون ملک سلطان تبلیغ کردن
عشق است که شریر بود آیاند • عبرت که مرا بهار و آیاند • که دعوی کند که دریغ او زاید • که دعوی کرد و بخون ایاز و
شاه کار عامر ایاز چه دیگر بکه من بدیدی که خدا آسانده که بوجود و فرج حالات مذکوره و حکایت مسطور مرا کشته شد زن جوانیان و اولاد و اخوال

واطفاء نیران شر و فساد مهم بغداد خاتون بنت جوان بهادر مستور و مستتر صاحب تاج و سریر تمکن بود و بهجوم پادشاه روی زمین بدون موصلت
آن زهره جبین بکجائی نمیتوانست نمود **شعر** هر کسی شرکاری و هر ارد ۰ دایما زن در دهان عهد بهان ایمان ۰ آنرا لاجرم با کفایت
طلبید گفت که مثل امیر شیخ حسن در دو بهم چه اگر که توان او را ان سر بغداد خاتون در گذران و گفتی چه حسن فرمان نزد امیر شیخ حسن هفته بغداد که در
تمامی ایلان خاطر پادشاه بمیان رفاقت و موافقت عزم کرد و شیخ حسن از نزد جان و خوف جان خان و بان از بزد اعزه ساعدت جانان اخیار
نموده و چون خان عدت منقضی شد و خطبه شهرت مقضی گشت سلطان او را بجمالات کلچه در اورد و بغداد خاتون پای و مسند عزت و فراش قربت
نهاد و در امور ملکی و مالی و حکم کردن گرفت و از دیگر مهمات جوانیان صفت ساسان بدیع گرفت **بیت** بلی عشق سر را فنون بدیع
کو حکمت کار او کو جنگ ۰ و در شهور سنه ثلاث و ثلثین و سبعمائه جمعی از معاسدان نعم اشرف رسانیدند که میان امیر شیخ حسن و بغداد خاتون
مراسلات پنهان و فتح است و سلطان از این سخن باور آمده از موقف سیاست حکم قتل شیخ حسن صدور یافت و مادر شیخ حسن که عمه سلطان بود
حزن او را در خاطر گذرانید و پادشاه بخشید اما او را بخطه کلات فرستاد و بغداد خاتون را از نظر اعتبار بنداخت و بغداد که مکذب مفتریان نزد
پادشاه جهانیان بتحقیق پیوست و باره دیگر اجتهاد خاتون در مقام عنایت و التفات آمد و حکومت روم را بامیر شیخ حسن تفویض فرمود **گفتار**
در بیان شمه از حال صاحب سعید خواجه غیاث الدین محمد بن رشید و تدبیر و تابعی او در زمان دولت سلطان
ابو سعید مظهور رسید خواجه غیاث الدین محمد ارشد اولاد خواجه رشید الدین فضل الله وزیر و سیاوی عنفوان او ان جوانی که حضرت
اوقات زندگانیست باکتساب فضایل نفسانی و تحصیل کمالات انسانی صرف نموده و آیات نمای خاتون او که علوم معقول و منقول را بر لوح خاطر
نگاشت و جمال او بر جمیع اصناف فضل و هنر آراسته گشته رایت عفاف بر افراشت و بجلاء حسن لسان و فصاحت بیان و حسن خلق و لطف
طبع و سلامت نفس و استقامت ذهن مشهور گشت و مع در ایام شباب بجلاء دین اسلام و طواف و مشهد مقدسه خیر الانام صرف کشته
از تکالیف سفهات و رکاکت و در ان اوقات که سلطان ابو سعید بهادر خان در شهر خواجه حسن حوالی بغداد خان و تجهیه جانب قزوین
اطلاع او و استصواب او را در کار دولت مقالید توفیق و فتق و مفاتیح قبض و بسط بهام ملک و مال او مقتضی اقتدار خواجه غیاث الدین
محمد بغداد و از اعیان خراسان خواجه علاء الدین محمد او را مر وزارت با آنجناب شریک گردانید اما بعد از انقضاء هفت خواجه علاء الدین محمد
بر شغل استیفا نفس صاحب سعید مستقل گردید و او وزیر صافی ضمیر حسابدار و استخفافی بر سند ریاست و اجلال اسم اسعد الملک
و اعلام معالم امن و امان و استخلاص سایلی و رعیت و کثرت عمارت و زراعت قیام و اقدام نموده در تمهید ارکان دین و تشیید قواعد شرع
سید المرسلین جد و اجتهاد تمام فرمود و تمثال المال الفضل و الضال از نجات حساب کالش نشو و نما یافت و در اصل ملی عمل ایلی از نظر اسلامی
شیء با ان صفت طراوت و نضارت گرفت **و بالجمله** تا طایفه دولت نزد او آوار ۰ بر ایلیات کشت و در جنایت ۰ پیرامن این کهنه جهان دار ۰
کرد بخت جوان و نجوان کرد مدار ۰ و چون رایت اعتبار و اختیار خواجه غیاث الدین محمد در غایت ابهت و اقتدار سر بغایات و ارکشید جمعی بسبب
بخاطر رشیدی شد اگر بها کرد بود سوهم شد ند و آنخواجه سکوب بعلاشخصیه در آنجناب اهم و نظر و نظم کرد و اعمال کرد امید **بیت**
دو ستان بکجا کی بخورم ۰ تو که با دشمنان نظر داری ۰ از ربیع خضیره امیر مجید قدوه علما آفاق مولانا کمال الدین عبد الرزاق اصفهانی محکمات
بر صفحات مطلع السعدین کافه نکته نادره و لدکوچ خاص کیو کاه دار ایل سن رشد و تیمه در سلالت سلطان ابو سعیدی بوده و اسیر مشقت
بن جوان امارت ظلم و ضلال و ناصب احوال او شاهد نموده و چنان ساخت که مانند دکت و اوار امتداد و دی سلطان کاسکار بهوش شد و از طلب
استغاثه نزد امیر جوان برده از غایت بکشتی و مشوق را انقصد ان بدکیش منع کرد و او را دید که در ملاقات پادشاه و میان سینه بصد فرصت
بیسود تا غیر از ربیع صاحب تاج راست جوان او فرقه آنکاه آغاز شرارت و شاشت کرده حالا استیصال آن دودمان بخاطر گذشت و چون آنها بهر
حسب مدعای او از پیش رفت احوال جهات فراوان از متروکات امیر جوان و اولاد بکر هفت ولایت خوزستان و بکلم و ربع و سط ولایت
خراسان و عین نهاد هست ساخت و پس از آنکه آن ولایت رسید نسبت بملک غیاث الدین کرت جیاد بجلیح کرده چنین است که تو ان هزار دایره بیت

مدار و در آنا چون خواجه غیاث الدین محمد وزیر حاجی بیک بود آنهم را از پیش شواست برد و در وقتی که ملک با خواجه غیاث الدین از ان
طرف قرین جلالت هرات شرف آمد و سلطانی کلان که کمران خود دیا و چون از لشکر امیر ماه و شاه تا یاق جهات ملک ایلخانیه بغداد تا ایلخ
بیرف و در ولایت خراسان دست ظلم و بیداد بر وجه اموال سلطانیا نیا تاخت می نماند و در هر چند روز بطلب اخذ اموال ایلخانیه ملایت که میاید
و چون خبر این افعال ناهجار بر جنوب سلطان کاکار رسید در غضب فتنه تا شیوه را جهه کسر شوریت شرکت و جلب خراسان و لشکر اید
و از سلطانی قبل از وصول امیشین جز چشم سلطانیا نسبت بخود شنیده بود و جهه تمامت متوجه کردید و در اثنا راه ان دو امیر پرتو و بیکلیکم
رسیدند با هدیه که جلوس کردند و امیر الخاد و اتقای تجا آورده خاطر تا سایلیه بر ان قرار داد اند که بغداد خاتون و خواجه غیاث الدین محمد را نقل
رسانند و معاذ ان در مقام خدمتکاری آمده مراج جانب شهر ایزی را بخود رام کرد اند و چون دو اشتند که امیر علی پاشاه نیز ایشان در امیر
مراقبت خواهد نمود معتمدی نزد او فرستاده کیفیت اندیشه خود را اعلام فرمود ند و چنان مواضعه کردند که از دی سلطانی سلطانیه رود و دیگر
تر اندیشه پادشاه داده مقصد ان دو عزیز با خوش موافقت آید و لاکن امیر ایلهام بنا مجو سلطان برنده و هر کاه در امد باید که ایزا اعلام نماید تا کا
تا شیوه در قزوین متوقف شد تا دی سلطانی سلطانیه رفت و سلطان بواسطه ظلم و بیداد که از دی صادر بود و ابیا سا کاه داد اد و صاحب
خاتون که قتل پدر و برادر را شاشق سیاست یاد و کرد القاتی آغاز نهاد لاجرم تا دی سلطانی بر سیم شد با امیر تو بن ملاقات کرد و حیث
اتفاق و جمع و داستیمن و علی پادشاه دیر زبان او در و آنی موافقت علم داشت و تو بن او را بر عهده و نیز صورت حال خواجه غیاث الدین محمد
باز گفت و سلطان ابو سعید نیز از عصیان ایشان قان تمدا بن عدیت استماع فرموده و در اندیشه بود که آن عقده مشکل را با تامل اسلوب کشاید
و در آن شاشا تا دی سلطانی جمعی از ملازمان خود را سلح ساخته رسد و مقتل سازی خواجه غیاث الدین محمد بود باز داشت و آنها را گفت که
جانب نو از آب پای از خاطر بیرون نهد و صبر و تأنی نماید و وجود ساحج بسته باز الفاظ شاشاف و گفت تجو اهم که خواجه را در خلوت جمع برابد
و زیر با او گفت حکم ربع عقاد او فرکر هیچ آوند باسلاح نزد و زیر نرود و اسطر ابو اسلاند که کم اشتر ایزا از خرابی اعلم اند و آنی سلطانی نهاد تا
و در رفت هست خواجه آغاز نوحه و جلوس نمود و گفت تو نمی میاید ساخت که فوت بکر پادشاه با من ابواب الطاف مفتوح کرد اند خواجه
بعضی از قبول فرموده گفت شما سوار شوید که من بزیر بیرون آمده بخدمت پادشاه روم و حق شما را عرض کنم تا دی سلطانی بیرون رفت تو کرا بخود
پوست و بالجمله بدر مدرسه منتظر باستاد و چون سرای خواجه غیاث الدین محمد در دو کرنه داشت خواجه از ان در سوار شده بخدمت
سلطان شتافت و معروض کرد اید که چند روز شد که تا دی سلطانی امید عنایت سلطانی اندر انتظار ادمال سعادت بسلطنتی می کشد
پادشاه از غایت سلامت نفس و نیز تنهی شده و نبود هیچ سعادی که تا دی سلطانی و بعضی توجه اندیشه دارد خواجه عصر داشت که من بنده این
درگاهم و منظور نظر التفات پادشاه هر کرم عیسی و دیار من اندیشه دارد **فقضی و لا یحق المکر السیئ الا باهله** باو
عاقبه کرد و سلطان هان لحظه باخذ و قتل تا دی سلطانی فرمانداد تا خرام ملک از حکم جزایت و صعوبت خواهشا نه بحکم آنکه خود را غرسان و سنا
و لشکران آنجا جمع کرد اند و سلطان خواجه را نو امرا از بخش و سنا و خواجه مرو نتوانست رسید لاجرم ایلخان با شلاء و احیا لاد خان بهر
طرف رو ساخت که هر جا تا دی سلطانی آید بدکه و بسیاری تخت رساند و آن دو بخت عبد و دی در کوه رود فرود آمد یکی از نوکر از خواجه
آورد و ان طمار بود رت حاجی قیاس اغور که در اخذ و دو فهنا د و حاجی اغا سر گفت و اقتدار داشت احجی سوار شد و اوبر کوفته و دو
کردن بسته بسلطانیه برد بعد از آن سلطان چشم آن کمان بقزوین و سنا و تا ماشیو رایزد الملک مسانید ند و در شهور سنه سبع
و عشرین و سبعمائه که عید فطر سلمانان بود آن دو سلمان قران شدند و در سنه ثلثین و سبعمائه امیر شیخ علی با وزارت خراسان و خواجه
علاء الدین محمد وزارت آنملکت خان تعین کشتند و معاذ و صول جمعا عادت ظلم و بیداد تا دی سلطانی را بر ایلم و احاج بدل
کرد اید ند و بالجمله تا دی در کران بلد را سر جوی و آباد انی رسانیدند و در سنه سابع و ثلثین و سبعمائه امیر محمود شاه ایجو که سالها
در ولایت سلطان بسر برده بغایت مقرب و کستاج بود و در قاین حکومت بنیو از منصب معزول شده متعلق را لیست آن ولایت باسم امیر

اینا و مظفر الدین و چون امیر محمود شاه در شیراز و توابع آن اقتدار اسباب و املاک داشت که هر سال صد تومان حاصل آن بود از اخراجی بغایت
محزون گشت و امیر محمود ایلی قتلغ و امیر سلطان شاه نیکو و امیر محمد بیک و امیر محمد بیلی را که از نجاب سالوغ اتابکی مقدار تمام در خاطر او محمد
با جمعی مشغول صلاحت و با جمعی کثیر سوار شده بیگاه بدر خانه سالوغ شتافت و سالوغ که داب الامر اخوند محمد بدر بود چون که قوات بخارا سلطان
که بجنت و ملوک اتابکان پادشاه و رفته تیری چند بر دیوار زدند و سالوغ را طلبیدند و کار از سلطان تنگ شده بمان رسید که سالوغ با بعضی سیاه
و دران اثنا امیر سیورغان بن امیر چوپان و خواجه لؤلؤ با طایفه تمام بدر سلطان بخانقاه آمدند و امرا و اعیان در صحبت فرود به پادشاه
بکیک را از ایشان بگرفت و یکی قتل فرمود اما خواجه غیاث الدین محمد خون آنجماعت را درخواست کرد و امیر محمود و ایلی قتلغ را چون امیر علی
بخراسان فرستاد تا مقید بگاه دارد و سلطان شاه بن بیکیا و نوه قلندر سر جان محبوس شد و محمد بیلی و قلندر بر و محمد و یحیی و مظفر و محمد
اجود و مظفر لشکر اصفهان و مسعود شاه بن محمود شاه را بر دو چوب امیر شیخ حسن فرستاد و قتلی این طایفه در مواضع مذکوره بودند و وقتی که
سلطان ابو سعید درگذشت که محمود شاه که جزیره ارم و دران اعصر و اغاز مقابل گشت **ذکر وفات پادشاه صاحبقران سلطان ابو سعید**
و تا بسان سنت و ظلمت و مسعود که از نهایت حرارت هوا جوش و دوی مادر از صعف شکر سیاه بسان و اطراف
و دران بود سلطان ابو سعید خان بجزیره سیاه دشت قهای استراغ نوده محمد و اران نهضت فرموده و راسفر و اراج پادشاه بحرو
از نهج استقامت انحراف نموده بر جهت و علت شتافت و معالجه و هفت اندام صحی ستاده اند سلطان خانقاه بجام رفت و بر تخت کرد
بعضی از اطبا گمان بردند که پادشاه بهر جزیره و در مالجه سوی مرتو ربط هو بر سایند اما فایده بر استعمال و اوقات شربت گشت سلطان
در سکرات افتاده بکار از تکبیر بر او بر دگذشت ع بر جزای طبیب که بگذشت کار از ان ۞ و مقدر مظفر نامه مسطور است که سلطان
در اواخر وفات جات و نشاط خاتون بنت و مستخرج اجر بن جوانرا در سلک خواتین خویش انتظام داد و آنجا و خاتون بر هر دادن پادشاه
جسارت نموده و بر اسب طایفه رنج شریفش بهزهات آنجهانی پرداز فرمود عجب آنکه تا وجود جان بشاق بنداد خاتون بنت جوان و پادشاه
خاتون بنت و مستخرج اجر بن جوان را از جمله ازدواج سلطان ابو سعید شمرده اند و حلال کرده جسب شرع شریف اجماع جمهور و براده و زاده در بکلج جایز
نیست و سلطان ابو سعید در سلک اهل اسلام انتظام داشت پس این تعیق قالی باشد که سلطان ابو سعید بخت هدا خاتون را مطلقه کرده
هدا از ان دشاد خاتون زاده در سلک ازدواج کشید القصه در سیزدهم ماه ربیع الآخر سنه مذکوره مدبر طبیعت سلطان ابو سعید دست از
طبیعت و امور بدن کوتاه کرده روح شریفش بروی بجانب ریاض قدس پرواز کرده و اقصر بر نیو و سلطانی که سریر قصر فرخی اندوه روی بر زمین
خاک نهاد و تخت فیروز بخت خاقانی که از وجود سکندر عاده اشت خوار و زاره رکوشه افتاد ع شعر کو کجا بدیع و سعد بخت کو باشد
بیزوال دولت سلطان اعظم بو سعید - امرا و کارگزاران دولت در دلها و سر کوارند مقدار و فرا و اقفان وزارت و حسد مطلع شهر میاری
تجهیز و تکفین کرده مبلغ بسیار بر دند و در تنبیه کردند و فاحی از بلد جمعه هین مصلی بنا نموده و بخاک سپردند نظم
روانش همیشه بیاد نو زباد ۞ بباغ جنان شاه و معفو زباد ۞ ذکر بعضی از مشایخ عظام و فضلا کرام که معاصر بودند با آن پادشاه والمقام
از جمله عطیات عظمی و سعادات کبری که شامل روزگار و خدمت آثار شهریار عالیشان سلطان ابو سعید بهادر خان بود یکی آنکه زمان
و خدمت شانش بشرف وجود فایض الجود صافی طوبی اقتران داشت که بالکل بجنت و مراتش مطرح انظار لطفات فیوضات الهی بود و صفیر
شیخ بزرگ مهبط انوار حقایق ثابت الهی سینه و دیده بصیرتش مشاهده اسرار عالم الاوذات هدایت صفاتش مرکز دیده دست
قدرت ایزدی نظم امامت مذاکرات سیر ۞ ملاذ تمام کرام بشر ۞ ز نطق تو ذرات شاه امام ۞ ز نسل محمد علیه السلام ۞
یعنی سلطان بقا سعادت شعار و مقتدای اولیای مواهب آثار قبلهٔ اصحاب علم و عرفان قدوهٔ ارباب تحقیق و ایقان مخصوص بسوانح
لدنی و تأییدات غیبی شیخ صفی الحق والحقیقة والدین الاردبیلی روح الله تعالی روحه و زاد فی الفردوس فتوحه دران اوقات ترک و زینت و در ورزیدن اشارات بلاد ایشان آنحضرت را که حاجات پیدا شد و بر سر عرض ارادت

واخلاص

واخلاص خدام لازم الاحترام او بروح خواطر بر کاشت بطلبند از ان که باوجه کالشه بکرم کرد از فرموده آنظر سپهر ولایت خاوند بکند و مقدر
مقدر و بر اطاعت فرمان واجب لازم عاقر شرایط احترام عالی آورده و چون در وقت ذوکعب همایون و بنا بدای بیع مسکون عین حضرت
شهریار شاهی بن بناهی حلها الله ملکه و سلطانه شمرا از اهل الاذهد و اولیا آستوده خصالک بید بیچو آنحضرت مرقوم بکمال بیان ذکر گشت
در بقعه خانه مشکین شمار از اطناب دران باب به کلامت و دیگری از شایع آن زمان شیخ شرف الدین طوسی لقزوینی
لاوشر شیخ و علل الصاف است و پیوسته و بلیغ نخ اخراجات و کالیف و مولی از عالیا قزوین بخان بعض سلطان ظفر قرین میرسانید
و ایشان آن بخارا بسمع رضا و شنید و فاتح و بسند اتی و عشرین و سبعمائه و بدل مذکور بالطاق افتاد و هلی الخامد فوت شد و بجوار اجمله
شیخ سعد الدین قلقراجه قزوینی است که در عبادت اجداد شیخ نور الدین یکی انتظام داشت و شیخ زین الدین عالم ترکیب و زعم
جماعه مستوفی خازن خان و امر او لشکر بلیان و دست او سلطان شدند و فاتح و رسته هم الحرام سنه ثمان و عشرین و سبعمائه و قزوین و نوه
مدت عمر بیش هشتاد و کسری بود و از انجمله دیگر عارف الله مجلی شیخ رکن الدین علاء الدوله سمنانی است جماعه مستوفی که معاصر
بوده و تاریخ کرده قلم نموده که شیخ علاء الدوله نبیره مولانا شرف الدین خطائی است و او در زمان ارغون خان عبادت بود و بعد بیرون و بیرون و ارادت
و عبادت شد و در عبادت درجه عالی یافت در نفحات مسطور است که ابو المکارم رکن الدین علاء الدوله احمد بن محمد الیابکی در اصل از ملوک
خان بوده و در سن بلوغ مالکی بخدمت سلطان وقت مشغول گشت و دیگر از نعوب جذبه بر وی رسید و در شهور سنه سبع و ثمانین و ستمائه
بوقت مراجعت از حجاز به دمشق صحبت شیخ نور الدین عبد الرحمن کرد و رسید و در سنه تسع و ثمانین و ستمائه ارشاد یافت و عبادت عشر و سبعمائه
در خانقاه مکالیه در سنه ثمانین و ستمائه و سن چهل و اربعین و اربعمائه وفات صد و سیاه بعین دیگر بوده بود و وفات شیخ رکن الدین
علاء الدوله در شب جمعه بیست و دیم رجب سنه ثلاث و ثلاثین و سبعمائه در ترجح احوال صوفی آباد الطاق افتاده و حظیره بقعه شیخ علاء الدین
عبد الوهاب مدفون گشت سنه عشرین و ثمانمائه و هفت سال بود از تابع طبع فیاض شیخ رکن الدین علاء الدوله که در مکاشفات مشهور است
و دیگر از انجمله شیخ اوحدی اصفهانی است در نفحات سنت غیبی بود که چنان است اطلاق افتاده که شیخ اوحد از اصحاب شیخ اوحد الدین
کرمانیست و این نسبت منجلی است و شیخ اوحدی ابو دان شهریست در نهایت طاعت و عبادت و ترجمات مشغول بر جنایق و مبارق و صوری
بر وزن و اسلوب حدیث شافی و چاچم نام و در انجا مرجی لطایف و بیج که وفا است و او رسد گشت و سبعمائه آن کذب با تمام رسانید و وفات شیخ
اوحدی و رشیه الطاق افتاده و در مراعت تبریز مدفون شد و از انجمله اعاظم علما آن زمان یکی قاضی عبد الدین عبد الرحمن بن رکن الدین عبد
بن عبد الغفار الایجی است و انتخاب مراسد فضل المحققین و اصل علی آمد تعین بود و در ریاد ایام اسباب تکمیل فنون معقول و منقول
و تحصیل مرجع و اصول و فنون کشف بلاغه و مشهور بسید میر نوه و دیگر از باصاحب سعید خواجه غیاث الدین محمد رشید طرین مصاحب سلوک و بوشت
و پیوسته مدح و ثنای جانب صاحبی و بلیغ مصنفات نیکاشت شرح مختصر ابن حاجب در اصول فقه و متن مواقف و دیگر اجزاء
و متن معاقب بیان از جمله مؤلفات آن فاضل بجهت صفات که بنا بانجو خواجه غیاث الدین محمد در سال محرر کشیده و انکی کار اعلم و دانش
خود را در ان رسایل بر فرایند ایاطل نهاد و فاتح و دیگر عضد الدین در شهور سنه ثلاث و ثلاثین و سبعمائه و دیگری از انجمله و انتخاب مواقف بجزء
مولانا فاضل الدین رازی است و انتخاب از نتیجه غیاث الدین محمد خلاصی و تمام بود و شرح مطالع و شرح تحریر با اسم شریفش تألیف
نموده و از انجمله دیگری حافظ عبد الرزاق بن الفوطی است که در علم حدیث و فن معاملات کامل حاصل داشت و فاتش در بغداد در سنه ثلاث
و عشرین و سبعمائه اطاق افتاده و از اسمع آن زمان یکی مولانا جلال الدین تبریزی است و از مطالع و رسالات نظومات او انتظام دارد
از خالی شکت بایت هر که در جزیره ۞ جانفشانی زوا بده لطایف زوزیره ۞ و از انجمله دیگر فخر الدین فخر الله بن ابی بکر بن حمد الله بن صدر الدین
المستوفی است و از انجمله از نظومات اوست که بیت صد کاره باز بران زلف بهجر زنده ۞ عالی باجم زلف بهجر زنده ۞
و از انجمله امور خان آن زمان یکی برادر فخر الدین فخر الله حمد الله مستوفی است که در رسالات مؤید کار خواجه رشید الدین فضل الله

وبسر خواجه غیاث الدین محمد انتظام داشت وتاریخ کرمان را بنام نامی او صاحب اراده سعید تصنیف کرده واز تجلی موالفات عدالت دیگری
نزهة القلوب وآثار کبار کامل الفضیلت وجامعیت حمد الله بوصیح می نموده ونیز از غرایب وعجایب علم وفنون اشیا ظاهر میکرده

ذکر ارباخان

منسوب بارباخان که او را اولوس از وصول بمنصب سلطنت آریاکاون میگفتند بارتق بوکا این قوم بخان می پیوندد ترجمه
آریاکاون بسوسه بن سنکتان بن ملک تیمور بن ارتق بوکا وسلطان ابو سعید روز وزیر زبان اورده بوده که چون از فرزندان هلاکو خان
کسی شایسته امر پادشاهی نماند تمامه این کار بارباکاون سپرده وتا توفیق که سلطان بسکرات موسوم کرد ثاروبوخواجه غیاث الدین محمد رشید
قاصد وعمل خانه ارباخان فرستاده او را باده وطلب نموده چون سلطان در گذشت روزی که امرا واعیان خانه زیر دم آیین ایشان را کاوتو
بارتخت خانیت نشاندند وتاج مرصع بر سر شهاندند وامرا بعزاء او کمر خدمت بسته هر یک بجای خود ایستادند وآن روز تا شب بجشن وسرور
گذرانیده نوای عیش وعشرت بیاراگاهید رسانیدند وروز دیگر ارباخان زبان باستحالت سره اران وتوخیان گشاده گفت من مانند سلاطین
سابق بجلوس وتیم مقید نیستم هرچه تاج از دیگر کلاه ندوزم وبجای کمر فرزند کار میان بند مقدم بر اکابر ایشان لشکر منافع ومواقفت لوی
من جهت وسفقت ونصب امرا وارکان دولت را بدستور زبان سلطان ابو سعید مقرر ساخت وروز جمعه محمد وقت خطبه او را بعد الدنیا
والدین خواندند وبی شایبه تکلف وغائله تصلب شیوه سلطانی قبول نمود وبر آلای او نیز وزیر وشیر جهانبانی وخلعتی بوده بر قامت کامل عیش بر اندوه
اوتجلی او شاهی بیاست بر آلای وتیز ؛ تاج شاهی او فزوع از کوه هیکل بوتیز ؛ اما چون بر ساقه دولت افتاده بود روزگار نامسازگار را آستین بالا
عدالت شعار او امان نماده هم در اول ایام اقبال الخلاص از اجل الوبات ومال الشر راه افت واسیر علی پادشاه خروج نموده در سابع عشر رمضان
ست وثلثین وسبعمائه بین الطاهرین محاربه دست داده ارباخان منهزم شده وزیر تیو بطرق گریخت وبخت خواجه غیاث الدین محمد وزیر
بدست وکر امیر علی پادشاه گرفتار گشته در بیست ویکم ماه مذکور شربت شهادت چشید عطا تاز ارباخان نیز بدست دهقان افتاده در سیم
شوال سال مذکور در تمام اوجان از تعب وزیر وکر دید

مختار در بیان عجلی از وقایع زمان ارباخان وذکر بعضی از اسباب

طغیان مخالفان

چون ارباخان در سریر سلطنت متمکن گردید بدانجهة الدیشید که تا جماعتی که در زمان سلطان
ابو سعید معتبر بوده مانده معدوم نشوند زمام امور ملک وحال را بقصد اقتدار من قرار نخواهند یافت بنابران اقدام بعضی از امرا واعیان را مشرف
هلاکت وبخت جنا در خاتون که بخلاف استحقاق در وی میگرفت بدو وصی پادشاه او بنات ونعم بادن سلطان ابو سعید متهم داشته
در اولین جریع الاول سنت وثلثین وسبعمائه بقتل وفنا داد وخواجه اولو رجم آن سبع انام را بشهد که مانند آگاه از ارباخان زمان رسانیده
لشکر جانب دیدند شیروان کشید نیز که پادشاه او بکان بکار ابیکه آمده قصد آن بلجان داشت وعبدا از تقاء رسید بقین ارباخان جانب
از سپاهیان از تاب کفر نمایند تا از عصیان دیگان در آمدند وخود از شق دیدار ایشان باستاد واتفق موجب انهزام مخالفان شد ارباخان
نظفر ومضی دیار الملاشه راحت فرمود وشاهزاده ساق بیک بن الجاتو را که سابقا در کلاح امیر چوپان بود بعقد خویش در آورده ودر روز
استفتاح هلال امیر محمود شاه ایغور را بحکم آنکه از اولاد هلاکو اراده خانه خود پنهان کرده واحیه خروج او را قبل سایند واولاد
امیر محمود شاه امیر اسحق شاه وامیر شیخ ابو اسحق بدیار بکر شتافتند از تجربه ابی پاره دیگر پنهان ماندند وسعود شاه بر دم چون امیر شیخ حسن
وشیخ ابو اسحق بدیار بکر شتافتند امیر علی پادشاه که خاله سلطان ابو سعید بود ارباخالفت ارباخان در مرز سلطنت گشت وهم در آن ایام ارباخان
ترکی قلع زاد سیس او کاوتا الان بیست باد وسیر خوشید منتظر جهتی سیاست کرده ومقارن آغاز ارسالند امیر محمود انیس قلع
وسلطانشاه بن سیورغتو ومحمد بن یلون که حکم سلطان ابو سعید مقید بود نداز بند نجات یافته بلاد ترشاد ارباخان شتافتند وتفقدی عادت
جلی بعناء واشتغال ایران فتنه سعی سیوغ بنده ران اثنا دلشاد خاتون که از سلطان ابو سعید حامله بود از اراده دگر عشر تو امیر علی پادشاه
رفت ودر ایام پادشاه مفوض حاجی خاتون که سریر سلطنت ارباخان رضا نداشت خواجه اولو را تاره امیر علی پادشاه بود ارباخالفت
ارباخان تحریص نمود وحالا که امیر علی پادشاه اردوم ایدیت بود از اصل سکر وسکر در زمان قوالا قان بوسته بالدوکه حدیث علی ارباخالفت

مقابله ومقاتله میشود لاجرم بمعنی الحرب خوارث کما الفضل خوارث امیر علی هیاوت ارباخان را پیش نهاد ساخت وموسی خان بن
علی بن بایدو خازان پادشاه هر دو رفت

ذکر انقراض رایت دولت موسی خان وامیر علی پادشاه وبیان آنچه در دیار بکر واقع شد

وجناب وزارت پناه

چون امیر علی پادشاه با جماع جنود وسپاه مستظهر گشت موسی خان از سلطنت برداشت هفت بر دفع ارباخان
مقصور گردانیده علم نهضت بر افراشت واین جریده ارباخان رسید بنابر استصواب صاحب سعید خواجه غیاث الدین محمد روی بدیار بکر نهاد
آورده وچون از کثرت فریقین صفوف آراسته الجهان نزد خواجه غیاث الدین محمد فرستاده پیغام دادند که مناسب آنست که سفیر اول رت
ودر آری سپاه با امیر علی پادشاه تعرض ننماید تا این فتنه تسکین گیرد وبدین نحو الغایت کرده وبزبان او دیگر

نظم

مشنوی خاضع عدد بیکر
کر چه را اهل کند سکون ؛ باز کشتن را بر دو نان ؛ شیر روباه را نهد کرون ؛ در حلال آن احوال ارباخان صدقه که زده را امرا فرار
بهوا داری امیر علی پادشاه متهم بودند از میان زبه اراده خواجه غیاث الدین محمد از غایت غرور وجود وعدم ایشان را کمان نداشت ولکن ع
چه جای بصد کو اندیشه هم کو بکند ؛ ودر روز چهارشنبه سابع عشر شهر رمضان سنه ۷۳۵ در حد وعقوق آن ولشکر مالیکی بر اتفاق
ملاقات قاده حربی رغایت صعوبت ست داد ودانا استعمال تیر دلدوز وسنان شعله افروز بنحوی اسیر قطع وسلطانشاه نیکو روز
از ارباخان دیگر اشاره امیر علی پادشاه پیوستند لاجرم موسی خان بدین بیکر فرار گشته پادشاه ووزیر هر یک بطرفی رفتند وبعد الفرار
از تعقیب شافعه خواجه غیاث الدین محمد راه رسه کنار مراجعت سپرده کرده تو امیر علی پادشاه مودند واسیر علی اگر چه از تو وزیر صاحب آزار
سیاره رخاطر داشت مراجع اغراض خواجه محاوره متحرات که بجای تعزیتش اسیر ساخته تا سایه امرا در شهادت آنصاحب سعادت لوازم
اهتمام بتقدیر رسانیدند ودر بیست ویکم ماه مذکور آنخواجه عالم فاضل را نیز از شهید کردند واز ارباخان نیز در هلاکت روز دوم
بجای گرفته اوجان بردند وحکم موسی خان با اولاد امیر محمود شاه پیوسته در اسیران در ثالث شوال سال مذکور بقصاص پدر اولاد بقتل در آوردند
ومعنی آیه کریمه من قتل مظلوما فقد جعلنا لولیه سلطانا ظاهر کردند وعبدا تیغ تابع مرغ رشیدی ومنازل خواجه غیاث الدین محمد وتابع
وملازمان غارت وتاراج افزون خیانت نکبت نفیسه واموال وصرع ونحو ذلک معدود واسفند واهشت بظهور آمد که ترجیح از دیگران نوشت
راست نیاید واز صعوبت مصیبت آنوزیر واز نفقت علما اعلام وتاریخ سکرت از سر پیشاه وفضلا کرام را مجوزی از خلف سنگیبائی
دست ملاکی از نیشاه بی جیند در فتنه آنوزیر عالیشان در سلک بیان کشید وچهار بیت از نظم او در سلک تقریر منتظم کردید

شعر

جاوقات کاهتران امروز ؛ بر اندوه ست چرخ خالک کند ؛ در سنان بهر از سر وره ؛ جاه در بر چو چرخ خالک کند ؛ الفیاث الفیاث کند
نادو آه ودر نالک کند ؛ کم و زیبا بآن عزیزی را ؛ بجنین خواری هلاک کند ؛ در باب وفور جود وسخاوت بیت وعلمیت
علما نفقات روات محکایات زادن ودر صاحب حمات نقل بوده المدار جلیل کی آنکه در آن اوقات که پادشاه سر از امیر شیخ ابو اسحق بود
ملک شیراز رسیدند فرمانده نشست روزی قدوة المحققین قاضی عضد الدین مجلس شریفش رسیده رسانا اعلام وامیر شیخ از آنجانب
رسیده کرامه فضل وهنر در ایام سلطان ابو سعید رعایت وعنایت یافته یاد اوان ولت من قاضی تیم ونوده جلیل در کرصورت
حال تعقیب آنست که روزی خواجه غیاث الدین محمد رشید کر وزیر آن پادشاه سعید بوده دیل مجلس بیت عطا بخش سوبت بجانب من
اشارت کرده وبحر وآن التفات آغاز اسباب واملاء تحصیل پیوست که ملاهر ما ایوب بوان ثمار عشر حاصلات آن راسو هزار دینار
عراقی نموده از من بوستان امیر شیخ ابو اسحق از تفصیل آن اجمال سوال کرده قاضی گفت یکی از اعلامات آنوزیر بجهت صفات آن بود که
در شب جمعه اعلی اوسر الوبرج صحبت ناظره چهار صفدر از صفای باطن وخرده بیاسش حکایت میکرد می نشست وآنجماعت اجلی اقتدا
مراتبهم در المجلس بار میداد وبعد از وقوع جاحت اعلی اهر کس مخفی مسجود می شود او اعزه نزد بکر میکرد اند واول بوت کر من جان
الجنی سیدم در صفدر کر وزیر منزل کرده بود جانبا فهم ودر واسط صفدر بکر نشسته رانا قبلی وقال بعضی کر من تقدیم نموده بودند
عالیشانه وانیقی بلاد مرتبی اهل فضل وکمال ظاهر گشته اشارت کرده که بالاتر نشین لاجرم بر قلمی مردی که دارد صدر جای داشتند

مقدم نشستم و از مخدوم دیوان اقامه باره یکم مرا بخلوت ستاده و وزیر اشارت فرمود که نزدیکتر مشین و من جفت که آنجناب نشسته بود و نفر
و چون سیم نوبت بر علی الخلوتی ای آدم پولسطه پاچهلوی خود نشاند و مرتبش داد و از آن صحبت با من اعلام فرمود و خواص و مقربان آن وزیر
پادشاه نشان چون التفات آنجناب باره من بیفزود مشاهده کردند آنچنان که عرض نمودم رعایت فرمودند و امیر شیخ ابو اسحق صباح آنجا
این حکایت بلغ خواند و باز عرض کرد که دیوانیان عیال و مم مالو جهات ستانه فاش میکرفتند و بی عقلی دیگر که هذا من بکار ایلک
بسبب عقل یکی از آنها تا نوزیر بکوت سفارت آن افادت آنها را بر عطیه بهره و کرد بدید **رباعیه** از کشتن تا سند اقبال بقام
زانی قاصر بیان اراده نظام ٭ خواهی که شوی در وجهان نیکنام ٭ در تربیت اهل هنر کوش مدام **ذکر جلوس موسی خان بن علی بن**
بایدو و بیان مخالفت امیر شیخ حسن ایلکایی با او در نقل حال مذکور که امیر علی پادشاه از دم ایلخان بازیر داخت
و در صحبت او چنان موسی خان از سر جهانبانی نشانید سر لجام خانی و مهام کامرانی را مستحق الاستقلال چنین نهاد هر سعادت و نهام منصب وزارت
را در کف کفایت امیر جلال الدین عاجی و لد تاج الدین علی سپرد و لوای استقلال افراشته باستصواب امرا و سکوی و ملا فضل تعیاد تاتار
و نوئیان پای ره امان از دایره از سر اعتقاد نفرمودند و مخالفتی با اخوه محترم ساختند و انحاء و رقوف بکشیدند و چون استیلای علی پادشاه
و قوع اوزات و اطراف و اکناف شیخ ایلچی طغای از دیار کرد متوجه روم شد و بخدمت امیر شیخ حسن و محمد بن قرملی بن اسیر بن
بن مکو تمور بن هلاکو خان رفته و از پادشاهی و لشت و تهور بهلان ایران با اخوه قرار داده علم نصفت بجانب آذربایجان بر افراشت و موسی خان
و علی پادشاه باستقبال و لشکر و در چهار هزار و چهار صد هجری در صحبت و شهر پاره قرار داده از تواتر اخبار آن و سیاه بهم رسیدند و امیر علی پادشاه
جبلا الدین شیرواه قاصد و پیش امیر شیخ حسن فرستاد و پیغام داد که و پادشاه و بر بهلان اهم تاج دارند چه ضرور دانست که ما و تو در بین خونریزی ایشان
شریک باشیم و صلحی خان سیاه دهد هر یک با اتباع و بر هیئت رامده ایشان را بر کنار بر و هر کدام ایزد و خان کظم رامند تابع او شوند و امیر شیخ حسن
این سخن را قبول نموده و باز و هزار مرد صف شکن مرفه از هیئت رامده و آنقوم قبال یار حمله رجال استقبال ایلو محمد خان عنان بصوب هیئت تافت
و استیلای پادشاه از دستبرد فلک ستیزه کار خاقانی کشته خود را غالب حلقی تصور کرده بنزاع با او در کار آمد و نوئیه و بجد بدو و شغل شد
و در آنجا امیر شیخ حسن با آنه و هزار مرد تمشین بن از هیئت و تاخت و زخم بر جسد علی پادشاه آورد و بر ساخت و موسی خان عنان استقلال
آن جنر فرار بر اختیار کرد و محمد خان عنان مراجعت اطاعت داده روی با امیر شیخ حسن آورد و امیر شیخ حسن الیکای محمد خان را بر سریر
جهانبانی نشاند و بضبط امور مملکت پرداخته باز ملکان خواجه غیاث الدین محمد استظهر بنظر عاطفت ملحق و قشاه خاتون ابکاتون عذاء
خاتون که سلطان ابو سعید عقد ازدوی سابق بود عیال کاح در آورد و در آن عشق و عشرت و صفای مزج و مسرت بلوان کیون رسانید اما
هم دطنا ایام صفای از اعتقاد شیوه ناستوده خویش جلت مخالفت سازنده و هر یک خلاف کرده و روی بعطیه نهاد و از الخلاص امیر محمود ایلی قلع
عجز بستان شتافت و امیر علی جمعه غارتی بصوب خراسان تافت و عیال تصول ایلو ولایت با امیر شیخ علی و امیر شیخ ابو اسحق و صفی بکر
از امرا که حکومت و ولایات خراسان استقلال اشتند ملاقات نموده حاکم شان ایشان کرده که مملکت عراق و آذربایجان از امیر شیخ حسن آسان
می توان گرفت و امرا عازم آنطرف شدند طغیان طغا تیمور خان بن مودود بن بایا بهادر بن اوکتای بن اکبر بن تولی بن چنگیز خان
ایلخانی بر داشتند و آنکه عظیم متوجه آذربایجان گشته ایلت عظمت بر افراشتند و در ماه شعبان سنه ثلث و سبعمایه رسید و آن
ولایت را متصرف گردیدند و امیر شیخ حسن چون این حال بعز ایافت از تبریز جلو ریز از آن شتافت و سپاه را و ساقی بیک و امیر پیر سوغان را
بعهده و مواشی لجزه متفق کرده بنده مستعد قتال و جدال شد و خراسانیان در ولایت عراق تجم خرابی بسیار کرده موسی خان نیز با ایشان پیوست
آنگاه روی بطرف امیر شیخ آورده و امیر شیخ حسن با تفاق محمد خان بخلاف از استقبال نموده در شصف ذیقعده سنه مذکوره بولایت عراق
تلاشی قرین دست داد و طغا تیمور خان چون از استقلال سیف و سنان عنان کرد از جانب خراسان متعلق ساخته موسی خان ساعی

راست قبال بر افراخت و بسیاری از خواصان و قوم او برات بر دست امیر شیخ حسن کشته گشته موسی خان بجان بخارا رسانید و ملک بر تخت و تیجی
و لشکر ایش یکی از تاراج عمر جسته و بعد از دو چند موسی خان بدست افتاده در دیر زید اسحق بیاسا رسید و خاطر که در الخلد بود بنیرو
شد بنا ساطان تیمور خان چون بحد و بسطام رسید امیر ارغون شاه بن امیر بزرگ زاده که در صلات امرا عظام خراسان انتظام داشت و از آن
بود بر شخلف بزوه بود و امیر شیخ علی امیر و زید اسحق بجهوی مشیر عنده بکند بلند و بکوه زده و پیش امیر شیخ حسن بدالقوه
رفتند و سلطان عراق و آذربایجان او را مسلوب شده ایشان استقلال تمام ساخت و صفت وزارت با خواجه شمس الدین نکه که خواهر زاده
و داماد صاحب جید خواجه غیاث الدین محمد رشید بود عنایت فرمود و در شهور سنه ثمان و ثلثین و سبعمایه امیر شیخ ابو اسحق قلع و امیر کرچی را
سرمایه انواع فتنه و فساد بودند و در آن ایام از توجه وی روی راه سلوک بی نمودند و رفتار تاتار و موغان پیاسا رسانید **ذکر خروج امیر شیخ حسن**
بن تیمور تاش و کشته شدن محمد خان بعد از فتوح و تاش امیر شیخ حسن بن تیمور تاش بن چوپان که امیر شیخ حسن کوچک
عمار شاه زوست بعد از توجه بدیار بطرف مصر و شام در بعضی از بلاد روم سپرده و در شهور سنه ثلاث و سبعمایه جماعتی که بر خاطرش استقلال
در باب تشبث بهم خود حیله اندیشید و غلام ترک که شاه قراچوغ نام را که سپرده بود شاهزاده داشت و قلوب جماعتی بود و خود بوده
جاهلان و بغیره روی پوشانید و آواره و انداخت که تیمور تاش پیاسا بجانب مصر شریف آورده و تا مدت ایام نحن باو آمیخته از او چیزی
و نشاده و در رکاب او پیاده میرفت و چون این خبر به ولایت عراق و آذربایجان شیوع یافت امرا و اویرات و بعضی از لشکریان که با شیخ حسن
صفا و فا داشت بشیخ حسن کوچک پیوستند و او اسباب قتال و جدال هم رسانید با لشکر سیار عازم آذربایجان گردید و امیر شیخ حسن الجایتو
محبوب محمد خان عنان از استقبال کرده در میستر و نجد جهد بندگی در دهد و الداتی لشکر دو و عراق بهم رسیدند و چون جلت امیر شیخ حسن
جولانی بر جلو و تدبیر سطوت بود در عین تیر بصفوف آتش بلند و رفت و در هم نقش بنوند که چهار بار و بر اصفدر کرده اند که در عین
استقبال این قتال بجانب آتش دوند و فی الحال امیر چوبان بن شیخ محمود بن چوپان از امیر شیخ حسن بنزد پادشاه و کردان شده بعد از ده
خود پیوست و بجهة امیر شیخ حسن بنزد پادشاهان فرار بصوب تبریز انطلاق داده محمد خان جهت امیر شیخ حسن کوچک افتاده و در سر حسی
رفت هستی باد قیام داد و امیر شیخ حسن کوچک اتباع او و بلاد خراسان دست بظلم و بیداد بر وده در آن زمان قراچوغ تیمور تاش را بجهت
خطر بنزد که تا باز ندگانی امیر شیخ حسن چونی مهم فتوح او را از دو استقرار مجلوس بر مسند تیمور تاش میسر کرده و مستهزء و صب بود و
بیگاه کار و بنزد امیر شیخ حسن زده تا کار نیاید و شیخ حسن بطرف کرجستان رفته بجهت مناخراه و ساقی بیک و امیر سید خان پیوست
و حال بدیدن اطلاع نبود و تیمور تاش نزد بعزم امیر شیخ حسن الجایتو متوجه تبریز گشته بعد از تلاشی فریقین سلک جمعیت لاجم
کسیخته و اطفای قوم او برات بجانب بغداد گرفت **گفتار در بیان جلوس شاهزاده ساقی بیک بر تخت سلطنت بوجه**
استصواب امیر شیخ حسن چوپانی و آمدن طغا تیمور خان بعد از عراق و آذربایجان بجانب آستر علی امیر شیخ حسن
چون هم امیر شیخ حسن کوچک از تبریز نزد بعد تشبث بیند برفت بکرجستان رفته در سنه تسع و ثلثین و سبعمایه ساقی بیک بن الجایتو سلطان
پادشاهی بر گرفت و نام او را در خطبه و سکه مندرج کرده و ایزد عزم و رزم امیر شیخ حسن الجایتو جزم کرده و امیر شیخ حسن کرده آن زمان از تبریز
بسلطانیه شتافته بود این خبر شنوده عازم قزوین گشت و ساقی بیک و شیخ حسن کوچک بر سلطانیه و آذربایجان مستولی شده رکن الدین
شیخ رشیدی و غیاث الدین محمد علیشاه بن اویرات مقدر ساخت و علم توجه بطرف قزوین بر افراخت و امیر شیخ حسن بدیار نیز از
قزوین بر دو آمده قبل از ملاقات میان ایشان بجنگ و نبرد و شد و شاهزاده ساقی بیک و شیخ حسن کوچک با یاران و آذربایجان شتافته
امیر شیخ حسن بنزد سلطانیه رفت و نیز اکثر مصالحه ایشان اعتماد نداشت اتابک اسپیور و بکری از خواص امرا و طغا تیمور خان که
در زمانه زمان بعضی از ولایت خراسان و نیا محمد بابو و بسیاده اقتاس بود که بجانب خنگاه ابو سعید شتابید و طغا تیمور خان باتفاق
امیر ارغون شاه و خواجه علاء الدین محمد وزیر متوجه آستر شد در ماه رجب سنه مذکوره بسیاوه رسیدند و امیر شیخ حسن بدیشان

طلبی کرده بدخدمات پسندیده مظهر و بسایند احسان فایده بران مترتب گشت زیرا که طغاتیمور را و اخلاصان تابع داری خواجه عزالدین محمد
بودند و او در ملکی که هنوز بدیشان قرار نگرفته بود آغاز کفایت کرده بعقد و قبض مصالح نمود و هنوز بعضی از ملاقات امیر شیخ حسن که
از زمان ولیت خاتون آن زمان از مالوجهات معاف بود خراج حوالت داشت لاجرم امیر شیخ حسن از کرده پشیمان گشت لیکن بعزم طاعت
جاره دیگر نمیدانست و امیر شیخ حسن جوانی بسیار بمحقق این اخبار بعزم دیار بخاتون ساقی بیک و سیورغان از ایران باو جان آمده و خاتون
و حوالی ایشان مردم حسن جوانی در باب ویرانی طغاتیمور خان و امیر شیخ حسن الکانی تیمور و صاب اندیشید عجب ظاهر و اصحاب رای ایشان
فرستاده طلب صالحه نمود و حضرت طغاتیمور خان بمقام فرمود که گر ایلچی شاه در حضرت شیخ حسن الکانی بابا اتفاق نماید من شاهزاده ساقی بیک را بعقد
آنحضرت در آورده و بنده وار طریق خدمت و سلوک ایشان و آنقول اساده لوح فی الحال بقول بعضی زبان گشاده بعبارت آمدند و شیخ و شیخ
شیخی انکه جوانیان در قصد طغاتیمور اهتمام نمایند تا آمدن لوی و پیشان سلم کرده و جهانیان از تمرد خان باید و بخطر خویش و تعلق او بوده
زمانه امیر شیخ حسن جوانی بر شاه و قدر خالت شده بخشی و اتفاق جوی خواص بکار اراده وی امیر شیخ حسن بزیلک رفت و بکار خاص و اطلاع اشتر
گفت هر چند شیخ حسن آگاه شاهی که در باره او این نوع خیالات فاسده آرند دم از دوستی میزند و تخواهیم که مضرتی بجنی رسد و آنخط
داعی تسلیم نموده باز گشت و چون امیر شیخ حسن آن سخنان شنید و آن نوشته را دید و در جهت بکلخه و ماخ ارضا عاجز نموده فی الحال بکاز
مخصوصان طغاتیمور خان طلب و آنعهد نامه ابطال وی بسایند و آنحضرت بخالت و پیش از اخاصه نزد پادشاه رفت و گفت و الفوز گفت
طغاتیمور از جوانی سن حسن جوانی الکشت تجدید خان کرفته از قاب اخفا اهالیت عمان بطرف خراسان کرده اند و شیخ حسن الکانی ابو طالی و محمد
در جدود و بلخ از منزل کزیده اند **ذکر برداشتن شیخ حسن الکانی جهان تیمور را از بزیلک ایلخانی و نشستن سلیمان خان بر موجب**
اشارت امیر شیخ حسن جوانی بر جهانبانی چون مردم امیر شیخ حسن بزیلک و طغاتیمور خان خاخبر در جزیرات آمد فیصل الیوم امیر شیخ حسن
تمیر دو بکرده جهان تیمور بن الاوزبک را پادشاهی برداشت و بجانب عراق و عرب رفت بغداد و دیار بکر و مع توابع و مضافات تمر بطرف
دارو و در اواخر شهور سنه مع و ثلثین و سبعمایه خواطر امیر شیخ حسن کوچک خطور نموده که سلطنت ایران از صفیه قرشیت خواهد بود پس تا
سلیمان خان را که از اولاد صفیت بن هلاکو بود پادشاهی بر داشت و ساقی بیک را طوعا او کرهاه و رسلت از دو اخوی کشید و در ماه شوال سال
هشتصد و چهل و دو از جهان منزل کزیده سپاه بکمال در اطراف جمع آمدند و مقارن آنحال امیر شیخ حسن بزیلک با اتفاق جهان تیمور بن الاوزبک
اهل بزیلک کرده از بغداد روی آورد بایلخان آورده و سلیمان خان و امیر شیخ حسن جوانی خضم استقبال نموده در روز چهارشنبه آخر ذی حجه
جمعه ذکر در نواحی تفرو مقاتله بوقوع انجامید و در آنقدر که از جانب سلیمان خان امیر برحسن جوانی و امیر ارهیت اسوتانی و اردو بیگ اوزبکی
و جاجی یعقوب شاه اسوتانی و محمد شاه ذکر با کل جلاوت و چلوانی بمقدمه رسانیده امیر محمد ایسی قلع و امیر بهاء الدین شاه که در جزیره بسا
جهان تیمور بود نیز مع کمانداران بدیشان ملحق شدند و جهان تیمور و امیر شیخ حسن تاب مقاومت نیاورده عنان عزیمت بصوب بغداد تافتند و امیر شیخ حسن
جوانی بطرف دشت و سیورغتمش بن جوان را با اراده خود ملازمت بن تیمور تاش با مادرت عراق عجم عین و نمود و امیر عجم
خوش امیر برحسین بن امیر شیخ محمود بن جوانی نامزد حکومت فارس نمود و چون امیر شیخ حسن بزیلک از اعزم که بجزیره بغداد السلام جلد و سبب
بواسطه عدم قابلیت جهان تیمور در قرب زیرا صبیه اجوالترکشید و خواجه جمال الدین حسن ایلچی ساوجی که در آن اوان ملازم امیر شیخ حسن بود
در باب انقیاد آن انهزام قصید مطرح کرده چند بیت از آن ثبت **شعر** حزم و الشکر منصور کرد چه کرد * نیست بدا چه مولود الطالع
عقل داند که در اوان بیوچت * لشقاوت پدید عزم سیار * این بقیست که عهد ملک شریع * بعد از شاه کی نیست بکلی بود
دیده بانی که چو بیرخ بر قرن شاه نهد * پند و تنبه هزی که خطوط بیعتار * وقت باشد که نظر بسبب مصلحتی * زند شاهین ترکیش و از
نه از آن عزم بود یا پرید ذی را قاد * نه از این عزم بود بعضیت شاهی بعار * عاقبت سبب دار از دولت شاه * نه شاه و نیم اسب دی بود
و در چهارشنبه احدی و اربعین و سبعمایه که شیخ حسن بزیلک کمان رحیل عرب و قوم ترکشه فراهم آورده با بزیلک جهان در آمد و در روز جمعه

حمید ذکر و سلیمان خان با قتلغ امرا و نوئیان جهة دفع و شان ابو جهان رفت و در آن ایام امیر اغی باسوتی و اولد امیر جوان نایره محکمی
از امیر کوچک و اشتر آزاد و سلیمان خان در دکر میان شد و شیخ امرا اسب را که در سهند جلد کاشته بودند در پیش افکنده بیلد و عجب
اتفاق افتاد او جلوی افتاد که تدبیلک بعسکر امیر شیخ حسن نزدیک بود و بعد از بیان کرده بیقرار و ساده نموده تصور کرد که ترکیب
بر ایشان رسیدند و متوهم شده بمنازل خویش آنکه بیند و مقارن آنحال اولد طغاتیمور خان امیر شیخ حکاه در بلستوار طغا نمود
عازم عراق آمد ایلچی آنکشت و انجانب ملاشرف بن تیمور تاش با شارت برادر خویش امیر شیخ حسن جوانی مخالفت را استقبال کرده و دعوت
ابهر بن ایلچی مقاتلت داد و شیخ حکاه امن انهزام یافت بخدمت طغاتیمور خان پیوست و توجه دیار او خان بعرب سر بلاد آن
در انجنبل کشته شد و در شهور سنه ثلث و خمسین و سبعمایه طغاتیمور خان نیز بدست خواجه عجم کرا او بر دیار بقتل آمد خاتمه کفت آن
حادثه در ذکر برادر مشرح خواهد گشت **ذکر آشتی امیر شیخ حسن جوانی بجانب دیار بکر و عبد و روم و مقابل**
رسیدن او بعد از جنگ با قتلغ قاضی حرقه تیمور امیر شیخ حسن کوچک بعد از واقع مذکوره و ملاقات فرموده در خدمت سلیمان خان
لشکر بجانب دیار بکر کشید و در ولایت موس خرابی بسیار کرده آتش بیداد را در خت و خانهای سلطان و خوشهای فراوان سوخت
و چون بحدود دیار بدین رسید حاکم آنجا ملاقات بمادرت نموده بسیور بقاسیتی اختصاص یافت و از انجا امیر جلوی بیک و امیر حسن جوانی
با سپاه فراوان بجانب بغداد و سیاه و امیر شیخ حسن الکانی امیر علی جعفر و امیر قراحسن را با طایفه از دو مان شیخیه بن در برابر سال
داشته شکست بر جوانیان افتاده و چون کوچکان بماردین رسید نامه امیر شیخ حسن کوچک بجانب روم رفته در آمد و یوم هر موضع
تعلق امیر شیخ حسن الطیخی بیداشت و ویران ساخت و از متولان ارزانی الزوم و زر چشمه کرفته علم معاودت بر افراخت و در بکر بیز مدد
و خاتمه اهی و دغایت و سعت و رفعت طرح انداخته و اندک تهافی تعاوت بانها بسایند و در سنه اربع و اربعین و سبعمایه نوبت دیگر
سلیمان خان امیر یعقوب شاه را بحرب بلاد روم و شاد و آوازان سفر نهم بلاد آمده امیر شیخ حسن یعقوب شاه را تقصیر متهم داشت
و محبوس و مقید کردانید و خاتون امیر شیخ حسن عزیمت ملک کرد یعقوب شاه تعشق می ورزید بنصوا که شوهر بران افزا پسندیده
یافته باشد متوهم گشت و هست بر قتل امیر شیخ حسن کاشته و سوزن را با خود متفق ساخت و در شب سه شنبه بیست و هفتم ذی حجه سنه مذکوره
شوهر را بمشرب زنجیر هلاک و آخرت فرستاد و خواجه جمال الدین سلطان ساوجی در آن باب این قطعه در سلک انتظام داد **نظم**
زهجرت نبوی در هفتصد و چهل و چهار * در آن جهان شاه اقلیم حسن * ذوی بجوند و خیر خیل صاح * بزد باز دی خی حسین و صلح حسن
گرفت حکم و بداشت تا بدو رفت * ز هوجستن و خایه در او افکن * و چون از آن بقعه آنکار بتحرک شیخ صدر و یافت
صلاح از اداره کرخ باهم جنگان بجلم رفت و بنا بر کرایم سیاست امیر شیخ حسن کسی الیه ایلی آن بنود که بر امون حرم سرای او
کرده و در روز آن قضیه عرصه پرده و اخفا سنتی رساند و روز سیم امرا کنیزکی بیدا کرده بار الاماره فرستادند تا معلوم نماید که بعد امیر
از خانه بدین و سعد و زیر و دن نیاورده و آن کنیزک بخواجگاه امیر شیخ حسن شتافته آورده و یافت و از محبان حرم سرای و هیچکس را
ندید لاجرم علی الفور باز گشته گفت و اقدم هر چه مرا رسانید و ایشان صورت حال بی پرده بغداد رجعت و چون عزت ملک و دستان
او را بدست آورده و بخواری تمام بهلاک رسانید گوشت ایشان را بخورد **ذکر بعقوب خاتون ایلخانی که ملاحین دیار بکر حرکت**
سوء خان محتوی آورده اند از طبقات فاضل و اشراف **خاتون الخاطا هام الدین یوسف بن الزکی** در جهان امیر حسن جوانی را
از شایع طبع خوش بهره و دیبات و مهارت جمال الدین یوسف و علوم دین سیاق و حدیث و علوم بر تبه و کرشیخ حرزی در وصف او
که بعد از روش او استحضار دیده شده و تهذیب الکمال خاصا از رجال بعد و بشر علی تالیف شیخ و انتقال جمال الدین از دار الاحلال رسیده
اتی و اربعین و سبعمایه دست داد و اجمالا اعاظم علی از زمان دیگری قاضی القضاة **عبدالله بن محمد العبیدی الدمشقی**
و او صاحب منصب قضا و ولایت تبریز بود و آخر عمر بدان امر قیام مینمود و در روضه حنفی و شافعی مهارت تمام داشت و پیوسته نقش تالیف

وتصنیف بدیع حنیر یکاشت شرح اغاسید در مذهب شافعی و شرح طوالع و شرح مصابیح و شرح سهاجه قاضی ناصر الدین بیضاوی و اصول مصنفات
اوست وفاتش در سنه ۷۹۳ روی نمود و از تلامذه اشان آن زمان دیگر یکی **الکارم فخر الدین احمد بن الحسن الجارودی** است و او در زمان
خود اعلم علما تبریز بوده و نیز مستند او قاضی زاده رومی در تألیف علم عقلی و نقلی بوده و از غرایب حکایات آنکه در روزی که مستشفی
شب رحلت امیر شیخ حسن جوانی میشد مولانا فخر الدین بحسب اتفاق با امیر شیخ حسن ملاقات کرده مدتی محاوره از اطراف حرف میرسید
که از جمعه شان آگاه شتی از فن کرید و کشند و او را بحال شوکه کلمه توحید بزبان راند و معلوم او را بدل کند آیا حکم باسلام او توان کرد
یا نی مولانا بجواب او که در چون در ایام زندگانی مالک طریق سلمانی بوده باشد بتحقیق حدیث انما الاعمال بالنیات حکم او در سایر مسلمانان کلمه
گو دیگی باشد و صاحب مزد کرسند هاست امیر شیخ حسن بر دست آن زن با نظر کی کشته گشت و تاریخ نیا نی مسطور است که احمد بن الحسن را
تصانیف بدیع است منها الحواشی علی الکشاف و شرح مجلدات و شرح منهاج قاضی ناصر الدین بیضاوی و اجل مؤلفات اوست و اصول الفقه
الشافعی و شرح الهدایة للحنفیه و شرح التشریح لابن الحاجب وفات مولانا فخر الدین بعد از واقعه امیر شیخ حسن جوانی بدو سال اتفاق افتاد
و از بین و سیصد و هفتاد و یکی در گذشته بجوار اهل اصفهان مدفون شد **ثم الدین محمود بن ابو القاسم الاحمد الاصفهانی** و او
در سلسله کبار علمای اسلام است و مدتی در اصفهان و تبریز و بلاد مصر و شام جهد بسیار و افاده و قیام بسیار نموده قال الیافعی و من تصانیفه شرح
المختصر لابن الحاجب و شرح المطالع و اظهر الصبر فی المنطق صنفه فی یوم واحد و شرح المختصر بدیع الاصول الدین و عروض الشافی و شرح
المنهاج البیضاوی و شرح الطوالع الفصول النسفی و الف کتابا فی مذهب الشافعی و ابو حنیفه و کتاب اقامة بدمشق سبع سنین و الف کتابا
فی المنطق و کتاب مختصر فی اصول الدین مع شرحه و شمس الدین محمود بخاری در حج اسلام فایز گشت و در شهور سنه ۷۳۲ در گذشت و آنجا مدفون
زمان او یکی **قاضی مظفر الدین شاه قزوینی است** و این را بحوزه تاریخ فوت امیر شیخ حسن از تحریر طبع اوست که **مرثیه**
نوبان جهان شیخ حسن جوانی ٭ از حکم قضا و قدر بزه لسنی ٭ در سال بعد و ترب و روز مزاج ٭ بر دست زنی تباه شد بنهانی ٭
ذکر ملک اشرف بن تیمور تاش ملک اشرف حاکمی بود با حق و آمن ظلم و جبار معروف و آنکه بی عادت و فساد موصوف
و دوست و دشمن از وی هراسان و خویش و بیگانه از او کیسان بر عهد و پیمان صلاح اعتماد نبودی و از هر کس ملازمه عنف بجا طریق او را انسق
و تعاشر تعسف حکم فرمودی **شعر** چرا شرف ظلم و طغیان کشود ٭ بخونریزی و دلبری نمود ٭ بر از لخت بران شر و فساد ٭
بر از خاشاک ملاحم جور و فساد ٭ و ملک اشرف در بخارا جهانبانی بر او خویش امیر شیخ حسن جوانی گاهی با وی طریق موافقت سلوک میداشت
و گاهی ملک اشرف بخالفت شد و از بخارا نهضت می فرمود و در ایل سنه تلک و اربعین و سبعمائه لشکر بطرف شیراز کشید قوم از لشکر وی بسیار
بسلطانیه از کرده بود و در آن بلده با خویش امیر ابی اسحق جلوح بحث و مودت اساخته اتفاق نزد امیر شیخ حسن ایلکانی بغداد شتافتند و آنجا
الطاف اختصاص یافتند و امیر شیخ حسن که چنان قاصدی بغداد فرستاده بود که از اعیان آنجا را و نیز امیر شیخ حسن بر ایشان رسانید
شیخ حسن جوانی ملک اشرف و ابی اسحق پیغام نموده که شما را بقصد اعدا بایلغار ارسال انسنام و انتظار می کشم که می کنید تقدیم رسانید
و تا غایت اشرف بظلم گشت اگر در صدد آن کاری نباید اعلام نمایند تا بدیگر کس امیر شیخ حسن ایلکانی عدالت این معنی قصد کرد فرمان ملک اشرف
و ابی اسحق کرده و متوجه ایشان از این حالی جزاه و آن و امیر مبارز تیمار خانه کان که بر آن مشوجان بیلک بیرون بودند و تهار شتخوردا
با بهم رسانیده در آن قضیه شنیدند که رای ملک بر این قطع با اعتماد بسیار در آن نواحی متزل اراده و آنها ملوک چند که همراه داشتند و بر ملک
شیخون برده اعتقاد کردند و امور اجهات حشر از اغارت کرده بخیمت بی نهایت گرفتند و اصفهان شافعه بر تولایت تخاصل از اوان
حوالی نموده و لشکر جمع ساخته جمع عزیمت بجانب شیراز کرد و در قصر شیخ ابو یحیی بود و از اصفهان شتافتند و چون بیلک نزدیک آن بلده رسیدند
خبر اعلام امیر شیخ حسن جوانی را شنیدند و قصد هجر قاسر بعراق و آذربایجان باز کردند و بعد از وصول بها محکم تسلیم خان
مظفر بیرون رفتند هم در آن ایام میان ملک اشرف و ابی اسحق مخالفت و وقوع پیوست و این لحاجت مقالات دست داده خطر و نصرت

ملک

ملک اشرف را دو فرود و اکثر ملاهی ایران و آذربایجان و عراق و عجم و رخت حضرت قرار گرفته شیروان نامی ایلخانی بگرفتند و مدت سیزده سال
بظلم و بیداد بوده آخر ده و آزاد و مالها بر او بود و چون جنگ مرتب سیف و نقد نمی او کوشجانی بیلک حاکم و آن زمان پادشاه اوزبکان بود و سید
لشکر او در آذربایجان کشیده اشرف السیر کرده اند و تیغ بیدریغ کلم ابنده و ابو الحسن و شهر بسند ثانی و حسین و سیاه مرد و نمود و در میان
اشرف و اکثر احوال خواجه عبد الحی بود **گفتار در بیان وصول نوئب طالع ملک اشرف بیرج شرف و اقبال و تخت اصلاح الحال**
امر سلک طریق ظلم و ضلال ارباب تجارب آورده اند که چنان در اعتبار امیر شیخ حسن جوانی سلیمان خان عزیز حسین بن امیر چوپان
کشته عازم قرابلاغ گشت و حاجی حمزه مولانی و حیران آمنا جو بنصب امارت رسانیده صفی شاه را از قید خلاص کرده اند و عقوبت او چون
گفته شد و بعد از سایر امرا از بود و ولت سلیمان خان استیلا بود و سایر امرا متوجه شد و سلیمان خان از تعیش امیر بنالک
علم آمده کس استدعای ملک اشرف و ابی اسحق فرستاده و چون قاصد بدیشان رسید تحریر شیراز امر و نوشته اشتغال رغبت بطرف عراق
و آذربایجان اطلاع داده اند و در روز نوروز بسلطانیه در آمد از ایلخانیه بتبریز رفتند و مقارن آن امیر سیورغان که بفرمان امیر شیخ حسن جوانی
در قزوین حصار در محبوس بود و کوه الاطلاق گرفته بود نام داشت گشت و از حصار بیرون آمده بجانب تبریز حرکت نمود و ابی اسحق
و ملک اشرف از عقب او کاهی و اسرام استعجال بیرون آمدند و معهود میان ایشان ملاقات واقع شده از آنجا حضرت باقی و کجور نکو که بیلاق
امیر جوانی بود رفتند و قرب دو ماه بعیش و خوشی گذرانیده ایشان را جمعی تمام دست داد و سلیمان خان که آن زمان در قرابلاغ بود وی بنیاد شکر
امرا نشانیده اطاعت او بر دوش کرد فتنه از جهت کی بر ولی او که بطرف بایزید گرفت و خواجه حمزه مولانی و خیاث الدین محمد علیشاه وزیر
عماد الدین سرابی مستوفی از وی جدا گشته با زیاده و ملک اشرف تلخی شدند و آن ایشان عماد الدین سرابی را خیال بنیاد بر داشت که خود
بر او خود را بر جاه و کالشته جش سیورغان و ابی اسحق که دو فرستاد از ملک اشرف دور نوشته بودند رفت و گفت که ملک اشرف بکرا
خود را جنوب و شانی صفت شما در بنیاد ایلخانی ابی اسحق و سیورغان با اتباع کشکش مشغول ایستاده و تیغ جرم ملک اشرف بمانند که اعلام تو
ساخ بر شید و خیال نعمت نموده اند لاجرم او نیز مواد کشته بر خود استقبال ساخت و چون روز مذکور نزد ابی اسحق و سیورغان رسانید
که راهنوی ملکی که فتنه امیر که بسبب تفحص آن خالف دست داده موجب این شد جواب او اند که عماد الدین سرابی مثل این سخن گفت
ملک اشرف سوگند ایلچی که کرسن از تفحص خبر نماید و اصلاح الحال را تمام کند زیاده ام اکنون باید که عماد الدین سرابی را بجستجو طرح سند
تا طریق موافقت بدستور بر پای باشد و اما عماد الدین را صلح نموده اند و چون او بقیق ملک اشرف رسید مقتول شد آنگاه امیر ابو الفتح که بر
بر تبریز شتافتند و بار دیگر ابی اسحق و امیر سیورغان بر امرا بواسطه امیر چوپان و نوان و مدد بر زبان ایشان را بیشتر از ملک اشرف تعظیم
میکردند و از جهة تاره و حشم ملک اشرف در حرکت آمده از تبریز بسهند رفت و در آنجا نزول شد که ابی اسحق و سیورغان را خبر دادند که
شیخو نبیره وی بند لاجرم بالفاق برادر خود مصر بکلی شده متوجه شهر گشت و در آثار او شنود که سیورغان و ابی اسحق بشب کوچ
کرده بطرف خوی فرستادند و ملک اشرف ایشان را تعاقب نموده در صحرا اغنا با او تلاقی در قیدی دست داد و بعد از کشتی و کوشش ملک اشرف
ظفر یافته ابی اسحق و سیورغان را گرفته بر سبیل اختیار که بند و اشرف در تاریخ تبریز و لغو و **شیروان** نامی که ایلخانی ابو بوخلیفه بر
داشته او را نیز شیروان عاد ایلخانی و در آن ایلخان را بیت استقلال بر افراشت و ابی اسحق و سیورغان چون بوضع ابی رسیدند
قاضی محمد بردعی و فخر الدین حسن زاده برادر زاده و طالب صالح شدند و ملک اشرف بخان ایشان را قبول نموده و فرود کرد نسب
آمت که امرا شیخ ابو اسحق و بند بالفاق ملکی افضل و هجر و چون فرستاد کان بازگشتند سیورغان باین معنی اعتماد کرده بدیار
بکر شتافت و در آن دیار بدست امیر ایلکانی بن امیر شیخ حسن الخلق بقتل رسید و ابی اسحق و ملک اشرف بوسنه و ملک اشرف و بر تبریز
آورده اند و ملک اشرف هم در آن اوقات ابی اسحق را بر دو جهت هلاک ساخت که همگی بر کیفیت آن اطلاع نیافت آنگاه بدفع اغتیال
بظلم و ضلال بر آورده و در سنه و اربعین و سبعمائه برادر خود ملک مصر را بگرفت و در فضل اهدی مجبور کرده اند و تخت جلدار و چون جلدار

و امیر کبیر بهادر را بقتل رسانید و در سنه سبع و اربعین در تبریز وباقی عظیم علاوه بیداد ملک اشرف گشت و بالجمله هر کس توانست از
آذربایجان بیلاقت بآسانی رفت و در بهار سنه ثمان و اربعین و سبعمائه ملک اشرف باسالی جلادت آهنگ عزم در نهم امیر شیخ حسن ایلکانی
کرده در روی بغداد آورد و بنا بر کار امیر شیخ حسن قوت مقاومت نداشت و رسم تحصن شد و ملک اشرف مدت دو ماه بمحاصره پرداخت
چون عادت بر جواهر و اسیاب ایف و دانت که کاری از پیش نبرد و مراجعت کرده بدستور رشید و داران و آذربایجان و عراق عجم بواحدة
رعایا و فقرا قیام نموده از هر کوی آنجا توانست میستاند و در بهار سنه احدی و اربعین و سبعمائه ابو سعید قرار و جرار متوجه اصفهان گشت
و امیر نجیب الدین پیاده را امیر ذکر با وزیر و خواجه عماد الدین محمود که مالی که ستاره زمان از قبل امیر شیخ ابو اسحاق بابو سعید که شهر بود ندا کرد
آن بلد را مضبوط ساخت حصن نمودند و ملک اشرف مدت یکماه و دو روز محاصره و محاربه پرداخت بعد از آن بصالحه اغای افتاد و اصفهانیان
خطبه بنام او شنیده و از بهار اخراجه و هزار دینار زر سرخ اموال و صد هزار دینار اجاره بر وی فرستادند و ملک اشرف از میان بهار عقبا
راهی گشته آذربایجان مراجعت نمود بعد از آن ترک جهانگیری کرده در ربیع رشید و ساکن شد و خندق در دکه آنرا بحد کرده فصیل ساخت
و حکم فرمود که سوطهان تبریز از کاهبرد اشرف تا مزار بهان و محترفات در امکان رعایا قامت اخاجه هر کس بتوانند جهة خود عمارت سازند
و هر کس استطاعت نداشته باشد در بقاع خیر مقیم شوند و آذرهام خاصه و عام در ربیع رشید و تبریز آذربایجان صید کرده باده بران مؤاذیه و چون
ملک اشرف از خزانه خزینه شان و قوا و ملاتها کسان گشته اموال اشرار که فرستاده دوران اوقات هم او بقیاس رعیت بر شوش مستولی شده در خانه
تا ریک نشست و در ماکول و در شرب غایت احتیاط بجا آورد چنانچه مرغ و گوسفند در برابر او کشتند و سقا در نظر او آب آورده
خوشبوی بیخت و بجهة زار مرد را مرسوم داده مقرر ساخت که بیوسته در آبگاهها حاضر باشند و تبریزی که زنگار را طراف آن نسبت نموده
اند ذکر این گفت اساس خوش بیاد بخت و آنرا زنجیر عدل نام نهاده هر کس بداد خواهی می آمدند زنجیر را می جنبانید تا ملک اشرف وقوف
یافته احوال آنرا سیر میرسید و هر سال از اموال و زر آخود را مؤاخذه کرده همچو دیگر زبان ناصب را فراز میساخت و در سنه ثانی و خمسین و سبعمائه
دختر ماکو را در خواسته بتبریز آورده در ربیع رشید دی آیین مستطرد و تسکین کرده و بعد از ملاقات آن دختر را پسندیده و باده تاریک
او را دید **لشکر دیار بکر گفت قدر ملک اشرف بر نمود تا ش زجوان و دختر صفی الدین فرزند آن سر دفتر اصحاب**
ظفر طغیان خاجه دهمن بکایت اولاد جوجی خان گذشت در شهور سنه ثمان و خمسین و سبعمائه جانی بیک خان ربیع و فوز جوز و عدی
ملک اشرف از قاضی محی الدین رضی مشیره متوجه آذربایجان گشت و چون از تبریز اشرف بخمس انجامید بعد از چند سال از تبریز
بیرون آمده در شب خان زن و خود و چهار صد قطار استر و هزار قطار شتر زر و جواهر و اجناس نفیسه بار کرده باسیاه سیار بصوب
اوجان روانه ساخت و چون جانی بیک خان زن دیگر رسید مضطرب گردید خواجه لؤلؤ و خواجه تکر خان را گفت که شاهزادیان و خاتون
را سکرده و دیگر بوی و مرند بر خیمه خواجه رشید توقف نمایند تا من با وجان روم و اگر خیر غلبه من بشنوید بهترین از گریه و لا دری نمی
نهید و آنرا و خواجه آن اموال بیقیاس بجانب مرند رده ملک اشرف در کنار مهران رود فرود آمد و اخی حرق و قراولوک را بزاند و سالخ
با وجان روانه ساخت و خود باد و هزار کس از مخصوصان و مناکره چنگان ربالای بشیر بر اسد با سیاه و صفا با اجماع امرا از شریف و راوجان
جانی بیک خان از راه سراو رسید و نمود تا عساکر منصور جرگه کرده ایشان را در میان گرفتند و از آن چون کثرت قلعه شان بادشاه علیشاه را شاقه
نموده بحال توقف بحال انسد هیچ اینقدر مطرح گردیده و ملک اشرف و بالای آن بشیر از اخبار واقف گشته شب خان را مراجعت
و کیشت آنجا و تا گاه از غضب خوانین و خزانین در حرکت آمده جمعی که با او بودند متفرق شدند و خدمتش باده غلام کرجی و زید با غزیز بیست
و دو آنجا و یکصد شکستان خاین و قوت آفیه دست بغارت خزاین در از کردند و خوانین بر صلاح بیقرار و رده آمده ملک اشرف شعاب
خود را نشد و در خانه شیخ محمد ابلیجی که در بیاه مراد بود فرود آمد و شیخ محمد در مقام خدمت ایستاده اما جهة اعلام آنجا قاصد بمعمار
برده و باده باده و خان اوزبک فرستاد و امیر یاسر حکم پادشاه با جانب شتافته و اشرف را گرفته بتبریز آورده و در مهاجا حاکم تبریز آن

بداخری ایشید ند و او را دشنام داده لوازم شکم بستند بر سر میانند و امیر یاسر آنجا اشرف را در خانه والده خواجه شیخ کوچانی که مشیره
روز دیگر با وجان برده و چون چشم جانی بیک بر روی افتاد و پرسید که چرا از ملک اشرف بر خواب اگر نوکران بر خلاف بر خاستند و
وجانی بیک از جان بهشت رده و در اوضع گشتی عزام اشرف بکرد امیر قنا افتاد و سر او را بتبریز برده بر دیگر بعد از امتحان آنچند آنکه جانی بیک
باده هزار کس از سیاه تبریز شتافته در دو نخاز در اوزود و تا آذربایجان و آماده و بسحر خواجه علیشاه گذارده حکومت آن ملک را بر پسر خود بیک خان
گذاشت و علم مراجعت برافراشت و امیر یاسر ملک اشرف تبریز تا ش و خرش سلطان بخت با انجاز هر خوبی بر **حیث** بدی چه کرد اشرف
او مظلوم رود بگرفتند و چون آن پادشاه عادل و سلطان سالم اغا ظلمت فجاری رسید بعد از آنکه بنا فی متوجه قضا و عالم قدر گردید
و در بی بیت خان از بن جزیره آذربایجان مملکت آبا و اجداد خود بنهضت کرد و اخی حرق با ستطاعه و اجماع و لواحق ملک اشرف تبریز شتافته
روی بخیمه ولایت آورد خواجه عماد الدین محمود که مالی و امیر ابوبکر بن خواجه علیشاه جیلان را و زیر کرد امیر و لواحق آن ظلم و بیداد
شیوه ناسوده ملک اشرف بظهور رسانید ثقات دوانیده در دو اندکه دوران اولین که ملک اشرف و بلاد اران و آذربایجان و فاقد شد
خواجه عبد الحی را نصب وزارت عین نموده و بعد از چند سال که خواجه شرایف [illegible] بیکی بجا آورد ملک اشرف را گرفت و چهار اشرف
ستانه بقلعه الموت و هشاده تا کو تول انحصار کیا اسمعیل رود باری جانب وزارت شعاری مقید کاه اده اما کیا اسمعیل بجهة اغراد و
احترام و روی که بیست از خویشان خود خرج بودی و خواجه عبد الحی بیلوت کیلا ثابت آثار و اسلامی کرده ملک اشرف بجام و ساده خرج
حکما بکار را مطیع نو خواهم ساخت و چون ملک اشرف آنست که وزیر بعزت روزگار بیکند اما از رسال الجلوت بیشمار شده امید
اکر عبد الحی و طلب اردکا اسمعیل دست رده بر سینه ملتوی بهد لاجرم آثار جدید و زیر ده فرزند خان و متعلقان خواجه عبد الحی اکر کشته
بود مطلق اقدار ساخت بلکه ایشان را شول انعام و احسان کرده اند تا خواجه بیغام و نشاند که پادشاه با ماه و مقام عنایت و انعامات
مراجعت می باید نمود بعد از آن ملک اشرف محصور بعزی قرش و قاش آمده و زیر فرشاه و الغام حضور کرده خواجه عبد الحی چون آن تو
راه بدار هویس جلوس رسیده و زارت تردید بود که مرغ روحش تقصون حیران نماید و هر اخوی عالم بدر بکشت و بعد چند کیا اسمعیل
گفت که تو ای بعضی ملک اشرف اهتمام دیشه هم در بولایت بفراغت اقامت نمای جانی رسید و چون خواجه تردید بیرون نمی کرد
بعزی بیشتر خدمت ملک اشرف رفته از رسید که در مرغ در اعبد الحی آمدن او اعلام نموده اشرف گفت او را اشیب در شیر خود فرو
آورد و گو که امیر ذوالطلبین ملطف و زارت خواهد بود شاید و بخوبی موجب مرضه عملنموده روز دیگر ملک اشرف او را گفت که خواجه عبد الحی
را بقدر الحی بر مقید ساز و بخوی خواجه اشطر اغاده با ما سر و اغر سوار اخاجه آغلمه برده دیگر تو الش سپرده و بعد از چند که ملک اشرف
عادل اخاجی با الحی را سالغو تا عبد الحی انتظار بردن آورده بیکی از قشلاق کرمستان که تو الان موسی چیچی بود رسید و موسی عبد الحی را
احترام تمام کرده ابواب لطف و احسان بر روی وی کشاده دلان انشا و زیر تند بر عرضه استی بمن ملک اشرف رسانا و مضمون آنکه موسی در
محافظت آن قلعه تقاعل می ورزد چون از آنکه کردن استیلا بیابد دیوان باب فکر می ایند نو **نظم** چو تیر شیر مرد روزگار
هر آن کند کش شاید بکار ۞ و ملک اشرف بعد از وقوف بر مخالفت آن عرضه موسی با طلبیده در عقوبت کشید و چون از بخارا بجوبیر
خود پرسید بر عرضه داشت عبد الحی اظهار کرد ایند و موسی بدلایل مقرون خاطر نشان ملک اشرف کرده که در محافظت حصار اصلا تقصیر
نموده و نشان کو تو الی امضا رسانیده باد الجا از کشت و خواجه کامل عقل اراده خانه شک آریک مقید ساخت و در آنرا اسیل دیگر و رود
و سقف خانه را سوراخ کرده هر روزه و از جهة خواجه آذان از اصوراخ بایان می انداخت و هر از عبد الحی بیتول اجاری بود تا
و تحی که از اعلام رفت الوز **خواجه مودود دامغانی** داماد خواجه عبد الحی بود و بعد از عزل او بصحب وزارت ملک اشرف مشغول
و نبود و خواجه مسعود حطبی خوب و انسا مرغوب داشت و چون چند کاهی بولایت وزارت بر افراشت ملک اشرف در اوایل سنه احدی
و خمسین و سبعمائه او را گرفته در قلعه روین در بند کرده اند و تا الحال خواجه مسعود از کتب تاریخ بر صریح الجاید و الله اعلم بالغیب

ذکر وفات امیر شیخ حسن ایلکانی و نشستن پسرش سلطان اویس بر سریر خانی

چون شیخ حسن بزیارت بغداد چند سال تمشیت مهام تازیک و تلک قیام نموده در شهور سنه سبع و خمسین و سبعمائه مریض شده بر بستر نهضت انتقال نموده آمرا و ارکان دولت بعد از تعذیر لوازم تعزیت ساهر پادشاهی بر سر اراده شدند سلطان اویس که از شاه خاتون بنت تیمور تاش امیر چوپان در وجود آمده بود نهادند و گوهر شکاری بسیار صبیه زبان بدعا و ثنا گشادند و خواجه جمال الدین سلمان ساوجی از نهضت جلوس آن پادشاه صاحب سعادت بصیرة در ضمائر بودت نظم آورده و مطلع ظهیر فیاضی بالتخلیص کرده و چهار بیت و بصیرة این است **شعر**

میشد آن سعادت بین بلند رواق • هو کنه مادر الملک آفاق • کمال الدین قصد دیگر و هفت و چب • باقبال و جلالی بیاری خلاق •
نشست خسرو مدینه یمن استحقاق • فراز تخت سلاطین جهان بر مال جهان • صنایکان سلاطین عهد بتیغ اویس • پناه دولت و ملک جهان از تلی الاخلاق •

و در شایسته کحل و بخور آن مهر سپهر سروری پادشاهی بود که کالشمس فی رابعة النهار و در نهایت رجعت و معدلت گستری و التفات نسبت باهل فضل و هنر بسیار داشت و چهار هفت سال بنهضت بر انتظام حال علما و شعرا کیکاشت **نظم** رایت امن و امان اندر ممالک بر فراشت • بر در و دیوار عالم نقش نیکوئی نگاشت • و بر صحیفه روزگار جریده آثار پسندیده بانداخت زمانی ممالک عراق و آذربایجان مسخر فرمان او گشت و بایر قدره و مرتفعات از مساکن آبا و اجداد رکاب سعادت بلطف و در شب و روز جهاد بی الاوی سنت و سعین و سبعمائه بغزه و بر بین شتافت **گفتار در بیان تعیین ارتفاع رایت سلطنت سلطان اویس بر شیخ حسن و ذکر تمامی وقایع ایام دولت آنظام و اطلاق حضرة دارالملک**

در بهار سنه سبع و خمسین و سبعمائه که خبر راحت پیروز پادشاه بجانب دشت و سلطان احمد جوبری آمد زبان محض گشت سلطان اویس از بغداد با سپاه و صیاد بر دو تیز رفتار و آخی جوق با کوه ستانی بلوح جها کشاد را استعداد کرده بر ایلان قالان اقامه و در روز نیا لیا از مغلوب تیز نیافت آثار و زده و چراغی جوق از معرکه ستیز عنان بر تیب طرف بدین تاخت و سلطان بر عنان ریز با صوب توجه نموده آخی جوق چون بر وصول آنجناب واقف گردید طرف بخوان گریخت و سلطان اویس در بهار و رسید و نزول اجلال فرموده امرا اشرف بشرف بساطبوس رسیدند و منشور بیات مشرف شده بعبارت چند روز عنده و اندیشید ندا جرم سلطان در رجاء مبارک بعضان چهل و هفت زن از شیراز بیاسا رسانید و بقیة السیف آخی جوق بوستان او بخوان بقرابلغ او از وقت و سلطان اویس امیر علی سلاق را بحرب بخالقان نامزد کرده خود متوجه تبار رفاق که از سلطان در خاطر داشت در حرب کاهلی ورزیده منهزم باز گردید و سلطان تبار بر شیاق سیاه آذربایجان را آخی جوق کاشیر بعلم عزیمت بصوب بغداد بر افراشت و آخی جوق کرت بکر مراد و ایستاده یافت قدم بعد در بیران ظلم و تعدی مشغول گردانیده در بهار سنه سبعین و سبعمائه امیر بیا زاد الدین مجدد مظفر از شیراز بتبریز زلف کشیده آخی جوق را گریزانید و مقارن آنحال خبر توجه سلطان اویس شنیده ملک خود باز گردید و سلطان بتبریز بازاند و خاطر خواجه شیخ علی را بمن مقدم شریف مشرف ساخت و آخی جوق را از اهل اضاد بنیاد بصدد الدین خاقانی که بر جوار او بود و سلطان اویس ایلچیان بقصاد و سادات او را بصوب خویش آمید و ارصاخت تا ملاحت بیاد دست نموده و چون دو روز چند در ظل عنایت سلطانی آسوده با آفاق علی ایلی و جلال الدین قزوینی قصد عقد کرده خواجه شیخ پادشاه و از انجا او لفت گردانید و تحفه اقهان سرمقنون دار ملک هلاک الدخلت در سنه احدی و سبعین و سبعمائه بر دیار ملک سلطانشاه که محبوب سلطان عالیجاه بود و مجلس شراب با بعضی از همنشینان جنگ کرده و ختم نموده بعقاد رفت و خواجه سلمان ساوجی کاب فراق نامزد ان اوقات نظم و نثر و سلطان چون خلاق پیر پادشاه ماشت کسان فرستاده او را بتبریز بازاورده و در سنه اثنی و سبعین و سبعمائه سلیمان بیک دایر سلطان را که امرا عظیم الشان و فیصل مهمات با و احتیاج داشتند در حجاز کلیج او در و تبار ان مصلحت منصب وزارت رسیده هم دران ایام خواجه نجیب الدین زکریا را و زیر کرده بدو مولانا فرمود که با آن و امیر و وزیر صفا فی ما اشت این قطعه نظم کرده بر لوح بیان نگاشت **قطعه** امارت بر سلیمان شد مقرر • وزارت بر نجیب الدین زکریا • فلان از دوی دیگر را کما تلک نصف و اینک سلیمان • و در سنه خمس و سبعین و سبعمائه خواجه مرجان که از قبل سلطان در بغداد حکومت میرفت و آنحصار انتظام داده

سلطان بر انجانب نهضت فرمود و خواجه مرجان بسیار مال خراسید اما چون چشمش بر علم ظفر کرد از اقامه هزیمت خیمت مژده و بجانب شهر کریخت و حسب و بعد ایوبان کرده و روند بکر غایت لطف و رحمت پادشاهی استنجیع ساخت و ایوب از الناتج بار کشاده سادات و علما و مشایخ و معارف تابستیال موکب همایون و فتاده و سلطان بغداده و در دار الناتج • در طواف آمد نظام الحاجی من مدام • زاده خارست کل از بر خوکی بود و فاضلشید ابا بی لیسا م • لا لالا لاسیه روی زاده کام ل • زان سیه روی مرا بر جرجیس اهل الوام • بر درخت امید و کالا هر بر انجیزی باشد جر بر ولا • بر دن آید نخیج • و سلطان اویس یازده ساه در بغداد بعیش و کامرانی بسر برده سلطانشاه خازن الحکومت آن ولایت نصب کرده و روی بصوب موصل آورده و آملک الازبلد بر اجواخواجه تکان بکرفت و این بیات از تحفه فکر ابد طلب حمرا شهاب زیب فیض **نظم** موصل سید و آورد اجابخ موصل • با دین جز بارک ربه شاه عادل • ذیمکه از قدر و ستاره نیل بصرش • چون ز سیاه جوا افتد و بیاض بر موصل • و سلطان اویس از موصل بجهر ان موصل رفته با جرام خواجه تکان کرم فرا موصف بعد محاربه نموده و جهات ایل او اویس او ابیاه غارت و تاریخ حرب و ما لها براه فرا کلیب ایتدی بر نفت و چون در حقیقت موکب همایون ملک کاوس بر ایل کیقباد که ایا تحفه حکومت شیر و ان علی بود بیدات ظاهرا تا غایت اولاد او در ایالت حکومت استقلال لرنده و قوت بقرابلغ اران شافته فرو م آنوضع راشد و ان کو جایزه بود مدار دست که سلطان اویس آه در لیجان رسید و آین جز شنید بر ام بیلک ایا و نجی ایا مرا تحجیز شیر و ان فا آوب ملک کاوس او فرو کرده و امرا سپاه لاعقد و لاعقدی بجانب شیر و ان روانشده ملک کاوس در بعضی از تاریخ تخصص جست و امراء دران بلاد مدت سه ماه در حوالی آن ساند اخر حرب ملک کاوس شاه دو نموده که اگر طریق اطاعت سلوک میدارد ملک مورد فی بکل و بران میشود شایع و علما و اوسلر ساخته نزد بر ام بیلک رفت و جرام بیلک در اینده کرده پیش سلطان برد و سلطان اویس سر ساه بلد شاه شمشیر و ازانکاه داشته بار دیگر ملطنت آنملکه را بوی عنایت فرمود و در سنه سبع و سبعین و سبعمائه امیر قاسم برادر سلطان اویس بر حق و فات یافت و خواجه سلطان فرمان کشت که مطلق است **بیت** در جهان که خورشید دلت حلق چو بر بود کر نه کلق • و درین سال والی بغداد سلطانشاه خازن فوت شده بار دیگر خواجه مرجان بحکومت آن دیار کشت و درین سال امیر شاه که سلطان اویس لطف اسحت و نیک خلاف علم عزیمت بصوب بغداد نمود و سلطان اویس در انقضیت مدد سه ماه خواصو امرا الاجتهاد کرده تا ملاحقه و تعزیه المشدد که مثل از دهر زمان و توقع نیافته و خواجه سلطان در مرتبه پادشاه قصد نظم نموده که مطلعش اینست **نظم** انجان باسیند بر آمد و بیشتر و ماه • شد بهاهای کیان بر سر پادشاه • و در سنه احدی و سبعین و سبعمائه امیر بسیاک که بعداد قبل طاغیتمور خان بر ولایت مرجان استیلا یافته بود تشت سلطان اویس لطفها و خلاف نموده و سلطان متوجه حرب او کشته و رعد و دی بوی رسید و حکمی صعب اقاده و امیر بسیاک منهزم کرده بدید و سلطان با اعیان او را عاقب نموده و حکومت از ان لشکر ان مرجانیه کل رسانید و حکومت دیار خلفا شاه را نیز پادشاه شیر خان بر اجت مطوف است و بعد از انقضاء و سال قبلیشاه از دی اصفهان و فرا آن ولایت جادلا کا علی کرفت و این عادلا کا که بعضی مرجان او را صادق خادم کوئید در بیاد دی احوال تحفه بغداد و بعد از ان مرکز سلیمان بیک شده روز بر روز بر مراد و در ترسیخ فرو داد حکومت نیز شریع نموده و در سنه سبع و سبعین و سبعمائه امیر زاده که بر اوده سلطان اویس بود آن ایام کوشک اوجان ساخته و جان بیا دقتلاد و از شیر که خواجه سلطان بجهة ابوکشه سر بیت بخلاف بود شاه **شعر** در جهان که نیج بهار جوان • و در بجنا رشد شاه خراسنی • و ریخ آنکه سر و با لاکه نوا • زالا افتاد این بلا نا کهانی • نه از دم افتاد ساختن تاز • قالت سرکه بر ابتدائی • و در سنه اربع و سبعین و سبعمائه امیر ولی لشکر اسلو کشیده آن بلاد را بقهر و غلبه کرفت و سار کشاه کرها کو آنجا و در دو نیز چند و نهان کرده آخر نزه امیر ولی سلاقت و خر خود را که و نیابت حسن و جمال بود و او امیر ولی او را سطور نظر شفقت کرده ایند بار کرد بدو هم درین سال بسیاری ندکا و فرمان کا و شر و او الی انهام یافت و سلطان اویس بسر پیش ملک هوشنک ماه که ملازم اردو بی بجای بدو بصف خود و در کو لوز سنجش و سبعین و سبعمائه والی بغداد خواجه مرجان بجان بقا بعض او لوح سپرد و موجب امر سلطان خواجه سر در دو بی بر انجام مهام آفاق آورده

و در سنه ست و سبعین و سبعمائه جمله اطیان نموده عمارات عالیه بغداد مهدم شد و قریب چهل هزار کس در تبریز دیوار و فات یافتند
و خواجه ناصر بخاری در آن واقعه گوید **شعر** بعد از سال و فاری عجب ستانه بود * پای در زنجیر و گفت بر دیگر بود و خواجه سر در الم
و بی بغداد و تبریز گشته غزو تبعه فاسد و حکومت علی و عرب تعلق * امیر وجیه الدین اسمعیل و امیر اسکر بأوزیر گرفت
در اواخر ربیع الاول سنه ست و سبعین و سبعمائه رضی صب بر ولایت تبریز بطلب سلطان اویس
عازم شده بود ولایت حافظ ابرو قبل از آن تاریخ مبسوط ماه بان پادشاه حالیها و بر بیان و نوت خوش طالع ایشه تقوی و ثابوت و مایر ضروریات
سفر آخرت را ترتیب کرده بود و چون تا تاریخ بر ناصیه احوال سلطان مسوده حصل الظهور نبود اگر آن دولت بر اقبال خواجه شیخ علی و خواجه
شیخ تکانی بر سر الیر آمد و جهانبانی جاهز شد طلب و صیت نمودند سلطان گفت ولایت عهد تعلق بحسین میدارد و آن ملک بغداد و شیخ
حسن کشد شیخ حسن را بدین کرست نحل خواهد کرد و نبود که شاه میانه و اما این عجز را بر جارت حل نموده شیخ حسن را مدد ساخت
و در شب دیگر حاجی دوا لدی سند ذکر و سلطان اویس بر ایشی بتصور خراسیده و جهانشت شیخ حسن تبریز شهید شاه در چشید و سلطان از بیرون
شیران و شیخ حسن در عمارت دستگیر خالی سیر بند و خواجه معهد بود لوازم تعزیت و سوگواری بجا آوردند و خواجه سلمان در مرثیه آن پادشاه
عالیشان زبان بنظم **نظم** ای فلک الغصه در کاوه زبان کرده * ملک را زان فرو آورده و ماه را تاج خسرو
بر زمین افکنده و ملک کاوه * آفتابی که حلق عالمی رسایه بود * زیر خشت سکل بصد خاری نهان کرده * جنت کاملی مختصر کرد لحیقه تبریز
صد خون و مال و عرض و جان کرده * این مصیبت بر زمین واقع گشته و تو * اعمانا تا زمان کاغذ و دکار و دولت سلطان اویس
بدکن از بغلاتر و حسب سلطان اویس

سلطانحسین پادشاهی بود طراوت عذارش بحسن
کلبه شعر و لوامع رخسارش رشک ماه و مشتری از رفعت رضایش سر بسوی آی و کل و از گفتار اطلی و وجه افزایش تجمیر سوی منفعل
ماهچه اول کشور و کشایش ثالث ماه و مهر و عمار سوکه بود و سایش ثانی هفتم سپهر جبت مند و حالت و رفع لقا * معلی سریر مظفر لوا
بدق و قدم در بیاض و سریر * ز دست و لشکر بیکران و رعیت * و سلطانحسین هم در آن ایام که بدین و فات یافت با اتفاق امرا و ارکان دولت
در دار الملک تبریز قدم بر مسند سلطنت نهاد و خواجه سلمان مقصود و رغایب بلاغت در باب تهنیت جلوس نظم نموده تهنیت زبان فواد
ای بنیاد چرت خورشید پادشاهی * محکوم امر و نهیت از ماه تا بماهی * از آن بخت عالی ولایت کامکار * در شان تو آن آیات آمد
و سلطانحسین بر قاعدهٔ امور ملک و اداره شاهنامه امور ارکان دولت را بمسند تبریز ساخت و در اوایل بهار سنه سبع
و سبعین و سبعمائه رایت ظفر پیکر قصد بغداد خواجه و اتحد ترکمان را فراخت و بعضی از قلاع که در تصرف ایشان بود فتح نموده و آخر الامر هم
بصلح انجامید و آمرا ترکمان بهم پیشکش فرستاد چه هفت قولی نموده و سلطان باز گردید و در همین سال شاه شجاع بن امیر محمد مظفر
با لشکر ظفر از تصبیب آمد بایلجان شافت و سلطانحسین او را استقبال نموده بعد از وقوع حرب عنان بوادی انهزام تافت و شاه شجاع چون
چهار ماه در تبریز عیش و نشاط کرد باید چه حالت شاه عجیب شده عازم شیراز گردید لاجرم با دیگر سلطانحسین از بغداد رو بتبریز نهاد
و در سریر سلطنت متمکن گشته ابواب عشرت بر کشاد شاه سلیمان بن امیر اسمعیل بن ذکریا در بغداد در ایام سلطنت او بوقوع انجامید و با منصب
شاهزاده شیخ علی بن سلطان اویس و بغداد و عرب بر مسند حکومت نشست و میان برادران یکدیگر و نوبت محاربه انجامی افتاد و هنوز غبار
نزاع از نقاع داشت که قتل سلطانحسین بر دست برادرش سلطان احمد دست داد و آنچه در شهر صفر سنه اربع و ثمانین و سبعمائه در تبریز
بوقوع انجامید و سلطانحسین و عمارت و صفیه مدفون گردید

در بهار سنه ثمان و سبعین و سبعمائه که خسرو ثوابت و سیارات نه سنا آفتاب حمل علی ربع
حوالت الکه و جهان نوره غالب عالم کون دمید و فضای باغ و بستان روی عشرت و نضارت نهاد سلطانحسین از تبریز با وجهان شتافت
و عاملا آقا از سلطانیه باز روی همایون فر کلیات و جزئیات مهمات را از پیش خود گرفت طایفه اولماس اند از بغداد و عاملا آقا

و در روش

و در روش قاصد جان عاد آگشته قاصد شیخ علی اکه حکم پادشاه از ذربایجان بشام شافته بود که مدت الهم جایا شد باز آورند و در روزی
دیوان باعاد آقا اغاز گفت و شنید که به بنیان کند باینکه تکلفات مصب عیش و اما اعلق تو سیاست حال یکی بر اقبال خاطر و آقا طلب
داد که اشاره پیش شمات و فی الحال بر خواسته بقشلی خود رفت و در و سلطانیه آمد و اما از کفاشی آن کرایت کهن پشیمان شده جهت عذر جوئی
کسی بتعجب فرستادند و آقا مراجعت کرد و عاد آقا امتحان ملتفت شد و آنوقت سلطانیه عنان باز کشید و عمارت آنجا شاه منصور
بن شاه مظفر از شاه شجاع که بخدمت باعاد آقا بود و عاد آقا او را در هنگام که در بیابان سیاه سیاه در دیدند بنیان آورده و بعد از
رفتن عادل سلطانحسین از اراسوخ شد برهم شکار بعاد آقا گشت و آقا و جان بیرون تاخته بتبریز شافت و شهر را که چه بند کرد و اما چون
این حال شاهد نمودند خواسته و جا خانه در ملک بیان نموده تسخیر نموده در روی بغداد نهادند و سلطانحسین قاصد و نزد عاد آقا و بشاه
از عزیمت عاد آقا خبر داد و آقا با شاه شاه منصور و تجهیز اسوار جوار از تعقب ایشان انجا نموده و شاه منصور قبقلاسی و واشاه و در نواحی
التون کمر و لشکر دشمنان رسید بعضی از ایشان گرفتند سنه اخیار کردند و قایمه شاه منصور بر دکشت مابعد کان پادشاهم و شاه
منصور و قاضی شیخ علی و امرا عاصی ایجان امان داده بقبول عاد آقا رسانید آنگاه عازم تبریز گشتند و چون بمراغه رسیدند موجب
نوشته که سلطانحسین بخط خویش آب در نگی فرموده بود عاد آقا حکم بقتل امرا فرموده و هر چند شاه منصور زبان بدخواست گشوده
نشنود اما قاضی شیخ علی از دکاشتن او قصد نمودن خویشتن بهلاکت و شاه منصور که خاطر جهان نفر عاد آقا و تبریز بلاعزمت
سلطانحسین رسید و مستوفی بیشتر بعد طرف حمزه از مراغه کرد بد

چون امیر اسمعیل بن امیر ذکریا در بغداد بر ایالت برافراخت حمیدی از مردم فرومایه را بر سر کرده
مقرر ساخت و شاهزاده شیخ علی بن سلطان اویس که در ولایت ولی اعتبار و بی اختیار در مهیه و آنجماعت را اضلال نبود تا در وجه
از جهات سنه ثمانین و سبعمائه که امیر اسمعیل با کبر امیر مسجد جامع سرف بار کشاه نامی که تکوی او بر داشته بود مشی و دید و تشیع و بی
ذو حلیجه از پای در افتاد و امیر مسعود برادر امیر ذکریا از خانه بیرون آمده امیر اسمعیل آواز داده که ای عم مرا دریاب و امیر مسعود بجانب قلعه
دوان شد بار کشاه و خنجی بکه قوالجه نام داشت و او را ضربت شهادت چشانید و نوه شاهزاده شیخ علی نیز گفت و اقصد از کشت
والده شاهزاده با قاضی گفت اگر راست گوئی بدین سر مقتول کنایا و بدید و ایشان در ساعت سر او را بریده نزد مادر امیر بردند و از تجلیه
ناکره و اسمعیل بود آو بخشد از تغلب آنکه در وقتی که امیر اسمعیل بر آنجا عمارت نشسته بود و استادان کار دیگر هنجاری خواست که سر
چرخیده و اکرار و بر بیرون مانده بود قطع کند امیر اسمعیل او را منع نموده گفت بکار و شاید که سرکشی از انجا بیاورند و عاقبت سرش را
از انجا بیخشد القصه چون این خبر بتبریز رسید امیر اکبر که در دیگر سن بود بر موت پسر بر ناله و زاری آغاز نهاد و سلطانحسین
منشور الملک و سلطنت بغداد را بنام شاهزاده شیخ علی رقم زده نزد او فرستاد و پیغام داد که مادر الملک ولایت بغداد با تو
مضایقه ندارد اما شاید چنان بنماید که کار از مرکز ایشان خود کاه داری با سیاستی بعیت و مبالغه قبا باید اکنون هدایت
از تبریز الطلب کنی بلاجار پیش و شاهزاده شیخ علی بر نهاده برادر الحق شد او سر بر باز کرد باید و بر سریر پادشاهی متمکن گشته منصب
وزارت را بعد الملک خواجه تقی بن فرمود و قاضی امیر اسمعیل الجوع غلطت و اقتدار رسانید و چون دیگر تشیش امور ملک از شان
می آید قاصدی نزد امیر علی ایوک از ملاطخان قدیم آبا و بود و آن زمان از قلعه شاه شجاع بر شد حکومت بود و او را بمقدم
خلیفه و مرکز بار الخلافه شافته انجام مهام را تمام از پیش خود گرفت و سایر بلاد عراق عرب را تحت تصرف آورد و چون از جنگ
مسامع علیه سلطانحسین و عاد آقا رسید بغداد را بجماع سپاه در بایزید سنه اثنی و ثمانین و سبعمائه تبریز متوجه بغداد گشتند و شاهزاده
شیخ علی و پسر علی ایوب مقاومت نیاورده بغداد را بار گذاشتند و علم توجه بصوب تستر برافراشتند و پادشاه بهوای عیش و تماشای
عازم بغداد گشته هر چند عاد آقا گفت ناسب آنست که میان اجماعی بیشتر دیده و هم شیخ علی و پسر علی ایوب او هم سمع قبول

وعادلآقا کوهر خاطر کشته با فوجی از سپاه بیشتر شتافت و با مخالفان صلح کرده بر آنجمله که شیخ علی بیشتر قناعت نماید و دیگر دیگر معاودت
نماید و از آنجا ببغداد رفته روز چند اعنی چند روز بخدمت سلطانحسین رسید و بنا بر بخشش مذکور پادشاه با هلها گذاشته ما اکثر لشکر سلطانیه
و بغایت استعمال سر انجام امور ملک و مال اشتغال کرده بود و هر از گاه تجدید ایلچی معینی از اعیان بغداد را بامیلغ با پیشکش و مال نزد
شاهزاده شیخ علی بر علی و شاه داسد علی حضور رفته و ایشان متوجه دار السلام گشته سلطانحسین محمود دوانی و عزیز الحق را بعنوان
مخالفان نامزد فرموده و آن دو امیر بر دست بدر علی ایوب اسیر شده مجموعی از لشکریان بقتل آمدند و سلطانحسین بعد از استماع این خبر چنان
غرابت صعوبت بر او مستولی شد که بعد از آن هفت بسیار کشیده بعد هذا جهد مقصد رسید بفضل الله ما یشاء و یحکم ما یرید
و در آن اوان که سلطانحسین در کمال ریاست
بار الملک آذربیجان نزول اجلال نموده عادلآقا از سلطانیه بجانب وی رفته فتح حصنی از قلاع آذربایجان را که امیر بسیلی در تصرف داشت
پیش نهاد همت ساخت و سلطان اکثر امرا و لشکر را بجهة استمالت خاطر آقا کوهر ملک نامزد کرده خاطر الملک سودی و رخدمت او ملتزم شد در اول
این احوال بسه سه اربع و ثلاثین و سبعمائه سلطان احمد بن سلطان اویس که ساندوی آی خطه خاک بدانیت و عالی استقلال کرده آذربیجان
بیرون رفت و از راه اردبیل که سیورغال او بود مراجعت کرد و سلطانحسین هر چند کسان از عقب راند و رسانیدند اما اثر مراجعت نمود بجایی
نرسید و سلطان احمد از راه بیل الیلان و سوغان شتافت و لشکری فراهم آورده عازم تبریز شد و در آن وقت صد سر مذکور بیکاکا بآن بلده
در آمد و سلطانحسین سر اسپ کشته رکوشخر بیاد اهل آن شب بدست برادر نامهربان افتاده بزخم تیغ تیزنهبت شهادت چشید بیت
تیغ بیلوری اخر چه کند بین او * که ملالی نبود از آنچه بیلوری * معنی از موجبات کشته شدن سلطانحسین بعیش و عشرت بسیار مشهور است
و گاهی بر بعضی که مناسب بر سلطنت بکمال و حالت جوانی بنی اقدام سید بود آمیزش الدین زکریا و خواجه جمال الدین بلخوزی از
سلطانحسین استقلال اشتد و در باب کفایت و عمروی شهر و ولایت عشق اهتمام بر لیج در این کاشتند تهمت که خواجه جمال الدین بلخوزی
بود با کمال طبیعت مبرز بکمال نمایند و دو سر داشت موسوم بعبدالله و فضل الله و نزد امیر شمس الدین زکریا یکی از نوکران جهة طلب کاغذ
خواجه جمال الدین فرستاد و چون آن شخص پیام بکار خواجه جواب داد که بر عبدالله و جان فضل الله در دستی ما جدا آن بین موجود است تقصیر
بنا قیر بر سطوح کشند تو که چاره معنی آن کلمات را نمایسته باز دیگر گفت بدل جان نیاری و در خواجه فرمود که عبارت بعبارات از عادات
اولو الالباب بعید است آن ترک دیگر هر چند می اید بحق مفهوم وی نمیشود باز گشت و امیر شمس الدین زکریا گفت که من هر چند انعام کرده
و طلبیده ام او قرآن میخواند

سلطان احمد شهر ابد بوده بغایت سفاک خونریز و سیاه دل و بالشت و قشر الکبر بصاحبت قلب و قلت رحم موصوف و شهرت
قهر و عدم علم معروف از حسنی اقسام بصنایع بهره و رود رحم موسیقی مثل و در اثر هنر

شعر

زخونریز چرخ بودی و نم * بدی زهره و تراق در کین و بیم * بدیار و معتدار بهر و سپهر * و چون از پادشاه ایران تقدیر بهار فلک
در دو نخلاء آذربیجان نزول نمود تیغ تیز مهم سلطانحسین را بغضب او و رد دیگر بر سلطان بایزید که بجهت عبادت از کلاب شفقت فراوان در مهند
اسب کلبانی دستش افتاده و پای در رکاب آورده تا زمان وصول سلطانیه هیچ جا نایستاد و عادلآقا از دیار شاهی بر داشته شاه منصور را
در قلعه کرا و نو مقید کرده باید و اسباب حکومتی و شد خوی عازم تبریز که بود و موضع و محل ساخته باغی لسی و لقب شیخ علی اسلاق و ابو سعید
و لقب ملک از عاد لکه بجهت سلطان احمد بوستند و او را از وصول سلطان بایزید و عادلآقا اعلام دادند و سلطان احمد چون هنوز شیخ
پیدا کرده بود شهر را باز گذاشته هزیمت غنیمت شمرده و عادلآقا بتبریز رفت عباس آقا و سایر امرا به اجری احاکو ساخت و نزد خود رفت
و مجدد دوانی و قراسطام را بکار اسب امور فرستاد و ایشان وصیا الملک را بحکم ساخته رحلی قاسنا خاصه و سلطان و خزینه خاصه فی
نزد مجدد دوانی و عباس و سایر دوانکره اینده بنهاده اگر خاتون کران سید بجهة خدمت عادل بوکیند و ایشان بخدمت سلطان بایزید شدند

وچون بیفتی و عادلآقا قلعه کشت سلطانیه شتافت و سلطان احمد از مراجعت آقا خبر یافته جزوه و اغی اسنی و ابو سعید با تبریز بسال الاشت
و چون ایشان بجزه ملیان بلده رسید نداز و در سپاه عباس و سایر زاده بدند که متوجه اردوی سلطان بودند بلغ کشته هر کاه عباس و سایر
بخدمت سلطان احمد جلایر رسیدند یکی کرا ما اعتبار رجیشه اند اولا کو خاطر از دهند عنان ایشان فارغ کرده اند و رسالهای قات بیشتر
تکلیم متوقف و تعلیم شیشه دهم نماند و عباس و سایر کشته کشته جزوه و اغی اسنی سر هایشان را نزد سلطان احمد بردند که و بعضی
سوانی رایج سلطانی بغداد انجیون کاردانه زمت هفت بود چار مداشت و تبریز جزایر متوجه مصیبت ملک و استمالت سپاهی بر گشت
ناگاه جزیرش از شد که شاهزاده شیخ علی و بر علی ایوب با خواص آقا عازم دو جزیره که بود ترک بسیده اند تا یاران سلطان با استقبال ایشان
روانه و رجال هفت رود محاربه دست اده و عسکر نجاتی از خواص آقا سلطان احمد ضعف و یاران که و شاهزاده و شیخ علی بوست لاجرم بکت
بجانب سلطان احمد افتاده از راه خوی بخوان رفت و در مرابیه عمر بخوان بقراجه تر کان بطرف کشیده او استعداد نموده و الحق کفتار ملحق
و قتی سید و الاقدر مادر بار بخاقان رصد کشیر تو انو کران خود در صوی بعین ملزم توقف نموده قدم پیش و پس نتی و عبارت شاهد
صورت فتح و ظفر و غنیمت علم حکی و سلطان احمد متقبل بیده و شد چه و الحق جهنم اردو ترتیب اده هر سید کسی بالیت قوس اخت
و هر شتری نماسی و مستحکم کرده مقرر آکاه از هر شتری نه مه در پیش فرقه بیرا خاز کشته و چون حضم قصد ایشان نما بدکه بزان کشته و مه بکه در
پیش بهند تا سال اعاد و زیده و الیقول و الحق اما شاهزاده شیخ علی و بر علی ایوب حرکه کرده شاهزاده بر علی و راه نکر عقل رسید و کاه
غنیمت فرمان کرفته و روی بنا از خوش اورده بعد از آن سلطان احمد تبریز شتافت و سر بر علی ارسپل استهزا زده عادلآقا فرستاد و آن آقا
متوجه بر تر کشته بین الجایتی حضی صلح در میان افتاد و سلطان احمد و خواجه علی و مولانا شمس الدین ابهری از آقا و اولکه اینده تا سالی
چاز الایان موکد ساختند و شطر و بعت ایشان بسوی کرکاه استوار نمود که عادلآقا از دیلت رسیده ایران متوهم شد اعرق بر اه قلعه
قهقهه ارسال نمود و خود از راه تجریز بعراق ران و سوغان رفت و آنحضرت شیخ علی اجلب هوشنک که کرکتجا بود و فرستاد و عادلآقا از
اوجان تر و کرده فرا جدا و بعد مشتاق شد و بنوازش و عطف اختصاص یافت آنکاه امیر هوشنک واسطه شد بین الجایتی صلح کونه
اعتراف اقاد که آذربیجان مستقلا علی سلطان احمد اشد باشد و عراق عجم سلطان بایزید و عادلآقا و عراق عرب شهرات سلطان احمد
باشد و آقا بر بعقرار سلطانیه باز کشته امرا جدا و باز کشته معتدی بر مست تا از قبل نوه دار السلام را ضبط کند و عادلآقا فرستاد که
سر اوز صاحب وجود و سیر خالد ابو و حکومت و قوام الدین الحنفی را بوزارت بغداد نصب نموده و چون تو رسن ذو دار السلام نزوه آمد
عبد الملک تفاجی که صاحب اختیار آن دیار بود با جماعتی که امیر اجیل الشمس و غیره کشته بودند بدیدن او رفت و سنه الحال با صلحان بقتل
رسیده مبلغ و دهار از عنان از منزل او و اصل غلمان شد و بغداد در فتوح آشوب کشته خزینه اکاهجه عادلآقا فراهم آورده بود مدبیاد
غلامت قاد رایج رفت و این اخبار تبریز بعرض سلطان احمد رسید و رجاع استحال بهذه بغداد نهاد و در آنجا داماشاه منصور را قطع
کرا و نو خلاص شد و بوکت سلطانی پیوست و چون تو رسن از قرب وصول سلطان بخبر افتاد راه هفتوبه بود و فرار شتافت و چون از عقب
او را کرفتند بخدمت سلطان آورده بند و نهایا ایران پس از دو زی چند تو رسن را با قوام الدین الحنفی بیاسا رسانیدند و سلطان احمد در آن
ایام امیر علی و هند و قوچی و سلطان عرب را که اندیشه اعاد روی داشتند تیغ سیدیع کذرانیدند و شاه منصور را حاکم جزیره و شنه
کرده اینده و او لات متوکل کرد بر دیگر سلطان احمد اندیشه و سلطان احمد در آن ستان در بغداد قشلاق نموده در بهار سنه ثمانین
و سبعمائه امر خواجه علی منافی دار السلام نصب کرده و خود روی بتبریز آورده و امیر عادل و رنانی و امیر اجی احاکو ساخت و نزد خود رفت
و مجدد دوانی و قراسطام را بکار اسب امور فرستاد و ایشان وصیا الملک را بحکم ساخته رحلی قاسنا خاصه و سلطان و خزینه خاصه فی
نزد مجدد دوانی و عباس و سایر دوانکره اینده بنهاده اگر خاتون کران سید بجهة خدمت عادل بوکیند و ایشان بخدمت سلطان بایزید شدند

رفتند وسلطان احمد ایلچیان را نزد شاه شجاع فرستاده پیغام داد که سلطان بایزید آقا و خداوند منست و ایلست و ایل از و بی نیست و هر چه شاه
در آن باب فرماید اطاعت مینماید اما شاه از روی عاصی مات کرده بیان در کار او بوده مطمع آنکه او را تقویت کنند و بحال اسلطه ندهند
شاه شجاع با خود اندیشید که سلطان بایزید پیام سلطان را نپذیرفت و تولی خویش دهد و عاد لا قال مطلوب سازد و آنچه مکون ضمیر او بود
با ایلچیان در میان نهاد و هم بر ایلچیان را بافت که مدتی گذشت شاه شجاع حکم کرد که امرا بتیمور بلاد بایزید بوده دیگر جلدت عاد از دوند
و سلطان احمد بتبریز رفت سلطان بایزید امرا حوالی ابرهیشاه و عدالکر بر از ملازمان شاه شجاع بود و سلطانیه آورده و شاه شجاع از بیم
شرط که کرد زمام اختیار ممالک و ملک در قبضه اقتدار او آمد این کلاره و تخویف بجانب شتر شتافت و چون ایشان بسلطانیه رسیدند اندام
سلطان بایزید عمر و بیطاق و مجد جشید با هم گفتند که چگونه اختیار شهر و قلعه ابهر است امرا شاه شجاع توان دید و ابرهیشاه و عدالکر بر را
در شهر فرود آورده دیگر بدیشان التفات نکردند و ابرهیشاه و عدالکر بر بیوت لایبوت مخالج شده در میان زمستان بعنیر ان بازگشتند
و سلطان بایزید قریب بخاه روز در سلطانیه حکومت نموده ناگاه عیسی بیطاقی را نقل آورده و امرا دیگر از وی متوهم شده گریختند و سلطان احمد
خوف بار در شیروان سلطانیه رفت و قلعه را صلح کرده مضبوط ساخت و پسر خود آقبوقا را که دو سال بود بحکومت نصب نمود و زمام
اختیار آنده بایزید در کف کفایت شیخ محمود جاندار نهاد و چون قریبی که تولی قلعه ساخت و سلطان بایزید اسحوب خویش بتبریز برد
در این اثنا خبر توجه حضرت صاحبقران امیر تیمور گورکان انار الله برهانه بطرف عراق و آذربیجان شایع شد و چون ایلچیان آنحضرت
بتبریز رسیدند و سلطان احمد تقریر نمود که ایلچیان را در بغداد بر چیند و ایشان را بجانب فرستاده خود بتبریز بعقب رخت کشاند و علی آقا
سلطان احمد از عدد و سلطانیه دو روز بعد که آن بلده را بعزت تصرف در آورده و دو هزار کس بخدمتش بوسیله اطراف آن بلده را مضبوط
ساخت و بلد دیگر سیان او و سلطان احمد بغارت رفتند و چون آن اند و هنوز ایلچیان طریق عالیست می پیمودند که ماهچه رایات آفتاب اشراق سلطان
آفاق بتوقیع حدود ولایت فارس و عراق انتاخت کار ایشان بجائی رسید که عدد از هیچ ایلچیان در وسط راه دیگر بر نداخت و سلطان احمد
مدتی مدید بسبب جاه صاحبقران و افوسلت در مقام خلاف و نزاع بوده ما تو الا بر دیم بخت و دولت چند در پناه دولت پادشاه آفتاب
اطلاع بایزید بصر برده و در آن اوقات که امیر تیمور گورکان عازم روم شد سلطان احمد بوالفتح قرا یوسف ترکمان که او نیز در طلب جایی بود
بایزید روزگار بگذرانید بجانب مصر شتافت و سلطان احمد در [illegible] بعزم تربیت ایشان در آمده بالاکتوه هر دو را بحبس کرد و ایلچیان
و بخواست که بند کرده نزد صاحبقران فرستد در آن اثنا خبر فوت آنحضرت عیسی بیست و سلطان مصر ایشان را مطلق العنان ساخت
و سلطان احمد و قرا یوسف ترکمان روی عراق و آذربیجان آوردند و سلطان احمد بعراق بعد استیلا بر امیر قرا یوسف آذربیجان را در حیز
تصرف کشید و روی بجانب روم رفت بود سلطان احمد تا عهد در که میان او و قرا یوسف بود منهدم نمود کرده آذربیجان را
و بر اغلط مستولی گردید و چون امیر قرا یوسف از آن یورش بازگشت روز جمعه بیست و هشتم ماه ربیع الآخر سنه عشر و ثمانمائه
در وقتی بتبریز بین الجانبین محاربه دست داد و قرا یوسف بجانب سلطان احمد انحراف آورد و بتبریز مختفی شد و در همان روز امیر قرا یوسف تفحص را
بدست آورده بقتل رسانید چنانچه تفصیل این وقایع بعد از قضاء الهی در ضمن قضایا حضرت صاحبقران امیر تیمور گورکان بعرض خواهد رسید
و چون جواد خونخوار خاصه از جولان در میدان جنگ خانیان باز پیدا نخت بوجب وعده که در دیباچه کتاب مذکور کرده شد بیان بعضی
احوال پادشاهانی که معاصر جنگ خانیان بوده اند مطلوب ساخت انشاء الله تعالی و تقدس **شعر** شکر ایزد را که در وقتی مرا
جز دلی زین محفل شد تمام ٭ کرد کلکم از سر انش سواد ٭ قصه شاهان بجنگی شاد ٭ بکر از عرصه بر زده بین
گشت این اوراق پر دیشیب ٭ تا نماید از سر لطف نظر ٭ جانش الصف پناه داد کر ٭ سر و در بیاد لعابی تار ٭
مشتری کرد از خور شید اشتهار ٭ روشن از دیدار او چشم امل ٭ دیده بان قصر اقبال الزحل ٭ تا شتر نزد فلک بر دستبر
می نمد بر فرق خصمش تیغ تیز ٭ کحلت زین عطارد و سیهر ٭ مینوید مدحتش از روی مهر ٭ زهره در پیش بود غیا کرنی

ماه بر فرق فلک آتش بکوبی ٭ در کرم بی مثل اند ز اشیب ٭ ذات او را شد کریم الدین لقب ٭ هر کرا او ندا دانش نشان
جز حبیب الله نادر بر نیابت ٭ هست جید چون ثنای او ٭ ختم بهتر بر دعای او ٭ تا کند کلک مخنوکلک و کفا
تا بود طبع محمدان کمتر جوی ٭ باد یاب الصف عالی مقام ٭ مرجع اهل الفضیلت بد و آمد ٭
خامه ایو در بشنا ایش بکمتر زای ٭
نام او هر نامه دا زیت فزای ٭

شمس الدین محمد

شطرنج کرد زمام اختیار ممالک و مالک در قبضهٔ اقتدار امرا و اقارب کذارد و خود بجانب مشرق شتافت و چون ایشان بسلطانیه رسیدند دانا امرا
سلطان بایزید بعمر قلاق و محمد جمشید با هم گفتند که چگونه اختیار شهر و کلید بیست امرا شاه تجاوز توان دید و بارهیشاه و عبد الکریم را
در شهر فرود آورده دیگر بدیشان التفات نکردند و بارهیشاه و عبد الکریم بدولت لایموت مخالج شده در میان زمستان بشیراز کشتند
و سلطان بایزید قریب پنجاه روز در سلطانیه بحکومت نوشتگاه بعضی عمر بخاقی را نقل کرده و امرا دیگر از وی متوهم شده بگریختند و سلطان احمد
جنیفت بار در شیراز سلطانیه رفت و قلعه را صلح کرد مضبوط ساخت و بر خود آمد قوقا را که در سالدوز بحکومت نصب نمود و زمام
اختیار آنجا در دست کفایت شیخ محمود جاماندار نهاد و جریان قریحهٔ کوتوال قلعه ساخت و سلطان بایزید را محبوب خویش تر بر زیر
و دریا خاطر توجه حضرت صاحبقران امیر تیمور گورکان انار الله برهانه بطرف عراق و آذربیجان شایع شد و چون ایلچیان آنحضرت
بتبریز رسیدند و سلطان احمد مقرر فرمود که ایلچیان را در بغداد برند و ایشان را بالجمله بر نشانده خود بتبریز نهضت نمود و خلاصه آنکه
سلطان احمد از حدود سلطانیه دو روز بتبریز نوبت کوس آن بلده را بعزت تصرف داده و دو فرا کرد بخدمت شتر بوستر اطراف آن بلده را مضبوط
ساخت و در دیگر سیان نو و سلطان احمد غبار نزاع در میان آنها بود و هنوز بجانبین طریق مخالفت می پیمودند که ماجرا بایات آقا بایزید سلطان
آفاق بتقریب وصول بحدود ولایت فارس و عراق آن بخت کار ایشان بجائی رسید که عنان اختیار همه ایلات از دست رفته و سلطان احمد
مدتی مدید بصاحبقران و اقوام سلطنت در مقام خلاف و نزاع بود تا آخر الامر روم بخت و دولت دریاه دولت پادشاه آمد و بعد
الهدیم بایزید بصرید و در آن اوقات که امیر تیمور گورکان عازم روم شد سلطان احمد بوا قرا یوسف ترکمان که از بوقه و بغداد عاصی الهدیم
بایزید در روزگار سکندر ایلدیجانی بمصر شتافت و سلطان احمد در بغداد و بغداد بر تیمور ایشان در امر مالکوه هر دو را محبوس کرد ایلدیز
و بعضی است که بند کرده نزد صاحبقران فرستاد در آن اثنا جزئیت آنحضرت عنیف گشت و سلطان مصر ایشان را مطلق العنان ساخت
و سلطان احمد و قرا یوسف ترکمان در عراق و آذربیجان آمدند و سلطان احمد بعراق و جبال استیلا یافت و امیر قرا یوسف آذربیجان را و جنیز
تسخیر کشید و در وقتی که بجانب روم رفته بود سلطان احمد بنا بعهد را که میان او و قرا یوسف بود سهل تصور کرده باز آذربیجان تاخت
و بانقطه مستولی گردید و چون امیر قرا یوسف از آن یورش باز گشت در نهم بیست و هشتم ماه ربیع الآخر سنه ثلث عشر و ثمانمائه
در دو فرسخی تبریز بین الجانبین محاربه دست داد و قرا یوسف بجانب سلطان احمد افتاد و در تبریز مخفی شد و در هر آن و زاد امیر قرا یوسف آنجا را
بدست آورده بقتل رسانید خاصه تفصیل این وقایع جهاز قضاء الهی در ضمن قضایا حضرت صاحبقران امیر تیمور گورکان بعرض خواهد آمد
و چون جواد خوشخرام خاسر از جولانگاه ریدان جنگ خاتمان باز پرداخت بموجب وعده که در پیلچه کذاب کرده مشرقان بصوب
احوال ایلدیز شاهانی که مقر جنگ خاتمان بوده اند مطروف ساخت انشاء الله تعالی و تقدس **مثنوی** شکر ایزد را که بر وفق مرام
جز دلی زین محبت شد تمام ٭ کرد کلکو از سر انش سواد ٭ قصهٔ شاهان بجنگ نژاد ٭ بکر از خدر حسن بر خرده بین
گشت این اوراق بدو زیب و تزیین ٭ تا نماید از سر لطف نظر ٭ جانش الصف بناه دادگر ٭ سرور دنیا و دین عاصی تباد
مشتری که در اخر و شیدا اشتهار ٭ روشن از دیدار او چشم امل ٭ دیده بان قصر اقبالش بجل ٭ تا مشعوذ زند فلک روز سبز
می نمد بر فرق خصمش تیغ تیز ٭ کلک زرین محاربه و سپهر ٭ بنویسد مدحش از روی مهر ٭ زهره در بزمش بود خیاکوی

شمس الدین محمد

چو دیدی از بجلد سیه در تحریر طبقات ولاة مصر چگونه خانیان
لباس پادشاهی پوشیده اند و کاس عنایت بیهایت آلهی نوشیده اند

بسم الله الرحمن الرحیم وبه نستعین

یا رب زحق قدر تعالی سازد ٭ از خیر حدیث خود دلو حال ساز ٭ پیوسته جواز نشات ملکت کویم ٭ در دولت تحنوری مراد ال
بعد از تقدیم سپاس و ستایش پادشاهی که بخامه منشی تقدیرش منشور اقتدار سلاطین کامکار توقیع وقع والله تؤتی ملکه
من یشاء ٭ توقیع میکرد و حمل جناب جلالته ٭ و بیل تبلیغ صلات صلوات دین پناهی که بهدایت هداه ملت مستعین مرکشکان
باد بر ضلالت را وصول میبرد بلکه من یهدی الله فلا مضل له ٭ بحصول می پیوندد صلی الله علیه وآله ٭ نموده میشود که از
پادشاهانی که معاصر چنگیز خانیان سلطنت نموده اند حالات هشت طبقه بنظر این بنده احقر رسیده بدین تفصیل ٭ ملوک مصر ٭
قراختائیان آل بطغر ٭ اتابکان ارسلان ٭ ملوک سبکتکین ٭ سرداران ٭ ملوک کرت ٭ وکاتب بخش کمار تمغه را احوال این طایفه
نامه اند در این جزو بهمین ترتیب و سلسله بیان خواهد کشید و بدستور معهود اندکی از حالات کابر اقاصل بیان هر ایشان زین پادشاهان
کیتی ستان مندرج خواهد کرد بدو منه العصمة والتوفیق ٭ گفتار در بیان تفصیل وقایع زمانه دولت ملوک مصر از وقت
انقراض ایام اقبال آل ایوب تا این عصر ٭ بدانکه ضمایر مستخبر از احوال اوایل و اواخر محقق و مستور نخواهد بود که خانجه در مجلد ثانی
در آخر ذکر آل ایوب گذشت پادشاه مصر ملک معظم غیاث الدین بن ملک صالح بن ملک کامل بن ملک عادل سیف الدین محمد بن نجم الدین
ایوب در شهور سنه ثمان و اربعین و ستمایه بر دست غلام خود کشته شد آنگاه ملک صالح که زمام اختیار در قبضه اقتدار او بود سرداری
سپاه را بعز الدین که او نیز در سلک غلامان ملک صالح انخراط داشت تفویض نمود و خطبه بنام والده ملک معظم که ملقب بشجر الدر بود و ام خلیل
کنیت داشت خواندند و بعز الدر بضعف خاطر بعلیه بود و حسن تمام داشت و قریب دو سال ملک الحسن تدبیر مصالح مملکت نمود و در سنه
اثنی و خمسین و ستمایه امرا بر سلطنت عز الدین متفق شده او را بملک معز لقب نهادند و الا نزد و نیاز پادشاهی مصر بر غلامان قرار گرفت
و آن قاعده خانجه حالا نیز مرعی است ٭ ملک معز اثر الدین الصالحی ٭ پادشاهی بجمع خود سند بود و کاملیتی
رعایت احکام شریعت و نیوی و چون بر سریر سلطنت متمکن شد اثر خلیل راه رسالت از دولخ کشید و بعد از آنکه رساله دولت و اقبال آن
بود که در سلک اصفیاء المستعین شد بانفه انتظام داشت و چون او بمصر رسید موجب هوا بدید بنده قدار قایم مقام المستعین بالله گشت
و بعد از آنکه چهل سال و چند ماه اسم خلافت بر روی ملاحی کرده بود درگذشت و در سنه ثلث و ستین و ستمایه ملک ظاهر بعمارت
مسجد رسول الله که روی بویرانی نهاده بود امر نمود و در عرض چهار سال آن بقعه متبرکه بکمال معموری رسید و در سنه ست و ستین و ستمایه
ملک ظاهر قلعه کراد و اعمال الطرابلس و الناکیه را مفتوح و محکم دانید و در ٦٦٩ حصن عکه نیز بحیطه تصرف فرمان گرفت آنگاه بنده قدار
هوس تخت ملک ریم کرده اکابر دولت او را بر صدر بنایت خویش ایذا داشت و با دو سه کس از خواص و بلاس لحفا بروم شتافته سد اجل

وکیوقا نویان را در دمشق جا گرفته و عنان صهوب آذربایجان تافته بنا بران دفع مفسدان از مطمح نظر همت اشتر علو توجه صوب دمشق
برافراشت و کیوقا نیز عازم میدان قتال گشته در اواخر رمضان سنه ٦٦٠ در عین جالوت تقاتل دست داد و ملک مظفر جانبه از الطا
رجال او در کمینگاه بازد اشته با سایر سپاه بر زمین نشسته بایستاد و کیوقا و امرا و رسوخ بران نشسته بانخته ملک مظفر موجب کلام الحرب خدعة
پشت بجانب او کرده اند و روی بوادی فرار آورده و کیوقا و اندیشه حصار از اعقاب نموده چون بجیکاه رسید بیکاه سپاه مصر اطراف و
جوانب او را بر گرفتند و آتش قتال اشتعال افروخته بر سیاری از مغولان محترق گشت و از وقت طلوع آفتاب تا هنگام استوا
غبار معرکه همچنان بوده آخر الامر ملک ظفر بر جلوتام خویش ظفر یافت و کیوقا در خیال اسارت گرفتار شد و هر الخاصل صید
و ملک ظفر اگرچه مظفر و منصور بمصر رسید اما هم در آن ایام بعضی از امرا که او را دشمن بودند بر قتل او اتفاق نموده بهادر معزیه در موضع
مطیر زخم بزد چنانکه بر ای او را از پا در آورد و بعد از آن غلامان زمام امر پادشاهی را بدست ابو الفتح بیبرس البندقداری داده اند
و او را ملک ظاهر لقب نهادند ٭ ذکر ملک ظاهر ٭ نامش بقول ابن بیبرس و بروایت صاحب تاریخ و صاف بندقدار و او نیز
اول امرا و رسالت ممالیک امیر علاء الدین که از جمله ارکان دولت ملک صالح بود انتظام داشت و ملک صالح آثار اقبال در ناصیه
حالش مشاهده کرده او را بخرید و منظور نظر شفقت کرده آمید و روز و کار ملک ظاهر و توفیقه بنا و زد و چون مسند ثانی
حسین و ستمایه بر سریر سلطنت مصر صعود نمود او بصفت شجاعت و جلادت و درایت و امانت اتصاف داشت و در حمایت حوزه
اسلام مساعی مشکور مقدور و سایند همواره همت عالی نهضت بر غزا و جهاد می گماشت و در ایام دولت خود با احمد بن الظاهر
بن الناصر لدین الله عباسی بخلافت بیعت کرده او را المستنصر بالله خواند و بعد از قتل مستعصم الماکه با امرا الله ابو العباس احمد بن
علی را که از احفاد المستنصر بالله بود بجایش نشاند و چون ظاهر هفده سال و کسری بدولت و اقبال گذرانید در سنه ست و شصت و ستمایه
لحم در سنه ست و سبعین و ستمایه سر عالم الخرت منزل گزید ٭ گفتار در بیان تصرف و وقایع سلطنت بندقدار و ذکر شمه از
احوال اضداد علماء و روزگار ٭ در تاریخ یافعی مسطور است که در سنه ستین و ستمایه که ملک ظاهر در سلک مصر در آمد سلطان
بو احمد بن الظاهر بالله عباسی که اسوه لقب داشت بآستانه زمین رسید و صحت نسب خود را ثبوت رسانید و طالب جلوس بر سریر
خلافت گردید و ملک ظاهر اعیان امرا بمعرفت قرآن داده اشراف و اعیان مصر را بجمع ساخت و شرط بیعت بجا آورده بدیگران
نیز متابعت کردند و احمد را بلقب برادرش المستنصر بالله ملقب گردانیدند و هم در آن مجلس مستنصر بدست خویش خلعت سلطنت
بر قامت قابلیت ملک ظاهر پوشانید و در آن باب منشوری در سلک تحریر کشید و ملک ظاهر ظاهره معز بهذا خلعة
سوار شد و کرد شهر بر آمد آنگاه مستنصر اقالیم و حاجب و منشی تعیین نمود و صد مراسب و سی استر و هشت شتر و چند غلام
علاء زمین بار داشت و مستنصر بخزانه انفاق و جمعیت خود را خلیفه اسلام تصور کرده بعجلت بغداد روان شد تا آن دیار انتهی
تاتاریه در آن دیار بدستور آبا و اجداد خویش بر مسند استقلال نشیند و چون بهیت رسید و بجوار سپاه هلاکو خان از کرانه
و جوانب در آمده آغاز قتال نهودند و طایفه از اعراب و ترکمان که در موکب مستنصر جمع گشته بودند فرار بر قرار اختیار کرده
مستنصر با فوجی از خواص کشته شد و از جمله مردم که از آن عرقاب بلاخود را بساحل نجات رسانیدند یکی بوالعباس احمد کوار
بود که در سلک اصفیاء المستنصر بالله انتظام داشت و چون او بمصر رسید موجب هوا بدید بنده قدار قایم مقام المستنصر بالله گشت
و بعد از آنکه چهل سال و چند ماه اسم خلافت بر روی ملاحی کرده بود درگذشت و در سنه ثلث و ستین و ستمایه ملک ظاهر بعمارت
مسجد رسول الله که روی بویرانی نهاده بود امر نمود و در عرض چهار سال آن بقعه متبرکه بکمال معموری رسید و در سنه ست و ستین و ستمایه
ملک ظاهر قلعه کراد و اعمال الطرابلس و الناکیه را مفتوح و محکم دانید و در ٦٦٩ حصن عکه نیز بحیطه تصرف فرمان گرفت آنگاه بنده قدار
هوس تخت ملک ریم کرده اکابر دولت او را بر صدر بنایت خویش ایذا داشت و با دو سه کس از خواص و بلاس لحفا بروم شتافته سد اجل

وفات یافت وخضر بنام حکومت کرد شد بدستاوره وبعلت مسعود ملقب شد وآنشهر بسنه ۶۵۵ دران دیار شهر ایرد وبعد از ان سیف الدین
قلاوون طوطا وکرهما او را بجدون داده وبکری بجایش نصب فرموده **ذکر سیف الدین قلاوون** چون ملک سعید از مصر گریخت رفته
خواست که بنواحی اشراف واعیان آن مملکت بعدا تقاضا سرداه سلامش الی الحکومت معاون باشد سیف الدین قلاوون را که مشهور بود با مقوی پادشاه
وجیه سنه ثمان وسبعین وستمائه پادشاه کرد ایند وداو را مشهور یافته اند اما سنقر اشقر قماشی که بملک لاوه رشق بود اطهار خلاف
نموده ملقب بملک کامل شمس الدین گشت ودر سنه تسع وسبعین وستمائه سیف الدین قلاوون لشکر بجانب شام کشید وبیان او وسنقر
مقاتله افتاد وسیف الدین ظفر یافت سنقر بصوب شام شتافت وبر بعضی از بلاد مستولی شد ودر همین سال میان سیف الدین قلاوون
وشاهزاده منکوتیمور بن هلاکوخان که بعنوان برادر خویش باقاخان بجند وحمص اندر بود قتال روی نموده کفار منهزم گشتند وبملک منصور
بمطیق لقب خود نصرت یافت ودر سنه ثمانین وستمائه میان سنقر اشقر وسیف الدین قلاوون مسلح بوقوع انجامید سیف الدین
حکومت انطاکیه وجند موضع دیگر بوی باز گذاشت ودر چهارم ماه ربیع الآخر سنه ثمان وثمانین وستمائه سیف الدین قلاوون بسلاح
طرابلس را بجنگ گرفت ازینکه فتحا هل اسلام تخفیف فراوان بحق تصرف داده بودند ودر سال سی وششم تسع وثمانین وستمائه
در قاهره مغرب ان پادشاه غازی را بعالم جاودانی رحلت نموده مدت سلطنتش یازده سال وچند ماه بود **دیگر بعضی از افاضل بود**
معاصر بودند از ملک نصری انجمله فضلای زمان سیف الدین قلاوون یکی فخر الدین افتخار **ابن خلکان** متوفی است وبوعلی الدین ابو
العباس احمد بن محمد الاربلی مؤلف تاریخ ابن خلکان است که در ملکان ودر سنه ثمان وستمائه تولد نموده ودر موصل تحصیل کرده وبمصر
شتافت وچندگاه در انملکت ساکن شد بعد از ان بقضا بلاد شام مشغول گشت ومدت دو سال بمان امر اشتغال فرموده ودر فضل
قضا با شرط امانت وديانت بنقد میرسانید وچون سلطان دفتر خلل بمحفوظ مالش کشیده ودر مدرسه سیوفیه بخدمت فاضل اقامه
می پرداخت نادر مدرسه حدیثی وثمانین وستمائه عالم الغیب راستر ساخت وانجمله مصنفات ارباب ملکات کتاب قوایا الاحیات
وآن بهترین کتبی است که متقدمین ودرین تاریخ تصنیف نموده اند وانجمله مشایخ آن زمان یکی **شیخ ابو اسحق ابرهیم بن عبد الله شفوی** است
وشیخ ابو اسحق زنجانی صاحب کرامات بوده ودر سنه ثمانین وستمائه تولد نموده ودر سنه ربیع الاول همین سال شیخ یاسین الفزری
الحجازی وفات یافت وشیخ یاسین در سلک مشایخ انتظام دارد وبواسطه آنکه احوال خود را در پرده مخفی استور کرده اند آنچه
اشتغال بی نموده وشیخ محی الدین نوری بخدمت شیخ یاسین ارادت تمام بوده بوسیله زیارت او میرفت وطریق قدس سلوک می
وعمر شیخ یاسین قریب هفتاد سال بوده وهم درین سال ابن القیس الفلاسی **علاء الدین علی بن احمد الحرمی الدمشقی** که در دیار مصر
بکار در سایر امصار رضا وطلب نوق نموده ارعالم رحلت فرموده از مصنفات آنجناب موجز مشهور است وبسیاری از اکابر علما از کتاب
شیخ نوشته اند وهیکی از افاضل زمان سیف الدین قلاوون **امر قطلوبغا الفخری الدمشقی** وابن بخاری رشته تولد نموده وبعد
بعضا تحصیل فرموده واز مشایخ ان ملاح اجازت روایت حدیث یافت وبصفت صلاح ودیانت وتقوی وامانت موصوف بوده
صالحیه دمشق بی نسبت قصدی وستمائه جهان جاودان نقل نموده وسبب شهرت ابن بخاری آنکه بعد مرش چند کاهی بخارا بسر برده بوده وهم
درین سال **شیخ عفیف الدین سلیمان بن علی التلمسانی** از عالم فانی بسرای انتقال فرموده وانتخاب بر مناز الی الاسرار
مؤلف مقربت حضرت باری خواجه عبد الله انصاری است وبوان اشعارش نیز در غایت ملاحت وعذوبت وانجم
وانکه صفوی از فقها شیخ عفیف الدین را بالحاد ورزندقه وکفر نسبت می نموده اند بنابر کمال حسد بوده والله اعلم **دیگر ملک منصور سیف الدین قلاوون**
ملک ملک منصور بعد از فوت ملک منصور جهان اشراف بصر وبلاد شد تن بملک اشرف را
در روی بعضی در سنه تسع وثمانین وستمائه بر تخت سلطنت نشاندند واو پادشاه صاحب رای کمیوی آرای بوده وچون افرجها بانی سپهر نهاد
امر وزارت را بشمس الدین سلقوش تفویض نموده ومنصب سرداری سپاه را بعد الدین بیدره متعلق گردانید ودر روی استحکام طرابلس کر

بلد دیگر بتصرف کفار فرنگ در اسد بوده اوده وبلس را وصول بظاهر آنحصار ودر امر محاصره وبکار غایت سعی واهتمام بتقدیم رسانید
ودر یکی از ایام آنجا رسحر که البته وبسیاری از کفره بجهنم پیوستند وباسیری از کفره بجهنم ایند واساس قلعه را بانهدام ماده متصل آن شهر بنا کرد وآنرا
طرابلس نام نهاد وبعد از ان هست وتحریر بکر کاشتر اجیا کرد موجر وحوض وغیره محصور کرد از انجمله سیزده هزار نفر از خزینه او بوده ند متوجه
آن حصار شد ودر چهارم ربیع الآخر سنه تسعین وستمائه بقصد رسید آغاز محاصره ومحاصره فرموده وخالقان درین میان که در انقلعه سکون
سکون اشتند در هشتم ربیع الاول از جانبین تیر مرج وسنگ بخفیق بلان گشت ودر ان ایام روزی کنار یکی از سلطانان که باسیری گرفته
بودند عین سنگ ریختی بنا ده بطرف سپاه اسلام انداختند واجزا اجسادان بجاره وفضای هوا خلاق گشت از مشاهده آنحالت آتش
غضب ملک اشرف در اشتعال اند وسوگند خورد که تا شهر حکم را بالکل راه یکسان نسازد وخرمن حیات متوطنان آنجا را بباد نهد بامر
بکر اند وستاز خلیل از نداند وبقتا بالزاند ونیز تا در رسالم زمین آنجا را نه بریدن که نه دار خند وکذشت سنوات در زیر برج وباره
نموده ند وتمامی شیب قلعه را بجوف ساخته بیکبار آتش در ان ستونها زدند لاجرم بلا دیار بر مغارق کفار در پرده بعضی از جدار حصار بقدر
ده رسباع هفتد هم جمادی الاولی استند که هر اهل اسلام تیغ انتقام از نیام کشیدند وهر کس بخشد وهمگی از ان سنه دیار از
بالکل راه آنجنده وبعد از ده روز از وقوع این حصور بدینسان حصور بزند رجعت بخیر بملک اشرف مراجعت نمود زیرا که حکام ولشکریان ان بلده از صعوبت
قضیه بر حکم خبر افتاده قرار اختیار نموده بودند وبجنب کس نزد ملک اشرف فرستاده اظهار اطاعت وانقیاد کردند ودر ذیحجه
وهم دران سال ملک اشرف تا شیدار بر مقال الحصار صیداء خلیل وطرطوس وطبا خوابیز مفتوح ساخته بضاری فرنگ اتمام اذان
دیار اخراج فرموده وابواب فتح وسرد بر روی مردکان اهل اسلام گشوده ودر همین سال ملک عادل **سلامش ظاهر** وفات
یافت وچون مدت هژده روز از اوعملت وجود آن سلطان عادل وجود دشمنان درین الزاق نزدیکی بیست ماه در تن محمد ملک منصور
سیف الدین قلاوون را پادشاه کرد واین سلقوش در ذیحجه اموا خذ کرده اند آنقدر انکه گرد که از عالم انتقال نمود **ذکر اقبال و ادبار**
بیدره و کیوقا و لاجین و رسیدن ملک ناصر بسلطنت آن سریر زمین چون بیدره بقتل ملک اشرف مبادرت نموده اسم پادشاهی
محمد بن سیف الدین قلاوون که در سن نه سالگی بود اطلاق نموده وسر انجام تمامی مهمات را بزمین خود گرفت وملقب بملک قاهر شد
وچون بکمال حالی بنوال الکشت در عزم الحرام سنه اربع وتسعین وستمائه کیوقا که در زمان غلبه ملک مظفر بر کیوقا نوبان باسیری
در دست مصریان افتاده بود بواسطه کثرت قابلیت بند بیع پای بر مسند امارت نهاده بالقب ای لاجین وظاهرا باشرفی خدیو کرده
وبیدره اکشت وملک عادل لقب یافته مقدس سلطنت مصر گشت ودر تاریخ که بر سریر سلطنت صعود نموده بجاه سالار بوده وبعد از
دو سال از پادشاهی کیوقا فی سنه ست وتسعین وستمائه اعاظم امرا اساس دولتش را بسر پنجه بوفائی رهم شکستند وعروس افلاک
باحسام الدین لاجین عقد بستند وکیوقا با چهار کس از بقلاء مان خود بصوب مشق که بخیمه لاجین که ملک منصور لقب داشت
فوجی از سپاه با ما بخاطر فرستاده آنرا که فرستد وقلعه مصر را که در اینده واسباب فراغتش بهم رسانیدند ودر سنه ثمان وتسعین
وستمائه اعیان مصر بیست لاجین نیز طریق بیوفائی پیش گرفتند وبعد از اه آنمار خفوت ودر وقتی که لاجین بطلب تطریح اشتغال داشت
وبغیر قاضی القضاة حسام الدین الحنفی وابرهیم عبد الله وزیدا الهروی وامام بن الصالی کسی دیگر نه از اعاظم امرا بدو
با شمشیرهای کشیده رفتند وقصد فالش را نکشتند مرج وروح او بطرف اشیا نزعتی بر دوازده اند ودر وزه دیگر که طلب محمد بن
سیف الدین قلاوون که در قلعه کرک بود فرستادند واو را بمصر بدادند وباد شاه ساخته ملک ناصر لقب نهادند ودر منصب سرداری
سپاه را بیا لاتکو بین کرد ند ودر سنه ثمانی وسبعمائه حافظ تقی الدین ابو الفتح محمد بن علی بن رقیق القشیری در مصر فوت
شد ودر تصحیح المصابیح مسطور است که تقی الدین را مصنفاتی هست که مانند آنها تألیف کرده نشده ودر همین سال کیوقا که بعد از
خلع سلطنت مصر در سعید می بود از عالم انتقال نمود **گفتار در فوت ملک ناصر و سلطنت و آنچه شد در زمان او و ظاهر**

چون ملك ناصر بر سر سلطنت مصر متمكن گشت خانجند و تغرو وقايع ايام دولت غازان خان گذشت چهار هزار سوار عاده دين و ايمان
بحكام آنجا خراج كلّا غازان خان بودند فرستاده و اموال و جهات ساكنان نواحى را بباد غارت و تاراج داد بنا بدان بيان او
و سلطا محمود غازان مواد نزاع و رجعا ان دو غازان در سند سبع و ثمانين و ستمايه لشكر بصوب شام كشيد و در نواحى حمص با
ملك ناصر مقاتله نموده او را منهزم كرده ايند و با التماس بلاد را بعضى از امرا تفويض كرده رايت مراجعت برافراخت و امرا اطلاقا
از محافظت شام عاجز شده هر يك بخانه عزيمت بجانب ارده روى غازان معطوف ساختند بنا بر ان غازان خان ثانيا سپاه بدان
بلدان برد و بعد از وصول بحلب فتح شام را در عهده قلعه شاه مؤيد و جوان بيك كرده روى بصوب دار الملك مخوله آورد و ملك
ناصر اعساكر ظفر مآثر در موضع مرج صفر بر سر غازانيان تاخته هم ايشان را برحسب ملحوظه فيصل داد و غنيمت بيغايت كه فتح قدر
بر سند حشمت و عظمت نهاد و امر خطير نيابت و لشكر كشى را بسكتو تفويض نموده و منصب وزارت فخر الدين عمر الحنفى
شفوى فرموده و قرا سنقر را در دمشق بحاكمى گذرد و جمال الدين اقرم در حلب بر مسند تمشيت امور سپاهى و رعيت آورده و وصيت كمال
قدرت و استقامت امور مملكت و اطراف آفاق مستاشها گرفت و لشكرى و رعيت مطيع و منقاد شوكت و تاى سپاه
و شام صفت عمورى پذيرفت و در سند احدى و سبعمايه الحاكم امر الله عباسى كه در ممالك مصر و شام امر خلافت اشتهار يافت و عزيمت
عزيمت بصوب عالم الخوت برافراشت ملك ناصر و امرا و اكابر بر سرير الملكى ايشانه را بجاى پيش تخت نشاندند و در ينا بر اسلام در ديار شام
خطبه باسم او خواندند و چون مدت شش سال از نجات محاربه غايت الهى بر اين ملكت ناصر اختر بود ناگاه چشم بد روزگار دكار الدين
صرصر خلاف امرا روز دى چند بهار دولتش بر اختر بى حرمان تبديل نموده تيرى بيخطا بر كمان سيف الدين سالار و حسام الدين بدر مشكير
كه از اكابر امرا بزرگ جاه و جلال ممتاز و مستثنى بودند هر دو استقلالا بخاطر گذرانيده در سند سبع و سبعمايه قصد ملك ناصر نمودند
و سلطان را از مدينه عنده بشتان و قوف يافته با هفتاد خوارزم و جرهر و حرم و دختر و پسر و صد و هفتاد نفر از غلامان جلادت
شيوه از قلعه كرك بايلان اندر بجانب حصار كرك كه در حصانت بسنا سكندر برابر بود نهضت نموده و بعد از وصول مرج و بار آنرا
سحكم ساخته سلطان خاطر بكون بر حركت اختيار نموده و سالار و جاشنكير كه چون عرصه مملكت مصر را خالى ديدند الملكتى ايه و اعيان
اشراف را جمع ساخته و راى تعيين پادشاهى كه از عهده ضبط حوزه اسلام بيرون تواند آمد از ايشان رشوت طلبيدند و خواهر هلاكو
بر سلطنت جاشنكير قرار يافته او را بر سرير عزت نشاندند و تفويض امالك ظفر ساخته خطبه باسم او خواندند و جاشنكير بزمام جملى عهده
مهام را كفايت كفايت سالار داده منصب نيابت با تيز على قجاق تفويض نمود و قال السبع از اليك سيف الدين قلاوون و جلال الدين بيدرى
غلام بدر الدين لولو و علاء الدين عنادى اباجى هزار كس از سرداران و سپاه فرمان جهد محافظت حلب جدود آن ولايت فرستاده بيش
از بجال الدين اقرم و صاحب القجاق و حلب اقبر استقرار و طرابلس را مستمر داده و چون از جانب ملك ناصر خوف و خشيت بغايت داشت
بنا بر استصواب امرا قاصدى بخندان نزد او ارسال نموده پيغام نمود كه چون سلطان طريق اعتزال و انزوا اختيار كرده مملكت را بالكلّيت
اشراف و اعيان مسلمانان اين كمينه را بر تخت سلطنت نشاندند و ملك ظفر بحسب اندماكون بسلوكى از خزانه محسوب سلطانست و ملك را
جهة تجهيز لشكر اسلام و اخراجات راه بيت المحرام جان احتياج تمام است و همچنين قرب و وديت خلاف شجاع در ملازمت السلطان
سپهر ارتفاع صرف نمايند توقع آنكه معدود چند كه از عين ضرورت آنحضرة بيرون اندماكاه و اند و سايرة شجاعت را صرف
بامانتى و بكر بهادران ايلخانى بلرغز و جهاد برده از ندملك ناصر جوارى او كه محترم و مجهى كه اعزاز همراه او در شده و هر جاى مردمان
و مكتب نيت كه در بعد كلا شتر بوده بيرو اكرا آرا بان فرستيم هر آنچه هر دو زنجيره ما بجاى اح وجد ساخته و بيوه بايد كرد و طالب
فوجى ذ غلامان كه در عايت حق ملك نمود و محسوب ايجابات اند چنانا اضافيت كه امر مذكور باز هزار از بنده و بنده زاده
اشرفى و سه صد فرى و ناصرى بطريق حصار بنجكان اين استان سلوك داشته در غايت حق نموده چشم و كوش را شاد

و فرمان ملك ظفر نهاده اند و بار سبيل اضطرار را اختيار نه لازم ملازمت شجاعت بر داشتن بر وجه و بعدم ايثار اكسار ما شكاة
ناسب آنكه ملك ظفر و اتباع او جهة ايرادات خود را بخدا ساند و سلطنت و امارت را غنيمت شمارند و چون اين پيغام
بجاشنكير و سلار زمان او رسيده در گذشتند و دو بكر از ملك ناصر چنى بطلبيدند بعد از ملك ظفر از غلامان اشرفى و ناصرى
تو هم نموده مترا و علانيه با نهام بنا زنكان ايشان جسارت نموده و سكو تيمور از عاليان شرف ديدان شجاعت بر امثال و اقران فايق
بود از قصد ملك ظفر اند بشيد از مصر كريخت و تقليد كرك رفت بدست اطلاص در اسر و ولايت ملك ناصر انجخت و بكر غلامان كه
آن حال مشاهده كرده اند يك يك دو دو تقليد سكو تيمور نموده ملازمت ملك ناصر شتافتند لاجرم بالذات خاص جوى كنيزه دركاه
مجتمع گشتند و چون اين خبر بشام رسيد حاكم حلب قرا سنقر ريز ناصرى نزد ملك ناصر فرستاده اظهار هواخواهى نمود و طال
السبع و جمال الدين الموصلى و علاء الدين عنادى كه در اخذ و دو نداز تغير بصيرة قرا سنقر رفت بملك ظفر و قوف يافته
عنان صوب مصر تافتند و اين خبر بملك ناصر شنوده چون از شجعان بسر راه مخالفان فرستاده تا مامى براق و جهاز ايشان را كرفته
بكرك بردند و چون صاحب دمشق جمال الدين اقرم بر جعيت ملك ناصر وقوف يافت هراس بيقياس بخود راه داده عنان صوب مصر
تافت و ملك ناصر لطف پادشاه قادر و انوكشت سپاهى بكار از كرك بدمشق رفت و در آن بلده اكثر امرا و حكام شام ظل رايت
آفتاب احتشام انتظار بوده ملك ناصر ايشان را بصنايع الطاف و اعطاى خضر و اشتهر نوازش و قواعد عهد و پيمان از ملاطفا ايمان
شيده كه و اينده لوا توجه صوب مصر بر افراخت و بتاريخ دوازدهم ماه رمضان شنبه اغلطت و شكوكى كه زبان بيان از تعريف آن
عاجز است از دمشق و دمركستان چون جاشنكير بلاد مصر جاه و جلال خود محيط ديد صيد در دو داغ و داغ پادشاه نموده
باتفاق سالار بخاه خوارزم از خزانه اركه و بيجار رصد غلام خاص براه صعيد طريقه فرا كرفتند و سلطان بر كرخيم اطلاع يافته
قرا سنقر و سكو تيمور را طايفه از ندوان فرموده تا ما بين خره و حلى شتافته راه بدون شناور اسد و كه ايند و بعضى
نفيس و طى مسافت مسارعت نموده در شب عيد فطر بقاهره نزديك رسيد و هما شب خلد خرامند و در روز ديگر بصر از او و عيد دو
نموده بنشاط قيام بساط عيش و عشرت كستر ده اند و بكد و روز بسرور و مسرور بسر بردند و در روز دو عيد خر الدين قرا سنقر و
سكو تيمور در سر راه آمالت مسرور و قت جاشنكير رسيده او را دستگير كرده الذوى او بند و ملك ناصر منشور حكومت دمشق را
نزد قرا سنقر فرستاده حكم فرمود كه هر از زان راه جار الملك شام رود و جاشنكير را بيا ئيد سر بر سلطنت كه فرستند و قرا سنقر تمكين
فرمود و جملگى چون جاشنكير در غايت شجاعت بمجلس همايون در آمد سلطان او را خاطب ساخته گفتاى مدعى او چه
آنكه زيادة تو غايت بهيت و غايت تقدير ساختم از مروت چگونه حضت با فوى كه حق و فيت مرا بكران مقال كرده جاشنكير
از چشيد جاشنكير خطاب زهر آميز مضطرب شده گفت سالار ابن جوك باعث گشت ملك ناصر را مرا گفت كه من بواسطه
سوكندى كه خورده ام اين حرام نمك نمى كنم اما ديده هر شخص كه بصير بصيرت ش ديدين نم ميانا شد كه بهتر و او را صد و سى كنيز
جاشنكير كه مخدومش تضرع و زارى اقامه و سلى نموده و اركان دولت اين ملتمس را مسند و او را شتاب او بوده كان از ميان برداشتند
و چون عزيمت سيات سالار رسيد حكم شد كه بقلعه شوبك رفته بقيه عمر تنها بگذراند و همچنين مقرر گشت كه جمال الدين اقرم و ترك
سپاهى كه در ده و ديگر مرتب سوار نشوه و اكر بر كب احتياج و اشتهار شد بر خواسته شد و در سند احدى عشر و سبعمايه ملك ناصر و امرا نموده
را در حكومت دمشق عزيمت كرده اينعنى موجب آن شد كه مشار اليه باتفاق جمال الدين اقرم و ايغدمر كه از اعاظم جلادت با شتاب و استعجال
از بجاى سلطان شتافته و اعلام و اكرام سپاه را فتند و لقاى سلطان نيز از اعزاز ايشان كه بجانب شام كشيده خانجند و صفى و قايع
پادشاه ها ليشان گذشت با اهل جد صلح كرده و از كرده بدو در سنه اثنى عشر و سبعمايه نوبت ديگر بجرد و بكاره رنج اعلام فارك
و رغبة عموم سنه ثلث عشر از ان سفر بقاهره مغربا زاند و در سنه سبع عشر و سبعمايه باره بكر ملك رفته كره بعد از خود بمان سعادت صحى

استعداد یافت و بلاد الملک خویش بازگشت بر تواتر احداث النقش بر وفیات احوال سوطان بلاد مصر و شام تألیف اختصار کرده در
ذوق ملوک مصر و شام بر خواطر ملاقات احوال ملوک نظام و تعاقب اخبار شهور و ایام پوشیده و پنهان نخواهد بود که
در تاریخ وصاف و مواهب الجنان حالات ملک ناصر تا بایجقام مرقوم کلک اهتمام گشت در سلک بیان حسن انتظام دارد و نزد
ذاکره وقوف کیفیت انجام و روزگاران پادشاه و الاقتدار و آنکه بعبارت روی سلطنت آن دیار بکلام بلیغ از ملاحمان ان روزگار رسیده
بوضوح پیوست بنا بران بر مامون ذکر آن کرده بدید و آنچه از السنه و افواه مسافران آنگاه استماع افتاده آمد که از آن زمان باز همواره
حالیات زخیره سلطان مصر می بوده اند و در باب تشیید امور مملکت و مهم غزو و جهاد سعی بلیغ جهادی نموده اند خاطر از نظر مراسم
و مطلع السعدین بتحقیق پیوسته انجامد و در زمان حضرت صاحبقران امیر تیمور گورکان ان امر تعلق برفوق نامی که مشیر بوده و ابو جون فوت شد
بسر تخت سلطنت فرنج بر سریر پادشاهی صعود نموده و ملک فرنج را در دمشق با صاحبقران محاربه افتاده و شکست فاحش عاید عزیمت صوب مصر
انطاف و اذا اما بعد از فتح روم الجیان بدرگاه صاحبقران گرد و دون توان فرستاده اظهار اطاعت و انقیاد نموده و تجکر نام نائب تحصن
سکنه بوده رسالت نموده و در اول زمان فرخ شد خان خاقان سعید میرزا شاهرخ ملک اشرف ابی محکومت بلاد مصر و شام استقلالا ثابت
و چون فوت شد سلطان شیخی علم سلطنت برافراشت و نظفر و تاتار کرد رسالت اعیان امرا کبار شام بود نصر صاحب اختیار شد و توفیق
و توفیق و بعث دامور آنملک سرانجام بنودند و بعد از وفات سلطان شیخی چقمان یک که میر الموش بود سلطان مصر شد میان او و میرزا
شاهرخ رسل و رسایل الدشد نموده و طریق اتحاد و موافقت رعایت یافت خاطر جزم سیم از این مجلد پرداخته انجام بر تفصیل ان مکالمات
خواهد تافت و از جمله سلوک مصر یکی سلطان کلیجای است که معاصر سلاطین آق قویلو بوده و از این مجلد دیگری ملک فیضوت که در
ایام طلوع آفتاب اقبال و اب و کاه عالم پناه شاهی سلطنت می نمود و چون چند سال بمحکومت فیضوت بر گذشت ملک الاشرف طب
خیانا با او بدی گشت و اولاد شاه روم سلطان سلیم بنا بر تحریص و تعیین خیانات که بمصر کشید و فیضوت بر شرب شهادت چشانده خیانا
قایم مقام ان دیار گردانید و ظاهرا تا غایت که سنه هجری بجهادی الاولی سنه تسع و عشرین و تسعمائه رسیده و اهل بلاد شام
خاطر تفصیل ان حکایات اشاره نموده و جهارم از این مجلد بوضوح خواهد پیوست ذوق بعضوان علی الاجداد ایام و دولت
ناصر و بعد از وی و ایامات مصر و شام بود اند و امر شریف در بر و تصدیق شغوبه بنیز و تصحیح المصابیح مت
توضیح پذیرفته که در زمان سلطنت ناصر فی شهور سنه احدی عشر و سبعمائه حافظ عماد الدین احمد بن سعود بن احمد الحارثی که بحنبلی
مذهب بود و بقضاء ولایت مصر اشتغال می نمود از عالم رحلت فرمود و در همان سال جمال الدین محمود بن حمزه الانصاری که
تصانیف مفیده در سلک تحریر کشیده بود متوجه عالم الخرت گردید و در سنه خمس عشر و سبعمائه محدث علما سلیمان بن حمزة المقدسی
که قاضی بلاد شام بود بجهان جاودان شتافت و آنجناب حافظ قرآن مجید بود و در علوم عقلیه تصانیف نمود و در سنه اثنی و ثلثین و سبعمائه صاحب مولفات
و مسایل الدین ابراهیم بن عمر الجعبری از ایام حیات عازم کشور و در سنه ثلث و ثلثین قاضی القضاة مصر بدر الدین محمد
بن ابرهیم که در علم حدیث و دیگر علوم تصنیفات دارد و کذشت و در سنه اربع و ثلثین صاحب تصانیف ابو الفتح محمد بن محمد
و محمد بن سید الناس الیعمری در مصر وفات یافت و در سنه خمس و ثلثین مولف تاریخ مصر و شام صحیح عثمان قطب الدین عبد الکریم
بن عبد النور الحلبی المصری بعالم جاودانی شتافت و در سنه ثمان و ثلثین و سبعمائه قاضی جماعة شرف الدین هبة الله بن قاضی
نجم الدین عبد الرحیم بن قاضی شمس الدین ابرهیم بن الباذری الجعبری جهان جاودانی را منزل ساخت و قاضی هبة الله در رسالت
اعاظم اهل حدیث منتظم بود و از جده خود کمال اعتزاز و تعمق بکرار عدد ثمان اجازت روایت داشت و از تصانیف آنجناب یکی شرح
حاویست در دو مجلد و تصنیف دیگر در دو مسوم علی الحاوی مدت اقامت هبة الله در دمشق هفتاد و سه سال بود و در سنه تسع و ثلاثین

وسبعمائه

وسبعمائه که قاضی القضاة دمشق جمال الدین محمود القزوینی بعالم اخروی انتقال نمود و اوپسر مولانا عبد الرحمن بود
و هو ابن قاضی القضاة امام الدین و قاضی جلال الدین محمود نخست بخطابت بلدهٔ دمشق اشتغال داشت همدان ملک امرا در اثنا طلب
تکلیف منصب قضا فرمود و قاضی جلال الدین محمود باستقلال هر چه تمامتر بتفصیل قضایا فرق بشر پرداخته اختیار و اعتبار بدرجه
رسید که اشال او از ارباب الاذن میسر نشده بود و تاریخ یعنی سطور است که و کان فصیحا حلوة العبارة یعنی عرف العربیة و الفصحی
و الترکی علی الصورة و له من تصانیف المفیدة الکافیة فی الشهور ابرا فی علم المعانی و البیان المسمی بالتلخیص و الایضاح مدت
عمر او هفتاد و سه سال بود و هم در این سال صاحب تاریخ کبیر محمد بن ابرهیم الجزری الدمشقی در هشتاد و یکسال کذشته
عالم انتقال نمود و در همین سال حافظ کبیر عماد الدین ابو القاسم بن محمد بن یوسف الترانی بجهان جاودانی پیوست و او را کتابات
در غایت تفصیل و نقل حدیث شمایله بیست مجلد و در سنه ثلث و مصر ابو بکر بن اسمعیل بن عبد العزیز بن مجد الدین الکوبی
فوت شد و ابو بکر در وقوف کبیر مجد بلوغ نزدیک بود بقاهره و مدینه مشاهیر از شیخ محی الدین عبد الرحیم القنائی اخذ علم فقه نمود و
آثار تالیف فرمود منها اتمام الکافیة التنبیه فی اربع مجلدات و منها تلخیص العارضة فیما بین الرافعی و النووی مع العارضة
مجلد واحد و منها شرح منهاج النووی و منها شرح مختصر الترمذی ۵ لا یا فتی قلت و لعمری له بعض کرامات و کرامات عمر
ایف علی ستین و در سنه ثمان و اربعین و سبعمائه محدث شام و صحیح اسلام شمس الدین محمد بن احمد بن عثمان التبریزی
مفید حیات بقابض الروح سپرد و او را تصانیف مفیده است و در سنه تسع و اربعین شمس الدین ابو عبد الله بن احمد الحموی
بین البان بجهان جاودانی خرامید و لادت وی در سنه تسع و سبعین و ستمائه در دمشق اتفاق افتاده بود و بعد از وصول بسن رشد
و تمیز بمصر شتافته تا الخر ایام زندگانی در ان بلد اقامت نمود و هفتاد و سال بعمر یافت و در سنه ست و صفات تصنیفات جلیله را در اوراق کار
کذاشت منها کتاب الدراسات عن الآیات و الاحادیث و الشبهات و منها ترتیب الامل علی مسایل الروضة فی اربع مجلدات
و منها مختصر الروضة و منها رسالة فی النحو و منع لها شرح حسن فیه مجلها و مفصلها له دیوان الخطب جمعه و له فی العلم الحدیث
مصنف مفید و در سنه خمس و سبعمائه نجم الدین عبد الرحمن بن نوح الاصفونی در تحریر کرده در ایام قمر بر عالم
اخروی پیوست و در سنه سبع و سبعین و ستمائه مولد شارح بود و لن تصانیفش یکی مختصر در ضرائب و در سنه اربع و تسعین
و سبعمائه خطیب مسجد جامع دمشق صلاح الدین خلیل بن ایبک الصفدی که بصفت علم و صلاح اتصاف داشت بابت
غربت بعالم الخرت بر افراشت و او در علم آداب و فن تاریخ تصنیفات مفیده دارد و در سنه ثمان و ستین و سبعمائه عفیف الدین
عبد الله بن اسعد الیافعی الیمنی بجهان جاودانی انتقال فرمود کنیت آنجناب ابو محمد بود و تصحیح المصابیح مع توضیح
یافته ابو محمد بود و اماد نفحات ابو السعادات مکی بود و آیتی از اصناف علوم ظاهری و باطنی بهره تمام داشت و حوادث هفت
عالی نعت را تالیف و تصنیف بیکاشته منها کتاب روضة الریاحین فی حکایات الصالحین و منها کتاب در النظیر فی
فضایل و منها تاریخ مرآت الجنان و عبرة الیقظان و عرم البصائر فی معرفة حوادث الزمان بنا بر این کتابها فلک ستاره بر تاریخ
سنین هجری نهاده و از سال اول هجرت تا سنه خمس و سبعمائه کلیات وقایع حجاز و یمن و مصر و شام و عراقین و رسالات مختصر کشیده
و آنجناب در مکه مبارکه ساکن میبود و در ان بلد از عالم انتقال نمود و در سنه احدی و سبعین و سبعمائه قاضی شام تاج الدین نصر
عبد الوهاب بن تقی الدین سبکی از عالم محنت انجام رحلت کرده و او را ایام حیات مصنفات کثیر یکی از تجلیع لطوع
در حیز تحریر اورده و در سنه ثلث و سبعین و سبعمائه جمال الدین عبد الرحیم بن الحسن الاسنوی که شیخ فقهای
مصر بود از عالم انتقال نمود و در همین سال بهاء الدین زهیر شام که طلب اجدد و مکنی بابو حامد بود در مکه از جهان فانی
رحلت فرمود و هو ابن العلامة تقی الدین علی بن عبد الکافی و من مولفاته شرح التلخیص و در ماه صفر سنه ثمان و سبعین و سبعمائه

برهان الدین ابراهیم بن احمد الشامی در دمشق نماز را جماعت ان پیوست و کان سماعا خیر بافت و حافظ
للقرآن ذاکر الحدیث و در سنه سبع و ستین و سبعمائه برهان الدین ابراهیم بن احمد الشامی که در علوم قرأت
و حدیث در دیار مصر و شام نظیر نداشت علم غربت بصوب عالم الجنت برافراشت و در سنه ثمان و ثمانمائه سراج الدین عمر بن
علی الانصاری که مشهور است بابن ملقن قضا تصانیف کثیره و کبیره داره وفات یافت و در سنه ثلث در مصر مرید الدین عبد الخیر
بن حسین العراقی بجوار الجنت شتافت قال الحجر ندی هو اخر حفاظ الحدیث و بحلیه و جامع القواعد و المولف فیه و ختم هذا
العلوم فی قال الدار علیه الرحمة من الله الغفار گذارش در دگرگونی فراخانیان در ممالک کرمان نزد جمهور مورخان
محققان بتحقیق پیوسته که چنانچه قضا ایام دولت خوارزمشاهیان از قوم قراختائی و مغول بخطه کرمان نیز رسیده حکومت نشستند
و اوقات اقبال ایشان هشتاد سال امتداد یافت و نخستین کسی که از این طبقه افسر سروری بر سر نهاد براق بن کلدوز است و انجرت
ایشان قطب الدین شاه جهان براق بن کلدوز در بیاری حال ملازمت پادشاه قراختائی که در خان قیام می نمود و در نهال سلطنت
کمخار جهت تحصیل مال و اصفهر خوارزم انده سلطان کتز او را اجازت مراجعت داده و چون او بملک خوارزمشاهی بوجه سلطان محمد
زیب و زینت یافت براق را ولایت غوض منصب حجابت مخصوص ساخت و ثانیا امیر سیدن بر غزو و اقامت دیوان خالو را
بدو تفویض نمود و منصب اتابکی پسر خود سلطان غیاث الدین پیر شاه را تفاوه این مناصب که دانید و در انوقت که سلطان محمد
سلطان غیاث الدین را حکومت عراق منصوب ساخت تحکی اصفهان را بیرلاق حاجب داد و مقارن این حال از حجاب و جلال
خوارزمشاهیان بسبب طلوع ساحت رایت چنگیز خانیان در مغرب زوال محتوی گشت براق حاجب از ملازمت ایشان و انجرفت
و بلد کرمان عازم هندوستان شد و شجاع الدین ابو القاسم زوزنی که در آن زمان حاکم کرمان بود طمع اموال و براق ملتجا حاجب
سر راه بود و گرفت و بین الجانبین محاربه اتفاق افتاده علم دولت براق سمت انهزام پذیرفت و ابو القاسم که بجنده رسید تیغ عشر و ستمائه
براق کرمان در آمد و تاج ایالت بر سر نهاد و در نهانگاه او کمانی آن دو قراقرم و کلوران قایم مقام پدید شد براق الجی بجندان بالخدمه
فراوان باستان معدلت آشیان فرستاده اظهار طاعت و انقیاد نموده و قلع سلطان لقب یافته تفویض ایالت و ولایت کرمان
سر فراز گشت و اولیاء شاهی قاهر بایس بود و قریب پانزده سال ایفا کلمه امنیه فی مستلقی و تلقین و ستمائه وفات یافت و در مدت
که خود بتاکره بود نظام کرمان در محل زکاه و مدفون شد و از نبیرگان چهار دختر ماند و پسر بکی الدین خواجه جوق نام داشت و اسامی
دختران ابنت سونج ترکان یا قوت ترکان خان ترکان مهد ترکان و بعد از فوت براق برادر زاده اش قطب الدین محمد سلطان
حمد لکو و در زمان جند در کرمان بر تخت سلطنت نشست زیرا که رکن الدین خواجه جوق در آن زمان در اردو کمانی قاآن بود و وزارت
براق تعلق بخواجه رکن الدین ضیاء الملک طالبی داشت و خواجه رکن الدین در اوایل حال در رسالت نزد سلطان محمد
خوارزمشاه منتظم بود و تا ایام وزارت علم کمانی برافراشت سلطان مرتوالدین خواجه جوق بن براق حاجب جهاز
استماع خبر فوت پدر منشور حکومت کرمان حاصل نموده و روی بالجانب آورد و قطب الدین محمد سلطان از مقاومت عاجز گشته
براه سیستان متوجه اردوی قاآن شد و سلطان رکن الدین در روز دوشنبه بیست و هشتم شعبان سنه ثلث و ثلثین و ستمائه
بلدة کرمان را بین معتمد بن شریف مشرف کرده اند و قریب شانزده سال بدولت و اقبال گذرانید و در آن اوقات قطب الدین
در ولایت مغولستان در ظل تربیت صاحب محروه بولایج سر می برد و چون سکوقاآن بر تخت سلطنت نشست محروه قطب الدین
را بنظر قاآن رسانید منشور ایالت کرمان بدو کامه سکوقاآن رفت و رکن الدین از بعضی جرایم جهة استمالت در وی مبذول نهاد اما او را
از اغتنام کاری کشاد لاجرم بلد کشته بدرگاه سکوقاآن رفت و قطب الدین از بعضی شافعه سکوقاآن رکن الدین را بوی سپرد تا اصل
او بدو و اند رکن الدین یک پسر و نه دختر ماند و اسامی ایشان معلوم نیست و نیز رکن الدین در اوایل حال و نیز پدر خواجه بکی الدین

وکنز

والخرالاد خواجه رکن الدین بواسطه تصدد و عرض بعضی از اهل حسد مواخذ و مقید شرع شهادت یافت آنگاه ظافر الدین ظهیر الملک
متصدی منصب وزارت گشت و بعد از انقضای دو سال قلم قضا در عزل و تحصیل وجاه الزکشیده شرف الملک معین الدین دوزنی
متعهد آن امر گردید اما سبب ضعف رای و سوء تدبیر از عهده سرانجام مهام وزارت بیرون نتوانست آمد و بالمدت زمانی معزول شده
خواجه نظام الدین احمد تاج الدوله قایم مقام گشت و او نیز در سال اول ایلاق مصادره گردیده از دنیا رفت و بعضی الملک تاج الدین عثمان بر
مسند وزارت کرمان نشست و او نیز مانند یاران بایلک زمانی از ان کار معاف شده از کجرفاه الدین ظهیر الملک دران امر تفویض نمود
و تا انزلام حیات رکن الدین وزیر بود قطب الدین محمد سلطان بر جسته تانیکی در ضعف شوال سال ششصد و پنجاه
بکرمان رسید و تاج ایالت بر سر نهاد و قلع ترکان کرد از سلطان غیاث الدین خوارزمشاه بود و در ان اوقات بحرم قطب الدین
جای داشت و اجابت رای و تدبیر ملک را معمور و آبادان ساخت و قطب الدین قرب بخیال و اغراق با السلطنت کرده و رباط و حسب منحوس
و حسین و ستمائه در بعض گشت و در شهر رمضان هما سال که گذشت و ایام وزارت خواجه نظام الدین ظهیر الملک و فخر الدین شمس الملک
و محمد شاه بن حاجی زوزنی بمشارکت یکدیگر قیام می نمودند و ان همه بخواجه رعایت عدل و انصاف بودند نقلست که از قطب الدین
دو پسر و چهار دختر ماند پسران جهانگیر سلطان و سیورغتمش سلطان نام داشتند و اسامی دختران مورخان چنین نگاشته اند پادشاه خاتون
ترکان و ترکان اردو سلق بوسلق و پادشاه خاتون و قوتلغ ترکان از قلغ ترکان در وجه اندر بوده اند و اسامی فرزندان از خواتین دیگر
و پادشاه خاتون ابا قاخان و بحرم خویش جای داده و بدین سبب مادرش بعد از فوت شوهر بای بر مسند بخت نهاد عصمة الدین
قتلغ ترکان بعد از وفات قطب الدین محمد ایلچی بدرگاه هلاکو خان فرستاده کیفیت واقعه را عرضه داشت کرده هلاکو خان فرمود که
چون قطب الدین نسبت بلاریان استان ساختن شرایط نیکو بندگی بجای آورده بود ملکت کرمان را بفرزندان او ارزانی داشتیم و چون ایشان
خورد سالند باید که قلع ترکان ضبط امور ملک و ایالت نماید یاران قلع ترکان اسم سلطنت بر جهاج سلطان اطلاق نموده
مراعاة کلیات و جزئیات مهمات از پیش خود گرفت و در تعمیر و تنمیه رعیت و تمهید بساط عدل و احسان و تشیید قواعد و اساس
سعی تمام نمود و اقامت خیرات و اشاعت حسنات و اظهار علو کرم فضایل بمرتبه اهتمام بر نمود که آن غایت عشران از هیچ پادشاهی
در شوکت بوقوع نپیوسته بود و در ایام اختیار خوانین و مدارس و مساجد ساخته و کوه سنج و بریشان انجهة و اهل العلم و ان فضایل
فضای صیت و در ان اوقات که ابا قاخان جهت دفع براق اغلان متوجه خراسان بود ترکان جهاج سلطان را با سپاه فراوان همراه اردوی
عالی روانه ساخت و جهاج سلطان در ان سفر نظر بر خاطر ابا قاخان شده بعد از مراجعت بکرمان نسبت بترکان بجرم و آغاز نهاد
و تغوی و تجلی نیم اراده که که ملک رقص فاید و خواص و ذمه آن محفل این بیت ترنم نمود شعر چنین است چه و اخر خبث و نیرنگ
ان بر که چه نوبت خود با جوان هد ترکان خاتون از ین حرکت ناپسندیده رنجیده متوجه اردو گشت و جهاج سلطان را هراس بقیاس
بخود راه داده روی بهندوستان نهاد و مدت دو سال و غربت مصابرت نموده بعد از ان سلاطین هند لشکری همراه او ساختند
تا ملک مورث را تحت تصرف در آورد و جهاج سلطان با جوکیرا از هند و ان بصوب کرمان روان گشته چون بنزدیکی رسید بوحی
که بدو رسید بخشیه سابع ذی حجه سنه سبعین و ستمائه وفات یافت و او را پنج پسر بود و هفت دختر و اسامی پسران ایشان بدین
سلطان مظفر الدین محمد شاه شاه قطب الدین مظفر شاه رکن الدین محمود شاه شاه علاء الدین حسن شاه و اسامی دختران معلوم نیست
و بعد از فوت ابا قاخان و رسته احدی و ثمانین و ستمائه پسر بکر قطب الدین محمد سلطان که سیورغتمش نام داشت بلد وی احمد خان نفته
نشان سلطنت کرمان و عقد ترکان حاصل نموده و بر مرکب مراد سوار گشته و بایلک موروث اردو چون بسیاه که رسید دید که ترکان
خاتون بجانب اردو و بلوی ملاقات کرده و آن نشانرا بر وی خواند و ملکه از و فوت بر مضمون ان نشانرا گشت بتوجه عنش گرده
و بعد از افاقت و رغبت سرعت ابد و شتافت اما موی خواست ساخت و آن زمستان در موضع کهنه ابله تابستان به تبریز رفت

وازغایت حزن والم دوه مریض شده وفات یافت وبخت هایمامد فی نکاشت والحالا مرحمتش بی نکان نعش او را بکرمان برده
در مقبره سعد ساخته وپیوسته اختیارش بود فی نوبه زمان اختیار اعتمار نکان خاتون در کرمان نزد ملک برسیت وشش سال امتداد یافت مرحوم
خواجه قوام الملک وفخر الدین عجی وتکان الملک بجب الدین ومجد الملک بجمع الدین ابوبکر شاه وقوام الدین بهاء الملک بخوبت وزارت
قلع نکان وحجاج سلطان می نمودند وخواجه حبیب الدین ابن شیخ نام او اخوالدین وتاریخ کرمان که بنام او مرقوم نوشته شده تصنیف
ناصر الدین است **سلطان جلال الدین سیورغتمش بن قطب الدین محمد سلطان** در شهور سنه احدی
وثمانین وستمایه کرمان رسید وبی مانعی بسازی بر سریر حکومت تکیه زده وران وقت که ایجون خان احمد غازان کرمی سیورغتمش
بود بقتل رسانیده در حالت ناز لوا فاکساری بر فراخت باستحضار سلطان سیورغتمش در نهاد قوسیورغتمش اخوت وهمراهی تمام
بدرگاه شتافته امرا در موقف بر عنوان داشت الحالا مرحوم جلالت خاطر بر سر انجام مهمش گماشت وخواهرش پادشاه خاتون که
سنا تعش بود در سلک ازدواج کجاتو کشید وبجانب روم فرستاد وکیخاتو را بسیورغتمش واده وشان حکومت کرمان بنامش نوشته
اجازت مراجعت ارزانی داشت وجلال الدین سیورغتمش بر لفت حرم محترم بملک موروث خرامید وبر مسند دولت واقبال
صعود نمود وتا زاده که وبخون دختر شاهزاده دمکو خوبرن هلاکو کمان بود وتاه دشل الوس خاتون بنت اتابک سعد بن ابوبکر بن
وکرم وبخون بلخو نسب وحسن وصورت وصفای اعتقاد ووفور انصاف اتصاف داشت وه باب اشاعه خیرات وبرات
وارتکاب طاعات وعبادات وتعمیر وتزویج جماع بوستر سوی اهتمام تمام می نمود القصه چون مدت دو سال از زمان اقبال
سلطان جلال الدین سیورغتمش در گذشت ارغون خان فوت شد وکیخاتو از دیوم آذربایجان اندر پادشاه کشت وپادشاه خاتون
عزم اشتغام برادر جزم کرده فشان سلطنت کرمانیا بخود بستاند وعظمت هر چه تمامتر بجانب کرمان در حرکت اندر وفی الجمله
بر سیورغتمش راند واو را گرفته در قلعه شهر بیوسر کرمانید وشاهزاده که وبخون ومعنی بکر از هوا خواهان در مقام استخلاص
سلطان اندر طغیانی در میان شک سعی تمام کرد اب تلخی بر سر پیمان ساخت تا سیورغتمش رساند وآن وسیله سیورغتمش از دیوار
پایان اندر بکر تخت اساس چون رشته عمرش بانجام پیوسته بر پادشاه بکر بدست خواهر ازمهران افتاد ودر شب هفتم رمضان سنه ثلاث
وستین وستمایه در وقت افطار شربت شهادت چشید واز وی یک پسر دیدنی خرد ماند پسر سلطان قطب الدین شاه جهان ودختر
شاه عالم ودر زمانت سلطان جلال الدین سیورغتمش بخواجه نظام الدین بدر وشمس الملک قوام الدین مسعود بن ضیاء الدین سلغوی بود
اما خواجه نظام الدین هم در اوایل حال معزول شده دین الملک ارزوی استقلال تمشیت امور مملکت ومال قیام می نمود **صفوة الدین**
پادشاه خاتون بنت قطب الدین محمد سلطان ملکه فاضله زیبا صورت نیکو سیرت بود ودر ایام دولت بتمهید مبانی
عدالت وتصفت اقدام نمود وبحسن خط ولطف طبع اتصاف داشت وهمواره اشعار آبدار بر لوح روزگار می نگاشت وچون بر مسند
سلطنت کرمان تکیه زد تیر تقلب بر هدف اعراض نشانش بود وجهات احوال اهل فضل وکمال می تافت ودر روز سه شنبه که نجاری کشته
کشت وباید واعتول بر سریر فرمانروایی نشست حزن وملال بسیار قرین روزگار پادشاه خاتون شد زیرا که شاه عالم دولت جلال الدین
سیورغتمش در حباله ازدواج وی بود واز استماع آن خبر که وبخون در غایت فرح وسرور با اتباع وملازمان از کرمان بیرون رفت وسلاغا
عشیر بر سر لشکر اطراف وجوانب ولایت موی بر مستند وکرد وبخون بقصد پادشاه خاتون مراجعت نمود بمحاصره کرمان
مشغول کشت واکثر امرا ومعتبران طریق بیوفائی سلوک داشتند از پادشاه خاتون روگردان شدند واو از اضطراب بلده عاجز شده
قضا رضاء او وده روزها را بکشاد وکرد وبخون متهم خراسان او را بخواجی مقید کرده اند ودر تعیان سنه مذکوره بنا بر وزارت
بابه وزمان واشارت شاه عالم دولت سیورغتمش سلطان پادشاه خاتون از همانشربت کبرا مدر چشانیده بود جرعه در کشید **مصرع**
چو بدکرد وبسیاری این آفات ٭ وان رباعی نجم الدین کمال کرمان خاتون فاضله است **رباعی** مرغوله دیدم که زنان شکل نقره ٭ با خالیه بر نوک نگاه کرده سیم

جانا از خال سیاه ولب سرخ ٭ تاریکی واب زندگانیست هم ٭ واین قطعه نیز از شعار آبدار اوست **قطعه** درون پرده بصحبت نگاه کرده ست
مسافران هوا را که مهد شوار است ٭ همیشه باد سرین بر مرتفعه ٭ کنار رودبه وی از نعمت کنار است **فخر الملک خواجه نظام الدین**
محمود وزیر پادشاه خاتون بود **سلطان مظفر الدین محمد شاه بن حجاج سلطان بن قطب الدین محمد سلطان** در اواخر
ذی حجه سنه ثمان وثمانین بعزم ان خان هلاکو کرمان کشت واو بخدمت رشید طلعت کرده ودر هفت واز بخلاوت سیوه ووزارت خاتون فخر الدین
وشهادت اوبه کرمان ودر زمان سلطنت وی بنود ومحمد شاه وشرب مدام وتجرع اقداح فرح انجام شغف تمام داشت ودر ایام
جوانی حرارت مزاج ان سالک طریق جهانبانی وانرکرده ودر سنه عالم جاوید ان اتفاق نبود مدت حیاتش بیست وسه سال
بود ودر اوایل حال بوزارت محمد شاه خواجه ظهیر الدین قیام نمود ودر اواخر خواجه نصیر الدین حسن **اشعار در بیان وزارت قاضی**
فخر الدین ودر کرفتار آمدن وزیر خواجه فخر الدین قاضی فخر الدین اثاثر عقوه علوم وحاوی فنون محسوس ومعلوم
بود ودر جمع فضایل نفسانی وکسب کمالات انسانی از سایر افاضل زمان ممتاز ومستثنی میبود وانتخاب مشیر منظور نظر مرحمت
غازان خان کشته منشور وزارت مملکت کرمان حاصل کرده وبا یرلیغ وبازه بیان خطه فقر بر پهلوی تخت سلطان محمد شاه مرکوب
نشست ودر وی تعظیم امور وزارت اورده وبعمارات ملک زمانی بیان سلطان محمد شاه وجناب خضایل مآب وزارت دستگاه غازان
تقاریر تقاع بلخو مدرکاه عالم پناه شتافت وبقایع اعمال کدبکر بعرض نواب ابکاه پادشاه رسانیدند وچون وزیر اعظام خواجه
رشید الدین فضل الله وخواجه سعد الدین محمد اویجی که در ان زمان مشکل سر انجام عظایم امور غازانی بودند خود را در سلک
تلامذه خواجه فخر الدین می شمردند رعایت جانب مولوی نموده واحکام حکومت کرمان بنام آنجناب حاصل کردند ومحمد شاه محبوب
اردوی همایون بطرف شاه ودر حرکت اندوه قاضی فخر الدین در رعایت حشمت وتنگ دستی بسیار وشتن وسوء آمد کرمان رفت ودر اثنا
عدل واحسان وه نمو موجود وطغیان سعی موفور وجهد نامحصور بسر دولت اشتاب اتاپس از انقضاء آنملک زمانی بروزگار جفاکاری
استره اده مواهب بخویش کوشید محمود شاه برادر سلطان محمد شاه با غاق جوان تراکمه وبرم اوبرغم شوی خروج نموده قصد قتل قاضی
فخر الدین کردند وآنجناب روی بفرار اورده ودر رعایت یکی از کرمانیان پنهان شد وشاه محمود دران شب بجوانب ظلم وجمع
جهات واموال قاضی فخر الدین را بباد غارت قاتلج برداد وچون صبح صادق دمید غازی غازان نهادی بنزد جناب مولوی برده
واو را شهید کرد ومن حیث الاستقلال روی تمشیت مهمات کرمان اورده وچون حاکم شیراز صاداق بیک از کیفیت حادثه خبر یافت
سپاه فارس وعراق را در هم کشید وعلم کرمان شتافت وشاه محمود در شهر تحصن کشته صاداق بیک آغاز تخاصم وفرمود وبعد از آنکه
مدت سه ماه در تصنیق کرمانیان کوشید در شهر قحط وغلا بی خطیر بوقوع پیوست وکار بجائی رسید که مردم کوشت سگ وگربه
خوردند والاخر از ان بزرشان نماند لاجرم صاداق بیک را بخ تسیر شده شاه محمود با اهل فشر سیاساق رسید وچون غازان خان
این واقعه شنید نوبت دیکر سلطان محمد شاه را بحکومت آنمملکت روان کردانید وچنانچه مسطور شد محمد شاه در شهور سنه احدی
وسبعمایه متوجه ملک آخرت کردید **قطب الدین شاه جهان بن سلطان جلال الدین سیورغتمش**
بعد از وفات محمد شاه بحکم غازان خان بالی بر سریر ایالت کرمان نهاد واو حاکم لیس جایک سوار بود اما از تجربه روزگار داری تقوی
ورزاد آمال معزز اهالی کرمان الجایز کایتی رعایت نمیفرمود بنا بران چون الجایتو سلطان پادشاه ملک کیهان شد شاه جهان از حکومت
کرمان معزول کردانید وشاه جهان لشیران نخست زیاده از پیش ساکن شد وبفراغت روزگار میکذرانید تا درست قضا سلطان جلال الدین در نشست
واز وی کلید خزینه ماند ستماع بخاتون قلعه کاوه بخدمت وشاه نیز می کشت ومحمد وشاه وامیر محمد بن مظفر وجمال الدین کلیم الدوله وشاه کلیم
وشاه محمود وسلطان احمد از وی متولد کشتند اما حکومت کرمان بعد از غیاث شاه جهان بحکم الجایتو سلطان تعلق بملک ناصر الدین
محمد بن برهان کرفت واو در سنه سبع وسبعمایه جانب ولایت رفته مدت سی وهفتاد زمان الیتا او پسرش قطب الدین نیز در حیات

استاد بذیرفت و در سنه احدی و اربعین و سبعمائه آن ملک در حیزهٔ تصرف امیر محمد بن مظفر در آمد چنانچه در ضمن حکایت آینده
بر وضوح خواهد پیوست **آغاز داستان نامهٔ مختصر در ذکر احوال آل مظفر** سادات زمرهٔ اخیار و رسیدگان
از سادات احوال آل مظفر که کیست نخست از برای جولان داده اند که جدّ اعلاء امیر سیار زین الدین محمد که نخستین سلاطین مظفر است
موسوم بود عیاث الدین حاجی لنگر اسان و مطلوع اختر بود امیر عیاث الدین حاجی از اقوی ملازمت بدولت مطلع السعدین و رخواره وی
نمود و بعضوی آنجناب را بجلوی خواف بود و باشاق موسوم خان امیر حاجی در دهان اسلام شمشیر خان مدعی خراسان از مولد و منشا خویش بخطهٔ
دار الصفا و یزد رفت و او را بر یزد عظیم خلقت بود که در روز موج آن کجا بر آن پیش آمده باشد میدانند و تحقیر که بر میان بی بست
بسلک یزد سرین و تیغ بود و دیگر بخت امیر حاجی بدیار سپر شنود بود ابو بکر و محمد و منصور و ابو بکر و محمد در ملازمت علاء الدوله که
در یزد رایت حکومت می افراشت می بودند و در آن اوان که هلاکو خان عازم بغداد بود علاء الدوله ابو بکر را با سیصد سوار بار دوی
ایخان روان ساخت و هلاکو بعد از فتح دار السلام بغداد او را با فوجی از سپاه بر جهد مصر فرستاد و ابو بکر در آن دیار آثار اقتدار بظهور
رسانید و چنان اعراب خفاجه بمل الله و محمد تا وقت حلول اجل مطیع و مسلک ملوکران علاء الدوله انتظام داشت و اندین دوره اصلاح
شرف الدین منصور بن حاجی خراسانی که همواره در خدمت پدر بزرگوار سپر بود او را سپر سپر بود امیر محمد و امیر حاجی و امیر مظفر و امیر مبارز
فرزند داشت و امیر محمد را یک پسر بود که بدیه شاه سلطانست و امیر مظفر اگر چه بحسب سن زاده و کهتر بود اما در میدان بهلوانی گوی
سبقت از اشال و اقران می برد و او را دیده و دل و دست و تیر و بازو بدید و بیچه تعلیم و تعلم بود و در آن ایام که امیر مظفر را بدفع آنجماعت نامزد کرد
آنکه امیر مظفر شبی بخانه رفت و او را مشاهده کرد که آفتاب را خاتمهٔ ملک علاء الدوله در امد بکر بیان او فرو رفت و او را بی خواستن آفتاب
قریب بخانه بار بستند و از تاریخ ایشان ایستاده و امیر مظفر این خواب را بر من شیخ داده ارساند و شیخ گفت مشارست باد تا آفتاب اقبال
از دودمان ایشان طالع و افول نیابد و بعد هر قطعه که در دیگ ساری باند و بعد از تو نوبت امیر مظفر مظفر تربیت اتابک بوسعتشاه
و اتابک علاء الدوله که قایم مقام پدر گشته بود شده و زیر و زبر و در آن اوقات جماعتی قطاع الطریق در کوه تاکو
در بیابان قهستان یزد واقع است مختص گشته قطع طریق اقدام می نمودند اتابک بوسعتشاه امیر مظفر را بدفع آنجماعت نامزد کرد
و چون او نزدیک یزد رسید آن مجاهد بمشغول کرده بد و اعدا قلعهٔ حصار گرفته امیر مظفر از بارهٔ جهان نوره پیاده شد و بپای
جلادت بقلعه آن دزد رفیع صاعد نمود و جمعی از بیطا نامع نیز کشته اند و فوجی بر سر آن اسیر و مقید کرده اند و اول آنجماعتی که از دزدی
در وجود آمدن بود مقارن آن احوال اتابک بوسعتشاه بعضی از آنجهان را عفو کشته از غایت و هم متوجه سیستان شد و امیر مظفر
از آن خلافت که بکرمان رفت و کرمان بیدشاه فوز الجا اماره و وزارت خان خواهید و در سلک امیر محمد مظفر منظور نظر
تربیت بخوبی شد و بمنصب بیاول منصوب گشت و چون مسند خانی بوجود کجا تو زیب و زینت یافت مرتبهٔ امیر مظفر نیز
تزاید گرفت و در زمان غازان خان بامارت هزاره و طبل و علم مفتخر و بسا هر شد و در اواسط جمادی الآخر سنه سبع امیر
سیار الدین محمد تولد نموده از این مقدم آن مولود عاقبت محمود امیر مظفر را دولت و سرت افزود و پس از وفات غازان خان
لجایتو سلطان میش از پیش بتربیت امیر مظفر پرداخت و او را بمحافظت شوارع ابرقوه و هزاره و مروست و ایالت میبد نیز
منصوب ساخت و امیر مظفر گاهی رخصت پادشاه اوقات می گذرانید و احیانا در میبد مراسم ضعفت و رعیت پروری بتقدیم
میرسانید تا در شهور سنه ثلث و عشر و سبعمائه جماعتی که قشتر قرب سه ماه صاحب قرانی بود و چون اندک محمی روی نمود بعضی اصناف
متمرد نیاز خواب کرده بخمر و او اندلاع مرض نکث گرده وفات یافت و رسید بنزد میبد و رسید بنزد که از جمله ملوک ثانی بود
مدفون شد و از امیر مظفر پسری ماند و دختری دختر او برادرزاده خود امیر مبارز الدین ابو بکر داده بود و شاه سلطان و امیر حاجی لو
در وجود آمدند اما پسر امیر مظفر امیر سیار الدین محمد است که نخستین سلاطین آل مظفر است و آل مظفر هفت نفر بر تخت حکومت رسیدند

و دیگر

و اکثر ایشان بصفت صفت و ضیلت و بعت حسن خلق و مکرمت اتصاف داشتند تا آنجا که از قطع صلهٔ رحم و کشتن و سیل کشیدن
یکدیگر اقدام نمودند زمان اقبال ایشان زیاده از چهل سال امتداد نیافت چنانچه در ضمن حکایات آینده بر وضوح خواهد پیوست
ذکر امیر سیار زین الدین محمد بن مظفر چنانچه سابقا گفته شد که آن آرا و انوه امیر محمد بن امیر مظفر بر او اسطه
جادی الآخر سنه اثنی عشر و سبعمائه قدم در عالم وجود نهاده آثار جلادت و سرهنگی از ناصیهٔ حالش ظاهر گشت امیر مظفر را فوج و سرهنگی بود
و او در سنه ثلث عشر و سبعمائه که امیر مظفر بجهان دیگر رفت امیر محمد بملازمت پادشاه سعید رفت و در اولوس سلطان اوسعید بهادر خان
بر اینجنوان ثبات آنکه در مدت حالات ایران از نسل چنگیز خان پادشاهی و فرمان نماند و هر روز سوانحی و هر روز بسلی تنانی بدیدند
امیر سیار زین الدین محمد نیز حیات استقلال کرده بوسیلهٔ کاملات و بهلوانی بر تخت ملک متمکن گشت و بعد از تمهید اسباب قبال و استحکام
اطلال چاره بر تخم انجام بسند احدی و اربعین و سبعمائه زمام ایالت ولایت کرمان بکف کفایتش قرار گرفت و در سیم شوال سنه اربع
و خمسین و سبعمائه شیرازه انجم نموده در بهار سنه سبع و خمسین و سبعمائه مدت عنایت پادشاه ملک بخش ابواب تسخیر اصفهان
بر روی مردم نگاهش بر گشوده و کوکب اقبال آن پادشاه ستوده خصال باوج عظمت رسیده پای بر مرد و استقلال نهاد و قدم بر مسند
تقویت ارکان شریعت غرا کوشید و رفع رسوم بدعت و ضلالت و نهاد و دین شایسته تحلیت و محفوظی امیر محمد بدیه شاهی بود بکمال
عدالت و دین پروری و از شرب خمر اجتناب نمود و از سایر مناهی مجتنب بود و از کثرت مبالغه در امر بمعروف و نهی منکر زبان مظلوم
شیراز مظلوم مختصب شد و در رعایت جانب سادات عظام و علما اعلام جهد الامکان می کوشید و در تمهید مبادی عدل و اصلاح
و رفع موادّ ظلم و اعتساف از خود تقصیر نمی نمود و در میدان مبارزت محمد کان جستی و چالاکی گوی سبقت از رستم دستان می ربود
و در تنظیم امور مملکت و سرانجام مهام سپاهی و رعیت از غفلت زمان و مدبران دوران در بیشی بود و اتفاقات دولت کوی بود و مناسبات
قلب رقت و رحم اتصاف داشت و در سفک دماء ریختن خون مالامال و مشعوف بود و هیچ محرمی [illegible] نمیگذاشت از جناب
مولانا لطف الله ولد مولانا صدر الدین عراقی که از جملهٔ مخصوصان امیر سیار زین الدین محمد بود منقولست که گفت من بسیار شاهد نموده ام
و فتی که جناب سیار زندی قرآن مجید را حفظ از عاصیان زاده که گاه از پادشاه عالیجاه از بند و او در زبان کلام ملک علام گرده و بحسب
و دست خویش آنجماعت را کشت و باز بجلوی خود نشست و بقرائت کلام مجید مشغول گشت و علاء الدین [illegible] و امیر سیار زین الدین محمد
روایت کرده که گفت آقا امیر شاه شجاع در روز ظفر از بیم رسید که شاهزاده کریمت خود کشته باشد و گفت و لکن نظر من آنست که
عدهٔ مرد بی رتبع من مقتول شده الذهب شقد میرسد و امیر سیار زین الدین محمد مظفر از کمال شفقت خلف اولاد عظام خود شاه شجاع و شاه
محمود را که هر یک سپر ملک را خور رشیدی و فر و رایض سلطنت را سروری سایه گستر بودند بوسیلهٔ عجیبی زبان امیر بخاند و از شاه شجاع
بکمر مزی تعبیر کرده و در مجالس شاهزاده عالم را بدشنامهای مدیع نثار می کرد اند بالاخره بدامان از ابر او اصرار دیدها مهران
بجان رسید باتفاق جمعی از امرا و اعیان جناب سیار زین الدین اهدا کرده اند و بحبوبه گرده و در شب نوزدهم ماه رمضان سنه ثمان و ستین
سر کشیدند **رباعی** بگذشت شکوه و دولتش بر کشید * بگذشت بسه زهد تا نیل کشید * جامه دولتش بر شد آلال * [illegible]
و امیر محمد مظفر بعد از آنکه مکفوف البصر گشت چهار سال و هفت ماه زنده بود و در اواخر ربیع الآخر [illegible] در گذشت خواجه تاج الدین عراقی
و امیر ظهیر الدین ابهری و خواجه برهان الدین در ملازمت وزرا امیر محمد مظفر منتظم بودند و همواره کاتبی بلوازم کتابت و کارداری قیام مینمودند
گفتار در بیان ظفر و اقبال امیر محمد بن مظفر بن مخالفان و بعضی حالات آن مهر سپهر سروری
در سنه سبع و عشر و سبعمائه که حکم سلطان ابو سعید بهادر خان ایالت خطهٔ یزد تعلق بامیر محمد مظفر گرفت جمعی از نیکو دیان که در حدود
سیستان می بودند بسر راه دزدی افتاده دست بغارت و فساد و قطع طریق دراز داده بودند و امیر سیار زین الدین محمد از این خبر شنوده باشت تعجب
از دیوان بخانهٔ میر عنان یکی را بجانب و زدان نکو در منعطف ساخت و در سر حوض عمد الملک بخالفان رسیده با آنکه هنوز بیست سالهٔ

از شرب شراب اجتناب می نموده

نشده بود هم از کرده راه بر ایشان جلد فرموده و کوه و دریا و دشت مقاومت ثبات قدم نموده بدیار آمدند و هفتاد تیر بجوشن جناب مبارزی
رسیدند اما چون دیده عنایت الهی بود ذات مبارکش هیچ جرح نکرد بیت گر از کوه و دریا و دشت و تیر ٭ نیاید کار کس حکم تقدیر ٭
و دنانا ی اشتعال نیران قتال با کبر امیر مبارز الدین محمد رنج بدیدار پای دامد و میرالخوران اسود بکر کشیده آن بقعه بزد کرم سقط شد
دران اثنا جمعی از نصارا که مظفر را از تعقب جناب مبارزی بگرد رسیدند و اقدام فرار نکرده دریان ستر از کشتند و بی بواده و بی فراد و بند و امیر محمد مظفر
از عقب ایشان باسب لجمه ضرور و زم کرد اکبر آنقوم بدو رزیم و تیر بیهلوانی متاز بقتل رسانید و تیر را کرکی اندر و سای ایشان بود اسیر
که ایند و مظفر و مضور از میان جمد بیزد بار کشته کرد بر دار نصر الدین کرد و سر تیر و زم از کره نیش او بجنه بار دو وی سلطان ابو سعید بهادر خان
فرستاد و سلطان بر مقالات رجال جناب مبارزی اناحه انواع الطاف و اصناف اعطاف ارزانی داشت اما کوه دریان چون شکسته رکاب
و سست عنان رفتن اخرش زبان خوش زبان کوه فند بار بکر بعنی ساخته عزم انتقام جزم کردند و چهار صد سوار تشنیر زن بزه کمان ناموامی سید
تاختند و چون خبر وصول القوم بدرک ابر مسمع مبارزی رسید با هفتاد مرد از لیران صف بزه روی بجنگ آورد و بدین نوبت بتر بعاز
وقوع محاربات بکجا بکت که اما بر چهره و رنگار اشرار ایشیوه تیر و ستاز مهیب گلشن اقبال بر برج علو جناب مبارزی و زید و تیر و تیر
سر جنبل کوه دریان بود با هفتی از لشکر بشر کشته کشت و بقیه ایشان کرین رستیز اختیار کرده بند و امیر محمد مظفر و رنج و مظفر با کشته
رو بن اسیارک قطاع الطریق با بد و دی همایون فرستاد و تیر از بیشتر بعواطف جزء و اخصاص یافته قدم بر مسند جلالت نهاد
و بعد از نواقعه چند کرت و بکرم امیر محمد را با کوه دریان محاربات بوقوع انجامید و ماده اتباعت در بدیت سیزده چهارده سال
بر بیت و ایلت حصار مضطع کرد بدو رسید حسن بیشتر و سیصد جناب مبارزی را بیری خبر رسید و تولد نوه و بنیاد شوکت الدین مظفر
موسوم کشت و در سنه سبع و عشرین و سیصد امیر محمد مظفر محمد و شاه بنت شاه جهانزاده جمالله کلاح کشید و در سنه ثلث و ثلثین و سیصد
شاه شجاع از ان سکو مد متوجه کرد بدو در سنه اربع و ثلثین جناب مبارزی شاه مظفر را بمحرب خویش کرد اینه بملازمت سلطان ابو سعید
بهادر خان رسد و شهر یار ایران بدیده و بر یا بجمعی مظهر تربیت و عنایت ساخت که موجب رشک و حسد امرا و ارکان دولت شد و در سال
سلطان ابو سعید بهادر خان عشاق بغداد شتافت امیر محمد القاب اسلامیت بموکب اعلی اختیار نمود و از بغداد بنجف اشرف و مشهد
نیارت رفته مطهر امیر المؤمنین حیدر شریف کشت و لذا مقام لازم الاحترام بمازاهاده نزد مراجعت فرمود و در سنه ست و ثلثین و سیصد
کوکب وجود قطب الدین شاه محمود بن امیر محمد بن مظفر از کتم عدم طالع شد و رافق ظهور جلوه کرد

ذکر شمه از احوال ملاک فارس و عراق و بلاد امیر محمد امیر شیخ ابو اسحق

بعد از وفات سلطان ابو سعید بهادر خان و فقدان پادشاهی با قدر و بیان مدد ولایت ایران و بعض
بلاد از بلاد عراق عجم و فارس متغلبی برایت تا ولایت برافراشت و هر کوشش و شر سر بجنگ مت بر اورده خیال سر دری بلوه
مخصوص داشت هر کرا بزیری خواست که امیر کرده و هر حصیری و دهکدان شد کرا با همت تو انکر فی او اجیکو نه میسر شود و اولاد امیر شاه محمود بن مظفر
بواسطه دور بتعلق نیکی و تسلط نیکی که در شیراز داشتند امیر مسعود شاه کرار شد بعد از ان بوه اطراف آن بلاد با جمعی ضبط کرد و امیر شیخ
ابو اسحق که از سایر سرداران آفاق مزید مکارم اخلاق استغنی داشت روی بجانب دار الصفا و زیده و امیر محمد مظفر اکثر ملاقات
او را استقبال کرده و در بین ملاقات آثار خوف و اغفال بی اصیل احوال امیر شیخ ابو اسحق ظهور بنود و در بیان او نوه که ما واسطه سالمه
امیر مسعود شاه بجناب اند بر دلا همکی هست بر کسب فضایل نفسانی مقصور است و حکایتی نهمت بر حصول کالات انسانی مصور
حدیث من رفاعیل و فاعلات بود ٭ من ارکجا عن تو هلکت بیکا ٭ و جناب مبارزی بصفای کلمات محبت آمیز زبانشان در ترقی طرفی
بنده و دکا بنی بلوازم ضیافت بر داخته آنمهمان عزیز را کسب نوبه و امیر شیخ بطرف کیان رفته چون آنجا بیکاری از پیش نتوانست
باز روی بملک نیز اورد و بخیال آنکه بکر و جلد و بدیر و بر اسرع منصور ذکر کرد و بدست مکر و فریب در امان عروس تلاش اورد و جناب مبارزی
اتفاق راه انسته و راهای نیز مضبوط ساخت و اعلام ظفر اعلام بقصد جنگ و جدال بر افراخت و بعد از مساوی صفین و تقابل

مبارزان طرفین شیخ شهاب الدین علی بعمران که امیر محمد مظفر از صوابدید او هر کرنجاه و بجاه نیافت قدم در میدان مصالحه نهاده
صورت و ان طائفتان من المؤمنین اقتتلوا فاصلحوا بینهما بر لوح خاطر کاشته بلا زمه عظت و نصیحت عنف جانبین را
تسکین داده و امیر شیخ ابو اسحق بعد از اطمینان ملک کوست و اکشته روی بطرف سیراز نهاد

گفتار در بیان وصول امیر مسعود شاه و امیر شیخ ابو اسحق و امیر مبارز الدین محمد مظفر و ذکر تسخیر ملک شیراز و فرمان بعنایت ملک الملک الاکبر

در سنه ثمان و سبعمائه امیر مسعود جوانی عازم استخلاص شیراز کشته از امیر محمد مظفر استمداد نموده و جناب مبارزی طرفی از ما
بیدولت اشتر بعد از تاکید مراسم عهد و پیمان با سپاه فراوان از نزد روان شد و در اصطخر فارس اجتماع سعدین دست داده چون امیر مسعود
شاه بر وفور عدد اعدا اطلاع یافت بصوب کازرون شتافت و جناب مبارزی بنا بر استصواب امیر مسعود حسین او بعاقب نوده امیر مسعود شاه
بجهة تفرقه خیل و سپاه بدار السلام بغداد خرامید و روزی چند در پناه دولت شیخ حسن بزرک آرمید و امیر محمد مظفر و زن فتح و ظفر بار دوی
امیر مسعود حسین مراجعت کرده و آن دو نیل اختر اقبال کوکب ظاهر شهر شیراز را مضرب خیام عساکر فرصت و ضرب انجام کرده اند
و در امر محاربه و مجادله سعی و اهتمام سلوک داشته مردم شهر از بیم حسام خون اشام جناب مبارزی بحالان خلاصه شد که سر اندوه
چون کند و نجمان نیز اغاز کار کرده چون بسانی سور و بی بهام او در قاضی مجد الدین اسمعیل بن عزی قاضی که از جمله اکابر زهاد
و فضلا بوده بای در میان مصالحه نهاده و این بیت نوشته و نظم محمد مظفر فرستاده نظم مبارزان جهان قلب عثمان نکند
تراجم شد که هر قلب و ستان شکنی ٭ و بواسطه رسایی حیله آن بزرک دین قواعد عهد و پیمان استحکام یافته شهر ایران بوارث و وارثها
کشاده اند و امیر مسعود حسین جوانی و بغایت اقبال کامرانی بشیراز در امده ایالت ولایت که مازاد امیر محمد مظفر داده و امیر ابا عساکر مظفر
مآثر شیخ ابو اسحاق فرستاد و جناب مبارزی و حکم الحرام سند احدی و اربعین و سبعمائه حکم جهان رفته ملک قطب الدین نیک بوز که
در اوقات حاکم الملک بود کریز بر سیستان اختیار نمود و جناب هراة توجه فرموده و جناب مبارزی بلوا که مازاد چون مقدم شریف مظفر
امن و امان بساخت و جهة اسایش رعیت اکر سپاه را استغراق کرده اند و چون ملک قطب الدین نیکر و چند روزه رهاب ساقت
و مود تسخیر ملک که مازاد نظر ملک حسین کرت که در آن زمان با سپاه هراة بود آسان بود و ملک داود ای با فوجی از سپاه غوریه و
تعین کرد بدان لشکر متوجه که مازاد کشته در زمین بخش بی بوه بانجه جهاد فرعی آن بلده رسید و جناب مبارزی
از وصول مخالفان و قوت انجمن بار تفرقه سپاه در جوف لیل بجانب انار سر جهد بهت و روز دیکر قطب الدین نیکر و بر همان ملک
بشهر دار در ضبط ملکت را پیش نهاد همت ساخت و آن دو از تجاه طاقی بلده دار نوه مهم میان جناب مبارزی و ملک قطب الدین نیکر
آمرت قتال التهاب یافت و شاه شرف الدین و شاه سلطان کالی بعلاقت و پهلوانی تا هر کرده عنوان روی بوادی فرار اورده و امیر
مبارز الدین بشکاه محله سر کازرعلی و لاغو ده بخلوه شهر ان قدم امکان اهتمام فرموده و ملک لان احوال زیش امیر حسین
حوالی فوجی کثیر از ساکنان سالک پهلوانی بدید رسیدند و ملک قطب الدین نیکر و زخود را بدو روز بدیر و بخنش نزه کشت و از کرم
بهاد الدین سپاه دار خراسان پیش کرفت و ملک او و چند روزی رشهر توقف نموده ناکاه خواجه تاج الدین عراقی که مدبر امور
کرمانیان بود از شهر بیرون رفته خود را بنظر کیمیا از امیر مبارز الدین رسانید و منصب وزارت یافته اصناف عواطف مخصوص کردید
و بعد از خروج او هر دو نعالیفه از مشاهیر رجال و جماهیر ابطال ملک داود روی که در ان شدع امیر محمد مظفر می بوسند لاجرم
آثار عجز و انکسار در صفحات احوال ایشان کشت و تصدی نزد جناب مبارزی فرستاده اند تا امیر بود که عساکر منصوره متعرض او کرده
تا شهر از کناره و روی بصوب وطن مالوف اورده و جناب مبارزی بایشان ملتفت و بحسن قبول ملحوظ نوده ملک داود و از ان بلکه اندوه
بود و از کوه اینده و امیر محمد بجادی الاخر سنه احدی و اربعین و سبعمائه بدیکر کرمان در امد و بدست رحمت بساط ظلم و عدوان
در نوشت آنکاه امیر مبارز الدین کند همت عالی نهمت بر کرکم تسخیر قلعه بم افاخت و تقضا داده و بران ابو سعید بهادر خان

امی فی حری ۱۵

تا آن زمان وبعد تصرف اخی شجاع الدین بود وجناب بسازی چند نوبت بیاری بعضا از اعیان لشکر کشیده لوازم محاصره مقدم
رسانید وجمعی کثیر وکشتی بسیار اخی شجاع الدین بامتع وکن بدرگاه خدیو صف شکن شتافت وضایع ظفر بر وقایع تسلیم نموده روی
مسکنت بر زمین سوده وامیر محمد نخست طریق عفو واغماض سلوک داشت اما هر دمی از وی بخیال مخالفتی بر کی چشمه جوش بخاطرش
نمات بیفتاد

ذکر آمدن امیر حسین جهانی و رسیدن امیر شیخ بمرتبه بلند جهانبانی

در سنه ثلث واربعین وسبعمائه سیان امیر حسین جهانی وامیر محمد مظفر بواسطه شاه اهل فتنه شر بنیاد نقار ارتفاع یافت جناب بسازی
از امیر حسین متوهم شد وهر چند امیر حسین جهة دفع مواد نزاع وشین او بشیراز طلبید اجابت ننمود وهم درین سال امیر حسین
قصد تربیت امیر شیخ ابو اسحق بن امیر محمود شاه آنجگرده زمام ایالت ولایت اصفهان از دکه کفایش بنهاد وچون امیر شیخ ابو اسحق
در اصفهان برسند حکومت نشست ولایت اشرف روی بتسخیر ملک عراق وفارس آورد وامیر شیخ حسن جلایر امیر حسین را بود
اکاشت وولایت اشرف پیوست وامیر حسین سوجه میان معانکه کشته رفته رفته در سرکار وازانجا شام وبحیله انشیان خلق کثیر روی
بدو آوردند آنگاه مولانا شمس الدین صاین قاضی جهان وامیر جلایت شاه وامیرزاده علی سلطان از وی گریخته بولایت اشرف ملحق شدند وازینجهة
اختلال باحوال امیر حسین راه انجمن بصوب تبریز شتافت تا از پیرعش امیر شیخ حسن کمک جلایر استمداد نماید وشیخ حسن بخلاف
متوقع او راه سلطانیه زد وهر او ولایت اشرف بگرفت حرب وشنق طرفین وضرب مالیات عراق کشید جناب شیراز او را هزار اند
وقبل از وصول بقصد امیر شیخ تدبیری انگیخته مضطرب وزنیات صاحب اغراض او نیات شد بیان این سخن آنکه چون امیر شیخ ابو اسحق بملک
شیراز آمد وهنگامی که بولایت اشرف بر سر حاکم آن ولایت رسید بعرض رسانید که اگر اجازت باشد بنده مشرف بشهر وداعه ترتیب نزل
وسلوری بر داده وولایت اشرف بحضرت فرموده امیر شیخ ابو اسحق صدیر از خواسته وبعاونت کلوان واشراف واعیان شهر بضبط
ساخته صدای خلافت باوج عیوق رسانید وچون از بحیره داده وی ولایت اشرف شیوع یافت جمعی بر تباصف فراهم آمده وبسان
نات الغض سر فرو کشیدند وولایت اشرف بحیز تصرف سعود انوشیروان وعراق را بآتش قهر بسوخت وروی بجناب آذربایجان
وامیر شیخ ابو اسحق بر سریر حکومت فارس سعود نموده چون گفت ابو نصر مع امیر شیخ حسن نزلت رسید امیر مسعود شاه وابی اسحق
با جناب کسیل فرموده وامیر شیخ ابو اسحق حلی وعقد مهام سلطنت را بدیده رند کرد از کفایت وشیرازیان استار جلالت اشرافی را
ملاذ وملجا خود دانستند وابی اسحق بسبب آن مشاهده اعفو تاب شده وضوی حسب وناکاه کاردی بر پهلوی مسعود شاه فرو برد والحق
ابی اسحق بجناب آذربایجان کریخت وامیر شیخ ابو اسحق در سلطنت استقلال یافته بر تواهنامش بر ضبط امور ملک ومال کافت وحفظ
سکه اسم وخطبه خویش نوبت داده ابواب لطف واحسان بر روی بندگان وطوایف انسان بکشاد بیت راستی خاطر پذیرد نواحاطه
خوش بخشید ولی روی استخوانی

ذکر وصول اشکر اشرف بحدود فارس و رسیدن مولانا شمس الدین صاین

امیر سیف الدین محمد مظفر در محرم الحرام سنه اربع واربعین وسبعمائه بولایت اشرف جهانی از لشکر از جهة تاراج وغارت
بجانب قصبه فارس فرستاد وچون آن قصبه از توابع ولایت بزرگ است امیر سیف الدین محمد مظفر شاه مظفر وشاه سلطانیه مع لشکر ایشان
نامزد فرموده ایشان را نداء فرمود قلع مسافت نموده بخود را در حصار آن انداختند وروز دیگر اشرفیان دست با ملاحت رسانی در
بر آوردند ولشکر مظفر اشرف سیل جمله چند رخنه ظاهر ساختند وطوفان بلا را کوفت وشاه وسلطان با جمعی از پهلوانان از دروازه بیرون
تاخت وقاب شمشیر آبدار آتش طغیان مخالفان را بر وجهی منطفی گردانید که اشتاقلین شد که آنقدر بر استخوانند گرفت باران در
وقت وصول خود بر سید بر جنگ قرب نزد حرب کرده باز دیگر کشتند ودر خلال احوال ولشکر اشرف باز دیگر جانب شیراز کرده بدر قاصد
نزد امیر سیف الدین محمد مظفر فرستاده مدد طلبید جناب سیف الدین جواب داد که اگر خاطر اشرف بمایل آنست که بین الجانبین
طریق موافقت ورفاقت سلوک باشد باید که مولانا شمس الدین صاین قاضی اگر بوسته در مجلس عالی بیان بنیت مخلصان حقیقی

می کشاید

می کشاید مقید بجناب فرستند وملک اشرف بنا بر استمالت خاطر امیر سیف الدین مولانا شمس الدین را گرفته بدرگاه فرستاد که در آن زمان رسکن
جناب بسازی بود اما لاشت وچون خدمت مولوی با نجا رسید شفعا الیکهم منظور نظر عاطفت واحسان گشت وبقدر ایشان
خبر متواتر شد که امیر شیخ حسن جلایر وفات یافته ممالک اشرف عنان راحت صوب آذربایجان تافت لاجرم جناب بسازی حرکت
عراق از خار سلطه اغیار پیراسته دید ودفاع مال از زبده کرمان رفت وبیان آنجناب ومولانا شمس الدین قاضی عهدی ومواثیق
مؤکد شده مهم بر یکطرف قرار گرفت که مولانا صاین قاضی بسر جانا که در تصرف کاشکانش بود تسلیم ملازمان امیر محمد مظفر نماید وصاحب
اختیار امور ملک ومال بوده هر سال مبلغ صد هزار دینار کیکی علوی که بر کرده بعدا از آن خدمت مولوی از جناب بسازی التماس نموده که او را
برسالت نزد امیر شیخ ابو اسحق فرستند تا بذل اعیان حضور نمایند که دوبت از حاشیه حضور فرو شوید وابر قوه وشاکاره را داخل
دیوان جناب بسازی نماید وجناب بسازی از آن التماس اجازت قبول اقتران داده مولانا حسن بقصد رسید امیر شیخ ابو اسحق وتا آن
ملکت خود را بشرکت سید غیاث الدین علی یزدی جوی مفوض کرده اند وخدمت مولوی فرستاد وبیان امیر سیف الدین محمد را بر
طاق نسیان نهاده از آنچه قبل نموده بود تلافی فرموده

وقوع کلفت حال مولانا شمس الدین بعرض امیر محمد مظفر

رسید خواجه تاج الدین عراقی را که خدمت مولوی آنجا او سوق بسالت شیراز کشته بود مخاطب ساخت بلکه از
موقف سیاست حکم قتل صدور یافت وخواجه تاج الدین در آن حین این ابیات بر زبان آورد نظم مباح عراقی از زبان مخلص
ناحق تاج بخش خواهد تا جناب بسازی ترحم نموده امیر بخشید ودر دستور معهود ودر کره ابتدا ما بعد از چند گاه کرت دیگر
جهة متهم شد شهید که دید الحکم لله العلی الکبیر

گفتار در بیان لشکر کشیدن امیر شیخ ابو اسحق بملک عراق و در کشته شدن امیر ظهیر الدین ابرهیم و مولانا شمس الدین صاین بقید حضرت امیر خلاق

چون امیر شیخ ابو اسحق از ضبط ولایت شیراز فراغت یافت تسخیر کرمان را مرامش بنهاد همت ساخته در سنه خمس واربعین وسبعمائه
عنان عزیمت بصوب سیرجان تافت ودر راه خبر بیاری کرده بلدنا کاه در نظاهر بلده نزول نموده وپهلوان علی وارسکه از قوال
که توال سیرجان بود از بیم جان در قلعه متحصن نموده وامیر شیخ دانست که دست امید جاسر خاکریز آنجا را نیز رسد بنا بران آمزقوی وفاق
در علامت بیرون شهر نموده روی بجانب کرمان آورد وچون در قریه بهلجرد نزول کرده شید که امیر محمد مظفر قیام لشکر اغلی وجوانی وعراب
وتحشا بهر اق را مخود سوق کرده اینه مستعد قتال وجدال اوست انجهد اندیشناک شده قاصدی بطلب امیر ابرهیم وصول فرستاد تا بتوسط
او با جناب بسازی وصالحه نماید وامیر ابرهیم تا بسوق مرفق که نصب امیر شیخ داشت از امیر سیف الدین استجازه نموده بارد وی امیر شیخ
ابو اسحق شتافت وامیر سلوک طریق خالی ملامت کرده صوب شیراز باز کرد اند ووعده فرموده که من بزودی عنقریب جانب صوب
خواهم آمد آنگاه امیر ابرهیم صواب از بهر لجرد بکرمان رفته بطایف الحیل از جناب بسازی اجازت رفتن شیراز طلبید ومرخص شد
متوجه مقصد گردید وجناب وصول امیر شیخ ابو اسحق سید غیاث الدین علی یزدی ومولانا شمس الدین صاین را از وزارت معزول ساخته
آنمنصب را بی حیث الاستقلال بامیر ابرهیم صواب تفویض نموده وامیر ابرهیم چون آن داعی صوابست شد بهر وجه آغاز کتابت کرده ابواب
منافع امرا وارکان دولت را بر مدت وانجاحت یکی اندیشه داده طرح اغاخته تا فرصت کفایت زخم تیری جناب وزارت آب را بقتل رسانید
ونوبت دیگر امیر غیاث الدین علی بشرکت مولانا شمس الدین وزیر کرمان وهر کاه میان آن دو وزیر منازعت روی بیفزود سید غالب
می آمد ومولانا ابرهیم استخراج اموال هر دو آن ولایت رفت وآن مرز ظلم وبیداد در سواحل نزده در فصل بهار عازم سوی سیرجان شد
وهزار تومان وجه انی را بوعده ووعید مطیع کرده اینه بخارا پنار یکلخ ومانع راه داد وخود را سوی آنجانب آثار حضور نموده دران
اثنا پسر سید غیاث الدین از شیراز مکتوب بنظر رسانید فرستاد مضمون آنکه سید غیاث الدین اعتبار تمام بقوت جنان ونمایند که آنحضرت
در مراجعت مسارعت نماید لکن سعود رنجیر کرمان فرمایند وجناب مولوی بهزار سوار از ملازمان امیر شیخ ابو اسحق دو هزار از مولانا

اوغانی وجرمانی وجمعی کثیر از مردم هرجائی روی توجه بجانب کرمان نهاد وجناب سیاورزی از استماع این خبر بر اشفته با وجود عارضه
در دریای هزار دیا ضد در روز نه آزمای متوجه اعدا گشت وبعد از ملاقاتی فرقین در حدود نخستین شکست بر لشکر خصم انداخت وجناب
مولوی روی بجانب کرمان آورد وجناب سیاورزی از عقب شتافته اکثر امرا وعظمای آن سپاه را اسیر ودستگیر ساخت ونفس نفیس را
کشته جمعی از عساکر حضرت ما تشریا بکامشی مولانا شمس الدین فرستاده وجناب مولوی بدست آنجماعت کرفتار شده رخت بقا بباد فنا
داده وچون این خبر نزد امیر شیخ ابو اسحق بتحقیق پیوست سپاهی باستدراک تجار سیار وسان قطرات اسطار شتافته هر دو کروه متوکل
وبولاد پوش وجوشن سیل شد وبا اعنان وجوشن مجتمع ساخته راست عزیمت بصوب کرمان برافراخت وامیر شاه الدین محمد در شهر بحصن
کشته امیر شیخ معاذ وصول آغاز محاصره ومحاربه نموده وجناب سیاورزی روزی مانند شیر وی خشمناک وهر یوم سنی بالک از اراده الدان
کرمان بیرون تاخته در حدود اولاد ابو بکر اختاجوی بکرفت وبناه سپاه شیراز بوده بخشیر کین از نیست بین بر روی زمین انداخت وابقوی
موجب دلشکستگی مخالفان شده چند روزی در جانبین بالکچی خبر خبک وشیر انداختند وچون امیر شیخ دید که کاری از پیش نمیبرد
از ظاهر کرمان کوچ کرده براه یزد روی بصوب شیراز آورد

ذکر شمه از حال هزاره اوغانی وجرمانی وغلبه ایشان وجناب سیاورزی بشهر ستانی

در زمان جهانبانی ارغون خان هزاره وجرمانی واوغانی که در سلسله اقوام مغول انتظام داشتند بموجب الفاظ سلاطین
سیورغتمش قرا خانی بمحافظت حدود کرمان آمده بودند ودر مواضع مرتفع آن ولایت ساکن کشته اموال وتوابع بسیار بدست آورده بودند وچون
شعاع تیغ قهر بکر امیر محمد مظفر بر تخیر بر کهان تاخت اشتاز اشرف مواصلت وملاطفت مشروط ساخت اما آنقوم بصورت
بت بکر وه اشتهار آنرا عظم میشوند ودر سلسله صلابت وشرارت چون دهر چند کاه قدم در وادی عصیان وطغیان نهاده بخوض
نهب وتاراج اموال مسلمانان کوشیده وجناب سیاورزی رسد در محاربت آن بدکیشان در آمده بر تیغ آبدار بیزان هنا داد ایشان را مسکن
سیاه ودر سنت سبع وار بعین وسبعمائه که امیر شیخ ابو اسحق در مملکت عراق ویرانی بسیار کرده بعضی از بازکشت نوبت بکر هزاره وجرمانی
واوغانی نهضان بوده دست تعرض بجانب یزد دراز ساخته وچون خبر فتنه وفساد ایشان بسمع جناب سیاورزی رسید بجدال
آنکروه تیغ سیاه ایشان باسهولت وجهی میسر خواهد کرد بیدار بیکار اهل دیار چندان حسابی بر نداشته بی آنکه بر اقوی سپاه نماید علم توجه بجانب
حضیر قرار کرفت ودر صحرا خاوران بسر بر شتر تاخت ودر حدود اولاد اکثر اشتاز ایشان را بیشان ساخت واوغانیان همه از هزیمت ماحبت کردند
وبهیئات اجتماعی روی بجانب جناب سیاورزی آورده وچون در آن زمان عساکر حضرت نشان بغارت وتاراج مشغول بودند شکست الجفه
هر قومی بطریقی کریخته وجناب سیاورزی وماند آفتاب بلند که تنها روی بتواکب کواکب آورده فردا وحیدا با اعداکان را بر سر کوه ناهفت
زخم بدین مبارکش رسیده الاسب خطا شده وبدین حال بهلوان علیشاه وبی ایجان که مستاصیت بر کران بحر لستند اسب خویش بر کشید
وامیر سیاه الدین بدان بارکیر باد وقاد سوار شده همان از عقاب بلا بیرون برد ومخالفان بهلوان علیشاه را با قرب هشتصد دلاور
نامدار بقتل رسانیده بیت زمانه بینک ومد آسیاست ستاره کوی دست که دشمن است واین خبر بیاورزی که ازان مدت شوال
بود بکرمان رسیده شاه شجاع بالحاق خواجه برهان الدین وزیر جهة تحقیق اخبار سرحدان بهدف دوانیده ودر وازهای شهر را
مضبوط کرده ایشان دو روز دیکر نزده سلاحتی جناب سیاورزی بصحت پیوست وخواجه برهان الدین چند قطار شتر واستر واوانی وظروف
نقره وزر از خاصه خویش بالحاق نموده همدنان اعیان شهر باستقبال جناب سیاورزی شتافت وآن نیکو خدمتی موقع قبول یافت

فتنه دیزان نهاد مرقد اعز نعش عهد امیر شیخ ابو اسحق کرة بعد اخری

پیش از نسلط هزاره واوغانی وجرمانی
بسلطنت مرتقی سید سید صدر الدین محمد وحاکم ایزد ملک نصیر الدین میان امیر شیخ ابو اسحق وامیر محمد مظفر بنای عهد وپیمان
بغلاظ طایان تاکید یافته بود وابواب محبت واتحاد مفتوح شده بنا بران چون جنبش سیاورزی مهم دیکر کشته بکرمان رسید از کمال کاری اخلاق
امیر شیخ ابو اسحق توهم نیاسای که او را بلشکر ویرانی مستظهر کرداند تا از دشمنان انتقام کشد وامیر شیخ خلاف مضمون او سر دل هزاره

واوغان وجرمانی استیصال اعدا واحسان کرده اند بر عزت براستیصال نهالا اقبال امیر محمد مصروف داشت ودر سنه سبعمائه وار بعین
وسبعمائه امیر سلطانشاه وجانداران باد وهزار سوار جرار بدد واوغانیان بدکرد ارسال داشت ونفس خویش بالشکری از قلعات اسطار بش
بطرف یزد رخوت کشاند وسلطانشاه با آن طایفه بکرد هم پیوسته ظاهر کرد ساز اعلی قامت ساخت وامیر محاصره ومحاربه بر داخشد
وامیر شیخ یزد رسیده بنا بر آنکه هاکم آنجا شاه مظفر در ملازمت پدر بود آن خطه را بخت تصرف داده وشاه مظفر بعد از استماع
این خبر بحافظت عیال واطفال خود که در رسیده بودند بر جناح استعجال از کرمان بدانجا شتافت وقاری آنحال امیر شیخ
ابو اسحق بحدی فرد وار صفهانی بار دوانه میبد کرد انید وچون آن دوره از ظاهر انحصار رسیدند وآغاز محاصره ومحاربه
نمودند شاه مظفر از بعد دوی از دیوان عضد از آن در دوانه بیرون تاخت ودر حدود اولاد هفتاد نفر از نامداران امیر
کرد انید وجمعی کثیر را شربت مرکشیدند وان خبر را بابو اسحق نشود وبا جمعیت هزار سوار بظاهر آن قلعه استوار شتافت ویران
حرب وجنات التهاب افتر چند روز از جانبین غایت کشش وکوشش بتقدیر رسانیدند وامیر شیخ ابو اسحق از استاد انام
محاصره ملول شده چون دانست که مشاهده بیکر فتح وظفر میسر نیست لابد قاصدی بسید فرستاده وبحسان صلح الزیر بیام
بنا بر آنکه شاه مظفر از جانب پدر اجازت صلح نیافته بود آن ملتمس باعزاز اجابت نشود الخواهر امیر شیخ روزی کسوار بدد قلعه تشتر
انامب پیاده شد وکفت شعر بیا که نوبت صلح است ودوستی وعنایت بشرط آنکه کوئی از آنچه رفته حکایت وشاه مظفر از حصار
بیرون آمده آن دو سرور از یکدیکر دیدار کردند وهر یک بمنزل خود بازکشتند وهر یک از امیر شیخ عنان عزیمت بطرف یزد تافت
وچون بانجا رسید وشنید که سلطانشاه جانداران وهزاره اوغان وجرمان مرکز از فصل بیتوانده اند بار دیکر توسط سید صدر الدین
محمد وخواجه جمال الدین محمود که بوفور استعداد وقابلیت محسود بر او پیوسته ودر رشوه تقریر وتحریر مقتدای هر دیار جناب
سیاورزی صلح نموده وسلطانشاه را بازطلبید بجانب شیراز نهضت فرمود وچون هزاره وجرمان واوغان تنها ماندند در سولان بر
زبان آستان اقبال ایشان جناب سیاورزی فرستاده زبان باعتذار واستغفار کشادند وامیر سیاه الدین محمد در عفو جرایم
ان طایفه کشید وایشان طریق اختلاط واختلاط سلوک داشته دیکر هزار جامه اعیان آنقوم بخشید ما سعادت چند روز
مخالفتی از ان خون کرفتکان سرزد وامیر محمد در مقام انتقام آمده وانملت زمانی بسیاری از مردم ایشان بقتل رسانید ودر سنه
سبع واربعین وسبعمائه صبح شرعیت جناب سیاورزی رسید که طایفه از بقیة السیف جرمان واوغان در کریسوات کرمان خلوات
کمند بنا بران شاه شجاع را که در از زمان شانزده سال بود بالشکری نصرت نشان بجانب جیرفت ورود بار فرمود واوغانیان
بخلد سلیمان بخشی جسته شاه شجاع اموال واغنام الاشتر را بباد غارت وتاراج بر داد وآغاز محاصره آنطایفه کرد ومعاودت آنحال الدیکر
امیر شیخ ابو اسحق با مهدام سیاورزی جهد ویمان اقدام نموده امیر سلطانشاه را با فوجی از لشکر جرار بکمک ایات وحدود هرموز فرستاد و
با او عزم ساخت که بعد از فراغ از انفهو با مداد هزاره وجرمان واوغان قیام نماید وامیر سلطانشاه که از کثرت تهلکت ونقص مشاق
امیر شیخ ابو اسحق بنیک اندیشه بود خط بطلان بر اوراق اخلاص او کشیده بخدمت جناب سیاورزی شتافت وچون عنایت ملوکانه کشته
در سلسله امرا خاص انتظام یافت ودر ان اثنا شاه شجاع سالماغانی از ظاهر قلعه سلطانی بازکشته بر بیعه بوکر بوست ودر سنه احدی
وخمسین وسبعمائه امیر شیخ ابو اسحق نوبت دیکر باجمعی کثیر از اهل یزد رفت وشاه شرف الدین مظفر اطراف شهر وقلعه را بضبط
ساخته رایت مدافعت برافراخت ولشکر شیراز وامیر محاصره ومحاربه هر چند سعی نموده دست نیافتند لاجرم بعد از چند سیاه
برد از یزد برخواسته بشیراز شتافتند ودر سنه ست وخمسین وسبعمائه امیر شیخ ابو اسحق امیر بکجا را که از امرا معتبر ملکت رویه
ودر ان اوقات از ممالک شرقی جوانی که خیر بودی پیوسته بالحوق نامعد ودیخدک امیر سیاه الدین محمد مظفر دوانه نمود وجناب
سیاورزی بر توجه مخالفان اطلاع یافته با اولاد واجداد وسیله جلادت نهاد از اولان کرمان باستقبال ایشان توجه فرمود

و در موضع تیغ کشت هر دو فریق بهم رسیده از جانبین جمعی خیر و دیگری مجروح گشتند و آخر الامر بین شجاعت و مردانگی شاه مظفر و شاه شجاع
حریف شدت ضربت ظفر رفیق امیر محمد مظفر شده بیکبار اجاط طریق فرار پیش گرفت و قرین شکست و انکسار بامیر شیخ ابو اسحق پیوست

ذکر دیدار نهضت امیر مبارز الدین محمد بجانب شیراز و پیوستن شاه مظفر بحوالی او شاه و نیاز

در اوایل جمادی الاربع و خمسین و سبعمائه همت بلند امیر مبارز الدین محمد بر آن گماشت که کشاد اندیشه بر کمر کوه تحیر شیراز اندازد
با سپاهی که از غبار سم عمد شان آئینهٔ سپهر تیره می شد و از نیستان اشعهٔ اعلی ایشان دیدهٔ ماه و مهر جیره می گشت عالم نهضت
بالجانب رایات ظفر آیات امیر شیخ ابو اسحق از توجه جنود عراق واقف شده بعد از تقدیم مشورت عمدهٔ المتاخرین قاضی عضد الدین
الایجی که ثمرهٔ زمان بجستند تا آنکه رجق و اولاد ازین مجلس همت تحریر یافت بمیم رسالت پیش امیر مبارز الدین فرستاده و التماس
مصالحه نموده و خدمت قاضی و تحایف و شت مرکوب امیر محمد مظفر پیوسته جناب مبارزی رفع نظر پیوند کرد بر علامهٔ زمان بقدم
امکان سالفه نموده و مبلغ پنجاه هزار دینار جهة انتخاب ده هزار دینار برای خدم و ملازمان عنایت کرده و شاه شجاع شرح مفصل
از جانب چنین قاضی بنیاد نموده و انواع فواید مستفید گردید و قاضی بعد از چند روز که از ربیع راه بر اسود و در تهید قواعد صلح و
آغاز گفت و شنود نموده اما فایدهٔ بران مرتب گشت و جناب مبارزی جواب داده بر عهد و پیمان شیخ ابو اسحق اصلا اعتماد نیست
زیرا که هشت نوبت بار صلح نموده و باز راه منازعت پیموده و قاضی جهت یافتن شیراز شتافت و آنچه گفتند بود و شنید بعرض
شیخ ابو اسحق رسانید و امیر شیخ از صلح نومید شده بالمکری چون سیل بر خروش رفع هر خیر کنار و چون موج بوی دماغ دیگر شیراز را
محاذی رایات لیکن مبارز قرب و سول جناب مبارزی وهم بر وطایف کشتن بشیراز نه رامند و روزه بکر امیر محمد مظفر ظاهر آن بلدهٔ
و جنود را معسکر ظفر اثر کرد اند و بقعهٔ امکان در تضیق محصوران کوشید و از دو طرف نیران حلبا شعال افتد بر دست مساعد
و هاطل گردید و چند ماه هر روز از وقتی که بر اتفاق مشرق علو نور از موج صادق تابان می شد تا زمانی که ربع آفتاب از جناب غروب نیام
می یافت تشمیر کنید و جدال الخندره و رایات جنگ و جدال افراخته و قتال آن احوال و جنگ جارحه ذات امیر مبارز الدین محمد شد و
آنجناب از رفاهیت شفقت جنگ و حرب با وجود شدت امر صلح و شام در محمد نشستند بدستور ایام صحت و رایات محاربه و مخاصمه و اعتصام
تمام سیر نمود تا آنکه از شرح قاله **واذا مرضت فهو یشفین** شربتی نافع نوشیدا تا هم دران اوقات شاه شرف الدین
مظفر بر بعضی کشتن و مجادلی الاخر سنه مذکوره بجهان جاودان مشتعل گردید و جناب مبارزی بوجوه ابتلا بتصیص چند بمادهٔ
آنکه بیاد او شنان شماتت نموده و ملیر شیخ اصلا اظهار جزع و فزع نکرد و از تفات تهنیت و هر روز سوار شده در وی میدان مردان می زد
و بعضی شاهزاده و امیر زاده سیدار سال نموده و اولاد امجاد او را خاطر جمعی فرموده شاه مظفر چهار پسر داشت باین ترتیب شاه یحیی
شاه منصور شاه حسین شاه علی **ذکر فتح دار الملک سلیمانی و افتادن امیر شیخ بوادی مردانی**
چون مدت شش ماه زمان محاصرهٔ شیراز امتداد یافت در سیوم محرم سنه اربع و خمسین و سبعمائه امیر مبارز الدین محمد بالفتح امیر شیخ
امیر شیخ ابو اسحق بوادی فرار شتافت مفصل این مجمل آنکه دران اوان که جناب مبارزی در تضییق محصوران سعی میفرمود چند دفعه دست
داده که قبل اقبال ادبوه اولا آنکه امیر شیخ بی سیوفی ظاهر امیر حاجی شراب و حاجی شمس را که از مقربان ناصر الدین عمر خرم بیشی داشت رسل
رسانید و بجهة رضی ناصر الدین که از اعیان کلویان بود از وی بجهت خاطر سایر مردم آن دیار از مواضعت مشورت کرده بود و بکر از محمد الدین
سرند و که از اعیان سره اران شیراز بود از شهر بگریخت و بدست نیاز در امیر محمد مظفر آویخت و جناب مبارزی او را
بالیات ظفر سرند امیر سرافراز ساخت و مجد الدین باجی کشته جناب مبارزی بر سر تش آمد رفع واقع شده مجد الدین بدست شاه
و جناب مبارزی حصار جانش را بانهدام داده و بکر آنکه قاضی عضد الدین از طول ایام محاصره ملول گشته بجلد که توانست خود را از شهر
بیرون انداخت و جناب مبارزی کاعجب و بیغی باعزاز و احترام آن قدوهٔ علما اعلام پرداخت و بکر آنکه حاجی قوام الدین حسن

جهة سابقه در اشاعه خیر و احسان انگشت نمای بود و زن بوده در روز جمعه ششم ماه ربیع الاول سنه مذکوره بساغ جنان انتقال نموده
او و شیراز آنقدر اعتبار داشت که در ایام محاصره روزی امیر شیخ ابو اسحق از وی پرسید که آیا هم ما رحمهٔ مظفر بکجا خواهد رسید
خواجه حاجی فرمود که تا من زنده باشم انهام بقواعد جاه و جلال تو براه خواهد یافت و این بیت سلطان الشعرا خواجه حافظ در مدیح خواجه
حاجی قوام که افتیست **شعر** دریای خضر فیاض و کشتی هلال هستند غرق نعمت حاجی قوام ما ؛ دیگر آنکه دران ایام که امیر محمد مظفر
هر روز رمحی تا شام روز بجنگ آورده با استمالت و صلاح قیام و اقدام مینمود امیر شیخ پیوسته بساط عیش و نشاط گسترده و بتفرج اقداح
کلغان و مشاهدهٔ حنا رخسار سیم اندام مشغول میفرمود و در ارکاب شرب مدام مرتبهٔ بساط میکرد که در آن روز که امیر محمد مظفر
بشهر در آمد امیر شیخ در غلوای مستی او از طول شنید رسید که این چه عنوان انست جواب داد ند که صدای کوس امیر محمد مظفر
فرموده که این مرد لشکر کران جان ستوه روی انجاست دیگر آنکه امیر شیخ بقصد قتل ناصر الدین عمر فرموده و کلغو اعتقی اعلوم نموده
در محله سوره ستان که مسکنش بود خود را الحکم ساخت و قاصدی نزد جناب مبارزی فرستاده قبول کرد که هر گاه جنگ سلطان را دفع
در هانه سوره ستان انکشا بالفعل چون این اسباب که موجب نکبت امیر شیخ و جهة دولت امیر محمد بود دست رهم داد در سیوم شوال
سال مذکور امیر محمد مظفر بن منصور از اطراف و جوانب شیراز بجنگ در آمد و کلی عسر بوجب موضعه مذکوره میان خدمت
دروازه بکشا و جناب مبارزی با اکابر طریق جانبازی بشهر در آمد امیر شیخ حسن بطرف شولستان گریخت و از آنجا قلعه سفید
در زیر چرخ که نظر غایت رفعت حکم کرده و قاصدی بغداد فرستاده آنا مرجعین آمکان نموده طلبید و امیر شیخ حسن و هزار و شش
زن با معاد از نمود فرموده و چون آن لشکر بامیر شیخ ابو اسحق پیوست عازم شیراز گشت و جناب مبارزی شاه شجاع را بدفع خانان
ارسال اشتغال قبول آن ناحیه فرمودن لشکر امیر شیخ متفرق گردید و هر یک از تابعان او سلوک طریق دیگر کردند و امیر شیخ ابو اسحق بنفس
نفیس اصفهان رفت و شاه شجاع بشیراز بازگشت و مقارن آغاز امیر علی سهل ولد امیر شیخ که در سرده ساکن بود بجنس خط
وجود طبع اشتهار داشت بدست ملازمان جناب مبارزی شاه و اعیان ارکان دولت بدیوه مثل پیکار و رئیس تاج الدین و
کلیخ الدین مقید شدند و هم دران ایام شاه شجاع بایالت ولایت کرمان سرافراز گشته امیر علی سهل را همراه برده و در منزل بردان و مجلس
ان کلی نشکفته بامیر حیدر بلخانی هدایا ساخت و گفت که بابو طیبی فوت گشت و سایر که قماران نیز چگونه جناب مبارزی راه سفر
الخوت پیش گرفته شد و چون امیر محمد مظفر نیابت پادشاه اکبر و دار الملک فارس متکل شد سادات و علما و فضلا را اعزاز و احترام
تمام فرموده بتقویت احکام شریعت غرا سعی موفور مبذول داشت و در امر مهم وقت و نوبت نکرد بنا بر ما آنکه در کفر فاشیراز او بالحسب
لقب اند و خواجه شمس الدین محمد حافظ دران ایام غزلی نظم فرموده که مطلعش اینست **شعر** اگر چه باده فرح بخش و باد گلبیز است
بیاد یار بخور کز محبتش تیز است **ذکر بعضی دیگر از احوال ممالک فارس و عراق و یاد فتح اصفهان و نهایت کار**
امیر شیخ ابو اسحق در سنه ۷۵۵ امیر محمد مظفر خواهر زاده خود شاه سلطان را در شیراز نگاه گرفته راست مظفر ایت بعزم تسخیر اصفهان
بر افراخت و شاه شجاع اگر دران بدر آمده در تصرف نه بدیه پیوست و در خلال این احوال اخبار ایه وی بحضرت آل رسید که امیر ابو اسحق
امرای امیر شیخ ابو اسحق است و نزدیک ظهور بمازندران شتافته و اما امیر شیخ امیر حیات الدین منصور که در ان ولایت حکومت
میبود اطاعت کرده متوجه شیراز است با یاران جناب مبارزی شاه شجاع را با مضوب کسیل فرموده اما قبل از وصول شاهزاده بخدمت
بشیراز رسیده بنا بر موافقت بعضی از هواداران امیر شیخیان بدان بلدها سیلا بافتن بود و آنرا بمحله امیر بوستان زده بودند
و شاه سلطان فرار بدر قرار اختیار نموده و راه پناه شاه شجاع پیوست و کیفیت حادثه را عرض کرد و شاه شجاع بر سبیل استعجال الفاء فرموده
و یکناگاه با سپاه ظفر پناه بشهر در آمد و خالفان بادیه خرمیش گرفتند و راه گریز پیش گرفتند و امیر محمد مظفر بعد از استماع جزع و
ظفر لشکر بدیه اصفهان بوده بمحاصره امیر شیخ و جلال الدین میر بهران که کلانتر اصفهان بود اشتغال فرموده و در انتظام و کیل

المعتضد بالله ابو بکر مستعصم عباسی که در عصر وی خلافت سیکرد بخدمت امیر مجد شتافت آنجناب باوی بیعت نمود و نام معتضد
خطبه خوانده سکه زده و چون ایام محاصره اصفهان استداد یافت و لشکر بدست بر بیاده برآمده امیر مجد بشیراز بازگشته اصفهانیان
از تنگنای حصار خلاص شدند و امیر شیخ ابو اسحق از اصفهان بلرستان رفته بهنگام هجوم لشکر بهار و ایام ظهور سپاه از هار شاه شجاع
بدزبه پدید بنده کرا جوی نصرت شعار بظاهر اصفهان شتافت و آنجا نیز محاصره کرده و دران اثنا شنود که امیر شیخ در لرستان با ایلک
نور الدین سلیمانشاه بن احمد پیوسته است و لشکر بدیشان جمع گشته و شاه شجاع دفع آن فتنه از تسخیر اصفهان اهم دانسته بجانب
کرمان و دیگر کرد و جناب بیارزی چون از اجتماع مخالفان خبر یافت متوجه ایشان شده در نزل فرخزاد بر سر ایلک مرتضی علی شد
و امیر شیخ توجه سپاه شیراز شنوده از بخابیشتر خواسته و نور الدین بزانو هکذ سبیل برخواست و شاه شجاع خاطر اصفهان نگاه
امیر بیارزی الدین محمد رنواحی بمارد ایشان لوای اقامت برافراشت و چون شاه شجاع روزی چند محاصره اصفهان برداخت جلال الدین
میر بهرام سلیمی فراوان رنج نصل بیاهیدون نرسانده تا از در شهر برخواسته علم عزیمت بجانب شیراز برافراخت و دست رست و حسین
سبهار سلطان شیر که با مجد حکومت سابق و شیاکاره تعلق موی میاشت نسبت بدوران متفرق رقم مخالفت آمده و شاه
قطب الدین محمد باشارت جناب بیارزی باجنود آمده در متوجه تسخیر شاکار گشته و قلعه آنرا تولایت بجهت تصرف داده و دولت اردشیر
فارس قرار اختیار کرده و سند سبع و حسین و سبهار امیر مجد مظفر شنوی که امیر شیخ ابو اسحق کرت دیگر باصفهان آمده سارک گشته
تا بان سپاه فراوان ظاهر آن بلاد را مضروب سراپرده قاعت جاه و جلال گرده اند و بعد از چند ماه که در تضییق اهالی شهر کوشید و بر دست جبر و
هوا ستیلا کرده بدآنمرد راشاه سلطان از نفاست و خوف باغاق اولاد و اجداد علم توجه بصوب رستمدار برافراشت تا سوداء انفاس
نور الدوله مازندران و ماوراء نهر که آنرا دیار مقطع گوید و تسخیر اصفهان سوی نوده و دران رستمدار امیر شیخ و امیر بهرام مستعد
حصار بجانب بیارزی نگارکرده اند و چون خبر وا جمع نزدیک تو الحصار چنم خواسته علم تحصن طی بسبب هبوب نسیم سحری مفتوح گردید
و کار محصوران اصفهان بجان رسیده و نرخ از شهر بی کشید و بدست خلاص رده امان دولت شاه سلطان بی اوبخشده دران
اثنا پیشوای قلعه ترک قاصدی نزد شاه سلطان فرستاده اظهار اطاعت و انقیاد نموده و از استماع این خبر آشوب تمام در اصفهان
روی نموده و هر کس روی بتأمل آورده از جلیه بیرون فرزندان و متعلقان آنکه اشتر از دروازه بیرون تاخت و تاکاشان همان بکران از گشته
اما امیر شیخ بواسطه تقریب اجل راه فرار سد و یافته رخانه مولانا اصیل الدین که شیخ الاسلام شهر بود پنهان شد و شاه سلطان اصفهان
دران ماه چون دانست که امیر شیخ بیرون نرفته است جاسوسان بر گماشت تا بی بقرار آوردند و مولانا اصیل الدین خایف گشته در خلوتی
کیفیت حال بعرض شاه سلطان رسانید و او طایفه از اهالی اعتماد بطلب امیر شیخ فرستاده تا کاه آنمرد بر ثبات شیخ الاسلامی دارند و
امیر شیخ ابو اسحق از لطف باری حیات تر سیده در تنوری مخفی گردید و عثمان آن پادشاه باستحقاق از اخلاص بیرون گشته از دهم هجوم
اصفهانیان بر محضر بجان گرفته اند و بقلعه ترک بردند و دران ایام امیر مجد مظفر از مهم لرستان فراغت یافته بشیراز فتح بود و چون خبر
که قاصد امیر شیخ را شنود که اصفهان فرستاده او را طلب نموده و شاه سلطان بصد نفر از معتمدان حضور سپاه را بجانب دروازه شاخت
و اشان اعداء بر روز بخشیدن از اولوالعزم جادوی لاکن گشته از راه مجهول بخانگاه که رفته اند و بعد از سعادت ساخته بودند رسانیدند
و حلال آنکه امیر مجد مظفر با سادات و قضاة و علما و اعیان فارس در اقسام تشریفات استند و چون امیر شیخ را در تبریک که چه حضور کرده
و اسکان ساخته بود و غایت تذلل و انکسار دید روی بدو آورده پرسید که امیر جلیع ضرب را که کشتی جواب داد که بلی بموجب فرموده شما
اعدا را بقتل رسانیدند و جناب بیارزی حکم بقصاص کرده آن پادشاه عالیجاه را لاولاد امیر جلیع سپرده اند و پیچه و امیر جلیع در همان ساعت
نازه زندگانی و از خوب شدت آزار مظفری کرده اند آری هر چند قدر بدست تدبیر شوان تافت و از قضا نازل بصوب جبه عنایت شوان یافت
این دو بزرگ زاده طبع امیر شیخ ابو اسحق است که در وقت قتل در سلک نظم کشیده بیتی امنوی که بر تیغ عدو را نمانده ٭ امید بصبح خویش و بکار خلد

در دار و بقا که در بیفتد عمر ٭ از هر چه بکیتم جز افسانه نماند ٭ ایضا ٭ با چرخ ستیزه کار بستیزه برو ٭ با کرده نژه هر رسیا و نیز برو ٭
با کاسه زهر است که مرگش نوانند ٭ خوش دکش و بجهد جهان رو برو ٭ خواجه شمس الدین محمد حافظ شیرازی و مدح شیخ ابو اسحق و اکابر آنزمانه
نجسته رضا گوید ٭ شعر ٭ بعهد سلطنت شاه شیخ ابو اسحق ٭ بیمن همت عمر بن ملک فارس بود آباد ٭ نخست بادشه شیعه و بلاد عشق
کو جان خویش بر دو ابو اسحق شاه ٭ دگر سنت اسلام جدید و دین ٭ که قانون جهانرا و آسمان نداده باد ٭ دگر بقیه ایام شیخ امین الدین
کبیر مرت اوکار هادی بسته کشاد ٭ دگر شهنشه دانش محمد که بتصنیف ٭ نمای کار موفق بنام شاه نهاد ٭ دگر که بر چه حاجی قوام در بادل
کنام نیل بود از جهان بیش شوند او ٭ تقدیر خویش بکنا شد و بکد شد ٭ خدای عز و جل جمله را بسیار زاد ٭ و از علما افاضل زمان و دیگر بسیار
مولانا عبید زاکانی است که بعضی از مبارز هزل آمیز و مجان مزیج اکبر او در میان مردم اشتهار دارد و این قطعه در مدح شیخ ابو اسحق
از منظومات اوست ٭ قطعه ٭ سلطان تاج بخش جهانداد شیخ ٭ کاو را ز عنایت و جود شرح جهان گرفت ٭ شاه هر که بقاء دولت او ٭ بر قاف
کشور چو شاه سجر و شاه دوران گرفت ٭ در عیش و سلامت عمر بنهاد ٭ در عدل و رحم شیوه نوشیروان گرفت ٭ بنگر که روزگار چه صورت نمود
بکت چگونه دولت و اعیان گرفت ٭ در کار روزگار دولت جاه جید ٭ حرمت هزار بار از این می توان گرفت ٭ جاه بادی نماند هیچ حال
نه ستاره دست و نه بر نهان گرفت ٭ و از مشاهیر شعرا آن اوقات یکی خواجوی کرمانی است و او طبعت و موسوم بکمال الدین
محمد بن و خواجو را فضلا عصر بالفضل بنده شعرا لقب داده اند زیرا که در ترتیب الفاظ و عبارات جهد بلیغ می نمود و بدان خواجو شهرت
و خدمت بر بیاض یکی نظامی و رسالت نظم الخام داده و وفات بیکو واقع شده و آن کتاب در سند رایج و از بعین و سبعمایه بانمام رسانید و چاشنی
خود نظم نموده است ٭ نظم ٭ شد تاریخ هفصد و چل و چار ٭ کاین نقش آن دی چو نگار ٭ علیه الرحمة من الله الغفار ٭ گفتار در بیان
رفتن امیر مجد مظفر بجانب آذربایجان و میل کشیدن از آن جانب بر اراده بلاد الجبال ٭ در شهور سنه تسع و خمسین و
سبعمایه جناب بیارزی جیاد الخیر آذربایجان نموده و سخت جانب اصفهان نهضت فرموده تا دران شهر بالجمله سپاه مرتب سازد و
از آنجا اعلام ظفر نیاه بصوب مقصد برافرازند و بعد از آنکه بعد در اصفهان رسید شاه سلطان شرط استقبال بجا آورده و چون ماند شیخ
و خوش بر گرفته توانم خدمتکاری و اخلاص تقدیم بر سلیده بر چشم میداشت که انواع الطاف اختصاص آید و بر توقعات خالی دیار
حلال و تبدیل ما یوس بامیر مجد خواجه برهان الدین و دیده شوده بود که شاه سلطان سلخ هفصد تومان از مال عراق فرستنده و نظم شفقت
در وی نگریست و شاه سلطان بیرانی زود نزدی چند طوقی که اسند بر تب ساخته جناب بیارزی بالجانب و چون چشم او بر اسباب صافات
افلاد نامه و حسبه باشتغال الدین محمد خواهرزاده آغاز مفاهمت کرده و نمونه ناهموار بر سلیده بود تا رایح نموده و بسیار بر حرکت نامیده
شاه سلطان بهانه گیر خاله فضای سینه نشاند و مقارن انحال سید سوار از نزد جاری بیک که بر تبریز آمده ملتاشر بود آگشته بود
رسیدند تا امیر مجد از زندان برده بیاد ما زند و جناب بیارزی بعنان درشت در جواب گفت اخوات الجبار از شاه سلطان جواب
که دوار الرحمة تقصیر سایر رسید و چون او در کان آذربایجان معاودت نمودند جز قوت جانی ایلخان و رفق پسرش بود و بیک
بطرف شت قهان و استیلا اخی جوق در تبریز شیوع یافت و جناب بیارزی بتخیم عزیمت نموده باد و از نده هزار سوار همچو کنار ایلچاب
در حرکت آمد و اخی جوق ابو هرا دیر نیا مدار الجناب را استقبال کرده و در موضع سازگر دران هر دو لشکر با یکدیگر دست در گریز نمودند
و خسته و رخاست صعوبت روی نموده ضیغم و فیروزی بر تیغ علم جناب بیارزی و زید و اخی جوق و مرادی کرد و شاه
تجاع و شاه محمود بموجب اشارت بیدها نجوان از عقبش نشد آنگاه عنان بکران باز کشیده هر روز در امکان بعیش و نشاط داخل
و خدمت امیر بهاء الدین محمد بلک کشت و آنجانب پسر از اصفهان رفت و شاه مهای الحوش بکدر و مشوش گردانید و جلد و تیغ
بنام شاه یحیی نوشت و از جهت شاهزادگان از بدنام مهران آزرده خاطر شدند و چون جناب بیارزی مدت و ماه در تبریز بصیر بود
شنید که سلطان و میر الکای جاده آذربایجان امیر محمد گفته بود که ترا از جوان و ترک چهره الجبل الاملاحی بیند

وآنجناب این ماصدق را مفهوم سلطان دیدم بیانست وکان نبی بکران الفت بجهة مخالفت شاه شجاع بوی خواهد رسید بتبریز رابا نگاه داشت
روی باصفهان آورده و دیار آباد را بسیار تر از بیشتر از بیشتر بجا آید وکشتن وسل کشیدن تهدید کرد ملکا هی جهان نشست آن جوانان عالیشان
بزبان میزاندکه استر بانان از لفظ باشان الان شرم داشتند یا علیه شاه شجاع وشاه محمود خاطر بکرفتن بدیه قرار داده تمیدانغوی اشاه سلطان
دیدیان نهادند وشاه سلطان چون از جناب مبارزی بغایت آزرده وخاطر بوی گفت که امیر محمد بخواهد که شما را بکیرد وسلطان بوی دیده بار نخست
نشاند وخود انکر کوش باشد آنکاه ان سکر اهم عهد دیدان نوه ندکه چون باصفهان رسند جناب مبارزی را کرفته مقید سازند وهمان روز سوار
آن بلد نیم شبی شاه سلطان پیاده و بنزل شاه شجاع اندو رخصت فرار طلبید وشاه زاده از سبب استجاره پرسید جواب داد که چنین شنیدم که امیر محمد
از عهد و پیشانی ملجز افته کران عنن راست فرزند اهیر اکشتن وی اید شد شاه شجاع در سکون انکو شیده مقرر نبود که صلح خاطر از هم
بدیه فارغ کرداند و روز دیکر شاه سلطان وشاه محمود را بخود متوکره و بدیدن امیر محمد فتند وجناب مبارزی دانوقت در
بالاخانه بود و بملاقات کلام الله اشتغال نمود شاه محمود باو کران خاطر بر نشست وشاه شجاع باجوزه دیدان در پای نزد بان بایستاد
وسلام فرا بوه اجوا شش تقریبا لاقات امیر محمد مظفر از ایشان پرسید که جاوید جواب دادند که شاه شجاع خیمه زده وجناب
مبارزی رخصت الاستوه شرمست بخشیده بود وسلام فرا بوه اجو خود را بالا برده انکو آنجناب از نزد اجت بیخبک منعوکشت وشاه زی سر
باز پایان کشیدند بعد وسه الحال الجماعت شیر چند بجاعت راه رهم بسته رخانه مصبوط اشتند وانزمان بدشنام کناه وناهکار
غریب لسان هر زه کوئی نیست وچون شب شد وکران شاه شجاع وشاه محمود وشاه سلطان چند بیرون کشتند جناب مبارزی را لقلعه تردید نمود
ودر شب جمعه نزده چهارده رمضان سنه سبعین وسبعمائه شاه سلطان بتوجیه اشارت شاه شجاع بالخصاص شاه فرزند جهان بدآنجا رخصت
آنجا زیر اسل کشیده وشاه شجاع بر سر پایه شاهی نشسته پدر مکفوف الجبر را لقلعه سعید فرستاد وخواجه برهان الدین ویدیزه دران ایام بحکم
شاه شجاع کوفی انکشت وجدا از دیاه او را وی هستی بیا دفتار داد وامیر محمد عبدالرزاکه چیست رفته را لقلعه سپرد باکوتوال القلعه بقاتوی وه
طبل مخالفت فرو کوفت ودیار اکه اولاد الجدا او اکره ابخوش پیشمان نمودند وراست قصای بدیه کوشیده رسل بدیار نرستادند وامیر محمد در اجو
بقت بدیر رسانید مرم بر الجدا فرا دادند که امیر محمد بشیراز اید وخطبه وسکه بدستور سابق باسم وقبض بزرایت وشاه شجاع بی استصواب شیر
دهیچ کاری خلل نماید وجناب مبارزی بشیراز رفته شاه شجاع بر صدق وفا نموده وصبا از چند کاه امیر محمد مظفر باعنو اما عطا اندوم بدکوهر
هست جلا کاشت که شاه شجاع را کفته سلطان اوزبیده ابخت نشاند وشاه محمود را شکر کش کرداند وشاه شجاع از تعنی وتوقف اوزبیده مصالح
واسیاست رسانید وبدیه لقلعه کرسیر هست وآنجناب را بالخصار بالکشته مرض استدا یافت وشاه شجاع بحضور آنکه شاید بواسطه
نقل مکان صحتی روی نماید فرمود تا اورا لقلعه بر بردند اما هیچ فایده بران مرتب نشد ودر اواخر ربیع الاخر سنه خمس وستین وسبعمائه مدت
حیات جناب مبارزی بپایان رسید وعمر اورا بسبب نظر کوره در مدرسه مظفریه بخاک سپردند وچنانچه رسم است جهة تربیع روحش
خیرات واطعام فقرا وایتام بجای آورده ند واز امیر محمد چهار پسر ماند شاه شجاع شاه محمود سلطان محمود سلطان کوربند وانجدا الطاهر و
فضلای محققان مولانا رکن الدین هروی بیت معاصر امیر محمد مظفر بوده ودر بلدهٔ فاخرهٔ شیراز بلوغ الاداب
ونشر علوم در بدیه استقلال میزود از مصنفات آنجناب منهج مشارق الانوار وسیر سیاه ارست وه وآن سیر میزبان اهل خیر بسیر کاه رسیده
مذکور است وفات شیخ سعید در شهور سنه ثمان وخمسین وسبعمائه بوقوع انجامید واز شعرا از زمان مکی مولانا رکن الدین هروی بیت
که در میان شاعران بر کمال شهرت کرفته در روضة الصفا مسطور است که در انوذکر شاه شجاع وشاه محمود قصد کرفتن امیر محمد مظفر کرده
خبر اندرکن صاحب بیشتر جناب مبارزی بنده وچون آن فتنه روی نموده مولانا رکن الدین خود را از آن بالاخانه بایان انداخت وزبان بسیاهت
ودشنام برکشاد وروی بکریز نهاده دران اثنا شاه شجاع کذشت وبحیرت خوف وحیرت شاه را نشناخت وچنان ناسزا کفت شاه شجاع
خشم بر شکم زده وخدمت مولوی انا بی دانسته احسنا واعلی وی فلکوکشت آنکاه شاه را شناخته کفت از برای خدا تو محی وزبای شاه شجاع

ودر خدا فاده کفت معذورم فرمای که این امر زاد انسته واقع شد وجوانان طلبیدند زخم اورا دوخته معالجه مشغول کشتند وبرکی صابر
ودر اندک زمانی صحت یافت ومولانا رکن شاه ظلم اختیار کرده ودران اوان که شاه شجاع بنده بریت وبرکی نماز بادر کن صابر آغاز علیه کرکشت
آنواخصه بیاد زده وبر سیکه چند سال بکرتجو نکوند باش مولانا کفت ودسالان بکرهانا ساعت اجزی تدبر کشت از انکاه بیرون رفت وچون
بخیمه خود رسید جان بقا بعزیز ولح سپرد ذکر ایشاه جهانطلب جلال الدین شاه شجاع طلع آفتاب شعاع شاه شجاع بر آن موجبات
معانی بوده ومعانی همشان بلد شاه واجب الاتباع بر فراز اشیا شده بر وی ازانی نوعی طبیعت طبیعتش بصفت کرد بود تواضع موصوف وذات
بحسنه اشرف بکام اخلاق محاسن آداب معروف وفور نجابتش ماحی آثار استدار ورستم وکالا بخاوتش اتخ الطوار معین زیاده وبعاشر در
احیا مراسم عدل واصناف باکر بمعادل ودر تحصیل مسائل معقول ومنقول مرجل اباب بضایل وقوت حافظه اش بر بسته بود که هشت
بیت هر بنده رابیک خواندن از بر میکرد وجودت افکار صایبش بنا بر بود کرداد علما را در مضلات عبارات بجر دادن بزحمتی میزبان
می آورده وشاه شجاع درسن نه سالکی انحفظ کلام الله فراغت یافته مکتب سایر کالات اشتغال بوده اخت ولذلک زمانی بر نزدیه مهارت
در علوم چند ومعارف یقینیه مرتبی شده ودر اکثر فنون عقلی ونقلی بهره کامل حاصل ساخت شعر نات اوکامل ودارم الست تعلوم
وبرکال العقل ودالست علوم چشم طبعش الی جهان مرده دلا فهم تیزش کرده آتش را خلا اشعار آبدارش بجهت صنوف جواهر شاهوار
ومضات بلاغت شعارش رشک افزای عقود لآلی آبدار بیت نخل وزیر نهال طوبی بناه اهل تحسر بظلم بوه وچنانچه سلیقا
پر تو اشارت بران افت ولادت باسعادتش در سنه ثلث وسبعین وسبعمائه بوقوع یافت ودر سنه ستین وسبعمائه بدیه خود را کرفته سیر کشید ودر سنه خمس وستین
بلی بر سند اقبال نهاده ضبط مملکت را پیش نهاد همت کرده اید ودر سنه ثلث وستین اوزبیده بیان او ودر اوزبیده بخالفت دست داد ودر سنه خمس وستین
شاه شجاع شکست یافته شیراز بدست شاه محمود افتاد ودر سنه سبع وستین باز دیکر صورت نصرت شاه شجاع دار روی نمود وشاه محمود
باصفهان رفت بحکومت آمد ملک قناعت ورزید ودر سنه ست وسبعین وسبعمائه شاه محمود باسفر الحرمین شریفین کرفت ودر اصفهان وکالت
سایر قلوب وشاه شجاع حسب انتظام بیدفت ودر سنه ست وثمانین وسبعمائه شاه شجاع نیز بعد از تفویض کشته بهلو رستم جاری نهاد
ودر سنه کشته بیست ویکم شعبان سال مذکور بخت هستی بیا دفتاد اوقات حیاتش بخاه ورسال دو وماه بوده ومدت بیست وسال
در ماه سلطنت نمود ودر تواهتا خواجه قوام الدین صاحب عیار وامیر کمال الدین حسین رشیدی وخواجه جلال الدین نوراشاه وخواجه
قطب الدین سلیمانشاه بن خواجه محمود کمال وشاه رکن الدین حسن بن سید معین الدین اشرف بخوت برسنب وزارت شرح حالات جناب
از احوال ایشان در حین وقایع آینده بحث تفصیل خواهد یافت والتوفیق من الله انه هو الفاعل ما یشاء اشاره بیاد وقایع اوایل
ایام سلطنت شاه شجاع وذکر سلوک شاه محمود وشاه یحیی در طریق خلاف وتزلزل چون شاه شجاع بدیه کرفته خاطر وقت فال
بر سر نهاده در استقامت خواطر کوشید عنان عزیمت بصوب شیراز انعطاف داد زمام امارت باصفهان وابرقوه مدفعه اقتدار شاه محمود
قرار یافت وحکومت کرمان بجناب سلطان جمال الدین احمد قرار کرفت وحبس شاه یحیی بقلعه قندهار بوقوع پیوست خواجه قوام الدین صاحب عیار
بر نیابت وزارت نشست وبعد از روزی چند حال تغیر عادت بکذشت باز دیکر جنبش عصیان بطغیان هزار جریان واوفان وحسن اشتعال
قلعه سوجان شایع کشت وشاه شجاع مع شرذمه جماعت را هم نفات دامنه لوای نهضت برافراخت واسپاهی بکیر ولنازل وراهی ملکوه
ظاهر اقلعه را محصور خیام نظم انجام ساخت ومدتی بین الجانبین بجدال جلت وشین در هیجان بوده بالاخر اعیان جرمان واوفان از مخالفت
وعناد او علو کشته طالب مصالحه شدند وسلطان جمال را فرستاد وجناب شیخ الاسلامی مولانا عبد العزیز که لاولاد شیخ شهاب الدین
قهرمان پیشتی بوه شیخ جرابوخود ساخته بدیه شاه شاهد وشرف باسطاس بر حاصل کرده بالصناف الطاف خاص افتخار کاه
لوای تقرب نیاه بصوب شیراز توجه نموده مدتی میان شاه شجاع وشاه محمود طریق موافقت سلوک میداشت ودر سنه ثلاث یا شاه یحیی از قید رهایی یافت
کاشکان شاه شجاع حال الدوله را بجهت ضبط دار الدهند وانجیفی بجهت مخالفت برادران کشتند از بوه پادشاه کامران قصد ملکت یکدیکر کرده

وبخت شاه محمود نیز جلادت ساخته خطبه زر را تحریر ساخت و نام برادر خود که در الخطبه الکذب رایت مخالفت برافراخت و شاه شجاع
بعد از استماع این خبر از لشکر قیامت اثر بصوب اصفهان شتافت و شاه محمود بقدم مقاومت پیش آمده آخر الامر عنان بجانب چهار دیوار
اصفهان تافت و شاه شجاع در نظاهر این بلده متزلزل که زمانی از محاصره و رکاب شاه محمود از شهر بیرون ناخته و انهم شجاعت بخلوص
اورده و در آن اثنا شاه روزی جمعی در کمینگاه نشانده بود و از دروازه بیرون آمده و از جانب شاه شجاع سلطان شاه سلاح ریخته راست کرده
مستعد قتال گردیده بود و حمله نخست شاه محمود پشت بهم کرده و از دروازه روی بشهر نهاد و شاه سلطان از عقب پیاده و غافل بوده عنان بجانب
اصفهان انصراف داد و چون بر کمینگاه عبور نمود شاه محمود باز گشته آغاز حرب و قتال کرد و کمین نشسته بود و ماند مشیر
خشتاک پسر شاه سلطان تا خشد و از این رو بسازی بدست آورده اسیر ساخته و شاه محمود بسرعت راسلغو نظر جانب تکواندر از لشکر
امیر محمد مظفر داد و بود جرعه بوی چشانید و مولانا صدر الدین عراقی که از جلادهای خواهان امیر محمد بود و در واقعه شاه سلطان این مراثی
نظم نموده رباعیه کردست قضا چشم تو اسیر کشید * در ذات شریف تو نشد تقصیر دید * انگه که جان چشم تو آسیب رساند * وز بیم نه مکافاتش
سعادتان میان برادران حکم نه لقای قاد و شاه محمود خطبه بنام برادر خود انداخته شاه شجاع عنان بصوب شیراز انعطاف داد و خلل بر احوال
مجی مقلد قند و چون الجوه متفوق ساخت و هلها تعتص شد و رایت مخالفت برافراخت و شاه شجاع و مجی از سلیم محاصره عنیر کرده و شاه محمود
و سپاهها لکفت و دست نیازه در امن الطاف عم بر کرد از بیخت و شاه شجاع نیز که مجی از سر جریده مرزاده و رکذشت و شاه محمود بقدمت
سیادت نموده حسب الحکم جانب یزد روان گشت و بعد از ظهور نظاهر آن بلده و وقوع محاصره و محاربه بر یزد استیلا یافت و نیز اجازه داد
که کاشتر شاه محمود بود که زیاده بار دیگر عنان بر داد و مخالفت شافت و چون این خبر بشاه شجاع رسید با لشکر بسیار متوجه ابرقوه گردید و بنا
نزول اقامت نمود خواجه قوام الدین فرزند را محاصره فرمود و خواجه نظاهر آن بلده نفرت بار محاصره و محاربه اقدام نموده و اندک زمانی کار
بر شاه محمود تنگ گشت بلده که شفعا الیکحت تا شاه شجاع از سر جریده مرزاده رکذشت حقیقت حال آنکه دران ایام که شاه محمود بر قلعه مند محصور بود
شاه شجاع بن یزد شاه مظفر داد حالو قیامت شاه در نظاهر که اولاد میکرد ملتمس آنکه اولاد مراسلت آنکه و از بلکه نسبت بدیشان طریق لطف
و مرحمت بظهور رسانی تا بر آن شاه شجاع در استیصال شاه محمود سعی نمود و بعد از ملاقی که از اطاعت خواجه قوام الدین و اطمینان روی نیشر آن
اورده و مدت دو هفت هفتاد سال بعد مستند خواجه قوام الدین صاحب عیار که اعتبار بسیار پیدا کرده و امرا و اعیان تعظیم و تکریم نمود بلکه کاهی بنا شوت
پادشاه بتحصیل مهمات اقدام میفرمود مولانا قدیم و مقیم گشت و بعد از تعذیب فراوان دست سیاست شاه شجاع ساز دیاش در دوشت آنکاه امیر
کمال الدین حسن رشیدی حسب و زارت رسید و از سر وقوف و اهتمام حشمت اسوت و مال مشغول کردید **ذکر مخالفت شاه محمود کرت**
ثانی و تحریر قدوم زنجکاه سلیمانی

در سنه خمس و ستین و سبعمائه شاه محمود الجهان عنان نزد سلطان اویس الجلایری و ستاره
استمداد نموده و سلطان اویس طمع در تسخیر مملکت فارس و عراق کرده اشارت نمود تا امرا حاضر و ملتجر اش و سپاه کشاده و سپاه و از ارکان دولت
امیر شیخ ابو اسحق امیر غیاث الدین منصور شول و سلغر شاه نکان در جنب امیر شیخ علی اتابک روی باصفهان آورده بنا شاه محمود بوده ایشان
استظهار تمام بدکر و جانب شیراز در آمده و شاه مجی باطیع ابرقوه از راه رد تا اشعار خلاف شاه شجاع اظهار نموده در تصرف
بود پیوست و مردان لرکچل و قمر کاشان و ری و آوه و ساوه نیز بشاه محمود پیوستند و چون آوازه کثرت عدد آن سپاه بسمع شاه شجاع
رسید با خواص و مقربان طریق مشورت سلوک داشته مشغول استان سلطنت اشیاز بیش خود طلبیده گفت شعر بحمد بنویس کاری رجعند
رسانیده بر دولت خود کنند * بمحمود جنم عمل اندون * مرا در تابع رهبر زدن * مقصود کن از او محمود شهریار * که کر زنکه هر دیا شیر دار
کر ایاه کشیدن سپه پیش ما * که آنکه شود از کرد شیر ما * اویش بیاتکاز کند * بکار سر خود شیر از کند * ذره و سوالت دین یاد کت
بکر تاج کو بده راحتا عنی * که کر دو بار بر دوشت * تن که را باد ملتوشت * و چون این مکتوب بشاه محمود رسید عیار تعدیه استفسار
و جواب نوشت که پادشاه لشکر باصفهان آورده ملکت خراب کرده و هنوز از اجراح اشان این نسیم تا چار استعانت سلطان اویس بر دکر

شاه

شاه یا مین توان بود و شاه شجاع از مطالعه آنکتوب بر آنست که آتش غضب شاه محمود جز باستمال تشمشیر آبدار انطفا نپذیرد و سپاه طغیان
لشکر از بیان از تعرض جلادت مردان ملا در صفت انقطاع بکرده تا باران سپاه فراوان مجتمع ساخته از شیراز بجانب چهار دار هنر از آمده و این قطعه
کفته زد بر ارد نهاده **قطعه** ابو الفوارس و دران مزبور شجاع زمان * که هلال برکت من تاج قیصرت و قباد * بکه نوبت او از نوبت صلابت سن
چو حیث حق من در بسط خاشاک قلم * چو مهر بیخ کذار و چو بیخ عالم کرد * چو عقل راهنما و چو شرع بیناک فهاد * کالا سوغ از حیله کمان این
بنا هم از منت خسان آزاد * بنده بجز درکاه هیچ خلیفه * که بنای توکل نهاده ام بنیاد * بهیچ کار جهان روی زیاد
که انجمان در دولت روی من کشاد * تو رهم و هنوز بدیکر ای بدرین * که شوهرت نباید زنه خرده لشاه * مکن مکن که پشیمان شوی و نکوکر
زنکه و به پیرو زنبلک هنداد * القصه هر دو فریق بعد از قطع طریق و منزلها شت سر اسحجر ای خاصا و سرحاه بهم رسیده دست
بآراستن سپاه صف شکن بر آورده بند و شاه شجاع قرة العین سلطنت شاه اویس را بمحمود فرستاده و سپرد را بوجود سلطان جلال الدین احمد
استحکام داد و بنفس نفیس و قلب جای کرفت و شاه محمود علی اتاق و امیر غیاث الدین منصور و سوکمر تر کار از بعد از دست داشت و ضبط
میسره با امیر ساقی و سلغر شاه نکان از کذاشت و منوه و قلب مقام فرموده آنکاه از هر دو جانب طالبان نام و نشان چنک و جنک نموده آتش
کشتن نوعی بلند بخت کاتش سوختی بر آن دست کرد نامه عنان کرد نه هدیه و بعوش آورده و شرار شعلهٔ آن خرمن ماه را سوخته در
جره فلک اثر کرد هر هندو که از نسبت زرین حکی کشاده بافت اهلت جان پهلوانی نموده و هر تیری که از نوک و پیش صیدی در پرواز آمده رو
در فضای سینه امیر یکشود * بیت * بچکاپ تیر تیر زمان کین * بهفتم فلک شد روی زمین * عاقبت شاه محمود فایق آمده چون حمزه
ثبات و سپاه جانب دار بر دولت شافت شاه شجاع عنان انهزام بصوب شیراز تافت و سلطان جلال الدین دفع و فائق و رجعت و مال
خوش کشیده از راه ابرقوه کرد جلاشد و شاه محمود بیوست و در ایاق که کرد سلطان احمد قبل از کسی در دفن نموده شاه محمود بقدر و شاه
شجاع پسر از حصول شیراز و رفتن معسکر ساخته پسر خود سلطان شبلی را کرمان رسالت داشت و شاه محمود و امرای عراق و آذربایجان
تعاقب ظاهر آن بلده فاخره و تولی اجلاء نموده و شاه شجاع در شهر متحصن شده و بنا محاصره متطول کشید و آثار عجز و انکسار بر
صحایف روزکار شیران این خاطر کشت و شاه شجاع جهة طلب مصالحه جمعی از اشراف و اعیان متعاقب یکدیکر نزد شاه محمود فرستاد
و شاه محمود بر وفق مطلب ایشان جواب نداد و الخواجه مولانا مفتی تاریخ آل مظفر نقل فرموده اهل فضل و هنر مولانا معین الملة والدین الیزدی
جهة سرانجام آنها در آن شهر بیرون رفت و شاه محمود جانب مولوی را تعظیم نموده کفت تا بار استیلا امیر سلطان اویس بر اجتهاد
اختیاری نمانده اکنون مناسب آنکه آقام شاه شجاع با بر قوه روند و آنقدر تعلل نمایند که مرا مرا آیکاند بر وطن باز کرد امرا آنکاه مالک
مورث شاه را بر سبیل استرضا تمام و چون مولانا معین الدین باز کشت این پیغام بشاه شجاع رسانید شاه حال کهم بقصد برادر و
اقتاس نموده که بیانی تعلم نهند و آیه استاد نهاد کفت و شنود کرده شود و این بیت را در انکتوب ثبت کرده اکر چه دل کیو و ادیا مست هنوز
بجان او که در سر و فاست هنوز * و شاه محمود ملتمس بر آمده بعد اجابت اقتران داده این بیت را از آن تغزل بجواب قلمی نمود * بیت
خلاست از طرف از شکسته جانست * و کر نه از طرف ماهان صفاست هنوز * روز دیکر دیاق قلعه قهندز قران سعدین دست
داده مقرر شد که شاه شجاع از راه حصار بر زند بجانب ابرقوه و آنجانب ابرقوه و تعاقب بجمعی از خواص طریق تعزم مرجعی باشند از ابرقوه
معهود عنان بجانب قصر زیانت و فرق تحت و سلامت با ابرقوه شافت و حال آنکه سلطان احمد و شاه مجی با فوج جمعی از سپاه آذربایجان
بکمایش شاه شجاع بودی راه سر بند ابرقوه بودند و چون میان طریق از وی تو شدند رفتن یاس و حیران از کرد بند و شاه محمود بعد از
رفتن بر آمده رهین شم و نازیان الملوک شیراز در آمد و اخبار این فتح نامه را با تحفه و هدایا با مسیار نزد سلطان اویس فرستاد و شاه شجاع
چون بر حلیه خان کشت رسید بهلولی جرم کرها کرد ابرقوه و اسباب خدمت ترتیب ساخته استقبال موکب همایون شافت و شاه نظر
عاطفت بر دکر بستان زمستان در ابرقوه بعد اعت و عشرت کذرانید و بعد از انقضا دو سپاه عازم کرمان کردید **ذکر حصار یزد و فتح**

در گرفتن و کشتن مبارز و بحکم رایت شاه گیتی گیر

دران اوان که شاه نجاح و مشیر ابخصوص بود و شاه محمود بلوازم مجاهده
قیام مینمود در خاطر سنود و مدار شاه نجاح که کشت کار امکان دارد که بعضی از توابع خواجه قوام الدین و نزیر بتاراج کنند که از قتل و رسیدن اند
و نیز لاجهی و اضلال که در ده فشار آید بنا بران هر ایشان بتاخت و تاراج بهانه از شهر پرو و هر ستاد از تجدد ملک محمد و دولتشاه را بحضور مال
کرمان روان ساخت و بعد از توجه شاه نجاح لذ و شید که چون عرصه کرمان از وا زد صاحب وجود خالصه استکان دارد که تحصیل
از تحصیل اموال خیال استقلال فایده بنا بران مقرر شد که خواجه مجد الدین قاورت اقتدای امیر کاکو اصفهانی و هر ار سوار از استکان سالت
پهلوانی بجا لالان کرمان رفته از محافظت ان مملکت غافلیا شد را بجون دولتشاه و ملک محمد جانو ولایت رسیدند و احوال او بعزت
مشوش و بدبع در حکومت کرمان که در امیر بهادر الدین صاحبی امیر الغوز که در کرمان حاکم و بوان پرعنوبه و خواجه مجد الدین هلال که با لوکی
سلطان مشتی قیام سخن بهانه بدین الخانه طلبیدند و سنه الحال آخر زمه کاذ هر دو را با حراق هلاک و متلاحق شد و سرهای ایشان را بدرون
و نوکران امیر بهادر الدین و خواجه هلال افرا نبوده امیر پهلوان که او نیز منصب حکومت داشت با سیصد سوار یکجهت رو دولتشاه سلطان
دار بعضر جنگ بحضور کرده اند و رسول را بحضب امیر پهلوان فرستاده پیغام نمود که آنچه واقع شده نابر حکم پادشاه و امنیت بحال خیا آمست که
با کشته بر خود مشغول باشید و امیر پهلوان این معنی را بنوی کرده مراجعت فرمود و دولتشاه اموال خزاین و انبار کشاده نقد و جنس بسیار
عرض داده و لوازم و استقلال در کرمان پای بر مسند حکومت نهاد و چون خواجه مجد الدین و امیر کاکو نظام آن ولایت رسیدند و حال را بنوعی
دیدند امیر کاکو را کرده بدو خواجه مجد الدین رسید ساخته مشهر خواسید و این اخبار استماعت و متواتر شاه نجاح در شیراز می شنید و سبب
تسلط احد بحال اختلال ان اختلال ذات و تحمل میفرمود و چون از شیراز بارق رفت هجوم لشکر بر سر کرمان و سلطان کاکو و جلال الدین
بلخ و صنان نهاد و مشهور بسندت و سیوم و شاه نجاح با سیصد سوار جرار که هر ایت در میان خلاصت تا ملت رستم و استند بارق
انا بارق و بجانب کرمان روان شد و دولتشاه و ابشاه نجاح صفی انا مر اخوب و ایشند سوار پیوسته و چون مراحی کرمان از خبار رسیدند
حضرت نشان هر ایشان کشت و دولتشاه با چهار هزار سوار بجهر کاره در بار الحاما تالیت جلد بنا و در بیچهان بیرار کرمان کریخت و سپاه
از لشکریان و پناه با استان حضرت کوه ستان برند و بعد از آنکه ماهر رایت آفتاب اشراق بر نوبت وصول بر ظاهر کرمان اخاصت امیر مسار الدین
رمضان اختابی و خواجه جلال الدین نیز از شاه و وزیر سعادت مدکر شهر و نامزد دولتشاه و استحیت نمود ند تا از مقام قلعه داری دکه کشت
و نقاشیه اطاعت بر دیوان کرفتند با اشراف و اعیان دار الامان متوجه اردوی همایون کشت و بادشاه دیارة او استاد الطاف و اعطاف

ان ملک فاخره را بمن مقدم شریف مشرف کرد اند و خواجه علاء الدین اتابک این قطعه در بدیهه کفته بعرض رسانید **قطعه**

قران سلطان دنیا که سر بسر دی * دعا کنند جهان را بهر نیارت * اجل ز دست کرفته بابلیت * ز صدق امر خود ولایت * بزودی او در جهان سلیمان
سلیمان است و محمود ثانیست * و هم دران ایام شاه کرمان در اسد و دولتشاه کرد قصد کرده و با جمعی لقاوی نمود که شب
خواب کاه پادشاه رابد و تیغ تیز بعون و بسی لعنت بیالاید و امیر رسون ازین مکر واقف شد و کفیت حال بعرض رسانید و شاه نجاح از مجلس
با جمعی از خواص خاص بخشیر سیاست کذرانید و در ان باب این بیت نظم فرمود **نظم** امان چون خواست نبود م امانی * چو بحر آورد بخت بد عنانی
و کر چون غدر در راه است غدار * مرا مازان شدان تشیر خونخوار * سکاکان و دیو بابو * کاکانات جفا کاران جفا جو * **فشار در بیان فتح**
دولت شاه نجاح کرت دیگر و کریختن شاه محمود از شیراز بعد از استعمال شمشیر و حجر

چون خبر وصول کیکان از نسق مهمات دار الامان بازیر داخت متوجه کوسیر کشت و خاطر از خبر ما و اوغان و اوجه هست بسلطنت و دولتشاه
طوس اقبت در هر دو نیز با میتی بیرون ملازمت میرسید و بهر کاری و کاری مشاهده می کرد و چون امیر سیر فتحش و اعیان هزاره و جرما و اوغان از توجه
پادشاه کیتی ستان آکاه شدند در قلاع و قلل جبال اثمان شال تحصن جستند و عساکر منصوره در کوه از ستان تحصین نشسته و مرا
جرما و اوغان بهر کاه بجبال پای و رسیار جبال بیخ نهادند و نیار سنات و حصات اتوانع از الالان ذره ضلال اسان تیر می بیرفت و نهال

حسن

حسن استاد کرفته اوغانیان از شاه محمود استدراد نمود و او شاه عنوان ابعاوست نامزد کرد و چون خدمت مشرف بعد و کرسیر رسید مکتوبی نزد عم
بزرکی از دشاه و اظهار اطاعت نمود و بطوی نخواه جواب بافت و دنیا استاد اوغانیان کشت جبال الجاه و ترد شاف و مقاران آنجا ایشان بضرورت
پای بر شاه نجاح مسوب شده بکوه کوچ برفت و خمار و لیر کشته جش امدند و دران اثنا جمعی از سالاران علی بسبیل تحضر از مبنیه شیراز کاه
پادشاه از بر و بند و آنجانب ستاعتصام بدیوان ولایت جبال شد و اکرمان راجعت اطاعت و اعطاف نمود و بلطف نمود و بجبر بر سر اوغانیان رسید
حنانچه الجار بند روه مجالیا افتد و ناچار حلقه اطاعت در کوش کشیده امیر سیوم عمش اسایر قبای از حالیه ملازمت مبادرت نمود و شاه
نجاح مظفر و منصور براحت فرمود و مقاران آنجا از شاه محمود رسال در سایر کرمان فرستاده دختر بدیشان پادشاه سلطان لخواسکار و که و شاه
نجاح ملتمس براه نیزه را سبد و اه اشتجیل نشیر شوق حضرت و طهارت را بجلاحت پادشاه انجاب زه روانه نمود و بعد از وقوع این امور
استقامت تمام در سرهای خود سپهر انتظام بداشت و فتح فرح از نکوران شیراز در وی امید بدکاه عالم پناهی اورند و در مدت اهلیت لشکر
بسیاره نقل بلیت حضرت شد اجمع اندیه دران اثنا اصول و اعیان فارس از نکوکات تبریزیان بجان رسیدند و کلو حسین بجهة استدعا
لو اکشو کرد کرمان فرستاد و شاه نجاح صدا زملاقات اکلو حسین بدید ن یکدیکر نظر امید و اکشته بجانب شیراز در اهتزاز امد و چون
موسم چهار کشد از نزد و زهاوین هیبت فرا فوخت کند که دون شد شاه منصور بن شاه مظفر از نزد رسید بوکب عالی پیوست و بنزد
لشکر حضرت از در شیراز شایع کشت و شاه محمود با جمعه تامه در بلاستقبال بدار توجه فرمود و شاه نجاح از قرب وصول شیرازیان و قوت نخفه
از راه دیکر عنان عطف مقصود ثالث و شاه محمود اتفق راه انسد او نیز روی بصوب شیراز اورد و شاه محمود در نظر شهر و شاه نجاح و در سر قنا
منزل کزید **بیت** بر فرستند و کوه مرتفع * چنین تا بیاید برین چند روز * آنکاه آن دو پادشاه کیتی پناه بکر و شر کیتیجاه بعزم رزم بیکدیکر
صف قتال بیاستند و باد حلال بجال و بطال آتش حرب بنا بر عنوان و ضرب زنا مرزن کرفت و ارجمان خاصه کرد بکار آمد تو نو اتحاد
فاضل الانوار صفت تیر کی جیزت و شاه محمود شکست افتدان بجانب شهر زاف و شاه نجاح حضرت و حضرت بحضور مشرع و در زیر کشیدند و
الدو هم دران سپه چهار روز بعضی از اعیان فارس نهاد قاصدی باستان قال الشیراز فرستادند و پیغام دادند که کاه اصلاح خدمت بنا بر و صول
بظاهر شهر اجازه ما دو از هزار اسان ابواب دولت و سعادت بر روی روزکار همایون آنا بخواهیم کشود و شاه محمود این سو اصغر را شنوده
در اولخر ذی قعده سنه ثلاثه و ستین و سبعمائه در ستوی و تقویت اکان شریعت خیر البشر نمود و در تعمیر مساجد و مدارس و خوانق سعی
جمیل نمود و اه اشته ملازمت مجلس علما و ام اخیار فرمود و منصب قضا شیراز و توابع را بمولانا بها الدین عثمان که بملازمت مقتدر و اشتهار
قلب الدین سلیمان اشاه و زخواجه خود کاه رایت و ذرایت بر افراشت و شاه نجاح در سنه سبعین و سبعمائه لقا بالله بجدت لشکر هایی که بهمه
دعوی خلافت میکرد شرط بیعت نجا آورده و در همین سال بر رفت تحریر نجاب حضرت نزیه توجه فرمود و شاه محمود الجهار در ساده و بعرض رسانید
من شیرازی بخت تصرف پادشاه اما که کلاشتر اکر تخت ر تیزه * فی بابدی عضا بار نفر بابد اکرم بیتع بدیع خواهد بود و شاه نجاح
این ملتمس را اجابت فرمود و بصوب شیراز نهضت نمود و بعد از انقضا فصل خارج نزیه مشرف شاه محمود بر اسم استقبال آنجا آورده و شاه نجاح چند روز
بعیش و نشاط کذرانیده بشیراز معاودت کرد **در گرفتن خان سلطان حضرت ابن مسعود شاه انجو و بیان اسباب**
اخذ و قید او

خان سلطان حضرت امیر مسعود شاه که منصب سلطان اجلیه بود و حالا بنکاح شاه محمود در سپرد و جهة
انتقام خون پدر امیر مرحوم ابو اسحق در طریق مکر و فریب سلوک نموده بیوسته جبلی بکفت که با نو اسطه و میان آنکه مقدر مواد ملک و نزاع جهان
در شهور سنه ثمان و ستین و سبعمائه مکتوبات مهر انکیز و رسالات محبت آمیز بهانه شاه نجاح فرستاده پیغام داد که کرم موکب همایون بجانب

آید من شاه محمود را دست و گردن بسته بشیراز برد و شاه شجاع بعنفی با نوعی تعظیم و انسی بجانب اصفهان روان شد و شاه محمود سوار بر اسب
زان روان گردانید و سید الیاس محان نیز بنده را نیز عرض رسانید و شاه شجاع بر جانب سیه برادر رنجیده بود شاه محمود با وی بعتاب شتافت
و اخوین یکدیگر را دیدار کردند و شاه محمود لوازم اطاعت و بندگی را بتقدیم رسانید و هر یکدیگر کرده یکدیگر را در بر گرفتند و بجانب خانه آنگاه
هر یک روی بجانب خود آوردند و چون شاه شجاع بشیراز رسید خواجه قطب الدین سلیمانشاه و وزیر اکرم خیر محمود بودند و پیش شاه غیاث الدین
محمود را بسلک کشید و شاه غیاث الدین که بشرف نسب و عظوب مشرف و معزز بود بمنصب وزارت رسانید و هر دو ایام خواجه قطب الدین سلیمان
از بحر که بجانب اصفهان رفت و شاه محمود علی نعم برادر او را بر مسند وزارت نشاند درین اثنا بار دیگر جان سلطان بخاطر عاطفتشان نزد شاه شجاع
فرستاده او را بتخریب اصفهان باعث گردانید و شاه شجاع طالب بهانه شده قاصدی نزد شاه محمود فرستاد و پیغام داد که ما را انواع اخراجات خود
مثل اندوه و مثل بخرج و فانی کنند طرح عقد که آن برادر را سال از مال اصفهان مدد می فرماید شاه محمود جواب داد که تا بی مال فارس بمنظر اداء عراق در
تحت تصرف و تحضر نیست و بواسطه بعد لشکرها و ولایت اصفهان بر نمیتوانند رسید که این برادر بخرج الیوم احتیاج دارد چگونه سلوکی کلاوی تواند
باشد ترتیب تواند کرد شاه شجاع چون این جواب شنید گفت من با شاه محمود بآن شرط صلح کرده بودم که از فرمان واجب الاذعان تجاوز نخواهد کرد
خلاصی حکم جلاد بیاران لشکر باصفهان رایه کشید و سیاقوی بیت ساخته بجانب اصفهان روان شد و مدان اثنا شاه محمود از سوی استماع نمود که نیخ انفه
کیست و منشأ اجال او را در شرح چیست بایران خان سلطان را بقتل رسانید و سوسیله پیش برادر فرستاده پیغام کرد که چون ماده وحشت و نزاع ایشان
یافت اگر ایلچی شاه بر رعایت آید شاید و ولایت یکدیگر میان برادران کرده اشتی بجوی که هر شاه شجاع بشیراز بازگشت و شاه محمود از قتل خان سلطان
پشیمان شده شب و روز از حرمان طلعت شیرین و کاتون نه در دون آتش حزن و الم می افروخت و از اشتعال نایره مهلک ترس بر اعضای خویش و داغها
سیوخت

گفتار در بیان مواصلت شاه محمود با سلطان اویس بر سبیل حسن و دفع معاتله او با پادشاه تعاونت

و از شیخ زیر

در سنه سبعین و سبعمائه شاه شجاع شنید که شاه محمود خاطر بر آن قرار داده که نوبت دیگر از سلطان اویس
استمداد نماید و از جهة اندیشه آن شاه جهاز تقدیم و شورت امیر اختیار الدین حسن قوریجی با بیرتیز فرستاده تا مخدوم سلطان اویس را بحضور
و شاه محمود نیز جهت همین امر خواجه تاج الدین مشیزی را که مشیر و وزیر بود و اصابت رای و تدبیر بخلیج بر آورده بلقب ایلچی یاد داشت
و چون آن دو قاصد بایشر سر سلطان اویس رسیدند حال را که شاه محمود با سلطان خواجه تاج الدین در کار کرده که سلطان اویس نوشته بود غایت
تعظیم و تکالیف و مکتوب را مصدر این دو مصراع کرده بود که القصه و ما فی الامکان سلاه ملازم قوم و هر چه دارید و شاه شجاع در آمد
سلطان اویس برادر خواهر و مخدوم شاه محمود مسند و الفاء و امیر اختیار الدین حسن همان ایلچی را بازگشتن خواجه تاج الدین بحسن
تدبیر چه دلنشین تو یکانی او در جا لذ کلام شاه محمود کشید و قرین انواع تجلی و حشمت باصفهان رسانید و خواجه تاج الدین ملازمت و نهضت
این قصه رصد گفت که چند بیت از آن بیت شعر احمان ساخت آفاق کی سوی و چه سوی که از آن سوی شد اطراف ممالک مسرور
خیاسوی و سر و دی که کرم دکی خاطر زهر بود بر می از آن حال سوی اجرا فصیت سوی قوی را اشتی انصالیت مقرر سکی را با حور
مهد بلقیس بهار داشتر اسلاف زان بر ابر و هم دولت تر بر صور قطب الدین شاه ملک بر تخت محمود هست بدیر سیرت محمود و محامد مذکور
ای پیش نظر کشته از دو لکم گوست دیده جنب هجر الستر خاطر تاج العز و الدین محمد الحق سعها که دیدین بار عنایت مشکور
در آن خبر بر سیکی کجا رد شد کجهان زنان بافت بطرازی بهر کجا چون نیز موالست نیست در هم در سلطان اویس لشکری با امداد
فرستاد و شاه شجاع این خبر استماع نموده با سپاه جرار از شیراز بیرون خرامید و شاه محمود نیز از میان قلاک گشته بجهت اجتماع جانب خود را
مرکز انتفاع یافت و شاه منصور زمیر و لشکر شیراز را طلب کرده بمیمنه شاه محمود را در هم شکست و میسره شاه محمود نیز بر میمنه شاه شجاع غالب
گشت و هر دو سپاه از سنه و آوز عاجز آمده بساط طاقت انگار را غایر ریختند و هر یک ملک خود گرفتند
شاه رکن الدین حسن با چون آنکه دو مان را جلب تعظیم و سوگ کرد

الذی قد بلغ شانه و انال لعلی اخلق عظیم علیه التحیة و التسلیم اعتبار داشت از حسن خلوت بهم بود و رایم و زارت
در شیوه تکبر و تجبر سلوک کرده همچکس از اشراف و اعیان لشکر سلاطین را هفده نیز از اعتبار نبوده و چون آن جناب بعد از چند خواجه تاج الدین
سلیمانشاه روزی چند تمشیت امور مملکت و مال پرداخت بواسطه توهمی که از خواجه جلال الدین قدم انشاء و خواجه هام الدین محمود داشت
سکونت بشاه شجاع نوشته بعرض رسانید که مشار الیها این عرضداشت محمود نوشته اند مضمون کلمات آنکه هر کاه رایات نصرت پناه پادشاه
بنواحی شیراز نرسید نمانند کان در وانزه کشاده پادشاه را مشهد دلیر و اقامت نبوده بود که جواب بظاهر قبول نبود و شاه محمود در ظهر
نوشته بود که در فلان روز نوکر همایون بظاهر شیراز خواهد رسید باید که ایشان بعاطفت ما اسید دارند و در ایام مهلت و در وقت خطاب و عتاب بهانه
لوازم اهتمام تقدیر و رساند و شاه شجاع بسبب انتهاء خواجه تاج انشاء و خواجه هام الدین را طلب نبوده و در وقت خطاب و عتاب بهانه
و آن دو بیگناه روی برخانه راه نهاده و سوگند خورده که ما از این مکتوب خبر نداریم و شاه شجاع رسید که آن بخط شما هست جواب داد که
بر تبه مشابه خط ماست که انکار نیتوانم کرد اما از نواقه بچه بر پادشاه و بغضب و نفرت گفت چون اقرار نمایید که خط شماست چگونه بعید
باشد ایشان بعرض رسانند که ما خاطر بر قتل خود قرار داده ایم لیکن امید وار بر که پادشاه کامیتی بخشی و اضطرار نماید و از شاه محسن
جهة دو یا سه لحظه رخصت شد و شاه شجاع کسوتی داد و از شاه و بر سید که این کلمات بکجا بدست تو افتاد شاه محسن پیغام داد که
سلخ دوازده هزار دینار بدادا خواجه تاج انشاء تسلیم کرده این مکتوب را از وی گرفتم و بنی الحال او اخبار دولت و نگهبانی کشیده ندا ماه چند
در آن امر سبا الغنود و ندمه تبا مد شاه شجاع دیگر باره مکر نمود شاه محسن فرستاده فرمود که هر ایزاق که مقصود بود نسبت بدو اخبار تحریق
بقتل الله اقرار کرد شاه محسن در جواب گفت که خواجگان انکار نباید نمود باخبر بر خود اعتراف نماید غلام را چه گناه شاه شجاع فرمود که
در ضمن این قصه چه اندیشه است و این سخن معقولیت ندارد که کسی مکتوبی چنین بر اجلال و هدد تا در مدیح و فتر نهاد انکار حکم شد که امیر
اختیار الدین حسن قوریجی خانه شاه رکن الدین حسن رفته از وی بزور و تکلیف اقرار کنند که حقیقت آنچه چگونه است و امیر حسن منت شاه
در مقام شد و آمد و چون جناب وزارت مصطفی گشت گفت که من محمود حاجی عمر منتظر بر آن نه اشتم که بر سبیل عقلیدان رقصه را قرار داده
زیرا که از این و بخصوص و ستد اند شاه بود و بخواست که ایشان را ست اصلی احتمال فراغ بال حاصل نمایند اسبابی را در حال حرکت و چون مکتوب
وزیر شد تدبیر بعرض رسانید شاه صلحی بخیر رسید نامه غضبش استقالت فرمود که او را زبان ندارند و مطلکاش را بدوانی شاه
در روضه انصاف سطوت کرچون این خبر مسموع بدید شاه محسن سید معین الدین اشرف شد و خانه جمازه پسر حاضر گشت و گفت که رکن
عجز بدیر خود نشنود و ساعت عقد بر که از نماید هر ایشان بلا هات اکرده ساداد را با ظلم و غدر و فسق چه کار بجد ما بجز رحمت
عالیان سعوت که دایره اند فرزند کی سبب تخت جهانبانی باشد مقرر است که عذاب و عقاب سنوی و اخروی معذب و معاف شود
فرزند خوش است اگر خلف راه و دنیا خلق بی تفاوت و بعد از نقل شاه رکن الدین خواجه جلال الدین بر انشاء بلی رسید و از آنجا بهانه

ذکر عصیان پهلوان ایدغدی خراسانی و تشنه شدن او بین اهتمام پهلوان علیشاه علیه الرحمه

شاه شجاع از جمله سپاهیان خراسان پهلوان ایدغدی که صورت خوب و سیرت و عرب داشت بیشتر لغات و نوبی و تجنیس اشارات و بحری
در غایت بود و بپادشاه پهلوان از دید که بکار جوی و شریع می شکنند و بواسطه مشاهده انعام اعتقاد شاه شجاع
بست باسد صاعد شد و اصلی در آن کوید شعر از کوی که هست شاه شجاع پهلوان بود در دش ستا نکه نصلی بر تخت
بیع تکست و دست و شست بلست و ما نوقت که شاه شجاع از کرمان بصوب شیراز در آهنگ زد ما بالیت از دکه کفایت پهلوان
نهاد و اسد در کرمان با ندک زمانی قوی و ملاک گشت امیر سیورغتمش و فانی برادر زن شاه شجاع و شاه یحیی بار اعزاز فاسد خود بوستر عرض
ملک او نظر استعجاب میداند و او می نوشتند که مزاج شاه شجاع اصلاح اعتقاد نیست بطریق حزم سلوک می باید نمود از تخویف غافل
می باید بود بنابران پهلوان اسد بجلاد غرور و استکبار بدماغ راه داد اما چون والد شاه شجاع مخدوم و شاه و در کرمان قلعه داشت اظهار

عصیان نیتوانست کرد و دران اثنا بسبب تعصب و کشتی که بکی کرمان و دیگری خراسانی به میان نوکران محمد و شاه و ملاحزبان اسد نزاع
واقع شد محمد و شاه و بیشتر آنرده خاطر گشت که اگر کرمان بشیراز شافت و اثار ملال طغیان اسد شیر بیع بر رسانید و شاه شجاع ان بحثارا
نخست حل عرض هزه و پهلوان اسد که مازاخلاق بود و پیوسته بیع دارع بر دو اعتبر سابق خطیر از متولان استاد و حزیشاه اعتقاد بو
بتواتر بوسته شاه شجاع بر وی که مازاجلی بهادر هست سلخت و قیل انکه اعتبر بنا زنجیر قوی بعقل ابو سلطان قطب الدین اویس بر شاه شجاع
از بدیه مستوهم شد بمیان هزاره که بخت و مکوت مه در اندازان شاه شجاع نام پهلوان اسد و شت معتون آنکه دلاور کرمازاعتبر بد سلطان اویس
سپاره و خوه ملاحزم باشد پهلوان در جواب گفت که میان من و پدر شاه مشافهت هر کامان شاه ظاهر شود و بی بهانه کلید شهر خواهم کرد
و الا فلا و سلطان اویس اطاعت از بر ساوردان بنو اهمی که میان رفتن دیدکه کاوه از حرص نیتوانند بره باصفهان شافت و شاه بحمو بوست
و درین سبب نخوت و استکبار اسد بکی و رصد شد میان الاستقلال و تحقق الحاسد بنا بران شاه شجاع در شهور سنه اربع و سبعین و سبعمایه
بجانب خراسد و پهلوان اسد در به و ارد حصار اعتبر به اسکر شد از آغاز محاربه و محاربه کرده بند و چون کار بر اهل شهر تنگ شد اسد از
شاه عجی و محلیت ان نفر بوه مدد خطیره شاه عجی عجب ظاهر قوت مدد اسد نداشت اما پهلوان حزم خراسانی از که در فارس قایم مقام شاه
شجاع بوه چنان دوسه کرد که پهلوان نوهم از عذر شاه عجی بترتیب اسباب حرب مشغول شد و این جزم چون شاه شجاع رسید از رسیل حزم
و امنت کرحزم چه حیله اراده لاجرم طریق حزم مرجوع اشتر سلطان عماد الدین احمد و شاهزاده دین الهادین با لحاضر که مان عین نوه وخوه
بجانب شیراز اکشتند این رباعی لسان نوه رباعیه من چه عجب صبر بی کنم فرمانه ٭ دیر بعضد دهر بخورم بر دانه ٭ نومید مم که لطف حق بر قلب
روزی بر آرد بر کند بر پیمانه ٭ و سلطان احمد بجاذبه اسد بقدر مقدور و توانم اهتمام بجا آورده و شوایع و طرق که مازاهان حضور ساخت که
همکی نتوانست کرد بلت من بار شهر بر دنا بران لحظه و خلاص عظیم بصنف محصوران شد بکار اسد اضطرار الحاسد و هر نوه که هر کس آرد و
نباشد از شهر بیرون رده و بالجمله صد و بیست هزار کس بجند و هفتاد کرمان بدر اندر طاهر اصفهان و نیره آه در اجان رفتند و حضور اسد
سلطان احمد پیوستند و چون سلطان احمد هم که مازاز دیک بآن رسانید که فیصله دهد و بتوانست که الیاس تولایت علق آورده در صنع بصنع
تمام از کمون صنعت خویش بپادشاه نوشت و شاه شجاع در جواب عرضداشت برادر مکتوب این عبارت در قلم آورده که جلادت و دلاوری
و شجاعت و فرزانگی که برادر عزیز معلوم گشت ع همین نی که جادویان مرده بلد از توفیقت ٭ صور بیتی که بواسطه زماد ناسد فی جیدها
حبل مسد نوده من کالا اویس حق بجانب اخروات و آنا رسی که از آن ما در دیو مانفو ما ظاهر مستور موجب اندیاد اعتقاد کرده
و هر اینه چون از سر اعتدام امری خطیر اتمام رسانند او را بالجام و اگر از مقابله اراده و اگر تقدیر امضیب حکومت کرمان نیابند اضافی که اسد بر
سواجب او شوع مزه از کرفت جان برادر که کار کرده ٭ و سلطان احمد از این جواب تاب لکن تاب شده بتحذیر که میان تعافی و لهاز و مزید
شاه شجاع نوشت که بند اسلامت سنه تسلطنت بر مقاصد و مآرب دین ترجیح است و حق الدین علی مفارقت خداوند اسید اگر محاصره کرده
بدیگر محاوله شود تا قدم از سر اعتبر بخدمت شتابد و شاه شجاع ملتمس او در اسید و ای اشتر پهلوان خطیشاه بر تلی و پهلوان حزم خراسانی
فرزند تا براق بکسالدوه اشتر بظاهر کرمان روند و سلطان احمد ابد کاه عالیشاه طلبید و در اتوقت که پهلوان ان محدود که کرمان رسید هم اسد
بنهایت اضطرار الحاسد بود و اکثر مردم شهر بفرجنه اند و سیوم و اشال ان اوقات می کذرانید بد لاجرم پهلوان اسد طالب مصالحه کشتند
بعد از اشد شد پهلوان خطیشاه و پهلوان حزم بر برادر قرار کرفت که اسد خطیه و سکه بنام پادشاه کند و قلعه میان شهر و اعلام زمان در کاه سلطنت
سپاره و برادر و پسر خود را بقلاس فرستد و پهلوان خطیشاه بصف حصار قیام نماید و پهلوان حزم با برادر اسد که موسوم بمحمد بود و دشیر از
و سپاه خطیشاه با کرمانیان خرده بوز بیت کرده بکی جو میدانند و دین پیده اند و سنه اند و اسد در قلعه که ساکن شد بنهایت اختیار
روزکاری کذرانید و هر لحظه لذت عذری بخاطرش میکذشت و پهلوان خطیشاه نیز متوجه اتمام مهم اسد که کشتن خاتون او ابرجو و ساکت
شاه شجاع فریب دادن او دفع شوهر طریق موافقت سلوک اراده و مولانا جلال الاسلام طیب ابیز دین المرابحو متفق کرده ایزد خاتون

اسد

اسد باجانب حکمت بلی دران امر مشورت نموده و صواب دان انمشد که اسد را زهر دهند و مقدار دم قاتل بیدا کرده کفتند مصلحت آنکه
نخست این زهر را بخاصان کسیر اکر بنا بر آنچنانیه آثر نماید بخورد اوه هیچ آکاه اندکی از ان در جوش بوکرده جش پهلوان علی مرج که در بلاد
مقربان اسد شطرنج فرستاده و علی مرج ان طعام را بکار برده بعد از کشایش زنده و بنا بر آنکه پهلوان اسد زنده فاریه مولانا احمد الدین شاه
این بیت نظم نموه بیت زخیار که کل مرج مزه بخت باد ٭ بادب که کل زنده بود بیخبر باد ٭ و بیش از فوت علی مرج خواتون پهلوان اسد و مولانا
جلال الاسلام اندیشیدند که اکر او زهر دهند و بکشایش زنده ماند بحمو مرج تیغ و ملاحزبان تیغ تیز هلاک که اند زنر اکر اسد را از فوات
بلیات تند خوی و سرسیر شده بوه بجره و قوع اند اسد امری که مخالف مزاجش و دین جنوه نزد بکان خود را تعذیب میزنوه حد تعذیب حکایت
کند که روزی حلوا کری را طلبید که در نظر او حلوا پزد و چون از احضار حلوا کر بخصی او نکفت که فلان نوکر شما شراب خورده پهلوان کفت که
او را حاضر سازند دران اثنا ملازم او که طلب حلوا کر رفته بود بمجلس در امد کفتار او بره و پهلوان شنا مولکفت بر هند انش سازید و
حلوا کر بکاه دار بر هند ساخت چندان چوب زد که زنده بر کشت و درین حال که زهر است را اورند و پهلوان صورت حال پرسید که این
چه کرامت کفتند فلان ملازم شما است که شراب خورده کفت پس از جکر بوه که چوب خورده کفتند حلوا کر پهلوان کاهل عقل آهوی کشیده و زخم
من حلوا کر راست بنا شم آکاه و دیت و نیاز حلوا کر خم جان داد و اشارت کرد تا او بره اشتر بزنند پس بر دند الغرض چون متمان پهلوان
مصلحی دران بدند که او را زهر دهند بهلوان قرار یافت که در روز جمعه که پهلوان اسد تنها بحمام میرود انعنوی که در قدیم الایام از شهر
بحمام بحمام قلعه زنه بوه بند جمعی بسر اید و بند و کار بش بسازند و کفت این اندیشه را بپهلوان خطیشاه بیغام داده و پهلوان تغییر از نوبه
تا آن نفیه را که صد و کشتر بوه بازکرده بند و در روز معهود بخاصه شصت مرد مسلح با اثاث راه بطرف قلعه فرستاده و بحکم پهلوان اسد
قصر امارت بیرون می امد که بحمام رود یکبار آنجماعت بسر قلعه رسیدند و همان لحظه از قلعه قلعه ساختند و از قصور ایان انداختند و
کرمیکان که مانکا آن قلعه پهلوان اسد بجان اندیوه بند کوشت او را تغذی نوه بند هنا جمعه در مطلع السعدین مذکور است که قصابی شتری
در صد و هفتاد رطل کوشت اسده را مسلح دویست دینار از بهای آن حاصل کرده و اینواقعه در چهاردهم رمضان سنه خمس و سبعین و سبعمایه
بوقوع انجامید و روز دیکر حسام الدین که خواهرزاده پهلوان اسد و کی تمام قلعه کرده بود با پهلوان خطیشاه قواعد عهد و پیمان استحکام
مقالید حصار تسلیم نوه بند و پهلوان خطیشاه سر اسد را مشیر از دنیا ساده کفیت حال را عرضداشت کرد و امیر اختیار الدین حسن قوچ بیه
الایلت که کرمان حسب الحکم در دیوانولایت اورده **ذکر اعمال پادشاه محمود از جهان و قدان و رفتن شاه شجاع بجانب بلاد**
فاخره اصفهان چون مقتضی کلام بیخ نظام **کل من علیها فان** و صول اقتاب فال جمیع متعلقان بجانب
جاه و جلال بر جهد زوال الامریت ملازم و بعروب کوکب حیات خاقانی و اصحاب ولایات سلطنت و استقلال بغرب و ال تصیر است تخم
در شهور سنه ست و سبعین و سبعمایه در وادی شاه عالیجاه از انقضای جالوت از خیز راحت فزای عقول انتقال نمودند اولا سلطان اویس بن
امیر شیخ حسن الکای که در رشت و دیوجادی الاولی سنه مذکوره تاج و تخت سلطانی و داع کرده و بقطب الدین شاه محمود بن امیر مبارز
در تم شوال سال مذکور در دیوخوار مهیمن عنفوان ورده و این اخبار متعاقب یکدیکر بسیر از رسیده شاه شجاع بر فوت برادر دنیا اخبر اظهار
حزن و ملال نموده و مراسم تعزیت پرداخته این رباعی نظم فرموه **رباعی** محمود برادرم شه شیر کمین ٭ کرد بخصومت زدنیا و کین ٭
کرد بود و بخش او را سایه خلق ٭ او رفت زمین کرفت و من دون زمین ٭ و باز بذیل طبع حزن و محن ساز او نفرد اغانی نهاده که **شعر**
سپار ما لها بر خاک بیار و ٭ کمی ان چند آید و باد صبا رود ٭ این بیخ دو روزه مهلت ایام آدمی ٭ بخاک دیکران مکنتر چو رود ٭
ای دوست بر خداوند خود کنی ٭ شادی مکن که بر تو همین ماجرا رود ٭ و چون خاطر از اشراف و احیان اصفهان بوجب وصیت شاه محمود
سلطان ویس مرشاه شجاع دیار شاهی بر اشتر بوه بند و نوره بفرمایه ارق شاه شجاع در اثنی کشتر با بشان مخالفت می نوه بند پادشاه بعد از
فراغ از دلایل خلق اکثر کتا بصوب اصفهان بر افراخت و در هر منزلی جمعی از مردم بکدل بشرف ملازمت میرسیدند و در هر مقامی جمعی

از اشراف ایام تقدم و پیشکشی بوقت عرض میرسانیدند و چون قرب وصول بموکب اشرف نزد اصفهان میرسانیدند بتحقیق انجامید و سلطان ایوب
اگرچه از خوف شاهان شده عرضه مستی از اعتذار و استغفار نزد والد نامدار فرستاد و شاه شجاع در برابر کلمات مشفقانه فرستاد فرموده که
هرچند قرة العین ما از جاده مستقیم انحراف نموده اما محبت پدری و عطوفت غریزی و رابطه عقوق و جریده ابوی شیوه باید که متوجه ملازمت گردد
و شاهزاده سعادت و اقبال بدرگاه رسانیده کشتیها را اصول و اعیان اصفهان رکاب نصرت اشتراب بجهت استقبال نموده و شاه شجاع خزینه
خود را بخزانه عین غنایت که دلیل بر کلمه معنی کلمه فرموده و سلطان ایوب در سلک شاهزادگان انتظام یافت و بر دولت و هم دوان الیام شرق و سموم
خورده بر اعین جان شاهزاده شجاع بدولت و اقبال داخل اصفهان تابع استقبال ایوب نهاده امر الحمام و بحر الشیان و محکام جر بادیان
و قرو کاشان با تحف فراوان روی بآستان معدلت اشیان نهادند و گرد شکاری و میان مسند زبان بدعا گشادند شعر پیشه نام بدان میرسد
باطلاعه و پای تحقیق کرد کشادند بهره عایش زبان شد نداء غنایت و کامران ذکر ارتقای عنایت شاه شجاع و سلطان الخین و
بوانی بر دست که اشراف و اعیان آن دیار بجهان از موکبات صدام آن سلطان الخین بن سلطان ایوب سلول و مشرف شد و وصول موکب کوکب برات را
بالجناب انتظار میرسید بنا بران شاه شجاع غوایت تحیر آنکه نزد بیدان لشکر برداخت و سلطان الخین این را بعید فتوح یافته رکوبی بر عالی
نزد بلند شاه فارس مشرق بدان ساخت شعر جناب صدر جلادت لباد جهان که اوج ذروة افلاکش استان باشد رفعت و دولت بادا من
قلت مستوی و تمکت و معلوم استقامت بر و بکاران کاند روزگار و گرد بر دل سلطان شاه و بختیار خلد الله ظله
معدلة متوصل و خوازاد و صفایی کالات که مطلب سایاب ملک و اهلان بکوشت ذات ملک صفات را حاصل و دست تنا بکردن برادرات
و برات حاوی تنا بخلاف و دعا که مشیر آن از باعث نجات الهی باشد مصنفی آنکه درات جسمانی و مغز از ظلمات تن جهان تجلب تجلب تجلی
الاجع شکوه اند و بشرح اشتیاق و بیان آن مزاق که شیوه ارباب کلف و عادت اصحاب تصلف شروع ننمایند بدیع کاریجوا لطاف تو و بالات
چه حقوق است که مختصان آن صفا وجوه و بیان علاقه و فاظهر بصیرت و عین بصارت هر شعور که منتهی تقدیر و تصبیر احوال کاینات کشیده
بداشته و تو شیخ خوانده بیت چون زمانه عالم حرص است بحال جزوه چنانرا بصیرت سوی بحر بکر شاه جهان عظمی که زاکی بوده بدیهان
آیین آن و صاحب جاه مقام زاده معرض جهد قلات آسان و چشمه خورشید و ماه نوشه و تدبیر انبیا شان و در مخاصر و طلب لاهوت نا بیرنه زرت
جوانیا که در نقاله حکمت و اصناف کمالات و تقدم خواند نمایند بر مطلب متراف بخلوا زند آنچه از نظر بعقل و از دل مشعر از الحمد بود و بر مصارت
کلاخته شود تا بجا اهلیت آن بداگر در دگر جلاحهایی در وجه آنچه در زبان کلمه و زبان خوان راند بجران اسکه الف اقوا کفیه الاشاء عظم
امر و زبانه که و در زبان ملاحظه و حساب و نزد اهلیت و حساب بدی و ماخذ که در و یسعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون
و چون سلطان الخین و کمال حسن و جمال بود و مردم عاشق بشر طریق الفاظ سلوت بر نوه شاه شجاع این مکتوب را بایان سلوب چون شد که
بجون عاشقان و الله اعلم مکی جانا که عاشق هم شجاع است بنده خطی تو بندگان و معتقد صادق ترین جمله کران بیت آنکه با دو بنده
و اکنا باشد بعین باشد غیوری که منسوب از خطوط و بوت و بنی و بصفای جنسیت باشد بعرض عرض و موقف اظهار میساند و احسان
طلعت در آنکه هیچ مسموع اهل داشته و تم تنا و آن کاشته و رای آنست که بر دیده تیر کلام و هم قلم مرصد اوبیان رسد و شاهنامه بلند و راز
فکر و عقول بر شرفات طارقا فهان تواند نشست سعادت ملاقات حضرت خداوندی و سلطان که بنده آمال و امانی است میسر و مقدر باشد و الله
الهاجی خیر الشر عرض آنکه از این عنایات فشر اکبر هیچ بار غباری بر خاطر باری نشست چرا که بنا بر مدعای آنحضرت و رجوع اعراض الغیر
و بوده و باس بلاتاس بین دعا و منع زاده معرض جهد قلات راست بهتر که مقصد و خران بر فرق و شاهی از اخاص و بر اهل و از دالا
پوشیدن شعر نیست آیین شاهنشهی شهنشه نیست آیین نبان نجما طبع که بجوت قاف توفیق آمدی و عین عنایت بر دی
کلام سلطنت بکارت و در آمد فضیلت بر دوش و تیغ بدیع شجاعت و حسام اشفاق بر سیاست جانست و جهان شعر

این عرض شوکت که بهلوان خوخ خراسانی که مطلب
بخوه دوی بجوه شاه شجاع او اثبات بوده

بجاوه مه کین آدیه کان و کمند و کمین آدیه و بر صدر ملک با بعادت رجا که بیت قلزن کرد از تشنه زبن بیطرکه بر روی نیلیه
ما ما که لا ملک الا لله تعالی و لا مال الا المال و مقتضی اقتدار و اداوه می گوید شعر مرا تجارت زمین بنا بجا که بر نیکی باشد جهان
و آنچه در باب خویش آنچه اهل قرینه و لمنا نازه و کر نقاشان نقد و قلوب زمان تصور نقش بکی و بدی بر ارزد بی ثبت قرینه و اند مصرع
کر چه دانند کس بدیه که خوبست و کر نشت لا یعلم الغیب الا الله جهت الطلوع اقران شعر ما نیم کو از زمانات منزلات
آیات عز و علو و تجلیات بیان ما بر ذروة معارج دولت کذر مقام هر جاری بر بدا آشیان ما و آنچه در باب یاسای شاق و بریغ و
توجه لشکر هاون بر زبان خاصه و زبان سلطان با استحقاق و تعذر و علی الاطلاق و فرستبوده ع هر چه آنجا نه و کذ مشیرین بود بیت
چه حاجت لشکر بهر کشتن ما یا کار نصف خراب پسنده است سواری و السلام و چون مضمون این مکتوب بعرض سلطان الخین رسید ادراک
شاه شجاع لشکر با ضرب خواهد کشید لاجرم اینه ترتیب سپاه و استعداد مردان و زنخواه مشغول که بدید و شاه شجاع ع بطالع چو در دهد هر
و زمین سبع و سیدن و سبعه اراده و ازه هزار سوار جوش و بیخ جنگاران اصفهان صبیا از ایجان روان شد و سلطان الخین بسوی هر از لشکر
جلادت از او را استقبال نموده و در صحرای خرداخوان بهم رسید بیت خروش کوس و بانگ شاه و بخواست زمین چون آسمان زجای و خواست
غبار معرکه کیا کاوکوف و آتش قتال اشتعال یافت حاقت الطفا هدی و عنایت سرمد و شاه اطال الله شجاع کشتر از مهیب کرم و اور بسیم
فتح و نصر بر جم ظفر هایون نوید و دو اداره و کالت خالت ذلت و حضارت در دوره تیر زبان باشید و تا مست حال و اطال الجیوش الکوکب
در عرصه قتال کذاشتند و مسجون من مجاوله هذه واخت بنا باشند قوی بر خوکه فشر بهر بار فتند و کر بعضی رقد اسار کرفتار
از اخطر پهلوان حاجی جزیره و امیر جلالت در دستکیر شدند و شاه شجاع بر صدر ایخ عهد و کرفتار شد و اکر آنها اورده ما را در کان دولت ما کر آنها جلالت
ظهور رسانیده بوصف اصناف الطاف نوازش نوع فرموده و اسیران آن دیار بجهان بسامان داده و صوب تمریز نهضت فرموده و در نواحی آن بلده
خواجه شیخ کیای ساداتت و قضاة و سوالی و اهالی و اشراف و اعیان مشرف بسلطنت و استعداد یافتند و اوبه شاه بخت آن دیار بجهان مقام
و آرام کرفته بعیش و عشرت شغول کشت و حافظ بوسنه شاه که حسن صوتش بهر مساکر و مقتولی اورد مجلس همایون را تمامت اکنا و اهالی جیوش
زیب و زینت بخشید و بطلب خواجه سلطان و زمان اوان و مصح شاه که امان قصر و شاید که مطلعش است شعر زهی دولتی که از اهل جهان
هایون فال شد بوی بوی خوش بدیه ایران و شاه شجاع این مطلع لکه سایات این صدر سخن نشاد و خواجه جهان قصیده دیگر مطلعش
است در سلک نظم انتظام داد نظم عین بصف رخش چون خاطر مرد سر بزه زطلع محتم آفاب سر بزه و تسبیه مطلع شاه شجاع
است بخواجه سلطان اعتقاد و عظیم میباشد و در بهار بحسب بیان که زاید که ما آوازه سکر از شاهد ایوب ولایت شیرین بود بود اشارت لمحلی
الاحوال شاهد بود بر سلطان از آنچه در بصف او بکشاد از زیاده بود و سفشاه مساوی و خواجه شیخ کیا و شاعض و چون مدت
جهاد شاه علیجاه و در تبریز بدولت و کامرانی کذرانید سمع شریفش رسید که شاه مجبوا اظهار خلاص منوه و جمال استحضار شیراز را
و اجتنوی بر خاطر خاطر شهریاری که کران اندوه مسارت آنجا اوه سه اداره زمان سلطان الخین که در کذار از جمعو بود یکی از میان سیل الام است
و دیگر در دانی عمر و در عقوبت طرحت و همکاهی بود شاه که در اوجان بوتاخته و او را اسیر کرده آوازه وصول سلطان الخین و طاحت
و چون در از زمان لشکر فارس و عراق مرشان بود شاه شجاع و در بادالت و با وجود ورود هر الوا مراجعت بر افراشت و عبدالرزاق شاه
بدو و سلطان الخین به تبریز رسید الجی بشیراز فرستاد و پیغام داد که و امیر الامرا در الحاق فرازند اکر ایشان را نفرستند ما بزن اصفهان شاه را
مطلق الحال که زمانه شاه شجاع امیر عبدالقادر و پهلوان حاجی جزیره را خلعت داده و تبریز را سال است و سلطان الخین بر اصفهان شاه را
تشریف پوشیده اجازت فرمود ذکر سلوک شاه عجم در طریق خلاف و تزویر و بیان بعضی از حوادث روزگار
چون شاه شجاع از بوستی از ایجان عنان رسید بحسنی الجا بیک که بعنیت موکب همایون شاه خوجه جمال استقبال نموده بود و طالعه از ایجا
رجال با خاطر تیز و تازه فرموده بنا بران شاه شجاع لشکر و مجانب یزد فرستاد و شاه مجبوا استقبال لشکر سپاه شاه و عبدالله و ع عمار بیشتر

بازگشت و حصن شد لشکر شیراز که رو بر نشستند و آغاز اخراج سنت و بدگرکردند و شاه یحیی قاصدی بیرون فرستاده پیغام داد که خواهد
سازت خانه که من الجی و شیراز بیفرستم بهر چه حکم شود از جانبین بیان عرض شود امرا و لشکریان اعتماد بدین سخن نموده منع اشقیا بدنیا
کردند و رخیال خویش الم کوشیدند ناگاه شاه یحیی با لشکری فراسند از دروازه بیرون خرامید و شیراز زبان سر استیصال هزیمت بلخیت
شدند و بعضی از جهات ایشان بدست زبان افتاد و چون شاه شجاع بر خدم برادرزاده اطلاع یافت قصد قهر نمود که نفس بشیر لشکر
بزد برادر اما شاه منصور متعهد تحریر آن بلاد گشته شاه شجاع سپاه محبوب او کرده اند و شاه منصور را نزد برادر فرستاده و در آن وقت
شاه منصور همراه بود و او پیر را چنان در وسوسه که که از مخالفت دگذشت و چون شاه منصور نزد مجلس برادر آمده جنود ظفر و رو چون جنود بی
شیراز نهاده زد و شاه منصور قصد قهر نمود که بزد و رفتن چند روزی بیاسایند شاه یحیی بین امرا بدهستان شد و شاه منصور در ظفر
افتاده و روی بجانب سلطانیه آورد و خاجه راه آخر و اول از بحیله مذکور شد اما دلآقا انتقام صاحب و بصادقت کرد و چون شاه شجاع
برین قضایا اطلاع یافت ماهیر علم آفتاب شعاع بصوب یزد برافراخت و شاه یحیی بمضرب کشتر شاه خواتون دختر شاه شجاع که زوجه او
بود بخواهر خویش دیگر قرابتان جهة قطع اعتقاد و استغفار بیرون فرستاده و لشکر اطاعت بلاشاه سر افراز گشته بتعرض و نیاز
جناب شهریاری بار دیگر از مقام استیصال شاه یحیی گذرانیدند اما سوگندان بر زبان راندند که رو نوبت دیگر از شاه یحیی برنیاید و چون آمد بعد
انکار و جلع اقرار او کی شرف یابد و اخواهد و شهور سنه تسع و سبعین و سبعمائه روی نموده و رسیده صبح شاه شجاع رسید که عادلآقا که در سلطانیه
حکومت و نیابت کرد بسایح نوده و اجیده دارد که ابواب تعرض بر روی متوطنان ممالک خاور کشاید بلاک با سپاه فراوان بجهت سلطانیه
در مواضعی از بلاد میان عادلآقا و شاه کشور گشا حرب و صعوبت داده و وقت هزیمت بر شیراز زبان افتاده ناگاه منهزمان الهی از مهبط
وما النصر الا من عند الله بر برج طرب شاه شجاع وزید و سارو عادلآقا روی از معرکه برتافت و در قلعه سلطانیه تحصن جست و الحق لا بد مهم
بصالح خاسیه عادلآقا بشرف سنور شاه شجاع استعمال یافت آنگاه بلاشاه جهانطاع عنان عزیمت مستقر گردانید و در رشته سلطان
احمد بن سلطان اویس خروج کرده و داد خویش سلطانین بلکت و حاجه و ما خرجن و اولی مذکور شد عادلآقا سلطان اویس بن سلطان اویس
یاد شاهزاده اشتر سران او و سلطان احمد منازعت کاه گرکشت و در اولیاء سر خوش و نایب و سپاه شاه شجاع بوجب استدعا عادلآقا و نیز دیگر
عازم سلطانیه شد و در اثنا راه بواسطه رعایت عنان و عنایت جنبان از قلعه رسید خویش سلطان رسیل اندیشه مند گشت و آنچه بعون آن
راه عقبه قلعه اطلبد و بین هر ستاده و بعد از سر دو روز بوقت و بنوری حکم فرمود که رمضان اختاجی آن قلعه هر قوة الدین سلطنت را بسپارند
و بعد از آن پشیمان شد و کرد فرستاده اما قبول دصول آنحضرت صادکار خود کرده بود بیت قضا چون زکرد و زن فرجه سیر هیچ فاقلن کی کشند کرد
القصه لجهه سوء کی افت شاه شجاع لاز سفر بنو لجی سلطانیه رسید آن بلده را بنام سلطان احمد بن سلطان احمد ساپید و روی بطرف شیراز
آورد و شاه منصور که در آن اوان بعاکر کشتر بود بسبب عم بندگان و مقام بازمندی و آمده الجهان بامرکات فراوان بملاحرب فرستاده و شاه
شجاع از بدو رسیده لحق کشته عنان عزیمت بطرف شیراز انعطاف داد ذکر وفات سلطان قطب الدین شاه شجاع
چون شاه شجاع از سفر مشقت قرین فتح و ظفر بمستقر دولت خود رسید بساط نشاط گسترده مجمع و شام اندوست ساقیان کلا انعام شراب غلوا بر کشید
و بوستر بزم عشرت ساغر کامی بر کشت کم قدر لحظه طرب از لب جام طرب و دلیکه و اینده و دران ایام بغایت سیاه روی جنود بنا بر آن دوازده
و در تاج با انهماج و تأیید کرده و عقل بتصاده و عنصر لطیف مجتمع کشته قوی ضعیف شد و ضعف قوت گرفت و دست تصرف ابطا از امام
معالجه او و تحصر اندیشه از استعمال شربت و دوا فایده مترتب نشد و شاه شجاع چون دانست که وقت خاتمه ایجور مغفرت ایزد متعال نزدیک حضرت حکم
قلم تقدیر در جریده اعمال ثبت کشته بود مختصر وصایای و هو الذی یقبل التوبة عن عباده و یعفو عن السیئات آغاز نهاد و ارکان شیات
ایام شباب را باستحالت خواطر ضعف او نوازش فقر الاعرض فرمود و اسباب سفر آخرت بنظر انور ترتیب داد و در مقاطعه را با خاندان کرد
سرور ساخته ابواب لطف و کرم بر روی ایشان برکشاد و گفت که بسوسنه بلاء زمت و دلخانه اقدام نمایند و هر دو زیکجوب حکم کلام حضرت عزت

قیام فرمایند و درین اثنا امرا و اعیان متفرق بیدند و فرستادند بعضی اسلطان عماد الدین احمد بیعت کردند و بعضی روی متابعت سلطان قطب الدین
زین العابدین آورده بودند و شاه شجاع سلطان زین العابدین را طلبده ضلع سوء سند عزیز بود و منصب ولایت عهد بوی تفویض نمود و استعداد
بدرقه جهود و خویش سلطان ابو یزید بعنایت کرد آنگاه سلطان عماد الدین احمد در اطلبه است و چون چشم آخرین بر یکدیگر افتاد و مثال گرم
بر ایشان غالب شد که همگام را بحال کلی فرا ماند و سلطان احمد از بطش بیرون رفت تا وقت شاه شجاع تسکین یافت و بر شاه و لشکر بلاد
سلطان احمد بود عطیه گفت که دنیا مشابه است بظل غمام و حکمت نزد دانان سایه بلند جای قرار گیرد و از آن خواب مهمی نیست بنابرین
درین شهر فشرده بسیار چیز و مقام اصلی ماه الاهار که رمانت اسیدا آنکه هر ساعت بآرامات روی و درین بلده از سنور بیفت
تمامی و در تهیج فشرده بنائی و سلطان احمد از صحبت راقو لرکه ده هاز و نزدیکی مان آورده و چون خاطر شاه شجاع از مصلحت
و تعمیر و ولایت فراغت یافت و سکوب بلاحت اسلوب یکی خصم صاحب قران امیر تیمور کان و دیگری سلطان احمد جلایر و بابی خارش
فرزندان و توجه بجوار مغفرت ملک منان و تظلم آورده و هر یک محبوب معتقدی و لکرد و یکی آنعلی اسمی راجهة عمل یقین نمود و
کامرا خیار الدین حسن و چون ادکه سلطانیه آمدند تا عمش او را بدینه طیبه عزیمت کند و از برای مجاوران حرمین شریفین تحفه کرامت
فرموده و در شب کشیده بیت و دو بیرنشان سالی که از عدد حروف جمل از شاه شجاع بوضوح می پیوندد از این خارستان برادت کلیسا
استراحت رحلت فرموده و هر آنست جسد مطهرش را باسانت دیانی که و جهل مقام دفن کردند امرا و ارکان دولت بعد از اقامت مراسم
تعزیت و روی تمشیت امور ملک آورده زند از جمله علما اعلام و فضلا کرام لاحترام جناب افادت پناه مولانا قوام الدین عبد الله
فقیه باشاه شجاع معاصر بود و آن پادشاه ستوده مآثر شرح مختصر ارشاد جمیع که مصنف قدوة المتأخرین قاضی عضد الدین است
زده انتخاب طالعه نموده بود و از شعرا زمان شاه شجاع یکی خواجه عماد فقیه کرمانی است و آنجناب شیخ خانقاه داریه و شاه شجاع
نسبت بدو اعتقاد عظیم داشت گویند که خواجه عماد هرگاه نماز گذارده و یکبار بر توشه طاعت بجا آوردی و شاه شجاع اینقدر ابر کرامت
حوالت فرمود و بوسته بقدم اخلاص ملازمت آنجناب مینمود و خواجه حافظ بر یقین رشک برده این غزل نظم در آورده شعر صوفی نهاد بر سر
بنیاد مکر و حال حقه باز کرد * بازی چرخ نیکنش چنبره گاه * زیرا که عرض شعبده با اهل راز کرد * ای طبیب لکاست که سار آن
و اهل از کشت بر اجحاز کرد * ساقی بیا که شاهد عشاق مستوان * اندوه کرد بلوبت و آغاز ناز کرد * ای دل بیا که ما بسنا و عهد او
ز لطف آستین کوته دست و دراز کرد * فرد اگر بشکا حقیقت شود پدید * شرمنده رو روی که علم بر مجاز کرد * صنعت مکو که هر که عشق سلامت
عشقش بوی راه رمعنی فراز کرد * از یک خوش خرام کجا میرود بیت * غره مشو که کرم عابد ماز کرد * حافظ کن ملاحت بدار که در آن
مار اخدا ناز هد ریا ساز کرد * کلیات خواجه عماد فقیه از قصاید و غزلیات و مثنوی مشهور است و ابیات بلاغت آیات از کتب
السنه و افواه مذکور و دیگر ابیات خواجه شمس الدین محمد حافظ شیرازیست که بواسطه لاطافت و صلاحت مقام
شهرت بجودت لفظ و عبارت احتیاج تعریف اظهار مناقب محتوی نمارد مع باهتمام بجاجت بتجلی را * و رنجهای سلوک
شعر خواجه حافظ لسان الغیب و ترجمان الاسرار است صاحب اسرار غیبیه و معانی حقیقت کرده رکسوت و لباس مجازی آن اشعار مندرج است
گویند روزی شاه شجاع بزبان اعزاز خواجه حافظ را خاطب ساخته گفت هیچ بنا نقرایات نمازی مطلع تا مقطع بیت نوا واقع نشده
بلکه از هر بیت سه چهار بیت در تعریف شراب و موسیقی در تصوف و یکدیگر و صفت محبوب و تلون و بیان نقرایات اطلاق
طریقه الفاست خواجه حافظ فرمود که آنچه بر زبان مبارک شاه میگذرد عین صدق و محض صواب است انا مع ذلک شعر حافظ دانا
انسها رقم بالغزل و نظم جز بخاطر یکی ای از ره شیراز جبون نمی نهد تا برین کتابت شاه شجاع در مقام ایزای خواجه حافظ دانا
لطافت و دان ایام آنجناب خوبی در سلک نظم کشیده و رسالت نظم گشته بود که مقطعش است شعر و سلطانی از آنست که حافظ دارد * ولی کمال بی مرد مجلس
و شاه شجاع این بیت را شنیده بود گفت اگر مضمون این نظم چنان مشهور شود که حافظ بقبله قبلیت و معنی خصوصا در صدر و کم

فتوی نویسند که شاه روتوع و رنجر اکفر است و ازین بیت آنعفی مستفاد میکرد و خواجه حافظ مضطر بیکشد نزد ملتجی زین العابدین
تا باده دیگر دران اوان عازم جهاد بود و رشیراز تشریف داشت رفت و گفت قصد بلاد شان دارا گفت شیخ فرمود که مناسب آنست که
چون چند دیگر مقدم برین مقطع درج کنی شعر با فحشی که فلان چنین گفت تا فحشی از شکل عقل کم گفت بیت ازین نعمت خانات باشی
تا بار خواجه حافظ برین مقطع درج شیراز مقطع دران غزل سند درج ساخت بیت ارچه بریم چو حوش اندر کجا بکلت بر دیگر بیت
وابو سطر از ان دعا در خانات بافت و خواجه حافظ در سنه ثانی و ستین و سبعمائه مرا رضوان شافت ذکر ذلک سلطان زین
العابدین و مخالفت شاه یحیی و بیان بعضی از وقایع که در توقیع سوت در انولا چون امرا و ارکان دولت از تعزیت
شاه ظفر باز پرداختند موجب وصیت سلطان مجاهد الدین زین العابدین را که از جانب مادر شریف مبارک داشت و رشیراز پادشاه
ساختند و امیر سیف الدین اصفهانشاه اختیار تمام بدا کرده سلطان ابویزید را از فرقه بجانب اصفهان مانع آمدند و اعیان اصفهان
کسی بنزد فرستاده شاه یحیی را آن طلب طلبیدند و دیگر چنین کرده اند و امیر سیف الدین اصفهانشاه سر انجام جهات و جهات امور مملکت
فارس از پیش خود کرده امیر علاء الدین بناتی و خواجه جلال الدین تورانشاه را معذب و معاقب ساخت و بترتیب آلات و ادوات سلطنت
پرداخته اخیر نوکر والده سلطان الدین شاه عجاج را که کلاح کشند و سلطان هندی و ابیاه شاه حمید داره و سلطان زین العابدین
بر قیعی اطلاع یافته سکه حرکی از نوکران معتمد اصفهانشاه را نزد خدمت تا در راه رمضان سنه و ثمانین و سبعمائه امرا از هر دو امیر
اصفهانشاه بحسب و مشاره استرین و نسبت عنایت بی جا با حسن بیجهی سلوک نمود اما شاه یحیی چون اصفهان در امر او روی جرید
در کار امرا فی نکرد اند خیال تخیر شیراز کرده با سپاه عراق روی بجانب آورد و سلطان زین العابدین با لشکر عجاج سائی او را استقبال نمود
و در آثار آتش سلطان ابویزید با فاق بعضی از امرا لشکر بخدمت شاه یحیی پیوست و از آنجانب بنزد خاطر امرا و اران روکردان شاه بخدمت
سلطان زین العابدین آمدند و در نواحی بلوک کاسیه فرقه بود ست داده و از آنکه جنگ و شین ارتفاع یابد بموجب استدعاء
شاه یحیی صورت مصالحه مکرکشت و در میان دار کاهی زده و آفتاب در بلند برج وده و کوهر در بلند برج بحیج شدند و شاه یحیی
سلطان زین العابدین را عذر خواهی نموده اقتدا نمود که حکومت ابرقوه و از بهلوان مهذب بستاند و سلطان ابویزید ادراک مهلت کرده
و سلطان زین العابدین با وجود آنکه عموما در وقتی بجنگ سلطان بایزید و کشته بود این مقصود اسعد و از فرمود و مقصود الیت ابرقوه
باشش نرشد و مقرر ساخت که امیر سیف الدین رمضان در مصاحبت سلطان ابویزید بابرقوه رود آنکاه میان سلطان زین العابدین
و شاه یحیی عهود و مواثیق در میان آمد سلطان زین العابدین متوجه کازرون کشت زیرا که شاه منصور لشکر از نشنه بر جانب دو
کشیده خرابی میکرد و چون شاه منصور باز وصول زین العابدین واقف شد روی بواد فرار آورد و سلطان زین العابدین در جهان
فتح و اقبال متوجه مستقر دولت و جلال کشته در ان ایام خواجه حافظ غزلی نظم نموده که مطلع این است بیت خوش کرد با یوسف
تا شکر چون کنی و چه شکر از آن دهن لما چون سلطان ابویزید بابرقوه رسید بهلوان مهذب او را بشهر راه نداد و بشان دیوان سلطان
زین العابدین در سالت امیر رمضان الثقات نمود لاجرم عموما زنده حیران و نومید باصفهان باز کشت و در نشئه سلطان زین العابدین
خال خود مجد الدین مظفر را امیر الامرا ساخت و امیر جهات الدین منصور شول را اتیغمش موافق مزاج نیفتاد و بر بهانه استخلاص اموال
بسلوستان رفته از انجا باصفهان شتافت و چندان شیطنت نمود که شاه یحیی بقصد عهود و مشاق بشیراز آمده و سلطان
زین العابدین بجانب مخالفان روانه شد چون شاه یحیی بر جلد از پیش نشست تا باصفهان در آمد و چون سلطان زین
العابدین ظاهر اصفهان را مضرب خیام عساکر نصرت نشان کرده اند بعد از سه چهار روز شاه یحیی بر ای محاربت از آنجا از شهر بیرون
تاخت و سپاه شیراز در اقدام از اشد از ضعفا بها تا وقت شاه فرار بلوازم پیکار اقدام نمودند و چند روز نحال بر منوال کذشته بود
و لحم شهر نیز بدیدن فرقت و بر دوست بر هوا استیلا یافته سلطان زین العابدین بنابر اقتاء امرا لاجرم کرده و بار الملک بغداد شتافت

و هم بین سال اشراف و اعیان اصفهان بواسطه نقل و اسالت شاه یحیی از اطاعت و رعایا بدرای و پشیمان شده بقام بهوا داری
زین العابدین کرده و نهایت کرم و نعاوت بود اند و بیک ناکاه قریب بیست هزار پیاده تمام اسلحه کرده فقرت شاه یحیی را فرو کرفتند و شاه یحیی
کسی بیرون فرستاده از سبب بخوات پرسید جواب دادند که چون شاه بنا بر اقتاء و بایان شهر آمده بود آسیب جات که حال یحیی ما را فرو نبود
ازین شهر بیرون رود که بعد از زین اصفهانیان بر قید خدمتکاری بجا نخواهند داد و شاه یحیی اندیشه اضطرار نمان بقبول آن طرف کنار هان
رخت سفر بنزد بست و مردم اصفهان بجهة اصلاح این مژده امیر علی بیرامز از شیراز فرستادند و سلطان زین العابدین او را بانعام خلعت
فاخر و کمر مرصع سرافراز کرده اند و بسرعت هر چه تمامتر متوجه اصفهان کردید و چون بقصد نزدیک رسید امرا و رؤسا و اکابر و اعیان
اصفهان مراسم استقبال بجا آورده پیشکشها کشیدند و سلطان زین العابدین هم بر اعواطف لیوشاهانه و عواطف جنبه و انعام زین نمود
و بعد از چند روز خال خود مجد الدین مظفر را قاضی و مقام کماشته عازم شد زیرا که عمو مادر یا نقل شاه یحیی دران دیار بحکومت استقلال
و حیلا تعرض بملکت فارس بر لوح خاطر می کاشت و سلطان زین العابدین بیکناه بر سلطان بایزید بسیر خدمتش بطرف شیراز کرخت
و روز چند پناه دولت آنجا کذرنید یافته بنزد بود کفته اند و سلطان زین العابدین مظفر و منصور شیراز فرقه بساط عیش و نشاط
مبسوط کرده اند ذکر چند از احوال سلطان احمد و سلطان ابویزید و آنچه میان ایشان بوقوع انجامید
سلطان احمد ایلشاهی بود بر نوازش لطف و کرم موصوف و بصفا اعتقاد و رقت قلب موصوف بسنت ارباب علم و فضلا و تقوی و اکان
شریعت مطهره غرا و آنچه سافا مرقوم قلم لاعت اقا کشت شاه عجاج در بعض سنه حکومت کرد ما زاد نامزد سلطان احمد کرده او را
بالجانب کسیل نمود و چون سلطان احمد زمانه بلاد را هان رسید امیر اختیار الدین حسن قرچی آنکه قوت مقاومت و قدرت
مقاتله داشت قدم مطاوعت او را استقبال نموده و مقالید خزاین و مفاتیح قلاع و دفاین مسلم نمود و تربیت شیراز فرمود سلطان احمد
او را مانع آمد کفت چندان توقف نمای که خبر صحت آمد شاه برسد آنکاه با شاه عالم آنصوب شویم و اکر مرد فوج بکر باشد تو ما الجا دیده
و از مهلت و سلال آنچه هیچ چیز دیع نیست و بعد از دو ازده روز از وصول سلطان احمد کرمان خبر فوت شاه عجاج شایع شد و اشیاء
حسن مغز بدیکرم هما نجا توقف کرده و در اول سلطنت سلطان جمال الدین احمد امیر سیوغتمش او فاکی بحکم سلطان زین العابدین سر دار
قوم جرماوا و خان بود با سلطان احمد رمضان مخالفت و دکوت در مرکه بین الجانبین ستیز و آویزی نموده در مرکه الخرسه
امیر سیوغتمش فنان تیر تقدیر شد و شیعت بسیار بدست سپاه سلطان افتاده منصب بیش ابی جرماوا و فنان تعلق بر بهلوان تجلی قرچی
کرفت و در سنه ثمان و ثلاثین و سبعمائه سلطان احمد کس فرستاده از مقدم خویش اعلام داد و سلطان مقرر نمود که مهتر فرانش که در سلطه
ملازمان قلعه و انتظام داشت ابویزید را استقبال نموده ما تحایف و کرامتی مرتب دارد چون سلطان بایزید در شهر فیروز آباد ملتکر
او کرد چند مرد لشکر هر کس بنده دست تقدی بمال رعیت دراز کرده آنولایت بار هم زدند و این خبر سلطان احمد رسید آزرده
خاطر کشت و بعام فرمود که برادر این بد اندیشه مرکه کمان بیرون رود لاجرم سلطان بایزید متوجه اصفهان و رود ان شد و سلطان
نیز بالجانب توجه نموده سلطان بایزید چون مرد بنده بود بیزه رفت و ملازمت شاه یحیی پیش کرفت فساد در میان و صلح
رایات قاب اشراق حضرت قصاحب قران امیر تیمور کورکان بلاد فارس و عراق و ذکر کشته شدن حسین قرا از اصفهان
غلو نمای و در سنه ثمان و سبعین و سبعمائه که صاحب قران کیتی ستان امیر تیمور کورکان همت عالی بهمت بر استخلاص ولایت
آذربایجان و عراق کماشت و الجی بشیراز فرستاد سلطان زین العابدین بمقام داد که بدرجه رجوم تو امادر مقام و لخواهی و اعتماد و دنیا
بوده در وقت وفات مکتوبی در باب مقاوتی تو ارسال نموده می باید که بدکاه عالمپناه اتوا تا بسوعی مظنون نظر تربیت کرده انیم که علم
مفاخرت و سیاحت و تفرج سائی و در کار دولت و اقبال بحکومت ساتملکت بر داری و سلطان زین العابدین بسبب عدم مساعدت
بخت و طالع در توجه آستانه جاه و جلال اطرق اهال سلوک داشت ملکه الجی ایز جنت احبت شاه و اندیشه بعضی و صلاح

بخاطر کذرانید و چون این خبر بصاحبقران عالی گهر رسید در شهور سنه تسع و ثمانین و سبعمائه اعنی در روی کناشته از راه همدان
عزیمت بصوب اصفهان برافراشت و بعد از وصول بحدود آن ولایت سادات و قضاة و علما و اکابر بمراسم استقبال استیحال نموده
باصناف اعطاف اختصاص یافتند و مالامان قبول کرده تعهدی از ایشان عنان عزیمت بشهر تافتند و امیر ایلکیتمور بلاوجه بتحصیل
و توجیه آن وجه بقلعه طبرک رانده امیر مهلب تیمور و لدا قوقا بها دو و امیر محمد سلطان شاه بشهر در رفتند و محصلان و نوکران امرا بدعا
آغاز نهاده که وجه زر و اسباب مولان سنه بالا و سنه پیش اهل و عیال اصفهانیان شدند و چون طبیعت آنمرد بر استعمال ایالت شریر
بود و طاقت کشیدن راه آخر شول اموال نداشت خروج نمودند و آوازه ایلی و بوق بعیوق رسانیده نوکران امرا و محصلان اخراجی هر چه تمامتر
بقتل رسانیدند **شعر** زشمشیر خونریز آتشکنان * شبیخون در آمد شب خفتکان * و در کوشه بخیر هجوم عالم و خروج ایلی بلاد روی
سپهر احتشام رسید صاحبقران که دون غلام را بر شیر خرام سوار کشت و بدرقه نوبتی شتافت و طالبان نمک و نام از اطراف
و جوانب روی باصفهان آورده تا وقت طلوع جسد خورشید از طرفین باستقبال آلات قتال و اقدام می نمودند و چون از اصفهان
زن و مرد میدان جدل چون آمد بود **شعر** هر آنسو که رکان بنده سازد ویلک * مرا سیکه کشتند از ترس مرک * سوی آمد از شاهی شاه
زنکان جلک آمد زنا مداد * بکشتند آنش سر بابه هزار * اما علی الصباح که حضرت کواکب جلالت آفتاب
بیان بر دند و خاطر از دفع اعدا بر قرار اختیار کردند اصفهانیان ترک ستیز نموده روی بکریز نهادند و شهر بحرز بنده صاحبقران فرو نمود و زلزله
غایت غضب سپاه و انقیاد عام و خاص از حد و زبون هر کوکه داده روی بهمان بر نهاد و بصنع و شریف و صغیر و کبیر سر بسپار و تیغ سیاست
آغاز نهادند که دمار از نوذ هفتاد و هزار کرد و باصفهان بکشته شد کویند که بعضی از اهل علم و تقوی که در ملازمت صاحبقران بنظر او
بودند و تجویز استند که بعضی کسی اعلام نمایند سر از سیاقیان می خریدند و زن و خدام بارکاه سلطنت می بودند در اول و نه سر بجیلد و نه
و در آخر سر بر کلیمار سر نه خشد و هیچکس تجرید الفتح چون در اصفهان عبرت از نبود و سادات و قضاة و علما و جماعی از عظمای
خود را حمایت کرده بودند کسی نزد نماند صاحبقران مظفر لوا حاجی لبک جویسی قرابانی و سفشاه را بحافظت شهر کماشته بجانب شیراز
کشت و سلطان زین العابدین از واقعه اصفهان و توجه کوکب نصرت نشان خبر یافت بجانب شتر کرعت و شاه منصور که حاکم
آن دیار بود ظاهرا ابی امداد اسید و از ساحت رضا و کرانش را متابعت خوش عوض نمود و اکثر آنجماعت خلیفه و شرعی و رویه
مروت پاشیده طلقه اطاعت شاه منصور در کوش کشیدند و شاه منصور سلطان زین العابدین را که هفت مقلعه سلاسل مجموعه کرده
و حضرت صاحبقران سنه ثمانی و تسعین بشیراز در آمد و سایر حکام آل مظفر را نیز شاه یحیی و سلطان جلال الدین احمد و سلطان ابو اسحق
و سلطان و بیر شاه علم باستان سپهر ارتفاع شتافتند و در آن اثنا ارجاب ماوراء النهر الجی سیدع جزیره بسایند که توقف نمان
لشکر مجدد و سرقند و بخارا کشیده و در آن بلاد آتش نهب و تاراج مشتعل کرده امید بنا بر آن بحضرت صاحبقران عزم مراجعت جزم کرده
حکومت شیراز را بصدر الدین یحیی عنایت فرموده و کرمابه دستور سابق سلطان جلال الدین احمد تفویض فرموده و ایالت سیرجان را بسلطان
ابو اسحق مفوض ساخت و بهلوان مهذب در بلاد قوه رایت حکومت بر افراخت اما سلطان ابو زید و قتی که سلطان احمد از اندوی جوان
بکرمان رسید از زیر دیده صوب کرمسیر دار الامان شتافت و در این موضع هزار اوغان بوی پیوستند چون سلطان احمد این خبر شنید
با وجود بی فکت و پریشانی سپاه و رعیت خاطر بمحاربت قرار داد و روزی بعیاز اه اوغان نصر بر هم نقال صحن مجید کشاده
امیر شادت برامد و سلطان همچنان در روی بقبله مناجات کفت الهی بعزت این کلام عزت مجید که بر جمعه واجب التعظیم جنها زکوه بلند
کمایند بدار در بلدت من کرفتار ساز تا در بار هر بدی که در حق من اندیشه دست او بکوتاه کنم و همان لحظه آفتاب رشک کرماحضر
روی سلطان بایزید آورده بین الجانبین محاربه روی نمود و اثر اجابت دعا سلطان احمد ظهور پیوست و لشکر بخیر سلطان بایزید شکسته
شد و سلطان احمد بوجب نذری که کرده بود از مرجا بر اراده رکذشت و او را شمول نظر حمت و مکرمت کرد امیر اعتبار زین حکومت

بمنوجان

بمنوجان در شاه و سلطان ابو زید بنا بخانه قلعه منوجان رفت و از سلطان آنجا و سلوکی کرامند ساند و بخدمت راه دهان
سلطان احمد جسط بسلطان عیش و نشاط اشارت نموده و این ابیات نظم فرمود **نظم** بازاند بر و باز نهاد بر اساس عیش * ساقی بیا
که بر زاقبال صبح عیش * ساقی بیا در قدح عشرت بخیز * بر عاشقان لعبه بیاکل عیش * جنبش بخیز بر بر بر بر عشر
ارضوه زاکشش کرد و زیاد عیش * بیدار چشم بخت کسی کو که بهان کل * دار بجام باده کل بلبل عیش * هر کس بیاس کاری و باری همی کند
بلدی میکند دل را بر قیاس عیش * احمد ملک بنی بعیش و بطوست * دار بقدیمت خود القاس عیش * بایب بفتنی خوش که رکاکا بجر
خلل مدار از قدیم لباس عیش * **در آمدن سلطان شیراز بقهر و شاه منصور و بیان بعضی دیگر از وقایع و امور**
شاه منصور کمان سایر سلاحین و دومان مظفری بزیر شجاعت و کیند و دی ممتاز و مستثنی بود و از تعنفوان شباب همواره بر تکاب
عجایب مینمود و در آن اوان که سلطان زین العابدین را بحبوس و تقیید ساخت و چون حضرت صاحبقران امیر تیمور کرکان استماع فرمود
علم عزیمت بصوب شیراز برافراخت و شاه یحیی تاب مقاومت بر او خود نه دیده و در دار الملک فارس از کفاشت و شاه منصور بالسانه
و جهی آن طلقه فاخره در امور رایت عدالت برافراشت و خواجه حافظ در تهنیت مقدم آن پادشاه صاحبکرم غریب و در سلک اشعار
داد و دویت الفاظ عجم بر نوشت افتاد **شعر** بیا که رایت منصور پادشاه رسید * نوید فتح و بشارت بهر وسیله * جمال بخت بدین طلعت همایون فال
کمال عدل بغرایه داد خواه رسید * و در آن ایام که شاه منصور بشیراز استمالت خواطر اکابر و اصاغر می پرداخت یکی از دزدان شهر
سیرغال بوسیله ایلیاس سخنان که بسلغ هفتاد و سه تومان بود و ناصر ساخت و چه تو شعر شاه منصور بر اعزت نامیسند و زیر او فاده و بدو
غضب فرمود که چرا کنه سیرغال را که آباء و اجداد ما مقرر ساخته باشند نا فصر کرده اند و در دو ما ادرات و بسیر ناصر تو سان ساخته بیان
سادات و علما و فضلا تغیر نموده و از وقوع این عنایت بواب سرور و بهجت بر روی و بهجت بر روی و نکار شیرازیان مفتوح شد باره بکر جلی
طبع نغز بر از خواجه حافظ این نوع آغاز نهاد **نظم** جز آبرو بها و حلال بلدیم * بعون غلام شاهم و سرکند بخورم * ساقی بیا که آمده بخت کامران
کاو که خواسته زهد ما شد سیرم * و چون روزی چند شاه منصور در دار الملک شیراز بشادی و فضا طی کذرانید خبر مخلص سلطان زین العابدین
بسمع شریف رسید کفت و الحق خان بود که پس از آنکه شاه منصور از شتر شیراز رفت کو تر الان قلعه سلاسل اهم کفت که هلاک و فنا
که بر شاهی این علت و سکوت پناه * بر سر تخت خویش آورده و او سالک طریق عدم انسانی کشته اسباب سلطنتش بکره و او را معتقد
مجوس کرده اند و آنجماعت شقه اللفظ و الغوی شعار ملاحی شاه منصور ظاهر ساخته سلطان زین العابدین را مطلق اهمال ساخته و
مترجمه عزاز کشته و رشای را امیر مجد الدین مظفر که خال او بود از روی حضرت صاحبقران را مقلق موکلان که بجهت بعدا مه سیرت
بلوی و چاخرو و خال و خواهر زاده مباخلاق روی باصفهان آورده و کلفتی بر آن بلده استیلا یافتند زیرا که حاجی بیک دیوبغشا که
کاشکان امیر تیمور کرکان بودند شهر را کذاشته بخراسان رفته بودند و شاه منصور بجز مخلص سلطان زین العابدین مشیر و لشکر کشیدها
کشید و روزی چند بلوی مخلصه بر ساخته از که بدید اما شاه یحیی چون از شیراز فرار نمود نواحی بر قوه و اغارت بدیر جزه رفت و سلطان
ابو اسحق با کوسیر جاز الجاوه تنفوشاخته بعزم تسخیر کرمان شد و میان او و سلطان احمد محاربه روی داد و غایت شدت اتفاق افتاده
در انفرد که سلطان ابو زید از طرف برادر در رد انکیها نمود و شاه یحیی شکست یافته سلطان ابو اسحق کرفتار کشت و سلطان احمد روی عنوان
جزیره او کشید سیرجاز الجاوه دیکر بدو داد و مظفر و منصور روی بکرمان نهاد و در سنه احدی و ثمانین و سبعمائه سلطان زین العابدین
با جمع خویش سلطان احمد ملاقی کرده عازم استخلاص شیراز شد و شاه منصور ایشان را استقبال نموده در موضع حصار جوشیان بدیدان
قتال اشتغال یافت و بعد از کشش و کوشش موفور شاه منصور بطوق نام خویش بدید و بکریخت و بضرب فرار کشت سلطان احمد روی بکرمان
آورده و از راه اطمینان قلب در کرمان سر بسر بود و سلطان زین العابدین باصفهان رفت و شاه منصور متعاقب بجد و باصفهان رسید
و سلطان زین العابدین بطرف ری بعزت و موسی جکاره متوجه و بر دعا را که هشت زد شاه منصور بشاه و منصور را بعذاب قیامت

نه لذه بیشه و نه شهوت بستانی و تسعین و سبعمایه جهان بین آنحضرت حشمت تمین رایت کشید و هم درین سال لشکر بهمن زده بر ده دست بغارت
و تاراج مالدو و متوسط یعنی از خویشان پادشاه عمی جمع کو نکرده بیاند لامی یا کهان بطرف کرمان رفت و اطرافی بر سلطان احمد نهاده
بیقاره او کرمن از تمالین بسر و الاختیار کرمان باتم خونی مکونه مصالحه کرم سخطی آنکه خویشان بایکدیگر و بطرفین مصالحت سلوک نموده
و در تعهد و پیمان امیر تیمور کرکانا بطاق نسیان نهند و بر ایالت و لشکر بدر دهند و بایالت بکار بجون رفته نگاه دارند که سپاه چغتای از ایرجیو
نمایند سلطان احمد جواب داد که این بخیر خفت مباغ و بعلامت اخلاص تحکم است زیرا که امیر تیمور کرکانا زاده هزار چاکر است
جده و کرمان من و منصور و صیاه کشور کشا آنحضرت از دی تا رجد خنای و رفاب عظمت و کامرانی نشسته اند اشال ما ممالک بکار استطاعت
با امیر تیمور شاه باب شوکت و رعام مقاومت قوانند و چون شاه منصور این جواب استماع نمود حدود کرمان از بغداد و بهنه و راج
بلک ساخت نظر مالدو صیب شیراز و فراخت و در شوال این سال سلطان ابوسعید بن محمد بن مظفر در کرمان از جهان رفت آنحضرت
و اوایه شاهی بیاطلعت بسندیده سیرت بود و مدت سی و شش سال و هفت ماه و رعایا فرا مانده است و از اضطاب آبادان رایحی دکار کفاشت
اند و اقدر تاجر جواهر کرد و از ابد و جهت مختصر جواهر کرد باعشق تو در خاک و رنجواهر رفت بامهر تو سر خاک بجواهر کرد گفتار در بیان
انقضاء ایام دولت آل مظفر و ذکر انتقال ایشان از این دار ملال بعالم دیگر

فصل عنوان بانام محبت آثار بحلیت رونکار و اوای لیل بهار کاشته اند که در کهنه تاریخ ماهر رایت فتح آیات حضرت صاحبقران
امیر تیمور کرکان بر مرو و سیله حدود عراق آمد از بجان اذاعت و استماع نمود که رعیت سرکش همایون شاه منصور خیال استقلال از سر
و پیوسته رخ مخالفت در زمین دل خویشان کاشته رخ خراب در شهر خاوند عالی بهمت و اجب است در سر خوی و سوم بهار اعصار
ضربت مآثار از راه شمشیر متوجه شیراز گشت و علی کوتوال از قبل شاه منصور بضبط آن ولایت اشتغال میتوی کرده بخدمت شیراز رفت و سلطان
و علما باستقبال موکب همایون استبقا کرده منظور نظر التفات شدند و آن مالک طریق آمد و رای خواجه مسعود و ایوه با هزار مرد کاری
بحافظت شهر مقرر ساخته از راه بسیان متوجه قلعه سفید که بید و آن حصن حصین بر فلک رسیده است واقع و حصت غایت مانع نمود و اطراف
عالم شامخ طول و عرض آن مولف جهان فرسنگ و بدیع بنیان آن سحکم کج و سنگ و جواب آن آب روان بنی بایان و در درون آن قصور
خوب و عمارات رغیب فراوان بیت از خیال شرف دست اندر تنک و زسیه پرش رفت اندر عال هر حرش زین برج سال شاه منصور
سعادت نامی شقاوت فرجام و کوتوال آنحضرت کرده سلطان زین العابدین را اعلام رسالت کشیده بن بوی سپرده و چون نواحی آن قلعه مضرب اردوی
سلطنت و اقبال شد بموجب فرموده صاحبقران کرد و غلام عساکر بهرام انتقام روی بجنگ حصار آورده و قریب صد هزار آدمی در بیرون
آمده زنده در زمین و جان افتاده و صدای تکبیر و نعره پاره پاره ساخت اهل قلعه سراسیمه شده از اهل جان خود و سلطان زین العابدین
و بهادران موکب ظفر نشان سپه جلادت در سر کشیده و دهانهای شمشیر از پیکان دیده دوزی بر انداخت و سر و زیر خوان آن قمال را شتران
برده قهرا بر قلعه سخت گشت و سعادت با اتباع تیغ انتقام در گذشت و سلطان زین العابدین بکلی بیاید سر دیده و در قریب مصر شاه و صاحبقران
کهتر خان از اسطور نظر عاطفت کرده ابدا فرموده که بعنایت الله تو داد تو از مقصود مقصود خواهم ساند آنگاه مجدد بر بجا نظر
آن قلعه ظفر نشسته رایت ظفر پیکر بیع منزلها را جاهل الی شیراز رسید و در آن ایام هر چند صاحبقران سعادت مدار احوال شاه منصور می پرسید
هیچ جواب نمی شنید که موقوف بر تحقیق است که ملک بازگذارده و روی براه فرار آورده در قصه الصفا اسطور است که چون شاه منصور
خبر قرب جوار صاحبقران سرا از استماع نمود از شیراز با جمعی از اهل بستین طریق گریز بر دن رفت و بر دل صاحبقران گذشت و اهالی جمعی از
مردم شیراز نزد پیوستند شاه منصور از ایشان رسید که شیراز را بر دشمن ما چه میکنند عرض رسانیدند که وقتی که از شهر بیرون آمدیم
جمعی خواهم گفت که آنان کرتکش هنده من و چاق و من اشتمالکون ما شدند از کرک میکریزند عرض حضرت شاه منصور از شنیدن این سخن
در حرکت آمد و طول اجل موعود او بر آن داشت که علی الفور شیراز را گذشته باستعداد بکار استقلال نمود و آب هزار در خشیدن و با

بهادر

بهادر صف شکن قدم در میدان نزد بهادر و دلیران اهل هنر همایون آثار شمشیر و دیگر بر با امیرزاده محمد سلطان کرینه پیر آنحضرت بود
تفویض نموده و امیرزاده شاهرخ را سلول و عقاب تعاقب او کرده اند و شاه منصور سپاه شیراز را بجنگ کرده چون دید سپاه مرت لحظه
و منوه بلجاه سوار و بقلب جای گرفت و چون چشمش بر او آگهی رکنا افتاد ماند شد حشمت الملک که از هیچ جز نمی دیدالت نداشت با سی سوار
نامدار که در ملازمت موکب عزیمت خفا بودند محاکره و صفوف سپاه جهان گرفت و ابهت برهم زده کار زار نمود که دست و تیغ
بر آن میدان داری و خنجر گذاری فرین کرده اند و جمعی که در میر صاحبقران نیک اندیش استحقاق ایشان اشتغال داشتند که زبان زده شاه
منصور و اخوی که سپاهیان خود را در کار زار میدان بر آن خواندند و بیان خواندن ایران اسرار و کنار نظم بر آورده که در فرزند کم بخشیر باشد زندگی
من امروز کار ندکم کمان کرمن امدار این جهان و دلیران متبرز از شاه منصور از آنکه آثار بیخبر ظاهر ساخت
خاصه نزد صاحبقران بر و اقی زاده و از نیخ کرمانده و شاه منصور و نوبت تشریف عود آنحضرت رساند و چون حمایت الهی نگهبان بود منصور
روی نمود بیت اگر تیغ خود بر بیند بهادر بکی هزار دکی خواهد هنای و مرتطع الصدمین قوی شد کار الحاجی خاری و بیاول و بجوی شاه
و بخدا زاده و تکل او و بیچ جنگ مرد از میش بر دند تا شاه منصور بعاجز شده عنان عطف قرنوات سر زا شاهرخ تافت و اولاد امیر جهانشاه الدین
رمضان که در رشت آن شاهزاده ستود حصال بودند با تفاق خواجه راسو و جلال الحید و تیمور بر اعدا حمله کرده از زخم پیکان قضا و مرگ
بجوی بر دلاور رنگین ساخته و امیرزاده شاهرخ آنگاه هفت و سالدیو و در بار شاه منصور چنان ثبات قدم نمود که اشکران ظفر نشان علم اسلام
افراخته و منصور مقهور شده و در انتها گریزه و ستیز از اسب افتاد و از دستبرد بها در آن شاه چنین ماسکشته بر صاحبقران مغلب سر بهام
و بکی از شکوان از اسب پیاده شد و سر از تن جدا ساخت و سر را شاهرخ آن سر را پیش پدر برده و در پایش انداخت شعر هر که سر و تنه بود از آن
تیغ بیداد فلک او را سر شر بر باد سر علاء الدین ایناق و تابع و اقدر شاه منصور کوه بود نظم شهریار عصر منصور آنکه
ملک شاه زاده زیاجون بیفت لاجرم تابع او شد بیاد شاه شاه القصه چون قصه شاه منصور بر تیغ سطوت بنیل انقاضه عقبا آن مظفر نشان
سلطان عماد الدین احمد و سلطان مجاهد بن شاه شجاع از کرمان و عصمة الدین شاه یحیی از یزد خان معز الدین جهانگیر و سلطان محمد از یزد و سلطان
ابو اسحق از سیرجان باده و ای جلی شافته در سلک سایر ملازمان انتظام یافتند و صاحبقران بهرام انتقام بموجب استصواب امرا و اکابر دولت
و اشقای اشراف و اعیان آن ولایت در آن چند روز تمامی آنجا عاقبت امید و بعوض کرد ماند جهاد و بر اقی ایشان بیاد غارت و تاراج بر داد
اما سلطان شبلی و سلطان زین العابدین که از یزد بکرمان بیک بحکم جدید و این بیاد تجویز شاه منصور بن مظفر مکفوف الصبر شده بودند موقوف کو جانید و جهت
ایشان وجه معاش چند مرتبه آنکه ایالت ملک فارس را امیرزاده امیر شیخ تفویض نموده بجانب اصفهان در حرکت آمد و معاذ قطع و دلاله
منزل بمنزل امیرا تابع بهرام بجرم سرخی و تعین و سپاه حرز و منزلت و صفر و کیدر آن مظفر را بسیاست رسانید و نهال اقبال
آن دولت ستوده خصال بابیشا کاه مست اصل کرد آن مظفر نظم مدت ظفر کرد آل مظفر شهاب کوی زمانه همی بودند که هفت صد و هشت
دهم شب بهاء بجیحون نمودند چو مرجانیان در بها بر شدند چو تو در دانه شاه زیانی بودند داستان آنا بکان لرستان
داستان مرقوم خامه بلاغت نشان گشته که لرستان منقسم بدو قسم است لر بزرگ و لر کوچک و منفا این تقسیم و وجه تسمیه آنکه در قدیم
الایام و بر لر بزرگ در بزرگ در نام داشت و لر کوچک لر منصور معاصر و یکدیگر و دو موضع از ولایات مالک بودند نظم کرچون مادران ایام
اشقا آنکه بودند محمد بن هلال بن مدد اعلی ملک تابع ایالت و بر بهاء و منصب و زیادت و تجدد بر خورشید داد و در شهور سنه خمسمایه و هشتاد
از عمل اعلی شام صبی از اسباب جلاء وطن اختیار کرده بآستان آمد و بیکی از اخاد محمد بن خورشید که و بر ملک بی جمعی از کرده از اصالت
و روشکشید ن آن کلاه کاوی جبش ابو الحسن مصلوی که در حس ایشان بود بهاء و ابو الحسن با جمعی بقال نمود با اتباع ملک ملاحه ایران قرجاهم
شد و ابو الحسن بسری اشت علی نام و علی روزی شکار فرسکی همراه و جمعی بدیه ابو اوا نجوره بیان ایشان ملاقه دست داد و اتباع
چندان ایت زند که بهوش شد و چنان تصور آنکه مرده است با پیش کشیده در غاری انداخت و سلسله از نعمت آن و جوت

شرع رانده و بهمخواب رفته خانه را بهتر قوم را بخانید تا بر دو سلک بخانه خویش بازگشتند چون نوکران بعلی هان ملک را بخوان آلوده دیدند
و استشکه اوراد اهتر خویش مدح و سلک بر دیده آورده ایشان را نشیه او بان شدند تا بان غارت رسیدند که بعلی افتاده بود و او را بخانه برده
علاج کردند تا صحت یافت و چون بعلی بگذشت پسر خویش محمد بخدمت سلطان شاه فرستاد بواسطه شفاعت میرکشت و بعد از فوت وی و ملک
ابوطاهر که جوان بود بشجاعت سر زمین تا ایلک سنقر اختیار کرده و در اوقات که ایلک احکام شبانکاره مخالفت می نمود ابوطاهر بالتماس
کرمان بخدمت ایشان فرستاد و ابوطاهر بخالفان خلط انگیخته دو سنگام بفارس باز گشت و ایلک سنقر او را بحصن فسا برده بگذشت و چون بعد از سلطنت
ابوطاهر بن سراب خاطر الغام نمود و ایلک بسوی نیابت بوده اده گفت دیگر چیزی بخواه ابوطاهر و اتابکی خواست و این سخن بر سر دل الغا
ایلک و نمود که التماس بکرمان ابوطاهر کنیت اگر اجابت باشد بفارس رود و آن ولایت را بجهة ایلک مستخلص کرده نمود سنقر لشکر بجنگ
ابوطاهر که اینرا او بابد انجانب کسیل کرده **ابوطاهر محمد بن علی بن ابوالحسن فسلوی** چون بامداد ایلک سنقر مستظهر گشته
عبد و دلستان بسید بعیو و ملک و لطف و عنف بر اولایت مستولی گردید و هوس استقلال در ماغش جای کرده حکم کرد که مردم او را
ایلک گویند و مردم نامش هر سنی مرعی اشتند و بین عقد بر ابوطاهر و اولاد او اتابکان بعمل باشند و اتفق چیز اتابکان و انتهی بعلی
امر محمد بوده اند که ملوک مجوزی فرمانخان خود را بدیشان سپرده اند و آن شاهزادگان ایشان را ایلک می گفتند خانجه بجلد ثانی مذکور
شد القصه چون لرستان بخیر تصرف ابوطاهر در آمد با ایلک سنقر مخالفت کرده و بعد قرار و اوی استقلال حکومت فرموده و روی بجانب عراق نهاد
و اوضاع پسر ماند بدکرین هر ضرة الدین هزار اسب بود **اتابک نصرة الدین هزار اسب** بعد از فوت پدر اتابکی براه دار حاکم لرستان
گشت و رعیت و رفاهیت عدالت کافی نمود و بتاز اسطه شوکت لرستان نیز تحت تصرف در آمد و خلیفه بغداد جهة او منشور و خلعت فرستاد
و چون بیلاق اجل در رسید و بجوار رحمت الهی نهاد **اتابک یکلمش بن هزار اسب** گفت مادرش سلغر زن بی موست
پس از وفات پدر بر مسند شهریاری نشست و اتابک سعدین زنگی تابر کمه و زنگی که از وی و پدرش در خاطر داشت سه نوبت لشکر بمایر
فرستاد و در تمامی آنها اتابک یکلمش ظفر یافت و در سه حصر و حصین و مستحکم یکلمش بر مخالفت نزد هلاکو خان رفته داخل قوشیان یکی گشت
و بعد از فتح بغداد و صیت ایلخان برسید که یکلمش خلیفه را شکست اهل اسلام تحسر و تأسف بی خورده و هلاکو خان از عفوی بخیر قصد
فرموده او را از غیر شاه خراج نمود و جهت عنان لرستان تافت و هلاکو خان کسی فرستاد و بکرمان و اماکن اطراف ایلخانیان ادای مال داشت
و ایلخان برادر یکلمش را بخود متوجه اده و بوده در اثنا راه بدیدار کرد و بیاز ولایت در آمدند و یکلمش و برادر خود حسن بوده اما هر چند
وعده و وعید بحسن گفتند و او را بایمان خلیفه بعید نیافت اما الغا هلاکو خان اکثر مرغوب خود را بخشای ایمان نزد لرستان و تحریر ایران اعتماد
کرده از حصار بیرون خرامید و او را بر تبریز برده بعد از دیر رسید بر خود و فوت کرده بقتل رسانیدند **اتابک شمس الدین ایلدگز بن**
هزار اسب چون برادر شرف شهادت رسید بموجب حکم هلاکو خان حاکم لرستان گردید و مدت بارده سال بعدل و داد بر ولایت حکومت نمود اما خرابی ولایت
معمور ساخت و وقت حلول اجل طبیعی علم غربت نصوب عالم الوفت برافراخت و از دو پسر ماند یو سفشاه و جمال الدین پهلوان **اتابک**
یوسفشاه بن اتابک ارغون بعد از فوت پدر بزمان آباقاخان بن هلاکو خان حاکم لرستان شد و او پسر سنه او وصیت جمال
ملازم درگاه ایلخانی بود و نوابین حکومت ملک قیام نمود ندی و اتابک یوسفشاه در بعضی اوقات ملازمت و اسفار نسبت بآباقاخان بخدمت
پسندیده بجا آورده منظور نظر عنایت و التفات گشت و اتابک خود لرستان و کوه کیلویه و شهر خرم زان و جره بادرکان نیز تعلق می گرفت
و چون آباقاخان وفات یافت اتابک در دار حرمت احمد خان بر بود و بعد از شهادت احمد خان ارغون خان نیز نسبت بیوسفشاه احترام التفات
مسلوک داشت و او را بصفهان فرستاد تا خواجه شمس الدین محمد صاحب دیوان را بدو باز گشت و هم در آن ایام در گذشت و او نیز بیاد تقرب
لرستان شتافت اما اهالی کوه کیلویه و دیگر اثنا راه خواست هولاکو بدو باز گشت و هم در آن ایام در گذشت و او نیز بیاد تقرب
واحد **اتابک افراسیاب بن یوسفشاه** بحکم ربع ارغون خان قایم مقام پدر شد و او را خود احمد او را در گذشت

لرستان

لرستان رفت و طریقه ناپسندیده ظلم و عدوان پیش گرفته هر ایلیانی را بر اسلاف خویش بر سیاه مواخذ و مصادره نمود و اکثر ایشان را تابع
گفته اند و طایفه از اقوام و منتسبان ایشان بناه باصفهان بردند و اتابک عم زاده خویش قرل را باصفهان روان ساخت تا هم کسی که بخدمت بود
بدست آورده و در آن اثنا خبر فوت ارغون مشیوع یافت و قرل بالغاق سلغر شاه نامی تزویج کرده تخت اصفهان را گشت و خطبه بنام افراسیاب
و اتابک خود را بلقب شاه باستقلال ایفا نمایشت طایفه از خواص خویش را بحکومت بلاد عراق آمده فرستاده و بسر حکم را بعد از سالها است و ران
در آن سر حد بلصد هزار مغول و چاره خورده دست بجنگ باز بندند و مغولان از هر ایران و رخانها ایشان فرمود آمدند و بعشر مشغول
گشتند تا که لشکر مغول بغایت بغربت مرتحت کرده و مسلمانان کار سیاه را بر او بر بندند که بدان جنگ بلیت زده مغول بده مرد از لشکر گشت
و چون بخارزمان رطبان افراسیاب رفوت یافت طولاد ای نیز از باده هزار سوار بر تا ایلک فرستاده و طولاد ای بعد از حار افراسیاب را که
پیش الخان رد دیگاه و شفاعت بعضی از خواص محتشم و تقرب عفو جرایم او نزد افراسیاب گشته و نوبت دیگر لرستان را بوی داده افراسیاب
بانجانب شتافت بعضی پسر عم و پیش قرل و طایفه از امرا و اعیان را بقتل رسانید و چون غازان خان در آن اثنا جهانیان شد افراسیاب
بعزم ملحوظ استمداد انجزید ستور معهود حکومت لرستان او و مقرر گشت و در شتلة که غازان خان بعد از فوت اتابک رحمه
همدان گرفت دیگر بعزم ملاقات فوت پسر الفات یافت و غازان بطرف لرستان تافت اما در اثنا راه بدیدار بغداد و زان که اندازه مرتبه
بود در جار خرده هر کدام او را طوق و کهها ما دکه دیده و بعد از وصول باردکه غازان اطوار ناپسندیده اتابک افراسیاب تفصیل عرض لشکر
و در آن باب تقدیر ساخته بود کوه سفشاه بیاسا رسید **اتابک نصرة الدین احمد بن اتابک ارغون** بعد از قتل پدر بر تخت
دیوان غازان خان بلرستان رفته بر مسند ایالت نشست و آب عدالت و انصاف که ظلم و اعتساف آتش خوانی فرو نشست
و در تدبیر امور شریعت غرا ساعی جمیله بتقدیر رسانید و مدت سی و هشت سال در ملک موروثی بدولت و اقبال گذرانید و در سنه
ثلث و ثلثین و سبعمایه اجل طبیعی در گذشت و پسر بزرگ یوسفشاه در لرستان بادشاه گشت **اتابک رکن الدین یوسفشاه**
مدت شش سال در لرستان حکومت نمود و عدل و داد و رنج بادشاه با رعیت بر وجه احسن و ماثر نمود و فاتش رشته تسبیح جاری الاوقات
اربعین و سبعمایه اتفاق افتاد و ملازمان او را بوقتی را بابوح برده و در مدرسه که در کلاه مشهور بود مدفون گردانیدند **اتابک ظهیر الدین**
افراسیاب بن یوسفشاه بعد از فوت پدر در لرستان امر حکومت بر نهاد و در ایام دولت او بهجرت آیه
امیر تیمور گورکان بر تخت بر مسند جهانبانی اتمام و لرستان را مانند سایر بلاد ایران مسخر و مفتوح ساخت و قال الامام ذو الهدی
پیر الناس تا بقای حیات و ملک ملک تعالی **ذکر ملوک رستمدار** بر ضمایر آفتاب آثار و اقتضای اخبار ولاة و امصار
و آشکارا خواهد بود که سلطنت دیار رستمدار بموجب که در مجلد ثانی ذکر یافت سالها قبای صبا لقبای اولاد عظام کاوه بوده میداشت و نسب
کاوه بارکه موسوم بجمال برخلاف شاه بود بجمالی نسب که عم انوشیروان عادل است می پیوست **اما در اثنای سلطنت آن جماعت** کاهی بزیارت خلفا
بغداد و خدام سادات عالی نژاد بر ایالت ملک استلامی افتخار اندوختی و آخر کسی که در آن رسالت که در ولایت رستمدار حلال نشست
الشاید الله ابو الفضل جعفر بن محمد بن الحسین المحدث بن علی بن الحسین بن علی الحسن بن الامام علی بن ابی طالب بن ابی
ابو المؤمنین علی بن ابی طالب بود و سلطنت الشاید الله در بلاد رستمدار در زمان حکومت شاه ابو الفضل محمد بن شهریار بن حسینه
و دیو بند بن شیرادن و فرید بن قارن بن سراب بن نام او بن خورشید بن بادوسبان بن کاوه بارکه اتفاق افتاده کاوه بارکه عبارت از
جبل بن خیلانشاه بن دیو بن زنجی بن جماسب بن فیروز الملک و مثل تخت کلات بابان و مجلد دیو سار کرده بعد از انکه الشاید الله
چند روزی در رستمدار و مازندران حکومت فرمود میان او و برادر الفضل محمد بن شهریار صورت مخالفت روی نمود و **الشاید الله**
عنان عزیمت بجانب گیلان انعطاف داده و دیگر باره اولاد کاوه بارکه در رستمدار استقلال یافتند و بعد از فوت محمد بن شهریار
اصبهبد حسام الدوله دیز بن قرن بن شهریار بن جشید حسب بحسال رایت اقبال بر افراشت آنجا در پیش **سیف الدین**

ناصر بیست وهفت سال پادشاه بود بعد از آن ولد پسر حسام الدوله اردشیر بیست وپنج سال سلطنت نمود بعد
زاده اش فخر الدوله ولد ناصر بن ضیاء الدوله بن سیف الدوله سی وسه سال حکومت کرد آنگاه پسرش عز الدین هزارسب
چهل سال بر وی بنشست امور ملک را نیک بود وبعد از فوت هزارسب پسرش شهر نوش بر مسند حکومت نشست
عالم هست صاحب حشمت بود وپادشاه غازی که حکومت جمال یافت زمان بالا محمد تغلق بوی میداشت ودر این اثنا ملوک نبود خواهرش را
در حباله نکاح کشید وبدین سبب هر دو ملک صفت شد آنکه گرفت طبرستان بکمال بوی رسید ونظم نوی شاعر در این لاحقه نظم کرد
مطلعش اینست نظم جنت عدلت کوی فکنش رمانده ران • در حریم حرمت اصفهبد اصفهبدان • مدت سلطنت شهر نوش سیزده سال
بود وبعد از فقر او پسرش استندار رکیکاوس بر مسند سلطنت استقلال نمود استندار رکیکاوس بن هزارسب چون روزی چند بلوازم
منصب جهانبانی پرداخت براسب جلادت سوار شده مخالفت شاه غازی را پیش نهاد همت ساخت وچند نوبت بین الجانبین محاربت
دست داده بالآخره مصالحه اتفاق افتاد وهر یک بتاختن ملک خود نهادند ودر سنه ثمان وخمسین وخمسمائه شاه غازی
جلت نفرتهای مجازی نفت نمود وپسرش علاء الدوله حسین قایم مقام پدر شد ونهان اقبال علاء الدوله حسین بروی کشیده
ملک را به شیر بر مسند مهر وی نشست وکیکاوس را سپری بود حسبان نام که منصب ولایت عهد تعلق بوی میداشت ما الحسب بقدر حساب
جنس نزد پدر شرف وطلب یافته پسری بکمال دانش ماند وزین نام وکیکاوس در سنه ستین وخمسمائه ملک بعضی نوجه نمود مدت دولتش سی وهشت
سال بود استندار هزارسب بن شهر نوش بن هزارسب بعد از فوت پدر بر مسند امارت شهر بار شد واو در کفایت وی
انبازی بید بیضائی نمود اما بخلاف پدر وی شد بدیر وعم عم نقویت شریعت نداشت وابلاحه زدی را صلح کرده همت بر شرب مدام وصاحبت
کلرخان سیم اندام گماشت بنا بران اعیان روان از وی روی کرده ان شده ملک را شیر بر مسند وگفت حال او را بازگفتند وسلطان سانجر
قاصد وی بحنان نزد اسپندار فرستاده او را بزه وستی ملاحده در دوام انکار شرب ملاحت کرده مبالغت رشد وبشاد رغب نبود و
هزارسب شیخان براسب عزم وسوار شده آن ضایع سود مند اقوال بفرموده بنا بران ملک را شیر ملک بر مسند کشید وبیان او وهزارسب
جلت وبدل بدو وراز سید آخر الامر هزارسب را سیاست نشیند وآید جلو کشته بیاران اصطرار نزد او شیر برفت وارد شیر او را اعزاز و
احترام تمام نموده در منزل مناسب فرود آورده وران اثنا برادر هزارسب میر خلیل بعلت عناد بر گذشت ملک را شیر امراء واکابر دولت را
بر سر هزارسب فرستاده ونوبه بنزدیک تقریب سرا آشرف بیده اما وی نیامد وهمچنان سوار باز کرده بدو این تقصیر وجفا خاطر هزارسب
گران آمده وخیال او را که در سابق الضمیر او بعرض ملک ارد شیر رسید واو را سابق الحال بقید کرده اند وخواست که در قلعه وبلغ محبوس سازد
اما هزار الدین خورشید که کیل اندیشی احکام او بود بحکم هزارسب از زندان بیاده شده بود در صدد انتقام الدوله بکنیزت هزارسب
بقتل رسانید مدت ملک هزارسب بیست وشش سال بود ذکر عصیان اعیان روان ومهسیر سلطنت رستمدار زرین
بن حسان در تاریخ سید ظهیر مسطور است که ملک اردشیر بعد از فوت هزارسب در ولایت رستمدار پادشاهی بی بند جهانبانی
نشاند وبعد از روزی چند شنود که زرین کمر بن حسان بن کیکاوس بن شاب رسیده بود وانوار اقبال از ناصیه احوال لایح کرده بدیدار خاطر او
قرار داد که یکی از نخدمات شبستان خود را بازرین کمر بسلسله ازدواج کشد وسلطنت ملک مهر بدست شاه رقصه اختیار او نهد واعیان
روان بر مسافة الضمیر او رشید وقوت یافته بمعنی موافق مزاج خاطر ایشان نیشاد وعلاء الدین شاه دست بیعت بکیکاوس داده بیستوی ولی
بحکومت برگزیدند وپادشاه علی بابر نزد زرین از میان رد اشتند وادیب زرین کمر را سر بیدند وزرین کمر بکوشش کرد تخت چون این خبر بعرض ملک
رسید با سپاه فراوان متوجه روان گردید وسپاه روان که مخالفان تابع بیدیع کلمه انده بیستون جامع رو بدیگر نهفت آنگاه ملک اردشیر
اعزه بروی بر سر زرین کمر نهاده او را آنقدر تربیت کرد که بر جانب آبا آمیزد کوار خود رسید وزرین کمر بیست وچهار سال بقیه کار نمایند
ودر سنه عشر وستمائه وفات یافت پسرش زرین کمر بعد از فوت پدر بکمر دوی پسران بیست ودر زمان دولت او ملک اردشیر

بلاد اشرف پیوست وملک ماندران بکاشکان خوارزمشاهیان تعلق گرفت وپسرش بصفت شجاعت موصوف بود وبنسب
شمشیر بلاد خود را از مخالفان بمخالفت نمود واو در سنه عشرین وستمائه فوت شد مدت سلطنتش سه سال بود فخر الدوله اردشیر
بن شهر نوش بعد از پدر بر تخت حکومت نشست وه ایام دولت او آفتاب اقبال خوارزمشاهیان بر جهد وبلاد سریر ماه جاه او خشت
چکند خاتمیان اتابکی ولایت ایران طالع گردید وچون نام آور بیست سال بالا تخت واقع بود بعالم عیش وتوجه نموده وپسر بزرگترش حسام
الدین ولد اردشیر در بعد وی کیلان لوای حکومت افراشته ولد خورد ترش اسکندر که منسوب انتساب مادر خوارزمشاهیان
می پیوست در اوایل پادشاه شد وچون استسقا زاده شد وفات یافت اسپندار شهر اگیم که مادر وی بود قایم مقام شد
ودست سوی کیل العدل والانصاف اوفات گذرانید وه سال بر تخت سلطنتش در الوس جکز نهان سکونت آن بر تخت سلطنت نشست
وهلاکو خان را متوجه ایران گردانید وهلاکو هست مرغ ملاح ملاحده کاشته استسقا شهر اگیم اغای شمس الملوک شاه زده شد وآن زمان حاکم
ماندران بود بعاصمه قلعه کردکوه رفت اما قبل از آنکه تصریح حصار شود بنده هر ملک متوجه ولایت خود گشت وچون این خبر بهلاکو خان رسید
یکی از امرا ترک را که مشهور بود بعنان بهادر بتأدیب شمس الملوک واستسقا شهر اگیم نامزد فرمود وچون خانان بهادر بماندران در آمد شمس
الملوک بنده گرد ولایت قلعه کاشت وشهر اگیم نیز خست نمیا که بزرگ والا خود نزد خانان رفت از تقصیر خدمت لوازم اعتذار واستغفار بتقدیم
رسانید وخانان او را مشمول لطف ساخته اند وصورت استقبال بر بنده شمس الملوک بر وش گشته از تقدیم خانان شتافت وخانان خان
مشایخ حکومت ایشان را مضاعف نمود وه اصل ساکن شد وبعد از چند گاه میان شمس الملوک وشهر اگیم وقوع نخاطر شمس الملوک آمد وفا آن بیت
وآنجا رفت هستی باد فاداده حکومت ماندران بهادر بن علاء الدوله علی بعد گرفت وفات استسقا زاده شهر اگیم در سنه احدی وسبعین
وستمائه لقای وفا دو بیل از وی بسر برش اسپندار فخر الدوله ناصر بن شهر اگیم که شاه غازی لقب داشت بر تخت
تاج ایالت بر سر نهاد واو اباد شاه عادل بود بر تربیت بر در رحمت گستر بود وسوسه بود باداء اطاعات ترغیب وتحریص می نمود ونیز که اشارت بر وی
نادر از ملکش ساده وکرد ندکر فرقا نام تصحیح آیه کریمه یا ایها الذین آمنوا اذا نودی للصلوة من یوم الجمعة فاسعوا الآیه
در وقت نماز جمعه صریح آورده بر بیع وشرا وسایر تفات دنیوی چه از ده هر کس بمسجد جامع رفته نماز گذاردن وبحمد ونیاز قیام نمایند وحق تعالی
صناع وبحر مزید گاه باید شاه شافعه مرض داشت که بجهة کثرت عیال واطفال او را رقم مرد وزن مهر خود مشغول می بایدنود تا موجب
بر رسد واگر حسب حکم مجمد حاضر نیستو بر از نظام استان سلطنت بازبانی حکم چیست شاه غازی فرمود که جهة مرد مصنفت شهر بانا
وقیمه معین سازند تا هر سال از دیوان اعلی گیرند وجهة که نفقه عیال او داده نفقت اعادو زنده دیوانیان حسب الفرموده نفت دیه
رسانیده بعد از تحقیق بر معلوم شد که تخصیص وصول نماز سکاره وتأدیب وسنوکه وبدا تحضر گشت آنچه ملک بدین عنایت کرده بمیرت
کفاده نماز است واگر شما بجوی اهید که وصول سازم چیزی دیگر بدان نوع آن کار مقرر سازید وان گفت وگو جمیع شاه غازی فرموده تا ملک آنچه جهة کفاده
نماز بر اتی تحضر معین کرده بودند در وظیفه او افزودند ملکشاه بجهز بن شهر اگیم بعد از او رخو شاه غازی بازده سال
بر مسند بر افراز نشست وبلاد ریگر بر ش غش گیرد بدست وشاه بجهز بدست اعلی عالی صد فرزند کرامت فرموده وفوق در سنه احدی عشر
وسبعمائه روی نمود آنگاه آفتاب دولت شمس الملوک محمد بن بجهز اتفاق اقبال عالم صد فرزند کرامت فرموده وفوق در سنه احدی عشر
وسبعمائه روی نمود آنگاه آفتاب دولت شمس الملوک محمد بن بجهز اتفاق اقبال عالم صد فرزند کرامت فرموده وفوق در سنه احدی عشر
عالم صلاح وصلاح صحت مرفوع بود وایام کامرانی مساعد وخوانق وقایع خرج اخاذت وموضع عمور وسنه ملاحت بر خوبیه بخالف
ساخته وقات التاریخ سال استعداد یافت در سنه سبع عشر وسبعمائه عنان عالم را وه اتفاق اصغر الدوله شهریار بن بجهز بعد از
فوت برادر افرخنده بر تخت نشست وه ایام بهادر وه مدت هشت سال اقبال کامرانی دید وچون زمان حیاتش مدت بانام رسید تاج الدوله زنار بابو مخالفت
کرده بود وسنه تسع تاج الدوله جلال الدوله اسکندر بیک آنگاه بقتل عام رسانید واو را متوجه عالم عقبی گردانید تاج الدوله زنار
در زمان شهریاری برادر در کلار رستمدار مقرر بود وبعد از قتلش مدت نه سال بستقلال بحکومت نمود وفاتش در موضع کمرزی عمره اتفاق افتاد

جلال الدین و الدوله اسکندر بن تاج الدوله دارا بعد از فوت پدر تاج اقبال بر سر نهاده در ولایت تایل و رستاق ایلاه متوجه
فخر الدوله شاه غازی و غنایت فرموده و در ایام دولت جلال الدوله سلطان ابو سعید بهادر خان وفات یافت و امیر سعود سربدار در سبزوار قوی شده
سیف الدوله سبلک دار بعزم و سعادت لشکر بمازندران کشید و جلایر و در حکومت سادات و ذکر خواهد شد بقتل رسید و خبر وفات جلال الدوله بسکندر بعد از کمال رسید و لشکر بعد و دری
کشیده چند قلعه بعد از فتح بر مفتوح گردانید و تاریخ بیست و نهم بیست تخریب یافته گرد حادث آمد مریم کلیم
بکشاشد و ستاری بیست اما بعد از قتل امیر سعود سربدار جلال الدوله برادران سر تراشیدند و ستاری بعد بند و جلال الدوله
در صلح روز شنبه بیست و یکم ذی حجه سنه ست و اربعین و سبعمائه قلعه و شهر کجور را طیع انداخت و آن حادث حال را بانقلاب تمامی
تمام ساخت و چون مدت ملکش بر بیست و هفت سال رسید ناگاه بسبب اعتصاب و صافی نشاء حدی و ستین و سبعمائه بر تخم خیال بی
سوجه عالم جنتی که دید مفصل آن بقلم آنکه جلال الدوله محرم را که قریبی بود پیوسته و بطلب عیش و طرب طالب بود و بصیقل تیغ عزل از نیرش
زنگ ملال زایل نمایند خاطر بی زوده و دران اثنا سبوی که از ناهید احسان سحر را بحسن و رشت گفت و تزویر کالای دانی بر بازار اشک کاری فی
بیان کشیده برخواست که بران نخشند و بجهة مردم بهم برآمده چوانع فرو نشست و خوف بر ملک جلال الدوله غلبه کرده بجهت کراز
خانه بیرون رود و قضا را کاردی بحر بوی اختیار بر دستش خورد و در سعادت فرمایه برادر بدر که ملک ایزد بنه عین ملک ایزد نه دران حال ملک
پای نهاده بیرون نهاده بیلی که حاضر بود تصور نبود که او نخشی است که جلال الدوله اکار زده است و نخواهد بکرد نه فی الحال بحضری
بر پهلو شرف مزید و جلال الدوله رسا عتاد اقاده بود **فخر الدوله شاه غازی بن تاج الدوله دارا** بعد از شهادت برادر
تربیت بر بیست سال بر سعادت بر مسند برادر فرازی نشست و در تمامی ملک عصبی بوست **عضد الدوله فادر بن فخر الدوله**
قایم مقام پدر بود و بیست و یکسال در ولایت حکومت نمود و چون اجل موعود در رسید در وقت تکوین بر دست سید رضی الدین بن سید
قوام الدین کشته گردید **سعد الدوله طوس بن تاج الدوله دارا** بعد از فوت پدر بر سعادت تاج حکومت بر نهاد و او بعدل و
انصاف و جود و سخا و سایر محاسن اوصاف آراسته بود و بعد از وصول حضرت صاحبقران امیر تیمور گورکان بمازندران بلاد تبرستان و نوشته
گفتار در بیان شمه از حال ملک کیومرث بن سوسن و ذکر اتفاق تاج بنای دولت بحسن قدرت صانع قدیم
ملک کیومرث که ولد کسم بن تاج الدوله دارا بود بر سریر سبع و ثمانین و سبعمائه در عالم فانی بدست جنی زمانه دران افتاده عالم را بدو نمود
و از دهر بر بلاد کیومرث نام و در وقت سلطنت امیر تیمور گورکان بر بازار نهاده و او را مظهر نظر آفتاب آثار آن پادشاه کامکار کرده اسیده
بگونه ای قلعه نوی منصوب گشت و چند سال بانتصار اقبال گذرانید و دران وان که اسکندر شیخی و لها فرا سیاه جلایری با حضرت صاحبقران
آغاز مخالفت کرد و امیرزاده رستم بن عمر شیخ و امیر سلیمان شاه بدفع فتنه او مامور گشتند و ملک کیومرث بنا بر نزاعی که با اسکندر شیخی داشت قلعه
بیرون نامده بدیشان پیوست و امیرزاده رستم و امیر سلیمان شاه ایمنی او نزد عظیم و استمرار کی بر معتمد ایلچی مرزای قلعه نوی رسانیده
و خواهر کیومرث را بوی داده و او بر کوشش و زور اسکندر شیخی که در زمانی بود فرستاده و بعام نموده که ایلچی مغلی بر اکثر فتنه رسان اشتیر که ان عالیات
عنایت مادر اراده خود معلوم و رهائی دین بعد بامیر مخالفت نرجانی اسکندر شیخی بدین حق و اهل العمات کرد و ملک کیومرث را سبب تعلل
گفت بعد از شیخی الهی توجه نمای که مرا از کاری حیث و کیومرث بشیر از نشاخته تقدیری که امیرزاده رستم است با او واقع شده بعرض اردوی
امیرزاده پیر محمد که در قلعه حکومت می نمود رسانید و امیرزاده پیر محمد امیر السمائت داده زبان ملاحت میرزا رستم و سلیمان شاه گشاده کیومرث
را مایل آن دولت و دعوت داد اما بعد از فوت امیر تیمور گورکان بعضی از اهل غرض بعرض پیر محمد رسانیدند که کیومرث داعیه خروج
بنا بران ملک بحسوکه پیر و چند ماه در زمان سر برده بکفایت و اجوبی قلعه دران خود را نوعی قلعه نو نه رسانید و در هر چند بر نکیسار
بهانه در بیرون آن قلعه بیت و کاهی بر دران بر قصد الوکایت میکرد تا بین الجانبین الفت و موالفت باشد و در تزاحمت محبت مانع

در وقتی که دران بر سبق نوازه مشغول گشت کیومرث بکوشش بزرگ چون تعالی خواب کوتوال معلوم داشت درین شب با خلافت و بدیکه
جراغ ایمنی و سوزه و کوتوال است در کرد و خواهر بزرگ مسکه خود بود که بر خواب رفته بود نهاده کیومرث بقدم جرأت بر آن
آن دو غافل ایلچی و بر زه داشت و کوتوال و همشیره خود را کشته سرها ایشان را بر داشت و بر بیرون حصار الاذقت و فرمان بلاغه
ای متوطنان قلعه نو بر بایند که من کیومرث بن سوسن که قلعه نو در اسم سرکوتوال و زن او از آن جهان گرم و خاطر هر دو بر دست دارم
باید که هر کس در حصار بود که در کنار ده مؤمن و بدبخت تیغ انتقام از نیام کشیده و قلعه غارت مقولان از نخوه تقصیر را نخوه و این
کلمات را که کرده و هر اساعت توجه ایلچیان قلعه دی بر جوی در آمدی رسانیدند و دید که در تو نخوه صادق است و فوجی از حصار بیرون
او را بقتل رسانیدند بعد از آن مشورتی و مجرخانی خطیر و عظیم در قلعه افتاده در سعادت یاران سیاه از نوکران کوتوال اکشته و فوجی از حصار بیرون کوتوال
و آن وقت نوبت بکر تخت تصرف کیومرث در ارباع المنلک بنای طرح دوان بکه تا می ملک بر سعادت را تحکیم کرده و چند کرت باخت بعد دری
دو ماه و نوشیروان کیومرث بر سعادت یاران تا آنقایت سنی مذهب بی بند و کیومرث بعضی از بند کرده بود که اکر کیومرث بکر و ولایت
سر بر دست ما کرده و بمذهب علمه امامیه در آید بنا بران در وقت که آمد ملک را تحکم کرد شعار شیعه علویه را ظاهر کرد اند و سایر سعادت یاران
بر حسب کلام الناس علی دین ملوکهم آمد مذهب امامیه تولد نمودند و ملک کیومرث را در ایام دولت یکه و نوبت با امیر الیاس جهانگیر از قبل
شاهرخ میرزا بجد کاه عراق و جنگ روی نمود و ظفر و نصرت کیومرث را بود و آخر الامر کیومرث ایلچیان استان شاهرخ سلطان میرزا
از خزانات خویش چند خواهی نمود و مقبول افتاد و در سنه سبع و ثمانین و ثمانمائه وفات کیومرث روی نمود و او را دو پسر بماند یکی توجب
ملک لیمن ملک کاوس ملک اشرف ملک کیخسرو ملک اسکندر ملک اسمعیل ملک ایرج ملک ظفر و از جمله ملک اوس و ملک کیخسرو
و ملک اشرف در حین حیات پدر وفات کرده بودند و از بشان فرزندان مانده بود **اختصار حکایات ملوک بغداد** چنانچه
تاریخ طبرستان مرقوم کلک بیان کشته بعد از فوت کیومرث قلعه نو و توابع آن امیر بدر که ترسلطان کاوس تصرف شد و سایر مواضع
ملک اسکندر بر حسن بخلوه نفس و صفات ماموصوف بود مشترم بود بسایل سلطنت اسکندر کشته و مدت مدید میان او و امیر تیمور
مخالفت و محاربت مسلوک شده بود و در اکثر معارکات ملک اسکندر با صورت نصرت روی نموده و با آخره بین الجانبین صلح دست اداده
سنه احدی و سبعین و ثمانمائه وفات کاوس اتفاق افتاده و بر سریر ملک جهان کیر قایم مقام پدر کشته و نزدیک چند سال تاج خوش بر تخت
مسلوک داشت و عاقبت و اسطه اغوا اهل فتنه میان او و برادر زاده عمارت تاج ایلخان یافت و اما اسکندر امیر حسن بیک از تاج حاجات
فراغت یافت و در قلعه جلال الدوله و موضع و برادر زاده بادر و ملی فتنه و کلفت حال خود بعرض رسانید امیر حسن بیک حکم فرمود که جهانگیر
بصاحب موضع که در تحت تصرف پدر بود تاج کشته بیک اسکندر بر مقام شاهت باشد و درین بیک باشیر و نشد اما از اعانت
اضافت او و چون چند سال درین حوالی بکذشت نایره خلاف مشتعل کشت مولف تاریخ طبری کوید درین کرت که میان ملک اسکندر و جهانگیر
مخالفت اتفاق افتاد ملک اسکندر از حضرت سیاست پناه خلاف سکاهی سند سلطان محمد در کیلان بر مسند سلطنت متمکن بود استمداد
فرمود و آنجناب بر امیر ارکس بنا بجانب فرستاد و درین یکجو رشاقه بدست و در وساء و اقام اقامت نمود و ملک اسکندر و جهانگیر را بعضی قوم
بنا بکه کرمیه و صفا سلوک داشتند و اعانت کرتاج هجری و شان سنه احدی و ثمانین و ثمانمائه رسیده بنا مصالحه بین الجانبین اهتمام نمایند
و بدو توسط بدر عرایست بر وجه احوال توطنان و ملاقات افتد جامع این اوراق و عرض مدام التمای که ملاء قضاة آفاق است سر بلند کرانچه
از حالات ملوک بغداد تا سال مذکور بتحقیق پیوسته این نوع که اسامی الاحقت شعار و رجال عمر کشید و من بعد آنچه دران حال مرقوم
در حضور اجداد آیین مذکور خواهد کرد بدان انشاء الله وعده **ذکر اتفاق تاج رایت دولت طبقه سیم از ملوک بغداد بعنایت الهیت**
حضرت خداوند سر بخان خود مند بعبادات پسندیده بیاد کرده ایلچی که تاج سنجر خسرو ملوک و سعادت کرده مقهور جهان سیاه
ماوراء النهر و ایران بسبب سلطه و جاه سپاه قران و ایران کشته بود حسام الدوله شاه شیرین بخوارزمی و شهر یار بن قارن بن جلب شیرین

داراب بن رستم بن سرخاب بن قارن بن شهرابزن قارن بن شیرویه بن سرخاب بن مهرابزن سرخاب بن بادوس شابور بن کیوس بن بقاد بن
فیروز ابطال بیخ جنانرو شیروان عاد اخروج کرده بدستور احیا دخود مملکت بازنده از انحطاط خود و بعد از وی هفت نفر از اولاد و احفادش
در آن دیار بر مسند اقبال نشستند و مدت دولت ایشان صد و دوازده سال امتداد افته و رحم بسند حسین و سیاه مرتبهایت انجامید بدانچه
از سیاق کلام اینده واضح خواهد گردید حسام الدوله دشیر ابو الملوک ثانی است و او در سنه شش و ستین و ستمایه خروج کرده در بادکوبه
علم تسلط برافراشت و هر چند بواسطه قتل و غارت خیل مغول و اواج و رونق از ملکت محو گشته بود اما ارکان دولت و تخوم او شید
و چون آمد شد امرا جهیزی بعالم کرد او الملک ملاطین او نبوده و بسیار دوی سنیه با آن قدر آنحضرت را تحکام ساخت و تتبع و اعیان و
ستاد هادم الذات و اسیر بوده شرف ساخت مدت دولتش و اندک سال بود و بعد از وی پسر کلانترش شمس الملوک محمد بامر ایل سلطنت
نموده و در ایام سلطنت او هلاکو خان هست بر تخریب قلاع ملاحده کماشت و شمس الملوک را بالقای مکاره مستعد از شهر کرم محاصره کرده بامر او
و اشارت قبل از فتح ولایت خود بلاکشته بنا بر این جریده در مسند شمس الملوک اضرب سیع مقولی شهید کرده بود و او مدت هجده سال و ایام الملک
برتبه کرده اند علاء الدوله علی بن حسام الدین ادشیر بعد از وی اتفاق امرا معنوی جا کرده اند کرسی دولت و حرمت و سالار
سلطنتش بگذشت در سنه شش و سبعین و ستمایه مدت قضا دوز نامه دولتش و دولت فوت شد تاج الدوله مرجه بن شهمار ادشیر
قایم مقام تخت خویش علاء الدوله بود و او را در زمان اقتدا دام بیداشت و فوت حکم ملک را معهود بالحق جا نیز بروایت سید ظهیر
و ایام دولتش و اندک هشت ماه بر سر هوکشت و در هر دو بر سلطانی بود و بر دو آفاده اشتغال نمود و حرمن تابع الدوله بیست و سال افزون الدین
بن بهاء و فاتش رشته دست داد و پسرش نصر الدوله شهریار قایم مقام شد و شانزده سال بر مسند ایالت متمکن بود فوتش در سنه
اربع عشر و سبعمایه در دو نوبه بعد از وی تاج الدوله رکن الدوله شاه تجرد بر مسند حکومت نشست و بعهد تره و آمد شد امرا و ترک
اهل بحال و اموال خود را بر سفارت و نشاه و در آن ولایت قرار جدید سکنی آنحضرت کرده اند و فات رکن الدوله در سنه ثمان و عشرین و سبعمایه
دست او مدت دولتش چهارده سال بود و پسر ازوی و ولدش شرف الملوک بن شاه تجرد شش سال صاحب افسر بوده
و در سنه اربع و ثلثین و سبعمایه رخت هستی بباد فنا داد آنگاه برادرش فخر الدوله احسن که خاطر ملوک را مانوس بود بر تخت سکونی نشست
و قصبه امیر سعود بر دار ایام دولت او بوقوع پیوست و مقارن آنحال از اقربا و زنده ران شایع شد و بسیاری از آل او بدیار عدم فوت
شدند حاجه غیاث الدین فخر الدوله احسن و بعضی از اولاد صغار او را بقوم تحتی متعین زنده ماندند و آن اثنا بسبب حمایت زنده از هر جهت کار
جلاجز او کار عطای ارکان دولت او بر نقل و سایند و بنوا سطه تجرد سایر اهالی مازندران رسیده کما یاز جلاجیه بر فخر الدوله و سایر
باقیند و کما افراسیاب کرخ اهرشی و جمال ملک بر سر انجام امور ایالت را از پیش خود گرفت و آن ضعیف را از شهر هر بکر بحضری بود و آنرا
با غاز خواهر فخر الدوله و کسانی بیا شرت رهبر هست کرده از عالی و دنیها دیلب قتل او فتوی حاصل نبود و در روز شنبه بیست و هفتم ماه محرم سنه
حسین و سبعمایه فخر الدوله احسن بتمام رفت چون آمد پسران افراسیاب جلاجیه کما علی و کما الحدد که و چون خوش و از زبون بند و ملک
فخر الدوله از نهایت اهتمام جلال آن و چون نفس خود شاهنامه بدیشان خواند و در سنه تمام هر دو را طلبیده شاهنامه آکشاد و چون جریده بالا
کتاب نهاده بیت ایشان را تقدیم بسلام کرد نگاه یکی از آن و فدا بخیر بود اشتر بر سینه ملک زد حاجب ذکاء الملک بیاسا فتعا نمود آنگاه جمیع
جلاجی بلاد الدوله اسکندر که حاکم سفارت بود نمود و نقلی منفقت و عاطفت با سکندر بلاد و دی چند بر اسوه ند و اولاد و کی فخر الدوله و جماعه
بوده اند شرف الملوک شاه خازی شمس الملوک کاوس و کاوس که از هر بدو کنز بود و در وقت شهادت پدر ده سال بود داشت و عبد الله فخر الدوله
از انقوم ولایت ایلک اوفت گماشته در بیان حسبی از حال قدیم او لاد و رسول قرشی سید قوام الدین ابو علی و ندی القشاشی
ابا در دولت و ندی ثانی افراسیاب جلالی نسب خلافت جناب سیادت مآب سعادت ایاب
حاجه سید ظهیر و تابع ظهیر ستان تحریر فرموده سید قوام الدین ولد سید صادق بن عبد الله بن حسین المرعشی است و سید حسین مرعشی

بامام زین العابدین علی بن حسین بن علی بن ابی طالب علیهم الرضوان ستهی میشود و سید قوام الدین از اولیا امام حسن و ابتدا نشو و نما تابع سنین
ستیه آبا مزکور و اجداد نامدار خود نموده سلوک طریق زهد و صلاح و ورع و طریقه صلاح و رشاد شعوب و فنون و بعد از تحصیل علوم دینیه
و تکمیل صادق قضیه از وطن مالوف که ولایت اسلامیه سفر کرده و در خراسان بمجلس سید عز الدین و سید وی و مقتدای و نکاه و حشوای مشایخ
عالیقدر بوده رسید و سالها در آنجا بالاده ملیار مین و خدمتش کذ ایند آنگاه اجازت مراجعت یافت و آمل نشاد فرمود کاهی جلالت
و عبادت میبرد و نوبت دیگر قوت جاذبه سید عز الدین آمد و او لاد سید المرسلین را طرف خود کشید و سید قوام الدین از خراسان قدم
بشرف طواف و صدر سوره صوبه مشرف گشت و از بعین بکره و خلخال بدیخود بر آورد و بعد از آن بر طی اصل ملاوت نموده بارشاد و فرمود
استغاثه نمود و در آن زمان افراسیاب جلالی جا کرد مازندران فخر الدوله را بحجر فدیه کشته هر چه اجرا بدستان راه یافته در هر بلده سفلی
بقلوه و عدی و صعوبت بیکره و هیچ ملت باطاعت و کرنه بر دیش آورده و افراسیاب با وجود آنکه اکثر مازندران را بحیطه تصرف داشت مع طایفه که
در حدود آن ولایت آمش و شاه و بلاد بختیر بوده اند منتو است نموده و در آن زمان سید قوام الدین هشیره افراسیاب را در حباله نکاح داشت زوجی
با افراسیاب قاز خطاب نموده هکت فخر الدوله و حسن را کشتی و مع ذلک بوستر بر یک انواع ملاهی و تناهی میشی و بنا بر این در سای ولایت
شرعا و خاصا شاعت و جاز نیست باید که دست در دامان توبه و انابت زنی و من بعد بجاده شریعت مطهره ثابت قدم بوده بدامن معنوی
تامم و استقامت بدیده افراسیاب چون این سخن استماع نمود بسبب ظاهر قبول نموده و بیای نیاز سندی خود بر آن نمود سید قوام الدین بر سایده
دست و در امان شاعت آنجناب زده و زنان کنیز کان استغفر الله گردان ساخته از ارتکاب شراب و سایر مناهی توبه کرده رباعی لقد بیام و لاذی
و زهشق بتان سیم غبغب غبغب دوه لهو کاه و در لب قوه زین توبه نادرست لب غبغب وجانب بادتای آثار سکت و ثابت و رضوه
افراسیاب جلاجیه مشاهده نموده حکم عزل خود کرد الظاهر ابواب شفقت بر دیش مفتوح کرده اند و در آن اثنا بیست بار ارشد خود بر آشید
و در آنجا در و شاید فرش نهاده و در و جمال بیند شده که افراسیاب عین جمیع الکتب بر بدجانب سیاد تا بک کشته سلوک طریق زهد و تقوی
اختیار نموده بهمان شاه اولاد ابو الحسنی ملت ساخته از الخلوکی اسکند شخوص است که جدنکاه در ملاقات حضرت صاحبقران امیر تیمور کرکان
بر بدو آخر الامر بحالت کره افتضت چون افراسیاب نسبت بسید قوام الدین اظهار ارادت نموده متوطنان آن دیار هر و نوع توجه عدیده
سیادت مآب شافند و بدست نیاز سندی در دامن شاعت آنجناب آویخته مرید کشتند و در وقتیکه چون افراسیاب را داخل سلسله خود
کاهی خاناش بقصر از دو الحاج خود جلیدند و بدست کستاخی جا را در ابره داشتند و می بوشیدند و می گفتند قوام شاهی دیگر بدان خود
ترتیب و افراسیاب را بعضی جنک امره ترسید و سید قوام الدین بدستور سابق از کوفل ارین در طبرستان خروج نموده بود هم بدان حالت
فرمایید و بواب تقریر بروی روزگار او کشاید حوله مهما آمل اکر بر آن سید دستور حصار بشت می رفت و مالی طلوع مالی الصفر خود
اظهار کرده آنجناب گفتند که حال سید قوام الدین بنوع الجاری باشد با ملت بیمانی امثال و تمام با مور ملک و مال توجه اراده مناسب است که از
تیغ روی سید اجناب و احتراز واجب دانی و او در مجلس حاضر کرد تا مجلس شرع شریف بر وی ثابت سازد چه کرد او صریح است و اطوار
مرید ایشان خالی بسایل شرایع آنکاه خدمتش از کوشش دلشاد منع نمائی و اکر قول کنند او را خواج و نمائی و افراسیاب این بحار اجمع
رضا اسفار نموده و در ساعت احضار جناب سیادت شعار فرمانداد و چون آنجناب تشریف حضور ارزانی داشتند هر چند هنها محسوسی
نموده بدیری بخالف شریعت مطهره باشد بروی ثابت نتوانستند ساخت مکر آنکه گفتند توبه کرده جهه سکنی و اعتبرت نا شرع است و
افراسیاب بهمین سخن تسلی جست سید قوام الدین را نفقه ها سپرده تا با او مفتقی شرع عالی اند آنجناب در بیان بلاد ستار الله تعالی در دفع
ابرار داشته بندر پیش نهاد بند و بزنان فرستاده اند و افراسیاب را بلاس تقریر و بر آن نموده توبه بشکست و آغاز شرب شراب کرده مجلسی عیش
و نشاط نشست سفر اساس توبه کرده دیگر چه سنک نموده بین کرجام زنجیر جدا فرش بشکست اما الحق اعتقاد خلاف کر
سید سعادت مآب از دست کیاسیف الدین بن افراسیاب بادکوبه عهد بدیده و قبح کرده بود و م اینعنی با کرم سید حلو کرده

خاص و عام بر خان شتافتند و آنجناب را بیرون آورده منزل شکر قریه ابوبور رسانیدند و بعد از نوافه مازندران بیشتر از شش کرور
متاعت سید قوام الدین بر میان بستند و بایوان عیش آنجناب بر روی خوشی گشاده در مقام و نیاز بر نشستند و اقرباء آنجناب از شاهرخ این حال
بی تحمل شده در شهور سنه ستین و سبعمائه که مدت دو سال از طلوع اختر دولتش گذشته بود آفتاب اقبالش بمرحله زوال انافت آنجناب با اکثر
فرزندان و جمع کثیر از لشکریان بقصد گرفتن سید قوام الدین روان شد و سید از این حال خبر یافته فرزندان و برادران و معتمدان خود را جمع ساخت
و در صدد مدافعه آمد و سید در محاربه با اتباع استاد و اقارب او موضع سرداد و چون زمین آن منزل دفاع نیافت بجانب بلاد کلاریه
رسید که سولدار از جوی بران شده بود بعد از آنکه اقرباء آنجناب با آن موضع رسید فرمود تا اصحاب او سید و یاران خود را که در آنجانب بود
در میان دست بیرحمان بودند و بحسب تقدیر بر آن قدر بخواهد بر هدف مراد بعنی سینه اقرباء آنجناب خود جا نمود اسب و رکشتن جان بقالب
ارواح سپرد لاجرم اتباع سید قوام الدین به لیر شده بکابحلال او بودند و سر اقرباء آنجناب حسن کیا و سهراب کیا و علی کیا را هم در آنجا کرد از عقب
پدر فرستادند و دو تنها از شهر که ایشان را در دوازده اول از عقب که بجنگان تاخت و بسیاری از شاخ پدر بریده گذرانیدند و اسکندر شیخی
و سایر اولاد و اقارب اقرباء آنجناب چون آنجناب شاهرخ بنود ماسان نیز فرار سوار شده رو بوادی فرار نهادند و اکثر اهل جان بلاد جان کشیده
از انجا بر سمنان رفتند و آن زمستان در پناه دولت ملوک کیا پناه گذرانیدند و از سمنان بشیراز شتافتند و از شیراز بخراسان خراسان
تازیان استیلا پذیر بود و کرکان در هر طرف متوطن بودند **ذکر سلطنت جناب سیادت مآب بعنایت حضرت مسبب الاسباب**
چون اقرباء آنجناب بخرابی انجا نهاده کرکان رکشت و سپر سپند کار از مقام نیابت جلالیان در کذشت قدوه اولاد ائمه هادی سید قوام الدین
با اولاد عظام و احباب کرام باصل قشر بیت بوده بر توالفات بر انظام احوال رعایا انماخت و بر هم فسق و فساد و شیوه ظلم و بیداد مسیح
کرده سایه بین سین و قاف بر شرع متین و حکم ساخت استان هدایت آشیانی پناه اشراف و احرار مازندران سند و درگاه خلایق
پناه فرار آرامگاه اکابر و اعاظم طبرستان کشت و بعد از فتح آمل بمدت زمانی مازندران و کوهستان مازندران را بضرب تیغ و سنان در حیطه تسخیر
آورده قلعه فیروزکوه را بعد از محاصره بتصاحب حکم فرمنزا آباد کرد تا آنکه پسر سید فخر الدین را با لشکر و جرار بر سر فرستاده بعد از نبرد
و پیکار آن ملک را مفتوح ساخت و قلعه نور و کجور و سایر قلاع آن دیار را تسخیر نموده رایت اقتدار بر افراخت و چون آفتاب اقبال سید قوام الدین
بدرجه کمال رسید مایل بزوال شد آن سید سوده خصال ولایت با پهلو ریسه تا آنوان نهاده و در ماه محرم سنه احدی و ثمانین
و سبعمائه رخت هستی بباد فنا داد و بعد از وی سلطنت آن دیار اولاد الجاد و احفاد عالی نژاد متعلق کرفت و بعنایت و لطف الطایا
علم دولت آن سادات صاحب سعادات سالها بر اوان انتزاع بدیع ساتدای سلطنت سید قوام الدین سنه ستین و سبعمائه بود و چون
بیست سال اقبال کذرانید و فاتش فرمود و آنسند احدی و ثمانین و ثمانمائه که سید ظهیر الدین بن سید نصیر الدین بن سید کمال الدین بن سید
قوام الدین تألیف تاریخ طبری را باتمام رسانیده سلطنت مازندران و خاقان بود بلکه تاریخ هجرت جمادی الاخری سنه تسع و
عشرین و سبعمائه بود انتزاع سلطان آن دودمان با کلیت روی نموده و ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء والله ذو الفضل العظیم
اشاره بایاب بعضی از وقایع که در زمان سلطنت سید قوام الدین اتفاق افتاده و ذکر موجب تاخیر آنجناب
در ایام کامرانی دست داد چون خان زمان قدم رضا از جاده رأی و قبول الملک حیث یشاء خلعت سلطنت ولایت آمل و دفاعت
قلمرو سید قوام الدین بوشانید و امر فرمود انا جعلناک خلیفة فی الارض بر فرق مبارکش نهاده و زمان واجب الاذعان را
تا هفده بدو اولاد عظام خود را بیع اورده صلایح سود مند و مواعظ دلپسند فرموده و فرمود که سایه حمایت کریکی از خلایق مهدی و موسوم
باشد و بکران اطاعت نمایند تا امور ملک و ملت نظام کیرد و مهام دین و دولت انتظام پذیرد ایشان بر فرمود ند ما هر بنده و فرمانبردار و
از مقتضی رای صواب نمای تو تجاوز نمیدارد سید قوام الدین پسر بزرگتر خود سید عبد الله را رایت تاز بکرده آنجناب جواب داده کرده من
محاربه جماعت و عبادت و زاویه فقر و قناعت بر سریر پادشاهی و سلطنت ترجیح دارد مناسب آنکه دیگر فرزندان سعادتمند امر کرده آنجناب را

سید

سید قوام الدین که موسوم بکمال الدین بود مقدم و مشوق مراد از انتظام تخت فرمود و سنه ثلث و ستین و سبعمائه ریاست ملک ایران و خوره
سید رضی الدین تفویض فرموده و جهت سایر برادران از ملکت مازندران مواضع مقرر کرده اند و اقالیم خود را بایام خود قرار داده و چون
کیا فخر الدین جلاجیب که در آن زمان رضایت بر سند حکومت تمکن بود و کیا کشتاسب که در قلعه رستمدار تحصن داشت مدت دولت آمل مدارات
در ولایت آمل و مهمات ملکت مازندران خرابی لشکر و جمع آورده و مستعد مقابله و قتال کشتاسب از ساری بیرون آمدند و منزل بدوده را
معسکر ساختند و از آنجانب سید قوام الدین با اولاد هدایت قرین و سپاه ظفر آیین بسر جلاجیان شتافتند از جانبین مردان مرد میدان مردانگی
و فنون بکیکه ابتلاک عرصه نبرد کاه کل ساختند و سر بر ضرب و برچم ظفر و سادات و بزه کیا فخر الدین جلاجیب ساری کریخت و کیا کشتاسب قلعه
نوجی بفرمان سلسله جمعیت ایشان را هم کسیخت و سید قوام الدین مظفر و منصور به ساری رفته فرود آمد و در انتظام خلق بسیار رنج هدایت بخار
جمع آمدند و کیا کشتاسب آنجا زمه کرفتند و بر کرده بیدولتی را که موسوم بحسن بود با دو صفر از فدایان جلاجیب بر جره زنده خطبه بر پای استوند
قلی سید زاده عبد الله شدند و بآمل رفته بجانب آنجناب شتافتند و بمقام داوند که ماجاعی از اهل صلاح بحر و دریای ارادت آستان سیادت نشان
آمده بجوار هیر کرشرف ملاقات مشرف کرد بر سید زاده عبد الله در آن روش و صبح در دست انتظار بر دن خواهید و حسن جمالی بر بدن آن بزرگ
اولاد جزالبشر زند و بیکران عزیز متوقف آنجناب از شربت شهادت چشانیدند و چون مردان سید زاده شهید و ملازمان سید میدان نزال
جزا فتند سلاح رد اشتر از تعصب آن بیجان شتافتند و بعد از خلاف اهل خلاف و بیدستاری تیغ آبدار و لوح خیمه ایشان را بجانب
آتش و زبح روان ساختند و از جزم رضی سید قوام الدین سید و اولاد و ملازمان از زبح و ذبح مانع انتظام انتقام بر کشتند و سوی ساری
کرده بدو کیا فخر الدین جلاجیب و کیا کشتاسب آنجناب را استیلا نموده کیا فخر الدین جلاجیب در میدان قتال با جماعت و بعضی اهل جلاجیل تحصن
و کیا کشتاسب متهزم کرده در ترکم کوه پسر بر شتاب بر خصمی حسن و از بیتوجه جمع آمدن لشکر کشت و سید قوام الدین در مقام قتال
نزول اجلال نمود و سید فخر الدین با جماعت ساری در رستمدار تا ضبط خرابی کیا فخر الدین جلاجیب بر داز و سید عز الدین حسنی کاوی را بعد از وی
از لشکریان رجم شیخون بر سر کیا کشتاسب سال اشت و سید عز الدین سنی کیا کاوه خود را بر خالفان زده و کیا کشتاسب را بقلعه نوجی کرفته سید
سالار نامه راحت نمود و بعد از آنکه جناب سادات شعار با سپاه جلادت آثار بیاق قلعه نوجی فرآ قلعه را کرفته و دیار را بتصرف
و کیا کشتاسب بلعنت فخر الاولاد و قرب سید کس از اهل اعتماد اطراف حصار را مستور کرده مدافعه و مشغول شد و از جانبین تیر و سنان و تیغ
سحاب و بخارات بحار صاعد و هاطل کشته بعجب قدرت هر دو کیا کشتاسب بضرب تیر قتیل کرده بدو اخراج اولاد خلق و از تیر تیری بر سر
ارباب و افاده و بعضی علی که بر او نام خود و از آن او و اخاخر کفت هال هر وض سید دستور حصار کرده اند لاجرم اشارت فرمود تا بکیار عساکر
نصرت شعار اطراف آن حصار را در محل و بیرد قلعه را فتح و در آنجا بر دهره پاره ساختند و فتح میسر شده سید کمال الدین بخانه کیا
کشتاسب رفت و سکونت کیا کشتاسب که هشیره ملک فخر الدین حسن بود و هشت پسر بود که کفت چون کیا بیان جلاجیب قدیم
از بعضی خواهر خود را بدست عدو بر داد تا آنها و او بر دند جبار شد بدلا هشتم ایشان را مستأصل کرد و انبیا کون اهل و کیا کشتاسب و هشت پسر
دین خانه افاده است و بین از وجه صلاح بعد که کرباس خرید و خلاص موضع نهاده ام امید که اجازت فرمائی ایشان را بطرف تسخیر و
تکفیر کرده مسفون کرد اند سید زاده کمال الدین از کمال تقدیر آن تعویض نموده ملکت او بی خوانش با بوی سلوه اشتر و نمود تا کیا کشتاسب
و اولاد او را بعضی از فند و لان کرفتن کرده بخالفت مسیر و ند و بعد از آنکه نوجی از زمان و فرمان کیا جلاجیل هر کس مانده بود کجنه در اطراف
اصحاب متفرق کشتند و بعضی از ایشان بکیلان رفتند و کوشه خمول ساکن شدند و چون خواطر سادات سنوده مآثر از جانب خان زمان و زاغت
یافت حسب الفقره کمال الدین ساری شتافت و در دست تسع و ستین و سبعمائه از ولایت آمل بر دو طلبیده و نمود تا خذ فی عمق و کرده بلاد ساری
کند و در دون اقتدی عاسب و سلم و یکجا دار انطبع انماخت و استاد ارین بنا بنیاد کار کرده و سنه سبع و ستین و سبعمائه از اجنبه
باهتمام اخامید و چون مازندران تمام در حیطه تصرف سادات عظام کرفت سید کمال الدین ایشان را سخان نموده متوجه تسخیر قاج و جال

آن ولایت گشت و به قلعه کوه رسید ساکنان آن خدم اطاعت پیش آمدند و کلید حصار بادخار و اموال بجدام سپرده سوده حصال سپردند و بکرسی سلطان
قلعه جزه و کوه و کوتوال آن که اجلال تمیز در استقلالیه و چون در آن اوان واسطه رسم مردی و مردمی بحاصره و تحصار متعذر بود سید کمال الدین مداری
مراجعت نموده و اوایل فصل بهار الفای بهادران نوبت دیگر بغیر و کوه شتافت و درین نوبت بر آنهمه و حصل نیافت و کرت سیم سید قوام الدین
با قلعه جزه و کوه متوجه شد و آغاز محاصره کرد و کیا جلال تمیز معظم گشت سید علی کیا کیلان که جامع اصناف کمالات نفسانی بود و آن اردو
بین مقدم شریف مشرف است شفیع جرایم خود کرد اند و طلب عهد و پیمان نمود تا ابواب صلح و صفا مکشاید و از مضیق حصار بپای خدمت کیا
بیرون آید و سید علی کیا مدعای او را مسموع سید قوام الدین رسانید بخاطر سیادت پناهی ایالت دستگاهی قواعد میثاق و میزان الامان بر کوه
کرد اند و سید علی کیا از حصار برنیامده کیا جلال بیرون آمد و شرف ملازمت سادات یافت و اموال و اخراجات بجهت سادات
و ایالت فرمود که علق بدیگر کوه و قلعه سید قوام الدین و اولاد بنا از خود تراجعت کردند **ذکر فتح ممالک رستمدار و اعمال سید فخر الدین بجهاد**
مغفرت پرور و کار چون خواطر سادات نصرت شعار از ضبط بعد و مانده از فراغت یافت سید فخر الدین و سید قوام الدین بموجب
اشارت برادران خود سید کمال الدین و سید رضی الدین از بغیه و زکوار اجازت طلبیده با سپاه بسیار بقاعه تبرست صعوبه رستمدار تاخت و ایالت
قباد که در آن زمان حاکم و دیوان بود بعت آمده و عالم اقدام نموده و در منزل بیرار بادشت تلاحق فریقین واقع گشت و سیم نصرت بر بیم علو سید فخر الدین
ملک قلعه بر کمر کوه بجهت و از اطراف کوه و قلعه بشکر مرزه و از هار سید فخر الدین با سپاه جلادت آثار متوجه گوریند
و جلال قلعه بنموده کوهستان رستمدار و دیوان بیان قال بهادر و مترکز آن دو لشکر بهم رسیدند و حرب صعب مدتی نموده نزدیک بود که جمعی
مازندرانیان منهزم گردند اما در آخرین از شفت قضا مرتبه جانکاه ذکر کردن قباد خورده اسپ راقاده و رخت بغایت از قلعه آنکاه جانب سپاه
با سپاه نصرت دستگاه بیاران قلعه کوه متوجه شد و چون کوتوال آن حصار دانست که ملک قباد را چه پیش آمد جانبان خلیده بیاران شتافت و مقالید
ذخایر و خزاین تسلیم کرد و بر قیاس تمامی فلاح و فلاه دشت کوهستان و رستمدار بانبات رضای جهت تصرف سید فخر الدین بن سید قوام الدین
کرفت و در ولایات قاعده عدل و اعتدال بحدوث گشت اصلاح شعار اسلام صفات استقلال بتعریف و سید فخر الدین موضع بر تاشا و ارالملوک
خویش ساخت و در کوه آمده اخذ خدمه تعیین نمود و قصر و حمام و مقام مترجح اخلاف و چون در انهیاب جمیع ممالک از مقابله حالات
و مقارنه اقبال تمامی ملوکات از بغیه و اجات معارات آنحالت کوکب طالع و اقبال سادات ستوده خصال بدرجه کمال سید قاب جلال جلالت سید
قوام الدین مخصوص بالخیر بوده بر بصرت دولت عظام و احضار کرام آن سید بالتمام که این مزاج صلاح و نیوند از مقر نصرت حق بلطف کرده
بازی پیشه که سکی بجهت مدد کوه ایشان بر نشریف ارزانی بدند و سید ایشان منظور الطاف او که بالبنه سلوک طریق هدی و تقوی و تقویت شریعت
غرا و تعیف نبی و اولیا و تحت و وصیت بتقدیر رسانید و سید کمال الدین داعی ساخته و عزم انجام بشتر و ایلچی بیرون رسانید و فرزند اعلی کان
آن سید عظیم الشان بصلاح انکه طوایف کوه و دیار و رسم نصرت و سوکند اقتدا بدو نمود و مقتضی آنجانب را بارد و زیاده بآمل بودند و بعضی سدر
حضرت عزیز الفرید و بجالت سپرده و بر قلعه تبرست و علامت کردند **نقد اولاد امجاد امیر سید علی نژاد** با فتن جهود
اولاد نکو سید رحیم مغفور جهاده مغفرت دیدان ترتیب سنیعه ساخته کرتجم غدر جلالیان شهید گشت و سید کمال الدین که دل سالار و رضی
بود و سید رضی الدین که مآل حکومت بجهت و سید فخر الدین که در رستمدار ملک گشت و سید عز الدین که عنقای قصات و ولایت ایشان علق
بود بسیاست و سید ظهیر الدین که در ولایت بیان رود و توابع که اهل آمل است رایت ایالت و اخراجات و سید زین العابدین و سید علی و سید محمد
در تمامی جهات بدرجه قصات ایشان متعلق بود و سید شرف الدین که مقر اطوار کو اهل سادات رایت بود و جهاد بر کم
سید قوام الدین در صفوص و فات افتد و اسامی ایشان معلوم نیست **ذکر پیشانی احوال اولاد سید قوام الدین بسبب**
استیلای اولاد دولت صاحبقران ظفر قرین چون سادات عظام از نصرت و الدین کوار جوه باز دیده اخذ بعد سود
سایق سید رضی الدین و آمل و تبرست که و سید کمال الدین بسادات و سید فخر الدین بر رستمدار بعیت نمود و سایر برادران بقرجوه مشافه

تا زمان توجه حضرت صاحبقران امیر تیمور کورکان بجانب مازندران ایالت و ولایت بر ایشان مسلم بود و در سنه سبع و سبعین و سبعمائه حضرت
اختیار اسکندر شیخی و اولاد امیر سیاب جلالی که بدیدار و اقربا و دوست سادات کشته بود بجانب مازندران توجه نمود و سید کمال الدین
از نیستی و نفوت آنحضرت میر حق سید علیه الدین با اختف و تبکات ملاحت استان صاحبقران کشور ستان و نشاده و رایت لطاف و لطف
حق سبحان نیاز نمایند و عنایت و رانج جهان بود که سید کمال الدین اسیر اخوان بود که ملاحت شناسد مقلد شفقت و سید علی الدین
نکو سیت بکلوار امتقید بر احتیاج و کج بجانب مازندران نهضت نمود و تا زمان معدالله و طوس و تابع الدوله زیارت کرد و ملاحت
کاوه و بره و دره و رستمدار کشت بار سادات اندیشیده بدند که سیاه اولوس بلاد تبرست سید تبرو که کان دو و ساند اسکندر شیخی و تقریح
عنایت فشاده و سی نماید تا صلاح مخدمان پیش معدالله و نشاده حکومت و ایالت رستمدار را بدو کذاشتند و او بسوکند اند که بر اساس
خلاص کرده و اتباع حضرت صاحبقران بجرجان رسید معدالله و نه در تبرهد و جاز بر علی نشان نهاده بار دو همایون علی کرد بید و سادات
در بحر اندیشه فرو رفته جار ترجان خاست که کلوه را هانه را که در اطوار ایالت مقبوط سازند بار ان تا لی اموال و غارت در اسلام سادات
داشته و اخاطل کاه کردند و لشکر آولات اجمع کرد اند و اردو بحاله نهاده اند و در روز و شب بیت و شش نوبت حمله آورده هجوم آوردند اطرافیان
قراولان سپاه حضرت صاحبقران و سادات عالیشان هم رسیده لشکر مازندران و پیشان و سنهزم و سادات پیوسته و ایشان با تمامی جنود بر قلعه
نقشه و در روز سخاف بقاله و معاله پادشاه شرق و مغرب قیام نمودند و سپاه مازندران کشته کشتند شیخ جلوه را هانه
کرد بخند و در روند کر اسکندر شیخی کمر اولوس صاحبقران قلعه تبرین بود بر بار حصار راهانه سر فرو داشته و اولاد سید قوام الدین نوبت دیگر قدم جلادت
از قلعه بیرون نهاده جمعی کثیر از اتباع اسکندر شیخی مع سید بیع کذاشتند و جمعی خواجه و شیخ حل بهادر اکه از عظما امرا صاحبقران بود که قلعه
جستل بسانند و صاحبقران مظفر فواهانه و زنظاهر راهانه نیز رسیده مازندرانیان از انهزم کرده اند و قلعه را کرد و ایران کهر محاصره بود
شش روز کشید آنکاه سید کمال الدین بر دیوار قلعه مظفر شده حالت صلح کشتند و سید کمال الدین طوبی و سید عماد را که در سلک علما انتظام
داشتند بر در نهاده امان طلبیدند و حضرت صاحبقران آن دو سید را بر امشوق خود لطف و کرم ساخته سید غیاث الدین و اولاد سید
کمال الدین از بند نجات داد و در نیو و کهر اطیان قلعه هر دو بر اهالی خود و اجابت پادشاهانه امید داکر داند و بجلوه همایون رسانند
سید غیاث الدین بر جرم نبود و علوفه و بیشتر و چه مند که بر سادات صاحب سادات سیاه بحضار از راهانه بر بیرون آمدند و بیان
خوف و جابیا کاه صاحبقران مظفر فواشافت و آنحضرت بتعظیم ایشان قیام نموده هر ارحضت جلوس ارزانی داشت آنکاه سید کمال الدین
داسوز مذهب و صفا اعتقاد نسبت کرده سید در بار عنان در دست بر زبان آورده و اسیر تبرو که کان در عقب شده و نبود تا سادات با
اتباع بجلوس بیرون روند و در بار بارکاه خشمالند و درین حال شیخ مکنه زانو زده و حرکه که انجاعت بدیر اکشتند اما ایشان از سر ساز
بخصاص غایر صاحبقران بالخیار جوابی که بملک طوس اعلی نبوی آید که تا از این طایفه هر کس خونی و بی باشد با و سپارید و هر کس خونی تو
باشد تو سپارید و چون سعدالله و بلاد نت رسید و حضرت صاحبقران از و کفت حالی سید جواب او که بار هیچ بلا از نی خاد بر
بحسب شرع شریف چند تا مت نیسو انج ساخت تا عروی قصاص قایم و دیکر آنکه این فرقه واجب التعظیم و شریف سیادت مشرف هر کس بر
قتل ایشان سعی نماید این بد لعین محشور خواهند بلیر تبو کو که را چون این سخنان شنید ملک سعدالله و داکفت رحمت بر تاد که مرا و خود
آن شرح و نیج غات و ادی و لشکر شیخی باد که بجهت امر اهمان خود بنا رحم رساند آنکاه سادات ایجان امید اده از اسامع
ایشان قرب هزار کس کشت و بقتل اموال و قرابین امر فرمود و لشکر مرزه از ثماها نیز شتافته بیلخطه تا و جهات سادات و سپاهیان
و رعایا و از ایران بیاد غارت و تاریخ رفت و سید ظهیر الدین در تاریخ خویش نوشته که من ایندیه خود سید نصیر الدین که در اوقات دوازده
سالیه شنیدم که فرمود از اموال خاصه سید کمال الدین آنچه خزانه عامره امیر تیمور کورکان انتقال یافت سطح از اسکر سعدالله و بست
هزار اسکر سرخ و از غلات آلات صد و بیست هزار مثقال و از خرم آلات و سیم خام سیصد شتر و سایر اشیا بیقیاس امید کرد و چون حضرت صاحبقران

خاطر خطیر این امور جمع کرد اینده جانب ساری کوچ فرمود و سادات را همراه برد و انجا اقامت را جمعی از معتمدان کار ان ایزد و دیار اهل آمد و
ترکستان فرستاده و از جمله اولاد سید قوام الدین سید کمال الدین و سید رضی الدین و سید نصیر الدین و سید ظهیر الدین و سید عضدی بلاد مازندران و
الهه و فات یافتند و سید عز الدین و کاشته جوار مغفرت ملک اکبر پیوست و سید تاج الدین و سید بهاء الدین بخدمت قوام الدین و سید علی شاهچراغ
گفتار در بیان بعضی حوادث قلمرو کاری و تکرار ایالت سید علی و سید علی ساری

چون سر تیر کوکبان ایزد علیه و قهر سادات مازندران را بادر الهه کوچانید ملکت ساری و آمل جمشید قاآن بخشید و ملک مدالله و طوس
بایالت رستمدار از شاه اسکندر شیخی و ولایت آمل را حاکم کرد بدو و سنت خوس و ثالثا مرحشید قاآن را بایالت غریت بجا و لغوت بر قرار است
و حکومت ساری را بشمس الدین عزیزی باز گذاشت و در سنه سبع و ثلاثمائه که حضرت صاحبقران از یورش هفت سال صیب مرو فرمود توجه فرمود
اسکندر شیخی ای گشته روی بعصیان سلوک نمود و بعد از آنکه بر اسکندر شیخی ظفر یافت و رضی قضایا صاحبقران عقد فرمانده کرد خواجه ملک
بخصل ایضا سید ایالت ولایت آمل بسید علی بن سید کمال الدین بن سید قوام الدین مفوض کرد بدو و سید علی ایضا فی برادر خود سید غیاث الدین
بامل شاقه بر دو عنایتی و بعنایات احوال کامران ان دیار نافت و در هاسال آفتاب اقبال صاحبقرانی اسرمند و الدو سید از الحضار سید قوام الدین
هر یکی در دیار الهه و عنایت عزیمت جار الطلعه هراة نافت و بعد از نیل وصول بلاد حرمت خاقان سعید شاهچراغ سر ای العارف را حجت جانب
ماندران حاصل کرده روی براه الهه زند و چون باستر آباد رسید نیز هلاک ایشان کرد آنحضرت در سادات را بلد نموده این خبر ساری رسید و
اشراف و اعیان آن ولایت همچو نوند و یکگاه سر بر ملک شاقه شمس الدین عزیزی با تمثل بیاسانند و خاطر بر عذر استوار داد و زاده اند و کیفیت
حال سید علی بر سید کمال الدین که در آمل بود عرضه داشت کرده روانه شدند و از زیر و آمل ساری با هل ساری بوسته عزیزی از تجریع حرارت ساده
و سید سادات را از حبس و قید بیرون آورده جا سر بر نشاند و بجانب ماندران روان کرد اینده و زیر و ساری بساری حضرت آمده و اشاره
با ولاد سید قوام الدین رسیده دست و پای ایشان را بوسیدند و مضمون این بیت بعرض رسانیدند **شعر** المنة لله که نزد دیده بدیدم
دیدار خداوند و بقصور و سید بیرد و آنقدر راجیا لقطر بر شهر ستر صنع و ثالثا مرسیاری را مدند و بعد از روی چند اولاد سید
رضی الدین بن سید قوام الدین آمل شاقه و سید علی بن سید کمال الدین بهمام و اند که در وقت حضرت ولایت موجب جواهر دیه
نامدار تا آمل بتعلق بنده یا کرفته بود و سید کمال الدین در ساری حکومت می نمود اکنون ثابت آنکه هاله ستور بر می باشد سید علی جواب داد که
مرا دین باب قضا مقدر نیست اما چندان صبر می باید کرد که خبر قتل شمس الدین عزیزی بشاهچراغ سر ای رسد و معلوم شود که آنحضرت از سر جزیره
نیست اخیا ثانیا و تنع شرع روی کذر باید و س کی بهمراه و ستاده مام یکی که خشم بیاید و هم در ان ایام قاصد سید علی از کشته نشان واجب
الاذعان آورده ماعان اختیار حکومت ساری و آمل را بعضی اقتدار سادات بنده کو باز کذاشتیم و جمعی قتل شمس الدین عزیزی را که
بواسطه همچو جرم اقتضای افاده بود زایل کاشتیم آنکاه سید علی ساری و قدر باید فرق سنده را بجوار خود سید غیاث الدین مسلوا داشت
و ایالت آمل را بسید قوام الدین بن سید رضی الدین علی از کذاشت و چون مدت یکسال این تغییر و کذشت آملیان از سید قوام الدین که
بصفت سخت و سالت موصوف بود و از غایت کرد از ادهر کرد کی اهو و رجوع بی اندر سیاست بیشتر و کشتر حکومت سید علی
سید قوام الدین که بجود و عطا و زهد و تقوی اتصاف اشتهار فاکی کردند و تمنا از بعضی بسید علی ساری عرضه داشت فرموده سید قوام الدین
از آمل بعد خواسته و سید علی را که در محکام آمل میکرد بدیشجا طلبیده کوشمال و تعلق بر میان بستند و سید علی و آمل ای جواب عدل ای اضافی کوشاده
با سید رضی کرد که حکم بعضی از ملاحکیلان بود اظهار انحراف و در سلسله و خرد را در اعتقد خود و رد و بعد از آن سید علی آمل بیاراغ
سید غیاث الدین بن سید کمال الدین نسبت سید علی ساری و رعایت مخالفت و باجی کرد فرمانده ان سید عز الدین هزار رحمت و ملک کوشیت
رعشه ای استعداد کرده از آمل بیرون خرامید و بر دیکه منزل کرد [illegible] سید قوام الدین و قرب ده هزار در جلادت آمل و رعایت
بجمع کشت و سید علی ساری چون از بعضی جرایت مانند سید [illegible] از سواد ایالت از حکمل ساری بیرون آمده و بسیاه سید علی آمل ملک

وجوه تیغ بدیع کفته ایزد بر خاک هلاک انداخت اما چون اعتاب یار بودند کاری از پیش نمی رفت بر دو سنه در کشته و روی باستر آباد آورد
و سید علی آمل و سید غیاث الدین سید رضی و سید کمال الدین از ساری بیاست نشانه هر یک بقرحه خود باز کشت اما چون سید علی
باستر آباد رسید اراده بکر حضرت سید نصیر الدین که بدیه مولف تابع خطیر ساخت بر هم رسالت نزد خاقان سعید شاهچراغ سر ای فرستاد و حضرت
و تیکات مصحوب او رسالی داشت که طلبید و سید نصیر الدین بملازمت استان سلطنت الشیان شتافت و کیفیت واقعه و ضرورت که
حکم هایون شرف نفاذ یافت که بعضی از لشکر خراسان با قامی سپاه جرجان متوجه مازندران کردند و در رفع مخالفان مراجع سعی و اهتمام بجا آرند
اما قبل از آنکه این لشکر بایالت سید علی ساری و سید عشی سید رضی الدین بن سید قوام الدین از ولاد رضوی سید علی آمل جبا کشته اسیر آمد
و صبح شر بیش رسانید که سید علی آمل و سید غیاث الدین بمواضع خرش فرستاده و سید رضی بالبلدة مردی و ساری نشسته بشب و روز
شرب مدام اشتغال دارد و بحرمه استماع خبر توجه شاه از ساری کریزد و بدان که سپاه بیکلار از دخلی هفده مقصود محصول بر سوده بتاران
سید علی با وصیت کمی از ماکان سالات یکسال و روی ساری و چون نزدیک شهر رسید سید رضی و حاجی جزو وصول داده رشیده از غایت عم
راسیکشت و بدون تاوی بر اهل شهر کرد بدو ایالت داده بخود سید عبد الله نام بر صوار کرد و قرار انجانب بلد شاقه و هم در ان کلات
و فا یافت و سید علی ظفر و منصور ساری و مازندران استقامت نامها بر او خود سید غیاث الدین و سایر قرابتان ارسال داشت و در عقب
رجوع و جزیر مخالفان کشید و بواسطه و فرجس خلق هر امر اتفاق کرد اینده تا نسبت سید علی آمل در مقام مخالفت بود و در سنه اربع عشر و
ثمانمائه و در دیار قلاتیه میان ان سید علی آمل مقاکه واقع شد سید علی ساری خلیفه یافت و سید علی آمل فرار نمود و بر سنه هفتاد
شاقه و سید علی ساری آمل ساده ایالت حکومت آن ولایت را سید قوام الدین بن سید رضی الدین ماده و بعض قبیس مرد ساری فاده و در سنه
ست عشر و ثمانمائه سید علی آمل بدیه ملک کوشت رستمدار نوبت دیکر حلیه غربت بجانب آمل بلد الفرات و چون خبر بسید قوام الدین رسید
بر شایبه توقف فرا نموده شهر و ولایت باز کذاشت و سید علی آمل ساده بنا رکه در آن زمان بیاد بود نقاب که علی الغور متعرض او کرده اما
بعد از آنکه حضرت یافت باز بکر مقام اساده سید قوام الدین در آمد و الجی نزد سید آمل فرستاده التماس حضور فرمود و سید علی رفتن ساری را
قبول نموده و باز دیکر سید علی بسید آمل کذاشت و متوجه حدود دیلمان کرد بعد و سید قوام الدین بشارت سید علی ساری را بنا بر آمل شاقه
بر مسند حکومت نشست و بعد از انقضای مدت مشاهده سید علی ساری بعلت نقرس کرفتار کشته این خبر بعرض سید علی آمل رسید و بخاطر
از انتزاع سر بجانب آمل بلد الفرات نمود و ساهر علی ابو موضع ساری و دو مرتبه اما حضرت سید قوام الدین از غایت بردی و بهلوانی آمل در کاب
فرا آورده ماله و ساری و جمیع مکان قرار کرفت و سید علی بقرجه و آمده بواسطه تدبیر او امور ملک و ملت مقرر و رایج پذیرفت
و در اواخر شهر مقدر بحضرت ایزد رحمت سید علی ساری روی بدار الفرار نهاده مانست که وقت جلاست بسر خود سید رضی تعیین ادب عهد کرده
بنا بر عذر که از جانب سید غیاث الدین داشت خاطر بر قبض و حبس او قرار داد و بر آمد که خود سید نصیر با او حین بسیاه بکاه یاد کرده
فرستاده تا سید غیاث الدین را با جمالی اطفا آنکه فرستاد ساری آورده بحبس کرده بند و هم در ان ایام و سه روز سید علی بجوار رحمت ایزدی
انتقال نمود مدت سلطنتش یازده سال بود **ذکر حکومت سید رضی و مخالفت سید نصیر و آنچه در ایام او وقوع**
یافت که مرجع ابو سید نصیر الدین بن سید کمال الدین بعد از فوت پدر اراده داده خود سید رضی را بر مسند ایالت ساری فنا
و آمل قرار داد سید علی آمل و ساری را در آنجا و جهه ایشان استاند و مقتضی الرای بر جست کرده از روی اخلاص و رعایت مواقفت نمود
و اصلا مایه مخالفت و خلاف طرح خطور نمود اما در اولا سید رضی اسکندر و از افزون آنکه سید غیاث الدین بود تربیت
فرموده زمام امور ملک و مالک را در قبضه اختیار او نهاد و اسکندر نیز بر هوی که از سید غیاث الدین داشت در خلوص خاطر شان بعد
رضی کرد که صحت و مودت در قول سید غیاث الدین است و سید [illegible] الدین کتاب انهو ما مرو بیاید که باید و اکر قبول نماید او را
نیز مثل باید رسانید و سید رضی عین اسکندر باداده در میان نهاده آن صفیه بر حرکت اکاری ملتفت نبود و کیفیت حال بر والده سید نصیر

بیت فرستاد و آن ستور با آن قبل و دلال با سر به میان نهاده سید نصیر علی الفور بیاورد که الحکم او بود رفت و ما علی هذا میان سید نصیر و سید یحیی
مخالفت واقع شده سر نوبت با یکدیگر حرب کردند و در جمیع آنحدود ایشان سید نصیر شکست یافت و در کرت سیوم از موضع لبور که علی اشتهار بنام
سنهم بصوب کیلان شتافت و چون ولایت ساه کلاه و در رسید بخدمت کرد که حاکم آنجا و در دو سید نصیر الدین را استقبال نموده آنجا را در
ضیافت و ضرب نزل قرار داده بعقد عروسی رسانید و سید نصیر در وی چند آنجا صرف نموده اعیاد داشت کرده سید یحیی که کلاه تر بکلاه کیان
بلاد جیلان و دیلمان انتشار شود که میان سید یحیی و سید علی اصلا صفا نیست از قطع و بقطع سید علی را تحمل بیرون تاخت و باز کرد سید علی
در ولایت حاکم که آنحدود میان انتشار صلح نمود سید که سید علی بقرب تیاغ سر انشین داده و در انحطاط طبیعت رضی و مزاج نیاز بان سید نصیر الدین
خیال بود که سید علی موده و اخلاق از نوبت دیگر متوجه مازندران گردد و عیال و اطفال را و احوال اهل و اهالی را که شریت ولایت و مقرات
و در قرب مدد که در سید علی اهل بود سر بن الجانبین عهد و پیمان میان اند و متوجه انوک کشت و چون سید قوام الدین از این لقای آگاه شد
سر بن همان بوی و او بسیاری نهاده و قصد توجه سید علی و سید نصیر باشیاه داد و سید یحیی از ساری شب و میان اهل و اهالی سید علی و سید
بعد از استماع این خبر متوجه فرکه کشتند و به راه موضع لشکر اهل بدیشان رسید و از که هیبت جناب سید علی و سید نصیر افتاد و هر یک از آن دو
در بعد و یکدیگر یاور و قوی بوسیدند و میان هر دو نوبت دیگر با اندیشه و شمشیر نوبت دیگر با اندیشه و بی از رکاب که شیخ ابو بدیه و روز از آن تاخت اما بوی و خوه
بان ولایت هیبت برافراشت و چون آن دو خوه بوست هم در آن ایام بوقی که و صوت تاخت بوده و چون حوالت کرد فرار شعول شود از آبی و ماند و در وی و رایض
رضوان نهاده و بعد صفه و سیع و ثلاثین و سبعمائه سید و بعد متوجه ساری نیز و عزیمت خود بیات نموده تحت حکومت بدیه کرده و در رشوال السلطان
و ثلاثین و سبعمائه سید نصیر نیز بهشت برین خرامید مدت سلطنت سید مرتضی بهفده سال انجامید

گفتار در بیان سلطنت سید محمد بن سید مرتضی و ذکر حالاتی که در آن ایام واقع شد بنا بر اقتضای قضا

چون از سید مرتضی نیز از سید محمد و لد نماند
مرد ساند بر سلطنت آن اعتاد نمودند و سید محمد بکار اخلاق و مخلص آداب از استبداد و در ایام دولت بنوای عدل و بر روی خلایق بکشود
و از سفک دماء و اموال اهالی بعلیا بعد بکان اجتناب مینمود و با اشاره بکار مراحم عواطف و مراحم بجای آورد اما تیر شرب خمر صرف نمود داشت
و بوسه شهرت بر سطح عیش و نشاط و کاشت و در اوایل ایام اقبال سید محمد سید غیاث الدین بن سید کمال الدین و در خطر و فات او تقرب
اولاد نبی را مطلق اهالی که رایند و هم در آن وقات دال الاول سید قوام الدین بهشت برین خرامید و بر سر سید کمال الدین و در ایام حاکم که دید و سید
محمد از انتظایت آن بیخ بسر که هر یک شایسته مسند پادشاهی بودند در وجه آمد و در علی ولایت ساری بخیج ایشان و فانی نیز بنا بر آن بهام و لکه
و در آن زمین چون رسانید که مناسب آنکه سید کمال الدین بن سید قوام الدین الفا مالات عزل آن فی و کی از بخدمت و راه کار بجایی صب و مبانی تا
وسعت مدکه تو بیاشد و سید محمد بنا بر هر دستان شد قاصد و بطلب سید کمال الدین فرستاده و چون او بدانست که سر بطاعت است بر نهاد
تسلیم جست که چه من سید مرتضی جنان نشد که زیاده و اکنون بلاد تبت و بنا بر وجه نموده بر اهل اسلام بایه لاجرم صلاح در دانست که مواعظ
خود بکنار دید و سید محمد از شنیدن این سخن سید مرتضی را طلبید و عجوبه که دید و اند و بکر کمر آمده بر ساده اتفاق جهود سید کمال الدین نبود و سید
کمال الدین این نوبت ساعت الفتیر جود ظاهر ساخته که بلکه کمر از اولاد سید رضی الدین و بجات باشد آمیان و احوی خواهد شد که دیگری
در ولایت حاکم که در مناسب آنکه در آن زمان خیال فاسد و رکند بدو عزیز و اید که حلم بهام از جنس خواهد رفت و چون بعام سید محمد بر سید
با لشکر ساری متوجه آمل که دید و سید کمال الدین بعد از محاربه انهام با فرزندان شتافت و بنا بر سید ناصر که حاکم تنکه و بود مقیم شد
و سید اعلی را بر سر دیگر تخوی سید محمد آنکه بر اولاد آن اشتر ساری انکشت بعد از آن بعضی از سید قوام الدین و اشراف و اعیان آنسر زمین
ملاحظه رعایت عهد و وفا نموده طالب حکومت سید کمال الدین کشت و جهت اعلام انعقاد کمر بلکه که مقرر بوده فرستادند و سید کمال الدین
با سید ظهیر الدین که مولف تاریخ طبرستان است اتفاق نموده متوجه آمل کشت و در سنه و بعین و ثمانمائه سید کمال الدین بآمل بر سید و شیخ ابو بکر
و روی ساری نهاد و تقرب تمر تخوی بنا در هم و در آن ایام سید ظهیر الدین با سپاهی و ابجات ساری نهاد و چون سید محمد از توجه

سید ظهیر و لطف که بدید سید مرتضی را از بند بیرون آورده و حکم مسائل ایالت نامزد کرد و لشکر داده بدفع برادر زاده مأمور کرد و سید
کمال الدین در آن اوان بوصف تقاری تبادلت مشهور بست نشسته بود که بیکبار که سید مرتضی بالجانب سید بن الجانبین نامه قال الشعلال افت
و در آن حین که سید ظهیر الدین از نکفت خبر داشت از تعقب سپاه مرتضی و در سید نیاران سید مرتضی سنهم که شتر ساری و هیچ مقام آرام نکرفت
بعد از آن سید محمد که از اولاد خود را با خود نزد امیر هند و که حاکم جرجان بود فرستاده مدد طلبید و امیر هند و با لشکر جرجان و قوس ساری
نشاند از انجا بر لفت سید محمد و قوا آمل نهاده و در موضع رود الله میان ایشان و سید کمال الدین حکی ممالک و اقع شده بسیاری از اطیان رجال
هلاک افتادند بخت سید کمال الدین منهزم کشته سید ظهیر الدین مخلص ثبات قدم نموده و بعد از آنکه چند نجم از سید بنت سید کمال الدین حکم کرد
بجانب اسل کیجت و چون امیر هند و و سید محمد آن ملاح نزول اجلال نمود نداشت و سید و محض موقف نبود بر سر آن که چند روز بقام امیر
لواقعا متاخر فرستند و سید محمد و امیر هند و سید مرتضی را در آمل بر مسند حکومت نشاند هر یک بمستقر دولت خود بازگشت آنگاه سید کمال الدین
قاصد دیده سید مرتضی و نشاده بقام داد که شاهی و محمد و من ایند و آنچه بین الجانبین واقع شده بواسطه آن که سید محمد بجهت که ملک اولا
از اولاد سید رضی الدین انتزاع نمایند اکنون اسید آنکه رخصت فرمایند تا خدمت شما بر و سالت تعلم آنجناب اخطار ایند و سید مرتضی
قبول نموده سید کمال الدین اشرف و سید و مرتضی با او بکنار بهجت و شفقت سلوک نموده اما چون مردم آمل طبع مایل سلطنت سید کمال الدین
بودند هم در آن ایام بر روی جمع شده قصد سید مرتضی نمودند و سید مرتضی بمسافه الفضیه بیلمان اطلاع داده بر کمال بجهت و در قریه که ساکن
کشته بعد از آن سید کمال الدین با سید محمد ساری صلح نموده و با اهالی ایالت سپاهی بجهت مشغول شد و بعد از چند کاه سید مرتضی از آن برخاست
رستمدار اتفاق نموده ملک آمل کشید و اگر چه خشاوه اخلاص است اما تا آخر منهزم که دید و سید کمال الدین که حکم نا تمام نموده قرب
هفتصد کس از مردم رستمدار بیع بیدیع کذاشته بود و در سنه خمس و خمسین و ثمانمائه سید کمال الدین وفات یافت و سید مرتضی نیز با سید محمد آن ایام
از سید محمد بر الجانب شتافت و بعد از آن سید بلاد تنکه کشتند و فهد بعثها و اشتر وفات قیام نموده و در مردم با رزاکار بلاد و بنا هی خیر
و در سنه خمس و خمسین و ثمانمائه سید محمد ساری بجوار مغفرت حضرت باری انتقال کرده و او هفده سال در نشسته مدت سلطنت شرایط اهتمام بجای
آورده بود

ذکر سید عبد الکریم بن سید محمد

سید عبد الکریم بر مسند پدر خویش و در زمان وفات پدر خویش در ولایت ساری و در میر زاحمات آمل
امیر قوام سعد ترکان بود و چون از جزر شنوه از برق و ابد سرعت استماع کرده بعد از کاه از فوت سید محمد بساری رسید و اهل ایالت
بر سر نهاده بسط بساط عیش و نشاط مشغول که دید و در اول حکومت و سید در نفوذ و اشراف فوت شده پسر پیش خلص الدین کاوه قوام کشت و تقرب
در شهر بخلد سید عبد الکریم که دید و روز نامه زهد و تقوی روشت لاجرم هر چه و بیع احوال بنده ایشان راه یافت و فاقوا امر و بدلا اشتمال
سفر که دید و شر شر و اصیر احوال کلان تافت و مقارن آن حال سید خلص الدین فوت شده سید اسد الله و ولد سید حسن بن سید مرتضی الدین بن سید
قوام الدین در اول مالات تابع و کمر کشت و چون سید عبد الکریم به سال اقبال کذرانید و نیز اسد و کمر آن حالا فوت نزکه که دید و پسر شرعت الله
کاهو و قائم که دید و در زمان و دولت سید عبد الله علی بن بهلم بن اسکندر و نافرون صاحب اختیار امور ملک و سال ایالت بر آن بود و چنان و ظلم و
نقد و صبا روحه نیاران سادات بالکانی که بکثرت تبع از اشاره افزان اختیار داشتند هجوم که دید و ترجیح ساری علی بهلم و کرفتند
و کردن زدند و میان پایش بسته تا طرف ساری حمد شی ایرد بین کشیدند و آنجا از ادای و بخید و سید عبد الله از غایت ضعف و ضعیفی
و از کمال ملاحی و ناتوانی اهل ایالت پر و ای اشتغال امور نداشت و علی بن بهلم با لشکر که اکثر لاجرم روز بروز پریشانی اندیشه نیاران سید
از شوکت که دید و در آن اثنا سید عبد الله از پسر تخوی سید مرتضی نموده بدست خود میل آتشین در چشم آن قوام الدین سیادت کشید و
غم خوی سید کمال الدین بن سید محمد که از خوف حبس که دید و او در زمان چاره شده بود نیاران سید دین الهادین بن سید کمال الدین در روز پنج الجلد
سنه ثانی و سبعین و ثمانمائه باد و سکون لقا نموده و روحی که سید عبد الله و حام بود قدم بجلاد سعیش نهاده خون او در صبا ایالت
آتش بخت و بخت خایش باد فتاده مدت دولت سید عبد الله مقرر اهل مالک بوده و پسر تخوی سید عبد الله و پسر چهار ساله که آن زمان

مذکور است مرکب همایون میرزا ابو سعید و بیوه ذکر الملک سید زین العابدین و بیان صفوی حوادث زمانه مستمر آیین
چون سید زین العابدین کار سید عبدالله را بر نهج دلخواه ساخت و از اخبار بسمع شریف کیا سید سلطانعلی که در آن زمان در کمر سلاطین
گیلان بود رسید عنایت سید کرد بدیگیا میلان اشعار او اجبر کاه سلطان سعید فرستاده سید زاده عبدالکریم را طلبید و میرزا ابو سعید ملتفت
سید سلطانعلی الجابت نموده سید زاده را با جانب رسالی فرستاد و چون آن سید عبدالکریم گیلان اندیشه کرد از قبیل دور و نزدیک و سادات
از اطراف بر دور جمع گشتند و متوجه امداد سید سلطانعلی الملی ساختند و چون دید که او نیز از زمانه رسانده فرجه حق و سید عبدالله
مقتول ایشان عزت آخرت در سمرقند توقف نمودند در خلال این احوال آفتاب حیات میرزا سلطان ابو سعید بمغرب فنا غروب کرد و امیر
حسن بیک مالک عراق و آذربایجان آخرت تقرب نمود و والده سید عبدالله مقتول ابد و میر حسن بیک رفته کیفیت شهید شدن سید عبدالله
و اضطراب پسر شریف سید عبدالکریم را بوقف عرض رسانید و امیر حسن بیک بخلال آن سعیفه بزم مرزه و زکاتی و شبلی نام محبوب و طیر سنان
فرستاده و نشان واجب الاذعان عنایت کرد که سپاه گیلان در سمرقند بعادت سید عبدالکریم قیام نمایند و او را بمالک موروث رسانند
و بعد از وصول نشان گیلان سید کارکیا محمد بارکیا با دی اکبر شرف سعادت مشرف بود با فوج سپاه گیلان نامزد سده عبدالکریم گردانید
ملک اسکندر بن ملک هرمز سمرقندی نیز با زاده خود با جمعی از سمرقندیان همراه ایشان ساخت و سید زاده سید عبدالکریم سنی حصاری
گشته سید زین العابدین در دیلمان اند و لذت عظمی بگروه طرف هزار جریب گرفت و سید عبدالکریم مادر الملک نامی خود رفته سمرقند
رخصت مراجعت نمود و چون روزی چند از سلطنت عبدالکریم گذشت سید هیبة الله با گیلان از ساری فرار نموده سید زین العابدین
پیوست و زین العابدین استظهار تمام با فوجه و موضع نجاه هزار دیلمان جنگ ظفر ساخت و اطراف آن را بشاهان رخت ستوده کرد اند و سمند
ظفر بجانب کرد و اشراف و اجان ساری از این جزیره با عناق و سادات آن اندازی و از ساکنان و شبلی نگان با طرف تاخت و
بن الجابین معاکه روی نموده سید زین العابدین و سید هیبة الله منخ نیز و سنان بخلاف از سهم ساخت و سادات بارد اری ساری
سید عبدالکریم را از انجا بارد و شد و در دیار سا کیا در قلعه ساری محصور است و سید زین العابدین در قلعه فرخ بار سا کیا بنیاد و فرستاد
که در حصار نگاه بدنا اصلاحات رخصت گیلان بهم بار سا کیا بیرون آمده با سید ملاقات کرده و از قلعه رفته روز دیگر سید هیبة الله
با گیلان حصار رانده و لشکر گیلان را غارت و در خدمت بار سا کیا گیلان روان کرد اند و چون بار سا کیا بر سمرقند بار رفیت نکرده
بدو سوق زین العابدین متم شد بحکم کار کیا سلطانعلی در قلعه لاهر مقید گشت در خلال این احوال بدر زاده سید سلطانعلی سید بدر هرمز
سید رضی الدین بن سید حسن بن سید رضی الدین با فرجه با عنی سده با سید زین العابدین مواضعت کرد و لسلطانعلی از اهل بیرون با خدمت
اسلطانعلی سمرقند رخصت و سادات اندازی سید زاده عبدالکریم را بنیاد آن ولایت بردند و از ملک سمرقند ملک جهانگیر الشکری و صفا
و نیع سید سلطانعلی در راه الجلی بسارد فرستاده و بیان او و امیر زین العابدین طرح مصالحه انداخت آنگاه متوجه الوکت از طرف سادی الجلی زین
نیز بحرکت آمد و سلطان چون از دو جانب لشکر بسیار متوجه خود دیدند و ستاره امن متابعت امیر بدیر کرد بکمر کرده سید سلطانعلی رخصت
سید بدر هرمز از اهل بود و از رفته ملک اسکندر بن ملک هرمز بیشه برد و امیر سلطانعلی بآن راه سادی نسبت با امیر زین العابدین مراسم اخلاص و تقوی
بجا آورد و سید بدر هرمز سید زاده عبدالکریم بطرف کشت بر خلاف بلوکه راه گیلان پیش گرفتند و سادات و سول کار کیا سلطانعلی ایشان را از ترس
و برای ما در ملاقات امیر حسن بیک که در دیار قم تشریف داشت فرستاد و حسام الدین نامی الاسرای خود همراه کرده ایشان نزد آن پادشاه جاها
رفته و بعرض ملتماس خود نموده امیر حسن بیک جواب داد که امیر زین العابدین هر بالصد و بیست خروار برنج از مال امارت خزانه عامره
سپرد سلطانعلی کار کیا سلطانعلی متعهد این مال میشود منشور سلطنت آن ملک را بنام سید زاده عبدالکریم نویسد و الا کار چون قبول
آن مقدار بنیم مقدور نشد ناچار بگیلان باز گشتند و سید زاده عبدالکریم با خانه توقف نموده سید بدر هرمز سمرقند تشریف

ذکر ذکر قاری و
شهادت سید اسدالله و بیان قصه احوال سادات پناه جلال دستگاه سید قلیه و تاریخ

مرقوم

مرقوم کلک بلاغت نشان که اینکه سید اسدالله اصل او بود بر بوحسن و حسین و چون اسدالله حسین را دو سه میاشا و ابو سعید بر
برادر بزرگ تر بود بنابران حسن از پدر بخدمت سید زین العابدین رفت و لذت پدر مشغول گشت و حکم مرسوم عمل
مزاج امیر زین العابدین بر اسدالله متغیر شده خفا نمود سید هیبة الله با لکار کی صاحب اختیار باین فرستاد و او با کر قدر سید اسدالله
تا امور ساخت و هیبة الله بوجب فرموده در وقت بخدمت رسید اسدالله را بهانه طلبید و اسدالله از بازی بهانه غافل بود
بدان جلسه تا فرمان هیبة الله کرد سفید و آن بخشد و مفید شد ما حضر و از بخدمت امیر زین العابدین رسید و آمل ساخت و تقریر اسدالله
را تعریف نموده ایالت آن ولایت را بسید حسن باز گذاشت و خود با بقرو شد بقصد سید اسدالله را همراه برد و بعد از سه چهار ماه از توطئه
سید هیبة الله که در بخاطر داشت بجهتی آغاز مخالفت نموده کمان گیلان فرستاده و استدعا حضور سید عبدالکریم بود و بعد از سه چهار ماه سید
اسدالله را امیر زین العابدین دیار فرو شد بعقد و سیوه حرمت ساری کرده و در غیبت او در دیار فرو شد هجوم نموده سید اسدالله را بحبس
بیرون آورده و در کاب او متوجه آمل گشتند و آمل آن مقدمه شر بیش را اعظم شر دانند و سید حسن این حال مشاهده کرده و بطرف جلاد برخت
و سید اسدالله بآمل و اراده قاصد و گیلان و بکری بر سمرقند فرستاد و سید عبدالکریم و امیر ابو هیرا با الفرنام طلبید و سید بدر هرمز
بی وقت بخدمت عم بزرگوار شتافت و مرسم بسیار را مرتع انداند و سید اسدالله قبل از آنکه سید عبدالکریم با مل رسید بجانب ساری رکن
اند و امیر زین العابدین مرکز دولت خالی گذاشته بطرف هزار جریب رفت و سید اسدالله بعزم دیار مجنی ساری فرستاده انتظار
می کشید که او را بر مسند سلطنت بنشاند و بطرف آمل مراجعت نماید که بگاه سید زین العابدین بالجابت تاخت فایده قال الشعال الفرنسه اسدالله
در اثنای کار در اسیر مرتبه غدر بندند و هماناعت بحکم زین العابدین شربت شهادت چشید و انوالفرد ذی القعده سنه ۸۱۱ و سنه ۸۱۲ و سنه ۸۱۳
چون حالی از احوال بدیجانب آمل ذکر رفت بدیدن و وصول و سید عبدالکریم نیز بجانب سید و بر هیرو از خدمتکاری و بقدر دور شد
اهالی زندان از اطراف و جوانب ملازمت سید عبدالکریم رفتند و سید هیبة الله نیز بخدمت مادرت نموده با عناق بدیار ساری
آورده و چون از ماه رفته گذشت و نوبت دیگر سید زین العابدین مرکز دولت خالی گذاشته بهزار جریب شتافت و سید عبدالکریم
ساری را مرتع و ملتقی بود و جنات احوال ما کان آن بیان آفت مولف تاریخ طبرستان گوید تا اکنون که تاریخ هجری بجاه و الاخر سنه
احدی و ثمانین و ثمانمائه رسید عبدالکریم در ساری بر مسند ایالت متمکن است سید بدر هرمز و انوالفاخر ایالت متوطن شد و سید زین العابدین
در هزار جریب بر سر سبزه و از اولاد سید اسدالله سید حسین در ساری مقام دارد و سید حسن در هزار جریب نسبت با امیر زین العابدین شرط
مواخفت بجای آورده و آنچه زنده را تعریف و در وقت تحریر این اوراق بتحقیق پیوسته است آنکه تا غایت که سنین هجرت سید الرسلین بنسبت
رسید سید عبدالکریم در قید حیات و در ساری فرو شد و بر حکومت متفوق بسیار دارد و نسبت خدام اعلی مقام رکاب شاهی لازال الله اقبالهم
و حصونه عن وصمة الشاهی شرایط دولتخواهی بجای آورده و سایر مواضع مازندران از حیطه تصرف آنجناب بیرون رفته آقا محمد و آقا
دستور و افزون بر ولایت ساری مستولیست و اینچه راه رسالت بندگان آستان ملایک آشیان می نماید و گفت ما آل سید
زین العابدین و سبب استیلاء آقا رستم و سرشتی آقا محمد اگر بتحقیق شود و رضی حکایت آینده سطور بخواهد شد ذکر سلطان ملک
سرمادر و ولایت رود اگر مورخین چنین آورده اند که در ایامی که قریب ایلی از قوی پهلوی خواجه بود و رعایت ملک ملت و موسوم
بشهاب الدین عطاالله و منبر از جانب پدر شهر مرشد با مام عالیمقام حسین بن علی الرتضی و از جانب مادر بحیی خالد بن مکی
و خواجه شهاب الدین عطاالله بیع بر داشت بدین تعریف امیر امین الدین امیر عبدالرزاق امیر وجیه الدین مسعود امیر بدر الله امیر جمال الدین
فضل الله و امیر امین الدین در ملازمت سلطان ابو سعید وفات می گفته اند و منظور نظر عنایت آن پادشاه صاحب تأیید بود و در آن ماه
عمل سیخ خوبی که ابو سلم گفت داشت و در دنی کشتی کیرد و بیدار ماری مهارت کامل حاصل نموده بود ملازمت سلطان ابو سعید کرده
و در نزد سلطان گذشت که آیا در قلعه و اکسوی باشد که ابو سلم کشتی و اندکی گرفت یا مرتوا ما اخاست امیر امین الدین عرض و نموده که

بنده را بر اوبیت و خراسان عبدالرزاق تام کرد با ابوسعید مقاومت می‌توانند کرد و سلطان نیز الحال مسمی جهة آورده بود عبدالرزاق
بصوب خراسان فرستاد و آن قاصدان با پایه سریر اعلی رسانیده شکوه و شمایل مطبوع پادشاه عادل اتفاق و هم در آن روز و سه روز عبدالرزاق
بیارا سلطانیه رسیده دیدکه کافی و بدرهٔ زرناق او بخدمت حقیقت آن امر استفسار نموده گفت فلان مهلوان این کار را بخواست و وصیت کرده
هر گرز آنکه مرغ زنان زنده باشد و امیر عبدالرزاق کار او فرموده الی و خاطر شریف بکشید و زرها را بر باشید و این جزیره بر من سلطان ابوسعید
رسید عاشق شد امیر عبدالرزاق حیثیت لایت ترکشت و فرمود که با ابوسعید نیز اماره و اشان بحضرت فرمود و نظر پادشاه تیرانداز کرده
و چون نیز عبدالرزاق و قدر از تیر ابوسعید گفتند ابوسعید چون شد سلطان فرمود که عبدالرزاق را نه ابوسعید نافع فرمایند و بوتیار بحل
مالوجهات کرد ما را که مبلغ خمسه دیست هزار دینار بکسی بوده اند مقرر آنکه دست هزار دینار اسب نزاید و صد هزار دینار بخزانه امر
فرستد و امیر عبدالرزاق در کمان تا بی آن وجوه را بعیش و عشرت صرف کرد و چون آنقدر اسب و غلمت بیدار شد یکدینار از آن اموال
موجود نبود لاجرم بحضرت رفت و بحساب اغاق و رهان ایام چون نوبت سلطان ابوسعید بهادرخان شایع شد و امیر عبدالرزاق بی
بوطن معهود آورده و چون بیاشین رسید مشاهده نمود که فرنجاعات شن است گفتند تا نوقت آنکه در آن اوقات الجی باشین فرود آمده
حسن جغتو و حسین جغتو که برادران بودند شراب و شاهد طلبید حسن و حسین در باب شاهد عقدی گفتند و الجی نشیده خواست که بر حسن
عورت ایشان کرده برادران تمشیدها کشیده گفتند ما سر بیاید و بخلوان رسوائی نیاید و الجی را بقتل رسانیدند و خواجه علاء الدین محمد که
در آن اوان در هرات بود و رقیه مرقوم بود قاصد آمده است و کسان طلب حسن و حسین فرستاده و ایشان در بیرون حصار کرده و در آن اثنا امیر
عبدالرزاق از کرمان تشریف آورد و چون بر حضرت واقعه اطلاع یافت معنی با خود متفق ساخته و کرمان در بیرامید و فتح مرام باز کرده آمدند
و خواجه علاء الدین محمد نوبت دیگر نامه انجام کرد جهة هالنهد باشین روان کرده اند و امیر عبدالرزاق و رفقا ملاقی آمده بین
الجهانین مصاف واقع شد و دو سکر از نوکران جناب وزارتمآب کشته گشتند و امیر نیز مکوب و مخذول براحت نمودند همه از آن
عبدالرزاق مرده آن قرب رجع آورده گفت فتنه عظیم و بین مابوتوح پیوست و اگر ساهلدیا نیم کشته شویم و بیرون مرخوه و از دیدن
هزار بار بهتر که نامردی بقتل رسیدن و بجهة این معنی وقتی سابق آن طایفه مقتبس بر دار شدند القصه رایات اقبال امیر عبدالرزاق اگر فتنه
با ملک نمای جمعی کشیده در صدد مدافعه در آمدند و خواجه علی الدین محمد جهة حفظ ناموس از قزوین متوجه استراباد شد و امیر عبدالرزاق
از عزیمت و تزیر خواجه از تعقیب منصرف شد و در نزهه شهر لشکر نموده مرسوم ارجاعین دست بر دکان و سیف و سنان بر زدند و خواجه علاء الدین
محمد و رمو که کشته که بدو و امیر و صفلقاش جغتو سار و کرجند و امیر عبدالرزاق سالماً غانماً باشین مراجعت کرده و هفت قصد بر جوار
جغتو گرفتند و سر بدان رشهر بیشمار و ثلاثین و سبعمائه سبزوار شتافته چون در آن ولایت کسی که با ایشان مقاومت و اندیشه
نبود سبزوار بتصرف در آورده اند و امیر عبدالرزاق بر مسند حکومت تکیه کرده قصد نمود که دختر خواجه علاء الدین هند در نجاح الدین
در آورده و دختر چون میانست که غرض عبدالرزاق این نصف است که با امیر شیخ صاحب جمال الدین احمد جمال ابد راضی نیست و سبزی از
سبزوار که بجهة بشاهو توجه نمود و عبدالرزاق برای دختر امیر جمال الدین سعود را بیارکرد و اینده آن سوره ماسوی ساخت و امیر سعود
در سکالمه و دختر رسید خواست که در امیر سبزوار بر آن تصفیه زبان تصرح و زاری امیر سعود با گفت قوه و مسلمانی و غرض در دختر
و بیارکرد و اینده من میلی بود و سبق جید که اگر بقدر مرو بیش از دو ستان بیار و اند و بجزا الدوله نمای و امیر سعود را رشید
این سخن نفت و دست اداه گفت و بیاحت که ما بوکاری نیست و بخدمت برادر کشته گفت هر چند استاخ دختر علاء الدین هند
دانیا نم و امیر عبدالرزاق زبان بدشنام او گشاده گفت از قوی مرد اگی بی‌ای امیر سعود جواب داد که کسی را صفت مرد اگی سند بهلوست که
بیاکار خود رهنماده و نهاده عبدالرزاق خشمناک شد برخاست که در بدایت آمده امیر سعود تمشیر جرا ایراد کرده عبدالرزاق خود را از بیم
بالاخانه بایان انداخت و امیر سعود خویشتن را بر زیر برادر افکند تا او را از سر خلق بازکرد و اینواقعه در روی جمعه سند کرده است ۱۲

امیر سعود روی تبیت تمات سر بیاره آورد **ذکر وجیه الدین مسعود** امیر سعود سر بیاره اری بود شجاع و مردانه
و اهمت و فرزانه و از غایت مهوی چون شد اگر بوشیده ماند میل شد و از فرانه نیشی خاند شدی و چون نهام حکومت سر بیاره بیت
او را مسند شیخ حسن جوری با خود شفقت ساختی با سبزوار قایده و دست مستحکم کرده و در اوایل دولت میان او و امیر عثمان شاه جوری قران کرده
نشابور و بر مقاتله روی نموده و امیر سعود ظفر یافته آن ولایت را بر ضبط فرمود و در سنه هم فرستاد و اربعین و سبعمائه میان امیر
سعود و ملک مغز الدین حسین کرت دو بدر بحق زاده جنگ نصب است داده بخدمت امیر سعود ظفر یافت و در آن اثنا شیخ حسن جوری
کشته گشت امیر سعود عنان عزیمت طرف سبزوار تافت و در اواخر همین سال میان شیخ علی کاوزن و بلطاتیو خان و سربداران قتال
اتفاق افتاده سنیع ظفر بر رجع علم امیر سعود وزید و شیخ علی در معرکه کشته شد و غنیمت موفور نصیب سربداران گردید و امیر سعود
بمزور موفور باستراباد در آمد و طغاتیمور خان بلاد قصر ارشیا لحت و امیر سعود خطر جهاز امتنبط کرده عنان بطرف مازندران تافت
و در آن ولایت شکست بلجز اسیر سر بخدمت رکشت و در اوایل ذی حجه سنه مذکوره جلالا الدوله اسکندر ابراهیم کشت مدت سلطنت بیست و یک
کامل و ما تسع سال بود و همان روز محمد آیتو جند روزی حکومت سبزوار نمود **گفتار در بیان بادی احوال شیخ حسن**
جوری و حکایت خانه ایشان از امیر مجیر بیت و اقتضان اخبار نمود و کهن و عارفان گفت و حسین نحو آورده و آنکه
شیخ حسن جوان بود از قریه جور و در رضوان اوان شباب بکتاب فضایل و کمالات پرداخته آغاز کرده بس و فاده و در مرو در آن اثنا
شنید که درویشی اکبر و روزگار جلیله نام در سبزوار ظاهر شده و کرامات و خوارق عادات اظهار می‌نماید و هوس ملاقی حضرت رضیه
استیلا افزود از مرو بسبزوار شتافت و چون صحبت خلیفه دریافت ع باده داد و در پهلوی مرو فتوی داد و شیخ خلیفه در اوایل حال از آن دیار
دست ارادت بشیخ الاولی اد و عبادت چند گاه و رعقدهٔ کاشیخ الموداشت فضای بیشاده همان رفت و خدمت مقرر سیدگاه و مجلس
شیخ رکن الدین علاء الدولة سمنانی بسیار و روزی چند در خانقاه معارف پناه هر بر مرو و از همان بقصبه بجار رفته بخواجه خیاث الدین
هیبة الله ملاقات فرموده و از آنجا بسبزوار شتافته و بسجد و ساکن شد و آواز بلند قرآن می‌خواند و نوازه طاعت و عبادت بجای آورده
با یاران معنی گرفت و روی کشید و دفعها در مقام انکار آمده ابدا از نشستن در بیت الشیخ بی کرده‌اند و شیخ خلیفه بعضی ایشان الشاب تی
آخر الامر معنی از اهل حسد فتوی نوشتند که گروه در مسجد ساکی گشته سخن دنیا گوید و منع اصحاب علم و تحریر کرده و اینچنین کسی مستحق
کشتن باشد بلکه کفر نوشتند کما بیشد و آن فتوی را با حضرت امیر مجیر بیت که سلطان ابوسعید بهادرخان فرستاده‌اند سلطان مرد بود که حکم
بقتل و دیشان بحکم آنچه مصلحت دان باشد بحکام خراسان نیز آورده‌اند و دفعها سبزوار و سعی بسیار متوجه اضرار شیخ خلیفه شده بیان اقتباس
نزاع کلی رو نموده و هنوز نیز نعت قایم بود و شیخ حسن سبزوار رفته دست ارادت بشیخ خلیفه داد و بجهة هم او تربیت کرد و انا تقدیرات
آنحال بصلاح بیت و در ربیع الاول سنه و ثلث و سبعمائه بر میان شیخ خلیفه راه و همان سجد از سنوی آنجنه دیدند و بعد از تجهیز و
تکفین شیخ حسن را بعنایت خود ساخته از سبزوار مرد کرده‌اند و شیخ حسن بلدهٔ خیاف و باورد و جوشان و مشهد مقدسه رفته تعالی
آن ملاذ را طریقه شیخ خلیفه عزت می‌نمود و هر کس مریدی شد نامش بلوشته می‌گفت حالا وقت اخفاست و مرید بود که آن کار را
ترتیب کرده منظر اشارت باشید و چون شیخ حسن مرد و شیر بن عین بود و کلمات عام غریب باسم و مرقوم گفت مدت اندک تعلق
بر مرید و مرید و صفت داد و گشتند که زیدی بر آن تعلق نمود و یاران بحکام خراسان از وی توهم کرده امیر بغوشاه جوانی که تمشیدیان
و علی بیک بود و نیت آنچه رغبت تعرض است شیخ حسن را گرفت و ولایت یافت در قلعه تالش آن را طاق بر گویند محبوس کرده‌اند و چون
امیر سعود رسید ملک صعود نیز جوان سندی شد که بوسیله آن تصرف ولت خود باشید که اند و بعد تامل و اندیشه خاطر بر آن
قرار داد که شیخ حسن جوری را که گزیده و ولایت مخلص او بود نه از تعجیس بیرون آورد و دفعتاً فی خود کرد الله یاران بجهة سوار خواهم
از سبزوار بلخ آگرده بیارد شتافت و شیخ را از تعجیس خلاصت داده بقدر خدا شاید و در روایتی آنکه خواجه سعادی امر میان شیخ حسن

باهتمام نعرا اهل بادت متفوق شیخ عجیله که توانست شیخ را از قلعه طاق بیرون آورده بند و بسیار وار بردند و بر هر قدر بر چون بنا
موافقت میان شیخ حسن چوبی و امیر سعود سبزواری بحکم گشت خلق بسیار در نقل رایت نصرت شعار ایشان جمع آمدند و ساعت بساعت
ساحت مملکت ایشان صفت وسعت می گرفت و روز بروز آثار جاه و جلال و علامات دولت و اقبال ایشان سمت تضاعف می پذیرفت
تا کار بجائی رسید که امیر ارغون شاه خیالو را از کاشغر نزد طغاتیمور خان بجرجان رفت و امیر تیمور محمد بیک در بعضی از ولایات خراسان
خود را بحکم ساخته متوقف و بیخ و روزگار می گذرانید **ذکر توجه امیر وجیه الدین سعود بمعزه و تخت بلاد هراة و قوفات شیخ**
حسن بخط هرات آفات و ابتلاء چون بخاری امور امیر وجیه الدین سعود و شیخ حسن چوبی و سبزوار و نیشابور
انتظام تمام یافت بعضی تمامی ممالک خراسان در نظر همتش سهل و آسان نموده ده هزار مرد خشمگین هر یکی که شکوه تهمتن فراهم آورده
بجانب دار السلطنة هراة که در آن سمت زمان مالک معز الدین حسین کرت بود نهضت کرد و ملک حسین با سپاهی بی شمار از غور و غلزی
و جیسا باستقبال آن لشکر فتاران روان شده در دو فرسخی آن ناحیه فرحین اتفاق افتاد و صدای تیر و کمان و آواز حروف کی بر چرخ و آوای کوس و نای
کر ساخت و آثار غرور و نصرت و اقتدار و ایران صف شکن در آن دو سه زمین و همان اثبات **شعر** چنان شد آتش کوس و غرور چون که زمین بر گردش
غبار خاک بزیر آورد ستاره چرخ ستاره ز تیغ تیز و زنگ و رهم آویختند و ترکیب بهم و در حسام خاک بالوب
بر انگیختند **بیت** زمین از خون بر روان مرج زنگشت سپر ها شد چو سرانی که کوه سنگ زمین در اطراف محاربه چون شد
و در ساعتی که جهان غالب آمده صیاد از هر یک کشته و خسته گشتند و ملک حسین الفاظ بر دی بر سر پشته تحقیر بلند و انفاس هشت
اشارت و زمین تا اطلاع بر آن کوه غبار هاد و کوفتند و صفی که بجنگ چون نان بصد اشتند و رایت با مبارزی بدند و روی بدلاوری نهادند و سپر کیا
جمع آمده امیر سعود و شیخ حسن بر اطراف مکرم بودند و آن اثاث تحقیق هر از سر جان هزموه امیر سعود با عشق خود از حق شیخ حسن زده
اند اهل لشکر ساخت و شیخ حسن امیر سعود را گشته بود که کمین گشته شود و بهار که تو در مرکز توقف تمامی و بجانب سبزوار توجه فرمائی
یاران امیر سعود فرمود که بجد شیخ نیاز کرده شد و همان بلاد الملک خویش مطمئن ساخت و ملک حسین بعد از آنکه مغلوب شده بود و ای لم
و ظفر بر او ساخت و شتاب از اطراف بنده طایفه از ایشان جمع بیدرنگ گذرانید و نیز بر اسیر کرده اند یکی از شعرا در آن باب گوید **نظم**
کوهسر و کرت بر دیوان زدی ۞ و تیغ علی کرد شیران زدی ۞ از تیغ سنان سر یاران تاختی ۞ یک ترانه کرد بر دیوان زدی **ذکر محاربه شیخ**
علی کاون با امیر وجیه الدین سعود سردار و یاران کشته شدن شیخ علی در معرکه پیکار و اخبار و تکمیل امیر
سعود بدر ولایت سمنان چون بر استلام امور یاران کره تعدا خزی و ولایت مازندران بکوشش هوشیار طغاتیمور خان رسید لشکری ترتیب
داده امیر شیخ علی کاون را بدفع امیر سعود نامزد کرد آمد و امیر سعود از توجه آن سپاه آگاه گشته با طایفه مرد ایل بکمل و کره از آن جوش کمل
با استقبال اعدا روان شد و چون نقاب در عین تلاقی اعدا کشید و جنگ و سیر آهر و دلش که تهیه کرد بدستان و ایران جهان ستانی بیان را
که و فاوت بهادران روی بدلوای آورد و تیغ تیز بسیاری از جوانان ماه پیکر بدو کرد و بجی از پهلوانان صف شکن خورده آمد امیر شیخ علی
بنفس خویش جلهای مرد انبوه اما چون سعادت بنده کوشش بسیار جهد سود در آنای که در نبرد جان بر سر عقل او خورده از اسب بیفتاد و از
صفت آن تیغ عزم ملک جاودکره و سپاه جرجان انهزام یافته سربازان از عقب شتافته و قیمت بهایت کرد و همان بطرف جرجان نافتند
و طغاتیمور خان چون حال سنبه نیافت رایت فرا بجانب لاریجان بر افراشت و امیر سعود مظفر و منصور و عزیز و موفق بر سر تلاد رفته مشتری
با مر اهالی و اعیان مازندران مرقوم آورده و ایشان را بطاعت و اطاعت خویش دعوت کرد و کیا جمال الدین احمد علی که سوی آورده بود و کرم و مرد
و در کار جنبش و در ولایت بر مسند ملک کرد انست و از خود کسی کلاه بر نیاشت چون جز شوکت و عظمت امیر سعود نشود و تمید که
یکی کاه در ولایت مازندران تازه دست بیاد آورده نیاز حیات صغیر و کبیر آن خطه بر اندازه بایمان یاد و یاد مرزه کیا تاج الدین و کیا جلال
علامت امیر سعود شتافت و منظور نظر التفات شاه و از نیز ولایت و امیر سعود بر جوه ایشان مستظهر گشت مطیعی خاطر یاران مازندران و خوشه

وعلاء

وعاکوان و ارجلال الدوله اسکندر که سابقا ذکر ارجلال و مذکور شده و نوشت که علی ملاعات کجا خواهد بود و جلال الدوله را در خویش خرم الدوله
شاه غازی خوشبوت کرده بعضی جان بیند که بعضی از ولایت را بسر یاران از کاخ اند و چون ایشان و امیر سعود را در یاند و رعیان کار از آن
و دو من جبه بقت دیر رسانیده امیر سعود و هزار هزار و نود و سه تمک و اربعین و سبعمائه نزد و جلال الدوله بجهت امیر سعود ساخت
و در کره نه که از جهاد و رها و دیوار کوه بنا نمود و سپاهیان سکنه و شاه غازی شهار اسبان تازی نشسته جولان داده و امیر سعود را تاخت
بکر بند و رام قتل و غارت مجالی آورد و چون ایشان بیت چند کرت بوقوع انجامید بای ثبات امیر سعود متزلزل گردید و کیا احمد جلال
بمرا یاران خود و سایر از خدایان بیام زمستان که سبب کمین در ولایت سعود المدیشه خاطر داد تا بیاد جمال الحالی خود و از نیز بر سبیل
یاران آید و دفع سر یاران بقدر امکان کوشش نمایند و از شنیدن اشتالان سمنان اگر در نهایان شیان کرسی و اجتماع بر بیان بسته هر شب و نیم
از میان خواسیه مسکر امیر سعود را غارت می کرد و نه کر و نه قیاد و کره نه کر ای خراسانیان مازندران بیشتر انست و یکی هزار بار کره و نه توان
غایت خوش ایلب بلا بر خود کشاده اید و بی ده امر بیخ و عنا نهاده هر عنان بر عزم عدم خواهد تافت و هیچ کمام این مهلکه نجات
نخواهید یافت امیر سعود از شنیدن این مقال مانند ماهی بشکنج مضطرب گشته خرکش می توانست کرد و نه و بطریقی می توانست
آورد نه دنای مقرکه رون و نه روی اقامت بعد از آنکه نه و نه انقام ساکن بود کوچ کرد و بطرف سمنان رفته و چون بقریه ماهی کلاه
رسید از جمله ایران سمنان و از پس شیران مازندران دست جلادت از آستین تهور بر دون آورده بند و خود را بر اطراف و جوانب محاربه
زده و در کشش و کوشش بقصر نبود و امیر سعود چون حال را منوال بدیکا احمد جلال ابا مبارزه کان مقبل رسانید و مراه لایق و رای
بود و کمر بر نهاد و خود و بدایت و خاص و عام آن دیار آغاز قتل و غارت کرده و هر کوشه نشسته افتاد و بر هر بسیار و دست رنده او آن
اسیر کرد بند و امیر سعود با جند و کر بعد و دو بر او و دو بر او و چون با لودان رسید شنید که فرجی زمان شرف الدوله کسنهم
بن تاج الدوله و ابو طنج بر سر راه و انتظار مقدم شریف سلح و بکلی نشسته لاجرم عنان فرار بطرف بکر انطاق او دلشکران
کشتم او را تعاقب نموده امیر سعود و رقلعه او رند بدست ایشان افتاد و آنجا عنان او را ضبط ساخته منتظر اسکندر بند و روز بخویش کاه
داشتند و روز سیم حسب الحکم بقتل او رند و تاریخ سید ظهیر سطور است که خواجه بهاء الدین بکر و زمانی که سبزه دیوان امیر
وجیه الدین سعود بر سر راه یاسین کلاته زخم خورده و بقتل او امیر نشسته زد و ملک فخر الدین برد و فخر الدین خواجه بهاء الدین
منظور نظر مرحمت ساخته از کیفیت شکر امیر وجیه الدین سؤال کرد جواب آنکه در مازندران و اب خاصه امیر سعود جهاد و هر آرا
و شصت و سه است و چهار صد و شش تومن که هر یک بعلم من علیق آنها مقرر می شد هده سپاه را این قیاس باید نمود **ذکر محمد آتیمور**
در ان اوان کر امیر وجیه الدین سعود علم عزیمت بجانب امیر شیخ علی کاون بر افراشت محمد آتیمور یکی از بندگان بلند پرشور و بصفت شجاعت
و عنایت شاه اصاف و اشت و سبزوار بنیابت خود تعیین نمود و چون محمد آتیمور خبر قتل امیر سعود شنود در استمالت خواطر کوشید و از
دو استقلال امیر الغام امور ملک و ما لا قام نمود و بعد از آنکه مدت دو سال حال بر منوال یکنواخت گذشت خواجه شمس الدین محمد که بصفت کمالات
اصاف داشت متوجه قلع بهار احیات او گشت و چون در روشنان و ریان شیخ حسن چوبی را با خود متفق ساخت تا کار بجائی رسید
آتیمور را مدد و ادر اعاظ که این ملکت بجیب انست که در روشنا زامش تو اصلا قدر و قیمت نماند و با وجود آنکه آن خواجه تومن تومن
این فرقه و اجب التعظیم تشبث بدیدن سبزوار از دل و اوایش را بر ایشان نقد بر و نائی و موافقان خواجه شمس الدین محمد بن سال
این عنان بر زبان آورده محمد آتیمور بحضرت باز ماند و چون سلامی خود نداشت و کسی پیش او نبود آغاز ملامت کرد که مگر تو اغایت هیچ
در و پیش از نجا شد ام و در ضبط این ملکت لوازم سعی اهتمام مقدور بر سانید ام و اگر آنچه صلاح شما باشد چنان می کنم ایشان گفتند
بر خیز و این خانه را که ما محو مست تو از نجو اهد محمد آتیمور با صد و بر بخانه در آمد و خانقاه در وی و سند و خواجه شمس الدین محمد
گفت که مهد و بهد ما توقف مسند حکومت را بوجود شریف خویش مزین کردان با همگی ایشان خدمت نوع کرد و بر بیان جان بندگی

وخواجه شمس الدین علی هر چند صنما طالب ریاست بود اما بواسطهٔ آنکه مردم قتل محمد آمودر را حمل بر خروج و بغی نمایند گفت من در وقتی
که شمشیر بر اسطلت ربع مسکون بار میکنم مناسب آنکه کلاه اسفندیار را بکوکبهٔ اختیار نمایند و محمد آمودر را بقتل بهانه ندانند آن شخص او
این باشد و آنجماعت در ساعت برطرف جمعی نمودند کلاه اسفندیار بعد از قتل محمد آمودر رسید و از شهریار شد و او را صاحب
دغاب و ند فضل و مذاهب تاتاریان چون رسیدند راست نشست طریقهٔ استوده که بکر مش کوبنده چهره می بر راسیاست کرد و شیوهٔ ظلم
و عنف و مجالی در ملاحم سرداران بحکومتی ستم کشند و خواجه محمد آمودر را کشتند و او را بزن زبان بر داشتند و هست بر طاعت
امیر شمس الدین فضل الله کمر داد امیر سعود بود که کاشند امیر شمس الدین فضل الله بعضی و عشرین بغات بر اعت بود و در ضبط امور ملک
اهتمام می نمود تاتاریان بخرفوز را که سرداران بطاقو خان رسیده اند که از اهم کشیدند متوجه محاربه ایشان شود و گفت تعالی امیر شمس الدین
فضل الله شیوهٔ بخود گفت بیت دلا کاری و زندی با هشاهی ٭ دو دلرا نیست خاطر زهر چه خواهی ٭ و تنها امور مالیات را طوع و رغبت
و کفایت خواجه شمس الدین علی بنا ده بسط بساط فراغت و نشاط شمس بسیار نمود زمان حکم مقتدی هفتاد و سه خواجه شمس الدین علی
بعضی از مردم خان از وی و خواجه علی عتبه کرده اند و مادر حروف آمل را که چه خواجه علی خاطر کرده اند و هر چند سیاه که خواجه شمس الدین علی
بصفت شجاعت و فراست اتصاف داشت و در زمان دولت هست بر اجرا سیاست و تنبیه امور ملک کاشت و ظاهر نیز هست با امر نیز رعایت
می نمود که خورد زنبک و شراب را از قلمرو خویش الکلیه برداخت و قرب با صدر زن فاحشه را حضر کشته و دین مطهر را خالص ساخت شبها تا
که بعد از مرت طوف نمودی و اخبار جزئی و کلی معلوم فرمودی و چون طغا تیمور خان از ایالت خواجه شمس الدین علی و شجاعت و سیاست او بدان
ترک لشکر کلی کشته شد اعانت تغلت که خواجه شمس الدین علی را ملازمتی بود موسوم بحیدر قصاب که قفا خلق می نمود بیاشت
و در اواخر ایام حیات خواجه علی حسب حیدر با نوشته رسالتی بروی بسیار شد و خواجه محصلان عتبه کرد تا هر چه حیدر بلد و حضرت او زوده اند
و چون حیدر با چیزی دست نماند و تشد و محصلان گرفتند و رنج و محنت با فقر شمار بحر و اعتطار بخویش و بر خواجه رسانید و خواجه شمس الدین
علی مرد و نخواهی و شتام دهنده بود و جواب حیدر گفت زن خورده را در خرابات نشان و از آن مرحوم به دیوان بهم رسان حیدر از شنیدن
این سخن اشک اندیشه روان ساخته قتل خواجه شمس الدین علی را بخود مختص کرده اند و دین باب شمار خواجه عتبه کرد او ظاهر ساخته رخصت یافت
و فارغ شام خلعه الاهتمام و وقتی که خواجه عتبه در مجلس خواجه شمس الدین علی بود زبان او خواهی بر گشاد و گفت ای خواجه علی من ترجمه و مبالغ
و بیش و بود تجرید سینه خواجه علی زده که از شنیدن چون آمد حسن و اعطای صندوق که حیدر با یکدیگر خواجه عتبه و از برادر و که بهلوان حسن
دست گاه و لو حسن گفت ای خواجه خانه تو که این امر نیا را استصواب تمامست و یکی از فضلا که خواجه شمس الدین علی صفای تمامست
این بیت بحیدر خواند که شعر ای دیر و حیدر که کم آرد روزگار ٭ و دیگر ده راست نخیزد کار روزگار ٭ قتل خواجه شمس الدین علی در سنه
سنه ثلث و خمسین و سبعمائه بوقوع انجامید و بعد از وی خواجه عتبه که او دیوانشاه که و بید خواجه یحیی قزاوی بصفت شجاعت
و اصالت و رجاء کاری و عدالت موصوف بود و در زمان دولت در باب رفع مال و رفاه حال عمل و فضلا سعی موفور فرمود و از خوان انعام
و احسان نعمی و نعمت بر محظوظ و بهره ور گشتند و از مواجب و رسوم که سلوک کران و بر هکان بساط احتیاج در نوشته در مطلع السعدین
مسطور است که چون حکومت سرداریه خواجه عتبه که بود قرار یافت طغا تیمور خان از چرخ الجی بسبزوار و دیوانشاه او را بایلی و انقیاد عتبه
کرده و خواجه بخت از یقول این امر الامر موده الفرالامر بجیب ظاهر شرط اطاعت و فرمان خان بجا آورد و در اواخر سنه ثلث و خمسین و سبعمائه
باسیدمرد بهادر متوجه اردوی مالک گشت و بعد از وصول سلاح بسته و وقتی که خواجه غیاث الدین محمد الدی و یکی و طالب علم بیش بود شاه
بوده اند و در رضا خیر فرمان و تجهیز و خواجه را کسی بنوه بیارکاه و رامند و خواجه یحیی آقا زاده گفت و شنود و عوده ناگاه حافظ صفای بدی
بر عزم و اراده شاه زده خانجر بروی و افتاد و خواجه عتبه بر شان جدا کرده و فرج و در نحشر و بسیان مغولان بر خواست و مقتول آیه کریمه
یوم یفر المرء من اخیه وامه وابیه ظاهر شد و سرداران تشدید هاکشیده بر هکی ایفا کردند و اموال بسیار در اوی بتاخت

و دو سه بزوار آورده بودند و روایت روضة الصفا آنکه چون سرداران با دوی طغا تیمور خان رسیدند سه و نه شرط ملازمت بجا آورده
سه و نه چهار موقف که خان ایشان را طوق بیلد قدم جرات پیش نهادند و نه من حیات طغا تیمور خان را باد فنا اند و علاء الملک بن
سرداران ملازمت آنکار ایشان بوده که تا امرا بر علم از سطلت و رنگار بحر نخواهد کرد بید و هر کس بگفت این نقد و ره انکی
این و قوف یا با کشت بخیر نان نقب خواهد کرد بید و چون مدت چهار سال و هشتاد از حکومت خواجه یحیی گذشت و ملکش آباد ان
معمور گشت و فی سنه ست و خمسین و سبعمائه برادرش علاء الدین محمد گاه داشته و وقتی که خواجه سلاره بدهلیز سرای خود و دار مدرسه
و در پس اسباب نشست و تجربی بر پهلوی و فرزند و خواجه دان کرسی ست پس بره او ابا گرفت و هر کسی از مرکب اقتاده خواجه حسینی
قاضی خوه را نخ زده و نعال القاتل و مقتول را عالو نشت آنکه رند خواجه ظهیر الدین زاوی بروایت مطلع السعدین خواجه
خواجه یحیی زاوی و بقول صاحب تواریخ سرداران برادرش و هر یک بتدبیر خواجه ظهیر و بعد از قتل خواجه یحیی ابقای جیده قصاب سر داریه
سرداران شد و او مردی حلیم و کم آزار بود و هر امر و نهی و تطبیق استقلالی بود و جیده بر انجام مهام فرو نام استقلال داشت و بعد از انقضای
چهل روز جیده خواجه را مدرک کرد ایزد خوه ستوده انتهی که بید پهلوان جیده قصاب چون چهار ماه بر تو و تنق امور
سرداران بر داخت غلام پهلوان حسن اعوان قلق و قاتم بنا بر اشارت خواجه خویش بی تربیع لاتر سند بعدی و سنین و سبعمائه
قتل رسانید امیر لطف الله ولد امیر وجیه الدین محمد بسبب اهتمام حسن بر اعوان کما تا بلاد بود بعد از قتل جیده قصاب
کمال و سماه و رسیدن و احکی ست نمود بعد از آن میان او و پهلوان حسن وحشی ستاد و پهلوان امیر لطف الله را گرفت و بعد از استقلال
فرستاده بقتل حکم نمود و سرداران امیر لطف الله را سر نیا و گشتند و مسلوب بیت که پیش او دادن لطف بر کسی اعلامی کرده باشد پهلوان
حسن دامغانی مشهور بشمائی و سنین و سبعمائه بسبزوار در مسند ایالت نشست و ما تا مدت و شاه و رویش تجربه از مردمان
شیخ حسن خزوی در مشهد مقدس بطاعت و عبادت اشتغال نموده خلق کثیر بروی جمع آمدند و در وی بعادت آنجماعت خروج کرده ظاهر
طوس استخراج ساخت و پهلوان حسن از شنیدن این جزئیات کرها بالجانب کشید و طوس را گرفته چند خود را بر سیم بدر و بیش او رفت و گفت دیگر دست
و یا را قامت نمای و درویش اصفهان رفت سار کرد گشت و بعد از چند گاه از این قضیه خواجه علی مرید سبزواری و دامغان خروج کرده امیر نصر الله
کاشته پهلوان حسن بود از شهر لوبج کرد و محبوس رضا گفت تا اصفهان بایدیفت و در وی تر عزیز را از دیر محبوس گفت ایرخدمت رایافت بعد
می سازد مشرف و طرد کرد چون پادشاه شوی منصب وزارت بمن مفوض ساز و خواجه اخضری را تنول نموده محبوس باصفهان رفت و در وی
بواختول ایلخانان رسانید و خواجه علی ستاد ارادت بدر و بیش داده و با تحفه مسیاری از زر بر آتشد و گرد خود مشرف شد و بعد از این احوال
جنون قلعه شفان زبان باطها خلاصت پهلوان حسن کشاده و پهلوان حسن دفع ایشان را اول و اشتر سبزوار الحالی کفایت و بلطف
شفاف و بعاصره قلعه الفقر مشغول شد و چون خبر جنون جد سبزوار بر عرض خواجه علی و در وی عزیز رسید با طرف تجیه مونه و عشق
شهر و رسد جدائی بجهت و سپاهی استقبال نمودند و خواجه و من مسافی که و نیز پهلوان حسن بود که قلعه قصاص امیر لطف الله نقل میاید
و پهلوان حسن چون این خبر شنید غیر اطاعت چاره ندید و بخیال مرید و بیش و نوکری خواجه متوجه سبزوار که بید اما خواجه علی مرید
بسر و ان سپاه مکتوبات نوشت که پهلوان حسن را بکشید آنکاه رخت و طرک کشید و چون اهالی و عیال آنجماعت رسید و از بوه باز ماکر کشتند
و کرده ماشان راه دست و رعایان زده و امرا از اسپ پیاده ساختند و سرش از بدن جدا کرده نزد خواجه علی فرستادند نهایت حکومت
پهلوان حسن چهار سال و چهار ماه بود خواجه علی مؤید چون سایه الهی و سبزوار مسند شهریاری نشست در اظهار شعار
مذهب علیه امامیه سابقه نموده ما قصی الغایت و تعظیم سادات عظام کوشید و سید عظیم و صاحب ایزد ساز صباح لب می کشید لطف
و کرم آن خواجه محتشم را نهایت نبود و جهة رعایت شرع شریف هر کز با کاب بنگ و شراب اقدام نمیفرمود و بعد از مدتی که با برهکی ست
پرداخت لشکری بدر و بیش عزیز داده او را بجرب جلال حسین فرستاد و چون درویش بنیشابور رسید خواجه تعقیر عقیق نموده و مکتوبات

لشکر اعیان سپاهیان روان ساخت که درویش اکا کشته را جهت نیابت و اتابکی بالفعل عظیم و استر سبز دار باز کشتند و درویش
باز مرا نه بریان غزیمت عراق فرمود و خواجه طاهر را سالی داشت تا هر اقتل رسانید و در سنه سبع و سبعین و سبعمایه ملک غیاث الدین
پیر علی نیشابوری را که اعلی گرد خواجه مودود بود تجهیز کرده عمارستان بلده و بابکنه و شیخی بلد افراسیاب جاجرمی را در سنه ثمان و سبعین و سبعمایه
درویش برکا الدین که از جمله مریدان عزیز و شیخ حسن خوری بود بفارس رفت از شاه شجاع استمداد نمود و با لشکر و استعداد در اوان
بخراسان و اسد اسکندر شیخی است ادامت بوی او و با غلی متوجه سبزوار کشتند و خواجه علی چون قوت مقاومت نداشت علم عزیمت
بصوب مازندران برافراشت و در بدو ملک برکا الدین در سبزوار رنگی یافته در سنه تسع و سبعین خطبه بنام خود خواند و در سنه ثمانین و سبعمایه
امیر پیله که بعد از تکوتغا بتو رخان بر مازندران مستولی شده بود مقام امداد خواجه علی مرید الدین در بلخت حکم کرد و بی سبزوار آورده
درویش برکا الدین فرار کنار اختیار کرده خواجه علی فوت و بکر سبزوار بر تمام امرا بالت بقبضه اقتدار در آورد و در سنه ثمانین و ثمانمایه
و سبعمایه که بر مقتل اعاظم صاحبقران کرد و بن غلام امیر تیمور که بکان به ممالک خراسان افتاد خواجه علی مرید بر امر استقبال استیجال نموده و زلعی
نیشابور بوکیه مشهور بوست و اصناف الطاف بر افراز گشته تمتع ایام حیات و نظر وات آنحضرت بمزاحمت و مناهضت کنند ایند ذکر
تسلط میر پیله بر ولایت جرجان میر پیله که شیخ علی هندو نام داشت از امرا امیر بطا تو رخان بود و امیر پیله و بجرجان
خان نشو و نما یافته آثار اقبال و رشد و شاهدی می افتاده و در آن وقت که بطا تو رخان عقد پیر مجاران جهان گلها زاید بود تنو امیر علی اجند برک
بنیشابور شتافت و امیر پیله علی قتالی که ما کوان ایل بود خواهرزاده او بود و جمالد کلج کشید و امیر پیله بعد از روزی چند با سید و سیا
با عده اندک روی بجرجان آورده و چون بدهستان رسید هزار امیر شیخ علی هندو قریب دویست سوار و پیاده بکمر مخدمت پیوسته
در جرجان بوجه حکم حسن و اصفهان و استرآباد و باغر در رسید و با صد سوار بیع کمار بر امیر پیله راند و امیر پیله بعضی دویست تاتاری
فشرده میر جرجان نظر افت و لکن ایشان از نشیب تیر بکنه ایند و لشکر جرجان امیر پیله از اسب و سلاح آنچه محتاج الیه بود بنیاز گشتند و از هر
سر جرجان و مازندران و دیار اشتهار یافته اتباع خانان بطا تو رخان که در نواحی بود و بعلی ایت امیر پیله جمع آمدند و ابوبکر شاهمان که
از قبل حسن اصفهان و شاهمان حکومت بنوی بلد و هزار سوار و پیاده بر مدد بخیال امیر پیله آمده و ابوبکر که بخت سعید او شاهت و بعلو
حسن بجهد امیر پیله تشریف بنوی داده و نیت دیگر متوجه جهاد ستر آباد گشت و چون در سلطان و دین فرزند امیر پیله با طاهر از سبزوار
یکی پیر جرجان بیرون شتافته در برابر ابوبکر صف قتال بیاراست و بحسب تقدیر خویشی در دل پیر مجاران افتاده مردم امیر پیله
بکار فرار و ادبار دند که کرات قاشی یعنی بازیکه خیت و سر جامه روی بر زمین آورده و ابوبکر شاهمان خود را بر اسب کرکان زده اما پیر و شوالت
رفت و در هم امیر پیله از تعقیبش سیر شد از جهاد کرده و خلقی کثیر از سبزوار بیان گشته گشتند بقیة السیف راه خراسان
پیش گرفتند و امیر پیله و داستر آباد قوی حال شد تدریج بسطام و اصفهان و شاهمان و مزد کرد را تحت تصرف در آورد و آنان در سنه
صاحبقران امیر تیمور که کران بلد حکومت بنوی ذکر تسلط ملوک کرت بر ادر و بیان شمه از احوال ایشان
آنکه علی نژاد بروایت بعضی از مورخان نسبان ملوک شاه فنده خان سلطان سنجر بن ملکشاه سلجوقی می پیوندد مؤید بقال آنکه بعضی
بسنا لحنی و شیخ در مدح ملک فخر الدین گفته که شعر کاهرده و سنجر قوی واسطه ملک کند قوی دوره سنجر نخواهد بود
ملک سکندر بقه دارا سید مولانا صدر الشریعه در وصف ملک معز الدین حسین کرت گوید بیت ابو الفتح سلطان السلاطین الذی
بها الدهر آل الکرت بن سنجر وملک شمس الدین محمد که نخستین ملوک کرت و عترت زاده ملک رکن الدین بود و نسب ملک رکن الدین
بمعز الدین عمر غنی می رسد و بعز الدین عمر لقب اعلام سلطان غیاث الدین محمد بن سام است که ذکر سلطنت و دیجلال او گذشت و او بکمال
اخلاق و محاسن و اسلام و انصاف است و ایام دولت سلطان غیاث الدین محمد بن سام که از اوقات دور اد السلطنه هراة عاصمة الملک و افراشت
و در آن حکومت مساجد و مدارس و خانقاه و رباطات بنیاد نهاد و بیت در یا بخطا ابواب لطف و رحمت بر روی زوار علما

و فضلا

و فضلا بر گشاد از جمله اهل فضل و ادب اشاره مولانا شهاب الدین جمالة فنا که مؤلف تاریخ قدیم هراة است اعز الدین حسین بن سرخه و وفی
در مدح او قصیده نظم نموده که مطلع بیت اول آن اینست نظم ایام شد مساعد و امید شد هنی دهد عز الدین عراشاه مرهنی
فرخنده خسروی که زنگی بخاوی داد هیشه و حاجات و نیتی خرم بشد بانز فرخ و کرد و ن اعاظم باجاه او بحر و با قدم او سبنی
از هفت چرخ هفتش اجد بلند رتبت هست صفت تواضع و بطوبی و بنی بوصیح شبه و روز تجاوز که صاف اولیت بذل حاتمی و در شرم بیرنی
و در اوقات که عز الدین حسین بر حکومت هراة نظر اختصاص کرده تولی قلعه خیسار و بعضی از بلاد غور بملک رکن الدین علی گرفت
ملک رکن الدین که جد مادری ملک شمس الدین که رست چون آثار اقبال ناصیه حال آن نبیره و ولد مشاهده فرمود
حکم هست بر تربیت او تصور کرد که بازده ملک شمس الدین در بلخ بنهانی بود و فضل و دانش و شجاعت و سخاوت و صبا بحاسن اخلاق از حکام
آثار آثار گشت و ملک رکن الدین در وقت تسلط چنگیز خان بر ولایت ایران اظهار اطاعت و انقیاد نموده منت بالجهان از بلاد
کسی ستان خدمات پسندیده بجا آورده و چنگیز خان رایع فرستاده حکومت خیسار و غور و توابع را بوی مسلم داشت و ملک هراة بلده وی
سلاجقه چنگیز خان بر دست ملک شمس الدین محمد هراوی بوده و ملک شمس الدین بواسطه حدت فهم و وفور بر اسا و طوره معلوم نموده
امرا و ارکان دولت چنگیز خانیان اعتبار تمام یافت و ملک رکن الدین سی و شهور سنه ثلث و اربعین و ستمایه بجوار رحمت ملک
شمس الدین محمد اعتبار فوت جد بر کرده در خراسان و سایر بلاد جهان وقایع و حالات روی نموده در زمان سلطنت منکوقاآن که
رفت و دیگر از ممالک که قاآن را با محالفان دست داد آثار شجاعت و مرد انگی ظاهر میسازد مطلع عین عنایت پادشاهانه گردید امارات
ملک هراة و غور و خبوشان و اسفراین و فراه و سیستان بوی مفوض گشت ملک بسکن معهود مراحت نموده و باز عمارت و زراعت
و معموری شهر و ولایت اهتمام فرموده و آثار بلاد او بکر کرت هشت نفر در دار السلطنه هراة حکومت کرده اند و ایام اقبال ایشان از زمان
سکونت آن ملجم العوام سنه ثلث و ثمانین و سبعمایه که امیر تیمور گورکان آن بلده را مفتوح ساخت امتداد یافته است اول ایشان ملک شمس الدین محمد
بن ملک رکن الدین کرت و آخر ایشان ملک غیاث الدین پیر علی بن ملک معز الدین حسین ذکر سلطنت ملک شمس الدین محمد بن ملک رکن الدین کرت
چون ملک شمس الدین محمد و سکه و خطبه ایام آرا در دو سکونت قاآن بر کرت بلد هراة در امر کرد و دولت ساخت و ملک خراسان سیف الجهن
و حاکم سیستان ضیاء الدین را کسار وی و رقام و فائق نزد کافی مسنود ند بست آورده بکشت و قلعه بکر که در غایت حصانت و متانت بود
فتح نمود و بعد از فوت هلاکو خان بار دوم با قاآن شتافته در مقر کرکه خان نوعی بوآن ملاقات و مراحم الکی مقدم و بر سانید که با قاآن
او را سلطنت نظر عاطفت کرده اند و تشریف فاخره و تطول و عطوفات کرده اجازت مراجعت او و ملک تقریر جود خراسان حکومت
مشغول گردید و در شهور سنه که براوغان از ایلات امیر علی بود و بخراسان و مدد ملک شمس الدین محمد طوعا او کرها بلاد بیت شاهراه
رفت و سیورغامیشی و نوازش و تأنیسات اما اطوار ایلیان در نظر ثبات پسندیده نبود و عبارت روی چند عنان عنایت قلعه خیسار تافت و چون
براق اندیشه لشکر آذربیجان و عراق متهم گردید جمعی از اهل فتنه و حسد بعرض ایلخان رسانیدند که اگر هراة آباد این نبود ملک
شمس الدین براق اطاعت نمود و لشکر جهاد بولایت اینقدر اقامت نفرمود و مامور ایلخان اباقاخان قصد تخریب هراة کرد و شاهراه نظر اغزاد
خواجه شمس الدین محمد صاحب دیوان او را از انتقام کند ایند و بعرض رسانیدند که اسباب آنکه نخست ملک شمس الدین محمد اجتناب و بر صحابان
فکر هراة نایم و بعجز نیک اندیشان رسید و جمعی از امرا و ملک کرمان را بمحافظت هراة باز داشت و رایت مراجعت بصوب آذربیجان برافراشت آنگاه
خواجه شمس الدین محمد سکونت بلد ملک شمس الدین محمد در نظر او در آن نوشته و اصفهان قصد کرد قطعه فروغ ملک شمس الدین محمد که کرت
توی که همچو ملک سر بر هر جلی سقفی که زهجرت رسید بدر این بکه آن زسد فهم لنی جلی نجیم من که در هر دو کون در نابد
غبار رکب تو هست کحل انسانی ز رای روشن باریک بین تو الحق جهان سوز که چو این شوق و ایجاد نابد بلی ز انگیزی آتش عزیمت
تا آب حزم غبار که هست عنان چه رنجها که رسد بر دل عدو بصفت اگر تو هیچ بدین سو قدم نهی خلق چه فتنها که رود بی زمانه و خیزد

نفوذ یافته اگر عزم رایکره انی ٭ وچون آن بادیات شمس الدین محمد رسید در جواب مجید نوشت که معنی رجعت بادیات آن است که ما بها
بخارا رویم و استوار دهیم و در ریوزه محبت مخلصی خواسته با باز لقای عزیز صاحب اعظم و ستوار اعدا کرم سبا رسانیم و روی مبارک قدم شمس
الحق والدین زیب قدم ره بیند و غمهای نوز کهن بآرکوید فانا بیت باد عمر من موجود سبب بیا نشست ٭ باد دست نشاید که ولی نشست
بهیر زان بحسرت باهر آیخت ٭ بکر زانان مکر کرد مارا نشست ٭ واین رباعی انیز در قلعه اوبکه رباعیه آن بکه خود مند کاری کرد ٭
باکوشه قلعه بحصاری کرد ٭ می بخورد وصل میان می بود ٭ تا عالم الشفقه را دری کرد ٭ و در شهور سنه اربع وسبعین وستمائه
اباقاخان نوبت دیکر منشور الملک هراة نزد ملک شمس الدین محمد فرستاد و استمالت نامه نیز رسالی اشتمل داد که در هر کز
که نمدی بوی خواهد رسانید تا بر آن شمس الدین محمد از قلعه خیسار بیرون آمده بجهاة شتافت و بعد از تعهد کاه بسبب استدعا امرا و ارکان دولت
اباقاخان خاطر بر ملازمت پادشاه قرار داده از هراة باصفهان رفت و از آنجا در صاحبقرانیها الدین محمد صاحب دیوان آذربایجان
خواسته تا منظور نظر اباقاخان نشد و پادشاه از هراة بتبریز نکاه داشت امیر بیدار بیرق الدین بتبریز بند شتر دار فرستاد و ملک شمس الدین بسیار
خوف و بیچارکی نکاه میکرد تا بیکدیکر اندیشه و راه شبانان شد و بسبب شربت مسموم رخت ملک عشق کشید و معنی نوروز خان کفته اند که زهر دهنده
عبیه کرده و رخنه ملک شمس الدین داده اند تا بمرد و از خطه فضلا مولانا حکیم الدین غوری با ملک شمس الدین محمد معاصر بود و در تاریخ
وفاتش این قطعه نظم نمود قطعه بسال اشتمل و هفتاد و شش مه شعبان ٭ فضا ز مصحف دل بر کرفت غل ٭ بنام صفدر ایران عذر کرت
بر اعدا آیا و الشکر کرت بر جان ٭ ذکر ملک رکن الدین ملک شمس الدین که مشهور است بملک شمس الدین کهین

ملک رکن الدین معاصر رحلت پدر بار عقبی و اراده اباقاخان سیر سیره و دران اثنا چنین اعلی بر دیوان بلاد نعمات اطلاع یافته تخم از اعلی
بعرض رسانید و رسانید و چندان سعی نمود که اباقاخان در شهور سنه سبع وسبعین وستمائه ملک رکن الدین را منظور نظر عاطفت کرد اند و باطل
و طرب بجانب هراة بفرستاد و در آنجا که امور الجیت بدیدیت کرد اند تا بران معاصران هر دو ایران ملک رکن الدین را ملک شمس الدین کهین خواند
و ملک شمس الدین کهین بالملک نامی آن بلده فاخره را معمور و زریع ساخته در شهور سنه سبع وسبعین وستمائه بولایت خور رشاقت جستن
و قلاع آن دیار بکوتوالان اعتمادی سپرده چند ماه در قلعه خیسار سکر کشت و رعیت باندراحت و تجارت رغبت کرد و در شهور سنه ثمان و سبعین
تمنه دهاکشیر آن بلده را سخر کرد اند و سالاً فالاً مدار الملک خوش باکره بد و چون اباقاخان وفات یافت ملک شمس الدین تا بر اقصای دوزکا
پیر جوی علاء الدین راه هراة بحکومت باز داشت قلعه خیسار رفت و در زمان تجزیه خان قوان ٭ کی از مقدمان آن کشته شاه ملک شمس الدین
و ملک شاه را کرفته نزد امیر غوری خان روان ساخت و کرچه پادشاه را این حرکت موافق مزاج افتاد و جهة ملک خلعت و طوق و عطوفت و ستاد
اما امرا و ارکان عنترت و سفاهت کشاده کفتند که تازکی بر اجهان باشد که امیری را تقید کرد اند و ارسال اله و چون این حدیث سمع ملک شمس الدین
رسید باخود قرار داد که در سنه اثنی و ثمانین و ستمائه از قلعه خیسار بایران نیاید و هر آنجا در وزکار بکذرانید تا در شهور سنه ثمان و ثمانین و ستمائه جهان جاوید را کرد بدار الخلد
مولانا وجیه الدین نسفی بالملک شمس الدین کهین معاصر بود و در تاریخ وفاتش این نظم نظم نمود قطعه در نهصد و نود
سال هجرت رسید و هفتصد و پنج ٭ شمس الدین که بود حضرت آفاق ٭ شد بمزده و بر این مراد سنج ٭ ذکر ملک فخر الدین ملک شمس الدین کهین
از زمان اول بسی از مکفوان جلوس ملک فخر الدین بهذر کاه انی موصوف بود و تجاهت و بیهلوانی معروف در انشا و ابلاغ نظم و نثر ثانیا سانی
منولیت حت استیاری داشت و بدر بهسود را بر اشتر اعوطه کرد اند و هفت بدر جنیش کاشت اما در آن اوقات که ملک شمس الدین در قلعه خیسار
پای ره اسن از دکشیده و ملک فخر الدین بر تلاشه بی جسارت فتوی و بدر از پس آزرده و خاطر کشته او با حسن مرسوم و ملک اطاقه از خواص
هفت سال بحبس اندر در شهور سنه ثلث وستین وستمائه بر حضرت باقر بند خورد ابر هر شکست و قلعه الاهدت مخصص شد و در چند
ملک شمس الدین قاصدان و استمالت نامها فرستاده او را بایران طلبید بر قول اعتماد کرد و امیر نوروز که مآل حین دولت غازان خان
داتق فاتق حالت ایران بود الجیان پیش امیر شمس الدین کهین ارسال اشتر نامه شفاعت ملکزاده بکشاد و نوشت که او را بجهت مشاورت باید فرستاد

ملک شمس الدین در جواب امیر نوروز غازی و مشاوره کردن با حسن حالی فرزند فخر الدین چنان تقریر مینماید که او را نه ملک ملازمت آنجناب
و نه صلاحیت مصاحبت آنجناب است اکر از سر عاطفت و رکند و او را هم بدین ها بکذارند و امیر نوروز کرت دیکر با صدور رسالی اشتر
دین ترتیب چندان سب اندر نمود که ملک شمس الدین فخر الدین را بعهد و پیمان از جانب خود امیر کرد اند تا از قلعه بایران آمده متوجه خدمت
امیر نوروز کرد بدید و چون صحبت آن امیر دست نوازش رسید با نواع اعزاز مزید کشت امیر نوروز بر اه مزاده خود را بوی و رسالت اند و لیع
کشید و کفت کالی الجلیس امیر غازان رسانیده اند اهل خطه و معشق حکومت حاد السلطنه هراة در کرد اند و ملک فخر الدین
بعظمت هر چه تمامتر آن بلده فاخره را مزه باستقال سیاهی و رعیت پرداخت و در عدل و انصاف کوشید و آملک را معمور و آبادان
ساخت تا اتابخه دیغ اولوس زین محله مذکور شد و رسید مع وصفین وستمائه که امیر نوروز غازان خان کریخته پناه بدو جوی
تربیت آن امیر جلیل الامور الکلشتند او را مطلقا شاه نوین سپرده تا مقتل او نرود و سلک کشیده داشتند بهادر در زمان ایجاتو سلطان یار
السلطنه هراة و کشته شد زاد قلعه اختیار الدین عذر جمال الدین محمد سامه در زمان ملک فخر الدین دوی نمود و هم در آن ایام فی شهور سنه
ملک فخر الدین و حصار بعالم آخرت توجه فرمود قلعه اختیار الدین و خلافت الهی در ایام السلطنه هراة بدار ملک و اهل است
ایجاد ناهای ملک فخر الدین است و بیچ شاعر اوی مصاحبه بود و کرت نامه انبا نامی او نظم نمود قطعه در بیان وصول اشتر بهراة
بلد السلطنه هراة و ذکر حوادث آن بلده جنین صفات خانجه و حسن وقایع ایام دولت غازان خان
ذکر آنست در زمان پادشاه عالیشان جماعت تکو بیان از ممالک عراق و آذربایجان بخراسان کریخته پناه بملک فخر الدین کرت بردند و لشکر
سلطان بار در زمان راه جهة طلب لشکر بهراة کشیده بیان او و ملک محاربات دست داد و بالآخر بیلغ صدر هراة بنا بر کمی سیلی
آفات آنجا و چون غازان از جهان کذران بعالم جاودان انتقال نمود سلطان محمد خدابنده بجای پدر در مسند خلافت صعود نمود و ملک
فخر الدین باو در دامان استمداد کشیده آمد و رفت و ملازمت نهضت بدرخت بنا بران او بجانب سلطان بهادر اشتمل بهادر هراة سوی
بجانب هراة روان ساخت که ملک فخر الدین دکوه دیار الطف اعتف بدرکاه عالم پناه رسانید و چون اشتمل بجلکاه هراة در آمد و مرسل او
و ملک فخر الدین صلح فصل یافت حکام قزاق و قلعه کاه و اسفزار و سایر ولایات نزدیک اطلیه ظاهر شهر شاقت و مولانا الجیش
نسفی که منصب قضا آن بلده هراة تعلق بدو داشت و قبل از رسیدن اشتمل بهادر بخراسان جهة مهمی بیشتر او بر فتنه بود و در آن بلده رسیل
اختیار با اعظم بهادر بوسته در این ایام از قلعت ولایت مهر نیز رسانید که هراة را سان می توان کرفت مترقب بکه شوارع را جنا
مضبوط دارند که هجکس بلد شهر نتواند در و تعلیم قلعه و اشتمل بهادر سواران هشیار بر عزم کاشت و چون محصول کفته قاشد بود
نرسیده محل خطیر روی نمود و تعداد نا کرده دوازده روز از جانبین حرب و ستیز بر اشتمل بواسطه شیخ قطب الدین حسنی میان و اشتمل
بهادر و ملک فخر الدین صلاح و تهدید یافت و متوجب که ملک فخر الدین قلعه اختیار الحکم آزاد امان کی بنزد کشت و دوستا مولانا در انسا
راه مضرق ملک نتواند رسانید از ناه اشتمل بهادر الاهزی هم راهی باید و طغای بلده فاخره هراة در آید و چون ملک محاصر رسید الاهزی
باز نرسیده تا کاه طغای امید و در چند شهر داد و ملک فخر الدین قلعه اختیار الدین را کلال الدین محمد سام که از نوکران قدیم او بود صفت
شجاعت و تهور اتصاف داشت سپرده و بمحافظت آن حصار و نکاه داشتن آن عنان اختیار بصیرتها فرموده و خشیر خاصه خویش بوی داده
کفت هر کس از ساکنان قلعه و شهر از فرمان تو نکردن بحد سرش این تیغ جنداز و جمال الدین محمد بن خدمت بوسه کفت عذر بعد و بلوا
جاسپاری بعد بوجه هر رسانید و ملک هراة جوشن و تیغ و کمان بر سپاهیان نظر بخش کرده داد و دست و بیخا مسوان الملوک و امرا الاهزی که
در کوهسار داشت روی بجانب کوه الوند و چون کلی آتش بکشت قلعه در سه روز که الاهزی بر آن اعلام و کوهسار کرد اند و جماعت
بغلام نوه که مابعهد خویش و اکرم نمود باید که آنجا بیرون از منتقی بیان خاوند بیرون نماند و چون الاهزی بیند بوسایر و اشتمل بعازم شد کشت
فرمود تا ملی زمین در دیدند و کوه سر بسر در کوه قدر بلیات از هاد بار آنجا در و هزه و موضوع از کیه مستان سوار شد و روی بشهر آورد و بعد از

وصول از نکو حاکیند بدست سور منتخب شده بقریب سور دنیا نفرموده و روز دیگر کسی نزد محمد سام فرستاده پیغام داد که ملاحت ملا درست خطا
و از فرموده تجاوز نمایند سار محمد سام دبیر بکلمات خشونت آمیز بزبان راند امیر اختیار قصد کرد که بحاضره قلعه رود اما مقدم مولانا وجیه الدین
منشی و شیخ الصالح خواجه قطب الدین حبشی و بالجمله ملازمان و مطلب خفر الدین بامان کی روان ساخت تا از زبان او بگوش ملک رسانند که چنان
دانند که ما کم عذر نداشتی و اراده و نیت تا عرضه دارد که ملک اطاعت و فرمان واجب الاذعان نموده طرق هدایت را بدیوان تعالی باز گذاشت و از آن
می اندیشم که پادشاه پرسد که ملک قلعه اختیار الدین تسلیم کرد یا نه و این بحق را اعزاز جواب بنی اندکست اکنون صلاح چنان می نماید که ملک قلعه
محمد سام نویسد که مرا لحظه قلعه راه دهد و مقرر آنکه آفتاب اتفاق کرده بیرون آید و بپادشاه عرضه داشت کم ملک شهر و قلعه را بخدمت کرده
سپرده و چون بمعنی بمولانا نور سلطان و الحج کرده التسریح جا کنانی بفساد افتد بار دیگر حکومت تعلق بملک خواهد گشت و مناسب شیخ الاسلام
و طولات ملاحین اختیار بر ملک خفر الدین رسانیدند و آنچنان بغایت رسیده و گفت من میدانستم که این معنی بکلمات عهد خود وفا نخواهد کرد
و خواجه قطب الدین حبشی زبان بتعریض گشاده طولات بلا حیا اندوزد و بالجمله ملک خفر الدین رقعه محمد سام نوشت بعضوی آنکه بدیر امیر اختیار
جاشانی حصار بخواهد باید که دار سترها و خاطر بی می نماید و این نوشته خواجه قطب الدین بجمال الدین محمد سام رسانید محمد سام گفت سوء ظن
و فتنه علی خواهد نمود و صحبتی بدیر جان گفته الدکه ملک خفر الدین بهانی تقدیر دیگر محمد سام فرستاده امیر اختیار حزم و محافظت حصار را که بالضه
چون بخراطاعت محمد سام بامیر اختیار اختیار رسید بعد از قلعه نموده و رخصت بلا و اعزاز گفت و بحصار نزدیک رسید و هشتاد سوار چند بر آن شهر دیگر کاه بخیره
از تو بر طلب ایام محمد سام و اتباع او کجا بیاگاه هند و بیخبر را طلبیده گفت و ملک کسی و بین کسی صلاح مادر و نزد کلمه هست باز دهند و بیکی کشیده
بعرض رسانید که آولی آنست که امیر قلعه تشریف بزند زیرا که اشکال که متعلق بدو لیشا بیرون دست بوی خود می آید و اختیار بهادر از شنید و ناگهان
اندیشه مند گشت و الا که دنیا را بخواهی مولانا وجیه الدین منشی متوجه حصار اختیار الدین شده تخت تیر خود لاهور و امانت کرد بنا بیت کرد بنا خواهد
و جمال الدین محمد سام امیر زاده استقبال نموده و رخت گاه خفر الدین فرود آورد و بخلوتی و مناجات با سکی و بیت داده کامه است و چنین بیان
و دو و از اختیار اختیار اختیار بهادر قلعه دری اندر تا عذر ایشان بهشتاد رسید آنکه جناب امارت پناه با صد و هشتاد سوار چند بر دیگر
پوشیده بیرون نه پای حصار نهاد و محمد سام پیش و دو لوازم زمین بوس بجا آورد امیر اختیار گفت تو از این و الفضول تو کجا ما استطاعت از طاقت
تقاعد نمودی و این چند روستای مجهول را بدین قلعه نزدیکی و خود را در ملک منازعان و بجا تو سلطان محمود که و اندیشی آنچه هم بنا بر اختیار
سر ستانی چنان اندو این قلعه را حالت راه یکسان رساند محمد سام گفت بر چنین حضرت امیر مخفی خواهد بود که خدمتکاری است که ابو امر
و نواهی محمد دم خود قیام نماید و بیان نکند و بسبب تحیر و راهزنی اپی بوی آنست که ملک بنده را سوگند داده بود که بر کوی اختیار ساد اختیار بیرون
نیامد و بلاحت صلح آمد و بر عهده محمد سام مقبول افتاده و اختیار او پیش طلبیده و آتش کشید و گفت بخدا عزیز نه و قول که دم و طولات و جلادت
تا بعضو و اغماض بقلاکه و امیدم و بجان نزول احصر حصار بلند و چون خزانه امیر ابی مرده بان نهاد و تاج الدین قلعه دار کی از سرهنگان خود بود
پیش سپرده دست او بوسیده اختیار گفت پیش و دو ماه دلیل اش تا بیاگاه ملک خفر الدین رسیم بلند گفت ماه تن گفت قاریات نیست امیر اختیار
خندید و روان شده هلخانه بلند یکست که با شرکت گرفت و بدست مکر کوزی بر سرش زده و او بکر سید که رسالت خواص ملک خفر الدین انتظام یافت
انجانب الادر سپرده شتر بر کرده و اختیار زد حنا محمد و محمی قلعه قاه اتباع امیر اختیار چون حال بر بنوال بیند باز پس جست خواستند که از حصار
بیرون رود بر لوب قلعه و طرف قلعه و بالجمله و تیغ ملازمی خود ران آغاز نهاده آنقدر از مغولان کشتند که حصر از خون در تیغ آمد و محمد
سام و نوکران او چندان خفت کرد هند که هر شب ران بخزانه خیال ایشان کذ نشدند و آشوب تمام در شهر افتاده جمال الدین محمد سام با تعهد رایت
از قلعه بیرون تاخت و تیغ انتقام آغاز نهاد چنانکه تا نماز پیشین عمل غارت چنین مغولان بر اختیار تعداد از حصار خود بر نیام کرده و روی بجهاد
برج و باره و فصیل و دروازه آوردند و حکام و ولایت خراسان و لشکران ایلچی تو سلطان هر کی از تیغ هر دو ران نجات یافت قدم در وادی گریز نهاده
عنان بجانب بورستخو پیش تافت یکی انا فاصل و تابع آنوا خود کرد مصرع صبا بعقد و شش صفر شهر هراة بحکم لیبر سی که کاتبی ماسند

زد سیر و قصاد الکف محمد سام کشیده عام شهادت امیر اختیار بعد و چون این خبر بسمع ملک خفر الدین رسید بعجب ظاهر که محمد سام انکار نموده
زبان ملامت و سرزنش بکشاد و خنامت بیچ و سرد شده سکوتی محمد سام نوشت مضمون آنکه باسی این بیان نازنین ظاهر کشتی اما
آنچنین عذر و بدو از تو مرتع الجانبه باید که در محافظت شهر و قلعه از نحوه تقصیر باخوشی و فهمیدن فرند راین حوالکی و ان ساز
امان کو حصد کس سلح بکلی بهراة فرستاده ایشان را تابعت و فرمانبرداری محمد سام و صیت کرد و چون این اخبار بعرض ایلچی سلطان رسید
آتش غضب پادشاهانه اشتعال افروز حکم فرمود که بر جای و بلد اختیار بهادر با لشکر بیاغرون نیچون و چند بهراة رفته از قلاع زیده انتقام کشید
و زمام ایالت ولایت خراسان بقبضه امیر پسلوار داده و بجانب خراسان شتافت چون بطوس رسید و از کوطوفان با جنبه سیاه و اختیار
بهادر بی پیوست و بجای الجی الجا بسان که و فرستاده ملک خفر الدین بیغام داد که کرید و برادر و اقربا و اعیان لشکر را هر موده و کشته اند
اعاظم نمای و لا نامه بر و بهراة نویسد که تا لاتن ایشان را بین رسانند ملک خفر الدین سوگندان بدزبان او بر دو من محمد سام و بیچ آوزی را بقتل
امیر اختیار کرده و بر و بهراة فاد رسیدند که اطاعت فرمان بر کرده محمد سام را بامیر زاده تسلیم کند و بهراة بر جزار طبع و صفا
محمد سام لنداو کر هنگان در بین قضیه با او شرایط و سهر و چون جواب بجای رسید و چشم رفتن خاطر بحاضره و محاربه قرار داده و بغرغ
شبان سنت و سبعمائه بس هزار کس از لشکر هراة و آذربایجان و خراسان بظاهر هراة در بار برج خاکر که حالا بجا کسر اشتهار یافته مرکوشیده
بایستاده و از شهر هراة هزار و هفتصد و بر ماند شیران انفتند بیرون تاخته هر دو فرق و هر هنا ماند و او اقتال و جدال او نه و تا سه روز
چون بجانبین آتش حرب اشتعال بر یافت و بسیار دلاوران بر و جای کشته و بیند نه یاران از شهر بر خواستند و بیرون بالان نشست و مدار خلل بجانب
آن بلده و بجان حضور ملک خفر کر هنگی یکی بار شهر هنوز است آغاز نهاد و محاصره نموده و در آن ایام پهلوان یار احمد چون تربیت ملک خفر الدین از مزید کشتی بر
بدیر جا خاری تیشه کرده بود و قرب دویست نوکر و انشت و با محمد و یکی بر که تنقوش زد بیدشه بر جهز عذر کشید و در هر محمد سام
بسام ایلچی بساند و قبل از کران اندیشه از تحریر قوت عقل بر سید یکسو تیر کر از نان اخاق پیشان کشته گفت حال ایلچی سلم و بر بان نهاد و محمد سام
یار احمد و محمد نهار کر فتند بچار سوم فرستاده کر ن زند و قرب و دیست کس از نوکران مغولان خود از ایاد اقتدار موجای بر سند القصه
چون زمان محاصره اسناد یافت در شهر قحط و غلا عظیم روی نموده قرب صد هزار کس از قحطان نان جان راندند و اخاق و شون بر روزن
بلند شده تخت رسیدند و کیلی الوح فلاشا بر رسید و در زنجه طایفه از کر هنگان در مسجد جامع تخت مقربان برآمده گفتند ای محمد سام از تجارت
الانقسام ترس و بحجره و بر پایا ترحم نموده و روا نه کشای لاجرم محمد سام طالب مصالحه گشتند از پای ملک قطب الدین تو کوکه در وقت
قلعه اختیار و بهادر او را دستگیر کرده و بر و امانت زده و جای فرستاده تا جهید مساطه عهد و پیمان اتمام نماید و ملک قطب الدین نزد و جای فتنه
و ران بلا کشت و شنوه نموده و بر جای چون خزانه بر و کر حضرت امیر پسلوار بعد و هراة بر رسید و تحاست که قبول از وصول و تیغ مسیر کرده
صلح را حتی شده و ران باب عهد نامه نوشت و حصار فرستاد لاجرم محمد سام با دویست کس از خواص قلعه رفته شهر از کلاشت و در و کشته
بیست و یکم ذی حجه سنت و سبعمائه لشکر موجای بهراة در آمده دست تخریب بیرج و بارو زدند و خلاق از آن شهر بیرون کرده محمد سام
در روز یکم ماه کس من موجای رفت و بجای او را عنوی کشته و کفت از سر اعمام در کفت شتر و بساط طریق تر از دست عفو و اغاز جزو نوشته
باید که در حصار بکشای تا جمال او کر ان ما آنجا اوند محمد سام بر قول ایلچی باز و موجای در اخلاق فاخر بی شانید و جستا خراق اهل ولایت
و محمد سام نهار شام قلعه رفته روز دیگر شاه اسمعیل ماه کس از سر هنگان سیستان بخدمت موجای شتافت و بطریق تحفه سام با نکشت و روز
سیم تاج الدین بلدم بیارگاه رفت و او بر تعزین اغاز و اهرام با کرده بدو و مقتار سر رسیده و روز سر هنگان پیش بوجا بر رفت و اسب و خلعت
کر هنه از و کشته مقارن این حال امیر پسلوار حکم ایلچی تو سلطان که در خراسان حاکم مطلق انعان شده بود در سوار هراة نزول نمود و ایلچی
محمد سام و شاه کرد و عذر بند بجانب توجه نمای تا مرتبت یافته از شر موجای امان یابی و محمد سام بر و اعتماد نموده با جمع سر هنگان حصار

چنان اورفت و امیر بیاول تمام آنجاست اگر خبر بسلطان رسید و گفت حکم الجایتو سلطان چنانست که خونبان بیدخود را کشتند آنجا گاه هراة بیرون رفتی
و بجای تاج الدین رفتند و بهلوان الغو یا بیست هزار زنان تعزیه رسید پیاپی فلان کرده نزد و تخت سام را بیاند کران بجانب اردوی الجایتو سلطان
روان ساخت و بحضرت مرغاب کوچ فرمود و امیر بیاول از چیزشوه و جمعی بسیار تا تخت سام را بازگردانیدند و او را مقید گاه داشت تا بقوت
کبر بجاوار مرغاب بازگشت آنگاه بجای تاخلیف کرد تا آن خون کرفته را حاصل آورد و امیر بیاول بهراة آمد مرد بیار غارت و نهب رغبت
سیفرمود و آنجا نوبه تا ناتای که الجایتو سلطان ملک غیاث الدین را بحکومت آن بلده تعیین نمود **ذکر مولانا صدر الدین خطیب کسانی**

بود لبیب مولانا صدر الدین که ربیع خاطر و نیز و قصیده و شیخ با بیخطاست استغنا بیرون بود و بواسطه جود و سخا و حقت
ذهن و ربیع ملک زمان و جلالت فخر الدین کرت انتظام یافته تا بار اشارت ملک کرت نامه بر وزن شاهنامه و ذکر ملوک عجم بسلک نظم در آورد
و در آنمدت که انشای آن کتاب مشغول بود ملک حسب بید و انواع انعام و احسان مشغول داشت و هر بار هزار دینار اخراجات و بوی دادند
اثار بیمنی نهایت جاهش و بوالفضول بود و هر چه بدستش می افتاد بشراب و شاهد و زمین و نزاع اوقات ملک شده دیگر چیزی بوی بلبل حال
آنکه ملک فخر الدین در ذی الحجه بحجه و بربیع الاول بیاد کرد و بنار سالت سفر بالغ الاد بر اثار بحث ربیعی شد که مشتغل
بی جست قهستان رفت و ملازمت شاه علی ملک فخر الدین بر کرت و دران اثناء وزیر بحکم شاه علی بن بعیب ملک فخر الدین
کشاده شاه علی از وی بخشید و دست و زیاد وزیر اده گفت از زن ولایت بیرون رود و حرمت بحضت مانشوان بود بر اثاء شاه علی اوی
گفتند اگال از دو مندی ملک بحسب می نماید که لیخین شاعری که در هراة و خراسان نظیر ندارد بجهتی از دکاه و زیاد شاه علی جواب اده که هر چند
ربیعی لطف طبع موصوف است اما بوفات و حق اشعار چه جاز و سالک شعرای اعاظم ملک فخر الدین بوده بجانب اندو عنیزی می نماید و هیچ شاه
نیست که هر گاه از ملازمت بخشد جای دیگر نفسه زبان حیات خواهد کشاد **بیت** هر عیب که کان بیش تو قدر و تو بود ٭ و کان عیب بیش و کرامت تو بود
القصه بعلی قهستان مشاور یافت و ناچار عزم کرد و ملک فخر الدین بر حالت اطلاع یافته اندیشید که چون ربیعی بهراة رسد در مجلس
ارکان دولت الجایتو سلطان او را بخشیت نماید زبان سکوت شد ربیعی بوشش اظهار اشیاء بنود و وقت هاتف بود ربیعی از مطالعه آن نامه رسید و گفت
اما بحیفه رعایت حرم هر که که بهراة رود و هر چه کرمیت اولی الغرض است **شعر** سلامی که بر صدر ارباب او ٭ نگفتند فکرت گفتند کان
بان شهریار جهاندار کفلو ٭ چو صحت بحضرت چو صدر اوان ٭ تو ملک فرستاد و بیام داد که جواب عرضه داشت بخط خود ملک رسول باید و من عاجز
هراة می شتابم چون و شنبه ربیع ملک فخر الدین رسید فی الحال سطر بی چند بخط خود او را و بی سنی بر نکه صدر او نگذرد و بکری اغر نماید و در پیوند جواز
مطالعه آن نازنی امر سنطهر و خطوط خاطر بهراة رفت و ملک از ایستی کم بر کرده رسالت نده انتظام داد و اما طالب بهادری بود که بهار
حاتمی را نصیر جزان مملکت بسلانه دار اشت تشنی بیعی از اصحاب از کار شراب نموده چون سر کشت زبان بدعوی جسوی کشاد و هر لحظه
از خیال آن آفاق نوشته ستاره مهر ندمه **نظم** که گفت من بیل شیر افکنم ٭ بیک ضربت از زین بر کنم ٭ دو گفت من چون خورشید آمده ٭ نه بین و زمانه خوش
که گفت هر رشید بیش است ٭ آنها زنیا بیش است ٭ دو گفت که رستم کابلی ٭ که بیند زد و آید اره بلی ٭ و خطیب لاف بسیار زده آخر گفت که رستم
مرا خوش باشد بالمشت و دکاری و لاهی را صنعتکم و خطی را مطیع و زبان کرد و اهر و حاضران را بیعی بیت کرده الوهر یکی از ایشان ابی بهاء شهسوار
و سام و تورینه و پهلوان شت زن ارجلا اما خواست که رانشیدن مردم اطلاق نبود و روز دیگر یکی از ایشان که از بیوه کان از وی بجز بود
نزد ملک فخر الدین رفته کیفیت واقعه بتفصیل بدو گفت و ملک سعد کشته بر ابی الدین بلند و نظر اکه فتی تصور لاف مامور کرد تا بسد و ربیعی با
هشاد نفر از یاران که قلعه شاه چون ملک فخر الدین بر سید زن عرض ایشان زده اخت هر اکار نوند مکر ربیعی گفت اثنا قیات مسنی اسالت
بر زبان می گفت آنگاه ملک اشارت کرد که بعضی از قلوم بر او بست کنند و تیغی با کوش و بینی بر بند و ربیعی از خان بود و مجبور کرد ایند
و در آن جبس قصیده در مدح ملک گفت که زبان اینه و بیت و **نظم** تو هاتی که بر این بوم بیوم از روح است ٭ آفرینش و بیان من و حکم و حکم
در بنا و تکرم بر بیوه بر ارتاک ٭ کوشه است آنرو زیر حکم ٭ و ملک از نایات مطالعه نموده هیچ جواب نداد و لاجرم بیت سنوی و تعیف

ملک

ملک و نهایت عجز خوش و دلکش اوده و ایمان است و دران تعزیه فاوه شریف شد و مدت حیات ربیعی بحسب پایان رسید و هیچ آورده
بر کفیشان حرار بطلع کشت **ذکر ملک غیاث الدین بن ملک شمس الدین رحمهما الله** دران اولی که در انشد بهادر بولایت خراسان
و رامده متوجه دار السلطنه هراة بود ملک غیاث الدین نیاز آنانی که از برادران و خاطر داشت تا بدوی الجایتو سلطان شرف
و منظور نظر حمایت شد و روحی که حرمتی بجا سام و سایر قلعه امیر و الشند و بعرض الجایتو سلطان رسید موجب فرمان واجب الاذعان
حکومت هراة و استرداد عزت و حرمتان ملک غیاث الدین نقل کرفت و ملک با طبل و علم و نقل و حشم قی تهدید منسوب و سیاه بار
السلطنه هراة شافته مرتو از ابعاد القش بر وفات حال بجا بالغت و البلت و بخاطر امیر خراسان که کران اندو عرضه اشتی بامیر بر بطل
فرستاد و امیر الخالفت و عصیان متهم داشتند تا یاران الجایتو سلطان ملک غیاث الدین را طلب فرمود و او باره و نزد جمال
رحمت بر احسنیت بلخت و در سنه سی و هفت و سبعمائه بر تخت کشید بهادر معاودت نمود و در نزد و بیع شریعت غرا کوشیده مقدم قاع حزر
امیر دین و در شهور سنه عشرین و سبعمائه تخلد بزه ملخ ابلغ کرد و هم دران اوقات حصار تولک بلبر بعث تصرف رادیو و در سنه ثلث
و عشرین با دویست و چهل و سه آمد مکه شریفه طیبه رفته بکذار در حج اسلام و طواف و ضد کرم خیر الانام تم فایز و بر اوراک کشت
و در زمان غایت مستقر دولت و احیت فرمود و در سنه سبع و عشرین و سبعمائه خاجه در دکر سلطان ابو سعید بهادر خان بسوی دکر
بامت امیر جهان پناه ملک غیاث الدین کرت بر وه از مت عزیمت و بیق فانی ملک شریعت شهادت چشید و در سنه ثمان و عشرین
ملک غیاث الدین ملازمت سلطان ابو سعید شتافته نیاز کالاختیار و اعتبار عنایت خواتین مت جهان نوان خداوند الثقلین
و بار السلطنه هراة باز کشت و در سنه سبع و عشرین و سبعمائه بر حضرت شاه در کذشت و ملک غیاث الدین در ایام دولت خود مسجد جامع
هراة را که الحقیقه جامع فتوحات و برکات و روی بویرانی اورده بود بجد بعمارت فرمود تا یاران دران بقعه متبرکه ملک غیاث الدین
مدفون شد و اعتقاد مهد خاتونه که در شمال مسجد مذکور بست تا کرم هستان بلد شاه و انور بکم بست و انجا ملک شیخ عظام و
فضلا کرام قدوة السادات و القضاة **امیر حسین قدس سره** معاصر ملک غیاث الدین بود نام آنجناب حسین بن عالم بن الحسین
و امیر حسین در اصل از کرمیه و دیکر رصید بسیار دایی بود و تحقیقات مسطور است که سبب تربیت امیر حسین آن شد که روزی دیکر بدون
رفت و آهوی رسید خواست که بتیری بروی زند و آهو بجز در لسان گفت حسین تیر مایز زند و خدای تعالی و ایمان معرفت و بندگی آموزد
بجهة شکار بلیان آتش طلب دهاد امیر حسین متحیر زده بجز شد و اجماعی از جهال القیان بولمان رفت و شیخ رکن الدین ابو الفتح بن
شیخ صدر الدین بن شیخ بها الدین ذکریا آن طایفه را صیاف کرده هاتف بسوی او بر آمد خواب بیدار کشت فرزند ارتیاز الخاجات
بدون آمد و بکار مشغول اورد روز دیکر شیخ رکن الدین از ایشان رسید که در بیان شما سید کیست اشارت بامیر حسین کردند و شیخ رکن الدین
آنجناب را دعوت اده آنجناب از ایشان جدا ساخت و تربیت فرمود تا بدرجه عالیه رسید **بیت** آنجناب بهراة رواکه دالید و چون
امیر حسین دران بلده فاخره بارشاد مشغول کشت بانذک زمانی بسیاری از هر بیان برید و معتقد شدند و آنجناب باصفات منظوم
و منثور موفور بست کنز الرموز و زاد المسافرین از جمله منظومات اوست و نزهة الارواح و روح الارواح و صراط مستقیم از جمله مصنفات
اوست و امیر حسین در شانزدهم شوال سنه اثنی و هفتصد و هفت در کذشت و در صحن هراة در دیدن کند بعد الله بن سعید الله بن
جعفر طیار مدفون کشت **ذکر ملک شمس الدین بن ملک غیاث الدین رحمه الله** ملک شمس الدین صاحب فتوحات
بدیع اثاق اشراف و اعیان هراة بر مسند ایالت نشست و از غرایب اتفاق آنکه تاریخ جلوس او لفظ خلد ملکه بود و مولانا جمال الدین
حسام رهاوی دران باب قطعه نظم در بیت **نظم** اصادت شمس الدین کرت ٭ و اجری فی البحر برادات فلکه ٭
و من تحیت تاریخ سعید ملکه ٭ و ملک شمس الدین مرادمان شراب شفت تمام داشت خاجه در دست و مدت
زمان حکومتش بوده و روز شیاز بود و فاش و شهور سنه ثلاثین و سبعمائه روی بنود **ذکر ملک حافظ بن ملک غیاث الدین رحمهما الله**

ملک حافظ جوانی خوش صورت بود و خط خوب می نوشت و بعد از فوت برادر خویش ملک شمس الدین حاکم هراة گشت و در زمان
الیاس و غزیان بر ملک الیاس استیلا یافتند و استصواب ملک بهات را افضل میدانند و در شهور سنه ثمانی و ثلثین و سبعمائه در رحم خدا
او افضل رسانیدند **ذکر ملک معز الدین حسین بن ملک غیاث الدین** ملک حسین خلف صدق و دهان ملوک هراة بود
نقاوهٔ سلاطین مزید صفات بود و صفت نصفت و رعیت نوازی موجود بود و فوق جلالت و سرافرازی موصوف و موصوف
و بتقویت ارکان شریعت غایت راعت و مبالغ و مکوشش مقصور بر تربیت مشایخ و افاضل **شعر** چو اعلام دین بود و ملک
باحسان و لطف و انشاء ساخت * صلحش بنوی بر نشاهان کشت * رعیت نوازی فزود و بمی * و ملک حسین بعد از شهادت ملک غیاث
باتفاق اشراف و اعیان عز حافظ ملک بر تخت کشت و ابوجود سعد حسین برای بر و بخت جوان برطبع خود را کرار جاده مستقیمه
اطاعت اخراف افتد و بحالی اعتدال ایاز آمد و در شهور سنه ست و ثلثین و سبعمائه که سلطان ابو سعید بهادر خان بعالم جاودانی
نوه اعتلال الحوال ایلخانی عراق و خراسان راه یافت اکابر و اعیان طبران آوازهٔ عدل و احسان ملک روی بلاد فاخره هراة آوردند
و ملک هر دو را بخلعهای نفایس خوش جای داد و ابواب انعام و اکرام بروی هر کشاد و بعد از آنکه امر اخراسان طغاتیمور خان را بر سر سلطنت
نشاند ملک حسین ایشان را در انجام امور و مهام هراة و مضافات مدخلی نداد و خطبه نام خویش خواند اما نسبت بخان در مقام
انقیاد بود و خرج سلطان خراج نزد انجاب الرکاب و بلوه و ملک حسینی و اعانت خود کر بلادان مرقوم کلک بیان کشت و صلح میان
ملک و اولاد بعین و سبعمائه امیر وجیه الدین مسعود سربدار او امعات بلی مقاتله روی نمود و در آن حرب ملک نصرت یافت و در ایام دولت
آن پادشاه عالیمقام امیر قرغن بر لامر ایاسلجی بقیاس زمان و آنها لشکر بهراة کشید و چهل روز هراة را محاصره کرده مصالحه از
کرد بدو رسید مع و خسین و سبعمائه میان ملک حسین و سلطان بیک و محمد خواجه امیر و قتال سنت اده و در آن جنگ سلطان بیک خواجه
کشته کشت و ای دولت ملک حسین بود و بقناعت نهاد و ملک حسین در سنه احدی و سبعین و سبعمائه عالم عقبی انتقال نمود مدت
سلطنتش سی و نه سال بود و خانقاه جدیدی که متصل بمسجد جامع دار السلطنه هراة واقع است و مدرسه سعیدیه زیاده و خانقاه سلطان
و خانقاه خیابان نیز ملک حسین است و آن پادشاه در قصر کهاریه که اعلی ولایت باخرز است و دیگر ولایت خراسان نماز جمعه
بنا فرمود و مسجد جامع ولایت نیز مرت نمود **لشکر کشیدن امیر قرغن بجانب دار السلطنه هراة و مالحت**
مصالحه او و ملک حسین بعد از وقوع محاربات سخنطنان و جامع اخبار و سخنوران حوادث آثار ادوه اند که ملک حسین
بعد از فراغ از جماعت سربدار بخارا بجانب و بنیاد کلخ و ساخ راه داده علم تجدید بر افراشت و لشکر تاخت حدود اندخود و شیر غار و
دار الملک کرد و از ولایت ساقاست و اشتمار خراسان بجان رسید علم نهضت بجانب باخرز بر افراشتند و ملک حسین با
سپاهی بیخواه جهة دفع آن جماعت و حرکت اندک بعد از وصول بقیوق الخالقان جندان از ایشان بقتل آورد که از دو قبیلان و وشاد
در بدار بکیکرد رکوبه بیابان طبد کرد اند و چون در آن اوان سره ادوی جنتای و ایالت بلاد ماوراء النهر بر امیر قرغن قرار کرفته بود چون
دولت و حسن عنایتش بهام خلص و عام آن دیار حسن انتظام پذیرفته مصحوب بر سایع عظام جام که با ملک حسین عرق خویشی داشتند
نزد امیر قرغن بفند از ملک شکایتها کرده اند و امرا ولایت نیز در این باب مبالغه نموده بر زبان آورده اند که **شعر** مکر مثل بیکر خان و ما
که کرکی هر شاه ماده سیاه * چار نعره شد عزی بدکه * کم خوی خویشاوند کوی و نظر * امیر قرغن فرمود که تا ایلت راجه حداز باشد که
خیال استقلال نماید انشاء الله بضرب تیغ آبدار آتش طغیان او را فرو نشانم و از صرصر حمله بیار زبان جوار بصر اقبال او را باخاک یکسان کرده و
آنکه سوفرانه بر حرکت مجتمع ساخته اطراف الجانب و امیر بهان و سلدوز و امیر سلطی و شاهان بدخشان و سنه ثقی و حسین و سبعمائه
موافق توسنان نیل بصوب خراسان روانشد و ملک حسین بعد از تحقیق رجحان بیشد و امرا و اکابر دولت بر ادرش ملک اقرار امیر بر ملک
نشاند و ملک انصیق را در افتر ای نفع اهل طبران نماشت و عزم آن در دل راجم قرار داده اند که چون ملک سوار شود او را بکیرند و ملک بحکم

سواری از کمالش آن قوم جلد مرش بر اعتقاد کشته و آن اشارت نظر ش جمعی از بلاد غیشان اقرار کرد چند اسب باز آورده و میدوند
غزیان از کلات این روم و اغارت کنند غزیان بسبب حرص غارت آنکه هر ملک فرا سوی کرده و متعرض اهل و ارغب کشتند و ملک
فرصت غنیمت شمرده بقلعه اسکلو کریخت و در شهور سنه ثلث و خمسین و سبعمائه رحب و بعد که امیر قرغن کرده بالجاه نذر از مقدمان خویش
بادرا الله شتافته و فوق که امیر قرغن با معه و دوی از نوکران شکار اشتغال داشت بودی رسید و اطلاع نمود جدا ساخته باد و نفیر
بیش رفت و سلام کرد امیر قرغن او را و اعزاز کشید و امام پرسش و فاتحه بجا آورد و گفت اکر تو فوق قرغن کرده و ملک هراة را از نماز
انتزاع نموده بتو سپارم و روز بروز آثار التفات امیر قرغن در باره ملک حسین از بیشتر بیشتر می بنداشتند امرا الوس که بطبع ملک اسلجات
صفائی نداشتند قصد قتل او نمودند و امیر قرغن بر کید بداندیشان اطلاع یافته بود و خلوصیه صحبت تقصیر با ملک حسین در میان نهاد
و فرمود می ترسم بی اختیار من نکرند می خود بر سد صلاح در آنست که هم اشتیجا بیاد خود الطاف نمائی و امیر قرغن را و اعزاز نموده بهنکام
شام که موزیلیه از شاهد اجسام عاطل اند بر اسب باد جای همراه داشت سوار شده و در جلد الملک هراة نهاده و بعد از ملک
و قلع و ملل مقصد رسید و بر عالی مقلد رفت و بر سند بر دی نشستن اشارت فرمود تا باد و ترش ملک اقرار کرفتن بیاد شاهی
بر داشتند بر کرفشد و ریکی از قلاع محصور کردند و ملک باقر مرش بر جنکاه از بعض خلاف افتد و بشیر از شتافت و هلاخاوه تا بره

چون عنایت پادشاه ملک بخش تعالی شانه و عظم سلطانه ملک حسین کرت دیکر در دار السلطنه هراة بر سریر دولت متمکن شد
و تمهید قواعد عدل و انصاف بر داخته بساط ظلم و اعتساف و رشوت فاسد و ستم و حسد و کانون و روبن امیر سلطی که
حاکم قهستان بود و محمد خواجه از وی که در اندخود و شیر غار حکومت می نمود اشتغال افتد تسلی رسایل بکدیکر فرستادند و بر ملک
ملک حسین اطلاق کرده و روی بجانب هراة آورده و آنزمان شیخ محمد دمانی که در جانب اقامت داشت بشنید و نزد سلطی بیک را
برید و معتمد خود ساخته بود و امیر سلطی در وقت توجه بجنگ ملک زد آن شیخ نزد آن قبیله و باب موی که فرقه بود مشهور و نزد
محمود کفت هر کاه تو ایلک در عالم مقاتلی من و ارزه هزار بر سبز بوی از لشکر عیب ابداء خواهم و نیاد آن ترک چون بایسد آن
مستظهر کشته در ولایت خراف امیر محمد خواجه بود و امیر قرغن بکیکر بعضی از قلاع خراف و اخوز با تهجیر کردند و چون ملک حسین
از طغیان مخالفان خراف با فوجی از ابطال رجال میدان قتال اشتاف و مذاجزه در روضة الصفا مسطور شده و بجای نزد با امیر سلطی و محمد خواجه
رسید و بعد از تصویر صفوف چون از هر کس سلطی بیک و محمد خواجه جشید هاکشیدند و در میان تاخته و عزم آنکه امیر ملک از میدان
نشانی دیار نکردند و چون نزدیک تعلب سیاه ملک رسیدند از شصت تقدیر و تیر عقل آن دو امیر نزدیک خود بجانب خود رساخت
از تیر کیه عزت خالک مذلت افتادند و بیکی بر الیسی رسید **نظم** خاکی بخون کسی آغشته شد * نه موی زبانی کسی کشته شد
ملک حسین بکار بشقوی بدیدن جوهر فتح نظم فایز کشته سالها تا بار الملک خویش واجب نبود یکی از شعرا مدایح آن فاتح این
قصه نظم فرمود **قطعه** زهجرت هفتصد و پنجاه و نه بود * ربیع الآخر آن ماه مجسته * که شد بهنده و شیر و زنده ماه * سلطی امیر خواجه کشته
ذکر مراجعت جناب ملک معز الدین حسین کرت چون منازلت دوام در عالم بحث بجام هیچ ذوالطریقت
اتمام نمیرسید و در شهور سنه احدی و سبعمائه ملک حسین را رضی و دولتی نبود که دست تدبیر الطاف حاذق و جابان معادلی از رسید و
ملک ولایتی که لازم نزدات امیر و وزیر و صدر و کبیر بست نهاده اند از شاه ولاد خود ملک غیاث الدین بر علی را مصلحت عهد
داده و بسر خود رو تخت و ملک عهد و شهر و اهل خود بود و در آن زمان بعنوان بدید و در حسن حکومت می نمود بعان مقرر داشت که تربیت
ملک غیاث الدین بر علی را بر صلاح سود مند و مواعظ دلپسند کمان بار کرده اند **شعر** بدو کفت بکو چنین ادا * که ای ملک
بفرزندکی کرم و دلی * ولی کشت زهجر کشتری * ز آنچه آیین خدمت و ای * بجا آر بر زمانی بجای * و مشیع و زهد و سنه ندکه

وفات ملک حسین اتفاق افتاد و رجب مقیم سلطان غیاث الدین محمد سام بهلوی بدیهی خویش ملک غیاث الدین مدفون شد بیت
ترکتنی کان شاه و لا شاه خوانزاد و هر کرا نزاد ذکر بعضی از مشایخ و افاضل که معاصر بودند با
این ملک عادل از جمله علما معنوی شعار زبدة المتوحدین مولانا نظام الدین عبد الرحیم الخوافی در عصر ملک حسین
در هراة التلطف هراة اقامت داشت و بیت ابرهروف و نهی منکر می پرداخت و سالاک در سلک شاعر اکبار شعرا و در شب تا نور
و سلک مولوی اهتمام می نمود و ملک حسین آنجناب را بحیث بسیاری داشت بلکه در هر مهمه او را اصل قاطع می پنداشت و مولانا نظام الدین
اما از کمال اعتقاد بین بصدق نفس که در تذکیر تسلیم تغیر نمود و دین سبب او را در هدایت تسلیم کرد و در آن باب بیان مولانا اسد الله شوشتری
بخاری در مناقبات و توضیح پیوست و مولانا نظام الدین بر شاید و رشته در هراة بحر جهات است و آن امر حدیث تا شش باقی بود از
ثقات استماع افتاده که راوی ایام دولت ملک حسین کرت جمعی کثیر از اتراک فرود کرد آنجناب در وارد هرات اقامت داشتند و از جانب
ارکان شرعت کرد بعده نفس از ارکان بخلاف و ضلال در توضیح خاطری کاشت بنا بر ایشان مولانا نظام الدین بر کفر ایشان فتوی نوشت و بر دارات
آنجماعت بر صورت خلع شد و بشکار بهایمات خاص لشکر بارا التلطف هراة کشیدند و چون ملک قوت مقاومت آن سپاه نداشت بر شهر
حصن نمود و محاکمان بیان مهم ساختند که چون از آن خلاف قتل کسی واست کرد ما را کافر اعتقاد کرده اکنون اگر در هرات
بیرون آمده که مال و جان ایشان در معرض هلاکت نیفتد باید که آنحضرت را بیرون فرستند چون کار هر دو آن اضطرار انجامیده بود فتوی بر کشتن
خیر خاص و ای نفع عام جایز است و در محاکمه خدمت مولوی و عظ و کیفیت آن نوشته شد و اند و مولانا نصوبیت حال شاه و ملک الدین
از سر نا چیز الله و بعض کرده و جامه نو و پیوشید از شهر بیرون رفت و تمنان او را در بیرون رفته بر سر ملک بردند و حکم بر قتل او
فرموده و بخیابان او را دفن کردند و از مشایخ هراة که فتوی بر کشتن او دادند و کرد ما نامه خواجه قطب الدین محمود است
و آنجناب چاه علی الاصل بیشاوری الموطن است و ابو الفضل کنیت است و جمال العالم علوم ظاهری و باطنی از استرید بود و بشرف صحبت
اتقیا و اولیا عدة اعاظم الاصفیا شیخ صفی الدین اردبیلی مشرف گشته هفت نوبت حج کرده و فاضل و رشب خشبه بیت و یکم جمادی الآخر
سنه ۷۲۵ و ربع فاخره هراة روی بنوه و در بیرون دروازه بنا مدفون گشت و آنکه از جمله قاضی القضاة جلال الدین محمود الهمای بود و تجلیات
بواسطه عظم شان و شرف و مان و کمال زهد و تقوی ملک کرت مظهر بسیاری می نمودند خاصه ملک حسین هر کاه جناب القضوی تعدو شوق
لحظه خود در حاضر بیت نوعی بنده مخلص و خواه حسین کرت وفات قاضی جلال الدین محمود بسنه ثمانی و ثمانین و سبعمائه بر وقع پیوست
و در کاه زنکاه مدفون گشت و دیگری از جمله مقرب ارکاه سلطانی امیر قوام الدین ضراة همانی بود و آنجناب در حیات حاکم
ملک شرکاه و پیر سجان که داخل ولایت خافست انتظام داشت و بکاه داشتن تخریج و ترج و توجیه و تحصیل آنکه بر اشتغال می نمود ناکاه
جذبه بوی سیر سلوک شعور کرده بدرد و نجات مسطور است کما امیر قوام الدین دست خود را وقف سلطان کرده و هر کرا عقد
ادرو کی آزاد خوید خواه صحف و خواه غیر آن نام آنکوی و کاغذ نوشتی و بیان حالیان ترتیب کاه داشتی و هر کس چشم کاغذ ادروی
اول طلوع سار الخیر نمودی و در رضنة الصفا مسطور است که در آن زمان سلطان ملک متوجه حرب ملک حسین بود و چون خواف رسید
جهة دیدن هدیه ملاقات امیر ضراة رفت و در حلق تقریب بان ملاقات و کرد آن کشاده ابیات خواند شعر هر دیار نوروا لاکریم
ملک اکبر پیر دیا لاکریم امیر قوام الدین این ابیات خوش آمده که این عزوی کا فرکیش بای کنی و این بیت بدان داند بیت
شهر که در آن تخت سلطان باشد ه الوی در آن شهر چه دانش باشد و سلطان بیکار را حدیث شیخ هم بر دست خواست که مقرض تعلقات
جمعی مانع آمدند و او را بخلص بیرون رفته کستان مرد نداشت که خلق را کمراه میسازد و ایضا بعضی بدی مار اشته باشد و حاضر نشدند
و در آن ملک بقتل رسید و امیر قوام الدین صفی الدین نفر الملت مولانا جلال الدین و وی جواب کفته کاست تصنیف کرده و در آن تخت بخلاف تقریب
و بیع دوره تاریخ وفات امیر قوام الدین این قطعه که مولانا شیخ قطب الدین نظم کرده موضوع می نویسد شعر امیر الملة سالک قوام الملت و دین

که در طریق طلب شاه ادهم بود ه بسال هفتصد و سی و چهار در سلامش مطلع دوزه و آغاز عید عالم بود ه شب غار متش بر شهود شهد و دست
با قضای تقلیق شب مقدم بود ه و از جمله شعرا از زمان یکی امیر فخر الدین محمود دستوری بود که بدین مشهور است و مطلعات لاکن
آیا من بر الواح خاطر کاه و اصاغر مسطور و ان مین در وقت توجه امیر وجیه الدین سعود سر بار و شیخ حسن خوری بعمل ملک حسین با ایشان
مراقت نموده و دست لشکر هراة کرفتا کشتن جون او را بیش ملک بردند مقطوع بقر تربیت کرد و بیت بار کلکون این دران مصاف ملک کشتند بود
قطعه در آن باب کشتن شرع میان آن قطعه است قطعه کر دستان بیند از دستم ملک ایمان من ه شکر ایزد آنکه او بسیاست بیاد من
در بود و این زمانه در سلک شاهوار ه از جرخ و از جوجع کرد افتاد خست و در شاخ کلبن فضل کل بر باخت کلشن جلاله در نزد سلطان
و در هر شد ملک صدق از زلزله لاله ه پر زکه هر خاطر چون بحر عمان خست که بود در دون ابن جلال جون خاتمای شاهنشاه ابو الکلام
ذکر سلطنت ملک غیاث الدین پیر علی و منازعت او با ملک محمد و خواجه علی مؤید و مبایعت با ملک کرت و اختیار فرار ابی الحارث
ملک غیاث الدین پیر علی بعد از فوت ملک حسین در طرق قاهره هراة بر سریر حکومت نشست و خطبه بر حسن ابو موجب وصیت پدر بر او خوانده ملک
سلوک داشت و چند کاه بشرب خمر مواظبت میان آخرین از خاتمات منازعت مصفی بود الخوالا در مولانا هاتف نیست ملک غیاث الدین
در مقام مناه الله و نام او را التخطیر بکند و چون از خبر هراة در سید ملک غیاث الدین بسبب لهو و ملاهی آیین مصوب حسن نفیست نمود و ملک محمد
اسباب حصار او از بیرون داشت و در قلعه تحصن شد ملک غیاث الدین بخاصه برادر شعر سی نمود تا بیکار لشکر بدست بیدا در او بند
و شدت سر با بر تیر رسید که آثار آن هر دین ترک و لاجرم ملک غیاث الدین پیر علی میل را حوکه و عطان در میان الدین و چین الجایی کرد اشتی
واقع شد و ملک از قلعه بیرون آمده جنی برادر بکر خدمت مزید او بود و هر ملک بعد از هم خویش را کشتند و چون در نهان دولت ملک غیاث الدین
پیر علی خواجه علی مؤید و سبعین و ارقی و کشتن تعلق مذهب علیه اسامی ظاهر کرده اند و بر منبر و روی زبان الیاسی آمد معصوم بن بیارات و بعضی
تهمتها حتی فتوی نوشتند و پیر علی شیخ الدین پیر علی رسانیدند که دفع شیعه بر ملک اسلام واجبست و آنرا بسلطان جند ما اسلام
لشکر هشاپور که در تصرف خواجه علی مؤید بود کشیده از ایام تسلط و غلبات و تخریب شهر و ولایت و قصه آنرا بر کلکات و کرت سیم دیوانی
بیشتر بالله فوده غارت مسلمانان را جواند و طاعات ربانی بر زمین هموار کرده و در رخان بصد ساله اربع بر کند و کاریز هایشان بجهت آنکه از بیکار
تردد تها از زمان این اعمال بیشتر بود و مطلع السعدین مذکور است که در آن ایام که ملک غیاث الدین با شاه ان اطاق اهمیت حکم میزد بود و
از اهل بیاتی مشاهد بقطعی بنظر شود امیدوار پیش خود طلبید و کفتار و ملک شاه و سلطانی و چند جرت آنحضرت آنها جواب او در مذهب
ملک بر جرغات مسلمانان جواند و کاریز ایشان و در رخت کفتن ملک غیاث الدین از شنیدن این سخن منفعل شده بر اهمیت نمود
اما در شهور سنه سبع و سبعین و سبعمائه نوبت دیکر لشکر ملک غیاث کشیده و در کرت او الخ نشاهو بست او و بنام حکومت از حفظ را
و قضا احیا را کنند بنجی و لما قوا سایر جلال بخاد و رشته ایجی از نزد صاحبقران امیر تیمور کو کبان بهراة رسید از زبان آنحضرت ملک
غیاث الدین را کفت که چون میان او و پدر تو طریقه دوستی بر عهود ها لاتناسب آنکه مودت نباید کرد و بیکانکی بیکانکی جوید ملک
جواب داد که من در مقام اطاعت آنحضرت رسیع تمام دارم امید آنکه فرزند پدر محمد را بعلاء و قبول نمایند تا موجب سرافرازی شود و چون
این بیغام بصاحبقران کرد و بقلعه رسید خواهزاده خود سرخ مولی آقا و دختر شیرین بیک قالا تا مزمان تا ده کرت نوع و در سنه ملک
پدر محمد با لوا الشهر سنه اخر امیر تیمور کو کبان او را مطلوب تربیت و عاطفت کرده اند و چند کاه در اردو کاه داشته انجام اسبان رهوار
و اضر زنکار و کوچ و صلح و ملاطفه و زنجیر و افراز کشتن معاودت او را ذوق است و سرخ قلی آقا را بتقوی و بیتی که بود آنکه در
پدر مانند زندیه بود مصاحب بخراسان منتساد و ملک غیاث الدین پیر علی ذکر اجوی و تا چهار سوی دون شهر هراة چهار طاقها از آخرت
چند روز تهدید سب طاعیش و سرد و بر داخت و امیر داود و امیر مؤید را لات که مصحوب بهد علیا الدوله بود خدمات شایسته کرده خوش دل
و سعد جاند زحمت ایفند و در رشتاق و نمایش و سعمائه که جاهزاد کبتی ساد هست علی نهضت بر نخ ولایت خراسان کاشت

سیلاب عجب و هوا سراسر اخلاص ملک غیاث الدین پیر علی را اندراسوده مبالغت موکب همایون سعادت نمود حضرت صاحبقران باسم
بقا بر خاطر بلد و اهل را مستعد سیاه قات سلطنت و استقلال ملک سپهدار روز مباطه پرداخت و چون دانست که لشکر قلعه از آن بلاد
قهر اشتر خواهند نمود در راه عزم الهوام شتابد مخدوم دنیا از شهر بیرون خرامید و در باغ ناغان جزء ستوره نرشده عنایات پادشاهانه
اختصاص یافت و چند روز ملازمت بارگاه عالم پناه نمود و در وقتی که اعلام ظفر اعلام بصوب مرو قندهار عودت نمود نوبت دیگر ایالت هراة
بوی مفوض گشت و در سنه اربع و ثمانین و سبعمائه که باز صاحبقران از توران بایران شتافت بشرف مستوس بسدة بوس رسانید که در رفعت
موکب همایون از ملک غیاث الدین پیر علی جدا و رایت تابان در وقت معاودت سپهر راجا روکی هرات تغیر کرده ملک غیاث الدین پیر علی
با اولاد و اقربا متعلقه بلخت و هراة خود عاملی انتهی و در سنه خمس و ثمانین و سبعمائه تا بر سیوکه در ضمن وقایع حضرت صاحبقران مبین خواهد
گشت دست قضا در زنا عمر حیات ملک غیاث الدین پیر علی و سایر اولاد ذکور و اکبر رحمه قدر و رنده بودند در نوشت اذن الطفل ایه
و بیان مخلصه خاصه مالک الملک علی الاطلاق است تعالی تقدس و بنای حیات و زندگانی و بقای اخراز جاودان مخصوص جناب کبریای سبحانی است
بر کاریه آن فضاهر و ذوالجلال اقبال و بارگاه پادشاهی مفوض میگردانند و حفظ و بقد و بازه تعالی هر هفته در سنه یا بکرد و ن خطبه
استقلال بنام گشتی کبری مجلی اند شعر صدای خطبه دین کند ست هر هفته ٭ بنام شاه و کوشش چو دار دوش ٭ و فقه الله و ثلثه که ساند
ابدی و توفیق سرمدی جز و ثانی انجمله ثالث باتمام رسید و فارسی واسطی نژاد خاصه عنان بیان مصوب وقایع ایام دولت سایر تموکیان
مطوف گردانید ع چون قلم خوش خرامش کشت درین جزو ابجد فزای ٭ گرد باتمام بصیرت سلوک ٭ در مرحله عین حدیث ٭
قصه اشارت جهان بیان رسانید ٭ رخش سوی خضر تو خانه والد ٭ تا شود این نامه بنده و تمام ٭ در نظر آصفجه احتشام ٭ سر دیدن تو جلد کهم
ان شرف فضل هنر بهره ور ٭ در شب از روز دل عادلش ٭ ابد در بارگاه باذلش ٭ طبع سنبرش بود آبدیده ٭ عکس هنر صورت بکران
هست ٭ زانکه بجشم خرد ٭ هست نمایان صور نیک و بد ٭ نیست در آمیخته طبعش بدید ٭ جز صور نیک بخت سعید ٭ حرز ذکرم مرجع اهل ٭

اسم شریفش لغت مصطفات ٭ ای شرف سرور اهل سخن ٭ واقف اسرار جهان کهن ٭ خامه بکو روش کمتر دان ٭
گر ده درین نظم جواهر بیان ٭ به که درین جزو همایون نامه ٭ عیب و عایت نویسد ٭ کم ٭
تا ز قلم نامه مزین شود ٭ تا سخن از خامه رنگین شود ٭
نامه ارباب فضیلت تمام ٭ نامور از نام تو باد الفام ٭
کوکب آمال تو تابنده باد ٭
دولت و اقبال تو پاینده باد ٭

جزو سیم از مجلد ثالث در ذکر صادرات افعال و واردات احوال حضرت صاحبقران امیر تیمور گورکان و بیان ثمرهٔ از وقایع ایام اقبال اولاد و احفاد تاجدار پادشاه گیتی ستان تا این زمان

بسم الله الرحمن الرحیم

انجام و ترتیب نامهٔ فتح و ظفر ؛ و وی ذکر و عنوان حسن راز بود ؛ هر کز نشود کسی بمقصود ؛ تا دست عنایت نیاید ز ؛ حمدا که بر ما و
قولنا لک قدوس و سلام و امر علی عهد المعوث من الانام شعر ای مرغ تو تابع صریر نیست ؛ و در حیل ترا اعزه دولت زیر ؛
بکشاده زبان بنعت و توصیف بشر ؛ بر سنه کرم عذوبت هفت اختر ؛ و تحفهٔ قلبیه شاملهٔ علی آله البررة الکرام سیما الامام الهمام سلطان
اولیا الله العظام ربانیه شاه عرب و عجم اقران سلف ؛ و امام تو جامع اسباب شرف ؛ دری که جز او نبوده و هیچ صدف
جوی که امیر علی سلطان نجف ؛ سلام الله المهیمن العلام علیه و علیهم الی یوم القیام اما بعد بر ضمایر سالکان مسالک فضل و بینائی و بر قلب ارباب مستوی نخواهد بود که کاینات از مشهوران مضمار انشا و ابداع که در ربقهٔ عجز و ناتوانی
صاحبقران نوع مانند و بر بیش خلق قلم قلیسر کنند از کرم فند جواد خوش خرام خامهٔ دبیران احوال اخبار و کسوتستان امیر تیمور گورکان جولان
داده اند با نامهٔ ضمایر جواهر ذواهر ازان مایع و بایع را مجسم عبارات و اعین استعارات بر صفحهٔ مرمر نهاده و تحفهٔ تصانیف لطایف نگار و منشآت
غرایب آثار در دقت معانی و سلامت الفاظ و تربیت لعب که و اساس از چون اسلاف و تحریر از کلش اسلاف اند که با ظاهر بود و بر صفحهٔ
نداشان مهر سپهر حالات کاینات تحریر نمایند و ست تعدد صانع قدیر را و اوی لاجوردی سپهر سندر نقوش کواکب ثوابت بی آرایند
در صحیح تاریخ عهد ایشان اما تالیف و اشتغال از خط سنگین زینت بخشیده اند و در صحیح زمان رضا و عزایم تصنیف و تحسین نامهٔ جهانگیری
نکره اینده سیاه کاتب بدیع هنگامهٔ نظر با سکه جمارات مهند بیش چون وصال ابران ماه سیما و مع اقبال الدوله و استعارات مستعذ می ماند
عتاب و بیش بار جور و نقاد نکتای گشته ساخت الفاظش شاک سلسلهٔ زلف حسن پرور و عذوبت معانیش چون عشوهٔ شیرین خوش گیر
سواد نوک کلک الجواهر مباحث بر ابحر و بدع حاوی فنان داد و بیانش بر کلک غرهٔ صبح شاه مباحث رسوا و چشم جهان بین بر ان نهاد شعر
سواد نوک بیش و بدع حوی ؛ یا نشق چون بیخ خور شید و چون ؛ جهان افروز چون روز جوان ؛ نشاط افزا چو صبح دندکان ؛ چو نهد بهر شاه بیش
چو علم بلبل نطق بنگر بیز ؛ هر و نقش نظم چون عقد گوهر ؛ عروسان سخن را کشته زیور ؛ تا رین عقد مراسان بوی کران تقریر عقد بر
الاستفاده تجلی الصنایعه در مقام ابحار الصاحبقران کشور دیده رنایه و مطالعه وقایع آنحضرت را جلا کتاب بکر الدنایه زیرا که صباح و روز
آفتاب فروغ ندهد و هیچ عاقل خوف راه دریا و تر مکون نهد و تعدد مشوش در تیار جلاء تمام غبار و لیج نبیند و او وجه ظهور کج و نقصان
عقل و ابهام نامهٔ دیگر بیت چه دستان سرا بر من بوالهوس ؛ که داعد لیسان نوم هفتش ؛ اما تا سالک سخن از کلک کریم الفضل الیسابد تو
اخبار وقایع اخبار صاحبقران کامکار بر ین ادوای شاید لطف الهی ذاتی بوده و تعیض فضل ذات الهی اختیار نموده عاریه هست بهر اولاد ایشان

ایر حکایت پروازه ادوین روایت که نظم با لفاظ بدیع و روح پرور ؛ که هر سطرش بود چون عقد گوهر ؛ بطوع حسن نهاد شعر
فیض روح القدس باز مدد فرماید ؛ کی ازین هر کند آنچه سزاوار کرد ؛ و چون تفصیل وقایع عبارات مزاوار بود و التوفیق من الله الودود
و بیده زمام المراد و المقصود گفتار در ذکر نسب صاحبقران ارشد و بیان ولادت سعادت آنحضرت در جهان گیتی
هر چند سبب شرف نفس و کرم ذات و بوجه حسب و علو همت صاحبقران از شرح فضایل آبا و اکرام ابو نشر مناقب اجداد عظام استغنا دارد
اما چون تحقیق بر گرید وجعلناکم شعوبا و قبائل لتعارفوا امرای خوش پیوسته سلسلهٔ نسب آبا و اجداد او را
محفوظ داشته اولاد اجداد تعلق کرده اند و تطون و ادراق و سنون و فاقه و بطون او را ذکر و بعد بعض مشهور که صاحبقران عالی حسب امیر تیمور گورکان
را صور خان عالیشان بر قول مسطور که ایشه اند که قطب السلطنه و الخلافه امیر تیمور بن امیر تراغای بن امیر برکل بن الیکیز بن ایان بن امیر الجکل
و اجداد بزبان بن امیر سوجی بن ایر یکی بن لاس بن قاجولی بن تومنه خان بن ایسنه خان بن قیدو خان بن دوتومن خان بن بوقا
خان بن بوزنجر قاخان بن الانوا جنا تجه رجز و اولاد این بجلیه مرقوم فلم صادقت رقم گشت اخوه الاسل قمان بوی و نسب قمان بیاد شان
منح می بوده و چون تمهید احوال امیر الکبیر و آبا و اجداد او را بعضی خانان رکستان و چکر خانیان بر وقایع می بوده که آنها دست بی
و بر قوم مستوی که امیر برکل عاقبت طلب بود و الحیا خوش شاه زمره اولاد سیاه تعاقد نبود بیت عنیر احمد و نوا حمکش ؛ نکوه از مالک و حمکش ؛
و سیم عنایت خداوند جز و کل امیر برکل را در چین و جوده و نیکی سکفت آمیز تراغای و امیر تیمور و امیر تراغای و بیه صاحبقران کشوی کشای
کیتی ستان نظم جهان کرم بود بیه سیر عدل ؛ نکو کار و دین دار و دین دار و نیک ؛ هوا را بجلیل شریف شیخ بزرگوار رضی الدین کلاه تشریف بر
و نسبت سایر ضلاع و فقر اطریقه اخلاص و ارادت بجلی ورد شعر نشوی اهل عبادت همه ؛ سر انجام کارش سعادت همه ؛ فرزندی و شیخ
بین نهد بهر اسل اندر بی ؛ و در سنت و تمکین و سیما که سلطان ابو سعید بهادر خان فوت شد و زمان اقبال او از استقلال اسلاطین
چکیز و ما لک ایران بهایت رسید بطی کلام بهر نظام ما نسخ من آیة او ننسها نأت بخیر منها او مثلها امیر تیمور گورکان در
ولایت توران از نیکه خاتون که آیین شریعت غرا و رجال امیر تراغای بر سیره سوالفکره بود و در ربیع الاول سال مذکور که تاریخ وفات پادشاه
سعید سلطان ابو سعید بود و بیست و یم شعبان سال مذکور ولادت حضرت صاحبقران در بلدهٔ الخضرای کش روی نمود بیت یکی کرد و دیگر بنیاد
جهان را نماند و کی مطمئن ؛ و در طلوع آن خیر سعادت بر قصد و خواب قاجولی بهادر و تعبیر که تومن خان کرده بود و بر وقوع الخایه جنا
کفت آن حکایت در جز اول مسطور است و چون منشیان دیوان وجعلناکم خلیفة فی الارض موضع کرد و اینده و نهم
از ایام صبی و بساط وی منشو و نما از جهان حاسن اطوار ش ظیم سلطنت و جهانداری و چون کهکت ناجین از منبع بهادری بیدار و انجاری
لطایف کفایت مرفوع ابهت و کامکاری چون شمشیر برق از سحاب ابا زی و خشید شعر بلی بحر جبین سپهر ؛ نمایان بی و نقاب ؛
و مد چون نهال بلند چین ؛ شوی ظاهر از سوء تمرین بحق ؛ که در روی بیدار او بر کاه دل ؛ شوی حاصل از مرتبی آرام دل ؛ و حضرت صاحبقران
در حضور اجداد همواره بلباس ناجین و صیدا ناجین مایل و شوق و تب بود و تا بموجب رسوم رزم و پیکار و توجه سیوف قتا از زمان که بر سریر سلطنت
عروج فرمود و حلیهٔ ربیل اجل و تحصیل و بسالت تحریر انتظام خواهد یافت ان شاء الله تعالی در ذکر ثمرهٔ از سیرت ستوده و خصال حضرت
صاحبقران مکان نامدار و بیان تاریخ بعضی از بلاد و امصار صاحبقران کشوستان امیر تیمور گورکان در ایام شباب خود و بیکی
در بلدهٔ کش که از اشهر سیر گویند روزگار همایون آثار و کذا بیده و در مصاحبت بعضی از امرا و بلاس روزی بشب و شبی بروزی می رسانید و
اما نوع بامر چهار کس را نخویشان عالیشان مجلس شریف شیخ نفس الدین صلح تشریف برده و در انوع شیخ سرا زجیب مراقبه برآورده گفت
امیر و صحبت بالنفس است که بر نیت پادشاهی خواهد رسید و هر کدام از امرای حاضر را که موفق شوکت و حشمت مزید بوند خاطر گذشت بر سریر
نوبت سلطنت مراست خواهد داد اما رضیه سوانحای حضرت صاحبقران مسارت اما خاطر فوزه که باوجود نوخیزی تخطیر الشان و عظمان جهت
و اسباب دولت و نظر شریف چکه جلوه کر آید و جمارت شیخ نوبت دیگر آغاز سخن نموده هر سه که در آن زمان که طلعت ظهور خلیفهٔ اعظم تعیین

درکند بزیور مقرر کرده و بن افتاد از هفت زیر عنایت کی فکون مقرون همایون **انی جاعل فی الارض خلیفه** بیوش
هوش منتسب عالم علوی و سفلی رسید زیرا که عقلت خرد اتصالت داشتند باجود عنصر کرده بندند حیدر مایلطنت جناب علاء آب ایشان
خواهند بود و بخاریدار بکاخ رساع ایشان صعود نموده و آتش نشاء دکاکین در دشان اشتعال افته هرکاه در هوای خلافت در باب ترجیح
و تفضیل حرص ثقافت و ملال پرداخته عنان راه انگیز بزبان آورده بند و اجواب مسافت و نزاع بر روی یکدیگر باز کرده آنا خالک ایک و انا
علم و فرق زیره باجود گفت ع من نوع چو کم زمین کردید و باوجود این پستی مرا فرازی که دست هد و این هر شیوی و افتاد هستی
خلیفه پروردگار بس چگونه نصوبت بندد و قواصع خاک متولی بکاه صانع افلاک اشاره و بطلب حدیث من تواضع الله رفعه الله
آدم ع ارزی بخلوق شد **شعر** خاک شو تا خاک تا بر دیکل کو کجه خاک نیست مظهر کل اکونه در مجلس بایز امروز دم از تصرف و سکنی
و نیا خذ مافی الدار بسیر خواهد گشت حضرة صاحقران اسماع این عنان اسید وارشد که کوکب جاه و جلالش از برج شرف و اقبال طلوع خواهد
و بخت تمام و جهد لا کلام بترتیب مقدمات جهانگیری شتوب فرموده و بعنایات الهی و عاطفت شاهنشهی و رطلب هر امر اکه رحمت حضرت
داد یکم مطلوب او را و سیر استقرا نموده و در تحصیل هر چه نیک سالک نظر بیکی کرد بیچه و مقصود چون دولت و اقبال بی الحال بود بیجانش
اندوی کو بنا هر عصوانات سر بفلک عصی بود مصور و هر امری بر عصوت عزیز شریک نکری بود جوشن و در رطب جنوب حوادث هرکاه مانی ظاهر
آرایش و بلعان اندی و جهن مه شب چهارده عرصه کسی استوکرد و اینندی قدر روز و ضوع و ظهور و قایع هر وقت خشیر و بهار با آتش پرتو
جهان اخلاق اوان آفتاب نظر از اثا فی مادو مرام بتخ سدی **بیت** برای روشن و تشیر خونیار یکیم عالی اساحی کار لاحم بلند
زمانی سیاه چنار اعدت و انهت مسیاره نظلم رایت حضرت شارع کشتند و تظاهرت بازوی جهم کار و مساعدت انکار ایات آثار
بساط ابهت بکاه زمان و سلاطین اخذ دنیا از رطبق نخواه در نوشتند **نظم** بکوش برکه ان هر کشوری باند لشت بنان جمع شد لشکری
کستی سر خیل کاه کهان بساط بنیه که برهم مهان و ان پادشاه کامیاب استعواب اعاظم سادات و اکابر و الفای اعیان و نوئینان سوده
تاژ دقیقة الاسلام بطی فتنی احدی و سیون و سیماء قدم بر سریر پادشاهی نهاد و در تخت فادرک فیکون مقالید الایک ربع مسکون تصفی
ان الارض یورثها من یشاء من عباده بقبضه دایت اوده او ماهجر رایت ظفر آیش از مشرق و عظمت طلوع کرده تا
اقصای مغرب پرتو انداخت و آفتاب رای کشور کشایش از سوی حضیض بزرانشان کشته و ولایت شرق و غرب با کوکب اسعد مقدوم و بایدات
چون رشید بوده ایزج تقلب ستاره نهار کرده اند حجاب و انا تبدای زمان اقبال تا انتهای اوان استقلال و رفع موکب شکت بدشکان
خسرو پرویز نفرنشاه و هوا بر بین دولت و شوکت ملاذ زمان موکب همایون را بفیروزی و ظفر دست داد و فتاح و منصوری که از غایت بعد
سرشر فاش بر آسمان سودی و کره زمین از فرایض آن کمتر از ذره بنوی بر قهر ملاذ صفات آرای و کرد کمان سلک کرمان ظلم کشای و مفتوح و مسخر
کرده اندی و از هر ملک که بحت تصرف و مساعدی عطای فضلا و مهندسان و هنرمندان را کو جاند قرین اعزاز و احترام بماوا الله رسانیدی
و حضرة صاحقران بعد از بعد بلوه سریر سنکاران نخت خلع بلاد و امصار زکستان و مغولستان و خوارزم و توابع آن بوده احت و بی
تالشار نفار عصیان و طغیان مخالفان و معندان پاک ساخت و در اولوس سنتی و تاتین و سیماء آن نوران بایدار شایت و در سنه ثلث و
ثلاثین و ثمانمائه شمار اسحر که دانید و در سنه حسن و ثلاثین و سیماء لشکر هند هارکشیده آن ولایت را با سیستان و رسلک ممالک خود سر
مشغول کرده اند و در سنه ست و ثلاثین و سیماء امیر بسلی را متعهد بر ساخته در راستقرا ماوراء النهر و قالید افراشت و در سنه ثمان و ثلاثین و سیماء
بعراق و فارس و آذربیجان رفته هست علی رفع آن صنع مصروف است و چون ازان سفر چون سیماء مشهور است بازکشت جانب
دشت قبچاق شتافت و در روز دوشنبه پانزدهم رجب سنه ثمان و ربع مع قدر زیر ابو عنصر خان حرب کرده و اسمهم کرد ایده و در اوس
خیجان مرتبه قتل و غارت و تاراج عیا آورده و در منتصف رجب سنه ثلاث و تسعین بهمان ابو نوت و دیگر ایاز اوس نوئیان رایت نهضت بر افراخت
و درین سفر هم حکام بیان فرزان و آن طبقه و سایر بلاد عراقین و ما یکه را سر بیچ و نخواه ساخت و در جادی الاولی سنه ثلاث از راه دربند جانب

دشت

دشت قبچاق تاخت و بلاد یکی از توقتمش خان مقابله نموده او را سست اصل کرده اند و مراد او بشده از همان راه آمد بلجان بازکشت ایلت آن ولایت
بیرنا امیر ایلته غوز جلوکرد آنکاه بسوقت رفت و در سنه سبع و سبعین و ولایت خراسان را بنیر ناشاهرخ سپرد و در سنه ثمانمائه رسل غزا بجهاد نموده
لشکر بهند ستان کشید و در روز سه شنبه هفتم ربیع الاول سنه احدی و ثمانمائه ظاهر و هل رسید و میان تغلق و حکام آن ولایت سلطان محمود تغلق
عامر عظیم و قوع انجامید و شیخ فرید زرین و شهزاده ایش و شهزاده بعد از آن عنان نه و ولت مستقر سریر کرامت معطوف داشته روز شنبه
بیست و یکم شعبان رضوان عنایت ربع جهان در راه السلطنت سوقند نزول اجلال نموده و هشت شهر عرم انعام سنانی و ثمانمائه عزم بوس
هفت سالی بارث در رکاب حضرت اسباب کرده و انتوران ایران توجه نموده و داد اسطجادی الاولی استملک و ثمانمائه در ظاهر دشق
بایلدشاه بصرف آمده و اهل شهر کرده اند و تمامی لاجه شام را صحیح تخیر کشیده از دشق بصوب حماه خرامید و الحظه را الرخ تا کو
کاشته سلطان احمد جلایر بوده قهر اقتراع نموده و هفت روز بعد تسلیم مدکور بقتل عام و فرمان فرموده آن پادشاه بهمان قهر بعد از تقرب
آن شهر ایران و آذربیجان شتافته و سیزدهم رجب سنه اربع و ثمانمائه هر روز محاکم روم الیلم بایزید سوجه آمد لکنه کرده و در سنه و سبعین
و زدهم نزد چهر دمه الحی کرد بر سیان تخصیه و قصه مقابل دست عاده لشکر حرق سیاه روم را منهزم ساخته و قصر ایلدیر بر تخیر
تقدیر رشد منظور نظر حضرة صاحبقران سلطانی کهکشانا تادت قضا با طاعت و فاعت اثاث زر و یوم دو نوشت و اسرتی کو کان را
ناصر بیع که از حکومت بایلدیم بایزید مغوض سازد و کرت دیکر لوای حشمت و عظمتش را در ان بایلدا فراز نه یکن در راه شیطان سرخ و کاهد
بهر تنکه جنان رفته سیاه را فتح و ولاه کافر از انصیب بیع بسیان بکجات و کرکی که در ولایت حکومت سیکه جزیره قبول کرده ساعتی بد
بذرت و در اوایل بهار کشور قبات و سیاه بیت الشرف خویش خرامید امیر صاحبقران عنان عزیمت صوب حرقند و دوسیاه نه طف
ساخت و در یوم سه شنبه و ثلاثین ذلحجه مقدم شریف خویش مشرف کرد اند **نظم** کو حضرة صاحبقران سعت حرم دشت سال
باستقلال از حد خطا تا اقصای شام و از هند تا ماجر فرنک بحت تصرف و حیز تخیر در اورد و جابره دهر و قاهره عصر و سرور ان
آفاق و کرد کنان استحقاق الطف و عنف مطیع و صعب اوه خویش کرد اند **نظم** امیر جهانکیر و الا نژاد چو پادشه بر ایلت نهاد
ز سر حد چین تا باقصای شام علم کرم ربع مسکون تمام که از راه صلح و که از راه جنک در او از لطف ایلی بجنک سلاطین ایران و توران
سران دشق مقدم کان چین بدرکاه او باستان آمدند الطاف او سرفراز آمدند و حضرة صاحبقران در ایام سلطنت و کامرانی
در تنسیق امور دیوان و تحصیل وجوه سلطانی قاعده ها وضع کرده و دستور و زبان کامل عقل و منشور حکام صاحب تجربه را سنجیج کرده اند
و بهنکام نزول حوادث و حدوث وقایع و توجه اسفار و عزایم کاینزار با امرا و ارکان دولت و نوئینان و اعیان حضرة هوای نفس
و شاوره هم فی الامور صفت مشورت بتقدیر بر سانید اما در اکثر بنا بر اعظم مهمات را تفحص رای صواب نمای بی نهاد و بعض
فاذا عزمت فتوکل علی الله مرجع خاطر بکاشته عنان نهضت بصوب صواب انطاق بیداد و بوسه تعظیم
سماوات و علما ذکر بر صلاح و سطا اهتمام تمام نموده و بتقویت ارکان دین مبین و اظهار شعایع سنین بقدر امکان بما قدر نموده
چو منشت بر مسند روزی بر او فراخ اعلام دین پروردی تعظیم سادات که شش نوه مدا انعام و اکرام ایشان نموده کرم کرد و الهم و
باشوق بران لا تعت از و در سعد و حضرت هسون از طاعت اندیشه علی کهه و خدمت متش سر بسر بوده و در مجلس همایون بساحت علوم دوش می
و در تحقیق مسایل یعنی شرایط اهتمام بجا می دارند **بیت** باشوق دران بود و مایلیس بیا موت نیشا بیا سلیس و بر پادشاه و بادا
زمان اقتدار سیوف بالات و اعلامات جهة ارباب عمایم و افاضل مقرر ساخت و بتاب و حصول مواجب و انعامات امرا و صدور و زیا
و عظل و حشم و عبید و خدم رایت اهتمام بر افراخت و در تقریر مسایر و خوانق و رابطه و مساجد غایت سعی و جهد بتقدیم رسانید
قرای معمور و مستقرات موفور از خالص اموال خویش بر نظام خیر و مواجب البر و تقت که داشته و نظمت عمالت و نهایت سیاست بر
نوع که در ان ایام جمعه و جام صفیه لطیفی بر زیر و بهادری و از مشرق تغرب رفتی هیچکس را نهم و ایلی ان مزوی که سر اه و دی کرفتی

باران بجا بجا در سود اکران هر دیار تقاص افتد و استعد جزایر و دریا بدیا طار و اصار و ندی و ساملات بین النار و سیارت بیرون
می شد و می کنند از معلقین و مهالک قاف تا قاف جهان نشست زد افشان بر سر و صاحبقران طلب شطرنج شطوی تا بود و در ان ولایت
مهارت ظاهر می نمود و هر ملکی که فتح می فرمود بخت شطرنجی بی طلبید و بقوران قرد اشمول الطف و احسان می فرمود و بحلوی کلفتی
طلب شوربی می کرد شطرنجیان یکدیگر بان امیر داخته از ما و شما ان نیز واقف بود شعر زمانی بحث علم و درس تدریس کرباشد فضل ما از کاسه
زمانی فرد و تشریح و حکایت که باشد تخلص ادفع ما بی خدایت آنکه ات و بشالش کمره و هر کرا رحلی حالی و چون هر کاری از و لیب
مقدرت و هر جهاد از بی مقدره بیت هندیم خیال منه سبع و ثما ما صاحبقران کاکه و ما از بحور مغفرت خداوند خطا ما تقاضا نبود
اوقات زندگانی انهم سیکا را فی هفتاد و کسا ایده و در جان سلطنتی استقلال بود و شش سال شعر سلطان تقوی آنکه مشتی اوشاه بود
در هفتصد و بیش چو اندر جو هفتاد و هشت سال ابو الکمال در هشتصد و هفت کرد عالم دیده خواجه محمود شهاب و خواجه محمود
و علاء الاسلام و خواجه علی جنانی و خواجه سیف الدین تونی و سلطان و زیر ای صاحبقران انتظام یافتند و مولانا قطب الدین قزوینی و مولانا
عبید الله در ایام دولت ان پادشاه بجاه و ای صدارت و زیارت موقوفات می افزا شدند و چون خاطر لشکر عامر بر سبیل احوال اشرار اعلام صاحبقران
کاکه و سلطان محمود کشید بر حسب التزام که در ین تصنیف کرده شد عنان بیان بصوب تفصیل کلیات حالات مطلوب که باید و بیرا الله
الإعانة و التوفیق در ماجرای صاحبقران طاب ثراه و اسکندر ثانی بلسان اعلام بحق و اظهار اخبار و کوکبی انه و لذکر بعد از شهادت
میرزاده عبد الله و ان امیر قزغن هرج و مرج باحوال الاد ترکستان و ماوراء النهر و اله و هر شهر و مقتل و ایات شهادت و هر ای استقلال
بر دوان لوده و هر قصبه متهور بی بهور و دولت و اقبال او و روادی طغیان نهاد و امیر بنان سلطه و زه مرتفد ابهلوشان فوش خند و بسط
بساط هیش و نشاط بر اخذ امیر جاجی بر لکه کرا و اولاد لیشو نکار ن و اجار نوبان بود در شهر کش قوی الاقتدار و امیر بان بر جلاد
در نجند بر سند و نیا ندر ابو نشست و ادبجا بو خانی سلطه و زه و قبة الاسلام بخ دل بر وصال جو در سلک بست و محمد خواجه ای ریشه خان
خود را با کو مطلق الفان تصور کرد و شاه بدخشان که استقلال او ان کوهستان در میان بست و سر بدیگر فرو نیاورد و امیر حسین بن امیر
امیر قزغن و امیر خضر سیورغی بعد و حصار شادمان لشکر و جمع اورد و هر خطه ساخت بولایتی برده خواین یکدیگر و چون این اخبار مسموع خاطر
خان بن الخ جو بن بلا آمان که در ماوراء جند پادشاه مورد سیده و شهر رسته احدی و ستین و سبعمائه عنان عزیمت بصوب مرتبه مطلوب
و بعد از و صول امیر جاجا و بولایتی که زیلت امیر بخدمت الغ قوم و جاجی بیک اوکوبن و بکجک را با فوجی از سپاه سفلای ساخت و چون از طالعه
از امیر بخند که نشسته امیر بان بر تیغ خلاص و خلاص که بدیشان پوست و اتفاق و فقه شهر سیدر نهاد و امیر جاجی بلا مرهاس بیشتر
راه اده بصوب خراسان توجه نمود و امیر تیمور کوکان کاکا الب الوا امیر جاجی همان بود و جهة انتظام ایل و الوس از انجا انجا نمود و بصحت
طلبیه رخصت یافت و اره دی امر استقلال ساخت و انجماعت را که خاطر بغارت و تاراج خطه کشش قرار اده بود زیر مرید لیغو ایشان از
عقام ختم و کین کدانید و امر آکان بند و نجات و اوزاعر و جلالت در اصلیه احوال و صادرات اعمال افغانستان و نمود آنحضرت
را مصور بخویش تره تو غلقتو خان بود و آنچه از کال کیاست و فراستی معلوم داشت هر سو کرده ند و تغلقتو خان منصب
حکومت تو مانات شهر سبز که با مجید تغلق امرای بلاس بیلاست با امیر تیمور کوکان تفویض نمود و حضرت صاحبقران عنان عزیمت بطرف آن ولایت
تافت بالجمله نهالی لشکر بسیار در ظلمات نصرت شامل بیع آمده و در ان اثنا تغلقتو خان عازم محکمه خود شد و امرا نیز رجعت بدار الملک
بعد از ان امیر حسین امیر تیغلی بیسی سنتی و ستین و سبعمائه از ماوراء بدخشان و امیر تیمور کوکان مرید طلبید که جهة انتظام
خویش خویش امیر ناده جبال الله و امیر قزغن لشکر بر امیر حسان بلند و کشد و امرا طلس امیر حسین را سد راه اشتند صاحبقران خطه ابو استقلال
ان لشکر کشت و چون امیر حسان ابو هجوم خالفان بر یافت تاب مقاومت نیاورده بکوهستان بدخشان رجعت و اکثر بلاد ماوراء النهر تحت تصرف
امیر حسین در امد و بقیه و بلاد بخند و تاشکند که جهة امیر قزغن شاه میراث بشتل بماند و امیر جاجی بلاس از خراسان باز اله بجند و امیر تیمور

رفت

رفت و اید بکر میان بکاه و امرای ماوراء النهر شاد از تلاع ایلت و امیر تیمور کوکان روز چند دست باسر خضر میسوری نه اطاری
بجا اورده و آخر الامر از جهات شاد امیر جاجی بلاس بیوست تا بنا و تغلقتو خان مرید شان ماوراء النهر اطاع ایلت و رستک دیوبین
و سبعمائه غایت شاد امیر بان بیدا و امیر جاجی بلاس و امیر تیمور کوکان عزم اقتدار می فرمود و در جلسه بیوست تا کاه
خان بجهتی امیر بان بیدا بقتل رسانید و امیر جاجی غایت کشته بر سبیل غنیمت عنان عزیمت صوب خراسان معطف کرد اید و چون خراسان
و قهر از ولایت چون فرود اند و بدست جهول نزل بقتل رسید اما صاحبقران امیر تیمور کوکان بواسطه امیر حسید که دوست بیدر می بود
و بخلص جان اله عود داشت و منظور نظر عنایت کشته بد ستور بر ملک الایت تو مانات شهر سبز بوی تعلق شد و خان در قلعه بسار عزم
رزم و استیصال امیر حسین که در آن زمان که حصار شاه دمان بر کره و ده کار اب و حش دو سید و هر و سه ابیه و نهر کان زاده
و در ان اثنا لجم و تغلاق از امیر حسین و کره و ان شده بخالفان پیوست و اتفق سبب انهزام امیر حسین کشت لشکر ان حدود و قدر بعد از
تاراج و آلاز کرده تا کاهیلد ساله پیرجه الیا مرخ اجهاز بحکومت ماوراء النهر بازداشت و طایفه از امرا و سپاه جنز ارتد اوکاشت
و کجکیت از حد نقد بر داد و چنان مقرر ساخت که امیر تیمور کوکان پیوسته در محلی الیا مرخ اجهاز اند و بیل از رفتن تو غلقتو خان بکجکیت
دست تظلم و بیدار کشاه ملوک سائع امرا و هکان بیت و حضرت صاحبقران معطف و توقف نمود عنان عزیمت طرف امیر حسین
معطوف کرد اند و بیابان جوق و سرچاه سائع بود رسید و امیر حسین از ملاحظات آنحضرت بحسب اسباب جمعیت امید و اکره رسید
ذکر حال امیر ایاکل و کشته شدن جوق کثیر بیاجل امیر حسین و امیر تیمور عهد از کاه
بکدیکر پیوسته جنز حاکم جوق که بکل نام داشت رفته و قصد کرفتن ایشان کرده نداء امیر ایاکل بعنایت بصوب قرار اطاف
داوند و بکل اهل امیر بکل کرد عکاره اعاقب نموده و روف طلوع خود شید بدیشان رسیدند و انطرفین دست بآلات جنگ برده و کشتر
کوشش بلا زیت انجامید کرد اهل و کجکیت اهل مقرر انتشت تن از اهل تن ایشان باقی ماند و دیکران کشته بلا نجی کشته کرد و سیند اختیار
کرد تا کاه امیر ایاکل و کجکیت عزوجل عروق و احیت خود و چون شب شدان هنک سکر کرد و خدمت امیر حسین و امیر تیمور کوکان مانع بودند
چهار تن از ایشان از دیده باوراء النهر کریخت و حضرت صاحبقران روز دیکر از بیابان بیرون امده بعاعی از ناکه بر خورد ندو ان جماعت
قصد قلنج کرد ند و حاجی محمد نام آنحضرت را شناخت و اسب کشید سوار ساخت و صاحبقران امدا آتش بر میان رکاب ان صدر و
روز دیکر دو یک قطعه دیبا بخشید و حاجی بدار سر بسر اسب بلا تخلیج مرتب ساخته و لاهیتی نامی اکفت تا او را امیر حسین
و امیر تیمور امیر حسین را سوار ساخته بالغاق متوجه اده و بدار نوع سپرده و اره روز تفقد نمودند ذکر قهر شدن امرا
بر دست علی بیک جلایر و قرای و بیان بعضی از احوال ایشان از پیش امد تقدیر قادر و قهر سبحانی
چون علی بیک جلایر قرای که رحمه در و اخان سنتی بود کفت حال امیر حسین و امیر تیمور بر اشد شعب و سلع و فساد تا ایشان را
کفته با خانه نمود و بر موضعی بوش جسر کرد و بدر و اوبند کرز مجسد بیک از بی حارث اطلاع یافتند از حد و تقریر جهة ابو احمد و هدایا
ارسال داشت و زان بسره فرش علی بیک کشاده امرا بالطاف ایشان مامور ساخت و علی بیک از غایت حشت هدایا الحمد بیک را تعریف نموده
اسوی اغرو مشرق عکسوت بیکم با امیر حسین و امیر تیمور داده ایشان را بطلق الفان ساخت و در ان ایام امیر بهار کشاه سیحی با سران رسیده با
بر دستی قدیم که نسبت با امیر تیمور داشت اسبان بکوچ کشکوچ کرد و صاحبقران در ایلوان مراکب با امیر حسین جنبید و او بطرف کرمسیر
روان شده امیر تیمور و بجلیت ایل و الوس جوه اوره و بعد از اندک تهانکه در ایلوان خفت او و کار کذاشتند با سران رفته با ایلات حضرت
ملاقات و زمین و ملاک مقدمه آنحضرت را بعنوم داشته اسب خاصی و مبلغ ده هزار دینار رکی و مقدار دویست خروار غله از مال جنس
چشکر کرد و جنت معاودت اوزانی داشت و امیر حسین از تعقیب و قوت افزا و از هر هوس اشرار جلاء ملاک و رخاطر افتاد و بهاء رفتن جند
روزی و الغا فرمود و در ان اثنا تو غلقتو خان انجی نوه ملک حسین فرستاده امیر حسین از او طلب نمود و ملک از حسین را صوب

قلعه کرمو رفته که دیگر ایلچی که بر هانشاه نامزد بایلچی بر طقتو خان سپاه سیر اعلی رسالت است و چون بر هانشاه مقصد سید خان
احوال امیر حسین از وی پرسید بعرض رسانید که امیر حسین از قلعه کرمو که محبوس بود اینجا نقل افتاده و بر طقتو خان بعد از اجتماع قوی جلال
و بر هانشاه امداد اجازت مراجعت داده اما امیر تیمور گورکان بعد از مفارقت آنطایفه حسین از نیم اعدا مایوس الهم شتافته بمنزل گاه بوشیده و بهان بیرون
و در آن اوقات چقی و هشت روز و مرقد و رخانه خواهد بکار خویش قتلق نکان بوده و چهل و هشت روز دیگر و تیر امیر حسین بی بوده و
از آن قریب بکنار آب الوس رفته در افغانستان خواجه اغلان و بهرام جلایر جدا بوسند و بالقای وی بند هارا و رفته بند که امیر حسین از
قلعه کرمو بجهت حاجات رفته و امیر تیمور گورکان در بغشان بعد از قطع منازل طی مراحل و هیر بن منزل تومن نوکر بود امیر حسین رسیده
و بالقای کدکر و دیگر سیستان نهادند و آنکه و سبب سیستان بعاصمه سیستان بر شش فرسخ و در آن اوان او را بیاشده بود ظفر امیر شرف
او را بر سلوک خدمت باعث آمده جمعی کثیر از لشکر او را مقرر ساخت که چون امیر حسین و امیر تیمور بیرون روند مرا بر بنیان بگیرند آنگاه آن دو امیر
بجهت شمار را اجازت مراجعت داده و سیستان را در اثنای راه بدیشان باز خوده و آنکار قالکرده اند و امیر تیمور گورکان را تیری دست و تیغی
برای همایون رسیده ملازمان عالی شتاز بازپس نشانده و امیر حسین و حضرت صاحبقران بکرمسیر شتافتند و امیر تیمور جهة صالحیه حاجات
و رخانه تومن نکو دری توقف کرده و امیر حسین بنوکس دی مصیب بغلان آبی و در راه از اعرابی برادر بکیان سکت افتاده با دوازده کس
بوضع شیر تیری بیت و چون حاجات امیر تیمور گورکان التمام پذیرفت با تیمور خواجه اغلان و بیت و چهار نفر از ملازمان عنان عزیمت بجانب
ارصف منعطف کرده اند و چون حاجات بصواب انجامیده بود کرمه سرخ تا بدانجا و امیر حسین فرستاده تا بدان حاجات بر دین اخبار نموده و التماس تعجیل
بجانب ارصف کند و از کرمه بنزدیک خویش نموده و در اثنای راه قلاتی و بلاحسن بلحسد سوار و تغلق خواجه بلاس و امیر سیف الدین و شیر بهادر
بموکب همایون پیوسته و چون ارصف بشرف نزول موکب صاحبقران شرف گشت و امیر حسین بلحسد و بی سوار و حسد و بخلد بیاده با بلخاب سید
و بدیار کاکا کار صاحبقران تا سعادت اظهار نصرت نموده و باب تجنیز ملکه بلوی شوکت کرده و قرابرلان لغت کرخت تغلد ابلاغی بر دو تکی
و قالبدن بیاده کرده اغیر سرکشی داده ایاری ماوردند و تکی و قالا از کفت حال واقف گشته علم فرار بر افراخت درین اثنا از نیم و فلان جاوت بیرون
بلاغت امیر حسین و امیر تیمور شتافته غاشیه خدمت بر دوش گرفتند و الیاس و لد و نوان اد و بیست هزار اغلاب اسب بسیار بلند و خوبرو
عساکر نصرت مآثر گشت و امرا بدرگه رفته بمیدان ایلچی بوقاتر و لی نمودند و شیدند که امیر جاکو بن سارک بن طوغان بن قزان بن شرعه
بن قرا جار نویان و امیر سلیمان بلاس و امیر موسی و امیر جلال لهند کار بلاس نزاندند و عازم ملازمت اند و بعازم ملازمت این حال خبر رسید که
تکی بوقا و ابو سعید و ابو حیدر اشهر از سوی خیال اشتغال آتش قتال و کار آب سیاه نزول نموده اند و امیر حسین و حضرت صاحبقران بدون
برق و باد روی اعدا نهادند و در آن اثنا امیر جاکو و بنفان از جانب ترمذ رسیدند و امیر حسین و امیر تیمور مستظهر و مطلق خاطر گشته و قاله
نشان اعلام نموده و بدیار عزیمت ظفر فرا نزشدند و تکی بوقا و سلوان و هر نت غفت ماشند

ذکر عبور امیر حسین و امیر تیمور از آب و ظفر یافتن بر مخالفان در آب

چون امیر حسین و امیر تیمور گورکان خاطر از تکی بوقا و ابو سعید و حیدر فارغ ساخته
روزی چند بعد و بلخ و قندز و بلاس و طالقان و بدخشان بیاسایش و سیاه پرداخته و بانشاهان بدخشان صلح نموده اهل ایشان
نمودند و پس از وصول آب کشتیرها و سالی برای عبور خلایق شدند و از حول لغو بنفوه موضع دشت کمال اسعد لشکر ساخته و در آن زمان لشکر
بحقیقی بیست که تعلق سلد و نه و بحضر و بخلاص ساده قدر اسکرده با بیست هزار زیده و حدود و سیل سکین نشسته است و در آن زمان لشکر
ظفر قرین از شهر از زیاده نبوده و حضرت صاحبقرانی تأیید سبحانی باقی بوده از آن شهر از کس و هزار کس جرار ملازم رکاب سعادت آثار
ساخت و رایت نهضت بجریده اعدا بر افراخت و در سیل سکین بیان شیر بطرن بدیشان تاخت و از پناهگاه تا بیگاه زنان بحاربه اشتغال داشته
در وقت غروب ملازمان بجانبین بوقت حرب شیخ جمر کنار بلی از معرکه کنار آب بر دون نهادند و چون اعدا را حدود اقتر و زنان معتصم بوده
در اثنای صاحبقران بصاب بدیرا اعدا بدیل آن آنها که کاشته امیر موسی و امیر بوید ایلات و اوبح قرا بهادر را با مضدره که هر کدام در آن بوده

رستوه ستان غاشیه کش خویش سرخ نموده و دیدار ایشان باز داشت و بنفس الهزار و چاهند بخزد که جانب الاتب توجه کرده و در چون و تسلی
بجمع آن مغل و بشاه الاتب که شتر بتکل حاصل صعود نموده اند و روزه که قرا اولان شیخ اسیاز دیده و استشد که طایفه از آن جمعه بوده اند اما حقیقت حال
بر شان بهم ماند و سب دیگر که مقاتب کی اکب بزدوه سپه پالان شد صاحبقران کسی که مرد زه نیاز فرموده که روز بدیر جمال آتش بسیار او دیده شد و
مخالفان از شنیدن جزر بود بدان شب بحضور و صفدر شد و طایفه بجریده که چند و امیر صاحبقران از آن کوه ما سد سیل مان فرود آمده
ایشان را تا بسیان نکرانی بگلیش و بوده و در افغانستان امیر حسین با خضر و بسر ستاز اهل زانیم ایرج تومن مضارت را بجوه و لت و اقبال اسید و ایشند
و نوبت دیگر صاحبقران رستوه شاه و هزار دره و ملاد و امیر حسین بسوی کوه نیز چون مدبند لغتین سید اهالی شهر سبز و بدیدگاه ملازمت سالم آورده
و صاحبقران سید تمر از لشکر هوا خویش بخوی که امیده و دیگر از ما توقف مامور ساخت و بعد از مقدار سالی امیر سلطان بلاس و امیر جاکو بر
و امیر سیف الدین را بدو بیست تمر فرموده که بطرف کش الغار زاند و هر یک و دید شایع بیدک بوده و جانب اسب ناوین نهاده او رفته کرده و دیار
سیار شاهرخ زاید و تصور کرده ست و صول سیاه ما بدیدگر بزد و امرا توجه بیست تمر سانیده بدیر موافق تعدیه و نفاذ و او رفته فرا برد و الشما
کرده آدی چون اراده ارسیله بالمستقلا آتش قالی و تغلق کبره کاه الاتوار بر جنیه سیر شعله بر افروز و کرخوره خوره لشکر و بسوزد و کاه از
اهد از اسیر و آتی صحرا تاکم بدیر اکنه که بجوه مشاهرخ آن سیاه بکر زند **رباعیه** هر کس که نصل از دی بجوه و دست ٭ برجهره او دوزه آتش
اند نظر ٭ بر بس اعیان ظفر ٭ هر دم بهانه که جوله و کرست

ذکر محاربه میان ظفر یافتن امیر حسین و امیر تیمور بر دشمن

امیر حسین خان و امیر تیمور گورکان بعد از انهزام او در دشت کش بخارا جزم و در اخرش دران سیلاه
تردد ایلات نموده اند و اوقات الیاس خواجه خان با جنود فراوان در منزل ناش آرمیده و چهار مرتبه شهر سبز و اطراف ساقا ماشت و در
خلال احوال که نشتر تو طقتو خان در محکمه خویش و قاعت باقیه بود و الغ تو محبوس و جعد الله بوده که الیاس خواجه خان از ما بخلاب بزند القصه
امرا اعدا را سماع این خبر عزیمت خواسید اند و در انقام بر او خواجه شش فرسخ با یکدیگر لوازم عهد و پیمان دیدار او بوده اند که طریقه موافقت مرعی
بدیر خلاف نکرده اند و دران اوقات امیر تیمور گورکان خواری بدیگر دلالت دران سکوه که علی امرج الحال بر خالقان ظفر خواهد یافت نیارات
قوی او بعلمی خلفر گشته صورت واقعه را با امیر حسین در میان نهاد و بالقای متوجه رزمگاه مشهد سیاه در راه شد و الجانب الیاس
غریب سیر کرده لشکر شب کرده اند و در موضع قتی سین الوح دیدای تمر در کاه حکم الهدی و ایران نهضت و سیاه زان صف شکن و هم اقدام
و جمعی کثیر از جنود و در محنه صاحبقرانی دیده و ملازمان موکب علی الایشان آغاز حرب نموده و نمره از انواع و معارف الهام خواجه و جمع
و قتیل کرده اند و یکدیگر را ان یکار تیغ و تیر یکدیگر بهاده ابواب کشتی و کوشش بکشاده و عاقبت صنع فتح و نصرت بر وجه عام امیر حسین
و در بدیه الیاس خواجه قرار نبود و سیاری از لشکر ایشان کشته گشت و از اعیان امرا اسکندر اغلان و امیر حیدر و امیر حیدر و یوسف خواجه و بیخه
غدیر کرفتار گشتند و روزی چند مقید بوده بقتل رسیدند و امیر حسین و امیر صاحبقران از شاهرخ و ظفر بکامستی و شمان را خرتو
استقبال نمایند و شکار نموده و از موضع اقاره دره عنایت بر دره کار جار الملک بیرون قدم شتافته و کاه الجناه اغلان که ولد و در حسین
الجحکای بر دو اعلان بوده بیاد شاهرخ و اشتند و آن زمستان از عمر و دولت حقی قدم بافت

گفتار در بیان جنگ امی و انهزام لشکر جغتای

در بهار بجشن و سین و سبع لم که خاقان کلی اجیت و تقل بود الحسن از بدو بوجم
بکان خارجه شتوی را از کلان از منهزم کرده الیاس جهة انتقام کاندر اجکم از لشکر بجانب ایلی و الوس جغتای نهضت نموده و امیر حسین
بسمع صاحبقران عالی که رسید کار آب ایاهم را معسکر کرده اند و امیر حسین بالقای امیر تیمور جشن رفته بعد از اعدا بیشه لاتب
صفا را امتثال نموده اند و امیر جاکو بر بلاس و امیر سیف الدین و امیر بهادر بلاس و عباس بهادر و اردو قلی و او و تغلق خویش لشکر کرده
بهکلم کالغار از استقبار دیدش بود اند و در اعدا را بیشاد و امیر تیمور گورکان با جمعی کثیر از سپاه و زمجی و جمع نفار علم افتدار افراشت
و امیر حسین و هر دو امیر جمعیت از جنود و معبر طایفه از اعیان امرا و بهادر از اجزه بقرا سیاه مقدمه ساخت و از الجانب الیاس خواجه جنود جنبه

عقبه کرده و بعد کرشاسف و در کمار انسا بادام باستوالات کار زار پرداخته بیاد حمله اطلال جلال آمیز قتال استغال یافت و چون سپاه امیر حسین
و امیر تیمور بکثرت عدد و وفور نهور موصوف بودند سره ایران جنه جل سلسله بدان استغال نمودند و نسخ خاصیت آن سلسله که از بابع صنایع
آلهست بی رنگ و بعد کی خیال چندان اشتباه زده عجایب رزان کرده بدید که گویا از تاثیر کرم هوا آب سنه یکبار دو چنین بیت
زاشوب باران و چین حباب هر چش و خوه که دیدآب تیره پرده بقضا هوا بریان خواست که وکان کای بعلسا سر خاست تا کشته روی
بکوشا آورد و دنیا حسام از نجات غلام کوهر باران ابار بر پرون داد و قامت خنجر که راست چون قد جوانان نوخواسته بود خم کرفته سر بزانو کرد
و قوایم اسبان باد رفتار بواسطه وفور و ملاز بالای وکل از حرکت باز مانده از اثر اسار کثرت و تنج عجایب کران شده سیار از ارکوشه شاهد نظم
بدیکره نه سر و از جنه که جهان همچو جواهر خشد باری خایان بحر صفات راست چون باد خطا شاور شد وچون از سیلان ایران آنچه مقصود
مخالفان بود بحصول پیوست تند هارا از سر زانه و تیغها از نیام کین آخته و لشکر مشتاق اخته و تا ساطه و اقتدار ظاهر و آشکارا ساخته و امیر
صاحبقران عقد ارکان ثبات قدم بوده و لوازم کشش و کوشش بتقدیر رسانید و امیر شمس الدین اکر از جمله اعیان جهان سپاه الیار خواجه خان
بکم زانید و تا آن جا بود و ملک محمدی ایز و ملیک ملک حسین فرستاده بیغام داد که بر مطلب راحت که قدم جلادت بیش نهید با تو اتفاق بهم
بیان آورده و مخالفانرا ست اصل امیر و حمایت الهی بابت نصرت و ظفر از امیر و امیر حسین که دران اوان اعالی سمرقند با اهل سمرقند بدل
داده بود هزار و نه ساده صاحبقرانرا بخوشی تمام بکرد اند نا یران امیر تیمور آزرده و خاطر کشته و امارت قبایل بی اهل سلوک است و سبب هر دو
لشکر از کمر جهاد شده علی الصباح که تر تیب خوز بنه فلک مسلسله نظام خوانی بر نهج کره اند باز از هر دو طرف صفها آراسته مست بر تیر و کمان و
سیف سنان بر نده بین دو نخت سپاه جنه شکست بیدا لاکه امیر شمس الدین الطالقانی از مرم جلادت سایی نبود که رسید و در فلاز
جنه بر جوش افتاده عنان راحت اطلاق اند و بهیات اجتماع رسکر ملوا آنهم جلد کرده مخالف اند و امیر حسین و امیر تیمور با خیل
و حشم بیشت تمر کرده اند ایشان بر بالای وکل افتاده اند و هزار از لشکر متاوه و مشرف کشته و امیر اغولی سمرقند و شهر بستانه
امیر حسین بنده توقف بستان سرای فت و الی و امیر خوش از جهو نکه اند و در شهر تو نزکه زیانا امیر صاحبقران با سدا کرد شاید بهی ایش
توان بر و روزی چند از امیر عبور نکرد و دوازده قشون مرتب ساخته تیمور خواجه اغلان و معاونی بعساکر با هفت قشون مقلا کرد و اسید
و دیو که بطرف سمرقند روند و آن حالیه از اعضه و جدا کشته اکثر با عدا پیوسته لاهم بخاطر صاحبقران سعادت اختار رسید که در دوی چند با
روز کاری باید ساخت و از آب کذشته و حد و یخ لرای اقامت بر افراشت و تیمور خواجه بسبب تقصیر که در وقت امارت لشکر مقلا و از
و وصاه شده بود بیاسا رسانیده جوشه را بود اکاشت ذکر سلوک مولانا زاده سمرقندی و مولانا خواجه اغلان و تدبیر
سپه داری و مراجعت نمودن شرف جنه در عین غلبت و شهر ساری چون امیر حسین و امیر تیمور نکست خورده از جیحون بعبور نموده
متوکلان نه ایمان عزم بهب و تا بلاع مصوب مرتفد و جهه فرمود ند سیلاب اضطراب بنا و ثبات و قرار متوجهان از دیار اسفهد که کرده
و مولانا زاده سمرقندی که بصفت جلادت و مرد انکی لقب داشت مرم و امیر دفع مقولا بخوض بنوده و رباب وجود حیات مقرون بال
و اهل و عیال خان از زبان کذشتن و مرتکی دیار ان کلمات را سمع رضا جای او ند و بنام احیا رجوع در قبضه اقتدار مولانا زاده و مولانا
حزه اغلان و بنده اغلان و جلادیه و ابو بکر کلی بنداف که اوصاف سره ابدیه و صادق و بیبی نوشته نهاد ند و اطراف شهر با کو جیند که در حدود
جماعت سپاه جنه ثبات قدم ورزیدند و بفولاد مدتها در کره شهر نشسته ایام محاصره بتقدیر رسانیدند و چون نزدیک شد که
شهر مسخر کرده و اموال و دو و مأسلمانان و عرصه تلف آیند ناکاه بعضی قضا و ادر سیان جماعایان سپاه الیار خواجه خان فتاد و حاجیان
هر چهار لسیکی بیشتر نزوه نماند و مخالفانرا خایف و حیران کشته اکثر بر کشتی و بیانی و بیشت نشسته و پیاده و روند جاریه خویش
آورده بند و چون سر بار موقد آنها مهم کلی از بیش برد و بادی و دادی شرایت و فتنه کیزی نهاده و دست تغلب اموال جایا در ارکه بند
و این اخبار بسمع صاحبقران کاکاه رسید و سر بی همان برق و باد نه امیر حسین فرستاد و از کاهی جلادت عاجز داد و امیر حسین خوشدل

و سرور شده مقرر فرمود که ارسال هدایا امیر بود و بحضرت صاحبقران در کش بخشت غلامی زیاده و در وقت جشید خورشید رتبت الشرف
از دو طرف موقد روند و تا کاه صاحبقران عالیجاه نه بخشیده و مردان دستان پرتو اهتمام بر حصار قرشی اخاخت و چون آن خلد بیمن
بسر قند رسید سر باران شاه مان شده مولانا زاده و مکرمات و مشرفات جهة صاحبقران جید صفات بقرشی روان ساخت کشتار در میان
نفر از امیر حسین قند و کشته شدن سر باران و فرو فتح خالفه امیر حسین و حضرت صاحبقران تیمور کورکان
در اول فصل مرد بین نوبتی با سر جهة روایت اطلاق کاری و قضای اخ و دستان ساطه زمین مبسوط کرده اند و اقتضی هوای رجا ساز ایل الدهی
اختلاف و الوان و روایح ازهار و ریاحین فاهر شد امیر حسین و امیر تیمور بر کمکه و مخالفت سوار کشته هر کدام از مقابلان و روز جنه
بسر قند فهاده اند و بعد آن روز لشکر اعاجم اخ سر باران بخت هستی ایشانرا بیاد قاده و اند مکر مولانا زاده موقد و که نار الفات
صاحبقران سوده و تا آنانرا بن مهلکه خلاصت و دیکر بر نصرت کشته کاشانه از و لوقطاع شتافت و چون آراه است از قتال تخلی ان
بود که امیر سلطنت و جهانبانی بن جنا استقلال تعلق خدمت امیر تیمور کورکان کرد و قاصاب اقبال امیر حسین خند زوال رسید تخت و مرد و تن تخلی
خاص و عام بحضرت قصاد بنده و خلاص این نعم ایلی و السالت که قرین صفات جمله اصحاب باست بر رایح و نظر کرده مهلکه بهار صورت جهة خصال ان
عین اموال و اند و حرمی خارا در و دیار اعظام و محضر صاحبقران حضرت صاحبقران سلطنی کل جمال و نوده مختلان بهار صورت جهة خصال ان
اموال عین فرمود و چون بسبب ملاقات برای و اموال بغلت لاری و سائر انجیز و تیر سیدا ما ای آنچه امیر حسین طلب داشت عاجز المدند امیر
تیمور کورکان است و بر اول کشاده امیر حاکم بلاد و امیر سیف الدین و آقوقا بهادر و بلی بهادر و یکه و قرا ان خود را اسداد و اعانت کرده و در امیر
زوی محتمل از ایشان و جلید اعاملی که دست سکت تضرع بدان بر سید بر طبق عرض بهادر از الحاد او و کی شوا جرم خاص جون الحاد کاکا آقا دا
خواهر امیر حسین بن جنه و امیر حسین بوجود آکده است کران ایشانرا خواهر اوست مستاند و بعد ذلک سر هارا بدنا کرد از وجه و قرای مادر
امیر تیمور بسان خود ما و بعضی ان میر کشید و امیر حسین منفرد کشته الا هانرا قوی کرد اما کفت باید که این مبلغ اقدام نوه و ارسال ازی و واسطه
این اعالی الحاد و اصحاب و کمار ارسال نمی شکر کشند میسا مشد که تا وقتی که امیر تیمور او موافق تاشع بر امر خلاف تقوا کرده بدنا بر امیر
بدر و مرتی ملحد امیر یزید جلاد و هر اه اغاق بعضی الحاد نوه و اد مکرو و معنون تکر امیر تیمور قدم و داد و مخالفت نهاد و جمع او و لشکر
ترتیب کشته و بخیر مشغول نوشته نوشته نزد امیر حسین فرستادند و امیر حسین ان عمار کاکا لشکر فی الحجر بر بیع خاطر مرتکه اند و مشتی از حال
داشت سنی و ذکر امیر تیمور را با جوی حدیث مخالفتی نوشته اند و در او خان دو ند المحقق آشوب ریت فایده و اند و ان خاتون دختر رشید خا
و ماه و زن امیر حسین بود اعضه بر واسطه قضا زاع میان امیر حسین و امیر تیمور اخاخ افت و درین اثنا الحاد کاکا آقا و اسعد امیر حسین بر تیمور
علاقه خویش را جلیس اطاع بذیرفت و دیا بر سنه سبع و ستین و سبعمایه صاحبقران خلد قرین با لشکر ملاقات این جزم و زنه امیر حسین و
حرکت اند و امیر سیف الدین زاده مقدمه ارسال است و امیر حسین و احیاناً که مرغ و ان صاحبقران حضرت صایب تدبیر را بدانه که قوی و مدد
انفاق کشته طلب بهادر و عداقه نامه است تا از اسامره و لشکر خویش بر تضرع فرستاده طالب صلح و مراجعت کشت
و امیر صاحبقران و تیمور امیر حسین و همان بهدیه الطیان او صلاح التفات نفرموده و امیر حسین با سپاه فراوان بجانب تضرع و عالیشان
حرکت اند و اید بکر آقا زیل و تیب کرد و حضرت جزیره ان ایام محصور کرده بود ارسال اشتر نوشته اند که زراع سامره خرب
ولایت و تفرقه سپاه و جهت است کنون اسب جنان سیفایه که جریان اجانب بعتاب و لشکر تو بر احرار و قف کنند و هر ایشان نیا الحمد
در تبلک بجلک ایام ملاقات نیاده و نیه شایسته خاق و لوازم عهد و میثاق مؤکد که ایم چند بصدور امیر کشو دیکر مکشف و هر ابو بکر
امیر حسین بین ملاحیت عزازه که و تیب عرفو خاره اما نا ربا الدین امیر بنا خیانت و امیر سعد و امیر تیمور و حرکت اند هزیمت تا کرد و نیت
سوار جهة حزم و تقریر و ار فوقت فایده و اصد کرد ز بجلک رود و امیر حسین چون بر توجه تضرع الطاح افت طریق عذر و عطف
و عدر سلوک اشته و نا تا دار سوار نهم کلا بجلب صاحبقران الحاد کند و تا او را دست ناوند از پای نشیند و تجاوت و نواحی

ثلث حرم بآخرة رسیده نایره قتال مشتعل گردیده خنجر بجنگ کنان تا قیلقی بعضی امیر خود کوکچان رفته تا گاه بازایستادند و این چنین هر آن
سپاه نصرت شعار تفرق گشتند و حضرت صاحبقران از قیلقی بقرشی شتافت و آنجا در وجود لیلی اجد و چند از خواص باغانه و جزآن
از آب امو بعبور نموده و چون لیلی با سه چاه شوراب استراحت ساخت ولشکر امیر چین و مصلح جهان و زنگ امیر تیمور کوکچان از قرشی نهضت نموده بدیه
باغلان رسیدند و امیر موسی آنحضرت برق وش فنات آن دیار شتافت که بلدا صاحبقران سعادت آنجا از چاه شوراب کاسان بحکمان رسیده
کوت بتحکیم بیک جاق قرابی و انکه و اینده اعلوه زنان که آن دو سر را آنحضرت در مقام خاص خواند باوفاق در بیان عیشت الجان قرار دهد تا
که بلک هراة استدعای حضور باکره و کاوانیان را اجازت داده باسلطان سوار گشت و روی بصوب هراة آورد و چون بخارا رفتی رسیدند
امیر موسی و سایر اعیان و لشکریان جنابر تیمور کوکچان از نشان رسیدند سوار کران چاپ اوندکر امیر تیمور با مرحوم خنزر ملک هراة رفت و امیر موسی
آن سخن را شنیده صد تومان و از نقد بر دو آمد و آهنت هزار سوار و پنج هزار از منزل ساخت و ملک جاه را در انجهار از و بنزار و اسر تا شنوفی
نیز و کند و لی عالم آفات برافراخت **ذکر فوج نمودن امیر صفت شکن بجانب قرشی و انهزام نمودن حکومت عالقار در**
غایت مذلت و اخوبی چون حضرت صاحبقران کاسان و منزل شوراب کاروانیان را اجازت داده براه هراة روان شد و صدا رایات
قاطر آراسته منزل باشان و لکو و سوار نیز و کاروان آنجا تقرشی نماند رسید توقف نمود آنگاه هست عالی نهضت بر دفع اعدای دین
و دولت مصروف اشتر عنان عزیمت صوب خطب خطیب کردانید و در آن زمان و بیست و چهل و سکو و ملازمت موکب همایون بودند
اما چیت تر دیدان اعالم امرا و شجعان انتظام داشتند ساتد سور عشق خاتمی و امیر او غلامت و امیر جاکو و بلخی و امیر سلو خاجار و چین
بهادر و امیر سیف الدین مکوز و عباس بهادر از قبیل لجاق و آقوقا بها در از قوم باتمان و محمد شاه بخاری و هزار هزاره کاراری و آن مهم
سپه کاکاری با امو و قلت عدد و کثرت عدو اعتماد بر عنایت حضرت و فوقیت دولت کرده روی براه آورد و بعد از وصول بکنار آب امو
با جمال و سکون آب امو بیکذشته و بکلاه خیار کشتیها کرفته بکنار آب رود تا سایر سپاه عبور نمودند و از آنجا عشیر گشت امیر جاکو صالح در آن
دید که شیخون بر اعدای دین برند و صاحبقران موید با سعادت قلت عدد و سپاه را بتقاضا کرده بهمراهی سرزیر بدانه
روی براه نهاد و چون بکنار رخد و صاحبقرانی رسید پیاده شد و سرزیر الجهات اسب را مور کرده اند و اجتماعات از مرتاوی آب انجا مشهور
میرفت از تعدی که نشست بجاکیر آمد و بیم و از آنکه جانب حراست رسیده نفس نفیس بر دو از نهاد و دست کرم آن انجا بسیار باشد
بار کشت نظر اجتاط و راه و تفصیل اماخت و حافی که دیوار بیت بر و صیانت نموده دکت محافظه بان نهادن و تعلقه را مدن است و از
همان تر تا بل نعدی که نشیر بر سیل رجعت صاحبقران بر دست و بر انقاشان از روی بقرشی نهاده چون تلبیه تعدی رسید هر پیاده و پیاده
و چهل و سکو با پیش اسبان از ده تشت و صد نفر بر دلاوران بر دو از اصفهان که امور و الغ بر کرفتن جاکر بر فرستاده آنها از بر دی که صیانت
نموده بر نهاده تعلقه و زند و تعدی کرد بر نفس نفیس بر دو از شطرنج الباب ایستاده و آن صد نفر بنایت فرازند حصار اختر بر همان
نردبان وضع کرده تعلقه و اسه تیغ انتقام بر کشیدند و نردبان رفته محافظان را خاطل بکست و لاحقیل از نفر هر را کشتند و در پیش بکر سیر
قتل و در و از را سکت و ملازمان بر عوکشیده تعلقه در آمدند و زار در شهر افتاده و خوان شلامت سر اسیر از خواب جستند و بعا
جار جران مانند باهم عن و بیوستند که آیا حال چیست و آهت بین آشوب و عوغا کیست و حضرت صاحبقرانی و از هاد قرشی و اصفوط
ساخته بعالی واطف الامیر موسی بدست صاحبقران نظر لوا افتاد و نیز هر فرود محکم بیک و امیر موسی که در صفوس بود راه کریز زاده اند
تا بر دیوار و غرض آنکه چون آنکاه خبر امیر چین رسید تقرقه احوال ایشان را دید و در عاقبت محمد بیک نزد امیر موسی رفته کفت و اقبال
کفت تا بچین امیر موسی لشکر بسیار است دلا انجا نیز و روز دیکر امیر موسی و ملازمان بهادر راه و از ده هزار کس بظاهر قرشی شتافتند آن بلده را
مرکز و از دیار کرفتند و امیر تیمور کوکچان در و از و بیج و ایره شهر را صفوط ساخته بهسکی هست متوجه دفع اعدای دولت کشتند و آن
روز امیر موید بلات باجی سوار که هر کام در میان بکار هر بری و نمود خنجر کاران شهر بیرون آمده کارزاری نمودند و استادان رستم دستان

منسوخ ساخت و شست مراسب الجکره و تعلقه را دیده و در دیکر بهادر ساند دولت و اقبال را امیر موسی کرفته در ملک سایر ها کر حضرت آن انقاص
یافت و زنده کرالجی نوه جاهد و اقصور بهادر بدان انا خته باغلاه و عزیمه بدون آمد و علیشاه و در ده ملک رجوعی بایست قرار تعقیب
و امیره لاه و شاف و انا بعرف سوا بهادر متوجه شیران بیت هیچ کشته بیکه سر تخشیر افتیر بهادر کشت و آنه کوکی از کرانیر
موسی بر موز و موز را و رسیدان نهاده قران بوقا بهادر هر و سنتی الحکم کوت و بیکی بهادر بعش با تمام رسانید و امیر سارنجا و الجی بهادر
از الای دو از آغاز محو کرده طایفه از انها الفاز کرده و هادو تو هایان حصار اند و بوده کرز انیدند و از سپاه اعدا نوکل اصد بیزه نموده و آن
اشا صاحبقران سپه لقدار با پانزده سوانح جلاوت آخذ از حصار بدون نلت و بر قرب و حلاوه رسیاد بنا ملک هاس انا خت و امیر موسی
با وجه لشکر بسیار و عزم و مخاذی موسی مقرر و خوش بحد از موسی مقرر نه ملک بها و رسید و ایلچیان آن دولت آغاز کرد و خزانه امیر تیمور کوکچان امیر موسی بوطنی
سافت نمود و امیر چون چین اشاره دیا آوار کشیده ملک را از سرخن تو کرد بر حقوق است و در کذ سیم متوجه و طرا کم از سنوان جلاشی الکلو
اعضی لاز زی ظفر اصد آغاز تاخت کرد و صاحبقران سر افراز از تعقیب و شتافت و آن زمان مکری و عاشق تا زنام و تو و کاوی و بیست
و است و هر کاه آنحضرت نوه بلیشان سر سید عاشق تا زنی کشید و اعد و توقف مدان کاه ظاهر شود نماخاخت و امیر تیمور کوکچان آنکه در ان
کار مهاری قاید و امیر چین قرقی تابعه طمع و عبرات بنوی خاست جستر صفات نرسد و هدد سهام ملامت علقات انام کرده و بین چین
با کرد صاحبقران کرد و ون سر بد اسلو کرفتار حرکت باز ماند و و لشاه و عنوی از نی زمان تا خت عاشق تا زنا کام بنوی انا خت و ماه او نیز داه
امیر مخالفه ساخت و و لشاه از ایشان عنان راحت انطاف اده بموکب عالی ملحق کرد و امیر تیمور کوکچان از نواحی قرقاق باز کشت امیر جاکو
و امیر سیف الدین و افرموه که انطاق از انا ملک جلک تعاقب نمودند و الجلایر را بطایفه دیکر که کرخته سر قند باز کرد و اینده بقرشی سانیدند
و صاحبقران کامران کام و دستان بقرشی ساده آن دستان با اقبال و دولت کفته اند و محمود شاه و حکومت بخارا عنایت کرده و جانب مرتاو
ساخت و این حکایت که خاص بعض کفار شرح نموده متفق جمیع ایرانی تواریخ و اصحاب بخارست و آمول و بعضی زنان غایت مجاهت و تهور قطب
السلطنه و الدین امیر تیمور صریح می نویسند و آنکه و بتفصیل آن غایت آیند الهی که شاه اطلال آن سالک طریق پادشاهی بر ظاهر کرده
خلیفه عمق نسبت بر الکیا و هو القاء رکلیا ما **ذکر مصالحه امیر تیمور و اجرچین بعد از کرار مقاتله و جلبین** چون امیر موسی
از جانب قرشی کرخته امیر چین بوست و کفت حالا از کفت و امیر چین متحیر کشت امیر موسی و بجلوتو ابردی و جهانشاه ابردی و جهانشاه
ولد با تیمور بجابر صاحبقران مظفر لوا نا مزد کرد و آنجا سایر جز ستاع نموده باد و بیت قرار زلاز نان عزم شیخون متوجه دشمان کشت و
منزلی فیما تقارب فرقین دست داده و چون سپاه امیر چین نزدیک بدفع امیر موسی رسیدند صاحبقران کاکا صالح و رخنان نمیر بخارا رفت
و دنا زاده امیر جاکو و امیر سیف الدین و عباس بهادر و جهانشاه و موکب همایون رجانشاه بخراسان شتافتند و صاحبقران پیل و صول بخارا
و زنده ملک رسید نزد اولی شرخ محو شاه و لکفت صالح و راست کر رسم شیخون بر سر اعدا کاریشان بر وجه بسازیر محو شاه
اعضی را قول نوتیان امیر تیمور کوکچان نیز متعاقب اما از آب امو که کشته و رماخان بدیشان ملحق شد و در ان چند روز کوکچان امیر چین
بر بخارا استیلا یافته محو شاه آنطاق بدرزن خوه میسوی و بخدا آب امو بعبور و بموکب عالی ملحق شد و صاحبقران عالجاه چون
ماخار جنکاه بغارت کشته اینه اسا زاغه به ساخت باشد کلس از ملازمان رستم را که در ان سوز بخدمت بر سیدند و نوست کرد شیخ
ملازمت عنان بازه جهان نوید بجانب آب متعطف کرد اند و از زاه مخزا بعد و فرقی بوت و جمعی نوکران امیر موسی که در انجا بودند

سنج

گفت و آن اشاعر بلیت که چون از لشکر قزاق و اسرو بعد و قوی منافق نشسته اند متوجه هدم اساس جمعیت ایشان شد جوزه دیگر
جالکان رسید سپاه ظفر و اسکاه راهست قشون ساخت و آنا اطراف و جوانب قزاق و اسرو را سوختن انداخت و رجب و هر اس بر ضمایر
آنجماعت استیلا یافت با وجود کثرت از ملک نفوذ بکریختند و امیر صاحبقران کامیاب و کامران بجانب مرو قشلاق اوج قراجه او در
قبلاق امیر جسین و سهر بود و کفار آب جیحون گذشته و از دستبرد ملازمان موکب همایون رحالت خصما فتاده و پای رواد و نیز دهاده
سهر بود اند و امیر تیمور کورکان بنج شش روز در سلاخ ساغو قراجه اشامیده و آن اشاشنید که امیر جسین جهة الجمن غارتهای بیحد
با جنود نامعدود در قرنتی منزل کرده سفلاق لشکر او بسهر سبز رسیده اند و ضمیرش بنیرو گشت که ساب آنکه مایل بدو مقاله اند و تفت
اقامه و خطا عزیمت جهت ترکستان خطه ساند آنگاه با همان شتافند سوار کرده بود و ارامش و لشاهمیوند نشده بود ندارد سعد
موقف با شکند شتافت و در حدود آن ولایت با بهرام جلایر و لکجه و تلاوی و حکم خان معروفستان صاحب اختیار طمان ترکستان بود ندملاقات
فرمود و بهرام جلایر جانب خود شاید بحد سکاری و لاتهان موکب شهریاری خود اخت اما لکجه و آنجه مستقلی بروت و انابت بود ظاهر ساخت
و امیر جسین مروت لشکرهای کورکان بجانب امیر تیمور کورکان اصال اشتند و از آنجه و آنجه و نفذ و بعزت اهل نفوذ و سپاه امیر جسین فرار کرده
اخبار کرده و بی هوشند و خلال آن احوال صاحبقران سوده حصال امیر بهار بر فاوتا قبا و در اجهة استعداد نزد امیر شمس الدین مولانا
داشته در بهار سر متوسین و سپاه ایشان اند و اوزان کر جشتا شایع کرد اینند و امیر جسین این خبر شنوده و مضطر بگشت و حیل و شیاع
ناشکند و هند تو سلیت تا امیر تیمور کورکان از صحبت نزده از مقام مخالفت و مکدر اند و بجاه و استیفاء و موافقت رساند و تجاهت مجلس
همایون شتافته زلال موعظت نایره خشم آنحضرت را اسکین داند و دریاب تهدید ساط صلح را بدو چنان نمود ند که امیر تیمور بخاری فتار
امیر جسین و بآب کلام اخلاق از لوح خاطر زدوشت و نقش تعیس عالم ملاقات او گشته و گرد بخشیده تام را جهة اعلام آنحضرت ساز پیش
فرستاده و تعاقب او در حرکت آمده در اثنای راه بعضی از لشکریان امیر جسین را که از صاحبقران غافل بوده قصد آنحضرت داشتند مغلوب و منهزم
کرده اینده و چون در مقدار شتاب کرد بخشیده باز آمده جبلی و که امیر جسین سوگندان بزبان راند که من بعد نسبت آنحضرت صاحبقران و او صحت
در مقام دوستی باشد و تی انشاء تا بی تخلص امیر جسین صحبت بخشیده عذرخواست رسیده قواعد عهد و پیمان بایمان مؤکد کرده اند و امیر تیمور کورکان
عباس بهادر را همراه قوبانیه جهة هیبت کانه نزد امیر جسین فرستاد و امیر جسین امیر موسی و الیاس تورمی را باده هزار سوار ارسال داشت تا صاحبقران
ستوده حصال عهد شان ساخته آنحضرت را بعش رسانند و سر بدو نزد کر امیر تیمور کورکان عطیه الله رسید امیر موسی کوش ادکت کرد امیر علی آنا بطلب
فرزند آتم و دم بران قرار داشت که از طرفین هر سه راه بصد قرض شاید و اهم ملاقات نمایند و بر حسب عقد بر رسانند امیر تیمور کورکان دوتای
امیر موسی تورمی الجلایر بود و حشت و بیکانگی الفت و یکانگی مبدل شد و لشکرها را جازت داده هر طرف سوت خرش شافتند و امیر تیمور کورکان بعض
شریف بقیه الخضر آنکه خزاسید متوطنان بلده را استلام نمود عداقش از نوجانی افتد

ذکر ملاقات امیر جسین و امیر تیمور کورکان

و ذکر بیان بعضی از وقایع و حوادث که در وی بوده در آن زمان

بنا بر مخالفتی که از
شاهان بدخشان و رخلا لاحوال آنکه نشر ظهور پیوسته امیر جسین بعد از آنکه خاطر از صاحبقران خلل کلی جمع ساخت امیر تیمور بصوب
مملکت ماوراء النهر و ملک حسین کرت از ضبوبت و قوت بلوغ و نوی از سپاه عزم و رود او بجد و بلغ و شیرخان فرستاده قاعدت بعادت
قاریخ راه داده بودند و خبر تعدی عزیزان صبح شریف امیر تیمور کورکان رسید جهة تادیب ایشان الاسب الوسیع بصوب فرموده و آنجماعت بعد وصول آنحضرت
نشیند تحمل تمام رو بصوب هراة اورده بودند و امیر تیمور بعد از ملاقات امیر جسین کشته اورده عزیمت آنحضرت اطراف ولایت و پادشاهان
نموده عنان مراجعت طرف ترکستان مراسی اطلاق اده و امیر تیمور در قندز بدو سپیده هر و سره اورده بار دیگر اظهار فرح و سرور کرده اند و چند روز
بعشرت و کامرانی گذرانیده اند و بالفعل کی کرکا بلد فرخ آنحضرت را بحیطه تقریب بوده و آنموقع که م از عصیان سیزه اند بیرون آورده اند و چون
از آن سفر تعلق اراده مراجعت جهت مقصد که در کلمه هند و ارتفاع اهمیر نماید و از سالی مراسی از بر و احد آن بلده را در اطلاق نماید امیر تیمور

گفت کرم شما سیز اعدا الله و ترک منزل بدو چو گفته موقد با بی تحت ساخت و انبعق و دو بیا بلد شما مد شما از سر این و اعید و کند بدا جسین
این سخن را سمع نشنوده و امیر تیمور بالعسر اخود جمع بوده مشروع و مقاتلت کرده و آن اشاعر رسید که لشکر مغول بخیال آنست قارچ ساوه آنجماعت
باشره انده اند و امیر جسین متوجه دفع اعدا گشته امیر تیمور بی هوس بی از مرتی و نشاد و حق تیز مقاتلت از ارتب عبور نموده در الوهان زمستان
مغولان با یکدیگر مخالفت کرده طیار لحصه فرو کشته بعد از آن معین بیوت شاهان بدخشان و ولایت قندز باغارت اند امیر جسین اما
و لشکریان عازم دفع ایشان گشته چون کشم رسید بقش خویش توقف نموده و جماعت اکه سر بی بوده مصحوب امیر صاحبقران بدیه بدخشانیان
و نشاد و آنحضرة و ملاقات آنا را قدا را ظهور رسانیده صالی مراسی اند امیر جسین بیت و چون در وقت بیعت حضرة صاحبقرانی بجهة اتفاق
و شیخ محمد بیان سلد و زکر دران طرف آب آمر قبال مشغول کرده اینده عزم دفع امیر جسین داشتند و مکتوب امیر تیمور کورکان نوشته از وی سعد
نموده بود ند و آن نوشته بدست امیر جسین افتاده بود و درین ایام صاحبقران کشوکشای بسالی مراده رسید طمع میداشت که امیر جسین از نظر
بر وی ظاهر کرد اما امیر جسین از راه رسیده را کشوده از جهة عیاری و عاطر اند و نشسته مقاتلان چند عنن بکر کرد ملات و عاق بسکرد
کوش امیر تیمور کورکان رسید تا بران روزی باده کرده و نخام سوار شد تا امیر جسین ملاقات نماید و بی رسید از عنان مذکور است عنا نماید و در
و صحی کا امیر جسین و کار آب سوار استاده و بوصول دیت اما قبل از آنکه ساقی اضیر خویش اظهار دهاید بعضی از ایشان طرف آب لعست با امیر جسین
گفت که راجی نوده بکست و امیر جسین روی صاحبقران حکوی اورده گفت باید که وی آخر از اثر جوی و تعصب شده آمد آتش کین و طغیان
خاکسار فی نظر کرد نی حسم و بعضی بکرا خدم کرمش بنما از عهده بیرون نیتوانی آمد و امیر صاحبقران حسب الفرموده شد تدبیر رسانید
و چون با امرای مفلاجوست و جز توجه او بگجر و بعد سلد و زر رسید عنان از میان مفاتر تا افتد و بگجر و از ماوکی بعد بی الاتی
و زد حشم امیر اعاقب نموده و تیغ محمد جوب محمد که جنت و امیر تیمور کورکان او را کاه و اشق نموده مظفر و منصور بجانب امیر جسین بر جست
و نمود

گفتار در بیان وقوع مخالفت میان حضرت صاحبقران امیر تیمور کورکان و امیر جسین برلاس

گفت ثانی چون بنا بر تشیت قادری که کلام عجز نظام و جب العظیم **والله یؤتی ملکه من یشاء** بر بنات تعالی
ملک لازم الذی لات و کند و فتان رسید که آفتاب اقبال صاحبقران ستوده خصال را نقول استقلال الطلوع نماید و انتقی و بر خوبت ماه
و حلال امیر جسین ان امیر بهار موقوف بود امور و کسب تفرقه طلب عهد بر تدبیر ملک و وی در شده رسد احدی و سعین و سهام جشن از
بشتر از امیر جسین سر بدو از جلالت آنکه نسبت صاحبقران عالی مرتبت در مقام بکر بعد عیت و اندیه خراست کر بهکام فرصت ستوده و زیاده
و تو اجبار نه ساده از انتقال و نسوبات آنحضرة هر کرا اجی و بسوی اشد کو جایند انحظه کش علی برند و شیرون بیلت آقا اکه خبر اصاحبقران
کبر بود بجانب آنکه شوهر بش امیر موید لات بر جاد بعی اده سر شراب کشتر و کر جنه بر بش طلبید و انها امیر بوسی که وسال صاحبات
آنحضرة انتظام است با کج طلب نموده بواسطه ظهور اشال این حرکات الاتی امیر تیمور کورکان باعث با طرا امیر جسین عنوی الفاید و هست
عالی نهست بر دفع شر او کاشت و بعد از تقدیر مشورت الهرا و کان و لت بدا قوی تیغ شد امیر جسین خاطر صاحبقران ابو بنیاد که از
الوس جنانی بوند از کال حشت امیر جسین ملول و مشوش گشته از بار و سطوت آنحضرة عزاخت نمود ند و بعضی اصاحبقران کبیر مسالحه شده
شده و قواعد عهد و پیمان غلط امان مؤکد کرده اینند و امیر کشور کبر اخراج لشکرها از ماوراء النهر اده هند و قرم و قرم را طلب بخدمان سلد و نیجات
از اردو نشاد و بعالم سعد و بخت خبر و از انحظه کش مهضت فرموده امیر موسی را در قرنتین فرموده و بعضی نیس خود و مرده مر سیاه روان شده
چون حرارت از خبار موکب ظفر آثار لشکر کشت امیر موسی هر اس بر خود داده اده بکر جنت و صاحبقران کر دن اقتدار و جمع و بعد شی اکسان
الکاشته سیو بخش اغلان و موید جسین بلاس و جعوی بکر از اعیان لشکر فلک اساس را مقابل ساخت و قول ابغ طلب همایون بیارات
و چون سیو بخش اغلان بر مدکهند رسید هند و شاه و خلیل کر مقدمه سپاه امیر جسین بوند سیاهی بشتاز دیده عنان کر بصوب طرف
کرد اینند و درین اثنا اعجاب سیاه آب و فلیت اشاب خلیل اند معصومین استطهار الله و بیس امیر سیدیر کر که در وسال الله العلم شر تعلق کر

انتظام داشت و دران اوقات جهة اوقاف حرمین شریفین نزد امیر حسین رفته بود و بوجه بخواجه جواب نیافته از آنجا بجود نود و در موضع
بوکه سه فرسخی تردد می نمود اخبار است بملاحات صاحبقران سرافراز فایز شد و قلعهٔ حکومت اظهار ملاحات سلطنت است هنگی کرده بدیدار صاحبقران
بیان کند اینکه توجه حیث شئت فانک منصور و حضرت صاحبقران بوصول آنجناب مستظهر گشت و از اقامت تعظیم و تبجیل
دقیقه نامرعی نگذاشت و اوقاف حرمین را بخدام مستحق و مقاصد سلوک داشت و مدت العمر بمقام ارادت و اخلاص بدیشان سلوک نمود و چون
شاهنشاه ایلچی و تاج بنزل و تاج رسید شیخ محمد سان سلدوز و هندی و قرقر ابوکه هلاو بیوستند و رسل و رسل حلوشاه شیخ محمد و اسلی
بدخشان و امیر الحاج تواری که از قبل امیر حسین بحکومت قندز استقلال داشت بلاقیت بسیده و رسلک سایر ملاک زمان استان قلان آشیان انتظام
یافتند و در مقام امیر تیمور بتعلاق و هر کس بزیارت کان سالک بهلوانی که از امیر حسین آزرده بودند بکرامیر کرد و دون اساس سیده بمقر سلطنت
مشرف گشتند نظم مدیر کاه آنشاه والا نژاد ز هر کشور بر دری بر دهاد ز هر چند مشرب سیه هر یک بیان بر ای عاشق کشاه و نان
و اعدا را اجماع امرا و اشراف صاحبقران ستوده اوصاف سیورغتمش اغلان و اده اشتر خاتار که از نسل او کما و قان بود بیاد شاهی او بر مسنای
تعین نمود و چند روز بخشن و سور و لهو و سرور بگذرانیدند و اعدا که نواز ان امر متوجه جمع گشتند امیر تیمور حکم کشیدن ایرنه حشم که حاکم شیرغان بود با چلوی حشم
و رسلک سایر خدم انتظام یافت و حضرت صاحبقران بتأیید الهی و نقاهر بخت و دایر کاه و اوج مهر و ماه افراز مستعد عساکر نصرت مآثر آن بلاد
و رسال کرد و از جانبین استعداد جنگ و پیکار گشت چنانکه تا لاله کار از زنده و دو تا اول بر دم سیاه از بیاد و سوار از شهر بیرون شتافته
دیار محاربت برافراشتند و شاهزاده شجاعت آثار جهانگیر بهادر و امیر تیمور که کمان که در سن شانزده سالگی بود از نخاست جرأت و تهور بر میدان
تاخت با دیو سفر سن نوعی تا بافقد از بطهور آورد که مرموجب تعجب دوست و دشمن شد و جهة اصابت عین الکمال تیر بر پشت باسر شد که
از جانب یکی بیرون آورد و چون آن سعی در آتش تأخیر جای نخواه واقع گردند و شاهزاده دست در دامن شکیبائی زده اصلاً التفات بتیر نمی
و در دو دیگر که شهسوار العقدار آفتاب برق رکاب افراخته بر بحر بر قلعه در بر کار کرد و دون از جانب و از نزد شرق نصرت نموده راه فرار بر
بر بیرج آنحصار فرا گرفته نوعی نمائی میکرد که صاحبقران کاکلها اعلاج جنگ و پیکار از قباع اده روی غلطانیدند و از نهاد و آنجانب
امیر حسین تا بحد و بکنار هوبا کشت اما طایفه تیغ ملاحت ساخته از شهر بیرون تاخته و قدم و مقدم و دو انام سنیر و آویختند الا در دو آخر
الامر طریق سلوک کریز اختیار کردند و امیر حسین بحر بوسف خود ساهد نموده بحصار فرو بست و زبان نیاز کشاده بصاحبقران سرافراز
بیغام داد که من از ملاک و مال آبرو اشتم از بکار اعلاجی نوطع دارم که جان امان ایرنه بجانب مکه مبارکه شتافته و شرف زیارت بیت الله
دریافته و اقامه واجب الاحترام باستغفار جرا بود آتام قیام نماید و مراجم حزن و اندوه اطمئن باسم بصاحبقران داده و هر زمان هلاوی بصاحبقران رسانید که
هیچ امری مزاحم امیر حسین نشود تا بهر طرف که خواهد رود اما امیر حسین بر حسن اعتقاد خود و سنی و میان خوف و رجا باد و ملاحظه از طلع
چون آمده بود که از انهمتی فرستاده و با لاهای بنا مسجد جامع شهر کهنه که بخت و چون بیع صاد و تعلق آغاز نهاد و جشید خود شید ظلمه
هند و ان شب بر سحر که و شمعی که اسبی که کرده بود و در طلب کرشد و خرش بیم طرف و کشت بخاطر کذرانید که ساب نکو یا اهرمن سیاه رود
و اطراف و جوانب الاحتیاط نمایر شاید که اسب نظر من و رابد و چون رو و سیا لای بنا و آن امیر حسین را بوده باشد آنجناب و امیر حسین که در ایام دولت
هر که مشق کند بر آن بهیچ بهلوانی همتا و اعتقاد نکرده بود و دست آنحضرت نهاد و تواهید نکو او را امید و ار که و اسیده و کمان
سر تیر سر شرب اسبی الفیه آنور هیهات شد تو مند چسان بر کوه آنوه نهان ماند و آتش سرکش از آن بلای بهاره بلند چه چیز از نظر خاک
عنقی از نهاد و واجب انکه بر دین عمل امیر سیت از نشد اند و غایت نیکو رفته اند بیت بسر سنا شرم و رده و خان را
که نهان شدم من اینجا سکیدم آشکار القصه چون آنحضرت از نهاد بایان اندیشه نجات الاستان عالیشان صاحبقران و دیع صورت و اعدا را
باز نمود و همچو کوهی تن امیر حسین ما کشت و بسوی ماده آورند و امیر حسین چون دید که کرد و اینوه از ماده و سوار از استاق و اطراف شریف
سر تیر و ملاحت اما از لاهای بنا بر آمده و سوار اخ بیلی بسجد خزید و بنا بر آنکه کشت جرأت و است و کر بیان نعاش نزه بود اندکی از امان

جلد اول بیرون ماند و طلبکاران بیلای بنا مشافته او را بنا افتند و بر احت کرد و بی تکلف بوار سجد بردند و امیر حسین را کر بخدمت
و او را اسکند و مرد می آمد و دست و کردن بسته بیارکاه صاحبقران جهانداد و بنده ع کلام سر کردن استاد خاک شد و امیر تیمور کو کانرا
چون چشم و امیر حسین آنار و رو با امیر او اعیان آورد و کفت من از مقام خون بخشتی و خدا کشتند و جهانهای و در کان لو کن آنکاشتند و سخنان
امیر حسین را بنجس بیرون کرد و بکهر و خلاص آغاز اضطراب کرد و بعرضه داشت نوکر امیر حسین را بن بلید سیره نامقصد آن بود که بقتل
حکم امیر تیمور کو کان در شکر بخجر و کشیده اند تا آنکه و شیده اصحاب آن بلید انقاد و صاحب امیر حسین آمده رقت مرحوم
و تقدیرات بحدت رسیده کش و دار سیاه کش و سیغ امیر الحاج تواری بر واسطه تقاضب ایام بنیک و بطفات انام و لقب بود که آنحضرت را از آن
نجات امیر حسین از کرد لب تحقق نبود و بکوشه چشم عجاب امیر بود و بخجر و تعلاق اشارت نموده و ایشان بغرض بر کارد بدیر اداد ایراد بجنب
امیر حسین شافته و استیصال نهال اقبال او بر اعتدا و رشتیجات او را اقتراض صاحب اختلاج داده خاطر از آن و فارغ ساختند سفر
کلام و دعا اقبال بیچ کشید و کوهر جلش عاقبت بیچ کند کرانها قلت تاج سر و دی بر سر کرنه عاشر بر دست بار افکند و امیر تیمور
سعید خواند و بر روز سلطان هما و بقتل رسیدند و دو پسر دیکر جهانشاه و سلطان خلیل بهند و ستان کریختند و عزیمت متوجه ترکستان
کردیدند و چون کشت منصور بر قلعه هندوان استیلا یافته خزاین و دفاین امیر حسین با خوانین و سلطان اولاد و همایون رسانیدند و تفحص
و استخراج ملک خاوند خزاین سلطان خان و الوس آغا تاسیر سان سلدوز و اسلی و آغا تاسیر خیر سیورغی و طغای و کان خواتون از و خواتین
جاوی او و سوغ صلوق آغا دختر مرشد بن خاوند بهام جلایر از زنان داشت و نشاد آغا از زن حشم و عادل ایلات خزینه کیف ادا بجر که
و دیکر قبایل و خزان امیر حسین را نه و لیع امرا و مقربان نامزد مزه و دنیا عزیز می است بدهر که هر چند روز دست در اغوش شوهر و کند
و حریفیت نیز حشم کهر ساعت حشم و بکری کند نظم دل بدین بدزن عشوه کر هر بند کین عروسیست که در عهد بسی دلداده
و امرا اقدر عظمی و ماه رمضان سنه احدی و سبعین و سبعمائه بوقوع انجامید و حصار هندوان بدنبود و صاحبقران کیتی ستان و ارکه بد
فشاء صهار جلوس همایون حضرة صاحبقرانی مقرون بحصول آمال و کامرانی فالله تبارک و تعالی و تقدس
قل اللهم مالک الملک تؤتی الملک من تشاء و تنزع الملک ممن تشاء مالک الملک واجب التعظیم صانع و قادر و حیی و علیم
ملک سید هد بدین ارزی بخشی جیده آثاری کز فیض عالم تنها عالم چون بهشت برین شد خرم علم و عدالت بر افراز
رسم ظلم و جهان را خانه ز ابر شید و ربیع جها کشش دور جنی کند آید آتش شد جهان چون بر افروخته خرمن عمر و تمنان سوزه
از هوب شد حسن شیوه ز اهتزاز بر اطراف عالم دوستان از زنده و دشمنان بهلاک اعلی نظر بش الک اجوز بیاره
کار خلق بیک نظر سازه اکر اهل تقوی و مقتنایان دین و دیر حلاج و هدیه سر افرازی خود با بشان کند مصالح
بنده عزیز مکوت کاش بر وجود ازی فاجاش و درد دین کاهست بجایج کند عزیز جز و احسان هیچ و چون صاحب و لی چنین
در آن زمان ترهت آیین عزیز صاحبقرانی یکی ستان قطب السلطنة و الخلافه امیر تیمور کو کان کسی نبوده و دران ایام که فرمان قضا و قدر بر
جهانبانی امیر حسین راه نوشت و تاریخ چهارشنبه دوازدهم ماه رمضان سنه احدی و سبعین و سبعمائه بسلوکی بیستکی من شریفین بود
چهار سال شمسی بسیده بود و سادات عظام و اجب الاحترام ساتدار اولاد سید انام سید برکه و قدوه احفاد الناس عشر خانواده
ابو العالی و خانواده علی اکبر و اعیان امرای الوس چغتای مثل امیر شیخ محمد و لد سان سلدوز و امیر الحاج تواری و امیر بخجر و تعلاق و امیر
علاءت و امیر مهابو و غاملاجی و امیر بکو و لاس و امیر زنده حشم بردی و شاه شیخ محمد بدخشی و غیرهم از اشراف و اعیان که در قبة الاسلام
بلخ بودند بر سلطنت امیر کشور کیر اتفاق نمودند و در سنه احدی و سبعین و سبعمائه سلطان خزینه سعید و زنان و مال آخره و لشکر طالع از بیرج قصه
تخت شاهی امیر حسین همایون بر مسند مهابت و هیبت و اندر سر و سامان قابل بخاطر رسم و عادت مقولست زاغ و زنه و نان بدعاوت کشاده شعر
سر لشکر ایران توران زمین کشید نصف بر سار و بین بی نهیت یک هکان زمان بر کشاده انور زمان کر شاهان بر هر کاج

بمان تا بماند زلام شایع * نه لاجرم کرا سپرد و ترشهریار * که مانند کان تو عدا و نکرد * و چون حضرة صاحبقران بر سر سلطنت و جهانبانی متمکن گشت
ابواب خزاین و بیوتات ایران چون بکه نعمتهای بسیار بدست ظلم و جور اندوخته بود بکشاد و بجمیع ارکان دولت و اعیان حضرة و طوایف حشم
و طوایف خدم را سواهب فراوان و عطاهای بیکران داد * بیت * رعیت را خاطر فراغ آباد شد * بخشش سپاهی هر شاه شد * و هر کام از
امرای عثمان که لوازم خدمتکاری و مراسم جانسپاری بتقدیم رسانیده بود بمناصب بلند و مراتب ارجمند مختص و مفتخر ساختند و چون از اشتغال این
مهام بایزید سلطنت حکومت بلاد ایران و مرجع خاص و عام و ملاذ رعایت و نبوه * متوجه مرو شد که بدیدن و بعد از وصول بتوقان آن بلده و نزدیک رسانید استیلای
لطف و انعام ساخت و بعمارت شهر و حصار شهر و بنیاد بر آورده * اندیشه سپهر بنیاد بر طرح انداخت * **ذکر مخالفت زنده حشم با بردی و کشته**
شدن او و تقدیر ایزدی * امیر موسی که در وقت توجه حضرة صاحبقران از مرو بعجایب بلخ از موکب همایون تخلف نموده بود بعد از استماع
خبر قرا امیر حسین و زنجیره در کهستان سرکرده آن بود و آخر از آنها امیر حسین بود و زنده حشم بوست و آن ایلچی مخالفت صاحبقران نظر فرما
باشکشت و بسته ائی و سیعین و سبعمائه که صاحب قران کشور کشای قرابای بمرو زنده حشم خلاف و فرمان نکرده بمرو فتنه نیفت و حضرت
صاحبقران خواجه یوسف و الماجو تراوری قاآن بهادر را جهة تنبیه زنده حشم بشرخار فرستاد و آن دو خواجه ایشان از بلده مرو و ایران خبر بمرو
پادشاه هفت کشور رسید آتش غضب حضرت او التهاب یافت و لشکر بهار از آب آمویه گذشته شیرخان بطرف شیرخان تاخت و بعد از محاصره بلده
زنده حشم مرو * و زنده از قلعه شیرخان بیرون آمده امیر موسی اهمراه او و با سپاه کان با امیر بر سلطنت مصیر بسر و ولیشاه بر تخت بمرو
زنده حشم استولی و طرف بیدین ساخته نوبت * بکر تمام ایلک شیرخان را در قصد اخیار او نهاد و عنان عزیمت بصوب ماوراء النهار انعطاف داد
و چون بشهر سمرقند رسید نظر عنایت برحال امیر موسی انداخته قاطبتش را سرخ بفایت فاخره بیاراست و حکومت ایل و اولوس او را مفوض
مقرر کرد و انبوه و تشنه کوت بکر زنده حشم با خواجه زاده بولطالی قرمدی ایلچی شده بمرو مدفون و راکند و دست عمارت و ترمیم
این خرابی صاحبقران عالی کهر رسید و حصاری بهادر و ارغون شاه بر و الغی را بالمکری * **نظم** * هر باد و شاه و ما سازجات *
هر کسی از زر و ز نام و ننگ * بدفع شر خاقان بلخ نامزد مرو و حوزه شیرخان از وصول بهادر و ان رستم توران خراف * برلب
آمویه از کشتیها پل بستند و جماعتی از ایشان پای قرار از آب گذشته از پل آمده کرفتند و چون زنده حشم امیر خواجه حشم سپاهی سپاه نصرت
قرین داد بدند قرسیدند و روی بسوی کریز نهاده بر سر جسر آب شتافتند و بعد از کرفتار پل رسیدند تا بجانب آب ماند حالی خراب یافتند و بجهت کشتند
در آن حین و ایران لشکر مستولی قدر آب نصب ست قدرت بر تیر بر آوردند و آن بدبختان بعذاب نار آب * ع * روان در نهیب و جواب شتاب * خود
در آب افکندند و جمعی کثیر از زخم پیکان شعله سان و بیان آب جان داده اند و زنده حشم و اه افزوده و زنده حشم را حاجات
رسیدند و خود را در شیرخان انداخته از سقها ریخ و اره و دوانه بر آنکاه صاحبقران عالیجاه امیر جاکو ملامس با سپاه کرد و ان سپاه
بجاده مرو شیرخان فرستاده امیر جاکو شهر شیرخان را در امان زستان محاصره نموده و چون طلیعه سپاه بهادر و ایلمو و زنده حشم با یکدیگر و مصطفی ارجاها
و دولت حصار شیرخان بیرون آمده و امیر جاکی او را با امیر سر و اعلی بر و نمان بعذر کاهانش کشاده و امیر صاحبقران نوبت دیگر امیر چون زنده حشم
کذشته کوشش را بدید و بیحیت بازاست و تیرش را انداخت * بلند ساخته کمر زین بر میانش بست و خلعت فاخره در قامت قابلیتش
پوشانیده اسبان تازه نژاد انعام فرمود و هم درین سال صاحبقران نیکو خصال سپاه بغولستان کشید و در وقتی که خطه و مصور خان بسته
دولت مصطفی کرد انبوه زنده زاده دون کور بشنید کرزنده حشم و ولد امیر خضر میسوری و آن خانزاده ابو المعالی قرمدی و شیخ اولیاء
حرقندی با هم عهد کرده * سوکند خورده اند که چون بموضع قراخان رسند بجان آن اقالیم جهانبانی کرفتندی و بساند و امرا و خوجه سلطنت
و احضر صاحبقران بعد از لوازم پرسش و شوت سکاه امیر موسی شفاعت و ابلاغ خاطر کرد خواهزاده اولوس و امیر خضر میسوری و اقالیم سیف الدین که
خواهرش را در حباله استاز سیاست بخات افتند و خانزاده ابو المعالی و اقتصاب خانان نبوت سکر کرده اما بوجب حکم جلاد وطن نموده
و خوبرت تاوه و چون بر دوست بسیار بر تاج خواجه اولیاء مستوی بود مقرر شد که مکر سیار که رفته ساکن کرده تا بواسطه حرارت هوا تعالی

و اعتدال او بیاسایند و زنده حشم را بشیده کرده بسر قند بردند و بحبس انداخته که راه جیحون آمدن نداشت **شعر** * نه خود را این سخن و نوبت
که زندان و شخص به از کور نیست * **گفتار در بیان توجه امیر تیمور گورکان مقرر از جانب خوارزم و رفتن صاحبقران**
تفحص تیاو مصوبه بعد از خلاف و زنده * چون مصوبه فقرات قول بطور صاحبقران پسندیده صفات عدیده شیوه سال ملکه
خوارزم را داد و تخت تفویض او به وجه و چون تفحص بر الفتوح و ضبط الوجه جنات او فراغت روی نمود کمند همت و کمر تفحص آن ملکت
اما خاصه خطه تو احی تاز امیر حسین مصوبه فرستاده و بعام و اد کاکات و حقوق علی الوجه حمایی داده بایلک آتا بدیوان مسوبه فتنی از کذاری
عزیز موافقت بین المطابین مسلوک باشد حسین مصوبه که تکت من این محکم تر اضطرب تشت و بحر ساخته و بحر ساخته و بیام کمی خواهم داد
و خطه این بحر را بعرض صاحبقران رسانید آنحضرت خواست که علی الفور عازم خوارزم کردد اما آنجلال الدین که او بوجه علم و عمل بزیور سلامت
صاحبقران اظهار تلفت کالات ساخته بود مرعی و مایند که مناسب و سلامت بود نیست که بسبب یک غرض جهت اهالی ولایت بتدریج
پریشانی بتدبیل باید و احادث طلبید که خوارزم رفته بهم کوه موافقت و بحیت حسین مصوبه با الاخوار غلط بیدار سانه و جهت انداخته
با اخاخت شتافت و تا خود سزاوار حال علی بر ادراک شد و غایت چیز خواهی و نیکو اندیشی بقدر بر رسانید تا حسین مصوبه از آن بندرا
مسیع بقاشت و جناب مولوی آبا بنده بود و چون این خبر کوش صاحبقران رسید و رسته سبحان بیک الغای و ملک عظم از ملک و سیعین و سبعمائه
و زنج مصنف بعلم السعدین ابرج رسیدین سپاه خفر قرین عازم خوارزم شد و چون ماهچه رایات نصرت آیات بر قبول وجه و کالات انداخت
داروغه آنطلوم جلخ اجر اولوس الطاق و اطوق حقوق و حصار خرزه اسباب مع و منع مهیا ساخته و تا آن روز و توجه مدبر بطلب بهاده
دست با اخاخت بر و راند تیغ بر ان و بنده و رد بهاد و کالات راه بر بطلب کرفتند و آنچه با فتند بهادر و تاخت و تاراج رفتند و روز مکر متوجه
خوارزم کشته بهادر و صول نوخ ان بلده حصین دانست که با سپاه خفر شما تاب مقاومت مقدور و ان نیست فلاجرم تعلمدی و لحقت و بکار اشتغال
بدرکاه عالیجاه و نهاد و طالب مصالحه کشته و ان تا لحکم و ملاذ نفت احالت خود از شایبه تعالی مشوش ساخته مکاکو خوارزم بهنا جاه لشکر
سرقند بر بشان کشته اند و تاراج استقبال اند بایلک عزم روز بر دوانی آمن با تو علی کرده و امیر تیمور اطلوب کرد و حضرت مصوبه
این خبر سنده لشکر خود را با سامی نبوه و از شهر بیرون خرامید و حالا که در آن مناخ خاص بکر جاهام داده و به اکمه سپاه نصرت شعار تاخت
رفته بودند و صاحبقران که روز خاتم چون حارت خوارزم شاهیان از شاهد نبوه با جنبه بهادر از صف شکن کار اب شاه و کرد و میان و اسلام
شتافت و کمد آب که بقدر اه صور جوار شاهیان از بیست و تاباره قالا اشتغال بی اوست جوی تیز از ده اوزبک همایون مانند ایاچی کرد و خرخوی تیغ
علی بهادر و امیر موسی و آق تمور بهادر و حسان و بهادر و ایلچی بهادر و اسیان آمن الهلک عزم روز بر راب الهند و ایلچی بهادر و تیغ و ایلی الاشده
و بکیران بدخان سلامت بسلم نجات رسیدند و آقا نجات کردند و متوقف آنجاعت صاحبقران عالی نهضت خواست که ساند بر قرای
از آب مکدره اما شیخ نجاتیان سلدوز مانع آمده از دو خوی جو بر نهد و در بری خنان خاکسار آنقدر کار از کرد که حسین مصوبه فرار بر قرار
اختیار کرده شهر شاقت و از نفاست تیغ و اندوه مریض شده دمان و سرد و تعالی آنحضرت بیوست و بعد از نوبت حسین مصوبه فرار بر تیر یوسف
صوفی تیاو ظلم کشت و اظهار انتقام سلطنت اشیان فرستاده اند که و ابراد ابراد نموده و طالب مصالحه شد و حضرة صاحبقران الاخلص
او و اجرا جابت اقرار داده مشرف طرف کرد خرزاد نوخ آق مصوبه که موسس بکم بود است و از خرجان او نیک و وجوه آمده بود و
بخانزاده مشهد کشته با میرزاده جهانکیر و هدیه و سعت انسته قبول بود که هکاه و نمان هایون آنقدر که دخانزاده را سمرقند و ستاکا
آن پادشاه عالیجاه سعادت حادث و نبوه و چون ولایت محاصره رسید بکمر و خلاصه ابو تفت بر عنوان داشته کاه بر ان خون کرد و ستاکا
کشت و کشته شد و میرزاده بر ان طالحین بر تفت و الدامیر خضر میسوی و بخواندم شافت و بیوسف مصوبه و آنقدر و سوره که ندر قرطلاه
بر عهد و میان امیر صاحبقران کشیده تاخت و بلخت کات برد و امیر تیمور که کان آن ترسان و در بر قدفلان کرده چون سلطان عالیجاه
بهادر رضای شت و کهسار اعالم حضرت آثار بر افراخت با سپاه هنر و ان از یک بیلان خوارزم بعزم روز بر یوسف صوفی و بر داه او و

وبعد از وصول بعد و آن ولایت حالی خواهد نمود که پیشان شده بار سال رسل و رسایل هر کس و سایل باید که حضرت صاحبقران از مقام انتقام
بکشاید و توبه نمود که علی الاسرع الحال خانزاده را بمرو فرستد و استقرار دولت و استقامت نموده و در حوالی شهر مرو مواقف بارس میل بهمکاه بهادر
صنید عقال آثار کی فرستاد و بر عروسان کل بیاجین نامزد کرد حضرت صاحبقران خطر برین امیر بارکاه بود که از اولاد لاغر و اجاره
و امیر زاده و امیر الجلوس بجهة او بدون خانزاده عزاز نهاد و سوسف صوبی امرا عظام را طلب نمود و خانزاده را آبا خوی که از ان لاغر تنوه
بود محبوب ایشان کسیل کرد و حضرت صاحبقران قریب خاتون را که مرحوم پدر قید و خان بود بکر خواجین حضرت آبین بدو نمیان و امرا صاحب
و قضاة و علما استقبال نمود و کرم بسکان آستان سلطنت ایشان ترتیب بسار جشن و سور و لهو و سرور قیام نموده رعایا بعزت مرفه
فرمود آبین مشد چون عادل آن کوه خانی از اشهر دیار بنده مراسم پیشکش بسار خانجا بدید و شاید تقدیم بر رسید و رعایای که اخترشناسان
و انش بدقت نظر و جهة آن کلها اختیار کرده بند سادات و علما و قضاة در مجلس همایون حاضر کشته و ناهید بجلوه اخلاق با جشید مهر جهانتاب
و رسالت نامه و لوح کشیدند و امرا و دیجیان دست نیاز بکوهر فشانی و بیان تهنیت شاخوان کشادند و دوائم شاه و معانی حقد بر رسانیدند بیت
زمین کوهر و زر کرد افشانده شد ٭ ز رعد نثر سیمها ماند شد ٭ و چون حمزه و لنج خلوخانه مغرب خراسید و در بجلس اسپهبد و بسار کی که جلوه کر
کردید مداح اجتماع بدین سیمها سماعی و خواننده معین احمال کالکالی اشاق قاه و دوالست و سوالفت بیان ایشان با این و معنی با حسن صوت
دستاه ٭ شعر ٭ جهانکیر شهزاده کالکالی ٭ کرفتی بصد آرزو روزکار ٭ چو خوش ساعتی کز سر کالکالی ٭ نشستند با هم و آزاد دل
چو خورشید از روی سپهر ٭ کرفتی و با خوش ملاقی چهر ٭ مزنی آرزو و نخوانند ان دیکا ٭ که باید کام دل از هم دیار

عاشیه احوال

صاحبقران سنوه و حصار ایجاز بلغ بالا بر انجام سهام ساوا النهر و ترکستان نوم و تخوم مغولستان فرمود و در ولایت تغلق تیمور
در بر بخشیده غزشیان سنت و سبعین و سبعمایه جاخاست روان شد و چون راطه قطعان مجاز و راهها و بکشت سیاه برف دیر و نیز بسیار
جاده که سیاه دانه آب میان و چون از اجاه عنتی و جراکاه عدم بود باران آهنه و با صوقد مراجعت واقع شد و چون شدت رو و دست کشید
در روز شنبه غره شوال موافق توشقان سنه یکهزار و یکصد و سه و تیر زاده جهانکیر و شیخ محمد بسان سلدوز و عاد الشاه و بهادر جاده
را متقلان کرد و ایشان در آن نیز خسر الدین و خلالت که در مغولستان سرداری از کلاتین خود از دست بیاه سیاه متقلاس شکست یافته بود
در ولای قمار بهادر صاحبقران آفاق تا موضع بای طاق نفس نفیس بفتر تیر زاده جهانکیر تا منزل اوچ قرآن بازکشید و قرالدین ارکاهسا
یافته خلاف نمود و اتابک و امیر جهانکیر و امیر تمای سازلار و اغاریند و خاتون امیر حسن الدین زبان آغا با دختر شاه آغا امیر ساخته
در بالای قرا قمای نظر راه شاه با سخنان ساختند و صاحبقران خطر نهاد و شاه آغا را در سلک سازلار و اوچ طاهر لات مستحکم کرد و ایشان و چند روز
بعیش و سور کذرانیده سمرقند بازکشت و درین سال شیخ محمد سان سلدوز بسبب عذری که در دیده آب آمنی خرم و حسن سوز بحضرت رکی دید و در کاه
سنه سبع و سبعین و سبعمایه سرای قوی میل بار سوی کهیلیار و بر جان با اطهار آن زنان کشاده الغامر تمور و کبکان بجانب خوارزم نهضت فرمود
و امیر بار بهادر عاد الشاه و علاتر و خای بهادر و الجی بهادر و کیکه را از ابلوغ قرار و علاوت آبین باستصال امرا الدین بصوب مغولستان روان
فرمود و درین ماهم نوقا آقا لباس اتراق صاحبقران آفاق سایه وصول بر موضع سهار اماخت ترکان اولات یاغی شده بار و وان زنت و ولاده
بهادر بر سبب فرمان امیر تمور ترکی را عاقب نموده مه کاراب بیدی رسید و ترکی عمل بیاسا و ارسلان سنج بیلاده لیران صدت ترکی نهم
کرد بید و بیلاده و ترکا بیشی ترکی کوشید خود را بجدی رسانید و راه بجانبی را بر دی مقدر و منصور آمد و همایون مراجعت فرمود و آن جماعت امرا که
بجانب جغتر رفته بودند سایر خاعاد الشاه و علی اغطا قتا بهادر و الجی بهادر و الجی بهادر و الجی بهادر و تجاق بهادر سمرقند شافتند و آغاز
عمارت کرده و امیر اقتوقا که جهانکیر آغا و خود را مقصود ساخته جهة قتال قاصد و همهان برق و باد تند امیر تمور و سنا و الجی در موضع خاص بعزم
ساطه بر خاص و افتد خود نمود تا بوان دالات خدمتشان موجب کلا الحمد و احمد ساوت کرده امیر زاده جهانکیر و بیم متقلاس
چشم تر و اشک و شاهزاده در موضع کر سیده عثمان رکیده رسید و بر شان غالب آمده و سایر خاعاد الشاه و جغتر بدست تجاق و رفتند

و ملاقی

و ملاقی زنت سایر خان بیش کرفتند و بعد از زدی چند که از بر جان به بلاق بقشا و جنه شد اکه و اخالاق لیمان حکومت سنوی تشبیه عدل کشت
و بغولستان نهادند و قرالدین بر سند اوبر حالت صاحبقران مظفر نوا آقا اعلام اعلی کرد تند که باید که آمنی محتم و کین او بحضرت بولایت امانکان
و در خصوص زنا الوس شیخ بی و دراند و بقران فقاق از شاهزاده روکردان شاه بوی پیوسته و بیرزا اغر شیخ و رکی که بحضرت سند تعضی سند و تعضی اکه اشند
نام داشت بواسطه اعلام انتقال تند بدیه بزند کوه و دستاد و آنحضرة در ساعت و رکی که آمده بجهة از جغتر الدین باز کرد بید و ایلی الوس
خود با از موضع انسا تو که راینده با چهار هزار سوار در کنی ایستاد و چون امیر تمور کی کان جانکان رسید از کمین قرالدین خاقان و دمای سیاه با
بکاسنی اعدا روان مرو و بنفوذ عیبا و دوست کمر الدین بر هنکان توقف نبود و در انحال قرالدین با چهار هزار سوار انبوه مار کیکه بیرون تاخت
و موضع انقام انبیا بکشید و بعزوه هر تا استصال صاحبقران طلب کاهها با وجهه هست ساخت و آنحضرة بتلفین ملهم دولت مضمون آکر چه

کم من فئة قليلة غلبت فئة كثيرة باذن الله

بزبان الهام بیان کذرانید و بهادران موکب همایون را استقامت داده
نفس همایون روی دشمنان دون نهاد لاجرم حکی ربیوست کار از شرح سلطنت بیان دهر خارجست و آنکه بصد صوستان زبان قلم قاصر
عاقبت نصرت و مرزنده شاطل صاحبقران سنوه و مآثر کشته معنون ان لم یکن منکم عشرون صابرون یغلبوا مائتین فلهم ایخاصد
و خاقان سهزم و متفرق بر کشته سفاهان امرا و لشکر ایل بجالقون رفته بودند و رسیدند و تعاقب تعریف نکاشتی قرالدین مظفر کرد و تا
دران محلی و شه انتها انکشتها شستها ساخته و تلی و الوس از دی کشیدند و بجانب او بکند فرستادند و قرالدین و عاد الشاه و سایر خاعا
باره بکمر رسته اقلاع بر هم بوستند و خواسته که باره بکر جمعی سازند که امیر تمور کی کان صرفت ایشان رسید و هر ایشان که و اید و اوچ قرا
بهادر از حضرت قرالدین شافتر باز کشت تا هر دو تنها ماند و قرالدین عطف عنان کرده بنزدی بر اسب اوچ قرا زد که از پای و ماند و اوچ سپه
در سر کشید و شمشیر در دست کرفته بر دوی نهاد و قرالدین او را جاشان بنا کفت و خلیفه بر دو انکه هر دست که جها او بر دی از انجمن سوی مغولستان
راهی باش و از کرد و اکر هر نصرت شستس کاه کوکی و تیری اخاخت که قرب کوب و سنک نشست و اوچ قرا آفرین بر و کرده باز کشت و این
سر کشت عرض بساند و دین بوش بر زا عمر شیخ و خای بها در بکاشتر فرا آنحضرة را از حضرت خواجه اغلان و خاعاد الشاه و مغولستان
کاشتر با الماکان رسانند و چون حضرت صاحبقران عنان باره جهان نوه بسمت قرسر سلطنت منعطف کرد باید جهة اصابت عین الکمال
اتاملی و ماشر غنا زیل ملال بر چهره خدام انتشار تعزیه و ملال کشید تفصیل این اجمال آنکه چون صاحبقران حضرت مآل و رفت نهضت بغولستان
امیر زاده جهانکیر را در سمرقند خلیفت خود مقرر فرما شته بود و رعیت موکب همایون را بر اتاج سوقر الاتاج شاهزاده ارجاده اعتدال بصوب
اعلال الخرابات جست و در خلیفت استلا بافته مرغ روحش بر اوض رضوان پرواز نموده و امیر صاحبقران مدا شای راه خود لهای پرشان بدیدن
صوقد رسید صورت واقعه بوقوع الحادثه بود شاه باو قادر و تکل ابر صوت آنقضیت نهایت عزیز و تحکیم کشت و چند روز اقلع
تلخ مذاق اندوه نوشید لاسوعز او و اتوت سلیم و در صاد ده امن صبر و شکیبائی نوه جهة تربیع روح شاهزاده اصحاب
جزیرات تقدیر رسانیده فرموده تا عشق او امیر سمرقند بروند و بعالک سیدند بدیه سر قند شیخ عمارات عالی بنا کرده اند و مدت عمر
امیر زاده جهانکیر بیست سال و اند و دو سر ماند امیر زاده محمد سلطان بخارا زاده و امیر زاده پیر محمد ملک آغا دختر الیاس سوری
او و صاحبقران خوت شاهزاده سوقد بود و فات میرزا جهانکیر مرد آیت ظفر نامه در سنه سبع و سبعین و سبعمایه اتفاق افتاد و از وقوع آن حادثه
امیر سیف الدین از انجام ملالت و ملال متوکشت روی بدیار جغتر نهاد و درین سال بعرض صاحبقران حضرت مآل رسید که عاد الشاه جلایر با بیدی
از تلکران بکوهستان سراجوق رسانده و آنحضرة و آنحضرة بر اغاجر کوکلاش و الجی بهادر الجایوده کس ارسال داشت تا آن صید وحشی را کرفته کشتند
و سایر خاعا باغاد عاد الشاه و مرطیق خلاصی سلطنت بود و بعد از وصال بهادر هست عقل با هنایا و مدکاه حضر و کسی کشاده و آنحضرة از سر
جرایش کاشت و سره الکالی جلایر با بیدی عمارت کرد و بعد از نوع صاحبقران عنان کلکه را عزم استصال قرالدین شد محمد ملک جلایر سرکی
ناکره اما در تعجب بود و امیر عباس و الفتیو و بهادر سقلاس ساخته ایشان را موضع کولی ایلند و قرالدین را نهزم کرد ایلند و قرالدین

دران یورش تا صومع قوحصار شافته توقتمش که از پادشاه دشت قپچاق اوزبخان منهزم شده که بخیر بود در آنجا پناه بدرگاه عالم پناه رسیده و انعامات
واکرام بانعام واحترام فراوان یافته چون صاحبقران از قوحصار بسمرقند شتافت حکومت ولایت سغاق و بصرا از توقتمش خان باز ازان دشت
وچون توقتمش خان در ولایت رایت ایالت برافراخت قلع بوغا والدا بر خان لشکر بصرا شکسته بسیار ایشان بجنگ و نزاع بر توج انجامید
وابوجه آنکه قلع بوغا در شادی که فرزند زیر جزه و بهادر بود بگرفت شکست بر لشکر توقتمش خان افتاده و توقتمش خان از نزد صاحبقران سر فرازی نیافته
کرة بعد اخری عنان بسوی سمرقند تافت اسباب پادشاهی او مرتب ساخته و او را بصبران فرستادند و باز دیگر از روی خان شکست یافته بر تبریز
خریش و چسنی جزیره و تنها باز و رود دیگر نرفته و ساحل آب سحون چون رسید بجنگل رسیده از خاده و خاشاک مستر و بالین کرده و در ان چون شیر لیکه
بلا سر که بوجب فرمان صاحبقران یکسی سان متوجه بصبران بود بجنگل رسیده آواز نالهٔ شنید و بعد از تفحص دانست که حال چیست لاجرم بر توقتمش
متوجه نموده همراه کرده اند و چون بسمرقند رسید حضرت صاحبقران تاییدات بجنگ بلا سبب سلطنت و ایالت بر تخت ساخت و ران اثنا ایلچی اوزبخان
بدرگاه عالم پناه رسیده بعرض رسانید که توقتمش پسر برادر کشته و بدان استظهار اقبال آنشان پناه جسته بلکه او را مایسا زند باز و میدان کارزار بلاد
وصاحبقران که کار از تسلیم توقتمش خان با نموده ایلچی را باز گرده اند و الشکر کوران متوجه حرب او شدند و چون از سحون گذشته بحوالی
انار بغر سیاه سیاه بقدرت خدا کشت اوزبخان با قای سپاه جوجی خان از ساق رسیده فرود آمدند و چون اثاسیه پژمرده چون قضا کرده
که فتنه و زری چند در و نشیند ساری بگذشته آنقدار رفت و باران اندکه در ان طرفین رابطهٔ جدال بالا بوده در ان اثنا حضرت صاحبقران از تیمور
وضای بهادر و بعد سلطان شاه را با فوجی از بهادران مقرر فرمود که بر مهره خان شبخون زنند و ایشان بموجب فرمان با یضکس و ارات شده
در جانب پسر اوزبخان تیمور ملک غلان که سردار لشکر بهادر او بود خورده زند و آنجا جنگ کردند و از تیمور وضای بهادر بشربت شهادت
چشیده از حضرت ایلچی بغایت کشاده خاطر و ممنون تیمور ملک غلان رسید بنا بران خان بصوب انهزام سفطه کرده اند بعد از ان بر خاطر
قرار نمیداد و بعد از صاحبقران بکسوستان بخرم و بخوش مشهور کشتی فتنه هفت روز آنجا سر برد و باز دیگر بوی بحدود دشت قپچاق آورده و بازده
روز قلع مسافت کرده و روز دویشنبه بچیرن تو سر بر پل والوس رسید ایشان را غارتیده فانی کرده بدو مقاتل تا نخال از خان جان مقاتل
مستلی بوده و پسر بی عاقبت قاپ بر مقام بدر شد و اوبزه دران ایام بخدمت تاریت بر تخت سلیمانی بوده و صاحبقران کامکار توقتمش ایرانی مسیاره داده
پادشاهی دشت قپچاق فرستاد و چون توقتمش خان بمقصد رسید میان او و تیمور ملک غلان مقاتله روی نموده کرت دیگر شکست بر توقتمش خان افتاد
و او بر اسب غلان نام که صاحبقران در وقت وداع بدو بخشیده بود سوار گشته خود را بسمرقند رسانید ع بیکار سر هر کس بچاره حالی افتاد
و اینجا تیمور چون توقتمش خان را بخالی بدیر تو التفات بر تمامات خلال الحوالش اخذ توقتمش تیمور داد و بلاک و سر شرعی خواجه و اوبکون و غیاث
الدین ترخان و بیکی قوچین را صحبت بسیار و بر سنداد تا مدار او لوسه ثمان و سبعین و سبعمائه چون قپچاق بیلان بیل او را بر تخت خانی نشانیدند و مراسم مولود را
رعایت کرده نثار افشاندند **ذکر طلوع اختر طلعت میرزا شاهرخ از مطلع مراد و بیان بعض از وقایع قدمه ران**
ذکر الطوافات و در اواسط میلان بیل الخیر غازی سال جلیل ع شاه صاحبقران کشور بگیر ٭ در اساط سبط قران اسب ادی داده
اعدای دشت راه در زین بند کشت طلیر ساخته هر یک را بمات غاشی رسانده و بیدق و ماه و طبلی و محمل بدکان درگاه سپهر سکرد و چون
بیل بیک لوازم لطافت سلامت نهان بخاطر داشته و دست بخشان زجر ایلچ و تخت بسوی مراد او کرده بود و چون بند کان کی الوس شکست بیت
چو بخشش اقبال بشنوده اند ٭ خدایش کی امور بر داد ٭ بعون خالد طلعت همایون نصرت شاه ثنان معین الدنیا والدین شاهرخ سلطان تابع
دو بخشنده بیع الاول هشتاد از الوس ولایت طلیع نمود و بیدق اقبال صاحبقران از مبارزة العین دوشنبا فرود و آوازهٔ ایران و ولادت سکون
شایع گشته جهانرا مسرور کرده اند ع شعر ٭ نوروز طلعت آن دری سپهر کرم ٭ چو بوستان ایام شده با چرخ خرم ٭ نوروز خان بوزبان
حضرت صاحبقران از سغاق لشکر قپچاق کشیده و تیمور ملک خان طغرا فرمان الوس جوجی خان بر تخت پادشاه کرده بود و درین سال سیف الدین از سغاق
جهانرا زده بتعجیل بعتبه کعبه مثال افراز شد و احوال ایلوت باعرض نموده و درین سال صاحبقران توسان آغا ملت اسیر موسی ادبجال بکلی کشید

دو رعیت بنیاد حرکت داغ نهضت بر اوا و محور کرده اند **ذکر نهضت و عصیان یوسف صوفی و قفرات و بدر آمدن خوارزم از تحت**
تصرف صاحبقران بحسن صفات و دران زمستان که صاحبقران یکسوی سان جرکستان رفته و بر آبادی اورجه خان
یوسف صوفی ایلخانی اشکر بصوب دشت و پناه و ان ناحیه رسانیده بود تیمور گورکان که از جهة باز خواست این حرکت ایلچی خود از در
ارسال استیصوفی ایلچی را بسکه کرد و الحضرة تا مدتها رسانیده بود و نوشته محبوب یکی بالمناصحات و او نیز بعقیدت شد تا بران صاحبقران
کامران در رسول الرسالة قصد و استناد موافق قویل اسلوب و نجاحت بی جدل رود و بعد خوارزم نهاد و بعد از وصول الطاهره از الوان سیف
صوفی با لشکر قاسانتر که از افغان کوه که وسمرکو شهر که دو کوه ساخته هنوز و کرنا کشیده از اطراف و جوانب جنگ و از الحاضر و بلشکر خود
نیز مستعد جنگ گشته هر دو از صبح تا شام در مدافعت جنود ظفر انجام می کوشیدند و هر لحظه طایفه از جوون و افده و جایع منافق و نیز شده
در ان اثنا یوسف صوفی تا مدتی حضرت صاحبقران فرستاد معنی آنکه چند سبب دوستی مرده در رفتاب بوده و در عهد نظر اینده حالا
است آنکه ماهر و قدیم در میدان نهاده ع شعر ٭ چنین تا ترسیان میهم ٭ این داوری که مهم ٭ زانچه بر حق کسی فرود
کرده و در کرده در کشته روز ٭ امیر تیمور گورکان ان امنا مرسلی شریف افتاده فی الحذر مسلح و کلی شد و بر الکر فلک سیر سوار گشته دو
بدر کار از او بر و چند امراء و خیان دانزده آنحضرة دا ان بخت مع مؤنده التفات بعض ایشان نکرده و ساکت حشیه خود بشد که بکشتر
عضای و کرا ان اصلح بدنها کار خدمتی و انه او از ابر و کرد سوصف صوفی را بکوند موجب اکثاس نزد ملیان انده امور ساب آنکه بقول خود فی
نالی و از حصار بیرون تاق المحفظ بلکه بکر ابشیر و بحث آنها کی کتم و سعنا آکال تقدیر اسیر تیمور گورکان بر سید و از نکشت خود خوش سیان کشته
دم در کشیده و صاحبقران بر فراز بکر باز از بر دار کر هر کس بعون خود و فا کند او بر ابشه بهتر از نه نکاخت و توسف احتفاجان از جهاب
ناموس اسب نموده هر چند ناشا از این عنان مشوب لب بجواب کشود و اسیر تیمور گورکان بلطف الهی منفجر و ساهی کشته بعبر کلفه از بر لعب و نیز
القصه مدت عناصر خوارزم سیاه و نشانزده روز مضاعی شد و دران ایام عدالت صعب اخاق افاده و در آنکه خوارث ملاحیان لشکر
صاحبقران را نصرت و بهتر زنی دست اساد و دانولا و واسطه کرد ساعت اجز نفسانی برابع یوسف صوفی از جاده بحصار خوارزم یافت و بر تش
مهلت و روی حالی شده صاحبقران خوارزم شتافت و از نو واسطه خوارزمیان ده شکسته شده جنود ظفر نشان روی منهزم نهادند و جنگ سلطانی
از اخشد و از اطراف و جوانب دامنه و در و دیوار ان بلده و ارکان کوه خرجین و خانه شانه ساخته و عنام خیل و قهر بشهر بقدرت
مستلی غلبت برادر و بند و هر کس را بیند کشتند و هر چه یافتند بر بند کی علاوه انتقام ان و صلاح و هر بنا از اصوفند و چاپیدند
و نسبت بدشان چه بر تقدیر رسانیدند و ان نخ نا مدار در سنه احدی و ثمانین و سبعمائه موافق قویل اغاق افاده و صاحبقران الاعزم
بعد از تخریب خوارزم عنان عزیمت صوب ماوراء النهر اطلاع و اعلام اد و چون بسته تهیه دولت و اقبال تعدل اجلال فرمود حصار کش با نانو
و تصریح که موسوم است قصد الفتح بلیغ فرمود **گشادن دریان اشکر آشیده حضرت صاحبقران بعد از باز فرق ذکر استیصال**
استان اقبال آنشیان بر ولایت خراسان صاحبقران و او بکرت از کاهی بمات خلط از معنی السلطان ظل الله که و بعوا است که
هیچ او نزد در منصب سلطنت با او شراکت نماید لاجرم بر موسنه بزبان الهام بیان می کند اید که هر صدر بر مسکون آنقدار وسع نمارد
در دوی و اید شاه محمد ٭ بیت ٭ جهان را چند نسبت میکنم یار ٭ ذی راه و شوهر بنیا میکار ٭ تا اعلی هنا چون از یاد شاه منظر
از ضبط قام ملک عطای و الوس جوجی خان با زیر لعت تخت ایران باش بهادر عالی نهضت ساخت و دیگر راه شاه مولوی
امیر زاده میرانشاه را که چهار مرد از امیر ندکانی ملوکه بود با جموعی کشن از امرا طایفه و بخاه قشون از سپاه قدر پناه بجانب خراسان
کسیل نمود و امیر زاده کامکار با ملازمان نامدار از آب آمویه کذشته از زمستان رعد و بعی و شدخان خوشدل مشاوران کشاد
و چون فصل شتا آخر رسید لاجرم اعاد فصل ورود کامکار سلطان عمالت شعار بهار فضای سبیط را باز جولانگاه سپاه سبزه و بر احیاء
صاحبقران خلد قرین با لشکر و ملازمان ٭ شعر ٭ زاسب مجنون نکذشت و امید ٭ و خراسان فاد رستاخیز ٭ و ملک محمود و ملازمان حسین

از حرص بر مردن اندیشه ساند دولت و اقبال ایشان جاه و جلال ایشان تفاوت و تغیر بساط خویش بارگشته سر و نهایتی و غایت آنچنان تاثیر
ملک غیاث الدین بر علی آنحضرت تسریب بی ناشت و قرابت شوی با ایشان می انگاشت پای در این کشیده بملازمت سده مرتبه
سادات خود و امیر بهزاد منصور ملازمت آنحضرت کرد و بعد از آن بر مقابله بعضی از ایشان بارجهان بوده بقصبه
کوسویه تافت و در راه ولایت و چند منکوره بعد از نوع رسیده مهدی نامی که آنحضرت در سلک خدام با کاه سپهر تعمیم انتظام بودن و زمان
و نیابت اولاد دیگر را کوسویه بنیاد رفت و شرف ملازمت مولانا زین الدین بوکه حاصل بود آنگاه عنان عزیمت صوب توشیع اطاعت او
و سا کر حضرت سا تر اسعت و چند قلعه از قصبه او بدست گرفتند سبحان مقدم مقاتلین امدند و گفتند منکه از ره انکه تدبیر ایشان
سوخته بالحالت او برابر شد **شعر** فرو بخشان تا اله دکشته نماند ٭ نکهها از طبل امن خاک بیاد نارفت بر که دیده ٭ زاله ای بیشان ده
آنگاه صاحبقران رایت ظفر پناه بر توجه سواد بخارا هر لبة فاخره هر استاخره شد و شهر بند بیرون را لشکر بیرون از اخاطه کردند و روی بمحاصره
و محاربه آن نهادند و ملک غیاث الدین بر علی از نفاذ غفلت و اعتماد بر کثرت سپاهی و عدت توده و کثرت هیکر بواسطه اخاطه بیان اعطا
با مولانا معالی نموده و صاحبقران سنوده خصال بحکم فرمود که حریک شاه منصور دیوار های شهر بند بیرون را با خاخته و بر شهر خندق
کنند و حصار ساختند از طرفین سه چهار روز قدم در میان بحال نهاده راست عنان بر افراخته بعافیت سپاه نصرت عطف مرو ملک اطراف
که باشد مجمعی از سالکان طریق بطالی بر تدبیر کوشک بنی آدمی که آب شهر و دی آمد قدم ملازمت پیش نهادند و ملک غیاث الدین را
دو زن مرد و زاو خرکه در سر بلا عزیز بر ساده کوشهای زره اند فرمود اما فایده بوان نرت نشد و بخت خلیل سا و ایصال بر ساده امرای بخارا
و جوانان بکیاد جلو نوند و در خرمت نزدیک ده رعین ستوخوه و اسلحه انداخته و کاه بخالفان که در بالای باره و سور بودند وجه و نحو
و ملک غیاث الدین چون حالها اقبال بیاد نهیب سپاه هزار زخمات در شهر کیخت و قریب و هزار از خوزیان بر سار در جنات اسلاک نثار
کشته صاحبقران کامکاران سر چون هر دو که نشت و هر بار جلد بوشانده اعانت مراجعت ساده و کفت باره بر شهر بکوبید هر کس از رعیت و رعیت
صعوه بر برج و باره تمایند خوش شد و امان خواهند و بعد از آن رعایا و رعایا نشست کسی مهد سر چند بیرون نباشد و ملک از مخاوفت ظاهر
کشته آغاز نرده که بر ساط صلح تمهید باید و ساد رخوه سلطان خاتون را که دختر طغا تمور خان بود با پسر خود بر محمد و اسکندر شیخی با اقرار سلب
جلادت نزد امیر تیمور کوکان فرستاد و صاحبقران نیکو خصال بکذاره و استمالت اده خلع فاخره پوشانید و فرمود ملک از کوید کاوبر جلادت
سد و دکر مانده از شهر بیرون آید و اکر در مقابله و مقاتله اصرار نماید و شهر بخلت سخر کرد و اموال و در اسلحه آن و در مهر خلق بیند و دو بالان
کردن او باشد و اشارت و اجازت بر احسار زانی فرموده ماسکند سیخی با کاه داشت و حقیقت حال هر بیلزا از وی معلوم کرده کوشش باغ نافه
فتر بیت بر و ملک غیاث الدین بر علی بعزم سنت تمجاتین و سیم امر غیاث اطرسوی سر افراز کشته امیر تیمور کوکان ملک بالحاق الطاف
بنواخت و کلاه و کمر سر افراز ساخت و روز دیکر سادات و قضاة و کابر و اعیان آن بلدة جنت نشان صعادت ملازمت رسیده صاحبقران
سر افراز ایاغ تاتان با ملک کهستان شتافت و بعد روز آنجا توقف نموده عزیمت حصار بیرون و امر بر شهر مثل خیران و بنیان مملوک کلات
و زمان فرموده فرمود که در وانهای آهنین که اقطاب طولانیه بر آن ملقق بود بر کرده بنهاده شهر بند بر بندند و آنجا حصه کردند و مولانا الطف الدین
و مولانا نظام الدین را با دو دست کمخدای معتبر بلدة کش کو جا بدند و عزم خاطر صاحبقران جهانکیر ایرتمات و اسلطنه هراة فرا عنان
عنان باره جهان نورد بجانب خیاشور و سبزوار تافت و در نواحی نیشاپور بیزار ابو مسلم مرزوی علی بیک جوی فرمان که حاکم ابیورد و آنخدود
بود و خواجه علی بود سر بار سبزوار اندفعت ملازمت صاحبقران آنهر سپهر کاکاری بر سید ندو نوکر خسرو انسر افراز کردید ندو در ایام منصور
از نیشاپور با سفران رفته در ساعت بوسه اقبال آنحضرت را اکتساب امیر بوسیلی خوانی نمودند و همچنین کثیر را بعقل ابو بره برج و باره حصار ابیورد
کرد اید ندا کاه باره شاه ظفر پناه ایلچی نزد امیر بوسیلی فرستاده پیغام داد که اقبال شما را بدرکاه جاه و جلال شما بعنایت و التفات باید و الا کار
در دو عالم بر دی روزکار او متوجه خواهد شد و امیر بوسیلی ایلچی را عظیم و تکریم نموده عهد ایفای دولت ملازمت و عزم راه و امیر تیمور کوکان

اما سفران بیلاق و ها الجاوز رفته بواسطه آسایش ستوران روزی چند توقف فرمود آنگاه حکام خراسان را حضرت اده کاسیاب و کامران ولی
توجه انخراسان بمامور الهر نهاد و آن دستان بدولت و اقبال و زنجیر سرای هفت قلعه شاهی فرمود و مانا ثانه اندازه اعلاء و سیر دولت
صاحبقران و مضارت کلشن ملک آنمهر سپهر کاه امرای بر و عزت و رحمت آمد و کرد ملال و ساحت احوال پادشاه و نبذه حال نماند و حسب بعد
آنحضرت که سحی بلوغ شاه بود و آکه بیکی بعد اشت دولت آن آکه بیکی و رخار خدیک بیر امیر موسی بر سید و بسبب حسن صورت و زیبائی
سیرت عزیز ترین اولاد صاحبقران و الاتر از دیه و از دو بیرو مانند اطاعت بنام القصه صاحبقران کره و دون توان از مفارقت آنفرد و تلاقی
حرکت کشت چند روز بر امر تعزیت پرداخت و جهة تربیع رسم مهد عهد صاحبقات مقدم مهاجرات مساکیر عنایت فرمود **بیت** بخدا بخایه بیدی
که ارجند و چون تو ان کرد بیاد **نفاذ مدالشکر تشیید حضرة صاحبقران بملک خراسان قرت ثانیه**
در آن زمستان که بغیر سرد بخارا از زمین و صاحبقران مقدر نواخرت شتاز سپهر خضرا بود که قاصدی از نزد خواجه علی بیک رسید و خبار
بعرض رفاب کامیاب رسانید که علی بیک جوی فرمانی و امیر بوسیلی الحکیم الخاق نموده قصد سبزوار اند بنا بر آن حضرة صاحبقران در آنزمان زمستان
و اعلی شهر بسیار بود اعلام نصرت نشان را فراخته بر بخارا سانی پیش نهاد هست ساخت و چون رایحه عبور بنوه آن را عزیمت ماند اندازه
آنگاه عنان اعلام کلات که مستند عز علی بیک بود ساخت و رجوع جهانبانی او چون فرمانی را غاینده لشکر عزیز و نیز صفات اطراف و جانب کلات
را با وجود و سعت چون بکین اکشته و بر کرد کشتند و چند روز کجاهای عزیمت که چون نزدیک آن رسید کرد و بر نخ نفرت جلوه کرد و علی بیک
بالطاهر بخود و نیاز نهان کشاه صاحبقران کامکار او را بعهد و پیمان امن کردانید تا از قلعه بیرون آمده بعزم اسلطنه دایف و عفو شاه
شاطلان او کشته اجازت خواست که حصار را ویران کرده بکرد و زنده بکرد بخدمت شتابد و دیر بر پیش ماند نهان ملازم باشد و حضرة صاحبقران
شرف رخصت را زانی داشته علی بیک قلعه رفت و از نفاذ مقاوت موضوع کرد علی بیک مشورت چند کرده بود نوت نموده باز شمار خاتون قلعه
ساخت و امیر تیمور کوکان قلعه قهر را که در برابر و زانو کلات بود عمارت فرموده خواجه حاجی اکو تالا آنقلعه نمود و امیر زاده علی بیک را بر شهر
الات را بمنافق سیخ علی بهادر و در اسقلو کذاشت تا از عهد المعنوکه و کماند که هیچ آوزه کلات اسد شد نماید آنگاه اعلام نصرت شاه
بعزم رزم و ستیز متوجه ترشیز کشت و آنقلعه الامیر علی سدیدی و خوزی که خیاب امیر غیاث الدین علی و الخاخا کرد بود علی بیک فرستاد و در آنجا
راشتی لطف و احسان کرد اید و ترکستان کو جانید تا محافظت قلاع آنجا نماید و جلال الدین احوال ایلچی شاه خلع انفاس رسید سلوکی
و رونق سکرات بوت نوشید بر اولاد خود را سفارش نموده رسانید و آنحضرة در جواب کفایت بعضی آیه کریمه **واذا حییتم تحیة**
فحیوا باحسن منها او ردوها علی نبوده که بیزار خاتمان خدری جهة و ایدر از عشق نیز با بیخود خواستکاری نموده و حاجی خواجه را
جهة اتمام این مهم محبی ایلچی بشیراز فرستاد و چون خاطر اطرا صاحبقران از مهم ترشیز از زیر لحاظ علم عزیمت بصوب مازندران بر افراخت
و از راه رودکی جاده رشاحان در اده امیر بوسیله مقاومت با آنحضرة و رجیز قدرت ندید لاجرم ترکات و تنوعات محبوب ایلچی بخدمات
بلسان اقبال الشیان فرستاده با مان طلبید و قرار نمود که اکر ان فرستاد از ملازمت او با صاحبقران و اسامی آشته رایت منصور معاودت نماید و منافع تجدید
شتافته اوقات زندکانی بعد مرعیت علیه صاحبقرانی بکذاند و آنحضرة مطمئن او با قرار نمود و از راه مسلکان و مرکان بجکاه و راکان خوارزم
و در اقتراح سیخ علی بهادر علی بیک جوی فرمانی ملاطفت حضرة صاحبقران رسانید بیان این عزا آنکه شیخ علی بهادر در ان ایام که در مقلوب تقدم
نشسته بود سیل فوت که مقدم جیاز بود و از قلعه کلات اخذ اند و با طایفه از زکر ان خطر سر کرد علی بیک بر آمد و عزیمت راه غلط کرده جانب
خاصان و عقیده و شوار افتاد و صالح و ایلدر جوینی جزا بفرستاد سر سیخ علی بهادر بر سانید و او را کرفتند و نزد علی بیک بردند و علی بیک سیخ علی
بهادر را تعظیم و اکرام نموده که هیچ تکلف و جوار ثانی جزیرت نصب کرد و شیلان و نوبه و زبان تفریح بکشاد که خود را از حضرة صاحبقران
نظر لوا و دی باید خواست و امیر سیخ علی را زنو نموده و چون دار کان تجار و امیر صاحبقران کشت ملازمت شتافته کفت اصطراب امیر علی بیک
و اتباع او را بعرض رسانید که لاهان ایشان را جواب کرده و صاحبقران بر پیش دیده کره بعد اخرج جوینی فرمانی بخشید و امیر علی بیک بعد

شتافت و بیشتر از پیشتر اغراء زد و سیاف و مردان واجب الاذعان شرف نفاذ یافت که چون قزاق بن اتابک ابی دلاور بطرف سمرقند که چاند
و بیش تر عازم ماوراء النهر شد و ملک غیاث الدین برعلی را آولاد همراه برد و امیر که امیر تیمور که را دو دختر همراه کرد و چون صاحبقران سعادتمند
بدار الملوک سمرقند رسید علی بیک و امیر تیمور و امیر غیاث الدین برعلی را و ملک محمد را و بعضی امقیدان کار فرستاد و سایر اتباع و قرابت را
بتاشکند ارسال داشت و ملک غیاث را امیر تیمور که کرشوه را رسالت سمرقند بجوس که رانید و دران ایام اتفاق نقد بر خالق افلاک شد و تیمور دیده تا خود
همراه صوبت موجزی بوده اقتضای قضای ازلی و قضای عالی امیر تیمور بیش مرتبه بلاد بهشت عطان از کشور کشوده گفت و اقدم آنکه اولاد ملک قزاق
ملک محمد و امیر طغای دزبان دولت ملک سعید امیر غیاث الدین در غایت ملاحت و قامت و کمه زیبنده و بعد از فتح همراه زن صاحبقران سعید
صفات رفته آنحضرت حکومت هنر را بملک محمد از او است و امیر سعید اسپهبد را که قریب ده سال بنه دان ملک غیاث الدین بود از کمالات و زیبنده
حسن و تابین و سیاه ملک محمد نعمت و از مرتبه اهل شریعت همراه خراسید و امیر سعید و سعادت بدو متفق گشتند و دو بند شوم کاصر جان و ملک
سلطان کشتند و اهل صلاح و کرم شهاد تر بعضی از مغولان پناه و قلعه اختیار الدین برده و دران اثنا امیر که اردو فوت شد و همراه چون خانه
بوکه جهان و کشوده شد باخاما و شیلطین از ان ثبت لصنط چو رو جسته از بلد فاضل استیلا یافتند و قتال سعید بفرموده علی مرزند الدین پیشاور
چهار حصار اختیار الدین برده آتش دران زدند و مغولان با سید بخارات جهات و قلعه کاشته خود را از آنا به بیرون انداختند و چون زمان و چون همه اشید
ساختند و چون این خبر امیر زاده میرانشاه رسید آتش خشمی اشتعال افروز امیر جاجی سیف الدین و امیر اقوقا را با فوجی از سپاه قلعه اختیار بر سعادت
دوانه همراه که دانند و چون معاف از اظهار حرکت آمده و چون این نامه جهان امرای مغلان را استعفا که و پای و بسیار تعال نهادند و شکست فاحش
مغلوب و شکوب شهر که بخشد و همانست از هم دور بعضی همه جا بدو طرف رفتند و مقارن آنحال امیر زاده میرانشاه رسید و سپاه قیامت از بیم سیاست
از نیام انتقام کشید و جوی که از زمره مشرب عقل سایند و از نهرهای کشکان سازها شد که و سیند و چون بر توان بخیر از انجا و امیر زاده میرانشاه و
پشکاه چنین صاحبقران کشور گیر اقبال و بیع الاذاع صادر گشته ملک غیاث الدین برعلی و برادرش ملک محمد و امیر که جکش امیر عوزی و علی بیک
جوی و قوانی بیاسا رسیدند و دین مال که موافق نکوزنیش و جرم محترم صاحبقران سعادت اخاد نشاه آغا و خواهر کاشتر آنحضرت و قلع مرکان آغاز
دارند اما دوبیا بوسند انا لله و انا الیه راجعون **ذکر کشتن صاحبقران نامدار با ماران دیگر بار و**
پارتخ اسفار و سیستان و قندهار میرا بر سر حسن و تابین و سیاه امیر تیمور کیان بجهة اصلاح خرابات عنوان
قلعه هنان عزیمت ایزد و ان ستوجه خراسان گشت و در اوایل ماه مبارک رمضان بهراة رسید و انتقامیت غضب حکم قتال فرستاده و اهل صلاح
زمان مشاعر گشاده هم راحته الامان قرار یافت و چون آنچه ایام هر بیان اطلاق شده بود نامحمد و بود و بسیاری از زمره مشکجه و عذاب هلاک گشتند
و دران اثنا امیر اولی که حکم امیر تیمور کیان در ماه مزبور بحکومت و بود انجی شده ماهچه رایات عزیمت آیات بیرون و رسید و از اخاخت و لشکر ظفر
قهر اقبال ظفر سیزدار را که موسوم بدیر اندوه مسخر ساخته و قریب و هزار بود از بخالفان زیره و کاوکر فرستاد موجب عزیمت سایر تمرد ان کرده
و دران اقلیم اهل و هراة شرق و شور و صبا از اهل قریه و بیرون و الهاب و جهان آمده که و بلکه کان باز مانده و در کوچها یا از اهل و هاران بزیر کلیر و قطا
همچو جبال ظهور و کمین و انوا القصه چون خاطر صاحبقران کشور گیر بر هراة و اسفزار تابع شد خان عزیمت بصوب ملک غزو زنانت و ملک
جلال الدین فراهی سیاز و تقلهای از قلعه چون آمده موکب پادشاهی بیست و از تقلطف ماشاهی بیرهور کشتند سپاه جوشن پوش بجوش خروش
از هراة حصار فرخ تبل اهل ناخاخت و بر دوزانه سخر ساختند و سیاری از سیستانیان از تابع مدیح کنه اینها عنایت مصوب سیستان از اخاخت
و بعد از بیوستان شاهان و بلخ قلعه کوه و بلخ از شهر چون آمده جوانش صاحبقران سرافراز گشتند و هنوز آنحضرت با اسیاره رعن بوکه سیستان
کر عبارت بر بیان بسته و صف لشکر آراسته و اب جنگ باز گشادند و تا دران موکب همایون دست بسیف و سنان برده که از بادی نمودند که و بع
رستم دستان بر بیان آفریده و مخالفان چندین لشکر و شمرزا از لشکر قبا ستار بضرب تیر و خنجر از بادی راه دادند و جمعی کثیر از لشکر قلعان از دست برده
سپاه نصرت نشان کشته شدند و بقیة السیف بجرح و خسته بسیار پیچیدند و در بیشتر چند نوبت دیگر میان جنود تیر و زور و سکر و حشی سود مقاتله

روی نموده آخر الامر شاه قطب الدین که ملک آنملک بود بیاری قدر نیاز بدیگاه صاحبقران سرافراز شتافت و در وقتی حالت فاده مزاج سکت
عفو و مرحمت مسلک بوده و تفضیر و جسارت او بالطف و عنایت مقابل ساخته و وقتی که در باره کوه بکر نشسته بود و مقارن لشکر بیار
شهر سبیل رسیده بود ناگاه قریب هزار از سیستانیان جهالت شعار بیرون آمده تیر باران کردند و تیری بر اکر صاحب بلخ و سر بریده و تفضیر
عنان بکران غلبه سپاه ناقه ملک قطب الدین را بند و زده و بعد بر کرده و بعد بر کاران او بره و چنین که دون افتاد از اطراف و جوانب بکار
مقدره مخالفان از اشهد و ایند و حصار و شهر جلبد و قهر سحر کرده سپاه قیامت از خلق مهابت نقل بیابند و بیرج و باره سیستان را
ویران کردند و چه بدان دیار بود از سرب و غلاس و سیر و زر از تعالیل بیتار تا بیرت و بلاس سپاه غنامت و ارج بردند و حضرت صاحبقران
بعد از اجرای فوت تحصین بنام ملک و با قدر سیستان از اشاه شاهان بیرده و ملک قطب الدین را بسیرقند فرستاده و صلات و عطاء کاکار
آن ولایت را بجهاد فرا و لشکر و از نظر ملک شکر قیامت از نزل او دیدند بسر قرار داده و بدار کشت آنکه صاحبقران ظفر پناه بولایت
و کرسیر بفرصت مدت و ادت آنحضرت پشت نگاه قرمان کرد و فتحنامه هر کرسوا از سلطنت در دولت درهم شکست **نظم**
زدریا و دامن تهمه و حالی ۞ سر بر کشان کرده سر بر پای ۞ و اعلام ظفر شعار عنان قندهار گشت و بعد از وصول اسکر ظفر آثار ان دیار
ظهور تحریر کشیده سر و رقندها را بر صاحبقران کامکار آورده و چنین بحکم و سر و اربه ندو آیه تیمور کیان آسمان رفند هاد قلعه
کوه امیر جاکو بلاد که در قند زهبلاد و تقدیر و حاکو بود و فوت شد و صاحبقران و لاکهان خرشیه و مناصب امیر جاکو را بر سر پیش امیر
جهانشاه مسلم داشت و دار الاصل بیاد که سلطان کاکل و بلخیر قرین فضل بوده کاکل کسیزه و از هار بصوب بخش جمن راجب نهضت
برافراشت حضرت صاحبقران سعادتمند بسیت مرقند فرمود و ماند مرموه و امیر سلیل بلاس بحکومت قندهار نصب فرموده و رجاع
استخلاص و دیه مرید دولت و اقبال بهاده و زعم چهاره و دوران سافت و دوران خوبی بوده **شعر** معوه سوی بین و فوج سوی یمین
زمانه تابع و کوه و بن غلام بوده و ساز **گفتار در فرستیز امیر و سپاه کوه بدی و فتح ولایت جرجان و دری** جانچه سلطا
مذکور گشت امیر و سپاه و بعد کوه و بود که با شتاب صاحبقران شتابنده تا تربت بلیدا نامدین و بعد و فاقوه با یاران امیر تیمور کوه کیان در مسرت
تمامین و سیما حوانی سیمقان بیل اسیاهی بلین و شکر و صف شکی هلم بیت بصوب استراد برافراخت و چون قرین سعادت و اقبال قبه
الاسلام بر اعلی صفه ارادت جاه و جلال ساخت حاجی جهاجد و الجهانی که بیش از این جهة خواستکاری بخدمه و از نه و دمان مقدور و شیراز
رفته بود از آمدند و حضرت سلطان اویس بن شاه شجاع را جهة شاهزاده بدیر بخدمت سر بنا و خوبی و تنبیه آفریده بند لاجرم بسلطنت و نشاط اصلا طوفه
چند روز بلوازم سور و سرور اقدام نموده بند و چون حاجی جواجه دران سفر آمدگی بابی از خدعه و فتنه نهاده بود سر باده داد آنکه صاحبقران بجهاد از
راه بیاده و نه در کرسا آمده حصار و وصول داخد و حوزه قلعه و دو اول امیر و سپاه از مهزم ساخته و قلعه و دون لاجیک که فهر جبار حیات
کرد آنحضرت را بر انداخته و رایات ظفر نشان از انجا زده در حرکت آمده مراجع کوه جلمه و تخاماس از من مقدم همایون عزیمت افزای همه آنجا
گشت قزاق و ان امیر سبیل با سپاهی بیدار انجم بیش آمده بقد بعد و کوشش نمودند اما مغلوب و منهزم باز گردیدند و نوبت دیگر جسارت کرده
شیون آورده بند و بیست مرات حربها و سجاهی که سپاه صاحبقران کشور گشا در کوه معسکر استوار کرده بودند و هم شکستند و میان خلم
و دار آمده سپاه کوه بن آنحشام و دست اندازی تیر در اندیخ برآورده صیاری از جانبان گشته کشتند و امیر و سلکوت دیگر جان بکر الصوب
کریز انطاف آورده با معنوی از اتباع رجعها و جوبها که جهة مقود جنود مصور کنده بود خدا فاقا نمودند و از آنه ای و از نهور و تیور ایکو و خدا دشها
و عرجها امیر سبیل رنگا میشی که و بند و اول از ملک و مال که بفرسکوج و مقلنا زاد دکوه و دامان کلات و کوه بری دامد و چون بند ایرانی که
عرب ابو و شافند و بری رسید بطرف رستمدار و کیجت و محاجت حکمی و انجار از جلت شیران جشن بکار بده بفت و حضرت صاحبقران
ایالت ولایت جرجان و مازندران طفرا تیور خان بن پادشاه اندازه است و در شوال امیر دکو با معنوی انصار مصور علم غریب مصوب بدی
افراشت و بهشتاد مراجعت سلیمان رسانید و در اول اصل بهار که ضمیر بزیر بهاد بهوا ادی حضرت و ایات و صیار قلعه محمد ابو استقبال بخدا

و دستور سیورغیار مفتوح کرده اند بجانب سلطانیه نهضت نموده و بعد از آنکه با جده رضی و کرسلطان احد جلایر سوق و کرایت و رانوفت
پسر پیر آقوقا با صحبتی و ران قلعه بود چون امرای سلطان احمد تقریب و ولی آخر خبر آگاه گشتند شاه ایلخانی آقوقا را که همدر دو صحبت
بغداد نهادند و تعرض عساکر قراول سیاه کرد و ن اساس بود با شست نظر از دلیران جوشن و در بیشتر سلطانیه رسید و قلعه را مصور کرده
و مقارن نخ صاحبقران نظر عطیه بی منتهی و ثمانین و سبعمائه سلطانیه و رامه ایلخی همان و شیراز و دستان تا عاد آقا که شوهر ایجال
او بود اول ایلخی مذکور شد با پیر سر بر سلطنت مصر رسانید و عاد آقا اطاعت فرمان واجب الاذعان کرده ایالت سلطانیه تعلق بی
کرفت و امیر محمد سلطان شاه جهة امداد و کومک او نقش بذیرفت آنکه سپاه ظفر پناه براه رستمدار از کشته حکام آنجا صحبت امیر پیر ولی
دو بی مواد و کمر بر نهادند و آنحضرت با ان نقد ران و رامه و ولاه و لایتیان و ساری سید رضی الدین و صنیکا الدین با اظهار اطاعت و انقیاد
بیاد ورت نمودند و صاحبقران فلک احتشام با خزاد و احترام سادات عظام قیام و اقدام فرموده بتاز السلطنه ترقد خرامید و استان آنجا خلاف
در دستان جهة قشلاق عاتم زنجیر برای کرد بدد ذکر یورش سیاله صاحبقران علی الاطلاق و فتح تالیغ و الدار بجان
و ولایت عراق و ران زمستان که زنجیر برای چون مقدم صاحبقران کشور کشای عنبر سامرای کلستان ارم شد و تحصن خان بجانب
سلسله خالفت قیام نموده بیک ولاد اقتدار با صحبتی بیک و طوغی بیک و قرا بحر کرده نه توبان لشکر کاه آن ایشان و دیه صلات لشکر و ران بوده
ساخت و روی بجانب دریلجان نهاد و آن حدود کاه و نهاد ان اراده و بنده بکاه بنزیر و رامه اشرات و اعیان آن ولایت بحکم الفریق تعلق بحسب
امیر پیر ولی و محی خلاق که پناه بالجانب برده بود بعد خود حاکم ساخته و ایشان با استحکام اطراف تبریز پرداخته قریب کهدر بنا نهاده لشکر و شت
قیام نمودند اخوان امرای توقتمش خان جهد و نظر شهر اسحر که دانیده امیر محمود و امیر پیر ولی بحدود تخطان فشنده و کفار دست تجاوز سنا ستار تبریز
و تاریخ بران بودند و انجو رو بیاه و شت و ساده آنچه توانست شد بعد و بر رسانیدند و ران زمستان با اختیار فرمان و امیر سلطانان اراده ایلخی کرده
بود ندر اجعت نمودند و این خبر در زنجیر برای جمع صاحبقران کامران رسیده ظلم و بیداد کرد رسلطانان رفته بود بر خاطر بیدار کشور کیران اندوه کرفت
بر خطیر امور ممالک عراق و آذربایجان کاشته رسید شان و ثمانین و سبعمائه فرمان بر امیر سلیمان شاه بن امیر او و امیر عباس با صحبتی از
سپاه کردون اساس ضبط ماوراء النهر باز داشت و نفس نفیس اسرار ایران عالمیان و سپاه همانند دریای بیکران انجیمن عبور نموده بعد از
طی منازل و مراحل خواجه فرزند که مضرب خیام عساکر سپهر شکوه کشته سید کمال الدین حاکم ساری بشرف مستوسر دریافت و ولد خویش سلطان
غیاث الدین را ملازم رکب همایون ساخت و لشکر نظر بضرورت از انجا جانب اوجلت و رحوکت شد و در جهات و مواقع که در اید
و خرم آباد و الکه و ساخته مسیار از دهند از اهل اوده اند و مالک عز الدین را که حاکم آن دیار بود و امیر و ساخته ماه و بعضی از اعمال لشکر افتیون بهار
و امیر عباس و خواجه مودود سر بجار القرار اشت الی اوند و مقارن آنحال صادق عادل و محمد سلطان شاه بارگاه ظفر پناه متاخر تبریز رسید که
سلطان احمد از جنبا دعا زم تبریز است بنا بران حضرت صاحبقرانی عزم آذربایجان کشت و میرزاده میرانشاه و کوکبان بیشتر روان شد و سلطان احمد
و دهنده که در تبریز بود از اندن عساکر منصور و قوت یافت و سرعت برق و باد روی بجنداره نهاد و امیر توکتی کان چون بر تبریز رسید عادل آقا
بار کیات امیر محمد سلطان شاه و در روز چهار شنبه ۱۰ شعبان سنه مذکور او حاضر و مقید کرد بدو دست قضا عجل جانش در ربود و در وقت
ظفر نامه در خلال این احوال محمود خطا بجانب خوارزم و رحلت امیر پیر ولی و استماع او بکرفت و امیر قاری ایناق کرده و بعد و بخطا لیو سپرده
امیر قاری سر امیر پیر ولی را بر دیده بکاه عالمیان و ستاد هیبت آنجا ستوه آنکاه سر بهای خود نیاید بند الفصه با ستان
صاحبقران کشی ستان و در تبریز با یلان رسانید و چون حشر و نشات و سیاه و رنج میزان مزکر بدید ضبط آن ولایت را بعهده سلطان محمد شاه کرده و بعضی
بخوان و دار شیخ و از مزند و در عوض نوده ۱۰ رس قیصا الملک کذشت و حصار کیجه رسیده عساکر نصرت مآثر کرد و ن اقتدار
ان قلعه اخذ محکم کرده اند و شیخ حسن دکر سر و حصار و کرد ن بسته بدکاه عالمیان اورده اند و بنقاش قلعه و حصار سر با لو و قارس را
کرفته ویران کرد نه تا آنکاه ما بجهد رایت خلد نشان بر توجه بسلیمان کرستان آنا خدر سپاه اسلام قلعه بنقل بعضی بیخ جهاد انکاه کافر نهاد ترتیب

و سیاه

و سیاه از نشان بشر الجهاد فرستادند و حاکم قلعه بیات بقراط و اید کاه عالیجاه اورده ند و ران واجب الاذعان بطوق نعم فتند وا
الوثاق صادر شد که او استقبال کاه اند بعلمان خرج اقتدار تا طلب شکار نموده جندان کرفتند و الهو بخیر بدر جمع آمد که سایه
بار کثرت پیل از کرد از الف تخت و تیغ ماند نه فایح کشته دست بر شت جانور شکار دیده هر کام فربه بود کشته و هر چه لاغر بود
رها کشته و در ان یورش امرا و کاسکار و تومنیان نامدار از اطراف و جوانب کرد بستان تا نامه بنیاد کفر و ظلام را بر اناخت و سالها تا
بوکه همایون بوستند و چون خاطر خطیر جز بجهاد کیرا نامه و افت یافت عنان عزیمت بصوب قشلاق قراباغ تافت و در اقصا
پادشاه اسلام بر وفق کلام معجز نظام ادع الی سبیل ربک بالحکمة والموعظة الحسنة زبان الهام بیان نصیحت بقراط تکلم کرده ران سامع
او بقبول اسلام دعوت فرمود و از میان ارشاد و نهال فرمایی لاه و بعاد و مرغ ایمان بر سر اجرد ایقراط تافت و ظلمت ضلالت را
بر و شنائی هدایت بدل کرد انیده صحت عقده فا نرشد و کلمه توحید بر زبان راند و پادشاه صاحب تأیید بحجت بقراط را از نوازش کرده
همت عالی نهمت بر تر پیش کاشت و حکومت ولایتی بدو متعلق بود بلو بکتمایر و صفا فات ارزانی داشت و مقارن آنحال والی
ملک روم و ولایات امیر شیخ ابرهیم که عظم شان و قدم در دوران از سایر ملوک نهان مستان و مستی بود بلد شاه عقول و مقلین کرده
و میان بندرانه اخلاص و اعتقاد مدبکاه عالمیان شاه شتافت و سعادت قاید توفیق شرف ستوس و رابت و بیشکشها لایق و
تحفه مواقق کذرانید و از تجلد بکات بدیع که بقلیم خود خوده و ران ظلم ساخت بیکی کرده و ران هنکام کمارهم جنبان بیشکش
کرده هشت غلام بنظر صاحبقران والا کهر داورد و خود در میان غلامان ایستاده و تیزی تمام شد شعر غلامان ترکی نبا هشت
بجای مهر خورشید و ماهی * چو کیل شاه نیکسار کاه او * از ان کرده شد کرم بازار او * و چون صورت حال امیر شیخ ابرهیم موقع
قبول یافت صاحبقران دوست نواز او را باصناف و الطاف اختصاص داده و زمام ایالت شروان و شاخی اتا اقصی البر کرده در
قضیه رامش نهاد ذکر صفوف و قایع یورش سیاله صاحبقران کیتی ستان و معاودت آنحضرت بجهت بیلاق شاه و تکسار و تخت خان
در بهار سنه تسع و ثمانین و سبعمائه که لشکر سبزه در باغین و اطراف دشت و سایر حرکت نموده و پادشاه دشت قبچاق و تختخان قرم
و سایر بر حدود حقوق امیر تیمور کوکان کشید و لشکر کران از راه بغداد و دید صوب آذربایجان روان شد و از تبریز بر سر اجرد
و الاکهر رسید شیخ علی بهادر و امیر ایکه تیمور و امیر جلیس با بدقم با جی تاز کرده و متقاعیت زیاده میرانشاه را بنین بالطاف بنهاد
و امرای دشت و سپاه دشت سبیه دست بسته کان باز بدند و دستان زیاده بار ان کرده ند و زیاده بلک بود که لشکر منصور مقهور کرده که کاه کرد
سر زمین امیر انشاه پیدا شد و سپاه شاهزاده بیک خطا ایشان کریزانیده بسیاری از ایشان را بقتل رسانید و جمعی کثیر را اسیر و دستکیر کرده و بپایه سریر
سلطنت مصیر رسانیدند و امیر کشی بکر بر اغلت داده رخصت باجتهاد زانی داشت و در موکه تر قتش خانی کوبند که در سایر حق بیه
فرزند بی ثابت باید که بهسار بعهد و پیمان ثابت قدم بوده دیکر پادشاه الایمان اقدام نماید آنکاه صاحبقران مجاهد کمند همت بر کمر
تجدید قلعه از بنا اخته عنان از فراغ آنهمه روی بر تم شرقی اخذ کان نهد و الی والی اوس اوراناخته حصار مدان رسخر ساخت با بعض اقدم
رسید و الهی او نیان فرستاده حاکم آنحاظ تن را بطاعت خواند و امیر بجلد نه تاخت و اورد و شکستها لایق ارسال داشت و بعد
ان احوال ملک عز الدین شنوه و قلعه وار بخصن جسته ایمنی شد و کار حضرت آثار عالمیان را آنحضار که بسیار بلند و استوار بوده قیام و
اقدام نمودند و مدت بیست و هشت روز ران تره ایشان اعتقاد یافته عاقبت لشکر فراز قلعه را در جر تحصن کشیدند و مقلی از مطلان و ایا
بقتل ندهند و امیر اوکاه اندخود بر تقریب آنحصار کرد از جنبه شاه عادت ناموس کشته هر چند صوبه نوده سکی آنحاصل نوا است ساخت و متا
واجب الاذعان صادر کرد بدیکه بلند بر دو بدت الصر الدین را شنیده در روز کوچ لوکر نشانده و در کنه کاهی ناخته تا با لشکر و کشته
و چون حدود خوی و سلماس از غبار موکب همایون اساس سبکبار کشت ملک عز الدین شرف بلقا کرده ستان سر افراز کشت و بنا بخود بعد از ان این
بجلد نظیر یافت بعد از توقع صاحبقران کامران منصور جهة تأدیب آل مظفر اصفهان شتافت و چون کذر قراباغ بر آن ولایت واقع شد

عنان باره جهان فرو بصوب شیراز تاخت و در وقتی که در افلاک مخیم و بر اقران باصناف تنعم و نازه ساط نشاط گسترده و بوناگاه از دیار
ماوراء النهر بهندوستان رسید و چون بحدود کوه کرد و توقف خان اجی کشته و خان طغیان بلوچ اتمان رسانیده بآن را بحضرت صاحبقران تعلق و
قاهر بر آن طایفه که استخلاص عزیمت صوب سرقند منعطف گردانید **فصل در بیان خروج جهانگیر بن شاهرخ و قهر ایشان**
و جهانگیر بن شاهرخ که کار باشد و قهر ایشان چون قطب الدین و فلاحت از تعرض تیغ صاحبقران آمان نیافته بر نهاد و بیخ دوران شوش و بحال
گشت و از موقستان بدست طغان برفته قوقشی خازاران داشت که دست صاحبقران لوای مخالفت افراشت و بیلاق اقلان و الغوز اقلان
و صیف یلاق و سایر بهادر با لشکر کران صوب دکستان و بستان و تخوم جبال اعلام هزاره بر کیخو و خلاف کرده و بر موی کار نوز خوارزم ماوراء
النهر شتابند و در آن بار هر چه باید بر باید و این اخبار در ولایت شیوخ و امرا سلیمانشاه و امیر جاسی سایر امرا و لشکریان که در سرقند بودند
بمیرزاده جهانگیر بن شاهرخ پیوستند و شاهزاده از آن کان لشکر بر کنار کشیده از آب جیحون بگذشت و در منزل بوکلات که از اخاما از تاریخ فرج است
یاغی رسید و حکم بحرب و پیوست و میرزاده جهانگیر بن شاهرخ بنفس بنفیس که در بالای بنفس تاخت و از آنجا بیرون آمده از لشکر خویش و در افتاد
و سپاهیان چون آن را بدیدند متوهم گشته پای بطرف گریز نهادند و امیر جاسی بنیغ تیز و تیر بحرب گشته هدف زخم شد و روز وفات آن امیر زاده
عمر شیخ سلامت از میان عثمان بیرون آمده بامکان شتافت و آنجا بکرم سیاه متفرق رجع آورده و شیدی اکابر و برادر زاده امیر جاسی
بسرای لشکر کشیده و تعذیب جلاد او بر وضع آن نژاد مستولیست بنار بخدمت توجه نموده آنجا معلوم نمود که مخالفان از زه بکر بلکه
شتافته اند و عنان بر هنا عطاف داده و بکار آب خیک بحارت از سوخت بقالبه مغولان رسید و بکست یافته بامکان بازگشت
و اکابر و متعلقان ظاهر امکان شتافته خواست که بخاصه و مشغولی نامه که میرزاده جهانگیر بن شاهرخ و بحرکت آمده ساند مرخص نماید از
قلعه جرون تاخت و نزدیکی بحاری و نهایت بصعوبت ساده و چون لشکر خصم سیار بود و کل بهادر و عنان اسب شاهزاده در آن کفته از معرکه
بیرون برد و اکابر و سلطان و بخاصه بنده راه کاوان سیر کیها سامانیه شاه و امرا سوقه چون از موکب کران سهم و مسوقه بشد
و بخاقانت شهر شغول گشتند و بلیل از لشکر قوقشی خان که از اداه خوارزم متوجه ماوراء النهر بود چون بجد و بخارا رسیدند بخاندان کاخ
و مانع ایشان راه باقیه بقصد بخاصه و بظاهر شهر نشستند و قوقشی خان از امرا و اطراف جبر که بخارا بودند تقلد را صبور ساخته بمداهنه مشغول
نمودند و چند روز الحاصل معاندان ساده و چون اوبکان دانسته که مخیم شهر تسیر بزیل در کوچ کرده بعزم خراسان ماوراء النهر سوی جنت
زنجیر سرای آمرزش و غفران اماره بشیر از بعزم صاحبقران رسید و رعایت امیر عثمان بجاسی بر ابوسعید ارسلان تاداران امین خلیفه بر قند
دوار کرده در آنجا عزم انصرام نشانده روی بستقر سریر سلطنت آورده و ملکت بی خود و جاسی بر پوست و حکومت آملک با جوی جوکه بیوع
سمان و هزار جریب الامیر عز الدین و لد سیف بخارا الدین سلم داشت و اعتماد الامیر شیخ قاری که در تهستان بود در قرنه و چون اقبال پادشاه
فرمت شد بود استرداد را بر مدیر بی پرداد شاه و جمیع حکام را تهدید بساط عدل و انصاف وصیت کرده و بتجمل هر چه تمام در خراسان رسید
و تجربه بصحت نهضت آنحضرت لشکر شت مسازد عزیمت ماوراء النهر بر داشته روی بدیار خویش نهادند و چون ملحد رایت نصرت شیار افق سرقند
عالم گشت حضرت صاحبقران سعادت اعتماد امرا و سپاهیان و سرداران و اکابر حرکات با میرزاده جهانگیر بن شاهرخ و امرا و لشکر بر سپاه کرده و
جوی که بخدمت مسعی کرده که رخصت بر نهاد خواست بلیغ و نوین و امیر بهادر او و شیخ علی بهادر را بخاقانت لشکر قوقشی خان مامور کرد ایشان و
بدیار موضع ولان شافته جوی از شاخ گشتند و آنکشت **ذکر صفی و بیع کلد بعد از وصول امیر تیمور کورکان و ماوراء النهر الطاق**
بر اسر کرش و الاکه و سرا خاطر طغیان ایل ترکمان چون صاحبقران و الاراه نوبت دیگر از ولایت سرقند از نظام و صدق و مخالفان بدین
می امانت دفع شر آنطایفه بر دهشت لازم نموده در سنه صفین و سبعمائه موافق نوبل الخاقان بهضت فرمود و مخالفان بر صفی و قوف یافته
طریق صواب و رزان بحضور دانستند و بر خلاف استحقاق بدولت قوقشی شافته قوقشی خان بر پوستند و صاحبقران بدولت و اقبال خوارزم نزول
نموده و امیرزاده میرانشاه و سلطان محمد شاه و شمس الدین جاسی و اوج قرا بهادر با سپاهی بر تهور بکار بسوی مخالفان ارسال داشت و ایشان از قوقشی

مرحوم استفاده کرده بدیشان رسیدند و سپاه و زنان که در وی داشت کشته ما اخاما بازگشتند آنجا صاحبقران مهام قهر خوارزم را بدوران ساخته
متوطنان را باماوراء النهر که جانید و عنان بستقر سلطنت معطوف کرده اند و خوارزم مدت سه سال بیرون و بران بود که هیچ سپاه و لشکر که
آن ولایت کرده باهزار دیار احتیاط و بخود ساکن آورده اند و دو و هزار و صاحب تأیید عدالت رعایت نوشت تا بی شهر بدیار
تغیر آن ولایت معروف است هر شکر بر سکر و چون بلاد الخاقانیه در سنه تاخوارزم و الخاقان محاربت بلاد و ایلچی که در اثنای بیرون
بم رسید بکی آنکه بر محمد بیکی و لد شیر بهادر که مشرف مصاهر سایر تمور کورکان مشرف بود و سلطان بخت بیکی داده بعد الدست و در ملک جلالت
دایت حکومت می فرانست تلقین بخت بد الخی شد و از سرقند بحصار شادمان کوچیده خاتم اداه ملک و افتیور بر الغارت که بعیخاخ خاصه
پادشاهی اختصاص نموده و بر جاهی او بلیغ بد و بیخ کشتند و ترک جنگ و قتال کرد و بد و میرزا عمر شیخ بر تغیر اهالی جلوه از سرقند
بالغاب مهضت نموده و بجود آوازه توجه شاهزاده سلطان جمعیت محمد بیکه از هر بخت هایت جلب که بخشند و محمد بیکه خلاف رفت الغام
بدیشان شتافت و حاکم انقشاه بهادر دست در رسید آوازه نهاد و بیکه خایب و خاسر آمد و در اثنای راه عثمان بن شیخ
سرقند بر حیثیت رسید محمد بیکه را دید که با جماعه دیگر بر شده نشسته اسبا اطلاف کاشته فی الحال او را گفته بر امیر شیخ رسانید و بدیدار
شاهزاده مجبور که بقتل رسید و بکاکه در آن الیکه دایت حضرت بالک متوجه خوارزم بود سوی عثمان بن بیارکشته و فات یافت و حسن ایلچی
کش بر وی نوشتند و چون امیر تیمور کورکان متوجه ترکستان شد تا عثمان بازکشید و مقلات لشکر او که سرکرده بایشان الغمش اغلان
بدر نوز رسید و صاحبقران بکتی ستان جزایر آنجا و حرمت بر دست هر او کوکت و فاداران متوجه و نغ ایشان کشت سیاحی خوجه بیجه کرد
اعلام زنگار او افخته متوجه موکب کواکب بود بکاکه بر سر الغمش و لشکر او عرض خان راند و الغمش بحال اقبال و عجلان او هزیمت یافت و هزیمت یافت
و حوزه طرفه رود او بر تعاقب نموده سپاه زنان و بکاخ اصحاب تیغ سپیدیغ کذر ایشند و حسن ایشان خود را از چند خاخه خالی بیرون
بیاد و اشد و حضرت صاحبقران در ماه صفر شنبه و در سال قاد و نزد و آمد و چون از ظلمت سلطان هر دو دین و مهجور سبزه و بر اهین لشکر بر
از نصاری بحرا و سایر و حضرت هایت رعیت و بیع الاول ذکر بر موافق او و دین و حضرت صاحبقران فوت دیگر بر زمین سالی نیست و در آب
سیحون و سیر جیحون و تور قلع اخلاق و سیر جلال بهادر و عنان بها و در ایم سنه ملاح از بیز فرستاد و ایشان سیحون و سقد رسید و خسرو خان
بوده کشتند از بیان فزون از تعداد و بقیة السیف خود را سوی خان رسانیده گفت حال هر دو کرده اند و اقدام ثبات و قلبش و امیر
برفت و او و حوه لشکر و بقایت حمت و فوز استعداد و اهبت خانه از نهایت صوب هزیمت مضطرب ساخت و راه دشت جغتای و امیر
تمور کورکان و فرا بخالقان اطلاع یافته بجان بکاخ سیتی ایشان تاخت و قرا اول سپاه منصور و سپاه تومن خان رسید و تومن کرز از بیشان کشتند
و سالما غانما بازگشته و اثاث علی سایان در هر رخان که باصفهان نزول داشته بود و جاخوه بند و او را گفته بود موضع اضوء ملیکه پادشاه
مطلع قرار ساختند و امیر صاحبقران ترجمت یافته و تاهد طوس حکومت بود و ملوک سر بار کم سر زاده میرانشاه حاکم سبزوار بود و تومن
بواسطه شامت اعمال ایشان و بار خراسان بر قدر آسوب شد صاحبقران بر قدر آسوب شد صاحبقران و الاراه امیر زاده سلطان شاه را جهة بعض خاطر ایشان بصوب مکه خراسان
فرستاد و شاهزاده همان ظرف اقبال بر استقامت از آخر حزن رسید و ملک بر بخت و اهل ملک عنایت الدین بر علی آباد و مرسین بن الحاج
بحضور حضرت شهادت رسیدند حاکم آنا ب امیر کشتند و او را هزاره امیر افوقا متوجه خمان کشتند مع ایشان از طوق نخواه ساخت
و ملحق بیلاق قرار اختیار نمود ملحق بیلاق بر دست سادات هر جیب که هار کشت و بقید مدکاه تا رسید کشته شد و امیر زاده
میرانشاه صدانج خطوط و بسه هزار کس زده آنجا نقل داده و دو از دو مان صاحب ناموس بر دو و حکومت آن دیار بپهلوان ارزید
عسکر که در زنان حلقی بیلاق بقید بود و او و بهادر خراسان رفتند ماه در ایج ذاغان بیش و عشرت کذرانید و در سوال اما ایندکه متوجه ملاقات
بلد بر دکوار شده و مشغف فی قدر دار السلطنه سرقند رسید و در آنحضرت صاحبقران شاه اعیان جان بوجه اعتماد تومن خان لشکر
بدست بخالقان کشت و الوس جوجی از حوضه نهف و تاج کرد اند اما تومن جان و امرا زنوره و حرمه داشتند که ساحب جان می نمایند بحضرت

بعولستان رفته مواد استظهار توقعلو خان وحضرت خواجه اخلاص والجاق ربا امراء سلطنت کرده انچه تاد بیعت موکب همایون شوانند کمالک کرسان
وامرا النهضه بین بسانند آنکاه سوجه دشت قجاق شویم وصاحبقران مظفر فرا این سخن را بسمع رضا اصغا نموده در رسند کرم سوجه مغولستان
کشت وشاهزادکان اسقدر آثار و نوشیان رستکرده را از طریق متعدد باجنود نامعدود باطراف واکناف ولایت حضرت خواجه اخلاص والجاق و
ارسال داشت تا تا اوان محرا اسفل قوس جاهکرده وسم ستوران جهان مورد جوده سیاری از شاهزاده ممالک ستر رنج بر وضع رجال ممالک
اماخته واکثر ایل وانوجند اغاریز عیال واطفال را اسیر ساخت ودر بیشه ها صاحبقران عالمجاه امیر جلمشاه وامیر جمادار حسینی
وشمس الدین بوداریق عثمان را با دو کرباست هزار سوار از سپاه جلادت نشان جهة رفع قزاقین عالجات فرستاد واشان اطراف وجوانب
مغولستان را پای جلادت ویهلوان جوده وجون بقرانا که عربت انکاه بود رسیدند شنیدند که اغاتوز عالمکاهی با جماعه اصد هزار بحرکرای
رفته بود ودر سکاکاهی بشتوالدین دو جاد خوره وجنکی عظیم واقع شده سیاری قتل آمدند وامرا از دو جنده وانفرا از قصبه حسن جمادار وسلطن بکتی
ارسال داشتند واشان تا رز کاه دشت از کشتها پشتها دیدند واز قوم سلغر تخفی افت زخم دار کرد جانش رسیده بلاده بود از نظر مرا وجنین
معلوم شد که شمس الدین جمادار نجار بحکم لغوی بحق رفته جمادار الحقوق جز مانده اند صورت از نعشش تا خشد وکذا آب اسرا بیش بسیط معلوم
کرده اند که شمس الدین از آب کذشته بطرف سولیق کسوروفا قرا تغاجا باشد کجند وامرا روزی جنده وانفرا از توقف نموده کسان خود را از کمک فرستاد
آنکاه عنان براحت انصراف داده در سرقند ملازمت صاحبقران فایز کشتند وجون خاطر وبار ده ربع سکون از ان مرجعیت کل حاصل نمود
بالبت نصرت آیات در رمضان عنایت واهب العطیات عاجت دشت قجاق نهضت نموده **کفتار در بیان توجه امیر تیمور کورکان بجانب دشت**
وذکر منوسر کردن امراء واجع کشت مطلب بجاهدان کشوی کیرد بن وسر فرازان **فضل الله المجاهدین علی القاعدین** صلی الله
علیه وآله الهادین این کلام بحر آیین بمسامع سالکان طریق یقین برسانند که

الجنة تحت ظلال السیوف

وانرا شمه انوار این ورده سعیدین ایضوی بر مکاره صنیدهو شندان آنکاه بر تابد که نضامت در وضه دولت واقبال از مرجعیت دشت وراجاست و
اصابات تیغ امانی وآمال از نیو شمشیر سنان آجار شهاب آثار وشوه بدرة اسید در سوکه بکار توان دید وفریع جهد قدر سعادت جاوید
سوادیت کان را باید طلبید **بیت** شاهی که کشید از میان تیغ جهاد * پیوسته قدم بود بخون نهاد * در بر نوکشد ایام اشاد * در تیمور بیکی
مصاف از سیاق جمادا همه آرا صاحبقران ستوده خصالت که از مبادی ایام اقبال بکامرانی تا نهایت اوقات استقلال در جهانبانی علم اره
چهره مقصود مدآجنه تخت رصفوا بی دید ویوسته از اغاز تو تسلیه بدیجلت مفاخر ومعالی سکر دید **شعر** عروس ملک کشی کلکار کرده
کمو سره در تخت مرآجار زند * شاه علی هذا در بلوغ مرام بوی نوشت قجاق وجزم کرده ظلال التفات منفت واحوال سپاه ظفر مآل اخلاص
وانرا در نیشان بلکه سار بخان دلشکوا از اعضا اسب وزند وجوشن بوانت ودر سالق سعود در بنای جنود از سمرقند نهضت نموده از آب
جند جنو نموده وران زمستان در حدود تاشکند قشلاق فرموده وران اثنا از ربع جنت اخراف افیز مرض اشتها دیدن
وجهل روز استراحت یافت جمادان سفای کل قرون ذات جنجه صفات شده مقارن آنحال امیر زاده امیر شاه مارد وی ظفر نشان بطی شد در روز جنبه
دوازده هم صفر سنه ثمان که آفتاب در عشر تو دیجه لوبی در جان صاحبقران با سعتان در باب اصفای سفر دشت قجاق بنا یافت **مصرع**
بجنبید ایران دو بران زجای * وناهر رایت کشور کشای آفتاب قطع منازل وطی مراحل بود وجون موسم قرآن از قرن زوا همایون عزیمت قرای بقای
آجار کشت الجان توقتمش خان سیره بوسیله نوخیان عالیشان بارکاه سپهر اشتباه در رسند وکیفیت شفقه وزه سنت نسب اهر ارکذارند
وبعنایی که داشت عرض نمودند مخلص بحر آنکه توقتمش خان از اظهار خلاف وارتکاب مصاف نسیان داده وشیعات اسیدی اراده که صاحبقران
عالیمقام صاحب مرابر وآنام ابدا بزلا لاعقو والخاص شستر نوبت وکجر سرعنایت در بهایت آید تا پای وطریق اخلاص وعبودیت انهاده وشی
وقبه خود را در بقدا انقیاد وسناعت بیرون نیاده **شعر** کی بنده باشد بدرجان شاه * نه عهد دکر سر زفرمان شاه * واسپ صاحبقران بان صاحب
التفات نکرده وبر موکب با وجوه چنان مراجع وعطف کرد انجانب نسبت بتوقتمش خان صدور یافت او حقوق را بحقوق دیا اخر عنان

نهب تاریخ مصوب ممالک محروسه نساخت واکنون که عزم رزم او بوم کرده امیر زبان اعتذار واستغفار کشاید وجون بکرات بعض عهد
وبیمان از وشاهده افتاده اعتماد بحق او نباشد **شعر** زبان در از بهر دوست نیست * فریب زبان قول دشمن خوش نیست * والجهاد
خلعتهای فاخر روز وی بوشانید سوقوق اشت در چهارشنبه بیع الاول بنوی بیکر بیاره کوه بیکر نشسته سوق جمعه دشت کشت وروز
جمعه بیست ویکم جمادی الاول بکلجاطاق که از جبال شهرزان بیاد است رسید وجند انکه جشمکاه کرد عطف اراضی نظر بنی رامد وروز بکرکان
سنان اورند ودر الخاسانه لیلة برافراخته وسکون اشار جایک دست تاریخ آن لیلة بابران شب ماخته وروز دیکر از نمز کوچ بوقوع
انجامیده بکذار اب بلاخوشت افتد واز اب بجو نبوده تعداد هشت روز اما قرا اغوی بجلوز ولایت ایران در نجوی کشت وجون از اب سامی
نهضت از ناشکند تا آنجا بیست چهار ماه که شتر بود مقصای بازو بقرا لشکران راه یافته وآن دشت از آماه اوی وزاعت میاره وبود در اوی
همایون بخط غلتی بعظیم بوج انجامید خاجکیر که صف بصد هزار کی بود ولیضا قمت بخلیستان بزلک که حادثات اشاره بشوش بیست
بصد هزار کی بسیده اکثر اولاد نکوه ولیسیابان بوی بایان تخم ریحان وکیاهی که شایسته خوردن بود سکنه رانیدند واطفی بصرفیر جرجیها
وصنج ایوب قسیر الشفای از مهب الطاف ورنیدن کوفت ودرمان همایون شرف تقاید بوقت که امرا قومان ورایحات اسماء نقالک بنا
وبعلکا ستانند کهیج آورده نان وکلج وغزا وتمالج بنده وهر کرانه مطبوع بر طاق قناعت فایند وامر انجوب نموده از کیخن آمد بستان اخبار که
کفایت انهاست بین شرعیت باضافه مقدار سیری مفت کاسه آش قلیا از دلیک بیرون آید وهر قدر شد که از سمرقند وسایر اولاد الناس
روزی کاسه قلیا کفاف انایند لاجرم جون که کمان سر افراز کوکلب بریخ وقاز بکلف بی خورند وران ایام کاسه قلیا بی سر فروی آورده بند
شکم اماه ازی بخشک وزه جوانان دیوزه کرده بدره کوسند شکم بوزند وحت جنبه * کهسایه کوشت بوسه بیلم * وصاحبقران سیوم آبان
ملاحظه آنکه توسوی رمانکوی ایلاتر نان بدیلاید در روز وشنبه غره جمادی الآخر اخبار اشکار نموده امرای جماهاره وبر اغار بعرکه دو لکشت
وآنقدر صید اندند که جون بحد کرم رسید امیر تیمور وشاهزادکان از تعریف و تشکر ای افکندن تاریخ کشتند وایضا خطوجان لشکر اهم
جاهزی کرفته بود بی کشتند ولاغرا بی کاشتند ودران صید کاه نوبتی آهو بود ارکاه دیش بزکه کشتی آن هر کز بدیده بود ودر بره دشت تا
بکی کوبند القصه مدتی قوت سپاهیان از کوشت شکار آن دشت بود وحضرة صاحبقران بعد از فراغ از شکار بعزم سیاه نهضت شعار
بر ماهنه سنکر بود که آیا کلام ایل الامر وران لشکر اسقد لاکرده اند که امیر زاده سلطانحمد را نوزده الماس نموده که آن خدمت بوی رجوع شود
واین جرأت از شاهزاده بلند هت پسند افتاده ودر روز جمعه هشتم جمادی الآخر امیر اولوس خیان بیشتر روان شد وشب وروز که جهان بود
کرده عسکر کان طوسافت بوی بود وجون از اب توقل عبور نمودند قراولان خبر رسانیدند که در هفتاد سوخ آسی فرخنده بدیده وجند
خواستیم از دیده آسی خبر بیاشیم * اکر بشکر حق انبار جرآسی است * وبیزاده سلطانحمد صورت واقعه را صاحبقران مظفر را
بعناه داده آنحضرة بعد از رشید خبر تحقیق هر جه تمامتر در کرسانده ای تاری لشکر از اب توکل کشته بقتلا بیوست وصاکر کرده وون مآتو
آن بیابان را در دیوم سیاسیان کیهان نموده در اورده هر جند سعی بوده نداز تعالقا بخبر یافتند ودر تحاوی جرت سرکرده ان کشتار تیر تمود کی کان
بقوت وسرعت روز افزون سیخ داده وکاوا کرد می جلد کاره دیده بوی بخبر کیف دانفرموده واو سرسیا نو وزیرعت بوق وار اسب اندر
در بیشه سیم الحوسیه جند دید ودر بیرون بیشه ایشان شده وصلح حتی الظهاد بون آمده بطریق وران شد وشیخ داود اکر فته نظر
صاحبقران والا کهر رسانید وآنحضرت شیخ داود را کرد وبر کشی زنکار وعلفت خاص او انعام فرموده واز ان تخصیص خان بر سید جواب
داد و کیاه است که از میان ایل والوس بیرون آمده ایوده ریخاسا کوکشتر از خان جزنام آماده ونوبت کرد وسیوا جبر بوش آمده وجنبه
که درین نزدیکست بسر می بند وبنداد کرجه کسانند صاحبقران بعد خواجه البلوکه بقدوکره مرو الاجوق اکوجانیده اند ورسانند وقالی
بیاد اربابیت سوار وشاکه جهیوشان آن جکل اعتدال اده وقاراد ایشان جهت نموده بعضی بکشت وبرخی ایاب سر بر اعلی رسانید
وپادشاه جوانخت بخر قتش خاز ایشان معلوم نموده وران شد وجند رجل جوه بصلح روزه وشنبه غره رجب کلاراب ایشان رسید

ورسل سوار با سیاه تمام سیاه ظفر مآب از آب عبور نموده و آن آشنا عشق پیوست که با جمعی نزدیک تاتاران و میان علما صادر گشت
لشکر ایران آنچه و قشون حوه جدا شوند و در هر منزل که معسکر شدند و کمند و در سر نزل آید و حلد حش بخشد گاه از تو و قرا و لان جبر رسید که
سرقشون از سیاه مخالف نموده اگر به بیند و امیر تموره و انجار رسیار صبر و اول بخشید و حشه خزا سید و قرا و لان تحشی کرد هر منظر ان به سانند
و چون از و رسید که قوشن خان بکلست جواب داد که تو قوشن خان شیخه که در میان لشکر شما از و قرنا است لاجرم ادیخواهد که شما را بشد
کشد و آن بچاره با وجود آنکه راست کشت شد بعدازان بعشر مهاه در زبان کبری شافعه و رجشه عنوجی از دیگران با زخوره و جهل کس را
کرفته آورد و امیر صاحبقران بشتر را بوفور انعام و اکرام مخصوص ساخته از شان احوال از قوشن خان استفسار نمود جواب دادند که مدد کشته
بود که لشکر و رفق کو اجمع آیند و مابد اغفا رفتیم و فرار نیافتیم آنکاه امیر جلال الدین حمید مقرر ملی شافعه و سیاهی سیاه او نیک بد و جز آنکه
کصورت سال اینداست و امیر تموکه کان امیر انکو تموره با فوجی انجنان رستم شکو بقرا و سیاه لعن نموده و ایشان بوجب فرموده بخلوده
ارکلا و لای خطیر که شد امیر جلال الدین حمید و بستند و چون بشتر و رفتند کو و بی از مرم دشت مار بشتر و امیر انکو تموره الغرجی از
لشکر کوه شکو و الجاب ایشان و الله نموده بخالفان انجانب بشتر بایان شافعه مرد با انکو تموره بجاری ایشان رفتند و در ان حرب و قشون سیاه
تحلی آراسته مشاهده نموده و انکو تموره امیر انجالی طالع که اینند و امیر بر قهر بران بشتر و اسد و نیاز کرفت سیاه و شن مصطلح حرب خاسته
پای ثبات پیش کشید و اشارت موده کرد هر ایوشتر الاب و لا بهاد و کد شدند و آنقدر لجون بر قلب سیاه انکو تموره و قوت افتد همان دیر جلب او
شافعه شعر ستیز کمان و دیر و شن اندیه چو در او قلم بجوش اندیه و امیر انکو تموره انغایت حیت و نفه رایی ثبات و قرار
فشرده و زخم خوار آکار و شمار آنقدار با وی بر داشت که انکو سیاه او از و جلا کشته با خود بای بند اجل شده و زخم خوار آنکه و امد از پشت
بر دو در زمین افتاده نظم پریشان شد و ترک و تا ملتفع زهر سو در امد عنان و دیغ و در آنکه هر یک سر اکار بلاد و بیضان
خواجه و مقدار ملات نیز بدیه جز شهادت رسیدند و مقارن این حال با هجم علم امیر صاحبقران خوه اوسده با طایفه از رجال بر تو وصول بکاه
اب اناخت و بعلی از ملازمان موکب عالی از آب کذشته از دو قن آش عرب پره اخذ و بیا تحلم اکاران او نیک با سهم ساختند و
امیر صاحبقران با دو حضرت نشان با کشته جمع که آنا بجاعت و بر اکه با نفوذ مقتدر و بر سانیده موند با نواع زحمت و بجایت تحیر و
سر از آن کشته و خویشان انکو تموره استول و اطف جدید مع ساخته ساکب او با شاه ملک و لد الخالی از زانو داشت و مهر بن اسعلیون و مهد
بر داشته ایند و سر و چون قوت شما و بوکه ان دی حضرت شمار صوب شمالی شافعه علی رسیدند که دشت چش از نفر و بسا ترجیح صادق ظاهر
می کشت و در انموضع هنکام بر دن خوره رسید در روح شال عسا قتلی شرعیت نما نفعق واجب نمشود القصه چون صاحبقران دیکسوی سال از
منزل نهضت فرموده یقین بوست که تو قوشن خان بقصور و بیاق ساکو مقصور بجنل نی اسند و ایشان را بطرف خوه می کشند امیرزاده عمر شیخ
با بیست هزار سوار در سبیل ایلغار روان ساخت که خوه را تو قوشن خان و مخالفان رسانده تا ایشان را توقف حضور دست شود و امیرزاده بموجب
فرموده عمل نموده و روز دیکر چون اند که سفلا بر یقین بهم رسیده مستعد جنک و قتال کردیدند گفتار در بیان تعبیه سپاه و محاربه
آن دو و اینسپاه و زنجره صلح و دنا استقبال که تو ای کشی کشای آفتاب از افق مزروزی طالع کردید و منادی عنایت منع الاوتاب
خدای و فتح افتاح ان تستفتحوا فقد جاءکم الفتح بکوش هوش صاحبقران رسانیده معجز جوشید اشراق متوجه تعبیه سپاه
نصرت عطیه کشت و در موضع قندجه هفت تو از تربیه او و تمام با شلا سیتی هر قول را بهفت اقتدار کی اند کمان نامدار نهاد قول اول
بذات طلطخو خان زب و نزمیه است قول دوم که خاصه آنحضرت بود امیرزاده سلطان خلیل بایت بر او لخت و سیور بعض اهتمام
میرزا امیرانشاه مقلوس ساخت و صبط بر اقتدار تو وی علی کرفت و چهارم بر جوق امیر سیف الدین زین کرفت او تو بدست راست شافت
و تو لیجه بقوت و شوکت امیرزاده هر شیخ مستحکم شد و جای او رجا اقتدار مقرر کشت و قول ششم صوبت و صلاحت امرای عظام استحکام
در سنکوه از الیه که کذشت شعر بر آیت صاحبقران بهفت صف عنان سمند سعادت بکف بدان سکندر اسلس

مهند

مهند مرشد هفت اختر شناس و دران هفت البرز فلاد پوش نهان هفت دریای قرن بجوش و از انقلاب قوشن خان بر دو اوان بیت
بدشت کاو بر اورده پای جاده آوازه و بیند رای و قلب و میمنه و میسره و سیاه و اشاهر اکان جوق زاده مثلی باش جید اغلان
و بیک بارو اغلان و الخمش اغلان و بیک بولاد اغلان و علی اغلان و جمعه اغلان و الیراه بجاعت فهاد ساند جلی و سلیمان صوبت فقرات
و دو مه و قفرات و آقا و آق و بند و اور جوق قرات و حسن بیک و تحیی بیک و دکر که بر خا و جلی بند و بهرس و عنر هم از مه اران الوس جمعیا زد
چکر خان آراسته و مسلم ساخته علم اسکار برافراشت شعر علمها و خانی و راند بلیج عطیه صلات و اسلیج جهان آنها هر چه و ادی
بدستور چکر آمن بند و زنیک بیان و زون لشکری و حوی زاد انزه بر بیرق هر دشت زاران بند و اره و مزشیران مرکوی
هر زه و خشان و دستی سرشند نهر بنا شتی و چون قوشن خان از ان لشکر کران اطراف بیا زاره و کرفت امیر تیمور کو کان از
غایت شجاعت و تهور اشارت فرموده تا تمام سپاه ظفر انجام مزه و آمده خیام صبر کرد ند و آقا و ضوع آش و دی و بخش آش و دی و ند و حمش
خارکه امیضورت مشاهده نود انسیاری تیکن و قلت القاشان لشکر موصف شکن الکشت و هشت بند ان کرفت و مقاد و هشت و بست
صف آرای کشته سیاه جلا رجالا آش قتال الشقاوات و دو وقتی که خون از انجام سانند سهام بدان انخوف تیغ فردی لبید سرهای و اد
در صفا و مرکه سیاه کوی رسید ان جکان هر طرف بر کرد بید صاحبقران صاحب اعتماد از رکب مرکشی فرود آمده و بر کشت نا کاه دو
روی اسکات بخالیتا زسوه و بدان تفرج و اتجالی از دکاه پادشاه جهانخش نظر در روی مولا نموده و بعد از نواع مناجات و تضرعات
نشاد تهور پیشت مند بر اسپ جو در سپه بلند کرفته تیغ خاکار عنان تافت سوی جنکاه زار قوی ارشه و دستار
بکت قرین و خوار و قوش و دران حین مژه نعره سوت و غلغله و حشر بغد قوت امیر سید بر کو و شایع عظام جام خواجه صیاء الدین
یوسف و شیخ اجمل سر هابه کرده و دو سه اید عار اورده و لقاع اعلام شرکت صاحبقران کیسی مستان خواست از حضرة عزت مسئلت
مونده و علم انجار سیادت قلب روی عجز و کامیاب اورده کفت حیث شئت کانک منصور و اقتاصت سینه تا از اخا و سیا
رب انی لما انزلت الی من خیر فقیر و مشق سنک زین بجانب اعدا پاشید و کلاه شاهت الوجوه بر بان الهام پاک اندیشه
امیر علی سیف الدین و امیرزاده میرانشاه و دیکر شاهزادکان و امرا و نظر زیاد تعهدها و جلادت اختر بر اعدای و او دو بخت بد اختر تعهد
و اشان و رعقام ساعد و مقاله و امده زلزله در زمین و دهان اخاخته از شعله اسنان و بلرزان خرمن جان جوانان سوخت و آنها حلد بلاد
آتش کشته و لاوران برافروخت از سیلاب خون تضای محیط لوز العوبه و چون کشت و آلاه و دور کشتکان دشت طلب کشته از کره البرز و کشت
جهان کشت بحر بدیه انخون تلب و در و کشته مرهابسان جاب شد از کشته و هر طرف هشت بهر پشته افتاده مرکشته آخر الامر سپاه
ظفر پناه بضرب اسپ و سیوف صفوف لشکر دشت را در هم شکستند و قوشن خان مقاومت با صاحبقران کرد و توان و بجز فلت خوش
نیافته و شاهزاده و از تهور میرزا عمر شیخ بهادر حمله کرده و آن شیر جنت مجیا چون کوه پای بجای بوده و زخم کرد کران سنک و شیر آتش
اهلک مخالفان از ادکره اند و قوشن خان از انجانب خان ریز بر هزار هادی و سلد و نشاف و تجار ان کره آنجاعت را از مرده اسب
و دو لشکر قامت ترا بجوی کرد ان و مرد و صف کشید و جنک و تاجر کرد از غضب صاحبقران مظفر و او کجکاز اقاوت بنوه تا خه
این جز عرض بسانید و عنان تو قاصدی از میش میرزاده عمر شیخ الدین جهة هان مصطلح کو ملک طلبید تا تاران امیر تیمور کو کان با تمامی سپاه
کرملا تمر و کاب بضرت تاب بوند بیکار بر قوشن خان حمله کرده ند و بای ثبات و قرار خان از مشاهده جدید بر سنوشان از جای و بند
روی بوادی فرار آورد شعر رسید نمان و هشان و البر چو تجدید و آهو زیبان شیر و الاعجب بنوه مشو چو خورشید خشان تابنده
سپاه کواکب بر زره هم و شاهت کمران هفت پادشاه صاحب تاید شاطلا قوشن خان کشته مضمون ولن یکرهم ان غلبوا لبند
عقیق تعاسید و سیاه از لشکر ایران دشت تیغ بدیع کشته مدی خوانی سیهزم الجمع و یولون الدبر و بجهة ادبار او بکان
کرمید و صورت این فتح نامدار که از فتوحات سلاطین کامیاب و الدنیوه در زمانه و شبه سر نظر و اتفیق و سیاه و دی نمود

وصاحبقران در معسکر اعدا بر سر یکدیگر افتاده نشسته شاهزادگان و امرا زبان بادای تهنیت و تعازی و ام فتح و نصرت کرده ان ساخته و حمایت
و اعانت آنحضرت مخیر و سرافراز شده و رایات سعادت برافراخته و نصرة و صاحبقرانی مراسم محامد و مجاهد سجاهی ادا و لشکر ایران
بوجب درم و دینار بسیار نثار کرده و از ثنای لشکر از هده و نهضت تقریر بدیع و تحاسینی شان ارسال است و آن سپاه فرزند جلک
از عقب عدا شانه تر و ملتجا ب امور بیان رسیده و وجهی کثیر از کلکان بعرض بیع بدیع کذرانیدند و آن کاران از سر تیغ شمشیر آبدار
خون زنکانی میوخت و از تیش آب خونخوار شعله حیات فردی نشاند * سیل خشم و آتش قهرت چون بر آن آب و آتش * دیدان آب و آتش بر بنا کی کل
دو و تیش خارا الفت بره می از کوه اب بلا سا مولی نجات رسید اهالی و اطفال و جهات و اموال ایشان بدست سپاه منصور اسار و
اسیر کردند و کاران بنفس نفیس آنحضرت اجرای اوروتوبه شافته بیت و تیش رو زعلی اقامت افراخت و دار عیش و کامرانی اراده بیت زنیش عیش و نشاط و شادی
جهانرا تازه شد از سر جوان دفتر عراحبت صاحبقران منصور بمعاودت مند بلاد السلطنه و دفتر فردوس ماند و بیان بعضی از حوادث
واضح اهل اسجار چون مرم تو تیش خان و اوزبکان بر وجه و نخواه از هم کذشت و تقاضا بر موفور و اموال آنحضرت در معسکر ثبت قرین
جمع کشت اسیر تو قرین اقبال و سعادت بجانب مستقر سریر سلطنت معاودت فرموده و لشکر منصور رعایت بجهت و سرور و کران ناکران دست
و دو کرفتر کاسیاب و کاران قلع سافت و مونه نده و منزل لیتن از هم و خوش شد از بوجوه و لوازم نشاط و شادمانی جلی و پوند و از انجا امور عیش
و عشرت که سپاه ظفر پناه را در آن سفر بسیر کشته بود یکی کاه در مراسم که در وقت نزول و ارتحال از هم کوکشاید و کره و نیاسیت بر هر چیزی که
خواهند می بیند و بنا مران هر کام از متعینان با چنان خانه جانانه دست در اعنق شرکه در وی بقصد است و کام و راحت بر لذات نفسانی
می کاشت و بعد از نصب الاب تق صاحبقران ظفر قرین منطا غروق را بعهده امیر سیف الدین کذاشته بنفس نفیس بر جناح استعجال بار شد
و در ذی قعده سنه ۷۸۳ امیر حاجی سیف الدین با تمامی سپاه ظفر پناه ناشکند رسید و چون امیر تیمور کورکان زمستانرا در اولاق بیان رهانیده
مانند خورشید هاوی که بر بیت الشرف خویش رود بجانب مرو قدم روان شد و تجلی اقدار انجار موکب فیروزی مدار سنکار کشت و در امیر
امیرزاده تخت جهانکیر با ایالت زابلستان سرافراز شده با نوین ایزار و نوین بلاجاب شافت و صاحبقران کیتی ستان بعاتر راحت اسرو
باز در بلاغ حسنی از شاهزادگان عالی نژاد و اختر چند روز بساط جشن و سرور و نشاط و سرور بسوط ساخت و چون از تمام فتایع اکاکشت
رایت عزیمت بعزم یورش بجانب ارزاخت شعر بسعادت قرین و نوس بخت رام * عروس چند جلوه کر بیج و شام قصاده دیار یورش بجانب
صاحبقرانی شاطیه و لخصاصه و لقرار اسنان الطاق و ایشانی و ذیال و لوست طلیه چنین بعرض رسید که ای ملک عزیز و زبان سپهر
سنده نعمت و جلال هر سایح از افق مشرق بجانب مغرب نهضت نماید شب ظلمت لذ و زنجهانیانرا بروز روشن بخت افروز متواند ماند و تا
عالمجاه که کوکب اختر مراتب خاری و سپاه اوست تا هر شب پارچه ساحت وسیع ظلمات را نجاید هلال ذات تا صبح خود را نمیکاه متولد کرداند
خور که مسند زیج چارم ساخت * هر چه بابت سفر افراخت * تا زنوش جهان ظلمات * کشت بیجون نهضت نوراق * ماه عالمکیر بر نظر شب
تهد پای رهرو طلب * نه هدا بخصیص و بیج رال * نرسد سوی خانه اقبال * تقریب این تشبیب آنکه چون صاحبقران آفاق بعساز
راحت از یورش دشت قبچاق چند روزی بسر و نزهت عیش و نشاط کذرانید و عزم جزم فرمود که کرت دیکر بولایت ایران عبور نماید و کمر
راکره رعیت موکب همایون پای از حد خویش فراتر نهاده باشد در بیخ نضب تادیب نماید بنا بران فرمان قضا جریان نفاذ یافت که تو اجیا زیجا
لشکر رسانند که استعداد بورش بیخ الدوله و در سایر علوم لشد ایرج شوند و بعد از جهت سپاه و برای هنام و نکاه در روز بیخ امیر عزیز
ثلثه موافق بیجی بهفتصد اطاق افتاد و در روز یکشنبه غره شعبان تربیع اشرف را از نیج اعتدال الظلی بسوی دست داد و تا یکشنبه منتصف ماه مکرم
رمضان استاده بایت و در شب براة چون مادای اطباق سجاعش بکد بحضرت عالی حکم شد الجزم تعالی و تقدس براة نهضت از دیوان
کرامت شد و روز شنبه ماه مبارک رمضان از منزل اجری در کره اجل و ایالت بخارا است در باغات مرض آنجا
توقف افتاده بود پادشاه عالی کهر کوچ فرموده و جنود فتح و فیروزی همان و همکار نصرت و اقبال ملازم موکب نصرت نشان نظم

سعادت راه و اقبال خادم * جنود فتح و فیروزی ملازم * و اعلام ظفر اعلام از اثاب امور بجنود و نوده منازل و مراحل قطع فرموده و در روز دو
دو بیشنبه شوال الی استراباد معسکر اقبال مالک کشت و در همان روز بمقتضی مالک اسلام سید برکه بمنزل این برج رسالت نزد اولاد سید قوام الدین
رفته بود باز آمده و امیر شمس الدین و دلامیر کمال الدین دایلر کاه جهان پناه رسانید و چون سید کمال الدین از ملاقات نهضت تقاعد نموده بود
آتش غضب امیر تیمور کورکان التهاب یافت بمانند نشاف و بعنایت مذکور شد نظر ماهانه سید اکرد و جهاد بجهتی اولاد و علما اقامت اولاد
سید قوام الدین بود کرفته سادات را باولاد النهر فرستاد آنکاه عنان جلب جهان نافذه در سیم محرم الحرام سنه ۷۸۳ منزل بسامان نزول صاحبقران
عالمکیر خیر افزای و احسان شد و ایالت سازی بر الجسید قاری معروف کرانید و اهالی و جهات و اموال ایشان بدست سپاه منصور اسار و
اسیر کردند کاران بنفس نفیس اجرای اوروتوبه شافته بیت و تیش رو زعلی اقامت افراخت و دار عیش و کامرانی اراده بیت زنیش عیش و نشاط و شادی
جهانرا تازه شد از سر جوان دفتر عراحبت صاحبقران منصور بمعاودت مند بلاد السلطنه و دفتر فردوس ماند و بیان بعضی از حوادث
واضح اهل اسجار چون مرم تو تیش خان و اوزبکان بر وجه و نخواه از هم کذشت و تقاضا بر موفور و اموال آنحضرت در معسکر ثبت قرین
جمع کشت اسیر تو قرین اقبال و سعادت بجانب مستقر سریر سلطنت معاودت فرموده و لشکر منصور رعایت بجهت و سرور و کران ناکران دست
و دو کرفتر کاسیاب و کاران قلع سافت و مونه نده و منزل لیتن از هم و خوش شد از بوجوه و لوازم نشاط و شادمانی جلی و پوند و از انجا امور عیش
و عشرت که سپاه ظفر پناه را در آن سفر بسیر کشته بود یکی کاه در مراسم که در وقت نزول و ارتحال از هم کوکشاید و کره و نیاسیت بر هر چیزی که
خواهند می بیند و بنا مران هر کام از متعینان با چنان خانه جانانه دست در اعنق شرکه در وی بقصد است و کام و راحت بر لذات نفسانی
می کاشت و بعد از نصب الاب تق صاحبقران ظفر قرین منطا غروق را بعهده امیر سیف الدین کذاشته بنفس نفیس بر جناح استعجال بار شد
و در ذی قعده سنه ۷۸۳ امیر حاجی سیف الدین با تمامی سپاه ظفر پناه ناشکند رسید و چون امیر تیمور کورکان زمستانرا در اولاق بیان رهانیده
مانند خورشید هاوی که بر بیت الشرف خویش رود بجانب مرو قدم روان شد و تجلی اقدار انجار موکب فیروزی مدار سنکار کشت و در امیر
امیرزاده تخت جهانکیر با ایالت زابلستان سرافراز شده با نوین ایزار و نوین بلاجاب شافت و صاحبقران کیتی ستان بعاتر راحت اسرو
باز در بلاغ حسنی از شاهزادگان عالی نژاد و اختر چند روز بساط جشن و سرور و نشاط و سرور بسوط ساخت و چون از تمام فتایع اکاکشت
رایت عزیمت بعزم یورش بجانب ارزاخت شعر بسعادت قرین و نوس بخت رام * عروس چند جلوه کر بیج و شام قصاده دیار یورش بجانب
صاحبقرانی شاطیه و لخصاصه و لقرار اسنان الطاق و ایشانی و ذیال و لوست طلیه چنین بعرض رسید که ای ملک عزیز و زبان سپهر
سنده نعمت و جلال هر سایح از افق مشرق بجانب مغرب نهضت نماید شب ظلمت لذ و زنجهانیانرا بروز روشن بخت افروز متواند ماند و تا
عالمجاه که کوکب اختر مراتب خاری و سپاه اوست تا هر شب پارچه ساحت وسیع ظلمات را نجاید هلال ذات تا صبح خود را نمیکاه متولد کرداند
خور که مسند زیج چارم ساخت * هر چه بابت سفر افراخت * تا زنوش جهان ظلمات * کشت بیجون نهضت نوراق * ماه عالمکیر بر نظر شب
تهد پای رهرو طلب * نه هدا بخصیص و بیج رال * نرسد سوی خانه اقبال * تقریب این تشبیب آنکه چون صاحبقران آفاق بعساز
راحت از یورش دشت قبچاق چند روزی بسر و نزهت عیش و نشاط کذرانید و عزم جزم فرمود که کرت دیکر بولایت ایران عبور نماید و کمر
راکره رعیت موکب همایون پای از حد خویش فراتر نهاده باشد در بیخ نضب تادیب نماید بنا بران فرمان قضا جریان نفاذ یافت که تو اجیا زیجا
لشکر رسانند که استعداد بورش بیخ الدوله و در سایر علوم لشد ایرج شوند و بعد از جهت سپاه و برای هنام و نکاه در روز بیخ امیر عزیز
ثلثه موافق بیجی بهفتصد اطاق افتاد و در روز یکشنبه غره شعبان تربیع اشرف را از نیج اعتدال الظلی بسوی دست داد و تا یکشنبه منتصف ماه مکرم
رمضان استاده بایت و در شب براة چون مادای اطباق سجاعش بکد بحضرت عالی حکم شد الجزم تعالی و تقدس براة نهضت از دیوان
کرامت شد و روز شنبه ماه مبارک رمضان از منزل اجری در کره اجل و ایالت بخارا است در باغات مرض آنجا
توقف افتاده بود پادشاه عالی کهر کوچ فرموده و جنود فتح و فیروزی همان و همکار نصرت و اقبال ملازم موکب نصرت نشان نظم

ازان بلاق اعنا ازاده موکب عالی مشرف در قلع سافت نموده فرا رسیده که شیخ محمود که بقبایه هیم مالات مشهور دست رسید وخبر
عالیقدار از بغداد بر عتبه لازم الاحترام جهان معلوم کرده که سپهبان سلطان احمد ایلچی کبود بجانب بغداد پرانیده اند وکفتند آمدن آنحضرت را
مکتوب کرده انیده بتاراج فرمود که هان کوکه ال نامه نوشته بود رقعه دیکر مقلد او بر معنوی آنکه سپاهی که با سپاه امیر تیمور رضوی کرده بود بر
بغداد بخنق بصریح پیوست که احشام وخواص بیاند که از لشکر جهانی بیدا بیخدد و بناه آورده اند مشعر بر سند بر ایله بیقی که
کرده باز انشوده نامه • وسلطان احمد از مطالعه رقعه اول بی مضطرب کشته احال واقعات را از جمله کذرانید واز نه بدن نامه ثانی مطلق کرده شد
برجانب غزنه و جلو سوار با سپاه و اسطار و کشید وانتجاب صاحبقران کیتی ستان المقدر نموده میلت نهضت بیست و نهم ربیع الاول و تاریخ
بیست و نهم شوال **نظم** رسید آن جهانجوی جم اقتدار • بغداد با لشکر بیشمار • جهان بر شدا بانک او بی شمار • بدیدند اهل سپهر انتظار
سراسیمه کشتند بغدادیان • جستند بر عزم جستن بیان • وسلطان احمد چون بر دو کشتیها ناعزق کرده اند و جلو حلقه بجنت بعد آزاد
بالوتیل از سپاه چون صبح بر دو آب روان کشته از ان طرف بیرون رفت وکشتیها را بقوه بدیجانب او به لشکر آن سفینه الفات نکرده مانند
برق و باد از جلو کذشتند وصاحبقران نیز خود بنوده اراده داشت که خود خاصه نماید امرا بر آمد جولت سیار آنحضرت را باز کرده اند بی تکلیف
یاغی جهان شدند وسلطان احمد از غایت تجلت نموز نامعدود و بقایس اخاص که بر استران و شتران بار کرده بودند در راه کذاشته بجهت
طی مسافت بر کرده و آن اموال را امرا تصرف نموده از تحت بی شتافت نه در دشت کلاه ایلچی اغلان و امیر جلال جید و امیر عثمان بهادر و
امیر ارسلان با قوم چهل بیخ هزار ایلان بوی رسیدند وسلطان احمد از حد او بیست بر جلو عنان بجوب نوشیدن تافته ایشان را تاب قوه آمدن
دست بر تیر و مشته کردند **نظم** زبکان بجان آتش افروختند • که بر ملک بر فلک سوختند • کفته کرد تیر زنده آنجهان
کرد او انجم زلف سیمین شان • و امیر عثمان با خلقان زخمی زده جانب سلیمان بیک یاجوق بر دند و امیر ارسلان مضروب با عنان بود با محصور بیست
نموده بشرف طواف عتبه علیه امام عالیمقام **اوبعداً حسین علی ایل** مشرف کشتند و در انجا بدیکاه عالیه پناه آمده جواز نوش
بکران بخصوص کشتی **نظم** زخاک • بر سر چهره آراستند • هر آنچه آنچه بخواستند • وصاحبقران کامران رکوب و بساه در ده الصلاة
بغداد بعیش و خوبی کذرانید و اراده عیش و شاه و ملاق ماده جلهای ارغوان از دست ساقیان سیمین ساق نوشید **شعر**
رفت مجلس ولب جام و لقاس بهار • او بر کشتی می اسط بغداد بار • وجد و عیش تر تازه و خوش سکاه • ساقیا خوکر انامه عقلت سکار
ذکر فتح قلعه تکریت بدولت صاحبقران عالی بخت و بیان ساخت بعضی از دیار و بلاد عرب
چون در ایام بغداد و جزیره تصرف نمایند مای بلاد و جبال و در امد جمعی از تجار بنده عرض رسانیدند که در بین حوالی قلعه ایست تکریت نام
در غایت حصانت موصوف و نهایت متانت معروف و جمعی از دزدان مفسد و مفسدان سرّه آنرا بناه ساخته اند و همواره بقطع طریق اطراف
می نمایند و مدتیست که صاحب دلی بر بنیان سنوسیه که مدیح و کفته هست تا حضر حصین اسحر نکرده اند صاحبقران کشور کشا عنان از استماع عرض
خلایق ان قلعه سپهر مثال و حصل اصحاب بی وصال در خاطر کذرانیده در بیست و چهارم ذی حجه بعزم الحرام سنه ۸۰۱ نظاره قلعه تکریت رسیده عساکر بنصرت آثار آغاز تجاوز و محاربه کردند و در
آن زمان و اقعه محنتی بود که اولا امیر حسین بر کشت و چون او از وصول بموکب همایون آکاه شد بر اراده خود و امید کاه عالیه پناه در ستاده اظهار طاعت
و بندکی نموده و صاحبقران بوفق بعد او را نوازش کرده و فرمود که برادرت را بکوی از قلعه بیرون آمده غاشیه خدمتکاری در دوش کیرد تا بالمساعدت
و الطاف بیزدانی بخصوص کرده و اوب بکرب رفته آنچه مدح و شیده بود بعرض رسانید اما امیر حسین از غایت رعب و هراس از قلعه بیرون نیامد
و از اهتزاز رسیم ان بخیر شعله اتهم جها سوز سر کشیده و لاد ران قلعه کشای از اطراف و جوانب قلعه ثبات ماخته حصار بیرون را سخر ساختند
و امیر حسین و اتباع بحصار درون کریخته تا جان بهلاک سوت بموجب حکم اعلی اطراف و جوانب قلعه را طناب زده بلاد ارکان و دلست
نمودند تا جهان بکار زده بر در حصار اشک سازند و آنجماعت بجدهم چیز تا مرجان کار ناشتا افتوده از تعنی کوست رامانند غزال

سوراخ سوراخ کرده بند امیر حسین دانست که آن کار بطلان اشکال نیست لاجرم مادر و برادر خود را متوقف چون در مشاهده تا زمان متوقف
جریده لوکشانده ما قایع بران ترتیب یافت و امیر تیمور که بکان جواب او که اکر او خود ملازمت نشاید امان باید تا آنچه مقدور است بجا
خواهد رسید و امیر خواجه حسین رسید بای دره اس سیر و شکار بر بعید و در مخالفت اصرار نموده و سیاه عزیمت شمال بکار از اطراف بیرون
آنحضار و اراده شب چهارشنبه دهم آتش و دستی نهانی که در زیر برج قلعه بر افراشته بودند زده آن جوهر اسوخته و اکثر دیوارهای
قلعه در زمین افتاده کار به حصار بحضار انجامید و قرار الامان بلوان کیوان رسانیدند و چون تضرع ایشان بکم امان نامه اوشت
قبول امانت و عاکر بصورت تاخر و نیخشب بیست پنجم ماه مذکور قدم جلادت پیش نهاده بحصار رسانیدند و امیر حسین دارست
کردن مستند سپاه بر سر اعلی آورده بود و عالیجنان امان یافته تمام سپاهان بکوب نقل رسیدند و تاجیان ابزار اعتبار اند قوس که در
آنقوم سنارها ساختند و اکثر بیوتات و عمارات ایشان را خدا خند و در روز شنبه خواجه صاحبقران و الاکهر ظاهر بکوب عالیه نهضت
نواخته امیرزاده محمد سلطان و جوکی امرا و عالیشان را طراف و جوانب عراق عرب و شاه تا بقلع و قمع قطاع الطریق و لهاوت بعد
پرداز اند و آثار اقتدار و اراده باز ظاهر ساختند و اشان تا حصر و واسط شافته هر کس بعد م انقیاد جیش اند بلیج و خلیج بر کرده نشر نهادند
و از هر کس که سرکشی مشاهده نمودند از پا بر دو اوردند و سالها غانمانه و مشرف بحرسته موکب همایون پیوستند **ذکر نهضت نواب کشور**
کشای بجانب دیار بکر و رحاو بیار صفی مرتبه و نمودن امرا ثنا سوخوش و اقتضای عالی صاحبقران سعادت انما بعد از
فراغ خاطر از تسخیر عراق عرب بمقتضای اوصاف انما عاقبه بدیکر بند و خواجه سعد و اری را بحافظت بغداد و شاه با سمرقند و جالیا
و تنظیم سادات و نقبا وصیت نمود و چون ماه محرم و قطر بکار بقلعه کرکوک رسید اهالی حصار بقدم اطاعت پیش آمدند و آنقلعه
بر سم سیورغال عاقی با میرانشاه صلی کرفت و صاحبقران در ایل راه موصل متوجه روحا کشته در اثنای راه سپاه قلعه زنا تاخت
اموال تراکمه و اثر ملوق و شاه و آنجماعت بحصول مقصود مراجعت نموده موکب عالی بعد از طی مسافت بظاهر ده رسید و کوه زنا که
حاکم آنجماعت بوده از چوبان شهر با کلاشته کوهی بلند که جهت و اینقسی و چند حرز جهالکیر کران آمده زمره لشکر حضرت ساتر را
ارسال نموده تا آتش بهب بر نشان زدند و بقصد اشرف در روحا مانند اکر بدیدان شهر اینها ای بر دوست و فاسی عادت آنرا از سنک
تراشیده مستکه ده ایند و قصه لقای رهبر خلیل و آتش نمرود آنجا وقوع یافته و چون آن کوه زین مقدم خلیل الرحمن در میان
بدان جوان یافته هنوز آثار و آثار سوخته آتش در فضای آن بچشم بیننده می آید القصه امیر صاحبقران بیست و دوم ان شهر بعیش و عشرت
کذرانیده در ان ایام چند تن کان دهاکه حسن کیف بشرف ملازمت رسیدند و از انعام و اکرام صاحبقران کردون توان محظوظ کردیده
و در روز پنجشنبه بیست و ششم ربیع الاول از کشور کشا از روحا بسوی بار دین و حرکت آمده و بعد از تردد بهفت منزل بقلعه سلطان حسن
و لسب آنجا در روز شنبه بیست و ششم ماه مذکور با بصنا و نخت و هدایا بصرف شدن انتاشا شافته بانعام و خلعت خاص اختصاص یافت
اما بعد از انکه محصلان مال الامان باردین رفتند چنان بصریح پیوست که سلطان بعضی استولنان قلعه مواضعه کرده که اکثر اند از اشرار
آنحصار از کیون هند بیاران و نهان همایون باخذ و قید سلطان بعضی صد و رایات و چون در اثنای رفت زمستان بود و خلعت و حوالی
باردین بیلانیند بعالی و حصار نبود اخذ و امیر صاحبقران بغنا غریب مراجعت مطوی ساخته جزیره را که اکثر میل غزالی بود
و اظهار خلاص بود تاخت و نمود و اولا بکر زاید و در اول بهار باردین بکر بصوب باردین شتافت و بعد از وقوع عمارت و عاصره مهم
بصلح انجامید و ایلات و ولایت بر سلطان بصالح و ولد سلطان عیسی قرار کرفت **ذکر شهادت میرزا عمر شیخ بهادر و ولادت میرزا**
الغ بیک قدر کار و در دم جوی جهان و قایع و حوادث دوران جهان چون میرزا عمر شیخ بحکومت مملکت
فارس بر افراشته و در کار الملک شیراز بساط عدل و انصاف انباسطه اده اکثر توابع و مضافات و ولایات را در حیطه ضبط و تحریر اورده
و در وقتی که امیر محمد که کان زیاد بموجب حاکم بکر در حرکت آمد بموجب فرمان واجب الاذعان بسیاهی جلادت نشان متوجه اردو و نهاد

کشت و از کوهستان که مشتمل قلعهٔ حصنکیف آنرا حصار توکویند رسید و الملک شاه بوی در انحصار ساکن بودند و نظر بسیار داشتند شاهزاده
جوی بر شاه و از نشان طغا طلبید و ساکنان آن قلعه بر کمان انتخاب با نومید بانکه کردانیدند و امیرزاده عمر شیخ سوار شده بر دیشه را
که تهیهٔ اسباب قلعه‌گیری بود از نکاه انتشت قضا بر کشاد و اختر بر شهر بان آن شوریدهٔ بان رسید و تیغ روحش متوجه آشیانهٔ عالم
بالا کردید **شعر** پیوسته بقصد ما از رشتهٔ کشاده بالکشت قضا نشست * کوهمان زنجانی او زده * تیر بی‌هدر انداکرده
و ملازمان موکب حضور شاهزادهٔ مغفور همان لحظه قلعه را کرفته باجات راه بکسار کرده‌اند و هر کس را در انجا افتاد زیر هنتاد سال کرفته
شمشیر خونریز پاره پاره کردند و صورت کمتر شاهزادهٔ شهید امیرزاده بر محمد که محبوب بدیر جنود بود بالقاق امرا و ارکان دولت عش مقدس شتاب
راه شیراز نموده رسم امانت بخاک سپردند و معاودت جدکاه بقیهٔ الخضر آکش زدند و چون جنازهٔ شاهزاده بر خیل امیر تیمور کورکان
رسید بنان کلکهای همایون انا لله و انا الیه راجعون کشاده و زمام الایت قادر بر او قبضهٔ درایت و لمدارشد شاهزاده بر جوم
امیرزاده بر محمد نهاد و شهادت میرزا عمر شیخ در اواسط ربیع الآخر سنهٔ ۷۹۷ روی نمود و بنابر کمال ارادت قاء در بخار رضوان جاری شد و ماتم بوکه
و بدرد بنا بر بای اسوری رفعت باشد و هر شیخ اسروی شتافت و روز یکشنبه نوزدهم جمادی الاولی هماسال از فی جماه و جلال اختر
ورکستر طلوع فرمود و بعضی قلعهٔ سلطانیه که در اوقات موضع اقامت خوابی و آثار این حرم سرای امیر تیمور کورکان بود امیرزاده شاهرخ
بیری خورشید منظر مشرف کشت و این مشارت در ماه دین بسمع صاحبقران نظر قرین رسید و از غایت فرح و انبساط از سر جرید راهب
آن قلعه در کذشت تا نقره بند سعادت اند الحمد لله علی ذلک بهنا ده الغ بیان اعتبار آنکاه در ایات نظر آیات عتاب عزیز عرب راحت کرده
و در ثانی راه بوصیح پیوست که سوتطان قلعه امد کرآنرا حاصد بیر کویند بحصانت حصار مغرور کشته سر بجیر اطاعت و بی‌ادبی فرو نیاوردند
حضرت صاحبقران روز دوشنبه ۳ شهر جمادی الاخر سنهٔ مذکوره عنان مراجعت بجانب شافت و بعد از وصول عساکر نصرت مآثر
آن قلعه را که بر اساطین آن بنات ماند چنان کرده و در تحقیق جراحت حصون بود و از غایت رفعت سر بچرخ نیز بود و از وهم و خیال بر شرفات آن صعود
متوانست نمود مرکز دار و رسان کرفته و آوازهٔ غلبه و سورت بکوش کوتوال حصار هفتم رسیده و کس بکوه کرد کوه فشد و آن قلعه را که بر ولایت
خطا آمد و شد سوچه بسا طبع آورده بعهد و عقد بکرفته بود صبر روز قهر اقرار سحر کردند و آتش نهب و تاراج در آمد و نه دست نهضت بر آن خشت
و صیب بلا ناق توجه نموده در ثانی راه بدمنه شرف و صار اهل بعض و عنا بر دو اخره مقدر و مقصود خرم و سرور بحل سلامت بر نمودند و در
نزل اسحاق و ولایت عراق و آذربیجان صاحب سعادتی مشرف ملازمت حضرت صاحبقران مشرف شده مشکوی مکنه رانیده و اطراف
شاهانهٔ اختصاص یافته کوشه الخاطر تاج و تاج کلیای الاتاق و اسباب ارجان ظهیر و بارکاه مصیر صحت شکر و سیدی
تفصیل قوایم سریر سلطنت حصیر بهر از ذکر میدیر کات لاوی کشیده در سلک خواص بارکاه عرش اشتباه انتظام یافت معاودت انتقال اجلال تخیم
قلعهٔ اردنیک که در عنت تصرف و اقدار الحمد لله کان بوده بر جنوب صاحبقران افتاده و در روز شنبه ۱۹ اشعار سنه مذکوره با وجود تاید الهی و
عساکر نصرت مآثر و توفیقات الهی جانب انتهضت فرموده بتاریخ روز یکشنبه ۱۱ اهالی ماه در نظاهر قلعهٔ اردنیک قرار کاه عالم راه تاریخ
و ماه رامد و سپاه منصور جنات ناخته قلعهٔ زرین را سحر ساختند و صورت اتباع و قلعهٔ زیکوی که در انتفاع و اقلیم نیکوی کرم و دون و عجوب
صادرات میکرد و در ثبات سد سکندر را نظر و رعی آورده شتافت و در روز جمعه ۱۹ امیر خورد را که شمس سالم بود با کی انتواب بیرون نهاده و مشکوی
لاوی بسالاری انست و بهام نوه کرده و احد و ماه و مون هنام سد سدره مرتبه رفعت و انتخاب هلیس بیرون نیتوانم آمد امید که چند روزی امان
یابم تا مطلق کشته بلاد نوت شتابم امیر تیمور کورکان ایشان را نوازش نموده خلعت بخشید و فرمود که از سر جرید مصر در کذشتم باید کذری عقد
علام نهشتاید و اندیشه خاطر رسانند و چون بر و ایب مصر از کذشتند و آنچه شنیده بودند کوش هوش او رسانیدند اما او توفیق بیرون آمدن
نیافت و مدت محاصره و مقاومت مشرف دو روز و آثار اقتدار سپاه نصرت شعار و امارات عجز و انصطرار مصر و اتباع او بیشتر می‌کشت و هم
موسر نوبت دیکر فرو داد و بعضی از امرا و نواب خود را بیرون فرستاده الفاس امان و راحت موکب خلافت نمود اما جای رسید و منع او

بدلها انجا بیدکه مردم او را نهایت بجا سیکخود و از قلعه بیرون می‌امدند و هلاک و دکاه عالم پناه را تو بتاید و بیاید و بیاشند و صبر چون حال
بر اشوال بیده روز شنبه و دیر شوال الاسد کی بیشتر به دست و کفن در کردن از قلعه بیرون آمد و بنجا امیرزاده و مجد سلطان بر دو روی حالت
نهاد و التماس نمود که خون او را بر صاحبقران نظر فرا و خواست نماید و شاهزاده مصر را استمالت داده و بدرکاه سپهر اشتباه برد و تیغ نمود که
غایت عاطفت شاهانه کناه او را بعفو و انعام عفو الساز و چون امیر صاحبقران مصر را شاهزاده بخشید هم در آن لاحکم همایون صدور
یافت که او را در محبت سلطان عیسی مادر دین صلاح نیز و عیسی العقیده اشتر مصر را صیر قند فرستند و در ماه زمان تیغ عمل نمودند
ذکر بعضی دیکر از وقایع قدم در ایام باز آمدن سلطان احمد جلایر در دار السلام بغداد
اعتصام انتخاب ایک باز بره انحا آنقلعه را امیر اسلیمش سپرده و روز پنجشنبه هفتم شوال رایت مراجعت بر افراخت و روز جمعه امیر حسین الدین
ارجاست مرتد رسید و شرف صاحبقرانی فایز کردید و در ان ایام ظهیر الدین ابن ابی نوازش و انعام مخصوص کشته مرتبهٔ سوخ رفتار و هایون حاصل
نموده و روی انکار و خویش آورده و معاودت ان امیر از مدحاکه قلعهٔ آبدین بخدمت حزیر روی زمین آمده آنحضرت را بصنوف عطایا خوشنود
کرد انیده و ولایت آبدین بابد بخشید آنکاه صاحبقران دین پناه بکرجستان شتافته و در ان ممالک کان نصرت نشان هر کجا اهل کفر و
دوزخی بودند بکار سیکرد و مراسم قتل و غارت بجا می‌آوردند و بدستور معهود در ان سفر فتوحات رجب و معاودات بر دو شد و روی نمی
از جمادی آنکاه در سه شنبه ۲۷ ماه مذکور در منزلهٔ قاقس امیرزاده شاهرخ را و اهالی سعادت تمام و هایب شکوه کرامت فرمود و ایشان را در بساط علیه
امیر صاحبقران رسید بغایت مستحق و سرور کردید و احبت و یکر و زه را نفرز الغیر عیش و سرور و جشن و سرور کذرانیده آنمو نور عاقبت
محمود را بامیر سلطان موسی که مرید اند بعد از ان قاقس کوچ فرموده بسوی کوه عمل رز و قیتول هایون کشت و در روز سه شنبه ۱۱ ذی قعده
از انجا در حرکت آمده عقبهٔ عراق و ملا جلال شد و روز جمعه ۱۲ در ان هایون نشاط یافت که امیرزاده شاهرخ صبر قند و در وضع آن بحال
قیام نماید و شاهزاده بموجب فرمان عالی بود و حضرت صاحبقران شکارکان بکوه کرجستان رانده و در آن ممالک نوبت دیکر که ظفر نهایت
تسلط و اقتدار بظهور آورد و در نواحی شکی جز رسید که حاکم آن سپاه دشت تجاوز از حد رسید که مشتمل تعرب شروان قیام می‌نماید
بنابران رایت ظفر نشان بجانب شروان متوجه کرد بدو لشکر بر تعرض خان که سرکرده ایشان علی اغلان و عیسی بیک بود جز توجه بایشان
شتیره مراجعت نموده و صاحبقران و لاتزاد محمود را بدشت شافته زمستان در انجا بر علی اقامت انداخت و مساعی عیش و نشاط میسر ساخت
اما صیر ستحال سلطان احمد جلایر میان بود که چون در کرباج از سپاه مظفر فرا فرا نموده بجلب بر تعرض چند کاهی بعیش و عشرت کذرانید و رجل
بدمشق شتافته انجا عنان عزیمت بمصر تافت و چون بقاهره معز رسید حاکم آن دیار ملک برقوق موکب جلال سلطانی را استقبال نمود
غایت التفات و عنایت بقدر رسانید و صد و سی و سه اسب تازی نژاد و سی و سه جامهٔ ملاه و روز جمعه شکل کرد و قریب بر دو منزل رکاب
و سلطان احمد بتکرکات لاهوت و تنوقات احد بمصر بان داده بعد از اقتضای ایام ضیافت و مهمانداری در انجام امور ملک و تجدید مشورت
در انجا خدمت و ایلچیان فرا رکفت که سلطان احمد ایلچی از سپاه مصر متوجه حلب کرده و ملک مصر هاکو صنداء دیار و قوی مرام کسیل فرموده
چون سلطان بحلب رسید شنید که امیر صاحبقران از کرجستان مراجعت نموده عازم دشت قبچاق است بنابران مصر را بر کرد انیده بلوکران
خاصه خویش بر روی بغداد نهاده و خواجه مسعود سبزواری عنداد را کماشته بر روی بطرف بسترهاد و سلطان در شهور سنه ۷۹۸ بار دیکر بر
مسند سلطنت و دار السلام تکیه یافت **ذکر لشکر کشیدن امیر تیمور کورکان بر کرجستان و تعرض خان** چون عساکر
بر دولت مآثر زمستان ظهور آثار اقتدار سلطان بهادر منهزم کرده بدیو و بیشه و مغاره و نی و مار راجیین و از هار الاعدا هوای انجا
در انجا از آمدن عنان بسوی جلال و کوهستان مغلوب کرده انید **بیت** سلطان بهار از تجلی * آرات سپاه سبزه و کلا * بخواست بقوم کشت لاله
زمجیر بروی دشت لاله * و آنی کمتر کشتای صاحبقران تا نهاد آنی چنان افضا کرد که نوبت دیکر که نوبت دیکر که نوبت دیکر از بدشت تجاوز کشت و دست
اقتدار و تعرض خان و سپاه تمغاق اجدد و اکو تمالی هم بتاریخ یکشنبه بتاریخ ۱۲ اعلام حالهٔ اشراق مراجعت ایدور قصاد

عازم دیدند شرف ان گشت و افواج عساکر ظفر اثر مانند امواج دریا بحرکت آمده و کرده متم با پایان از ایوان کیوان و رکاب شد شعر
بجنبید از جای صاحبقران • بلرزید و بر اند زمین و زمان • بهانگشت در کوه لشکر سپهر • تزلزل که معدوم شد ماه و مهر • چون صاحبقران
مضوی بکنار آب سور رسید شمس الدین المالکی بجهة تمهید بساط صلح از عهده آن بر آمده توقتمش خان رفته بود از آنجا عبدالرزاق نیز بکو
نامه خان رسانید و بنا بر آنکه دران دقت عنان خشونت آمیز مکوب بود ع بر اشعت سلطان صاحبقران • و بر جوش سپاه حکم فرمود و حسب الفرمان
قضا جریان شعر کشید ند بر دوش مردان کار • نزدیکها و اوی زنگار • نشد نه بنا زیاد و نوح • محیط نهر ده را مد بوح
علمها بر اسپ بلند • شد از شعله آهو بره بند • امیران و شهزادگان بر میمنه • کشید ند صفها آن چنان حسب • و در کنار آب سور که جنگاه
آن سپاه موفور بود دره اس که البرز واقع است و از آنجا تا بدر پای قلزم بیخ و بیخ باشد و قبل ستیب • امیران صاحب شکوه بود و قبل است
راست ساحل دریای قلزم و کمی تمت و آراسکی آن جنود نامعدود و بیشا بود که هر کس نشان نمیداد که هر کس بدان عدد بود و دران موضع و امیر ساحبقران
رحکی سواران بر لاد پوش • نا البرز تا قلزم آمد بجوش • عجوه در آمد و دران رزمگاه • تعبد ار بیک پا بان سپاه • و صاحبقران چو اقتدار بخش
عنایت کرد کار بارش بر اعوان سوار گشته از جانب طلوع حمزه و نوبت و سار بالهکام عروب دوشان فلک و ولا تمامی بهادران قلی جوانها
را منظور نظر آفتاب کرد اگر که اینده بهر فوج کر سر سید مردان نا نوزده و لوازم و حاوت انجا انوده اسب بر کشیدند و چون از آن کار
فراغ بالحاصل گشت صاحبقران بعالی الی سپاه بر دل ساز اندر احل جوده و ساشای راه بهر فوج کر هر انواه و توقتمش خان بود و جاری و جوانه
و رستمی و غارت تقصیر نکرده ند و توقتمش خان بر لحاق و قوت یافته با سپاه بیکران از تخمین مهندسان افزون متوجه میدان رزم گشت و در
کنار آب قوی تابع سرشیه ع جماعه و الثانی آنه و سالمت طریق جهانبانی در برابر کدیگر رسیده نزول انداختند و آنشب با صلح بایو المشتر
دیدار قبل و ثلاثین نا بوتک بودند شعر • و لشکر در اندیشه او دری • که بخت کرده آنکه با دری • ستاره کو ابر سر افرینهد
کل آسمان رخت بر در نهد **گفتار در محاربه قرم امیر محمود گورکان با توقتمش خان و ظفر یافتن بعد از سعی و اهتمام**
در باب کشتن و کوشش روز دیکر که حمزه خاور • کره آهنان لشکر اختر • علم زد کار ساخت بلند • شور بش اندیشه سپار خلق کند
کشت بدش بنو قتمش بشت • علی الجمله از دو کرد ار کشت • صاحبقران کسی ستان بعزم رزم توقتمش خان بر تقدمات بر تقدیر و تصنیف سپاه
انداخته بر سنوی نوبت او هفت قول مرتب ساخت و قول بر راست را امیر زاده محمد سلطان سپرده و با بست و هفت تومان از بلاد و ولایت
جلاوه ستاره و هفت لشکر علم ظفر بر کر افراخت **نظم** ز شهزاده کان نظر کاه سپاه • جهانکیر و جشن و رام سپاه • علم در پس پرده آن مرغزار
پس صف بود جای طلوع باز • و از آنجانب توقتمش خان با امرا و شهزادگان جوجی نژاد و امرای عضد زاده صفها مرتب ساخته و علمها را افراخته
جوق جوق و فضای میدان رسید ند و بیاده و غزو و بیغار آتش خشم و کین بر کرده اند ند شعر از آتش و غار قیامت شکوه • بیاد اش و بلدار کرد
نه رستم کانان بولاد پوش • در آمد بجولانگه جنگ جوش • و تیران نما الیا و حلوا طالع جلالا استعمال افتاد کاه بسمع صاحبقران کامران رسید که
کوچک خان و میک با توقتمش خان و غیرهم از سرداران سپاه و شت قچاق از جانب جوانها و بر انتظار لشکر ظفر شعار ساخته اند و صدای کوس
و افغان حرب و کارزار و رجز طاوس کنده دوار انداخته آنحضرت با قشون بهادر و خاصه خان بسیرو آفت بحالتان از صولت بهادران مرکب جهانبو
پشت داده اند و از آن جهت قشون قوی از شما از اعاقب مزده کر جیکان چون بقول رسید ند عنان مرکب باز کرده اند و از صاحبقران
مضور و تحیی کشته طایفه را با میر تورکر کان رسانیدند و جمعیت قشونات بر بر میانی تبدیل یافته توقتمش خان و تغالی و بالعضد جلد
آورده و بیم آن بود که چشم زخمی رسد و دران اثنا شیر بیشه و غا امیر شیخ نور الدین سارو بهادر جان فدای و سیاغ کرده با جلد کس از ناهار
اما از آن رستم اثر فرود آمده و دست بهر تیر و کمان برده رنج بیکان بر ده و زخم تیکان بر ده و زخم تیکان از میدان داشت **بیت** بهر تیر کشتا و در کار کشت
بیکی امو دیهلوان کشته کشت • و بعضا از امرا و بزرگ جلیشاه و ترکی از دیو چند عرایه از عرابهای عالمان کرفته پیش صاحبقران آورده ند
و ماند جریده هم بستند و سعادت الله دولت با قشون و فاداد میده و رسیده از اسب پیاده شد و در پهلوی شیخ نور الدین زانو زده شیخ الله

کرده و قشون قوی نیز بدید و رسید و کر چند مکانها و میان بیشه و شت با خاخون خدنک داده و کشانده ند و هیچ بهادران شت متاقب
و تنوار حلاوه نه ند و نهایت مردانکی بظهور رسانید ند اشارا انجامی بتوانسته است و تعداد احصی که قتل است چه سپاه صاحبقران
بود از تخم خوش کوچک خان و کر کشته از پیش پشت انقاد که در برابر امیر تمور ایستاده بود و جنک میکرد و زاده محمد سلطان نیز
بدد رسید و بکاره ایران ظفر شعار و دست راست مخالفت اده هم شکستند و امیر جاجی سیف الدین و امیر جهانشاه جاکیز جنی و یحیی
خواجه را کار از بعضا از مخالفان بر بشان خلاوه و بود ند شکر کرده و سهزم کرده اند ند **نظم** بجوب حدنک آتش افروختند
و روجان سپاه رکس سوختند • و در آنای جوش و جوش سپاه از آن جوش غلغل بسه بهر بن که از مژیان توقتمش خان بود میدان شافته
نیان بلاحت و کزاف کشاده و امیر عنان بتاس با میان زیت خواند و امیر جاسپر و تاخته آنقدار جلادت نمود که عقل بشت بکار کاه
روی بواه و فرار اورده و اینعنی موجب و لشکر سپاه دشت قچاق کشت و بیاز آن لوس جیشای مانند شیران مردم پای بوی و لوبکان
اورده ند و بضرب سر پنجه جاجت جوکیر از پیشان بجوج و سد رجع کرده اند ند شعر • سر و بخرمان رخاش جوی • میان بکره بیه ماند کوی
تن نازنین بر و جهه کان • بیشا در خاک شه ناتوان • آخر الامر آنا ظفر و ورتی در جانب لشکر تمور ظاهر کشته و قشون خان داست بر کاه
عنی بکرمت و فتح و نصرت جنابت کار نمای قضا و قدر باز بسته است بالحاق شاهزادکان و نوئینان عنان اد با بر بصوب و اعلی
اطراف و اد و سیاری از کر جنکان رنج سنان و بکان لشکر نصرت نشان بر خاک هلاک انداخت **بیت** رکشته فتاده هزار نفس
نه تا موت نه و خرکه نکفن • و صاحبقران لشکر اثر این فتح ظفر انجام از توس خوش خرام فرود آمده و روی نیاز بر خاک سود و زبان شوارش
امرا و بهادران کشود و در برابر ایشان اعلام و اکرام فرموده از آن منزل رحکت آمده و در کنار آب قوارق قبه و بارکاه مانع سهر و اعوان
و امیر شیخ نور الدین را که چنان جانب ارکه کرده بود و تزید عنایت و ترتیب اختصاص داده با پر قدر پیش ایوان کیوان رسانید و اسب و جامه
زر دوزی و کمر و شمشیر و تیغ اندازی با شتصد هزار دینار کیکی انعام فرموده و **تحفة الملوک المقصود ذکر تاخت بعضی از بوتیع**
دشت قچاق و باز مراجعت صاحبقران آفاق صاحبقران عالی کهر بعد از مشاهده بیکر نصرت و ظفر
ناکهان اب اولی در عقب عثمان خاکسار تاخته در ایران فتح ظفر انجام توقتمش بر و جانب احوال قدری جای اخلاق که میر او در جان بود اذاخت
و اسباب مطمئن و امر تب ساخته فرمود که از آن عبور نماید و ضبط ایل و الوس ملکه مور بسیاری خود بر داند و قدری جای از مدبر و را
کذشته در دشت قچاق لوای عظمت و شوکت بر افراخت و توقتمش خان عزم میان راه و اتح کرده با چند نوکر بجکستان بود و رامد لشکر
فرمودی از دین نوبت در دشت قچاق دست غارت و تاراج بر اورده تا سر منظلات رفتند و ظفر و منصور با غنایم محصور باز کشتند
عاون پیوسته آنکاه صاحبقران ظفر بناه دست راست الوس جیجانا تاخت فرمود و یک طلایه مرد انه از قاق اخلاق و خواجه اخلاق
و آقا را که در انطرف بود بکر دانید و تا جهات و اموال و احشام آنجا در و احاطه ضبط اورده و عنان حمد و جهان و زر بجانب اردو
تاخت و آنولایت را زیر و زبر کرده و دختران ماه پیکر و پسران خور رشید منظر بدست سپاه ظفر پناه افتاد و بعد از فراغ بال از غارت
و قلال لوس و دین صاحبقران بناموس لشکر قیامت اثر مرجعت قوم جرکرفت و صدای نهب و غارت در ولایت انداخته عنان
باره بر سکوی صوب الرکوه معطوف ساخته در آنای راه صاحبقران جهان بواسطه تفسحی که صیت بامیر عنان عباس کشتان
بهادر دی مثال را بیاسا رسانیده چون سپاه رخاش جوی البرز کوه رسید ند ساکنان آنجا از شراب انتقام هر عرب نوشانیدند و **نظم**
کولای طاوس آکه و سره اره و انجا بود ند کلند هر و مسند و بین راحتی از نی و نهاده ند و **نظم** بر لاد و صمم را بنر کفته تر و خشک
آن دیار با آتش غضب و هم سوختند و توضیح بر نهاد و قرار فتنه از بسیار آنجا کذاشتند و در قلب شتا که مقصود بیرون ایمان نرانده
صاحبقران مظفر و امیر زاده محمد سلطان و امیر زاده میرانشاه و امیر جاجی سیف الدین و دیکر امرا و جشن الدین را و اعزه و همایون
کذاشته نفس نفیس بجانب جاجی خان و رای شافت و بخت جاجی خان رفته حاکم آنجا که محمد نام داشت پای اصطلاح بر راه استقبال

بجاآمده و امیر تیمور کورکان اورا بخدمت امیر جهانشاه و بعضی از امرای سپاه بسرای فرستاد و ایشان آنوضع را ویران ساختند و در وقت
مراجعت از آب سیحون که مرور بموضع کمه شد مجدی بامر بیرغ امانخشد آنگاه حرم و اموال متوطنان حاجی زعفرانکو چپانده بکاخانه بخیر می
گرانید بکان سوخته بودند آتش در آن بلدان زده و بسرعت قشلاق و ارالی گشت و در اول بهار رسید فرمان و سفیر و سیاه امر موافق بحضار ایل
صاحبقران سعادت نشان از بیرت قشلاق براه رسید متوجه آدرنجان گردید و در اثنای راه چند قلعه دیگر مفتوح و مسخر ساخته متوجه
اطلوب و سکوب گردانید و چون از ثماخی گذشته در باب آب کرزد ولایت جلال و چون امیر شیخ ابرهیم شروان گرد در آن سفر بملازمت رکاب
نصرت شعار بود طوی عظیم ترتیب داده چنگشهای لایق کشید و صاحبقران دست نواز تجدید بخلعت خاص و کمر مرصع او را بلند
و سرافراز ساخته شرف جهت ادنای اشت و از آنجا دیگر کشا اندر حرکت آمده منزل اقام بضرب خیام ظفر احتشام گشت و از اقام
میرزا امیر انشاه را بملاقی که خلق موکب فتح بود فرستاده بعدل و انصاف وصیت فرمود و میرزا امیر انشاه آمده در آنجان شانه دست بر است
سیاهش و قرابانج و تخوان تا اوبیك بیرت ساختند و سنجب در سرحد و هدان و در کرین علم اسلام آختند و امیر صاحبقران از
اقام سلطانیه تشریف برده در اقام رجال السلطان عیسی جاکو مارد و بن که مدت سه ساله با علمه محبوس بود ترحم فرمود و امیر الامرا بیشی
داده خلعت عفو و اغماض پوشانید و متوجه ایالت مازندران سرافراز گردانید و بلیغ جهانطاغ ارزانی داشت اشتر اجارت فرمود فدان
انشا اسباع جلال رسید که در نیت موکب همایون دارد و غدر نهاد و امیر یزید و بلاس ایکی از نوکران حق ناشناس را بهلوانام بتل بیاغ
و آن بلد را ضبط کرده و کردن از طوق عبودیت بجید نابران و زمان و اجبا لاد غان نفاد یافت که میرزا سلطان حسین و صداداه با جمعی از کمان
مسالك بهلوان بر جناح استعجال بجانب روان شدند و صاحبقران یکسی ستان نیز متعاقب ایشان با عصوب و ان شد و قبل از رسیدن
موکب همایون امرا بهانه و ندا سحر ساخته بودند و اتباع بهلوان را تبع سدیع کنده انیده او را در آتش انداختند و صاحبقران کامران قریب
سعادت و اقبال بهمدان رسید شاد روان عظمت و استقلال ایچ اقلا شب را خشد و ماه رمضان در آن فضای و اصفا قرار ایلچی زد

ذکر توجه صاحبقران سعادتمند از همدان بجانب دار الملك سمرقند

پادشاه عالیجاه صاحب تاید در همدان بآداب فراغت و
سنن عید صیام قیام و اقام نموده امیرزا و محمد سلطان را با امیر جلال حیدر و امیر شاه ملك و امیر اغونشاه بجانب فارس و سناه و دیوه
تاهرمون بر دید و کر مسیرات را سواحل استخلاص کرده اند و صاحبقران نسبت هلال ذی الحجه هم شوال المشرف بر جانب ماوراء النهر بحرکت آمده
بهر بار که میرسید از کیفیت سلوك حکام می پرسید و ظلم را تأدیب نموده از ایشان عادل با انعام و اکرام خوشدل میکرد اند و چون بخراسان
در آمد و بسایه هلال اقبال اقامت استقبال استحقال نموده بشرف رکاب بوسی سرافراز گشت و بنگشهای لایق کشیده بدرجه خوشنود
شناخت و صاحبقران کرد و بن غلام بسرعت تمام طی منازل و مراحل نموده بکشی از آب آمویه بگذشت و حضرت عالیات سلطانیت
در اطلاق خاندر و توبان آقا و دیگر جوانین طلیعه آن بیرزاده مشاهیر قاعده استقبال مرعی داشته سعادت ملاحظات دریافتند
و نثارها افشاندند و لوازم نیاز بجا آوردند و صاحبقران جمیع آثار از خوارشهر کش بعزت زیارت شیخ شمس الدین کلال و دیگر مشایخ
آن دیار تشریف برده و دیار خانقاه و مجاوران آن مزارات اعانات کرده و روزی چند بخرمی و شادکامی گذرانیده از آنجا متوجه قندهار
و بدار دند با امین شرف طواف مزار اقدا کاه اولیا سلطان عیش و نشاط بسوی کرده اند و مرغ سر سالدار را بر هوا بانجنید و حقوق از طلاو
متفطن کرده بر دم حیف نموده بسیاست رسانید و آن دستان بدولت و اقبال و مرحمت فرمود و سر ماند

شعر

بلغ عزی عشق
شاه و ارا سامه آمین چند روزی بعیش و نشاط و اقبال مه کمال سعادت و اقبال گذرانید در نشاط و سرور

ذکر توجه امیرزاده شاهرخ بسلطنت کاه خراسان و فایز شدن بصاحبقران بصاحبقران و خلعت خواجه اغلان

چون میرزاده شاهرخ خلاصه دوران قراچار نویان قتغا و خانمان حضرة و خانمان بود در شهور سنه عنایت بدرین کوار شاطال
فرخنده مآل شعر اسا از آنا فیروز کوه بدعنایت فرمود و شاهرخ در اوایل شعبان سنه مذکوره موافق نوبل از آب آمویه

گذشته بجانب هراة توجه فرمود و در آنجا هنانه و در آنجا کهدستان نزول اجلال فرموده قبه بارگاه بلوح مهر و ماه برافراخت و اساس
عدل و انصاف و رسوم جور و اعتساف بر انداخته ماه مبارك رمضان در آنجا بپایان رسانید آنگاه در رمضان حمایت سلامت نشان بلوغ از آنجا
نشین همایون جهانبان فالش ساخته در شب جمعه بیست و یکم ذی حجه مذکوره آنحضرة را ولدی رشید متولد گشت بیاسیغ میرزا موسوم سید
و امیر صاحبقران همانماه که امیرزاده شاهرخ را بجانب هرات فرستاد از هرات بجانب سهر سبزه غنیمت اصطاد و اعاده ماه مبارك
و در قرشی گذرانید و از آنجا بیلاق سلطان ارتیج رفت و در اقام امیرزاده محمد سلطان که از همدان بجانب فارس و نواحی دارابجرد بود
و سیاه نعاز فالح را سحر که اینده عما قرا تبع سدیع گذرانید و ظفر بر حضور بافتخار الحصول شرف ملازمت رسید و مرحمت بیکنت
بکات لایق و منوقات زاخد هنر نوعی بیاید و در آن اثنا خیال ایلچی اخذ خواجه اغلان در ایلچی داده محبوس غیاث الدین ترخان بود
و حال آنکه خواجه اغلان شمع جهان را که در آستان اقبال نشان سر سبزه با مزار عی اطف در ایلچی داده محبوس غیاث الدین ترخان بود
بدرش و در اسلحت اخذ ذخایر انخذ بات شبستان خان با خطبه نبود و بحرم سرای صاحبقرانی مساز و تفرش بغیاث الدین ترخان کرده
کمان کلاخراسید و بایدر هما سال اخ دکتا و صدر اقاتیر و نبود و آن منزل فرود و سر و شاه زده دختر خواجه اغلان گفت آنگاه ایچ علیجه
تا اشکه رفته از آب سیحون بنود و در نزد کی قرمه جار طوچ قشلاق از آنجا رفت و در آن زمستان بر مزار فایض الانوار خواجه محمد بن محمود
قدس سره که از اولاد محمد خیدر است عمارات عالی ساخت و در روز بیشنبه غره ربیع الاول سنه ثمانی غیاث الدین ترخان از مولستان
بلانده دختر خواجه اغلان را که کلجا فرستاده بود بزیب و زینتی تمام و تجلی بر دن از خطبه او هما بابد و در همایون رسانید و صاحبقران
کرد و بن غلام بترتیب جلوه و ضیافت نموده و آیین شرع مطهر آن دیار کرد و بعضی از بلوغ شکوه بانده چند روز بعیش و سرور گذرانید و چون خرد
سپهر اوبات آفتاب عالم بیاسا الشرف خویش کرده روی توجه بسوی قرده و سر ماند و زیر و محفظ الهی رزق و اخال کهمان و عارس
و آبیدن شاهی و هر اجراء الجاه و جلال ایلاس ع امید تازه و دولت قرین و بخت جوان

اشارة در توجه صاحبقران گیتی ستان بجانب ملك هندوستان

رفع اعلام جهاد جهة تقویت دین و دفع اشرار کفار متوزین بموجب بعض کلام الهی و مقتضی احادیث
حضرة رسالت پناهی علیه السلام و جب اعلی را تبع اه و جلالت و آلعاقب حصول اجلی رجات امانی و امال بنا اهل هند اصاحبقران ظفر
لوا تاریخ ماه رجب سنه ثمانمائه موافق نوبل بنیشتر از جهاد اهل کفر و عناد اسباهی از اقطار ارطار زیاده و لشکر و قایع اهل زیاده و مناد
روی بصوب هندوستان نهاد و امیرزاده عمر و امیرزاده میرزا سراشاه را در سمرقند بحکومت باز داشت از آب آمویه گذشت و عنان یکران را بطرف
اطاف اراده

شعر

بخنید و خنیدن حالی فتاد
حالی جهان جنبش کوفتاد
ملك شد کمان زمین کوفتاد
زبانك هل هم بر برای
و چون موضع اندراب بضرب خیام زرین عقاب جنر و عالیجناب شد طایفه اندرابیه آغاز طی و رسم و دخواهی بدگاه و جاه و شفاعت کردند و عرض کردند که
ما رعیت مسلمانیم و کفار نکو و سیاه پوشان هر سال از ما مالی می ستانند و هر کس که در اوای خلیج اندك اهمالی میکند او را کشته جمله اموال او را بتاراج
می برند

نظم

زنا از امیر آن کشتن کفار خای
برند و زند آتش اندر سرای
از تسنیدن این عزیز و غضب و غیرت حضرت بانده حرکت
آمد و اغروق بالکدا شته با صفی از لشکر منصور بجانب کفار الیف کرده و قلاع سین و حصون حصین آن کروه بی دین را بزخم جر و زور و بین
در جز تحریر کشیده اکثر ایشان را تیغ جهاد دکذرانید و اموال و جهات آن کروه ضلال را بعرصه نهب و تاراج کرده است

بیت

بر از کشتن اهل بغی و ضلال
نصیب سیه کشت سیاه مال
و غارتیان سعادت تدبیر قلاع کهی بلند از روس با بارات آن زمره بی دین که بجهة
عبور حضرتی و بحیا آورده بند نار هزار از آخشد و حکما بیان نغزی اکه در ماه مبارك رمضان سنه مذکوره و توجه اهتمام بوده و سکنت ساشان
و چون امیر صاحبقران از دفع شر آن قوم بداختر فارغ الباغ و رهایون بوستر زد و عصوب کاملی و به و بعدا از وصول بار زمین چند روز
در بزغ آرام و بر بیقه و بارکاه مراجع سپهر برین بر افراشت و در چهارشنبه غره ذی حجه مذکوره از اهتزاز لبای مبارك در رکاب سعادت
الی بوده و در روز شنبه بر موانع قلعه اندراب رسید و در اب عقبه آنحضار اهتمام فرموده در روز چهارده روز از آن امر فراغت روی نموده

و در روز نجدهٔ هندهم ماه مذکور صاحبقران مؤید بر منصور بر اسبی مورد که او را بخت روان می‌کشد سوار شده کرم قلعه بگشت و بدین
بحاری و دوازده روز رسید و آنرا لاهانه نیست و دوازده تیری بقصد آنحضرة انداختند و از آن تیر اسب رسیده کرند و بآنحضرة نرسید و فایده
ختم شاهانه نداد و بعد از دو روز دیگر قلعه بشتافت و اخذ موسی افغان کرد مقدم قبیل یعوکس بر او آنجماعت بود و بنا خاه و دیماجان
در ساعت آنجماعت را مطلق کرده اینده هست نفری سادات که بتیغ اسب خنجر جهانگیر انداخته بود ندا قاعده نموده و چند کس را نخواهند
و آنرا لاهکوکل بیستان آن جمعه را بکرفت و در چلت آن روز موسی با دو دست نظر انا تابع بیل سید حکومت ایرباب بلشخند باوکه دارد
لشکر پناه بدست موسی کشته شده بود قلعه کرفت و در هشتم ماه مذکور صاحبقران عالیجناب از ایرباب کوچ فرموده روز سه شنبه غرهٔ محرم
سنه احدی و ثمانمائه موافق بارس بیل از آب سند عبور نموده کنار بیابان حوزه کرجی لجاجه اسب شهر بست علی و در سپاه منصور کشت و بابان
کوه جرم بر هندوانی قلعه مسعود در انفرا لیه کاه خالی پناه آمده مراجع جنکش عبا آورده‌اند و شرایط جد جنکاری و لاج کنار و قبول نمودند و
بتوازی اسپ صاحبقران سستظهر و خوشدل کشته اجازت مراجعت یافتند و در روز چهارشنبه سیزدهم صفر و منصور از آنجا عبور فرموده
در روز پنجشنبه چهاردهم امیر شیخ نور الدین با امرای سپاه جلادت آیین بدفع شرشهاب الدین سارکشاه تعیّن و الی جزیره بود که در کنار آب
آب حدود آنجا است سالار بود و نیز متعاقب نهضت فرموده و شهاب الدین عبد الرزاق عمارت با امیر شیخ نور الدین و وصول صاحبقران
خلد قرین که بجنگ کشتی و اسد و تلاقی جهات و سلطانش بست عساکر نصرت مآثر اقامه و اکثر لشکر او جنت بیاد فنا داده اند عبارت از صاحبقران
کیتی ستان جلالت تقوی کوچ فرموده و در شنبه غرهٔ صفر سنه احدی و ثمانمائه حوالی اقضاء نصر بر جام عساکر نصرت مآثر کشت و آنجا
آنجا عقد جماعت و اذکار بیرون آمده ملاز امان قبول کرده‌اند و بعضی از سلطان بواسطه وصول آنوجه شهر رفته‌اند و بدان اثنا بواسطه کثرت
احتیاج سپاه منصور از دور حکم همایون قدر نافذ که هر کرم جاهل بود و دین بهانه شوکه و مانع زمانه از خلیه ماده و سوء ایرادهٔ
بود لشکریان بتلی شتافتند و طوفان بلا لاکه فرآتش نهب و تاریج دران شهر زده بجز عزت از سادات و علما کسی از آن دیهات نیافت
و در روز شنبه هشتم صفر از آن کوی نهضت نموده عساکر نصرت مآثر کرد بر دو اکه باد و هزار کس از هند و دران جهالت نشان در کنار آب
کوسی خلیج ایستاده بجز استند که و سنت و نیاید منهزم کرده‌اند و اتباع اکثر هر جا افتند غارت دیدند و اعاجم خلد اعاجم بیاد
منازل و رحل مرتو وصول دیکار آب سیاه انداخته و در انعام امیرزاده محمد جهانگیر موکب خلد نشان بوسته در نوزدهم صاحبقران
ربع مسکون روشنی و فرح امید ملحق

فصل در ذکر وصول امیرزاده محمد جهانگیر بوی صاحبقران و در بیان رسیدن قلعه ظفر و قتل اهالی آنجا از صغیر و کبیر

خاجه سابقت اخاذه لطایف سیر و رعقد نظم بر انتظام داد صاحبقران کشور کیر حکومت
مملکت هند زمین کابل و غزنین و قندهار ایالت اهزاره و هفتاد بیت محمد جهانگیر از نانی نشسته بود و چون شاهزاده آن ولایت را بجهت تحریر
در اوره عزم کرفتن دیگر جاتو و حصار نموده از آب سند کذشت و شهر را بیرکرفت و بقاهر سنان شاهزاده اعاجم محاربه و محاصره بر اوقات
و در آنوقت حاکم آنجا سارنک بود برادر ملوخان که در حرکه امرای سلطان فیروز شاه انتظام داشتند و بعد از فوت آن پادشاه عالیشان
صاحب اختیار ممالک هندوستان شده بودند القصه چون مدت محاصره بر شاهزاده کشید اهالی متوطنان موتان از خطه خلاجیان اندوه مایل
تر شدند داد و از سر اضطرار با یاران شهر بر دروازه‌ها ده سر نایره محمد رایج سیر کشته بامدند و موتان خراسید و در نواحی آنجا مهیب
لشکر اعظم و روز و اکثر اسپان لشکر تلف شدند و سکان آنجا و در اینجنبی را استند اطفال خلاص کردند و محاصران شهاب نامه شاهزاده
هر چه بی افتدی بر دند و بر شاهزاده بجهة کوشت کاو و لاغر و قلت ستوران اه بادی دفع اشتار رقام نتوانستند نمود لاجرم در ظلمت حیرت
اوقات می‌کذرانید تا که ماهچه رایات نصرت سمات صاحبقران از آنا فتح بار هند طالع کشت و آفتاب کرم او آن ولایت را روشن ساخته
دیده بخت کوهر نشان از مشاهدهٔ آنحال تیره شد و خفاش وار بر بوم طالع زده امیرزاده بر جهاز مضبوط و هست خلاص یافت و بار دوم جهان
شاهزاده در جمعه هشتم صفر در کنار آب سیاه بار حضرت جنت مدار کوار رسید و منظور عین شفقت و مرحمت کردید و در شنبه ۱۰ لوای ظفر پناه

از آب سیاه عبور نموده سایهٔ اقبال بر منزل جهان انداخت و چهارشنبه دوازدهم شعبان اقامه و در آن ایام امیرزاده محمد صاحبقران را
طوق اراده بشکر کشید و آنحضرة سوم از ماب بوی بخشید تا که پادشاه کشی دیگر جانب قلعه ظفر کشته در روز چهارشنبه ۲۲ صفر
لشکر قامت از حصار امیریان کرفتند و خطه از اطلاع مشاهد هند دست و از راه و اقامه اطراف و بیابانست و آن از کوهست
بر دو شهر اشکال بر مشوه و تا که آن شهر را دو بخش می‌کشند و راه هفت هزار و بخش می‌کویند و راه دو بخش تا آفات سرما بسیار هیچ
فرمایند و بوده و از آینده و زوده لاج متاند و هیچ جاوز از اوین نوع القصه چون سپاه ظفر پناه و رظاهر آن قلعه اعلام اقبال بر افراخته
از افغان سوریان فالد کرتانی نزاله رهین و بیان انداختند و هندیان نخست هدیه مقاتل جوش اند و پس از آنکه ظهور و اسلط سپاه
صاحبقران استشاهده نمودند امان خواستند و مرحمت شاهانه شامل حال الاشان کشته در روز جمعه ۱ صفر او و بخون اشیخ سعد آجیقی
ملازمت حضرت صاحبقران و شتافت و بعز سلطنت استسعاد یافتند سه و قوز اسب تازی بازنهای زرین مشکین کرد و هدیه ساخت و نیز
قبول او رفته با عمام جامه روز و کوهر مرصع و الفرند کلاه فرا کشت و مقارن آنحال جمعی از اهالی مالوه که پیش از این اتباع میرزا محمد
کابلی با هار لشکر بودند تیغ انفت بر سپاه نصرت هجام مقتول کشتند و آنمعنی موجب هراس مردم مظفر کشته راه و راه و بجهت کالا
و بیراه و دوار هار کشیدند و شاه خلاص خاهر کرد اند لاجرم راه و بجهت مقید شده عساکر ظفر قرین روی تحریر حصار او بنهادند نوشته که
اهالی قلعه امان طلبند کلید امان و رسالت اشتند و تبع ربع الاول امیر شیخ نور الدین و امیر الله داد جهة حصول الامان متهم آمده
دران تیره رای و رامای الامان اهالی نمود ند لاجرم آتش قهر جهانسوز اشتعال یافته بجوع سپاه جهانستو زقلعه و اهل هند و میان ایشان
هندیان جنگ صعب روی نموده آخر الامر ضعیف و ظفر بر جمع علم سپاه اسلام و بیرده هزار از آنها تیغ جهاد کشته کشتند و آتش
نهب و تاریج دهان و دمان ایشان افتاده تا بی عمارات آن شهر با مس خشم محترق شده و دران ایام زنده و ایمانده بار و فیه الحمد لله الملک المتعال

ذکر عملی از حال ملوک هندوستان و انفاذ حکومت از بلاد آن سلطان بخوان و ملوخان و وصول شیر از خبر بلاد

ولی از بلاد بهلی خاجه بجلد تان بسوق کرایت سلطنت دار الملک دهلی تا سهر پنج سبع و عشر و سبعمائه خلق بسلطان علاء الدین
سیاست و چون بوسطه اهل طیبی آن پادشاه عدالت آیین علم عزیمت بصوب بقا الآخرت بر افراشت قاضی محکمه عند عود ملکت
دهلی با سلطان خلد شاه حقدیت و آن پادشاه عادل را بعد از فوت پسر بر سلطان خلد شاه چون نشستن بر سریر سلطنت جبر بند و سلطان محمد
شاه در سنه خمسین و سبعمائه لشکری فراهم آورده کند هت بر کنکه و تحریر مکرات انداخت و آن مملکت را تا کاره و بالاره و رجیر تحریر کشیده
مضبوط ساخت و آن پادشاه که بر صاحب خلوت بوده و باب رجیت و حیات فضلا و شعرا اهتمام تمام میفرمود و در ایام و دولت سیر بنا
جلال الدین ابن حسام بهاری بهند رسید و قضیه و در ربیع پادشاه و سلطان نظم کشید که مطلعش این است **نظم** الحق جهان باشد بکام جهانیان
محمد شاه تلقب سلطان بن سلطان را و جناب مولانا معین الدین اسفزاری و تاریخ هزار و هفتاد و نوه است که چون بر سلطان محمد شاه ابن
حسام ابن مطلع رخواند شاه فرمود که بس کرد که من از عهدهٔ تمامی صلات ابیات این قصیده بیرون نمیتوانم آمد تا که مولانا در مجلس شاه بنده
اشارت کرد تا صدهای زر بیاورند و دو کرد مولانا بخشید ند تا بسر بنا رسیده آنکاه ابن حسام برخواست و سلطان را این حرکت خوش آمده
و موده کرد تا عدد زر آورند و بر کرد وی چیدند که برابر قامت شد **ع** چنین کنند بزرکان بحرم و بلیکاه وفات سلطان محمد شاه در
سنه احدی و خمسین و سبعمائه و رفتی که از کلات بکنار آب سند میرفت آفاق اقامه و در یوم محرم اختر مشهور این سلطان فیروز شاه ظاهر
مقام می‌کشته و وی بطرف اهل تفاوه و رجاء دی لاحق سند مذکور جهان یاد را در اندهٔ سلطنت موقوف کرد و کار انتوب و فتر سکین
پذیرفت و بعد از آنکه فیروز شاه مانند کار بر دو ایلد قلعه سلطان محمود نبیره ادوار سر بر ایالت نشاند و ملوخان که از اعیان امرای سلطان فیروز شاه
بر زیادتها امتیاز داشت صاحب اختیار ممالک و مالک کشت و چون سلطان محمود و ملوخان از توجه موکب ظفر نشان امیر صاحبقران جز خلد
باستظهار سپاه بسیار و بهیچ شمار مستعد جنک و پیکار کشتند و دران ثبات و قرار استوار ساختند و صاحبقران کاکار انعاد

واسکار آلغو قوم واقف شده اعداء نفع نظیر عنان باره کرده و در سیر جانب دهلی انعطاف اوری رانای باره بهر طلب و قصد کرد سید
خان و بهان نکنار به آتش غضب سوخته عیال و اطفال قوم صنادل را بسیری بیکدوت و بعد از طی مسافت از نهار تو بحار رسیار مخالفت
در روز دوشنبه ۱۹ ربیع الاول از آب جون گذشت و متوجه حصار علف زار توسی گشت و همانروز بظاهر آن نقد رسید و سیوی
موسوم بجون بی موکب همایون را استیفا نموده و شبی با هد بار شاه عقاد و در بین طریق ارادت سلوک داشت خود را بسدهٔ انتهای صاحبقران
رسانید و سایر روم و حوی از غایت شقاوت و فاعلی سیر مخالفت مردی کشیده آخر هدف تیر بلا گشتند و لشکریان اطراف قلعه را
نقب زده در حرص و ساعت کمند تحیر بر شرفات آن اماخته و بکمر آن ما از سلمانان جدا ساخته هدف تیر جها ساختند و نهم ماه
ربیع الآخر صاحبقران بعالی مناقب از حصار دی میراب جون رفته در بر لب جهان نما وفرود آمد و جهان نما عبارت از عمارتی که سلطان
فیروز شاه در ده و در جون هلی ساخته در بالای کوهی که آب جون از دامن آن کوه می گذرد و در روز دیگر صاحبقران کشور گیر عمارتی شاهی و قصر
جهان نمای گشتند با هفت سوار زمانی با مصوب مشاقت و آنزل احتراز ای انقاره کرده در آن دشت و بیابان کرمیت و ملاحظه
فرمود که جهة موکب بکار کام موضع لایقتر است مقارن آن حال یلوطان با چهار هزار سوار جوشن و اینزه گذار و تخفه ارسیاه بجرار و سی
هفت زنجیر فیل از میان دهان ظاهر شهر بیرون خزیده زمین بسید و باد شاه با آب میراب جون نموده بعسکر همایون رسید و
قراولان سپاه ظفر نشان سید خواجه و الله داد و حسن بهادر با سیصد نفر از مردان جلاد و ستاره بقا بلرو مقابله سقلاتی مخالفان قیام
نمودند و آنکار آب جون گذشتند و چون باد از آب گذشته بتوک بکان جان ستان شکافت و هفت و سیزده اهل کینه اماخته و
مخالفان باقی و رادی گریز نهاده در وقت قرابیل کوه بیکر که بهنگام بکار رشیر فلک وار از دی رخطر بود بضاد و سقط شد از آب
فراست از وقوع این صورت نفع ظفر و فتح شده هر دیگر را بشارت داده اند و در روز هفتم سیوم ربیع الثانی موکب صاحبقرانی در دهن نیزه
نوی نیز گذر نموده و آن موضع شاهزادگان کامکار و امرای نامدار و اعیان سپاه و اشراف درگاه را جمع ساخته در باب قدر و ایاسی و سلطنت آن
کلمات خرد ستایش زبان راند و شرایط رزم و سیاره داری و لوازم حرب و تیغ گذاری عبارات رای و کلمات لایق بیان کرد **بیت**
زهره تیغ گذشت کشته شد ٭ زهره محمد که هر دو سفته شد ٭ در خلال این احوال شاهزادگان ستوده خصال بعرض رکرجاه و جلال رسانید
که از کنار آب سند تا مدین رجله زاده و صد هزار نفر از هندیان کافر اسیر گشته اند و حالیا در راه و دهانها و بیکن کرده و روز مصاف
با اهل فتنه رسیل نموده فتنه انگیزند و این عزم مؤثر افتاده و بیان همایون صادر شد که تمامت اسیران را بقتل رسانند و هر کس در اثنای این امر
اهالی نماید ای گشتند لاجرم تیغ بیانی آغاز نهاده بروایتی قول صد هزار هندی کشته شدند و مولانا ناصر الدین عمر که در سلک
علما و اطبا است آنکه هر کو سفندی ذبح کرده بود در ناز و نیاز و کاو هندی را طعمه شمشیر عزا ساخت و در همان روز از وی قدمای
اما عجایب هایی حرکت آنده کنار آب جون منزل و لشکر سپاه نصرت از گشت و روز دیگر صاحبقران بعزم بود ماند بلد از آب گذشته
آنطرف دو جون معسکر نصرت قرار آب شد و ساقیان نوجب و بیان و اجیالاد عنان در کرده روی اعلی هند و کندند و آن شاهجهانی
درخت حصاری مرتب ساختند و در پیش خندق کاو میشان از هم نسبت و جام افراخته منظر جنگ و پیکار نشستند **لفظ** در بیان اخبار
جود ظفر فرود با والی هند سلطان محمود صباح روز شنبه ربیع الثانی کوهر و مواکب آسمانی از مطلع تابیدن
سبحانی طالع شد تیغ تیغ و هنر وزی بر شب هندی سلبه اعتلا خاتمه عنی القای بشارت مؤدای ان الله یحب الذین یقاتلون
فی سبیل الله صفا کانهم بنیان مرصوص میان زان میان غزو و جهاد در اسصوب و محصوص ساخت رای قاب اشراق
بکار زار هندیان رای افکند و در باره طبله نوشد و راسه را بعنان رسیاه نصرت شعار امیرزاده محمد جهانگیر و امیرزاده سلیمان شاه و امیر
شیخ نور الدین و امیر مضراب و امیر باکاربلاس و هستادی سیاول و تور خواجه آغو قاسیرد و جوانان دولت سلطان محمود خلج و میرزا
سلطان حسین و امیرزاده خلیل سلطان و امیر جهانشاه و شیخ ارسلان مضبوط و مستحکم کرده و در سر اول امیرزاده رستم و امیر شاهان

واله داد

واله داد مقرر گشت و رایت ظفر آیت خاصه آنحضرت در قلب سپاه از ایوان کیوان رکذشت **شعر** قلب سپه شاه نصرت قرین
بر اوج فتح راست بیخ برین ٭ عنان تلب سه جاست رای هند ٭ بشمشیر کین ملک پرای هند ٭ ز سوی دگر خسرو دهلوی
عیان ساخت این نجم زوی ٭ و خود با فتاق ملوخان در قلب لشکر استاده میدان اجلال معین الدین و ملک هانی مولتانی در حوض
سپر با مهدوخ طغان خان و سیر علی هو جگرده و باره هزار سوار شمشیر گذار و چهل هزار پیاده چرار روی میدان آورده بند و ماده اعتماد و تمدی
اعتضاد هند بر این قلاین کوه پیکر بود که در آنها صد و بیست میر سید و از هیبت هیاست اعالی مثال اسبان اطفال جبال بر میرسید
و از آن کشور هند و ستان قلاین کوه و من توانرا کجیم و سلاح آراسته بودند و بیشتر پشت آنها تختها بصد و تختها کم ساخته بود و بر آنها
چند ناولها انداز نشسته و غطا انداز آن در بهلوی پیلان آماده جنگ و قتال ایستاده **نظم** صف زده پیلان بولاد پوش
تن گرده مغز سر از هوش ٭ اگر چه شکر صفای چمن دولت صاحبقران کشور گشای صفهای شمشان قوی دهم شکسته بودند و بعد هایی
هات کلی میر گشت علامت و رهم کسستند اما چون پیش از این جنگ قلیل و مع بودند و در نهایت و جلادت کرده از آن جانوران خرابی
سالها شیره اند بشت تظلیم داشتند و مغلوب ساختن اهالی از حالات بی نیاز شدند و عمده صفار کار و انتراف بشار بود که در وقت
تعین مواضع شمشان چون حضرت صاحبقران از علوی عالیشان و فضلا و عالی مکان برسید که جای شاگها خواهد بود گفتند جلوه اهل
که آنجا عورات می باشند **شعر** که بود بهرام را دل و هراس ٭ مجرا هید رسانید لباس ٭ بنا علیه صاحبقران مظفر لوا فرمود که از آن
خارها خسلان زیر ساختند و تا وقت حمله پیلان یاد کان موکب نصرت قطان آنها را در راه پریشان سازند و چون عنا بیتاز بهادر
شاه طالب از مؤید حصار بود چنین از آنکه احتیاج بخاد بخشک شود سپاه نصرت زیاد را کل فتح و فیروزی در چمن اقبال بشکفت و در آمال
و امانی از طلوع کوکب ظفر و کامرانی و شنی بدر وقت **نظم** بگر فتح و ظفر شد حلوه گر ٭ و خواقان اندر او بود ٭ گفتیا حوالی پیل
اجمال آنکه صبان ذماوی صفین و تلاحق فریقین صاحبقران پاک اعتقاد بدستور معهود از بادهٔ عالم موزه فرو آمده از دی میان گفت
نماز گذارده و چون اعلام حمد بخالق نیاز سوده از کرم بر عطا بخش ظفر و نصرت مسلت نموده و آثار اجابت و عنایت حضرت عزیز ظاهر گشته از دی
بلی بارث در کاب ظفر انتساب آمده و علی سلطان تواجی و التون بخشی و میر ابو موسی با چند قشون جرار بامداد امرای هراول و ساقه و
حالا آنکه ایشان از انهار گشته بود که اگر صاحبقران موجی از سالکان سالک بهلوانی بامده در مسند علامت فتح و فیروزی شد لاجرم چون آنها
بدیشان پیوستند مستظهر و قوی خاطر گشتند و سوی جنگ بهادر و سید خواجه و الله داد و نصرت قاری و جمعی دیگر از شیران شکاری در پیش نشستند
و چنان صبر نمودند که مقلای حسن از میان در گذشت آنکه تیغ حلاوت آخر چون تاختند و حمله اولی بضد کرد بر خالف هلاک اماخته
و از مار انفار اسیر زاده بدیخت جهانگیر بجوا انفار مخالفان تاخته شمشیر بقتل رسانید و طغای غارتگر که در پیرش بود سپهر بکرد اید و محمود ولد شاهزاده
امیرزاده و سلطان حسین و امیرزاده خلیل سلطان و امیر جهانشاه و حیات الدین نوخان بیرون بعضی از کمین هان میان کوه آهنین بود و در کم شکستند
و سایر امرا و پیلان بصف پیلان زده و بر تیغ جرز و نیزه خرطوم اژدها صفتان جانوران مهیب و رعب و رجع ساختند **فعلی** ما از قلاع جاله و قلعه اماخته
بکر دی کرده و بیل بدون ٭ بر خری که فیل بان سرکون ٭ و امیرزاده خلیل سلطان با آنکه رسن پاره و سالکی بود قوی جبه السبیکه و
تیغ صاحبقران شاهنشاه آورده و خطه نصرت از مطلع اقبال صاحبقران مستوی و حصار تیغ نموده و زین بنا عدا یاد قارت و سپاه کار بطل
عناد و سم اسبان تازنده آورده و فرسوده کشتند سواران ایشان روی گریز بجانب شهر نهادند **شعر** گریزان سپاهان از آن دیار
بود کار هند و ستان گریز ٭ و سپاه منصور رایت افتدا برافراخته پیلان هند با زاجون شتر قربانی در قلاده اسیری کشیدند و از لشکر
سلطان محمود و سلطان بیوی تیغ مدبر تیغ گذرانیدند **نظم** سپاهان هند از یسار و یمین ٭ فتادند چون سایها بر زمین ٭ مرهند از این زیر تخت
فرو ریخته همچو برگ از درخت ٭ ز رکاب صف بالا دهلی ٭ تیغ آمد همچو کاو خوش ٭ و سلطان محمود و یلوخان در شهر خس جسته
صاحبقران کیتی ستان در موضع حوض خاص نزول فرمود و آن حوض ساخته بود باد شاه و باد الجزیره شاه است و آن عقیده رسوم شکال

از آب باران پر می‌شود و تا یک سال بر وی دهلی از آن آب می‌آشامند القصه چون حوض خاص محل سراپرده قامت سلطنت گشت شاهزادگان و امرا
و نوئینان بخدمت مشافه‌ه تهنیت بجا آورده‌اند و آثار نجابت و فتوت که بفرّ دولت قاهره از هر یکی بظهور آمده بود عرض کرده‌اند
و آنحضرت از روی نعم الهی که شامل حال ایشان شاهی شده بود آب در چشم گرفته ایزد رفت‌نمود و زبان تحسین ایراد نوئینان حلاوت آمیز
گشاده و زبان ایشان اقامات فرمود **ذکر ورود سلطان محمود و ملوخان و وقوع نسب و تاریخ بدالملک هندوستان**
چون عقد جمعیت حکام دولت نام گسیخته و هر کدام از لشکریان ایشان بطرفی که بخدمت سلطان محمود و ملوخان مشهور بود رانده‌اند و طریق شوکت
سلوک اشتر جز فرار جاده ناصیه‌ها نساختند و رهائش که چون باطن کدر نظر تیره بود شهرها لگدکوب راست کرده فرار نمودند و نسب بدالملک
از فرار ایشان جز افزودن جهاد از بهاء و زانکه اعیب که حکام دینشاد و آنیان رسیاری انجا لفاز آکشته غنیمت بیجهات گرفتند و وسیر دولتخانه
یکی سیف نامه داشت و بملک اشرف مشهور بود و یکی جغایاد اسیر کرده مادر و دو همایون آورده‌اند و صلح جهاد نشسته اربع الآخر که
بیرق ذکار حضرت نوات و سیار برهان این نیکو رحصار مشهور کرده‌اند صاحبقران کیتی ستان هدیه‌وار نه میدان شتافته رعید کا
مرتبه و بارگاه برافراشت سادات و قضاة و اکابر و اشراف دهلی بعز ملاحظه رسیده فضل الله ملک نایب ملوخان بود با اهالی و ارکان
سادات نوه و خطوط عین عنایت شد بجان امان یافت آنگاه ولی کشتی دکتا و بقا رهائی از ما بیفت و روانه آورده و صادر و بشارت
و رنج طاق سپهر انداخته و صد و بیست زنجیر فیل عدیت سفر و چند کمان که بر یکی حضرت صرف لشکر ظفر اثر و رانده و بر حرن نظر
صاحبقران و لاکهر و اورده‌اند مانند کسانی که امان طلبند آنها و قوی بر زمین نهاده فرایه کرده‌اند و روز چهارم ماه مذکور مولانا بدالدین
با جمهور اعیان حضرت بشهر و بادره خطبه نام و القاب سلطان محمود خان و صاحبقران کیتی ستان و رسیا جهد آنحضرت سیر با مخدوم سلطان نسب
و زینت داده‌اند **بیت** شد از نام او قدر خطبه بلند ٭ ز القاب او روی زر ارجمند ٭ و چون **شعر** جایاری دولت سایه صدارت شاه
که آمده بوکالی خار او بوبا ٭ و صاحبقران کامران بزم عیش و طرب آراسته و ای فاطر و خوی بیشه تعالی نا بعید رسانیده و در هشت ای
و سکاو جایهای بی انعرافی کشیده و زان انما تابع ۱۴ ربیع الآخر که مولانا بدالدین الاسلام با جمعی از بیکان نظام دیده روان نشسته بود
مال الامان مشغول بود چند هزار سوار جرسیط قند و غلد بشهر رانده‌اند و جمعی از نوکران آقایان و نوئینان بهانها بیاکرده و در شهر بجند
و دست غارت و تاراج بر آن ورده‌اند و اسرا هر چند و رصد و منع آمده‌اند فایده نداشت و چون امیر صاحبقران **ع** بر سر مردیدون و بوسر سیکه ٭
دیدم سر روی دشمنت بود و کسی دلخواه نیست رفت که کیفیت حال عرضه دارد آتش فتنه و فساد در دهلی اشتعال یافته هندیان جوهر فروش
احوال و حال و لطف اراده آتش انداخته غارت جلد و حبال می‌کنند و تعرض بان تعرض شده آمد و رجون ایشان را چون بی رفتیع می‌رنجند
و امرا تا بی دوازده بایستند تا دیگر سپاه بشهر و بنایند اما قرب بازده هزار کس از فارسان شام بصلح سهب و تاریخ اشتعال نمودند و روز دیگر
هندهم ماه بود بر دیوان در اندر شهر انداخته غارت عام دست آد و در هشتم هم بزهان شوالیها سوزه و اشتعال بود و هر روز بی
از اندازه لشکر علی اختلاف رایت از صد نفر تا بیست نفر هند و در اسیر کرده بر ده کوفتند و انواع لکیسی و جواهر و اوانی زر و نقره و صرع و سفید
آنقدر بدست سپاه قامت آثار افتاد که **ع** و صفش نگنجد و نظم شرح نیاید در بیان ٭ و هر شهر دهلی که مقابل یکدیگر بود یکی را اسپری
و دیگری را جهان پناه و سیر او دهلی کهنه می‌کنند و غارت و تاراج سمت سادات گرفت و شرح این حال مسامع جاه و جلال را بسیرد فرموده
که ارباب هنر و صناعات و اراسیران جدا انجه مفتوحه و بیان شاهزادگان عشیره فایدنا ابو لایت خویش برند و سلک تاراج جهد خاطر
همایون مضبوط ارند ماه مذکور بر کوکب عالی صعود قند برند و در سجد جامع که آنجا ساخته بخواهد شد کاکند **ذکر بعضی فتوحات**
از جند و از شتر اسیر جهود و تاراج جانب هرقند ماهچه و ذکر و روز عید آنجا بوده و روز که نوی دهلی امیر الامرا قامت ساخت
عازم دیگر مواضع آن ولایت شده صدای کوچ زلزله در عالم انداخت و چهارم ربیع الآخر از اطراف جهان پناه نهضت همایون
اشراق افتاده چون مرحله و نیز باد معسکر پادشاه جلالت نشانه گشت اطلعان بهادر زاده آنجا که امیر بوده بخدمت رسیده و حلی

سعید که از عهد سلطان تغلق شاه تا آن زمان در محل ملوک هند و ستان محفوظ می‌شد بر نظر اشرف رسانیدند
و آنحضرت که امی مشرف قبول افزان افتاده رایت مضمون از انخاص و فرمود و در موضع بهار کنده بهار با پیرش قلعه شاهزاده با طوبی
سر افراز گشته مشکهای شایسته کرده‌اند ٭ معز که بیشتر و از تعوی کوکبان از منتز کنند و لنا باد که مهور زین ولایت هند بود و تشرف
بود و در روز توقف کرده انجا روی بجانب قلعه بیست که از شاهزادگان جمع هند است آورده و در آن زمان مولانا احمد بهار سرزی و صفی
که ضابطه آنطرف بودند و اطاعت و فرمان واجب لازم دانسته می‌نمودند و در آخر ماه ربیع الآخر صاحبقران عالی مقام آنجا بجا سیع عساکر
منصوره آنجا بجدیکه بودند و قهرا هر آنطرف بیست راکه بصدق که بر اجاد البوار رسانده‌اند و پیر شیر با آتوی که می‌پرستید سوختند و غرق
ماه جمادی الاولی اکثر کمران آنحضار بدست سلیمان کشته گشتند و روح حصار خالت را بهوار نمد آنگاه بدناه‌ها لیشاه بر نشسته
و جهاد کنان ارادتقاد کاه دریای کنک رفته چند نوبت با کمران نسبه دین مقاطره و قاتل نموده و سیاری از ایشان را بر سلاب در رکوه با آتش
دوزخ فرستاده اعلام اسلام برافراخت و عبادان بقدر عرم مراجعت حرکت کرده تاریخ صد شنبه ۱۰ جمادی الاولی از کنار کنک بهوایی
سوقد پای دولت در رکاب سعادت ساخت آنقدر تشفت کرفتند که حساب و هم از نهر کستان تجاوز و تصور را عرف بویه و در ۱۴ جمادی الاولی نواحی قریه مطلع
معسکر همایون کشته و زان مرحله الجان شاه اسکندر و الی کشمیر پایه سریر سلطنت مصیر رسیدند و حرص اطاعت و خدمتکاری کرده و مواجب
یافتند و در ۱۱ ماه دعا کوی و شاهزادگان بازکشتند و در روز چهارشنبه ۱۱ ماه جمادی الاخر موکب ظفر آثار مشکبار گشت و در نظر
جزو نصرت و رو به مراجعت نهاد تقدیر رسانیده روز جمعه ۱۱ امیر کشور گیر جمعی از بهادران موکب همایون بقتل و غارت دلاجموه و
اتباع که در مواضع حصین مختص گشته بودند بلده داشت و نفر نفیس جلیس دولت و اقبال از اسب جمع و نبود و هندیان کفر پیشه از جنبه
را از شیران زبان خلسه نقود و قوه از مواضع اختفا بیرون آمدند و آنجا خدمت تشرف شده و از کمینگاه بیرون تاختند و کار آنکه
ایشان از بوجه دخوا مساختند و دولت یقین و ملک حصین و چون رای جهور و کرد رخوا رشاه بود با جماعه نفره بکر اسیر و سکر بوده و دیوی
بدرگاه جهان پناه نهاده و رای جهاز و تهدید بیسار و زبان بکلمه توحید کویا کرده بخوردن کوشت کاو که در کیش او حرام بود و بر ادب
و تشریف و اظهار مخفی بسر افراز شده و ملازمت سود و مرتبه اخیر که در روز دوشنبه ۱۱ محرم با دشاهی محفوظ بالطاف الهی
بدنیه پل متبرک کرید و در آن بورت و فرمان واجب لازمان تمالک چند طایفه نظر که در ملازمت رکاب شهریار جهان پناه ظلم و اخره و ربیع همایون
و مشرف گشته رخصت اضافه حاصل کرده‌اند و خضر خان که از بنده کان مارتک بود که بخیر در آن زمان در استان اقبال الشیان بدیر سپرده و خطه
نظر عاطفت شاهانه گشته حکومت مولتان تعلق بوی گرفت آنگاه صاحبقران ملک ستان ضبط اردوی همایون را بعهده امرای عظام که در بیرون
در روز یکشنبه سلخ جمادی الاخری بر حاج استیصال موجه مرکز سلطنت و استقلال کرده بدند و در روز یکشنبه ۱۱ رجب در دهار علیه نزول
بسمه کامل رسید و روز جمعه نزد انجا نهضت نموده و رطی اقامت و رلعر کنار آب جمون بعزم و اعساکر نصرت مآثر گشت و روز
یکشنبه ۱۱ آن سیر معلت و احسان کشتی رامده از آب بکذشت و در تفحص ام و رای ربیع **ع** ملکت فاماداری میرنا الغ بیک و میرزا
ابرهیم سلطان و مخدمات سنی عظیمی و شهر ایدی بالجمع اشراف و اعیان بلاد ماوراء النهر بر سم استقبال میرانده و سعادت ملازمت
کرامی دریافتند و زان نهضت و بیاد کار حضرت صاحبقرانی کشاده‌اند و جواهر و سیلی نثار کرده‌اند و روز یکشنبه و دوشنبه در تومند
توقف افتاده خازنه علاء الملک که محصول امرا مزبخانه رسالت از و صحت شهر بر ابود آنحضرت را طوی ده بیکشیای

لای کشید و در روز سه‌شنبه از ترمد کوچ واقع شده روز یکشنبه ۱۴ در چلین معسکر ظفر قرین گشت و در آن موضع امیرزاده شاهرخ
از جاده امیرزاده هموار بحرکت بلاد هیت صاحبقران سعادت تدریس منظور نظر انتقای دیهای کشند و روز سه‌شنبه ملخ لای کشوکنا از اینجا
نهضت نموده قبه الخضرا کشتن این معتدم همایون رفته دیس و نوکشت و روز سه‌شنبه ۴ ماه شعبان رایات ظفر نشان حرکت فرموده در کنار آب
رود لنه قبه بارگاه عالمگیر بلند و مهر درخشان رسید و روز چهارشنبه ۱۰ از اینجا کوچ بر قوچ انجامیده در روز سه‌شنبه ۱۱ در باغ قراتو بر کوشک
جهان نما از فرطلت عالم آرای دشت افراز باغ ارم گشت و روز دوشنبه ۱۴ ماه باغ نارکنار و روز سه‌شنبه ۱۴ در باغ دوج که بجای دیه رایض
شهر سمرقند از جمله شریف مشرف گردانید و تمنا قاعات طواف مزارات و اعلام صلات و صدقات باراب حاجات بساط عشرتی منبسط
مبسوط ساخته چند روز در نفات مرج دمرود و نهات مهجت و حضور تهید مجلس بزم و عشرت پرداخت و چون از آن کار ملاک روی نمود هست
عالی نهضت خسرو ملک بر تخت مکان بدین دولت مصروف شد امیرزاده شاهرخ را بجانب دار السلطنه هراة فرستاد و از آنجا نیز علم
سعادت ابدی مهند سان هوشمند را بعمارت مسجد جامع سمرقند و نیا شاه و الحمد لله الموفق بالاتمام

ذکر شمه از حال میرزا پیر امیرزاده شاه و بیان بود شرح هفت ساله حضرت صاحبقران علی الجباه

در بیان مسند شاهزاده که مقتدی ضبط مملکت هاکو خان بود بعزیمت صید و شکار بر مسند باد رشاسوار گشته در صحرای بر مرغزه بهم رسید و بجوار
بر عمر عنجوان و آهوان فراوان بهم کرده بید و امیرزاده بهمین نیز در اثنای تعقیب صیدها ناحق عزیز کوهی از ناه که فرمت بقر بوی بن رسانید و بید
طیبه اسب مید و آن شهسوار صیدشکار از نشست بزین سر کرد بر روی زمین افتاده از صعوبت آن شاهزاده بیهوش شد و بعد از زمانی بخود
آمده شدت سکته خلی فاحش بدماغ آن چشم و چراغ و دودمان تیموری راه یافت و طبیبی که در مقام عالمگیر آمد سهر ایجد حفاظی از آن ظهور
پر شیانی دماغ شاهزاده زاده شد و اهل آل و اقوال که مستحق مرهم عاقل و مناسب حال سلاطین کامل بوده باشد از و ظاهر نیست و کاهی
بحر المذلة تهمی چون بکاهی بحالت بیخت و احیانا راه اسراف و تلاف نحوی بمیر مستحق می بخشید و در تاستان که انوار حرارت هوا بیشتر
و در بسا زمان نوبت اوی تقریر عنان جلب عنان تافت و از غایت سرعت و دور زدن بکی سکره و سلطان احمد جلایری است که در اصل
محاصره دار السلام اشکال قیام داده باری و در لمن تکمن کشیده بهیچ طرف حرکت نکرد و چون میرزا پیر شاه بظاهر دار السلام هراة در رسید
متواتر اخبار ایلجات آن زمان آمدند و معروض کردانیدند که حالیه از اشراف و اعیان بزید باهم عهد بسته عقد عقد بای از بیعت با بر ان
شاهزاده عالمگیر عنان در رکز در خاطر بعناد دور بر بزید معاودت فرموده و اهل فتنه و فساد را که کلی از الجاعت مصب قضا جنین اشتعال
داشت مورد تیغ سیاست کرده اند و چون بدین از الاعلام باغ شاهزاده حشت آبی جز یافتند قدم نهود و حمارت مبتر شاهزاده
بهنگام رحمت جنتی از دو قصات آن ایلجار اخاذ است کرده اند و میرزا پیر شاه هکی اوقات را عیش و عشرت و شرب خمر و لهو و لعب
مصروف داشته از ضبط امور ملک غفلت می ورزید و آن شاه حرم خویش خانزاده را بحق نهضت میزد کشیده و آن ماوی عظمی
از شهر بعزیمت سمرقند رفت و در روی که امیر تیمور کورکان از نور بر هند و ستان باز کشته و بلخ عمارا قامت است سعادت ملاقات
فایز کردید و حال صفت و مآل صفت و مآل صفت نموده گفت که بدین اوان ماهچه رایات نصرت آیت بر تو وصول بر ممالک آن ایلجار خیلی
اخبار قریب دارد که شاهزاده سلوت عزیمت مخالفت مسلوک ارده بنا بر آن صاحبقران سند بر صفات جمع لشکرها فرمانداده باستعداد
بورش هفت ساله حکم کرده و در آن باب قدغن نموده

گفتار در ذکر نهضت حضرت صاحبقران بی‌دولت دکر از تورکان بار ات شدن قراب و مقرا و میرزا میرانشاه تورکان

بنا بر اسباب مذکوره و حالات مسطوره چنین از آنکه امیر تیمور کورکان از تخت بورش
هند و ستان بیاساید و بجشن ماهچه در رستم سریر دولت و اقبال تهید بنا عیش نماید عزم تهیه هفت ساله عزم کرده از اقامت علی هرت
روی باستعداد آنام خطیر آورده و از آنجا امیرزاده شاهرخ و سید خواجه و شیخ علی بهادر و جهانملک و بیرخه را بهراة و فرمانداده آن قرار العیون
با لشکر کران عظیم ملازمت کرده و امیر جهانشاه را بیشتر و سالاه و شاهزاده بموجب فرموده کار بند شرع چون خاجه و رسید دیگر از آن

صاحبقران نظر نواخته رسانید که خراسانیان راه خراسان و استر اباد قطع مسافت نمایند که اردوی عالی بقر بسطام و اعیان متوجه جهات
لاحرم میرزا شاهرخ عنان بجانب خراسان تافت و امیر تیمور کورکان جداز تعمیم عزیمت میرزا سلطان محمد را در الملک سمرقند باز داشت و خود
اسکندر و امیر زاده عمر شیخ را بحکومت ماندکان نصب فرمود و چهارشنبه ۴ محرم الحرام شد که اولیا بلیز سوانح نوشتند بلیا صاحبقران بعد
بر ای صواب و صعود و نزول

شعر

مدیر بفرمان مسبحت • مراد و بلند بکاب عنده • شادان آفاب سعادت بلند • قبا داخت هاوف
خرمان زهر موسهی قاسق • و ایک نعمت سازگرن سعادت و اقبال انجمن عیوب نموده سازند و اهل بوه و چون بولایت حاجی
توجه حکم هارون میرزا بسمرقند متوجه شیر اکرم بدیه الحاق برادر بزرگ میرزا پیر شاه بدیه عقد بیعت و رده و امیر سونجات اد و قرار سوار
در ملازمت شاهزاده مردان شد آنجا که صاحبقران منصور از اینجا شاه بر بسطام شتافت و از بسطام بخوارزمی نهضت از اینجا عازم قلعه
ایلانک گشت و در آن وجه امیرزاده شاهرخ امیر سلیمان شاه را حسب الحکم چشم بر ای فرستاده خود از اینجا مازندران متوجه موکب همایون
گشت و امیر سلیمان شاه بجمن بری رسید و کیفیت حفظ و ساع میرزا پیر شاه را شنید و هم بوده متوجه تبریز گشت و بهمان شتافته و از کرفت
و امیرزاده ابابکر و امیر زاده میرزا پیر شاه و ارکان دولت و لشکر قاصدی نزد میرزا پیر شاه فرستاده اولیا بتبریز طلبید و مقارب امارتی و بان بلاد رفته
عبادت و روز میرزا پیر شاه را با همه و دی انوکران بجا ساده و دی همایون و بان فرموده و چون موکب کردون اعتصام از ولایت دی گذشت
میرزا پیر شاه و استان اقبال نشان رسید صاحبقران عالیجاه و دنا و الدا بنا ده و روز و بهر کاهیه شاهزاده را جلیه مدا خوش کشید و اکثر
القات دوری بدید و تمور خواجه دفترها را بحفظ نموده و دلیک ما بجد سالار را که خلق بخرا از عامه بی است شاهزاده بر طبق مدعای
خویش بهر کرد خشید بوه استرداد نموده اند و چون در آن ایام بکرات صاحبقران جمیل صفات شنیده بود که اولاد جلیل میرزا پیر شاه بشرب معلم
و صحت ساقیان سیم اندام حسب ترغیب طایفه از مردم بند بوجه شد و زیر و اسناد آن ساز نماع بوده که موسیقی مراقبت شاهزاده می نموده اند
بان عضب صاحبقران بهرام قهر اشتعال افزوده فرمان فرمود که او سوانند کان میرزا پیر شاه را بره اعتبار کشند و نوجه فرموده بهر
کاهکی که بایجی تقرر بطلوع معقول بنقوله رشیوه نظم و نثر جدید و هر ایاز فضلا زمان نمازیه و استاد قطب الدین و جیب عودی و شمس الدین
کوزه کر هیک و دفی موسیقی راه و اور در بر کند و از رشیه و نظیر نباشد که قرار کشند و چون ایشان را بیاری و آورده اند میرزا الحکا شکی
بطاییه و قاسا قطب الدین آورده گفت خدمت استاد می موسیقی پر و مشرقه بوده اند حالا بر هان طریقه رامی جوی اند و علاوه نخست
رسمان بر یا و قطب الدین اما خاتمه او را در اکشید و چون نوبت بولا نخود رسید این و بیت نظم کرده

شعر

بلبل کاروا حرمت ای دل • کر بلبت و کر نه بدست اختیار نیست • مشهور و اکر بر نعمت بیاری او • مرد ایاز جهان بایاز نیست • و هر ایاز غلط صاحب رفیقان
ایشان را هان شربت چشانیدند

ذکر قشلاق فرمودن امیر تیمور گورکان در حدود قراباغ و بعضی از وقایع حدود آن و حوادث زمان

چون رایت آفتاب اشراق صاحبقران آفاق بر نوی بصوب بر بالک شرق اخاذ جهة قشلاق در قراباغ
اختیار کرده روی توجه بدان صوب آورده و از آب ارس عبور فرموده حوالی قلعه کوکچه بر امرای توران بوده مضرب خیام سپهر احتشام
گشت و در آن زمستان در اطراف جهان وقایع متوجه روی نموده آنچه وقایع مقدم اقتدار رسید اولا آنکه تولی اغلان که صحرای
شکت تومش خان در اولوس او نیک اشارت امیر تیمور کورکان رسیده خانی مشتر بود چون بر کران نفوذ اقدام می نموده هیچ در ترجیح
دشت نجاتی ابالیه و دیگر آنکه الملک الظاهر برقوق که سلطنت مصر و شام بدو تعلق داشت و نیت جهات تعالی اهل سیره و دیار را
و ارکان دولت او اختلاف بدید آمده دیگر آنکه شعوری خان که راه شاه خانی بود و تنگر و صلات طریق سفر آخرت سپرده بود و اولاد آنکه
نیز اختلال پذیرفته دیگر آنکه حاکم خوارستان خضر خواجه اغلان نیز عالم عدمی نهاده اولاد و نواهم در مقام خلاف آمده اند دیگر آنکه میرزا
اسکندر عبادت نوت خضر خواجه اغلان لشکر بخوارستان کشیده بسیاری از قلاع و بلاد مفتوح کرده اند و سالک اغلان با ملکان از کرده بید
و از استماع این اخبار صاحبقران کامکار بغایت مبتهج و سرور دست و با بعضی از سپاه مظفر راهت بر اقامت مراسم غزا و جهاد گماشت

و مقلب سیاه که چنان شتافت و در دره حنا که هاکرکران آن دره بود فرا نمود و عساکر منصوره آتش در سازلانه و کلیسا هایی
مشرکان افروزان ساختند و بعد از یکماه که آثار اقتدار اظهار کرده بودند روی بمیرت قشلاق آورده بودند و یکراز وقایع آن زمستان آنکه چون امیر تیمور
رستم و امیر سونجک و رشید را مرزبانه به بغداد رسید و در آنجا صاحبقران را به باب عدیم بغداد روی رسانیدند و امیرزاده محمد
و رفاقت راه داران متوجه عراق عرب گشت و امیر جهان شاه لسان رفته بیابانی بعزم گذاشت علم راحت برافراشت و امیرزاده مستم
با مقاتی امیر سونجک چند ولایت معتبر از مثل و سلطان احمد جلایر مفتوح ساخت بخالفارت و تاراج نموده غنیمت و جهات ایشان را
با خاصه امیرزاده به بغداد باغزاء و تهنیت مصادف جایی بحال رسانید و امیرزاده و جموع مقاتلو و غریب کرده و جوی کیفیت آنرا قدوه امیر سعید
بلاغ گشتند و امیر سعید شاهزاده را و راه قلعه قهقه زنجیر ساخته دین باب عرضه بدرگاه عالم پناه رسانید و مضمون آن نوشته در
تاریخ بعز همایون رسیده و بلغ جهانمطاع صادر شد که امیرالله داد بشیراز رود و دیره کوشاهزاده و ابا الموزنه فرموده اند بیاسا رساند
و امیرزاده رستم را در فارس مقاکره بجای برادر نشاند و امیرالله داد چون بشیراز انجا رسید خلیفه و سیورغال و سید خواجه را که جدید
آن فرستاده بودند گشت و سیورغال و سیورغال دست و پا بریده سار تخواجه و محمد شهریار و شیخ تاده و زید را بقید کشانید و نشان بحکم شاهزاده
و رعیت بیزا رستم مرا و غریب رسانیدند و رسیدن آن مثال بیزا رستم رسیده شاهزاده عنان عزیمت بصوب فارس انعطاف داده
و امیر سونجک بقراباغ روان شده روی همایون بسوت اما سلطان احمد که هاکر بغداد بود چون خبر استیلای بیزا رستم بر بغداد شنید
اصطبار عظیم روی داده بود و روان های بغداد را سیر مضبوط کرده اند و بغداد آن اخبال از امارات فتح و نصرت قاهره و بغداد امیر
غایت غرابت روی نمود شرح آنکه صاحبقران کشور گشا حکومت خوزستان را بشروان نامزد داده بود و آن مغولان آن ولایت مال بهایت
کوفت باهزار سوار آراسته بغداد شتافت و از سلطان احمد تربیت و عنایت یافته و بحضیر ابراهیم ارکان دولت سلطان خلیج محبت و نشاط
انداخت و هر کجا مال را بطلبها که اندازه هزار هزار تا صد هزار دینار بمحظوظ ساخت و آن تصادم نقد دولت الهی معضل آن وجوه از دست
فرستاده شرمان بیرون رفت و یکی از نوکران سلطان احمد آن نوشته را بخدمت سلطان برد و از سلطان محظوظ آن نوشته بر همی که سلطان احمد
لشکر صاحبقران را لاکه داشت یکهزار سند و یکهزار و بهادر اکه در آن معضله هزار دینار بنام او نوشته بود نسبت الحال بست خوش گردید
و در وقت شرمان را با جمعی از اراسل قطب الدین حیدر و منصور که تاخت ایران فرستاده بود و یاد کار اعتماد انزه امرا اصلاح اشکر گفت
حاضر بنام و نشان را بقبول او بودند و ترتیب ایشان بغداد آنجا طاعت الحیل بجمعی که بودند و هر کس از کاران و ولت و مقربان
خود را گفت و در بعد اخاصت و امرا بصر بر روی خود بسته همگی بالدینار و آور جهان آن خاصه را که هر روز بدیه جاری آورده بودند بجاری آورده بودند
می سپردند و باز می کشتند و چون چند روز از وقات تیره سلطان بدین و تیره گذشت شش نفر از نوکر بازرگان فرمود تا هفت بار بکرار طوق خاصه
دین کرده جانب دجله بردند و تیغ مشوی کشتی از آب گذشته بآن مشرکین سوار شده و متوجه ابلق قرا یوسف شدند و بعد آن وارد بر ایل
اطلاع نیافت و سلطان احمد چون بقرا یوسف پیوست او باغارت بغداد متوجه کوه متوجه و از اتاج کشتند اما بعد از وصول سلطان احمد
از تاریخ آن بلوغ پیشمان شد آنقدار زر نقد و اقمشه و اسطره و اسبان تازی زاده بقرا یوسف داد که راضی شد و در آخر سند فتح و فنا از جمع
سلطان احمد و قرا یوسف رسید که صاحبقران کرد و دن اسلو عزم فتح سیواس و اند بنا یاران اندیشید که اگر لشکر ظفر از بحدود روم
و شام در آید مرز و ایشان مسدود گردد بعداد و اطراف سرده عزیمت حلب کرده اند و بعد از وصول اندیشه باز بند که در آن زمان و بنا
آن مرز و بوم بود آن دو سیاه تعرض را مطلق نظر شفقت و احسان کرده ایشان جهة امتنان و ترحیم بخواه نفس نموده اضعاف الطاف
مقدر بر رسانید **گفتار در بیان توجه صاحبقران بسیواس و بغداد و فتح و ارزنجان** چون امیر تیمور گورکان فصل زمستان در قرا
باغ ادران بپایان رسانید و موسم جولان کلی چون در انجمن رسید قرا بای و قرمود و ایلچی ایلات آن را مشورت نموده خاطر طاقت آن
بر عزم خوزستان و تخریب ولایت کرجستان بنا بنا قرار داد و پای در رکاب ملک ستان آورده تخت لشکر بر چشم و کین بصوب

ملک کرکین کشید و کرکین کریز رستیز اختیار کرده سیاه خونریز ملک را در اندرون کوه انبید آنجا صاحبقران جهاد و در کرجستان
جان پاک از خوف جان الهامات انسان و دلت انسان آورده و خانیان نصرت قرین را ولایت آتش خشم و کین افروخته و جمعیت اعدای
دین را سوخته حصار نیت را مفتوح ساختند و تیر و جهات مشرکان را زیاد انداخته و آن انسان بیرنج بیوت که ملک کرکین و قلعه سوانیت
نشسته است و در سر آنطرف را مانند ابواب سعادت بر روی خود بسته امیر تیمور گورکان بعنان بکران انطرف انعطاف داده چون کرکین از
توجه پادشاه حشمت آیین و قوت یافت سوانیت را از کدا نشسته بر او فرا شتافت و جمعه قلعه دو او را غافت نموده سپاه او را تابع دو گرگان
را قتل رسانیدند و کرکین خجالتی بیرون رفته اجمالی بی دیده گاه عالم پناه فرستاد و از تقصیرات سابقه اعتذار و استغفار بجا آورده قبول کرد
من بعد رعایا خدمتکاری و طاعت کذاری راجع و ثابت قدم باشد و مراحم خسروانه عفو او را نموده بعضی همایون بجانب ولایت ایوی کشید
اقاق افتاد و آنجا دو نیز مکم سایر مواضع کرجستان که قلعه امیر تیمور گورکان عنان راحت بصوب مکر الاطاف او در انمنزلها بجهان مکار
دولت بلاد بیت صاحب افزا دولت رسیده اظهار خاطر مرد و نخل آنجا نموده اند و انجا نیز مطلب و مراحم سید و ارکشت دین انا الله و انا
نخار عزوجل و بنا بر نکاح و مانع اراده الهی بین طهمتن و الی از بخان و بستان و بخام داد که عدالتین تمالی و خراج خزانه الموالی باید فرستاد
و الا موسی از دنیای خار بعیش و نعیم از بسیاه و جواز الخاب دوا خواهم ساخت که آنانا آه ای دان و ملک کاند و تعلقین صورت حال را
بلاد زمان و کاه و حلاد از نیز صدور نشت نو و چون روی شور صاحبقران مصور و عزت و عزو و قیم افتاد خاطر خاطر بران قرار داد که
او را بشاه حضرت قلعه از بخلاف آب حیات و از سایه نیا ناراه بر روش جنبر با بیش خطیره و نیو کرتا مرحمت انیز و سلک تحریر
کشید و آن کار را مصدر با عیشی کرد و اید که و جسم الله از عرفت قدره و لم یحکم قدره و مضمون آن نوشته آنکه جناب اعلی و حضرت
شاهنشاهی امیر و زاکر معنی و ربع مسکون و رحمت مصرف بندگان اقبال انتساب ریاست و ملوک و سلاطین ایران و توران حلقه
اطاعت ملازمان خاطر انصاف و کوش کشیده اند و خاشیه اطاعت ایشان کان و کاه عالم پناه مرد و شکر فرمود و حالا چند هر کار و نشست
سلسله نسبت تو بزرگان کشتی آنی شهر بیشوه بیرا سبا آنکه در سفینه عافیت و عاقبت اندیشی نشسته باید بان جسارت و زود و خالفت
نا قرانی تا صاحب اعلی اعانت رسی و از آنکه اصلح عرض عضب حمزه و انا این کرمی و چون در بندگی استماع سرفت کرد تو اقامت فرا نصرت اید
که بجهاد دست ایوب غزو و جنگ در روی روزگار کشا و زینت و کشائی تا غایت عنان و جهه با نصوب مطلوب گشت مقصود آنکه مرا
مضمون **ان الملوک اذا دخلوا قریة افسدوها** ظاهر شده از مرد عساکر منصور که مدعی و رجهه احوال سلی آن نیست بلکه
آنکه از شیوه ستوده آبا و اجدا خویش تجاوز نماید و قدم لشعا و اسکاره اده خرد را از مواطنان این دولت و فرزندی نشان مرا
چون این مکتوب بنظر اقدس رسید و بر مضمون کاه کرد بدید رسید و بر مضمون کاه کرد بدید غضبناک شد عنان و حشت انگیز و کلمات خشونت آمیز بزبان راند
و کفت مدتها شد که مرا اعتبار اله و رحلت ساکنون بقدر دولت و نطق زدن **شعر** بدر کرد اند مرد خوش ٭ کو او بنزاید زمین حیرت
رو ما بیزیم هم شتر ٭ زر و بلسفیر مثل شتر ٭ مرم آنجان هنر بر سرش ٭ که مخود هدر داد هم اهنرش ٭ و چون اینجان از کشتند
این پیام صاحبقران کرد و بی علام رسانیدند و اشعار اسیاء قیامت اسامر عازم سیواس شد و چون حدود اونیک مضرب بارگاه
عزیمت گشت امیر افند او که جهة دفع فتنه امیرزاده به بغداد سفیر از رفتن شاهزاده و را مقید باز آورده و امرای عظام بنزه مقام رسیدند
بر عزم شدند و میرزاده به بغداد بجوب یاسا فی نزه بنداد و رسید و اشتد و کلمات شد و تیغ داده و زید و سار تخواجه را که از جلد آموزات
شاهزاده بودند بسیاست رسانیدند و ولایت نصرت بنا از آنجا نهضت نموده و در ارزنجان دوم امیر طهمتن با جمعی کثیر از مردم صف شکن باده و
همایون بسوت و در اولجم سنت نشت و آنانا صاحبقران کاه کار الجنار و مودود ع سوی شهر سیواس آورده روی ٭ و بعد از وصول سپاه
بکوی و اطراف و جوانب آن قلعه تحقیق بر افراخته و در آنرو و آنرو عراق بطور ساخته **شعر** دمیار و خلق و چون سپاه
تراهی سیواس شد حرکاه ٭ و سیواس که بنا کرده علاء الدوله کیقباد سلجوقی بود غایت مضبوط و استاس آنکه و مستحکم آنی

زاشیهٔ مربوط و بیست گز ارتفاع داشت و در سه جانب از خندق عمیق وسیع پر از آب و در پیش قبهٔ آن شهر که معسکر همایون بود زمین
تسییر نوبت بیذیقت و سه جانب دیگر بقب از پیش صرف و مصطفی پاشای امرای قیصر با چهار هزار صفدر بدان بلده اقامت داشت و تفاکه
و مدافع صرصر جریان مشحون بود اهتمت هزده و روز بنهان محاربه و محاصره استمرار یافت و چون صبح واپسین نوبت سلک اختلال
بیذیقت بجهان دیوار قلعه را بحوض ساختند و سر جوی کوشش و در حیرت بیداغ مصطفی پاشا در قبر بی عجز و اضطرار بیرون نهاده
و سادات و علما و ارباب عمایم خلایق و هایو بدیکه کسی پناه شافت و اظهار طاعت نمودند حضرت صاحبقران فرمانداد که امرا و نوینیان
از مسلمانان بالامان قناعت نمایند و نصاری و یهود سیاز اتاماج نمایند و از نوکران الیدیم بایزید چهار هزار که در جنگ آنکلات جنگ
زده بودند و زرهٔ اندیشان ایمان نداشتند در چاههای الکند خالت بر سر ایشان ریختند و حصار سیواس را بزمین هموار ساختند و از جنبه
ایشکنا شدند و صاحبقران بضربت عطیه و ولایت آلجستان و ملاطیه را باخذ تمامی آنجا و در اوبران ساخت و طهرن بر اولیات
اندخان اجادت ساز داشت و تمام ایالت ملاطیه و توابع و از قصبهٔ اقدایه و قرا عثمان نزکان نهاده لوای مراجعت بر افراشت

گفتار در ذکر توجه صاحبقران بسمت احتشام ممالک شام و جان فتح قلعهٔ بهره و عتاب بنی عثمان

و اهتمام سپاه بهرام انتقام

جهان تحفهٔ عراق عرب و سنه حسن و تسین و سیوا امیر صاحبقران شیخ ساوه را که علی حسب
و تنوب اشتهاف داشت برسالت نزد سلطان مصر و شام برقوق فرستاد و عنان سخن و کلمات پسندیده بنام داد و ملک برقوق
بخلاص شاهان خود مستوحش و رفقای او اعزشهادت رسانیده بدان اولوان که صاحبقران بکوی ستان در دشت بجای بود بمقابله و مقاتله و مشق
خان شتو بسیار بود سیان قرا یوسف ترکمان و کرد را قلعهٔ اولیا آلمن محاربه الخاوا قاده حسب الصد در الکرم کرد ماند و قرا یوسف و قرا بوسعد از بعد
بصحرا ستاد و بر قوی الکرم را حبس کرده ما بعضی از خیمه بر دیار سایی که رانده و در آن ایام که سلاطین و الیستان و حیز تحریر جلاتیان اشتاد و دولت
ایشان را امداد اجلان عنان رمش مرخ که بمعاونت برقوق و نهاد قرای مصر و شام گشته بود ارسال داشت و از وعده و وعید بعضی را نه الکمش
را طلب فرموده و مرخ برنج لطوار بدیه جلایزده الجهاز امقید و محبوس ساخت و چون آن خبر بسمع صاحبقران ولی الاکه رسید نهایت غضب ناک
شده فتح بلاد شام را از ضرورت قیصر اولی و اهم دانست و عنان ارزی که در خزانه بجانب مصر و شام انعطاف داد و تخت ظفر توی سیر مطلا بی
مدد و مرجام که از قبل فتح کوتهال آنحصار بود بحصار است آنطلب مزدور گشته و مقام مقابله و مدافعه سپاه ظفر انجام بشات اقدام نموده از طرفین
دست با خاخون تیر و سنگ و ماده و منجنیقات در این جنگ و ملاحمت زنانی بر برج قلعه را مانند خانهٔ زنبور عسل ساخته و بر سر سنوها کوفته
و در روز کشته به صفر سنبرات و ثانیاً آتش و در درون سنوها نهاده و چهار مانند دولت بهمراه آغانا قاون کرده و سیاست و ترتیب هر امر
اساس و مقام سایر سالکان آنحصار را مذاسوده اداره سادات و قضاة و علما از بهشتی بیرون آمدند و بدرگاه عالم پناه مشافهه آنچه خواسته و مشکی
که نمودند و تمامی مرا از بیان شفاعت کاه مقبل را درخواست نموده و باید شاه بوزش بذیرد و عفو و مرحمت و جرید آن ظلام کشیده از بهشتی
غبار بکران عجایب تصاوف و معطوف گردانید و چون در آن بلده غبار نجب کسی بنی سلمار بکار جنگ و حوبیع تسخیر بیذیقت و رعایا
غاشیهٔ اطاعت بر دوش کرفته کلهای امانی و رجس کامرانی بشکفت ذکر فتح شهر و قلعهٔ حلب بضرب تیغ سپاه ظفر سلب در ایام که
صاحبقران کامیاب بجد و بهشتی و عتاب رفته بود و خوف و بیم عظیم و حشمت تیمور تا بحد ایل سلطان مصر بحکومت ولایت حلب قیام می نمود
استیلا یافت و از سنجی باستغاثت و سنجی باستغاثت زده ملک فتح ارسال نموده و فتح احکام بر ولایت و ایالت و شاه و نشاه که جنود و آمدهٔ عجایب
رونده و باستعانت تیمور تاش از خوف تنقصه را بحق مشق بدو و جب و فرمان سلطان را برای مشق بدو ع و ملک بخیل الجیب
و بر بقیاس شهر رکهان و از جلد و از کلیه رسید که و کنار ایلیک و رسید که و کنار ایلیک و در آن بلده آتقدار بسیار جرار جمع گشت که در آن سر ساعد
شلی از جمعیتی و فتح یافته بود آنگاه تیمور تاش که از عقل و خرد بهره تمام داشت آیا شدن و مقام امرای شام و نهاد سودت در بیان الملک کشیده
بدانکه که مدار او بود نباشد و دوری بر بری بلند اخترو آسمان صولت قیامت شکوه قوی و دولت نماند دیگر ملک عجم

قوی بود از دیدن و جم و خاتون عشق بوسته و الملک نمای لشکرهای جهانگیر در هم شکست و سلاطین ایران و توران و هند و ستان و
دشت قبچاق و مغولستان رشکوب کرده اند و حالا که شیخ زین ملک بخدمت رسیده نظم همان که با او مدارا کنیم هر بدی که آشکارا کنیم
و سادات و علما و مشایخ از که در نظر علما و ارش و قوی قلم و اند شفاعت بیرون فرستیم و تنگ‌ها و مناسب خدمت تا سالم و نایم بیت
بدین جمله شاید که این ارتیه بهمراهی بکر شوه ثالدریه و جان و جهن با سلامت ماند و رعایا عافیت یابند و نیکی ایکیاست بهره داشته
داد و سوالهای تیمور تاش را استحسان نمودند و جملی بجهالت شاه باشد و در دیگر امرا جمار قلیا نقول آن حق اعراض نموده گفت نظم
که جنگ تو بر دامان جنبد بدیو و بدو تو امان نبیند ذ سلک و ز آهن نبیند استوار بر ایشان که در تیر خشیکار رعب و هراس عالم را
بنا بدو بد و بر قوی خاطر بعت الجیه و مقالهٔ بلید نهاد و عطارکت و شید صیار بر بران قرابات که بشتاعتزا و استظهار بدیوار حصار باز نهد
و تا توانند نام اخیار را دست ندهند و فی الواقع که چون قرار اصرار نمودند کار بدو روی داری کشید و از لطافت صاحبقران عالیجاه ابن تعالی
و نزل شاه علی نیچه و چون بر حسن شایان آگاه شد فتان داره جهان نوبه کشیده داشت بدو نیم نیچه زاه سیف و هکاه فرود می آمد
سیفزه که در دیگر معسکر همایون خندق و کمند و طیان که و طاعت الجیل ان پادشاه که و چون حلل اطاع ناشتان جزم و آن اعاده سخت
و قوی بنیاشتند نار بر لیر کشیدند یاری حیات ساز شهر بیرون خواهند و لوای جنگ و جدال و نفع که ایند و در عشبه اربع الاقوسنه
تلک و نماز ماهچه لوای کشور کشا مرتوه صلیه بر تاج طلب اخاخت و پادشاه صلیب تدبیر و در روز مدت تا آخر که بیت سپه و دیگر بی تصور
بر افراختا آتش کینه چهره جنود پیاده پرداخته ضبط بر اعتاد با هتمام امیرزاده شاهرخ و امیرزاده شاه که و دیگر امرای نامدار با امیر
سلیمان شاه باز اشت و جوانان را بعهد و سلطان محمود خان و امیر جهانشاه و دیگر نوینیان غلبه نکان و امیر نوعالیشان نموده و قوای از طلعت مایوس
زیب و زینت اده صفی ایفا ایسان شاه که از ملک هولاکو آنجا و بعسکر خاقان بر بند و آن اسکو هر چه تمامتر در حین صفوف لشکر و بنشاد و الخا
دلاوران جلب و عرب قلب و جناحین آراسته خاطر از جنون و خوف بر استر در امر صاحبقران ولا که صفها بلشکر و نه و روی جلادت
نهد و عیان شکار و صحرا کنار ادا و رند شعر و دیگر و بیاد کاه امدند مجنون رخنین کینه خواه آمدند زهره و طوس و بر ناخته
هر زانه بر کلهٔ کرا خند تخت از قبل را عقار اسیرزاده الیکو و از قبل جهانقار امیرزاده سلطانحسین بر جنبه و میسره شاهان تاخته و زحمات
بسیار و از ایشان شاه ملات رسانیدند و لا دران قوای سیلی انقرا کو با یلان بر شکوه و باشد و چون تاش جلکه و میکه جلیلا
از پیش و شاه و ضرب تیغ تیز و بر لشکر خون ریز بدهت برافتاد و اعلام شاهیان کاشت و باشد و در تیمور تاش از زمانا تاج ارزه و
مقوصه بطرف شهر کریختند و طایفه دیگر از کرجکان روی بدمشق نهادند و چون از نهادن لشکر و نداشتن بینا از تکاسیق بوده بهره از زیانی
در او رند لشکر سواری و جان تنک پا بیرون بوده زند بدمشق رسید و خبر آن افتاد بدمشقیان رسانید و از لشکر و سپاه جاعوی کرد و خند
بواسطه از دهاکی و دیرا و اعلام شد نتوانستند که بر جهت تعی سلامت نمایند و از آن تیر بستیز عنان و زاد نهت مشافهه بهم کس میرسید بیت
تیغ بیدریغ می کفتند و حلیان از خوف جان خویش را در خندق می انداختند لاجرم آنقدار از ایشان بدرهم افتاده جان داده اند که هندوی
شد بیت بلا زخم خفته و خون و خاک و تشویر و کار جهالت بیاک و هم از ذکر ملاید هم ربع الاول بر شهر حلب مفتوح شد
و باشد و در تیمور تاش بقلعه کریختند و سپاه و خاخون بر روی تیمور نمود آنقدر کار کردند و در عرصه و سه روز بوج آن ارسال
غزال مراتع سوار کرده بود چون نزدیک جان رسید که بصورت فتح و داد آمیز مقصود و حلوه کر آید باشد و در تیمور تاش تا عجز و انکسار بر
و حالت و زکار و خوش مشاهده نموده سادات و علما و مشایخ و اشراف و اعیان و تنوع قات و تبرکات بر اشتاد حصار بیرون آمدند
و نیات در کاه فلک اشتباه رفته روی نیاز و اقتدار بر زمین نهادند و مقالیه قزان و صلح و مردوب و فان بر دست غرایب بوان اعلی و
و باشد و در تیمور تاش اهل آنکه و مقید کشته عیت آنطلب که مهابت و در بیان ملاتهان تعشیر و آفت و فهان و اجب الاذعان نظر لیکن
شرفات قلعه را بین قهر از الاد رج بر زمین افکندند و صاحبقران سعادت قرین اسیر و قاه و اعتدار کرد از خلد اسیران بوعصبه شرمسار فتح

فرستاده و پیغام داد که باشد و دن و تیمور تاش بیکانا سپرند و فوج ایشان موقوف فوج رسیدن الطرف است و باید که اولا جامع الحال بفرستند
تا مانع اسیران ایشان از مطلق اهانت کرده ایم عدا لانا صاحبقران کیتی ستان اعزی اراده جلسه کاشته بدر الدین هزار جریبی را بارشاد ملطاق سیاق
و موجبی بدیغار با خاطب عنین مینی و خطا جهاز بازیده و روز که جلسه و عزیمت فتح دیگر بلادات شام نموده قلعه جوی حصن و مطلق بصلح گرفت
آنجا و مرتبه فتح و ظفر روی توجه عجایب و در الهات شام نهاد **فتنا در میان هر صاحبقران و صف شکن بجانب دمشق و سلوک**
ملک فرج در طریق مکر و حیل و ذکر بختی سلطان مصر و شام از چنگ عثمان سپاه نصرت
نثار بعد از جنگ و جدل صاحبقران ظفر نشان چون از بهم ملک فراغت یافت و روز یکشنبه سیم جمادی الاولی سلطان عزیمت
تصرف دمشق یافت و حالا که در آن زمان مملکت فرج بموجب استدعای دمشقیان بسپاهی شد بایلان و استعداد فراوان بدمشق آمده بود و ضبط
شهر و قلعه در دست فرج و باره قیام و اقدام می نمود و چون حوالی دمشق از بعضا رسم سنی جهان بیامشک بدر گشت پادشاه صحبتی از علما شیعه
و زندیق و باد و جاهلیانی رسم رسالت جبل آنها سپهر کشی و کشاف فرستاده و هر کام را خبر آنها آورده داد تا در ساق سوز بهان کرده بهنگام
ادای جنایم عذر بها شد و چون بدانها بیان عیک نصرت نشان پیوستند با آنکه چند نوبت با صاحبقران بلند رتبه مذاکرات نموده از مهمات
خطیر همایون کاری زیر تیغ استند بدیه و بکون حضرت ایشان نزد خواجه مسعود صاحب کرا را اعاظم مقتدیان امور دیوانی بود ظاهر گشته چون جها
زهرا آورده از سای مرزهای از جاهلان بیرون آورده و گفت حال امیر تیمور کار عجز بوده و آنحضرت آن شیاد آوما باد و آن دغا و کوشه بی
بدیده دمشق رفته آنگاه در بغاهر شهر امن پیشه که بقیه سیاه شاهزاده اند مترا کرده و کنده زند قوا مرو نبود و اطراف لشکرگاه را بجهیز
و خندق استوار ازبه و دمار و دیوان قراولان معاید و قاطر و ستره اده سپاه مشرب اقتاب از ضرب حسام خون آشام چیج ندکلو بنجی
از اهل شام هلاک نمایند و فوجی از آن طایفه الاسیر و سنگر کرده بلند و تهیه بان قهر بخون خون اسیران و باشدون و غرتاش
و سایر بندیان حلب و غاز مرو و چون مهر و شن چهار معسکر سپهر بایت و باد مغرب نوه سرزا سلطانحسین اغراق جیوه سما رکنجه
بشهره دمشق رفت و شایان مقدم او اسب طلوع صبح شاه مان از مطلع آمال و اسانی امنیه از تواره تقصیر و نکر بود قیمه نامرسی
نگذاشته و حساب اسیر تیمور کوکان از نیروت ناشاست جز یافته و زنده گرا از قید سیاره رسید آمد و بجهاد و سیع که در طرف کمان بوده
نزد اجلال زبون و بعد از دو روز پادشاه بوده از نه مملکت فرج فرستاده و پیغام داد که طلوعت ماه و حصول مقاصد و مطالب و ضمایر
اقارب و اجانب و صنع تمام داره و سلاطین با غرض اصلی از کشیدن لشکر و ارتکاب اوزام خوف و خطر و حمایت ناموس و نامست
و کرنج نان روزی تمام است بکرات قاصده بسنا ده اکثی را طلب استیج و فایده بران مرتب گشت لاجرم دست حیث سپاه قیاس ساز
را بجانب کشیده بود هم از مطاراه گذشت اکنون مناسب بحال شما آنست که اکثی را ارسال نمایند و خطبه و سکه بنام همایون مایاراید تا
بساط نزاع و جدال مطوی گردد و تمهید قواعد مصالحه و اداء مواثیق جوند و آلا خون و مال متوطنان دمشق مانند سایر بلاد و دیار مصر شام
در معرض تضییع خواهد افتاد و دست قدرت ایزدی بدستور دمهیو ابواب فتح و فیروزی در روی مردکار خواهد گشود و چون ایلچیان
پیران دمشق در آمد ملک فرج غلامی گذشته او امرا و سکره و لشکر جاهزی از اصول اعیان بآستان اقبال ایشان باز فرستاد و پیغام
داد که ما از کار با اقبال سابق نام و پیشمانی گشته ایم و تابع روز دیگر الحق را بدیده گاه عالم پناه میفرستیم امید آنکه محاصره غلامت مارا قا
عفو و اخلاص مرقوم شود تا من بعد طریقه اخلاص و عبودیت مسلک بدور سانیم و امیر تیمور کوکان ایلچیان را مشرف بعنایت خاص و شرف مواعید
دلپسند خرم و خرسند ساخته و چون رایت نصرت شعار بدو روز در انزل تو قف کرد یدعلت با تمام رسید و از آنجا کوچ و نهضت
بعزیمت گرفتن خطه و اعمال همایون سازه و ملک فرج و دمشقیان توجه موکب ظفر شعار بصوب دمشق و شاهزاده پند اشته که مسلمانی
از غایت ضعف و بدلی فرار می نمایند بایمان بر دست عنیف و اشته حزنی عظیم و لشکر و بیتر از دهشت هم از شهر بیرون نجنبند و از پس
پشت سپاه منصوره را مدخل بخیال تابع و اندیشه غلبه و استیلا دست استخلاص و سنان و تیر و کمان برداریند و امیر تیمور کوکان

از عبادت سپاه شام مطلع گشته دانست که در روز اقبال ایشان بشب ادبار نزدیک رسیده لاجرم عنان عزیمت اعطاف داده و با سایر جرار اعتار
و ارتفاع ایره داخته روی بجرب اعدا نهاده و آن روز مقاطعه روی نموده که بهار چون آشام از چو وصول بعده **اذا الشتم کبوت واذا الظهر**
اکلدات زده گشته بر سید **شعر** بفارکش از بحق آنصاف ٭ مروت چو سریع در کی قاف ٭ سریره بدر لان سینه
شده جلاک تشریها نمود ٭ اجل الدر اسمان بکان ٭ کمین کرده و در کوشه تهای کان ٭ بدیفرد جنا در مرد حنال ٭ کشاده شده دستکاه اجل
آجلا در تباشیر صبح و نضرت ایزد طلعه دولت صاحبقران سکندر صفات دمیدن گرفت و سپاه شام کریز و سیتز اختیار نموده بدو زجات
سپاه اندیشان نهایت بدیرت و دانشگاه و بدو سرزا سلطانحسین که سمرقند و شیعیان از مهجه هم اوآراسته بود و بدو سرزا شاهرخ و میرزا میرانشاه
افتاده بود و تلاقی و حین کرا از جلد اسلامیان موکب شاهرخی بود اور کرفته زد و شاهزاده آورد و این جز بر صاحبقران والا کهر رسیده و ایشان
عقد جسر را بود و بعد از چند روز میرزا شاهرخ شیخ گشته جوب یاساق زنده و کنا شد و واقعه مذکوره در روز سه شنبه ۱۱ جمادی الاولی
سنه ثلث و ثمانمائه اتفاق افتاد اما آن ملک فرج سطحی مقاتل نبود و الا امرا و کان دولت مشوش نبود و در شب جمعه ۱۰ بابی و داد و بعزیمت
نهاده و عنان عزیمت صوب مصر اختلاف او و امیر چوقان از دو کجد بلاد بیت میرزا شاهرخ رفت و صورت حال از نکت و شاهزاده اوزبک و صاحبقران
مظفر او و شاده آثار عقد تعاقب بافت که امیرزاده با بکر و امیر جهانشاه که مهر را فرو کوفته تا دیگر کس بیرون نولد رفت و امیر تیمور بر ایشان
و امیر شاه ملک و سر تخت بهادر ملک فرج اطاف نموده و جشه ملاقیان او بر ایاده ساخته رحالت بلا تاخته و قتیب فراوان کوفته از
کشتند و روز دیگر صاحبقران والا کهر با لشکر بحضرت شاهزاده ملک دمشق رفته قصر الملوک را که مستحق بنات ملک طاهر بود بعزیز و همایون ساخت
و شاهراه کان و روز خیان و محالات ظاهر شهر بر وده آمدند و سادات و قضاة و علما و مشایخ و روزاهای کشاده بقدر طاقت و وظایف اوزبه و کلو
شناخت و بخشکها کشیده مال امان قبول کرده بند و امیر شاهرخ و امیر شیخ نور الدین و خواجه مسعود صاحب و امیر جلال السلام شهر و امداد بخشیدن
مال بصنعت جهات غالی بر اخذ و روز جهد و تحقیق نیت خطبه با نام و القاب همایون زمین ساختها مازه و الکو تو الدلت و دمشق بصنعت
کره ایزد پشت بنداز جهات آنحضار استوار نهاده و لادن علامت آثار بدستور معهود آغاز نقد کیری کرده و منجمان دست کاهی کرده
و اندک بیانی بر برج آنحضار بعون صاحبقران و دستور نهاد کرفته آمین زده و القاب مقدار تحقیق حضرت و اندر موزن اداء و معنی ابعاد حصار آغاز نهاد
کرده و روز دلاز مقاومت عاجز کشته بیاری عجز و اضطرار بیرون نیامده و مقالید خزاین و ذخایر زنده صاحبقران سنتوده و مآثر دمشق و چون
او بر ایمان مطول حلیمت نبود اذان اطاعت فایده روی نموده و موجب فرمان با سار رسید و چند آن آنحضار که هر قاتلان زخیره بوسند
سایند شاهراه کان و روز خیان تحت افتند و سایر متوطنان آنجا را السیر کرفتند و مولانا سلیمان و مولانا جمال الطبیب با بعضی از صناع
و رشیدان حسب الحکم بسمرقند کجا بیند و منشیان ملاحت آثار فخامها مرقوم قلم لطایف نگار ساخته بطرف بلاد ایران و توران کسیل
ذکر ابتلای دمشقیان بالأمهب و غارت و مراجعت نمودن رایت نصرت آیت از نواحی بیت
دمان آیا که جلده دمشق از نظمت صاحبقران عالی منزلت مزین بود روزی بحضور جمعی کثیر از سادات و علما بزبان همایون گذرانید که چون مشایخ
اقامه که در از زمان کمال و میان و مردانیان اعزت طاهره نبوی خصوصا جانب ولایت آب رضوی و عداوت می ورزید تا آنجا از شیخ
ارهب و شیخ دیاره آنکه و آجب العظیم تقدیر مرسانیده بند و شایان با ایشان دمان اعمال نمیرد اعمال تر چنین موافق بر ماند و خوارج
مقاومت و مخاصمت می نموده اند و عقل این دانجات مستبعد می شمرد که طایفه که حزب الامت بهترین بجزان اند و آیا می اولو هدایت و
ارشاد لزنیه کفر ضلالت نجات یافته مرحمت معرفت رسیده باشند جز آنکه اولی جانب او و اولو کمان زند و الجا الفان ایشان بعد است آنکه تستر
و سیاه دیاره اولاد الهاد جز الصبا و دواد اندوع نیست آیین دین مبین اکنون نزد ما عشق نخاسیده که آصورت واقع نبوده و الا
حین خزان اندیوان **من بعمل سوء یجزه** بایشان حوالد فی و چون این ملحوظ از خاطر ستوده و مآثر سرزد در عاطر کلو و اصاغر
ملت که روه روز چهارشنبه غره شعبان سنه ثلث و ثمانمائه آمین بلا اکرفت و تمامی مرد و زن و خرد و زن بند دمشق اسیر بجز مقدر گشته

تملکات ایشان را فتحه و استعمد و زد و جوهر و اسب و شتر و اسد و عنف لشکر فاست ترکشت و کرتر ستان غنایم بر تبدیر کشت که چهار پایان و بی
مدار نطفت بجولان و تاکره و سیاری از مردم بغنایم افتحه و رحمت روسی و مصری و قرمی اکه در دول حال کرفتر بودند می انداختند و نفوذ و اوامر
زرین و سیمین بار میکردند و چون آتش غضب الهی در ان دار افروخته بود و بخشنده و شبان منه قصد و اهتمار کسی آمش و شهر افتاد و چون
مردم را غایت مرا سبکی بر دای لطف الهی ان نما شد و سقف عمارات ایشان مشتر از چوب می باشد بسیاری از مواضع آن سوخت و اثر ان
بمجد بی امیه رسیده سار سرشیع آتر اکه از سنان ساخته بود خاکستر کشت و عمارات که هالی مشق بیان بنا خاسیده سر صاحبقران اعلا
اسیران شام فرمانداده و روز شنبه چهارم شعبان رایت ساحت برافراشت و رعوطه بر والاجلال اتفاق افاده اشارت علی جمعه و رفیقه
منشیان ایشان سلطنت ایشان باسم امیرزاده محمد که در سرحد خوارستان بود منشی نویسند و معنون آنکه بر دی ملک ساده بنا و جاد اسیون
محافظت آن سرحد از داشته متوجه درکاه عالم پناه کرده که ایالت همکاه هایکه جهان نامزد اوست و آنه مزاحم ایشان الاتمال امامور کشته
موکب همایون از انجا نهضت نموده و در اثنای راه امرا و شاهزادکان تا اخام و والقدر و کذار اب فرات ساخته اسب و شتر و کوسفند سیاه از حد
کرده چون ظاهر حسن عمل از دلها همایون کشت اهالی انجا اظهار مخالفت نموده لشکریان بلاد را کشتند و سوختند آنجا را اسیر کرده تا
وسان ایشان از انجا روب نهب و تاراج روشنه و بعد از انکه ماهر اعلام نصرت فرجام از اب فرات عبور فرموده بر نو و صول بر قلعه رحبه انداخت
حاکم آنجا میشکوی بکاه خود رسید و پیش آمده حفظ عنایت شاهانه شد و حکومت آن شهر تعلق بوی کرفت ضروری و علیا زینت بنکاه صاحبقران
کاسکار نشاط شکار فرموده امرا و لشکریان تیغ و روز راه بر که انداخته و در رحبه چشمه الیس بهم رسیده از انصاف حیوانات شکار و جمع آمده هر کس
از هر نوع جانور بی چالاست بدست می کرفت و پیشتر بوی نزد و از انجا لمو کیا علی بر و حالفه مقضای آن ولایت از بی توانا زیاده اهمار و ای نصرت اما
و رحم افراشت و چون خلاف سقوت بحاکم مارد بن سلطان عیسی در معرفت شام عمارت صاحبقران کرد و بن توان سیاد دست تنوه و همکیان
بر اوران و فرزند خان خود را بنزد مرتاه امیر صاحبقران کرمت دیکر ادب او اجنی بهادر هست عالی نهضت ساخته اعلام ظفر انجام عاجب مدن
بر افراخت و جهاز و بسول عمارات بیرون شهر اسوخته و خراب ساخته امیر را اعتبار بحاصل را ان شهر زاده اشت و سیفی تر بیت نصر و تیمور
خواسته الهالی آنشهر کلید قلعه آوردند و عنایت حسن و انبیا تحلال ایشان کرده بدو و تعلال این احوال فتح قلعه الحق بوقوع پیوست و چه نعاطم
خطیر حضرت جهانکیر از اندیشه اطلاعات آنحصار از نیست و بران نص آنکه حصار الحق که محکم ترین قلاع ایران و توران و قراجین و آذربایجان
و کرفتن خیال تسویه بنیت تا بر ان حضرت صاحبقران تا ده سال پیوسته عساکر آراسته بحاصره آنقلعه میفرستاد تا قوت ساکنان نهایت
پذیرفته تیسر کرد و امرا نوبت در محاصره کوشیده و ان ایام که موکب سپهر اساس متوجه سیواس بود الامرای میرزا امیر الشاه شیخ محمد اردشیر
و ان ارکان دولت میرزا شاهرخ امیر میرزا شاه و ظاهر انحصار نشسته و بجا کاریده اخبار ناکار بحضور ان بجای رسید که هرم نهضت پیوست
حیوانات می چشانیدند و صدمه بر من می ساختند اخرالامر ان بیزمی افتند تا بران معدودی که در اخلاص بود بیاری اضطرار ان اندند و امرا
کو تو الحق سید نجاعلشانی زاید و بود و بجد کاه و عالی پناه فرستادند و بعد از ان بچند روز قهرمان شهر بقتلش حکم فرموده که قلاع آن ظلمی
ملک بخداوند بود اه **ذکر فتح دار الشاد و قلاع و اثار** صاحبقران نظر قرین عبارت رکیج فرمود ان امارت در حکم فرمود که سلطان حسین
و امیرزاده مستوفر و امیر الحاجات شاه و امیر ضراب جاکو و رستم سوغا و سیغاک بهادر و نوکل بر لاتوس الحجی کنز از ای بخاصت اقتباس روی تیمه
سیناه آورده اند و انجاعت موجب فرموده علفوده و رطف فلاه از الشارع هزوه آمده آغاز محاصره کردند و فتح نامی از فتح حلاوت رسیده
حکومت آنملکت بر باجمعی کثیر از امرا الشه و اجلال اعراب بعظام دفع و منع ثبات نصرت شعاشات قدم بود و در کاه خاسته زمان مقدر
معذرت بر کشاد که سلطان احمد باس فرار داده که اکر تمود کو کان سفر خوش بیجا آید شهر با تسلیم نمایی و الا ابواب الشارع بر روی همکیس
مکشایی و امرا حسن فتح را عرضه داشت بایمر سرا علی کرده در موصل قاصد باره وی کیها نیوی رسیده آنجا زفتح شنیده بود مرتضی کرد امید
لاجرم پادشاه کواکب حشم عزم بر بی حصار دیوه کرده و فرموده تا از جلد بر کشتی جسری بسته و بجهت تمام اراده وی قلعه احتشام از اب کذشته

واز راه القون کوبر ولت بظاهر دار السلام خواسته مقابله مرتضی الطاب انصحیس ساخت و قدر و انکاه از الشیاخ طاوس سدره المنتهی در کذشت
و در وقتی که شهباز زرین بال آفتاب سایه بر بیج رجان الکذبه و از غایت حرارت تاب جلد چون ریک تفتان می نمود سایان موکب همایون اطراف
شهر اهرکه فرستاد آتش زدند و شیطان آهن حمل سنه است و دنیاب روی بکاهه آورده بود و آتشی اشتعال آتش بجایه و جلال و چون بیزار
مقدیر کناه با فرنکی بر دای لطف الهی ان نما شد و سقف عمارات ایشان مشتر از چوب می باشد بسیاری از مواضع آن سوخت و اثر ان
جاهلان کبت اخاره دست ایجان و مال نشسته هاتی داری کو شیدند و قدر مت و در و مقابله و مقاتله خوف منصوری خانم سوی کوشش
مقدیر میرسانیدند و چون فتح را معلوم نبود که امیر تیمور کو کان خود بخاسیه عنداد رسیده است تحقیق که آنحضرت را می شناخت بر سم رسالت
او سال داشت با جزو جزم پیاده و آن قاصد بدکاه عالم پناه رسیده و واسطه عین فتح را بعرض رسانید و مدارش نیافتن بلاکه بدو تجدید بود
و شنیده و فتح در میان نهاده و فتح از روی عناد قاصد را کتب بتم داشته و رعام مقاتله و مجاده لشات قدم و در کلید و چون مدت محاصره
بچهل روز کشید و شهر را بلحظه خاجشیع بجت و مرد بر کمر زان کشته حوزه را از باره می انداختند و کوکب همایون بوسیت فتح جلادت شدت
سر میدند و روز کشت بیست و هفتم ذی قعده فتح روز بد که بغداد بان ابرادت آفتاب تاسیاستان نیاوند و باره را خالی کذاشتند و خود
خود را بر جر بها تیسر کرده بجای خود را فراشتند و سپاه ظفر پناه بیکار روی شهر نهادند و نردبانها زده بر باره نهاده طاق بهار کنکره انداختند
و چون مور و ملخ رامند و پیش از هر کس شیخ نور الدین عصیل الا رفته است نهضت سیاست بر افراخت و متعاقب دیکر امرا بدران بر بیج حصار
بر اندکه آوازه بها و تیغ ها و افغان سوین و کرنا ع زمین چون آسمان لاجوی بخواست ۰ و لشکریان دخمها در دیوارها الکنی بر افراخت و
جواب و امدند و صورت فتح اکر و نبوه اره شت مخزن نمود از بغداد بان کشت و از کمر جابت که خان اندیشه بصوب قبان افتد راه جلادت و
نجات مسدود افتد زیرا که حوزه ظفر در روی تمامی محال فتح و دخول اسعوب ساخته بودند لاجرم مرتضی **فصل فی خروج من سبیل**
از نهاد خلاص می رامد و صیاری از اه جیلان خاکسار را نخوف شطاع آبار خود را بر اب انداختند و صیاری از فتح اره های منار جان ستان
کوشت بدن را طعمه هلکان و جلد ساختند و فتح در ان شدت با دخوه و در کشتی نشسته بجانب بالا آب که زیان شد و سپاه نصرت بناه و کذار اب
رفته متوجه بکان آشیاره مار اند و در کار شی مرا و بودند تا خود را در بغداد جلد الکذ و سفلا جلد از فتح و نشت و چون جمعی از متقیان لشکر بر شتران
و صیاری از فرا اجاده در وقت محاصره رخت هستی با فنا داده بودند قهرمان قهرمانی کرم شهر و فرمان فرموده و فتح جهت اخلاع
نفاد اوامر که هر قدر از ملازمان سر بیاده و سپاه کیسخواه سر بخط فرمان صاحبقران بخالها و نهاده که اجهاد در میان بستند و تضرع
از شاه ملک شارات و زیاده بودن ۰ علی نبوه بیاری اهتمام در طلب سر بها نمودند و ۰ لال حل زنا و بیوه صغیر و کبیر را بیک فتح چیز دوره
نایره غضب مردان و عنف و شدید و تفاوت بی سوخت **نظم** بسرخت آتش عشق و تجدد از وصال چنین بر چه رامد بر عرا ارتش
از سادات و علما و صلحا هر کس نرامت خود را مد کاه خلاق و پناه رسانیده سالم ماند و عاطفت شاهانه تنها اما کی و بسلو عنایت
کرده بما منی رسانید و چون کار بکان ۰ ار السلام تمام از هم کذشت عمارات و مساکن مهدم کشته بخاک راه یکسان شد مکر مساجد و مدارس
و خوانی که از حکم مستوفی بود و کسی و از نهادم آنها سوخته و تصور همایون **وان من قریة الا نحن مهلکوها قبل یوم القیمة** نشانه
عذاب نظر بخاسیه و اه و صیاری و بیاری و بیاری مستوفی هوای **ویهلک الحرث والنسل** نظر بر بسانید **ملک مقتدر بالغة العلیم**
جاده کار بیت جز سلیم **ذکر مراجعت امیر تیمور کورکان از بغداد بآذربایجان و تقریر شمه از حال و فتنه آمدن دیوان**
چون تاب جلد از خون کشکان میان مرتبه تقرر کان زنان اعتمان کرفت و هوای بغداد چون جهنم مرتبه کان و کلهنا اعلام مسکن عمت
نقض پذیرفت سایر تیمور کورکان در اوایل ذی حجه بجهت مذکوره ایت نهضت بجانب تبریز بر افراخت و در اثنا طریق قطع ماده هنا و هوا از کرما که
راه میزد منه کرم که در میان قرار بیشتر از باره و خان طول مصلوب کرد امید و بعد از طی منازل و قطع مراحل و بیلاق ای شهد تبریز اولیاجلال نبود و
در اعتمام سادات عظام و علمای کرام و اشراف و اعیان بجز بر هم استقبال شرف ملاقات حاصل نمودند و صاحبقران دوست نوازیت

جان هر تمنا واجب التعظیم و لازم اعزاز و تکریم بود رسانیده هر روز به پایه سریر سلطنت مصیر مجلسی عظیم منعقد می‌گشت و در آن محافل سخن از
تحقیق سایل حق و تفتیش ملایل حقیقی می‌گفت و از انظار مرتق بصول ارواح الماحقه کوشک خاقانی از نظر مساعی او بوج آسمان شد
و چون چند روز به انعام بعضی و مناطق کذا بنده خرم و مسرور به تبریز رفتند در وقت و بخاذ زوه آمد و دانی لاخر هجر شرف الدین محمد خان از انهاره
و خواجه سیف الدین نوری از سبز وار بدرگاه عالم پناه مشافه و توجه جمال الدین محمود حسانی چون در بغداد شهید گشت سریع این هر دو خواجه نصب
وزارت صراف شد و چون بر مسند کار خواجه نشستند اثبات مرزبان بر سر سایر جلال اسلام و یکم امرای عظام تقریر کردند و جلال اسلام
و خواجه محمود شهاب و خواجه اسمعیل خوافی و رشید و جعفر قاسم و سلوق کیلر هر یک تحمل ولایت شد و حصار جلال اسلام را آنقدر تقدیم نکرد
که مدد و اعانت کشد کاری بر خود زد اما چون رنج کاری بنوع جراحان رنج او را و تحمل مدا التیام پذیرفت و امیر تیمور کوکان و امرا و لشکر
تازیک بیرده و بکره و دم حلت و مال خلی نماید و هم خواجه محمود شهاب بغداد نقد و جنسی که تسلیم نموده بر دست مناسب متوسط الحضرة قرار گرفت
و خواجه اسمعیل خوافی بقرام و اصوص آب بذات مشت و شوی داد هر روز بر دو روز و بخاذ زوه‌های بوشت و بدر روز از روم جزی سه طلبه
آنچه از دست و رشی مکرفت اخرج خصلان فاضل بر آمد و در آن اثنا صاحبقران کشور گیر از هر جا بر حال نجوان گشت و رسید قرا نوجه اخیجلان گشت

ذکر رجعت رایت نصرت آیات بخوارزم و قتال و فتوح مرو قرایلی و آمدن سلطان احمد بغداد و فرار

چون رایات نصرت آیات بخوارزم رسید صاحبقران بغداد اگر مدت یکماه و بعد و بخوان کامیاب و کامران اوقات گذرانیده از جانب کرجستان و اراده
ملک کرمان ایلکشاه و اوان بدرگاه عالم پناه رسید و آنحضرت از انجا خرامان قلاق قرایلی کرده از راه کجرد مرغ نهضت هر نیز و در بیت دو بیر
ربیع الآخر مستر ابر و ثمانمائه ماهر نواحی کشور کشا بار حصول مران بار انجا خیمه قدر بارگاه عز اقتدار شاهزاده و کلکا کار ابیع خلاف و وارد اخرت شد
و در آن اثنا خبر آمد که امیرزاده محمد سلطان که بموجب فرمان واجب الاذعان از سرحد خوارزمستان و در رفاقت حاجی سیف الدین متوجه آستان اقبال آسمان
بود چون به حدود بیر سیده خبر آمد که امیرزاده آق و بیت جات بتقاضای حسد و شاهزاده حضرت آمیز او را بحضور و تکدیر کرده و روی بحصار او بر سر
صاحبقران از وصول شاهزاده شاه مالک شاهزاده کان و نوبتیار استقبال از نه زنی رجع سلطنت و اقبال امور کرده اند و لشکر موجه فرو
مخلوه و در کارات و ملوی و تشوف بالاخره دست داده از هر جا طوبیشان و بیشکل مقدور رسید و اطاعت و عاجزی پایه سریر خلافت مصیر گشت چون
سیر زاده محمد سلطان بعد یار حقدار و کار رشم سیت ثانوزده بیکلات بلاد و حصونات بلاد و گذرانید و صاحبقران در بلاد اوه الحین سلطنت را
در آنجا مهار کشیده بعد ساحت طاطر بیت قزوه و چند روز بعیش و طرب سر برده اصناف فواز شی فاخر ام و بار سر بلاد سلطانیه
او به انجا بلاد مزد و قرنا سب تمر و خلل بحوج بیل زین زر و بی چشید عداز آن زعزع شکار قزوه و در آنجا و اکثر ن آهو و تخم بلغم و مبارکش بلغم
خواب اقامت از شهر ایران تا مدار یاه کا رمادی بود تا ما بلاد رجا و خطه رشی بخور و نمود که خانجه آثار یاه شاهان قدیم را مشاهده و کرم تا یکم
بغداد ما سلاطین از جهاد ما را حنه و نمایند و تو اجیان زمین دار را مراحمت نموده و مدت یکماه جنبی کذر شد که و رجع خلوا داشت
و او را بشهر بلاد مرمون و ایند و حدین وی و مصیبات و اجات جانجا و بعدات آنت و در آن زمستان خبر امیر تیمور کوکان رسید که سلطان احمد
جلایر بوق یکم عمالی جهت باقی اردو بغداد آمده و هست بنزاعت و مخاصمات خطه کاشتر نایب صاحبقران کلکا سکار جهاد رین از سلطان احمد
و در میان از اندیشه امیر تیمور و اشارت نموده که هر نوع بعلو و نود و مواد الخاص سلطان احمد الاملاکات منتفع کرده اند و حسب حکم مزبور
بر مجرد رجع و امیر سلیمان شاه و امیر جهانملک مکت و بر یعلی از راه لرستان و حدود شان متوجه واسط گشتند و آمیزاده ایاکر و امیر جهانشاه
ناگاه بغداد رسید سلطان احمد آنقدر امیر سید شد که بجایا امیر و شید ن نیافت و تمر بر اهن خود و اد رکشتی اطاعت و اطاعت و پیرش سلطان طاهر
در انجا شاب بر اسیان باد و فرار سوار کشتر بر حد کرجستد و امیر جهانشاه او را تعاقب نموده سلطان احمد بر بیرن متوجه جزیره خالد
و مالک شد و امیر جهانشاه عنان باز کشید و سایر امرا و شاهزادگان بهر جا رسیدند از تعاقبان هر کدام افتد بصورت تیغ بیدریغ گذرانیدند
و آن زمستان بعلوی عیب بیابان رسانیده اول بهار در بی خاطر کرد و از بدیع بغداد دست بهم پیوسته عازم اردوی همایون گشتند

ذکر تمامی احسان ایلدم بایزید و ایلچی فرستادن او نزد پادشاه صاحب تأیید

و بدان داد که امیر کبیر گورکان
بتخ بلاد شام و لوازم اهتمام جلالی و به قیصر روم ایلدم بایزید بتحریک سلطان احمد جلایر و قرا یوسف لشکر آورد ایجان کشیده آن بلاد را تخم
ساخت و مضاعت سلطان احمد از سر جدید ظهور کرد که مسند باید یکی چکی ساند خاز ایرج او انان و رزند نداور رحم و ایا خود بر سایه و
مدانوف که امیر تیمور کوکان از تبریز بخوان خواسید امیر طهمتن بلاد ثبت شاقه صورت حال ادرک کرد و امایه زبان آورد که خاطر قیصر را بجا ستام
و پیش است و تجهیز اند که ایلچی نهاده و زبان باعتذار و استغفار کشاید تا برین غایت حیث حضرت اکرم باعث توجه عاطف روم بود و تمهید الکاهی
باظهار سلسله العذر بان الهام بیان می‌شود و چون عرایت آنحضرة و دران مرز و بوم شیع الموت حقوق از محان مشغوف معارات لایق الیه و مایزید ما
تمهید سلاطین الحبیب الله نموده تدبیر بان قیصر کی از قضاء آمالیت و ایا اسیر جهة آنهم ارسال است و ایشان و مقرایج لوان باستان صاحبقران
کامران سعیدا نامه الیه و بایزید که از محتوی آن رعایت طریقه اطاعت مفهوم می‌شد بعرض رسانیده تا حضرت فرموده که چون در میان بوسته
با کلکا رایت جنگ و کمند زمین الطبع خواهان توجه آنجانب هستم تو نیز که خواهی که از روم و رعایا کم حضور دیار اسلام و ران شود و اعتضی موجب
تمامت محاسب کفر و ظلام که در اشاق بوسه کار مشوش اوقات مسلمانان است تیغ سیاست نشان کوچه الجاقیصر برده است مثال آنکه
او را کشته باشد که به بیخاب فرستد بالفرو بیش اخراج کند تا ه ریاست یکانی بکانی بندی باید و در وقت توجه بغداد کلکا بر موجه ما
بر وجات اهو الیه کان روم باید و الجهان بعمولان عنی زبان کشاده صاحبقران کلکا بعزم شکار سوار شد و بعد از فراغ از انهار اطاعت
کلام و کمر بخدمت و اجازت مراجعت او و نمود که سی علاتیر و کو بیرکه در بن زمستان بالقاء قلاقی و کم و اولکا بعد و در روم و شام کرد قیصر
فرموده بر مجاله و تهدو الوالا شعر بیتم تا آسمان بلند ٭ کو کوه را رجع کند ٭ و ایزید حملی الهدیه ارسم رسالت محبوب الجهان
و بدان که باید تا بعرض الیه بر رساند که کلکا رجعیه قلب اشاق اری ایلچه روم قرا یوسف بلماجه کند امر فیصل بسان دیگر از خواص و عوام
و منسوبا تا قواعد عهد و پیمان تاکید بلیه و شرایط و خامت و مخالفت و مواد و صفحات اهو الاد و جاه بر شاید قضا روم بیان توجه صاحبقران
گیتی جانب قیصر سلاطین سایه پرور کارند ٭ که مشورا جهان انسان نمارند ٭ بود اهل جهان تیغ مکر ٭ نباشد کار بنا بر جهل کمتر
عالم که بر چون کوهلا ٭ نکرده ده دلایشان معاد ٭ بسان کوهکن سوی شاید ٭ زمیدان و زمین کرد ن نمایند ٭ جام اهتمام و تیر مسیر
کند رسم چون آهو تخم ٭ نظر بران تقریر و شیع این تحریر حال صاحبقران کنتی و کیرت که با وجود اولوالعزم و نصفت آنا و وقوع نکرام
مقابله و یکار که در ان چند سال مقاتلت و سوز تعالی کرد بیت تا ترا چش ما بیه از وقوع و نور استقاده و کمر شما حیاء الیه و بایزید مبتدا
و تخلاف تحقیق او ممالک آنای و کل بر تأیید ملک بخش کرده و متوجه مملکت روم که بیت صاحبقران فصل ان از ساعدت وقت مالیت
لوای اقتدار و تازه بایر لوازمات و قیصر اشکست داده و سکر که و اید تیمور القتال و توضیح این احوال آنکه چون زمستان ۸۰۵ بالکاه
و انجاد از طبیعت عالم زایل شده آثار اقتدار سلطان بهار از ایلکه بدید صاحبقران کلکا رحال توجه روم بر خاطر خطیر مصور نمود که بعضی از
مجالس تمدن از بعضی اظهار فرموده امرای کبار حسب الطن بر تقریب اکار نموده کفتند روم ملکی وسیع است و الیه و تو بید با جزوه آسوده و سنند
نه و عادت و سامودت سعادت که بر بیش کشیده و ایلی رسیدن تقال نهاده و شن بوکشیم مصالح نزد یکی که عذر از بعضی عرض سالم
و صاحبقران از این و اعیر بکلد اتم آنکاه و اشاق شمس الدین الطایق که مواسطه کیاست و تعدلی و بمجلس صاحبقران راه تحقیق داشت و ران آورده که
بهمکام بجالد عرض نماید که امرا در باب اعضا عرایت روم تامل اند و تجان بزرین بوتیش و شمانند و چون شمس الدین این سخن را بمسامع جاه و
جلال رسانید صاحبقران ستوده خصال از در رسید که علاء اهل تحقیق و الکلی کوی امیر شمس الدین الجواب عاجز شده امیر جلال اسلام جرات سخن
و نانوزه و مدعی زده است که ما این قوت بیش اهل سخن ای امراء و اصحاب تخیم بیشتر و کنیم و خیانت اهل و قوت پادشاهی امید و ایدیکه
فتح روم تسبیر بیندیشه قیصر اسیر و سکر شوه و حضرت صاحبقران انشر و جهة رفع و عذر خاطر انوزه ساخت مولانا شهاب الدین عبدالله
که مقتدای افاضل و دران نوبه طلب فرموده و بعد الفاتحه امر افضای اصلح و کلک استفسار نموده و جناب مولوی جواب داد که بنده تقریر رسالت

نوشته‌ام و شرایط احتیاط مرعی داشته حالم دولت روز افزون و غایت قوت و اختر شوکت شمس در نهایت ضعف و چون دوران آن دولت
و ربع جهان ربع مسکون مولانا عبد الله مکتب و از ملوکات شیخ محی الدین معتمد مجلس اشرف در آورده و گفت که دو ذنابه ربع جهان ملیست بزکر
لشکری از جانب مشرق بر بلاد روم است اجابت و حاکم روم که قلمرو کرده ملاعم خاطر اشرف اطمینان تمام یافته در روز یکشنبه ۷ ماه شعبان موافق
اول روز نوروز جلالیه و مطابق بیست و یکم ایار متوجه بابان متوکه شد بیت سیاه است تا شب قیامت هجوم * بخورشید و مه و تارک روم
بجنبید و در جنبش آمد جهان * فلک کای بکلاه مهان * و چون حوالی متوکه از فرنزول همایون رشک روضه رضوان کردید بعرض رسید که
در تعدد و حصاریست موسوم بتوقوم و قریب دو بست نفر از کرجیان متعاملان در آنجا توطن دارند و بابان و اجیلاد عان نقاره دفت رهسار
ظفر آثار تا ساحل آن دریای محیط رسیده و در سنه تسع و در محاصره بحار بر دو احدی و ثمانین و تسعمایه دفت و خانان از هر طرف بیع آمایش کرده
با مرغ و نوخ فرستادند و ظفر ثالث راه بکمان کشت بعد از ان که توقم بناء مدیکاه عالی بنا کرده عمو شاهزاده اولاد امانه او و حضرت صاحبقران
کشور ستان از آنجا بایلک رفت خوانین و آغایان و شاهزادکان خود سالیانه اجانب سلطانیه که آورده اند و از آنایک نهضت همایون تا قاف و محاربی از دو
مصدر بخاطر عاطر حضرت همی کشت و شاهزاده هادی را که عبارت از جرب شاه فرزند و آنجا بوکب عالی می رسید آنکاه صاحبقران کشور ستان
که بتحریر دکر و قلعه کاخ انداخت و آن قلعه ایست بهشت در بحری از بخار و از غایت رفعت و مناسبت دین قلوب جبرون و امیرزاده محمد سلطان سکندر
فتح آنحصار کشته را جایز از امرا و بهادران و فوجی از سپاه نصرت نشان بجانب مشاهد و مدد آمد محاصره دو ازده روز است و افراد آهل الاشرار
چشم بکار چون بکلک کوهسار استوار الا دوبند و آن قلعه در متن راطیه و قعر بحر احمر خرج آن صاحبقران فرستادند و آنحضرت با بی سایه
در کاب آورده بالخاطر امید و آن قلعه بنظر احاطه داده و کوتوال آنحصار را طهر تن مفوض کرده اند و ما هجر اعلاج کرد دون عاصر از آنجا دعوت
اندر بتوصول بر ولایت سیواس انداخت و امرند محمد الجلکه که مرجع رسالت نزد الدم بایزید رفته بود با جمعی از بهادران قصر بایاند و فرستادکان
بوسیله امرای عالیشان عز صاحبتیری با فرجه جدید از سکاری و در اسب جنکی کذاشتند و سفلوکه موافق مدعای صاحبقران بود بعرض رسانیده
و تاج همایون از استقبال آن خان سند کشته بملاکات داده و بنوید و دکت چون سعادت کی با سعادت تمامه بصحبت و نیکو خواهی کرد این زهد
الدم بایزید بعرض می کوید و بعرض طریق مطلوب می بوید که قرار صلح امیر فرستاد و قلعه کاخ را بتقریب ملاقات از ملوی او آن ممالک ملاقات
می ماند لحظه که قلعه کاخ بتصرف بندکان این آستان در آمد اکنون او بایکه کوید که چون بخن نشنیدی مره امیر بایزید استوار و کرع
سر اینک رسید بهکار ملاق **ذکر نهضت صاحبقران ظفر عنان بجانب قیصریه و آمدن و زدن سید قیصر و تعیین سپاه**
و تسویه لشکر صاحبقران هفت کشور و محاربی سیواس چهر مید و زبسته کان قیصریه اجابت از آنای داشت آنکاه قلعه الدین
را فتح کرده عنان عزیمت بجانب قیصریه بر افراشت و بعد از وصول بجانب ریحان بلد و زمره و سپاه ظفر پناه تا بر دو اشتر ذخیره اشارت فرمود
و از آنجا سه منزل بطرف لشکر بر رفته در روز چهارم از اصلی فرمود بیکه نصرت بهکشت و در آن بر حطار از قرار مذکور سیاهی سپاه الدم بایزید
نموده از کرد بید بلاد عرم و خان و اجیلاد عان نقاره و طرف لشکریان روبسوی متن متوجه فرود آمدند و طرفین مرعی داشته حدی کذشتند و بعضی
حکم ساختند و رایت نصرت آیت از اخاد در تکست آمد چون بر موصول بقصریه انداخت یعقوب نامی که کوتوال حصار بود بیرج و باره را مضبوط
ساخته و روز آمد و بست و ابواب عنا باز کشاد و بهادران موکب نصرت شعار روی بجلادت حصار آوردند و آنجا را ماخوذ نیز و سلک
نمودند و مین اشارت سید کرد الدم بایزید بجهاد نفر بجی لو دو بطلیه منزل کزیده و بنا بر اشارت علیه سپاه و ساز تخت لکو بر از داشته در آب
تاختن میشد و آب راه رعیت کذاشته مورد فرود آمدند و در آنشب لشکر منصور انجم سپاه روم و رعد غلغله ام داشته چه قیامت لشکری
داشت و نهایت کرفت و استدعاء و هکو قات ایشان مصروف قرار و جهاد شده و سپاه امیر تیمور کرکان منت سیال لا تنقطع و سعادت
و اوج شان قوی دست در کمر نهاده شهر و کشور بر کشوده و صاحبقران سعادت انتباه سر شد اکبر و زاری کذاشته از حضرت قادر ایزد طلبید
و در وقت تباشیر صبح صادق که رایت ذرکاری آفتاب شریف انتساب در فضای سپهر زنکاری بدید میان مقصد بدخواه جست بسته

بر باره کوه سیکر نشست و تعبیه جنود و عبر و ذخایر شتوی سپاه در نمود و قادران جوشن پوش و سپاهیان بر جوشن و خروش فوج فوج
چون دریای جوشان بهنکام موج * و در جنبش آمدند از آنسو لشکر سپاه در دستان فلک تیره می شد و از هیجان کرد و غبار آینه آفتاب تیره و تاریک
بشت استظهار سپاه نصرت شعار از حصول امیر زاده شاهرخ و امیر زاده خلیل سلطان قوت کرفت و از تهور امیر سلطان شاه و امیر زاده الغ بیک
و در سمت طلوع و سر بخلاف بهادر و دو و تقوی مواد اعتضاد دست تضاعف بیرفت و قبل ایشان بر ایا سلطان حسین بود و علی سلطان تولجی موسی
تو سوغا و در جوانب لشکر مرتبه ذکر آثار علم شوکت و اقتدار امیر زاده میرانشاه بمدد و مهر و ماه رسید و بر قوی بجماعت امیر شیخ نور الدین و امیر
برندق و علی سلطان توجین و شیر طهمتن و امیر جاهی جهانشاه عباس و سلطان سنجر و علی سیف الدین و صدر بابان و امیر شیخ ارغیه و ایلی
آنجانب را زیر مکنت بخشید و قبل ایشان امیر زاده ابابکر و امیر قرا عثمان و توکل برلاس و در علی سلجوق و زیور و ابجمر رایت خود رسید و صاحبقران
کوکب سوا کرد از طلع تولی طالع توده و جمعی کثیر از اعاظم شهسان حکومی و کارکر دیدران بهرام خوی سایر جزیره همایون استظلال رسیده بیت
شدا است قلب عشر بهب * زمین عنان بهمین یکب * و در هر اول تولی امیر زاده محمد سلطان و امیر زاده پیر محمد تومیخ و در اول شاه زاده سکندر
و امیر شمس الدین عباس و امیر شاهملک و الیاس خواجه و شیخ علی بهادر و زبره دیکر از اهل تهور و قرار کرفت و امیر صاحبقران بجهاد تمین مشغول
بود تا در هر طرف که در ملک احتیاج افتد و فوجی از زبده لان بانجانب فرستد و چند زنجیر فیل شکوه هیبت مستون مانند که از نقاب فنا بود و تا
بود حکیم انداخته سکل باختر و آلاد و هیات فوجی از اصحاب قصه که عدد لشان بسان بر که خطا میشد معدود و بهاکشتند و مقدم جنود ظفر بود
بایستادند انصد بعد سان از هند علیه بترتیب آیین صورت بست که بر کرد ظفر و اله و شعشعه رایح اعلام ایشان شد و کوس سپهر بدکام
را بهم در ایشان کشت **نظم** سپاهی بر دراست صاحبقران * که کرد بیدار صد مشن لمان * سراسر کاه تا دشت بزند * جهان رنجه و دور از تعن
ز زه بر دشت آهو فتا * و ماهی نهاک کشت مرتا پا * و از تجلیات الدم بایزید بترتیب و آراستن سپاه قیام نموده و در بعد سر لوا بر بخش
که در اراضی موه با بیست هزار بر خشیدن فرا راست و ایشان مقتلی بلد آل عباس بودند و در بعد پیر بدکی بحر بلی سلطان یعقوب بالحق
کثیر از روبیان جلالت نشان تعین کرده و منه در کلک مادر صدر بکر موسی و عیسی و مصطفی و بعث قوای مرتبه صاحبت و محمد چلبی و ارشد
اولاد شریف و دیکر یحیی مشهور بشاه امرای مشهور بسلسل الدرج و الشاه و محمد بیک و تیمور تاش و بیزر و بعیسی بیک و خلیل و حسن ایشان
و یعقوب و یوسف و بیکر بر بیش و احمد و محمد و فضل و دیکر بهمان بوده از رعایت مناسب فرا کرد شد * شعر * و بلشکر کو بیر آهن و دکر
بدوران نو و ند فرنکو * بیان دو و بر اهن بسا * یکی کو چه آمد شهر و نا **ذکر محاربه امیر تیمور کورکان با الدم بایزید**
و چکونکی قصه تقدیر و دکر عجیب لمح روز جمعه ۱۴ ذی حجه سنه ۸۰۴ مدتی ترتیب و آیین آن و بایه شاه و بخشو لکن برابر هکه بر سد مدت سپاه
طریق مانده و بیای انحضرت زاده و صدر و تیج آمد عزیز بن رفیع رایح فلک اثیر بر سانند صرف شکیبا ذه ایمان ان رسید و ان کرفت
و بیع بر ان اشیا ذکان بر بدن آغاز نهاد سپهر چین قهر و چین انکه و عجب روی بیش در و بشطلا سان بهلی بهوان زانکه کشیده و ان
نعن و دار کرد و بشیر بر نهاک هلاک بنده و ماسا سر جلیات جهان الماخت و کرد کمان سلک کرد ن کرد بکنار ان ساخت * بیکباک خشیده و
زمین را مدد بای خون کرد عوض * بساخون کرد ان ملت اهل دوس * بر او در سر هیجو تاج خروس * و در آن نخت بیرا بابکر کران سلقت و
میدان مبارزت داده از قبل بقاء سپاه نصرت شعار بر جلاقار و الفان تاخته از زخم بکان بر زخم بکان ساسوا موس چلبی بهمون آبکیه خلی
و رهم شکست و امیر جهانشاه و امیر قرا عثمان نیز بجانب جلکه کرده دست چپ و میانه را بهم زدند و محمد چلبی و الدامند قیصریه و دیکر تخلی شتا
داشت و در افکر سیتر و آوز بسیار اظهار نمود و چون دانست که مقاومت سپاه منصور مقدور و دفعت بیت بر میدان کوه هطرب بدون
و امیر زاده محمد سلطان بدر خان صاحبقران کشور ستان عهد و جهاد اعتقاد شاه فرستد برق تیغ جهانستوز بیش بر دی را بخاره عثمان تاخت و در کمین او بعی
در بر ساخته دست باستمالی آلات قتال بر و چند نوبت ابهره و جانب آن اخاص بدید **نظم** کوی تنه و رای تکان موج
رسانید نسیب طوفان الیج * کلی آمن و بیان کشت تیز * عبوق و کره و دو مستیز * آخر الامر آنا بجر و جانب روبیان بجان کشته

صاحبقران کیتی ستان تمامی اعیان سپاه بصرت نشان را فرموده تا یکجا رجلت پیش برده امرا حمله کردند بیت و لشکر بیکدیگر آمیختند
بکوفت و ایت برانگیختند ٭ مجاهدین از هر کران خود افشانده که فضای کوه کهسار از بوق نشاند و نقل آسمان را بر فرق نجت کریخ و دبیج کشکول
و جیف هزاران صورت نظم سنان آتش کین را فروزنده ٭ پر بیخ راه و هر اسوخته ٭ و از آن سان امیرزاده بسم نشان محمد سلطان شرف
از هر میان در پیشتر آمده بجانب ایشان راند و الجدم از میدان لشکر قوی پشت شاهزاده حمله کرده علم ایمان و اوند و خود و دران هنگامی امیرزاده
و لشکر دوم را بسلطنت احاطه داده و جیش ایشان را بطرف دیر پشان یافت و حیرت بر قصر سنتوسیاه زده بار دیگر سوار دیاره میاید و بر سند
و امیر تیمور که در کان الجدم باز میدان جلدی نظر داده و با طاق امیرزاده مشاهده و میرزا امیرشاه و امیر جهانشاه و امیر جلیانشاه و ملکجا
تاخت و جریک مصور آن بیشتر العاطفه بوده تا آخر و زبان تجلد و ثبات بیفتده هنگام غروب که وقت زوال آفتاب قاتلش بود از مقابله
و مقاتله باز گشته تولک ستیزی آویز گرفت و ولوله کوه پیش و چون سیل قهران از آن بالا و نشیب آن و سپاه مصور کوچه دادند و دست بیتر و
کان رده شیر کردند بیت شاشاب بکان الماس کردن ٭ بدریا سانید سیلاب خون ٭ و قصر بیان بار میدان از دیر تیغ خونخواره را
بکار کشید و سرعت هر چه تمامتر مسافت می پیود و سلطان محمد خان با تومنی زهها دران بجا سوی الجدم باز میاسب بر انگیخته روی سید و الجدم
گرفته وقت عشا بدرگاه پادشاه ظفر لوا آمده بیت شهر در کیان کان ٭ بدرگاه صاحبقران زمان ٭ و تفقد امیر و سلطان
مسطور است که چون صاحبقران مصور رشید که قصر اوست جبیه مرد سینه حاضر کرده اند فرمودند تا او دست بکشاید و تعظیم و احترام
دادند و بموجب فرموده علمزده اورا بعطا و لایق نشاندند اما حضرت ابو محمد وی مرحوم و در قضا القضا از والد مذکور اخویش سید
خاوند شاه نقل نموده اند که سید و احمد خان کوکی از خان بجلد صاحبقران بود گفت که الجدم باز میدان بود است جبیه بارگاه و راه و سند
و آنحضرت تخت قصر احسان رشت گفت آنگاه در موقاه دست او را کشاده نشاندند و اتفاق مورخان امیر تیمور که کان دران محفل زبان عتاب
آلود روی دلق قصر را گفت که هر چند ظهور جزء شرط و بود عنایت و اراده قادر غفار است اما رعایت اسباب اعتبار الجدم بحث کرد سوسیه
حق بوده بزرگ گوئی تو از خیال زیانی کرد از تو اظهار کرده بود مضاف نمودن وی بالجانبی عزیمت موافقت مرحوم سلطانیه و اسلحه جبور مرکب مصور که
بحال بجهه احوال سابق و بعتبار و باز نشست و بعد ذلک کار از اعلوم است که اگر قصیر و عکس و اتفاق و نشد و از اظهر و بضرورت است بود اورا
غضب و خطر بر امور ملاحظه و رباره من و منتسبان بر فتح و بی انجامید اکنون شکر از این فتح و هیبت و نده و حق تو و ولایت تو جز شکوی خواهم الجهید
اکنون بجمع بالتمار و در خدمت خلد اراده الجدم باز میدان جبر اجرت معترف گشته زبان دعا و ثنا بر کشاده و امیر تیمور کوکان مراحم حزانه شاهانه
قصر که ایزد خلوی خاص و نقاست قالیچی پوشید و بر صدهای جمل دل و نشان او را جمع کرده اند و الجدم با مرزبان جون آن اطراف و الطاف
مشاهده و بود و حق است که در زمانه موسی و مصطفی و مرکز و قالس بود ندا سید که مرا حتما از تحقیق احوال ایشان امر و نیاید و هر کدام که
زحمت باید من رسانند و در ساعت تزاجیان بوزمان صاحبقران با طراف و جوانب تاختند و بعد از جند و زبوسی با کرفتیا ایشان اقبال آشیان
آورده ند و کلام اخلاق و صاحبقرانی قصر زاده و باز حقت فاخر بر شایسته نزد بجا بهر ستاده و دران ایام جوانی ارکان ملک آشیانه خرگاهی بجلد جند
قصر و از آشتر بودند و حسن بلاغی و از بدیها تحاظ قرب ایام می نمودند ذکر شمه از تتمه حالات مرحوم و اعمال قصر و امیرزاده
محمد سلطان عم امیر تیمور کوکان قدس سره چون امیر تیمور کوکان از هجوم سپاه روم و فراغت یافت و زین مخ و نصرت در بغداد کوه نزول اجلال ایزد
و یعقوب که نوال کلید ظفر اکوه بر ایالت سان همایون از ده مالامانی از ان بلاد مصور بوست و دران ایام و جهان همایون عاد یافت که امیرزاده
محمد سلطان و امیرزاده ابابکر و امیر جهانشاه و امیر شیخ نور الدین و امیر سونجک بر سر که در آن زمان هنگام قیاصر بود و امیر شیخ نور الدین
احوال و خزاین الجدم را ضبط کرده امیرزاده محمد سلطان با سایر همراهان تا کنار اشرفیه تاخت کند و تعلق کرد شد که امیر سلطان حسین
و امیرزاده اسکندر و امیرزاده سلطانحسین و امیر جلیانشاه و دستخط اوغا و سید خواجه و بر عمل سلد و حسب الحکم عازم توند و آن مشهد
و در احصار و علاء و عدالت که بندوار و حایط متوجه مقصد گشته بهر جا رسید نکال اقتدار ظاهر کرده اند و امیرزاده محمد سلطان

تا کنار

تا کنار اب اشرفیه تاخت کرده بر کلاته قصر محمد جلی که جا بجا کرجیزه و غلطا از کرجکان فراهم آورده بود کرانیده تا از اب بعبار کذشته امیر جلیه رفت
و کوچش امیر مذکور مظفر و منصور بر تاخت سلطان با غنایم محصور بایخت نتوه و در موقع نظر از نیکی شهر قرار کرفت و دران اوان زن و دختر سلطان
جلایر جهانشاه سابقا سلطان رشید بنداد رفته بود و از وسعت نیز در وقت طلوع سلطان الجدم علیه بر اتفاق قصر بر از ساطان حلمشا و تربیت الحضه
جرمه امیر شیخ نور الدین از ضبط اموال و اسباب و فراغت و تاریخ آن بلده و فراغت یافت خزاین الجدم باز میدان با سکوه او سنبد نزد لاهر و نجی و
تحریش الجدم و همایون رده و حسب الحکم تر و قصر و نشاده دران اشاسلطانحسین خان و ملک بر طرح و فات یافتند از سنبد در خیر آغنیت امیر جلیوه
زبان کلمه استرجاع کشاده و برای و بر طرح و حسن صدقات بفقرا و مساکین فرستاده و ثنا خوانی بلاد و عباد از نامی اکرم کوچ فرموده محلی و مودی حصار
را نفرند و الجدم و بعزیمت قلعه بر نوذکار که و در ساخت و دران ایام امیرزاده خلیل و و تخو و بشیر با صد قزکستان رسالت است و چون و هراه
امیر قزوه و ملت امیر ضدیر که کرد بعلی او دران است آنکاه امیر الجدم آقا بر حضیه از سوری حصار از سبز آمده و تو و صول بر کرنا هر امانت
و بار کرد و مذکور جند و بت طاقت همراهان شاه فرا فرمود و سرا حل بود سنکاه مصور جاه قامت قدرت کشت جدا زان تو و کوکان عزم تعرض
و نوده اکر تا هیچ نصف نوذ و چون بر اقوت شاهی سید و روز و زیر و جیش و محلس عشرت و رفاهیت آراسکی بیت که اید و الجدم باز میدان منظور نظر
مکوت ساخته جان محبت جنت صفت جلید و چون و روی جند کذشت و ماع حضرت صاحبقران از وی خواهی کرم کشت اصناف الطاف و مبارزه
اخبار و نبود از الجدم کی تعرض سلطنت مملکت و بوده و بیرا از کوه اطاعت خطیر جنت و جهانکیر از تهدید بر عیش باز بر داخت بار دیکر بر تو هر تو امیر الجاه
مهام مملکت اخاخت و مولانا تلمیذ الدین محمد ولد شیخ حسن الدین سجزی و امیر سالت بخانب مصر بستاد و بنیک و بخ بخداد و ذکر و جلیه خطبه
سکه و زان و باسم و القاب همایون آراسته بالید و الحکم از دقیقه ثبات انیز بجانب شتابد و الا کاهی ای دانی کشوکت اجداد از حیث روم سوجه آن
مرز و بوم خواهد بود و صفا و آنحال اکر بر کوکان استنبول اشکها و انیز بدرکاه عالم پناه شتافت و لشرف سیاه و تحت بشارکه اینده حرکات
نرسیده و حرز بعزیز بیاید و صاحبقران او رنطقت بر شایسته اعانت سر احیاء ذاتی است و چون همزه و زهایون واقع شد شیخ رمضان که در
دران الجدم باز میدان صبا رشد قضا را باشت و خطر و زارت جمع کرده بود از مرض سرش سلطان جلی بر صالت امده برکات لاقدند و فوقات
بیکنی نبود و کفت اکر که شاهزاده قرعه و محمد جوینی قصر زاده کشند قدم از سر اختیار خدمت و شتابد تیمور کوکان شیخ رمضان را منظور نظر
کیمیا اثر کرده اید و کفت سلا زیکوی که شاه عذر جهانیات آیند اعتبار بحالت از اینه نو لفت هست اخلاق بیذیره و با عام کلاه و کمر و خلعت
و اسب و زر محظوظ و بهره و کشتر رخصت مسافرت یافت و چون تحریف خرجیه آغاز زد فضای کوه لشکر بر دست اعانت بلخ و هستا نه
صاحبقران کامران تعیین بیت خلاق قیاه و اقام بوده قاصدی نزد میرزا محمد سلطان ارسال است که رات ظفر آیت جلب ست است و
و هر کس رجالات اره از سیاه اندازه و رشد بعزی سپاه قتلاق کند و شاهزاده محب الدوله و بیت قتلاق و امیرزاده مشاهده
کرد و جراحات اربه و ولایت کوسیان طی مقرر شد و الجدم اعلام نصرت اعلام از شش نوه و حرکت آمده اعداء قلع سازد شهر زاکه از شاهزاده
روم است ماند قلعه کرد و دون روشن ساخت و مدت آنقام طی عصب عساکر بصرت انجام شد و سلطان رحیم کوکان و مادر و کرا کرده پیشجان بوده
بیا و اعتقاد استان سپهر اقتدار اند و میرزا شاهرخ مقتول شفاعت او کشته او در بلوکه کاران سر و هنر بیای تخت صاحبقرانی آورده و التوس
عفو کرده امیر تیمور کوکان مقتضی ابراز او داشت و جلع سکوت مهر کاکر مادر دون کنده و خلعت خاص تمامت قالیچی بیا راست و تاج و کمر
مرصع انعام نموده و خترا و تاخرو امیرزاده ابابکر بوده و آن زمستان که اهل شهر سمرقند و ثانا بوده صاع علیه رسید که در دیار آثار حرکت
غایت حسین و سر بر آن دیار اتصال اراده و بکاب بخشکی و سعی کرد که رفتن آنجا بی باشد و آنطور الامیر بجا اند و انواع مرکه می اند
و بسافت بلی است تا خرج آنحصار قلعه دیکر بسر که هر دو آن سر کوه سلطانیت و آنرا تجار امیر نامند و بیاد از سلطان و کران اهتمام بسیار
و تا غایت محکمی از سلاطین اسلام دران مست نیافته و چون موقع شهر صاحبقران مؤید منصور رحکوی جال اظلاع اراده عزم تخصیص و حرکت
جانب شاشت و در عزم و هفتم امیر کوکان استحکام داد ما بالوا و نشاد و حصار بالا زمین هموار کرده و غایت استوار کی امیر و ایام

محاصره آن از این قلعه که در طرف تا سر سطر است بوسیع می بوند شعر از سر خراب گشت از سر تیر تیور موید جهانگیر
آشفته که هیچ شه نیکند رکنکره از کنگره بتخیر مرغابت قدر و کاکا بای احسن تدبیر وجون صاحبقران کشتی بکرانه از زیر فراغت یافت نوست سوطان
سلیمان از مشی بهادر هست ساخت و امتیاز الطوسیار را که اکر کار از یک نوع جلت متوجه ایشان کرده بند مقام مقابله و مسالمه قلعه آمده و
اثنای این حالات شیخ رمضان کرد و کرار نزد مسلمان جلوی بکاه عالی پناه شاخه جنگی بسیار از اسبان راهوار و جانوران شکار و افسر نقد و نقود
آماده و همراه داشت و نوید امرا و عظام شرف بساطبوس صاحبقران کرد و من غلام در اقدم کفت اخلاص و دعا خواهی سلیمان از مشی و شیخ
رسانید و منطق نظر عنایت و رعایت کشته در زمان همایون نفاذ یافت کرحکومت تاوه و ولایت اسرید و توابع و مضافات مخصوص قیصر زاده باشد
و درین باب ربیع جهان اطاعت آل اتقای همایون رسید و اید دیکر شیخ رمضان با مقام خلعت و اسبان زین زر سرافراز شد و حجت اضافه یافت
و هم درین ایام از مشی سوبکر قیصر جیحون سوب قصر نام بیاوبر صاحبقران کرد و من غلام رسید و آویز نوازش یافته بازکرد مدتکاه دارات بطرفا
از امیر مراجعت کرده سایا الفات بر تخت حصار الغ ترق اماخت و در اثنای جنان و مال بخدمت سیدی جلال الاسلام و سید شهید کشت و خان
قلعه محکم کشته بر آن آنجای بقتل رسیدند و عیال و اطفال و اسیری شاه قلعه بالجالت راه کمان کشت و در آن اثنا از مشی امیرزاده محمد سلطان
پسر مشهد بخدمت حضرت صاحبقران رسید و عرض کرد که شاهزاده را عاصر قوت جاری شد است از نجهة دهند تا بخاطر او نوز راه بالجزیره آبان را
بر جانب استخبال اید و دی پسر از محمد سلطان در بستاد که کوه استر بر بسته تا صورت و اعدا را کاهی از نماید و موکب جهانکشا از ظاهر بسیر
بجانب اق شهر و حرکت آمده و در بلاد آن احوال قیصر بیدا بدید و در و زبخشیه ۱۱ شعبان سنه حنی و ثمانمائه در اق شهر بیرون خانی
و حنی القصر و کذشت و امیر صاحبقران در اثنای راه او نجر شیر و محزون و سالو کشت و نقارنا آنجا اله از خواجه از مشی امیرزاده محمد سلطان
آمده تحریر کرد که مولانا فتح طبیب شاهزاده را سهواً اد و سید نشاه بلکه مدت علت شده و عرض بیع الجاسید و تا فرخاطر همایون حمت زده
پذیرفته ماخر اجداد و اسیر از کرد اید کرتا رسانیدن موکب همایون بالجانب جزی بکر پاید و بنفس نفیس او اق شهر شتافته از غایت
عاطفت با زمانه کان الهدیه بازید ابحوی نوه و جا مهایون شاند و قبر شیخ موسی جلی با خلعت خاص و تشریف و تیغ و تکش بدخاص
داد و صد سراسب بدو بخشید و بلغ موسی آل اتقای همایون کرامت نوده و فرمان فرمود که قصر زاده تعرض بدو خود و اکه در آن شهر امانت
کما شتر و ندبا آیین سلاطین بر سازد و در عمارتی که خلوا نزد ای بغنی ساخته دو نکره و امیر صاحبقران اعزی اد ای شهر کاکا
روی آبه و عی امیرزاده محمد سلطان آنرو و جلدان بقصد شاهزاده و اجمان تاتار یاوت که عمال کلو نماشت و از نجهة ملال عظیم
را طن حضرت صاحبقران مستی سیل شد و شاهزاده را در محمد خواجه ایشه کوچ فرمود و چون سر حلد از قرا رحصار کذشته روی آمد و
هزار هم شعبان سنه حنی و ثمانمائه ربیع الاسر زاده محمد سلطان از قفر قالی بجانب عالم الخوت پرواز نمود و از قوچ ایر جاه قدر کبری
صاحبقران سعادت اثاعان شکیبای از دست داده لاشیه آثار از مجرد ربع فرو باشید و فغان امیر بمدیر و صفیر و کیر ایران کیوان نشان
سران ملک پراهن دریدند دم و وال ستور را بر بدند الموالا هر قضا داده تعهد و کفتن شاهزاده مغفرت قرین مشوق کشت
و حمد شی اد تا موتی نهاده تابوت را در محمد جلوی آمده و حکم شد که امیر الامرا خواجه باد و بیت سولان کوهر نفیس و اصطلاح بر و در
قبلا جوز عالمت سیوند مدت عمر زاد محمد سلطان بیست و سال بود و یکی از فضلا تاریخ آنرا و اقعه این را بحی نظم فرمود **رباعیه**
بکذشت بهر هم زماه شعبان سلطان جهانبان محمد سلطان چون نوبه قمر کوی جمع نام تاریخ وفات کرد از خلجان **ذکر رسیدن**
الهیان مصر باستان اقوال آشیان از مغرب کوهکان و بیان مراجعت حضرت نشان بصوب عراق و کذر بلجان
چون مولانا بدر الدین محمد و سایر فرستادکان امیر تیمور کیه کان بمصر رسیدند و سلطان فرج که ملک آنجا بود بقتل رسید و تیغ در دو واسیری
قیصر و قوف یافتند بر مرید یقین دانست که مخالفت صاحبقران و افرخشت صرید نماه با یاران الهیان با صناف الطاف نوازش فرمود و بلاق

آلتمش و فرمان داد ملکوا و ابیاکاه حوزه طلبیده مراسم تعظیم و تکریم نموده از تعمیرات ساخته عذر خواهی کرد و در قمای ولاد مصر بشام سلطنت
بنا بصاحبقران کرد و من غلام آراسته آلتمش آباد و کمر از اهیان ملاتهان خوش احد و آقیه ناچابلت سوخ سده و مقام روان ساخت و بیشکش
اموال از اوزان نقود و عقود جواهر و بخوت و افشه و از و فلوز تحشیه های مصری و نسبان نازی رسال نموده قبول نمود که بعد از آن بلیغ
خزاز عاره فرستد و آلتمش با هیراهان در نواحی آق شهر خدمت صاحبقران بخدمت بهر سیدن زمین بند کوبوسید و تبرکات سلطان مصر را
کذرانید و صحبت با طاعت او را بجز بهاند و تحفه ارتقا بعطف و اشفاق نوه کفت چون ملک اصر در بعضی از بحر تربیت بدر بحر کشند
حال بجانب او رو مذ شاهانه و واجب سید ایم و هر اینه چون رجاء و اعلام ثابت قدم باشد مقصات او را بشرف قبول رسانیده چاره خواهم کرد که
بزاع ملک بر ملکت خویش سلطنت نماید و تخدمت حرمین شریفین ذهاها الله تعظیما و کرم باقیا و نیاید و احد و اقیه را با مقام خلعت و زر و کلاه کو
اختصاص داده بصحبت ایشان جهة ملک مرتع تلخ و قاوکو مرتع سپاه و چون از آن امر فراغت یافت عزم راحت روم جزم فرموده خاطر انور
کرجانب قوم قزاقا تا تاریخ کرفت و الویه خطبه بجانب مرتبهای ایشان در حرکت آمده و قزاقا تا تا رقوی اما تا رالک که هلاکجا نا باشد از
مقدمات ایمان آمده بود و جهة شرارت نفس بر و بهر شاه و دان قیلد سر جهل اظهار نماده و ابرو مند و مراعی و مبانی و اقطاع و اموال بسیار داشته
القصه چون ملحمه تر و قیامون بر تو وصول بر حد و ساز اقوا تا تا ملاخت و کمر از کلاه تران ایشان اعنی تلش و دوست بلاد نهت شتافته و خطبت
خلاص و نمو زد نکاه افراز شدند و بر فتن ماوا الهیا امور کشت امیر تیمور کیان فرمان داد که ایشان را کرفته بر جوی جوی ساخته بر ابر القیم
و اما کی کلو و بر کجا بیده و روان کشتند و ربع مطاع صادر شد که همچکی از ایشان کو سفند و چهار پای خزه تاسیکا رنشوند و مال افراد کند آنکاه
عنان بکران حضرت صاحبقران بجانب عراق آذربایجان انعطاف یافت و ربع همایون بسلطانیه رفت که حضرات عالیات را بیلاغ نوروز و تماشا آنجا
و عاز اراده که والده شاهزاده سعید محمد سلطان بود با شاهزاده کان بصفاهان بعهد و تاک چند همایون قال الاستقبال نمایند و چون رایات نظر آیات
صعادت و اقبال از سیواس کذشت راجح حمزه و انا امیر قرا عنانا بصوب خواطف سر افراز کرد اینه رخصت مرتبه با ولایت خود روه و کرد اقوام
بطی بوادی موالفت نوده در مرقد از زعان امیر طیرتن لوازم خدمتکاری بقدم بر سانیده جنکی کشید و یکدر و منزل هر کرد مبارکشت
و در ارض روم در اند سپهر سلطنت و کامکاری امیرزاده الغ بیک و امیرزاده ابراهیم سلطان و اولاد امیرزاده محمد سلطان و امیرزاده محمد جهانکیر
و در ارض روم در اند جراحت و الفه میرزا محمد سلطان تازه شد و لطفات عبارت بر جسانه فایض الانوار صاحبقران کامکار فرمایند و حضرات عالیات
در اولیک موکب همایون موسنا آنو محمد هایلد را بر والده خازاده مرحوم شوانیدند و سر علیا ماند ماهی و شبکه مضطرب کشته و وجهی و خم
و ناری و کمر و بقرانی نموده که فلک نیکاری کم تواضع بر دوره لوی اسلک تکون بر افشاند و ما کی خاتون بالمر موکوا بر شیده بر اهتمام خاتون
بر بلاغ بوز نشسته و تعرق در رعایت عظمت اشتر جهة تزویج ربع شاهزاده سعید مخمرات کلاه ملک اسلام و اهلام نقرا ایتام قیام و اقدام
نمودند جلدان فرمان جاهلیشان نفاذ یافت که مرد ان شعار را مرجو ان مدند و عواطف حضرت ازهر را اعزاد اکرام و خلعت و اعطاء نواخت
بعدان از عزم بوزش جشار آرش نهاد هست ساخت **ذکر نهضت رایت نصرت نشان بصوب ولایت قهستان و تفویض**
ایالت بشاهزادکان عالیشان چون ماهچه لوای کلو کلتای از ملک سر و بر از کشتن برق و صبر و کرجستان آنکه ملک تکه کرکن
با مقام اخلاص و بجنوبت موکب همایون را استقبال نموده رغبت و رغبت شاهانه باعنان شد که امیر تیمور کیان بار بکرم موبزی کرجستان
جزم نموده بطرف سکوار و ان کشت و در آنوالا ایوان میرا فوقه کرجی با حرکات لاتیه بدکاه عالیه شاه رسید و سقاقت کوسنبل بر دیلان
کرکین نیز ساحت استان و ملت اشیا را مقبل و مطلوم کرده اند و مجیمین و هر مزد ایلیه دران و حکام بخدمت می شافتند و پیشکش کذرانیده بعواطف
حمزه و انا اختصاص می افتند و چون حوالی سکوی بحل نمودند و اهالیو کشت نظر رحمت صاحبقرانی بر حال میرزاده پیر محمد عمر شیخ اقاده مار
دیکر حکومت شیراز او اختصاص بیدفت و امیرزاده پیر محمد متوجه فارس شده برادرش میرزا رستم و قصر نده ان جرشید و عنان زاده
همایون که بدو و منزل خواه اصار از اعاجره با دقان فرمان و اجب الادعان پذیرا نستقر سید که حکومت اصفهان سر عنایت فرمود و بیر اخوی

میان بلده موصل و خوی بود رو بجزیره رفت ظفر و فیروزی یافت بالجمله عادت باز آمد و هم در آن موسم میرزا جهانگیر و میرزا رستم با لشکر بکر ملاقات کرده
هزیمت روی بآنگاه خوی نهادند و امیر تیمور گورکان بعد از آنکه در منزل قاعه حصن تردد و اجلال فرموده رایات آرای متوجه عهد و ارتفاع بغداد گشته
ثالث ولایت عراق عرب تا واسط و بصره و کوه ستان و ماه دین و سایر قلاع آنحدود و با امیرزاده ابابکر بهادر که در قوت بران پایه مستولی
بود سند مع سلغتمر و هارت و زیارت ارتفاع بغداد مسالمی جلد مسند و ایالت و مرتع استیلا فرمود سفر بر میارعرب آنست که چون در بیا
جزو صوص مرکب صاحبقرانی بقیصر استراع نمود هولی بقیاس بر حضرت شاه بالفتح مطلوب عراق عرب شتافت و احشام ترکمان را جمع آورده در بحر ارک
بنشست و سلطان احمد که در آن اوان بغداد البلد و بحلد میرزا پیر حوزه سلطان طاهر بود و آقا امیر و با کجلد الملک طاهر بود بکرفت و بیجاه پسر از بنه
ترهم نموده و اعاقی امرا طاهر محمد بیک و امیر علی قلندر و بکا بیل و بخشاه که ایشان نیز از سلطان احمد خوف اشد یا بحی کشته و قف الاب بکشت
و دوند دیگر سلطان احمد بود در عرف اب و در ابر پیر بنزد کرد بید و کس نزد قرا یوسف فرستاده او را بکومک طلبید و قرا یوسف بد و پیوست
باطاق آب عبور یافتند و سلطان طاهر جرب کرده او را بکشت و سلطان طاهر و روف قرا خواست که اسباب جنوی بچاند بابی اسطر
در انیا فتاده شعله جانش فرو نشست بعد از آن سلطان احمد از صولت قرا یوسف اندیشناک شد و از وی مفارقت اختیار کرده و بغداد رفت
و قرا یوسف مفارقت لشکر بغداد التمام کشته از آن بلد رحلت کرده اند و سلطان دیگر کوشش بد و تحشی قراحسن نام او را بدید و سبب او را بدو
کشت و قریب بیع نبود آنگاه عشی بسیدند که کاوا است و سلطان احمد بکاوسوار کشته رکوب رفتند سار و قی عراد رفت که در آن دیار
چهار اسب و از نقد و اسلحه آنچه قرا است چشکی کرد و سلطان احمد مغلوب جسته و هم کشیده از انجا طرف شام خرامید و اوی کسب عدد
چند در تصرف قرا یوسف ماند القصه چون میرزاده ابابکر بجلد رسید امیرزاده رستم از در وجود بموجب فرمان واجب الاذعان بدو پیوست
و ظاهر آنکه در وقتی که قریب داده روی بجنداد نهادند و قرا یوسف ایشان را استعفا نموده بکار رفته القصه تلاقیه قزوین روی نمود و جنگی صعب
لقا قی افتاده برادر قرا یوسف در معرکه کشته گشت و او بطرف شام کرخت آنگاه امیرزاده رستم بطرف فارس نهضت میرزا ابابکر بعد از
خراسید و عادت مشعر لکه بید **ذکر توجه صاحبقران بتوقیر گورکان بجانب گرجستان و انجاز و اجعت نمودن از آن جانب**
ظفر قرین مراجعت چون صاحبقران بدوست خواز دشمن کما زیبلایت کرجستان رامد و آنرا ذوی الاعتراق و صلات آن مملکت را
تاخت داده و دهای بوسند بسامع جلال سید که در آن اراضی بر بلندی که دیبان و در رخ عمیق واقع شده کوهیست از تمیع حرارت
و در رفت را بر بلندی ذاز و از طرف جنوبی آن جبل شعب جدا کشته و ارتفاع او بر کذشته جلیلی از آن کوه اصل بغیر زه بان در سیاه
و اشالان و بزر آن کوه پاره نتوان رفت و آن زیر جبل یک راه باریک بچاچ خار و در آن منتهی بواسطه تنگی و رها جای ندو اسپاه و نصب خیام
بنا علی هذا جمعی کثیر از کرجیان بنی ایمان آنرا قلعه ساخته بر اعانت نشسته اند و کوتوالی از ندو آن نام و ذخیره و سایر تجمع آورده اند فی الحال فتح القلعه
تحضیر جلوا بایمالحضور است امیر تیمور گورکان بعد از استماع این مقال کمر همت و تحضیر آن قلعه در موسم بکرتی بود الماخذ لوای نصفت بر لوا نصرت
و مرا نه عزیمت بغات متحرک کشتند زیرا که لشکر بسیار اقامت و توانی تحضار تسخیر بدیر نبود و اسپاه اندک در میان ولایت باقی اقتدار
و ذخیره اهل قلعه اتمام رسد مطلق فی القصه و بعد چهارم عزم اتمام شد ماهچه علم نصرت شعیر سایه وصول بر ظاهر کرمین الفقد و
عساکر نصرت قرین آغاز محاصره و محاربه کرده و آن لاعی که بیرد سلسله بسار قطرات باران از بر میان بیرد آن کشت و امیر شاهملک و بکر امرا
بدو نان صاحبقران ظفر قرا و بعد از آن الحضر حصین و سه حصار بنین را فرا خنده تا اکر فتح از روی قهر و غلبه میسر نشود جهوی از لشکریان تنها
نشسته بار محاصره و مرا زند و چون کجلد بر بحال و مال کذشت مرتبه جمعه بیست و یکم ماه مذکور مشیر کجلد ثانی از قوم بکرت که در کجلد روی
نظیر خانه بود آن سنک پاره که در جانب جنوب قلعه بود رسید و در دین عصا لکر سه بکر بر کرفته بر آن سنک پاره بر و منتهای کشت و آن
و همچنین لکر جهاز الحاج الحاج بنفاد و در دیگر مکان کشت شاه را بایه سریر سلطنت مصیر بنفر کرده رای قلعه کشای اشارت فرمود تا بر آن

در میان خاریها و قرنا افتند و جر بهای در آن طناب و سرپی در یکی تعبیه کرده نزد بانی ساختند و هم سند که نخست جهاد کنان از کرجیان
بران کوه پایه رسانید و زبان موصوف را فرو کذارند تا جوی از دلاوران بران جرب صعود نمایند و جرب و بود شب کشته بیت و شش ما
مذکور بجاه در الاهل بر آن کوه بالا رفتند و چون صبح صادق از افق شرق رایت زدا فشان بر افراخت و کرجیان نابایک را از معرکه
رامد یکی از بهادران خراسان که در اطراف بجاه و در بود ندر اخبار آوازه او در هیچ کرکت و محبوب نفر جنی کشید و چون کرجیان از انفاق
و رعایا ایشان کذشته بود و قوف افتند سر اسپه از روی ضرورت دست باستوا آلات قالیده از انجا باسیر کشتی بکر بنفیس سوار کشته
باطاعه از ایران روز کار بیای حصار شتافتند و بسار از انا بصعود امر فرمود و ایشان بموجب فرمود علمزده و در حرب بدمای کرجیان
کرجین بالاوفت و غنیما نشسته که بعد اقتدا ایشان زیر و از ندیا بدیع جوی از الاوان کوه پاره سوخته ایشان بوند حش نهاد هست ساند
و جنبه در غایت صعوبت روی نموده و آنچه الامر بحسب صدد و قرا لحق عیشه و لا یعلی بجاهدان دین بران کفار لعین نظر افتند و قلعه را
و جزیره تحضیر کشته تا کوه را کذاشت و اسپار اتباع راه و نوع جزی کرفت و کلیسا های ایشان ویران شده صفا رجع شیف دان با
حسب ظهر بدرفت و امیر تیمور گورکان بجهاد و سایر بهادر از آنکه جان کوه پاره بالا رفته بودند و غنایت جلادت بجا آورده بودند منظور
نظر اعلام و احسان کرده اند و کامران و سرافراز بجانب اجاز و اهتزاز اند و امیر شیخ نور الدین و امیر شاهملک را بالد بکر امرا انظر فرا و سیم فلا
بیشتر و بنیاد و ایشان اطراف ایران و ماوا تا حدود و سیاسی از کفار بانیت و ماوکه و صوامع و معابد که جاز ایاخالک احسان ساخته و تملک
کرکین جون حال و اشوال بد ماهست که کرکومک همایون بجاهد و اید بلیت تصرفی و امر منوی دان بایزید نهاد لهذا الجهان کشتی و اوان و سنکی بایان
با شتاب اقبال الشیان فرستاده امان طلبید و تیمور و ضع سر کرد و کلاف و امیر تیمور گورکان نخست از مکتبی او با و نبوده و چون علما اسلام بکنز
آنرا و ولی الاحرام حصه اشتند که کاه ابو جالید جزیه بر کرد و بکر بدقه جون بولایت ایشان شرعا جاز نیست و حضرت صاحبقرانی بر بیع از هم
شرعی و ذکر در این بیان اقبال اسلام ایران موکب همایون بود منوی که اید و ضرور که بجهة خاطر از ره جرایم کرجین در کذشته و الجهان کرجین
حضت اضراب بفرستاد آنجز بجهاد شوی بسایند و صیاد جند و روز از اندوه از اشرف که شرف اسم و لقب همایون مشهور کشتند و قرار اب
با عتبار مشتمل و کمال اموال و ظروف و اوانی زرین و سیمین و بکر و قطعه اطراف حش بلیت آبدار نیز از هزاره مثقال درم جنکش آورده بند
و ملتزم جزیه شدند و امیر تیمور گورکان ایشان را حضت تحسین و حضت اضراف از ذوالت و علم مراجعت از دیار بلغارت و جون از آب
کر حبور کرده و در زمان بی بود حیا الجاهت شهر بلغان و رخاطر اطراف آنرا بضاب و بجانب و الجع ایران توجه نمود **ذکر بعضی از وقایع و حوادث علی**
سبیل الاجمال و الاجمال در موسم پایز که دوایی الایام ظهر بر و دست و در ما بود و ایر چون کلک که ایران کاه صیر یاد و کاه کوهر بار و نمود حال
نیر بلغان که شهری بود بجانب و دیار اعظم آن بسار بعد و احسان سر بر زه و مهندسان و معماران طرح شهر بدیشتر بود و خندق و جهاد
و بیوتات و مساجد و حمام و بنا عمارت کرده اطراف آنرا بضاب بود و در سنا هر اکان و امرا انعقد نمود و ایشان را مع اهتمام بدو
دانسته لشکریان بعد تمام آغاز کار کرده بدند و چون توجه صیر همایون که از دستا قدر سلاطین ذوی الاحتشام و در حرص کمال بر اید بدت کما
تمام شد و بهار بر اید جلال الاسلام بجا فطت بلغان ماموز کشت و هم در آن ایام رای صواب انجام چنان اقتضا کرده که از دو ابر جید ملی بود که
کاب آن از بلغان کذشته تا موجب زیاده معمور آن بلد کرده و شاهزادکان و امرا و کفایت آنهم سایی جید و ولی اشته در آن ملک تا
جمادی الاخر شش ربیع طول و اثر کار بر جزو داشت و ترتیب یافت و در آن اوان که اراضی بلغان مرکز اعلام فیروزی نشان بود و اشراف اعلیا
مما لک ایران و توران جنیه نهضت فتح و روم و تعزیت شاهزاده مرحوم با روی صاحبقران کیتی ستان اندو بودند و هر روز نجلس پادشاه
کیتی فروز از نور حضور جمعی کثیر از علما بحریر و فضلا روش ضمیر از دیار و اصات می پذیرفت و نکات لطیف و حکایات بدیع می کشت
و روزی بحث بذکر فضیلت عدل و احسان و تعلو مرتبت پادشاهان عدالت نشان بجز شد و امیر تیمور گورکان نخواست که آن نعمت بجز اکتساب
احتمام باید بنا بر آن علما استفسار احوال ولایات و کیفیت معیشت بکار و اد و کان فرمود و هر یک آنچه از نیک و بد جزیره تملک

معلوم داشتند بعرض رسانیدند و امیر تیمور که بکان بتمارات اعلال اهل صاحبقران استغنا نموده در رعایت رعایا و زیردستان رعایت سعی
واهتمام بسیار بجای آورد و هم در سنه اثنی وثمانین صاحبقران بجهت مهمات طایفه از اصحاب بدر و فتوی که بزهد و تقوی آراسته و مستغنی بودند بجهت
اهل ولایت مصاحب لحمد هرو و تقرر ایشان را بقدر نان نظام عالم تحریر و مسند نشاند تا بحسن مهمات حکام و عمال فوده و مدار مظلوم از ظالم بر ستاند و
سنگ را بزلیخ از جفا رساند و از وقایع آن سال در کیلان بود که امیرزاده جهانشاه که در سمرقند میرزا معز الدین میرانشاه که در سمرقند میرسید و بجهت فرمان
مطاع متوجه بارگاه سپهر اشتباع گشته بود و جمعه غره جمادی الاول سنه سبع و ثمانین و ثمانمائه بشرف پای بوس استسعاد یافت و سبب طلب شاهزاده آن بود که
ایالت ولایت آذربیجان با توابع و لواحق برای و رزیده تفویض نماید و مگر که در آن وقات مولانا قطب الدین قزوینی صدر کمد و شیراز بترتیب عدالت
سلوک کرده بود مؤاخذه و مقید گشت و دستاشاه و صاحبقران بجهت رضای خاطر بجهل اعتبار او را در نوشت تعین اجمال آنکه در آن اوان که دارات
نصرت نشان متوجه روم بود حضرت صاحبقران مولانا قطب الدین را جهة استحضار اموال شیراز و اقراع عاملات آن ولایت تعیین فرموده
و طلب مولوی بالخطاب شاهزاده بهانه شاه و دستگیر سلخ سیصد هزار دینار کبکی در عالم حضرات بستاند و مولانا صاحب که در آن اوان از کمال
امنه بود بالضرورت رابعرض رسانید حکم شد که صحیح و دویش الذهبی بخطاب ماه و شاخه و زولانه نموده بشیراز برد و آنچه را از وی ستاند
بصاحبان مال رساند و بوکر بتی را بعوض که با مرحوم تعلق نموده بود از حلوی بیاورد و صحیح و دویش حسب الحکم متوجه شیراز گشت چون بعقبه
از بحر نزدیک رسید و در روز جمعه که در هفتم بود در مسجد جامع عتیق شیراز جمع آمده بودند مولانا قطب الدین را برای سر سکین از وی
اهدین و در شاخه چون حاضر ساخت و مولانا صاحب رضی را مدح تحمد از عدل و احسان حضرت صاحبقران بسامع طوایف اعیان رسانید
و بیت خواجه عماد فقیه را که الذلت تعزیز اده برین تاج خواند **بیت** اگر خراب شد از ملک زشاه مدان * که زر و مهر و اکاه مولانات
و از اطراف و جوانب تظلم و تعاون با پادشاه عدالت شعار بوکسی ساکنان عالم را بالا رسیده فرج و سرور زیاده بیافت و در سنه اثنی و ثمانین و ثمانمائه
و شیخ و دویش و زیدت و دو ماه مبلغ سیصد هزار دینار کبکی را بر وقوف قضاة و اعیان مملکت شد مقصود و کسور بخداوندان اموال رسانید
و در آن باب حضرت شیخ مخطوط اشراف و اجازه دستکرده عنان بطرف شاه و دیهاوین معطوف کرده اند و میرزا پیر محمد بن عمر شیخ بلاد
قلب الدین مارد است و او را بجانب حرم قدس فرستاد و پادشاه با دین و ادیجون از تغیر سلطان و از غایت بجهة قتلای بقر اتباع آن شاه
و حکم همایون نافذ شده اکثر شاهزادگان و امرا و ولایت بر سم قرینای حاضر گشتند تا مرحوم تفویض ایالت تختگاه هلاکو خان با میرزا پیر محمد
بدیده و در آن اثنا سپهبان جلالیه رسانیدند که اسکندر شیخ و ملک قراسیاب جلایر که حسب الحکم او از میرزا زکوه و مانده بود خیال تمرد
و عصیان داره و فرمان واجب الاذعان نفاذ یافت که امیرزاده رستم و امیر سلیمان شاه بکفایت آنها جهت نمایند و اگر اسکندر شیخی را بر خود
خضوع و هدایت نماید تا مقدم ندم از ظلمات ضلالت بیرون آید کام جان او را از آب حیات غایت شیرین سازند و اگر به رسایی گمراهی
سر کرده آن مایه پا فکان آغاز و در اجمع آورده خیال خویش را بانجاز و امیرزاده رستم و امیر سلیمان شاه بموجب فرموده عازم گشتند و هم در آن اوقات
قدوه اولاد جلیل میر سید برکه از جانب آن خوه و از بلاد ماوراء النهر خان از کان ترمد و مشایخ اسلام خواجه عبد الاول و خواجه عصام الدین
و خواجه اصفی کفی و پسران شیخ الاسلام کش خواجه عبد الرحمن و خواجه عبد الحمید با دیوان همایون رسیدند و مراسم تعزیت میرزا محمد سلطان
بتقدیم رسانیدند و چون مولانا جمال الدین و شهریاران کیلان تا آنغایت صدقه سدره میرزا بمجرد رسال تحف و هدایا اکتفا نموده
بود بنده را نوایه اشارت علیه صدر یافت که امیرزاده شاهرخ و اعاظم امرا سایر جهانشاه و امیر شیخ ابرهیم شروانی و سید خواجه و بیرم خواجه
بصوب کیلان روان شده بعد از وصول بقزل اعلی حکام کیلان مبلغی خطیر و رسم خراج ارسال داشتند و جناب سیادت مآب یعقوب شاه امیر سید
رضا کیا بالفاق امیرزاده رستم و امیرزاده سلیمان شاه و کارا ب اخلق بعرض لوی کیلان رسیده فاصدی بجانب خراسان روانه فرموده
امیر جناب جاکوبره ساری و امرا عزم رزم اسکندر نمایند و ایضا فرمان همایون نفاذ یافت که امیرزاده اسکندر و امیر پیر شاهملک از عهده
سیاست جانب دیوان گشتند و آنحضرت را کارا ب اخلق بعرض حلوه حضرت شیم سایه وصول موضع سرچم اخلاص

کیلانات

کیلانات تلقی معاف دارند و سید رضا و کیا و امیر محمد رضا و شاکر و باهو و نخجیر بدار خویش بازگشتند و مقارن آنحال سید سوه حصار
امیر بر که برکت ذات شریف جهانشاه جهة تحقیق اخبار خلاص اسکندر شیخی متوجه روی گشتند و آنجمعه خاطر همایون از بازگشت فرمود که نصر مقدر قاب را بنوعی
بوده بر سم امانت * چنانچه دیگر از وقایع و اتباع آنکه صاحبقران تلخ بخش اتباع سنان ایالت ولایت همدان بنها و نهد و وجوه و مولف و حرمان
را با میرزاده اسکندر بن عمر شیخ عنایت نموده در آخر هر زمستان سلطان عمر و حاکم و بار دیگر بعلاجت حضرت و حشمت آیین آمده بعد از
آنکه امرا و امیرزاده با لشکر که بود بحسب الامر بود آمده و چون ماه مبارک رمضان رسید و از وفات شاهزاده سعید محمد سلطان کمال آگاه
فرمان واجب الاذعان بقاریافت که امرا و ارکان دولت مرتبه شرب و طعام فقرا و اسکین قیام و اولاد نموده و آنطلی با قرأت کلام ملک علام بدعوات
صالحه ختم فرموده و فاتحه اجازت یافته متوجه سلطانیه شدند که نعش ولد مرحوم خود را از آنجا بسوق نقل نمایند و هم در آن ایام پادشاه
کردون احتشام شکار فرموده اکابر و اشراف اطراف و اصلات و اقامات اخصاص او و حشمت اضراف او از او داشته آنجا خاصه عاکو
شاخوان رود بدیدار خویش در بند **ذکر نهضت رایت ظفر پیکر و تفویض مملکت الجاقی بامیرزاده عمر** چون
حضرت کوکستان آنجلی منازل بستای را بپایان رسانید و عنان عزیمت بصوب اولیا مشرف و کارا بی معطوف کرانید صاحبقران آفاق از
بوبت قشلاق نهضت نموده چهارم ماه مبارک رمضان از آب ارس عبور فرموده و قریه غنا باد را که از قری مهم بر لاست چین مقدر بخیمه
مکرم ساخت و امیرزاده شاهرخ که از سرحد گیلان بازگشته بود اقدام بوکسی همایون بوست و هم در آن ایام عتام بارگاه دولت احتشام
طوی راه شاهزاده و جشن حضرانه ترتیب نموده روز یکشنبه بیست و پنجم ماه مذکور صاحبقران مصدور رحلی از سیل مالک عراق عجم آذربیجان
و ارمن و موغان و کرجستان و ارمنیه و مسنوات آنها با امیرزاده عمر و امیرزاده میرانشاه مسلم داشت و بر کافه عاطفت شاهزاده عاطفت کرده و در
دار الکه سایر شاهزادگان که در هر طرف و عراقین باشند بحاجت و نجاح رسیده حاضر شوند و از امرا عظام امیر جهانشاه جاکو و امیر رستم و امیر موسی
و نوکیان اکابر و اعاظم و عبید بوردای و امرا خدمت اولکاشت و مقاربش فرموده کحل و عقد و قبض و بسط امور آن مملکت فرمای دین و عمل
و دین امیر جهانشاه مفوض داشتند و کمر پوشش شاهزاده داده بر موافقه پسندیده و صنایع سودمند که نمایند تعهد سامی عدالت
انصاف و ابهام اساس جور و اعتساف و اجتناب از اسالت و اصراف وصیت فرمود **ولا تعجل بایت مظلومة الی عقاب ولا**
تبسط ایاک الی البسط و قامت عالیت میرزا محمد تاج و خلعت خاص و کمر مرصع را بمراقبت و انجام اسوی و زین زین مزین گشته
عنان بطرف ییلاق آلاتاق تافت و تجدید سایر حکام و ولایات را بخلع فاخره و صلات و افره سرافراز و سامی کرده اند و مکی و دیوان حوش
آورده و امیر تیمور که بکان کارا ب اسلطی را که سلاور و مشهور بست محل آن و اوکیت حضور ساخت **ذکر فرار اسکندر شیخی از امیرزاده**
و امیر سلیمان شاه و تسخیر شدن قلعه فیروزکوه بعد از وصول رایت ظفر نیاه سابقا خامه تحریر کلک اخبار نمود که
امیرزاده رستم و امیر سلیمان شاه جهة تحقیق اخبار خلاص اسکندر شیخی متوجه روی گشتند و آنشان بعد از وصول بقصد و اسکندر اسکندر
گفتار عفت صاحبقران و الا که جایزه داشت عصار عصیان بر چشانی ستدات و قلعه فیروزکوه را بحکم ساخته و پیر خود را بوجی زیاده نمایند
آنجا گذاشت و خود بکوهستان جلاله و سمقان که بخت یاران امیرزاده رستم و امیر سلیمان شاه با کان قوه کاشان قرار و وسا و راجع
او بود مخالف اسکندر رستم و اردو سمقان شافت و ملک کوه بیرک را که از قلعه نور بیرون آمده بود با خود متفق ساخت و مقدار آن او را که قلعه
نزد اسکندر شیخی فرستادند و بعد از آنکه در خون را مواخذه کرده اند و ارسال داشتند عنایت مدار انست تجاوز و داشت ملازمت
سادات غاتی و اسکندر و ملک کوه بیرک را مطلق العنان ساخته بآن سخن التفات نکرده و بجهاز تحت و عصابت بوه رخت مخصوص و صورت
و لقد از آنها امیرزاده رستم و امیرزاده سلیمان شاه و کارا ب اخلق بعرض لوی کیلان رسیده فاصدی بجانب خراسان روانه فرموده
امیر جناب جاکو براه ساری و امرا عزم رزم اسکندر نمایند و ایضا فرمان همایون نفاذ یافت که امیرزاده اسکندر و امیر پیر شاهملک از عهده
سیاست جانب دیوان گشتند و آنحضرت را کارا ب اسلطی نهضت فرموده برجم جلوه حضرت شیم سایه وصول بموضع سرچم اخلاص

وازانجا بیرکچی واقع شده بیستم شوال بطالیعی عظیم همراه قاشت عزت وجلال گشت وچون محمود قزوینی مضرب خیام عساکر نصرت
امیرزاده میانکوه را بعزاده ولسیر زاده بود در روز نهم سید عزت و مستوجد تر بکوار استعداد یافت وتوسل بسر اعلیحضرت
وامیر شیخ نورالدین درخواست که کمند رشی امیرزاده جهانشاه در بعداد ما افتاده باشد وملتمس او بسبب وزارت افتاده صاحبقران در بلوغ چهل وصد
هزار دینار بکی عقد وصد هزار اسب لیر زامیر امشاء بخشید واو را دیگر کرشت شرف حضرت از ذاتو داشت وصاحبقران با سحاق در سوق
امیرزاده میانکوه همراه ویست سراسب وصد هزار دینار بکی وصد وبیست جبه انعام فرموده هر موبه کرمیت مرتع اسکندر مدرج امیرزاده بسم شیخ
وشاهزاده حسن لکم بقیه دیر رسانیده دیگر با امیرزاده دستور قرا الهار عطی گشت وشاهزادکان وامرا بیست روز در دیگر بوده جمله دیگر
لشکر از عقب برسید وفرمان نافذ کرد بیاز عنان اسکندر وان گشتند ودر جنگستان درختان خاخرزاه می ساختند ودر بیست وسی یکم
بهجوشت وی اخشد وتوکی همایون جمد از نفع مراحل بسازل برد روز دوشنبه نهم ذیقعده بغیر وزکوه رسید وبعد اکر غیر وزی مآوه القلعه بر کم
از غایت اشتهار احتیاج بتعریف نماند ماند کیر دریان لکشتری احاطه نمودند واو زود وحدی آتش وانیا خدی بر وسل بر اخشد وقوالیه را
از صولت سپاه خلد پناه دست وه لالکاه فقت عفو شاه صاحبقران خاد ایشیع جرایم خود ساختند وامیر اسکندر با خانی بجان از الحضر آسمان
نشان از اوج عزت حضیض حجر بحضیض راند ودر روز دهم ماه مذکور باستان اقبال ایشان شتافت وامیر تیمور کوکان در قوچاقوز اعضای
محمد احوال ایشان کشید وکوتوال هیر وزکوه را با امیر زکی ترق مقرر کرد وانیده در خلال این احوال بیت کرت از قوم قوا تا ماده رفاهم وانعام بیت
عاد الاستین عصیان برادر بدند وکنکر بر پیش برکه سقهد کوچانید ن ایشان بود چند نخم زدند وتعاقب کرده ند وچون این خبر بسایر کرتها
رسید همین طریق سلوک داشتند وامرا عظام مثل سونجاک بهادر وامیر شمس الدین عباس وابطال وشاه ولی وغیرهم ایشان از اقامت مودة
خلوکشیر قشلاق کوانیدند وطایفه از اخوه جان بنک با بیرون برده ند وزمه ودچنان اسکر قرار کشتند وامیر الیشان زیاده غارت
وتاراج رفت خذر توجه صاحبقران والاکهران عقب اسکندر امیر تیمور کوکان عساکر فتح فیروزکوکان حضرات عالیات
وادرد همایون از عجایب مرقند روان ساخته علی نهضت بدفع شر اسکندر بر قرخت وه ماشاء اله امیرزاده شاهرخ با عساکر طاری بنده ایشت
توجه بجانب هراة یافت وحضرة صاحبقران در چهارم شهر ذیقعده بجلادر رسیده بوضوح انجامید که اسکندر وانتا عشر عهد ده کوچه
وازعقب است غایت شک وبره بخت وسوستر آنجا بازدکی بیاشد وانب بدانکه اسب بشناه از آن نمیتوانند کذشت از سیان آن دره وکذه
وبواسطه از صعوبت عبور ده اشتهار یافته قصد صاحبقران تا مدار از عقب اسکندر بآن دره رامده چون آب مذکور رسیده معلوم
شد که اسکندر از آب کذشته جسر بدان کرده فلاجرم جستی بی اشارت کرده ودر میان بوجه فرموده جلوه ده روز دوشنبه بیست وسیم شهر
چهل بهادر که قراولیو ندوان بکذشتند وتعاقب یوسف بلاروست خواجه وامیرزاده سلطانحسین وامیر شیخ نورالدین عمر بنوز
وسیاهی کوه جهنم دره برامده جنکل می بریدند وطی مسافت کرده ودر ان ظلمات بجلوی جیحون اسکندر بر طلبیدند ودر روز بخشنبه ۲۶
ماه مذکور بشاهیلی بلاس وصدر بلاس وغیرهما از قراولان باسکندر رسیدند وآنکه بیست نفر پیش بودند واسکندر دویست پیاده وسی سوار
همراه داشت واز غایت شجاعت رستم دستان اغاشیه کش خویش می پنداشت مشیر کرده او را سهم کرده اند وبر یوسف بلاروست وسلطان
حاجی عبدالله عساکر از عقب رسیده قبق اسکندر با غارت نمودند وامیر سونجاک کرطلبیده بکر شافته بود همراه اسکندر لهراسب وبکر
مشتلشان اوان خورده هم را سیوکرده وامیرزاده سلطانحسین وسید خواجه قراولان صفی کرفته وکناره دریا قلم خود با اسکندر بسایند
وبا جمله آن قشلاق شتوکرده اند واسکندر کرت دیگر شکست یافته از الذلة بوده می بطرف کلان رخت ورو انی کرد وتعاقب نمود بسلطانیت
دیگر از وقتی خبری بیاشد وامیرزاده سلطانحسین وامیرزاده وستم وامیرزاده میانکوه وامیرزاده اسکندر وامیرزاده اسکندر وامیرزاده سلطانحسین کشتر با بطای از کنار
دریای قلم سرفیع بطرف کلان رفته ودر وه رانفرز امیر مضراب چاکو کرحسب فرمان ایلکوه اسان براه ایلی وساوه آمده
بود با ایشان پیوست وتوبت دیگر میان ان شیران بیشه جلادت بآن جنگی رامده وطلب اسکندر می بنوند وچون از وی اثری نیافتند

بدیکاه

بدیکاه عالیه باز کشتند کفیت حال همین کرده ند وامیر تیمور کوکان ایشان را معاتب ساخته حکم فرمود که بطرف کیلان روند وبهر نوع که لند
اسکندر را بدست آورند واشارت بعاجده نقد نامه ومطلع السعدین سطور بسکیشا نوزده رنکی وملاقی کرده او کشیده بی آنکه اسکندر را دیده
بوکه همایون مراجعت نمود نماسید ظهور نا سید خضرستان مرقوم کلک بیان کرده اند وکوچون امرا الهار بیلاق صاحبقران بخلاف اعتقاد
بازکشت بعقدان اسکندر ابعد بعض رسانیدند تخضوع پریشان نصب نموده سوکند یاد کرده که اکر او را بدست بیاورند بیتا وبیدا تمام را ابوی طبع خواهم داد لاجرم
امرا بنزه افاده بولایت تکیان رامند ودر سیاه ترده سید هاد کیا که در انوقت بعاکر آغد وبرده وستاده بعلم رادند که بجنکوکو
تمکت قرقوزی سا اسکندر شجنی کرفته تسلیم نماوه سید بعد از استولم این سخن فسادا کرده که من آمده لشاه بدیه ایما شنیده که در
عین از جنکلها بالجلاست بر اسیمه وبعد اکیه وه مناسب آنکه خاد رکاه رکاه رکاه ترقت فاید تا مرکو فرستاده او اکبیر سید هادی کیا بعوی
هوا جلادت را بطلب اسکندر شجنی از جنکل اسان اشت وبره اوان آنجاعت بلغار اسب بخدمت کشت سید ظهور کوکه که من هزار اسب بخدمت بدیه
وخود از وی شنیده ام کفت در انجنکل آفاز نحست وبعد اسکندر که در بر جوی اکه لشان فتاده اند که آماده وتر ماند افی بلند عبوت وطول
نزده آمدند وطعام طلبیدند وره احضر وجره با این پیشه رامند وقت که سند فی الحال بجانبات ناخته چون اسکندر آصوت بیدیه وره طلبا
بکت وبار طفا آلا خاز نوحه کرده اوبا نیز تقتل رسانید وخود با بلند کرده بر پای رخت بشست وسیاهیان سید هادی کیا مدد رسید اسکندر
بیم بکان بعی تفریح ساخت وآمده بر روی ناخته هلکا رش اعضا را دند وسر او را نزد ملک سید بردند وسیندان را پیش امرا و لنکو بلند
تا بصحبت صاحبقران والا کهر رسانیدند مولی نقشه تا کرده که اسکندر از نسل پدر بن کیوکشاند ودر میان مادر بنت از سم کوی سابقت
می بوده ربه قالب اسطه کفران نعمت حالا این مرتبه انجامید وچون داعی موعود فرا رسید از آن بهلوانی فایده ندید **شعر**
کون وکان بجزوی از جزوش * نکران نعمت ممان شوهر * نکران نعمت باشد جزاین * کر نقصان عزت وحرمان بین **ذکر نهضت**
چتر همایون از ایل استجلال عالمسر سلطانی استقلال چون خاطر خطیر همایون فرمان ده ربع مسکون از دفع عشر اسکندر
فراغت یافت از کذاره آب جیحون ره بجانب کلاه رشت شتافت ودر آنمنزل امیر سید علی ولد سید کمال الدین بن سید قوام الدین با رقیت
تربیت رسانیده ایالت ولایت نمازیه مدد آکاه برسیل رجعت عزیمت ساوه آلهر فرموده شاهزادکان وحکام عراق آذربایجان اشرف
حضرت را ذاوه داشت وامیر سونجاک ایلاتیم امیرزاده ماکه کرده امیر سعید بلاروس حجر بر مدار رستم حصول بصفهان دوارس
وساحجو لوازکشور کشاد روز سه شنبه بیست ونهم ذیحجه بر توصول بر فروزکوه اماخذ صاحبقران تعالی الله امیر سلطانشاه والحکومت بی
وفیروزکوه صفه فرود وخلعت خلاد روزی کلاه رفیع سر افرازکرده ایزد آجازت داده ودر چهارشنبه غره محرم الحرام سنه سبع وثمانمائه
بر شاهی جلوس نموده بکنار آب جیحون رشتافت ودر انفرز امیرزاده مشاهرخ بملازمت رسیده جنکشاه پادشاهانه کفته ایند وهمانروز
حضرت اصطرلاب ایلت وتوکی همایون وکاسار بکنار آب مضارب خیامید ورعایا الجانی جمکه تاوان تل شکایت کرده ندوقهر ایام
بقتال وحکم فرموده فرمانجان بلجاوه اسوراخ کرده ند وسرکون آمیخته نامه وه ولایت نصر تنا آیات وعلی مسافت رجعت نموده از کذه
ترمد بر الوبر عبور نموده وخانه سید علاء الملک ترمدی بمنزل همایون کشته قوانین طوی وجشن بنقد بر رسانید وتر انخلاصاحبقران
کشور کشا کمی وفتاح مالزین مقتدر جهان آنعزیمت فرای سپهر خدمت اشد وچون قرا قوچ محل نصب سراپرده قاف سلطنت کشت
سادات وقضاة واکابر واعیان مرقد بعزه سجود بر سیدند وآن سرو چمن کامرانی از قصر باغ قرا قوچ رباغ خاد بخواهد از انخلاصاند
جان درین دروج دربد ن مصوقد درامد وبعده بمنزه آنحضرت سلطان کرکه بالغزیده نظر کیمیا اثر بران نیشاده بود نفحه بهشت نارات
عاد اوبه وباغ جنا رعوه نموده سا طرشاط وعشرت مبسوط کرده اید وبعزیح اوقات ملاذا استقامت نموده دلان اشا الجلی بدکی اید کی اهل
دشت اندوه شعار ویلاکات کذرانید وتوابع اطاعت واعیا وظاهر کرده اند وبعضی از مرغ هزار نمای ممالک فرمان فاصدا آستان
صاحبقران والا کهر رسیده بتوکات فاخره وتشریفات نادره بعض رسانیدند از انجمله دره های منقش مصور بود که نظیر آن در آیینه خواطر هیچ صوری

هر کجا که بیستند ع در طلعت صورستان چرا جامه ساقی ٭ والحمد والشکر لله الواهب المقاصد والآمال

ذکر طوی فرمودن صاحبقران کامران جهة تشریف شاهزادگان عالیمقام

علوّ همت صاحبقرانی کسی سخن مطلق کلام معجز نظام علوّ الهمة من الایمان هوا بر سقف آن بوده که تمامی ولاد و اصحاب جهان در تحت تصرف بندگان آستان سلطنت آشیان در آید و همّ و جهد همایون قاصر و مقامی مباسط بسیط عرصه آسمان شاهد بلند پرواز آفتاب درخشان و حضرت عزای سپهر شاهد مشارکت عزمی الما لک کشاید تا طوعا و اذ لا که ابوی بر جهت سالیه راحت فرموده روزی چند در مرغزار اقامت نموده خاطر عالی آرزو آن قرار گرفت که لشکر کوکبی کشای بجانب بلخ و توران جهاد و غزا نقد بر رسانند بکمر اوشان و اصناف و قتال اصحاب کفر و طغیان قیام و اقدام نماید و خواست که قبل از توجه بیان سفر و ارکاب موجبات خوف و خطر متعلق خزاین و اسکان و اموال و اولاد و کثرت و اعیان و ده بعضی از شاهزادگان و کامکاران بالمحاذات سایر و خدمت و سلطان نجیع استقامه دهند با ران و فرمان قضا جریان نفاذ یافت که تا جیان تمر عرعت باشراف اطراف ایران و توران جاری رسانند که بفرمان جاری کرده شد و از حضور زاده کان یکدیگر تا زیدی غلامان و آشتی اقلان بر عرصه داشت که مناسب جان میفماید که دین طوی امیرزاده پیر محمد جهانگیر از عرض امیرزاده شاهرخ از خراسان بیاید حضرة صاحبقران در جواب ایشان رجوع که پیر محمد بیاید آمدن شاهرخ مستغنی مطلب مملکت است چرا که عراق و آذربایجان بوجود اوری و مستظهر هند و الجی امیرزاده محمد جهانگیر متوجه غزنین گشت و حکم همایون بر تیاسا سایر جنس و سرود و سر انجام موجبات طوی صادر شد و موضع کان کالا برای آن کار عنیر افت و روز یکشنبه غره ربیع الاول بسرع و شمار بلد شاه و راه ایکان کالی رفته فرا شاد بجانب جهة سکن خاصه همایون چهار سرایه و سر بر امون صحرا هامون کشیدند و خرگاه دویست سر و تا اوج فلک بلند و مرتفع کرده ایستادند ع شعر یکی ارکاهی چو سیا سپهر ٭ کشیده ندیده طارم ماه و مهر ٭ و در آرده پایه عالم آرا که ظاهرش از سقف لاجورد هفت بلند بود و بطنا بهای ابریشمین و ستونها سقف بر نگین و روض یکهصد برابر استاده و سعتان دوازده پلی بر بسته بود که کجاوه و دوازده هزار کوس سپهر بر سینه بر افراخته جهان در جهان سایه انداخته ٭ و بر سقایی بر ان خوانچه طبق این و شاهراه کان سعادت قرین و تعظیما امرا و خواصی پایه سر و اعلی تقدار جیه و خرگاه و سراپرده و بارگاه بر افراخته که عرض زمین را مانند سپهر بر بر از سواکب کواکب بر ساخته بیت از نقوش و جواهر و الحق ظاهر عرض رسانید و از نجل انوار یک زاده و نشر بوی عالمی از آن بر ملت بوده و آبیزاده خلی سلطان از کهستان و میرزاده پیر محمد جهانگیر از الجستان بخدمت شتافتند و سعادت دستبوس دریافتند و حضرة صاحبقرانی از ملاقات امیرزاده پیر محمد برادر شاهرخ میرزا و محمد سلطان پادشاه الدوع مثال ارجعیل بهار کرانی شد ٭ و چون هنگام سحور و کام امرای بود و نوبت ما ترو نهر صاحبقرانی اقتضای بود و حضرة صاحبقرانی شاهزاده ماه آفتاب و ارجامه زرکار پوشانید و لباس شاه نام او چون برید ظلمای نجم بر او فرو ریخت و در انید و بیام ایام عیش مدام و مبارکت عشرت شبیع و شام بکوش خاص و عام رسانید صناع و بنا و ایران و توران و مصر و شام و روم و ارزنجها رطاها بسته بعیها کی ناکون ساخته و آب و آب فرح کشاده ابها غریب و شعبها عجیب انگیختند و مجلس امیر و بساط نشاط آن مجلس در جهی اصاطات و آرزو بهجت و مسرت بالمخصوص بر موجبات کاینات نافت نظم ٭ نشاط و سرور آنچنان عام شد ٭ که رسم عزا از دهر کنام شد ٭ و از ابنای ربیع شاهزادگان عظام مجلسی بغایت احتشام منعقد گشت و مجلس کثیر از نظامی و قضاة و عوالی و اشراف و اعیان و اهالی و بنایه سریر سلطنت مصیر مجتمع شد و امیرزاده الغ بیک و میرزا ابوسعید سلطان و میرزا شاهرخ و امیرزاده الغ بن میرزا میرانشاه و امیرزاده احمد و میرزا سیدی احمد و میرزا الغ ابا و میرزا عمر شیخ را با کمر آمد و مان سلطنت مخاطبه خاندان خلافت و محمد سعید

در نظم شیخ نجم الدین محمد جزری بعبارت شرایط عقد کرده بقرأت خطبه کلام انشا نموده و کلمات ایجاب و قبول بعض القضاة موقد مولانا صلاح الدین مقلق بود و در زکاه بان تقبیت و نثار کشاده و در و گوهر نثار و درم و دینار بسیار افشانده گشت ع شعر چنان افشاند گوهر دست بر دم ٭ که گوش فلک بر و آرد الخ ٭ و حضرة صاحبقرانی بر مسند جهانبانی بر آمده خواتین طیفین آیین هر شتری سیما و زهره جبین اطراف آن بارگاه سپهر قرین را بفرح صنوبر و روضه الجنین بندگی شاهزادگان عیشید قرین و نوئینان و از فکر و مشاورت عظاء و قضاة اسلام و کامکاران و اعیان در سایه و دارنده پایه مقرر کرده اند بیت صف اعیان رقیع کلاه ٭ بخدمت ستاده در جنگاه و سایر خلایق از امرا و اعیان روزگار و اشرف هر بلاد و دیار مقدار بدیر بیانه و اندازه پایه در بساری بسته و قیام و لان عامه توان خلعتها طلا و نوری در کرده و دیباسیان تا زی سوار شده و طایف خدمت بقدیم و مرسانیدند و میلان کوه بیکر هیچ منظر ایجاد گوناگون آراسته و بر بیت هر یک تختی بسته و بعاتی مناسب باز اشت و خراسانی آذربیجانی و سیمین مشتقل اوان و قیاس حاضر آورده بند که نظاره نطق از عاطله آن محضر و تصور اعتراف مخالف و از اصناف طعام لذیذ و اشربه طیبه و اثمار بعلاوت آثار و ران طوی چنان موجود بود ع عجز بر شرح نتوان داد ٭ شیخان عشرت اندیش از انواع سکرات مش از مش ترتیب داده اند و تغیر شربهای سلطانی چند نیم خمر و ابی برازاده صلحات آماده کرده و صلاء بعام در داده اند و ساقیان کلنار رکسوی با جامهای زرین بر کف بجوین که هیز کاکیت بر کلنار و ده ربع خرد ربع الجام هر دو اسرو دی بکر و هر نبیذ را زد عنبر بکر بخشیدند و هر یک از طبلیان و اله و جران کلنار و شد مضون یقال و ره زار کرا ایند ع بیاعیه و رنبه طرب بیا لب چو خوش ٭ از نت کار رغب چو ترنا ٭ هر دو زیکه عیسوی جنگ کام از لب لعل بر هب چو خوش ٭ و در آن ایام از غایت الطاف عام نظم ٭ هر دیده شاه صاحبقران ٭ شاد و کرد شد اشارت بیان که ایام سورت و هنگام عیش ٭ بی باب نوشند از جام عیش ٭ در عیش کوش کوشی بعیت ٭ که بر دو روز سکر بلیت ٭ چو این مژده کافی بره رسید ٭ کرشاه ماهی مژه لب لب دید ٭ کرفشاند آن سو بر کو مرام ٭ زده و سرود و زنی جام ٭ آورده و سرود مطربان خوش و آواز و مغنیان خوش آواز ناهید ابر مضرآورده و نوای نای و قانون و صدای چنگ و دف و رغون در حضیر بهر آن جلت بیت و جوانان جلت زلف تا بیکره نظم ٭ نی نای کو مرسی سنگر بود ٭ نی ای رغون و نای جلت ٭ الا نرد بنی تا بدر سنگ ٭ و بعد چند روز بعضی دیگر و تغنی و تغیر نیای و نوش و جوش جوش کلمه ایند ع صبح را بعوق و عوق را بصبوح ٭ مقصل کرده اند صاحبقران در بلاد شاهزادگان و امرا و نوئینان و اعیان مصر و شام و فرنگ و بلاد هند و دشت قبچاق و سایر کامکاران و اشراف آفاق را بحلم کرامایه و انعامات موفوره سیاسی و سرور ساخت و بساط لهو و مناهی و مناهی گرده بتشیت مظالم امور مملکت پرداخت آیات اعتصاب با مجوا امر معروف و نهی منکر اشارت نموده و خلاء تو الاز کامرت شراب و سایر منهیات منع کرده بلوازم سیاس الهی قیام و نمود والحمد لله المنعم المنان وعلیه الاعتماد والتکلان

ذکر استعداد سپاه ظفر پناه جهة تسخیر ختا و اجازت یافتن حکام و اعیان اطراف و انحا

صاحبقران نظر فرمود چون از طوکاکان و ایلات یافت بامشاهزادگان و امرا طریق مشورت بتقدیر رسانیده خاطر خود را تا رجهیز لوازم سفر عزم سفر بر حضرت تازه داد و امرا و اعیان همایون صادر شد که تا جیان سپاه و اقاره هر دیار خود را گرده هر جا قابلیت اعاده داشته باشند از مرکبخیل سان زیاده کنند و در ده قابت نمایند و امرا و اجیر از هزاره و صد و هفتاد سانند که بجز یراق و مستوی ریوش آیند و نوئینان و تو اجیان بموجب فرموده کار بند شده حکام و ولایات و سرداران اطراف بعد از سان جهة جمع آورده رجه ملی متوجه مواضع خویش گشت و مقرر آنکه جلاجیان بارد و کیکهان پوی بندند و اسیر تور که کان ارکان کالا بصر قند در اسه و رسند بصر اسیاب حاضر نزد ایشان و در آن بقعه امیرزاده پیر محمد جهانگیر را باسب و خلعت و کمر و اعزاز و تو قیر لحقه حضرة الاکبر المستان بر بعث فرمایند امیرزاده سید احمد و عمر شیخ که سادر شیخ و جاز شاهزاده مشار الیه بود و تو قیر و خلوی و ذکر خرش را خواست بود همراه او ساخت و ایشان بر راه هراة متوجه قندهار شدند و اسیر تور کوکان ایلچی سلطان مصر الطلب و کمر از ان داشته از انعامات دیگر مخلوط و بهره و ساخت

ودستوری او ومولانا عبدالله کشی را بجوی دیگر فرق او کرده اند وسکوتش بعرض مکرر ودر طی اهتمام کرد که باب زرگلی شدن بن محفظ بیلوها
شیخ محمد ولد خواجه حاجی تیموری که در حسن خط از سایر خویش نوصان آن زمان امتیاز داشت باهم ملک فرنج وصحبت ایشان ارسال نموده وچون مطالعه
مصوب افتاد وپسنده بود که ما سلطان احمد جلایر وقراء یوسف ترکمن فرستند که امیر دیندار جرا شارت علیه نفاذ یابد ودر اراده ایشان مقید بوجوه
رسانید امیر تیمور که کان در جواب از معنی نوشت که سلطان احمد را معید بفرستند وقراء یوسف را از قید رهانند وتحفه کم اسند وتقاضی
اجند بار رسول فاسد ارسال است وبر مقیاس سایر اجیان خلاف اجازت معاودت ارزانی نمود وآنگاه از مدرسه سرا ملک خاتون کوکلدان
که بنا کرده ٔ اهل هرات بلند نهضتش بود نقل نموده واز علی یغما دیوست که امیر بندق تخت لشکر بازا خراجیا طاده اورده معلوم کند که
درین یورش چند هزار کس ملازم رکاب ظفر انتساب خواهند بود وجناب سادات تاج محقق نموده بر وفق کرد ظفر نامه سعد المقدین سعد بوت
سر دیوان است که موجب سلوکی که در کان کلاز افیه از بلاد ماوراء النهر وترکستان وخوارزم ودهستان وخراسان ومازندران وقبایل اقوام تاتار
دویست هزار سوار وپیاده از اعداد در میان کار زار بیخ خواهند بود وهمچنین حضرة ابوی محمد وی بر وی در وضعت الصفا نوشته اند روز یک
سر زاد سلطان احمد بن میرزا سید یا احمد بن میرزا میرانشاه ویزیوده که قدر سان صاحبقران کسی ستان پیش منت واکران اوراق بوضوح پیوند
که ملازمان آخضرة درین توجه جانب خای سیصد وهشتاد دو هزار وشیصد وده وازده نفر بشمار آمده بودند وجمع سپاه ظفر
در اسفر بهشتاد هزار پیاده وسوار بر سید والله عند الله الکبیر المتعال فی جمیع الاوقات والاحوال **اقتدا در بیان نهضت ولایات**
ظفر آیات جهة یورش خانبالغ ولایات آقسولات چون نهضت قضای سبحانی واقتضا تقدیر ربانی در انتا کشور کبیری
وسلطنت ستان لشکر قایات آخضرة صاحبقران ارتکاب بعضی از امور هایله ماند غارت وتسیر وتقاطع نموده بود ند وکلا کر آن مؤید
نظفر از تخیم مالک توران وایران وشام وروم وکرجستان فایح کشتر میر قند تر والجلال بود بسلیقین سعادت ارسیه والهام کرت
لیزیبه عزم حرز وانتقیم یافت کوجهة تنا ملت جیر او آنکه از اعدام اعلی مقام در خلال اشتغالات بار خشم وقتال واستعمال استعمال
آمال اصاحب جاه وجلال صدور یافته مزید جهاد کفاهلات آثار خاقانیه تا بر طی آیه کریمه ان الحسنات یذهبن السیئات
آن صاحبی وزلات بنزد اخمار مقابل کرده ان الله یغفر الذنوب جمیعا تا آنجا صادر نواع انطوی کان کل وبراق سپاه پردل
وفرمان واجب الاذعان نفاذ یافت که آمیرزاده خلیل سلطان وامیرزاده احمد عمر شیخ وآمیرزاده حسینی وامیر شمس الدین عباس اینزه دیکر
از امرا ظفر اقتباس تا شکت وشاهرخ بیک وسیم شتافته در آن ولی قلاوکشند وآمیرزاده سلطانحسین با بعضی از سپاه مرتفعه در طبعی
وصبران دستان کذاشتند وضبط سرقند بعهده ارغون شاه شد وعاطفت خزاین مشیع بچهره تعلق کرفت ورایات جهانکشا بیت وسیع جاودی
الاول بسنج وثمانمایه از سرقند نهضت هر موده وستوجه آقسولات شده وایوبارتک در رکاب سعادت انتساب آورده با لشکری عرض
خیال از اراک کیت الذیشه از طی مسافت احصا آن مقصور اعتراف می نموده روی براه نهاد **شعر** روان شد دران راه چندان سپاه
که شد تنک صحرا وکوشد کیاه ٭ سطح زمین از بار سلاح مراکب تزلزل پذیرفت وسقف آسمان از غبار مراکب حت تلطخ کرفت **نظم**
شده در زمین ذره را جایکاه ٭ خاندند هر باد را اندر راه ٭ وما هر رایت آفتاب اشراق براه قرا بلاق نهضت نموده بعد از قطع منازل
سایره وصول بر باطوق اخاخت وچون خورشید در اواسط قوس بوده ناکاه دم سرد وهوا در جهة کمال افتد سرایرده سحاب کران تا کران آسمان
احاطه کرده وبارید زمین آمده برف وباران بتعظیم بارید **بیت** طوفان روان در یتی خورشان در عهد بیز ٭ وزه وآ چنم سحابست بیز
وسوکند نصرت نشان از انعقاد حرکت اندوه وطی مسافت سرعت نموده وآقسولات نزول الجلال بود وحضرة صاحبقران وشاهزادکان
ونوئیان در قورلاقلا قرا آن موجب فرمان واجب الاذعان ترتیب یافته بود قرار کرفتند وهمچنین بابقا اسطوکشت امیرزاده خلیل سلطان
تا شکت خرابید وامیرزاده سلطانحسین بصبران ودوبیوتر کذاشتند وصاحبقران پسندیده صفات از آقسولات امیر بندق وبرمنی که بیکات
وقتر برای سپاه کشوکشا خلط ترتیب نماید وبعد درین هزار خواهد رفته شد کرا وانها بار کرده همراه برد ودر راه زراعت نماید تا در وقت

راجعت

راجعت جریده منضوبه جهة آذوق تیمور تیب باید وچند هزار دشت آسیا بود وانه همایون موجود وکه بهنکام حاجت شیر شتر موجب قوت
وقوت لشکر قدر قدرت شود الفقه کثرت وشوکت وسعت وبرکت اردوی همایون در آقسولات بمرتبه رسید که مرد بدیه پیش از آن
آنقدر سپاه با آنهمه استعداد وآراسکی بظل رایت فتح پناه شاه ندیده بود وخلایق را از مشاهده کار بعظمت طوری کل وقوف حیرت آقسولات
زده عظیم در خاطر شاه ارتفهیم جنود الله آمد از نقصه اندیشه کام در خاطر انشاند وآرامیب عین الکمال رسید صبح وشام نقش
دعا دوام اقبال پادشاه سپهر احتشام بر لوح خیر میکاشتند **ذکر توجه رایات ظفر نکار از آقسولات باترار**
در اواسط زمستان که آفتاب تابان در اواخر جدی بود از شدت برودت روی میجمد شده ماند نه خاطر سیمه واز سیاری برف ظلمت
کوه وفضا بیجا وبساط هامون ودریا یا سطح شده بلهم ساوی بود واز وفور طوفان باران کرخ خاک عذیر مسنوه تمامی جبال وتلال را
هاوی وصاحبقران حظر نوا از ارتفاع حرص واحرز از سوت غرا از آقسولات کوچ فرموده متوجه اترار شد ودر اثنای راه دست ولی جکی
ارتجر وصف اسرار بود وچهار شنبه دوازدهم رجب در اترار سرای چیرکی بر آمد شیخ نور الدین ارتمز دی همایون طاوت صوم خانه
همین بیدقت ومقارن وصول از خلاق آتشی در سقف خانه کرفت مشتعل شد واکرچه ملازمان آب تسکین بر آتش زدند اثاث البیت
بسیلی خاطر وزوجه دران اوقات اکابر واصاغر جهانی هر ثالث بی بدند واز وقوع واقعه کر ظهور بش نزدیک رسیده بود وی سنه
حضرة صاحبقران سوی کال اقرستاد که تفحص نماید که از راه ارسیل ستوان کذشت یا نه وآوی اشال مرسارعت نموده باز کشت وبعد رضوان الله
انزاوه عضو کرخت ودیکر بر اطرف سرد وعقبه فلان بهسا کجاره واز نوده واویز راجعت کرده کفت دران عقبه ونیزه وفالا
نشسته است ودین اثنا خواجه ارغش ترخان که از دربار دوشت ومحرا سرکرده ان بود بدرکاه سلاطین پناه آمد وه در روزی کی حضرة
صاحبقران در دیوانخانه بر مسند ایت وکاه کاری کوه است واز شاهزادکان رجکذی نژاد امیری اغلان واشمور اغلان وحکم اغلان
در دست راست آخضرة نشسته بودند وطوغ ستیجب از دیده امیرزاده الغ بیک وامیر ابرهیم سلطان بیب وزیفت است امرا عظام
قراخواجه را شرف بساطبوس بیاسند واو زبان اعتذار کشت که ترخان خان وی بدکه تند وی شد که در بوادی حرمان بجزا وکفران نعمت کرده
وعترازان آسان اعمال آسیان مرجوی نماند امید آنکه مراحم حسروانه کرده تا بای در ایرا طاعت وانقیاد
نهاده عقبه الیا حیات نداد لله ما فات قیاء نام ولطف عمیم حضرة صاحبقرانی قراخواجه را نوازش نموده امتثالت اوکفت الله
چون این یورش از کرم دست لحاق والوس جوجی از نوبت دیکر ارغاد خیار تخالفت پیراسته بوی سپارم وکفار الکش راید ستوی بیشتر
از آب تبغ زهر دیکر اخوه وزیان سازم ودر خاطر خطیر حسروصاحبی خیر جان بود که در انجند روز قراخواجه را با کلات نابوی تنوه قات کرد
نزد ترخش خان ارسال اره وصدا از زعلم ظفر نشانه بجانب خای رجعت کرده اما کاشته قلم قدر بخالف اندیشه وتدبیر الحمد
لله وحده **ذکر اقبال امیر تیمور کورکان بجزیره جاودان** چون عنایت بدایت هدایت
عمر عفو در هر حال تا مطالی در دکار صاحبقران مؤید متقی بود در آن اوان که از یورش هفت ساله ع سعادت معاودت نموده ٭
خاطر خطیر وضمیر آفتاب تاثیر متوجه آن شد که در اندوقات جمعیت ساعات رابامری مصروف سازد که موجب کفارت ایام سالدکرده
ودر محو نقوش ذلات وعثرات مضمون مامون **وهو الذی یقبل التوبة عن عباده ویعفو عن السیئات** تظهر نمود که اکرچه پیش از آنکه
بجاه تمام در مسند سریر سلطنت آسایش نماید بخرم وشاد کام بجزیره وصاحبدم کرده وقت شدت سرد وهوا وکثرت باران کی وسیر از سرقند
فرود رسانند بجانب اترار نهضت فرموده وچون صورت واقعه در هر مجلس از جلوه آن کریم جنت آخضرة را دران سرد نموده هر آینه
بر طبق **ومن یخرج من بیته مهاجرا الی الله ورسوله ثم یدرکه الموت** رحمت نهایت الهی بر اقتضت بر مقتضی ابد الله سوت جهاد
بود زمت خواهد یافت واکر بعفوت نامتناهی از مطلع **ان الله یغفر الذنوب جمیعا** طلوع نموده در وجاب حالا آخضرة خواهد یافت
کرچه رکاب جست وجو خواهد بود ٭ وان یاد عزیز شد خوخواهد بود ٭ از خدمت حق جز کوفی ناید ٭ خوش باش که عاقبت کم خواهد بود ٭

کفیت این حادثه سیل اجل آنکه دران ایام که صاحبقران سلطان احتشام خاطر اطراف آیات قرآن قرار داد که حوادث بلقیس این باعجاب مرقد باز
کرده اند و بنفس نفیس آثار کوچ و نوبه عزیمت یورش شاه نامبد باسماء رسانده سیل تضرع کرده چند روز جو ستر جام عیش و طرب از دست
ساقیان نوشیاب میگرفت و هر شب علی هایون از دیوان باد احمد و شاع ساغر مهتاب صفت روشنی می پذیرفت در آثار عبرت نموده جو هوف
آورده بدر بنات عاتاب و صفت آمیز دش و بلور مناب و ده و شاد زد دیگر صاحبقران و الاکهر جان بعرق سعوبی نموده که اصلا مرا بطام
تمر موه نیاران نزاع هایون نظم کشته حضرت اند بیشان تقریر اجلی خواکرده اند و یک و چار دیگر بخدمت ده اند و بخطر جرارت نیکو اند
چون مدد طبیعت دران شربت اثر کرد تب اشتداد پذیرفت و در روز چهار شنبه عاشر شعبان سنه سبع و ثمانمائه مرض صعب رو نمود
بلکه امراض مختلف خود که از علاج یکی بکری قوی میگشت روی نمود و اگر از علم اطبا سولا فاضل الله تبریزی ملازمت بود و در کار وی
بدیضایی نمی هیچ و دانایع نشاد و لصلاح مواد فساد منقطع گشت و صاحبقران دانست که حلال بزعی بکیست و تقدیر حیات در تقلیف ناحق
قضا و قدر لاجرم تیغ و کلاه علاج کرد و اعتقاد ریاست و نیت در سنار جمیع تقلیات و تدبیر و یکسالات ناهی اشارت نمود خواجین
و اغالیان و امرا و وزیران آورده بر کوشش و هوش اشارات امر بر و اطاعت و تضلیع سود مند رایزن داد و بصیرت و ثبات و انقیاد و نصیحت کرد
و صعب ولایت و حکومت سر قند با میرزاده بهر محمد جهانگیر سپرد و اشاره امیر شیخ نور الدین و امیر شاهملک و یکم امرا بنیک رفت کاعهد
و پیمان در میان آورده ند که از مطاوعت شاهزاده نرنجند و سر علت سنا تعقیق و اورده پای در دایره خلاص نهند و امیر شیخ نور الدین و امیر
شاهملک با دهشتی عظیم و سیلاز جم و نیم زبان نیاز و تسلیم عرضه داشتند که اگر میان شوه با میرزاده خلیل سلطان و امرا و نومیان که ما نکشت
قتلان کرده اند جز فرستیم که مدبر کاه عالیشاه ایند و سعادت ملاقات هایون یافته بواسطه صحبت و ملازمت عهد امیرزاده بهر محمد بدا
استماع نمایند دیگر که از مدبر سعی فرق بوده باشد آنحضرت و نیز که وقت تنگ رسید و حال کفتن اشال الف الیاده غلیان حاصل شود
شد و خاطر این مدار سیر تخواهد گشت و عهد پیرون رفتن امرا و تلاج عظیم و حضرت هفت اقلیم ظاهر کرده با آنکه ان پیر و نکرده خاطر و مرا
بقرائت قرآن اشتغال اشتداد اشاره علیه صدور یافت که مولانا عبد الله بدیع الخانه رابد و بر الایر هایون بلاوت علاج عهد و نکرکه
توحید مواظبت نماید و چون سبب غیبت حمزه خاوری موکب کواکب لباس نیلوفری و پلاچیت سکوداری پوشیدند امیر تمور کرکان میان شام
و خضر چند نوبت کلمه طیبه لا اله الا الله بمیان الهام بیان کذ لیذه داعی و الله یدعوا الی دار السلام را اجابت فرمود و کاب
روح شریفش قالب قفس شکسته عاجب رابطن قدسی پرواز نموده آقایی که از نور عاشق عالی و سایر انبیت بفراغت نموده بودند
کالا فیا الرحمت و الاکرمت و کاپا یکر از سایر آثار عاجین جهانی و مهار حالت و استراحت می نمودند بجا خور شید شالز جهت
غریب مدیریت چرخ هایون خاقانی که عزیمت شاه دوران کرده و نیز بوده صرف ناکو نار کرده اند و نوای هلاو آسای صاحبقرانی که مرطایر دیبا
جاطرس آسوه عقاب قضا از اوج ثریا بحضیض الثری رسانید نظم دریغ آنخداوند دیهیم و تاج * کادو مآتین دین را دوج
دریغ آنجهانرا پناه اعتدال * صلاح و پناه ملا و عباد * و انوا قدر عظمی و اهلیه کبری در شرح چهار شنبه هفدهم شعبان سنه سبع و ثمانمائه در
وقتی که آفتاب در هفتم درجه حوت بود روی نمود و اقاضل و دکاران تاریخ اجیارات مختلفه نظم کرده اند جمله مولانا بهاء الدین جنکی که شعر
سلطان تراکه چرخ راه اعلی کرده * و نحن عدد و نقد مین کلوی کرده * در هفدهم شعبان سوی علیین تاخت * فی الحال بصدر مرد بیرون
و دیگری و سید شعر سلطانی که مثالش بهشت جاودان آمد * و اصحیه بایکره و تاریخ جاوید دگر و ابع او فاز شرف
و نیافر ماه مشرقین و داعی شدن امیرزاده سلطانحسین در اثنای ظلت کرتیغ عالم فروز
سپهر سلطنت بر نیغایت از وجات رو کار بازکرفت و خطه اتراد علامت روز قیامت و نمود صور اسرافیل صفت ظهور پذیرفت
برامد اندوه انجیب صلابت * بیره و زین فغان و ابر خواست * زوزیاده و غریو چو در رستاخ * امارات قیامت کشت پیدا * شاهزادگان
عالیکان امیر عزت بر مسند ملک افکندند و خواجین حشمت آیین رو و آذین و کیسوی مشکین بدست پطاقی بر کندند و صدور کشته

امرا ملک آرا لجای جابر برده شیه جالک چالک ساختند و خواص ایشیر بر لطی از بسیار که بر وزاری ظلمه در کنید افلاک انداختند
و در انشب بواقعت اصحاب مصیبت فلک بر اشک افشان بود و از اقرار دیده غمزاز صاحب قطرات باران سیلان می نمود و چون بجبال
یورش شاه اعظم امرا نیخواستند که آثار اقتدار ظاهر کرده در تهکاه جمع خواجین و آقایان از کمر و شیون و تغیر لباس منع نموده در تجهیز
و تکفین صاحبقران مغفرت قرین آورده ند و بموجب وصیت هند و شاه خازن با مرتضی بر داخته مولانا قطب الدین صدر در تعلیم سن و لیا
آن شروع نمود و بعد از فراغ از آن امر و تکیان عالیشان چه دو بیت سار بوغا و در آن شب امیر شیخ نور الدین و امیر شاهملک و خواجه یوسف
و عزم با یکدیگر عهد و پیمان در میان آورده ند که سالک بدین عالیت نکرده اند و از مقتضی وصیت صاحبقرانی نکذرند و تخت حرقت در
با میرزاده بهر محمد سازند آنکاه الجی با نکشت نزد امیرزاده خلیل سلطان و نوشیانی کرده رسالت نقش بر بند آرسالی انشد تا حجر آنوا اعتد
بدیشان رسانیده التماس حضور نمایند و دیگری پیش امیرزاده سلطانحسین بوسیلی و پیمان فرستادند و پیغام دادند که مرضی حضرت صاحبقرانی
صعوبت تمام بسکره و با یکدیگر بار دوی اعلی توجه نماید و حضرت چین عاجب غریبی روانشد که امیرزاده بهر محمد را در جلت آنحضرت
و وصیت معتب ولایت عهد کاه کرده اند و مجلس استیلای امیر مرقد نشانید و شیخ نور الدین صوب هراة و علی و دیش که مسلمان بجر استیلا
داشت بطرف یزد متوجه کشتند امیرزاده شاهرخ را و امیرزاده عمر را از کیفیت حادثه آکاهی دهند و رباب حفظ مالک شرایط دهت
بجا آورند و از انور بصیر کار روی بخداد آورده و دیگر بجانب اصفهان و شیراز روانه شدند و در شب جمعه ۱۱ ماه مذکور جمهور امرا و خواجین
تابوت مخوف و حشت جلوه بوت با در محفه نهاده از اتراد جیون آورده ند و در هفتم از آب جیحون در ربیع الکمه شد در وقتی از اقرار
آمدند و چون کریان افوج بدست تباشیر جیحون و جالک شد شعلهٔ اندوه و کانون در و محزون صیبت زده کان بوی بر از جهت کر
خرمن صبر و شکیبائی سوزد و زیر و سیر و کبر بلیکار بسر شت نظم آرکیاست اتش ارتیغ جکر بسوخت * وین روز جکلها از هر شاخ
تیغ سیاه و کرخه ادوای سرد و * اکنون زند دیکر بال و پر سوخت * صحیح صحیح محشر و ربع الکمه در عالم صفر بظاهر بنظاهر
و تفاوی رجیان افتاد که صدایش از هفت کنبد تجاوز کرد و چون جمع و ربع از اعدا عدالی رکذشت و کرد و تلاوی ملکان طرق بیقراری
بعدار و بیهوشی مطلب اندیشان سرکرد شت امرا و ارکان دولت و نوئینان صقر ار حضرت با خواجین طبقین حشمت و محذرات سنی عصمت
شوزت سلوک داشتند خواهر بان قرار داده اند که بعض مغفرت آب و ایجاب مرقد باز کرده اند و در ملازمت امیرزاده خلیل سلطان
و امیرزاده ابرهیم سلطان عزیمت عزه و ضا امضا رسانند و در هفتم جمع محفه را صحوب خواجه یوسف و علی قوچین روانه مرقد ساختند
و ایشان تابع بیست و دو شعبان آن بلده را مدد جسد مطهر با مرقد عطر رسانیدند و بعد از یکه کاه بموجب وصیتی که آنحضرت
کرده بود سید کرد الزمد خوه بالخاب نمی نموده و نیز بر صاحبقران و الاکهر فرکرده اند و امیر شیخ نور الدین و امیر شاهملک بعد از رسال
تابوت مغفرت نمای حضرات عالیات با امیرزاده الغ بیک متعاون جانب مرقد کسیل کردند و خود در خدمت میرزا ابرهیم سلطان بجانب
خاکوح نموده از آب جیحون کذشتند و در جانب شیرین از اردو آمدند * الا ای بار سیه بار شعبه بر یکجهت که عقد جمعیت ام فرو ریخت
بیان این عزم آنکه چون حضرت صاحبقران مرحوم میرزا سلطانحسین رسید لمه * جبه که با بوبه و نکه ساخت و اسان بعضی از
سیاهان کرفته دو اسب عازم مرقد شد تا خود را در شهر انداخته و نوای سیاه جو فرو ستاد * تحرک جمیع امیر شیخ نور الدین و امیر شاهملک
رسیده نامه بجانب سمرقند انداختند و نیز اندیشی از آنکه امیرزاده سلطانحسین بجال استقلال جه آنجانب کشت با یکدیکر و محافظت شهر
سعی بلیغ نموده اند بحال خود نهد و اکر تواند عهد متش را که فرمود مضبوط کرده اند و قصد مرد * اما الغ بیک و حضرات عالیات
ارسال انشد از قصد امیرزاده سلطانحسین اشارا آکاهی دادند و التماس نموده اند که بهر چار رسیده باشد تا آرد و دیار رسید
قید خیاس نمود امیرزاده خلیل سلطان و امرا آنانکشت بزلجی فرستادند جمعا زان امیر بر دیک در امرا و توقف نمود و امیر شیخ نور الدین
و امیر شاهملک و سایر امرا و اعیان در ملازمت میرزا ابرهیم سلطان بطرف مرقد باز کشتند و در قصبه بصر بر آب جیحون رسیده نکشتند

سه شرخزانه با آنچه داشت آب هرورود وارد و رکنا را بسیحون رود آمد و از انجا حرکت کردند و بتوجه بجانب مرو آوردند

ذکر بی داشتن امرا امیرزاده خلیل سلطان را بپادشاهی و بیان مخالفت میان ارکان دولت حضرت مغفرت پناهی

چون امرا انتظام کرد و آن دستان و زانکشت بود از کثرت مخالفت میرزا سلطانحسین وقوف یافتند هر یک بقیاس
بخاطر ایشان مستولی شده امیرخداداد حسینی قیلاکار شاه ارلات و شمس الدین عباس و بندق و ملا ابا طغای امیرزاده احمد و شیخ شاهرخ شاهزاده
خلیل سلطان را که در آن زمان بیست و کسا بود بسلطنت برداشتند و بیعت بجناب آن شاه و حکایاه امیر تیمور کورکان با نامور و کاشف و اخر
در اثاره بعزت عالیات و امیر شاهملک و امیر شیخ نورالدین رسید بیاسا انشکست کشتند و نظم سر نوشت نامه نوشت بجانب تاشکند فرستاد
تحریر آنکه چون صاحبقران مغفرت نشان منصب ولایت عهد امیرزاده پیرمحمد جهانگیر بتوسط یوزما اطاعت فرمان میرزا خلیل سلطان
نخواهیم کرد و از آن نومیدان کار در اعتوب نوده که بدین زودی فترت حقوق تربیت صاحبقرانی را مطلق نسیان نهاده بجوین امرا پیوند
جسارت نوده اند آیینه که دیگری نشان این معنی در بیاد آورد و بیخ او شعوذ کشد و چون آنکوکب بامرا رسید اگر در پیشبان
شده امیر بندق و امرا حضرات عالیات و امیر شاهملک و امیر شیخ نورالدین و امرا نوشته اند که میرزا خلیل سلطان کار و ما اینجا بمحض ملاحظه
استدامت دولت و استقامت مملکت و کامرانی جان بود که شما با امرا همداستان باشید و کون کرده اشتیم که حضرت صاحبقران خلاص
این وصیت کرده بالا و بیعت سلطانی و هر چه خداوند باب اصابت صایبا انحضرت مصطفی اند تقدیر سر سایه و امیر بندق و آقولات باز دوسیده
بعد از اقامت مراسم تعزیت با امیر شاهملک و امیر شیخ نورالدین خلوت کرده و نامه خداداد و کاکا شاه ارلات و امیر شمس الدین عباس که مستقل
و محتاج نه که بعد بدیشان نوده توازم عهد و پیمان و بیان آورده که از تعلق و صایبا حضرت صاحبقرانی بنا بر محتد
جهانگیری راوی عهد تخت حضرت شهزاده و امیر شیخ نورالدین و امیر شاهملک بلد بکر و بدان بابر کاتبات بامرا تاشکند نوشته امیر بندق
تسلیم نوند و بر اجازت داده روی بجانب سمرقند آورده اند و بعد از قطع منازل بوضع برجی رسیده از انجا امیر شاهملک استصواب هکذا صورت
بجانب سمرقند شتافت و شهر را مصنوط بخدمت خداوند شاه نامه و مواعید خلیل سلطان برجی و بابر داد استحکام داده بود و امیر شاهملک بدوازده جهاد
کار امیر خواجه یوسف دارغه شاه و سایر مردم آن سمرقند آنجا بودند رسیده اقتمام طرح الماسه و ارغه شاه دست در رسیده امیر شاهملک بنا
جواب گفت که پیرمحمد صاحبقران این بلده را برسم امانت بمن سپرده خاطر بدان قرار داده اگر بنا امیرزاده پیرمحمد و بی عهد صاحبقرانی
در شهر کنار و هرگاه آن شاهزاده بیاید سمرقند بلد و سپارم تا از عهده امانت در نیرون آمده باشم امیر شاهملک استکراه ارغه شاه
بوعدهای امیرزاده خلیل سلطان بفتنه شده در وانه بازار نخواهد کرد لاجرم بادلخاک و خشم ناک بازگشت و در صحرای علیا بدخدمت
رسیده کیفیت حال باز گفت و هر آنچه از او نموده خواتین و امرا اعتبار تقدیر مشورت مصلحت چنان دانستند که امیر شیخ نورالدین میرزا قند
رود و امیرزاده ارغه شاه را از سر مخالفت دلکند و امیر شیخ نورالدین بتردید و از چهار راه رفته با ارغه شاه و خواجه یوسف حق کرد و تا
امیر شاهملک بدیشان مقصود مراجعت نموده اما امیر بندق و چون از آقولات بتاشکند رسید و سکونت امیر شاهملک و امیر شیخ نورالدین
و محتاج ایشان بسامع امیرخداداد حسینی و ارکاه ارلات و سایر مقیمان میرزا خلیل سلطان رسانیدند آنطایفه بالفاق گفتند که آنچه
شایسته رای و نخست بحکم است که صاحبقران او را بسی عهد صاحبقرانی و اخر بمواعید و حسب تفضیه راه نخواهیم داد و در هر خلیل و بدین
عهد نشوند و در آن وثیقه را مهر کردند و امیرزاده خلیل سلطان بترتیب صدور مرسوم خط و مهر نوشته بر آن نهاده اکثر امرا با عهدنامه
نزد امیر شیخ نورالدین و امیر شاهملک فرستادند و آن کاغذ بدیشان نموده نزد امیرزاده پیرمحمد و عثمانان روز از خواص و مقربان
امیرزاده خلیل سلطان را مقاعد و مرسوم مملکت ترتیب و تحریر نموده گفتند که الملک عقیم حضرت شیخ بلدی و سمرقند شاه نخواهد
خاصه و عامه ابا از احسان سید ما بکره و الملک عقیم لی الزمن خلا امیرزاده خلیل سلطان از استماع امثال این سخنان بر تحریر ملک جازم
شده عازم سمرقند گشت و از آسیان و استران و شتران خصه صاحبقران و شاهزادگان و امرا آنچه در آن نواحی بدست تصرف در آورده

برامرا و خواص و طایفه ارزه و عراق که با او بی شایبه نفاق نیکان نیکو کرده فتنه نموده و امیر بندق که مستقلی سپاه شاهزاده بود چون از
آب سیحون بگذشت بلا و ما را کرده بالخان و سمرقند طاشوجه فاتح و جه اراده و ولاعظم گشت تا از تعهد و عهد که کرده بود چون آمده باشد و تحسین
امیرخداداد حسینی و امیر شمس الدین عباس را امیرزاده خلیل سلطان و دو کرد ان شده بطوسی لیق فرکت رفتند و آن جمع نوبه مال شاهزاده اصلا
و عده هر خاطر او شاه و کاکا امیر شاهزاده حسن حسب اشارت نموده و لشکریان هاء و نعره خیزان قیام نموده و روز دیگر بر خلیل سلطان
از آب سیحون بگذشت و چون امیر بندق و نواحی و امیر سید احمد جلال او بدین شنید که امیر شاهملک و امیر شیخ نورالدین را ارغه شاه در
سمرقند نداده و خاطر بر اطاعت امیرزاده خلیل سلطان نهاده تا بین از اخبار مفارقت امیرزاده خلیل سلطان پشیمان شده عهد و اعتبار
مراجعت نموده و نوک شاهزاده بیوسته بجند بیت اقدام نمود

ذکر توجه امیرزاده الغ بیک و میرزا ابراهیم سلطان بمرو و رفتن امرا بجانب بخارا و پیوستن خواتین و اغایان بسمرقند جهة مراسم عزا

رسم طغا بوقا بلاس همان
امیر بندق و ملا امرا زاده خلیل سلطان را که کشته بود عمدا مراجعت مشار الیه و بعد از خبر داغ نموده نزد امیر شاهملک و امیر شیخ نورالدین
رفت و گفت شفقت امیرزاده خلیل سلطان را تجهیز سمرقند و از کشتن امیر بندق با شد و حالا از کشت آمر انتظام عمدا کشتند و این سخن
مصلحت چنان دید که در رکاب شاهزاده کار بدایشان الغ بیک کوکان و ابراهیم سلطان بخارا روند و حضرات عالیات راضی شدند
و عمدا بخیر عزیمت مرو نخشب بسر ماه مبارک رمضان امیرزاده الغ بیک و میرزا ابراهیم سلطان و امیر شاهملک و امیر شیخ نورالدین و
طاهر وفا و الطون و تولاق و حسن جلاول و اسلاخواجه ترخان و شمس الدین المالیق و موسی کال و بستری و جمع حضرات عالیات را
وداع کرده بجانب سمرقند رکسیل نموده قاسم بکران بطرف بخارا تافته و بعد از تشتیت جانب صاحبقرانی تازه کشته و اهل و قاسم
از نهاد مایز نکان برامد و عمدا جمع و فرج سیار بر امیل خاند و دو مار آغا با امیر خواتین و شاهزادگان صدار نیل میرزا با میرزا و الجبل و
سعد و قاصر از حلیل با دلبر تعزیت پوشیده بر دوان و چهار راه شاهزاده و ارغه شاه و خواجه یوسف تو هر بجانب عزا راه داده آب
ایشان را در شهر کنار نشستند و حضرات و چهار باغ میرزا شاهرخ که نزدیک بدر دروازه است شکسته اند بیت روز دیگر که بازرج بلند
بر تو مهر بر جهان افکند شهر در آمدند و تقدیر استوره تقدیر بلاحرم نشد و قاضی آقا بان و شاهزادگان و اکابر و اعیان تعزیت
لباس کرده آغاز گریه و افغان نودند و ولی محمد دیجان و خلیفه در بیرون و زمان اقتدار شعر زمین لاکفت آن روز نقد باد صدا کند فرزند اقتدار
اما شاهزادگان و امرا و نومیدان چون نزدیک بخارا رسیدند شنیدند که امیرزاده خلیل سلطان را ارغه شاه نقدم اطاعت استقبال کرده
و بسمرقند در آورده و لاجرم زمان طعن و هر کشادند و حکومت تشنیع آمیز با امرا سمرقند فرستادند و بعد از هر چه تمام رجل سلف نموده
حرف طغا بوقا بر امرا حاکم بخارا بود شاهزاده را استقبال نموده و در زمان یوسف بجهت بالاعظام جهید و پیمان و زمان آورده بالخان کلیه شهر
در آمدند و چنان قرار یافت که امیرزاده الغ بیک و امیرزاده ابراهیم سلطان و امیر شیخ نورالدین و امیر شاهملک و قلعه باشند و صفایلیک اندو
کرشهر کشوده است با نصف قلعه علی امیرزاده الغ بیک و امیر شاهملک داشته باشد و در محافظت و دلداری دیگر بجانب بروند با نصفی دیگر بعضا
متعلق امیرزاده ابراهیم سلطان و امیر شیخ نورالدین بیه و در بستر بلاس و بلاد رش خدر و الحمق و تولاق قرا و بکر و اران و دشت تولان نما بسند
و در باب حرکت و محافظت برج و بارو لازم سعی و اهتمام بجا آورند

ذکر وصول امیرزاده خلیل سلطان بدار الملک سمرقند و بیان انقضاء تعزیت صاحبقرانی علاء الدین

چون امیرزاده خلیل سلطان از آب سیحون عبور نموده و طی مسافت نموده تا دلبک
بسمرقند رسید امیر خواجه یوسف با شاه و محکوم از شهر بیرون آمده و قرا شیر اکره در جهاد و نجی سمرقند و اقع است بعزم استقبال
گشت و جمع سادات و علما و کاکا و ابلجه مراسم استقبال استحقاق نموده عمدا کاکا کرد آب کوملک مضرب با کرکاه مشاهده شد آنجا نعوت ها
مدایح و دعوت علما و شعرا کفتو و خواندن بخدمت شافت و امیرزاده خلیل سلطان کامیاب کامران سمرقند فرود آمد و کاکا
بحرکان و قاسم بکران و اعیان جهان در آن موجود بوده در تاریخ نشانزده هم ماه رمضان سنه سبع و ثمانمائه آفتاب

در هر جا میزد است برحسب اخبار مولانا بدر الدین نجم بر تخت سلطنت نشسته شاهزادگان و امرا و ارکان دولت را نوازش فرموده مراسم تهنیت بجا آورده
و امیرزاده خلیل سلطان در تجلد با عظمت و حشمت امیر تیمور گورکان کرده امیرزاده محمد جهانگیر که ولد امیرزاده محمد سلطان را در زاده بر محمد
و بیلی عهد بود بخلعی بر است و خود و کنام او را بعالی الدرم بر سر مناشیر پوشید و بعد از و روز نخلاه امیرزاده محمد سلطان که دختر صاحبقران
سعید تیمور آنجا بود رفته کاتب تربیت را از سر گرفت و قامت شاهزادگان و خواتین و آغایان و امرا و نوئینان و اشراف و اعیان با لباس سوگواری بود
کرده و از آمدند و بعد از اقامت اولیمی مصیبت جهة تودیع روح بزرگوار صاحبقران مقدس شهار رخصت کلام بر وده کار بجا آورده صدقات
بارباب احتیاج رسانید و در آن ایام چندان حلوی و طعام مسجعان دادند که فقرا و جمع از عدد کرمکان تا انقراض دوران دخت بر لب عیاران
کور کرانه و رایفان فاده داده بر سفره را پاره ساختند و از کار بیند اخذ آنکاه امیرزاده خلیل سلطان شاهزادگان و خواتین و نوئینان را
از کسوت خزاین بیرون آورده قامت قابلیت هر را بخلعتهای فاخر و جامهای جلاه و زیبا راست و ابواب خزاین کشاده آنقدر زر و گوهر و هر
داد که رسم افلاس از جهان برافتاد و کیفیت اسراف و اتلاف و تبذیر بمرتبه رسید که اقبال و عقرب بست تحریر خواهد یافت **ذکر بغداد**
اولاد و احفاد صاحبقران و الاحفاد از اولاد ذکور صاحبقران مغفور در زمان آنحضرت شش و شش نفر موجود بودند
بر موجب ارسال امیرزاده جهانگیر یازده و از محمد سلطان سه برجا بوده محمد جهانگیر سالار سعد و قاص شش سالار محیی بخالد و امیرزاده
بر محمد جهانگیر رسن بیت و نه سالکی بسر سلطنت کابل و غزنین نکرده است با هفت پسر قید و نه سالار خالد هفت سالار موسی بنجر
سعد و قاص سخر قیصر جهانگیر و از نسل پسر زاده بر پسر زاده و رحیات بودند پدر محمد بیست و شش سالار بایک پسر بر شیخ
هفت سالار رستم بن عمر شیخ بیست و چهار سالار بابو و پسر عثمان شش سالار سلطانعلی کیا سالار اسکندر بن عمر شیخ بیست و یکسالار احمد بن
عمر شیخ هژده سالار سیدی احمد بن عمر شیخ یازده سالار بایزید بن عمر شیخ دوازده سالار و شاهزاده میرانشاه دو پسر و هشت سالار هفت
پسر و پنج زاده است بابکر بیست و سه سالار ابو بکر بن سالار عثمان جلوی چهار سالار عمر بن میرانشاه بیست و یکسالار خلیل سلطان بیست و یکسالار
ابراهیم و سالار سیورغتمش و امیرزاده شاهرخ در سن بیست و هشت سالکی و بخراسان بود شاهی سیورغتمش و هشت پسر داشت الغ بیک و ابراهیم
سلطان هژده و در سن یازده سالکی اسالا الغ بیک نزد بیک بخاه الاربعین هیچ سلطان بزرگ بود با بیست هشت سالار سیورغتمش شش سالار
محمد جهانگیر سالار جهان اغلان دو سالار بابر دی یکسالار و اثنیات مکرمات حضرت صاحبقرانی هفده محمد و دو پرده بخت و غفاری خوش
صفیر آنحضرت سلطان بخت بیکم بود که در حباله نکاح امیر میرانشاه بود و از امیرزاده شهید عمر شیخ بهادر سه محمد و مادر بود و از محمد سلطان
سه عیسی و میرزا میرانشاه چهار دختر داشت و میرزا بایسنغر جهانگیر سه پسر بابکر و میرزا خلیل سلطان هر یک یکی و امیرزاده
سلطانحسین دختر زاده و حضرت صاحبقرانست و مادر او آکرکی بود و پدر بن محمد بیک بن امیر موسی **والعلم عند الله تعالی**
ذکر بعضی از سادات و مشایخ کاملان و اکابر که با صاحبقران سعید در آن عصر معاصر بوده اند بر مضمار اصحاب اخبار
ظاهر و آشکار خواهد بود که آیین دفتر عظیم الشان و طایفه سعادتمند کار بسیار کثیر در زمان و زمین صاحبقران کیتی ستان بر قرن محمد کان
بلاد جهان و امصار ایران و توران را بوجود شریف مشرف داشته اند و کیفیت حال ایشان در کتب تواریخ و صنوح بی بوده تا آخر جوی که
شمه از احوال ایشان را قلمی بحار و بیان معلوم شده اختصار خواهد یافت **و من الله الهدایة و الرشاد** **مولانا جلال الدین محمود**
زاهدی مرغانی مولانا در علوم ظاهری شاگرد مولانا نظام الدین هروی بوده و در شاعت سنت حضرت رسالت موسی بلیغ سیورغتمش
و در روح و تقوی در کمال است و هر در عالم طاعت و عبادت می افراشت و فاتش در ماه ذی حجه سنه سبعین و سبعمائه روی نمود **امیر**
سید علی بن شهاب بن محمد الهمدانی حاوی علوم ظاهری و باطنی و صالح خاص و صوری و سنوی بود در اوایل حال بارادت
شیخ شرف الدین محمود بن عبد الله المزدقانی سیورغتمش اما الشیخ محی الدین علی و سنی کسب و در تعلیم بیعت در بود و بعد از فوت شیخ محی الدین
علی باز رجوع بشیخ شرف الدین محمود کرده و گفت فرمان بیعت شیخ متوجه شده و بنو حکم چنانست که در آنجا بیلاد عالم کرده و امیر سید علی

بر حسب فرموده عمل نموده سه نوبت ربع مسکون را طواف کرد و تحیت هزار و چهار صد و نه سید مصنفات از سید علی ماند کتاب
اسرار النقط و شرح اسما الله و شرح فصوص الحکم و شرح فصل و تحریر فاطمیه در بیان فضایل اشتهار داده و فاتش در سادس ذی حجه سنه ۷۸۶
اتفاق افتاد و در کذر عراق نشانی و ولایت خلاصت **باباسنکو** در روشی بخدمت و بود و از و کرامات و خوارق عادات
ظهور میپیوند در سنائی و ثانین و سبعمائه صاحبقران مغفور بعزیمت خراسان از آب آمو جسور بود و قصبه اندخود با بوی ملاقات
کرده و در روش از حد بر سینه و کوشش طریقه امیر تیمور گورکان اخلاص و تحکم و تا بحدی تا مهذوره کفت خداوند تو سنه زمین که خراسانست
با ارزان خراهد داشت و بجان شد و فات باباسنکو در ماه ذی قعده بود و قبر وی در اندخود است **مولانا زین الدین ابی بکر تایبادی**
جامع کمالات صوری و معنوی بوده و در علوم ظاهری شاگرد مولانا نظام الدین هروی و صاحب در نفحات سطور است مولانا زین الدین ابو بکر
تایبادی و صبی بود مات و از در هدایت شیخ الاسلام احمد الجامی الطوسی تربیت یافته و در وقتی که امیر تیمور گورکان داعیه تسخیر هرات داشت و در حضرت
تایباد با جناب مولوی ملاقات نموده و آنجناب زبان بنصیحت آنحضرت کشاده بخان فرموده نفقت که در اثنای قتل و قال صاحبقران ستوده
خصال از آن قدوه اصحاب وجد و حال سؤال کرده که شما چرا هر که ملک غیاث الدین بر علی الارشاد نمیدهید بتا ترک اعمال تا شایست دهد
مولانا زین الدین ابو بکر جواب داده که امیر اصحیح کرده بقول لو جرم ابد تا شما را بر و کالت اکر شما تایبادیان کار خارج عدالت صلوات قلائد
دکر بر شما مستولی خواهد شد حضرت صاحبقرانی در بیت که کیست آنحضرت که او را بر این استیلا دست دهد جناب مولوی کفت عزرائیل و اسپید
تیمور کورکان از شنیدن این عزم فالیدن کرده کفت هیچ ملک از سلاطین زیر من نظر نمیتوانند خواهد کشت و انتقال این از دار الملک بالیق خواهد بود
و فات مولانا زین الدین ابو بکر در یخ روز پنجشنبه سلخ محرم الحرام اتفاق روی نمود و سال عماد روز زنی تاریخ وفاتش نظم نمود **شعر**
سنه احدی و سبعین و مائة ۱۷۱ کذشته هنکام از سلخ محرم ۱۷۱ شد صفت الغفار از پنجشنبه ۱۷۱ کمد روح پاک مولانا اعظم ۱۷۱ سوی خلد برین بیفت ۱۷۱
هر کفت تاریخ معتبر ۱۷۱ و دیکر از فضلا درین باب کفته **بیت** تاریخ وفات قطب اوساد ۱۷۱ یک نقطه نه با حروف ۱۷۱ ۱۷۱
در قصبه تایباد است **خواجه بهاء الدین عمر شیخ** نامش محمد بن محمد الخارمیست و او را نکر مولانا بدر زندی از خواجه محمد بابا اسحاقی بوده و
تعلیم آداب طریقت بحسب صورت از سید اسیر کمال نموده در نفحات مسطور است که خواجه بهاء الدین محقق اویسی است و از و حایت خواجه عبد
الخالق غجدوانی تربیت یافته کسی از وی سؤال کرده که در روشی شما امور و فی است با مکتبی جواب داده که هکم جذبه من جذبات الحق توازی
عمل الثقلین این سعادت مشرف کشتن باید سید که بطریقه شما که جهد و خلوت و سماع می نمایند و نمود کرمی باشد کفت با طریقت
شما چیست فرمود که خلوت در انجمن بظاهر باطنی و باطن با حق **بیت** از در درون خواهشا و از بیرون بکانه ۱۷۱ انجمن بیار و شمع بر افروز ۱۷۱
وفات خواجه بهاء الدین در شب دوشنبه پنجم ماه ربیع الاول سنه احدی و تسعین و سبعمائه اتفاق افتاد و یکی از فضلا جهة ضبط تاریخ
آن را هر آن قطعه در سلک نظم انتظام داد **قطعه** خواجه اعظم بهاء الحق و الدین شمس ۱۷۱ آنکه مشهور ولایت شد کمال الملتش ۱۷۱
سکن و ماوای او چون بود قصر عارفان ۱۷۱ قصر عرفان زین سبب آمد حساب جملتش ۱۷۱ **خواجه علاء الدین عطار** موسوم بمحمد بن
محمد البخاری بود و در سلسلت عالم الصحابه خواجه بهاء الدین انتظام داشت و خواجه در ایام حیات خود ترتیب بعضی از مسالک را مجوز را بجناب
حواله کرده و میفرمود که علاء الدین بار و مسایل ساخته است و کفت خواجه علاء الدین در شب چهارشنبه بیستم رجب سنه احدی و ثمانمائه
روی نموده قبرش در دره زحمانیانست **مولانا سعد الدین مسعود بن عمر التفتازانی** ولادت با سعادت آن عالم ربانی
و علامه عالم فانی در ماه صفر سنه احدی و عشرین و سبعمائه در قریه الرجالقفتازان که از ولایت نسا است روی نمود و چون از سن
طفولیت مرتبه محسوب بیافت نمود آغاز تحصیل علوم و کمال فنون بعسر و مهم کرده و در اندک زمانی در میدان فضل السبق از علما
سعد مین و متاخرین در ربوده و شیم فلم مشکین رقم مشاهیر جان مستفهمان در لوح فضایل را مطرز کردانید و قریح خاطر الجاد سکر
رایحه امید مستفیدان انوار کالات اخلاص جشید و آنجناب در شانزده سالکی آغاز تصنیف نمود و آنکاه در خوارزم کرد آمد

مجمع اعیان جهان بود متوطن شده محتشم تلخیص بنام نامی جمالی بیک خان که شمه از عدالت و احسان او سوق کرمایف مرسلات انشا کشید
و بی مشابه کلاف و کرا فهایجاز مؤلفات آقا فی حدود اصفات بوضوح می پیوندد و تکلفات تحریر و حلاوت تقریر و توضیح خیالات و تطویع
جنیات و کشف مشکلات و رفع مضلات رطب تقاله رجحتم تو و بر و مراحت بلند بهشتی جحتم و در زمان اوان که امیر تیمور گورکان عزیمت یورش
خوارزم فرمود سلطان محمد سرخوب میرزا و زنده خود متعین را بارکه و الیه آنکاه تیمور و ده گفت سلطانا ده کوی تو تقاضا کرد امیر تو وجه است
برسم انعام انما بقول ایماید بحکم و جاز باشد که شرایین بدیه را که در عالم طرد و انش آرکوی نیست منع ابخوردن تقدم خود کند و آنجناب از استماع این
سخن هزار شد گفت من ابعد داشتم که در واه و بجز ایجکو شهاب اده باز فرستم امیر تیمور گورکان گفت که بجان و دی بیسی که در وقت شرب
المثله و هشتی و بشرط شمایل باشد و حال آنکه از دو نیج و سه بدان آزاد قبول دیوه آنکاه ارعلیه تقاضا نیافت که مراد مذکور بالا را محمد شاه
بخیر از دنیا تقدم آخر ارسلم نمود و مولانا محمد عبد از فوت حضرت صاحبقرانی و بدرقه فاخر شهرا سکن می بود و آوقی که در سمرقند ان و ملک
ثمانا بجلت طاعون از عالم انتقال نمود امیر سید شریف الدین علی الخراسانی در سنه اربعین و سبعمائه در مدینه طوس از اعال استراباد
قدم از کشت و عبد عالم وجود نهاد و قضای مرجان بلد تمام جهان از عین قدوم شریف مشرف کرد انید و صادر شد و قبر آنحضرت مزبور و
اندلت زلزله بلند محتشم عالم و مقتدای دوران حلما عظم که دید بقعه اقصی السطور است که در اشکر شاه طغلق بن محمد مقدم و تحت
زره قامت داشت امیر سید شریف بنواحی در و سیر و خواست که با پادشاه ملاقات نماید و آوقی اسطه حال خویش را که در ان شا
مولانا سعد الدین سعید الحق و بعد بحضرت شاه طغلق سیر و و تحت و اندر بلد لشکر بلی بوده گفت مرد و غریب و تیمار اند و ولایت ما تقدم
آن و اعیزه مدع که در نظر پادشاه مسجد بیر انداخته ایست که همکان در عالم نیست طغلق مراجعت می ماند و در یکجا سعد الدین تا در ایکاه
پیاده باشد مولانا گفت تو در هین موضع توقف نمای تا من رخصت و خواهم اصل ایام و چون مولانا بنیت ملاقات پادشاه فارزت بحق
تیمار غریب را عرض کرد شاه طغلق فی الحال در طلبید و امیر سید شریف پیاده در آمد چون شاه از کشت آنجا در رسید جزو که از
شایع طبع شریف او مستحل اعتراضات اصحاب تصانیف بود از علی بیرون آورده ملامت شاه طغلق داد و شاه از اعطاف آن محمد عالی امیر سید
شریف و اناشد مراسم تعظیم و تکریم بسیار بتقدیم رسانید و تقدیم و حضور بسیار سید انعام فرموده آنجناب بالهم لیخوشین بشیراز و حضت
تقدیر و اثنای آن بخود و بآن سید فضیلت اتما تقویض کرد و سید شریف ده سال در شیراز باقاده اهل فضل و کمال پرداخته در سنه ۷۸۹ که تیمور
شیراز را فتح کرد و حکم کرد که آنجناب بسمرقند تشریف برد و جناب سیادت پناهی اقامت رسکاهی موجب فرمان واجب الاذعان جاری بلده
شافعه تا زمان فوت آنحضرت آنجا می بود و در ان اوقات میان آنجناب و مولانا سعد الدین تفاوتی و مباحثات روی نمود و مدت کشید
عالم امیر سید شریف بسبب عفت طبع و جودت ذهن بر جناب مولوی در بحث ظفر کرد بیت خدای که بالا و پستا فرید
زور دست هر دست ستا فرید و چون امیر تیمور گورکان بجهان جاودان انتقال نمود و نوبت دیگر آمد و اولاد خیر البشر و مقتدای علما
دانش از ماوراء النهر شیراز شتافت و در ان دیار فی سنه ۸۰۷ وفات یافت مصنفات سید شریف بسیار است و در بحث اشتهار و بر
اکثر کتب متداوله متقدمین و متأخرین حواشی و تعلیقات نوشته اند جامع از بیان و جزو نشان آنجناب غایت غالب الهج و بر
از افاده حواشی و مؤلفات صباحت صفات تحلی بوده و نیت مدت عمر شریف هشتاد و شش سال بوده مولانا عبد الله و مولانا لسان
الدین محمد اصل ایشان از اعاظم جهان و در ان بود و احکام جوی و اندیکم صفا و قدر تخلص نمیبود بیت هر نیج طلب عبد و ایجاد
باصطلاح حکمت کرده معتقد و صاحبقران خود رشید محل نسبت بآن فاضل بدل التفات بسیار داشت و آنجناب نیز خود را بسلطان نسبت
و دولت و دولت بوده و کوکلطاش و محمد خیر بیکات مولانا نظام الدین شاهی آنجناب را شیخ الخانی نیز گویند
و اکثر وقایع صاحبقران بحسن صفات منقول از تاریخ آنفاضل کامل است در تخلص السمدیر مسطور است که در مولانا نظام الدین
مرویست که گفت در نوبت اول که امیر تیمور گورکان لشکر بمیدان کشید و سلطان احمد جلایر اسفهر که در بلاد مرزه ارالسلام تولد
از زمان آنوجه دیر و وصول خواهد یافت و سالنخواهم که مولانا زاده در بن سفه شخص شد خواجه کفت مبلغ پنجهزار دینار از مرتفعا
در عرض و درون بحصول پیوند اکرم ما بیاید آنوجه و انخواهد مدد معاش مولانا زاده فایم حضرت صاحبقرانی فرمود که الحال راه نوشته شکر
و خواجه محمود هم بحصول مبلغ مذکور با راه نوشته پیش مولانا محمد نهاد و آنجناب خانه خواند و راه اشتر از آنکاه بیرون خرامید و در
علی که بار در کاب که صاحبقران گورکان فرستاده خدمتش را بارکه و الیه آنکاه تمتع فرمود و گفت مولانا ده کوی تو تقاضا کرد امیر تو وجه است
برسم انعام انما بقول ایماید بحکم و جاز باشد که شرایین بدیه را که در عالم طرد و انش آرکوی نیست منع ابخوردن تقدم خود کند و آنجناب از استماع این
سخن هزار شد گفت من ابعد داشتم که در واه و بجز ایجکو شهاب اده باز فرستم امیر تیمور گورکان گفت که بجان و دی بیسی که در وقت شرب
المثله و هشتی و بشرط شمایل باشد و حال آنکه از دو نیج و سه بدان آزاد قبول دیوه آنکاه ارعلیه تقاضا نیافت که مراد مذکور بالا را محمد شاه
بخیر از دنیا تقدم آخر ارسلم نمود و مولانا محمد عبد از فوت حضرت صاحبقرانی و بدرقه فاخر شهرا سکن می بود و آوقی که در سمرقند ان و ملک
ثمانا بجلت طاعون از عالم انتقال نمود امیر سید شریف الدین علی الخراسانی در سنه اربعین و سبعمائه در مدینه طوس از اعال استراباد
قدم از کشت و عبد عالم وجود نهاد و قضای مرجان بلد تمام جهان از عین قدوم شریف مشرف کرد انید و صادر شد و قبر آنحضرت مزبور و
اندلت زلزله بلند محتشم عالم و مقتدای دوران حلما عظم که دید بقعه اقصی السطور است که در اشکر شاه طغلق بن محمد مقدم و تحت
زره قامت داشت امیر سید شریف بنواحی در و سیر و خواست که با پادشاه ملاقات نماید و آوقی اسطه حال خویش را که در ان شا
مولانا سعد الدین سعید الحق و بعد بحضرت شاه طغلق سیر و و تحت و اندر بلد لشکر بلی بوده گفت مرد و غریب و تیمار اند و ولایت ما تقدم
آن و اعیزه مدع که در نظر پادشاه شمسجد بیر انداخته ایست که همکان در عالم نیست طغلق مراجعت می ماند و در یکجا سعد الدین تا در ایکاه
پیاده باشد مولانا گفت تو در هین موضع توقف نمای تا من رخصت و خواهم اصل ایام و چون مولانا بنیت ملاقات پادشاه فارزت بحق
تیمار غریب را عرض کرد شاه طغلق فی الحال در طلبید و امیر سید شریف پیاده در آمد چون شاه از کشت آنجا در رسید جزو که از
شایع طبع شریف او مستحل اعتراضات اصحاب تصانیف بود از علی بیرون آورده ملامت شاه طغلق داد و شاه از اعطاف آن محمد عالی امیر سید
شریف و اناشد مراسم تعظیم و تکریم بسیار تقدیم رسانید و تقدیم و حضور بسیار سید انعام فرموده آنجناب بالهم لیخوشین بشیراز و حضت
تقدیر و اثنای آن بخود و بآن سید فضیلت اتما تقویض کرد و سید شریف ده سال در شیراز باقاده اهل فضل و کمال پرداخته در سنه ۷۸۹ که تیمور
شیراز را فتح کرد و حکم کرد که آنجناب بسمرقند تشریف برد و جناب سیادت پناهی اقامت رسکاهی موجب فرمان واجب الاذعان جاری بلده
شافعه تا زمان فوت آنحضرت آنجا می بود و در ان اوقات میان آنجناب و مولانا سعد الدین تفاوتی و مباحثات روی نمود و مدت کشید
عالم امیر سید شریف بسبب عفت طبع و جودت ذهن بر جناب مولوی در بحث ظفر کرد بیت خدای که بالا و پستا فرید
زور دست هر دست ستا فرید و چون امیر تیمور گورکان بجهان جاودان انتقال نمود و نوبت دیگر آمد و اولاد خیر البشر و مقتدای علما
دانش از ماوراء النهر شیراز شتافت و در ان دیار فی سنه ۸۰۷ وفات یافت مصنفات سید شریف بسیار است و در بحث اشتهار و بر
اکثر کتب متداوله متقدمین و متأخرین حواشی و تعلیقات نوشته اند جامع از بیان و جزو نشان آنجناب غایت غالب الهج و بر
از افاده حواشی و مؤلفات صباحت صفات تحلی بوده و نیت مدت عمر شریف هشتاد و شش سال بوده مولانا عبد الله و مولانا لسان
الدین محمد اصل ایشان از اعاظم جهان و در ان بود و احکام جوی و اندیکم صفا و قدر تخلص نمیبود بیت هر نیج طلب عبد و ایجاد
باصطلاح حکمت کرده معتقد و صاحبقران خود رشید محل نسبت بآن فاضل بدل التفات بسیار داشت و آنجناب نیز خود را بسلطان نسبت
و دولت و دولت بوده و کوکلطاش و محمد خیر بیکات مولانا نظام الدین شاهی آنجناب را شیخ الخانی نیز گویند
و اکثر وقایع صاحبقران بحسن صفات منقول از تاریخ آنفاضل کامل است در تخلص السمدیر مسطور است که در مولانا نظام الدین
مرویست که گفت در نوبت اول که امیر تیمور گورکان لشکر بمیدان کشید و سلطان احمد جلایر اسفهر که در بلاد مرزه ارالسلام تولد

بارگاه عالیشاه رفتم و آنحضرت بنظر التفات و عاطفت در من نگریسته بزبان مبارک راند که خدای تعالی ترا بتوجه گاه بخشاند از سلطان
این بلده ترسیدم تا آمدی و مرا تربیت فرمود و ایضاً در کتاب مزبور مذکور است که در وقت محاصره حلب مولانا نظام الدین در اشهر اقامت
داشت و میان نجم اسرجلال السلام او را پیش فرمانفرمایان نام برده در غایت بافت بوسیله نماند که تفریق میان این دو نجم که در یک کاسه کوکبست
خالی از اشکال نیست و آنچه بحجت پیوسته است که مولانا نظام الدین بعبارتی که حجت صاحبقران نظم قرین مشرف گشته قواره میان
دولت و اقبال ملازم بارگاه جاه و جلال بود و بسبب وقایع آنجناب تاریخی تألیف فرمود شیخ شمس الدین محمد بن محمد جزری
بغدادی بخدمت عالیشان و پیشوای افسمندان بلند مکان بود بزهد و تقوی بودت و بصلاح و سداد موصوفست در طرفه اسرار و مطلع السعدین
مسطورست که دران ایام که امیر تیمور گورکان الجلدم مایزید الیلدرم را بیندیشید آنجمله سلطان و امیر شیخ نور الدین را بترسا فرستاد و جمعی از
اکابران دار طرف بدیار فرمود ند و لشکر ظفر نثار از نجف شتافته پیشتر آمد و مرا گرفت و شیخ شمس الدین جزری و سید محمد کاری
و مولانا شمس الدین هاری از آنجمله بودند و امیر شیخ نور الدین شیخ شمس الدین محمد را هر دو پایه سریر علی بوده در کنار اهیر شرف ملازمت
صاحبقرانی رسانید و آنحضرت شیخ را سلوی و نظم اعتبار ساخته بصوب موقد فرستاد و آنجناب تا زمان وفات امیر تیمور گورکان در مواد الفهم
اوقات میگذرانید و تصحیح الصنایع را آنجناب در سلک تألیف کشید و بعد از وفات آنحضرت بهراة شتافت و در ایام دولت میرزا شاهرخ بی
هاسن بیع الارسلان و تلیس و تمانا سود وفات یافت قاضی قطب الدین عبد الله الآمای بعلوفه در دولت مکان از تمام اکابر و اعیان
خراسان تمانا و سنتی بود و صدق و مدید در کمال استقلال و الملکه تمشیت مصنع جلیله المراث قضایا و اقدام مرفوده و اختیار داد و سند
موقوفات اولیات بنیچندین بارگاه تعلق بخدام عالیقدام میداشت و آخر ایام حیات بر مسند جاه و جلال تمکن بوده بهمراه عرش امات و وفات
بر بحر میر و بحیفه خاطر میگذشت سید برهان الدین اشرف بن مبارکشاه در سلسله عالم سادات و علما و اکابر اصحاب درس
و فتوی انتظام داشت و در سنه ثلث و ثمانمائه عالم غربت بصوب عالم الوحدت پرداخت شیخ کمال محمد دی در سلسله اکابر مشایخ
روزگار و اعاظم زهاد بزرگوار بود و کمال الدوام بریاضت و عبادت و ساوقات میگذرانید و گاهی اشعار آبدار بر لوح اعتبار نقش میمنود و در نجات
مسطورست که ظاهرا اشتغال شیخ کمال مشروحه آن بوده که گفته هر نقش مطلوب باطن نشود مثالیکه خود می گوید بیت این نکته‌ها و بی‌ترتیب
کلمنی یا حمار و منست • از قول عبد الله مرویست که در نیوه شیخ کمال بخدمت چند کاه در سار سکن می‌بود و در ایامست اصلا بحیوانی رغبت نمی‌نمود
و روزی والد من بوی گفت چرا شیخ اکنجاب اوی که در ان گوشت باشد میل نمیاید و چه مطایبه فرمود که هر گاه تو کاه خود را بخوری گوشت بخوری
و حالا آنکه بدیه کاه می‌بود در غایت هر بود این سخن شنید نی الحال در اکلت و طعامی میل کرده نزد شیخ فرستاد و شیخ جبه خاطر
ایشان مقدار و از آن گوشت شاد و لذه مبلغ کلان فرستاد و اصل الاتامی مولانا نور الدین عبد الرحمن جامی در مجالس سان گوشه نشینان آرا
رسانیده که شیخ کمال در لطافت سخن و دقت معانی بی‌نظیر است که مثل از ان تصور نشود که و انما لغزه را نظر بی‌شروی از زمره ملاست
بود و نزد ده است و آنجناب در شرح تیج خواجه حسن دهلوی نموده اما آنقدر معانی لطیف که در نظم و نثر حسن خوان یافت
و آنکه شیخ را از دهن حسن می‌گویند بنابر همان تیج تولد بود و در بعضی بوالهای آنجناب این مقطع مسطورست که نظم گر بر سر شیخ رفتم کردی
سلوی عرض • از دهن حسن • از حضرت محمد دی ابوی رحمی استماع افتاده که میر زا میرانشاه نسبت بشیخ کمال ارادت تام و عقیدتی
لاکلام داشت و روزی ملازمت آنجناب رفت که گور مرصع و بسم نهاده شیخ نهاد و علاوه معهود شیخ آنکه را بر داشت بخانه رامد و میان
خطه اکرم صحبت اصحاب مداوم کرده هم را متیقن افتر بر سیکه باران چرا بر حضور بزرگان زحاضر اجواب داده که در دو کوه دارند و شیخ ختم
نموده و نمود و تاکید بجا آوردند و قسمت کرده‌اند وفات شیخ کمال در سنه ثلث و ثمانمائه اتفاق افتاده بر شرح مدت بر تربیت و آن بیت بر
سنان لوح نوشته کرده‌اند شعر کمال الکه بفق بر دیار • طرازست فرزند مولانا محمد شیخین المشهور بغزنی
مرید شیخ اسمعیل سمی و از اصحاب شیخ عبد الرحمن اسفرایی است و شیخ نور الدین عبد الرحمن از کبار مشایخ روزگار بوده و بغداد مسکن میسر

و در سنه خمس و تسعین و سبعمائه از نزد سلطان احمد بن شیخ اویس امیر تیمور گورکان آمد و آنحضرت را شیخ عظیم بسیار نموده معزز و مکرم
رخصت انصراف داد و مولانا محمد شیرین و شیخ کمال بجهت بوده اند و دو آخر را یکی که بجهت بوده انشاء الله دیوان اشعار مولانا محمد شهید
و این مطلع انتخاب ایشان و نکات مسطور نظم ماهم نو دیدیم زذات که گشتیم • انجمله صفات بازی آن ذات که گشتیم
و قاضی در سنه سبع و ثمانمائه در وی نیوه مدت عمر ایشان شصت سال بود مولانا سعد الدین خلاتی در سلک فضلا سادات اشتهار انتظام داشت
و بعضی از وقایع امیر تیمور گورکان بلغت ترکی بر لوح بیان کشاست شیخ محمود نیکی عجم کرمانی بصفت فضل و علم جامع موصوف بوده
در آثار و اخبار است که از اوقات کلام موزون بر زبانش میگذشت حاضر کرده بنداول نوبت بهمراهی شیخ علی عالیه مخلصت امیر تیمور گورکان رسیده
چون آنحضرت بر سید که شاعر کسانید گفت بیت دیدیم بوده و شکستیم • علی تنک و محمود نیکی عجم • و شیخ محمود سیاری از وقایع
و حالات صاحبقران بسند صفات راد سلک نظم کشیده آن محمد اجوش و خروش تمام نهاده و در سنه ست و ثمانمائه که آنحضرت از نیوه
روم مراجعت کرده در کوهستان بجهاد اشتغال داشت جمعی از اکابر کرمان سلاجقه صیاء الدین مراجع و شیخ صدر الدین که فاضلی و ولایت بوده و سید
حمزه سوجه آستان سلطنت آشیان گشتند و شیخ محمود بنیاز ایشان همراهی نیوده تا کتاب جوش و خروش را بخدمت و خروش را بجد بدیه منظور
نظر التفات آنحضرت که مدار مناقب تقدیر و رونق کرد بلی طلیس کرد اب کرد بسند از میکذشت و بآب لقا و آتش جانسوز فرو نشسته و بعد
بقا باد قاد اع عزه رای کرم باد اهیشجان او • و پسر شیخ محمود و مولانا قطب الدین آن محمد را نظم انور رسانیده صلاح کرد اند مخلوط
و بهم در سند و آن مقطع از تخیلات شیخ محمود است شعر تو بس نیم محسود اکثر بسند افتد • که طعنه بر زنکی و کرد از عجم زنانید
مولانا علی بدیر از جمله شاهزاده نیوه و در سنه احدی و سبعین و سبعمائه که میرزا میرانشاه جهة دفع فتنه حاجی بیک حاوی و قاضی نجاة
اندوه دریاغ تاغان نزول اجلال نمود مولانا علی بدیر بشرف ملازمت شاهزاده مشرف گشته قصیده که گذرانیده که در بیت ثانیست بیت
ای مریخ تو ماه متو رکشته • عالم از لکهت لطف تو معطر گشته • خط مشکین تو صحفه کافور عذار • آیت حسن و جمالست مزین گشته
و شاهزاده بیست مولانا در مقام التفات آمده صله مناسب عنایت فرموده خواجه عصمت الله بخاری در سلسله عالم ناخدایان
سالم عن کذا انتظام داشت و دیوان اشعارش مشهور است و ابیات بلاغت آثارش بر الواح خاطر فضلا مسطور انجمله قصیده ایست
که در شرح صورت صاحبقرانی در سلک نظم کشیده ان مرثیه بالمیرزا زده خلیل سلطان گذرانید و تحسین نظر انعام و احسان کردید و مطلع قصیده
مذکور اینست نظم ای دولت تو کاه ویران کن که سلطان غایبست • تخت کو بر حالت بیشیر چون سلطان غایبست • و خواجه عصمت
در علم انشا رتبه امیر خسرو دهلوی سمی و بسیاری از معانی آنجناب در منظومات خوش بدیع و فنون بکی از فضلا در ان باب کوید شعر
میر خسرو را طبع از حسب و بدیع عواب • کفتمی عصمت ترا کو سر نهین خوست • شعر اجون بیشتر اشعر تو بیت کفت بکو بیت بیم اجمین بیت
مولانا نجم الدین بخاری در فن انشا و علم اسلامیه فاضل و زمان خود بود و ملازمت میرزا میرانشاه می‌نمود و در آن اوقات کامل التواریخ
ابن اثیر را بفرموده شاهزاده مشار الیه از لغت عربی بزبان فارسی ترجمه کرده و کار فصاحت و بلاغت در ان بدیع بجای آورده ذکر خواجه
علی ترمذی شعر نجی حافظ کلام الله بود و تمام صحیح بخاری را نزد شیخ شمس الدین جزری قرأت نموده در علم حدیث مهارت
حاصل نموده و خواجه علی در فن شعر آنقدر وقوف داشت که صید دیگران در دو کار استادی او مسلم داشتند و تمامیانه را استاد خاندانه
بغایت نیکو می‌ساخت و در مجلس شریف امیر تیمور گورکان پیوسته بآن لعب می‌پرداخت مولانا حسام الدین ابراهیم شاه کرمانی
حاوی فضایل نفسانی بود و در علم طب و معالجه مرضی ید بیضا می‌نمود و آخر در قسم زرد و شطرنج نهایت داشت و ملازم درگاه پیوسته
صاحبقرانی بوده در مجلس عالیه راه می‌یافت و خواجه عبد الوهاب بزری و خواجه یوسف بخاری و استاد شمس الدین کاورزی نیز انجمله
شعرا عیان حضرت صاحبقرانی بودند و همواره ملازم نشستان سلطنت آشیان و نیوه‌اند لختی از دفتر سلطنت میرزا خلیل
سلطان و پیمانه اسباب زوال دولت آشیانه از دست عالیگان و احسان تصانیف روزگار و علاقان تصانیف بجار

این حکایت عارف و آیین روایت واقف خواهند بود که آنچه امیرزاده خلیل سلطان را از اسباب سلطنت و جهانبانی و تمهیدات ایالت
و ملک ستانی ست در عهد کیومرث و انابنداد آبا و پادشاهی آن اقتضایت مهتر شده باشد چون آن شاهزاده والانژاد از روی بنده پیری
حضرت صاحبقران بوده و عبادت و وقایت حضرت اکثر نوئینان کامران و امرای عالیشان و سپاهی از لشکریان هنرورزی نشان که در تاشکند بودند
آمده بایاد شاهی و ملازمت بیعت نموده و بر جناح استعجال بعساکر مهر پیکر روان شدند و عبادت و صولیو الهی آن جلیده فرد و سرمایه حکام و بزرگان
و اعیان آن شهر بقدم وفا بنده داری شاهزاده را استقبال کردند و مقالید کنوز و خزاین ملاء زمانی سپرده و خزانه نثار و نیاز بجا آورده بسند
و در آن زمان شهر بجان معموری و جماعت در تمام ربع مسکون موجود بنود و کاسا فاضل و اعاظم اسائل و علما و اشراف و هنرمندان اطراف
در آن حضرت جامع مجتمع بودند و وفور خزاین و دفاین و کثرت کنوز و ذخایر از نقود و اجناس و جواهر بنا بر بود که قوت و رکاب مستوفیان زمان
از حصر و احصا آن عاجز و قاصر آمده و سایر اسباب پادشاهی بصنوف نسیوت و تیر و کمان و جیب و جوشن و حمیده و خرگاه و سراپرده و کارگاه
زاده لمان بود که بوسیله تحریر قلم و تقریر زبان شرح آن میسر نمیدهد معهذا چون سابقه عنایات ربانی و قوت سعادت لم یزلی بمحبت جمال
آن خاقان اقبال انکشیده بود و بالجمله مشیت سبحانی قاعده و ضرورتها نیاز آن نموده راجع صاحبقرانی اسمت استکمال چشید و در عهد
چهار سال از آن هر موجبات سلطنت و استقلال اثر نماند و مجموع آن خزاین و اموال و ذخایر بتصریف آقا و دهاقین قضا شان زوال آن دولت
و خواندان از آن اهل آقا آقا و پادشاهی جز بروجات روزگار خواص ایکاه یعقوب بیت شاه شاید و بجز اجتماع
زر و گوهر و بسیاری سپاه و لشکر امور سلطانی و مهام کشور بسامان نظام و انتظام نیاید بیت نه هر بعزت کلاهی که جهاد و شاخت
کلاه داری و آیین سروری داند و سبب انقضای ایام کامکاری و هنگام جهانداری میرزا خلیل سلطان جد قضا آرای و تقدیر سبحانی آن شده شاه
در نیل حیات امیر تیمور گورکان نسبت بخیل شاهزاده نام که سابقا اشاره بی ایرج الجوی یوسف الدین بوده خلوت خاطر میداکرده و پنهان از حضرت
صاحبقران او را بعد الله کلیه او بود و چون بر تو شعور پادشاه موجود مفقود بر تقضیه اقامه حکم فرمود که هر جا شاه و ملک را بر مسند کشند و بر
خلیل سلطان او بکر بنا نهاده و آن ایام که اقبالات محاسب لیلت مضروب آیات بود و نوبت دیگر بعرض رسید که شاهزاده شاه و ملک را بهم اعداد
و قهرمان قهر اجتهاد بود و ثمانه امیر براه آن ضعیف راه حاجت سلطنت و حکم هایون بقتل او اقدام یافت و سر آن ملک نامدار را بر حضرت خاطر
میرزا خلیل سلطان مرموز داشت که صدف وجود جهان عزیت بدیده اثر صلب میرزا خلیل سلطان آسیبی است بنا بر آن امیر تیمور گورکان فرمود که کان فرمود که
او را بیان آقا سپارند تا جهاز و منع حوادث بلحاظ نظر و مهاد در اعلای سپاه دهد و مقارن آن احوال صاحبقران بدعای ایام اشتغال
و فات یافت و شاهزاده بفراغ بال آن کلخدای عجز و ملال را در آتش کشید و مرتبه شهید بحال و شعوت وصال و فکت کرد آنا استعمال
اصلاح تجار زمان فنا ثابت بلکه زمام اختیار ملک و مال بقبضه تسلط سلطان سلیطه او نظم بجا بود و بند اذعان او
نیز نفس جزیرنان او لاجرم جاری امور ملک و مال امیرزاده خلیل سلطان از نهج صواب انحراف داشت و شاهزاده بطلق مدعای بجمع
دست بالیرف و الاعمال مولا کشاد و بجمع نقود و اجناس و کنوز و خزاین از اکوی مالک محاسب و هم الحرز و تعیین از عاجز و بمذلت زمانه
صرف نموده پیشتر الحمد و اکه در آخر حسب و ریاض قضا کامرانی و کشاد و قضیه آن دهش بخشش را جزی سینی که کسی سر او را نیاز
نوع شده و از بیرو مستحقی که شایسته بصنوف خوانش سینی و در آن روزی رهسی جهره و میرزا خلیل سلطان بعلم جاما نیجی ابرم و یکانه
بانواع زیت و اصطناع اختصاص می بخشید و هر یک را فرشته قارون ساخته بدیه جسارت و سرورزی رسانید و از جهة خاطر را
و سران سپاه ملاک کلیت و مانع آن فرو یکان بخط شده مواد فساد مهمت تزلیه پذیرفت و چون حشمت و روزه شاه ملک و نظم
عذرات سراپرده صاحبقران بر جمع می فواجهه انحطاط مرتبه آن تعطیف امیرزاده خلیل سلطان را بران داشت که هر از خواتین و سرایدی
آنحضرت رطوبت حاکم هایکی از ملازمان آستان خود در سالات زمان خود و کشید و کرد و هوی که نسبت بدو و مرم ساروی اشتد جوان
مرم با جنس هنشیر کرده اید حرز و نشسته سرشت و با حضرت نیت هدیه سلطنت و علو بخشان از سالات جمع یلق الماخت

ملوک شیرین عنی دا آسیائد تاغ و نجن فرشاده و تخند لب تمهیر ده اند زا بالطیوان بدآوازه دیلن قصر جای داد و بواسطه صدق
آشالین اصل آن اهل طاع صفا و کار از امیرزاده خلیل سلطان مشترکه بده و امور سلطنت شاهزاده خلیل بدیهه آقا باقلم بر جریده زوال رسید
خانه از سیاه کاتم بر صفحه خواهد پیوست **ذکر خاقان مغفور ابو سعید سلطان و الدین شاهرخ میرزا** خاقان سعید بنده شاهزاده
پادشاهی بود صاحب سعادت و شفقت کامل عدل و عبادت علامت چشم بازها دست بر هم زدهم جمع داشت و هر کز بخلاف عادت اجداد ملوک
مضامین امر صبر نکردی است مدت الفوخان از پادشاه اسلام فوت نشد و تا دام الحیاة هیچ آدمی با نیاز و مکر بتقوی شریعت مؤید و همواره
از دولت خاطر و بنا زبلاد ملک و دیشان و کوشه نشینان و شاخت و نهره بار کرده و آمد اولی شرط طاق از ارادت و ادای اقتضاء رسی بافت در
میان حرب چون کوه استکم در برابر خصم ثبات قدم می دیدند و بحرارت عاشقان خوف و حشت مانند دلیه میدان بدصر می دیدند در ایام
عدالت هیچ حوانی از هر منوکه نبرده نا توانی کره و در آوان جلالت هیچ دولتی بغارتی بیاد نماشت که صاحب ظلم کسره **نظم** شاه اعلی آن شاه اعلی
بهدو شان الحشمان مساد * بصر الکیه و آهو شد و تخریج بیچ بیچ حون شکر و شیر * عروس کو مزه ظالم است * جلیله خود و زنده دست عشت
و لادت هلون رحمة خاقان سعید در دو بخشیده جهاد و بیع الاول سنه تسع و سبعین و سبعمائه اتفاق افتاده و در شهور سنه تسع و تسعین
و سبعمائه صاحبقران الجحوی لیح سنان زمام حکومت خاسان در قبضه اقتدار نهاد و مدت فوت آنحضرت در ماه رمضان سنه ثمان و تسعمائه آن پادشاه
عالیشان از روی استقلال در خراسان ضبط امور ملک و مال در لحظه و تعطیل و کم بامر شرعش بزین کشته در مسند ملک و تاما مدار الاستخر
ساخت و در اواخر سنه تسعین و ثمانمائه بهجرت بارش بتخریب ولایت ماوراء النهر تافت و در سنه سبع عشر و ثمانمائه ولایت کرمان
آن پادشاه عالیشان را تسخیر کرده بود و در سنه ثمان و ثمانمائه بلغ آذربایجان بوقوع انجامید و در آن امر جهر مذکور میان آنحضرت و
اسکندر بن یوسف بحاربه اتفاق افتاده منتهی بضرت و هزیمتی بر رجع عام پادشاه و نشر شیع و زید و اسکندر روی بهزیمت نهاد و در روز نهضت و
سیم ربیع الآخر سنه ثمان و ثمانمائه بحق احداثا بدر مجد جامع هراة کاه و بید آنحضرت رسانید هماز بدم احکم کشت و آنحضرت بحکم
علی الاعلای از آن نهجات بخشید و در سنه اثنی و ثمان و ثمانمائه بزیمت دیگر اسکندر بعرض بلاد عراق و آذربایجان کشتند خاقان سعید بدانجانب
شتافت و در تجارتی علی بن الجاین قتال ست داده از اسکندر انهزام یافت عساکران مالک خراسان و بلخ و بدخشان و ماوراء النهر و کسانی از
زابلستان و سیستان و مازندران و عراق و فارس و آذربایجان و بلخت تصرف خاقان کیتی ستان قرار گرفت و بعد از آن اسکندر بن یوسف و اطراف مالک محروسه
بقاع الخیر و بلوا بر آمد و صاحبدیوان و مدارس و ارباب بنا و قری و قصبات مرتب و مستقلات مفتاح بران نفاع و وقف فرمود
و چون خاقان سعید مدت چهل و سه سال استقلال تاج سلطنت و جهانبانی بر سر نهاده در ولایت ری سنه و هجرت سنه تسعین و ثمانمائه بعارضه
صعوبت عالم الفوت انطلاق نمود و خواجه غیاث الدین سالار مولانی و سید فخر الدین و خواجه نظام الدین احمد او و خواجه غیاث الدین پیر احمد
خوافی و خواجه سید و احمد شیرازی و امیر علی شاه و خواجه شمس الدین علی الجزری سلک و زیر امیرزاده شاهرخ انتظام داشتند و مولانا
جلال الدین لطف الله و مولانا قصد الدین بلوهیم و وزیر هالی کهر شرش مولانا شمس الدین محمد امین و مولانا بدر الدین محمد مروی در ایام دولت
آن پادشاه عدالت آئین دلت صدارت عالی داشتند **ذکر جلوس میرزا شاهرخ بر سریر سلطنت خراسان و فوج عساکر**
بیان آنحضرت و امیرزاده خلیل سلطان خاقان سعید و سلطان صاحبقران فارس مضمار تقاضا مرمعین
السلطنة و الخلافة شاهرخ بهادر که بطلب جد و صاحبقران مغفور قطب الدین ابو سعید بوده بعد از فوت آنحضرت در ولایت خراسان
سبع و ثمانمائه در قلعه هراة تخت سلطنت و جهانبانی را بوجود شریف خود مشرف سلطنت و تاج خلافت و کشور ستانی بر سر نهاده
سایه عدالت و رعیت پروری بر مفاد و جهانیان انداخت و لاه و ولایات اقتیاد مثال لاه نموده اطراف مملکت و هر یک از ولاة
که بود و بیاد اخلاص عالم آستان تحمل اختصاص گشته شرایط چاکری و خدمتکاری بجا آورده بودند و آنحضرت امرا و ارکان دولت را بعواطف
خسروانه و عوارف پادشاهانه نوازش نموده و در بارهٔ فکان و امرا کرام و اعاظم تقدیم رسانید و مساعی بضعف و عدالت کسترده بمشیت

بهام شریعت غرا و تقویت امور ملت بیضا فضلا و علما را مامور کرده اند و در آن اثنا بسماع مجلال پیوست که میرزا خلیل سلطان بخیال استقلال
در الملک سمرقند را مکرر بآب دولت ساخت و دست باسراف و اتلاف خزاین و دفاین دراز کرده حاصل بعمر و کامرانی را بر انداخت بنابر این جهة تنبیه
نشان خان افتضا فرمود که میرزا بکلی اخلال امور ملت و مالداری باید دایت خلد آشیانی در دولت و اقبال صوب ماوراء النهر شتابد و امیر حسن
جاکو و امیر حسن سوینج ترخان و امیر عمر کوکلتاش را ضبط خراسان تعیین نموده اعلام نصرت اعلام را رهاء بخارا و آب آمویه برافراخت و در
منزل دیزنگ امیر سید خواجه بن علی شیخ بهادر از سمرقند بخدمت رسیده دفتر صاحبقرانی و کیفیت اسماء رایات و کیفیت امیر زاده خلیل سلطان را شرح
مرقوم داشت و آنحضرت بعد از تفکر و مشورت با امیر جلال الدین فیروز شاه بن ارغون شاه و اجهة طهر و بیوه و امرا که از ایام استیلاء امیر
تیمور کوکان بر ایران تا آن زمان دوران بوده با کرم الدین و امیر سید خواجه را طوی فرستاد تا قلعه از بلد را تعلوت نماید و تقی نفیس عازم مرقد
شد چون در لشکر شیخ زاده بایزید اتفاق نزول افتاد امیر زاده سلطانحسین که در زرکستان با امرا و تومنیان بخالفت کرده بود دلالت شاهرخ و میرزا
الغ اخلاص یافت و از هاشر خاقان سعید امیر حمزه قمقو را جهة رسالت نزد امیر زاده خلیل سلطان فرستاد که تو را بجای فرزند و برادری
ملک بخارا کرامی دارند و از هر چند تاشته باشی و مال دریغ نیست اما تو که مرتبه و تجلیل ایام و صوف معاد در طوایف انام در انظار و مهام
سلطنت بحلی تمام داده اکرام اسباب عدد سالت و نوع آفت و بهجت ما الفتا کرده اند حالا باید که بقدم بصیرت مرتاق و باجر مضمون
استقامت ملک باشد بامامو لحت فائق و رایات نصرت آیات از آنجا نهضت کنند سامعا چون رسید و رایات امیر اهالیات از بخارا آمده
سلاجق شاهزاده کان نظام عرضه داشت نوشته که چون اعفی و میرزا است که آنحضرت خواسار اصلحی منضبط ماوراء النهر را بخواهد کذاشت اینکه
بسعادت سعادت فرمود و حکومتان ملک را بنده باز کذارد تا نیابت آنحضرت شرایط عدالت مقدر پور سانم و ماه الجاه در مقام فرزندی
و خدمتکاری باشم و خاقان سعید دلین ملتمس را اجابت فرموده امیر شاهزاده را جهة آوردن شاهزاده کان بخارا فرستاد و عنان بکرا بجانب هراة
انطاف داد و چون بلدهٔ سید امیر زاده سلطانحسین مجیبی فرار نموده با طرف آب رفت و هم در آن ایام خبر متواتر شد که میرزا خلیل سلطان
از سمرقند بیرون آمده عالم کذار چون است لاجرم امرا نمرا از کذاشته امیر زاده الغبیک و امیر زاده ابراهیم سلطان را بیاد امیر علی اندر سند
و امیر شاهزاده بضبط کذار آب ماور کشتند چون بآنجا رسید عرضه داشتی از سامرقند معروض آنکه از تعلوت سمرقند میرزا امیر لشاحد و امیر شیخ الدین
عباس و امیر ارغون شاه آمده اند که خواب کامیابی امیر شیخ نور الدین را بجنبات و نسبت تا ما اشارتی کوید بنا سبا و لت خواهد بود
آنحضرت فرمود که شیخ الدین و ارغون شاه بجنبات آیند و شیخ عبد الدین جزء میرزا خلیل سلطان رود و چون این معنی کذار آب رسید آن امیر
با نستان سلطنت آشیان اندند و آنجا با امیر شیخ نور الدین بسمرقند رفت و در باب موافقت با یکدیگر سخن بلیغ نموده و چنان مقرر شد که امیر زاده
خلیل سلطان بعضی از خزاین ساحقران مغفرت نشان از نزد امیر زاده پیر محمد و سایر عهد و مرشد و سلطنت ماوراء النهر قناعت نماید و بعد از آنکه
شیخ عبد الدین باز در دی ظفر قرین باز آمد خاقان سعید عازم هراة کردید در خلال آن احوال امیر سلیمان شاه که بعضی از خان صاحبقران مغفرت شاه
در هر فرزند که و حدود رستمدار حکومت بنفوذ ایشان بود سپاه میرزا امیر شاه که بجنب موکب همایون پیوست و رخصت طلبید و جهة انابت از دو اسباب
امنحو و شیر غان اقامت فرمود و اعلام نصرت اعلام تا تاریخ بیست و هشتم ذی قعده در هراة نزول اجلال فرمود

ذکر شمه از فرمودن امیر زاده سلطانحسین و لشکر او بفرمود خاقان سعید و بیان مخالفت و انجوگری امیر زاده سلطان شاه

میرزا سلطانحسین که چون صفت جلادت و پهلوانی موصوف بود اما از شاه شاهزاده داشت خاطر خود را تمام داشت و بعد از فوت حضرت صاحبقران
مغفور و ظاهر بشورش نشست حال آنکه پادشاه مصر بر لوح خاطر میکاشت که بعضی از حضرت شاهرخ بیش ملک و خیر و فتنه و فساد فوت جنبه
با امرا و ارکان دولت آنحضرت مخالفت کرده لشکری را کرد آورده اند متفرق کرده اند و بجانب سرقند الجا نموده و چون داشت که میرزا و سیوند
اند از آنها امور کذشته حال خاقان سعید پیوست و آنکه از پادشاه بجاه نظر شفقت و عطوفت روی کرمیت با دیکر از اخوان
بران داشت که در نواحی انجو قرار نموده ملتاب کذاشت و در شهر سبز بامیر زاده خلیل سلطان تحکی کشت و میرزا خلیل سلطان او را شوق انجا

و احسان کرده اند با امیر الله داد و از عزم شاه و تیمور خواجه اقوی و خواجه یوسف و تحقیق بکر از امرا و لشکریان بکار آب جیحون و سمرقند از انجا
میرزا پیر محمد جهانگیر که در آن اوان از کابل بلخ آمده بود و جزء از اشتند و در کار آب خیال استقلال در دماغ میرزا سلطانحسین پیدا شد و
بهانه آنکه کاشان امرا و ارکان دولت طلبید و تیمور خواجه و خواجه یوسف با شرت شهامت چشانید و چون امید ساخت امیر الله داد و از تیمور
و میرزا که آنحال شاهد بودند بتضرع و زاری امان طلبیدند و میرزا سلطانحسین ایشان را عهد و سوکند داد که از دو بکر ندو امیر خویش کرداند
و عنان آنحال در خاطر کرم میرزا محمد سلطان با امور الفراوان متوجه بلخ بود باغند و در رسید و میرزا سلطانحسین از غایت منوجه شد
عداوت میرزا خلیل سلطان از سمرقند و متوجه حرب میرزا سلطانحسین کرد بدو بعد از تقاریر بین امیر الله و از عزم شاه و دیکر امرا که بر
سبیل کرده ملاء منسب میرزا سلطانحسین و کرد نذارد تو بعد از آن میرزا خلیل سلطان رفتند بنابر آنه رهشتم محرم الحرام شد میرزا سلطان
از دار لشکر سمرقند فرار نموده در نواحی انجو و شیر غان با امیر سلیمان شاه پیوست و بین الجانبین تواعد عهد و پیمان علامت ایمان تاکید یافت
و میرزا پیر محمد جهانگیر بلخی و سلیمان شاه و شاه میرزا سلطانحسین را بطلبید و جانب امارت بلخ مرا بعض ملتفت شد و حضرت پادشاهی
برانه داشت که طریق شیخون بر سر ایشان تاخت و میرزا سلطانحسین و سلیمان شاه جادهٔ تحصن در کرفته اند و بهانه شاه و خیام بکار
شاهرخی پیوسته و آنحضرت بعد از تفکر پورش بلخ صد هزار دینار کبکی و صد هزار اسب قبق امیر سلیمان شاه عنایت کرده و چون اسب خالی
لوکره اند عکم و زین که امیر مضراب و امیر سید خواجه که در سیزو ارزو نه بوده و از جانب میرزا امیر الله و کجا بوش آمده بود و هفت باشه
و چون امیر سلیمان شاه روی بقصد انوه امرا شاهرخی صالح ملک و قتل میرزا شاه حسین و انسته نوشته و از ملازمت شاهزاده شجاعت بسر را
در چون زد بسر خالی کرده بن و چون این خبر بسمع امیر سلیمان شاه رسید آغاز مخالفت کرده غلط کلاه رفت و خاقان سعید متوجه انجو
شد امیر عبد الصمد خلیل سلطانحسین را که او امارت امیر سلیمان شاه بود بکلاه روان فرمود تا او را بحضور نموده از مقام مخالفت کذارند و عبد الصمد
با امیر سنان ایله ملاقات کرده تحان و تلخاهار کفت و محصول مقصود بازکشت آنکاه خاقان بالجاه و نوجب استدعا امیر سلیمان شاه بر
جانب ملک را نیز نزد او و ستاد و چون جهانملک نیز ماند عبد الصمد بازکرده بدیار آمد خلد آیات بجانب اسجان بصوب کلاه نهضت فرمود
و امیر سلیمان شاه بعد از تحقیق آنخبر بطوس سمرقند که بحیت و خاقان سعید سلامت راحت نموده در هفتم جمادی الاولی استسمع و ثانی ماه
بهاره رسید و میرزا الغبیک و شاهملک با ضبط امجزه و شیر غان مامور کرده اند و چون فصل شتا کذشت و باد دیکر سلطان ربیع آثار بها
عان کرد و حرکات خاقان سعادت تاجهة مصلحت ماوراء النهر بیلاق بادغیس خواهد آمد و در نزد آن اجتهاد بنا بر میرزا پیر محمد جهانگیر و
میرزا خلیل سلطان بتوانا نجامید

ذکر عصیان میرزا پیر محمد و میرزا خلیل سلطان و بیان تعقیب و قایع و حوادث خراسان

در آن زمان که میرزا الغبیک و امیر شاهملک در نواحی بلخ و شیر غان بودند میرزا پیر محمد جهانگیر با صد و نوزده امیر شاهملک بطلب داشت
و آنجا بلخ رفته و مخالفت میرزا خلیل سلطان با شاهزاده مشار الیه اتفاق نموده الجی بحدود جهة گفت و شید و صیت جنده صاحبقران
در باب ولایت عهد پیوسته و فساد و چون آن قاصد بنا بر سر میرزا خلیل سلطان رسید و مخبر که داشت بعرض رسانید میرزا خلیل سلطان
جواب داد که آنخداوند کرکمر مالک جهان با امیر تیمور کورکان عنایت کرده بود اکنون ایالت سمرقند امین عنایت فرمود و میرزا پیر محمد و امیر شاهملک
از اسوق جاری جواب و تاب شاه میرزا الغبیک بنحو مطلع کرده اند و اسباب حکم از اسب امیر کذشتند و میرزا خلیل سلطان ایشان را استقلال
در روزه و شنبه دوم ماه رمضان سنه ثمان و ثمانمائه در حوالی صف هروی کرد صف کشیدند و لاد ایلغ و آور النهر اند و خشم و قهر
در هم آویختند و میرزا خلیل سلطان بنفس نفیس بقوم میرزا پیر محمد حمله کرد و میرزا الغبیک و امیر شاهملک در صحت و سلامت بجانب سمرقند
خاقان سعید و بیلاق بادغیس این خبر شنید و نایره مدار آور النهر کرد بدید و میرزا الغبیک و امیر شاهملک و ما آثار اه شرف ملازمت مدار و حیات
امارت تاکی بجانب صفاهان و حصار آنکه رسیدند کاه و راه غیر شد و چون میرزا الغبیک و فتون مضرب خیام اردو همایون کشت الجی
از نزد میرزا خلیل سلطان آمده از روی شاهزاده مرحوم داشت شرح حال بادهان عهد و وفا کم بیشتم بدوست اما چون میرزا پیر محمد از کشته

سه روز جدد و سه قدد گشت حضرت خاقان مرید جانی قربانی را همراه الچی میرزا خلیل سلطان بجانب رسالهٔ اشتغام و اکرام نموده بر سایر مرخص نمودند
لیکن تا کار انجام خواهم آمد باید که آنقدر نذر بجانب البیه تا حقی که باشد بکوشم و قواعد عهد و پیمان تجدید استحکام داده لوح و اکرخود مالیه صلوات
مرسوم معتمد امیر سند و چند روز بموکب حضرت شهاره بملاقی بورکان و الامر توقف نموده و دران مدت مرتبه از اندوه و لطفی اجنبای میرا
از توکمان میرزا خلیل سلطان همراه آورده و اوازبان شاهزاده مرحومه داشت که آنحضرت هرگز اعتماد نکرده اند و بسیار مستند که ما آنچه بود
و از خود شاه نامزد آنجانب کرده ایم خاقان عالیجناب امیر مضراب و جناب شریعت پناهی صاحب عباسه راجعه تمشیت امور ارسال نموده و در
خلال این احوال بعرض رسید که امیر شاهرخ بواسطهٔ کلال اعتبار و اشتهار امیر سید خواجه که در منصب امیر الامرائی داشت در بلخ و بلخ
الاغار ایها شاهزاده آنرا بر شرخ تخلف نموده است بنا بران خاقان حضرت شان بامی مقل قراچی را چوغ امیر شار الیه و زنشاده چاپار او نموده
چنان بود که چون بکاله و رباد عفیف شرف نماید بموکب همایون ملحق گردد و حالا چند روز از نهضت گذشته باید که رسد الحال بجانب شاید و الا
درین مکث نباشد و ایلت حضرت آیات عازم هرات گشته امیر شاهرخ از اراده کرد از بلخ رفت و چون خاقان سعید قرین دولت و اقبال
بمستقر جاه و جلال رسید امیر سید خواجه با وجود جلوس بر مسند امیر الامرائی استقلال رسالهٔ و عقد امور ملکی و مالی چنان گفت و صلاح کرده
جوی از میرزا کان مثل سیف الدین جعد الله و ظاهر و فاضل و شیخ علی و میران اوج قراچار بهادر و تمور برلاس و دولدای باجوه متفق ساخت
و نماز شام جزو دو چند مستقبال و تماما در تخت الملک سوار شده علم عزیمت بصوب جام برافراخت و هما لحظه خاقان سعید از تحرک لحظهٔ
خبر یافته و در شب باجوی که در آستان سلطنت آشیان ماهمه بود از تعبیه که بمکان روانشد و علی الصباح و بجرای نوزنشد بدیشان رسید
و نمود که چه جهة خیال مخالفت نموده اید سید خواجه ایلغار از اسب فرود آمده و در پای مبارک شاهزاده بخود بهاد و بخود خویش معذرت گشت
و در کتاب نهضت اسباب موجه هر آنکه در مدار وصل امیر بایلار خاقان که کار بیشتر مستقر جزو ملاح اخراج امیر معنی از نوابت آن
سید خواجه باری گشت که میرزا شاهرخ از سر جریده تو در گذرد و شبهه فرو اهل ملک دار از ما بعقوبی قتل فرمایند که موجب عزیمت ملاقی گردد
و باز دیگر هر متفق شده عدم خلاص عازم طوس گشتند و خاقان سعید از چرس صوفی زنخان و امیر قربان شیخ با نزد سید خواجه رسانید
تا بوی اعتبار کرده و ما ذکر دانند و آن و امیر صاحب تدبیر سید خواجه رسید سعی بسیار نمود که از سر مخالفت درگذرد و کرد بخدمت ساعت
و دوره و فایده بران در تبکشت و مقارن آن احوال کل تمور تولچی از پیش امیر مضراب و قاضی عبد الله آمده مرحومه اشتغال کرد تا غایت در
کار آب انجا رکشیدیم و میرزا خلیل سلطان علف وعده نموده و همچنین نفرستاده و حکم همایون نفاذ نیافت که مشار الیها بدرگرفته و ولایت نهضت
آیات خاقانی زیت و بیم وی چند مرکوره انتخاب سید خواجه نهضت نموده و روزی چند مرغزار مشرف و مضرب خیام عساکر نصرت گشت
و در اقام امیر مضراب از کنار آب رسیده سعادت صاحبقرانی یافت و مقارن آنحال الچی صاحب طوس و رباط بسوی خلیل بوسف خلیل کرده و اروغ تنها
بوده سکونی بر آنکه امیر سید خواجه محبوب ملازم برادر خود بوسخواجه میرزا اسکندر چوبیشی فرستاده بود و در آنجا ذکر کرده که هنوز بیب
ممالک خراسان از جهة شما مستخلص نکرده اند و آنحضرت دل از طاعت سید خواجه برگرفته متابع عزم حرم الحرام نشسته متوجه طوس شد
و چون در مشهد مقدسه رضویه نزول اجلال القاق افتاد سید خواجه که در قلعه کلات متحصن نموده بود روی بصوب استرآباد نهاد
و رایت ظفر نشان بصوب جرجان و دهستان نهضت نمود و وصول اصلم اهالی جوشان امیر شاهرخ ایلغار رسید متعلق نظر القاق کرده بود
خاقان سعید قرین نصرت و تایید با همانجا نهضت نموده ملاقی سلطان از فرمود و اهالی جرجان تجربت اقوای مصالحه کرده و در گشت و از اقام
حرم احتشام مکلی تمور با ایلار که آداب رسالت و رسوم سفارت بکو میانت پیش پادشاه گوجرجان فرستاده بمضامین و اکر
ماسید خواجه از انحصیض ولایت و خواری بالوج عزت و سرداری برسانید بوعده و اکر از بعث نموده از ما کرنیت و با انجانب
اندر طریقه آنکه گلشن عهد و پیمان قدیم آب حسن اخلاص و اشفاق سرسبز دارند و سید خواجه و اتباع او در ان ولایت کذارند و همین
دانند که اکر از نهود و تخلف ورزند بنسیم لطف و دست نوازش بعد صرف قهر و خشم کذاریت بدل خواهد یافت و آنچه در پس پرده غیب مستور است

خواجه سیف الدین و عبد الرزاق خداداد و امیر بیان قوچین و شیخ خضر و شاهی طریق موافقی و سلوک داشتند میرزا ابابکر و میرزا امیر اشاه
طلق شدند و میرزا ابابکر خضر با سان و اولاد او را تسلطی ظاهر بیت کرد امید شیخ عالم را بالسابکر چنگ زنان ساز سازیند آنگاه باستصواب
بعضی از سلطان زادگان تخت زرین ترتیب نموده میرزا میرانشاه را بر آن نشاند و اسم پادشاهی بر وی اطلاق کرده روزی چند بعیش و سرور
و لهو و سرور پرداخت و میرزا عمر بهادر تغرق لشکر انتشار کاروده بمراعات فرستاد و امیر جالیق برکان و سایق و لامی و جوبی اسلامی
مستظهر شده بجانب تبریز و حرکت آمد و جالیق مشرجان طلب شاه آغاز طلوع قدری کرده لاجرم خواص و عوام بجوم نموده
خواجه علی کوسج مسعد هزاره بنا بر خصومت داشت قتل رسانیدند و زاکه را از شهر بیرون کرده در وزاهار اضطراب شد و میرزا عمر
امرا که را اجازت حرب اداده بدان اشارت قرب وصول میرزا ابابکر بعشق پوست و چون میرزا عمر قوت مقابله و مقاومت نداشت عنان عزیمت
صوب اصفهان برافراشت و حاکمان طرق میرزا سمنو بر اسم استقبال بجا آورده و لوازم تعظیم و تبجیل بتقدیم رسانید و طی بهادی پادشاهانه
کرده از دقایق میان نوازی و قضا مرحی کفایت آنگاه از دیار شاه شجاع پناه میرزا عمر و میرزا ابابکر در سوق بلرخ خاقان اشتر
بوی الحاق کردند و جهات و اطراف الیسار بیست و دوره باصفهان باز گشتند و میرزا سمنو در مدت عزیمتی توقف نموده میرزا عمر و میرزا ابرقت
و میرزا ابرهند اولا باغزاز و احترام تمام بدیده و اوده جشنها و جمعها و اندیشه اله و تحفه‌های پادشاهانه بطوق عزیمی نهاد و میرزا عمر از سمنان
در شیراز متوجه و ان و قالت گذرانیده در اوایل الفضل بهار بجانب میرزا بجهت عالم اصفهان گشت و میرزا اسکندر خزانه‌ده در حرکت آمده بجانب
بیست و ولایت خاصه میرزا ابابکر چون چند روز اسم پادشاهی بر میدان اطلاق کرد در خاطر رسید که اطراف کشور خود بر سر سلطنت بگذرد و در اواخر
جمادی الآخر سنه مذکوره بتعین شافعه لشکر ایران در منازل بجایا فرود آمدند و متوجه اسیار بحر و صفاهان رسانیدند و چون جزاف اولاد
میرزا عمر شیخ تا بمیرزا ابابکر رسید و بطرف اصفهان نهضت فرمود و عیدان وصول بحره باد فان شدید که امیر سلطان حاکم بتبریز
سحر کرده و میرزا و ایلچان از بیرون اصفهان اولی انسته عنان راحت معطوف ساخت و اولاد میرزا عمر از جزاء شیراز اصفهان بیرون شافته
و عنان گریزان بکاسیوی میرزا ابابکر افکند و ایلچی و فرود قارغون بسمع میرزا ابابکر رسید و لشکریان خود را استمالت کرده امید و بیم
رزم اعدا بابکر دیده و روز اجی و کرین بلاغی آنده و سپاه جلادت آیین دست اداه از هر دو جانب بر آن نهاده و جانب صف نموده در میان
کین تاخت و از اصلاح تا دلاح باعدا و اقای کمکر بر داخته و در آن روز بچهار هزار سوار و پیاده کشته گشته بهنگام شام هر یک از آن
و طایفه بعسکر خویش فرو آمدند و شب هر شب پاسوه اشتر و زیکه جشید خورشید بانج و زنا نموده میان سواک و کوک تاخت باز نهاده
جانب ع افغان و عزیز کوس بخواست و زاده قال الجهاد بایدیر زا نظر الدین ابابکر بالعضد سوار بر قلب لشکر مخالف که علی الدار میرزا
بر بجند و حمله نموده او را از پیش برداشت و میمنه و میسره باز بخیال توقف نماده اصفهانیان در شهر نهضت شدند و میرزا ابابکر آغاز تاخت
کرده چون نزدیک آن رسید که اصفهانیان متخلص شوند میرزا ابابکر شنود که امیر شیخ ابرهیم و امیر سلطان حاکم بتبریز اعزاعت و میرزا شیخ الدوله
خاصه عراقی بخاص سلطانیه مشغول است تا یاران با اصفهانیان صلح کنند و در هم بستگان صوب آذربایجان اطراف اله و میرزا عمر
چون انسته که اولاد میرزا عمر شیخ دیگر میرزا ابابکر و منتوانند اعمال ایشان جباشه روی بدرگاه عالیشاه حضرت خاقان آمده
و در غره ربیع الاول سنه تسع و ثمانمائه تکلفان جمع خواجه قبر معادت و ستوس و دافعه سنطی نظر الفات و عنایت گشت و جمع چند
و حشم و اجناس خلع فاخره و اسبان تازی مفتخر و مباهی شدند و مقارن آنحال سکلی نوه که بر سر رسالت نزد پادشاه در تبریز بود باز آمده جواب
بر وفق صواب بازنیاز بنا بر آن خاقان عالیجاه بعزم فتح جرجان از بیلاق حلقان نهضت نمود **ذکر محاربه حضرت خاقان سعید**
با میرزا پادشاه و استقبال نمودن حرکوس استرآباد با میرزا عمر میرزا امیر اشاه و در اوایل فصل خریف که حریف بره و ملاقات
باغ و بستان آغاز سیر کرده و از اهتزاز صرصر که خرابی خوارست هوای ابشانی و دی انهزام ادبار خاقان سعید تأیید ملک مجید
بجانب مازندران در آمده چون موضع سیاه بلاه معسکر و مازندرانی لاهو و جاوک گشت ناگاه بیرک پادشاه بالغاق سید خواجه شمس الدین

خاجی سیف الدین و عبد الصمد ادرج قراقلب بیمنه و میسره آراسته ماند شبرنگ بان از بیشه مازندران بیرون آمد و لشکر قاسان در برابر او
صف آرائی کشت میرزا ابابکر و میرزا پادشاه و امیر بهوسکا در باغات بر ساحت راه تاخت و میرزا عمر و امیر یوسف غلبه و امیر جهانشاه بجوانب
علم جلادت برافراخته و حضرت خاقان با امرا و خانی و دقوقی از کرم فرست و لشکر چون دو دریای خضر از بحر جلد بها و از بحر عصفر از دریچ
الدوغار سر کوه بکار تصاعد نموده شبیه آتش هلال آجار سر هاکی بکشتار خاک مذلت افکند **نظم** زین شد زخون بلاد لاکون
مهجور و کشت و بادی خون * رشیه خونبار هر ابادار * پیشاه سر از بدن بیشار * آنرا لا ینبغی عنایت سبحانی زمت **وما النصر الا من عند**
ربه حکم علی خاقان عالیجاه و دیده پرتک پادشاه با اتباع و اشیاع ع هر کوی لب و زده روی و سیج سر شک * بادی و مداد و قرار نهاده و جبلت پادشاه
عزاز بکر خنده و سید خواجه عبد الصمد راه و ران شیراز و بیش کرده شد و شمس الدین ادرج قرا و سید حسام الدین خواهر زاده سید خواجه کاه
عالیشاه الفاکره غنایت یافته و تاکی خطه جرجان تحت تصرف خاقان ملک ستان و داد سید علاء الدین هر اجرجی بر اجوه و رایات کشتها
لاوی استان معدلت نشان و نهاد و خطبه نام همایون خواند الزام و اجرای خراج نموده و سالکه سازی سید و نفوذ و مطیع و منقاد گشت ابواب
اطلاق و طاعت گذاری بدر روی روزگار خیر گشود آنگاه خاقان عالیجاه ایالت ولایت استرآباد را بمیر غنایت کرده اسباب سلطنت او را
مرتب داشت و رایت حضرت ایالت بصوب هزار فراشت و در اثنای راه حکومت ملک طوس و خوشان و کلاه و ابیورد و نسا و ابرز و سرزاد
و نیشاپور را بمیرزا الغ بیک تفویض نمود و در چهارم جمادی الاخری رمضان نظامت این تمام بستمرد دولت و اقبال اعلا و دلی اعلا الزمود **ذکر**
شهادت میرزا پیر محمد جهانگیر بتقدیر خداوند قدیر میرزا پیر محمد جهانگیر جهزوی سلیم نفس کوتاه آثار پادشاهی بر خلق عدالت
آثار بود نام امیر ملک و قالیه و بقضا امیر علی باز نهاده اکثر اوقات بتجرع آب آتش رنگ و استماع نغمه عود و چنگ مشغوف بود و چنگ مشغوف بود
آواز و ابای الی انتقال مطلق خزیده و در دو جوانب اهل روح افزای بابر بر شیاد و بخواند و اوی شعوا و اشراب ناب **بیت**
چو سلطان را نماز باشد مطلق * قدح پیمانه ریزی تلخ کی * لاجرم تکلی بر علی همت از دایه بدیر خیال استقلال زده ملاح ادعای کرفت و
در ماه رمضان لشکر کوه میرزا پیر محمد در خطه خانه بالطرح اتاب برافروخت و آذر و ریخ نایره ثبات شعله زنان بسوخت پیر علی از ناپاک
باجی شب بالت بکر در سایه پادشاهی محیط کرده بد و چهار هر ماه مذکور آنشاهزاده سعید را شهید کرده اند و میرزا سید احمد بر یک مد
شیرغان از حدوث این حادثه در سان گشت سان باد و زان بجانب هراة شتافت و گفت جرات بر علی اعرض حضرت خاقانی رسانید و از آن
شنید تا آغاز نموده اینو خاطر باد یافت امیر مضراب و امیر حسین حسینی نرخان و امیر یونس شیر و اتا امرا و میرزا سید احمد بر یک کرده بصوب
بلخ روان ساخت و بحرات که نفس نفیس از عقب ایشان رفت و بر آن شهر کاه جز مخالفت میرزا عمر زنده در اطراف و بلاد خراسان انداخت
ذکر مخالفت میرزا عمر با حضرت خاقانی و کشته شدن او با قضا و قضا اسجانی چون میرزا عمر بر ملک جرجان
و استیلا بر آن گشت قوتی از طالع جمال بجانب بر در ساده هزار خاند و از مولی که در آن بودت با عزت و میرزا ابابکر بود نکر جایزه
بر آن قدر آورده بود و سکت میرزا عمر با او واسطه تضاعف بر حقوق زیت حضرت خاقان بطلق شر بر زده و مقارن آنحال شیخ حسن محمد
جوی بلاد زمان امیر شاهملک که آزرده خاطر بود ندا علام نموده که هر گاه ظفر نیاه با جانب نهضت نمایند کنز ملاقات شاند و
میرزا عمر این عزم با و کرده و قرحقوق زیت حضرت خاقان سعید را بر طاق نسیان نهاده بسرعت برق و باد از استرآباد عنان بگردان
بجانب خراسان انطلاق داد و میرزا شاهرخ بهادر جرجان این خبر استماع فرمود در هجدهم شوال ایلان کوه میرزا عمر را استقبال نموده
روز و شنبه هم ذی قعده در دهه در قریه بوی و بر جوی جرجان و خراسان بهم رسیده از هر دو طرف بتسویه صفوف پرداخته و آنچنین
جنگ و آویخته از اعیان عمر بان بود صاده دولت و اقبال بیست میرزا عمر که پایه ره دیده بدگاه خاقان و آنکه اوده و سایر امرا و لشکریان
آنحال شاهده نموده ندکر بزان سند هر یک بطریقه رفتند ع و ان فتح که مفتاح امان بود بدست آمد * و میرزا عمر از دستبرد قضا و قدر بجانب مرو
کریخته و کار اتب بدست حقوق از دکران امیر مضراب که خاک گشت و او را زخمی بر سر بند بدی با دستر الله مرو دست باده و دی اعلی رسانیدند

وخاقان سعید رحمت کرده بمحض عنایت نوید وطیب وجراح ملازم شاخت وبهداره دوا کرده اند وسیرزا عمر دربیت ویخود بعقده منزل
تقرر یافت رسید این واقعه در روی جالوه کرنهاد ودر مقر رحمن المظفر بن مظفر الملة والدین داری مدفون گشت ودر غره ذی حجه
هراة از وصول موکب خاقانی بطراوت جان جاودانی یافت ودر منتصف همین ماه پادشاه عالیجاه بییلاق باد علیا شتافت ذکر فرار
پیر علی تازبیگ بتوجه خاقان سرافراز چون خبر فتاب تاشه خاقان کشی کبرا رجاب میرزا عمر واقع گردید وبعد پیر علی
تازبیگ مرش نهاد رخت هلیه وبیشان در چهل اختران کشته گشتند وحسین جاندیر وسرش بیوسف خلیل زنا میان طبس شیرین نهاد رسم اصفهان
رفتند وسلطان بایزید رجام کرفتار شده بشفاعت امیرزاده ابرهیم سلطان نجات یافت گفتار در بیان مضی از حوادث خاقانی
واقعه بلخی مصدر بذکر خروج سلطان احمد جلایر وقزل یوسف ترکمان خاتمه بخار رحض وقایع پرویش هفت سالد صاحبقرانی
مغفرت نشان امیر تیمور گورکان مستقاد میکرد سلطان احمد جلایر وامیر قزل یوسف در وقت توجه آنحضرت بجانب روم دو وی بجلد ورو نهاد
وچون در آن زمان ملک فرخ نسبت جاهد آن بلند رتبت ومودت میرزا نه بوسه اداکرده بیل رامدیر جی ایرنیج قطعه
عقد کرده اینها ما ایشان کمی از اطلاع ما بکیکه منع نمی نمود در انحصار قزل یوسف بسیری متوقف گشت وسلطان آن پسر را در دامن خود اخاخته
جزئی قبول کرد ومیش جزئی کاه است ودر آن ایام بیان سلطان احمد وقزل یوسف عهد وپیمان واقع شد که کرکر آن قبضات باشد وارد بکر دولت
واقبال رسند باهم متفق بحشد بوده مخالف علی سلطان احمد اشتباه باشد واسیر قزل یوسف در تبدیر حکومت نماید عبارتان قزل یوسف مستولی وهمه
دیکر امیر تیمور کورکان از کشته ملاکی که در اصلاح داشت یکی را بیرون کرده بالکشت وی را در وصلح این رؤیا با سلطان احمد دیان نهاده
سلطان احمد کفت قطعا از اطاعت حضرت صاحبقرانی متخلف نخواهد شد اما قصر چون چند کاه آن دو ایلد شاه در بحیس سر بردند جزء قلت
امیر تیمور کورکان بانی خراسید وقزل یوسف با سلطان تقریر میکرد که اینید وعقد وعهد نمود که هر یک با بعد دو کرکاه رانند وبعد کرکاه با کس
وصلح ورزند با ایشان یاسا تسلیم نموده وازلاء زمان سلطان احمد جوبد کان وشاکرد پیشکان کسی در مصر نمی آنچه ارطسر یان که فرستد بوده
بدیشان نداد اما انواع قزل یوسف جوکیر آورده کاری دران وبا بود وند ولو با بعد کر جلد کلی ساخته هر دو کر سواری بیشتر تجاوت در قفا
آراسکی ملازمت مینودند از بجهت شکو تاکرد رخه خرصیان افاده قاصدا ذلالا ایشان شدند ودران اثناء وزی پادشاه مصر با خواص امرا
بمیدان چوکان بازی خراسید وقزل یوسف با سلطان تقریر خویش در مقام معارضه حلت فرخ الدین وبا قصد نکاتان ناظهار رعایت ملازمت موافق تزلج
نشاد ودکر از قزل یوسف اکفت بیاده شده میدان از انسان مزیه بایلت سازند وایشان از قول این حکم سرباز زدند وقزل یوسف بتوهم
نجمان سواری نزد بیلک سلطان مصر رفت وکفت ما مرد بعرب با تو ملاقات سلطان پادشاه را با ما بیع خاست اکنون در جهت که
متوجه دیار خویش میکردیم وبطان اطلاع اده با تجیج سلاطین از میان بیرون رفت ودر ساعت بوقا و خویش شاد عیال الطاف
همراه کرده اند ودوی بدیار کرد وبه امصر بعرض ملک فرخ رسانید که بیرون رفتن بخاطت باین کیفیت تحقیق است ودر اصطلاح
اشارت شود ایشان اخاطت مانع جواب داده که نزد کرده لا اینید باکی ونظر نداد وقت ایجاب شیرین شد فقا کشت از مناسب بیت که
کسی از تعقیب ایشان نشاید بکذارید تا بوطن خود روند وقزل یوسف بعد وهمه کرکان از آنجا فرمت در صدد هشتاد مومنی با کوتاه فاتح کرده
بر دو کر فرشت وعقاید وعقاب او نموده وقتا کی آنقدر رسند نظر افت وچون جلایر که در اسد میان او وملک شرف الدین حاکم خلاط وسلیمان مجیب واقع
اتفاق افتاد وملک حضر قزل یوسف را در جاه کلچه کشید واسیر قزل یوسف اخر آمل لشکر بعد دو دران وسعان زده وداب وسوسی لوا
وانت الا تو غلایت بالجار رو بیه غارت قارتج بایلت ساخت وقتا کی ایلی الوس تراکه موی بوسته اولیک تحت تصرف در آورد اما سلطان احمد
جلایر رفتن قزل یوسف در مصر از نظر اعتبار ساقط شد وچون آنقدار بر اق واستعداد خاطر شکر مانند قزل یوسف از ان ملک تیمور نزد و کنیات
بوتر کشته احمد ودی اطاعت روی توجه بشام نهاد ولا الجلد بدیکر رفته اراده بایکر جلد شاشت ودر کر شرابست وردم قزل یوسف
قلعه جری در حد متقی اتفاق نمک وبوی کرد وند وآوازه وصول سلطان احمد رعاوی کرد با شیوع بلیت وجدان را اهیاء بعداد بیداست که

وحکی عظیم کرده رخنی جزء وچون هوای چنر هایو زغال الفاق رهوان فضای جرح الملک کسترده اثر چهاپلک وانتاج اتاب
کاره وانکه شتاب انحصار ساخته وآنحضرت دین طرف آب وقت نوده بیرا از کرسیاه ظفر پناه چوی چوق بیک اعلی بوست علیان
رسید هر یک بطرب بی تحشد وسعادت باستقلاب ورا کر شرا احد قوی کاما رمه وقتی دحسن صوفی زنجان وراه عنبر که هشتاد ورسند
وزاد عنبر سعادت پا سا رسید وراوش احمد قوی کار احسا الامرا کرد وند وجهانبان وفلسلت را میر هر کس رها خاند بر سا تا ورد بیدی
را بجلب هراة ونساء وایشان در چهل اختران کشته گشتند وحسین جاندیر وسرش بیوسف خلیل زنا میان طبس شیرین نهاد رسم اصفهان
رفتند وسلطان بایزید رجام کرفتار شده بشفاعت امیرزاده ابرهیم سلطان نجات یافت گفتار در بیان مضی از حوادث خاقانی
واقعه بلخی مصدر بذکر خروج سلطان احمد جلایر وقزل یوسف ترکمان خاتمه بخار رحض وقایع پرویش هفت سالد صاحبقرانی
مغفرت نشان امیر تیمور کورکان مستقاد میکرد سلطان احمد جلایر وامیر قزل یوسف در وقت توجه آنحضرت بجانب روم دو وی بجلد ورو نهاد
وچون در آن زمان ملک فرخ نسبت جاهد آن بلند رتبت ومودت میرزا نه بوسه اداکرده بیل رامدیر جی ایرنیج قطعه
عقد کرده اینها ما ایشان کمی از اطلاع ما بکیکه منع نمی نمود در انحصار قزل یوسف بسیری متوقف گشت وسلطان آن پسر را در دامن خود اخاخته
جزئی قبول کرد ومیش جزئی کاه است ودر آن ایام بیان سلطان احمد وقزل یوسف عهد وپیمان واقع شد که کرکر آن قبضات باشد وارد بکر دولت
واقبال رسند باهم متفق بحشد بوده مخالف علی سلطان احمد اشتباه باشد واسیر قزل یوسف در تبدیر حکومت نماید عبارتان قزل یوسف مستولی وهمه
دیکر امیر تیمور کورکان از کشته ملاکی که در اصلاح داشت یکی را بیرون کرده بالکشت وی را در وصلح این رؤیا با سلطان احمد دیان نهاده
سلطان احمد کفت قطعا از اطاعت حضرت صاحبقرانی متخلف نخواهد شد اما قصر چون چند کاه آن دو ایلد شاه در بحیس سر بردند جزء قلت
امیر تیمور کورکان بانی خراسید وقزل یوسف با سلطان تقریر خویش در مقام معارضه حلت فرخ الدین وبا قصد نکاتان ناظهار رعایت ملازمت موافق تزلج
نشاد ودکر از قزل یوسف اکفت بیاده شده میدان از انسان مزیه بایلت سازند وایشان از قول این حکم سرباز زدند وقزل یوسف بتوهم
نجمان سواری نزد بیلک سلطان مصر رفت وکفت ما مرد بعرب با تو ملاقات سلطان پادشاه را با ما بیع خاست اکنون در جهت که
متوجه دیار خویش میکردیم وبطان اطلاع اده با تجیج سلاطین از میان بیرون رفت ودر ساعت بوقا و خویش شاد عیال الطاف
همراه کرده اند ودوی بدیار کرد وبه امصر بعرض ملک فرخ رسانید که بیرون رفتن بخاطت باین کیفیت تحقیق است ودر اصطلاح
اشارت شود ایشان اخاطت مانع جواب داده که نزد کرده لا اینید باکی ونظر نداد وقت ایجاب شیرین شد فقا کشت از مناسب بیت که
کسی از تعقیب ایشان نشاید بکذارید تا بوطن خود روند وقزل یوسف بعد وهمه کرکان از انسان فرمت در صدد هشتاد مومنی با کوتاه فاتح کرده
بر دو کر فرشت وعقاید وعقاب او نموده وقتا کی آنقدر رسند نظر افت وچون جلایر که در اسد میان او وملک شرف الدین حاکم خلاط وسلیمان مجیب واقع
اتفاق افتاد وملک حضر قزل یوسف را در جاه کلچه کشید واسیر قزل یوسف اخر آمل لشکر بعد دو دران وسعان زده وداب وسوسی لوا
وانت الا تو غلایت بالجار رو بیه غارت قارتج بایلت ساخت وقتا کی ایلی الوس تراکه موی بوسته اولیک تحت تصرف در آورد اما سلطان احمد
جلایر رفتن قزل یوسف در مصر از نظر اعتبار ساقط شد وچون آنقدار بر اق واستعداد خاطر شکر مانند قزل یوسف از ان ملک تیمور نزد و کنیات
بوتر کشته احمد ودی اطاعت روی توجه بشام نهاد ولا الجلد بدیکر رفته اراده بایکر جلد شاشت ودر کر شرابست وردم قزل یوسف
قلعه جری در حد متقی اتفاق نمک وبوی کرد وند وآوازه وصول سلطان احمد رعاوی کرد با شیوع بلیت وجدان را اهیاء بعداد بیداست که

که آن موضع و بلخ را بعالی و بعالی توقف نماند لاجرم دست از حکومت باز داشته روی باردوی میرزا عمر آورد و میرزا در دفتن که همه از دفتن
و بلخ را بسلطان بوسعید مالوف شناخته باز دیگر سر بر دولت نهشت و او را خوشتر که میرزا ابابکر بحاصل اصفهان اشتغال داشت
و امیر شیخ ابراهیم شروانی بتیمور و امرا دعوت شرط کاشت سلطان احمد کرد و اسبوا الاوامش که کرده و اوبرات و حکام تا کسر از اقلیم فارس
سوجه تبریز گشت و آن جزیره را هم سنه سبع و ثمانمائه بسیع شیخ ابراهیم رسید بر سبیل استوبت با او آخر کفت که آه با یجان سالها قرار دادن
عکس کا آبا و اجداد سلطان احمد بوده و نیا نسبت باین خاندان پیوسته طریق محبت و اتحاد سلوک می داشتم و تا ما را که مدت ظهور از ان اماری
رعایا کرده ایم اینجا اندیشه بر حالا که عنان ملک متوجه خاطر شد مناسب آنکه مایلات خویش و بیم و خاطر بجلد قرار یافت و شیخ
ابراهیم روی بولایت شروان آورد و تا او جهانشاه سلطان احمد در اراضی ترین نزول کرده و تبریزیان شهر آیین بسته اطراف رفع و شهر
و شاشت بجون سلطان احمد مدتی کرسته عزت کشیده و کرده و سر در دو کار بجشیده ترک معنی از اقطاعات کرده باشد و او اصلاح تغیر الوجاه
خویش راه ما نه بود و تبریز با طاعیش و فنا کسر و اکثر او قات بکوتاهی و مصاحبت میران ساده خدا قیام بود لاجرم بعزم ستیز روی
تبریز نهاده و سلطان از قدوم شاهزاده جهانشاه رعب و هراس بخود راه داد و روی بصوب بغداد نهاد و چون در اسالی قراباغ و ان تبریز از ان سیده
بود وحشت طاعین تبریز روی نموده مردم متفرق گشتند و میرزا ابابکر در هشتم ربیع الاول آن بلده در آمده همچنین بدیلاجرم اظهار عدل و اکرم
استمالت نامها باطراف و اسالی لشکر و حکم فرمود که هیچ آفریده بهیچ وجه سد تعرض بر ابابکر نکرده و در ان اثنا شنود که قرا یوسف قلعه اوجنک را از دست
داده و اهالی ترابع نموده عصیانی از ترکمن سد اوجنج آمده اند و اموال قراولان ایشان و خاطر بر حرب قرا یوسف قرار داده متوجه انجانب شد و
بعد از کاتبی فرمین سه روز مخاصمت بین الجانبین مقاتله و مقابله نموده و در روز سیم میرزا ابابکر سنبه خاطر قدم در وادی فرار
نهاد و تا کمر حیث میهات که لشکر میرزا ابابکر تا مرند عنان باز کشید و سپاه او هر چه آنجا یافت غارت کردند و تبریز را غارت مست عادت
بودند و چون شب شد تیغ قصاب که امیجی از سنان او که جنبه بود فرو نهاد و تیغ آن سیاه بر افروختند و مردم میرزا ابابکر آنها را داده و تا
کرد که بکاسیتی ایشان الدوا الله تا بلوغ علی اصلاح میرزا ابابکر تبریز اکثا شنود متوجه سلطانیه گشت بعدازان امیر قرا یوسف بخوان آمده خواجه
سیدی احمد بجی که خلاصه خاندان شایع حالیشان بوده و رفته از بلیانی که در ان اوقات تبریز رسیده بود تمام عرض رسانید و
دار و غه استمالت نامه ستان مقتضی المرام مراجعت نموده و امیر قرا یوسف از تبریز و نواحی مرند قشلاق کرده در جمادی الآخر سنه سبع و ثمانمائه
امیر سطام با حاکم بیت و مشی شتافت و سعد امیر الاهرای ایلت و تجنین دیگر مردان ملازمت ما درت نمودند و او با هر کس بر وجه احسن
معاشر کرده و صنع و شریعت اعلی اخلاق فرمانهم رعایت فرمود **ذکر عصیان میرزا ابابکر و رفت دیگر امیر قرا یوسف و کشته**
شدن میرزا امیر اسفاه کوه خان چون میرزا ابابکر تبریز را کاشته قلعه سلطانیه رفت آنه ولایت همدان و دکر مین و قزوین میشتافت
خلاف دت تابین در هم کشیده جزء اقسام و ستیز متوجه حدود تبریز کشت و امیر قرا یوسف با قاقی امیر سطام حاکم بیجه کیر ستیز و ان
آذربایجان مستعد مقابله و مقاتله شد تا تاریخ حیث و چهارم ذیقعده سنه سبع و ثمانمائه در تبریز رسید و در ملاقی فرمین روی نمود و ظفر
طرف بر اتفاق و جماعت قوی را باسته قهرمان در کار قدم در میدان بکار نهاده و بخت اعدا با امیر قرا یوسف امیر سطام با سپاه میرزا ابابکر
و دکر با ناچیز ساخت و تیغ قصر و پیرام بیک و جلال الدین طیفه تیغ بیجی را بخم زده که نمایند و میرزا ابابکر چون جلادت خنا را مشاهده
نموده ماند شیر نیستی کرد و بصد اهو و بخیز بی میدان تاخت و جلال الدین تیر شد را از پشت زین بر زمین انداخت و تا کمر کرد سنی الدوله
منزم ساخت و هزیمت و لشکر دهم آن ریخته **شعر** ز تیر بنا مامن سر دوه • رو کشت خون سیاهی جو دوه • و میرزا ابابکر تیر شد و
بر ادرش را با حاکم کاشانه که در اتفاق قرا یوسف بودند بر داشته از تعقیب ایشان عنان باز کشیده تا وقتی که سر تبریز سر بر نهاده که اساد تعجب
نزاکه قلب سپاه او که چون میرزا امیر اسفاه مضبوط بود و هم شکسته و حاکم بر کاری نا داشته زخمی بر میرزا امیر اسفاه زده و آن از اسب او انداخت
و عاقبت و خاصی رفته خود سر بسیار کشتن از بدن جدا ساخت و میرزا ابابکر بعد از ساعت بحوی از تعقیب تبریز باز کشته از سپاه خود در دکر

کسی

کسی نه بد لاجرم عنان و اوده فرا کرد و ایده امیر قرا یوسف تیغ نظر اعتصاص یافت و قاتلی میرزا امیر اسفاه را حکم صاصر فرمود و تفت اکرام او از نده
پیش من آورده می تا بعایت سیکرم و در دیوشان حرم میرزا ابابکر کدر دست لشکریان امیر شده بود بر سبیل خواتین فرستاده و در کفت حرمت بجا
داد و اشارت کرد تا سر شاهزاده سعید را بدفتی بسایند و بآیین سلطانی در جناب دفن کردند و جماعت بندی شمس الدین غوری استخوان او را
بلور الدیزه و دقیقه الخضر آکش دفن کرده اند **ذکر رفتن میرزا ابابکر بدار همان و باز آمدن و میرزا آل جلال آمد شاه و سلطان**
میرزا ابابکر چون از دو ستیز و صیاد قرا یوسف ایلی و رواد و قرا نهاد و عنان عزیمت بطرف کهان اطاعت او در آن زمان امیر ابابکر بلاس که
بهمان امیر تیمور کوکان مدتی مدید حکومت آنملک تعلق بدو میداشت و ذات الجنه بود و تیرش سلطان و بس آنجا الملک مستوی و حرمت
سلطان و بس از قرب و صول میرزا ابابکر و اتفاق شد بحب مدت و بیت شرط استقبال آنجا او در و میرزا ابابکر کهان در امده سلطان و بس ملاقات
باستقلال یافت و نامه و مثالث در اطراف او شفاده نده فصد استیصال او نموده و سلطان و بس نیز قید و حبس شاهزاده را با خود مخصوص کرده اند و
در آخر روز بطلب نشد فرو کفت قهر میرزا ابابکر با خاطر نبود و سلطان و بس اقامه و مهم و بان قرار داده اند که کرمانیان صدمه عرض میرزا ابابکر
نکند و بعد از تجدید رفتن و رفتن آنکه دیرانی نماید مملکت دیگر شتابد آنکاه میرزا ابابکر از کرمان بسیستان شتافت و میان او و حاکم آنجا
شاه قطب الدین هر دو بحث و اتحاد دید امده اتحق موجبات شد که حضرت خاقان سعید شاهرخ میرزا لشکر شاهزاده و سیستان کشید و
آن ولایت را با توابع و مضافات لطف و عنف مسخر کرده اند و میرزا ابابکر با دیگر خان بصوب کهان نافته در عشر جمادی الاخر سنه احدی
و عشر و ثمانمائه بحضور او شد و سلطان و بس از بن جزء و جرمنا قاده مقارن آنحال الملک و بجلب که مسیر و نشاده بود در رسیدند
لاجرم مستظهر کشته در چهارم ماه رجب بجانب هم در حرکت آمد و میان او و میرزا ابابکر چند کرت محاربات دست داده کاهی میرزا ابابکر بدیدن
فتح و ظفر سر روی کشت و احیانا سلطان و بس را صورت نصرت روی نمود و در ان بتا خوشاهزاده شکستی فاحش و هزیمتی کاری خورده
و آن در ان نحوی بسر آورده جلو و لفزه **قشاده میان شمه از احوال امیر زاده محمد و میرزا رستم و میرزا اسکندر بعد**
از وفات داراى فریدون فر در حین فوت صاحبقران عالمستان امیر تیمور کوکان میرزا پیر محمد بن عمر شیخ مرد الملک شیراز
استیلا حاصل است و میرزا رستم در اصفهان حکومت مینمود و برادر دیگر میرزا اسکندر در همدان و چون تقدیر تا بخدا رسید
میرزا پیر محمد بعد از فت و پرورش بنا سبت آنکه والده امیر ملکت آغا بنت خضر و خلاف در سلک خواتین حضرت صاحبقران سعید منتظم
بود و خطبه و سکه بنام میرزا شاهرخ میرزا شاهرخ میرزا کرده اند و جمعه اعلام این سکه مذهب الجهی عنز اسان فرستاد و این بیت دلدر عرضه
داشت مندرج ساخت که **بیت** هر بکاج شیخ بیت • من در رستم اسکندر و هر هست • و حضرت خاقان سعید و شاده را
نوازش بسیار فرموده و رخصت اخذ لوای او و در اوقات کمر میرزا عسر امیر جهانشاه را بکشت و میرزا ابابکر را محبوس کرده میرزا اسکندر متوجه
شده از همدان بتبریز رفت و میرزا پیر محمد عنایت و فرموده حکومت مرو و بادغیس فرموده و مدتی میان برادران کجهتی و اتحاد سلوک
تا سنه سبع و ثمانمائه بواسطه خاطر معتمدان بکاکی بیکاکی بدیل افت و میرزا پیر محمد میرزا اسکندر را کرفته بندی و پایش بهاد و محبوس
مصحی از معتمدان بصوب خراسان فرستاد و او در جهاده طیر بند انکسته و آن محتلل بجست اصفهان رفت و میرزا رستم مقدم جانب
اسکندر بود اوزنی عظیم داشته هر دو برادر عازم شیراز کشتند و میرزا پیر محمد بقدم ماهت پیش آمده جمعی از اعاظم امرا و نوئینان را مرسم
سقلاطی روان ساخت و ایشان را وصیت نمود که کدرهای آنسر دا که بین الطایفین حایل بود بکوشید محافظت نمایند و چون اصفهانیان بکنار آب سیند
و حال عبور را مضبوط دیدند در بحر حیرت مضطرب کرده بدیدار آخر الامر در همانجا سکر از بیم حباب اشان بزیان بود میرزا اسکندر از کفته
بجهت کی کذشت و محافظان کدرها از عبور او جز با فرمان عنان باز نماند و در روی بصوب شیراز آورده و میرزا پیر محمد بسوسنه
در شهر محصن کشت و میرزا رستم و میرزا اسکندر شیراز را در میان محاصره چهل روز اشتداد یافت و اصفهانیان چون دانستند که
تحمل شیراز نتیجه نیست که مسیرات فارس را غارت بصوب اصفهان اطاعت آورند و در سنه عشر و ثمانمائه میرزا پیر محمد

لشکر ایران عدد رجع بحضرت عزیمت رزم میرزا رستم و میرزا اسکندر مهضت نموده و دلاوران میرزا رستم بجهة وبا از اصفهان بیرون رفته در
کندمان منتشر بود و چون خبر توجه لشکر فارس بشیخ بابت معین الدین و بخواهان او بر بصلت رسید جواب داد که خاطر جمع دارید که
قافله شیراز از برای ایشان کمات و مشروبات می آورند و همانا که شیرازیان نزدیک رسیدند ارجاجین بقصد لشکر برده اند تخت میرزا رستم
را لشکر فارس جلاد و میرزا بجهة رفع آن شفوق کرده هر دو سپاه در هم آمیختند و نهایت کشش و کوشش بتقدیم رسانیدند آخر الامر شکست بر اصفهانیان
افتاده میرزا رستم و میرزا اسکندر بدوا در ناحیه عازم خراسان گشتند و میرزا بجهة حفظ اختصاص ایشان فرمانداد که اصلا سپاهیان
متعرض مردم اصفهان نشوند و هر کس را در خلال امان جای دهند و اصفهانیان بر چنین مژده شنیدند بجهة حرمی و دی امید بدیکاه میرزا بجهة
نهادند و آنشهر بکام اهل و هر را از شر نموده چند روز در عزا شریف و کندمان خشت تا الافغان فرمه شدند تا که کشاد و جوه بادکان
و سایر نواحی اصفهان بخت مصروف داده و بشیر داد و الکه دار ترمان آفتاب بسیار و قهر موخلر اصفهان را بر اسلاف و آبا آفات نداده
بودند و چون معتمد میرزا بجهة خاقان مسکین افتاده بلاد بیکم اصفهان رهن گشت و آیات تالک بامیرزاده عزیز بن میرزا بجهة علی کرد و بسط
احوال بوان بجهة مظفر نظری بر جمله و چون خاطر میرزا بجهة از اشارات امور فارغ بافت قرین وقت و اقبال بصوب شیراز شتافت **ذکر**
میرزا رستم و آستان خاقان دوست نواز و مراجعت نمودن میرزا اسکندر بجانب شیراز چون میرزا رستم و میرزا
اسکندر مکرر کرد که مال خان بصوب خراسان تافته میرزا رستم اعتماد بر لطف و کرم خاقان جمجمه شیم کرده بدهاء خواجه و آستانه عزیز و مکتوب
مظهر و سالوک بود و میرزا اسکندر بر وی چند در قید احمد بادر میان تون و طبس و اقامت میرزا و فاقال از زمان کشاد و حسنی
بلاهد و بی طریق بی شرخان نهاد و در حد و آنولایت جوید و بوسه میرزا هیدو که کریخ بی بعضد و بی نهضت خود و میرزا اسکندر با یک ساعت
زیاده و طرف کنار الموت رفت و از الجا بلنجوه افتاده و آن ولایت سیدی احمد رخان شاهزاده را در مقام مناسب فرود آورد و ملکیت حال
حضرت خاقان سعید بحضرت داشت که و آنحضرت از نهایت مکرمت در باب سفارش میرزا اسکندر با مدیر میرزا بجهة بوشت و نزد سیدی احمد رخان
فرستاده پیغام داد که مقرر امیر زا اسکندر بستم کن و در اطلاق الفاظ کردن و جمادی وصول آن نوشته میرزا اسکندر بعازم فارس گشته و در ذلک
بیست و ششم رمضان سنه احدی عشر و ثمانمائه سپاه و شیراز داد و میرزا بجهة چون احوال را در خاطر یافت هر اشاعت و اطلاق آمدند لطف
و رحمت نموده که خاطر بی طوفان گردید **ذکر شهادت میرزا بن محمد بشمشیر جهد حسین شیرداد و جلوس میرزا اسکندر بجای**
برادر بر تخت کار در شهور سنه اثنی عشر و ثمانمائه میرزا بجهة بعزم تسخیر مملکت کرمان فرموده میرزا اسکندر و مصحوب خود برگرفته اند و چون موضع
روجاهر رسید حسین شرخدا که چون التفات از پادشاه بسندیده اطوار از نهیب طبات جدید اما دولت نرسیده بود آنکه بعضی از امیرزاده اسکندر صادر شده چون
اهل شرارت را بخود متوقع آخر جنبشی چون مرکه میرزا بجهة در کرفت و آنجمله را شربت شهادت چشانید و میرزا اسکندر از کیفیت حادثه
وقوف یافته علی الفور راه و بر طریق مسیر از پیش گرفته و شیراز و نزدیک بسافت کرده بشیراز داخل شد کرده اند و همانا از بخار امیر تیمور خواجه که از مولانا شاه
شهید که در شیراز بود رفته کیفیت حال از کفت و نخواجه و سایر اعیان شیراز نخست کار بر دند که آنحکم کشتن امیرزاده اسکندر صادر شده چون
مرد مکر از اند و بشهر رسیده اند و حقیقت حال را معروض کرده اند اند و تا می او از فوت بیعت میرزا اسکندر و اند تا حسین شرخدا حال
شهادت شهادت و کام جان میرزا بجهة بکاشند بر اندوه خواجه علی افتاده که میرزا اسکندر را نیز آشامید ن زهر قاتل سلاح کرده اند و حالا که او
همان یاد شیراز رفته بجای امیر عبد الله تند بر همان مان طرف مرد که بجهت و آقای امیر اطیع شدند و آنملوک بخیسوی از احاطه دایره محال بیرون نظاهر
شیراز شتافته میرزا اسکندر بشهر با صفوت طاسخت و بر کرد روز از بیچ تا شام از دهانین با ماهین بر وسط و از وضعی نا بوه خوب و حلت بر و
و بهکام خاطر امراء و لشکریان بخدمت جانب اسکندر بجای کشتند و روز دیگر از نجار و اختر طرف کرمان بر جهت در آثار راه و امرا امیر زا بجهة که
برسم مقالات و طرف کرمان رفته بودند و راحت نموده بانجزه و امیر صدق او را کرفته شیراز آورده و میرزا شیخ صلح الدین سعدی و معین
بروت و دیگر آن بدکیش را تراشیده رضا را و اعفا کرده و کاه دولت بر سر بی نهاده و کاوی را مرکبش کرده اند و این سیاست از خلیفت ا

نظر میرزا اسکندر بسایند شاهزاده اند و بی رسید کرد اورد ما چرا کشتی جواب اکر بخاطر رسانیم که اکراه بنقل ارم نرلنیاید و نارهٔ
عصیان اسکندر را بدین جواب التهاب یافته بدست خوش چشم راست حسین داد از حد قرب و رکشید و قرب تا بصفت بجای آن سر بفتر
اهل بجای اهلالت ساخته و سر و شر او را بصاحبان و بنشاه بند تر خیشش را بعبارت و سوزد و دانش انداخت **ذکر حروب سلطان المعظم**
و کشته شدن او از دست برادر دلشکر میرزا اسکندر و بیان رسیدن میرزا بالی اصفهان و تسخیر کردن
دران اوقات که صاحبقران عالی کهر سلطان بزرگ الملک دین بن شاه محتاج بن امیر محمد مظفر از فارس و یاوه الهیر کی چاید بسر پیش سلطان معظم
بطرف شام کریخت و در خلال الحوال آمد که در اثنا ولایت آذربایجان شافه سلوط عین عاطفت امیر قرا یوسف کشت و همان چند روز که در
تبریز عیش و نشاط اوقات کذرانید آنجانب امیر سلطان مکیر و ولایت قاضی احمد ساعدی و عالم اصفهان شد و میرزا شیخ بن میرزا بجهة
و امیر محمد بلاس و امیر جلال شاه که دران طرف بودند بیرون رفتند اما و الکه قنبر در میان قلا انفت و خان
تصوب زد تا فتنه در کرد اوضاع آنجام از خالفت میرزا اسکندر میزه و امیر فاضل از میرزا شیخ مفاد تنا اختیار کرده در مقصود زد و کفت بعد
و با بعد میرزا اسکندر بسازند و آنجانب که تحریت بر دانست بر نشر اصفهان را اولی و استیخان جانب طرف تافت و امیر جهان و امیر کو بوت
و امیر بلاز انحضت میرزا شیخ و اشاع و شاه زاده اند و طایفه و حد و بر دیکر رسیدند و دست بر دو خبر بر دند و اسکندر بان غالب آمده
امیر جلال شاه و با بنان بوست و دیکران راه خراسان پیش کرفتند و بعد از وصول میرزا رستم بر اختیار نمودند تا انحضرت خاقان سعید احمد طبیه
متوجه اصفهان کرده اما چون میرزا اسکندر بعد از بخارا نزدیک اصفهان رسید سلطان المعظم موکب اسکندری را استقبال نموده و حوالی آنشکا
آن دو سپاه که خواهم رسیدند و آنش حرب اشتعال افروخته بعضی از اصول و اعیان فارس بسلطان المعظم پیوستند و اجفهانیان و دیکر
نزدیک خواهر میرزا اسکندر بالمند و آخر الامر بیع بصرت و بر بزی و برج علم اسکندری و بزرع خواهران و دمان منطقی و دیوار و قرار داده
و اکثر کلانتران سپاه عراق و آذربایجان امیر و سنکر کشتن سلطان المعظم بزم بکار جوی رسید و خواست که اساد اخلاص جهاد و چون ابوالمظفر
الخسرو خود نا کاه خواست داشت و بر قفا افتاده یکی از لشکریان شیراز بوی رسید و هدف دان کار الف سفلا حیا نمود افتاده و وجود آن
قاضی نظام الدین احمد ساعدی عصا بدر عصیان بر شانی بستر ابواب اصفهان بر وی و میرزا اسکندر کشاد سنا بران خواری نماده ظاهر آن فلع و دیوه
و دران اثنا امیر زاده رستم بجد و شهر رسید و قاضی احمد با میرزا و ارزه الطلب خوانی آنجانب استقبال کرده و بشهر در آوردند و میرزا اسکندر
بعد از استراح از بر سر تخت و بعد از آن الحال امرا لشکر میرزا رفته بر و دند و هدایا نموده آن بلده را رفع نمودند و جانب امیر یوسف
خلیل الحکومت آنملک و بنشاه و عرضه داشتی نمودند خاقان سعید از سال است و اظهار اطاعت و انقیاد نموده اقتاری که کذارد از ان که صالح
دانند بجانب و نشد تا بعد و معاون یکدیکر باشیم و آنحضرت بالجی با و از نموده و میرزا با بقرآن و شیخ را با طبل و علم و خبر و حشم بر و میرزا
اسکندر روانه ساخت و بوی نوشت که ما متفق هاوی **سنه ثمانی عشر و ثمانمائه** و امارا حفظ نموده و اند که تا جانب و تقلال ناصیه
حال جمعه ما ترا بجهت جانب و بنشاه بر فلاق نکر دست با و از او احوت و محبت بعد از وی تعهد و التفات انعام بیزه و بر مهمات آنجانب
بر وفق مراسم تسلیم کرده و **والسلام** **فتاد در بیان شهادت انجال امیر قرا یوسف و سلطان احمد بغدادی و دیکر کشته شدن**
سلطان المعظم و تسخیر شدن امیر قرا یوسف بعد از شهادت میرزا امیر اشاه و کرمان و فرار میرزا الیکر جانب کرمان تمام حالات
آذربایجان و از ان بجهت تصرف و اورده و خداوند اوعدد اظهار کرده و بر جزء جزء بیان را بیان نا آنکه سلطان احمد بغدادی که سلطنت آذربایجان
از او کفت با خلق بوی میداد او از فرزند خود خواهد بر سر و پادشاهی نشاند و جمع قزلباش و حشم سلطنت ساخت و بوی کمک طرای
مناشیر و احکام را چنین فرستاد که بر جای بخارا خان بن ابو الخیر یوسف بخارا و سوز بر دهکاه بر جای بخلص بدر و امید قرا یوسف ساد
کرفته و تخت شاهی و بخود و بر این تخت بدو زانوی ادب نشستی و چون از جزء بلوک و حکام اطراف سید الجان با تخت و هدایا و کاه
امیر قرا یوسف رسال استحکام نهضت با قامت مهایند و امیر قرا یوسف قاصد و بوز و سلطان احمد بنشاه و بخدام و الکه خود حضرت

سلطانی بیرمهای رابعزند و قبول نموده بود برخت نشاند بر وجوه و مقام لشکر کشی و بیع شهر ماهان که احتیاط در میان بستم تا مدای عالیه
واقع باشد و سلطان الجق قرا یوسف را نوازش نموده جمعه بیرملق چیزه و دیگر اسباب پادشاهی بسالاه است و چند گاه میان سلطان احمد و قرا یوسف
سایل اتحاد مشید بوده آخرالامر تن ایشان بعهد اتحاد بحث ایشان راه یافت و سبب مخالفت شد که در خلال مدکوره ولد سلطان احمد علاء الدوله
از بند سرقند فرار نجات یافته آمده با چیان شتافت و امیر قرا یوسف در وی چندانرا بطلوع عین عنایت کرده و ایلچی آخرالامر اجازت و اذکر پیش
بدید و در وجاه الدوله نیز بر لکه جمال اختصاصی در پرداشت از راه بازگشته در وقتی که قرا یوسف در خوی بود بتبریز در آمد و مالیه از اهالی شهر ایران
جمع آورد و قرا یوسف این شنیده کوچ بنشاد ما حاجی چوبان کرکار که از قوالی او در تبریز بحکومت اشتغال است علاء الدوله اکرم فرقت در بغداد جمع
نقد ساخت و چون این خبر بسلطان احمد رسید بیچ وازه بغداد در الحکم کرده قاصدی قرا یوسف و بیرجای دیناد و پیغام او کرد بواسطه خصوص
و شدت حرارت هوا و بغداد بهار آینده در اثنای بغداد بیلاق کرده خواهد شد و از آب قدیم الدوله رفع کلفت و قرا یوسف از آن پیغام و این
عدم التفات سازگاری و چندان توجهی بایلچیان سلطان نکرده در فصل ربیع بیلاق انطاق و شاقوز ضبط آن ولایت اشتغال نمود و تا حد و راهیس
و تا حدود ارزنجان رفت و از اطراف سلطان با عظیم و از دحام تمام بیلاق بغداد خواهید و کاشکان قسطاطا حکم کرده در آن ولایت بودند و چون نموده و از طهر
محصن شدند و سلطان احمد استان بغداد از کذ اینده و موسم خزان سلطانیه رفت و بدار سلطانیه حاکم کرد موسوم بمحمود بود در آن طبه حکومت
سنوه اطراف بیرمضبوط ساخت و سلطان در وی چند آنطلقه محصور کرده کاری از پیش نرفت آنگاه شنود که در بغداد و بیرا بی عری قرنه دی
یکند و جمعی از او متوجه کرد مثل و دامه اند لاجرم عنان بجانب بغداد اعطاف او و بغداد که وصول او بیش از رفتن خالیه از مفسدان قبل رسانید و در آن
زمستان امیر قرا یوسف مدت بین قلاع ذکر کرده در اوایل بهار سابقه رفض امیر قراعثمان ولایت ارزنجان رفت و استقامت و اد طهرتن که حاکم آنجا
بود بجانب توجه نموده و بیرجوی شاه محمد را در ارزنجان قایم مقام ساخت و سلطان احمد در صحت بخت و انشه با بیرا بی بود و لشکری که در وی
در ماه محرم سنه ثمان عشر و ثمانمایه امرا بغداد متوجه تبریز گشت و شاه محمد بجوی که بجنبه سلطان در عزه ربیع الاول بخیل و حشق هر چه تمامتر بتبریز
در آمد و امیر قرا یوسف از نجاز مفتوح کرده آید و باب خود بیرمرا آنجا ولی ساخت و چون وصول موکب سلطانی بتبریز آنجا استماع نمود شاه
ملاحت اطاعت او و چون سلطان خبر مساوت او را شنید مستفد حرب و کارزار گشت و در ربیع الاخر سنه و هشتم ربیع لکه سنه مذکوره
بتولی شب خاتون بن الحاین مقالد وی نموده امیر قرا یوسف غالب آمد و سلطان بطرف تبریز کوچ نمود و کافی و صحبت بوی زدا از اسب
در افتاد آنگاه حامد سلطان او را گرفته کلاهت و سلطان از مرآب بیانی قدم بیرون گذشته و زاد را استاخت و شاقوز گفت و سلطان
علیان از چه حالت گفت خاموش باش و تیر مرا فرا مگذار که مردم را دین تیر بیان بر چون شب سوق بر و در و لست آنچه نعم بسیار
و قانعات نموده و مکاتبه بغداد رسم سلوت بعقوبه رانیز بیم سیوغال بتو سلوه ایم بر گفتن و زاد الفقیر الفقیر بوده بجانب رفت و حالا آن عزیز
دانست که الیکرفت و از این محله خبر بیاد و بیرحضرت و اقتدار زنجو دریان بغداد که صاحب حسب عجم آغاز فالی بدن کرد و چون از آن کاه
فارغ شد باشد هر کت بیان ما و بیعقوبه مسافی بعدیت و از آن بر فقی با خواهد رسید و پیشرفت کرچون شب دلیا آمد اقتدار در پیش سلطان بیع
کرتا با دیجالات نماند و حتی صیدی ان لم یرزند و در سطح آنکه در ساعت مبرز قرا یوسف مدتی و صورت و اقتدار نموده از وی زد کاه
حرب مسافی و میر اعی عجم زنا معقول آمده و در ساعت پیش قرا یوسف رفت و اسلطان نشانه او و قرا یوسف چون اینمان حزن اصالی نشت
تا آن پایه شاه عالیجاه را گرفتند و قرا گفتند و بر پرش کرده و طایفه پاره بر پرش بغداد و بیا رکاهش و اورده اند امیر قرا یوسف بتعظیم جناب سلطنت
برخاست و امیر ایلهوی جوه نشاند عنان در شت گفت و در بعض بیان تعهد و پیمان آنکار نموده آنگاه پادشاهی که سر بیکر دن فرق مذاهب
خوش صف عالم شاه و اولد و بی هزال الجد او را و بود که بخاطر خوش باب تو بیرضا الیست آن ایلچه بر پیمان نشانی آب زندست و مسئول
دیگر ملکی که حکومت بغداد علی بشاه محمد میان و شاه جهانشاه الحلی و بی بغداد بنهاد و قرا یوسف مجوالست که عنان سلطان حزن زیست آنها
امرا بغداد و بیاب نهادم تصرجات سلطانی با نهاد کرده اند و آخرالامر قرا یوسف نیز از بغداد استان شده سلطنی سلطان امد و بسته خواجه سر بیشی بود

و خواجه

و خواجه حمزه بیزدی و جوکر انسا الکان طریق خوبی و اد اخذ هلاک کرده اند و در پایان پای برادرش سلطانعلی که مقیم عذر کشته بود
دفن کرده اند و بعضی از دفن مان سلطان احمد که در موکب اسیر شده بودند و تعالی الله و لکه در عادل جوز بعرض و مقتدا وقات می کنند بنداد هان
چنانیند نقلست که چون خبر شهادت سلطان احمد در هراة بشیخ یافت میرزا شاهرخ خواجه عبدالقادر که بیزدی که سالها در مصاحبت سلطان
بسر برده بود بخاطب ساخته پرسید که از زاری و ست خود چه کرده خواجه این رباعی را در علی ربع کرده بیزدان آورد و ربعی عبدالقادر بیزدی هم چنین
بادو سیه نیست جای ستیز ۰ کان مهر سپهر پروری آنگاه ۰ تاریخ وفات کشت صد نه بیز ۰ اما تاریخ مجدد و ولد قرا یوسف چون بغداد رسید
اولاد سلطان احمد در شهر محصن کشتند و آثار علاء الدوله کرده عدد آنکه از ایم محصوران در کشتها نشستند و بکر چند و ما محمد را الحاکم
کرفته بر قلعه اسیر ای عیب سوی شد و خطبه و سکه نام خود کرده و بکر شی بیرون رفت و قرا یوسف تیر نمود و کشت **ذکر شهادت و بیع**
ورا الله و در آمدن آنحال بحوزه تصرف خاقان سعادت شعار در خلال احوال کذشته آقا سابقا امیر ایلخلی سلطان بن قوی بر حد
زوال نهاد میان او و بغداد و حسین بن خلیفه اغای قاره و مقاده و حدود کستان خلل رجوع و وحشت و تحیر بلاد ماوراء النهر و این اخبار در
هراة شایع شده و اعلی حضرت سوقد در خاطر خاقان سعادت قدر رسوخ یافت و بجمع و تعقد ساخت و ثمانمایه در بابت آفتاب اشراق از
ستر ظلمت و جهانی بجانب بادغیس و هرات حرکت آمد و میرزا خلیل سلطان با لکر سوقد بیرون خرامیده در خاجی کش نزدیک و آنجا خبر ایلچی
امیر بغداد و حسین کارا تب بجمعه رسیده باران اتفاق و اوار عنان شاه و با سه هزار سوار نامزد آنطرف نموده و هر ملکه در حد دین و سی
کذکرد و چند روز در بر بیع نشستند و امرا بغداد را بیرزاده خلیل سلطان کوملت طلیعه شاهزاده جلادت شعار با چهار هزار سوار بطلبات
روان شد و از سوقد کذشته بتبریز شیراز و وه آمده و بغداد و از قریب وصول شاهزاده آکاه کشته رسی باسد بار بجانب میرزا حرکت نمود و روز
دیگر تا زیستن میرزا خلیل سلطان رسیده آتش در مشتعل کردید و سر قفان شکست یافته میرزا خلیل سلطان پناه بقلعه و میانه شیراز رو و خلیل
نی الفاحصار کرفته بر شاهزاده مستعد بی شد و شاهزاده نیز رفته سر فرود که او بر کذ و بهر جا بی نشست میرزا شاه تا ما بلاد ماوراء النهر
بقرفه رسانید و کرفتا و میرزا خلیل سلطان بر دست بغداد او در سیزدهم ربیع الاخر سنه احدی عشر و ثمانمایه در وی فتد و چون حضرت خاقان سعید
در بلاق بادغیس این خبر شنید در بیست و یکم ماه مذکور اعلام مضوی بجانب بهشت نموده و در ششم ربیع الاخر کذاب معسکر نظر تمام کشته
امیر شیخ نورالدین که در سوقد بود بهمراه لوی حضرت بادشاه خود را بغداد رسانید اما امیر بغداد از نصاب او اطهار کرده مرد شی اشرف
کرد امید و موکب شاهی بفروزی و ترجی از بحیون کذشته میرزا امیر ملک احمد که میرزا سید احمد که در طرف حصار شاه مان بودند بلازمت
سیادت نمودند و بعاطفت خسروانه افزار کشتند و چون هوای حرارت تمام رو موکب نظر شعار بعیر ایر شدان خبر شیخ یافت که بغداد ایجا
مغولستان کرفته و میرزا خلیل سلطان از امید هم راه مرده و در بیستم ذی حجه سوقد از نین نزول خاقان فرو شی ماند کشت و میرزا الغ بیک
و ارباب عمایم ملوک قدمای اصاغر و اعاظم اشرف بیا طوی و راه خوارش و الطاف پادشاهانه سرافراز و بیاهات اوج حرمات رسانید و بدین
اثنا الدنیا خان بموجب فرمان خاقان کیتی ستان پیش امیر بغداد رفت تا او را بعضی کذ و علاء زمت رسانید امیر بغداد و جواب کفت که مرا
معلوم شده که نزاع اشرف خاقانی متوجه تربیت و رعایت منست اما خاطر امیر شیخ نورالدین هنا کرده مانع خواهد بود اکر آنحضرت بخواهد
عزیمت الملک که اخلاق میان بندم باید که او را بقید بجانب فرستد و میرزا شاهرخ بهادر استماع جواب و در آن صواب بر استفسار در راه
عجم الهام سنه اثنی عشر و ثمانمایه قرین دولت و اقبال از سوقد بجانب مغولستان در حرکت آمد و بعضی از شاهزادگان امیر شاهملک و امیر علی
ترخان را بر سر صلاحی پیش رو انداخت دین اثنا صورت بیع در آنجا خیال هیچکس بصور نکشته بود روی نمود کیفیت واقعه آنکه امیر بغداد
از پادشاه مغولستان بخان طلب مدد کرده بود و او را در خود طمع جهانبانی اعانت نامزد فرمود و چون خداوند از قریب وصول شاهزاده
آکاهی یافت بلشکر سوانح و نشانه وارد کشته باستقبال شتافت و هما الکرین الجایین ملاقات واقع شد شیخ جهان بخواص و دیوان
مشورت نموده کفت خداوند امر مردی حق نشناس بی فاست زیرا که با وجود چندان تعاطف و اشفاق که از امیر تمور که کان دوایر او بوقع تعلقات

طریق کفران نعمت مسلوک داشته نسبت باولاد مشار الیه نوع سلوک کرد که آنگاه خاطر قشلاق او را داده بسلطنت تیز خرمن حیات را سوخت
و سرتیز از بدن حیات مشار الیه شاهملک فرستاد و امیر شاهملک با سایر امرای مقابل مراجعت نموده مرخص داد و سر بر قشلاق داد و را
که در شاهجهیر سیر و بادیه و هامون رسانیدند و بنوازش بکران اختصاص افزودند بعد از آن امیر شیخ نور الدین بعرض رسانید که مولانا بر کستان
و رامدی خرابی بکشد اگر همگی هامون نظام یابد باید تا شما خود مع شرایط شما را چنین بنهاد هست که از حضرت خاقان سعید او را اجازت داده
مقرر ملحق بر بطار دین مراجعت نماید و در خلاف آن احوال امیر را میل باحدی عمر شیخ را منظور نظر اشفاق کرده اند با ملک و ملت او و خدمتگار شاه

ذکر وصول امیر زاخلیل بن سلطان بخدمت خاقان سعید و تفویض بادین الملک و ولایات شاهرخ بکار صاحب سعید

میرزا خلیل سلطان بعد از فتنه امیر جهانشاه او موکلان بخود را با خود متفق ساخته بطرف الان قلعه رفت و امیر عبد الخالق و امیر جهانشاه که در میان حصار
بود مطلق شد و این خبر بسمع حضرت خاقانی رسید امیر شاهملک با جمعی از مردان بیاصوب روان ساخت و مقرر فرمود تا بیست نفر خدمت
سمرقند فرا خت و امیر شاهملک منصب شاه قلعه را مهیا نمود و امیر خلیل سلطان را بجزیره نشاند که راه بازار کفار تا از تنگنای قلعه بر آن بسته
بلا رخت میرزا شاهرخ رو و امیر شاهملک مطلع و مرتب شد حضرت دیر عاقبت اندیشی و دوری عاقبت کشت و درین اثنا چنان معلوم شد که امیر شیخ نور الدین
خیال عصیان دارد بنا بر آن خاقان خان الشان مولانا قطب الدین قربی و توکل قربانچی او نوشتند تا استفسار نماید که چه سبب است نهضت خدمت
تخلف چه بود و شاه را بعد از ملاقات نموده این جواب شنود که الطاف خاقانی در باره من بسیار است و از تقصیر کی تا غایت از من سر نزده و
بافت لطف الاهی تمنی آنکه رحمانی تکلیف خدمت نفرمایند تا هر کاه که ملک ظفر پناه از ما و از الهیر و اوست نیاید بآسانی موی شتابد و مقارن
آنحال امیر خلیل سلطان الان قلعه بادین آمده بامیر شیخ نور الدین پیوست و چون مولانا قطب الدین و توکل بکشتن بعض امیر شیخ نور الدین و بعض میرزا
خاقان سعید تسخیر ایشان بخلاف نموده عنان عزیمت بجانب مطلوب سلطنت و دولت بر کرده بمیرزا خلیل سلطان بحکم کلام اندوه در
اطاعت بسیار مندی شاهرخ بعنان مودت و تسلی الطاف بکران کشته متفق الدام مراجعت نموده و میرزا خلیل سلطان از سعی کار او نشاد
که حضرت خاقانی تعهد و بیان در بیان آورده هر کس اصلاح و اند بدرستند تا بخدمت شاهرخ و حضرت خاقان سعید و حضور بحکم اقسم بالله که کرم
مودت الجاء قصد جان فرزند خلیل کنم و او را معزز و محترم کرد انم و امیر شاهملک و امیر حسین صوفی و خان و امیر علیکه و کشاش را بحضور بحکم
و اصلاحت تا شاهرخ و با امیر میرزا علی ساند و چون امرا نزد ملک با تمام که سکر امیر زاده خلیل سلطان و امیر شیخ نور الدین بود رسیدند امیر
شاهملک در کنار آب رفته که امیر حسین صوفی و امیر علیکه باز نشاندند و امیر زاده خلیل سلطان را غایت عنایت خاقانی رسید و از ساحت
در کنار آب و غلبت معسکر نزد آب مراجعت نموده و در موضع نوزن آتا شاهرخ مقبل الاسل قماش سر افراز کشته حرف بخالص نزد حسین
بساط ترتیب شد آنگاه خاقان جمجاه عنان بکران صوب خراسان انعطاف داده الملک حصار شاه ما از امیر زاده جهانگیر بن میرزا محمد سلطان عنایت و فرود و چون بر کب
ماه نو انجمن کذشت قبة الاسلام بخ از امیر ابو الفتح ابراهیم سلطان آزاد و میرزا قید و رنکوت کابل و غزنین و قندهار و بنشاد و ولایات
ظفر آیات و طی مسافت نموده و در تاریخ شانزدهم شعبان سنه اثنی عشر و ثمانمائه کامیاب و کامران بسمرقند و ولایت و اقبال رسید و بعد از چند
اسباب سلطنت میرزا خلیل بار تب داشت و امیر محمد قوتوقو و ملک فولاد خضر اسباهی و محمد حسن و خواجکی با الوس و هزار نفر لشکر ملازم
شاهرخ و کرده اند و در وجود که هیچ نفسانی کالک تعلق بر امیر الشاه و میرزا محمد نیاشته آنچه تواند و هیچ تجزیه و میرزا خلیل سلطان و بعد
تاریخ هفدهم شعبان سنه مذکور بالخطاب نهضت کرد

ذکر عصیان و طغیان امیر شیخ نور الدین و نفیت کشته شدن او قرین

توجه خاطر خطیر خاقان مظفر قرین چون حضرت خاقان سعید مملکت سمرقند را بمیرزا الغ بیک ارزانی داشت امیر عنایت الدین شاهملک
و حضرت شاهرخ را با کفایت نفس و نفیس بایست عزیمت مصوب هراة بر افراشت امیر شیخ نور الدین از غایت خشم و کین لشکر کرسان در هم
کشیده متوجه تسخیر سمرقند کردید و امیر شاهملک از نهر بیون رفته بعضا کلا جمع اقدام نموده انهار بافت و حدود زاده کوه اتراق که در میان

کش و سمرقند است محکم کرده و امیر و ناز دست شیخ نور الدین کرفتار شده میکشت و جانب ماوراء النهر و خیال را رسانده تیر و زنجیر جسم و چون سنه
اثنی عشر و ثمانمائه بدر از شیخ زاده مشتاق و چون کار سمرقند خواجه عصام الدین و خواجه جلال و قاضی صالح الدین و اولاد شیخ نور الدین
ساختن آن بلده را مضبوط ساخته بودند و در آن بعد از نهضت شیخ نور الدین خدم و پس و چون مراجعت نمود و تیر سد قضا که حصار میرزا محمد
بدر و سر و فتون بخود مطلق که و امیر و اداره اصل رسانید و خاقان سعید جهانگیر امیر شیخ نور الدین شتوه میرزا با استقرار الجکو هراة
بان کذاشت و چهار دهم شهر شعبان سنه ثلث عشر و ثمانمائه جانب ماوراء النهر نهضت نمود و معاملات زاده اسلاف کلف رسید و میرزا الغ بیک
که کرکان که در اتفاق با شاهرخ و سوکب همایون کشید سعادت دستبوس مشرف کرده بدو و در وجه هدیه صد اطلاق ظفر بکرا چون بعود و میرزا
میرات احد و امیر شاهملک آمده و بنای حلی بنشاند و امیر شیخ نور الدین بقدم جسارت پیش آمده و حوالی قرل بالو آب بیام دیار خاقانی کرد
اعتصام صفات رای کشت و درین حین نسبت بامیر بشیر کان شده کار بتر خواست آنگاه ملازمان هر دو لشکر دست بخشیش و چیز برده آغاز کرد
و نمود مدتی حمایت مالک الملک اکرم صنیع فتح و ظفر بر یمن خاقان داد کسترده بنای شیخ نور الدین بنی و هر دو ادی فرار نهاد و این فتح در روز شنبه
نهم ربیع الاول سنه مذکوره روی نموده و شنبه یازدهم هر دو چیز همایون فال و سمرقند بالا قبال کشاد و حضرت خاقان سعید آکابر آن سلطان
که در ضبط شهر غایت اهتمام بجا آورده بودند مقطوع نظر راحم و عواطف کرده اند و امیر شاهملک با لشکر از تعقیب شیخ نور الدین باز نداد
و شتاد و مقرر خیر عاقبت مستدیر بوجه و جلال شد و در اول ربیع الآخر و هراة و در اول اجلال و علو اعتبار اقبال فرود و هم درین سال
و خاقانی که در روز بلده و ناحیه هراة مجاوز قلعه اختیار الدین واقع است ماکره و در اندک زمانی در غایت تکلف و زینت آن عمارت
باتمام رسید و هم در آن اوان تاج سعید کوه میان شرق و شمال هر لشکر اخاذ و اول سنه اربع عشر و ثمانمائه میرزا احمد شیخ نور الدین
بن عمر شیخ از جانب هراة رسیده در ملک سایر شاهرخ که نظام یافت عصیان آن از ماوراء النهر جز آن در کار امیر شاهملک از ترکستان
بالطرف اولوس بسمرقند رفت و امیر شیخ نور الدین از کاه مقوله سلطان محمد خان مدد طلبید و میان میرزا الغ بیک و امیر شاهملک آنک
قتال واقع شد امیر شاهملک اکرمت دیگر جهة دفع شیخ نور الدین متوجه ترکستان کرد بنیه و مسلم بیت که حالیکه اعجز اهمند بنا
بر این مقدمات خاقان جمجاه صفات و عنایت تجاوز بامت اطراف داده بانتخاب ماوراء النهر و انشد و پس از قطع منازل و مسالک
در بیت دیگر جای الاد استند مذکوره اتراب الوس بیوز و نوه و عنان بکران تا موضع قشلاق کشید و امیر زاده میرزا الغ بیک کوکان و
اشراف و اعیان سمرقند شرف ملاطوی در آنجا نوازش و عواطف سر افراز و مخصوص کشتند و منزل کالک مسکر بادشاه عادل و صعادت
چند روز امیر شاهملک از ترکستان بملازمت رسید و سر امیر شیخ نور الدین را بدرکاه همایون رسانید و کفت کشتن امیر شیخ نور الدین
چنان بود که در مکر و حیل امیر شاهملک بترکستان رفته بلکه بطلب صوران که در آن زمان علی بخش امیر شیخ نور الدین بود رسید امیر مشار الیه
مضطرب کشته بعضی از امرا چاه داده که نوع عادیه که میان من و امیر شاهملک صورت مصالحه و وفا نماید و امرا درین باب امیر شاهملک
حق کفته مقرر شد که آن و امیر بواسطه اکابر کفت و شنید نمایند و در روز دیگر تدبیر ملک صوران ایضور بست دست و هم داد
اما هر چند امیر شاهملک امیر شیخ نور الدین را نصیحت کرده که از مقام مخالفت در کذرد و بدرکاه عالمیان شتابد بجائی نرسید و جوارت
بر هر استیلا یافت امیر شاهملک میل مراجعت نموده امیر شیخ نور الدین دانکت ایزای ماشا سازد و مقداری طعام بدست نا مخلصه درین نوع
پاسام و از قلعه و در رهنت توقف کرده امیر شیخ نور الدین بجان سوار و حصار امیساده و بود امیر شاهملک امیر موسی کا و امیر و محمد خواجه
را کفت بکا و دیگر جنی این بیدولت دو بدو او را بیشتر کنید اکر چون در حضرت خاقانی نمی ایجاد کی از فرزندان ما را در آن خود بلند شد
تا با آن بهانه مراجعت نمائم و امرا نزد دیلی شیخ نور الدین رفته آغاز قیل و قال کرده بود امیر الغ بیک امیر شاهملک میر قدای که دست فدا بر امیر
شیخ نور الدین بود و انتقی نموده کفت که تو امروز قدم جرات پیش نهاده آنچه تا تعلیم کرم تدبیر و سالی آمد هست که چه در فتح و دیدی
از دور عجب جلوه کر آید و نام شجاعت و بهادری تو بر صفحه روزکار باقی ماند میر قدای جواب داد که چه جرات شارت عالی قلعه بلند مملکت

بجا آورم امیر شاهملک گفت صارم خواجه را گفت که چون فرمان از نزد شیخ نورالدین بازگرداند تو نزد ما نیز بازگرداند و هیچ شبهه نیست که چون نزد ما بیند
شرط بلیغ و راه تعزیت کشد باید که در نوبت اول از آب مامین کتنی با من خود را بجای رسانی و انعام امیر را تمام برد و از نزد من فرمان جماعت را بطیب
نفس قبول نموده و بعد از رجعت از خود را بنظر امیر شیخ نورالدین رسانید و متوجه نشد و بر افتاده جانب مارمت بنا نهاد آوازه در کرد که سر فرمان قاآن
بیش از دو سه فرمان بیاده شده چند نوبت زانو زده امیر شیخ نورالدین از راه‌های اسب فرو گشت و او را در بغل گرفت و تحیتی که در سنهای مرفاق
بر شاه امیر شیخ نیز رسید بهر دو روی که داشت او را از آب فرو کشید و در بن اما خاتون زانو بر سینه او نهاد و تشریف از خلاف و تیرون آورد
و تو گمان امیر شیخ نورالدین کرد در لحظه ایستاده بودند و سر مرفاق با خدمتی شیرین بطرف او انداخت و مرفاق تیغ بر پهلوی اسب او رسانید
و امیر شاهملک آنحالت مشاهده کرده ماند با امیر اسبه زده و با چوبی زده که بجانب قلعه شتافت و مرفاق چون دید که کوشک رسید رجعت و بلکه
صیت شمشیر امیر شیخ نورالدین را بر خاک مذلت انداخت و اینچنین امر بدیع بقوت دولت خاقان سعید روی نموده امیر شاهملک
مرفاق را نوازش نمود و در حق او انعامات فراوان فرمود و مستکام و منقضی الزام باز گشته در کار کل بشروط لازم خاقان امیر شاهملک
بالیغ و پرتوجایت و التفات حق را نیز بر وجنات احوال تشاف **ذکر مجاوزت رایات ظفر آیات از ماوراء النهر بدار السلطنه هراة**
و بازگشتن و دیگر از حالات و حکایات چون خاطر خطیر خاقان جهانگیر از امیر شیخ نورالدین و انتظام مهام ترکستان و ماوراء النهر
فارغ شد امیر شاهملک را ملازم موکب همایون کرده ایشان روی توجه بسمت تهر سلطنت و زافرون آورد و بعد از وصول بدار هراة مهد علیا
تومان آغا که بعد از فوت صاحبقران معنوی بجای کلاخ امیر شیخ نورالدین در آمده بود از صوبه بهراة رسید و خاقان سعید شرایط اعزاز و
احترام بجا آورده قصبه کوسه را سیورغال کرده اند و تا غایت آثار حرمان بانوی عظمی در قصبه مذکور باقیست و در نزد و بعد از سنه یکهزار
و تسعه و اربع و عشرة و ثمانمائة خاقان سعادت اثار انوار طوالع استان ملک آشیان **بیت** شهنشاه خاک خراسان امام خطیب طاهر
علی موسی جعفر بن محمد باقر * بسته مقدم نیاز و اعلام حسن آن عتبه اختصاص شتافت و سادات عظام و نقبای کرام و سایر مجاوران آستانه
سدره مقام را باصناف انعام و احسان خوشدل و مسرور کرده باید بجانب هراة بازگشت و در روز جمعه عاشر محرم سنه حسن عشرة و ثمانمائة هایی
جنر همایون فال سایر و صوبه باغ تاخان انداخت و بعد از آن آغا الجان خان خاتون ایلمک خان رسید و حکایات که آن پادشاه عالیجاه الیشه
مخلد بنوشتند بود و هر مستحق به بارسال مراحم و تحف و نوازش و محبت و سفارش بر ایل خلیل سلطان رسانید و حضرت خاقان سعید الجلیل را
مشغول کار و بعطف عنان و تساهل فرمود که شاهزادگان و امرای عالیشان ایشان را طوی هند در آن اثنا ملک قطب الدین و ایلی سیستان
که سابقا امیرزاده الملک لوح و دستی اخاذ بود و از خیام خون آشام عسکر خاقان بعالم رایت و فرار اختیار آمده و بکالک که بها آنحضرت
کرده بود که عالیجاه اشتاف و نزاع عجز و انکسار بمقید قواعد انقیاد و استغفار کشاده قبول لاج و خرج نمود و پادشاه بر نزد پدر منظر
عنایت و التفات در روی کریست و ما ایالت ولایت سیستان را هستوی بیشتر موی تفویض نمود و سمات الجان خاتون امیر بکجانیت قرار
شیخ خدیجه صحبت ایشان با صوب نهاد **ذکر شمه از احوال ولایت خوارزم و مدد آمدن آملک عوض زیدی و حکایات**
بتاسیه خاتی از مطلع السعدین بر این حکایت بدین روایت بر صفحات این اوراق می‌باید که در وقت وفات امیر تیمور گورکان حکومت خوارزم
تعلق بامیر موسی کاشت و در ماه رجب سنه ثمان و ثمانمائة امیر آملک که امیر الامرا پادشاه دشت قبچاق خان بود توجه بزم تسخیر
آملک بر افراشت و امیر موسی که مطیع الامر کبیر آملک بود امیر آملک آنحالت که مشاهده و بطرف هشت بازگشت و در شهور سنه احدی عشرة و ثمانمائة
که شادی خان فوت شد سلطنت بدولت خان رسید و امیر آملک کار طلبیده بخلیه رعایش و لکه باید و فولاد قدرت ملک عوض
و ثمانمائة حالیه که خراسان خوبخان تو قلع و مقابله بازگشت و قصد آملک کرده او بخوارزم گریخت و در اوایل سنه اربع عشر
و ثمانمائة که خان بجولی شهزاده آملک و آن را بصحبت خود نمود و بعد از مشاهده که در کرد خوارزم نشسته حرمتی شد که جلال الدین بیر
ترقش تورخان را شکست داده برخت پادشاهی تکیه کشت و مقارن استیلای تیمور بر ایشان در کار بدکه و خاتون بیوست

وخاتون

وخاتون دکنه را بشراب مشغول بحضرت کی بر کرمان خود را کرد خاتون خواهان داشت قرمه که تو در اجل آورده و جلال الدین از خاتون منت داشته
لشان در شاه که خاتون از جلال بخصوصان ملت باید که او خوارزم از نزد او ماه جلاد زمان نماند و خاتون با آملک صلح کرده متوجه دشت
گشت و در اثنای راه خوابی بها در موضع بلوقیا بود رسید و در بیان تشنج با گفت که خوارزم بحضرتی کرده مراحت نموده بیجوب داد که ما
ده هزار بر دهشت ما آملک و الحاصل تو در بیرون کاری خواهی خواهیم به لاهور بازگشتیم و بعطاست که تو نیز بازگردی بدو که ایلخانیت بر ولایت
و ایران طرح رانج نشو کرده قاجی بها در گفت که من تنها باید که کوفانی سیاه آمیر و هر دو هر چه تمامتر بجد و خواهد رفت و آملک او را استقبال
نموده بین الطایفین جنگی عظیم داد و از سنه و شیخ قضا جوسیلی بهادر بعالم هلاک افتاد و در سنه حسن عشرة و ثمانمائة خاقان سعید
امیر علیکو کلطاش و امیر الیا عوالجه و امیر موسی کالطغ خوارزم نامزد فرمود و در آنزمان بیرامیکه سارکشا نام پادشاه آن دیار بود و چون امرا
نزدیک بخوارزم رسیدند بحق جلی در بیان افتاده خوارزمیان صاروی بیرون فرستاده و دکان آنکه کران الیا عوالجه بطریق ارامل و تعظیم
شاهزاده و بخی از قوم و الکشند و حیوی امیر گرفتند و آنچه اهل خوارزم خاطر جمعت و در قرار داده و خاص و عام از شهر بیرون آمده بکوه
ناشه جنانه و ماند که نقاره شاه باید زدند و آوازه اخاخت که امیر ایلکی رسید بنا بران را بعضی از حال و نقصان آن کلاشته بر خوش
گرفت و در وراء خراسان در سنی و حصر و مشاهد حتی از استماع این خبر بر بیان خاطر شده باید بکر امیر سید علی خان و امیر شاهملک با جمعیت
آمد لایت رسالا است و چون ایشان بجانب خوارزم نزدیک نمودند بیرامیکه از طلب بر جلا کرده و بوه از اعیان و اشراف آنجا خاتون شوهر شده
بر جنت و سادات و علما و کبار امیر شاهملک استقبال نموده مقالید شهر تسلیم نمودند و آنجانب خوارزم در آمد و چند روز جهة صنع امور
و نسق مصالح جمهور و تنظیم قواعد سلطنت و توضیح قوانین عدالت توقف کرده بعد از فراغ از مهم روی توجه بهراة آورده و هم در آن وقت
خاقان سعید با مالک خوارزم و قلاع و بلاد آن امیر عدالت شعار تفویض نموده و آخر ایام حیات شاهرخ آملک در تصرف و بیرامیکه سلطان
ذکر بعضی از حالات میرزا سنجر و میرزا اسکندر و پیوستن میرزا خلیل سلطان بجوار رحمت ملک الملک اکبر
در آن اوان که میرزا اسکندر از ضبط فارس و فراغت یافت و فرج الشدیده بعضی میرزا پیشتر تسخیر ولایت عراق عجم خاطر داشت و امیر عبد الصمد و آنکه
صدیق و بجانب اصفهان روان ساخت و ایشان نیز در نزد قلعه اصفهان و صنع قلعه اصفهان که بلند و میرزا رستم با عضا شاق قلعه و مشغول شد و
میرزا اسکندر از بعضی جزایر امیر قوالت و امیر یوسف خلیل را طایفه از لشکریان بوده عصیان را در نمود و میرزا رستم توجه شیراز نمود
و انست خان با استقبال ایشان نافت و آنجماعت چون قوت مقاومت نداشتند پناه بقلعه و رستم بر و بند و درین اثنا میرزا میرزا که حاکم شیراز
بود بعراق رسید و میرزا رستم را بامرد متفق کرده ایشان و هر دو برادر در مراقبت مکدیگر در کرده رستم در نشستند و گاه جزو از تمکن
میرزا اسکندر بیشتر روز رسید و میرزا رستم خاز جانب اصفهان اطاعت اده میرزا اسکندر از تعقیب او نهضت نموده و در روز جمعی شهد
ملاحیه از دو پادشاه بهراه قهر لقاق فاده بعد از رستم و آوز میرزا رستم از میرزا خلیل و در آن اوان بری اندر بود استمداد نموده و آنجانب
باصفهان آمده هر چند قاصدان نزد میرزا اسکندر فرستاده و از روی التماس و کرم با برادر مصالحه نماید مجابی نرسید لاجرم از روی رسید کشتن کاکان
باصفهان در آمد و در آن اوقات میان شیرازیان و اصفهانیان محاربات قوی روی نموده و در اصفهان قحط و غلا و رجا قصوی نمود میرزا رستم
شهر را گذاشت و علم عزیمت صوب یزد روی آورد یوسف جوانشاه و میرزا خلیل و روی چند بعد از میرزا رستم بصوب یزد و در آن اثنا طایفه از
لشکر که و شول سه اجازه میرزا اسکندر بصوب شیراز در اهتزاز آمدند و جانب اسکندر میرزا محاصره داده بدار الملک خویش بازگشت
و در اصفهان بلاجرح و عسرت بمنتهی رسید که میرزا خلیل نیز از محافظت آنشهر میرا آمد و مراحت نمود و اشجاعون میرزا رستم نیز احی میرزا
مرتکب در امیر قوالت یوسف قریب و فتح آنجانب و استقبال کرده خلیل بهای پادشاهانه ادو آنچه ظایف اشانیت نموده بندگی بر رسانید و میرزا
رستم بر تیشگاه لاین کلمه نماید و آن دو پادشاه در خلوت با یکدیگر صحبتها داشتند و جانب شیخ ملک خان در میان آورده و خاطر از یوسف
مالوک آن به که یکی از ولایت آن دو بخانه سیورغال میرزا رستم کرده اند آن امر را قبول نمی رسانید فتح شاه با جنبش بها و هست سازد تا میرزا رستم

اعنی و اقبوا بتوه و بر توجه بجانب اصفهان انداخت تا بدان امیر قرا یوسف اشارت کرد تا فوجی از سپاه بتکان در ملازمت میرزا رستم
باصفهان رود و آنجانب با غلبه و حرکت آمده و اشاره از اکسر بازگشت و میرزا رستم با جواهر خویش بعد و باصفهان نشاند خواجه احمد محمد
موکب عالی السبقا الهوه و انجانب مبشره و زاده مدت دو ماه بفراغ بال گذرانید و چون خواجه احمد خلاف رای صواب نمایش مهمات آنجانب
بنیصور میرانیده مرتبع سیاست میرزا رستم گشت تا بدان اعیان اصفهان خبر بحضرت شاهزاده را از فوج دیلو کرده و بخاطر رسیدن وقت
ندیده بر ملاقات میرزا بایقرا عازم خراسان شد و در راه خوشنود بسنه ارتفع عشر و ثمانمائه سعادت دستبوس جهانگیر سعید رسید بعد از آن میرزا
اسکندر میرزا بمالک فارس و عراق و عجم و نیابت گشت اصفهان را از الملاک کرده اند و بدین اثنا میرزا خلیل سلطان در ملک ری و سمنان و ورزی
بهلوی میرزا توان نهاده تا تاریخ نشانه دهم ماه رجب سال مذکور بدست جنابا و قرار داد و چون از خبر بعزیمت شاهرخ رسید عزم دور و سالار
و هنوز جراحت آصفیت التیام نیافته بود که والده میرزا خلیل بخاطر زاده در رشهد مقدسه رضیه و ماضی قدر ایشان را بود و در جوار آن روضه
بهشت آثار بدو فرو گذشت * داغی گشتیم که نفی کرد بیوست * **اشارت در بیان نهضت رایات آفتاب اشراق بطرف مملکت آذربایجان**
و عراق و رسیدن خبر باغوای از جانب ملازمان جناب اسکندری از آنجا که حضرت
مغفرت پناه میرزا اعتقاد بر میرانشاه و رخنه اسیر قرا یوسف بتکان باسعادت شهادت رسید حضرت خاقان سعید پیوسته عرض انتقام بخاطر
بلیغ خبر و بعید خاطر مستقر و مرتسم میکرد اینداتا از جهة حدوث وقایع آنغزستان و فتنه بعضی بی اندیشه در سنه سنت عشر و ثمانمائه
خاطر جلیله آنحضرت از ولایت ماوراء النهر و خراسان و عنایت غاده و جزیره استیلای اسیر قرا یوسف بر آذربایجان و اران و عراق عرب و توابع و لواحق
مکرر باسماع همایون رسیده عزم توجه بدیار آنحضرت بخاطر یافته تا جهان بهرام صورت جهة اجتماع لشکرها بالک بحدود بیاطراف و اطراف یلاق
و اصطاف حرکت آمدند و سپاهی بعد و قطرات اطراف بیتع زدن و میرزا کرا رجع گشته ماهچه اعلام ضرب سلب سابع عشر رجب از مقر دولت
مازندران نهضت نموده چون بدیه و حصول بر نواحی شیاو را خاطر حضرت خاقان سعید نمیرزا اسکندر با مدد بطلب و دیده حضور آنکه رایات
عالیات جهة دفع قرا یوسف بتکان متوجه آذربایجان میباید که آنغزندر عزیمت طریق اعتماد و بحرکتی سلوک داشته باعسکر ظفر پیوند
در نواحی بی موکب همایون پیوندد و ابو سعید ملک جهة مساعدت از کنکاشت بجانب اصفهان و حرکت آمده موکب همایون تا زمستان تیر
قشلاق نموده حکام مازندران و طبرستان بر جریب و کلار که بشرف ملازمت رسیدند عزیز بجهة اعلام و احسان رخصت معاودت فرموده و ابو سعید
چون باصفهان رسید و حکومت حضرت خاقان سعید امیر میرزا اسکندر بساعد جانب اسکندریه کان زیر که آنحضرت قصد مملکت او دارد و بدین
آذربایجان جهة مصلحت وقت مرزبان بی اندیشه تا بدان آنحضرت کلا **ان بعض الظن اثم** عاقل ملک ابو سعید بجواهای دشت گفت
و کی از نوکران خود را همراه او کرده اند اجازت مراجعت او ابو سعید در قشلاق مازندران ملازم میرزا اسکندر با یا بوسیه خاقان عالیشان
رسانید و چون او که بلغه بوعرضه داشت نموده آنحضرت بدان بخاطر جهان انتقاد کرده و بود که قریب میرزا اسکندر چون دشمن از آذربایجان
خوش آمد اسکندر بسند و نوکر او را رخصت انصراف از نزد اشتا میرزا اسکندر بعد از مدت نوکر شهار خلاف بادشاه ستوده اطوار
ظاهر باعتماد اسم همایون شاهرخی و اراده تنظیم و خویش از خطبه چند خاصت و تاج حرف کرده نشانها معروب بالجهان باطراف و جوانب و ولایت
قندهار و کابل و غزنین و سیستان روانه کرده اند و حکام آنجا و دار الانقیاد و اطاعت عرضت نموده و حکم آن حکام ایران عبارت بود که الحاکم
بامر المسلمین کما سبق امیر المؤمنین السلطان اسکندر بن امرا المطاع و حاکم سیستان نمیرزا اسکندر که کاف الاسلام نام و اشت مقید
ماهچه اسکندر سند جهانگیر ابو نوشته بود که میرزا سیورغتمش فرستاده و میرزا سیورغتمش از خدمت آباد و دی همایون فرستاده ملازم خاقان میرزا
بخشیو پیوست حضرت خاقان سعید بعزیمت آذربایجان بیخ نموده و راه اولیا بیار میرزا بایسنغر اشاره و لکرد و حرکت بنفس خمیس و چهار دم خود
الحرا بسند سبع عشر و ثمانمائه و بر توجه ممالک بنده و چون خواره و سمت مقر ظفر اثر گشت جمعی از نوکران میرزا اسکندر و سید مرتضی نواب
کامیاب رسانیدند که میرزا اسکندر و نوکر از امرا و لشکران نامزد عظیمه ساده و فرمود صورت و اهمه کرده بدان طرف که موکب حضرت خاقان در مقابل

مازندران اقامت داشت نهضت ساده و قاصد دیده کاه خالیست ماده فرستاده و اقامت او و چند نموده و آن طرف عزم قبول یافته یکی از ملازمان لشکر
شاهرخی بساده رفت و از جزیره عرض میرزا اسکندر رسیده امیر یوسف خلیل و علیا نشاه و ملازمان و بیان فوجین و عبدالله بیرلاس و معبدالله را
نامزد فتح ساده کرد و چون کیفیت توجه آنجانب و اخبار لشکران میرزا اسکندر بنده خاقان والا گهر رسیده بود پیوسته امیر حسن و خان و سند علی و خان
و و نخو اجه اشاق و امیر چهار شنبه و اماده و هزار سوار بنصرت نهضت و بجایا ساده مامور کرده اند و امرا و میرزا اسکندر چون بر توجه این لشکر
و قوف یافته با لکیر مشورت کرده و در تجهید و بیمان میرزا اسکندر بخاطر میان نهادند و بعد با خلاص و بطرافی با مرا المطاع خاقان عالیجاه
پیوسته و انجانب متوجه آذربایجان گشته و در نواحی قلعه شهر یار بیان فوجین و عبدالله بیرلاس و لنق و معبدالله بیرلاس با طرف شهر یار نامه
مشرف شدند و موکب همایون ساده و شتافته در انقضا امیر حسن سیرغه و امیر سید علی و سایر امرا و امیر میرزا اسکندر بر اعلا نهضت خاقان و بدین
رسانیدند و آنحضرت و ارام الحضار و عجل لطف و مراحم بیدو لا اشت و در قضای کشتا و ماه و هوای نکار و نمود * لاح بالکاد اصبح الصبح
ذکر وصول موکب نصرت نشان بظلم اصفهان و بیان بعضی از وقایع رو نموده در اران چون حضرت خاقان سعید
در ولایت ساده از تمکن یاران پرداخت شتافته هست عالی نهضت و هوای صید ملک بر داده اده بود تا بدین اصفهان بهار خاطر ساخت
و میرزا قطع نماز از نخ رستم کرده و در و عجز آن بدو استراز تمن قدم آن پادشاه عالیه رشاد افزای کلستان ارم کرده بشیخ عمد قرابت امیر جلایر و شیخ
علی و آن با قرب سید سوار از میرزا اسکندر کلیجه در آغاز المعادت بساط بوس استسعاد یافتند و بعضی از احشام و محل استیمان آنجا و دیر
باره و دیگر جان بدی شتافته در سال سار بدکان استان سلطنت نشان شتافتند و میرزا اسکندر از مشاهده نصیحت در بحر المثالب ساده
با امرا و ارکان دولت طریق مشورت سلوک داشت و خواجه ضمار دیگر از او بحضرت آنحضرت بجانب و بیکار قرار یافته با لشکر و چون خبر جلایر بحساب
و ساند انتظار اعطار پشار اراده رو بدن اصفهان بیان نمود امید و قرآن و اجبا لاد خاطر خاقان عالیجاه و عقالا و حضار بدر کشته
لشکر بیرجوش رهد خوش و اصفهان آورده بند و بعد از صوب معروف و پیش از استعمال اسیوس میرزا اسکندر شوکت و صورت لشکر خاقان علی
کهربا عین الیقین مشاهده نموده و اشت که کاب مقاومت آنحضرت از جزیره قدرت او بیرون نیاورد لاجرم بر اق اخلاق سرداران فارس بعراق بیشت به
مکرر کرده و مکرر کرده و در لاوران موکب نظر نشان شاهرخی ایشان از اعاقب نموده جوکیر تیغ تیز کذرانیدند و میرزا اسکندر چند در الهزار
جلد در شهر اعاظم خاقان سعید در جهان ماه ربیع الاول ذکر و در ظاهر اصفهان نزول اجلال فرمود و اما لشکر بازی بجلیه و مجاز الرخوه
و چون از جزیره شیراز ان رسید و شاه اولکاجزان باد از روضه امیر میرزا اسکندر شیخ عهد سار دی متفق شده بکر و خطبه نام و لقب شاهرخی بر زبان کرد
تو میرزا اسکندر اولاد امیر جلد الفقه و شیخ سلیمان و یوسف قوچی و در اب بکار اعلا اصفهان استان اسکندری بی بند کفت کفتیان نکو مندی
عرضه داشت ایشان کان بازیر سر سلطنت بصیر کرده اند و حضرت خاقان سعید چون این خبر شنید مستعج و مسرور کشته بکر عنقی و لطف الله بیان
تحریر ضبط اموال قاریر چون نموده و حسن صوبه قوچان و جلیا نشاه و بلاس و اجوه آورده و قدیر نا اسکندر و اولاد امیر جلد الصفدر بسا نموده
بعد از چند روز بکر عنقی از شیراز ان آمد و حضرا و بدکه بر لطف الله بقصد آنکه امیر جلیا نشاه و بلاس و جوه خواهد کرد او اعمال ساید و آنحضرت
لطف الله ساوان و کر عنقی با الاعضب مغرور ساخت و سید علی و خارا جلی ایشان و ساده و نمود و سبب قتل جلیا نشاه را بواجبی اعلام نا
و حضرت خاقان سعید بعد از آنکه خاه و رنج اصفهان کلا بیند و هر چند مدار اقوه میرزا اسکندر با جاعت مایل کرد بدو خاقان سعید
و دیر جادی الاول سنه سبع عشر و ثمانمائه جلت سلطانی را ساخت و دیران معسکر نظر از زره پوش و جوشن و کشتر آنا و از تغرد و ای
رزین غلطه در سپهر برین و زلزله در زمین و زمان انداخت بیت چنان شد بیم لاحم کوه هر جوش * که کرد و بیم کلم کرد و کوش * سیاهی
یاسار و سلاح چهار دون آمدند و اتفاق بین دست بیتر و کان و سیف و سنان رده بالا حرم بیت و کرپان رسید در هاوه و روان
کوی و ریان غلطان کردید **نظم** هوا نیز از غبار خاک * چلوه لاد بران شده چاک * و آمد و زاد وقت طلوع جشید
خورشید بر بام حصار پر زره کار کردون تا هکا هم سوا کب نکی سلب شب در عالم و علو هر و لشکر با سمال تیغ و تیغ قیام میشوند

وهمایغ نمناق و قراق و دیگر بسیر چو مند فضای دشت و صحرا از حشمت و گستردگی حکم کو و پیشتر گرفت و از تعین مرکبان زنده رود اصفهان زمانت
شعاع جهان بیفروز خاقانت عافیت صیب الامان موکب همایون خاقان بیع مسکون گشت مسیح فتح و نظفر راهنمای آمد و کجا جنت بر رجم
علم میرزا اسکندر و زیده سپاه او مستهزم گردید و میرزا اسکندر با جمعی از خواص و اعیان تقلیم اصفهان در آمدند و حنق طفر و دو و زده با نهایت
دوارهای شهر بها زدند و صدا نقاره زنان رومی و زنجات دار بر عرب مستقبلها سر رجا بر افروخته روی بفصل اوردند و آن ثانی اثنین چند
از شهر که بخشه بلا رست خاقان سعید رسید و از جهة میرزا اسکندر جهان تالات و تاسات از دست داده روی بجاوری فرار نهاد و علی الصباح که
زنود شهر بستان آسمان بحر و حول و کسب آفتاب بان عارت و تاریخ روشن عسکر بصرت تاثر در اصفهان بغارت آغاز نهب و تاریخ کوشند و
چندان زر و جوهر و حلی و نفایس اعیان شهر و غنایم استقدر بدست ایشان افتاد که از گنجشان ثروت هکاسر اندر بهار تکت و نهایت تعالت
آن بقصب الوان تار بطاهر و دست و میرزا شاهرخ و نیجی از لشکر بغدر از تکاسلی میرزا اسکندر و سناه و آنجماعت او را گرفته بیاسر سر لعل آورده
و حسب الحکم میرزا رسم سر بند و میرزا رستم تالث بر روی و چشم انایت باشد سیلا آتشین و جهان بین بدار کشید شعر ملک بود و رکشی آرزو مند
زمان و کوشکی کین حدیث گفت و شنید ذکر تفویض حکومت و ولایات شاهزادگان بحضرت صفات و عاوت بر الفاظ
آمدن بدار السلطنه هراة چون تیغ و میز و زنی از نوی مراد طلوع نمود و خطه اصفهان عبیر تخیر خاقان عالیشان در آمد تاج
اس و امان ربعه ارق متوطنان آنکان کشوده و سلح کیسه هزاره بنارکی که وقت زارات بود بغدر ایمان رسانید و ملک مالک آسمان را
بر عالیان و ولایت بخشید و میرزا رستم را حکم الملک هراة که مایه اقبال و دولت و دجره و نهاوند و لرستان میرزا میرزا بقرآن عمر شیخ حسن
کرده و میرزا الغ بیگ بن میرانشاه حسب الحکم روی بحکومت رسانیده و قرب توابع و نواحی میرزا سعد و قاصو تلو گرفت و کوه فروش شاهزاده کاملان
در بصلح خاقان بلند مکان رضا آرایی بیرون عمارا که خاطر آفاق نشرای انبساط و سنوحات عراق و فراخت یافت اعلام نصرت اعلام
در عین اضاط دار الملک شیراز بر افراشید و حکومت شکاه علیان نامزد امیر مصاب شده و در آن ایام بحسب تقدیر فتح الابواب جنابرا مارقات
عارضه دست داد که اطبا از معالجه آن عاجز آمدند و بیخ شرعش از نکای قصر قالب بفضای عالم ارواح طیران نمود و حضرة خاقان سعید
بازمانه مکان او را بشمول عنایت بی نهایت کرده ایزد تعالی سلطنت ممالک فارس را در قبضه اقتدار شاهزاده ماسدار خلد مهد شاهرخ خواهر بنصف آثار
میرزا ابراهیم سلطان نهاد و آن ذکر الفین خلافت و جهانبانی بر تشیید مبانی معدلت و حیات حیث و صیت فرمود و عنان عزیمت مستقر
سریر عزت و کرامت اطلاق او و از فارس بر خواهید و از عاریه بیابان نهضت نمود و در بیست و دویم رجب سنه مذکور بسلام هراة
و دامنه ابواب معدلت و حکومت بر روی متوطنان آن دیار گشود حکام و اشراف و اکابر اطراف جمادی و حوالی آنظر هر عدل و انصاف بهراة مانند
دولت و اقبال با ستان دولت ایشان شتافتند و بالنسبات الطاف خاصه امیر فرمود حکم و شاخوان عنان بواسع خویش تافتند و امیر سلطان ابوسعید
از قلاویسف دو کردان شده بود و تاج الدوله بواد امیر کیومرث رستمداری و نصرالله صحابی ماوی الرحمه بودند و هم در آن ایام سید الکلیت
بر اورسید و عبد اللطیف از لشکر میرزا که بعنیه الحمد بر تدریج رسید مکتوب و الآن بقدر رسم که رکن الظهار بحث و مودت بود رسانید
ذکر بعضی از حالات ماوراء النهر و ترکستان و رسیدن میرزا الغ بیگ تورکان در آن اوان که خاقان سعید
در حدود اصفهان بود میرزا الغ بیگ کورکان از سمرقند الجی زده میرزا میرانشاه احمد که در آن جهت حکومت سیبی فرستاده آن اطلب قریب و
میرزا میرانشاه احمد در اطاعت جهان مطاع نیاز بلند قشلاق جسته حساب الغ بیگ امیر ایزد بر و انجمن مرکب رسالت خواص و مقربان انتظام
داشت بها مهد و ایام او جهد که در اینه امیر ایزد بیتاند الجی یاب بازگشته میرزا الغ بیگ عازم اندکان شد و میرزا احمد طالع
آتشد و در انکم ساخته خود پناه بجبال صعب برد و میرزا الغ بیگ قلعه حصنی را سخر کرده بر پایه کاوا سیره و از آنجا عنان باند کان و حرکت
اندوه جدا زوصول بحقوق بوست که میرزا میرک احمد قوی بیاساخته که بدست آورد نوش سفر دلست لاجرم میرزا الغ بیگ رایت راحت بر افراخت
و امیر بوسکا و امیر محمد تایان و امیر علی قوچین با جمعی از سپاه علامت آیین در ولایت کلمانت و میرزا حضرت احداد بر جوع میرزا الغ بیگ

جز بلوه

مدیر بلوه الاکوه بایان آمدند و امراء جزم رزم او انا ندکان فضای صحرا شاقه نگاه میلت احمد بدیشان تاخت و اکثر سرداران بضرب
تیغ بزیر مهالک هلاک الاخت و بقیة السیف خود را بقلعه اندکان رسانیدند و اطراف بیع و ابرا بصنوبر کردند و میرزا میرانشاه احمد در
چند مجاهده بر داخت چون دانست که فتح ممکن نیست باز گشت و صدا از کجه بصوله ایات عالیات بهراة در دار الامه شیخ بایت میرزا
الغ بیگ بنت ملازمت بدیر و کوکب عزیم خراسان نموده و در دو هم ماه رمضان باستان سلطنت ایشان رسیده باصناف عطوفت و اشفاق
منفرد سلحی شد و روز چند بفراغ بال در بهاء حال گذرانیده رخصت سلوت یافت و هم در ایام پرتو انوار عنایت خاقانی مطلع حرمت
و مهابتی بر وجنات حالات شاهزاده سنوده حصار امیر زایا میسر تافته ایالت ولایت طوس و مشهد مقدسه آبیه در طهران و جرجان
و جنوشان و صاوابند و استراباد و شاهرخان و کوه جامرنج التوابع و الملحقات تعلق جواب کاسیا بر تر گرفت و در سنه ثمانی عشر و ثمانمائه
خاطر همایون خاقان بیع مسکون بر تقیر قلعه اختیار قلیدر که صاحبقران مغفرت در وقت فتح هندوستان آنا ولد کرده بود قرار یافت با ملک
زمان آن حصار سپهر آثار اخلیر شاهزاده سر بر ساخته پیرا خرگشت در قلع الشدیدین سطور بست که هنگام هر بر در اطلاق کرده مثال اتمام رسید
ذکر تجدید ولایت قندهار و ولایت عراق و فارس بعد از فوت خاقان صاحب سعادت مدت داد و بیان توجه
آنحضرت مادر دیگر بجانب دار الملک شیراز در ضمان تایید صانع بلاد و عباد از جمله حالاتی که پیرا از احصا
رایات عالیات در ولایت فارس و عراق روی نمود یکی آنکه میرزا ابا بکر ایالت مملکت رویه و قلوب کفر بدیه بظهور رسیده تا توانی نهاده
در اواخر سنه شان عشر و ثمانمائه از عالم انتقال نمود و چون این خبر بهراة رسید حضرة خاقان سعید میرزا الغ بیگ را مطلق بنظم سلطنت
کرمانیده با امیر بوسکا خواجه و امیر غیاث شیرین و جمعی بحکومت ری و سیط آنجا نمود و آذربایجان و اصفهان بدیگر آنکه امیر قرا یوسف
ترکمان بقصد تسخیر قلعه سلطانیه رایت نهضت بر افراخت و امیر سلطان جنگیر که در آن اوان تخم خاقان کشوی بدیگر بود احضار و نیابت مبانی سکه
کرمجه در قلعه فرا میرزاده سعد و قاصو بوست و آنشاهزاده ساده امیر سلطان بایسنغر نهاده صورت و اهتمام حضرت داشت بایه سریر اعلی رسید
و خاقان صاحبی جزیره بقید سلطانیه جاگیر و اقتی تاج شریف نهاد اطلاق او و خانواده استمالت نامه و نشاه دیگر میرزا سعد و قاصو آن
ملتفت گشت و تلخی خواجه را در قوبه اعتبر دگذاشته و سلطان را بمحبوس خویش بر داشته نزد امیر قرا یوسف رفت و امیر قرا یوسف او را
تعظیم و تکریم کرده در تسخیر عراق عجم فرمود و امیر سلطان را از بند نجات داده بدستور پیشتر تربیت نمود و پیران او را که اخی و تاج بکم
با فوجی ترکمانه بقرم نشانده تا خرج سعد و قاصو آقا بیگ بیت میرزا شاه و آنا در زلیجان غرامانید و چون اخی و تاج خرم رسید آقا بیگ کمر عزم و تجلد
بر او باخود گفت کرمه و قاصو علی که در آنجا و پرنان میرزا شاهرخ کردن چه بود قرا یوسف کرد و خون این خانه ماند و قت و بیکو قرا یوسف
عنقریب قصد او نماید و حاجیا و دیان ترکمانان با میر علی خاصه آنگاه و کرا از خود را سکی و سلح ساخته هر تا گذر بیکوت و اشارا تا میر شیخ
و شقو ابو شیخ علی در گذر بعد میرزا سعد و قاصو بود گشته سرها و اشارا زده خاقان سعید بهراة نشاد و گفت و اقعه را شرح داد و میرزا شاهرخ
از کار دیگر آن شیر بزن لحم بخود و نشاده او را بعاریتها عنود و استحالت نا مهار قلمرو ده هم رو کرده بیت و کان افتاب لیل هذا
نفست الشمس اعلی الرجال و اقعه دیگر آنکه شاهزاده جلال الدین شاه میرزا با بلغ کرده هماه و نهاوند و در دیر حکومت سکه عمر بیک و اده
خویش میرزا اسکندر بجهاد سیاه کشیدن مطلق جاعش مدمل تجنب بشیرد و بنود و در سوار و سوار فراهم آورده جلاجات قوت
آمد و میرزا رستم از کیفت حادثه و قوت یافته بسمی انسپاه اصفهان بسر راه براه دان فرستاده و آن طایفه رجالی جره بدفاع بدیشان بر خورده
از اقصا کرد سر بر سنگ میرزا اسکندر بدست الوس بیک و اصیل کفر آگره بدید و شاه الله الوس از میرزا رستم بر دند و محبوس کرد بدو بدست
بلاد امیر زا نایه عقد و جهد توقف نرخ سعی و تلاش تخلف ماند و روز چند در کذه مان گذرانید و چون تخلف میرزا با بلغ امیر زا سرده
میرزا ابراهیم سلطان مرغ از نو کمر از میرزا اسکندر بر کرده بشر ابر و بند مثل سرخ خواجه روان و بند بنگه و محبوس بعد و بخراسان روانه
کرده اند و بندیان و بخار بحبس موکل بود را تقبل رسانید و یکه مان شاه افتد و تر میرزا با بلغ امجال بخیر بلغ گشت ع جا کیرو توقف مثاد

وابد بکر پیر را بایقرا بصوب شیراز در اهتزاز آمده و میرزا ابرهیم سلطان با سپاه آراسته با ستقبال شتافته در نواحی بصحرا الطاف رسید و از
دو طرف قلب و میمنه و میسره مرتب داشت آغاز کار از کرد و مرا غار و جلاغار میرزا ابرهیم در جلاو او سبب و ولایت میرزا بایقرا را از پیش برگرفتند
اما امیر ابو سعید بر حسب منقول بری بود در اثنا که میرزا بکران اطراف و اکناف اوده و شاهزاده بیوست و میرزا بایقرا انهزامیان نهاد و بی
باطاق امیر شتافت الیه اسیر علاوت بر اکثر و رفقه سپاه شیراز تاخت و میرزا ابرهیم سلطان از دنه اخذ جا بر گشتند و روی بصوب بادغیس نهاد و میرزا بایقرا
قریب بیک و هفتاد جلال بیدد و هر یک خواسته و اموال بیرون بسته قدار هشت و تا ما کامران و مرادات میرزا شیراز و دانه و توکی همیش و عشرت مرتفع کرده
جاهای او خلوا از دست سلطان کلهدار بکشید و میرزا رسم معدلت شیدن این جریره را اسکندر که چه جهانبانی از هفت نوبه بقتل رسانید و چون
خاقان سعید قضیا قادر و عزای شنید رای عالی آن زمان اقتضا فرمود که قلی از کمر میرزا بایقرا بمرد قوت و قدرت خاصه او بدخشان را بنفت
تصرف و انتزاع نماید تا بران اجتماع لشکرها دیوه متابع هند در جاوی الاخری بهضت لوای کشور کشا اتفاق افتاد و حسب توجه موکب همایون
در خواهی کشد که دین بچه هر چند امیر میرزا بایقرا کیفیت وصول حضرت خاقان سعید بعرض و در رسانیدند تا آنشهر بعام و صابرت عنوان الیوم
اجتاب نموده جریت اسباب کاذبه بایقرا بجهات قلعه و حصار به از بخاری رسید و جواب آنکه خاقان سعید پناه شاهیت در غایت بیکی
بجهة تعویق شیراز خود بیجات لشکر خواهد کشید و هر کس بزاد و اوطان خود کامرانی اختیار کند تا امیر سال آینده سهم خواهد کرد سید
تا آنکه اهتمام عظیم کرد که خاقان هفت کشور و سیع ساه سال رمضان لوای فتح بشیر الله اکبر و فالی کشت لاجرم میرزا بایقرا اسیر شده بعد
تا ملو و اندوه اسیر سعید بحال امانت میرزا بایسنغر رسانید و اقتضا موفق که از خاقان سعید درخواست نماید که از سر جرایم و آثام او در گذرند
و چون میرزا بایسنغر قوت آنا ظهار او از تهور تحت سیاه اشت متقبل ایفای شروط آمال ابو سعید استطلب نظر عاطفت کرد اینده خاقان
سعید قسم یاد و دو که چون شاهزاده بیرون آید و بار او عنایت و شفقت فرماید و ابو سعید مقتضی الیام از پایه سریر اعلی خواسته تا مادر و پدر
و از کشته نا نوزده و بعد حرص رسانید که توقع جانب که از جهانبانی و نوای الاخرا بست با سیر زاده بایقرا در مقام انتقام باشد تخت بدر اسپاسا
و حضرت خاقان سعید نوبت دیگر بحال سفقت اسیر بزبان آورده ابو سعید بعلو خاطر از کرد اند و جناب امارت مآب آنجلی همایون پرورد
حضرت خاقانی در نوبه که هر کس امثال این عروض لشکر و دو کرا باشد جز آنجال استقلال کند اقتضا بایقرا اسیرا بعد از لحاظ امیر ابو سعید در شب سه
یوم ماه رمضان از شیراز بیرون آمده بنزد امیر بایسنغر شتافت و میرزا بایسنغر و نوبه کور اهتمام بوسی جلیا پرده خاقان سعید رسانید و آنحضرت
خاطر خود و عفو نموده و روی سفر نهاد و عرض و رمان شاهزاده کشت تا ماه و اهتمام حق از اهل اعتماد بنقد هار و رسانید تا در قبه میرزا قید و بیرون
و از بکر بعضی غایت همین کار ساز دار الملک شیراز رفت تصرف خاقان سر افراز قرار گرفت تا ماه مبارک شد رمضان و دان بلده جنت نشان بیان
رسانید و میرزا ابرهیم سلطان مشغول بحوالطف و اتفاق کرد اینده بدستور و شیر زمام ایالت آن ولایت را در قبضه اقتدار او نهاد و منصب
حکومت قهر کاشان روی در سمنان احمد و دیلمان با میر ایلچی تعیین بهادر زاده امرا و حکام بولایت ارجعت اطراف اندازی انتشر نفس
نفیس بایت عزیمت بصوب کرمان بر افراخت **ذکر نهضت خاقان عالمیان از شیراز بجانب دار الامان کرمان و معاودت**
فرمودن از نهضت بسر جان بصوب خراسان حقوق تربیت حضرت ساحت آنی و شیوع عاطفت خدام بلند مکانی
منقول آن بی کرچون عنت سلطنت و جهانبانی بجلوس همایون شاهی بیت و زینت یافته و لای کرمان سلطان دوس بن ایلکوز بلاد بیلاد
پایه سریر اعلی شتابید و خود را در نظر اقتاب کرد و لرکه امیدو در راسا ایخت و هدایا و قبول الح و تحریص طریق اهمال و اغتفال
سلوک خارد و او چون بخلاص قادر الحاد مجموده در دین مدت خدمت شایسته بتقدیر رسانید و آنکه چند و شایان رسالت رفته
اطاعت و فرمان واجب الاذعان بجا آورد و حسب حرمت و تربیت پادشاهانه حضرت خاقان سعید ایران نشت کرد بحار صدق و سوی نهایت
فارس و عراق بجانب نهضت نمود و سلطان دوس را در توجه اعلام نظر اعلام و توقف یافته بر مقتضی ما لک اسلام قدوه اولاد جزالا و مشیر الدین
بی اجهه تهدید بنا طاعت اسقبا ایوب کنفر ال رسالت نمود و جناب سیادت پناهی بیاری سنگاهم در قصبه سرجان آسمان اقبال آشیانی

دمیده

رسیده زبان مناجات بکشاد و قبول فرمود که چون موکب همایون بهدایت شتابد سلطان اویس با پایه سریر سلطنت مصیر رساند و حضرت خاقان سعید
عنان سید ابسع صاحب اوده آباد اعلی و شاکر بطوف کهان بازگرد اینده ع دوی توجه عنان بسان نهاده و کامیاب کامران و ولایت قهستان
عبوده نموده و در اواسط محرم الحرام سنه تسع عشر و ثمانمائه در بلده هراة نزول اجلال فرموده و عنایت زاوی رسد و حضرت حافظ و سمین و هاطف سمنانی
در تنول و ابتهال بمنی و مرمن و الحمد لله رب العالمین **ذکر مآل حال بعضی از شاهزادگان و جلوس میرزا**
بایسنغر بمسند امارت جهان و مدان اوان که خاقان عالمیان از بوی تاریخ دار سوی آنکشته مستقر سریر جاه و جلال رسید میرزا سلطان احمد که
صاحب ایاز اده الغیاث کرد کان تخالفت نموده و ما کان جمعی از بوی شیان کشته بود اعتماد و بر کرم خاقان عدالت شعار کرده تهاره شاف
و تنقی نظر عنایت سیاحت شده با میرزا الجکز بن میرزا الجکز خاقان مصاحبت کرد و آنزه و شاهزاده و خاطر بر عالمت خاقان سعید قرار داده اند
و منقولی از حال تعرض رسانید و مقارن آنحال طوی زبش میرزا نقید و بدیه کاه عالیشاه و سیع عرضه رسانید حضور آنکه میرزا الجکز با طائفه
از دوه مفسد و تنقی شده قصد ان بخصوص نوبه نیاران او در کفر مضبوط ساخته اما تهر جاشار و نماید قیام نما بر حضرت خاقان حکم فرمود که میرزا
قید و میرزا الجکز را آداب کلمه اند تهر جاکه اهد رود و میرزا سلطان احمد روی بکهر عظم آورد و میرزا الجکز در کشتی نشسته سفر دریا اختیار نماید
و چون مدیک حسب الحکم ملازم این دو شاهزاده شدند اشارت ایشان را بقیاد و نهان واجب الاذعان تکلیف کشته اما میرزا قید و بجهة ملاحظه خاطر میرزا
بایسنغر که دوست میرزا بایقرا بود شاهزاده را آداب کلمه نمود و در سنه عشرین و ثمانمائه که خاقان عالمیان متوجه قندهار کشت او را بادوی
همایون در سنه و حضرت خاقانی بر نیاده در بابوتی اهل عناد تیمارات مسند امارت را بر حق شریف تمامات السلطنة و الدنیا و الدین میرزا بایسنغر با سلطنت شاد
عطیه و بدولت ع نواده باغ بادشاهی هر دو زده دیوان نشسته داد فرق و بار بر تخت عدالت عیش و ساند و مقتضی همایون **فاحکم**
بین الناس بالحق و استطوه داشته داد مظلوم از ظالم بستاند **شعر** بعزا و دایخواهان رسد دوه ز اوخواهان رسد
و میرزا بایسنغر وجه فرموده مشاهیر بهادر علمنوده از تجارت محاسب معدل نشر و بایجوه بر دو ولت خدمات سالار کرفت و آنکه اوار جمعی
نهان ولایت و ملت بنا رسیده حضرت بدیهات ع رایض ملک شاد خضرو و لشکر خرم **ذکر آمدن سلطان اویس بر ایلکوز بکه**
با ستان اقل آشیان سمرقند الحمد لله الهادی الطاهر المصطفی سید عظم الدین محمد سالک طریق رو و کشته تشت هم
کرمان قبول فرموده بوجود از سر جان نزد سلطان اویس آمد هر چند او را بر توجه پایه سریر اعلی ترغیب نمود بجای رسید تا ارباب بعضی
صفات مهارة مشافره کشت تره سلطان اویس عرض رسانید و از اهتزاز نسیم ابر جز نامه عفت خاقانی اهتمام افره و کمان عالمی
نا فقد شد که امیر جهانشاه بر لاس و امیر حسن سوسه زمان و قزان ضبط اطمان کام و ولایت فرا و سیستان و چهار فرار سیاه حضرت مثال
متوجه تحریر کرمان شوند و امر اقوی فرموده و دوره آورده بعد از وصول بلاد و سلطان اویس بر بخش بخش نموده و سیاه حضرت ولیه آغاز
عداوت کرده بعین الغفلت و دور سلطان اویس سولان نزد امر او مشاهده چنان داکه حضرت خاقان سعید کاه بنزد انجشند و شما راجعت
نمایند فدیه امیر صاحب قلاوت استان رفیع الشان با دولت تمامیر و امر الفت جا بر عرضه داشت پایه سریر اعلی کرده آنحضرت متوجه او کرکه
سلطان اویس بر قول حوصله وقت بایکدیکی از معتمدان خود را بمحاب فرستد تا کفر بایست تر تیک بخاده کند و الا امر آنکه بار کنده
بار کرده و امر سلطان اویس را از میان و نجیب اعلاد خان آکاه ساخته و او بشیخ حسن که از اجلاء ارکان و نفس مرتبه بعضا صاحب اشتره
امرا و شاه و اعیان از نظام کرمان بر خواسته عازم خراسان کشتند و در اواخر جمادی الاخری بشیخ داغر ساطوس بنا خاقان رفتن رسانید و او نوبان
تصرع و بیاز کاه سلطان اویس را درخواست نموده اقتضا کرد قواعد عهد و پیمان کرده و حضرت خاقان سعید بطلب شیخ حسن بحسن عنوان الغرض
داده هفتم یاد فرموده که دوی سلطان و بیل بر خند بیند و در قرقعوره جرایر و ذل لاس کشت آنکاه شیخ حسن بکمان بار کشته خاطر سلطانرا
مطلوب کرد اینده تا آخر جنت بکمر بر بسته در دو اردم شوال سال مذکور متوجه شد و بعد از طی منازل بپایه سریر سلطنت مصیر رسیده

بلسان الطاف پادشاهانه و اعطاف خسروانه اختصاص یافت و در اواخر ماه ربیع الآخر سنه عشرین و ثمانمائه بصوب سمرقند شتافت و در
اوایل سنه که فرخ کیهان بوقوع انجامید یعنی شاهرخ خان و الاتبار میرزا با سیورغتمش با ایالت ولایت بدخشان و رستاق و درنیجه بخشنده
غره جمادی الاولی سنه عشرین و ثمانمائه بسعادت میرزا رکن الدین علاء الدوله و الدین میرزا با اسفندیار افاده

نظم

دهان او طلب از آفتاب میرزده ٭ بدین بشارت خوش صبح چون زبان بگشاد

ذکر شمه از حال سید فخر الدین و میر بدر و قرا فرا و اوصاف آفاق صمیم

وزارت خاقان صاحب سعادت میرزا شاهرخ بهادر و اولیا دولت سلطنت تعلق سید فخر الدین بود
و چون جناب سیادت مآب و نسب اعلم اقبال افزاست خواجه غیاث الدین سالار که در سلطان عالم نوسند کان دیوان صاحبقران مغفرت نشان
منتظم بود و از الفتح بر نیاکرده حسن اهتمام اوست صدر سینه شاهرخ شاه قرار در سنه عشر و ثمانمائه میر سید فخر الدین تقریر نمود و سید
مزبور کشتن خواجه غیاث الدین سالار و دیگر بدعه و اوصاف شریع در کار بنیت رعایا و ریزه ستان بر رسم عدل و احسان بجا آورد و اما امرا و
ارکان دولت بقدر و تعظیم مصاحبت و مناقشه کرد تا بدان اکثر خواص و مقربان بخون غیاث الدین سالار چون مستسقی بآب زلال سیراب گشتند
و میل از اکوکیسال الاشرع و رام وزارت ساز کرد شت سید فخر الدین مبلغ سیصد تومان بر وزیر تقریر نمود و در سر بولی جنات و خلیه میر غیاث الدین
و کاکا انش ثابت شده امرا عظام تیغ انتقام از نیام برآوردند و آمدن سید بر تیر بر اجالو حرمت بود اگر چه تا آنگاه سید فخر الدین از
روی استقلال بر مسند وزارت نشسته تشبیه اموال و مال استقلال نموده و سید اگر چه صورت اصالت و قوت اصالت است و در
قضای خواطر سادات و علما و کاکا بر تیغ لطف و احسان بیکاشت اما جلیقه صفت ذمیمه عجب و نخوت و کبر و خویشتن داری و مردم آزاری
بحول بود و صدار غیاث الدین سالار مبلغ سیصد تومان تنخواه عنیف و شکر از اعمال یوران حاصل نموده و روز بروز بایلغار بقدر و قضا تا قدر کرده بد و
در کاه او امید کاه حضار و کبار و اهالی و دیار شد و آستانش مرجع اخیار و اشرار بلدان و امصار شد **شعر** زایوان قدر من حال منظری
بدرگاه جاهش ملک چاکری ٭ اعیان زمان و اشراف جهان که ملازمتش میرفتند بی شایبه انتقام و تحکیر بدار عدم و چون رخصت مندی
صدار اگر مرد از چند و بند که سند غیر از مدد و که نام برده بندی کسی را بحال خود بودی و اگر ملاقات ناکرده بار گشتندی
و میر از اگر قرب و سال جناب سیادت مآب و رعایت حشمت و عظمت روز کار کذا باید سپهر سیر کار بخاطر عاطر اوست و در آستر او مواهب
و عطای خویش کوشید و در شهور سنه سبع عشر و ثمانمائه میرزا با سیورغتمش از طوایف استندید و اوراء علوم نموده خواجه نظام الدین احمد یزدی
داود را مرکز کش ساخت و منصب وزارت بصب فرمود و چون خواجه احمد بن داود بعدوت طبع و لطافت ذهن اتصاف داشت با ملت تا
بکاهی مهمات و معاملات سید فخر الدین و توقف یافت و کاهی جید و احیانا بعض از تخان عریب و کلمات عجیب در سیدی پرداخت و در
سیدی از و فرو تطب کوتاه کشتن از عضد ابن قصد کی رام شد و معه لک سند دیوان کد بر مطلب سید فخر الدین صاحب وقوف بودند
از بیم سیاست نتوانند و رنگ بیدار زند یا دی لرزیدند و محال الظها خلاف ایجاد محال بیدا نشدند اما چون تغیر مزاج میرزا با سیورغتمش کذان
و صنع انجامید امیر علی شاه در مقام سازنده دامد مطلق سیرد کرمبلغ دویست تومان کبکی بر سید موجه سازد و الا اندیشه بیرون آید
و میرزا با سیورغتمش این قضیه نموده امیر علی شاه بر عرض رسانید که سید از خزانه سلطنت بکی تصرف کرده و سید بر بحث آگاه
کرده حکم شد که بر حضرت کند و خزانه داری میرزا قرار شد چون آگاه سلطنت رای سید برده بود نکت و چرخی اندیشه کرفت ایدا آمد و الاظهر
رسول خواجه بیک است از آنجا خواجه بر علی بن خواجه نیاز بیدا که محرم اسرار سید بود و شکایات نام خود بخواجه بی داده بود و مبلغ ساده
سید از تسلیم کرده بود سقانی کشتن رز طلب نموده و آوهر روز و تنی بی کفت تا بخشوت رسید و کار از بر ده بیرون بجا و کشت و کفت
این عبث بر خاقان سعید رسید یا شاه متمرد نفس و رشام تفتیش الدو و سید کار نموده بر بعلی بموجب نمکسات خویش قرار کرده و
میرزا شاهرخ کلاغر بحکم الظاهر منظور باشند و نوکر بعلی آنچه از تعرض کی فرید از دهد صدا زان هر کس هر چه رسند موجه سازد

بسانه

بسانه نا بین خواجه علی و جمعی دیگر که در میان آنها طرد بودند مقید کشتند و سید باین عنایت مستظهر شده همچنان بر مسند وزارت متمکن
بود لیکن خواجه علی و دیگر بندیان تخلص نمودند که از اغایتاز و هم سیاست آنحضرت نتوانستند کشت تا آوازه بلند در همه جهان بر زبان می آورد
و قت سفر و دست چو نماند کرفت ٭ دستگیره و سرشته تیز ٭ و جمعی دیگر که رشتی نهاسیده بود و نماز طرایف بفرنا بود و خان اندند و سید
فخر الدین دیگر باید شد و در مقام صلح جان داشت که مبلغ دویست تومان از قول نماید و خود را در معرض مقربان نیاورد و خطیر دیگر
مبلغ دویست تومان کبکی در عرض یکسال قسط فرود آورده آنگاه امرا دیوان بحسب و تومان بندکران بر ابی سید نهاده اموال سید مصادره
و کاریت با حفظ الخاصه عهده نزد میرزا با سیورغتمش و ستاد و در وفات حضرت رسالت راه شفیع ساخت این بیت در ان بعد نعت نوشت **شعر**

چکر و تاب و دل و روح خوشت ٭ کر آیی جمعی و دفعی کنی ٭ شاهزاده جواب داد که هی شان نیست که در یوم مطلع جمعه خیر البشر
باین اعمال کرهیه ناپسندیده کمان سید فخر الدین صدور یافته آنچه بدو رسید تجدید و سر سد **نظم**

ظلم کردی عدل را طبع ایست بحال ٭ طرزی و ادی بود هم زان شربت نوش ٭ سید چون این جواب که حکم خرقا فی داد استماع نمود از
میرزا با سیورغتمش شاه پناه و الدو اوهد علیا که هر شاه آغا بود و جلب محبتی آب رفتن و انتقال او رنج فرموده نزد میرزا بان شفاعت
کشتن بنا بر آن حکم بر ماشتن بندار و صادر کشت اما عضلات مستوره هر دو بلا رسیت و وزارت عنده سیاست و وزارت رسیده فصلی که هر روز از
جلد دویست تومان مقرر شتن بندار و صادر کشت اما عضلات مستوره هر دو بلا رسیت و وزارت رسیده فصلی که هر روز از
جلد دویست تومان مقرر شتن بندار و صادر کشت اما عضلات مستوره هر دو بلا رسیت و وزارت رسیده فصلی که هر روز از
علی و دیه و با وجود این حال سب قدر و در حال وزارت می بود و کوش هوش بر چند غفلت مسدود و ساعد رنج بلوی و رهنمای جاه پرور و لوی نموده
و هر روز بر زبان میرزا که از فلاح رجیدن تومان میتوان کرفت و از نهسان چندین و چنان حاصل میتوان کرد **بیت** خوی بد در طبعی کشت
مزروعه و نیز لرزشت از دست ٭ و از آن آثار از قلت عضد امرا صح مخلصه و علی مقتداره بر و استیلا یافت و صاحب فرانکی کشتن دست اطبا ساهر
از دامن حاجه آمد و سید سیند بر کوک و ای و کوک اعمام کرم بهلوی بستر ناتوانی نهاد و آنحضرت وزارت آه سرد می کشید تا در آخر
جمادی الاولی سنه عشرین و ثمانمائه معالجه عنق نمز کرد بجهان عراق و خراسان کذارد هم او ماند فطرات سحاب مراضطراب بود و بهار سحر
و لوی کشته در علی تعزیت بر نزد و اشارت ادای تعبیت نمود مدح و عید امن و امان خاص و عام بر دو اند **لقا در بیان ورش**

ذکر سیر قندهار و نشستن خواجه پیر احمد خوافی بر مسند وزارت خاقان کل بکار

در سنه عشرین و ثمانمائه میرزا شاهرخ خان کشتی کرکه آمده عزیمت داشت نمود که بر سیل قندهاری و تمال بخجه که هر یک حاکم ناحیه از نواحی آن
ولایت بود بر مسند ایلکه بکر نواع و حصوصت و کشند و با جهة دعا بدخت و زحمت می افتند و بتاران ادای مالات آن ولایت خان خاقان کشتی کشای
چنان اختصار نمود که آن سامان در کار هر مند قلاع و بیاید و مقصد از اینرا سازد ابواب عدل و انصاف بر دو جوانان اطراف و اکناف
که سیر قندهار کشایند و ایات عالیات مستحق رجب از هزار و نهصد و هفت موده چهار دهم شعبان مایه و سوار بورت قلاع الماطت
و در اعتبار میرزا سیورغتمش از امرا جنان کوک حضرت نشان پیوست و حضرت خاقان سعید عهده عالی کذاشتن کذار احوال و اوضاع میرزا قندهار
فرموده بود سوجه قندهار کشت و بیست و دویم ماه مذکور بالحمد اعلام منصور از قلاع دار طالع شرع سیم و ماه رمضان اشرف و اجلال عزیمت
باید و نزد ظفر قرین آمدند و محفل افیون آمد و رسیده بر عرض رسانید که شاهزاده فرار و قرار اختیار کرده آنحضرت فرمود که تو سیر کی کشتی
نفر ستاد و تنم ماه یکروز مدکت در کابل و غزنین دابلو کذارد و الا آن ملکت را در حیطه ضبط در بر دخلال لان اهل مولا با صدر الدین ابراهیم که بعد حیات
زیوه اکر قید و مشتی آید مسلح کرده و غزنین دابلو کذارد و الا آن ملکت را در حیطه ضبط در بر دخلال لان اهل مولا با صدر الدین ابراهیم که بعد حیات
مشرف بموجب اشاره علیه میرا هزاره شتافت اما شاه اطاع سود مند و مواعظ دلپسند از مقام سرکشی دکذاشتند و بجاده و نیازی سالک
و بین اعلی مشرف جناب سعادت مآبی و روسلوا آنچه اظهار طاعت و انقیاد کرده اسباب سیاه و ادشرن ایرون در آستان سپهر اقتدار
ارسال داشتند و لاج و خراج قول کردند و میر علی کار از نواحی قندهار عنز انفلاق و معاودت نمود و در آن نوبت در نزد سمند کشتی نرد

حوالی کشته و از دو نشیب بحر امواج که بکناره باد باسیر و رسد آنحضرت از نشست زین بر روی زمین افتاده و بدست هایون که بوسه گاه مردم ربع مسکون
و مکه بود راه یافت ع چو راه یافت که او کاشتی راه که کرد ی وقهان لحظه الجبل از روی سرعت جهد آمده بر استاد میر روی کاکه کرد و دفن شکسته زنی
پیشانی سنوه جانب هزاره تا شد و علی الرسم الحال استاد و بایا میر اعلی سایند تا بکاربرد اوده و چون ذات شریف حضرت خاقانی را حقیقی
علت خبر رشید شاه لوح تحت تربیه و نبود استاد میر روی از بود هی منظور نظر اعمام و اعمال کرده اند که تیر هایا شد و فتحها ظاهر کند زاید و
در بوت قتال برای حوایج حضرت خاقان با استحقاق و جهان اقتضا فرمود که وسند وزارت را بر چه و زیر قرار میرزا هدر که فکر نا فیض بر
سیاق آصف بن برخیا قام ملت و مال و ایام سلطنت نظم شظم کرده اند و تدبیر صایب بی دستور نظام الملک طوسی امور جاه و سلال بالفیض ساند
و بعد از تامل و اندیشه خلعت وزارت بر کاست خواجه غیاث الدین خواسته چت ایجه زمام مال و بعث و قبض و بسط و رتق و فتق سمات حاجت
و بعلی ایکت کفایت داد و خواجه بر احمد و دران امر خطیر بنوعی شروع نمود که رسم رعایت رعیت مرعی بود و اموال سلطانی هم فوت نیفتد و مدت
حی سال بیشتر مالک الملک محسن تدبیر آنوزیر روز بن ظهر ادوت بهشت برین و لطافت کار خانه چین ملاشت و آنچه اجرا لا تزاد و رالم و دولت
آن پادشاه صفت بقا آنقدار آثار خیر بر اوراق روزگار کاشت که تحلی و در بین حکایت عدل و احسان و ندای صلای بر اخراب و خیال بنات
و مدفعین شهر یار دیجان ع جهان چون کبره فرار جنان ذکر تمه و تابع مترافت ذکر و سایر مساوی و مدح خاقان آفاق چون
رایت آفتاب اشراق ابحد و رفقد هار بر اجت نمود و رایه هم ساه سیارت رمضان سایه دهو لیر کرد آب هیر ند اخاخت و در آخر هر اناه ابرهم
جهانشاه ارجانب کالی سید هر چنین بیاید که میرزا قید و مقرب سعادت باطنوس مشرف بکرده و در آن اثنا امیر شیخ طغان بلاد جهد تحصیل
اموالی که هزار مقتل امده بودند بمیان ایشان رفت و بعد از چند روز خبر رسید که جماعت دار ای مال اهال سیاه اید و امیر جهد صوبه و خان و آه
سوکا و امیر بوبه موجب فرمان و اجب الاذعان بر هر اه اخر مع ایشان بر حسب مخواه ساخته و تابع نسیم دهده بکرام و خانا بر باز آمدند
و در اوایل فصل بهار خاقان رفقه دار ساند حضر و ولایت و سیار عاد بیت الشریف حرمش کشته براه میرزا قید و میرزا شیخ و امیر بکاه شاه ارلات
و امیر علیکه و امیر هزر و شاه و ارزان بار بار کاشت و دیوی هکاه قید و بلید او بهاه اوبند و الا مرد مش با تحقیق و ابیا ساخته هکاه عالیشاه
رسانند و در منصف و ی جمکه ضایی شت و کهسا را زسره و لا زهرت افزای ساط بسط کرده و بنوه و ایلت خلد آیات عجاب هزاه و حرکت آمده شعر
ایام کام و اختران فرمانبر ع افلاک مهاد و بر خط فرمان سر ع و موکب همایون مفرد و سکر و روم و سر بحرم الحرام مستقر بر سر سلطنت راجی مقدم کرا
رشت گلستان ارم کرده اند و در اوایل ربیع الاول سنه احدی و عشرین و ثمانمائه بسماع علیه رسید که میرزا سعد و قاصد قدر اکما شتر میرزا قرا یوسف
رفته بود ارتفاعی حت نموده و بین اثنا امرا از هشدها بازانده میرزا هید و در آوردند و منظور نظر التفات شده مناقب آنها اجز مبارک کرشت و شا
بدخشان اولوی حصیان و طغیان بر افراشته و خیال استقلال بر لوح خاطر نکاشته خاقان سعید امیر شیخ طغان و امیر ابرهیم و امیر سید مسعود و خان
و امیر هزر و شاه و امیر جهره را بود که سیاه قدر و قلان و ارهان و سالی برای جامع اوده و رطل ایت شاهزاده منظور اسیر تیمور میرزا میر
بدخشان شوند و چون شاهزاده بتر آمد و شاه امرا جز بشاهد بدخشان رسید بیر شاه بها الدین که والی آنسر زمین بود خواجه تاج الدین
حسن بخارا بدکاه شهر یار اعلیت شاه اظهار طاعت و انقیاد نموده و رقعه عفو جرایم شاهان کشید و شاهزاده و امرا از کشته مکوست
بدخشان بر شاهان و ارایات و در آن جیب سال بدکی میرزا قید و حقوق تربیت و رعایت خاقانی را بوده کاشته با جوانی اهل بشر جنبی روی
بقدهار نهاد و میرزا بایسنغر با بر و از شیران جیشه نهر سکا میشی و اسره در قرب سمرقند بر و رسید ند و از کرفت حقیقه بدکاه عالیشاه
رسانیدند و حسب الحکم و رحمت ارا خیار الدین محمود کشت آنکاه پادشاه عالیشاه قامت حکومت قدهار و کابل و غزنین را بمیرزا سیورغتمش داد و کوش
هوش او را بدر مواعظه و نصایح کران کرده اینده باجاه و شاه و در اوایل شعبان همین سال خاقان ستوده خصال احرام طواف مرقد و مطرب او مشهد
حت آسا آلام الجوی و الاعلی الحصن علی ابن موسی الرضا بستر جان و رضه منوره تشریف برد و رعایت طوس بجا آورده قندیل که در سر هزار مثقال
علاء الحضرت بود بر سیل نذر از سقف کنبد مقبره در آویخت و مجاوران آنمقام بکرم احترام و اصلاحت و صدقات نوازش نموده مراحمت فرمود

و در ماه رمضان سنه ثمانی و عشرین و ثمانمائه ارد شیر قراچی که بخانی فتنه بود همراه ایلچی و ایلدن خان ماجیر و قرچها میر کاه عالیشاه و سیر و بکات
پادشاهان آنکه زایند و کایات و آنیک خاکار و منتهی ایلها بعت و کاکی بود بعزم رسانید و حضرت خاقان سعید ماجین را بمناق الطاق و لطف
در اره لواها مات فرا وان فرمود و بعضی از ایلچیان بشیراز نه ابرهیم سلطان رفتند و روه جهة ملاقات امیر شاهلات روی بجوار زم آورده بند
و در سنه تک و عشرین و هجریه موسوم بسوقند خواسیدند و میرزا الغبیک و کمان ایشان را طوی داده بطرف خانی کسیل فرمود و حضرت خاقان سعید
امیر شاه بخراجه و میرزا بایسنغر سلطان احمد و خواجه غیاث الدین نقاش و میرزا ابرهیم سلطان حسن و پهلوان جمال و میرزا بسیورغتمش ارغدان
و امیر شاهلات اردوان و شاهان بدخشان خواجه تاج الدین بهمراه ایلچیان رفتند اده بودند که خانی بقدر اداء و مفارقت نمایند و غرایب عالمی که
انجماعت در ملک شاهرخ بوده نداشته اند و ریاضت کاسب میتوانند و بعد بین سال حق تک و عشرین خاقان نظر دین در مرو شاهی
کرده و در اول بهار بعضای مالقزان اده عنص شاهت و ارکاهیه اوا خوابیده عزم بر پیش در ایلچیان معم کرده اند ذکر تجاوز و وصل کردن امیر قرا
یوسف امیر شیخ ابرهیم و ولی و سرایند در محاکمه ایلچیان ابرهیم حضرت خاقانی ع دران اول که امیر قرا یوسف ترکمان در
سلطان احمد عاجز غالب کشته رشته جمعیت سلطان را بشیشه قاطع فصل او آرا و کام حد و عراق آذربایجان و آرزو هر کس و هر جلوه سر بخط
و فیان امیر قرا یوسف نهاده و امیر ابرهیم شیرازی که روی اعتماد کرده و شیلا طاعت بجا آورده و سبب بخش شد و اشاه آذربایجان آن شکر
و وقت توجه سلطان احمد تبدیر بر صرف ملک بکو مرث رجعه مدد بعسکر بغداد بان رو انساخته بود الصحیح بر سر اتباع بن ایلچیان و ایلچیان
آمد امیر شیخ ابرهیم سیاه شتر و از اقرابم کشیده از کرجان استماده نمود و کسنیدل با دو هزار سوار کل بود بوست و امیر قرا یوسف از خیال
شتر و اشاه و توقف و اقبه باسیاه آذربایجان و مره اران و جوکیتر از ترکمانان جماعت نشار بجانب خاقان و حرکت آمده و در کاه آب کیان رسانه
آن و مره اردو آتش و تاع ملتهب کشته شکست بر شد و انیان افتاد و بسیار ی از کرجان قتل رسیده امیر شیخ ابرهیم کریز رستر اخیار کرده
و دانشاه و قراجولات کاسب ارجنه بسیار که در کوه لنکر کاه کنده بود نیه بها ند ناکاه از نشیب بن بر روی زمین افتاده و متفق شکست و کاسب
بجهول بوی رسیده اسب و جامه ایشان ستاند و امرا ایشان را کرفته بطریقه دیکر و ولد کرد بد و حال امیر شیخ ابرهیم از صورت در دست بالحظه انجماعه
خود ایرکی اند که ظاهر ساخت و آنحضرت و عظ اده کرده متی اخاخت چنان امیر قرا یوسف بر و مجیزی که سنیدل بجوکیتر از بلاد کرجان رسیده اند و
امیر و سکر شده امیر قرا یوسف که چاز اقام و حصنیع انعام کرده اید و امیر ابرهیم مقدمه بیمن رسید و چون بتر زمان بوسطه حصن مدائن
پادشاه شروان هم لواوند هکس از ایشان در خلص قرا یوسف مجال محبی یافت خواز انعاف اجیده و اطاف نیسند بره و لطف کشاد و
حسن کرد امیر شیخ ابرهیم بر صرب بر ساند تا بدان امیر قرا یوسف فلم عفو جرایم شروانات اکشیده اوا در مجلس بده طلب نمود و حسبی از
ارباب صباحت و ملاحت با کت تا امیر شیخ ابرهیم را کاسه داشتند و چون بخاراد جوشکر اوده و دماغ پادشاه شروان تا ترنمود جهان کلات
و بلید بعزم قرا یوسف رسانید که مشیده اوی که بید و بیدار ایش بود داشته اوا بهلوی خویش جاداد و هم در مجلس لیو نصاب و اداء تیر
نثارها اوده بسمع قرا یوسف رسانید که هم ملک کرا امیر شیخ ابرهیم اند بدوان عالیه قول نیاید ماقضا می شویم که در تیر بزند و آمد بر
سنتر و طرا کمه حصان ند در عوض نفد حبس بود اند و امیر قرا یوسف ابن سلطن با شرف اجابت مذول اشته امیر ابرهیم را در دویت زمان
عرایسه قو لفود آنکاه قرا یوسف نشار ترکمان شروان با و اندانی است و بشر اشاه دارد و تکان بیلام و قلاع ملکت خویش فرستاده آن
رستان حریف نزم و انیس مجلس امیر قرا یوسف بوده و بوانیان آذربایجان بروات قتل اوا بنام اجوقتاب و بیاران اباب کرفا من تنا و بید
می نوشتند و ایشان دعوت و افتشیر اخاره داده از امیر شیخ ابرهیم عرض بر مال شروانات بر اه می ستانند و بالذلک مقالی بر هم اوده بیت
زمان از هم کذشته در اولو بهار امیر شیخ ابرهیم رحصانیت و مقدمه منافه چون ظلمت شکر کوس استقلال و وفور شوکت و افبال امیر قرا یوسف
متواتر و متعاقب بخراسان رسید خاقان سنوده خصال ایلچی صدیق نام نزد قرا یوسف ارسال است و امرا الطاعت و انقیاد دعوت نمود
و صدیق را مکاکه آذربایجان جوانهای پریشان سنوده آثار عداوت و سرکشی مشاهده کرده و روی بیاه بر سر اعلی آورده آنچه دیده بود و شنیده

بعرض رسانید تا ایلخان خاقان کبکان رایت غلبه نشان بقصد تسخیر آذربایجان مرتفع گردانید **فتاده در میان نهضت رایت فیروزه نشان**

از خراسان بعزم تسخیر ممالک آذربایجان هست بلند نهضت خاقانی همواره بر سر انجام کیتی تسلی منصور بود

وقرار احمد زده و دو ماه بصاحبقرانی موسم جهت وصول ایلچی رایت کامرانی روی سیفه و چون آن بانی مبانی جهانبانی در طی مسالک و فتح

ممالک خرابهٔ کیان دین سلطانی و تشیید مهام طبقات امان عرضی نداشت و بهمه قدرت که توجه سعد نمود حوزه نصرت و اقبال و منزل

اول بر اسم استقبال بوکی جمشید فالی جهانی او بود و غلول اندیشه صوبت هر تمنا که بر لوح خاطر خطیر نقش می بست پیش از تمنا بسبب چون توسن

ظهور نمایان شده و نظر او بر نقش احسن و بهر جلوه سکر **شعر** چون از جرعهٔ او نیک شاهی ۞ نگری بنی جرعه خواهی ۞ بهر بوی آمد و بی

شدی تخت خلافت ملک ایش ۞ بهر کشور که رو آوردی حق ۞ عدایش سلطنتی جهان بساحب اختر ۞ مصاف آیین سپاهی مکانت نهضت آنحضرت

بنیت عاریه امیر قرا یوسف ترکمان و وقایت ایلچی قرا یوسف و تسخیر شدن آذربایجان است چنین انتقال آنکه خاقان سعید چون عزیمت آذربایجان

عزم کرد اندیشه زمان همایون تقاضا نیافت که امرا تولی بسان عساکر قاهره باشان بازنگشت و سپاه ممالک محروسه را قضی ترکستان تا سرحد هند و ستان

جاری سازند که میعاد مقرر در سفر کرد حضرت ارتفاع کرده و ترتیب اسباب قتال و تکسیر آلات جدال اشارت فرموده و امر اعظام عرض کرده بسد که

سی هزار دست جیاد قوی رخاله همایون موجود است آنحضرت فرموده که هزار دست دیگر سر انجام باید نمود و بدستور معهود میرزا الغ بیک کورگان

محافظت ترکستان و ماوراء النهر و میرزا سیورغتمش جنبشه کابل و غزنین و بلاد السنان بعهده امیر سیدی احمد خان حکومت هراة مقرر گشت و

هادی پیر همایون فال و بازده هم شعبان سنه نک و عشرین و ثمانمائه از باغ ناغان در حرکت آمده بمرغزار حیات آثار تنزه و اجادی سنه اد و جهه

شدت حرارت هوا و صحت اجتماع لشکر هب اعیند روز آنجا توقف افتاد و در آنجا قرب امیر جهانشاه الدین شاهرخ با سپاه خوارزم باردوی گیهان

پوی رسید و شرف ملاحظه موسی شرف کرده و در آنجا قرب امیر حسن صوفی بزمان سفلاسی لشکر نهضت نشان شده از عیش و الکنت و حضرت

خاقان سعید در چهارم ماه مبارک رمضان که آفتاب را و ایل میزان بوده بطالع سعد آغاز قطع منازل و طی مراحل فرموده و در هر منزل شکار کرده

بولایت خیابور عبور کرده و میرزا بایسنغر خود را بعسکر پرتهور کشت و در بیست و نهم صفر بحرا باوار نزول بوکت پادشاه و اقامت عزیمت

فضای وسیع شادمان شد و حضرت خاقانی از آن مرحله بلوازم قرا یوسف و سلطان احمد ظفر پرداخت آنگاه از آنجا روی بکت آمده چهارم شوال بدولت و اقبال

در نواحی خان زنگ ملاقات امیر فرموده و در انتقام چرخ نظام لشکرها سیستان و قراء و قهستان و کرسیر و قندهار و کابل و غزنین عبیر اسباب خود زینت

شد و همچنین ایلچیان امرا و اشراف و اعیان بقرو کاشان آستان سلطنت آشیان شتافت و بالجمله رایت منصور بسیم ماه مذکور از دره نک

عبور نموده و بر این روی بر این مقدمه بحمسه عزیمت و مقارنه ملک ساخت و در انتقام میرزا ابراهیم سلطان با جوزه فارس تشریف آورده و شرف

دستبوس والد بزرگوار مشرف گشت و در تقاضای میرزا رستم با لشکر اصفهان و امیر غیاث بزرگ بعد از نقل سلطان و بین جاکوه کیهان مشاهده

باردوی همایون رسیدند و امرا تولی چند روز احیا طاسان لشکر بان کرده و دویست هزار سوار عنبر شماره را بعد **نظر** لشکری بحر موج موج

ثبات و پایداری چون کوه ۞ هر بهادر بطبع دیگران هوش ۞ هر جلاد بزرگ و آهن پوش ۞ و از انتقاء نیز امیر قرا یوسف با سپاه بسیار و استعداد

بیشمار در مقام عناد و استکبار شبات قدم نموده عزم جنگ و پیکار از الملک ترین بخطه ارجان آمد و در خلال این احوال امیر غیاث الدین

شاهرخ بکی از ملازمان محتشمان بر سبیل رسالت نزد امیر قرا یوسف اتصال افت و پیغام آورد که حضرت خاقان سعید پادشاه غیاث و مجد

و قایم مقام صاحبقران گیتی ستان مغفرت شعار تا بر آن مناسب چنان مستبد بکه ایشان زمان با عناد و استعفا کشاده از امور که سلف

غلامی برای شهریار کامکار واقع شده اظهار ندامت نمایند و تقلد سلطانیه و ولاة قزوین را دیوان اعلی باز گذارند تا صاحبقران خاقانی از انتقام

انتقام کینه نشان ایالت آذربایجان و اران و عناد تا حد روم و شام بتاخت آفتاب رسالت امیر قرا یوسف چون بوی خواهران و

انصار و قوت بازوی شجاعت آثار مفرد بود از استماع این کلمات برآشفته و رسانیده و امید و مجوس ملحت و مجنون اجتماع زبان آگند

بر پیغام تا اسب سفید بلا ۞ سوی آخر الدهر بینی سوار ۞ و یا بدم رستم جنگجوی ۞ عیان مهندت خانه و ندوی ۞ و چون قوم جرات

وجسارت

وجسارت و شمن بعرض خاقان صف شکن رسید اسباب ظاهره بالنظر اعتبار انداخته روی نیاز و افتقار بدرگاه میرود کاه آورده و

منافقا جلایت دعوات انحضرة و اهب العطایا ظفر و نصرت سالت نموده جماعتی از قرا و حفاظ را فرمود که ده و از ده هزار بار سوره انا فتحنا

ختم نمایند و بعد از آنکه شوش از یاد شاه دیده داران سر و بی غیب مرد فتح و پیروزی شنید امیر بوسطی جد را بالهر اسوار اجرار بطرف قزوین

فرستاده و قایم نامه که از قبل قرا یوسف حاکم آنسرزمین بود شهر کلاشت بسلطانیه شتافت و میرزا جهانشاه و امیر قرا یوسف را از سلطان

حصار قیام چنود از کیفیت حادثه آگاه ساخت و امیر بوسطی جد قزوین در آمده سوتطان آنجا تاخت و از قلاع امن و امان جاری او و طاعت از

اشراف و اعیان آستان اقبال آشیان در شاه و چون میرزا جهانشاه در سلطانیه از وصول ایلچی آقا باشراق بولایت عراق مطلع گشت در

باب استحکام برج و باره کمر همت بر میان بسته ترتیب اسباب تحصن استقبال نمود که ناگاه قاصد عنان تاز تیز در رسید و عرض رسانید که

امیر قرا یوسف در آذربایجان شیر بدل الموت سپرده و داع تخت و تاج جهانداری او بدرجه میرزا جهانشاه سپرده گشت و سلطانیه را بالکلیه

رو بکریز آورده هم در آن اوان ایلچی از قزوین بصوب اردوی ظفر قرین که در منزل آلمغر امیر در حرکت آمده باز دم دیقعده درگاه عالیه رسید

و گفت فوت قرا یوسف امر معلوم گردانید و حضرت خاقان سعید لوازم عاطفتی بقدر پیرایه سانده متوجه سلطانیه گردید و میرزا بایسنغر

امیر جلگه کوکلان جهانبیز تیز و اساخت و میرزا ابراهیم سلطان در دیه ماغانه آورده و بالجمله توجه جهانگشا بازدهم دیقعده میرزا وصول یافته

سلطانیه ماخذ رجا و اجراء ارخوف لشکر قیامت اثر موکب همایون خاقانی را استقبال نمودند و آنحضرت بعد از آنجا ترحم فرموده

قاصد بی رضه در شاه که همچنان نقد سر در نیاید تا وقتی که جلیت مصور بکند و امیر موسی بالحاظ سلطانیه مامور گشته خاقان کشور گشای

باردوی تشریف برد و شرف زیارت عتبه علیه حضرة سلطان الاولیا و برهان الصفیا شیخ صفی الحق و الدین در یافت بعد از ملاقات

قیصر عنین جلال الدین خواجه علی فایز شد و از انجا باردوی مرغان نهضت فرموده در هشتم ذی الحجه مذکوره از آب ارس عبور نمود و روز دیگر

در قلاع آران مرور و آمده طرح قشلاق انداخت **بیت** مدعا که اعلام او قرار گرفت ۞ معین و ناصر او گشت لطف سبحانی ۞ و الحمد لله

علی حصول الامال و الامانی **ذکر اعتلای امیر قرا یوسف از عالم ستیزه و رسیدن میرزا بایسنغر بتبریز**

چون امیر قرا یوسف افسر عزم بر سر نهاده از روی عجب خطا اوجاز اعتصام کرده اند و سپاهی چون ذرات آفتاب و افر و مانند قطرات

سحاب بکنار هجوم آنان نوخاسته و سراسر بجبا و کمر آراسته مجمع ساخت ناگاه یک اجل در رسیده مرضی مهلک مزاج آتش بطاری کرده بدو و

مدبر طبیعت سست از تیر امور شهستان بدن کوتاه کرده و در روز پنجشنبه هفتم ذیقعده سنه نک و عشرین و ثمانمائه ایام حیاتش

باختتام انجامید **شعر** بساط جلادت بگسترده بود ۞ و بساط جرئت نادر چیلت ۞ چنین بود تصور بکس بدید ۞ ز یکسوی تیغ و ز یکسوی مرگ

و چون از اولاد امیر قرا یوسف در آنزمان همچکدام در اردو نبودند امرا مرکان بعد از آن و اتفاق اهل بر میان نهاده هیک طریقه آورده

و سید ایلچیان در درگاه گذاشتند و آحاد الناس و سمت جلادت و فارج دراز کرده کوش قرا یوسف را بعد خلاف امیر بدند و در هشتم

ماه مذکور سیدی احمد کجانی و ایلچی اعیان تبریز موکران امیر بنا حمل بالنجیب بیرون آورده لوازم اعتذار و استغفار بقدم

رسانیدند و جنازه امیر قرا یوسف را بطریق ارجیف در شاه نشاندند تا در مقبره بدیه انش دفن کردند و میرزا بایسنغر در منتصف دیقعده بجانب

تبریز با نعم مقدم شریف ساخت و خطبه و سکه باسم و لقب و الدین کرد خویش زینت و زینت داده رایت عدالت بر افراخت

و در آن اوان امیر علی بیک بن امیر قرا عثمان که در اردوی امیر قرا یوسف مزید بود از محفل خویش امیر قرا جاورت بالهند کیک بوس بلازمت

شاهزاده رسید و التماس مراجع الاهالی مضمر سر افراز کرد بدو و بعد از چند روزی که بلوازم ملازمت پرداخت استجازه نموده بدیه

خود رفت و چون میرزا بایسنغر از نفوذ مهمات تبریز فارغ شد و فرمان حضرت خاقانی بسعید بوی رسید که بطرف کاردو رود هنگام امیر بلاغ

و امیر شیخ خدا بنده که موجود جماعت و بلاد سنا لاشا لو قزاق بمهار و مستوفی بود در زمان میرزا عمر بدیوش امیر جهانشاه

گشته بود بقصاص بدر امیر جهانشاه بقتل رسانیده بود و در زمان امیر قرا یوسف میان او و مرا کجا خلافات و عداوات بوقوع انجامیده

والاحرم خزه زد امیر قرا یوسف رفته با ایالت ولایت کاورد و عنایات دیگر سرافراز گردیده تا در عهد هدا و دین لا که در اهجرا عالم
خاقان رکن الدین نظام پرتو وصول بر قتلاق و قرابغ الماغت امیرا با حاجی بهکرم برادر خود را با خلعت لایق بآستان خلافت آشیان ارسال
نموده و بتشریف پذیرایی در امارت و تمکین کشید و تعیین بر حاجی خاقان سنوه متاز گردانید میرزا با بسنقر بوزنگا و رود و مامور شد
و در قلب شاکه مقلوب ایل مقول ایرد و با امیر باجنو طغرز و بر ظاهر قلعه کاورود که موضع حشتن بابا حاجی بود شتافت و آنچه عنان
نزد او و نشاه عنان لطف امیر و کلات عنایات اکبر بنام او داد و از جانب خالفت تحذیر نمود و امیرا با حاجی جاده تحذیر و موافقت
دانسته بانعام بازار قلعه بیرون خرامید و شاهزاده در اوان اوجاق خاقان آنجیر و عده کرده بود انعام و احسان فرمود و امیرا با حاجی در کاب
سعادت انتساب شاهزاده تا کاسیاب متوجه اردوی همایون گشت و شاهزاده هم بر جمله مقصد رسیده بموطن خاقان سعید بزمخ و ایوان
کرد بدو در سلک امرا عظام انتظام یافت **نظم** وقایعی که در وقت لاق و المخ توقیع الخاید و فتح امغرنس و قلعه ماریدید
چون حضرت خاقان سعید رفیق توفیق و تأیید در نهم ذی حجه سنه ثلث و عشرین و ثمانمائه بقرابغ رسید جهت قتلاق آنمنزل را اختیار کرده
رفته و اردکاه جهان پناه بلوچ بهروساه رسانید و ملوک اطراف و حکام کناف بصنوف تحفات و ارابغ بکالات متداول و متوالی باردوی
کیهان پیوی مشافرت شرف زمین بوسی دریافتند و بتوالی التفات خاقان بتحیت صفات بر وجنات حالات هکمان نافذ سر افتخار و مباهات
بلوچ حوالات رسانیدند از انجمله امیر جلیل الله شرف الدین امیر سنخ ابرهیم شرف الله مشرفه و آثار عنایت و جلالت
از خیال و حضار او روشن و هویدا بوده در چهاردهم ماه مذکور بعز ملاقات خاقان مؤید منصور سرافراز گشته مطلوب عنایت شد
و سلوای اخلاص بدرا سلاجق و را بلوا حق اختصاص اختتام داده خاقان کرم و فتوح امیر قرا البکر که در حوالی امیر قرا یوسف میرسید
باوی بسلطانه و لیک کشید و در چهاردهم محرم الحرام سنه اربع و عشرین و ثمانمائه امیر بهرم سلطان که سابقا موجب فرمان واجب الاذعان
بجانب مراغه رفته بود مقتول الام بعسکر حضرت انجام رسیده بشرف سنبوسی بدرجه انعام مفتخر و بلوکی رسید و مقاربت این احوال قاصدی
از دیار اندو تنوعات هند و ستان رسیده بشکر گذرانید و از زبان حضرت ملک دوران دیار که مندوبه عنان نیاز بسنه بعرض رسانید و
چون ایام استیلای بنوده دستان که نشسته سلطان سریر فرود جام سپهر سجده خنگ بهرام گشت خاقان بالتمام تابع تو زیم بیع الاول
از بیوت قتلاق بعازم تبریز متوجه بیت و دیم ماه در سلطان نزول اجلال فرموده و از انجا نیز بقصد ماهون اتفاق اقامه نمود موضع
قراکوسات بعرض رسید که بلد احمد قرامان حمد و تجدد و مدح را تاخته و لوای فتنه و فساد برافراخته و فاسق معاند تعدی عیاث السلطنه
میرزا با بسنقر بدفع شر آن بداختر شتافته با بلد احمد طرف دیار کرجستان بجنت و بناه بقلعه استفرند برده و میرزا با بسنقر بظاهر آن قلعه
شتافته سپاه نصرت پناه آنجا نیز بحاصره نموده و با احمد و سر و زنی بعنایت و مساعدت و اخذ آخر بنای اعتماد و استعداد
احضار میرزا آمده و دوی نیاز بر حالت درگاه شاهزاده عالیجاه نموده امان طلبید و میرزا با بسنقر بر جریده با احمد گذشته و او را بهوا
برداشته براحت متوجه و در منزل احسن خاقانی ست کرد و در مسند پای تخت حضرت خاقانی رسید تا حضرت با احمد را گفت که خود را بالمعا
ساختی و او را با پنج چهار شبه سپرد آنگاه موکب همایون از انموضع در حرکت آمده سیم ماه جمادی الاولی آفتاب در سعود فرود و حین مکاوه
از اراب عزیمت سپاه ظفر مآب گشت مسامع علیه رسید که درین نواحی چهار بیت موسوم بقلعه ماریدید در غایت رفعت و شیدی
امیر قرا یوسف در وقت استماع توجه دایان ظفر آیات نفایس بشمار و ذخیره سیار بتجاوز نساده بود و بعد از فوت وی و مرگ امیر
اسپندیار قلعه را بتصرف داوده و بعضی از مرده بخود داده و انجا مصور کرده و حضرت خاقان سعید که هست بر کذر تهیه قلعه ماریدید ملتفت
بیت و سیم جمادی الاولی در حوالی آنجا نزول اجلال فرموده و کوه و بنشاده که تو قلعه را با جماعت و انتیاد و عزت عوده و او از تسلیم قلعه
سر باز زده و لشکر قاسم از آقا از فرود بنزد از جلال و اخاخوه بر و سلک کرده بدند و حضور ان بعزم مخالفت و محاربت بعض الدو زمان
کوشش اصلح انا ندیکر اندیشه داشت و تا مرهان و ذکر تحقیق و تعزیب آقا و ولت مخالفان بوده جوه ظفر و در رخنها

دیوار ایاغ باین دیار اخترت تابید الطفی بکرم فرخ ظفر جلوه کر گشت و غنایم بسیار بغنیمت جریان ظفر شعار شده راستا آقا باشرا و صوب
بلاد اتاق و حرکت آمده و هدا زد صولت حضرت خاقان سعید ادوی هارون را در دامن کوه دزیجی توقیف داده بنفس نفیس بالجمله سوار امار
با خلاط شریف بود و در آنمقام حاکم قلعه ایدیلا امیر و ملای و والی مدوسلطان ملک محمد و ولد ملک عز الدین شیر و امیر علی بن امیر قرا
عنان بآستان سلطنت آشیان شتافته بتقبیل اسلاف امیر سرافراز شدند و تابع شانزدهم ماه جمادی الاخری خاقان سلطنت آشیان از
اخلاط بعزم جیحون و امیر قرا یوسف آنجا یاغ و قیلاق و مشرب برد و در ای بلاد امیر قرا عثمان بوکه همایون پیوسته شرف دستبوس پادشاه دیع سکون
دریافت و بشکر گذاری و اداء حلق حمد و ثنا تابع گردید و تابع گرم بلد شاها بحضور حرکت و همان خاقان عالیشان بجانب تبریز روان شد **ذکر**
عمارت خاقان عالیشان با اولاد امیر قرا یوسف ترکمان چون دیار آقا باشرا و حضرت خاقان از تعرف تا کاسیاب متوجه تبریز گشت و ناشا
راه مسامع جلال رسید که پسران امیر قرا یوسف اسکندر و اسپند با سپاهی افزون از چون و چند جلال سیتر کرده عهد و عاد جود و اخلاص
العهد الله با یران خاقان سنوه و حصار اعزم استیصال عثمان کرده بود و ضمایر و عمار بکران بصوب میدان قتال اعطاف داد امیر قرا یوسف
و امیر الیاس هر دو مقدم سپاه فرزندی از کشته حضرت و اکشت شد و در آنجا و ساحت بجب سه ربیع و عشرین و ثمانمائه قرابغ یوسف قرنفین تا بیشی
انجا سیده ایدلیس شهر بصرف پرداختند و تحریر بوغرسوری و آوای کوس و کرنای دلنواز در زمین و زمان افتاد و در زمین و زمان دو کاره در
میدان کارزار آمد و در آن وقت اطفای رایات زرنگار جوشید و حکم کار ناملای کلاه اطراف فضای سپهر و از آنکه جون کشتگان مرکه
پکار کلکون کشتان دو لشکر کشته و در هم آویخته بودند و استحال تحیر و تحیر دافا اعلام و نام سیفوذ **شعر**
چون لشکر دو بهامون کشید هر دو امین بر چه خون کشید طالع شد لشکر خویش رفته و لوا را خوم رعایت کرده اصلح پی اشتد
و در وی که خاقان شریف انتساب آقا باشرا عزم جنگ موکب کوکب و منظر خلک فلک سوار شد خاقان کاسیاب پای مبارک در رکاب
نصرت مآب آورده مراعاه و جوانب رسیاه ظفر شعار و خیمه اده و روی بخاقان نهاد و از آنجانب امیرزاده اسکندر و امیرزاده اسپند و سنر
یا سامیشی لشکر قایمت از کرده در برابر آمدند و بار دیگر لاد بران جوشن پوش عیار حضرت آقا جوشن و خود پوش نموده و تصب شمشیر مردان و شان
جانستان رخنها دسیت و بهادری مهلوانان کشوده و در امر و آمیزاده و سم عرضیع و امیر ابو هیم جهانت آنکه از زاده کرده و بدکرده استان شجاعت
دستوه و اعتبار بر خلاف انانی بر و کارها فرمودند و حضرت حسین سعد که در سلک شجعان لشکر ترکمان انتظام داشت اسیر کرفتند و حضرت
کشش و کوشش بر جمله اطراف رسید و جلاد دل مؤید با صبره و از دو سنا شاهنشاه معزز کرده اند هر لیک از زاده و فرین فنا از خویش فرود آمده
بشرایط پاس بر داشتند و میان نقاب کیان آسمان تا وقت طلوع طلیعه صبح صادق دیده بر هم نزدند و صلح روز عیم که هنگام زوال
آفتاب قبالهٔ کاتبان بود سپاه ظفر مآب آنجانب عازم مرکز نقال شدند و از آنجانب نیز کرده ان علامت نشان آلات و استعداد
فراوان در برابر آمده عقاب تیر بعزم صید مرغ روح ملاوران از اشیانه کان آفتاب زوانود و بیکان خدا انکاوی چه کرد و جهانهای اهل
مصاف روز نهار و قصر احسام لیلان یکشبه و جعلنا اللیل لباسا آن دو لشکر مهام انتقام جام خون آشام در کرد کرد نهادند و در آنروز
شجعان ترکمان حملات متوالی کرده خواجه محمد شرف خلخالی با جمعی از امرا عصر صنع تیز کرده ایند و نیز دلیت بود که چشم زخمی
بلاد زمان موکب همایون رسد در آن اثنا خاقان دین و اکر شجاعت استقبال با عادت مالک و بنا رجع داشت و فرمان داد تا در میان میدان
ترکه ظهارت خاز بر افراشتند و بعزم ادای نماز بعلت شکر مدت اعزاز آنحضرت قوت منی و فرود آمده مشکور و تالی نماز و صوم ساخت
و در نماز چه مستوی اوقات قرائت و اسنت شرایط عدل ارکان بجا آورده و بیشانی مسک و نیاز بر زمین نهاده اند و کاه پادشاهی اعلام
ظفر و نصرت مسالک دنیوی و حین آنجا حاجت عاجز صبر همایون ظاهر شد از خلوتخانه بر و امیر و بر زمین ملک مسانی نشست و
عنان بکمال بجانب قلب لشکر اعدا و آورده مجادی خوش اسپ اده و دیگر امیر جمال الدین شاهقلی بمعضق تعریب عدد عدد تدبیر
بجانب سپه و نمود تا نظاره شاه دیده و کوس فتح و شادت فرو کوفت و آوازه و اخاخوه بر اسکندر میرزا اسپند و میدان افتاد و اسکندر از شنیدن آن

مقیم گشته تا که خان از صف ستیز بوادی گریز که ایند و جریدهٔ مضمون لیر شده بکار از قول و بر اقرار و جا اقرار بر مخالفان تاختند و
اقدام نبات و فرار اولاد امیر قراوسف نزول بنزفه مقرون باصناف نصرت و آمد عنان انهزام منعطف ساختند و سپاه ظفر شعار رایح
فتح و ظفر بدرگاه حضرت اعتصار انعاف نمودند و غنیمت بهایت که فرمت تصکر پادشاه هفت کشور ملاحظت فرمودند و حضرت خاقان سعید بمراسم
حسامد الهی و شکر گذاری دیع تا شاهی پادشاهی بر دلهای محتاجان مهالک بحر و بر و اکرام امید و آرزو مرحوی بحاسب تبریز روان شده
در سنه ثمان آنکار بی مقدم همایون تعزیت کاکه کردون ساخت و اهالی آذربایجان از الباس امن و امان بوشاینده لوای عدل و احسان برافراشت

ذکر مساوعت خاقان سعید از تبریز بدار السلطنه هراة و ایراد بندی از حوادث حالات و واقعات

چون خاقان سعید از تشویق مهمات آذربایجان میل بطرف خراسان نموده رایت ظفر آیات تبریز در حرکت آمد و در اوایل ماه رمضان
مایهٔ صول بنواحی سلطانیه از اهتزاز کرکاه و دار و عکان و ولایات را جارت انصراف ارزانی داشت و از آنجا نهضت همایون انفاق افتاده
در حدود قزوین میرزا ابرهیم سلطان و میرزا رستم مرخص گشته بجانب شیراز و اصفهان شتافتند و سوک ظفر نشان بجانب خراسان رامه
و امیر غیاث الدین شاهملک بزحمت انفاذ ارتاء استرآباد در وی نخواند نهاد و در محرم ماه سنه الهای چرهمایون فال قرین سعادت و اقبال
بلاغ زاغان رسید آمدن راه اطراف رایض رضوان بخشید و در همین ماه شیر محمد ارغلان و صدر الاسلام ارغون لسان بآستان سلطنت
آشیان میرزا الغ بیک گورکان آستان ارتش سپاه افتند و بعد از چند روز شیر محمد ارغلان توهم بیاجوز راه داده و با گروهی انبوه از یاجوج
فرار نمودند و جناب الغ بیک ایشان را تعاقب فرموده در تجکنه بلاق کمر بیکان رسید و شیر محمد و سارق را اسیر و دستگیر کرده باز گشت
و بعد از وصول بسمرقند رقم عفو بر جریدهٔ جرایم که قرار کشید و شیر محمد را بسیاب پادشاهی بخشید و سلطنت مغولستان روز از کرده اند
و در هفدهم ماه رجب سنه ثمان و عشرین و ثمانمائه حضرت قطب اقطاب میرزا با بسیار پسری سعادت شاکر امت فرمود و خاقان عالیشان
آنولد را حمزه قدم را بابر نام نهاده ابو القاسم کنیت داد و در سنه سبع و عشرین خاقان مظفر قرین در مرتبهات و ولایات خراسان در غایت
دولت و اقبال اوقات گذرانیده بساط عدل و انصاف بسط و حساب جور و اعتساف بر چیده اند و در سنه ثمان و عشرین شیر محمد ارغلان
حقوق رعایت میرزا الغ بیک گورکان را نابود انگاشته رایت علاقت بر افراشت تابیان شهر بکامران از دولت در گرد خود اجازت طلبیده
در بیست و هفتم ربیع الاول ایلغار هشتم جوت با سپاه فراوان جهة دفع و قمع متوجه مغولستان شد و بعد از قطع منازل و مراحل در موضع
قوتو سپاهی سپاه شیر محمد ارغلان نمودار گشت و در بایزه مرحوم جاوی الاخوان و لشکر کمیند در روی در روی آورده سوریا امانت و از نگاه
گرد کرد و عزیمت کرمای کوشی کرده و از کرماهند و در آن طرف چون دست بتیر و کمان و سیف و سنان بازیده بصفای میدان شتافتند و غایت کشش و
کوشش تقدیم رسانیده ریخته شمشیر خنجر سینه و قرقره سر کمر بر شکافتند و آثار ای شیر محمد ارغلان جان افتصار کرده دست چپ و راست
باقی ایشان منهزم ساخته بر جوانان لشکر سوقه حمله نمود و امیر ارسلان خواجه در انعاب چون کوه ثبات قدم نموده بدانحضرت اعدا بر انعت جانکاه
هر چند مولانا اهتمام کرده اند از جای نشاندند و میرزا الغ بیک گورکان ترمانات هراول را بمدد و جوانان ارسال داشته شکست
بر لشکر حضرت افتاد و شیر محمد ارغلان عنان گردان بصوب فرار از آنجا عساکر نصرت آثار و شمار انعاب نمودند و رکن مولانا مغولستان
رایت سلط و اقتدار افراخته صیاری از مغولان را تابع سیدیم کرده اند و بقایا بر موجی و اموال بحصور کرفته بوطن خال و مسند و میرزا
الغ بیک مظفر و منصور بجانب خوقند باز گشته بعد از وصول الجی و تیر سیر بدرگاه عالیشان و مساد و حضرت خاقانی و الدین مرحوم سیمین
اعلام داد و قاصد در اول شعبان بهراة رسیده کیفیت حال بعرض رسانید و آنحضرت بلوازم شکر الهی قیام نموده مشرح و مسرور دیگر روز
و در آخر همین سال میرزا الغ بیک عزم ملازمت خاقان جمشید عظمت کرده و در آن دم و در چهره بیدار دهر میرزا و مراد ان کاکه
روشن ساخت و غایت تعلقت و عنایت اختصاص افزوده و روی چند در حرامان خوشدلی و شادان کلام امید آنکه میرزا محمد جوکی بمصحف
خوش کرده اند و اسیوند از کرده و در عرض کیفیت از هراة خود دنبال و امیر الهی رسانید و چند ماه آن دو برادر در سرقند بعیشی کامرانی

در جهان و ملاهی مشغول و عشرین و ثمانمائه میرزا الغ بیک جهت انتخاب الغ بیکی اجازت یافته بهراة بازگشت و در رشید و شنبه یازدهم ربیع الاول
این سال امیر کبیر سوده خصال غیاث الدین شاهملک ابن قطب الدین شاهملک کاشت **شعر** ای دلخسته حالست که انجم کشور
هر دو کرم نازند بدین هفت اورنگ • دامن بیخ جراشد چو دل من بر خون • چهره مرجان کشت بر از رنگ • مگر امر جهان تغیرت بر گیرد
آنکه در جنگ بجنگ هر کو زبره بلند • مقبلان بر جوانخت جهانخش کر بود • بیش جود و بی کهد طوبی جهانداده • رحمة الله علیه آستانه تابع دولت
بلد در بعضد صاحب هر شاهنشاه • و چون تعزیه داعیه امیر غیاث الدین شاهملک بعرض حضرت خاقان سعید رسید که زمینه اهل خراسان
و ملا از خوف و بیم ارشد امیرزاده ابراهیم سلطان نوازش نکرده مکومت خوارزم بوی نخواهد نمودند و مدتی امیر شاهملک مشهد مقدس را
در جوار آنحضرت انوار ابی الحسن علی ابن موسی الرضا علیه السلام دین سال بادشاه شاهکیلان و سلطان عکاه جود و احسان امیر محی الدین سید رضا که کرم
الصورت عالیجنس بس وسیع و دنیا آلوده نشده بود در دور نور زنار عمر خود را نقال نموده و در شانزدهم محرم الحرام سنه ثلاثین و ثمانمائه
شاهزاده و افر بهجت میرزا سیورغتمش بهادر در کابلیها رجا و دار الملک و دعوت صفاریان بجنت آشیانه بهراة رسید خاقان سعید در مصیبت
فوت آن سلطنت محترم شد و لوازم تعزیت بجا آورده و تمامی ملکی که سیورغال شاهزاده بود بمحله صدق و اوسیرزا سلطان سعید عنایت فرمود
بقایای خلایت و ملک ملک عطا **ذکر توجه میرزا الغ بیک گورکان جانب مغولستان و انهزام ایشان و مصیبت**
لشکر و قیامت اثر براق براق اغلان که از نبایر او و خان بود در سنه ۸۱۱ از دشت قبچاق بسمرقند شتافته انجناب الغ بیکی نوید و ملازم
او استظهار نظر تربیت و رعایت کرده ایندهٔ با اسباب سلطنت و شهر آباد بجانب دشت بازگشت و براق بن عاطف شجاعت بخان رکاب شاه
او بکان بود خلل کرده قدم بر مسند سلطنت نهاده و در اول بست شیلی و ثمانمائه بعد و مغلی آمده قلعه دی نزد میرزا الغ بیک آمد و بعد
فرمود که در بین ایام که بهست عالیمقدار اضطراب جوجی خان و زاف الجم بعنایت شهریاری مستظهر بوده با بعد و مشاهده حال الغ بیک
چون شنیده بود که براق اغلان کمک و علفه از مغلی و شرعا و عرفا طلبی من دارد الجی ایلچی اموالی مغلی جاوب داده و مقارن آنحال ساتحواج
زمان که حکم آنرا جدید عرضه داشت تو که مرکزان براق در بولایت خراسان بسیار کرد که و حضرت صاحب اختیار مطلق متصرف کرده و لازم سلطنت
میرزا شاهرخ میرزا الغ بیک گورکان براق نموده جهة استحقاق که بهراة رساند و حضرت خاقانی از مدح و حضوت که موجب
ثواب است و اربع و نود اما لشکر و مقدم که در علی بیت میرزا الغ بیک جوجی که متوجه ماوراء النهر کرده اند و شاهزاده در هفدهم ربیع الآخر از آنجا
سمرقند گشت و قبل از وصول میرزا الغ بیک بکلف مغلی نهضت کرده میرزا الغ بیک جوکی از سرعت آنحضرت حیرت و دهشت توقف از
عقب برادر علی کرده و حرکت آمده خود را بنی بسانید و شاهزاده کان همان قدر که طی مسافت نموده بعزت و هر چند تا سرعت در رسیده و چون کرده
و او تیر بقدم مقابله و مقاتله پیش آمده چون دو لشکر و بمابین صف قتال بیاراستند براق قلی اتباع خود را بر قلب هجوم ساخت و بکار سپاه
ماوراء النهر تاخت و امواج دریای بکار و تاکم الدر کشتی حیات جوکی شرار زده لکا عزق و دریای فنا گشت و چون چون دو بحر بصفای
دشت و هامون دو اشتر عرق بکوس و کوفر که از سیه بنکون در کذشت **بیت** تن از اسب و سر از تن سر کو شد • زمین با بلوان بحر پیوند شد •
میرزا الغ بیک گورکان کرو جوجی نامحد و معزز و بر طلی کلا **لوحین از اعجاب کشتکم** سپاه اندیشه اقتدار بسیار
بنده بود تا آنجماعت را بعضی آنچه **کم من فئة قلیلة غلبت فئة کثیرة** صورت نصرت در وی نمود لشکر ماوراء النهر دست اضطراب
عنان بوادی فرار تافته جهت میرزا الغ بیک و میرزا محمد جوکی غالب شد و بجوانستند که بنفس نفیس قدم در موکب مهلت نهند اما سعی از امر
مانع اندیشان بخیال که تا استمداد از مدایی و خطه ماوراء النهر نمایند و شاهزاده کان بسمرقند شتافته براقان در اطراف و کنار
و حدود ماوراء النهر خرابی بسیار کردند **نظم** چنین رسم زمانه و آیین دهر • کهی پشت زین و کهی زین به پشت **ذکر کار دهم زمین**
میرزا شاهرخ بهادر در سنه هراة از دست احمد لر حضرت خاقان عادل بر موسم و ملازمت و اقوال انعام
سیمین و هموار اوقات بجهت ساعات اصوات صنوف طاعات و عبادات میفرمود و اکثر جملات بجهت مشرف بحضور ارتقای میسات

و در وی نماز بر بدن اخلاص بوده لوازم مناجات و محض حاجات می‌فرماست و در روز جمعه بیست و سیم ربیع الآخر سنه ثلثین و ثمانمائه مرقوم که
بمسجد جامع درون قلعه هراة نماز گذارده بعزم سواری از مصلی بیرون شد و دانشمند کیک بوشی احمد نام که مرید مولانا افضل الله استرابادی بود بصورت
دلخواهان کاغذی در دست میرزا آمد حضرة خاقانی که از تو بکار گفت سخن این بحضور اصلا و نمای و احمد فهمیده یافت و اندیشه چیزی و دید
و کاغذ را بنظر آنحضرت رسانید تا چون حالت و تاریخ معانی ذات فایض البرکات آن پادشاه بحسب صفات بود کاغذ را گرفته نشاند و حکایت نرم
بلطف او استماع سایت کرد و علی سلطان قوچین رخصت قتل آن لعین حاصل نموده در بیت باز در هم سایه بلند رضا آن خواجه جلال الدین غیر کرکی را مادر و بنا هم
بقتل رسانیدند و قائل معلوم نشد و میرزا بایسنغر مدار قلع منازل دطوم اصلاحیت یکی ماند که در مسند عزت نزد ولی الجلال بود و خاقان
سنوه حصال بعد از جنت میرزا بایسنغر از آب آمویه عبور کرده اکابر و اشراف سوند بلوان استقبال استجا فرموده و آنحضرت بچون جان طاهره
جنت صفت رسیدار گفت بخانه بر لق تمیز و بوده زنده از امور و هکار جوب باسانی زه و میرزا الغ بیگ چند روز از بعد اختیار و اختیار
بقضاء اما آخر الامر عزی قبوت در حرکت آمده و بعد بکر بلغ زاده بعواطف خاقانی و بالیات دار الملک مصاحبه انی نفحه و بالکیت و بیان آن
و صول خاقان آفاق بدسوق چیز یافته و از تکوست سفانی بر گرفت و قرار اختیار کرده آتش فتنه او در بلاد کستان و حصار اطفا پذیرفت
و میل از اکثر امرا همایون و بیان زده و بیع سکون از تنظیم امور بلاد الهوز یافت بافت و بجا بعاب الطبات بخان نوعیت صورت هر
تافت و میان دهم الرابع سنه ثلث و ثلثین مقصد رسیده باغ زاغار چمن مقدم شریف عزیمت اولی و اعلی جاری کرده اند و آن اثاثی میرزا محمد
جرکی را سر فرو کرامت فرمود و آخوند علی حافظ محمود میرزا بایکر موسوم شده چند روز با صاحبین و معمر و عشرت و سرور مهمد بوده

ذکر تهیه سایر خاقانی بولایت عراق و آمدن بچاچاق کرت ثانی

و در اول بهمن مستانی و فیض و ثمانمائه میرزا بایسنغر علی بیک
اسکندر بن یوسف ماه دیگر باشقالیه زمان تحسیان برده لعنت و معرای آمده سلطانیه استحقر با نفر تاتاران خاقان بمقام باجلغ لشکر هاو را
الهوز و کستان و بلخان و حصار شاد مان و فقد و بلخان و بدخشان و خراسان و سیستان و غزین و کابلستان و هنا و روز بخشت مهموب
هاو تجر همایون فال فارغ بال از باغ زاغان بصوب آمد ز ایجان در حرکت آمد **نظم** بجنبید چون کوکب کهکشان
و حالت السلطنة و الخلافة و میرزا بایسنغر و امیر شیخ محمد بن بولاس و امیر علیکه کوکلتاش و مرسم خلافی از پیش رو افتادند و حضرة خاقان بالبه
اعتقاد بهر نصیب و مهم کمر میسبطو او و مزارات مشایخ عظام اقامه نموده بجاوران عتبات اولیا را از مایده انعام و احسان بعلی و از عطوفت
و بهره وری ساخت و چون در مملکة دنیا عالم بصرت تاج سپید و بزه فام را فراخت جهة اجتماع سپاه طبرستان و عراق و اصفهان
و فارس و لرستان چند روز باشاق توقف افتاد و در ولایت میرزا ابراهیم سلطان از شیراز و میرزا رستم از اصفهان و امیر جهانشاه و امیر
یزد و امیر برخان از مرقو و امیر شاه شیرین از کرمان با دو حضرت خان رسیده بعز ملازمت خاقان بجنبید منزلت فارغ گشت آنگاه
لوای ظفر نگار را از ملک خوشت خوده بیست و یکم ماه رمضان سایر و صول بحوالی سلطانیه اماخت و قرار در سید چیز مقرب میرزا اسکندر
اسکندر آخلدر آکلا شد که بخدمت بود ندو حضرة خاقان سعید در انقام رمضان با ایلان رسانیده آداب و روز عید قوام نموده و از انجا سیر بن
شاهزر شب غلال از بین نزول همایون عزیمت روضه رضوان گشت و از ترد بلاهجه علم خورشید اقتباس بسلاسو فتنه دران بورت خیر
و صول اسکندر با لشکر و تیمات از جوار بوست و حضرة خاقان نصرت آئین بتعبیه سپاه جلادت قرین و اهتزاز میرزا ابراهیم سلطان را
با طمان فارس و بر اطراف جای او و میرزا بایسنغر و اباد ایران خراسان و مازندران بحوالی تاز و بساد و زلد ابتر وجوه همایون زمین
که اسنده میرزا تخدیو که را چندین هزار لشکر شکار مقرر ساخت که تدبیر غلبه آماده و مهیا باشد تا هر طرف بکوکل اجتماع افتد
شرایط معاونت سبد و لی اداء و انا تخاب اسکندر جنبید و میرزا و قلب سپاه را بخدمی بیاد است کوچ کرده بماند و روز اول الاسلام
و صباح روز شنبه هفدهم ذی حجه سنه کوره **شعر** و جبیر کیسه و در ایاد و فرق چو راهی جلوه آهن سنه عرق میکاره دل
رسیدند و ملاوران هر دو یار جلد ایران خاطر آتش هفت اقلیم مشغول کرده اند و میرزا ابراهیم سلطان بقدر نفس با طایفه از ترکمانان

گشاده میان و فتن موکب خاقانی بدار الملک سمرقند و راحت نمودن در ضمار جمایت حضرة خداوند

چون خاطر سنوه مهیه و رجعت برای اغلاب ساده حضرت خان میرزا الغ بیگ کمر کار شکستی روی نموده و بر قبیت کرد ذات و جوده
صفات خاقانی از جنبش احمد زده بود و حضرات جهة تاریخ ثان احتلال بجانب سمرقند مقصد نزیر و عزم شهان مسلکش و ثمانمائه
هزار و حرکت اندوه قوة الاحاطه بیع مضرب ماه و فات سلطنت گشت و میرزا بایسنغر آنجا قاتل ساملانه موکب همایون بود و موجب دران خاقان
عالمکان و القاهر میرزا الغ بیگ بصوب هراة راحت فرمود و بیت باز در هم سایه بلند رضا آن خواجه جلال الدین غیر کرکی را مادر و بنا هم
بقتل رسانیدند و قائل معلوم نشد و میرزا بایسنغر مدار قلع منازل دطوم اصلاحیت یکی ماند که در مسند عزت نزد ولی الجلال بود و خاقان
سنوه حصال بعد از جنت میرزا بایسنغر از آب آمویه عبور کرده اکابر و اشراف سوند بلوان استقبال استجا فرموده و آنحضرت بچون جان طاهره
جنت صفت رسیدار گفت بخانه بر لق تمیز و بوده زنده از امور و هکار جوب باسانی زه و میرزا الغ بیگ چند روز از بعد اختیار و اختیار
بقضاء اما آخر الامر عزی قبوت در حرکت آمده و بعد بکر بلغ زاده بعواطف خاقانی و بالیات دار الملک مصاحبه انی نفحه و بالکیت و بیان آن
و صول خاقان آفاق بدسوق چیز یافته و از تکوست سفانی بر گرفت و قرار اختیار کرده آتش فتنه او در بلاد کستان و حصار شاد مان و فقد و بلخان
و بدخشان و خراسان و سیستان و غزین و کابلستان و هنا و روز بخشت مهموب هاو تجر همایون فال فارغ بال از باغ زاغان بصوب آمد ز ایجان در حرکت آمد **نظم** بجنبید چون کوکب کهکشان
و حالت السلطنة و الخلافة و میرزا بایسنغر و امیر شیخ محمد بن بولاس و امیر علیکه کوکلتاش و مرسم خلافی از پیش رو افتادند و حضرة خاقان بالبه
اعتقاد بهر نصیب و مهم کمر میسبطو او و مزارات مشایخ عظام اقامه نموده بجاوران عتبات اولیا را از مایده انعام و احسان بعلی و از عطوفت
و بهره وری ساخت و چون در مملکة دنیا عالم بصرت تاج سپید و بزه فام را فراخت جهة اجتماع سپاه طبرستان و عراق و اصفهان
و فارس و لرستان چند روز باشاق توقف افتاد و در ولایت میرزا ابراهیم سلطان از شیراز و میرزا رستم از اصفهان و امیر جهانشاه و امیر
یزد و امیر برخان از مرقو و امیر شاه شیرین از کرمان با دو حضرت خان رسیده بعز ملازمت خاقان بجنبید منزلت فارغ گشت آنگاه
لوای ظفر نگار را از ملک خوشت خوده بیست و یکم ماه رمضان سایر و صول بحوالی سلطانیه اماخت و قرار در سید چیز مقرب میرزا اسکندر
اسکندر آخلدر آکلا شد که بخدمت بود ندو حضرة خاقان سعید در انقام رمضان با ایلان رسانیده آداب و روز عید قوام نموده و از انجا سیر بن
شاهزر شب غلال از بین نزول همایون عزیمت روضه رضوان گشت و از ترد بلاهجه علم خورشید اقتباس بسلاسو فتنه دران بورت خیر
و صول اسکندر با لشکر و تیمات از جوار بوست و حضرة خاقان نصرت آئین بتعبیه سپاه جلادت قرین و اهتزاز میرزا ابراهیم سلطان را
با طمان فارس و بر اطراف جای او و میرزا بایسنغر و اباد ایران خراسان و مازندران بحوالی تاز و بساد و زلد ابتر وجوه همایون زمین
که اسنده میرزا تخدیو که را چندین هزار لشکر شکار مقرر ساخت که تدبیر غلبه آماده و مهیا باشد تا هر طرف بکوکل اجتماع افتد
شرایط معاونت سبد و لی اداء و انا تخاب اسکندر جنبید و میرزا و قلب سپاه را بخدمی بیاد است کوچ کرده بماند و روز اول الاسلام
و صباح روز شنبه هفدهم ذی حجه سنه کوره **شعر** و جبیر کیسه و در ایاد و فرق چو راهی جلوه آهن سنه عرق میکاره دل
رسیدند و ملاوران هر دو یار جلد ایران خاطر آتش هفت اقلیم مشغول کرده اند و میرزا ابراهیم سلطان بقدر نفس با طایفه از ترکمانان

بکه کردن لشکر بکن بر جوانمردی خاقان تاخت و برادر اسکندر اسپ جهانشاه بدا هر پیش آمده از سپه سیاه فرو ریزی شتابی بی ثبات و قرار پیش
حمت نزد ایلچی رفت و اسکندر با سپاه در آورد و رکب بر آنجمع چون بیساری از پرده لاله رخسار خالت خذلان رخت و از آنجا بنزد حوی اوتصان جهانگیر
میرزا ابراهیم سلطان میدان تاختن کار زاری روی نمود که از هول آن هرام بر زیر جاه و ناهیکه رخت و صدرت تشمیر بر چشم جوانان دهان اجل
عقا کرده و اصابت پیکان رخچم و دل بهادران سیلاب خون در جریان آورده بیت چنین بود حال ایلان سپهر * بخون شفق لاله گون کرده چهر
آنگاه هر دو لشکر عنان بعنکبوت نافه آتش تا صبح حارث و مراقب بودند و لحظه الزامیت آنکه فرزانه آل حال چون خواهد شد نفرمودند
و روز دیگر که جمع اخضر سپر زلاله و آفتاب بر سر کشیده از بیخ حلوط شاهی چتر کواکب اسفهر کرده اند نظم بر آنند زهر موصای نخیر
سلامت شاه از ده مال کو شکیر * خاقان اسکندر بکان و اسکندر رستم قران در برابر یکدیگر چون بر صفوف لشکر پرداخته خزیده کرده و سپر
زلزله در کوه و دشت انداخت و حلقه سازان نهضت شکاف رعد اعدا الکوه زلهی بر کوی عدم ظاهر ساخت و در بین دو روز نیز بر رعایت
صعوبت بوقوع انجامید و امیر اسکندر کمال جلادت و مردانگی ظاهر ساید ساع چون سعادت بنوک کوشش بسیار چیره * بوقت استوا کمر
خاقان مظفر از اداء ایمان رعایت و عرض نیاز بدرگاه کریم کارساز فارغ گشت و آنکه بر اسب کوه پیکر ارشد روی سوی اعدا آورد و تیر فتح
و پیروزی از مطلع امیدات رای طلوع نمود و هدای ظفر بیزدی خاقان حالی کلهم متاع اقبال کسرو اسکندر چون حالی بر اسوال بدست رستم
و آورد باد اشته پای در داد و کرد نهاد و حضرت خاقان سعید بر تعقیب فرار نامدار کهار قوجات سالاران دوی الاقدار تولد بود لشکر اعدای
لقی بقت دیر سایند تمامی اطراف مالک محروسه در شاه و سر بر آنجمع جوبکه بهادر بوجب فرمان و اجبالاد خان بکاسیوی و شتاب تو جیزه
قا ارزد روم و بحر آموش نیز تا بلد سلطانه ظاهر کرده مراجعت فرمود از اشرف الصلاه و الملح الفصحا مولانا شرف الدین علی الیزدی که در آن یورش
ظفر آیات ملازم موکب عالیه میرزا ابراهیم سلطان بوده منقولست که فرمود و فرموده اند آنچه از کلیات و سالت و وفیر مردانگی و جلادت
در ظاهر طاس رای الیمن ظاهر و اقاد و اکثر عشر عشیر آن مسموع نشده است بعضی بعقول الاسلاف زمان محو گشاد شعر فایین نبات شاه الی عنات
خون شد نعمد بر زنجیر اد بیک * این حال کوهای سطاس بوس * کز ما حصار شرح دهد از لیک * و تاریخ ابوالفتح خطبی از صنوف آن
نظم لاحظا تا بر صنع می بوده نظم اسکندر تر کان بر عصیان در زند * دارای جهان سزاوار او لعب دید * از تاریخ ابوالفتح چو عنت بخات
تاریخ شد از قدر ابوالصبح بدید * و در ملاک آن احوال کاصد بر از الغ بیک کو کان از جانب مادر آنها در ترکستان رسید و عوضه استنی
رسانید و حقیقت آنکه در مقر سلطان بیان سلطانخود اعلان و مرای اعلان بعلایه ملقیات افاده باقی روی نمود اقوت نهاد و هدد از ایام
خراسان الی مدد و بعضی داشت که شاهزاده کان عالیشان میرزا مظفر بن میرزا سنجر بن میرزا بیسنغر کابلی و میرزا عمر شیخ بن میرزا بیسنغر شیرازی از عالم
عالی ملت الاوند و خاقان بن هلاز اسماع حضرت و دارای سپهر با سماری اظهار ملال فرمود و جهة ترویج ایشان بحمام کلام
و اظهار طلام اشارت علیه صدور الاست و از دیگر ارشاد الفهر سرعی سید حضرت سایند که بهذه غازی السلطانه خاقان باقی شده اند الجهان
جاوه انی فرستاد بیت کشتی تو و کشتند ترا بهر کافات * تا باد بکاکشته شوه آنکه ترکشت ذکر نهضت رایت ظفر آیات
ان ظاهر طاس رای صوب قلعه الحق و مراجعت فرمود بر نواحی آخضار در ضمان عنایت مالک الملک مطلق
چون خاطر خطیر خاقان کشور ارجاب اسکندر فراغت یافت در هشتم محرم الحرام بسنه ثلث و ثلثین و ثمانمائه ظاهر طاس کوچ فرموده
عنان ابرهجهان نوره تصویب ظفر الحق و افت و پس از وصول بقصد سلطان اسکندر که در الحض حصین بود تند عودت تیاز شاه و سکنی
پیرو کرد ساده بود و چون آنطلعه در سات بلند اسکندر بر ارست خاقان و لاکهم بها نقد از نسیان اسکندر و نصوص بجانب قشلاق مراتع
مقاوت فرمود و نزد هم صفر آنمزر رسیده مقارن آنحال امیر ابوسعید بن امیر ابوسعید بن هلاکو بن موسی و صداوت بسلطوسی
استعداد و نیز عنایت حق و اشارت اطلاق گشت و حضرت خاقان سعید آن ستان در تراج اران و بایان رسانیده حکومت تمامی ملک آذربایجان را
بامیر ابوسعید مفوض کرده اند و در آن هم بر ستان نظم چو طالع مسعود رخت بیون فال * نهاد روی سوی مستقر عز و اقبال

و در هفتم رمضان بسلطانیه نزول اجلال فرموده ماه صیام در اختتام کشانیده و چون هلال شوال بسعادت و اقبال جمال نمود آداب روز عید و رعایت
حکم ولایت فارس و عراق و اشکر میرزا ابراهیم سلطان و میرزا رستم و امیر جهانشاه بن و امیر جهانشاه شاهی چنانکه اصلاح ارزانی داشت و روز شوال
چتر خلعت مآل از سلطانیه بجانب هراة مدد کشانده و هشتم محرم الحرام سنه اربع و ثلثین و ثمانمائه بالغ از این مقدمه همایون عزیمت اقرای بقرار
جلالت کشت شعر حمزه و عادا چشید و بی تائید * همچو خورشید جست اشرف خویش بدید * کامه مالک بحر و عجما و
اعاظم خراسان بحصار اراجم مکش نشد و لوازم تهنیت و استبشار مقدم میرسانیدند و بنا بر حال و قال بعضی اجمال بود و کرایند نظم
همت باد تأیید او مستدال * وصول رایت شاهی بسته هلال * بهر مقام که آید بهر کار کرد * سپس و حافظ او باد ایزد متعال
ذکر فتح عیاث السلطنه والخلافه میرزا بایسنغر بقشلاق استراباد و بیان بعضی حیثیات قلاع و حوادث
قلعه دماوند و فلعت حسب داد راوی ممالک آرای خاقان کشور کشای جهة بعضی از مصالح مملکت چنان اقتضا فرمود که زره العین
سلطنت میرزا بایسنغر بهادر بنحس و تلثین و ثمانمائه در ولایت جرجان قشلاق نماید و آسیعلا الدین علیکو کلاشی و امیر مجد صوفی و خازن
با جموعی از نوکیان مقرر فرمود که در آن یورش ملازم موکب همایون شاهزاده باشند و میرزا بایسنغر در مقدمه ذکر عنان باد جهاندار نمود
بصوب خطه جرجان معطوف ساخته بعضی از قلع منازل و طی مراحل جلد الفتح استقبال نمود و اعلام آنملکت را بین صلت آرایش داده
طرح قشلاق انداخت و در آن ستان بر صوح بیوت کاسکند کرفت دیگر لشکر آذربایجان کشیده و بدار بعده امیر ابوسعید اتصال ساینده
و چون فصل شتا در گذشت میرزا بایسنغر متوجه خراسان شده بدستوری بدیه جزو کار مشرف گشت و در سنه ثلث و ثلثین و ثمانمائه امیر زاده
امیر علی از بدیه که بخدمت و امیر خلیل الله شیرازی رفت و شرف اشاء امیر زاده بابندگی مه بدرگاه عالیشان و خضاد و حضرت خاقان سعید
او را بنظر نظر بیت کرده اند و بر کوشه شاهزاده کان جلوه آمد و در آن اثنا در دی تحضرت جهة نظاره کان بعد کرسار و برج بعیت کشاده
بود و سلاح جهاندیدن بدعوی ایاخت سوار شد و رخا کی و بلوکیا که کهل نشاخاخن و بنظیه از خواص و عوام بتیر بیرون آمده
بودند و حضرت خاقان سعید بر پشت ایستاده تماشا میکرد ناگاه امیر زاده مایل بالحجم رسید و چون او جوانی بود رعایت حسن صیاست
و بهاست جمال و ملاحت روی حاشی پشیدن نظاره کان بعد داده سر بر پای او نهادند و حضرت خاقانی از مشاهده آنصورت
سنیه کشت پس از کیاکه جهان بناه مراسم اشارت فرمود تا امیر زاده بابعلی باشد که بجانب سمرقند رود و بدین مالی و بشرازه میرزا
ابراهیم سلطانرا پسری و فتند متولد شده و میرزا احداثه موسوم کشت و در همین سال میرزا محمد جهانگیر بن میرزا محمد سلطان بن میرزا جهانگیر بن
امیر تیمور کورکان که عز مصاهرت خاقان جهانگیر شرف بود از عالم الفت آنمود و ایضا امیر محمد و دیوشیخ با آنحضرت دعوی خویشی میکرد
و او نیز هر ایام بود و راه سفر آخرت پیش گرفت و آنسبب بود امارشدش سلطان ابوسعید دست تطاول بدرفت خذر شمه از صفات اکابر
مضار بقلعه عیاث السلطنه والدین میرزا بایسنغر و بیان رحلت آنجناب از عالم فانی در اواخر شباب و اوان جوانی
میرزا بایسنغر از شاهی بر جاج محاسن خلایل و خلق و انواع مکارم و فضایل علو مکانش نمیدید که اجداد او در کاه خلافت و نیابت
در صف اعلا نشسته بآن اقدار کرد ندی و در تقت شانش بنا بر بود که عنت نشان تا بحقدار در کاب سعادت اتصال نیافته بجا کرد بر
دو شی کرفت و نوازم و نیازی بجا آورده ندهای عدل رحمت کستر شد و هوای فضای جهان بر وبال اقبال کشود و کنوز و فتوری و آشیانه
باز و شاهین بفراغت بر خود ندخام دست سخاوت بر دوش باد مان کرد هر بار کشت که منتشر در زمین از اشعه سپهر بین عمارت دکه کشت
لطف ازلی ملک آرایش کرد بیکر کشور و سیدی سر بلند بود تا بجمع نشی بخور رشید بخشیدی و بیدتیر اصابت تأثیر بر چون در رشب بجود
حوادث ملاحم کرد بدی ظلمت مصایب نوایب را باصفات حصول نوازد مآب مبذر کرد اندی و بر وجه جاه و جلال و کثرت حشمت
و اقبال بجالت ایاب جلو کمال اعلیت و عالی رتبه بود و در تعظیم و تجلیل ارباب فضل و هنر و بیجی و کی از اوقات لطف از اهل صنعه
خوش مذاق فاضل و هنر مند از کامل از اطراف و اکناف ایران و توران بهراة آمده در آستان ملک آشیانش مجتمع بودند و بلطف او فراوانست

وصحبت صاحب کیاست از اقطار امصار عراق و فارس و آذربایجان بدرگاه عالیه شاهرخ شاه فرستاد بسجود و تواضع آمده
عالیشان در رعایت و رعایت تمامی آن طایفه کرامی کوشیده هر یک بوجه انعام و احسان مسرور و شاه و ممان می ساخت و هر کس بخوش نوبتی
و صحبت و نقاشان و مجلسدان درگاه خویش ترتیب میکرد بهمگی همت بجا می آورد و بر داخت **نظم** بعقل و عدل و احسان و تهور
بود که هر چه سلطان بایستی ۞ و اما شاهزاده عالیجناب در عنفوان شباب شریعت را بر آب شعف تمام داشت و مجلسی کامرانی و نوشت
زندگانی است رایج و ریحانی و باده الغرض هر چه میباشت هر صبح بکام و زندگانی مهر پرور سپهر لامع شدی از آنکه نور رشید عذار
غرب خوشگوار طبیدی و هر شام که قدح سیم انام هلال را بعلس بزمات و بسیار کوش در اندوزی از دست حور وران ماه دیدار جام باده بنوشکار
در کشیدی و چون اعضای از هدا عند الخمار نوش خورد حرارت شراب لطیف در مزاج شریف مقرر می تمام کرده و اسباب رعونت قوی کشته استعدادات
ذات هیبت صفات روی انحراف آورد و اطباء حاذق و حکما متوفق هر چند در معالجه مبذول نمودند بجائی نرسید و آخر هم در آخر
ربیع شنبه هفتم جمادی الاول سنه سبع و ثلثین و ثمانمائه از دار غرور بجهان جاودانی رفت که حضرة خاقان سعید از رنج حادثه هایل چون کاهی
یافت و رعایت لذوه و مسرت لذایذ خاطر ابناء سلاح سعید کرنز اشاهزاده بوه شافت و بعد از تقدیر شرایط تعهد و تکفین بر نعش سید
الموحدین هم در آن باغ بر نعش مقدس تابوت فاذکاره و حضرة خاقانی هم آنجا توقف نموده امر اعظام و اکرام آنها بتابوت اراده انشاء و قدر سید
شریف مهد علیا کوهر بناه آثار و مقالات سید قدوه و در آمد و رجیع امرا و وزرا و صدارات و علما و عامه رعایا و کافه رعایا لباس سیاه پوشیده
بودند و از کال الذوه و تکاسل فرج کبیر هیچ هیچ عشر ثانی هم نبودند و تا چهل روز هر روز ختمات آیات قرآنی در اندر چه شریف
بجمع کشته ختمات کلام بوی و تعشر و تام اعظام بدرگاه سپهر اعتشا چو خس و اثاث و مطعومات و مشروبات محظوظ بود و بهر روز خیرات
عطا از پادشاه و از احسان خلایق را از انعام سرکوار بیرون آورده و بغیر لباس بر نبوده دست در حل مین عمر و نیکنامی بود و چون این جرم
محنت اثر مسعود قدر سید میرزا الغ بیک کرکان اظهار الذوه و اضطراب فرموده جهة اقامت مراسم تعزیت بهراة شافت و سعادت
دستبوس دریافته جراحت آخیضیت تازه کشت و نوبت دیگر الذوه غیر اسیر و زیر و صغیر دیگر از اینجا ملال اثر در گذشت و آخر الامر جنازه عالیجاه
جهانیانست همان شکوه یافته ساطعه تربت در نوشتند و حکام و لایات بقدر جنازه شافته عین شعوق الکشیدند **بیت** آنچه چون هیبت و شوکت
مدت حیات میرزا بایسنقر بی و هفت سال و چهار ماه بود دیگر از ضلالت این رابع و رابع و ترتیب نظم نمود **بالجمله** سلطان سعید بایسنقر بهادر
کهکه کوهاها لم حرم ۞ من رفعوا تاریخ وفاتش است ۞ باد الجهان بجود بر زیده ۞ از میرزا بایسنقر سر بارکاه ماند بلین ترتیب
میرزا برکالدین علاء الدوله میرزا سلطانمحمد میرزا ابو القاسم بابر و حضرة خاقان سعید عدالت و ولد رشید مناصب اولیا میرزا
علاء الدوله تفویض نمود و جهة میرزا سلطانمحمد و میرزا بابر مواجب تعیین فرموده **ذکر اردبیان نهضت لوای ظفر پیکر بجانب**
آذربایجان جهة دفع اسکندر و تدارک صفوان نوایب فلک عنان و مصایب ستمکار در اوایل سنه ثمان و ثلثین و ثمانمائه از
انها امیر خلیل الله شروانی مسامع علیه حضرة خاقانی رسید که اسکندر قرا یوسف سفارت ضبط آذربایجان فایج کرده و تخریب قلاع حصون و شهرها را
پیش نهاد همت کرده و میزد تا باران خاقان سعادت نشان بار دیگر عزم عراق و آذربایجان فرموده و اکثر امرا این مورخین امرا فی سطحه و قوت
قدا نشستند و خاقان بلند مرتبت را طبع آنحضرت ترتیب میخود ندا اما امیر جلال الدین میرزو شاه و در خلوت سر و صحبت باشد که چون امسال
میرزا بایسنقر از عالم انتقال نمود صفی از مردم که سنظر تصور کرده اند که بالجمله تصوری بخاطر اصحاب خود نموده و افسر شاب آنکه صفدر
آذربایجان با مصار سد و آن محنی در صیر جهت کشتن دیگر جای کرفته و زمان همایون با حضار جنود ممالک محروسه سفارت یافت و امیر فرمانسنج تکوت
همراه قرا یوسف امیر علی شقاقی و خواجه رمضان قوتی بضبط اموال و اموال معین یافتند و اعلام نهضت شاه عالم و دو بر اه ربیع الثانی و رمضان
حاست سجلی از مستقر سریر سلطنت و جهانبانی و رحمت آمد و خلیفه عادت شان پادشاه از اعتقاد آمده دو آثار اراده بود اسفند ارمیز مراد
اهل الله صادرت نمود و بخاقان قرارات اصلاحات و صدقات نواخته ارسال نیاکار بعادت و هدار استداد میفرمود و در دو روز بحکام

وسره ارزان

وسره ارزان بلاد و همایون می پیوستند و کرانه پیشکش و ماریجا آورده نوازش می یافتند و چون ملکت روی بصرب خیام عساکر بهجت کشتند
هم جنود و سنان بر بنا خاسید بجهاد الحرکت الاجاعا آمدند لاجرم اشارت عظمت عادات کما را و ارکان دولت و رایها ساختند و هم
در ولایت طرح قشلاق انداختند و چون اسکندر از وصول موکب ظفر اثر واقف شد مملکت آذربایجان را کذاشته رایت هزیمت را فراشت و
اشراف و اعیان آن دیار روی بدرگاه شهریار عالم اقدار آورده بنده امیر جلال الله شروانی نیز مشرف و سنبوس و پایکشت باعث اولطاف
اعظم صورت و مقارن آنحال امیر جاسلون و امیر سف برهنوی سعادت و اقبال بدرگاه سلطنت و استقبال مشافه منظور نظر التفات
و عنایت جهانیان کشت و در آنجا این وقایع میرزا ابراهیم سلطان را عیش از حالت صدارت داده و هر چند اطباء و رسلا و سعی کردند مفید نیفتاد
و در چهارم شوال سال مذکور طایر روح شریف آنشاهزاده سعید از قفس قالب آشیانه قدس پرواز نمود و میرزا ابراهیم سلطان بوجه زکاه اطلاق
و بحاس آداب و تربیت اهل هنر و رعایت هر منا زه انشو از سایر سلاطین دودمان سما جقران ظفر قرین امتیاز تمام داشت و در باب
تقویت امور شریعت مصادر و مبهم ملت متحاهر اهل را خطه سوی و اهتمام می افراشت کتاب لاحت آیات ظفر مآثر حکم از اهل
هر زمان در سلک انتشار کشیده من القاب تحضر و جد صفات هر مصاحب رسید و اشرف الفضلا و اجلع الصحبا ملا اشرف الدین علی
الیزدی بسبب تصنیف تاریخ شریف موسوم بظفر نامه و احسان کرده امید بحسبان از اطراف آفاق مشهور کرده بدالفضیحه و جرد قلم
آنشاهزاده صاحب امید اما خاقان سعید شنید نازه اندوه و مزید صبر و تکلمانی آنمرحوم سپهر کشور کشای بحضرت و کرده ایزد تعالی و اصطبار اسباب
نموده لوازم سوکواری و تعزیت داری بنفت دیر رسانید آخر الامر بقضا آنهی صادر داده و تن مقدس سپهر آنی نهاده با تمام طعام و خان کلام
ملک عالم اشارت فرمود و منشور حکومت فارس بانام خلف صدق شاهزاده مرحوم میرزا عبد الله نوشته سرانجام امور ملک و مال از کلک
مشیخ عیسی الدین ابو الخیر تفویض نمود و همدلی آنشاهزاده الدین خاوند شاه بن امیر ارغون شاه بن امیر جلال الدین فیروز شاه که مهار تقوت
میزاد مرحوم حکومت اصفهان علوی و کرفته بود در سنه بعد آخر ستاشت الفنون و دو بین سال در بده و بکرات هزاره ملیون و طاعون طیان
کرده میساری از خلایق در وبا آخر ستاشت آورده بدو شد و آنحالت بر مرتبه بود که دیگر ورزه هزار دکر در شهر بیرون فوت شدند و آن
بصوبت هر چه تمامتر بابد و در هیچ نوبت رسیده موجب توبیخ خاطر اکابر و اصاغر که بدینار لی و جان و اعیان اعتقاد آنکه هر کس
از خراسان بلاد و در مدکس مطالعه تقلید و بجان سر بستر تواب کامیاب بسلند و هم در بیت قشلاق و جزء سید کرامیا علم حرم در
قصبه راکان نیا بر عرض رضا از ملازمت موکب علیون محو کشته بود آنحالت آنحمود و آنحضرت بر فوت او آسف خورده و راکا
بر سر استدش بوصف رسم سیورغالی عنایت نمود **ذکر نهضت حضرة خاقان سعید بجانب دار الملک آذربایجان قدر قرین**
میرزا محمد جوکی بهادر و تعقیب اسکندر آذربایجان چون جشید خورشید از طوق ممکن در سنا خاذ جوب طوی رشوه متوجه
منزل لهم کردید و لشکر بها از طلیعه سیاه ربع عزیمت نموده مسیخ فرزه دین و حتی امره غالب نیات عنایت و سید حضرة خاقان سعید
از بیت قشلاق در حرکت آمده فارس بنصار تقویت میرزا محمد جوکی را مرجع المقرار نصب اسکندر ارسال داشت و موکب همایون در نصار نهایت
سلک بجود بالهنکی طی مسافت نموده و چنار از اوجاز از بین مقدمه جشت خلاف و رایج نجاز او و در اقدام سادات و قضاة و اعیان
و اشراف تبریز و از اسبقا ایجا آورده عواطف حمز و اهل هنر و از تق و رعایت فرمود و آنحضرت با سان و تیه و در آذربایجان بدولت و
اقبال کذاشته و مسلمان بصوب قرابلخ اوان توجه نمود اما امیر محمد جوکی بهادر در حیث و حوی اسکندر با از دیار خان دیکر از بلاد
کشید و چون از وی نشان نیافت و روز چند در اقلیت ساخت بر داخت و امیر قرا خان در ایام مراجعت و سماداری تقدیر رسانید
و میرزا محمد جوکی میل مصاحبت آنجناب کرده که بدار تعذرات خاطر شریف بخطبه فرموده و امیر قرا خان آن الحسنی الجابت نموده و هر دو امیر اوج
قرین و دیده سپهر سلطنت کرده بدو دو آنرم ربع الاول سنه ثمان و ثلثین و ثمانمائه عنایت و ملکت بر وقع سوست و چون از جزء جزء حضرة خاقان سعید
و در شد الحسین نیا رفته و بدرجت امر نموده و امیر زاده بخدمت جده بزرکوار بازکشته بشرف و سنبوس استسعاد یافت و هم در ایام

خاقان فلک احتشام خان عزیمت مصیبه قرابلاغ نافت وستم ربیع الثانی عزیمت قشلاق ایرنو ما هجرات خاقانی بر بنت اوج آسمانی
از امتزاج احتر و حاول شیخ نورالدین محمد بن شیخ مرشد الدین جنید کازرونی بر امر سلطنت روم و شاه و دیار شاه آن دیار سلطانزاده جهانبانرا
اسکندر بن قرا یوسف بر سنده بعنیت موکب همایون متعرض ملک آذربایجان میشود و چون بعد یک مقصود متوجه فتح دیگر و مفارقت از آذربایجان
لاجرم آنکه اکثر آن استان قلعه ملاذ آن اوبانده کرده بدرگاه عالیه پناه شتافتند و تا رعایا از فتنه و فساد اوامان یابند **فتاده بیان تنبیه**
ولایات ظفرپناه و تفویض فرمود حکومت آذربایجان را بامیر جهانشاه چون بار بهار از موسم
شد بیخ حلیم همی کشتن * ابر نوآفتاب روشن * خاقان سنوده حصال دیار دهم شوال سنه ۸۱۴ از قراباغ ارزن بصوب وطن حرکت فرموده و بسار
وصول بانقام فتح انعام نظام حکومت تمام ولایت آذربایجانرا در قبضه اقتدار امیر جهانشاه بن قرا یوسف نهاد و اوشکنهای پادشاهانه کشیده
حشمهای حضرت او ترتیب اد و چون خاطر خطیر پادشاه ملک بعزم کشور گیری و تسخیر ملک آذربایجان و قراقوینلو و دیگر عنان عزیمت جهان نورد بجانب
هراة سطوت ساخته و در بیخ الآخر سنه یعنی و ثمانمائه در عزیمت دولت و اقبال بسته سر بر جاه و جلال رسید کلبو و اعیان خراسان که مدت ده
سال در بحران ارکاه خدام سلطنت و استقلال کلمه ایزدی و نهاد بخار موکب همایون کلی نمائی و دیده انتظار کشیده متوقع بوده اند و لوازم نیاز
و ثنا بتقدیم نموده اند و حضرت هر بار اجری و اعتدوی تجهید مساعد حالت آورده و در عنایت عاطفت رعایا و رفاهیت کافه برایا بتقدیم رسانیده مدد کرد
مردی بران تصور شوق کرد و هدف آن الملوک محمد شاهی از سفر روم باز کرده بود و بعضی بحسب اینکه از سلطانزاده شنیده بود مرد چنگی کرد
و بعد از سنوح جامع چند سال خاقان سنوده حصال و سر هلت ولایات خراسان بسعادت و اقبال اوقات گذرانیده و هر روز در انتظام مهمات ملک و ملت
و سر انجام امور دین و دولت رایت سلطنت بوالفتوح ملوک کامکار و سلاطین نامدار بر اطاعت و خطه دهان نهاده دست عنایت رسانیده
و آمال شیخ سهیلی ابواب امان و آمال در روی دوزگار طلعات انسانی کشاد و همای همایون بخت کامرانی در هوای دولت و جهانبانی خاطر و
ساعتر بالاهای الغرب و ثنا و امان و مدح حیات و تبدکانی و امر **ذکر کشته شدن اسکندر بن عمر پسر بدلخت**
از ثقات رواة مرویست که اسکندر بن قرا یوسف بر امر و نهاد و ثنا و ابعوب ترین فکان پدر مستعان سلطان بود و بسلی لقب داشت
تعلق و تعصب بسیار می ورزید و دران اوان که خاقان عالیکان از آذربایجان بجانب خراسان سعادت عزیمت اسکندر و قلعه الحق بود و آقا و دو سلی
آغا بخشوت و بدر تلوکه که شاهزاده جهة سادوی و سنگوی بیاری مولانا تاج بین میرزا شاهرخ و سنانده بودند و قاد و ولی هر چند ما قامت بجای
معقول زبان بی کشوده مقبول نمی افتاد و اشارا بقتل بهدید مکرو نابران نفاد و ولی تقوی نموده که اسکندر شیئه بعشق ایشان برده و اگر کرم شیر
سوزت بجا آورده قصد جانش کرمیشد و در شوکی اسکندر شراب بسیار خورده در بام قلعه حضرت بود ولی لاجرم مهود و زبان بالا کشیده و قاد
بام بالا در تنجیر بدید رسانید و اسکندر از خواب در آمده متصور آنکه قصدی قتل او بکار است بزبان استغاثت فاد و آواز داد و آن پسر
بالخرج سر از تنه بدرد بعالم دیگر فرستاد **ذکر آمدن ایلچی جغتو کاآن از نزد والی مصر و شام و بیان صفوا حوادث شام و وقایع**
شهور و اعوام در وقتی که سلطنت ملک نصر قلی میان اشرف که بعد بود سر آخر بر جوانی بیک نیا سعادت بخت بیدار شوی خواب بدید که حضرت
شاهرخ جهان آرا بر اشتر سر بر پادشاهی نشانده و از غایت نشاط خاطر انتباه شاه در آمد چون کلاه تشبیه حیوی نشیمن و بالیات ملک نصر بدید و
کشته خاطر جان فزا در اکرکرا بخجسته فراه او و چون امر الله تو انقیاد بزد سنگدل بحضرت خاقان سعید هر بوی صداقت سلوک آورده
چون ملک اشرف فوت شد کان دولت الجلال عظما امرا بر جهانی و اقبال سلطنت با قدر بخت مهیا بود که سر الخراد شاه کرد و اولو امر بر سر
الملوک الظاهر فرمود و آنرا طاعت بجا آورده دل سلطنتی نهادند و چون جغتو بیک رسالت ملک نصر کشت بار مقدر مذکور جغتو کاآن را که
در رسالت خواص او استطلاع بود با شرکات لاعدد تعنی قات رایت جهة تهنیت بساط واد و وفاق و تبع شیوه خلاص و تعالی درگاه عالیه و فرستاد
و جغتو کاآن رشید سر ملک و اربعین و ثمانمائه بهراة رسیده بعد از سرود سعادت و سجود سر و بافت و آنحضرت فرمان لطف و ترحیب سلوک
ارزانی در رسیده اظهار و تنی بجهت فرمود و چون او در سنه است دیگر که نوعیان مدارت جلوس بعزم نمود و در آن روز طوی عظیم ترتیب کرده

بود

بودند و کنز فروف و اولوس که بخلعت همایون در آورده بعتم از خلاط احسر بود و کوهر بیضه داشت و جغتو کاآن بعد از کلاه مستوفا رکاب الفاتح
و احترام بمقام خویش از کشته شاهزادگان عظام و امرا و اولاد اعزام بنوب اوراطوی آمده و اسیان تازی در ایام مهاری دیگر و مخلع شاهزادگان
و سنانده و در دل بلاد جغتو کاآن عظام و امرا و اولاد اعزام بنوب اوراطوی آمده و اسیان تازی در ایام مهاری دیگر و مخلع شاهزادگان
و سنانده و در دل بلاد جغتو کاآن عظام و امرا و اولاد اعزام بنوب اوراطوی آمده و اسیان تازی در ایام مهاری دیگر و مخلع شاهزادگان
شیخ ابو منصور بر مدی تفسیر کرد علامه اساری شرح تلخیص جامع مصنف خواجه مسعود بخاری شرح کشاف مولانا علاء الدین طهران روضه رند و فقیه
و آنکه جوع این کسب مدکبا خاطر همایون موجه بود حضرت خاقان سعید فرمود که هیچ کذب بعظمت حیوب نوشته و بعد از کشته و تسلیم جغتو کاآن نوشته و
و قوی که جغتو کاآن بعد از مراجعت طلب خاقان سعید و نوبت بیکر او اطوی او جهة سلطان جغتای تبرکات پادشاهانه تعیین فرمود و مخلع خاطر بیکر
با ایلچی اعتلام نزد و هر بار اینجا موکر او الیب و جاد و هر او بنار عنایت کرد و مقرر شد که مولانا حسام الدین مبارکشاه بر دایجی برسم رسالت محمد شیخ تعیین
و هر هر هم چه بسر بند کور جغتو کاآن حضرت کشتند و روی براه آورد و چون بوجه فرمان سلطان علاء الدین داشت که در اصفهان دیر تر از نه کاه اصل جغتو
نایبه حضرت خاقان سعید سر جان بآن بلاد و نشاه بیدار داکه روی قشلاق مدن ایلچی شهر آیین چند و آنکه چهار شهر بجا مهر دستار کرکی و در سنه
و در بن سال ایلچی مقال میرزا علاء الدین را در شیخ شعبان پسر کلان است فرمود و آنرا خدا حضرت سلطان ابراهیم موسوم کشت و جهة صفت تابع
این مراجع مزبان یکی از اهل جغتو کاآن کشت که و هم دین سال امیر فرمانشیخ که در آستان سلطنت آشیان خاقان عالم الشان
اعتبار رضا یاد داشت رایت عزیمت عالم آخرت بر افراشت و از آثار او در بنا هراة مدرسه تکلف موجود است و امیر سنوده از تعزیز این امیر الدین
محمود دران عقد بطوان مصنف علم بیش اشتغال دارد و در سنه اربع و اربعین و ثمانمائه امیر جلد الدولة امیر جلکو کوکلتاش بعرض ایلچی و تجاوز نمود
عالم دخت نود و دکند سند بدرکه در سر جایان ساخته سد قوی کشت و دیکر آثار امیر جلکو را بطبیت مدرج مجمع هراة و اقامت ملک نمود و کار
و بجهت و تاعایه که سیر مجمع و مسند نصح و عشرین و ثمانمائه رسیده کمتر موقات آثار بیت بر جاست لحضه خاقان سعید بعد از فوت امیر جلکو نایب
بولدار شد بن امیر شیخ ابو الفضل تعزیه نموده و یکی از فضلا این قطعه در تاریخ وفاتش انشاد نمود **قطعه** سیر دیار جلکو آنکه در وی سلطنت
ظلم شد در بلاد شاهرخ سلطان ایلک * رحمت حق بر دل دانست در تعمیر ملک * زان شق تاریخ فوت بر جمله اطلاق * و هم در سنه مذکوره بر جهة
رسید که مولانا حسام الدین مبارکشاه که بجانب صرف رفته بود دیگر از اعالی قدس و ثنا بافته و امیر بن امیر احمد محبوب ایلچی خود جغتای فوت و در عنایت
سلطانی بر وجنات اهل الوفا فرمود و مقارن آنحال انجانب کابلی و تقرر جز آمد کابلی عطی ملک آنجانب حضرت اعلام کرد و اولاد ایجاد الکلح الحر
عمر شیخ بن امیر تیمور کورکان امیر سیر و میرزا اسکندر و میرزا بایقرا از وی تولد شدند و بعد از شهادت میرزا الغ شیخ حضرت خاقان سعید ارسال
حرم شاه و میرزا سیورغتمش از وی در وجود آمد از عالم فانی بر لحق تنهائی انتقال نموده و آنا تا در بلاد سیر و سیع و رفیع در کار لکف
موجود است و مدفون آنجا و بر عشر کیر خان بقدر شر بقدر است و در بلاد هراة بتر ملکت آنجا خاقان و در الحدیث و در الشفا و در حمام ساخته
و در مزار مجمع هراة در میان مدرسه و کیلی جهان خیر و الملی و سیع طرح انداخته و در این سنه واسطه تواتر و تمنا اکثر این مقام روی بانهدام آورده و قا
غایت تیمور صاحب و ولی بسلی بجد بعمارت آنها کرد **گفتار در بیان نهضت خاقان سعید بجانب شابور بسبب عصیان ملک ارشد**
رستمداری و فرمودن امیر اسطلغ تیمور بایسنغر بعزای جهة تنبیه و قواعد سلطنت و ضراری در سنه حسنی و اربعین و ثمانمائه ملک
کیومرث رستمداری که ناعایت آنها بسیر کاکاری و طریقه چکری و در مبارزه ادی ملوک بی نمود قدم از جاده طاعت کذاری بیرون نهاد و چون رسیا
رستمدار از ساحت حدود وری و دمان فرمود و بعارفت و آشوب سار ثقاع بلوغ این خبر بمهر او رسید و خاقان هفت کشور با سپاه و قیامت اثر در اولاد
متوجه و نهضت شرعا خاقان کشت و چون نواحی جنابه و ارد مرتفعه خاقان منصور بر جنبت رسیده حضرت دکذشت سیلاب رعب و هم اولیا سار و جهان
کیا رعیت و اندازه لوه و تاصحان سعید در آستان سلطنت آشیان فرستاد و دران عجز و بیار جنبه داشت نوکر مرا جر زهره که اندیشه تا خاصه کرکا
خلافت عالم کذار و مقابله نوعی از سیاه نصرت شاه را بش نهاد هست کرام اکر عرض از نهضت همایون انتهاء و نیا بعث بنده و هند کار و کرکر
ولایت و مملکت بر کوه و دمان سنوی سیاه را بر اعظام شرح عجز ملک کیومرث را عرض کرده و زلان حسن مقال نایره خشم خاقان سنوده و حضرت اعلام سلطنتی

ودر باب تعزیه گوئی که ضبط بلاد عراق و آذربایجان شرایط مشورت بتقدیر میرسانند دلیل آنکه امیر فیروز شاه گفت که دین اولوغ شیخ نوها الدین عمر را
سفر بجانب بغداد و سیده نوکر در باب لحظه قزوین مرحمت بنده آل ملکی شیخ احمد غزالی و مرجان عاهد و دیده که کاه اولوا امیر تیمور سلطان محمد بن میرزا
سلطنت عراق و اشتند و چاره دولت شاهزاده جواخت امیر محمد میرانشاه بنا علیه خاقان مغفور بحکومت ولایت مطلب شد و قزوین و دیار
آن مدد بیرج کشور ستانی مرتاق قزوین و کوکی شاهزاده و ابنه صلح سوه مند و نخت داده شرف جنت عنات نوه و امیر فیروز شاه و سلطان
میرزا محمد سلطان با سعلم اشرف بیت و مه از اتفاق رفیق اغراز و احترام راحت کرم و چون میرزا سلطان محمد بمصیده و بولی عدل و احسان بیخ که ابد
مردم صیاد اطراف بلاد و اصناف و دی بیدد بیکاه شاهزاده آورده اند و سه اولوا کرم کمتر و ملک کوشان رسم و بیش و سلطان مار جدام استخاه با فرخاک بادی
هوا برش را تیاری و مرتاصیرت کرده ملاحم و خلیشاهزاده مخرج و نافرد و دست تصرف و جهات اهل تولا و ارتمرنو و ایجز بهاء سید محمد خاقان
و نیا ملوک سلطان و قزوین سیورغالیم را سلطان محمد باشد و در سایر ولایت مدخل نماید و تواجه شرف الدین محمد بخاری مصلحت لاهاری که از شاهزاده با رشاد
سفین شد و از و فوج ایرحکم میرزا سلطان محمد ترک شد و هم بلیغا تقلید که شاهزاده کرد اند بیاجه کمیت آن استاد ع کر عمر و قلم بیاز نهاد هد
ذکر شدن احوال امیر جلال الدین فیروز شاه و برخاستن حضرت خاقان مجاهد امیر فیروز شاه بن ابو تراب شاه ملت مدخول
و صنده بدل اطالیه و اذاول الاجوبه آنکه زنکانی قند با اطراف ملاقات سعید خود و روز و ز اخبار و اخبار آورده و تاریخ ملاقات
زمانه بلای بهات ملک و مار اجیصه اقتاده و اوده و بی شایسته نکفت و محتوی دان و دو حرجن سر و بی مایلم و دولت و اقبال بر تمام بهام سلاطین مغول و تاج
و فقرا و ارباب مرکز ملاقات خود ملاقی شاخت و رعایت احوال ایشان و اشاعت عزیزت و نزاهت بر سر سنت عالی بهضت مصر و فتح صالحت و در و دون جرد
هراه و سایر ولایت و بلاد ایران مدارس و مساجد و ابنیه و مصالح خیر و نهاده با تمام رسانید و اوقاف بسیار از تمام و امور و آبادان کرد اند و تاریخ
ایجاد و ترکار و آسیب بنا زیر سنگ بهضت کشته دست امید و در امر عاطفت شرف زده اکثر جهان تواند در جهد بنا بلوغ و در دولت سرای او نهاد کلا ما تجیب
دامن اولوان زمان بجا ریز شد **بیت** مبارکه دست تو بنا خاصیت نهند ٭ دست تو بر دون ندهر کی از بنا ٭ و چاره قوت امیر طیکه کلاه اقتدار
و اقتدار امیر فیروز شاه بیشتر شد سایر اولوکان دولت بلا و هیچ امرا از امور ولایت و بلا اختیار نماند و هر کس اولوی حین میرود فیجی خلاف اصلح
نتوانست خود و اتفق و خاطر همایون پادشاه مکران نمی آمد اما چون از اراده بکوی نبود که بصلح امیر ملک بر دارد شاهاولی پادشاه اختصاص بصلحت و در
سیع و امین و تا امیر فیروز شاه حساب بتقوی و سیادت تا بی امیر عماد الدین محمود حاجی و که بصفوف فضایل و کمالات اتصاف داشت اصطلح احوال
طلع مقرر صلحت و شد لاقول الا استفاده جسته هر چند در ان باب لحظه نزد و بخاق و سید و آخر کار بجهت تمام سوتجمیع لشکر حضرت خاقان سعید و فرمود
و رایج اولوکفت که حقیق نماید که احوال اکره و اولوکه و تا وقت تازه هلی از اوایج نهاده آورده بود و نیز بیلی تو بدیر مقدار بوده و نیز ایکه مسمع اشرف سعید بود و کرکان
امیر فیروز شاه دست تصرف با تجهیات و اکره و اند و ایضا سید عماد الدین لواج محاسبات مرسا لیج مقرر کشت و چون در اصل الجهت تقاضای
میرزا محمد بخاری و بعد و بیج بنی حضرت خاقان سعید بسیاست که داعی الا تولایت و کدا نشت بسیار و اتفاق است و کمر حلق تو ال امیر فیروز شاه بی
و سید نیتوا اندر و بعد و آتم و ایضا و هدم حکم شاه کر بهات طلب الحضور و تقوی میرزا محمد بخاری تقصی نماید و حالا آکه شاهزاده راست بحضرت
امارت پناه سوز فرجی بود ولی و حالا کوی کلک

اقتصر چون سید تقصد رسید باتفاق میرزا محمد بخاری تقصی سامالات و انواع محاسبات بیش نهاد هست کرد اند و تقصیر بسیار رتبه و کلا
امیر فیروز شاه شده دران باب فرمی تیخ تربت کرد بدو قول آنکه سید تاج مراحیت نماید و شهور تشیع و مراج شرف حضرت خاقان سعید بجاری اتصال
محروف شد صعف قوت کرفت و ایز جهد و اطراف صحت کشیع شیوع یافت اهل جهان خصوصا خواص و خان آشفته و پریشان شد کر شرح آن سبب
نیت و امیر فیروز شاه اطبا اسیجام و حکما خصوص بدیع آورده و دوا الاعلت و استرداد صحت و بسیار و در و کیا شربه و اعتبار استشفا نمود
و در و شفا او کرد نشیان دست تضرع بر او و ه از دکاهیکم علی الاطلاق سعادات تخمر و آفاق بر اسالت فرمودند و عاقبت عنایت الخیری
شاه اطلاق شد سرح حضرت از ظلم و اطلاع که و و لوزه بر دین و دی و در الحاط نهاده مراج موقوف الا تفاع روی میر حذا عدالا آورده **ذکر جلوس سلطان**

ثمه بعظمه زاد ما الله تعظیما و بیان امثال امر جلال الدین فیروز شاه در سال که شتحضرة خاقان سعید جاری بعضوی سید محمد
بصرفی شاه و بوه تا آن مجال اظاهر استحقاق نماید که خاتم کرم جامه بوشاند و سید با ولایت ستاف از بدا و مصر بر آنی مدعا جوار بایت بر و بحضرت
با یران بدین اولوان کرد ات شریف فاقی از شفا خاطر لطف سحابی شرف محبت جشید بتقیم آغز مرتبه و بعد و تیج نور الدین محمد بن سید و مولانا جمال الدین
محمد لاهیجی را مامور کرد اند که خانم بیت الله شد بلوازم آنکاه بر اند و جناب شیخ الاسلامی و جناب مولوی جامی اهوی اکره و بر در مرتبه و
رد اشتند و دوره نهاده و چون محکمه شاهزاده آمد اند امر اولیا جان لطف بدیشان شرایط تعظیم بتقدیر رسانیدند و معلوم و مصطلح
حقوق جمعی از مجاران و مخصوصا نواب استیلا و بر شاه آن و و نیک با اهرار کلم شهر رسانید و دو شافی بکلف هر دی آورده اند و آسان بیل اکر بیرون
آسایش نمودند سلطان ایشان را طلب و منظور نظر الحاظ کرده اند و معاجید دو اسباب سفر بجانب خاتمه کرده و مصحب جمعی از معتمدان رخصت انطرف
و چون لجان مکرر سید و اسباب خلاف مرکوز و مقام استعداد افتد آهنام شرفا و حکام آنطاف خلاف ایشان بعلت حضرت سلطان علاء الدین و اسباب
و کار جمعی بر بنا بر تعجه خاقان مجاهد کرمیر کرد بد و خارج شیخ و مولوی عبدالرزاک نامسلح بیج اسلام با نبود و تحضه عنان عزیمت صوب خاقان
و هراه بلاقات خاقان سرافراز کرکشند و کفت حالا بعد چون بیاسند و رسند کرم میرزا محمد جوکی انجانب خاتم بر اعلی اند و منتظر
هراه آورد و کفت جمع و روح آو لایت راستر و سر و کرد اند و زد حضرة خاقان بر صنع سوت که از ما و جهات آسکار و سلطی کلی از کرمیان
اقوا و وکلا امیر فیروز شاه سر وی آورد لامع آنطلب بالخاطب ساخته و سنی مود و امیر فیروز شاه را کی خاطر بر سید کر اشال الاتفاق الاتوان کفت
لهذا سفر شد و حاجت دست بر امین فرد انجلس همایون رفت و چند دو زد بدو از بعد نیت آنکاه خاقان عالیجاه مولانا احقوب و مولانا
و فضاده بدو بیام داد که امری که موجب ملال خاطر امیر باشد واقع نشده و در حضر همایون مخفی کرده بود که چهره نقر ملوایج و کلا اور اتوجه
کم کرد تو در چون است که ایشاه اد در میان حق کما شتند از مجلس بیرون رود بدا کرش باد و الا از غضب پادشاهی و هر نما امیر فیروز شاه بدین
بیغام استشفا بر الجام فرموده مالا تحرکت اهجار بیشمار کشت و عنایت بسیار فرمود ات شریف استیلا آمد چند سد و حضرة خاقانی از غایت
لطف و بنده نوازی بعیادت او رفته تفقد و عنایت بسیار فرمود و بعد از مدت شریف بیشاه و دو روز و زمان و در تزاید بود و بجوار مغفرت آرام
مرخص کمند مدرسه بر کرده هر هراه زر بدیشها و رات مهد علیا کوهر شاد آغا بنهاده و حضرة خاقان سعید قوت شاه امیر صاحب سلطان
کرده منصب او بر اولاد شد و امیر نظام الدین احمد مغفور کرد اند و هند بین سال امیر سلطانشاه و بلاد و دیو لحضرة خاقانی مخلوق
ذکر فوت میرزا محمد جوکی میرزا محمد جوکی میر کهر خاقان زید و زیر و آثار شجاعت و رنکی و فوز اجلادت و فرزانکی و چون سیوم سال
سنه سبعه و تسعین و ثمانمائه بود و سیم کشادی و حسام انتقامش تاج حسرت مرد ایهام بنهادی و تجارب هیبت و تعدیت و الدین کو از میر
و آنحضرة نسبت بوی اما و اوانم انتقال و بعاری او در اما بازی عظیمی کو هر شاه آغا و اج شرف خاقانی اعلاء تمکیل اشت و بوست بیدا تتبع اعلا
شاهزاده محکمان هر عزیز بر سانید لاجرم پادشاه میرزا محمد جوکی را در امیر ملک و مال خلیفه و در تعرف میرزا علاء الدین و میرزا بعد الطیف و نقاب
اعتبار اولوکات میکنانیدند تا امرین مقدمات لشکر چون و طبر شهر بستان بدین شاهزاده تا حدود آورده و امر اعتی قضاده عارضوا شریف
و الجوجه ابو سعید میرزا محمد جوکی از خاتمه عزت خود نقل ماخت و ایشود بخدمت نشست و در اطراف دیار خراسان سر بر مزبح تا مدت مدکر و در تو تعجیل
مرغ و حضرة نصرة کالیبر و از کرم و تاخد لیان چون چند و ساز شد و حضرة خاقان سعید الاستماع آنواقعه هایله غایت مضطرب کشت و
الا در دست در دامان شکیبائی زده کلاهها بون **انا لله و انا الیه راجعون** میرزا تمش کفت و عمش شاهزاده مرحوم در الارض بهاء
آورده بود و در کند مدرسه کوهر شاد آغا در جوار او در عش میرزا بیسنغر نوکر کردند و امر اعظام توجه اهل و لایتی بر اکسیر و عاشق بود میان اولاد
میرزا محمد قاسم و میرزا ابکر هست خود مند **قضا رفتن بیان مخالفت میرزا سلطان محمد بدخشانی با فاق و نهضت بلاد**
نصرت آیات بصوب هلیت فارس و عراق میرزا جان بسیده اخلاق و سخنان سرور الاصحابی و حمایت اولوای
بدین نقوش کر مستند کر چون فارس و بخارا و تقو میرزا سلطان محمد بن میرزا سلطان محمد ملک عراق و سر بر سلطنت متمکن کشت حلق بسیار از اطراف بلاد

واصلان بر درگاه شاهزاده عالیجاه جمع آمدند و حلقهٔ آن حضرت در ربایند بیخبری و ناگاه بنا بران معنی از مردم قتال عرض رسانیدند که صفت شیخوخت
بر مزاج حضرت خاقانی مستولی شده و قوی بر تیز صفیف کرده بدرگاه آن حضرت و بحال حرکت نمانده فرصت تخفیف نیابد شرده و بدرا صفهان و سنه ۸۱۱
تخت تصرف دارای بود و آن زمان حکومت اصفهان تعلق بامیر خواجه شاه میداشت و میرزا اعجاب و ادبی نیز امرای سلطان در میرزا علم حکومت می
الصدر میرزا تعالی فرمان فرستاد که افراز اولوس و بیک کاه بر اصفهان نیاز ناخت و امیر سعادت اگر قرب مقید و بعد و بسیار ساخت و اموال بسیار از اولیا و اصل
بسپاهان خشید و بی فارس و اجیل بهاد هلاک کرد اند و میرزا عبدالله چون قوت محاربت نداشت در آن ولایت و شیراز را مصفوظ کرده و اصدی بهادر
و ساده گفت عاشر از اهل قلعه و چون از جزع و جمع خاقان و ملاز رسید با وجود ضعف و شیخوخت بواسطه عنایت امیر باد شاهی و امرا و شاهزادگان
ناهوس کرده شاه آغاز بنهر سرخ حسین و تا ماه و اطرف اخاماجاب بر افراشت و میرزا عبدالله و امرا در هراة قایم مقام کماشت و چون ملک
مدت خیام عساکر نصرت انجام بنا بر سلطانشاه و ملاز و امیر شیخ ابوالفضل بن امیر علیکه و امیر نظام الدین احمد قرونشاه حسب الحکم بر سم سعادت و
کشتند و سرکه ماهون متوجه اند و در حرکت آمده و میرزا سلطان محمد عبدالحق از جزیرت بخاصه شیراز کرده روی توجه باصفهان نهاد و خاقان سر از
نهضت شاهزاده و اعلم نموده از شر لکد زمان نخان بصوب لیهان معطوف ساخت و چون در آن بلده منزل نمود جمعی از سادات و فضلا اکثر سلطان
میرزا سلطان محمد اشاره داشتند و ملاحظه کرده اند که در اواسط رمضان اکثر آنقوم حالتی از پا ساده ساخته و حارث شرف الفضلا حمولا شرف الدین علی
نیز بواسطه صاحب میرزا سلطان محمد که ولایت شاه از کصدرهٔ خاقانی شده بود که موجی موری و بر شاهزاده محبوب اکه شعر چو شب بر داشت و خیمه
آن بکر بره و استخوه بلبوان دهد ۰ و قطعه که حضرت خاقان سعید موجه لیهان بخواهد شد آفتاب اطلیه و رسید که نوار کلای کبری کرمن بیضا
خواهم آمد مولوی جواب او کرمن این بحق دار الزروی ملاز بخوی تیکنم لکه نقیلس عنقای عنصر میباشم نه که شاهزاده نهالیست حسنت ظلال دیوار
دولت و اقبال الا کشیده و آفتابیست فرخنده نور از افق حشمت و استقلال طالع کرده بدیه ظاهر جهان بوکه از نهضت عنصر حضرت و عالیه کهر از نیاز و بنا
و در بیع حاطفت خاقانی بر دار و صحت زوال و عنده کسوف ایمن ماند و میرزا عبدالله که خاطر متوجه مخلص جاب بود روی انتباه بنا بر صحت
وقت ساعی آفتاب شده عنان عنفوت تیز جهان راند و حضرت خاقان سعید عذر نهضت مولوی را شاهزاده سیرد و آن حضرت مشار الیه را حضرت بهادر
کسیل فرمود و حضرت خاقان آن زمستان در شاروی قشلاق کرده عداوت اصحاب اصحاب کرده مشار الیه را حضرت بهادر
و زیر شاه نزد میرزا سلطان محمد فرستاد و امارت کاه عدیده بکاه هدیه بکو آباد و اکر بصلح اشارا بصوب اصفهان بدیر
و تکلف او بخدمت رسانند و امر اعتاف کلیه کر جلیات دو اسده امیر شیخ ابوالفضل جشن از اصفهان بخدمت شاهزاده رسید و تحان شفقت از عرض
رسانید و آن حضرت را ملازمت حضرت خاقانی بیاد کرده اینداد ماه دران اصوبه بدست داد که هر کس در اردوی همایون بود روی بخدمت نهاد **قصاید**
انتقال حضرت خاقانی سعید علیه الرحمة و رفع اردوی ظفر قرین حکم نافذ کلین علیها فان قضایت بهم
کل نفس ذائقة الموت مکتوب حکم حشمت خورشید سپهر جهان سند جاه و جلال دست آفرین زوال بر عشه ادبیت و سپهر بدیع
حصار یکون بخانه عزت و اقبال دست ساز و هم و ال قرار بیت خورشید که هست هر دو جرخ بیرت ۰ دارد هر دو زمین زیر کمت
هر دو کالنون و السمرین ۰ یوسف حسن بوسه جهان آیین ۰ نقر بیان نشیب آنکه در ملاک چین دولت و حسن معدلت خاقان سعید که بر معمور
ربع مسکون عزیمت کار کاه مکرمت و بیه ناکاه مقدر بر اند تعالی صورت عین الکمال بحال نقص و عذاب بلال نهضت خاک نشین و اقوی اصوز و تصل
حادث بحث شاند و آنکه در آن اوان که ملکت و علی اقامت خاقانی بعشق و حشت بود کاهی آن در معدات و ضعف بخیر شکایت میکرد و در صباح شنبه ۲۵
ذی حجه سنه حسین و ثمانمائه در اقوال و نیز روز شراب مخلص آشامیدن بای در کاب سعادت انتساب او بر و عزیمت دیار کی مشایع تقدم طرب شفقت
در اثنای آسیب کرکب آنشهسوار میان امداد بود آغاز کرکشی کرد و قوت ماسکه با سلطان خان و فاخون بنا بر ان فرود آمده در طرف نهضت
و همان لحظه در معده بر مستولی کشت که کار از تدبیر بیرون کرد مرنا مرد بکذشت و بحق کرد **اذا جاء اجلهم فلا یستاخرون**
ساعة و لا یستقدمون بلد شاهزاده عالم سفر آخرت کرد بد و طایر روح شریف خاقان رفیق سافر از آنجهان شده و حطا

قدس و رایض امن ماوی کرد بد **شعر** ولا نیست دایم بقای جهان ۰ که عالم نماند و قرار و ثبات ۰ رمد تخت و بخت ار ابلیغ جوهر شیخ ماهی بود
یا آنکه مرغ آوازه ۰ کر خشید کی بود و کاه سرکه ۰ و در آن و بخشاند و زر از شاهزاده کان کسی افزون عزیز میدا ابو القاسم بابر بن میرزا بایسنغر
و میرزا عبدالله لطیف بن میرزا الغ بیک و میرزا خلیل سلطان بن میرزا جهانگیر که میرزا و حرکه خاقان مغفور کمتر بود و آمد اعظام میرزا
بخرا خان و ملاز کسی تشریف نداشت زیرا که میرزا و خیان نزد میرزا سلطان محمد رفته بودند و بقدر آنکه نه شب خفت آنها نیز بر تب بخشی بیاند
که هر شاه آغا جهة ساختن خاطر فرزندان آنجهان بیرزا الغ بیک قلعه بنا کرده میرزا عبدالله لطیف هر ساده مقام و اکر و ملاز و بلاد و بجاد از سلان
مناسب آنکه نوشته ملاز و سکر بنوده کذاری کرد بشانی بحال اردوی ظفر مآل رسد و میرزا عبدالله لطیف ابن ملتی بیدی و اشتیاق بنا بر بایزید
ظفر شعار شتافت و صلح روز بکه در هول آنا فاصحت ساز خرد هلو بر بیان افتی جلت زد و جهة سکو اردو حضرة شهریاری لباس مدکور کرده
در راه کذاف ان از جهانیان رامد ۰ و صحیح عشر و تسع اکرد ۰ بنا بر اصفه ظاهر کشت و بیغر از سر دوند و کرم و بیغر از بیع طلاشیا و کذشت
ماه ربیان بلاتر بیش رانه و شیند و جلای ان و بسلسله موان رضا خود شکلا تا رخت شیند و سلاب جان سفوه و تا آن زمان میرزا ابو القاسم
با فتحی از اصحاب تقوی که از خصوصان او بود بنیات تربیت بصوب خراسان بلاد اخت و میرزا خلیل سلطان نیز عازم آنطرف شد و ملازمت سکو مدتی
پیش بیاد هست ساخت و ملازمان آن و شاهزاده ۰ و اردو باز کرد هکذا و واقع و دست بغارت بادر دند و بغارت رفته و جهان امده فرغانه عا
بر خواست و میرزا عبدالله لطیف سوار کشته و در کرم اردو با حضر چند کس باسیاست و نیو و آب سیع آشنا کرده آن آشوب را تسکین داده و سه روز در غات
سوی اهتمام بدانی بیاده و عیت بر مدعا قاصد و جهة اعلام آنوا نهضت سعید فرستاد و در نشاد و روز سیم عشر مقرمه آب اعاد بخشد نهاده از بوت قشلاق
کوچ کرده و روی بصوب خراسان آورد و چند نقطع کوچ و منزل جوی نوم شهر جلعل مع شاهزاده رسانید که و هر شاه آغا امرا زخالی الحال بوده
عذری اردو چون شاهزاده از نشاء چون بهره نماند داشت و روی بعت جذر انبیت میرزا علاء الدوله میانت این عنی داد و کرده فی جمله
جهات سر جلیل و زمانیا نزاد بار خارت و تاراج دلو از هر کس امن نبود ای اید و زد از بخارا بر طلبیه استماع افتاد که میرزا عبدالله لطیف در نهب
اسباب حشمت مهد بحضرت بلاد نمود و حوش کرم و اقع شد آنجناب الاعتزاف کرد و آنرسته و عصائی جهت کرفتن قدم دیده نهاد در اصناعت
یکی از نوکران امرا ملازمت و سیده اسب خویش بیش کشیدنا مهد علیا سوار شد و چون میرزا عبدالله لطیف بخاطر رسید و اردو خضرة آنجا در تصحیف
حسن ظنها بخالفت نمود شاهزاده و عداوت را بهم قرار نمود که کرفت و در ان بلده غارت عام و نوع الحاسد و میرزا عبدالله لطیف از امان
سطام رفته در اقلیم شیند کر میرزا با میرسعد عا امیر هند و بیخبر جان شتافته سر بر پای شاهی نکن با نفر لاهر عام آنصوب شد و بار عزیمت
نمود و اردو بصوب شهاد بعزت میرزا و حرکت امده دانا ماه خبر رسید که سلطانشاه ملاز و امرا که در اردوی سلطان محمد نفر بود مراجعت
نموده عام ملاز شد که شیخ ابوالفضل که جاها نرفت فرمود و امیر نظام الدین احمد از راه شیخ بهراه شتافته روز دیکر امیر سلطانشاه و بوک
عالی موت و میرزا عبدالله لطیف از میرزا بشاو خواسته و در ان بلده شیند که میرزا علاء الدوله و امرا و اعیان بر این کماده بد و افر طبکه داده و نوع
سر بر ان سپاه او نشهد امده و شاهزاده از نعاست عزم و بیان التفات نفرمود و در نهایت غفلت سلوک میکرد تا صورت که قبلها و روی بنو
نقصیل از احوال کم در انوز کرد و مکذر دی آنها اتفاق افتاد که هر شاه آغا قاصدی بهراه و شاه و کفتند حال اعلام داد و میرزا علاء الدوله
که در ان بلده حاکم بود چون آنخبر مشهود از قوا و ربع بود خود بر چهره لاکون و اصلاحت و امرا و ارکان دولت را در طوق جلدوه و تر شد
در بیان اذاخت و صدا رسل و کا اخاطر بر ان قرار داد که اطاعت میرزا الغ بیک نموده مطیع کلی سیو قدا ساخته اید و سید و هنا و در نعت کذاری
استرضا خاطر هر میرزا بها ماجدا ذکر جلیا و اردو کیهان بوی جز رسید که میرزا عبدالله لطیف است بکو هر شاه آغا شیو و بعزیز قند
میرزا علاء الدوله را سفر بخیال استقلال اظهار خلاف نمود و اولیا خزاین رکشه و جهان از دو جوهر بلک بخشید که بیش از ان نکان
می کهید آنکاه میرزا صالح و الغبیر بن میرزا بایسنغر بن میرزا شاهرخ بن امیر تیمور کورکان و احمد خان و احمد خان و همچنان شاهرخ بجهان بدیع میرزا عبدالله لطیف نمود و بنو
صالح بشهد مقدمه شتا و جز جلسات اردوی شاهزاده متوالی شد و شاهزاده بنظر و نظر امید و اکشت بصوب بیشاپور الخارکرد و جمع سنه ۸۱۱

ماه صفر بکلباد کاه و در قتول میرزا عبد اللطیف با احمد سهیلی او را آزاد شدند و از میان اعمام بیرون آوردند و در موضعی بنام سیف قال آن را مستوفی
و مستوفی کار کشتند و آن سوم بن بایزید خان بیک کون رسانیدند و میرزا عبد اللطیف آن وقت ماند بخت خود و جواب بود و چون تصادف خبر و آن را و سوء
استماع نموده و شنیده کشته از سر راحت و جوانت و اخلاص بجلد نموده صف قتال آراسته و نفس نفیس بصف اعدا نامه جهاد پیاده کرده و کار بکشتن
چون نکوی و پای سبب چو کافی اما حد نهایت تحاشت بجا آورده و مدان اشتا شیخ بیتی رفتار شیر و راه و آن رشت بین و روی و بین آن اندازه و راه خاقان
راه و رجعی از سپاهیان و راسان او را گرفته نزد میرزا صالح بردند و بیاست قتار رسانیده و قتول شاهزاده و خارت کردند **نظم** همی آکه ای اکثر فرق
جهان را کم کون سوء و اندوی * بعد آن میرزا صالح و قتایان در ولایت حسن مغفرت آمد و احت و کوشا آقا عارف هراة کشتند و میرزا بلاد
الدولة احمد الجاه با استقبال آمده بالقلعه دیده بدار و دست نثار و رشک کرد اند و بر مخلص آخلاب و کرد ثاری و میرزا عبد اللطیف او را بخاص بیکی
رسانید و در بخت بخت و دستگاهی نشسته اطراف آنکاه را بخوبترین و حقی است و اجتماع میرزا عبد اللطیف و با نامه مود و بنا بسران شاهزاده و ساده کاه
کوی بیان کشاده ارخاج بیدر داری دند و میرزا علاء الدولة و عزیز و عرض او بخاطر ساخته کشت بود الدوله و میرزا عبد اللطیف بود
دار کرمن بدیکره و وجاه دیم و سکی کن تا و فایی و میرزا علاء الدولة و جرح جرید او بالخاص و عفو مسدکره اند و چو کاهی با حسن جهة ایقین نمود
خوارمسی سمنان تعین نمود آکاه بهراة مشاقه شاهزاده و اراد تقلها اشار الدین بجوب ساخت و حسد سلاح خان عالی کبر او در مدرسه کرد شاه آقا
عالی سره و جید و در تحفات کلاح و اطعام خاص و عام و فقرا ایاه بیرد ساخت و حضرة خاقان سعید بالهفت میرود بلین ترتیب الجهل میرزا ابراهیم
بالسمرقند میرزا امین حسن میرزا خوجکی سان اعلان و ساده و بعد حسن دو بعد الفوز ساده و میرزا ابراهیم سلطان و میرزا المسعود و میرزا حسن عسی
دو میرزا کرد کلاشته بود و میرزا سلطان مسعود و میرزا ابراهیم و میرزا المسعود میرزا است میرزا علاء الدولة و میرزا سلطان محمد و میرزا بایسنغر و میرزا
دو میرزا مانده بود میرزا خلیل و میرزا ابکر و حضران خاقان مغفرت نشان دو نفر بود ندکی ابجخه و بعضا در وایج میرزا بهجه جاکرین میرزا بهجه سلطان میرزا
و میرزا خلیل سلطان از دو تولد شاه ما حال دنیا خاقان سعید میرزا حسین کوسلو بر کرده **ذکر ثمه از حال وزیر خاقان مغفرت نشان**
از اول ساخته و وقایع ایام مبتدا حضرت خاقان آکاه اشاه با هفت و بیرون سفر و بین مدرسه تا قدر کرد و اوایل ایام سلطنت خاقان سعید خواجه غیاث الدین محمد و
و سید فخر الدین محمد و خواجه نظام الدین احمد دیوانه کاهی بشرکت نسب و زارت مراقرار بود و دنیا و لوزم حضرت و زمانا هاجر
بر احمد خوانی منظور نظر خاقان شده با خاقان خواجه احمد اول در حشیت اسوب بلاک و مال و بیضا سیوه و آزاد و در دنیو سنت سلطانا صاحب دیوان
بکه بصیغه کلمات ظاهر است بر تنک ملال از بوی حوطی و سزد و چون خواجه احمد بالا آن شد تا آن بود خواجه غیاث الدین بر احمد و ایام استقلال
و تبیس سمانا کان و ثبت و اقالیم و نکار کذ اید و دان اوقات و ملاقات و ملاقات بقاع نفاع و نیز مجید و استقلال موجود و تنک نمود و تاب
خیرات حدود و بسیط نقل از تنک و بعد از خاقان کذ و در سر و کر ثاری میرزا عبد اللطیف بهراة مشاقه جمایت میرزا علاء الدولة و صحبت
و بخت دیکر صفد و ایرو از دیکر بیشه قاران ماست لاخرا الفرنک و میرزا علاء الدولة و کال اعتبار و دیکر مکد زاید و سایر لوا آخر خواجه سود
و رضی و استاها آیات مذکور خواهد کشت لاجرم در عظام خاجه خوشتر اند تفصیل از دو کشت **خواجه غیاث الدین سید احمد بن خواجه نظام الدین**
احمد سبزواری طلوع قدر و شوکت خاقان و بخت بر تبلیه دیان از اشال و اقران اشاره است و انتهاء و ملاحظه و مشاهده و نیز و از دیکر
و زلت اخوان غیاث الدین میر احمد شریک شده و بر صفة الصفا اسطوره است که خواجه سید احمد با یام وزارت روزی بجهة مهمی بخانه مولانا
کرد و میرزا با بسنغر بود تشریف برد و مولانا احمد طبق تمایج بیدر کشیده و خواجه سید احمد بجهة عزت دران آش کرمیت و روی مولانا آورده سر
عنا سکت سر بهرام خورد بدر و زمین خورد بدر دران اثنا و سنت خواجه طبق چند و شوربا و سنا بجان رفت و در دکر مولانا سر و بدان موضع که خواجه
با حسنی مرد بی کشت کرد و خواجه سید احمد خانه آمده بود و سنا خاطر بجوب ساخته خواجه بیخن کشت مولانا انتوشتن بدار کرد و دران آش آمده
و روض سود که مرحوم ان رشد آنجان جوب شود و فات خواجه سید احمد در هشتم شعبان سنه سبع و ثلثین و ثمانمائه در قرابتی ارزان قوالی قاد و در
خواجه شمس الدین محمد حسن میرزا بهراة مقبره که در جوار مزار ابو الولید احمد بود **خواجه علاء الدین علی شقانی** در شعبان و جمعه شعبان سنه ثمانی

چند سال با وزارت با غیاث الدین خواجه شهید بود و نوبتی میان ایشان مخالفتی روی نموده هر یک از ایشان بخانه خود رفته و در بحر سخن و تعصب و کوه عین
آنچه و حکم فرمود که خواجه غیاث الدین خواجه سر کار امیر علی اصطبل باشد و امیر علی بتحقیق سر کار خواجه اعتماد نماید و معلوم کرد که خواجه احمد و بحر
خواجه است سلطنی کلی اصلی است و امیر علی الدین و خواجه احمد القادر کوشیده کرد و روی مراج کمده بود و بعضی هایون نسبت امارات کان دولت صاحب
کفت و فرزند اصحت عصمت یحیی آبادیه داخت و در سمند کمصلی الدین آن زیر نمایش و بخانه خود و فرو و آمده آغاز طبخ کرد و حضرت
کیاب آن اسکرات و عذابت مخلوط داخته و بکار ساید و امیر علی بنت ولی آن ترکیب الفرنیه کفت ممکن که بنات است و صلی الدین موسی
بنک بهی عذر خاه و شارت جلیه کرد که نات و او مولای کمه جو نزان بر کرفته بخورد بنا بران خاه امیر علی اطبان داخت و تیر نیم سرای بجوان
کاربرد و رساخته ذبوده هلجاسر و بفتر نهاد و صلی الدین سوار کشت خود را بخیر میرزا شاهرخ رسانید و معلوم کرد اید که در نزی که عشق
سر کار خواجه میرزا احمد او بوده او لیز عذر کرمن فقیر ستاجرا تر آمده و آخصلت ملک شاه لیوه و کار عشوری از عضلا و اسر سبزه منشی شاه
دین و دار از وقوع اینمی استماد کرده معتمد بی الجانب فرستاده آنشاه و حالا امیر علی بلید و آنحضر یحیی آباد شاقه و امیر علی اسحق و امیر
کشت و آنچه بین العقرب بدیه مود حرص نمود لاجرم باره غضب پادشاهانه مشتعل کرد بدا خاجی اطلب و ارسال داشت و خاجی و سخی الدوله
کلا بیوت فیها و لا یحیی بر امیر علی صادق کی آمد و ابراسب شاه نمود بیاید امیر علی و سایر و امیر علی خاطب کشت سلطنی بر جرید و حرکت
و غایت اخبار شد و عمار نمود اقدر و فصل جمع تمام ساعت خواجه غیاث الدین بر احمد ایش بهاهست ساعت هیکه مدت هر نیا قلت بر ساعت او
عمارت صحات مالح السعدین و فرج ایش بکار ساعت بکار ساعت کان و در آنچه که در روز چهار شنبه آخر صفر سنه حسن و اربعین و ثمانمائه خواجه غیاث الدین
و امیر علی و جمع و مرجع مالدولایت علم محی و موسی خاقان عالیجاه امیر ماند و خواجه شمس الدین علی و کیفیت احوال و ولایت مذکوره اطلاع جد است
پیش آمده خاقان الغوی بر کرده و میرزا شاهرخ تمای احوال آنها و اصحاب و استقبار و نوده خواجه شمس الدین علی تقریر و بلید کفت و خواجه و معلوم نوده
بود بار کفت و کفت امیر علی نسقی بحق دارم میرزا شاهرخ حکم کرد که امیر قدر و زمانه بحقیق و مات و بوانیان و ده از او و حکم و مراجع خواجه احمد
شاق آمده و در بخار ایشان افتاد و خواجه شمس الدین علی در کد و بعلی انواع تقصیرات بر امیر علی شقانی ثابت کرد اید و حضرة خاقان و عزیز احمد
امیر علی کشت **خواجه شمس الدین علی ملجم** بعد از قتل امیر علی شقانی و سه حضرة اربعین و ثمانمائه و سعد وزارت نشست و آن بدیه
سمان و یوسفوی نضاره کالا لاسانی داشت و بر سر تخت سر و بیت و در غایت اهانم و در ایات بکاشت و چون نصب خواجه شمس الدین علی الصف
مراج خواجه میرزا احمد بود غایه سر تاز کشت و چه اراده روز در خاجه تجرید بدیوان خاصه نمود و دران الیم و حضرة اشیا الخاجات شیرازیانه سر بر آمد
و خواجه شمس الدین علی بحضور و شعور خواجه میرزا احمد حضرت آن کاه اتمام خاجه حضرت رسانید و بحکم و مشتمد کرده نزد خواجه میرزا احمد رسانید و
و نوع این حالت بحضرت که و بیت خاطر شاه الدین کشت اما آن تحفت شاه چنین تمیده آن نشانها را بر بود و بود و نزد دیکر بدیوان تشریف فرمود و خواجه
حمانی تا آخر ایام حیات و جهانی و حضرة خاقانی بر مسند وزارت متمکن بوده و چون واقعه آنحضرة الخاقانی آنکاه اراده روی بهلو و در بخت بود و حضرت
ذکر صدر وجه حضرت خاقان سعید خواجه ذکر تا بیخ مستند دیکر مولانا نظام الدین لطف الله و مولانا صدر الدین ابراهیم و مولانا کمال الدین
عبد الحمید بن مولانا قطب الدین قزوینی و مولانا شمس الدین محمد بن مولانا صدر الدین ابراهیم در زمان سلطنت خاقانی منصب صدارت رسیده
و در لیب نشست مهام سادات و علما و فضلا و روح خاج و ابو اسب ابراز و اسوه و اهتمام تقدیر و رسانید **مولانا جلال الدین لطف الله**
رسایر مرتکاه نزد بدانست و هوارد دیکر موقوفاه و ترجیت فاضل جنسه صفات بکیت سوی و اهتمام بر ذات وفات شاه الدین در ۸۲۷
الخاقانی و از آنکه آن صدر فضل شاه و صدر سایب مدرکه هر دیکر و دیکر و خواجه او تولید نمود **مولانا صدر الدین ابراهیم** حلی
نسب و مرجب و شرافت و جلالت خاندان آنکاه مرد و احسان مرد و ذات سیاری قلم است و در اوایل ایام و ولت خاقانی منظور نظر عنایت شده و رایت صدارت
بر علی الدوله هر ایام هست علی الخصوص در عنایت علما و اعاظم و ترجیت کاه مولانا و اعاظم مقصود بوده و در صرف خاطر است و بوفات مولانا صدر الدین
کرده از تحقیق شریعت بخاری زیده بود و هر ایام آخر ایام حیات شایسته بکار اجاه و جلالت بر ایام نهاده و در زیر و زیر و انوار عاطفت شاهنشاه

چشم مرتبه خلعت سلطان الترکی نافت نامه در شهور سنه ۷۳۳ عبر سفرت الحرمین شریفین مقدسین عاشق شده و سر سال بعد مولانا عبد الحمید و ولانا فخر الدین
بود و صدق در ایام دولت امیر تیمور گورکان بجوار بصلت قیام نموده و مولانا عبد الحمید در زمان سلطنت خاقان سعید چند سال شرکت مولانا جلال الدین
دران امر مدخل میکرد و در سلطنت ایام ایاب عالم از صاعد شرایط اهتمام بعالی بوده و ذکر مولانا شمس الدین محمد امین صادر دولت مولانا جلال الدین
لطف الله مشهور بغیاث خاقانی بوده بعالی بوده چون شمس و ما اخر الملوک پادشاه عدالت شعار در خاتمه اجاره اسم آن امیر بحق قیام نمود چون حضرت
خاقانی از جهاد خاقانی سرای جاودان انتقال نمود سلوک طریق تبرک اختیار کرده و کریم الرسول درگاه سلاطین پناهان کرده بید و چند مدیر ایام و سرای سلطان
ابو سعید الدوله کلف قبول منصب مورونی نموده بعالی و رسید فقاع جمادی الاخرت معتمدا فی سنه ۸۱۳ و مدت چهار شش هفت و هشت سال بود و از کاکلان
صحبت دیده دور و هواه گرفتار بنا نموده و دو ماه بلوک در وجاب کوه ترتیب کرده از نوی ولایت هراة و دوست تجهیز نموده لقب اردوشیر
معنوی سادات و مشایخ معاصر و در خاقان عادل رضا یاد لولا بصار محتوی و سنت شهر اهدیه کرتا بر آشیاء الله و دولت خاقان سعید و کلا بعدالت موصوف
کی بلوت اصلاح نماید و ایام سلطنت جمع کثیر از سادات و علما و فضلا و شعرا مکلا ایران و توران و لاد خراسان بحج کشته بودند و در خلال رجعت تا
عاطفت آمده در غایت مرتبه کلا اسفها الموعد و بیان کلات بحج آنطاهر موجب الخاصت و تقلیل الاجر خاهر کرد ان جمع لیسان بود
بذکر بعضی بنا بیت شعر آنطیه می آید و هر کس بیت بعا لو جاوه او نیز کرده در دکر هستند بر می باید خواجه محمد پارسا ولد محمد بن محمد الحافظی
بود در سلک اعاظم اصحاب مولانا بهاء الدین نقشبند انتظام داشت و در ماه محرم ۷۸۲ متوجه کناره ریح اسلام و طواف و زیارت و صحبت خواجه الانام کشته
از آب امیر عید فرمود و در استقر بهر شهر و قصبه که رسید سادات و علما مقدم او را باکرام و اعزاز تمام پذیرفتند و خواجه محمد صادر و صول بمکه مکرمه
و قرار از مناسک حج بر موجب سلاسل شد مشایخ شوانست که ولایت کلهای نشیب طواف و ایشان صفت بصور مدینه طیبه و حرکت آمد
و در اثنا راه و روزی اصحاب الحدیث و کی از نشاط از فرود تا این کلات را طی کرده اینکه قسم الله الرحمن الرحیم جامی سید الطایفه الحدیث قدس سره فی مجموعه
برم السبت التاسع عشر من ذی الحجه سنه ۷۸۲ و عشرین و ثمانمائه عند انصرافنا من مکه المکرمه زادها الله تشریفا و تعظیما بن الفرد بالنقطه و قال
فی تاریخه و شاهد القصه بعون الله حفظت هذه الکلمة و صرت بها قوا سیقطت من الحالة و الواقعة بین الفرد و الیطه و الحمد لله علی ذلک و تخاریف
چهار شنبه بیست و دوم ماه مذکور بمدینه رسیده روز پنجشنبه و بلت بافت و مولانا شمس الدین و اهالی قلوبی و نیا رکاه در شهر حمد و جوارند کار اهل
شمار موافقات خواجه محمد پارسا کتاب فصل الخطابات و در آن محبت بسیار از نشاط و مطاعات اندراج یافته اما جور تحاکی که مخالف مذهب علما
تیره و فصل الخطاب مذکور کشته علی اشیاء کتاب را منظور نظر کرده البته در صحبتی از نقلا محتوی فصل الخطابی تاریخ و فاتش شوه اند و بعد از
او در بخارا خواجه حافظ الدین ابو نصر که صفت علم و علی موصوف بوده کاهی بر مقام بدیده و در تقی وجه و بذل او بوجه کار از روی مکارم
و فاتش در سنه ۸۲۲ اطاق قاه و مبلغ مدفون کشتکی از شهر اداتا بیع و تمرکو بد شعر خواجه اعظم ابو نصر آنکه شد کیه کاهش سینه دار الفنا
نزاجون باهنا بوستر بوده زین سبب تاریخ شد مرتد خواجه لطف الله بن خواجه عزیز و اعلی و اعلم و تبریه و سالها در مقصوره حاضر هراة
بعضی خلایق مشغول بمیزه و فاتش در سنه ۸۲۲ وقوع یافته در جایان هراة رجیبه نزد علامه دارالی مدفون کشته اعز الدین محمد
عدوی سالکان طریق یقین و قدوه اعظمان ماتم دین بود باطن بجمعیت میانش بهمه انوار معرفت تجلی و صیر فیض بیرون کالات ناسوتی
در ایام جوانی جنید کاه و خدمت اصحاب بجد و اشاره سر بر به بلشاف ریاضات اوقات بجستن ساعات مصروف کرده اند و چون بدیدن کالات
یاد جنبی شافعه در تحکیم حالات کرد مقدمه آنجناب دعا قامت اتاخت و بلذت زیادتی رحمت کرد حکم ولوی عمر فرمی در ربع دانست فوت حاکی کشته
آنقدر از زیارت و عادت شد صفت مصر جامع کرفت و علمشان او بمیند رسید و حضرت هدایت شعار امیر قاسم انوار کاهی اعطا بنار از هوا بجمعیت
ان سید بجمعیت صفات فکری شافعی و خاقان سعید بیرون بنوی جامه غائب شریف بوده بلد در روز آنجا بوده اند و نسبت بالجناب لوازم ادب بجا
آورده اند ثبوت پیوسته در آنور که حضرت شاهرخی با امیر جهانگیر الدین ملاقات نموده آنجناب را غایت هراهت امیر تیمور نسبت
طلبید مقالید ابنا دو جمعیت الذکر پیش او نهاد و موجود در ویشان ما از عهده تقسیم جوشیاکه دین خانقاهست بیرون نمیتوانند آمدن

ایشان

ایشان کرتا لطف نموده آنجناب را حال هر کس دانید از انجا مان کرده بوی رسانید و امیر تیمور شاه بر جمع آنخدمت بیاکی کشیده لقب
بتقدیر رسانید تا اعلی هنا در زمان خاقان منصور سلطان حسین میرزا هیوا را اولاد امیر تیمور شاه دعوی تولیت لکم میکرد ند و بنو لطف
چند کاه امیر عبد الخالق تیمور شاه صاحب مجدد ان امر بود و فات امیر غیاث الدین در سنه اربع عشرین و ثمانمائه روی نمود مولانا معین
و مولانا نظام الدین خاموش در ملک مشایخ ماوراء النهر انتظام داشتند و هیوا رهست بر ساعت خواجه بها الدین نقشبند
میکاشتند شیخ محی الدین الفرالی الطوسی بغایت عالم و زاهد و متورع بوده با سلاطین و امرا کمال انبهت و استغنا ملاقات نموده
و چند نوبت بکناره ریح اسلام فارکشت و در کرت اخیر که بحجاز تشریف برده بود در جلب مسجد مسجد بیمان سنه ثلاثین و ثمانمائه در کذشت
بکی از فضلا در ان باب کوید بیت وفات خطیب جهان شیخ محی طوسی ٭ بیا بخلعت و بیا رمضان مولانا جلال الدین یوسف
اعلم فضلا زمان و افضل علما دوران بود و در بحلوس در سلطان المحققین و برهان المدققین مولانا سعد الملة و الدین مسعود التفتازانی
عتقبل فرموده مهارت فنون معقول و معقول بر تبه رسید که حضرة مولوی در اجازتی جهة آنجناب می نوشت جلد کرم رقوم دکر
اکر در تالیفات نجات رسیده بیان ما بیان اطلاع یابد بعد از تأمل و احتیاط تقدیر بیان با نیا فی اصلاح نماید و در سنه شش عشر و ثمانمائه
که عادت مدرسه شریفه و خانقاه معارف پناه حضرة خاقان سعید که در دمن بلدة فاخره هراة در تطهیر اختیار الدین و اهتمت بانام رسیده
غفت و رقم تدریس بر وجاب جلال جناب مولانا بلوسه کشید و در روز اعلام بقش تقریر مجلس درس تشریف جلوس ارزانی داشت و وفات
قابلیت آنجناب را نظم فاخره و بارات و اصلاح حضرة خاقان هم در آن روز رجع الی الاهالی مولانا جلال الدین یوسف مدائح و حادی بعضا
نفسانی مولانا نظام الدین عبد الرحیم بار جد و جانب افادت پناه خواجه نصر الدین لطف الله خواجه جزیرانی را در امدرسه منصب بر موجب
و امیر شیخی خانقاه و بجانب شیخ الاسلامی خواجه جلال الدین حسنی تفویض نموده و از نقاه استماع افاده که بعبارت جمیله کاه از نصب علی اشارات
مولانا شمس الدین محمد جاجرمی کاه بر مقام یکی از بشان کشت و در روز اجلاس از کلام علما شیخ شمس الدین محمد جزری و از اعاظم امرا امیر علیکه و امیر
فیروز شاه بیان بقدمه شریفه تشریف آورده اند و مولانا محمد ارکشاف تفسیر آیه شهد الله انه لا اله الا هو والملائکة و اولوا العلم قائما بالقسط
در کفت و فرمود که در حاشیه مولانا سعد الدین تفتازانی که بر بین مبحث نوشته و اعتراض داده و چون شیخ جزری فارسی فهم نمیکرد اعتراضات
خود را بلغت عربی بیان نموده و مولانا جلال الدین یوسف دینی بکی از حضار مجلس بوده و کوشت دیکر شبهات مذکوره را از عبارت تقریر
نمایند تا امرا و سایر حاضران بر کفیشان اطلاع یابند و مولانا محمد جاجرمی این اعتراض را بشفقت محلی کرده آن اعتراضات را بزبان
فارسی شرح کرد آکاه جلال الدین یوسف و مقام معارضه و جواب آورده شرح اعتراض را بر وجهی مذکور کرده اند که حقیقتان رضای جاجرمی
ظاهر کرد بدیس روی امرا آورده کفت جهاد عجز دیکر را این قیاس نمایند و دانید که مولانا سعد الدین آنجناب کسی بوده که بر ایشان حاشیه او
در اعتراض بیاشند و بضعیفا نفس شرقی و غرب عالم را فرو نمیکرفت و امیر فیروز شاه بنا بر تحسین مولانا یوسف کشاده کفت امروز
کاری کردی که هر حقوقی که مولانا سعد الدین بر مدرسه داشت ادا یافت آنجناب جواب داد که حقوق تربیت آنحضرة در باره من بر ایشان
اکر صد سال آستانه اولاد او بر کان بر و بر اند کی از بسیار آن اداء نشود و مولانا جلال الدین یوسف در روی محضرة نظامت منصب ولایت
مقام شاه قاسم انوار ادوات تمام بوده و فوتش در بلد هراة در شب پنجشنبه غم شعبان سنه ثلث و ثمانمائه روی نمود خواجه جلال
الدین خلیل الله حائری و اما خواجه جلال الدین بحر در بلد بریه و از سایر اولاد شیخ احمد جام بر جاده و جلال الدین و مستقی سیزده و ماه
در ماه شوال سنه ۸۱۳ اطاق قاه و شیخ عظام خراسان از تفاوت آنخواجه الشان خود بمکان زیده و کشاد کاشف اسرار الالهی سید محمد نوربخش
مقدای سادات عرب و عجم بوده و در میان اظهار کرامات و خوارق و هدایت از رجع مشایخ صاحب عدالت کوی سبقت می بوده سلاطین زمان و حکام
دیوان سر ارادت بر آستانه اشتند و طلبا و اعاظم و فضلا و حکام و سایر اکابر و معارف ان اقلیم در کاهش و اقبال حاجات می بنا شدند و بوان شما
آن سید ولایت شاه مشهور است و در ان کتاب اعلام رسالت ایشان مذکور شده بود و اقتدا و ادب ساکنین مسکون و اهالی اقطار عالم کال از اولاد امجاد

بهشت عنبر سرشت مدرّه بر ماهاء کیوان مرتبت و پنجم رجب سنه ۸۳۸ دست او در وقت سکرات ع طوطی طبع شکر افشانش ع علم این بیات زبان بیان بکشاد
نفس اشتهار بخاطر او زد وقت ع ورد ریحانیست اقا دوست ع کلاغ هالک الا وجهه خواجه دره بنای شاهیا دوست ع چون ماه بجوی شنید
زنده لاز عشق او جهان او دوست ع تمنا کند دوستان باید شرکید ع تا زنده از دوست نشان باشد ع مولانا نور الدین لطف الله الشهیر بحافظ ابرو
در سلک اقام انجا سالشا و تصنیف مشغول بود و آنجناب هر دو لوالف اماده هدان شو و ما بالوه و تحصیل نموده و حضرة صاحبقران عضد الدین
عالیشان التفات بسیار داشت و هوا را و لطف خاص جلیله بهشت بر اسرار ما خلطش بکاشت و جناب بوی بعد از فوت آنحضرة بملازمت سرور
شاهرخ شاه التفات و بر التفات شاهزاده میرزا بایسنغر بر وجهات احوالش ثابت و آنجناب بنده التواریخ باسنغری که مشتمل بر وقایع و حوادث عالم
و سرگذشت احوال و اوضاع طبقات بنی آدم و مآثر ملوک آلیف نموده و نظم و قایع ربع مسکونرا بر سبیل فصل ایام جمع نموده دوران کتاب درج فرموده شعر
چو حافظ عنبر با بیخبار ساده سپهر بی مبادا بحق بر فتاده ع تاریخ وفات او بر موضع اشک الحافظ از اولاد الدین بیت مذکور است نظم
بسال هشتصد و سی و چهار در شوال وفات حافظ ابرو شد بجهان دیو عظیم شان آسود اهل الجنات و بجهان دیو
راست کرد و در زمان خوارزمان دین او را بیان و اندکه و عظو کان آمرزیج اهل کرامت و اعیان بنده امر سیاست کرد تا بیان اندکی در سیاق آمد
فرمان رحیم بقدر و اندازه شعر عالی کهدر کی قد و اعوانیست ع و نور حیر کاشف اسرارست ع خوش شد بمال و بشری الحوارست ع و شیر اسرار عالم
از لطفات و لایح این نعمات بشام جان سالکان عرفا شاق پیر مسکد اسرار قایم نمود در اولی الاسلام ارادت حضرة شیخ صدر الدین ادو ملی اله و بوده و بعد از
چند کاه بصحبت شیخ صدر الدین بنی سیدی است بآنحضرة نزد مشتاق اخلاص و سلوک مسجد و امیر قاسم بوار تکیه کالات صوری و معنوی از آنحضرة
کرده و مقاما و بهاء تشریف برد بلشاه و فرزند شعر و بنده و اندکه شاهی کمتر کار و اعیان خراسان در سلک رجال خراسان انخام افتاده و
در کاهی بشاهش ارتج حوش بالسر سیج و شام بالعام بیار علامت خاد ما نوش شاه خند و چون امیر تیمور شاه اوج و اولاد عظام و بعاب سعادت
ملاقات سیوه و حایه اشارع صدالشه تعظیم و احترام میفرمود از ان هکذ چار الاد بیاشیخ خیر بر بالا بسنه بنشست و خاطر او را بر آنحضرة
قرار داده که اهتمام بر بیان جان بیت که وقت بهانه تکوین حیر نیش بطیر رساند و چون در سنه ۸۳۸ احمد نوحضرة خافانی کار زد و صحیح بر
مشار الیه کاهی بلاد بشاهر بیرام میرزا بایسنغر کیفیت حال بر بیان بیدر رسانید و حضرت الحرایج ابرا قایم نور الصلصلی و اینجی بالحقا
عتبه علیه اشرف بود و لاجرم آنحضرة شعر مدد و اله چو کرده و دران ایام غیبت در سلک نظم کشید که مطلعش بیت شعر
ای عاشقان بای اشتیاق هکام آشکه جان ع مرغ دلم طیران کند الا و هم کمان ع و مقطع این بیت نظم قایم بحق کو ما کمی بر چرخ و بعد از
شکر بطوطی و کمی مرد ابر مرغ کمسان ع و چون امیر قایم نمی نازل و در اطراف نبود و صورق زند بلیک رسید از اوصد و در بیان الاخ بیک الله
اقاد مدکر آنحضرة طلب سفت اخبار فایند که چه حد ملاقات پادشاه بارکاه قدر شریف او و با آنکه میرزا الغ بیک ابلاغ زمت آنحضرة مرتد و
چون حضرة میر بشر هر قند در امد بحسب اتفاق کذر اشان بر دار الملک اقاد و انشکه میرزا الغ بیک تجاست دی بکلک نظم الاهشه
آنجناب ملاقات نمود و میرزا الغ بیک شرف دیدار آنمرجع اولاد سید ابرار فایض کرده و از ان کوهر ابیر تجلی روشنا ر کلات حضرت
شنید و در هجلس خلوت ارادت دو کوش کشید و فایشه حس بعقیدت رد و شرا کفت و چند سال امیر قاسم انوار در کلا اجاد و جلال دران دیار بود
در او اخر ایام جلت کرمت دیکر دیار خراسان بحضور مسوق کرده اید و در شهور ۸۳۸ وفات یافته در نصیر جوره از ولایت جام بدفون شد
از آثار قلم در نثار آنحضرة و بوار تحریرات مشتمل اشعار و حقایق صفات دیوان فرق انام شکار تمام دارد و ایضا مشوی حضرت شیخ الاسلام
نام از جمله منظومات اوست خواجه عبد القادر کویند در فواح ضیاء بصارت کامل بعلوم است و در علم موسیقی و در اهجکمل ابنا روزکار
بادی بخیال سایات بر اسر خاطر کیاشت و در علم قرات و شرح و خط غایت ماهر بود و در موسیقی کتاب جامع حزینه بیضا مسوده و در اوایل
بعلم در صحابت سلطان احمد جلایر میرزه و سلطان رفوی بیاد عزیز بوده و بسوی الفات بسیار اظهار میکرد و چون قرا شاه تصبا
و قدر شاه در زمان سلطنت سلطان احمد او را نوشته خواجه عبد القادر در سلک معاصران میرزا میرانشاه انخام داشت و بر و بخایت شاهزاده

کاکار

کاکار و وضاع احوال شریف بافت از مجالس القایس چنان معلوم میشود که در ان اوقات که میرزا میرانشاه جمعه خط و سلاح بکی لحیدالاتی شد
حضرة صاحبقران آوسیا و ایش نهاد هست ساخته بقبل زمای شاهزاده امر فرمود خواجه عبد القادر بحال افتر کرفت و معاد خیده کاه بدلا
قلعه روی باز اند و چون چشم صاحبقران بر دوش افتاد دکه از بلند فکار نخواند قرآن کرد و ان شاهزاده آنقاف خورشید و هر و نشرات بتبسم کشت بین
مصرع و بر بان راند که ع اهالی بهر بخاک و بر مصحف زد ع آنکاه فاتحه خواجه و لطف عفو آنرا پیش داده ابواب عنایت بر روی و نکار بیش کشاد و چون
عبد القادر در معاذ و نیت صاحبقران و ملازمت شاهرخ سلطان بر سر زمان در سنه ۸۳۸ بواسطه خاطر بعض نظران اهل مقر آن بر کرد مولانا شمس الدین
محمد بن مولانا شیخ علی بصفت وسیع دین داری و تقوی و پرهیزکاری متصف است پیوسته بر اهم امور اهل اسلام قیام نموده و نشر مر
خواهی و تجدید رسوم دین و کرد سکیات در مطالع السعدین مذکور است که مولانا بعد از فوت خاقان سعید رسالت که احداث صالحا بر عفت و سکالیا
از ان امر مشروع و تحضرة در ان باب عذری بر زبان آورد و خدمت مولانا در حضور پادشاه روی آسمان آورد و کفت هذا بامی حق کم تا سر بیاند
و این معز ایجد نفسنو و خاقان سعید رسیدند این محی مقرر شد و فی الحال و مولانا در سا بنکاه رفاه زد و جهة همین ان رعب الواحد فیا
و مولانا در بر تعدیت و کرد بیع الاول سنه ۸۳۸ ارعا الواسف الفنی اوقات جلوس صد و بیست سال بود امستاد قوام الدین محمد شیرازی
قدوه مهندسان زمان و مرجع معماران و دران بوده و انجلا آثار ان لسان ذا و در کاه رهاء عمارات عالیات که هر بناء آنفاست و حکایت مشهور
و در السنه و افواه مذکور که مولی خاقان سعید نصیب عالی از استاد قوام الدین بخدمت دست یکسال اوه ارخصت در آمدن بیا کاه خاده و هر استاد
در عظم عزیز بنا هر بود تعوی مخالیج کرده و عمارات که احاطت ملازمت دریافت آنا بیش بر و بحضرة خاقان سعید تنبیه نموده این بیت و دی الذکر
و کار بیش رکوه اشتر ع کما الحمان بنزد احی ع الهام بنا حیات استاد قوام الدین در سنه ۸۳۸ خاقانی افتاد مولانا محی سیلب در سلطان
خراسان انخام داشت و هر ار بنا بر تعلق کوهر بیکار شی تألیف تصنیف بر لوح روزکار بیکاشت تعوذات بلاغت صفاتش بر غایت بلاغت بیکار کرفت
و تعلوات لطافت آمالش بر نهایت زبان آسمی جایز و در مجالس الفت انس سطوت مولانا محی عصر خاقانی تخلص میکرد و معاذ ان نهانی
نقاشی مبدلکه اینده و تاری و اسلاه تیز از جمله خلصای اوست و انتخاب که قاضی تلخص کرده این دو بیت بخاطر بود ست افتاد شعر
ای که در ولا ذما ساز خلق ای سیکنی ع رفت عمر ان داغ حسرت زاد ولی سیکنی ع محو جمال ای هوی کی که بجو اهدیده ع مرغ روح از ما حدا ری بالکی
و انجلا عز نهانی کو اسرار بخلوت بوده و غرابیت که در تنع خواجه حافظ شیراز نکشته و ان بیت از ان غرابیت بیت ای بر لب کار بر بیند
تا مرغ نهال عشق و ایمان نما ع و انجلا رسالی منظوم مولانا محی کی بیر خواست و آن سالها بر ساقا جمع اوده شعر ای بر مدح حضرة خیر الانام
و او در چار حق الاسلام ع و از مؤلفات شریف او فاضل پسندیده صفات حسنا خیال و حسن و ارسطو بیت و سیاسی از کاه بیت و دران
و مختصر مسطور و فاضل در سنه ۸۳۸ اتفاق افتاد مولانا شرف الدین علی الیزدی اشرف فضلاء ایران و الطف علما و دوران بود و کمال علم
و دانش علم کشته و بحال طلعت هر دو بی آنا شال و قرآن در کلک شرح عقود مشوش الناس کاشف اللؤلؤ المکنون و فرح بخش خواطر
در منظوم و منثور و نظم و نثر دران سر بهر از عقود جواهر بیت رشحش روان تر زبان لبند قدم ع مجلس فرو بخش آرای سر فراز
و مولانا شرف الدین علی هر دو در عرای و فارس ترد سلاطین عظام معزز و محترم بود و نظم لطایف کلام مولانات طابع آثار و مجتهد روزکار
عزیز مسوده و از انجمله کی کتاب ظفر نامه است که اجتماد و آنرا و قف و در فن تاریخ طبقات و نزهت فارسی نسخه مکتوبیست
و آنکتاب شریف بواسطه حسن اهتمام میرزا ابراهیم سلطان در شهر سنه ۸۳۸ باتمام رسید و غایت کلام صنف در شیراز بحساب جمال الاسلام محمد
و حلی بطرز و تنجیب آن در فن مولد لغز و شرح قصیده برده و مولد آنرا در علم فقه اعداد از جمله شایع اقالیم بالحسن نظام آن فاضل الحکما
و قاسم و تفسیر برده در سنه اعدا و افتاد و در خاطر اهل کی مسکن بود مدفون شد سید مرتضی صحاب در کالای
تعوی بود و اسلوب از حضرة خاقان سعید بشرکت مولانا عبد الجلیل ابی تعلق مصاحب حساب نمود و تا پادشاه شریعت بر و دست
تصدی او را در تنشیان او حضیر قوی ساخت تا در حالت هر کس از امرا و ارکان دولت شراب نیافت بخاک نیفت و چون نوبت مشرب انجانه

شاهرخ که نظام رسید جناب متصوفی وخدمت مولوی از کشته شدن الدشیخ در بیشور شد عرض حضرت خاقانی ساید نکه ترتیب مکلف
وشیخیت پرورده علم انسان شهر ایرانی مستی مژده رحم خوان مشاهده نیکو کرد اما تجاهل شاهرخ شاهرخ کان معارف تمامیر زاجوکی و میرزا علاء الدوله
از شراب ناسپاسی لاحالت ولد بیشه وصول آنجا جهة رعیتی شراب رجال ع آنجا که مثال الدوله یا صبا رسد ع بلیشاه اسلام صدارت شنید دان
سوانده بدیر شرخانه ان دو شاهزاده و تشریف برد و شیدا رفتی و مولانا عبد الجلیل امر نبود که هم بدین امر اقدام نماید بدین امر و درج اوراد انجیم خانه رکن کشید
وسیاری باد هر اوران تجاهل شاه ایرانیکه از شراب عیش از قوت مناسب دیان کوچه رو انکشت و زیاری پرستاز استوی ابد انجمن از ان مکلف
در علت حسن کار یا لیتنی کنت ترابا میزبان ایشان کانست تقلکه معاد نیو هدیه کاه میرزا سلطانحسین میرزا با سیستم و قدر تاکید
هراة شهر بعاد مرجع اماخت وصیاحی شاهزاده و بیان تخت هدیه بزیر کوار خویش ایستاده بود سنیده بغلی جنی و بغه عرض رسانید که بعضی از شاهزاده
داعیه دارند که در بعضی از ولکات شرخانه زمان حضرت خاقان رسید و نبود که هم بدین امر اقدام نماید بدین امر و درج اوراد انجیم خانه رکن کشید
میرزا سلطانحسین که این نهد بد شنید از زمان الدشیر و کذشت و تیر از روز و چند بر پلا لان بدر دکار هراة و دلخطه تخریج جاده خوشکو رشتول
کشت و زمان انشاء ملاء زمان نصب فرود و بقت قهر شیر از ایشان بر کشید و تجاهل کرنان شد شاهزاده ما رتعت ایشان اسب و انجمن قصار ا
در اوقات سنیده تعلق جهة منع تهیر بلا لان بود یکی کاه چنین بر میزا نجد اقوا کرد در غایت خشم حیثیه بر هند در دست متوجه لاحه بلا
خویش سنین شده از کیک فرود آمد و کلاه تو حید زبان راه ایشان اما تاجر الجهیر جناب مرتضوی بار الخالی بد شیشه و بغلا و کرده لا ثبات
شد و زبان بار اسلام کم شاه و کت سنیده و تیبلی و کمون سلطان سیتم و حکم شریعت را کردن نی بهم کون پیاوه را تعزیر کن سنیده تخصیه را داد عالی جبر کرد
و نبود که تعزیر شاهین طرف کیطریق انقیاد و تسلیم عاد و بود عرض این حکایت آنکه چون در آن زمان ملاحین عالیشان دفتر جمع عرض بصیاد انقیاد
الحکام شریعت غرا کی شنید ندبود لغو ساعات ملکه تسی و سعت سرکیت و ساعة هساعة راجین و دولت هفت حضرت و خدمت بی بیوفت شعر
سر سر زد فقال سعادت بیاع طبات ع بر سر عیون شراج طلع مدار ع لیکن زلال جمشید بی کی شود روان ع بی لدی سیاست شاهزاده کاکا و
مولانا کاکای خشاوری محمد بن عبد الله نامه داشت و رجوع شعرا زمان حضرت خاقانی لطف طبع و حدت ذهن عنان و مستقی بود و در تعالی کتاب
تلم معلی غریب درج سیزده تخصیص و قصاید و دیوان غزلیات غایت مشهور است و دان کثر قصاید کثیر الفوائد فی مجمع و ثنا و میرزا با سیستم سلطنت
و مولانا کاکای و بنهی سیستم و دولایت استر آباد بدین طلعت کرفتار کشته و در کذشت و این مطلع و سکرات حکم کرد شعر زانش تهور و بکرد بنا کاهلی خوب
استر آبادی که کاکش بود خوشتر زنشاء ع اندر از بر دنیا همکی لسان فانه ع آتش اندر شیخ جهان افتد و زمانه خطاء بابا سوزانی از دولات
بود و بخت خاوری تخلص سیزده کاه جند بروی سیدا مدقی سر و بار هند کرده و محمد اسکر و بد و چون بحال عیش سوده الی تخلص کرده و هو ترجمان
عنان هلال استر می کشود و چون عمر و شرا هضاد بجاه و کذشت در سنه بیاوره مکذشت و این مطلع از اشعار اوست نظم عمرت خالی بخت و دولت
دهت تجدد و نمان بود و لب حالت امیر شاهی سوسو آفتاب بود و چون سیش سر بیاران سر زاری بوست سند هست شیوه داشت و فرق میزا با سیستم
با او کت ملک کیا این تخلص با ماکاری و امیر شاهی بیعتی و اقوال کرد بنا بران آنحضرت نسبت با و کرا لفات بود کرنید و دوی الشاه و حجی کرد کاه بلیسیم
و آنحضرت هر بر اطلیبه و ابرانداد و امیر شاهی از عمل کشت و بنا د ع شعر ای که در بزم طرب جام دمادم بر زنی ع خون دل اخوره و چند ز عاشق هم بر زنی
حیف از ان ماری که اهل غم سکی ع صلح آن تر دی که رد لها بی خبر زنی ع بار کن خواب ناز از کس بیا کر شعر ع میرود چون دو کان امیر هم بر زنی ع
یکتا ای مرد و لها مات و بعد ع می خاتی چیره آتش بعبا لهر زنی ع می کجو هم ارین در شاهی در ماند و را ع دست و بر سینه ایران بهم بر زنی ع
اسمال امیر شاهی در ولایت استر آبادی سنه دوی بوده مولانا جعفری بخرنی در شعر بر ایلی خطه و در جرکان داشت و چون تربیت بر بابا سیستم بر زنی
نوده کر نسبا از تخلص خویش مایل قوت کرد مولانا شمس الدین الهروی در زن خدمت علیه داشت و مولانا اظهر و مولانا اجهار الدین و مولانا شیخ محمود
آنجا کار کرده اند و اقوه حروف کوید که چون شهر اعلی فاضلی زمان خاقان سعید در سال تحریر انتظام یافت و قدر آن شد که خانه تحقیق و تحریر علی
ایام بود و شاهرخ کان نا معاد بر ترجع نماید و ولی ان جزو ابد کجلی از احوال امیر سلطان ان و حال ع و لت قرین یا رایه و بنا الاعانة و التوفیق

ذکر بکی السلطنة والخلافة علاء الدوله

اخر نوبت بخرنی بیچ ناملی و کوهر شاه فرزند بیچ کاکای میرزا علاء الدوله است
اولاد میرزا با سیستم بود و بوی و کارم اخلاقی و محاسن آداب و صورت خوب و سیرت مرغوب از شاهزاده کان خاندان قوری ممتاز و
مستثنی سیمی و ذات حمیده صفاتش بعدل و انصاف مایل و معروف فاضر یکوش بحسر کرد او لطف خاص و لطف آنا غنایت جهد اساس
عیش و عشرت و انبساط سلطنه و مشرت شعف و بجت تمام داشت و آثار موجه جلادت و بجاه کوی عاری بوده عیر از خیال شرب و کلمات
و استماع آواز و ف و نغمه تعلق بلوح حضر نمی کاشت مع ذلک حضرة خاقان سعید بعد از موت میرزا با سیستم او را بامارت و بوان اعلی کمک
زمام اختیار ملک و مال بر جنا لاستقلال بقصد اقتدار بش بهادر و شاهزاده موجب کلمه آنکه فرید مانا به الدر جلمزوه او اوان الطف و احسان
بر روی و روزکار طفات اسان بکشاد و در وقتی که حضرة خاقان رایت نصرت آیت جهة دفع طغیان میرزا محمد بصوب عراق و ایران شد میرزا علاء الدوله
را بجهة و اخطر نظر شفقت کرد اینده در بلدة فاخرة هراة قایم مقام ساخت و چون حضرة خاقان رحلت نمود انه تعالی فرمان جهاد جاوه الی تعالی
نموده میرزا علاء الدوله بحال استقلال بر تخت سلطنت و اقبال نشسته اولیاء خزاین مردی امرا و لشکران کشوه سفر و رنج کجا و لشکر خود
جامان بند و سیم و کوهر شاند ع و بعد از انکه شاهزاده ساده مدت یکسال و کالا دولت و اقبال دفات کذاینده در سنه ثانی و خمسین و ثمانمائه در منزل
بر جانب از دست سیاه میرزا الغ بیک کورکان منهم شده باستر آباد خرامید و بجنسال بنقلها یات مادر خود ترمیرزا بایسنغر بوده را و اخوت سیورغتمش
کرمیرزا بایسنغر الملطنة هراة الحقیقه و میرزا علاء الدوله را بامیر شیر میرزا بطلب کرفت حضرت امیر نمود و بعد از چند کاه آنجا رحمت کرد
نزد میرزا بجهة بیت و در زمان کشتن شد میرزا بایسنغر و نمود که میرزا علاء الدوله را بسیار کشت اما تحی که ساز آن تعلق شیع بود سل
آتش بر و حجی بجهان بر اکشید که انسی بر جاده ان فرقه الدین سلطنت رسید لاجرم بعد از چند روز از اندوی بر اد بجهت و مستی نشد
و اطراف عالم کرده ان بوده و بعد نوبت دیکر بار در ان فرا بقا بعد و مدت الکفا بنوه انا و بیچ موکه نظر بیافت و در اوایل سنه سبعین
و ثلثمائه بر کاره بنای قدم در سلک سیستون و بیچم داری عمار تربیت ساخته تخت ملک زمان عمر او ابهاله بوده در بیت الغفر و مهد ایا
کرهر شاه آنقا بحال سید و ند منصب وزارت تعلق بخواجه غیاث الدین بر احمد میداشت و در ایام دولت مولانا جلال الدین مثال صدارت
بوا فراشت ذکر میرزا الغ بیک و محمد ترغاق ام داشت پادشاهی بود بکثیت فضیلت و تعدد بر دوی از شاه
اولاد خاقان سعید متقدم و بوتو رعدالت و داد کستری از تمامی اشال و اقران متقدم داشی هالیتو با عنف کجا و موجه فرموده و دستاه
فوز خصوصا علمی با حتی بیخود و تا زمان عدلی بنقدر داشت و قرآن مجید را قرأت سبعه یاد داشت و بوسته هر تربیت حال اهل
فضل کالی کاشت و خاجه و بعض احوال صاحبقران ستوده خصال سیوکی کرفت و لادت باسعادت ان پادشاه حکمت پناه در روز یکشنبه
نوزده هر جمادی الاول سنه ست و سبعین و سبعمائه در قلعه سلطانیه روی نموده و چون سن شریفش بیازده سالکی رسید حضرة صاحبقران بجهان
جاوه الی نوز اسید و جناب الغ بیک و علی بیت والده کی او حرمش میر سید و ما در تلثه مالک و لایت ماوراء النهر بود کشت و چون مدت
و رحمت بر روی با مذلک جانی آفلکه تا در معموری مرتد رسانید که رحمت از سیهر برین در کذشت و در سنه ثلثمائه الخمر روی ماند در وسط جمادی
فاخره معرفت در سه در سیع و خاطاهی منع نیافر موده با تمام بسانید و بسیاری از زارع و قری و مستقلات فرا بدا تمام از ان نفاع
و فکر کرد اینده همچنین فرمانها که استاد ان کاه دان و ظاهر ان طلبه فرد و بسکان رصدی و بیاد نهادند و طلبوتو ثانی مولانا غیاث الدین
و جامع کالات اسانی مولانا معین الدین کاشی و ترتیب ان بناه و اسی و اهتمام داند و از تابع ان رصد زیجی مرتب کشت که آن زیج جدید
کورکانی کویند و اکنون الکرتفا و میرزا الغ بیک کورکان در ایام دولت بدر بزرکوار در کمال اقبال و اقتدار و کا
و تعدد آثار موکد اینده و بعد از استماع جزوی تخصیص با استقلال مقصد و ارجهانبانی کشتن فرای جهانکشا صورت خراسان و اطراف
و اکرچه میرزا علاء الدوله کرده خراسان الخ نموده اما کاه متوالی است و چون الاجهانبانی و اوان کامرانی جناب الغ بیک بجهانبانی
پسر میرزا بعد الطیب مخالفت بدر بش بهادر هم کرده اینده و بر آنجا غالب کشته بر تخت حرقند تکیه یافت و میرزا الغ بیک و شته

بحکم فرزند اعزه سعادت شهادت چشیده بر باغ عیش شتافت خواجه ناصر الدین نصر الله خوافی و سید عماد الدین بن سید نور
الدین طالوی و سلطان وزیر امیرزا الغ بیک اشقاء و اشد و بعد از آن بکار نفرش کفایت و کاردانی پادشاه عدالت شعار
می کاشت **گفتار در بیان عبور میرزا الغ بیک قوه قهار از آب آمویه و نجات یافتن میرزا عبد اللطیف از حبس میرزا
علاء الدوله** میرزا الغ بیک چون در سرقند مدتی دیر انتظار سعادت خاقان سعادتمند خراب و روز چند بر اسم تعزیت و سوگواری
نموده و بحسابات کلام ملک خاتم و انعام بفقرا و مساکین و ایتام اقدام فرمود و بنا بر آنکه از اولاد صلبی خاقان مغفور دیگری و رسالت جاری انعام
نداشت حساب الغ بیک تاری و الملک آخذت و الملک معطی و بیدالله حیث یشاء لاحرم بعد از آنکه استولای حسب سپاه ماوراء النهر و رکسار الجمع
عزم تسخیر خراسان نهضت کرده کار بحر زاخر مسکر همایون ساخته و رانده لاستماع نموده که میرزا ابابکر و امیر محمد جوکی که لایت هرات
و سالی مرابی و تعلاتات سیوغالا و بود خبر اتحاد هالی الخاقان مشهور است و خیال استقلال بعد و بلخ و سیر و خان و قندز و بدخشان را
ضبط نموده بنا بران طریقه رعایت عزم مقتضی آن گشت که میرزا الغ بیک رسول و رسایل سوانح نزد شاهزاده فرستاده او را بعزم مصاهرت عوض
وعده داد تا از مقام سرکشی کنار گشته و وی را در وی عزم مرتد کوا نظر بش نهاد و میرزا در وصول روز چند آثار عقده و قرب آنا عمیله الحوالی
گشت و میرزا الغ بیک ابو اکر فرستد معتمد مسرقند رسالت اشت آنکاه بدلیل آنا از امور کذشته و حدود و بلخ بر رایت استقلال بر افراشت
و مدان اشاعه مشیون نشاء بر وکر ثار و میرزا عبد اللطیف اشتهار یافت و میرزا الغ بیک در باب حرکت و سکون بالمراد و نمیان و تعهد
مشورت و بیان اخاذت و بعد از قیل و قال رای اشرف اعلی بران قرار گرفت که با میرزا علاء الدوله از وه صلح و صفا و رایت تا کوهکار پادشاه
از تعلقه هرات ماند قوالی که بدخشان بیرون آید و مولانا امیر اسحق که در جلالی خب صدارت مشرف بود و رسالت نموده و از اجله اعمال
صاحب تقلید اسامی و فاق و قطع عزم اخذ ای حصول صلح بیغام فرستاد و از آنجا که میرزا علاء الدوله با خاکه نظر بر آب عزم رزم سپاه مرتد
تا کذاب مرغاب آمده بود و بعد از وصول جناب صدارت آب جیحون نهضت میرزا ابو القاسم بابر از طریق جرجان بصوب خراسان راه روی میرزا علاء
الدوله بحث شیع بیدرفت و شاهزاده از وه جانب دیاری لاهوتی محیط یافته سخنان رسالت محمد اعز قبول القرار داده جار السلطنه هراة بابا
گشت و میرزا عبد اللطیف اعمد زوجه عزم نموده عزم بدکوکسل بر موده و از رعد و بیغ جلالات جدید حرض میرزا الغ بیک فرستد
بجان پیوند خود بلکه شر بجا کلی باد و اعوش بهار او کشید و زبان عیش خاطر تنگ شاه و بیغ دار رسم سیوغالی او از نوی داشت آنکه رایت مراجعت
بصوب سرقند بر افراشت **ذکر تمشیت از احوال میرزا ابو القاسم و اسیر ماندن شهزاده خالی السلطنه والدین میرزا با اسیر** میرزا
با بلد شاهزاده طلب جامع و حسن خلق موصوف و بسیط ساطعیر و فنا طرابعات سعوت از غایت تواضع و کسر خضوع و مدت سلطنت
بر تخت نشست و از کار کارم اخلاق و طالب طیبت هر کز بجیو دست خاطر همکنی الخشه رسیدان رزم هر بزی بود خنجر کفار و بجلوس
ابدی کوهر بار از دو بر بحاوت و زنام جیاره و جرم بیت داره نظر ترکیبان بود و بر اسطه اطراف عزم کار بخشش کرم بزرا او وفا نمی بود **شعر**
دیده ریا بخش پیوست او * زه کمند تجلت روز است او * با کمش کوهر در دعوی بیع * زاکه مزه در کمش جز بار هیچ * ابو القاسم اسم بابر
زمان خاقان سعید دست بیداد و از جزو میرزا علاء الدوله و میرزا اسطاخد جایت و اعتبار ربه و بجهة مواجی جهة او تعین کرده بودند که
اوقات و کذ رانید رجای ایام صیر بینوه و چون مباط زندکار حضرة خاقانی بدست تقدیر مسطور و ولایت رضی شد آنجناب بهمراهی
میرزا اجل سلطان بن میرزا محمد جهانگیر بصوب خراسان در حرکت آمد و چون جسطام رسید قاصدان امیر هند و کرد اصل الیغرنیا خاقان مغفور
در جرجان قشلاق نموده بود بدشرف ملاقات شاهزاده نامدار فرا کشت و از اسطنت مازندران نموده داده بجانب او رهنمود و هیچ
لوازم استقبال از وه جزو و جکاه و سرایرده و بارکاه و ایاق اسباب پادشاهی بکر کرده مقبول افتاد و آنملک و قصه اقتدار میرزا بابر و از کرت
و در سرملک و خصیص و شاهزاده میرزا بابر خواسار ایلغ نموده و ماهر ایت و دلتنی بر وجات اخوال سوخاد هراة تافت و در سر خصوص و خصیص
شاهزاده موضع جاران با بر اندوه میرزا سلطان محمد جریب کرده ابو السیر و سنکر کرده و مهر خوت را الزوج و الاب خشم شتر بر او و جوی

برانداخت آنکاه بعزای تجرد و فارس رفت آن ولایت را نیز رجیز تحمیر کشید و حکام حصب کرده بخراسان باز کردید و وفات میرزا بابر در جاسکا
روز سه شنبه بیست و پنج ربیع الآخر سنه ستین و ثمانمائه در مشهد مقدس بصوب علیرا قدها اعتبار الصلاة و التحیة و روی نمود و ارباب
جهان او را تعزیه و اعزام و دلتنی مشیع زاده بیرقوام و مولانا محمد خاری رات صادرت بوالد اشتند **گفتار در بیان وقوع مصالحه میان
علاء الدوله میرزا و ابو القاسم و ذکر حصاری و تولد میرزا شاهرخ و مادر** چون میرزا ابابر ضبط مملکت جرجان و نفت
انعقاب تهذیب بعد از یکران بطرف ولایت خراسان تافت و الشکر و جیوش او در یورشان رسیده مستعد حرب و پیکار ایشان و میرزا علاء الدوله
او بخبر شنوده با میرزا الغ بیک کوکبان حاضر شد کرد شد صلح نموده و روی بمشهد نهاد و بعد از وصول آنمقام میرزا بقصر نفوس توقف کرده
آنکه از امرا و لشکر او از بخلاف و بر لیر و بیاد رسالت اشت و چون آن سپاه و رخواه و بر اجوزه طفر بر وه میرزا ابابر صفت آرای کشت میرزا ابا
با ایشان در مقام مصالحه آمده و از هر دو جانب امرا و میان آمده مع صلح بر آن قرار دادند که فاصله میان ملک بر ادران جوشان باشد و بر حسب
عهد و پیمان علاطه ایمان تأکید یافت میرزا علاء الدوله بهراة باز کشت و میرزا ابو القاسم اسم بابر عنان یکران بجانب مازندران شتافت و بعد
بسترآباد رسید جان شیشه که ستیه محمد که در آن مرحله کرد و ولایت ساری بود و بعد از آن بقدر طاعت عدم انتسام شهر بابل و بیجد و بجلفه
و نیا نیز در دعوی و اراده بنا بران و اراده سید محمد و حسین و ثمانمائه سال کرد جزا کهیان نیاز شان چون شیر نیان و بیه مانان بیت جرجان نصر
جرجان روانشد و از آنجانب سید محمد زمانی و تواتر سپاه صیاد و مازندرانیان و بوساد و هم آورده بعد و هرات موکب همایون استقبال
و در رتبه که از تمالیک تجار و تاطل او ایاق و از هار ضیر و صیاد از وجه تفاوت بسیار اندیشه شوار بود و آنک فوق آفاق جهانیان
مضیق شد بیغ و تاب حال کرد و فرقین اغلق اغلو و جکو و بقات سعوت ساده الامل هنات الهی ابواب نصرت و فیروزی
روی میرزا ابابر کشاده و سید محمد جکو صعب المسالک کرد جهت سکر بیغ و ایاق و خان حایت باد و ساری شتافت و از میرزا لاهر عاکشوکنای
آنهر سپه کلاکاری اطراف آملک نضارت یافت آنکاه سید محمد آنه در تضرع و زاری و آمده طالب مصالحه کشت و میرزا ابو القاسم اسم
مقتر جناب سیاه تاب اسیر و اشتر اغر بر داده و کذشت و نوبت دیکر سلطنت ساری با او مسلم داشت و یکی از ایات از سید سوده
حصال او رجا کلخ کشود است راحت بصوب جرجان بر افراشت و در شب شانزدهم عزم الحرام سنه اثنی و خمسین و ثمانمائه و هاب
و صنعت و عطا طخ بیغ مدت میرزا ابو القاسم با میرا سوده و عاقبت محمود کرست فرموده و میرزا ابو القاسم با رستیغ و سرسو کشته
نام جهت و جام آغاز نهاد و حمد و شاد و حجو و مقر و نمود و طربها آباد شاهان و جشنها و جلوه ترتیب داده چند روز بعیش و عشرت و
کامرانی کذرانید و از وه سات ساقیان سیمین ساق باده های ارغوانی کشید و صدای بحث و سرود و لوای مسرت و حضور هنکاه الهیه
بوستان بوده و سان افشاندن زهی شاه * انجمان آسمان اخاخت زین شاه و کلاه * **ذکر مخالفت میرزا علاء الدوله میرزا
عبد اللطیف کرت ثانی و عبور نمودن میرزا الغ بیک از آب آمویه بجهت تسخیر ثانی** میان او ان که میرزا
علاء الدوله میرزا عبد اللطیف را بجهت غمات داده تنه بدیر نهاده و دعده او کرد زه او از نوکران آکه در وا اقدر خاطر بر کرد آکه شیشه
مطلق الفان خواهی ساخت و از خزاین حضرة خاقان سعید مقتن آنچه لازم باشد نزد حرم و کرد ارسال خواهیم داشت اما این مواجید و
و هر چند میرزا عبد اللطیف قاصد و آنکه و ملاقیان رخوه و اطلب و نمود بجای و سید ملک میرزا علاء الدوله بجانب الغرقی بولایت اندخود
میرزا صلح را بموجی و سیاه خراسان بکار آب مرغاب فرستاد و میرزا عبد اللطیف از جهة بر اشفته بکاه و میرزا صلح باخت و هر
غیبت نموده بهار جلد خود در هراة اخاخت و میرزا علاء الدوله از وقوع این حاله تنه سفید کشتی بود کرد میرزا عبد اللطیف آکه
مقید داشت قتل رسانید و در سان عنان عزیمت بصوب بیغ و شیر خان مطوف کرد انید و بعد از وصول بحدود اندخود الجی
از نه و میرزا الغ بیک اند مدوب اشتر که اکر از عبد اللطیف حرکتی بایست میرزه مناسب آن بود که آنقدر نه ما اعاج کرد و تا بتدارک
بر و اشتی کنی و عظیم آکه راحت نماید و سپاه و از دیوانی منع و نماید و میرزا علاء الدوله این حین را مع قبول اجابه داده دو بصوب هراة

اما لشکر اتش در اندخته و شبرغان غارت عام کردند و آنچه جاهها پیافتند بردند و چون میرزا علاء الدوله بسته سر بعز و اقبال رسید
و فصل زمستان بنیابان انده سلطان ربیع فضای بساتین را بانواع ازهار و ریاحین آراسته کرده اند و هزار دستان صدای عیش و
عشرت در داده و گلها جلوه کنان و اوراق نیز در زینت نشسته کسوه فرح زرین بر کف نهاده و میرزا علاء الدوله جهة سنت خان پسر سلطان
خدیو میرزا ابرهیم سلطان بر قیاس اسباب علوی اشارت نموده و باغ زاغار که اعتبار بعلو و زاهت بضاهات کلزار اشتهار دارد جهة آنکه
عین و نمود فرمان جلالت دست دران ساخت و کشکاوی فرموده که ماهیچ مهد و پناه رسانیدند و مهندسان شیرین کار چهارطاقهای سپهر آثار
بزین تکلفات بسیار معمد و مهیا کرده اند بسته دران هر تند هر بنا مناسب حرم خویش بتیها و رعایت غرابت روی کار آورده اند و حکم نرخ خانه
صد و بانصد تصفیه و تکبیر و تن او بر مثال طیعش و اسطوبیکه کرده اند و میرزا رکن الدین علاء الدوله را ایوان سلطنت بخلص زنه و عشرت شیرین
برده از دست ساقیان زهره جبین شراب صافتر از ماء معین در کشیده مقنع ثم از اجرح دل بسته و از تاب آفتاب شراب کلزار عارض ساقی
بر لاله زار سیراب موفه و اقاح بلوری از لطافت باده مکلون در نظر بیننده مجتمع از یاقوت ناب بود مغنیان نغمه ساز و سازندگان خوش آواز
بالحان رکشا و نغمات فرح افزا سپهر کوه را بر رقص آورده بودند و خوانسالاران بارگاه سلطنت آشیان انواع اطعمه گوناگون از هر چه حرم صحرا حال
اقرب و رود مهیا و اماده کرده بودند و ان اشتاء و کنار ساز کار عادت در بنه خوش بظهور رسانیده و صرصر فرشته در اهتزاز اندوان سوز باد سرد
بنم سبد کرده میوه دلی صبیم لاکیاه الفهر و در روز که مقربون که بطوی عظیم کند و وضیع و شریف بر ان بخوب بر بلا چه انجام بهند
الهی سان برق و باد را بجانب اندخوه رسید و جزر سانید که میرزا الغ بیک بعزم رزم در ده قاصی و در دیر بی موضع ندکوبست فرود آمد آنک
خانه عالم و انجم سر شار اند و تقریرات خم زاهد فهمکی نوشته اند راحت و نیاج جراحت بیت و آنچه سپهر حصار ابی و دو خانه ی
کج و مدار و کلاه خاور و شاه دیم الد

گفتار در بیان محاربه میرزا الغ بیک و میرزا علاء الدوله و امدن میرزا تاب شبرغان و حرب سپاه خراسان

بعقد حضرت نسب انتساب

چون حضرت عالیشان میرزا الغ بیک و کیان از سپاه سپاه خراسان در ولایت اندخوه و شبرغان
خرابات عزم انتقام جزم فرموده با لشکر چون امواج دریا بی پایان از آب عبور نموده و در قاضی لعسکر هایون ساختند روی بصوب هرات نهاده
و میرزا علاء الدوله در اثنای جلوس از بین حال وقوف بافتن ساطوم و درهم بعید و اهتمام هر چه تمامتر ندو سلاح سپاه جشیده متوجه میان
و زنم کرده امیر بجی صوفی ترخان و امیر سلطان ابو سعید الحکومت ابو نکی هراة از کلات و مولانا احمد یا مولانا که از جمله معتمدان وی
بر خصوصیت اختصاص داشت بقلعه که مغز عقود نامعدود بوده ارسال نمود و کوتوالی حصار اختیار الدین را آقا ماهی بیک و بیرون
آنکاه رایت نهضت است کلار اب و غاب برافراشت و چون از کل سحاب بکذشت بخاطر می رسید که نوبت دیگر اجم و زر کوه و موج
نامه ان فشد آب بیرون نشاند باران جمعی بخصوص از اشهر از کره اینده تا از تسبیح بها الدین عمر اقاری باید که قدم رنجه فرماید و زره میرزا الغ بیک
رفته اول صلح و صفا بار کشاید و تیغ این سخن را بعز اجابت شود و عزیمت و نبود اما قبل از وصول بمقصد میان ان و پادشاه صورت علاء
روی نموده و کفت چنان بود که چون میرزا الغ بیک کوه کان از بیرون آمد ان میرزا علاء الدوله خرابات ماند و رق و اه از آب رخانه که نشسته منزله
را مصکر نظر آب کرده اینده از نجات میرزا علاء الدوله نیز بقدم اضطرار بیش فرار از هره و طرف بیشتر بر صفوف و نهیب اسباب استوار شیوه
قیا بوده و معین و میسره و قلب و جناح آراسته ابواب جلک و جدال بر روی روزکار کشوده و قول لشکر بسر قدیم تلعت میرزا الغ بیک
آرایش داشت و دو جوانب میرزا بعد اللطیف علم بنزیت شعار بر افراخت و بر اقارب چون زنکار میرزا بعد العزیز و ابو سعید و ارسید
و در قلب چند کفش از مردان ملاور و بهادران رستم از نکی و رست کرده بدکه در هر طرف بند و اخراج اقدام سعد جلک و کی ملت باشند
و جنود خراسان از اطراف و اجنحه امید مؤید بحمد لوای میرزا علاء الدوله و شن بود و بر اقارب از قشکوه میرزا صالح سنکی بود و جوانب
انها تیغ رسان میرزا اطیل سلطان آرایش داشت و در قلب چند امیر تومان چوسون کی ملت علم نجات برافراشت بیت هر بر دار خنجر بر کین
در لبروی بروی را فکند چین و چون ان دو سپاه در محل باین ترتیب و آیین بر کاه رسیدند طعان کرنای و سورنا و غوغای کوس و کی شیوه

اذ زره منزل بهرام در کذرانید شعر چنان آمد اندر هوا لشکر بزیر کزان هول بر اندشده تیره دیر و دران حال میرزا الغ بیک
صف سپاه خراسان و دران کره عنان با دیای تازی مراد بجانب لشکر میرزا علاء الدوله انداخت و آنچنی بر خاطر میرزا علاء الدوله کران انده خواسته
و لشکر کشته و مع ذلک ثبات قدم نموده بیاد حلد آتش کاه از زمین ساخته و صرفه قدیمان تیغ شیر هوای آبدار از نیام انتقام اخته بسیار
بر خاک هلاک انداخته بیت زنج بلاء علاء ساز بوی کشتزار افاده میکند و میرزا علاء الدوله را نفر که هوش اشد بعد
مقدر و لوازم صبر و تحمل بر جای داشت امیلیون دید که عنایت بانی مثالها الیزا الغ بیک کوکلات علو عزیمت بلند و هرفت برافراخت و
سپاه خراسان و هراسان ع بیکار از هر هزیمت بخشد و عنان اختیار از دست داده هر یک بجیبی کوچیده و میرزا علاء الدوله را مسید
مقدسه رجیع مکان توقف نموده و انا جا طرف اساره و میرزا بابر بر کشاده و جوشان با براه رسالات فرموده و میرزا بابر آنجناب براه
آغوش کشیده و خاطر جزیش را بوعید و بسیار تسلی داده و اظهار تعطف و محبوبی کرده ابواب لطف و تعطف بر روی او کشاده و میرزا جهانشاه
نواب بهادر رسید مهد علیا که هر شاه آقا بالخانی مراد رجی مخدوم سیفی ترخان و خواجه پیر احمد و سلطان ابو سعید و ارو قدیم بسیل بجهل
اهل ناء عقل و سازه اند و سلطان ابو سعید و دانای او که قرا کشتند و کران صلاح میرون رفتند و میرزا الغ بیک چون صورت فتح
و نفرت و امنیت مراد مشاهده نمود لشکر مضور را از قتل خراسانیان مقهور مرموده شکر نعم الهی بجا آورد و تحیا مها با طراف ممالک مالوف
الهر و اکره و اوجوه آنکه در ان جنک میرزا بعد اللطیف غایت پردلی بدهلوان بقدیر رسانیده بود جلد و فتح بناه و لشکر خوانیز
عبد العزیز و قرموده و با خواسته بجا بغارت رجاشیه صبر بنا هراه نشت و انجنو بخوبان شد که با آنجنو مخالفت بدیده بود کوکره و کره
عداوتش بسیار است القصه میرزا الغ بیک که کان کامران و کامیاب از منزل تاب جانب ارالملک هراة کامکار بحرکت آمده و در منزل
چهل خران سپاه موقف بسیج عزیمها الدین کجهة تهدید ساطه الحرس وجه کشتن بوده سپاه هر چه تمامتر قصد نهب قارلیغ کرده بد
و میرزا الغ بیک هم دران منزل با شیخ ملا محاکمات کرده و مرسوم [illegible] بعقد آنجناب باز داده هند و چون هوای ناحیه هراة از بخار بیرک آنها
عداوت شد و بر زمین بعیر بدکشت سادات و قضاة و مولی و اهالی و اعلم استقبال استحقال نمودند و بعادت رسم است بلوازم دعا کوی و ثنا
خوانی اقدام نمودند و میرزا الغ بیک قاری شفقت و مرحمت بر احوال طایفه الماخذه هر استمیل الطاف بلوشاها ساخت و مقارن آنحال
کوتوال حصار بی نوعت مالید قلعه و خزاین مال را تسلیم اظهار طاعت کرده و ایضا آقا ماهی بیک پسر بزرکه در قلعه اختیار الدین بوده طریق
تقدیم رسانید و شرایط سیاز و ثنا بجا آورده و میرزا الغ بیک از قلعه ظاهر و اراده اقدام میرزا بابر علی و اسکندر بن قرا یوسف مرکوره رسالت متقن
بودند و سلطان ابو سعید اینکه در بلخ زمین تو در ساده آنکاه جهة و نفر سوکت میرزا علاء الدوله و میرزا بابر عنان عزیمت بطرف استراباد
انعطاف داد

گفتار در بیان توجه میرزا الغ بیک بجانب جرجان و خروج سلطان ابو سعید دار و غه و میرزا بابر علی بر کمال

چون میرزا علاء الدوله در ولایت جوشان بمیرزا ابو القاسم بابر پیوسته کیفیت کرمکان مرکوره بابر عنان توجه بدانطرف
تافته از دعای خلیفه در سایه طوله دران روی نموده و میرزا الغ بیک ابو جرشیده خواست که سلک تقریر شیخ جاجیبا بشان اندازه
بابران بالحاب نهضت فرموده بعد از وصول بمشهد مقدسه رابطه زیارت و طواف و روضه و صفیه علی صاحبها تحف الصلوة و التحیه
بجا آورده صلات و نذورات بجا و ان ان عنیه کبیر بر تند سانیده از انجا بالمثل ادکان رفت و چند روزه چهار باغ آنجنو از ورود
رایت قامت برافراشت و در انمنزل بجی میرزا بابر بدکاه عالیه رسید و عفت و هدایا کذرانید و بقبول خطبه و سکه نقد اخلاص و مناصحت
خود را تمام جاری کرده اند و میرزا الغ بیک اظهار عنایت و شفقت کرده و بنشاده و استقبال انعام و احسان اجازت مراجعت او و متعاقب کرده
کرده مالیات اسفراین عنان بکران باز کشید و مدت بیست روزه ظاهر نصر سایبان عظمت آیین برافراخته میرزا بعد اللطیف و میرزا
عبد الله شیر الله انتظار عنایت سر افراز کرده اند و حلال کرده میرزا علاء الدوله و میرزا بابر قرابان داده بود بدکاه مالحه رایت میرزا الغ
بیک و رسول بر الملک سلطان اندازه دست از ملک و مال مستوفی تولات عزای کرینه و بجنکه عجز و اضطرار در دامان شاهزاده سلطان

آویزند القصه میرزا عبد اللطیف و میرزا عبدالله و میر سید مسطام از مراجعت بی محل میرزا الغ بیک بمیرزا بایقرا بیان نمودند آنگاه سلطان
عبد اللطیف را ثانی از مرض شده در مشهد مقدس بموکب همایون پیوست و سبب تأخیر فیض آمدن رحمت کامل شامل بدنش گشت جزو
مرض رخت اقامت بر بساط کیفیت خروج میرزا بایسنغر علی و سلطان ابو سعید جهان نوکر عبدالله زد روز چند که در قلعه هرات و مشهد و محبوس
بسر بردند تحمل بهوا داران سلطان ابو سعید سوهان و دیدان کمایح تقریر کرده نزد اولیا نشاندند و آن و عزیز بوسیله آن سوهان بندها را
سوده و راه اخذ و جهول از سوطان قلعه را بانوی منفوس اخبر و معنی امر استخلاص کشتن و نمرد را بطلع و منافر کرده اینند آنگاه سلطان
ابو سعید از قلعه بیرون رفت و میرزا بایسنغر علی ابواب بخزان و ذخایر گشاده اظهار جود و سخاوت نمود و نقد و جنس بسیار بمردم بخشید و خود
جمعی کثیر بود و بسر میرزا بایسنغر علی باستظهار آنمردم عازم تسخیر دار السلطنه هرات گشت و امیر بهلول از قلعه بیرون نرفته امیر بایزید و امیر بایزید و علی
کرم الغ بیک بکوشتاشتغال نموده از کثرت حادثه آگاهی نیافته سر بسر جهان شمال و صبا باده و علی و منشاده چون میرزا بایسنغر علی و بیک
کوچ و راه امیر بایزید عزم رزم و بزم کرده و فهاذا که از سالکان رهرا هر کس لاحق و اشتر شد هر اهی باید و جهول از و سالار و جهان
بکه بازاران سوداگر جهان او بجا سنگ رو ان گشتند و بحر و میرزا بایسنغر علی بر بیشان ناخدمتهای بی ایق تنک و احیل راجحت و هر و بازار
کوچ خیر میرزا بایسنغر علی نظر الان بلده منزل کردند و آغاز تحصن کرد و بعد از آنکه مدت هشده روز در تضییق و تقصیر هر و بان لوازم اهتمام
بجا آورده میرزا الغ بیک از حاجت مشهد مقدس بجود و هرات رسید و میرزا بایسنغر علی هر دست عنف داشت قلعه را و نیز کرده بدید و میرزا الغ بیک
در دار السلطنه هرات نزول اجلال فرمود و امیر بایزید بر عرض سانید که اگر مردم بیرون شهر با بایسنغر علی موافقت نمودند اهل تحصن را این بلد بیرون
نیفتد و چنان اعلی انوار نمود که بر ابر اخراج آمنی خرج جهان سوز استعمال نیافت و فرمود که بیرون شهر اغارت کنند و لوله کرایان و دار و نیز شاه
سنه ای و خمسین و ثمانمائه مدت سه شبانروز نهب و تاراج اشتغال نمود و جمیع ساکنان و سوطان بلوک باغریان ساختند و بکه هر چه نهبی
بران اطلاق و آنکه در بوه بدست و بر چی آمنی بیاد و اهر فی بخشند گویند در روز عید بصری هر چه داشت بیاد غارت و تاراج
برفت و که بسر پیش پیش سب میرزا الغ بیک سید و دید و کفت ای پادشاه عالم و اسرار خوش عید بی مسلمانان را دو خدای بر تو بر کشاده
و خلاف این احوال آنکه از توجه میرزا ابو القاسم بابر اسب لهجه بر نقد در سلطنت هرات شایع گشت و میرزا الغ بیک عزم توجه بجانب ماوراء النهر
جزم کرده حکومت هرات را کر بشرف زوال رسیده انتقال بود میرزا عبد اللطیف نمود و فرمود تا بعضی خاقان سعید را از بیت المعظم بکه خاله
آثار در استبار ماوراء النهر بود و در اداء الملوک مرقد تقریر صاحبقران مغفور بخاک سپرده اند و تفرق نفس از امر و حادثه شد و آیات
نهضت برافراشت و آثار ابو سعید جهور بوده و دستان و ولایت خراسان را زد اشرع شهر جون و روم و شهر ایخه باشع ذکر نهضت میرزا
ابو القاسم بابر بجانب دار السلطنه هرات و بیان مآل حال میرزا بایسنغر علی و دیگر حالات و حکایات

میرزا ابو القاسم بابر چون در حدود بسطام و دامغان رسید که میرزا الغ بیک از ایلات خان مراجعت مغضوب گشته اند تحیر و ملایات
مادر را النهر اید و کشته نوا و توجه از تعصب عزم بر کوار متوقع ساخت و سرعت قیام در حرکت امر شد و کر را بلوچی از مشیر آنست
هیچ اجابت مرود نیاد تا مرد بسیار سر قدر کشته مستور و نمایند و امیر خلیل شد و که و اکو خواجه اجعی بکر از سالاران عشیره امیر اوغا
هرات که دانند و تفرق نفیس خان بطرف حرجن اطاعت داد اما امیر هند و که شیخ علی الشکر الغ بیک رسید امیر بیرم الکو تمور را که سر لشکر
لشکر بود اسیر کرفت و بصوب هرات بازگشت و اخوی جون تصیف و شیخ تو دل نموده میرزا عبد اللطیف بعد از یکروز و هر و که و هر و
کرده بود جنبش و حرکت آنست که روی بامور النهر نهاد و امیر زاده میرزا بابر مهراه و داعیه دست ظلم و بیداد بر کشاده و ران اشاره میرزا بایسنغر
دیگر هوس جاکیری کرده بظاهر هرات شتافت و چون سر دروازه شهر با عاصره نموده زمره از اکابر و اعیان که از جور عاملان و طغیان امیر
جهان رسیده بودند رجوع بدرگاه او نمودند و دروازه عراق را بر علی اشیه و داد و بیدند و امر امیر زاده بامراء روی اصطراب نهاده قلعه احیا و الدوره و
دیگر بعهد و پیمان بیرون آمدند و از شب تقدیر و فرخ اعیان او بر کرفتند و قرار نمودند آنگاه مدار علی خود در بالا شاهی باسفلا نهاده و از کل

عقل

عقل و امنیت بسلطان تلطخ کسترده و شرب و کطرایک و استماع آوازه و جدل استقبال نمود و اهالی حفظ دروازها و اطراف شهر بدیده لطف
و جود نه سپست روزه بغایت غفلت روزگار کذرانید و اولوا و توجه مسلمانی و خسین و ثمانمائه بکاه فوجی از سپاه ظفر نیاه میرزا بایسنغر
و نکلی از روز ملک و شهر بعشد و جلوه و بنیاع شهر شتافت و دار علی شلوست را بعنت آمده بدند و بر جایان بیا بر سر میرزا بابر رسید
و آن پادشاه عالیجاه و بلغ سعیده نزول اجلال فرمود و بر دار علی را بر چهار سوی و هر اه بزدند و بر تخت تیغ عقش و جود او را از لوح زندگانی بکرد
چنین بوده که دون سپهر کرانی هرست و اکبر مهر مقتدر آنجا لا سر هند و که انجانب هند و بسیر امیر ابو هم لکو تمور را بیا بر سر
اعلی سانید و بیان تفریح کشاه و حون او بطلید و بعزاجات مقرون کشت و میرزا بابر بر سر سلطنت خراسان تکل یافته رایت سوکمن از
فرق فرقدین و کذشت و خطبه و سکه و جمیع خراسان باسم و نعت خویش جت زینت کهر سکاه تون بر سم سر و غالیخدام میرزا علاء الدوله و نعل
پذیرفت و آنجناب بر خود میرزا ابو هیر و را بالجانب قهستانه متفرق تسیر و هراة توقف نمود و هم در آن ایام میرزا بایسنغر اطاعت از اهل قهستان
میرزا علاء الدوله احیی فی مودیکی از امرا معتمد بر انجانب تون روان کرده اند تا میرزا ابو هیر را کهنه مار السلطنه هراة رساند آنگاه بلیسا
جهاد عزم خاطر و بر سم عشرت نشسته جامهای خرشکوار دست ساقیان لاله عذار ستاند و از حالت عالیکر و رایح خالق الیرا بالذ غافل
ماند و امرا آنمده مقدار آنکه خلوت و سمر کرده بند و خلوت ساخته مقدمه و جهد سوطنان بلده هراة و توابع را بیاز رهند و بخلاف امر هند و که
از ان شیوه نا ستوده احتراز نموده و از امیر زاده بابر اجازت طلبیده بالکر تیر عزیمت باد خیر و نیوه و در سلطنت و خمسین و ثمانمائه جمع نهضت
میرزا بابر رسید که حاکم سیستان شاه حسین ارجاه و مستقیم اطاعت اغراف حسب سالطه هر تیر طالعت کشیدن بنابران اعلام نهضت
شان عزم تخریب ملک نیز و زیر ظرافت و چون ملک معزز و ار اعتبر جاه عساکر قلعه شمار ساخت فوجی از امرا و سپاه و بر مقاتلی و بیان
و شاه حسین چون نیز خبر شنوده دانست که از عهده صف آلبه و مقاتله سپاه منصور چون نمیتواند آمد متوجه تاجها پایه سریر علی رسالت
زبان اعتذار و شفاعت بر کشاده بلیغ و تواضع قرار کرد و میرزا بابر رحم عفو و اغماض بر جریده جرایمش کشیده روی بهراة آورده در حالات این
احوال امیر هند و که ابواب مخالفت با رکشاده امیر ابو هیر و لکو تمور را بسر و قند فرستاده خود عاجب جرجان توجه نمود و میرزا الغ بیک چون
این حادثه خبر یافت سلطان ابو سعید دار و عنز و سیع علی بهادر را بدفع او نامزد کرده اند و ایشان در حدود جوشان بهند و که رسیده بند
و دست سیف و کمان بازوی غنت شکست رجات بابر ایران فاده و سلطان ابو سعید رخت هستی بباد فنا داد اما لا آخره هند و که
مغلوب کشت و سیع علی بهادر بدست مخالفت طومار حیات او در نوشت و هم درین سال قلعه عالم کوه کویا ارم ذات العماد الی عالم عقل

مثلها فی البلاد از کمال حصانت از حد بیشد هند و تصرف کاشکان میرزا علاء الدوله بدیه و بعضی بدیر امیر محمد اکبر و سلطان
خدام استان بابری سقاه داشت محرر شد و خاره و نفر و نا معد و دست میرزا بابر افاده اکثر آنها را بدیه بابر انوار کار و ان
بخشید نمادر آغا شیخ علی خان میرزا علاء الدوله از اعاظم تطرق غافل کشتند و او از حبس کریخته از زلاه عزه و حاسیستان رفت
و از انجا بصوب عراق شتافته اعیه نموده که میرزا محمد بیوند و انا آنجناب بخوبی ملاقات نفرمود و فرمود که از و اوره و نماده بیرون توصیه
که مادر وقت عزیمت خراسان بالبان ملاقات خواهیم کرد و آنچه مصلحت و ملایمت باشد بجای خواهیم آورد لقد ادرکت بیان الحالت سید و الالغ

و میرزا عبد اللطیف بالکدیر کشته شد در بلده عالی کهر بحکم میرزا الغ بیک بعضی الامور علم عظیم
بعد از امان نقم و بنا بحر طالع میرزا الغ بیک و میرزا عبد اللطیف حکم کرده بودند که چون میرزا الرتمیر انتسبی خواهد رسید و چون میرزا الغ بیک
در آن مهارت کار مواصلی است اجمعی باد استبرد و خصوصا آن ولی هند و ستان کیفیت این حال را بخوبان معلوم نموده بعد مرتبش
پادشاه و شاه و شمار این امر بدیع در آن کتاب و بیج نموده و مولانا محمد داستان که از علم طالع و بیان قوت داشت و بر سته از قضایا
عجیبه جنبه علمی که میرزا الغ بیک بر زبان میراند که حضرت تمامی ممالک حضرت خاقان سعید را و چیز تحریر خواهم کشید که میرزا
عبد اللطیف بکار و بنا برین مقدمات میرزا الغ بیک که کان هموار نسبت بمیرزا عبد اللطیف طریق مناقشی مسلوک می داشت

وهت عالی بهمت بر تربیت پسر کهتر خویش میرزا عبد العزیز می‌گماشت و از جهة میرزا عبد اللطیف از صولت میرزا بابر بهادر که در دار
السلطنه هراة بود هراة را باز نگذاشت و روی توجه بسمرقند نهاد و بعد از عبور آب آمویه خبر جزئی بپدر بیشاه باز آمد و خوش اعلام و
میرزا الغ بیک ثانی را سال است معطوف آنکه بیسوبقال اوست تا بدیگر بازگرد و بعضی آنکه تمام نماید و میرزا عبد اللطیف افغوا
فرزند عظیم و استیلا معاودت نموده و درباب رقی و فتحی و حوادث بعضی امور آنولایت اهتمام نمود و خاطر بر عصیان بلده قرار داده و بابت
مخالفت رفع کرده اید و صندوق و مقالیدی که در آن جهة متعرض و مرکوره و باعث بر این جزا آن بود که
میرزا الغ بیک باب وصول دجوه تفاوت کاه سالفه سیاه است الفضیحه خبر خلاف و شقاق میرزا عبد اللطیف بسمرقند رسید بحیرت گشت
و میرزا عبد العزیز زاه در آن بلده قاهر مقام گماشت و باسپاه فراوان بکار و بحرب شتافت و میرزا عبد اللطیف بنزد انجناب خراسانه آنجناب از
عبور بمانع آمده و بدیر و میرزا بر بکر بکر و بنسبت جند نوبت از الاقوب و ایل لشکران گذشته و استعداد آمده قالا اشتغال نمودند و اکثر
اوقات بسیاه میرزا عبد اللطیف غالب شده و دیگر باران مخالفت میرزا عبد الله شیرازی گرفتار گشت و میرزا عبد اللطیف او را بجان امان داد
و در خلال این احوال از سمرقند باز روی میرزا الغ بیک جزالنده که میرزا عبد العزیز بر یکی امور لاعلاج می‌نمود و دست تصرف عیال و اطفال خاطر داد
و کند و میرزا الغ بیک این خبر شنوده تهدید بدیا مهاجرت میرود شاه اما هیچ فایده نداد و امر آغاز و بعلاقی کرده نزد ملتان رسید که میرزا الغ بیک
بگیرد و میرزا عبد اللطیف بسیار نه و دین شاه از پس پرده غیب صورت بسیار روی نمود که صحیفه حال هیچکس مصور نگشته بود مرجع انواع آنکه
میرزا سلطان ابو سعید بن میرزا سلطان محمد بن میرزا میرانشاه بن امیر تیمور گورکان که کاهولی در ملازمت میرزا الغ بیک بود و کاری بگذرانیده و خوش ایالت
و کشور ستانی بر لوح ضمیر و صفحه خاطر مرتسم و منقش میکرد اینده درین اوقات که بپدر و میرزا بر بکر بکر نشسته بودند و بعضی خلعت شوره
الی ارغون را جزو باجزو متفق ساخت و ایالت کشور کشائی و جهانداری بجانب فرد و س سمرقند و بلخ ساخت و میرزا عبد العزیز را بر طالقان و مرو
نموده و در راهای شهر را مضبوط ساخته تحصن نموده و میرزا الغ بیک میرانکهه از جرعت آسیده مضطرب گشت و بخاری کران بجانب اله
الملک ذکره اینده و میرزا سلطان ابو سعید در ظاهر سمرقند از وصول آنجناب خبر فیروز تلاش خاطر و کرده و میان ایل ارغون شتافت و میرزا
عبد اللطیف هم در آن ایام الی آب کذشته بصوب سمرقند شتافت و میرزا الغ بیک را و سوی پدر آورده و در قریه دمشق تلاحق و فریقین روی
نموده و میرزا الغ بیک بر قرار نشسته و امده آن و لشکر خویش و آن و طایفه فقر انگیز روز تنفر ظاهر ساخته و تیغ و خنجر و سنان و تیر بر
فرق کبیر کوفته حلق بر حالت هلاک انداخته و هنوز بقایای مدعا مشغول بودند که قاید تقدیر و ملک قدر عنان بابر میرزا الغ بیک
کرفته آنطرف انشتیر و آن پادشاه عالیجناب روی بجانب سمرقند آورده تأسف و تحسر میخورد و چون بدروازه شهر رسید بر اسه
و چون که کاشته آنجناب بود در وب قلعه را مسدود کرده اینده از خوف مانع العدو میرزا الغ بیک با جمعی بیشمار و مدبر انع بلطف و میرزا
عبد العزیز و محمد وی بر طالعان بطرف قلعه شاهرخیه رفت تا روزی چند در آن حصن حصین اقامت فرماید و بعد از وصول کوتوال اعتصاد
ابو سعید بولاد که مملوک آنجناب بود از غایت شقاوت قصد وی نمود که بوجهی میرزا الغ بیک بر بی حال طالع بافره مانند صیدی که برای
خویش بدام صیاد دوزند و میرزا عبد اللطیف رفت و او در آن زمان و بسمرقند عرصه سلطنت نشسته بود و میان پدر و پسر ملاقات و اقع نشده
میرزا عبد اللطیف از کالا قساوت قلب و قلت حیا از وی بحرمت و استهزا بواسطه و بواسطه عنان ناخوش و سمع پدر رسانید و در آن
ایام آن ناجوانمرد بقتل حضرت صاحبقرانی که مرده مقتولی را بولاد جکرخان برسند خان نشاند و بعالی نامی اکبر پدر و بحکم میرزا الغ بیک
کشته شده بود و نوبه ناچیز خان زاد نزد که کشت پدر و امیر الغ بیک بزجر کشته خان و نبود که هر چه مقتول شرعیت باشد بقید بر رساند
و بجمع صحابه سمرقند فتوی نوشتند که میرزا الغ بیک را قصاص کنند و کلمتی سیکی حرم که بآن ناپرهیزان سند بعد از آن میرزا عبد اللطیف
جناب الغ بیکی را میرجا جو بخشد حضرت میرزا که مجمع و حضرت محمد وی برجی در روضه الصفا از امیر شاه الیه نقل و نموده که کشت هکلم
شام در کتاب میرزا الغ بیک از سمرقند بر انشد بود و آنجناب میرجع و سر و راسب میرانده و از هر جا حکایات باین می‌کفت چون انداخت

مسائی

مسائی منظوی کشت ناکاه شخصی از عقب رانده دست مرا کشید باز کرد سنم کی از قوم سلاطین زاده دید که چیزی میرزا عبد اللطیف را دعوت داشت
کفتم خیر است زود چکدل چنانست که میرزا الغ بیک را بکی آباد اولی باشد و بزودی آید و چنان نرفت تا بدیه برای بیان کرده شود و میرزا
الغ بیک چون این خبر شنید ذاتش از کفتار زاده آنا ملال و شرمساری بر نفس ظاهر کشت و بقریه که در آن نزدیکی بود در آمد و میرزا الغ
نابر و دست هر از موه تا درویش از آمن افزوند و کتاب کند و بعضی اهالی زمان تعجب فرمود و ملولی و ناکاه شراره آتش در دامن پادشاه
جهان ستان رسید و آن اندکی سوخت و میرزا الغ بیک آتش را منطفی ساخت و عنان زاده کسی هم بیلنک بیی و هم اسنی که حالی بجیت
و در آن اثنا عمار بخشو بکر آن خانه دامنه چند چشم آنجناب بر شان افتاد و خود را از حالی جست و مشتی بر سینه جلو زده و آنحضرت که
همراه عمار بود پوستین جناب پادشاهی از دوش بیار کشتی و عکس از جهة آدمی در سمان خانه بر دوش رفت سر و ساعت جمعیت را
میرزا الغ بیک منع فرمود آنکاه جاسوار کشته پادشاه را بدیه و قریب منقول که میسوخت نشانده بضرب شمشیر آبار شمع جانش را انطفا
و میرزا عبد اللطیف پیش از نوا لطف بدیه و سر و زنده نبرد راه خود میرزا عبد العزیز کشته بود و آن بی عاقبت بدبخت بعد محبت سلطنت همچنان زمین
کرد رضا بقضا و تقدیر داشت و راه دیار که در صفوان ایام شباب و کامرانی بود قلع نموده و مدت سلطنتش زیاده از شصت سال استداد نیافت
خذ القیب الی الآخره ذلک هو الخسران المبین یکی از فضلا این قطعه را تاریخ میرزا الغ بیک نوشته بیت الغ بیک آن شاه جم مقدار
کردن بی از دو بیشت ؛ زجانش شهد شهادت چشید ؛ شد ز سال رحلت عباس کشت **ذکر فضلای زمان میرزا الغ بیک کورکان**
چون پادشاه عالیجاه میرزا الغ بیک کورکان بود در فضل و علم از سایر اولاد امجاد امیر صاحبقران امتیاز تمام داشت و همواره هر سال
بر تربیت و رعایت علما و فضلا مبذول میکاشت و در زمان دولتش جمعی کثیر از آن طایفه در بلاد سمرقند مجتمع کشته بودند و در خلال دولت و اقبالش
در غایت رفاهیت و فراغت می‌نمودند از آنجمله یکی **مولانا غیاث الدین جمشید** بود که در علم هیأت و ریاضی و نجوم بی‌مثل
و نظیر بوده است و در وقتی که میرزا الغ بیک بعد و سیاحت آنجناب آفاق مولانا معین الدین کاشی و مولانا صلاح الدین موسی که مشهور است بقاضی
زاده رومی بمشق آنجهت رفته بود **مولانا علاء الدین علی** در سلک عالم و اعظم موقف مشرع بود و کاهی بکدن شود و تماسیل می‌نمود
مولانا مفتی طبیب اصل اصلا از زمان بود و در سالهای جدید بیضا می‌نمود از جمله مؤلفات آنجناب کتاب توضیح شرح علامات که مشهور است و
و یا شرح اسباب علامات مدح و ثنا و میرزا الغ بیک مسطور است **مولانا محمد عالم** در سلک علما سمرقند مشرع بود و با میرزا الغ بیک
کو کاهی مسئله سنوده و بحالات بدیه کورست که مولانا محمد عالم و بواسطه لطف طبع و عذوبت ذهن با میرزا الغ بیک غایت کشته
بحث میکرد و در رعایت ادب مرتبه پادشاهی جای داده و بنابران میرزا الغ بیک آنجناب را از سمرقند اخراج نموده بدار السلطنه هراة آمده و در آن
سال کشت تا وقتی که در کذشت این مطلع از منظومات اوست بیت ماسبه نجم و بدو زیر و آخر موجه شمع مقصود می‌رسد بیت
مولانا عصام الدین بزیدجاه و جلال و حشمت علم و کمال از سایر علما و ارباب الفهم ممتاز داشت و مدتی مدید در ولایت بسطی شیخ الاسلامی
سرافراز بوده است و تقویت ارکان شریعت میکاشت **خواجه افضل الدین** از جمله اعظم آن سمرقند بوده و بوی ستر بلوازم افاده و فایده می‌نمود
سید عاشق بصفت زهد و ورع و اری و علم و پرهیزکاری موصوف بود و در باب معروف و نهی منکر بالغه تمام می‌نمود میانه باران
میرزا الغ بیک منصب اعتبار سمرقند را بآنجناب خلیت کرد و سید مدتی کامجوی و ترشح آنمرد و انام امانت و ولایت جای می‌نموده از نعمات
اسواع افاده که در وقتی که میرزا الغ بیک جهة سنت خان میرزا عبد العزیز کان کاهی می‌نموده و در دار خان ساخته بود و خاص و عام بشرف علی
الدوام مشغول کشته بر علانیه ظرف شراب بهم رسوی می‌دند و در روزی که اکابر و اعیان سمرقند در محلی نشسته بودند سید عاشق در غایت
غلظت بآن محفل در آمده روی میرزا الغ بیک کرده کفت من محمد بن ابراهیم و سفار کفار بظاهر ساختی و عقاب الغ بیک از این قول بی‌غایت
متغیر کشت و بعد از تأمل جواب داد که تو شرف سیادت و انتساب الی نبی دیکر من رسیده ظاهر بجلوه می‌دهی و عزت شهادت فارغ شوی و باران
امثال این سخنان درشت می‌کوئی و حالا که من ترا این مطلب نخواهم رسانید و بعد از چند روز این سخنان خالی که خواجه عصام الدین در سمرقند

خرج اما خود بود با امام رسید و در بیشی که استخوان کرده ان ساختند زنان بغیبت مرتجاه رفته میان مردم می نشستند و آغاز تعشق میکردند
و سید عاشق بی‌حضور مطلع شده نزد خواجه عصام الدین رفت و گفت اوستخ الاسلام و اسلام بکدام مذهب جایز است که زنان و مرد
بر یک مجلس نشسته مرد و گوید و خواجه عصام الدین این سخن را شنیده روز دیگر نزد میرزا الغ بیک رفت و بیان داد خواجه تعجب سید عاشق کرد
بود مردم را شیت و چون میرزا الغ بیک بواسطه تحاشا نکار سید آنرده بود و بنوکر فرمود که خواجه قضاة و علمای جمع شوند با پرسش قضیه صائم
و سید عاشق بر زعم به لحاظ تأدب قضایا صائم و روز دیگر آن زمره اعظم الشان با استان خلافت اشیان بهمین کشتر انتظار بیرون آمدن پادشاه
میکشیدند که ناگاه مولانا ابو الفتح قابلیکه مهدی حالا فی متقی بود و میرزا الغ بیک او را جارت داده بود که هرگاه خواهد بمجلس رساند و همچنین
داشته باشد بواسطه حضور سائلی جلد السلطنه رامد و پیش از همه کار نزد میرزا الغ بیک رفت و التماس اجتماع آن علما نمود سید پادشاه
جواب داد که مدت گرسید عاشق بی‌ادبی نمود فرمای بهد حاضر در روز علوی کار کل ما را گفت که احکام شرع نبوی بر ما ناخوش و شعار
کفار نظام ساختی و در روز خواجه عصام الدین را که بصفت علم و امتی و تقوی بر ما شرافت علمست شیخ الاسلام و اسلام گفته سبا ران
قضاة و قضاة الحلیه ابو امر الفضل امام قاضی و تیخ حسب شرع متوجه او شوند بجا او در بیرو مولانا ابو الفتح فرمود که سید بیکی که ما است
بست شما و شیخ الاسلام این سخن بر بیان آورده بزرگ شاه کمال عدالت و رعیت پروری سلوک می نمایند و تقویت ارکان شریعت
اهتمام تمام خالی آمدید و شیخ الاسلام بر بصفت علم و عمل انصاف آورده و ثنای این قبل و قال را بسیار هی نیز و در ما سه زانو زده و عرض داشت
برادیم فوت شده و اوروی و فرزند نه مانده و من بحق لم کرد زیاد و در راه جالد خوش داد و بار و نه راه های بر صنایع نشوند تا آن زمان
که بعد از انقضای عدت بکلام نزاعی داید و اوروی تقدیری ساند میرزا الغ بیک بیاسا را فرمود که برود و آن صغیره را بکوی بکلام رساند
و قضاة هند و زنان را از تحت دا و منع کی مولانا ابو الفتح بر استماع این سخن روی بمیرزا الغ بیک کرد و گفت آنچه سید عاشق مذاکره و در ارکان دولت
پادشاه و سید که چون گفت بهتر آنکه ذی عاقلان القضاة سند شرعا اختیار اند که بکلام هر کیز خواهد رایدشا احکام مذهب او را تکلیف سوال کرد زنده
نشود و بتاکید این معنی بفرمایند و آن پادشاه حضرت پناه از این سخن بسیار متاثر گشت و بسیار او را از کار ما تاخ الله فرمود که کار و اشراف را
اجازت دهید که مهار از خود بقدر از کرده زیاد کرده و مایوس و مرجع بیوست که سید عاشق آنچه و کمتر بود و لاجرم استخلاص مأمور گشت و مساعد
مذاکرت جناب بسیار تاب در نوشته مولانا محمد دارستانی العجم بر زمان و اندوه و در این بود و علم و علی و مطالعه و مهارت
تمام داشت و احکام شرعا تحقیق مضبوط و در ان باب ایجاب حکایات بسیار منقولست و قبول این حکایت از مولانا علاء الدین قوشجی مرویست
از مطالعه کنندگان این اوراق مأمول حضرت محمد وی مجری و در روضة الصفا آورده اند که مولانا علی قوشجی فرموده که روزی بمجلس همایون میرزا
الغ بیک نشسته بود که مولانا محمد دارستانی آمد و جناب الغ بیک گفت رسول بکنی و آنچه در حضرت بگوی مولانا ما تحفظ طالع وقت فرموده روی کشید
و گفت سؤال از حرم است و خاموش ماند پادشاه فرمود که علی قوشجی هم راست آنچه خاطر تو رسیده و خاموشی چرا مولانا گفت که پادشاه از دو حال
کرده بحال الکفر داره کرکی ابو کند و یکی بر اطلاعی بی هد سؤال فرموده و میرزا الغ بیک از حلال حرمان که بصفت زهد و عفت آراسته بود و
بسیار دوست می داشت استفسار نموده هم در ان چند روز خواهد کرد که مولانا محمد بکشی حکم کرده بود و تعالی تو بیشتر و خرخار از وقوع
این حادثه شاه مان شده چنان بشاشت فرمود که میرزا الغ بیک رعضب رفته از اطلاعی داد قاضی شمس الدین محمد مسکین
بصفت علم و تقوی و شریعت پروری موصوف بود و مدتی مدید در کمال امانت و دیانت بلوازم منصب قضا اشتغال سعی نموده از جانب شیخ
الاسلامی سیف الدین احمد القضا از الی استماع افاده که میرزا الغ بیک کرکان در ایام سلطنت و کامرانی بلوی کرمند بکی از انجا سلیم کرده بود و احوال
فرمود که مه انجا آنرا نخر انجا مه رساند و بعد از چند کاه سفینه حیات آن خاتون بر عرفت اشد و جناب الغ بیک و سر و کار بر علم نموده فرمود که
از تقاضی خزانه چیش از بدکان بسیار بود و موافق نحوی مدت کوین اشاده ساخت حرمان مالی الحضر صاحب تاج و در جمع شریف قاضی شمس الدین
مسکین رسید بکی از جناب درکاه و طلبیده پادشاه بعالم و مساه که مرا بعد و کمانیدن کاه در این قضیه چنان نفع خواهد بود زیرا که حضرت میرزا

مقابله و مقاتله از دار الملک فارس بیرون آمده بین الجانبین حربی و رعایت صعوبت سعی اد و میرزا عبد الله شکست یافته و مظفر
اصطخری و لشکر عراق اموال و سپاه فارس را غنیمت کرده میرزا سلطان محمد مقرون بعز و ناز مشیراز مامد و از آنجا شرف آستان ولایت سید نظام الدین
احمد را بامر استدعا عبد الله بالطف و مساعد و مشتری بعد از وصول بمقصد شاهزاده را آداب حیات سید مطمئن کرده است بنا از
قلعه بیرون آمده خدمت شتافت و میرزا محمد را بنظر رحمت ملحوظ فرموده که در شهر که از بلاد عراق خواهد طوف نماید و از خراسان و
میرزا عبد الله بامید صاحبت میرزا الغ بیک سفر خراسان اختیار نموده چون بعلامت رسید محمد روز در بلخ عنایت میرزا علاء الدوله کمکه نمایند
اما سر روز و قصد رکاب عالیه سوی کرد یافت صف سپاه خراسان و بران کرده در رجانب میرزا الغ بیک آورده و میرزا سلطان محمد در فارس بود و
که بکشتن قاضی سر طاعت ربقه فرمان او نهادند مکه میرزا جهانشاه ایلوس قزاوسف که اظهار ملاحظه کرده سلطانیه و قزوین را رفت تصرف
در آورده و امیر زا سلطان محمد از نهایت طمطراق بادشاه رکاب جرار یافته باستعداد سپاه شتر کشت و نشان همایون بیرون حضرت خاقان سعید
بنام میرزا جهانشاه در نظر آورده بر میتوان که شهریار اعظم امیر جهانشاه جانب پادشاه بحضور کشته ماند که چنان استماع افتاد که لشکریان
او بخلاف حکم همایون در سلطانیه و قزوین تصرف نموده اند و اینصورت بقاعده واقع شده می باید که آن ولایت و بنواب و بوان علی انکه ارسند
و مسلکی که حضرت خاقان سعید جهة اوتعین نموده قناعت نماید و لا میان تمثال نشاید تا بمقتضی قضای این ظهور آید آنچه مقتضی باشد
و مهر بدوی نشان زده در صحت قاصد و عنان ایالت و بر نفس لشکر مقیاس و عقب الجی و اشد و چون امیر جهانشاه مراجعتم
بران نشان افتاده بعنوش معلوم کرده سخی کشته گشتن بعنی و کال تهور و بخالفت بالاز نشأ جنون بهره تمام داده که بیلاس پادشاهی بوج
نشان می بوسید و اسپاه فراوان روی بطرف عراق و فارس آورده و چون بین الطرفین مسافت زیاده بیل رسل و رسایل از هر طرف در میان افتاده
و سانحت و مخالفت را صالحه و موافقت تبدیل یافته و میرزا سلطان محمد تسخیر ارباب کشتن امیر جهانشاه و عنان بطرف دار الجهان معطوف کرده اند
و آن شاهزاده بعد از نوبت چند بر کوه رجال بکر و سلطنت و استقلال امیر برده و در سنه حسن و حسین و ثمانمائه رحل عنان بدست میرزا
بابر کرفته کشت و تقدیر الملک قدیر سلطانه کافی او را در نوشت حالت عنقریب حسب تصور خواهد یافت و بر تو اهتمام بر تفصیل این اجمال
خواهد تافت **گفتار در بیان لشکر کشیدن میرزا سلطان محمد بجانب هراة و مراجعت نمودن بصوب عراق و مدارج**
محاربات چون میرزا سلطان حسین با سیصد هزار فارس و عراق را مصحوب کرده اند و شنید که مردم میرزا الغ بیک بجز اخاسید نهایت طمطراق
کشته اند بتسخیر ممالک خراسان افکنده با لشکری مانند مکات سپهر با معدود بدلخواب توجه نموده و میرزا بابر نیز چنود با معدود و بجمع
ساختن از دار السلطنه هراة باستقبال پدر نهضت نموده و در نواحی جهان و پادشاه بهرام انتقام رسیده که آن هر دو لشکر در هم
آویخته و نهایت بهادری و جلادت بظهور رسانیده اند آخر الامر بیمن حضرت و فیروزی بر موجب علم میرزا سلطان محمد و زیدن کفت و
میرزا بابر بکسوی ماهرش رفته عزم اقامت از سعادت استیلا تمیز بدیفت و میرزا بابر اهمت هزار اهل بهجت جان از آن عقاب بسلامت خلاص
خود را بقلعه هراة رسانید و میرزا سلطان محمد رعایت حشمت دار السلطنه هراة خواسته و رایت عظمت مرتفع کرده اند و بعد از نظم امور و ولت و
تشیید مبانی سلطنت مرد نی چند بسط بساط عیش و عشرت پرداخت و میرزا ابراهیم را از قید میرزا بابر نجات داده نزد میرزا علاء الدوله
مصحوب خود از عراق آورده بود رواساخت و در آن زمستان ربلاد فاخره هراة خطه و غلاء عظیم بوقوع انجامید چنانکه یک من خروار گندم
بسبع چهار صد دینار رکی رسید و امیر حاجی محمد غنا شیرین که در بهار خاقان مرحوم و بکان و اردو نصر کرمان بوده و ان اوان از بسایر
امرای امیر زا محمد مزید اعتبار و اعتبار مانده و مستثنی بود آغاز ظلم و تعدی کرده خاطر بشاه و ایلوس را بصادره و مطالبه بسیار نموده و چند خواجه
عیاث الدین احمد هروی که در دیوان میرزا محمد در حرکه امر اعظام مصدر بود جانب سامان تاب ملا از اشتعال نایره جور و بیداد منع نموده عجائی
رسید لامرجع تقابل الجوابیات و ما راه یافت و هر کس توانست آرد دار السلطنه هراة که بجنب خان عزیمت بصوب ملاقات میرزا بابر تافت
و چون میرزا بابر چند روز در قلعه هراة سر بدیده سنور سابق آنحضرت را بحد صلح رسیده و از آنجا میرود روی توجه بجانب استراباد آورده

و کاشکان میرزا سلطان محمد از آن ولایت بیرون کرده باز دیگر لوای سلطنت برفع ساخت و چون این خبر بمسمع میرزا محمد رسید استعجال میرزا بابر را
بسمع نظر شریف کرده اند و میرزا علاء الدوله در لهو کوست که سید بدان کوه شاه با سپاه غضنفر نهاد متوجه استراباد کشت و امیر حاجی محمد غنا شیرین را
بامیر امرا جلادت قرین برسم مقدمه مشتری و ستاده میرزا بابر ماند شیرین این بحکم جرجان بیرون خرامید و در شهر دار الامارة آمده
از هاجین امرا مام و تنگ و میدان جلت تا حد تیغ خونفشان اند بمرزبان رانک الله خشان دامند و بیرنه شان نشان روز نهاد در سینها و سینه
کشادند و به دین نوبت عنایت الهی مثالها طالع میرزا بابر کشت و سپاه عراق انهزام یافته دست قضا طوبی جانب امیر حاجی محمد غنا شیرین داد
فوجی دیگر انام او نمایان در نوشت و از انجانب میرزا سلطان محمد چون خروج میرزا بابر شنید در ولایت طوس صیاد عراق بعهد خواجه بر جو
خوافی کماشت و از جانب امیر الطار فرموده در اثنا راه بکر جنکان مرکه مشهد زار رسید و صوبت حادثه را معروض داشت و آتش خشم شهریاری
مشتعل شده مانند باد صرصر در حرکت سارعت که ما خذ نامه از سید سوار کسوی و بر موکب همایون نماند و چون باید دوی میرزا بابر دیدن سید
لشکریان جرجان باز بر اکنده کشتند و میرزا بابر از تعلقه هاد رفت و میرزا سلطان محمد بقصد آنکه شاید مخالفان کدی ملد بیشه باشد هم اشتر عنان
مراجعت جانب طوس معطف کرده اند و در راه خوافی که اعزی دیوان مشهد مرد مرحوم بیش کرفته اند و راه کرفتن درویش و کفت انواع خیانت نموده
بعد از انطار میرزا محمد جزمی قتل آراسته روی همایون مشهد بدن شوق عظیم و در میان لشکر اقامه و هر چند خواجه غیاث الدین بر احمد خوافی منتهی
همکین اکاه شوانست و میرزا سلطان محمد مصکر بضرب شاه ایلی بیخ محرم ماند و یکدیگر و در نزدیک فوه در ان اثنا تحقیق پیوست که میرزا علاء
الدوله از کرسیر بهرات شتافته و کماشکان آنجانب را از شهر جدا خواسته و در سنه و ثمانمائه نشسته آنکاه میرزا محمد با خواص خود بر قرقه مشهد
در میان ماخت و کفت مرد هراة بالطبع خواهان میرزا علاء الدوله اند و اوحالا در ان ولا لوای سلطنت برفع کرده اند و لشکریان ما بر عنان مدارا
مصلحت چنان سنجیده که هراة را بحد اشتند و ان جزمنوعه بلده هراة کشتن میرزا علاء الدوله تعلقه احیاء الدین ابو الاحرار مقصود و ابدا حدود که مولانا احمد
بیاول مشهد بود و خود روی بخانات قبة الاسلام برج آورده میرزا بابر دار السلطنه در آمد و هست میرزا استخلاص قطب احیاء الدین مقصود کرده اند
و مدت چهل روز تحصن حصین را مطلوب کرده صورت فتح و نصرت روی نمود آنکاه مولانا احمد بیاول بهمراه ستاده کذاکه جماعت بیرون حصن و شهر
متوجه آنست که مولانا زین الدین محمد هروی آید بلیکه در حصن بیخ بها الدین عمر و شیخ ناصر الدین فرمانی موکد خورند که بهیچوجه متوجه بیرون موطن
حصار نشوند و کسوی که بلیغ نکذارند که قصد دی اند شد و میرزا بابر متوجه بقصد تو رسانید و مولانا احمد با ستاعان از حصار بیرون خواهید و با
بابر عهد خود وفا نمود و هیچکس با قرقن نرسانید **ذکر سلطنت میرزا عبد اللطیف در هرات و تقدیر ملک الملک عمانند**
میرزا عبد اللطیف بلم شاهی بود ملطف طبع و حدت ذهن موصوف و کسب فضایل و کمالات ثانی بود و کسب صحبت درویشان زد
کوشه نشینان میل تمام داشت و در مجلس شیخ الوی و علما الدین و زاهدی ادب نشسته بهمت بر رعایت ایشان و کاشتاشان و اهل مزاج و ستوده و دست
کوی بود و کماه الدله سعوت بسیار میبود و از جانب ایام صبی و ظلم بیت و شفقت خاقان سعید روز کار می کذرانید و آنحضرت را
با شاهزاده مقاتلات بود که موجب بشکست اولاد عظام میکردید و چون میرزا عبد اللطیف بر وجهی که سبق ذکر یافت والد ماجد خود را کشت
شهادت جنانیده بر امیر خویش بهشت مهاد در سوق بابی بر مسند استقلال نهاده رایت دولت و اقبال انتفاع داد و تقلید خلافت که در رایام جمشید
خویش بقرأت خطبه و امیر می نماز بود داخت و در رعایت رعیت شرایط اهتمام بر عین داشت بسلط عدل و انصاف عهد ساخت اما چون بر ملاسان
و زنخایان اسل امیر محمود نابوی و سلطان جنید و سلطان یوسف و امیر اجمل سوینه و زنان که در ملاحت و اجاسیاد که در هوند بجلس حاضر
بقتل رسانید زیرا که در روز قرار میرزا الغ بیک آنجانب امیر سلطانشاه و ملاس و امیر شیخ امیر جلال الدین محمد آکه ملاحت میرزا عبد اللطیف آمانند
کشته بودند الفضه بنا و قتل امرا و ملاس زنخان و سایر خوبیان از ملاحت شاهزاده مشغوف شدند و سلطان ابو الموکد ان میرزا الغ بیک و میرزا
عبد الهزیز و استعمال خلال قاآن ابو بکر عثمان در میان نخواند و بعد هر چه تمامت عزم قتلش کردند و در سنه جمله ۲ ربیع الاول سنه ح و حسین

وقاتلا مرد کیکاه عقد نشسته در وقتی که آتشها را بر میدارد سار از بلخ چار طرف شهر خواهید تیری میوی اولاد الحشد و آن تیر بر هدف نشسته
جیده میرزا عبد اللطیف و صت میرا لاسبه ده و فرمایید راوه که تیر رسید لاجرم جوی ملازم رکاب سلطنت بوند متفرق گشته و تمامان خود را
بلوی سایند و سرتراز بدن جدا کرده اند و از میرانی مدید بیدا لخ بسلطان و بخند مدت یاوه شاهی میرزا عبد اللطیف شمشاه بوده و اولاد فضل بدیر سیده
این بیت بکرار بکرار میکرد **بیت** بیرکش را بیاد هوا شاید * وکرنا بیخبر شوی مه نیاید * از تقریب الفاظ آنکه میرزا عبد اللطیف و رست شهید
ناموکشته شود و بعضی تاریخ فرموده بیرکش قضا تاریخ کشتن را با الحسین نوشت **شعر** با حسین کشت شد جوان مرگ * تاریخ قتل او شد ملا الحسین
و چون میرزا عبد اللطیف بقتل رسید بموجب اتفاق امرا و کارمیرزا عبد الله شیرازی بر تقدیم سلطنت بجانی بر تقدیم اوند **ذکر توجه میرزا ابو القاسم بابر بهادر بجانب بلخ و بدخشان و بازگشت او و پیوستن بیک بداغ الملک خراسان** سابقا عارف شکی
عمامه شمالی بر خیشم جان مطالعه کان رسانید که میرزا علاء الدوله از سمت بلخ و قائد بلخ توکه و روی بکوهستان بدخشان آورده و میرزا
ابو القاسم بر این آنکه بقیه الاسلام بلخ رسید با وجود شدت برودت هوا و کوشت بلند و از عقب میرزا علاء الدوله بر نهضت فرموده جمعیت
او از انبیاء و اولاد ملحقت و بلخ مراجعت نموده آنکاه حکومت بلخ وقت زیاده علاء الدوله بامیر درویش قراول اسبو و بر اوشی قراول بیکی بصفت نصفت و عجالت
و محاوت موصوف و معروف بوده نداد زیاده داشت و رایت نصرت تاثیر نصیب او الملک هراه بر افراشت و چون سعادت و اقبال او مستقر
عزت و اجلال از نمود و بیکه و رعیت موکب همایون و واقع و رعایت عزیمت ساده دست قضا ابواب فساد و بیاه بر روی روزگار و قوت
کشاده و بتیج این معالی و تمین نفعا آنکه میرزا ابو در وقت اختیار سنبلج قلعه اختیار الدین را بامیر بیک سپرده و اوس چند روزی بامر کوتوالی
بر اختیار شرعت حکومت مذاق جان او را شیرین نمود و بخارسه کشتی و عزم بکلخ و مالغ راه داده خیال استقلال اسباب حماده اوی مرتب ساخت
و دست و پشتی علم و سنی و فساد بر افراشت کاهی قلعه بایان آمده عقبت تام بر دو حصار و نشست و شراب بخورده و حبق از ابر جیس و
ملاحت با زیر جو و کلی کشیده حصار سیده و با آنکه میرزا ابو القاسم با بر نظر و منصور از بدو بتیج نبار کشته و رایج سعید تر و لا جلال از نمود
اوس بخان در مقام عصیان و طغیان بوده اصلا از مرتبه خوت و سکنی نمز از نمود و چون آنحضاره رسانت با قلعه رسیده و از لاد هری
میزه و در انوقت بذخایر سیار و اسطر مشحون بود میرزا با بر استقلال بحاصره و محاربه مناسب نمود و رای جهان آرا بر حوالی آنولم مشکل
کاشتر کی از اجلی از نمود اوس فرستاده بیغام داد که با انحصار بیرون سه که من آنجا خواهم آمد آنکاه باد شاهیجاه شنی و شهر نشریف آورده چون
اهل بلخ و آوازه از قلعه فرستاده و فرمود که مایند مناقب میرسیم و طایفه از اصحاب جلادت و ایز از عقب او و اساخت و خطبه در قلعه اوس
حضرت میرزا رسید و اوس با بدهیار حصار استقبال آمده از بهادران بابری و شیخ نامی و ایشخ و اوس بیک بنم خواجه اولاد ساعد ملاوه
و بکر خود و الوس بهادر بیند و بزم خرمی و سیشی و ریح خیش باد و رنج روان کرده اینده و بعد آنه و سعد و بر اوس بوسیشا و مراد و کرکن
مقرب او بوده بیاری نظر از انحصار و اختیار الدین بیرون آمده و بعد الله قلعه نواب و کاه باد شاه و الاجناب بیرون ایشان نیز رخت عالم
آخرت برده و درین اشاکی بخصوصان میرزا علاء الدوله میرزا آمده عرض کرد که جناب شهریاری نزدیک شهر رسیده و در اس کاه کار کاه
از نظر من غایب شد چون از ملاحظه ان استان سلطنت الشبانیه الحال تخصص معزول کشته و میرزا علاء الدوله را از ذاق اسکندر بیک بیرون
کشن و حسب الحکم بعضی از اهل اعتماد بیرون نمود و شش میرزا بابر بواسطه دعا عقد که از عرف میرزا سلطان محمد داشت بعزم قلاع اسیر از راه
رایت عزیمت بر افراشت و چون سلطان بیان رسید عنان کیت جهان نورد بصوب بسطام معطوف ساخت و روزی چند در انقام اوقات
لطافت **لشاره در بیان محاربه میرزا سلطان محمد و میرزا ابو القاسم با بر بهادر در منزل چاران و کرفت ثانی**
و ثانی در اندر آمدن آن سرور با بر ظاهرا بی بصرت و قضا سبحانی در شهر سنه خمس و خمسین و ثمانمائه میرزا سلطان محمد بن میرزا
کرفت و بکر لشکر بدیه تهیه از عراق و دارالمرز و فارس کشیده بعزم تسخیر خراسان و در نه برادر عالیشان از عنان یکران منعطف کرده اند و میرزا بابر در مولا
بسطام بزیر خرشنوه و جناب شیخ الاسلام خواجه مولانا که در اولاد اسطر استاد سلطان ابو سعید میرزا از ماوراء النهر آمده بود بسیاست

نزد میرزا سلطان محمد فرستاده اقامت طبع فرموده آنجناب بدیکا سلطنت مآب شمه از شرایط سعادت بجا آورده و میرزا سلطان محمد بخت
از قبول آن امر سرباز زده و بالفت بنا بر و فور الحاح و سلطنت خواهر مولانا سرمه ناجیانیده و هم بنیول قرا بالفت کاه خراسان
داخل میرزا عراق شده و مالک میرزا ابو خلد و سکه نام میرزا سلطان محمد منع و منزکرده و میرزا بابر پس از اجت خواهر مولانا اعتماد
بر صلح کرده از سطام باز بدان شافت و طرح قتال و مخالفت و خلاف این حال بخرسوار کشت که میرزا سلطان محمد و عزیمت و بازار جانی میان
نهاده از سطام و اراضی کذشت و بکاه اسفراین رامد و میرزا بابر از شنید این خبر بر سفت و ماسد شیدنیان از بیشه مانند بدان متوجه
میدان قتال کشت و میرزا سلطان محمد چون از توجه خبر یافت از ولایت اسفراین عنان کیران بجانب استراباد تافت و در موضع جاران آن کوه
شوکت سکاه ماند بر بهاران جهان و خرو شان بهم رسیدند و بعد بر صلح **بیت** بیرو سنان و شمشیر تیز * مراد و از این دستان و سخیز * و میرزا بابر بتر صدای او دیکر و بموکب کامرانی
بهر سو که تیغ و سنان بر فراخت * سر و سینه خصم را خرد ساخت * و از آنجا امیر ابو سعید از میرزاده سلطان محمد که بخدمت میرزا بابر آمده کفت
میرزا سلطان محمد قصد قوله بیک اره مناسب آنکه لشکریان کوچ باز دهند تا امیران صفوف دیا آنکاه از اطراف و جوانب او را مدد کمک اند که
چون رود و دفارن آنقال نهر بار جناحات شمار بقلب لشکر خراسان حلاد زد و کفت تم بخدمت با سیستر و سپاه میرزا ابو سعید تعلم لم و اولاد کان
کاه بنده زاده آنجناب را دعیان کرفته و کلاشد که تا قران بموکب همایون بیوندند و زمان کشتی و کوشش استاد یافته آخر الامر بسیم بخت و دولت
از جناحات میرزا بابر و اهتزاز آمده جوده عراق و دقاله نهام تو زده میرزا سلطان محمد و بخت بر سیده و مکر کشت و هنوز دو نهر عراق و خراسان
سوار ایستاده بود که او را چنی بر دند و میرزا بابر و اهمه بر کمر زاغ اطاب ساخته زمان سر نمز کشت ارجاب ماجد و تقر شده بود که قلعه خون ما
و مال سلطانان کشته و نوبت لشکر خراسان کشیدی و جوه زایل بود که قرار کرده اند و میرزا سلطان محمد جواب نداد که هر اره و دشت تقدیر الله
و امر سلطانان قضا بد و سنه اند و میرزا بابر اجتهای بعضی از مرد که اند مشغول بار و زمان که مرد جناحات و مروت و انسانیت ماند او
فرزند و از مادر کسی بر وجود نیامده بود اشارت نمود و موکلان آنجناب را سوار نموده بطرف و دان سند ناحیه نکه بنت بهر رساند و اشاره
راه میرزا الحشد و دوالی علیه که رنجی بیسعتی رسیده بودند و موکلان کفته که مرم این کفته شرایت آنحضرت و نمود که بلیه مروت که و جوب
داده که بر سر کفت که مرا کجای برید و هنا نجا فرود آمده مرتبه در حشر انجاخت و کی از هر مکان میرزا بابر بیک شمشیر که آتشهر را بر اعتقاد را
آخر ساخت **ناتحیه** و در آکه اساس چنج را خست **قرار** * نهاد از مان زده هر سمار * از دایره زمانه و بیست خاطر * کرنج سم کوی بد
و چون میرزا ابو بدین فتح تمام مدار مراد از کشت شکر نعما الهی بجا آورده قضا مها با طراف و ولایات فرستاده و بنا خاطر عنق و مراد او را
جار السلطنه هراه بر دند و بتر دیک بدیه بیش میرزا بایسنغر و فوکه و بعد از آنکه خاطر از دم بیک بر در جمع ساخت همان زوز بقصد کاه
مراد و دیکر بر راخت و حکم فرمود که جهان بین میرزا علاء الدوله را بسیل آستین از حلیه و قیت عاریه که اند اما تحقیق که باشد اطفال شیع
بود و نخاب برجم فرموده کفت اب بچشم او و بیل بر و جهود و حشر کشته کرده و بدیه آسیبی رسید و هر چند مناسب بکاه و اعلی
و مجلس آداب و کرم جبلی و مروت غریزی میرزا آن بود که جراید جرایم مراد در ابر تو **لا تثریب علیکم الیوم** منع که و امیدی و از بنان
عفو فرمود و مضمون کلام **تعفوا عنه الا تعرف ان من علیه الاقدار مظهر و سایدی** اما چون سرشته اختیار در قبضه قدرت کار و بهایی
قدرت و فرج جز و شر بحسن تقدیر مالک الملک اکبر تو توفیق ارسیا بر و زکار شمالت و امثال آن اعمال بیسند از آن بلد شاهزاده مند
صدور یافت **لشاره در بیان رفتن میرزا ابو القاسم بابر بدار الملک شیراز و مراجعت نمودن بسابر**
شبیت میمون کار ساز چون سعادت و دولت و اقبال میرزا بابر از جناحات برادران و اولاد میرزا سلطان محمد بن میرزا ابو القاسم بابر بهادر بود توجه ممالک
فارس و عراق از دره و بنا بر لشکر بسبب عبور سپاه میرزا سلطان محمد نقصان تام بفلاحت ملک مرو راه یافته بود و بلیت نظر بیاد از راه شیراز
بصوب یزد توجه فرمود و بعد از تولی و حدود آن ولایت از امرا میرزا سلطان محمد امیر نظام الدین احمد و امیر غیاث الدین محمد

امیر فیروز شاه بسعادت زمین بوس استسعاد یافت و بامارت دیوان اعلی متمکن گشت و تجنین خواجه برادر خواجه برکاه عالیه ناسپرده
منظور نظر شفقت گردید و موکب ظفر قرین از راه ابلاغه بزد شیراز خرامید و پادشاه دوست نواز مشکاة زجاجت عیش و عشرت سا
ده و با جوانان ساده عذار و مه پیکران ناهید رخسار بخروج باده و خوشگواری اختیار کرده چند روز قدم از بزم انبساط بیارگاه سلطنت ننهاد
دران اثنا خبر استیلای شیاه ترکمان بلاد ساوه استشعار یافت و میرزا ابراهیم سلطان بزم و روزه بدان عنایت بصوب موکب روزه تاخت گفت
ایلغار خان موکب همایون میرزا ابراهیم سلطان از بلاد فارس و عراق بازمانده بکی از ارکان دولت و نمود از اخلاق حکومت ساوه را باو ترجیح علی
بهادر و ایلات قهر را با امیر رویش علی تفویض نمود و ایشان از راه بلاد مذکوره خواسته از عهایلات کرده اند و سلطان ان طایفه
در مصاره و مواخذه کشیدند و چون امیر ترجیح علی باشتعال نایره ظلم و ستم حیثیتی کشید طایفه از اعیان ساوه بجمعی از کمه در اخذه
بودند الحاق نمودند و رکاب ان یکانه امیر ترجیح علی بخدمت و اورا گرفته پیش امیر جهانشاه فرستادند و شهر ساوه که مکشف یکلید ملک عراق
ارکان بحت تصرف امیر جهانشاه در امد لاجرم در دیگر جهان طمع کرد مطایفه از سپاه آذربایجان بجانب قزوین ساخت و امیر رویش علی و ترجیح
و باره شهر را مضبوط ساخت محصور شد و بعد از انقضای چهار ماه که میرزا بارد و شیراز بعیش و عشرت کوشیدند این اخبار رشیده ایالت فارس
میرزا معز الدین سنجر مقرر است و دین اثنا ایلچی از سلطان بادوی حضرت نشان رسیده بموقف عرض رسانید که میرزا علاء الدین بدولت
خروج کرده است و خلق بسیار دخل ایشان جمع آمده اند بنا بران میرزا بارد توقف در ملک عراق صلاح ندیده و در بحشیه شانزدهم ربیع
حزن حسین و ثانی آذر کوشان بزد خان کیت کیتی نوره تاخت بصوب هراة معطف کرده اند و در ده ماه بعشت بزد رسیده حکومت
آن ولایت را بر ایلچی سلطان بن میرزا محمد جهانگیر ارزانی داشت و از انجا راه تون زات عزیمت برافراشت و بعد از وصول بمازندران امیر
سلطانحسین بر تحکومت نصب فرموده موکب همایون از تون بصوب هراة در حرکت اندوده و از در هنجان بسعادت و اقبال رسیده مستقر جاه و
جلال ساختند و بصحبت یوسف کرم میرزا علاء الدوله بن بجانب امیر بهرد رویش فرار اسوه و فیصل افزود آنجناب از راه سیستان
بطرف مشاهد متبرکه خارج مشروع میکرد و گفت این اجال بوصیح می پیوندد **ذکر خروج میرزا علاء الدوله با مداد فتور آن**
و بیان بعضی دیگر از حدوث وقایع و حالات دران اوان که در مستقر دار سمرقند میرزا
علاء الدوله از سرآ آستین محفوظ ساخته بطایف الحیل از رودبار میرزا بارد خود را بمشهد مقدس رسانید و از انجا راه مهنه و فاریاب بمرو گرفت و بعد از
وصول بانولایت امیر سلطانحسین بن امیر اردکا بشاه ارلات که خواهر او در حرم آن پادشاه عالی کهر بسر برده با سرار الاتیان که در اخذه و رطان
داشت بموکب عالی پیوستند و بر سلطنت آنجا ساختند کرده و کمند بکاری بر میان جان بستند و میرزا علاء الدوله با مداد آنجا
مستظهر گشته بآسایش آراسته متوجه طبع شد و امیر بهرد رویش و امیر بهرد علی با لشکر طارستان در امیر ارلاتیان در اسد بن الحاقین
حزن و صعب دست داده امیر سلطانمحمود برنج بیقرار بلای رافتاده و میرزا علاء الدوله با سایر اتباع روی بمهربت نهاده اند و از راه لکهر متوجه
متوجه دار السلطنه هراة گشته عنان رفت و آشوب در بلاد و لوکات ارتفاع یافت و امر امیرزا بارد از ملاحظه خراسان عازم دفع میرزا علاء الدوله
شدند و میرزا بهرام امیر رویش و رنا جهراة روبا آستهر بارد رسیده بدیار خطه بسمت متعرض کرده اند و میرزا علاء الدوله از هراة رو بسیستان
کرده از انجا بعزیمت شتافت و امیر ابراهیم شاه ملاقات کرده بر تو الطافات بادشاه و کان بر وجنات احوال شتافت و چون میرزا بارد بدار السلطنه
رسید و امات که حال میرزا علاء الدوله بکجا انجامید نوبت دیگر از روی مراعات بحلیه عیش و عشرت آراسته کرده اند و از دست ساقیان
زهر جبین و مه پیکران حور رشید قرین جامهای رنج بیخالی و اقداح شراب ارغوانی پیاشامید اما شهم بارد آزار اعیان امیر جهانشاه ترکمان چون
ان راحت میرزا ابو القاسم حزیفت خان را که هست بصوب تسخیر ولایت عراق و فارس تاخت و حکام کاشکان باری از مقاومت علم کشته
روی بطرف خراسان اورده اند و در شهر شنبه میرزا معز الدین سنجر و میرزا خلیل سلطان با سایر امرا و ارکان ان طرف با امیر سربدار علی سبزوار کفت
حال عرض کرده اند و هم درین سال میرزا بارد خواجه برادر خواجه و انبار بخشی کرازی داشت خواهد کرده اند و در تبریز و عذیب مبلغ ده دست

از دو کرد فتنه کرجستانی و طلب آنجناب بساط اعراض نمایند و دیگر اسباب نوان جهان فانی را وداع کرده روی بمنزل آنجهان آورده
و در عمارت سر مزار شیخ زین الدین خوافی کرنا کرده معمار هشتی بود مدفون کشت **کل شیء هالک الا وجهه له الحکم و الیه**
ترجعون ذکر اراده صلحی اندیدن میرزا سلطان ابو سعید سلطان سعید میرزا سلطان ابو سعید بعلو همت و جوهر نبات و کمال عقل و فراست
و وفور فهم و کیاست سر اند سلاطین و دودمان صاحبقران مغفرت قرین بود و در تشهید بساط عظمت و بحبت و روی و تشیید اساس مودت
و محبت کسی تا حد سا الفرید بود که همگی زیاده از ان شق بسیط و مزیج باز جهاد کنایش ساحت طلاقه کذا نمود ثابت و بالجمله حیدر
کرد و نمایش مزاج و خود را مقرون و بالبه بیند اشت و بفصل اقتضا الرعایه شریعت نبوی کرد بخاد و بسکره و در تربیت سادات و علما و مشایخ
و فضلا و هنرا زاده سعی و اهتمام بجا آورده و در ایام و لمس و ولایات ترکستان و مکه و الهند و بدخشان و تخارستان و زابلستان و سیستان و خراسان
و مازندران بکمال معنوی رسید و از حسن مساعی خلفا جدید سالم تارک یافت و تاج امن و امان و ولوا انعام و احسان بر مفارق سلطنت و امارت
حت نشان مسرور کردانید **نظم** معدلت سرت بیکوی و خویش ٭ کرده در کلبه بکوی و مش ٭ دار در عالم بجهان رکشاه ٭ بید بدین جهان
و میرزا سلطان ابو سعید و میرزا سلطانمحمود بن میرزا سلطان بن امیر شاه بن امیر جهانشاه که در ولایت ماهلات پادشاه مطلق طلب میرزا الغ بیک کرکان
سیرزه و بواسطه رفتن عساکر از اسای و زندان رصاحبی و قتل و استقلال نایره نشوی و فاسد بقلوب اندیشه شرح جهانگیری بجهد تعیین بیکاست
و سنه و بیست بوده خود را از اسای زندان بکسل از کشور سلطنی سر افراز زیبایند و هر از ترکه طوق تعیین و صیر اقبال و بعض اعمال خطه شاه
استدا و هشت سیزده و بن بار حال و لسان مقال بعادت طلبت و اقبال از طوق و تعدد و سایر ایشان اسد عاصی حاجز عرضا مسکوی شد و
شهر سنه ثلث و ثمین و ثمانمائه میرزا الغ بیک کرکان و میرزا عبد اللطیف مکان را بر آمد مقصد جان یکدیگر خواهانت برافراشته بودند تجارت
با استظهار عنان خروج کرده مسرور قدم الحاضره نموده و چون میرزا الغ بیک ابو جز شنوه ابن امیر بر جاست روی بسوق داوره و رسید و نا
سلطان ابو سعید از نظام آشفتهمان ابی انجرن در امد و روی چند پای بدر امن نیکا و چید و انتظار لطیفه بعنی کشید و پس از اکبر میرزا عبد اللطیف
چه را کشته بر سر بیاد شاهی نشست کمی و نشاده آنجناب را بسوقند رده و جمعی کرد و میرزا سلطان ابو سعید از تحصن کرده بخارا کرده و بعد ایاق
و هماهنگ کو میرزا عبد اللطیف مرسوقند بدل رسید و میرزا عبد الله شیرانی و پادشاه کرده بدیر میرزا سلطان ابو سعید و عبد الرزق سلطان سعید
تیر خواهد رفت در بخارا خروج نموده و اردو بخارا آنجناب را کمر قدر و مصنوع تکمه انعصل بخلاف باز داشت و دو نوبه یکم جز قوی میرزا
عبد اللطیف آن دیار رسید امرا و اعیان بخارا بعد اعتذار پیش سلطان سعید رفتند و زبان استعفا کشادند آنجناب را تحصن بر و فاق
و بر مسند سلطنتش نشاند تعدد اخلاص و بنذر بر نهاد را فشاندند **شعر** عزیز صرع مرا دران عنود ٭ زفوجا مرا مدایع مادر رسید
و از انجا که غایت علو همت آخضرت و عالی منزلت بود با وجود بدایت ایام کامکاری و افتتاح هکام شهریاری و سلطنت ولایت بخارا قناعت نموده
و کرد هب مدکم تخیر ولایت سمرقند کذرد و میرزا عبد الله ارتحال استقلال آن نقطه دایره بخرد و بعد از آنکه شده برسم استقلال
و بعد از نوع تقال و جدال لشکر مسعود غالب کشته سلطان سعید عنان اهتمام بصوب ترکستان تافت و میرزا ابو سعید تصرف در اورده
روی چند دران طرح نفرت کذرانید و میرزا عبد الله چون بر بخارا و مورد یافت سپاهی برای کرده همراه بعضی از امرا جماعت بناه و طایفه
فرستاد از دور سپاهی خالفان نموده قوانین و مانا خنده کمک لشکر او نیک رسید و در بنه تمارة شاه ایزد بر باران نزول ایکاه شاه و
لشکریان میرزا عبد الله راه افتد سر خویش کرفتند و کریق بر فرقه رزمش دیها دران سلطان سعید شاه از اتفاق نموده و صباری از احال و انفعال
و خول و عقل ایشان خبر کرفتند و چون کرفتکان معروض رسید ندمیرزا عبد الله لوای خزان کشاده رز و اولیک کریان راه و عزم رزم مرود و در
اسباب عساکر اشارت نمود و از انجناب سلطان سعید معتمدی در ابو الخیر خان کرد و آن شاه ابو سعید چو خان بود و مرشاه و مرد طلبید و از انجا
آن مقتضی بر قول فرمان داده و اسباب فراوان و مواعی امیر میرزا ابو سعید بوست و آن دو پادشاه صاحب اید جنات ملک کشور و ملی بود و در
بسوقند رفتند و میرزا عبد الله از اطای اعدا کاه سنه با لشکری بعد قطرات امطار از شهر بیرون آمد و چون ذاب کوهان کذشت سالی سیاه

سپاه ابوالخیرخان و ابوسعید میرزا تا قاهکوت و آن پادشاه عالی کهر صفوف قتال بآخرت انطرفین مردان دلاور از بحر اختیار و یکدیگر افتادند
و تا موقت و در هم کوتوالی انشد و اوبه و پیچاولی و اند و زمین ارغون کشکا زمانت مفتوح و قضا هر الصعود خاره معرکه بهجاست تصادف
آنوالاد و تأیید جلال بخت شاه الطان سعید شد و میرزا اجداد الله خان بصوب فرار سطانه کاه اینده در اثنای راه بادیکر او رفتی و فرو رفت و آنها
اسیر بچنگ تقدیر کشته در شب شنبه بیستم جمادی الاولی سنه خمس و خمسین و ثمانمائه بحکم سلطان ابوسعید جام شهادت در کشید و سلطان عقیده
وقوع این حال بآسمان بلوغ جلد بر دولت کاه بآخرت و آخرت و خلوت بر دولت و تبار با کوه بدانست که کار او زیان سعد قد بآسمان ابوالبقای و بیداد
مدد لوی و تبار خواهد کشود و مع اشارت بی تهاهت کره اینده و چون نه بات بخرد سید لرا ابوالخیر خان از کمین صحیب و مکر اعلی و بند تا قوا آخرت
یکسوار جدد و ابا ساخت و سخنان ابیر بطلیر کرکت منع سلطان ابوسعید در وارم بکشانید تا آن نقوش و بکان این مانید و آنرم علی الفور بیوستند و
علمو نمد و سلطان سعید بسر قند در امده بر تخت جهانبانی قرار کرفت و بیچ و بار اشرار اصفوت و کرم اینده برکات لاینه و صنوفات باعد نزد و الوجود
و نشاد و بهام داد و چون بین هفت حضرة خان دار الفطرة ابو احداد هفت نفر و آدم بی سالت آنکه ملازمان موکب ها قال جلب علمان بی بین
مراجعت فلیند و دیکر بین بیار قامت نفر مانیکه فاجع بران سرتبت بخواهد بود و ابوالخیر خان چون مسافت کرد بار محضر بر مقر آن اقاسی است
بعت اعظم ارغان مراجعت طاق و اده بعثت قطاق شافت و سلطان سعید از روی استدلال بضبط امور ملک و مال و اجرا احتی برقواعد
عدل و انصاف قیام نمود و رکاب و زاعوا و لوی و اقاسی اسد بصرة طاعت کشیده قالان میرزا احمد الطیف را سیاست فرمود و بعد از آنکه مدت
هفت سال بر توافر اعدا قش بر اطراف دیار و اوا الهرة بآفت بجانب خراسان شتافت نامه بسعد عراق و رشت فرستاد ملازمان آستان سعادت
آشیانش و امد و بیان ده سال بکرا اقتی نکستان نامه حداد الجهان و بجز بعض و آن پادشاه سعادت نشان بود و در انفاسه محوری و ولایت
بر تبه رسید که زیاده و بران تصور شوان نمود و چون آقا جبا قاسم بر جد دو الاشاف آکاه در اقوال بیتمان سنای و صعبین و تمامه و رجب
بجانب عراق و آذربایجان آورده و جدد و نقر المخ ایران ویران شد و در ماه رجب سنه فت و سبعین و ثمانمائه امیر سید احمد نقیب رکت و دو سه روزی
مقید بوده دست سیلت امیر حسن بیار بیاط جانه رو نوشت جانب تقصیل این بکایت سمت تحریر خواهد یافت و کاهی حالات آسطان رسما
معدات در حسن و استانها آینده صفت و صبح خواهد کفت خواجه حسن الدین محمد بن خواجه سید و احمد و خواجه قطب الدین حاکم و بجمالی و خواجه
سدر الدین قزوینی و مولانا امیر سمرقندی و خواجه مسعود انه قهستانی و خواجه جبا الله خطیب در ملک و زد آسطان سعید اقامه داشتند و در
ایام دولتشان پادشاه عالیمقام مولانا الخ الله تبریزی و مولانا احمد الکریم سمرقندی و شرف جهان ملک عبد الرحیم رایت صداقت بی افراشتند

گفتار در بیان قتال و فتنه در میان میرزا ابوالقاسم بابر در ولایت جرجان و فراجعت او در جهد آمدن میرزا ابوسعید بملک خراسان

پادشاه بهرام بهمت میرزا ابوالقاسم بابر در اواسط سنه سبع و خمسین و ثمانمائه نوبت بکه جمال تخت قاری و
عراق فرموده رایت آفتاب اشراق بر افراخت و در روز دوشنبه بیست و سیم ذی الحجه بحرکت آمده بعد از قطع منازل و مراحل طرم حاج خوشاز اعسکر
ماوین ساخت و در آنجا یکی از عریان میرزا خلیل سلطان بن میرزا محمد حاکم بسلح جلال رسانید که شاهزاده ابوالخیر اندیشان انفاق کرده
قصد تعدی و اذیت و زیان واجب الاذعان بحقوق آن تقصیر شرف تقاضا بافته امرا عظام بلوازم تحمل و تعظیم قیام نمودند و چون صد و سی
آنحضرت و خروج اجداد بیا آموزان میرزا خلیل سلطان بیاسا رسیدند و شاهزاده بجدد و زدی مقید بوده در بیست و دوم ماه رمضان از دار و الملک
ملک عدم کشت و میرزا ابوالقاسم بابر در انقام بآداب عید سابقا قیام و انقام نموده در اوایل شوال بسعادت و اقبال عزیمت قشلاق جرجان فرمود
و در پایه دهم ذیقعده سلطانا باد استراباد از این مقدم حضرت بابر و عزیمت ساحت ایران سمع شد که آنحضرت در انقام توقف افتاده
چون فصل شتا آنجا رسید میرزا ابوالقاسم بابر در ماه جمادی الاولی سنه ثمان و ستین و ثمانمائه بر زمین باغ و سایتین عزم زمین خضرة کرده بدیار شاه نظر بر زمین الوس رسانده
بیت اصفا نمود آنجا رسید و امیر سید احمد بیرلاس و امیر علی اظهار بلاد کرده بنا اندخته حرز فتنه و حصار نفاق هر دو را در بیخ تیغ زد و بکار ابای و ما

و حالا از حدود بدخشان بکلدار بیه بتاب و رحیطه تقدیر میرزا ابوسعید فرار کرفت بخارا شد و آنشب در تمام ولایت خراسان شیوع یافته
میرزا ابوالقاسم بابر چون از جنگ اسرع نموده و مع آنطاه شرار از آنجا فرار اهم و اسلاه اشته عنان مراجعت انطاه و فتح سادوا الهمه را
پیش نهاد همت عالی بیت ساخت و در طوس سافت مسارعت نموده و میرزا اکوه کوک مضیه از آب مرغاب عبور نموده از طوس عزم استرآباد
سعید الغرة احمد بیرلاس و امرا الملک نمود از کفت و ملک کلدار سا نکاشته از آب مرو کذشت تا امیر زا ابوالقاسم بدستور معهود در حدود سیر
رسید لفدیها آورده و بغرور و عصیان سنه ثمان و خمسین و ثمانمائه امیر قبد ذو قلان عبور کرده دو روز چند در انجا نکه اقامت انطاف و آرا
عظام را جمع آورده کشتیها امور ساخت

ذکر در میرزا سلطان بابا در سمرقند و مسلم کردن میرزا سلطان علی امیر سعادتمند

چون امرا و بهادران بموجب اشارت حضرت و میرزا بجنگ چند کشتی و رسم اراده هلاک حکم کردند و بعد از آن ع در اندک کشتی شه بالک دون
و امرا و لشکریان روز بسالی و بطاقت بکشتی از آب کذشته و چند روز بسالی و اسای محل نصب علام سیاه کشتی و کشتاشتا کاه شاه و سپاه آداب
و حشر بیلاق سبز و نبود و بولاء حصار شاه و مان شافتند و از آنجا صوبات نفت شعر شد و لشکر از نیخ و نبوک رسید نخل آسوکی
و در نوالک خاص نظام الدین و سید و کد از اولاد صاحب هدایه و مولانا الخ الضریری و جمع رسالت از نزد سلطان سعید بدکاه پادشاه صاحب
تایید رسیده بود و امر او کان دولت در باب تهدید سلطان صاحب عجی کفتکو جواب دادند شنیدند مولانا الخ انفاق و ما علی الرسول
الا البلاغ بلیغ سخن مانده و ما اسوکند داده اند که بعرض رسانیم و رسید که آن کماست کفتند میرزا ابوسعید میکوید که من اسولایت رکیک بی
کوشه ام آسمان از خواهم کذاشت و از هر جز و خواهم رسید و تا آن ایام ثبات و قرار استوار خواهم داشت اما اسوای این سخن در شد خوی و
درشت کوئی بیشتر از حشر سالفه نبوده و الجهاز اجیر که بوجه و نوع فرمود و در سیع ماه مبارک رمضان میرزا بابر عرض بسلاه و لاحظه رای آرا
عالیجاه بر دخترد و دیکر شرایط آداب عیاسا بقیام نوا آنکاه کوچ و کوچ سوجه سمرقند کرده بدو روز چهارشنبه جمادی هم شوال المبارک
و اقبال رکیک بجی بلدة مذکوره نزول اجلال نمود و قصر سرایرده و بارکاه با وج مهر و ماه رسانید و از آنجا سلطان سعید بنا بر استحضار جمله امرا
الدین عیسی آنه و سایر اعیان و اشراف سوقه خاطر بعضی قرار داده اند و بیعت بیرون شهر بلده و حصار و اوده و برج و باره بنا بر تحکم ساخت
شرح آن کفتکو و نوشتن راست نیاید و چون میرزا بابر و قریب حضرت سمرقند بنا بر تحیر میران سپاه خراسان امیر خلیل و مولانا احمد بیلوی و سید باره
و قدیه کالی و عقد ملک و طمان تیغ جلادت و ساحت عداوت بر داخته بطرف دیار و اوطان تاخت و مسرور انا خته و از لشکر بهرا اتفه بیاطا
الله جالیه از شهر بیرون آمده باستقبال آن قوا بر و اخته و خواسایان شکست افته امیر خلیل و مولانا احمد بیلوی با جمعی کثیر اسیر شدند
و جمعی بحضرت و تیغ کشتند و چون سمرقند یان اسیر انا زانه سلطان سعید بدر تلخاب امیر خلیل الله و مولانا احمد ایمن جلدیه و تمام بقیه
بر زبان کذرانید مولانا احمد بیلوی و کفت آید دست کبر و اسطه مکر قرار ایمان خمار اد از صحیح واقع شود و این سخن موافق مزاج پادشاه افتاده
بحافظت و رعایت ایشان مراد و روز دیکر میرزا بابر بیاسه بر خشت اسب بجوی انهاد و از ایلک روی تحیر بر آورده و لشکر سلطان سعید
فوجی اندر و لکار و بیران روزکار قدم در وارم بیرون نهاده دست بالا خوی نبرده اند تیغ در آکرده اند و در آنجا و ندان تیغ در آکرده اند
دیار غایت مردی بغلبه و ساید جمعی از سمرقندیان بار خانه هلاک انداخت و چون سلطان کوکب موکب ان نظاره آنفوکه هلاک مولی کشته
حصار مذبه استدعا ساخت از طرفین عنان باز کشید ع عنز کذر نیش ستانند و دیه بقیاس تهیه چهل روز در ظاهر سمرقند هر روز نامه
قال الشهاب بیافت و شرا و قتل و اسر مصلحات رخاد مردم اندوه و بر مدت تاخت و در ان ایام از امر اسلطان سعید امیر جلدیه و خان
و امیر احمد نظر با جمعی دیکر از سرداران در دست بابر بیان کرفتار شده مقید و محبوس کشتند بعبارتان لشکر و در ماه سر بیاورده و سنه نوی محمد کلخضا
و جمع سیاهها از ایلدای و حرکت خود از هر دو جانب مایل جمع کشتند و حسن سلطان آقا از کفت و شنید که زنده هم بر ان قرار داد کرد هر دو پادشاه
عالیجاه اسیر انا کفار زنده و سلطان ابوسعید ملک ماوراء النهر قناعت نموده و دیکر متعرض ولایت خراسان نکرده و بخط عهد و پیمان در سیاه آمده
میرزا سلطان ابوسعید امیر خلیل و امیر احمد بیلوی و سایر کرفتار انا الخ الظفر بی شلیده حضرت او و میرزا ابوالقاسم ابوخواجه انتظام الدین بود

ومولانا افق الله تبریزی وصار امر اسوقه بالمیر پادشاه غایت کره بشهر نشاد و رایات ظفر آیات بجانب هراة در حرکت آمد و رایات علی حسب
سنه مذکوره با تمام لشکر آتش کوکبه صلاح بنوده میرزا بایرجوی که در ظاهر سوقه آثار شجاعت بعقد رسانیده منظور نظر رحمت کرد انیده
تاسیاست خدمات و رایات بلخ بدار امیر شیخ علی تفویض نمود و امیر علی فارسی بولایت بحکومت ولایت سمان و دارالشفاء خطه الهدی
بامیر شیخ داد الوس دیار شر امیر شیخ احمد مشتاق علی کرفت و تیمور خان لوا و لشاسیر ابا بکر کلطاش جهت ارتفاع دیوان پادشاه الکجوز قدغ
و بقلاع زابلستان سلطان بلاوه داد و بکیک بهادر الوس مغل تیمور بدار الملک خراسان نهاد و در چهارم محرم سنه سبع و سبعین و سبعمائه رسید و زبان سوطان
آن دیار بعنوان انصاف آلکه کرد بدید شعر هر اسکر کماره کرد صد اقبال ۞ رسید ایت شاهی بستد جلال ۞ ذکر فتح ملک سیستان و قتله
مازندرانیان در ده قلعه بتمامه و بیان معنی دیگر از وقایع در اواخر ایام حیات میرزا بایر دست داد
در اوایل سنه سبع و ثمانین و ثمانمائه میرزا بایر الوغ اسم بایر رسید که والی سیستان شاه حسین ولد ملک علی بست بخدام آستان سپهر احتشام
لوازم تعظیم و احترام کما ینبغی بجا نمیآرد و بخلاف آبا و اجداد خود بطریق تکبر و نخوت سلوک نموده نشر استدلال بر جحد حسین میکرد بنا بران
پادشاه عالیجاه امیر خلیل هدف در الخلایق از ترک و تاجیک سیستان نامزد فرمود و امیر خلیل بغایت الحلی و انی بوده و قوت پادشاهی الجا
کرده با غایت بهجت نموده و شاه حسین مقاومت با آن شیر بیشه شجاعت و حیرت نکرده خویش ندید و ثبات مالش نیز بر زبان کلماشه عنان صبوب
فرار تافت و امیر خلیل مظفر و منصور بسیستان در آمد اموال آنکه در اصفهان ساخت و حرم خود را تصرف داشت کرده و ایالت استدلال بر فوت و هم دست سال
شاه حسین جهوی الوده عاقبت در امیر خلیل کشت و جدار سوی اهتمام انهدام بلوغ یکدیگر از حرکت مرد کشت و بر دست یکی از نوکران خود
کشته کشت سرش را نزد امیر خلیل بردند و او بهمان ماه و نشان بارد اعزت آویزان کردند و در همین سال امیر بایزید ابو الفتح اسم بایر بجهد بدید مظفر الملک بر حال
میرزا معز الدین سیستانی اشارت و امیر ادر ولایت سیر و نشاهان کرسا بقلا سیوبقلا امیر خلیل بایه حاکم و در نماز و اساخت و در خلال این احوال جوی از سواران
مازندرانی که بزبان امیر با حسن و ظلم خاد بحوس بودند در وقتی که امیر مشارالیه در استراباد بود یکی از نوکلاز با خود سقی بسلطنت خروج نمودند و کاه
بر سیاه و غنیمت ظفر کرد در سلک نوکران با حسن انتظام داشت تا خدا و امیر اقبال آن دیار نمودند و بر هر کس لقا نداشت از اعیان امیر و نوکر و نمی و
حصیر را مضبوط کردانیدند و چون این خبر بعرض میرزا بایر رسید سپاه سفر کرد بدانا از کنال بکر و رود کار اظهار نمود و چند کاه قلعه در تصرف شاه مازندران
ماند الزاده ارو قدر سنه جلال الدین محمود با نوکران امیر با حسن بحوالی قصبات تاف بامید الکو فوت دولت رو نمود و فرون لطف سازد و شاه
طالع همایون آوازه فتح قلعه و رجم الوان سبع شاه انداز و در ان اشکر جلال الدین محمود صاحب زبان و سایر اسباب ظفر کبری شفیع اسیر نمود
مازندرانیان دم از اطاعت زده بجلی نشان جهت قلعه صالحه در قلعه آمدند و جلال الدین محمود بالحاق یکی از نوکران با حسن بیش رفته و مازندرانیان
میان یاران خویش تیره دلی ایشان را بر دو بعضا بعجز آمیز اکید کرد کشت و در آخر مازندرانیان دست دراز کردند تا بیست جلال الدین محمود و نوکر با حسن
رسانیده قاعده عهد و کمال جلال الدین محمود در فتن او و ستهاق آن دو و تعلق رایکم کرد شر با یاران کشیدند و ایشان و اخبار از کرفتاران کشتن
قتل رسیدند و بقیه آنطایفه در اظهار شعار خلاف بیشتر از بیشتر مبالغه نمودند و بعد از چند روز آهنکر کرد در اظلم مسکن داشت و از نظام ملک
تنبال الدین معتمد و بیدار کرد جلال الدین بمقام او کرد در خلال برج حمل هست کرم روز سوم بلوغ سنوات کرد در خلاف هفت روز بست کرمن آهنکار
کرم ایام کرسر روز دیکر شش شطرنج شدند و چون روشنی چراغ در اول برج بیدی و خدند بیان قلعه آمدند که بیسر کرده لاجرم جلال الدین محمود و اشاع لوا
شب موعود شطرنج ع چون روشنی چراغ نمود ۞ صبح امید شان از مطلع مراد طالع کردید و نزد بالها نهاده بسازد عزت سیستان عالم را کرد ند و
آهنکر در سیستان واقف شده کند هادی کماشت و قریب صد کس با مازندرانیان عصیان نیاز با بیرون ره جهی کرد جان
بیخ سیاست بر انداخت و امیر جلال الدین محمود سرهای قتلا در اسهاء و شاه میرزا بار سر کرد بدست با آمرزه ابتهاجات مازندرانیان احسان
تعین نمود بر رسانید و منصب کوتوالی قلعه بسنوره بامیر با حسن مفوض کشت و حفظ آن قلع حسین سیستان اهل بیت حسن اوزان در
کذشت و در اوایل سنه سبعین و ثمانمائه میرزا بایر از نتایج اعتدال مخوف شاه مرضی صعب بر ذات تحت صفاتش استیلا یافت و طبایع

نشر در مالجه لوازم سعی باهتمام بجا آورده ۞ عدا زیاده روز نه الجا حق روی نمود و در خلال آن احوال و نیابت در غایت عظمت و مهابت
در عالمی بیج خود رسکون کشت و چون از بیج طالع هراست و هشتم خانه طالع میرزا بایر بخوبی کشت و شنود در میان ارباب نجوم بیدا شد و آنا نجومه
و عدد تمام و صغیر صاحب بیج در سر و امیر و دیر و غنی و تحقیر راه یافت و جدا از آن المنامات نمالی انواع بلیات متوجه هر دیار کشت و ایام
اضطراب بکیات بر وجات روزکار فکان آن تعالی جد ایشان کلام آمیدا و صنع خواهد بود ست کفتار در بیان رفتن میرزا ابو الفاتح
بایر بولایت سمند و اتفاق الموذه را بجهان فانی بدار مخلد چون بحکم علی الاطلاق زاده ارتفاع و اذا
مرضت فهو یشفین مزاج شریف حضرت و آفاق صحت کامل بخشیدن پادشاه بالک اعتماد در بیست و پنجم ماه شعبان و ثمانمائه بعزم
طواف امام علی الکبر علی بن موسی الرضا از بلخ سمند بیاغ غدار تشریف برد و ما تعیاد در آنمقام بدعا حاجات و قضا و اجات کذرانیده در روز بعید
بعد از ادای زیارت بشهاد تربت مرتبه و ما مسئول بادر هال بلخ بیابان رسانیده در اولی عقده عنان اسپ کرد و خرام بصوب مشهد مقدس
اطلاق او بیچاره ماه مذکور چهار بلخ مشهد بین مقدم هر او نیز عزیمت نمود کفتند و کلون کشت و روز دیکر بعلم رفته و عشی او بوده طی نهایت
روضه رضویه قیام نمود و سه روز آن بعد که مرتبه اصلاحات و نذورات نوازش کرده و مراسم اسقام مهام رعایا و عزت بر حضرت فقرا شایع اهتمام بجا
آورده و در آن سر سان مراق مثالی زهران و ولایت و زه و سر سا اطلاق افاده بجهت شاه عالیجاه از ارباب کشت از امید طوایف اصناف را بیرون
کرد انید و دست دیوان الجود و بخشش کشاده در خلال آن احوال جد نوبت میان امرا و ارکان دولت صورت مخالفت رو نموده و اتفاق جمیع
بلاد خاطر آنها بسیم سلطنت و استقلال کشت کاهی طلب و کاهی منا ایشان را سلامت فرموده لاجرم امرا طایع و صدقا خود شده از یکدیکر بر جهد اذا
و امیر شیر علی و پهلوان حسین و انیاب بکر امیر شیخ ابو سعید و برادر او امیر حسین علی و خواجه جمیع الدین محمد نمالی روضه منوره قدوه خاتمان
جزء آن الزمان سه در اند ند و لوازم عهد و پیمان در میان آورده ند مدة العمر نسبت بکدیکر بند شدند و در مقام خلاف و نفاق نماشد ع
کر آشتی بهر حال بهتر از جنگ ۞ و میرزا بایر از صلحا و امر استیلی و سر و کشتر زبان بحمد بیان متعریف و توصیف ایشان بکشاد و هر ایشان
امرا طوع و حسن ترتیب داده پادشاه را طوع اند و چون دوران او فات جلب طنطنت مآب از انکاه شمار تا بیب بود ارباب و فات اکثر
و کرینکان خوش آوازه هم داشت و در منزلهات مشهد مقدس سر سفوه مدان آثار و زری و بخی دلکشا و موصوفی و بیج افراز و آمده
بودند که ناکاه در روشی تر و لیدر موی بکر روی تر دلیشا و پشاه و ارابه فرازسکی بیدا شده بیدا زیارت خواهد ند ترجیح خاطر خود و آن ترجیح سر شرح
بیوفائی دنیا و عدم اعتبار عالم و فنا اشتمال داشت و بیدا ترجیع این بود که بیت این همه شطرنج کن همکوت ۞ تمه نیست چون اهل جنون
و خاطر کبار و اصاغر از ملاحظه معنی آن ترجیع که عدد ایامش بیجاه سر رسید بغایت محزون کردیدند و در روشی معاد آنام آن منزلها بنظام
از نظر غایب شد خلیفه ملازمان سلطنت ایشان هر چند اراد دست و کوه طلبیدند نیافتند و چون اکثر اصلی شاه مانده لیم بحث و نشاط
کذشت خلیفه کذه بادیشت میرزا ابو الفاتح امیر بیم ماه ربیع الاخر سنه احدی و ستین و ثمانمائه که هنوز آفتاب بالمتابع رحمت بود
عازم الک ناکان کشت و چند روز امر صنع دلفریب نجلوه نمایند زیرا اخر ناکاه ناخوش آن شعار که شهار عالم الحلال و الاحترام
بسیار بود شکست و اینقدر رضیع مدیر کران الدین بشهد و احت هر نبود و در روز و صول معنوی تابیت اکر شعر توبه دکر مهوا استیلا
ساغر توبه شکم آرزوست ۞ بدنیان جمیعت بیان او در وضام بالکا سلطنت بر اسبط بساط عیش و انبساط مامور کرد اند و جامهای لبالب
و اقداح راح بعلق از دست کلفتاران سر دهاد و کشید و در صلح سر شده بیت بیخ بیج الثلوع ع در عین نشاط و کامرانی از چهار راح
مشهد در بخت نشسته ساعتی سر دو بنو و پیل نهاد جهت سر بر دولت قرار کرفت ناکاه مزاج سوزن الالتهاج حمت نفیر بدیفت و در بعضی الالتهاب
غضب کرده مرغ لست و بجم سر اد اند و در جاشنکاه هار زور در نجاشی سر اینده اقتاب سپهر اقبال از بیج جاه و جلال الغرب قاعزی بیج
و در آسمان سلطنت و استقلال از اوج عزت و کمال بسعد زوال افتاد بنو از مشاهده آنحال امیر و در و صفیر و کبیر در ماتم و نفیر آمد مدد
سیلاب جزع و اندوه دیده ها چون رود جیحون روان کردند و در آمد و در سحاب مواقف بحلب تقریب طوفان باران عبارت کرد انیدند شعر

نقش

راندار ی از دریای اندوه • فرو بارید سیل از کوه تا کوه • مرو بگرا اعالی کهم بجیب زر و تکفین پادشاه مغفرت قرین پرداخت و جسد مطهر
بکبد کی در رجب روضه رضویه واقع است مدفون ساختند جناب ملا سعد الدین محمد شاه و ملا عبد القادر در تاریخ وفات آن پادشاه جمجاه گفته اند
آفتاب بلاد ایران فاند • کو جهان خورشید جهان و خورست • در بیع الثانی و فصل ربیع • لاله را غیر خون دل ایست • شیخ راکم جز جلالت
دیدها از ملک و دین پاک شد • از چه حالت و چنا بیعت گفت • من سلطان مؤید ایرست • **ذکر شمه از حال شیخ بهاء الدین**
ساصر و پدر تکریز پادشاه عادل از جمله اعاظم مشایخ کرام که در زمان دولت میرزا ابراهیم فاوغا الدجاه و لوا تعالی
نموده کوی شیخ بهاء الدین عمر بود و شیخ بهاء الدین عمر هر هزار و ده شیخ محمد شاه فرایست و شیخ محمد شاه از جاشوی و درویش خلق آمده باشد در
وقتی که از راه هیرو بکه مادر کبر شده و شهر اصفهان نقد جان جنا بعض ارواح سپرد و شیخ بهاء الدین عمر و بعضی محمد و بسکشته آنا رحمة
بر وی فلوکت چنانچه پیوست در وقت اداء نماز کبی از نه دخه می شاندند از برکات صلوة سنوه • سلسله شیخ بهاء الدین عمر شیخ
رکن الدین علاء الدوله سمنانی و پیوسته و فاها از وفات شیخ علاء الدوله ماند لوکبی مجاوه نقوی نشسته و شیخ بهاء الدین عمر در زمان حیات
و لاکه پیر الشاهرخ در سنه اربعین و ثمانمایه کمال در حج اسلام و طواف بیت حضرت خیر الانام انهاره در حرکت آمده
جمعی را از جهان رفتن شل مولانا شمس الدین محمد اسد و مولانا سعد الدین کاشغری و خواجه زین الدین جامی و مولانا فخر الدین طبری و مولانا
شریف الدین عبد القادر و مولانا تاج الدین حسن و مولانا سعد الدین جرجی و خواجه شهاب الدین احمد و صاری و غیرهم در مولانا زین شیخ بجانب
حجاز روان کشتند و شرف طواف بکن و مقام و زیارت مرقد مطهر آسایی چیز شرف شده مراجعت نمودند و جناب مولانا نور الدین عبد الرحمن سیکی
در نکات از مولانا سعد الدین کاشغری نقل کرده که گفت شیخ بهاء الدین عمر از دار دنیا رفت مرحوم خاموش شد و چون ابو سعید ابو الخیر جهة
عابد مذکور تکلیف اظهار کرامت قبول نبود نکاه جامعی از اهل عیب و دیم که جلیت بخدمت شیخ رفتند و چون بدر بخدمت سید نیز کشتند من
ان نصب بادی کم گفت قلب بود و انجاب وی در وقوف کرد بخدمت آمدند من یاد دار کرده بود مرا از تجهیه نزد دیر شد و جماز انکه من بیان
کرده بود ملاحت نمودند و پیش آمده فاتحه خواندند و شیخ بهاء الدین عمر در هفدهم ماه ربیع الاول سنه سبع و خمسین و ثمانمایه در قریه جهاده
از ولایت هراة وفات یافت و میرزا بابر هان و ذکر این جزشوه تقریر مذکور رفته و لاجناب شیخ نور الدین محمد ابر سنتی نوه و خلیفه از
بر داشت جنازه باز کشتند جانب هراة شتافت و توقف نمود تا فخر شیخ را بلغار رسانیدند آنکاه آن پادشاه عالیجاه از بلاد ایکو بر کرده آمده
عرض بارد داشت و در تحریر عهد کاه بوجب وصیت شیخ و اطفای اشراف آفاق جنازه اعلی سوده اوراق سید برهان الدین خاوند شاه مشهور فخر
جنازه شیخ نماز کزارد و مدفن شیخ بهاء الدین عمر در جانب شمالی عید کاه هراة است و میرزا بابر و میرزا عمر و قاضی ربیع از فخر تا تمام رسانید
و هم در ساه مذکور قاضی القضاة اسلام مولانا جناب ملا الانامی قاضی قطب الدین محمد الانامی بجهان جاوه لو نافت الارض و مولانا
شرف الدین عبد القهار در تاریخ خوش اثر نظم نظم نموده قطعه • شاه شریعت سر و قاضیان • محمد نوع اسامی امام • دود و زبانه وفات
زد الفضا شد بدار السلام • بجای بی بود تاریخ اوست • وفات انبیا علیه السلام • **مولانا سعد الدین الکاشغری**
مولد او بعد التحصیل علوم شغوفی نمود و کمر کرمت سلوک و مطالعه نمود و الاخره سلوک نهد و تقوی بر داخته در ملک ایران و توران مولانا نظام الدین
خاموش انتظام یافت و بر قول او ریاضت بر وجات الوثاق در سلک السعدین مسطور است که در جامی الاخری سنه سبعین و ثمانمایه مولانا
سعد الدین مریض شده صاحب فراش کشت و در غلبات مرض و شدت ضعف و تغیر زبان کشت مخصوص کلمه اراده بود و در وقتی غیر ما خشد
و من تاریخ الکاظم الصغیر الشهر بون الخیار کرده و جناب مولوی بعد از اظهار این سخن بدو در وقتی فی یوم الاربعا الثانی من الشهر المذکور بکات
یافت قدر بجایان مدفون شد • **مولانا محمد عرب** در مطلع السعدین مذکور است که مولانا شمس الدین محمد عرب دری در درویش و مش
پسندیده اخلاق بود و اسن عرض خود را بلغ اعزه بنوی کرتیب آنانی اشارت است و وست میداشت و چون میرزا بابر بوی التفات نمی کرد بسیر
بطهران و بیمار نشر بیت میرزا علاء الدوله در سطح نظاره میکاشت بکرد و م را قبل طلب او بیت مجنون و لز متابعت میرزا بابر منع میدید

و در سنه سبعین و ثمانمایه صباحا فقه نامی از جناب ارستان در شیوه سپاهیان بهاء الدین رسید و لجناب مولوی رهرا دی میرزا علاء الدوله
همداستان کردید مقارن آنحال او و کمان هراة تحقیق از کرفته پیش میرزا بابر آورده اند که قطع تجسس از تعالیت میرزا علاء الدوله بود و نخدمت سید
عبد الله و مولانا محمد بر جنب کاخت قدوه و تابران میرزا بابر سید و از ماخوذ و نساد و سکوی ایستاد کسی کرده جلوس بر آنکه و مولانا محمد و
میستان منوجه حالو آمدن کردید و این بیتها و نظم و اشعار است • **نظم** کسی بود شده جز شاه بیت • ز اهل الشه موشه آکاه است
از اصناف فضایل و کالات مهر و دو و دانشا تعلم دفتر بیضا شنوده کوند تو بی انتظار او دست مطلوب
این عادت خاطر سید که مراد ی او و بعرض لاهوتی رسانید آنجناب اندکی تعلل کرده تا ملوه و بمال صفت حرب دارکه مرا بیاب و این قطعه در سنج
وجیه الدین تمنای که از سار او اما بار اعتبار و اختیار جشن است از تاریخ طبع فاهوی جید الواهب • **شعر** • و زری کم بدل سنه بدر هر بدر
فضا و جمع دیوان کرده و خورشید قالبجه • اکر مقدار کو موکرده الفلک ماده • رفاه جاده زین حدش بر اهالیجه • مدار ملک و دارای و دان آصف ثانی
وجیه الملک محمود بن اسمعیل مالیجه • **مولانا جلال الدین ابو یوسف دیوانی** پیوسته او وظایف طاعات و عبادات قیام و اقدام سنوه و کلمه
رعایت احکام شریعت و متابعت حضرة رسالت صلی الله علیه و سلم و دوه و تکلیف مهام فرق الانام و انواع سوی الاقسام بر وی لسنی و تمکین اهل
اجاره و ان باب رجع با سیوی کرده بشرحه و الوه الامات نوی و تشریح خواطر و رفع خطوط کاشی و هواره خاص جانب کشته بود و جهة
آینه و رد و خطاها و تدبیر و نوی و نکات سطوریت کرد مولانا جلال الدین ابو یوسف بجنب ظاهر هری نموده کلها از اسوی و باست کوشش
کرد کاه بر لسنی پیوسته آید بر و حاجت حضرة رسالت صدر فع مکم آسکوا آسان شود و فاتح درسب و شد و هم بنصر صنادق و سنن و فاتحه
اغای اقاده و در قرب بران مدفون کشت تاریخ شاه الله الحقه اقاده مغز الفطنه و الفلاه و سلطان حسین میرزا و ایام و دولت خود و سر بر آورده خاری سیبه
بانیو اوقات حیات مولانا ابو یوسف دیوانی و سال نجات و نوی • **خواجه شمس الدین محمد کوسوی** از اولاد خواجه شیخ الاسلام احمد الجامی بود و تنوق الهی
علوم ظاهری و باطنی بکسب و نمود و از جهد و تحصیل خواجه شهاب الدین توانیه سکوه اما صحبت شیخ بهاء الدین عمر بسیار رفته بود و صحبت آنجناب
لوایح کمال اخلاص و اخاد بر وی میباشت و در تجدید جامع هراة بر وظایف و صحبت خاص و شغوف سنوه و در سر بیان حقایق کلام الهی و در قلوب حسینیه
حضرة رسالت پناهی بیان و کشوه مولانا سعد الدین الکاشغری و مولانا شمس الدین محمد اسد و مولانا جلال الدین ابو یوسف دیوانی بحلی و خطوط و سر فرشد
و آنچه از وی شنیدند تعریف و تحسین مقابل میکرد اند از نعمات استماع افاده در سلطان سعید میرزا ابو سعید بجهاد ای از ایام سلطنت خود
خواجه شمس الدین محمد شریف بر وه و ان اشاره آنجناب عرض کرد که بی اعتبار نمی سنه تقریب بجهاد نمود سلطان سعید از آن پادشاه عالیجاه از بلاد هراة سفر کشته
روی بپادشاه آورد و نخست با هنوز بجهاد می رفت و جدو وصال شود بخشیده ظاهر الدین عزیز از جای بر کریست وفات آنجناب چهارشنبه روز
شنبه بیست و شش جمادی الاخری سنه سبع و ثمانمایه و در محمد بکی از نصلاء در تاریخ آنا فی اعلیه در تاریخ فقطعه شیخ اکلی قدوه کل بود
اهل صورت و معنی هنر • خواجه شمس الدین محمد کز غنی • آسمان پوشید و لی یکون • ساخت جادر ساخت قدس قدم • حیز زد از خطه امکان
جمع دوت با پیر قدیس بود • سال رحلتش بر دل بنوع دو • **مولانا شمس الدین محمد اسد** عبور بطبع و صحت ذهن در میان فاضل معاصرین
تمام داشت و در ایوان العید کاکب علوم بر ماعنا الاخره شمس بر عقیل کالات اخروی کاشت و آشیخ بهاء الدین عمر و شیخ زین الدین محمد
و مولانا سعد الدین کاشغری و صاحبت سنوه و در شب جمعه و شاه رمضان سنه اربع و سبعین و ثمانمایه از عالم الوفات الی الوجود قبر شریف مکان و کاه در بیان
باز و در جنب حضرة بلبی خواجه عبد الله انصاری و اقعت **شیخ اذری اسفراینی** از مشاهیر شعرا زمان بوده و در سن کهولت بسلوک
طریق درویشان مایل شده از اسفراین بجهاد رفت و صحبت کاه و در جمع اصلاح و طواف و قدمه مطهر جیر الامام جان تعریف بطرف هند و ستان تافت
و سالکین آن دیار طبع و ارتعایت میباشد نمودند و طرق احترام سلوک داشت انعام و احسان فراوان و فوز مند مؤلف شیخ آذری بقضا و
خیال الطلق من الاحیا از توطن در اقلیت ایکه و این بیت در سلک نظم آورده • **بیت** • مرنک هند و هند چه الکلام • با بدون جوز بیکی تحریم
و از جانب شیرازی شاقه با طاعات و عبادات مشغول کرده بود و فاتح در سنت و سنین و ثمانمایه واقع بود و قطعه خبر بجهاد چه از سال

از تاریخ اخبار نمود کتاب عجایب الدنیا و جواهر الاسرار از مشکات اوست و دیوان اشعار بلاغت آثار شهرت میان ابنای روزگار اشتهار دارد و هم در مسائل
مرج ربیع مولانا مطوعی که در سلک شعرای مشهور انتظام داشت قصه غالب گسستن رباعی قدیم خواسته و مولانا مطوعی نیز شعرا لاهوری و میرزا دیو
با واقفات و عنایات بسیار میزد و این مطلع از شایع طبع وقاد اوست بیت جهان کهربا شوی جای و خانه دوست ست * زجلد کن بساط تو خاکی
و مولانا مطوعی با واز اجرای جهان جاودان شتافت و مقرب حضرت سلطانی امیر علیشیر بوجه صنعت با رعایت لطف خسروانی بافت سید غیاث الدین امیر
رادکانی بود فضایل کمالات و محاسن خصایل از قران و اسانی ممتاز و مستثنی بود و لطافت طبع و ملاحت لسان سرآمد فاضل دوران بحر
خطوط اوراق خوب نوشتی و بسوسنبر و اعلام و احسان سالجین و حکام تخفه بسیار از کشتی و قانش در روز کشت بیت و در جمادی الاخری
سنه تسع و تسعین و ثمانمایه رهزاده روی نموده بکوستان مصنع در جوار امیر حسینی مدفون شد میر اسلام غرابی از اولاد حجة الاسلام محمد غزالی
بود در مجلس و کسب مهارت کامل حاصل نموده و کاهی بنظم اشعار نیز مشغول میکرد و در قصاید کمال فصاحت و بلاغت بجای آورده در مجالس المقایس
مسطور است که غایت قدرت میر اسلام را در خیالات آن قصیده که در جواب این قصیده حکیم انوری ع چون مرا خویش را بمالت دکر هم بقاسی
کفت مولی بوزان نوع آن تقصیر مستحق ربیع میر اعلام الدوله و مطلع ثبت شاهد اجلال اولی ملک و دولت آن بحکم اجلال الدین الله
و امیر اسلام الدین الله که کوشار اقرار اسوه مطیع مقهور و مهار آن از عالم اشتهار افزون مولانا مسیحی از انواع فضایل و شرف مهارت داشت و خط
بهره تمام داشت و در کوزه و طریت کمتر نوشت تا یاران این بیت را در اکثر نوشتی خود کاشت نظم بکوه و بیع شاه با کرد شرب * سوی و دار بیکت و
و مولانا مسیحی شاعر و فاضل بوده و بواسطه خلعت مرج طهار بسیار رسیده این حکایت مشهور است و آنست و الواه مذکور که مزوق تحفی بمجلس
کفت که مولانا مسیحی بیت من خواسته تو از من و یکی از بعضی استفاده کرده باهم علمی شرط بسته و بیت من خواسته از اشتر بخدمت مولی شافعه
لقا فاده از مدد مولانا را معنی تمام بود و دیگر انست معه للمشهور سبب اندن آن دو عزیز را مطلوب کرد کفت خواسته دلیت بذر اینی من تهدید تا بیرون
بهر کجا میرسد و چون بوجب مزبوره خلعت زده دست اندر یا لا بوش بیرون آورده دست شست خود را بر سر یکدیگر و تعویذ را هیچ نماند آنکاه از آن دو
پرسیدکه راه انتر طبست جوید یا بوانه کفت هیچکس خواسته را راه از تخته دکفت منوی اما انتر خورده تا اخلاف در میان شما بسته شود درویش
باباعلی جوشه دار درویشی کرد در رکاب طیف کمار بود و هم مدتی مستان کرسیر با بود مشهد قلاتی نمود آنسر و از خدمت پادشاه
کاکان شافت و الطاف و عنایات یافت درویش صفوی بصفت تقوی و زهد در هر کاری اتصاف داشت و بغایت راضیانه اوقات
کذرانیده بوست تقوی فضایل و کمالات بر صحیفه خاطر نکاشت و در تقوی و صنایع تقوی شاکرد مولانا یحیی سیاه بود و علم تقوی و سند
بحافظ علی جامی دست سیزده و در علم عروض و بسالد تصنیف کرده در جواب قصیده تصنیع خواجه سلمان شرایط اهتمام بجا آورده و مطلع قصیده
درویش اینست نظم بس و دوم و در هر ای علی یار * کمی بدیم آشنای اصل کار * و آنچه از منظومات درویش مصور این رباعی بسیار
مشهور است رباعی هر چیز چو دزد بخی دشوار کرد * بیا حدیث نیک و بد او کرد * ایجاد چو بر قبول مکن نبود * آنرا که قبول کرده دشوار کرد
ذکر سلطنت میرزا شاه محمود و آیخه در ایام دولت شر و وی نمود در هان روز که آفتاب زندکانی میرزا ابو القاسم
بغرب فنا غروب کرد امرا و ارکان دولت میرزا شاه محمود را که بازده سال بود و میرزا چهار ساله بود و میرزا حسین علی سه چهار ماه داشت
برادر مذکور شاهزاده شیخ ابو سعید بجهة صحتی از صالح ملک بطرف رشت و شیخ زاده میر قوام که عالی نصب صادرات سر افراز بود سلطنت
استند عالمیرزا معز الدین سخن راه مرد بیکر کیفت و میرزا شاه محمود صدار هزه و روز از فوت پیچاب هزاره نهضت فرمود و در اثنا راه شیخ زاده از
مرو رسیده بعرض رسانید که میرزا سیجه را عسکر بکشی و اره و سر بطلعه مطاوعت در بنی او و از هزاره نیز قاصد امیر حسین علی آمده و عرض داشت که
در روزی که حضرت اقبال خسرو شاه مرو بشهر رسید مرحب آن و شد از تعلق سر بر ابرهیم خاقان کشته شد اوده بعضی مرو و جب بطلعه
احمد خان رفته اهالی خیابان مادر آب ما بین کوه عمار شتافت و چون خبر توجه موکب عالی از مشهد شنیدند بکذار آب رخاب خواسته و لشکر
فراوان جمع آورده الذا لعضد استماع این اخبار موجب دغدغه خاطر صادق بکار کشت و میرزا شاه محمود در طوس سافت رعیت نموده بیت و نسخ الاوراق

دریاغ عمار نزول اجلال نمود و سادات و قضاة و اصول اعیان بملازمت شتافته فرازنه پرسش عرایض بعد تعزیه رسانیدند و داغ آنحضرت عالم مرده
نازه کرده اینند و میرزا شاه محمود از باغ عمار بباغ زاغان شتافت و همدان الامام امیر شیخ ابو سعید از طوس بمعنی رسیده نازه ظلم و عدوان و وطات
حاریه و بیان نافت چون اینمعنی آکاه امیر شیخ ابو سعید که بشرارت عنی بنده آکی موصوف بود از میرزا مرا آباد بجهت حشمت و مکنت میرزا و سنتی
سیوه و میرزا آکاه از رجعت بجهة رسید جهة عجت سیم و زر سطحت خان دید که مرسم سرشار بطلبی کلی از سوختان از نه بار بسلطنه و بیشتر داد و بخش
کرده مخصلات نوشت دیلی فتحی علی لازمان امیر شیخ ابو سعید و تسلی بکر اهتمام نوکران شیر جاجی بوده و در هفتم جمادی الاخری بعلاء
نیاز در رضی کرده بود و رجوع و در روز آنکه مدعا داشت بحصول پیوست مقارن آنها اخواجه علاء الدین نزکی و خواجه علی امیر خواجه در دیوان شاه بوده
مرده دند و این و در شر سر آغاز کرده و نیز کرده اولا محصلات موقوفات ارتمام متفرق شدند و ثانیا آنچه رسم شاه کرفته بودند هر نیاز
نه زاجع نموده و محصلات و نقل آمده و بصلاح غلاط و شاه و رعایا چاره و اکر کفته شد و هر چه فاسد زر طلبیدند و چون سر انجام آنوجه
مقدور سر نبود و در جاسوز از ده و مالها را مد و تا بره جور و تعدی و خانها افتاده علامت فرج آکر ظاهر شد و صحبت ساسف مانند
عفت آدمی و بوده اطوار کشیر بصفت رفاهیت هر تعرکی کمیا و ولیه کار فعلا تا مید کرد بیدو سیار و از نفرات شاهها بجال کشت سهم کشتند
و حلوکی شرد بر دیر شیخ کشت شدند و اندر تقدیجان در کند شتند عزیزات مستوریات سر هاکشاده و میر بهایا داده بسر بهایا افتند و بیان
بجز زاری آخر اهوی نمودند و شیخ ابو سعید و المیاد از فرادفغان از بعاکان اصلا متاثر کرد بیاد اهمدان ایام بطبق کلام بجز نظام الشیخ
المظفر اذا عاد و یکشف السوء پادشاه عطا بخش و سکر کره و دار خطوط مان داده که از وجود سوم امیر شیخ ابو سعید و ابو شیخ
و الفقا آنکه امیر شیخ حاجی و مع شیخ ابو سعید با خترکه بسته و بیت و یکم جمادی الاخری میرزا شاه محمود را از باغ زاغان بیرون شهر بود
و مرتبه و تاشاه کرده اند که از وجه سر شاه هیچ دوزه کدیتا یکی نهد و هر چه داده باشند از ستانند و نوکران شیخ ابو سعید را هر جا یابند غارت
کنند لاجرم ساکنان طریق خلوه بیاد بادی رواه و فرار نهادند و میرزا را امیر شیر جاجی سفوف کشت آب پاس داشت و روز دیکر شیخ ابو سعید
دیر بیرون شهر بالقت بداد خرمش امیر حسین علی عمار کرد بعطر اسب و طبل اخلاف او و امیر شیر جاجی اهل بسیار از امرا و لشکریان و رعایا
و اهل ایل از شهر بیرون آمده سر از پی او نهادند و در همراهی کوه مجاز و فنود رابط واسطه است بدو رسیدند و از ره عمار و طیف کرد
و خرمی زند کانی امیر شیخ ابو سعید از صرف آتش فشان سوخته کشت و یکی از تنا بعان شیر جاجی بر از تن جدا کرده اینند و بدوازه ملک بره
عبرة لاولی الابصار و نیخت و بداد و نوکران از آن باخترهلیت خفیت تره سلک جهت شان از هم کسیخت ع خاصیت ظلم اینچنین است
و دانا این حال و علل این احوال جز تو از شد کرانه حام تمام دخل علام عظام بر ذا ابرهیم خوشید و شاهزاده با شاه امرا و بیان
علی بهمت بر تخت زهرا بست تا یاران امیر شاه هیچ و امیر نظام الدین احمد غزنوی شاه و بهلول حسین دیوانه و امرا و نوکران طریق شاه و بیت سلوک
داشته خاطر یاران فرار داده که تو بیچ بدند کریان میرزا شاه محمود و میرزا ابرهیم و قواعد صالحه تقیدیا بنا انواع فاعت و رعایت و رساحت
احوال اهالی خراسان تابید و استصواب مهد علیا کوهر شاه آغا نکاه شاه و کرمان سلطان و کران عبرت آن عفیفه انتظام داشت جهة تفتیش آنمرم
اده و میرزا ابرهیم در شاه ندا ما قبال اندراحت نکاشاه رخ آورده و فرجوه خاطر شان امیر شیر جاجی کرده بدکه سنت سوت مهد علیا
بمیرزا علاء الدوله و مرزا خان اوسیرزا ابرهیم چون در وقع آقلب عالمیان به عالیان ظاهرت و قرار اخلاص و دلخواهی امرا خاص نیست بآن
سر تعلی امیر مقرر و معین لاجرم تدبیر و ایاند بیشید که در شتر اختیار بقصد امیر بیرون نزد و مالدین امیر شیر جاجی از دو به باری سوم
شده بالمثال بهلول حسین دیوانه قتلی امرا تخالف اهل بفاهت ساخت و در وقتی بهانه جانبی اشاره کوشک باغ زاغان طلبید چون بجلس
سفت شد امیر احمد غزنوی شاه نوشه فرانست و انست که حال چیست و بهانه نوشه و از باغ بیرون آنا خرمه متوجه قزوین کشت زیدا که در اوه امیر
سلطان حسین و حاکم آن ولایت بود و همان لحظه نوکران امیر شیر جاجی و بهلول حسین تیغ بیدریغ بر تخاتیان بستند و امیر اوسیر کاندی دست آنکه
بآن کوشت ریزه کرده لحاف لیلی خود را امیر شیر جاجی رسانید و کاوه و شکنی نزد و امیر شیر جاجی بودی افتاده ملازمان اویس تر خاتیان امیر

یوسف رخان هاشاغر بکشد و بهلول نصیر و با جمعی تمام از آکرنیا و بوی بوده و قبل از نوه و هاشاعت هر دو خواف که سیوغال او
مدت آمده و در اشاره امیر احمد فیروز شاه و دیگر امرا و سلاطین و کلام آن دو سر و اسرع انجام ارتیام گشتند و در هم بستند و بهلول حسین
غالب گشته امیر احمد فیروز شاه بکنار اخلاق اصحاب اشتر شربت شهادت چشید و امیر محمد خیات الدین رخان و صلاحا احمد بیاول
فتح عالی کار گشته و بلب آب رخا بیرون امیر سلطان ابراهیم رسیدند و آنچه دیده بود بعرض رسانیدند و امیر شیر حاجی چون بر کنب بغیر امیر حسین
کرد بدیر شاه بخی و الاتاج زاغان شهر بود و حصار اختیار الدین منزل کرد و مهد علیا گوهر شاد آغا را نیز که در مدت سنجاقان سعید که مراجعه
تعلیمات سار کرد بدید و حمایت و نوی چند کوچ تشکر امیر شیر حاجی الیام یافت جز سید که سیرنا ابراهیم با غلبه و از حاد تمام عزم نزدیم جوم کرد
متوجه هرات باران امیر شیر حاجی میرزا شاه محمود با جماع بخارا و هرات از وجه امرا و ارکان دولت با بری خاری بنده فاضو طلب الدین الاقا
با مستوفی مهد علیا گوهر شاد آغا انظر و شهر با حصنوط ساخت و سنجقان بر دروازه کاشت و قریه تا ساوی که مرند کهیچ آوبج دست تعالی
بجانب رباط ایاز کند و با ازند خود قرار نهد تاریخ کرس مدیح خواهد بود ذکر جلوس میرزا سلطان ابراهیم بر سریر پادشاهی
مغلوب شدن میرزا شاه محمود بتقدیر الهی چون شیب حضرت احدیت مقتضی آن نبود که بر مهد گوهر شاد
و لقد جاء ابراهیم رشده و روزی چند ذات غالبیت میرزا ابراهیم خلعت رشد و رشاد آرایش یابد و بر تو امر اخلاص و تحیت از مسلم لقد قام
ابراهیم خلیلا بر وجات احوال تمامی بود بواسطه بعض مذکوره و فتن مزبوره در کنار آب سیاهی حساب و عقل از وجه هاکشا و تصرف
صاحب ملوج آمدند لاجرم بدین فتح و ظفر امید وار گشته متوجه هرات شد و حیدر اغلی بنال و قطع و اصل صلح بشنیده ماه رجب سنه احدی و
ستین و ثمانمائه تره ملک بیاغ بخارا رسید و میرزا شاه محمود این جنبشنوده و عنان اختیار از دست داده و روی بطرف مشهد آورده قدم در وادی
بهار امیر شیر حاجی بصوب خطه مزبوره تاخت و اقتضا احدیت بساط حیات بایرزاده ریخت و بر صف انهار هرات و زوز میرزا سلطان ابراهیم
در اتاج بخارا زده و جمعی کثیر از امرا و لشکر میرزا بکاهش اعضا و اعانه بود و میرزا خاطر جمع کرد از حضرت میرزا شاه محمود رفت و ملک قاسم و داماد کرد
قاریوسف نزکان و دولت کلدی و تغای و قلاوران نکان و حلیم جلیل و برادر خواجه جلال الدین را مسکیر کرده نزد میرزا ابراهیم بردند و حلال قاسم و قاریوسف
بقتل رسانید مهد علیا گوهر شاد آغا خلاص شده مازیار بر دکان بقتل رسیدند و قرمه کار امیر شیر حاجی را تعاقب نمودند باو رسیده و دست تیغ و سنان
بازیر غالب گشتند و امیر شیر حاجی چون خود را از مهلکه بیرون دفت و بحصار زوه در آمد و میرزا سلطان ابراهیم بر تیمور آن فتوحات حضرت و ملهم الحمایا
شکر گشته ابواب احسان بر روی طبقات انسان برگشاده و قدم بر سریر سلطنت آبا و اجداد نهاد و یکی از فضلا این رباعی در سال نظم انتظام داد
شاهی بعدل سکه ملک چون دولت و بخت ذکر بر ملک بنشست چو بر سریر شاهنشاهی تاریخ جلوس بر سریر ملکت میرزا
سلطان ابراهیم حالی بهمت بر تنظیم مهام دولت و تنسیق امور مملکت گماشته مصحب وزارت را خواجه شمس الدین محمد غازی و خواجه سعد الدین
عنایت خود و داروغگی شهر را امیر قرابهادر که از جمله عمومیان میرزا و اعلاء الدوله و زیده تفویض فرمود و بعد از استحکام دولت و شکر کشی جهات او و تاب
تابع الوالسلطنت سمرقند و دیگر جزء دزم میرزا شاه محمود روی بصوب مشهد نهاده و قلعه اختیار الدین ابو الاحمد بیاول که اعتماد کلی بود داشت سپرده
و از انجا بمشهد میرزا شاه محمود در مشهد مقدسه بود تا سعد و تجمع ساعد عنان بصوب هرات اعطاف داد و میرزا سلطان ابراهیم نیز متوجه جنگ گشت
و اولیاء الدوله و میرزا بکاچیغ و مرتضی خواجه جمال الدین خلوکسالها و زارت میرزا با میسر و میرزا اعلاء الدوله و میرزا بایزید کرده بود از میرزا
شاهی که دختر میرزا ابراهیم بود و سید و احد شده در ولایت توشیح رفت سمرقند آمدن بر دست و اضطراب جنگ در میان میرزا بایزید و روضه
هرات بود صدقه میرزا ابراهیم را بحضور میباشت و بواسطه تقصیری که در اقرب نموده بود علم عیب بعد الوجاد و لقی و از اقتضا الحقد و میان
و اطوال شاهان و قصد کوه بیانه و شاهزاده در بعضی بم رسید جنگ [illegible] و اقلیم لشکر را تیغ خضر و بعوض آمدند و با
تیغ و سنان در مضای میان ناخته و تخت سپاه میرزا شاه محمود غالب گشته جمعیت و میسر و تجلالات از کرنا زاید و عاقبة الامر امیر احمد خان بایر
و لاد و اوستر جمله عنان شده کالتجاعت و بجاه و بخلوم رسانیدند و میرزا سلطان ابراهیم جمعا الکه مطلوب شده بود نظر و اجیه میرزا شاه محمود

باز متوجه مشهد مقدسه و میرزا ابراهیم شکر بر جنگ الهی بقدر و ساین خفیف چنانچه که هنوز شاه نا کاسی نبود از غلبه کمد و زد و شنه
بیت و بیخ خیال بیاشکا جز بهداء بیسد که میرزا شاه محمود جمع و صورت محضور کرده بود و بعد از خطه در کچوی آمد و گفت که میرزا ابراهیم بدید زیکر
فتح و ظفر اختصاص یافت و میرزا شاه محمود بوده از انصاف و موقت عقل نهاده هر دو الجی میرزا سلطان ابو سعید تشریف آورده و شاهنامه اکابر
و اشراف ظاهر کرد معنوی آنکه و اصلاح سوک هایون در اتاج خیر زد و اجله ابوا هدیه و بیست رحمت بادشاهانه ارباب عدل و احسان در روی
و رکاب طبقات انسان خواهد کشتن ذکر اردو بیان جلوس میرزا سلطان ابو سعید بدار السلطنه هراة و ذکر بعضی حوادث
اوقایع و حادثات سلطان سعید از بیات جلوس بر تخت سمرقند و واسطه تخت ملک هراة شهر تخت ملک خراسان و امارة الملک
امرا و ملوک خاطر بیکانت و بعد از تشیید رجز فرزند میرزا الوان و اعیان بنا بدیرفت و در آن اثنا که طی امیر شیخ حاجی الصوری بدرگاه آن شاه
بجاه و شاه و خوشه است که بعد مراسان از وجه سلطنتی نافذ فرمان خالصه آن ولایات نظر آیات جانب هفت و نیا بصوب نصرت و
آمد تا او جلوه خواهد کشید و بنده کوچ خدمت و میار جان بسته در ملازمت موکب همایون خواهد بود لاجرم سلطان سعید با سایر همان فتح و تأیید
از آب آمو عبور کرده در بیست بوی و باد نوروز بهداء آورده و دو روز و شنبه بیست و پنج شعبان بقریه اقلوی رسیده قبر جیر و اکاه اجتماع بر وجه
بر از زمت و طالب ملاقات با بهراة کرده و تجاعت بقدم استیجال ادشاه مستوه و حمالی الاستقبال نموده و شرایط نیاز و نثار تقدیم رسانیده
و زبان بدعا گشوده کوتوال اختیار الدین مولانا احمد بیاول و اردوغاهراة قرابهادر تخت بحوالت شد که شهر جلوس کرده اند و آخر الامر
بحسب اضطرار از سر آن کاندکه مشیت رعایت حکم حضور رسانند و دو روز دیگر که جشید خرد شیدار دو از افق شهر مثال آسمان در آمد
قدم بر اندازه هر دو زمان نهاد سلطان سعید از دو امر که تواضع بخواجه ملح هزار این مقدم هایون زیب و زینت داد و بخت طفت و جهانبانی
بر اسلوب شارت ساسن و امان بگوش طوایف انسان رسانید و تقدیم مراحل عدل و رجیت بر دو بی اشارت که و مسموع ظلم و ستمگری رفع کرد آید
و هما نه و جمعی از سپه از نه مولانا احمد بیاول و ادشاه و اولیاء الجماعت و انقیاد و عیت نموده و وعده عنایت و رعایت چنانچه بود و بوفا
جواب و اکد این خاندان کان و تعلیم و تقلید و شرایط مبانی بسیر و دو روز تعلق شرایط مبانی آورده اگر مثل آسمان سال و تیر باره و از زمین زرین
و حشیر و دیگر هر عجوز او خواهر او نو اولاد جسار بود و جشیر خواهر شاه و اولاد سلطان سعید از شنیدن این تخت عضد الملک شده روز دیگر انجم
بر دو رفت و بعهد علیا گوهر شاد آغا علامات فرموده بلغ زاغان از اعلی اقامات ساخت و اعلام اهتمام بفتح قلعه اختیار الدین بر افراخت و در
شمس الدین محمد و در جمعی که از اعیان کان با میر سید سلطنت معبر آغاز نهاده و حاضر و حاضر نموده بعقد و رواج کوشش و خود بر دیگر بقدر
رسانید بنا بر آن تحصار از کال استواری عزیت قلعه سپهر و اولیت قدر آن زمان بر دو کاری و اسباب و ادوات حصار داری مسخر نبود
قلعه و استعمال آلات حرب و قتال العزیت کشت و مولانا احمد بهر جهت از نظام مصالح و مقاصد دیگر کشت دین اثنا جمعی از معتمدان شهر کرم
بر عرض سلطان سعید رسانیدند که معتمدان میرزا سلطان ابراهیم بر دست بعد علیا گوهر شاد آغا می آیند و اخبار عقد نموده باز بیکه زنعلم
الجی از زنده سلطان سعید جهت آورده بر امیر شیر حاجی بقلعه زنده نموده باز آمده بعرض رسانید که امیر شاه را الیه سکوید باو من قبل امرا زنجلی
ماه آبر گوهر شاد آغا در سلطان جهات انجام داشت باشد من ملازمت نمیتوانم آمد بنا بر این دو مقدمه سلطان سعید در نهم ماه رمضان بعمل
آن تفیس جنان فرمانداد و انواع قشیعه خالی بود که در دیده و دستان پادشاه مستوه و حصار الظهور نمود و گوهر شاد آغا بصفت و نعت
اضافه است و هوا بر جست علیا بهمت بر تعمیر قلاع خیر و اشاعه مسرات میکاشت و از آغاز او شمار هراة مدرسه و مسجد جامع است و رعایت
زیب و زینت و در شهر مقدسه مدرسه و صومعه بر مسجد جمعه ساخته در رعایت کلف و مشقات حرب و اسباب و جنب بر بنای قلاع و قصر کرم
بعد از آن نعمت خداوند امیر شیر حاجی قلعه زنده هر از کی ذلاز زمان مستحق سپرده و بهداء شتافت و تشرف ملازمت سلطان سعید در
و همدران ایام و مصاحبت از روی رعایت غلبت روی نمود و کیفیت و اقعه که سلو بعهد بر که نام در زمانه که گوسفندی چند بدر قلعه در و بامدادا
کفت و شنود کرد و التماس نمود که رکب آنجا باشد و مقتضی بند و لاقاده بنزع نزد و لد و چون پایین از شب کلبه مست بکلبه وی داشت جمعی از

مردم خود را بکشید و باغا و اشارتی جراحت اخته تا اند لاتی کاهان و سر کوتوال قلعه کوتوال بجاره چند زخم خورده فرار کرده و سر کرد
قلعه مضبوط ساخته ام بهلوانی را بر او بر و سلطان سعید چون این قصه شنید و از جانب بلخ بزمین مرو رفت اولاد میرزا احمد الطیف رسید مصلحت توقف
در خراسان ندید در نهم شوال عنان عزیمت ماوراء النهر منعطف کرده اند و جمعی از ماوراء النهر را جهة دفع احمد الزمیش و دران ساخت و ایشان در
حوالی بلخ میرزا احمد ولد میرزا عبد اللطیف کرامت ملاقات در میدان جلادت بی تاخت با زخورده انحاطبین دست باستقبال ملاقات بر دند و میرزا
احمد زنده که کشته کشتند را بر دش میرزا محمد بیک فرار نمود و میرزا سلطان سعید در هراة بولایت خواف و اخوز اوقات میگذرانید و چون از عادت
آنجا بر جراحت چند سیار نمود و بغارت شاه باز نمود و امیر احمد تغلق را بحکومت آن بلده و اسامی احمد ترخان در رجات رجا بار حاجات
بر آمال ملت و دولت سعید رسانید و در آمال و امانی که از صدور حوادث تزلزل استیصال سرد بود بر ظلال لطف و احسان صفت
اصلاح ثابت و رفع بانی النساء بخشید و بعد از حصول جهة ترویج و رواج مهد علیا بحمامات کلاه و اطعام فقرا و ایتام قیام و اقدام نموده و سلطان
مهد کرده اند ذکر توجه میرزا سلطان ابراهیم بصوب ملک جرجان و فتح مرشد مرا و صولت سپاه میرزا جهانشاه و بیان
از آنکه چنین نظام فصلا نظام این جریده اسم طوایف سفر اراده کرد چون میرزا شاهرخ بحمد از هر که میرزا ابراهیم بهرام ایلت بصارد و زری جدید که
در مشهد بوده عزیمت جانب جرجان نافت و حاکم آن دیار امیر الحسن نسبت بشاهزاده خدمات پسندیده بجا آورده اسباب طمعش را
مرتب ساخت و میرزا ابراهیم بر جعیت مثل مطلع شرح از اراده مشاوره و اندیشه بدلطرف مراد فراخت و میرزا شاهرخ با جنود استرآباد
باستقبال رفته و بتعجیل عزم رزم با جنود جرجان کرد ایشان را مدد شاه شیعه میرزا جهانشاه با سپاه عراق و آذربایجان بجنب صندوق تنگ رسید
و سبب شکست در میرزا شاه با مصوب آنکه حکم سادی میرنظام الدین عبد الکریم ایشکاق امیر الحسن تبریز آمده بود و پیوسته رسولان بدگوی
شهر آذربایجان ارسال اشتر بنظام و بجرجان و خراسان بادشاه فاذه فرمان فاذه و میرزا ابراهیم و میرزا شاهرخ با مکه کرده بنظام تراج بسر
سر بنا کرد تو اجها کشاسایر وصول رجد و ایلولیا شاه از آفتاب فتح و نصرت از مطلع مراد با الحسن و مدعی روی نماید و میرزا امیر الشکر بر جنبه
با اقام آرزو ساحت تحریر آمالت بوجود عنی ایجد الکریم بر اسم قول جاده اده **نظم** در دنیا پادشاه و شجاعت قرین ٭ شایسته شد سوی جرجان زمین
و چون از تحصن صندوق تنگ بگذشت آنجزنه و میرزا شاه رخ چون هنوز گشت با لحاق امیر با الحسن بجان کمران بصوب فرار منعطف کرده اند و بکر میرزا
ابراهیم شیخ آنحکایت را در کرده و در اعدا جاز نموده بسرعت هر چه تمامتر بی سلف میرفتند تا بکمر بحی استرآباد رسید هر چند امرا و اعیان شان
عرضه اشتند که چنان توقف نباید کرد که جرجان میرزا شاه بحشق موجود و سمع رضا نشنید و از آنجا کوچ فرموده و جمعی از امرا و مرسم منقلای
از عشق دوان فرمود و چون آمده در میان جنگل و ملاهی اند لاهی و هر وقت جمعی از اولاد سپاه ترکمان از زمان و شان جدا شده اند و خراسان بیدار
عزم رزم نموده بگاه از جنگل خلق بسیار بر ایشان تاخته و مرسم نجد نصرت ملت جمعیت خراسانیان از ایام کمین شد **شعر** چو آمد بدو رکاب زمین
بلد زمان هر ایشان زمین ٭ قرار از بجمع کرد و بی شتاب ٭ رسید بچون سایه آفتاب ٭ دران اثنا میرزا ابراهیم با اولاد اینه و جمع عساکر
پیوسته ساعتی عبد را عدا با میشد و چون دانست که طایفه مقلوبت عاد و بدست اضطراب عنان میبان فرار اخطاف اد و بدران سپاه آورده بجا
خراسان با اخاف نموده جمعی کثیر جمع بدیع کند اینند و جمعی از بهلوانان اسیر کرده اند و امیر سید یوسف و امیر سید خواجه و امیر سید طاهر حسین
و امیر فیروز شاه و امیر سعادت خاوند شاه از جمله مردی بودند که دران کشتگاه کشته کشتند و امیر ابو سعید مرسم میرزا بکر امیر سید خواجه از تو و امیر
جهانشاه و دیگر امرا که از میرزا بسلال او بودند و اینو اصد در روز شنبه بیست و پنج عزیمت شاه و سنین و ثانیا بر بوقع انجامید و سید و
سلطان ابراهیم چون از آنکه فرار نمود و در وقت میرزا سلطان و تسلط در طبع منزل ایشان بود تا در روز یکشنبه ماه جمادی و روی از اولاد زمان خود ظاهر شد
از تفات استماع اثاه و چون میرزا ابراهیم در آن روز بخیابان دامنه قلعه بنارد کاخ خبر خواست کفت عشرت و از آنکه کرمات بود و شی بکر سکنی نخم
جشن و عالم بر عرض اقصا امیر احمد تغلق که حکومت هراة بود چون از قرب وصول شاهزاده جرجانیان استقبال استیفا نموده بقدوم احمد و
و اسیان بلد رفتار و استران قطار و خیمه و بارگاه و سراچه و اوارگاه و اقمشه نفیسه و مرسهای و پیشین بیشکش کرده و سایر اشراف و اعیان خراسان

شرایط نیاز و نثاریها آورده و نوبت دیگر میرزا ابراهیم به سریر سلطنت متمکن گشت و مولانا احمد ساوه از انصار اختیار الدین بیرون آمده بتقبیل
اناملها فیاض استعداد یافت و چون بخدمت مولانا پادشاه باشد میرزا ابو سعید مقاومت نموده در محافظت قلعه کالا ملاحظه نظر رسانید
بود ابتدا میرزا ابراهیم توقع آنداشت الطاف و عنایات مسلمات و بجلاحق توقع میرزا ابراهیم عالی شرف لطف و انفاقات تغلب آمد بلاوت و ثابت
بتاریخ مولانا احمد تغلب در اسد اخطا خلاص نمود و هر چند احمد تغلب جهة عذر نمود لیکن مثل و نشاه خواست که بوعده انعام و احسان
بدیر تحریر آن صید وحشی را رام و آرام کرد اند عجالی نرسید و دیگر مولانا احمد تغلب بر دنخواست ملاحم میرزا ابراهیم دست توقع از کریمان طلب باز
داشت و حصار اختیار الدین را از دوی اضطرار باختیار خود باز گذاشت **ذکر توجه جهانشاه بدیار عظام و بیرسالت**
نزد سلطان سعید و بیان بازآمدن میرزا علاء الدوله بدار السلطنه هراة بعد از دو مدت
چون میرزا سلطان ابراهیم
در وزیر چند در هراة بنظر اشرف کذرانید تا بر استقبال او کان دولت سلطنت خان و بدکار میرزا ابو سعید با ساخت کمر و بسار دولت
نموده جناب عالیت را نماز و بدان سرانجام ان در قضا شد ان مسعد کرد اند از صحیح الدین بن شیخ بهاء الدین عمر و بر خواجه شمس الدین محمد
الکوسوی الحلی سوم امیر برهان الدین خاوند شاه و بجد علی سوم و اتراف و اسرغیاث الدین محمد اکبر بدیر قدر جهت سلطان را عطیه شریف
مقرر ساخت و مقرر ساخت که در اسد بخدمت آنسر مزکور عالی کهر فرا بر افتاد و چون آنفرمان واجب التعظیم بحلی سلطان ابو سعید رسید
خاطر شاد و بلید در باب وصلت و صلاحیت سخنان عرض رسانیدند و سلطان سعید از کلامت اصغی قبول جاده اده مبارک شیدند و
مواقعت و تمهید مبانی وصلت و اتفاق هر اتمام که میرزا ابراهیم کرد بدولت شرف وقت آنکه هراة را بخشیده بلخا بنا کذارد و هر ولایت که از ولایت
خراسان خواهد در عوض مقرر شکر کرده و در رسالت سلطان را طریق اتفاق سلوک دارد و سخن بین قرار یافته مقرر نظام مشمول اعزاز و اعظام
و احترام و اکرام مراجعت نموده آنچه از میرزا سلطان ابو سعید شنیده بودند بعرض میرزا ابراهیم رسانیدند از غرایب و بدایع عجایب که
درین سال در اطراف و ولایات و فلاح خراسان چند حاکم زاغه دنیا بودند که همگی طایفه طاعت دیگری نشنوند میرزا جهانشاه از استرآباد
تا سبزوار بقصد اقتدار راه بر بوده و میرزا سلطان ابو سعید در بلخ حکومت بنوده و میرزا سلطان ابراهیم در هراة نشسته سر دیگر و هر روی آورده
و مولانا احمد تغلب اختیار الدین با مصوب ساخته قام سلاطین را معدود و مشغول و میرزا سلطان سنجر بدو مرد قلعت است و میرزا بیک با خود
طوس خشن استقلال بر لوح خیال میکاشت بر که معنی قلعه نزد قدر اصبوب ساخته بود و میرزا علاء الدوله بر ملاحظت حصار خشن خود ملاحم
و لیدر میرزا اسکندر و ابو یوسف اتفاق و بر خلیل محکم سیاز اتفاق و اسفار ضبط نموده و در قلعه خوشان حسن شیخ نوادر و سر ادو مجالی آورده
و قلعه طوس و نصر خسرو و بن خاوند شاه بود و میرزا علاء الدوله بعد از چند سال از دست تجاوز بار آمده و روزی چند در نواحی جمع و اقامت
نصب فرموده و کیفیت حال میرزا علاء الدوله از مطالع مطلع السعدین بر توجه مبین میکرده که دران اوان که از دست سپاه میرزا بابر و ولایت بلخ را
کذاشته رایت هزیمت نصب بدخشان بر افراشت و در تنگ چند دران کوهستان مرکوه ان بود آخر الامر بدست تجاوز بار آمده و چون میرزا بابر
دریان او زبان او فات کذرانید آنکاه عازم خراسان شد اینرا خواندم بولایت نسا و ابیورد در آمد و جهة مشارت و صول بقدر جلوه
پیش میرزا ابراهیم و رساند و شاهزاده اظهار نشاط و اعلام طرب نمود و بجان بحث آنسر مفاد او و عنف و هدایای شایسته و تبرکات بایسته ارسال
نموده و اسامی الملک عظیم الدین بدیعا بین مکه شد و میرزا علاء الدوله تا این سو خود هرات کشتن چون مقصد رسید میرزا ابراهیم بر الیم متقلل
استقبال نمود و در کار آب جهانبر میرزا علاء الدوله در دیار فرزند سعادتمند و شی کرده بنحوی اتفاق بر زبان آورده **شعر** نه لهو هر اسه نمود و زبان
شده بلد کرده بود و دیار خوار ٭ و میرزا ابراهیم ترویج و سرور و موفور اظهار کرده بعد از ملاقات بدیع چشمه انوار و نام شکر و اهل الطیب بعد بر
رسانید **شعر** تم که مید بلد رضت کرم بباز ٭ چه شکر کفیت ان کار سازی نواز ٭ بدید و سر و بار بصالح سلطنت و دولت بحان و میان
آورده و چنان رشد که میرزا ابراهیم بالک از دست ملک نوقف نبود و میرزا علاء الدوله بدیعا بهفت روزی چند از عقب و دران باساید و آنجانب
عاب هراة در حکومت آمده روز چند هم جمادی الاخری و ستین و ثمانمائه مقرر بما قوای رسید سادات و قضاة و دولت و اهالی

استقبال موکب همایون نموده شرایط نثار و تهانیت بجا آورند و از موقف و عام الناس و آن دو جهة قماشا آنقدر ریم از حد بیرون رفته که در عجم
و توران مثال آن بعیون کس مشاهده نموده بود **نظم** دمادم و زاز کثرت خاص و عام * بنوعی که می‌آمد الحال خرام * و میرزا علاء الدوله که خبر جلوس
و اسراع عدیده بعلم کوهر شاه آقا شریف برده و ترامی نایت حدیث رکاب ایشان آورده از انجا بیاغ زاغان رفت و تهدید بسیار طاعین و ضرب
بر دلت **نظم** بحلیت آن بیان سبک رخاشد * بنه بعیش و عیش آرامشد * و آن پادشاه کیتی فرو زنه ساعت بخت خرد جشن و عیدی
جام بسام و خصوص خوان کل انام صبر برده و خطوط بار زنگانی در ماشت و هنوز از اکار فارغ نشده بود که خبر وصول پادشاه جهانگیر جهانشاه شنیده
از شرف ایت و از اشت **بیت** هر جام مراد را که بودست نوی * کرمون زحد بحثی و بان اندازه **ذکر وصول میرزا مظفر الدین جهانشاه بهرات**
خلد الله معزت باد چون میرزا جهانشاه از ضبط ملک کرجستان فارغ کردید چند کاه ولایت اسفزار داخل حضیر اقامت سلطنت کرده امید
و اشکر قیامت اثر ساخت سپهر خضر جرش و در سنه جمعه هزار و شصت و سه سلطان ابرهیم از توجه آن پادشاه عالیجاه میرزا فرمان عزیمت صوب
کوهستان بعنی نافت و سر بجری دید و در ساده بخام و اکر جدایی اقامت آخرة در هراة سعطت بیت لاجرم میرزا علاء الدوله صید دور و راغ
و رامع سلطنت کرده و در عزم جلبان رسنه انی و سنین و ثانا مدد وی ابد و بی پیر آمده و پس از اقرار آنجناب کاخر مکان بدر هراة از اسادات و علما
و فقرا و صفا از بیم سپاه و کان چنا و سپهر و بیان شد که سر بان بنان از عهده شرح آن بیرون خواهد ماند و بود و آوایش نه بدست عارت و بود که
قلم در بیان شکل بدر آن نیستی لمکشت و خارن ان احوال میرزا جهانشاه بقصبه سید سید خبر رفته و فرار کار و صفا هراة را شنید با
بران استقامت نا جهانام اشراف و اعیان و سادات و امیر بزرگ خاطر و امار و فکی تعین کرده و مرد و راجعین ای او نوبه اده بتعین نمیر بایزد دهم شعبان
سایر امرا و بیاق زاغان خلد الله و نهج نظم اشیاء الدین را پیش نهاد هت بلند بهمت ساخت و ملا احمد صالح و دوی جند شرایط حصار ارزی جا
آورده عاقبة الامر با یمان بیرون نمایند و تحرز عن عاطفت حضرت و انه و منظور نظر پادشاه هانکر بند و میرزا جهانشاه بعد از تمکن بر تخت سلطنت
خراسان تعظیم و تکریم سادات و قضاة و علما و اشراف و اعیان کما ینبغی قیام نموده و با صنا و اشاد و اکابر خاقان سعید مغفور و نیا نماده و در
چند ایالت کهدستان که در مشرق هراة است بخیم رایات اقبال او کشت جهت کمت و شوکت آنحضرت و صاحب خمسا از ایران کوان و رکاکشت
ان الارض یورثها من یشاء والعاقبة للمتقین **ذکر مخالفت میرزا علاء الدوله با والد بزرگوار و صفات فرمن**
تعلق بر تخت عاطر جهانشاه بلد السلطنة هرات و مدان اوان که میرزا علاء الدوله و میرزا ابرهیم از سپاه هراق و آذربایجان و ولایت
غرستاق شده بود و در بیان منزل کرد بود و میرزا بعزم الاجازت اقامت مصدور کردانید و در ان اثنا از مقرران میرزا علاء الدوله امیر خلیل اتفاق
بسرحد خلیل شکوه بسر قرابها در کرد و از امیر سلطان ابرهیم بود و تمامی جهات اول اعتصر بهت و تاریخ کرد و میرزا ابرهیم قاصد و نزد
بدر و شاه و عمان شکیبا تا زیب یاد و میرزا علاء الدوله کفتار جانب قرابها در کرد خلع بست غلا بقار جاشیه صغیر نشسته بود تا بار ان
آسیب مدد رسید و بجهة بیان بدر و پسر صورت کدورت روی نموده بحث و حکایت بدل بعادت و حکایت کرا بیدو اجانب صدق شکر کرا
متوجه کردیدند در خلال آن احوال امرا و خانان امیر زا ابرهیم کرخ تمیر زا علاء الدوله بر سوستند و میرزا ابرهیم مقدم اصفهان بدر بزرگوار خود
کرفتار شد و عارت آنجا امیر جهانشاه خواجه خان که حکم میرزا سلطان ابرهیم جهة رسالت جوش میرزا سلطان ابو سعید رفته بود از اندر و از
حبس هراة در سنه کشت عاطفت از زخایا زاجی متفق ساخت و شنی نفر کشیده و میرزا ابرهیم را از قید نجات داده بعلم و تجهیز صورت ساخت و بنی
بر اوفات و چون کیفیت ایقاع بر مرض جهانشاه رسید سرعی بنود و شاه میرزا علاء الدوله را بحضور طلبید و میرزا علاء الدوله آنحضرتی از مقدمات
اسباب دولت و اقتدار نداشت و سرعت برق و باد و ویاد شاه و کان نهاده و امیر جهانشاه در دی جد اسنی مطلوب رعایت خلعت
و ابهت ترتیب اده و اعظم میرزا علاء الدوله را بالحرام تمام پیش بردند و شهریار و کان آنجناب را تعظیم نموده و در موضع مناسب بنشاند و بر لطف
و تفقد استمالت داده و تقدمه ای فایق الطاف و اعطاف نامرعی کذاشت و در هنکام جهانداری میرزا پیر جاوکه و الد ماجد میرزا جهانشاه بود و
ملک فارس حکومت میخواه بلا رخت بدر و سید سبب آمد تنی که میرزا جهانشاه بواسطه رجد عذر کرد انجانب میرزا سلطان ابو سعید و است

بجی شیراز و نشاده فرزند رجند و الطبید **ثمانا در بیان نهضت سلطان سعید بمزرعه میرزا جهانشاه و وزیر خطیب الدین**
سار آن دیار چون میرزا سلطان ابو سعید در سعد و بیع از تزول میرزا مظفر الدین جهانشاه در هراة و توقف بافت با لشکری که حاسب
وهم و خیال از استیفا اعداد و اطال حلال عاجز آید و کیت نزد فارکلوه انجال ساحت بیان کیستان بجز و بصورا اعراف نماید متوجه میدان
قالکشت و در وی جند در کذار آب مغاب قبه ابکاه جهان بنا هش از اوج مهر و ماه کذشته خبر وصول آن پادشاه عالی کهر و کثرت عدد آن
سپاه چهر شنود میرزا جهانشاه را در ده عزم اقامت و آغاز نماند نموده ساعتی فکر جلبت بکرده و لحظه خیال صلح پیش نهاد هش بساحت
دوان انداد و در تجدید اخی مولانا تاج الدین عمر و مولانا یوسف عطار از رتبه سلطان سعید برسالت رسیدند و از زبان آنحضرت وصایا تمهید
عنان صلح آسیه رهن رسانیدند و میرزا جهانشاه بوسوس ملاطین دوی الاقتدار با الجیان ملاقات نموده جناب وزیر قاب سید عاشق را
جهة تمهید بساط صلح محبوب ایشان ارسال نمود و سید عاشق بعد از وصول مقتضی المرام راجعت فرمود و میرزا میرانشاه و ولی عهد نهاده از
الک کهدستان کوچ کرده در امن کوه مخاذ اولی طرفه اقامت انداخته و رقعه تعیین حلاوت احمد خان با اقاق عیسی ارتقا بیان از میرزا
ابرهیم رو که ان شرع ملاوت میرزا جهانشاه شاخت و بصنوف عواطف و دلاری پادشاهانه از اشال اقوال امتیاز یافت و میرزا جهانشاه
و اعیدولت و آن ستان و دخراسان قشلاق نمایند و در عنکام پادشاه جهانمدار میرزا شاهرخ میش و عشرت اقامه نمایند که ناکاه خبر رسید که سلطان
سعید راه لشکر میرزا علاء الدین ولایت هراة در اند و از ان جزیره میرزا جهانشاه و بجرحیت افتاده آتش غیرت از درون او نیاند رکه دفت
و سستد جنک و جدال کشته میرزا جهانشاه که ارشد اولاد ش بود بر سم شهادت از پیش رو انه نمود و خود بتر از عقب شتافته در قریه عکیا از دلک
و میرزا پرجاق و زاغان با لشکر سلطان سعید حرب کرده طایفه از ترکمانان سیاه و کان اسیر بخیر تقدیر شدند و شاهزاده بابی در وادی کریز
نهاده بر شان حالیا اسیر بدید رسید و کفیت حالیه عرض رسانید و معارت آغاز الجیان اندر جزاوره که امیر زاده بوسعید
و امیر زاده جهانشاه آمده بود عجیب بود از خبر غمات آمده و دست تصرف بخزاین و دارائی کرده لشکر جمع نماید تا بران میرزا جهانشاه بهمسکی
متوجه بصالحه کشته و بکر سید عاشق را جهة فصل آنها نزد سلطان سعید فرستاد میرزا ابو سعید و فرستاد میرزا جهانشاه و قواعد
صلح و دی بکدیکر بدر ملاک آذر الجیان کرمیرزا شاهرخ بود عنایت کرده بود و قناعت نماید و قاصد بعراق با تصرف جانب و بوان اعلی الکذاره
و صدارت کفت و شنید بسیار و اند شد و مولانا عمر کفار جند بار مصالحه و ان قرار یافت که میرزا جهانشاه دست از تمامی ممالک خراسان باز دارد
و ضما آنکه نیز کند و روی توجه صوب تبریز آورده و بر مجلد عهد و پیمان در میان آمد و میرزا جهانشاه از قریه عرق آباد عنان راحت آذر الجیان انعطاف
داده و در اول ماه صفر سنه ثلث و ستین و ثمانمائه از جانب جنوب بدر هراة و الجیان قریه مغاب و زنا کاه و در اقتصاد و در تجدید هست بنا کرده
امیر سید اصیل الحق و بهول الحسین دیوانه از دوی سلطان سعید بجهة اند رسید و مشرف و تکلم را مصروف کرده بندند و عالیه و بخوز داده تا امن
و امان جاده اعلام عدل و انصاف رفع کرده اند **ثمانا در بیان وصول میرزا سلطان ابو سعید بدار السلطنة هراة کرت ثانی**
و ذکر آنکه فرض ابا مردولت و بر کاوی صوفی انسلکان سالک جهانبانی چون آفتاب عنایت ربانی از مطلع
سعادت جلوه دلی طلوع کرده و بدولت سلطان سعید بار دوش ساخت و میرزا جهانشاه رایت عزیمت صوب ولایت عراق و آذربایجان
بر افراخت موکب همایون از حدود هراة در دهمان ظفر ورود در حرکت آمد و روز پنجشنبه چهارم صفر در میان آمد و عنان اختیار تزول و توقف
و سلامات و قضاة و علما و اکابر و اعیان تا کرم امرا استقبال بار دند جهت بوند با صناف الطاف و اعطاف نوازش نموده و روز دیکر
از مطلع طلعت سلطان سعادت بهر عزیمت از انی بالجیز جنت کشت و قدم بر سند عدالت و رجیب بود و نهاده صیت حشت و کشت
آنهم سپهر جلالت از ایوان کیوان در کذشت و از نهایت حرص و اوخاطر سوبات اخروی و کال اهتمام بتقویت شریعت حضرة نبوی و هماندو
بجد جامع شریعت برده و بعد از ادای نماز دعوتی از مخلصو و عظ خواجه محمد کو سوی بایین مقدمه شریعت شرف کرده و خطبه از بین القاب
آنحضرت و الجناب بلند آوازه شد و کلاه شرف نام همایون ان و خاندکاه بلند و بیت آمد **بیت** نام همایون نام او بلند

سهل از بدر بیرون همان بکدر روز کند * منبری کو بخطبه القاب او بیت کنیت * مشتری کو بهر نثار و قوی سیر کند * و چون در اصل بواسطه بعوده
لشکر قلت اثر ترکمان و بعضی دیگر از وقایع و حوادث دوران خصمان فراوان جلادت و جربات و لادات خراسان راه یافته بود و زمستان
سنه مذکوره در بلده هراة و توابع و مضافات مخیمی بغایت صعوبت روی نمود چنانچه خلق بسیار از خصمان نابجان دادند و بسیاری از حضار
و کبار رسب اغنام طعام روی بجهان جاودان نهادند و سلطان سعید اراده تنبیه ایلات و نواحی طغیانی اطلق نظر غایت کرد اند و بیشتر لشکر ایشان
ماوی الهم و بنا و بعت لطف و احسان ابواب انعام و احسان بر روی روزگار ضعیفان و فقیران بر گشاد و چون میرزا علاء الدوله و میرزا
ابرهیم و میرزا سنجر از قلت سپاه سلطان اکثر جز بافت رسل و رسایل یکدیگر ارسال داشتند طرح مواقعت و یکانگی انداختند و در غایت بعد از
سلطان سعید در نواحی جرجان بهم پیوستند و رایات تهلکه سلطان سعید چون این خبر شنید با آنکه در آن زمان زیاده از ده هزار
جلادت نشان در ملازمت آستان اقبال آشیان بودند معذور کلاهیان کومر مئة قلیلة غلبت فئة کثیرة را مستظهر داشته
جهة ربع شراحه نهضت فرمود و با شاه بجنس بوجب حضرة آله ایرسیده زیاده تر و با میر سلطان احمد تو تاش با سپاه جرجان رخاش
از جانب سمرقند بوکب سلطان سعادت پیوست و میرزا سلطان ادوار الادوار بیان مرو و سرخس طلعه لشکر میرزا علاء الدوله و میرزا
سنجر طالع شد و از تعاقب تعقیب سعوف پدید داشتند و میران ملک و دولت در میان رزم و نقالت سعوف نجابت و بهادری ظاهر ساختند
و در آن روز بار اعتبار و جرأت سپاه سلطان نجابت شعاران دستبرد بازان سیمند و میر و خلقان مغلوب کشته روی بواد بوی فرار نهادند چنانچه
بعضی از گریختگان تا هرات النهر عنان باز کشیدند و جز انهزام پادشاه فلک احتشام دران دلیل شایع کرده ایشند و سلطان سعید بعد از تربیت امرا
بلاد دران قوائم سیر نموده و حسام خون آشام از نیام انتقام بر کشید و شدید کرد و ون شتابه بهمیر بهلوان تیز تاختن آغاز نمود و
رستخیز مطلوب در رسانید و تیغ از شراب خون ناب سرمست کشته آغاز کردن زد و کرد و نیزه مصرع چو بالا طمان پرچم دل * تیغ کاوا بیخ آورده
خون ریزند و دانند تیر دلدوز * دلی بحت و جانی بستند * بسار قصد آخر کشته * عنان آشنای از خون سیر کشته * و هنوز زمانی نگذشته
بود که خورشید فتح و ظفر با شاهد لوای کشور کشای سلطان سعید مقارنه نمود و میرزا علاء الدوله الجای بسرعان بوادی فرار که اند و میرزا سنجر کرفتار
کشته زاده دست تحسر قهر شهادت شهادت رسید و سلطان سعید بر الطاف نامتناهی الهی بر اسم محامد تمجید بر رسانید و فتحنامها بالطراف بالملک
خراسان و سلوا الله و بر ساد و امیر علی قاری و امیر سید اصیل با یکاهیشی میرزا علاء الدوله و میرزا ابرهیم که بطرف مازندران سیر و اکر بعد بود ند
مامور کرده اند و تعرض تعیین و بدیه بلاد بی ابو عضی بنهاد و در اطمام امرا الجار کران نصب کرده بکان رفته بودند و بعرض رسانیدند که میرزا
علاء الدوله و میرزا ابرهیم از میان طرف بسطام و در اطمام عزیمت فرمودند آنکاه موکب همایون بهمان رغبات قادر کی بکون بسته و دلک اوقات
تشریف برد و بعد کاه هراة طالع انماخته و رائم آن بنا دلعت اکر اشرط اقبال بجا آورده فکر تحصین حصار نوه و فتح قلعه عادو بعضی
دیگر از وقایع که در مازندران و امر الفتاق افتاد از سامی جلادت شاهزاده جرجان سستشان اخبار رسانیده بود
بر کمر تدبیر بر حصار نوه کوفتند و ثبات و حسامت از تاوی قلاع سپهر بقلع اشیاء اشتباه تلافی و مدت سال بواسطه حدوث اختلاف
و ظهور ایراج حادثات پر فتنه مدت فتح بلدان و ملک و کلام رستخیز الحلد شاقه نامدین اوقات که سلطان سعید خاطر خطیر آنمرز از آن ملک خراسان فارغ
ساخت کرد هست بر تحصیر حصار نوه بر نظر اخاخت و امیر سید مرتضی عزیز و مستوفی علم خواجه حسن الدین حسب الحکم بنواحی مرو رفته سلطان
و بقایج آنحضرت چون انتظار اخاطه داری و ده فوجی از امرا و سپاه را ساختن مقابل کیب و حاصره آنجی مکوب آنکرده و چون بدیا استند که مرو سیاه
مقابله غایت مفتح الابواب کشایش ابواب آن مراد نمیدید بنوبت دو آنکاه قلاع و بروج قاع و بران شریف فستوی علم راحت بر افراشتند و آنجماعت که
بحاصره مامور بودند بدیع امید امیر و صدا انتظار نهاده کوفت دولت و روز افزون شده انکیزه دست رسا تر کمکه کاه ملاک اداره و خارق برکه طلاق
بود و هم دران ایام بعضی کلام بحر نظام و فذف فی قلوبهم الرعب اهل قلعه دشمنان شده اخلاقیه در میان ایشان بدید آمد و میر
بست تا عان بکان کشت عاقبه اهل سایند و بقیه السیف انوی شوم شده بجی دیها و کشیده بر سر آن کهه بدولت ناخته و در ساخته بر

ازین جدا ساخته و بهراة فرستادند و ان جزء در اوایل ماه مبارک رمضان سنه ثلث و ستین و ثمانمائه دست داد و اواسط همین ماه وفات میرزا
ابرهیم اشاق افتاد تمین افتاد که چون میرزا علاء الدوله و میرزا ابرهیم ادعا که میرزا ابو سعید که بخیر بعد و در اطمان رسیدند بدیه امیر کلیکه
جداشده میرزا ابرهیم از ولایت عثمان عزیمت مشهد مقدس معطف کرد اینها سادات اشاره بعیش کشت هر چند اطبا در معالجه او سعی نمودند
فایده نماند و آثار اهل جلادت نهاد روی بعالم جاودانی آورده و بعضی از ملازمان و فادار عش او را بهراة آورده بودند و شرایط ماتم که در بیت
المعظم کهر شاه آغا علاء الدین میرزا بود امر اعظام بوجب فرمان واجب الاذعان لازم خلعت کلام و اطعام طعام بجا آوردند و هم درین سال که بر متوال
سلطان سعید امیر کلیات و نمود و چون آنولیه خلعت محمود از قبر سلطان بنت علاء الدوله در وجود آمد میرزا شاهرخ موسوم شد و در
همین سال بوجب فرمود سلطان سنه و خلال امیر علی قاری توجه سمرقند عزیمت نمود و بعد از چون ملاقی تصاد استوار عهد و پیمان که از قبل امیر
با امیر سنقید ضبط آن بود بقدم اطاعت و انقیاد پیش آمد و امیر علی قاری و سلیکم برج و بلدی قلعه عادو امین الدوله دران ساخت و در آخر
همین سال امیر زاده شاهرخ بن میرزا بایسنغر بهادر از سپاه میرزا جهانشاه ولایت سیستان افاده بود بعد از آنکه بر امیر هند و کرد با حاکم کابل امیر با
رو بنو و بود شربت شهادت چشید و هم دران موکب شیخ زاده مرقوم که در سال اعلام صد و شش هزار و سه شهید کرد بید گشاده دیدن فتح
مملکت جرجان و سلوک طریق و ندکه کلاه کشان و تبع تفصیل و حکایت از مطلع صحابات آسمان ساخته خورشید تابنده طالع خواهد کشت که در اوایل سنه تسع
و ستین و ثمانمائه چون سپاه پادشاه ظفر با سلطان حسین میرزا که در ان اوان بر ولایت جرجان استیلا فرموده تا بحدود سرو از آمده بود تا سلطنه
و اقتدار ظاهر آنحضرت و تاج بیعا آورده بود و سلطان سعید چون این خبر شنید و در بهر جهانشبه جادی الاولی توجه جرجان شد و آنرا فاتی
لطاف حسین میرزا سخت غافل و بی مبالات دیده استوار بادبار کذاشت و آنکه تربیت بصوب اوراق فرا فرشت و سلطان سعید روز چند در خطه
جرجان عیش و کامرانی کذرانیده لیلات آنکه کذرانیده رشد خویش سلطانی میرزا غلبه کرده و روی توجه سمرقند سر عزیمت و کرامت آورده و در عیت
موکب همایون امیر جلیل هدیه که سره ادی جلادت شعار و رانده اولی بنیان جهانبانی میرزا بایسنغر آنجا عیت در ولایت سیستان بحکومت بنیاد نهاده
کرد از سلطان سعید اشت خیال استقلال کرده و با سپاه نیز در روز علم عزیمت بصوب هراة بر افراشت و در دوازده هم ماه رمضان مظاهر شهید
با مرحاصره و محاربه پرداخت امیر نظام الدین احمد بلاغی که از قبل سلطان سعید در شهر حکم بود و امیر مقدم الدوله الطاق سادات و قضاة و کابر شهر
هراة را بر اعضو کرده اند و در یک دو روز سنه سیستانیان که اهل جلادت و پهلوانی بظهور رسانیدند و امیر جلیل هر روز از صلح و تدارج محاربه
و پیکار استقبال نموده و از دون دیر و تیر وصلت مانند اطفال هاروا دهنه مرد بر هر کار و خلط و مساعد بود و چون امیر جلیل بحوی و بر خاست
دران اوقات مولانا احمد شاه قطب کشت که اعتذر نوشت و کاغذ امیر قرب عنایت بعسکر اخاخت و مطالعه آن ابیات امیر جلیل و حاضران مجلس
غایت مفتعل ساخت و قطعه ابیات قطعه یاران پیاپی بسانید با غلیل * کوید اکر تراسر سر با خدن بود * در بوزنه در سپاه بعوزه
عیدی یا کر وقت قوی با عنی بود * افتضه صلح روز جلادت ماه مذکور امیر جلیل سپاه موفور روی جلادت بجهت هراة آورده و مردم او
کالی بوکوشش بجا آورده از هراة خندق بکذ شتند و در بعد کرد و بر بروج و باره مشغول کشتند و روز بلک بآن رسید که در شهر استیلا یابد و هر یک صلاح
او آنرا بجهت بهیات اجتماعی از دوازده تمیر چون بیشند و آوازه در ماه مذکور که سلطان سعید بنا بران اقدام ثبات و قرار سیستانیان
منزل اشده امیر جلیل اتباع از مقام که وقتی هراة در کذشت و عنان بصوب فراکرده آمده عازم ملک مرو نکشت و سلطان ابو سعید در وقت
مراجعت از اسرا بلد جرجان امیر جلیل شنوده بسرعت هر چه تمامتر بی مسافت مرو آمایس از کرد سیستانیان در اواخر ماه رمضان بمسند عزت
و جلال رسیده و باره جوکه در باره اصحاب ضابط مرد اکی بجا آورده بی نداصاف الطاق بقدر بر رسانید آنکاه فوجی از سپاه بحضرت و سکاه
با استیصال ایقال الفال امیر جلیل و ما منعاب و مرنوه آورد اسیر و ذلیل کرد اند کرده اند و امیر جلیل از نوبه لشکر خطه از جرم او مغلوب
کشت و آثار بجز و انکسار از صفحات احوال او ظاهر شد و حلقه عزیمت سلطان عالی منزلت در کوش کشید و در نیمه باز آستان خلافت
ایشان آورده و نواحی استوار امیر کرد بیرون که متوجه مرو شد بود و چار خویه و امیر کرده بود با رصد و بحیی که بامیر جلیل داشت و در تعریف

رفتی و مدار انموده او را همراه با کاه جهان نادره و سلطان سعید رقم عفو و بخشش بر جرایم ایشان کشید و امیر خلیل روی بنا از خالت آستان
اقبال ایشان سوده و در ملک سایر امرا مستحکم گردید آنگاه بموجب فرمان واجب الاذعان ایالت سیستان رشاد بجوی که از جمله ملک زاده کان آن دیار
بود تعلق گرفت و آنجا از بلاد بلاد و بیاخود شافت امور دولت و اقبال بر مقتضا استقامت پذیرفت **ذکر بعضی از وقایع بلاد و عباد**
و قتل سید امیر خلیل در بلاد استراباد در اوایل سنه خمس و سبعین و ثمانمائه میرزا علاء الدوله که بعد از ایالت موکب سلطان
در اطراف کوه و بیابان سیر و سامان گشت و در رای بخاطر مهم ایالت سیستان و سرداری و مکذشت و سبب جمعیت و جمع ماه مصدر نفس
او بهمراه آورده بود در سعد سعید علی کوه بشاهد آقا باغات سر بر زند و حسینه آن بلاد شاه رحیم بر قرب سلطان بکم کرم محترم سلطان سعید بود بطلب
غزا و اطعام مساکین و فقرا قیام نموده و مقارن آنحال از جانب ماوراء النهر خبر رسید که میرزا محمد جوکی بمعاونت امیر یونس سعید که از جمله زیبت الملکان
سلطان سعید بود رایت مخالفت برافراشته و آهنگ عقب و غارت در اطراف و ولایت دراز اختر سایر آن سلطان سعادت قرین رسم جادی
الاولی بعالیه ماوراء النهر و لشد و میرزا محمد جوکی بهر و شیدن توجه لوای کشور کشا و عزم قرا اختیار کرده و بحصار شاهرخیه رفت حصن قوه
و سلطان سعید همان نهضت و تایید بجون نگذشته بصرقند شتافت و چند روز بعیش و خوشی گذرانیده از آنجا عنان عزیمت بصوب شاهرخیه تافت
و بصار و بصول نواحی آن حصار استوار ملازمان موکب نصرت شعار بلحوق و تعاقب آن بکار استعداد نموده و مدتی از وقت بدید زنطق اهل کمال
الدین عقوق تیر انداختی و کار و شر ساختی مشغول بود و چون نزدیک بآن رسید که صورت فتح و نصرت بطریق ارام جلوه کر شود از طرف
خراسان بالجی انده بعرض رسانید که پادشاه مظفر لوا سلطان حسین میرزا بخطه جرجان آمده و بعزم تسخیر خراسان توجه فرموده و سلطان سعید از
استماع این خبر نهایت متاثر گشت و امیر سید اسل ارغون و امیر سید اوره را جهة ضبط حدود و آن مملکت روانه فرموده و امرا صورت برق و باد
از آب آمو گذشته و بخراسان در آمده عجایب سبز و اوبه شافتند و در آن ولایت از عقوق و نهیب میرزا سلطان حسین جز خرابی و خاکستر
بجانب هراة نافتند و مردم بلوکات راشهر در انوده اسباب قلعه داری و کلی و جهی مرتب ساختند و میرزا سلطان حسین شتافت و در ظاهر آن
بلده نزول نموده از جانبین علم محاربت و مقاتله ارتفاع یافت و کار کانون درون مردم درون مردم نگرفت و چون میرزا سلطان سعید
جز عساکر هراة شنید امیر زا محمد جوکی مع کوکبه و لشکر و امیر یونس کذشته احد و دو میرزا و بایزید عنان بکران بازکشید و میرزا سلطان حسین جمعه
وصول آنجناب استماع نموده از ظاهر هراة برخاست و تا مزار شریف با استقبال آن پادشاه سوده و مصال هفت از اقدام براه سیر جرجیت
استرابادی و سلطان سعید از نهضت جرجان شتافت و میرزا سلطان حسین تا خرابه جش آمده و از آنجا رو بشهر کرد مانند اهل عصیان تارک
بوه و ایران فرار و بایزید عنان بکران مصوب اراق کرد اید و سلطان سعید کل اقتدار استرابادی نهضت عزیمت افرازی کلستان ارم
ساخته چند روز بعیش و نشاط اوقات مصروف داشت و در اولا امیر خلیل هند و کبیر اعمال سیر جرمش که بدار کشته سلطان سعید بود
و عدش بکسان الکاشت بیان از حق آنکه امیر خلیل زمام حکومت سیستان داده بود و آنقلعه که عالیشاه آمده و ملازمت نموده بود
و رجال استقلال و دکار کنند اید و استیصال فها اقبال سلطان سعادت مند را با خود همراه کرده اید انتظار وقت آنکاری کشید و چند
نوبت ایضو بیت انحرکات و سکانش بالغ زجر و تهور نموده و سلطان سعید ملاحظه آنکه شاید از امیر غازی جهاده سنجیده و فایده بر سیش
افزوده و اینحق و جبه بر مثال سایر خلیل اشته در اشیب کر کنز بجان موکب ماوراء نهضت میرزا سلطان حسین شافت قصد که مکون مستحق
بلوه و رساند تا بران نزد سلطان سعید رفته بالفعل نموده که مناسب آنکه سلطان نفس نفیس بعیت ماتی نهضت فرمایند آنحضرت منوره فرماست تا
آن عذر اطلاع یافت و نموده که خلل یک دستور غی باشد که سالهین دست بخالفان غایب نمایند القصه این اسباب طلان کامیاب و استرابا
امر اعظام با اخذ و قتل امیر خلیل مامور کرده اید و ایشان او را بهانه کنایش اعکاه از هولوی برده هنا خاصل از و بند و سر انوش ایزد
بدید و انکه و نداد آنکه سلطان سعید نوبت دیکر بالت جرجان امیر زا سلطان محمود نجوش نموده و رایت نصرت آیت بصوب خراسان بر اهتزاز نمود و در
بیست و نهم ربیع الآخر سنه ستین و ثمانمائه راغ سفینه این مقدم عزیمت افرازی سیر کبود کرده اید و هم در ان ایام سلطان آقا رایت نصرت پیرسی

احوال

احوال الدوله ایام اهتمام فرموده و موضع جیوست که خواجه عز الدین و نیز در تعیین موکب عالی بهانه استخراج زر لشکر نام بود اراضی زر بسیار
بسفارت کبار بدار خراسان مامید و باز عنب پادشاهانه اشتمال الوف مثال الادم الاشتمال صادر شد که جناب وزارت مآب دست و پا بسته
و در ملک آب جرجان اماز نه الخطه جانق اعتقاد بعقب اجیزی و در بنا بر ان در پای حصار اختیار الدین بموجب فرمان قلعه بنو و داشاه هدا استیفاء و تجارت
مجلب غنیمت بیلغ امید رجالیوزا جاهر اضافت داده حکم فرموده کمین جید هیچ آزوده زر لشکر و نام بر دار را از متوطنان هراة و بلوکات خلیله
و مشاند و دین بیک شانی و سنک شرع که و آن سنک را در جهد جواهر هراة منصوب ساخته و هم دران اوان که خواجه قطب الدین محمد اوبه و تمانی
و خواجه اجمل کرانت وزیر مدعه علی کوه بشاهد آقا باغات سر بر زند و حسینه آن بلاد شاه رحیم بر قرب سلطان بکم کرم محترم سلطان سعید بود بطلب
جزیره شاید نه خواجه عز الدین و عزل خواجه مظفر شد از سیاست سلطانی تر سیده از هو تر فت و سلطان احسنت الشاه و بین بکرکت **نظم**
چون مظفر از کرفته و عز الدین میر نیز خواجه شمس الدین مظفر دیوان عطی مکلف **القصه در بیان نهضت سلطان سعید کرت دیکر**
بولایت ترکستان و ذکر بعضی از حوادث زمان و وقایع دوران چو در سیر سلطان ابو سعید نوبش مانده از آن بار کشته
روز چند در بلده هراة بسعادت و اقبال کذرانید و مقارب و متواتر الجهان از ماوراء النهر و کاه عالیشاه انده عرض کرده بند که میرزا محمد جوکی
بدستور پیشتر در میان مخالفت جلال سیلید تا بران در آن جهان آرا و استیصال فها اقبال شاهزاده در اطیع نهضت کرده اینده در بیست و هفتم
جمادی الاولی سلطان راه هراة بصوب ماوراء النهر نهضت فرموده و چون بنخ از قرب و لوکب ماوت آرامش یافت روزی چند اطاق و توقف افاده رایت
ظفر طلب در نهم رجب از جیحون عبور کرده و سایه وصول بر سمرقند انداخت و از آنجا شاهرخیه رفت ربیع جمادی الآخره و نظر از رعایت مسکن نمود
بنا بران جمعی از امرا و لشکر را بجانب عقابی کوب مامور ساخته سمرقند مراجعت فرموده و مدتی وقات که آن پادشاه جنت صفات در ماوراء النهر
تشریف داشت و در آن حضار بحضور هراة و بلوکات حلت طاعون شایع کشت و بلاء و خطر عیان تام در اطراف ایشان خلق کثیر مطمور
خاک راسکن ساختند و در اوایل سنه سبع و ستین و ثمانمائه سلطان سعید نیت بکران سمرقند بخاطر جمع رشاهرخیه رفت و بعد چهار ماه چند روز نهضت شمال
آغاز نهضت و بخارا کرده و قریب بکماه الخ سیر شد عنان کار اهالی بخارا بخاطر افتاده خبر ایشان تمام رسید و میرزا محمد جوکی که امیر
نوز خواجه نصر الدین بلخانه و تمام کرده در میان مخالفت نهاده و جریده او را از سلطان سعادت اثار دولت عاید و خواجه شمس شاهزاده و اسد دولت
داشته باده و دی سلطان سعید تشریف برده چند متوطنان آن بلده ان عاید و سلطان سعید شتافت آنجناب با جمع قوی بجاده و خواجه شمس
رفت و در دو زخیر خرسه شمان و ستین و ثمانمائه میرزا محمد جوکی بانقطع حیات سلطان سعید رسانید و آنحضرت دیار شاهزاده اخبار نهضت و نهضت
نموده بسمرقند بازکشت و از آنجا سر بسمرقند بر بود و اقبال مدد و دست و بیع ربیع الثانی و بعضی کاه اوی و بلاغ سعید تو دل اجلال
آنکامیرزا محمد جوکی بر مدد نظر اختیار الدین محمود کرده و شاهزاده در انحضار و روزکار بیکذرانید تا وقتی که دو دی جلیل بعقبی آورده و چون مدت
این یورش زیاده بر یکسال بوده در ان اوان که سلطان سعید ع سعادت معاودت فرموده ع بعضی هایون توجه بحقی و معاملات دیوان کشت و قضا
عظام خواجه قطب الدین طالوس و خواجه عصمت الله و مولانا اسیر و قاری که مکلف بوده بودند عرض و نیو بند و سلطان سعید مهمات وزیر اعظام را
پسندیده رقم عزل صدر سلطان خواجه هاکو کشید و خواجه عصمت الله تفویض کشت و چون نوبت پرسش مهم خواجه عصمت الله رسید نسبت بخواجه شمس الدین
محمود بر آنکه بر مرحوم کرده و اید و عتاب عرضه داشت کرده کس از رعایا و اشراف و اعیان خراسان بر سر هنا تجزی که فرم اما اتوا
سلطان نصرت نه خارم سلطان سعید فرموده که هر چه از کس متاع موجود عنیم و وزارت منصب وزارت مقرر کرده ایم و نسبت بکدیکر
او تصور و اجرت نمیخواهم که تو هنری و بر ما آنچه از جیحون این محل فسیده از اندازه و اکثر ری از کشت بیرون کرده و دیکر شرعت نهاده و باز کشت
و بعلاوه خست و ظاهر هر هیچ و زیر و این سهولت معزول نشده و در سنه سبع و ستین و ثمانمائه دیوان هایون سلطان سعید چنان اقتضا
فرموده که در بلد مرو قشلاق و زیاده و تو اجان بموجب فرمان جاریا هم اولشکریان رسانیده و رایت نصرت نشان در اواخر ماه ربیع الآخر بنا
مقصد نهضت کرده و شاهزاده ابو سعید میرزا سلطان محمود در هراة و کمشته دو حیثیت حلت سلطنت او بود و سلطان سعید در دوره نصیب چون توقف

نموده و اوایل جمادی الاولی در همان نخجوان بتاریخ دیگر بورت قشلاق رسید و آن زمستان در نخجوان و قراباغ قالی و کلاه ایران گذرانیده و موسم بهار در نهان
استوایل در بهار ماند چون شیدا خاص الاوار عالیجاه میر الشرف خویش نهضت فرموده و در نخجوان شبانگاه آفتاب رهنمود هم در برج حمل
بوساع سمند رسید عید بایوب عدل و رحمت بر روی برگشود و در سنه سبعین و ثمانمائه در روی چند تاج همایون فرمود جناب عالی بعام
اعتلال شتافت و چون جناب مکرم علی الاطلاق صحت یافت سال مزبور بیت راه و تمام بمالک خراسان برنهاد و از نجان بخشید و بتوسط دو
آمال و اسانی طوایف اصناف **کشور اصفهان نایب و نزهه‌های اشتهاء** ضابط یافتند سر بلوح نرگس کشید و هفدهمین سال از عمر عالی عنایت
و هاب متعال و رجحان دولت و اقبال کل بوشکافت و عقد مراد پادشاه سنوده حصار از دیگر اجانب و رنیه گرفت و در اوایل شوال السلطان سعید
بسرفه حدر رشید منظر نهاد نموده با بیستم موسم گشت و نشاط و انبساط آنحضرت از ذروه بالا از ذروه العین سلطنت و دیگر کمال الفرح حکم همایون جستن
جهانبانی شرف نفاذ یافت تا بآن تقریب در اسایر شاهزادگان سعت خان سعید بیرسانند و بجا و از ارجان و حسب فرمان و اجبا لاذعان
در ایفای ذاتی آثار فلاح حسن جهانبانی گردید و آن روز هشتم آبین با بقیه‌ها رنیع و اولیا صنع کرزین نوید بیاد روم فتنه جهین آرایش داده اند
و هر جا نیز سلسله عبید بدیع ترتیب کرده عقد هر خویش بر بلوغ عرض نهاده اند و اسایر جهان در دار الملک خراسان حضور نیز
و هر بوت ذهن و قسم علم امور بجد ظاهر بیرون از الخیلی اجل اراده که اصفهانی دیات شیشه بری و دو جانب خرد در صفت بشر را که در کارها
آرمیش موجی بوند عجز ظهور آن در ما خبر سی دو دکان و کاه و عاده کشوده هر چند بر بی که مخصوص را دو بر شنو بیا بکرند و بعضی از آن صور که
و صفت بخرکت احتیاج و اشتیاق خاط و خاف و عاره و ناف بهمای جنبش اشارت رقم تصویر که اندیشه بود که در آینه خیال صور و آثار
زیبا قسمی سلطان سعید چون آن تقیه عزیز را مشاهده نمود بجات سخن بیشتر و اسرار آن اندیشه و دران اصناف جنس و احسان بجا آورد و مجلس
عیش و عشرت آراسته شد شراب مرح عنبر اعراق با بعض مشاهد کامرانی را آب داد و نواهای دیع افزای طبران عدم سایر ده آمده و اندر خاص
و عام بر کشاد ساقیان سیمین ساق مجلس انس الانیس بجا رجن آفتاب رسلت کلا اراده کرده اینند و نساء هر دیار الاهل بر ریاحت شت مرست
کشت لمن الیم جنی بوشیدند خواتین الاهل از عتبه علیه همایون الهم کو نکون از هر جید و حصه اعالی بخشد اند هر دو زجدین نوبت ترتیب
سیق نمود اند و از اول شوال کاروز جمعه نخجوان و جوار باجنس و سود امتداد افتر پادشاه و کاوبر بر و نادر عیش و نشاط بوند و در آنروز طوق بندگی بوند بوقوع
انجامید شاهزادگان خطاب آیین دین اسلام عنوی کشتند آنگاه پادشاه جهان بر نواهتمام بر سر انجام خطاب امور سلطنت خاطر خدام عالی مقام با نظام بساط امر
و طرب بر نوشتند و در سنه احدی و سبعین و ثمانمائه سلطان سعید در نهایت دولت و اقبال در مراد ات همایون فالی کذرانیدند و نوبت دیگر بود
التفات و رعایت احوال الحاج قطب الدین خاطر ایشان را شرف اشراف دیوان اعلی منوط کرد اینند و در سنه ثانی و سبعین و ثمانمائه حضرت سعادت
قرین قشلاق در شاهنشاه بساط نشاط و کامرانی و شاه دوران نظمت و جهانبانی بسوط و در تقیع ساخت و هفتم رمضان بورت قشلاق بود بر حضرت
فوت میرزا جهانشاه بتوانیر بوستر عام عزیت بصوب آذربایجان بر افراخت و در آنجا بنفوذ اهدا آمد **نشاد در بیان شمه از احوال**
میرزا جهانشاه و میرزا ابو سعید و فتح شدن شهر هرات و میر سعید بالک الملک علی الاطلاق از مطالع
آثار سلاطین آذربایجان و عراق خراسان اخبار عرصه آفاق را سنوده اند که چون آفتاب اقبال میرزا انجمن با بیستم از اوج کمال بحضیض زوال
انتقال کرد بر شد بلد اجرا و بعد زند کانی آن شهر کلشن کامرانی راه رنج جهان انبای دانده ماهر نوای کشور کشای میرزا مطفر المرج جهانشاه
بیرج شرف رسیده تا و بمالک آذربایجان و عراق و فارس و سواحل دیای عمان و ارمن و گرجستان از پادشاه نافذ و نافذ حکم گردید و جمیع
سرداران اطراف و کرد کشان اکناف اطاعت حکم و نشان او بنوده نه رسالیده و نامه‌ها و ولاة خراج کذاشته بجا آورده بالتفات و خاص شخص
و ساعی بودند مگر میر حسن بیک بن امیر علی بن قرا عثمان که بعضی از فلاح دیار کرد مخصوص ساخته است میرزا جهانشاه طریق اطاعت سلوک ننمایند
و همواره بقلعه قلعه هشت نفس استقلال روح جنبه و بعضی خیال بکاشت و اتفاق میرزا جهانشاه که بر آن آمد و بسته در مکر نشاند آنچه
می‌بود و بواسطه کان نسبت و حسات فلاح میرزا حسن بیک بکر آزاده و بر جهانشاه نمیکشود و در خلال آن احوال از پس پرده تقدیر حضرت

دیگر

دیگر جلوه کر شد و وست تقدیر از دو بسلطنت و انتساب ملک جهانشاهی دو نشت تفصیل این حال آنکه طوطی کلک شیرین مقال بنوعی
رقم سرند که میرزا جهانشاه بر حسب رای و ارشاد الله میرزا جهانشاه بوده و نیابت بدیر و رعایت اقتدار حکومت سیفه در وقتی که مرحوم
سلطان سعید و میرزا جهانشاه در خراسان بصلح انجامید از ناه طبرستان و مشیران بازگشت و بخالات اجلی تصورات حاصل از نقاط اخلاص و
متابعت بدیر و کذشت و میرزا جهانشاه بعد نوبت رسل و رسایل بر پدر نشاده او را بصلح سوده و مند و بود و سلوک طریق شد و شاه مانوی
که و اینده و از و عادت عاقبت مخالفت بعد نوبت اسایر بر پدر جای آنحضرت از اسمع رضا صاغانه و بطلب پادی از طریق جهانداعاده بصلح و صلاح
بنهاد آخر الامر عزم عزیمت میرزا جهانشاه که و الهمیر بر پدر بود سنه از رفت پیر خاص و اخص که بر تاقار بر بلاد کماشته و بحکومت جلاد آلوه
و ابر جهانشاه از ان مرغ بغدادی که بدایالیت و ولایت شیر زاده بسر بکر خود امیر زاده بوسف عنایت و نوید و میرزا پیر جای و بغداد و حرج اساس
جهانبانی اما حضرت بلند نک زمانی عراق عرب امور ساخت اسامی و صلاح و بر ملک شیراز اصلاح از ماعنش بر بوند نیز نیز و از عنایت عضد سنه
منتر حق جوانی ملک جهانشاهی بکرد بدو انواع ظلم بعد و بتقدیر بر سانند و هر چند میرزا جهانشاه شاهزاده شاهزاده بسافت و بوسیله
رسل و رسایل نخست فرزند اخذ مند بر پدر انحت بجای نمی‌رسید و آتش اظهار و خوشتن در خود از نظام خلاف و نفاق بکذاشتند لاجرم
جهانشاه خاطر استیصال بقال اقبال پیرزاده اده و تعبیر سنه سبعین و ثمانمائه بالشکر بسیار بظاهر بغداد نشافت و میرزا پیر جای برج و باره شهر
محکم ساخته در بغداد تراج و حصن ثبات قدم نمود و میرزا جهانشاه آغاز محاصره کرده بنا بر سات و در اسلام و تجاعت اتباع شاهزاده بهلام
انتقاد بسدت بکمال صعوبت فتح خیر بکشود و در آن وقات لشکر بنا عراق و آذربایجان شفقت فراوان از جمع ناشاه حرب بیکرند و میرزا
پیر جای و بغداد و بان بغداد اکنان در مخالفت و عاقب کوشیده و غایت مردانکی و جلادت بجای آورده عاقبت صورت عاقبت از بغداد بان دو
زنافت و لطف عظیم روی نموده بلا جوع شیوع یافت بجوکر کشت ره و بدره نخوز بند و بوست پوسیده زاهوشانه کار بر بند و طایفه که
اند و بکلف و دست بخلوا و نبات بر بند جهت تغذی و کشش سلک در بر شرط اهتمام بجای آورند لاجرم کار بغداد و بان عجان رسیده
بیکاره زاده و فغان باوج آسمان رسانیدند و کسان بدرگاه میرزا جهانشاه و شاه امان طلبیدند و میرزا جهانشاه ایشان از سطوت خویش
امان داده اهالی بغداد در روز هاکشادند و کرسکان محصور بفتح و سرور رو بوده و بار دوی میرزا جهانشاه نهادند امایر جای پی در
دامان فکر و کار بعید و در نای خویش نشسته بود و کان در بر مدار او حضرتی اندیشید و هر روز ایام میرزا جهانشاه بسر بکر جهانبانی
را بجمعی از امرا کشتن میرزا پیر جای مامور کرد اینند و ایشان بیکاه مارد هایی بسته بر شاهزاده رسیده دست ماندن تیغ کشادند و بحسد تیری
بالقصد تشیر بر بوارند و بکران بوم او بصلی اندند و تحرکت مرید بر جهانشاه مبارک نیامد و بخلع خلاص از تماهنش شمه شدند چون
آن پادشاه بهلام انتقام خاطر از نیم بر سر جهانشاه بکی هست متوجه ایر حسن بیک نکشته رایت عزیمت بصوب دیار بکر بر افراخت و امیر
حسن بیک از توجه خبر آنکاه شده بنا بر عدم استطاعت مقاله در عقبه که عنایت بحکم بن نخس نموده و میرزا جهانشاه بجهت ایر بوش و از دور
شتافته نزدیک بنزل امیر حسن بیک بغیر اقامت نصب نموده و امیر حسن بیک از کمال کیاست و کاوه انی سولاد بجوب زبان زده پادشاه آذربایجان
و ساده عنان بنا بر صلاح سیف اراده و میرزا جهانشاه انصفی و ایجز و ضعیف آنجناب جلوکرده تا اصل دیده راه نوع اوقات کذرانیده
و بعد از هجوم جنود شتا و فتح شدت سر بالشکریان از توقف در آن محل و بیابان بامزه رخصت اصرار طلبیدند و حضور کان آنطایفه را
شرف اجابت ارزانی داشت و اخراص و بقربان روز جند رهانکان عیش و عشرت شغولی نموده و امیر حسن بیک از تغلل و خوف و
بد شانی سپاه صدمه شکی آنکاه شده و بهزار سوار جرار بقصد میرزا جهانشاه رو کشانید و صلحی آنکاه بحوالی در سرده طایفه الزوم
شهر بار کان که نه الحد شهور و ده اشند مرد و صول انجی اطلاع یافته سانه ماهی در شبکه آغاز نهضت نمودند و میرزا جهانشاه و میرزا یوسف
بجات بیش و شتاب بلند طرا و روند و بعسکر یار کشته بدیه الزوا اقدم واقف ساخته و میرزا جهانشاه جبر پوشیده بلت الوند بسیدند
که آنجا نشسته و بی از کذرانیدند و بکر کم سازه سوار شده عنان صوب دیار بکر افراخته اند و امیر حسن بیک عنان خطه اراده و سرده محمد و میمونه

امیر ساخت و بنیاد حیات جهانی از سر نو آورد و بجانب اراضی خاخت و در وقتی که میرزا جهانشاه بکوچ جوبی لشکریان امیر حسن بیلا سکنه نام
بوی باز خورده و مطلع لب و دندان او گشته بود و نخواهند بود علاوه این مذکور با محمد بن طریق محبت سلوک میدارد و هر کرا خاطر خلاف بر حالت خاطر بیکدارد
و سلطان سعید در کالوس اجلال اطوار او را رعایت و عنایت فرموده و جهة امیر حسن بیلا کلاه زرین و کلاه مورد زرین و کمر شمشیر مرصع ارسال
نموده و نوید کرد باید که امیر حسن بیلا باسم او در اطراف عرصه عساکر مصور انتخاب نماید که رعایت او بر اهل اطراف و قرار منع فساد
و مجیر الجبان امیر زاده حسین علی الاعتقاد و هدایا و تبرکات بسیار و نقود جواهر بیشمار آستان آسمان مقدار او اظهار بندگی و سر افکندگی نمودند
و از زبان آستانه او سر و نمی نشد که مالک از ذلیلان و عراق و فارس و توابع آن با کنون فرمان و رخت تقرب بدانست و بدانجا تعیین و رخت
تقرب او ملک بین آن بلاد شاه خلد تربیع عازان توابع و هر چه دارند ؛ امیدانکه تدبیر جانب او احوال این شکسته بال مرغ خانه و هست علی نعمت
بود مع هذا لطف کرشمه چند دیده و شهید کرده اند کاوند سلطان سعید الجی امیر امیر مشرق مغفت و لطف آن کرده اند و نمود کوی
جهانکشا سر خود آورد الجهات مقدار و حصول آنچه معطی و ملک باشد بتمت و بیوند آن بیرون رسید و هدیه آن المیر که هر این لشکر الموت و حوکت آمده
بعد از قلع و سالک مملکتی مسکه حضرت ایزد کشت از انجا امیر مزید مطالعه از امر مع متفلاوان شدند و عنان بیزه تبرید در آمدند
و مقاد آن تعالی امیر زاده حسین علی و بدار که و بدو تحکم کرانه اهل العهد ذکر و ورود شدن میرزا حسین علی در موضع مزید مدرس
اولاقت سلطان علیکا میرزا سعادتند و مدان اوار که مملکتی مضرب خیام عساکر سلطان سعید بود امیر زاده حسین علی
و امیر زاده جهانشاه و در بند قامت است و تعالی و مصالح و مقاصد امیر حسن بیلا و توجه خاطر بیکانست و چون میرزا و توجه حضرت صورت عراق و آذربایجان
امیر شاه علی امیر و تعجب جهانشاه و جمعی که از امرا درگاه و مرسم قرا و بیلی ارسال فرموده و آنجماعت مواتوجه و جهانشاه را با و مقصود نموده علاوت
امیر حسن بیلا رفت و هر چه مقالی ایشان و رسیدن بسلسله سلطان سعید تبریز داده و حسین علی شیخ و امیر زاده حسین علی شیخ و امیر مرتبه بر اندند که
ضبط ایشان میسر نیند رفت بلکه بعضی از لشکریان با بدوی حسن بیلا پیوستند و بسیاری از ایشان بنیاد درگاه سلطان سعید بودند و لاهور و لغو تحریر
آذربایجان پیشتر از مشرق و حضرت آنحضرة تمکن کشت و ارند سلطانیه شتافته نقاره زدن و صول بکوکب همایون آن بلاد عرضه داشت میرزا بود و سایر لوکر
تبریز فتنه و ندر سید حضرت الکر امیر حسن بیلا رفت رضا اطاعت بجدید و نام این سکان مثار و مشتر که امرای جشای اید که از تبریز بیرون
کردن آن بلد را بر سر خود اخراج نهاده و بالاجرم اسب الکر دلایت حضرت آیات علی مرتع نطالد بر تبریز الفات بر بیاد اداده تا صورت بهره و در
آینده مقصود چه کشاید امیر حسن بیلا چون شنید که سلطان سعید سلطانیه را علی نمود و هایون کرد لیذا رهنت مرتبه تبریز کوچ کرده بقلع الموت
و سلطان سعید بهولو یوسف شیرانی ایلار و علی تبریز را سلطانیه و از سلطانیه بیاشتافت و در اتوضع امیر زاده حسین علی و ولد او سلطان علی
و در اردبیل امیر زاده یوسف علی و جمعی کثیر از امرا که اقوب جناح هزار نفر از لشکر او در دو هایون رسیدند و سلطان سعید ولد امیر زاده جهانشاه
بشرف تقبیل انامل و لطف اطراف نوازش نمود و بوعد عید فرستند مستظهر و امید و کرده اند درین اثنا امیر حسن بیلا بیار زاده خود یوسف بیلا
برسم رسالت بیاسیر علی و نیشد و سلطان سعید مطلوب و رعایت خلعت و مهلت آراسته از اعطاء بآیین تمام یوسف بیلا را بیش بر و ند و او نیز
فرموده بیست و هشت هزار تومان شرف و مستوس استعداد یافت و یوسف بیلا بوسیله امرا در بزم عرض مورد مرحمت و کرم صورت مالک
آمد امانت خاطر حضرت صاحبقران امیر تیمور کرکان عزیز و نخواهی سلوک داشته اند و هالاین مخلص برهان طریقه رعایت کرده و ولایت
فارس و عراق و آذربایجان را شرع نمودم و بکاشکان آن آستان کدا اشتم ابدا که مراد درین خیستان چندان مهلت رهد که رمضان بپایان
رسد و بعد از آن بیت را مدرج که و شد صاحبت بدایکه میسر کرده و لطفا امیر حسن بیلا محبوب و یوسف بیلا بعد و اشتوی سی و هر بعد ارسال داشته بود
و مدار خصلت این بیت را مدرج که و ابدع بیت کهت هوا است که معشوق و کمال بیان ؛ نکاه دار سر رشته آنکه داده ؛ القصه چون سلطان سعید
بیاد حسن بیلا بشد جواب داد که موکب همایون تعالی آن دلایت بعد از وصول آنچه معطی باشد مقدم خواهم رسانید و امیر حسن بیلا چون در تبریز الحوم
لاق با محبوب و یوسف بیلا نزد امیر حسن بیلا نزد و شاه و چون میرزا الحوم بادی امیر حسن بیلا رسید حضرت نزد بدرگاهی پادشاهان بدار است

و بوسیله امرا صایع اشرف علی رسانید بدر که اولاد امیر قرا یوسف هر کرا عرض مسیم الطلب است بود و مان عالیشان بحضرت صاحبقران بیتوه کرکان
در هر اداری ثابت قدم بنود و نخواهند بود و علاوه این مذکور با محمد طریق محبت سلوک میدارد و هر کرا خاطر خلاف بر حالت خاطر بیکدارد
و سلطان سعید در کالوس اجلال اطوار او را رعایت و عنایت فرموده و جهة امیر حسن بیلا کلاه زرین و کلاه مورد زرین و کمر شمشیر مرصع ارسال
نموده و نوید کرد باید که امیر حسن بیلا باسم او در اطراف عرصه عساکر مصور انتخاب نماید که رعایت او بر اهل اطراف و قرار منع فساد
و مجیر الجبان امیر زاده حسین علی الاعتقاد و هدایا و تبرکات بسیار و نقود جواهر بیشمار آستان آسمان مقدار او اظهار بندگی و سر افکندگی نمودند
و از زبان آستانه او سر و نمی نشد که مالک از ذلیلان و عراق و فارس و توابع آن با کنون فرمان و رخت تقرب بدانست و بدانجا تعیین و رخت
تقرب او ملک بین آن بلاد شاه خلد تربیع عازان توابع و هر چه دارند ؛ امیدانکه تدبیر جانب او احوال این شکسته بال مرغ خانه و هست علی نعمت
بود مع هذا لطف کرشمه چند دیده و شهید کرده اند کاوند سلطان سعید الجی امیر امیر مشرق مغفت و لطف آن کرده اند و نمود کوی
جهانکشا سر خود آورد الجهات مقدار و حصول آنچه معطی و ملک باشد بتمت و بیوند آن بیرون رسید و هدیه آن المیر که هر این لشکر الموت و حوکت آمده
بعد از قلع و سالک مملکتی مسکه حضرت ایزد کشت از انجا امیر مزید مطالعه از امر مع متفلاوان شدند و عنان بیزه تبرید در آمدند
و مقاد آن تعالی امیر زاده حسین علی و بدار که و بدو تحکم کرانه اهل العهد ذکر و ورود شدن میرزا حسین علی در موضع مزید مدرس
اولاقت سلطان علیکا میرزا سعادتند و مدان اوار که مملکتی مضرب خیام عساکر سلطان سعید بود امیر زاده حسین علی
و امیر زاده جهانشاه و در بند قامت است و تعالی و مصالح و مقاصد امیر حسن بیلا و توجه خاطر بیکانست و چون میرزا و توجه حضرت صورت عراق و آذربایجان
امیر شاه علی امیر و تعجب جهانشاه و جمعی که از امرا درگاه و مرسم قرا و بیلی ارسال فرموده و آنجماعت مواتوجه و جهانشاه را با و مقصود نموده علاوت
امیر حسن بیلا رفت و هر چه مقالی ایشان و رسیدن بسلسله سلطان سعید تبریز داده و حسین علی شیخ و امیر زاده و امیر مرتبه بر اندند که
ضبط ایشان میسر نیند رفت بلکه بعضی از لشکریان با بدوی حسن بیلا پیوستند و بسیاری از ایشان بنیاد درگاه سلطان سعید بودند لاهور و لغو تحریر
آذربایجان پیشتر از مشرق و حضرت آنحضرة تمکن کشت و ارند سلطانیه شتافته نقاره زدن و صول بکوکب همایون آن بلاد عرضه داشت میرزا بود و سایر لوکر
تبریز فتنه و ندر سید حضرت الکر امیر حسن بیلا رفت رضا اطاعت بجدید و نام این سکان مثار و مشتر که امرای جشای اید که از تبریز بیرون
کردن آن بلد را بر سر خود اخراج نهاده و بالاجرم اسب الکر دلایت حضرت آیات علی مرتع نطالد بر تبریز الفات بر بیاد اداده تا صورت بهره و در
آینده مقصود چه کشاید امیر حسن بیلا چون شنید که سلطان سعید سلطانیه را علی نمود و هایون کرد لیذا رهنت مرتبه تبریز کوچ کرده بقلع الموت
و سلطان سعید بهولو یوسف شیرانی ایلار و علی تبریز را سلطانیه و از سلطانیه بیاشتافت و در اتوضع امیر زاده حسین علی و ولد او سلطان علی
و در اردبیل امیر زاده یوسف علی و جمعی کثیر از امرا که اقوب جناح هزار نفر از لشکر او در دو هایون رسیدند و سلطان سعید ولد امیر زاده جهانشاه
بشرف تقبیل انامل و لطف اطراف نوازش نمود و بوعد عید فرستند مستظهر و امید و کرده اند درین اثنا امیر حسن بیلا بیار زاده خود یوسف بیلا
برسم رسالت بیاسیر علی و نیشد و سلطان سعید مطلوب و رعایت خلعت و مهلت آراسته از اعطاء بآیین تمام یوسف بیلا را بیش بر و ند و او نیز
فرموده بیست و هشت هزار تومان شرف و مستوس استعداد یافت و یوسف بیلا بوسیله امرا در بزم عرض مورد مرحمت و کرم صورت مالک
آمد امانت خاطر حضرت صاحبقران امیر تیمور کرکان عزیز و نخواهی سلوک داشته اند و هالاین مخلص برهان طریقه رعایت کرده و ولایت
فارس و عراق و آذربایجان را شرع نمودم و بکاشکان آن آستان کدا اشتم ابدا که مراد درین خیستان چندان مهلت رهد که رمضان بپایان
رسد و بعد از آن بیت را مدرج که و شد صاحبت بدایکه میسر کرده و لطفا امیر حسن بیلا محبوب و یوسف بیلا بعد و اشتوی سی و هر بعد ارسال داشته بود
و مدار خصلت این بیت را مدرج که و ابدع بیت کهت هوا است که معشوق و کمال بیان ؛ نکاه دار سر رشته آنکه داده ؛ القصه چون سلطان سعید
بیاد حسن بیلا بشد جواب داد که موکب همایون تعالی آن دلایت بعد از وصول آنچه معطی باشد مقدم خواهم رسانید و امیر حسن بیلا چون در تبریز الحوم
لاق با محبوب و یوسف بیلا نزد امیر حسن بیلا نزد و شاه و چون میرزا الحوم بادی امیر حسن بیلا رسید حضرت نزد بدرگاهی پادشاهان بدار است

وتقی زین نصب کرده میرزا بایسنغر بن میرزا سلطانحسین بن میرزا بایسنغر را بر تخت نشانده و خود بجنگ هرات رفته بر حاب عیار قرار گرفت
و امرای سپاه را و امرای دولت را مسلح و مکمل شده هر یک بجای خویش ایستادند آنگاه میرزا محمود را بار دادند و او در غایت شوکت و شکوه داشت
نوبت نوازند و اشارت امیر حسین بیک بتخت میرزا بایسنغر و معلقا بعد ستوس امیر حسین بیک فرار شد و حقی که داشت بعوض رسانید
جواب شنید و بعد از و سه روز غبار مراجعت منعطف گردانید **گفتار در بیان آوارهٔ صرصر فتنه و پریشانی بر سپاه مازندران**
و تعلق و فرو نشستن چراغ فراغ خراسانیان در حدود و ذرایع آن اقبال ازلی ماند کالاقمار بیع الدولت
و آفتاب جاه و جلالت مثال سایهٔ خام و شرف شاخ اخر چون نشست پادشاه متعال بتعزیه و ملت سلطانی تعلق گرفت ثبات از بنیاد سپاه جرأت نشست بنده
و هر گاه اراده مالک الملک و ظهار تعزیه و حیاتی کیتی ستانی متعلق گردد جمعیت او بامات بدیهی عقلای غایات آثار بوقوع نپیوندد **شعر** اذا اراد الله نشر
فان قضا الحق لا بد واقع ٭ لکیف بقاء الملک من دونه یکی ٭ ولا منع للتقدیر والحکم قاطع ٭ **نظم** این تقدیر چون پادشاه دنیا بنهادم بنیاد دولت
و زندگانی سلطان سعید میرزا ابو سعید عثمان بن ابو حیاتی اجال و کمترین اسباب بخاره و قتال او را در آمد اجل صورت حقیقت روی نمود و تیغ فتح
و نقد از هیبت **وما القرار لمن تعداه** بر شقه لوا جهانگشای ابو المحسن بیک و زیده دست عنایت سبحانی از برای سلطنت و جهانبانی
بر روی و زگار آفتاب سپه کامرانی بر کشوه شرح حال بر سبیل اجمال آنکه در آن توان که منزل ایاز بنده خدام سلطان زمان بود و معسکر او کثرت لشکر
نشانه دشت محشر ظاهر نبود یکبار چند روز در عرصهٔ الموت بقامت برادر و حشر و سیاه کان سحاب عجب بود و نی الحکم از لم هوای
سرانکاه لاهیجه بیرون نیکرد سلطان سعید از او نوعی از اطلیه و رباب عین مودت قتالی مشورت فرمود و رای هنگان بدان قرار گرفت که
امیر حسین بیک را از قرابغ اخراج نماید و در آن ستان تعلق آن پادشاه عالیجاه فتاحی و نماید و رایات عالیات بدیع غیبت نهضت فرموده
چون هفت منزل قرابغ عنان بجانب ایوب کشت سبب تعلقات ناکاملات ابواب تدبیر صلاح در آن دیدند که طرف بحوالی آباد و دنا شرف و اشاره کردم
از هر اراده منزل بنده دوی اعلی تحقی شود و با تعزیت کوچ کرده بجانب ایوب رفتند که عطف آن زهره دارد و هر چه از اوی اهمه انجاف اهل جان نبود و صدای
جلاجل و دلهای معسکر حضرت و علی نزد آن کشت قطع و علاء بر تبا انجامید که جالیکن نظر بدو نیارکی رسید و امیر حسین بیک شوارع را مسدود ساخته
نیکداشت که از طرف خراسان و عراق و فارس کمی باره دوی هایون رو آمادند و نیز چند غایت شروان بکشتی اطعمه فراوان بارد و سیر بودند و در آن
اوقات اسبان سپاهیان خراسان غایت ضعیف شده بود و تراکم الاغان الموره و زیره داشتند و بر سوند نواحی اردبیل نهضت و هر کس بی فلد
جالوت آمدت روان میساختند چون روزی چند حال بدینوال کذشت شروانشاه بواسطه تهدید و وعید امیر حسین بیک باعی کشت و امیق بن
آن شد که موکب هایون از نحو بلاد جانب شاه و بیلی حرکت آمده و از آنجا بانجا رو مراسیدند و چنان پاو بسیار در لاغی جلو فرود فرشاه و سپاه
بلاد بیلقان از آنجا کذشته و تمرا اسامان مرکز زیده در روز بخشنبه و لازه هم ربیع سنه ثلاث و سبعین و ثمانمائه امیر سید مراد و سپاه
جانب معسکر امیر حسین بیک روانه شد و در آثار او چهار صد سوار آراسته بری و چار خود و نقد بیاسای کرکان امیر بیک کرکان بیش از
سید مراد را کفت میرزا سلطان ابو سعید عثمان صد سالار او دست و دستار صد سالار او دست و دستار صد سالار او دست و دستار صد سالار او دست
می باید که فرد اهم از برلت از انجانب پیاده که امیر حسین بیک نیز جهت تشیت مردم معاهد خاص و مقربان خود را خواهد فرستاد و سید مراد از کشته
و زنده بکر سید مزید با جوکشی از امرا بعقب صادر بیرون رفتند و در هایوتمع سکاکان پیش آمده امیر سید مزید چون عدد مردم خود را زیاده از
تاکه دید بعزم و موفور بر پیشان تاخت و اساس جمعیت آنطایفه را بر پیشان ساخت **هر چند** امیر سلطان ارغون کفت که انجانب کوبیک اراده
توقف می باید نمود امیر مزید عنان او اقوی کرده چند فرسخ در بقای بیکان راند و در آن اثنا امیر حسین بیک با دو سر هزار سوار از کیکاوس
الدین سپاه خراسان تاخت و سلطانحسین و اوزون حسن بیک ارلات و حسن محمد خیاد و میر محمد قوچی با قرب پانصد هزار خراسان بقلاع
و امیر سید مزید کرفتار کشته عبیه السیف روی باه دوی هایون سلطان سعید آوردند و امیرزاده سلطان علی و الحسین علی میرزا بطرف هنات
کرجیه آنجا کشته شد و جمعی از آن سامان دیر بزیر نوه الفتنه حسن جز عشاق در اردوی بخت قرین شیوع یافت سلطان سعید چاره جوکی کشته

ابو غیاث الدین محمد بن امیر جلال الدین عبد الوهاب بن امیر غیاث الدین بن امیر کمال الدین بن امیر سید قوام الدین که ابا عن جد در سلک ولاة
مازندران انتظام داشت جوهر شمشیر صفا صیقل داده امیر حسین بیک فرستاد و از تعقب جانب رساد تاب والده خود را صحبت سید صدر الدین ابراهیم
قمی با مهم ارسال داشت امیر حسین بیک عنت بیادت بخطاب و مهد عطا شرایط تعظیم و احترام بجا آورده و باخذه قرار داد که آنچه در باب تشدید
اساس موافقت و مصالحت کوشد بعز اجابت اقتران دهد و کرکانها بیلی کفتن از امیر حسین بیک اراده بر سالت باز دوی اعلی فرستاده و به
بلاد آمده مدعی داشت که طایفهٔ خانیان جانب بدخشان رفته و کرکانها صلاح بیعت راضی نباید شد که ایشان با تحیه و جهد قرار نمایند تا یاران
امیر حسین بیک سید علی و سید صدر الدین را بار کرده آینده امیر غیاث الدین محمد را مشمول نظر مرحمت ساخته مثال ایالت مازندران و دیوان فرمود

ذکر واقعهٔ ایالت سلطان سعید میرزا ابو سعید چون سید صدر الدین ابراهیم قمی و مهد علیا با پسر بیاعلی مادوت نمودند
هنوز بخش تمام نشده بود که طلایه سپاه ظفر پناه امیر حسین بیک سیاهی بود و بعضی از امرا خراسان سوی جلها خود کذاشته بانجام چراغ بدخشان
بوسند نار از سلطان سعید دیر روز شانزدهم رجب همان بخت و تعب روی بصوب فرار آورده و امیر حسین بیک بکاسیش شتافت
و آنجانب از خوف تیغ بارد و دیده خود رسانید و بجانب اطفال بشیر سپرده مصروف کرده ایند و بعد از دو روز تخت و فرو نشسته
آن پادشاه عالیجاه و اطلیه چون تن دلیل سیاکاه رسید شرایط تعظیم جا خرام بتقدیر رسانیده و موضوع مدعا داشت نشانید و عنان شکایت
آمیز بزبان راند و سلطان سعید چنانچه که مناسب بود او را نوید و مجلس مراجعت نمود و امیر حسین بیک نخواست که بجان آنحضرت و عالیجاه
آسیبی رساند بلکه داعیه داشت که او را نوعی از اذیت بطرف خراسان بازکرده اند اما حاز قبل و قال او از آن باغوای تاجیک شروان و اسلحه و لوازم جوی
امرا آنکان خاطر بدان قرار داد که آنحضرت عدل و احسان از پای داده و رعیت و دیع رجب موکلان سلطان سعید بعزم کاه میرزا الکا بخدمت رفتند
و شاهزاده شرایط استعجال بجا آورده و آن دو پادشاه کلی کرد آنحضرت کشیدند و میرزا الکا بخدمت کاه رسید مخلصان سلطان سعید بدان کاه رسانید
و هلجا شرب شهادت چشانیدند **نظم** در بنا کاه آن شاه عالی نژاد ٭ کذر عدل نمش کیتی نژاد ٭ جمع سم نقد جان بر فشاند
از و خرامان زمین نلد ٭ عنان الخون بین شتافت ٭ بخون شاهان بین شتافت ٭ جهان بامر نفت و زیب او ٭ بزیر زمین بنهاد آسیب او ٭
ذکر شمه از احوال بعد از فرار پادشاه سعید شهید با مرا و سپاه خراسان بوقوع انجامید در آن زمان که میرزا ابو سعید
عنان عزیمت صوب هرات تافت هر چهار روز رستخیز در معسکر کشتار بکلی و بعد هر طلوع رایت و صورت **یوم یفر المرء من اخیه**
و ابیه و صاحبته و بنیه جلوه کر کشت افغان و بغیر صغیر و کبیر و اسیر و زیر و زاد و بیر از انبوه کیوان در کذشت **نظم** فرو ماند کار از آن سخت
ندروی هایی سیاه کمر ٭ هلاک شاعت و نیران لشکر امیر حسین بیک هر یک سنان جانستان در دست و مدتی شخون افشان در دست لشکر
تاخته و تاراج غارت و تاراج کرده ٭ بیت ترک و تازیک را زیاد برانداخته ما هنوز خیمه و کاه و سراپرده و لیکه پادشاهی
جای بود که امیر حسین بیک تشریف حضور داد نزاع اشتر سواره بر سر پرده بیاسا و سپاه کاذا از کباب اسبها شایت منع نمودند
خواجه ایلان و سخت طغان مرجهار باد سنور مهدی عاطفت اهل حرم نصب کرده خزاین و نفایس با مصنوعات و در وی بر انعام سایر
مهمات آورده نفس بار لشنیع طایفه از سپاهیان که در نهب و اسر خراسانیان افراط مجبوره شغول کرده بود چند کس را از امرا و مترددین
بقتل رسانید و حکم کرد که تو کرد آذربایجان و صایبی خراسان از معسکر بیرون رفتند و امرا و سپاه پادشاه شهید و رجال بایسنغر میرزا بکار بحشد
بجمع کرده و کثیر مفیا از و سایر غنایت جنایت خویش ماوا داده و لواب دست و عاطفت بر روی روزکار آن بیچاره کان بکشاده و از اوامر
و صدور بالجمله امیر حسین بیک بدان خون و امیر محمد میکه و امیر احمد ایر و میرزا عبد الکریم و میرزا عبد الرحیم صدر و امیر عبد الوهاب و مولانا
قطب الدین طیب چند کاه سلاطین و اعلال مبذول بود و بعاقبت میرزا عبد الرحیم واسطه بعضی از عنان فتنه انکیز که کشته شد و سایر
بندران بخات افتاد و بعضی از شان ملازمت میرزا بایسنغر بجا خیار کرده طایفه دو بحر امان نهادند و چشم سپاهیان راه شروان و کلان عازم
ایران نمود کشتند و از دنیا سلطان سعید خواجه برهان الدین عبد الحمید که در اردوی بلازمت امیر حسین بیک قدم مصاحب شرایط و یاد بلخ

وخواجه حسن الدین محمد که در اصفهان بحکومت اشتغال داشت بعد از استماع آنخبر بدرگاه پادشاه عظمت شاه رفت و بادات وزارت و خواجه
قطب الدین حاکم کرد و در صحرای نخجوان و عراق بصیغه اموال مشغول بسیرو اجارت حاصل کرده و بصوب خراسان توجه نمود

ذکر احوال اولاد شاهرخ بهادر

ستی و خصال و سیل الجاه و اجلال چون سلطان سعید عالم عزیمت بصوب بقا و آخرت بر افراشت پادشاه زاده و پسر بنیاد اختر پادشاه کامکار بدین ترتیب
میرزا سلطان احمد میرزا سلطان محمود میرزا سلطان محمد میرزا شاهرخ میرزا الغ بیک میرزا قوچقر میرزا ابوبکر میرزا سلطان زاده میرزا سلطان علی میرزا
سلطان محمد میرزا سلطان حسین و ازین یازده شاهزاده چهار نفر بر تخت سلطنت و فرمانفرمائی رسیدند و اسامی ایشان اینست میرزا سلطان احمد
میرزا سلطان محمود میرزا قوچقر میرزا الغ بیک و چون آنمقتضی وقایع آن چهار حضرت مسوده خصال کمال اولاد سلطان سعید بوده نذکر آنحضرت بوجه ایجاز
نموده خامه در بیان بعضی از احوال ایشان اختصار مینماید و هر یک را که سلطنت رسیده اند ذکر تقدیم میدهد میرزا سلطان احمد پس از
اجداد سلطان سعید بود و در زمان حیات آنحضرت بحکومت سمرقند قیام مینمود نهضت و رأفت اتصاف داشت و در سال حکومت رایت یکتائی
بر افراشت و چون خبر واقعه سلطان سعید را شنید بعزم تعزیه از آب آمو عبور کرده اسارت حدود اندخوی خبر استیلاء میرزا سلطان حسین استماع
کرد بعتبات الهود آحسد سعادت خود و تا انجام حیات سلطنت سمرقند و بخارا تعلق بآن پادشاه سعادت اتحاد داشت و در سنه ست و تسعین
و ثمانمائه بایل طبی درگذشت و طالب مورث جوار رحمت باز گذاشت میرزا سلطان محمود ارشد اولاد انجاد سلطان سعید بود و بمکارم اخلاق و
محاسن آداب و تسدید ساحت عدل و انصاف و اصلاح قواعد ظلم و اعتساف بر اسلاف سلاطین سلاطین و خود تیغ ترسی و روکش ستیزه قاطع آمال
اعدا و بین و دولت و سنان خونریزش در میدان پیکار رافع لوای اولیای ملت و ملت بدیر بای عالم آرائی خور رشید صفات و شرف و صواب
طالع و ترتیع خدیو صواب اندیش چون ماه شب چهارده در جنب و عجوجه حوادث لامع و طبع پاکش مکارمت خلق سانی و هو و در اکثر مایع و قایع
کرده آن ملک باذل نیکو فالی و صالح افاضل و عظام اعاشی شامل مزایف اسائل نظم گشت ملک را بعد الشی مودود علم شد اسلام سنتی سنی
دست او بر کرد هر یاد جوهر طبع او کو آثار ذات او بود و تیغ تاج و سریر بود دایش جوهر کشور گیر و آشکاره در صلاح عمر
در روز گرفتاری بدیر رمضان حضرت داور بحاجت خراسان نهضت نمود و قریب صحت و عافیت در روز پنجشنبه دوم ماه رمضان سنه ثلث و
سبعین و ثمانمائه بجهاد رسید و بادای سپاه و رعیت اشتغال نمود و در جمعه جامع آن بلده خطبه نام حضرت صاحبقران امیر تیمور
گورکان و میرزا سلطان ابو سعید و میرزا سلطان احمد و میرزا سلطان محمود خواندند و تا زمان سلطان سعید عتیق بوستان طبع عالم
از خواص و عوام صدای بزم و زنانی و نوح فلک از نکاری رسانیدند نظم بگرد بدها لوز آیین خویش که اندر عجب سنگی صعب عیش
و صلح شب چهارم ذی القعده اختیار الدین باغی گشت و مردم چون و چرق مشار هوا داری سلطان حسین میرزا ظاهر کرد و بکار خیر متوجه در گذشت
بنا بر آن در وقت استیلای سلطان محمود میرزا با تفاق امیر بیاد علی مغول و امیر قمر علی و چون بکرات اسالکان طریق کوسه انزواء و رانزا خوش و دی بحر
صعوب سر قند نهاد و بعد از وصول آن بلده فرود و سی ماند میرزا سلطان احمد ابواب لطف و رحمت مورد دی بر اهل کشاده و چند گاهی میان راه ران
طریق موافقت سلوک نمود آخر الامر میرزا سلطان محمود روزی بجهاز شکار از شهر بیرون رفت و بالحاق جمعی از اولیاء امراء بایلان و حصار شادمان
پیش گرفت و در آن ولایت بعزت سلطنت متمکن شد و بمدت زمانی ولایت خالان و بدخشان و قندز و بدخشان و زمرد و حصار شادمان را بتوابع و لواحق
در حیز تصرف کشید و آنحالات از نهایت عدالت و رعیت پروری و آبادان کرده اند و چندین نوبت سپاه و حساب کثیر و جلال سپاه بوستان
بر دو بکشت آنان بدار الفرار و صاحب اختیار آنملک کرد و چند مرتبه آنشاهزاده کمر بستر ابواب اجلال حسن و جمعیت برکشاده و در آن اوان که سلطان سعید بولایت
آمده بایلان و مانده حکم جهان نفاذ یافت که میرزا مسیح کیهان کرد و شاهزاده بجانب نهضت نمود و در آثار او حزب اقبال سلطان سعید
شیدا و سر کشیدند و خان بصوب کوسید از کرد ایندو رکاب آب هر چند یوسف ترخانی نمی شده صفوف احوال و انفعال میرزا سلطان زاده
بیاد غارت و تاراج بر دلاهر شاهزاده بهجاء نقد و دوری چند بلا مرت مزاج السلطنه سلطان حسین میرزا قیام نمود جمعداز سلطان حسین
او را بلوای الهز نزد براه ران و شاد و میرزا سلطان زاده از اخوان بی شفقتی بهم کرده بدار دیگر دوی آورد و میرزا سلطان حسین نهاد و آنحضرت را

آنکار

آنکار مزد و سرشار بعلی و احسان و لطف و احسان نوید داد امیلون و ماه برین قضیه گذشت در شهر محرم الحرام سنه ثمانمائه آن پادشاه عالیجاه نیز
عازم بلخ گشت و زارت میرزا سلطان محمود در اکثر اوقات برای صواب نمای و الله مقصود آورای خواجه هام الدین خواجه جلال الدین محمد بن مولانا
برهان الدین محمد شیرازی و مقرب و بار مصاحبت آنحضرت عالیجاب قادت بنا بر مولانا عصام الدین داود خوافی قیام مینمود و از میرزا سلطان محمود
چهار پسر بماند بدین ترتیب میرزا سلطان منصور میرزا اسپر میرزا سلطان علی میرزا سلطان محمد پس که مشهور بود بخان میرزا و در گذشت این شاهزاده کامکار
عالیمکان و سایر احوال ایشان در رضی بحکایات آینده حسب ضبط خواهد یافت و اکثر قوی بقوی کرده هر نوع اهتمام بر تقدیم و تابع الیام اقبال بود
ایشان نخواهد یافت میرزا الغ بیک در زمان حیات والد بزرگوار خود سلطنت ملک کابل و غزنین و لواحق و توابع آن حضرت میرزا بود و
ایام دولتش استاد و افر مدتی مدید در کمال اعتدال و رعیت پروری در ولایات مالیات مضبوط نمود و چون سنه تاریخ هجری از نهصد و
گذشت آخر و نصف آمین بر سنوحه رحلت حضرت گشت و بشرف عبد الرزاق بجای پدر نشست اما نصیب مدرس و اخلاص و رای او را و کان
دولت از تعهد ضبط آن ولایت بیرون خواست آمد و میرزا محمد و امیر شجاع الدین و قوالون ارغون از قندهار لشکر بکابل کشید و شاهزاده را
کرنا زده روی بجنگ آن بلده و اعلاء کلمه خویش کرا بیند و الآخره طیب السلطنه و الفقاء مجتهد با میرزا و امیر شیخ بهادر بن سلطان محمد میرزا
ابو سعید همان اقوال و آثار بجانب کابل شتافت و آنخطه را صلح از زمانه مذکور فرمود و اموال و سعد الحضرت بر اطراف و ولایات سلطانیه و غزنی نافت
ملک بحکم غزنی شود شد در عظمی جمعیت بنوی و وفات کرامیع هجری و اولخواه مبارک رمضان سنه سبع و عشرین و تسعمائه رسیده
آخر صدارت آمین در الملک و مسند دولت استقلال بکار اراده و انفاذ خیر اندیشی نهضت بخدا در کاه سلاطین پناه شاهی را در آن اخلاص
و دو غزا و بیای آورده ما تجهیز سیح اینوع جمعیاتین در سال چون شغل خواهد گشت میرزا شیخ بهادر بود نهضت و تعهد الصلوات
و در زمان حیات و بعد از وفات در اندخان دار السلطنت و آنخطه را صلح از زمانه مذکور فرمود و اموال و سعد الحضرت بر اطراف و ولایات سلطانیه و غزنی نافت
ملک بحکم غزنی شود شد در عظمی جمعیت بنوی و وفات کرامیع هجری و اولخواه مبارک رمضان سنه سبع و عشرین و تسعمائه رسیده
آخر صدارت آمین در الملک و مسند دولت استقلال بکار اراده و انفاذ خیر اندیشی نهضت بخدا در کاه سلاطین پناه شاهی را در آن اخلاص
و دو غزا و بیای آورده ما تجهیز سیح اینوع جمعیاتین در سال چون شغل خواهد گشت میرزا شیخ بهادر بود نهضت و تعهد الصلوات
و در زمان حیات و بعد از وفات در اندخان دار السلطنت و آنخطه را صلح از زمانه مذکور فرمود و اموال و سعد الحضرت بر اطراف و ولایات سلطانیه و غزنی نافت
ملک بحکم غزنی شود شد در عظمی جمعیت بنوی و وفات کرامیع هجری و اولخواه مبارک رمضان سنه سبع و عشرین و تسعمائه رسیده
آخر صدارت آمین در الملک و مسند دولت استقلال بکار اراده و انفاذ خیر اندیشی نهضت بخدا در کاه سلاطین پناه شاهی را در آن اخلاص
و دو غزا و بیای آورده ما تجهیز سیح اینوع جمعیاتین در سال چون شغل خواهد گشت میرزا شیخ بهادر بود نهضت و تعهد الصلوات
و در زمان حیات و بعد از وفات در اندخان دار السلطنت و آنخطه را صلح از زمانه مذکور فرمود و اموال و سعد الحضرت بر اطراف و ولایات سلطانیه و غزنی نافت
ملک بحکم غزنی شود شد در عظمی جمعیت بنوی و وفات کرامیع هجری و اولخواه مبارک رمضان سنه سبع و عشرین و تسعمائه رسیده
آخر صدارت آمین در الملک و مسند دولت استقلال بکار اراده و انفاذ خیر اندیشی نهضت بخدا در کاه سلاطین پناه شاهی را در آن اخلاص
و دو غزا و بیای آورده ما تجهیز سیح اینوع جمعیاتین در سال چون شغل خواهد گشت میرزا شیخ بهادر بود نهضت و تعهد الصلوات
و در زمان حیات و بعد از وفات در اندخان دار السلطنت و آنخطه را صلح از زمانه مذکور فرمود و اموال و سعد الحضرت بر اطراف و ولایات سلطانیه و غزنی نافت

شاهزاده در مدرسه شاهی و ثانیاً در خلعت ترتیب و مساوع دیگر چیزی از دوره و مرسید میرزا خلیل سلطان در وقتی که سلطان سعید عزیمت
آذربایجان و تبریز و در بلدهٔ هراة تا بر مقام بلند رشد و چون آن بلد و تبریز مجیر پادشاه گشتی که میرزا سلطانحسین در اندلو اسیر قرار و تمام
در ولایت خروج کرده بود ست بگیرد از سلطان احمد میرزا بخیل سید میرزا سلطان ولد بموجب فرمان بدیع در میان امرا در اولات اوقات میگذرانید
و مثل او اقدر سلطان سعید الدین زمان شریت ناموس کرد و اکثر جنبه میرزا سلطان عم در میان شهادت بدید در ولایت سرقند بود و
چون چند گاه از آن قضیه در گذشت میرزا سلطان احمد از حرکات و سکنات و اوده آثار مخالفت تغیر بوده تا جوشیم فرمود و شاهزاده را بمرو
الیکبر سپرده و علی که میرزا الیکبر در حوالی مرو از سپرده سپاه پادشاه علیاحضرت سلطانحسین میرزا شکست یافت میرزا عم بجد و دعا را بوده و اقامه
و در ولایت یکی از امرا اکرم بهادر و مشاد و سلطانحسین میرزا شاهزاده را بخدمت در قلعه اختیار الدین محبوس کرده در جبت سرنگ و ثانیاً
و ثالثاً در قلعه ترتیب نوازش اشت ع دیگر چیزی از عاطر سادات و مشایخ و علمای عاصر بود در سلطان سعید
مفقود شد اما در میان و تعدد شان میرزا ابو سعید که در کان سیاری از این طایفه عالیشان در ولایت ماوراء النهر و خراسان توطن داشتند و اعلام
دین الهی در ایالت پرهیزگاری می افراشتند و کثرت عروج اشان موجب تقلیت لاعرج بر بیان خلد خالد و از مشاهیر حضرت کرده خواهد شد
مولانا فتح الله تبریزی از صنوف علوم محسوس و منقول ماهر بود و مدتی مدید در ملازمت سلطان سعید بلوازم خدمت قیام
مینمود و با وجود اشتغال بامور کلی هم بر علم درس و افاده میپرداخت و طالب علمان از تتابع طبع و قلم خوش مخطوط و رقم و مساحت و اد
مستوضع و مستبین و فاضل که سلطان سعید هست بر تخت شاهی مکاشفه علم غریب بالضرب بر افراخت مولانا فتح الله را بسیر تمام در ولایت هراة
بازگذاشت و سلطان کاهی منتهی آمد و از فیض داده بهراة شتافت و در سیم ماه ربیع الآخر سنه مذکوره وفات یافت مولانا محمد جامی برادر مولانا
افضل الاتابی عبد الرحمن جامی بود و در معنی از علوم الاتزمان در مطالعه علوم برآغاز فایق مینمود مع ذلک در عبارت فارسی و کسر فصل و فات
میکردانید و کاهی بنظم اشعار آبدار مشغول میگردید وفاتش در سنه لغاتی افاده و جناب افضل الاتابی تیر در عبارت بلاغت رسالت تمام آورده
و در میان آن است نظم من بودم ای جهان و کرامی برادری ۞ در ملک اهل فضل کرامایه کوهرت ۞ ناشان برادری که در اطوار علم و فضل
چون لوح زر ساده ایام دیگر شرف مولانا شرف الدین عبد الله هاد حاوی علوم معقول و مشروع و جامع اصول و فروع بود و در نظم اشعار
از سایر فضلا روزگار در میان تفوق و تحصیل سبق میبرد و آغاز و انشا و علم ساق تیز مهارت داشت و کاهی هست رتبه سلکیر و تنسق
اسباب کیمیای کاشت و شرف کنار و بیع اسلام و طواف و دعا مدینه بخدا الاسلام شرف و معزز کشت و در سنه ۹۰۰ در بلدهٔ هراة الخاص
رحلت نمود جناب برادر خود شرف مولانا کمال الدین عبد الرزاق منطقع السعدین نوشته که کلام افسوس از شریف دین لمرا ایقوی تصنیف
بیدهد و فنون در وزارت شیخ بهاء الدین عمر انتقال افتاد معین الدین توفی از اکابر علمای زمان سلطان سعید عزیز بعلم و انشق
امتیاز تمام داشت و همواره اعلام افاده و نشر علم در پیشی افراشت جمعی کثیر از طلبه ملازمت و من آنجناب میشوند و از مآثر طبع مرتبش
خطوط بهیر و بوبوند و در سنه ۹۰۰ نوشتن واجع شده و فنون در ترابیجکی بر توقیع بوست شیخ صدر الدین ولی
حاوی علوم ظاهری و جامع فنون باطنی بود و در اوایل حال چندین ساله در مدینه طیبه بوده وفات کذاشته بود و ولایت مصر و شام و دیار
مراد و نذر چون از ایشان راحت خود در ولایت استقرار کرد مشاهد مولدش بود ساکن کشت و ارشاد و تشویق شد و در زمان سلطان
الاسلام بهاء الدین حامد اعلی افاضات اخاذت و آن پادشاه صاحب تأیید آنجناب را منظور نظر عاطفت و احسان ساخت و فاضل در عاشر شعبان
سنه احدی و سبعین و ثمانمائه اعلی افاده و سلطان سعید مشار بعد خازه و نوبه و بنا کذارد و وزیرش شیخ قطب الدین نصار اغرا رسانید
و شیخ قطب الدین والده مریم خود را بجوین فرستاده در خانقاهی که ساخته بود مدفون کرده اند مولانا جلال الدین لطف الله الاصفهانی
علوم بلدهٔ دین و سالها در ملک خانقاه بلوازم منصب قضا قیام مینمود وفاتش در هشتم شهر ذی حجه سنه احدی و سبعین و ثمانمائه در هراة اعلی
افاده اولاد عطاش شرف جهان مولانا کمال الدین عبد الرحیم صدر و جناب امارتمآب امیر نظام الدین عبد الرحمن بهرام تعزیت ابدی اقامه ارشد

و سلطان سعید بحضرت آنحضرت برده ایشان را پرستش نموده و منع فاخره پوشانیده عیش مولانا لطف الله را از هراة بخارا طلب کرده بدین روضه مقدسه
بخاک سپردند شیخ کمال الدین تربتی سالها بفرمان خوش طبعان و ولایت خراسان بود از فن شعر و مقالوتی تمام داشت و دنیا و اخروی لات
جیات سفر تجارا اختیار کرده کمکاره رنج اسلام و طواف روضه حضرت حجاز الاسلام فایز شده و چون از آن سفر بر احبت نمود بقصبه تربت که مولد
بود رسیده وفات یافت سید کمال الحکیمی در شعر و نثر مهارت است که بقول استهون صد هزار بیت صحیح مقدر در کار کاشت و کاهی حضرت
کرده و از ده هزار بیت صحیح از ابیات آن استخراج میتوان نمود مقرب حضرت سلطانی میر علیشیر در مجالس القایس مرقوم کلمه حجیر و مکرر و اسده
کمال مایع اشعار رسیده کاآنچه شاهد من شد آنست که در تربیت خواجه ابو الفضل ایسا صیده در سلک نظم کشیده که چند بیت آن قصیده در ذیل
قبیل بود که از هر بیت آن تاریخ فوت خواجه مسفاد میشد و چند بیت تمام و کامل از آن تاریخ خبر میداد و چند بیتی که آن تصنیف است که از
هر بیتی چهار تاریخ بیرون آمده اعلام و ماهی بیات آنقدر خلل واقع نمیشد و اقطع از جمله تنظیمات سید کمال است نظم
ای روشنی از روز دخت دیده و جانها ۞ برخاک نشانده تو سر بر دوازده ۞ و سید کمال بلخی ساکن مرو بود و هم در ولایت ماوراء النهر بود مولانا
فاضل در سلک فاضل علی مولد شطم بود و شرح خمسه حاشیه تصنیف نمود خواجه مؤید دیوانه در سلک اولاد عظام شیخ خواجه
الاحرار انخار سلوک در سیر سلطان ابو سعید ابو الخیر اظهار داشت و بوسطه نشانجوی بوسته شیخ سلطان بعلم حال و مجید تصنیف بسیار کاشت
و نزد خوشان و در بارا بیتقوی اظاهر اخذ ولایات خراسان را بر بیان بخش کرده و در آن وقات که میان حزب صفوی و ابو الغازی سلطانحسین
میرزا و میرزا ابو سعید مخالفت بود و نیز اتفاق ایشان بنظم آورده شعر چنین دارم از آن شمع سعادت بر تو ۞ که جهان را بدهد و شنی از تو ۞
و این معانی بر عرض سلطان ابو سعید رسید و نزد او بطریق نهانی خواجه اشهد کرده بند خواجه مؤید مرسه بعلوم ظاهری و باطنی موصوف بود
و از سایر اولاد سلطان ابو سعید ابو الخیر بر مقصل کمال امتیاز و سنتی سیر و همواره بوظایف و اشاد من و بجهد مشغول میکرد و سلطان سعید هست
آنجناب شرایط تعظیم و احترام بجای آورده و آنقدر اعلی خواجه مؤید بخت مؤید در سنه اعلی افاده و از سلطان سلطنی خاطر بود مقرر
آن زمان بر کشاد شعر از تو و تو آنچنان ساخته اند ۞ و انهمان آینه جان ساخته اند ۞ خواجه یوسف برهان مدت سالها
شیخ الاسلام احدیجام شیخ بود و در طریق بحر و سلوک مبتدی و از فن موسیقی و توسعه تمام داشت و کاهی بنظم تألیف و نظم اشعار و بلیغ خاطر
میکاشت و مصنفاتش بر سلک مشکل و منشآت اکابر سلف در میان مردم مشهور است و آنقدر اشعار آبدار بنیاد بر مجالس القایس سلطان
سعید مرقوم شده و در وقتی بعض اطراف کاکلم از دیدار سید بر عجب خواجه مولانا امیر فندی و ولد او شیخ خواجه عصمة الدین بود و ماند
بیدر بعض سالها بامر شیخ الاسلامی ماوراء النهر مشغول بسیر و از اکسب علوم بهره تمام داشت و در فضل مهارت و رقم ابیات و بلیات
بر جمل خاطر میکاشت و چون آنجناب بسوار اراده مالک طریق سرا فرا دی میرزا احمد الله شیرازی با لطف تمام بسفر نمود و در وقتی که سلطان سعید
بر ملک سرقند استیلا یافت متوجه شده عنان عزیمت بصوب خراسان تافت و میرزا ابو الفتح لم بار جهاد تعظیم و تکریم خواجه سالها در نمود و آن
لطف و اعلام بر دقت و رکاش میکشاد و بعد از چند سال که آنجناب در بلدهٔ هراة معزز و محترم اوقات کذرانید تا بار استد عا سلطان سعید
عنان راحت بوطن اصلی خود انعطاف داد و در آواخر اوقات حیوة کدت دیگر کشته بازده هم شوال سنه ست و سبعین و ثمانمائه در مدینه هرات
چنان شاهی وفات یافت سید برهان الدین خاوند شاه نسبت شریف آنحضرت بچهار واسطه بخاوند شاه سید اجل بخاری در سلسله
اعاظم سادات ماوراء النهر اظهار داشت اتصال بسید بلند و سلسله آبا و اجداد سید اجل بزید بن امام زین العابدین هم مشتق میکرد و در
علای کلمه میر خاوند شاه کمال الدین محمود نام داشت و چون سید محمود بریاض رضوان انتقال نمود و سید خاوند شاه در صغر سن بود بواسطه آن
روزگار از وطن مالوف بزیر کرده در بلخ و بخارا بتحصیل علوم و اکتساب فنون بحصول مفهوم آورده بود و لذت زمان در سلسله اعاظم
دانشمندان انتظام یافته بسلوک راه آخرت مشغول کشت و از بلخ سفر نموده خود را صحبت مشایخ عظام رسانید و شیخ بهاء الدین عمر
سنت آنحضرت بحضرت نهایت داشت چنانچه در حین مرض وصیت نموده که امیر شاه و شاه و من نماز کذارد و هم در آن ایام روزی آنحضرت

ساخته گفت سید بیخواستم که با هم با شیخ اما سلطان احمد خضر و پدر میان شما را که بهم عنایت خواهد کشید و آفتاب سعادت شیخ نهاء الدین عمر
از هزاره طالع راحت فرود و در سنه وفات یافت و در پیش پدر سلطان احمد خضر و پدر مدفون شد و آن حضرت سر بسر مهلا امیر جوانی بود
که والدین بزرگوار و الده مستوره او را قابلیت و سنت نظام الدین احمد که سالها در ملازمت سلطان بدیع الزمان میرزا منصب صدارت داشت و سید
عبد الله که مجذوب متولد شده بود و خواری و تعاریف اندوه بلوم سنوه شیخ عبد الرحمن و والد احمد شیخ نهاء الدین عمر بود و سلطان سعید
در تعظیم آنجناب بالغه بسیار میدید و وفاتش در صبح جمعه بیست و پنجم ماه رمضان سنه ثمان و سبعین و ثمانمائه در رود فوت و جنازه شیخ خلیل الدین
محمود شاه در روی قبر که در حظیره والد بزرگوارش مدفون شد قطعه طالب الله ابن مولانا نظام الدین عمر فاضلی جلال الدین محمود ثنائی مرغ الله
خرسان و ملاذ علی اجهان بود از اولاد خواجه ولیت شاه قاآن سعید میرزا شاهرخ تا اوان سلطنت حضرت مغفور سلطان حسین میرزا در هراة بلوازم
قضا اشتغال داشت و در فضل و قضا یا بر آیا بیستوده آباء و اجداد مذکور خویش و طریق آبائی و دیانت سلوک مینمود و مدت مدید در روی قبول
و نشر علم بدرس بسر بردند و همواره بفواید هر زاد و آمد شیخ بقاد سستفید و بهره ور میساخت و وفاتش در عشر اول سنه ثمان و سبعین و ثمانمائه
حظیره والد سلطان حسین میرزا در محل طهر خود در جلت خانه اتفاق افتاده و در کنار علاء الدین مدفون گشت مولانا قطب الدین یحیی ولد
مولانا فضل الدین محمد در مولانا سعد الدین مسعود الفتاز ابی بوده ازاد و اخر زمان اقبال خاقان مستوره خصال شاهرخ میرزا تا اوان استقلال
حضرت وحید و اعطاء سلطان حسین میرزا بلوازم منصب شیخ الاسلام مشغول میبود آن علوم و تنبیه بهره تمام یافت و همواره شش افاده بر توضیح طالب
میگماشت و قضایا مشهور را که لازمات و آیات هیچ امر میباشد و هر کجا خیال آن خاطر و ملاحظه بر چیزی میکرد اید و فاتش در روز دوشنبه
بیست و چهارم ذی حجه سنه سبع و ثمانین و ثمانمائه اتفاق افتاده و در زاویه اخوان الانوار مقرب حضرت باری مخلوجه خانقاه انصاری مدفون شد
شیخ صدر الدین موسی از جمله اعاظم سادات صاحب سعادات بود و همواره با سلطان سعید صاحبت مینمود و گویند در روزی که
سلطان سعید بقتل میرزا شیخ محمد و اولاد شیخ میرزا بر سر سلطنت مصیر بود هر کرده مغفور آن بادشاهزاده در اطلبید و سلطان سعید
با ملتمس آنجناب بنده آن التماس اسمع قبول نشد و قدوه و رخوبی شیخ در اطلبید و زبان عذر خواهی گشاده و گفت میرزا شیخ محمد که
باتفاق جمعی بکر از نشانان شوخ اشتغال بقال بالبه و بعد از آنکه از اسرار قضا قدر اکثر ارباب اخلاص سبب فتنه و فساد شود
نابران در روز دعوات شما واسع صلاح نشود و شیخ ابراهیم نیاز آزار کرد و در خاطر است جواب او که موجب گشتن میرزا شیخ محمد بود
اما بعد ایام که آن میرزا بالعقیده جمعی که هر شاه آغاز کرده بود که در ماه رمضان او را هتک شدید سلطان سعید از دین محمدی کتابت آیه تعبیر
و تاریخ شیرازه بحلیه و خواست اشغال شیخ ابراهیم بغنات الغیم در اوایل دولت حضرت مغفور سلطان حسین میرزا در وجود مولانا شمس الدین محمد
اعلم فضلاء زمان و افضل علمای دوران بود و سلطان سعید نسبت آنجناب التفات و عنایت بسیار میفرمود و چون مغفور گشت کتاب
مرسید بصاحب کشف مشهور که بر دیده سالها در بلده هراة در مدرسه شریفه عنایت بدیعی افاده اشتغال داشت و رفتوش قایق طبع هاد
و ذهن وقاد را در صحایف مطالب علوم میگماشت و بعد از فوت سلطان سعید و طلوع آفتاب دولت سلطان حسین میرزا جناب مولوی جامی
بنوشتن تاریخ وفات آنحضرت مشغول گردید و بالاخره ارضاء بکرده سلطنت بر عهده صاحب شاه زمان شتافت و در آنوار عواطف میرزا سلطان
بر وجه اتم احوالش یافت و هدایت ملایت ساکن بوده تا آنزمان که از جهان گذران رحلت نمود مولانا عصام الدین داود حنفی
علم و کمال کیانه زمان بود و مدتی در هراة بلوازم افاده قیام مینمود و بنا بر آنکه حضرت بیان و ملاذ قاسمان اتفاق داشت و سابق قبیله اجداد
که قریب بالجهد بود بجهت عنایت میگماشت در مجلس و در آنجناب بنا علم تمام موضوع بوده است و بعضی موجب رشک و حسد بسیار حتی از خراسان کردید
و زمان انتقال سلطان سعید از مولانا کمال الدین شیخ حسین بر سیکه از اعظمان خراسان بزاوار تعلیم سلطان محمود کیت جناب مولوی جواب او که مولانا
داود و سلطان سعید مولانا داود را بالسنه و جوه الدین سلطنت نامزد کرده هر چند جناب اشاه قاآن کلهای آن امر را بمبلغ بجای رسید و
بنا کار سلوک طریق اجابت اختیار نمود و عالی منصب صدارت مقصود بنده و آخر ایام حیات در خدمت سلطان محمود در بنای بود و فاتش در سنه

بولایت حصار شادمان روی نمود و آن مولف اسرار جاشیه شرح تحشیه در بیان طلبه مشهور است مولانا قطب الدین نیشابوری در علم طبابت از کمال
اجلاء زمان مهارت مشهور داشت و در رسالت خواص آنکه سلطان سعید منظم بود و مدتی بلوازم مشغول بود و قیام مینمود و چون در قوانین طبابت
هر صبح و شش از اکثر ارکان دولت آنحضرت و اسلاف مقدم بود و بعد از شهادت تغمد صاحب سعادت چند گاه در جنس بیلت اوقات گذرانید
و چون کلاه بخطات بافت و روم رفت مخلوط عنایات سلطان محمد و مرکوه بدید و مدتی در آستان قیصر در دولت و اقبال بسر برد و چون متاعی
اجل در رسید بقدیمه بیت اعزاز و لوح سیر مولانا لطفی بلطف طبع و حسن خلق از سایر شعرا ممتاز و مستثنی بود و زبان فارسی
اشعار لطیف نظم مینمود و بر عالم الفت انیس مذکور است که مولانا لطفی در سن بود و سالک مجذوبه هیئات قاب در سلک نظم آورده و شعر آن در زمان
جمع نموده و مجلد را بجهت جواب لطفی بر روی شوق استدعا آمده و اعظم امیر بیت ای زلف تو بیشانت سایه بر دو آفتاب شاه بلغن لطایی اعظم امیر تیمور
مولانا لطفی در اواخر ایام زندگانی اختیار کرد نظم که کلاه را عاشق بکلاه نمیشد به زلف سید خوش نمیشد چه چین افتد مظلوم ساخته زنده
اصل الاتابی مولانا عبد الرحمن جامی بود و مالقا مینمود که آنرا نزل ساخته و در دیوان خود بیع نماید و آنجناب این مطرح ساز دوای اشتهار مولانا لطفی
در جوانی بخت تحصیل علوم قرار مینمود و بعد از زمان در سلوک طریق درویشان آمده و در آن در مقامات قدم بود و فوق از انحاد رحلت نمود مولانا
شمس الدین محمد بخاری بولایت بخارا معالی شیخ بود و سالها در بخارا بتحصیل صادرات میرزا بابر میزد و در ملازمت سلطان سعید بزاوار اقبال داشت
و پیوسته القاب علی الاتیر بخان و فتح اکبر و لوح ماه و یکساخت و موقتی که میرزا بابر بسیر ایران میرفت چنانچه حافظ کتب بخارا که در دیگر نقوش
سیر از بدو آن بخارا نوشت که شعر اگر چه حافظ آفاق شد بخارا که ضامن جزء هاء آنکه این عالمت که و در وقتی که صدارت آنجناب میرزا بابر
با تمنا زیاده و مضایقت بکرد چشم شهریار بر ایران و نشاء افاده اصولا تا طایه سیار نمود و در آن اوان که سلطان سعید بلایت عراق و آذربایجان
در آمد مولانا محمد راجحه شیخ سالت نزد حاکم شیراز که در مخالفت میرزا در سال داشت و در آثار اهوال سیاه کان او را کشته و در حسن
بدیه شاه نیاز مخالفت مولانا صدر الدین محمد طبیب خون مولوی با بخشیده او را میکشد و این نشانه زمانی که خاطر بخیر میرزا سلطان ابو سعید
فاتح گردانید آنگاه شهر بخارا بدست آمده و مولانا محمد بهراة آمده با مقدر حضرت سلطان میرزا جلیس شد و سایر ارکان دولت حضرت آنجناب
صاحب کرده و در اواخر حالت مصحوب حضرت سلطان میرزا که خواهر زاده حضرت مغفور بود و کجکه میرزا اشتهار داشت بخارا رفت و بشرف
کفار دیگر اسلام فایز شده و قسم احجت بیت نوی بیست مولانا عبد الحی منشی در خط تعلیق سر آمد خوش نویسان مقدمین
و متاخرین بود و در زمان سلطان سعید معتمد مدید صاحب دیوان انشا بود و شش سایر خطاطه قیام مینمود و بعد از اعتلاء اوج منظور
تربیت امیر حسن بیک شد تا آخر ایام حیات در ملازمت سلاطین آق قویلو بامنصب انشا اشتغال داشت و همواره رایت نیابت و تقرب بر افراشت
مولانا کمال الدین شیخ حسین اشتهار آن افتخار اهل الفضل و الاعتبار بکمال علم و دانش و افتخار اصحاب تدریس است که اجلیه شرح مشارق
و اعتبار آن استظهار فضلا بلاحت نمایند در زمان سلطان سعید بشایر بود که علم و دانش بنوعی که مرتب کالا جنوبی سال بشماره شمس اعتبار ابی جعفر
اصحاب معنی بعلوم بحث الاستدلال علی آنجناب داشت و در کشف آن امر و وجه آثار اقتدا ظاهر ساخته بود و گویند که اعیان رکن الاجلال
ارکان شراب در حوالی حصر فیکشت و سلطان سعید در سایر امور بتغییر موسند بلا مولانا کمال الدین شیخ حسین مشورت مینمود و در اکثر احوال از
حسن و صواب بدانند و اهل کمال بخاری مقصود و جناب مولوی بحسب و زمان لجب الادهان و الیه الادیات هست بر اسکشاف حالات
منابع و عجز قاصرات کاشت و از مرتبه هراة اعتقاد مدرسات آنجناب و حرم الراحات مطلق الزمان و کمالات بکه مقرر کرده بود که
ما دام که بر رواة جنت آنجناب در مدرسه مجتمعی از ارباب فضل گویند هد و آن قاعده تا ایام حیات سلطان سعید استمرار یافت و اجتماع مولانا شیخ حسین
در زمان دولت ابو الغازی سلطان حسین میرزا بجهت کاهی محتسب بود و میرزا بجهت تقلید مسند آنجناب بر مسند آنجناب نشانده بود و در آنجا
اختیار داشت و در شهور سنه ثمانین و ثمانمائه رایت غریب مصوب بالموت برافراشت خواجه ناصر الدین عبید الله از تمام مشایخ کرسان
و مادر آنها مرتبه بجاه و جلال اقربی اتباع و امور آنها و مستغنی بود و در جوانی از مولانا بعقوب چرخی و مولانا نظام الدین خاموش استفاده

بسلامت شتوی بنوده سلاطین زمان و خواقین دوران از مایب اطراف ترکستان تا نهایت مصر و عراق و آذربایجان نسبت با آنجناب ارادت و اعتقاد
داشتند و هر یکی کرازی می شوند مانند مکون زیب کوه هوش مامور خلاف رای جهانآرایش بحال بنیاد شد بتخصیص سلطان سعید که
در نشیب امیر بیک و ملت پیوسته با خواجه مشورت میکرد و از غایت نیازمندی و کاهیده و بیراهش میرفت و لوازم ارادت بجای آورده و اولاد
اجلال حضرت نیز اقتدا نسبت بپدر بزرگوار خود نموده از خانه ماتمت خواجه خاور جاز بغداد شد و پیوسته عالیرتبه شان و منزلتش
بیکانشت و در السنه و افواه مذکور بود که بزبان سلطان محمود میرزا و میرشیخ میرزا بالیکدیگر اتفاق نموده لشکر بسوی دکیز زد و سلطان احمد میرزا
از شهر بیرون رفته مقابل و مقاتل او را از زمین بنها هست ساخت و در روزی که هر دو سپاه در برابر یکدیگر صف آرا گشتند کاهی جنبر
رسید که خواجه نصر الدین عبدالله مالکی تشریف می آورند و آب بلند تا جهة حرمت آنجناب عنان کشیده ایستاده منتظر استقبال آلات
قتال بزرگ نمانند معلوم شود که سبب آمدن خواجه چیست و همانا ساعت خواجه عبدالله بالخیر رسید بزلال تصحیح و مرخصت نارج قال رجال القضا
و هر پادشاه را بسمع رضا خود نموده بود در میان شاهزادگان میدان شاهزاده سلطان احمد و میرزا سلطان محمود و میرزا محمد شیخ اصفهان
خوش جهات و بالخارف و بیک زلویه نشسته در حضور خواجه عهد و پیمان در میان آورده بندگی من بعد یکدیگر و مقام وفاق بوده بیمانی
خلاف نکردند آنگاه هر یک سپاه خود بسوی ولایت خویش رفتند و تا آخر ایام حیات بر عهده و مواثیق ثابت قدم بودند و وفات خواجه عبدالله
در سوقند شهر سنه و ستین و ثمانمائه دست داد و بعد از فوت او باید که زمانی چون حیث مردم ماوراء النهر بر پیشانی بندی و اقوم
صوفی بحث و سلطانی و رو بدیشان آورده و تقریب حضرت سلطانی ایشان جلیشه در تاریخ وفات خواجه عبدالله گوید شعر خواجه جان کمال عبیدالله
بر شد سالکان را مؤید • شد بخلد برین گذر فرش • سال تاریخ گشت جلد برین تنبیه چون ظفر ستوده مدح و اسماء و نجات
ساداحوال میرزا سلطان سعید و اولاد اجداد آنحضرت و شهید را بحسن اشاهیر سادات و مشایخ و علما و فضلا مذکور نمایند و شان رسیده
از شاهرکلا را اخبار خاقان مغفور که سلطان مؤید و اقتدا جشید حضرت هر یک و بن را محکم هست کمر و عظامه السلطنة و الدولة
ابو الغازی سلطان حسین میرزا شام سنتقان را بصر فضل و کمال اسطرکره اند و از شایع آثار و مبیح آثار آن پادشاه سعادت دار رضای ذات
فرای و صفات لطافت صفات او در طراوت و صفا بساحت فرد و بنضارت پیرا هل سالند شعر کند تجلی از کمال او در الذ
چو غیر زه و مزه و ذوق چو در • و نیز از کتب تاریخ آن خاقان کرامی در اثنا مقرر بحکایت شد حضرت ابو صاحب و القاب از غایت حسن
ادب و مودت و در هر موضعی که آن اسم شریف مذکور کرده بنعوت و اوصاف و القاب مغنی بطول و اطناب مینمود بخاطر جان رسید که در اکثر
مجالس حضرت و ستوده حضار الخاقان مغفور و بعضی نامه نگار ایراد میرفت و شاطالکه کمال و ملا لایق لیده و سبب خیلا خاقان مغفور
بر سایر الفاظ مناسبت آنکه در مقابلی آن پادشاه طلحه موسوم بمغفور بود و ایضا جمیع مقامات و مقالات آنحضرت اختصاص بافته بود
عنایت مجین بعون اولیاء ظفر و بعزیزی بود و نگارهای آثار مرکوز خاطر خاطر ارض بحکایت آینده این معنی ثبوت خواهد رسید
و لفظ قوت آنخاقان پسندیده صفات مشروح مورد صور خواهد گردید فقره بجلوه از اوصاف و احوال خاقان مغفور نوا
مغفرت الطفه و ظاهرا بو الغازی سلطان حسین میرزا شاطره رضا را بکار بخش و بر پایه عنایت بحکایت مذکور
جواهر آثار خاقان مغفور را بر خوان مرضه نمود می آورده که آن سالک بطریق پادشاهی مؤید بود تأییدات الهی و توفیقات نامتناهی
در پیرامون و بجاع چون شبیه تابنده از پرده انحطاط و مدآ حاسان مهر و دفاع چو مدیر رشد و روش لقاء بهار ایام دولتش بوت
ایام بهار خرم و خوش هنگام سلطنتش مانند هنگام خزیده و دارنج از نهضات عام عدل و احسان او گلشن تذکر بوستان بهشت و روض سلسل
ناصفه و بار و از نهضات کلک افضل و استانش مهال قال مثال الوشه از نهضات آب کوهر سرشیر و سایر کسترا از نام کلام اجلاس
در بلخ اهالی خطر سای و از ضایم عاطس آبا بس کامرانی بجا فزای و در معرکه شجاعت و دلاوری اکما بعلامت و سیاه اوری و بوج سیم
خیلا ساخته و در میدان حکایت و تیغ کذاری از صعوبت سنیزه و خوبیزه جیاد شجعان اسفندیار را از اولاد ماهی و از سیم کرد کران سکنی کیوان

کیوان رسیده هفتم اعظم بنوده و از نیم بکان بر حد کشتی چشم مریخ شتی بر سر زراعت نفوذی شمشیر آبدارش در دریای هیجا هر وقت کیوان
حجم بر سید و تلطم سنان خونبار ش در صحرا و خاطر مهر من حیات اعدا محترق و سکو ابیدن عیش و نشاطش بهشت و تیغ جهان سوز اعدا
آرامش مطلع عیش و اعاطش چون گلستان ارم از تقاریر آزار بیت طبع نقاد مؤید صفا و مدت غیرت افزای آب و آتش و تلخ و شیرین
و قاموس از حسن لاحت لسان تعجان بجان طبع و دلکش شعر چو طبع پاکش آب آهسته • چو تیغ تیزش آتش مرده
لعد وقت مکن برخت سلطنت و جهانبانی مقتضی بحالت بجا آورده و مشرق وجوه اهل بکر و بندی با تیغ سیاست ادراج هستی سرزمین
و بهنگام نوامیس و فرمهای قضا نسبت سیند حضرت جزا بسر نموده بر طوق انما انا بشر مثلکم خود را با ملاء زمان آستان
ظلم فضا شیار بکیهان شرف و در تقویت ارکان شریعت غرا و نشست مهلم سلطنت بیضا بقدر امکان لوازم سعی بکوشش رعوی اشتی و
هوا رم حضرت علی بهشت مراتبهام و قواعد بدعت و استیصال اهل ظلم و ضلالت کاشتی و در جایت علب سادات عظام و علمای اسلام
و فضلای روزگار و شرا الاحت شاه دهر خاقان ماها الخوفی و در اجلیل طلبات و وصول سیو رغالات و اعانات این زمره کرد هجوا
احکام طاعت بندوا بر بودی و در هفته دو نوبت در روز دوشنبه و پنجشنبه قضاة و علما و اهل الشرع بلیدی و هر چه موجود روی نوعی
تفضلی تو و ائمه دین بعضل رسانیدی صحت و روشنان و کوشه نشینان و مجالس و عظ بسیار تشریف بردی و تعظیم و احترام مشایخ اسلام
و تعاطی شیرین کلام بر ایشان رعایت حالی بهشت و اجب و لازم شمردی بنا بر اطاعت جز از مساجد و مدارس و خوانق و ارتباطات و اعتدال
بودی و حصات مجوس و مستقلات و عهد از تخاصل بوا بوعیزی مجرد و وقت نوذی و در تغیر تصور دکتشاه و عمارات و ابرج اعزاز
صیاد سعی و اهتمام کردی و در طرح باغات و مساجین و بضاعت تجارت و زجاجین بنفس نفیس لوازم جد و اجتهاد بجا آوردی از اولاد بی تمتع
نسیم جنوبی بادی احوال الشتو و ما بوشت مقلد اندیشه شرح جهانگیری بر طرح خاطر کاشتی و از غایت عاطفت در معرض سلاطین و زیر شکت
و خواقین سابقه حشمت را معد و مرد با و الحاشتی بنا عاطفت را در سنه احدی و ستین و ثمانمائه با وجود چندین پادشاه عالیجاه که در ملاء جهان
نافذ و فرمان بودند در بلده هرو و بر زمین ملکستان و نشست خروج کرده و دو روز بچندان بلده فاخوره ضبط نموده بواسطه موفاق بعضی از امرا
روی بمحل ایسلان آورده و در دو بحر سنانی و ستین و ثمانمائه در الفتح استراباد را حسین سعد و کرخوش میرزا جهانشاه بعد از فتح
نموده در بین سلطان سعید متوجه آنجانب گشت مخطه دقایق ندیده صوب اوای توجه فرمود و در سنگ و سبعین و ثمانمائه که واقعه
سلطان سعید در فرج انجامید همان نظر و تأیید بهمراه شتافته تصرف آن بلده فاخره ملاء زمانش را بسهولت بعین سر کرده بود و در دو بحر جمله
عاشر ماه رمضان سنه مذکور جنبه و سکر نامهای و القاب که از خاقان مغفور بر زیب و زینت گرفت و در تجات محاسب مودت آنحضرت
تاریخ فتح و ظفر که در اطراف و اکناف خراسان اشتهار یافته بصفت تمکین بنوشت و در مسامیع و سبعین و ثمانمائه میان خاقان مغفور و میرزا
بازکار بجد و موضع جاران مخالفت و معاندت بوسیع جوست و منیع نصرت و ظفر بر رجع علم آنحضرت و زین سپاه میرزا بازکار بجد و بدرجه سلطنت
سنطه رشد روی بهمراه نهاد و در یوم سنجوی و ستین و ثمانمائه میان بلده اسیلان از خاقان مغفور خان عزیمت بنمه و فارس نهضت
و جبال اقتضا جهد و زیاد دیگر مراقبت فتح و نصرت صیقل دولت و اقبال الفغار نوی و در شب بیت و سبع حضرت ملک بوقت سحر بسالغ
ز اقتان در اندو میرزا بازکار بجد اجهان جاه دار و الفرنوی در راه آخر هیون ملاء و سوخ چکلی میان خاقان شرح شکو و سلطان محمود میرزا خاطر
دست داد و آفتاب فتح و نصرت از مطلع اقبال آنحضرت طالع شد و میرزا سلطان محمود روی بهزیمت نهاد پس از آن از کنار آب اموی تا ولایت
جمال در تحت تصرف خاقان مغفور قرار گرفت تا خنود سنه اثنی و ستمائه در غایت دولت و اقبال و نهایت جاه و جلال اوقات بحسنه
حاجات عیش و نشاط سپری ساخت و در خلال این اوقات بجهت عارضه مرض اصل بعام با بها جلسه مذکور و در علاج اوقات بار ماند
هر یک از اولاد آنحضرت خیال استقلال در لوح خاطر بگذاشت و در شعبان سال مذکور در منزل پل چرخ و در میان آنجنم و مرج و روز مان
صاحبقرانی و سپهر بزرگ بدیع الزمان میرزا نامور قتال الغیاث یافت و سلطان بدیع الزمان میرزا تاب مقاومت نیاورده بجانب

قدر شناخت و در نیقا سر چند کرت دیگر میل بدیر و بیر کرد و فایقا و اقاده الاخر صورت سیطره و مخدوه و تبع الزمان میرزا عمر کوسلخ
و تابع آن یکدار آب رخاب قابع گشته جدا از طریق تجاوزت نمود و سنه احد و عشر و تسعمایه خاقان منصور بعزم منع ابو الفتح خود مانی
شیانی که بر ممالک ماوراء النهر استیلا جاید برده از هراة نهضت فرمود و میاز و صول امیر الیا اللهی تقدیر الهی در مرض موت عارض ذات آنحضرت
سپهر پادشاهی گشته رحلت او در روز دهم ذی حجه در مکور بیلجیان اتفاق افتاد و تحضیر تربت یک بیضا مسافه ده ایلاق القاست است و بر سبیل
استقلال خراسان و قهارستان و قندهار و سیستان و مازندران سی و هشت سال ثابت دولت و اقبال بود خواجه ماند حسیب و خواجه شمس الدین
محمد مرکاری و خواجه علاء الدین سلیمی و خواجه مظفر الدین شباکاه و برادرانش خواجه غیاث الدین منصور و خواجه معز الدین حسین و خواجه قوام الدین
نظام الملک کرایی و خواجه جلال اصلاح و خواجه افضل الدین محمد کاملی و برادر شش خواجه معز الدین محمد و خواجه علاء الدین علی سیکل و خواجه کمال الدین محمد انی
و خواجه همت اصفهانی و سید زین الدین و خواجه عماد الدین تایم و جوینی و سلطان و زیر خاقان منصور مظفر و استشهاد بودند و سید نظام الدین
حوزه اندوه و مولانا قطب الدین محمد نخجوانی و خواجه کمال الدین حسین کرکی و سید شمس الدین محمد اردجانی و خواجه غیاث الدین عادل شاه کیلانی
و خواجه شهاب الدین عدالت و رادی و قاضی برهان الدین محمد هروی و میر جلال الدین کاهر و مولانا شمس الدین محمد ابن حسین و سید غیاث الدین سمندی
و مولانا غیاث الدین حشیه و خواجه شهاب الدین محمد نخجوانی و اسیر کمال الدین حسین طبسی و اسیر صدر الدین سلطان ابراهیم استوفی بودند
بدرجه شهادت رسانیدند و سعوه نوه اند چون مجمل از سیر مسطوره خاقان منعم مست تحریر این خاندان عالی کردار خان بیان صورت تفصیل
جزئیات و کلیات وقایع و احوال آنحضرت آنست **گفتار در بیان شمه از علو نسب خاقان منصور سلطان حسین میرزا و ذکر ولادت**
باسعادت آن پادشاه عالیجاه مظفر فرمان انکه ابو الفتح و صام الکه از نوع صفی از سلاجقه عظام بود اجداد اعتصام خشیه و اعت
علو اشاعت کرسی و مکان اعلی و مسند جلیس عالیست آه ابت بنا علی دار تای علی و لیان تجم و دیب محافظت محتسب مسجود و اند و عظم
شان و شوکت آبا و اجداد معاخر و مباهی سیوه اند دیوشت اسیا و خاقان منصور هم از جانب پدر و هم از جانب مادر از اجداد و مادر ملک
صاحبقران بوده و خاوند خاندان خواقین گشته میان در کاه و الله تجیسه آثار پسندیده و اخلاق آنحضرت و کامکار سلطان غیاث الدین منصور بن امیر زا
بایقرا بن عمر شیخ بهادر بن امیر تیمور کورکان است و والده سلطان غیاث الدین منصور قتلق سلطان بیکم بود و پدر قتلق سلطان بیکم امیر زاده علی بن امیر زاده
اسکندر بود و اقوام اجداد او که قشش داشته جد بیک خان میرسد و مادر قتلق سلطان بیکم قتلق خانم دختر امیر کبیر حسن بن حنظل بن مسعود ابن بن ملک کلکای
بن تومن خان و والده قتلق خانم بود مشاسیمو خان کاز اولاد بیکان خانست و مادر قتلق خانم یکه خاتون بود که او را بی بی مومنی نیز
می گفتند بدین وجه حضرت مدوحه النسا الکبری شیخ محمد سکوت و آنجناب و شیخ عبدالواحد پسر خواجه عبدالهادیت و آنجناب خلوصه
مقدم حضرت بارز خواجه عبدالله انصاریست و مادر قتلق آخر خاقان منصور هیرزه بیکم است مشاسیر زاده سلطان حسین بن امیر محمد بیک بن امیر موسی
کورکان و قوم ملکوت بود و میرزا و سلطان حسین میر محمد علی بیکم است مشاسیر تیمور کورکان و مادر بابو قتلق میرزا بیکم قتلق سلطان بیکم بود
بنت میرزا میرانشاه و مادر قتلق سلطان بیکم از دور سلطان بود بنت سیورغتمش خان بن اقتمه جوجان بن قیدو خان بن بوجان بن لوکلا کاآن
کوی ایلوه جنین مست در عالم و ولادت با سعادت خاقان منصور در ماه شرح الحی سنه اثنی و اربعین و ثمانمائه در میان شرفی و حمل الهاء
تزد ملک بصر بل تولکی و ماکی بود و نخستین استهاره اره انفاقا و اتفاقا و شعشعه آفاق الحمد ممالون و آثار کواکب روز افزون تلهی مع سکونا
صفا صفات و حضارت ام ماه سیر چون بر بوجا جهان آرا میتو دید دیگر از نحو رشید یاد کرد و مشتری ماسه حیرا از وقوع ناصیه بهجت
از ایوان چهره و رکرید سر ما بر سعادت جاودان دست آورد و هنوز آن محمد کلاه کامکاری از تخم حسب بصوم نام شکفته بود که شایع و نهایه ماهی
از اجلاء افاق بر شام جان بر سید و هنوز آن مهاجر میان اعداری از لوامع انوار رشد و فاسر کشیده بود که بلاد اتاد حلاوت بخش کشور
کشائی از حرکات و سکنات ظاهر میکرد **شعر** شیوه بوی و عطر بخش و ساغ ۰ هاند که کل مرد زده در باغ ۰ هاند که نهاد زشتی که
کند غریب لو دشن از چهره ۰ و خاقان منصور در ایام رضاع و اوان طفولیت در مهد عنایت و حضرت والد خویش اوقات بحسب ساعات

میکذرانید و هر چند در کهتری شد امارات جاه و جلال و علامات سعادت و اقبال از ناصیه دولت اقبال و مولد او ساطع الظاهر میکردید
و کمر لا اهل کمالیات و فراست بدیع و بعیر آن اقوال طفل میکرفت سیاقت کر عنقریب رایح کالد رسیه خواهد بود و کمر از اصحاب
درایت و هدایت اخلاق و جید الطرایف بیند امر را شاهد بر دنیو بخطاط میکذرانید که علی الصباح الحال مفلح ابواب اسانی و اقبال بر روی
روزکار بر خواهد کشود **بیت** آنکه نشان رسیدن اخلاقت ۰ بر چهره او چو نور بیاست ۰ **گفتار در بیان بعضی از حالات خاقان**
منصور در عنفوان اوان جوانی و مشروع در تجربه و تصاهر میرزا سنجر و جریان شاه و کامرانی چون
مدت هفت سال از سن شریف خاقان منصور سنوه حصال میکذشت و سنه تسع و اربعین و ثمانمائه سلطان غیاث الدین منصور سنجر جوان
رحمت ملک مغفور کشت و آن مرتبع صدر شرف هشت سال بکر مقیم و مظلهان تحریر شی بوده و در وقتی که ماند ماه تمام چهارده منزل از منازل
زندکانی طی کرده و اندر بان هاتف اقبال بعزم ایفاد الاستاد و نوید **شعر** او چاره ساز قوة العین ۰ بالغ نظر علم بکو بخت
فایح مشیتین ذوقه زایت ۰ وقت هرست و سر افرازیت ۰ با والد ماجد خویش نظر نمود شوکت سلطنت و تخت
میرزا ابو القاسم بابر شاه قرین مصاحبت آنجناب بر وفق خیر کاشت و میرزا بابر آنحضرت را مطلوب نظر اشفاق و مرحمت کرده ایشان را مو
مناسب تعیین فرموده و هر روز لطفی جدید و تعشق بی حد بظهور میرسانید و در مدت شش ماه که میرزا بابر در خاطر سعید قدر مشاهد بود
مصالح و نهود خاقان منصور باحتفاظ قربت ملاقات سلطان سعید میل فرموده و از میرزا بابر جدا شده قصد مشاهد و روزی
چند بر تو افراط عاطفت سلطان سعید و وحدات احوال شوق مقارن آخالیم زیاد سلطان دین بن میرزا محمد بن میرزا بایقرا خروج کرده رایت
مخالفت بر افراشت و میرزا سلطان ابو سعید در سایر شاهزادکان و اعظام کشت خاقان منصور با بسنده هزار انسان در قلعه مسرقند سعید و
محصور ساخت و فتنه کرو سعید طلق را که عزیز مصر سلطنت می پنداشت کدخدایان و قدر زمان مضت و زیان رسید و سلطان حسین با
کمر عنت **بیت هب یا ملکا** و ناقه ای باید بود از عهده بوسیتان و مکر بلند نشان ما آنکه کرد **شعر** نا دو شکل کرد بیدی کوی بیخبران
سوی جان پر و اجر جو بطیب روح افزا و ۰ القصه چون این خبر بحضرت شاهزاده بیرض سعد علیا فرو زیر یکم رسید محصوب خاطر عزم و لدو
و همه امر بر یف نا مدوا متوجه حرکت کرد و بعد از وصول بقصد از سلطان سعید الفرار مخلص و فرار شد که تخلص بنده الفاد و آن آفتاب
عالمتاب از عقده کسوف بیرون آمده عنان صبوب خراسان انعطاف داد **نظم** مست خیار اکه مالون کامیاب ۰ از عقده کسوف بعد آن
و خاقان منصور بالاحباب در غایت سخت و شاب قطع منازل و مراحل کرده عنایت میرزا بابر استدعا یافت و آخر ایام حیات بعد از
مفارقت خاقان رضا تش بر بر و آکاه و بدر و شاهان شتافت و میرزا سنجر الدین سنجر بدر و دولت و اقبال و نهضت آن خاقان سنوه حصال
شاهد و نهود مقدم شریف را مغتنم شمرده و نهایت اشفاق و تعطف مظاهر خاطر صبیه علیه خود را کمیده نشین جلوه عنت بر و سلطان
بیکم نام داشت بجا الکلح او در آورد و چند روز از هم جشن و سور و مراسم لهو و سرور مجلوه بساط نشاط و طلب عیش و اجناس مبسوط او
مهیا کشت و ساقیان سیمین ساق با دو بهلی چون آفتاب جامهای شراب و کرده شراب و کرده شراب حیات آنحضرت و هارون را نیز با هید و عشرت
خورشید در کذشت از عروج چهره ساقی مه طرب کلرا ذی بوجه و آب قاب و از تاب شراب حیات خضر خوان لا دو ناری مجنون عنایت
سیراب بیتان زهره و شیخوات دلکش و هاوی و مع افزا پیر خلعت مشت ابقا نون جوانا بیتلک ذلف بر قصور آورده بند و سازنکاه طوی
و روز از نکاه نیز ساز بعضراب نشاط و ره انبساط هم آهکی دیکر و نوای جز بر کرده لهای جلسیا زاما و ناز و عشق و محبت مقید کردند
خوشه سازان و خوش آواز **بیت** میبرد هر یکی بنهاد دل ۰ چون شوه هر دو حد دیکلی ۰ کاه صاحبه لا بی مشکل ۰ و در روزی کلوی بنده
بوقوع انجامید میرزا سلطان سنجر قضاء و اعیان و امرا و نوئین از منع ظاهره و پیشه میان خاقان منصور و آنحضرت نا فرای بدی و حسن عقد
الفت و مراحت انتظام بالجمله ملک زلزلی از تخت بحالب بر الی خاقانی صدف وجود بطیب ثانی بدید انما صبر کشت و چون آن
حضرت سلطان از کم عدم بی خبر و حسن نهاد سلطان دیع الزمان میرزا موسوم شده نوای جمع و نشاط از ایوان کیوان دکلدشت و چند کاهی

میرزا معز الدین سنجر بخاقان فریدون فر یاد کرده بر مقام بیدق فرزندی سر برده با لاجرم بین الجانبین صورت مخالفت روی در جانب
خلاف شکوی مجاهده شریح آن زبان خواهد کشود **ذکر آغاز جهانگیری خاقان منصور علی الله و اظهار مخالفت با میرزا معز الدین سنجر**
چون عنایت و هدایت مقتضی آن بود که خاقان منصور با عنت عزیمت و اندوه استقلال بر تخت سلطنت و اقبال متمکن و تاج و تخت
خلافت بدو فرقد سامی و اوج افراز گردد لذا در آن اوان که در موضع ناهران اقامت داشت امرا و جموع سپاه سنجر بخاقان میرزا سنجر ظاهر شد
بر زین ملک شاهی نشست صورت احوال آنکه بتعیان ۱۲۱۲ که میرزا شاهرخ بن میرزا بایسنغر سبزوار و سپاه میرزا ابراهیم بن میرزا علاء الدوله
یافت میرزا معز الدین سنجر خاقان منصور را در مرو بیات خویش تعیین نموده خاقان عزیمت طرف هند و عقد مناکحت و بیعت میرزا سنجر
میان خاقان و فریدون فر بحسن ایلات کرانی کشکان ده ولت سنجر بود بجا بقرار نقاع یافت و حسن تصدیق آنحضرت فرموده
و سنجی جلال الجلال را جاهل ابراهیم رسانیده خاقان بر دل بخصوص احلاء دست آثار از شهر بیرون خواهد و شقاق بهضت موکب کرد و بن
مراب جاهلی یا ولی باشت سوار فرمان جرار با آنحضرت ملحق شد و خاقان عالی بهدید کنج نظر امید وار گشتند بعد از آنکه
شهاب اطاف داوری عقد تمرد بر دارند و امیر حسن را مقید ساخته رای دست و کار افرای بر مسند جهانبانی نهاد **نظم**
زین مقدم شاه جوانبخت ❊ برتخت برکه شاه لاتحاف تخت ❊ و در تذکره جهانی ایلات زمان میرزا سنجر مثل محمد و بیک شیرازی و شیخ
ده الفون طایع و امرا ایل بوعی با هم اتفاق نموده در وقتی که خاقان منصور جهة جانور و رپایند و از شهر بیرون رفت یکبار حشر عدد
از بام انتقام کشیدند و بر لد وی شیخ بهادر و شیر علی و صحی بکر از خواص خاقان عالیکه از در سر بیوان شربت شهادت چشانیدند
و علم جوی طغیان افراخته بهواداری میرزا سنجر و از هاصفوط ساختند و در مقام استحکام برج و بارو شدند و عصیان در اوج طاق
فیروزه فام آسمان افراختند و بیلی برادر جاهلی عمله که انسانه شهر بیرون رفت و خود را بملازمت خاقان منصور رسانیده آنچه دیده بود
معروض داشت و هان لحظه از مدعای تابع و سر بر ساند حرر شیخ جهانگیر که از ذوایع حضرت ظلالم کمر معارج برج عروج نماید متوجه
عالیقان کشته با تفاق نفر از نواهان بیرون که بطرف کاجیکانت بر آمد و در تنگی بر اطراف تحصیل بودند و نیم بکان و بیده دو سنم
ساخت تا یران در شهر بخارا فتنه و آشوب از نقاع یافت و خواص و عوام که مخالفت خاقان آفتاب عصیان در بیان نسبت بجهی ایلات
رکاب حضرت اختیار کرد بایان از مرج ایستاده بودند چون بهجوم هر یارزاد انسنه خاطر سوغائی بر فرزند و لیت خود بحضرت رو بجهت
وارد آورند لاجرم در وقتی که حشر ثوابت و سیار از علی برج صفت الهار هبوط نمود خاقان منصور از آن برج بایان آمده بطرف سمرقند
توجه فرمود و معاودت و صول با منزل حسن جوکی و مرم و قرابلخی از اقای بلاد رت مبادرت نموده قریب و بیت سوار در علی ایلت حضرت شهار
مجتمع گشتند و بقاران آنطایر میرزا سنجر بسمت هرخ رسیده جمعی کثیر از امرا و لشکر با از عقب موکب همایون ارسال داشت و میان مرو
و کلتان مزار قتال اشتعال یافت خاقان منصور بضرب تیغ و سنان بر مردیان غالب گشتند اما اعدا بهمان ساختگی بر قلب سپاه
حمله کرده جاهلی بیاران را بدرجه شهادت رسانیدند و سایر ملازمان کار بحضرت اقتصاب لشکر کشته میان کارزار بجا لقاء کرده
کما باز کاشته و عاجز با خاقان کامکار زیاده از بیست نفر نماند و آن شیر بیشه دلیری و بسوز آثار نجابت و فرزانگی ظاهر ساخت
و تیغ خون آشام انتقام اختتام آخر هیکلی بر صفت مخالفان ریخت و چون لشکر سلطان سنجر میان مرو مجتمع جهان و قول احمد از اصابت
عیون اکلا المدسیده بیست خاطر جهان ترسیم همایون را که فتنه بیا الفتنه تا آنحضرت را از مرکب بر زمین بر دند و مخالفان میدان کاهی و تیغ
موکب عالی را تمامت نمودند خاب و خاسر بازگشتند و خاقان با استحقاق و نجات مرو حاق شتافت و مدت یازده روز در آنجا توقف
و ترکتاش جلا قاسنا ماهه آنکاه از امتزاج و صول و تنظیم خود و موضع الفتنه خود را نظام رسم جند جهان ساختند پس ساخت و چون در اوقات میرزا
سلطان ابوسعید و رقیة الاسلام بلغ اقامت اشتاذ اخته آخر امیر سلطان بدلامر با فرمان امان انسان بدلخانه کرخت
و تعقب و خاقان منصور از آنجا خرابی بارک و کاب سعادت اشتاب ساخته و بتر لیا با لاقتر شتافت و از آنجا جانب ماخان توجه

چند ماه هر چند روزه بیلی بسر بیرد و در شدت الام ایام از وجام مصابرت نموده با مید عنایت الهی بعش عزم از لوح خاطر بر سر و در آن
اوقات چند نوبت میرزا معز الدین سنجر بسبیل الطار لشکر بر آنحضرت و مستاد اما کاه از بیش شوانت رد آنحضرت را مطلع صورت
استیلا بر خاقان مظفر نوا است ماد و آنجناب بفضل مشاد بیاری که در بیان خوف و رعیت اوقات کذرانده بلی رد امان نیک فی
بحید و انتظار لطف غیبی می کشد **لشکر رفتن میان توجه خاقان منصور و شش شل عاب طرف و ظفر یافتن میرزا بالحسن**
چون سلطان ربیع آن ربیع که مواطنه بحوی سیاه مشاد و باد بر انتقاب الیاد بود هنگام ظهور آمد و حشر و ثوابت و سیار از نمن کرکیت
عزیت و رحوت اشد بر فراز کشت حضرت ایشان خرمش الحلوز و الهایون که در اینه خاقان منصور با بیت و ده نفر از ملازمان کاکا کمتر
پیاده بود نداریه بهت قتلاق بجاب کوک کشند مرو نهضت نمود و از انجا خواجه مردی بیاد لها با جهاد نفر بکر عیه طلب بسیا باب
و ولد نموده و اشتیان التعدد و بیت خراسب داد و نظر آنحضرت و صدا کاه از آنجا کاه از آنجا کاه از آنج

امرا الوس جغتای و رهجلا باشد درگاه عالیشان را احیا و آبادان خواهند و بعد این بحث بحث خیر خاقان سعید تمام جاریه و ازنا
عالیشان استرآباد نهضت فرموده توقف ارتحال صوبه بغداد بخدمت خاقان سلطان امرا سرایا اعلام داشت باجمعی کثیر بوکه هدایت
تحریک و حیات بقیات بادشاهانه سرافراز شده و اسباب انجار و مباهات ازدی مرقدین درگذشت و در قدیم روزه سیاهی بلادت
سر بیدند و شرایط تازه و شارات بعد قدیم رسانیده غاریکت قلعه زنجان و سر بر دیده تخت جاری کرده اند و از اعیان حسین سعد دیوان از توجه خاقان
منصور جغتایت از استرآباد سلطان میدان خراسان و بصلح و دوشبه از عشر اول ذیحجه انبین و سبعین و ثمانمائه خاقان منصور ساختند
سلطان اعظم و بیدار آسمان توامی سلطان میدان عالم اقتدار بر افراخت کجاه از مابین عقب لشکر دیو شد زمین مفرقیل نوده و تهدید قدرت
مقابله و مدافعت اکرده ابواب قتال و مجادله روی اطاعت بجا آورده تخت هر جای سپاه سعد و حسین با کمین غبار جنگ و شین بر احمد نوره
گذشت و تدبیر تعقب لشکر نصرت اثر رسیده مستعد استحقاق لات بکار کشت و خاقان منصور بفتح فتحین موسوم شده ارتبه چشم تمام آبا
یکی از اعیان استرآبت هلاکت جنانند و دیگری خود را بیش از اخذ اویزار بهان ذبح حرفه ناموش کرد و نوشید عبدالرحمن بهادران و بهمین
دست مقهور الآستین حلاوت سر بیرون آورده و بر یکدیگر تاختند و آدم رنجین را بخون کشتکان سیاه کان لعل بدخشانی رنگین ساخت **نظم**
و اندر خروشید دیگر دار * و اسید بهادران روزگار * زخون بلاد خاک آغشته شد * تو گفتی زمین از خون گلشن شد * معدل حسین
و سپاه تو کان چون دیده خاقان منصور و دیدار ایران موکب ظفر نشان مشاهده کردند هر یکی بایست بر موکب کرامیده روی بجاوی فرار آورده اند
و سپاه عزیمت پناه ایشان را تعاقب نموده بسیاری از کمر ارتفع بیدریغ کمر بسته اند و معدل حسین و یحیی و شرده اند از اسیر کرده و حسب الحکم قتل
رسانیده اند و معدل حسین و یحیی و شرده اند از اسیر کرده و بقتل رسانیده اند و خاقان منصور بر تسخیر ارتفع نامدار و از مجاهد حضرت و رود کار عالیه
حیی کرده و انکه جرکان جلادت کوی سابقت ربوده و بودند باصناف تلطف و نازش نموده عزیمت مستوران ترکستان از پی و تعاقب کرده
این کرامیده و رفتن و بان مالوف اجازت نموده **شعر** چو از غایت لطف پروردگار * خدیو جهانگیر جم اقتدار * بر او اخت عالم فتح و ظفر
فاند بسیاه مخالفانه * بر اطفال و متوان بفتل عدو * بجمعی که بوده سند و براه دو * زعضی عدالت ترحم نموده * طریق ملایمت بر شان
لوای شریعت و دین و ملت * سپرد از انوار شان بازداشت * بلطف حسین و خلق حسن * فرستاد شاد زه موطن **گشاده جلوی جهان**
منصور بر سریر سلطنت جرجان و دفع بعضی از وقایع و حوادث آن دیار و نفوذ در آن وقت و اوان چون آفتاب
عنایت بخایت الطاف از طلع آمال آن ریشه و سریر پادشاهی طلوع نموده و بر میان سلطان میدان ماهچه رایت عزیمت خاقان آنحضرت عدل و احسان
بر اوج فتح و ظفر جلوه کر کشت کلغ از ملک جرجان از خاطر جور و طغیان سپاه و کان بر اسکشت و سپهر سپکار از نار و ضرار متوطنان آن دیار
درگذشت خاقان منصور همنان و لت و اقبال کلشان استرآباد چون مقدم بهشت بریف جرجان فرازی کلستان ارم ساخت و قدم بر سند سلطنت
و جهانبانی نهاده سادات و قضاة و آئمه و اعیان و اعیان و اکرام نواخت و برخات محاسب محاسن شیم و ایر سیم نوازش فرمانده و طلعات
آفتاب عدل و کرم متوطنان آن ولایت را از ظلمات ظلم و ازدهاید جبر و عاجیش و عاجز اعلام از الشیب حذلت و حوادث روزگار کبه کان و کان
مهاده بود عنایت داده فلاح ایاطهر شرف خطوبان آوازه را از آفتاب جاه خاصین اخبار ابراسیدت بر روی ایشان رکشاد **نظم**
کشاد حشمت و ست عدل و عالی * کشیر و هیبت و ای غلام در جهر * و چون این طور همایون در بادی عشر اول ذیحجه سر بقدوم
آن شرف بود روی نمود عهد خاما و سایر امرا و الاتراد بعرض رسانید که رسم خان نماید که خطبه بعید بنام سلطان محمد زین کرده ما
بین الجانبین طریق استبداد مراحت و انحاد مطلوب بوده و آنحضرت این سخن دلپسند نشنود و مرقوم و خطبه بنام جمشید جاجو اند
و دوی از نقش القاب و خدمت الاصلام بسکر قبول رسانند **شعر** خورشید در نهانی نجوم است بین باشد * تا کمر قولش طلب خصیص باشد
مقدار آنطالب قلوب و روش الهی ایزد سلطان سعید بیاید و سریر سلطان محمد بن بارسید و مکتوب مشتمل اظهار بهجت و وداد و ارتباط
قواعد مودت و انحاد بعرض رسانید و ایضا مدعی داشت که سلطان سعید قبوه آنحضرت باید که دفع اعلام شوکت سپاه و کان و دفع اعدا این دیار

لوازم سعی و اهتمام بجا آورده و بطریق ملوک خالفت و مساعدت بتقدیم خود را صاف و معد و زیاده مقرر تا کمر هر بلایسکه از تعرض آنجماعت
استحقاق نماید بر بلاد زمان مسلم بن و چهکس ابواب تعرض کشاید خاقان منصور قلق و روش با بهام مرحوم نوازش نموده و حضرت نصرت او
وجهه سلطان سعید بنکرات و خشونات و نشاه و چون سلطان سعید رایت استقلال و مالک خراسان و اقرار حاجات و آنجماعت را بر جاجانی
فارغ ساخت محمد شاق را بجانب سار و هند که بتصرف محمد و چین کرانند کان خاقان عزیمت قرین بود ایشان و آنحضرت بعضی کرم میل
محمد شاق را بانعام و خلعت نوازش کرده بصوب سیر سید و کلتا مرتبه سلطان سعید و اند فرود و بنا بر آنکه محمد شاق ملاحظه عهد
و میثاق نموده و بلای کمین جنب شیر بند از مخالفان بر ستر کرفته اند و آمد اوراستی الطف و عنایت صد و سد و مراحت و اند اشیم و شرب
سرت بعزم و اخات و مصادقت راسکه بکلاشیخ و چون محمد شاق و امیر سید مهراه سید ند سلطان سعید بصلاح و رعایت حق و خرمی و
خاقان سعید بزه اخت و امیر سید را کفت سعید و عیوب ساخت و از آنزمان ایشان خاقان منصور و سلطان سعید بها و عداوت از زمین مخالفت
و سید و دور و دور آبادی باجان نقد بر فتوی و ای لفت تا مرد آن بیضای و دکار تعاقب لیل و نهار نظاهر کردید **ذکر طلوع آفتاب دولت**
سلطان سعید از افق دار الفتح استرآباد و عزم و تسخیر اسلاف ممالک ارثیه دست خاقان منصور و الاتراد در اوایل
سنه تسع و سبعین و ثمانمائه صلح همایون خاقان منصور سلطان حسین میرزا سید که بعضی از اعیان عرب که رعد و بارد جنا قاست و اند هزاره
سقر متوطنان آن ولایت شان صفت بیاده و دوره بنزد طریق بر اهی بجانی آورده اند تا بدان عدد اهل و تعاز ابلوغی سپاه عزیمت نشان بتادیب
آنجماعت ناصر ساخت و بعد اهل بعد از انجام مرم اعراب تا نواحی بنیاد و سر و از آخرت اعلام اقتدار و اقرار و چون ایشان عرض
سلطان سعید رسید امیر علی قوشچی و امیر سنج خود و امیر بهادر سعید و امیر سید و بنا و ملاحات و دوان کرده اند و امیر عبد الحق و تعاز آمدن
از اخراسان و توقف ماهچه باسترآباد خواهید و چون خلاصه هم سفر ملک سلطان سعید کشته بود خاقان منصور اراعضه فرمود و تمام سلطان سعید
بعد از وصول ایلان و کار عرضه اشتی بهاء و فشاء نه مقرون کرد عبد الحق و تعاز بعزم استراح توجه کان عنان راحت بجانب استرآباد
اعطاف اده میر سلطان حسین بوست و آنحضرت بجزم در الملک و رعایت عطف و شفت بر مسند اقبال ملک داده و لوا استقلال افراشته
عزیمت و استرآباد تسخیر بلاد و سلطان سعید بیلاق و قوف بر حصن و آنحضرت جرجان اجتی و بهاء ساخت و اتمای سپاه خراسان
و رود و بهار شد چهار جمادی الاولی سنه ثمانمائه و دوانه خاقان منصور جرجان و حضرت و مولا امر سلطان سعید بالک و کان استقلال و نوه
بالوغی از بهاران بحر کنار و سر ایشان الطف ارکرد و عداوت اکر تدبیر مخالفان رسید شنید که سلطان سعید بالشکر و سپاه مخالفت میرسد
بنیاران رعایت خود کرده باسترآباد بازکشت بحال آنکه نهیب اسباب کاز نموده و هایها را ضبط کرده از سر تمکین و وکار بدولت و عنایت
حضرت بر دانه و دران اشتا احمد و الموت بالوغ و علاقه بیت و دولت کرده اند و کب همایون و دو کردان شدند و از آن مقصود و علم عالی الصاکر
ظفر انجام راه بلغت و فتوری و قواعد ثبات خود نصرت و دو رسید کشت لاجرم خاقان منصور صاحب و مقابله و مقاتله بدره ملک استرآباد و
بازکشت و ولایت آقلب ایلی جیب و جغتو و خطه او و افراشت اهالی جرجان کرد از تحات محاسب و جیب خاقان و انزه نقت محروم
ماند سیل مشکل در خون اقتدار دوان ساخته و از سیره زاد الاتراد و بار تو سر و قاعات بادشاه کاکار خاصیت نکو کی اظهار کشته انجار
تحریر بهدا الواخند و در انسب بوالفت بلزمانه کار زنجر جان اینک باران از مرغ خلم و دوار کشته چنین زمانه در ولایت سیل مشکل
از قرار محاسب باران کرده اند و قاعدت مرشبانه و رجال و متولی ایلاد بوده و دران ایام اصلا آقدر جهانات و جسمالات نبوده بلیان لشکر ایران
سلطان سعید امیر شده که موکب آنحضرت را تعاقب نماید و ابواب تعرض بر روی لشکر ایران که تعاقب کابین ظفر انتساب متوجه بوده کشاید
و خاقان منصور بجون هفت روز طی مسافت نموده باینطرف کنار آب لیور رسیده کشتی و بسکی جسر فرموده و سلطان سعید بدان لشکر خبر خلافت
آنحضرت شنوده همان عزیمت و اقبال باسترآباد شتافت و ایلیا آنملک سلطانخود میرزا تعرض نبوده عنان راجعت بصوب استرآباد تافت
ذکر شمه از مخالفت و مواقف خاقان منصور با میرزا و سلطان و مصطفی خان و بیان نهضت رایت نصرت نشان

گرفتن ثانی بمملکت جرجان

چون حضرت منصور بنظر ولی ابراهیم فارق و سلطان حسین میرزا کلاب آب مویه را از فرق سر بگذرانید
نیت غزای گلستان ارم ساخت مردم بیرشاه و سلطان علی که در آن ناحیه ساکن بودند قدوم همایون شاه زمان و خنجر شد غربا طوبی حاصل نمودند
و در انتزاع خاطر خاقان سنوه و مآثر گذشت که عبد الرحمن جاده و ابشر و بر ترتیب مصطفی خان فرستند و اظهار انقیاد و نموده استمداد نماید و
مصطفی خان در آن زمان در ملک خوارزمین اوسر اوزبک اختلاف داشت و بعضی از ایلات دخوارزم بایت ایلات بی اوزشت انقضت قبل از آنکه ایلچی
جاده روی ابدوی مصطفی خان آرد و کاغذ ایلان بسیاه حضرت فشار رسید و جنر و سیدن باغوی سانیدند و سمن از انجا حرکت کرده سیاه
سرور سلطنت مسیر آورده و دهن بر تحقیق راستکاری و آنحال افده بوضوح پیوست که بر جاق سلطان برادر مصطفی خان است که در میان نواحی
سنرک کرده تابان خاقان منصور آمده و آنکه اشتر بر جاق سلطان کلات بحث آمیز بنا داد و سخن صلح و بیان آمده عقد اتحاد انعقاد یافت
و دخلاء آن احوال بر جاق سلطان را به اعید و صحت با خاقان بلند حرمت بر خاطر گذشت و خواست که با مظاهرت بقواعد مصاهرت مستحکم گرداند
و گرید چون بلیشاهی که مشرع آنظر لطف و مرحمت الهی بود عبد الکاح خویش ساند و چون قلی این مصطفی خان قاعدی باستراباد و ستاده از
خاقان والا نژاد این التماس کرده بود و آنحضرت جواب او در کلر شیت حضرت عزت تشبیث این امر تعلق بنزد قدر الهی باشد و توقع خواهد بخاطر
نخست بخدمت بر جاق سلطان را قول اغزو و اما عبد الحلیم و سایر امرا سر بضا جنبانیده و زه التماج سلطنت بگیر کلان عنایت از دلیج
و دری بیم دولت بگوکب اوج سعادت اقتران نموده و زمان از امر مصطفی خان که مراه بر جاق سلطان بود بی از کرد خاطر خوال بندار و عبد الکشته
بخدمت خان شتافته و کیفیت واقعه را مرور کرده اینند نا بیان میان جادوان مواد تنازع در میان آمده خاقان منصور بر جاق بوست
و از جانبین سند بیان قال و مقال گشته چند نوبت صورت سیر آوند و نبود و تا خلاف مصطفی خان در تنهر و زیر که در الملک بی بحسن
شرع خاقان منصور بالقاق بر جاق سلطان از دره باخاب و زیوه و دست جهل و یکرو نه سیاه و شن سوز جه امن شهر و زیر عام داشتند و هر دو
اند و دون بیرون ساخت مخاصمت و محاربت بوده هست بر اخاد اعلام بکیر کرا شتند و در آن ایام حیث مع نوبت مقاتلت اشقاق اقاده و از
هر دو طایفه از اهل اسلام انهام بنا زمه کاذبه نوبت اد عافت مصطفی خان صواب بیان داشت که رسوخ مدت موم غافت را خاده
و از رسالت و رادن اسار بوا فت رتبع سازد خاقان منصور فرستاده مافی الضمیر خویش بیام کرده و آنحضرت ملتمس او اجرا نجات
مقرون کرده ایند شرایط اشانت بجا آورده و قواعد عهد و پیمان بایمان تاکید پذیرفته مصطفی خان شفقا خاصه خود باجزه خاقان منصور بجانه
فرستده و آنحضرت بجای بهو نام کنظر آن با کبری در عرصه جهان جولان در میانه و مصطفی خان را سانی و چون خاطر خطیر پادشاه
کشور کران نخاص شهر پذیر فراغت یافت بنا بر استصواب آی صوبه صواب اوای شتافت و معلنا تاکید روزی چند در انتزاع مناطق و حزی
کذاینده در شهور سنه حسن و ستین و ثمانمائه بسایع علیه رسید که سلطان سید ارهاء جهة غافت میرزا الغ بیگ لشکر کشان کشیده
بجانه و قلعه شاهرخیه اشغال اراده نمایند بران خاقان نامیکان فرصت شمرده پای بیارلیه در کاب نظر استصواب ورود و اکرم و الملک
و امید سیاه بجانب استراباد نهضت کرده و میرزا اسطلخو که از اعمال پدر ماکو آمالک بوده باجزه تا معد و بیمان قبالا استقبال نموده و حرب
در غایت صعوبت خاقان اقاده و آفتاب فتح و نصرت از مطلع آمال خاقان منصور طالع نموده و از اسطلخو میرزا امیر شیخ حاجی و ملک امیر
حسین جانا و امیر الله داد ترکی و بعضی دیگر از امرا آن لشکر کشته شاهزاده عنان بروی فرار انصراف داد و خاقان منصور قلعه استخلاص
ساز ذکر باستراباد و اطراف بایکر دم بر سریر سلطنت نهاد و خطبه جهان از فرج طلعت آن خورشید کشور سازد خرم افزای روح آمال
گشت و بعد کرت عصبه اتحاد باهم و بلیه محبوبی بزین شد حیث این محل تا مدار اراده و میرزا پیر سر بکرده و ون در کلات و آنحضرت و الاجاب
و سرزهات ولایت استراباد بسا طنا کسترده و روزی چند در غایت فرح و انبساط اوقات خجسته ساعات کذاینده حداد آن صفت کان
را عبد الرحمن ارغون باز کلاشته خان عزیت بصوب هراة سفت کرده اینده شعر سعادت هم بکاری بخت همراه ٭ فراز اینش نصرت مرتبه
ذکر عاصره بلاد فاخره هراة و بعضی دیگر از حوادث الدنیا ظهور آمده در این اوقات صاحب قرن حرصه هنا قایم و مظلم

هنوز

هنوز حضرت خان حلقه سمع نماید بحوی تخیر ایک حکم نقاعت و نماید و صاحب رضی که قضای دمت نمای نه سپهر و دیده بصیر نشر
بصوب استعاره رنا بدعو بر کاب عظایم امور ابواب دولت و سرور و روی و رکاه خود کشاید ملی هنا چون خاقان مغفور از خاطر قاب
سیما از ضبط خطه هرجان فارغ ساخت بجانب خراسان نهضت و نوبه کمند هر که کرده تصحیح آن ولایت اتاخت و از جز سلم امر سلطان سعید
رسید و امیر سید اسمعیل الدین ارغون و امیر سید و الدکو در عهد و شیاز بود و سیز و بود هنا از دیر خود و ابهراه رسانیدند و در رشوال استحق و
ستین و ثمانمائه مرم بلکات استهداد و اسباب حصار ارغی کلا بیهقی و بیت کرد اینده و امیر نظیر که از عظم الدین بلوغ بهشت نظیر بود ضبط
و در اثر ملت استهداد نمود و امیر عبد النظیر در اثر عراق و الکشل و نبود و در اثر قیر و نا بلاد مکون بلدا مراجعه جاجی تلی کرفت و حراست و دلاه
بجای امیر احمد حرمت ساخت امیر بیرون و در اثر خوش بازار و سلطانین ارهکی مقرر کشت و شهار و از دیج و در اثر فرا و بعد از حاصه باشی
سنرک و تا الصحایع و کذشت سید اصیل الدین ارغون و سید و هراه طرق که ملک مقرر بودند و جمع اطراف و جوانب شهر شرایط هست خالا و ده
تمامی اطراف ارده و بیت و بیرج و از بهکام اخراج سلوت بیتوند و خاقان منصور بخت بجانب سرخس رفت آنحضرت را خیر تحرکت و الدنزر و عده
یکی از اهل خلد کرده و عنان بارد جهان و بهراه مطوف کرد اینده و در و شنبه بیست و چهار و تصدا از مکی عمارا بکر جرجان در آمده باغ
زاغا را مخیم و اوج سلطنت ساخت و تصور کرد شاید مرد هراة و از بکلب جنت و بکار دره از هاکشاید چند و در اشتد الآن قضا و ابو
حیز آخر اتاخت و حلال کهر و ان بهلوا دی سلطان سعید بدین الدین عنایت دو بو دند و در زره و زه استحکام و بیج و از و تهیه اسباب قلعه داری
و معاند و افزودند در آن اثنا در وی خاقان منصور با جوی نخواص و عدم و ایاد حام جیل و حشم بزم حسام بر ارش کرد و زخم مولد
از بلغ زاغان بیرون خرامید و جاسوسی که در کمین بود بسرعت برق و باد شتافته این خبر بر رسانید و ایشان ایضی او دی نظیر و استه هست به
صیدان شاهار فطر دولت و اقبال کاشتند و بایفرت جوی کرد هر برق و رهوش و تیغ و تیر از شهر بیرون تاختند و نما نشد که چون حضرت
و سیار شهار رحل خلاف سوار شد تیغ زنکار یکشد الا از ده حام لشکر ظلام را ندیدند و شرار از هر چند شهار اند هو کرد بر کاکل بهر سوی اند
اکر چند سیار باشد کونه ٭ خاره بر شر کلده و زن ٭ هما کر بر اوج عزت بره ٭ نکه کشت بسیار کی بیره ٭ و چون خاقان منصور بر هجوم
اطلاع بخت مست اعتصام دیده و بنی و کلاه سانده خرم مهیج زد و شیر حصن شکن عنان جرب بشان تافت و هما چون آشام از نیام انتقام
کشیده بقبض تفنین بر لخشر بیکران تاخت و در حلا اولی جوی کرد بایسال الا لا کرده و اخاذ اسکان ساقه بقیه السیف هزیمت نموده و در بیم
آورده اند و بهزار جهد و رابع و بار رسانیده دست بیرو کان بر دند و بعدا از کرد بازده روز بعالم بیضا کذشت و سکان هراة رخال خاطب
و در آن کشت خاقان منصور از باغ زاغان کوچ نموده و در آن کهدستان قبه بارکاه با وج در و ماه بر فراخت و دو سه نوبت دیکر با هر کهیت
مآثر بدر و از خوش بازار جلت در اتاخت اما بیکلا استحکام خرد و فور عالمان بهرام قهر صورت فتح چهره کشود و اعلام ظفر نیاه از کهد
و روکت اندوه در بحر باد و زوال اجلال از نوبه آنکاه بازار زان میان موکب منصور چند روز از وقت صلح رایت روز کار خویشید کمار بر ایام این نیل
حصار اهکام اشتعال شعلهٔ ثابت و سیار سر بر روح سپهر و از اعلیت و در و از لیز و ابه باستعمال آلات حرب و بکار و ده اعتدد و رتبه
بزه و له و زر و بکان عذاب سینه سوز و بازار سر بر روح و بر روح کرد اینده و آثار کان لا و ر و ظاهر ساخت مرد هراة نیز و کمتر از ایام و در از بار کرد
جلاش سر بر ند و امیر شیخ بهوری سر بر سید و راه اند شیر شیران و بیره مان میدان آمده از آن تاخته توانم غایت تخلص بعد الدین و از اهل و زمان
موکب بایون هر کز دست هر بیان کرفتار وی شد کوش بیتی بیره از شهر بیرون سر بر ساند و از شهریان هر کس بیخه تقدیر سیر و سکی کوشت
لشکریان حضرت و جها کرد از اهکان شربت حرعه ساند و درین اثنا بعرض خاقان مغفور رسید که سلطان سعید بایزید جوی صلح کرده از آب
آمویه جوی و نبود شاهزاده عالم که کشتند بر بیت و نیخ و زجر از بحر ابصوب ساب رغاب نهضت نموده و چون در ولایت
بادغیس تو دل جلال ارغون و اقاعدی از بعض بطلع مرغ بلاکر و مرا بلطف بیرو اجب الکم چه حقوق اخاد بکار آب رغاب رفته بود رسیده
بشرف عرض رسانید که شریف و جلال هند و کر الجکی شر از شیران بیشه اقتدار و بیران مرد از الهند شعر هر شه سوی و هر جکوی ٭

تندی در رنج آمده که وحشی ٭ بعزم ماهی تنور حرب بتنور اندر آمدند و میرزا ابوسعید بزخمی که بر سر خاقان منصور رسیده از استماع این خبر
بالموران لشکر منصور بجانب اندوه خاطر کار و اصلاح و مدارا قرار یافت کسیا و حلقا الحاق را بر خیلت و حال را بر دوزند و نوشتن حاجات خاطر
شوالسان بحاجات و رکاب خاقان آسمان شوند و در تعریف از تنور دور کوچ کرده و در تنگنای آب سر خطه ملاس ترک سیر اسر بوسیت
و خاقان بخاطر آسایش از تاب کوچ کرده و در راست علی شیخ تنور رسانده گفت واه بار از ترک نظر آنا بکر بجهت بدر غایب شافته و در امن و دولت
سلطان سعید گرفت و چون سر نزلا سر کی بفرزند ولی خاقان و خدمتی شرف گشت آنقدر اشلاف و رای امرا و ارکان دولت پیدا شد که کار از
استعداد عمالیه و عاقله رکاشت لاجرم در پنج خرد سنت و سیمین و ثمانمائه عاطفی قرب مصروف و حرکت آمد و معاد زمین خاقان
منصور آنطرف را بسپید آقا سپرد موکب کسی نوده براه اسپرد و حرکت آمد و عاقبت استرالکشت و امجوز ملازمان بکد الی تاریخ مرسل
نوده و زین سعادت و عاقبت دار الملک جرجان رسید و جهاد الرحمن ارجن کرد بالتفات خاطر همایون در الملک بلی بر سند جهت نهاده
حکومت جنین طریقه نازد و ثنا بجا آورده حشی باشاها شد و طوی حشر و اندر قرب او و خاقان منصور اوتوجی از خواص و زمره از اهل اختصاص
در مجلس بزم نشست ابواب فتح و نشاط بر کشاده و اوه کلر بنا بر دست سالجان شیخ و مشک و برکه شی آمده تیغ و جبلت زمان بر طریان خوش
آهنگ بلند شد **نظم** بکردش در آمد و لاله کوست ٭ بآهنگ چنگ و نی و ارغنون ٭ کرفته کسانی کلهنار ٭ شراب بر از لعل شیرین نار
منی بلحان مرده و زیبا ٭ بر از لاله مجلس شکیب ٭ ز نسرین و ز ریحان و ز طاهی کران ٭ بت هیچ و ز ارزه بر دوران ٭ شعر عزیز اسپهبد کرد
کرام سپاه و سران بشد ٭ بخاطر بر جشید و آبی سکه ٭ بتوند بجمله خاطر بسی ٭ در تلاقی این امر الجز بتوانا انجامید که سلطان سعید
چون از توجه موکب همایون جرانیه نخست قلعه مرجن شافته و اسپهبد آقا الشهید کرده و عنان بکران بجانب تافته لاجرم خاقان منصور
بساط عیش و انبساط جهت مزید و احتیاط در نوبه بالموالکان دولت طریق شوریت مسلوک داشت و تا بی آنطرف متفق اللفظ و الوفق
معروض نکرده باید که تعادی و بغایت کوشت لذ و بیاه نعمت بنا و در نهایت قلت ناسپجان سنایند که مملکت استرا الدر بالد کفاشته
دست و بجلیت بر صبر و شکیبائی نیم و هم حبیب و رزم را جند کاهی در توقف انجامیم و خواطر اصاغر و اکابر بر توجه جانب قزاوا فیر نوت
چرده مشکف ارشام صحرا نکار و بایام راست خالی خاصه جوار کلی اخلام زلت سوده از زاوی داشت خاقان منصور علم نهضت بر افراشت
و در راست بجی که نوبلیدن اندوقیت اشیا عاطلیه راه اندشد بر مرجی آنکه بواسطه بجاوزت دریا و دور کل و لای ابراج تعب بحر
بخاقان عالیجناب و ملازمان حضرت یاب رسید و روی که ملاحان قصاد قدر کشتی زاند و آفتاب دیجر انحصر قلت اخاخت
سپهر سلطنت از آب کشت ساعتی در زیبلی توقف کرده و چون جمعی کثیر از امرا سلطان سعید با جنود نامعدود و ارتحت متوجه بر نهار بکر
عاقبت صلکشت و سجاه شانزده لیلی ساعت کرده و زین تحت و بیاقیت و ماه اوراق نزد الجلالیه و قوای اطحت بر مفاوی سالکان آتحدود
مبسوط داشته هکذا از مرام خاص نموده **ذکر فتح شهر و بعضی قرار سوانح خرج اثر** چون خاقان کشور بر ضمان
امان پادشاه قدیر بر موضع اوای و اوای آفاب اشراق بر تلاحت و اهالی آن اطراف و دیار و سایر عالم بنا بحکم بشره و شوال احوال خاطر و کار
ساخت و لاجرم اوبلک با کار از زمره اهل اخلاص بر اختصاص ایسان داشت بالطایف تحف و تبرکات نزد مصطفی خان فرستاده بیغام با کرم
بنا بر ارتباط علاقه الموت و اتصال بسلسله نسبت و مودت بجا و تعلیم کرده که بیغلت توجه نماید و چند روزی طریق اختلاط و انبساط مسلوک داشت
در سرانجام بدکم کشی کشایی توجه بعضی از اوای و بنا و و لاجرم نیز در زیر رفت مصطفی خان شرایط ضیافت تقدیم رسانید و در
جواب حدیث ملاقات جنان آوی که جان احتیاج افتاد کرا آنقدر اجند در این مقدمه بجلت بلد تبسی فرموده و بهر ولایت از ولایت
خراسان که رسید مظفر و اسم و لقب شهر بیشتر بر زبان کرده و بحسب مقدمه در این اوقات خوش بقوا عد سلطنت ماوا و اوای لاجرم و بعد
میشود که چون آنحضرت بدولایت تشریف آورده خاطر باید و شاید از عهده خدمت و ضیافت بیرون توام اند و اعضی و جب ظن
عیسی جرانی کرده و آنکاه عنان و اله بخدمت و عرفات و معقول اخلاق المسقبال موکب همایون مقدمه ساخته نیست نموده کوارم خدمتکاری تقدیم

رساند

رساند و بخواجه اوزبک ابا الجاعت داده نفس خویش و دی بمقتضای تفاد و دو بخواجه بایزید سر و خلافت بصیر رسیده آنچه دیده و شنیده
معروض کرده آید و بیان آقا بیک ترای از اوای حرکت آمده آنچه چون عملی و موکب همایون کشت و در آنجا بحسن و سوت کرد عنان و تعلیمات
علامی مصطفی خان و اعیان خدمت حسن و شهر بلی مارد بلکه کرصیار بر میان بست خیالات قتال و رفع حیز بیکاره بنا بر آن خاقان منصور از تنور
عبور نموده و کلا راصد از کوه و مغرب علم عسکر نصرت انجام کشت و چون امارات و صلاحیت منصور و اهالی شهر و نیز شد جمعی کثیر
از اصحاب علامات آن بلده بیرون آمده و در میان بناهای فنای خصوص نموده و آنطرف بقدر علامت چرخ تیر انداختند و روز دیگر که شهور رجب
سیم ٭ درج صفر ابیج و دیدند ٭ و آن خطوط شفا علی از اخر حصار تکو کرده و در سحر که مانند عقد علی بر اساس عمارت کرده بود
ابای منصور و بوارث ظاهر شد و بعضا محاجب خلیه بعضی کار نما ریاست و خاقان منصور و نوجه و نفع آن منصور شد و انجا بین کرد از نفس
و ای و مور بر خواست آنچه بعضی مرزا از علامات آن مرز عمارت از و بعضی کرفت و آنچه از تقال الحال بعلاج زمین حالت حوی نزل صفت
صفت احراق بذیرفت و در آنا خذ علی از بعضه جرانها کرسکره آن دو خواجه اوزبک بود و اوه و اسکره و مقلد و اوه و سایر
عاقلان تا رسیدن خاقان جماعت صفات بنا نموده مقلد کرفته شد و دو اوه استحکام داده و بر برج و اره برامده آغاز اخاخت نیز توسل
کردند و بار زمان موکب همایون زیر چاه و توده دار کرشده و بیاده و ای خندق کذشته ماند کیک و ریخاکر بسعود نموده و هاتر مال شیخ
عبد رشید بیز و بعضه و ذی از نعب **وما النصر الا من عند الله** و زین آغاز نهاد و در و لیغ سنکین فراج خطه و بیرون ذی کلار و خوده
آثار **ما یفتح الله للناس من رحمة فلا ممسک لها** و بعد از کرفت و عنان قوتمرات با تمامی تاج و لشکریان مصطفی خان از بر قرار احیا نموده
شهر و بیدر بالکا کشت و بندکان موکب همایون تا بید فتح الهی اب بمان بلده و امده رایت نصلط و اقدار افراشت و اشراف و اعیان
و علما و ارتاز در خلال عدل و احسان جای اندو در شماخت غلام و امثال ریاض مذکور آنا معمور و ایران کرد اینده و سوره قلم و بعد و ون بر طاق
نسیان نهاد و بعد از ایام عنان قوتمرات نیز لفت حرز اندر اشیع جرا و اتام حرز ساخت بتقدیر سپهر استقلال اند و عنود پادشاهان شامل
حال کشت و در خلال این احوال و شهر و نیز بعد حصول آن رتبه و تاج و سریر و نصایند نذکر و طرز مالوف خطه خوارزم است و مصطفی خان جیف و
نقدی جایز داشته مارا بین دیار آورده و مرا امید آنکه این بجارکار بجان بمان بلده و امده و مدت مساعدت نمایند و این سلطنی و بجر قبول الله خاقان
منصور علم عزیمت بصوب خوارزم بر افراخت و اند تنها و بمار عدالت تحضیر جرانیه را عمود و آبادان ساخت و مدار جهد کاه زمام
ایالت آن ولایت را مقتضا اقدار سید زین الدین جوینی نهاده جهت مصلحت بعد بیش خراسان باز بکرمابوای خاهید و مقارن آنحال
جوینی نهاد ارای آستان خاقان اقبال و در میرزا الهی که از قبل سلطان سعید ماکو استان بود مخالفت نموده بیرش را کشید و او کفت
حال عرضه داشت ایستاکان پایه سریر دولت و اقبال که و اینه موکب همایون ملاحات شافت و پرتو الا معدلت بر مفاوی اهالی
آن ولایت نافذ جلال جهد و زد که خطه خوارزم از تطاول حضرت آیت و شنی نیفت و خاقان منصور اعزی همایون بر طبل کاشتر کرت
دیکر علم عزیمت بصوب خراسان بر افراخت و چون بجد و مرد رسید بصحیح موسمت که سید اصیل ارغون و حسن شیخ تنور و سید و راه با جوی کرد
از سپاه سلطان سعید آن ولایت را ضبط و اند عنان مراجعت بجانب قوم خوارزم معطوف ساخت **کفتار در بیان توجه موکب همایون**
بخراسان و مسخیر و فتح عمارت با امرای سلطان سعید حد ولایت تن شبز در شهور سنه ۷۸۹ که میرزا
ابوسعید از بلاد ترکستان و ماوراء النهر بسپاهی و چنود فهر بجانب کرده بیلاق بادغیس اعصب سراه فات عزت و حشی کرد لسه
خاقان منصور مظفر فرامز السلطنة و الاقتدار ابو الغازی سلطان حسین میرزا از خطه خوارزم عزم الحجین عنان و زین و جزم و نوره عنان باره جهان
عابت خراسان اطاف اده و مانند قسر سریع السیر بود و هیچ کنز لسا عوی نیاسوده از راه یاد زون و امیر و عدود میرزا و مشایر
و ترشیز خواهید و عسکر نصرت مآثر نهر و لایت کرد و بعد و نه مدار نهب و تاراج اقدام نمودند و اتفاقا خاقان هر کس بیند بمثل آنکه
و سلطان سعید از سماع آوازه جهان تمامی دست داده از بیلاق بادغیس بولایت و نسخ شافت و اقدام کار و امیر شیر علی و امیر اسپهبد

باچند هزار سوار جرار بدفع ملاعین مکب طعمه آتش نار فرستاد و فرار جناح استعجال باجلب طعام کرده فوجی کثیر از ملاعین قتل کرد و نواحی
ترشیز بآن شریر شتابید و دوانید و بحسب تقدیر زیاده از هفتاد سوار تنگ کار بمرض و ملالت که بآن بصر رسانیده بود و آنحضرت
دست در عروه تقوی زده بمحل توکل معین از سوطهان کرمانید **وَمَن يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ** زده بحضور کرمانید **كَمْ مِنْ فِئَةٍ قَلِيلَةٍ غَلَبَتْ فِئَةً كَثِيرَةً** برعاط جلادت کشیدند
و آب شجاعت اندک در راجحه هزار مرد دانند و بصف کار زار بیارامت و بحر زمان سیاه رخش رسید مانند شبرنگ ابر کرکاز آهوان بدید
و بسان از لب دریا که کثرت تیهو را در نظر هست و بیاد بر بشان حلقه در و تیغ سیاه رنگ از خون اهل تنک کوشه یاقوت رمانی داده و کال
مرانکی عالی و بهمند رواق مانند شمشیر سنان گیران حلقها سر کرده بکار و بجولان بود و شریر از دهاآهکی بحمل بهشت و در دریای هیجا عرصه
کشتی جان اعدا را در کرداب فنا غرق جنون بوتک بکار بخون افشان و بدره و دلیل الفاز اجرن لعل بدخشان می ساخت و از طوس سنان
جاسنان و دهشه کاوی الکان طریق بصیرا از نیاد بری اغاث لاجرم کرم بزد از بساط اجزا بوج کسد اخضر رسید و سرهای سران
و تنهای ملاعین اخالشه را بر زمین کوبید **نظم** سرهای سران شاه و رخاک بهلوی لاوران شده چاک سوگواران بواسطه
غیر ما لفظ کرهر از آنحضرت استحقاق استماع نموده و فرمود که در دو روز بحاره ترشیز نه کس از دشمنان بر سنبر بحضور تمشیر من بروح ریحان
کشته و دانند که سایر بهادران موکب همایون بزد از ام ملالت تقدیر بر سایه بساط جمعیت اعدا در بوشند اگر اسلطان سعید بحر
حال بدانسوال بیند عنان بوادی کرمه کرده اند و دلیران لشکر بضربت سنان تیغ اغاث ام کشیده اسیاری از اعدا قتل رسانیدند و از کثرت
خسته و کشته محل اندیشه برابر شان بود و جوش رطوبت با مادهٔ مستولی نظر کرد **شعر** در صایبی که امدد و دو غش
تیغ را کفش قلزم ریزی صدقران وش صد قران وش و طبر پاس از ان ظلمات از کشته میزبان بوی وخاقان منصور بعبادا اختصاص بفتح و ظفر از بعد
بشاور و مشهد که شتند محل اساغان اقرب و لها همایون غربت روضه رضوان گشت و از انجا نیز استصواب مرزا از اظهار مرد شاهد
عساکر منصور جهت مهمات خود حسنی بشهر و اندند و جایه مصلحت غارت قاطع در قریه و حصات متفرق شدند و دران اثنا امر اسلطان سعید
بعبادا نهار ام بکیکر بوت تیکا بیشی بوک همایون می آمدند سپاهی بودند و چون نار تفرقه سپاه صراح توقف نبود خاقان منصور بر ایشان
که از اسرار اسان بطوخاصه مزید قوت و جودت رفتار اشیاء است سوار گشت و راه خود بر روی بصوب سلمان خوارزم اورد و عبادا و صولا
ارمنی بخلوه همایون حضور نمود که جبر بدهاسی حوق و دو قان بلوه را در جبر تحریر کشیدند که رعیت خاقانی موطنان آنکان با طاعت خالفت
بادت جست هست بقرابت امرا ابو سعید کشاد حان نا بهاشت و لاوان فرمایند داری عرض بیاشند تقارن آغاز بعوق رفته
مردم آغاجی از الوصول آنحضرت آگاه ساخت لاجرم حوقان قلعه را مصلوکه و مثا بعلمان رایت مداخت و اخت مراقبت پس بزاد و صولجا
جان افشا فرمود که چندی از عنان بر الاوی سیه آبای گهر پوشانیده و بر دار کوشها سوار کرده قلعه فرست و چون بحصار رایند نفس
نفیس طاهران بلوه جنان و اماند تا بدین تدبیر و طفر تسبیر بزد و بدین چار هصدع مرا نام راجع شتوش شل اسر خطر بلاس و اسیر دلی
و عبدالرحمن ابخون و حیدر علی کلکاش و ملو سایغ و شیخ ابو سعید خان دربان و میر علی بیر آخر و طولی جهه و شاهقلی کاول و اقاجا نوکر و طوس
و بر سه طنوجی و ه او بیر اشکار و عرض بهادرات اخاعی تیر قلعه شدند و شبلی جار حوسا را خاقان نظر فرا از عقب تجاعت ارسال اشت
تا هرکاه ایشان بعوق و اید باز کشته بحرا و بر چون شبلی بقصد رسید دیگر اورد اندوانه و اوبر سوقت بر خواهید درین اثنا قاضی موسید
از شهر برون خواهید و علامت خاقان صراحت شتافت و سعادت تقبیل اناملوا فیاض اسود رافت عرض کرد که طلحه حوی این هیات بعوق و امدند
لاجرم آنحضرت بطرف شهر و اشد و چون امر ابد هلیز قلعه رسید ندی الحال بدستا و ساز اگر آنجا و جمل بسایه و سالار بصل خواهند
و هازمان روه بهجوم نمود و دست با ماخق نیز و سنگ بر او بر بند و عبدالرحمن ابخون را دو نخم نده از دیز فصل بدر انا اهند و پس از کرفاقان
مصیر نزد ملت بدر و نزد رسید بنی حدیب خمان افکند صلاح و در توقف نمود که عبدالرحمن با شتقاق اکرد و دو بدر آمده
و حبی ایسا کان حوق جلد نمود و خواستند که او بایستاند و جوانب آنجا تحت مشاهده حضرت خاقان کشته سقف همایون ریشان ماحت

وعبدالرحمن

وعبدالرحمن با ایستوی خوالیده متوجه شدند و روزه کرد عبدالرحمن وفات بلغت خاقان دوست خوازه شن کفار اشارت فرمود کرد او دش
قاهر هزیمی او را در جای مناسب مدفون سازد و اثر قهر تن ظلم کرد اند آنکاه موکب همایون بهار اسب شتاب از آنجا نهضت نمود امید و آنرا چون
تجدید عمارت کرده بود محل توطن معین از سوطهان کرمانید **فشار دیدن خاقان عالمگیر جهت استمداد ابو الخیر خان**
چون خاقان منصور چند کاه دیگر اردو کاه ساخت و در محاربه خوارزم و هدد و بخارا کذرانید خاطر شریف اعلی بر ان قرار یافت که بوالخیر خان
کرد و آنزمان قاهر مرتبه ثانیه داشت تجاوز و عدوی خوانین آفاق بود و رو و از انحضرت استمداد نموده متوجه تسخیر ممالک خراسان کرده و اکثر مبعوث
خواص و مقربان از اهل اختصاص بلوه مبارک در رکاب حضرت شتاب اورده و روی راه نهاده و صلاتقرب و صول بشت ابو الخیر خان از نجم موکب
ظفر نشان و افتر کشت و چون از شاهرکا زنجیری زاده و نوشیان خلاقت نهاد باستقبال صاحبقران ستوده خصال ارشاد و ایشان بغایت
تعظیم و حرمت بآن نقطه دایره حشمت ملاقات نمودند و از ان سانده تجاوز بردند و جهة نزول همایون موضوع مناسب تعین نمودند و در نزد کرکه
حضرت و خاقان اخضر را سوه طلعت همایون آرایش داد ابو الخیر خان شاهرکا و نوشیان و اشراف و اهالی ایاب سر در خاق طلبیده قدم بر سید
جهانبانی نهاد آنکاه زبوه که حضرت خاقانی از باب کاه دادوند و مدعای جان و نواب و نوشیان بر که آنحضرت جهة تعظیم جان تابوع
کند و باصطلاح اوزبکان تابوع آنست که در دایره سر بر خاق استاده کلاه مالیده زبوه از دست کوش بر ایست نیاز مند و کرفته سانند که اهل است
نیکند خاقان منصور بصوبت راقی کرد و دین باب لکت و نشوه بسیار واضح شد و آخر الامر ابو الخیر خان مادر اخق شد که آنحضرت نا نوزه ماه و از الاول
بعبادا زخاقان عالیشان بر ایکاه سپهر اشیاء امدد و چون جمع ابو الخیر خان بر شهر همایون و اسر حیون خاقان منصور و اقاه اوار دولت رکاب
و آثار استقلالیات بر عقلا امور بشهر امدی مشاهده فرمود امد و دی خفت و بر بالی الناهی سار جهانبانی امد آغوش کشید و نزد بلند بخود جا
داده و از ان بر مسق و دان نوش قند بر رسانید و ترتیب مجلس بزم انشاءت هزیمه و در تیاسان نوجب فرمود و مجلسه و جهانبانی شراب و شیر مد
کرد مش آمد و صدا از کوه ماغ ابو الخیر خان انجا را مادهٔ خوشکوار کرد کشت جهة انجان اقاح سلاطین رکه خاقان سعود و حصال نهاد و تضرعت
جمع شراب صبا رقام نموده اصلا خاوت در اعمال و اقوال خاطر نشد و انصفی بوجب اردیا اعتقاد خان شده بان تعین خاقان نظر فرمود
بکنار و بیا لغه بخدمت آنحضرت رابغوه نزدیکتر کوشید تا هره و زانوش بوشش خلق رسید و نیا مرا کوه دران اوان ابو الخیر خان بر ضرب
فاتح کرفتاریه و ساعتی کذارهای خاقان سعادت اثما مسند نزد سید آنحضرت را خاطب ساخته فرمود که چون غنایت الهی شامل است
و حضرت باعلی رایت دولت و اقبال نیز شمه الهی نوده امید و ارست که بقدم همایون قدم معرفت اثبات مفت بحضرت بندی الله و در الطلبی
هر خطه اطهار و بحوی و عرب سعادی مفتوح تا آنکه تعلق از سرد اشته و خاقان منصور با تابوع کرده مکث نو هر چند در وقت ملاقات
با تابوع کرد می ساجهة احترام تواین کار قیام نمود و حضرت خاقانی از بنا القاعات عالی اعمال الوزیر الحالی و خوات و دیم ایج خبا اوده
اقتضا خاقان منصور کهدت در اردوی ابو الخیر خان معزز و محترم اوقات کذرانید و ابو الخیر خان را جهت داشت کردن کسیار محبوب بوکر تصور نشاید
تسخیر خراسان نامزد کند اما ابی و الوس اوزبک ران اوقات بخوی و پریشان شد که خاقان با استحقاق بر دوشت تجاوز بمحال اقامت بحال نبود
فشار دیدن سادات آقا بابا شراق از دشت قبچاق و مسخر شدن ممالک خراسان بعض خاید پادشاه علی ترکمان
شاهلین رایات اسلامی مرت عرش اسلام علی وصلا سلطان عالمگیر مرد اخیر ایشان از بعث
اکر از بعض تقدیر خداوند بلند کار شان بخدمت رسید چه فضل ازلی دارد نماید در دولت بر شان بر کشاید مهر جاب عمار و بنماید
زهر دزدی و صیت کا بیاند نظر دان نظر بر و شیه ان حضور رحمان خاقان منصور جهانکیر ع سلطان مزین و شهنشاه مشرقین ابو الغازی
سلطان حسین تواند بوه کچون ارادت ازل و مشیت لم یزلی متعلق کرشت کوی اسلام عمری سر بر سلطنت خراسان نکو بیاید ابو الخیر خان
پیش از انکه جهة سره آنحضرت لشکر تعین نماید فوت شد و آنحضرت بضرورت نزله از امداد سلیم رعاد او زبک قطع نظر کرده ملیر نظر از ملاء زمان
خاصه که در اصفهان فتح و ظفر همان آنحضرت بود بعزیمت خراسان زد نبود و تصفی کرد **وَإِذَا عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ** مست العصا

بعد و رنجی و نکبا استوا کرده و بدین بکرفتح ظفر بها از غایت حضرت پروردگار است نماز بسیاری بشکر جزاء و افزونی اسعاد و سعود و کمال
لاجرم بهره بر آنکه و لوی هالف عجیبان سر و سرکین بعوشش رسانید **نظم** بهر جایکه رو آوری بفتح و نصرت ٭ رکابت را بود و دولت عنان گیر
و از آنروز که نهضت نوه بیشتر اقبال استقبال موکب و خدمت فال سادت جستند زبان حال بعروسی که بیاید **شعر** بهر منزل که کرد جلوه کاهت
شود سیم شاه و ملک شاهت ٭ طوطی شیرین مقال اقبالت حال ایدیشان رفو نماید که چون حد و اجود از وصول موکب کیتی مزد عزت
از آنی منزل بجا آورد شد جز و لوی سلطان سعید در تاریخ و السنه و افواه طایفه انسان جاری گشت لاجرم خاقان منصور بنده عنصر بیشتر
اشراف و اعیان آفاقیت بلوازم نیاز و نثار قیام و اقدام نمودند و اظهار اخلاص و بندگی اهل شاهی بزیاده حال آنکه کشور هند
و ایران جبه بهره از رسیده امیر تاج الدین حسن ملکی و امیر مظفر که در شهر بار حکومت و اداره عکی اشتغال داشت و بضبط بیع و اجاره خدمت و صورت
حال بسر قند عرض داشت کرده میرزا سلطان احمد باسیاه بایران هدایه عزم رزم خاقان مؤید از چون بعهد نبود و ابو الغازی الحسین میرزا
با پدر در جلادت اشاره که در لاهسایه بخدمت او جمع آمده بودند از آب سیحون بجانب مرو نهضت کرده امیر سیاه الدین و سلیمان شاه اطراف
فیشابور و مشهد هرسته و میرزا سلطان حسین که جدا از قوای بیدار از قوای تاج الدین کوچیده بود در اجره باسیر و سلیمان رسیده بین الجانبین صورت
مقاتله و رنجیده و شاهزاده منتهم در روی بهزاد آورد و حدیث واقعه اکثر سلطان سعید بدیدن تحقیق الجانبین و حالت ساقا سطوت گرفت
اکثر خلایق شاهزاده خاقان منصور نظاهر کرده و فوج فوج روی امید بدرگاه عالیشان آنحضرت نهادند مبارک میرزا سلطان محمود بطرف
ماوراء النهر در حرکت آمد و چون خاقان کیهان نورد گذشته بقصبه بخد و رسید شنید که میرزا سلطان محمود با لشکر الملک و مؤن بسیار از نهر دجیحون آبروی
کیهان پوی میکذرد بعضی از امرا نموده بحضرت طلبید تا مقدم جلادت پیش بقهر میرزا و بر آن پادشاه کرده خاقان منصور از غایت کرم جبلی
تحریر اعنی بر وی نکشت **نظم** چه کرم سر بر آسمان کشد ٭ بدیدگشت بخت برگشته ٭ و میرزا سلطان محمود از آنجا بحضرت و سلطنت بخد و رانده
و اندوه آب آمو بکذشته روی بسمرقند آورد اما خاقان ظفر قرین از قصبه بخد و کوچ کرده بجانب کیلو منزل امیر سلطان ارغون نامی بحرکت
از جاده بوکب همایون رسید و سعادت تقبیل رکاب همایون اشرف فایز کردید مضمون اقبال بعرض رسانید **شعر** تحت جشید و تاج کیقباد
آن زمان بر پادشاه ملک شد ٭ آنکاه خاقان نظر بنا امیر شیخ علی سعید جان و میان طیار و بکی هزاره ارسال داشت و چون مشار الیه بدان طرح در آمد
جوی اهل فتنه و فساد را که منتهی بعرض و سالمن و تجاوز می شدند تا ادب بلیغ فرموده بسیاط عدل و ارتهاب کرده آید و فرمود تا ماده کوشک
هیچ نوین بیچوجه مزاحم و متعرض کسی نشود و چون صفت و ثروت آنجانب هر دیان از حد و طغیان اوباش و سنان نجات آمیخته و در روز چهارشنبه
هشتم ماه رمضان سنه ثمان و سبعین و ثمانمائه موکب همایون خاقان منصور بحرکت و دولت همنان اقبال و دولت مرکاب بشمالکوه و مکار رسید
سادات و قضاة و کافه اشراف که آنجا بحضرت آن شهزاده عالم استقبال استیجا نموده بودند و از اجناح عاطفت و التفات سرافراز کشتند زبان بدعا و ثنا
کشودند و نهضت همایون بیلاق قزل هایون رسیده از آن پیر و بلون شده روز پنجشنبه نهم از جانب مشهد امیر قیاسیا رسید و سعادت و سیوم
مشرف کردید و روز جمعه عاشر ماه مبارک جامع هرات خطبه باسم و القاب خاقان کامیاب قرین یافت و در سیاه بیرون نثار باشیدند و حضار آن بقعه مبارکه
غلغله سار کرده و تهنیت بلیغ کفتند بنیاد که و در رسانیدند **شعر** مرد مقصود ش از کسی ستانی ٭ رواج ملت آخر زمانی ٭
چون بدان اولاد کم سر بر آسمان سعید کردان در قلع اولاد بیصل ایجاد دند و در ایجاد بعضی از جانب امیر تیمور کورکان جغتای خاقان جهان
ابو الغازی سلطان حسین بهادر خان پادشاه آسیای سابق بود که احمد قی این معلوم نتواند بود پادشاه ولی نباد که کلام بهمه جا از **له مقالید**
السموات والارض بعد از اطلاع و عرض ملک مفاتیح سلطنت خراسان و بلوی که بود **والله تؤتی ملکه من یشاء** بقصد اقتدار آنحضرت
کامکار را تا روز جمعه عاشر رمضان سنه ثمان و سبعین و ثمانمائه از عزت جاهی بیلاق خاقان تشریف برده قدم سایه بر سر جهانیان
نهاد و عنکاه خاقان سعید مغفرت پناه از این مقدمه از پادشاه عزیمت اقرار اولیات بیزه بدر و ماه کشت و در الملک اظهر چهارم
از تجلیات جلب معدلت آن سلطان سکنده مشکاه در نضارت اندازه هفتم و دکذشت و تخت پشت بر سنت حضرت و کامرانی نهاده
بلی قوی و اهل مشیخ و دی تشت بهار جهانبانی و بر پرتو عواطف و اشفاق مرتفع امور جمهور ملت و در اطکه و سایه رحمت و امان
بر مقارن علو اقبال آسمان بکسترد و در تقویت ارکان شریعت غرا و قواعد احکام سیاه بیضا از بین مطالعه بقدا الجاید و شب و جایت
سادات و قضاة و فقهاء ارباب درس و فتوی مهمات سوء و اهتمام بتقدیم رسید **نظم** شاه تا از عدل نشر مولت روشن ٭
بعضی هنش کسی چه کلشن ٭ زهره اهل عالم و الامان را ٭ بعهد عدل کسری هفت زاده ٭ اما بیع از تعرض بیند ٭ و حکم ترسد زدی
رحمت خاقان مظفر قرین او سوسنه دست تولا بولای اهل بیت سید الوری و بر کرکان **انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت**
ویطهرکم تطهیرا استوار داشت و عرض شرعت و صورت عزت طاهره خاتم النبیین صورتی بر خاطر ملیکشت و در ایام کم سر بر
سلطنت خراسان تکلف رعایت و مشهد از اوزبین بر روی مراطوف آملکه تالف دای شریعت آرایش جهان آنحضرت نهاد نبود که حضور و سکه اساسی
و القاب ائمه معصومین مزین کرد اند حدیث این بکاوه اطراف آفاق اشتهار داده آوازه جدید قواعد شریعت بر هاشم از اولاد کیوان
در کمند اجلی بنصیان مذهب حنفی که در آن زمان در هراة غایت معتبر بودند بایلیر سر بر سلطنت معمور ساخته و در اب ترجیح سوم
اهلسنت بخان کفار از نظر حطیه منع نمودند چون علمای عهد قبول التماس آنحضرت نبود در روز عید نظر جلب بدستور بیشتر
بان بقرأت خواندن خطبه کشوده و هدایان اوقات بلیشاه جهت بر صفات زاد اهیه حضرت دانه و تاج الملک سلطنت مشهور انوبکر
بنت میرزا ابو سعید بهادر خاقان همایون سر بر زده و مجلس اشرف ابو جوه سادات و قضاة الله و علما و اشراف رتبت و رفعت اده مدد عصمت بنا و ا
بآیین شریعت غرا اجازه کلام و رانده عمل بحجت و شاه و ملاق آرا شریف بیافت سیم جهان دیده عقود جواهر و لهم که ما اهدا و جدید الامن
بر دوره بوی جمعیت بیاز شد کرد و در وقتی که عروس سیم اجام ماه تمام و جمال اقبال هزاره خاقان بنقاب ارجمند نقاب الانوار کرفت
شاه عالمتاب الهی چون آفتاب بحرم معدلت عظمت بلیه اید و نقاب از بر جبین سیم بیع کامکاری بناهید و تاج فلک تا صدای جمعت
و تاج بیدنا اسحب اهلی مصاحبا ان حضرت اعلی و مهد علیا مصر سلطنت و استیناء ان اتفاق نیاد و صدا تجدید کاه خاقان عالیجاه
او را علامی داده بصر قند و سمرقند و حوالی بلیده سلطان بکر و اهد ملک کشید و بین الجانبین بحث و صورت بوقع آمد اید و هدایان
ایکه در دیده انتظار پادشاه کرد و بین غلام بدید عراصر آنجا و مراد و رامد روشن بود امعات بلیغ مراد و بعد از جید کلاه بلیغ جهان آرا و مرسوم
شد و زمان و نبود و سمارات مدتی و مهد سازان حادی جهاد بانی مسیح جهاد صد و چهل جریب و نصری فرمود و غلبت نوت و نهب
طرح اندازه استاد ان بنا و علما و آنا آغاز کرده بند و در باب تکلف و لطافت و بنات و نظافت آن بر مساحت جنت کلا جهد و
اهتمام بجا آورده بند و در الملک بنای بلیغ جهان آرا قابلیت جلوس همایون میکرد خاقان جهانکشا بلیغ ناغا زیبا بنجا هنوز فرمود

سالک بیابان و از زلال عدل و احسان سیراب ساخته قضای بلیت فرا بر و استان رسانید ٭ رایت و سر فرازی از آن الیه که
بدیت رحمت ٭ بر فرق سرکشته کسر آنه حواهش تصور جهانبانی از عقد شیدید سایه که تصور بنا جاه بیان شریعت آخر زمانی را نمایند
و از اهتمام ذاتی کشور ستانی آن بیت ملایح و رکه شاه شریعت و حجات روزکار سالکان سالک سلطانی نماید **شعر** مرد مقصود ش از کسی ستانی ٭
رواج ملت آخر زمانی ٭ رعیت پرور و دشمن ساز ٭ چو اعلام ایالت بر فرازند ٭ کند تعمیر بعدل و احسان ٭ بی آسایش اشراف اعیان ٭
چون بدان اولاد کم سر بر آسمان سعید کردان در قلع اولاد بیصل ایجاد دند و در ایجاد بعضی از جانب امیر تیمور کورکان جغتای خاقان جهانکشان
ابو الغازی سلطان حسین بهادر خان پادشاه آسیای سابق بود که احمد قی این معلوم نتواند بود پادشاه ولی نباد که کلام بهمه جا از **له مقالید**
السموات والارض بعد از اطلاع و عرض ملک مفاتیح سلطنت خراسان و بلوی که بود **والله تؤتی ملکه من یشاء** بقصد اقتدار آنحضرت
کامکار را تا روز جمعه عاشر رمضان سنه ثمان و سبعین و ثمانمائه از عزت جاهی بیلاق خاقان عزیز شریف برده قدم سایه بر سر جهانیان
نهاد و عنکاه خاقان سعید مغفرت پناه از این مقدمه از پادشاه عزیمت اقرار اولیات بیزه بدر و ماه کشت و در الملک اظهر چهارم
از تجلیات جلب معدلت آن سلطان سکنده مشکاه در نضارت اندازه هفتم و دکذشت و تخت پشت بر سنت حضرت و کامرانی نهاده
بلی قوی و اهل مشیخ و دی تشت بهار جهانبانی و بر پرتو عواطف و اشفاق مرتفع امور جمهور ملت و در اطکه و سایه رحمت و امان
بر مقارن علو اقبال آسمان بکسترد و در تقویت ارکان شریعت غرا و قواعد احکام سیاه بیضا از بین مطالعه بقدا الجاید و شب و جایت
سادات و قضاة و فقهاء ارباب درس و فتوی مهمات سوء و اهتمام بتقدیم رسید **نظم** شاه تا از عدل نشر مولت روشن ٭
بعضی هنش کسی چه کلشن ٭ زهره اهل عالم و الامان را ٭ بعهد عدل کسری هفت زاده ٭ اما بیع از تعرض بیند ٭ و حکم ترسد زدی
رحمت خاقان مظفر قرین او سوسنه دست تولا بولای اهل بیت سید الوری و بر کرکان **انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت**
ویطهرکم تطهیرا استوار داشت و عرض شرعت و صورت عزت طاهره خاتم النبیین صورتی بر خاطر ملیکشت و در ایام کم سر بر
سلطنت خراسان تکلف رعایت و مشهد از اوزبین بر روی مراطوف آملکه تالف دای شریعت آرایش جهان آنحضرت نهاد نبود که حضور و سکه اساسی
و القاب ائمه معصومین مزین کرد اند حدیث این بکاوه اطراف آفاق اشتهار داده آوازه جدید قواعد شریعت بر هاشم از اولاد کیوان
در کمند اجلی بنصیان مذهب حنفی که در آن زمان در هراة غایت معتبر بودند بایلیر سر بر سلطنت معمور ساخته و در اب ترجیح سوم
اهلسنت بخان کفار از نظر حطیه منع نمودند چون علمای عهد قبول التماس آنحضرت نبود در روز عید نظر جلب بدستور بیشتر
بان بقرأت خواندن خطبه کشوده و هدایان اوقات بلیشاه جهت بر صفات زاد اهیه حضرت دانه و تاج الملک سلطنت مشهور انوبکر
بنت میرزا ابو سعید بهادر خاقان همایون سر بر زده و مجلس اشرف ابو جوه سادات و قضاة الله و علما و اشراف رتبت و رفعت اده مدد عصمت بنا و ا
بآیین شریعت غرا اجازه کلام و رانده عمل بحجت و شاه و ملاق آرا شریف بیافت سیم جهان دیده عقود جواهر و لهم که ما اهدا و جدید الامن
بر دوره بوی جمعیت بیاز شد کرد و در وقتی که عروس سیم اجام ماه تمام و جمال اقبال هزاره خاقان بنقاب ارجمند نقاب الانوار کرفت
شاه عالمتاب الهی چون آفتاب بحرم معدلت عظمت بلیه اید و نقاب از بر جبین سیم بیع کامکاری بناهید و تاج فلک تا صدای جمعت
و تاج بیدنا اسحب اهلی مصاحبا ان حضرت اعلی و مهد علیا مصر سلطنت و استیناء ان اتفاق نیاد و صدا تجدید کاه خاقان عالیجاه
او را علامی داده بصر قند و سمرقند و حوالی بلیده سلطان بکر و اهد ملک کشید و بین الجانبین بحث و صورت بوقع آمد اید و هدایان
ایکه در دیده انتظار پادشاه کرد و بین غلام بدید عراصر آنجا و مراد و رامد روشن بود امعات بلیغ مراد و بعد از جید کلاه بلیغ جهان آرا و مرسوم
شد و زمان و نبود و سمارات مدتی و مهد سازان حادی جهاد بانی مسیح جهاد صد و چهل جریب و نصری فرمود و غلبت نوت و نهب
طرح اندازه استاد ان بنا و علما و آنا آغاز کرده بند و در باب تکلف و لطافت و بنات و نظافت آن بر مساحت جنت کلا جهد و
اهتمام بجا آورده بند و در الملک بنای بلیغ جهان آرا قابلیت جلوس همایون میکرد خاقان جهانکشا بلیغ ناغا زیبا بنجا هنوز فرمود

وسام الحیات و زین و عمر آکلش و خنده حمات نهایت سعی و اجتهاد بذل میدهد و لاجرم قضای لکشایش چون عروس بهشت
بر کل در سایه بین شد و هوای مع افزایش بیات نسیم ارم بهشت نیز سرّ اعلیکم شرح و از نضارت رامیر حضرت آیینش سرزنش از سیم
شرمساری بدو از لطافت تربت بدیت ماتیش چشمه حیوان عرق خجالت جبین آورده **نظم** لطیف و کشاف و هوای
سازه نسیم زبیده و نزهه جانی * درختان چون تابان قد کشیده * زکلبه کرنوش سرکشیده * نهال بر کلاه سبز دولت * خطوط سبع بر وی ثبات
کمکم از نضارت و لیدیر و تابان طعن بر خورشید و صفیر و دار کرده و دستور نطلان از نضور تر از نفت کنند مستدیر کوی تفوق و زبده **بیت**
از خمارات دوست در تشویر * قبه سپهر بحتر سدیر * **والحمد لله الشکر العلی الکبیر والصلوة والسلام علی المشیر النذیر** **ذکر**
وصول زهره آرام او وزیر بوصد و بلازمت خاقان منصور و بیان سرانجام بعضی حوادث سمارقند و نظایر امور
همدان اوقات کمراه بین ملوس همایر **ع** شد عزیمت کاکاه کرد ورن * آبرها جست مایب ندیر ربیع و ملازاعاظم فضلا و روسی
نظام الملة والدین و الدولة امیر علیشیر ازاده روی سلطان احمد میرزا جدا کشتند بملازمت حضرة اعلی رسید و آسان الطاف و اعطاف نوازش کشت
و در سلک خوص اکابر چهار پاه شخص کرد بدیصوبت حلاوت سبیل اجلال آکلو اکرام و احیاء عظام ان امیر آفتاب لعشام از قدیم الایام در سلک
خصوصیات و خاقان میرزا عمر شیخ بهادر بن امیر تیمور کورکان انطاف و استند و تفقد منفت و کرم مکان کو کلتاشی اعتبار و ربع خاطر او لو
الاعتبار بکاشت و تخاب ایام طفولیت و ایام ای با چنین همواره در خدمت خاقان مغفور امیر سیر و در روی کاکتفرة ما میرزا
ابو القاسم بابر صاحبت میتو امیر علیشیر ملازمت آن پادشاه عالیجاه کرده چون میرزا بابر وفات یافت و خاقان منصور از مشهد مقدسه
بر وشتافت آن امیر جلیل قصد هراة الولایت توقف نمود بتحصیل کالات مشغول و نیز در زمان دولت میرزا ابو سعید بهراة رفته بود
چند در ملازمت شاه آن فالآشیان کذه اینداه اما از حد الزیت و رعایت نیافت بنابران از خراسان بسمرقند رفته و خاقان کو کلتاشی
الدین فضل الله ابو الفتح شاه کشت و اکثر اوقات اعمال و صروف الشته کاهی امیر و میرزا محمد ترخان و امیر احمد حاجی کهدار اسیا
سکار و اولوا المهم بوده اخلاط میتو قلد دین ایام کمر میرزا سلطان احمد بنا بر توجه خاقان منصور بصوب خراسان از آب آمو کذشت
امیر علیشیر بایزید هراة آورده در آن شد و عبار بحضور جزر و اقدر سلطان سعید و استیلا خاقان مغفور از هراة از امیر جلیل ابارت
حاصل نموده روی بهراة آورد و قریب سعید فطر سعادت ملازمت خاقان صاحب تأیید دریافت و عبار از اعتلا در و کار مطلق مورد
و مع بدیار و طلعت نابین الازار خاقانی و شن سلحه القات و عنایت بنهایت شاطلش شد و در روز عید تاج طلع نهار صدر
هلال کمر هیبت از آن رشک لؤلؤ آبدار و غربت جواهر شاهوار بنثار نثار هایون دیوده آنفتنی می جبار نه اعتقاد خاقان جمال
نهاد کشت و روز بروز اعتبار و اقتدار امیر نیشیت شعار در خدمت آن پادشاه کاکار زاده بی شنا کاکار بجای رسید که سر انجام مآلی
عظام امیر جهه نزه یک و در بیاری حوایج امیش تو بعضی لقب جلیل از بعضی حکایات اینده بر وضوح خواهد پیوست و هم در اوایل ایام جلوس خاقان
منصور امیر سید داد اوغلی تجی که از معتبران دولت سلطان سعید بود با جمعی از قرابتان و خواجه قطب الدین بطاوس تمالی و مولانا قطب الدین
خوافی و خواجه سیف الدین مظفر شیاکوه از جانب عراق و آذربایجان در کاه عالیجاه رسیدند و امیر سید داد و منصب امارت مشروع کشته
خواجه طاوس شرف بدوان شد و خواجه قطب الدین بامر صدارت اختصاص یافته هم وزارت قلق بخواجه مظفر کرفت و مقارن آن امیر زاده
محمد سلطان رشید که خواهر زاده خاقان منصور بود و میرزا الجک لقب الشب بلو الدوله و الدخویش میرزا سلطان احمد بن میرزا سعید احمد
بن میرزا میرانشاه بن امیر تیمور کورکان انطرف قرابغ اران بهراة رسیدند و خاقان منصور امارت را بنظر مرحمت و استفاق سرافراز کرده ایده
میرزا الجک را نیابت طبارد علم و جلیل و حشم مفوض و بخاطر ساخت و عنان اختیار ملک و مال را بقبضه اقتدار او داد و کاکا بیکی بیتی بیرون
و هم در آن اوقات امیر حسن شیخ نوه بدیکاه عالیشاه رسیدند و حلول عین عاطفت و مرحمت کردیدند و هم در آن اوقات
امیر بن الغا بیک والی سیستان و امیر حسن شیخ تجیر و بدیکاه رسیدند و بسلاح تجیر و لاسلاح تیر غلان ماموکشت و الغا و حسن امیر محمد بن

امیر کاکار

امیر کاکار شاه ایلات با جانب خشاقه میان امیشاه و امیر ارسلی مغول که از قبل سلطان محمود میرزا در احمد و بدو مقاتله روی بود و از علی
کرفتار شده امیر بن الصادین آن ولایت را تحت تصرف ماورده و از علی مغول را مقتول شهر و نشاه تحت ریاست خاقان اقبال سایند
و در هان ایام خاقان کره و خلاصه امیر شیخ زاهد طاری را بالایت و ولایت ساسر الله و نشاه سر از ساعت و تغلب بطلعت بفرخان
شتو که میرزا سوجه که مادر کلاه سلطان سعید بود بعبارة الله و فراغ خود را بخواجی سارق و سایه و تو اشکیت لطف که مادر میرزا بعد
طارد تجلی بحلاوه خاطر بش بکلاشت و آنکان بر سر بش با خمر وجه او را از والجلیت باز پرداخت و چون سنت سنیان تو **ولو بعد**
لسنة الله تبدیلا بدینسان جو بایده ارو که هر کاه جمع دولت و اقبال از مطلع امارت آمال بر آید و آفاب جاه و جلال طلعت عدیم المثال
عالم بیارایند شام محنت و حرمان محنت روی نماید و شب ظلمت اعلم مصایب جهم کشاید در آن اوقات که نیز سلطنت و استقلال سیوه جمال
ابو الغازی سلطان حسین میرزا اطراف خراسان را تو رساخت و ما بجمع لو کشتی کشتی آنحضرة سایه حضرت رمضان و مولانا ان الدان
از لحاظ آنحضرت مهد علیا بیزه و بیکم و جهار و عم عزیز الخراسانی و سمین و تاما را در خاطر کذشت و در بهشت برین باده
حور العین هشت کرت و خاقان منصور بلوازم تعزیت و تهنیت و جنود روز تعمات کلام و اطعام اشارت نمود و جهة مقدم معظم موجه بهد و بوجود
بر کرچه جا بایه حظیه و بقاعت تکلف و بنای بنا فرمود و الی بوست اهدا ان کلستان جنت نشان معمور و کشکاه جمعه بره و بنیت و دور
کفتار در بیان مصیر میرزا بایزید کار بجد الله بجار و فرمود بجد الله خراسان در آن اوان که میرزا محمد آغا و میرزا بایزید کار بلیر سلطان ابو سعید کرکان
صحبت کرده از خراسان بصوب آذربایجان معاودت نمود میرزا بایزید کار بجد الله خون میرزا با سلطان محمود بن میرزا شاهرخ بن امیر تیمور کورکان اشارت
مودت بنیش ایده و سلطان بکم ملکه و اصلاح خاقان و بود رجب رادزاده سعی طمع سیوه و ملازمت میرزا جهانشاه اشکرده چنکه مدنظر رایت
نصرت آیتش و رغایت رفاهیات کشته اینده و صدار قلان بادشاه عالیجاه امیر الفرس بیک و تعظیم و احترام میرزا بایزید کار بجد الله و نیز
بر خاطر خطیر سلطان سعید جمع ساخت معنی امرا خراسان با سیاه فرمان همراه شاهزاده کرده اینده و اولوا تحکیم ملکه و بوث رجب نوه
و میرزا بایزید کار بجد و سوم عزیز جهانکیر و الشب بخت بجر جان شاف و امیر شیخ زاهد طاری با صولت لشکر او الهام یافت و چون این خبر
بر خاقان منصور رسید امیر جلال الدین و سلیمان و امیر ناصر الدین عبد الخالق بن امیر نظام الدین احمد بن میرزا و میرزا شاه امیر بلخار
با و جمع از سپاهیان محاصت آثار استقبال خاقان روکرده اینده و لشکر اینده و لشکر سلطان نشد و چند روز بعد اوقات آن احد و خاقان
و خاقان منصور میرزا الجک را از عقب اسان اشتر شاهزاده در سلطان بامر آنطاریوست آنکاه ملاق روی میرزا بایزید کار بجد الله استرزاده
بیرون آمده و بهانه و بعد از وصول امیر تو بر اب مصحتی نشاق کمار امیر میرزا علی جد بشان رسید سلطان از بسان قبل الجد و در کوچ علی
کدرت و ثبات مثال فلک خضر و عزیت سد سکندر و نخستین نوند و لشکر بود و لشکر بود نکره نفر جون شاهزاده و نیز
کرک اندیشه بکمک امیر الجک از بسر دامن تمار افشاند و از کرفتن سید بجهت اسفرین اند و از اعجاب خاقان کو کاب و موکب بنا بیع خاقان
ربیع الاول سنه سبعین و ثمانمائه از هراة رایت افراخته و مشهد مقدسه را علم بزه و بهرون ساخته روانه طوف مرقد عظیم و روضه خشا
امام علی موسی الرضا علیه السلام و بهام بجاوز بران سده سنیه اصلات و صدقات خواخت و چون میرزا الجک و امرا الطار جزو ترب و صول
موکب نصرت شعار بشنوده اند که خود بسلامة مایل خواسته و رغبت میرزا اله کاکار بجد و اشتند و خاقان منصور نیز در آمدن میرزا بایزید کار بجد
و ملازمت اسفرین و قوت ایشه تعزیه جمعا از دو جزم فرمود و امرا الطار و اکان بصوب کرده از جلکا جوشان و سلطر جاع شب کوهی که در میان
جوشان و اسفرین میان است در آمد و میرزا الجک و امرا الطار در آن منزل با مدوی بصحت آنکاه رسیدند و جز میرزا بایزید کار بجد و سپاه او بیشتر
رسانیدند و خاقان منصور چون احوال تنان منهدم خبر یافت سید راه و خلاف حتی و بیر علی آخر بالعراسوار و هم سقلاق از مرتی و لشاشت
و آنست جهه اسباب یکه و استوات سازد تجهز کمار و ره ساخت و امرا الطار با امیر علی جلاجر و چار خرده آغا کار کمار کرده و امیر علی غالب
کشته امیر بیرون و راه بقتل رسید و بکران روی و دوی همایون آورده **ذکر عاجز خاقان منصور و بیرون رجال امیر زایزید کار بجد**

مسلح و روز دیگر که خسرو پیروز از فتنهٔ جنگ حرب و جدل لوا بنهاد آفتاب در حجاب چتر ابر از هزیمت و از شعاع تیغ خاقان بر انقطاع سرکب کواکب
انهزام داده صبح تیغ خسرو پیروز در سینهٔ ظلمت شب خاقان مصور بطفر لوا بعزم ترتیب امور بعاف و روز ما کان سالک ملاحق بیاد
سنه بیل بجوش عنایت الهی بیشید و دیارهٔ تائید اسلامی بیارک شد و چتر سپاه ظفر عطیه لوای اهتمام بتدبیر سایند مرتاری
میمنه این علامت امیر سایند الدین و سپاه یک معونه داشت و ولایت سیر و امیر چغتای سهامات میرزا کیخت و امیر جهدا لحاق بار کماشت
امیر حسن شیخ محمد و امیر بهلول و امیر شیخ ابو سعید جاری بهمانا نفر و سایه مقدر و نیرو و نفس نصیره و قلب لشکر پیروزی از مقام و آرام و نیرو
سپاهی استند شد که بهلوی ترکتاز و اجیم پیکان خون افشان ایشان سیه زمین آفاق بر کشیده تهلک بیدریک و نعره دریا از خوف
سنان جانستان ایشان جوشیدن گرفته بید **شعر** خدو جهاکیر لشکر شکن • سپاهی پیاده است فولاد تن • هژبر خروی و نهنگ
جهانجوی شیر و پیل افکنند • کفش کف خنجر خونفشان • دو دیده بیزن سر پرکشان • و اما الجانب الاول المظفر میرزا ابو بکر محمد سلطان مشید
خرم بهمیر بهلوانی بر کرده بیمان مستبد خراسان و روی بقصد لشکر آورده خود و تن لیز کرده و امیر علی جلایر را میدا لحاق داد و امیر حسن
علی اردی و امیر سلطانخس ارکی و امیر احمد اردستاد ایوب و شیخ جلایر و محمد کاکا ترکی را هراول ساخت و حرکت عدد و عدد دیده و دیدار
غرت بر انگیخت و انگیخ سپاه عالم سوز شعله ور • و آتش دود کرت از دود ای اتحاد زیاده بیوند و قوت ساخت رستم و اسفندیار کوی تفوق سبق بردند
هژبر نعره و هیب روش • هر سجود دیا جیوش و جزوش • کم فرخ کشتی تیغ بر ان هم • کمند جوش شیر خزان هم • و بعد از آن امیر حسن لشکر آراسته
حمزه علامت اثر دیدار کمکر ایستادند و سوی راه اخاصه باشتعال آتش قتال و اناده میرزا سلطانخس جون آفتاب جهانتاب تیغ نوازنده لاسیا
نهد بر کشید و ساعد بهادر خون آشام و بعضا لنفت ام نبات قدم و ورزید و میرزا بادکار بخت بکاره له و زد و خرد بهر آب اده و حدت نبات جهاد
بنده کان کلاز بهاده فضا کرنا ی و کوس کوش خطا یکسان آسمان دسیده و صارخ سنوران غاب کلی بود و ی آفتاب عالمتاب بوشد تا بره خوب
آتش فشاده و خرمن جانها فکنده و نند باد حلیقا از جریاد و جود رکنده **شعر** • بلرزان بکین رایت افراختند • بقصد سر یکدکر تاختند •
جنان رجعت جون خدا نکیف • کرشه لاندکون خاک شت صداف • و از آنا از بقا رسیاه خاقان منصور امیر سایند الدین و امیر بک محمد تیمور اخار
عاقب را منهزم ساخت و امیر حسن شیخ تورا ز ست جپ و بیان تاخت جنا و حات و جی از و تمار از اخاصه میرزا بادکار بخت جون آن جشد نهر و صحیح
حسن تهور و اتاعت آن دید بر طلب حملات و ده و آثار اقدار ظاهر ساخت و بر حسب ما یقتضیه آن بیشت و خاقان سنجر حملات آن جشد شاهد نوده و تهاور آن
سوکه هلیون نوده تا سنه کوند و عقاب سهاهون اشاره از اشیاء کان و دیر و آرد و بند **بیت** • و زان حرکش تیر جون تیغ تیز • سوی کمر تیر دوزه جان
بهدر کرتیغ تاخته • یکی از آن سر کش ساخته • و او جره و نیرو بار ان بر دوت تا بر قوی از تحصان سپاه و تکان حملات سوی از خود و از آن دل
بوکه علم تر آن سایند و دوت باستوا تیغ و سنان بر ده جزان کاز از مشکوه و اینند و در آن آشکر خاقان بر دو از عزت شجاعت کامل تعدیت
تا آت شامل مدد و خان ثابت و صدر علامات نهیب نزل از ارکان جمعیت و شکب ایشان افکند و هر ار بیشان و کریزان ساخت **نظم**
هر جند کر عجز بر شد و لیر • فی الحال کر بیش ارجلاشیر • تیهور بصاف تا نکر بی زده • الهوب هزیر که ماند زده • تجاوز که دنا ار و خوان
خود ما از رستم و سنان زاده بر نیاشت و در حوات و علامات اسفندیار و بیزن زاد خاشیر کشتر جزوی کلاشت و ماند بیشت بصفت هاد کو اشتد
بستیر و سنان کر اک سو کمک لا اشد الوار کرده از آهنر از نصر و قهر از شاه تجاحت بناه و طعان تیغ و سنان خاقان نصرت سکاه روی بنه بیوی
قرار نهاد اند و بسیار تأیید الهی و کار سازان تایید ناسلهی صیت و رج افراز تیغ و نیرو زی و ساعت لکنا و بلند و بود و اند و خاقان منصور
کر بیکنا خاقاب فوده و روح از بشان بجزیت تیغ مهاران موکب عزیت فشان بقتل رسید اند و فرقه اسیر بر جنگ ضلالت و اقتدار کرده بدند
بهلول کاشانی و شیخ سعید طغای و محمد کوکلتاش و امیر ابو سعید علی اردی و سلطان حسن اهکی از جمله اسیران بودند و امیر کیوب و امیر احمد و سلطان
بشفاعت عظمی ساز آستان سلطنت نشان نجات یافته بمیانا بر بکار ده پایان بعد بیشتر کرفتند و خاقان منصور بعد از اختصاص بفتح و
فیروزی لوازم عاد در معین غنیمت بقصد و سایه و امیر حسن شیخ تجربه ایالت و ولایت استراباد و دیکر و نفس نفیس خاقان بر قرب شیخ سیر کرا

اطاعت او آمد اضافت بعید از غایت استحقاق و سر حضرت خود و نبود خاجه از مشهد مقدس و عرض سر و زیاده بر تخت خاص بیت و نبود
و شطران نوبای خدمتکاری و معتکف رخصت ابای سر کرا ری بیده اشعار کشید از انجا رکب سپهر رایت روشنای دادند و لوازم شکر و ثنا
بجا آورده بند و ایلچی آمد و در وصد قات بر داخت و خاقان عالیشان و آن ستان بیاغ سپند و رای قبلاق و نبوده ظل عاطفت و رحمت
بر مضارق متوطنان بلدان نخستان مبسوط کردانید **ذکر وصول عضو از اعزا میرزا جهانشاه بدرگاه خاقان عالیشان و تعلیم**
دولت میرزا بادکار بعهد و امداد پادشاه آذربایجان درین زمستان که خاقان و اقربه تهنیت سلطانخس میرزا بهادر و بیاغ
روی تقیید بساط عیش و نشاط آورده و بتریج افراح الرجح و ساخت جنا رشد بلند مغز و ساحت حرف و خطر لوح و ابی سوره مادر علی کمان و
جرم و بیرانی بخشد علی شکر کرد از اعاظم امرا آذربایجان بودند بلهراه و بیه شجاعت پناه بلغانی میرزا ابرهیم و بدیر میرزا بهمدون میرزا میر اسفاه از
امیر حسن بیک و دیکر و ان سوره عنان عزیمت بصوب خراسان انعطاف اندوکر بابی قوش اسامر جاقانی سیره بلغانی الطاف خاقانی مستحق
و بلوکشت و تابع هشتم رجب سنه تسع و سبعین و ثمانمائه قاضی جکه از جمله امرای آن حسن بیک بود بر مهم سالت شریف و دیدار زیارت
آن بلوشاه عالیشان جمع اشرف خاقان عالیجاه کمان رعایت کرد هر دو میان آبا اعظام و اجداد کرام تمامی اساس مودت و تالیف تمام و استحکام
داشت و جون عنایت قاهره مخار الجانب ارفع هنار میرزا جهانشاه میسر کشت میرزا سلطان ابو سعید از بیشوه سنوه و اسلاف و نجاه نموده لشکر
بلند بلجان کشید و هر چند این طرف نیاز مندی و وظایف موقع الحاسد فایده بران مترتب نکردید عاقبت منتج جدا و بلوه و صورت بیکه
در پرده غیب مستور بود ظهور نمود اکنون مدعا آنست که بلجاد انجار مورد سیئه شر مرعی باشد و حاقت ترکتاز آق قالیو کمپاه آن دیار کلیه لوند
بیخلب نیز سند خاقان منصور قاضی عل را عایت فرموده مدد ی جند جاعت و لجب نماه و دو بیتا و ان امر آجها ت اوان از مقتضی روت
مستبد خره و جهه جواب آن بعان قصد و نزه امیر حسن بیک و ستاد و در آن زمستان امیر مولی بالیت ولایت بیغ سر از ایکشت جا ملکت
تسلط و شاه عرج ماکو سپاه از شوه زمام حکومت ولایت قهستان و قصه اقتدار امیر شیخ زاهد طاری قرار بافت اما بادکار بعهد میرزا
جون از مکر کجاران عهد و ذاخان و خان رسید کفت و اعتبار بامیر حسن بیک فرستاده طلب و امیر حسن بیک و رعام اسماء شاهزاده
اندوه امیر و سند بیک و امیر حسین بیک بر کمه و بطلب خوشان او اظهار داشته با امیر شاه منصور بن امیر شاهسوار و قرا تولیو و دهار سوار
نکلی و سلطی جکوسلی میرزا ابو بکر بلجاد نامزد کرده و شاهزاده آماده و رزم بیکار کشته و خاقان فراجت انعطاف آمده و ولایت خراسان ظلم
و سیاه آغاز نهاد و هر دو ان اوان جوی بکار تر آن ولایت قایین و اساطر نار نجی که بالقرن خود داشتند و کمان رفتند و امیر زاده مزبور
بر امیر حسن بیک رایت داشته سکلی تجر قهستان کشتند و شاهزاده و هزار سوار معروف ایشان جانب خراسان تا عزیز میر شیخ زاهد
تاخت اسار جیانش بر داخته و این اخبار بهمراه رسیده بعضی از دوه مان کوته اندیش مانند امیر ایوب و شیخ جلایر و محمد خواجه از سیه
از خاقان معدلت کمش و کران سره بطرف مارد و دی میرزا بادکار محمد کر بحمد و آنحضرت بقرار آنجا عاشقات خود و امیر جمال الخالق
هر دو شاه و دیلم بکان و ارجل بکان با فوجی از لشکریان برسم الجاره و اقتدوه و جون آنطایفه بمشهد مقدس رسیدند بعضی از جوه
میرزا بادکار محمد که بیشتر بطلب و بیدا استقلال انشتند کر بحمد و اسفراین بلده و دیار شاهزاده میوستند و امر الفیار الملک را کاندر فقه
جنه اقامت بر افراشتند و میرزا بادکار بعهد سیر و اندوه آن جزیره و جیز تجر کشید و بیرتو اوج جز بر سنکا جیز خاقان عالیجاه اقبال
تا مضر همایون مسجد رفع اعدا دولت روز افزون کرده آنچه مدت سه تریج خواهد بوست بنا بر آن و دغره ماه رمضان با سپاه فراوان
از دیار هرات نهضت فرموده در آن راه اکان امر الجعفار الجعفر طغی کرا بیده عاه سمه و ار سند و میرزا ابو بکر بجان او جز نشیند میرزا ابو
بعت اعنی بیک کرلاسر خو اصرا و بنزد ما عتماد امتیاز داشت سیره و روی توجه بیدر طغی مغان آورده و بعد از آنکه ظاهر میرزا از تعاقب لوای
جهاکشای خاقان منصور کشت عساکر ظفر مآثر بلد ذلت بلغی آن دیار و جز تجر کشیدند و قاطوبیک را با هفتاد تن از امرا جان مقدمه و طول
کرایند و قاطوبیک زنده ماند و سایر امیران زنده بخدمت افتند و اطبیان بلده سیدند بقصد اقامت کنی و خواجه مدین بخارا که هم انعود و

خدام حضرة شهریاری زده بودند بلشکر اطراف اختصاص یافته و موکب حضرت شعار بعیادت رفاع ارزم سرمار متوجه مرینه زاده کاه بحمد رسید
چون بموضع بیج دهره بایلی ولایت خراباد و معسکر خاقان والا ترا گشت قراولان سیاه شاهزاده بیارعلی کیان و پرام بیگان و شیخ مکان اوجل
کرد سایقه از اردوی ظفر آثار بیرون رفته بودند و چاه خود زدند و در سر پل جاجرم شعله تیغ تیز مرکز رزم کرده بودند و قراولان میرزا بکار
مغلوب شده از اعطاف نفت خوارزمی و بعیاله حلاوه و قاجه و ولت ملک را بالحاقیه دکم اسیر کرده بودند و بیارعلی و بیرام علی و بندار حلم اسیر ان
تحکم کرد که ماضار جس سبیل بود طوطغ عین مرحمت گشته سایر آطاغیه بسیاست تحریر مهم اختصاص یافتند آنگاه ماهچه علم آفتاب عظمت ان
منزله و حرکت اندر بر تحصیل بقصبه جاجرم انداخت و در آن موضع قلان سترم کار مغنی نامدار کار خاطر ساخت ع کار دلان بجنین بود و بیشتر

فتحنامه درمان سبب تغییر مادر دست در زمرد و معاودت تراب خاقانی از جاجرم جهت دفع غایت حزم

از فرزند والا خاقان منصور بسان گلستان ارم موجود بود نامه شوق و شرم و سپهر مهنی آذرم آغاز شکار کرده و این خبر بدو معسکر خاقان از اشاعه کرد میرزا
بایسنغر محمد سلیمان حیات میرشیخ حسن تورکه در دهنه استرآباد نشسته بود بر جهت شکار خاقان کمیت و حسن بقلعه خاسان کرمین صیاد رحمت
بیرون آمده و دست نیازمند و ده امن دولت شاهزاده و در آن وقت خاقان و بعد از این عین فرج خوج از سرداران سپاه صدر تکین از موکب خاقان
تهمتی فراز نزده و دوی باد دوی شمر آورده بند خاطر آنحضرت رسانیده امراء ارکان دولت شد اعتماد گشت و جهة رعایت حزم و دوی چند
از قراولی میدان رزم دکه گشت و از جاجرم کوچ فرموده پیل قلع نازل و در احاق شهد مقدس شتافت و الحاجه بعلی امام و بعد الاحترام
الحاجه بر السیر بعلی بن موسی الرضا نموده آداب طواف آن قدس مطاف بجا آورده و حضارت رکیزه دولت از آن گاه و اهل الحلا سالک
کرده مظفر بی خاقان که علوی والا دوی هایون بود رانده و بعیاد دو سول اثر آن بقعه عرش سیده کرد و هراه خوغای عظیم و سرود اده مقدم
ملک قدیم اوب چاه روی متوطنان آن بارگاه شادمین ایفا کالکه رفته از حوالی گذشت خواجه عبدالله حلیلی بشکر خواجه قطب الدین خواجه
و مقید شده ملح سیصد هزار دینار کی فرود آورده و خواجه عبدالله جلایر و جمعه زده در مضیف شرافت بوران نعلی خوار کرد درین اوقات که هر دیان
از سایر جز معدلت خاقان منصور و در ماند و بند خواجه عبدالله بالحاق خواجه نظام الدین عنیا رضا فرخ و هراه سر انجام و ملم و بوالی اشغال آنست
بعزم و بعلی بذه دوی حوالکه رده آتش بیاده و در آه از سینه غلظ مان بر آورده و کار بجایی اضطرار رسید هم بلغار رسید که هوم الناس هجوم کرده
خواجه عبدالله را بجی کرده و الحاد الدین شاهرخی نشسته شوب اضاف مردوی خاقانی رسیده سنجار اکرده بند و آویکی هر تا خاقان و مدبر کرجنه
بهار جلد جان از آن مکر بیرون برده و چون در سایه خاقان ابو جز عهد هایون رسید یکی از اجیا در ملازمان انسان سلطنت آشیان عین عجب
و نهان و احیا الاعیان نهم شتافته و خواجه عبدالله و ابنه کرده و مادر دوی هایون رسانیده و مساعدت تفعل خاقان ستوده حصال ابر نظام الدین
علیشیر را جهة تقیید بساط عدل و انصاف و رفع رسوم جور و اعتساف بهراه آمال داشت و شاهی بار بیت تمالت سوطهان ان دایره شرف
اصلا یافت و ابر علیشیر ان بلده در اسره تقدمی جلادت میل خود نیز جراحات جارحات بالهم امراسم مراهم مند مل ساخت و جند و در استمالت
مظلومان و ستمدیکان و استیصال ظالم و عدوان پرداخت و چون تا آن نشانه در دو جهیر بر سر خواند جاجرم خلاصی طلوع آسوده
خلاص گشت تا آن بدماء و ام دولت خاقانی و ارتقاء جاه و جلال مقرب جنده سلطان گشتند و چون امیر نظام الدین علیشیر دعوی هایون
حلاوت نوع خواجه نظام الدین عنیا رجند و بی اختیار گشت و خواجه قطب الدین طاوس کوه بکر رسید اشراف نفست جلدان اعز و هایون
از پل خاقان بصوب قلعه نزه نزه و اشد و خاقان منصور بطرف هراة نهضت نمود و تاریخ یازدهم ذی الحجه مذکور بباغ داغان نزول فرموده
در هفدهم ماه از آنجا بالشکر بی کرانه بیل سالار شتافت از عجایب یاد کار مخدوم زاده الجوز از مراجعت موکب هایون و فوت ابنه بوسان
عروس ملک خراسان امید داکشته تا سمند مدعا عنان بازکشید و همدان ایام میرزا سلطان خواه از آب سور کرکشته رحد و بلخ خاقان
طغیان اوج آسمان رسانید و این جزو راده دوی ظفر آثار شکار پذیر قرطاغیه که از پرده شقاوت بصر بصیر سیاشان موسته نزه بود قدم
در بیابان سیاهان فرو نهادند و بعضی موجب پریشانی خیر منزل خاقانی گشته مناسب چنان نمود که چند روز از مخالفه و مقاکه اعدا شاه نزد

و از آنجا شتر بدشت ساقلی و تلو موجود و دین منزل زمین بسیار و از مرد بی جانب از موکب همایون تخلف جسته عنان معسوب قرار اطراف
داده و در بیشانی قبا بهاره دوی خاقان کرده و در خلاصه راه بلوغ اعلاج حضرت هر جام از دشت ساقلی بصوب خود نا طرسوجه نزه گشت
مظلمت آنکه روزی چند از دوی هایون زده اشکر ماند تلو سپه و از آنکه نوا یب دولت عروس و صوت معنوی سازه و تیغ نفس
بهر جانب مناسب اندرایت توجه بر افراز و بعد از وصول بجد و آن موضع احمد تو تلی که از خالت بکر هفت آنحضرت بود بنام رسانده کرد حضرت
اعلی ایلچی و نکر قشریف قی قدیم و تقدیر ادی کشایم و الاد مرعی هاعت سلوک منزل خاقان سعادت اثار شنیدن این خبر آشفت و عنان
یکران بصوب آب کاره غاب انعطاف داد و چون بقصد رسیدن از آن کرد میرزا ابراهیم و پیر علی و قاتمار و ارغون ماوراء النهر بطلب ایلچی خاقان
و سلطان ارغون و شیخ دروش و پس سالک طرین قرار گشتند لاجرم پیر علی تعظیم و تجهیز چه ایلچی خاقان شد و عنایات که بکام جانب توجه نماید
در آن اثنا قاصدی بر سر نام از آن مظفر بلاد بدیکا مکر دون اساس رسید و عهده انشای رسانید بعضی آنکه چنین اند کان خدمتکار و خلص
اخلاص آثار چون بر سر بحمد الله باجهاد فرزند ارجمند و جوکش ارزم و دولت در مواجه مقاصد و بهاداری موکب حضرت شما اخلاع عزوه
و انشاء رطایح ساطع علم الجرخم بیکشد اید و از آنکه تیره این مجموران بر اقوی مقصود نوا افشار کرده تا آنچه صلاح دولت خدا بخطا باشد
بوقوع پیوسته و این اعتبار بر قبول اقرار این امیر هایون نصار اند بر چند اما شاه کامکار دستان آنا کاشت و امیر مظفر بلا ریغ قرار ملازمت سر افراز
شده از آن اخلاص و بندگی و مراسم بار و صدر انعکاس و بعد از وه و منیم عمار خاقانی از مهب مهربانی و بعد اما لی زود بر تحصیل اثر مقصود و
حصول ثمره بهبود امید وار گشت و لذا قضا رفعت هایون بسان ارکان لقا قاده امیر محمد بالاد و اقوا بعیل قوا امیر سر سده اتا
قیام نمودند و موضع اطاغ حزه ماند اعطاء پادشاهانه از آنکه اول امان یافتند و از آنجا قوز ملت و سعادت کوچ بوقوع انجامیده
چهار تاج تیمور از خطه ترکی سر هایون ملک آورکردید و از اطراف و جوانب جمعی کثیر از اهل ایلات سدة خلفه رتبه رسیده بکام زندگانی
حضرت قاقان هر امید و حمت و لطف آن سر افراز کردانید و حضرة خاقان در هفتم ذی القعده داشت تا وقتی که رایت نهضت بصوب سمرقند کرامت
بر افراشت

فقره جلوس میرزا بایسنغر محمد بر سریر سلطنت خراسان و ظفر و فتح و امرا آذربایجان

در آن اوان که خاقان عالیشان ابو الظفر علی سلطان حسین میرزا از الحاق مشرق بصوب قلعه مرو توکوچ کرد هنوز بایسنغر محمد میرزا در ولایت
طوس بود و آنکه شاهزاده ملیک سلطان بیکم عزیمت اسیر دون بولاس و سلطان احمد چهار شنبه از نشیب که در بیرون هراة داشت بشهر در آمده
از بلده باجهه ماه و ظاهره ضبط نمود و تقاره شاه بلند زده و نوبت تا دو جهه ماه بهر الحرام سنه خمس و سبعین و ثمانمائه طلب نامه میرزا بایسنغر محمد
خواندند و در آن ایام مولانا حسن شاه مشهدی در مدح بایسنغر سلطان یکی در سلک نظم کشیده مطلعش اینست ع مجلس که فضل مرغ ایام سلطان
سلک طیبش زمان بایسنغر سلطان از رسید ع و چون میرزا بایسنغر محمد بولایت جام رسید ایم اکابر و اشراف سمرقند نامها فرستاد و از خیال
شهر که نشسته از عقب سلطان حسین میرزا تا کنار آب تیر غایت نهضت و امیر شیخ حسن تیمور را بصدد آنجا و در حسن فرموده رایت عزیمت و نظمت مرکوب
اعزاء با طوسیان سفر هراة در اندیشه سادات و قضاة و اکابر و اعیان مرسم استقبال بسجاده خوانده و شاهزاده تعظیم ایشان را قیام فرموده هر را
بنوازش بسیار سرافراز ساخت و آنروز که هنوز از طریق بحر تهذیب بالان کهه دستان سر کرکرید و در روز و شنبه هم الحرام که دیگر روز تربیع عنین بود
بباغ داغان شتافت و امیر سلطنت خاقان سعید را که چندین سال از مرتبع طلعت اولاد آنحضرت عاطل مانده بود امیر تولوز امیر آفتاب قرین
منور کرده اید و امرا آذربایجان که از بیان ابو الظفر حسن بیک و کوه ملک شاهزاده بودند در خراسان میل اقامت نموده و آنجا در هر ماه
بلغات و ضیافت سلاطین فرود آمده و غایت رعایت بسیار ایشان بتقدیر رسانید و چنان مقرر شده که خطبه خجسته عادی و دولت
امیر حسن بیک مرزبان از آنکه میرزا بایسنغر محمد بالام بند و سر میرزا بایسنغر محمد بسلک سکن سر بر چه خاقانی خصوصا بیوتات امیر سلطان
طاوس بسان بسلد و اشت و نهاد سر انجام امور ملک و مال بقصد اختیار ایشه سلطان بیکم با یک کلاشت و چون اشاره ساده بعضی و کرت
بسیار مشعوف بود و اکثر اوقات بالحج ماده کلیات و اسباع نوحه و چنان مسموع و اصلا پروای ضبط امور ملک نکرده و الدکرس

غلی بسیار رسیده باز خراسان بحالی آورد و امرا آنکه در اطراف ولایت خراسان ابواب تجرد و طغیان مزدوی بجا بود بجا کار کشانده و خوفان
بلا بالا گرفته مسیاق مزید بر خراسان قدیم و روادی جلاء نهاده و سلطان الخلیل و الامیر حسین بیک و الملک بارکان جمله اقامت فرا مشتند
سند بر شوشان آمده در کشت فتاده و تعدی و امر و زر بر نسل بیک کرده و ولایت خراسان نموده بنا بر اعتدال و کمشت در خلال آن
احوال امیر شیخ حسن نوه که بسلطان اویس بجانب عثمانی باو وجه بواسطه آنکه و بنی که از امرا جلایر و رضا خواه بلست آزاد و حیز جانب سلطان
و بر مکان که سیو رضا الاوه توجه نمود و ظهور این امور بوجه بیان شد که کیفیت و کرد آقا و دولت خاقان منصور از افق هرات طلوع نمود

فصل در بیان توجه خاقان منصور بصوب سمرقند و قرامت نعمت مشورت امرا بر اصحاب او و فرجامت

دوران بایکه قصبه عینه از جهت مقدم معز السلطنة و الخلافة ابو الغازی الخاقان خضر میرزا غیرت تاغزی و صفای و زه و بن الاوه علی القفاب و تواتر
مسامع جاه و جلال امیر سید که میرزا بایکار بحمد الله اشاره عزیمت غایت بی خورست و از نوا بر تحریم شراب الکوی و کاهی مست و کاهی مخمور
و دکر خیال صید ملک و مال و کاخ و مساغ میکند زیاده در هیچ وقت عشق لشکر کشی و کشور کشائی بر لوح خیز میکار و از اطالت اعمار حضرة او
صورت فراخت ملاء خراسان مستوی کرده بدو اتصالات لشکران و دولت اسلام بای بیرج شریف و قواعد ملت سیف اجهاد و اعلام زمان بدیع
یا اولی هذا حضرة مقدرا بدین یکه هر وقت و زنی و انوی کشته رای جهانکشا بر قراره اکر کاکا بجانب هراة تازد و بصدر جلا
قاهستان نهضت الاقبال بخاقانرا از بیخ و بنا و بر اندازد پس و خلوی که در بارگاه جهان پناه مرتفع بسته بود با میر نظام الدین علیشیر ایواب
مشورت کشاده شمار زستو خاطر خطیر با ان امر صایب تدبیر و بیان مفاد و انتخاب شرایط تحسین و آفرین بجا آورده و در اخفای آن مهمست
و نوه و نبود اکر این سخن بلسن ترکشت شدی بهتر بود و خاقان منصور نبود که صیب از هر الغد و الحاح و دین ارجیست اسیر الحاح جواب اکر
عذر افشا این از اطلاع و اجابت زیاده مرد بی از سوک اهل کجشته زده بارکاه بحمد میرزا بایکار بر زبان اعید و قوت باید و شهر کفت معرض او
رساند و هر کاه میرزا تعویض اظهار و بر سکون حیرت آفتاب تابان افتد حالت طرق حزم و احتیاط کرده و آنچه مقصود ماست بحصول پیوسته نهضت
نابار اکه دار پیشتر و حصار شهر باری حتی الاکان اخبار امر سلیم بنده ایت نهضت مرا فرخته آمده کوچ نموده بکار اب رضاء و ان شد
و پس از قطع مسافت زاده در نوکن مزد و نود آنچه حالیت اراده بخلص نشاده ملک الصیر خود را ظاهر ساخت و مقتضی کلام بر بند و شاورهم فی الامر
عیا آورده سایر مشورت پرداخت تا بی تجاهت شفق الطف و الحسن عزمی آمده در خاطر اعتراف را تحسین کرده بند و طوع و رغبت
اظهار انقیاد و اطاعت نموده و فوائد و شایعا آورده و خاقان منصور شکی بوتوقیا و اعتضاء لاکلام از نوکن بر و اصله در بلیا ایالت
فرند و اهالی بر عزت افزای سپهر بر تلو کشت و در از جمله امیر سخند اطاعت و امر جنید داریان توجیه فرمان و احیاء اعلام جنت حوت
و حفاظت آن و تهاون توقف نموده فصایا را و اکاه دولت و رسالات مست تعریف نموده

ذکر نهضت رایت ظفر آیات خاقان سلطنة هراة بر سبیل استعجال و کشته شدن میرزا بایکار بحمد تیغ مقدر از دست مغالب

سلاطین کشتی کشای کنند • تو فتح حق باد شاه کنند • چرا نه باید از لطف حق • شود حال ایشان دیکر نسق • تا شد چو کیا کاه
بود بوالعجب جمله کرد ایشان • نه تنها ندارد شر کشته راه • خارند با شاه جهانی بسا • چرا زنده اعلام حق نیست • بند نه علوی عجم کند
دکر کمتر تقصیر کشتی کنند • بکلی بنی حشر کشند • بهر سیج تا زند بهر ستیز • برانند از عالمی سستیز • سنی کر جان شیعی کنند
یکه جهان کر کون کنند • مؤید بتعیین و مصدق بتعیین • نکه دوران ایام میرزا بایکار بحمد در هراة و رضاء خطت و اعتماد و مقام
آراء و دوره بود و چند هزار سوار بهرام انتقا جمع و تمام ملازمت سعود تو از جانب ماوراء النهر کشیده بود و اشت و همکی بر اهل سمال
از و دست بر امور خیر نکذاشت ابو الغازی سلطان خضر میرزا بصلاح کرفت عده و جنید بشیره با کوندکی بلاد تان در بکار بود
استاد عاشت از کمال آب رضاء الجهاد بوده و عنان بکران جا صوب اطاف اد و ساند قلاف الاقلال شد و در عالمی چون بکاه
حوض مساع و اخلاق نزد کرد و میرزا بایکار بحمد بجهال جاده لی و لطف بود شعر شنیده لم که شتر بیجین بهرام • کرد اشت مایه او در خلاف

رساند

رساند سر خاقان بجای شیخونی • کرتیغ او بر چشم کرد هماونی • هزار بار از اعتضاد عجیب دست • که ساخت دولت سلطان ابو سعید غالب
شرح اینو اقرار خاست کرچون خاطر دیا سف فاطر خاقانی و جمعی ملازمان موکب آمد و سپه کاه ایران و بخیم تعزیت قرار یافت و کار آب و غاب
جیفت کرده و هشتصد و چهار سوار بود که تولیت سنان خارا کاف کلف اندوه و ماه و بر بودند و تیغ بکان دیده و دخون اندر بان خراب
تاف بکشودند نظم تیغ آهنکان کی عنصر • بهر تیغ تو سه بالیه اضر • در غایت استیجال بجانب سمرقند سر بر جاه و جلال اقامه فرمود
و همه از طی منازل جیحون و بیاغ رابط و دره امید چاشتکاه در روز دیکر از انجا راه دکر با خاکی توجه نموده و آنجا طوبیات فتح و نظفر که در اساس آدا
موجب وثوق و شاه و سپاه کشت یکی آنکه و نهر اخشت با خاکی که از ماه و ایام شبابی تا ظهور آثار شیب اخلاط شیخ و شاب اخر از و اجتماع
کرده و در اسر کوهی جیب جلادت فرو برده چون خبر و صول لشکر و کشاد هالون شنید تجلاون معهود با ولاد ملاکات خاقان بحسب صفات
کشته خود را منظور نظر آنچه از کرد اینده و علی و کشنده و کاچی بیکنی فرموده و القاس کرم که ساعتی منزل اجاز حصون و سور سازند و خاقان
منصور ملحق او را بدو ول اشد آنچه از رخانه در دویش نشست که ما حضری کشید آنکاه مردی براه آورده با خاکی نقل کرد که مرحوم حسن
بوده و رافت کرده و زیره خود را بدست خاقان منصور اداده و رغایت حسب جزء هراة سوبت توجه فرموده و سوبت اخاخبار کشت و
خاقان منصور با سنه هزار قوت سوری و معنوی جهان سمند عالم نوزد براه سوار دستان اطاف اداده چون شب و الله مشهم و آدا اوا سم
زنکی بیشتر و رساند و در محاربه هر دو سنان تحقیق در رفاند بکرانه بیش بلکه بعضد بیابان اندوه بود و بکوب هالون رسید و از نهر بر
بوضع بوست کوه طالقان و دولت قاهره اصلا از توجه او از جهان جماعه زاند لاجرم خاقان نظر تحریم و حزم سعادت عشر از بیشتر سرعت
فرمود و هان لحظه از نه مشیر قرار و تمدد و میل جز رسانید که ما جنبر جوه و ملک رفیع و جز عظمت و حدم جوه الامم جز و نشنیده و آنکه
سرشته جیت و سم صفر بود و در وقتی که ما طلوع نوزه ما الهر علی آفتاب شیم امر نبود که امیر نظر بلاء و شیخ امیر سعید جهان و دیان و هم
بر لاس و دو تیر جل اولات بصد و بیاه مرد شجاع صفات جهت کشادن و دو انزه باغ زاغان جا خاخا رفتند و باید کشته عرض نمود سد که
سیر بنا بکار بحمد نه و خاب عظمت ساند بحمد خود و خواست و خاقان منصور از استراح اوز جز شدل و مسرور رشد و هراة که جهان
بیان سیل ستان دو راه آورده و بعد از وصول بباغ زاغان بر میرزا الحاق با کمک ملک امیر نظر از سالار نبود و قوت اولات و بیک و سلطانی
اوزبک با جماعتی از کان جبه و انزه باغ که منظر سعد مرتبه مهد رجوه که هر شاد آخلاست و قاسه که و اید و میرزا سلطان احمد ایان و دو انزه کسر
بطرف میرزا بهادر الیداحدست و اساخت و امیر احمد الدین عبد الخالق و امیر و بیک بالجاه امیر فرمود و شاه که میرزا امیر علی جلایر بود و سنا
و بنفس نفیس هشتاد نفر از لشکر و استراز عصابه نظر بهضت فرمود و راه آنکاه بر بکار بر نخز از جوی امیر نظر زبره عرض کرد که امرا آه
عظام و دو انزه باغ زاغان ایران باوی و دست عظیم درهم شکسته و رانده اند لاجرم آنحضرت ماند شاهانه بر پرواز بباغ زاغان شتافت
تا باغ شمال که خوکاه میرزا بایکار بحمد بود عنان بکران باز کشت و خرکاهی و رو الی قصر انزه باغ و باید و بعضی از بعضی از اشارت منهوره کاه
خرکاه در اندر هر کس مراد انجا باید تبلاء زمست رسانند مقرب حضرة سلطانی در علیشیر قدم جلادت پیش نهاد و امیر علی با کوه آتش مال کوه
بود بدیر و خرکاه و رساند و هر از احیاط بار اندکه در دین خرکاه بجمعی بیست آنکاه خاقان منصور که مشک را احاطه کرده ملازمان موکب همایون را
بصعوه امر و نبود اما آن جمعی جوا و نشنود زیرا که و هم رضا ایشان استیلا بافته و خلاصه امیر نظام الدین علیشیر اجازت طلبید اجرت و
امیر علی با سیر و خشیر از بیاه کشید و ساند عصابه رست کفته و بلد عیر مهود آغاز لاد و نی که و عدلان خاقان منصور امیر علی آمد
تا در کرد اید و عارت آنحال مهد اسمعیل اوزبک از باغ بیرون آخر و سنه تنی و دش ساخته بباغ در آورد و با عصب جلد دولت ملاء
موکب همایون بر ادیخته سوی خرمن نه کاه و عنان و انوکشته و انحال اسعده بیان اصفهر و الفتنه و حلی علی اد و امیر زاده که با بجمد
تا زه و تنع حضرة و سلطان و اوزبک کرد ند و امیر علی اسلام و اوزبک و سلاه از اوزبک و امیر علیشیر صعوه و بیم بایلیه و کشان خطاء
با عزت و شان اوزبه شعر تا که کفت که باد و سان عشرت و از • بی شیا نخو و عرب مجکاهی کن • و خاقان منصور بر اسد جمعی

جنت همایون شیار بحضرت با امیر زاده کار بجد آغاز کرد بمخالفت که از جنون او دیده اما امرای عظام که بقای شاهزاده را مستلزم بقای
خود میدانستند بجزم بقا از انتفی نمی‌دانند لاجرم هماره لحظه شعر اجل خانه‌ای بود انفس ٭ پس رفت بر عقده اما خمش ٭
جهان کاوار بیکو رسیار کرد ٭ زما بخشی شاری کاکاه ٭ همیدان ستان جنج و فریاد ام ٭ که کاوید کرد سرجاه و سام ٭ هماره ستان تا از سیاسا لفا
کرد عقد بجر و از اسیا ٭ مولانا عبد الواسع و تاریخ میرزا ایکا بجد گوید نظم شد خسرو صدر شهید رسم مهر صفد ٭
ارسال مهارش هدایا بجر ٭ و چون آن جزیره بر و ساخته تجیب صاسع امرا نزکه حایطه دریاغ نو و حاجی دریاغ ریشه اقامت ماستند رسید
هم در آن شب حال اصفر ایک بدست قراره امد محصون سیهر رالجع دیولون الدبر وصف الحال ایشان گشت و خواطر جزم یافته بر
بد شاهزاده جزم صفی با صفو و لجاص مبدل کرد امید اما امیر علی جلاتیر که از فتح فاتح مهمات شاهزاده بود و روز دیگر باسا رسانید و لشکر ایشان
گفتار در بیان جلوس خاقان منصور قرب دویم بر سر سلطنت و رجانب وجه جلوس اکثر طرق جهالت
روز دیگر که سر بن آفتاب ٭ بر کرسی آنجهان زیا عاقاب ٭ بر تو اقبال و عالم فکند ٭ سر بر سر و دمند کامیاب ٭ خاقان ذالاحباب
ابو الغازی سلطان حسین میرزا نعمت سلطنت و جهانبانی از ذوالجلالت خورشید مجاهدت افزای سپهر حضرت که اینده و آسمانت خواهد کاوه دعا
لوازم ابتهاج بجای آورده و آب تهنیت بعد از اوصاف فراوین رسانید خاقان شریار بدست بیقراری گشت مدا گشت افتخار
حضرت کاکا قزاکفت و در و کاکه خاذا بیاده بر زین بر صفا و کاری گشت سمت نهایت بدیهت سادات عظام و قضاة السلام و علمای و زکا
و صلحا خاطبت ترکی در اشعار و زجنین شهابیه کاکه امیدی بود ند اقبال اسایکار سعادت ساشاشت فرزند ابراهیم تشبیه فی و فرزندی ادا کردند و
سوشکان بکار بسیاری و ملک شد کان و لوزا مرادی با فاصطفاء و لطف عام پادشاه کرد و زن خاتم امید و ارکشته مقرون آنه همایون فانظر الی
آثار رحمة الله کیف یحیی الارض بعد موتها در بیان او بر ند و بشایه تحقیق و عقوبی و خاطر ملتفت و مرحم کسوری مردم هراة آنرو زمانه
عیت سوره و بسان الیم نو روز خرم و فیروز سیفو شعر جهان کفته انور زنده سیکی ٭ زو ظلمتی فرخنده سیکی ٭ زو
شاد نرخ شوخ جز خاطر فروز ٭ زستان رفت و آمد روز نو روز ٭ و خاقان منصور هماز و زنما رشاخلاق امرا و مقلومان شکسته بال
نوده و حضور قاضی قطب الدین احمد الاهری و مولانا کمال الدین شیخ حسین المقوی و نمود که حضرت رعایا و زیر ان و محترفات و پیشه ور ان
بدر بوکات هراة مدت دو سال از وجوه خارجی و ذرات کر معاف و مسلم باشند و عمال و جوانیان جهة و صول آنوجه ملتزمین اول بیش خود و پیش
نباشند و آن بلده عالیجاه و روز بجشیه بیت بیع تربیت مؤثر حضرت بایدی خواجه جمال الدین انصاری کار نکاه مشرف بود و وی بیزار و
اخلاقی بدان سده سیر سوده و هست مجاوران آنجا فی خارش بسیار بجا آورده و دانا نیز شریف مولانا کمال الدین شیخ حسین را نیز دیک خلیفه
کفت هراة را باید منوی بنان سلطان سعید ضبط و باید نوه و کر بشه تمین یار اره با فرزند هم حضرت و اتح شود مراجعت آن تا جزیر نیسلیه فرنود
و بر مقیاس خاقان منصور دیار جهت و حساب اصحاب تاسیب شرعیه احکام مطاهر نقاریست و در رشید ادکار زین تو بر و تهیه قواعد مملکت
مستقیم ساعی جمیله بنده و اشتر بساط شریعت پر و ری مسوط کرد اینده و هدایان اوقات بمسامع عالی رسیدت مرزا الغ بیک و از سلطان سعید
کرد اکاه و بعد و بطع الدین و بایسنغر و سلطان محمود میرزا عاصی و آن بلدی بنود از اعاصاب هر و ناحیه و شعلا بر شافی و در حرم جهت سوختان
آمد تا بسا خاقان بر جسان جزا سی نصب خاقان و لاذ را در اهتزاز اند و در ایات ظهر ایجهة استیصال نهال اهل جاری بصوب
مرو نهضت فرمود و مون مدد کر از فرند اهل ایران رسالت افزای سپهر فرزند مفرش شد و صنیع جوست کو اعدا دولت روز افزون از نو جرب
جایون جزم اعتزم قرار جزم کرده اند و خاقان منصور بیرت هر چه تمامتر از هان مهر مانند بلد الرایب کلاشته سوق جرم و کشت و مرزا الغ بیک
و اتباع اولاب مقاومت با آنحضرت و جزیرت خویش بدر ساسان جلی الجم که بقبال ارطلاع خود رسیده کرد و مستیز کرده عنان صحرا و کرده ایشان
هنوز نعره و حرشید دو قوه ٭ ستارکان کفار بدحالی و کرند ٭ و خاقان منصور از طلب حضت و کامرانی بدر و در اسده آن زمستان تنها
طرح قشلاق اقامت و اکثر اوقات بجمعت ساعات بار و تفریه عباد و تعمیر بلاد و نشاسه سلطانی و تربیت سالکان مسالک بهدایت و صرف

اعیان

ذکر در اندن مرقد بلا سلاطین بخیر بحضرت میرزا سلطان محمود و بعضی از وقایع ثمره خاقانی زاده بر قتالی و فوتی

از رایحین صفات سانقه و کلزار مکارمات سعد شمایل ایران جزیرت شام جان مطالعه کنندکان میرسد که در آن اوقات که میرزا کاکا بجمعه ثانیا
مدد ایرجس بیک مستظهر کشته روی بتسخیر خراسان آورد بجسب اتفاق میرزا سلطان محمود نزد آب آمویه که مشرع طریق رامش بهاد هشته و امیر مؤمل
و سلطان علی بجکه که موجب فرمان همایون خاقان منصور عالیشان در آن بلده بودند و ذخیره بسیار مجتمع کرده اینده و سلطان محمود میرزا آقا ابا حسن
و نبوده چند کاه از هر و جانب غلبه جلادت و دوراندیشی بظهور رسانیده و در آن اثنا احمد شیبانی بیرون رود بجزیرت سلطان محمود میرزا بود بجلالت
تخت فرزند و هدایت تالع نوازی زاده شاهزاده و دوکر در آن شده بدکاه خاقان منصور شتافت و چهره مراد نی زوج رعایت محمود زاده بود و بعد
بازدیاد التفات اختصاص یافت اما از سره اداب تخ سلطان کجکه ملاذ مضر تقر طلاق تابع وسواس شیطانی شده قدم در طریق کر و بعد بهار و الطوار
هر اداری میرزا سلطان محمود و سادرت نموده در روز از حکاکشته بارد و سپاه شاهزاده بکتاه لاجرم میرزا سلطان محمود تالع تخ سیر شده میر مؤمل را
بسکیر کرد و محبوب اسیر اکاکا از جمله معتمدانش بجانب سوقند روانه فرمود و اکاکا در آثار اسیاب خدمت خاقان عالیجاه شده و حضرت
تربیت سلطان محمود را بر خاقی نشیان نهاد و بر اقبت سر مؤمل ایشان رغبت مصوب و بر اطاعت شعر هر که باشد زهاو سر کوب جزش
شاکر و جزیر سوی کرش از مایع التفات خاقان منصور بر شاد از بندو مرد محلس بر شافت بر جاجی اهل اخلاص و نوازه اکاکاه
اختصاص از هر جای جزیر سوی کرش در پیوسته در آن اثنا صورت حصر و کرفتاری و میر مؤمل بر خاطر اهل خلوص نبود و اظهار سلامی نموده بمواقف سایر علیشیر بخت
عظیم آوه اختصاص فرمود و هماز لحظه میر مؤمل و ایکاکار ایکه دیکاکاه عالیشاه رسیدند و از آن حسن اعتقاد اختصاص بحجب تمجید اند در آن سال
امیر سلیمان الدین و ولی بیک بالیات شهید مقدمه نامزد کشته رخت توجه یافت و شریر سیاست سلطان بر جان احوال مجد معین الدین و عبد
الهادی کرد و علما را شهادت نهاد بوده اند و قول اصحت جلال الدوست که موجی از مأسلطان محمود میرزا با بسیاری از سپاه جلادت شعار
برم الطف کرد اب و غبار آشفته اند و امیر کیقباد و امیر بیجه قدرت کرد اینده تا بلاد آتش غضب خاقان عالیشان اشتعال یافت نمی‌توانستند اما
سلطان محمود میرزا بعزم کره خان بطیب و غبار تلف گفتار در بیان نهضت رایات ظفر آیات خاقان و وقوع مقاتله در موضع جیحون
چون حضرت و عاری بر مرده و درجه ارتداد بحوت قطع کرده و انتزاع خنین بر وقع انجامید و جنود رستوی در پیوی و هم آمیخت سلطان اعتقال آثار بهار
غالب کرد بید نهضت بجز عاقبت و در هلک مرزا السلطنة و الخلافة ابو الغازی سلطان حسین میرزا دیاری لشکر طفر قرار جزم جلب و زده و زد هم
الوره و در اواخر ماه رمضان اقبال دولت همان اندیشه قشلاق بکار الب و غاب نهضت کرد و وقتی که هلال عید اکشت نمایاب نشکار
رمضان کشت آنماه مملکت بر قرار نهضت ساهاری سید و در اثنا در خ انجام بآداب عید صیام قیا جوانعام نموده دو سه روز بلوازم جشن و
مهر و مراسم عیش و حضور بر داخت آنکاه اسباب زجر ادرهم نو بر وع و زم اعدا دولت و جهه هست علی کشت و مقارن نهضت سپاه
رعد خروش صاعقه بار سلطان نامبر جنود زاهت آثار راجین و ازهار بفضای دشت و کهسار کشید و جزر طوبی کلاله بر اخذ بساط زمرد
از سره مسبوک کرد اینده نظم سلطان ربیع رایات افراخت ٭ الا لاد علم کل سیر ساخت ٭ انواع سپاه سبز و کل عدد عالم سیاه طول
و جهت مرز اعدا از فرند و ایلیور مضارت و مقرار هفتم سپه یافت قاضی علی که در اولوس همایون مرسم رسالت انزد و ایرجس بیک
بدکاه خاقان بجاه الجاه اندیوه و در وقت استیلا یاد کار بجد مرزا مراجعت نموده کرت دیکر نوت در نشست و مکتوب بایشاه آذربایجان که
مشتمل بود بر تحان بحث شان بموقف عرض رسانید و اجناف الطاف جزر و از مفخر و بیاهی کشته رخصت معاودت یافت و اعلام نصرت
اعلام از حدود موضع کل اشان شافتند از اخاص محکم غرایب و حدود روز جهة اجتماع جنود عالم سوز و محکم کوتوقف اتفاق افتاد و اعلام انزل
جرم همایون فال نعمت الملایف اینود و خاقان بجمال و الدال جیحون کشته روی بولایت اندخوی آورده و موضع کجو بجانب و ایسا و صف شکن کشته
خضرا و نصات کستر رسید که مرزا سلطان محمود با جنود و از حدود و مع زراه کوهسار بود حرکت اند و از نیل مراح کذشته بجهت مرکز کرسید
خالق آنکاه نصب مواکب کوکب نظر در اید و قدم تقدم پیش نهاده و سبز و نماید جدا تحقیق این جزر ادای اصات کسر جنان افضا کرده

از دو پهلو نصوص بیخ روان شود تا سپاه مخالف بسیر عبور و اوی کرد آن آب و آباد از وست تکست شد ایشان را نمیزد بکن کوچ کرد و
خواجه دو کسی بخدا فرا گشت و آنجا صورت موست که میرزا سلطان محمود را نیز بود و ایلان الغو و خاقان منصور بکار بدو دست طریق سوت
مسلوک داشتند توجه بخراسان نمودند خاقان بر ایت لخ اقرا خته اعدا را منهزم ساخته و جمعی کثیر از ایشان کشته غنایم و ان هذا لهم لغالبون
در عالم لذا تقدند و در آخر تعبت و تعب دولت سوار از سپاه سلطان محمود بر اسپ وقت بایقرا میرزا که با سی کس میرزا لغار لشکر میزد و بشمار
ایستاده بودند رسیدند و میرزا بایقرا مع ایشان مشغول کشتند ناگاه بار کرد خوردند و انتخاب از پشت زین مرد بروی زمین افتاده
بدل گشت باش بکت و ولا همان سپاه سلطان محمود میرزا آخر بعالی نشد او را گرفته همراه کرد بایند و چون قدر چند بطرف عسکر میرزا
رفتند ناگاه جمعی که بر یاد شاه ایشان بحقوق انجامید و دستار میرزا بایقرا باز داشتند و بایی چند فرا دهاند و آنجا بخود را بنظر میرزا رسانیدند
رسانیدند خاطر شریف اعلی از آن دغدغه فارغ گردید بقصد خاقان منصور بعد از شاهده بکر فتح و ظفر و فراوانی شان و آزوده رسانیدن
تن و اجلال لذوه او آسیب بلد آثار و نوشیان مرتبه کرد و از کرده انفسکم غایت شجاعت و پهلوان بجا آورده بود ندا شاکر عواطف پادشاه
و لوامع عواطف خسروانه مخترو ماهی و بدیده مناصب علیه و رایت منیعه غایت فرمن و پایه قدر و منزلت شان از بعز فزون رسانید
از آنجا احمد شاهی را که بدل بدولت و سعادت در میدان نهاده بود بالک کشتند و تنی چند رعایا قاسانه اخت **ذکر وصول میرزا الغ بیگ مرزا سلطان بایزید و خلاص الغ بیگ**
در آنجا و قصد میرزا ابوسعید بوصوح انجامید که میرزا الغ بیگ کوکت هلاه در بلخ بود و در آنجا بود و لت پدر بزرگوار در ملک و حشان
حکومت منزه بعد از انقضاء قرایلغ امیر جلال الدین مزید از خون بدخشان رفته خاشیه شاهزاده بود و روی گرفت و مالوا سلطنت محمود کثیر
از امرا و لشکریان در آن طایف جمع آمده مهمات میرزا الغ بیگ بصب انتظام پذیرفت و چون در موضع بکن عنایت پادشاه و نوش جاه اراده متوجه شکر
بر میرزا سلطان محمود نصرت یافت میرزا الغ بیگ و اخیر دیوه که خاقان مرحوم اقامت و بخشا خانه و دیوار انعام دیوه که بخارا و دمان بلد شاهی
مشغل سازد و اینغرض ایند خان کمذا آسانه الهی بیاید سیر اعلی و رساند و خدا از نکو و سیر نیز مواب و رکاه عالیه شاه عرض کرد و چون
روی شعور خاقان منصور بصوب افتاد عنایت سر بر گشت و بعد از استشاره و استخاره مدد شکر مقرر بحضرت سلطانی امیر بهاء الدین
علیشیر بخدمت شاهزاده و دوه و اولیا عنایت عنایت خاقانی امید وار گردانید و نوعی سازد که بلا نزت سد و صدمه و مشتبه و امیر علیشیر
بر حسب و بیان هم کلام شاهزاده عالیجان رفت خاقان را بخدا کار الوس و دوهر کیلت آنجانب منصور بود و آسالت نبود و از انعکاس شیم و فوز
اخلاق و آنقدر و سالیان آقا و آنقدر بعد و بیان نکرد شاهزاده ملقانی میرزا جلال الدین مزید از عزم عالم ملاقات همایون شده و از آب
چون گذشته در دامنی مزد ملاقات دریافت و خاقان منصور میرزا الغ بیگ را بنوازش و عواطف نوازش فرموده چند روز بعیش
و سرور و جشن و سور پرداخت و چند جشن نو بعشت و حشمت سلطان بکم و انا نوشه شاهزاده گرده خاطر شریف اوخالی و خرم ساخت و بعد
از انقضاء ایام طوی و صیافت بعیر میرزا الغ بیگ سپهر خلافت متوجه سر انجام مظالم امیر سلطنت و جهانبانی گشتند میرزا الغ بیگ و کرت بکر خلعت
داده بدخشان را و ولایت داشت و چون شاهزاده بطلب بدخشان رسیده امیر مزید بخدمت و اعزاز صحبت و اعتبار الحکمان که اختیار و اعتبار جناب
امارت شعار موافق مزاج ایشان بوده فوجی بر شهادت رسانید لاجرم اختلال تمام باحوال ملک و مال میرزا الغ بیگ راه یافت و میرزا سلطان محمود
طمع تسخیر مدکه بدخشان کرده شاهزاده بلد بکر بلازت خاقان منصور شافت و در دوی چند در طلب بیت و در عایت آنحضرت بفراغ گذشت
و در حین خاقان احمد شاه قابل بوده عنان بصوب بدخشان کرده اند خاطر اعذر مکاتبات اینده بر صوب خراسان بوست **ذکر مخالفت**
میرزا محمد عمر با خاقان منصور و آمدن میرزا ابوسعید ظهیر و قتال خاقان و جنگ
در آن اوان که بواسطه استیلاء میرزا
یادگار محمد در بعضی ایالات خراسان مردم کوته اندیش از ترک مادر خاقان مدلت کشی تخلف نموده فرار نمودند میرزا محمد عمر بن میرزا سلطان
بن میرزا محمد سلطان و میرزا محمد جهانگیر بن امیر تیمور که بکان با قتالی بی معنی خان و فوجی از سرو لوان در نو زدم چه بیشتر الدست مالوا

چنان شد ذره آسمان کار نداد • که دل سوخت مرغ و از آن شرار • چنان ریخته تیغ الملک کرد روی زمین گشت دریا بخون • عاقبت میرزا قال
شده • و یضر الله نصرا عزیزا • کوه شوخ هیبت خاقان منصور خاقان مظفر فرار سایه عادات عجز و انکسار بمخلصات احوال سپاه سلطان محمود میرزا بوسوح
انجامید و جنود مظفر و رود خاقانی برایت فتح اقرا خته اعدا را منهزم ساخته و جمعی کثیر از ایشان کشته غنایم و ان هذا لهم لغالبون
در عالم لذا تقدند و در آخر تعبت و تعب دولت سوار از سپاه سلطان محمود بر اسپ وقت بایقرا میرزا که با سی کس میرزا لغار لشکر میزد و بشمار
ایستاده بودند رسیدند و میرزا بایقرا مع ایشان مشغول کشتند ناگاه بار کرد خوردند و انتخاب از پشت زین مرد بروی زمین افتاده
بدل گشت باش بکت و ولا همان سپاه سلطان محمود میرزا آخر بعالی نشد او را گرفته همراه کرد بایند و چون قدر چند بطرف عسکر میرزا
رفتند ناگاه جمعی که بر یاد شاه ایشان بحقوق انجامید و دستار میرزا بایقرا باز داشتند و بایی چند فرا دهاند و آنجا بخود را بنظر میرزا رسانیدند
رسانیدند خاطر شریف اعلی از آن دغدغه فارغ گردید بقصد خاقان منصور بعد از شاهده بکر فتح و ظفر و فراوانی شان و آزوده رسانیدن تن
و اجلال لذوه او آسیب بلد آثار و نوشیان مرتبه کرد و از کرده انفسکم غایت شجاعت و پهلوان بجا آورده بود ندا شاکر عواطف پادشاه
و لوامع عواطف خسروانه مخترو ماهی و بدیده و بدیده مناصب علیه و رایت منیعه غایت فرمن و پایه قدر و منزلت شان از بعز فزون رسانید
از آنجا احمد شاهی را که بدل بدولت و سعادت در میدان نهاده بود بالک کشتند و تنی چند رعایا قاسانه اخت **ذکر وصول میرزا الغ بیگ مرزا سلطان بایزید و خلاص الغ بیگ**
در آنجا و قصد میرزا ابوسعید بوصوح انجامید که میرزا الغ بیگ کوکت هلاه در بلخ بود و در آنجا بود و لت پدر بزرگوار و در ملک و حشان
حکومت منزه بعد از انقضاء قرایلغ امیر جلال الدین مزید از خون بدخشان رفته خاشیه شاهزاده بود و روی گرفت و مالوا سلطنت محمود کثیر
از امرا و لشکریان در آن طایف جمع آمده مهمات میرزا الغ بیگ بصب انتظام پذیرفت و چون در موضع بکن عنایت پادشاه و نوش جاه اراده متوجه شکر
بر میرزا سلطان محمود نصرت یافت میرزا الغ بیگ و اخیر دیوه که خاقان مرحوم اقامت و بخشا خانه و دیوار انعام دیوه که بخارا و دمان بلد شاهی
مشغل سازد و اینغرض ایند خان کمذا آسانه الهی بیاید سیر اعلی و رساند و خدا از نکو و سیر نیز مواب و رکاه عالیه شاه عرض کرد و چون
روی شعور خاقان منصور بصوب افتاد عنایت سر بر گشت و بعد از استشاره و استخاره مدد شکر مقرر بحضرت سلطانی امیر بهاء الدین
علیشیر بخدمت شاهزاده و دوه و اولیا عنایت عنایت خاقانی امید وار گردانید و نوعی سازد که بلا نزت سد و صدمه و مشتبه و امیر علیشیر
بر حسب و بیان هم کلام شاهزاده عالیجان رفت خاقان را بخدا کار الوس و دوهر کیلت آنجانب منصور بود و آسالت نبود و از انعکاس شیم و فوز
اخلاق و آنقدر و سالیان آقا و آنقدر بعد و بیان نکرد شاهزاده ملقانی میرزا جلال الدین مزید از عزم عالم ملاقات همایون شده و از آب
چون گذشته در دامنی مزد ملاقات دریافت و خاقان منصور میرزا الغ بیگ را بنوازش و عواطف نوازش فرموده چند روز بعیش
و سرور و جشن و سور پرداخت و چند جشن نو بعشت و حشمت سلطان بکم و انا نوشه شاهزاده گرده خاطر شریف اوخالی و خرم ساخت و بعد
از انقضاء ایام طوی و صیافت بعیر میرزا الغ بیگ سپهر خلافت متوجه سر انجام مظالم امیر سلطنت و جهانبانی گشتند میرزا الغ بیگ و کرت بکر خلعت
داده بدخشان را و ولایت داشت و چون شاهزاده بطلب بدخشان رسیده امیر مزید بخدمت و اعزاز صحبت و اعتبار الحکمان که اختیار و اعتبار جناب
امارت شعار موافق مزاج ایشان بوده فوجی بر شهادت رسانید لاجرم اختلال تمام باحوال ملک و مال میرزا الغ بیگ راه یافت و میرزا سلطان محمود
طمع تسخیر مدکه بدخشان کرده شاهزاده بلد بکر بلازت خاقان منصور شافت و در دوی چند در طلب بیت و در عایت آنحضرت بفراغ گذشت
و در حین خاقان احمد شاه قابل بوده عنان بصوب بدخشان کرده اند خاطر اعذر مکاتبات اینده بر صوب خراسان بوست **ذکر مخالفت**
میرزا محمد عمر با خاقان منصور و آمدن میرزا ابوسعید ظهیر و قتال خاقان و جنگ
در آن اوان که بواسطه استیلاء میرزا
یادگار محمد در بعضی ایالات خراسان مردم کوته اندیش از ترک مادر خاقان مدلت کشی تخلف نموده فرار نمودند میرزا محمد عمر بن میرزا سلطان
بن میرزا محمد سلطان و میرزا محمد جهانگیر بن امیر تیمور که بکان با قتالی بی معنی خان و فوجی از سرو لوان در نو زدم چه بیشتر الدست مالوا

از اردوی همایون روی کرد بجانب قندهار و کرسیانی و بعد از وصول بحدود آن قلاب امیر نظام الدین احمد بن ترکی بلاس که از امرای
سلطان سعید بود و در قندهار حکومت میتوانی الهی نزد شاهزاده فرستاد و او را باطاعت و انقیاد دعوت داد و میرزا عمر بقندهار خواسته
پای بر مسند مردی نهاد و میل او آن که خاقان منصور بدفع میرزا سلطان محمود و استیصال او اشتغال میرزا محمد عمر فرصت غنیمت شمرده با سپاه بسیار
از قندهار بقهستان شتافت و آثار اقتدار ظاهر کرده شرار ظلم لشکرش بر کانون درون سوختگان آن ولایت تافت و در وقتی که خاقان
منصور از اندخود معاودت کرده امیر زاده بلکه را با جماعت توجه بجانب بدخشان ارزانی داشت خاقان مظفر و منصور همچو خورشید
رایت اقامت بر افراخت جهانیان سر بر آستانه عمر جنود الحاسد و خاقان منصور استیصال نهال اقبال او را پیش نهاد همت ساخته متوجه فصل
گردید و بعد از وصول اثر الاخبار عنایت ملک وهاب خاقان بلند جانب را بسری شایسته اختر و نامزد رایی و فرزندی بزرگوار بعنایت کشور گشای
غایت مرتبه و اقبال الفوارس شاه غریب نواز الذی مهد علیا مذهب بکر بکی تاج گوهر شریعت را علاج کلاه خاقان سعادت آثار ساخته موجب تولد گوهر
وابتهاج مرتب فرح همایون شد و چند روز مهد بساط عیش و عشرت بر داشت و چون از فراغ جشن و طوی فراغت یافت از اغالیق میرزا
بعد از نهی سازی و در اجل مهمان خواف اعلی نصب سراپرده اقامت جاه و جلال گردانید و از آن موضع بر استدارگاه اهل ولایت تاخت شتافته
جزو جزو قرا و بلاد استیلا فرموده و رنج بسیار از بندگان میان جلادت امیر ایشان فرستاد تا کس را بسیکره پایه سریر سلطنت تصرف آورده بند و
آنحضرت از انجا عزت مآل امیر محمد عمر را بوعده بوضع بیت که شاهزاده در نواحی هند قاین فرود آمده بمحاصره استیصال اداره آنکار خاقان
شجاعت پناه چهار هزار سوار جرار از سپاه نصرت شعار بر کرده بر سبیل الطیار متوجه آن دیار ساخت و این خبر میرزا محمد عمر رسید فرار و قرار
اختیار نمود و بعضی از عساکر نصرت مآثر او را بقاعه نموده عنیمت بسیار گرفتند و چون دانستند که در شاهزاده نیتوانند رسید غبار طمع
اعطاف اداره در دامان عاقبت بوکب خاقانی نیوستند و آنحضرت بهمراه خواسته آن زمستان در آن بلده بدولت و اقبال گذرانید و چون صالح
عاطفت و احسان بر مخارق سلطان ممالک خراسان مبسوط گردانید امیر الحسینی عمر و جمعی از قندهار دعوت بکر لشکری جرار
فراهم کشیده بطرف هراة تاخت و این خبر مسمع حضرت خاقانی رسید امیر مظفر بر لای و دیگری از امرا نظر قیاس الیوجی را بسپاه نصرت شعار
با عساکر بنشاد بین الجانبین هم بقصد آنکه تعاقب و در میان جلگه پیتی جنبد عمل شاهزاده زدند و ملک قندهار بحضرت خاقان جهانبان
دادند و آتش فتنه آبادی تیغ تیز و فتنه

ذکر فرار آزادشاه بعضی از کاروان بسمت ترمذ و تسخیر شهر بحضرت خاقان منصور

چون خاطر خطیر حضرت جهانگیر همواره متوجه آن بود که امیر علیشیر که از انکار خیرات و مبرات و اطاعت طبع و صفای خیر بشه بظهور
خلافت با علی ولایت جاه و جلال رساند و در اوایل طلوع سایه تیغ سلطنت و جهانبانی بمحافظت مهر زیبای بیارزد در عهد انتخاب کرده امیر
نظام الدین علیشیر بعد از جند گاه که بلوازم امر مهد اردوی دولت از انصب استعفا نموده التماس نمود که امیر نظام الدین احمد سهیلی مهر دار باشد
و خاقان منصور این ملتمس را بعز اجابت اقتران داده در شهور سنه سبعین و ثمانمائه از پادشاه بنده نواز آنچه که در امیر واجب الاخراج
بنصب عالی از انسامارت و تولی مال و اقرار دیوان و نظام الدین علیشیر غنیمت قبول آن امر را نموده بعرض رسانید که خلاصه بحر که انکیان
سدیر بنظام انتظام دارم و صاحب منصبی نیز از جمیع امرا نظام بصر را اختیار نموده بکر بی نشیم و هر کار مقتضی منصب امارت بکرد و مقرر ساخته
بحسب قدر و حسن از امرا و ولایت بین نفس و جراهنی بین کتلی امارت و دون مرتبه من باشد و خاقان منصور این تعدیه بغیر فرمود
حکم همایون را بصدر غایت صدور یافت که مرا از امیر مظفر بلاس همچنین از امرا عالی اساس شیر را امیر علیشیر مهر زند پس بعد جمع سلطان
بر طوی مدعای خاطر خطیر خاقانی و صاحب منصب دیوان اعلی گشته بر شدن جبه ملاء و دنی و کلاه نوی و دنی مفخر و سرافراز شد و صورت وقایع ایام
چنان بود که امیر علیشیر بوجه فرمان و بصیر الاعلان مقدم بر سایر امرا بر جاهد ده امایجون راز روز شتابی نوست تعاقب جاند که علی الرسم
بساعت جنبه مرز نمار غایت شکست نفس و توابع و رجالی بر بهره که از آن بلیز ترجیحی اجالند شعر هزار نقش جاوید زمانه و نوه
کی جاید در آینه تصور ماست و بعضی بر جلیسخان خواص بحوالی کشته سبب ارتداد اعتقاد پادشاه اسلام شد و شرف آن موضع از شان

بهر شریعان امیر صاحب خیر نقش معرفت و بجای رسید که جماعتی از هر کس بر نهاد ند تلاحق نموده ملت بکار کرد که آنجا در زند و حقیقت کلام شریف
المکان المذکور ترد هکان بوضع الحاسب جناب فضایل مآب مجمع مناهج برهان الدین عمر اعلی الله مراتبه تا بع امامت بناء شریعت بر کوید
بر زبان جناب علیشیر که تبرک عاجز نمود و بدلک کالاتی نموده • دیوان شاه آخر زمان داد و بعدل • از لطف شاه خاری لحوی بر زنده
چون بمرتبه بدولت سلطان دنیا • تابع شد همین که علیشیر مهر زده • و هم از وزیر علیشیر مسند امارت نشسته مهر زده و امیر سید حسین
اوشیر بر انصب بر قرار نشد و هم درین سال خواجه جهان الدین علی در منصب وزارت دخل فرمود و خواجه نظام الملک ولد مولانا شاه ملک
اصفهانی و قاضی مدعی بعضی قضایا و ولایت خراف قیام نموده و در آخر همین سال خاقان بعد از خواجه محمد الدین محمد ولد خواجه امیر
خواسته استظهار غایت کرد اینده حکم فرمود که آخوند اجل الفاضل الفاضل ملا مقتدی منصب پر داند و در سالت بود • حمید و انجات ملکی و
ملی مهر زند و هر کار باید شاه در دیوان نشیند آفتاب و بایه سریر خلافت نشسته سوانح وقایع و سخن داد خواهان و احکامی در باب
ایشان صدور یابد کلی کرد باید بر روی فرامین مطالعه در بر سر مهر بر بلیت امین اطلع علیه توقیع نماید و خواجه محمد الدین محمد در زمان سلطان
جند کاه در منصب استاد مولانا نظام الدین علی شیخ شهرت بود و در اولی اوقات سلطنت خاقان منصور بمیرزا محمد الحسن انعام نموده و
جون بدارالملک و کالاح او بر جنبه همایون و اقبال گردید اعوام از شاهزاده طلبیده بمناصب مذکور سرافراز کرد باید القصه بسیارت
امیر علیشیر و مباشرت خواجه عبد الرزاق محمد و امور سلطنت و ایشان تجدید و اوراح و دنی گرفت و مدام رعیت و سپاه بنا نکه صفت
نظام بدرفت شعر شد از عدل آن زمان کوسپند • زمان ظلم زمان ملک عمر بود • زمه آخر خواجه الشریعت • اساس الملک غایت
دهقان ترجیح سلطنت امیر حسین شیخ خوجه آه اهالی سیستان خرمنی کهنه کشت و دست سیاست خاقانی بر زمانه جهانبان شیر بیشه
را در نشست و حسن شیخ خورد در بنا در میرزا ابو القاسم امیر بسالی بود و بر سلطنت و مرتبت و شجاعت آن پادشاه عالیجاه در روز و در شیخ
ولی فرود و حسن جهان دولت میرزا بایسنغر منصب علیه نرسیده نموده در سلک اعاظم امرا انتظام یافت و اگر چه صفت جلادت و بهادری از
جمله نجابت سلطان سعید بود و دنی چند غاشیه خدمت کاری خاقان منصور بر دوش گرفت و آنکه آنحضرت در پیش غایت
شفقت بجانب او بر جهت قرار اختیار کرده بملازمت سلطان سعید رفت و صادر و اصدار ایلچی بار استان خاقان کیوان شان شتافته
کار لطف حرمانه مفرغ بود و بر جهت آتش کشید و ایالت ولایت استراباد و مازندران است و اول بکر هر بوطانی سلوت داشته
بسیار بایدکار بعد بوست و سی از ملت خاقانی از میرزا بایدکار بحضرت بجهت انکار آب بجناب ولایت جلکان زبوکان رفت و چون مرسوم بسیر
بایدکار بعد بنصل الحاسد در مقابل حق و دلالت حضرت صاحبقرانی رسید کرة بعد اخری خطوط حین رعایت و مکرر بر او وجوه این هم
ملزم و اشفاق بعضاً و کمران نعمت دیده بصیرت بر سر شید و بحال الحضرت خاقانی رفت قلعه حوشار که حلق او بسیاست بجمع و نظر قبایل و عشایر
استحکام بود و مشتی مقتدان با او در نظام هراة هم در دوای قرار نهفته و این داعیه کی اراده خواهان میرزا بعد از کرمات محاصره و تسخیر
اردو کرانش مرحمت نامه حقت رسانید کی از انکاره ولت شرف عرض رسانید لکوم آمر عفت خاقانی انشاء الله تعالی نظر
اختیار الدین مقدوی اختیار شد و قهر اجر اقتدار رسانید بر آن نظام بر آنکه شرط شوق بر سیاه او وده امرا بصر الدین عبد الخالق کوشی
و خدکر بهان سرافکنده • لشکر بعهد و آنکه بر • و مقدوری کی از دوستان حسن موهاز بدو رسانید بر و او بدخود اسوده داعیه
داشته بکشد و بعد از ظلم بکرده کنج قاطع سیاست رشته جانش بکسیخت و خود از اشرار در سیر آن آمده با خاک راه بیاد انجمت بیت
فلک کرم مرد نه و کفت • دین جهان مرا کاره و بیاست • یکی با فکند چون سایه خاک • یکی با افکند چون سایه خاک •

قضاء دیار انتقال آفتاب اشراق جمید دیع فتنه احمد شتاق

چون احمد شتاق بعقبه الاسلام بلخ بخدکا بیار الملک
بر داخت خاقان خوت و عزت و بلخ و ملع را مه اوه مطرح اساس استقلال انداخت بجد تمام و جهد لاکلام اسباب خلاف و عناد بر ساخت
و قاصد از دو سلطان احمد میرزا و فرستاده خود را در سلک هواخواهان ایشان منتظم گردانید و چون او بجزیره هراة شیخ یافت

راوی حال کشت ایشان اقتضا نمود که احمد شاق را بحصن بدر اندر آورد و دیاده ازین عنان اختیار از دیار و قصد اعتصال او کرد
یاران امیر چغتای را بجهتی نشود از موافق جانب بیع نشاده با بشارت کفت بعد بآن بلاد رسید احمد شاق و جان خاهر سازید که ما را بجهت
مدد این رسیده و اندکی که اکر ذهاب ماوره النهر لشکر خاد از عبور نیابد و نفع آن بسهولت میسر کردد تا احمد شاق و ایشان در آنجهت
مقدار خاطر شوند آکاه دولت کاه داشته اورا مقید و محصور کرده اند و ایشان جمعا از قطع منازل جمع و در اندند و احمد شاق را بحرکات و سکنات
ایشان هم که بحسب اندیشه اند لاجرم ایشان را کفت که از شهر بیرون روند و کفت مرا هم عزیمت بدرکاه عالیست و خواهم اندر آنجهت اهل شهر و شاه
و حق من کشت اما برأ و دعا بر وجوه امیر چغتای را بر سر اعلی سید و آنجا احمد شاق شنیده بود بر حرص سایه خاقان منصوره و نفوذ جنود
انتظار میداشت کشاید احمد شاق بدلالت هادی توفیق از ماوره نهر خوارست و نقاق بجاده مستقیمه و اوده قاید و معاذ الکاه تدبیر و حرکه
کرده بی مرتبت منتهی تأدیب او برابر خاطر قرار داده رایت نظر از آنست جزیرة الاسلام بر نظر آنست و قوة الدین ملفت و جها بلغ مع ایمان
سزاوار الحکومت هاء مقرر کرد و امیر منوی و ملازمت شاهزاده کماشت و احمد شاق از توجه خاقان استحقاق و قوت یافته برج و ارباب را بضبط
و حکم کرد اید و خاطر بتحصن قرار داده الجهان در مسیر ترد سلطان احمد میرزا و سلطان محمد میرزا رسالی داشت مدد طلبید و آنجا شاه عالیجاه بیا
تعریج متوجه اسداد احمد شاق کشت و سلطان احمد میرزا اکرچه فی الحال بهفت خوف اما نوبی از اراولشکر بن مسرقند اعلی خانیت و دران
دوره و جوره الهاعلم حضرت شیخ خاقان و مدد و بع دار نهر نیاست و کفت حضرت شاه احمد شاق نزد خاقان محقق نظر اید بتر تیب احمد و آنرا
عاید امر و نهی و اطراف شهر بر اقتسام با فته هر کس بر حرجها نزد بلوند و در آنمقدمای خاقان در بلد برج شاه حسین نزد و نفوذ و مقرر جمعه
سلطانی میطلبید و در آنمقدمه شهر ار لشکر کرد اید و سایر افراد کان دولت و صلاح بیع حضرت آنحضار سپرده کرد اید و در میان کرفت آب
خندق را بطف و کرد انداخت و ساقان بهر اداری ساختن آغاز کرد شروع در بیرون خاک و خاشاک و درخت و سنک نمود
و دران اثنا بیرون جنوة علی سید که سلطان محمد میرزا با بسیاری از بیاء علاوت اتا کار آب امور شهر کار بزد و احمد شاق از استماع جزر و صول سلطان محمد
بکار آب جیحون قوی و مستظهر کرکشت قدم مداری خلاف و نفاق استوار کرد اید و هر روز با سخوت و خود تاش و زبر و اعزه خدمت نهایت
شجاعت و بهادری ظهور میرسانید و هر صباح که شمسوار نیزه کار آفتاب کمند دهشت بر تخت حصار سپرد و اوی از قلعت خاقان منصوره بیاره که بیکر
فتح آشکارا مار کرد ارش نهاد خاطر آفتاب ساتش ساخت و صدای نقاره و نفیر ابواق چرخ اثیر میرسید و تقریر کنان و معرف ارکان عالم را
تنزل و بیکره اید بها و دران موکب مایون سیر و جها و در کشیده بادی و میدان قتال نهادند و بدست علامت عقابان نیزه دولت تأثیر از اشان
کان بر و اوده اوه از مقرر و شمال طهور یافته و دران اثنا و روی امیر سید بدم که ماه تمام خاک مرا کی بود و در تر قوت و جولت از بهادران مستم
توران و تازه و ستی مونی الجوی اند و ایران عسکر شان نظر از خلد اثر خلد پیش مرده بنوک پیکان لد و بیجو که سر در بیش اند اخته تر و صل سیر اخذ
سنهه ساخت و از خدق و اسکر شیر بلی نهر و پیش سپاه آنکار خدق و شیر حلوی و دران نظر کرد زیست رسیده خواست که از خدق کذرد و کمند
بجاهت بیرج شاه حسین بر اید احمد شاق چون حالا ایران لشکر خود را اندیو ایران بیان و مشاهده بیرج سپرده بود و اقبال او
قیام نماید از انجمد کاهی شانی بر دست با سیدة قاهر کرده و آرسیده بلند قدر بیرج طوفی نزد او را کشیده بیرج خود کشید و تحصن بدی
و راه اقامت آکاه بر بزد او نشسته خواست که تشیر قاطع سر شاه از تن جدا سازد کاه دیکر و بیش آمده نیزه حلوکر و بجان نشسته دست و دار کرده و
نزد او را کرفت و در سوی باقی کشیده تا الای و رامد و سر هر و ابر بیرج خاقان فرود و زد و سایند لاجرم آن نیزه اولاد حیدر کرار را تحصن
بصاحب الطاف او شاهانه و انواع اعطاف حضرت الهی نزاعت و انجام و زوال و شیاء کیسر افراز کرده و اسیره و مقلوبه و مزاحمت او و تو
القصه کاه ثابت و حماست تقلیع و صبا ری خیر مقدمه و مدت سیچهار ماه کشت و در اکثر آن اوقات از ایام شام ماره و قلی مستعد بود
و از شام بالم مرغ حاضر باش از ایران کو ان در سکینت زده دران لیالی تر کانی که مشهور بود بنام الجوچه بش بر برج شاه حسین بر اند و در بیا
و بطاقه هیون می اسیاء و دران بخش و هر دران کرد ان کاه خاقان منصوره و صهود ملازمان موکب ظفر نشانه شام میداد و تقعده را و صلیب

و کرکه ثابت بر دفع شرار و اهل کماشته بشی و چهار کسی از قادر اخاذ از قوت کرده و مقابل برج مزید بکر ایستاده و سپاه خورت آشام برزه
کان نهاد و در چون و اخاذ جنی اخارب و شنا کرد و بخار آوار شی بکار رخصت کشاد نمد و از تیر موافق مقدر بر افراد و رطق آشر چون که
از بس تیر بر دفت خاجه تا اخاذ برج و قرار کرفت و اینمعنی موجب دلشکستکی احمد شاق و سایر اهل خاقان کشت و بر کس سبب
جشنها بکشی و تقاریر این احوال بر سر نظر بر ملاحظه بر ملاس اوده کار اب امرا و رعایت خرابت در و نوز و حضرت خاقان منصوره از فتح آنجا در سیر
کشته بر ملاحت اوامر فرموده برج و اهل آنکه در ان بلاد که امیر بطلب خرم و کار اب بر آب ایشان جاه و لشکر ماوره النهر و ایران و خاصه
کاهی بعنی از نواب او در کشتی نشسته بیان بر امیر فرستد و الغایه نزد خصوصان امیر تاج الدین محمد بن امیر جهانشاه بن محمد بن امیر
بیش آمده و اب صلح و جلب تحصن میکرد و در نفع جهان از کرفت که از طرف امیر بنظر بر ملاس و از انا غایبا امیر بجستند و امیر جهانکیر بر ملاس و
کشتی نشسته و میان اب نظر بر سلامت و شود نمایند و اساس صلاح بر نکه سازند و بر نوجب بتقدیم رسانیده و اما فی قبل و قالی کاه
با دی شد و در زبان اخبار کشتی امیر بنظر بر ملاس بلدوس لشکر کالفان در خاجه چند خاقان ملاحان سوی نوند کشتی را نوش نشد
کاه داشت و رهم سلطان محمد میرزا که در کار اب بودند نظر از برج و اینها در برج خوات رسانیده سوزن و اما خشد و امیر بنظر بر بیع اضطراب
سر کرد ان شهر جار بعضه بر ان اشت که خود را در آب اندازد و شاکران اوده و خویش بر وه و خاقان آغاز شبکه کرده هر روز کرد تحصن بدی و شد
اندیشه و بنا را کو شیت از و متعلق لطف آمن جلب جانب ما را تاب نشد بوه بیجی از ابکار نهاد سهام آماد اعدا و رسید بوه
اسبی از انجانب کرد لش و آب اهکاه بسا سرفات خواسد بیت کر کرد و بیا دختر و تیر باید کار بر سه حکم تقدیر
و کر خالد سر اب کاه کوید بر ده ای تیره امیر بنظر اکر چه کشتی عاطفت بر ده ای و قوت و دولت خاقانی از زیر قاب بلا ملاس یافت
اما جهی بنه اوان سیاه که در کشتی بیق اوده ندیدست لشکران سلطان محمد میرزا که در کشت و اقام ایام با حوالشان راه یافت کفت
و اعدا را بیسادکان بالمیر بر اعلی جند امت نوده اجازت ملاحت طلبید و عهد بر توشی خاقان منصوره بر تحصن آنعهد خاقان حکم
هایون نصا در کشت که امیر بنظر بیک هایون بوده دین اثنا واسطه امتاد الملک هاء بنظر و علاق عظیم در اوده ای ملاحت بیرج بیرون
و سایر از اسب و حمار قوت قوت بکار مفقود شد و هر کس بحال الوف را کر بیش کرفت خاجه بر ملازمت کار بنظر انقلاب زیاده از دوز
کرفته و حمار و سوار امیر بنظر بر ملاس و کب نظر از اسب فرمان واجب لاذعان شرف نفاذ یافت که امیر تاشیر بهاء رفت هند اکان از
و لاشر اسان نظر فراهم کشت و باید و در سند و انتخاب حسب الله نوده علمزده و مسعر از نوار نظر از بعض جویات حاصل کرد و شتران
احشام جهت الجمال کرفت ان نظر الجانب بیع در و انشات و دران الم که امیر علمشیر در شهر بود سر ابو الغیر که در سلک شاکران نوین انتظام
داشت لحنی و کرفت و مقرر بعضه سلطانی او را تعلقت نموده بکرفت و در نظر اختیار الدین بند کرد **ذکر رفتن خاقان از ماوراء النهر بجانب**
کنار امیر غاب و فرستادن میرزا ابا بکر از میرزا فاریاب تعلق نمودن سلطان بر تصرف نشاز تا ذکر باب
بعد از رفت امیر بنظر از کنار انیا بود سلطان احمد میرزا با لشکر موفق بسلطانیه بود و میرزا بیوست و هر دو اوده اعید کرد ند که مراجعت کلید کر
از آب عبور نمایند و قدم در میدان قتال نهاده با شتعال آن مرغاد اقدام نمایند خاقان کشتر کشاد و حمار بحتی ان اخبار عقوق او بعضی اهالی
قراجان قسر سیر بهاء و حمار و ولایت خراسان ارسال داشت حکام و او و کماکان از بوکه حنود آنعقد و در اجتی ساختن حل الطاق بوکه تلدوال
بر نهد و از الجانب سلطان محمد میرزا نجوس دیکه در کار اب نماز امیر ایوب را با فوج سوار جراره نمود که از اب عبور نمود و بیکر
نظر از شیخون بر و او سپرد کشته آنجو قراره او کلیای علامت از نهر منشاق کذبه و اوده و بی بلوند و اند و سپاه استقبال بیع بر او و حسب
اتفاق در دوی بوقت نماز دیکر خاقان جانب کلهر بیاره کوه بیکر منشسته کرد و مهر بطاهر بی اند و دران اثنا تعرض بیل نهر منشاقیه افتاد و تعریف آن امر
و وصه و ساقیت امیر ایوب با آن نماز خاقان نظر رسید و جوه بدیکر بی و دولت خیالی کرده بود و نظر اشاره و ... نخاصیرین آنکه
بار کرده بید و زیکر خاقان منصوره جانب الزاهی سیاست انکاه سیتی او نیاسا و تعجز ایرت تالهای سیاهش بار کرده اید ند و بعد از وصول امیر

کنار آب سلطانخود میرزا و سلطان احمد میرزا بالشکر لا انتها آغاز کشش کردند و خاقان منصور از جرات اعدا وقوف یافته صلاح در آن دید که
کنار آب رخاب نشاید و پس از اجتماع جنود مظفره و دو عنان بکران بصوب مخالفان نباید و بدین اراده از قاهریطی کوچ فرموده از راه دره کرمیان
جاریان عزیمت امید و از انجا نهضت فرموده حدود فاریاب مصکر قدر تبک گشت و میرزا الکبوه را منزله قرطلان رحوق تربت خاقان عالیشان
کشیده فرار نموده و چون خاقان کامیاب از فاریاب کوچ کرده و کنار آب رسید چنان معلوم شد که سلطان احمد میرزا از آب گذشته و نقاهریطی
رفته اما خواجه منصور احمد شتاق تبدیر بهره بردی ایشان نگشاده و یاران از تحیر آنات نایو سر گشته بعضی دستبرد از عقب موکب کرده فلاح
و بحرکت آمدند لاجرم خاقان منصور بنظر بر اسلامیان کنار بعضی ساقساب را جدید بنا نیز و اگر کنار آب بحکم تعذر و از انجا متوجه میرزا بابا شد
در اثنای راه سلطان بدیع الزمان میرزا و امیر مولانا بدهر الیاه و سوار از جانب هرات رسید و موجب ارتیاب سلطان ایشاه و سیاه شد و خاقان منصور
از آب رخاب چون بوده و از نشستهای کنار آب اسکر قدر آب ساخت و در انزل اولیا قات و تلاب و رجاق و باد عنیم و حالی اردوی جهان
پوی بحکم گشت نظر و کر سفند و سایر اجناس که مطلوب خدام موکب کرده دو ن اسیر بود و مایه از آن سلطان از نظر و نظاهت بصحب و رفاهیت
رسیدند و مقارن وصول موکب عالیون بکنار آب هرو و فوج فوج از انجا کرد ملاستعراسان با حکام و سرداران بلدان و امرا و مشاهیر سر بر خاک
مصیر سیدند و زبان بدعا و ثنا بر موکب نصرت مثال بیشمار گشوده و بکار کرده بیند **شعر** زهی بنکر کشور ری بیخ زدن ۰ بلاد سر افراز و مغرور کشن
کشاده بدیع و زیبایش زبان ۰ بخدمت شاه بستر بیان ۰ بدکاه اعلی سیدند شاه ۰ سپه شد زبانه بیابان زاه ۰ و از انجانب سلطان ابوسعید
و سلطان محمود میرزا نیز کنار آب رسیدند و بر اجتماع جنود مظفر و رود مطلع شده و هوی علم و جنایر ایشان مستولی شد و مقارن آنحال از جانب
عاصمه الهرات بلند که میرزا الکبوه ایلوک خاقان منصور فرار کرده چون بدیشان رسید و سپاهی عجم ساخته تحت حصار شاه و از اطلع نظر کرده بیم
تاریان رادمان از کاسیر موکب نصرت مثال بیشمار گشته و مقارن از موکب قتال بعرصه و ادرا الهرات منعطف ساخته و حدیث مراجعت ایشان
چون نزد خاقان عالیکان بوضوح پیوست امیر نظر و ملاوی بالا بسیار دار سپاه کوکب اسلامی بتاقب اعدا مامور بساخت و امیر مظفر نوبت جنب
عنوده تا قاهریطی تعاریکران از کشید و اگر چه سلطان احمد میرزا و سلطان محمود میرزا نیز سپاه بابا میرزا لا بعضی از لشکریان ایشان از عقب رفته دید آنکه
الهرین احمد شتاق نیز ساده ادرا بنصیحت کرده که زیاده از این راه خلاف و شقاق نباید و جاده مستقیمه وفاق و اتفاق آید و نیز بالکوه احمد شتاق
از آن عناد و استکبار رغبت نام موجه جواب ادکر فرضایی بذع از اظهار این جرات و جسارت آن موجه که در ضمیر میر جهانی روشن کرده و کار از دست
این بنده کاند بر آید و امیر جلد الحاق نتواند که مراجعت و زد و رفید بلا انما و آنکه بین الجانبین عهد و پیمان المدة احمد شتاق بنا بر اشتر مظفر
سپرده و روز نوبه بجانب زاده و همایون اراده و امیر نظر کشت حالی عرضه داشت ایستاده کان بایه سریر اعلی کرده چون آن عهد و پیمان کذاب رخاب
نظر امیر زهابون رسید خاقان کامیاب نظر بعضی ساخته رکاب بجانب سریر سلطنت و اقبال کوچ فرموده و مقارن وصول بایه دولت
احمد شتاق تابع و کن آستان خلافت آشیان رسید و در دنیا زه خالک راه سوده و کرم انفعال در جلاء الوفا نشست و لطف و رحمت آنحضرت بسهم
استقلال ایستاده از حرکات ناپسندیده شرمسار و رضایت بدیع شهار دیده امید و از خاقان منصور الجانب کرم ذیل عفو و بخشش بر جرایم
جرایم او پوشیده و ملحق از خاطر خانه ترحم و بخشایش بر داشت کالبیش پوشانید **بیت** نه کوکی که با نیق مه است ۰ زنجیر کوی جرم بخشی است
عرض معنی از اجمال و جبل المعال چون خاطر خاطر خاقان منصور بسوی و حصار از تحیر بشهر بلخ و از اطراف نظام حکومت آمالکت
در قضیه اخبار شهر ارکا کنار سریر ایلقرا نهاده و آنجانب با انجانب مشاقه اسیر نظر بر اسلامیان اسمان اسمان از اندیشه و جدا جدا که به واسطه
حلول اجل طبیعی بر بعض سده در کذشت و در خلال احوال امیر جلال الدین محمد زندی و ملاحسن و اتفاق امیر جهانگیر میرزا و سلطان محمود میرزا و کهان شیخ
بهراه خلیل زند و خلوط هنات خاقان منصور کرده بیند و امیر محمد صاحب امیر الوزرای الهرات در دیوان تولی و جمع امر اعظام مقدم مهد زده
و مقارن این حال حضیر آفتاب تاثیر خاقان کشتی بکر بایل آن شد که خانه سلطان بیکه بیت میرزا ابوسعید که و الهرات بر دقیه سلطان بیکه بیت میرزا علاء
الدوله بوده و در سلطنت زاده و اجع بدیع الزمان میرزا الطام دهد نیاران ترتیب اسباب طبری و بستر جهاز طاق و نماز و خدام بارکاه سپه اهتمام

بوجه

بوجه فرموده و عنوده و رعایا صناع بلخ نا اغاز اساختن چهار باغ رفعت اشاز عمرت افزای و اجل وصول کرده اند و هر صفه از اصناف
عمرات بقیه سلب خود نجوه نظم و رسانیدند و در ساعتی که اختر شاسان ملک اقتباس اسطرلاب فکرت اقتباس نمودند سادات و قضاة
و علما و علمای اشرف اعلی عمر کشته **مصرع** مصداق است اشاره عقد بیت ۰ آنکه شاه و سران سپاه در غایت نشاط و کامرانی در بعیش
و ساقیان مرو بقدار ساغرهای باده خوشکوار کرده می دور اورده و مغنیان بعوش نوازان نغمه ساز و آوازان نشاط بی پیمانه افاده کرده اند و
خواصا لاد از انواع اطعمه لذیذه و اشربه لطیفه تقدار معد و مهیا ساخته که هر جمع از بیان عزی تمام و افاده و ایام جشن و سرور و لهو و سرور
بکرده استاد باقر صحاز از خاقان منصور مظفر فرار و روی توجه بعظمات امیر بلاد بهاده در حقی سنه ثمان و سبعین و ثمانمائه خواجه امین الدین
محمد که از وزیر زاده کان جهان بود و در زمان سلطان ابوسعید لوازم منصب استیفا قیام بینی علی و عین عنایت خاقانی کشته پیوسته در خلعت
وزارت سرافراز شد و ایلد لشه نوقی و امرا سرقی قیام بست داده و لقاء خواجه قوام الدین نظام الملک تعالی ثابت خطه و تقصیر خواجه عبد الدین محمد
بعرض خاقان کشتی رکشانیدند و آنکلات نوزیر فاده خواجه عبد الدین محمد مواخذ کشت و اسر بدیه الدین بحضور اردو تقریر شد و هر دیان بایه خاقان
منصور بر سر شی آنحضرت و اخت و خواجه نظام الملک و خواجه نظام الدین بایه سریر اعلی بخواجه عبد الدین محمد و مقام تکریم رانده آغاز نقل و اکرام کرده
پادشاه عالیت پناه و نیز بندکه عرفه انصاف آنست که کوکب بالوحی کشید و با خاقان طلب نمودند خواجه عبد الدین محمد بن عنایت مستظهر کشته
رخاست و از نزد نه صفوی انجهان چون بحضور شاهد دنو نه خاموش کردیدند و هم در انجلس جشنی بر خواجه ثابت شد و بنا بفند مالی
خاقانیه الجلاس و امر و نهی و جهان مقدر کشت که مانع شمشیر ایلکی بر بیم شکر انه جواب کرده و بشرکت عهد تعالی که در داعی مدت ولایت
سعد تایید و تا انجهت رسانی و تا فاء حال خواجه عبد الدین محمد بر تنول جرایه داشت بعد از آن و نوبت دیکر تربیت الیوم اقلام اقتدار
و اعتبار بر اثرات خامه جرم و تلم جشنه شیخ خواهد کشت و تفصیل این مجمل بزبان خامه بدیع بیان خواهد کشت **ذکر جهاد از دو زیر نا**
کشته شدن ایلدیز و نیاز شکر میرزا مظفر الدین الکبوه در منزل قاریلیک از کاب نظر بایب خاقان کامیاب تخلف نمیت و بعد و حصار
شاه زمان شاه و سقر و حرض و مال و توان آن ملایت کشت و مدار نیابت میرزا سلطانخود از عقب موکب بلون تابت مقاومت نیاورده
پناه بکوهستان بدخشان برده و از انجا لشکر و فراهم آورده و متوجه خراسان کرده بید و چون نواحی مرو رسید این خبر مرض خاقان منصور رسید
کشت و امیر ابا صدر الدین عبد الحق فیروز شاه و معز الدین میاسول و امیر احمد بایه را هزار کمی از فرد ان کار دیده شاهزاده ما مور کرده امید
و میرزا الکبوه از لشکر شکست یافته از دو بجانب بلخ رخت و از انجا راه کابل و سیستان رفت و انجستان عنان بکران بجهان نافت و بکاه
قاهر کرد از دو کرد انجهاد حاصل نصر نفیر و کرا در دید و غزو بسوی بلاد خلاف بکون رسانید و دار و غیره کرجان قلیه قرار اختیار
نموده میرزا الکبوه بشهر بدخشان و نشاط رود کاه کذاشته بدار عیت سلوک میپندید و پادشاه عراق و آذربایجان بیرلاق اطلاع یافته
و اضطرابی از امر آنها و میاسیاری از اهل نقیر با سلحه کرجان نا فرو کرده و شاهزاده مقابله و مقاتله سپاه و حمزه بکت خویش بدیده باد
دیکر بصوب سیستان متوجه شد و چون بحدود آن ولایت رسیده شد که مرض بقرس و دیده با بعضی از خاقان منصور استلاله نیاران
پیام سیلت و از عقل کان رسانیدند و اولشکران رجوع استحال متوجه هراة شدند بخلاف آنکه محمد اغیر خاقان منصور از جهت فاریاب الجفار کرده
میرزا الکبوه کار بجهد از کرفتار کشد که ایندایشان بر آنحضرت را بر چه نشاط و اقتدار رسید و بیخ و شاخ اسلام کرده اند و فاسد شده شیر
بکاید و رواه ناتوان از حالی دیناید و شاهباز نظر اسلامی را از قصد موه ضعیف نها دکر و بهر و نماید ۰ عقاب آنکه کرفته و دلم باز
کاهها همیشه باید و سنت دام ها ۰ **القصه** بعض عنوه خاقانی از دخالی الشاهزاده و توقف ماده با وجود شدت مرض و بخدا نشست
و ایشد سو احلاء و ستاری آثار که در آن زمان ملازم رکاب بود نماز سنت عزم و حلال متوجه قصبه اسفراین و نواحی باطراف ممالک
محروسه فرستاده با حشم سپاه حضرت پناه و نیاز نامه از مجلس انقیاد آنکه بخصوص کرم و اهب العطایا بوجه ماهوت مالا و اسطه میرزا الکبوه و میران
شرع عنان بصوب فرار تافت آنکه جان احمد بیک که از خدام بارکاه خاقانی بود کاست اختصاص داشت بقبال شیوع توجه ابا بکر میرزا

از پایه سریر اعلی اعادت الفوز جهة حضرت اعلی و چون جانب فرازه توجه نمود و در حدود سبزوار رسیدی میرزا الاغ بیگ میرزا الاغ بیگ را تعرض نمود و او را دست
گرفته نزد میرزا برد و بند و چون آنجناب را بحضرت خاقانی سؤال فرمود بالهام ملهم غیب جواب داد که در این الام آنحضرت تا از کیفیت اندیشه لحام
موکب عالی جز بالفیه و دو بازده هزار کس و زاحوهراه و رکین نشانند که همراه علی حضرت مشیع سایه و حصول این لحاظ و اراده بلی جلالت منزلت
دستور بنمایند چون حقوق تربیت سلطان سعید بر ذمه این بنده میباشد استقبال اشتغال نماید حضرت خاقان از ناصر
و میرزا الاغ بیگ این خبر خلاق تصور کرده جان احمد بیگ را بانعام زر و لباس و جامه نوازش نمود و عزیمت هرات را تعیین فرمود و بلجاب خواف و بلخ
نهاد و میان احمد آب باشاهزاده مراد بود و بقیت نماز را بساعت بعد از آن فرمود در آنجا توقف نمود خاقان نظر بهره رسیده مشیع و اقدم مرض
کرده اند و آنحضرت کوارا و تحسین بجا آورده از تعقیب میرزا الاغ بیگ بر جنب بیرق و ولایت منوه اسایر زا الاغ بیگ موکب همایون و توقف نموده از
خواف و خابران عزیمت روی باستر آباد نهاد و در بیرزند جوان انجناب بیکبخشنده و رهبر بجلو فیض لوسیاه پیر دل آمده و خاقان علی الدی سوار
و آنحضرت در منزل مسافت بر بیابان هرات و نیشاپور کرمان آنحضرت و میرزا الاغ بیگ را یاد و مرحله فاصله نبوده تا آنکه میرزا الاغ بیگ کار را بسر کار رسید
و باسعد و بی از آب جیحون نموده در نظر فیض مرور بسبب مالک و کثرت باران که بزرگ و زیاده و کبیب و اسوه اما خاقان منصور و راتب از اسایش
انجناب نموده و تجدید و میسره را مرعی بود و علی الصباح که انجان تقدیر کشتی نشانند و حرکت رشید و بحر خضر فلک افکند مقابل سپاه کشور کشا
بخدا رب کرکان رسید و بعد و دی چند از آب جیحون نهضت عساکر ظفر اثر علیه احمد و بلیک بر تن بهادر و شیخ ابی الوفا و ایلچی سارو جوب
از آب گذشته و متعاقب بر کب کرده و نه رایت تیز جوی بوده و میرزا الاغ بیگ آنوقت مانند بخت خود خواب بود و از آوازه سوزنده نفیر بیدار شده
یکسوار بخاطر آورده جمعی از بهادران موکب عزیمت نشان بکاهستی اوبا موی کشیده از انجلاب اسر احداری بسقف کرفته نزدیک میرزا الاغ بیگ
رسیده چون شاهزاده اولوس خان بالاغ اینده تیری بر حلقش زده و تیر جبه زیر خود را بآنجناب رسانیده دست باستقبال سنان منذ اساطین
شد و شاهزاده ببدخشان شتافته در ماشیکی از کلات نشان فرود آمد و اسب چلبیک خود را از آن کره اسب جا و انجات بهادر و آنحضرت کشت
قبول بدیع نهاده شاهزاده را بطرف خاوکره اینده و جمعی بعد سخن بازداشته متوجه پایه سریر اعلی گشت و بعد از وصول کیفیت حال بعرض خاقان سعید
رسانید و آنحضرت قبر طلاء را با فوجی از خاصان و جلالت خاقان بکوچ میرزا الاغ بیگ را مجهز ساخت و آنطایفه بدخشان شتافته بکاه و درکوه خاقان
کرده ایشان هزار بود بی محیط کشتند و در آخر جب سنه ایچ و ثلثین و ثمانمائه آنجناب که رفته رشته عیاش تیغ تیز انقطاع داده و آنده هستی
بیزکمیز الاغ بیگ و دعا خوش نموده و او بر وطن بعد بسلوک داشته از نصب او نشانده و بموجب حکم جلوس میرزا الاغ بیگ اقامه جمعه بر
بهاشیر و خاطر کاروان اصلاح آن دار که از آن عذر نمام داشتا از لذیذ فارغ کرده اند و میرزا بنام الدین بطلب که حاکم شود از وصول
آنجنس سیع و سرور شاد نمود و صدقات مستحقان رسانید و خاقان منصور بعد از چهار از خطبه کم عنان کریمان مراجعت بسته بر
سلطنت مقدر نشست و در شان سخت و عقیقت بسیاع جهان از آب سیر و بسر رمه و به اعلام عدل و انصاف بر افراخت

ذکر محاربه خاقان قرا یوسف و تقلیع رایت دولت او بحوض غایت و فتا در جیحون

امیر قوالمون و ولد
امیر حسن بصری که بصفت شجاعت و بهادری از اکثر بنصان الوس تیموری ممتاز بود و بصفا عصبیت و مرز جهادت از بیشتر ارباب بهادر مستثنی
میشود و در زمان سلطان سعید در سال ملازمت با استان سلطنت آشیان بر سپره و بهنگام کبر و اداره ایام بزم و پیکار باستمالت سیف و سنان
پرداخته بغایت جلالت و مرتبه انجیها از وی بنا بر ان منظور نظر پادشاه عالم گشت و بالصاف انعام و احسان بخصوص اعانی و اقران مشرف
و مبتهج اولو امرا و اعوان در کرده شت و جلاد انعام قرا باغ امیر قوالمون بهدایه شافعه روی چند و سلازمت درکاه عالمپناه اوقات
گذرانید اما خاطر جمع سیاست تربیت نیافت شاهزادگان خاطر بر قرار اراده در دوق ولایت فرزندی نشان موجب بدکاه محمد میرزا
بود از نظر صالح جوشان خان کرمان بصوب و اراده مهم مقطع کرده اند و سر قند رفته بر وی التفات سلطان احمد میرزا بود حاجات الحلق
تافت و دو سال از آن پایه سریر و بعد از آن سبب مادر نحق که در سایه امر آن خاقان وارد عرفی بر وی بیوست نوبت دیگر روی بتوجه بولایت

خراسان نهاد و چون بهراة رسید خاقان منصور متوجه تربیت امیر صافی خیر نزد الملک و ولایت خود و زینت او بر وی تفویض نمود و حال
آنکه در انولا اقوام هزاره و کوه دی بر اخذ و استیلاء تمام داشتند و کلان اندیشه خیال تصرف کشتی و استقلال بر ربع خاطر و شکاشتن امیر
ذوالنون فی جهت سنه ایچ و ثلثین و ثمانمائه نشکلانه داشت و امید بسیار متوجه آنصوب کشته و مدت چهار سال چند نوبت با آنجناب سلطان
و نوبه و نوبت دولت خاقانی و خاست نجاحت و بهادران در قای معاونت نظر و نصرت اختصاص یافته و ولایت مذکور بنام و جزء تصرف در آورده
اگر چه بود بی بهکاه کار • از وجود او هزاره بخار • بیکان خونین و شمشیر تیز • بر آوردی از دشمنان رستخیز • اقوام هزاره و کوه دی و جوت
اجتمعی اکثر و مناهده نمودند سر انقیاد و طاعت کذاشتی بخط اطاعت و بنایه اوزی نهاده و دیگر بار سر خلاف کشتند و سال و خراج بر کرده که فتنه
از نظام عاد و اسکار در کذشته و بکوچه دعوی امیر ذوالنون مرتع قبول آنجناب خاقان بلغ نواز نظام رعیت و قوع امور مملکت قند هار و فرار و خرج
ساخته و زمان را بنده و قبضه اقتدار او نهاد اما چند سال معزول و شاهزاده کامرانی بوده تا بنوبت باسم حکومت قند هار بنده شاه و الا آنحضرت امیر ذوالنون در ایالت
آن ولایت استقلال یافت و لوای نهضت و شوکت شاهزاده بر اوزاعه الشرف و ولایت شال و مستون و سوی و مراجع و لوای حق یافت و بی شایبه
تکلف و غایله تصلف آنجناب شجاعی کامل و عدالتی شامل داشت و در قای و قایع حالات و عبادات رایت سعود اعلام بی فوائت ارتفع
• تا شام و راشا فرو شفت و احسان کذاشتندی و تا شام تا بام و دا قامت نوافل و قرائت کلام سر بر دی و میدان مصاف و قتال و مرح استعداد
و رسم بر دو خلاوت و بهلوانی افزون کردی و سحاب طاعت و نماز روان ذوالنون مصفی و ابر هم ادهر بر کال اخلاص و نیاز مند و بر شرط
تحریر بعالی و بی • شعر • رود تر خود مدت کار بود • شباز بهر طاعات بیدار بود • رخشنده تر زاد و بخلق • هر روی بهم استوی
و چون امیر ذوالنون بنخ عناصر بوالوا و انفرد فی الطالب جلال استقلال بنا کرده تمامی ممالک مذکوره را ملک خود و در ادای مال مقرر شرایط
عقل و اهل البحر الی روه حکومت قند هار را بسر بر زکه چون طلع بیلی تفویض نموده و در فکی ساخته و ولایت اجید الحلی رخار عنایت خود و
ریاست عقد را بامیر فخر الدین و امیر درویش مفوض ساخت و حقه در بین و اورسکن شده و دران دلیعهارات عالیه را تولف و اهل عشر و معایشت
و نوبت الفیه جیدت بدون خاقان رسید شد که امیر ذوالنون بر فوج ایران و بنی و افزون فی اسلح مقرر کشته است و تغوت
و عظمت و تکبر و تعجب او از حد اعتدال کذشته لاجرم دولت الدیوه چنان نماید که قبل از آنکه ذوالنون بشد کفران سلوک در ولای خاقانی و ضایع
رسوخ یابد یکی از شاهزادگان نظام با ایالت آن ولایت مضوب شده او نیز از سیاه بهرام انتقام متوجه کوه و تا بامکه در اکثر بوسها امیر ذوالنون
با تکرقدها و زین و لوب و فرزندی نماز بیوت خاقان منصور مسلق تحیی اهل حرمین التفات نمیفرموده آنها لاجرم بکم سن تبع حل
عقد کره بموجب استصواب آنجماعت عقل نماید دران اشتا بیع النهار میرزا المیده بود که اظهار خلاف نموده امیر ذوالنون از کلام دریافت
عضب خاقانی نهایت هراسان بود و رکشتی بوقعت شاهزاده الجاه کرد جان بیاعلی نجات کشیده خاطر جمع و کفیتان مکاتبت و سعی سطوت
کشت • ذکر طلوع و فضای عشت نشان مسعود بیت حضرت شاه مردان در قریه خواجه خران • و چون
سر حضرت و ثانی و ثانی کریم معین الفاظه و الظاهر میرزا المیرزا بنخ لوای ایالت و رعیت بر دو روی بنخ کرده اند و از اشارت صحیحه در
غایت غرابت روی نمود شرح حال بدین اجمال آنکه عزیزی حسن الدین بخدا نام که منسوب بدرجه اکرام سلطان ابو سعید سطای اصل ایالت
در سنه مذکوره از طرف کابل و غزنین بیلغ شتافت و شرف ملازمت با میرزا در ذوالنون تا رعی خاطر ساخت که آنزاد زمان سلطان سعید بن سلطان
حلوی تصنیف کرده بود و در آن کتاب مکتوب بود که مقدسشاه اولیا عذر اصفیا سبط انوار حق و مواهب اسد الله غالب علی بن
ابی طالب بود قریه خواجه خران اند و لاجرم تبع است نایر زا با مراد و قضاة و اشراف و اعیان بلد تبع آورده با ایشان سیر
کرده و بعد از سد کوه که انبخ با آنجا سه فرسخ بود و در اوضع که در کتاب عین یافته بود کنده و بدکفری در میان جوی بود و نبود تا
آن قبر را حفر نمایند و چون و نبایزان اند که چه کرد نداکاه وحی منشی سعید بیامد که بر ایشان متقی بود که هذا قبر اسد الله آخ رسول الله علی
و سلی الله لاجرم فریاد و افغان از میان حاضران بلوان بکوان رسید و هکذا روی نیاز بر خاک نهادند و دولت مستحقان رسانیده

ابواب نیاز و اخلاص بکشودند و آن جزو اطراف و ولایات استسقا رافته اصحاب اراضی را رشد و عاید بآن استان جنت نشان کردند و بوقت
روز عاجز و آن اجلی و بسیاری از ان طایفه صحت عاجل یافته متعلق اراضی و اجاص مراجعت کردند لاجرم از رسالهٔ خواص و عوام دران سرد سفر
بر بنده واضح شد که مزیدی دران مستقر نبود و کشت نفوذ و اجاص بر سبیل فزونی آمده بدید بر الحاحید که عقل از وجوی آنقدر و جواهر
تعجب فزود و میرزا بایسنغر جوال ابوالی بدخاصه و سمان برق و اره بهرا تا رسالی انست و صحبت و اقدر اوعوند و اشکر و خاقان منصور
بعد از اطلاع بر مضمون آن عزیمت از طور آن صورت عزیمت بجنب کشت او بطوف قبلهٔ الملوک و آمال ایست و آنچه از اراء و خواص باجاحت نهضت نمود
پس از وصول بغایت نیاز و اخلاص بجا آورده و قبله درگاه الملتجا و وسعت بسر آورد قدحت نمز استیفا داده در اطراف آن ابواب نهاده بوسات طرح انداخت
و دران قریه بازدی شیدر که مکین و حاصل بنا نهاده یکی از نهایت با کد علایق شاهی مشهور است بران فریق آنار و قوت سانت و از نهایت استانه
علیه را سید تاج الدین حسن اسطابی انتخوی از جلهٔ اقربا سید بر کرده و جلو ریت و سعت اضافه داشت عزیمت نمود و مرسوم شیخی الشیخ
صطابی عنایت کرده جهت ضبط سرحد فات و دوران علما امین مقرر فرمود آنگاه خاقان عالیجاه خان مراجعت بصوب مستقر سریر عزو کرامت
اطاف اداه و در رمضان صحت و عافیت بلدهٔ هراة شاقه ابواب لطف و رحمت بر روی روزگار سالجو و رعیت برکشاد الفضل و در قلعهٔ شاهی
بواسطهٔ زنان خاقانی و طرح عمارات و تعیین موقوفات در آنان اشتهار یافته هر کس اندک استعدادی داشت علم زهد القاء الیخ داشت و بخدمت
اند شاه علایق بان عنبر کعبه رتبه مثابه بود که هر سال قریب صد تومان بکلی انفاق و حسن ملخاص اوره نه و بیت و شیخ و علما آن زمره
تا بی ان اموال را صرف ضیافت هاء در و وارد و بنا و عمارت میکردند و قریه خواجه خران از کثرت عمارت و زراعت صفت مصر جامع عزت
باندک زمانی آنقدار جمعیت در تواجان سده مرد مرتبه دست اداه که شرح آن بگفتن و نوشتن راست نیاید تا بر ایکی از اهل کرد و بود
که در سلک عراعان هراة انتظام داشت باجنوخیال نمود که و تقدیر ساخته مرد م راوب هد و بوسیله فراز بزور زند و جواهر بیت الوبزی
بدمارج عزت نهد و از شاهی بکاندکاه تدبیک استانهٔ اضلیه آثار بجهت زن و جاه بلند کردن کرد و چون مرد م رجوع شرع گفت حال
پرسید ندجواب آدکه حالا جهاز نخص بصورت اعلی بر اسبان تازی نژاد سوار و در حجره ایرمن ظاهر شدند و گفتند که رضه فیض بخش
و ناه اهل هدایت و رفاه تزمنع است و اشارت بخشی کرده تدبیک بخطبهٔ شمس الدین سکر آش بود و مرم بر فاقت عراعی ایخت
رفته فی الحال جمعی کثیر از نظمه دان و سلیمان بوجع آمدند و صورت شهر ساخته آغاز کرد و خواکرده ند و روز دیکر که امین جزء بلدهٔ هراة استماع
یافت خوض عوام اندر جال و نساء و زن بکاندکاه اندر ندخالی اقام عراعی اساند تو شیار و بیکشیدند و بسان الزیجوان فرو دند
و آنچه تواسته بر روی شاکر بندد آن مزد دانا موضع خلاف بر کرفته بهر کس بخواسته که علت سیر نبود و در عرض مذ و جواهر بسیار لخد
بیمنو و طلحه قرار ام و در بیان طوایف ناام شهر کشت هر در نخلی بهاساز سلطان و در جوی با موضع و آمدند و روی بازیدن مین و موده
و چون کوبا الکی سرآن قریه صیدی خود را بخاک افکنند و از قوایع عراعی از وی سر بسیدند که مرض و صحت مدت شاه با ناکر کوکت
بلی لطف سیر ستاد ند و او را به اشتر فرا و بفان با وج آسمان سر بسایند و اکر چنان بی آید و که علت من مرقا رخوست آن جاره و
مدر بی کند زم بساخت که شکاست و منافق و تقبل نزاهارست و لاوی القضه انجی در عرض نه بازده روز بدین و سیله زر و جوهر و اجاص
تقیه دیکر زیاد از حد و حصول خیال کشند در سبیل اندر که فرشه رجوع خواص و عوام ایلم شد و جهوا فرم شهر بانیز ان هویر و مراقاده امثال
این اعلامات رجع ساختند و هر یک بحلی از حلات درون و برون هراة و بعضی از ولایات صاف خواهر ایلم و خاخشد و فرا تخی جرت
حال بدنول بدانزی سوالی ترسیده شهر کرد بید و طلاق آنجماعت نزد خاقان منصور و علما و اجاز هر استقاد کشته و لا اشیخ حسین نماز
ایشان ناصحه شد و آتاب اکثر آنقدر اکهته و الزام داده تا ان بازند و حجوی اجسر فرزند آنا آنقوغا و آشوب کرشد و دیکر شهر را بند بطرز
بر کاهزد ل هیچ بوالهوس نیافت انا انشاء الله خواجه خران تا غایت صورت و مخالف جمیع ملاق تر دیک و در واقعه اعلم
بحقایق الاحوال میرزا جال میرزا لخد سلطان و شهر بر کلیک میرزا و فرقل شاه زاده نفیل اشا ان مختصر ادنیا

شاهزاده محمد سلطان حضر و بود بحسن سیرت و صفای طبع و صوف و عبادت و عبادت کفتار و محاسن کردار و اخلاق حمیده و اوصاف
پسندیده مرد و صحبت علما و صلحا غایت مایل و همتش مقصور بتحقیق مسایل و تحصیل اصول و فروع علوم سنه و در کل فنون معقول
و منقول سنه شرح فضایل و عقلا هست بفضایل بسایش شخص از عمان و صفت مقالات لمنا قایس الفاظ آمادر نظم ایشیر کرا
روشن اندر اجیر مصاحبت کشف کشاف و فتح مفتاحش عقلیش ارکان العقل بیرون نقلیش از مقا بنقل فزون
و آن در دیوج کا مران با بیس حصول اسباب جهانبانی و وصول لمات کشور ستانی مداوقات شباب و ایام جوانی در درس و تکمیل آلات
شیخ حسین شرایط کسب ستاد و بجانی ذره و ولی باطن خورشید مباس شاه کام مرتبهٔ اقتاس لوا سعادت بیکرد خانچه سابقا کفته
شد و بعد از واقعه قرایلغ صحبت والد و الدخویش که خواهر کلان خاقان عالی بهره آنقرایلغ ان بهراة آمد و در ظلال عواطف خال
سنوده و صلا کرام کرده بر توضایت تخصیه بر وعنایت حالش ثابت و بر تمام اختیار ملک و مال بر قضیهٔ اقتدار و قرار کفت و نظام مهام
سلطنت و ملک بین توجه خواطر خطیر بر صفت انخا بهذیت بجون جمد سالجو بنوال کلهه ایدیه بعقل و کیاست و علم و فراست خویش
آثار بجالی استقلال از قوای احوال الزمایع کرد بد و خاقان منصور با بر ملاحظه خاطر خطیر بر روی چند نقا فواد شاهزاده نمار و روکار
هایون ساحت و تصور کرد که شاید میرزا لخیل معتقی عقلی و خرد کار و فرود از جاه و مستیقر بهو دیت الخرانی تاید بنا دیش بر لخت
فرزانج با بیاد کرد از نست سر بلند شکوی همت خویش که آنهم شکست نست و دلی آثار روز بخشی بود که خاقان منصور با بقای
آثار شاهزاده مغرور بکذر کاشتاف و لوازم طواف فیض آثار مرقد حضرة بابی خواجه عبد الله انصاری بجا آورده عنان رحلت بصوب
مستقر سریر عز و حشمت آورده و دران اثنا شاهزاده جلادت آثار جهت خرابت خود شید و فتح جرات نمود و حالا که خاقان کامیاب
نزدیک باوه و آقلب علی سافت میفرود و از شاهزاده ان تو شاد و با عنف و قامت لهب شعله کشت و خاقان منصور جهاز تو داد
منزل هایون باخته میرزا لخیل و ما نانده کاه از سالار اکنشت و امر اعظام در ساعت شاهزاده و اکرهه بقلعهٔ اختیار الدین بردند و دیکی از
بروج سپهر تزویج عروس کرد ایزد بخطاطان هشیار سر بند شعر جنین است رسم سپهر بلند قرینت اقبال او را کرند
کل دولت از باغ و ناکر حیات که اسپیه ذخار بکت ندید و چون میرزا لخیل چند کاه چون لعل و جیم کان و ساند در جوهر و شت عنان
اوقات کذرانید عزم شقت اصلی و رحمت جلی حضرة خاقانی رحکت نمود او را مطلق اعنان کرد اید بعد از ان شاهزاده در عقایل اعتدال
ملازمت دکاه جلد و حلاوت کرد و از اقبال با قوال سابقه نامه بود و لازم اعتداد و استغفار بجا می آورد که کرکاه بخشد سر ساده هست
علقهٔ الاهر بعت کذار و در حج اسلام و اداء ثلث شرف زیارت و حضور صور خیر الانام و در حضر شریف سیاشه بما لذتام و الطاح کلام
اجازت حاصل کرد و الحلیفه الفاضل انام و روی جانفشانم فیض انجام او در و فاقلهٔ توفیق یاد شاه متقال فرق خداوند ذوی الاحترام
و بدرقهٔ تایید ملک الملک لایزال الاهتمان کواکب سواکب لعتشام نظم توفیق بقوت بخت همراه اقبال اندر کاه و سکاه
و چون هولی بیرزا جام شدید آنجنب و صلی جنید عیسی بر کشت ما شاه مظفر او اسطان یعقوب سیرزا مقدم شریف عزیز و محشم
شهره بار سالی تحف شایسته و تبرکات بایسته سیاورت فتو و شرایط مهمان نوازی بر وجهی که فراخور همت عالی بهمتش بود
بجا آورده التماس ملاقات شریف نمود میرزا لخیل جواب او که چون من احرام طواف میانه بستم و مدان حال و فا اراده آنکه
لیلی الفهم لیلی شاه و مناسب مبایم که در بن سفر بیارزش هیچ خلوتی قیام نمایم و او امن خود را بخیار انسان اقبال آشیان
پادشاه جمانی بیاید کرا آنحضرت لطف فرمود و بنده نوازی کند و میرزا لخیل سعیف تشریف آورده بمضمون و حدیث الکرام مراد
علما بر هیت از لطف بنده نوازی کمال و نقصان و دین طرف شرف بود کار و با باشد سلطان یعقوب پادشاه بواسطه
رعایت ناموس و رسانی این التماس استقبال بمنزل کرد که لیلی و میرزا لخیل با وی همت در دامان استعفا بجد چند روزی در سخن
کوکشت آخر الامر بران قرار یافت که میرزا لخیل در نزد پیکی از زیارات تبریز رود و سلطان یعقوب میرزا بجزء الحاح تشریف شریف

ارزانی داردو بدرزمین هرچه در مقام معهود بیان ایشان ملاحظه دست داده آنچه در طرف لوازم تعظیم و تکریم بتقدیم رسانیدند
و سلطان یعقوب میرزا بمرسا لجهت کرام اغوش لطف و مرحمت کشیده اصناف الطاف و اشفاق ظاهر کرده اند و تاشاهزاده صاحب توفیق
عزیمت و احترام از ترمیلا و شام رفته از انجا بحضرت شاق و بیان آنجا و سلطان مصر ملک قایتبای در مستقر سلطان یعقوب میرزا ملاقات
و توجه یافت و میرزا لجهت از مصر متوجه و مرقد از متوجه جا گشت معاوده اماکن اسلام و طواف بر و ضه مبرکه رسول صلعم عنان بازده
خرختام بصوب خراسان انعطاف داد و چون در خمان حضرة واهب الصلات جار الملک هراة رسید و کوشر هوش میرزا سلطان احمد
و اردکیم جرم و صلاح نزد ندا چند شیدند و دو ناامید شان از انبساط و رجا بحار غنایت حضرة بابری و قرة سعادت آمود گشت و ندیا
تا عاقبت دو منکف نا و بیلاق مسیم نزده کلهای وصال امانی و امال شکفته معنون اقبال بدان حالة قال الشاعر کلمه نظم
باز آنه طلعت خورشید سپر بسد ٭ چشم روشن شد که مرد دیده ما سر بسد ٭ تا ابد باشد روزگار نوش ٭ وین گرجه فایده بسد
و سلطان احمد میرزا بدو عهد علیا شاهزاده و با اقلیم اشتیاق استعب الفوده عیون و کم دیت العذر بجوان و اشتغلت عالم الوسی بحزن
کرده از شیم مواصلت تازه سوی مصر و دشوش کرده اند و در سلامتی ذات بهجت صفات شاهزاده عالیقدار و نوفوکدا و دوج اسلام
لوازم بحامد الهی بجا آورده و صدقات استحقاق رسانیدند و تحیین سادات و قضاة و علما و موالی و امرا و دیا و صدر و اهالی و مراسم
استقبال بدو داشته و شرایط تیار و مثالقام نموده کالی الخاص و اختصاص ظاهر ساخته و خاطار مصر در زمین لجهت باجید و جع استقبال
و نوبه آنقدرا رعطوفت و مرا بانی اظهار کرده که مرید بیان بدان مصر زمین و میرزا لجهت و رغایت فرح و سرور بوطن مالوف و مسکن
مالوف رانده و حوارد و مشهات هراة با نوجی از علما بهجت صفات صحبت میاشت و بشتر اوقات و خود ساعات باجمل
فضایل و عشق سایل کذا بدهد بکتساب مهارات اخروی کاشت نظم نشوی ارباب انس مدام ٭ زکب کالات سوی مرام ٭
نوبی بطاجر و آمد کار ٭ بخشش بر اخطا رخسار یار ٭ و چون نعالت کرسیه خدا رسید بجوار ایا بجار ارباب وفا و الوده و دو زوار کماده
و در شهور سنه تسع و ثمانین و ثمانمائه مرحوم حسب عادت مرات آمد ایزد بلند و بیکشه سالکه و سالوی اطا و کما مصدر بنشاد و کار اندر تباخذه و
اشهر مدکذشت و داعی و الله یدعوا الی دار السلام ناری انها النفس المطمئنة بگوش هوش میرزا لجهت رسانید و تاشاهزاده خاطر از
خمات مه بهره داده که ایند بعضا لجهت نظم بنا مشیه لا مفش فلنا لا اجر خواجه بهاء الدین بشیر کلمه اقوال بعد بهاء الدین و الاباء و در بی
آفاب و رخش مرجع استقلال الدوج کمال و روی بحضیض ذل و انهاد نظم خورشید سپهر عدل و انصاف ٭ جمشید سریر فضل و افضال ٭
از دیده بخت گشت پنهان ٭ و الدهر کما و دولت عمت شعاعات آن شاهزاده عالیقدار بجهت اضطراب مایر نیکسانی
باز کرده اند و خود را بخاک راه افکنده سیلاب اشک بحت المزنی و رود آب موج نیار رسانیدند شعر بدست عمر بسا زنجلکه بند
زدیده خاک را مالک کرند ٭ زخون ملر بنی کرند کلکون ٭ نه و آه ایشان دره کرد و ون ٭ و خاقان مغفور بنزل شاهزاده مرحوم
تشریف برده و سلطان احمد میرزا و شیره عزیز و برادر مستقر نوه و محمد و دیگر جمیع مقربین اشارت هر نوه و اعاظم امرا و نیسان و اساتذه کان
با پایه سریر آسمان شان آیین سلاطین بکتابین حلی و حشمتی که خاص لایحت قرین از عزیزان بحضر و حضور بعتراف آمد جازه مغفرت اندوده
و رحمت جاوده در یافتند و قاضی سادات و قضاة و علما و اشراف و اعیان و خواص و عوام طبقات انسان پیاده بشاهجهه روان شده انوار
کوچه خیابان بهجه کاشتافتند و در تابوت محفوف رحمتی بیوت نهاد کاماده آن گوهر کان بلند شاهی بخلیه که دیکار کاجمه بهشت سطح
بنا لجهه بود و نظر بر سنت سنیه خیر البریه خاک خاک سپرد ند رباعیه ای جمع جهان خرابی از کیست ٭
بیمار کری علت در بیدرست ٭ و ز خاک اگر بسینه تو شکافند ٭ غیر کهر و تبی که رسیدن است ٭ آفتیت عظمی و عزت کبری
خاطر محبوب حدین و دو الحلم و نیز او مسکین و ضعفا اخمات کلام بمحر نظام از دیتی قیام نموده و روح مطهر شاهزاده و لالکهر را
باصناف صلات و صدقات ماه کرده آنقدر اصفر بدا باصناف تکلفات دیب و زینت در افزودند فصل الاتامی ملا عبدالغفور جلیسی

دران

دران ایام بر ای کتابت تاریخ کمیند فضیلت و کمال نظم انجام او و مطلعی و خاطر بود شاهزاده بیت رشد و حرم حکم بین مرغ قاریخ
قدیل کوه جهاز شاهان عالمست ٭ و ایضا جهت سنات شاهزاده این رباعی منظوم کرده اند رباعیه ای اشتر از سلطنت عالم تاریخ
و ای اندر ملاحت ایام سنات ٭ چون دوده دین جهان ولی از دنیات ٭ بر روی زمانه میدا و در مسند فذ وصول بدرجه الجاه الکبری
و بیان بعضی دیگر از حالات و حکایات چنانچه بعضی وقایع سابق مستفاد دیگر در بیع الجاه الکبری هشیره خاقان مغفور
بوده و اساسا که آنحضرت ولایت جرجان سلطان سعید بارکاشت و در خطه اولاد رایت آفتاب اشراق افراشت و سلطان نوح میرزا
پدر سلطان احمد بلغت و معاد نوبت بدر سلطان احمد خان که از خلد اخراق دشت لجهای تیر دیه شرکت و حشت اشیا زاشت آن دوره الذیح
سلطنت را بجانب خویش مراد و دیع نجاح کرد الا احمد خان و دیع نجاح کرد الا احمد خان و در مستقر گشت آنکاه آن خاقان رخت سفر بطوف بیت مهد علیا
جهة ملاقات برادر بصوب خراسان و حرکت اندو بر کلات مرتبی سلطان حسین خان در مستقر آبا و اجداد توقف کرده و لمحه در بهادر سلطان
و خواهر بی خواندزاده خاطر مرافقت و اراده اختیار نموده چون محمد زنکار از طبرستان شهار بحدود هراة رسید خاقان مغفور بجهت شیان
تیغ ملاقات و شاهزادگان و امرا و ارکان دولت را باستقبال امر کرده ایند تا مرتع الجاه لیکم و الجهت هر چه تمامتر مستقر عزت کرامت رسانیدند
و لوازم تیار و فنا بجا آورده و سر عظمی در دیدار برادر نامدار و دشش ساخته چشمها آدمی کشید و حضرة خاقانی بخطر عطفت و مهربانی و شیره
عزیزه و اولاد مرتکر بیسته شرایط اعظام و احسان مرجوع داشت و در خلال تعرفی ای خاقان ستوده خصال بخان اقصا فرمود که سلطان با جیزا
میرزا از طی بدرگاه عالیست اراده طلبیده زمام حکومت آن ملکت باو تفویض نماید تا بقصد مدایت نظام الدین علی کوکلتاش نهاده بمدارج وصول با بلغ میرزا بجهاد
جرجان خاطر اده عالیکان مفوضین میرزا بترتیب اسباب طوی و بزم افراختن چهار طاق و نیاز اده و باغ زاغان بحد آن کار بعین بافت
و هر یک از شاهزادگان و نوئینان و کرد حوض زان باغ کوثر مثال الاتاب عذوبت مآب الاهالی بود فشرده و حقارهای که از غایت و زینت عزت
رداق سپهر خضر سیمه و بر افراخته شد شعر بهر سو از اغوض کوثر اثر ٭ شد افراخته چار طاق و کمر ٭ مزین دیبای دیبا و زر ٭ بلی
زاجا و زده و زده هفت رنگ ٭ بهر یک نشسته بسی بهجت ٭ چو بصحن باغ خار جنت ٭ و فرهم بوده و دیدن همه ٭ و جمع بخش جمله خاقان کمین
و صناع بصنعت ات بسکو چه و بازار اشکار و حوض از ساغر چهار طاق بر زمین و دکاکین ظرفیت آیین عزت کار چین مثل افزای و بوج مرج
بیرون کرده اند شعر مهر بود کالی شد آراسته ٭ مهیا و هر چه ز خواسته ٭ و خاقان مغفور از باغ جهان آرا بامنزل
دلکشا نظر و نزه و زیب و صلاه هر روز نماز حسین از مرد خواص و مقربان بارکاه بهشت آیین و چهار طاق خاصه همایون که جلا و لاجورد
مقرنس کشته بود و بزم عیش و مناظر نشست و هر یک از امرا و شاهزادگان و چهار طاقهای خود فرا کرده بتعریف و اصلاح بخلوی و استراح الجان و
اعالی قیام مجبوره بنده و در ان ایام و نوح در مرد و بخاطر مهر زد و یک و در سرایت کرده مهندسان هر جنس و صناعان زینت آمایش انواع
تصنعها و ترتیب و اصناف اصوات عجیب بصر خلوه رسانیدند و هر چالیز نسایب جرقه خرمی و صور تنا و در یکدیگر و بیع سازنها ظاهر کرده اینند
و در ان اوقات از ارباب حسن و ملاحت و غنا مرایی صلحه صلحه و روز و هر شب دیجالس ارباب عیش و طرب جمع کرده بودند و بجهات
دلکشا و نزهات روح افزا نظاره و سیر و صحرا و کوهسار افزوده و تفریح جلهای طوین که از شراب ناب بالاها ایوه برج و بیرستانها زود
و صفای بخشیدند و تاب عارض سالیان نظر جبین آفتاب باری سوزند بحل سازاجزن صفای سپهر بروش مکلل ایند
بری کهستان نظر و دلا ٭ کوی سازه لکش کرد آواز ٭ فا و عیش و عشرت و نشر و دند ٭ نشاط باده و نشان مفرد و دند ٭ و در ان ایام
بجهت انجام کاوان افلاک انشیار هر ساعت مایده هایی طعام بدیع مرح مرد و ماه معد و مهیا می ساختند و از و فوز الحد الذیره و کرم
اشتر الطیبه رسم آن و بیع از عرصه عالم بری انداختند نظم بزم خسرو و هر دم مکرد ٭ شد و خوانهای و بیع مرد ٭
بهر خلوتی نغمه های شاهی ٭ مهیا و هر چند اکمل هایی ٭ و در روزی که خلوت بزیب و بیع بیوست در ساعتی که احباب تجمیع و کابر ارباب
تقویم اخیار و نوند نیست بخطر حسین میرزا سنت خان تقدیر و سیره دست عنایت خاقانی امرا و ارکان دولت و نوئینان و مقربان

سرّ سیر اخلاف تقیر پوشانید و بعبارت مقتضای اندک زمانی از تحشش و سر و وصول نظر خسین میر بالجمله خواجه یاوج خاقان خطا
متوجه آن شد که خازنه خلایق نخزینه بیج الحال بکر را بادی رسالتنامه و ایچ کشد و درمیان هر دو ترتیب اسباب کار نقاد افیر کرفت و بکرد سوی
دریاغ زاغان امیر سیر جهانطاق و سایر جهات سود و سرد بوتیج بیرست و بدایل سنه ثانی و ستین و ثمانمائه سعی و زمانی محمود
سارات و قضاة و علماء و بعلی اشرف اهل اجماع نموده خارج شیخ الاسلامی بود ناصیف الدین احمد الفضاء ثانی ان و کوهر بکرا را نی دا با
باکه کر عندیت و در انحصال شیخ الاسلام و شاه و آنبار حضار بحضت بهشت آثار خاجه شاید و با بر بقید و سید و هم در ان لیلی بیان
ابو المنصور مظفر حسین کوکبان و خاتاره خاقو لرانم ارنقاف بدوتیج الجاسید شعر جو جان و تن به سوشد از لسان
کو جان از تن شد فرزی و تن از جان ٭ و چون سنتاز دیتو که و لن یجد لسنة الله تبدیلا هوا مر متعنی ان بود که رود از ایاره دنیا و
مقارن جواحی باشد و هر حتی سنتلم متفقی بهر سود و قرن غرای و بهر بر دری متصل بعنی و بلاد لال و احوال الجشا جید حال استوه اخال
بلغار سیر ایاره ضیاسها لسلا کشته بحر ارتفوت سنتی بانت الفوه و اتفق موجب ملاقات نظر ستوده حاکم خاقان بعبارت شرع خاجه ستوده است
چند روز بلوازم سوکواری و تعزیت داری اقدام فرموده و بعبارت اطعام فقرا و ایتام و تعمات کاخم ذو الجلال و الاکرام اولاد سلطان رشید حسین
سرا او اسکنه میر اولوسایر متعلقان و متعسبان آنحضرت اطلع کرانما میو شاذه از الماس تعزیت بیرون آورده و در نسان آنسال قشلاق
مرود قمه در باب تهدید بساط عدل و داد و تشیید اساس صلاح و سعادت بسعی مهیو اهتمام کرد فذکر تفویض ایالت استراباد و تقریب
سلطانی و تربیت یافتن خواجه جلال الدین محمد کرشت تا ٭ در نسان نسانی و ستین و ثمانمائه که خاقان عالیکان در روشاهان
طریح قشلاق و انامتر بود رای عالمآرایان اقتضا فرمود که امیر مغول که بعبارت امیر قوتلوبیک والی جرجان شده بود از انجا حکم استان اقبال
آشیان اندوه رحمت باشد و تقریب حضرت سلطانی امیر علیشیر بتقلد حکومت استراباد سرافراز کردید و چون تکفون بحضور میر بالمیر حمایت میر
و دیوان نهاد تابان و در سلاک خاطر عاطر بدم کمل بمات خاقانی و کثرت مفتن مسلوک شفقت و حصول رضات سبحانی بخت بیوال
زمان کشاد و بعبارت الحاج و بالغ میر رضا جنابیاره روی وجه باجناب ورده و از کلاه زمان بلکه عالیشاه امیر نظام الدین بابا علی و امیر بدر الدین
همراه بود و چون بندیک باستراباد رسید امیر مغول شمارا که کلاشت عالم عزیمت تصوب مرو بر افراشت و کلشتان استراباد از فرمود و امیر
عدالت نهاد هزیمتا قرای کلستان ارم کشت سادات و علما و اشراف و اعیان و اکابر و کلاتران جرجان بصنایع الطاف ان امیر سوده و اوسا
مفخر و ساهی شدند و رعایا و زارعان بین انوار معدلت و انصاف از ظلمات ظلم و اعتساف نجات یافته در مهاد امن و امان فراغت غنوده
حکام و ولایت ساز ندران و استمار و کیلان جرجان حکومت آنجانب استماع نمودند و بقدر طاعت بر او و رسل و رسایل و استراباد و شاهان
و تحف لا تصور برکات راحت اصالح اشتر جواهر نظام جرجان را بطریق عرض نهاد بلکه دران اوقات که خطا استراباد که سنه قرعت سنه ان
امیر و ادخت بود پادشاه عالیجاه و خاقان معدلت پناه سلطان یعقوب میرزا چند نوبت معتمدان بخشی فاخره نزد و آنجانب بر و اکرام
و فرامین عنایات انیز و صاشر و حرمت اکیز فرستاده کاتب حضرت بخشه رسانید و مقرب حضرة سلطانی بمایی الجان سالک سالک جهانبانی
باهتمام اسب و جامه و زر و نوازش کرده و در اخر هفت خوبتر جهت سلطان یعقوب میرزا و حکام کیلان و ستمار و ساندران جنکشهای پادشاهانه
اسه الفوه و در نفاست بخلی و صرافت و بهایت مودت و رعیت فرانی و سیر و الیت آفلاک تکرر فرمود و جناب نفاست قلب و قبال بسیاه امیر
برهان الدین عطاء الله و مرابع حکومتان امیر عدالت دستکاه کوید شعر آن سر عجلی سرکه دارد ٭ اوصاف برون زحد تقریر
چون کرد قبول ایالت ٭ تا مرتع شوع اعدالت سیر ٭ و هم در آن سال که خاقان مغفور ولایت مرو را بنوز حضور منسوب است و نوبت
دیکر خواجه جلال الدین محمد قدم بر مسند ایالت نهاد و عالم اعتماد و اختیار بر او نوشت مفضل ایکو اکو از نوازش که خواجه قوام الدین نظام الملک
و خواجه افضل الدین کسان بر انکیخته که نسب بخواجه جلال الدین محمد بخشان مقرر است بزبان آورده اند و آنجانب کرشت مناصب معزول کشت
و مدت سه ماه بشرکت محمد علی و تکلی مرد ایلغی بوده و سایر بیات سلطانی خواجه یوسف دران اوقات چند نوبت حضرة خاقانی و در افتاده

روی

روی استراباد نهاد و خاقان بنده نواز خاطر ایزد بران قرار داد که باز دیکر خواجه جلال الدین محمد ایالت بلده و منصب احتشام افراز کرد اسند
و نصب الثانی و اولی از ارکان اندیشه از حضرت بعقل رسید و روی حضرت خاقانی روشن کرد خواجه جلال الدین محمد و بایه سریر جهانبانی استاده
بود اند خواجه افضل و خواجه نظام الملک بالکت که مطلع دو تومان کلی جنسی بود و بوده سرانجام و بلکه و آنه و بزید خاجه بدیان سخن را
جواب کفت و چون از ارکاه بیرون رفتند خواجه جلال الدین محمد در نظر ان اماشاه مؤید زانو زده عرضه داشت که حضرة اعلی باز اظهار
تومان مدوره بت باشد بلکه این دو خواجه که هر یک هر سال ملفیا کی انا سلاو بوانی نقرف میانند نه الحال کاسته خلیت نامد و تومان چیزه
از شید زان سخن خاقان منصور بتبت کشته هکی هست مرتبت آنمز سیر که حضرت منصور کرد اینند و در دیکر کات قالمیش اطلع الشایه
آرایش اده فرمان واجب الاذعان شرف نفاذ یافت که دستور بیشتر مستقی تو قیع روی نشان هلون دو ایت عرضه داشت و تحفه بسایت
و اندو اهان معوض خواجه جلال الدین محمد باشد و هیچ بلیانا مراد و زیاده قصد در و مقربان مولی بیات ملکی و مالی با یوقوف و شوان آنجانب
نوبت عرض نرساند و رای صوابنمای او را در فیصل امای بیات سلطانی و سرانجام جمع اسیر کار دیوانی عهده داشته و مقرر شد که منشیان آستان
سلطنت آشیان در فرامین مطاعه آنخواجه و الاتزاد معتمد السلطنه و موتمن الملک نویسند المتصرین مع خواجه جلال الدین در یک مخلط زیوه خاقانی
خاقانی مسلم صفت ارتصیص لعطاء بابع ارتفاع نهاد و بخت بخشم رفت صلح کنان باز اند خواجه زبان حال بجنون ایحال کشاد شعر
شب بلای مرا شد ترجیح جدید ٭ بافت نقش عزا زنا خطر سپید ٭ دلکر خاجا دیر خدا رامت ٭ کر کلستان و فادار کاه بحید ٭
و بعون خاقان منصور بفضل یزدان بدر و شاهجان بیابان رسانید ساند آفتاب مایل بیت الشرف خوش کشت بصوب هراة خواسید دات
الملوک خواجه افضل الدین محمد بنو رفراست ماست که عزم خواجه جلال الدین محمد در صدد اتمام و امده او اتفاقه مواخذه سلاحتر اهد که رایند
جهد مخلص خود نمایند بر ایذ شیره و آنجانب کفت اکر مصلحت باشد سزاء سرکار استراباد و فرمحاسبات سلوا سلجد را مرتوج کرد اهد و بقا بالی
اسوال بولی ز بعضو اوجوب احتیاط اعلام رسانند خواجه جلال الدین محمد تبار سالاحظا آکه هکاه خواجه افضل الدین محمد غایب باشد و سایب
او آب استراد خاطر نشان پادشاه عالی کهر سازد او اجلت داده و خواجه افضل الدین محمد ساند تیرا کاخلا جهت استراد شتافت و تعیین
آنخواجه جم مرتبت کوکب جاه و جلال خواجه جلال الدین محمد مدبر جکالا تصاعد نموده جمیع صدر و زیاد و اکثر بنو خیان و امرا کمر ملازمت آنخواجه عالی
بستند و رعایا و زارعان و عمرات و بیشه و ایران از ده ستاخا زعال بوان نجات یافته بمات عدالت و نضفت فایح المال نشستند و خواجه
جلال الدین محمد حالا و تصدیان انتقال او در مصادره کشوده هر کس در قسا اختیار و اعتبار خواجه نظام الملک و خواجه افضل الدین در امرا ند
این پادشاهی و جلوه انست اسلاسل و اغلال مقید و مضبوط کشت و هر چه دست قدرت ایشان میرسید فرود آورده لاهرم در اندک زمانی
قرب و هزار تومان کلی از بابت و نیا و جلال دیوان اعلی و رعایا و دیوان خواجه جلال الدین در خزانه عامره محزون شد و اکثر نوینده کان تنا و ان محتاج
کشته کار ایشان بجان رسید و از نوع مبالغتی هیچ علماری را باز نبود که کذارد بکن بار و سبیل رشوه اند بعضی مساند و از کالا بسیا مقتی
هیچ مولی بزهر ماشت که مقدار سر موی آنا زیاد باری رساند نظم باین جلد نشر سیع ناحدی ٭ کم مروی رشت هیچ عنوان
خزه ماله ستکون بار دیره ٭ مکر از دست مدتر کران سوهان ٭ و خواجه جلال الدین محمد هر روز اصلح تا وقت نماز پیشین هست بر فصل بیات
سلطانی و سرانجام امور دیوانی کاشت بعد از ان تا نزدیک نیمشب باطایف انفضلا روزکار و علما و اقتدا فقها و صحبت بیات در مجلس و تعالیت
هدایا نیز و لطایف غریب انکیز بسیار کذشت و هر کس در بین اسلاف سخنی نزد خواجه مقبول نمی کشت و در و نخاه خواجه جلال الدین محمد
پوست جان احسان کسترده موی و آنجانب در مرتبه طهر کو لکون و فاکهة مما تشتهون و لحم طیر مما یشتهون مانده و مورد
و مقتدی السلطنه با وجود این انفعال جمیع عنایت شد خوی و درشت کوی بود و بلند تیز غضب بر مزاج شیلا سیاه بود زبان بخش و
دشنام کشوده و اوامر او کار دولت را جواهر کلمات با خوش میر بخاید و اثر بدیا و اکثر اهکیل و مقربان آستان خلاصی ایشان
میرسید و از مضمون کلام بخش نظام و لو کنت فظا غلیظ القلب لانفضوا من حولک غایت عامل بود و از مضمون و الکاظمین

الفتنة والهلاك فيمن الناس بوسته عدو ایشان یا اعلیهذا اکثر امرا کمر عداوت و شر میان جان بستند در کمینگاه عذر و مکر و نصیحت جستند
و اعتاب عبارت رسالت و کلام اشارت و استدلال اوقات کذرانید مواخذه شرع ایشان فرا رسید و در راه مکر و حیلت کرده بودند که بعد از مدت سالها
بلیت خاندان حکایت اینرا بوضوح خواهد انجامید **ذکر فوت یکه سلطان بیکه و تخت خاقان** والده مع الزمان میرزا بیکه سلطان بیکم
بنت میرزا سلطان حسین بکر شد هنوز دشت کوتی بود و واسطه علو نسب خود را بسایر زوجات خاقان مصور فا و بینی و هرگاه که
آن پادشاه عالیجاه نسبت باحفی خواتین هر چه بیشتر التفات بیشتر میکرد یکم از کمال عزت و حشم شده نهایت خوشوقت بحالی بود و ابقی از حد
اعتدال تجاوز کرده و آنحضرت لحظه فلاحی زبان راه از سر بلا فاش در کذشت بنا علیهذا آمد که حشمت اقتدار نهایت عزت و ملال دفعه
و کلمه اینده تا در شهر سنه تسع و تسعین و ثمانمائه مریض شد بعد از جنت سرا کذید و سلطان مریع الزمان میرزا میکوجع شاهراه کان عالم جات
کسوت عزت پوشیدند و جنازه جنت انازه را عظیم هر چه تمامتر و باشند و در مکن زنده بر کرد نکرده بهشتی بود دفن نمودند و چند روز
لوازم سوکواری و مراسم مصیبت و اری بتقدیم رسانیدند و ابقاء طعام و خیرات کلام قیام و اقدام فرمودند و هر دو را صاحب ابهلوان مجدد که دلاوری
هراة و کوتوال قلعه اختیار الدین بود با هزار جلاد و عاصر را بر تخت و نصف سلوک سیوغ عالم را بر تخت و نصف سلوک سیوغ شاهراه کان عالم جات
مصریح سد و نمی کشت و عادی که سر آنرا فرض آثار و اقوال است ساخته بود و ماضر بهلوان بخدمت بفضل الله تو منه **ذکر رفتن خواجه**
افضل الدین محمد عاب عراق و آمدن لجهان و باز آمدن امیر نظام الدین علیشیر بملازمت خاقان چون خواجه
افضل الدین محمد چند ماه در استراباد در ظل عنایت و رعایت امیر علیشیر در عنایت رفاهیت اوقات کذرانید خواجه عبد الدین محمد که نظر
تقصیر بر خواجه رعایت او در ظل شمال خاقان مقصر کرده موی قرابین مطالعه رباب طلبش استراباد روانه کرد اید خواجه افضل الدین که اکر بایه
سیر اعلی مداومت میستحلیدانه حضرت خاقانی را بغیر خرمن زندگانی و اهمیت مسکه الله لاجرم جاره جوی کشت و عنان آمال او از کجا در میان راه
بازار استصواب امیر علیشیر متوجه عراق و آذربایجان شد و پس از قطع منازل و طی مراحل مشرف ملازمت میرزا عبیدالله و اهمیت شمول انعام
و احسان بیکران کردید و امارت خاقان صلح برای موانعی موضوع کشته بنا توسط متادوت کذاره رنج اسلام و تلوف خرد و حضرت سوزه
جز لا بالام و در رایت و قرین حصول او مرام بعراق و آذربایجان شتافت اما امیر نظام الدین علیشیر جزین مدت یکسال بخطه استراباد بضبط
امور ملک و مال او به انت اصیاق او را الشملاء مملکت خاقان و امر حکومت بجنبه سنی ملک کرده و عنان استخاره امیر بهاء الدین را در استراباد
قایم مقام کذاشته بجهاد خاقان و در بنده خاقان رجع اقدام ستوده کرده اید و اما صاحب و کمالات آن ملک آن ملک بدیکی از ارکان دولت مفوض
کرده تا حیثی از آنجانب از شرف ملازمت محروم نماند حضرت اعلی این سلوک را بسمع رضا نشنود و پس از دو روز چند روز چند روز سلطانی
رخصت مراجعت فرمود و آنجناب جنده بکر در ملک استراباد کذارنده و در آن اثنا امیر جنید بجهت عرض بعضی از مهام بایه سریر سپهر
احتشام ارسال الملت و چون امیر جنید بالتماس بمهر تمام بود و وقتی که یک شراب آشامد اصناعت کشتن بعرض رسانید که مقرب
حضرت سلطانی خیال استماع مژده که ملازمان آستان خلافت انتیاز کاکی کاوله اطلیع کرده اند که طغای مسموم عجوزه او هدف لاصح نوری
عظیم داده و بعلم تدبیر الدین بخالفت و صفحه تیر میکاره خاقان مصور از شیدان عنی مصقب بنده الجی همان بر وی داده باستراباد
و ستاد و نشان بلون دلیل استمالت امیر علیشیر اسالی انشیده دران نشان سوکند یاد کرد که هر کران بنوع قصدی رخاطر اشرف اعلی خطور نموده
و آنچه در اقاده و مسمع شریف رسیده اصلا واقع نبوده و چون از خاصه شرف ملازمت امیر علیشیر دریافت و نشان نامه عزیز رسانید مقربت
سلطانی بعرض حرمت افتاد زیرکه اصلا از آن قضیه خبر نداشت و اعوام بارکاه عالیشان بستند و عزیزه و روزه و روز از استراباد مهاراه
شتافت و سعادت تقبیل صاحب ملازمت حاصل کرده بواسطه عرض داشت نوشته که آنچه امیر جنید بر کرده کذب محض و بهتان صریح است
و هر کز این نوع سخن بکوش من نرسیده بنا بران امیر جنید مواخذه و مشکشت و امیر علیشیر از حکم استراباد و امارت بیا الفرتم استعفا
نموده الحاح از حد اعتدال در کذرانید و خاقان مصور الحظه رضای امیر جنید و مآثر فرموده آن ملتوی اجرا قبول نمود و کرد امید

و مقرب

و مقرب حضرت سلطانی بجراغ آل الدین و طلب مالوف و مسکن بعهود اقامت فرمود و بواسطه ترک مصاحبات روز بروز جاه و جلال او تعظیم
و حرمتش و افزون تا کار بجائی رسید که خاقان مصور بتوجیه حکومت شیراز و نشت و القاب آنجناب را در مجلس او و که خلعه هیاتات معانی
ایات زیاده از اربعین بود و وقت قدر و انحطاط بیان و ملت مؤسس الخیرات موفق البرات رکن السلطنة و عمدة الملک اعتضاد الدولة
الخاقانی مقرب الحضرة السلطانی نظام الحق و الحسبة و الدین امیر علیشیر صاحب الله توفیقه الفقه معاذ الکرام جلیشیر از حکومت استعفا
نموده باید بکر امیر مولی جهة ایالت آمد کرد تو بجهة زمین **فشاندن بان ترتیب شاهزاده محمد مصور را در حد الغیث بر زاده الیس ترز**
ظاهر شد هر آینه از پیل بالان تا سلخ جهان آمرا در خلال احوال که مشتبه بسایع جلال سید کبیر زاده الغیاث
بن سلطان ابو سعید در پس پرده بحشمت مخدره داده که امیر بهار حضرت آفتاب سپرده و از هدیه چشم کرده و از شرم رخساره فاضل الاولاد
میر بنده عار محاب بر روی کشیده سر و سوی اندیشه رفتار قامت خوشخرامش با ای رکاب نشسته شکین از عزت زلف عنبر سایش بغایت
منفعل کشته **شعر** و چشمش و آهوی وحشی بکار ٭ دو ابرو و مه غمزه رو کار ٭ زمین ساد و کیسوی عنبر نسب ٭ و آن جنازه خاقانی
لعش کشته بجهت جان بشته زه ٭ دهانش بران رشته بسته کره ٭ خاطر بلوی ملایی آن شد که آن بیچاره را بجلال الکاح شاهزاده محمد مصور
داده و بواسطه آن وصلت میرزا الغ بیک را مخفر و ساهی کرده اند نا بران فاصلان بحنان الحقه فرمان جهة آنمنزه الغیاث میرزا فرستاد
و جهاز خویشان و قطع مراحل و کاله منزوف ملازمت از پادشاه عالیجاه در آنجنب جهاز و لاحق و ای سالت نمودند و زهره الجیح سلطنت و بحالتا
را بر او دوی ابرج خلافت و کشور ستانی خواستکاری بخود نمودند و میرزا الغیاث آن سخن را بعز اجابت مقرون کرده اند و میرزا بیک اشارت
علیه سید ولی اشت مدیره الجهان اعمام و احسان بتقدیر رسانید و در اقوال سنجش و تعیین و ثمانمائه بحضرت زنکاه آن مخدره عفت مآب
عیشی که دیده کرده مدبر و نظاره الی جرانیه و عظمی که بر جیس و مش جیز جهة دفع اهانت عین الکمال آمده آن بکاه در زمان رانده
بجانب خراسان و انانخت و چون جز قرب و تحول آن دختر تیر بکر بهراة رسید خاقان والا کهر بزمین بلوی و آیین سیر شهر کوهر نهان
فرمود امرا و کان دولت بر انعام اسباب جشن و سور بخود رایت الام نظاط و سرور مشغول شدند و بلخ جهان آرا را کلکه کرده
ابواب فرح و شادی بر روی روزکار خاندان کشودند و لباس صنایع بلایع بظهور آورده که چها و بازارها آیین بستند و چهار
طاقها را زینت دادند و ملای جیدان و دکاکین را بدیبای چین و خلوز بنک و اطلس خرای و تاجه هفت رنک بیاراستند و انواع شمع و مصابیح
بیاراستند که دیده تیره کان از بیان حاجت و تعریف کمتران از استطاعت قلوه و بیان تجاوز و کثرت جلسات از حد حیرت
و جهانیان نثار هائی بیشمار که دو بعضها که هر نشست باستقبال شافتند و دو ماه و چهار ماه بیع الاول بر سر مذکوره در بیلاق بالمیر
سپهر بنیاد بلوی ملاقات موده اجلاس شراط کشیدن بیشکش و نثار بتقدیر رسانیدند و انعام روز و کوهر سلطنی کرده اند که قاطر نثار
موجه جهان رخت بربست و سعادت بخشی و کامرانی لجلی عنان بر روی مساکین و فقرا کشاده و حاصل در اینیلاق سوجه بلغ جهان آرا
کشتند و در ملای آزاده که زاده زلیخ است از دوکون میان و سازندکان ملایم نماز نغمه لر بنوای دو سر و دو صدا و چنک
و نغمه اوایخت جیبون و هر چند قدم امرا و کان دولت خاقان و شاهزاده محمد مصور بقوت موقفه و اجاسوز عصمت نثار عادی
زهره اوج با ساری و میدمه و بدین ترتیب و آیین اوبا سایع جهان آرا رسانیده قضاة و علما و اشراف و فضلا بر مجلس عامون نشستند
و بعضی شربت غزالان در و شاهزاده بخشت قرین و الیکه کرد عقد بست و چون شاهزاده بر مرده دند و دنی روز بیش و دی حسنا از عروس
احسان بر کرفت و اسه و مستزیه بجهاز نظر و آغاز نمود و مقابله لیلی صفت تیسیر پذیرفت شاهزاده محمد مصور مجلس
خاص خرامید و آن دختر بکر زهره جبین را به دیکر کشید و کام دل از و حاصل کرد اند **شعر** بالماس خجل کوهر و صفت
که نمی اند قلم کیفیش کشت ٭ دو زده بکر و اشارات فضا و قدر ظاهر شد آفتاب مرز نکار اند بفضای سپهر بلند فرخند و از فروغ طلعت
خورشید عرض بیع سکونت اسمه و زمین ساختند **نظم** دو زه بکر بدر کاه سپهر ٭ کشت روشن دو نور طلعت مهر ٭

خاقان معظم و خاکان سپهر اشتمال طوق خاتم رفعت بخت نشستر علی اسنی و برج نشاط سنی جبین خورشید فرین شاه اکلیل عظمت
آرایش ایالت و فرق جاه سایی اخوانی و مقعد و طالعی لامع بحلی و صفحات رخسار هکذا زلفت قاب عالمی و تاقان سیمین ساق
اطراف آنحضرت و فرق جاه سایی اخشند و نعمات دلربایی هر آن خوش آواز خشنود و سرود آده بر مستازا نیاده کرد است نظم
چو کاکون کشت ادی و دی سایی * فاماز هوش ستان بی سایی * مغنی انوای و مج برد * بر فضل ادی بکرم دن سود * طیحیان نیز بیست
و غرا اشاعران شیرین زبان هر زبان اعذبه المذبه و مطهوب الطیبه از هر جه مصطحال الحکمه فرزون و ان آنجا جاطه دایره احمال و ایده
بیرون و فاکهه تا تخیرین و لحم طیر تا اشتهین می کشیدند و فاظه جمع را از مقدمه خواص و عوام اتام بر وجهی لایرجع
مکان نبود شعر زجیش خود بنهاد هر خواهی * در نیخ آورده حاضر تا بالهی * و زین نیخ هر دو بساط نشاط مسرور و خاقان
منصور بر نیخ خرمی و دستکامی نشسته بلوازم جشن و سرور قیام مینمود و چون از انکاه ملاذت دست داد سلحی مساط ملاهی و مناهی اشارت کرده
ابواب تعزیت شریعت حضرة رسالت مناهی بر کشاد قضا در بیان سلوک امیر مغول در وادی عصیان و تفاق و کشتن مسعود
با اشارت صوفی خلیل در ملکت عراق سابقا خاطب واسطی زاده تقریر کلمات زبان بکشود که چون امیر جلیشه از ایالت اسنی ایاله
استعفا نمود خاقان منصور با دیکر سکی مسا آنملکت را بامیر مغول بجمع نمود و او در آن زمان در جریان امر و فنا نمود ای مشغال داشت و لی مسعود
مستوفی و تعیین و فنا ما زجمع هلاو رسانده شد که حباب اعلی جناب افخار الاعاظم و الاعیان خواجه فخر الملة و الدین محمد کی مرجع و ملاذ اکابر
و ملاذ سادات و ذوات بود بایاز سریر خلافت مصیر شتابید و چون آنجناب حسب شالاذم الامتثال بهرات رسید بنا بر مصلحت بعضی از اهل اسرار
در قلعه اختیار الدین بحصور و مقید کشت آنکاه در زمان خاقان عالیجاه مقاتیف که امیر محمد امین عباسی و امیر سلطان احمد جوکانی و امیر
درویش محمد سوجی با امیر اباد مشاقر ضبط جهانخواجه فخر الدین برد از نلاهره اولاد و اقربا و وکلا آنجناب را مواخذ و مقید ساختند
و امرا عظام جرجان رفته امیر مغول و سرور وی در نشست آنها هم با ایشان موافقت نموده آن الام بر اسطر خلافت عصیان و تمرد
شیطانی عصابه عصیان و نافرمانی بسته با خواجه حسن الدین سکی و محمد بیکرا از قرا و اتباع خواجه فخر الدین در ساخت و کرفتار
ان بدعات داده بدست و شری بی اجاب فتنه و فساد بر کشاده و بالخطاب سیادت پناه نقابت قباب سید کمال الدین اجل اکرم مولانا
و طهارت ذیل اتقاف مالت و کمار در بیج اسلام فایز شده هشتاد و چهار و جلد از اهل زندکانی طی نموده بود بدرجه شهادت رسانید
و خواجه شمس الدین کرد که صاحب دیوان امیر نظام الدین جلشیر بود و در آن ولایت ضبط سرکار خاصه آنجناب استقبال ایشان از تخت سید
کمال الدین اجل بسته و بجلوس مالت و امیر محمد امین و برقاجون مال شاهد نمود نداز اسرار اباد متوجه هراة کشتند و کیفیت حال بعرض رسانیده
کرده بخاقان منصور انکه آن هشتاد استفسار نموده زمام سلطنت امیر اباد و اردو قصد اقتدار شاهزاده کاکار ربیع الزمان میرزا نهاد
و آنحضرة روی توجه بصوب اردو و امیر مغول جانب عراق و آذربیجان کریخت و در بسته دست و تعین و تمامی سرکار سلطان مسعود میرزا
وفات یافته بود و سرش با بسنغر میرزا برفت سلطنت قرار کرفته بتبریز رسید و میرزا با بسنغر او را منظور بنظر عنایت و التفات کرده اسنه
در سلطان را عظام انتظام داد و بعد از انکه امیر مغول اینکاه در قلعه تربت میرزا با بسنغر میرسید در دروی که شاهزاده میرزا با بسنغر او را عطا و
مقابله و تفاق اتفاق افتاد قصد کرد که عدم سرداری و بوفائی او بود بالسان بودند اما در وقت تسویه صفوف و خاست کفار آن
شاطان لوکشت مسعود و جمله که رانق تاق بهات میرزا با بسنغر بود کیفیت عزیمت او را استماع نموده در ساعت آن ملک بهام را از دهی طلبیده
بقلعه زمانا داد نظم رخت کرملک سرا فکنده به * لشکر بدهد و کنده به * فرد مواخذ و مصادره خواجه نظام الملک و میرزا
بابر بکرم نمیدن قدرت خاقان شهید کرم دران وقات که خواجه محمد الدین محمد دکال اقتدار نشست مهمات ملک و مال بسره اعتبار کرم
نظام الملک را منصب وزارت متعین کرد اما او در اختیار و اختیار ساقط ساخت و خواجه نظام الملک چند مدت در سا بعضی و زکا
کذاید از الام مانده ماهی در شد آغاز اصطلاح بسکر و عربیده و باب شکایت خواجه محمد الدین محمد نزد خاقان منصور فرستاده

و تعضیت

و تعضیت بنا بر و رعایت و التفات آن محمد را بجنس تمام معتمد السلطنه نمود و چون به توشهر خواجه محمد الدین محمد بر توشه نظام الملک
افتاد حکمی جمت بر دفع شر او منصور اشتر جمل از شر اهال او مقرر را و اعوانه و اعوانه و اعوان و رعایا و مردی قبل الاندر و عدم اشفاق و مدد علت
شده نظام الملک مع اولاد و الاهاج مقید و محصور کشت و مختلان بهام بصولت آنجناب دار شکنجه و تعذیب کشیده خواجه را جهة مزید
اذلال و اهانت بکرد زده در بازار طلب هاه قهر کردند و چون ایزا و اخراج خواجه الصدر شمار از حد اعتدال کذشت و ندای جهات و ملکات
و اتباع خواجه و جمله مواخذ از کشت خواجه محمد الدین محمد رحمه الله و جنود و اشارت بر تو و نا بنداز بی خواجه نظام الملک بر داشت و اورا بطلق الله
کماشت و مقارن انحال امیر حسد در کانون درون و بیرون امرا و ارکان دولت آغاز اشتعال کرده و اهم لف ق نموده قواعد عهد و پیمان را
بفلا و ایمان موکد ساختند که خواجه محمد الدین محمد از دخل امیر بکاره بوانی مانع اینند و این حدیث بسمع معتمد السلطنه رسید مخاطر بر خطر
نموده و چون دست از سر انجام سایر سلطانی باز داشت مختلف کرد نو خیال نظام و مقربان بدکاه سپهر احتشام نوبت دیکر خواجه نظام الملک را
بر سر وزارت نشاند و خواجه مذکور که مخالفت بر سان بسته در صدد انتقام و رایده نا بران خواجه نظام الملک را در خلوتی طلبیده کفت
من کرت دیکر زیاده مستند وزارت و مناصب و مقام قطع و وصل و نقض و ابرام بهمات و بوانی و قضیه و رایت و نوع نم شرط آکه لوازم عهد و پیمان
در میان آورده که من بعد مخالفت و عصیان نیز و ابنی و بعد مجاوز خدمت و متابعت راجع ندهم و ثابت قدم بوده با خاقان و عثمان من یرطرح
سوانحت و بکاکی مناز و خواجه نظام الملک بصفتی راضی نشد و تعظیم داشت بطریق مستطهر با خواجه محمد الدین محمد بیعت کرده و اساس معاهده
بقسم مؤکد ساخته روی بسر انجام مهمات وزارت آورده و هدد ان ایام بصنوح بوست که حاکم بیع امیر نظام الدین در و بعرض عمل و کفایت سلیم
خواجه محمد الدین محمد بیاد او امیر نظام الدین جلشیر بر طریق خلاف و فساد سلوک میدارد بوقت مجال و هکام فرصت در مجلس اشرف اعلی
زبان بفتنه کشاده بعاس اهال ملازمان امیر ستوده و حمال اصورت قبایح اعمال مرجع حضرت پادشاه میکارد و خیال عصیان نموده
کاینه خلاص آثار نزد سلطان محمود میرزا و امیر و سایر علی عهد حضرة اعلی مدایح در ساخت که خواجه محمد الدین محمد کاهی در مهمات
سرکار سلطنت و خلل نمیدهد و بعض از اکحم لمحمد را بخاطر دارد و اختیار از اشغال ملک و مال استقلال فرماید و مهم بر زاد که فتنه خاقان
مدع وزارت آنخواجه سر افرازند از ناصر که داشت معزد کرده اند و در روز نخول صدر دار بنا بر کمی انعام فرموده خلعت ملال و دیو پوشانید
آنکاه خواجه نظام الملک استقلال و سر انجام امور مهمات و مال خود کرده و خاقان منصور روی توجه بجانب بلخ آورده لقضا در بیان طوطه
آثار خلاف آن صحیفه احوال امیر نظام الدین درویش علی کلیدار و توجه خاقان منصور بجانب بلخ و خدمه
ضمان تایید حضرة پروردکار چون امیر نظام الدین درویش علی بکرات و مرات از نقات استماع نموده که اعتماد و اختیار
خواجه محمد الدین محمد مرتبه رسیده که اصلا بجنس برادر شی امیر نظام الدین جلشیر و التفات نماید بلکه در هیچ مقرب الحضره دخلی نکند
او جانب نقص که بنیه امور خلاف و فساد و کشایند مشبک که کرچه کاه حال بنوال اجاز باشد شاید که تنزل اقدام امیر جلشیر را بر امرات
کرده از حکومت معزول شوی ملاحم بران قرار داد که خاقان منصور با سینه سازد که اکر دست خواجه محمد الدین محمد از دامان حضرت و جاه
امر عدالت پناه کوتاه کرده اینده بهم حصول بطریق خلاف خواهد شد آنکاه در باب اخراج امیر ابرهیم حسین میرزا که در اولاد امر بلخ اسکن
داشت تدبیری کرده و نیز و تامیر هایون کمند و نشانی و بنا بر طلب شاهزاده در نظم او بوده و آنمهم موقع ساخت و نزد آنحضرة و سناد
و میرزا ابرهیم سلطان نصور و نیز و که آن شان از مکن عنایت خلافت تاباران بطرف هراة تاخت و بعد از ان میان سلطان محمود میرزا
و امیر درویش علی رسل و رسایل آغاز امد شد که و چون ابرهیم حسین میرزا پایه سریر اعلی بسید و کیفیت عذر امیر درویش علی ظاهر
شده خاقان منصور خواست که قول از اکر میان او و سلطان محمود میرزا بطلاق موافقت استحکام یابد مرتبه ملاذ فاضل هدایه و نیافته و
امر اعظام چراق سفر و قوام او بر دن لشکر استفاقا نماید دران اثنا و نفاذ و خلاف امیر درویش علی حزن بدلال بخاطر شریف راه
یافته بعضی از خواص بخاطب ساخته مرزبان کفته اینکه عجب حالیست که با وجود اینهمه حقوق تربیت و عنایت که از مادر و نه درویش علی ثابت است

طریق کفران نعمت سلوک نداشته اعیان سر کشی آرد و چون معنی از اهل اینها دم مرض سایده بودند که عصیان امیر درویش علی بیوقت
برادر شی امیر علیشیر بنیت خاقان منصور از مقر بالحضره نیز در تخلص از ان شکاکی تظاهر ساخت و در انجمن آنجناب پایه سریر اعلی رسیده
و کیفیت گفت و شنید را معلوم نموده بغایت متغیر و متاسف گردید و مقارن آنحال خواجه غیاث الدین محمد دهدار که بعزیمت کابلست و کمال مهتمم و
قرامت و تقدیر روزگار بود و بوسیله جمیع کلمات هزلیات و مطایبات فرح انگیز زنگ ملال از مرآت خاطر همایون میزد و در پیش آمده
گفت سلطان ما بجهت دیدن کابل را بجهت ارتیح و الوغ خاطر مبارک راه سعید بدین شهر کرده بود هیچ لحظه بجانب بلخ رفتن علی اسرع الحال
اورا بملاسل و اغلال بعزیمت زمام خاقان منصور از شنیدن این سخن در خاطر افتاد و خواجه غیاث الدین را بجارت بسالت بلخ داد
و او همان روز بجانب استحکام مسجد ملاقات درویش علی گشته صفا از ملاله زمانه و رایت مضرت آینه جلاء مضرت و بعزت آمد و کوچ رجوع
بجانب شاقه از انجا متوجه تخت خاقان شد و چون خواجه غیاث الدین بجلو رسید امیر درویش علی را در اندیشه گذرگره بود ملاقات نموده
و از وحشت کفران نعمت تخریج فرمود و عنایات خاقانی امید و آرزو انجناب را از اظهار خلاف نعمت بنهایت ساده و بجهت
خواجه غیاث الدین باستقلال بوکیل خاقان آل و اگر گشت و چون سپهدار مجلس دروی همایون سپهدار خواجه دهدار جشت بملازمت شهریار جانفشانی
شتافته عرض کرد که ملازمت کنا جدا را بپایه سریر اعلی آورده تمامی دراه آهنگ که عزل و تغیر و اندیشه نبود اکنون اگر حکم شود از اردوی
مدادی بیده و او را بملازمت رسانم خاقان منصور خواجه غیاث الدین استحق الطاف خسرو انه نصفه فرمود کرد فرمود جرایم
درویش علی گشتیم باید که بوع عذر متوجه حذف شود و روز دیگر خواجه دهدار از تخت خاتون درویش علی را بملازمت همایون در آورد
تا شرفنا نامه فیلین رافت و عنایت سهمی در سلسله اعاظم نوئینان مشتمل شد و چون در وسط روزی ملازمت نموده و بخدا انتقال کرده است
بنلاء لوازم پادشاهانه نوبت سنت التماس کرد که خاقان منصور منزل او را بنو رحضور منور کرده اند تا با حسن وجه و بلیغ صورت لوازم تعلاء
و عقد نگاه و بظهور رساند و پادشاه بنده نوازان مشتمل بر جابت مذکوره کرده اینده و از و از سرو درویش علی در او روی نموده سر کاه که بوستان
سنگلاخ طوس بود بلوازمات و از کرامت خیام نفس نکین و از کاهها و زینت و زیبا آمنزل را بجزیت بسیر بین ساخت و چون خاقان
منصور با خاتون شیرین حضور ارزانی داشت و زمزم عیش و نشاط نشستند هست بر استیفا ادات کاشت سر درویش علی از اسباب محل مکلف
آنها رعایت کرده اند که دمع چند کان از نظاره از نمود کرید و از اثر مواعظ چنان مهلوه که گفت و گیت آرا مشرح شان نموده و حاب
اسارت آب در تعریف عون اعدو و نظر و ناوری و تمامی جنید و نگاه و فه و اگر کاه و ابا اسباب محلی ماند و شبها بر مختص و اولی نه دیده
سیمین شکن کرد و این نیکو خدمتی هر قول الفرحه خاقان منصب آنجناب و از انه التفات و عنایات بجا آورده آنگاه خاقان جهاندوج
کوچ متوجه بلخ گشت و بسمان و صول جهان بلخ امیر زیدا رجون کرد نظاهر آن بلده استاز مقدم همایون برند حضرت و نضارت بلخ آنزمستان
فلاکی و مقام انقلی افتاد و خیال بورش حصار و ربط آقاب آنا و سلک ملاحم اظهار و عزم مسجد جهت انجام لشکرهای ساز و الوزن
و سایر ملابست روان گشتند و بایندک زمانی سپاه و سپاه در معسکر حضرت آنا تاریخ اشتند **نظم** سپه شد بدرگاه شاه انجمن
که هر یک بود هم تیغ زن **ذکر توجه خاقان منصور بمدد تسخیر ملک سلطان محمود میرزا و فرار شدن امیر ذوالنون ارغون**
قضا را بزمعالی و مادر اعلی بهاره که سپاه و اعیان و ارهاد روی اطراف و اعیان و کنار جویبار نهاد و قبل گشت علی عشق سلطان کاوه فا
گشت رغبت شکایتی با دفاد اد خاقان منصور نظر فرا عزم تسخیر ملک سلطان محمود میرزا جزم ورزید و امیر نظام الدین علیشیر را بربط کنا اشتر
با سپاه موفور بدلیت بالحضور نهضت نموده و در منزل باشاهو بر حوض سپاه قطره مسکاه مشغولی کرده و دانه و زنبار اعضا و اهل
فساد امیر درویش علی مواخذ شد و خاقان منصور او را صحبت جبی از اهل اعتماد عاشق طی بار کرده اینده تا و قطه زال بدیر مقید نگاه
دارند آنگاه رایت عزیمت بنیاد عازم اهل کشت و هفتان و رود و بخار رکب تیز و از اهل کیون و کذشت و چون سلطان محمود میرزا
بر عشق و قوت بلخ با لشکر و تیغ کذا جوشن و در اطراف شاه مان بر دن اندیشه اهالی اهالیان تحصن بعیت و حضرت شاه را از قدم بر خود و

برادر انوشیروان میرزا و بجه و بی الجمله اطفال زبان مقرر ساخت و چون تصدیر اهل انزه و زلجر و حشیدو فجهان رشک افزای سپهر
مزین و زینت کشت سلطان و سر سپاه و امیر جهانگیر و ملازم و نوبی از نموده ظلم افتاب اذ آب کذشتند او حضرت عنان بکرمان باز کشید ندو امرال
سنوطان آنجای بعرض نهب و غارت کرده اینده سلطانا فاذ کرده بدنا کاه خاقان را بجانب خواست که از آب عبور نموده و حضور معسکر سلطان محمود
میرزا نیز بعد نموده قدم در میدان مقابله و مقاتله نهد و حسام خون آشام از نیام کشیده اعدا و دولت قاهره را بانجام انتقام جریده هل انا
آنحضرت بسبب مرض تمرین و مفاصل بحال سوار و نماشت و امیر درویش و قطره تهدید و رایت خلاف و عناد و افراشت امیر تاج الدین محمد بندق
ملاسر مانع نهضت همایون شده گفت که دشمن را از تعقیب کلا نشوند و او بعزوجت بجهاد سلطان محمود الطلب بنا شتن از رعایت هر یک حزم
مستبعد دست زیاد که هر کاه رایات ظفر نیاه جانب آب شتابد و اراده امیر جنید و شاه کرد و قطره تهدید شمرد و نهضت نشستند که دهاد
آموزه الحاظت خواهد فرمود و در وقت مراجعت بمکه کیفیت ماثر از انعود مانع خواهند بود نیا بر ان خاقان منصور در ابتدا الزام
شده دکشت کاه امری سه اوه اصابت دای امیر محمد و صوح بوسته حرکت رایت بعزت سایه جانب تهدید الفاذ هند حین انتقال آنکه
امیر تاج الدین ذوالنون ارغون که بموجب فرمان همایون از تلوف رنبن داور منوجه ملازمت خاقان منصور بود بعد از نهضت آنحضرت
از بلخ با نوبی از سپاه بر جنات آن قلعه رسید و از نفاست خود رشی از آنکه سپاه هزاره و کو در دو بیوند نمانست تقرار ذوالنون بر ملازمت اثر
روی از اهل نهاد و حرز توجه و قلت لشکر امیر ذوالنون بقلعه رسیده امیر ولی بالقلعه در مرکز صلح سپاه و آنجانب کفت و امیر ذوالنون
بعد از وصول بانوضع از کثرت عدد و عدد و ضد بد نشیده مستعد رزم و پیکار دید و هر چند جهی از و فخر اهل مروزه اشتر که چون روز ما
در رعایت قلعه ابن سپاه و زنخواه قلعه در میدان قتالی بی بلد نهاد و بعضی کلمه القرار فما لا یطاق علوه و عنان عزم بنیغ الطاف
می باید انجای در رسید و آن شیر بیشه تجاعت تیغ تیز از نیام انتقام کشیده رقب لشکر امیر ولی ساخت و در حلا اول جمعی اقبال و میغ شمشیر
ابیون اعدا سیار بود ند ملازمان امیر بستی نشان فرار پیکار اختیار کرده اند و سپاه قلعه آنجانب باد در میان کرد مستوری تسخی سر بشر نوی
خاتمه از بیشت بین و روی بهین افتاد و سایر قلعه بان هم بنوده او را دستکیر کرده اند و امیر ولی صید طلبی در دام خود دیده و غنائم
صوب قلعه کرده اینده جراحات طلبید و نصف الحرز نجیره ذوالنون اشارت فرمود و چون از جز مرین خاقان منصور رسید خاطر شریف
اعلی بر ان قرار یافت که تخت نظام قلعه شاه مرید را در ان امر مهر شود و اسامان و مهدا کاه در وی لطف مخصوص میرزا نهد لاجرم اراده وقی
کهار بوی از اهل نوح نموده بموجب قلعه کشت و سپاه ملی سازا بظاهر آن بلده رسید کفار آنجا بیکی بنهد سپاه قلعه سلطنت و اقبال شد
و قصد کرد قلعه آنزمین قلعه را در سیان کرفته در سپاه کرفته و سپاه قلعه و قابل کوب ساخت و در اکثر ایام آنا آنزمان کرد بنا لوا در دو در از حصار بیکون تیغ
در کار دنیا افتی بر کشیدند تا وقتی که سعد سعیس هلال بر سبب تاهر و هر و بیا کرده دیده قلاوران لشکر منصور پیاپی ملازمت در بیک عند فی
رفت صوب قسا الی آراستند و در مرم مهر مدبر رجع و بلو و لوسر چاره کرد تا عیب نیز کران بر نجو آمسته و سیره آمد و زنت و ارتک سکنان
بر هم بر دوشند و بر پیکان خاکار کفار شدلاست حاسوی زد رضا و هر ابی از احد آنزمین کان رعد صدا و رشت بکوش هوش بر دلان بر سایند
و بر سخن ساند عون و دستیاری کرده جانرا از امیر بتی بر میر هایند **نظم** قاریدن بر هجوم کرفت ٭ بهر کو شیر خواست خواهان
زعزیز کو من خالی و مانع ٭ سهان کشت از دیده روی فراغ ٭ و چون سلطان محمود میرزا مراجعت خاقان منصور از اهل مسلم بنو و
قصد تخت و بخارا رقعه را مشود و فرار صول از دیر ان در و پیکار انجانب کرده سره از آنکا ضیاء و انجذ لطی بر قاعه از سایر ام انصار
بر ملازمت و بر انکی اسیار انست عوض کرده اینده او بر او و کر سر لشکر نظر از خاقان منصور شیخون زند و محمد لطی بر قاعه تکسل آن
خدمت کشته در غایت سرعت قدم در پایه نهاد و در معبری هر سپهر از آب عبور نموده و بشبی آمده و بهمایون رسید و بنار اکر سلطانان
و سره اران مواکب کرد و نمرا تب عجب نموده و مخاقان بر دو فرقه یک بیکر فرود آمده بودند و چهار اطراف بطاق کشته علی لطی
بر غاش است که بعسکر فیروزی آرایند و بخالا کو هر کاه و سوران اخاذ خواه بعساکر نصرت مآثر قدم در میدان مقابله نهند

و بعضی آشوب دارد و وضع بلند آغاز فرمود و غلا کرد و چون آواز سوزن بسمع خاقان نصف شکی رسید فرمود که تو ایجان جاد ایلما
رساند که اصلا انجام خویش بیرون نیاید و بتمامه و وقتان معاملان التفات نمایند و چون محمد الجی بیغا دید که فایده بران مترتب نمیشود دم کشید
هان بکار آید که ایند صدا از خاقان منصور بشاهزاده کان و امرا و سرداران مجمع سلطنت نظر التفات بجانب ابو الحسن میرزا نداخت و آن شاهزاده
کاکا بود ایلچاب که و بکر هامون نوبره فرمود که ایند هزار سوار برانتخاب کذار تعیت محمد الجی بیغا بفضیلت نماید و ابو الحسن میرزا
در کنار آب بحاقان خدا لان مآب رسیده و ساعت و ایران سوک علی بسیاه حملا آمد قبال الهاب اند محمد الجی بیغا مخالفت و حرب بکت خویش
ندیده عنان بوادی فرار کرد ایند و نصف دکم و رکشی نشسته خود و الان دیار بیجا اسلو غات رساند و رکاب قدم دیقیشه نهاد و بنده عمر و زاد
منصت قضا کشاد الغرض زوری جلت اوا غرق بحر فنا کرد ایند و منتم بیج و نظر از موقع غایت ایده تو بر مرجع علم ابو الحسن میرزا و بیرون از مراجع
محمد الجی بیغا قرب هشتاد هزار کار آب سر بباد فنا دادند و جمعی دیگر رنج بکان قدم انداز زده لا ترسان روی بحالو عشق بنهادند و دریای حیرت
از خون کشتکان زبان اهل یدیشان کرفت و یک هامون از بسیاری جیفه آن زور کشتکان باکوه و دشت مت تساوی هیئت و شاهزاده ابو الحسن
میرزا خون زده کانی تمنا زا آمنی قهر سوخته و رخسار هایون با نور فتح و ظفر زنده بر افروخته بعسکر همایون معاودت نمود و خاقان منصور منتی
و سرور کشته ابوب عاطفت و اشفاق بی مدد و دکار منکشوه و چون حمی ایزد بر سلطان نحوه میرزا کرد و محمد خدا بر اسیر و دستکیر نمود و
عشیره از کذا آب بکی کریخ فرمود و مرتبه چهار پاچ خوز و شاه کرد و بیرون قدمت منزل کرد ذکر صلح خاقان منصور با سلطان محمود
راست نفرت آمدن و حال سعود بیلک بود چون کار عشکار بیرک محمد الجی بیغا باید و بسلطان خوب میرزا رسید ند محمد آتن و بلد شاه معاودت نمایند
ظهور پیوست که در سازعت خاقان منصور بر خود و غایت منصور بیت شعر هر که با فولاد بازو بخت کرد ساعد سیمین خود در کنگره
تا بدان طالب صلح و صفا کشت جهة بسط بساط موافقت و رفع خبار مخالفت بالجانب تمامی ساهی سیادت اخلاقی امیر بزنیت ترمذ رکه در آن ترمذ
در خانه کاه نزد بجاه و جلال و اقرب و حشت و اقبال اشاره نامه است نزد خاقان منصور فرستاده آن بزنیت دین و دولت چون کلاه هارون
و مال قالکشان بر سر الموسین اقتدوا اهتدوا بنام خود فرمود و خاقان معظم مقدم مزبور بنفس و اعتزاز و حضرت داشت
جانب رضوی خصال شد سالت بلدار سایند و رباب تهدید بساط سلطنت مایع الفاظ طایف معلی آراسته کرد ایند و خاقان منصور بسیار
کالا و امانت منتسبان و دمان سیاه ستان عمار اسع بنا اصفا فرموده و چنان مقرر شد که سلطان محمود میرزا صبر صلبی خود را که در سن پنج سالکی
مستوره دار مدت سلطانت و لیع خواهر زاده خود جهة محمد میرزا کشیده بهدیه فرستد و بعد از الوقت امر لطام قندوز و آنجه مستایان جان رسید
بر سبیل مشکی ایسال اند و امیر بهاء الدین و امیر بهاء الدین و الموند الا قدغ غات اداه مکرم بارکاه عالیشاه رسانند آنکاه موکب کرد و بون طوس بود
بسته جاه و جلال آراسته و سلطنت حصار شادمان در مد و خلان و بیخان و قندوز بعد از استوره معهود میرزا سلطان محمود کذارده و چون
این خبر بحضرت برادران خسرو رسید بطنه کوه بشامت عبرت نکاه ماهد رسانیدند و تا الحال امیر بهاء الدین ذو النون را از مجلس بیرون
انزوده خلع تعبیر نوشانیدند و در امر اعتذار و استغفار کوشیده جنکتها و لاتوبه ساختند و مجلس جلب امان تا آب بیرجند بلوغ شهر
خواهر امیر جنید و شاه بی مدد کاخاقان و الاحباب رسانند و آنحضرت امیر ذو النون را منظور نظر مرحمت کرده ایند بر مسند فرمود و آنجا تعیین
قرا امیر سر خلاصت مصیر قیام نموده زبان شفاعت امرا قندز کشوه و ان مخلص قول افاده امیر محمد بلوز سر امتعال و مسئل اکره عزیز امیر
و رخت و سکنی کشیده صورت الزاد و لطف خاقانی بر وجنات احوالش تافت و دست عنایت عمر و بر نفس مزید خلعت عفو و امان مرحمت فرمود
امیر محمد قدر و شانید و جهة امیر قرا و امیر و ذو خلع حلاله و زر نساد و امیر محمد ابو و ایجاد خاص و افسر و صبح اختصاص داده حضرت زلفی
داشت و هم در ان ایام امیر بهاء الدین ترمذی اتمام اسب و زد و تعاسر کرات و کرم سابق و نظر کشته مقصود الدار و و ایاد و زیر سلطان محمود اوبره
و شار کرد و باب صلح و سازعت و جدل بعد و سانیده و الزاد شد عالیجاه بجناب سپاه قاب استول العام و احسان بکرانکه و چون این و امیر بهاء محمد الدین محمد
حفظ خاقان منصور از تنوع و اسعد و اعتنایت نظر شکار را صیغه قضا آثار سیر و اما و لشکر ان تا اسحاق و جرم و شاه و بلغ و الصالحه کردند

ریخ کرد و انشر و چند شاه زد و نجاز ان شکاری را لمند و در سنه ۱۱ با شاهوجو بر بم رسیده و بیاز و هزار اهو بتخیر بهم جمع کشت و شاهزاده کان
عظام و امرا مریخ انعام جب لاهر جاخاقان کرد و بن تلاخ بنوت و ان قهر اخترینم حرب و تشیر خوزین شکار و بسیار خاک هلاک
انداخته بعد از ان بسیار لشکریان ان امیر و اهد تمامی آن جانوران را خرقه خون ساختند و خاقان منصور بیخ شاقه حکومت آن بلده را بدیر
بیج کاکلخ جید میرزا الدین زاده است و امیر بهاء الدین محمد و بلین بعد تشت مات بهاء و دشاه و بعد از ان باند نه زمان تامل
نشسته چیزه ای بیل ملالی بر رخسار خاقان بمال کشید و سلطان و میرزا چند ماه بهلو بر سر زاقوانی نهاده متوجه بلین بحب کرد بید
و خاقان منصور از وضع آمفیت محزون و ساکو کشته امرا و کارکان وقت بلوازم تعزیت پرداخته و روح سعید شاهزاده در اطاعه جام
و حمات کلام ملال تلاح شاد ساخته و از سلطان و میرزا بلک میرزا بلک میرزا محمد نام و مادر ان پسر سلطان بکام است حضرت خاقان منصور و ملازمان
شاهزاده بلوالدین خود و دیقیه حیات و در مطلع عنایت ظهیر الدین محمد بابر میرزه ذکر صعود خواجه قوام الدین نظام الملک بجای
تقرب و نیابت اعلی خاقان و معاودت میرزا محمد بریدق و تاج خواجه کبیر خواجه مجد الدین محمد مقدس سجاد
چون سبب اشاعی را ابو الغازی سلطان حسین میرزا خواجه مجد الدین محمد را از خلل امور ملک و مال صاف داشت و در تمام امور و امانی و مهام
مهام سلطانی را بکف کفایت خواجه قوام الدین نظام الملک کذاشت و خواجه نظام الملک اعلی مدارج اعتبار و اعتبار ترقی کرده قدم از مرتبه
وزارت بر تر نهاد و در زمانی چند منصب اشراف بر جان اعلی مشرف بود عبادا زان دیده کرد امر اعظام مهر زده و دست صدق او در توقیع
و قبض و بسط و حل و عقد مهمات ممالک محروسه نوشته و اکثر امرا و صدور و دیوان و اعیان طرحا و کرهها امر اطاعت بجای آورده
و در زمان عمار و خلص میرزه منشیان و در قوانین مطاعه بقضا را امیر الدوله القاهره ملی کردند و در شایسته کلمات خواجه نظام الملک
صفت علم و تواضع موصوف بود و هست بشایع و محل الدارات و لغات هی تمام ظاهر منزه و هر زمانی جانب و در ان و در خانه بخوی کمال
و هر کس را بهی بیش آمد هر کاه بتخلیت نزد خواجه رفت و حال خود عرضه داشت اولاد و اعمار خواجه قوام الدین نظام الملک شیخ الاسلام
حسین و خواجه رشید الدین محمد الملک که و جوان بودند بحسن صورت و سیرت آراسته و بفضایل وجود ایشان از صفات و حمید پیراسته
و خواجه کمال الدین حسین بجودت طبع و حدت ذهن و فصاحت بیان موصوف بود و خواجه رشید الدین محمد الملک بوجود این اوصاف
در بیان جلادت و سپاهیگری کوی سابقت از اقران می بود و ایزد و برادر زاده در زمان امارت و اختیار و حکم بر زکوار
در سلک اعیان و مقربان خاقان جهانکیر منتظم بودند و همواره حاجات شرقی ایام عرض کرده حلت خواجه و عوام سر لطفام سنودند
و چون تقرب و نیابت خواجه نظام الملک و اولاد رشید و جد کمال الفت و نیابت آثار و کمال الفت و نیابت از خواجه مجد الدین محمد و خاطره انشد و در تجهید
و جاز بر طاق میان نهاده و بایز سر بر لطف الهی زبان بعیش میکشانند و محاسن افعال آن خواجه ستوده خصال را در صورت قابح باز
نموده کثرت قول او را شرح دادند و حکم من یسمع محل بعضی از ان محان در خاطر خاقان جهانکیر جای کرفت و قرا اعتماد سلطان
منت خواجه مجد الدین محمد حسب اختلال پذیرفت و در آن زمان که خاقان منصور بیخ شاقه و دیوه سنی از اره و هامون تعبیر بر اسم صاحب
تخت و تاج را خواجه مجد الدین محمد رسانید و خواجه مذکوره رخصت بامر آمد لامر تاج الدین بلاس برند و بیانا الدین جهانکیر بوسل
جست و تخت و تیر کاشت نده ایشان و فساد بر لا سیان در مقام عاوت و مظاهرت آنجانب الفتند و چون خواجه نظام الملک از تعفی
جزافت تقریبات الجمله بعلو تدبیر تزویج صغیر همایون کاشت که در بوسنی قندز امیر محمد بریدق و امیر جهانکیر با سلطان و بس میرزا
بیت کرده بودند که هر کاه اختلال بما تصرف بریدق خاقانی راه بلاد و اراضی سلطنت بر اند و عاید و داری سپه خلاصت کاما نی را
کان تفریق انکار و حالا کاکا امیر محمد بریدق نسب محان دست که در ان آتش مذکور کشته بود آزاد بسیار و خاطره داشت
و استماع قضیه مذکوره ضمیر بعض کشته کرد و چون امیر محمد و امیر جهانکیر را بخود خشم کرده اند و چون این و امیر بهاء محمد الدین محمد
را بعوض رسانند بحسب ظاهر قبول نموده مواجیه بسنده و بنو اما خواجه مجد الدین محمد از خلیج و ولایت نفی امیر محمد و امیر جهانکیر

واظهار عنایت صاحب تاج و سریر کامیاب گشته بجناب افضل الاتابکی ملاذ الاعاظم ملاذ عبد الرحمن حاوی جمیع کمال و تغلب باخاقان کامیاب مراحمات
فرموده بعبارات لایقه مرضیه دلشکسته و خلل خواجه محمد الدین بخشد در نهایت پادشاهی سازم جمهوری ملک و حشمت و سلوک
البته او را تربیت می‌باید نمود و خاقان را باب عرض و دار الوسع رضائی باید شنود و خاقان منصور زبان بقبول گشاده جناب مولوی آخوند
کمند بود و شیخ خواجه محمد الدین بخشند بنام دیوان و خاطر خواجه اطمینان یافته روز دیگر از منزل احقاب بیرون آمده بباغ جهان آرا
تشریف برد و بوسیله امرا ملازمین بساط بوس سرافراز شده بیست هزار دینار کلی بتکمه کرده و نور فراست در مجلس اول سوء مزاج خاقان
منصور بر انسبت بخود فهم کرده از بیرون آمدن پشیمان گشت اما تجدید ملک قدیم نهاده روز چند خاقان منصور و عیش و امرا
و ارکان دولت را ملازمت نموده و همدمان همنشین و آخر روز نحو که خاقان عالیکان در جهان باغ جهان آرا دیوان عیش و نشاط نشسته بود
امیر محمد بن رشید و امیر چلبکر و خواجه محمد الدین بخشنده اطلب فرموده و امرا عظام را بوا حده و صدارت ایشان امر فرمود و امیر چلبکر
بمحفل خواجه محمد الدین محمد مقرر شده بود و آنجا امیر اکرم فرستاده بخانه خود برد و بعضی دیگر از اعیان سلطنت اشیان امیر محمد بن رشید و امیر
چلبکر را بسکر و از قلعه اختیار الدین مقید و محبوس کرده اینند و امیر چلبکر بعد از یازده روز بخانات بالغه دیگر بر نوع عنایت خاقان
منصور بر وجهات خواطر نافت و امیر محمد بن رشید و مدت یکساله رسید ملازم خاقان خاقان عالیکان او را نیز منسوب نظر عاطفت ساخت
و از قلعه بیرون آورده بانعام جامه و جیغه زر دوزی و اسپ نوروزی سرافراز کرده اید و بدستور مشیر مصدر امیر الامرائی عنایت کرده در اندک
آن امیر جلالی کبیر بوانه الفات و مرحمت تقدیر رسانید اما خواجه محمد الدین بخشند بیرون رفته روز چند که در خانه بخدمت علی رسید بود خاقان
منصور بر سنت او امر فرمود و سر با سلطان احمد و امیر اصر الدین محمد الخالی بر زبان شاه و امیر علی فارس بالاتر و امیر سیاره الدین و ملک
و خواجه نظام الملک و اولاد سایر امرا و زیر و ارکان دولت و مقربان و المحکمان در دیوانخانه بلخ جهان آرا نشسته امیر محمد علی خواجه
محمد الدین را باندیگر کرانه صدر ساخته بعضی از نویسندگان بعضی از خواجه نظام الملک زبان تقریر گشاده و تعداد مناقب خواجه
محمد الدین محمد کرده و آنجناب بدلقوی و اعلی مشیع تامی بمحمان بالذ بیشانرا جوابهای نیک کفته هر چند اعدا سعی نموده بدیگر بار روی
ثابت خواسته ساخت و خواجه نظام الملک بعلو شرح اقرار عمر هلاکا بوی ما که عدالت را حافظ بوده اشارت کرده که در پهلوی خواجه نشست
و آنجناب روی امرا آورده گفت کسی در معارض من سازید که کفتن من باشد و اگر من نشوی کی بیاز وی تحلی خواهد کرد محمد عمر ادی مرزبان آورد که
من کمتر از تو هستم بلکه اصالت من زیاده است زیرا که من خواجه الاصل و مادر تو مولد کر خواجه بر حسد بوده خواجه محمد الدین محمد از استماع این مشیع
شنیع رنجیده روی امرا و ارکان دولت آورده که هر یک الاورد مقام عداوت بوده گفت آنچه مدعای شما است اعراف نمایید امرا از مناظره محمد
عمر ادی و معاون الدین آنجا بنا بر اشارات اعداء بسط رنجیده و نوشت مضمون آنکه آنچه در ایام اختیار از من صدور یافته بنیک و اقع نشده و کناه
خود اعتراف دارم امیر محمد علی بتکلی او را بمجلس باز برده خواجه نظام الملک باتفاق امرا و زیر بایه امیر بر علی نشانده و کیفیت مضمون از خواجه محمد الدین
محمد مستاید بعرض رسانید و حکم بفصل کرد که بحقوق جهات و تملکات آنخواجه جز صفات بر ذات و تاب و خواطر او را در کمتر کشته آفتاد
زر و جواهر و کسب غنیمه و اجناس متعدد و از هر طرف و از انی نظر بنقش چینی و کلهای ابر مشین و حنایی نقش یکی ظاهر شد که هر یک عشر آن
در خزانه جلالی کمتر نشده بود و چون آن تحفه و تبرکات بنظر خاقان منصور رسید بزبان کمر انید که ما را اعتقاد خواجه محمد الدین محمد
چنان بود که هر کاه تحفه نفیس بدست او افتد البته بکلی مرکز اکنون معلوم میشود که با سر ما سوق فاشه خواجه نظام الملک چون این
سخن شنید بعرض رسانید که ما وجه آنکه تا غایت محمد الدین محمد را بنکه کرده ایم و انتظار تشوقات و تبرکات بحصول پیوست غالب ظن من
آنست که کرد اعتذیب نماید دیگر اشیا ظاهر شود خاقان منصور بحسب آن جزیره انحنی فشد و آخر الامر بر طوی محی خواجه نظام الملک حکم
فرمود اما وجود باید که ملاحظه نماید که آسیبی بوی نرسد و جزم دانید که هر یکی و قطع رشته خود محمد الدین محمد سوی کند که کشته شود و نظام الملک
و سایر دشمنان خواجه محمد الدین محمد این معنی فهم کرده که اگر این همان متوجه آنست که باید دیگر محمد الدین محمد را تربیت نماید لاجرم حیله انتشید

اورا

اورا در خراسان بحال توطن نماند گفت و انعاد که چون مدعیان خواجه محمد الدین محمد را تنکیر کرده اند و زمانیشان بوضع سوء کرده بر
از و حاصل نمیشود کمتر زده او و بنشاده کفته که کرم تو مقبل میشود که در عهد چند ماه سلخ کنند بدیوان اعلی پرده و آورده را مطلق الفان میسازیم
آنکاه در باب ایجاد آنوجه طریق مداومت مرعی میدارید و چون خواجه محمد الدین مخلص خود را تحضیر و قبول آن تحریص دید و طوق مدعای اعدا
نفت بر رسانید و از بدخلت بافته عهد دیوان روز هاتظام الملک وجه قبیل اختصاصات نوشته و وجه جواز نفاذ آن از ملک و شاکر و مشکاران
تخواه نموده و نامه بلکه سر انجام آنوجه نمود و خواجه نموده و مج بی موسی رسانیده کرمت و یکر در کوشه شخصی کشت و برای و بین جماعت که معین
طالبان از مرد فرمان بدیار کهان و بشرد و پنهان روانه و هدیه من سالی نظام الدین درویش علی رحمتی یافته بجناب
توجه نموده اما خواجه محمد الدین محمد چون منزل بتولت رسید و بنقده مستند تمع و تشویق و تشاهد اعمی حق و البال اجابت کفته بود
با حق جهت کرده بدو امیر و درویش علی کفار و رجع اصلاح فاذکر در مرتبه صحت و عافیت مهراه رسید و نوبت دیکر بوسند امارت
نکیر خاتمه مرتبه جهت خواهد کردید **ذکر سلطنت بدیع الزمان میرزا در ملک استرآباد و بیان شمه از وقایع قهرمان**
اوقات اقبال او چون زمام ایالت جرجان بموجب فرمان واجب الاذعان میرزا بدیع الزمان تعلق کرفت شاهزاده مظفر هر چه تمامتر باستر آباد
شتافته رایت و لوای حشمت را بقاع بدیع حکام مالک مازندران و رستمدار رسانی و سایل بیشکشهای بلوی بان آستان سلطنت آشیان
و نشاند و جواهر اخلاص خود را بطوق عبودیت بنهاد بسلوک طریق طاعت و انقیاد و عده داد و بدیع الزمان میرزا بسط بساط رافت و مرحمت
پرداخته تمامت اخلاق که در وقت مخالفت امیر مومن را واقع شده بود قیام نموده بمدت معدلت ابواب انعام و احسان مردوی بجلایل جمهور کرم
را بکشود و امیر خسرو الدین محمد عاصی را از پایه سریر اعلی طلبیده منصب امیر الامرائی و اختیار ملکی و مالی و جزوی و کلی را بعهده او و زمام امر امارت
و صاحب دیوانی را مکفل کفایت خواجه شمس الدین محمد بن معز الدین شیرازی نهاده و بر صدارت و حشوی ارباب عمایم و دستور مهلوی رسید
نظام الدین سلطان احمد بن امیر جاوند شاه مفوض کشت و چون هرج و مرج با مور دولت سلطان طهمورث آق قویونلو راه یافته بود بسیاری از امرا کمال الفا
بشاهزاده آورده علم شکستن از ایوان کیوان بر کذشت و سلطان بدیع الزمان میرزا با مرغ بصیل امرا در ایلجان فی شهور سنه ۸۸۹ قصد تسخیر
آذربایجان کرده و از استرآباد بوی شتافت اما کاری از پیش نتوانست رفت و چون ارجوده که اختیار نموده بجانب دار الملک جرجان مراجعت نمود
از طلایه اعطایه امیر که مدعیان سلطنت او در استرآباد و دست آویزی که علیه ملک بنام خواجه فخر الدین احمد سبکی که از معتمدان خاندان اختیار الدین
خاتمه یافته بود و بوطن مالوف شتافته و مدار و نوخواجه شمس الدین محمد حکم شاهزاده که با برادر خود احمد امین علی و خواجه شمس الدین محمد در
الدین خاندان کشته شرمت خاندان جشید و چون ملکی کشتر از زمره جرجان با آنه و خواجه علیشان از صدمه بود مدت حیات شوهان آن ملک
سنه ثلاث و ثمانین و ثمانمائه خواجه فخر الدین محمد بیوی جزوه ملکت بنا بر معدلت دستگاهی خواجه سیف الدین مظفر خواجه خراسان رفت و منظور
نظر جهانبان نظر همین میرزا کشته در سلک امرا عظام انتظام یافت و در اندک زمانی شامت خون ناحق شاه طلا امیر محمد علی بوده بعهد خاقان
منصور رسیده حاصل ماده تمامی و موسسه میرزا بدیع الزمان میرزا لقا مودی کرده سلوک طریق الفت و ملالت جمادیه و تدبیر آنکه در زمره و بکار
بوده خاتمه داشته که ابواب فتنه و مردوی اهالی و یاد خاندان بر زمان واجب الاذعان با میرزا بدیع الزمان بیاد و کشت که امیر محمد
را بنکه و مهکا جالسا و دوستدار و شاهزاده دوات آلا قشا کیدو و روزها اهالی و اهل بوده آخر الامر و حیات صورت زمره الزام و خواص کر
اختیار و اختیار امیر محمد امین موافق رایج ایشان نبود بکمر خاندان و تمامی زمانه فرمود و امیر حسن چلبی خاکسی بموجب فرمود خلوه و بدی کمان
برای امیر محمد امین بهاد و امیر اصغر خود که دایره متوجه هر اکشت و چون خاقان منصور خبر آمده در خاندان شنود نشانی نام امیر حسن
فرستاده که سر او بعد کرد و پایه سریر اعلی آورده و این نشان در ملک کان امیر حسن قلی صدیه حسب حکم تقدیر رسانید و امیر بهاء الدین علیشیر
و رایج نرسید در سامیه محمد امین بهراه و اعدا حیت در سلک انکشید **شعر** طالبی اکشت سوی مهر آورد مسند
آخر او رند قلش بر هان کاسع بود و چون خبر قتل امیر محمد امین باستر آباد رسید خواجه شمس الدین محمد نامه الدین نامه و فن الحاد که

بست بخارا را زنا و ماشت سوم شده علم عزیمت بلاد هرات مصور گشته بر افراشت و زارت سلطان بدیع الزمان میرزا بر این حیث
الاستقلال بصاحب السیف و القلم خواجه جلال الدین محمد بیرکه معزز گشت و عقاد ربان احوال ایالت همایون فال خاقان عالی الجاه بر حصار
شاه مان در رکاب آمد و سلطان بدیع الزمان میرزا مرحوم اسماء سوی جمعه را دایر بند **فشار دهان بعضی از وقایع سمرقند و حصار**
و حضت بایسنغر میرزا بر محصرین آن بلاد و امصار بدین نوکه مصور بیت سخن ز دهر بمن نوبت کوه هر سخن
زستان از دهان دهنا تجدد تاثیر بهار کل خنده کرد اگر که در دن کرده بود خور کرد بکرد دو نیاز الحفیه صاحبقران سیاق آنکه
میرزا سلطان احمد که پسر مهتر میرزا ابو سعید سلطان سعید بود و در دین سمرقند سلطنت حکومت بنوده و عزم دفع هرات و سیستان و بیابان
از اراده عزم و سرای سرور انتها نمود و میرزا سلطان محمود از انصار علم نصفت از لهو سمرقند اخبر بجنبه رادره و در ماه محرم الحرام سنه ثمانمائه آن
پادشاه عالیجاه در گذشت و پسر ارشد ش ابو سعید میرزا در سمرقند پادشاه و در ماند گشت و در آن دو نوه را میرزا سلطان علی که داعیه خلافت
داشت که قرب سلک کشید لیکن بسبب داهی تحقیق که مالش ان امر صنع بی اسبی بود در دیده شاد الله رسید و پسر دیگر میرزا سلطان محمود سلطان
میرزا که در حصار شاه مان قایم مقام پدر بود چون از فوت آنحضرت و فوت یافت در انولایت خلد و سکونا خود کرده قهید ساز جهانبانی
قیام نموده و ابو سعید میرزا شاه که در زمان سلطان سعید در سلطان مکران امیر سعید بدار عزت انتظام داشت و چون توجه سلطان محمود میرزا بدی و مایع
رفت نهاده و در اوقات سلطنت آنحضرت در ملکه هند و قلاع اعلاج ایالت می فرماشت معاد فوت و فی جمعت خود داهیه استقلال بیاکرد
و اکثر بر دو چند بسبب سلطان سعید میرزا رام اعانت و مرتبا بزرگ ادوره اما اخر الامر بسیاری اطلاق جلالی مشیت و استقلال
معزز در گشتند لیکن در زمان سلطان سعید میرزا کون بخیر و عفت و صورت و عظمت و ادبیت او نوعه دگذشت و چون از اخبار بهر له
رسیده خاقان مغفور عازم محصر آن ولایت که بدو از اجتماع سپاهی که در کثرت از دوای انجاز ماده بودند و بلیوت شرزیان و بیرمان بیرون
عقاد مت میخوانند تا بیع ابرلی سر اعدی و متهاز عنان عزیمت عاصی بیخ اطلاق او و سرتیپ همان بر دی بلد صبر اسرار او نیساده
سلطان بدیع الزمان میرزا بیغام فرستاد که اسباب و جوان عازم کلاه ابلیه گشته بوکه مایون بوده و الهمان ای مادر شاهزادگان در دفع
اعدا دولت قاهره که لعله و اهتمام رسان سند و چون الجی درگاه شاهزاده رسید و شاهی که بر دو بود بعد چون سایند سلطان بدیع الزمان
میرزا تخت در اقامت همان و اجب بلاد خان ظاهر و در دیده آنحضرت الاهر الخطاب معقول اوست نوده متوجه اردوی همایون کردید و تمام حکومت
جرهانزه بقصد اقتدار شاهزاده که کاکا محمد شاه میرزا نهاده و ساعی سعود الاسعد الایر در آمد و خان مکران بجانب ایلیه اعطاف
اما خاقان مغفور چون نظم منازل و اجرا فرموده بعد و بیع رسید شاهزاده معاودت اختیار جهت میرزا و امیر محمد ذوالنون اجلال
استیجال نموده مراسم نثار و نیکو بیت مکتوب بیت در رسانید و شرف حصول امر اقبال مشرف گشته خطوط چون عنایت پادشاهانه و منظور انظار
عاطفت حضرت اشکر دیدند و چند روز الاستاد اعمار بلاد که در کنار بحر بیخ است معسکر نصرت اثر گشته اردوی کیهان پوی انجا جمعیت
عبور الاتب و مرور بر ولایت حصار شاه مور بره رفت و در افتر ابر چون عزم عاد الی سید که حمزه شاه اشکری جلادت از کلکه حرب
عزیمت مزلیه اوده که بعد از کشتن اشکر عنی شکن الاتب کذر هدا اعضوط سازد و مقصد مهب و تاریخ مالک تحریر و سر اعلام
اقتدار بافراز نه بنا بر آن خاقان عالیجاه بالامر اعالیشان مستوجب که در صالح دولت و از دولت که چون از شاهزادگان رسیع توان را بوجه
حمزه مظفر اجمعه دفع شر حمزه شاه محاجب قدر رسالی از آنکاه از اسب عبور نموده ملک حصار شاه را بحر تجدید و دین الله
بر کرد آنحضرت را کلام بیان از اولاد انجا در بیع تابیده که آنکاه سلطان بدیع الزمان میرزا الدر وی اعلی سید و مفتوح مستوی الدیر کرد اسمعا
ماجه موجب بر جاه عقاد شاه و سر کرده بد و خاقان مغفور آن نموده بدی سلطنت و جهانبانی را سر اقوی انام اظهر اقتدار و شیار دانه
لشکر قیامت از کرد انید جهت مقابله و مقاتله حمزه شاه جانب قندهار ساخت و نفس همایون ارزوه چون نوبه و حد و دهر
بلد را علام اقتدار آثار بر افراخت و مردم آنجای بیهوده اولی سلطان سعود میرزا از اولاد بابر که اعلی تخلف و زیده بر انجام مشکش ساوت

قیام نموده ملاحظه بیرد خضب خاقان استقبال افوه سپاه حضرت خان آنجهت در انقریه افتد بیاد غارت و تاراج بر داده و از انجانب
سلطان مسعود میرزا چون قرب و صول کیک همایون را استماع نموده کلمه حصار را بامیر محمد بلوچ و معزز بکر انرا بش امیر محمود بلاس و در و بیش علی
سلیمان بیرو و دره رضی شرف کو و نیار صفر من و عدد تجربه در غایت عقلت اوقات میکذرانید و چون عقلت شاهزاده بدرجه خاقانی
رسیده از سایر جانب استیجال انجانب حصار الخاذ نموده و بیرا نظم منازل و تحکیم لوای بیضای آفتاب در فضای سپهر جزا بر نظم گشت
ماجرا دلیت شهر کسب الان جوزی که از انجا حصار یکه و فرج مسافت بر نوه و صول افاخت و سلطان مسعود میرزا ان جزر شنوده امید دی
اولاد زمان طرف بره در ارکه عجت و خاقان مغفور قرابت شاهزاده اطلاع یافته ابو الحسن میرزا و محمد حسن میرزا را بجوی ازاد و لکیان
و چون از نهضت سلطان بکاه سیتی خان و اکرم و شاهزادگان انجا نموده سلطان محمد بر آنجمله قرار داد ایشان را بدرجه در دایره حصار اول
جوده میرزا سلطان مسعود رسیده بین الجانبین جنا حلت و نزاع ارتفاع یافت و سلطان محمد و بخاطر بعضی حصاریان ناخت و غایت بره انکی
و جلادت ظاهر ساخت اما تعجب بقدر رنج تشریکی از اعدا از بی در اندیشه سر بر شکسته شد و متاعب آنها خاصه شاهزادگان بلکه سپرده
عنا لقرار تمان و اولوی ارکه ایند و دیوصوح الجانب که سلطان مسعود میرزا با مزاج لیل بنزد و بجمله در بلندی استرلی جلد عوی بر امری بنا
صعود نموده و چون در ملکه بر نه بسیار بود از جنس بد بلاد هر چه همراه داشته بود که کسترده و از انجانب کوه بایان شاهزاده و خاقان هر دو
بدست شهر سمرقند تا سر هدا ابو الحسن میرزا و محمد حسن میرزا صالح در واجب اشته در و چهار شب بیت و سر جادی الاخر باده وی
اعلی ملکی کشت و خاقان مغفور از و قصد سلطان احمد در آن تاسف تحریره اقرا و اتباع او را بر مستی و نازش مظفر و سپاهی که رایند و هر از روز
ارجعی بیاک و سلیمان نکان موجب در مان و لعب لاد خان چهار استاب متوطن آنجمله و توجه نموده و خاطره و روزه بیاک و ترک و تاریخ
بعواطف بدیع تسلی بخشیدند و عنایت و عاطفت حضرت از امید وار کردانیدند لاجرم خاطره عام و ملایت حصار شاه مان جزم
و شاه مان عزیمت بلد و بیلون تافت و لجانب و سده اما که در ده ظل لطف و احسان بکران انتاب قاریخ حوادث عنایت
یافته و الحکام لازم الاتباع نقاد انجا میدید که همکی از اعالی و اهالی سپاه انجا و بکلا جو و کی کاه مزاج و مفتر و هیچ آفریده کرده اند و اکر
خلاکی خلو جوند در عرض هر شری و بحر هر خضر و مرد نخل خواهد کشت و در دو نجشت بیست و چهار ماه در و نهضت زیاد
از جوزی و نوح نموده و موضع محلات و ولی نصب سراد قات سلطنت و استقلال شد و همانروز نکم همایون نقاد و لجانب کرد از اشکران مقدم
حسین میرزا هزاره و در سایه علم شاهزاده مرد و در حسین و امیر سارز الدین محمد ولیک و امیر امیر هر جنای و امیر محمد سعید ارغون و آب
عبور نموده سلطان بدیع الزمان میرزا علی بنو و آنحضرت از انجانب و مظفر حسین میرزا از این طرف توجه قندهار و بجهت ساز
و الجنای ایرد عاطفت و عناد امیر حمزه شاه امیر دارند و روز شنبه بیست و شش یکی از نکران میرزا مظفر حسین حلام بیاید بر کرد و وت
احتشام رسید عرضه داشت شاهزاده و الکوی که سلطان بدیع الزمان میرزا فرستاده بود رسانید و چون کوهر و شاه و قدم جرات و جلادت
از قدیم و زن نهاده و خاطر بر عاطفت بلد و مقاتله سپاه قندهار داده اکنون بهر نوع که حکم قضا اطیع حالو و طاع نقاد بلد در
انحاض بایت شوکت و طریق اهتمام سلوک اید و چون مرتبه مظفر جاقان مسطور بر انصور رسانید شاهزاده و خان عالی صادر شد که مظفر حسین
بر آداب که شده سلطان بدیع الزمان بوده و هر و شاهزاده بلقت او کلیه بر حرجه و شاه و نوند و صورت جمعیت او را بر شاهی سیدی
و در روز نکشنبه بیست و هفتم قاسم سلطان و ولد سید خان که از اعالیه شت قهای و اکار ملا جلوی بر حضرت آقای بود اقالی و اید که خاقان
جم اقتدار رسیده و بعضی از اسلاف قبلی بر مهاجرت افر نجه در سلطان سایر شاهزادگان شمع کرد بدو در هین روز نظر اسب بلاس و لدا بر شیخ
خیاطه که در دیوان امارت میرزا سلطان مسعود میرزه با آستان سلطنت آشیان شاهزاده و شتف بلقت شکوی کرده در سلطان اقرار نخویش
انتظام یافت و در سه روز شنبه بیست و نهم موکب همایون از انجا نهضت نموده موضع اولی علی اسب خام سالکان طریق دیده و بخاطر
کشت و در آن سر بنزل بعضی انجامید که چون مظفر حسین میرزا سلطان بدیع الزمان میرزا پیوسته حمزه شاه از مقاومت عاجز شده و دو نهضت

بکدهٔ هیبت جانب حصار قندز آورده و شاهزادگان و نوئینان اورا تعاقب نموده مرکز وار دیار کرفته اند و بمحاصره و محاربه اشتغال ارزند
امارت بیان ربیع الزمان میرزا و ابو المنصور نظر حسین کورکان اولات تغاری واقع است زیرا که بهرام و شاه بعد از یوسف مظفر حسین میرزا ببیع الزمان
میرزا اعتبار از مکر قتال او اورا و نظر حسین میرزا ربیع الزمان میرزا اعانت نمیاید و تعاهد کرد چون سواری بشاره زده
بار اعتبار کلام ابواب سلوات برکشاید و چون بر توشون خاقان منصور بر منصور تاقا دم حصار اجمع فضل داده و روی توجه بقندز نهاد
خاجه رقوم کلانیان میکرده **ذکر محاصره قلعه حصار و معنی چوکر او وقایع روده کار** درین اوقات و اوان کرد اجوی حصار شاه و مان
مرکز اعلام حضرت شان بود لاقی آن و سزاوار چنان میبود که امیر جند بلوز و محمود برلاس و درویش علی یاران اتفاق جمع سوختان قلعه
حفظ مطاوعت مرکز کشیده و فاشیه ساعت مرد و نرکز نهد بایر سر جلاحت مصیر شاند و قوام بیان و شاربه اخره و سلطان سایر
مندکان و نحوه اغزاق و اسطام ایند اما آنجماعت در حاسه حقوق و حیث سلطانخو میرزا و اولاد اوکوشیده با بی در امان استعجند
و بیت بنیاد بصاحب حصار از نهاده متوجه کاه عالیشاه نکرد بدند تا رعایه اصلح بخشیده غره ماه رجب که آفتاب جهانتاب از
وبیع تیغ کشور کرده بود انحصار قلعه حصار نخل صنیب نیام قلعه انجام سازند و مرجلها بخنی کرده ارزوی اهتمام با مرحلها و محاربه پرداز و لحق
آنحضاریست که از رفعت و حاست شیه قلعه چرخ سته کذر و شد و عمیق بسان عرصه هستار باب که عریض و پهاور **شعر**
قصه کوه شرار رنج رحل ۞ بیا لاد ارده چندین محل ۞ ترحند عرش از زمین در ماله ۞ و چنانکه از زمین تا روی ماله ۞ **القصه** سپاه
نصرت آغاز رفعت سنکلاخ مرکز وار در میان کرفته و اسباب حصار کیری ترتیب داده عزا و تحقیق نصب کرده و از جانبین دست بلجاختن
جرو سنک کشادند و لوازم محاصره و محاربه بجا آورده مکان رعده و خروش آمد و زمین بهیبت لبرلزاخاست و عقاب تیر از انشیاء کمان
پرواز نموده رکاح دماغ بهادران نشتر ساخت و چون چند روز حال بدین حال کذشت و از هر طرف جالیه کشت کشت کار اهل حصار اضطرار
انجامید قاصد نزد رجاب عزا زمکاب خواجه حسن بطارکه از اولاد بزرکوار شیخ مرزکوار خواجه علاء الدین عطار بود و رجا بیان برسند
هدایت و ارشاد نکوی است فرستادند و التماس نمودند که بیایر سر خلافت مصیر شاهزاده زمان الهامیان شفاعت جرم امیان رکشاید
خواجه حسن رحالا آنفرقه رحم نموده آیه وی بهایون نخاسید و بوسیله اصد و رعطا مجلس همایون کرده و ون غلام و راسو بسبیل الاسلام لیس لمن نوازد
کرد بدو کلاهان محصور بازاره خواست نموده خاقان منصور سخن خواجه حسن را بحسن قبول مقرون ساخت و قوایه عقد رفته سوطان بحصار
و خالک کشتند و اظهار اطاعت و انقیاد کرده تا آنجه دست مکنت ایشان بدان رسید رسم شکوی و نثار محبوب بسر محسوب بر لاس از نظر بیرون
فرستاده و اوکه امیر کرد و ون اسار شاهزاده هر ساطوسی مزرکت و بوشیدند زخلع فاخره سرافراز شدند و ست مراحم لدشاهان سرایر حصار کی
خلعت بخشش بخشایش پوشانیده زلال بکار حسن و ایجاد عقاد آنفرقه راوی نشاند و قواعد صلح و صفا موکد شده خواجه حسن اصناف
الطاف بیدریغ اختصاص یافت و امیر محمود برلاس خست اضافت حاصل کرده متصل الایام خلعت شاهزاده **نظم** سنی اقبال دین کهنه دیر
غلط الناخت کار اصلح خیر ۞ و اما حصار قبولنو نکه عداوت اجت سوک نظر آتا عقد و سر بر به صحبت که سلطانخو میرزا تاره جدید صرفه کرده
بود بر اوق نموده بهاره فرستند و میرزا سلطان مسعود را بر طریق سلوک اطاعت و انقیاد با مجبت و حرص باشند و از وقایع که در خلال احوال
کذشته و زمین کلی کوکه امیر یعقوب و امیر مظفر الدین بعقوب کار اعظم ارکان دولت سلطان مسعود بر زاده الجاصه سده آنکاره **شعر** اطبار
و سنکوبها او ره و خاقان منصور او را بنظر نظر لطف و اعتبار نمود و بر دیوان امارت مرمی نهاد و مواجبات مسبحه او عین است
و کرم آکه قدر و الاعاظم بیک جلال الدین قاسم و ملا محمد الدین محمد امین که اما محمد مقدم بمهارت ملا تاریخ هستا آین بود

تاریخ پانزدهم شعبان و الحق حق ما لیک جابت کشت بر اهل خان اتفاق نمود و خاقان منصور بواسطه حقوق و مدت آنجناب بر دین او
تاسف و کشته اشارت علیه نفاذ یافت که جسد منیر بقبر تاریخ سفت سنیدالی سلیل تجهیز و تکفین کرده اند و حق سوار کلی انطه عقد قدم ملی
باملع خلق اوراع رده و در اخواجه ایوب پارسا اخالک سپرده سفت جارت میلشجاه و نه سال بود و کی از شعرا و تاریخ وفات ایشان
بیت نظم نمود **نظم** چو رفت روز زاه از جهان عالم آن ۞ عالمه سال و فاتش دعای و زیرات **ذکر نهضت موکب نصرت قاهره**
و لاحصار شاهرخ عالیشان قندز و بغلان هاجنه ساقاهنا نخی کذار و سال عزم کشید چون خسرو شاه قوت خاموت طمانیه کون
و چیز کشت بر نوش دید چهار بیوار قلعه قندز پناه ساخته اسباب حصار او مرتب کرد اند شاهزادکان و نوئینان اعساکر نصرت نشان
اطراف قلعه قندز احاطه نموده از جانبین سکهای عدد آتش افروخته اند و شعله کیر و دار قلعه سپرده و ارسانیدند و دست باخاذی ناوک سلاح
کشاده اند و بنا بر کلمات آشفته بیت خلاوه استاده بافت لاجرم خاقان منصور حصار نزاع از نهج حصار اتمای بخدمه و زاهدکان و امرا عنان
عزیمت بحضور تافت و هولاکو قاه ان نغار و کوکه نوت نشان عطاف کشتند زمان و اجبا لاد بغان بر تیب حصار رسد و امرا نوا
کشتها کذرها زاب و جع نموده خاران اره وی بابو زجنکشتی مکم تراشیدند و در معرکه الاوبا و اجع بود آنانیس حصار کرمند
دمان تماشی موضع سبین بار سید و بیشت هر چه تاسر بر کشتهای حصار خورده اکثر آنها را در هم شکست خلایق از شعب کشتی زاده دهشت
عدد سالو یا ندمار ان فرمان همایون نفاذ یافت که مهر و بیدا کند که حریره در میان داشته باشد تا مان کشتها که دست بود از این کذار آب
تا حریره حصار بسند کذرنده و کرسنه دیکر از حوزه فان بسان سر بسند و چون کشته عدالت بحث و حوی بیک و بی مثل ان جایی با فوج حصار تیب
نمودند و خاقان منصور با تمای سیاه از اتراف عبور کرده مخیره شاهزاده و بخیال الکسب آنجا بود و در دیکر حصار با ماهوشکند و از آب کذرنده
اتفاقا در اقرار نمود داشته و در آنجا اقامه با تمامت پرورند قلاع حصار بیوسیع بوست که بوسیله حصار از آب نمی توان کذشت و خاقان عالیشان
حامه و از انجا عبور و دین و سلطان اکان و امرا و لشکریان بر نماند بلد از عبور نموده خلیفه و وقت نما رخنق بحکمی در حریره نماند و زیک
بر نشیب ابر جاکه کرده آنجزیره و از دو کشت و هکذا از سلطه شدند افوان سنه و از بعضی غایت ملال و هاب و کالا و وست و ملت خاقان کاه نیا
بود **نظم** بود هر کرا الله حق بر اهدر ۞ ز طوفان و دران نیاید ضرر ۞ **القصه** چون دریای لشکر قاهر متاز خاقانی و رقندز لاهی
در اسیب رعب و هراس اساس غنا و امیر حسرو سلمه ارا هزاهزا اراده از مقام عزم و بنیاد بجا و زنوه و محل العاقب و التوانی حصار بعد
با نشان خلاف نشیان ارسال اشتر بزبان بجز و نیاز مند و بیغام داد که قدر بنده از ان نازنیست که ابجام خاقان منصور در موضع خاص
و مقاتله در توانند آمد و حرات و حیاری که تاثیات بوقوع انجامیده از نعوت جان و بیم هلاکت بود مالکه الطاف حضرت و اند فاتر
لا لشان بجار و آب عفو و اغماض فرو شوید هر آیت حلقه حاکری و انقیاد در کوش کشیده ما دام الحیات قدم از جاده خدمتکاری
فرا نزنند و چون موکب همایون بنجا عبور نموده در بلخ نزول اجلال واقع شود بدکاه عالیشاه شاهزاده مدد رسد و در اخلاق با رکاه
سپهر اشتباه علاء هم خاقان منصور ارتفاعات و حسن جمل و نهایت عاطفت اصلی بیخبر و محاربه حضرت و رنج نموده و نشانکان با و ابلغ فاخره
نوازش کرده مخلص عنایت انسیه ام فرمود **نکته** حضرت شاهخلیه و سکه باسم و لقب همایون موضع و زین ساخته نظر بها در اکرا نجلد عضو حاسش
بود با شکستها و تاقی بر دند تمهید و او بوسیله امراعظام شرف تقبیل فرامین بر سر بر خلافت مصیر دانسته و بر قدر زان اعتقاد و استغفار کشاد
و باغام خلع خلاه و زین نظر و سبلی کشته خاقان منصور جهت ایجز و در اوان اوبنو اثاب خاصه اسالی نبود و اکال کام اخلاق بنصب
امارت دیوان اعلی عضو و شاه غایت کرم و متعرض آنصب علیا الفقره و اعلاء و عمل ایش جرا بر و آثام او کرا بید و چون نظر بهار و از اکاه
فلک احتشام متحلی الهام خلد قندز اکرکت فرق بغاز و ساهار حسرو شاه الوان بکوان در کشت و مرجی و الطف الدین محمد کاولیه
پایه سریر خلافت مصیر شاه فرمانا فرامین مطاعه رایان موضع سازه عدالان اره و کاهان بود بحاشیه نطق نهضت نموده و چون از عبار موکب
کردون مرتبت هوی آن دیار عطر آمیز کشت خاقان مکفی ایات بخ در باو ابعد و احق و ضمایر از انبا سوسنا رخات سلطان ربیع الزمان

مسلم داشت و عاقبت هراة شده بر جناح استعجال ایالت نهضت بر افراشت پس از وصول مستقر بر سریر سلطنت و نفاذ و تمهید بساط عدالت
و بکرت سلطانی مسعود میرزا بحسب المقدر هشیره خود را که نامزد جد محمد میرزا بود بر اق نوه بهادر کسیل فرمود و خاقان مغفور امرا عظام
و ندما کرام را بتر تیب اسباب سور و تهنیت موجبات جشن و سرور مامور گردانید و در دستور معهود در ایوان اغلان چهار طاقها ساخته شده و بقیها
بدین منظور آمده و در ساعات و دقایق صفا و کیاد بعیش و طرب گذشت و زهره برج سلطنت با مریخ جلس سپهر جلالت بمقتضی شریعت غرا مقارنه
کرده بین الجانبین خرقه تحت مرئی گشت و چون بحسب تقدیر ایزد بیچون و هر بر دوی الی و هر بر دوی الی در عقیصت
هر بهاری ایلی بری و هر بهاری آیسین عقبای و هر دم امثال که تاریخ هجری نهصد و دو رسیده بود شاهزاده و حلاوت اثما ابو الفوارس
شاه غریب میرزا که لطف طبع و بدرت ذهن و وفور فراست و کیاست از سایر اخوان امتیاز داشت و هوارد با فاضل شعرا و اعاظم فضلا متصاف
بوده همت بر تبیان عالیه و سکاست جلت خیام گذشت و موجب کلمه بحسب اولاد کانا اکبادنا رحلت شاهزاده سعید بلا نجا خان مسوده
حضالیه و خلیفه مهمه بست قوایم سوکواری و مراسم تعزیت داری مرعی گشت **فصل در بیان سلوک بدیع الزمان میرزا در وادی عصیان**
و بغاوت و طغیان و آرا نواع فتنه و فساد در اطراف بلاد خراسان خلیفه سابقا مذکور شد در آن اوان که سلطان بدیع الزمان
میرزا بموجب فرمان واجب الاذعان ارادت ارتحال بجهان عصیان مصوب کار آن امور اعطافی او در زمان بالیت تمکن را در قبضه اختیار و ولد
ارشد علی محمد مؤمن میرزا بجهان طبع میداشت که خاقان مغفور بمالت منسوب آمد مکتوب بر نیرو سعادت قدوم مسلم دارد و آمد شد خلیفه در مراسم
کذاره اتمام حاوی مغفور آنحضرة در روزی که میرزا بدیع الزمان میرزا بخفت هنا سکر کرده بجکوی سیلج سرا آید که دو هر الخلیفه مغفر جسن میرزا
را جهة تفویض امر ایالت جام بر شاید و نامزد کرد و توقف محاصره قلعه قندز از مقدمه حسین میرزا بر حیدر بود و عرکی بالمراشد بحضور منسوب از بعضی
عایت منوط گشته و امرا و محصلان بنی طریق شاورت مسلوک داشته از مقام اطاعت بدین بی اراده گذشت و بعد از آنکه خاقان مغفور
از بلخ بهلاة شتافت بدیع الزمان میرزا بلخی عصیان برق و از ناسترالدوله و شاه محمد مؤمن میرزا پیغام داد که سپاه مذکور جهاز از اهم اموره ترتیب
اسباب کارند بر دازه و چون مغفور حسین میرزا بمالحات شتابد امر حکومت باز نگارد و الا خود بر سنوه مقاتله او را پیش نهاد همت سازد
و بحین بدیع الزمان میرزا قاصدان تحفان نزد امیر جرو شاه و امیر شجاع الدین ذو الفنون ارغون که از خاقان مغفور رتبه عظیم داشت ارسال
نموده اشارت از ما فی الضمیر خویش کما سلف و آن دو امیر صایب تدبیر بنسبت آن پناه شاه زاده عالیجاه در مقام اخلاص آمده هر یک بنا اتفاقات
و عدد کار بر فاده و این مژده هراة استشعار یافته خاقان مغفور در بحر اضطراب افتاده و چند نوبت رسل به رسایل نزد بدیع الزمان روان
گردانید و شرایط عنیت و بندیجا اعاده لیکن فایده بر آن مترتب نگردید لاجرم بمحل شده قصد فرمود که با وجود ضعف مزاج و فقدان قوت
سواری در آن سامان لشکر نهضت نشان بجهد و بلغ رساند و بدیع الزمان میرزا نیز بسلیغ نموده از سلوک طریق عفوی متبرک و الذا ما تقرب
حضرة سلطانی امیر نظام الدین علیشیر بعرض رسانید که اگر فرمان همایون نفاذ یابد بنده بلخ رفته میرزا بدیع الزمان را بحضرت منایر و کمال عواطف
پادشاهانه امید وار ساخته بنوعی نماید که اراده بخوایت و کار آزادی بشارع خدمتکاری آید و اعتنی بمرافق مزاج همایون افتاده امیر علیشیر
روی بقصد بلخ و چون نزدیک آن طبع رسید شاهزاده بشرط استقبال بر عود اشته مقدم شریف آن مکان عزیز را بمغتنم شمرده و در نوع
تعظیم و مودت داری بمالفه کرده با حسن وجهی اهتمام ضیافت بجا آورده و امیر صایب تدبیر بحسن تقریر میرزا بدیع الزمان را نزدیک داده الرشوق
طرفین حدیث بنی و بر علیت حقوق والدین گزارد و استرضای خاطر خاقان که محل تغیر بود و آن مکان و حضیض میرزا بدیع الزمان
مؤثر افتاده و محولست که سلاح بلخ را بمغتنم حسین میرزا باز گذارد و مقرب حضرة سلطانی را بحصول آمال و اماني حضرت اعتراف هدف که ناگاه محب
عقده امری صادر گشت که از سر مصالحه بیکبارگی دگرگشت صورت حادثه که در آن اوان که امیر علیشیر در بلخ بود مستقل کلمات حکم ثابت
زلت نقاد را در قرات خاطر بدیع الزمان میرزا فرود و خاقان مغفور بنا بر اغوا خواجه نظام الملک و صحبتی بکار زمرتان که بخشی استند که امر مصالحه
بصلح امیر علیشیر انتظام یابد تمام امیر اسلام بدلاوری کوتوال بلخ و مرغی نشانی رسالت فرود مغفور تا که هر کاه بدیع الزمان میرزا بسیم شکار

از شهر بیرون رود بایمه کرده دروازها را بکشند و کذاری که دیگر آن بلده در آید بانجزیه غنایت و التفات ما اختصاص یابی و این نشان مبتاب
اقتضی قضا نظر بدیع الزمان میرزا رسید از تعفت بدیه پروردگار نو سر گشت و امیر علیشیر را بحصول مقصود حضرت داده ارتقام مواعدت در
گذشت و مقرب حضرة سلطانی بسیار سر بخاقانی نهاده تجهیز آنچه دیده و شنیده بود بعرض رسانید و در باب لطف آن نجیب ایام مکرر بصفات الهیات
داشت بحمار حضیه مغفور و منوط داشت اما صلاه تجهیز آن میرزا نیز بیافت و خاقان مغفور میرزا را با امیر محمد بدیع و بلاس و امیر
ناصر الدین بحسب یک جانب استقبال فرستاده و بنفس نفیس عنان عزیمت بطرف بلخ تافت و داد اولی الفضل بهار لشکری بعده اوراق بالحوق بهار
از حضرت مقدمه استقبال الاقبال گشته توجه نموده و بدیع الزمان میرزا از چه شنوده ابواب اخاء و احسان بر روی او لشکریان باز گشتی
و امیر نظام الدین شیخ علی طغائی با حکومت و محافظت قلعه مرغاب مقرر ساخت و مقدمان ستانی و متعاهد استقبال و الدین گذاران بلده جوین
خرامید و رایت قتال و جدال بر افراخت و از ناحیه جوزجان با ملک نیکو شناسا فرود آمده هانه در بلخ نوع قدر بگاه بابلیج مهر و ماه رسانید و آنجا
نیز مواکب گردون مراتب خاقانی از حد گذشته آنطرف دره رند کوه و اعسکر همایون که آمده و در اثنا بر تعقیب و تدبیر بعضی بکیر کرکسیت
تا دو روز راند شد کار زیاده بود و در آن حالین مهمه اسباب مصالحه و اخذ جنگی و خواطر اسب می کشوند **ذکر واقعه هایله بلخ و مرو**
نشر جراح آب و فراغ صبای که از هاتف نصر و فتح و قدم بر اوج فیاض مواکب کواکب ریشستان آسمان منطق می بدید و از افق حشمت مالک
الملک اکبر بها و کشور کشای حشمت بخرب شید آفاق فتح و فیروزی سیده خاقان مغفور قلب و تیمه و میر و سیاه ظفر پناه را بنوی بلطف شاهزاده کامکار
آفتاب احتشام رفیع و نوشان مهام انتقام بیت و استحکام داده میان نمک و مرکز تمام و تلک فرستاده و تقریر تعیین همایون مناقب شان
برسیل ارفه در کرسانده و آنجا امیر بدیع الزمان نیز بتعبیه لشکر فرسا کرده بر اکبر قسام نموده شدید عزم بهمیز متیز خرامیده و روی بعیار زدم
آورده اعلام قتال و جدال بر افراخت و در میان دو بر بلخ نقارب و تعبیه تلاحق الجانبین و تغیر بر کوس و سور زد آمد و در مهین و نیان آنها نعره
علامت صور را بر این هر کرده اند با حمله بلاد بلخ زند کافی و ملاذ زد شد و غلط سنان بهلوانان خرس حیات نشان بر جهد حمزه اتراق
رساند کوهر سام زور فام از نوک کشان زمانه فوت رمانی گرفت و صحبت نخل المراث از حلق افعی دکان کوتاه علی بخشان بنوبت **نظم**
نخوند لان مسلسل شد هوا گفت ٭ و دانند روی زمین جوی خون ٭ بهر سو سر و روی بی مغز ٭ بیدان دلاقا مانند کوی ٭ و دانا آنا احوال
و خلاصه آن اهوال همایون هر هاون فاتحانه خاقان مستوده خصال بال اقبال سایه بر آنکه انداخت و بیتر میرزا بدیع الزمان بر ساهد اداری کشور کشا
افاده خان اختیار از نسبت اماده توقف در بر مجمان بیدار صفتی عایت اسب مستعد تیره از نه اختیار بالضطرار رخت بر میدان کذار زد
که اید و روی بوده فرار آورده لاجرم و ملاذ زان موکب نصرت نشان و سرا هدار آغاز سر فشانی کرده شاهزاده بجوینی مخصوصان شاهزاده
تیغ مدبع کذاشتند و زمره را اسیر کرفته حسب الحکم اکثر ایشان را شربت هلاکت چشانیدند و چون بدیع الزمان میرزا خاند بکران تصور فرار
تافت بواسطه تنگی آن راه و از دحام خیل و سپاه نتوانست که بر سبیل عنان زنقار هیجا خود را بساط نجات بر ساند و ناچار بنوا خاص و ملازم
موکب معلات اختصاص بود رضیت بسعود نموده از طریق عهود آفاق بی سلاقت در نوبت گاه مرغزار کوهیلتان اندر رسید که از بیع دلستان
ساده و از دل کی بود تا بصواب جد مسعود و حالا که بوالفضل میرزا الحکم خاقان نظر نوا بقدر فرمان برادر نجیب و ابن اعلاجم میرزا بدیع الزمان
محکوم گشته ساده شد و ملازمان موکب عالی چند فرط و ستار و مرهم نسبت تا شاهزاده دست در آن زده بایمان رفت و راه مرد و نعمار
چشمی سال الاحد و ثنا اخوانه و ملازمت بدیع الزمان میرزا بالتوسع رسید و گفت مرد الحضرة و ابو اسطه ارتفاع کهر و ابرز مشتوی الفضه
چون شاهزاده قرین محنت و ملازمت از نکوه بدهانه مرسل جراح ایمان اندر کیک خواند و کی در ملک خطاء جاه الحمالش انتظاره است آذر آه
راست مالجار رسید و در ساعت اسب خویش بر کشید بدیع الزمان میرزا او در کباب دره و ضمان عزیمت طریف قدیم اطاعت اداه اکثر
مردی که مرید آنکه در خدمت شاهزاده بودند صلاحت ایمان اندر نفس و داشتند نداها اهل اسب و استرکه آنجا ایمان اناخت جرکاه عدد
و استرا ساخت و خاقان مغفور بعد از بدین بکر بلخ و حضرت تحفه اسلام اطراف و ولایت خراسان ارسال داشته رایات همایون را بالمسایح بر کلاه

از نواده وقایع آنکه نکبت بدیع الزمان میرزا در بیلاق در روز سه شنبه بیست و نهم شعبان سنه ثلثین و تسعمایه وفات داده در روز دیگر چهارشنبه
غره ماه رمضان بوده بدیع شیخ محمد مومن میرزا و میان تاشکو و بدلخش مغلوب شده دست ظلم چهیز میرزا افتاده خایف مغرب
حت کنار شیر اهل بلخ و بیرون آنها قدر خواهد یافت **در فتح بلخ بعد از بغداد لوای عاصی بودن خاقان و فرمودن میرزا**
بدیع الزمان عاصی سر و فرار چون امیر شیخ علی نظام الدین علی هاری که حکم بود از اوقات رسل و اتباع جزا بخت رجع و امیر و بصلوه و دعا
شیر اهل مصنوع ساخته خاطر بر تفحص قرار او و مستعد افزودن آن خلد و بیکار کرده بود و آیات ظفر آیات خاقان بسیدو صفات از سیل و اتباع
نهضت و بدین جهت سایه وصول بر ظاهر ان بلوغ اناخت جریان مصور آغاز عاصی و عمارت کرده بود و در شهر باغ اخرق ترسنک و افزودن زیارت
حرب و جدل بر داخته و از هم بجاعت بجا آورده بود و بعد از بند و بلیکه بخشی امیر شیخ علی سنبط بدیع جهره با جهد او کرده بود بخشی و تکوچی
میرزا بدیع الزمان آب جوغالی لوجه دل بست و بلا زمت خاقان مصور بیلی کشته قاصد و نزد امیر عبد اللطیف بخشی که خویش او بود فرستاده
پیغام داد که باید که در فلان شب که ظهر بیلی اتفاق بجا آمد خلعت بیرون آمده تا بمن ایشان رجع فتنه بخاطر الاطاره و الحسن و جی و ارزه خدمت نگاری
حضرت شهریاری بجا آورد و امیر عبد اللطیف گفت شاه زجر و زجر خاقان مصور رسانیده آنحضرت در نماز دیگر چهیز و جی جوده خطر و در ایلخانات
سلطانی امر فرمود و هر ساعت یکی از امرا که گفت امیر عبد اللطیف و سیند داشت و تخوفات که تصریح بر سلطانی و تغییر بنده صوب بسته و اسطه
مرتبه بر شهر اناخت و آن نوشته نظم امیر شیخ علی سیدمه الخال الوجی از اطلال جاری عرض بهن علیکه بخشی کرده و از خطه بخاطر تفاوت
تا مل بوده آخر الامر عزم در ایزج جهل چره و خدق سیر جاجی اناخت و شت او بر زمین جزره و شکست و هزار خط امیر شیخ علی حقیقت حال
اطلاع یافته کسی با آن فرستاده تا سر بازی جنا کرده و از نوکران علیکه بخشی که کشته کشته بقیة السیف خود را تا بره و خدق فی حاخشد و باز
هلاون شاهد صورت حادثه مرد و خواسته اشد لاجرم آتش جنگ و جزء آخر افتاد و چون مدت محاصره بیلی از چهل روز و ذلک دشت
لحظه و خارج عظیم واقع شد و امیر شیخ علی بحاطات آن بلد عاجز گشت و تا مل افکار آنا بجز و سیله دست و در امان خاطفت خاقان مصور
استوکرده الدوکام لشکر امرا و کار بیوت را متوقع جز امور ساعد محصور از طرح الاخلاص مست معیشت رسانید در آن اشعار **نظم**
از مطلع طفل تازه روی کاکای * مخود و بیخ روی دنیا ملهی * شد مهر و اهل حالها * فی نزعه صاحر آسمانی * بیتی بر و وجود
فاضل لبیب شاهزاده سماء شاه سلطان بدیع الزمان میرزا از فی ولادت طالع گشت و الا لوکر چین مینیش بوده دولت و اقبال دوش شده طفلیه
کی بشارت از ایزج حلوات و در کفت و امیر شیخ علی آن روی درج کاکاری اد قطاطه عزت و بزرگواری جیده و رسم شفاعت از خدیو بزرگ
و شاه و خاقان مصور از شاهزاده جمال آن قرة العین سلطنت عرق و مفقت و رحمت آمده ابواب لطف و احسان بر روی درگاه بخشایند
کشاد و خواجه کمال الدین و اباخواجه انتظام الملک و امیر جاجی برکاولد امرا و امیر شیخ علی رسالها شده تحان عنایت آمیز پیغام فرمود و امیر شیخ علی
از استماع آن حکایات قوی از مستظهر گشته در او خوشی حال ایشان که مصحوب شار الجامه کاه عالیشاه شتاف و نعمات فضل ساط
عاطفت ساط شرف شد و بر لوای عاطفت خاقان بر و خاسته اخرق و چون امیر شیخ علی هشتی روز رطل عنایت بیدیع صبر و حیث
حاطفه ساط شاهزاده و زیده و الدار و کرصد بصلیه تعلق بیلت و سایر مستوبات حرم سرای بدیع الزمان میرزا غنیمت قدم فرمود و خاقان
مصور الیسر طرح را بمانی ابع با برهم چین میرزا الخزیر کرده و در وی عجایب کار آمد و عجایب او و بدیع الزمان میرزا از مرکز لیل بلاغ با معدود
از امرا و صحبت خان بکران صوب قلعه زاطفاف او و عبار و صوب لحد و آن ولایت امیر جزء شاه تحت حشر و انه و برکات بلخ شاهزاده
جنه و درگاه و سایره و درگاه و لاسیان تاری و شران اهوار و اسران کاکی و قطار و قطاس اقسه و طرایف است و نفوذ ما معدود و مصحوب
جوا باستقبال شاهزاده فرستاده خود بر عنایت بلا زمت شتاف و شرف تقبیل انامل فیاض بر لخت آنکاه آنحضرت و علیجاه با امیر جزء و
و سایر امرا اتباع بنیاد رباب تحیر بلکه و بنیه امیر و دولت شرایط سنوری بجا آورده چنان مقرر شد که بدیع الزمان میرزا بقندهار شتاف
اسیره و الوس را بعنوان عطوفت کرده اند و سیاه آن ولایت را فراهم آورده ایلخانیه و خراسان و رایه و امیر جزء شاه این طرف لشکر قدر

روایت کرده بود که در وقت امیر شیخ علی بخدمت رسیده و دی و جمع سلطنت با بارکاه سپهر اشتهار رسانید و آنحضرت و بدیع بدیار شاهزاده روشن
کرده چند روز سلطانت لطف مبسوط کرده اند چه اعیان قزوینداد بخدمت با عظمه نشان نوع صحبت و رفتند کرامت داشت رایت عزیمت صوب کرسیر
و قندهار بر افراشت و میرزا و صول با آنکه امیر شجاع الدین و الوس و اولاد او شجاع بیک و بخدمت مقیم بر اسم استقبال استیجا الزوند و بلوازم
نثار و نثار پرداخته و هدیه آسمان بدیع الزمان میرزا اسیره و الوس از کنار هیدا و جمع عفت و طهارت بود خواستکاری نموده آیین شریعت
مطهر در سلسله و ایج کشیده و خدمه در ساط سور و سرور مسبوط داشته بعیوق و مناطقه آمده و متوسل ملی اهل هر سرزه و الوس
و اولاد بنت آنحضرت حسن استحکام کرفت و زواج مقصد اقبال شاهزاده صفت نافت بنیت ساه دوران اولیجه و دفع صابت عین الکمال امری در نفاذ
غرات دست اه و آنا سلطنت شیخ علی طغا و بنده کرد خاطر صوب بسته لاکر در روزی که امیر و الوس بطوف کی در ترارات بر بین او و اشغال
داست ها ای بطریق اهل اهل بیش اندو کاری بجا آنجا بیش ساید و ملازمان در ساعت و ایاره پاره کرده و تحرکت از اکر شیخ علی
داشتند و امیر علی و اولاد قصد قتل آن بیکاه نموده امیر شیخ علی بر ایرد بدیع الزمان میرزا و بنده آنحضرت و ابرا و امیر شیخ علی بجا ایلغار
قرین و سنع قبول نشود تا عهد و پیمان ایشان مؤکد کاید بدیع الزمان میرزا بجا کشت و بعد از آن بدیع الزمان میرزا بجا سار تاب بر امیر
ذو الوس تسلم نمود و او را بدیگر از آنحضرت رفتی کشت که خدمت بر میان بست و امیر شیخ علی اجتهاد کاهی دیگر از فارج کرسیر بخوبی کرد اینه
اخر الامر اجازت داد که بهر طرف خواهد رود و آخار بدرکاه عالیشاه خاقان مصور شتافت و در ملک سیاه امر آنحضرت مشغول شد و هر ایام
کرسیر بدیع الزمان میرزا و در سر بنده و در سر بنده حادثه نخست از عهد مومن میرزا انتها یافت و شراه آتش حرم و اندوه کاوز در دور هکی را
فرو تافت حاجه مشرح میکرد و کیفیت این احوال بتفصیل می نویسد **لقاء دیدار و فراق شدن محمد مومن میرزا با ابو الفتح سلطان**
میرزا و از ای بدیع الزمان میرزا و نال ایاض اقلیم صبح صعید بقندهار تالی سلطان محمد مومن میرزا شاهزاده بود آفتاب
حشار هایون نوشیر حیات اعتش با طوبی یاد شاهی جلال عدالت و رافت و فرا فرو فرا آرامکاه و فرق عیت و سیلوی فرق و قید سایر شاهزاده
هوشنا فات حشمت صفات زیبنده و بهیج و اولیاء در میان در جون شیر باز سر بخدمه بهلوان لمار حیات سمان از هم بر دیدی و در
ایوان بزم میان ابر حسان از نحات کلک کوهر بار بکشن آمال و ساز آنحضرت بخشیدی مرآت طبع لطیفش عکس پذیر صور جنوب طاهی
و مصالح رای منیرش مظهر از غایت الهی **شعر** کلی باغ دولت در وج شاهی * فروزنده شمع نور الهی * لا نصافی عدالتش بحیث
عیر و عطایش سالی بیاسا * هر آیت آن طبعش منور * معنوی در صورت جز جلوه * چون رسانه سنکار و سیه مردم آزار نخوانسکه
از طوایف انام در ظل عدالت آن در بی سامان جلال آن بر ساید و در سایه مودت آن کوهر کان عدالت آسایش یابند در عنفوان اوان
جوانی نهال زندکانی و تنده ابطال بای دا افتاد و در سای اوقات شباب قباب جاهش مقید بر امده از ایوج کمال و دی بر جند زوال
نهاد صورت حال بسیل اجمال آنکه چون آن شاهزاده سعادت انما از توجه مظفر حسین میرزا بجانب سمرقند بخواست بخواست که قدم بطاعت
عم بزرگوار استقبال نماید و بلاد ایوی کماشته بجانب بلخ توجه و نماید لکن سحاب و سوانح از سین بدیع الزمان میرزا بوی بسیده بعضی
آنکه بهیچ وجه عنان اختیار از دست ندهد و سیاه جرجانا فراهم آورده قدم در سای تعالی نظر حسین میرزا نهاده بران محمد مومن میرزا
با لشکر جرار از استر آمده و رخ امید و عنان بکران صبر موکب کار مصطف کرده اند و از ناظرت مظفر حسین میرزا با آنها و امیر
شجاع الدین محمد بر یدق بلاس خود نظر افتاده بر اساسی کرده در روز چهارشنبه غره ماه مبارک رمضان در سای سکاوت و بخش
تلاقی فریقین روی نمود و آواز شیون و نفیر صور بلند کشته سر بخره لاد دران لوار بطلین و نفیر بر کشتی **نظم** دو لشکر نوند هلاک
کشیده تیغ شیر المامون * ناوسنان ریخت بار الزغون * زعون بلاک شد بهین لاکون * در خلال آن احوال امیر حسین و او داد
از جوانا نظر حسین میرزا بر اعانا و بجد مومن میرزا بحکم و دست راست شاهزاده و از بعض بدانستا از پیرست آنحضرت در امد و
محمد مومن میرزا بجون حادثه خوال بدیا مبارزان قوایا نه سیکی که از فراز در روز شیشه آرد بجانب بلخ سیاه عم علیجاه اناخت و علاقه

روز قیامت ظاهر ساخت و فرجی از تحمل از بلاء هلاک الملت اما دانا اگر فرسبب کرد و بوسی سپهر بدهد بنک باید کرد آن زنده
تاج و سریر ایم کسیت و الیت بین مردی و بین لقاء و یکی از لشکریان خراسان رسانده و روی بیعت و سریر اظهار بیعت بکرد و تضرع و تلطف بلوازم
کشته محمد مؤمن میرزا امیر سرخه مقدم بر پایه سریر بین رسید و شاهزاده بزاده و استقلال داده و در آخر عطوفت کشید آنگاه باستماع ابد
و در امرا و ابنا و نقره مقدمات و تعبار بعد روز حروب امیر محمد زندی بجانب هراة بکسیل بود و امیر محمد میرزا محمد مؤمن در ماه صفر سنه
ثلث و ثمانمائه عقد رسانیده در قلعه اختیار الدین جبر بنه و دوی بلاد ترت خاقان منصور از هرات و بره در کنار آب مرغاب شوق بسلطنت سی شرف
گشت و کیفیت حال بعرض کرده و ماه رمضان حسین میرزا نیز بعد بکی آغاز آمد اهراء و ستاره فاوند زخم نقود کرده بکی هست متوجه آن شد که
تازه نهال تبتی و فت و قال اصبر صبر قهرها زاری دلوه و مرجیه عدالت و انصار بخالت جوی و انا شتر و اولو ساز و خواجه نظام الملک
و اولاد او الله آن زمان صاحب اختیار ملک و سالی بند ماخوذ متفق کرده اند و رشتی خاقان منصور از شرب شراب کوه و بی تحریر بود حکم قتل
آنشاهزاده خیر صفات حضرت کرده و باری عنی و بعد الواحد بسلوا و سند و بکر بعد آنکار نامزد فرمودند و صباح روز دیگر خاقان منصور
از حکم شب کذشته و قوت یاور سر بر از عقب بشار الیم ارسال است و شار بعاون و شاکه بجان قوه الفواد سلطنت و خلافت آسی رسانید
اما آن بیچاره از کار بنا بر آید هنیچ بکی آغاز رغبات سرعت طوسافت نموده منتوی و بهای بسته و بعلی که محمد مؤمن میرزا تلاوت کلام
ایزد تع استغال است پیش او در اندند و شاهزاده کفیت حال امنیه بیجت و آن اشان آغاز کرده و آن بدبختان نیز عاقبت آنجنان
جرانی آکه در دو زمان امیر تیمور کوکان تطیه نیات بخترهلاک ساخته و جمعه تلطه بر دم از بیخ تطویل کرد اخاصه کلی حسار آهنیر و
را حیا پاشای جسیم علت الحق شکسته بود بخالت آفاده و نخل قاسا خراج سلطانی و بیر جو بیار کاملی الکشیدن کلا اعتدال رسیده
لوای بقا یاد فنا زاده **شعر** هر لبر که بر جدا عتدال بدید ٭ بقامت نرسد هر از سال بدید ٭ و اخواه هی ری رکبان امر شیع بود
و هانت متوجه اند و شدند و در بیابان بلوک نشان بخشی علی اوره با ایشان و چار حزه و چون نصاکار خواکرده بود عزیمت آمدن عصر
فایده روی نفوذ و علی الصباح کرخه و خاوری جیبنه و فی حالت نه و قلامت کواکب ایجاد الملک ارزه و فوید جیبنه از مهابت آنجناب و شد
رضا و اتر صفت صورت کرفته با ما مال اضطراب عمت و بدون از هم کیفیت متوطنان هراة از کیفیت واقعه و قوت افتره فرزاد و خاقان الجیع
آسمان رسانیده و سیلاب خون از فواره عیون روان ساخته و از غایت بطاقی و حالت و حزن تخلیط بندو الدار مونث هراة و شهید
ظلم سلطان بیکوت بلطان سعید و هشیره علاء الدین هدی و سیاه در کون اخاخند و بجای که بر بیان جلاله جان جلاک کوند و از خاقان و شیون علاء
قیامت ظاهر ساخته **بیت** در ماتو تو هر بی شوکه ٭ لا در هوز دیده در امن کاه ٭ کلیه بجا یا دعوا و نه بد ٭ قمری عمد سیاه در کرک
روی شایبه کلف و محنوی کرد اهیبت آنا اقدر هایا سپهر بنر کرد اند قا بازی ایستاده جلاقان و بد و کرد اصعوبت آنجلد شاه ماه خاتون
بر خلاف و نفت اولاق جنوه آفاب بر امر بنا بخواند که بعاز و مالک کشت و بهام بر استد بلا لاقت ابنا بدکت کرد از مرحوم زرد قالاه نتوا کرد کشت
لعین و اضعاف آنکاه هفتم ٭ چیج کرد ان وقات روس و هوی رشیا ماهه ٭ امیر سار الدین جید کرد و شیری بجهود بکلیس جید
مطیق شعر کشته و در مدرسه شریعه بدیه مرد هوز صاحب وجد روز الطام طام و شمات کلام محمد نظام و ذو الجلال الاکرام بر داخت
و پس از مدد روز از این مصیبت عظمی امیر علیشیر کطلوف روضه مقدسه رضویه بود مسهر رسید و از استماع آنخبر عظیم
و ریج جریت افتاده سیلاب خون از دیده بدیه و رو آکه اینده در ان ایام چند نوبت رافوج و روف از زبان الهام بیان آن امیر عالیشان استماع
نموده که بکشت و اقعه محمد مؤمن میرزا حکم قتل شیخ عبد الدین بغدادی کرده زیرا که در آن زمان قاضی الاسلام و اهل الهم و خراسان بسبب لشکر کشیدن
جکتر خان اتو تر زمان قتل عام بلوز و بیران کشت و در آن وقات جامه قول و شاعت بیان بعاد شهنه تعظیم تسلیم خرید بلا و تعدیب
عاد باشد و توقیع خواهد بوست و نه الواقع سر از آن بالک نعلی سیاه اوزبک بخراسان استیلا یافته تر و لا یا و حلول زیاده میان
بر ما تو تر خالیه خاتمه از سیاق کلام آیه ظاهر و هویدا خواهد کرد بدید چند شهادت و ملاشد سمع بدیع الزمان میرزا سید مضطرب

و بخمل الفان نهاده عزم انقیاد بجزم کرد و بیع آورده و آن لشکرها و زمانه ماند **ذکر توجه نمودن خاقان منصور جانب قندهار و رحلت**
عودن بقی بسیار چون خاطر خطیر خاقان کشور بر ضبط ملک بلخ و توابع قانع کشت و جم شاهزاده سعید محمد مؤمن میرزا بشرح مسطور ایم
بکذشت میان جشید خو رشید کرد و اول ربیع بیت الشرف خوش خرامیده و اول ربیع الاول ایشان مستقر کرامت اختصاص او و مقرب
حضرة سلطانی هنان سادات و قضاة و اشراف و اعیان هراة با رباط و رنکی استقبال نمود بکمکان بر مسرتی نوازش بیکران اختصاص
یافتند و خاقان منصور ماند ربیع بجهد و تاید مباح جهان آرا امید و قریب خاه روز ساط عیش و نشاط مبسوط کرده اند و آن اسباب
جلال رسید که سلطان بدیع الزمان میرزا بلغاق امرا انعزل لشکری نیاه انجند و چون فراهم آورده و اعیده اند که باتفاق خون محمد مؤمن میرزا
قدم در میدان مقاصد و مقاطع نهند تا اهل هنا و اولیاء جهاد و الاهل ای کشور کشا جانب کرسیر و قندهار در حرکت آمد و میرزا بدیع الزمان
و امیر و الوند چون بر نهضت آنحضرة اطلاع یافت در بیابان بلاکه نزاه و زمین او در و قندهار از فرود نمانه آن جمعیت در دی آنجا در
صحرای بغلاج دوانیدند و بجمع حصون آن ولایت زیاده از کاری استوار کرده اند و امیر و الوند و قلعه اشلاک که اکر چه بدان بسعی نبود
با میر الملک شد و متن کرد و بدیع الزمان میرزا در دیه کرفتار قلاع سیمه بقلاع خود را بعضو که اید و تخلیه بلک و حصار قندهار سکنی کرد
و محمد مقیم و رسیط قلعه زمین و لور شرایط هنا و اوره و بدان مقید شد که اکر خاقان منصور بجانب ماشلاک بدیع الزمان میرزا آهنک
ارتحت مسکر نظر از دلید و اکر حکم نصرت شیم تخت بدیع الزمان میرزا بر اه اسیره و الوند و کوکب هایون نمانه آن ولایت نموده بایت مخاربه
بر افرازند القصه چون خاقان منصور ولایت فراه و حوز نموده جزیره داوره و زمه و بواسطه عدم و حیان قوت صورت خطه و خلاه و ارد و قی لطی
دست ماده ارصعوبت آنجانب نزدیک بآن رسید که سیاه مقدر بناه متفرق و پریشان کشت بعدم شاهت رسه خاقان رونده و آن اشاسیع
حضرة اعلی کرده بکره و قلعه نسبت کصفه آنا در دهن و عبد الرحمن ارغون بجانب خطه بسیار زیره نهاده اند و تحیز آن بسهولت میسر شده نمانه
مرکب نصرت شعار ظاهر انصار شتافت و نیاز و عرض عنایت نزد آن جنت بعضه خاقان منصور و میر عبد الرحمن استیلا یافت و قلی الکوی
آلات رزم و کارزار بیاتی خاصه بلا رنت بلکه سلطنت شتافت و مقالید قلعه تسلیم نمود فی الواقع که شار الیه و مسدود قدم در میدان
عالمت نهاده و بلام قلعه ادی میرزا خت هم الشکاری قیام بدیه کرده اما جماز لطافت اوصاف کرد نصرت مآثر مقدم اختیار خلد بکرد از نفت
بفت سید و خاقان منصور مجلس در راحت و امنت اهالی نمانه بجانب هراة بازکشت و در اثنا راه بعض مقاصد عام که عارض زمان
آن آفتاب مشام بر طغیان کرده و ره دست و پای روی نمود و دیکی از تمادل امیر نظام الدین احمد و ملا امیر علی قاری بیلا مرکه بکار تلاق
انصاف و نشت بر بعض شد علم عزیمت مصوب عالم آوت بر افراشت و موکب هایون خاقانی در اواسط رجب مباغ جهان آرا رسیده عارضه
مرکبار شد ناب و اطبا مسیحا نفس آغاز معالجه کرده و در تیب **وَاذَا مَرِضْتُ فَهُوَ يَشْفِينِ** صحت کامل و جرح حرز و علاج کشت
و سلم شفا بدیل الجزر و رکاب نار کار از سر لهذا و کار در کشت **شعر** باز اعتدال آفت زایج شهنشاهی
و روز شاه آمد و کلشت شام ٭ **ذکر فرار محمد حسین میرزا بجانب عراق و آمدن بلخان و مراجعت منصور بعد از مدت**
عود و خراسان محمد حسین میرزا که از اکثر اولاد اجداد خاقان منصور بود و نهضت و حرات رسانیده قبل از این تابع محمد سلطان و قوی کرد خاقان
جمال بجالو و رسوخ تاتی و اشاره بعضی اخوان نوهم نموده بالیق و برادر ابراهیم میرزا بجانب عراق و آذربایجان که جهت و مقت معید
در کولات شکسته بال و پریشان روزکار نوفات کنده بنده و روی کر اخلال احوال اقتدار و حکام آق قویونلو بود بالیق و در ممالک عراق و
آذربایجان و ایب متوجه و جمع الخامید و کرط الحق از حضیض دیار بلوج اقبال رسیده فتوحی از طغیان بدیع الزمان و اعلام هایون فال الحاق
کرده آنحضرت آنجانب مستقر کشت و روی بطن مالوف نموده بعد از تصویب بجد و ولایت خراسان قلمرو آن آستان سلطنت نشان
خاقان عالیشان و نهاد از اشیای خوش سعادت بسالجوبی عرضه داشت نموده و بالکتره آنحضرة از توجه و بدر شد بخدمت مبتهج
و سرور کشت و استماع آن مهاد سال نموده و آن اشاسعی از سهیان پایه سریر اعلی مشید بعرض رسانیدند که آمدن محمد حسین میرزا

از روی لطایف و عبودیت نیست بلکه خیال اعتقاد و بداندیشی بخاطر و جه مستولی شد تا ایران خاقان منصور امیر سارالدین محمد ولی بیک و امیر
باباعلی با دو هزار سوار باستقبال شاهزاده روانکرد ایشان را ایشان گفتند که فرصت باید ایلچی را ملاقات نمایند و ساختند که عالیشان و سایر وجوه امرا
بشهید و مدت دو سه روز رسید ندمحمد حسین میرزا در منزل سرتیک نزول اجلال ارزانی بود و آنحضرتی مرتبه شنود که امرا قصد او دارند لاجرم با دو خصوصی
استعمال یافته بیست و سه تیر باجی در رکاب او در دایره محمد ولی بیک و رفقا رجعا رایع شهید و مدد رسید و خود را بحضور سلطان رسانید
و اسیر آن جرئت شد و بیرون رفت و از رسیدن کومک اندیشه و راه جوان پیش گرفت و چندان تجربه مرد و بیش خاقان و الا کوشیدند که هایون
قاد بایت که عمرالمال و هزار سوار عالم اسرا بود کشتند تا بیوت منصور و مظفر حسین میرزا که کمان بودند در ملازمت شاهزاده بر محمد حسین میرزا
دوند و ایشان رحب دریوده مقید بر سانید و مظفر حسین میرزا با استخلاص از لشکر جرار بعالم بود و عاقل را صاحب که در حد و آن ولایت خرابی بکرد پیش
نهاد هست ساخت و از اعتبار ایام بیرون رفت صاحب نقارب و بعضی و قبل از اشتغال به جنگ و شین محمد حسین میرزا و ایران شد و میان ترکان از آب
ارتک رفت و مظفر حسین میرزا مظفر و منصور با سیر ایام و مرحمت هرنو و امیر محمد و سایر بیک و اسیر با باعلی و اشول اعمام و اعمال اجازت حضرت
داد و قصیده سلطانحسین با مسلط بر اخیر ابواب عدل و انصاف بر کشاد **ذکر وصول خواجه افضل الدین محمد ثمانی مایه بر خاقان**
و قتل شدن خواجه نظام الملک و اولاد حضرت ان ابی سانی جهانبانی بعضی احوال سابقه مستلزم بود و مولانا
بر تبیین این حکایت نافذ که خواجه افضل الدین محمد و بعضی بستانی و منصور و تمام از هشتاد و نه و با سیر ایام شاقت و از انجا آمدن بیجار و قلعه
بادرت فاطمه بجار زیر فرازستند و چون از اصفر بیارک مراجعت نمود چند سال بعراق و ولایت عراق و آذربایجان اقامت نمود و شنید که خاقان
منصور و ایلچی کرده بزمان رحمت لازم پرستش بعد بر سر ساند و امیر نظام الدین علیشیر را شتیاق و ملاقات شریفش و نعمات حزن اوقات
سکنه باشد و خاطر آنحضرت بایل برطرف شود بحضور محمد نقل نمود و نظر کردن این آیه برند **و اذا عزمت فتوکل علی الله و الله یحب**
المتوکلین لاجرم عزم جزم کرده و روی بر اخراسان نهاد و حالا آنکه در آنزمان خاقان جهانبخش مرتوم ظلم لطایف زفر کشت اطمار و اعتبار
خواجه نظام الملک و اولاد و اقربای او در رکاب خاقان عالیجاه در حکایات است و نقش هر دم که پرستش نهاد هست بساخت خلوت و تمنی مرتوح و در مشکات
و خواجه افضل الدین با وجود استیلا اعضا اعتبار بر عنایت ایزد تکرده در غایت سرعت طی مسافت مینمود تا در اواسط ماه رمضان سنه ثمان و تسعمایه
بکاکاه صباحی صلح جهان آرا در اندار کان دولت و اعیان حضرت چون ابو امید ندلکشت عجب بدان تغیر کرده بدند و خاقان بسالت صغیر از
و صول آن و زیر صایب تدبیر پایه سریر خلافت صیر غایت مشتهی و شاه ملک گشت بنده اگر بواسطه سعی خواجه نظام الملک و عقل محمد مومن میرزا
از وی کدورت تمام در خاطر داشت و هدر ایام اعلام بضرت اعلام عازم ییلاق با باخاکی شده سایه اقبال بر تخت سفر انداخت و در اقتران
ترمیت خواجه افضل و حضرت آقاب تاثیر خاقان کشی کرم را رفته در روز یکشنبه ماه مذکور فرمان واجب الاذعان باخذ و قید خواجه نظام الملک
کرد خالی از حسنا رجال اولاد خواجه نظام الملک خاقانی اداء و چون الملک با باخاکی نفرتی و آن بر سیه شرف کی حیثیت کار کاه مکرون شده و اوایل شوال بعد
افضل الدین محمد خلعت وزارت پوشش صادر چند سال امور ملک و مال خزانه و بعضی از اکابر دولت و اعیان حضرت و دیوانیان
و عالیشان که از خواجه نظام الملک بجز بود و در بعضی از خواجه افضل موافقت نمودند و خواجه در مقام نفسش و تعصب امین الدوله و تباعاتش
در اندک هر روز امری که مستلزم تصرف بالتقصیر و ایشان بود از پس پرده اخفا ظهور مینمود و کفیتان جریح و کابه بعرض رسیده موجب
مزید سوء مزاج پادشاهان میگردید و خاقان منصور چون چند روز در منزل با باخاکی سر برده روی توجه بالت اشین آورده و در آنموضع
بسامع جاه و جلال رسید که سلطان جهانبخش میرزا بالتماق تخلاج بیک و اعمار میرزا و الوزن بعزت سپاهی فرمودن از چند و چون مجمع ساخته
و بلاد نهضت بعزم سکر هایون برافراخته تا ایران حسب الحکم فرمودن حسین میرزا و امیر عبد اللطیف بخشی و خواجه عبد الملک و حسوی از
سپاه حضرت شاه روی بقصبه اسفراین آورده و حضرت آنحال یعنی یکی از صاحب خواجه نظام الملک و اولاد و اتباع او و حضرت صادر و مواخذه

انوز

انوز هایون و اصح گشته حضرت خاقان در باب هم ایشان با امیر علیشیر طریق مشورت مسلوک داشت و خواطر بصادره و مواخذه آنجماعت
قرار یافته سرتی همان برق و ادره امیر عبد اللطیف شتافت و فرمان رسانید که رفقا مزد و خواجه عبد الملک امید ساخته محبوس بستان
هوشند اما روی هایون ارسال دارد و مقرب حضرت خاقانی اجازت یافته بهراة رفت و در صالح روز مهر و ماه کرشمه میرزا سلطان احمد را که
خواجه کمال الدین حسین و خواجه عبد العزیز و قاضی بزرگ خواجه زاده نظام الدین بود و اولاد نظام الدین که اکابر اصناف ملک امور بلوی خواجه انتظام
داشت و در هراة بود ند گرفته بند کند و در اواسط شوال از یکروز نشاء ایام در هراة و خواجه عبد الدین در اسفراین و خواجه نظام الملک و خواجه نظام
الدین که در الملک نیشن مقید گشتند و خواجه افضل الدین محمد در مقر ابعتی جهات و ملکات تنخاعت شده چندان نزد و بعد هر وکت نفیس و اقتصر
شرید و لسان الهوا و اشتران با دیه و حضر و مکرا و سلیده و بارکاه و کلبهای بر شین و زنگو چهای دکن و اخاص صحیح دیده و قرار
و چون از شاه بحصول پیوست که شرح آن بعرض بیان و نفرت بر خاطر مردمان حسید نیست و تلای آنجماعت در نظر اختیار الدین محمد و محبوس شده
بصار نجند و در خواجه کمال الدین حسین و خواجه عبد الملک شیخی از حضار او نمودند و در روز دیگر بعسان و بعد ایشان بر وجه و نوبت دیگر آن و در دی
ایوج و زارت ساد و بلی بیرج ساند که هر دو درج محبوس ساختند و چون گفت که بحق و کتمش ایشان بعرض خاقان زمان رسید آتش غضب قیامت
لهب سر بملک ایشر کشیده ملازم الاشال از موقف جلال و بار سیاست شان بلم سلطان احمد میرزا و امیر عبد الطیف که و نیز و شهر بود و صد و
باف و جاب سلطنت ملطخ و خدمت امارت و سکاتی مردود و صول ایشان که اخلال اواسط ذیقعده سنه مذکوره بود سوار مرد و قلعه اسفاده
جلاد و بیالان ساختند و خواجه کمال الدین حسین و خواجه عبد الملک را در نظر بدیده کرد ند تا کاه خواجه نظام الملک را بعد از جلوه و بی
کند ند و هر دو آزد و خواجه عماد الاسلام و خواجه عبد العزیز و نظام الدین که و خواجه محمود شاه فراهی که نسبت بدیم الزمان میرزا طریق و تقوی
نظر و ریاضت بود مذهب حضرت پادشاهی مخصوص کردید **شعر** بود ایوان زیب شاه و لا ٭ بدان ایوان و سیار بالا
که تمیم چون از ان ایوان و ابی ٭ زهر افاد لمحکمة انی ٭ اما خواجه افضل الدین محمد بعد از فهم سامان در انتشار و اموال بسیار که کاسب کرده
در انه یاد معروفی خاقان عالم کوشید و بعنایت خاقانی شاطحا بخشیده مانکر کشیده بمنصب اشراف و زیر اعلی موکوف و چون روزی چند چون
الامر و انوز و ظهر زد و حشمت از شرف رابط بندکی و بیکو خدمتکاری و بعا الدوله بر طوق کلو کرفته و لئن شکرتم لازیدنکم بکوشه و کرفته
نموده مرتبه امارت دیوان اعلی بالخاب تفویض رایت و مسلک امر اعظام و زنجیان لازم الاهتمام مستظهر شده من حیث الاستقلال مقدری
سر انجام امور ملک و مال کشت و بالی بر مسند دولت و حشمت نهاده رایته قدره و تمر افضل الزمان کنون در کذشت مشتاق و کاه عالیه و نظرا
و صان بارکاه فلک اشتداد و رشاشیر مظاهر آنجاب را بان عبارت سر افراز میساختند که ناظم الناظم و قاعد السلطنه و الخلافه مقتدر الملک صدر الدین
خواجه افضل الدین محمد و کاکین بدا و ایام اعتبار و اقتدار در نزد جناب امیر سارالدین محمد ولی بیک که در ان ایام از اکثر امرا قدر بیشتری داشت
در طریق موافقت و تقارب سلوک نموده و آخر الامر بسبب هنا اهل غایت بیان اشارت مخالفت و منازعت ستاده و خواجه افضل خاب ایاز آب
بی اختیار ساخت و سایر امرا و ارکان دولت در مناعت آنخواجه و افر شوکت راجع نموده و وفات قدره بودند و بی سقوب بی صوابا ایش بر هیچ معنی از
کلی مجزی شریع نمودند و فرار اعظام جنت علیش ما مرجع و سلاله تجزه میسر است و هر دو ذکر ملازمتش بیان بسنده و نظام و نایبه الی حسین
و خواجه افضل الزمیح تا شاه و رایج جهان آرا مقام فرموده نظام مقام مهام بر دعی و الحق قضایا و مدعیات خواص و عوام اقتضی نصفت و هدا
بکفایت مقرون ساختی و در هفت و شش و رایج توقف کرده و در ان ایلی اصلا و موالی بحجت و اشتق و بساط اختلاط کسترده تکم بر محبت و
قضای ایکان کاشتی و اشاعه خیرات و ساختن عمارات غایت مایل و راغب بوده و رایام اختیار قلع خرابسازند مسجد جامع و مدرسه و خانقاه
و حمام نا نمود و لاجرم عنایت سبحانی اشتمه شمس الدین را کش امانت نوز آفاب ایوج تلو در رسانید و اسم شریفش در یکوی بر کنایه باهی و در کار
با بیخ و ابدار ماند **نظم** و خیر کوش ز آنکه در اوراق دو کار ٭ بلیغ ذکر خیر و نام آدمی ٭ **ذکر جلال الملک ایشن و ظفر**
با بی خاقان و اهل ایشن بنظر دانش مآثار کیا ظاهر بود و اخوا بود و کرچون سالنه عنایت الهی تیز اقبال و مسند در آن مطلع فتح

وهرزوی طالع کرده اند ذکر غایت حوادث حجاب از چهره مطالب و نشر بیرکاه بر اطلاع اوارت امیر سیاه را هر راست صلاحت عادی را مهیج حضرت
وبهرزوی رساند تا زاهر خمار از سر غلب استقصور نقصی شکر و بیرکاهم حضور و بطوق مقهور و آیدکم بحکم لیذروه از عساکر
ظفر آثار فرصت مدد باید و ما باز اعلام اعلی و روی منطوق و اقد تؤید بنصره من یشاء آفاق عاطفت ایزدی از ابی تأیید و بر
وجات دو کار بر تأیید **نظم** ز ظفر ایزد هر کرا باید نظر ٭ زهم حوادث نیندیشد ضرر ٭ یابد بفضل الهی مدد ٭ چند شد از لشکر موجی
برقت منصور و رت تابع سپهر ٭ سعد بهار سعاد او راه و مهد ٭ چون بود سلطان بر پیش یزدان ٭ صدق بخت سکندر شاه ٭ حکاوی که خامه مشکین
خاتمه تبیین نشان کشاید نظم این نقوست و ظفر افزای خاقان منصور باسعد و دی زسپاه ظفر پناه که والک نشین بدولت و اقبال نشسته
مدد و نصاره بنوخواهد نظام الملک و اولاد و اقربا و اسباع او و مشوب بسوء حزنه فرق و پرشان و بعساکر حضرت مآثر و سایع سلطان بدیع الزمان میرزا
و شجاع بیک و امیر ذوالنون که در ولایت قندهار و کرسیر اقامت انشد رسید و فرصت غنیمت شمرده خاطر بران قرار دادند که با سپاه چهار
هزار سوار از زیره کماء جانب شده و هیاون الحاق زمانید و بیکاه خود را بعسکر نصرت اثر رسانیده بیست هزار مرد و آنکی ابو الفتح
وهرزوی بکشایند و امیر تیمور بر باد بالیدن فیروز شد مانند قلب الاقلال ساعی امیر میرزا سوده و حوض بخشی و زنوجی سر بر آورده
وهرزوی بخشین میرزا و ام المجاز حضور دار نظر منصور کرده ایلهٔ سرعی بدرگاه عالیشاه و دانا ساخته و لفت حادثه عرضه داشت نوشته و مسلکا
جمعیت و چهار هزار شل الاز حضرت الک نشین رسیده بنا بر قلت سپاه مدزبان بارگاه خاقان عالیجاه در عمل مدینه و اطراف جهانند الفقر
بر کالکی نزد مالی که حوالی شاطر تیر و اعتماد نموده سر عالی بعنان بر و باد بهراه ایسالک جناب نزد حضرت سلطان مغفور مغفور سوار شده کرد
علاقت دو و بیرون شهر اندوه هر کرد الخاباشد از سپاه نصرت پناه باره و فرستد و امیر تیمور بعد از آنکه جنوب جرم بود عاقبت
در آمد و لو بحسب اتفاق امیر سلطان الدین محمد و لیک و امیر حسن بیک و امیر بایا علی از استرآباد رسیدند و حسب اشارت آنحضرت متوجه آن
کرده بدنا بالی از دصول ایشان قرار دلان سپاه نصرت دستگاه جز رسانیدند که سلطان بدیع الزمان میرزا محاصره قلعه اسفرار القات کرده
و آن را جلاد رکن و امیر او که شنید سرعت برق و باد علی سافت متبلد لاهور اضطراب نوکر کاباب روی در آن بادیه نهاد و فتح الواح کرد
میرزا بدیع الزمان بحسب اطلاع زاده آتش غضب کرد بر سید مع آنحضرت را بی رکاب تعب عمل میرسانید لسانا تأیید نیافت و در سر کرد حرفی
ساند بخت خوش و خواب رفت و علی الصباح که انوار جوزه و هر زوند از اطراف و جوانب خاقان سپهر هجوم کرده بود و مواکب کواکب در وقایع
اسفر لو اسعد آفتاب جناب شده روی بجادی فرار آورده سلطان بدیع الزمان میرزا و شجاع بیک لسیاهی بکدل و سبار بانی جوشن کل **شعر**
سپاهی هر یکی بدمکوی ٭ چو دریای بوقت غضب تند خوی ٭ تیغ جلادت در پهلوی آتشه و رایت جلادت و کوی سانی و لواحه سنوز بسکر
خاقان کشته و آنحضرت بتأیید ربانی و اسداد سعود آسمانی و انی بوده و بعون حشیم خورشید بخت روان برانند **نظم** سلیل سعادت و صاحب
برانند بخت سلیمان بر راه ٭ رهاند بکرانه بحر سیاه اعطاف داده مانند که در اجع در میان خاطر و مقاکو ایستاده بند کان
و لطف او و مدزبان بارگاه اقبال نشاه دین تا سلوی ذکر که آیا فوت طالع همایون چه شعبده انگیزه که خاران اندیشه شاه راه اقبال و چه
و اریب غایت ملالت و مهیج کمایه کوکب مسعود الاوج منفصل طالع کرامه که تیر کسی که جاران آنده عذر عزو شق فراغت رسانده بدین حین بر
سعادت مآثر اسعاد حسنی از مطلع لاهور طلوع نموده معسکر نظر اثر سنور گشت و بالجمله رایت کوکب سعد سلطنت و مفارق منظر ایوکب
سپهر مرات پرتو اخلاق سلطنت کوس بشارت از لوای کیوان مرکز گشت چنین اتفاق آنکه سلطان مسعود میرزا که بواسطه عصیان از حضرت پناه
از ولایت حصار شادمان و وی امید درگاه سلاطین پناه آورده بود دران صباح که خاقان منصور بآراستن لشکر خوش مشغول بود با
با صد غزاره بدان جنت اصناف **ع** هر سنان که فرنها و آهن شکاف ٭ بیکاه آمده و هیاون رسید و بمن مقدمه آنشاهزاده خطه لوا
شاه و سپاه طالع اخر نهضت و نقد و انی کشته بخواهر هکان طلب کرد و هر دو خطه امیر سلطان الدین محمد و لیک و امیر بیک و امیر بایا
از استرآباد و فرزند بخیر میرزا و امیر عبد اللطیف بخشی و سایر امرا و الجهار از طرف میرزا بعسکر منصور و خاقان رسیدند و مستعد جنگ

کشته صف کارزار مرتب کرده اند **نظم** چو آن رزمنده مهیب و اوریات ٭ عیان دلیران کرا آهلک ٭ زهیبت سپاهی در بیشه
عضه شیران صف برکشیدند ٭ بزهر که جنوب عرصه مرسد ٭ کذا سلطان سلطانی مؤید ٭ هزاران عقده کرا فتح کارش ٭ بآسانی کشایکه کارش
و از انجانب چون بدیع الزمان میرزا بطلع بیک نواحی الملک تشین رسید بخلاف مقصود اورده و هیاون را بسپاه و سوار سپاه بخون دیدند و در
غایت و هشت بیعت مستاصر از استقلال آنکه از اورده اند و صبا بی تعبیه و سر زنه نعره خاق نیکون کرده و نا فکنه حلقه و تمدید بهادران
لشکر نصرت نشان اقامه مصالحت و مالحت پیش هر آتش بکار نوعی بر اورده شد که دل بهادر بجنگ کار رکشکان مرکب بیست چشم زمین عش
آفتاب از تجارم لب بلبان بر رشد و شهادی کوکب شهاب از مقارع و سنان بهادران جزه کشت **شعر** زخم شمشیر دران لحیت
کهر کاسته تنک بر عافیت ٭ زخون دلیران کلکون تعلق ٭ الک تیغ کشت چو رلا لزار ٭ بکوشی جوانان بر لاله زار ٭ زبان سنان کلک خامه تر
و هنوز نصفی از روز نکذشته بود که سپاه خاقان بعالیجاه خالک کشت آتا کلک بر صفحات بعلا لشکر بنی داد و قندهار شاهزاده اقبال و بدیع
الزمان میرزا از مقابله و مقاتله عاجز شده از میدان بر رفتند و چون از امرا و لشکر بر خاقان مقدر بالکاسی شاهزاده عالی
غربت اعطا فرمود ندبیع خزینه دست کرفته دیر و موکب او افتاده بجلد امیر عمر بیک با خضرة نزد بیک رسید و هر چند ملازمان کاب
ظفر اشتاب از کشتیر و حلیکر و بند بر کرد بدیع الغایت شیر شکار امیر یوسف اسفندیار نیز که دست بدیع الزمان میرزا بود ستانده بی
از لکه روی بطرف خصم آرد چنان رو هاز بیک نزد بر چند خاطر شکسته از نشیت زین سرکون شد و شاهزاده از تراو امیر کشتیر و خیال سلکه
بیرون رفت و بعنی کما علیه آنحوا زه مهمول عاجز خود را بمجاج بیک رسید و آن نهنک دریا بجماعت از قرب وصول مرکز آکاه شده عنان
تکاور منعطف ساخت و شیشه مدد و بیش بنوکه دیکر بجلال جنان تافت و انوا نقد در روز شنبه بیست و پنج شعبان در وقت و خاقان مغفور و
جمادی شاه مطابق بحثی آورده بند و در وصد حادث استحقان رسانیده و جلد و بیخ نام ابو سلطان مسعود میرزا در کرد **در ذکر احوال و کیفیت**
میرزا سلطان محمود و میرزا الکه بیک ابن سلطان مسعود میرزا بغزاران و بیرون چون قاهر مخاصمات آخر شاه السلطنة والدین میرزا بسیر
جنکاه در سمرقند سلطنت نموده مست رضا شاه ابو الفتح قدیم روی و بوکار آشتاهزاده اعدات سفار کرکشته و میرزا سلطان محمود را مثال
کرد خاقان عالیشان از حصار شادمان مراجعت و بیع الزمان میرزا از سمرقند بخارا کرخیز لشکر و فراهم آورده و بخاب بخکاه آبا و اجداد خود توجه کرد میرزا
با سمرقند بواسطه عدم استطاعت مقاومت در دوی جنده و دامنه پنهان شد و بهنکام وصول بقند زنه نیاه با بر جنود شاه بر
و میرزا سلطان محمود بسند سلطنت سمرقند متمکن کشته خواجه عجی و بلد خواجه عبید الله در غایت اختیار و اقتدار و تمشیت امور ملک و مال
و خلل کرد و در اولاد کرد میرزا بایسنغر بقند رسید جمعی شاه از سلطان مسعود میرزا متوجه شده از آنحضرت با باد شاهی بر داشت و لشکر سیاه
و عدت و اجمت بسیار علم نهضت بصوب حصار بر افراشت و میرزا سلطان مسعود از مقابله آن جنود تا معدود و عاجز کشته عنان عزیمت
بطرف خراسان منعطف کرد اینده و در جهر کرد مذکور شد صباح روز شنبه بیست و پنج شعبان سنه ثلث و سبعمائه در آن مکان میان خاقان
ظفر قرین رسید و آنحضرت اورا پرسش بعد از تو کرده و مقلب لشکر و اراده و صدار آنحضرت بیرنج و نصرت ابواب عاطفت مردوی و کارش
کشاده و در روز شنبه بیست و هفتم ساه مذکور مجلس و رغایت محظوظ و حشت آراسته شاهزاده و امیا کاه جهان پناه طلبید فاستعداد
کمالات مدید خاطر خوش از سلی او و از دو لواح کرد از دو مان شاهی امید و اکرم امید و قامت عالیشیر الخلعت خلافه و زیب حضرت
داد و ایام اسب و زر و ملخلع دیکر مقدر داد و در آستین ملاقات خاص نهاد و در روز جمعه بیست و سیم ماه مذکور تو جید خان و الملاغان
جنید بیکی آغا و سایر جمله نشیان مرکز عصمت حضرت ایاق اند و لواح سلطان مسعود میرزا با یکم سلطان و حضیر صلیه خاقان مغفور بود و از مشر
عالیه ساه الحجه در یوم آمده بود از دو یمین بهمراه رفتند و در روز جمعه غره ذیقعده شاهزاده بآن طرف نواحه **بیت** سند الملک و ورث
مجلس عقد و لواح آراستند ٭ و در روز پنجشنبه سیم رجب سادات و قضاة و اکابر و اشراف و ارباب زاغان مجلس کسر حلم بشیخ الاسلام
سیف الملة والدین القشانی در ساعتی که ماند نام شاهزاده مسعود بود اخر اوج سلطنت را ناهید و بیخ خلافت عقد بست

وچند روز بساط سور و سرور و عیش و حضور انبساط افزا سلطان مسعود میرزا ع در عین نشاط و کامرانی ٭ ناگاه آن اختر برج دولت و خاقانی نیز قاف
وشوه و از دست ساقیان کلهدار جامهای باده خونریز کرده و در سرتهات هراة عشرت بوده شراب ناب کلگون بر سر آب داده مجمعه
دلیشاهزاده مبالغ نامی گفت و منتی عزیز الحال بصورت الفاظ گوهر نثار هدیه نموده ساز ساینده بدان حال گفت نظم ساقی بیار باده که مرا دوست میکند
طرب بکدکار جهان شد بکام ما ٭ تا دیده یار عکس رخ یار دیده ایم ٭ ای عجب از لذت شرب مدام ما ٭ وسلطان مسعود میرزا چند ماه در بلاد
دولت و اقبال خاقان مسعود خصال بخلاف جاه و جلال بگذرانید بعد از آن با وطن مالوف گرده با فوجی از سپاه ظفر پناه عنان عزیمت بطرف
ماوراء النهر منعطف گردانید و چون محمد دوقندز رسید امیر جهانشاه آغاز شکر و تردید کرده رسل و رسایل بخاقان و متواتر نموده شاهزاده
و شاه را اظهار طاعت و انقیاد در آن حضرت را سلطنت ملک ممدوحت بشلت داد و میرزا سلطان مسعود بجهاز آن بلاد و بنیاد آن قلعه بنقد
شتافت و اطراف بزرگان تحت سلوک داشت جهان بین قوة الدین سلطنت را بیشتر زده و با معدودی از ملازمان بجانب سرقند رسول نمود
تا در پناه دولت میرزا سلطان ابو سعید و سلطان مسعود میرزا بنا بر اعتماد که بکرم خاقان مغفور داشت نوبت دیگر بخدمت آمده
و در این هراة اوقات میگذرانید تا وقتی که ابو الفتح محمد خان شیبانی و ملازمان خراسان بحیرت و چون آنجا کیومرث میرزا استیصال الاه
امیر تیمور گورکان بدعای ثبات سلطان مسعود میرزا در ایام ناشی میرزا که داروغه حرمسرا بود و ماشا خان در اسهید ساعت سلطان را
بعقد خویش در آورد اما حضرت شاه محمد اسلام که بدیع میرزا سلطان مسعود را بجیشر توغای از اطلیمنای عالم ساخت ارتفاعات قلاوت
قلعه قل میرزا با بیستر که اوقات توجه میرزا سلطان مسعود بهراة تا آنجا بود در حصار حکومت سیوه چیز نهاد هست کرده اند و طاعت
الجوآن شاهزاده بلند بعلی ایخان آورده و در سایه حرم سنجر و شهاب شهادت رسانید آنگاه از روی استقلال در ولایات قندز
و بدلان و بدخشان و ترمذ و حصار شاد مان بحکومت مشغول گشت تا آنکه طرش حنی بحکایات اینده بر زبان خامه خونریز خواهد گذشت

ذکر حمله حضرت اعلی سلطان بدیع الزمان میرزا

و در آن اوکه بدیع الزمان میرزا با قاق بجانب سیلان رفته و بقدهار عاب الات
شین الجاده نبود امیر و الوند دیوانی و ملایت عجز بود با بدیع الزمان میرزا از شین بطرف بر سین شتافت و از آنجا خان بخوف
حسب بمسکر امیر و الوند تافت و آنجا بر شاهزاده و السقا الفوده و چند ذات بجمیع صفات لوازم جهاد و شاه مسال اعتدا بر
و جهد تارک آن اختلال اجتماع سپاه قندهار و زمین داور و غور و غرجستان و سکوه تالک سرحان الجوار و جهانیه و لکر و بلد
زمانی لشکر و سپاه از آن خون و فسایل هزار و نکود و بلجای و عزت الملک و طل ایت بدیع الزمان میرزا و امیر و الوند بجمع گشته و سعد
در زیر پیکان شد کوخد سکاری و جاسپاری بر میان بستند و از جزء بجزء خاقان بر بند و زد رسید و حال آنکه دست دیگر و ملد سند را
کوهالی هدهانه هراة و دو رشد و هدهان تالم شیخ جلال الدین ابو سعید و برانی ارتد بدیع الزمان میرزا و امیر و الوند با دو بی بیاوت
اندو طرح اساس صالحه انداختند و خاقان مسعود بعلی بلی شده خاطر جمعی شاهزاده و رایش بهاد هست ساخت حیرت ایقاف الاکوهل از
و تیغ جنگ شین و روزی چند خاقان سعادت قرین بجانب شیخ الاسلامی سیف الملة و الدین احمد الفشاراتی و شیخ جلال الدین ابو سعید ابو الوفای
و سید غیاث الدین مجد صدر ایلچیگری کرد سیر و فتنه و دوده بدیع الزمان میرزا را بعیشت نموده از اداء یه مخالفت مجاوزه بوالفت آورند
و ایشان چون بعد و زاده رسید ند شنیدند که بدیع الزمان میرزا بر سبیل الفرار لشکر بسر بر میرکو کشیده است بنا بر آن شیخ الاسلام
عنان رجعت بهراة انعطاف داد اما شیخ جلال الدین ابو سعید و سید غیاث الدین زنده امیر و الوند بعزم رفت و هنوز آنجا
تشریف نداشتند که بدیع الزمان میرزا در آن اثنا تیغ شکست با امیر و الوند بسوت و شیخ ابو سعید در باب تعهد صلاح مهمات
با شاهزاده گفت و شنید نموده آنجانب جواب داد که اگر حضرت خاقانی رعایت عطوفت و مهربانی از مدار آن مخدوم آنقدر رعایت
و نماید که بعیشت جوی ملازمت کار بصورت انجامد بسهولت بکند و من نیز طریق اطاعت و فرمانبرداری سلوک داشته غاشیه
عبودیت و خدمتگاری بر دوش خواهم گرفت و الا فاقا و شیخ الجاذب آنجا رفته در دو چهار شبیه بیستم بعد از هنوز خاقان ظفر قرین

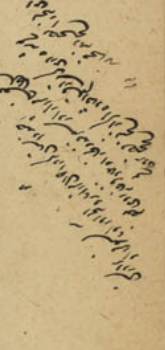

در آن اثنا

در آن اثنا بشین بود یا کاه حشت آیین رسید عنان میرزاده را بسمع شریف رسانید و جهة تاکید اساس مصالحه نوبت دیگر معجب
امیر شیخ علی اغای که در آن وقت رسالت سده سعد مرتبت بود بجانب اردوی بدیع الزمان میرزا توجه نمود و داوالی بخوجانب
هدایت پناهی و خدمتمارت پناهی از آمد عرضه امشکد بدیع الزمان میرزا طی بیلد که حکومت سیلغ معتبر و سایق تعلق بوی کرده
نادیکرم اسون مخالفت کرده و آن ملطفی آن آنحضرة بسمع قبول نشنود و از آن ملک شین کوچ فرموده شاب هراة رود نهضت نموده و چون
این خبر بهراة رسید که حضرة خاقانی عزیمت بدیع الزمان میرزا بهراة رود شتافت و از آنجا عنان بکران عزیمت و ولایت غور خواهد تافت
مقرر حضرة سلطانی کلا الفتح بخیر مطیع نظر و بنده انکه اینده و در دو زمستانه دهم محرم الحرام سنه اربع و ستمائه جنت تشتاد مصالحه
عالم اراده دیگر بار بوی گشت و در چهار شنبه و دوانجی جمادی الاول بشرف ملازمت خاقان عالیشان مشرف شده آنحضرة را بر اساس مبایع
الزمان میرزا رغبت فرمود و چون آن محن سفهاء از کلا عالم تجربه و تخوا الهی بود سمع قبول حضرة پادشاهی و ایلچیگری و حکم همایون صادر شده
مشیان استان خلاصه آشیان الملک و ولایت جهان و دزاه و ایام بدیع الزمان میرزا بخلود و بند و چون آنجا حکم ملوک مصر بر ایشان مشرع گشت
خاقان مغفور امیر شیخ علی را اجازت اکه مشورة فلعق المرید و از بدیع الزمان میرزا زاده مدستور سابق و رخدمت شاهزاده باشد و چنان
عازم در آن حضرت حکومت و ولایت سیستان راضی گشتند از مقام مخالفت و منازعت دور گذرده آنگاه عزم بعد و شیخ در دو رجعت میرزا هم عزم
بجانب سقر میر و سلطنت رحلت آمده و روز دوشنبه شانزدهم مرتبه و صول بدیع الزمان جهان آرا اما خاقان اولو معطلت و روز افزون اطراف هراة
با دوش ساخت و در خلال احوال آنکه شیخ امیر نظام الدین درویش علی بجهاز خواجه و مصاره و بیکر بار کرد و میشر طبیه رفته کجاه و بدیع اسلام
فایز گشته و مقتفی الهام بان اندو نوبت دیگر نظر بر نظر عنایت خاقان والا گهر شد و مصاهارت میوان اعلی الفوه بهلوی امیر اصلح الدین محمد الخالق
مهرزه اما بدیع الزمان میرزا بجهاز و صول ایشان بهلوی از خود میسان شتافت و محمد معصوم میرزا که والی آن ولایت بود عنان عزیمت بطرف
هراة تافت **فقره و در محمد حسین میرزا بجانب امیر زاده و شکست الغ محمد حسین کوکه کان بقدیر آفریده عباد** در اواخر
سنه ثلث و ستمائه محمد حسین میرزا کرت دیگر لشکر و ظفر اثر فراهم آورده و او خواست بجانب امیر زاده رفت و ابو المنصور مظفر حسین کوکه کان
از توجه رایات گشتن اسباب جهان استقبال بر روی خواهید و در دو رجعت میت و دو ع سنه مذکوره در نواحی کنده قاموس الشرف فرمان
دست داده و لاجرم لاجرم ناموس که بنده با دیع کنید آتوس رسانیدند و مالا اشتغال آن قتال بواسطه صفوی در آن و در تعارض وفات
مظفر حسین میرزا بود آنجانب را فتح ظفر روی نمود و شدت آنجانب بنا بر خواهید کرد لشکر ایران ساز کار باید ماده از مرکز بکار روی بوادی
الوند و محمد حسین میرزا مسعود و مظفر بامیر زاده در آمده ابو المنصور مظفر حسین کوکه کان ولایت میر و ارغان بکران باز گشتند و چون این
خبر بهراة بمرض خاقان مغفور رسید در اواخر صفر سنه ۹۰۰ امیر محمد بن دق ملازم و امیر کمال الدین حسین علی حاجب بحکم و روی توجه
بسر و الوند نمایند تا بوکت علی مظفر و پیوسته در باب تجارت خلاف آن خان ساعی جمیله دوانند و سکون عنیر همایون چنان بود که نفس نفیس
متوجه آن صوب و جانب گرده اسباب مخالفت ابو الحسن میرزا آنجانب و جزء آن جزء لقاء و خاقان مغفور روی و شاهان نهاد **فرمان**
یافتن ابو الحسن میرزا و محمد حسن میرزا در طوس و حصار و نهضت آنحضرت خاقان مغفور بطرف مرو شاهجان
در آن اوان که خبر شهادت محمد مومن میرزا در اطراف آفاق اشتهار یافت و از شرب شاهجان آن آتش اندوه در دو و تردیدات و زلزله
فایز یافت هر اطراف شاهزادگان که در نواحی خراسان بحکومت مسعود بودند از آنکه و بعد بعد بجهت آنکه اندیشه در گشتند و سلوک
طریق مخالفت بظهور بدیع الزمان میرزا نمودند از آنجا که محمد و ابو الحسن میرزا با برادر اهالی حنی محمد حسن میرزا که در ولایت بسر و سلطنت
میکرد طرح اتفاق و یکانگی انداخته رسل و رسایل از جانبین در تردد و آمد و رفت عهد و پیمان اندوده خواطر بمخالفت بدیر کردار قرار
دادند و آن احباب را و اولیا بقصد و جهاد بهراة رسیده خاقان کامکار جانب قلعت قلب سلطنت مدار میر قوام الدین حسین مالی
و دیاه بدیع الاول سنه مذکوره بدو رسال انتشار ملال معظم و بحیت نامزد عدوان میرزا ابو الحسن را و نشاند و شاهزاده و ابو الله که

کمین زده برادر وی فرستاده او را بنده مقام عصیان رسانیدند و امیر قوام الدین حسب الفرموده بقندهار رسانید و آنجا بر رسالت او مرتب گشت
و ابو الحسن میرزا بعد از ایام لیلی تمنت حسرت از عصیان و غلامی در گذشت تا بران خاقان منصور عاتم تمام سبب شاهزاده سنه هفتاد
اجتماع موزه خراسان در مرو بچهار شنبه پنجم ماه جمادی الاولی از باغ جهان آرا نهضت نموده و در تخت مغفرت و اعلا قرار فرموده و از آنجا میرزا بعضی
دیوان و اجداد خان از حسن میرزا ایرجا الطیف الوجوه از طالع اقبال و جناح استعجال از راه مرغزن توجه و گشتند و بجهة قاسم میرزا
و امیر علیشیر و امیر ناصر الدین عبد الخالق و سلجوق کاول در شهر توقف کرده رایات ظفر پیکر در چهارهفتم از نخست سفر ماه سه کوچه ساقلان
رفت و سه چهار روز ماه جمادی الاول قامت موزه چهار شنبه دوازدهم رایات بریان از پی مقدم خاقان ها کان عزیمت افراز و ضده صوار کشت
و آنحضرت از بریان قاصد و مشهد مقدس مرو حیدر بخدمت میرزا فرستاده و بخاطر داد که بالتماس امیر قطب الدین احمد شیخ مهدی بعنوان اتحاد و دوا
بجمع ساخته جهت دفع محمد حسن میرزا که چنگ میرزا الشهاده در مرغ جا بود و کرده تا آنگاه لوا ظفر پناه از راه هاء قوتول سحاب بصوب مرو
در حرکت آمد و چون ابو الحسن میرزا از توجه مواکب کردون مراتب خرافت بیع و بارهٔ مرو امر فرمود و خاطر بر تخصص قرار داد
و با جمع عالم جشن جهان بر نشاط زیر و سوال بظاهر آن بلوه اخاذ عساکر نصرت مآثار نخاصه و عساکر کرد و لشکریان ابو
الحسن میرزا سر بخاصت مرو و کشیده در محافظت شهر غایت جد و اهتمام بجا آورده و از طرفین سفیر بر آغاز آمد شد نموده و تیشه
بکار خوت از شریان جرد نیان و در دیوان بکشوه کاهیده مسنک رعد بجوار ابر بیع قطره از نم ساخته صفت ها آستوار ای بخشید
و اجیانا وصول قاره و رنغطا آش در مسکر خاطر از اخاذ خاجر جان برد لاز الحرز و بیکر رایند و مدت سه چهار ماه حال بر منوال جاری بود
بعد از آن مرو بیرا طول ایام خان و حدل ملوک کشته من الخاتین مجاکوز و الیم شد خانجز از سیای کلام آینده بوضوح خواهد پیوست

ذکر نهضت حضرت سلطانی شاهرخ از مرغ اسلام و بیان بعضی از وقایع و حوادث که در مرو در آن ایام

امیر حسب صبیر نظام الدین علیشیر بلالت هادی دین قویم و هدایت دلیل وَاللّٰهُ یَهْدِی مَنْ یَشَاءُ اِلٰی صِرَاطٍ مُسْتَقِیمٍ مدت
مدید و اهمیه اشت که از سر قدم ساخته آرا سر پاره مرادات ساخته مرغوب بجانب شاید و شرف کذا در مرغ اسلام و سعادت طواف
در مضجر الامام مرور بایا ما مکرمه الحرام آنحضرت صوب بسته و بایر سریر سلطنت مآب لب بطلب رخصت و کشاه خاقان منصور شاه
کار ایلان خاطر صحبت شریف تخلف شرف رخصت ارزا و نیز فرمود تا درین ایام کان بادشاه سپهر احتشا ظاهر و در اطراف چاه عساکر
نصرت انجام که ایزد و ابو الحسن میرزا اقام مسیح آنا بر صاحب توفیق حضرت عنقه شرف ماجوج کشتر از اصحاب نصیبت مآب ملاقات
سرو سدره انتساب بجانب مشهد مقدس رضویه و الکشت و مولانا عبد الحی طبیب نار بکاهی لکه در بارگاه حضرت بادشاهی او بحق قاشت
جهة استخاره بپایه سریر خلافت مصیر فرستاد و چون امیر ساقه حضیر بشهد رسید جهة وصول او تا عبد الحی و در قید و انقسام
سیر که ساکر کردید و در آن ایام حیدر بخدمت میرزا و امیر شیخ احمد بهلی که حسب الحکم جهة بزد کشت میرزا با پورد رفته بود مهم بازا آمد سند
و مقرب حضرت سلطانی استمالت شاهزاده و امیر شیخ بزد الخزاسان راهرد و تفاسیر اخبار ترک ایشان ارسال الوس و لواب عطا در بایا
مرد و سایر عزیزان آنحضرت کشوه و مقارن آنحال مولانا عبد الحی از اندر خاقان منصور کشوی او و به مصون آنکه
عرضه اشتی که مولانا عبد الحی نظر نواب کامیاب بار سانید حال بر توجه آنا بجانب هما قرآب بجانب مکه مبارکه بوضوح انجامید کرچه دعا
خاطر فیض مآثر مقتضی آنست که این ملتمس با عزاز اجابت مقرون آید اما یاران سعد بار لشانیت طریق شرط است و خاطر بر ادای
حقایق نما واقع خواهد بود و در اوقات بواسطه نوازش فترات عبارت فرشت و آسوب در ولایت عراقین و آذربایجان بر تبلد و هیجان است که
مزید بر آن منصور نیست دیگر بلاحظه رضای خاطر شهنشاه اعلی عزیمت با سوق و اشتد بجانب آنا عهد بلاوات خمسه صفات
تمام کرده و در کاه جاه است طریق عشق بوده عزیمت فرمایند از کال الحکام الخلاق بدیع و بعد بیت و چون آنکه کوب غایت اسلوب خاطر
امیر علیشیر رسید بانجا استمالتها لطف آن اعیان اعزه اصحاب سعادت انتظار بوشیدن سلوت و انسنجیج آنجناب سنوی الفطرة

صلاح

صلاح دین و دولت دوران دانسته که آنجناب بصوب اراده و نی خاطر آب بوجه نمانید و نوعی سازند که میان خاقان منصور و ابو الحسن میرزا
صورت صلح و دوستی بنا علی هذا مقرر حضرت سلطانی در ابوالفضل بهار از شهداء امام ما بعد بجانب مرو و شاهجان روانه شد و بعد از وصول
بعد و در حرض جان مسلم کشتند ایات عزیمت آیات از ظاهر مرو نهضت کرده متوجه آنقصبات صورت نهضت آنکه چون مدت حاصره
بلده مرو بچهار ماه انجامید لیاقت و بسکه فتح و فیروزی و آمد مراد جلوه کر نماید حضرت خاقان میل مصالحه کشتند ابو الحسن میرزا بامر اطول ایام
قلعه داری بول شد و قصد و تمرد بدیر بدکوار فرستاده امیر نظام الدین در وش علی اطلب نوه و خاب بمارتاج حسب الحکم شهزاده
شاهزاده و او رکت که کرخاقان منصور از شهر بیرون در کذشته عنان راحت بصوب هراة اختلاف هدمن ترتیب شکر نموده روی توجه
پایه سریر خلافت مصیر خواهم آورده و امیر دوش علی بدرگاه عالیه پناه بار کشت سخن میرزا ابو الحسن میرزا مرغوب نماید و تمنی شاهزاده
در چه قبول افتد مرکب مایوس بجانب مجرد حرکت اند و در وش از اینکان توبه مقرر حضرت سلطانی تقبیل باد جلالت مناطه فراز
شد و احسان الطاف اختصاص یافت و بعمارت و سرد زوقع مصنف جاری و بکشی زاره لعل لاز اخراج عدالت اضاری کرده رخصت
اضراف بطرف هراة طلبید خاقان منصور و نیز که مارا کم شمار ملک کرن سوطن باشند هر اقرار کرد و نباید مراجعت مقرر دست آنکاه قامت
قابلیت آنجناب از طی و اخوه آراسته اجازت یاد و امیر صوب صفت سلطنت و خیر سکن مهین شتافت اعاظم سادات و مشایخ و قضاة و علما
و فضلا و اشراف و اعیان هراة با از سر زیارت و تعزیت آثار کاذکه جمع ساخته و آنتی عظیم ترتیب اده و بنا استغاثت بر عادة کرشتی و در بوطی
از ایشان استعانت جست و کی جهت تزویج و تعزیه عقد سرکه انصار بصرف داشتند اباب و خلاف و خلام آنعام هر چه انعام و الطاف
احسان و انعام نوازش نمود و در مانده درویشان و بیچارگان آنو صنف بهشت فشان در افزود و در ظلال احوال کذشت سلطان احمد میرزا
کرسا لها بحکم آن بلاد شاه مقدر بود و هراة حکومت و آدر و کی سجن و امیر ناصر الدین عبد الخالق هر دو زشا علم عزیمت بیدر آورد سا فاضید
و احصا آنصاب جلیفه رحمت بمراسم تهنیت و سکواری و الطاف انعام و عنایات کلام حضرت الحق و به اهتمد ذکر طغیان میرزا و شاه
ذکر کشته شدن طغیان مادر جهان علی و آن زمستان که خاقان عالیکان در ظاهر و نشست علی ابو الحسن میرزا قیام بمنی امیر حسن و شاه قلعه
غنیمت آمد بلسیلی مهمات جد و بطی ترجمه دیوند و از هر حسن میرزا نابر قلت لشکر طریق خوف ربایت کرده و در تحصن کشت و بعضی
موجب عبارت حضرت شاه نوشته جوز قندز و ملاسا اخته و شیر خان دست غارت و تاراج رو دادند و در کرو بیچ اقامت اسلوا آمد
از روی اهتمام بلده بر داشتند و جند روز از بیچ تاشام از درون و بیرون شهر میان بهام و قهر لواب جنگ و جدال بود و بسکه کر
میکشودند و از طرفی تیر دولت تاثیر و جلد و اهتر در افواه و اعلام بکیر می سوختند و آحاد بهادران لشکر میرزا ابو هیم حسین با و بیاری
از ظهیر بیرون بیخ امیدند و ضرب تیغ و سنان در و نوع قدز از امام اجل میرسانیدند از الحقد و زنی از جانب حضرت شاه نظر بهادر و کرد
نظر از سایر نجمان قندز بقلاق مار و مستی بود و خلاف مرغ او بود و بلک بکار حقد و رسیده از طرف ابو هیم حسین میرزا امیر سکر کرد
از شهر بیرون رفته مستعد دفع دشمن کردید و تیر طالعین حرزه دفاع بغایت صعوبت دست داده امیر سکر بود و نوع نواخت و نظر بهادر
ستیزه مدد خان بجنگ حضرت شاه تاخت و امیر سکر و دیو ساید اندی و او اختلاف نموده تنها بحرب بهادر رسید و او از کلمه خضر کین
از نیام بر کشید و در آن بهلوان رستم توان بجنگ و امیر سکر و جلاد او را صعید دو نمود و بکسر حضرت حسام نظر بهادر را از الیت دین مرتدی
زمین انداخت و سخن بکرم او را از امیر ساید مو سنکام خان نوس کرد و خرام جانب قلعه مطوی ساخت و از وقوع این حادثه
لشکر حضرت شاه دلشکسته شد و در رطی تو کل و ایده و امیر هیچ حسین میرزا نسبت با امیر سکر و اصناف الطاف تعهد بر رسانید
و انعام اسب و زر و خلع قیمتی از مرد شجاعان و نوازش خوشدل و مسرور کرد اند القصه روزی که خاقان منصور از مرغ اسلام و مرا اهتمام بود
در حد و حرض بود جرطیان حضرت شاه و محاصره بطی اصناع نبود لاجرم میرزا الغ محمد را با امیر عمر بیک و دهزار سوار و چهار زن بر کرد
بر سبیل الغارت توجه کرد اند و سوکر نصرت فشان متعاقب ایشان در حرکت آمد و چون حضرت شاه بر توجه آن بادشاه عالیجاه

وقوف یافته اقامه بات وقرابش میرزا از کشته طرف قندهار شتافت ومحمد معصوم میرزا که همراه او بود اشکر کرده وخیال ولایت
قاینات که حضرة الملک بنای امیر سلطان الدین محمد بیک بطرف رفته که ملک میرزا ابراهیم حسین باشد ومحمد معصوم میرزا بوکیب جایون بوده
بعلاقات رایات عالیات سلاق یاد خیلی خواهید وسرکار پادشاهی معسکر ظفر از کشته از این مقدم جایون بعزت سپهر بر قلوب کرده بدیدن ثنا
امیر حیدر از نزد امیر جنت بناه بدرگاه عالیشاه وسیده دست سیلت خاقانی بساط زند کلان او را مفتوح دید وبحلی اخلاق امیر حیدر آنکه سپهر
امیر سیاه قاتو که سلطان سعید در حق او اقبال بود وامیر سید آقا خان امیر جلسه بیت وامیر حیدر لطیف طبع ومودت نهن ومحسن
صورت وبوی نجابت از سایر امرای کاکان خراسان امتیاز داشت لاجرم خاقان منصور در اول حال او را منظور نظر بیت کرده امیده در سلسلت
لنکران شان خلافت نشان اظهار داد ودر ان اوقات که امیر جلسه بر امالت امتیاز یافته سر افراز شد او را امیر عجم خواست که منصب حکومت
آمل کرایی مقصد وکفاده اما امیر حیدر مخالفت سلطان گشت ودر وقتی که مرسالت از جهان بهراه شد بوسطه رضا مخون تعنی عنه
واقع هر چه حضرة خاقانی دسازیده بود واحد دیگر گشت وچون از قید خلاف یافت از مرسالت استعفا نموده بلیاس قلندری در اندر حق
کشتن اظهار سرع پیدا ونهاده امیر حیدر در عمارت سر چشمه اطهار که نزدیک بعید گاه هراة واقعست مترکه بود وکیفیت بازار آن طرف
دوران زنده اخبار سیار از صفار وکبار رو ناهد نمود وهمراه صرف قلندران وصاحبان که آگاه بیچ نفسار ابراهیم حسین میرزا بنظر اشفاق
در دی کار است وامیر حیدر در آستانه علیه شاهیه متوطن شده جمیع مهمات آن مقدمه از حیز گرفت وآن آثار دوری ودیش وسا که در سلسلت
اهل سلوک مشخص وابراهیم حسین میرزا نسبت ارادتی تمام داشت جهة طواف آن وضع بهشت آثار قدم رنجه فرمود وبعد از آنکه امیر حیدر
ملاقات کرده بنزه ایض الانوار شاهیه شتافت واتیقن بعاطر حیدر قلندر که آن اندوه خدام آستانه علیه او بوده نادر وبیش بسیار کرفته وبیت
جیب کنه پای زند وعزت مطبخ بازداشته بنا علیها ابراهیم حسین میرزا قصد از امیر حیدر کرده واو از آنکه حیز رو قصد آورده
وامیر حیز در شاه است بلوازم تعظیم وتکریم بقدر میرساند در وقتی که از ظاهر بیخ جلسه تقدم رفتا وابرام رسالت نزد آستان
خلافت نشان فرستاد وبنا بر آنکه مرضی خاقان منصور رسانیده بودند که حیدر قلندر بمجلس حیز در شاه بوسیله عیشت ملاقات نمایند که بالجمله
سیوده واو از سلوک طریق مخالفت رجب میدنوده در بارگاه سپهر اشتباه راه نیافت وچند روز مقید بوده بقتل رسید وامیر سلطان الدین
علشیر در هراة از مرضیشده غایة سفیر وستاخر کرده وکمی وشتاده جمله او را از منزل بالمکی بعضای حیز ملعون عمل نموده واولاد
ومتعلقانش را بقدر امکان رعایت فرمود

فشاره رفتن سوستن ابو الحسن میرزا و محمد حسن میرزا که در حدود خلافت خاقانی از
حشت وانزعاج ایشان از دستبرد ملازمان موکب منصور فشان در موضع حسلی اجتمعه

ودران اوان که خاقان
از ظاهر بیرد کوچ فرموده امیر حیز شتافت واز سر حیز عنان عزیمت بکاراب عزایمت افت ابو الحسن میرزا که از اقتدار ایام قلعه اخت
نشان آمده بود آن بلده را بیکی از امرا معتمد سپرده بقصد قیس اوجی از اطلاق حال وهر دران بیشه رزم بیکار در توجه ملاقات کیک میرزا
آمده وبعد از وصول بعید وداپیوده کیک میرزا مقدم برادر مرکبیر را با مقدام اعزاز وکرام استقبال نموده مراسم شادی وشکر بجا آورده و
آن دوری سپهر سلطنت وجهانبانی را در یکجرج مقارن روی نموده در نیت اسوجهانگیر وقوع شود دیدان اخاخشد وخاطر بر
علیه بنده رفته که از اقرار داده بخشش هزار سوار بر از جمع ساخته وان حیز در سر را با مالکی بسمع اشرف رسیده امیر سبانه الدین دیوان
والجلی دیده رعایت وتربیت رسانید ومنصب حکومت هراة سرافراز ساخته بالخاب روکه دایند عیاران نوکیسه نظر نشان جنه الطفا
نیران طیان شاهزادکان بجانب بود توجه نموده خاقان منصور با وجود ضعف فراج شریف بقوت دولت در رحمت نشر عزت تمام
طی مسافت میدنود واو ابو الحسن میرزا ومحمد حسن میرزا بیون از دور وصول اوای چهاکشا حیز بلخند انا بوده بیرون رفته عنان ارادتی
نزد بجوب ولایت لما ساخته وخاقان منصور در اثنا راه حیز جوهر زمان استماع نموده تصور دیده که اعیه مقابله وسعت آورده اند
بلکه بر دیده سینه اخیار کرده خشی کل الفرار ما لا یطاق بر جنجه خواطر میکارند بیاران ابو المنصور سلطان حسین کوکان وحید نهضه را

وان حسین میرزا وامیر تجاع الدین محمد بیک ذی برلاس با لشکر نظر اقتباس بکاهیتی ایشان رواسا شت وبنفس نفیس در حرکت تانی
ونبوده باکهسکی رایة نهضت بی اقراخت وچون شاهزادکان نزدیک بعلو اجتمع رسیدند خلاف وسفر رشید که ابو الحسن میرزا وحسین
میرزا بعزم سوخ منظر بود وبکار ایستاده اند وقبل وسیر وهرب ساخته ملاحظه استقبال ایشان نزد بیسیاه
بر داخته سایه علم نصرت نشان مظفر حسین کوکبان از افق قوالطلع نبود ودر اطراف جیده بخیر بنا توقف کرده جولقاره را بوجود آن
میرزا استحکام در افزوده وانا بخاجه ابو الحسن میرزا در قلب لشکر جای است وکک میرزا در اطراف رایات شوکت بر افراشته ابو حسن کاکان
در جوانب ایستاده بان ترتیب هر دو سپاه در روی بر کاه نهادند ودر شت حلو اجتمع قفا رب فرنبین تلاحق الطایفه در ایران در کاه
یکدیگر وقایع کار جان بعضی بجوانان بسبب تنع جام ناخوشکوار بلت تلخ کرده بیکان تیر لدوز جنه خونان فرامر طالعا داشته وشعله
سنان سینه سوز جان جوانان را زده بخاری مراق اخاخته خیشه آجاد از خون خوبان شر رنگ کشد حرمی جاد کرده اینده وتیره طمان کرده اخشر نهضت
وایران کیک رفتار از بالای ماوره بر خالف الاول جوابند نظم تیغ خونفشان قهر زده دیکان بعضلت خنجر کیر جان بخون بعضد
کرد جوانجو شد حرمی خون بر دیده ودر آنروز هر ثالث ایجوانان از هر شاهزادکان که با ابراهیم خان بر اعدا سپاه نصرت نشان حکم کردند وجهد بخشد
میرزا تاب آهنه سیاوره عنان بود وفرار نافت وکیک میرزا از حیثیت لشکر با سر حسین میرزا اخاخته آشاهزاده بنزد انهزام یافت ونظر حسین میرزا
که در قول بود چون حال بر نوال بدیخواست که او نیز اهتمام جراد دران نموده بیت بحوکه بالذا اما امیر بطلعا فی قوا سقل عنان بایکه شاهزاده را کرفته
از انحرکت مانع کشت وکفت اکر فضا مرکز از موکب جلال خاصه کرده مخالفان را بر تیشه کاکیا زهر نیت بحضرة اعلی سرایت کند لاجرم نظر
حسین میرزا بدل بر قلب نهاده ثبات قدم ورزید وخاقان منصور در مرکز شجی بجیر اهلوا جنوبه نوبتی که در ملازمت موکب
علی جنه خواجه شمس الدین محمد مشی وخواجه شهاب الدین احمد صدر وبعضی از نوینان وجماعت سرکهزدران وخاخاجیان وشاکرد
جنکان کسی بود اکر بخش بر اعدا رجوع اقتدار سیاه فیروزی آثار جرایت وازکال تهور جبلی وغایت وثوق بنا بسالت از نحو بیرون
اندوه او وجه صفت فراج جاد جلب بوشید ومفرد بر سر نهاده وبر اسب لمدل بلت آتش اهل سوار کرده بدیدن کمران سرعت
باد وران جانب مرکز بکار اطلاق اراده فرمود تا مقارن کوکه هلوتر الجذاد از ساختند وسوزن انداخته دلایل نصرت آیات
بر افراخته وباین طریقه از ان مرجه بیرون اندوه چون چنم ابو المنصور میرزا ومحمد حسن میرزا بر اهل علم فتح نشیم افتاد بیقین وانستند که
خاقان رستم حشم وبارع کوه پیکر نشسته وبان هیت بزم رزم وپیکار جیت بسته قرار اکمان اقتدار او را بر اه یافت وتیم ظفر نزد بر جم
علم خلافتی زنده هر یک از ان دو شاهزاده عنان عزیمت تافت وکیک میرزا راه استرابادیه مرکز کرفت وچون کرمکان سیاه خاقان چشم
کفت والله داشتند تیغ انتقام از نیام کشیده بدیکر دو بیم کرده آورده ند وشاید که از اعانت نموده مالک فانا مراجعت کرده ند وخاقان
منصور لوازم محاربه شاه عنود مرعی داشته صفات وند ودر مستحکمان رسانید ودایره حیکی در نظاره آثار ملاروی ظاهر
کرده بود تا نفاذ ملت وفرود مخالفها بطراف ملاد خراسان روان بود

ذکر نهضت همایون خاقان عالیکان بجانب مرو جان و صاریف
در مرو لحق خدمت بواسطه طغیان میرزا بدیع الزمان

الآن مثل که نظر حسین میرزا امتزاج از نظر حسین کوکبان
انتزاع نموده بسوسته خیال توجه بماضوب صواب مکنون خیمه میرزا بیون بود اما بواسطه موانع متنوع که در بلاد خراسان وقوع می یافت
آن داعیه بجز قوت بفعل می اندوه وبعد از محاربه خواجه حسین که کیک میرزا با استرابادیه شتافت وبان بر اوران بساط نصرت واعداد نهضت
بلوغ خاقان منصور نظر را آنحضرت را تعقیب داده ورو بتوجه با سر زیاده نهاد ودران جنه محمد حسین میرزا در سیده شاهزاده را بسیلاب
اضطراب از سره نکشت واکک میرزا دو نجی اخراص طرق شوش دوست مسلوک داشته میان کلاد آمل ارشتر وسان را که آمد از حد
کشت ودر اثنا راه کیک میرزا و از اراده بوادر اعاد مدد مقرب خراسان تعلیت نموده وساند شیر خشمناک بی ترسوی الی عدو
آن ولایت را داده کیفیت حال بر ابو المنصور میرزا اعلام نموده وچون تا من اخبار بعرض خاقان جم اقتدار رسید شان حکومت شد وعزیمت

بنام محمد حسین میرزا نوشتند و نوه شاهزاده و پیشاده مزبان لطف و رحمت پیغام داد که هر چند در حقوق اموت با اسحق تخالفت
بدلیل ماهیت ما بلاد زمان موکب حضرت سلطان بمقام مقابله و مصافه راندن بمانع شفقت اصلی و عطوفت جلی فرخنده رجوع آنحضرت
کشید بر وطالت مشهد مقدس و توابع و نواحی آن اجازت عزیمت مفوض کرده اینهم می باید که از تکاسل اهمال اسابقه نادم و پشیمان بوده
من بعد لوازم خدمتکاری بقدر بر رسانند و آن ملک را بر این عدالت و رعیت پروری معمور و آبادان کرده اند و صباح آنکه خیام خاقان منصور و
منشور رند کوی محمد حسین میرزا رسید سیع و سرور کشته مشهد مقدس شتافت و قدم در وادی و تابعه اوی نهاده دیگر از نوای مرکوب
آمد که خاطر خاقان منصور بوده ایلت مصحب و رنیافت و خاقان منصور بین الی منازل و مراحل خطه استراباد را زمین مقدم همایون بفر سلطانی
گلستان ارم ذات العماد ساخت و به پایه و در خلیج رحمت بر مفارق متوطنان آن ملک گسترده و طوایف رعیت بر دوی بدولت در آن
اشتاقا قصد زیارت هراة از زنده امیر سیاه الدین محمد ولی بیک پایه سریر خلافت مصیر رسید و بعرض سانید که ربیع الزمان میرزا با سلیمان
خواجه هراة متوجه آورده اند و اکنون در نظاهر آن بلده بدیده و گاه بلوچ مرو و ساوه بر قرا مشتر رایات و اسیرة و الموز نعش تمت و بجز ملک
خراسان کاشته خاقان منصور چون این خبر شنوده فشار حکومت استراباد را بحسب ملا ناصر الدین علیشاه سندوی مفوض نمود محمد حسین میرزا
ایمال الست و حکومت و ضبط و ضبط سمنان و مولانا عطاء الله پسند تمام شانزده روز اینجا نهضت مرتبت برق و باد عزم مراجعت بر اوراخت و بعد از
وصول باستراباد زمام الامر آن ملاست را بقبضه اقتدار امیر بدر الدین بهادر و کوچ کوچ سیر زد از شاف و مکوت سان بلوه اما نواحی صاقات
بخلد حسین میرزا داده و سولا ناصر الدین بن الکه خدمت محمد حسین میرزا رسید و قرار امین مطالعه شاهزاده نموده و آنرا تسلیم سالک نجاآورده
آنحضرت باید که استراباد را مقر طلعت ساخت و شکر و جه جاز اجع کرده رایه عزیمت و عظمت بر اوراخت و در هفتصد و بیست و هفت بیع الزمان میرزا بعزم تسخیر
هراة در مرغاب صاحب سار ساوه زیارت ظفر آثار و بدان اوقات که خاقان و از نهضت ابو الغازی سلطان الحسین بهادر جهت دفع محمد حسین میرزا
غلاء کرکان طرف استراباد اطاق و سلطان بیع الزمان میرزا از سیستان و امیر بهاء الدین و الموز از زمین و امور میلاق جزیره اسید ند
و خیل بیحد خراسان کرده سپاه هزاره و کوه و رنجاق و الجمع کرده بایند و بعد از عقد بیعت شورت علم عزیمت فراخته بجانب آمد و در بیلاق
هراة روشناف و از نواحی و سواحی آن دار و کار و ولت خاقان و هر چه یافته بدرو کرده از انجا خاقان بجزیت صعوبت لشکر مقدمه غایت تافته و
در اسکار بزرگ مقدمه بیاض خیمه که بهمه متوجه هراة گشتند و از شیوع این اخبار امیر نظام الدین علیشیر و امیر سیاه الدین محمد و سایر ملک و سکا
امراء در ان بلوه فاخره بوده بر حضر اسطراب افتاده و بوح و آرام شهر امنصور ساختر خواطر مخصوص قرار دادند و چون ربیع الزمان میرزا
بقصد او رسید امیر و الموز بر مقابل و مشورت متوجه گردید و بعضی از مرغ بلوکات که در اثنا خاطر خود مادر و نه امیر و الموز و انتها
دین تصور کرده که ربیع الزمان میرزا امر اجهت کرده و امیر و الموز در عدد آنحضرت جهاد بخاطر هراة نموده لاجرم صبر آمد گفته که امیر و الموز
با لشکر اندک و عزم رسیدن زد بیک رسیده و کرام بخدمت او بیرون رود و غالبیت تن آنکه انهزام یابد و بعد از آن تعالی محمد معصوم میرزا
از جانب جیحون بهراة آمد و امیر بجستند و لی مستقر گشته و سر هراة مواد آراسته کلی لشکر در کار بجستند و معصوم میرزا و سید عبد الله
میرزا بعزم آن دیوار رحمت تهیه دون رفت و در بلخ بیاه میرزا محمد معصوم را دار الست و خود در جنبه ایستاده و ضبط میرزا بجهود سید
عبد الله میرزا و امیر الماجکی گشت و از جانب ربیع الزمان میرزا در نواحی کلات هانه امیر و الموز بوست و در تکاوی آش و کشند و قرار و لات
جز رساند که سپاه هراة و باغی نو ما رسند و تا آنکه امیر و الموز با لشکر اعوان بلوه در کاب آن و چون شرفزان سوجه جنگ بکار گشت
و در طاعی الشک میان عقاب و فریدن تلاحق الجانب و آواز نفوذ آن و سوزن از اولین کوان در گذشت و از هر دو طرف شیران بیشه پیکار
تیغ کوه آهنر و بگیر کرتا خنک و کره از انضاء سمور کهیان لوح فلک شرار سانند خدا را قاب را در دیده غبار مستور ساختند و زمان سنا
بام بلوه بر کوه جوانان و کلت و تیر لست تا نیزه و لها تا از اسمان علو بخشای و سفت شمشیر تا رک شکاف ع بکجر سا زوز و زمانه
بیکاف و تا تهاوی بر ملان از نخیر و بیشه مبالو آخرت بیشافت نظم راند قهان از زمین و زمان ، و اندر آن کوی و کا

ربیع

ربیع سر از اوز خدلک ، هر جا خشال شد زمین لاد زنک ، و در آن اثنا امیر و الموز کشتی کشای بدیع الزمان میرزا بر تو وصول و بر کرکا و زمانه
هر دو باز از شاهزاده آنجا لاد سازکار و دل از جای بفرخت سعید عبد الله میرزا و امیر با اعوان از بوند بعد از آن محمد معصوم میرزا و امیر بیک زمانه
محمد ولی بیک بنگر و بیند سیر اختیار کرده محمد معصوم میرزا و سید عبد الله میرزا صحبت دوان دیدند که مشرف نیاید و روی بآن دو و هر دو
آورده نداء امیر محمد بلسار کرکان مشرف و آمد و دوار کرکشید و روح را مرد کاکر و بیره و بدیع الزمان میرزا مقدمه و مصحوب و الملک
مثل تو لی الجلال نموده و سیل چند و از انجا بریل لاد بنگر کرده اهل بیاست که و از انکه ساشد زد و بیکار کرده هر دو ان شهر بود و هنا
بران بدار او سواسکند ایلغ سپاه و از اجازت حرب داد و چون موت جهل و زمان بیقول کشت جزم لحصت خاقان منصور بتوان بوست
و امیر نظام الدین علیشیر رسل و سابق نزد بدیع الزمان میرزا فرستاده او را از مقابله و مقاتله بدیع سایند و اتمام نموده کرار ظاهر هراة کوچ نموده
بعد از روز کر بران او و خاقان منصور ملاقات و اهل شوند تا لار بکر هر ارنت و آسوب انتهاب نیابد و شاهزاده مصلحت وقت در انجا بسان
داشته از ایل الامان بر ایل الاستاف و از انجا خاصان عزیمت اطراف نمایند و سر چهار روز اعلام نظر اعلام خاقان بر تو وصول بر سر
هراة انماخته امرا و عظما و اکابر و اشراف بلوه از استقبال اقدام و اقدام نمودند و خاقان منصور هکذا زیر سر و نوازش نموده امیر محمد ولی بیک
رجا عنی که در ایام محاصره شرایط خلاصت بجا آورده بودند بتزید عنایت و التفات مراقوا کرده ایشان و اقبال و رایج جهان آرا تر و دل
اجلال نموده و ای و عیش و مشاطه اوج عیوق رسانید ، ذکر نهضت سلطان بلخ بسلطان بدیع الزمان میرزا و از آمدن محمد حسین میرزا
بمرغاب هراة ، چون سلطان بدیع الزمان میرزا از مشاهده هراة کوچ کرده بکنار آب مرغاب شافت تا می لشکر باد جنبش بحکم و عظم رایت
فتح آمیز مجتمع گشتند و تاج ملک نیز از قدر هار بلاد نت رسید و در دوی علی جیحون عظیم دست داد و بدیع مخفی که از قبل خاقان منصور
در قلعه مرو باقی حکومت بود از تسلیم حصار ابا کرده تاج ملک دوی تجویز آنطلد آورده و سپاه هزاره و کوه و سایر لشکر ظفر اثر تو رهاو
چر هلیه کشیدند و دست تیر و کمان بره بدم جلاد و ام و الکی متوجه آنحضرت حصیر کرده بدند و اسیر بر بیع الصلح با تجزیه و تعظیم
متعقب نموده ملاقات هراة و موت علو گشت و تاج ملک قلعه بخر انحصار و رجای را مسخر کرده ایشه امیر بر بیع و راست بسته و باقی
شکسته شد بدیع الزمان میرزا فرستاد و آنحضرت جزیره اورا بعفو و اخاص بعال ماخر بابلاغ فرمانداد و خاقان منصور در بلوه
از و فوز سپاه و کثرت استعداد فرزند و لا نزاد و قوف یافته غلبت مضطرب شد و در آنکه رایو لا سپاه مضیت اخاز بر نوش استر اباد
مراجعت نموده بودند و اسیان ایشان لاغر و ناتوان بوده و میتوانستند که و از انکه چند کاهی آسایش نمایند و ترک مقرکشت بدیع الزمان
میرزا ابواب عقابل و مقاتل کشایند لاجرم خاقان منصور با مقر حضرت سلطانی مشورت کرده بطرح بنا اصلاح پرداخت مولانا
فتح الدین صاحب را امسر المدر اجهت تشیت آنمر نامزد کرده کار آب مرغاب و ساخت و خارب صاحبو در اقسام بشرف ملازمت
بدیع الزمان میرزا و امیر و الموز رسیده عز تزین عمار و آداب رسالت شرفه و مناهاده را طاعت بدیر کرد و تعریض نموده
و آنحضرت بواسطه حقوق اموت مایل و صلح و صفا گشت بعد از آنکه مقدمه مرزان و از کرفت سلطنت ملک بیع و زراع از کار ابا امور تا
مرغاب من حیث الاستقلال بعلی بدیع الزمان میرزا باشد و در آن ولایات نام و آثار آنها در کلوه و بخطبه و سکه امیر هارون حضرت
اعلی خاقانی کرده اند و دیگر هیچ یک از بعد و بسر بعد المستوره مخالفت و عناد بظهور نرساند و بنا بر آنکه امیر هرم حسین میرزا در بلخ سکونت
و جید کاه با مسند و شاه مقاومت کرده آن ولایت را از شر اعدا حراست نموده بود خاقان منصور ارد عنه شد که بار اشاهزاده آنحضرت
بعد او در مذکر تسلیم نماید و آنحضرت نیز دیگر حادث کرده دیار ان خواجه شهاب الدین عبد الله و امیر نوید که بر خلیج استیجال بلخ شتابد
و تمهید مقدمات مناسب جهان سازند کار هر حسین میرزا در باب تسلیم آن بلده بعد از سن مناقشه کرده و بطلب هوا نهضت نموده بعد
جز کو بیوند و خواجه عبد الله و حسب و بوده کاید شد و قبل از وصول بدیع الزمان میرزا اجاعد و شرف ملازمت امیر هرم حسین میرزا
حاصل کرده و شاهزاده و الماجاعت بدیر کرد و ایل کرده ایند از بلخ بیرون آورده و دار اشاد ار اهان و دو دی بیع ناصد ای بلیکو کرد لاکاس

فرموده ابراهیم حسین میرزا بالموازنه شاه پیشکش پرداخت و بدیع الزمان میرزا را مدد او را آغوش مهربانی کشیده و زبان تفقد و تحنی بپرداخت
آنگاه بدیع الزمان میرزا کامران و کامیاب علم خواهید امیر عبد ملک رخصت شاهزاده توقف نمود و ابراهیم حسین میرزا ملازمت خاقان
منصور را پیش نهاد همت کرد با سیاه چون ماهچه رایات فتح آیت بدیع الزمان میرزا از افق آن ولایت طلوع کرد و جناح عاطفت بر مفارق و ساکنان
محارستان سایه گستر و امیر خسرو شاه مسلم و رسایل انعطف شایسته و تشریفات بایسته نظر بر شاهزاده فرستاده و اظهار رعایت و عاطفت
نمود و در مالک خدمت و تردد و حصار شاه مان و حصاریان و خلاص و بدخشان عقیده و کرنها تحفه ترین داد و بدیع الزمان میرزا قاصدان
امیر خسرو شاه را باصناف عواطف خسرو شاه و اجلوه ناها نوازش و انعام مع خلعه و اسب و زر و تعابیر کرد تخت و سر افراز ساخت و امیر
شجاع الدین ذو النون و اولاد و نجابا بیک را معزز و مکرم و عزیز حضرت انعطاف نمود الی الوداع و امیر ذو النون امیر
سلطان علی را بخشی عنایت کرده در رعایت عطف علی و ما بدو بیلا فرمود **گفتار در بیان سلوک محمد حسین میرزا در شاه و در ولایت**
فاریاب و تصرف ولایت ظفر آباد خاقانی و استرآباد و نیشابور تا بسی چون محمد حسین میرزا در ملک استرآباد تکی میداکرد و اکثر
توابع و نواحی آن ولایت را بحیز ضبط در آورد و خیال تسخیر بکر ولایات خراسان در خاطر متمکن افتاده در آواخر سنه خمس و تسعمایه سپاسی عجیب
تهاد و روی توجه باسفراین نهاد و یکگاه ماه یکه در امیر بدر الدین را در گرفت و کسی بر آن شهر شبیخون و شاه و اورا باطاعت
و انقیاد دعوت نمود و امیر بدر الدین رعایت حقوق تربیت خاقان منصور کرده سر بخدمت و عرض ساز نداده در پاسخ و بازشت مردی که
در ملازمت محمد حسین میرزا بودند دست تیر و کمان و سیف و سنان بر و سپاه استرآباد آغاز کارزار کرده امیر بدر الدین ملازم شیر عرین بیشان حملی نموده
و زخم ناوک شیر داد و زخم حسان جا سوز در و زنها در سینه بهادران کشود اما چون لشکر محمد حسین میرزا بسیار بودند و اولا بیان
کوفته از اطراف و جوانب علی القوا و الف قاف صام خون آشام و حسام بهلوم انتقام مدد میرسانیدند و لشکر امیر و عرض ملازمان کرده
اورا بعطف عنان زاده امید و اکرده ایستادند تا دست از دوم باز داده و جلادت غیر خود را بعنف در معرض هلاکت بیاورد امیر بدر الدین
اصلا اعتنا بسمع قول نشنود و حرب بکر تا وقتی که کار از دست تیغ آبدار جام شربت شهادت در کشید و چون مظفر حسین میرزا در میدان
ابطال محمد حسین میرزا کشته شد آن امیر بدر الدین بعزایت عزم حرب برادر جزم کرده آن سپه را بیرون خرامید و محمد قاسم برلاس والد
امیر شجاع الدین محمد بن ذو الفقار ذو الفقار نسبه جلادت آثار مع سفارت چشتر بر دلکرد اید و بیان امیر محمد شه قاسم و مقدمه لشکر استرآباد
سر و اسیان و درویش محمد کوکلتاش بود محاربه روی نموده و آن سپاه بسنده اعلای که ظاهر حمیده اولاد امیر جاکو بود هدا اسنان
تامه قال بنج تیر از پای دامند و درویش محمد کوکلتاش خطر تیر حضرت اختصاص الغرب مسارعت از جعبه میرزا مظفر حسین داغ مدبح
کشاده بودند و بر لوا السیر کرده ایستادند و چون کرکیکان بعسکر شاهزاده رسیده کیفیت حال عرض رسانیدند مردم بشایر بهم بر آمدند امیر مظفر
حسین میرزا بحال توقف نموده و بطرف ولایت زاوه آورد و تا حصار ترشیزان بکران باز کشید و کران میرزا بصدا استماع ابرج مشهد
مقدس را خالی کذاشت و دایه تربیت بصوب ولایت فاریاب و اسپوره بر داشت و آن جانب محمد حسین میرزا ملک خراسان را خالی افتد از استرآباد
تا نیشابور و سبزوار جلوه کاه سپاه ظفر زاده ساخت و بطریق عدالت و معدلت و شفقت و عطوفت و تعزیت شهر و ولایت نیز داخت و چون این
اخباره هالهٔ شیوع یافت در بوق شهرت خاقان منصور بر کیفیت آن وقایع تاخت و او چون صفت تن و استیلاء لوازم بدی بر سر شهر سنان جهد
از غایت تربیت خسروانی و رعایت حیث پادشاهانه و عقد المحفوف با نوار فتح و ظفر و زوری و اسرار نظام الدین علیشه و امیر صادر الدین
محمد ولی بیک را مدد هراه کذاشت و در ماه محرم الحرام سنه سبع و تسعمایه روی بیاه آورده علی حضرت عجایب استرآباد در آمد و با شاهزاده
راه مظفر حسین میرزا و امیر محمد بن ذو الفقار و سایر حکام و ولایات بوکت جایون میرسیدند و تمامی سپاه و خواص و ملازمت کاب جایون
جمع کشته و عکوف بر خاقان کرد خدمت میشد و چون نهضت رایت نصرت شیمت محمد حسین میرزا صورت صلاح در توقف ندید و کرت دیکر عنان
برادر قرار کرده ایند و حضرت خاقانی بعد از طی منازل و قطع مراحل از الفتح استرآباد و ایلغار نمود امیر بون آرامی و اد و جناح حرکت و احسان بر مفارق

اهالی

اهالی ملک جرجان مبسوط ساخت و بتمهید بساط معدلت و انصاف و افتتاح رسوم بدعت و اعتساف بر داخته بستور معهود
اساس سلوک فرار و در عیت پرور و بر افراخت و در آن اثنا محمد حسن میرزا اعتماد بر کمال شفقت و عطوفت حضرت خاقانی کرده عالم ملازمت
پدر بزرگوار کشت و مولانا محمد دار آسمان سلطنت اشیان و مشاهده ما فی الضمیر خویش اعتضاد داشت نمود و خاقان منصور از کمال
غایت مهر و مسرت زنده و فیما کان شاهزاده را باصناف الطاف مخصوص و ملاطف کرد بایزید استرآباد اسالی الست و ملاقات
فرزند ارجمند اظهار اشتیاق نموده و محمد حسن میرزا بعد از مظاهره کجایب طاعت عجایب از دوی مایوس در حرکت آمد و خاقان منصور
امیر محمد بن ذو الفقار را باستقبال شاهزاده نامزد کرده و بزبان الطاف بیان کذارنید که رایید و هیچ شر از طریق بزند و احتیاط نامرعی کماره زیرا که محمد حسین میرزا
مقیات نزدیک بعد از کاکها رخوه را بکلک میرزا رسانید و دستبرد نماید و سر محمد بن ذو الفقار بسلامت شاهزاده رسید مشکوی کشید
و از دل خاقان منصور تحمل عطوفت الیز کلمات موعوظ کیر بدان کذارنید و شاهزاده بخدا مادرت مفت و اوامر افراز و اخبار مرتبی است
و همان او را بتلیت صبر و اجلی بر افراشت و در غایت عفو و رعایت عفو و تلطف ساز ایستاده و از قرب بر اخذ محمد حسین میرزا تا قلعه و عاصی
و نبوده بدر بزرگوار خود رعایت نمود و محمد حسین میرزا از بعضی وقوف بافته بالحاح بسیار کرده و تمکین از دلجوئی اکثر سپاه کذاشت
طلب کاه و جوی بشاه شد و بزرگوار او و بدر رسید و محمد حسن میرزا سپاسی سپاه محمد حسین را دانست که حالی توقف بالست و اطاق
امیر محمد بن ذو الفقار و امرا و ارکان دولت خویش سوار شد بطهماسب و دی همایون نکهت و تمامی لسان و شرآن و جمع و حکاه و احوال اقبال
او را بمحمد حسین میرزا عنف کرد بجانب کاه ذات زنک بازکشت و چون خاقان منصور استماع فرمود که محمد حسین میرزا در کذشته فرزند ارجمند
موضع الخلافه و نیابت و نبوده که امر اعظام و دوزه آلصف احتشام برای میرزا کبلک از اخلاص جایون سر انجام نموده باستقبال او فرستاد و هر
از ارکان دولت جهد کلی از اما و طرح صرف الطاف اسباب فراغت ترتیب کرده مه سال از دیار جانان حسب الحکم بقدر رسانیده باصناف
آنچه محمد حسین میرزا کرفته بود بیک ساعت در آن اطلاق و در آن اطلاق جایون سامان یافت و در آن شاهزاده و شاه عبدالله ان اسپاه را از دیار جانان مراسم استقبال
بجا آورده و ذلک میرزا در سایه سکین سعادت سنیه و سر خاقان ظفر قرین فایز شده از اهل اسلام اعتداد و استغفار و بانواع شفقت
و عطوفت و اصناف مرحمت و عاطفت مخصوص و مالوف کشته پایه قدر و منزلتش در افزود و بفرمان خاقان مظفر لوا منصب امارت دیوان اعلی
بشاهزاده سعادت انما علو کرفت و فرامین مطاعه بعلل آن در اطراف و جوانب کاکا و صفت رب و نیت بنوفت در بن انتا سلیمی سلفت
عالی شیف و ارشاد هاتف قضا جانب میرزا محمد حسین میرزا از سلوک طریق مخالفت پذیرد کرد و نهایت نفاست ساده جهد صد خاقانی
حضرت پادشاه و اصحاب و محمد را بایستکی فرزند آن میکاه عالیشاه و نیاز و خاقان مومی بعد معه نوز آنفرزند ارجمند الحسن قول الکی نموده و حق
شفقت ابوت و محکم اند و کرت بکر سلطنت جرجانا بوی نمود و عهد آنکه اند رسل و رسایل و تمهید قواعد عهد و پیمان خاقانی
عالیکه بجهد آشیان الماس آنملکه از شاهزاده و نیاز و عزم و راحت مستکر جاه و جلال جزم کرده عنان کران بصوب خراسان انعطاف
و در آثار راه قامت کالیت میرزا محمد حسین میرزا با خلع فاخره و کرسی مرصع زیب و زینت بخشیده بجد یا ایالت ولایت طوس و مشهد
و اسپوره و مارو و دون با بدای صوابدیش مفوض کردانید و او را شرف حضرت خاقانی استیاز و جوه و نوز سر ما و ارزکی در طی سلطنت
طریقه سارعت بقدر میرساند **ذکر انتقال مقر حضرت سلطانی از استرآباد فیروزی جاودانی و نزول رایات نصرت**
آیات خاقانی در مستقر سریر اقبال و دار الملک و چنان رضا و آتش ناخان ناظم محمد خانی تیغ الوزرا خاقانی
طالع است که جلال سجاد الشرف اسلطنت اسلامیه ابتدا **وَلَقَدْ كَرَّمْنَا آدَمَ** مشرف کرده ایند و تمهید خطاب
یا ابن آدم خلقت آفاقا و لاجلک و خلقت لاجلی فرق ما هدایت اسباز ابیج صورت رسانیده پس تولد و نمو کرده از قرار و قضا اقتدار
آن بیچکرای عمران مرطوب و اعتبار و سرای و ایاد جانی نهاشد **شعر** و نیاز و اهل هنر و سر عزت با آفاق بجاه و نزه کرده
بلکه مناسب علو شان و بهجت مکان عالیه کرد خلعت اقتدار شان بطراز **وَفَضَّلْنَاهُمْ عَلَى كَثِيرٍ مِمَّنْ خَلَقْنَا** طرز بنا شد آنست که

پیش از چند سال درین منزل پدید آیند و چون ندای **یا ایتها النفس المطمئنة** بشنوند و شایبهٔ اهمالی از عنان کشاد و طلب اعمال آنها
بقدم همت از منتهی نهمت و تا بهی بسعت جنت آشیانهٔ خود رسانند و در بصیرت نظارهٔ عالم ملکوت نموده **فی مقعد صدق عند**
ملیک مقتدر **نظم** برین مرغزار این که جای کرد * برای مسکن تو رکشیده از نقوش * هر چند از خیره اندیشه عرض
از تقریب این نسیب حیث و مقصود از تهیدان تمرید واقعه اگر بکیت خاتمه شکر عامد کسوت سوگواری پوشیده کیت تا عضیت را
این عبارت سجلات تحریر می کشد که در روز دوشنبه جمادی الآخر تا صدی و شصت سیر از ده و هی اجل بهراة رسیده این شارت رسانید که
مرکب که بکبر ابت بجلیع استحالی متوجه مستقر سریر سلطنت و استقلالست و اهتزاز ضمایر این خبر بحشر در قلب نهسانیده می
اعانی و آمال متوطنان آن دیار حضرت و نضارت که فرخ اختر و عرام فرق انام را فرح و انبساط تمام دست داد و نماز پیشین روز دوشنبه
مقرب حضرت خاقان غفران قرین امیر نظام الدین تطیشیر لمعی از اجلهٔ اصحاب و اعزهٔ احباب برسم استقبال متوجه گشته شب چهارشنبه
در رباط بریان سرا که هر دو روز دیگر از انجا بایاب تشریف برده و انعام و قرب وصول موکب همایون استماع نموده در اکثر آنسال غایت
شفقت بادراک شرف ملازمت خاقان عالیکان بیاریه و در وقتی که رایضان مقدم بر حضرت نکاه حضرت و ثبات و سیاه ایرد تو سن سپهر دوا
بشد و بحث و سلامت سواره بمحاسبت رایات امیر چند و ایلات که در انسنجال از و تا خاقان مشغول بود توجه فرمودند و حبارت الدلت
مسافتی فرخ و فرج از ملازمان رکاب عادت اصحاب ایشان سیده بتقبیل اناملی اعلی آفتاب سرافرازی کشتند و نوازش می یافت
و در روضهٔ مشهور بخواجه عبد الله محفوظ بدولت و اقبال خاقان ستوده خصال اند و رتبهٔ در اندر عالیجناب ایلچی آب خواجه شهاب
الدین عبد الله پیشتر آمده و مقرب حضرت سلطان آنقاوی کالات نفسانی در آغوش مهر ایلکشیده بر اسم پرسش تقدیم رسانید و هنوز آن
عین فارغ نگشته بود که نفیر قیام بحال آن امیر عالی مقام راه یافت از غایت اضطراب گفت که خواجه عبد الله از من واقف باش و مقارن آن بعض
حضرت خاقانی در دیل سیده مقرب حضرت سلطانی از اسب فرود آمده امیر تیغه بعزم سعادت پادشاه عالیشان و معزز کرده و خوت
ایلچیان عتاب یاقوت رفتار بازه بود که دست رد و نوش خواجه عبد الله دست بکمر و کتف مولانا جلال الدین خواجه امیر اخاخت لطایف تحمل
خود را تو دیک رسانید و تقبیل اناملی اعلی قیام نموده و واسطهٔ استیلا صفوف هیاهو انگشت و هر چند خاقان منصور سعادت تقدیم بان
تلطف و نحو آن امیر چالاک و صغیر الخاطر ساخته او را رسید اصدر جواب توانست گفت و اینمعنی موجب پریشانی خاطر خاقان منصور
شده و نبود که آنجناب را در حضرت خاصه که کوتاه بود خواهد ماند و هم اسب بشهر رساند و خواجه عبد الله را تعهد حال آن سرور و اهل انصار و کان
باید داشت بعقل نفیس متوجه رباط بریان گشت تا گاه اعلام فرمود که بعض اصدی بایلکه تا صورت صحت روی نیابد مولانا عبد الحی
زیارت کاهی کیاوتیم از انجا بات میزد در طریق خلاف سلوک نموده گفت بعد از وصول بهراة و اختیار لجا در طرح شروع می بایلکه و خواجه
شهاب الدین عبد الله را تا فی اسستصوب تیز ده و مقرب حضرت سلطانی را در حضرت خواجه بایزید روی براه آورده و بنزد و تحیه اعزیق
بعرض آن امیر عالیجاه در مضطرب گشته بعرض خواجه عبد الله رسانید که شدت مرض شایبه است که اگر در امر صفا خبر شود عارض
نخواهد پذیرفت و تغلب درد زه افزاده سر عزیمه خاقان منصور فرستاده و گفت حال ایلچیان اعلی مقام داد آنحضرت بنده بود
تا صفتی از این صفت محفوظ و راست کجا نیاید اما تا زمان از اندر نه کاهد و بیاشد و نضاد سر فرج منظور گشته بود و فرصت نوبت
حضرت لاحق صاحب نهضه زیاده بر بخشش قطره خون جریان نیافت و رضی استاد بیذرفته در تبشیب جمعه آنجناب را بر تنش رسانیدند
و علی الصباح تمامی اطبا جمع گشته نوبت بکم قصد قصد که نما بجوز کار از ده است رفته بود فایده نداد و مان بلطف خاقان منصور بر بالین
امیر هدایت قرین تشریف آورده و او را بتا بیتو شعوب دید و لبر و انعقاد کرنیز نهاده قطرات اشک از فواره دیده فرو بارید و در روز شنبه
صورت آثار صحت بیشتر شد و صحیح گشت و ریح روح مطلوب قضی کالب شکسته از تکلف بکل جملی بنزهات راحت جاودانی پیوسته
و دعا کو کبا رجهان از جهان رفت * بالک آنجا که آمده به آنجهان رفت * روحش که شاهد ساز و ت کار بود * آواز خطبهٔ شنید و دل بر نیست

علی الصباح

علی الصباح کجو رشید خاوری از کنکنبلو فرو ساند شعلهٔ اندوه اند روز ماتم و کان ظاهر شد و نعش تاره و هراة اشتها را بافت
و تاره خون و اندوه کان روز خواصر و عوام را فرو تافت آوازهٔ غیر ایرو دیر و نا پو صدا و کند بسپهر و وا انداخت و سپهر خضرا
بر افتت سحاب آن تعزیت کسوت تنکون سحاب بر افکند و بجای اشک قطرات باران بر زمان ساخت علمی اعلامه را عامهٔ عزیت ارتفاع داده
تحیر شدند که بکم تربیت از کرد باید و نضلا و لاهم را بعلت شکیبائی چاره کرد و نا دانستند که بر من بعد بحلی شاید ذهی شکسته بیلی
کرد و در کار صورت آنحالت متزلزل کشت و زهی بر من سپهر که از آنوا آنعاد مه خلیل خبر و اسیان اشک عنبر و کان فرو بنا دید شعر
چو خون بنا دید چشم سپهر * چرا کشت روشن دکر ماه و مهر * چرا سلک ایام در هم نشد * چرا ماه و سال جهان کو نشد * خاقان منصور بهمه
علما مذهب بکل غلاسا ر خواتین عظمی هما لطف بنزله مقرب حضرت سلطانی تشریف آورده اند و سادات و مشایخ و علما بجمع کشته بدن
بوسه بلیش ابطر بیر شریعت غسل کرده اند و جاره رحمت اخان را بعید کاه هراة بردند و صحاره آماد بکنبذ ذی در مسجد جامع آنجامع
اصناف جنازات بهمین مجلس ساختند و بعضی سنت جنازه بر سر مدفون کرده اند **مصرع** ابو خالشه الی کجه دیده اند
رحمت خاقانی سه روزه تعزیت مراسی مقرب حضرت سلطانی توقف کرده با سایر اصحاب آنصیبت مشارکت بود و سامع و ارتفاعات آن امیر
صایب بیرد صاحبت تمالیه بود و سال آنکاه بترتیب آن هنم اشاره فرموده امر آوا بچی خاخاتلان آعقاد طعام بر سبیل احتشام
در شهر بدین عظمت ترتیب کرد که کاس کشیدن آن طعام استه باشد نیافت ملاحم حکم هایون نفاذ یافت که سادات و مشایخ و علما و صلا
و شعرا و امرا و صدر و زیر بلکه تا مرغ و زیر با مدد روز هفتم آن صیبت عظمی در صحرای حرم ناهیان کرد در مثال عید کاه هراة جمع آیند
و خاقان منصور و چند روزه با پیرهاون که در آنسال بر آن تعزیه بودند و بعد نشسته مجلسی ست در هم و اکرده مازند مباحثه و دوت
ساختند هر که چشم هیچ دیده و روی بجنان بعیسی نیاده بود و امرا آوا بچی سواره و بلوازم چاوشی بر اطعه خواجان و خواص اهالان
آغاز آن کشیدن کرد و بعد از خورد و طعام حفاظ خوش الحان بقرأت آیات کلام مجید نظام اقدام نموده جمعات کلام بعالم در بند
و طعام بارکاه منزل اصحاب سوکواری اصحاب کسوت تعزیت ما مور کرده اند بلا سیاق تا خواجه بوشا نیدند و آنحضرة اکرم آنخواجه
تره بلیش بیاره سر بخلافت مصر طیرو زبان لطف و مرحمت خواندش فرموده بصبر و ثبات وصیت فرموده و شعرا و فضلا تاریخ وفات آن امیر
بلاغت اثار را بعبارتی مختلفه و سلک نظم در آورده اند و در تهنیت از ذات بهجت صفات قصاید و قطعات منظوم کرده اند از جمله امید
صدر الدین ابرهیم اسیوانی قطعه توح بیان کاشت **قطعه** سپهر بین بود علیشیر آکه بود * عقل و دانش ملک و ملت پناه
در هدایت هادی راه هدی * در ولایت والی دین آکه * عاقبت بین بکلا اندیشه * شی سوی فردوس بجید و بیا * در جهان پرسیدش تاریخ فوت
کفت خواجه آن ولایت اشتاه * و را فوت حروف را در تاریخ آنصیبت شامل این تنقیح بخاطر رسیده بود **قطعه** جانب امیر هدایت پناهی
کجا هاز نوکشت آثار رحمت * شد از خاجهان سوی باقی * که در روی بکشت کلزار رحمت * چو سال فوتش از انوار رحمت
و تا بر کرد فلوه زبان در بیان کمال اخلاق و محاسن آداب و تفصیل اشعار و مؤلفات و تعداد آثار عادت آن امیر و ذکر صفات
رسالهٔ علمی و کمال الاخلاق تمام در سلک تحریر کشیده و آن تحفه در بیان و ذاتش را بنام او در مقام در مکان شرح نموده ابواب تعیین
سیاره و تواریخ زمان حضرت خاقان منصور کشتند **لقاء در بیان آمدن امیر ابو الحسن میرزا بملازمت خاقان منصور و سوختن معظم آن**
شاهزاده و افتقاد حرم عفو شاهزاده و افتقاد حرم معین الدین ابو الحسن بهادر چون استماع نمود که بدیر بزرکی رفت
بود در عالم قدر ارش بحسن سیرت کامل عطوفت و مهربانی بقدر رسانید و ایالت ولایت طوس و مشهد مقدسه و نسا و ابیورد
و بلاد و دور و رامع التوابع و اللواحق بوی مفوض کرد اسبند آخر الحال خواف قبل اقبال و بکه اسانی آمال بسته در هماز اوقات
که امیر علیشیر وفات یافت بلزاین عدم نهاده و در شهور اخاخاس بلو شاه بهراة تشریف و خاقان منصور آن ذرهٔ اعین سلطنت را
در آغوش مهر ایلکشیده مراسم اصطناع بجا آورد و شاهزاده در سرا مده و خلل عنایت و پناه عطوفت و الطاف بجا دهش بیش و عشرت

اوقات کذرانیده رخصت اصفهان حاصل نمود و بواسطهٔ وشکر بجانب مرو بنا بر وجه فرستاد و در ماه ربیع الاول سنه سبع و ثمانمائه شاهزاده و سادات
اعاظم مصحوب میرزا و قاین رخصت اسهال بالمرادی شتافتند و آنحضرت بعد از تشریف بر عرش خاقان عالمگیر بنایت سلوک نشسته و
بالاخره زبان بمارون بکشود **انا لله و انا الیه راجعون** کما و بعد از اقامت تعزیت مراسم ولایت قاین که سیورغال
شاهزاده مرحوم بود بدیار اصفهان و از هم حسن میرزا و ده زراعت بصیبت محمد مصور میرزا التیام یافت و کرست زمانه آیین
نیل الاثار کرد چون احوال خاقان بسدید حضار کشیده شاهزاده خاقان میرزا احمد بخشنده و نیک شان و شهاده قت حلول اجل طبیعی در
دو نوبت افتاق سلطنت و جهانداری از اوج کمال او در حضیض و ارتهاد و ساه تابان سیمه خلافت و کامکاری بجهت خسوف متلاشی کشته و بیتی
اقرا فی قدام **مراجعیه** ای ایشجهان امریست محال ٭ پیوسته سر دولت مقرون بزوال ٭ هر کس که سعود کرد خود بعد سال ٭ بیرون رکاب
خاقان بمصور انتصوت مبلوه شاه ذوالقرنین سلطنت عنان شکیبائی از دست داده لباس سوکواری پوشیده و والده خدیجه نژاد مهد علیا بانو
سلطان بیکم از دیده مؤثر بار خونابه بر روی زمین روان ساخته فریاد و زاری و اوج ملال زنکاری رسانید **بیت** ز تیرکان و سیه خواب میرسد
سکو خواب سوز نایب میرسد ٭ زه سوخته و دل بخاطر ٭ کهی بر سینه میزد کاه بر روی ٭ آخر الامر کمان دست در حبل المتین شکیبائی زده
نعش شاهزاده مرحوم را بآیین شریعت سید المرسلین در مدرسه سلطانیه دفن کردند و جمعه روح نعش بر جنده و زوایم اطعام و طعام و خیرات
کلام و الحلال و الاکرام بعالم آلوده و در شهر الهین سال سلطان اسکندر میرزا کمر بر مزاده و اما در خاقان مغفور بر اختیار سفر آخرت افتاد
محمد بخشنده میرزا نموده بدستور معهود لوازم و سوکواری اقامت رسید و روح شریفش بعتبات کلام و اطعام طعام شاد کردید و در تلاوت احوال
عبد الحق میرزا و ملا میرزا عثمان بن میرزا سید احمد بن میرزا میرانشاه که بنشر از جانب مادر بسلاطین آق قویلو می پیوست و در اسیک حالت که در
دو ملاقات عزای اعتبار تمام داشتند زحمات سیاه خلعت بنا و لوازم کاسیاب شاه فرا نموده بهمراه سید خاقان مغفور مقدم شریف ایشان را
عزیز داشتند میرزا عبد الباقی را بر ملاقات مخفی و مساهی کردانیدند و مهد علیا سلطان بیکم با کمر سابقه در حبالهٔ سلطان و میرزا میرزا بوی بیکانه
از واج کشید **شعر** دین سند لی الدّ آتوس ٭ کوی ما تدرین کاهی عروس **ذکر توجه رایات جهانکشا بسیستان و بیان سعی و مساعی**
ارغوانیه و سونوقدران اوان در سنه ثمان و ثمانمائه حاجی جلوکه که تو الغلامش بن بهلول خواجه خاقان مغفور باحکومت سیستان
امیر سلطان الیغون بالجی شد و رخصت داشتی سایر امرا و نوشیلا حضور آنکه کرایت نشان کی از شاهزادکان سایر وصول بجند و به
انداز فتح سیستان بسهولت میسر کرده بنا بر آن خاقان عالمشان میرزا ابو حسین را با مدد و فرار سوار بجهت ولایت بقروتا مور کرد و آنحضرت تا ولایت
قهستان بوده و حدود سیستان را تاخته و تاوی و اسیا اقامت و از فتحت و بجهت اسیر و الوس رسید با تفاق و الدار سند خوش
نظام سلیک و روی بطرف و بعسکر شاهزاده آورده و در طی مسافت مسارعت کرده چنانکه در هنوز از حسین میرزا در خواب غفلت بود و شکر بیاش
متفرق و مجتمع اسیر و الوس بر تو وصول برد اجوا و اقامت و شاهزاده متنبه شده با قرب بیست سوار که در آن زمان مدآستان معاودت
آشیانش حاضر بودند متوجه اصلکشت و از آنجانب فاصله کلشا شرکه شغلال لشکر اغریان بود در بر ابر این حسین میرزا صف قتال را بسته
بهادران از جانبین دست باستیال بر کوکان و سیف و سنان برده و مقارن آنحال از کلفت اسیر و الوس با جمعی کثیر از دلیران قوم ایغور
و از جانب دیکر بجناح بیلک با جمعی بیشمار از لشکریان قندهار بعد کرسید و شاهزاده را لشکر او در میان کرفتند و آنحضرت ساعی بجانب
اقام نموده و راشاکره و زاده اش بخنجر بیرحم کشت لاجرم عنان فرار بصوب هراة تافت و اسیر و الوس رایت غلبت بلوح سپهر بالوف
لوحه خط و صفحه زمین داور شتافت و در شاهرخ و حسین میرزا بعضی ظاهر خیال کرکرده بیهانه شکار از هراة بیرون رفت
و راه استرآباد پیش کرفت بعد از وصول بجند و آنولایت محمد حسین میرزا مرام استقبال بجا آورده و در باره او مراتع اشفاق و اعطاف ظاهر
کرده بجهت تقدید هدایا از محمد حسین میرزا بمومی جنب سلاشه در کذشت و فرزند حسین میرزا بعد از تقدیم لوازم عزیت داری بر سند
مرد دی نشسته قایم مقام پدر بر آمد کشت **بیت** چو بر تاکه کنی افسر از سری ٭ نهد سال بر سر بکری **ذکر توجه رایات جهانکشا بخراسان**

محمد خان شیبانی و بیان محمد حسین از طوار او در زمان جهانی و اوار کشور شیبانی سالمات سلطنت
بن ابو الخیر خان است و ابو الخیر خان از نسل رخا اوزبک اوزبک و محمد خان بمزید جاه و حشمت و وفور شوکت و عظمت امتیاز تمام داشت و ایام الجلات
مکان او دولت و اقبال ابیز سلطنت و استقلال بی قرار است و حاجیه الغا سلطان شد سلطان سعید میرزا ابن اسماء آنحضرت از جانب ایشان
فتح سرقند ساخته در بخارا که خاقان مغفور بر او الغا و سلطان حسین میرزا او و استماد نموده و خاقان اغتنا افتاده و مادر محمد خان شیبانی
قرو بیکه بوده و قرا بیش و سنه بود و بعون آن و لطف حسین رشد و تیز سید محمد بن ابو الخیر خان و حسین بن مبارک سلطان را اجل موعود
بعالم آخرت رسانید تخت جهانبانی و کشور ستانی بوج خاطر بر تمام ساخت و امرا و ارزبک را سلطنت خود و حسنا کرده چنانکه بی دست مخالف
و حدود خوارزم بلوازم شیرو کرمیر و اخت و بر اسطه و فور شوکت و بر اسلاف اعدا و دولت اعاظم عاجز شده بطار اخوانید و حاکم آن دیار بر اعلی
ترخان او در اسرقند و ملازم سلطان احمد میرزا ساخت و سلطان احمد میرزا با دولت و رفاهیت حرمت و تعظیم زندکانی میکرد و میان جد کاه محمد خان
سنه الجد ملاسه و الجم کشید از میرزا سلطان احمد که بخارا و کرسر و حصار دیبا بان نهاد و بعد از وفات سلطان احمد میرزا و سلطان محمود میرزا و عمر شیخ میرزا
که هر چه در حال بلاد ماوراء النهر ایلف لشکر و لوازم اندوزه بعد و ترکستان شتافت و آن بلاد را مسخر کرد ایلغه و سنت و شهار عزم تسخیر
ماوراء النهر جزم کرده بخت کمند بخت و مکر و سحر بلده سرقند انداخت و آسیا هی خیر کمان ظاهر آمد شیر فرزند و بر ماند از اهل حسب سلاله
یاد شاه ساخت و حالا که آن زمان خواجه یحیی و بلد خواجه عبید الله و ان بلده استیلا یافته بود و جمع سمارت ملکی و مالی را تفتیش بلاد خود سلطان
بوده و سلطان میرزا از سلطنت حسین ابو نیاشت و هر دو بلاد رنت خواجه بلخه فرزند او بحال و بیلشت و حسین محمد خان شیبانی
چند روز بلوازم محاصره و محاربه سرقند بان پرداخت و دست کر سلطان میرزا و ارکان دولت او و تعظیم و تخویف خواجه بیک بتل آمده
استمالت نامها نوشته شاهزاده فرستاد و پیغام داد که دین امام که ما هجر اعلام نظر اعلام و اعلام بنوی و صول و حوالی این دیار اتاخت کیفیت استماع خواجه
یحیی و عدم اختیار و امر شهر بلده و صنع الخاید و مت حالی بهمت متوجه قرابه مال و رفاه حال کرده بلاهم ساب حال اختیار نمایند
ابواب مخالفت مسدود کرده ایزد تعالی اشاه را مرافقت بسار کاه حالیشاه آتی و در سلکت ولا و صلی انتظام یافته در ظل حرمت و حاطت بسر برد
فراغت و بنای و تحسین و تقویت امیر بوست اکبر نزاد والد سلطان میرزا او نشاه و ایرانا ملکت خویش بزیاده و شاهزاده با خاق آن سعید
ساده بین اغاثه و اعوان فرستد کشته عزم ملازمت محمد خان شیبانی جزم کرده و در روز نجم خواجه یحیی و اکابر سرقند و بجد جامع باد آنان
اشتغال داشته با سعید سوار از امرا و لشکریان روی باده و بی عنان او نهد **ع** مرغ دلبر بجل آید سوی صیاد دوره ٭ و محمد خان در کان کلی
آب شاهزاده ساده و ملاقات نموده و سر و روی اظهار عطوفت و عنایت کرده آخر الامر در طریق خضر عهد سلوک نمود و بهار الجلوس را
بصدر صیاد از بای دولت و خواجه یحیی و اکابر سرقند چون حالی افتاد ال بند بیز اطاعت و انقیاد جاده الجید بند و خاب خواجه الاوت و لا
یحیی بیکه سلطنت اشاه در تخت اخوان و اولاد و قرابتان از تخت سلطانی میرزا و الکت و مالک سرقند و بخارا و ترکستان و توابع آن در
تحت تصرف محمد خان قرار کرفت و آن پادشاه عالیجاه و ارکان کلی نشر کنه بر عین زاد مراد لشکریان او شهر و اندمند و دست بعد و باحوال
دعا و ادکره بلوازم جمر و بیاد و شغوب بی نوند و چون صحیح چهار ماه بر تنول الکذشت و تخلم او زبکان از عدد اعنا ال بخارا و کشت خواجه
ابو الکارم کرد الوله صاحب هدایت بود و در آن سان مزید اعتبار و اختیار از سایر اکابر سرقند ممتاز و سنتی معین قاصد و هسان
بر قی و باد بیرکا و حضرت و عالیجاه خلیل الدین بابو میرزا که در اندجان قایم مقام پدر خویش میرزا عمر شیخ بن میرزا سلطان ابو سعید کشته اعیه
تخت و ملک مورث است ارسال نموده پیغام کرد که مناسب و لشاکر شاهزاده بر جناح استعجال متوجه عکاه آباد اجداد خود کرسند
در دو حدی بی مسافت فاصله که در فلا شب بظاهر سرقند رسند تابنده و روز اهالی شهر بلسان ابواب و لشت و اقبال مرد و ملازمان
آستان جاه و جلال لکشایم و راه خروج و دخول او بکار اکه درین بلده نظم و نعد و اشغال داده اند مسدود و کرم ام و چون این پیغام بعرض
میرزا ابو رسید طبع سرقند امید و ارکشته قاصد را مشول الغام با کرام داشته و متعلقت ابو کسر کرد و در باب مجانب ارا الملک مادر الجهر

متوجه گردید و حالا که در آن زمان محمد خان شیبانی خطبهٔ هرات را مزین کرد کالانشسته بود و حال آنکه سمرقند این طریق طاعی سلوک نداشته
میرزا الغ بیگ را بر اشیره داد و بر تخت خطبهٔ چنین و میرزا الغ بیگ را خطبهٔ مقصود بدان که زمانی آنکه مسافت ما طولی بوده و رشت موعود در ولایت
سمرقند رسید و خواجه ابو الکلام بالقاب و کلام اعیان و اعاظم حسب وعده بقند بوس رسانید آنحضرت را اشیره داد بود و دو آنها را صبوحی آنکه
بکوش و کشش از محمد خان ترکمان و رانش رجعت بود نه از روز سخت تنها هر گشت لشکر از جان و اولیاء سمرقند و مثال او بکان رجعت
دست قتل و غارت روزه و حتی از خواص خان بجلت خاطر از روز کوتاه المدتی که عید و مدد لشکریان گرفتار شده روز دیگر سیاست حضرت
پادشاه اختصاص یافته و قریب سعید از باش بدین نوع تمرکز بر مثال هلاکت افتاده علی الصباح در شهر خاوری بحکام سپهر بنور زیا بنور
حضور سمرقند ساخت و حرکا الا قفا نموده بیان فرات و سیلا استهار بالجزیره علم عزیمت بطرف و الواقعات ظهیر الدین محمد بابر میرزا قدم بر
مسند سلطنت و جهانبانی نهاده رعایا و بیچارگان از سمرقند از اعدل و احسان جاری او و اواب رعیت بر دیدگشاد و محمد خان شیبانی و
کالکالا گفت حاده شد و قرار یافت سخت محاصره سمرقند بدیهار و کوچ کرده متوجه ترکستان گردید و حضرت پادشاهی محمد بابر میرزا
چند ماه در الکالا قرار یافت و ضعف اقامت نموده مقدمه شد و در باب استحقاق سیاسی و جست مهم و زبون و اما چون خلاف تولاب
جنون آمد و اوزبک ضایع کرده بودند در سمرقند خطط و خلاق عظیم بوقوع پیوست و محمد بابر میرزا بالاحقاد آسیلی بیرون رفتند و حال سیاه الدنیا
متفرق شد محمد خان شیبانی از حضور و قوت یافت و اندیکر سمت ترکستان گرفته بالسیاق قزوین از جون و محمد خان
بکمران طریق تاخت و حضرت پادشاهی سایر شیوع بلاد بحال نصرت و شهر بحال انست و سبب پریشانی پناه مقدر اقدام بعیدان
قالی شوالت ملاحم سمرقند زیاد کالا شسته علاوه وجه بعصیان خان بلاشت و قوت یکران بلده فرو و سرشان و بجر تجربه خان در امره محمت
واخذ و قتل اکابر آنکه کالا شت الاطاعه بحکم بحال افتد با طراف ممالک ایران و توران کوشت و دمرو پا بسته دام تقدیر شده سپاه اوزبک
عدد ایشان با خانه زاد آنحضرت و خواجه ابو الکلام بسطت آنکه کمی در انشا سعد حاسن شرعیت نوا شیده روی بکستان نهاد اما چون اجل
رسیده و آنکوت ناچم بغداد و بعی از لشکریان خان او را شاهزمند خان بر دند و چون بیم آن لاشاه بهرام قهر بر انجام شود میر بغداد
پرسید که دریش اجر دی ۹ آنجناب و بعد این بیت برخواند که بیت چرا نمی کرد آن بر دیده فرو زد ۹ هر تکلیف کند بیش صورت ۹ اما این
لطیف بیاد شاه و مان لطف تهمار سیاست خواجه را بحالم الخوت و دولت فرو و ولایت استملاک آنخان و الاتراد و اکثر ملاحوا و امرا الیه
صفت انتفاع دیوه سمرقند را داد الحال ساخت و الالک ملایت بخارا و توابع و ایراد فرخند سیر خوش سلطان محمود میرزا غایت فرو
و حکومت ملک ترکستان را با عالم خود کوچ کرد بعی خان و سوخیال سلطان که بنده و حضرت میرزا الغ بیگ کرد کانست تفویض فوده آنکاه حیال
استیصال امیر حضرت شاه و حضرت الاحصار شاه و مان و خلان و بدخشان و قندز و بعلان بر روح خاطر کاشت و علی القاعده و المتوالی
سپاه و ایلات اوزبک را بخدمات و تابع آمده و ما مور کرد ایشان را بیت تسلط و اقتدار و انزلت کفار در بیان بعضی اخوات میرزا الغ بیگ
و در آمدن کالکالا عمر حضرت امیر محمد از عمر چون بمعنی کلمه کرد بیکی نوع هالک الا وجهه له الحکم و الیه
ترجعون نبات و دوام خاصه ذات بیچون و قادر کن فیکون و لقال الذی نیا دون لا نم و چون حضرت مرتبه رجع متوطن ربع
مسکون و در شهر رستیع و سنه ۹ میرزا الغیث بن میرزا سلطان مدد و لایت کابل بجوار مغفرت خداوند جزو و کلیوت و میر میرزا بعد
الزاق هالک آن یار کشته بجای بیر بر مسند فرمانده می نشست و سبب هر سن شاهزاده و میان امرا و اکابر و لت مخالفت افتاد و آغاز
شهر ذکر سر انجام تمامی مهمات بیچون و کلیا الرسیل خود کرفت و امیر یوسف محمد و بعضی دیکر امرا از شهر بیرون رفته جیب کاه داشتند
و صالح عبد الحی که شهر زکه دوه و اخلاف سلطان قشمیر از کی کشیده بسیده رو بحل کابل دانده و بر پیش آمده و بر تنها از زمام اعلام
کشیده و الحال الدنیا و حیات تمر اماخته و از جمله بر شان تمام حال کابلیان ناه افتد اوی جزء دکر سمیر صبح و لد هزه تو امیر و المولی
محمد مهدی ارغون رسید و در آخر سنه ثمان و تسعمائه هر و کوه و دهم آورده و صحیح کابل را بیش نهاد مسافت و بجانب نهضت

امیر عبد الزاق

امیر عبد الزاق قرار و قرار اختیار کرده و محمد مهدی دولت و اقبال در الکالا مقیم شد و دختر میرزا العیک را بحباله نکاح در آورده و این
در وقتی که مدبع الزمان میرزا و امیر و المولی در کالکالا آب امیر بودند بدستان رسید موجب فرح و ابتهاج زاج هلکان کرده بدیدن میرزا
سلطان مدبع الزمان میرزا بعزم رزم خاقان مجاهد از کرتن آب کالکالا آب امیر بجانب الغات امیر حضرت شاه
چون نهضت کشور ستانی ابو الفتح محمد خان شیبانی و اقطار آفاق مشهور کرده بدیدن صورت سپاه او زبک جهت کابل و اطراف موقف را تقدیم مبدل
کرده اید خاقان منصور سلطانحسین میرزا در مدبع الزمان میرزا و شاه او را بر بعث ایلچی و مقاتل خان ترغیب نموده و امیر حضرت شاه الجهان را سال
داشت از بیداد اوزبکان استعانت نموده و مقام کرده کالکالا سرک حال شاه زاده کالکالا آب امیر رسیده با حوزه احصار شاه مان و
بدخشان و خلان و قندز و بعلان دو زیاده دوی کیهان بوی خواهم دید و دین بوش اقبال از ملاقات کالکالا قرآنا خواهم دید بنا بر آن
مدبع الزمان میرزا سلطان بسیاه بقند هار و زمین داور و انحصار آمده و اجیه الاذهان بنام امیر و المولی و اولاد و اخوان او در تمام آمده
مصون آنکه علی سرع الحال سیاه آنجا در مراجع ساخته علی آنشاه ملازمت موکب عالی مدبع لشکر او زبک و فتح ساوه الدر قسام نمایند و امیر
ذو المولی لزام الطاعت و فرمان بجا آورده و ابو سعد از سوار جرار بخاسع علی خراسید و مدبع الزمان میرزا آن امیر مجاعت پناه را بعد طلب حضور
و عاطفت پادشاهانه اختصاص داده ابواب عاطفت و اتفاق بر روی دو کشایش بکشاد و امیر حضرت شاه نیز تحت شاهنشه و برکات با سنه
نظر امیر و المولی فرستاده و رباب توجه کالکالا آب امیر بهلیل نموده و چون آن ترکستان بیابان رسید و سپاه سرزه راهین مدکا رجوع سپاه
و اطراف و شت و کهسار صف کشید مدبع الزمان میرزا عزم بوزش سمرقند جزم کرده و در اواخر سنه ثمان و تسعمائه هزار سپاه
و سوار هر جوشنوش و زره کالکالا زانج بحلب مرمد حرکت آمده و امیر حضرت شاه را بجهاد فرستاده اینده بر زکوا استمداد نموده و چون بکنار
آب رسید و در برابر مدینهٔ رجال تر مدد نزول الجلال نموده و ملتفت کوی جزیره و الالک ای نسبه الموج طلب سپاه سید حاکم ترمد
امیر محمد دلقم کمیر با فی استهاد انشت فی الحال بیخابان آب امره بقصیل با طلب سلطنت مآب پر دلخت و مشکر کشیده غایت و القاب
لهجت الحکام مدبع الزمان میرزا امیر سلطانحسین ارغون و امیر ذو المولی عداله قرا تولاغ دار تره امیر حضرت شاه حصار شاه مان فرستاد و او را
از صوب موکب عالی کالکالا رایت و تعظیم خرم و زمین محمد خان شیبانی جزیره اده و مهنه دند که بزد و سی لشکر فلز زیر نده تا علی الاسرع الحال نع اعدای
ملک و ملت میسر کرده و امیر سلطانحسین و عبادته قرا تولاغ با امیر حضرت شاه و مردان و امیر بسیاه و بیرون ملاقات کرده و از بین مدبع
الزمان میرزا و مکتوبات امیر ذو المولی بدیشان رسانید و ایشان را بر توجه عنایات بدوی عالی ترغیب و تحریص نمودند و امیر حضرت شاه
نیز عدم ساعدت توفیق از طاعت و فرمان کرده بعید و عناد کمانید که مدبع الزمان میرزا از رسم محمد خان شیبانی فارغ کرده و شاید که
علم ملک سلطانحمود میرزا القصد در نماید لاجرم عذر و مقم و زبان آورده و الجهاد از جهت اضطرار نداد و چون ایشان بلده دوی مدبع الزمان
میرزا بنا بر کشته خلف وعده امیر حضرت شاه و امیر و صدر انشت شاهزاده در بلد عبور آب امیر متزه دشد و مقارن آنحال امیر ناصر الدین
عمر میرزا از ایام میرزا علی از اندر جان بوضع پیوست که خاقان منصور خلاف و منصور لشکر بدیه نصیر بستد لاجرم مدبع الزمان
میرزا با امیر ذو المولی طریق مشورت سلوک انشت بطل ملاحت و کوکت و عداوت و صول بظاهر و چه ما رجع امیر ابرهیم میرزا متر لکه کشیده
امیر تاج الدین ذو المولی را جازت اضطرار نداد فی انت و چون آنجناب علم نصب بجانب مستقر خود بر لمت عصای قسام
لشکرت مدبع الزمان میرزا ده بالجنه انواع بر شانی و دوی و محمد خان شیبانی بفتح خراسان امید و از کشیده از آب امیر بعبور و نمود و در خلال الحوال
کذا خواص مدبع الزمان میرزا بظهور رسید و بیان سر محمد خان شیبانی از آب امیر عبور نموده مدبع کرده در خلال الحوال
کذا نشته سید حمد خواجه که در سال مبارک شت قبلی شتم بوی و صنعت خواقین او نیاز بجانب محبت و اخلاص ملوک می نمود
از دیار او را الله بسلی شاکر شرف ستوبر مدبع الزمان میرزا الحلی کرده و خان طاهر ساخت کسب نجم و عدی محمد خان شیبانی
از دوی و کرد ان منزه القاطا عنایت پادشاه از دوره ام و صار ام الحیاة نوادم دو تحاوی مقدم و خواهم رسانید و مدبع الزمان میرزا

بدان سند معزز و اعتماد کرده او را مشمول انعام و احسان بیکران کرده اند و جناب سیادت مآب امیر او ترکمان شاهزاده طریق اختلاط
سلوک داشته در خلوات زبان مدح و ثنای محمد خان می گشاد و اشارات اجمالی بنسبت او در عزت کرده با نواع مواعید و ترغیب بیدار انجمله
امرا و خواص مدیع الزمان میرزا ابرهیم پیر سلطان رلاس و جهانگیر و شاهرخ بهادر رلاس و آفتاب ترخان و قرا بیرخان و قتلک کیلدی اوزبک
بهم اتفاق نموده با سید خواجه حسن بیعت کردند که جهانگیر و فرصت سیر و نیابند و ابای و رواد بخالفت مدیع الزمان میرزا بهاده
ابواب خدمتکاری خان بر روی و روکار خویش بگشایند و دران اثنا محمد خان با قرترخان که سابقا واسطه استمالت محمد سلطان بوجه ارا
از انحضرت بجهت پناه مدیع الزمان میرزا آورده بود و سطور نظر خلایت شده و در اندخود حکومت بجوی آثار خلاف و ظاهر گشت بلکه بر صریح
بیوست که امیر محمد با قرقاصان نزد محمد خان فرستاده پیغام داد که هرگاه موکب قاآن انا نور عبور فرماید فلعه اندخود را بخدام
سپهر استشام سپرده در سلک سایر ملازمان انتظام خواهم یافت و خان مغولستان بدین وعده امید و لاکشتر از سمرقند متوجه گذار تاشند
بنا علی هذا جماعت مذکور بلسقوب سید محمد خواجه خواجه مران قرار دادند که هرگاه مدیع الزمان میرزا جهة دفع محمد با قرتجند و اندخود
اردو شعار بلاغی ظاهر ساخته و نیتی سازند که آنحضرت گرفتار کرده و دران ایام امیر محمد با قرا از عبور آن مدیع الزمان میرزا رنجیده بیند روز
بروز خشت از ملازمت باز کاه سلطنت تخت محمد و زبد بنا بران آفتاب خاطر ترخان و معنی هرگز از طبیعت رنج افتاده که آنجناب را نیز
بلغو موافق سازند و ابوی خلوت کرده سکنی بعزیمت در میان نهاده تمادی بجنبند با قرتعب ظاهر بجان اشارات احسن قوا الخوف و نیز و گفت
مناسب جلالت که در او رسم میرزا خواجه ابو نصر را سامع شده عهد و پیمان در میان آید که طریق خلاف سلوک نماید و نیز اتهم تشبیه بدیه
و محن برین قرار با قرهر طایفه بخیر می فرستاد اما امیر محمد با قرا غات حقوق تربیت مدیع الزمان میرزا در امین کرده هانت و بجهاد رفع
میرزا ابرهیم ملازمت شتافت و گفت خیالات بلند شارا مدیون داشت و مدیع الزمان میرزا چون نسبت بآنجناب امراج متفقت
و عنایت مقدر و سایده و این محن را بر عرض جمع کرده حایز بسایست مع قبول انشود امیر محمد با قرصیر که مناسب آمد که
بکار معتمدان خود را مصحوب من بسر مزار خواجه ابو نصر بار سامع نسبت تا حقیقت این محن در مای بلوی ظاهر کرد و آنحضرت این افتاده را
جایگاه قرار داده مقرر شد که پهلوان حسن علی سلطان مصحوب سامیر با قرمیان مزار رود و آنجناب بحضرت پهلوان حسن را دیگر از محبوبهای
جماعت آنحضرت نشانده در خانه اعتقل ساخت و خود منتظر انجناب عصیان بر دو مزار نشست و هان لحظه آنجماعت بمانقاید سیده
و آن جماعت از رفته در قصبه مذکور مرا آغاز گفت و شنود نمودند و سید محمد خواجه ایشان را بر مواعید خان عهد و سوگند داده مقرر
گشت که آنجا پهلوان حسن بخدمت مدیع الزمان میرزا رفته گفت حادثه امتعقیل معروض داشت و مصلح روز دیگر دران حالی
پیوست که تمامی امرا و ارکان و اعیان بحضرت مشورت مهم محمد با قرخان در حکامه دیوانخانه مجتمع کردند و بعد از اجتماع آنجماعت مدیع الزمان میرزا
امر انتظام عسر یک و تنبیه علی ما فی و عاتق محمد ارغون و ایلکار ابوالحسن محمد با قرارغون و شاه منصور ایلکر فوجی عالیان مامور
کرده اند و امرا بعد از آنجماعت آن زمره نمک بحرام را مواخذه و بیعت کرده این هر یک را بیکی از اهل اعتماد سپردند و برای و جهات ایشان را بحیطه تصرف
در آورده اند و انجمله کرفتاران شاه محمد رلاس و آفتاب ترخان و قتلک کیلدی سیاست رسیدند و عقوبت شاه شاه طلال ابرهیم سلطان
و جهانگیر رلاس و قرا بیرخان و سید حمزه خواجه کشتند مگر علیه با طلاق ایشان صادر شد اما امیر شاه منصور گفت که چون حمزه ایشان فتنه
جناب سیادت مآب و معطی دولت نیست و بخلاف مصالح مدیع الزمان میرزا او را بعلی برکشید و بعد از آنغات خان کوی سیاست
از میر کریک بعور بنوه مدیع الزمان میرزا از چهار باغ میرزا ابرهیم سلطان عنان بکران بطرف جیا لکه دران معطوف ساخت در طریق
نصرة آیة علی الذی کفر و کان ذلک الذی لا یستطیع ذکر و رجع مدار اولی با پیوسته مع و سنه احمد خان شیبانی ایات کشور سنانی و ارا
و تنابر استدعا امیر محمد با قرترخان از مقر کریک عبور نموده نواحی اندخود را مقر مراد قلت سلطنت ساخت و محمد با قرو یک
خلقی بسیار سپاه کمی کشید اما سطور نظر التفات نشد و محمد خان او را بطرف بیکراب کوچانید و حمزه عور خان کوی سنان در چهار باغ

میرزا ابرهیم سلطان بعرض میرزا مدیع الزمان رسید و بنا بر مشالی سپاه و عدم دلیران در زمان محصلی توقف نمودن موجب سلطنت
و جهانبانی میرزا محمد زمان از مدیع تکاشته امیر سلطان قلیچ اوا در ملازمت شاهزاده باز داشت و مقرر شد که هدایت السیف و القلم
خواجه جلال الدین میر بیک و امیر شیخ ابو سعید عمانی و قرا حسن الفوت بنده دران بلده باشند و امیر علیجان و امیر عیسی بیک کوچک بقیا بیک
دار و غه شیر خان بود رفته در محافظت آن بلده طریق اهتمام بجا آورده بعد از ان رایات عالیات خاقانی از دره کرمان و جهار بیک
رفته از انجا بر قلاع شتافت و از قلاع خان غربت خلاب بجا بجزه دران تافت و محمد خان شیبانی چون مع لذخود بفصل اوا روی
توجه بلخ آورد و چون از لشکر قبا ساز او از بلخ ایلتخت شیر خان نامور و چون آنجماعت بجد و آن ولایت رسیدند امیر علیجان
و امیر عیسی بیک با صد نفر از سرداران رلاس و عزم رزم از ظلم چون خواهد بیار آنجناب و او بیکان مقاتله و قوع انجامید و در اثنا
سنبزه و آمیزه نزدیک اسب امیر علیجان رسیده و لشکر او زبک او را دستگیر کرده بسبب دیگران بر پایش بهلند و از دو خان بر دو و بلخ
رایات ظفر آیات خانی و کالی حشمت و کامرانی ناقوس ظاهر طلوع نموده امیر سلطانعلی قلچاق و سایر امرا و اعیان که در ایکان بودند
خاطر بر تخصص قرار دادند و بسط در وازه خوانی تعلق بر پهلوان حسن علی سلطان و جمعی کثیر از نوکران خاصه امیر سلطان گرفت و دروازه
چین رلاس و پهلوانی امیر علی و خان احمد قلچاق و امیر دروش محمد کاکا بار مست سکها بیدفت صاحب السیف و القلم خواجه جلال الدین
میر بیک دروازه شهر از اسط نموده محمد خان میرزا با شیخ ابو سعید عراقی و قرا حسن الفوت در ایک سوطن بود امیر سلطان قلچاق و مسجد
جامع شهر جلالت ساخت و سکا کاری بحافظان جمع مدیع در وب بر پیش نهاد مت کرمانید و از انطایف محمد خان شیبانی و قرب و هزار کس
از سکان سالک جلالی در برابر دروازه اسلی و خان احمد قلچاق و امیر دروش محمد کاکا و جمعی برادر خوی عود سلطانرا در دروازه خراسان مقید کرده اند بکر جمعی سلاح
جمعی نماز امید و از دروازه اسکا سلطانی و در بارگاه شاهی مدیع امرا و نوشیروان و شاه و نخست لجی بشر امیر سلطان و سایر امرا
میرزا مدیع الزمان را با طاعت و انقیاد دعوت نمود و مردان سخن و مدیع قبول انجان جاری نیافت بترتیب اسباب تکلم کوی شارت و نیز و معیار
یکهفته که او زبکان بر دوره بسیار بر سایند و آب غدق و ابطیه و دیگر اماکن آب بر ترتیب که ایند حکم حلت سلطانی نفاذ
یافت و سیاه او زبک اجتمع و اسباب شهر او از سوزن و کرباس و صابون و کرکوکی و رنج خاکی سیم انداخته و ساند مور و ملخ روی بخدق قادر و
آثار دوز بر سنجر ظاهر کرده اند و محمد خان دران صباح جرشق شب زلت پوشیده و باسوی کوه بیکر سوار کرده و بیرون قریه و هزار او زبک بیرون
پاده پیش پیش او روان کشتند و چرهاو و رهاو سر کشیده بخدق دروازه شتر خواره اند الفتند و مردم خواجه جلال الدین میر بیک اضطراب
دست بتیر و سنان بر دند و آنجناب اشارت آن زمان که او زبکان بخاکریز بالا رفته نزدیک بخدق کیچی شتیار انداخته بر دست مع نوتا
نخست خود سنگی بطرف شمال افکند و آن بحر پر جوشه رو در آب انخدق و طلطانید جمعی از آن سایر و ملا در آب دران بر موج بود نه دست انداخته
نداشته دیده و دوز و سنگ رشت آنجمله کشوند و بسیار خاز بحضرت و فرار افتادند و بسیاری از ایشان دران خدق جریح و قتیل در بیکدیگر
افتادند و بجنین از مدیع بر موج شهر ایران بهام ظهر بجانب بر رشت تا نیز از اشیا که از دروازه اند و کاغذ و عدد اعتر مژه در او زده ابواب
حلاوت و ساعت بر کشادند **سعد** بسان ژاله از ابر بهاران ٭ بغرق از کان شد تیر باران ٭ سهام تحتی از آن کشت بیرون ٭
ز ابلک رعد شد کر گوش گردون ٭ و اگر چه در آن زمان زبکان نیز نهایت حلاوت و مرمای بجا آورده و جمعی از شهر از انخ نا دولت هر دو لکن
مجروح ساخته اما چون کرفتن آسمه بسیل قهر از قبل محالات عاقبت انهزام یافتند و در انجنگ قریب یکصد نفر از جمعی خلق
رنج سام خوی آشام و ضرب سنان رعد آسا از قهای و بوی بجهان جاوه افی آورده و بر بیقیا سوم و نوبت دیگر سیاه او زبک در طرح جلال
سلطانی و در انا خدند و زنا و اول شاه آکه مهمی پیش برند فراهت نمودند بعد از ان در ضایع شدن لشکریان اندیشید و از دیهاه
دلمشغال افراد قاما موکب آبیدا مابقدم اکان در تضیق محصوران می شد و دران اثنا شور مرجیلان مذبر یاوکر عبت و کمار خدق
دروازه شتر خواره شافته و از در کشید و نام خویش ظاهر کرده اند تا جوی از نوکران خواجه بر یکه پایان بدیع او را بلا بدند و بر مخلص او از دم محمد

بجا آورند و چون تهمتن خان شیبانی مدت سه ماه در قاهر طی نشست و دانست که تیر آن بدف بخت تیر مذبذب خواست که ابواب صلاح
صفا بدرگشاید و آن نوسل آنحضرت را بحضرت صرف دارد و بنا بران امیر درویش علی را که بعد از فوت امیر علیشیر از ملازمت استعفا نموده و در
قریه فضل آباد بسر میبرد بدان قرار که مهجور الیلت خان بر توسل بدو حدود طی اخاذت بحسب اختیار الصطرار سلوک طریق ملازمت نیست اختیار
نموده بنده بر نشاند و بخاطر داد که آقا بیا قبال سلاطین خود را بسر جدید والی سیرد و سلطنت از آن خاندان نوبت دیگر بدو و دمان جیلیه مشغول
کرده بدیع و شمار از جزو فاتح مناسب آن بالمات خاق و غایات خاقانی فتوحات نموده صدا طوب بخاتم و خاد قیام نماید و مدت شاهنامه روزگار
شهر یکشاید و چون امیر درویش علی با امیر سلطان و سایر امرا و اعیان طی ملاقات کرده لوازم ادای رسالت بجا آورده و خواجه جلال الدین میر یک
شکل امیر آنجا را شکست قریب بصد و پنجاه سالست که ما ابا محمد و ملازم رعایت و عنایت اولاد امجاد امیر تیمور گورکان هر آنست
و بر فاهت اوقات گذرانیده بالجمله آنکه میرزا بدیع الزمان لکسی و ناچیز نتوانست که بحالت الوقت بالحضرة خان در مقام مقابله و مقاتله
در آید چگونه جایز باشد که ما حقوق تربیت چندین ساله آن پادشاه عظیم الشان را نادیده انگاریم و شهر را که در سبیل امانت بامیر وی باشند
مانند اهل خیانت بحث تصرف جسم گذاریم و حالا که عنقریب چند هایون فال خاقان منصور با ثانی و سپاه اکان و سپاه خراسان سایه
اقبال بدیشان و دعا هدا ثلاث و ابعاد تأییدات الهی و توفیقات امت الهی و تمنا را بطبق مخواه و سنان نخواهد ساخت اما آنچه خان
کان برده اند که ذخیره ما با تمام رسیده و جزو تمام است زیرا که ما تمر بتر خرجه فی تمام و هنوز نکاله ذخیره دارد و این نحو و امنشا آن بود که در آن
ایام در زاکه شهر و کوچه و از ابتدا آنجا ساده روی بجز اکاه عدم آورده بود القصه امیر درویش علی چون این سخنان استماع نموده است که بواسطه
کسی بر باب شهر و بی محمد خان یار نخواهد کشود باز گشته آنچه بود و شنیده بود بر جمعی خان رسانید و خان را واسطه هان زمستان طبیعی
مراجعت کرده و اثاث امور صور کرده و بسیر قدر شتافت و نوبت دیگر لوازم ابلغت و بر ناهیت مرد خان اهوال اسکان طی تاخت اما در
مدت مطاعه و آمقدار خراج از سیاه اوزبک در ظاهر آن بلاد و تابع روی نمود که مزید بران بعضی نتوانکرد تا بران در باب تاریخ آنجا در خاتمه
محل کتاب این قطعه رسالت تحریر آورده **قطعه** محمد خان چو از امیر گذشت * شتابی بحصن هرات بدیع سنج * تمام شهر و بازار کشاد بخت
اذان تاریخ شد و بر آن طی **ذکر اشتمال میرزا بدیع الزمان در آن اوان و مخالفت امیر ناصر الدین عمر میرزا**
ترکان همان ایام که محمد خان شیبانی با سپاه بی عدد قطرات باران شیبانی بحاصره طی قیام نمود سلطان بدیع الزمان میرزا در ولایت
جزه و بان بدیشور بعضی فرزندان و چند نوبت رسل و رسایل پیاپی سر اجل و شاه و کیفیت بیداد لشکر قیلماق و اوزبک را شرح داده
و استمداد هاکره و خاقان منصور چون آن را رسید از آنحضرة و ر خاطر داشت در باب ارسال مدد مراسم نفاذ و اهمال بجا آورده اما امیر عبد اللطیف
جان نثار و امیر ابو القاسم بحثی بر آنبود که با لشکر بادغیس و مرو آورده و سر بیل تا بان رفته حوالی قامت انداز ند و کار امیر خلیل را مضبوط
و مستحکم سازند و میرزا بدیع الزمان بعمارت و احت محمد خان از جزه روان محکوم شافعیه بعضی ایام زمستان آنجا بایان رسانید و چون
سلطان بدیع آیین فرود در دین سپاه سرزه و بر اعین بعضای مشت و بسایر کشیدند از آنجا کوچ در دو صحرای جزه جار نصب خواری طغرا نما
کرده اند و الحال نزد امیر جزه و بر ساده کرده و دیگر بسلان مودت و دعوت نموده و بار استمداد و جزه بدیع سپاه اوزبک بما لذت و نوید امید
جزه و شاه بار دیگر اظهار انقیاد کرده و بر داد خود امیر و سایر ولایات شاهزاده و نیشاده مقرر آنکه چون میرزا بدیع الزمان بحضور مراسم
عهد و پیمان بجا آورده که مست بدیشان قصد و بیدیشد خود خیالات کرده و صحارا و ولایت و قدر و بلاد بخدمت شتابد و در خاطر و نظر
محمد خان خصیر جایز خاره و چون امیر وسیله و دیر و بجی اراده و ری عاملی نزد کرده قبل از مرگ معزه مستوس بدیع الزمان میرزا معزه کرده و امیر جزه
خیال اطلاق کرده و بیشتر با بوی ملاقات نموده و او را زیاست بیر ساید تا ما الحال بلیل کوچ در کوفته هفتاد ساده بیشه خان شافت و تدبیر
دار بلوه که در تصرف خواهر زاده اش قبایلیک بود توقف نموده امیر وسیله بیلک همان بکران بقدر نافت و سبب مخالفت امیر عمر میرزا آن بود که
در آن اوقات که بدیع الزمان میرزا در طی و توابع ولایت و اقبال امر تمع کرده اند خواجه نظام الدین احمد بن ملا نظام الدین شیخ محمود که

خواهر زاده خواجه شمس الدین بن خواجه سید احمد میر ابی بوده از نیشه و نیارت بدیار امارت رسانیده زمام اختیار امور ملکی و مالی را
بکف کفایت او نهاد و امیر عمر میرزا را مقدم بر اکثر امرا و فرمان روا و فرمان بر داده و آن امیر در دیر بلکه کرایف و بوده اکثر مهام را مفتضی او بوده
سرانجام میکرد و از سایر امرا و رؤسا جز اندکی بدیگر هند و بنا بر آنکه دران وقت از اعمال و اقوال امیر عمر میرزا آثار اعتدال بوده و بنا بر
نسبت بخاقان منصور ظلمی و ستمی و تراخ جمع الزمان میرزا و نیز کرده شده و دران بهار که در نزاع جوز بجان جنبه اقامت برافراشته بود امیر
سلطان را بزیده و لدا امیر جهت اکبر ملاس را موقعیت تربیت سر از زاشاهره و دیوان تراجی برقلای امرا عنایت کرده و مدیدند ثابت دایره
و هدیدان ایام خواجه نظام الدین محمود بی نیز منظور نظر عنایت شده بمنصب اشراف دیوان عالی مشرف گشت و همان حال امیر سلطان را
و خواجه محمد و اختیار و اعتبار امیر عمر میرزا و خواجه نظام الدین احمد در وی بنقصان نهاد و بدیع الزمان میرزا بجلاء حضرت صاحب
مدات با حضور مدت ایشان فیصل بیدا سازان امیر عمر میرزا شاهرخ خواهر خاقان منصور ظاهر ساخته و صدای مخالفت در انداخته در انشب که
میان اهل اتفاق بزیده و امیر بیلا بلیه اهلاک کرده و هم نهضت جانب شهر غان بر افراخت و ساعات کار بضرورت روی نهد بدیع الزمان
میرزا امرا و کان و دولت را جمع ساخته در باب حرکت و سکون مشورت فرمود اکثر امرا مخالفت عمر میرزا رشب مجرد میکرده شوروند و روزه دیگر
خواجه ناصر الدین امیر ضر چون خواجه عبد الملک بن خواجه ابو نصر بن خواجه محمد بار سارا که در اند و بر جمعه حضیض امیر عمر میرزا بشهر غان رو کرده
اما قاعده زمان سر تیب گشت و امیر عمر میرزا در مقام خلاف ثابت قدم بوده از سر خاده دیگر تشت عنانان میرزا بدیع الزمان فاصدی بزمین دلاور
شده امیر ذو النون و سنا ساده بجا ساده دار که علی اسرع الحال و بر جمعی ابطال بر جمعه سوکه خلیفه آکرده تا مع امیر عمر میرزا و فتح شهر غان بوقوع
پیوندد و نقض تقیس ایشان میرزا کیج کرده همان طریق محکوم تافت زیرا که بسیاقت عمر میرزا در آن باب نقصان تمام بسیاه انجاه راه افتاد احوال
قریب داشت که چون محمد خان بر کیفیت حال اطلاع یابد آب گذشته بعبور گذشته باشد **ذکر نهضت خاقان منصور علی کرد و ثرثار و مراجعت**
و مراجعت و نمودن سبب عرض و جزاز منزل تراب چون جز تخصص امیر عمر میرزا در شهر غان و توجه میرزا بدیع الزمان
نصرت بحکمت و رهنمای استماع یافت خاقان منصور با سپاه موفور و رعایا که آب رخاب بدیشان خیالی آنکه شاید بطور صید و حوش الهام اطاعت و ادا
آورده و آن پسر کشاد بدیگر طبع و منشا کرده و صحارا قطع منازل چلاتراب را مسکن طلب مآب ساخته در اتوضع حسب تقدیر و اوج همایون بنایت
سیم گشت و محمد بن روی نقصان نهاده کار را ناصحا آنقریب در گذشت جنگان سیما التمام و اما حکمت اقسام آنقاز تیاه و مرو
اشرم و لغذه ساسیه کرده و بهمکی مت دیار آنها رضه طریقه اهتمام مرعی داشته لوازم جهد و اجتهاد بجا آورند و خواجه طیش آیین و
شاه کان تمکن و امرا و فرمان نخواهی و مقرر بصلاح و صدقات مستحسان اند و در دیشان و کوشه نشینان صحت ذات ملکی صفات
را از حضرة و اهل الخطات سالت نموده و بان دعا و تضرع بر کشوده و پس از دو روز چند مسالت اصحار جادت بعزم اجابت رسیده از دار
الشفاء **وَنُنَزِّلُ مِنَ الْقُرْآنِ مَا هُوَ شِفَاءٌ لَكَ** شفا جاهل و اطلال خاقان عمار اکردیده **ع** دعای اهل اجابت و اکبر و لمشد
و از اجابت چون بدیع الزمان میرزا با مان کوه الدتور رسید نهضت و رضی بدیر بر کرد تر و او بوضع اخالیده داغیه و نوده کرده در طریق
اخاحمد بنهاده و ملازمت استان سلطنت ایشان مشاهده و تقبیل اناملی قیام نموده و ماده دیگر شرف ملازمت خاقان منصور مدد یاران
امیر سلطان را زیده و ملاس را بکر ملاس کرده و ندا سایر و شاه و سوال بارگاه بسیار قیاس بخام دارد که آنحضرة خاقان و ذخیره آثار این سالک
سبیل کرد ان را آب حمو و حیث فرو شنیده و بحضور سادات و مشایخ هدا ذو لم عهد و پیمان در بیان آن که صدق شد و شنیده حضرت
اطاعت و کوشش نمایند پایه سریر اعلی می آید و خاشیه اطاعت بر دوش گرفته و ملاذ اعاطفت لازال الی آسایر و چون امیر سلطان را بزید
بدرگاه عالی اجابت رسید و همان میرزا بدیع الزمان بعرض سایه آنحضرة سنج و صدر کشته سر بی بهاء و نیشاده و سادات و مشایخ و علما
و کابد را بابد و می بلوس رسانند تا الناس شاهزاده بشرف اجابت معزز و کرده اند ماده آن است احدیه بکی آغاز بعضی از امرا و ملاذ را
چنان بنظر رسید که اگر بر و بنظر کشود صفت مزاج اشرف اعلی افتیت و مظفر حسین میرزا را داده و نیت بدیع الزمان میرزا پایه سریر

خلافت مصر آید بحکمت که کمر لشکر بمایه نوای شورکشان بر بندند و کمر حدیث کاری بر میان بسته مواجهت و مشاجعت را از اوان حرکت
و انتهی با سرفرعون رسانیده خاقان منصور امیر سلطان بایزید را حضرت معاودت رسانیده نواشت و اسباب ملتمس الاتمات بجهت تأخیر
التفات آگاه اردوی همایون بطرف هراة که موکب جرگه خاقان صاحبقرانست فرمود تحدید سلامت مستدعی سریر سلطنت رسید و ولایت نصفت
و رحمت بیاوری ذکر توجه میرزا بدیع الزمان از اندیجان بجانب شیرغان و بیان اقامت امیر عمر بیک بآستان اقبال آشیان
در آن ایام که امیر سلطان بایزید درگاه خاقان منصور بود روی بدیع الزمان میرزا مراجعت نمود و سبب عدم اجابت ملتمس ملاقات عرض فرمود
شاهزاده و بخاطر داشت فرمود که آیا بکلی از ملکوت انتظار طغیان حامیان بدستیاری لطایف ایلکه والد و امیر عمر بیک اکر اظهار
خلاف شما کرده مدد قلعه شیرغان تحصن گشته بی بحیطه تدارک بعضا دکذا بنیه جهاد اتحاد در رسانده قادر آن اقبال بشرح بجهت مقال
از نزد امیره ذوالنون رسیده از بیان آنجناب بعرض رسانید که چون این مخلص را بجانب امیر عمر بیک خارج افتاد سپاه و دنیی مامور و فرامور
عمر بیک ساخته و تمامت اراجع اندوره و جناح استیلای خان توجه صوب شیرغان اختلاف اهالی آنکه موکب همایون نیز بطرف آن بلده نهضت نماید
تا مرهم مخالفان فصل الخصومت تعلقات اشاعی الجواب قوت حالت اشاعی بدوی ملازمان آستان بلند شاهی رسانیده بدیع الزمان میرزا بعد از
استماع این مشارکت شدید زجر عمر و بر شیخ و ضرب و اوفی کوبیده از اندوره روی گشته و غبار بکران صوب شیرغان منعطف گردانید
و جهت خاطر خاطر شیخ قطع منازل بر امر کرده بیرق و صول بر سر بنه اخاصت و لازم بنه بنظام شیرغان نزاعید و صدای نقاره و نفیر
و آوای صور بر اوج خلاف بلند رسانیدند بدیع الزمان میرزا و عبد کاه آن بلده نزد و اجلال همچنین و امیره ذوالنون در مدد رسید و احمد میرزا
هرزه آمد و سایر امرا و لشکریان آن بلده در میان کرفتاب خندق بلطیف دیکر افکنده و جهت سر ساختن آن آثار کشید و خاک و اما خاص
و دست کوه بنا ساختن خاطر امیره ذوالنون بایل آن بود که چون آنجا بنین مصالحه واقع شده امیر عمر بیک بلده دیکر و سلطان سایر امرا و دنیان میرزا
بدیع الزمان اعتقاد باید اصلا سپاه و الجاءت حرب و جنگ و جنگ اما خصوص بر وسیله نهاده و بسته جهد مهید بصلاح و صفا اصحاب
حصان نزد عمر بیک بجهت ستاده و معدان نکرد اند سفر امیر عمر بیک با امیره ذوالنون بنقاء بود که اکر آنجناب قدم رنجه نموده با معدودی
بدیشان تقویت فرمایند و خاطر جانب تاکید قواعد محبت و انتظار اطمینان بخشند در وازهای مدبر غازاسان ابوات دولت و اقبال بر روی
بدیع الزمان میرزا میکشاید و مدت بیشتر بلا مدت مسافت و طریق مصالحه کاری و جاسپاری سلوک نمایند و امیره ذوالنون این التماس را بعز
اجابت مقرون کرده اند صباحی جاده درون شیرغان کردید و قبل از آنکه ای در رکاب آمده بدیع الزمان میرزا عتاب آنجناب را تلقی فرمایند
بر وه و در آن زمان آنجناب بخاطر رسید که اکر حضرت بعد قدم عنایت و بدیع نوازی قلعه خواهد و بیواسطه عمر بیک بر ایالات خاطر فیض بیدار
کرده اند هر آینه بحصول مقصود داخل خواهد بود و اینمعنی با عرض رسانیده بدیع الزمان میرزا در صحبت امیر صاحب تمیز رکاب شد و حصان
امیره ذوالنون و در عذر شکار عازم شهر شیرغان کرده و امیر عمر بیک چون از جزئیات مطلع شده نشاء دت با وجود حصار بیمره و از رسانید
و بلد بوان اما خدمت حضرت بلد شاهی و جانب امارت پناهی بطلب شتافته و امیر عمر بیک بیع خشیر کرده و کفن اندوخت سعادت مساعدت
مدایحت و زبان اعتذار و استغفار در کشاده و بدیع الزمان میرزا در فرات و عشرا نشر آب عفو و اغماض فرو شست و بلو بر تمیز بدیت و
احسان مخلص و سلوکی که دایند و سایر مردی اکه در آن بلده بودند نهایت عنایت سنتفر و مطرا ساخت و بلده دوی بجانب معاودت نموده ساوند
از ظاهر شیرغان کوچ فرمود و نواحی سپنبار و معسکر شهر ایکه کار کشت و صباح روز بکوه امیر عمر بیک علامت مشافره از انقام عناد
بجایی که در کذشت روز دیکر امرای عالیجاه مقرب ملاقات امیر حسن شاه و بیان اقامت امیر عمر بیک در سند دولت کامرانی
بواسطه حسن سعی کردانی چون بهم شیرغان بر نج سطور و مضطر یافت بدیع الزمان میرزا با اعاظم امرا و دنیان دیار حراست ممالک از خلل
ابو الفتح خان شیبانی بتراکم شورت تقدیم رسانید و نیابت تصویب بجانب امرای دیکر خاطر مرا تخیر ان فرود اکر امرا اعظام امیر
صلاح الدین ذوالنون و امیر نصر الدین عمر بیک و عثمان و اسفندیار بکران و شاه منصور نزد امیر حسن شاه مقرر بهم بنوع که تواند استعمال

و مطلق خاطر کرده اند و ابد و بی حالی ساند تا با مستعدار مالکی که در تصرف دست نفع لشکر او زیاد شود و اما الجزار سوار عازم قلعه شیرغان
سوی او را بی ترحیب الحکم و نه حضرت بشارت و انتند و هدیه را با یام حمزه و دار الخیش سید حسن ابو روی را که در سلک صدر و رستم نموده
بیایه سریر اعلی و اعتبر جه تا کیفیت احوال ابو حسن خاقان منصور و حال و بیایه طلب عهد و پیمان نمایند که هرگاه آنحضرت عنایت و الدین کرد
شتابه التفات و عنایت و تربیت و رعایت باید آنکه موکب عالی از مشتبه بازار عنایت در تحرک و حرکت اند و اما اعظام که متوجه قلعه نبوده اند
چون یکدو منزل الحق نوند امیر شاه منصور بر اشتر و ستانند که امیر حمزه و سلامات نموده استعلام نماید که موعد ملاقات کجا خواهد بود و مثل آنکه
امیر شاه منصور بقلعه رسید و حمزه و شاه و امیر توجه اعظام مطلع کرده اند حمزه شاه بجب تقدیر و بر انکشت و متوجه کوهستان شده از
سر حکومت در کذشت تبیین انجا لاتکه و بعد از این احوال محمود سلطان بموجب فرموده برادر خود محمد خان شیبانی احوی کیتر از سکان سالات
بهلولی عزم و رنج حمزه شاه حرکه و روی بقلعه آورد و امیر حمزه شاه از کفیت حادثه و قوف یافته عمد از تحمل بیک را که در سلک فراسانش
انتظار داشت با نوجی از سپاه و برم نیا کیه تا نوی رساند و عبد الرحمن بیک رحمه و سالی سر از آب کذشته بحوی سلطان رسید و آنسر تقال
استقبال الیه نموده کفت عبد الرحمن بیک خورد و روی بصوب انهزام آورد و ذکر عکان آنکه در هر کاه امیر حمزه شاه با شاه منصور و قلعه
بوند مقیم و رانده بر شانی قام حال قلعه زبان ناه آفت و امیر حمزه شاه را چون آفتاب و قت و اقبال در حد دکت و زوال انتقال کرده بود با
وجود حمزه بسیار و ترتیب و صول امرا کبار عنان تمالک و تاسل اند ست داده و قلعه زبان کانشته اجابت از خاطر خویش روی توجه کوهستان
نهاد و امیر شاه منصور اجابت نموده و در نزل خلعه با امرا اعظام رسید و حضرت و اقدر امر عرض کرد اید امیره ذوالنون از کمال غیرت و شجاعت
فرموده که شهر چون صورت اعتصاب او بکان کذاشتن و از تنوع و اسر سلامت و افواشتن شیوه مردان نبوده و شیره امرا صرف خدمت پیکار اسب
آکر قلعه در دیوان بلده استحکام ساخته تصرف سلطانی خاص از کلام و امرا طرح کرده اند الا تصاد آنفرت با امیره ذوالنون لفاق نموده
آن شیر پیشه و خاقان اسلامت جبر عنی کرده او روی خود را طرف بنا و روی بجانب دیکر نهاده و حروف بر اوبنه و که صرفت هر چه تا سر خود را
ملازمت حضرت سلطانی رساند و حمزه بر آن شد و حمزه شاه و در نزل خلعه با امرا اعظام رسید و حضرت و اقدر امر عرض کرد اید امیره ذوالنون از کمال غیرت و شجاعت
حرکت آید تا امیر سلطانی فتح و فیروزی بسهولت بر کشاید و این صفیف و در رخ جز بعز ملازمت معزز کشت و کفت و دیوان امیر حمزه شاه
و مطلق امیره ذوالنون از عرض داشت نموده و بدیع الزمان میرزا و نیو و کر هرگاه حمزه شاه امرا قلعه در صحیح شود بالجانب رفته خواهد شد
و چون امیره ذوالنون و نظام قلعه نزد ذوالنون حقیقی بوست که مولانا محمد دوستانی که در قلعه نهایت معتبر بود خاطر صفا و کبار را تابعت
محمد خان شیبانی و کرد امیره و انتظار وصول محمود سلطان و کشد تا شهر بدیسیار و امیره ذوالنون کاصحان محمد خان نزد مولانا محمد و سایر
قلعه زبان در ساده ایشان از اصول سپاه او زبان تخویف نوده و بهام و نبود مناسب آنکه در دار هلاکت اید تا من با سایر امرا اعظام بشهر
و رانده اطراف و جوانب آن مضبوط کرد اند و صاحب عنایت الهی و مساعدت دولت بلند الهی در دفع او بکال تهامت و صراحت
بقلعه برسانند و مولانا محمد این امر ذوالنون این مخزن را بسمع قبول جای نداده و در مقام هواداری محمد خان راجع بوده و در وازهای قلعه بر کشاد
بنا بر آن امیره ذوالنون با سایر امرا عجابنا و روی جلای بر اجابت نموده و در نزد جز بعز ملاقات بدیع الزمان میرزا قابل شده خاد قلعه زبان را عرض نموده
و بدیع الزمان میرزا کار بحضرت را ستر صفای خاطر بیرون کرده استعرض توجه عجابت هراة که و میرزا محمد زمان را مطلع و بعضی امرا الیغ بیرون آمده
و بستی و مهلی و حافظان بلده را جبر و روی تجاهت و بهلولی امیر سلطان فتحی از کذاشته رایه آفتاب اشراق صوب شیرغان بر افراشت
و معاودت وصول محمود خان از مکومت آن ولایت و الحق کفایت امیر سلطان و امرا بر عمر بیک فاده اورا خلعه شیرغان در نهاد و از راه ایلکه
با الملک کی شتافت و در انزل حسین با و در دی ایام سر اعلی آمده الطاف و اعطاف کی از خاقان منصور نسبت آنحضرت معلوم نموده بود
مورد نیز است و اینمعنی و جهاد بلد تقدیم عرضیت آنحضرت شده فضای جمیع را از زمین مقدم همایون بضاعت رایض جنان رسانید و دیان
منزل امیر حمزه شاه بلا رست استعمال یافت و بر نو آفتاب عنایت بر وجنات احوال موفور الاطلاع شرف یافت ذکر سر بیرون امیر حمزه شاه

بدیع الزمان میرزا در سمرقند در کمال اختیار و پادشاهی ظهیر الدین محمد بابر در کرسی شاهی محمد خان شیبانی بر مملکت سمرقند
استیلا یافت و ظهیر السلطنة والخلافة محمد بابر میرزا بطرف شاهرخ خان بر وفق شوکت آنحضرت سطوت گرفت و چند سال
بین الجانبین موالات و مجانبت بود و التهاب نایرهٔ نزاع از خاطر اهالی مملکت آخر الامر تمامی بلاد ترکستان و ماوراء نهر حضرت خان در گرفت
و محمد بابر میرزا عنان توجه صوب مدینهٔ الرئیس تر مذ ساخت و بابر محمد با لشکر مانند حاکم آخر الامر بر مملکت و ولایت بود و اصول سپاه او از بلاد
شیبانی هراجعت بسمرقند نمود و در وصول مکتب بابری بلوز بعظیم رانست و اسباب و سپاه و بیشکر بیحد رست شاهرخ آنحضرت و سباب
توجه بطرف مملکت و ولایت باشد بابری مشورت نمود و امیر صاحب تدبیر بعرض آنحضرت رسانید که محمد خان شیبانی در تمامی
ممالک ماوراء النهر استیلا یافته و شاه تفرقه و پریشانی بر صفحات حالات رعیت و سپاهی حضرت پادشاهی افتد مناسب آنکه چند روزی با
دو لشکر سمرقند و ماوراء نهر و بطرف کابل رفته خود را زحمت و مکدر او زبک دور انداز نمود شعر ناه و آمد با جد و روز جلت
طریق مبارک کرد بیدار ٭ نه مکن جهانی ما انتقال ٭ که کند این شوری نهال ٭ و میرزا محمد بابر این رای را مستصوب شمرده در شهور سنه عشر
و ثمانمائه روی توجه بطرف کابل آورده و بحسب اتفاق بهور موکب همایون بر کنده واقع شد که امیر چغتای شاه در عدوان بود ملاحم جانب
امارت پناه با خود لاحق بلازمت حضرت پادشاه شافت و اظهار اخلاص و خدمتکاری نموده سعادت تقبیل قدم امیر بر سلطنت بر ملاحظه
و مجاهد بابر میرزا اطاعت حضرت شاه را حکم ایمان یا مرو امتثال امر اعظام بموجب فرموده بادشاه کمر و دون غلام او را خواجه و مصاحبه نمودند
و تمامی بر قضیه که طالب مخیمات اشیانه بودند و امیر محمد بابر چون حال جانب ماوراء آب را بر خیال بدیه الحفظ حقوق و مسالمه نموده
او لکر بر اشیه و امیر چغتای شاه فرصت غنیمت دانسته بدست اضطرار خان بابر کر صاد فنا بجانب او دوی بدیع الزمان میرزا الطاف او زیاده
او را بهیچ وجه تلوی و هیچ جانب آرامگاه نمی بود ٭ بیت ٭ آی دم آخر که شوی از همه فارغ ٭ آنخطه که بر تنها بی حکمکند ٭
و در قصبه سمرقند قرب وصول امیر چغتای شاه و حضرت آنحضرت بعالجه رسید و بنا بر کمال کدام اخلاق جهانبر سابقه او را با بی صفو نموده و در الحین
سلطنت و کامکاری محمد بابر میرزا و امیر ذو النون امیر چغتای شاه و ماوراء النهر و کابل و ولایت با استقبال او امر فرموده و هنوز از ده و بر و زدف و بر
بشته فرود آمده شاهزاده و امیر ذو النون امیر چغتای شاه و ماوراء النهر بیدار امیر محمد بابر میرزا همت بر انجام اسباب مکنت و حضرت
مصروف داشته بجزو هرگاه و اسبان و اهرار و شتران کاو بکر و استران رکابی و قطار و قزوش و اولاق و مغزنا معد و در انجام فرموده و امیر
ذو النون نیز برکات لاحقه و متوقعات بلاحقه و امیر چغتای شاه ارسال نموده اما طیر السلطنة والخلافة محمد بابر میرزا بعد از فراغ از رفع خرج
راه کابل بیشتر گرفت و سرعت طی مسافت کرده فضای ظاهر آشهر از یمن مقدم همایون بر نضارت گلستان دیده و بدیع محمد میرزا چون
قوت مقاومت نداشت در شهر تحصن گشته چند روز بر جریان مضمون کابل الحاصل نموده متوطنان آنجای ملازمت حضرت گشتند و کشاد
میان مشکاه محمد میرزا بصیر و شیبانی در گذشت و قلعه ان در گاه سپهر اشتباه پادشاه ارسال اشتر طلب عفو و امان نموده و عهد و پیمان
کرد تا بعد مدت نشاید و کلید شهر و قلعه بر سر و غان بصیب کرسیر و قندهار باید و محمد بابر میرزا مفتوح محمد میرزا مفتوح ارغون با حسن قبول ملحق
نموده سوگند و پیمان آورده بر چون محمد میرزا مفتوح ارغون ابواب بغداد مسدود کرده امیدوار زهای شهر گشاید خلیفه باید و شاید او را عطایا
نموده و محمد میرزا مفتوح عنایت پادشاهی امید و ار گشته در کابل بیرون خرامید و تشریف بساط طوسی و رایحه بیشکر گشتند و محمد بابر میرزا بر حسب
وعده او را بعواطف خسروانه امید وار ساخته اتمامی بوکران و ملازمان و برای استعداد قوالون و حضت رفتن و وطن مالوف رخصت
داشت و حضرت پادشاهی بواطف نامتناهیات ملحوظ و مساعدت توفیقات اسنای خلد کابل و توابع و مضافات و مطاعات انجمت تصرف
در آورده و آبادان کرده امید و طوایف بعالی و فرار کار بایل جور و عدد و لی دست ظلم و عصیان گشتند بر نهاد امن و امان زمانه
عدل عدل و داد ساخت بلند ٭ برو لطف و جهان افکند ٭ که در ملک تخم احسان کشت ٭ کشت مخرج چه خرابست ٭ باغ امید اهل خراسان
شد و فتن عاری و بایر لشکر اندر بیاض مرشد خطا بر سفر جوی از کابل آمد و با استقبال آن اخراج طلعت همایون

و ملاقات بدیع الزمان میرزا در کمال عزت و شاهزاده بشرف ملازمت بدیع الزمان میرزا رسید و شاهزاده و اعیان
ملاقات حضرت خاقانی را بوی ظاهر ساخت حضرت شاه اعضا انعامات ما متخصی صالح دین و دولت شمرده مرزبان حلال و قال بعضرت
اقبال بیان کرد ٭ شعر ٭ چو جامه شان و ناجان دهند بایدش ٭ امید هست که مانند و قدم اشیم ٭ لاجرم بدیع الزمان میرزا از
مهد بابی مبارک و بر کاب میمنت انتساب آورده و از امیر بجانب لشکر مقدر غایت در حرکت آمد و حضرت نهضت بدیع الزمان میرزا و امیر
ذو النون و امیر حضرت شاه در هراة شیع بلوز خاقان منصور بغایت مستبشر و مسرور گردید ٭ نظم ٭ زشاه ای برافروخت روشن روان
چو کلاه بهار از خجسته بدان ٭ و جهة الطیان بدیع الزمان میرزا و امرا الطیان جناب شیخ الاسلامی بوسف الملة والدین احمد القاضی
و شیخ جلال الدین ابو سعید عراقی و سید عبد الله نظام الدین سلطان علی سمندی و مستهور بود بخواجه ابن و سید غیاث الدین محمد بن امیر یوسف الحسینی
و قاضی صدر الدین محمد الهاری که خلاصه مشایخ و سادات و قضاة ممالک خراسان بودند بحلقه فیض بخش طلب فرمود و در حضور ایشان دست برکاه
مجرد نکاه و سحاق نهاد و قواعد عهد و پیمان اخلاص ایمان مؤکد گردانید که رسمت میرزا بدیع الزمان و امیر ذو النون و امیر حضرت شاه صدق و خلوص
عاطل کذارند و در طرح ایشان غایت شفقت و عنایت مقدور سازند آنگاه آنچه خرد نیک را حضرت فرموده که استقبال شاهزاده و امرا استماع
و کمال عاطفت و مراعات حضرت خاقانی و اظهار ایشان نمایند تا بعد عذر عرفت ملازمت ایام مضار سازند و اکابر عظام و اعاظم متوجه
ملاقات شاهزاده گردون غلام گشتند لکن مقدر سفیانیه آسعادت فایز نشدند و هر کس بیشکر لاهور شتافت و کیفیت سوگند و شاه خاقان
آفاق را مستریح سر و صدر کردانیدند و بدیع الزمان میرزا بسمت آنچه مرزه واجب التعظیم کالاشقای و احترام متقدم سازنده میثاق ایشان نشیت
برد و سر الخلع فاخره و اخلاعات و انعام نموده از مکره و حدث در منزل ماه ابو تورد الاعلای سنه ابو المنصور مظفر حسین میرزا بالد خود
مهد علیا مدیه بیکی آنکه کریم استقبال توجه کرده بودند باحضرت حاجب ملاقات نمودند و عنایت کرد بین الجانبین جلالیه و آب الفت
و مراعات فرو شاهزاده در آنکه ملوک عمت و لقا و سعی و جهود و دوره دیگر داخل بلیغ جلوی الآخر سنه عشر و ثمانمائه بود خاقان منصور از
بلاغ جهان آرا متوجه ملاقات فرزند محبت گشتند بدیع الزمان میرزا از ناو امیر و حرکت آمد و بوقت نماز پیش خاقانی منصور از
نهم فرخ از قرب کرخ بایلات مرت از عذار ایشان دو بدیع سلطنت عزیمت از آنجا فضای سپهر کشت و میرزا بدیع الزمان بجون چشم و رخت
روان الدعا ایشان اقامت خواست که مشورهٔ الباب جابر و سال دیگر و نه اخاره و در سوت نوبت بانو زده شرف بیوه و باید اما خاقان
منصور از شاهزاده آن وقت هر نموده و در نهار حضرت از ارزان و سعادت انسته میرزا بدیع الزمان بجاه از ارزو دعا فاز عطوفت آنان او را و
اعوش مهربانی گشوده طرات عبارات از ادا و دعوه اشعار کشیده رو آنکه مانند و مدد جدید و سیر کلیه دادند آنحضرت کفشه از دیگر مسیر
و حضرت خاقانی غایت مهربانی و بدیع الزمان میرزا نهایت نیازمندی و تطهیر و سایر در روی یکدیگر میکشیدند ٭ شعر ٭ کاهی بدیدار کاه بدیدار
در روی و سر نظر بودی ٭ کاهی بسیل سر تواضع ٭ رخسار بخاک راه سودی ٭ و هدیه تحفی که بوجود سادات عظام و مشایخ کرام و فضلاء
اسلام و علما و فضلا سخن بود امرا کبار امیر جلال الدین و امیر حمزه شاه و اشرف و دستور خاقانی تعالجاه رسانیدند و آن دو امیر در
غایت انفعال بجانب زمین اخاطر بقبل و ملتوی ساخته مضمون کلام مامون لا تثریب علیکم الیوم میزان کذبید و حضرت
خاقانی منتهی اعلام ایشان بر لحت و آمنت حضرت خاقانی و جناب سلطانی در الک داعی بیزم عیش و حوی نشست ابواب فرح و سرور و مفتح
و استند و تخرج راح ریحانی و آشامیدن باده ارغوانی جلی قام از زندگانی برگرفتند ایات شاه ملی برافراشتند روز دیگر و مصاران
فضا رفته محمد زین بیکر خورشید خاور را بجانب شهرستان سپهر اختر کشیدند و طلعت شب مفارقت موطنان بدیع سوز را بمنات
رو زنو لصت رسانیدند خاقان منصور بعزت روان نشست ماند با دو زنان روزی سیند سر کاه مرانی نهاد و شاهزاده کان بدیع الزمان میرزا
و مظفر حسین کوکان درویش و امرا و اشرف انسه و الوس بجانب دست رامت و امیر حضرت شاه بطرف سمرقند حرکت آمدند و هر دو زاد الفساد
فرقا تام غلبه تمام بخاطر و سر و کلاه ادشهر بیرون شافته و دست و کره و افرو کرفته بودند و انجام خلاق از مرد و زن در رضای طرفین

بر تبه بود که در هیچ عید و روز کوی مانند آن مشاهده نبود بیت در آن روز از کثرت خاص و عام ز بسیاری اردو حسام عوام
دران راه راه تنگ بسته بود ز رحل جلاجی زین خسته بود و خاقان منصور در عین فرح و سرور باین ترتیب براه خیابان بهاری سر بر
اعلی گذاشته سماهت ابوی رسید شاهزادگان عظام و نوئینان ذوی الاحترام پیاده گشتند و بیع الزمان میرزا و نظر حسین کوکبان
و دیاب پیش تخت حضرت باز و نوکر فتند و امیرة والنون و امیر جنید شاه و دیابیس ان تخت بر داشتند و عقد مسند شریفه در آورد و مسند
سران عساکر بیاده شتابان چو اختر پیرامن ماه تابان خلایق که در اطراف حاضر بودند و رحال بحضرت متاکا خاقان منصور ناظر
از مشاهده آن صورت فرایده و لوازم دعا و ثنا باد رسانیدند و جهد در دفع اصابت عین الکمال آن جوان بکاوه زبان گذرانیدند آنگاه
خاقان منصور بلوغ جهان آرا شتافت و منزل امیر علیشیر ازین مقدم بیع الزمان میرزا حضارت سپهر خضرا یافت آنگاه هدیات از امرا و رسل
بجهت اقرار کمتر استان مقین افتر بود تو نمود ند در روزی چند در غایت فراغت بسر برده و از رنج و امور آسوده ند ذکر بعضی از وقایع که در
بلده هراة واقع شد بیع الزمان میرزا در هرات بود در ان ایام که بیع الزمان میرزا در مستقر سریر پادشاهی تشریف داشت خاقان
منصور چند کرت دلدار شهر الهی آراده در قصر جلسی از اعاظم و اعیان و ارباب شاهزاده عالمشان بجا آورده امرا و صدور و رؤسا و خواص
آنحضرة ناطق فاخر پوشانیده نوازش شاه کرده و ایضا ابو المنصور نظر حسین کوکبان جهة دلاویز نکرده و از جمله خواص چشی پادشاهانه
ترتیب نموده لوازم کشید و سنگی بر عوایت و مزید تأکید مبانی لقاء اقربا و امیر سادات الدین محمد ترینی در غایت عظمت و زیب ساخته میرزا بیع الزمان را
بمنزل خود برده و اسبان تازی در اهل و تحف و تبرکات بسیار پیشکش کرده لوازم خدمتکاری بجا آورده و در نظیر سایر امرا و کارکنان دولت خاص
الخاص تقدیر رسانیدند و جواهر و تحف الهی و هدایای ملوکانه بطریق عرض نهاده ظاهر کردانیدند و شرایط تهنیت زندگی بجا آوردند و چون امیر علی الدین
ذو الفون خدمتی که سپاه آنحضرة پادشاهی بجنید بلیر میرزا با میرزا شیخ محمد خدمتی مذبذب شد و او را بحضرت بدهلا بعد از کلستان
دور بطریق قندهار و زمین داور نهد بیرون آورده باید رد رکه در هراة بود اجازت طلبید مشمول الطاف و احسان عنایت و لاستخوش بهضت نمود
و بیع الزمان میرزا مدان الملک در هراة بن صفیه میرزا ابو سعید که در هجرت بیت خود نمود بمنزه سلطان یکم سر بسر بود عجالة کلیم
داده و در روز چند ساعات و قضاة حاضر گشته ناطق و اشیاء الدین حسن تبلیغ کلام سحاب و قول الفقاء و زین بهاء جند رو
مجلس سرور و سرور بتهنیت و تزویج خلعه باده کلفام بر وجنات حالشان باز کار بخشا و لم اجالیفا تهافت و هدیه ان اوقات خواجه محمد
صفات الصفا الدین محمد کیلانی که کالا اعتبار و اخیار او و بدایه سریر حضرة خاقانی سابقا مرقوم کلک بیان گشت روزی چند بعض بوده در کذشت
و میرزا بیع الزمان و نظر حسین کوکبان با امرا و وزرا و صدارت و مشایخ و علما جنازه آنخواجه عالی نژاد را مشایعت کرده و کفان کلمه و دفن
کرده چون سطحت ساعت بود بخانه سیر بود بخانه و چون ایام تربیت نهایت اخاصیه خاقان نامدار اقوا آمیز بحشد و بلیک بحشی جهات خواجه مرحوم
و رخانه و قاضی اولاد و اقربا و متسبان آنجناب بخدمت گشته از ان مراحل اصرف و تفاصیل تعصور و حصول رسید و خواجه شهاب الدین
احمد که با خواجه افضل قاری است و چون آنها مرا و منصب صدارت الخیر بود و خواجه جلال الدین محمد تمنای که ایضا بسبب تربیت او در بلوغ خدمت
نشسته سر کار امیر نظام الدین علیشیر باصطلی بود و بند بلاء افتاد ند ذکر بهضت بیع الزمان میرزا بعزم رزم خاقان منصور و بیان
مآل الامر بحسب حل مدبر و شاه چون بیع الزمان میرزا اکثر ایام او بنشان در ملازمت خاقان عالمیان سر برده و حسن تربیت
و سیاه انتزاله بسیر رحلت کرده روی بسوی خانه بهام شد بلا انتقام اندوه و تاراج خاقان منصور بخان انتقام کرده آنشاهزاده
عالیجناب باتفاق نظر حسین میرزا و بعضی از نوئینان و امرا کلکار آب غاب بامعسکر نظر تیار کرده اند و کرنجه خان نیشاپوری بزیت کشور ستانی
از آب عمق غلبه بتعاقب و مقاتلی او اقدام نمایند تا بیرون بیع الزمان میرزا در ماه رمضان سنه عشر و تسعمائه از منزل مقر حضرة سلطانی
کرده در حظیره جنید کوکلتاش کرده دامان کوه تحارست اختیار نمود و مقاتل آنحالت مظهر السلطنة الخاقانیه با میرزا الجهان با سایر
سرداران علی سیده مکانیت آنحضرة را که مشتمل بر اظهار انقیاد و عرض بسایند و متوسل انعام و احسان باجازت اطراف نامه بار کرده جنید و بیع الزمان

جمادی جند روز از حظیره جنید کوچ نموده چهل فرسخ شتافت و از آنجا صوب کلاب آب مرغاب بلا اشد و چون منزل بودی انقدر قدم و بهادران
نضارت رایض رضوان بافت میرزا نظر حسین کوکبان و امیر محمد بزندی رغبت رسیده بوکب علی پیوستند آنگاه برادران کامران بهمان
یکدیگر از اراده بجنگ مرغاب رفتند و از ان جا بنا بر دیابی که از ایام بر اعلی بوصول الغاء میرزا علی و میرزا ظفر حسین بهادر باز کرده بود امیر جنید شاه
خان منصوب قندز بجلاتن سنقطف کرده اند و رجاب امارت آنوصا نظر منازل و مراحل بحدود آنا ملکت رسید بحوکی کشتر از مردم هر جایی بود
جمع کشتند و او نیکی کرد و بر قندز بود با نوجی از بحر و حشر بنا را استقبال نمود و بین الفریقین آشوب قتال اشتعال افروز بسیاری از اتباع مخالف
بزخم تیر و تیغ از جان گذشته کشته شدند و بقیة السیف بدها نهام آوردند و آخبار اسیر سپهر خدیو گردیده و سرا لوسیاه او زبان اداء بر دو کوتی
نشانده و تهدید زبه و زنی که کرده شمر کرده اند آنگاه در هان فوکه جلاکاه ایلی از اثر تقتل سانیدند شعر بین و در سپهر و در کوش
کلهی از کین کذاری نیست شرش مهر شی لکو جدید بیچ کوست که در خود چون شفق هر شام نشست امیر جهاد از حیث بود
بود و مدت ده بیت و سال بایام سلطنت سلطان خوبه میرزا غایت در قندز بحکومت بنود و پس از توسط آنحضرة چند سال ایالت حصار سامان
و خلان و زرسد و بدخشان و قندز و بلاخ و رخت مصروف داشت و در کار زهاد و جلال و غایه دولت و استقلال بر افراشت و آنجناب از آنکار
شراب و سایر ناهی و ملاهی محترز و مجتنب بود و همواره باداء وظایف طاعات و ادارت کلام مجید و بر ان و تلاوت آیات بینات مشغول قایم
و اقامه مجلس اما با وجود این صفات حمیده چون بقایت تعب و تلف رعایا و اهالی است بحرد نوهم اشغال ملک و دولت نفس بوفا نمی
و کفران نعمت رفیع خاطر کشت و خایف مذکر شد هدیه یکی از نعمت و زاد کان خود را بشر عصیان باده ساخت و اساس جنات بر دیا
بست جور و طغیان از نیاه بنا ساخت لاجرم بالمذنب زمانی نشأت این اعمال شاهنشاه اوکشت و بر جزا انتقام ذو الجلال و الاکرام مساطاه و
جلاد لشر نوشت نظم جوار نوبت لوشت شرة وفا بصد محنت و در دشت بسا وفا کان بهر کوی غفت که در بیوه لوی بیخت
و در چین سال بیمن سنه ثمان شاهزاده نظر قوا ابرهیم حسین میرزا بسبب شرب مدام بصوبی بود و امراض صعوبی کرفتار کرده و معالجه بسیار
اطبا فایده نداده و در اواخر شوال الیام جانسی نهایت رسیده خاقان منصور از وقوع چنین حادثه غایت محزون شد و فطرات عبرات انفوا
دیده بکشود و بالآخر دست در حبل الیقین تمسک آورده و بکلام کریم انا لله و انا الیه راجعون بقیه حسابات تنبیه جسر و لاست فان
شاهزاده مرحوم بود بیاد ایمانی او در بحسین میرزا غایت نبود و آنحضرة بالصوب شتافت و روز جهید بساط سعادت شاهزاده ذکر نوحه
اقرار میرزا کار آب مرغاب بجناب مخاطب بجناب کوهستانیست که سرچشمه مرغاب و دراز انجا مسنف بسنی
و نبار عقبات بحسن و سهلی بود حضرت مدد آنجا می پیوسته در عاهر کشی و عاقات کذرانیده کاملا منفق طاعت حکام بجانی و بند و در شهور
سنه ثمان و ستمائه که بیع الزمان میرزا بدیع با سلطان سلطنت و جهانبانی مسبوق داشت امیر محمد باقر و تغاز با نوجی از سپاه جلادت
اقتنا تأسیب سوطان مخاطب و استقلال اسوال و اطلاعات و فساد و بیان محمد باقر و طغیان بزران مقابله و مقاتله اشتعال افروز جناب
اسار و آقا مهتر بهادر آمد و چون در آنوقت بیع الزمان میرزا متوجه کلاب آب امیر بود شوانست که از انطایف انعام کند لاجرم
در نولاکو کلاب آب مرغاب معسکر نظر تاب بود اندیشه تاخت بخانیان در خاطر خاطر خطیر بود و بر انه نظر آیه افراخت ملجا تا اطفار
و نبرد و کذاکاه اطراف و جوانب ان کوهستان افروز کرده از ارباب طغیان جماعتی که عدیم اطاعت پیش اندیشه در نظر اهدا و احسار بجانی
و در مرغ ماکه در مقام عناد و عصیان ثبات قدم و در بند غارت و تاریخ و نبود و بسوتا بحد و مخاطب غایت نموده بیع که از نزد امیر
ذو الفون مقاتب و متوار الجان رسیدند و از زبان اخطاب مرد حضرة استشد که حضرة الشاهی ظهر الله و لنه و الاقبال میرزا با سپاه ملا انجا
کوای جاکلتا صوب قندز هار و زمین داور و بنا فرا شتر عنق عصر انولایت را بعد تطرد طاعت و تمرد بر لوح حضرة کلشت ما سوآن و چنین داشت
خلاصت که آنحضرة عنان عطلحت بصوب اطلاق اراده و رفع اعدا و دولت داشتی نهاد سر کرده اند و سایر چند هارون قال بر اهل تملکه
ارتاب قلاب حوادث بحرو بی محفوظ ما اندیع الزمان میرزا حسن دولت و بر اهل ملحق و انست و رؤسا کان امیر و الفوز متقی الدام

یاد کرده اند و تراکب کواکب را بمناقب خنده هاء رحمت کشاند **گفتار در بیان وصول بدیع الزمان میرزا بمکه و ذهاب و رجوع و توابع**
رفتن کوه هاء رومیه چون ماجرای رایت نصرت شعار شاهزاده کامکار بدیع الزمان میرزا بقندهار رسید میر نجم الدین و الموتی
و اولاد شریف نجم لیث و محمد و مقیم اسکندر ایلچی شاهان و برکات خیر و انه صحبت با شه باستقبال شافتند و بشرف تقبیل آستان عزت
مشرف گشتند و از آنجا قندهار و چون دمان ایام توجه حضرت قبله شاهی محمد بابر میرزا علی القاب و الموالی امیر و علی بن سید بدیع الزمان
میرزا را مانند که تمامی لشکر سیستان و خبر و ساخر و قوالک را و نج و نظر کاج و قراه و خشک رود زمین داور و سر کوه ظفر از تجمع کرده اند و
از اعطاء جبه رسانید و جار و تاجان بخراب و لایات مذکوره و السنه اخراب سلطان علی ارغون با سپاه سیستان و سایر مردم ارزان آنولایات
ماجون نامعدود متوجه قندهار گشتند و چون محمد بابر میرزا از وصول بدیع الزمان میرزا بقندهار و اجتماع سپاه حضرت شاهزاده قوت یافت
صالح و صلح و در مسولان بلده و حضرت مثال و نشاد و اخلاص بحث و اخفاء نوبه جمع الزمان میرزا مدیر بعثا بحث آمیز بیام و مرتبه و
قواعد مصالحت حسنه تمهید یافت و موکب عالی از قندهار زمین داور بدیار کوهست و علی ارین احوال حسین علی امیر و الموتی کرد سلاه
از دولج بدیع الزمان میرزا استمالت و بالحاق و الاه خرمی که عربیه جزء شاه در بوده از خالد رحلت نمود و امیر و الموتی و بدیع الزمان میرزا الوقوع
این دو رسیب که دو عزیمت روز لقاق و قاد سلول و عزم کشت جهة تروج روح ایشان الطف و ارزان بعبد از استحقان دانند و خاصه
کلام الهی جا آورند آنگاه رایت عین بوبت قشلاق شهر استوت مرعی داشته آطوبان و ارایف کرمستان و نصیب قراء کنه اشتند
و بعد از انقضاء آقاب از روح حسنی بخط اعتدال بهجه و صالح دانند رخش حمت رانند و بانفرمیت بدیع الزمان و امیر و الموتی
بقلعه شتافتند چون از بلخ راه مرو شوه نه داری علیه جان را اقتضا کرد که براه دلسره و الموتی امیر سلطان علی را با کوه الدین سلطنت و علاء دولت
محمد خان میر با عین ثلثه تا شاهزاده در ایبستان بروه حکمی بیت بر تمهید حال تجسسه مآلش مصروف و او و امیر سلطان علی ارغون با امیر الطاق
مخصوص ساعی شد طریق ایشان شاهزاده رب او و در روزی که شاهزاده رابوی سید و نه ساجتها کشیده و از ایام نیاز و شار بجا آورده **ذکر طغیان**
لشکر ولایت ارغانی و توجه میرزا بدیع الزمان بهرات جهة طلب حضرت خاقانی در لوایه احدی عشر
و تسعمائه که بدیع الزمان میرزا در ولایت قندهار تشریف داشت و در ما لمنع و توابع حاکمی صاحب وجود که جلادی سیاهی و رعیت قبایل
تواند نبود و محمد خان شیبانی هراه رحمت علی بن مسمش میر لجام اسکر کشور سلطنی مصور بود مخالفت و سوار جمعه جلادت ماسر
بجانب جیحون رسید سنه ۹۱۱ از ایام دخل و خالدت و تقریب سنه در ولایت ظاهر کرده اند و در آن میان خان جوکان اقدار کرده راه جوکاه
مقصود بر سپاه اند و در پایه سنه مذکوره جوکه شر از آن لشکر بر قرار ولایت بجنه و فایدت ناخر سبب و قایع و فرقه و اخذ و اموال
بسیار غنیمت کهر ما را استیلا و تسلط بر اولاد محمد و لقیه ابو القاسم ابلات محمد قاسم میرزا که فیض ارتحالت ماه ربیع الاسبق بر بوست
و شرف مصاهرت خاقان مغفور مشرف بود با اتفاق امیر سنجر و جلاوه امیر بابا جان و ولد خواجه جلال الدین که در اخذ و اقامت استمداد میر
و مع آنجماعت کشتند دین الطالبین بغارت جنگ و شن ارتفاع جلاد از بکار تصدیت فتح و نظر روی نبود و این سر و ابعز شهامت فایز شده
لشکر ان روی بصوب قرار اوردند تا حوالی هنا احوال سلطان آتو ولایت بکار و عمل کشت و بعد از نشیبان تمای بلاد و طی کرده مدوه آمد سپاه
از ایوان بکوان و کلشت و چون این اخبار بهراه رسید خاقان مغفور صالح و مرتج جهان آمد الذید و بلیغ اشره و الامه بعلی فات اسلمت
و بعد از اندیشه و تامل بسیار از آن اهالی تعلق ذکر و طلب امداد بدیع الزمان میرزا کرده بود پشیمان شده مالا و اولکان و دست مراسم منوریت مرعی
داشته خاطر خاطر بر آن قرار داد که کرمت و کرم بدیع الزمان میرزا بهراه طلبیده مراسم دیگر بجا آورده و آنحضرت با برسم سلاق بکار آب و طلب
فرستند و نظر بنفس مخالفت در حرکت آمده بالخوخان شیبانی در مقام مقابله و مقاتله آید بعد از جناب معالی مآب خواجه شمس الدین محمد
سنی بکه از سابر و نواب دکه عالیشاه مزید محصل و فراست و وقوف بضا و کیاست استیلا تمام داشت برسم رسالت بنزد شاهزاده فرستاده
فرامین عنایت انیز ارسال نمود و محل تلطیف اکبر بعث امید او و خواجه شمس الدین محمد در طلب شتافت سرمه آثار سیرع کفیت استیلای

خاقان مغفور بعرض رسانید و عجایبات و ملاحیات آلا صالحت نموده عظیم آثر جنده تابع و سریر اعلا کات پدر مالکه و اند بدیع الزمان
آن کلمات را بسع قبول جاده امه عاتبه بالیه مسرور اعلی شد و خواجه شمس الدین محمد را جهة رسانید کر آنحضرت بنزد بهراه فرستاد و امیر و الموتی
را شرف حضرت از آن لشت که مزین داد و نشاید و تمامی سپاه مالک کرد صبر و عفو رسا حزو و تلک بمنع ساخته در اولیا هراه کلان
کار آب و قبا بنید و موکب عالی طغای و مراه شیبان سنه مذکوره و سنجر سنه مزبور خلافت و جهانبانی کشت چون مایل او در شکر رسید
ام عظام و کبار را نام که مرسم استقبال از هراه بیرون آمده بودند مخالفت و متوار تشریف ملاقات دافته و آن نیاز و شار بجا آورده و بدیع
الزمان میرزا بهمان دولت و اقبال علی سافت کرده و در سبیل دفع اعلا کات اولی الا بکشت و خاقان مغفور کرمت بکرم و بیاید با شاهزاده
کامکار و رضی ساخته غایت شفقت و عطوفت اظهار نمود و بدیع الزمان میرزا بشکر کشیده دست موقت اولی و رسل امیر علیشیر مرتد و مرضوه
لقا رد بیان تعیین عزیمت خاقان کامیاب مغفور مع الزمان میرزا بمشهد از آنحضرت بکار آب رغاب
هست علی بهست خاقان کامل بعث همایون بر رفته عباد و تعمیر لا مصروف بود و عنان عزیمت آن پادشاه شامل آفت بوسته بدیع فسا و بدیع
عاد اهل الجام و سیاه و سطوت شه کامران عالمت نفاذ **شعر** حنده وجها کبر و الاتراد چو اعلام کشور و مغفرت عزم و سیاه کاه کاه
بنا و علی هنا در آن کاه جبر اسیر و قوا و هیب و فایح و رحمه و دیع و اذا جزه و شرغان و مین و فایلب از نهک جلاحت مآثر او زیاد و دیع
بی بخت بهراه رسید و غایت تعرض در طلق و نهایت تحریر و سکره از متوطنان آن ولایت کرد تا بعد از عرض بصوب اخلاص خاقان مظفر نوا
با وجود صفت مراج اشرف اعلی بقدر قوت محکم در دست و بالا کالا عزیمت حضرت و اند و در وجه حیات بدار شاهزاده عزم در سالک طریق کشور ساق
ابو الفتح محمد خان شیبانی جزم نمود امر اعظام و وزرا کرام با جرای سپاه و استعداد مولا بخلاصت بنیاد امر نمود و میر نا بدیع الزمان را زیاده از بیست روز
در هراه کاه داشت و بعد از کار آب رغاب ماموکه و اند و شاهزاده حسب الحکم دولت نهضت بر اولیست و ماه رمضان و اولو حوت
روی بدیار اوزه جهة شدت برود و هوا روز چند در منزل کزیده و آنها و مسرت داشت آنکه باید چون هلال بشوال و روز نوروز آمد
روز عید بعد و بر رسانید آنگاه از انجا نیز نهضت فرموده در تصبه مرو و حاق عم آقلیسترای بر افراخت و ما تمر لا سر حل جا زا سبا بر آنکه
بدون عسر بیان از خالفت تخلف جسته در هراه توقف کرده بود از ایالت شیر خان مغزو کرد اند و آنمنصب بخواجه نظام الدین احمد مقرر
ساخته موکب علی سلطان ابو سعید چاغ امیر بلی با مان جرایه و ساخطا حصول چیز هایی حضرت قصاحت قران و روزی چند در آن جلد بالیسته ساکن
کرد یا ما خاقان مغفور **ع** در وقت ظهور لا ذو کل و الفتح جنود الحسین و مسئل توکل عنایت صالح جز و کوکاه و دوازده هزار سوار جنکی
را و کلا و مراجعت اده الصاق حضرت و تعلق بر دوزه اوزه **شعر** بر رخ حسل لقد زه چون سر و بر ابر بود اقواحت بر ای تعلق کرد
بدایع فلان لوا زه علی و دالت حضرت آیت خاقانی بخوف عنایت بخلاب جلال سبحان از بلخ شهر بدر و بر تو ماوا الهز نهضت و بود و بیا
ظفر و سکاه بیان عصا کرد و بلاد اطراف کوه و دشت و کوه کهر نزل و مرز زمین ظهور بود **شعر** بخشید چون بنیاد خضر خاقانی
سپاه خدیو ظفر نوا **ع** رمز ایا عاقر فاهن حمد ملی و حان بر از کین و شن حمد و در آنا ملی نا زل و در اهل طیب کوت بهضت مراج
هارون از بلخ اعتدال بحرف کشت بعد از حصول اینا با الظفر صفت بهند رسید کاوا نهضا آهزیت و آنکاب بیاد و شکر و کد شت
و غایة کلو حرکه و سکون و نهایة کلا مرا ان لا کون کل تحق بها الا وجهه له الحکم و الیه ترجعون **ذکر اعتلاء خاقان مغفور از دار**
غرور بسرای سرور قابله علی و اعلو و اعلم است و حافظه تعالی بی آه در امفهوم که حکمت شاملین قوه و عظمت کاملین بلند شاه
و احیا الحقیقی ملی شانه و عظم سلطانه بیوسته متعلق آن بود که هر سر و دی که حکام **انا مکنا** فی الارض با هر مزید **و لو فی الهلاک**
ترفعنا آه است کرده و خالف مسار نشر میان بنوی از داشته نظام خلافت انجام خود **و منصور ترک** فی الخیام انفاذ اند و سر سبز
حق عزه و علا **و ان تجد لسنة و لا تبدیلا** هر از و رضوان الجوان بود که القا جهانجام هر و و استاکی در دار الملک بیع سکون و سلط
بسیط و طلب تخت جمشید بخت و جعلنا کم خلائف فی الارض مشرف شوه آنزاه هر از الکاه و هر کلی مولی و سر کشته ساحت

وسعت آنکه جنات تجری من تحتها الانهار توجه و نهاید **نظم** هماره بیش و دولت آنست ٭ دلا هر لبد امر حالست
باشد حسروی و هر جاوید ٭ وفا از مال نیاشد امید ٭ پیشه جهید بدل الکافرت ٭ سکندر سوی آنها لو بر رفت ٭ کجا شد شاه کیکاوس و شاپور
کجا شد بشر و اریج و مرد ٭ کجا شد بهرام و سنجر ٭ فریدون جمشید کو و زرج ٭ چو کس رفت و دنیا نیست رفت ٭ بآنها که بر ایشان جهان رفت
هیچ کس را ندیدست ٭ بدنیا ساخت بایدن نیست ٭ هر چند چه عارف همه هست که از تقیدیا نقد مسئله مضمون جست و عرض
از عنوان نسیب و تعدد تکرر یکست خاند بر کیفیت حال را بر تنوال در سلک تحریر می کشد که چون منزل بابا اللطف همایون و آنحضرت بر اراده شاهی شد
عرض بر تنوال آنچه هر یک صفت اثر شرکت و اسم و عنوان آن ذات بهجت صفات تا حاصل بعرض و چند اطباء سوی سنوند عکس مطلوب تجربه میاد
و صاحب سعادت صفت فراج جامون روی رفتند صفت و اندیشه بهاد شاهزادگان عظام و امرا متوفی الاحترام از تنبیه اطبا حاذق و حکما مدقق
دانستند که آغاز صحت شفا مزیت و آنرا نقد هایه کمی الذیر بنا بران اندیشیدند که اگر آنحالت در وقوع و بلیه که مدبع الزمان میرزا در اردوی
همایون باشد یکی کرد و فتنه و فساد در هیجان آید و هر چند از لشکریان بهر سبب و رفت صورت مخالفت میان برادران روی نماید از تنافی معنوی
استحقاق نموده نفاق در بدیع الزمان میرزا نوشتاند که حرم و متوجه درگاه عالیشان گردد و آنحضرت را و اجب الاذعان و اجب الاذعان در تو اولی و بجهت میرزا با
نظر بدیع الزمان میرزا نیز رسید و بعد از فلاح و بعضی آن اسوق را در انتزاع کاشته باسعد کسی از امرا خواص خان غرض صعب با اللغوی منطق
کرده اند و صباح روز سیم ساعتی هم مدت منتظر لطف دکر بر تو وصول بر یکدیگر بحق آمد و در همایون اندر خاص شاهزادگان عظام مظفر میرزا
و محمد قاسم میرزا و سید عبدالله میرزا و عبدالباقی میرزا و امرا عالیمقام تاج الدین محمد برندی و بلاس و صاحب الدین محمد ولیک و ناصر الدین
عمر بیک و فاداروتظام الدین عبدالملک جامشیار و عزیزم براسم استقبال استیجال نمودند و بولی ارم دعا و ثنا و نیاز اقدام نمودند و بدیع الزمان
میرزا آنروز هم در اقسام توقف نموده و از صعوبت رضوخا قانی و توقف باقی رد دکر بعادت رفت و آنحضرت با نحست ستد و
وی بصفت غایت حزن و تکلیف کرد و جهد و رعایت حزم در اراده و توقف کرده مطرف متزلت شریف بار کرد و بید و کمی سر بی تابان و نیاز انا الوفی
را بکیک عالی و ساند جهانان امرا و اکابر دولت و خواتین طبقه حشمت طرق شورت سلوک داشته مطلب مذکور و آسایش سیاهی و
حضرت را نه استند که قبل از عهد و ثبات آنها اگر بر صاحب تاج و سریر بنیان بدیع الزمان میرزا و مظفر حسین کورکان میثاق عهد و پیمان بدلها
ایمان ارتباط و استحکام باید تا برادران دیگر بعد از بقدر اطاعت و اقتدار بعهد و مبارع سستقیم و تلاقی اشرف استیصال نجوم ملاقی اقدام
نماید و در روز تجدد اماه مذکور امیر تاج الدین محمد برندی و بلاس و امیر بدر الدین محمد و بیلی بیک و امیر ناصر الدین عمر بیک و امیر
تقام الدین عبدالطیف از اردو همایون در ملازمت مظفر حسین میرزا و سید عبدالله میرزا و محمد قاسم میرزا و عبدالباقی میرزا بعسکر بدیع الزمان
میرزا رفتند و رسل اعالی را آمدند و از امرای پادشاه عالیجاه امیر سلطان بایزید و امیر جهانگیر بلاس و امیر شیخ علی طغای و از اکابر و
مظفر حسین میرزا علی بیک و امیر محمد جعفر ابنا امیر محمد برندی بر بلاس با آنحضرت علیه بنا آگاه شاهزادگان دست برطاع حمید مجید سبحانی
مراسم عهد و پیمان در میان آورده اند که در سدت العصر بجاری مستقبله اتفاق و الفاء و اجتماع دم و ثبات قدم بوده بر امن مخالفت نکرده اند و امرا عظیم
اقلیت تمام بر زبان آورده اند که در وقتی و احیای جاه اعیان بعد قوت و اکنان مراسم سعی و اهتمام مرعی دارند و سبب وقوع این بیعت
خواطر صفا و کدورات از میان بافت و انواع عاطفت روحانیات روزگار از دلشکر بان تافت **شعر** اکنون نصر ملت خراسان مدالیا
زان حسن اتفاق خاطر قرار یافت ٭ و در آنروز که این مساعدی بوقوع پیوست رضوخا قان مضور خایه سعوت اخاییر بود و ساعت
شدت آنحالت و اقتدر و صلح و رو تجدید بعضی بدیع الزمان میرزا بماند و بی مجلوی نشر بیاد و سایر شاهزادگان و امرا در زیر درگاه بدولت
جهت ملاقیه بجمع کشتند و در وقت خطبه خطبه جرن نام آنحضرت میرزا بر خطیب گفت شد و آنکه در اعیان حاضر از تبریز شد که خطبه
در بین و زبان قافله و بوالفتاح شان سیاه شاه در مقام عالم الاد سلطان ملاء اعلی کشاه و دوازده و شنبه بیاد دیم ذیحجه سنه
احدی و عشرین و تسعمائه بوقت غروب خورشید اوج سپهر سلطنت و کامکاری بمغرب فالاف الیافت و شهاب از برج قدس بر واز

آن پادشاه عالیشان خاطی یا ایتها النفس المطمئنة ارجعی الی ربک راضیة مرضیة شیدم عطار انیز پرواز نمود اما از طلعت حشمت
حضور که عالی نزوع عظیمی بود کار از قرابت بودند در مرتب آنجا که کنون ایشان دکلم الموت معدوم شده و منشور حیات جشید علی که
جهانی از خود سلطنت مرفه الحال و آسوده خاطر بودند که اکنون شوند. موقع کل من علیها فان عنوم گشت و آوازه کوس بنای که هر شاه و
عمارت فتح دهر روزی در هر شهر و کشور منتشر میکرد اندیکجا در فنشت و آوازه فنان رحمت و سیاهی که در عدت کوس نشنوده بود آنحضرت
آنحضرت ملک گشته ابوان کیوان پیوست **شعر** آن سایه لطف و عزت سبحانی ٭ کز منع رضی بود فلک عدالت ٭ اعنوی کو نوده و لطف بیت
و زیاده که رفت ابجهان فانی ٭ و دانست زعفر اعلی مستان سلطنت ربع مسکون سید المرسلین بوالزم حسنی عیزه و تکنین حمید مطیعین فی ایام بودند
و اکابر ایز و تو و عضد و الوعیاشان سیلاب خون از دیده بر دوکشاند **نظم** زنگاران شد و زان جوی پر از خون ٭ علم نه آسمان لعل آنحزون
ذکر شاه اعظم مغفرت پناه آستانه بر درجاه و جلال صباح روز دیگر که کاربرد از آن قضا و قدر بجهت حشید خورشید در شعار نیکوی سنود
کرده اند و بر یکدیگر بند و کره و دن بار کرده اند اما قوی مشرق و مغرب و اندیشه اما در اکابر و لت نفس مغفرت قرین را در محفل عمومی
بر حضرت رسالت الدین نهاده اند و تلخص و اهل بلاس مشکین کهیه نقاب غربت صعب طرز هراه اطلاع اند و بدیع الزمان میرزا استعداد روی بجانب
کوچ کرده روز دیگر بوالس کوه و ملوه نزد حلیه صعب اراده نقاب عزت ساخت و کوتاه آنحضرت استوار سالت تعدیق کرد بدیع الزمان میرزا بر الدین علی بابا
تقالید قلعه اصفهان و خابر بعرض رسانید و منشور بقاعات و تطوط هر عالمت کرده بد و آنالب و رانتر از قفا اما و افاد و علی الصالح کرد
نوات و سار حصار کرده و در جولاگاه حوض ساخت و نقول ایخرم را لحت تصرف داور را حشمت و اقوالشته تیزن رجح سلطنت و جهانبانی
بدیع الزمان میرزا و مظفر حسین کورکان با هوجی از ارباب و خواص خلوت و اندیشه و صعود نمودند و آنحضرت آسمان اختصاص انظار اعتبار اعاد اعتبار کرده
خزاین و دفاین را تصرف نموده و اسرین الدین علی باجو و مسکو کشیره و اندیشه کوه نموده بعبادت و رعایت حضرت از سنده کشتند
بدستور معهود کوتاه آنحضرت ماعاب تملی گرفت و تا روز نماز ایکان اراده و اهل مراجعت نموده روز دیگر بعلاج استحکام تیم مستقر
سریر سلطنت و استقلال شدند و عمارت و صول ابنا ملک کهستان خواجه شهاب الدین محمد آنه مرواید که در آن اوان بعزیز زنخاقان فرزند و سکان
حاکم شهر بود با اجلاء سادات و نقبا و مشایخ و علما و اشراف و اعیان و ارباب و کلا حتوان تا بر عصبیت پوشیده اعیان و زاری و اوج علات
رکابی و سایه شوق ملازمت شاهزادگان بحضرت حضرت و اندیشه و اندیشه بر سنز بعاد آنها و نیاز و بازاعام و بنوند و بدیع الزمان
ساحت سپهر نشستند من و بدل خاقان نه عدیل اکه از نعمت و نقص مصون و محفوظ بود کرت دیگر صلوات و بجهای عدیده کاه هزاره رند و در انتزال
و مقدم و بعثاره رحمت اخلاق نماز کلاه و مابوت محفوظ بر حضرت جوه ملاحت بکشند مدبر شرفند جهت هر کار نکره بود بطریقه مرضیت
سطر صفی مولاد و الجهاد و اعلاء و اکان و دولت پادشاه عادل کهفه مقبل الجهاد طهاسم و تعالت کلام مولی الجلال و الاکرام و اقدام
و نیه و روز هفتم جاهد آیین سلاطین حضرت قرین تو اند بود کشیدن انی بنزد پرد انشد و خلاصه قرار از اسر تقریب بیرون آورده مرتفع
مقدمات مهام مکد رایش نهاد حت طبد نهضت ساختند **تقرار اولاد اجداد خاقان مضور و الا نژاد** نخست بهجت
خاقان مضور مغفرت شاهزاده جهاد و بسر پایند و خرکات و نوده بود بر تنهب بدیع الزمان میرزا از مدد عطا سلطان بیک میرزا نمود الدین
سنجر سلطان بیک که در اوایل حال تکوه سلطان و میرزا بود و اداخود و جالد بعد الباسی میرزا نکاکی سنود اجلی بیک که قبل از علی ملون
عقد کاح آنحضرت و داعیه بود محمد میرزا و آقا بیک که در سلطنت اند و اج محمد قاسم میرزا و اما ابا القاسم ولات اشقام بیک که در عقد
سولانا سید خواجه روز کار بیکدیگر اند و آقا بیک که بشرار عدیل فوت شد و کجیان بیک که از وجه میرزا بابر و الله محمد قاسم میرزا بود از سنز عظمی
بایند سلطان بیک حت میرزا ابو سعید شاه غریب میرزا و نظر حسین میرزا از عهد علیا حاجه بیجی آقا ابو الحسن میرزا و بیک حسن میرزا که شهور
بکیک میرزا از طبقه سلطان آغاجه که منصوص امر اجهار شنی بی پوست و تیغ حسین میرزا و محمد معصوم میرزا و ابراهیم حسین میرزا بن حسین
محمد قاسم میرزا و سادات بخت بیک که منسوب بود بیک سلطان و در سلک و جیت سلطانیه منسوب میرزا الظام داشت از سلطان نزد بیک حرم

سلطان سکندر میرزا بود سنه سلطان بیگم و بیشتر آن یکی از بنات میرزا الغبیگ که شرف سیادت مشرف بود از نتیج جمال نور داشت از سرکار
بابا آغا جد ابو تراب میرزا محمد حسین میرزا و مرتد و بحسن میرزا و نتیج سلطان بیگم که صاحب سید عبد الله میرزا بود فاطمه سلطان بیگم که زوجه میرزا
بادکار نتیج میرزا میرانشاه بود از مهد علیا شکلی بنت آغا جد که در تربیه مملوک شرف الدین بیگ بود ابو سعید میرزا و اسمهر بانو بیگم که در وقتی که بنت
از ولایج خاقان مغفور مشرف بود او را با آنحضرت بخشیده بود سلطان بیگم که در حرم سرای قاسم سلطان در کار بیگه بانداز مدة آغا علیا بود که از اولاد
دکر خاقان مغفور هفت مرد و یازده زن کانی آنحضرت و جهان خاقان او را ایکه زنده ولی کی ایشان بنت نتیج حسن میرزا شاه و خوبیه میرزا محمد معصوم میرزا
جد میرزا ابو تراب حسن میرزا محمد حسن میرزا ابو تراب میرزا و اما اولاد اناث نتیج مستوره در زمان حیات آن اولاد شاه محمد صفات نقاب تراب
بدوی کشیدند و اسامی اناث ایشان بنت آق بیگم بجی بیگم آغا بیگم لجلجت بیگم فاطمه سلطان بیگم و اما زوجه خلوات آنحضرت یکی سلطان بیگم و حرم بیگم
و در مدة آغا علیا و در عقد سلطان بیگم آغا جد و در زمان زندگانی مبارک جهانبانی خاقان او را ایکه کردند و بیکران صاحب اولاد آنحضرت با بلند زمانی
هر یک بکشور فنا فاده اکثر و تربیت در دیار جلالت آخرت او بند مکرر قاق بیگم که تا غایت در قید حیات است **ذکر بعضی از مشاهیر علما و فضلا**

سلطان حسین میرزا اجلال و اعزاز خاقان صاحب سعادات یکی آن بود که زود و عزل در عصب و زیاد و بوبانیان میرزا احت
و مدار بیچاره کسی را هم در انهم شریف صاحب تاج علی هنا و در ایام دولت آنحضرت بهر خلافت جمعی کثیر بعصب و زیارت مرتب کشتند و ذکر بعضی از آن
علاوه تا اکمال کتاب سابقه است اندراج یافته و قدر تعالی قدره و کیفیت کار کرده بود که ولایت کرسطوبه کرد **خواجه قطب الدین طاوس سمنانی** موجب
و طرب و خلق شان و قدم و در زمان موصوف و معروف بود و حاجی بخیر اعضی بکالیت سابقه مستقاره میکرده و در زمان سلطنت میرزا ابو الغازی اسم او
میرزا ابو سعید سنق ابر و زارت قایم مینمود و بنی و قصد ترابع مهارة شناخت و نیار الثات خاقان مغفور بمنصب اشراف در زارت اختصاص و تلوه
و اعتبار و اعتبار بسیار یافت در وقت استیلای بادکار محمد میرزا در جکر اهرا دیوان ملاحده زده اهدا نمی از حضرت بیرون شد و بعد از سنه هاست
بادکار محمد میرزا خواجه طاوس را که مغفور مغفور حلی و نیا بیدجد سالی رفتاد مدت خاقان بدرا احت زندگانی مینمود و در کشیدن زراعت و
سعی بسیار نمود و در آن اوان که خواجه عبد الله بجد خواجه فقد بر مسند جاه و جلال نهاد نیار طلع امر الاسمت خواجه طاوس بمنافی ابواب نزاع بکشاد
و خواجه طاوس از آنا فوجز و اموال از حضرت خان عزیت صوب عراق و آذربایجان منعطف کرد و در آنجا کمر بر مرد و محنت بود و تعداد وفات
بایان آورده و در سنه شهور کسن شر عشر بهشاد و دو سال سید کوتر هوش تصدر عقاب اجل شتید و نتیج شریف فضل و ادب کسنه
هاخبار طاوس بنیاد **جهان اندر کاوس بر داخت خواجه شرف الدین مروارید** مسلمان اشراف و اعیان و لایت کرمان
استقام داشت و در زمان حکومت میرزا ابو اسحاق شاه و کمان مهارا شاه در خدمت میرزا ابو سعید بایسته وزارت بر از است و در اکثر اکثر سلطان سعید
عزیت فتح عراق و آذربایجان نمود خواجه محمد و جمعی و زمان و اعیان الاخاقه عاب مرقد بوجه و در وقتی که خاقان مغفور و هراه بر
مسند سلطنت نشسته اند و از الشهر بدیکاه عالیشا ماند که خدمت بر بیان است و لذت زمانی مطلوب عنایت شده در امر وزارت مترتب کرد
و در استقامت بسیاری در عزیت و خاطر جمعی کار بر و صاحب سعی بر مرد بجهت ما محصور بیا آورده و عاقبت از انکار استغفار و نمود و بسلوک
طریق تقرر در وقتی اشتغال ورزید و خاقان مغفور بمنصب شیخی و تولیت مرقوفات مزار فیض آثار مرقوم حضرة ابن خواجه حیات طاهر انصاری
مغفور بدر و بسوابق ایامی که امید و اعتقاد جدیکاه و در ترتیب و تعزیز بقدر مستر کوشیده و بصیانت اندراج و روزه اهتمام تمام بعد بر سیاه
و خاتمه در هم پیوسته و الاوراق رسالی حروف تعین کلمات حساب جلال از تابع آن بر جزیده هر روی نمود و در زمان فضل آثار عارف رباسته
سلطان شمس الدین محمد دکانی بمدفون شد و خاقان مغفور بسلی ماهر از اولاد الجاوش بر داخت و قدر آنند خواجه علیا خواجه جمال الدین
عبد الله را و سر مرتبی اعتام خلع فاخره خواجه **خواجه علاء الدین علی الصافی** و سلطان اشراف و لایت باهتمام بحث اخطاء و اشت
و بواسطه انتساب بآل برمک اجلاء و ایام مصاحبت و اخذ و حدت طبع و حدت ذهن و صیارت در نظم اشعار و اشاره در دیار
موصوف و معروف بود و در بدایت وفات سلطنت خاقان مغفور بنظر عین عنایت حضرت ایشان مرقوم گشته و در مرتبه وزارت مترتب بود و بسیار کار

و صفت کفایت ظاهر بود و بجز و در عالیجاه و عقد و جابر سیاست و بر مسند صاحب و بر او و اوای جنبه بکاشت
و ربع شریف مترتب حضرة سلطانی امیر علیشیر او بنمد کرد بود و در آن اوقات از روی جد بلطف خواجه صافی این بیت در سلک نظم کشید **نظم**
وزه اکر شوه سر کفر بیت شیر شیر ٭ معلوم شوه قوت بازوی علیشیر ٭ و اقصی سبب از راه قدرت شده یکی اسباب بود علت کشت
و خواجه صاحب و صلحی که در پایه سریر علیا و در کرد و زیاده الاستیاد بود بسیار و موجب و بود و خاقان مغفور بستایش که عنایت بنیاد و در سرین
بر داشته و کرد نمی مکذر و ایر علیشیر روی بخاقان مغفور آورده و ان مصراع بخواند **مصراع** چرا رسیدک کرد و بسلک کن ار کرد و نمی ٭ القصه
در او و خواجه صافی بر اعتذر و سابق کشت بعد از اکر آنچه داشت در وی آورده و بالاخاشه در آن محبوس بنده و در آن حبس و تربیت بیش سال
استاد داشت و در آن ایام که در بنده و غریب خواجه آنحضرت مغفور سلطانی در بنده و مطلع این بیت **نظم** اکر هر کز نشوه کوشه بنده بیت
و اکر هر کز نکذره بر خاطرت یاد صفت ٭ اما هیچ فایده بر این بیت نکشت و ایر علیشیر از سر ایرا او در کذشت و خواجه صافی در مدت حبس
اکر اوقات ایکب فضایل صرف ساخته و حقوق کلام الله کرده و کتب متداوله را با مختصر تحریر نظم مطالعه در آورده و قصیده مصنوع خواجه ملک
ساوجی را منع نموده و اکر صانع شعر را بعنایت بر روی و اقتصر در ربع و نیز و سالها الرغبت غریب سطور خواهد کشت **خواجه سیف الدین مطهر**
شبانکاره این رئیس زاده کان مکذار بود و در اوایل جلوس خاقان مغفور از ایخ خواجه بهراة آمده در منصب وزارت مرتب و حلی نمود و بعد از
چند کاه جمعی از مرتبه شهر بر او بتصنوع و تعریف و تحقیر مینمود که ایشد و خاقان مغفور بر و متغیر کشته و در زمان هراة محبوس بنده و در چند
روز در حبس بسر برده و آکاه تحفه قهر بقتل او فرمانده بود جان استیاح افاده و العهده علی الراوی که در او نوشت که از بر خصت خاقانی مستقل
بود و کشتن او حکم کرد و یکی از او بنیاد عرضی که داشت عرض کرد که خواجه صافی آسیکی در زمان خواهد بود خاقان مغفور فرمود که او را نیز امروز
سیاست کنند و در اندوکه اخوا و اولاد او بعد الخوام ملاه بود **خواجه صافی** از چهار طاق سوهراة و خواجه ظفر و ابره در دوازده سال
عملی کشیدند یکی از فضلا در زمان باب کوید **بلحید** ای بر صبا لو سنکاره یکی ٭ در خواجه کی چهار خوار یکی ٭ از حالت صافی و دیکر
در حال نظم شبانکاره که **خواجه امین الدین محمود** را مدح خواجه فضل الدین بعد و بیشتر بنظر رفع اقرار و مصاحبت
ماه دوران ناهید سیما مشعوف نما ظاهر مینمود و حسن خلق و دو خرکم از اشال اقران امتیاز داشت و حوالی حال هنشق و مجالست اهل
طبع و اصحاب فضل و ربع خاطر بسکاشت و در سنه ۸۸۰ منصب وزارت خاقان مغفور رسید و قریب بیسال و نشست کل در دکار مکر نمیده
در آن اوقات که بر اوده خواجه فضل الدین بعد جانب عراق مرزو کرد بدو و بعد از چند کاه مرتبه دیکر منظور بنظر التفات خاقان عالیجاه کشته
کرمت تایید و امر وزارت و حل فرمود و خواجه قوام الدین نظام الملک در ایام اعتبار و اقتدار کرمت دیکر او را مرتبه اعتذر و مشکر دانید و خواجه شمس الدین
محمد بیرامی دیکر و سال نهضت بالعهد در دو تحریرات از لاخاشه و تعارف کرمت و تا زمان وصول خواجه فضل الدین محمد بهراة در کوشه عزلتی بود
و بعد آنجا نیز منصب جلیله و مراتب سنیه سر از او کشت خواجه امین الدین بعد از نتیج آمده و بود خواجه و ملازمت مطلق حسین میرزا اشتغال
نموده و بواسطه خدمت سابقه و سالی الاحقه مرتبه خلد و در جمله اجرا یافت و چون سفا اولاد در بسیه ماه الی سنه عشر و تسعمایه جهان جاودانی
خواجه علاء الدین علی کوکیل صفت کمالات موصوف بود و حسن خط معروف و سالها در دیوان خاقان مغفور بمنصب توجیه اشتغال داشت
آخر الامر از تربیه قدم بر نهاده و ایر و زارت بلوغ داشت و مدتی بکمال و آن ترقیات و اقدام نموده و از غایت سلامت نفس و راستی و کواه
و سنی که بجهت خواجه و مصاحبه و سلامت و حسن اهل موعود در رسیده آنچنی الیل حایت کشته و بکذشت **خواجه حسن الله مرج**
در علم استیفا و سیاق بی نظیر آفاقی بود و در زمان خاقان مغفور مدتی بر ایجاد اعمال مبارک و اشغال خطیر اشتغال مینمود خواجه عبد الدین
عبد و در کرمت ثانی که صاحب اشتیاق و سالی حضرت خاقانی کشت خواجه عقد الله را مواجه کرده و آنچه داشت از روی بسیه آکاه او را
و در زیاد شاه عالیجاه ساخت و خواجه عبد از چند کاه بکه بولوه آمد مرو داشت معزول کشته و بعضی از اهل تبریز بیست خواجه عبد الدین محمد
بکشاد و خواجه عبد المجید محمد بامجد و همین خواجه عبد فرمانداد و عمره حال که کی از اشراف اعمال بود و بر تقرر بنود و جانب و ارتقا را

تصرف و تقصیر ننمیم و مصنوب کرده اند و در شجره آدمیت کشیده کویند و مالوف که خواجه نصر الله را شجره کرده اند اقوار نموده که چند صندوق
از نفایس اجناس و مال موضوع نهاده ام عوض حمال کشت کسی بیاران کمتاد و بن بصحبت او بود خواجه نعمة الله در انجا آثار تکبر و تجبر کرده مذبور
مرد لیت حال او بی مراجعت صورت بست بر جهة حمل صندوق کسی بیاتم الصحیحین خواجه عبد الدین محمد بلیکه کفر ورزیده و ارکان و لسان شرارت
نفس خواجه حسن الله غایت هراسان بود و نداد اجتمان شجره نموده که رحمت سفر کشت ربیت شعر بر سفر جهان تا کسم هر کسی
هان تا نبوی ز دانی عاقل ٭ پس بلغت چو سنان تا دست در ناف خالت ٭ پس دیدی چو کل کز دست دیده ٭ کل سید زین العابدین علی
صدر شریف سید زین الدین محمود مدتی ممتد در معظمات مهمات بولی معلی داشت و مادر شی بهال سیادت زاده و دمان سادات جید و اقران
و اتحاب مجلس بیع موصوف و مشهور بود و داد و حال بوزارت میرا الحسینه مدتی بلا مرتبه قیام مینمود و پس از اکمال کفایت و کاملی
از مطالع احوال خان بزرگ چنین خاقان منصور بر تولیت مهمات منصب و وزارت خاصه ها میزاری مقرر می ساخت و در ان اوان خواجه نظام الملک
با بود مسند اختیار و اقتدار بهاد سید از اصفهان مزول کرد ایذه و بعد ملاشت و شهاده خواجه نظام الملک با اولاد و اقربا شهادت رسید سید
نوبت دیگر در خاقان منصور کرد بید و بعد از چند کاه خواجه افضل الدین محمد از نکرکات و سکنات جناب سیادت آب استشمام رایحه مخالفت نموده
او را معزول ساخت و بیل و فات خواجه افضل الدین محمد خاقان بلند جناب کرمت و مکرمت سید زین العابدین را بتقبل منصب وزارت امر کرد و آنجناب
استعفا نموده هم بران قرار یافت که وزراء عظام بی استصوار جناب سیادت آب بعضی مهمات بولی نزد اند و تا این مطالعه امام الم توقیع در سند
بهجت بلیون رسانند تا کاه سید زین العابدین بیشتر از بیشتر اعتبار یافته رجوع در امور مدیر می نشست و رقم اخلاص علیه بر پشت نشان توقیع
می کشید و بعد از فوت خاقان منصور بدیع الزمان میرزا بر آنجناب را استخلاص بکلمات الفاظ ساخته بقبول حسب کل تحکم نموده انما سید در آن زمان که تا
ایام کلا ملک بقلوبه در هیچ سمی مطلوب نبود و چون بر ساحر رایت حضرت آستانه خان بیشتر از افق دیار خراسان طالع کشت سید زین العابدین قرار بر قرار
اختیار کرده و در اثنا کمر بر خوجی از ارکان بر سیتر و جاجرم و هم علیک و عدیل صرات نموده بری جا کماز بر نقل سید رسیده ماند احوال بر کرای
در روز خاتمه استوجه عالم کرد بید شعر چنین است کرد کرد ان چیز ٭ کهش بر نهرست و کرد نش سر ٭ بنا از کوی بیده در کنار
خاتمه لکل آخر خلد و از خواجه معز الدین سید بر اد حزر خواجه سیف الدین محمد شاه کار بود و مدتی مدید بلوازم منصب وزارت خاقان
منصور و تولیت موقوفات هایون قیام مینمود و آنجناب صفت وقت و کاه دانی و بیت راستی و کواه و سخی انعاق داشت و در اوکات شرح
در امر صاحب بولی نیایه کفایت و رجب بر وی بر افراشت فا اخوا بالحیات آن ماه جمجمه صفات و مسند وزارت مکلی بود و بعد از فوت
آنحضرت کرم ملازمت در خدمت بدیع الزمان میرزا بر میان بسته و امر اشراف دیوان شرع نموده و محمد خان شیبانی از بعد از تسخیر خراسان آنجناب را
در دیر ساخت و کاه بنی بیت بر عاتق بر داخت و در روزی که محمد خان بصب تیغ سیاه نصرت بناه شاهی کشت کشتم در انکه دست قضا
با طاعات خواجه معز الدین را در نوشت خواجه جلال الدین عطاء الله در زهد و تقوی بعد علیه داشت و بهار رحمت بر اد اطاعت
طاعات و عبادات بر کماشت و در ادوار ایام و حوادث از کمال مراحت از کتاب مثنوی مولانا بیکایه در کماشت و روی نبود و بجراب در ادای
و بهر کاه که آمده و در ملازمت سوریان و کوشه نشینان از نعوذ بالله تقصیر نمی کشت و در علم سیاق و تقبل مهمات بنا بر تصاحب و وقف
بود و در اواسط سلطنت خاقان منصور امر وزارت شرع نمود و بر اسطر و وزارت و کالت کمایست و در نوزدهم او در سنه ۹۸۲ هجری
از مسند وزارت بر نهاد و نهایم منصب اشراف را بدست آورد و مدتی در میان امرا و وزرا بر قم اطاع علیه توقیع می کشید و مهمات سلطانی
و امور صاحب بولی را در وی کفایت و کاردانی بمرانجام مقرر می کردانید و با وجود اشتغال با شغال این اشتغال و حل و اعقد مهمات و مالا از
اداء اطلاق لوازم ساعت غافل و از اهل بود و در سر بوران تسبیح بدست کرفته در اثنای قیل و قال با اصحاب جاه و جلال بر وی داشت
منصوبی مینمود و تا او خواجه ساعات خاقان جمجمه صفات رسالت و مهر و انیه علاوه سایر اصاحب خواجه عطاء الله کشت
و رقم اعاطف خاقان و اعزاز آنجناب بقبول مراد و دامین مظاهر عدوا الحمد کاوشت و بعد از فوت آنحضرت آنخواجه صاحب سعادت از اولاد نجاد

بادشاه

بادشاه و ولی نعمت رحمة خان شیبانی اصلاح مرتبه کوکه ایضا در ایام اسعاد لوای ظفر انتما شاهی در بلاد خراسان روی بتکمل مینهاده اما
درین از منه مختلفه و اختلالات متوجه امرا و وزرا هر اهل فوکه هیچ سوی بیوقوف و استصواب آنجناب فیصل نیابند و در تقویه جهات مهمات
و وزراء مهمات نظر خان و عشرت فات رای صوابنما پیش بر اعوه دانسته امور بشوریت میکشاند و در اوان سنه سبع و عشرین و تسعمائه که سلطنت
بلاد خراسان بحکم نوایب استان ملایک شیبان بادشاه عالیمان علی امیر خان موصلی میداشت خواجه عطاء الله بعض موت مبتلا کشت و چون
آنحضرت کرم بخواجه امت کار الاسعاد او در کذشت خاطر بر حلول و اقتدار کرد نهاده تمامی جهات و متلکات خود را مفصل کرده و مقرر
ساخت که از الحاق مقدار و جنس بیکشر ایرجان نمایند و هر ایشانرا مراد و نایش بر اجر چیز هند و نیز و تا مفصل کرده مکه از دو زاول و تا فوق
روز هفتم چند که مقدر و بعد سر نمان و عطا و سایر ما تحلج تعزیت را نیز کشند و تقرار او که هر یک از عاقد و عشال و موذن و مقرب
بر چیز هند که بعد از آنجا از اسباب و املاک و جهاش باقی ماند در بیان در بیند و اقربا خود تقسیم نمود و چون انا شالله این امور فارغ
کشت جمعی و دیشانرا مرخص طلبیده ذکری کفت تا در روز یکشنبه ربع الاول سنه مذکوره وفات یافت تمامی سادات و فضلا و علما و اشراف و اعیان
بکوخواجه و عوام طوایف اسان بجنازه آنجناب بر استماع کرده بر بنکاه مدرسه مزبوره خاقان منصور بر عرض آنخواجه مغفور و نامه کار و سند
و حسب من اراد فرامرتبع نصوص علی و مرضی خود تعیین نموده بود و دفن کردند و این قطعه که نوشته میشود از ابیاع نوبت خواجه عطاء الله خوجی
خواجه ساکان عطاء الله ٭ که در لوح بهشت موی جلد ٭ جانب خلد رفت و شد تاریخ ٭ بر لی خواجه عطا کو جهان ذکر صدر و جاکات
سید صدر چون در زمان حضرت سلطان خاقان منصور موقوفات بلاد خراسان مرتبه سید صدر و یکی کس از عهده آن بیرون نمی توانست آمد بعد
آن بادشاه عالیجاه و سکس از اعاظم سادات و فضلا و اشراف بصدر صدارت سرافراز میساخت تا زمان سلطنت آنحضرت جمعی کثیر از
ارباب عمایم سر انجام سرام آنصب منصوب نمودند و از جمله و کمی سامی ایشان مذکور کرده از الجمله بودند سید جلال الدین حسن اندخودی
در سلطان اشراف سادات حسنی منتظم بود و از بدو آیا بعد سید و کمی خویشی داشت و آنجناب در بدو اوقات سلطنت حضرت خاقان
بصدر صدارت رسید و مدتی بر تمامی صدور و عظام توقیع کشید اما حسب عدم وقوف و کثرت مقصد از کتاب شریف آمنه بالا زیش
نتوانست بود و کالله اختیار ملوک بیکره تا زمانی که معزول نمود روی بکوشه انزوا آورد خواجه قطب الدین محمد الخوافی بصفت
فقاهت و فضیلت موصوف بود و در فراست و کیاست موصوف و در انشا مکاتبات و فرامین دیوانی صدارت قیام داشت و در فصل
مهمات و معاملات موقوفات بر امثال و اقران رایت تفوق بر افراشت و آنجناب در زمان سلطنت میرزا ابو سعید نایب صدر جهان مولانا
عبد الرحیم صدر بوده سازا و قدر فراغ نهاد تشاف و خاقان منصور بصدارت نبود تفویض نبود و چون جناب مولوی چند بلوازم
آنمهم بر داخت در بیست و سیم عوم المحرم سنه ۹۱۱ بسبب اعداء اهل فساد مواخذه و مقتول کشت و در عرض بیست روز بجهد و بخاه و بیاد کی فوره
او بود و در عاشر صفر نوبت بکره نوبت باقیه خلفت صدارت پوشید و چند سال و کالا استقلال بمهمات موقوفات و جاهات اهل علم را
بکفایت مقرر میکردانید و فاتحه در زمان اختیار و اعتبار معتمد السلطنه خواجه محمد الدین محمد سنه ۹۱۸ و روی نبود و چون مولانا نظام الدین
خوش ملی معتمد السلطنه بود آنجناب بلوازم و حسب اعظام و نبود و تعجیل در نیج و شام اعاظم امرا و وزرا و صدارت و نقبا و قضاة و قضاة
و سایر اشراف و اعیان هراة در ان نوبت سراجع میشدند و حفاظ ختمات قرآن بخواندند و خواصا لاذان خواجه محمد الدین محمد حمد او اخذ و قرآن
می کشیدند و چون ایام سوکواری بجا بیا انجامید خاقان منصور و شاه اکان و خواتین بطبق مکان خلع فاخره بمعتمد السلطنه و سایر اصحاب
مصیبت فرستادند و خواطر ایشانرا بالتفات و مستحق و نوازش مشمول داشتند حافظ معین الدین حلیمه مدتی منصب
صدارت خاقان منصور مقرر بود و بسبب انکار امور مناسب مقید کشت در سنه سبع و تسعین و ثمانمائه بمقتضای خواجه کمال الدین حسین بن خواجه جلال الدین کرکی
عوض کار و قد و العلم ایرد بود و بر مزید دست و حشمت و اعزاز و جاه و علو
از سایر اعیان خراسان فایق و مستحق مینمود و چند کاه در عنایت اختیار و اقتدار و لوازم صدارت خاقان منصور استقلال داشت و در ان اوقات

یکدیگر و کین بازاندیم الصدار طلع کرده رایت بیکامی می‌افراشت و مع ذلک بعضی از اهل بغض و حسد آنخواجه لعبد ابتطلب و تشویش بهاشته
نزد طالب خاقان زبان جسور و معایب کشاده و آنخان و مزاج جایون تاثیر کرده خواجه حسین از منصب معزول گشت و سلیمی کلی بدیوان
وزرا آورده بقیه اوقات جاه و اعتبار خاصت گذرانید و در سنه ۷۰۰ رمضان صنع و صنعون و ثمانمائه و انعوجی السان اجابت کرده رکاب عزیمت
در جانب مسجد جامع هراة ساخته بود اخذ ایست مدفون رکن دید **سید شمس الدین محمد الذجانی** مطلب بغیر الذجانی بر هر چه
و سبب اخلاق ابراهیم آنجناب آگاه و داوقات جوانی خاطر آنجوان و دلق سلطان میر بیحیت پیر براه سهر ستان راه‌ها و او بطرق قلندر
تاج آن پیر بر بی‌نیاز سر بی‌پایان نهاد و کلاهی بر سر بهشت آنطایفه در کوچه و بازار دوران میکرد و بیرون حلوات شده رباعی چند بنظم و تحریر
این رباعی از انجلات **رباعیه** آنان که پرستش خود شید و مه اند ۰ از چشم تو ره آورد دو یک نگاه اند ۰ لشکر کرایست کرمن و بیم
خوبان دگر بنان عظیم که اند ۰ و بیر سر بهشت طلب کرد او و حسن کفار و سرعت هم و تیز طبع از نضارت زمان و فرقها و بر ارادت انسان لذت
و مواد کلمات شیرین و حکایات یکدیگر و کلمات هزل آمیز و سخنان مزاج انگیز بر لوح بیان نیکاشت و چون آنجانب ترکستان بهراة شریف
آورده منظور نظر اشفاق و مرحمت حضرت سلطانی شد و منصب شیخی و تربیت زاویه کرد اشیخ قلمان بر دنیا مسطور بگشته مدت سی سال
در اعتقاد بیغرض انجام بصفایی صادر و وارد بر داخت و بر سال صد و چهار هزار و نیکی که اندک و برات آنقرار حاصل میشد مصرف میرسانید
جمعازان صوفیان اهل بغض و حسد آن سید محمد الجانی و ملاحت صنوب ساخت نزد خاقان مضور و بان هیئت گشاده و اینقدر سبب عزل
صیاد تقلی شده بر سر بهشت مصور کرد که مقرب حضرت سلطانی را مدعا ساده علی بوده بیاران در جواب اینطایفه آنجناب کرد **شعر**
ایکه هاهد تکلی شد آرام کم ۰ شاهد دیوانگی عشق بخالت سپیم ۰ اینطایفه در مسلک نظم کشیده **نظم** آن سو بر کرد در سایه خود داده
کرده خاری و مشاهده ایشان سپیم ۰ و بر سر علیشیر این کایت بجد بعد کاه خلیفه بین الجانبین انقطاع داشت و آخر الامر مزید لحضرت خاقان
نسبت بجانب سیاست منتقب و مقام مکرمت آمده منصب صدارت خاقان مضوض بر تو تفویض رفت و بیان آنجناب و خواجه کمال الدین
کرنگی در تقدیم و تاخیر صورت نزاع روی نموده بر سر بهشت عرض بر علیشیر و سایده که بوجه شرف سیاست و کرم من و انطاب بدر مثل صاحب
این استان تعالی تقدیم کرده راه مطلب خواجه حسین داخله تقدیم داده امید آکه بین القفات تمام ابوی تفوق میسر کرده در بین حال امیر
سنوه حضال الایام کمالی و سوال الجناب سیاد تقاب یاد آمده بدان راند که **بیت** و بقای کمالت بکمال بخشد ۰ چشم و دل بجمال تو تفویض
و کوکب آسا امیر بر سر بهشت بدجاه اقبال سیده مقدم بر خواجه حسین تو فیع کشید و بعد از چند سال که ایام آنامیر داخت کاشانه خلوت
را ترک ساخت و بعد الیام حیات باقی که مقید عصبی باشد صاحب امیر نظام الدین علیشیر کلید اند و در تجدید سنه ثمان و تسعین
و ثمانمائه بر سر کشت جالقوت مترکه بدید **خواجه غیاث الدین عادلشاه** در سلک اشراف و اعیان و ولایت خلان منتظم بود
و چند سال بر صدارت خاقان مضوض بقیام نموده و بعد از نزل از منصب در ولایت بنابور بعمل اقامت انداخت و تعدد الاجات بدار راحت
مصروف ساخت **ملاذ الانام میر نجاح الدین قاسم** در شهور سنه ثمان و تسعین و ثمانمائه قاسم بیدل آبا و اجداد خوش گشت
سه چهار سال که کمال اختیار و استقلال بر امر منصب صدارت قیام نموده و خاطر و خضر بحالت که نشسته مسطور شد و در منتصف شعبان سنه
احدی و تسعمائه در حصار شادمان از عالم رحلت نموده **فاضی برهان الدین محمد مروی** در اوایل حال منصب قضا ولایت
مرو و صدارت بر الحسن میرزا متعلق بوی و بعد از آن بواسطه سوء مزاجی که مشاهده و اصابت بتجنب بعد از هر نهار اشتغال و نظر
نظم القفات حضرت خاقانی گشت و در جرایده صدارت صعود نموده و تا آخر سنه تسع و ثمانمائه بر سل وطن اصلی که مرو و محضر شده بود
تشاقف و الحسن میرزا نیز جبر خاطری که انجناب صادر تقاب در حضیر داشت بی امواج خدع و مصادر کرد الهام او اسن متعلق
و مزاج فاضلی استیلا نموده بر سر کشت و در سنه عشر و تسعمائه در کذشت **سید غیاث الدین مشهدی** از اصل اصفهان و کلک
لسانی ملایمت عدیده و بعد از فوت پدر تمام بسبب اهتمام خواجه ام الدین نظام الملک بر درگاه خاقان مضوض و لها اختیار و اعتبار

می‌افراشت و سید در انصب دخلی تمام داشت و در سنه ثمان و تسعمائه که آفتاب اقبال خواجه نظام الدین بر حد زوال رسید و بعد از شلیخ
خطا بر سالک جمیع الهام میرزا و امیر والدین از کشت و هنوز از اعتبار باحت نموده بود که خواجه نظام الملک مواخذه بقتل رسید و
سید غیاث الدین بر جنت شد و از نهضت خاقان مسیده مقدم امیر والدین و تفت نموده و جناب امارتمآب اوبا سلطان بدیع الزمان میرزا بر
و سید چند گاه در ملازمت آنحضرت بسر برد اما بواسطه نفرت صورت و بر آسیب منظور نظر القفات گشت و پس از چند وقت مقرر
شد که رسالت مرو برد و چون بآن بلده رسید بدیع الزمان میرزا تکوی بابو الحسن میرزا فرستاد و مضمون آنکه خاطر سیاه تا آن بر نهضت
سادوت جناب بلغ نهد تا گاه اولاد تو میرکاه و سید قاسم که مشهور است بسید مخدوم از آن بلده عزیمت خواستند و ایشان بدیر پیوسته در تحریر
اند و استرکی نهضت و در سنه ثمان عشر و تسعمائه که بواسطه شهادت امیر بیغم الدین ثانی سلاطین ماوراء النهر بعد و شد مقدمه بعضی
اند و امیر محمد و امیر الهراة بلد و بعد سلطان و عبید الله خان شاقف و انصار از بر تجدید جناب خراسان ترغیب و تحریص نموده بنا علی هذا
چون ثانیا ساجد لوای کشور کشای بذاب کامیاب شاهی بر وصول بلدة فاخره هراة انداخت سید الاولاد مواخذه سلیمی کلی بر وی آورده و
جبارانکه از چنگ تحصیل ماحصل گشت فرار بر قرار اختیار کرده و مادر الله شاقف و در آن ولایت و شهر سیر وفات یافت **ملا غیاث**
الدین حسینه قاینی پدرش ملا اسطاز بخت کامت دار الفقه آنجانب شهرت یافته طب الدین احمد الامامی بوده و نسب
مادر شریف حسینه قاری که در زمان امیر تیمور کوکان در بعضی از بلدان ملازمه ایران حکومت معین می‌بوست و ملا غیاث الدین از سال
مترعیه و کتابت صکوک و محاکمات و قرع تمام داشت و در اواسط ایام سلطنت خاقان مضوض چند ماه مکاتبه ملاحت خاطر آنحضرت را
بجلاء شرعی از شایبه شبهه و حرمت بر وجه حلت بر سانید تا ران بحلاجی منتهی شده آخر الامر ترغیب کرده منصب صدارت رسید
و در زمان اختیار خواجه قوام الدین نظام الملک منصب آکده بجلیل امیر علیشیر زمان بعیت انجناب کشاده ملحق و مفتوح گشت و تا آخر ایام
حیات خاقان مضوض که شاهزاده استرک است امر پس از فوت آنحضرت بدیع الزمان میرزا او را مستولی نظر اعتبار کرده ایزد باید بکر جناب
موفق و بحسب صدارت رسیده بعد از هفت هشت امعه و ال کرده بعد وفات قاین در هشتم رجب سنه خمس عشر و تسعمائه
اشقاق افتاده در مقبره آبا و اجداد مدفون گشت **خواجه شهاب الدین احمد خواجه میر احمد** و او زاده و ده اولاد خواجه قطب الدین
خوافی بوده و از اهل فضایل بمحظوظ و بهره ور و سیوه و در زمان وزارت و آمادت خواجه افضل الدین محمد که او میرزا داماد مولانا
قطب الدین محمد بوده چند سال قایم مقام او بر کرد کرشع صدارت خاقان مضوض قرار بوده و در وقوت خواجه مشار الیه خاطر گشته
سلیمی کلی فرود آورده و بعد از آنکه از چنگ تحصیل غایات ایفت مدار و عزلت تعدد عمر را بپایان رسانید **امیر کمال الدین حسین**
پدرش مولانا شهاب الدین احمد الطبسی است و مادرش در سلک بنات سادات عظام بشابور انتظام داشت و آنجناب از فنون
علوم متداول بمحظوظ و بهره مند بود و در علم حدیث و تصوف دعوی تصرف میکرد و نظم اشعار شعر می‌سرود و باسماع ملاقات اوازه
فصاحت بجای بوده و ایام دولت سلطان بعقوب میرزا از ولایت طبس آمد بلجان شاقف بعد که در ظل تربیت آن پادشاه
عالیجاه کفته اند و چون از آنکه بهراة آمد خاقان مضوض امر شیخی و تولیت موقوفات خواجه غیاث الدین بآنجناب مفوض کرد اند
و در سنه تاریخ و شهاد منصب صدارت و پرسیدن سیاست و او خواهد از بر ای صوابها بین تفویض نموده مولانا افضح الدین محمد
و تاریخ صدارت آنصدر عالیقدر این رباعی نظم نموده **رباعیه** ای کرده زباده مسند قدر قریش ۰ بر اوج صدارت ای تو ماه و مه و شمس
ای صدر فریش عالیقدر ۰ تاریخ صدارت تو شد صدر قریش ۰ شرح مدارک السالکین و مسالک المتقین و مسالک مولفات امیر
کمال الدین حسین انتظام دارد و لولا اشعار آنجناب حاجت بعرض کمال دلیل میت بر لوح بیان میکارد **بیت** از این لوح جهان آرایه سان آدم هم
کرایند و رضه مخلد بر لوح ادم بروز **خواجه شهاب الدین عبد الحافظ البسیاق** والد شیخ خواجه شمس الدین محمد و از بزرگان
و در مکارم اخلاق و محاسن اعراق و لطف کفتار و حسن کردار میرفت و طبع کیش از اقسام فضایل و کالات بهره

وذهن در اکثر فنون علوم و هنر منثور و مؤلفاتش شامل تتمان بحمان مرتبه جواهر لاجنسا را مسند و منظومات منثاتش مانند
لآلی عرجمان از شواب عجیب و منقصت پراسند و تحفات خامه بدیع کارش بمان نظم خیال کلفنا ره لعرب و از آثار الطایف
آثار شیخی تحت جواهر مکنون مرتبت و رتب درفن موسیقی و اداء و ارقاء فنون ادراک شوه و بر استاد ان ماهر فنون و مستبار دی
عنایت پرورگار اتباع و پیروی سنت نبی مختار نی پیغمبر بیت فضل را موت نو آیین نه ٭ چنگ و نی جاس و من نه ٭ حرف قلون علم نکشاد
بامداد زاده و رین بودن نهاد ٭ و آن دو خجسته یار فضل و افضال بر چین دولت و اقبال خاقان منصور نشو و نما یافته در بیان او ان جوانی منصب
صدارت منصب کشت و مقدم و رکاب صدر دو تو تیغ کشید و چند سال در غایت اختیار بلوازم آن امر پرداخت و در آن اوان که رایت
اقتدار خواجه نظام الملک انتظام یافت خواجه شهاب الدین عبد الله مروارید فروش موه مزاجی نسبت بخود فهم کرده انا منصب صدارت و
دو سه سال بعد از آنکه مقید بعضی باشد ملازمت مسند صدر و مرتبت سیمین و بصدارت خواجه نظام الملک کرت بکر کوکب
آمال و اماق آغاز و بعضی از بعضان باقی نسان با وجود شرب سرده بر جمیع منصب و بالت و دیوانه که در زمان سلطنت تو بی از جلایل مناصب سلطنت
بود سر افراز کرید و پس از آن و دیگر چند انا مرتبه نیز قدم مرتبه ها ده در جرگه امرا عظام در آورده جلایر الجشیر را جلی خانه خواجه آیین نزین و
و آخر ایام حیات خجسته صفات روز بروز بغرب و نهایت تخوم خواجه فضیلت مبتت در تسرع بود و بصدارت فوت آخره در کوشه از
متذکر بن اکثر اوقات خجسته بر اکثات قرآن مجید صرف نمو و فاتش در رجب سنه ثانی و عشرین و سبعمائه اتفاق افتاد و امیر صدر الدین
سلطان ابرهیم اسیتی مرثیه و غایت جودت در سلک نظم انتظام داد و مطلع آن قصیده اینست شعر کرد و دن که مرگ نیست و نظم بلاغت
بلکه که سلاک عمق بیت هیکلات ٭ و آن نظم که متضمن تاریخ وفات آن خجسته صفاتست در مرثیه مذکوره است انه راح بالذکر نظمه
محذه اهل علم یا فی جهان فضل ٭ در دا که کوکب شرفش در وال یافت ٭ آمد تاریخ حزنه مجموع قدس ٭ در علم مثال بیت یا فت ٭
بر لوح دانش اسیتی دو ده آه ٭ تاریخ آنکه فقد و اهل کمال یافت ٭ از شایع طبع نقاد خواجه عبد الله بیوان فضایل و خوبیاست
و برا جاری سوم است بموش الاحباب و در سلک مخدومیت بر مکاتیب و مناشیر و بیان فرق انام مشهور و مسلک الاتحاد و صفات
آن منثوست و منظومات او در السنه و افواه اصحاب تقطه و انتباه مذکور امیر صدر الدین سلطان ابرهیم الاسیتی والد
عالیقدر شیر ملک جلال الدین قاسم بیرشاه محمد ابن بن مولانا صدر الدین ابرهیمست و انساب مولانا ابرهیم با کابر و اجاب العظیم بلوا
المهر مثل صاحب هدایه شیخ علیه الدین ابو الحلاء کرم علی کاشی نه و وسط الصحاح دیاست بثبوت پیوسته و کشیدا
صاحب هدایه شیخ ابو الحلاء محمد ناصل الحی بابا مایه والد امیر سلطان ابرهیم مولانا جلال الدین عبد الرحیم بن مولانا عبد الله لسان تو
سا لها صدارت بر زبا بسته و بر زبا علاء الدوله قاسم بیتی و نسب مادر عالیقدر بن از کتاب بعضی از اهل سلوک و سیر سلطان ابو سعید ابو الخیر
بیوند زده و انکه خلوت با سیر عبد الحی بن زرک که از نقبا آشنده مقدس بعضی بوده و سید کمال الدین عرشاه سیر و ادی بزرگ در سلک اجداد ساده و ادی
انتظام داشت رجال آن سید محاجز بر سیر شرف نسب آراسته است بوجه فضل و ادب و کمالات مکتسبه پیراسته است و حسن سیرت
و بقا سیرت و سیر و رعایت سیاست و بیوت طبیعت و حدت ترجمت جامع انوار فضایل نفسانی ذهن لطیفش و در ادراک اقسام
علوم بدیهه کمال رسیده فوزه و طبع مستقیمش در بیان اکتساب فنون نصب السبق از اسلاف قرآن ربوده و در نشو و نظم و نثر بصفت
مهارت موصوف و در نشر جد و هزل غایت بلاغت معروف جواهر دلهر نشو و انفس کانما اللؤلؤ المکنون و در کرش
هوش حضور ان بصاحت شمار و نوادر عقود منظوماتش کانهن الیاقوت و المرجان مزین رخسار اکابر و امرا الکاو و امیر الکاو بالجند
او طبع تو مشاطه ایکار عین ٭ از نظم تو آنکه رضایی ظاهر ٭ و نثر تو انوار الاتحت روشن ٭ و آنجناب
در اوایل جوانی چند سال بملازمت شاهزاده ٭ سوده و حصال مظفر حسین میرزا قیام مینمود و در سنه عشر و سبعمائه کالی الطالب و صلاحیتش
حضرت خاقان منصور بظاهر کشته منصب صدارت خلصه بمیرزا برای مولانا مبارز الدین محمد نمود و امیر سلطان ابرهیم تا آخر ایام حیات

آن پادشاه

آن پادشاه بجمیع صفات و غایات اختیار بلوازم آن منصب اشتغال داشت و بعد از فوت آن حضرت بر تعنایت مظفر حسین میرزا بر وجه
احوال بجمیع آن مالک وارد بکرم صدارت بر لوازمات و بجمیع سلطنت خراسان از آن و مولانا بعالیشان بالوالفتح مخدوم شیاف
اشتغال یافت امیر سلطان ابرهیم مانند سایر صدور در وی جند بود احده مولانا عبد الرحیم صدر کرمانی بوده صدارت آن قیاد و کوشه
از و اوزات مترکه بود و در سنه عشر و سبعمائه که ماجرا لوا و کشور کشای شاهی و توسعه ملک خراسان ملاحق آنجناب منظوم
نظر غایت کشته صیوب و غلات و انعامات مضمون و ماجوی شد و در سنه ست و عشرین و سبعمائه از هراة باردوی همایون رفت مجدد
با صناف الطاف اختصاص یافت و آلین تاریخ فتوحات شاهی بادی صوا بنمایش تملی گرفت و حلاحد و جهد تمام بآن امر اشتغال
نماید و در اثنای آن کار الیصحاب و ملاحت خاطر ساخته از حسن عبارت و لطف استعارت دقیقه انا مرغی کمکنا رد و از جمله شایع طبع منعا
آنفاضل و الاحرار و ابلیاتست که ترجمه دیوان سحر نظام مظهر الغرایب و نظم الغرایب مضافی و شارق و مغارب امیر المؤمنین علی بن ابی طالب
در سلک نظم کشیده و معانی هدایت آیین آن اشعار کرم است آثار را چون آب حیوان در سواد حروف فرمان بوالمبع و بهجی ظاهر کرده اینده
و از جمله مؤلفات خجسته صفات آنجناب یکی بمالدایست و در ذکر مهار صنعه و مکتوب عبارت عرب و اسلوب عربیت مرقوم کلک
لطایف نگار ساخته و در آن رسالت بر ابرهایت بلاغت و تحریری و فنا و ملاحت و فضل کسری بالفتح ع طبع لطیف تو هر که کوکب
و ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء و الله ذو الفضل العظیم امید طبع کرم تو کرم کاری نکه ٭ تا جهان را بقا بود دمکن ٭ آنجناب
فضایل فضلی مؤید بحصول انواع آمال و اماني و رغایت عاطفت و کامرانی بود کار هجسته آثار دکهر اند و مواهر از تحفات سحاب کلک
کوهر بار و قطرات نظام خامه در بیشار با حصل فضل و کمال و جاه و جلال ناضر و بر آن کرم مدیه و فضل و عزیز و کمال مشار اشارت
و مشایخ و علما و صلحا که معاصر بودند با عز السلطنه و الخلافه ابی الغازی سلطان حسین میرزا مقدم این طایفه عالیشان
و اشرف این زمره عالیمکان سادات عظام و نقبای کرام بعضی مقدم سده و صدور بودند و در اکثر اوقات سلطنت آن پادشاه خجسته صفات
امیر نظام الدین عبد الحی و امیر غیاث الدین عزیز و امیر علاء الملک در انتظام بعضی اعمال الاسلام غایت مصوب بودند و خاجه
سلاوار علوم شریف و محمود حسابات آن بود و بدلم ان امر قیام و انتظام مینمودند و آن سه شریف و اجلاء از جمله سادات موسوی
و رضوی با جماع اسباب سعادات معنوی و معنوی فایز نام داشتند و جمله هم عالیه بودند و بیع و غیره از آن مدد آن آثار و مضایف صادر
و وارد مکاشتند و بعد فی و قدم ایشان رضا و بدا قطا جهان مقدر و مقدم بود و در آن روز رفت خاندان ایشان از اقطاب و دوسه الفرا
ظاهر بود و حالا بزرگ امر نقابت آن سید عتبه علیه علی بلاد ایجاد آن سید بزرگوار میباره و هیچ امر و ارشاد است روز کار با ایشان
نفس ساعت و دل امر بر طرح صغیر نیکاره سید غیاث الدین افضل بن سید جنید عزیز مدعلم و فضلت از اکثر سادات سند و مقدم
ممتاز و مستثنی بود و اما قرآن و در ملاقات بلوازم منصب شیخ الاسلامی و بفضل قضایا و شرعیه قیام مینمود سید کاظمی
لطف طبع و جودت ذهن اضافه داشت و در شیوه سیاهگری و سلوک نموده را متعلقات می داشت و در اوایل سلطنت خاقان منصور
در ملازمت دکاه عالیه سر بر سر و توجه و میل و اجبار اعتبار جهد رسالت خواجه عماد الدین محمود کاوان که مشهور است بخواجه حکاک
روی بجهه جانب کرده آورده و در وقت مراجعت از راه و راه اعتبار رسوخ و تعلقات ساخت و هدایا و ملاقات عاتم سفر آخرت کشته
خانه تن از زمان روح باز پرداخت و قضیه شهر آشوب کرده در سنه ست اعیان و اشراف هراة منظوم شد شایع طبع اوست بوالطرف
اینست شعر نکو نداکه قاضی شهر هرینم ٭ در سلطان ذی صفا نام خوی نیم ٭ امیر سید فضل الدین عبد الله الحسینی بصفت
اصالت و وفور رجال موصوف و معروف بود و در زمان سلطان سعید از شیراز که وطن اصلی آنجناب بود هراة تشریف آورده آقا
دیوه و در علم حدیث و تفسیر شبیه و نظیر نداشت و سوسمت علی بهشت بر تصنیف کتب مفیده و تالیف رسایل شریفه که کاشت هفت
یکوت در مدرسه عالیه سعید علی که هر شاه آغا بنو عظم و تشیید خانقاه تو سیره ساخت و در مسامیع الاولیا بیان میلاد اسماء حضرة

رسالهٔ مواجب نموده طرحیانا نام را تعلیق و بهره رسیانیده از مؤلفات آن سید ستوده خصال کتاب تاریخ سادات و رجع الدرر که
مجموعیست بر سیر سیر بشر البشر و رساله در اذکار هراة در بیان فاضل اقتدار جهان ستوده شد و محمد وایت و الحق عبارت سان مفتح بر
السنه و افواه خلایق مذکور ایشان امیر سید اصیل الدین از جهان گذران ریاض بهشت برین در هفدهم ربیع الآخر سنه لحظ و ثمانین و
ثمانمائه روی نموده و خاقان مغفور سلسلهٔ خاطر اولاد اجداد آنجناب و تجدید عالات سید مرحوم را ایشان رعایت و میزه **مولانا
شمس الدین محمد سادکانی** در سلک خطاء شیخ زین الدین خوافی نظام داشت و مواری حسن بلند برادر و طایفه طاعات و عبادات
نیکو داشت سالکان طریق زهد و تقوی و طالبان نظر بقدر شاه دهد و بنسبت آنجناب رعایت رعایت و اعتقاد سلوک نموده اند و از فروغ
باطن و تجدد بیا منتی اقتباس انوار سعادت کرده بلوامر و نواهی جنابه عالیه قاصر مختصر و ملبی بوده اند از آثار آن فرد فاضل جناب مولوی
مختص صدر و شرح منازل السائرین شهرت و لایات هدایت آیات اطلاع و بعالم الغایر مسطور **نظم** آنها که بیرون ز حد و حصر اند
کرم است بکوی همه تو نظر اند ، و مولانا شمس الدین محمد در سنه وفات آنجوفه در خابران هراة مدفون گشت و امیر کلام الدین علی منشی
در جانب جنوب مزار بعض آثار شیخ خانقاهی ساخته در استرضا خاطر اولاد و مشیدش مولانا حمید الدین کوشید و مولانا حمید الدین مدت مدید
در آن خانقاه قایم مقام اولاد ساخته بود و در نفاست تقوی و طهارت سلوک نموده تا در سنه سبع عشر و ثمانمائه بنا انتقال نمود **مولانا
کمال الدین عبد الرزاق** ولد مولانا جلال الدین نحوی سمرقندی بود و مولانا در شهور سنه ثمان عشر و ثمانمائه در هراة روی
نمود و در هراة آبا در دی خاقان سعید بمنصب قضا و ارشاد ثابت شریف مصروف بسیاست و کاهی بمجلس اشراف اهل متوجه مسایل
و قرأت رسایل میپرداخت و مولانا کمال الدین عبد الرزاق بعد از سنه احدی و اربعین و ثمانمائه رساله در اکه قاضی عضد الدین ایجی
در نحوی حروف و اسم اشارت تألیف کرده مشرح نوشت و بسایر آن انتاطیع را بنام بابر خاقان سعید موشح کرده لید و با توسیع شرفت
و مستوس حضرة خاقانی رافت و در اواخر ایام حیات حضرة رسالت بلد شاه بجا کرنا موکب گشته بجانب هند و ستان شتافت و در آن
سفر خجاب موفور و قایع غریبه و حالات عجیبه روی نموده آخر الامر بر تخت و سلامت بخراسان باز آمد و عبادتی نمود خاقان سعید
و سیل عنایت بر مولانا شرف بر اجداد الطیب و میرزا عبد الله و میرزا ابو القاسم و ابو میرزا ابراهیم مقرر شد و در زمان سلطان سعید
و جاوید اولاد سنه سبع و ستین و ثمانمائه بمنصب شیخی خانقاه میرزا شاهرخ مصروف گشت و آخر حیات بدان امر اشتغال داشت
و فاضل بسیار جاودی الآخر سنه سبع و ثمانین و ثمانمائه در روی نمود و آثار اقلام جامع از قاسر کتاب افاده ایات مطلع السعدین در بیان مرد و مناول
و مشهور است و در آن تاریخ شرفت معظم و قایع معمور ربع مسکون از زمان سلطان ابو سعید بهادر خان تا وقت شهادت میرزا ابو سعید گورکان
مسطور **امیر محمد بن امیر شاهرخ** بشرف ذات و محاسن صفات و خلایق جمیده و اخلاق پسندیده تا کامل موصوف بود و در زمان سلطنت خاقان
مغفور صدق و مدید بمنصب نقابت مضروب بوده بلوازم آن قیام مینمود **نسب** شریف سید اشرف بن سادکشاه که در سلسلهٔ اشراف سادات
و نقبای خوان انتظام داشت می نموده و سلسلهٔ آبا و سید اشرف بامام عالیمقام ابو عبد الله الحسین بن امیر المؤمنین علی مرتضی میرود **مولانا محمد
ابن حسام** میان مقدم فرزانه بیان حسام اشتهار دارد و اولاد از نظم اشعار فرید بسیار دیده و پیوسته در منقبت شاه ولایت
و سایر ایمهٔ معصومین قصاید غرا نظم مینمود و آن ابیات بلاغت آیات علاقه غایت مشهور است و ما کسنده و افواه عجاز آیا هاند که در انجلا
مثنویات ابن حسام گاب خاص زاسرات کرده و زنده شاهنامه در سلسلهٔ نظم کشیده و در آن نسخه کلا انجاعت در آن امیر المؤمنین علی را
مشروح کرده ایند و وفات ابن حسام بی شهر ربیع الآخر سنه ثمان و ستین و ثمانمائه بقصبهٔ سوسف که از مضافات قهستان است بر فتح یوسف
خواجه مسعود فتحی انجلا اعیان عراقین و در زمان خاقان مغفور از وطن سالوف بهراة ملازمت امیر علیشیر انتشار نموده و چون نظم
اشعار و مهارت تمام داشت حضرة خاقانی نظم احوال مجلس ما ایوب لوی جمع کرده خواجه در آن باب نمودیل بوارده هزار بیت در مهلک
بیان آورده و قصهٔ یوسف و زلیخا و اطراف شعر و شعر و نیز و نظم نیز انجلا مستقلست و اطلاع در دیوان غزلیات او مناظر اوله **شعر**

بستو چون در کریم خرام میرو ، خراب بی بیم که آمد سیبرد ، وفات خواجه مسعود در بلدهٔ هراة روی نمود و در آن سید سعید سالهٔ مرقوم شد
قاضی صدر الدین محمد ثمامی ولد رشید قاضی صدر الدین محمد بن قاضی قطب الدین محمد ثمامی و بعد از فوت قاضی قطب الدین ابو
منظور نظر عاطفت خاقان مغفور گشته بلوازم منصب مرور قیام نموده بمنصب قضا اشتغال داشت و در سنه احدی و ستین و ثمانمائه در هراة
بنا بر کاری که ظاهر ساخته در کاه ایجاد و جلال و دفع اخبار و اسکلال بقطع و فصل مهمات جزیره آخر مقرر نمکها بوسیله
قاضی کمال الدین آثار بحکم مراجع مطلع نظر عالی مرتبش بوده و در صحیح قضیه از قضایا فرق و اثبات از مقتضی ابتهای علی السلام
بجا آورده و بعد از مدت هجده سال که با شغال اشتغال داشت بهلو بیست تا توان نهاده در جمیع جادی الآخر سنه احدی و ستین و
ثمانمائه دست قضا بجلب جامه مرتبه دوشت و در کار کرکاه بخطهٔ کرجه مدین مسلحی ساخته بود مدفون گشت و آن قاضی نور الدین و درس
مانند الحجاب عالی الجناب شیخ الاسلام صدر الشریعه والدین مخدوم جناب قضا و ایتاء جلال الدین نحوه منه فلما الی یوم الموعود و این دو
پسر عالی کهر جهان و نوفت والدین کو اخوه من منظور نظر اعتنا و خاقان مغفور گشته سیو رغالات و معافیات حضرة اقتضی
بدیشان صلوک گرفت و بیکر کلاته کرجیا الاحام بخوانیکی قاضی نسبتها را نفرین بمنصب قضا منسوب شده و قصل قضایا اقتدا نمود
سنه آبا و عطا و احیاء کرام خویش کرده و چون سلطنت خراسان از دوح ساجد اواه کشور کشای شاهی صفت انصاف بدیرفت و عدم خاقان و عظم
دو ملک و کمال اسلام و در هاری و دهره و بابت و دیر هر کاری خام خواجکی تزه و ملک یار بفاکوشت منصب شیخ الاسلامی هراة و نصاب
برای و سوا نمایش مفوض شد و چون آقا الجناب و مسال الوزاء آتم قیام نموده آمطلاحات غش و عدم بیلان خاطر هر انجام اشغال
و بنود از شیخ الاسلامی استعفا نموده و مدت از اکثار از دست و منون این بیت مرکم **شعر** ز منصب رو بی منصبی
که از هر منصبی بی منصبی ، مطلع نظر جنبه از کره ایذه مدت عالی نهضت براز خار شبابت خود و کاشت و حالا آقا الجناب و برادر
و زند و طرایف ایام از خلوص و عزم بوجی فایسن الحق و لیتان مستظهر و مطمئن خاطر بوده و آن ذوق حسن اعتقاد و ارادت بجاوز آمده
قاضی شمس الدین عبد الله خلف صدقی مولانا شمس الدین عبد الله قاضی جلال الدین محمود الاهری بود
و در زمان خاقان مغفور چکاه در هراة بلوازم منصب قضا قیام می نمود و مدتی و بکره در سنه سبع عشر و ثمانمائه سلطانی بر مقدس اشتغال داشت
و چون اجل موعود و در رسید فی شهور سنه سبع عشرت عالم آخرت بر افراخت **مولانا یوسف مدیح** از ولایت بدخشان بود و در سنه سبع و اربعین
و ثمانمائه آغاز کسب فضایل نمود و در زمان دولت خاقان مغفور از مادر الشهر بهراة تشریف آورده و در ظل عاطفت مرتب
حضرة سلطانی آرام یافت و از علم عربی بعض صنایع و بدایع سری و فن مواصلت وقوف نمود و در تنبیه قواعد عمارت سالهٔ مدیح تألیف نمود
و اطلاع از سطور مات اوست **شعر** گر بدین آب و هوا آریت بود منزل کهم ، نزلا لخضر ایندم روح الفم ، وفاتش در شهور سنه
سبع و ستین و ثمانمائه رو نمود خی الفانی الذه و در مزار فیض آثار شیخ نقاد بدره مدفون شد **حافظ غیاث** قدوة ارباب
علم و عرفان و عمدهٔ محققان زمان بوده و در ایام سلطنت خاقان مغفور سالها در هراة باقاده قیام مینمود و فاتش در شهور سنه ستین
و ثمانمائه اتفاق افتاده و در مزار شیخ بهاء الدین عمر مدفون گشت **مولانا نور الدین عبد الرحمن جامی** اعلمت عظام و کاملات
آفتاب مانند در ربع آفاق جهانتاب منور و مسند ربع مسکونست و تحقیقات اقلام و فضل انجام آن مرجع شیخ و شباب میان قدرت سحار حضرت عزیزی
فضایل جهان و عقلون آن هر اهل نظر صمد و ملک اقلیم بر رشد اعزه و از آنجمله شرح عبد حالهٔ خالصه مجاهد اند و تصانیف و اقسام علوم بعد
و در تصنیف خزاین سال بعد لاحق حاجت آن نیست که خامه و زبان در تعریف آن مرجع ایات انس و عرفان مشروح نماید و اما ملوسی و
اجتهاد ابواب بعضا و نقلیات آنلاه انجاب بیش و ایقان بکشاید **شعر** چه حاجت که کلک لاغت مآب ، نویسد که نام است مهر جهان

چه حاجت که گویند کز نور مه ٭ سفر بود عرض سه سیه ٭ ولادت سعادت آغاز در شب بیست و سیم شعبان سنه سبع عشر و ثمانمایه بقصبه
خرجرد جام اتفاق افتاد و پس از وصول بسن رشد و تمیز آغاز تحصیل علوم نموده قدم بر مدارج زهد و تقوی نهاد و بواسطه مناسبت
اصلی و ملاحت سجیل بر بابی منتهی صاحبی انتظامات اعاظم فضایل اقتدار یافت چنانچه حضرت و نصارت بخشید و بمدارج و دان فرق
برتبه رسید که بیوان اشعار متقدمین و متاخرین و الزد بجز اعتبار ساخته گردانید و در زمان میرزا ابوالقاسم بابر بنا بمانی آن بادشاه و آثار
علیه علیا در حق معارف قلم مایع آثار ساخت و در زمان سلطان سعید تربیت بوان اول و تا امی بسبا ذ رسایل تصوف بر داخت
سایر مولفات و منظومات لطافت آیاتی در زمان خاقان منصور صفت تحریر یافت و فراغ آن کتاب افاده آثار و رسایل اعتبار کرد
بر صحایف روزگار و داد ایلی لیل و نهار تا فت میان جناب مولوی و امیر علیشیر قاعده مودت دار الاستوار تا طوا استحکام داشت و آنجناب
در اکثر تصانیف بنظم طریق مدح و ثنای امیر بزرگ کسی و لوح حیرت کاشت و مصنفات حضرت مذهب سلطانی تبریز تعریف و توصیف
آغاز می کالات انسانی اشتمال اداء و هر کس مطالعه کتب آن دیده ایشان فاز شناد را قرع و صرف بر ادبین و عزی بر است کوی میناد و فات
مولانا نور الدین عبد الرحمن جامی در روز جمعه هژدهم محرم سنه تسع و تسعین و ثمانمایه و وی مدت حیات آغاز هستی
کمال بود و مسامع در نشست خاقان منصور و امیر علیشیر و سایر امرا و ارکان دولت و تمامی اعیان ملت و ملت بمنزله تربیت آنجناب
تشریف آورده و مراسم اقامت لوازم تجهیز و تکفین بر نیج سنن سید المرسلین سعی فرمودند و بعضی از امیدگاه برده و نماز گذارده دفن مولانا
صدر الدین کاشغری آورده و در پیش وی دفن کردند و حضرت خاقان و جناب قرب حضرت سلطان شفقت کبری کبار و اشراف
و سادات و علما اطراف بار بعد گاه هراة بیع ساختند جهت تزویج روح حضرت مولوی باطعام طعام و خیرات کارج قیام و اقدام نمودند
و امیر علیشیر در تربیت مولانا جامی تکثیر و تبلیغ هراة و ملک انشا کشید و آن در خاطر بود شاد فاد ٭ شعر ٭ هر هم از بحر جرح جانی گرست
بر دل الم او دریغ بانی گرست ٭ و تاریخ مولانا عبد الرحمن الفاضل در کار بعبارات مختلفه در سلک نظم انتظام داده اند از الفظ مولانا
مذکور شاعر فاضل بود و تنظیم و تکثیر این قطعه بر لوح بیان نگاشت ٭ قطعه ٭ جامی که بود بمایل جنت مقیم گشت
بی روضه علی اعلی الفضلاء کلک قضا نوشت روان بر بهشت ٭ تاریخ او ز من طلبا ای انا خواجه قطب الدین احمد جامی
مقتدای اولاد الحاد شیخ الاسلامی احمد الجامی الناموری و اولاد اشراف و مشایخ خراسان عزیز علو قدر و ناموس نماز و مستغنی
بسیوی سالها تولیت اوقاف شیخ الاسلام شاه الدین علی بوی میباشت و قرار حوال احسان کسره محبت علی بنسبت رضا صاف صاف
و دوار میگاشت و بعد از آنجناب از جهان گذران بمقتضای جان انقضا نمود و اداره شد بر خواجه جلال الدین ابو القاسم کام انعام گشت
و اقتدار و اختیار او در اولاد استاد اسانی و اثر در گذشت اما بر اطلاعات مشرب کاتبی ابن شاه ابا کان جامی کمال مصاحبت و مرید
و بعلامه علم بقدر آبا و اجداد تخرج شریف باب قیام سیرت و صفت جود و سخاوت و سلوک طریق بذل و مروت عدیل و نظیر نداشت
و مدام انجمات آبجدار هر مبدء حاصل بکرد صیت سایند و روز نوده نجم محبت و اخلاص در زمین و آسمان میگاشت خواجه عبد العزیز جامی
بصفت علم و عمل موصوف بود و اکثر اوقات بخدمت ساعات باد ای و ظایف طاعات و عبادات صرف میبنود و در سلوک راحت و تقوی
و ارشاد سالکان طریق هدی و تنبیه مشیخ الاسلام زندمیل احمد جام بسر برد و مولد و مرجع و مجاور بهیر کاتی و دین داری نشست شرایط افاده
علم ظاهری و باطنی بجای آورد ٭ مولانا کمال الدین عبد الواسع الطائی ٭ ولد مولانا جلال الدین مظهر باخرزی بود و اکثر اوقات ایام
بکتاب فضایل و تصانیف بنسبت میبنود و در فن انشا و تاریخ و تحریر مکاتیب و مناشیر مهارت کامل حاصل داشت و مدار اولی جلوس خاقان
منصور بدگاه مت برنا لیف وقایع و حالات آنحضرت گماشت اما چون در آثار گذارش مکاتبات در ایراد تشبیهات و استعارات
مبالغه بسیار بود خاقان منصور تضعیف او را پسندید و آنرا مرد ایراد اجرا نکرد و بکرد اما فاضل معذور گردانید و خواجه مجد الدین محمد را
صحبت مولانا کمال الدین عبد الواسع بسیار بود و چون جناب مولوی از شنیدن سخنان زاج آمیز رنجه و متغیر میشد بوسیله بلوغ

میبنود و آنجناب بالخواجه نظام الملک و اولاد و تمیز طریق مصاحبت مسلوک میداشت و تمام ایشان در سلامت تالیف کرده و با کار گذاشت
و در رباعیه کان فتح او چند بیت در مدح خواجه نظام الملک و خواجه کمال الدین حسین و خواجه رشید الدین عمید الملک در سلک نظم کشیده
و الحق درین ابیات کمال فصاحت و بلاغت ظاهر گردانیده ٭ شعر ٭ دو بیاد رایم از آنکه در قدر آمدند ٭ آن وزارت مآب و آن صدر
آن کمال دولت و دین و دهر با سیه دیده ٭ وین رشید ملک و دنیا بانت کالی ٭ هر دو را بنزد و آن بیچ سعادت ارفع ٭ هر دو را از ادا بنزد خلق
بر بهند از مرد و آن در علا بین و عقل ٭ بر تند از نجوم کان از ده رخا ابن ٭ آنجناب اختر هدگرده و دلش ٭ در کمال بنزد هوش
آن بود خورشید مقدر بین بود بجیر فلک ٭ آن بود عجوه طالع ابن بود مسعود فال ٭ ماه چشمش نیاد فایع انصوت ٭ آفتاب و ستاره بدر دل
قاضی نظام الدین محمد ٭ و لما رشد ملا شرف الدین جامی محمد فرا بود و مولانا جامی محمد در سلطان حسین حاکم هراة زمان میرزا ابو القاسم
بابر انجام داشت اما قاضی نظام الدین بزید زهد و تقوی و سیاست در امور و تقوی و اکثر علما ایام دولت خاقان منصور فایق بود و مدتی
مفید در مدرسه نظامیه و مدرس اخلاصیه بر امر منصب تدریس قیام مینمود و چون از انصباب سعادت دنیا خاقان منصور آغاز بکلفت
سوختن قاضی هراة کرد اند و قاضی نظام الدین بر بعضی و قطع و فصل قضایا اشرعیه طریق احکام مسلوک داشت که قضایات شرع قاضی
مستنج شد و فات قاضی نظام الدین در ماه محرم الحرام سنه تسعه مت و اربعین و تسعمایه بود و اعظم ابن راجی تاریخ آنرا هاتف الغیب در لحی
آنکه شریعت نظام از دنیا شد ٭ از صفحه روح عرش عرش نام نظام ٭ ترجیح مذکور که قاضی بسیار
مولانا امین الدین الزاهی ٭ برادر قاضی نظام الدین بود و در بسیار از فضایل و کمالات ظاهر و قوی بینی و در زهد و تقوی بر جمله
داشت و اکثر مخطوطات بدایه غایت جودت و تجدید تحریر سکنات و در ایام جد جلالت و آغاز در مقصوره مسجد جامع هراة و عظی و کمال تاثیر
میگفت و در رعایت آیات و احادیث و ابا لمار جع لطیف و صفت با عالم اما و تو مشیان که در بعضی اوقات نشست و ملقت گوشت و در تربیت
صحبت اظهار در نشست و گفت و آنجناب بعد از فوت و ارد بوجب حکم خاقان و لاکهم مدت یکسال اصحاب منصب قضا و آنکا
تلمذ آن اداره هر چند دیگر اشتغال نمود قبول نفرمود از آنکه کلمه لطایف نگار مولانا امین معارج الفوز در بیان مسایل حیات و در زهد و تقوی بر جمله علما
و اکثر وقایع و حالات سبک کاتبات بر و ابات مختلفه در آن تخیر مسطور و در سنور سند سبع و تسعمایه بر بعض شروع در گذشت و در قرا
مقرب حضرت مالی خواجه هراة اقتضا فرمود بهلوی مرادخوجه قاضی نظام الدین مدفون گشت مولانا شمس الدین محمد اسفراینی در ایام
جوانی تحصیل علوم بلیکی فنون محسوس و معلوم قیام نمود و در میان در مرو افاده از امالی و اقران گوی در بود و آنجناب بحسن محاورت
و کثرت اخلاق و اصلاح داشت و مدتی مدید در مدرسه شریف سلطانی و معتقد بکرار جماع هراة منشر قواعد علمی مشغول بود و در ماه جمادی
الآخر سنه تسعمایه بهلو رسته اخوانی بهاده بر رحمت حضرت اورای عباد افتاد اداه ٭ مولانا شمس الدین محمد بن مولانا شرف الدین عمان
در جمیع اقسام علوم معقول و متای فنون معقول و منقول مراتب علمی اساتذه الفهم بود بلکه مقتدای فضلا شهر بود و واسطه نان خاقان
منصور از سمرقند متوجه گذاره در نیج اصلاح شرع بهاده رسید و مظهر جنایت خاقانی و مطلع طاعین دعایت حاسد مقرب سلطانی گشت
عزیمت آن سعد تبارک با نصار ما سایند و عبارت از صحبت در هراة تر بطن فنون و سالها در مدرسه سنز بفیر اسلطانیه و مدرسه اخلاصیه بنشر
فواید علمیه و در رسایل بنیه متعوب مینمود بالجمله که مولانا زاده مولانا شمس الدین اشتهار داشت و در ماه ربیع الاول سنه احدی و تسعمایه رایت رحلت بعالم اخرت بر افراشت ٭ مولانا
برهان الدین عطا الله الرازی ٭ بر فوز علم و معرفت اتصاف و صورت طبع اگر اکثر فضلا و اشهر متاز و مستغنی بود و سعت
مشرب و میل صحبت اهل غرب و عدم تدین و مناظره قاصر و قاضی مینمود مدتی مدید تدریس مدرسه خاقان مغفور و خانقاه
خلاصه مقرب الحضرة العلیه تعلق آنجناب داشت و بعلم و فضل و کمال نفس افاده میکرد و صحایف خاطر بنسبت از ظلمه علم میگشت
انتقال مولانا برهان الدین از جهان محنت آبین محمد برین در ماه رمضان سنه احدی و تسعمایه بوقوع انجامید و از مشایخ طبع اورا تالیف

ودر فی معاکه در زمان ابوالقاسم بابر میرزا مرقوم کلک بلاغت اعجاز رقم اند حضرة عمدة ورلجد امیر خواند احمد از سایر
اولاد عظام امیر خاندان شاه بلکه از اکثر علما و فضلا پناه و بحسن طبع سلیم و سلامت ذهن مستقیم امتیاز تمام داشتند و در علوم حواسی
عقلیه کالات نفسانی بوده در علوم معقول و منقول تبحر مهارت و رجوع خاطر کاشت و در موزونی تخصص داشته و فی تاریخ وصف انشا
برتبه بود که علم بحق آرا از تبیان بحر بصر و اعتراف دارد و کمال بحث آنچنین سیاست در حرز بکایت و تقریر و ولایت بر علما
داشت و تالیف کتاب افادت الیب بر وضع اصطلاحات شیوت این و عوی و بیانست مین و تلطیف عبارات ان اعجاز اصحاب احتمال بر و کوی ایفق
و ملیست بر هن و را فرحوف بحث آنحضرة علامه فرید ثابت دارد و در ان کتاب تالیف بوده و در سال شاکر الشر بیزان سبحان الله
علمکم اعتاب نظر و بر ایمین فی بیت و اقیاس نوه ایخر رشید و لا ظاهر و لا بحبی شعر چه نیست مرد را بهر از
بی شاید لطف در عقد گوهر اگر خواهم که باشد آب و رو ام مجی کم من شاکره و غلام کمتر ترجم کرد خرمن او کوشه چیلیم
عمر از اظهار این شوق که کرکات حزن کاره اجتماع پیش این در کمر کاهم اخلاق و محاسن آداب آنحضرة بیا لحد کمال ستاید کرم و
عیب جوی نابر نیست مذکور عجز ستای جلی نماید و کشا اجتهاد را اخلاف و کزاف استزیان اعتراض کنایند لاجرم از اطناب
اجتناب نموده مرقوم قلم هنر پرور که حضرة ابوی محمد دوی در اولوالزام جات بی انقطاع و از اشد و از اطلاع مرد بدانس مساعد
جوی کمال و کارزار کمال نمایند و اکثر اوقات بکسب معارف الخروی و کالات معنوی مصروف کرده اینده در آمد و بصلاح سنا فی و مشاهیر بوسط
عرض مرض سوا القلیه از اقسام متریه بشر راحت نموده و بر سبیل تاوی افاده اند و در مدت ده ماه صاحب اجل بوده و در دور دوم بعقده سرکار
و تعلما از تخت آبا بجهان راحت افزا آه رضوان انتقال بر نمود و وفات آنحضرة در سن شصت سالگی بوده و فضل در تاریخ شیخ
بهاء الدین عراقی افاده مولانا قطب الدین محمد آدم اعلم اعلما زمان و افضل حکما دوران بود در سایه دینی و از اهل علم بر ایست
لقاس سجاطاهر بوده اما صفت حسن خلق اتصاف داشت و در اوایل سنه اربع و تسعمایه عزمت بصوب عالم آخرت بر افراشت مولانا شمس الدین
محمد زوجی مقتدای شایع زمان و شمس الدین اصحاب بهدی و خرمان بود و قرب هشتاد سال در سلوک طریق هدایت خلق سنی سیره
حضرة بسالت سنی جوی کشیر اند و شان و بطالان طریقه اسان رهبر و در آسان کرامت اشیا نیز سیر بلند و از آنجا طبع و جذبه مایل
اقسام انوار سعادت کرده بدرات فایز میکردیدند و آفتاب در اوایل ماه رمضان سنه اربع و تسعمایه در حرکت و در ایام انوار نیاز حسن
اعتقاد کرده هست بقرب حضرة سلطان الاولیا هست و صیت نموده که ایشان را بخدمت و تکین شایع اهتمام بجا آورند و بعد بر منع صراح دانند جید
ماسد و نی نکرده اند و در دو شنبه شانزدهم ماه مذکوره الی حق بر اسیل اجابت کمر اسر خلیفه بر ان عقد بر وصل و تکین الجنان اشراف و
اعیان شش مقدس آگاه در اجید کاه مرند و فاز کاه دو ریه بطلوب بر مولانا سعد الدین کاشغری فی کرده ندا ماس اند و فی چند بعضی از بزرگان
فیشی آفیر و بالله اند و آن بر عزیز از ابر پرور کشیده بجا در کاه نمود و مدت هزار بقرب حضرة آبدی خواهم عنایت انصاف بر حق
ساخته فرمودند و این نظمه که نوشته شد امیر سلطان ابرهیم اسیر و تاریخ آقا قدر مسطوم کرده اینده اند و در روز وصال آنحضرة شد ادبیات
مصراع نیز چند نظم در بیانیه شعر آنزیرک سر حق اورا ادرین شهود کشت مشهود کشیده بر رح و در دست روشنیه شد
شد سوی جنان و کشت تاریخ شنه کر رضوی شانزده بود مولانا میر حسین معمائی و در کیه نفس نفیس و طبعه اطوار شوخ
و بیر بصیر و شیم رضیه و بر نظر ثبات رسب کالا و اتمام و حسن خلق جوار نخ بر بحث و نصاح و بیش بر کمالات چند در سال
در مدرسه شریفه اخلاصیه مکی بوده طالب شعر بسیار بی معنی و اکثر سر ادلات فنون معقول و منقول را مطالعه فرموده مهارت تمام دریق هما
بجائی رسید که در تخت بر کنار مهارت آن صفت کشیده و در منازع و تنازع بر بیش اسهال نکذاشت و مدت مدید مدرسه کرده مدرس کشت
از شایع طبع نقاد آن رسید الی اعتقاد در الرات که در فی معاد در سال اثنا کشیده و نه نکلام منظوم و منثور الحمد کال لفت لاحق ظاهر
کرده اینده و سن اوراق را در تاریخ وفات آنظم اخلاق نظمه عاطر رسیده و رسیقام جدیت آن مناسب بود اختیار افاده نظم

نظم خلق حسن میر حسین مسند فاضل خجسته مدلک کرد رحلت سوی خلد برین بافت از حاده شاده هر نجات زد در حسرت جرو فا زلیشه
در رحلت منزه مرتبه مولانا کمال الدین مسعود شروانی در علم کلام و منطوق و حکمت و الهیات اعلم علما زمان بود و در سر سایر
علوم معقول و منقول کالی فت و لطف طبع ظاهر و سنی سالها در مدرسه مهد علیا کوهر شاه آقا و مدرسه شاهرخیه مدرس حضرة الشاهانیه
بدیع و افادت اشتغال داشت و بعد از فوت قاضی نظام الدین تولیت مدرسه کوهر شاه بدیع داده و در مدرسه خانیه علم افادت بر افراشت
و در روزی که آنجناب را در مدرسه اجلا تیر میکردند امیر علیشیر و قاضی و سادات و علما و هرا بخیج کشتند و چون بکی از شهود و قصیده آمد مدرسه
آنست که اعلم علی خراسان در لحاظ مدرس باشند در از روز مولانا کمال الدین مسعود قصد بعضی از نشستن خراسان کرده آیه از اعلم کمال
تحلوان را مجکفیت و آنقدر کالات بدیع و معانی شریفه او فرمود که موجب تحسین و آفرین هکان کشت الا تا علم افادت رقم خواهشه
شرح حکمت العین و عضدی بکرار در سالها در سال علم مشهور ست و انا شعار لاعت آنا مثل اجتماع در مجالس الف اس سطور شعر
سوز سینه استان بوت و تاب کریست سوز نیاز کار بغیر شراب انتقال مولانا مسعود شروانی جا عالم جاوه و انی در شهور سنه
حسن و تسعمایه در بخود و در تمام در سیصد سالمه در فن شد مولانا اجل الله و لد مولانا فاضل سمرقندی بوده و در اوایل حال ایلاز نیت
میرزا الدکرین میرزا ابو سعید قایم سیوغ و مجاز و انعام شاهزاده بهراة شاقت و آغاز در سکر و مرتبه القات مقدر چنین سلطانی در وجات
احوال تاخت مدتی در مدرسه شریفه کوهر شاد آقا رخاقا و خلاصه مدرس و افاده اشتغال داشت و لحق در ان اوقات طلب علوم را اثر
شایع طبع نقاد خوش سنید و ساحت بعضی از مسائل خوش بایه تعلق بی فراست اما چون شرب مدام مشغول بود خاطر امیر علیشیر از وی متغیر
شده بعزل حکم و بود و آفتاب از هراة بجلی رفته روز چند دنیا مدولت بدیع الزمان میرزا میرود و آمالات بیزاد و حرکات نا ملایمت
صدور یافت روی بتمدن آورده و در نخل مقامات امیر حضرت شاه میبود آن زمان که از خاطر انعت الزمان مولانا سیح الدین حبیب الله
برادر زاده مولانا فخر الدین طبیب بود که در زمان میرزا ابو الغازی امیر بابر و میرزا ابو سعید از سایر اطبا آنان بود در میان حاذقت کوی سابقت
میربود و مولانا حبیب الله نیز در معالجه مرضی و ازاله علل بیا آثار نفس مسیحا ظاهر میکرد و اند و از مبادی ایام سلطنت خاقان مغفور تا وقت
وفات در صلاحیت آنحضرة روزکار میکذرانید و او بوجه حصول تقرب بر درکاه خلافت پناه و و مزاج سالک سکت و جاه طبیب نفس و مشرع
شکفته سیر الین فقر و مساکین تشریف میبرد و از وی تطبیع و رغبت و کلفت و معالجه در وشان و محتاجان شرایط اهتمام بجا آورده و در شهور
سنه تسعین از قانون اعتدال الخلوه تخت و در صحن اسهال کذشتی و سلامت و حوار مغفرت الهی پیوست مولانا حیشاه شاعری بوده
طبع و شیرین کلام و ارجیت قوت مدهه جزل اقاصل شعرا تمام هم در اوایل خلافت امیر و اشعار تلخ اکبر بر لوح بیان و کاشت و در هیچ
رفقه اله فاق بدیی و کیر مردانی نامرعی میکاشت و بی شایبه تکلف در ان شیوه جمیل زمان خود بر بعاجز در ان باب این بیت نظم نموده شعر
در تعرد و در تدبی و در نضاد و در ادب و فی بیچ کی چو نیست و در دو حب و مولانا حیشاه در اوایل ایام جوانی در ملازمت میرزا سلطان
بن میرزا با سنقر میرزا و صیف الطبع تلخ و حسن تقریر زبان ملال از قرات صحبت آشفته بر کشوکیری سرده در ان اشاره روزی کی بنده
مطلب سلوک رسید مولانا حیشاه هر یک از ملازمان ملیسر را بعیبی منسوب کرده اینده میر زاهد در آخر مجلس از وی پرسید که میر بیب
داره جناب مولوی جواب داد که هر کاهی هیچ منقصتی در ذات شاهی نیز نباشد و فرموده که کمالات ما را از کجا اشتغال کفت از انجا که متوالی که
و مطالعه بنا بر مولانا حیشاه و هیچ بیکی نمیرسد سلطان خود از شنید ان سخن عذر و داد فاما بیچه اند ما رجلا حیشاه عنایت نموده
مولانا کفت از خانه کاهی در بیان داه ماندی و مولانا جهان زشت مدت میرزا سلطان خود در هراة متوطن کشت و محمد بر اسلاطین و کجا اهل
اشاره اسلوک داشته بغرا و فات بر کذرانید و چون سلطنت خراسان بخاقان مغفور انتقال یافت بر ترا و عاطفت میرزا سنیر
بر وجات احوال تاخت و جناب مولوی پیوسته مقرب حضرة سلطانی املاوت میکرد و نه بیات اسلاف بنظم در وی آورده از جمله
آنکه نوبتی از وی هراة بر موجب فرمان خاقان جنت صفات و محمد کو داد حضیفه کرده از وی اند شتر اجرا کرد و خواجه مظفر خود بخلد

بر علیشیر ساخته منزل او را که دیوانی شده بود طلب نموده و ملحق او بیند و الفاء مه از زمان مولانا احسنا شاه تجلد و اندوهها انتها سکرد
مقربحضرة سلطانی بوده ای آنکه آنخانه علی بخواهم مطرب جود و کرفت مولانا احسنا شاه تعالی این رباعی بدیهان آورده **رباعیه**
در شهر اگر مطرب جود هست * رحمی در فقی کن زیاده در بست * هر بحر که از شهر برون نتوان کرد * این بحر زن آمد و بحار بیرون نشست
دیگر که بعد از فوت امیر علیشیر اهلکی مقربحضرة سلطانی جهت تربیع دوح او بنیاد عظیم اشاره فرموده و دنیا بر ان آغاز نهاده
اسباب و مصالح طعام کرده هر روز مولانا احسنا شاه بدیهه خلعت می آمد و چون بر کرفت کرا تر بجا رسیده فضارا در روزی که آش میکشیدند تا او
معنی روی نمود و روقی که بلازمت امیر علیشیر آمد طعام بانام رسیده بود لاجرم تاسف کشته این رباعی بر زبان می کذشت **رباعی**
در آمدم و نرخصه و بخورد * دام مقتی که جان غلام بردن * لیک آش کرم او من نکرسیده * کرعضد این آش بخواهم مردن *
وفات مولانا احسنا شاه در شهور سنه حسن و ثمانمایه روی نمود مدت عمرش تا زیاده از صد سال بود **میر جاج** بشرف سیادت و صفت
زهد و تقوی اتصاف داشت و طواره در نعت شاه ولایت قصاید غرا بر لوح بیان می کاشت مخلص او در قصاید و غزلیات امین بود و همه
لیلی و مجنون را نظم آورده باین بیت افتتاح نموده **بیت** ای عشق ترا جهان طفیل * مجنون ترصد هزار لیلی **مولانا کمال الدین حسین واعظ**
در علم نحو با شاگرد مثل مولانا نحوی بوده و در سایر علوم نیز بالمثال و اقران زاده عمری بر ابنای سپری با آواز خوش و صوت دلکش با کلام وعظ و نصیحت
بسر برده است و عبارات لایقه اشارات رابه مصداق آیات بینات کلام الهی و خواص اسرار احادیث حضرة رسالت پناهی بر اسپین بر ساخت
صباح روز جمعه در دار السیاده سلطانی که چهار سو و هراه واقع است بوعظ شتوبا میکرد و چهار ادا نماز جمعه در مسجد جامع علیشیر و در
دار الزهد اکثر شرط اهتمام بر عالی بود و روز سه شنبه در مدرسه سلطانی وعظ و کفت و چهار شنبه در مزار پیر جمعه خواجه ابو الولید احمد و ایضا
در علم نحو با شاگرد مثل مولانا نحوی بوده و در سایر علوم نیز بالمثال و اقران زاده عمری بر ابنای سپری با آواز خوش و صوت دلکش با کلام وعظ و نصیحت
بسر برده است و عبارات لایقه اشارات را بمصداق آیات بینات کلام الهی و خواص اسرار احادیث حضرة رسالت پناهی بر اسپین بر ساخت
صباح روز جمعه در دار السیاده سلطانی که چهار سو و هراه واقع است بوعظ شتوبا میکرد و چهار ادا نماز جمعه در مسجد جامع علیشیر و در
دار الزهد اکثر شرط اهتمام بر عالی بود و روز سه شنبه در مدرسه سلطانی وعظ و کفت و چهار شنبه در مزار پیر جمعه خواجه ابو الولید احمد و ایضا
در سنه احدی و ستین و ثمانمایه در حضرة سلطان احمد میرزا بآن امر بر داخت و چون متفاصل اجل موعود در رسید در سنه عشر و
ثمانمایه در سکوت رباب زده خاموش شد و اثر منزل ساخت مصنفات مولانا کمال الدین حسین بسیار است و در آثار خامه لاحت و نادر
بنا از انجمله جواهر الفقیر و مواهب علیه و روضة النهار و انوار سهیلی و مخزن الانشا و اخلاق محسنی و اختیارات در بیان مردم مشهور است
و از اشعار نصاحت شعارش این بیت کالسلف ایرس سطر **شعر** سیر خط از شک تر غالیه بر من فزد * سنبل تا ماه و دار کل و سرو
و چین تا بیخ جمی نمود سنبر مع و عشرین و ثمانمایه که این اوراق ترتیب می یابد فرزند ارجمند مولانا کمال الدین حسین **مولانا فخر الدین علی**
قایم مقام والد بزرگوار خویش بوده صباح روز جمعه در مسجد جامع هراة که جامع اصناف و فنون است تحت وارشاد فرق عباد میپرداخت
و لفظ در ان امر بحسن و بهی و مواعظ صور ساده تقوی و اما نی و افاضل بی از افراز ند و از اسرار اقسام فضایل بی بهره تمام داشته اند و همواره نفس
تنبیه سنبر مصطفوی بر مولوج خاطر میکاشتند از تصنیفات مولانا فخر الدین علی محمود و ایاز که در نزد اهل و محزون در سلک تحریر کشیده اند
در بیان مردم مشهور است و بسیاری از معانی قیمه در ان رساله مندرج و مشهور **مولانا عبد الجلیل** در سلک انجمن مزین انتظام
داشت چند کاه در دار السیاده سلطانی بعلوم انس تقوی افاده و بر صحیفه خاطر طلبه می کاشت و قاضی در سنه احدی عشر و تسعمایه
افاده جهت ضبط تاریخ نمود که کمال بحر کفار امیر سلطان ابراهیم اسپی تحریر این قطعه نان کشاد **قطعه** اهوس از ان سیم انفق
کش بود جواهر شیوه اتفاق * زان عید جلیل کشت نامش * کار است ز بحسن اخلاق * تاریخ وفات او در کفت * علامه مال آفاق *
مولانا نظام الدین عبد الحق از کثرت حسان هراة مزید نظافت مانده و چند کاه بنصب قضا از مدینه بیضا شرعیه
قیام مینمود **مولانا سیحی** در زمان خاقان منصور انتظار اکه وطن مالوف و مسکن معهود او بود بهراة آمد و آثار تحصیل علوم
نموده در ظل تربیت و رعایت امیر علیشیر آرام یافته ابتدا بملازمت سلطان حسین میرزا اقدام مینمود و عبارت چند کاه بنصب تحریر
حسن الظن من الایمان روی بمادر الاسفار آورده بشرف استاد و شاهزاده سعید بایسنغر میرزا مشرف کشته و سال رحلت آنحضرت
بسر برده و چون میرزا بایسنغر بانجام اقسام امیر حسن و شاه شربت شهادت چشید مولانا سیحی بر بخارا ساکن کشت تا آنزمان که

دست

دست قضا اجل حیاتش در نوشت و انتخاب ما اشعار دلفریب و معانی خاص بسیار است از انجمله این بیت جناب افتاده **شعر**
ای تماچون دل عشاق پریشان کاکل * قامت قد و سرفت و دران کاکل * مجمود دست کر بکرد سر شمع بود * حلقه حلقه بسر آنه بان کاکل
و ایضا مولانا بسیحی دیباچه اثار صنعات دیوانی عصر اخراج نموده دران منظومات اشال و معانی بدیع درج نموده و اجمالا آن ابیات
اختلاط جایز مشهور است **نظم** تا بقد جان بت خاز من ان میدهد * عاشق بیچاره را زیر بدر جان میدهد **مولانا راضی**
از شاهیر شعرا خراسان بوده و بنظم قوحات و مقالات خاقان مغفور اشتغال میورزید و چند کاه مقصد اولایت زاده و بخولات کرمنشا
و مولد اوست علق بود میباشت و در اسطر شکایت طلب زمان آن ولایت از ان مرحوم میشد هکی مست بنظم انشا کاشت و انتظام از منظومات
اوست **شعر** ملک شستند بیچ حضرت کرد امان من بودی * هنوز دست دور از دامن جانان من بودی **شیخ فیروز علی**
در سلک اعاظم میران شیخ زین الدین خوافی انخاه داشت و از اوایل ایام صبوحی با نهایت ارتفاعات شب هوا رعایت عالی نهمت براه اطالب
طاعات و عبادات سکاشت جوکیکه از دوره فتنه خاقان آنجناب ساکن کردند و او وفات شریف استغرق فکر الهی کرده ایده از ابا الحرش
اقتباس انوار سعادت میفرمودند و شیخ صوفی علی در اواخر زمان خاقان مغفور در اعلی حیثی البیان جانب کشت و در حظیره
و در حظیره کرد خواجه جمال الدین عطا الله در سر خیابان ساخته است مدفون شد **خواجه منصور شکی** مدتی بدیدن ملازمت
خاقان منصور سر میبرد و حسب الحکم بر سیدند هم و انجا همان مشغول بیاسکرد و از نظم اشعار و قرینه تمام داشت و معوار غزلهای نظم
بر لوح بیان میکاشت و انتظام از اشعار اوست که **شعر** پرده لا دری بدیم و بعکر قدر و خون * نام الله که مرا نقد ملازم پرده برون
مولانا نظام الدین استرابادی سر آمد فضیلت کیان زمان خود بوده و کاه بطلب علم مشغول میشد و انتظام از منظومات اوست
بیاغ دل درین میانه ای عاشق * نهال آرزو مشتاق کل آرد بیشمار * **مولانا محمد بدخشی** علاوت کفتار و ملاحت
اشعار و اتصاف داشت و معوار مرتبه بر تالیف نظم حماد و قواعد آن فن میکاشت مدت سی سال در ملازمت سرا جلیشیر اوقات میکذرانید
و چند رساله در علم معما مرقوم کلک لاتحصا انکه اند از جمله معمیات انتخاب این معما باسم حبیب رقم خاطر بود بیت افتاد **شعر**
تا نخالد ز رهبا و خنان * جای شد بطرف جناب جوان **مولانا مظفر الدین محمد زاد کاهی** از جانب پدر بنده مولانا جلال الدین محمد
قاضی بود و از طرف مادر دختر زاده مولانا شرف الدین عبد الله و او را بام جوانی در سنه شش حاجیه تحصیل فنون و تکمیل علوم مشغول کشت
و در سنه شش و هفتاد سلطانیه بنصب نقیب سید اصلیب عدم الثبات امیر علیشیر صابر بخدمت کاه ازان مرحوم کردید تا بیان سنه
بهشتصد و چهار از بلده هراة بیلاق رفت و منظور نظر عواطف مبیع الزمان میرزا کشته در مجمع جمال آن بلده آغاز درس و افاده فرمود و سیوا
مبیع الزمان هفتاد و دو بیت آن در سر شریف میبرد و نسبت خطاب مولوی خانه تعظیم و تکریم بجانی آورده و دران اثنا مولانا نجم الدین محمد
بر اسطر حب دنیای خلوه راهمه بیوانی و اشتغال سلطانی نموده و از مبیع الزمان میرزا التماس کرد که مقصد رسالت و بیان صادرات حدود مقرر
کرده و میرزا مبیع الزمان این مطلب را بجزا جابت مقرون ساخته اند و حبیب خطوه النهم خاب مولوی را بمرتبه تمام دست داد و کلاه رعایتی میکه
انتخاب سکرده بقندهار رفت و تا اوقات اوقات حیات بملازمت اولاد امیر ذو النون بیان رسانید و کاهی در مقصود سنه
بهشتصد و سیزده در قندهار وفوج یافت و بانجا مدفون شد **مولانا سمین الدین اسفراری** عمده مشرب لاز زمان خود بود
و نظم اشعار بدیع مشغول میبود و از حسن خط خلیلی بهره تمام داشت و اکثر اوقات همت بر تعلیم آن فن میکاشت از جمله اشعار او اشعار مبیع
هراة و ترتیبی مشتمل بر شش اشاره و مکتوبات و دیوان مرحوم مشهور است و از اشعار وی اختلاط را السنه و افواه مذکور **شعر**
نیز بر سر است آنکوی بی نیم هر بدی بکر * که از محو خاطر خویش میکرد خاک سیه بر سر **مولانا حاجی محمد فاش** در فنون
زمان خود بود و بسوی علم الهیه اسعد بر تعریف و تصور و تحبیر و تحلیف و رکاه بر تحریر میبرده و در فن تذهیب و تصویر مهارت تمام داشت
و چند کاه همت بر بعض جنی تصور می کاشت و معدا بر تحریر بسیار و اکثر شفت بیاض جسم ظروف و اولی و مسافت با جنی تفاوت

شیعه کشته اما بنک و صفاهان خانه‌ی بایست بنود از جمله مخترعات مولانا حاجی محمد صدق و قی ساعتیست که در کلها اطاعت امیر علیشیر
ترتیب نموده و در آن صندوق و صندوقی تعبیه کرده بنود که چون بدست تاشت و چون کمیاعات از روز شکست شان بکرم حرب بر الکوت رفتاً
کرد و شیا و بوسیزه و بعد از گذشتن ساعت و دیره و نوبت آخر حرکت میکرد و علی هذا القیاس حضرت مولوی صدق کسانها را سر علیشیر بوده
آخر الامر از الحاب بیجده در شهور سنه اربع و ستمایه که جمیع الزمان میرزا بمحاصره هراة اشتغال داشت بکرمت و بشاهزاده پیوست
و بعد از منصب منصوب گشت و مدار الوالی استیلا الحوالج مجدهان میشد او نگذشت **خواجه میرک نقاش** در علوم ضروری مذهب
تغییر نداشت و در فن کتابه نویسی بایت بیتی بی اغراشت اکثر کتابهای و عمارات هراة بخط اوست و نقاش و در زمان سلطان حسین بایقرا
بر ولایت خراسان بوقوع پیوست **مولانا بنائی** و ملا استاد محمد سبزواری و در نظم اشعار و سامی کامل بظاهر میبود و از علم
صوف و موسیقی دستی تمام داشت و در اواسط زمان خاقان منصور لتا امیر علیشیر بجده بمرای بیت و صدق ملازمت سلطان یعقوب
میرزا بود الحق آخر الامر بخراسان باز آمده چند گاه دیگر در هراة متوطن بود و کرة بعد اخری از آن امیر صاحب صغیر غبار نقاره بر خاطرش
نشسته صرف شتافت و در ولایت بر تو از الفات سلطانی میرزا بر وفات الوالی تلف چون آمدن بجیر بجیر خان در آمده
ملازم گشته در سلطنت خاص کاه سلطنت ملازمت میبود و بعد از قتل آن پادشاه عالیجاه او کلاه دیگر بوسته در سلک مرتب امیر جهانبانی
امیر نجم الدین ثانی بمرزمان واجب الاذعان خدمت شاهی من نامی لشکر ماوراء النهر کشیده و تعریف او کرفته در اندک فصل عام بوقوع انجامید
بناحیات مولانا بنائی جمع نمایان عظام صفات انهام بدیهت دیوان اشعارش در آلة ماوراء النهر و خراسان مشهور است و اشعار
آبدارش بر السنه و افواه طبقات انام مذکور و مولانا در الخاوقات دیوان خواجه حافظ شیرازی را جمع نموده و در آن تخریلات حالی تخلص نموده
شیخ الاسلام المحمد مولانا سیف الدین احمد علامه زمان و یگانه دوران و ولایت علمی آن اوج بود و غایت امامت و دیانت و دین داری موصوف
و بنجابت و هر کاری معروف در علم تفسیر و حدیث و فقه و شبه و مثل بود و در سایر فنون تحقیق و تعقل از اکثر علمای زمان افضل و اعلا
بسیار تربیت و الهام جد خود مولانا قطب الدین یحیی بن مولانا سعد الملة و الدین سعد التفتازانی بوده در مرسوم الاسلام
دخل کرده و قریب سی سال در حظیره خراسان لوازم تقویت شریعت بجا آورده و در سنه رمضان سنه عشر و ستمایه بواسطه سعایت اصحاب
غرض و بهتان ملعون نواب کامیاب شاهی مواخذه و مصادره آنجناب صدور یافت و هم در آن ایام بنا بر تعدی پادشاه قدر کشته گشته
بالجمله خوف شتافت مدرسه که نزدیک مسجد جامع هراة بنا نهاده بود و آثار خراب شیخ الاسلامیت و عصمت از
رواق بر لوح خاطر مستطیر **امیر پرستاص** در علم حکمت و ریاضی بیشتر و نظر بود و در سایر علوم بر بسیاری از استادان
زمان دعوی تفوق مینمود و بصایم دهره و کار بیکدیگر اینده و سوانح و وظایف طاعات و عبادات مودی بکرم اینده در زمان خاقان منصور در
خلاصه بلوازم منصب تدریس اشتغال داشت و در ایام دولت خاقان شیبانی در مدرسه سلطانی بر ایشان اقامت بر افراشت و در کرت
ثانی ساهر علم از کار نواب کامیاب شاهی بر تو رسول بولایت خراسان انداخت میرزا ناصر بسبب تعصب در مذهب تسنن از
بلده هراة شتافت و هم در ولایت وفات یافت **خواجه جلال الدین محمد از نیز المشهور مولانا زاده الهروی** عالمی بحر بود
و در علم حدیث و فقه حنفی و شافعی ظاهر و مهارت میبود و در زمان خاقان منصور نایب امیر علیشیر سکونت داشت و در مرتبه امیر
از الکرز کاب بتحریت بلده دست زیاده در قالی آن داشته او در وقت و سالها در مدرسه خاقان سعید شاهرخ میرزا و مدرسه سلطانی
و خانقاه اعلا بجهت درس و افاده اشتغال داشت و در هنگامی که امیر ناصر از هراة بقندهار رفت مولانا زاده بمیرزا بلاد هند
بشرکت دیگر از نوی هندی نیامد **مولانا فصیح الدین صاحب دانا** بحدت طبع و سرعت ذهن و کرم اخلاق و محاسن آداب
سرآمد فضلای استرابادیه و در فن شطرنج خواه صغیر خواه کبیر هر حاضر اند و چه غایت مهارت تمام بظاهر میبود و در علم صنایع و
معمایات مخاطبه لاتحت بجا آورده و اکثر اوقات شریف را بخدمت امیر علیشیر صرف میکرد و بعد از فوت آنجناب ملازمت آستان

معدلت اشیان خاقان منصور بر اخت و در آن وقت که اخبار همایون شده در سلک اهل کیان راست تقریب بر اقرار اخبار جمله از
اشعار مولانا صاحب قصیده ایست که در مرثیه مقرب الحضرة السلطانیه در سلک نظم کشیده و در وی مصلح اول تاریخ ایست
آن مرثیه بجناب جلال سال ولادت امیر علیشیر جز میدهد و حروف مصاریع آخر تاریخ وفات آنجناب خاتمه در سلک معانی آن اشعار
اصلا خللی واقع نیست فوت مولانا صاحب در سنه سبع عشر و ستمایه بود اما در تعیاش این رباعی بر سبب خاطر بود
شتافتاد نظم آن ترک شیری که خورشید لقا ۔ باشد بدین رایج و عشوه نما ۔ بکرم ابدیه کمال علی ۔ دوره از منت و بدش
مولانا محمد طالب طالب علی مرتبه طبع بود و در فن معما الاشال و از آن خویش ساخته و سنتی سیوی و سالها در ملازمت بلاغت
میرزا بمنصب صدارت اشتغال داشت و چون از صدارت خدمت آنحضرت قبلهٔ ماند بدیگر کاه حضرت پادشاه عالیجاه رفت و چون در مادر
الهرهار بر تو بوقوع انجامید مشرب شهادت چشید از تابع طبع آنجناب رساله در فن معما در نهایت دقت و لطافت و از منظومات
مولانا محمد ایمان مالیم بحیی دارالسلام سندج است که **شعر** چه روی جوب تو دیدم بفتادی ۔ محبت مدار شاهد و همین
مولانا کمال الدین حسین ابیوردی در سلک فضلای سادات خراسان منتظم بود و در عنفوان اوان جوانی از آن دیار بهراة رفته
بتحصیل علم مشغول بوده در آن اثنا علمی شریف بجهت میرزا افاده شاهزاده و با صاحب خود ساخته ابواب احسان مردوی و در کارش
کشاده اما روی کمیر میرزا بجهت غریب تیج در بین امیر حسین ابوی موافقت خود و بعد از فوت شاهزاده از توقف پشیمان شده از تعقیب
شتافت لیکن بجب مقدر بملک قدیم راضی دیگر خدمتش نتوانست رسید و چون حج اسلام کذارده مراجعت کرده در تمهید سعادت
ملازمت سلطان مقرب میرزا اختصاص یافت و چند سال با تمکن اوقات کذرانید و بوطن مالوف نشتافت و خدمت امیر علیشیر بوسته
محظوظ عین التفات شمار نمایانید و اکثر اوقات کرامت میرزا القای فارسی آکده دران اوان که ملازمت امیر علیشیر مینمود آنجناب نور الدین
سلطان یعقوب میرزا نامزد بود و کلمات مولانا عبد الرحمن جامی بدیه کمیت تعبیه از کلا نخانه شاه جهانتاب بحیی دیگر نمایانده
بود و در وی کرخاب سیاه تمام آن کتب را از مولانا عبد الکریم یک بار بی شاند خدمت مولوی بسهو کرده فتوحات کل بر اکه در رجم و جلد
مشابهت کلمات جامی داشت بوقوع آمد و امیر حسین التفات نموده با یکدیگر خفت و نزکات خشوط صاحب و چون ملازمت سلطان یعقوب
میرزا در سیع مشکور کذرانید پادشاه عالیجاه از کمال کلام اخلاق او سراپرده بر زبان مبارک کذرانید که درین سفر بواسطه بعد مسافت
مدلول شده باشد امیر حسین جواب داد که بنده را صلاحی بود که ملاقات در این خاطر نیکداشت سلطان یعقوب میرزا از حقیقت آن چون
استفسار نموده جناب سیاه تمام فرمود که کلمات حضرت مولوی که مقرب حضرت سلطانی جهت ملازمان قانعی و بنا شاه الله جاه داشتم
و کرد الملت ملاقی دست سیاه نظر بر آن کتاب افاده تمام آب بر آنجا خواهم پادشاه فرمود که کلمات با یاد دیگر تا شاهزاده نمایانده امیر حسین
کمی فرستاد تا آنجمله بمجلس آورده بودند و چون باز کرده معلوم شد که فتوحات مکی است کلمات جامی بلاحرم جناب سیاه تمام آنجا حسین
منفعل گشت و از جهت دیگر نظر التفات امیر علیشیر شد و در اواخر وقات مینمود خاقان منصور بیع الزمان میرزا
او را مشتری الشائر علی شاهد بصحت کرده در سنه ثمان و تسعمایه آنجناب را بمرصدارت مبدل ساخت و در سنه عشر و تسعمایه آنجناب را
بمرصدارت مبدل ساخت و در سنه عشر و تسعمایه که بدیع الزمان میرزا در هراة بود امیر حسین از صدارت استعفا نموده بابیورد رفت
و بکد و سال مراجعت کذرانید و در سنه اربع عشر و تسعمایه که خان شیبانی او را بر سالت متوجه درگاه عالیشاه شاهی کرده بود و امیر
حسین صدارت ملازمت آستان ملایک آشیان مشرف کشت مشمول انعام و احسان مراحمت خود و در وطن مالوف و مسکن
معهود بعیش و ولایت بود رحل اقامت انداخت و در سنه عشر و تسعمایه در تمام الحروف راستر ساخت آن بیت آنجناب این معما بامر شاهزاده
بخاطر بود بنا شتافتاد **شعر** شاها ز دیگر طرح عدد الکنه ۔ نام خود دیگر دوشکند خواجه ناصر الدین ابو المضر بهمه
باستانی تمیز سینه و شیم رضیه لطف طبع و صفاء ذهن و اخلاق حمیده و اطوار پسندیده موصوف بود و در تکمیل و تحصیل فضایل و کمالات

واسباب بزرگی و سعادات از سایر کبار خراسان ممتاز و مستثنی میبود و آنجناب در سلک اولاد عظام خواجه مؤید مهذب که قلم شکسته رقم
در ذیل وقایع دولت سلطان سعید بذکر مناقب او و طیب لسان گشته اظهار داشت و نسبت سایر مشایخ خاندان عالیشان سلطان ابو سعید
ابو الخیر بواسطه وفور علم و فضیلت و اثر تقوی بی اقرانست و چون آنجناب بارزه رعلوم اهل و مقتدر بذیل سید دار و عزت صنع جهات
و متکلمات خواجه را مذهب و مواعد کرده اید در ان اثنا اخراج بخیلی بر لقاوی کالات نفسانی ظاهر کرده و متوجه عالم دیگر و بدار انتشار
بلا انتشار ثرثی قطع خاطر بوده بشتافته **شعر** فانتصبر و لا تجزع فکل حی سیودع ٭ اذا بجون شمله مشیع ٭ و مهد بلد و مخزن
مولانا سلطانعلی شهدی موجاهت صورت و محاسن سیرت موصوف بود و در خط مستعلیق آنقدر مهارت حاصل نمود که خطوط اساتید
متقدمین و متاخرین مستوح ساخت و در زمان خاقان منصور و مراحم باشارت آنحضرة و اقتراح امیر علیشیر بکتابت فتح شهر هرات و
کاهی بنظم اشعار در زبان دی کشاد از انجمله اینطلع خاطر بین ثبت افتاد **نظم** کلاه بهار از تاج فکون نو نیست ٭ چون اصل دین کرد از دین نو نیست ٭
و آنجناب نه سنه عشر و ثمانمائه در سنه مقدسه رکذشت و قبر در بقعه متبرکه مدفون کشت **امیر صدر الدین یونس الحسینی**
امیر بهی الدین عبد الاول بن امیر معین الدین بن امیر صدر الدین یونس بود که خطه اولوشان او را حاسد مکسور القسار و در اثنا ذکر
اکابر زمان خاقان سعید بنت نوه و امیر صدر الدین یونس از وجوه شرف سیاقت و نسب بود و رضا و کالا بنفاذ انصاف داشت و سالها در مشهد
شریف سر بر امان و در مدرسه بعید و مدرسه غیاثیه علم امرض آفات و صحت خلق طلبه مکاشفات و در زمان استیلا مغولان سیاحت
بدیار خراسان مضطر بحساب علی آنسیاه تاب کشت و کیه و سالی رضاء بیانت و اقامت بلوازم آن مرویه اخت آخر طلب بعض از سر
آنجنب در کذشت عبدا زانی بوجب استدعا تمر میرزا که حاکم بود بالجانب توجه نمود و قبر بر زمانه مصنف شیخ الاسلامی بزرکوار لوری جوع کرده
امیر صدر الدین یوسف از آنزمان تا وقت که حکومت سلطنت بعضرة الات منتقب بوسلطان اشتهار کرده کالا اخیار و اعتبار در ان دیار
روزکار بکذرانیده آنکاه بعضی از اهل شرافت نزد آنحضرة بان عنین کشادند و حرمت هستی کبر با میر بوالوفا نانا سیاه فاده اند
و اکنون دو پسر و یکدختر عقب با میر ابو الصفا و امیر ابو الوفا و بدل دها و کشر بافت اند و در کال اصلاح و تقوی حمت بر تحصیل علوم و اکتساب
فنون منقول و معلوم میکمارند **امیر صدر الدین ابرهیم شهدی** عمدهٔ علمای زمان و قدوهٔ سادات فضیلت نشان بود و در
زمان خاقان منصور سالها موفور در مدرسه شریفه سلطانیه و بعد و خانقاه بلخ العتیق بامر درس و افاده و خدام مشهود و در تهجد سنه
تسع عشر و ثمانمائه راستعزمت بصوب عالم الخلوت بر افراشت و در هجده سنه بدیار کاه کفاشت امیر محمد امین و امیر محمد حسین و این دو جوان
فضیلت نشان بصفت صلاح و تقوی و انصاف از زد و محاورات حمت عالی راستفاده و افاده میکمارند و امیر محمد امین در مدرسه اخلاصیه
بلوازم منصب تدریس اشتغال میزماید و امیر محمد حسین در مدرسه بجالیه بافاده قیام مینماید و در او سیرزا ابرهیم **امیر عبد الجلیل**
نیز در سلک علما منتظم بود و در زمان خاقان منصور و بعد از ان شیبانی چند سال بامر احتساب اشتغال مینمود **مولانا صبح الدین محمد النقاش**
جمال عالمش حلی بسب و بحر علم معقول و منقول آراسته بود و در فن راجی و حکمت سرآمد فضلا و در زمان مینمود طبع طبیش مدت مختصات
مولفات علمی استفاده مین و ذهن مستقیش ظاهر بخوبی نات فضلا متاخرین و مقرب حضرة سلطانی کرشمه عاولات را در شاکردی مولانا فتح الدین
سطالعه کرده و از آنجناب بآمده تعبیر نموده شرایط علم و کرمش عالی مدارج و تدریس مدرسه اخلاصیه و مدرسه غیاثیه و مدرسه بعید معاد اجا
فرا در طلق باخذ و بیات و آنجناب در شهور سنه تسع عشر و ثمانمائه بواسطه بعضی از اسباب و تحریر ان لاقی مسیاق کذرانیده صاحب اختیار
کرده و از تعریف بیخ بر افراشت و چند سال در ولایت در مصاحبت امیر صدر الدین یونس که اعلی شریفه بود و در او خود سنه عشر و ثمانمائه
دوی بجانب الموت آمده از تابع طبع بالاتفاق بی مولانا فتح الدین بعاشیه بحکمت و حاشیه تذکره و شرح اربعین است و دیگر شرح ملا الصاحب
و حواشی مختصر و مطول و غیرها اسلاف و بیان اصلا مشهور بود و طلبه را از مطالعه آنها بایده تمام و روی نمود **امیر مهان الدین عطاء الله**
در مقصود او از جوانی از ولد شهید که منشأ و مولد وی بود بهراة الذی عظیم العلوم نوه و با بذات نمانی کیل اکثر فنون کرده و قصب السبق از اشال

و اقران در بود و در علم و صنع و صناع و بدایع شعر و مهارت کامل حاصل داشت و سالها در مدرسه شریفه سلطانیه و مدرسه شریفه اخلاصیه
مت بتدریس مکاشات از حقایق شریفه رسالهٔ فارسی صنایع و بدایع شعری بیان نمود اشتهر دست و از نظم و مات ابیاتی از طبع
و صنایع و بدایع و صنعت تخمیس تذکره شد **شعر** بحمد الله که شد حاصل جهان را روی کامل ٭ ز فرقت شامل زهد احسنه و عادل ٭
شه غازی که هیچ اجر شه بعلم تو کسا ٭ شود لازم او اجر جو خلیف و بدل ٭ سپهر سلطنت سلطان حسین آن صفدر میدان ٭ که نام رستم دستان نه شاهنامه
و امیر عطاء الله در اواخر ایام جوهر و بره ظاهری از دنیا شاعا کشت و از طرح هرا تسهد مقدسه مقدسه دار السلطنه آل سند تسع عشر و
ثمانمائه در کذشت **شیخ جلال الدین ابو سعید یوسف** نبیره مولانا جلال الدین ابو زید بود و بصحبت خاطر عاطر و تذکیر نفس نفیس
از سایر مشایخ زمان ممتاز و مستثنی میبود جود و سخاوت آنجناب نهایت نداشت و صدور و رفاهیت خوش خو و هست و صیاف سلاه و دو اوده کاشت
و خاقان منصور بسبب آنجناب بطریق ارادت و اعتقاد سلوک مینمود و هر سال یکدفعه و نوبت سوی ان دیار و در بارهٔ فقه شرایط اخلاص و احسان بجا
می آورد اسلاف خان شیبانی بعد مشیخ را الواحدة و صدور نبوه حاجز دیکر و هراة تواست بود و بولایت قندهار رشد قدر آنجناب اسرار کشت
و در شهور سنه احدی و ثمانمائه شهید ایام افاده و کذشت **سید نظام الدین علی الموسوی** باجتهاد و جهد و تقوی و ارشاد
فرق و بلیا غایت مشهور بود و بسبب جهد مساعد و سلوخ سلک روم استخار کرده و اقامت تقرر مینمود با یاران بجانب مین مشهور کشت و در زمان
خاقان منصور بواسطه وفور اقامات آنحضرة بایشان قدر و منزلتش از اشال و اقران در کذشت **سید الفضل** بصفت فضل و فنون و علوم
اشتهار کرد و فارس انصاف داشت و در ملازمت خاقان منصور اوقات کذرانیده بعد کاه دست بر سر بر عزیمت کشت و وفات سید سلطانعلی
در سنه ۸۷۳ دست داد و اعتقال السید الفضل هم اینجا بعد ماه اتفاق افتاد **امیر صدر الدین** بر هم اسیری دنیا تابع نوبت سید سلطانعلی در بایند
سید عالی نسب سلطانعلی ٭ آنکه کفتش خدا ذاهل عین ٭ میر داجرن خواب چنی شوه بود ٭ سال فوت وست میر خواب بیت
خواجه آصفی ولد خواجه عفاف قهستانی بود که چند کاه بوزارت سلطان سعید قیام مینمود و آنجناب صفا و هن سلوه در کاه مشیخ
از سایر شعرا و روزکار و فضلا و فقرا اشارتی تمام داشت و کاهی در سایه تربیت امیر علیشیر میبرده احیانا هست بر ملاقات مع الزمان
میکشاند و بران نظر لیلات آنجناب مشهور نسبت **نظم** بوی خود را در انبیه مرجون ماهی وطن دوم ٭
کرنا قلاب بر لطفش را بکام خوش تر دیدم ٭ و وفات خواجه آصفی رسالهٔ قدم ثبات از سنه ۸۷۱ اتفاق افتاده و بعد صنف ماه و سال مذکور بلبل طبع
امیر سلطان ابرهیم ابن تیمور آغاز نهاد **نظم** چون آصفی آن بحر خرد را مرهم ٭ در ابر حکمت فانی بحر الجم ٭ پرسیده از تو کیه امتاج
کفتم بدرات اندر و روز دوم ٭ **شیخ فتح الدین محمد** ارشد اولاد شیخ زین الدین خوافی بود و مدتی مدید در مزار جنید و سجاده تقوی
نشسته بضیافت صادر و وارد قیام مینمود و در سنه ثلث و عشرین و ثمانمائه سن شریفش قریب سنه بود در کذشت و بعد از وفات مراسم
تجهیز و تکفین هم اینجا مدفون کشت **امیر نظام الدین عبد القادر** در ملک اجلاء سادات و افاضل علما و اعاظم فضلا
انتظام داشت و در زمان خاقان منصور سالها در مدرسه شریفه سلطانیه بعضی افاده بر نوع صبر جلد میکشاند سحب جلیل القدر نهایت
و از قضا ملک خراسان مدتی مدید متعلق آنجناب بود و در تحصیل انهم بطریق امانت و دیانت سلوک مینمود و قاضی در شهور سنه تسعین و عشرین
و ثمانمائه انتقال افتاده و کلمه تحسین در میان جامع آنوالحسن رابعی بزبان کشاد **نظم** در علم یکانه در فضیلت ثانیه ٭ علی سمی بود و مدین فاخر
شد معنوی و اصل مجلد و آمد تاریخ ٭ اصل سر جناب سر عبد القادر **مولانا عبد الله هاتفی** خواهرزاده مولانا عبد الله اتفی بود و در نظم مثنوی از
سایر شعرا آنزمان کوی تفوق میربود اکر تکلف حشو شیخ نظامی را مانند بلی بخون و صفر و شرین و هست بکر بیخ مکرر و در او بیکدنیا
و نظر از مدتی بنظم الدر افتتاح نظم فتوحات نواب کامیاب نیز نمود اما توفیق اتمام نیافت و در شهور سنه سبع و عشرین و ثمانمائه
الموت شتافت مولانا حبیب الله معروف کر طلاق لسان متصف است در تاریخ وفات آنجناب کوید **شعر** از تاج دهر هاتفی خوش طبع
سرور ایمن خلد بعد عشر و صد و سی و سه ٭ جانداد و در روضه بالله رسول و کفت ٭ روحی فداک ای صنم الطوبی ٭ رفت جهان کمی کو بعد عشر

آشوب زمانه وشور بختی غریب • تاریخ فوت او طبیبم زعقل گفت • از شاعر شیرین وشه شاعران طلب امیر رضی الدین عبد الاول
پدر بزرگوار امیر مولانا رضی الدین محمد امین بن امیر رضی الدین عبد الاول بن امیر سیمین الدین بن امیر صدر الدین بن امیر مرتضی بن امیر صدر الدین بن موسی الحسینی بود ووالده
ماجده اش از سلسلهٔ سادات مکرمات مولانا کمال الدین عبد الرزاق مدوح اشعار است وامیر رضی الدین جوانی بود که کمال فضل واصابت وغایت
عقل وصلاحیت طبع لطیف ومدرک امر از علوم وزهن شریف جاوی فنون محسوس ومفهوم در عنفوان اول شباب از تحصیل فارغ گشت
ودر مدرسهٔ شریفهٔ غیاثیه ومدرسهٔ معینیه مدرس بوده پایهٔ قدر ومنزلش از امثال واقران در گذشت وچون چهل وسه مرحله از منازل
از منازل زندگانی بپیمود ودر شب سه شنبه سنه سبع وعشرین وسبعمایه از قاورقا بارحلت فرمود وبدر عالی گهر تاجر مهند الدین محمد که
سن شریفش از هشتاد تجاوز نموده از مشاهدهٔ انتقال فرزند جامه نمود وتحسرات از افغان کمر بر وزاری وافجع قالت نگاری ومانند وموقف
شاه از مفارقت آخر مرحوم فرزند کمال در گوشه بیت الاحزان جوهر ان وبلال نشسته بزبان حال مضمون مقال والتفاتی بوصف گویا گریاند
وصار چند ماه که آمد ادبت پناه در مفارقت فرزند جهند در غایت غم واندوه اوقات شریفش مصروف داشت وبعد گذشتن دو ماه از ربیع الآخر
سنه ۷۳۴ راست عزیمت جوار مغفرت حضرت عزت برافراشت واین قطعه که در شعر سیفی بجلب جمل مشهور است تاریخ وفات امیر رضی الدین محمد الاول
سید فاضل رضی الدین که بود • زدهٔ اولاد اجداد رسول • فتاده از قاسوی بهشت • شد مقیم کوثر از باب وصول • تهنیت الله الرحمن گفت
انتقال زدهٔ آل رسول • واین رباعی بحضرت ارشاد ومآل امیر مهند الدین محمد بن رضی الدین عبد الاول
چند میر محمد امین فایق • از سال وده واصد پیدا کسی • گفتم که ابو ربیع الثانی قاضی اختیار الدین حسن ولد قاضی
غیاث الدین ترکی بود وبعد از قضا بلی که کالات از سایر قضاة ممتاز ومستثنی ودر اوقات جوانی در ولایت نارو ومحلات بهراة آمده
تحصیل علوم دینی پرداخت ودر اماکن نائی تربیت بسیار کرده ونوشتن فنون وتحریر وسلوک مجالات راستی نهاده مدت ساعت وزرفی انشا
وشعر بمعاندت صاحب وقوف گشت ودر اواخر زمان خاقان مغفور بمنصب قضا سرافراز شده پایهٔ قدر ومنزلش از امثال واقران در گذشت
ودر سفر کمال فراست وکیاست وبرجایت لوازم امانت وبلیت از نمای قضاة هراة اختیار واعتبار بیشتر یافت ودر تو الفات وتصانیف
حضرت خاقانی کاعیب وتنقی بر وبات احوالش نیافت وقاضی اختیار الدین در وقت استیلاء ابو الفتح بهادر خان شیبانی بعد از آن امر مصروف بود
وبعد از گشتن شدن از زیاده ماه عالیجاه بوطن اصلی شتافته بمراعات استغنا فتح ودر اواخر سنه ثمان وعشرین وسبعمایه بعضی سوا القصیده در
گذشت ودر قصبهٔ تربت بقدوم آبا خود مدفون گشت از شایع اقلام فضلا حسارتام قاضی اختیار الدین اقمار سادات وبحار الاخیار در بیان
فضلا در روزگار شهرت دارد وزمانی بمنزلی از منازل مرمر ایرجلیشید در مسجد جامع هراة ساخته ان قطعه در تاریخ اختیار سطور شعر
از هفت بدر سیکشد منزلی کامل • کز غایت زرع بر عرش کشیده • هر گه کسی بدید منزل مسلک مرور • تاریخ شد هنا هر کسی دیده •
شیخ مهذب الدین محمد • مسلمانی خاندان شیخ زین الدین خافی منتظم بود وبزید فضل وکمال رعلمی استوده وحصول کمال وسنتی مستوده
وارفاع حدت طبع وجودت ذهن ودر اوایل ایام شباب از تحصیل علوم فراغت یافت وآقاز درس وافاده کرده بمرتبهٔ انواصیه وانتشر بدرش
بر صفحات احوال طالبان علوم تافت ودر اوایل سنت وعشرین وسبعمایه از وطن اصلی سکن معهود بجنبی هراة سلوک طریق مسافرت
اختیار نموده وصوب ولایت کرمسیر وقندهار شافته شرف ملازمت ظهیر السلطنة والملة بهادر میرزا دریافت وبعد گاه در بلاد عاطفت
ان پادشاه عالیجاه موجب دلخواه اوقات گذرانید وسنه حادی الاخری سنه ثمان وعشرین وسبعمایه بمراجعت مشافت وطلاب را در
ارشد شیخ زین کرد اقامهٔ فنون بهره مندست ودر ان استان معلمان آسیان بسر برده وتکمیل نظر انشات حسن واسکشته شرایط ملازمت
بجا می آورد مولانا خلیل الدین مروعی در زمان خاقان مغفور از وطن اصلی بهراة در آمده آغاز تحصیل علوم نموده ودر اندک زمانی بدرجهٔ
کمال رسیده وبدرجهٔ فیض الانوار مقرب حضرت باری خواجه عبد الغافر قاضی منصب تدریس منسوب شد ودر شهور سنه ۷۳۶ از دنیا
متوجه آشیان بهار گشت وچنان مسموع میشود که حالا در شهر اباد افاده وقیام مینماید مولانا اسمعیل مزیدی در علم وکمال بی مثالست

وازاقران

واز اقران مولانا شمس الدین محمد در عیب وانجه در سنه مذکوره از هراة بجانب آذربایجان رفت مولانا حاجی محمد تربتی در سلک
علما محققین وفضلا مدققین انتظام داده در سنه مذکوره از هراة بنا وهراة الشهر بهشت سلطوبه تربیت عبید الله خان شد وبمنصب صدارت
سرافراز گشت ومعمار جند گاه وسنار نکلی آستغنا بازداشت وحالا هم در ان بلدهٔ سکن ایست ودر مدرس وافاده استغنا میخاید مولانا عصام
الدین ابرهیم قدس سره • مولانا ابرهیم بن شاه اسفرایینی است وبنوه وحفیدی مولانا عصام الدین ابرهیم لطیف طبع وجودت ذهن
وکثیر علم محسوس ومعقول وعبارت در فنون منقول ومفهوم سرآمد علما غیاث است ودر زمان خاقان مغفور کسب کمالات
انشا نموده باین مرتبهٔ قدر نموده ودر مدرسهٔ شریفهٔ شاهرخیه بمدرس گشته ابواب افاده بر روی روزگار طلبه گشوده ودر ماه رجب سنه
ست وعشرین وسبعمایه بواسطهٔ حدوث مغصی از امور که بعرض آن مناسب نمی بیاید تاریخ نیست از هراة بجانب اشتاف وحالا در ولایت
سوطشت وازنوی انعام واحسان عبید الله خان بخطوظ بهره ور میگردد • امیر جمال الدین عطا الله سلمه الله • بنده سید اش
ملازم طایفه کاملان واشراف ایام است وعنبر علیه از جمع لطائف اولاد انجاد خیر الانام لوح صدر مهر پرورش مطرح استنار گشته لطف
وتحقیق ظاهر حالی بنده گرش مهبط انوار حقایق اخبار حضرت رسالت پناهی گشته بنیاد جوهر علوم شحون وعقود در کلاست
در عین ناظر حسن بیا منتی مجزون نمر شمایل بوی از شاد روحمل جنبیده ساکن طالع ومنتظر آثار فضایل وتصنیف از مطالع حضایص علم
وکمال لامع رای عالم آرایش کشاف اسرار معانی تنزیل وطبع مشکبارش ملاذ مطالعات مراقی تنزیل • شعر • زانش نظم اسرار حقیقی
حضرت نظم انوار توفیق • جمال این مزین زاهتمامش • علوم شرع واضح از کلامش • ترویج بانوی گشته روشن • بر اهل علم وسکن هر فن •
وآنحضرت ساکن هم بگرد رحمتش بر سید اصیل الدین ونعم حدیث خط نظم آفاق گشته ودر بسیار اقسام علوم دینیه وانواع فنون یقینیه
از محدثان استحقاق مدکشته اند چند سال در مدرسهٔ شریفهٔ سلطانیه وکذوی که حالا مدرسهٔ خاقان مغفور است ودر خانقاه علاء جمیر
بدرس وافاده اشتغال انشد ودر هفت یکوست وسجد جامع هراة علوم هدایت انداز نشر ارشاد وتحقیق بر الواح خاطر عاطر واشراف وکاوش
میکاشد اما عالیا بر مصب عزلت وکوشه نشینی اشتغال نمایند وتا کی اوقات محسنه ساعات را مستغرق طاعات وعبادات
ساخته بانظار ثوابات اخروی متعلق میخاید ساکنین ایام وحکام اسلام باقسام ارادت واعتقاد ملازمت حضرت بر مزیت واجب دانند
وزمره عالی وانواع اهل علم عالیقدر مزید استغنای مبدول میدارند وبالجمله مؤلفات فصاحت صفات حضرت مضامین منقبت
وروضهٔ الاحباب وسیرة النبی والکاوی الاصحاب در انظار آفاق اشتهار دارد وبشایبه شبه عقل مرات نظر آن کاشفه آفاق تاریخ در آینه
خیال مرتسم اشتهار دارد ولادت سعید آنحضرت امیر سیم الدین محمد که بیرنشاه مشهور شده الفضل در کمال علوم وفنون سیما علم حدیث
یگانهٔ زمانه اند در ان وقت در حضرت سمرقند مذکوره فایز مقام بدر بزرگوار خویش بوده لمؤلفه در سن وافاده قیام نمایند ودر فرق الطلبه بلازمت
آن در سن نبوده از نتایج طبع وقاد آنحضرت مستفید وبهره ور میگردند خواجه عبد الرحمن والد ماجد شیخ خواجه احمد کلان سالها در ان
در هراة نامدر زمان خاقان مغفور بفضل قضا بآشهر سیر بالمت وقاضی نافذ الحکم بوده سعادت هر دو عالم اسلام بر سلطنت
مرقوم میساخت وخارج خواجه عبد الرحمن بیرد ایام دولت مخدوم خان بشانی ودر سال مصب قضا بمنسوب شده قام مقام پدر بزرگوار خویش بوده
ودر مدرسهٔ گوهر شاد آغاز نموده واداه قیام نمود وتا انتقال خواجه عبد الرحمن از اقسام علوم وانواع فضایل بهره تمام دارد ایام اسلام کالا بعد از
وعدم سعادت بخت وطالع در ین ایام در کالبد شاق وبسا اوقات بگذرانید مولانا صدر الدین محمد در سلک اعاظم
علمای زمان انتظام داده وبالا در مدرسهٔ شیخ الاسلام ومدرسهٔ غیاثیه حسب بر افاده علم بکار دارد مولانا شمس الدین محمد حقی ثابت طبع وقاد
ذهن وتحقیق مسایل علوم وتدقیق رسایل محسوس ومفهوم بمثل زمان خود است وازگار انقدر وعقول در روزگار کمتر بیند وتشریح
لمات وبابات دقیقه فرو وکلات دقیقه بر مجلس سلطانیه متعلق باعانت واکثر طلبهٔ هراة بآن درس تردد نموده در شایع
افکار هدایت آثارش بخطوظ بهره ور میگردند خواجه ضیاء الدین میرزا پدر علی که پیش خواجه علاء الدین برادر بزرگتر خواجه فضل الله

کرمانی بوده و سالها بوزارت معنی از حکام و سلاطین قیام مینموده و آنجناب نجابت مآب و پدر او در امیر سلطان ابرهیم اسیری است و لطف طبع و حدت
ذهن ناظم فضیلت و خبره وجنی است و در عهد سلیمانی بهادرت نامه داده و موکب دولت میر انجام عظام مهام بدولتی بسکاره و بهمراه او در اتمام
مدعا و بعثت اشعار آبدار خواجه میرم صلاحت الفاظ و دقت معانی مشهور است و آنچه بتقریر در مدحت حضرت رسول ص گفته شده بر السنه و افواه
مذکور **شعر** هاله زخت الحقیقی ماه را • طلع خود کرده سحرگاه را **مولانا کمال الدین شاه حسین کاشی** در ایام شباب
و اوان جوانی بتحصیل فضایل و کمالات فضلای مرو گشت و بایر قدر و منزلت و رتبه عالی بحق آراد و کدخدای امیر علیشیر بوده است
بآنجناب التفات بسیار بود و همواره ابواب انعام و احسان بر روی روزگار زیستی حالا مولانا کمال الدین شاه حسین در قصبه ابیورد توطن دارد
و از مرز ذات حسب و نسب و جهه مسائل بکاوه و اتطلع از مقولات اوست که **شعر** چه سان بود مشتی غم و زمین جان امید
مرا که روز و جبین است شب چه سان باشد • و آنچه از معانی شاعر از شایع طبع و لاحت مسائل تحقیق است که **بیت** زند و زاهد اشاندی الیوم
عاقبت از شیوه‌ها بر جاوید **حافظ سعید** و لد مولانا نور الدین محمد غزرابیت که لطف طبع و حسن خلق لطافت اشت و جدل
بعضی مهارت و استاد ای او تراب میرزا مصوب بود و حافظ علی از حدت ذهن و جودت شعر موصوف و اکثر خطوط و اسلوب مشهور
و در علم عروض و اشعار مهارت بسیار دارد و اطلاع بصیرت مصنوع خواجه سلمان ساوجی را سرچهار زن متع نموده و چند قصیده بر صنایع
آن طرز ورده و مطلع یکی از آن قصاید اینست **شعر** هم حرمت کو و توجه بار • تیغ تکست موی و زبر اهل حرار • و در صفت
مقلوب مستوی که مشکلترین صنایع است اینطلع در سلک نظم کشیده **بیت** • دلدار اه و دوره و آرام او • دارم آرا می دوه و یار ار او
و در صفت مقطوع و موصول بدو حرف و سه حرف و چهار حرف این رباعی بر صحیفه بیان نگاشته **شعر** ای دوه لی ارام دوه و در دست آفرین
خالت بدست بر کلاه نظر کرد • خطت بدیده شکر کی شاه نشین • **مولانا حسن علی** در سلک فضلای صنایع زبان
و اطلاع بیان اشتهار داده و بعضی از مقدمات علوم را مطالعه نموده و اشعار سلیس موزون نظم فرموده از انجمله این رباعی است که خدمت آنحضرت
بر آمنی بوده اند که **نظم** • تا آنکه شقت بدل او نیز نام • چون شمع سر موضع آن نیز نام • اما که بسی چشمک و آهو نی
سکن عذرا زده و در امیر خزانه **مولانا شهاب الدین احمد الحقیری** لطف طبع و صفا ذهن موصوف و بعبارت و روی شعر و معا
مدعوف اکثر مقدمات و ابتدا اشتغال مطالعه نموده و در تتبع قواعد معارسالة در غایت ملاحظه نموده و در نظم و نثر اهل و حضرت بقدر آن
مهارت می افزاشت و دین اوقات مزاره و مدیح و ثنای حضرت ملکه شاهرخ بیگم الغی اشعار و غزل بر ترجیح بیان میکارد و آن غزل از انجمله است که
ما را هم تو صد جان حزین بر است • ده تو سوز زان و هیکن بر است • کم ابرام نا ندکان و فا جمالت • شد فعل من تیغ حمایت هدر بر
کرده فلک نمود سر از نجاه و شمع • روی بیار بر من قام بر زمین بر است • کو در نرم باش از آرام کی نشان • داغ خلاص تو مرا بر جبین بر است
در سلک بندگان کین و سکان خویش • ده داده مرا شرف من همین بر است • ما را چه حد آکه نشیم با حبیب • هستیم با سکان در من مشتری بر
فانوس • و رکار حضرت بنیا نوز • ظل ظلیل خواجه ما باد بر من بر است • و آنچه از معانی ملاک از جمله مولات آنجناب **نظم**
در هجر تو هست ای رخ طالع مو • صد داغ عیان عاشقان و بعضی • خارج ماه خویش کی باشند • فان ذلف و کلا و اظهار
مولانا بدر الدین هلالی بدرجه شعرای زمان و عمده بلغا و دولت و فضایل و غزلیات و شوخی مزاح و لطافت و کلا و اهلیت و لاحت
بتحقیق مطلوب می آید پرتو اهتمام آنجناب بر مطالعه معنی از مثالات بیت قافیه و بحر و سطح و حدت ذهن و بیان عزت و اتمام اشعار تمام
داده و از شایع افکار او شاه و در دو فن طبلی و بعضی از دیوان قصاید و غزلیات غایت مشهور است و این مطلعش که نوشته میشود از انجمله
اجزاء مذکوره **شعر** ای که مرا می بنی کاز او سرنگاست • من لا و دست اما نام نگاست • و آن را بجز از انجمله مقولیات
آنجناب **رباعی** آنکه عادت از تنک بخشاند • و راست و جودت زند بخشاند • باشر و جلها ملک بخشاند • تا مجموعه و کلهشاند
مولانا لاجی بفصاحت بیان و لطافت مقال و حدت فهم و لطافت طبع موصوف و در بیان شعر از سایر کلام اهل خراسان
معروف بوده است از جمله صحبت صاحب زلال الشعار لطافت آثار شیخ میسازد و متعلم قصیده و غزل بیشتر از سایر اقسام شعر میپردازد
و بخلاف سایر شعرا مضمون الذل من الطمع را شعار اشتهار میشود و طبع بوسته اجناب شتابد و قلقش از نظم شعر که شعرا بعضی
باشد مشعر بوده و هر کز لب طلب بکشاید و قصیده با یاد صبح و امتع نموده و ملحق و بان قصیده داد سخن داده و معانی قیمت در صبح فرموده
و بیت او بصیغه مذکوره اینست **شعر** خورده بسر چه و تاب بیع ملح بدن • تا بسر آمد بچاه یوسف کلی پرهن •
که زنخدانی صبح بر هن صبر چالت • زانه لرزانی گشت سر بر الحزن • دامن الیسیر بر دیر بخیر بهر • مرد کر شد هم نرخ برکت او نیع زن •
و آنطلع نیز از انجمله مقولات اوست که **شعر** خواهی که بر او خار خار مسینجا کم • سکره و دری که کره و است خار سر خاکم •
مولانا محزون ولد مولانا محبوب رفیقیست که بحسن خط و لطف طبع اتصاف داشت و مولانا محزون غایت در دوش و فانی شرب
و اشعار ش مطبوع و موارد اتفاق می افتد و آنطلع نیز از انجمله است که **بیت** • بیوفا بود و زار این نیز اشتاخم • حیف او ذکر که بعضی صحابه
و آنطلع قصیده نیز انجمله مقولات اوست **شعر** • فیز دزد سپهر را کشتر نیست • روی چنین قمار بر دیگر نیست •
استاد کمال الدین بهزاد مقدم بدایع صورت و مقدم بر ادهر کلم مانی و نقش ابیح آثار مصور ابا عالم و بان بخش بیش بیاید
تصویرات هر دوران قیام **شعر** موی کلش زا و ستادی • جاده اه صورت مجادی • و جناب استاد دین تربیت و حسن عنایت
امیر علیشیر امیر نشر تر قی نموده و حضرت خاقانی با بیر آنجناب التفات و عنایت بسیار بود و مولانا بزان نام را بصحابی اعتقاد منظور نظر
سلاطین و شوق عاطفت بنهایت حکام اسلام **ع** و شبیه هیبت اجنبی خواهد بود **مولانا سلطان محمد بن مولانا نور الله**
عده شیطنی بزمان زمانت و حسن کرد و لطف کفتار زبده اقران و دوران **مولانا سلطان محمد حمدان** با وجود حسن خط لطف طبع
موصوفست و صحبت اهل عیش و طرب شیفتی و حالا در هراة توطن دارد و کاهی مست بر کتابت فتح شریف میکارد **ع** توفیق ذبح او
بوسیده مانده که در زمان خاقان منصور از طبقه فضلا و اهل هنر و طایفه شعرا بوده و انشوره هراة و سایر ولایات حوکت توطن بوده
و در سایر تربیت و رعایت حضرت بعز اتحاد و غنودند و کر بحسب اشارت موجب تطویلست و اطناب از نفق شیوه ستوده الوالا
الالباب لاجرم خامه سخن کذار عنان باز اصوب که تعداد از حالات اولاد لجاد آن ایاد شاه عدالت مهاد مینهد و کمینه استعداد
لوآ دولت مخلدخان شیبانی در ولایت خراسان بر طبق عرض بیهه **شعر** کار بسیار است بر حرش قلم • کشتی بکن و بی عنوان کرم •
باد الطاف الهی هر دم • **خاک توفیق باد ایا دم** • تا دهم این داستان را اختتام • دو نیم سوی که حسب الحکم **کفتار در بیان شارک شیخ خان**
منزه او المنصور بنظر حسن کرکار در حضرت سلطان و خان اتفاق اکار دولت حضرت اعلی خاقانی فرد فرس کاشی
بر دوکت صبر از نور فضلا و عقلا و اشور حقیقت این سخن مصور خواهد بود که سبب اطلاق خلق الله بر پادشاه آنست که هر چه در کارنها
از بیست صفت و تربیع بی بدیه عزیز از ان در مهر کار سلطنت صورت وجود می کرد بر پیش همچنان بجز ذات بیچانه حضرت خداوند از حسن شارکت
منزه و مبرا است بی اید که ذیل حضرت پادشاه نیز از عجب ساحت بکرده و مه باشد تا مایه وجود فایض الجود سبحانی تواند بود **مصرع**
سلطان بکی منزه جهان جهان کیست • و اکر بخلاف اعتقاد و کمر باشد شرکت در ملک شرکت و کشور دو الاهی بدعت و لکن خواهد کرد
شریک باشد هر آینه طوکه میر **لو کان فیهما آلهة الا الله لفسدتا** علی ارسع الحا آلهها بهلاک و مالک الملک
باید و شرا فرقت و فنا در وجات بعد از فرق جادو لطاف بلاد تا **مدع** عزغایه و بادشه اندر لاقی • کلمجست لا تعطی سیفان
سیاه عمد و الحدیو مؤید بتحقیقست و کیفیت شرکت بدیع الزمان میرزا اسیار فوت خاقان منصور مغفرت اتمام اهل اتفاق شرح و اتفاق که
چون شاهرخ کان ملک منزلت و امرا و ارکان دولت از تعریف خاقان منصور با بر و اهد و مسرت آنکه بدیع الزمان میرزا در استقلال جمعه
منصب سلطنت سازند با آنکه مظفر حسین میرزا با یان امرا بحضرت شریک کرد و اند انجمن ها ساخت بعضی از نقل کمر بر دولت و کیاست
الاشال و اقران اسیاره اشتد تعلم لطف تقریر بدیع خاطر همکان کاشت که آب آنکه بدیع الزمان میرزا که امین و ارشد اولاد

خاقان سفر نوست وحیلت و حیلش بر تمهید اساس حکومت و اعمال مظفر باستقلال پادشاه باشد و نسبت بمظفر حسین میرزا طریق
اخوت و شفقت سلوک داشته کی از ممالک خاستر با بوسلم و از تاسایر شاهزادگان که در اطراف ولایت بحکم استقلال از بقدر
اطاعت پیش آمده بخیال استقلال بر لوح صبر نگاه دارند و زمره از مردم که نظر این رای نپسندیدند و حکایت نقیص گرفته کفتند مناسب چنان
بنماید که هر دو برادر بوفاقت یکدیگر متقید امر سلطنت کردند و از خطبه و سکه نام مظفر حسین میرزا نیز اخلی باشد تا بین الجانبین مستقلات
اهل نیامت صورت مخالفت روی نماید و بیگانگان از ممالک بحال اهل خلل نیابند مع آرد بالشاه جهان سوال کرفت و درین باب از اهل
میر محمد نظر و الطایف مهد علیا مذیجر یکی آنکه وارث مظفر حسین میرزا بود و اعتبار و اختیار تمام داشت و اولاد امیر علاء الدین محمد بدین
بر خصوص میرزا علی بیک اصلا بیفتی التفوت نشدند که مع ذلک آن را میرزا استقلالا مقصدی مرادشاه کرده و چون در اوقات کثرت لشکر
تابع مهد علیا شاه و ایشان را بر ملاحظه بود جانب شرکت ترجیح افزوده قدر زیاده جهات اولاد و نجیب سنا حدی عشره و شهاده و تعجیل
هزاره خطبه نام هر دو خواندند و اتفاق در ملک اسامی ایشان را تقریر کرده و جوه حکایات آن مزین کشت و بکوکات و عین قانات آن بلدها فاخوه را
بجمیع تقسیم نموده نصفی متعلق میرزا بدیع الزمان میرزا گرفت و نصفی دیوان مظفر حسین میرزا صفت مضبوط حسب مذهب و معاسر و لاملک
در عرض تصرف داشته در بیتول استمت یافت و ضبط نصف از موقوفات ممالک محروسه در عهده صدور بدیع الزمان میرزا مشروط نصفی دیگر
در حیطه تصرف صدور مظفر حسین میرزا در آمد و مصنف حکومت و ادرنگی هراة از قبل بدیع الزمان میرزا بامیر نظام الدین طغای تعلق گرفت
و امیر یوسف علی کوکلتاش با مظفر حسین میرزا در انصاف باوی مشارکت جست و محمد کوکه و بنیات امیر شیخ علی و محمود برلاس بشارت امیر یوسف علی
بحکمی منسوب کشتند و امیر نظام الدین در ویش بیک ترکمان که در سلک امرای بدیع الزمان میرزا انتظام داشت کوتوال قلعه اختیار الدین شده
زمام امضا حصار و متعلقات مظفر حسین میرزا کوکلتاش در قبضه رایت امیر زین الدین علی قرار گرفت و در مقابل حجی امراء و زنی اخاقان
مظفر ستاشا ملازم بدیع الزمان میرزا کشتند و عیسی محمد ست ابو المنصور مظفر حسین میرزا کوکلتاش شاقش خلیفه هراة و ایشان و صلاح زمت
نوده بدند و خواجه علی محمد قهستانی و خواجه ملک الدین توفی معه بر دولت بدیع الزمان میرزا بهرزه بدند و منصب شرف ایشان خواجه مولانا
حسین و خواجه کمال الدین محمد و مقرر شد صدارت بدیع الزمان میرزا بقاعده سنوی بسود الحاوی و خواجه مولانا حسین حاجب اعلی
کرفت و مدار وزارت مظفر حسین میرزا خواجه قطب الدین یحیی و در ویش محمد قاضی کرد بدند و جهت اشراف ایشان خواجه قوام الدین حسن
مقرر کشت و منصب صاحب آمرکاه را سر صدر الدین سلطان ابراهیم بصفی و مولانا نظام الدین شاهجی مخصوص شد چند ماه باین ترتیب
و آیین نامه و ایشان سعادت قرین در هراة بمارانی رعیت و سپاهی قیام نوده بدند و بموافقت کدیکر ابواب عدل و انصاف بر روی
خلایق کشوده بدند اما چون از جنب سایر شاهزادگان دیکر رسید بدین آفتاب که مع بدیع الزمان میرزا آن جمع حسنات بر مارنیه نقدم داده
باستقلال متوجه مارد شاهی یکشت بمارا بعیز از سلوک طریق طاعت و دیکر هوا بمارا سوی اما چون مظفر حسین میرزا در آن امر آنچه صورت
شریک و سهیم شد تا صفتی مارا صفو در بیت و هر اینده م از استقلال زنده در ملکی که بود بدیکر خطبه شاهجهان و خواند بدلاجرم بالبات زمانی
قواعد صفو ملکت خاقان مغفور متزلزل کشت و مقابلی سلطنت ملاحظه ساز قبضه اقتدار بیگانگان رانده خلیفه عمر مرتب سطوه خواهد شد

ذکر کرفتار امیر بهادر الدین محمد ولی بیک قلعه اختیار الدین و فرار نمودن و در کتاب حضرت دلیل الخیرین

خاقان فردوس مکان امیر بهادر الدین محمد ولی بیک را بوفور لطف و عنایت خاصه و کمالی حیث و ترتیب سر افراز ساخته هم در دیوان مال
و هم در دیوان قراچی مهر داده بود و در حکومت و ادرنگی هراة بقاعده اعضب رجنه کرده ایذه و مشیان اسار خاص آشیان بموجب
فرمان واجب الاذعان و احکام هارون اوار و زافرون می نوشتند و در آخر اوقات خاقان بجنت صفات چند سال زمام اختیار ملک
و مال بر حیث الاستقلال و قضیه اقتدار انتخاب بوده **شعر** بدرکاه خاقان بعالی تبار ٭ بجز وی کسی را نبود اختیار
بنا علی هذا آن سرشت و حسد کر لازمه ذات اکثر ارباب جاه و ملاحت در کانون درون سایر ارکان دولت خصوصا امرا بر لوازم استقلال

و بهمکی متوجه آن بودند که مقدمه عزم و معاجلت خاقان کامرانی بکی شهر زنکان و امرا شرمه و موعد اوقات کرده اند و جو یا را اعتبار و اقتیاد
او را بخاطر ملت و ابا را نباشد تمام سر انجام مهام ملک و مال بقبضه اقتدار در آورند اما در زمان خلاف خاقان فردوس مکان علاء
تدبیر ایشان بهدر رفته بود مدار اولی ایام جهانبانی مع الزمان میرزا و مظفر حسین میرزا در نهایت عصبیت زمان بعنوان کشاده بود و در
نوبت محن ایشان مرتاخاه و مسبا قرب و تاثیر ایشان تدبیر آنکه در آن اوان که از خاقان حضور و امرا شاهزادگان در باب
قرار امر ایشان مشورت مستحوذ امیر سیاسی الدین محمد و سایک لکه بود تا سبب آنکه مع بدیع الزمان میرزا استقلال قایم مقام جهت بر دیکر
و مظفر حسین میرزا تابع باشد تا دیکر شاهزادگان تقلیل تخصیص کرده بقدر ساعت پیش آید و حال اختلاف نیابند و بواسطه این مجز نزاع بحو
مظفر حسین میرزا مست شد و میکفت بر وصایت امر اولاد بود علت شد شاهزاده اتفاقا امرا شاه ایلچی و سایر مردی کسنه اهو بصیرة الشد
بعرض بدیع الزمان میرزا رسانید که محمد ولی بیک از روی اخلاص جهت مصلحت خود خطر بر آن قرار داده که جهت نه و یک میرزا نوده و مبلغ
هر چند بخواست کرسوخ امر بخشود اما اختلاط نصای بیلد و امر اولاد سبب آن امر هدا ستان شد محمد ایزد هشت که رفت پادشاهی نشسته بود
کرفتن او نیاز داد و دماغ جهان آرا اعتقد اختیار الدین بود و امیر و دیکر بیک امیر مشار الیه مولانا کشته آن روز دیکی از خانها کوکتاش مصور بند چون بسیار آن اقتضا
و قدر عهده بود بیشتر از نصر سپهر مسند بر تخت خانه مغرب رسانید بدین جهت بدیع الزمان امیر محمد ولی بیک الاذکوکتاش
تابع جهان آرا اعتقد اختیار الدین بود و امیر و دیکر بیک امیر بند و هدا نوز امرا و نیاز هر دو بر کاوش خاب اسار تمام امرا خاوند و
مصاد کرده بحیثی مبادی جهات او شغول شدند و آنچه حصول یوست بین الجانبین تقسیم یافت و کرفتن امیر محمد ولی بیک لوای اطاعتی
بود که جز نوت خاقان مغفور شاهزاده کامرانی محمد زیکه آنجناب را استغفار و تعاقب زیکه آنجناب بر او استغفار و تعاقب نمود از اکثر امرا و کارکان
دولت استیار فرار داشت و چون در کرفتاری جهات و صفت جهات آن سلوک از هنه ملازمان کرده عدد ایشان بیاید میرسید متفرق کشت
القصه چون میر محمد دزدی چند در حصار اختیار الدین منشی حکومت بر خلوت خود است و در آن طلب تدبیر و اندیشه بکی از دوستان نظام
کرد که حصنی حصانتی قبضه محمد دولت و در آن تعبیه کند و عقد و بست و آنچه موجب دوبه و تعلق امیر آن جلوه اعتبار تر و جمعی موکل او
بودند فرستاد و ایشان از حلول از روی رغبت کار بر وه معمار ساختن خان بخواب رفتند کتا روزه دیکر جا بر قلعه و احکام بنا مدند
امیر محمد و فرصت غنیمت شمرده و بر نیت شب البلد که جا بر بصفت تام خود با مدبر آن در وزارت قلعه کرد جانب بیرون شهر متقل از اراسیت
رسانید و بطاب بلیان رفته رسی او دفاکه بعضی از ملازمان او طلبکار که بود نمود شد و آریق سرعت میر استعاره نوده روی
صبح عقد سر آورده و صلح روز دیکر بخلاف اختیار الدین چشم بخواب باز کرده امیر محمد از نیه یافت و حیرتی شنیدند بر
اندیشه افتاده امیر در وعش بیک ملازمت بدیع الزمان میرزا شتافت و در نظاره حالت و انفعال کیفیت حال و صورت لشت و همسازوزان
کو تو ای بعزوی کسنه امیر نظام الدین هاشق محمد کوکلتاش قایم مقام شد اما امیر محمد ولی بیک در عرض سه روز آصاف عیدا از راه غیر
سعیون بی نوده معمار و صول بقصد کیک میرزا مقدم امیر محمد را از مقدمات اندیشه دولت و اقبال تصور کرده و طرد الجام خلوه ناخوه و نفوه
رافوه و اسیار کرده بون توان و اشتران کوکوهان و جبر و حرکاه و تاسیاه و ارکاه و دیکر اشیا که فراهم بعت آشنا هزاره خطر فراوان اندوه
مغفر و سر افراز ساخت و ستور و الدفق بخوشی و هر و دیوان مرغایت کرده حکم فرمود که امرا دیوان تو اجی و مال موقوف و استوفا
جناب امارت آب هیچ موی افضل ندهند و امیر محمد بفرا عمال نوبت دیکر مسند دولت و اقبال متمکن کرده بدوران حال فقال شکرانه و ذلک
کو کرد اسیند **ذکر جمعیت نمودن امرا بر امرای خاقان شبلی و بجور و شکست یافتن و ضرب تیغ امیر صالح الدین علی**
و ران اوان که خبر انتقال خاقان مغفور بجوار رحمت رفت اهل عشور کوین و دهوش نه بیک و دور رسید خلاف شبلی و سالها فراوان
انتظار آنجانب و روز بیکشیدن آمازا و بیچی از سپاه تجاف شان تاخت ولایت ایران ماموره کرده اند و آب الوجه کذشته انکسار
آسیه غالب بجاوب بهب و تالح الیه ساخت و مجمل از مجموعه الدوله کلمه ابدع مرحد و داد عین بر صدای او و کرد قتلی و غارت

در اثنا حالت و در اوایل محرم الحرام سنه ۸۱۳ کیفیت آن حال بالسلم بدیع الزمان میرزا رسید که کان بن بنده محمد خان شیبانی بقصد خوش آب آسیا تمور و قاب
عبور نموده متوجه هرات شد تا بدان خوشی عظیم بتماشا ایشان استیلا یافت و چون حقیقت واقعه ظاهر گشت عمت برای کاشتند که صفی از
امرای عظام با مرتبی از لشکریان بدیع شرا بی امان آمده و فرا بیند و قبل از آنکه از کنار ولایت سکندر آنها بگیرند و شیر پیشه مولانی امیر سنجاق الدین
ذو الفنون باده و اوزبک بهادر نفر از سپاه محمد و ساخته و قند هار تو بتالک و رنیز آورد در اواسط ماه مذکور از طریق هراة در دو منازل هراة رسید
و در گرد بدیع الزمان میرزا بعد از فوت خاقان مغفرت مآب تا قلعه و هنان جمال و صبا و امیر ذو الفنون شتافته و ذو الفنون بشاه و آمد و متوجه بجانب مستقر سریر
سلطنت و جهانبانی امیر ذو الفنون و چون امیر ذو الفنون شرف ملازمت بدیع الزمان میرزا یافت و منظر حسین کوکبان در یافت و گفت امدن ایلی سان از کنار
رکاب رفتاب معلوم نمود مثل آنکه چند روزی از بدیع آباد سلیمان سلطان المزید و بلاد امیر خود مطلع کرد امیر بجانب مرو جاق الغار و نیز
و سپاه ماوراء النهر از قرب هولاکو آمیر بهرام قهر و قوف بخشیده اجوز نه است علم هزیمت بر افراخته و امیر ذو الفنون متواقف بار سیاه
و اندوه چون تند باد خود را باو رکاب زد سابق و بیکن از سیام انتقام کشیده قریب صد نفر از انجاعت هلاکت انداخت و منتقم شده
کسی بکرم و اسیر کرده اند زیر راسه مراجعت بدیر افرخت و منظر در منصور و بایزید سر سلاطین عظام رسید و اعتماد و عواطف و عوارف اختصاص
و در منزل امیر محمد و ایلک تر و اعلا ارمغود و حقان آنجا الاولاد آنجا ب تجاج بیک و بخوبی نیاز نقد هادر و نیز و اوزبلاد نت
بدیع الزمان میرزا رسید شرف ملازمت یافته بامزاج نوازش اختصاص یافتند و در آن اثنا خبر و ملاقات ارزند و محمد خان شیبانی و هم
رسالت دیگر اسلامیان علیها رسید و در آن اثنا بلغ جهان آرا بقتل یاد و هلاکت ما ملاقات گشت بیقاری که است سعود و مذکور اند خاتمه
سفارت آنکه محمد خان بی کید بیوست آنا و احیاء تمام رسید و ت و قایع و حوادث رجوع عواقبین دو مار عالیشان مکرره شرایط ملاقات
جالی آورده اند مناسب آنکه تا بدینت سیر جهان خواه افتاد کرده ابواب مخالفت مسدود سازید و از شایع مستقیم مواقفت خدود و اطراف
نوزد تا عرض ملک معمور و آباد ان ماند و در جالیکه و اجب خالق البرا الذی بایا و نصار کرد حضرت مآب تو فیق سلطان بدیع الزمان و نظر حسین
چون سید استند بجانب سلی و نیز کلی از فساد زن مولانا جلیل آنست که بر کفت حالات خراسان و کیت سپاه اولاد خاقان و ملاکان الملک
بیدا کند جوابیان محان در جنت ابلی بر قوت و اشتد و فاصلان باطراف و جوانب خراسان و نشاده با جماع شاهزادگان و حیز مظفر و
و تیا نامه اند

گفتار در بیان وصول پادشاه جنت صفات ظهیر الدین محمد بابر بهادر و ذکر نهضت الکاء مشکل

بیرت سفارت بدر و صفات محمد خان شیبانی

حین مذکور شده که در اوایل سنه اثنی عشر و تسعمائه که جزو و قالت خاقان فردوس مکان نمع شرف
پادشاه و اقرانسان ظهیر الدین محمد بابر رسید و بوضوح انجامید که محمد خان شیبانی خاطر از ضبط ممالک ترکستان و بلوا آنفه و تابع ساخته
رایات فتح آیات عزم تسخیر ولایت خراسان افراخته و بصیر و بهد تو بر شد که حکمی صور جز تو اهیت آنچه می بر تو اثبات کرده بیوله احضار
و اولاد حضرت صاحبقران امیر تیمور گورکان با تفاق تمت رسد اقدر سپاه اوزبک معروف خاند و هر تکیل و تکر بان دوی بحافظت ملک خراسان
بیاورند حل اسرع الحال بمحمد خان خطه خراسان از نیز خواهد ساخت و تبدیلات بقیه دو دمان صاحبقران کسی سان بخواهد انداخت
علاج واقع پیش از وقوع بایدکرد و وعدا زتقدیم و اوام استخاره و استخاره و خاطر او بر اقراره کرد بهراة شتابد و اولاد خاقان
و فردوس مکان ملاقات نموده و در اب دفع اعدا مکری بصواب اندیشند و جهة اصلاح تعزیت زیارت کرنا باید اهی نسبت بهمدیگر توفیق اشتاق
از کابل بصوب خراسان نهضت فرموده **شعر** ما قبال الشاه مرد و سفات * دکابله و اشد بسوی هرات * قدر بایین حضرت اندیشه
رفتی سفر لطف بر ورکار * میرزا بدیع الزمان و نظر حسین میرزا بجون او بر محمد خان استماع نموده اند طلیع و وقت و اقبال از مطلع اما بنی
و آمالا بدو کشت مقصد امرای کبار و تو شیان بحالیقدار بر استقبال پادشاه عدیم المثال شتافتند و معاز قرب و وصول حضرت پادشاهی خود
استقبال نموده بین الجانبین مراسم تعظیم و اجلال و نثار و تروج بوست و منزل امیر ظهیر بر این مرول حذا حضرت پادشاهی جزیرت
فرا آرا بر صوان کشت و سلطان بدیع الزمان و نظر حسین میرزا هر یک مخلوه پادشاه علیها و اطوع اده سیصد تمان کیکی عدد و انواع

برکات و نعمتها منتظر اوبیش فرستادند در خلال این احوال الجهان از نه امیر سلطان قلیچا که حکم طی نود رسیده مرد حضرت استند که
محمد خان شیبانی با سپاه بی عدد قطرت بحالب خراسان ظاهر بود مذکوره را کرده اعلام حضرت انجام کرد اند بجانب سره استعلا داده و حالا آنکه جا
شهر و اذجزه نمانده و فقدان قوت قوت سپاهیان امیر محمد عدم رسانیده امیدوار حضرت امکان و متوجه اجند و کوکلتاش لشکر
اوزبکان قلع باید و بر تو انوار فراغت بر و حملات سلطان ایلوبات تا بدیع الزمان میرزا و منظر حسین کوکبان بعدا نا سیاه اوزبکیه
بالحضرة باید شاهی ظهیر الدین محمد بابر و امرا و نوئینان و اقران بهدر طریق مشورت مسلوک داشته نظر و مقابله و مقاتله محمد خان قرار داده اند
و بعد و اقاصیان جهة اجتماع شاهزادگان و اطراف طلایت خراسان فرستاده اند و میرزا بدیع الزمان و ظهیر الدین محمد بابر و منظر حسین کوکبان
و جهاکیر میرزا کبر را بحضرة باید شاهی بعد و بعد کلام میرزا با اعاظم امرا و ارکان دولت و لشکر متاره عدد بهرام صولت و امرا و اولاد بزرگ
از هراة و ایلت حضرت آیات بصوب بلخ مراجعت نمود و اثر حضرت و هیبت و دبدبه سپاه او زبان بیش بهادر هم حالیه ساخت **شعر** سپاهی جهانبان بدین پیش
روان کشت شاهان بکوکش * تأیید الهی کشته خرم * ظفر و بدرت و اقبال همدم * و چون نوا چهل خبران از نجار موکب کوکب رایت
ایشان مشتاق اشتاق کشت ابو الحسن میرزا با لشکر بضرت **شعر** سپاهی کزیت چه اعداد اخترم * از هیبت و قشر بیت اندر و بیده دیدار و امران
کاکلار و شکره و بدیع الزمان میرزا با کمال هر جنبش اند و بیزه کرد بنا نوزده پیشکش کشیده و منظر حسین میرزا هیچند در ساعت الطاف
بابدیع الزمان میرزا شرایط بود اما چون بحسب سن امیر زاده ابو الحسن جوز نبود او را اعظم نموده و بخوبی عقد بر و زیره و انجا بین و اند نیاز تمار
عقد بر و رسید و انا مر خلیفه تزویج و اعتبار شده عمار زند و اکثار ارباب جالب بر حسین میرزا از فان و امیر سلطان علی عون الزمان و سایر
امرا و لشکریان ممالک خراسان متفاوت و متوان تعبیه کرده هایون بوستند **شعر** رسید ندا بعرض مرد ند * بهدایت ملاذ و شد لشکر
عون عدد و تبلک بستمان * کشاده مدح سلاطین زبان * و سه آواز اجتمع بحق دین مت مید بر تزویج بجا بود و طالب اکثر
آن سلاطین صاحب فکر با آسیاء مجاعت آمین آفریده با صلیب بیاند ند طایت خراسان از نفر هزار و یکجان حضور بیاند اما چون عقد
جان دو کرا الفتح خدمان شیبانی بر اولاد حضرت صاحبقرانی نظر افیر جهد کاه و نیا نفرای خراسان کرده میرزا کبک را تو فیق مراقصه اولاد
کامران رفیق کشت و بخیال الاستقلال در مستقر عرض جهد مقدر ساکن بود و هیچکس از اولاد و لکاه دولت را بعد نظر نیاورد و از عهد
فوز و تمام با حوال بدیع الزمان میرزا و منظر حسین کوکبان راه بلخ و دیکر آغاز منشورت کرده امیر جلاح الدین ذو الفنون کفتار بر و منظر
حالا هم رسید مشکل دیکر است و رهم دهد فرصت خفت الشتر علی قوی و اهل صبح قدم در میدان حرب و معرکه طعن و ضرب و ایدها
و از تعلیت ملاء الکفر بخ و نصرت مسالت فوز نایکر طلوب از پس پرده غیب جلوه کر شود امیر محمد بر تدوق مرلا نوز نمود که هر کا
ما نوز احیاء بر یک میرزا کرد اجید بحر ملک خراسان با امرا ان طریقت فی مرعی اشتر لشکر بظاهر هراة خواهد کشید و نیا زاکه
مردم شهر الطبع خواهان حکومت امیر محمد و ولیا نداز سر بخ طغای امیر یوسف علی کوکلتاش از انحاطت آن قلعه علوکشته بمحصن
دار الملک خراسان نهضت فرمود و خواهد آورد و بعد از وقوع آن صورت اکثر امرا و لشکریان کوچ و متفقان در منازل بدره و اند ارنا و کوچ
شده بهراة خواهند رفت الف و اوسا آنکه در زمستان دفع و تمر خاکی کرده و در اول فصل بهار که در هر ایلیا از تعلق چهار بلیان بسیار
خواهد بود از وی جهت خاطر مقابل سپاه او زبک قبا لی نایم و در آنا ای آن کفت و کوی جزء رسید که امیر سلطان قلچای و لشکر ایغ
راصیب حقدان قوت قوت محافظت شهر و بت سده انجاعت بجان امان طلبیده اند و خان اشارا بمواعید و الصنده و بیت ماه تو
بلخ و اکثاده اند و بوکه کرده در مراحت خاندان و سپاه و نوبلیا بجا و روب غارت و تاراج بلاد بلخ و ایالت ساخته اند و میرزا ابو الحسن
عمه خان رسید که اکثر محکام و سپاه خراسان که متوجه او کشته بود اند اختلاف در بیان بیان بیاشد و امرای امیر محمد بن و تزیج بلخ
اظهار استهاج تمام بود و در ماه رجب سال مذکور سنه ثمر در بیشه خاتمه جهت خراسانیان حمزه ظهیر السلطنه امیر میرزا اعلام عیت
عجایب کابل بفرشت و ابن حسین مهد ابطرف تون و کاین و هنا ابو الحسن میرزا ماه مرد بیشتر کفت و اولاد امیر ذو الفنون و امیر سلطان

روی بلاد کرمسیر و قندهار آورده بدیع الزمان میرزا و طغرجین که کمان عقیده کوسوم تشریف بردند و در آنکمان طرح قشلاق
انداختند و امیر محمد بن دیگر بلاد سیر و بعضی دیگر از امرا نظر اقتباس کرمه بلاد مغرب بیان بستند و بدیع الزمان میرزا و امیر و الغون و سایر بنی نیمان
آذرستان در هراة ساکن بوده در سایه عاطفت شاهرخ بقاست بسیار و ادای فرایض و نوافل و اقدام و اقدام نمودند و قریب و بعید جهة تربیع و تدویج
حضرت خاقان مغفور بتربیت آن خطیر و نیاز دیدن هلال بدیع فالیتوالی بیخ جمال بر افراشت و آن کوکب سایر بیخ عزت و جلال بعید کاه دنیه
و از دنیا بادای نماز بر آمده بود و قسم احسان هراة از امارات و تجلیات بصیرت بحلی اشرفنا علی عالم کشته خزانه الاهل اعلم لذوی
از جنود جون و علا و از هر چه در حوصله خیال بگنجد از زین حاضر آن و نمود اما کان خلایق بعدا نا طعام و نیم کلام و الجلال و الاکرام بر تبه
نیز خلوم سوار شد و سایح جهان آب اشرفیت بود و بسط بساط عشرت اشاطه و ترتیب اسباب فرح و نشاط مشغول کشته و بیت شعر هر چند بیت بیک سه تقدیر
کین اقوت نیست که انعام کاچیست گفتار در بیان رفتن بدیع الزمان میرزا بملاقات ملک و ایلچی الحاج ایت دولت محمد خان شیبانی
بتقدیر حق عز و جل چنین روایت کنند که چون دوران ایلات عظیم شانا الخوز سیر و سلطان بدیع آثار بهار سیاه با حوز و ازهار
بفضای میانین و هم کشیده جمعه بود و سیما از هجوم لشکر فیروزی مهم بهم کشت و خاقان شریف انتساب عالیه بهرام را سخن خواب
خوش ایخیج هفتم در کذشت شعر سلطان جهان بود الم ، زد خیمه عنکاه بهرام ، اقوات عالم زلاله در دشت
عالی سیاه لاله کشت ، بدیع الزمان میرزا امیر نجاح الدین و الغون و امیر نظام الدین شیخ علی طغای و اده هراة کلمه استمداد بلات عالیات
بجانب ملاق بلاد عمر بلاغت و در وی چند در انفرک مرغزار لیت بهشت تاره حلاقات ساخت در آنولا طغرجین میرزا اسل ملاقات بدرا
بر کرد انوده ایزد دست قلاقان و محرک اند و الواحق و جمعه سائی عشرت شهاد و منزل مذکور اجتماع سعدین و مقارنه بخیرین دست اده بجاری
بدیع بجاری بکر و دش کرد اند و تاب نفع اعداطرفی سوت سلوله اشتهار کذشته و آینه عنان و رسان از و برند و نیار انکه منصور خان
بود که بر ان بهار بخدخان شیبانی بقصد ملک شانی از الیاسو بر عود فاید الجان عنان نزه مثال کان و امر آنها بشان و بر ساده جمع آمدن ایات
و نیا نماند از اخذ جهة طلب نجاح سلیمان در آنها بقدار تا مرو سفر قندهار نزد و در آنوقت و نیز در روز جشنه سلخ ماه مذکور اجازت رفتن از زیاده
شتافته تا برای کوه متوجه مقصد کرده بدین اشاکه هر بدیع عفت و تحت جو جوشن بکه بصیر اجلیه بدیع الزمان میرزا بود و هراة از جهان
پر آفات رخت سفر آخرت ربست و امیر و الغون و امیر شیخ قطار آیین سلاطین عظام بخصه نزو تکین مهد هالیه نموده جمعه مطرین از مدینه
نظر بقدر بعید مدفون ساختند و بدیع الزمان میرزا و امیر شیخ قطار آیین و سایر و حمات کلام از بدیع استفا نمودند و چون هلال محرم از سر
ملک عشره شهار از شرق و قوت طالع شده و بعد اخضر سپهر و جود و نیو جرکه شش بخدخان شیبانی از مهم کرسیکه و توجه بطرف خراسان مقرر
کشت و بدیع الزمان میرزا امیر شیخ الدین و الغون و شیخ قطار الدین و جلون طلیوه ایشان و در روز و شنبه چهار ماه مذکور از اطراف هراة بدیع
خلاق پناه شتافته و در روز دیکر بشرف ملازمت مشرف کشته و اتفاق سایر امرا عظام ساط مشورت مبسوط کرده اینند و بنداشتند که
بتقدیر ایسر تدبیر مدبع نتوانند ساخت و سلاطین بشت مسبتا الاسباب را مشی حق و حاشا لله از متوانند اخاخت هیهات هیهات
مانع قضا نمود سیر ، چون از اراده مالک الملک علی الاطلاق مقتضی آن بود که ولایت خراسان بخدمت بخدخان رایه و مدت دولت
اولاد خاقان مغفور سر آید اجتماع حوزه ملا انتها و تدبیر امرا و اعیان هیچ فایده مرتب نکشت و هدر آن اوان سپاه بهرام قهرمان در آن انهزام
سیلاب از فراز دوی بشیب اراده خراسان پناهکاه دانه و آن صفدر ، زیاده تدبیر ایمان کشته ، شیدم این بحل ارکو نشد بر ، کهند بر الهی بر اجید تدبیر
کفت انوقت خان بود که بخدخان شیبانی در اواسط ذی حجه سنه اثنی و عشرین و ثمانمایه از الملک موقد بدین ملک شانی نشست و الحمد
کر سیکه عود بود و بعد در انعنی شتافت امیر شاه منصور که دران اول از بدیع الزمان حاکم و ولایت بود چون از دوی شوکت و قوت
دولت خاقانی واقف شد اقبال شانیا بارکاه سلطنت و استقلال نمایید و خاشیه شاهت بر دوش کرفته منظور نظر التفات کشت آنکاه حال کی سا

برخاج استحقی الا از اندو بکار ارب مرغاب الخاص رانده و معاذ و صوابر و حاتی کوتوال و قلعه دار آنکه قصد اطاعت و فرمانبرداری اقتدا
بشاه مغفور کرده و غایت تردد بدیع الزمان میرزا او الغون نظر رجمین کوکبان جز عبور و کوب منصور از آب امور بحضت نبوسته و وصل
وصول بخدخان بنزول جواد عضی سیلاب بسطلاب تاشات سلاطین و امرا خاسا از مهم بر حرمت و الفت کشت و کوت دیکر
طریق مشورت مسلوک انشد قایسر و الغون بنار بخاصت جبل خلاج در خت مجاوز دید و ایسر بخدخان در بلوغ هراة مسطور نزد
و قبل از آنکه خاطر بیکی از این دو صورت قرار کیرد مصالح در روز بیست هفتم محرم الحرام سنه ثمان عشر و تسعمایه آثار تقریب و وصول بخدخان شیبانی
با سپاه او خوارث اسمانی ظاهر کشت و سقلاهی آن سپاه مقدار او کسر کرده ایشان و لدیخدخان بخدخور سلطان و عبدالله خان بن محمود سلطان
بودند و اصحاب و حواشی آنها را بسر میدان قرار دادند و بدیع الزمان میرزا نیز بقدیم سیاسیه اخذ مانند کسی که دیای بحطه اخواهد کشتند
خالشان انا شنه کرد بلند و سیلاب الام انشعاب خار و خاشاک از قفا باز داده دیکر مسافت انمند شعر و لشکر دو و صعید
بقصد یکدیکر جمع کشیدند ، خروشند دریا دران بهشتی و آه انتقاره و نفیر و سورن قلزم در زمین و زمان انداخت و در خشید کی
و مغفر و لمعان برکستوان و کبر بقصیر آیه سایرة یذهب الابصار ظاهر و سنین ساخت شعر در کرد سپاه شعله تیغ
جوز بیان بر تی در مرغ ، عقاب بر جهة طلوحات بر نا و بیر دهان از کره و از دهای سنان طعن زهر حضر کیسر بان در از کره اسد
در از میان سا آمر کره ، زهر طعن کره ران شد زبان تیر ، عقاب تیر امصرح سقار ، نعره بر دلان در و زیکار ، اجلهم الرلوشکر ان
خراسان امیر نجاح الدین ذوالغون از عون و امیر بطانی با فوجی از شیران بیشه رزم آزمای در آتو و زد و کر سیتر آتا در و زیر تیغ
ساختند و تعریب تشیر بهنک اهل و نخم تیر مرلشا آیز بجز زند کلی بسیاری از ساکنان سالک بطانی را در دیغ قاب فنا انداختند
اما چون نصر لشکر نصرت مرلت او بلک باصفاهان بضاعت خراسانا نبودند و میان دیای پر موج فوج فوج از عقب هم کوملت رسیدند
سپاه شاهزادکان از مقاومت عاجز کشته عنان عزیمت بوادی هزیمت انعطف و ایلچیان و مشاهیر بنی جلیه باطراف و ولایات خراسان
شتافته اما امیر و الغون ذوالفقاره زبان حال و قال کفتن بعضی ان بیستر مرد بوکه نظم بر چند زن و متن بکاب ، عیز وی خیشه پیشه کار
ساند شیر زبان کاه بر میسر و کاه بر حلیه کره و از نخ تیغ و خنجر طالشه مرکه خون بر دلان دکین ساختر نهایت حلاوت بجا می دهد
الحرام و دکان از اطراف و جوانب او را نمدند و آنسفوس بیدار بکار از اسب پیاده کرد اینند و خواستند که دست و کمر در میستر
او را در دهان بزند امیر و الغون تن بخود در نداده و بدستور بجلت بکره تا شهید شد و امیر شیخ علی طغای لجمعی دیکر از متعینان خراسان
اسیر سر تقدیر کشت و سپاه قدر قدرت او زبک تا حدود قنوز راه کرد بجکا نزاقات نموده آقتدار خیوش کرفته که بیان نار اده
عهد مغرور از علو کشت و قلعه و زبان از تقدا اهل کی از ان قادر ع عاجز ستار شرح آن اشیا قلم ، والله تعالی بحقایق الامور اعلم
کفتار در کیفیت تعرف و بر شیانی حکام و عساکر خراسان و وصول ایلچی حضرت خان بخدخان با ملک کهدستان
چون از مهمات غیاث حق و بیان راه ایلچیکر و منزل اهل مسیح فتح و ظفر و ترجح علم بخدخان شیبانی و بدیع الزمان میرزا و مظفر حسین کرکان
با اکثر امرا و لشکریان بعقوبکاه انفراد مسافت الاطاق و نکوده هر کس بطرف مهم خود کرد بدند و سید عبدالله میرزا با جمعی از امرا مشهد مقدسه
و فرکیل میرزا بسوسند و عبدالباقی میرزا و امیر بخدر بلاس از هد و میرزا و ان حسن میرزا طی کشید و بدیع الزمان میرزا بظاهر
هراة شتافته آمد و بلغ زاغان منزل کزید و بخط خود ع عرجون خضر و خاور جلم بر کوهساران زد ، متوجه قندهار و بین او شد
و مظفر حسین میرزا در جوین ایل بهراة در اندو سایع شهر خواسید و شیخ الاسلام مولانا اسیف الدین احمد الفنانی و امیر غیاث الدین محمد
امیر جلال الدین بوسف الرازی و مفتی اختیار الدین حسن با جلیه در باب محافظت هراة از ایشان استعانت جست جواب داده که کاه
عاشق شهر بلک میر سیند و بجرا اهتمام ما قابل مرت نیکرد و مظفر حسین میرزا و مودود کمراه من زاده از سر دکر بان بلده در نیاید
اکر بر عرض کرد ند که این بنده تدبیر چکونه با سپاه او زبک مقاومت توان نمود بنا بران امرا هراة و عالیشان بصد هزار در دو اتح و داع سلک

وماده وحیلا کرده و عدا زمید بیع با جمعی از خواص ملازمان از دروازه فیروزه بیرون رفت و از راه تستر روی توجه باسفراین نهاد
و سابع روز چهارشنبه سنه محرم الحرام سادات و قضاة و اکابر و اعیان بلده هراة در مدرسه شیخ الاسلام جمع آمده در باب واقعه که روی نموده
بود و چه مستوجب دیدن آن اخاصه و خطا کابر و اصاغر و سلوک طریق طاعت بخدمت خان شیبانی قرار افتد حروف را دو نوع دانستند بعضی از مشتی
منشوا بغی و مخالفه و آن نوشتند را بصحوب یکی از برادران مولانا اختیار کرد بخدمت شهر بود و دوان ساختند و مولانا زاده متوجه گشتند
در رجا با ان نقاب ثابت و ساده و عریان نزدیک بقعه زاد الطریق ماجد خان شیبانی رسانید و کیفیت واقعه بعرض کرده و بخدمت خان عبد الخالق
بر معنی بعرض هر بیان در آخر هر از ذلک که مستلزم اسراف قات دولت و اقبال ساخت و خاطر بر سلطنت ممالک خراسان نهاد و اراده رایت
ابهت و کامرانی بر اطراف سبحان من لا یعتری ملکه الا من یشاء و هو تؤتی الملک من یشاء و تنزع الملک ممن تشاء

ذکر وصول اکابر و اشراف هراة بملازمت محمد خان شیبانی بعد از عبور از آب و جریت و پیشانی

روز مذکور حصور رستوطان هراة از نزع در دروازه‌های شهر هراة را ساختند ابواب فتح و سع و بر روی خود بسته و کار اهل حزن و اندوه بود و سند
لشکر قات اثار و زیک در عمارت بیرون از بلده علم اقتدار افراخته غارت و تاراج سیتوه و تمام کرده و غایت غرابت دست داد و قسل جالیه
از سیاه ماده الهام لقتال قاه کمکیت حاد شاه کو خواجه عبد الدین حسین شیبانی کو خواجه شمس الدین محمد منشی و صحبتی دیگر از ملازمان و دوستان
خاقان منصور از سرکه بجهت شب دیاغات بیرون هراة خوده بودند و رجا سنگاه آن و رجال فرا نوده جهة مخلص حق جلیه اندیشیدند و
سلح و سکل بسیان بارد قتال سوار گشته آوازه بودند که دولت یکدیگر نیا و بهم کس و جار خود و ند گشتند با سلطان محمد حسین میرزا بسیار میا
رسید و جزء دم بیکار متوجه پادشاه اوزبک کردید بوده و اکابر هراة که نوجه رشوند مانند اعیان از دوازده اشهر بر دو جشد و از
شکرانی که ربه علات ظاهر هراة بطلب مال مشغول بودند قرب سیصد نفر بقتل رسانیدند و عدد ساعو کلبار جز جمعی بیست جزء کشته
شد تا بخلافت رفتند خواطر اصاغر و اکابر روی مداد بیاد نهاد و خلاع نو و بیخ جریت افتاده قرا قلی خزن و الوه دقتلی و میرزا و بید ارکشاه
مادات و قضاة و علما و رؤسا را بلوکا فدرجا آنست در کالا و ملال بسر مد و در بخش خیر و تذکر مرکز مادیه و برای مخلص خوش هر و اندیشه
میکردند صباح روز شنبه برادر مولانا شاهی الزاده و قاضی مالک بطریق بطلب دکش و کشاو بهراة رسیده استاکی و مشیان استان سلطنت نشان
تمام شیخ الاسلام و قاضی اختیار الدین حسن کوی کرده بودند رسانید مضمون آنکه چون رایات نصرت آیات بعد و بار عنی رسید بیع الزمان
میرزا از صولت لشکر کشور کشا مهر کوکب دید و نوا الفوز ارعون گشته شیخ علی طغائی اسیر سر پنجه قدر پرشد و ما الملک کهه و سار الضرب
سراه قات عزت سلطنت بلند برتر به علا مکنه بلا خراسان کاشته ایرباب حرمت نشان و رسد مستظهر و مطمئن خاطر به مهاکا بلا شتا
شتابند و هر کو از اشراف و اکابر محبت اندیشه همراه بیاورند کابر هراة تعداد و قریب و معنوی آخر خان قاصد ابلغام و احسان خوشدل
و شاد ساخته و ایلچی هاز زمان شیخ الاسلام و عمدهٔ اولاد اجداد حضرت الامام امیر جمال الدین عطاء الله الحسینی و امیر بقیاث الدین محمد بن امیر یوسف
و سید صدر الدین یوسف و قاضی اختیار الدین حسن و قاضی صدر الدین محمد الاسامی و سید رضی الدین عبد الاول و خواجه جمال الدین عطاء الله
و خواجه نظام الدین عبد الحی صاحب عیار که متوجه الملک کهه رسانان شدند و چون نزدیک معسکر رسانان رسید ند مولانا نظام الدین
عبد الرحیم کرستانی که در بارگاه مخدوم خان شیبانی بمنصب صدارت اختیار و مهابت اشت و کالا الدین محمد سارنجی که بلمر اشراف بوده اند
بوده آن فرقه واجب التعظیم و المستقبل آنوده و دیگر از خلم فرود آورده بلمر شاه را آگهی دادند محمد خان رنجکم فرمود که بخشت ملازمان و سکری
و سادات هر دو از قرار دهید آنکه اکابر و اشراف المجلس اعلی سازند مولانا عبد الرحیم و خواجه کمال الدین محمد و دیگر ملازمان و سکری و شید نموده
مقرر شد که خانه و محترمات مع صدر هراة بخدمت گیرند که هر بخشه از آن دوان اوان عیش و نیاز کی جاری و بر سر انجام نمایند و کار
و سیو رفاه از آن تمام مع بیست هزار نیز تکلیف جهة لشکر خاصه خان فرود آورده اند جهاز آن محمد خان شیبانی آگاه سلطنت بحضور
سلاطین عظام و امرای کرام مثل محمد تیمور سلطان و عبید الله خان و جمع سلطان و مهدی سلطان و جاری قاسم و قنبر سه آراسته کابر و اشراف

بلاد

بلاد و اکثر جماعت مذکوره بیان حرفت و جماعان خوکه سپهر اتحاد در امر سلاطین و امرا تعظیم ایشان قیام نموده و خان رخصت
جلوس از زمانی داشتند هر ساعت بعادت بشارت داده و جامه فاخر با مصحوب حکومت داده و نوکر هراة سازان گشته هر اکابر متوجه شد
و جهت انجام سایر مهام مولانا عبد الرحیم توجه نموده و سرنا خانه داد و ستر الملاد بر جفات الدین هر زه آمد و مولانا عبد الرحیم و جانهای
الاذان و دوازده خوش و نوشته

گفتار در بیان حرامزده و زرآ اعظام ملک هراة و ذکر شدن آن شدت مطالبات و صعوبت وقایع حالات

چون نار بشیب سبب الاسباب آفاب و دولت و اقبال از مطلع اعلی و آسمان خان شیبانی طالع بوده در الملک
لا یخرب اذا کان هو الملک یعلو بر سلاطین بلاد الجنان بود و هست محیر و نبود و کلام حکمت انجام لا ملک الا الرجال لا رجال الا بالمال
راسخ نظر داشته هر کی مست و تحصیل مال و حاجات خاص و آنچه کار بقوه نموده و دنگ کاشت و خواجه کمال الدین محمد و خواجه ابو الوفا که عجز ایام خوده
مشهور است بظاهر از تحصیلداران و لشکریان تاریخ نازد هم محرم الحرام بهراة در آمدند و عنصلات نوشته و جهه مکتوب از اکابر و رجالها
طلب نموده و در تفحص کیفیت بحصول و حصول کرده اند و جهات و تملکات ظاهری از ذوالج ظاهرات و نبات کرمات خاقان مغفور صفات
و معلقان جمیع از زمان میرزا و مظفر حسین که کان داخلها که شاه و دیگر و شاهزاده و دیگر و شاهزاده و اقتدار جزء ملاقات خلوق از شیخ مهدی علیا
خاتون زاده خانم است جهد خان که خواهر زاده خاقان مغفور و سلوک مظفر حسین و سلوک مظفر حسین که بر کان زیوه در نظر محمد خان سخت نموده و جوبان ام بر مطلب
کشته خاموده جوی کرده که مظفر حسین میرزا قبل از زمان تاریخ تبدیل و سالیه اعلای داده بود و محمود از اهل بلیت و طبق مدعای اولاد و شهادت نموده
تا آمین سر بیست هزار در سلطان که ذوالج خان انتظام بلیت و مهلکه کشته بیکی تصدیه مظفر حسین که کان بوده و از سر تظلمی مشار الیه در وجوه
آمده بوعیدات خان بجهاد الکلج در آورده و محمد خان بقید بجهاد شیان تو محصنه را بازه شهر و نشاد و جهه طالبه از خاره و تقاضا طلب
امیان تحصلان تعیین کرده و آتقدار ملاکسه آمار و دشاهوار و افوت زمانی و فصل دخشان و سار جواهر و اهرو و ملاکالات محصول بیست
عشر شیران و در اخیار هیچ پادشاهی اسلاف ابی محمد و انجات امرا و ارکان دولت آن و دمان هالیشان مرغوب و اقبت فرمان بیست
اند و لکر قات اثرا و نیاب هر بشان تو لاغر ساز ایهانه کرفته و در تقلیب و تکجه کشیدند و معنی آنرا

اذا دخلوا الملوک قریة افسدوها الآیه

با جمع رجه خانه کشت و سیاری از اهل جاه و ملال با سال حقارت و از اهالی بدرا با صغیر و کبیر از اهل بلده و کلات
بازخان جرم حرمت بعث لوریکان جمع اسیر کشت و تعذیب بودند و زهر جیحان بجهد نفت ارعت معلومان بهر اهل بصولت دو کو بعرو
بازه کرد ان مدح ساعو کلبار السود بند **شعر** علم ذو آش ظلم اندر ان بوم ٭ جهان تاریک شد از آه مظلوم ٭ و امنا الرشون در
بنود آنقوم و اصلاح ٭ بالآخره صبح جرامکا الدین محمود آن شدت شکیبی بلخت و انوار امن و امان بر وجات و دکان و اطراف اعیان تابان
و در روز نجهد بازه هم محرم در بجهد جامع هراة تعظیم نام ابو الخیر خان و محمد خان شیبانی خواندند و بوجوی محمد خان رنجکم و نبود لعبش را الدلم الزمان
و طبقه الرحمن مرتبان داند و تقاضا کنی مستان منتفی علم هست و مانا و که محمد ابنک بنجکات سابقه اضافه نمایند و چون مکه مکرمه زینت
بلیه هر یک مایشتری بنا کی جاری کرده اند و تکجات یکتقال سابقه را جهه بنا رسانند و در کلات این احوال بعضی از مردم و اشراف
کرملاز سلاطین و محکم شلاطین خراسان بود ند از هم حیف و تعدی او دکان در جاهد و هراة مختص جهت لحظه مراغه منتفی و نبود و حرمت
و استحاید کاه و الاکه در سال الشر سبحان امان طلبیدند و در امن معاقبه بدار لیمانت آنجا خاصه صادر شد و حکمران مشرف مسالحوبی
رسید ند و اکثر منظور نظر و حیث و جانب کشت مناصب مناسب بفرمان از محمد خواجه عز الدین مشاکار و مولانا حاجی محمد قهستانی بر سید
وزارت نشست و خواجه شمس الدین محمد منشی و مولانا قاسم خوند صاحب اسیر و بدان اسلاف و اسارع عالی شدند و اولاد عظام سید هدایت

وحصار نوع نو

خانیجه ارض بکایت سابقه بوصوح بوده بود و بیع الزمان میرزا که تولی الخیار الدین میرزا عاشق کو کلتاش
و اسیر سار بن جنید مفوض کرد این بوده و روقت تو جهه بدل حرم عزم خود کاملی بکم و هم میرزا الهیک من میرزا سلطان ابو سعید

را بدرقه آنکه عدلیا شهار داشت در اعظم کمانشت و از مرکز امیر عاشق محمد از جزن و شیخ عبدالله بکاول و بعضی از اقارب امکاه
عالی الدین بخشیده بعضی آنکه لحاظ نمودند و لاحظ صاحب السیف و القلم خواجه جلال الدین میر بکه با آنحضار رفته بود و مهد علیا هنوز بکه آنها
نیز از آنکه و عدلان کرمیشه در آنمنزل بعضی نمود و چون آنجماعت از سطوت او ریکان بهم بصرت غایت هراسان بودند و بعضی آنکه و مهم شهر
با آمریت کرتیکه و مشد رسیده بود در محافظت آنقدر از خوی بعضی فرستند و بعضی خان بهمکی جمت متوجه آنحضار کشتند اهل عمان
پیش میر عاشق محمد کلاشان فرستادند از آن رفاهت عاقبت مخالفت ترسایده و از تعصب خدام بکاه سلطنت او کرد ایزد یاران آورند
و چون مجد و اندشد سفر از ترتیب نیافت و یمان و اجیا لاد خان شرف غاد یافت و سیحان آنها هنوز جنک آغاز کردن نفت کرد ند و چون جهان
با آنکه در نشد و اعدا بر جای عجایب باغ شهر بست بحوب کشته بر یا بهدام بود و از شاهد و آن انکار ارکان ثبات و قرار ساکنان آنحضار متزلزل شد
قاصدی بیکاه خلاف نیا و ستادند و بجان امان طلبیدند و حسب الحکم مولانا عبدالرحیم بدر قلعه رفته و هره و عاشق محمد و شیخ عبدالله و خواجه
میر که با یاران آمده مولانا عبدالرحیم قواعد عهد و مواثیق امان مؤکد کرد ایند و از آنجا خان سوکنان بر زبان آورد و چون قلعه تسلیم نمایند همکی جان
و مال آنحضار نرسانند لاجرم سوکنان قلعه اختیار الدین حسنی المشار و فرو نمایند نظر از اینجنین حصار بیرون خرامیده و هره و عاشق محمد و شیخ عبدالله
مواجه کشتند و اصول و حیات خود را فرود آورده بجان امان رافتند و عاشق محمد کلاشان و خواسان توقف کرده و عاشق محمد از جزن و شیخ عبدالله
بکاوله و ملازمت بدیع الزمان میرزا آورده ند و خواجه جلال الدین میر که بواسطه خواجه کمال الدین محمود که قرابتی و مشابهتی شیخ عبدالله
داشت و نزد و پیوشان سرایده بعضت کاوله بکه و الیمیر زا کلاشان عبدالله بکلجو رسانده و تعذیب امر تعذیب سلطان بخرسان و خوش و مرشاه و کوتاه
قلعه اختیار الدین بر مهلوان و دوش محمد قرار کرفت و حافظ فامر بنا از اینرون در سر خوش آنجا عقد کرده متوطن شد و چون خاطر خطیر بهذه
ارجاب حصار اختیار الدین فارغ کشت فتح قلعه زره کرد و حصار شاهر بن الدین علی بر پیش نهاد ساخت و الفاقم ایلدکان و دست
و چند مشورت در میان انداخت و بنا بر آنکه آنحضار از مایح و صنایع بر ورده کار است و کرمی آن بخلاف برون از حد بکفت سلوت دنیا لا اقتدار
دارد کان بیان فرا یافت که با سیاه و مال امیر بن الدین علی اعلام دست آورد و خواجه شمس الدین محمد مستوفی که آنحضار بواسطه سوت و الفاقم
سنکی داشت سنکی آنخدمت شیخ عبدالله عرض حاجب حصار زره منطقه کرده ایند و بعد از وصول خاطر امیر بن الدین علی بمراعات الیسان
و تاکید قواعد جان اطمینان داده و بر کاه عالیشاه بسانید و حجاب امارتی و معتالیه قلعه و خاص صلح خدام با منیر بر سلطنت مصیر کرده ایل
حاصل خود را بر مشکوه زرد آورده و از سایر نفوذات امیر کشت

ذکر بعضی از احوال مولانا عبدالرحیم و کیفیت سلوک او با آنکه آنحضرت

و بیان آنحضرت از اوان صغر و بیوست بسعید قریب باشران او وفات

مولد و منشا مولانا عبدالرحیم چنانست که
از اخلاصات ملاذات ترکستانست و در اوقات شباب و اوان جوانی چند کاهی در سمرقند بتحصیل علوم مشغول بوده و از آنجا بهرات آمده
در رسوخ بعضی از کابر علما و وی بکسب کمالات و رسه امایون قابلیت اصلی و استعداد جبلی از فطرتش سلوب بود و دست غایت علم علی الاطلاق
ابواب علوم الفنون و دی بر کارش بکشود بیت که حاصل کند بکشتی بر دور * مرسم که بنا کند جشم کور * توان الیشکر کردن زندکی آسیر
ولیکن نباید زسلنا ابیر * طرفه آنکه بهره از آنمسلک از هر جا سلولا عبدالرحیم را معلوم شده بود خود را فضل کامل متصور کرده بجهت دانا
خراسان بترکستان بازکشت چنان ظاهر ساخت که در دیده هراه بدیر هر کس از علما آنفرخی در آن دوی آثار تاج بعضی که کسانیان این
حق را مغرور و بعد و بنیاد اشتهار و معنی که عقلی داشت منشا آن دعوی اجلی بر حفظ و مایح که نمند و در وقتی که بخدمات شیبانی در دین
ملت مشاق بوشت چون بعد در ترکستان رسید مولانا بخدمت ساستان فلاحت آنشان نقد منظور نظر غایت کرده بود و صاحب منصب
صدارت کشته امیر قلعه و مترلس صفا ساستان بتفاح مذوقت و در زیر روز غامت خلق بست باو بیشتر از مشتر شده و جمع اسر بکی و مایلی
و ملکی بدون کرفت و از محضی بود غایت مختلف الاحوال و متقلب الاقوال علامت سوت مایح و سوداست نزاج در کفار و کرد اعتبار
پیاو امارات تخلت فهم و خلافت دانی در حرکات و سکنات هویدا شعر دمانی استاز ایمون شوش * از انه و قوز و علی بر ناخوش

ز طور عقل مفلس و دیوی * ز قوانش راستی مجو دیوی * راهرو و بکرات از وی استماع نموده که میکفت اکر عقل مرا با عقول
تمامی عقلا بسنجند مرجحا باقی و آیرو و انش من بر ترتیب است که اکر شیخ ابو علی بینا زنده شود در حین مباحثه بر وی غالب آید بر کاهی
رسند حکومت و عظمت نشست بحساب علم و فضیلت مراتب خود را جا بجا جهة تشیا جرای مهمی بوی بر اهمی سوار نمده شهار در
بازارها سیر و فرود و در مجلس شریف اکابر و اشراف بی هشت بر اهن و تمان پوشیدی و بجز و اندلک تخوی که خالف مزاج او بودی
الفاظ ناخوش میزبان کفته ابندی اما بیش خان همکی را تعیت کردی و در منع از ارتکاب ظلم سعیها آوردی القصه چون مجزه ارتطلا
خراسان مجد خان امیر کشت سادات و مشایخ و قضاة و علما و اشراف و سایر ارباب عمایر و اطوار عاکر هادر سر انجام مهام خود جمع
مولانا عبدالرحیم می بایست نمود و جناب مولوی در مرتبه اول اجابت ننمود و مشکلترین امور که در آن اوان جمهور طایف انام را پیش آمده بود
بوکر میان بر طبیعت مولانا عبدالرحیم غالب بود که اکر شیخ الشیوخ عزیز بوده در آن اوان استقامت ملازمت نمودی و هر روز تعهد
لایق و تمکین مناسب بنظر شان آوردی و در روز باند دهم چون او را بدیدی باز پرسیدی که وی چه کس است و مولانا عبدالرحیم در اوایل حال
شیخ الاسلام را بالجز تعظیم که جهت سایر اکابر قیام مینمود اما چون آن مرد بر مجلس خانی آمدند نموده اما معنی یافت و نسبت بشیخ
و اخوند قدوه منزلوکه داشتند شرایط تعظیم بجا آورده و مناسب مناسب جهة هر یک تعین کرده و بمقتضی اشارت خانی از جناب شیخ
الاسلامی اقامه نمود که بدستور ایام سابق منصب مورثی خود را قبول فاید و امر جلیل القدر نقابت را بامیر نظام الدین عبدالله داد و چون
و بهود و اقتضی القضاتی بمالک خراسان علاوه آنمنصب کرده ایند قاضی اختیار الدین حسن و قاضی صدر الدین محمد الامام با تفاق
استرار مقدی و فیض قضایا مشهیر ساخت و امر احتساب بر ابلاغ شارکت بعربی سید صدر الدین یونس مفوض داشت و قدر و بیاری
خاقان مغفور را بامیر مهران الدین عطا الله و سید صدر الدین ابراهیم و سید زین العابدین مرتاض و خواجه عماد الدین عبدالعزیز
ابهری معلق کرد ایند و در قرب عزیز مجدد احوال ایکه بدهمان قلع که در زمان واقف مغضوب کشته بودند و نسبت بارباب مناصب
سایر قلاع خیر هین عمل عالیه و صدر و بر دیع الزمان میرزا و نظر حسین کوکبان را در ملازمت خویش باز داشته و تمامی که بسوی ایام
سابق مهام اوقاف بکفایت اقران و هذا آنجماعت را تکلیف ملاقیا فی کرده هر خطه خلاف معاملات بیان جزی بعطا بر سنه و اوبه
آنکه در اسطر کفت و شنود جنوی عادیه و دانست بود که امیر سلطان ابراهیم الاسیق و سود اوه را قاز نمار سائی و اقران امتیاز قائم
دارند در آن اوقات چنان بخت و مشقت موجه ساکنان که مرجع آن بوشتن و کفتن راست نمایند از حد آنکه در سادی احوال که مولانا
عبدالرحیم از بلخ در دوازه خوش بایان آمده در شارد جان نهد میر آنجو کفته ملک جد دوازه مذکور دست نمود که بدیر و دی امیر سلطان ابراهیم
و عمر حروف و مولانا حسید جلاجب را نوشته که اکر سفدانی که نوکران با آنجمع که فهمانند منصب سر ستانیده و روجه رها هر که سفدری
بیت تکی اخاری که شیعه دنیا ترتیب مزی باشد جواب کوید و ما الکتب قول بر دین نهاده چون روز بکاه بود و از حصن بر کرد خدمتکاران
کوهه هماه خاشیع الحاص فهد بر که اشب که سفدان در هرین و نخلاب باشد تا اصلح که فرستاده منازل خود بر بیرد و فتنت کرده بها
جواب کریم این ملتمس رجه قبول یافت و ما کام عوض صاحبان بکلف که در ایام صدارت بست میکرفتیم چه بهای چهانی بر داشته
که سفدانرا میش اخاخیم و متوجه منازل خود کشتیم و چون مردم بازار خوش که قبل از آن مجدد رو زما را در کسوت بخل و اعتبار بر مراکب
راهوار سوار بر مود نه تا غایت شاهد می دند تعجب کنان و جده افتادند و اسیر سلطان ابراهیم و این صنعت خیر جزی خدمت مولانا
غیاث الدین حسید که بان شد چون او وی بر سید بر که سبب که بر جیب جواب اکر مخاطر بران قرار داده بود بر که در زمان او و بنا
و مجرا شیاق کنیم اما چنانستم که در زمان باز از خوش این امر ما مور خواهم کشت شعر روز و کار هر بن حالت سوال آمد
که خوب و زشت و بد و نیک دکر دیم * درین صحیفه بیاغانه خو رشید * نکاشتن بخوش آب ندیدم * کما می بود و شت و مدد کر کشتن

مباشر هر که از تو برگشته دیم • وعدا آنکه هر یک از صدور و مباشران اوقاف مولانا عبد الرحیم را بجز و انشاء نقد و جنس و مکاری
نوع نهاده بر صدر الدین سلطان ابراهیم و ان تصنیف را ماخذ نموده مبلغ بیست هزار دینار بحکم طلب فرموده و پس از گفت و شنید بسیار و تضرع و
زاری بخشاء رسیدن قرار یافت که سیزده هزار دینار که حاصل اخذ و کسر جهات سایر صدور و مباشران اوقاف گرفته زیاده متوجه نرساند و حال
آنکه در آن زمان بواسطه غارت و تاراج همه کدام از اهالی بلخ نکه نقد نبود بهر نحو مال عایت الهی و بعض بخشاء آنها بعضی رسید و جانب
مولوی و دارالاوقات اوقاف مالک خراسان و دیوان و زمان و اولاد او مقصور و قاسم و یوسف تقسیم نمود و در نوبه که از حاصل آن ده دیات
جهة سهم الصدارة بدیگر نزد و ده یک سهم الحصل و ابا وجود آن نقاوه در چند روز بهانه پیدا میکرد و اوقاف و جر الدیوان و از واهتمان مطالبات
میدنمود لاجرم دیم رابطه وصال و وداد از خوانی و مطالبات و زارات سر کرها فتاد و چون بخلاف و اعدو زمان تمور بیان دوران اوان
مالوجهات و اخراجات موقوفات سعد الکرکند مقصانی تمام بحال اوقف راه یافته مبلغ چیزه دی هر یک فهد و بنا را هنوز محکم الهی
تاخایت کرتا بیخ هجری ۸۳۰ رسید و هیچ صاحب دولتی رفیق و کشش نکرد و در باب تعمیر و ترمیم مبلغ چیزه و عمارت و آبادانی اوقاف
سعی نمایاشد آنچه من بعد بین کالی عدالت و صفت سعادت تدوی که باعث بر تألیف این اجزا توجه خاطر سنتو دمه آثار اوست اولوب
این مراد جدی هاهنا و ده افتق رکتاید **ذکر پیوستن ابو الحسن میرزا و محمد حسن میرزا با یکدیگر و شهید شدن آن دو برادر**
بنابر افتنی ملک الامراء اکبر فرید و دن فراسکند یقتل • معین الدین ابو الحسن بهادر • پادشاهی بود صفت بصفت موصوف و مشهور و
از لوازم جزر و اعتلاف عنایت مجتب و محبوب از ارتقای مشتری بیمایش ظاهر و پیدا و آثار سعادت بلیزیا از ناصیه
عالم آرایش و رش و هویدا رای مشکل کشایش و سر انجام امور مملکت مقرون بصواب و تدبیر صوابنمایش و در تهدید و اعاده سلطنت
و سنود الحوال سلطان کامیاب **شعر** رزای و شفق کسی بر از نوه • ز تدبیر و رش قام ملک معمور • و چون آن پادشاه العدل
در زمان والدین کو اخوش ثمالیت مرد شاهجهان بر داخت و بواسطه مدارت و لصان بالملک زمانی آنملک را معمور و آباد آن ساخت و در
اوان کمخدخان شیبانی ملایات ماوراء النهر اسخر کرد و الیدا بو الحسن میرزا تقدیر حق بر الحاد لعادت بازاده و بعضی از خاره نقایس اموال
بالحار رسانید و در اول سنه تسع عشر و ثمانمائه که سپاه اوزبک بدار خراسان رانده آنحضرة اوزی خود را در نضارا استوار بعضی بلاد
لوا توجه بصوب مشهد مقدس رضوی میرد از اخت محمد حسن میرزا مقدم شریف برادر بزرگ خود را اقدام تعظیم و تکریم استقبال نموده بکوار
طوی و بیکش بر داخت و بسط بساط عیش و انبساط اشارت نمود اقتاح ارغوانی از دست ساقیان کلعذار بر گشت و نوای مغنیان
طرب ساز و الحان مطربان خوش آواز از عشرتخانه ها بعید در گذشت **نظم** شکر لب مطربان نغمه پرداز • کهی از حسن ساز و کهی از آواز •
بهم بطبل نوای بمیر بودند • نشاط می پرستان میفزودند • در آن اثنا که جنگ رمکو مرا متعاقب و متواتر بلاد رت رسیدند و کیفیت آنقدر
و امشوع مدعو کرده اند بدار الحسن میرزا و یک میرزا اعدا رشیدند از جر محنت از تجمع آورد ن لشکر و احوالت میرزا در ان صدود
مشغول کردند و الحال فتنه سیر جهة آمدن روی اطراف بلاد خراسان آورده اند و در اطلاعت زمانی جمعیت قلم در سایه علم آن دو برادر عدالت شعار
موقوع انجامید و سپاه جنگ دوست خوی با برای بسیار و سلاح بسیار آماده جنگ و پیکار کرده بودند و چون محمد خان شیبانی از محتوی جزر
یافت عنان کجران بصوب دفع ایشان تاف و محمد تیمور سلطان و عبید الله خان خدمت نامور گشته بامور نامعدود و سپاه
نصرت مآثر **نظم** سپاهی هر یک دلی کینه جوی • بمیدان مردانگی رزم جوی • اعلام نصرت اعلام بصوب مشهد مقدس حضرت
امام البحر و الانس برافراخته و بر سبیل انتقام و جلع استقبال مسافت کرده و در کرد آبی ساخت ابو الحسن میرزا و محمد حسن میرزا
چون جزر جزر توجه اعدا شنودند امر الحال را طلبیده و در باب مدافعه آنخطه مشورت نمودند نذیر میرزا بدر الدین محمد و سلیمان بلغ تی بعضی
از اهل رای و تدبیر مرد خدمت کوچان معلوم میشی که محمد خان شیبانی اکثر شاهکان مسالک بهلوانی را در قلاع ایلات مهد تیمور سلطان
و عبید الله سلطان بر جلب و ستاده و بیقصر جود با اندیشه مری را لک کهلستان ایستاده بنا هاهنا مناسب چنان نماید که با بعضی از

اهل

اهل جلادت و مردانگی از ده چیزه و واسیر الفقار نمایم و کهان مرسره شمان تاخته بیار حلا آمد خلت بر افروزیم و قلاعش تمام تنک
کرده خرمن جمعیت اوزبکان بسوزیم و مرد و دیگر مرد بان آورده ندکه در رعایت طریقه حزم مقتضی آنست که ابو الحسن میرزا با لوری و طایفه
از سپاه بحصار کلات رفته آظهر را مضبوط سازیم و محمد حسن میرزا با مقدار لشکر را من بعضی از اعیان و فیض و عقات سیر زا معسکر
ظفر از ساخته طرفی محمد صید اهل اعدا و ایزد تا بیمیم کرار چیزه سلح کرده و حقی بکرار در ره بکوه نظر کشتند که صالح دولت
در آنست که توکل بر کرم خداوند ملکش نموده از خلیه سپاه حشم اندیشه تمایم و باستقبال اوزبکان شتافته ابواب جلب و جدال بر کشایم
ابو الحسن میرزا و محمد حسن میرزا رای الشیرا اختیار نموده متوجه محمد تیمور سلطان و عبید الله سلطان کشتند و چون آفتاب اقبال
آن دو دوستان بر چند زوال سیر بود از موضع سلسله بست چهستی راحت نمودند و قاطر بیاز را داده کار در نفس شهد مقدس موقف
کرده در نواحی آمنه از سر کجاریه سپاه اوزبک بر آمدند از عجایب تیمور سلطان و عبید الله سلطان را چون نصب جاه رسید جز توجه
شاهراه کار نظام را نشیدند و از سر عزم که در حرکت مسیوه نداز ایستاده و تمامی آغاز ساخته کرده ند ناگاه حدیث و اجتماع اشارا
استماع نموده باره دیگر بر مضاجع استقبال روان شدند و در صباحی که ابو الحسن میرزا و کیک میرزا از اثر باده شبانه با اکثر اولکان دولت
مرکز ان بر صوب استراحت کرده اشتند و از خانات غلبه خیال حلمی دیگر بر لوح حضرت سیکاست بعزم مشهد رسیده آن جزر تابع کرده
سالطین ماوراء النهر با لشکری بهرام نهره و طرق تمدد الاجلال و بود ند ابو الحسن میرزا و محمد حسن میرزا مدهوش و ماسوا شرع متوجه
خیمه و خارا اشارت فرمودند و ابو الحسن میرزا بعد از اخراج سپاه کل شده و راه را بر زنجاره در بعاره نهاده و عنان بکران بطرف
طرق طلاف افتد و در آن زمان محمد تیمور سلطان و عبید الله سلطان از آب طرق گذشته بر اقفار و قولی لشکر صورت شمار مرد ان و رکاب
و شیران بشکار آراسته بودند و منتشر جلک و حرب و آماده طعن و ضرب گشته انتظار کشیدند و چون غلاب و زبعین تلاقی
الجانبین از هر طرف سوزن الخاصه خیمه و خارا بود و الاجلال و بود و خوف و رد الاجلال و نجوی سب جلادت و تلخیص در میدان کین تا
از دو فرسود کرم و خیار خورشید فایض الانوار خاب طلسا تاره رسی خار خار هلاک کرد ایند و از شعاع قهای سپرها و ذکار و لمعان
سر نهای تیغ کرد اراحت میان سنور شده و دیده مرد ان خیره کرد ید **شعر** یوست جیغ کرد لشکر • بوست نقاب مهر انور •
از هر سپری و لیل آن زدند • شد قبه در هوا و زدند • تیغ میان آتشار سفت آن کوه • مرغ روح اشقای از تکاو نفس فانی بر پرانید و عنان
تیز تیز پرواز الشیانه کان پر و از نموده مغز سر کرمان و سر و را نا الهوکه و اینه نیزه خطی خذ کل من علیها فان و الصبا احرا الیه
و حوان جنت خود و تیغ و نیزه و یکرا خوار پر • فلان نیزه احمر بر آنده بیلا زاکوزا اهل و مرجان کرامت فرموده **شعر**
از خلعه تیغ هر سنانی • شد موخته جان بهلوان • از عکس پرنیز کرمی و خون بود • هیئو و نیزه و جرح لعل کون بود • محمد حسن میرزا کمر
از دو شجاعت و ملاد و دی استان همتخوانه سنتو و اصفطر بر اصفر باشتی و موقت بکار و تیغ کمار و رستم دستان و سام زبلی و عمرو
مقاومت قراشتی و اندو نا طاهنه از خواص خود که هر یک نیز شیر شهجاع و بهلنت در بای و فالوند و صفا عدا تاخت و بهر جلد بازوی
بر خالک هلاک انداخت هر بهلوانی که حنزه و بلتی در وا و سخت اگر چوکه آهن بد از هر دو بحث و هر آن صف شکن که آن باد تنا و شر شکن
متوجه او کشت کر هر سکندر بود اجرا ایشان تاف و محمد تیمور سلطان و عبید الله خان بر این خدمت نامور گشته بامور نامعدود و سپاه
بهر چه که آن بلتی و نهاد • رخون بلان خالشه از بلک او • اما چون موت و دلش سر آمده بود حیات مقدر بهانه اجل اجتماع سپرده
فایده بر آن کشش و کوشش مرتب گشت و شکست بر سپاه خراسان افتاده کار از جزر تدبیر بر آید و کار دست و اسیر با جزع و ادبیر بر آمد
کر سالها در سلک بهلوانان خاقان منصور منتظم بوده و بصفت بهلوانی قیام مینمود با جوکه شراز و رسا و شکر شاهزاده کان اندر جزیره و نیزه اوزبکان
بر خالک هلاک انداخته و بقیة السیف بروی دولی فرار آورد و محمد تیمور و عبید الله سلطان را صورت فتح و نصرت مشاهده و سپاه ظفر پناه
ماوراء النهر از روی سیر و قهر شاهزاده کان را در بیان کرفتند و هر دو را اسیر سر بفرت بر ساخت و دست صبر نزد سالطین خود بردند

بعد بعد تشریف خدمت میزانی و حضور مشتری ماهیت را از کاری و انداخته شعر فلک را سر از ناخن شد سرشت ٭ نشاید کشیدن سر از سرنوشت
چو در دور کس را که آخر گشت ٭ که هر سر نوست و دیگر و شت ذکر جهان ستیز و آویز امیرزا ابو حسین و بلخاکردن در بدرگاه
و نمایش فرمای شرفیت شاهزاده و سعادت شاه ابو حسین میرزا اگرچه بسبب سن از کثرت ابلاغ خاقان منصور خود
بدو امارت دیوان جلادت و بهادری گوی مسابقت از اقران و اقران میربود و تحضیرت صدارت اشتیاق جزو اقتدار بحال بحث آشنای قوت
کشور گشائی و بین ملک ستانی نشست از ولایت قاین که بسیور غال او بود بجانب هرات و نشابور توجه فرمود و امیر محمد بندقی و برلاس
و عبدالباقی میرزا بوسعید عبدالله میرزا و جمعی کثیر از خانان سکت و عطا تیمور حسین میرزا مصاحبت کرده بدو محمد تیمور سلطان و عبدالله سلطان
چون از جیحون بین میزاده اعلیه جهانبانی آن شاهزاده مظفر لوا و قوف یافتند کیفیت حال را بامیر مبرز اعلی جرعه منهد انتشار کرده حسب الحکم
بطرف میرزا شتافتند و ابو حسین میرزا بر توجه اعدا مطلع شده موضع یکدیگر را معسکر خود ساخته اند و ایلچی بجانب مرو و مقابله خاقان سعید
جنان وقت آگاه بدو بعد از تقارب فریقین و تصادی صفین صدای کوس حرب و نالهٔ نای زیر صور اسرافیل در غالب جهان بدید
و آوازهٔ کرنای بلند گشته سامع سکان رصد افلاک رسید افواج آن دو لشکر مانند بحر اخضر بجوش آمدند و دست بتیر و کمان و سیف
و سنان برده خروش برآوردند سهام جهاد را آشیانه کمان کرده از صدف پیکان و پهنان بر دوش انداختند که نقاب بخلی بر رخسار آفتاب
بست و یکانهای آبدار نسبت ملاوران خنجر گذاره در روی جسد سپاه نهاده پذیره و اجوانان نشست شعله سنان بر دلهای عرصهٔ
حیات سوخت و فروغ خنجر چون صاعقه سامع نایره بیدادی در وخت ابو حسین میرزا باد بر ایران سپاه خراسان بر مخالفان حمله کرده
محمد تیمور با یاران معرکه و برخ تیمور خون افشان سینه پهلوی جوانان می درید و لشکر قاسا از نور یک شال بلک زره آهنگ بحر
جلادت آتش خلک می افروختند و عنان خارا گداز عقد ثریا بر کمر بند جزای نور و شمند و دانه زده بیادی احوال ابو حسین میرزا غالب
آمده بیند و سپاه مخالف از پیش برداشت و عبدالله سلطان از خم زده و الیت اقتدار برداشت اما چون فتح تقلب شده بود
نوبت دیگر لشکر از دل ارایت محمد تیمور سلطان و عبدالله سلطان جمع آمدند و بکار بر سپاه خراسان که اکثر ایشان بالجاشول
بودند حمله کردند و ابو حسین میرزا اعیان را کلید بدین فتح و ظفر امید وارث جهد شکست یافته و الی از خلاف و سالیر کرد خان بواد ی فرار
تافت و عبدالباقی و سید عبدالله میرزا با بسیاری از امرا خراسان را بقدر که نقل رسیدند و امیر محمد بندقی و برلاس از نوبتی بگرفتند و سپاه
و سپاهیان امیر سر بخدمت کردند و ابو حسین میرزا بعد از ادراک تمکن خود از تعلقین ملاهم جیب و الهام ملقین لاریب بخاطر گذرانید که
حصون حصینه مجمع مشکل اهل تمکین کشل سفینه نوح علمنوده بکشتی عاطفت که هر چه نوبت الجاسیاه کرد تا از طوفان نوایب
روزگار بخاطر اقدس بحوری فراغت و صل شود بر و بعضی خوای رانی تا رایت فیکم المقبل بساط طاعت بر سپید و نوبت بنده بی
جست تا از تاب آفتاب حوادث خلاص شده عایت عافیت فایز گردد و اعضای را بعضی از خواص هنا آن شاهزاده فرزند و نداز مرکز یکدیگر
بیرون انداختند و بر خاطر ساخت که بجواب اندر که چاره کار بحضور را مضا آمیز نیست و استقلال بخلال ایلت هایون فالا و ناه
مرضوی حصال مستلزم حصول سعادات نیا و آخرت ملاحم ابو حسین میرزا بصوب سیاه روی کیهان پوی بدو کشانده صدار و صول بدرگاه
سلاطین پناه شرف بلیوس هر ایون که نهایت تمنای پادشاهان کشور کشا و اندوزه دریافت و عنایت فوق کاسیلب شاهی مخصوص و مسالهی
شرع اعلم ایجاب رد و رنی و خلعت خاص و اسان از فرند شاه و نفوذ نامه و محضوص گشته بقیه ایام زندگانی در دولت و کامرانی میبرد و
لاجب شعر بین استان هر که سایه جبین ٭ با اقبال و دولت بود هفتبر ٭ که اندیدین در دولت و سیاه ٭ که دهر و عالم زشت بر فرمان
ذکر معنی نمودن خراسان که فرمود بلدی و احیست نزد و رجال چون دست قدرت سالک طریق الاطلاق حلقت با
بحث و الله و بسیه ملکه من یشاء بر قامت قابلیت بهادر خان بیشاه و زینت ساخت و بصر و بیاری جز من بعث اولاد خاقان

منصور

منصور بار بیشان ساخت و هر یک از بیشان از کشوری از ناحیت محمد خان بلوازم شکر و سپاس ملک مکتفی بر داخته هر یک از امرا و سپاه
بتصویب لایق نوازش و در بار مهر تیور سلطان و عبدالله سلطان که در مکر و شاهزادگان عالیجاه غایت شجاعت و جلادت بتقدیم
رسانیده بود بما انواع انعام و نوازش فرمود و در بار محمد تیور سلطان و عبدالله سلطان جون از سفت فرمود صفت حکومت و داد و گیر
هراة را بحاجز قاسم را مستقلی گردانید و امر بود از مست آنحضرت خواجه ابو الوفا که او را خواجه خورد بزرگ گویند بصحت تفویض یافت و ابو جعفر
دو بار و عکی فرشتی آمده و سید هادی خواجه که پیر عمه خان بود در مشهد مقدسه علی الملت رفیع گردانید و ملک سیزوار متعلق بزرش
بهار گشت و علم رایت قیزیه در مرتفاع جهان از اوان کیوان در گذشت رای فی و دبا خرز بدر خانه تر بای قام نمود و ایلان در تشریف ابواب
و اعانی در روی خود گشود و نام شریف بیقصد اقتدار خود شاه سلطان که خواهر زاده ظهیر الدین محمد بابر بود در آمد و مقرر شد که قیزیه که کوکلتاش
در ولایت و رخت شاهزاده نوه سر انجام مهام ملک و مال اقتدار نماید و سلطنت مسرقند تا زه محمد تیور سلطان شد و عبدالله سلطان
بدستور والد ماجد خود در انجا حاکم گشت و چون خاطر خطیر خالی از اشغال این امور فراغت یافت خیال تسخیر قندهار نموده عنان دیگران
بدان طرف تافت و صدار و صول بحدود آن ولایت اولاد ایزد و الوند بجماع بیک و محمد بیگ حقدار با یکسو فرمان بستان سلطنت
ایشان در شاه اظهار اطاعت و انقیاد نمودند و خطبه و سکه بنام شریف بیقصد اقتدار و القاب خسرو کامیاب مزین ساخته بادشاه شرف ولایت و عدم تمکین
و محمد خان از شان راهی گشته بصوب خراسان راحت کرد و ضلالین احوال امیر بهاء الدین محمد ولی بیک روی بدرگاه خاقان عالیجاه
آورده شرح این سخن آنکه قلعه بلخ و زمان خاقان در تحت تصرف امیر محمد ولی بیک بود و چون در نواحی مشهد مقدس ابو الحسن
و کنات بیرنا جام شهادت نوشیدند و از دستبرد سپاه ماوراء النهر چون خراسان منهزم گردید امیر محمد ولی بیک عنان فرار بصوب
حصار طبرستان تافت اما بعد از وصول بخلاصت تصور امیر تیمور و عایا اظهار جودت و ارکابات شاهی کرده ابواب مشکلات درویش
کشاد لاجرم امیر محمد و میران روی بصوب خراسان آورده و خدمت محمد خان رسیده حسب الحکم بعزت ماوراء النهر کوچ کرده و هم
در آن ایام امیر ناصر الدین عمر بیک و امیر نور الدین علی و بعضی دیگر از عایا امام خراسان بسعد ماوراء النهر آمده بودند و تا علی ایشان و ضمان
و سلامت بآن ولایت رسیدند و روز چند بفراغت گذرانیدند و هر آن وقات امیر محمد بندقی و بلاس که در مرکز یکدیگر امیر کشته بود با سلیمی
از خالق الفت انود و امیر سلطان علی از میشان منکشها ایلچی بدرگاه خلافت پناه ارسال داشتند اظهار اطاعت و انقیاد نموده و چون
آفتاب عالمتاب از طالع ملک و نمازل شوری طلوع گشته و ماه نوبت صوب تدان بر افراخت و حریف حریف ساخت بلغ و دستان از زند و
عزاز کرده مقدمه سپاه روی مسیری ظاهر گشت محمد خان بشیان روی توجه ماوراء النهر آورده و از اشراف و اعیان خراسان امیر خواجه ابو
محمد بن امیر یوسف و قاضی صدر الدین عبد الهادی و سید صدر الدین یونس و قاضی اختیار الدین حسن بر اهراء خویش بدو امامدان سفر
نسبت آنجا عنایت اعلام و احسان مسلوک داشته و امرا خواص خواهکان سوی اهتمام کرده و در آن زمستان محمد قایم میرزا که خود ترین اولاد خاقان
منصور بود و برادر ابو الحسن میرزا بود از مرکز یکدیگر بطرف ولایت درون و بنگر تخریب لشکری رهم کشیده عاقبت مشهد مقدسه
خرامید و سید هادی خواجه بنا بر عدم قوت مقاومت عاجز گشته علی وقت بطرف مرو بر افراخت و گفت حال خود را ست باید سر بر
اطاعت و محمد خان چون بر حرکات شاهزاده واقف شد عبدالله سلطان را بدفع آنجا شتافته کرده اید و تحضرة با سپاه عنان از کنده چهار
جوی عبور نموده بر و شتافت و قبر سید هادی و خواجه و سید هادی خواجه تلقی ساخته برجاع استقبال روی بمشهد مقدس آورده و صدار
و صول ماتزل استراحت خود قایم میرزا و دیوانبیگ آغا زنجیک و حرب کرده مغلوب شد و بعضی از اوزبکان بشاهزاده رسیده و نوبا
کرده جالبه دیگر فرستاده و در مشهد مقدسه مست بعد و برادر و خوش جیبت محاوران در وضع امام عالیمقام و ابا و خلوت و
نالها رج برده اند و همدین سال ظهیر السلطنه امیر زاده الکلی و عزیزین با سپاه ظفر قرین بر ایت نصرت تاسین بمرز قندهار و روبین داود
بر افراخت و بجماع بیک و محمد بیگ حضرة بابر شاهی را استقبال نموده باد خلاصه جهان بابر و مرکز روم مشغول ساخت و بر کشتی و کوشش

بسیار صنیع بضربت وظفر بر برج علم یاری ورزیده وتجاع سیل شکست انجیزه بالقاء بخدمه عیم سپهر کردید وتمامی ملکه قندهار وزمین داور
تحت تصرف پادشاهی درآمد وخواقین آسیرنه والنون ارغون را که مدتی بیدا لمد وختر بود بیاورد وبرآن سپاه تحت نوع حکومت قندهار
را وقصبه اختیار رداه رعالی کهر خویش سلطان ناصر میرزا نهاده عنان راجستا عطاوت اداء اساعدا رتجنده ماه تجاع سیلک وحشند وتقم با
لشکر جلادت شاره روی بقندهار آورده آنملکرا از سلطان ناصر الدین میرزا انتزاع کردند وشاهزاده بکابل استافتند هر بلیا زاولاد اسرزو والنون
روسر انجام مهام خود آورده بعد از آن آخاز بخدمه بیم را متعاقبی اهل طبعی در رسید ومرض شده از عالم فانی بجهان جاوه اسیر منزل کرد
آنکه بایده وانیت خدا خواهد بود **ذکر وصول ربیع الزمان میرزا و مظفر حسین کوکان او بجانب جرجان واستقبال خان مظفر و ملا محمد**
سرلوی بحوالی مغرب مرتبین مشاهد در محرم روز جمعه هشتم بحکم الحکام سنه شش عشر وتسعمایه نوده سر ربیع الزمان
ومظفر حسین کوکان از صوب استخدخان از السلطنه هراة رو داده که نهال ایل از تاج تورانی بلند از تاج شهریاسیان بلند وقار سوار شده بود
براوی فرار آورده بودند ربیع الزمان میرزا بامید امداد طلع بیک کردن ولایت کرسیر وقندهار وغرنا تقریبا بود بجانب توجه فرمود وسیاه خویش
بجدود وقندهار از تجاع بیک تقریبا مرتبه بیوفائی مشاهده فرموده رایت عزیمت صوب ایالت بتر وتر افراخت ولکن قندهار انیر سلطانی
ارغون فرستاده آخر بیج کاسکاری میرزا محمد بهادر الطلب نوه امیر سلطانی استالیمان واجب الاذعان بجا آورده شاهزاده والایمان
منتسب باید وداعلی ولاکوه آنکاه ربیع الزمان میرزا کوچ بر کوچ متوجه جرجان شد ومظفر حسین میرزا نیز راه نشیر بسلطنت
عزیمت نموده لاجرم دره الفتح استرابد بدست دیگر بقدر نه سعدین دست داد وآن دیار رنیل اخیر کدکر را در آنجوش میرزائی کشیده
بیرزا فریدون وحسین کوکان نوقت راه ارجعلی خوی خدمت میرزا و استرابد علم حکومت برافراشته بود بایالت ولایت واستقلال فرستاده
وجهت جزا استقامت احوال آنده وخرد پیوسته وخصال مهراة رسید محمد نشستان تنق سلطنت بایسنغر سلطان بیکم وحیدر بیکی آغا وعلی بیکر
از تحذیرات موسری خاقان منصور از تعارف ناسر از حضرت حاصل کرده روی بجرجان آورده بودند واز سپاهیان الوس محمودی هر کوی هر بلده از بلاد
خراسان ماند بود بالجانب توجه نموده ناریان کرمت دیگر لشکر جلادت اثر در عقب راست ربیع الزمان میرزا و مظفر حسین کوکان رجع آمدند اما
بعد از انقضا چند ماه مظفر حسین میرزا بعارضه صعبه که فالکث وهر چند اجاهاذق وحکما سعی نمودند دیار الزمان رو بسته
وجهه ارث بسیدیه صفات شاهزاده را بصورت تحت ساده وصفوت صفت قوت بیزفت عند لیب روح بر فوکش الفضل کا بجانب
کلشن باغ قدم دیده از آمد بصال الزهر بخش کلزار اقبال الزهر الخضر صدر بیاد عالیه بر ملال از باده افتاد وکوکب آفاق وخش فلک استقلال
از اوج برج شرف وکالا در حضیض خاسار زوال افتاد **شعر** زبیاد سپهر جور ایام ٭ بر آن حضرت بکو سر انجام ٭ هنوز آن حضرت آنجو در بیاد
سیه پوشند اهل استرابد ٭ ربیع الزمان میرزا در مفارقت برادر ولاکهر آغا بمعاتبی کمره کسوت سوکواری بپوشید ومهد علیا هنجیر بیکی آغا
از صعوبت مصاحبت آن مرحوم خسته سر بجیب جان بجالت دوده نوحه وزاری بسپهر نکاری رسانید **نظم** بناخن موی خست وروی کرد
زافغان نظم وجع افکن ٭ زسیلاب بحار چشم خونبار ٭ زنین راساخت چون دریای خاور ٭ عاقبت کنار ست بحر بین اصطار زده
جهیز وکفین شاهزاده اقام نمودند وتجهات آیات کلام واضحام وعقد قات درج شر عقل راشاد زمین بند وربیع الزمان میرزا
از الماس قیمت ساند خود شیدا از هنده کوشه نیم وزآمده استقلال تکفل سلطنت جرجان کشت واز تقاضیه غفلت بدستور آغاز بیش
وهر بیب کرده فرای نمود صبای ارغون از فلک موقون در کذشت وهنوز یکسال تمام از دور لیالی استرابد منقضی نشده بود که حضرت محمد خان
راعلی التعاقب والتوالی استمرار نمود **کشاده دیار نفحت محمد خان شیبانی از ولایت خراسان بممالک ایران که بهشت ثانی**
سلطان ربیع چون دکرار ٭ زهجر نفحت هشت وکلسار ٭ از سرو وکل سیه عذار کرد ٭ آهنا تحریر نوسار کرد ٭ از سرو سمی عابر از خاک
وزعرش بر صدر سوز تا ٭ از تخم آسمان سوس ٭ بکوشت تام بحر کلاش ٭ سالک تعریق کشور مسالک الوقع محمد خان شیبانی
بلسانی عدو جوش بحر خروش بیان آفتاب تیغ زند وسایه ماهی جوشش بی آب امور عدو بوده واز نقاب هشت وکا بر ملا بر ملا خود را

کذشته

کذشته عزیمت تسخیر ولایت جرجان فرموده وربیع الزمان میرزا چون از قرب رسول اعدا خبر یافت ودانست که باستطاعت سپاه جرجان با خان
کشی ستان میدان مقابله ومقاتله نتوان انداخت اهرام عنان کیر مرتبه داب کابل بشاهی بیستغار کرمان بصوب آذربایجان اعطاف داد
ومیرزا محمد رضا نیز از قلعه دهان نزد عنی فرزند وحسین میرزا کذاشته متوجه سافت مسارعت نمود واین خبر بعرض ملازمان بابر میرزا
سلطنت مصیر رسیده بموجب فرمان واجب الاذعان میرزا مایل قرار ربیع الزمان میرزا را استقبال نموده در روزی که حضرت شاه علیها
برتخت حشمت واستقلال نشسته اطراف بلکا جهان بناء ابوجوه امر اعظام وتوقیر بان فرمود الاحترام آراسته بود جرم بیک آنجناب
مجلس اعلی آورده وربیع الزمان میرزا بشرف ستوس هایون مشرف شده ستوس هایون منتسب قرار کرفت والصاف نوازش والتفات
اختصاص فرمود سلوی الطعام واکرام الناکراه فرمود وزن بناء بیرون رفت ودر نهیب که جهت اقامتش تعین یافته بود نزول فرمود اما خدمات
شیبانی بجهت از توجه میرزا ربیع الزمان بصوب آذربایجان وخلوه صفت جرجان جز بافت ایالت ولایت را بامیر خواجه احمد قندرکی
سالها ملازمت خاقان منصور ومظفر حسین کوکان نسبه بوده در روز واقعه مرابعدی جوستند نفوض بوده وکنه هست بر مکره صفحه
بلده واصلان افکنده وبس از وصول ظاهر آمد شهر جریک بهدام قهر بیلوار المهر آغا بمحاصره وبحاربه کرفتند وملازمان فرزند وحسین میرزا
بزیاقاق ملازمان بخدمت زیارت رود بعباد مه وعقالمه دهان آورده بودند وبس از چند روز شاهزاده کان آنا بجزیر لکار وبخطاب سوار خود
مشاهده نموده الجهان محمد خان بآستان اقبال الشان محمد خان فرستادند واطاعت زیاد زمند وکره مان طلبیدند خان کوی شارة الحمد
اشارة الجوانح انعام واحسان نوازش نموده عهد وپیمان در بیان آورده کچون از قلعه دهان بیرون آمده توجه حرب وجدال نمایند صلاح
وعرض ایشان نقصان زمسانر بلکه آن ده وشاهزاده صاحب سعادت را سوی الطاف بنده پایان کوه اند آنکاه وزید وحسین میرزا وبخدمت
میرزا دوازهای شهر کشاده بیاکاه محمد خان شتافته وخطوه نظر شفقت مشاهده عنایت دریافت یافتند وبس از چند روز بخدمت زیارت
رخصت رفتن آذربایجان حاصل نموده فرزند وحسین میرزا بی استجازه زاده وجداشد وعطوفت بابرات وشامل کاران بیرتوجه فرمود
درجرن فتح ملک جرجان وتوابع وضاقات محمد خان شیبانی لیسر کشت لواء کشور کشائی لیسر افراخ ولایت سطام ودامغان تا
نهایت ترکستان تحت تصرف قرار کرفت واستان دالک راه کان قبیر چند وحکاه باوج مهر وماه رسانید وزمستان بمالوالنهر
شتافته کاوید فتح لشکر قرای وتاخت احشام رشت فجاق ودوقی آورده بود واو هر سه جنس عشره وتسعمایه از تاخم سلطان کره دان لوان
از جمیع حکام دشت مزید شجاعت ورد انکی وکثرت خیل وحشم امتیاز داشت شکست یافت ودر حین انهزام میرزا با جمعی از
اعیان سپاه خان بقتل رسیدند ومحمد خان در فصل بهار بر دشان بجز اسان معاودت نموده بسر اقوام هزاره وکوه دوکه هستان کرم
ونمین واور بسوه تدلشکر کشید وچون آفتاب وقت بر جدوال سیده بود دمان بجدوش مرکاه وازجش نتوانست برد ودر اواسط
شعبان سنه سبع عشر وتسعمایه رحلت کرد سپاه قرای از سپاهیان او زبک اسب دیرای بیاد فنا داده پیاده سیر متوجه شدند بهراة آمده وچون
چند روزی ربیع جهان آرای تاج را بر امور جزئیه ایلت همایون بلیه شاه ربیع مسکون از عراق وآذربایجان بطرف خراسان استراح
نموده لاجرم مجیر وبرسان خاطر وخاج استجالی امور وشاهجهان کرخت ودر حدود آولات سیر نخجوق وسلت شاهی لاز الصوبه عزیمت
التساهو عقد جاسوس الزم کسیخ هلخدر نمودن وقایع آینده کفیت این حکایت مشرح وحالت محرر خواهد یافت ودر اتمام کلک عبرت
قلم بر تفصیل این احوال خواهد تافت **رباعیه** توفیق الهی کرم یار شود ٭ الطاف مهیمنش مددکار شود ٭ شرح نحوی کشت تحلی
از تخمه کلک نمودار شود ٭ اکنون وقت آنست که قلم سوده رقم آحوال اولاد خاقان منصور میرزا سلطان الحسین را در جریان
آورده بعبارتی که بیست وهفتم بحر بحر جز چهارم ادبی مجلد مصروف دارد **ذکر هلاک آغا اولاد خاقان منصور میرزا**
آنقاسم عز السلطنه والخلافه ابو الغازی سلطان الحسین میرزا از تحات حجاب قلم وحکایات بنان سوده رقم بلغا
بوضوح پیوست که چون خاقان منصور علم عزیمت بصوب جاودانی آخرت برافراشت هفت پسر بنیک اختر یادکار کذاشت از آنجمله ابو الحسن میرزا

و محمد محسن میرزا و محمد قاسم میرزا در مشهد مقدس مشرف بشهادت چشیدند و اما ابو المحسن میرزا بملک سلطانخود با میرزا نامه و
درس سر اکثر آن شاهزاده را در روز واحد بدیش بعضی از ملازمان بطرف بازرون که میزایند و ظاهرا صدا زنجیر سالک در انجند و بیرد
با حلیل بیرون از جهان انتقالی و ابو المنصور ظفر حسین که کان خاجه کشته در استراباد فوت شد و بکلبه تر ماست سماة بهرام که و بهرام
یکم دوران ایام که محمد خان هزاره را فتح کرده بجهاد صیانت سلطان در آمد و چون یکه وسال او در بیرد بین الجانبین بخدا فنا خاجه و در
صوب خراسان آورده و مالک تاریخ هجری سنه تسع و عشرین و تسعمایه رسیده آستوره و آگه در خشار بنی شوهر باشد در صحبتی زیاده
عراق و در کار سکنه اند اما فرید و محسن میرزا صدا زکه از حصار اصفهان بیرون آمده بیان مرا که بقدر وقت در شهر شاه و کر
محمد خان شیبانی لشکر بهراسام دشت قبچاق کشیده و فرید و محسن میرزا اهالی سیاهی و اهل ورده بیلاد خراسان در آمد و بر قلعه کلات
استیلا افزوده که در شاهان قزلباش چون این خبر شنود با جمعی کثیر از جنود اوزبک متوجه کلات گشت و شاهزاده بجز قلعه اعوان
و انصار نعاظت آنحضرت علوشد و قزلباش رفع حمزه کرده و فرید و محسن میرزا بدست او بکان افتاده رخت بقاب آباد و قاد اما اما
حسین میرزا چند سال در قلاق دولت و تراب کلیاب شاهی در غایت فراغت بسر میبرد و در سنه سنه تسع عشر و ستمایه در کلات
بقلعه بخارا در وقت صالح الحرمت آورده اما سلطان بدیع الزمان میرزا چون سه چهار ماه در اردوی همایون پادشاه بدیع سکونت
اوقات کذرانید حسب الحکم فلک کذری هفت ساکن کرده و مادر اکرم از عکمات سلطان بازید بلاس و شیخ عبدالله کاول ایشان آمده بود
داد و هفت آن ملایست بر احد و ساق را بقتل آن و تعزیز اشارت نمود آنکاه باقی الجلد سیاسی که در خلاف اشتر جمع کشته بودند متوجه استراباد
و حاکم و جهان خواجه احمد قزلباش در برابر آمده هزیمت و رعایت صعوبت ساخت داد و محمد قلی که نزد بدیع الزمان میرزا بحجر تبریز علامی
و محسن صحبت و سیرت و لطف طبع و حدت ذهن از امثال و اقران امتیاز داشت و در الجنک شهادت چشیده شکست بر لشکر
بدیع الزمان میرزا افتاده و آن پادشاه عالیجاه با نوعی انحو اصرار مرکز بیرون رفته راه ولایت هندوستان پیش کرفت و با جمعی شاهزاده کم
آنکه آنحضرت را استقبال انموده و مراسم تعظیم و تکریم بجا آورده هفت خویش بیکش و سادی و مرتساد و بدیع الزمان میرزا از پادشاه
از کمال ایمان هندوان سر بسر بود و نوبت دیگر احرام خدمت خدام بارکاه شاهی بست و در سنه سنه تسع عشر و ستمایه در خراسان
باستان ملک آشیان رسیده بحظوظ عین التفات کرده بود و محصول یاره و دیکهان بوی آن ولایت رفته در الحکه از امرا ملازمت استقبال نمود
و تراب کلیاب شاهی طبق آنحضرت را بعز اجابت فرمان داده مقرر شد که بدیع الزمان میرزا در شب غازان متوطن باشد و بنوا بنیان
تبریز هر روز بیلغ هزار دینار و جه معاش او سر انجام نمایند و در رجب سنه سبعین و تسعمایه که پادشاه روم سلطان سلیم بنا بر اقتضای
مالک الملک و اجب التعظیم بتبریز رسید میرزا بدیع الزمان الجلیل و تعظیم عزوه همراه خود با ستقبال بدیع و بدیع الزمان میرزا بعد از
سه چهار ماه که در الحکه اوقات کذرانید بر صوب طاعون کرفتار کرده بدو و محصون آیه کریمه و ماتدری نفس بای ارض تموت
وصف لعالی آنحضرت رسیده اقا که بدیع و چون زمان حیات مقرر بسر آمد داعی یا ایتها النفس المطمئنة ارجعی الی ربک راضیة مرضیة
بهزار حسرت در کذشت شعر ای لبتوی دولت دنیا حاویه * زنهار و اعتبار از ره هوا بده * از کالت سلاح مزوا * هر چند بیلغ الشاهی
خورشید حیات سیکه پاینده * ایم بوده مزید بقا تابنده * هر شجره کجا خواهد جهد بنده * باشد هر ایمان آمده * کل شیء
هالک الا وجهه له الحکم و الیه ترجعون و چون بدیع الزمان میرزا امن سمت رحالو افتاد اردوی بلند بسر ماند بلوغ السلطان
العظیم الشان میرزا محمد زمان از آنزمان که از قلعه اطاعت بیرون رفته بدکاه عالیجاه شاهی شاهت ناشهور سنه عشرین و
تسعمایه در سلاحت سده صدره مرتبت بسر میبرد و روز به روز التفات و عنایات بیشتر می یافت و در سنه سدکره بوقتی که والیت
هلمون فال ایشاه باستقلال از تبریز باستقبال سلطان بایزید بهشت نزد محمد زمان میرزا بخواجی بزرم فان از اندیش خطه کرده
روی باستراباد آورده و بعد از وصول بحدود هزار جریب قاصدی نزد حاکم کلات امیر کمال الدین حسین فرستاده او را باطاعت داعیا

و عوت کرد و امیر حسین بلا حظ حقوق و رعایت و دوستان خود را بر آبا و اجداد خود ثابت دانسته مثال محمد و نزد او التماس
نموده با هزار سوار بخدمت شتافت و پیشکش کذرانیده در سلامت موکب عالمی و انشده بطرف جرجان رفتند و چون این خبر
بسمع پرعیب ملک ناشکر از قبل برادر خود خلف بیک حاکم استراباد بود رسید متوجه شده بهر کوید لاحم اشراف و اعیان
جرجان شاهزاده را استقبال کرده نوازش بیاز و نثار جها آورده بند و میرزا محمد زمان کلیاب کوهمان با استراباد در آمدن لاحم اشراف و اعیان
با مصاف لحظه و احسان نوازش نموده از الحکه خواجه جنات الدین علی یکی را که مراد و بر کوهر جناب سیف الاتابی خواجه ظفر نموده حسب
امارت دولت عنایت فرموده و بر بیک اخر آغا ساین بیک با بر و لحق ساخت و رنام مهار دار و غلی او ولایت بلاقا کرفته لشکر
داد و جهت طلب اطاعت و انقیاد رسولان نزد کلات از ان الوس جمان خان کرد الی و بنشاد و آمده طریق اطاعت و فرمانبرداری
سلوک داشت جمعی کثیر از امرا الشان ملازمت شتافتند و بنکشهای لایق کشیده عنایات و التفات یافتند و بر نقباس اعیان و
سماء بوشان جرجان خاشیه حدکاری آن ارد چنین شهر بابی بوده و شکر فتند کرده اند دیکر جناب سلطانی سیف الاتابی خواجه اختیار الدین
محمود و قزاد حمید شرابی محمد ظفر که در موضع حصین مختص نموده بودند و طریق مناجات بجا نیاورند و محمد زمان میرزا بجزیره
ارض نخود و اباد شاه استقلال تصور کرده و در وقت تمهید بساط عیش و نشاط آورده مدت دو سه ماه هر صباح در بارکاه عشرت
و شکاه هر شام شراب ساز ساغر آفتاب و مغنی فلک اریبه و هر شاه با شاهزاده بخشنده و جام از ساقیان کلاله اقبال ملاحظه
شجره سینی در خلال این احوال جناب سیف الاتابی از خراسان متوجه آذربایجان شد و در منزل کلید چهار استیلا محمد زمان میرزا بر استراباد
استیلا عنوان از آنجا سفر اختیار شتافت و بدون سلطان از کلات آنجا بود نخود و طلوع کرد اید و کدن بیک نیز از عقب رسید و نیار اکه سیف بصول
سلطان تسلیم تبریز از جوده سیاری از زیان علاقی بدیا مد و جناب سلطانی سیف الاتابی و صلا را طی مسافت بنای سیخو و ند و چون
بقریه خوراسا رسیدند قراولوس قرچی اردکاه عالیشاه اند و نزد خدمت اشرف اعلی و بر اجبت سلطانی تسلیم رسانید و زمان همیون
که شاهانی و جناب سیف الاتابی در باب انزاع ملک جرجان ان حدود و میرزا عذر خان صدر و با فرود ظاهر بود و نار ان او اعالیشان
متنهی و سر و کشته باد آصد قات و ند و بر دیه اختند و خواست استراباد کرده و راه توجه صوب استراباد افراخته و داد اراده قاصد
ه ارو خدمت سطان رسید و سر خواجه بیر کشکر ار سانید کفیت واقعه آکه چون امیر بدر زمان میرزا محمد زمان با فوجی از سپاه جرجان رخاست
سطار بقریه و محد آباد که اردو خدمت سطانی قرای آن ولایت بود با نفاق جمعی از مه جلد سرهاه بر روی کرفته بیاد حملات اطلال حالات متقال
انتهاب اند و بین قوت و دولت شاهی خواجه سر با نفر کشت کشت عنفش آقا سرش را پیش جناب سلطانی و امرا رسان است عالیشان
بدین نفق نقال نموده بدها استراباد در آمدند و چون جز قلی خواجه میر سیع مراد مرتاق فایر رسید مضطرب و مناقه زده میرزا محمد زمان
رفت کفیت حال عرض سانید و شاهزاده امرا اخذ و قید خواجه جنات الدین علی و این نمین بیک ترغیب و تحریص نموده و امیر حسین هزار جوز
مدی علت مدد آنده و خواجه عالیشان را مواخذه کرده اینند و در روز محاربه شرب شهادت چشانیدند القصه محمد زمان میرزا معاد در صدر
امر آخر از اسان الطاق ایر حسین هزار جری دره ادان لو صایس خلاق که الی استراباد بیرون شتافت و مقارن آنحال خواجه نظام الدین محمود
و امیر محمد ظفر با توابع و لواحق و میرزا علی قندیکی با دو بیست کس رسید فخر الدین کوسری و سلطان قولی الحلی اجلی و فره حسین و قاسم
عذاب سلطانی بر سند و در ماه رجب بیزده هم ماه رمضان سنه عشرین و تسعمایه در حد و آق مشهد که از انجا تا استراباد بیست فرسخ
هشت فرسخ سافت ثلاث فرسخ در بین دستاه و مقابله هر دو لشکر بر یکدیکر تاخت از هر طرف و سر کرم کشت شد و چون بواسطه غروب
آفتاب جهانتاب نقاب ظلمانی در پیش قوت باصوی اسانی حاکم کشت هر یک از فریقین در معسکر خویش فرود آمده آسایش یافتند
و صلح روز شنبه بازصف قتال آراسته بحث با قنا و اعدام ملک که کاشتند تیغ بلا آغاز فرشاکرده و نیزه خطی خطا صحیفه احوال
بیرون کشیده قوانین تیر زبان عدا اورده و سیف تیر مرتبت تا بیزیام اجل کوش هوش تیز و کر سانید و تیشه خونبار قضای مرکه داعیت

نفرای لاله زار کرده ابتدا آن لاله بر واسطه قوت و دولت شاهی بلکه بحسن لطف و عنایت حضرت الهی چون مرغ نفخ و نضرت از نظر جناب
سیف لالائی جلوه گر گشت و کار محمد زمان میرزا بالاستظهار انجامیده دست تقدیر ملک قدیر نامه محبیش در نوشت و امیر حسین هراتی
بوطن نا وطن خویش خرامید محمد زمان میرزا بمیان مرو بمصاحبان رفت و جناب سیف لالائی بطریق تمام خلع مظفری منصور با مستر آباد
شتافته در روز چند از مرو بر آمده و چون عرض سلطان در حکومت استر آباد بوجوب فرمان شاه والا نژاد نامزد او شده بود از جنابش
بجرجان رسید باتفاق سیف لالائی قاصد استیصال محمد زمان میرزا گشت و حسین شاه زاده از قرب وصول امراء جزء از الجا ساز دل
کرا بلی شتافت و یکدو ماه در میان آمد و امر اوقات گذرانید و در اثنا استیلای غزو که امیر اردشاه و من امیر سلطان احمد بن اردوشاه که در
سلطان مراد میرزا الشاه بدست و خراسان خروج نموده و کوهستان جرجستان را تخریب و تسخیر نموده و ایضا این جزء تنگ از مدد کرام
خراسان و جرجان بموجب فرمان واجب الاذعان متوجه آنجانب شده اند تا مان میرزا محمد زمان از نزاه بیابان ابیورد متوجه جرجستان
گشت و آصاف جنایت بجانب او فزوده چون بنگاه سب ادم که در اخل ولایت مذکور است رسید امرا اراده و شاه کرده آن در مرتع
ساکن بوده بندشاه زاده با مقام اخلاص و نیاز استقبال نموده از اسباب سلطنت آنچه دست مکنتش جان میرسید پیشکش کرده و در آن اوان
سبق از اسباب کحر بر آن موجب اطناب میشود مسوده اوراق دفتر بیست که در اخل ولایت جرجستان بکوه و رانع اعمال
مرو توطن داشت چون از وصول امیر محمد زمان خبر بلخت رعایت حقوق تربیت و عنایت خاقان مغفور ربیع الزمان میرزا متفق
آن گشت و حق زاده نزد او رنطق بنظر آفتاب آثار کرده امیزه و مشرف قبول آثار شده و تکاوی و اعمر دولت بلند رسانید و آنحضرت
از غایت لطف و حسن خلق و مورد شی از فرزند و مرغوب کرد دستوری که در ملازمت آبا امامی بوده اخلال بعزت مامولیه کرد و بموجب
مفارقت و بیاعتنت جایز خاطر نموده و در اقرب وقت هر چند بعد از دیر تسلیم جسد از ارکاب سفت سلاطین استعفا حاجت تمامی
نرسید و بعد از نزاه اسب و زر انعام کرده امیر اردشاه با مسایر اسباب سفر بر رسانید و چون امیر اردشاه و ابو اسطر دصول محمد زمان میرزا
استقبال زمام بداشد شما بدلاحق بجانب حکومت شاهرخ مدار ایران والی خراسان بود اظهار رفتند و بعضی از نقصان هراة در دو ساله
تاخته و نبود آنجا ملک بر اقوام هزاره و کوه دی کشیده اسب و کوسفند بسیار الحکرده و از انجا بعزت شاهرخ بعنت و لطف از بکاه آن کوهستان
امیر درویش و امیر فخر الدین اسبان و اهوار و شتران بارده از الحاس نفیسه گرفت و بعوت و شوکت هر چند استر در بکار محمد زاده و دیدند و
از اسفر ابعث کرده در روی بیند و تحقیق رحل اقامت انداخت و آن اثنا ابن جزء شایع شد که حضرة ملکه تاج بیگ سلطان بیگ حکومت
سبزوار آنملکه را بجد بهادر نو سپرده و بغفر تمیز عرفت درگاه عالیشان که منازل نجمه خان زمین و امیر اردشاه و شاه راجانی الحضیض بدر
افتاده در سار و نصل سنه احدی و عشرین و ستمایه از حضرت ایاب سپاه و فراوان عاده و سان و چهاریک شدند و در او اخر سنه مذکور بهترین بر اردوی
در آن موضع آب و لب و سنن بید نظر بدیه اخشد و از آنجا ولایت سند که در اند طرح قشلاق نداشد و در آن زمستان ملوک در صرف و در اوان
حکام مطارب عماد الدین بیخم الدین بیکوا سلطنت سبب اندر و بیشکشها لایق گذرانیدند و او با قامات ولایات سرکار بیخ تمام غاشیه سلطنت بر
دوش نگرفته بارد و بی جلیسا مطوی کرده بندد و چون تصل شتا بغایت رسید وقت نامیر سپاه و راجین فضلی محاوا مسایل کشید سنا بیرون
جهه کشاد خلعت خطر بی جیشق نوده و سلطان کل بر قرار تخت نفرد بین سر کذبه ما بعد الهار حکم فرمود محمد زمان میرزا و امیر اردشاه
نصیم عزیمت بجانب بیخ کرده در جزء را کرد رایت بیخ آیه ساختند و حسینی از کلاه خزان آن ولایت از بهار نور و کرد ان مدد و تبلدی عالیه آمده
دعا کو و شاخوان بامر ملاحت بر اخشد و دین اشا خواجه جلال الدین بیرسه که کرد تیر سرکار بیخ بود و ضبط بیخ شاه حسین مقلی بوی
میباشت از نجد بهادر و سوم شوال قاصد نزد محمد زاده و شاه اردشاه که اگر فلا شب موکب عالی بکنار خندق و بیرون شهر آید
بیخ شاه حسین را بخدام عالیجاه می سپارم بالشتر مسکر کرده بنا بر ان محمد زمان میرزا و امیر اردشاه و شاه بدلیل موعد که شب چهارشنبه ربیع
الاول سنه ثلث و عشرین و ستمایه بود بقلعه بیخ رفتند و حال آنکه در زمانه دیگر رو نگذشته از تعرض صفدر جزء بخبر بودند و قصد خواجه بیرسه که

واتباع نموده و او با مقاتلان و اولاد و ملازمان خود و الا زبیخ اناخته و متوجه اردو گشتند القصه آنجماعت در بر دو نظم ممکوک عالی بوسته
صورت و انقدر از گفتند و محمد زمان میرزا آغاز تحاشی و محاربه کرده و چون محصول امیر و رسید و ارباب و کلاء ترتیب کار بر مدد لشکریان
غلام ستاخار اخراهند بر اینده رخداد امیر بهادر و اخوان خواجه صدر الدین محمد علی و جوکه او نیز منصب وزارت و اشتغال اتفاق نوند
و در روز دوشنبه سیم ربیع الآخر که محمد زمان میرزا و امیر اردشاه و شاه زاده در آن حکاشتافته میاه و انجنگ پیش و شاه و بدند
در وارغ مذکور بار کردند و امیر محمد و زاده صفان اردو شاه بطرح در آمدند و امیر حسین بهادر و در آن تخصص گشت و در چهل سنه پنجم
ماه مذکور بعهد و بیان بدو زخرامید و بنگی کلاه بیدی ملازم کرده بود و معتمد نا رنج امیر جان محمد قلجانی که حاکم شرغان بود
با ارباب و کلاء ترمان آن ولایت بآستان ولایت اشیان محمد زاده شتافته مقالید بلدی مذکوره و انجنگام عالیجاه سپرده و بنگی بهادر
لاوی کشیدند و در سلک سایر بندگان درگاه عالی منتظم گردیدند و محمد زمان میرزا و امیر اردشاه و شاه مدت و ماه و نوبه بیع توقف
نموده مساعی جمیله مبذول داشتند تا مامی محصولات و غلات رعایا مشهد و انتا گاه امیر اردشاه و شاه زمام حکومت بیع داده گفت
کفایت برادر خود قرام بیک نهاده و ولایت شرغاز او دستبرد بر جرخویش امیر ملک عنایت کرده و در او نگی مسلمان و چهاریک
نهاده و ایضی و بیضی بر جند و زاده غایه کرمان اندوه و زیاده کرد خاوی آنحضرت خان بود کیخ تعلق دیوان علاء کیرد و شرغاز بکی امرا
خاصه بیت اختصاص بود الفقیر چون اظهار امیر اردشاه و شاه از استحکام بیع و شرغاز فایع کردید میرزا محمد زمان را بکراهت تمام از نظر بود
اوزه و بیان مرو ترکی که در حد و دکفره بودند شتافت و از انجا عساب و کوسفند بسیار کرفتند و کلاء ترمان انشا زاهر کرده بر سر مرو دیگر
الثلث ساخت و بعضی از سرطان آنکاز اخاله بیدی عنان بکرمان بطرف سان و چهاریک مطوف ساخت و مالا ولایت داقزاده اده در بجانب
غرجستان نهاده و در اثنا این حالات از انجناب بعضی امور دیگر بوقوع انجامید که جنبه آزار خاطر محمد و زاده کرد بد لاجرم اخوه قرار داد که
هکا بجا یا طایفه از اهالی رجال که آنحضرة انفاق اشتهار داده و جدا شود و در مرو چهاریک امیر اردشاه و شاه استماع نمود که در ملاء المقول
یکلاتر موضع امیر آباد بود و تولی آنجا است عزت شده و قوت طاعه از رحکت آمده با حق چهل کس بخصوصا زیر سنی اوقت و بدیان
میرزا فرست غنیمت شمرده در چاشتگاه چهار دهم و نقدره سنه مذکوره که موافق اول جمادی بود با سی کس از خواص خود بسهاه لشکار از اردو سوار
گشته متوجه حزم و شار ایلغ شده و زاده شاه امیر اردشاه و شاه از اسر آباد باز آمده چون بر جهان میرزا محمد زمان اطلاع یافت غایه تحزن و تاسف
کرده بدو رسل و رسایل عتاب و سوتاز نزد محمد و زاده ارسال داشته استعفا نمود و چون عتاب سلوت فرمایند و دو بیکی
کرده تا او بنداد ایلت تعضیر خدمت بر دارد اما این اقدام بقول بشاه بلکه هر کس بمسالت رفت دیگر باز نیامد و سره از اردو لشکریان هر شب
جوق جوق از اردوی امیر اردشاه و شاه فرار نموده الجا بدرگاه محمد زمان میرزا میکردند تا آنکه جمعیت تمام و ظل اعلام نصرت علامتش بوقوع
پیوست و قاصد استیصال امیر اردشاه و شاه گشت از حزم و شار ایلغ عنان عزیمت بطرف سان و چهاریک انعطاف داد و چون بحد رسید
امیر اردشاه و شاه که در قرا ایلغ بود مرتجعه آنحضرت مطلع گردید و مضطرب شده در روز بعد اخی از او و جزء اعالیت غرجستان و نسا و
غرجستان کرد بصلاح دوز دیگر خود نیز متوجه آن ولایت کرده و در آنست ابرا معول اعاجی تمام مردم علی الاشد و فرا نموده باستیصال محمد زمان
میرزا و ول گشتند و امیر اردشاه بجزء و بر عیدا اخی که آفتاب در او اخر عدی بود و چشم سحاب مانند عنبر کان لشکر فراوان می بارید
از قرا ایلغ کوچ کرده و روبراه آورد و امیر حسین علی ملاجیر در دست کلاه از اوی جدا شده روی بسایه دولت محمد زاده نهاد و چون
امیر اردشاه و شاه از آق مسجد گذشته عقیده کردند میان آغرل و جزء بر آن واسطه است مرا اندیکا که امرا الطوار محمد زمان میرزا در جیغه
بر لاس و امیر جغرجی قرا کوز و هرا تعلی و شاه حسین بلکی میر آخور و شاه مرید که کلاش و محمود ایشک آقاسی از عقب در رسیدند و از کرمان
دولت امیر اردشاه و شاه مدبر بر بالیان متفق شده و شتر ها کشیده رو باد و شاه و اوهفت کس از قرا تان خود که حیدر تر خان
و یوسف خان از الجا بودند بطرف شرغاز که بجنبه سایر لشکریان و او یاقاق همراه دانست بالمرال و جهات جنت طرف اسرای

محمد زمان میرزا در آمد و آنحضرت در نماز دیگر همانروز عقیب مذکور رسیده شب توقف کرده و روز دیگر آن سجد بازگشته از اوزجند رحلت
عزم و حزم الطف و عنایت خویش آمده و ساخت و آنچه لازم الحوال امیر اردوشاه و اتباع او بمسافاه بود بر امرا و لشکریان تقسیم فرموده
و علم نصرت بیتم بصوب سان و چهاریک برافراخت و در منزل قراطاغ بوضوح پیوست که امیر اردوشاه از شرفخان مملکه بلخ نهضت نمود و
باغنا و اماخاطر بصالحه قرار داد و سوداوران را فرمود که بیخ نستاید و نیز بسازند که امیر اردوشاه آهنگ ما کرد با محمد خلیق با حضرت
میاشتند بصوب بغلان بازگذارده و خود بعزم جستان که بر سر تسلی او بود رفته تا غلبه خاک بین الجانبین ارتفاع یافته باب صلح و صفا
مسکن آید و در عقبی شاهنامه امیر اردوشاه و برادرش قوام بیک و اکابر و اشراف بلخ در وقع اندوه این شکست حسب الفرموده با آن سامه
شتافت و هر چند عنان عنیف آمیز و کلمات موده آمیز که مرسع امیر اردوشاه می بود که از مقام مناقشه در گذرد و بلخ را مذکور نسازد
بر جستان رو بعجای نرسید و رو بقوی بنده را رخصت انصراف نمیداد گفت اگر محمد و زاده با عده اندک بظاهر بلخ آمده عهد
و پیمان در میان آورد که مقصد خود و عرض من و برادران و قرابتان نگذرد بین الجانبین قواعد مصالحه اکید می باید و الا دلاوری بنده از انجام مایوس
گشته و رقم بر سان با استان اقبال ایشان رسید و آنچه شنیده بود موضوع است و محمد زمان میرزا اینجا لا کرم بلخ را مضرب خیام
عساکر نصرت انجام ساخته و مرم آینه و روند حقوق عدالت و احسان و در مان خاقان منصور را بعنایت کرده و اوب شهر باز خواهد کرد
متوجه آنطرف گردید و قریب بجاده قوام بوده بلخ الیه سرگشت و محمد رسالو بسالیه امیر اردوشاه و ساده از وعده و وعید
عین اندیشه قرار ترتیب یافت و ران اثنا تحقیق پیوست که امیر اردوشاه امیر محمد خلیل را که در سلک مخصوصان انتظام داشت
بجانب حضرت پادشاهی ظهیر الدین محمد بابر فرستاده و استدعا حضور او نموده تا مقالید قلعه و شهر تسلیم نماید و چون سخن بدین عزم
ماهچه راست نهضت آیت آنحضرت بر موصول بر اخذ و در اثنا محمد زمان میرزا از ظاهر بلخ کوچ کرده بدره جز رفت و در آنمنزل میرزا علی بیک
و امیر محمد بلخی و لما امیر محمد بردی و ملاس از طرف بدخشان بملازمت محمد زمان رسید و خاشیه دو نخو الهی بر دو ترکیب فرمود و میرزا علی بیک
متعهد بتهیه بساط مصالحه گشت از محمد زمان میرزا رخصت حاصل کرده و عزم بلخ نمود بالامیر اردوشاه و ملاقات نموده و ملالی معقول
خاطر نشان کرده که صلاح چنان در تشیید قواعد موافقت و ربع لسان مخالفت است و مرم بدان قرار یافت که محمد زمان میرزا و امیر
اردوشاه بکسی اندیشه در تهیه که در دو و عجز بلخ است بیکدیگر ملاقات نمایند و لوازم عهد و پیمان در میان آورده هنگام یکدیگر
بلخ نزد شاه اگر خاطر محمد و زاده خواهد امیر اردوشاه را دیوان شاه را دیوان کرده و اگر نه امیر اردوشاه مطرب بر جستان فرستند و چون میرزا
علی بیک این اندیشه جزم صالحه رسانید شاهزاده از دیجز بدهانه اندر شتافت و انجانب امیر اردوشاه سید عبدالله و جمعی از خانان محمد
محمد و زاده آمدند و آنحضرت و لوازم اکرام و تلطف بر اسوکند و اند که وجهی امیر اردوشاه و شاه بدید نمیشند و از طرف محمد زمان میرزا
خواص محمد زمان میرزا المتظم بود بلخ رفت و خاطر امیر اردوشاه را مطمئن گردانیده او و صلح در چهارشنبه از ماه ربیع الاول استقرار و
عشرین و ستمایه اجل قرار اخر خوش گرفت هر انجا بجهد رعایت حزم جهد در نزد حاصل پیوسته مودند متوجه آمده رسم کاوله او
شاهزاده و شاه که آنحضرت نیز خاطر قرار یافته بود با چهل کس بر اجاها شتابید و محمد زمان میرزا اتابکی امرا و سپاه خود که قریب هزار سوار بودند
اینه هاشار بسیجای کرد و واسطه است در میان آنمنزل و قریه نوخه شتافت آنجا لشکر بر توقف اگر کرد و اخت هشاد کرد امیر و عزم جلد بعزم
ملاقات امیر اردوشاه و اشد و اما امرا خواجه مودود که آنقدار در اوضع توقف نماید که او و شاه عذوت رسد آنگاه بر جناح استعجال بجانب
دهکت آیند و چون محمد و زاده متوجه رسید امیر اردوشاه از دوک سرکشی فرود آمده سوت زانو زده شرف تقبیل الاملاص حاصل کرد
و بزبان اوده که من اینده کان فرمایند اوی که مرا از دکا هاند بدو شد رفع و چون طلب فرمودید ملازمت اندم و محمد و زاده خواهی
مناسب گفته هنگام که بر سوار سوی شهر آورند و همان لحظه تمامی سپاه محمد زمان میرزا بموکب عالیه ملحق شده امیر اردوشاه
از آن کثرت عنایت هراسان گشت و حال آنکه در فرا نوده و خود را بیش از محمد و زاده شهر رسانده و نوبت دیگر هر چه تلاقی و مسلوت داده

و انجنی

و انجنی نزد امرا آنحضرت بوقوع پیوسته بود و وقتی که کلدر کاه منزل رسیدند امیر اردوشاه را دستگیر کرده بقتل رسانیدند و از آن
چهل سوار که همراه بودند بعضی فرار شاه و رفع بلخ رسیدند و کیفیت حال را بخواهر بیک بازگفتند و امیر مع و ابنا شهر را بضبط ساختند
رسولان بخدمت مناقب بکاوله و شاه و استدعا نمودند که سرعت هر چه تمامتر اعلام نهضت بسکر پادشاه و لاکهر بصوب بلخ نهضت نماید
تا محمد زمان میرزا بحال چرا ایندن غافلت نماند و صبا تا که در پیکاه محمد و زاده در حدود بلخ نهضت نمایند بجاهد بر اخت حزم توجه
حضرت پادشاهی با میرزا بحالها شایع گشت لاجرم محمد زمان میرزا بدره حزر رفته بادوی خود پیوست و مقارن آنحال خبر رسید که حضرت
علی بیک از دکاه پادشاه علیجاه با میرزا شان محکوم بلخ آورده و قوام بیک قالیده شهر و قلعه بدو سپرده باید روی بجانب
عنقریب چیز نظر بزیکا پادشاه علاکهر مایه وصول با نولایت خواهد با ملاخت نمایند زمان محمد زمان میرزا امیر محمد باقر بر ملاس بجهت اظهار
اطاعت و انقیاد و طلب سکر بیوت آستان سلطنت آشیان با میرزا ارسال داشت و خود بر اسان و چهاریک متوجه قراطاغ گشت
و مبادا بصوب آنمنزل شاه میر حسین که بعلوشان و قدم دو همان از سایر اعیان ماوراء النهر ایستاده است از نزد حضرت پادشاهی
محبوب امیر محمد اقربه ملاس سپرده کاسپر اساس سپرده و لحسان الطاف اختصاص یافته مراتب نامه آنحضرت معروض گردانید
معنی آنکه مابین بوشر و انار سلطنت و دولت آمده بود عزیز نگاه بوده امیر نوکر کرد و اکر بوای کشور کشا با جانب توجه نکرده قوام بیک
عاشیه اطاعت بحکام ماوراء النهر مرد و وقتی که قلع بر ابد بیشان سپرده اکنون امیر آنکه از امرا و المقامات خاطر عالی مستظهر بوده
بیاری کاه جهان پناه مستید تا نام و ایلت آنملکت را و بقصه اقدام تقاضا نموده مانطرف کاوله کرده بر محمد زمان میرزا بعد از طالع و مکتوب
و شنیدن زمان رعد خبر پادشاه میر حسین حال فوت ملازمت حضرت پادشاهی بخاطر گذرانید اما قول از تعظیم آنحضرت جانب سیاه و آب
سلطنت اختیار سید بدی خواجه کرانیا بدیه سپرده سید مرتضی خواجه است و از غایت مادر بنتی با بوالخیر خان سبب پیوند
و حضرت پادشاهی ظهیر السلطنة و الخاقان میرزا در حبالهٔ نکاح او بسر سپرده از سرای مرحوم از آنحضرت روکردان شده
نزد محمد زمان میرزا اند و محمد و زاده را از توجه بجانب اردوی عالی مانع گشت بناء علی هذا محمد زمان میرزا شاه اسکندر بن
شاه رستم بن سید حمزه صدر اهمراه شاه میر حسین با استان سلطنت آشیان فرستاده مقام فرمود که با بر بخان برای مناسب
و عدم استطاعت و ترتب متنکر بحالة الوقت میرفتند بخدمت شتابند الله ع عیان انکه خ و ایشان عنایت فرمایند و بوک
عالی بصوب کابل نهضت نماید برای کرده و شرف ملازمت خدام بارکاه عالیشان خواهد کرد و پیش از فرستادن شاه میر حسین
و شاه اسکندر محمد زمان میرزا عاجز شیر خان گشت و الحق تمد حاکم آن ولایت امین بلاد و شاه او را بالجاعت و انقیاد و عزیمت کرد
امین بلاد مطلب آنکه آنحضرت و الا قراطاغ که عقد ایست در غایت استحکام بر دو آرد تا آنحضرت پادشاهی با میرزا با جانب الجار
نماید و شاید کلفت بدین عزم بلخ و نصرت فاتح کرده و محمد زمان میرزا نماند خام او و عهده است که کرد که اجرا بنایه علی موعود وصول
بر حوالی شیر خان اندازه بدره از قدم از سر ملاحظه محمد مخواهد بشتافت و از سوا طاخام و اهمال خدام آن استان خطی خواهد یافت
و محمد زمان میرزا این سخن و اموافق واقع تصور کرده او وی خود را و قراطاغ کذاشت و علم عزیمت بصوب شیر خان برافراخت و بعد از وصول
بسر پل سرابه آنه مشهور خبر رسید که آن غضب پادشاه و زید و نیز بر ملاقات شاه اسکندر استعداد یافته و بجانب استحکام اعیان
کمران بصوب قراطاغ نهضت نمایند آن محمد زمان میرزا بر آن کوه کرده و عازم قراطاغ شتابید آنکه شاید مبرا از ظهیر السلطنة با دوی
عالی رسد و آنقدر استحکام کرده الله اماد و اشاره حیکه بر ایند از قراطاغ رسید مرد و هزار است که حضرت پادشاهی بقراطاغ در آمده
اردوی استعمر گشت و اکنون زیاده چهار سوار جوار مستعد جلادت و بکار آیستاده ملت میرزا محمد زمان چون این خبر استماع نمود عازم عزیمت
عاشیه جستان معطوف و در اثنا راه ایر حسین علی و امیر بابا علی و خواجه حیدر علی قوربچی و حبوی بکر از سرای لمان و سپاهیان لمان
که عشر قراطاغ رفته و محمد و زاده و بلخ استحکام عاشیه جستان حرکت نموده در سیلی اغ سید محمد خواجه نیز از آنحضرت رخصت طلبید

وراه مابرا الهم پیش گرفت وچون محمد زمان میرزا بعزیمت سرخس رسید امیر شاه محمد سیف الملوک وخواجه کمال الدین حسین وخواجه خلیل الله
علی علیه الرحمه وسایر اعاظم وکلا را از آیات شرط استقبال بجا آورده آنچه در دست تمکن ایشان بود پیش کش کردند وتحفه وتواضع
ورقم اسموه بعلی اقامت انداخت وتحفه ایزد وسر روز بالایت باری بر مرتزا آفکنید که میان آولات وشیخوان واسطات سایر افکند
اما چون تمامی خراسان ده وتحفه ای محمد زمان میرزا را جزم وثابت قدم بود نه حضرة پادشاهی آن کوهستان در توانست آمد وطرف
فیروزکوه خود رفته از انجا رایکه الملک متوجه کابل گشت ومحمد زمان میرزا نوبت دیگر سبا الجلو یاق واستعداد بی بهم رسانیده از خراسان
عنقریب الله دور مترلیطرق چراغ اقامت برافروخته مترده وبو کمار انجانب بطرف قندهار نهضت نماید باید دیگر بعد وبیخ شاید کرنگام
طلعه دشکر خراسان که سر اوالشان ابرهیم سلطان واحمد سلطان بقتار بودند وموجب فرمان ولا هجرة امیر جان قدهار بانجانب شتافته بود نه
پیدا شد وتحفه وتواضه وامیر شاه محمد سیف الملوک وبیرم اوامیر ایده وشاه میرزا بیک وامیر جاه قلی واسلام علی ولدار علی خوشه وامیر شاه بیک
بالکه میرزا اکثر مردم مغول عاجی ولشکریان در بدایه امراء خراسان کما نشر بعض نفیس علم عزیمت اذنباه سوخ براه بنده که بی انحصر جات
خرجستانت برافراشت وابرهیم سلطان واحمد سلطان سیاه بیرزا تا تابع وسان سهم بکه امیره امیر نابیک ایلاده دوازده مقدار کلاهزار
مغول عاجی وبسیاری از الحاد اعاده بخالک هلاک انداخت وبقیة السیف تحفه زمان میرزا پیوسته آنحضرة از بنده جزم قندهار کرده ورا فوجه دوت
بسبب اکلامی عراق اجازت آنحضرة بخرجستان توقف نموده وچون تحفه وزاده بدر رسید شاه محمد کرانه دیگر بجرا خدان مانطوت کرده بجز
بوا سطت هذا انقوالیو وراهی بوکب علی پیوست وبالقه سیاری آنحضرة را بران داشت که فتح خزیت قندهار نموده وعنان بطرف
ولایت سان وقندهار انعطاف داد ولشکریان در تاجو جز روان اوروی بسر نابیک که حاکم شیرغان بود نهاده بنده ملی الجهد براق بدست
آورده وبعد از بیک شاهزده چلا فاستاخانه شفقت آنکه السلام علی وارعلی عنق وردم مغول عاجی که جهد عهد وکفن کشتگان جون
در بنده ماندیو بند بلا منت رسند وستر جه شیرغان کرده وچون این بیک از جزیشید کرنه امیر ابرهیم جاوی که در آنوقت
بحکم حضرة پادشاهی بامیر نابیک طی بود وشاده پیغام وفیود که مناسب آنکه قول از انکه کشکر محمد زمان میرزا بجمع کرده بنده متصل مع آنحضرة
پرداز نمود وامیر ابرهیم انرخ بیرون اندر لمین بیک محمد پیوست وآن دو امیر باتفاق یکدیگر بسر شاهراه در رفتن بین الجانبین حق وصعب
دست اده داشتا آنکه در ایسب محمد زمان میرزا بسر دامند ودر اعین ابرهیم جاوی صبر وفتق رسید وآنحضرت را دستگیر کرده مراسم
تعظیم واحترام بجا آورده محمد وزاده در اسحوب بوش طی برد وانجا دوی توجه بکابل آورده وحضرة پادشاهی بر میرزا از غایت مکارم
ومحاسن اخلاق وکرم جبلی وعاطفت ذاتی در غایت شفقت ورحمت با محمد زمان میرزا ملاحظات نموده ابواب اسلام واحسان بر روی
روزگار بر کشود واسباب مطلقت غایت نموده عباد از تاکید قواعد عهد وپیمان زمام الملک طی در تواضع داده قصه اقتدارش نهاد وچون
مرحله چهار ماه آنحضرت را در کابل نگاه داشت شاکر در اعنی ومغفرة وسلطی بیخ ومشاده والی بیوناهذا کتابخ هجری بماه ذیقعده سنه سبع و
عشرین وتسعمائه رسید محمد زمان میرزا را آنحدود بامر حکومت استقلال اراده وکاهی اطمینان نزد حکام خراسان فرستاده بست بایست اکان
پایه سریر خلافت مصیر حضرت شاه مدت زیاده لوازم اخلاص وبنا بجلی آورده رجا داشتی ورود وصاه ذی که آنحدود وزاده مساحب سعادت
در سایه دولت وسعادت آفتاب اوج پادشاهی خلد الله تعالی ملکه وسلطانه باعلی مدارج اقبال تسابد وفروغ انوار جاه وجلال از مطلع
عنایت نواب کامیاب پادشاهی بر وجنات احوالش تابد **شعر** آن اختر بزرگ ترا وجه امید * شایسته اختر سپهر جمشید *
خواهم بظل دولت شاه جهان * بر مسند اقبال بماند جاوید * وچون بر اقتضاء رفیق وموی صاحب عنق جواهر اخبار عرایت آثار اولیا
صاحبقرانی کامکار امیر تیمور گورکانی تا این غایت در سلک بشارت کشیده از نهار جنت جنت بخش وبان طیب الفاس کشته عان بان
صبوح تحریر بایع وقایع ایام دولت سایه پادشاهی مطوف کرده امید آنکه بسعادت بخت بیدار وسعادت عنایت الصحیح اقتدار از
خطاوند لایزال مسئول وکفیت تقوحات این پادشاه سکندر صفات را در احسن عبارات واین استعارات بمسامع ورود ویک وزاده

فایز یک رسالهٔ **مثنوی** چون عنایات خداوند کار * بخت موافق شد وتوفیق یار * کلک بخش بر دو جهت زبان * کرد بهار کرنه بهار بیان * کرد بهار کرنه بهار بیان * نامه کرم بر نهاد بشکوفه * عرض وهجرم آثار شد * ناکفته از کرشمه کاسکار * جب فلک بر زود شاهوار * کرچه بر نوستان کاهر
خاصه این کار نه زوار نیست * هستا بیدم که بخشش جهانی * کلک چه بر بلاغ شود شکسانی * فیض باری هدیه بار دیگر * کوکب طالع کند بر چه کرد
تا ز حدیث شه کشور کشای * قبه افلاک شود بر صدای * صیت فتح جواهر شناس * خاطر تهاد هر اقتباس * اوز دراین چیز خبر از
بنصد وچیج کذیر کهن * کی شنود کوش خرد این نوید * تنکنداین مجمله بلاغ امید * کوهر بر چین این رقعه * تازه مهتی دسیم کرد
کی شود این عقد کهر انظام * کر کند عقد زجوه اهتمام * چیست مسکره کنار جه * دست دل آصف علی رجا * اهتر بیع شرف ورد
ورحکار انکو احترف * ملک بهاری که بیع وفلم * کرد خراسان چو بهشت ارم * شهر انعش بعقد هم آسا * ملک بر بیع قلش خوش
هست در ربا کفش ابر دار * بیت دل چون کفش ابر بهار * زانکه بخشش ستر مدام * کوهر وقلوه شاه انعام *
ذات دوار عدل پیوند محترم * دست دولش ظهر لطف وکرم * بهره دار فضل لاکهش * مرجع ارباب فنون لکهش *
تربیت اهل هر کام اوست * زیور عنوان بخش نام اوست * جوهر نامش بخش باطیب *
ترجمانه جوش طبش جیب * ملک زهد دلش شرع بعرب وزر * هست دعایش بر فرض عین *
هر که بود از کرمش بهره ور * عمر عالیش چو نوید دکر * تا کهر زنج قلوشکنام *
جوهر الفاظ بدیه نظام * باد هیشه قلم در دفات * مهر سر انجام اسرجهات *
جرعه عالیش بر که سرج زن * مهر فراغ دل اهل سخن *
سیر فلک ابر کامش بدام *
تا شاید بنا شش بقا *
عمل کلکه معمر ابن حسن

۲۷۵

حریم بارگاه مجلس بیمه بزرگی طلوع آفتاب دولت اقبال شاهی و مهر اختصاص پادشاهی طالع و غایت آمال

بسم الله الرحمن الرحیم

ای افتتاح از منزلهٔ تا ماهی ٭ ذرات جهان از کرمت آگاهی ٭ از شاه و گدا هر که تو او را بخواهی ٭ بر قربی نهاد افسر شاهنشاهی ٭ افتتاح
نجابت آثار پادشاهی بحمد و ثنای جناب الهی انسبست و لله الحمد فی الآخرة والاولی و لله ما فی السموات والارض و ما بینهما
ای کشور ملک تو بزینت روشن ٭ معمور جهان ز بخشش بی‌حد و کشش ٭ از حمد تو شد مزین آغاز کلام ٭ باید شرف از شکر تو انجام عرض ٭ والفتاح
ابواب وقایع شاهنشاهی بر آرایش نعت و رسول حضرت رسالت پناهی الوزیر و اعوذ یا ایها الذین آمنوا صلوا علیه و سلموا تسلیما
ای بر سر جمله سرفرازان بعد تاج ٭ لیک باید زشان قدمت معراج ٭ شد از کرم عام ز عالم خرم ٭ شاهان جهان طفیل خاصت محتاج ٭ اللهم صل
علی سیدنا محمد المصطفی و آله و اخوانه و ابائه و اصحابه و اتباعه و حزبه فان العز و العلی ٭ شعر ٭ شهریاران ملک فضل و کمال ٭
تاجداران شهر جاه و جلال ٭ خسروان ممالک دینی ٭ پادشاهان کشور یقینی ٭ سیما آن دوازده معصوم ٭ انجم برج بخش اوج علوم ٭
مقتدای ملت عرب و عجم ٭ پیشوایان امت آدمی ٭ اولین قطب برج خلق ٭ شاه دل دوازده دیاکت ٭ پیر حسن آن امام پاک سرشت ٭
که بجان‌ها نهاده لب بر خشت ٭ نیست او را بغیر حسن ٭ قرة العین سید ثقلین ٭ پس از ایشان امام بحق است ٭ که پناه مقام عقل است ٭
پیر محمد که اختر شرف است ٭ سوی باغ سیاست عرب است ٭ بار صادق که بود در کار ٭ چون ز جعفری تمام عیار ٭ مظهر لطف ایزدی کاظم ٭
دور علم شریع را ناظم ٭ فخر آل رضا امام رضا ٭ هادی ساکنان دار فنا ٭ پس سخی بن امام سخی ٭ قدوه خاندان علی سخی ٭
حسن عسکری ملاذ کبار ٭ حسن الخلق احسن الاثار ٭ پس امام نهان که هست علم ٭ ماحی کفر و محیی اسلام ٭ یا الهی بحق آل رسول ٭
بعلو مکان ذوج بتول ٭ بکمال نهادت زهرا ٭ که جهی که طلعتش مه را ٭ بجبان اهل بیت نبی ٭ بهماة شریعت عربی ٭
که مرا ساز همدم توفیق ٭ تا نویسم غایر تحقیق ٭ حال مهر سپهر تمدن ٭ سرور دوره مان شاه بخت ٭ حامی ملت مسلمانی ٭
وارث حشمت سلیمانی ٭ پادشاه ممالک عالم ٭ در نظام جهان بعد زعلم ٭ تاج بخش شهان تخت نشین ٭ مشتری و مغز شرف بر کرسی ٭
پادشاهی که تا هجر لوای خورشید سپهر سایش طالع گشته و بر عرصهٔ عالم راستر که دامنهٔ خلافتش بظلم و عدوان از اطراف امصار و بلاد روی عدم آباد
آورده سرکشان و نوادی تمامی مجتمع ساراس و امان رسیدند و آثار سلطنت و جهانبانی و شمایل خلافت و کسوی سنانی از دامن جهان بکار
افزائش پذیرفته و مسیح اعطاء آفاق راه اعظم ساخته ملوک و امرا قرار است و سلاطین کامکار کیاست سعادت و جهانبانی بر سلطنت عالم و
در کشور جهان کشیده شوری ٭ سکهٔ دولت چو بنام تو شد ٭ پادشه مصر غلام تو شد ٭ بلغت زاقبال تو قیصر خبر ٭ که رود نخوت افسر خبر
خسرو چین بنده فرمان تست ٭ خان خاقان ز عنان تست ٭ شاه تونی چه طفیل تو اند ٭ از دل جان تابع و حق تو اند ٭ کسی تا بود که بر لطف تو
این بندی و موافقت تا بید سرمدی بر مسوم مقدم بحق و مجالست با کرم تمامی ایام در میان فرق ایام و مسیح غلام کرده بود و هیچ ملت از ملل تجاوز

رفتن تشیید نیز رفت در عهد هفتاد اقلیم مسموع ساخت و بعافیت بخت بیدار و سعادت سکت پایدار و باب تشیید مبانی دین و دولت
و تمهید قواعد ملت که و قواعدی که تاج آیات ملوک کامکار و ماحی آثار خوانین رفیع مقدار تواند بوده طرح انداخت ٭ شعر ٭
دارایان سیاست هیچگاهی ٭ نبوده همچو او کسی شاهی ٭ رسوم بهشت از هر راه انداخت ٭ لوای کامرانی بر فلک ساخت ٭ تعالی الله چه شاه مکرم
ساهر از وجه شرف آراسته ٭ ظلال دولتش از بخت بیدار ٭ پناه پادشاهان جهان خاره ٭ قیمت از کار چتر نصرت شاهش متوجه عرصهٔ سپهر
و بخار و کوکب کواکب آثار شکل انجم و مرتبهٔ ماه و مهر از شعاع استند خاز زبان سپاه و از لوائش آینهٔ الهی و حلقه فرجین خورشید از برج و دیگر
درخشنده و از عظم سپهر جاهدان لشکر فرزندی نشانش شمشیر اسانی و آمال چون ماه جهانبانی و از اوج کمال تابنده و برج علو کشوری کشانش عزیمت
افزای زلف برج حور و حمد علم بهشت آسایش محبت عقول بخطان مال التردد و تا ایام رزم صفای کوس و دلش نظم صور عدم بکوش اعلای مکرمت
رسانیده و بهنگام بزم بنوای غضنفر او بر مجلس جان اولیای دولت راست هیچ و سرود کرده اینه حموم قهر جا سنوش ها کاذ از باب بعض و طغیان
و نسیم لطف و نوازش بضارت عیش و عیش امید سمند یکان ٭ نظم ٭ حموم قهر بر هر جا که جلد کرده ٭ بسان آتش سوزان طبیعت کافی
نسیم لطف تو بر هر کل نیکو که وزید ٭ چو بنده سر بدامان خاکسار زد ٭ سم خدنگ بیدا که گر خون از دیدهٔ فروغ رخان ساخته و آب سنان
آتش فشانش شیدهٔ فلک را در پیشه اضطراب انداخته ٭ تحیر بر تو شرح چون مرکان خزان عشوه اکثر خون ز بیخ سپید عیش بسان سر بر لوح کالم قال
عمر و اقبال اصحاب بستر و سعت ساخت ملک کاسکندر و تعظیم خالی ز شکر کز زمین خیل و بخت عزیزه قدم کسری و قیصر و بدار عظمت شان
ملاحظه شوش قهر از زمین خیل بر الحیثه او تمکنه ملک ترا عالم تنگ ٭ کجا یابد نخت قدر هفت اینک ٭ لطف تو نوید و سود کرد کهنه
رخ سود و هلاک که پایش او بیک ٭ تا بچو خسرو ان دوی زمین بلیج ستان سلطان روم و خاقان چین ٭ ع ٭ سکندر سپاه ستاره حشم
سلیمان اقتدار کواکب خدم ٭ خورشید بطلعت مریخ رزم ٭ مشتری رای عطارد تدبیر ٭ قمر فرید و زهره تکبیر و سر و فتر سر کردن خرام
پرویز تک سپهر بخشام ٭ نظم ٭ خسرو چه قدر منوچهر چهر ٭ چهره بخاک ره او سوده مهر ٭ ترک فلک بندهٔ فرمان او ٭
هند و کیوان غلامان او ٭ مکه که چرخ شش روز و شب ٭ جزو عاجز کمتا و سلب ٭ کاکل عطارد زیر لحام ٭ عزیمت اش تو بیدار مام ٭
سیر قرابع و ثمان اوست ٭ زهره کنیز و بنسا روست ٭ ثابت و سیار بر آستان ٭ بست جلد سجود و بر کیان ٭ جلد حکام و روی بیت
سوده ز اطاعت بر اش جبین ٭ هست وجود شرف در برج خلق ٭ روی بنده برج خلق ٭ اسم شریفش ز کفر و اکبر ٭ گشت مطابق ز آن ظهور
خاک بهش بوسه زده کی ٭ چون طلب بوسه از رسیده لطف ٭ تا کرد و از کرم چشم مهر ٭ ظاهر از و شد چه جاند تقدیر کار ٭ دشمن او بلیهان کرد
دیده خاند و جز آن که کار جلیل ٭ سوی اش سپهر بوسه بخت ٭ هست معلی و از روی لطف شاه ٭ گشت چو مسند و زمین بلند ٭ روی بعشق بهار و
عالم نوید اش ز چرخ علو ٭ چشم حسد و کشت قرین الوشاه ٭ عزت بلیغ و شرف کامرانی ٭ ماهی که خاطر ماه از و ٭ تعلیل ناه وی نظر لاشعا
کشت ملک و دری بها ٭ بلغت چون نظم باش نظام ٭ کرد فلک سوی عاش حرام ٭ تا بود شمشیر آفتاب ٭ سطح سلامی بملک و رباب
بادر تعدیلش روشن جبین ٭ روی زمین عزت خلد برین ٭ اهل هنر از کرمش بهره مند ٭ مسند اقبال نیاش بلند ٭ وجود و سایه تخت
و عنوری و قابلیه صلف و مدح گستری از شاهد قصاد رات اقبال و ملاحظه وارد رات اعمال این پادشاه گیتی پناه سنوده حصال الحق
و لایق مکرمه که در هیچ عصر از اعصار هیچ این بال جاه و علال بر هیچ تاجداری مانند ذات بزرگوار نشر سایهٔ سعادت و اقبال نگفته
و زلیخ پرواز آشیانه از معالی بر دست اقتدار هیچ دولتمندی کامکار بسان وجود فایض بجود بخش مشتری و مشتری بلیان از باجان دریای بیان
براعت و اعجاز اولیای حسانی با هجت واجب و لازم بسیار بود که در نظم فرائد و قایع و نثر جامع آثار خاتم سپهر مقام شرایط اجتهاد و لوازم
اهتمام بقدر وسع رساند تا غایت لطف و قهر و کمال العدل و احسان و آیین جهانداری و کشور گشائی و قانون دین پروری و ملک آبادانی و رسوم ظلم
سازی و مخالفت گمانی و عادات و خشن سوزی و دوست نوازی آنچه سپهر مهر افزائی تا دامن روزگار و اقتراص اولاد و دیدار عالمیان
باقی و پایدار ماند بتا علی هذا این ذره احقر بکوه و اخوه شریف خوش اصحاب اصل و هنری بنا در حزو آخر از کتاب اقامت ساز تحیه شیرا

از ذکر مدایح حالات و بیان غرایب فتوحات بلاد شاه گیتی پناه زیب و زینت بخشید و تحریر عنایت الهی و تهنیات موهبت شاهنشاهی
تا کار سلاطین دولت تا شاهی است چنین نهاده هست که امید امید بکار کرم جاوید تکه گذارند بشمات خاصه در دربار رایض اجلال شاه فلان اقتدار بر
وجهی صادرست باید و مطالب سار خطاره قدس در اهوای شاه ایمان از اضطراب مباح تمنا نشاط کیرد و از لذات طبع بحرکه در ارکان آثار بادشاه فرمانروا
صور بنیاد طراوت پذیرد که خیلان بوستان امن آتش نشانان از ساحت خاطر صفا نظاره پذیرد شعر بگذار بعین در طی نامه
تا شان نشاحد خامه * و بی چون با هست کرد پرواز * زعیب اندکو ش هوش آواز * کرکک کرد باشد و بعاشت * زعیب شاه باید ساعت
بطالع کر فلک اندر دیر ماه * عین کو بد تعسق دولت شاه * از آن و طالع عین سیاره * سوی این بوستان آید پرواز * چو رکم نهاد او کرسیت
نخستا حالا با شرح کرسیت الفخار در بیان شرف از علو نسب با نور زایست لو دیع مسکوت آفاق کو انوار وجود بیض
شرق و مغرب با نور کرد انیده بمدایح حیث مدیح علو اصل نسب و کاسار که فیضان خام جدول وجود شرایط اصل اعلا بعد و اقارب صادر
بخشید ستغنی ساز ذکر مناقب آبا مسیا تا چون بطی کتم مجد نظام و جعلنا کرسیه باوقال العارفوا هواره اشرف
و اعیان عجم و عرب سلسله نسب خود را در متون کتب و سطور صحایف مثبت و بلغه اند و نسب علم شان و قدم دودمان آبا و اجداد طایفه کیان بیت
الفخار نسب اعلاست و فخر اشاد خانه شکر جمله در بیتین سلسله نسب و کوار شاه سپهر اقتدار شریع نوده و تحقیق کتاب جیب السیر با شرح تمه
از مناقب و مفاخر این دودمان سوده تا ترتیب و ترتیب و رفع و رد و رضا و رد اقتصار اسباب اولاد عظام نبوی و دعاء ان اخبار احفاد در تعریف
مستور و مخفی نخواهد بود که نسب اشرف شاه گیتی پناه بچه واسطه حضرت ولایت منقبت امامت رتبت و اقف اسرار از سایح شیخ صفی الحق و الدین
ابی اسحق اسحق الاردبیلی قدس الله سره العزیز میرسد و نسب آنحضرت امام هشتم و هادی علی و عاظم موسی کاظم علی موسی بر ترتیب که
ابو النصر سلطان اسماعیل بن سلطان حیدر بن سلطان جنید بن شیخ ابراهیم بن شیخ خواجه علی شیخ صدر الدین موسی بن قدوه اولیای آفاق
شیخ صفی الدین اسحق بن شیخ امین الدین جبرئیل بن شیخ صلاح الدین بن قطب الدین بن صالح الدین رشید بن محمد الحافظ الکلام الله بن عوض بن فرقد شاه
بن محمد شاه بن محمد بن حسن بن محمد بن ابراهیم بن جعفر بن محمد بن اسمعیل بن محمد بن احمد اعرج بن ابو محمد القاسم بن ابی القاسم حمزه بن الامام
موسی الکاظم و بدین نحو امامت و سروری و مناسبت پرورش امام موسی کاظم و اولاد بجلد تا ای شام با طراف این اوراق اسطر کرده
و ساحت صفیره اطفال ایراد اصفا صفات بخشیده و بتمام بیان نیکو آن سادات میناید و حکایات محاسب ابرو و آثار صفی
دیکر آبا و اجداد حضرت شاه و الارشاد می آید و منه الاعانه و التوفیق آرایش بخش ایوان و اوراق بذکر علی اجداد آبا
شیخ صفی الدین اسحق عارف بطلی عالم و کاشف فضلای قدم بر خلق شان و خوبی کردار سادات صاحب سعادات موسوی اطای دارند
و آن زمره کجه بجلالت صوری و معنوی و جامع فضایل نبوی و اخروی میشمارند لوامع ماطلی هدایت سایر ایشان مانند صبح صادق و ظلام
لیالی ضلالت را مفقود کرده اینده لوامع صفوت مآثر ایشان ایمان انوار آفتاب را فی تضل و کرامت طالعه بدین شعر
از ایشان بوده هر یک دین پناهی * سر بیکوت را پادشاهی * چراغی و شن از نور امامت * مشعر سوی مریخ کرامت
فهم من اصناف الانام * کرام من کرام * لاجرم جاحت بآن نسبت که عندلیب فطرت کلزار مفاخر هر یک این زمره
واجب التطلیم که سلسله نسب همایون باسامی ایشان بخوشنمه مراتی نمایند اما تا بدین عین و تزلیه بذکر مجمل از احوال چند در سالک حضرت
ولایت پناه کرامت دستگاه فیروز شاه و اولاد عالیجاه آن قدوه آل رسول الله لسان بقلم بکشاید میر و شاه بر پیک بوده بکارم
اخلاق و محاسن آداب موصوف و بطایف کفتار و کرم ابر طوار معروف انوار سیادت و سروری از ناصیه مبارکش طالع و آثار جلالت
و مهتری از بشره همایونش سایع بود و قول و ثروت مشهور و صفت باهت و مخاوت بر الست و اهل اندوه و مواسی و اغنا مسرور بوده
تحایت و سیاد و غلامان و مملوکان زیاده از مرتبه حساب و شمار نظم فلان احتشام معالی پناه * جهان کرم میر فیروز شاه
دری بود از درج عز و شرف * کلی از کلستان شاه نجف * مسرور بود ملک کرده از عنان او * جهانی ز پرتو باحسان او * و همانجو دستگاه

صفوة الفضا مرقوم بقلم مشکین طراز این پرداز شد میر و شاه در کنار چشمه ایلان در موضعی که موسوم است و مکن منزلگاه بوده و پیوسته خاطر کرم
کستر و مضیافت اینده و رونده مقام مسیحی و چون آنجا ساز هاله عیشه ملی والله یدعوا الی دار السلام شنوده از بیوت آیه
عالم فانی مزهت سرای جاوده الی نشأت الخلود و قرینه مسعاد تمند شر عوض از منزل و مکن کوچ کرده و رقم اسعد ایجاد که از اجلا صفات حظه
اوبیل است ساکن کشت و در انعام بحت اعلام فارغ بال و شاکه ام اوقات میکذرانید تا وقتی که اویزه دکاشت و عروس امیر بوی خورشید
سنقر جهت نام و آن مدتی در درج ولایت درسن هفت سالکی از نظر خلایق غایب شد و هر چند خدام امیر جهت و بطلبش بهر طرف شتافتند
از تشنه جمال اقبال جایش اثر نیافتند لاجرم در آن دو دمان بعظیم الشان بصیغه و نفایت صعوبتا تفاق افتاد و بحث آنها بحوت خبر دل
از دیده متنبان خاندان سیادت کنشاد اما هنا قبال رقعه مثل خاطر مامور دکان بوده و احیانا بزبان حاله دکر شهر هر یک بعنوان
اقبال بر زمینه بیت یوسف کم کشته باز اید بکنعان غم مخور * کلبه احزان شود روزی کلستان غم مخور * و بعدا از قضا و جهت
از این احوال کاه در زندان هدیه و دخایر بدیر کوار بیاد شد جانه عنایتی در بود ستار سعید بر سحر خفی جایل بنوده و در زمان بخت بان زر و زیر
تلاوت قرآن کشوده لاجرم ملازمان ستار کرامت مشیع و شاه دمان از غیاب کفت حالی رسید بجواب اداء طایفه از بیان که در سلامت
اسباب ایمان انتظام دارند مرا بیان خود بوده بود و ندو تقدمت بحفظ کلام الجاد انتظام ملت علام و تعلیم سن و فرایض اسلام ترغیب و ترهیب
مینمودند و تلاحات متحقق و تحریک کشته غاشیه خدمت و ملازمت مجد و ماده حقیقی بود و شرکه فشد و آرد و دی و ارادت و اعتقاد کرد عبودیت
بر میان مستطیر و نیاز و اداء عشق پذیرفت و سید مجد الحافظ در مصاحبت قرابت خویشان با حاسی سنیه آبا و اجداد خود سیر اعتنی
تا آنوقت که مدت حیات طیبه بر اینده علی عزیت مصوب بایر نجت بر افراخت نظم و ابر هیبت پرواز نمود * مدفن شاه و سر و باد
صلاح الدین رشید و ولد شد امیر مجد الحافظ بود و بعد از فوت پدر و قرینه کلخن اران اقامت فرمود و آنجناب از حال صوری نیز بهره تمام
داشت و همواره مزاعت مشغول کرده و مخم انعام و احسان در زمین دلها ایشان میکاشت و چون زمان زندکانی صلاح الدین رشید بنز
سر رسید پسر رشیدش قطب الدین قایم مقام پدر کرده بدید قطب الدین قطب فلک جلالت و دین داری و فخر رشید سپهر سعادت
و مدد کار بود و هم در تخلیه کلخن اران اقامت داشت تا وقتی که بسبب هجوم لشکر جهان بادیه بقلعه نمین انتقال و تفصیل این اجمال آنکه
در زمان هدایت و ارشاد امیر قطب الدین یکی از مشایخ کفار که جهان از لشکر او در صفتان ناایمان بجا از مذهب و غارت و بلاد اسلام و
تاراج ساکنان ملت حیرانند بجانب دیلم در کشانند و چون از خبر کلخن اران رسید امیر قطب الدین بطلب کلخن اران الاعظم
عیال و اطفال و اطفال اشهار دیلم خاید و تاخته در زیر زمین ترتیب کرده و اولاد و متعلقان از دران طاخانه از چشم مخالفان مستور کرده اید
و نفس نفیس و کوشه نشسته بتخریج و زاری بارکاه کردکاری از آن بلیه نجات طلبیده و بحکم جوان ناقرآن الخطاب نزدیک بود حق آمزوا
ایستاده بود و کرجهان در اراده بلاد ست جارت بر اورده و بکی متوجه آنجا شد و آن جوان بروی او بعد بطش بروه الحق یعلو و لا یعلی و اغالب
اند و تشریف آن کاه ذر سهتر با بقصد اقدام اراده و بر حلق شوش کشید در اخلی کرجه فرماید زد که معنی از هلاکش کفت آنجا دشتی
بود و دوی با جهاد نهاد و آنجوان از لشکر کافران ساده بر حال جهاد نشان سر اپرده نعمت که در زیر زین بود نداطلاع یابد اند بشیر
بکند و دی که در انوع بود در نهاخانه رسید و در کلخن توحید بر زبان زاده مستقد بخرج شربت شهادت بامیاد و هر آن نظم جهان
با و رسید صاحب خود اکشته بدند و شمشیر انتقام از نیام کشیده رشته حیات آنجوان بسند صفات را با قطاع رسانید بعد از آن
امیر قطب الدین از زاویه اخفا بیرون آمد و قضا را جوکی جهان با تخاب رسید بدند و شمشیر و کرد منزل و مدعا بجز از باد و افتاد و کلخن از
او کشته نقد و کرد بند و بطرف دیکر فشد و امیر قطب الدین آرزو تاشی و زمان کشتکان افتاده بود و همچکس بحالش اطلاع نیافت و چون
تیغ اقتاب زمام غروب تحقق شد جوان از اوباش ره بیل که جهة حاکمکشتکان رسیده بودند صرف امیر قطب الدین رسید بدو آواز الله اکبر
را شنید بلاجرم بزد دیکر فشد کفت و الله در سید ندان امیر روش جنین جواب داد که ظاهرا دو لیح بردن شده و زخم جارح بیدرست کاه ملاحت

فرمود تا آنجماعت نزد او رسیده و او را بملقات نزد زین رسانیدند و امیر قطب الدین عیالی و اطفال او را بسلامت بخیر از آنجا بیمن لوازم محامد ملحوظ
رسانیدند و امیر قطب الدین و همراه او بمقر خود مراجعت نمود و بعد از آن بمحبت و رعایت آنجماعت مشغول شد و بعد از چند روز
کسوت بیرون خواهید و هنگام هجرت عالی بیفت بر ترتیب فرزند معاندت نمود شیخ صالح مقصود که آنید و وقت عمل با عمل مقدر آنرا بنا صالح
و بیلی عهد ساخته دست بریاضت رمضان کشید و شیخ صالح در وقات زندگانی بسن سیصد آبا کرام و اجیا نموده چون آنحضرت بزیارت بهشت
عنبر سرشت کشت بیرم حضرت خویش امین الدین جبرئیل نایب مقام شد و آن سید زاده بعد از وقت زیبای سن شانزده سالگی بصحبت
صلیه خواجه سرا و بر وی نیاز ملاحظات ایسی در بیع عنت و طهارت از جمال عالی مبدع خشید عقد خویش داده و در طلب لوازم حاجات
امین الدین جبرئیل را از لقد رو مستور بر کمر راحله جهاد و شهادت و بر جهت سرایه سعادت بود و در لوای آنها بهشت پیری جلیسه کهکه راست نمود
راه آفتاب از بیح امید « وجوه شرف ظاهر الجاهد » آثار حضیه باطن از ملیه بجهت بیاسوس ظاهر و آثار زکیه نفس نفیس از مطلع
جبین سیمین اهر امارات هیبت و ارشاد در شرع مبین پیدا و علامات ولایت و اجتهاد از اشرع هاوند نمود بیت شعر کلی بنکر بنوع نیاز
و دوا فرزند به ذیب ولایت « جهان کشت از بوی مطهر » نه نور شرع چشم اختر شد منور « و امین الدین جبرئیل در امید از نزع روح روان آنها
فرشته خوی و روشن ملاحظه علم بجهت و شاه ملوی بر لواحت و آیات نور و صفات قیام نموده جهد و سای بخشیده بجهت زاده زبان ساخت
و آنها هلاک بجهت آفرینند معاندت را بر الفتح کیت نهاده و تا بهای و قبه کسر اسیر را بر صفی الدین اعجی قرار داد و الحمد لله الواهب الوهاب
و الصلوة علی محمد خیر البرایا و آله الغرة الاعیان **شیخ ابراهیم بن الاعلی آیین از زین ماوی و مفاخر شیخ صفی الدین**
با آفاق کار جهان ذات بجهت صفات شیخ صفی الدین اعجی آفاق بوده از شرف ولایت و دین بر دوده و حشره و شمشیر و حیثیت و بر شرع
بیان لوازم نهایت لطف بر جهت کوی و نکار اعتنات بخشیده و بجهت سیاست اثر انجراهم جلوم الدین بر علو بایه قدوس بیرون از احاطه اره حضور
کتب کلام هدایت خاطر شریف نور کوش هوش عالم ساختند و بنا بر اقام حدائق کل بجواهر بصیرت اهالی بلخت و سلوک قبه
عرش فرسای صومعه اش مهبط انوار حیدر بار « و حضرت کعبه اسای از مراش طواف طواف مکان عالم الامر خان **اولی جنحه** و هیلی
و انهای سجاده اش بر دوش طیران و سب اهل کوک و رشای کسب قشیه نقاد و رمایش بوسند و زوان خلوقات با آفاق شرق و مغرب
عبادت چون کان ابروی خوبان حیدر و بیدار بلخت کشیده انی و در آت بصارمه روان جزر و جمال حقیقی صورت بقدیه الرحیم با
شاه بیان از اهل حقایق و معارف نهان کشوده و از شام تا بام بر کوع و سجود و قیام و صوم اقام بوده **نظم** هر ذکر او در کوع و سجود
هر فکر او در قیام و قعود « شد چشم او روی محراب با « چشمی که نشاخته خواب را « شوق خوش بر آب و بندکی « بطلب خاطر بیشتر از نیکی
لب و دیده اش مالک کامیاب « بیست زهر دون کناه و نجات « هیب بنده داری همه در بوده « هر شب زهد بر شرع قائم بوده « قد نکاه او بر عرش بر کوکه
و دش بوده و قدر و سیار زاناه « که نشتر زهست اهمان منبر شرع « نوداد مرایح چشم پرش « کناه و چرکه بیچی لسان « فشاند و دو رضا
بهلک کشت امین چو کرده دعا « شرع حاصلش از معاندعا « و آن سنوی محراب امامت و کرامت هنوز در سن سی بود که بر طبق کلام کریم
و آتیناه الحکم صبیا دست عنایت ربانی ابواب غیر بیا بر روی دو کارش بر کشود و اوقات خمسه ساعات را مصروف اعتنا
طاعات و عبادات ساخته در آن اشتغال نهای غریب میدید و از دیاد الطاف الهی و تضاعف اعطاف شاهنشاهی امید داشت که شرعی
در عالم روی اشاعه و نمود که بر قدر مسجد جامع اراده پل نشسته است که ناگاه آفتاب طالع شد که از انوار عالم از نور روی او روشن شد
چون آنجهان ظهور بها از وی دید که آن آفتاب روی بر ارض اوست که از مطلع سعادت طالع کرده « معاندان چون عالم رنجیده و اشیاء با اندکیت و الحمد
لله الذی امام شرعش مقرر نموده طالب غیر بود و آنجهد نه بود آن آملی بجواب جواب او کرد او قرة العین این رؤیا دلالت بر آنکه دارد که روزی
از جمله اهل قوم بیند رمضان آید که شرق و غرب او روشن سازد فلاح آنجناب بقوم و در حالت شده و در وقت تعبیر این جواب و تعبیر از سوره ابراق
چنان بخاطر فاتر رسید که اظهار او آن زمان در طالع جواب آن شیخ ولایتاب نموده و مدد از مطلع صبب نوحه بر آفاق طالع خواهد کشت که

ما هر دایت سلطنت لوی بیان خود رشید تا بان مرتو بر عرصه کون و مکان اخاذه و سنی الواع ما لا حقیقت ایضی مشاهده و محسوس بکرده و حقیقت
این دعوی نزد ارباب صورت و معنی ثبوت و بیوند و همچنین منقولست که در اوان صبی شرع جواب ایه که بر کوه هیلی نشسته بود و شیخ
طریق بعضی بیان میبسته و تاجی از بیوت سوره بر سر نهاده و هم در عالم خواب اخوه کفت که بر شیخ امین الدین جبرئیل را بخشیده تاج جهت
صدقه که کشت بیدا الاسیان کشاید خواست پس تاج از سر وا داشت و آفتابی از روی مبارکش طالع نموده کهر عالی را سوز ساخت و از آنها در
بر نهاده آن نور بر شید و شد و نوبت دیکر که فرشته کرده « عبد خود آن آفتاب رمضان آمد و چون آنچه نیکو سرت بوضع بیوسته خواب
و اسده و راخر وقت کوید که از اصحاب عبدی و دشن عنیره و تعبیر این جواب تأمل نماید بیقین بدانکه آن تشبیه کنایتا از ظهور نتیج حمایت کشاهی
بادشاه مظفر او بوده و آن آفتاب تاج و هاج و فرق همایون آنحضرت اشارت مینموده و احسن ما قیل **بیت** زهی ملوک بعبر تو تاج
خویش آن آیت که تفسیر شرع بانی « **القصه** چون آن شیخ ملی و خاطر فیض آنحضرت ولایت پناهی بنا بر کشیدن طالب و مقتدا کاملی کشت
و از آنچه بجهت و جوی نهاده و بیهانه ملاقات بجهت صفات برادر خویش صالح الدین رشید که در بلدهٔ شیراز در کالا اعتبار و جلالت شهیر بود
از والده رخصت سفر خواسته کرد و بیاده و شیراز رفت و در خانقاه شیخ ابو عبدالله خفیف نزول کرده « یاد روی چند سیر بر صالح الدین رشید
خواست که آنحضرت را بخانه خود برد و ابواب اعلام و اکرام بر دوده و در کاش کشاده اما آنکه بعزا اجابت اقتران نیافت و شیخ هر دو زمان بعقد ریاضات
و طایف طاعات و عبادات مشغول شده و در آن بلده بصحبت شیخ سعد الدین سعدی و سیاری از مقربان بارکاه ازدی و سیلهٔ اما ستاد ارادت
مهیج لیل الحاجات نهاد زیرا که مرتبه نیز و در الزمان بر زمید بیا آخر الامر در امیر عبدالله فارسی که فارس میان هدایت بر و شناخت و تعلق
حال بر شرع صدر او امیر عبدالله آنجناب را کشاد و عزیز ما لا مد شرق و مغرب عالم و عزیز شیخ زاهد کلان کوی بیت که تا طلوب تولد رسانید
بنا در هنا شیخ اولیای شیراز او را کرده « بجانب او پل از کشت و نوبت دیکر شرف خدمت والده و دیار تحصیل جمال شیخ زاهد اشتغال
نمود و شیخ زاهد و او شیخ امیر بن بابویه شیخ بنداد الکوی السجلی بود و تاج الدین ابرهیم نامه داشت و از شاه از سید جمال الدین کلان زاده
بود خدمت سید جمال الدین خاطر در کتاب صوفة الصفا مسطور است بیا الطاعه ابو القاسم جنید بغدادی بود و نه و سلسله
شیخ جنید با امیر المؤمنین حیدر علی ابن ابی طالب م بیر سلسله بعد از الکو شیخ صفی الدین مدت چهار سال که در راه مطلب با نواع ریاضت و
تعب و رنج کار کرده از بنا نکنی او را بخدا رهبان سیکفت و از اره پل بجهة آمده در بیرون بکیلان رفته بشهر شیخ زاهد در قریه هلیه کران از
توابع کیلان بر سجاده ارشاد تمکن داده و شیخ صفی الدین انحشوع ملاحات شیخ زاهد بر علو ساده در نفس شد که شدت سرما و جکال الشت
پاره و شما تجهه قریه هلیه کران شد و رجاه سالک بنکان **الذی انزل هذا القرآن** عقصد در سیر و رنا و بر شیخ زاهد و آمد
بادای نماز و عزیز از مشغول که بدید و حالا که در آن اوان شیخ زاهد در خلوت نشسته جان مقرر ساخته بود که تا بعد الهجه کران از مریدان و طالبان
ملاقات نفرماید و بر سوسه در راه رمضان حالا آنحضرت بر خوان اعاده و اما چون در آن روز نمود کرامت از وصول آنقدوه خاندان امامت
خبر اوست خاوی که موسوم بجهة خلاف از بوطالب اشتکت آنجوان کیک پوش کرده که کوشد از او نماز بیکاره خلوتخانه خاصه من ماده
تا آنجا سر رود و محمد خلاف بوجب وضوء عظمه در آن ایام شیخ زاهد خلاف عادت طریق شیخ صفی را که رعلوی نشسته بود و کرد
و از شاه و تلمیذ در احت جدیدهٔ صیت انوار ولایت و بشرهٔ سیاه کشی مشاهده بود و شکوهت در بیشتر سوی اهتمام نموده و شیخ صفی الدین
قدم بر دیبای جهاد و کاه بجانی رسانیده که دهشت روز یکنو سا اطاره کرده و بند رنج مرم مالها انجامید که در ماهی زیاده از یکهزار
از حضرت کوکل و شرب جیزی نی چشید و در شب لصلا بهادی همایون بر بسته تنی نهاده و در روز دکوه و صحرا رفته چنچه شیخ زاهد و بشت
هیبت کشید و چند سال از کل و سوم و طعوم مجتنب و محترز بوده و وقت اطاره از آنک بعضی اکیا هوشا و ولی نمود و لاجرم باندک نجاتی
بر بیشه کلان تسبیح که و شیخ زاهد آنجناب را بند بیج الازهاد و ریاضات و ریاضات باز آورده و بخورده زکوشت اشارت نموده و بر قیاس
حضرت ولایت مقبت و رمایه تربیت شیخ زاهد از حد بدرجه تضاعف سوق ناصاحب مقامات علیه و صاحب کالات سنیه کشت

وشیخ زاهد با وجود آنکه در زمان صاحب کمال است بجاده منشی و ارشاد خلایق را بآنحضرت رجوع نموده و یکی از بنات کرامات خود را که ام
زهرا مزوره با او در سلک ازدواج درآورده و حسب ارشاد حکایت از مؤلف صفوة الصفا بگوش هوش رسیده که چون شیخ زاهد بپایه قدم و منزلت
شیخ صفی الدین که ایشان و همگی همت در عقب شان و در خدمت مکان آنحضرت کوشیده نایره رشک در باطن بعضی از خلفا و مریدان اشتعال یافت
و در مدینه شیخ رفته گفتند چون حضرت شیخ نیز ارشاد و سجاده منشی را رجوع بشیخ صفی نماید و او در اردبیل نشسته ارباب طلب دیگر در شیخ عمر
هر اشید و رجع و در دنیوی و خانمان تمام خانمانه پس ارباب آگاه و ارشد خود شیخ جمال الدین علی را که صورت کمالات صوری و معنوی اشتمال داشت
قایم مقام خود ساخته بدیار زاهد سازادت در و اسی مناسبت عقد در زاده خود نیز و این سلسله ارشاد کسیخته بکرده شیخ زاهد و نیز و که مرایز ندها
و مقصود همین بود اما دست غایت از دنیا تاج ولایت را بر سر شیخ صفی نهاده و زمام مهام ایالت ارادت را بعهده درایت او داده **وخال**
فضل الله نوبه بشاه ع ای کاردولت کنون تا کرا رسد • پیر مغ بود که من همین زمان چنان سازم که بر شما حقیقت حال
ظاهر شود آنگاه فرمود که خلوت جمال الدین علی کیا است گفت مقتدی بخلوت حضرت شیخ است باز پرسید که خلوت صفی چه معنا است جواب
داد نه که رکاره دایت در موضعی که نه چنان آنجا چه چیز است شیخ فرمود که هر دو را آواز میدهم مشاهده نمایید که کدام یک جواب خواهد داد
پس فرمود که جمال الدین علی اما کرد و چی جواب شنید صدا از شیخ صفی را ما فرمود و همگنان آواز آنجناب را شنیدند که گفت لبیک و هما لطیفه
شیخ صفی الدین بخانقاه در آمد شیخ زاهد که خانقاه و خواجه او که در خلوت گفت چیست آمدند چه رو گفت ندای شما را شنوده م **رباعیه**
هر کس بسر عشق خود بر بزم شهود • کم در زمال بار غافل نفنود • پیوسته بگوش هوش از هر طرفی • آواز رجوع فرزاد اهل شنود
آنگاه شیخ زاهد روی بمریدان آورده و بزبان الهام بیان رانده که شما را معلوم شد که جمال الدین علی آنقدر غافل که با وجود و قرب جوار ندای
مرا استماع نفرمود و صفی آنقدر حاضر که از ایشان رجوع مسافت آواز مرا شنوده بحضور آمد و حضرت این سعادت بواسطه مناسبت معنوی که بین
الطایفین و مماثل واقع بوده اورا روی نموده **ع** با خود آورده ارباب خود برسد • لاجرم آنجناب تحمل کشته موجود رضای کمال شیخ صفی الدین
معترف گشتند و خاشیه ارادتش بر دوش گرفته از سجاده در گذشتند و شیخ صفی الدین هم در زمان حیات شیخ زاهد رضت ارشاد بر اردبیل
شتافت و بتلقین سالکان طریق هدایت و ارشاد سرگشتگان سبیل عنایت اشتغال نمود اما هرگاه که در وقت ملاقات و شوق دیدار شیخ زاهد
بر وی غلبه کرد و یکبار نخواسته شرایط کمال ارادت و اخلاص بتقدیم میرسانید و اعتقاد موجب مزید عظم شان و علو مکان آنجناب میگردید
و احیانا شیخ زاهد نیز باردبیل تشریف میفرمود نسبت بآنجناب لوازم محبت و اخلاص بجای آورده در صفوة الصفا از شیخ صدر الملة والدین مرویست
گفت نوبتی شیخ زاهد نیز باردبیل شتافت و در آنوقت که سکان من بود نزول نموده و در وقتی که بدیدم شیخ صفی الدین با جمعی کثیر از مردم اردبیل
در ملازمت حضرت مستعد بودند سر از جیب بالا برده گفت هر چند بیخ و این بیاهت در رضای عالم طیران نموده جهة توطن صوفی موضعی
بهتر از اردبیل نیافت اکنون ای صوفی بباید که در این سرزمین رحل اقامت انداخته زاویه خدمت نمائی که آستانه سپهر اش اشیانه طایران
بالا باشد و ساحت بارگاه عرش مطاف طوایف سالکان بساط بسیط عنبر کرده و در تو کلام است که فرق انام را بشایع دین قویم و صراط
ملت مستقیم دلالت کنی و ندای **اجیبوا داعی الله** بجهان طرف هنا قلیم رسانی نزد که جناب جلال سبحانی ترا خلق و خلق را بتو
حواله کرده است **بیت** روی اهل الهوی زمین است • مهبط فیض الهی کمین است • و باید که با حوال مشتاق اسفار نموده مردم
اطراف آفاق را بخلعت معرفت داری و خلقا با طراف اسفار و ساده خود را درین کار عاف و معذور نداری و اکنون اماتی که از شاه
دار ارشاد داشته و بعضه درایت تو نهاده در سر رشته هدایت است حضرت رسالت را دست تو داده م **شعر**
چو الطاف الهی شامل است • ظهور مؤدعه جان از تو نفست • کشاده پیش تو اسرار دین را • بتو داده هر یک بدین را • و شیخ زاهد سینه
سعادت موضع سرور مروه که انواع شرف و انست مرتبه عازم و راجع رضوان گشت و یکی از اهل ارادت را که موسوم بخضر بوده و الیوم
لقب اشت پیش خود طلبیده گفت میخواهم که بیکدو از اینجا باردبیل روی فرود و یکی صوفی با رسانی و الوفی اعتنی را قبول نموده

شیخ دست مبارک بر پشت و هر دو انگشت فرود آورده و آنچه از سر و روی متوجه اردبیل شده بیرکت دست حق پرست تحکیم کرد باعضایش
رسیده بود هفت مرتبه زاده اما دیگر و هر دو نار دیگر و قریه کلخوران بقرملاقات شیخ صفی فایز گشته سبب آمدن خود را با گفت و
آنجناب تهیه اسباب ملازمت شیخ کرده علی الصباح بر اسب جرده که داشت سوار شد و حضرت رکاب هدایت اثرش را ترک گفته نماز
خفتن بسوره رسیدند و شیخ صفی الدین شرف دستبوس بر افر شیخ زاهد فرمود که صوفی را بر روح متوجه اشیا زاده تو در راست
و هر کشیا از اصحاب ارباب عرفان من صوفی خبر نمایند تا فی الدین بلب چیست و نبود که چون یکدیگر مسکن مألوف حضرت شیخ است جهة
مقدم سوره از تا و مواضع مناسبت بر نماید و این محل موافق مزاج شیخ زاهد اما شاه شیخ صفی الدین آنحضرت را بساره و کیار زوه و بعد از
وصول بجهاز ره و تا آسر حلقه ارباب یقین و رعیت جات تقاضا حاصل موجه سیره و شیخ صفی الدین طوان بجهید و تکین بر اخذ مراسم
تعزیت بتقدیم رسانید و حضرت اسرکوشی را خود و نبوده عنان اضراب بجانب اردبیل معطوف کرد اند و چنانچه شیخ زاهد رشاد فرموده
بر سجاده نشست جهة دعوت طوایف اهل حلقه با کلوت و اطراف تالوش و ساد و هکی هست بر نشید و تعدد بعیت بنوی مقصود
ساخته با ملک نیا و حیث کرامات و خوارق عادات آن سلطان تجاوز ما دات در شرق و غرب جهان رسانیده شهرت یافت و اقطار اصاف
و بلدان مرغیان مدایح سعادات روی بدرگاه فلک اشتباهش آورده از دهام خاص و عام فضا و اره بیل صفت تضایق بدرجه و صوفیه
الصفا از هر طبقه الدین که در سلک اولاد عظام آنقدر اولیا طوایف اسلام انتظام داشت منقولست که گفت روزی از ولایت عراقین بدوم
و آمد بلیجان و ایدیکر و شروان از ارباب ارادت آنقدر که بعیبا امامت کرامت اند که تمامی مساجد و معابد بیل انواع از ایشان
برکت و انتفاعت با رشاد حضرت شیخ و خلوت نشینان جان مقدسشد کرمن و هر شاه جهة انظار و بلیا از خلوت نشینان مکانی ایشان
نمایند و دران ایام هر روز ایشان کرده مهیا بایست که تا بدیشان و فاکنیم ع و بیهوده زاقطاب قدر او کردیم بود • در کتاب مذکور مرویست
که روزی در قریه مارو دیزلو به محلد داودی در کنار و قرب چیست هزار دیر دست شیخ تو بکرده و رسالت سایر مردان انتظام با فتند و از خواجه
عبد اللطیف که حضار آنقدای هل را بود روایت کرده گفت شنوی از آنحضرت شنوده که گفت مرا کنون دو هزار و بیست کالست که قطع
مقام خوف و خطر کرده ماند و بیت زیر خام **الا ان اولیاء الله لا خوف علیهم ولا هم یحزنون** رسیده اند از مولانا عبد الملک
ولد مولانا شمس الدین و نیز مرویست که گفت من نوبتی مرید مولانا کرانه ای و نیق یا ای ارادت متوجه ملازمت شیخ بوده تعداد یکروز مدتی
سر راه سیزده هزار مختار در آمد و عدد مردی که در نیار طریق دران شهور بخدمت عتبه علام العیوب کوتیدالک و بر بقا سوی
مرسوی از عتبه علیه القدوه اولاد حضرت مطاف طواف اصحاب بحسب و حلال و ملاذ ارباب فضل کاربود و هر سال چندین هزار از
طایفه بحرکت اقاصی بتر کوشی مطلوب رسیده ارباب هدایت بر روی مردم کار ایشان نوکشوده و ما غیر ثبوت بوسته اوراد و ملازمت
و آثار هدایت بنزیله لا ناصیه ها بنون آنهم بسیدین روی بر تبه لا مع و لایح بوده هر کو اهتم بر اجماع جاجز رشد مثال می الحاد مرجع سلوک
در کاشانه دلاور و سنی شده فی اختیار سر ارادت بر بایش می نهاد و قایع حقایق معرفت الهی و فرایع دقایق موهبت نامتناهی از مطلع الطف
کرامت بیانش بیوسته رشاد بدایع و ظهور میفرمود که از ذوق ان دو ایای قلب آباد جهان صفات ضات بدرقه طالبان راه و صول بکوی
مطلوب نشان میداد سلاطین عالم و هر چند که صحبت جنت رشتش رسید ندی از نکو ذات امامت صفاتش بحال کلخوران استدعی
و خواتین اهل و عیال چون در زاویه سر در بیابانش راه یافتند و بر شش خدام ذوی الاحترام اسرار و رغایت قواضع و فروتنی نشدی **شعر**
در شه تقدیر قرشان انوار هدی • تخم شاهی رسالی قدر اولاد فرخند • حلها فان قضاء کار کاکان بعدت • رفعه و بالاهی چون قدر او
و چون در اکثر بلاد اقالیم سعد حیث ولایت آسوده و دوران امارت شایع گشت و خلق جهات بواسطه ارشاد آنحضرت و خلقا و عظامش
صلوک طریق هدایت موفق شدند **تا بمر** فصل نهای از اقتضا کرمان انقضای ایام زندگانی آنحاوی کالات سالی بقارب
انجامید و ارجمن منضاده که از خارج یکی دیگر هفت از ایلیه بدین عاجز خواه استلایت صفاتش گرده بدو و از آنحضرت مرویست که دیگر

صفت بودی بزبان الهام بیان کنند اینکه هاتف غیب در گوش هوش من گفت که هر چه می‌گوئی در تنگی کتاب اطاعت کن دست حکیم علی الاطلاق بر
بدیت نهاد و بعد از آنکه جمیع اصحاب را مراجعت داده بتوبه و استغفار و الاذکار باوجود تزاحم امراض و تکاثر اعراض و قلت اموال و قلت اموال ایشان
همه‌اند بتجدید وضو میدهد و در وقت قوت صفت اشارت میکرد تا معین از تنگ کان اوراد و قیام و قعود امداد میشوند و در آخر اوان
ارخال عقب ولایت عهد و ارشاد طریقت جناب را بولد ارشد خود شیخ صدر الملة والدین موسی که سیرت شیخ زاهد بود و بعد از شیخ زاهد و بعد از شیخ صفی و بعد
و قبول کرد سید جمال الدین اصفهانی بوظایف اذکار مسنون عمل قیام نمایند آنگاه در روز یکی الدوله بتلاوت کلام ملک علام مشغول بود
و در روز دوشنبه دوازدهم محرم الحرام شنبه قریب بصف النهار بریاضت هیبت کلام الله گذشت طایر روح مقدس بجامه خطاب راضی و ارتقوا
فوکارنی الذی یاتی بخلد ۞ لکان رسول الله فیها مخلدا ۞ وما احد یبقی بهذا الموت سالما ۞ فان المنایا قد اصابت محمدا ۞ شعر
اگر هست شربت بسیار بودی ۞ صبوحی خوش تعیش زنده بودی ۞ و از وقوع این حادثه شامل ماتم بر حزن و الم بر گلخون و در ون اشرف بی آه و ناله
و از حد و شیون اندوه کامل فرج آمد بنا بر صغر کلی بعد هر حسرت ظهور یافت اقربا و اولاد آنحضرت بنجابی اشک خون لاله در گشتند و خلفا
و اصحاب ارادت را خلیفه شاه و آنروز ناشب بخاک و خون غلطان بودند صعوبت آنصیبت نه بشایه بود که زبان قلم گفت تحریر آن تواند بود
و شمشاد و آن تعزیت نه آن زمره است که قلم در بیان شرح آن اوراق سیق تواند ساخت **باعیه** بایستم تو ز ایکه آدم بزبان
و زده فرق چون صابر لقمان ۞ افسوس که سایه بر گرفت از سر خلق ۞ خورشید سپهر روزی و احسان ۞ و چون صفای زاویه سپهر
بسبب غیبت و بوی نور مهر بکدورت تبدیل یافت و پرده ظلمت شب کسوت سوگواری گشت سید جمال الدین اصفهانی حسب الحکم آنقدر
بارگاه سجاده اصلاح داده و در وقت اداء واجبات و سنن آنحضرت بالمنشاء شارق از بطلوع بر بطلوع میکرد بدو در وقتی که بیخواستند خشید بی آنکه
کمی ذات مبارکش نگاه دارد و بی نشست و در آن اثنا زبان الهام بیان گوش ان شد چون اصحاب که شرفاء اشتند بگوش سکت که اقه و اردیکر فرمود که هو
و سیم بار بلفظ کلمه که کسی جسد کرد و از باب اذ وقوع این حادثه در بطن حیرت افتادند و بعد از قامت لوازم تجهیز و تکفین بنیج نعمت
سنیه حضرت خیر الوصیین بر بخاره مغفرت اجازه نماز کذارده و در آنشکاه در روز سه شنبه و در روز هفتم مدرسه که حالا مطاف طوایف کاملان و قاصدان
جا کش میرند و از تعاریف تاریخ آنکه در روز فوت آن ذبیح اولاد سید عالم عجم با و اظهار بیت شیخ زاهد که حیات کرده الله ماحیه شیخ صدر الدین
انتخاب اند و در اضطراب و ست بدیار او و هکت الهی تیر سینه شیخ زاهد و طرقه بشیخ صوفی که مرا مش از کرکاه از نمود اقدار هاو کذه بجوار
مغفرت خود و اصکر کردان و این سالت بعز اجابت رسید بعد از هفده روز از استحقاق الغیبت شامل آنسوز استحقاق الغیبت و ولا الطف ۞ و دست و دست
و همدمان او فات شیخ صدر الدین بحضرت سوز او الله نور کو ابد الجهد و بوده در ترتیب و رعایت آن و ضعه قدمین منزلت مساعی جمیله مبذول داشت و در
عمارت و نظافت ساحت آن مهبط انوار جنت و راحت رافت اعلام سعی و اهتمام بر افراشت **نظم** بر افراشت کره و زر زمین
شبه و رفعت آن اعلام زمان ۞ زمین صبح کره بدوشت اسمان ۞ رسانیده آنرو ضه بر آنمه ۞ و ضه کعبه آسمان کشته ۞ و آن بوم ماهیار و زبر روز
جنت و صور زی آنحضرت بهشت آیین بیشتر از بیشتر بوقوع می پیوندد و هوارد اوزار و اعلام و عواطف سبحانی بیان و تقریر عطر ماحیط بوده آثار
عنایات یزدانی ساحت ساحت ظاهر بکرده **شعر** زمین و زمان آنرو ضه دلکشای ۞ نموده و بصد عالم پیشوای ۞ در آنکرده ارواح بکاشا
کرم خرم و دلکشا احترام ۞ بآن بام مرغی که از زمین است ۞ بیقای آنمرغ ارجمند ۞ حضرت مختر بوده الیام نیز ۞
ملائکه و این آرند در سجود ۞ که روحه برح الجلاله ۞ و انا لله للسحق نحمده و انا و القلوة علی صفته محمد المصطفی و آله العظام الهما
و عترته السرة الاذکیا و سلم علیه و علیهم تسلیما کثیرا کثیرا **عطر افشانی خامه مشکین سواد در کلزار اخبار شیخ صفی الدین و اولاد**
شیخ صدر الملة والدین بس از انتقال شیخ صفی الدین بهشت برین و ماتم و عزیمت بر ایر تمهید مساعد هدایت و ارشاد و رفاهت و بجلد مخوف
و طهارت تمکن کشتند تمکن ادیه حلب از حضور سالکان و طالبین سیر بر ساخت **نظم** بکسر تیغ معارف پناه ۞ مساعد بر کاه در خانقاه
نشسته و بجلسه بالکان ۞ هویدا توحید الکان ۞ براه هدایت فرس راند ۞ تکیلا فقر نفس راند ۞ در صفوة الصفا مسطور

دارنوز که شیخ زاهد چه صفیه خود بی فاطمه را بجمال نکاح شیخ صفی الدین در آورده در آنشا بعلمی عقد بر خواست و از بهشت عدنی از جان
سبب قیام بار پرسیدند جواب داد که فرزند خلق که صفی الاتقی بی فاطمه تولد خواهد نمود بر من عرض کرده‌اند تعظیم آنفرزند صاحب کمال که تابع صفا
من و صفی زاهد بود بر خواست و چون شیخ صدر الدین موسی بر صدر عالم و نور وجه همایون بیارات و لوامع بیشه و شاه از ناصر جاهلی
لایح گشت شیخ صفی الدین بود که آنفرزند که شیخ زاهد در محل عقد بی فاطمه جهة اکرام شیخ بیان نموده صدر الغیبت و هم در کتاب مذکور مسطور
که در ولایت اردبیل دو قریه است کی اول و دیگری الادی کویند و در قدم و الایام در میان سنوطان آنده و قریه بوسته بواز نزاع همیشه ایشان
اما در وقت ظهور شیخ صفی الدین و لا زمو خلف و بیعت آنحضرت نادر بخصومت میان ایشان سکن یافت و بعد از انقضاء آنعهد و اهل کمال
کرت دیکر بوم بوز ایام جنگ و جدال آمده یعقوب بای باسو اجود که پادشاه بود و تنکه بالادی کشیده الاقران نابرعدم قوت مقاومت
در هان قریه بحصن که بایند و در آن اوقات بود ذکر باکه در میان خطا شیخ قطب سرتیه آنطایفه است مسمی آنحضرت را در بالادی و بیاشاهد بود که
میر تمو صدر الدین اکبر که در دور بعید رسیده آنده و قربان در مسند کرا ایشان زاده اند از تجاوز الاقران منع نمایند اکر آنحضرت با قوت لکنه فیها
و الا من اوکه با ایشان چه و باید که و چه و ذکر بالصلح ملاز شیخ صدر الدین در قریه مش از اکدار و اقدر خود حضرت بظاهر سان آن اهل ارشاد
سالک زهد و کرامت روی بدو آورده مکث که بره احد افلاس و حاجیب زار که هر و سعید رسید حضرت نزد و تابان روند اکر تو ملک
مقاتل هر ظهر الطلوب و الاحضرة شیخ دانند آنکاه آنده و چه بزرکه قربان رفتند اناحن ایشان و چه قبول خیاط و الاقران از مصالح
ماتو بر کشتند و بعد هر چه تمام آقا رجل کرده بنا بماد و رعایت شیخ صفی الدین و چون هست علی نمت شیخ صدر الدین خالیا نده سیاطان
تولیا زاتیع بیدع که دانیند و بقیة الشیق منهم کشت چون سبب انهم از ایشان پرسیدند کفتند که در چین اشعالا آنتوکال سوای شیخ
بیش که بر اسی بود سوار شده بوده و زده است اشارة فلا قیان متوجه ماکشت و از نجات او دست هکیان از اکار بهمه تمام سیر کرد بر
و در بوادی که بزد آورده **بیت** باهل راه کس بر سنیده ۞ اکر کوهی بود از هم بریزد ۞ صورت پیوسته که ملاشرف جوانی و اوایل ایام
جهانبانی نسبت بشیخ صدر الدین نوازد حسن ارادت و اعتقاد بتقدیم رسانید خاتمه و کاه مشرف ملاقات آنحضرة مشرف کشت پایی
سار کتی با الحساب و بر رسید اما از اخر و اسطه شرارت نفس جهاد و فاق اهل و فسق نفاق مغشوش اهالت و آن رشد کار آفاق بر بیرد
طبیب و ظاهر ابراسم تطبیع و فکر بر بیدا نوره و اطنار و مقام اطفاء شیخ شبستان ولایت شد و زهره جانسان بیکی از عرجان داد تا ه و ظلم آنحضرت
تعبیه کند و اخفی بر ای خانوای خدا بحضیه طیبه بر صریح الخلیه عاد بقا رین الجانبین در همان آمد و ملک اشرف ولد شاه عجب با دو
وقت فرزند حضت معاودت نصوبا بر بیل خلد و زان آنا تکی از زنه بکان او شیخ صفی اشتی و در واقعه دید که صفائی در دست مبارک کرفته و نقا
عجب با اشرف بکوید که فرزند اجرا دین شهبانه داشتند من ملکه آذن الجهاد انما تو میتوانند بد تو ایک سر بر این نیستی ای بدو اشرف بجوا
بی و که سبب کجاه اشتی بعد و زاده آنست که بجوانم بحجت شریعت قبق و ترک حریر و شیخ بارد بکرم بکشاد و ارهاکن تا نمز اجد و ده و صفت
این عقو را اعاده نمود بس آن بحصار بر دیوار زه حنا بجز از سقف تا قاعد شکوه کشت و ملک اشرف ولد زاده افتاده سر در فقه شیخ نهاده
و زان اعتماد بر کشاده و شیخ کفت راست بکوی و او کفت بی آنکاه شیخ بهار بحصار اشاره بدیوار که زه تابد ستور او لی دست شد و آغاز زفتن
کرده بدیر نمود اکر فرزند ارهاکردی فهو المراد و الا من اوکه چه سیاه که وصاح آن نعم کفیت آنا هدا بر سبل و اسق اسلام اشرف
کفت هل بعظیم و در دلش بیاشد و در خلق و شیخ صدر الدین اطلبیه و صد جزاء هیزه رخصت هر نمود و آنحضرة قرین تحت و عاطف
باره بیل آمد بدیدستور استوار هست علی بهست بر هدایت و ارشاد خلایق کماشت و چون جده ماه برین قصیر بکذشت دیکر خیال
فشه و فاء و رحلة شریه اشرف بیدا کشت و از غوشا ما بی اجمه طلب شیخ صدر الدین جانب اردبیل و بیتاد و آنکه اصحاب بیند و سام
جهاد از اطاع بر بافی بحضر اشرف مؤثر نرسیدن از عزم فنا و رخصت مقدر مسرد و اع نموده بطرف کیلان رفت و ملک اشرف از شنیدن
توجه آنحضرت بجانب کیلان مضطرب کشته رسل و رسایل متعاقب و متواتر نزد خدام خالقاه مشرف فرستاد و بزبان نیاز و اعتذار بیاد هم کرد

مناسب آمد که آن مرکز پرورد کار جلی بخطهٔ اردبیل باز آیند و در مستقر کرامت و امامت نشسته بقاعدهٔ معهود ابواب هدایت و ارشاد
بر روی روزگار بگشایند که ازین مخلص غیر از نیازمندی و ارادت سر وکی موجب ترویج خاطر فیض مآثر ایشان متصور نخواهد بود رسیدا
چون بخت باطل و کذب اقوال آن مرحلهٔ اهل ضلال بر رای حقایق آرای ظاهر بود بران همان اعتماد نمود و هم در آن دیار اوقات بعبادت آن ملک
طاعات و عبادات می‌گذرانید تا زمانی که از زیدن آن شدت تاریخ بدیل اراده دو سکام طرف سکون مألوف مراجعت فرمود و در آن اوان
بواسطهٔ هیبت شیخ صدر الدین سلطنت جهت خلفاء و درویشان پراکنده و پریشان گشته بود گاهی معینی از آن طایفه در وی اصلاح دیدند و منع اعطا
خاقان لاشیا سید و ارسکر بدند خواستند مولانا یوسف برنق شیخ صفی الدین را بخواب دید که ملک گری عظیم که عرض هاد دست باشند خاقان
کشتیم کثیر از آن سپاه و گریزند از آنحضرت پرسید که این قوم که میگریزند کدام طایفه‌اند جواب آمد که جماعتی که با من و اولاد من مخالفت می‌ورزند
هر آنها بیاد زیر تیغ آوار کردم **ورقام کلمزق** و هم در آن اوقات بر دو جمعی و سرزاوا از این جمله مذکور ست جانی پیلخان
لشکر بلاد آذربایجان کشید و چون باردبیل رسید کاتبان مخالصت آیت زد شیخ صدر الدین فرستاد و القاس ملاقات فرمود و شیخ اردبیلان
عازم اردوی حضرت نشاط گشته در وقتی که اشرف سایر بخدمت رشد بود نقشه رسید و خاقان پیلخان از آن زد خاقان شاه و دار اعظم
و احترام تمام کرده فرمان حسن ارادت و صفا طویت بتقدیم رسانید و نکوی احمد بزرگ مؤلف کتاب صفوة الصفات گوید که در آن ایام شیخ صدر الدین
مستوی دارد و جانی پیلخان نشر شیخ است روزی همراه رجیمه که مجلس پیلخان شرف بود گفتند اقا و اولو از بنفس خویش اولوازه اه ابواب اعتذار و
استغفار بر گناه و زبان تضرع و زاری از شیخ التماس شفاعت نمود و روزی فرمود است بر زبان آیت سوه **الآن وقد عصیت من قبل وکنت**
من المفسدین و من ارتجیه علیه بار گشته آنچه دیده و شنیده بودم مقرر نمود اشتر شیخ صدر الدین از غایت صفا نیت و نهایت فرت
و اصالت صدر که مکمل اشرف اخلاق قبول کرده باید و زند جانی پیلخان رفت زبان شفاعتی گشاد اما بعد از مشاهده اکابر اسلام در دار
آخرت قوی ندیدم جز بیا تفیق نمودند و مضمون این بیت که **بیت** ترجم بر طبلت تر ده خان ۞ سنگساری بود بر کوه سفندان ۞ عرض فرمود تا
بران شیخ عالیشان بطلوع کلم الخیر هو نفع الله ذمام اختیار آنکار لیست فاعلها را بر کلاشت **ومن یهن الله فما له من مکرم**
ان الله یفعل ما یشاء و هم در آن ایام که داخل ماه رجب شد تا از دهضین و صفا بر بود شیخ سیاست جانی پیلخان در خدمت
اشرف باز آمد و شیخ صدر الدین در نهایت حشمت و عزت مستقر هدایت و کرامت خود اسرار لوایح انوار الطف همچنین ساختی آورد که خطه
اردبیل بفضارت رسد و آنحضرت بمستوی دیده بر تو کی اخوش بوانم امر بین بر دو قسام سنوه تا وقتی که از ماه اردبیل الجاز فرمود و در ایام
مرض نهال کلاه ارامت و تکوکه فرستان کرامت شیخ خواجه علی اکه و ملازم شدتی بود قایم مقام خویش ساخت و جواهر اسرار معرفت و هدایت
نثار روزگار شرف اندوه قلاده ارشاد و زهد و عبادت در گردن اخاخت **نظم** نوع آنکه چون ماه الرشاد ۞ پس شد بجایش پناه کرام
و چون بحکم وصیت قایم مقام والد بزرگوار کشت خیال قامت بالاستقامتی بر جو بیار ارشاد و هدایت سر کشیده و بنیاد سدره المنتهی در کلاه
چون منزل پیرداخت سر دکهن ۞ سر افراخت سرو نو از بیت اکر صحیح دند و فرشند بهان ۞ منور شد از آفتاب انور جهان ۞ و شیخ خواجه علی
در اوقات زندگانی بطوق تبرکه بر گردن و **وقه علی النار خرج البیت من استطاع الیه سبیلا** عازم کلاه در مرتبه اسلام و راه علی طواف
عتبات اجداد عظام شد و بسر آنکه و گوهر خویش از بیم دار مستند شرع پروری مقیم کرد اند و اطایف از اعاظم صوفیه در راه ها و
متوجه بر مکرم **ومن دخله کان امنا** کرده بد **شعر** کرا همایه شیخ نوکی نهاد ۞ قدم در طریق نکوکی نهاد ۞
دلا و شنش پر نور حضور ۞ پناه از زبان دیده دیدار نور ۞ و همانا چند روز شیخ ابو هیم از مفارقت آن سالک مستوده مآثر مطالب بود
از غصه بر دل کرشت **نظم** فراق پیر و رفیق کاکه ۞ تمام از راه و شوار کرده ۞ و در خاتمه استحالی سافت فرمود هر دو کلمه
بکار رفیت و شیخ خواجه علی بدیده بدید فرزند و رشتی کرده بدید و پسر و مراحمت بکدیکر باد اما سلسله شیخ پر داخته و بمشرق طواف
و روضهٔ مقدسه نبوی بیرم مشرف گشتند از مراجعت معطوف ساختند و مدتها ماه شیخ خواجه علی بر بعض شده آخر زمان اختیار فرمود

و نصب ولایت عهد بشیخ ابرهیم تفویض کرده از این وجه اما یا بر بهات **جنات تجری من تحتها الانهار** انتقال نمود
و شیخ ابرهیم صدارت جلت شیخ خواجه علی عتبات الفیم و کال الحزن و ملاحظ منازل و قطع راحل کرده خطهٔ اردبیل شتافت و آیین آداب
قرین بجادهٔ تقویت شریعت خاطر التسبیح نشست مزرع انوار الطف و صفات اهل الهی سلوک تافت و مقتدا آن خاندان عالیشان
غاشیه ملازمت آنحضرت بر دوش گرفتند و کی شهوش بالحلقه اراده تن بیت و زینت اده بآن حال بعضو ان اعتقاد کرده اند **رباعی**
ای بوده ز نعمت و لا تحصه دینم ۞ از المنت و منع بیمار کشته مستم ۞ صد شکر که شد مشرف بدیدار تو هم ۞ چون بکمر من مقدم ابرهیم
و چنان زده و در حین امارت نیز علم غربت بصوب رابین جهت بر افراشت منصب خلافت و مسند ولایت بر سر نهوده سیرتی سلطان جنید
سلوه الله **سلطان جنید** همانی بود همایون در نصائح هدایت با کشوه طایران قدسی آشیان در سایر اجناح کرم اعتزاز ایاب
آفاق حوادث این نمونه و زبان الهام بیانی کاشف اسرار معرفت الهی و حیرت خورشید تنویر شرع مطرح انوار حقایق اشاعی **شعر**
قوی اهل انه انتی معنوی ۞ بر و دیده از علم ظاهر قوی ۞ پر از نور عرفان دلا کهش ۞ سر جان فدا کشته تاک هش ۞ سفلهٔ از ارشادش
جمع طالبان عشق و محبت را در بوته ریاضت و مجاهدت و کداخت و کسیر محبت رشد و ارشادش مس وجود اصحاب وجد و حال بالکیمیا طلا
مهدی تمام جهاد سیاحت لاجرم جمعی کثیر از طوایف انام با شان آنظهر الطف و کرم شتافته روی نیاز بر خاک ارادت سودند و دست اعتقاد
در دامن ما یعتقن زده التفات خاطر فیض مآثرش اخاص و مباهات نمودند **نظم** نفیض آنکه سلطان جید ۞ هوی کرد اصحاب بقا صید
چو اهل بیا هر کجا بر رسید ۞ دل خلق را سوی خود می کشید ۞ حسینی بود و جید پیر ۞ مرشد تدی و بدیم پیر ۞ و از دمام خاص و عام
در سلوک مقام آفاقا اهل اسلام بجانی رسید که مرزا جهانشاه که در آن زمان فرمانفرمای جانی و آذربایجان بود از زوال ملک خود
متزلزل بدید تا بران فرمانده آنحضرت در خطهٔ اردبیل توطن نماید و از سکون ما لوف عزم سفر کرده بدیدن خواهد توجه فرماید **بیت**
جهانشاه را دود آه مدهراس ۞ که بسیار شاه هاند بدین اساس ۞ ز تیر آه یا رخه ترجمه خواست ۞ که با هم همه و بهزاید راست ۞
و سلطان جنید از اهل اسیاری از اهل ارادت طریق مسافرت اختیار نموده و بجانب دمایکه نهضت فرمود و چون حسن کفایت آنحضرت
با فیض از مقدم همایون تیمن فرستاد کند که در آن زمان فرمانفرمای بایکه بود و منت با میر جهانشاه
در طریق خلاص و تراع سلوک سنوه از دصول رجل راب قبول جانب متبع و سرور کرده بد و بحصول مقاصد صوری و معنوی امید وار
شد و طریق حسن ارادت مقدم بر رسانید و خواهر بکی که گوهر خود را که دوة التاج صدف شهریاری و زهرهٔ اوج شرف و اعلا بود و همچنین
تاج هدایت و سلطان زاده و لیج آنحضرت انتظام داده و از حشمت باطن همچنین سر استی استفاضه تلالا و لمعات و اقبال نموده ابوالوفا بخشه اعلی
حسن پناه کالیمن اعلاهی ۞ فرستاد تو غلو شاه خاص ۞ حمد و شرف و صاحب عالی ۞ زلخی لصبیة و مرجعالی ۞ با هم و رسم ساخته بجهیز
هفت بحر فرزند حمد بحر ۞ و سلطان جنید با آنصاحب بخش مرتبه جدکاه و در حسن کفایت قرین اعتزاز و احترام اوقات میت انجام کذرانید
عبدالرزاق بمقتضی حدیث **حسنا الوطن من الایمان** متوجه اردبیل کشت و کرت دیکر خلال اضالیه معارف مشهوران سکندر بال مسبوط
کرمانید و چون جهانشاه میرزا از مراجعت خدام عالیمقام رخایت جهت و احتشام خرافت و لمعات آنحضرت با ابرهیم سلطان بر تخت
از پشت پیشه شد شمار شرکا نون درویش با دو ذات و تهمی هست قاصد استیصال نهالیه و جلال آنکه دارهٔ هدایت و اقبال کشته
کاهی در صدد اخراجش بوده و احیانا خیال اخذ و قتل در خاطر شالت آثارش مطور سینه و انفیق نزد سلطان جنید ظاهر کشته اولو تعزیت ساز
صنیر بهر شورش نمایند کشید و از غایت حیث نیت جهانبانی و کشور ستانی خواهر خطیر کذرانید خواص و اصحاب و کرام احباب را طلبیده
و درین باب قرعهٔ مشورت در میان انداخت و آنطایفهٔ ناجیه را در دفع فتنهٔ باغیه اخوه متفق کرده اند و جهة اخراج ارباب ادعا
تا صاحبان باطراف و جوانب فرستاده باندک زمانه بهار و مرز هر جوشش و تیزه کلاه موکب همایت آثار پیوسته و سلطان جنید
شاهانه در هوای صید مملکت پر دازاده با استظهار آن سپاه خارج عزیمت بجانب شروان اسطاوخ اد و امر جلال الله که در اوقات شاه

در مقام مداحت بعالمت اسده با لشکری بحر جیش رعد خروش رود بعزم آنحضرت نهاد شعر چو دانست شروانشه که کوش
که دریای فتنه را مد بجوش * بر او تخت با لشکری بی شکوه * که کیو سرا آه و دیا چکوه * در منزل آن دو سپاه حکمی هم رسیدند و بر یکدیگر دست بنزه و خنجر و صف بکشیدند نظم زکیو کشیده موی تیغ * طپان شروان زد بکوبغ * رامد بغار نعره و خروش * دامد دو دریای بحر بجوش * از جولان سمور ان غبار میان در هیجان آمده لاجرم آسمان در گذشت و از غریو خیلان قوران نذارد در بین زمین افتاده کوش کر و در کر گشت تیز و حلق خفاف بجهند حالیه و جوان کشید و شمشیر مصری مصر دین مرد ان صف شکن را غرق بحون کرده اید و شعله پیکار آبدار خرمن پندار بالجولان سوخت و زبان سنان خیار کرده ارد سر ز فرق شاه اسباب کین بر انداخت منقر و دولت کرم بند و دو دریای خنجر بجوش آمدند * یکی اندر افتاده از سر کلاه * دگر اندر افتاده بر خاک راه * چنان شعله آتش بالا گرفت * که آسمان در بیج و الا گرفت
و چون دید بیج سلطنت صفوی و شکفتن غنچه مراد و دمان مصطفوی هنوز مهلی مقدر بود و در انعکم مصوبت فی و نظم و نظر سلطان جنید
جلوه نموده و صوفیان شکست یافته آنحضرت بمهمات اعدا گرفتار گردید بعکم شرایط شاه و شریعت شهادت چشید شعر زمیاه کرد و دون ناسپاسکار
کو فارشان حسینی بیار * بشمشیر خونریز ارباب شین * شهادت عیسی آمد بیج حسین * و دلکشت سوی بهشت برین * شد مرحید بر بهد جانشین
سلطان حیدر نیز سپهر سعادت و سرمدی و نجم گلشن امامت و دین بود و نه شعشعه مخاطر خورشید نشانش ضمار سخن و بطن تعلق
و نطق طبیعی و عاطفت و احسانش آرامگاه عالم اشراف قدم جنگ و طبع بر احاسات سنیه و مناقب شهید بصیرت آبا و اجداد و نه کوار منظور
و انوار ولایت و سرمدی و آثار هدایت و شریعت و دین از ناصیه همایونش بر کمال و نور ظهور شعر مدد ملک و ملت شاه حیدر * ولایت اصل بیج بیاد
سپهر مروت را بی ماهی * عراب سامات دین پناهی * دلش روشن ز انوار حقیقت * ز رویش ظاهر آثار طریقت * و آنحضرت ارشد اولاد
سلطان جنید و نجم زاهد و سپهر پیشوا و لاجرم بجاده ثابت و دین پروری و در سر سلطنت و شهریاری بالاتر و مهر انوار سخنوری نظم
بر فرق دختر اهلیت چراغ * در اندیشه آیه شاهی و ماغ * بهیچ و رویش و شاهین * ز شاهی و رویش آگاهین * و سلطان حیدر باجی از
سلاطین و بزرگی که مستقل بود بر دوازده تن تشریف بارث و نهاد و هر گز در سر ارادت در دامن و دلش نمی آویخت از همان جنس مزاد و زیر
اهل دنیا و بیاد و آنحضرت پیوسته و فرزند شریعت ابا سب غزو جهاد و مطیع نظر هر ساشته با طایفه از جاهدان دین و روح از اصحاب وقت تیغ
بر اسطه تیغ و تیزی قهر ابا شرا شهاده اشتد و تا غایت این نام بر خاطر آن خاندان باسیف مانع بایت مقاتلات ارباب و اخت و تقویت از دوی
جدید و حدت عشر دین بر دوی قلع و استیصال ابنا ظلم و ظالم ابا پیش نهاد هست میکرد اینده و فرزند زمین و الرحمن مشرکان کلاه در سلطان و
امیر حسن بیک بر سر ابا جهانشاه و ترکمان و میرزا سلطان ابو سعید کو کان ظفر یافته تا ملک عراق و آذربایجان و رفت تصرف قرار گرفت بوسیله عنان
عصبیت و اخلاص و حسن نسبت آن دو دمان بخطیر الشاره است صبر صبر جزء مهد علی الطبع کی آنکه در ابعد بجاده عنت و طبیعی سر بر دو مداحت
بود در سلطان ارشد و بلیغ سلطان حیدر انتظام راه و جلال و اسباب عزت و اقبال آنحضرت و دولت راز و نهاد و سلطان حیدر
از آن مشتری و لهت الهدی سیاسر بر علی کهکر هر بلند درج ولایت را مدفون و بحیث و بیج خلافت را در جوار قلب و رخیر بود و تا ابد نی و خود
آن اولاد کرامت نژاد پادشاهیست که دست غلبت و لهما لطانا ابوب سلطنت شرق و عرب عالم و مردی روزگار همایون آثار بی و کیو
ذکر طلوع نیر سعادت پرتو از افق اسید نسبان دودمان مصطفوی و مرشد شریعت و اولاد سلطان حیدر
رضا نقاوت خاندان صفوی قدس سره

بر آست خلیه مهد شوی صورت ایضی عکس بیند جز اهد بود که نسبت و اهل الحق
و الطالبا الذی لم یختر ذ صاحبه و لا ولدا و شدا آنحضرت مشاهیر سلطان بالیاست معنی از ولایت و ما بکرم افراد بود و اوقات بحسب
ساعات بکوب بیکه باید و چون آن امیر دست نواز و دشمن کدار عازم رایض عقبی گردید پسر و حیدر آنحضرت علی بیک را بر مقام کشیده
چند گاه جناح عدل و احسان بر مفارق فرق انسان مبسوط کرد اید و بعد از فوت علی بیک و ثوره خطره زنگاه نیز معز السلطنة و الخلافة و

فبشرناه بغلام حلیم با آنکه جامع اسباب سیادت صوری و معنوی و سلطان حیدر الصفوی چند ولد رشید صاحب تأیید است اما
چون بدیده بصیرت انوار انقاد جیغلیه و افتاد در ناصیه حال هیچ یک از آن دارای اوج نامداری و مشاهده نمی نمود هوا خاطر خیر آتش
ترجمه آن بود که بخشنده بیت رضا آید او را بدو حق * بر و بند که انحصار طریق نشانش سایه لطف و احسان بر مفارق عالمیان نه اند گسترده
یا اینده آنکه بیچ سنشیه بیت بیچ ربیب تلاه از مهد علیا و سرت علی جلیه کی آنکه تحقیق شریعت غراء بعد از ده و اج آمده و اولاد
جز الرایا انتظام داشت نیز نه اند و کرم و معنوی هایون فمثل لها بشر اسویا وصف الحالش بود و هر آنکه قرآن بلهذا
بشر ان هذا الا ملک کریم جمال یوسف مثالش اقتضی لایق سنود نظم * خشید اختری از اوج شاهی * ز دوش لامع او از الهی
کلی سکنت و بیاغ امامت * کو فلج شد از و عطر کرامت * بر اند آفاق ناجز الوز * کو شد بدیر تو خوش رشید سود * بکه از غایت بیوست
افهی که در هر حالیا شامل تربیت حضرة رسالت پناهی است بر سپهر دولت لایزالی تزیدی در لمعان اند که فضلی عالم خالت ارشاد آفرین و جامه اقبال
کرده اید و شارت عادت کو از حلاوت کوثر هوش بجان داده و دمان باید شاهست فولاک رسانید بیت عالی الف بوجه رشید نور
بذوش آفتاب از ذره کمه * جز از اوج ولادت کشت طالع * چنان نوری ندو بش و لامع * که شوق عرش عالم کشت روشن * چو در دهان بهار محکوم
و شاه جهان سلطان حیدر از شاهیر اقبال آن سلکه بوستان کامرانی معطر کشته ام هایونش را بر احسن و زاد داد و طوارم ستایش و هاب بیت
قابنده و زان حال و ذکر اکلیم عمارت آل الحمد لله الذی علی الکبر اسمعیل کتاب و هم دران اوان بیج و زندگانی آمده
یا خیر جهانبان از مشرق آمال و اماق و میدن آغاز نهاد و لمعان تاشیر اعلی مشیر نموده اکه هنوز آفتاب جاه و جلالش اوج کمال رسیده
خورشید هنا قلم را در تحریر خواهد کشید و هنوز آن تازه نهال گلشن خلافت و استقلال در بیاد و نشو و نما و بر کشت اوراق اخلاق
دلالت بر آن میکرد که حلی اوج اقبال سایه سعادت و اقبال و بعد از و طوایف خلایق مسرور خواهد کرد اید شعر هماند که خورشید کرد بعد
کیر جهان از کران تا کران * نماند ز کو کلیه فرزند ماغ * شود کهتر عصر جنگ و ماغ * چون سلطان حیدر دیر ولایت است که آنو لد عا
بحر و حامی شریعت مصطفوی و وارث خلافت مرتضوی خواهد بود هنگی هست علی نهمت و تربیتش مصروف است و منصب ولایت عهد
نابجست مقاصش و فرزند ده اند و دو جهت خلاق ایجاب سنیه آبا و اجداد پرداخت اما چون از آنکه ثمره امید شاه مهد طفولیت قدم
بر ساحت سن صبی نهد جنت جهاد لشکر شروان کشید و بحسب تقدیر و مکر و قال از آنکه ساقی اجل جام جز انجام سقا دست نوشید جانبخش
عقرب مدکور خواهد کشت اکنون بدو جهة مناسب جان نباید که قلم سوده اد اقلام بذکر بعلی الاحوال الماضی آقی هر یکی زان کشاید
مقالات صحابت دو کار را بیج کیفیت مطهر و جهانکیری شاه عالیشاه باید جهة اولا کچون شهادت سلطان حیدر و مقید شدن و
نجات با اقبال شاه هفت کشور و دیار جهانبانی آن کار طریق کامرانی بوقوع پیوسته است میانی تاریخ چنان اقتضای کند که بخت کیفیت
و حالات ایشان و تحریر بیان آیه تا سلسله محن یکدیکر ابتا طالب اقبال از جاری که موقوف علیه دولت شاهیست تعبیر صبح ماند دیکر آنکه در سنجر
عالم را با یا رصورت ایضی و منصب الطهارت جلوه کر شود که تمامی که آن پادشاهان کسی سان نصب باین دودمان امامت کان و مقام الولایت
و اخلاص بودند و زیر و زاغلام دولت و اقبال ایشان حسن انتفاع میکرفت و چون بعد از حسن محبت و اتحاد را بعقل و عشق عداوت و نفاق
تبدیل اوند با ملک بیتمامی تا سلطنت جان ساعت جدر صرف و نابدی حت هما شور الف علی اللهم مالک الملک تؤتی الملک من تشاء
و تنزع الملک ممن تشاء ذکر سلطنت ظفر آثار امین و امان ابو الفتح حسن بیک بن علی بیک بن قرا عثمان
از آنکه مقام عبرت فایده از آن مجلد مشام اهل الفهم و خود مشاهیر بر کتابت مطلع میکرده که امیر قرا عثمان در ایام جهانبانی
حضرة صاحبه آق امیر خود کو کان و ولد ارشد آنحضرت مشاهیر سلطان با ایالت مجتبی از ولایات و ما بکرم افراد بود و اوقات بحسب
ساعات بکوب بیکه باید و چون آن امیر دست نواز و دشمن کدار عازم رایض عقبی کردید پسر و حیدر آنحضرت علی بیک را بر مقام کشیده
چند گاه جناح عدل و احسان بر مفارق فرق انسان مبسوط کرد اید و بعد از فوت علی بیک و ثوره خطره زنگاه نیز معز السلطنة و الخلافة و

ابو المحسن بیك بر مسند دولت و كامرانی تكیه زده نسبت بسر جهانشاه و بن قرا یوسف كه در آن اوان بلاد عراقین و فارس و كرمان و ذو القدر
در تحت تصرف سلوك نموده و مدتها بین الجانبین مواد نزاع بهیجان دولت تا بوجی كه سابقا مسطور گشت سر بجهاد اقتدار حسن بیك صاحب حوزه
اسر جهانشاه را در نوشت و هم در اسالیب شاه خراسان میرزا سلطان ابو سعید بطلب تخت بر بالای جهانشاهی متوجه عراق و آذربایجان گشت
و در جنگی كه بر نواحی آن نامه هم اوین بقوت دولت اسر حسن بیك فیصل یافت آنگاه مالی و ملایمان و آذربایجان و كردستان
و لرستان و فارس و كرمان و عالی و عرب و عجم تا سرحد خراسان و دیگر قصر آن بدیع تابع و مسخر او گرفت و آن حسن معدلت روز افزون و منزل اخلاق
بلاد و امصار روی آبادانی آورده مهمات طبقه انام و مسلك نظام بحسن انتظام پذیرفت **شعر** حسن بیك چون عدل بسیار كرد
بخلق حسن خلق را شاه كرد * بعضل از بوه آسمان فراز * مرا نی تو از مطلع كامرانی * كه بودیم در دل و شفق * بعزت دولت نبود و نقش
ممالك بود را نقش آباد بوه * رعیت ز بندغم آزاد بوه * مزاج بدین محض بخوب بوذی و جهان خراب * باقبال و مردم آزادی
ندیدی ز خصال بد آزادی * و حسن بیك راست بدو دمان عالیشان شیخ صفی الدین ارادت و اعتقاد تمام بوده بنا بر آن خاطر مذكور رسند
خواهر كه كه هر چه واهد بجهیز بسلطانی رجیند و دختر میر سید خلیل بكتاش را بسلطان حیدر جهت مدد فرید و بواسطه این نسبت میت نشان
و بیر هستانه و تقدیر ملك مكان روز و زیاد جاه و جلال و اسباب تخت و استقلال آمركرده دولت و اقبال بحمد تزاید و قناعت میگرفت
تا وقتی كه زمان خلود اجل بسی و بر رسید و ایام حیات مقدر بحسب اختتام پذیرفت و آخاد تنها بلیه رسانی مشروع واقع بوده فصل مساز تقدیر و از
تجهیز و تكفین در دار السلطنه تبریز روی نمود و خواجه شمس الدین محمد بن سید واحد و خواجه برهان الدین عبد الحمید كه مالی و خواجه مجد الدین
اسمعیل شیرازی و رسالت و زرا امیر حسن بیك انتظار داشتند و بنا بر اشارت آنحضرت بوسه سریع عدل و احسان در زمین و اطراف اصالت و كمال
و امیر حسن بیك را هفت پسر بود یعقوب * اغز لجه * مقصود بیك * زینل بیك * خلیل سلطان * یعقوب میرزا * یوسف میرزا * مسیح میرزا * از آنجمله
زینل بیك و اغز لجه و مقصود بیك در میان حیات پدر بعالم دیگر انتقال نموده و آنگاه جهار پسر دیگر از حسن بكالیات آمیدند بر صریح خواهد
پیوست و از اهل تصنیف و تألیف مولانا ابو بكر طهرانی معاصر امیر حسن بیك بوده در ایام دولت و تاریخ وقایع و احوال او را تالیف و جمع
آن كتاب نظم و تألیف رسید فصل اخبار آن پادشاه عدالت نهاد در سلك تحریر و تألیف كشید **ذكر جلوس سلطان خلیل ابن اوزون حسن بیك بدو و بیان محاربه میان او و برادرش میرزا یعقوب روی نمود** خلیل سلطان در بهار جلالت
پیوند كه در ملكه فارس میرزا نعزه مالی اشتغال اشت و در اولوغ و كامات زندگانی الهم سپر كامرانی تطلب امرا و ارکان دولت رایت تعزیت
بصوب تبریز بر افراشت و بعد از عقد مهر لوازم تعزیت و سوگواری قدم بر مسند سلطنت و مشهد ابدی نهاده مسیط صاحب خاطر بدیده اشت و آب
ولایت دیار بكر را بیاد ارشد خویش سلطان یعقوب داد و سلطان خلیل بواسطه جلالت بخت و سوء تدبیر و عدم رویت كامی تجهیز و رای
سپاه و رعیت بیرون نیست آمد لاجرم باندك زمانی امرا و لشكریان آذربایجان از سلطنتش متنفر گشتند علاوه بیعت یعقوب میرزا مایل شدند
و یعقوب میرزا نیز اشتراك مخالفت و اعتراض كرده با سپاه بسیار سر بر جوشش بوش و هجوم كنار ارذ بایجان كرد و بدو سلطان خلیل
بیك اجوز بیرن قاصد مركز ستیز و خونریز گشته بر علم نهضت بر تنع كرد ایشد و زحد دو مزید و خوی آن دو پادشاه بحكومی بر رسیدند و
دیار جانبین دست باستیصال سیف و سنان برده كه در دو امرا بیج هلاك بر كرده رسانیدند و پس از كشش و كوشش بسیار بسیم فتح و فیروزی
بر رجم علم سلطان یعقوب و زینت سلطان خلیل بر تخت تیغ كی از لشكریان جانب خلاف اقامه نهال افراشتند اما اوستاد كرد بدغلی آنه
ما بلاء و بحكم ما یرید **ذكر ارتفاع اعلام سلطنت سلطان یعقوب بنا بر شیت حضرة علام الغیوب**
چون سلطان خلیل بدیر دی بكار جلیل در دو كه مزید قبیل گشت تمامی امرا و زینیان آذربایجان بر سلطنت سلطان یعقوب اتفاق كرده
رایت عطوفتی از فرق فرقدین در گذشت و بر سعد میرزا بوسیع میرزا شاهیت برادر زیر كز اختیار كرده بیعت بیعت بدو دادند و بنه طرفه الاوی
بجا آورده بدو یعقوب میرزا بر خلاف ولیت و تخت نشستگان عزیمت بجانب تبریز سلطنت ملحقت و بر او بیك و خواهر بمای و ران بلاد بكیر زده

جانب بدو شاید باستحالت خلاق پرداخت و بدستور بدیه خویش در تشیید قواعد رعیت پروری سعی موفور نمود و در تقویت شریعت
غرا كوشید و جهة سادات و قضاة و علما سیورغالات مقرر نمود و قاضی سیع الدین عیسی ساوه و ولد خواجه شكر الله و زید اكرم استاد مدرسه
عالی مضر صادرت و حكم سادات و شریعت مضبوط كرد اند بلكه آنجناب اراده تشیید امور سلطنت و مال خود اراده رایت جاه و جلالش را بالاتر
رسانیده امر بنیات و انجام تمام مهام سركار سلطنت را بشیخ سعود كه خواهر زاده قاضی عیسی بود تفویض نمود و جمیع امرا و وزرا و ارکان دولت
بما تعیش مامور و ملحقه ابواب انواع اصطناع بر روی روزگار بكشوده و از غایت عنایت او را اجازت داد كه بر روی قوس مطاعه در بار
مهر بنه پادشاهانه بر رقعه نوشته نوع دیاد و دیوه كه ماه اكر شان بآن توقع مرتع نشود همچنین عیوض را انقیاد نمایند و تصاعد امارت و كامرانی
سپاه بر صوب خلیل و سلیمان قرا بابات و انوار سكوت و بر حمتی از حلقه كهتر و اندی طالع شده بر وجنات حال مقران و اعیان كانت
اما قاضی عیسی فضایل و كمالات بسیار داشت و جمال حالش بجلیه دیانت تحلی بوده پیوسته نقش خیر خواهی بر الواح ضمایر سكانت و لیك شاه
امرا و سپاه را نیز دوست اكرده و از سكه ظهر سیوه و ده دكش كه لغوی از ملاحت همچنین نبیند شد و همواره زبان بحسب هكان بكشوده از تعاب
شرعیات قاضی صدر الدین موذن الله استماع افتاده كه موقوف از ند ملاحظه صدر دوم الجبان بتبریز آمدند و سلطان یعقوب میرزا در مذاكرات
ایشان خود را در نیابت تهت و حشمت آراسته و كلا زده و نیز پوشیده بر سریر سلطنت نشست و آنطایفه را بلده داد و چون هر كسی و سلكی خیر و زر
گرفت قاضی عیسی بطرف وامد و پادشاه را در آن تاریخ بدیر نیت و گفت سكوت در دو روزی بر دوان حرامات آنگاه ملاحظه خود امیر سراج الدین
و نیوه كه آن دو كلو از كف یعقوب میرزا گرفته و نیز كه آنست خود نیك و بد پوشانید و پادشاه طریقه اطاعت مرعی داشت اصلا تغیر كشت و بر مقتضا
آنصدر از قدیم پیوسته شهر یاری و اهل قدر از ارباب امور كی خالف شرع شریف بود منع سیوه و یا قاضی عبارات و شاهد مشرات و تعجب
و خرص میر نمود اما شیخ نجم الدین مسعود بكار اخلاق و محاسن آداب و لطف طبع و حدت ذهن اشتهار داشت و در انجام امور سلكی و سیاسی
غایت معدلت بخا آورده و در زمین دلربا بخم عاطفت و احسان بكشاشت و همچنین سایر امرا و ارکان دولت آن پادشاه عالیجاه در سلوك سلك دولت
بر شرایط وقوف و كار دانی مقتدر میرسانیدند و تا اسكه دراستحالت خواطر اكابر و اصاغر كوشیده اعلام انصاف و تنعم سكه بلند نمودند
نایره بر دو سال بعالم بر خبو انكشت و تمامی بلاد و امصار اران و آذربایجان و عراقین و فارس و كرمان معمور و آباد ان كشت یعقوب میرزا بعالم بعضه
خود را بعالم سیه بند داده منت بحضرة سلطان حیدر تعزیت عقد نموده و بواسطه سامره دولت آن تولد و بنا نهادم آورده دست سنت
سبب الاسباب تقدیر كشوده حاجت از حكایات آینده بوضوح خواهد پیوست **ذكر لشكر كشیدن سلطان حیدر بر صفوی عباس میرزا**
و توجه آنحضرت در اثنای قلع غزهان بر اراضی روضه رضوان سلطان حیدر در اولوغ و كامات جهات با
بر دو نور سیاه بعالم با جواز فضیلت تقرب جهاد با لشكری ناهل رادت و اعتقاد ولایت نهضت بجانب ریند شروان بر افراخت تا كافرانی كه
در آن ریند توطن دارند در مقام اهلاك آید و **قتلوا المشركین** كافه روی ایند و چون فرخ فال امیر جلیل اندر آن مكان
شرف اشاره بوده در عزیمت آنحضرة اطلاع یافت ترسید كه غازیان بعظام در وقت حضور بر آنكه سقوط یعتقر كرده و **تحقق حدیث الحرب خدعة**
و الفضل ثوانت سالك عزیمت عناد و فنا كشته بالجی همان برق و اندزه یعقوب میرزا نهضت بمقام داد كه سلطان حیدر با سپاه عظیم
از موج بر تلاش جزم و رزم و عناش متوجه شروان شده و هیچ شك نیست كه كاه اندر انحصار ولایت تبریز بدیده هر یك فرد دیگر مالك و نیابت و متوسط
اخلاص لیسان اكار جاه و جلال آمركرد اند ایرانی استقلال را مایه **بیت** هر چه آید از ان خلوه دكان * هست لاق و ابلاغ آن اجاره بر
است آنكه خدام ارکان سلطنت اشكر دند خطر بزك بكوملد و نه تا بند مستطهر بنده تا طایفه قزلباش را كلاه كه ابن و پایه دارند و تقدیم مقالو
جش نیفت استقلال آتش شوك اشرار اعضب شعشه بر آمد ارتكبن و هم و یعقوب میرزا بر استماع اشتال این بخان از جاه بحسب بخروی كشته
ملیان دار اجهار فرار سوار آن پادشاه ارسال این و استالت نامه و تحلو زره و داد اجازت معاملت سلطان حیدر و هو
و قلی الانكه سلیمان بیك شروانشاه ملحق كرده سلطان حیدر از اراده شكی كرد بجانب شمال شروانست تا ملكه كرده آمده بطرف دیار كفار اولوم بیكه اولو

بجای آورد و از روی آن بلاد و اصحاب خلیفه را که هنوز اخلاص و اطاعت مشرق آمدند از مواعید انعام و احسان خویش مخطوظ و مهظوظ گردانید
و چون نواحی قهوستان که حضرة سیادت مآبی و ولایت قبایلی است اهالی آن بلاد بمسامات حصار و سیاره آلات رزم و پیکار و معروف شیوهٔ
ناستوده مُرد و عناد اظهار نموده و روزها های آنحضرت محصور را بروی منع بسته دست با ناحق سلک و تیر گشودند و سلطان رحیم بالحالت
آن زمرهٔ مدبر و متعنت گشته عنان آن متوجه رایت آنحضرت جهت ماموریت گردانید و ایشان آغاز عاجزی کرده و بجان و پولا و جزئی و ولیت
و دنیات بکار خود پرداخته و بانشد و مسی بنهان بکیج ارزوج جو و قاسی را است نهاده داده و بالحالت راه کیان ساخته و مقارن
آنحال بی تحمل زحمت رسید موقف عاجزی رسانند که سلیمان نزکان بنار فرموده بعقوب میرزا با جمعی کثیر از لشکر آذربایجان متوجه ولایت
پیوست و اکنون آن دو سرا ارتحالی استعمال آن جهت و حدار متوجه اند سلطان حیدر را استماع این خبر مضمون گردید **وما لنا الا**
نقاتل فی سبیل الله و بالجمله گفتند اینه از کجا مستعد اند بشید و رایت و لجحت با استقبال اصحار مخالفت مرتفع گردانید و روز آدینه
بتاریخ ... ماه و ... سلیمان و نگان با بسیاه فراوان **نظم** همه تیغ کین بر درون دنیام * همه خنجر کما روخون آشام * نزدیک آنحضرت
رسیدند و از جانبین صفوف مرد آنحضرت مستعد استقبال اسند و سیوف کوبیدند و سلطان حیدر بقوت باطن و تمکن عنان بدان صاف
اطراف داده زبان مناجات بکلام اعجاز صفات **ربنا افرغ علینا صبرا و ثبت اقدامنا** گردان ساخت و صفوفان صالح خیر باشند الا مرتبهٔ
غیر جبر فرموده و صفا کبر و ادر بعالم ذات و محالفان بترکیب شقاوت و میدان صلاحات اندیشه تیغ کین از نیام وقاحت برکشیدند و دیگر
کاوست ثبات قدم و روز و غایت عجاعت و حالت تقدیر و رسانیدند **شعر** دلیران سنا خوار زخمند * کشاده دو دهان جمله دستند * فلک گشت دریا و قهر انبار * زمین شد چون بلان لاله زار * و در آن روز سلطان حیدر
نصر و نصرت یاشر اعرفا کشته بازوی از اطفال جمال صفا ساخت و بصدمت شمشیر نیلوفری و قوت سر خیلید روی بسیاری از سپاه
و شمار از ملک هلاک انداخت **نظم** بشمشیر کین شاه حیدر بصاف * در افکنده رجم اعدا شکاف * بر یکان خود و ربع سبز
جلاد و ایجانشان رستخیز * و فتوحات شاهی هبط فتوحات نامتناهیست مرتبه یافته که در امر که هوالک بهمکام جلادت بنصان
و بالک سلیمان نزکای با آنشاه حیدر یوان و مقام بسار زنده بعد بر سنان جانشان از پشت زین بر روی زمین افتاده و آنحضرة الکاه رحمت
و مسار قوال آن سرکشته بارهٔ مرحلات کشیده او بجان امان داده و متعلق از ملازم و کار هیات نشان بوده اند فعان بلوج آسمان
رسانیدند و از موجب آنعفو و اغماض بر سیدند آنحضرة بجلوه امر هنوز روز نامه اجل و اختتام رسیده اما سنت رحمات من و فتح مرتوم
که و مدعا مراد من معرفة شهادت می باید چشید و لو بعد ناهی یکه مدامات و نیا بوده باید کشید آنکاه کرهٔ بعد اخروی آن سلطان کرم الحیات
بوصف اعدا حلوه و نهایت کشش و کوشش ظاهر ساخت و بسیغه ذرا بر اقلیم زهر خاق ترک بیشه و ایمان جوه و چون نزد ملک آن رسید شرح
و سلیمان نزکان از مرکه مستوعب عاز یکران بوادی بزید مغلطه که ایشه از نسبت تقدیر تیر عجز و نیاز کاه دافت و سبب اطلاع رشته حاجات
آن مرضوی صفات که بید و ماند بید عالی کهر و اعداد امامت نژاد بدیر چهر خلد شهادت فارز شده طاری رجع سلاح و حجاب با جزئی و سی
فعان از بیخ کردن سنکار * کجو آزا زمرم حشر کار * عجز هم حیا و اهد عزت * ز آیین وفا و اهد جزیت * چو خونیز او بود و کمین
زخون سر بر آن کلکه جیبت * کمان کیند راهه کند ز * نشانه کره دش قلب کرده * سوی کرم مجو حیدر ذا الجلال * حاجات از نقد نش
القصه حیدر ذو فتح آنطه نعتی صوفیان عطا بر غازیان کرام از مدعی لحظه در ستار کار زاده اشته قدم و روان فرار نهاده و نزد الشاه
و سلیمان نیک بلید بن بکر صورت و ظفر مستمع و رسید و کشتن سر بی جهة ایصال اشارت بهترین فرستاده و حیدر ظفر سلطان حیدر را
جمار نقد بدیر توان بخود و کفتن در موضع بر سان بجالت سر بند و لیکن کمران سیاه قوالیش کرفتند و رفت نموده هر یک دو نفر خویش
ذکر جوس شدن در فرمان ولایت و مرور دولت مصطفی شیر از دیار الروم بر ناحیه و دوران بعقوب سلطان و ماه آغاز
از مطلع کلام انعام نظام و اعیاب المواهب و العطیات حیث قال سبحانه و تعالی **واذ ابتلی ابرهیم ربه بکلمات** چون ابتلای رضای سلطان

و تابید که چون ابو اسحاق حنایت زبانی بر دو فرمه مدرکا رسعادتمندی مفتوح شود هنوز ابتلاء راه کسوت بلا بدو نماید و چه کلام چشم تمامی الز
دیدن جهه ثمر اس آمال بهره داشته ظهور صور نکاه و اهوال او بیاز ماید بیرکه و رسیاه و طلب مساعید بجاه کاهی رسد نماید کاهی رسد نماید چند
چه عاقبت تجمع مطلوب ایجاب کفتن کرد و اکره باول حالا بابی و رسلت عاد نمرآید آنده نباید شد در اکاه الا در طریق بهبود مت
بنده را بر خلیل الفا آن نمرده و با اقدام رضا و تسلیم پیش نماید خطاب مستطاب **یا ابراهیم اصل ما تومر** کردن انقیاد متعاد و مواقع
عنایت سبحانی صدور زیادت و حضرة اجمعیل تا نمان قرآنی بطوطی ایزد کرده **یا ابت افعل ما تومر** کردن انقیاد متعاد و مواقع
بزه اقرار ازانی **وفدیناه بذبح عظیم** مردجات دو کاه ارش عاقبت بوسقصد فی تاکید ایجان از جهت عطیف یعقوب و در بقاء
بدی و نعمت ملکه نصر رسید و نوع جنبه تا کرمت عزت کشید و تسلیم فرزند بیم و زند بیم **انا نحن الذین نحاسبنا** بر بیع رایت
نج آیه رسالتی نزند **شعر** براه عاشقی هر کس بهند کام * نه بیند بی غصه و بی ملام * چرا حیل از نمان بدم * بجید هر سر کرده
زحد نیلا بر جاه یوسف * بامد بر بر جاه یوسف * بکل ارامد جلا احیاء * نه بیند بی کل خاطرات * بین انعام شاه
شرح جمع سعادت عالم لوزند * **نظم** بر این تشدد حال و حقد ما آنقدر ایزد دولت و اقبال نیز سپهر سلطنت و استقلال ابو المظفر
سلطان شاه اسعد بهادر الصفویت زیاده هنوز آن اقبال کیتی افروز از اثر مکافی و اوج کمال و اقبال رسیده بود که ناهر هالیه
پدید کرد ترش سلطان حیدر روی نمود و مقارن ابتلا جمال عقیبت چند کاه در بحث قدیم و حبس اقامه و بعد از نجات از ذلت بر راه رحلی که بر شهید
و عنان انحطار بصوب عزیمت اطراف و اکناف خلیفه ایران تابع و اهوال و وصول از جاه و جلال آن پادشاه رضوی خصال اوج اسانی و آمال
عنقریب بحلی خود سطوت خواهد کشت اما سبب جسر آنحضرة آن بود که میرزا شهادت سلطان حیدر صفویه و حضار بیل عجم کشته بنا بر
صعب شاهزاده علی که هر برادر کلاتر بنی سلطان ایشان را قایم مقام کرده اند و در سبعیت در دامن ساعتش بوده مطلقه شارت
بکوشش ایاب ارادت و اعتقاد رسانیدند و بدانک زنانی جوانی صوفیان صلبی تحضیر و زوجه اداء نهضت ولایت عهد حیدری طلیعه برای
غرض بطلب خون آنمهر سپهر دوره داده بر جمع آمدند و چون این مزمع میرزا یعقوب رسید از آنده حاجاب هدایت بدستیاری
از امرا و عظام با فوجی از سپاه آذربایجان آید بدیل در ساده تا سلطان ایشان پادشاه و بدا درش شنید بر هم و شاه و اجبا العظیم و الدین ماجد
ایشان حلیه یکی آفاق که فتنه شیر از مرد و بجا کو آفاق کشت مشهور بنا کشت سپاه و آن از حسب الله بوده بار بیل شاه و سلطان ایشان حیدر
و تسلیم چاره خلافت و اولاد و برادران محبوب مولانا شیر از فتنه مشهور بنا کشت ایشان را در قلعه اصطخر بند ساخت و حضرة آنشاه در
و بخر مسالی بآن نا بینه شاه که قاد شد و فغان از مکان ملا اعلی رسید که آیا آقا و کی حضرت سپهر و قلوب جلا کاه میکرد هنوز
بود در بحسبی سکنه از ایده نزن چیکه خلی نماید و کیا و که ماهیر و حجت بر فرق سلوطان ربع مسکون خواهد کشت و تا
خورشید و حضرة کسوف بجه بدیه بیاید **نظم** نشاید در صدف رشک لؤلؤ * کسی کو را نشهنشاه موجب
کلاه و خمان قدس غرجت * هر چند ساکنان مسالک هدایت میرزا یعقوب را اقرار از ان دارد و موج امامت منع کردند عنانی نرسید
و ایشان از انجمان بجوس سیاست تا وقتی که بجار شتم اساسی و انتزی زیاد زیر و زبر کرده اند و در نیسان سنه ۹۸۳ که یعقوب میرزا در ولایت اران
در نزد سلطان طرح قشلاق اماخته بود تولی الایاء و حلول در ولایت اران اده و شوکت و سخت بوسف میرزا که عزیز مصر بکلام اخلاق
بود مرتبه شده و کذشت و ماده و شهنوز از سوکواری و صرار چند اخیر بود که مدت عرش میرزا آمد و عزیمت آنحضرت نمود و هم در آن هنر
یعقوب میرزا بیهلو رسته از توانی نهاده مقید طبیعتش از حفظ ملک بدن دست باز داشته رخت بقا باد قاد و بکی از شعرا
در این کوید **بیت** نماز یوسف فتان دیدم بنا زیعقوب آنازی * عزیز آن یوسف را که شد چه شد یعقوب بالله **ذکر سلطنت**
میرزا یاسنغر و کشته شدن امرا و بایندر چون سلطان یعقوب میرزا هلاک و ملک اخیار زنود صحبت ظل و امر اصحاب و بنا
پسر شیر زیا یاسنغر با پاشاهی بداشتند و دو خیان بایندری سلطنت مسیح میرزا اتفاق کرده رایت خلافت را قرار شده و ترک

سلطان بیان ایشان معاشر و نوع بوسه نسم نخ و فروزی بر رجع علم با بسنغر و زید و تحالفان عنان ادبار بوادی فرار نفر مسیح میرزا
با لکر ثابت زیر قتیل سید آنکاه میرزا با بسنغر و غایت تجویر بر تیزی شتافته بر تخت سلطنت متمکن کشت و صوفی خلیل بنام مهام ملک
و مال ایقضه اشاره داده و مایه اقتدارش از اوج سپهر و ذاره کذشت و بایزید جرم کمراز نواب سلطان یعقوب بر داشت بحد اخذه
قتل ایشان نموده و هر یک را بهانه کرفته ایراب جور و تعدی بر مردم و کماشان طاهر بر کشوده از خلل عیسی شرب شهادت چشید
و شیخ نجم الدین مسعود که جهاز جهل اجل جان بوده اما ملی اختیار کرده بود و تعلل کاری احوال بمسعود بیک و لطاغر تجدد بن محمد بن سرجس بیک کرد
در زقرع خونریز مسیح میرزا از مکر و کمر جنبه شاه علی بالله که در معنی از ولایت عراق و هوس سلطنت و نوبه سطوت سلیم و وداعیه استقلال بدا کرده
شاه علی با سیاری از اولاد کرام دست بیعت بدو داده و لکن بلا دعوا این راعت تصرف آورده و با سپاه جلادت آیین رو بنو جنبه کرده
نهاده و چون این خبر بتیزی بسید با بسنغر میرزا با استواب صوفی خلیل متوجه محاربه آن کرد بد و در بحر آن در کرین آن دو ایلو شاه با خم
و کین با یکدیکر محاربه نموده حضرت و نظره و نظر با بسنغر میرزا بعلو کرکشت و محمود بیک از غایت سرکرد انی بناه با بسیلی بر و صیغه الله
هدایی که در آن نواحی بود از صورت حال و قوف یافته متوجه آن کرد زمانه اثر جانش شد و بکاه حوالی حاجه زاده کرفت و محمود بیک را
بدست آورده اعدام نموده با بسنغر میرزا دوانه ساخت و با بسنغر نیز صواب دید با میر عم را رخت دکر دیک هلاک انداخت و معاذ این فتح خدمت
و عظمت و ادبار و دولت و خوت صوفی خلیل از حد عده و کذشت و دست اختیار سایر امرا از عقد در امور ملک و مال کوتاه شد ایضا
سبب مخالفت سلیمان بیک کشت بیان این سخن آنست که سلیمان بیک که ملا آن سامان با سپاه و بار بکر بود چون کالا اعتبار صوفی خلیل شاهد
نوه و آزار خاطر امرا از دیکر جانب خاطر بمخالفت قرار داده با حق سایر خدام و بلیه کرکت کرد فراهم آورده و در وی بجانب تبریز نهاد و پس از آنکه
این خبر بصوفی خلیل رسید سرکاب میرزا با بسنغر عنان عزیمت با استقبال اعدا معطوف کرده اند از غرایب وقایع آنکه در وقت عزیمت
هر چند امرا از دیکر جانب که هشت صوفی خلیل علاقی عناد و تلوث بر وجود ند یکاکاه شعار خلاف اظهار کرده زمام اختیار با بسنغر
بدست آورده بنده و از اطوار جاه و کهنه نزد سلیمان بر ند لاجرم صوفی خلیل بقتل رسانیدند و چنان سلیمان بیک کرد از شرع و شرایع کذشت
و سلیمان بیک بدستور معهود اسم سلطنت و میرزا با بسنغر اطلاق نموده در ولایت تبریز بر تبریز آمد و سرانجام مهام ملک و مال بالاستقلال
کرفت و استقلال رفع کرد مانند نوع هر دو نکی زده و مایه کرم تم ذکر افتتاح اولاد و ولایت میرزا بایزید بهادر و اعتصاب تخت
میرزا با بسنغر و سلیمان بیک کان رسم بیک ولد مقصود بیک بن امیر حسن بیک که آثار اقبال از ناصیه اش ظاهر بود بعد از فوت عم خویش
یعقوب میرزا ساعت مسیح میرزا اختیار نموده و چون مسیح میرزا در مرکز سلطان خلوب شیخ تخت سلطنت را در اسم فرمود رستم بیک در قید
اسیر دست سلطان خلیل افتاد و در قلعه الموت که کوه الموت قرقی سید و علی بود محبوس کشت و آبیه سلطان که در ملک اعاظم خوانان انتظام
داشت و همواره عظم اندیشه نفس و صولا امیر الامرائی بر تیغ حیدر یکانست بر انفس صوفی خلیل و سلطه سلیمان بیک از قوی المنازعات
عاز قلعه الموت شرع معتمدان نزد فرقی سید و علی فرستاد و با تفق هدایا سان شرع بیان او در رستم بیک قواعد عهد و پیمان عقد تحلیل
ایمان تاکید یافت آنکاه رستم بیک از قلعه الموت بیرون آمده با بیه سلطان پیوست و از شاه شاه رستم و بنی و سرداران لشکر کشور عنان بلکه
متوجه تبریز کشت سپاهی پر سیدند و بعلی ولایت ایشان جمع آمد و لاجرم بر میرزا با بسنغر و سلیمان رسید مخالفان استقبال نمودند
اما هر فتحی بمقراض و فرسقاه ندطریق پیوفاق سلوک نشده اشتر نزد رستم بیک رفتند لاجرم با بسنغر میرزا و سلیمان بیک و بلی شدند
و میرزا با بسنغر تبار انکه اعلام شرا نشاه و به با طاق حسرت علی بیک و شیخ نجم الدین مسعود عازم تبریز کشتند سلیمان روی بطرف
دیار بکر و در رستم بیک عنان زین بر تبریز آمد و عروس ملکت آذربایجان و مراعات اعتبار و کذار کرفت و هست تدارک اعتبار که
در فترات مذکور با جولاکاه کوتاه یافته بود کاشت سلک امور جمود نزدیک و در آن زمین معاشرت حسن انتظام پذیرفت کار ولایت
عراق و فارس و کرمان و کرمسان و لرستان قاصدان نکته دان بآستان سلطنت انشیانی می فرستادند و اظهار اطاعت سلطنت

کرده عنان اخلاص آمیز بجانب ایشان انداختند اما با بسنغر میرزا چون بشیراز رسید شیراز و انتاه اسماء و اما در اسپنی بنهاد هست کرد اید و اولیاء
انعام و اکرام مفتوح داشت اسباب سلطنت و بهم رسانید و در آن ایام که با بسنغر میرزا در شیراز بود شیخ نجم الدین مسعود بنا بر صلحی
امرا محضر طماع و مسموم خورده عزم سفر آخرت نمود اما سلیمان بیک چون بدیار بکر رسید روزی چند بیک و لعل و قات کذرانید که میرزا
از شخت قضا کاه با فتر شد رجائش متمکن کرد اند کفیت و اقعه چنان بود که قبل از این سلیمان بیک برادر زاده خلیل بیک را بسبب اسباب
کرفته کشته بود و تیوف که در میان حالا بدین کر را حبت نمود علی بیک و انخیل که در ولایت دیسلان اهل اعتبار انظاره آشنا بنعا چون
عم خویش قاصد قتل او کشت و منتظر فرصت بوده محمدی و حمام حسن بیک بر قتل رسید و رستم نجم نیز و جائش بشام مات سید لکه و اید
و رستم بیک بعد از استماع این خبر بحیث از خالی و قاهر بیک داد الی بلد بکر اخذ او و الحاق شتافت و رایت عداوت بر افراخت ذکر غایت
باش مدارای سپهر ملت و اعدای کشته شدن میرزا با بسنغر مقدمه حکومت و ولایت چون بصفت حکمت بالقدر بدیرت و ارفع ربع
ولایت چند کاه و رخت حسن اوقات کذرانیدند زمانه اثبات اشیا با فتنه نسیم راحت نجم ولا تنا سوا من روح الله از مهلات الاتی
فی ایام دهر که نجات در وزیدن آمد و در طبق مرد بیخبر از ازاله الله شیاهی اشیا به چند صورت روی نمود هر یک سبب نجات حضرت
بود اولا که بجانب دند که بشد کو ابا القدیر بن یعقوب میرزا دستار خواست که تاه کره تا باغی بر ضرع و انجا در آمده او را بعد الوت رسانید
دیکر آنکه رستم بیک که برادر زاده مهد علیا حلیه آغا بود خروج کرده با بسنغر میرزا و سلیمان آنکه زاید یکی آنکه شرف لشاه که قاتل سلطانحید در بود
جهة اسماء اولاد با رستم بیک خلاف از کشوه و لشکر بصرا با بسنغر آمده او را با سلطان مسعود که حضرت تربیت نموده و چون این خبر رستم بیک
رسید بخاطر خطور کرد که حضرت شاه دین پناه و سلطانعلی پادشاه و سید بابر بهیم را از قلعه اصطخر بطلب انها ملکه که اید متحصن با بسنغر سلطانت
جانب شیراز فرستد تا بخدمت صوفی خلیل آن عظام صاحب قرانی الشام را از نیام انتقام کشوده ساز مرد کار میرزا با بسنغر شیرازیان بر دند
و مقصود از حصول پیوسته ملکه عراقین و آذربایجان و رخت تصرف قرار کیرد با اطلاع هدایا و فتوح که خبر توجه میرزا با بسنغر استماع نمود آتش کوکب
برج امارت را از اصطخر بتبریز طلبید حلم و اثر و نفوذ فاخره نزد ایشان فرستاد و التماس سفر شیراز کرد و اظهار اخلاص و اعتقاد بنا کاه
و چون این خبر اطراف بلاد و امصار رسید بالمدت زمانی جوی کشیر از دو جان خاندان صفوی و طالبان سعادت و شیوه رعایت سلطانعلی
پادشاه جمع آمدند و آنحضرت همت با بسنغر سلطان متوجه مقابله و معاندت میرزا با بسنغر کشته چون تصور آب کرد سیدند و در آن اطراف و
سپاه مخالفان دیدند و از هر دو جانب کار آب ساخته و چهر صنوبر ساخته چند کاه صفیر بر از طرفین آمد و شد صیغه و هر دو از آتش صلحت
و مباحث استغنا افتیه کرفتند و نظر و تدبیر صحیح بیک از آن و در چه بیک کشتی آخر الامر و الاکه خالی از مغلوب تبریز که در میرزا با بسنغر شیرازیان
معاودت کرده و آبیه سلطان هراه سلطانعلی پادشاه روی توجه بتبریز آورده و هدیه آن اوقات کوسه حاجی بیک زد که حاکم اصفهان بود با رستم
اطها خلاف نموده و خطبه بنام میرزا با بسنغر خواند و میرزا با بسنغر نیز از شیراز در حرکت آمده اسب تهور تا کمال آب هاد و مشکین زاده و رستم بیک
چون از طرف نموده و اهدی و سم طغیان بمخالفان زد بیدار دیکر آبیه سلطان از مصاحبت سلطانعلی پادشاه متوجه و نهم میرزا با بسنغر و اینده
قرا بیدی تو اجی با جوک کشیر از جوانان پر تهور بجرب کوسه حاجی بیک و نهاد و آبیه سلطان و بین نوبت بر میرزا با بسنغر و لشکر شیراز نظر افتد
با بسنغر اقبال رسانید و قرا بیدی تو اجی و مقاجو دکر بن با کوسه حاجی بیک عاقد نموده نوبت و ولت رستمی بر روی غالب شد و کوسه اجیز مقتول
کرد بد و این دو بر بخت اشد دیکر شد تبریز رسید و رستم بیک در جهالت و سرد کشت و تدابی مالک عراقین و فارس و کرمان و آذربایجان را
تدریجی سامان مصون ماند و حاقان الزمان زد و اثار و کذشت ذکر شهید شدن سلطانعلی پادشاه و شرف کشتن اجل
از بین مقدم شاه هدایت پناه چون رستم بیک بسعادت طالع نیلت از جانب با بجان که در اردو مخالفان مرده آزار و
فاتح کرد اند سلطانعلی پادشاه و شاه دین پناه و سید بابر بهیم را از دو محل و تعظیم شرف حضرت از انی داشت تا با رسیل استاد بمسعود
آبا کرام و اجداد عظام بر جاده استاد و دین پرور دی تمکن ورزند و در تصفیه ذاو بیشتر صوفی الدین که شیره با رشاد طالبه صوفیه و دلند

وایشان باره دیگر بوطن مالوف وسکن معهود شتافته سکان روابای بحران وسکان دریای جنان وسکان ریاض
وجع امید حاصل کرده اند وبنا بر مقال الهی سایر وستایش کرده و لحاظ کرده ان ساخته خطهٔ انشاط واختباط ایران بکوان رسانیده
مستند اقتدا وتحسین رجند سال از وجود فایض الجود اولاد امجاد شیخ صفی الدین عاری وعاطل بوده باره دیگر از جلوس همایون سلطانی پادشاه
زینت سپهر برین بافت وصیت این نژاد به اطراف بلاد وکناف آفاق رسید لوامع وجه حصول آمال بر وجنات احوال اهل اقبال کمال ظاهر
خطهٔ مراد اصحاب رشد ورشاد از نعم منیع عهد شیخ بن بشارت برکلن تمنا شکفتن آغاز نهاده وه وحاصل آمال ارباب صلاح وسداد از بر تو
انوار این سعادت در کلشن مطلوب میوه مقصود باد داد لاجرم در مدت اندک سیاری از اسکان بطریق ارادت در خطهٔ اردبیل جمع آمدند
ودست اختلاف در دامن شاهست محمد وزاد کان زده ملازم عتبات همایت آیات شدند وچون خبر از عالم خواص وعوام بدرگاه
کرامت پناه سلطانی پادشاه بگوش هوش رستم بیک رسید از مخالفت آنحضرت اندیشیده بعایت بر رسید وکسی باید سلاطین پادشاه تابان بکرم آمد وبرا
عاسیا که باره وبرد ند وچون از معتمدان خود را هستین کرده تا ایشان را گاه دارند وهمچنین با ارباب صوفیه وقزلباش در ملازمت سلطانی
پادشاه گذارند وه وان اوان که آمد عالمیان در اره دوی رستم بیک تشریف استشد هر روز جمعی کثیر از مریدان وصالی بخدمت ومعتقدان
خانان شاه ولایت خدمت رسید از نقوه ایمنی واحره اجتماعی تقیید دیگر از دند ولایت میکنه اینند وچون نیز استشد که بخلاف دو
اره واشند عنان راحت بنازل خود معطوف میکرد اینند آخر الامر رستم بیک ایچه مرا بس بیقیاس بخاطر داده اده در سر
کار انقلاب وحرف روی توجه بر میلاق نهاد قصد نمود که قلع صلاح کرده سلطانی پادشاه را شربت شهادت چشاند وسر چنین هدایت
وعزم از لخالت چرو بیتی انباشت حسین بکمار از اره عزیمت فایح کرده اند ومنوز گفت این اندیشه را مرد وضع اشتر مرد آنای یقضی کلیا
علمزده شیر شاه عالم پناه وسید وهیم را مصحوب خود که اینده وتا از بر عنان بکران باز کشید واز صوفیان رضا وجنبر
هر کس را تعدد وجود بوک تحضرة پرسشد وسنفد جنگ وجدال شده بر مقابله ومقاتله اعدا ایستشد ورستم بیک عداز وقوف بر قرار
سلطانی پادشاه ایبه سلطان را فوجی از سپاه تحضرة تا مور کرده اند وایبه سلطان بحسب الفرموده متوجه اردبیل کشته در روز که
توده یک آن اره رسید سلطانی پادشاه بنور باطن هدایت سیاه ده است که تقدیر ملک قدیر مقتضی آنست که دمان وزا تابع رستم بیک تحضرة
واز جرجیش تیغ آبدار شربت شهادت چشاند وچنان از اندلشه زیاده کاریده از انقضا وقدر بلو اسلطنت وجهانبانی شاه عالم پناه دوی
شرا رسانند تا باران او صوفیه را عنیه علیه طلب در از رخالی خود خره او وبار شاع دایه دولت شاهی امید ورساخته تاج وستار خود را
بر فرق سایه تحضرة نهاد وهمان لحظه طلیعه لشکر ایبه سلطان نموده از رشد آنحضرتی بجای نام جا ایمنت ام جا رجنان پرشید وبه بستر رحمت رکاب
خود امام حسین م الهی تلاح قال ایستخوه تا وفی که از ده ست سایه ایجا بعام راحت انجام شهادت نوشید شعر ورعایا که سرور را بعز کرم
ورا قاله از بایع تیغ ستم ورعایا که خورشید اوج کمال بیفتاد از اوج کره دون زوال ورعایا که سیر کوکب مدام بود بر خلاف مشکل کرام
ورعایا که لیلة خطه سرخ کون نخون بختی می خورد سکون بود اختری سرخ از خون ما نمارد جهان بخون ما ورعایا که هر چند کو بی
کره وزه ای ورزان نخون هان بکه سازی عجز عشره کم عرض حال ایشه داد کم ست اولاکه بعد از وقوع آنحضرت وراحت اعدا
دولت وملکه رستم بیک مطلقا تاست نداشت واحسین بیک الدو خاه بیک وده بیک وغیرهم از امرا صوفیه بطریق مشورت سلوک اسه
هکان سعر کیلان مستصوب شرند وآنحضرت باقرب دو بیست کس از خاصان تخصص بیاره کلاه مرخی سید از بر اره اینده
آن ولایت عزیمت نمود وچون بلاهجان رسید وزان وفاق از ره بر اعلی که از سایر سلاطین کیلان بعظم شان وقدم دو دمان مرادی شوق
بود موکب فرخنده مآل آن نقطه ایره شرف واقبال باقدام معظم وعیل استقبال نموده وجهة سکون آنحضرة ومسلمانان مستعان منازل
بهشت نشان تعیین کرده واحسن وجه شرایط اخلاص وخدمتکاری بجا آورده وپس از چند ماه مستبدا رهیم خیال مراجعت فرموده تاج دوازده
ترک سعید در کمنشاره ودر میان امامت وسرد رعیت از سر برده است وبدستور تر کمه آق قویلو حاقه تر تاز عبارت نهاده علم توجه

بصوب ایل برلاست انحضرة شاه تا ماه که صغیر بیتر تا بعضی الهام پذیرشد که صبح خلافت وکامرانی بر اوقت دمیدنست
وتسلیم سلطنت وجهانبانی بر احکام وزیدن در خطهٔ لاهان مقرر بوده آنگاه دفع اعدا دولت را پیش نهاد همت ساخته رایت نهضت بجانب
آذربیجان افراخت وابراب کشور ستانی بر کشود خاتمه عبادا نخوبه تعدد کر سلوک آن زیلوار کایت مذکوره خواهد گشت وگفت این اسان
عزامت نشان مرزبان خاندان لاهجت بیان خواهد کشت **ذکر آنکه شیخ احمد پادشاه از ره عجانب تبریز و نشستن رستم بیک**
بیک انجمن بنا بر فتنه انگیز احمد پادشاه وقلعه نخر بعهد بن امیر حسن بیک جدا زوفت عم خویش یعقوب بیرا از قرابتی که خود وقت
وپادشاه آنملکه ایلدیم بیاز بید آنا بخلافت وشهرابی ناصیه حالش شاهد بوده بکر اذنیات خود را بوی رسالت ازه ولیح کشید وچون
احمد پادشاه چند سال بعز اقبال وظلال نعایت قیصر دولت واقبال اوقات گذرانید هوس تسخیر ممالک روکرده باجنود نامعدود از
مرد بر تاکسه در روم بصوب آذربیجان در حرکت آمد ورستم بیک جدا از استماع این خبر علم مقاطعه ومنا طرافراخته بکمک عزاده را استقبال نمود
وآن پادشاه تی آگه حقیقت حال بکدیگر معلوم داشته باشند بکذار بین سید هر بیا از معبر عبور کرده ند وبعد از مسافت طولی نبوده وکفیت
واقعه انشد لاجرم باره بکر عنان تعریف بطرف گذار آب مطاوه از ند ویرا وقوع تقارب فریقین وپیش از اشتعال نایره جنگ وشین
امر اعراق وآذربیجان طریق بیوفائی وسلوک داشته نگاه برکرد سایره رستم بیک محیط شدند وبوده اسکر کرده نزد احمد بیک بند احمد بیک
بنا بر کار نهاده نصرة نکاهی رستم بیک استلام اقامت مانده دولت خود می نیاست هم در کلاه ایبا رسی وازه کان از پیش بر داشت واین
در سنائی وتسلیم رو نموده مدت سلطنت رستم بیک شش ماه بوده **ذکر جلوس احمد پادشاه بر سریر سلطنت آذربیجان وبیان**
شهید شدن او بنا بر مخالفت امیر سلطان چون منشا ایکلفنی وقاطع شقتی بر ملک آذربیجان در نظر احمد پادشاه نقاب
جهیر کشاد در کلاه عشرت ورعایا وزا بقاع جاه وجلال لقاع داده ده وقدر جمعیت بر زیاده وعداز وصول بدان اولیه خلافت وجهانبانی
دارجوع خود بر مراحت وعایا وزا بقاع تمهید قواعد عدالت بر زیاده داده رایت شریعت پرور بر افراخت وبنا نهاده بود که زیاده از تجنب
شرع شریف متوجه ایالت وهمت باشد وزراء دیوانیان کنیا روکن بار هیچ آدیز جو الزاند وقاعده اصلی از تکالیف بیوتی معاف
داشته بلخراجات وشلاقات کسوی انیا زاند اما قطاع طالی ومقربات لباب سوء غالات کشید وشان معانی همچکی از اصحاب جمایر ایضا
فرساعید واجمعی بدی مبارک نیامد زیرا که هم در ایالی سلطنت ایبه سلطان وقاسم بنا بالم متفق کردیدند ولی لحاظیت وخالفت بدان تحد
واولیا هلاک کرده اند ومفصل این مجمل آنکه احمد پادشاه چون آخر شهر بابی بر نهاد حسین بن عثمان که بزید تقرب وشوکت از سایر امرا وارکان
دولت ممتاز ومستثنی بود بنا بر کینه ودیرینه که از خطر بر مالک در سینه داشت امرا وا خذ کشید بلکه بر عراق وجانق را تبع نیز متفطن کرده اید
واین خبر قاسم بنا بالک کرده اند خطه نبود وه ضیر اجکو مت مجنی رسید وخاطر بدان قرار داد که بهکام فرصت رایت مخالفت مرتفع کرده اند
وزیرا احمد پادشاه نشان بالک ولایت کیلان بنا ایبه سلطان رفته وتخریص نموده بین الجانبین قواعد عهد ومیان بایمان تاکید پذیرفت آنگاه قاسم بنا بالک
رسول وسایل نزد قاسم بنا بالک فرستاده وایبه را بطلب خون برادر تحریص نموده بین الجانبین قواعد عهد ومیان بایمان تاکید پذیرفت آنگاه قاسم بنا بالک
با سپاهی بنا بالک بایبه سلطان پیوست واحمد پادشاه گفت این عاده شر را شنیده با لشکر آذربیجان عنان بدفع ایشان منعطف کرده اید وا
کیز از ملک اصفهان تا مرغ وبیقین آفاق آماده خاصه وکه خلیه در هیجان آمد ونیز از فرط اکبر ابوار عنبر وخوبرز بر کشاده سبزه زار
کیز از ملک ارخون کشکان ملک لار خلوی کرفت وفضای میدان نام وننگ از کثرت جفدان با افواه کان تا کوه وماه بهشت سلوات
پذیرفت نیا را قضی قضا تسلیم نصرت ومیری بر مجرم علم ایبه سلطان وقاسم بنا بالک ورنده احمد پادشاه که شش ماه سلطنت نموده بود وزیاده
کرد ومقتل رسید وایبه سلطان چون بخیر بر مرغ بنا بالک از پیش بر دو وروی توجه بجانب قلاتی قرار داده وخطبه وسکه را بنام سلطان لوبلو
یعقوب میرزا که عبدا زقتل پدر از خوف بایسنغر در پناه شروانشاه اوقات میکذرانید بزین ساخته قاصد جهة طلب او بشروان فرستاده و
قرار کاهی بخلف ومرضی مناسب نصب کرده مسند وه چکاه بارکاه نهاده ومشاوره بر زیسند وضع نموده هر صلح بدستوری که امرا

وسلاطین را ملاقات نماید بدلخواه سرفت و بر انجام مهام پرداخته شیلان می‌کشید و هالی یرغوا الحاری بوده تا وقتی که سلطانزاده بوی نوشت که

ذکر حرکت میرزا محمدی و الوند و کشته شدن امیر سلطان مقدم ایل بیات

از اولاد دیومند بیات بن امیر حسن بحمدی و الوند در روز جنگ کیزل ارسلان رخدمت احمد پادشاه بودند و بعد از کشته شدن او بفرقه سیاه ترک سیر کرده هر یک بطریقی بخوف و محمد زیاد العماده بزرگ دولت و حاکم آن دیار مراد بیک بایندر باطاق فنا بیان و ایاد شاهی بوده اشتند و الوند میرزا بدیار بکر شتافته بعلوت قاسم بیک والی آنکشور از اقتدار سلطان بیک حکم خواهر زاده خود رسیع بیک حاکم آنملکت بود خیال استقلال بر لوح خیبه نگاشت و چون سلطان زمستان در طرف قم زمان رسانید و ضمیر بزیاری راهنمای از الدمه ملاقی را از ظهور سلطان کما گاه کرده اند ایه سلطانزاده غربت صحبت بتبریز مغطفت کرده اند و محمد میرزا قاجی و ولایت عراق را تحت تصرف در آورده در حال بدی رحلا قاسا ملاحت و ایه سلطان سپاه آورده اند و اقوام کشیده بجانب او نهضت نموده و محمد و میل از استمالات قالا آیه فرا خواند نزد حسن کیا جلاب اعلام سلطانزاده و ایه سلطان را خوکنز لاحد با آنکه شکر و در این روز لشت و بعم مراجعت فرموده بدستور سالک گشته و ران بلاد طرح قشلاق و اناخت اما محمد میرزا چون روز چند در قلعه استامبر برد باطاق ایرجس کیا و اشرف بیک روی بوجه بدی آورده و بیشتر در مرکز لاحد زده و تمامی بر اقوام کرفت و کیا احد مولوک دیر بیشا خال جداد بیوست و ایه سلطان در قوصلطا قامت نبوده در میان زمستان بر اسب فرا رسوار شد و عنان نار الحلاه بان بازکشید و بین اثنا سلطانزاده از شروان بوی بیوست لاجرم سنقلم کشته در ایه بقاعده تعالی الحاف بست و محمد میرزا در ولایت دیزق قیام دست داده اکثر امرا عراق بعد م انقیاد بوی رفت و بقاشیه خدمت تمنی مرد و بوی کرفتند و محمد میرزا هکذا زانمز بدیت و بیاسا امید وار کرده اینده با صد بیسار متوجه ایه سلطان کرد و ایه سلطان نیز مصحوب سلطانزاده روی بدو آورده و در تقریر کتبی آن دو لشکر بیکدیگر رسیدند و هم اکنون در اوبیدان تاخته صدر جدال قیاسا تا آتش ستیز بر کرده ایدند و محمد میرزا بسر دی احتصاد آهنه ایه سلطان بر خلاف سلطانزاده و سلطانزاده در مراقبت کرد احد بیشت و مرد کرده و روی بوجه بجانب شیراز نهاد آنکاه محمد میرزا مظفر و منصور بتبریز خرامید و بر تخت سلطنت نشست و لی آنکه با جوان کیوان رسانید **ذکر انتهای سلطنت الوند میرزا و رسیدن زاده دولت میرزا محمدی بالتماس** احاجب سابقا در جزیرات آن جون امیرزاده الوند از معرکه کنزلاک بدیار بکر رسید قاسم بیک راجع سلطنت بروی اعلاق کرده لوا استظهار و تمکن کرده اند و بین جهت الاستقلال بتصدی امور مملکت و ایالت سایر امراء و ارکان دولت را در هیچ کار دخل نداده و ایشان را جز بنیاد اخبار بکاه داشته بود بخوف و کجز کشاه بنا علی هذا الوند میرزا در محمد قی شتر کشته اکثر امرا و لشکریان او فی اتفاق کرده و بسوی او رو قاسم بیک جدا شده روی بوجه صوب آذربایجان آورده اند و محمد میرزا چون از توجه برادر آن ملک کرجلا و رسانید جز یافت تاب مقاومت نیاورده و از جزیره سلطانیه شتافت و الوند میرزا ع ی در سه سه زه و آمد شد بکان بجار الفلاح آذربایجان و امرا و اسلطنت بلند کرده اند و سعت و ثروت را بخود جدا ساق بدیت عنایت کرده لطیف بیک ابرتیه و کالت رسانید اما محمد میرزا بالتفاق جمعی از امراء عراق که بوی پیوسته اند از سلطانیه بطرف اصفهان نهضت نمود و سلطانزاده در شیروان بعضی جزء لمکنت ابواب خلاص بر کشاده بلکه هدایان ایلم سابق و ضربت اخلام الشیر از خانم اصفهان کرده بدید و محمد میرزا باستقبال بیرتوجه از شهر بیرون رفته در منزل اخی احسن ملتقی تقاریب فریقین تلاحق الجامید و بعد از تسویه صفوف و ترتیب رایح و کوس محمد میرزا بکک دکر بند مقید کشت و سپاه او منهزم شده اقتضا اصلاح حیات ایشان از دوشت از جمله اعالم امرا میر جلی بیر محمد قاسم بالاولاد و اتباع بطرف ساوه و قزوین کاشان رفته و سر علیبیک ساوه را مضبوط کرده اند و میر محمد نیز قرا قامت نموده قاقوس بکاشان رایت نخوت بالوج آسمان رسانید اما سلطانزاده بعد از بدین بیکه حضرت و طلب محمد قی بعقید ساخته عهد را خود سلطانیه رو و جرام بیک را بایل ملحق امر استمالت نامزد کرده بدرایبک بساوه رفت و امیر علیبیک ملاقات نموده تأکید قواعد عهد و پیمان او را استحکام داده قاصد و طلب بر محمد و قاق بکاشان و فرستاده ایشان نیز بساوه رفته بعد از تفقد و مراجع بسیاق آنستر مصحوب بدرام بیک بجانب سلطانیه در حرکت آمد اما چون بدر بارمان در کرین رسیدند هر امیر بقیاس خاطر اراده اوده شیر جرایبک از خواب غفلت نهاکاه شد و

علم عزیمت صوب منزل خود برافراشت و سلطانزاده بعد از اطلاع برین سکیفت با چهار هزار پیاده و سوار متوجه ساوه شد و میر علیبیک اسباب قلعه داری مرتب ساخته کالمیتی بر لوازم برج و باره پرداخت و سلطانزاده مدت پنجاه روز بجهد هر چه تمامتر بحصار و عمارت اقدام نموده مطلقا بدید رجعه آینده فا نرکشت و قاصدان عقدار در میان آنها خبر مهم بر صلح قرار یافت بر توجه کرا از اولاد امیر علی با ایل زساوه بیرون آمده غاشیه ملازمت سلطانزاده بر دوش کیره و او و تولد محاصره او دیر علیبیک بدستور سابق مدار کار ساوه باشد و هما زود که ایل بیک بخدمت سلطانزاده رسیده او را ظاهر ساوه کوچ کرده عنان بکران محاصبت آذربایجان منعطف کرده اند **ذکر مراجعت سلطانزاده و الوند میرزا با بلد بکر و ذکر مجملی از احوال ایشان از خلع تاج با دولت پادشاه بنی کشتن**

چون سلطانزاده از ظاهر ساوه کوچ کرده بجانب تبریز نهضت نموده و امیرزاده الوند نیز متوجه لوکشت نواحی جهان قلعه را عسکر ساخت و سلطانزاده بعد از تجدی ارمعود بیرعم رسیده بخیال اقبال طول اقامت بدار اخت دین اثنا مدد و بیشتی بکواه که موسوم بود بیا با جزاء آنکه بود بود ملاقات کرده تعلیج سود مند و مواعظ دلپسند بکوش هوش ایشان باز رسانید و از وخامت عاقبت مخالفت تحذیر نمود و هر راجع صفاهان که و اینده مقرر آنکه قزلباش بیان ممکنه ایشان واسطه بوده و تمامی ممالک دیار کردان و آذربایجان از الوند باشد و جمیع ممالک عراق و فارس و کرمان مقابل بدیوان سلطانزاده کرده و دو بیتوجه عهد و پیمان در میان آمده الوند روی بدار السلطنه تبریز آورده و سلطانزاده بقزوین رفته قشلاق فرموده و بعد از بن مصالحه میر علیبیک قاقوس بلاد نهضت سلطانزاده شتافته سر علیبیک با طاق قاق مرخص نبع سیاست کرده بدید محمد منظور نظر اشفاق شده تربیت یافت و دین اثنا بر حق سلطانزاده رسید که حاکم شیراز قاسم بیک ایلاق و لاجرم از قزوین لشکری بر خرم رکن عازم فارس کشت و قاسم بیک از توجه پادشاه خبر یافته طاقت مقاومت در خیر مکث خویش ندید و بقدم اعتذار و خدمات لوازم استقبال عرض داشته و رضای زباده در رسید و سلطانزاده و امراء اطاعت و رسم ایمان بر آمده جمیع امرا و ایلات کرفته و ابواب ملاحت بر روی ایشان کشاده و سلطانزاده از قصد زرکان رو بن رفته زمستان آنجا بپایان رسانید و در این سال شاه مرتضی جمال ظهور نموده و شیرازه امفوج کردانید و سلطان بکر سلطانزاده در دیلمان قشلاق کرده پادشاه آفاق لشکر بآذربایجان کشیده روی باستیصال اقبال الوند آورده خلیفه ارض حکایت آینده موضح خواهد بوست **ذکر ادبار آثار ظهور دولت آبد پیوند شاهی و طلوع تاشیر صبح امید از افق عنایت بیغایت الهی**

هست بلند شاه عالیجاه و نهضت از جد التلطان ظل الله ارضا و قی مسر سیاسی و اولی تمتع کلا از شور و هوا و از جهه آن بود که ضرب حسام نصرت انجام دلیجان امین دولت و الاقتدار علیان ارباب عناد ملک کرده اند و آبادی عشیر زبوده نام کلز اعلیات و ملت راصفت تضارت بخشیده اما سرکشی و بر فرازه **شعر**

بر فرازه لواء پادشاهی ٭ کن تحیر ازمه تا ماهی ٭ بر اندازه بر نوی هدایت ٭ اساس دولت اهل عنایت ٭ زند بر قرقاطیه اخر ٭ بسا رجید کرا رجیشر

بامداد امان کراسیه ٭ بکر عرصه عالم رسا می ٭ کند نوشیه و شن کدانی ٭ بخشد و سازد فرازی ٭ مهد عارم اقلاد سند

بنا شیع ما ساز و شید ٭ نفوذ خاطر اقبال بر تو ٭ دهد بین راضات ملت نرو ٭ ملحق اهل بین لجاز ٭ زهد اعدا بین آوازه شا

دهد از عدل موزیه جهان ٭ عمل سازه زبشش عمر کاکرا ٭ تا علی هذا بعد از کذشتن چند کاه در ملک کیلان رایت اقامت بافراخت اما کر

لاهیجان میرزا علی بطرف تخت و انعاد سلوک داشت و الهام هاتف غیب و تلقین ملقن لاریب خاطر علیه مآثر بر ان قرار داده که از ولایت

عزیمت سوی خطه جنت رشاد بر کرده و از دار الراح مقدسه آبا کرام و اجداد عظام خویش استمداد همت نموده هکو هست با شرایط علاقه

از تصرف اصحاب بیعت صدر و کرده اند و تعلق با طلیقه از اعیان نعاد بان که اقبال ایشان لازم آستان جاه و جلال بود نه مظاهر ساخته

آنجماعت بنور فراست دانستند که کتابت بر جمع دو تنی از وقت دیدنست و ضابط بر بعض شوکتی را حکام و زبدن لاجرم کرا طاعت و

و نمایه اری بر بیان جان بسند و زبان نیاز باد استعون بتفصیل کشادند **شعر** کدای بر در آنا بیس الامام ٭ کو اکر سپاه هلال احتشام

وجه همایون تو بر نیت ٭ ملاحم بر کلطنت اقبال بخت ٭ بهر سو که طوطی جدا ای ٭ کرکه بر جنوب شد کشور کشای ٭ وهما ایستیم غریب

آشفته و خاندان امامت و کرامت یکی از اهل اختصاص را جهة طلب حضرت تره ایالت تلهی بر زبان اعلی بنشاند و قاصد گفت نهضت همایون را
باب الابواب ده و بیان نهاده انجناب از سفر فرس و قلت میاه آنحضرة و تظلم شان اهل طغیان و کثرت جنود ایشان اندیشه فرمود که جهاد
دکر باید و کار دیر ماندن انست و انعزیمت را در خیر تأخیر داخل صواب اقرب شعر تحمل بود شیوه ابلیس تیز * خصوصا که کاری که باشد عزیز
درین امر یکی باشد صواب * زیاده تأسف نشان رتاب * و چون این جواب بر زبان کرد سیاب برسید جهة خاطر بر اعلی و دل بارسی
الجلد تقی بزه و بیل رو و زد چند بنفس همایون با سلطان خیلان ملاقات نموده بیان الهام بیان باستخاره کشوده انجناب کرمت و کرکی بهر
کشور کشائی را صید و شکار او کرده و باب فتح نیت نهضت شرایط الهام و سیاه الهیا او بر اما اقتاد و در حرم قبول نیافت و بر تو اجابت بر
مدعا بیش نیافت لاجرم شرف رحمت لزاق اشتر نظم پس از عرض خدمت نزد و نیاز * نیاز کرده رخدنجی و راز * که شاهزاده حضرت بادشاه
زعلم و کاه شهزاده امر * چه شد قدرت و کار تو * بود هست تو سرا و راز تو * بدی بیند کهار و مهان * مرادت هدیه کرد کرمیت
بعد از آن شاه سلیمان شان بغیر اهل همایون ملاحظه فرموده و رسا عی که بیت نظر هدیه و اختر ش بادبود * سعادت چون دولت مدد کار بود
با هل و رفتن بیان سیر بیت * بر اصوب و عزم و درست * کمان کرم ایلی و لی کلب * برامد کره و زن بلند آفتاب * بتدبیر و رخت حوالت
زکلان شه کار بر شده دلان * و میر زا علی لیجی از سا کنان طریق کیبه و مکب حالی راستا جد نموده پس از چی قدر ای سافی اجارت الجزم و رخت
نموده و چون موضع ایجان از مملکت استاره که اخل اعمال اهل ولایت علی مرد ایلد شاه سیاه کشت شکر شاه دست بغارت برده و تاثیر
سر بالجای و رسید که کار از کلب ایلو و شکیر و نکشت بنا را زخیر و باستحقاق هم دامنه ایلی قلاع و کره و رعایا اقامت اجارت و ایلو کم
سلطان ثوابت و سیار شاه از لشتوی اعلی نموده و دار الدرج ربع منزل اجارت اعلام نظر انجام صوب ایدیله و حرکت اندر و ایلا ارزان کلدک
اعلی نموده و قرین الطاف کرم عطوفت خیم بر طن مهوب و سکن مالوف همه رسید و تا نجف الاشرف طور بر کرد کان ایلک اعتقاد است لوازم طواف
مشهد جنت منزلت حضرة شیخ صفی الدین و سایر آبا نیز کرا تعتد بر رسانید و در انتظام واجب الاحترام دست شاجات را و بنه بار ایلک
حاجات کشود و در وی سیاز زمین سوده از بخشش بیت و لا اجابت نصحت و رادی که داشت طلب نمود شعر چند بر چاکر بلا نصیب
امامت نژاد حسینی نسب * در انشهد واجبا لاحترام * طلب کاه بر نیاه کرام * در انتما از لیزه و نیاز * چه بدر کاه چون کفت از
کاه بر تو از نوم و تقوی و فاس * نژاد ارحد و شاه و سپاس * تری بجز شی ملوک نظام * برادر و حاجت خاص و عام * کرد و سیکی شوم سر فراز
بلند اجلی و حشم نیاز * اکر آیم شاهی بخشی بمن * چکار آیدم و حشیر زن * الهی بجز ارحیب البشر * یعنی امامان و الا کهر
بسر ایشیخ صاحب خیر * بریخ عزت آفاق صیر * صفی بصوب صفت کر بتوت * بوده تا بان زیج جفت * خدایا بحرمتا اهل بیت
یعنی قائم بر کاذب * که بخشی بر اصحاب مرد بی * زاهد اولت و هو بزی * بملک جهان سر فرازم کی * مهمان اهل ایمان زکی
که سازم اسلوب شریعت قوی * دهم ملت احمدی را زی * بشمشیر غزو و سما جهاد * کم و منع اعدا بر و فساد * و چون از اجابت و مجاور
حضیر فیض تمام یوا اخاذ است رو بدیار از زمین بر داشته بصوب منزل اعلی رایت نهضت بر افراخت و در اثنا ی طی بعاکر نور و ایلد بیل
مستولیه و سیر زانجمه تا نش اولی تطریق هواداری سلوک سیبوه و نیارتکر مسیل آن و سر دار اقامت خدام بارکاه فلان اعتنام در ان
مناسب شیوه لاجرم آنحضرة عزم سفر خرم کرده و رخلوی حاصل از اهل اختصاص مانند سیاز الدوز و الاهال بعد دیک قواجی حسین بیک
وظیفه الطاف و نظر ایشان از اعیان امرا قرطر مشورت و بیان اخاذ است و نوبه چون بسبب و فور سپاه و استعداد اهل خلاف جهاد
توقف در تولایت ارجاعت طریقه نزد و در سر آیا دی و توجه بکام جانب آذربیجان مستحصن بقصه باشد اولی بود که اندکی بهر طرف
از و خاطر آرا شاهی که مهبط تأییدات الهی است قرار باید لایق دولت باید بیوند خواهد بود و کیفیت عنایت منتج الابواب نجی و نیز در
سوده و کار هایون آثار خواهد کشود آنحضرت جداد تأمل و اندیشه بر زبان الهام بیان کذاشتند کلام کرد بیت صلی الله الجاهدین علی
القاعدین و بخبر است که مطلع نظر هست انشعابت کرجستان شتاع و تیغ جهاد از نیام انتقام بر اورده شان اقال الیدل قال

اهل

اهل کفر و ضلال ایشان تا عقبی صدقه من کان الله کان الله له بحصول مقصود و مشاهده جهد نبیه فایز کرده بیرام لطفا بیارنکه
در ان هنکام از خانه ایلی جلادت اثر نیاده از سیصد نفر در موکب همایون بر حاضر نبوده علی الفور اعضا اقربت مطلب ندیدند و بعرض رسانیدند
که مناسب جهان سپاه دیدست سیف سلطانی در جلوه و نخست سر جان با طراف و ولایت عراق قاصد و ایجان و سنیج تا جاد ارباب ارادت رسانند
که برای جهاد نموده بیعا مقرر داده وی طرف از مجمع کرد نمد آنجا سفر اختیار نماید و چنانچه اصحاب خلاص آمد بر وان بحق مقبول افاده امر ابوجب
فرمان اشرف اعلی جاجیان جهة احضار خانیان باطراف و اکناف ایالت فرستادند و پادشاه جهانخواه الهیه و ایلت آقاب شعاع مصوب فرامع
و کیکه رایت مراد اخذه و اشاره معلوم شد که کی از تبار میرزا جهانشاه موسوم بسلطانحسین بایلی اجیی کثیر از مردم فتنه انکیز و دهد و کوکچه
و بکر اقامت دارد و بجاذبه زور و بنداد بجانخ و مانع راه داده بکر بر اخرم و عنی آورده و مالک بنا و اما مراعالیها و رباب تاباد نه مرم او آثار شورش
و بیوه و در الحین بکی اجاب سر اپرده سیورغامیش جزر بسایند که از نزد سلطانحسین بایلی الجی رسیده و حکم همایون باحضار نظر شرف نفاذ یافت
و چون تا انحضرت مدارت بسلطون شرف کشت موعد ضرب است از نزد سلطانحسین که کرا پادشاه خلال دولت و اقبال در وی مخلصان انجانی اخاذه
بنده خاشیه خدمتکاری بدو بنی کرفته و حلقه رجاب اسلام در کوش کشیده کال اخلاص بظاهر و خواهر رسانید و رباب لوازم خدمت و جاکری تقصیر
رعنی نخواهد کشت شعر بدیشان نلبد ار شهریار * بخدمت ندیم کرمند وار * زبان نرفت شی کو شر کرد * دار بر عیش خالد بخوی
کنم * زلزله خاطر قرین بری * بجیم سر از طوق و فرا جنب * و این مسئول از شرف قبول بخی رساند چنانچه مقرر شد که آنها مترجید و روزی
علی توقف پادشاه عادل باشد و سلطانحسین از مغنی جزیره با فوجی از مردم بکیلد بعد کاه عالیشان شالت و جدار تقبیل بساط بلاط مناط
سلطنت و اداء دعای دولت بر حضرت داشت که و کد کلکه سکن این عنصر و مخلوه من قدر پادشاه ممالک بناه مشرف کرده هیچ شان نیست که کرمت بکر
قوم و لو مولوه اختر اقبال و کامرانی از مطلع آمال و امانی طالع خواهد کشت و بخت بخشم رفت سحاب کلان با زآمده سیه بدید مدار اسرار ایشان
رخواهد کذشت و تنخیه بحسب اقتضا وقت مصلحت و اجابت آن مطرح دانست و در همان اندیشه سحاب سلطانحسین بایلی و جه
در خلال این احوال از نیان عظا و لشکریان بهام انتقام جاجیان جهة احضار ایشان باطراف اصفاه و بلدان رفته بودند و روح فرح بارد وی
نصرت نشان میرسیدند و روی صوبت و دولخواهی بخاک عتبه علیه عالیه شاهی سوده با بصاف و عنایات سرافراز میکردیدند چنانچه
در وقت رایت تحریرت آیت صوب منزل سلطانحسین بایلی از انوار طلعت آفتاب صیب کوشه و ستانی صفت اهالی بیت بنا بر بعضی و تاب
عالم آرای جهانکیری کشایش انتاج آن زمره عنا را حباب نمودند و خام نصرت انجام و بطرف دیکر از اهل حرم تره و لاجلال و بودند و پادشاه
سعادت تند و روی چند در امور منع توقات کلمه ایزد سلطانحسین بایلی شرایط مبزایی مقتد بود رسانیدا ما دران انبار صریح بوست کاز
سحاب مواهب غیر بار اندیشه مقتا طلب کرده و الاقامت در مجاور تنی نضارت و الجزه دولت بطلوع می بیوند لاجرم حزم و تعدی شیم
عزم رحلت انا نمز اجرم کرده و از داعیه سیوح سلطانحسین کشته انرا پایه بر اعلی اطلاعت است و زبان مکر بفریب اظهار اخلاص نموده کفت
مناسب آنکه خدا بارکاه فلان احتشام بوسنده و رفاقت بنده سپرده و سلوک طریق مفارقت جاری نشر نمد تا من طریقه اتفاق بجا آورده و قطع
استیصال اهل اقبال هایی بضاء مسلح جلد بدی دارم و راه وفا و فای بوده چون دولت و نافرزن هیچ لبا از انحصار عنا و شمای آسوده
و در قرار کاه دم نظم بیمان بکن بر کمتر تیغ تیز * سر دشمنان افکن از ستیز * اکر شیر بیش آید و کر هزبر * بر و سیل رزم چو خرچنک تیر
و امر چون میا نشد که سلطانحسین بایلی اعتماد بر و صحیح جواب کفتند که او را معلوم شد که عداوتین پادشاه ظفر قرین را بیار
توقف خواهد نمود و سلطانحسین ایشان از کسیل کرده خاطر عنده جا آثر ان قرار داده که آفتاب اوج سلطنت بایلی اختیار ساخته در عمارت جیر و تیف
نماید و کرد بشاب فرزند درج خلافت را بعث و صدف احیا را ظهور مانع آید و ملت که طلیع تباشیر صبح صادق از انعام ظلام و خیر
تاخیر شاه انداخت و شمول انعام بر شان او زر استعداد ایام در انفاذ خطا سستو شواند ساخت بیت اکر چه ظلمت و قراسیه
طلیع صبح صادق را مانع آید * اکر صد سد سازد اهل دستان * نمیکرد شیم شان پنهان * القصه سلطانحسین بآن جاجیان تحصن و جمع اما

از حضرة شاه دین پناه و مقربان بارگاه فلان اصطبلی استدعا نموده که منزل اطلاق او بر من قدوه شریعت حضرت الغرای سپهر نورانی که مانند و ثانی
الثقلین فرزند الحاد و مساهاتی بذر و قرعین و ساند امر اعظا بود تمکین حسین بکر تا مرشد بر اهل علوم داشت آمد و این پادشاهی ایجاد
عارضه که سرفه الواح عاجزی ذات حضرت صفاتش نموده در و نخواهد هایون بر سبب عزت کلاشت و حسین بیک الله دار و خدمتش باز داشته
عبد قدیمک و خلفا بیک زنه سلطانحسین فشد و بعد که کشت که مراجع همایون شاهی از تیغ اعتدال بصوب خلاصل اخوان افتد تا باران سیفشه که
امر زجهت شریعت شریف اند و سلطانحسین این عزم مقرون بصدق نیاشد با امرا و ارای حضرت برافراشتند و بآخر بحلیل ایشان از اجازت
اعتراف اند عبدی بیک و خلفا بیک پایه سریر سلطنت عبور رسیدند و محلی در ان دیدند که خلاف رای سلطانحسین از نخاهضت شود
جفور معسکر از نور طلعت کوکب عدد سلطنت بدیت و زین کرده اند و در وقتی که انوار طلعت آفتاب از فضای جهان بر قلوب مهاخانه مغرب
عقل نموده و در حجاب تواری مستور کردید بود و چند مستوری که دون مشاعل ثوابت و سیار بر افروخته سلطان منام خواهر قرا ایام را عاطل کرده
پادشاه که دون خاتم رجب استحصال امر اعظام اشارت فرمود تا خدام بارگاه فلک احتشام معسکر بر بساط انجام را از کثرت مشوع و مشاعل
نور ارسپهر فیروزه فام ساختند و شتران کوه پیکر و استرانی بر قی اندر بار کشیدند و رایت نهضت را افراختند نظم مرتاکاه خاقان و لاهان
بر امید شبیدیکه دون شتاب * دو انسان از انتزل بر خطر * و ان در کاه سپه اطفر * و چون سلطانحسین بارای و اتباع او شیخ و مشورت
دار و دو نصیحت آثار شاهزاده و بوند در انشا که نهضت همایون بخاقان فرا خواهد نمود و روز دیکر از توجه پادشاه عالی کوهر بالقدر
در تعاقب موکب سپهر مراتب صعود خاند بنا بران پای شکیبائی در اس اصطبار جنبیدند و آن انجاره و دمان امامت و کرامت قرین محمد صلاحت
بحضور معسکر سپرد و روز چند بعزاعت کذرانید آنکاه از انتزل کوچ فرموده موضع افرز الام را معسکر فیروزی انجام کردانید و عنایت قادر بیچون
در حرکت و سکون شاهد الفرح ملوث و بیع سکون و رعایت صانع کن فیکون در تزول و ارتحال امر آمال اعدام عالیمقام موکب همایون شعر
بخت و دولت همنشین بر دوام * فتح و نصرت در نظر هر صبح و شام * و لله ملک العلام و لله الحمد و المنة والسلام و آله الکرام
ذکر وصول قراجه الیاس بدیکاه سپهر اقتباس و تادیب یافتن بکار قلیه منش از ضرب تیغ و سنان غازیان ستمدیده
از عبارت دلکشای ثقات و مسودات نور افزای دولت صحت رسید و تحقیق انجامید که چون بصیت ظهور دولت شاهی و آوازه طلوع نیر
عنایت الهی و اطراف آفاق اشتهار یافت و هر کس بجانان امامت دم از اطاعت و ارادت میزد قدم از نهاد عزت بعسکر همت ایزدی مینهاد
رسید نهار هر کرد و ان * بدیکاه شاه بلند اختران * از انجمله قراجه الیاس که بالیاق از او بطرز جویت خدام آستان سپهر اساس و طرز بوه
با فرقه از مردم و دوم احوام عشیره خلیه که خرام بستر از مقام مالوف و مسکن معهود قدم در راه نهاد و بعد از طی بوادی و منزل شوره کاه فرود آمد
بارکاه و منتش که بهادر بیکه و سرکرده و دمان خاص چهار ساله است سپهر و چون بر مرد و قراجه و فرقه از روی تیغ طالع کشت قدم استقبال او را
استقبا نموده مراسم حسن اعتقاد و اظهار حرمت ظاهر کرد و طرح ضیافت افکند و چند نفر از خانان از مرز سپاه فرود آورد آنکاه ملازمان خود را بخانات
و اراج ایشان مامور کردانید تا بره بیدا و بیاه بیرون و شتر کرد بید و خانان قلعه و رفع انتجاعت کوشید و صبح بسیار جان از ان و بطرز خود
بدون زند و خان بطرف اند و وی نصرت نشان کرد انیدند و قراجه الیاس و موضع افرز الام بسیار کاه فلک اشتباه رسید هیاز قبل زمین
عبودیت و تقدیم اقامت لوازم خدمت و اظهار مذکور را مشروح مدوم کردانید و شاه کامکار لجب اکر حضرت شد عاجب قلعه منتش الجار
و نزده او از کیفیت حاله شرح یافت و دانست که ایشان در نصف دیدار مرتبا و مرتع نما مانست و میدان و ادی تجر و غرارای باشیر بیشه
کازاری میان سلوشه طرق لاحیت شعر چو کهنک ابا نا بکه * عزیز بجو رکشا ری کند * کبوتر که بهلو زند باعقاب
عضب چو شیر از شتاب * لاجرم قلعه را بیکی از ملازمان خود سپرده و سر خویش کرفت و اکر نه چنین بود پت زنج سپاه شه دین پناه
شدا و اراجای خود کرفته * و سرکاهی که تا شیر صبح هیز و زی از مطلع امید سایه زن موکب نصرت نشان در رسیدن بود و سایه فتح و فیروزی
از مهب اقبال و کامرانی ملازمان رکاب نصرت اسباب رو دیدن شاه دین شکن با عیان متفق بظاهر آنقلعه رسید و نصرت قادر

دست مهب و تاراج بر او روند و جمعی از متوطنان آنمکان بپای مخالفت متن آمده از غایت حضارت رایت عبارت بر افراشتند و قلعه بیاق
پادشاه اظفر بهر تقبیل آن کرامان فرمانداد و تیغ بیانی غازیان آنقاز سهامی که و سنان زاده ها سار بجاهدان شرایط انسانی بجا آورده لاجرم
جمعی کثیر از اعدا دولت در انمعرکه هلاک شدند و جمعی زخم خورده که بهند هرایت دریا مانی قرین حسرت و ندامت جان داده اند و جمعی
ظفر و در بلد شاهی اکر امیر غازی شاهی عنان عزیمت از نزاه قلوزان بصوب زنجان کردانیدند و از انجا جهة صلحی سازو کاه نهضت
قبله بارکاه سپهر استیاء باوج مهر و ماه رسانیدند نظم دمانه عزم از جوانج نهضت * شه کامران کرد انیت * باقبال طرح اقامت فکند
بر نشان شه بر بیش سپهر بلند * تیغ سر فراز از خاک رهش * سر مهر بر سوی بر دکهش * دلر کشته تاج زیج خضر * خاش شاه جنود ظفر
و دانتر از بیم همایون رسیده که خویش و رعایه و طرکرده و بخدمت عرض جانب اینده و روزه باز و شاه شیر شکار تاج دمع آن جانور بکاه
کشته سپاه انجم عدد در حوالی سکنا زده آواز تفلیل و تکبیر اوج فلک اثیر رسانیدند و خبر قصد ایشان از غار بیرون آمده بادشاه تجاعت
پناه با وجود آنکه سن شریفش از نه و سالکی تجاوز نموده بود بنفس نفیس بجانب آن جانور مهیب توجه فرموده و دیر میدان نشست در مستوی
کشاده هر دو ساعت بدیقه بر بهدف مراد رسید و خرس زبانی با قاده و مقتول کرده بدیه آخر خطه آذربیجان و بخبر از اطراف و جوانب
بلد کشت و جهة و مع اصابت عین الکمال و دفعات آیه و ان یکاد الذین کفروا لیزلقونک بر زبان ملک کذشت شعر تعالی الله زهی شاه اقبال مند * چو جمشید و چون فریدون بلند
کرزان شیر کرد و ان از هلکش * بلی بیرج رای و رد جنکش * نهاده چون میدان و کاه * زخم خرس خشم و چنکم بهرام * کهر تیغ جان بر سنان
ملال از صدق و لکد دهانش فتاده در بیاع عیث شاه بوشیر و اخشت بصوب شیروان و فتح قلعه منش و عزو
دیار کرجستان چون مدت دو ماه موضع سار و قلعه رسایه غلام اظفر بیار سپهر قدر و طلبد بادیه شاه دین پناه پای سیارک
در رکاب همت اقتاب و دره از انتزل بعزت از زنجان نهضت فرمود و چون از دصول بالمکان و اجتماع سپاه از اوان و زمان واجب الادعان
تقاضا نمایند که امرا عالیشان کالاتران جنود عقد نشاند بجمع که و اینده مطالعه نمایند که توجه رایت نصرت آیت بصوب کدام جانب مناسب
و دولت و نیز خیار بصحیح بکمیت بدیر رسانیده و دران انجمن هر یک از خانان دهن شکن را ادای و دی نمود بعضی مصلحت چنان دیدند که
در اتر ستان و دراز زنجان قلاع و کند و بهکام نزول جشید خور رشید در منزل بهرام اعلام هر و زی علام بصوب بیار ارباب علم و نظام
بر افراز ند و نیز و بمیان آورند که اب آنکه رخش عنان بجانب الکاموضع قراقوتا نیز و بر سر کهنا آن دیار شتا کیر و دار و رخم
طاق سپهر و دار خانه نیز و فرقه دیکر با حرکت بجانب حضور سعد مناسب نموده و عاقبت در اسد و بارکه ملا میر تاج بوه و داخلها از اطراف و نواحی
حسن بیک الدین عنان بعزت شرف اعلی سانید و شاه مظفر لوا در بان الهام بیان کذارند که هیچ از ان دایها صواب نیمانید و در تحریر تقریر الجاب
عقول ربانی آید ما اشب دین استخاره بسر خواهیم برد و موجب اشارتی که اند و حمایت اعدا معصومین و تیغ ما بیغ خواهیم کرد و صلاح رو دیکر
کر از باطن سپهر اخضر شعشعه انوار هدایت آثار و حشید نکرفت و طرح خیر الهام تأثیر آفتاب منیر عرض صفا فی صفت صاف آب پیرفت
آتو بید تأیید الهی ساکنان طریق و محو الهی با پیاله سریر اعلی جلیس و نیو کرد و شرا از امداد ارواح طیبه و وارد و امام نزد ما عیش پیوست که
صلاح دولت ابد پیوند بحضرت دولت سخت رایت عزیمت صوب شیروان بر افراز نیو و حسام خون آشام از نیام انتقام بر اورد و مهم نوا شاه
رجب بخواه ما سایر نظم با مداد و توفیق پروردکار * بر امید از شاه شیروان مار * حسام بیانی افشان کریم * بلی خطر خلق و بیشانکیم
و امر این وارد عیشی با سامع و رضای سپاه رسانیده مجمع ایشان متفق اللفظ و المعنی مرزبان آورده ند که شعر رشته رایت جنبان از هیچ
زمان صفت عثمان تا هیچ * و عزم بیو رشیروان جزم شد * شعر و هیچ کین نه کسی نوده * بکوه و نه بر اسلام نیز
بر او فرخت از نوه اقبال مهر * بر او فرخت رایت صوب سپهر * شه کامران خان احشام * بر امید شبیدیکه و روز خرام * سوی مرز اعدا غنایت
زمین از زلزل جو سیاب شد * در اطراف مه سپهر اقتدار * روانه سپاه ستاره شد * و صبا در وصول اعلام نصرت قرین منزل ایمن بای
اصابت آیین چنان افتضا فرمود که خلط بیک با فوجی از عساکر کوه نکر بجانب کرجستان بصوب کرجستان منطقه کرده اند و کفار آن دیار را

از حرم خود چند تشریف هدایت بخشانید و خلعتهای رجب فرمان واجب الاذعان بدان دیار ارسال کرده مراسم جهاد بجا آورده بحوکه
الاهل اضلال را در میان قتال جمع بر کند و غنیمت بی نهایت که قدر بر حق نخواهد یافت بر سر پادشاه عالیجاه رسید و آنحضرت او را بنوازش
عذوه که امیر غنا او که آورده بود بر غازیان قسمت فرمود و هم در آن ایام الیاس بیک اغور اغلی را مع قلعه متش ارسال داشت و امیر الیاس
با زمرهٔ از سپاه سپهر اثر متوجه آنحضرت سپهر اساس گشته متش گرفت دیگر بار هیبت و افراشت و بعد از وصول جزو ظفر قرین عوالی
آنحضرت سیلاب خوف و رجب بنیاد ثبات و ثبات قرابتان و متعلقان محروم راه یافته و پاد الامان بکیوان رسانیدند و تابع و کمین
باد دولت الیاس بیک شاه قرطلغا و اشیع جرایر خویش که رانیده و آنجناب قلعه را تعریف کشته ابواب عفو و روی متوطنان آنجا کرد کنا
و کلاه تران ایشان را باستان اقبال آشیان پادشاه عالیان رسانید و آنحضرت بنظر عاطفت و رانجانب کرده بسته قامت قابلیت ایشان را بخلعت نوازش
پاداشت و ضبط قلعه متش را بدستور سابق بدیشان اذن داده اجازت انصراف ارزانی داشت و رایت حضرت شاهنشاه ولی احسان از منزل
روان گشته چون بر تو وصول بر منزل حسنا باد اخاصت متش که از کالا قلاق حسر سلیمان دفن جزایر بود قدم انعوا خرید که ماه بلند
شافت و بعد از ادراک شرف زمین بوس پیشکش کشیده زبان اقتدار و استغفار بکشاد و پادشاه بر زیر پذیر هجر ایده متش با آب حضور
اغراض شستند و بالهام تاج زرکار و خلعت خاص کمر و تیغ و اسپان راهوار مخصوص و سلاحی که رانیده و متش بیست اخاص بیار قدمت
چت نیست حسب الدوره متوجه قلعه خود که بید

اندر روایت نمودن از کمال شجاعت و تهور

فیاض علی الاطلاق هر دو را اقتدار و کمر مستعد و بحر عاطفت ناشاء
سازه در وقت عبور بر دریای مشکلات امور ملاح عنایت و تیر بصیرت و سیله زورق تدبیر و اسباب اهل نجات بر ساند و خلاق انفس
و آفاق و هر صاحب اعتباری که پایه قدر و منزلت بالیج سپهر و دار برافراز هنگام طوفان حوادث ایام و شهور هادی توفیق و رفیق
گشته او را در سفینه امن و سلامت نشاند ع هر کو بانیج نشیند بچو غم انطوفانش ۞ تقلیدان تقریر کیفیت عبور پادشاه کرد و در سرت
بر اسب دیر کرد که وقتی که بسبب طغیان آب تیز بکران سیلان دریای تدبیر در مقام تحیر بودند و تفکر صورت حال بسبیل اجمال آنکه در آن اوان که
خاطر دولت اطراف پادشاه بمهمات امور اعیان متوطنان کوهستان و قلعه متش قرار نداشت خاجه دار زنجان مقرر شده بود عالم شرار کشت
و دهان هایون بنفاء پوست کرد چرا بیک و قاق با فتحی از زوم کلو در زمرهٔ آمد زوم و الفقد دلو خیرا از نوک خنجر از کار آب کرد بسالوه
از صبر قرین اولین عبور نماید و کذه قری و قاع را ملاحظه کرده هر یک اقالیم کشتش لک صحت شکن باید بعضی از حوزه را بحاظت
آنجزیره ناصور که الدنا شرد ایان توانند کشت هایا اثر الدجوب طالع آید و چرا بیک رجب فرمان واجب الاذعان بنا بجانب روان شد
بعد از وصول بکنار آب و شاهراه آن دو مد هیچ یک از اقالیم عبور لشکر نداشت و هر چند دیر تر شنا و رفتن لوای بر کوه بر سفینه
مقصود بر پیش کشتی آنکه سیاه راه بخشکی کرده فرنبود که هر شنبه دیگر آنه و حاسب لشکر مرد که در آن موضع اتصال بود چرا مقامت
بر افراز ند و هست بر انجام اسباب عبور از دریای بکران مصروف سازند و لشکریان حسب الفرموده تقدیر بر ساحل بعضی حیاله ترتیب
کشتی و سفینه می نمودند و بعضی را اندیشه ترتیب پل و کلک می بودند که ناگاه آنقدر و خاخان امامت و کرم اسعی پادشاه عالیجاه کنار
آب رسید و بر تحریر و تفکر سیاحان دریای هیچ اطلاع یافتند می شایند بر تمنی حزم عزام ماهی انام را قدری چند جایز ملاحب الاذعان
بکران جزیره دیا اعتلاف اده از زیر عنبر کشتی تر از آب فهم و خرد دید و کشتی عبور بران سینه جهانیه بخت مرتبع کلمه شکر کرد
و عساکر چرخ جوش بر عدد روش بر مقاعات کیکر اسب آب افکندند و مجموع در سمان صحت و عافیت عبور کردند و عبور هایون سلی
موکب شل بالج در حیطه ظهور آمد و بنا سطه وقوع آن امر عزیمت و اقتضاء حزم ظفر در دست بر زمه الاده صاحب دیار بحر مقدر
چرا بدند آن کرامت اهل الدنیا ۞ در دریای کرم شاه شرف ملک ۞ در اخاص و هر اداری فرو رفتند ۞ بار بر دهاکی کشوند ۞ شاه اخاص
رخت از نوره دولت لا نکون باد ۞ چو یک متوان در دریای خاطر ۞ شد و ساحد چو بحر آنکه ۞ ما بدیر تو سکی بکاری ۞ سوخت کمان بدان

توجه کن بهر جانب که خواهی ۞ که هر لحظه بود لطف الهی ۞ و آنمه سپهر پادشاهی آنست در هنگام نزول توقف نموده روز دیگر خبر و ساره سپاه
انکاره بر اسپ سپهر جنبه رایت نهضت بر افراخت و از تواریخ آثار حوزه ظلم بالانصاف و اهل انصاف را فرامان داده صدا کی بلند ساخت شاه دریا
بهره رزم دشمن کینه خواه از منزل کوچ و نوبه آب دیگر که هلیک بعد عرض عقوق قرینه بحر بود و عذر خوف و حضور بود آنگاه عساکر
شاهی اطلاع و بعد از وصول بمنزل کلی و بکلن تحصن از ساکنان آنجا بر حزم عذاب ملایات آشیان رسانید که شرد پادشاه بعد از اطلاع بنهضت
پادشاه حضرت سپاه بیاد قلعه قرطلغا که آن شهر و هست از کوچ سپهر و بکند اینده که شریع نفت بر سپهر و نکار آفتاب بر سانیه شاه آب
و تیم استیلا کلات رزم و پیکار نشسته بیاران پادشاه عالیان عازم رزم بصبه شرار کشت و روفتی که بر بدیع السرفات شهر شان آنجا
در آمد یکی از خدام سدهٔ سدره مقام را که موسوم بقلی بیک و ملقب بحسن بیر زاده و بنود که بشیران رفته مژده امن و امان بمتوطنان آنکان بیاد
و حسن بیر زاده در اسب بنزل بسد طی ایشان را از سطوت پادشاه بهرام انتقام امین و مطمئن کرده اینده و روز دیگر پادشاه هفت کشور
الاقلیم را و نشو و دانشو سافت جاده که شهر هیشه بشاهی جیش اندو و آن الهام نمای فرقا از طریق بناسب و دلت استانه اسپهریان
عنان بکران جا مصور که رانید و چون ماهچه علم الجم حشم بر تو وصول بر شاهی انداخت بوضوح پیوست که ساکنان آن دیار از کمار و صحاء قرار
بر قرار اختیار کرده و در قول جا الحصن حسنا اند و تماشی که در و نجل نصب جا جا کرده خش سوز نموده و دان اثار جبر رسید که شیر الشاه
بیشه را که در میان قلعه کلستان و بصار بیند و واقع است نفر که بکت از کرده لبنده و کرده اند و بخود و بعیر و شاهنجاه بجوم استحکام تمام داده
و تا بعد انتقام بعد از استماع این خبر بکار خش بر الجوه مقر ساخت از شاهی جا جا نهضت نموده و بحرة توجه آنحضرة اقدام ثبات و از ایشان
نزل شده از منزل کوی بطرف قلعه کلستان کوچ نمود **در قلعه پادشاه ملک پناه با شرفا شاه و اهتزاز نصیر نصرت ظفر**
بر رجم علی پادشاه عالی که سبحان قادر که هر کاه امر ایزد هستی از مطالع **افنن شرح الله صدره للاسلام فهو علی نور**
من ربه طلع نموده و صحابه احوال و خدمه مآل صادر تقدیر و تابید دولت بحیز جزم رشید آخر شرح بر وجه هر صفت اضافت بدیده که حضرت
صدق و صواب در وجه هر کشاید و بر مکنون ضمیر هویت مدبر نهضت حضرة الوهیت از منهاج **انا انزلناه قرآنا عربیا** مدار
آمده و تا حبیب ایا الصاحب شفا و فرزه نصر بصیر نشر با شاه بیزه که و المذکر حقیقت **ختم الله علی قلوبهم و علی سمعهم و علی ابصارهم غشاوة**
از کنار و کرد ملتی ظهور نماید **شعر** چرا از انوار الطف حق آکه ۞ ضمیر بر دو که و رسوده ۞ بهر کار صواب انمش الشه ۞ زهر فرزانه در بیش اشد
عقل کاملی تدبیر صاحب ۞ شوق نظر از او صاحب ۞ عدو بیش که و اندیشه بر دو ۞ بخشش جهر ظهور ستوده ۞ قند و وقت رزم کاه کاه
زاویج جاه اندیشه جاه خطلات ۞ مصداق این سیاق آنکه چون تقدیر مالک قدیر بر قتول حضرت جریان پذیرفته بود که آفتاب اقبال شاه ستوده
خصال از افق بلاد شروان طالع کشته بر عرصه کون و مکان تابد و کوکب جاه و جلال شروانشاه در حضیض زوال افتاده با تمر و جا حوالی
پایمال پادشاه عالیجاه خاجه مدکور شده و از بخان از تحول او محلد امر او سره از آن کردن جیوه با الهام هاتف غیبی و تلقین ملقن لاریبی
بورش شروان اختیار و نموده عنان بکران جا مصور نهضت کرده اینده و شروانشاه در تنع آنجا شد هر چند تأمل نمود ابواب حیلت طریق سوا
بر دو روی روزگار شر بکشود و از استماع خبر توجه لوای کشور کشای از شاهی بر تیر اسپر کشت که از جشه که در میان قلعه بنزد و کلستان اسحق
داشت بجهتی کوچ کرده و رایت نهضت بجانب حصار کلستان برافراخت و حیش ابلاکو بقصد سد نیز اعلی جا کرد نصرت مآثر رسیده
در موکب رزم رکب زنکار شر بسره رانده و مقول که بدید و کفیت حلالیخان بر دیجون ماهچه رایت منصور بر تو وصول بر موضع مذکور نهضت
و قاید کت عنان و کوکب شروانشاه را کرفته و اختیار در انجا رسانید شاه صاحب تا مدت طلایع بر فتح و تمیز و نی اسید و ارکشته فی الحال
بقیه سپاه نصرت بطلب کرده ایشان ۞ بجهتهای امیر سید اقام و نمود و شروانشاه با حسب خطر صدار و شهر ایجاده که همراه داشت
بر بر و پشته نصوص نموده هست بر ترتیب قلب و میمنه و میسره لشکر کاشت و بعد از تنویه بصفوف نازه هر و جانب آواز نقره و سورنا و طبل
و شیپور بلند کرده اینده و اسپان تازه و زیر ران سالکان طریق فراوانی در جولان آمده صدای کیر و دار از لوح سپهر فرا بود که شت

غازیان موکب همایون شاهی بپناه تأیید الهی تیغ جهاد از نیام انتقام کشیدند و سایر ترکان لشکر ایلی شروان از کوکل عیان دست تیر
و کمان باز یدند **شعر** دلیران جنگی بران رستخیز * سنان بهم خونریز کرده تیز * کرفته شکن تیغ الماس کون * ستوه نه دل بلغش صبر و
قرار * تا بعیر اکل بخار و لب اسلی منعم * **وجوه یومئذ مسفرة ضاحکة مستبشرة**
بعد و بشارت بار **وجوه یومئذ علیها غبرة ترهقها قترة** بحبس و پنهان یاد کان شروان بر صف آمدند از قوا آن بیشتر عساکر
بدولت تأخیر اعتضد صید طایر و تیغ تجاهلان کشوی کرده در پرواز آوردند و بهادران سپاه شاه جهانبان با تیغ بران و سنان جاسان بلا
روا شاه حلکه زدند نظام کان بیاند بشار اوه باید بن سهام تأخیری و نا افتا جهلا مت نکو کشیا از مشقت صعود بران بلند و آیز ی
فراز و نشیب بر از مرد و ران کرم پیرس * کرمش مرغ هوا کرد و پشت یکسانت * پکاره ایشان شروانیان مانند کار ایشان روی خشیب آورده
تا شیر مرتبه ملک بی دخت و سنان آتش فشان غازیان بسوی الازیانه کشید و خون زندکانی مخالفان میسوخت و دران اثنا بواسطه دور شیخ بهمنه
و میر حمزه ظفر ورود بهم رسید و شروانشاه جره شده با سواران سپاه پیکار حلکه زده یاد کان هیبت و پای ستوران در آمدند و دیکر هالی تیر
باران نیا فشد و غازیان رستم شیر ارسم تیر خدنک تیر آهنکن ایمن کشته عرصه جلادت بجلادت عثمان نا فشد **شعر** کران شد کار بر سلک عثمان
فرو خورده مهیز و دو تن سنان * بر انکیخت اسب و انکیخت کره * بکره و زن بر آمد بغارزه * بدشمن کمی تیز شد تیغها * بر اندوه و باد خورد زمینها
و شروانیان بنزد حقام صداقت ثابت قدم بوده دست باستمالی لشکر و حمزه و شکاف فرق و سر و مغفر بر او زدند و هر دو لشکر بر یکدیکر آویخته
فضای میان دو دم را از سیلاب خون نمونه آمویه و چون کرد بند **بیت** شد از ناله کین آتش هفت تیز * زمین هفتم چرخ آسمان هفتم تیز
و مرده امید حیات جهان * پر بوار شد تنه بستی بهان * در خلاف این احوال پادشاه ربع مسکون بقوت باطن کشیده و الفقار
آثار از نیام انتقام بر کشید و بحلاوت شکاف حلقه مخاصمت اصطاف نداده در عرصه کون و مکان اخاهر غلبت قدرت مستولیت
ظاهر کرده اید خاصم خونریز آشامش از کاسه سر خون آمیخته و نشاء عنان کرفت و شعله سنان شعله فشانش در خرمن مخالفان
بافته کسوت وجود شان صفت احراق پذیرفت **نظم** سکر و زوغا دهم زجولانکاه * هوا و کیند هر زه کوی تجارکرفت * نهالیع نور از سکون
بعقد تا نقاب تکمیل لاله از کرفت * و چون شروانیان آن مقهور و میدان داری و آن مخلد و تجمع کاری مشاهده نمودند دستان از کار کاری
از دست رفته پشت بر دکر استیز کردند **کانهم حمر مستنفرة فرت من قسورة** پای و راه بر فرار نهاده روی بصوب بیابان آورده دست
دست غنایت مبین بجز صدای کشتی و **ان جندنا لهم الغالبون** مرحم طاکر دون اخاصت و تسمیه و تیغ مرد و تیغ و ظفر بر هم
علم پادشاه و الاکهر و نیز شام مستشفعان آلا ان الفتح ایام و هر کلمات رجون لوا فی کلزار نصل بعار عظم بود ساخت
چه کشتار خون زمین ماند کلشن * جهاد شدن زد کب سرهم زنی * منیر فتح آمد روح کسر * شاه غازیان مدعو بود * نکسر تیغ شاه و عمل
کلید فتح بود آن تیغ کویا * و شروانشاه با سپاه از او سران سپاه و رمه کر کشته رخاک مذلت و هوان افتادند **نظم**
فرو بخت آکه از ان زلزله * کسست شد آن آهنین سلسله * هر چه شروان و دران رستخیز * فنا شده ریز شد تیز * **وبقیة السیف کانهم**
حمر مستنفرة چون اکثر بزخمهای کاری خورده بودند در فضای صحرا و بیابان بهلو بر خاک و خاشاک نهاده **انتظر تقرر الوبا**
الذی صید صحیح صیدی زیست * نودی تو کش ساز بخت * شد تا آنکه کشتیا و سنکیر * چه بیدل چرین چه بیاجیر * و چون رحمت ظفر
پادشاه کشور کیا رحم اعدا فارغ کردید **ها منزل تو و الجلال** بنوده قدم بر کاه باوج مهر و ماه رسانید و تخت دولت و کامرانی را بعدم
همایون مرتبت ساخت و امرا و سفرا از ماه و ماه و نقیب الاشیان بر داخت و آنجماعت روی نیاز بر زمین نهاده و لوازم خدمت و اخلاص بجا آورده
و زبان باد اتهنیت کردان ساخته جواهر و اهدا عاون شاه را بر مجلس بهشت آثار کردند و پادشاه مخلص نواز هر یک از شاه را الطاف خاص
اختصاص داده باصناف انعام و اعزاز مظفر و سرافراز کرده اند و **آیة قدرت** منزلت حیوی که دامن کرد غایت جلادت ظهور رسانیده بود سند
تزیدا کرم و احسان ارفق فرقدین کیدانید و لشکریان بموجب فرمان واجب الاذعان سرهای قتلا را جمع آورده سرها را فراخنده

واجباد اشارا همچنان کذاشت طعمه کلاب و ذباب ساختند **شعر** شاه چون تیغ بر کشد زنیام * بهر خونریز اهرمن بالاد علام *
آهنکر کشته کرده از اعدا * کرمشاه مرشو بعدا * کرده از کشتکان اقامه * روزی وحش و طیر آماده * مایه بیان ایدشاه کشور کیر
حضرت و بحمض مرح سریر * تا ابد بدو جهان مصیر * چشم بد از جهان جا هر نیز * **ذکر توجه خلفا بیک جهت بفتح شیخنا و عاقبت شیخ**
و نوه شیخ ابراهیم شعشعه ماجد اعلام سعادت بر تو شاه عالیپناه بعد از فتح خاطر از جانب شیخ ابراهیم شاه مسرور و
همانست بجمعیت خاطر و فراغ دل اوقات بخدمت ساعات بکذرانید آنکاه رایت خلفا پناه اولاخت بلدهٔ شماخی از قلعه همایون خیمه کاه
کند کرد و دن کرد اند و در انطاب سلم جاه و جلال بر سید که ولد شیخ شروانشاه که موسوم بشیخ ابرهیم و ملقب بشیخ شاه است و در نه
محاربه جان بتلنا پیرون برده حالا در شهر بوکبه کار دیلیت لکن افاسا نا ناجه بخیال مخالفت پشت قرار نیاوده و سرا جمع ساخته
بیاران و زبان و اعیان بلاد عان نقاد لیت که خلفا لیتا بعنوان سپاه نصرت نشان جهة فتح شیخنا و عنان بطرف شهر بنو نابد الموضع مرکب
همایون بنزه مقامات نهضت فرمود و چون این خبر مسموع شیخ شاه کشت چاره کار خود محضر و فرار دانست و **الطاف** شاه و اشاع در کشتی
نشسته بدر آمد و امان بطرف کیلان بر افراشت و خلفا لیتا این حال جر یافته طالع سعود بخت نیک و اجل شهر بنو را مضرب خیام
نصرت بر تو کرد اند و همان روز اهالی شهر اظهار طاعت و انقیاد نموده اکابر و اعیان انجمن و مکتی فرار و آستان امارت آشیان ساختند
و خلفا لیتا اشارا تعلق نظر مرحمت کرده اند و با صناف الطاف خوشدل و مطمئن خاطر ساخت و آنشب بکال عیش و عشرت بسر بردند
صباح روز دیکر که علم انجم حشم پادشاه سایه دین پناه سایر انخاخت و سر تسلیم شاه مضرب اوقات دولت و اقبال کشت خلفا لیت
بیاز سر بر طلعت حضرت شاهت و تقبیل بساط جلالت مناط قیام نموده بعد از اداء تعلوشات کیفیات طاعت شهر بنو مرد و کرد اند و
انیقوی موقع رایح اشرف اعلی اقامه کلاه تمران بلده باغمان بنا و نضع فاخره سر افراز و سالمی کشت و حکومت شهر بنو بخلفا لیت کذاشته سر از جهت
پادشاه و دست از جهة قلاسیتی عنان رغبت صوب محمود البلد انعطاف داد و چون دامنزل بسید دیوان قلاسیتی فرمود عصیان و تمرد
بعد جنام بدلیل اشان رسانیدند که سلطان قطب الدین حصار و او فرسیاب بکار رمز و کشت طریق خلاص و سلوک سیدانند و
شرایط عذر سکاری و امانه مرخ کذارد عالی آن داد اشاهنشاه بصدر ایران جرا آتش خشم جهانسوز اشتعال یافته حکم شد که از اهل آنطایف ساخلو
و الیاس و ایغور اغلی بخوی از ساکان سالت بکدر بجلب باکو خفت نماید و ربع آنحصار و دو تیغ مخالفان بدکر دار بقدر عقد و وسعی
و اهتمام فرمایند و لشان بموجب دیوان واجب الاذعان بان صوب روانشد و بعد از وصول بقصد قلعه رسیدند مانند برج آسمانی سر بجیب
بلند و عقد ثریا از سکاهای آسیا ارتفاع بنیرفته و فصیل سپهر حلقه چون سد سکندر جهت متانت و استحکام کرفته سر بفرش راه ربا عجلت آسا
از حوادث دوران صیانت نموده و بکلمه که مسلمت بجهت اخذ بی عرض عموم متانت فرموده متوطنانش بموجب جلادت و بهلوانی
مغرور و مستظهر و کثرت ذخیره و اسباب قلعه داری فا بجال و مطرح خاطر القصه اما با حصار مقدر اوا مقدور ارا در زمان کرفته آنجماعت
محاربه و محاصره کردند و محصوران در مقام مدافعت و مخالفت ثابت قدم و دست با مخاصمت بر و سنان داده بودند و چون محصر آنحصار
بجلسا زنجیر اکان بیرونست و از قوت طاقت بنزل فرود مدت محاصره امتداد یافت و پس از طلوع ماهچه رایت شاهی از افق آن دایره تیغ
و دیر و زنی بر صفحات احوال خانیان تافت ملاحظه مشرع میکرده و کیفیت این حال بتفصیل بر بوده **فشار در میان شیخ قلعه را کوفته و فرار**
پادشاه ناجی چون شاه مظفر لوا فصل شتا در زنجان بلده اخاطر جزم بر ایشاد اوقات فرخنده فال کذاشته اند و شیخ ابرهیم
فرود رین بر اطراف مشت و صایب و دیده قلعه محصر را مفتوح کرد اند بکار خاطر بقصد دیده اعدا دولت یا بدار سر بر شد و تاج شکوه و
نصرت بر جبهه نثار خدام بارکاه مسیحا آیین دیم زینت کشت **نظم** شد عالم باغ خرم کل * دنیا حشمت و نو کل * اولاخت عالم بنزه آرایه
عالم ظهور و ملتش شاه * پادشاه و الا نژاد بر تو اهتمام بر بخ حصر حصین بکو انخاخت و او کو کب سپاه کو کب مرتبه رایت نهضت با آنجا
بر افراخت و بعد از وصول بنواحی آن مایه و ملاحظه عدد و فصیل حصار نشا لاذم الامتثال قدا بالجت که فرجی از اطلال جلال اسفل بکان

دیده و در آمرفتاده افروزند و در آنجا لفان بدیوند کمر بالا آن ظلم بلند بنای عناد استوار از دسوزند و زوره دیگر بیقین و تیشه الله
هسته بر ان نمایند و جهه و چه غازیان بجانب دشتان راه نهائی کشایند و آن دو طایفه بجد هر چه تمامتر آغاز کار و بنیاد بیکار کرده حروب بکیر
و سوزن زلزله در بین و بریان انداختند و صدا و بغیر و یاوی زدن کوش ساکنان قلعه بر مین کر ساخت و حدت بلند اهل بها و ران رجال
مانند کاوه در لشان آتکار زبانه کرده جان و تاب و توان خالقان بنام و نسلت الغنی بکیان در جسم ایشان بنود و بجنگ الفرق آورده شعر
زشت غازیان کاوه رخاء عقاب جاریه آمد بر دار ٭ نخر مرزی اعدا علیه جست ٭ زخوت چشمان مغار شست ٭ چو بکان خدنه در بن کوه
بجان راه بر دن شد سوزنی ٭ و در آنشانی اشرف اعلی جنان اقتصا کرد که خندق بر از سنک پر از نده تا سپاه ایلک دولت بسهولت از آنجا
تواند کذشت و تغیر تقیس زبانه کوه بیکر فرزه آمده قوریان نظام و حطام موکب فلان احتشام را بجا نهم تا موکر و اید و آن زوره بلند تا
آفتاب رسانده و خندق بچشند که کوهی بلند نموده از کشت و هکس بران سعوه نوده بر ساکان حصار شرفت شد لاجرم کار محصوران بجان رسیده
دست اضطرار بدو امان الطاف شهریار بنده زدند و زبان تضرع امان طلبه کشت نظم کمنا هلیخشای و جان ما ٭ تقدیر بجمیع و بشان ما
لطفت چو هستیم امید وار ٭ امان بخش ما را بجان زنهار ٭ و عفو نایت اعلیه شاه اطلال بر فوز الاحلال ایشان کشته در حال ابواب قلعه را کوه اردوی
غازیان نظام کشادند و کلاه تزل حصار ج خشمیر بهت و کفن اندر کردن ٭ بدرکاه سپهر مقدار شاهانه کوه نیاز داری و سان جان بستند
و حضرت یورش فیروز کشت آنجماعت بابلیغ و لطف عنایت کوه بحکمیکه خطا بیت جهة حکومت و تعلق این و خدا بر شد و انشاء لطف شاید
و آنچه از جنس زر و کوهر و نفایس و اجناس بکر تصرف و رایه باره و بی همایون فرستند تا بر حنوه تقدیر بر و هست باید و خلعت ایلک اشراق و اعطا
با کوه اهمراه و اشت علیه نهضت بجانب قلعه بر اقراشت و بعد از وصول خزاین و دفاین سلاطین شرایط از ملیت آورده بیشکش و سار و بلاین
از سنی بلطان آنکان نشاند و مجموع آن نقود و اجناس را بدرکاه کیوان اساس رسالت نموده آنکاه قور بعضی از ملوک آن دیار که هست
بحضرت ولایت منقبت شیخ جنید عداوت و ورزیده بودند شکافته استخوان بوسیده ایشان را آمیزش اعدام سوخته و عمارت عالیه آنطایفه را
انهدام داده با طالب راه یکان ساخت پس بعضی الهام بیارکاه سپهر احتشام بازکشت و بزید لطف و عنایت حضرت و انه سار مراقب زمین و بازنده
و سر لقوز انسار امام کذشت فشاره در بیان توجه ثانی حضرت خورشید امام سجانیه قلعه کلستان و فرار ایلی حضرت
از ظاهر آخصار بمملکت آذربایجان چون خاطر خطیر پادشاه کشور کیر از جانب باکو فراغت یافت عنان
حمد جهان نورد بطرف حصار کلستان تافت زیرا که بسیاری از جنوه شرارت و انکار توطن داشتند و خصمات قلعه و کثرت زخمه معز و در بوده
نقش اطاعت و فرمانبرداری بر صفحه ضمیر نیکاشتند و بعد از کذشتن مضرب خیام عساکر ضرت نشان کشت غازیان نظام انصال کوه
و کرنا زلزله در انکار تعالو و ولوله در جان خلایق قرار کام انداختند و امر آنطایفه اطراف آنحضرت حصین را بی کلیه تصیر نموده بتر مسالیب قلعه کوه
پر داختند اما در ان اثنا صوب زجید و توج بیوت که شاه دین پناه و قوت عنفوان ضارت و جسارت مرد بکلستان کشید و کمارت امیر زاده الوند
رسیدن بیت از محمد کی آکه در دنی آنحضرت تنها در ایام رجعی که تردیل آ ظلمه و اقوات نشسته در باب کیفیت تصیر آن تامل میدهند که ناکاه
غضبی بر انحصار بیرون آورده دست بکار نهاد و تا آثار عجز و سیار ظاهر ساخت زبان حال القا نموده که رایات همایون فال از اطاعت و جوع و نوره
بجانب دیکر نهضت فرماید و رعایت عساکر ظفر و عنایت باد شاهانه کشت زار امید اهالی کلستان از حضرت و نضارت بخشد و تعلق
بحضرت میرزه مهر شوید که حاجی جهان نمای اقبالست ظاهر شده فوز و ظفر با هنای کوه بحضرت آنحضرت رسید و زد ظاهر انجاسد دیکر آکه عزیزی از اهل
عبادت کوه صدق و حسن اشفاق است بنیاد رعا و زوی پاسا شاهد نمود که بخشی از دیر بر کلستان بکر مکان با وی سکو بعضی آنست که از زبان من
این حدیث بعرض شاه عالیجاه رسانی شعر کای شه کامران عدل سیر ٭ قد وه آل بیت پیغمبر ٭ حامی دین حضرت نبوت
جانشین جناب ربوبیت ٭ مرآت سیر نیرت صورت اجمعی عکس پذیر خواهد بود که در آن زمان که از زنجان بجانب شروان در حرکت
آمده بر آب کر عبور فرمودی با خوه مقدر نبود که چون بلاد شروان سخر کرده متوطنان کلستان استیلای اعلام و احسان کرمایند خلعت سلطانیا

بوشانی و آخر نیز علی الصلح بپایه سریر سلطنت مصیر شافه کیفیت واقعه خود را بعرض رسانید آنحضرت فرموده که اینواقعه اخلی و ابی است
زیرا که من بعد از عبور از آب رعایت حال کلستانیا را بخود نذر کرده بودم و تا غایت آن از سر پیشت پیش هیچکس کشوده ام اکنون نذر را
بوفا رسانیده انجا که صیغه ایلو ایلوب تقدیر و تشریف بر روی و ترکاسکان این حصار نیکاسر بکر آکه و اما آنوقایع قاصد بی نهند
شیخ تحقیق علیه که جهة تحقیق حال ابا بر علم وصلا لجاب قرار داغ نفرد و رسید بشرف عرض رسانید که امیر زاده الوند سیاهی فرزند بنا بر
و چند و اهم آورده و تخم از امه کم کیا از کرده و بخد قراره را بنجی از خود آذربایجان طرف کجه و نشاده تا از نق من ایل کشته بلاد شاه
در اید و حسن بیک شکر اقلی بکمار و در اسال اشته کرا از طرف بیرون آن ولایت و جه نماید و شاه دین پناه جون رجال بحال الخالقان بعد
و اقف کشت بیکار از سر جلد و به کلستان در کذشت و بعد از تقدیر بیرضورت با اعاظم امرا و ارکان دولت عزم رزم الوند جزم کرده بجمع
آورده و کشتیها و سنی جسر بعبور و اماده و حشی سر زلو جب دنیان اعلی جزیب پل مور کشته بالجانب متاقف و هم دان ایام بادشاه
کرد و ن غلام خان ارش خر تخر ام بکار آب تافت و علاکه و ون درایت شاهی و جهان تایید الهی از حرکی که و جهاد بکیل افرموده عبور فرو
آکاه تدبیر دفع اعدا درین و و ده کرده قرار و تعیین فرمود ذکر مخالفت امیر زاده الوند با بادشاه معدلت پناه سعادت نشند
امیر زاده الوند که در آن زمان بر بعضی از بلاد آذربایجان استیلا داشت از فتوحاتی که پادشاه جهانزا در ممالک شیروان روی نموده اند بیشه مسند
کشته با خود کفت که چون خدام آستان امامت آشیان از فتح شروان فراغت یابند حتما از قریب ماده که قصد تسخیر آذربایجان نموده بجانب
شتابند پس متوطنت جات کرمش از آنکه اعیفی از تیز فوت بعد آید ماسپاه اجند و راجع آورده و در دفع غازیان اهتمام نمایم و عنان عزیمت
بجانب شروان انعطاف داده طریق کشکش و سلوک و نایم و بایین خیال الخالک کری و تطیع از ابطال رجال فراهم کشته در تخوان اعلام
کبت انجام بر افراخت و حسن بیک شکر اغلی را برسم مقدمه کیکه ها روده و اساخت و چون شاه عالیجاه از آب جور کرده و حصه احوال الخالق
طریق اطاع یافت بدی بیک بقرا کرچلوی بود صفدر را فتحی از خوشتر بدیع شرجس بیک شکر اغلی و اندوده و بیدی بجانب
کیما رود الخالک کرده حسن بیک تاب مقابله و مقاتله نیاورده و سلوک طریق فرار در میان بکار اختیار نموده در تخوان با الوند پیوست
و بیدی بیک صحبتی از بازمانده کان او را تیغ بیدریغ کذرانیده بر اقی ایشان را تعیف کفت و بپایه سریر سلطنت مصیر باز کشت شاه جمشید صولت
این فتح را مقدمه فتوحات دانست و خوشدل و مسرور رعایت فراغ شده و تجاوی بیک و بعضی دیکر از شاهان الوند که در الحد و بود بند
از توجه پادشاه سعادتمند جزا فته قدم ادبار در وادی فرار نهادند و در آیت ضرت شان بعد از شیوع فرار ایشان صوب تخوان حرکت
و نیز و مار دیکر بیدی بیک قبر رسم سفلاکی در سایر غازیان کشر کشای سفت کرفت و از انجانب تخوان ماهی پدران الوند در برابر آمده بیش
استمالات بیکاره چنان اسا کرفتار کشت و بیدی بیک او را دست و کردن بسته بدکاه عالیجاه فرستاد و تخوان قهر تسلی و بنا اماده و این
خبر الوند رسیده از سطوت لشکر قیامت اثر جنه طبر زیر و اقدام شاق منزل کشته سق جه حضور رسد که بدو در موضع شروان کرد کاه
جوهر ارلا شرار فراهم کشید و دل بجانب پادشاه طرح شعار نهاده اسباب کار از رعد و مهیا کرده اید و غافلا از آکه الوند در پیش سپهر
بیت نماید و کرم شتاب در نوز آفتاب فرو غ ندهد ٭ بیت ٭ کوه را دیده کر چه بعضاست ٭ هست بر تو طالب صبا بر پست
نور اختر کر چه باشد بی حساب ٭ کی نماید پیش نور آفتاب ٭ القصه چون شاه کشور کشای بضاد تخوان را از انجا بر کرک نشان عبید بر
و حسن الخان ساخت کیفیت فرار و منزل قرار الوند و صرح بیوت و متاقف با صوب نهضت فرمود و آخر روزی مدید بعسکر شین تو و الجلاو
نوده قدم فرا کرد تا مرج سهر و اه رسانید و غازیان نظام بجراست عساکر فیروزی انجام او کرده و از لشکر الوند بدو جی بعلاوه بیرون آمده
تا وقتی که نظار کیان آسمان صبیا رفتاح علم نور آفتاب تابان و دیده بر هم نهادند از جانبین لوازم پلس مرعی نشد و در خاوران و کار زار
سر پرده و بجانب آکاه تامل و اندیشه مستوفند فشاره در بیان بجانب تو فرا الحد از نده اشرار در مقام شر و فتنه بیشتر
فتح و اقبال و مهتب غایت لایزال بر وجه عمل پادشاه منصور علی الصلح کمر در زین علم عنق آفتاب شان خشم از

بوشانی

خوارت نازبار کرده نقد خلک کرد و نیز بعد وجود همایون زینت بخشید و تیغ فتح و ظفر چشم خود شب ظلمت سرشت را انهزام داده اطراف آفاق
با نوار فتح و فیروزی روشن کرد بیت شعر صحیفه شد حرز بیضا علم ٭ عالم بزم شب ظلمت حشم ٭ ترس تند فلک گشت رام
کرد موی چنان خالف حرام ٭ بدیکو شار و اهل اجاحت ٭ تیغ نیلا و کشیدار خلاف ٭ پادشاه کشور کشا پادشاه همایون فلکسای برپشت اسپ شهان
کوا بنده از مختلد بر قوت دولت روز افزون و روز فتح و غایت بغایت قادر کن ممکن عنان سعادت نشان نقاید و من یتوکل علی الله
فهو حسبه سپرده و خاز بان نصرت قرین و بخاهدان میمان دین ذبر کوب سا کرده و روی تعبیه لشکر آورده نظم توسن برامد بکار
چو خورشید بر باره آسمان ٭ زهر سو هزار بدل میارکش ٭ بلند جهانگیر بخت قرین ٭ فکنده بجوشن زد کار ٭ کرد کف تیغ و مرد بکار
نشتر رسان صد هزار ٭ خدمت رسید بر مجو ظفر ٭ فنان باد آه خاوشنای شاه کشور کشا کشاده مصداق اخلاص و یکباره بر سند و سپرده
در کار اخلاص و از صدمه توپ و مراکب تازی و دلاور صهیل اسپان شاهی بجاهد کرد زمین را تحریک و متزلزل ساختند و آنحضرت و ملکها را
بزید و نیت و عنایت و روحه برحمت و غنایت مستمال و امیدوار کرده ایشان را بقاد و جهاد لشکر فیروزی اثر اشکر طلب نام آنحضرت حیثیت
استحکام داده و ساحر رایت نصرت آیت از مطلع قلب عالم کشته روی بطرف دشمن نهاد نظم صف جنگ آرایت صاحبقران ٭
رواکشت با لشکری بیکران ٭ ظفر همعنان نصرت ساده رکاب ٭ زبخت جوان خرشد لاکه اسباب ٭ و از تخلف امیرزاده الوند بیز مقیه لحوق شدند
و در وی پرداخته اشارت نوید باشارت ان اردوی اوراقا جمع کرده و بر تعجیل بر کمک مسند بر صفوف لشکر باید اشد بصیلی آنکه هر کس
از میان سیتر بوادی کریز نباید راه بدو نشد و مسدود یافته باز نیامد که شاید و چون صف هر دو لشکر در آن صحرا که نونه دشت محشر بود بر ترتیب
گشت و عرب کرنا و کوس و دهان نیز و سوزن از اوج فلک هشتم در گذشت نهنگان دلاه پویش و ولیکان رعد خروش از هر دو جانب بر کب
بهمیر سیتر بر کرده و دست بخونریز کشودند و بتعاقب اکبر بهم باه پایان سلسله جز از قضای و مکر انتهاج داده آثار و تحیز بعالمیان نمودند
بیکار جاستان نه دو انس و امان از صحیفه زندگانی محو ساخت و سنان برق افروز و نخلد قتا و رخزین فراخت و سلامت ساخت بر تر ملک
تا بر از دشت دست ایران کشاده مانده بدیلیه بوی عقلی و تأخیر در جای کرده و نیزه عنان شال الکف بطالع رجال بنان طعون در رحم
لوازم بدل نیز بجا آورده بیت چلیپا کان بر کرده بیجهت ٭ دیکار هر مرد بر پشت سفت ٭ سار جاستان نیزه هر کسی ٭ چو طوطی نقار نیزه بر سی
و چون بخوره آمد شد مهام ملک و ذوالاستحقاق بجا سوزنم و عنان مدبر و زمیل نیافت غازیان عطا و تیغ انجام ارتیام کشیده روی بدشمن
آورده تضریب حسام جهاد الکحاف سکوت حیات پهلوانان دشت مصاف را چاک زده نهایت حلاوت ظاهر کردند و آنجماعت بزیانی بنان فشرده
بقدر بیت دور و مساهر لشکر مضور وی کوشیدند و در کشش و خونریزی شجاعت سوی اهتمام ظاهر و بر رسانیدند شعر زهره و خون بر کرده
خونریز بر کرده بدند ٭ زهرها کرفاده بخاک راه ٭ سرانها تک بر کرده بلت حرکاه ٭ خون بسکه جان رفته بیرون تن ٭ زمین بار و بر و جاده
زهره و خون بر کرده بدند ٭ غنیمت کرهها آتشه باز ٭ دمان اشاره شاه سرفراز ٭ شمن کار زماند محارب قطره بار کرد غاری اجتماع و ابدا
روز کار فرو نشاند آفتاب تیغ کار کرد بحره طلوع سیاه خلل سب لا نابود کرد اند حصار ذوالفقار آثار آخته رصفوف دشمن تاخت
و چند کسی از دیار زی نجاحت از بیت دین در روی زمین اخاخته علم فتح و فیروزی بر افراخت شعر شمشیر کین شاه جهیده بصاف
در افکند در جان دشمن شکاف ٭ زخولان شبدیز تا لو بزیر ٭ برا ورد کرد از زمین نیزه ٭ وفی الرتفع چو شد خونفشان ٭ فروشستن آن کرد او در جهان
چو شد دابا جنا لیو بود ٭ اکر چشم او کوه الوند بود ٭ بکرد کران سکوتی از باد ٭ قدم جانب ملک عقبی نهاد ٭ و تعاقب پادشاه ظفر
مراکب خازیان جلادت نشان بهمان ساحتی بخاطار جلادت بیکار دست تیغ راندند و سر انقیاد بر باد دادند و از اعاظم الوند
نام الطیف بیک و سیدی خازی و موسی بیک و جماعی دیار ترک حسام خون آشام از صحیفه هستی محو کردند لاجرم سلسله جمعیت سپاه دشمن از یک
قرین ماند زهر جز بر دوان خطا و چین پریشان گشت و الوند از موکب خیلک روی کمر بر صوب آذربایجان آورده ارتحام و تنک و کمه شت
و صنیع عنایت الهی کلاه دولت سلاطین موکب شاهی را در چین غایت ناشاهی شکفته کرد اید و کهف روح پرور فتح و ظفر از کلزار ولایتها

من روح الله و میدید بشام سعدان و یا النصر الامین عند الله رسید شعر و زیدار غایت فضل الهی
صنیع فتح را علام شاهی ٭ مشام جان زبان عطر بود ٭ شد از نطفه چو کل معطر ٭ و چون آفتاب صبح روز نکاه قوم آن قوم بلو مرتد و زوال رسیده
کرمیکان آنکه بر این وصل بصف غزان راه نجات صدود دیدند و سپاه پادشاه صاحب تأیید از تعقب و اردوی آنقوم سر رسید و تیغ بر تکه بند
و اشکو کو خرد را بر ساهی سایند هر کس بسه دانه روده را بنفیه لحاق نزد و کرم اب فنا افتاد و دست رجان شیرین افشاند نظم
شاه صاحبقران کشور کیر ٭ حرمت کرچیخ سریر ٭ روز هیجا چو صدمه شمن کرد ٭ معنی اینا سیتن کرد ٭ در بیابان کسی که در مستی
ریخت خونریز بحر سرتیز ٭ و کر بیشه هکا که بحث ٭ شیره جان او زهر آمیخت ٭ هستی اقتصاد بکلخت ٭ تیغ عقد برش از میان بعاقت
و ایدان و حیات الوند و کران و چنان اسب و اشتر و اشتر و اجا بر تاسا ثر و اوانی زر و نقره غنیمت غازیان و افر خش کشت که تفصیل آن
موجب تطویل کرده و حصه شاه ستوده مآثر جهاد و فراغ خاطر بغایت و تمان خاسر هر دو انتزل تر و ملاحل الوند بوده و آنام شکر پادشاه ملک
بخش بجا آورده و لاوراق که روح اعدا مرا بجاحت و لوانم شجاعت نقد بر رسانید بود بانعام و احسان فراوان خوشدل و مسرور کرده اند
و آتش دغا بین بیش و بعرب کمنا بیاده و روزه بر کمر علی عزیمت بطرف تبریز بر افراخت و عهد آنقوم ساز شال و بیج بر بجهد و باید قدم در راه الله
آمد ایمان نهاده تخت سلطنت را بفر وجود همایون فر بر ساخت و الحمد لله رب العالمین و الصلوة علی افضل مخلوقاته محمد و آله اجمعین
ذره جلوس همایون پادشاه ربع مسکون از طلع سعود و فرخ فرون چون نقد بر تعیز بر دو کمک جز تبارک الذی بیده الملک و هو علی
کل شیء قدیر متعلق آن بود که بطور حدیث صحیح ان الله یبعث علی رأس کل مائة سنة من یجدد لها دینها اساس بنوی از ساعی
معماره دولت پادشاه صفوی صفت متانت و استحکام کیرد و رایت شرع مبین مصطفوی تازیانه کار نجات محارب هست عالی آثار و ارث علاقت
مرتضوی سمت حضرت و نضارت بدیده از اوایل طلوع آفتاب سلطنت و اقبال هر کس بحضرت و نظر از خلایق آیات همایون فالش تعلق خود
و شنیده و ایشان و مجلهی لباس شوکت و استقلال بوست صورت فتح و فیروزی بر آمد نصیر مهر بنوش احسن و بعد جهد کشوده و کوشاید
جهانکیری هست از بخت سپهر ٭ تأیید خداوندی مؤید ٭ ظفر پیوسته باشد در رکاب ٭ شرف روز کهه بنیاد ٭ بهر کشور خراسان و روم
شرق بخت از قدوم او مکرم ٭ عیار زر نماش و رفراید ٭ بهیچ از هر چه کوئی به نماید ٭ عطا بر ملک کو بنماش ٭ خطیب سر کرد و زر عالی
و چون بسوی معهود این پادشاه مظفر و منصور و موید در موضع شرود لوای فتح و فیروزی بر افراخت و غایت غایت ملک بخش سلطنت
با بجت و الله یؤتی ملکه من یشاء برفاست قاطبتی مرتب ساخت آن اقام مستجد و وسکام موجه دار السلطنه تبریز کشته در روی
و اطراف سنت و تعجب بود و بسا زعید دلکشا و مانند نوروز روح افزای سوزه هاء چیز همایون فالخلاله ولت و اقبال و مفارق
متوطنان آن دیار مسبوق کرد اید بنور طلعت عالم آرای و صیت و عدلت ظلوز ای خلایق ظلوز و تراکم در از ساحت ملک آن دیار بجا رجوع
آمد و صیت اهل ایمان بمرتبه انکشاف و اجلاء رسانید و در ساعتی سعادت بخش و نیاق بیت نشان او بزلت سلطنت و جهانبانی زمین قدم و
آن آفتاب اوج کامرانی و علو قدر بسپهر برین بر آمد و افر خلاف و کشور ستانی بیرکت و صول بر فرقان زمرد کیانی از جمیع
سر فرازی بر آمد ربعیه افسر سر کشتاری شاها ٭ تخت زر تو شد کرانی شاها ٭ اصناف تو ملک ساختن شاها ٭ ان ملک تو شد جهانبانی
و چون هر کی هست علی بهشت شاهی بتقویت امور الملک و رعیت پروری و نشست سپاه عدل کستری و نفاذ شریعت مطهره و سقد سنت مصطفوی
مصروف و مقرر بود هر دو اولا جلوس همایون زمان و اجب الاذعان بنفاذ پیوست که حضار اما ذات ذی ایمان خطبه رسانها و حضرت ایشان
مزین سازند و غازیان و خازیان بجاهد و لشکریان بجاهد از هر کس لوی خلاص شرع شریف مشاهده نماید سرش از تن جدا نماند لاجرم صیت عدلت
و دعای دوام دولت پادشاه عدالت آیین بر سر سر بلند کشت و در وی نقش ام اسامی و القاب حسنا باید آنحضرت و حضرت قرین مزین شد
بر تخت از هر اشاره کرد کشت ربعیه افسر سر تو بر سر آمد شاها ٭ تخت از قدم تو بر آمد شاها ٭ بر زنانیت چو نور آمد شاها
به از هر چیزها در آمد شاها ٭ از فتح غلام اعلام شاهی تخم تمنای مخلصان امید وار بر کلین امید باحسن وجهی سکفته کرد و آرزو تو تعالی

آفتاب پادشاهی و رخت بخت بندگان مقدر کار و کلشن مقصود برنج بهبود سر بفلک کوه کشید شعر شاه کیوان سریر ماه سریر
شتری و جامع آفتاب تصریر چون بدولت نشست بر اورنگ جانب عدل او کرد آهنگ عنکبوت از نهایت امان
دوستان از دست کوهر باز ساخت چون بوستان فضل بهار بلند چون بر کشید تیغ جهاد رخنه در جان شتر کشاد از مخالف نماند هیچ اثر
بکمر اندر بیان نار سقر مقیب کالت عنی بغیر همایون بر حسین بیک لاقرا گرفت و مرد وزارت صاحب بولی بجانب اسیو که با قورض
بدولت و فاحتی شش الدین چلاتیه پلی برسند صدارت نهاد و موقوفات ممالک را بحیطه ضبط در آورده ابواب بین پروردی بکشاد
و سایر امرا و ارکان دولت مناصب مناسب سرافراز کردیدند و بر مسند امثال و اعتبار تکیه زده بمرتبه بروی برسیدند نظم
چو توفیق الهی کرد یاری برامد شه بخت شهریاری امیر از لطف خویش تاج داد ماغام فراوان مهر ساخت بهر کشوری را مهتری
سر جهان و تاج سروری داد بعشر هر کس از اخلاص و زد بعزت و حرمت و عاد و رفت زد و آذرستان پادشاه عالمیان در تبریز قشلاق و نوروز و تیمور
آنکه او در تاب آفتاب عدل و احسان ابر زده سجود و بیاد اصحاب بخیل بخاطب نوید خلاق بی انتهی داده باری ولایت ارزنه رسکاوی
زیر کلاه کاه نزاد او میداد چهار اعدل نوشروان شاه زاده گفتار در بیان لشکر کشیدن ارزروم بسیر کشور شاه و عزم آنها در ایران
شوکت امیر زاده الوند قرب ثانی شاه انجم سپاه چرخ سریر بهر کینی عزم کشور کشید سوی بیت الشرف چه کرد
چه زده و ساز لی بهرام سر و از نهت رایت منصور کل بر افروخت عارض پرنور بهر دل عدوی شاه ز من تیز شد بار چنبر سوسن
چه سکو بر لاکه کلوکرشت لشکر بنزه کشت عالم دشت چون پادشاه کیوستان رسید که امیر زاده الوند کرت شاه سپاهی فراهم کرده
بجانب اصطلاح ارباب حرب و قتال بعد و مهیا کرد اینده و دفع شر آن بد اختر بر نزد شاه و الا کهر و لعب بوده از تبریز بالشکر بیست بعالم
خرم نیز جانان کشت و بطالعی مسعود ماهچه رایت نصرت آیت صحب باز نجان و حرکت آمد و آواز تغیر و صدای طبل کوچ از ایوان کیوان بکذشت
بر استند کوس و دار و غیر هر کران شد سراسیمه دو زبانک هلکوی شرکت مه ذکر دسیه مهم کرده راه و موکب همایون پادشاه
آفاق از راه انزای و جان شاخت چون این خبر سمع الوند رسید عنان تکی و ثبات از دست داده متوجه کیوی کرد و بد و از کیفی نیز راه کرد
چه کرفت تبریز رفت و شاه عالمیان در بلاد جهاز جان و از نجان چند کاه بامر شکار پرداخته و رایت عیش و نشاط افراخت و در ان اثنا
بعضی بوست که الوند اجمع کثیر از سپاه شکوه مند با عزم رزم نموده از تبریز با وجان عزم او نمود و از و زمین صحرای جهاد آهنی استقبال
پادشاه صفدر استقبالات و در پای سپاه نظر و شکاه را در نلاسم آورده عنان بکران بطرف آذربایجان مسافت و چون همه و قلعه را کو
مضرب خیام عساکر نصرت انجام کشت خاطر همایون بر اقرار کرفت که بالوجی از ابطال جلادت استعمال الجار کرده تا کجان خود را بسرای
ظلم و ضلال رساند و صید مقصود را بکمند کرند کرفتار ساخته صفیر مهر تنو بر ایات تزاج کرداند و بانعزیت پای مبارک در رکاب اسلحه کرده
شتاب آورده عنان در نجد و در تبریز مسافت و الوند از قرب و صول پادشاه عالمیان خبر یافته مادر دیکر کرد زیستن اختیار کرده و از او جان
بهمدان رفت از انجا روی توجه بجناد آورد و پادشاه کیوستان چون با وجان رسید و بر کفت فرار خصم مطلع کردید آهنکار آنطاوف
و نوروز کرد خازنان بعظام اموال و اثاث الجا قاز اکه از نهایت استعجال و اوجان کذاشته بودند تصرف نمودند آنجا کذرت دیکر هوای تبریز از
غبار موکب کوکب رایت عبیر بیز ساخت و در ان زمستان تبریز دان بلده قشلاق کرده اعلام دین پروردی و رایات عدل کستری بر افراخت
اما امیر زاده الوند چون در روزی چند در بغداد اوقات کذرانید بسبب خروج قاسم بیک و از آمد آمد و بجانب دیار بکر توجه نمود
و در ان دیار در مرض صعب کرفتار کشته دست قضا بجلیا تیره و نوره بد گفتار در بیان رفتن علی الخیر حضرت بیر و تخت ملک
عراق عجم در ان ایام خجسته فرجام که مملکت آذربایجان عبیر تخت پادشاه کشورستان و رامد مراد دین یعقوب میرزا که جام زندگانی او
از شراب مراد و مرام تهی بود و باین سبب زمان الهام بیان شاهی از وی بسامراد نصرت بنی و ولایات عراق عجم و فارس و کرمان را تاج و تصاف
و رخت تصرف نشست و در ان زمستان کرشاه عالمیان در تبریز قشلاق کرده بود تا مراد در و بجان اوقات کذرانید و در او کوه صفا نشا

بالقرب هشاد هزار سوار جوشن پوش خنجر کذار بصوب همدان لوا عزیمت بر افراشت بتأخیر هنا و روقی کهنه و اوزنک میانرنک سپهر برکب فرش
شرف رایت نهضت بجانب برج حمل بر افراشت و نشیر اعتدال آثار بهار جهة ضارت باحیین و از هار و ازهار زاهر از آمد صفا و لواح و کلزار را
از خار آرا چون شنوی پلنک ساخت نظم شد از فضان ابر نیسان طراز چین چراغ رضوان افروخت چو مستع خاور کل
پروانه هفت سوخت بلبل شاه دین پناه بسیاه نهنک آهنک شبرنوی و لشکر طبل خم حکیوی که عاریکان چرخ مهر مردان بیدو خند و بیطلسان
آتش فشان و دلیران موج خند لو کشور کشا بصوب همدان ارتفاع داده و ماند تیر و رعد طبل و قطع راه سرعت فرموده تا دو منجم عسکر
نارا و دیجی موضع باداقات کشاد و روز کشیده آن مرحله جرم مقابل و مقابل و مرکب هامون نوز بر آمده در آنجا شاه بواسطه انتشار مرارت
هوا بخاطر اقتضا طلب جان رسید که آمد و آشتغال آتش قمال امد و توقف آنجا نداده و چند ساعت دیکر جهت بداخر ابهلت داده و وقت سیدن
لوا بصبح رایت عادت بر افراخته و ایلغار بت در موضوعی بحسب ظاهر آب و دوغ نایاب بوده و لیلا لا نوبه و نوار کاسیاب اسد ماهی و تنکی
آغاز اضطراب کرده یکی بعرض رسانید که ان محجر جون تیه موسی از آب نهایت دور است و بچون سراب از شراب کامرانی مهجور عنیر جشن آفاق
عدوی خاره و جشن قلعه فتان محاب روی بخرابی حسرت و باده لایق دولت و مصلحت سیاه کرد و بر سوات آنست که اراده وی کهار بوی
از انجا کوچ کرده و جلد کرد و بلک آب باشد معسکر ظفر قرار آب کرده شاه صافی جنیر بیابان الهام بیان جاری کرده اند که وقاب علی الاطلاق قدرت
کرد بین سیابان از فضان بحر طالی شاهان و خوش هکاز اسیاب ساده و تشنه بان میدان جهاد و سیاحان بحار اجتهاد در اب فضان
آب در و طلب عذاب خیاده آنکاه لشکر باز اخذ آسترهیر اشارت فرموده و هر کس مقدار لشکر جدید نوده انتر بیشه او جشم اندازه بیجان
روح پرور و بیان باطن ارباب عرفان فیض کستر بوجود جشت آیه عیناً یشرب بها عباد الله یفجرونها تفجیرا در هیلیان
جاری کرد بید لاجرم طبق کرمه قد علم کل اناس مشربهم بعشرت سربت بخش بی برده لوازم شکر و اجر جنتی مجاری آورده بند
و زبان بیعای دولت قدوه خاقان کرامت کردان ساخته بآن اب عذوبت مآب جنتی عند قدر از نوح خاطر ایلکرد مدت شاه قلعه را مشیر نکار
با بهکان نجد کار عزت و تیم عطای بیانی خرم از فیض فضل سبحانی هم دران بوت شب بیاسودند شاکر از لطف ایزد نیز
گفتار در ایلغار پادشاه عالمجاه با مراد بن یعقوب و طلوع کوکب فتح و فیروزی از افق مقصود و مطلوب
صبح روز دوشنبه که نواحی آفتاب کشور کشای از مطلع مراد طالع کشت انوار ظفر آثار منتشر کرد اند و شعاع تیغ عالم افتاح حوزه
عجز را سهم ساخته مژده فتح قرار کرد بید و بضرب سانه نصر اعز را بکوش هوش خدام موکب اعلی رسانید بیت صبح کرد شید اعتمام بر اوش کرده و زخم نشسته
تیغ نداده و سر بشب رید موزه ظفر زهر هجر کشت کرمان نقد فتح غرم شاه خورشید اعتمام بر اوش کرده و زخم نشسته
را کشور کشای بقیه سپاه انجم جاه انات و اعلام نصرت شاعلم بر افراخته بیت و سیر و قلب و مقدمه لشکر را خلیجه بلند و شاید تب
ساخت زره و ران کیسه کوش و بهادران جوشن پوش موضع صف کشیدند که کرد ارض با وجود طول و عرض منطقه از پولاد بیاکشت
و الوند کاکون و سپر هار نکار بلان و جبان نظهور آمد که فضای موکب خلاف و تکون و نضارت شاه زمانت کلزار ارم در کذشت شعر
جهانا بین بر و نا مدار پارات صفوی نمر از کار نصف یکه سنوی بکند بر اساس کذره بدانها اعداهایس علم اجیر و از نوین
سپر اجو کلاه قلزم آسته بدیشان دو کشتی شاه جان بجنبش و رامد بین و زبان و از انجانب نیز امراء و جرا فقا و سپاه کیکاد
بر مان کاری و شیران بیشه نامداری استکام داده و در امور پیکار صف کشیدند و چون توجه کلا و قذف فی قلوبهم الرعب
با وجود وفور عدد و کثرت عدد و امهات خازنان مؤید بنایت خایف بود در مرض معسکر خود عزایها بعیت نموده که اطراف زنکیها
در سالت و رافزوده نظم و زاسیخالف نه خود نلف بوکیه کشی بدار اسحف بیرن بیند نه تخت و از جر حصار و بالا هستان
تا شکوه از دیدن ساخت کر بخود ضاد جهان ساخت پس آنه و روز دران میان شهامت و شیران بیشه نصرت از دو صبر
خشم و کین نار حرب و آتش طعن و ضرب بر افروخت و بنوک پیکان مدد و زو شعله سنان جانسوز هکاسه قتال اکرم ساخت حرب حرارت

یکدیگر بوشیدند تیرخاره رجم هر بلا شانه بدان مدوکه بکار چندین زخم خونخواره موجود کرده اند و سنان نهان کرده اند دیده هر بران چشمکار از آنچه
ساختن زواره هر چشم بر وی نظاهر می رسانید **شعر** زخدنگ تا بزه ایران * جهان تاریک شد بر چشم روشن * ولیکن بر بنا فوکرت
بدیا ساخته تیز چند روزند * وحوی کاره تمنا زبجرد استقبال ایزد سنان مقطع زسینه غازیان علامت نشان دست شمشیر و خنجر و کرز و تیر
بر بند و سپاه ما مراد نیز سیر تخلی بر سر کشیده و از ذات فتره در دو دیدبان آورده اند و هر دو طایفه در هم آمیخته و کره و ولاء فرق و کلیه بر عجسته
صنعت آنحاربت مرتبه الحاسد که تا بهام شد حالا لاقتام و جیان سپهر بولاد نام مقام و اورد و بنا هیچ آویزی و آخر نوبتی جهان بند و
دو تر هیچ جهان و بیدا کوشش با جان نشیند **نظم** بلان از دو جانب دران رستخیز * کشیدند بر کار تیغ تیز * زخشت سپه جوان رستخیز
زخون کشت رخسار هر خاک * گرشت جنبد کشان نضا و مرگ دیر جالیان نام و ننگ نمک کرد اند و فوز سیلاب خون در زیر کشتگان مونه
آمیزه و چون در محل خلط طور رسانید **شعر** دوان شاه شاه سپه بلان * زخشیر و رالکشت مونی بزمین
بیهار دیای چون فرزند * آخر الامر بیم کرامت شیم نظر از مهف **والله یؤتی ملکه من یشاء** بر بیم علیشاه و بزید زکوت
و در لوایح سنگین فواتح نصرت از کلوا رفع آثار **انا فتحنا لک فتحا مبینا** بمشام خدام موکب ظل اللوی رسیدن آغاز نهاد غازیان عظام
عقوبت و لشکر شاه جشن با عتنام اصحاب خلاف و ظلام را از سر برداشتند و زیان حال بصحبت **یرمون بالزلفه** که از ساخت کوه
از سپاه و شمن دیده کی کشاشد و فاماد با معدود و کی اجلوا ایشان اندلت تا خرزه بود بعد شیر از کیفیت و بسیار و از امراء و تا بعان او
همدان سیمان خون با خالت امیر ایجنت و بعضی بکرم بهر طرف فرار کرده اند غازیان از غنیمت شاقه کرده از وجوه محنت و نبود شان بر او و بند
کرا و غنایم بسیار و بغارت کرد نا نصاف بحت تصرف غازیان در آمد بسیار بوده و کثر مناسب و شیر کرا اهل تعهد و از نا مراد و تا معاشر کرد و نیا
کر عاقب و هم عقاد نیستو امت عوده و پاد شاه و ذو اقتدار بعادت نهاد تا معاد رد ان مدو کار را بانجام و اصلاح نوازان نوازش کرده محنا مها
بطرانی اصحاب و یاران و شاه و شان حمد نمودند جاسوس کوه الوند مخطوط ساخته دران بلاد و بسیند دار عیش کار او و اهل نهاد و اهل نهاد و اهل نهاد
نهاده و تقدم آلاله **نشاره بیان نهضت ظفر از صوب دار الملک شیراز و فتح یاد شاه عالیشان**
بعدار تخسیر فارس بجانب کاشان چون پاد شاه سعادت و روز چند در اسوکوه الوند بعز اعتدال کیمیا بند چار معلوم
شد که نامراد در شیراز چون اقامت اناخته و هست و ضبط مالک فارس و توابع مصروف ساخته و اوصوا بنا الخان اقصا نموده و محکم صیف
فوکره و دوانه هر طرف لشکری بد و پیوند و همان عزیمت بر اصوب مخطف سازد و تصدیر عضب فالقا الله الدنیا و بر اداره لحم عام ظاهر
از ولایت همدان بجانب دار الملک سلمان بر اوقات و در اثنا بدر مظفر بیان رسید یکی از سید و زمان اشرف علی بغداد پوست کرالیس بلند
اعلی بجهی کرد از طریق بنا الکان بکدیگر ساخته و دفع شر و شور و دفع تلاد رستمدار آثار اقتدار ظاهر کرده الذو الکلیس بیک حسب الدعوه عنایت
بجانب حسین کیا اطاف اده موکب ظفر اقتا کوچ بر کوچ باصفهان شتافت و از اصفهان بر سبیل الطیار عازم شیراز کشته نامراد نشر کرد بجهت
و در نشر تر بجال سکون بحال انسیر بغداد رفت و در ایالت ظفر از پاد شاه و شن کمدار قرین احترام و لقران بیار الملک شیراز و زده سایه
عدل و انصاف بر ساحت آفاق کشته اماخت و نخکاه سلیمان از موطنت آنهو سپهر کشور ساز و صفت اصاف کرفت ظلم و اعتساف از آبادی
حکام سایر بلاد و توابع خاطر چون از صول بوکه هایون خبر یافت مشکهای و شایسته و بر کایت باسته ترتیب نموده و با مقالید حصون و اعلام
مدرکه و قلاع اقدار شاقه و بواب ایوان الطاف بر روی و نکار آنجا خلاف کشاده و بنام الملک هر و لای حیث درایت حاکم جاد
نهاده و پاد شاه عالیجاه بدرگاه و دران بلاد بعیش و نشاط کذرانیده بعدازان متوجه مطلع کشان کرد بد و ما تاراه جنا شکار برد و تعرض فضای
کوه و دشت را از تجدید و بخلی کرد و بخلی کرد اند و چون کاشانیان استماع نمود ند که عنقریب آفتاب دولت و اقبال از مطلع امانی و آمال طلع کرد و
قضای فلک کرد اند مرده و سوای علی تضارت خواهد داد و در ایالت ظفر آیات خلاف انصاف بر مفارق ایشان کمرده ابواب عدل و انصاف
بر خواهد کشاد و بکلی تنالی ایشان و چون امید شکفته و همان خواهد کشت و تجربه مضمون همکنان بجرم بهبود باد و رشد نوای و جنح و سرد ر

از بطلان

از بطلان نا بهیده خواهد کذشت اشراف و اعیان و اساتذه ابی الیاه السید قاضی محمد و محمد و اهل مولانا جلال الدین سعد و غیر ایشان
بلوازم استقبال استحقال افزوده و رعایا و زاریان بستر آیین و زین آغطه بحت قرین قیام و اقدام نمودند و تا بی اسوانی و دکاکین بدیبای
هفت رنگ و الجاس و م و مصر و فرنگ آرایش داده و در نفت عزیت افزای کاخانه چین ساخته جواهر کمال الملاحه و دیقه الهی بطی نمودند
و موکب کواکب مراتب شاهی محفوف بعواطف نامتناهی آذیلوه و دار آمن اسماج و در و در بزم هایون در افزوده و در بزم شاه و کدرانی
نشسته مرلغام اسباب طوی و زینت اشارت فرموده و کلاه سخطه او مرتجب و اعتشا خاطر بلیه و شاید خلیت علوت پادشاه عجم بکرمت بلاغی
نابد و تنهید مقدمات جشن و سور حسن اهتمام مقدم رسانیدند و زاوی بهشت آسا و فرا ری و بیج اوز معهده آن کار اختیار کرده و بقه خیمه
و سرکاه ابیج سپهر و اوه مرتفع کرده اند و پاد شاه عالیجاه باستصواب بندکان و همراه آنقدم و بیج انجام بانوار طلعت خورشید سیارت سپهر
خدو بخشید و مجلس عیش و کامرانی انعقاد افزود جام و بیج بجلوان و ساغر باده ارغوان از کف ساقیان زهره جبین دایر کرده بید و آنکه تمنا ارباب
و بیج عارض خوبان لاله‌ای سیراب بجان بوده از ذوق و حضار ساقیان ساخت بزم هر طرب کلزاری سبزه مقیان خوش آواز الحان بحث آوازی
هنر بیج از بیج خواطر سرزدند و سازندکان نغمه‌ور از نوای جنک و کانون علت سوده از مناخ اهل جنون بیرون برده اند **نظم**
فروغ باده و مجلس بر آراست * زمستان بابک نوشانوش برخواست * مغنی رقام و لوازنی * بجلسات عیش شاه عارفی * کشیده زلف لوای بیج
بر قنس آمد بر موسق جیج اخضر * زهن دکشا و جود و کانون * قاطعی بر ساز نمود * بیز عیش شاه بوی بلند * بجلوت بحق بندکان حضرت
و در و رنی که طوی بزینت بوتیج بی انجامید پادشاه صاحب تأیید بخت بخت و مرافزا زدیده امرا و نواب و امراء و نوئیان
و اشراف و اعیان و اهل و مرجع ساسب جاوی اند و خواص مقربان و نواب و احکمان در پایه سریر سپهر تقدیر ایستاده چشم و کوش باشارت
و فرمان و اجلاء کان نهاده اند و حجاب و بسیاولان و بارکاه جهان پناه کرد خدمتکاری و بسیان بسته و سایر خدام و لشکریان در مقام و ایاق
و طاعت کذاری و اوی نشسته و مجلسی آراسته شد که خورشید کیتی فروز با آنکه در جهان کوه بیج نظیر آن ندیده و کرد و نه تا کرد و هر چند که
خالک بوده شبه آن مشاهده نموده **شعر** مجلسی چون بهشت جان پرور * اهل آن بیه صاحب هنر * هر کی بیت لشکر جرار
جاکر پادشاه عدل نثار * از ازل جان مطیع و فرمانش * مختصر از فرو زاعیانش * و بعد از انعقاد آنحضرت نشان کاوران و رسالات
آغاز کشیدن اطعمه کرده از نخوا نهاد کان کرسشتل بود بر رخنها کوناکون **وفاکهة مما یتخیرون ولحم طیر مما یشتهون** آنقدر
بجلس هایون کشیدند که از شرح کیفیت آن قلم و زبان عاجز است و از وصف کیفیت آن بنا فصاحت بیان قاصر **نظم** مهیا کشت خاطهای خوش
منها کوناکون طبع * نقل و سیم و زکره بید هر جان * سیب و بید بنهاه و مهتاب * بهر طرب اطعام اینات مکر * زمورتی و حلوا شکر
زبلطاق و بیج آسمان سوز * کواکب سان هر از بقدوز * زبان کباب و بره قار * بره بکشت بنها صوبت آز * نام بنو نکم صد و خنجه
طعمها بود بر از زره آذر * جبین طبیه زنکی بو بر بخود * زدوش چون سوده در مخ * چون طوایف انام از کلوطعام فایح کشته و صدا
بارکاه خطه احشام مرده و ستارخان در نوشتند امراء و اکابر و دولت خلفا خاره و اتواب و اقوام از بوستیهای کشن و سحاب و اطاق و جاها
محلی و اطلس و دیبای و بکجاهای سقلاطه قرمزی و دکلهای زبعت و دزه و زری حاضر آورده **هر یک از اهل مجلس الخلق** لایق سرافراز کرده اند
و این اطعام و تناول بافته و از نوازش کرد ملاء زمان انسان اقبال آشیان و اشراف و اعیان و کلاء تهران کاشان بوشیدن جامه شاهی مفتخر و سلطی
کرد بیند و در آن ایام و بیج انجام و بیج آفتاب عنایت پادشاه کرده و نظام بر وجهات احوال انجمت مآل قاضی محمد کاشانی تفات و آنچه او و صاحب
و کلاهت مستقل اطاعت بیده و بیج کشته مقصب صدارت افت و قاضی محمد بصفت علمی و افزی موصوف بود و از نقابت و وقف و کلاه ای و سر انجام
امر جهانبانی بر بیضا استوره ظاهر و چون ملازم درکاه کیانیه شده و آنکه نشانی مرتبه قیبا کرده صاحب اختیار ملک و مال کشت
و بدر جات تقرب و نیابت صعود فرموده پایه قدر و منزلت از اکان دولت و اعیان حضرت دیکر کشت اقتصر بر و بیج ارزه کرم و نوازش
پادشاه جهور بر مزید و در رای ها آرای پادشاه مؤید و مصور چنان اقتضا فرمود که نوای کشور کشا صوب بلاد قدر افراخت

وهکذا دولت وقبایل ساز وراحل بوده در لحظه شریف خرج قشلاق اماخت **ذکر شهادت الیاس بیک اعنی اغلی شمشیر علیه طلب**
رستمدار و توجه رایات ظفر شعار بمحاربه آن بلاد و امصار چاپ خامه اکثر رسالها در بیان تحریر کشیده
الیاس بیک اعنی اغلی روقتی که موکب عزت نشان از همدان متوجه شیراز بود باطایفه ازخانان متوجه ولایت رستمدار کشت وچون بحدود
آن دیار رسید امیر حسین کیا با جمعی کثیر از دیوسیاران رستمدار وکوهستان مازندران بر سر الیاس الجا کرده انجناب بر توجه حشم اطلاع یافته
رعایت طریق حزم نموده از میان معابر عاکر طرف قلعه دیلمین منعطف ساخت واتفاقا صاحب نظر قلعه تصاحب رشت افتد وچند کاه مارقه
وکار مقیام نمودند وچون دیدند که شاخ الجخ آن قلعه بخدمت سر نخشود آغاز کوه وزیر کرده رسولان جریب نان نزد امیر الیاس فرستادند که
صلح بوضا عین بیاندند والیاس بیک رعید وچاره دشمنان اعتماد نموده از دیلمین بیرون آمد وار رستمداریان بر تحریص حسین کیا طریق مکر وخدعه
سلوک داشت وآن امیر ساده دل از شرف نهادت رسانید وآنخذوه قشلاق بلدهٔ فرمه وبعض شاه سپهر اهتمام کرد بدلاهیج آن شخصیت
پادشاها باشتعال آن فتنه مدا ول اصل بهار که از نوای وبیج افزاز هزار دستان سلطان کلخندان کل محل نوطن جوی کیز از رستمداریان بود نهضت فرمود
وتحصاریت مانند سپهر وار از ملک جوار شد بصون وصیان قلعه کرده وون فیروز کار از کمند وایسا مور حدق حقیقتن چون میان اهل
درخایت وسعت وحاکم بلند تر شمالهت خزه منده که ایدیت **نظم** قلعه سپهر قلعه الوند ککرش ابوار کمست وکرند
ساحت وسپهر میانه کلخندان کلخش بهرام وچون ماهر رایت فیروزی وجام پرتو وصول بر نواحی تحصار اماخت کوتوال بدخانش
ابوابر عصیان ریکشاه ودر وجب قلعه بروی خود بستند اماخت جزو سلک آغاز نهاد وغازیان عظام وجلادان اسلام اهتمام آن قلعه را جوی نکن
ه واکشتن واحاطه نموده روز اول بترتیب اسباب قلعه کیری پرداخت وصلح روزه وبیرانجها طرف جنبت وانماخت وبنج آنحضرت حسین الجاهد
هت ساخته وازانا لاقلعه ترتیب شهیرون وکسا قلا بصوران روی حصنیت دلاوره وازانا بان بکاران آمن شان بیان عوات مستحاب
در دسوی واکره وانهیت صدای سلک رعدا کان آنکوه بحت تزلزل کرفت وازنعلهٔ قادر وزهٔ خطمای زند کانی آنکوه صفت احتراق پذیرفت
وغازیان عظام سپرها وجرها در سر کشیده چون موج وبحر از خندق کذشتند وبحاکم رآمده سان کلک در وجاهم بصل کشتند ودر وقتی که
کان ساکان کلخندان چون دیدهٔ عاشقان کریان کشته بارانی فروی بارید وبهادری بسیار روی بعرض سیکرد بیان بهلوانان چون دلستاد شاه
پای جدید کشکان نهاده صعود مینودند تا رست جکوه قصد رسانند بر زبده رامند وحصاری آن استحکام قهر اهل فتوح کشت قهر اهل عنت
پادشاه بجم وعرب قتل عام فرمود وغازی صفیر بکیر وبا دیرج صنیع تیز شرع دران دیار نماند ونیران تقدیر ملک قدیر آیه **کل من علیها فان**
بکوش هوش ساکان آنکان رسانید والحمد لله احد لقهار والعزة لله فتی الا لا فی الجبار وآله الامجاد وعترته الابرار **ذکر فتح**
قیر دکوه وحصار قلعه اساد وحصار بعض ارکهر وایات سایه مرعوب
چون پادشاه سکنه بنشان ارم حصار کلخندان بازبرداخت
رایت فتح وفیروزی بصوب قیر دکوه برافراخت وتحصن حصین در بساط سبز بکمال استحکام وصانت بر بنیاد استشهاد راند که عقل سلیم و
طبع سنیم تحیر آمد بر سیل ظن وقهر از حد ملالت بیشمار ودر آن زمان بره ان جلالت آثار وفور اسباب حصار اری وذخیره بسیار
مشحون بود وفتح بیشتن استاد ایام طالع معقول نمینود القصه بعد از وصول سپاه قیامت شکوه زلزله در ارکان آنکوه وولوله در دل وجان آنکروه
افتاده رستمداریان دست بتیر وکمان کشاده وغازیان آغاز محاربه نموده نوک پیکان وبیده دوزخش وجه جوی کشتر از بوج هستی سترده وعدت
ده رجال وتوجه آنکه نشتر صلح رو نیاز دم سنیج دعوت ساز نهضت **مانخ القه للتاس من جهنم وحسن لها**
بر بیج عطوفت شاه کشور کشا وزیده وسپاه بهام انتقام قلعه فیروزکوه را بطریق حصار کلخندان مفتوح ساخته بموجب فرمان دست بتقلام برآورده وندای شیون
آغاز امر وضع نمیسلت کرد اینده بر هیکل اجات آنکوهند وروز دیکر پادشاه والاکهر هت روفع شر حسین کیا که در قلعه اساد اساخص متردد
کاشته جانب خاب کوچ فرمود وحسین کیا صفت عجاعت وبهلوانی اتصاف داشت ودر بسیار رجنک وهنکام تلاش نام ونشان رستم دستان
وسام نریمان لفاشیکش جوشن سیج بیماشت ودران آوان دوازده هزار سوار اسعار وبیاده جراره رجال ارجش بر سیر دند ومیان دستا

بسیار

بسیار واسباب وآلات بکار رجع آورده همچکس را مره میدان خرش تصور نمیکردند تا یاران چون حسن کیا از توجه موکب همایون خراف
بالجمله فرمود اعتماد بر قدم در طریق مکر وتزویر نهاده از حصار بیرون خزیده وقصد مستبره در کشت کاهی نزد کلید وار نهاد ران لشکر
نصرت شاره که حالت روز مصاف را بر لذت شبهٔ خاف مراجع می ماشد در وقت حیرت کار رسید غبار بیمان مجال انقاع یافت واز
هر طرف طایفه برخ تیغ وسنان بحر بوج دیر موج شده القصه آن قوم اسا کلخندان در دون هکذا از وقایت والاخره غبار نکت کرد ادبار
بر مفارق وسپاه رستمدار بخت وحسین کیا با اتباع بجانب حصار اساکر جهت وسنا الواقع آن قلعه بایست در غایت بهجت واستحکام وبیان حصار
فیروزه فام مستور وبحر وبس از نوا سپاه بهرام خرت آشام چون شط مکرر بر وبیش بایر وکند وهام از حصول بشارات بلند بشاهد **شعر**
قلعه استوار چون حیز کشته باد روه فلک هیر مرغ طایر نشسته بر بامش جرم بهرام شعله شامش وروز عظیم در آنجا
جاری بود واجنسی دیکال بنات وحصا تیغ بر افزود وچون شاه عالجاه بظاهر قلعه اساس نزول کرد وسپاه مظفر واجد روز بالجمله بر دو
بصیر سپر همایون واخج کردید کنجه اهتمام اشکر جرار واستعمال آلات رزم ویکار بفتح آنحضار تیغ بیدریغ **شعر** زسلک جاده ترجیح سپهر بیرون
لاجرم از حدت کشار جلا واقعه منقل کاشت وخاطره بیامعت طرم بران قرار کرفت که آب آن رود را که ماده ماخاش حصوان بود بجانب کرکها
کاشان بیان ماهر بر ساحل بصفت شه شاشد که عبلت وحیب پر داند وچون ملک لها جمعی کثیر از مردم میان نجاد انتشت آمدم ملکه کشته
بالذات جانبی نهر بزه بعض عمیق ودر اندک زحمت نمود بر آب جریان رود را بجانب کشوده ند واکثر آن آب رجوی افاده بعض از بحار بشر
قلعه بران بوبار بان پادشاه کیتی ستان سپاهیان را مفهور که مسلک وخالی وجوب وخاشاک از بیش آن بجوی مدد بندند وبالجمله آن شخصیت
در جان بحصوران زده آنجماعت را خشک لب وسوخته دل بیستند ونکران قیامت از حیات لحم بتقدیر رسانیده حسین کیا واتباع او
بعد از مشاهده آنحال کشتی امید دخو را غرق قلبه فراد بیدند وآتش غضب خرمن شکیبائی ایشان بحرق تمامت تحریر وضطرب کردیدند وطلب
عظام کرمجها دواهتمام بر میان بستند بیشتر از بیشتر ست بالماخوش بتر وسلک کشوده ند وروز سیم از نیش آب کر بحصوران وتاریخ
آنحصار الجخ نمودند وتا مو کلان استاد اجیا اسیر مقید که ماینده روی دیوی برک کر بحصن حسین کیا بود آورده ند وسه روز دیکر چون
الجا بنز عنا رحلت وشین ارتفاع یافته در روز چهارم آنموضع تیر رسید خبر بپادشاه کشور کیر رسید وثنای اهالی استاد را لذت آنموضع
سه روز تیغ بیاساشد نه مکر بعون از اهالی اهل ظلم وکجایت روز فاتحان دولت بخاست افتد وحسین کیا بوم آسا در قعر آهنین محبوس کشت
وصدا رجنک ماه بواسطه اهتمام قسانی ودیکر اسباب تراوی بیخ روشن قصر قالب شکسته حالا قوت بوست ودر روزی که تاریخ غضب
شاهی استعمال یافته بود در میدان اصفهان بحسب شاهجهان که وجوی کران اساکلخندان طریق حصار بحرق شی القصه بعد از این فتوحات سین
پادشاه ظفر قرین متهید بساط جشن وسرور واشارت فرموده ودر روزی چند در اخذ وه بلوازم عیش ونشاط اشتغال نموده در آن اثنا شخصیت
میرزا اولوغ خاقان منصور سلطانحسین بایقرا از جرجان وکارکیا سلطانحسین از کیلان باتحف وتبرکات فراوان بآستان سلطنت سیاه
آمدو سعادت پابوس همایون دریافته وانجناب انعام واکرام مخصوص وساهی شد مقتضی المرام بطرف ولایت خویش شتافت آنکاه پادشاه
مظفر لوا از استاد حصیر عراق وراجت فرموده ملک دیدار الزمین مقدم شریف غیرت افزای فردوس اعلی ساخت واز آنجا خزمان وانخرا
رایات عنوت نشان بجانب ییلاق بر نخ بر افراخت ودر اثنای خرطیان بخدمت وکشتن لو سلطان احمد سلاوی اصابع جاه وجلال
ودیکر همایون وتخان عنایت کاه دیرعون متوجه اصفهان کردید **فقاره بیان کشته شدن سلطان احمد سارو بیج عصیان**
حاکم ایروان وسوختن خرمن حیات محمد کره نایره غضب پادشاه سکنده شکوه
پیش از آنکه ولایت عراق عجم در حیز
تحریر پادشاه کشور کیر در آید بسبب فتور راه دولت سلاطین آن قوم بخشی که مشهور بود بسلطان احمد سارو بیج جمعی از مردم هرجایی
باجزه متفق کرده ودار الجاده مرز وار الجاده وجهان انصرف داده وجهان ماهر علم آفتاب اشراق بر ساحت بلاد عراق افراخت البالیت وتیزیت
طلبه رشد واتخاذ اسباب رقبل خویش نمیسا کاذا که در سلک نوکرانش انظام داشت بدار وکیکی یقین نموده بحکم همایون نقاد بیفتر کشاه

تقی الدین اصفهانی معروف بشعیب بزد و دو سلطان احمد ساروی را از مقام خلاف و عناد دلکند ساخت و جلایر شاه تقی الدین بن الحاجی
قواعد مصالحه تمهید یافت و جهان در بیان آورد که مدة العمر لوجاده صوبت خنام سدن مقام در دلکند و نسبت شعیب
در مقام تعاجب و موافقت و اتحاد باشد آنگاه شعیب بزد در اندر و روزی چند حکومت کرد و سلطان احمد از نقایت شرارت برادر لشکر
نصرت عهد نموده ناگاه او را در مقام سعادت شهادت رسانید و از روی استقلال بر فرمانی شعول گردید یا ماهم دوران ایام ان دست عهد
کرد که در کوه خاک مثل ابدی بیکه بنوه بقتل رسید بیان این معنی آنکه محمد کرد در جهان معینی از سلاطین آق قویلو در ابرقوه دار و ملکی بود
و در آن اوان که رایت حضرت شان شاه جهانیان از عراق بصوب شیراز اهتزاز آمد محمد کرد الهی بجنب طاعت بکید مرید شاه
اظهار اطاعت و انقیاد کرد و قرابه کابیاب قاصدان رخد لان مآب اطوار عین انشا و نموده و زمان واجب الاذعان در باب
تفویض ایالت ابرقوه باسم محمد کرد نفاذ یافت و الحق شمول انعام و احسان فراوان مراحمت نموده و در روز چند علوفه چاکری و قبایل مسلمانی
داشت و آخر الامر مقتضی کلام بحر ظاهر ان الانسان لیطغی ان رآه استغنی بکثرت اموال و افزونی رجال مغرور گشته سر آب
شقاوت بجانب بزد برافراخت و از ابرقوه الجیا کرده قشقی جهه یارزه بزد رسید و بهمه چیز که توانست خود را در شهر اخته سلطان
ساروی را اصل رسانید و آن بلده را بضبط طرا خته و در مقام خلاف و نزاع سپهر اوصاف ثابت قدم نمود و چون از ملالت ایام و شا
فلک اقتدار شود از سر و بیخ باصفهان شتافت از انجا عنان بصوب یزد متافت و بعد از وصول بفراز بعظام و عساکر بهلم انعام
آن بلده را کرد و از احاطه کردند و اسباب قلعه گیری مرتب نمود و مدت یکماه در آن حدود سلک برادر و مدت چاه هر روز از روی
کینه و خشم چه بر بحر بحر ظهور ستان سپهر نوار و بیشمار تیغ سکرده اند تا زمانی که ساعی عزم سر بر بیخ قلعه سلکون کرد و دون و ابرو کرد
جاهلان موکب همایون پادشاه و بیع سکون رعقاب سهام خون آشام بقصد جسد روح مخالفان در دون پرواز میباد نمود و اتباع کرد
بذر آتش سیر افراخت شست با مادر خدا نک مرت آهک و کشاد ندا آخر الامر تیغ نسیک و توب و تفنگ بهادر الیوم و جنگ
رخد در اره یزد بیداشد و سپاه نصرت شعار یکاره در سهم بحیره رایت فتح و نصرت برافراخته و بضرب تیغ و سنان بسیاری از نوکران
کرد را خالک هلاک انداخته و کرد باکر و هوکه در اعلا ایشان لذلک تا مجزی بود علقه کر بخیر بارد کر آغاز خیل و جدل نمود و حصن مظهر بود
روی تحیر آنحضار آورده بعد از آنکه مدت یکماه باز محاصره و علقه بر داشته چون دولت روز افزون آنظفر و ابتر قهر افتوح ساخته
و کرد بر جی فلک کرتا آنوقت بسیاری از کمند کر خاجین بود و در ره بزد آوا اغاره خاری کشد تا ناوره از معنون آیه
اینما تکونوا یدرککم الموت ولو کنتم فی بروج مشیدة غافل ماند و قاتل آب قلعه کشا آن برج را احاطه نموده و زمان واجب الاتباع آفتاب
شعاع نفاذ یافت در یا ابر چه کرد مقرر کرد بود هیچ بسیار برج سازند و آنرا بر دو جیده آتش انداخت و بر افروزند تا بحدی سر و شکیبای کرد و شیخ
عقدم اضطرار بیرون آید و در ایلوان بصوب و نموده بقدر بر رسانند شعله آن بزمان سر کرد از بیکشید و کرد از تاب حرارت در اضطرار افتاده
بر دو زنه ترکه کید و فنا از نظام نه بان برده بوار آن روز نه نهاده او را بدو سر مغلوک بر کرد آنجا فرو نه در پایان آورده ندو دست و کردن و سر
پایه سر بیطل بر دو شاه و زینه و نموده تا کرد از ما نه چون کار در نقص آهنین بجور ساخته و اسلر جهانیا عنی اصطلح تیغ سلیم
سوخته ساخت تا حی آنقوم نا پاک را اناخت و کرد و دران قصر بد ترین حال محبوس و نا فهی کر شاه عالیشاه ابو در نخاصر سلاو کرد
آنگاه بزد غضب قیامت اسباب شعال افروخته و بیان بلده اصفهان نخاز ایشان عالیشان هیچه فراوان جمع کرده بود و آنرا زده کرد از احیوز
نوکر اسر کرد عدو پیکار از بر قوه هراه آورده بوده بنا بجناب ایم و عذاب نا رحیم رسانید ند گشاد در بار هفت ایلیسوز نوره
بولایت طبس و ما و رنه نوره بر بعد از فوت چهل روز ارکس دران اوان که پادشاه عالیشان بحضور نزد اشغال
داشت امیر کمال الدین صدر از نه خاقان منصور سلطان حسین میرزا بصدر و سمد اثمار رسید بوسیله امرا ایلک آرانچ بساطیوی بالیف
و سکوب و سرکشی که آورده بوده و بعد و کرد باید و چون در ان کتابت تعظیم پادشاه معرب و مشرق و بحار سایر شاسع بر زبان آورده بود لیکن

بتوکلی

برکات قابل انعام پایه سریر خلافت مصیر بود امیر کمال الدین حسین منظور نظر پادشاه انکشت و خیال و بر ترخراسان بخاطر پناه عالیشان کذشت
باران بعد از الکخ تیز و تیز پذیرفت و کرد و بحسن قبول قرار کیفت بسادر الدین عبدی بیک تو اجی و تو جی از خود و ایالت سلک سوخته تجیر
ابرقوه شد و پادشاه کشور بنفس نفیس همایون در اولیشمان سنجر و سعماً سادر ایه میان نزه بجانب طبس الجاه نمود و در ان اوان ولایت
طبس عکم خاقان منصور سلطان حسین میرزا بسیو بخال امیر بسیاریک مقرر بود و از تلاطم زمان آنجناب امیر بردی بالجاه تطاحت آسر بجد سنوه
و بردی با ناکهان آن حصول بر کرد ظفر نشان جز بالجه خود دار و قلعه ساخت و خان از نظام اکر در ماه دو شهر طبس آخت کس در ان بلده باقی
جیح بیدرنج کلمه ایند نه و خیمه جهانیت کرفت آنکه کالا قدا ظاهر کرد ماید ند آنکه صوبت غضب پادشاه عجوب بسا سکین بر فیه بیخ
قلعه ثبات نمود و عنان مراجعت اطاف داده صوب یزد توجه و بود و در یزد ما ملک توقف کرده از انجا باصفهان شتافت و بر تو از
معدلتش بر رجات روزکار رضوان دار الملک عزاز تالف در ان آثار سادر الدین عبدی بیک که ابرقوه را تحریر نموده بود جوی کرد از اتباع
کرد اسیر کرفته بدرکاه عالیشان رسید و شرف بساطبوسی یافته بر واسطه آن یکخدمتی بجده اطوار حسین الطاف پادشاه آنکه بدهدان
ایام از زه قیصر روم الجه بر ایزد الهی آستان سلطنت آشیان آمد و تحف لاهه و برکات رایحه آورده و بسعادت قبول قرار سریر سلطنت
مستقد کشت از زبان قیصر روم اظهار اخلاص و اعتقاد کرده و شاه عالیشاه او را بانعام تاج و خلعت و اسب و زر سرافراز کرده لیزه اهوال حسن
حسین کیا و محمد کرد و صاحب و حضور آن الجی بوقوع انجامید ملاحم دکا لیخرف و اند بیشتر اه دیار خویش پیش کرفت و بعد از وصول او
شهر الشغال آن تخم پادشاهی بعرض قیصر رسانید و شاه عالیشان آن زمستان در بلده اصفهان قشلاق کرد و بتمهید صلاح عدل و
انصاف پرداخت و در حکایت اقبال کامرانی میبرده و بعیش و عشرت ساعات را بتیج بلاح و استراح الحان و اغانی صرف مینمود

در کاه زیور شاه محمد داد ربان در رضای شاه طاقرای کیز الملک

فضل بهاران کرد فصل خزان
کشت چون عزیت دار السلام * رو بزمین خوی از کرفت
سحر چین زینت مکر کرفت * سلطان کل بقصد شکار سلیل یکان خدا بر این ثمر کل
بستان لالا عذار سیر کرد لیزه نسیم و زود بین روایح مشکین نوایح رایحین در اطراف شت کوهسار منتشر ساخته روحی تازه بجانب
نبات رسانید آهوان سیاه چشم از منازل زمستانی بساحت سبزه زار و فضای رجح افزای مرغزار خرامید ند و لیکن بسیار خشم در آرزوی
وصال و مشاهده جمال ایشان مضطرب شده همه تن چشم کردیدند * شعر * رصید شکار شهریاران * کان نوع رنج شدید باران
زیکان شاطا کیز را * بصید و عزت خون کشت لاله * شاطا شکار از خاطر شاه فلک اقتدار سر زده و لذت صید باعث تعظیم
عزیمت سر و انشد و سکم همایون شرف نفاذ یافت که از تمامی ولایت عراق و فارس حکام و لشکریان و اشراف و اعیان چون آمده و حرکت کرده
جانوران شکاری الجلب کیز الملک ساخت و کشاش چون سپهر بنات وسیع است بر اندک و از جبر آهو و نخجیر و وحوش و طیور بر آن
جا خاذ و قرار کذاند و جهة تشیت مهمه و تعیان بصوب بلدان و شهر سوکب حضرت نشان نیز از اصفهان بحرکه در آنشد و بهر پایان
عبور و نیز سرایه خاصیت آب زلال که رفت و قطرات بر میان انکام عقود لآلی پذیرفت خاره دلا از احزان شاخ شکوفه کلشانی
پیشکره و حصن و خاشاک و ماند و ابرای کل و ریحان صاحب کاه مرای بر راه کسترده و اما و کلا عنوان ولایت نیز از نهر تاشیر از تا کوه و دشت
و اعاطه نموده و ضاتوران شکاری از ره دار الملک مند کر جرکه بهم رسید و از آهو و نخجیر و خرکوش و کرک و شیر و ببلک آنقدر اجتمع شد که
حاسب و هم از عداد آن عجز معترف کردید آنکاه پادشاه شکار بر پا زده قلاب اقدار نشسته شکاریان جرکه در آمد و کاه رنج خرطنک
از خرد آهو و ببلک دشت کیز الملک بانک یاقوت رمانی داده و احیانا از صوت سنان جاهستان خونفشان و جسم شیر و ببلک
کشاده و تلقی بکر زکران سر کرد ن کوزن و از سر کرد انیده و ساعتی بجشید بهذا آهنک شکاری دیشت و پهلوی نخجیر و خرکوش کشته هر
چه کاه عدم رسانید * بیت * شه بر دلو تیز و تیز * کهی آهو کهی کذری کاه نخجیر * کوی شیر میزه در بودی * کوی کهر از خدا کس کو دیوی
بعد از آن بر حسب فرمان واجب الاذعان امرا و نوئینان تیزه و جرکه تا خند و هر یک بزخم تیر و ضرب شمشیر آنقدر که خواست صید خالک

هلاک اما شد و آخر الامر از تعلم ارمکی عنایت پادشاه کرد و من انتشار صدور یافته قاصی غازیان و لشکریان آغاز تیغ راندن و شکار غریب
فکن کرد ند و بر طرف اقصی تمامی آن زمین از اعاظم بخون ساخته شرایط ملاحمت و خونریزی بجا آوردند و در آن شهر و هفتصد
جانور کشته گشته تا جان آنها بر اهل و اعیان و اشراف خدام پادشاهان تقصیر نمودند و استاد ان بنا بر حسب فرمان واجب الاذعان
اندوس و حشیان منارها ترتیب نمودند آنگاه شاه دین پناه بعضی دیار مهمان بلاد را معسکر نصرت ساخته تجدید مساطر عشرت و کامرانی
پرداخت و از کثرت صافیان زهر چین نازنین جامهای شراب ارغوانی کوهه راست عیش و نشاط رفع ساخت و الحمد لله رب العالمین

در فتح دیار فرنگ و ولایت عدالت ریز و ملحق او ای کشور گشای اولیای فتح دیار اعیان توجه معارف بادشاه سلاطین

شاه عالیشان چون روی چند در بلاد اصفهان بدولت و اقبال بکذرانید رحب اهتمامی بر سوانحا و متوجه ولایت هندوستان کرد بر
و بعد از وصول بآن مملکت در عرض اندک مدت آثار نزول اجلال او نمود و در تشیید اساس عدل و انصاف کوشید و در طلب اسهام نامجو و
اعتصاب اهتمام نمود در آن اثنا خاطر اشرف اعلی بایل بطواف مزار فایض الانوار امام علی شده بالقاء واجب الاحترام تشریف برد
و بجان ایشان آستان مکرمت آشیان را صلات و صدقات وافر نثار کرده مراسم اخلاص و نیاز بجا آورد و بنا بر آنکه ارادت آن ایضا آثار
روی بویلی داشت و مهار هایون بقاد بلخت کوهساران هند بر مرد و مهندسان ساده الشر بر سر آن و قدمه صعب عمل اطراح انداخته و اساس
آن ایمان کنند بنیان شیدد و محکم سازند و ایشان زمان آن نیاز روح افزا بر وجهی باخر و بر داخر آمد که شفات بلند بر سرحت بدرود
صد قریه در کار رسید رسانید و عرفات بیاندیش مرز و قرعت از کرکه سازان مهر و ماه در کذرانید بیت بو ساخت که طاوس از تاج عرش
از سر سده و نمایند بهر ایش پر دار * خم طاق هر ابسقف فلک شد هم طاق * لیبا بشر هر دو کوش بی کوید دار * و هم در آن ایام از نهضت پادشاه
بمانند چشمه آب عذوبت مآب و ان تعیشه کمد و تربه ظاهر گشت و بنا لای آن چشمه خانه عجیب بافت که هر آن در دلبند و از شرم خورنق و سدیر
و کنگشت و زه لیسان حضرت حق کو ترشال اعمال یافته الاج آیه لا یرا لا ملک آنگاه استادان بنا و اعیانان دانا چهار باغی نکشا
و بوستانی روح افزا در آن فضای بهشت آسا طرح انداختند و در اطراف سیار طرف مقدار بر افراخته ساخت بار امتش از آن شاندن نهالهای
ثمر دار و گلهای معطر و درختان و سعت یافتند و بعد از آن کاشتن هر دو بی کمال خوبی رسیده و از نزاهت چمنها و لطافت آب و هوا عزت
گلستان ارم که مع شکوه دیبای تلالک الاغصان گلهای رنگارنگ و گلهای رنج و گلهای زرد بر دلید و عندلیب خوشنوای طبع در آن ساده و صوت
گلهای ربیع آثار شعر زمزمه تمین دلچسپ آنجا سرایند بنفشه شکوی از خوالی الهایش چون زلف لعبت خوان سر زده و سنبل سطلبه
موی اکلهای حسرت بر چون خط غالیه بوی الهی بستان خوش بر اسد آثار جلادت آثار ایشان قوت ربیع و قوت دل و هوا بهشتی
و نکار بیش و جمیع اوقات غایت معتدل نظم چو خط بستان نبیره اثره لکشا * زنرگس شکاش مستم جبا * درختان سرو بر شهر بلند
چو سرزان عنانی الالبند * هوایش همیشه ترکم و نسرد * نه روی غم کلی نه اندوه کرد * القصه چون خاطر همایون پادشاه بر سکون
از عهده آن زاره فیض الانوار فراغت یافت عنان باره خوشخرام صوب بلاد سیر لوغ تافت و در آن تابستان کاهی صید شکار کرد و آهو سل
نموده احیانا جام مدام از دست آهو چشمان سیم غرغ فرو نوده و بعد از آنکه موسم حرارت هوا بر خنوالک گذشت رایات ظفر آیات متوجه مالوه
قرار جان گشت اشاره در بیان فتح شهر و کردن و طبع شدن در حاکم دیار مالوه بعد از مشاهده ثبات دستور

در وصل خزان کاهر بعد از بیزان بخوی کرده بقدر یا و از ایل و نهار و نیا نماد حریف حریف آغاز دم سردی نموده کرنی بستان
روی بر نقصان نهاد بلبل از صوت هجران لاد و کلالک گشته ترک غمزه ای کرد و لشکر بر دنیا و دستبرد نموده دست غارت بتاراج
برادر و شعر ربیعت بر اطراف بستان بحر * از نفس بر دخان برباد و بر * کلی رنج هجر بیسم بهار * مدیر خاک بیفتا و زار *
بسامع اشرف علی رسید که صارم کرد با جمعی از قطاع الطریق کرد ستان در سادر تیغان دهل اقامت انداخته قطع طریق و غصب اموال
فریق بر سر پایه وجه معاش ساخته و دفع شر آن بدانجر بر ذمه همایون پادشاه هفت کشور واجب نموده بالجانب نهضت فرموده و صارم چون

از توجه

از توجه لوای کشور کشا و قوت یافت چاره کار در قرار دانست اهل الاقبال به جاه و کذاشت و بعضی من تجار بر اسه فهد رنج عمل نموده علم
غریب بجانب عقبات تحت و بیشهای پر دهشت بر افراشت و غازیان عظام کاهی جهات صارم کرده و اتباعش را تعیش کرد فرجعی کشتر از کار
شی ایمان در آن دیار تیغ سیه رنج کذاشتند و مواکب کواکب اعلام بخاطر نمادون رفته در اتمام این مهم سنجیع یافت که کاکو نمی رسید
امیر حسام الدین سرانشاعت خدام پادشاه خلوت نشین و بجد و کوشش بجنبه و زیانه داری و خراج کذاری و تعزیر بتاریان تحصیر کیلان پیش بها
هست علی نصرت کشته رایات ضربت فشان بالجانب روانشد و بعد از وصول بسرحد آن ولایت هما که بهرام صولت مانند شیر نیران بیکی
و بیشه کیلان در آمده آغاز نهب و غارت و تاراج نمودند و در تصفیه مخالفان کوشیده ابواب قتل بر روی دیکه ایشان کشادند و کار ایشان کشادند و کار
در عرصه اطراب افتاده و از آن خونی نشت تو بکرده و در رعیت اعتذار و استغفار نشست ایلچی عدالت اموال بتقاضای فرمان بدیکه سالار کیلان پناه
ارسال داشت و قبول نمود که بعد از یوم حسام خالفت انتظام عصیان بیرون نیاورد و سالیانه خراج و مال اداکرده خود را یکی از بندکان خدیو کشاه
و عدو کار سالار لطف شامل پادشاه بوزیر مذیر بطلبی کلا بهجت از اهلکت فاتح از جهت عظیم از حسام الدین بخاور فرموده قاصد در استول
انعام و احسان کرد انید و نشان حکومت کیلان عنایت نموده الحق تاج الفات شاهی باهر کشته منشی مومن الدین بدیعت کرفت رخصت
معاودت یافت و موکب همایون پادشاه تیغ سکون از تعدد و ولایت کیلان مراجعت نموده بطارم شاهت و در آن ستان خطه طارم زمین
مقدم مکرم خدمت افزای کلستان ارم بود و بساط عشرت و نشاط اهل طرب آفت ساعة فساعة مولد کاه مرادی و حشمت و افزود و بچون فضل شاه
بر طبق مدعای خدام سده و مقام یابان رسانید و پادشاه ستاره سپاه از نوبت قشلاق متوجه بیت الشرف خیر کشت و فراش
فرمود تا بر بسط زمین را بسط بساط زمین آرایش داده و سلطان کل بر کال شوکت و تجمل پرده نکار نقاب چهره کشا رنگ کشوده و روی بخش
چمن نهاد نظم کرد دست سحاب نیسانی * در چمن باز کرد هر آنی * ثالد باد بجود و زخوشاب * لاله شد ملوی پر از دری
رخ بر او رخش عجب مستور * چشم کشاد زکس مخمور * پادشاه مؤید منصور باز قشلاق طارم بجانب بلاد سلطانیه رحلت آمد و
بعد از وصول بقصبه جنی که از غایت نزاهت رشک مراسان ارم است بین قدوم همایون مشرف ساخت و روز چند در آن منزل
دلپسند باستراحت و تفرق اداخت قیام نمود آنگاه رایت عزیمت بصوب بیلاق بر افراخت و در نصب لوغ بسامع جلال کامیاب شاهی
رسید که صارم کرد بوزنی دیکر جمعی از کرام بیم کشیده و نیرنج او سوی آمد و افزود خبر باره فتنه و فساد اشتعال اراده و بر حسام بلیغ قاصد
و جناب خلیفة الخلفائی با فوجی از دران میان دزم آزمائی بدفع شر آن بدانجر مامور کشته روی بطرف او روی آورد و صارم کرد از آنجا
کرد ستان نهضت پادشاه بلغه کوهی بر دو رانوضع حصین متر جلک و بکار کشته با دو صد رنکی بیشتر و از اعظام بسیاه بهام اعلام
و اعاقب نموده بعد از وصول با من آنکه غازیان رستم شکوه حسام کین انتیام کشیده مانند پلنک خشمناک بر فراز آن کرد بیند و
صارم کرد با فوجی از اشقیا که با او همدم بودند بقدم مقابله و مقاتله حمل آورده محاربه در نهایت صعوبت ساده و قاولت بلا از شت
اهل کشاد یافتند از هر طرف جمعی کثیر مرحالت هلاک افتاده که از خون کشتکان بیان کان بدخشان قطرات اشک لعل کون بر جبین آمد
و چرخ اخیار کرد سر کرد از دیکر بر کشته نور آفتاب بر او در حجاب قهر پنهان کرد بر دستان عالم سوز شد و آفتاب در نور استقامت ساخت
و ولوله پکان آسمان فرو زخم و شاهین و سلامت از اوراق و دو کار بصر ساخت بیت دو دریای خونی در آمد بجوش * بدیدیه نهر از زنان
سرزده و سینه کاوی کرفت * زهیم در خون تاوش کرفت * زنوک سنان بخت بیکر * فرو زان چو از خاکها و زر * آنها الاعتبار
مجرح و نقر مشام ما را عضفه از شما مطرکه و ایزد صارم کرد و روی دار بوادی فرار آورد و غازیان عظام بسر و بادر و عقبی از سر او راست
لشکر پش را بکند ساخت و نیکی کشیر از شما بعاقبت را بقتل رسانیدند و تا می ایل و الوسش را غارت و ده سالیانه اعاده را بر رعیت
بصوب اره و ما علی سطوت کرد انیدند و در دخوی بیایه سریر اعلی بسیده بر ام بیلاق و طیف الخطاء و بعد از عقبل بزین عبودیت
کیفیت آن محاربه و شکست اعدا و ملت امشرح مرد و خود داشتند و موجب فرمان واجب الاذعان کرانه صدور قهر و عقبت قیامت

صادر گشت خازنان عظام جاهی را که مامور بودند مایه و پایه ارمه و هدیه را بصفوی که از آن بدترشوانند بوقت آن بود که پادشاه
دوست نواز دشمن گداز آن مستان در خوف قتلای کرده مقرون بحصول آمال و اماني انما غرقا و کاملا مرای شراب عیش و عشرت می نوشید
و هر یک بخلعهای بوقلمون و تیغ شراب کاکون طراوت ایام بهار داده و در تشیید مباط انصاف و عدالت کوشید نسیم عنایت زبانی از مهب
سعادت جاودانی منتشر و نکهت عاطفت یزدانی بر چمن سلطنت و جهانبانی منتشر والله خاتم المکرم

گشادن بهار جشن فیروزی شاه گیتی فروز بروز نوروز و فتوحات متوجه بر جمله بقاع شرعا علاء الدوله و الدین بر مسالک عدت و فیروزی

چون ابر بهار شد که بار * بر کشت زار و کار کلزار * بشکفت زاد صبح لاله * آورد بزم کل پیاله * آورد بنا بیب صحیح کلی * بوی خصال جهان
شد شاخ شکوفه در ستاره * صبح چشم کشاده در نظاره * پادشاه آفاق از یورت قتلاق بیرون خرامید و در مرغزار بی که عذوبت آن نزهت خاصیت
چشم انتشر ظاهر بکرد الله و لطافت هوایش چون نسیم خلد و جنت تازه بقالب نژمرده میرسانید منزل کرید و ترتیب جشن نوروزی شاهانه و
در آن روز جهان افروز انعام و نوازش امرا و حکام و ارباب دولت و دیوان کامرانی ساختند هزار و سکایی بکشیدند طبقات ناهار و الوان احسان و انعام
مستحق و مستعد ساخت **شعر** دارا روز شاه سلیمان سریر * خدیو جهانگیر روشن ضمیر * پدر است مرزی که کران نشد * نظر بر نیاورد و معلوم نبود
دارا بحشن بکام روی زمین * ولای کمر بند دولت قرین * بدرگاه ملک و سرای سپاه * سپهبد سپاه حشمت پناه * کشد هر دو بر پیش
پیش و بخشاه خورشید دوش * ملهمت زبان لطف کشود * بران مرد دانا فرازین بود * بانعام بسیار نیز و زد * کمر هار و تیغ و زد و کمر
قلوز * و افزون نکار * ندیدند پیش از حساب و شمار * جهان و کهان را فروزان کرد * جاهو رخی بازکرد * نشستند شرو عالیقدر
بپای سریر سپهر اعتبار * کمر بر شرامدی خرشکوار * ز دست جوانان مزید عذار * رخ ساقیان انبوه شراب * بدان نوش جو بر قرار
مغنیان و بلبل وی * دعا گفت بر شاه و نوروز بی * هر شاهانی و قیصر و راه * بعهد و بهره دنیا و دولت * خورند شاه خرم
بتوفیق بادا و ظفر * و بعد از قضای ایام جشن و سور سابع پادشاه مؤید منصور بسیه که نامدار عدد کبیر و علاء الدوله و الدین
پیوسته و علاء الدوله دختر خود را بوی رسانند از دیج کشیده و مواقف اماده در حالت خدا بارگاه شاهنواز بلخان و تیغ کرده بود و کنون
باسلیقه و راه احاطه دایره جلال افزون بدایکه شاهنده و سپاه هزار بیست سپاه مشرق و دار آتش نهال استقبال نهضت سپاه کرده ناموس
مرد بی زنده و لشکر شیر هر جا نیز می یابند سپرند **نظم** لشکرها و ضلالت کشش * مردم بد بهاد شرابد بیش * جلد از شیوه و دست و
باهوز تقریب نقش جز و * که پیوسته خرجو و فضاء * مانی ناسر بر نقش و بهار * از استماع این بشارت غضب پادشاه هفت کشور بنا
عنان اختر کشید و تیغ شرا کرده بدانجا مرد مرد هر حرد و اسواب نموده حکم همایون باجماع لشکر قیامت اثر فلکست و تواجان قوسر
جهه رسانیدن جلد و طرایف بلاد و امصار آورده با ملک نهانی لشکر سپاه و ولایات فارس و کرمان و عراق و آذربایجان و اران و کرد ستان
و لرستان و دار و دیگهان بود جمع آورده هر جوش بوش و خنجر کذار و سر بر کشیده کوش و طفر آثار **شعر** مبا هی لطف تهی هیر
سر افراز از تاج شاهنشاهی * کو سپه شهریار بدر بازی * کشاده زبان شاکسری * پس آنکه باد شاه رخ سکون * برو و رخ و بخت همایون
اعلام زنگار و افخره تیغ شرار دو الفقار بر پیش نهاد هست ساخته عنان مدد کیتی خرد عجایب * عنان اعتقاد او افغان کوکب و قیصر
باوج فلک اثیر سپید هر کس بدار و دی همایون بود روی بر اسپ نهاد **نظم** روانه اقبال شاه جهان * سعادت ساخته عنان
عنان از عنان موکب سپهر * معدلت کش ثالث ماه و مهر * حیثیت کنان ملوک نظام * بهر جا بزی مستحق هر کدام * و پس آنکه خاطر بر
خورشید اثر ساخت از بخارا از نور و سر نیز عزیمت افزای فضای آسمان کرده اید و علاء الدوله بر پیش مطلع کرده عقبی از فالح و دیگر
که تحریر کرده بود بجنوب از سعد فتاح بیرون سپرده روز هر غیبت بصوب اصفهان آمد و گفت فرا و مرجع پادشاه فلک اقتدار سپرده همایون
نهضت همایون از عقب کاخ افغان دون آفاق افتاد و علاء الدوله در اصفهان بنزل حال توقف محل اسیر روز از سعد طرا ارباب بهر کسل
کرده و قرار بصوب شام فرستاد و خود با سعد و دی جند کوه و رود که از غایت رفعت قله آن باوج قله آسمان می ساید و کرد زمین از
کمتر از ذره میشمارد پیاده و مختص شد و پادشاه مجاهد غازی و رعیت دولت و سرافرازی قلع سازی نموده و بعضی از ولایات که داخل
مملکت روم بود عبور فرمود و در شهر و هفت کرسید ارباب عدل و احسان بر دو و دکار متن جان بر کشوه و چون کار و الیستان
مضرب خیام سپاه و عدد و شر عرجون کشت چو کشتر از لشکر و الفقد و بعشر هاد در آن مستان و بوسطه جا مخلص بوشیده و سحر
بازیده در جا بر موکب ظفر از صف قتال بار استند **بیت** صف آرات آنکه سپاهی کران * کرفته جهان را کران تا کران
هر هیچو دو بین تر از صد صلوا * و غازیان عظام بنز متوجه صفوف بد اخته عزیو کرنا و سور زلزله در زمین و زمان انداخت و صدای تیغ
و کوکوی نیزه اکان کنبد که و ذکر ساخت **نظم** براند زهر و بیه مالند کوس * هر یکون شد سپهر آبنوس * چو روی حشن از تیره
هوا تیره از وقت آنکه زنیغ * آنکاه دلیران جنکجوی و بهادران شدهوی مست با استعمال ترکان و سیف و سنان بازیده روی بهادر
بنیاد جهات یکدیکر آورده و کار جلادت و مردانکی بظهور رسانیده زخم تیر محلی قامت تیر شاخ انان نرخاسته و ماند کال حکم کردند
کاه انتظر بلیل تشیر خونبار سر بر دران بر اکن و لع بدن سخن و آنجا صدت یکدا رخا کار راه پا بان عده و جسم دلیران صفت کشتی
لاجرم و هره خوف بخترین و دمال جنت و در هقد و خاک وجود هر باجزن بر انجنی **شعر** زمین کشت آمد ز هر دو کروه
ز خون خواست دریا و آنکه شکوه * و آنکه دانه و سپاه پادشاه کیتی فروز بضرب تیغ مسلول سپاهی از نخل جذ و لوا بر سپاه بدان عدد بیکه
بقدر جستر و ستاند هیچ السیوف با قرار استوار داشته شتاب در موقف کارزار بیاسا دیدند و چون جشید خورشید از توقف و میان
سلول شد و راه مدد عزیز پیش کرفت و مقصد تیغ آفتاب بنیام غروب در آمد از تکلم چون کشتکان ساخت آنکه نعلها بخشان بدوفت
پادشاه عالی جناب در معسکر همایون نزول اجلال فرمود و سپاه ظفر اقتران اقامت لوازم پاس اکرم کردند و الفقد زمد اسم طلایه
بر داخته آتش تاصلح از چاپش طریقه غلط و احتیاط مرعی بود و روز دیکر که سپهداران قضا و قدر بدیای رکاب فراز جوشن سیاه کون
کرده دون پوشیدند و علمات تیغ مرئی کرد ارضای دشت و هامون از نیضا بخشید در اعدام سپاه ظلام کوشیدند پادشاه بهرام انتقام
بدن شدید دل ابدع زراند و ده آراسته بر باره تیز رفتار دلدل آنار بولا دستم قطاس و بر اسد خشیو صفوف لشکر هیبت و زنی اثر بر داخته
میان قتال ابدع طلعت همایون نصرت فزای فضای سپهر و علمو دکر دانید و از انجا نشاء اثر اثر بر و ساره و الفقد و بدیا مرآمد و بر زمین
بر جنبه در غایت صعوبت بر تیغ انجاب و مخالفان حرم سر دستور و روز سابق قدم ثبات استوار داشته بهکام هجوم سپاه ظلام
هر یک از دق ناجیر و زه و باعیه بعسکر جوش متوجه کرد بدیت صلح و روز سیم کرخر و حاو و علم بر تیر و تیغ و ظفر بر افراخت و از استقبال
اشعه آسمان و تیغ بدیع حمل ظلام شب بحث انجام را مغلوب ساخت مایه بیکه غازیان نصرت اثر خشیر و خنجر کشیده روی بقوم بر شر
ذو الفقد آورده بدند و دین روز نامه نصرت و مرتبی بر شقه رایت سالکان طریقت و شریعت بر روی هر بدیه اعدای دین
آغاز انهزام کردند و حصون کلا تقل لن ینفعکم الفرار و ان فررتم شاخ اطلال آنرم کشت و سر بخد قدرت سپاه بهرام صولت بساط حیات
اکثر آنقوم بلیده ادر نوشت و جهات و بیاق و مملکات ایشان قیام رخت صفت لشکر هیبت و زنی از قرار کرفت و آنچه در عقب
بلوشاهی تیره فاد بیوات و آنا رعلا آنچه خاکد حمت اشتعال بیفرفت **شعر** باد عقب آتشی بر فروخت * که شرده و هلاک از آن
و پادشاه سنوده و تاثر جدا از فایح خاطر اعدا و آنقوم مدبر عازم دیار بکر کشتند بر حد و شام عبور نمود و از حکام و مرد اران ولایات جوانا
کرعقد م اطاعت بدرگاه عالیشاه آمدند لوازم نیاز و نثار بجا آوردند و هر بلوا از شر و فرود و چون هوای دیار بکر از غبار موکب ظفر آثار
عبیر بیز و مشکبار کشت بسامع جاه و علا از یوست که طایفه انواع علاء الدوله در بیشی مطلع کرده بود عقبی از فالح و دیگر
که تحریر کرده بود بجنوب از سعد فتاح بیرون سپرده روز هر غیبت بصوب اصفهان آمد و کفت فرا و مرجع پادشاه فلک اقتدار سپرده همایون
نهضت همایون از عقب کاخ افغان دون آفاق افتاد و علاء الدوله در اصفهان بنزل حال توقف محل اسیر روز از سعد طرا ارباب بهر کسل
کرده و قرار بصوب شام فرستاد و خود با سعد و دی جند کوه و رود که از غایت رفعت قله آن باوج قله آسمان می ساید و کرد زمین از

غازیان عظام رعایا و زارعان اصلا متعرض نرسانند و اتباع و الفقه هر کس باید اسیر بخدا اقدار کرده باشند و ویلایان بوجه زیان خلوه
چون کیفیت فتح قلعه طبریت بسامع کوتوالان سایر قلاع و دیار بکر رسید مجموع از مقام سرکشی و عناد درگذشته مقالید حصون و بلاد
با نخش شایسته و تبرکات بایسته بدرگاه عالیشان فرستادند و اظهار عجز و عبودیت و اخلاص نموده ابواب اطاعت و خدمتکاری و کشادند
و پادشاه مخلص نواز در بارهٔ انجاح انعام و احسان فرموده رقم امان بایالت دیار بکر را در قبضه درایت محمد بیک استاجلو نهاده و قبلهٔ راحت
کوفته خاطر غریب بطرف اخلاق اعطاف او و در اثنای راه شرف الدین بیک که حاکم تفلیس بود با پیشکش فراوان بآستان سلطنت آشیان
شتافته شرف بساطبوسی حاصل نمود و جلیس سایر خدام عالیمقام گشته رخصت عنایت پادشاه رحیص فرا بواب لطف و مرحمت بر دیدهٔ نوش
برگشته و پیش از آنکه ولایت اخلاط حلقهٔ بسط بساط سلطنت سنا و کشت شاهد کلها محرابر اعصان و ریحان و تلون ابواق بلاغ و سیاق آیات
نزم نشاط شده و ناخنای نوش از جوان کیوان در گذشت و پادشاه گیتی پرور زمام انتقام فرج انجام بشرب مدام بر اهنهٔ آزاد انجاح مجموع مشاغل
و مصالح دنیوی بوده و پیوند از صحبتش و مهمات احوال متوطنان آن دیار انجاح یافت **ذکر طغیان علاء الدوله ذو القدر و کرد کردن**
کشته شدن او و اخذ و تسخیر ملک در آن ستان که موضع خوی و مضرب خیام پادشاه نیکو خوی بود علاء الدوله ذو القدر لشکر بیحکی و نزاع
کشیده محبوب پیر خویش کافر سیرت نام داشت و از جهة انصاف و نجاحت سار و قبلان میکشند عجایب دیار بکر ارسال نمود و محمد بیک
استاجلو بوجه قلت سپاه متعین کلام **کم من فئة قلیلة غلبت فئة کثیرة باذن الله** واقع بوده در بیرا اعدا و صدت آبادی
کشت و هر دو فریق نهایت کشش و کوشش بتقدیر رسانیدند و محمد بیک بصورت نصرت دست داده سار و قبلان و
خوشان و اغازیان شیر شکار اسیر کرده در قتل قوم ذو القدر نوبت دیگر آثار قدرت ظاهر ساخته و محمد بیک از وقوع این فتح مبارک
مستبشر و مسرور گشته بلوازم محامد الهی قیام نموده و سار و قبلان را با سایر اسیران کرده زده و فوج مبارک را بیشتر از امید و آمال فوق
و مقاصد او در قشلاق خوی بدرگاه سلطنت پناه رسید کیفیت حال بعرض نواب کامیاب رسانید و عمر تو چه انعام و احسان بمحمد بیک
راحت کرده غایت عنایت شاهی که مشاهده نموده بود معروض محمد بیک کرد اند اما علاء الدوله بعد از شنیدن این خبر مانند ولت
بیخود زده در خشم شده در مقام تسریر سیلاب خون پسر از چشم تر روان ساخت و باز دیگر اجتماع خیرانی حل و خشم برداخت و پانزده هزار
سوار عدیم نظیر بیخ آثار فراهم کشیده دو سه بار که کلاه ثمر اکو شهوخ و خود تر از الحدیث میکشند سره از آن سپاه کرده
و ایشان را جهة طلب خون سار و قبلان بعرب محمد بیک استاجلو روانه ساخت و محمد بیک از هجوم اعدا شوم خبر افزه از مستقد مقابله
و مقاتله گشت و در ظاهر قلعه اردوی تلاحقی فریقین دست داد و حکمی بر پیوست و از نهیب آن غبار نصر و نکبت از قبضه اقتدار کوتوال
حصار بیخ بیرون رفت و سیلاب خون چون رود جیحون در رضای مرکز روانه شده قافلهٔ امن و سلامت بخشار و حله جهان بر بست
آخر الامر محمد بیک بیاد حله صرصر از خیل بخواهد و الفقه را چون غبار از بر صدر دور کار برده است و کر شهوخ و احمد بیک با
بسیاری از اتباع در روی کشته گشته زمانه بر بهانه وجوه و عدم ایشان از یکسان انگاشت و محمد بیک کرهٔ صباحی دست قدرت کرده
عرب بیخ و نطفه جاهل نموده سرهای مقتولان را بر پشت ستوران بار کرده و محبوب قاصدی و مقرر سیر بپایه بر سر سلطنت مصیر فرستاد
و چون در آن زمان پادشاه خجسته رسم از قشلاق خوی متوجه عراق عجم گشته بود ایلچی استاجلو محمد دیلاق و همدان سرهای خصمان را
بآستان ملایک آشیان رسانیده کیفیت احوال فتح زاکر تا بنیاد چون دولت ابدی پیوند روی نیز ده بود معروض کرده اند و اصناف انعام
و اکرام اختصاص یافته مخصوص مباهی بار یافته کرده بدید و چون خبر شکست علاء الدوله بمردم رسید پادشاه آنقوم کرد
و کیفیت بر سینه در سینه داشت لشکر بسر و کشید و علاء الدوله در اثنای قتال بزخم تیغ و سپاه کشته رشته حیات بسیاری
از قوم ذو القدر و الفقه در معرکه سقطه کردید و بقیة السیف و اطراف آفاق پریشان شده نامراد و خدمت قیصر راه دیار روم پیش گرفت
و بنا بر عطفتی و عاطفه مشفق کشش بمالک شاهی از خاک آنرا آستانه ملایک پناهی همت امنیت پذیرفت و شاه صاحب تائید

آن بهار

آن بهار و تابستان در نزهات ولایت همدان در کال ولت و اقبال و فات خجسته ساعات عیش و نشاط بصرف داشت
و در خلال آن احوال امیر بخشی ذکر سلطنت بنظر کیمیا اثر پادشاه عالی گهر شده رایت اعتبار و اختیار افراشت **ذکر عزیمت حالی امیر خواجه بلدی**
سعود جلادی بسمت قلعه اردبیل و جنگ و قتال بر ضمیر کیمیا تاثیر مصران معیار اعتبار و عیار شناسان کار خانه روزگار
و رجال استاد بخوبی شاهد بود که امیر نجم الدین مسعود در ایل عالی در سلک اشراف و اعیان رشت که داخل ملک جیلان است منتظم بود
و بواسطه کمال مهارت و صناعت جناعت از امثال و اقران ممتاز و مستثنی میبود در آن ایام که آن کوکب کان الهی بمن جمعه شاهی الدنیا
در ولایت لاهجان بمرسید امیر نجم الدین مسعود نابرادر او که صنعت بدو و مادر جبری سید استبار خاندان جبیدی ثابت داشت نقش
محبت آن قوم الدین بلایت اخلاط اهمی برخاتم و لکاشت و لکشته که کاملا لکشت هایون تولد بوده ساخته محبوب مقدوی بها لخوده و بر
زبان نیاز مقرون اعیان انعام نموده **شعر** سلام علی سلمی سلامی بعسالة ۞ وان لم اقل الا لطیفا بمالة ۞ عنفت واجد خیر لقی
حفت من الحاکم حیث جاله ۞ زمین صحت تو شیرام بیجان مهر و وی تو در دیده امد ۞ چنان زده را دیده ماکرده ۞ که کوی تو اب الهاده نام
و چون آن خصم بیاد بمرخدام آستان سپهر احتشام رسید نقد اخلاص آستانه عرش شد و پادشاه در مقام صید پادشاه کامکار رنا چیلا
نموده و بنگه قوز ایمه مرون شده قاصد مقبول انعام و اکرام رخصت انصراف یافت و مجاز آنکه موکب همایون پادشاه ربع مسکون از ملکت
بخطه اردبیل راحت کرد و صیت ظلم و ولت و اقبال بدی الاتصال اطراف عالم و نیت مشرع پذیرفت که عساکر سپهسالار حکم
رشت امیر اسحق بود در رسد هیبت قلعه سنبوه داشت که امیر نجم الدین مسعود بملک علیه امارت علی سلیمان و صیت آباد و اولاد خیر
السیر بر مدیو اخلاص و نیاز سند و صلوات سیر فرمایند تا بر آن امیر اسحق را بر قتل انقیاد اعز کرده و امیر نجم الدین ارتضی هدایت و بیای
قرار بدرگاه پادشاه جم اقتدار آورده و در آن ایام که اردوی ظفر انجام متوجه شروان بوده بموکب همایون پیوسته و رسالت سپهر خدام بایزید
سر اعلی نظام یافت و بنوع آقاب عنایت از مطلع دست ناشاه طالع شده و رعایت احوال شاه یافت و چون آنجناب بصحت فرست و کاه آسا
و صحت کیاست و فضایل بصفای اصفا و اشت و خلاوت کفار و حلاوت کفار و محاسن کردار از امثال و اقران ممتاز بوده هوا رعیت و صفات
و رنین و الطوایف اسان بکاشت بلدت نمالی اعتبار و اخبار صیاد کرده و خلاصه الحوالدکه امیر نصب و کالت نفس همایون نمرد
کشت من حیث الاستقلال مهمات ملک و ملت بدست او بوده و بایه قدر و منزلت زمانی امرا عظام و مقربان بارگاه فلک احتشام در گذشت
و درگاه خلایق و لاوش من بیت پادشاه و از نهایت آثار اکلاه اشراف و اعیان عراق و فارس و آذربایجان کشت **شعر**
لطف پادشاه مدح زوده ۞ هدیه دین پناه عدل گستر ۞ پناه مردمان درگاه اوکشت ۞ فلک میزان عزت و جاه اوکشت ۞ و آن امیر صاحب تیم
در بهار پادشاه یکه در اوایل ایام جهانگیری در بعضی از ولایات و فتوح یافته بوده تقدیر الکان سوینود و در تزیه حال اصحاب فضل کمال کوشیده
با تامل عدالت ایلوار کرست بر کشوده **شوق** ۞ مدحه و نجار خلق بکشاد ۞ بنوع سرکار خیر و مع بیداد ۞ چون الفقاست شهر بایزید
بتا عدل راه استواری ۞ زابر لطف ایلوار نو عالم ۞ چو کلزار ارم کرده بدخرم ۞ **نقد ابعض و وقوع بغداد و امدن آن غلک غضب**
پادشاه والا نژاد چون آرایه پاضی این سخن و نضارت سخن و بضاعت این کلشن از نجات بحار قلوب و حکایت دلربیان و هم
میزند که بغداد رهن نامداد نزد علاء الدوله ذو القدر یکی از مراجعات اثر پادشاه والا نژاد اسلام اسلامیان و بحار الحاج سلطنت و
استقلال انداخته آستان ملایک آشیان شاه جهانیان شتافته بنا بر آن دریای پر لؤلؤ سایع و عشق و سهام که ولایت همدان از وقوع سایحه
رایت نصرت نشان طراوت بوستان جنان داشت و آن دیار پیش خسرو رخصت آمین متوجه انقیاد دیار بکر و مکی هست مع بغداد
کاشت و خلیل سیاوش اکر از نجات بندکان خاص و مرید عقل و کیاست و وقوف بر دقایق بر مساند سعادت امتیاز داشت و موکب بغداد و دیار بکر
باطاعت خدام درگاه سده منزلت ترغیب نماید و از وخامت عاقبت عصیان بترساند محبوب ایلوار خطه جنت مانند بر نهاده خیل بیک
متوجه دار السلام شد و چون بار بیز و قرب وصول اطراف یافت مهمی از فرود بیک خود را سه روزه راه باستقبال بر روانه کرد ایشان

خلیل بیك را باعزاز و احترام دار السلام و داروه بابك در تاج سر را بر تاج نهاد و ملاقات نمود و بلوازم تعظیم و تبجیل و ما بعد من هذا
القبیل اقدام فرموده است بنوازش و کاه سپهر احتشام اظهار اطاعت و انقیاد کرده و بوسیدن تاج و خلعت شاهی سرافراز و سباهی کشته بعضی
کثیر از روز جشن و تاج پوشانیده و دیار خلیل بیك طریق اعظام و احسان بجا آورده جهة ایستادکان پایه سریر علی مشکهای پادشاهانه
مرتب کرد انید و آن اجناس نفیسه و استعداد شریفه را با بوالحسن شیر چی که از جمله اعاظم امرایش بود تسلیم نموده اورا بصحبت خلیل میاول
بدرگاه سلاطین پناه ارسال داشت تا کیفیت تجدید نیاز نمند وی و ابراز عرض نواب کامیاب رساند و نشان حکومت بغداد بنامش جاصل کرده اسد
و طغل میاول و بوالحسن شیر چی و قابه و کیهسان بوقوع آورده در بغداد معاودت زمین بوس شاه هر دو ان دیار یافته و انقیاد و اطاعت بابك
بوسیله الوالملك آذر خوش کرده اند و تحف و تکلفاتی که همراه داشتند نظر انور آورده اند و بنا بر آنکه خاطر اشرف عالی بابك آن بود که بابك را تشنیه
خدمتکاری بدرگاه فلك و حضرت عالیه کذاری رکوش کشیده خود بدرگاه عالیشاه شاه عالیجاه بخشیم التفات در مملکتهای نکرسیت
اما نیست بالبوالحسن شیر چی صناف الطاف بیدریغ اشتهار ابراهیم بوالحسن که بابك را بکوکه تجدید اسیر خود را بتوقع و تحفی الهی بلاد امان بارکاه
شاهی آراسته بستان اقبال آشیان شتابی هر اینه بعواطف بیدریغ خاصه خلیل بیك و کرتقدیر اعتقاد اهل و تعرض فنا و معشوق سازی
بی شایبه شبهه و ادا نصب سیاست بود تعطیت کذاری و چون ابوالحسن شیر چی حضرت اجتماع اهل دیار بابك رسید آنچه بدرد و تنبیه
بوده مرعوض دانید و ابلیکه تدارك و تعجب خاطر بر وی چند و رشد رسانیده شاه سلیمان حشمت اوقات کذرانیده بالاخره جاز الطاری
نموده جهة دخره قلعه بروایح و صنافات دار السلام خلیل بسیار حوالد داشت و تا مقدار جو و کندم ارزوم بسانند که اکر تا سه سال در ان قلعه
محصن می بود آن دخره با دو لشکریان او و فا نمیتوانند و ان اشیا از قدر و الوا دخره ابراهیم بیك مجدد مکوشند با محمد در سلك اعاظم خاصه
منتظم بوده و نسبت بنواب کامیاب شاهی و بطریقه اخلاص و تحفی الهی سلوك میفرمود سوم شوال آنجناب را طی اخذ و مقید ساخت
و بجائی که بسان موصل بغداد تشك و ساند و کم تسبیق عقلا بوده حبس نمود آنکاه تاج ارسر نهاده با عاملان کلیه خصیان بر داخت و ارتجاء بر و تعلم
مشارق و مغارب بغداد احاطه نمود ابوالحسن شیر چی عزم تحریر فرق و حرب جزم فرموده و حسین بیك قلدر الجوجی را بنیروان بیك و روم مقدار سپاه
کرد انید و موکب کوکب مراتب نیز متعاقب بابك بآهستکی و بحرکت آرد بابك چون این خبر شنید آمرزی اصطلاح ایرانیشه نیز کرده بود و
بیرق از دصول حسین بیك قلدر و نزدیک بغداد بابك مصلحت صلح و خلاف ندیده دستی که ارجوند دل و دیده عاشقان مطلع روشن الدوست
و آبان اشك می ریخت و ساند حالی از محبوران ما از عهد باز اوکه بر بی آبحیات تنك و لب فرا کشیده از جو کیکشت و مقرون بالواجب
بطرف حلب کریخت و روز دیکر که یوسف بر زین لقا نحوی رشید از چاه و بجو رشیر بیرون خرامیده با اوج جاه رسید و انوار طلعت با بهجتش از
مشرق جمال طلوع نموده بلد دیکر بابك را بسبب اصلاح آمات بخشید بغداد بان شرط چاهی که بحضور سید محمد کو خود شافته و دکو با بان نقره
آن یوسف مصر صباحت را بجد دن آورده اجبار بوده باعتبار اقتدار آن زبده اولاد سید بر اورا دند و سفارت و تحفی الهی خدام موکب شاهی
ظاهر کردند و قلدر بیك در روز جمعه بجوار تاج خاطر بغداد رسیده سید محمد را مانع و نخست بمسجد جامع تشریف برد و خطبه بنام و القاب
پادشاه عالیجاه مزین ساخته کالخاص و اطاعت بجا آورده و بعد از ادای مراسم و سرافراز بیرون شهر شافته با قلدر بیك ملاقات
و نوید و بلدین نسبت آنجناب غایت تعظیم و احترام مرعی داشته ابواب الطاف مزید و روز کار رش مکشوف و چون خبر فتح بغداد را بحضور داشت
سید محمد مکوند و حسین بیك لاهرجی نواب کامیاب شاهی رسید تحضیرت بلوازم مجامد الحق قیام نموده ایالت و ولایت را بخلد ایلیك مفوض
کرد انید و آن امیر عالیجاه نهاد بشتر از موکب ظفر اثر متوجه بغداد کشته مدتها متوجه معاودت شا قبلس بجا و جلوه ای بر عباس بر مسند حکومت
نشست و قصید اسامی جهت و اطاف بر داشته ابواب ظلم و اعتساف بر بست

قضا رجه بیان وصول پادشاه فلك جاه بدار السلام و شرف کشتن طواف و اقامه مراسم رضوان الله تعالی علیهم الی یوم القیام

در ان ایام
دست عنایت منح الابواب مقالید فتح دار السلام بغداد و دکت کفایت خدام پادشاه و الا نژاد نهاد آنحضرت بعضی از نواحی ملکت شاه

شکار اشتغال می نمود و چون روز بسعادت بخت فیروز شهاز بلند بر ارجمت و رهرای صید ممالك بر دوازده ماه طی مسافت می نمود
مقارن ان فتح دار السلام از بر و ناظر الوبه خلعه عطیه ماند فضای سپهر از روح چهره ماه و مهر صفت اضافت پذیرفت و مقرر و سوبول
موکب کردون اساس مدار الملك خلفای بنی عباس حسب شرح حرکت فلاجرم امرا و اشراف در مصاحبت سید محمد کو نه بلوازم استقبال استقبال
و سرقه و عوام الناس بغایت اساطین و مردم بنظاره موکب پادشاه منصور از شهر بیرون شافته ابواب فرح و حضور بر روی خود کشوده
خانه زیان دیار معهود سکاه دهای قربانی جهة صدقه فقرا و هلیون نان آفات آسمان جهانبانی همراه مردند و چون چشم ایشان بطلعت پادشاه
عالیشان افتاد سر آنکاه از احاد کرده در پای دار کوفتند سر و صاحب تاج و سریر افکندند و مراسم دعا و ثنا بجا آوردند

شعر

کردن نیاز طالعه بر خاك
زایت سر بلندی او بر سخت
جهان کیر چو دار الملك بغداد
ز انصاف همیشه باد آباد
راه نکاه نیست خصم دل
بسان کاه و قربان ایه قبول
و دور اخلاص و حسن اعتقاد اهل بغداد بنظر کیمیا اثر پادشاه والا نژاد مستحسن نموده با تمام عواطف بیدریغ ابواب اشفاق بر روی روزکار
ایشان کشاده و تاریخ جشن جمادی الاخر سنه اربع و عشر و سبعمایه در جهاد تاج سریر بابك جای نزول اجلال بوده مثالی صادر فرمود تا عدل و انصاف
احسان مالوف او و با مرقدر و نزدیك سیقه لطف و کرمت بلند ساخت و او را بعلی ایت جاه و ملال بسالیه نوازش عنایت و رحمت
نواخت و آنشب پادشاه جم رتبت مقرون بانصاف و عطوف در انمقام باحتشام سر برد و روز دیکر عزم طواف عتبه علیه جاه و کرم
روی بمشهد کرم آورده و بعد از وصول بانشهد عطر سا و قدمت آسا شرایط زیارت خاتم آید و شاید مرعی اشتد و دی بیان مراتب
بالتصور و زبان حاجات عرض مطلوبات کرده از دعا حاجت مقدمه استقرار و وجود و مجاوران آن روضه بهشت نشانرا انعام بذوره
صدقات موفور خوشدل و مسرور کردانید و از تقاریس جاسی نیفت قربوتی مرتبه اداء و رسند و قربت بحضرت رفت و شاید ارکان و اطراف
آنطاق و مکمل حظایر قدس برابر هوای زنکار سقف بود بنقوش بدیع آثار زیب و زینت یافته و دار زده قندیل بلاهر چون معلقات آفتاب
نور افزود و کنه عرش بر زیب اوقات و بود و چون آن حجره بیضی آن ام کلثوم ابو بشیمین چون سپهر برین مزین ساخت و ساحت آنمزار و مرقد
بنزکان اخلاص رفت و زنهاد مدیع الذات و در وقت سلاطین خواص اهالی آن آستان سلطنت اشیان لوازم جلاوه و اطعمه فراوان آنمقدار حاضر
آورده مذکر قانی و وارد مجاوران و خدمه بهشت آثار از مخلوط و بهره و رشدند و زنکاها خاطر بدند و کیشب پادشاه حسینی نسب و سر مرقد
جد بزرکوار و معتکف بوده و زنده کرجان و راحت منطقه ساخت و بجد شافته از انفاق آنحضرت بصوب خطه نجف بر داخت و الفاتا ساخت
قدمین تربت و حضرت شاه اولیا و اصفیا امام المشارق و المغارب مظهر العجایب و مظهر العجایب امیر المؤمنین علی بن ابی طالب و مرقوده
با قدام بر ان طواف آن روضه بر مطاف بجا آورده و آنحضرت واجب الاحترام که کعبه اهل ارادت و محل کاه ارباب نیازست بر دو اطاهر و بر زمین سوده و
که دات شاه و اهب العطیات مسلمت کرده

شعر

بکف اوتاج عزی پادشاهان
بر افزوده بر ایات شاهی
بامر بنو شاهان سپاهی
ز طلعت مارا سر فرازنی
رعیت پروری مسکین نوازی
بامید الخلایق بیدریغ
و خالت انعام جاری بدند
ز طلعت چون آفتاب جلوه
زه بر تخت کرده مسند
خداوندا بامر شاه شرفات
وصول پادشاه تخت اولاك
همایون و طالع آنمدت
نصار بخش کل الامامت
علی رتبتی الطاف کونین
بچشم مردمی چون مردمی
که از عدد جمله الخوره
اساس دین سیم محکوم
بر ایمان جدید و بیدریغ بخش
ملك سر دی بهر دین بخش
چنانچه فرازنده بعالم
که نشنیدند که ملا لم
و از اعداد و حایت حقی
شاه ولایت انوار الحاجات این دعوت بر خاطر جمعیت مامن آمد و وده مان امامت بر تواند اخذ سر از بعد و ده داشت و سکنه آن سده و تربت
و الجمله و تحف و هدایا موفور و بوده همکی حسب فیض آثار مرتبه حال ایشان کاشت آنکاه بجهد اهل بخت آنکاه بجلد بازکشتن از آنمزار جدید
عزیمت شهر و جهاد صوب منازل اعراب تقریر که بدیدار جهالت سر کرد ان بودند نافت و بعد از وصول بر وقت آنجناب حسب ایاد نشان کشته
و اموال و حاجات راضی کرفت سکاکان دار السلام بغداد دکت و حسب فتح عزاز جوب در طراف آفاق شهاب افرنطه حصول آمال و
امانی آنمهر سپهر کشور سلطانی از شرافت عرفات حاصلی در کذشت و شاه ملکت پناه بغداد از وصول دار السلام بنزد طواف و روضه اطهار بر دو قدر خلاف

امام همام و هادی اعلی و اعاظم امرا بر هیم موسی الکاظم و امام کرامت نژاد و مرجع ارباب رشد و رشاد محمد التقی المحمود مشرف گشته بعد از مزار
کمال الدین رسم شاه هدایت آثار را رود لوازم نیاز بجا آورده و بجوار آن محترم بکنار نا صلوتی ایمان خویشتن را مسرور کرد و ایشان آنگاه بسامره
خرامید و بعبادت زیارت حضرت کعبه مرتبه قدوة اولاد رسول الوهاب امام علی النقی و امام حسن العسکری الذی که استعداد ایشان بود و مستور در تیم
حسن اعتقاد مرجع اشتهر بر توافام و اکرام شریف و رفعت حال گشته آنقدم لازم الاعزاز بالفت و مرکب ارشد شاه عدالت نهاد از سامره بغداد باز گشته
در آنجا راه مناظه شکار پرداخت و بعبادت و صول بلاد السلام بجا دی که در آن ایام موجب فرزونی آنحضرت در رضا نمای تو دیک قرابت بنا کرده بود
جمی مقدم شریف مشرف ساخت و از انجا عزم تماشای طاق کسری که صفت آن بعد کلفت دین اوراق بر قوم بکلال بیان گشته توجه نمود و بعد از اخراج
امر قصد شکار کرده بجانب حبکی که مسکن شیران بیلق و قهرمان مرا لکی بود رواکشت و در نواحی آن بیشه شیری که نور کرم و دن از مهابت او در حیثیت
فلک دور و مختفی میبود از دور و دید و ایشاه شیر شکار کرم کان ابروش هلال آسا بر سینه کشا مکو چهره اقبال اشارت و کند و صدای تحدید
دلستان شهوار و نای لعوب ایشان از مقصود و رخ طاق کرد و بنی الکند تماشا دیک آن دولت و از تحت سرمه مدد و بالجمله حکم بر تدارک شیر
و اسیر بار خالک هلاک انداخت راوی برج قوس از مشاهده آنحالت و ساکنت تجدید دار کرفت و شیر چنج از مرم آن روی خایف کشته در بیشه اختفا
جست و شاه ظفر نشان از بغداد براحت و بوده مکرت بکر تدبیر و در نواحی آن بیشه شیری که نور کرم و دن از مهابت او در حیثیت اختفا
و تشیفا ره و بانند مقرر ساخته بود که جلدان هر بند و مهندسان خاطر نداز اطراف ما لدیر و سد بعد اجع آنسو شتی مسدود و مقفی بقوش
اسلامی و مثالی و مقابات کلکی و زبانی بجب هند و صنایع فنه بر الازم اقتدار اش بر داشته حسد و تحاجد و الجانش بهذا کاه حلقه
الحقا را که آفتاب خاصه بیک لغت داشت سکنی ابو المنصور و سلب بخلیفه الحقا که و ابنه بجد بعکوسه اعزاز و جوب و نشیت مهام زارات اقدر کرام
بر دی تقویض نمود و آنجا ب ابتهام تلج بند و زنی و حلقه خاصه و استاذی بادین و نور کوشش بر بند و ابطاله و صراحی و طبق و بیاله کرد آن نیز
بجم از خلاوه مختصر و سر افراز ساخت و ظاهر اعلام راج سپهر فیروزه فام رسایه صدای و رش خورستان در رخ طاق اتمسان اماخت

ذکر انسات ولایت حویزه و شستر از شفقه ملاحظه رایت پادشاه عدل پرور و بیان وصول اکابر و رسال ملک عجم
بآستان خلافت نشان پادشاه عدالت شیم

رطباع آفتاب شعاع اصحاب فضل و هنر فروغ انصفی بذر کسوت خواهد
که جماعتی از اعراب حویزه که ایشان را شعبه کویند با رهبت حضرة شاه ولایت پناه علی رتبه و کالیند و جان استقام اقاده که عبد از مدت
بعدادی که معهود آنقوم است ایشان را نفس جاری میشود که در الحالت طلاقاح و تجربه بدن ایشان کار نکند خلاصه قصه آنحشیر در زمین فرو برده
شکم نوکش بهاده قوت می کنند و لفظ علی الله بعد از آن میرانند تا آن حشیر را سند کار نجم میشود و بایی شکند و در اکثر اوقات هاکو آنطایفه کی
از ساداتی بود و در اول طلوع آفتاب دولت شاهی از مطلع آسیاب الحی سلطان الحسن بر بشارت کرده و بدین ایام که طغ خدا در وی نمود مسامح جاه
و جلال پیوست که سلطان الحسن ماند هر جوید و مکن حالی فی اشتاقه و شمشیر انوار ایالت بر وجنات احوال پیرش سلطان فیلخر افرو و قوم صنع
حالا با لوهیت فیاض که از مقتضیات رایات حضرة قوت بی بهره است اعتراف بخلیند و تقویض زمام حکام شریعت غرا کشیده بادیر صلات
و خوارت می نمایند تا از آن موقع شر انجاحت بین مردم رهن پادشاه ظفر قرین واجب نموده آرد الالسلام بغداد اعلام دولت
و بجانب حویزه که مآل زمان دار الملک حکام شمشیر بود توجه فرمود **بیت** رو انکشت شاه ظلال مرتبه حدیو جهانکیر جم مرتبه
روان در کیاش کاوه و سان جیت کشانی بلوی جهان و در اثار اسامع تراب الاعتاب سپید که حاکم زمان ملک رسم سان خوف و جا تحد
آیین ظلم و ستم اقدام نمایند و از توجه سایه علم ظفر شیم استکاف نموده شیوه فرمانبری سلوک نمایند و فرمان واجب الاذعان بقلم رفته
امیر تیغ الدین مسعود و بیرام بیک قراملی و حسین بیک لاله قرب ده هزار نفر از سپاه رسم آن جریده دفع ملک رستمدار لرستان کشند و رکب
منصور بدستور متوجه دار الملک شمشیر بود و چون آن جریده رسید سلطان فیاض الشکوی که بخوف سنان سمنان کذار مفر بهر از
فرق سپهر بود و مقی و تهکان بغدیک خارا شکاف خون از شریان شیران بیشه مصاف کشود و بدی از شهر بیرون آمده مستعد قتال

وجلال ایستاد و پادشاه والا نژاد بعد از وصول بنواحی لشکر عثمان با حشر سینه و سپر و بالغر و جمعه امرای صف آرای کشور کشای و بطلان
غایان رستم توان رزم آزمای آراسته و مستحکم کردانید و انوار نور خورشید مخوق از مطلع قلب طالع کشته و اطراف و جوانب موکب
ظفر نشانه از صفوف نجمان فیروزی مواهب حضرة آیه **کانهم بنیان مرصوص** مظهر انجامید آنگاه از فرد و طرف انجاب
جولان برکه و ابکی بهیز سنتیز بعلی بر انکیخته در مرکز آویختند و بآیاد تیغ آتشبار نقش رمح از لوح خاطر شمشیر خالک محو کردانیدند
بر بیض لب حشیر بیاندهای شمالی بتحمل سرود و جهانان مشکبر موکاه در لعل کرده و بیکان آتش فشان در سینه و پهلوی دلیران
نشسته خط دلسوزی بجا آورده **شعر** حدنک بلا هنک اکر شد سنان سنیزه خونریز شد ز خون بلا رنک
چو جوی که آتش بود لالهزار ز دلدار زخم رای بیخدا سر بکشا کشت بیجی جاب و در آن روز از وقوع قضا و سپیه بالوانع زد کار جرد
ثابت و سیار حت انصاف کرفت تا بعلی که اطراف افق از عکس خون کشتکان کونه لعل و مرجان بذیرفت در آن میدان هولناک از جانبین
لوازم خونریزی و شرایط کشش و کوشش بجا آورده بودند و در آن روز که هنکام غروب شمشیر اقبال و شفقت و غازیان عظام و دلیران
حوزه اسلام بهیاز اجرا جهاد خون آشام از نیام انتقام کشیده بر آن طلوع ظلام تاختند و بتوفیق دولت پادشاه اسلام کامل سعی و اجتهاد
بتقدیر رسانیدند و فاضل بالا صیاد ای از امرا جالت هلاک انداختند **بیت** رخش کند لشکر شاه جنک و شیر بیشه بین چون از آن
در بیشه حریف چه شیر **نجیب** پرجمان زید میدان بلک و در آن روز نازه که بر کوکب فتح ظفر و تقدیر بر پادشاه دین پرور جلوه کر کشت
بر آی و فتح افزای **فایدنا الذین آمنوا علی عدوهم فاصبحوا ظاهرین** بمباجاه و جلال رسید بقیة السیف لشکر مشعشع **کانهم جرف منهار**
من فتور نشاد بدیر بمرکز فرار کرده اموال و دواب ایشان غنیمت غازیان کردید و پادشاه عالمیان بر جنیر ابر فتح مبین لوازم جهاد
حضرة رب العالمین بجا آورده و ایالت حویزه بکی از امرا معدلت آیین مفوض ساخت و عزم دشت قراقی آمود و بعنان عنایت کرد بر خط الحرمی
علم آفتاب بخش انجاب افراخت و بعد از وصول بنواحی انحصار ساکر آنجا مقام اطاعت و انقیاد پیش آمده بشایسته اهالی معاف الیه
و قلعه تسلیم داب آنکاه فلک اشتباه موده و پادشاه من پناه آن بلده را بترکی از اهل اعتماد سپرده بطرف مشرق نهضت فرمود و هاکو شتر
آن زمان در قلعه ساحل توطن داشت و چون از توجه موکب همایون و رایات قاهره بر اوی ریح سکون و بحزانت و آنست که در وی جلد از اعتدال
باشیر ثبات از جلد ملالت و تشتت مقاومت بیشتر از توقف دید بار بدر صحرا از قبل مشقات حصار انحصر بند و چاره و اجا و تعبیه دیکر و اسب
و شتر و استر آنچه متوانست جهت مشکوش انجام کرده و از پادشاه مسلهم عقل از مضیق حصار بساحت سپهر مساحت در کاه سلاطین پناه مشتاق
شرایط انقیاد بر دیکر آورده و شتر و زمانند حویزه بحوزه تحت پادشاه کشوکیر در آمده بکی از اهل ضبط ملک نعمن یافت و الوار دولت
و رحمت مودی بر وجنات روزکار عیا الخلق تافت اما قصه امراء ظفر عطیه که متوجه لرستان بودند بنوا الفضل الف کرجن ملک رستم
از قرب وصول ایشان آکاه کشت جاده تحصن بقرار داشت از ملک وصال دکذشت و آمد و رودی از ملازمان پناه بعضی از اجا الحصن
و امرا صنعت قرین بعد و آنکه رفته بر ایشان امیر تیغ الدین مسعود بموجب حکمی که از پادشاه سریر اعلی بدو رسید مراجعت کرده در خاطر قدوه سلاطین
شیر ملایمت پادشاه عدالت اجل صلح کرده و طلب باداء دعا و شاکشوه و بیرام بیک و قرمیک هدا نهاد و دست تیغ بیک و میشه از پیشه رستم زاد فساد
ملک رستم ساعی جمله مبذول داشتند و هم در آن ایام مرام او بخطر اجابت اعتماد هاکو کرده پادشاه فلک اقتدار بدو و عاهد و عده از رضا
امان طلبید و ایشان الحی ابوابرش موده و عهد و پیمان در میان آورده رخصت انصراف داد آنکاه ملک رستم زمان خوف و جا تحد
امر انصاف و بیرام بیک و قرمیک مقتضی المرام طبل مراجعت کوفته هزار دو هایون در حدود و شتر بود که در کاه سلاطین پناه رسیده
و پادشاه فرشته شیم چون نهایت بحر و نیار رستم را شاهد نمود از نهایت مرحمت جمل رجال موفور الاخلاص لرستم بخشود و آدرا بالمام خلعت
اختصاص داده حاسن مراتب آمادر و در شاهد را صحیح نمود و ملک رستم مدتی آن هیات ملاحت سده در صحبت میکرد پس از آن بتفویض
ایالت ولایت حویزه و شتر سرافراز کشته روی بلرستان آورده **ذکر نهضت رایت نصرت طراز از دشت تلوی بملک شیراز و وقوع صعوبت**

امور بمقتضای موهبت پادشاه و اسباب شاه عالی کهر بعد از آنکه از مرو بر استان و نشر و نواحی آن با یورش
مصالح ملکی عنان همت خرام صوب ملک فارس تافت و چون حدود و مضیه دار الجبوه مضرب خیام عساکر بهرام انتقام گشت و زر خسرو
کردون غلام بوضع پوست که و جبال تولایت بدو کوهی که داد زهر جولی از و حاصل میشود بسیار ست عزم صید و شکار از حیز فیض آثار
سرمه و جوزه و قطره شفا بر اطراف آن جبل بلاد محیط گشته چند شبانروز بنخچیران شکار و مرا ندند و در ضمن تفرج آن مقدار وحوش و سباع
جمع آمدند که طاق نطق از احاطه کمیت آن عاجز شد آنگاه پادشاه عالیجاه در میان جرگه اختر تیغ و نیزه چندان بزرگوهی و نخچیر خیال هلال الکه
کشتی آن بحر و تقریر تیسیر بدیزیت و چون طبع اشرف اعلی از تیر انداختن و تیغ راندن ملال نه روی نمود امرا و نوئینان و خواص و مقربان
بآن امر و امر اشتند و در آنکار رضا و اقدام نکردند و تفرج عالمخرد بر آن بجانب سار آن بجانب از اقرار تیر خون ساختند و مالجه هدایت اعلام از و ابجبوه
صوب مقصد حرکت و نمود و مقارن آنحال الحق ملک که در جلال امرا الدکوه بر سم رسالت نزد و از هر موز و امیر جلاله الملک ماکو لاد رفیر و
باز آمد و جمله اطاعت اشارت اسامع اسیاد کان پایه سریر اعلی رسانید و تفاصیل اخبار و برکات بیقیاس که در مشکن و نشاد بوده بنده بجلو
عرض نهاده و بشرف قبول اقتران یافت و پادشاه دست و از تخم و سر افراز نشیر از تیر اندوه آن زمستان در انکان جنت نشان بعیش و کامرانی
اوقات بجمعیت ساعات گذرانید و در فصل بهار بنزه و سیر جهات آن ولایت تفرج رایح انعام ربانی و بر داخت آنگاه عنان بلند کرد بالو و بجانب
قصر زرد منعطف گردانید از جلاو قایع لیل و نهار که در آن زمستان و بهار و قوع یافت یکی آنکه امیر یاز احداد صفهانی که در سالت ملاقات از شرف
طبقات اشانی نظام یافت و شیراز تیر اهتمام امیر تیغ الدین منظور نظر تربیت پادشاهی گشته تعیین منصب و زارت سر افراز شد و از
روی قوت و کاردانی در انجام امور صاحب یولی مشروح منوع دیگر آنکه امیر محمد کاشانی که مالیه منصب صدارت مفوض بود و از نهایت تعزیه
نیابت در اکثر مقامات سکار سلطنت دخل میبود و کوشش نقص از بیع اقبال روی بحضیض زوال نهاد و بخار تعزیر و تیمار کاخ و مالغ زاده و نسبت
با تیر خشم ابوابر مخالفت از کناه و در مرور یک پادشاه حکم نزد زده بر سم شاطر و کاملی نشسته بود و از دست سافیان سیمین ساق جام های شراب
اعتراف بیخ سیمین مرد صوفی داشت کرام تیغ بیع بیست هزار تومان از اموال آن شاهی تصرف داده اگر او را بسبب بسیار بذلت مالی آمال اسرا
بخزانه تعلق میرسانند و غایت کفایت و کاردانی در انجام مهام سلطانی ظاهر میکرد امرا پادشاه معدلت پناه از نهایت عطوفت با آنحضرت کرم
و هم دران ایام گفت ما ای امیر تیغ الدین در میان نهاده و آنحضرت بمحمد باید و سیره و امیر تیغ الدین اصلا و بر صدارت و مواخذه نموده و دران اثنا آنقدر اقبال امرا
و تضایع اعمال از و ظاهر گشت که کم هارون بسیار سنتر صادر شده کار از شناعت اقرار و انکار زده و سست و کفت و عبد الله الحسینی محمد منصب
صدارت با امیر شریف الدین علی که از جمله اعیاد اجداد اشانی سید شریف الدین علی امیر جولی بود و در اکتساب فضایل انسانی
بیخ جود اجداد خود سینه تقویض یافت و آن سید اصل جنب صوب جبل سیرت اند و بی استحقاق و استعقاب تحکم کرده و بر تو آثار عاطفت
پادشاه کامکار بر صفحات روزگارش تافت **ذکر نهضت رایت نصرت آیت از ولایت فارس بجانب عراق و قصه باجلاء و انتقال**
امیر تیغ الدین محمود بخوار مغفرت معهود مستعان چون پادشاه فلک اقتدار چند روزی در مواضع قصر زرد با مرصید و شکار بوده
و آنحضرت خضرت افزای از خون آهو و نخچیر سرخ ساخت غریب خطه اصفهان فرمود و معاز رصول بقصد میدان آن بلده و جنت نشان در نظر
هر آنحضرت ملک نموده بکشاد و ساختن آن فرمان داد و فرمان از حسب الحکم مقدر پذیرفت و رسانیده و سیع کرد و ایشد
و پادشاه عالیجاه آنجا که دهنه باب ساختن و تیر انداختن پرداخت و از اصفهان بهمدان شتافته موسم تابستان در صید و شکار گذشت
دست و عنان از سیاست رسانید و در فصل ایزد امر کوه الوند معسکر نضرت اثر کرد بد و از روی ظفر نشان از الجاهت وجه دار الملک آذربیجان
گشته سکان بلده ارغایت تیغ و سر در آیین بستن شهر بر داختند و دکان اشاطه و اصلاح را زنیاز و شایع آورده مراسم اعلام و تیغ
ظاهر ساختند و حضرت شاهی بصوب الطاف الهی و روی جنت دران بلده عیش و طیب اوقات گذرانیدند آنگاه بجانب خوی توجه نمود و در
اثنای راه و تاریخ اصلاح امیر تیغ الدین که از تیغ اعتدال انفت العدو و التهاب آتش تیغ اسباب حیات جناب و کاتوس امرا در بوته مرض بگداخت

واشتاد

واشتاد و حرارت مؤلم از اجزای قوی بکرد اصفیه ساخت آنجناب را از پاوه داخلت تطبیه غذا و استعمال و اصلاح ماده داد و آن امیر فاضل
نصف غذا ذوصول بلغ کیجا داشتند و اوقات و هشت و بیست روز بجنت المأوا نهاد پادشاه و لاهزاد از آن مفارقت مخدوم
اخلاص آثار حزن و ملال بسیار و نوفه و نوح شریف بخیمات کلام و اطعام فقرا و ایتام شاه ساخت جسد مرحوم بجانب بخت روان فرمود
و بعد از انقضای ایام تعزیت آن امیر صافی طویت امیر احمد اصفهانی را بخوجین منصب وکالت سرافراز کرد و بمحتم ثانی نقشه اراده رایت اختیار
و اختیار رش اعزاز فرمودن رسانید تا علی الاوزوا و اکان ولیت ایتا بعقوق مامور ساخت و سر انجام امور ملکی و ملی او را بی صوابدیش
باز کذاشته اورا بزبان لطف و عنایت بنوازش نواخت و بمحتم ثانی نیز امیر صاحب تدبیر ظاهر شده بود و تمام اقتدار با صفاء و کیاء و کار
بر نهج عدالت سلوک نموده بعد از آن پادشاه سلیمان کجا از چین لوبه ظفر عطیه بجانب خود مقرر گشت و تا وقت یورش شروان در موضع تره
آن ولایت اقامت داشت و دران اوقات سیر بایلاق علاقی که از سایر و زیبا ترین آن مستان کشور بکشائی مطلوقه و وفور اختیار مقاد و مستغنی
بود بعضی از جبابره تمرد کشته و سعایت سیر بخ تاتی بد رعلت شد عاقبه فانی بایلیه و کرد **اقتدار در بیان فتح بریک طغرشاه ولایت شروان و ایت**
ثانی و مراجعت قدر عبادت حول الال و اسانی در بیاری فصل دی و اوایل بهمن و خشکیهای وی که عارض خوبان کلرخی و رخسار نقشه
سوسان فرشته خوی نمود و کرد بدو جشید خورشید در مسافه احدی شتافته سحاب سحاب رو بیرکی کشید **بیت** کلکو نخاطر جنات
از باد خزان نقشه ماند خورشید نیم لشکر دی جوشن زنجاب در افکند پادشاه صاحب تاید شیدی شیشه کرمت و کرد شوان
رایت طغیان بر افراشت اسطرلاب تلاع سنین و اعتیاد سپاه جلادت آیین عشق سلطنت و استقلال بر لوح خاطر نگاشته در آداب و خراج
خاقانی اهل اسیمانید و بر اسب تعظیم و احترام بر روی الجبان استاد سپه اعتشام بفکشاید **شعر** بر افراخته رایت سر و بوی
نموده خیال جهان را روی خدام خاقان باخت و تاج کوه و نخوت شاه اخوم شاهنامه مظفر نوا عزم جزم و نمود که نوشته بکر
رایت هدایت آیت بجانب شروان بر افراز و خاطر بلند و شاید آن ولایت را در حیز تفحص کشیده شاه بر شیشه بر دان و آوجه حوزه و روی بها
در اوسط حصر عشر و شتو آن برای کشور کشا با طرف و رکن آنده و فتحی از امر و جبه و جان اشرف اعلی عشر بعبر جواد شافه جهة عبور
موکب منصور از کشتی جسر بستند و چون پادشاه عالیجاه قطع و در اطراف کرده و کلاب آب سپید و از آن پل کذشت و از نزد وصول سپاه عرجوش بر جوش
در ملاحشروان منتشر کرد بدیه تجشاه از مقابل حسن و بن پناه احتساب و احیا نشده رقطه پر فرد نقض نمود و موکب کاسیاشی و از نفوذ و قوف
یافت حصن ارکان و ولت ابتلای و بنیاد تا آن ولایت بضبط نمایند و آنحضرت بنفس همایون توجه باو کشتکو تا الاحصار بعد و اطاعت
و اعتیاد موکب ظفر شعار در استیفا کرده با صاف الطاف اختصاص یافت و مقالید شهر و قلعه بخدام آستان سده و مقام سپرد و پادشاه
کامران از آن کوه شاران رفته آنکه آن ولایت و صلت استقرار یافته و بر نقیا و اعیان بلده کامکار سپهر اساس رسید و مسالت سایر خدام بجا اقدام منتظم کرد و
و منظور انظار راجح الطاف کشت و زق افتخار و مباهات تا بوج حلوت رسانیدند تا کو تو الله در بیدار احداً کا و بخدیک بیت بنیاد
بحسابات آنحضرا استوار یا زداده با آنکه خود ملاحت نیامدند بشکر نیز نقیبا مانند و پادشاه کامران در بند فتح آنقلعه طبیعت شده عنان
بکران با حضوب اطاف او فیس آن و بصول بقصد اطراف و جوانب تحضر حسین را که مرو ای از آنا را سکندر بت و بر آنحضرت آیین و قاعه
ظفر تربیت قسمت نموده و هر کس بمرتبه خویش فرود آمده و صلای کوه کرد و خشیر اوج کوه اثر رسید و خروش مورث و ناخدیر میان حصار سپهر دوار
سر از لرزه کرد اند مع ذلک بحالت و جزء سره بعقاد مدافعت بلوی ثبات فشرده و دست باز انداختن تیر و سنان بر زند و قاران عظام نیز سهاجون
آشام بقصد صید بحالت و جزء سر از ناخیر کان بر و از داده آنچه کار اجلال مدت بود و بجا آورده ندا ما چون آنقلعه و رسانت بنا ما است تکی
باره سو کوه شاق با منطقة البرج دست تصلب در کرده و نکره فصیل بعد طش بهمت قلعه سپر سند بر ابر چشم و دیغ آمد و سالکا
در وقت جمع ذخیره و انداز سلیل قلعات نو اندیشید و قلعه اش بهکام اختیاج کوشش زیاده تا سلب کلب و انکه کرد اند **نظم**

کلکا بهست نمان جلدتن • وامد باما وما در بحن • خند قرار عنو عطای سید • کرنه آن کار بزین شد بدید • فتح آنجا را سنوار بجرید
استول آلت جنك و بکار نمیدید بزرف و پاد شاه صاحبقران آیده در حلق آنقدر تأمل نموده و بمجیان آهنین جنك را نمود که عید نفیس استفاده
و آنجا خلصا آغاز کرده و در حرمین خیر و زوارده نفت بیرون خطه رسید رسانیدند از احد و محمد بیك و سایر لهای حصار چون حال
برنیوال بدند و دانستند که هر چند در استا توقف سعی نماید موجب کار کرد بیر

بادشاه

خطه قرین بر نفس حصین استیلا و احاطه یافت لاجرم دست عجز و نیاز در ذیل مطلب حضرت آسمان بخشد زبان طلب بیان کشودند و روی تضرع
و خضوع بدرگاه عالیشان آورده از لطف شامل پادشاه عادل اقتدار عفو نمودند و دریای رحمت آنحضرت در تموج آمده مطلب جرایم آن زمره را
نقوش بلات بلند ساخت و هر استوی نهایت بدایت کرده اینده قلاده حکومت و سیدی ایدکه در مصور بلیا ذات و ایالت سایر موضع مرقوم
طریك ادوکم همایون شرف نفاذ یافت که بعضی معظم سلطان الاولیا و برهان الاتقیا شاه حیدر را که آنقاعیت دو دار بتبریان معین بوده
عجز و مسار در سل عمل کند و زیرا بخواهد و مقربان بارگاه سلطانی پناه در اولوحه مذکوره متعهد آنحضرت شد و حیدر معظم آنحضرت را
بعد از تقاضا بیت و دو سال از تبریز روان آورده اند و در محفل بحضور جمعت بجانب بیت فاده بقیه از سوره آیا اخطا شرح دند و حلال آنکه
با وجوه استاد زمان اقتضا روح افزا بیش از هم زنجیره و زنك بشره سار کشوده رغایت لطافت و نضارت جوهر و چون خاطر همایون پادشاه
ربع مسکون از فتح شروان و نقل عشر مقرون بجهت و بعد از فراغت یافت هدیران زمستان مراجعت نموده و از مرجوع آنکه شرعان
جوانه تازی ذات و صوب قراباغ اران تافت و بقیه ایام شتا را موضع ربع افزا کمه اینده در اوایل بهار و بادی هر از راجین و از بهار
خورشید مثال توجه بیت الشرف خرمی گشت و متوطنان تبریز بسبب وصول موکب ظفر شعار شاه فلك اقتدار مسرت بسیار ظهار کرده و قامی
دکان و بازار آیین بستند و چند روز بعیش و طرب سان نموده و بمن مقدم مکرم و نیاز عزمای عالیه و بزم نشاط و خرمی نشستند و تحفه
بسط بساط عیش برید اتحد و روی چند دران بلده بدولت و اقبال کلکه اینده بیلاق بیرون آمده و در عزاز بهشت آسا نزول کرده
و دران بهار پادشاه فلك اقتدار بقاعده اصقرار در انکنه و نازکاهی و بزم خرمی نشسته کاه لذت سالیان ماه بیما ساغر صهبا
می کشید و احیانا بر تخت عدالت و رعیت بر وزی رامد و مهمات رعایا و رعیت مقرون میکرده اند و در موسم تابستان که اثمار باغ
و بستان زینت کلال رسیده نوده و حرارت هوا چون دولت شاه مظفر لوا زمان زمان در افزود آنحضرت عازم سلطانیه شد و جهة سیر و
خراسان باجتماع لشکر و اولیا مناد و صدا تعلق نمان از ملك هرقان نزول اجلال فرموده روزی چند توقف افتاد **آغاز فتح خراسان**
فرازندگان اعلام کرد انی و فرازندگان اوراق حق رانی مبین و فقه عارف و آیین فصیح و اقف خواهد بود که دولت سلجوقی الاصل شاه
سنوه محصال الخاصیت است که هر صاحب توفیقی که از سعد و نیت و سعد طویت روی اخلاص بساحت آستان اقبال اظهار آورده ارزیده لوازم
آقاب عنایت ملك و اسباب نهال آمالش مایه کمر کشته بحسب تمایل و چین مراد عنیم سرافرازی سکندر یکره و هر او شوکت که کرد تا سباب
حشمت مفرد شده بقدر رفید در حظه اطاعت حضرت بارگاه سپهر منزلت دیاره تا مدت بهانی دو عظمتش از نصیر اراد اطراح طوس بلیس
مکنتش صفت و ادی عجز و نی ربع پدیده نظیر نقره خرابین مخرب صورت حال محمد خان شیبانی است که معدان فتح بلاد خراسان صفت مکنت
و سبطت ولایت و وفور رجل و حشم و افزونی سپاه و عدم و کثرت آلات جنك و عدال و یساری موجبات سلطنت و استقلال مفرد کشته
قست بتواب سوء سده در منزلت و طریق و نیاز داری و اطاعت سلوك نموده و تیغ ظلمت زدای شاه کشور کشای بر تارك بیگر و نخوت او را
انا خیمه زمان بصیقل تأیید این نیز دو مقصل این عمل آنکه چون محمد خان از اقصای کرکستان تا حدود سمان عجز تجدید داده و اولاد الغ
خاقان مغفور سلطان حسین میرزا متفرق کرده اینده با اقتباس استقلال تفرع کرده صورت و نقش استعداد و استکبار بر لوح تجدید تصویر رسم و
منقش ساخته ابواب کامیابی شاهی طریق اخلاص و دولتخواهی و سلوك نمایت بکو اطاعت ایلاق و عنا کرده و مقابله و مقاتله ایشان پادشاه
عضنفر نهاد را سهل و آسان نداشت و از تعفق فاکه بلند هر چند بلند پرواز باشد با همایون هایون فرمده قرة المشهر بال اسباب و اسوار مدد کرده

وشقار

وشقار اکر چه سریع شکار بود با سرع قاف رفاه عرصه مقاومت شوانند بود و شاه مسکند جاه صدا از اطلاع بود احوال و اطوار و عقاب
آثار محمد خان و سعوبت قاصدان محمد خان شل فضا قلب شد و شیخ محی الدین احمد که در میان طوایف اسلامی مشهور بست شیخ زاده
لاهیجی و جناب شیخ عقاب بفضل پناه و تلخیص الدین نور الله نور آنجان عالیجاه و بناه و اوراسلت هر تن شاه و شاه و تذکره طریقت
طاعت و انقیاد و معرفت نوه ما از ریکاب ما لایق و موجب ابهام سبای آسایش ملا نوات منع و نوید اما آن محمد اصلا موثر نفتاد
و محمد خان بوفور رجوع او زبان معذور بوده قدم در وادی و نیازی نهاد بکه دوران اوقات که شیخ احمد لاهیجی از رند اسیا کان با میر شیخ
عظمت و جهانبان و سیم رسالت آمده بود امیر کمال الدین حسین پیوند بی باستوجه درگاه عالیشان که باید و در رکوع کی محصوب او ارسال
در تلطف و در کیر جون عزم کمار در نهج اسلام و در خاطر سوخ نام یافت عقرب بجانب عراق و آذربایجان نهضت خواهد بود اعلام نمایند که
نزاع لاقات کلخواهد بود و مشیران آستان ملایمات ایشان و مجواب این عنان بوی نوشته که ما نیز عزم جزم کرده ایم که جهت طواف
روضه منوره ملحوظ توجه و نهایم لایق آنکه در استقبال موکب دولت و اقبال استجال سلوك دارند تا مراسم دوستداری و لوازم
دوستی کماندی بدیشان نمایم و محمد خان ازین جواب و بخاطر طلب افتاده در آن زمستان که پادشاه کرد و زنوان در ملکه شروان بود لشکر از
راه سیاسان بجد و کیمان ارسال داشت تا معنی از دری تولایت ما غارت کردند و نسبت برعایا و رعایا کان لوازم حیف و تعدی بجا
آورده بنا علی هذا در اواسط سنت و عشر و تسعمایه که لوای کشور کشا سایه وصول بر اطراف خرقان افکند و توجه و نیاز و واجب
الادعان امرا و حکام عراقین و فارس و کرمان و کرد و ستان و لرستان و اران و آذربایجان با سپاه فراوان در اردوی نصرت نشار جمع آمده
بیر بوی خراسان و دفع ظلم و جور محمد خان جزم نموده جهة اصلاحات امرا و نوئینان و رسل سلطان ملاحی جزیره علوی عظم و نیاز مود
و استادکان پیشه بر اعلی حسب الحکم متعدد رسانیده از اسباب جشن و سور و موجبات عیش و حضور آنقدر که صحبت آن پادشاه
سلیمان منقبت تواند بود سر انجام نمودند و در تکلف و تزیین مجلس بهشت بلند و شاید لوازم سوی اهتمام بجا آورده اند و صاحب حرم
ثوابت و سیاره نزم نضارت آثار فلك اقتدار و دار با نور لطافت همایون زیب و زینت بخشید و تفرد انعد و بنجوم راشار نموده اهالی
روزگار را از فیض عطایای ایشان اخلاط و بهره و ده کنند اند شاه جمجاه رحیب تاید سحاق بخشایش و کامرانی از زمین مقدم
مکرم عزیمت افزای مدح آسمانی ساخت عامرا و حکام و سرداران سپاه نصرت انجام را مدد داده در باب بیرون خراسان و بهار محتمد
شیبانی خان قرمه مسوبت در بیان اخاخت آنجماعت سفی اللفظ و لعقی آسفر مقرون بنفع و ظفر بدست مصوب شرمند و شرایط
دعا و تاسف بدیر و سایده مقصود اعمال زبان آورند **شعر** کرای شاه دین پرور سر فراز • خدیو جهانگیر کیهان نواز
قضا بادر طوس راست مدام • فلاك عنایات تو مستدام • فضا اول لشکرگاه تو باد • کرام ملك در سپاه تو باد • عزیز از نوای شاه فیروز بخت
کمی نیست شایسته تاج و تخت • جهان را سلیمان تمام جهان • طیلقه دست بدو دکان • ترا از جهانداری جز افتخار • همه بنده کاه طاعت کذار
بر ایم بکر که هکام جنك • شود تخت کسار بلند • سر بیچ جون نیز تا آورید • جو روباه اهدا زهم در دوید • هزاران هزار اراده کر
کر ازم در دست حال مسر • و هر بیتا از اولاد کان دولت بقدر بکت و استطاعت لوازم نثار و پیشکش بجا آورده جواهر اخلاص
نیاز بطوی جرعی نهاد ند و کلاه مسر بر اعلی موجب اشارت علیه قاهی حکام و نوئینان و سران سپاه را در مواضع مناسب نشاند
صلا و عیش و طرب در دادند اقداح رحیق عشق و شرجام زرین آفتاب در بزم آغاز کرد و شرکه و جامهای شراب فتح و عیش
سان ساغر سین هلال • بعضل ثوابت و سیار رسیم و دوران بجان آورده **نظم** بیز جز و عاب ماز • شراب روح پرور کشت تازه
رجا با کل جنس خرد زان • جهان کلبه از نور شد جو زان • نزای بیصلای عیش بوده اه • لب ساقی بکام و دیده دل • سرود کلکنای بزم شاهی
بر صفحه آورده ارمغان اهل • و صدا کرکشد از طبله فراوان و فراهم آورده سفره انوار سفره خوان دست در بار و در اکنار پادشاه
اقتدار آغاز بخشی کرده اشارت فرمودند اخدام درگاه فلك احتشام از اسیان زین زین مرصع بجلو و حشمت های مذهب مصری ساخته

وکوهها آمزن مه و کهر تا حجاز و نزد و زنی و لسانز و کلهای بجلی و قلعهای بیانی بکار زنک و نقود نامعدود و جواهر بنداهر آجز جوی اغوی طلبدار
بیوتات همایون بود حاضر باختند و صحیح آن نفایس و اموال بیحد و قیاس بر ایشان قسمت نموده سر انجام و سپاهات آن زنوه حق شناس و لوح حیات
بر آن کشیدند و دو فرا انعام و احسان پادشاه عالیشان در آن زمین بهشت نشان بجای مسیدند یکی از اعاظم امرا بیت و سه هزار و سیصد رجع نموده و دو حاکم
اکر آن بیسار اشعور بود و ای بیسار بیدل بجوه ان مهم چیره جوه حق تعلیت رجیب آورده و تلاشه در فنای کردی و اکر کلان بجشان این بخشش سرو
کنند بمنش اعلوم نمودی از غایت رشک بجای بهل نمود و بیشلوم بسته و بکلوم جود و اجواد شمردی **شعر** کرد او دست بخر و کان باشد
طرد دست خدایکان باشد * وجود جمشید و خورشید از استعظام و لوح راح کلفام آن زمین و لوح لجام سر کرده ای کشته در دهانخانه مهر بیاسراحت
نمود هر ایشان بخلیسان از جام شراب الفات شاهی سرست و سکر عنایات پادشاهی درست اهمر نشاط و خرم و سر و طلعت اخمار و در سکاه
در نقد مرادات و آستین و موکب سعادات دیروز بین بجلس منزل جوه توجه نموده و شاه عالیجاه بزخرکاه عاصر شریف برده و تخت خوان و اسرار
وجود **ذکر توجه عساکر نصرت مآثر شیر لک بجنب محاربه و نبا نه رای فرو و زیلک** علی اضلاع کوهستر و صنوه اجم هزیمت بحضور بالا رجع
جهانم اعلام زنکار اصات آثار بیرافرلیت و هر حرکت تیر بها بر ارواح و جسد غلام سنه اجنی بیاد هت علی بهمت ساخت از دکاه پیشواه
پادشاه دین پناه آوا جلسل کوچ حلد شد و صحرای دین از زلزله زبان و زمین اکفد سیاه ظفر زمین ستوران کوه کوهان مجهول بود و در بیداد کشیده
و اسبان تاتی نژاد که دو تو توان باز نهای دین و صیبین مزین کرد انیده سوار کرد بیدند و پادشاه صاحب تأیید با بیسار اسب کار ظفر اصحاب
آورده اسبوی اند دولت لبدیه فوق و صاحبخت اهتمان سوار کشت و موکب کوکب مراسب از ظرف و جوانب در حرکت آمده عازم سوار
و مزاد او دو سواران از لوبن کلوان در کذشت **نظم** بتاید حق هفت شاه هفت * کرامی و درج خرد شرف * بر دو بشد نزه لد بصر
چو خور در فلک زسپهر انیر * دو انشه سوی شش کنند خواه * شتابان کوه تیر سراسیاه * سعادت ساعد ظفر بر درش * قضای زمین زنان رشک
شد هر درش بند تاتیر نو * چو ریح الامین در کلاه رسول * فاه شاه ظفر عطیر از راه سلطانیه طی مسافت نموده عطف روی مسافت و از الجاز نقت
کرده عنان بکران صوب ولایت داهان نافت و او و عزاز آن بلده احد سلطان کرد اما محمد خان سیاز بود چون از قرب وصول اجزه ظفر دو
و نقد کشت و روی امر و فرار آورده از سر بیلاک و صلاح دکذشت و بیقیاس خواجه احد قیدرات که در استرابلد حاکم بود سلوک طریق کرد و اختیار
کرده از دهانه زنده خالد ظرف نازه دو دن رفت و از الجاجیا خوارزم نوجه نموده ارباب و کلاه تران و لات جرجان سلی سید رفیع
و با پادشاه و دیز هاشم شکل فراوان استقبال بلیز ظفر آمال شافته در سطابعز بساط بوس حز کرده و ان اعتصام سر افراز کشتند و شمول اعنایات
و احسان شاه نماز خوش باز کشتند و در اوقت جناب مقرب سلطانی خواجه سیف الدین ظفر که در کوه جاسر بود چون خبر وصول خبر زاده دو
شنود ماند فتح و ظفر متوجه اردو کیهان بود کشته و خطه جاجرم شرف ملازمت خدام سده سعد رحمش دریافت و آنقدر و احاطه کاه
بنام نامی آنجناب مثال داده بود انوار الطاف و مرحمات روز کار خواجه سنوده اوصاف نافت و در حد و اسفراین کاست طلبیش تطلع طره
ریب و ریبت بیدیقت و سعب علی مراتب و زیادت خاصه هایون تعلق بود کرفت و با آنکه آفتاب همچکس از وزیر اجاهت مهر نه زیاد شود
حکم شاهی از کمر عنایت نامه شاهی شرف صدور یافت که فرامین مطاعه از این بعد بمهر شریف آسمان شان و نطق اهی رسانیده آنجناب بر حسب
الاستقلال و الاعزاز متعهد منصب صاحب دیوانی آنسته دیکر بار اوده شریف و مهم ماند و جناب مقرب سلطانی هیچون فضل زیاده ان
بر مسند اختیار و اعتبار نشسته از وقوف و کاره انی در منصب خود که بود و در کفایت اموال و لی و جایه حال اسکان سلطانی شرایط سعی و
اهتمام بجا آورده و از انجانب مجد خان شیانی که دران اوان از اراده با مدن بصد پاره بارک کشته در تاج جهان آرای مقیم بود و چون سلطان احمد
خبر توجه موکب نصرت نشان را شنود با آنکه پسر سه زنان لاف و کزاف کشوده می کفت که عنقریب لشکر هند و عراق و آذربایجان خواهم کشید
و بعد از تخریب ما لمتغان عزیمت صوب جاجرم سلطنت خواهم کرد اید و آنقدار خوف و رجب و رعب شاه اسیلاف که چون از آنکه عقد مرسا
و شن سوز مملکت خراسان دو اید در آواخر رجب سنه عشر و ستمایه در روزی که قشون در طریق بحر قربه خالشی با موسی و برق و دولت

خوه

خوه بجد از اهزاه بر کیفیت و دران بلده تحصن نموده اشد و در باب طلب جنود او نیک نزه سلاطین ماوراء النهر و بسا و بعد از فرار محمد خان و کار
کر از فرار و احاده السلطنه ملک خراسان بود افتاد پادشاه خوه کرده و راه مروشاهجان پیش کرفت و از طایفه او نیک و مروه ماوراء النهر و بخرا و بخر
خواجه در دیوان مقیم و هر اناند و خواجه مشار الیه و لاقت امیر سلطان الحوه و ولد سید محمد اعیان کرده و ماسوز ما خایه معتبر بود و قطع الطریق
تحصن نموده و دعوای طوس بعرض نواب کامیاب شاهی سید که آنحضرت و او توی بر کالیات ملک بخش از بیشتر بیشتر شد و او و شکان
جهة ضبط ولایات خراسان تعین نموده بنفس نفیس همایون متوجه مشهد مقدس کشت و بعد از وصول باعظام ارم اطاحه و نیاز نام لوح حوا
روضه عرش مطاف امام الجن و الانس خاصه موجه و کرکی ابو الحسن علی بن موسی الرضا بسته بحسن و بهجی شرایط زیارت بجا آورده و تقبیل
آن عتبه کیمیر مقام نموده از دو اینیت آن اقطار و دمان رسالت و ولایت استمداد نموده **شعر** شه روشن جبین بالک اعاظم
بیل خوف امام الانس و الجن * نان کشاه الزهر تا ملیات * کجست کاکه بخش اهل جات * بیرا فرنه شاهان بالا * بوه شاهنشی بر تو مسلم
توجیشی مر فراز و سر دران * اطلب خوش شو ازی سر از * خداوندا بحق آل احمد ر * خصوصا این امام شیع زو * هدایت بخش از راه جایر
کرامی و حد کلز ار کلطم * که رضا ضامن بر فردیسه ده * ملک سر سوی بهد و نیم ده * تیم زیاد ظلم ارند هر دیک * حالی حدا کار بر اسلامی
و باد شاه کشور کشا صاحبان و لفت ارفع مراسم نجات و زیارت سادات و بقا سادات آستانه رحیم بتبه داصنوف صلات و اعاده ات مخفور و ساکنان
و دو و صدقات مستحقان رسانید و در این نضیت آیه صوب حرمین و لفت و چون هوای آن ولایت از هوا بسیار و موکب سالکان طریق هدایت
عبور شد نایر لک دار و حکم کرده بود و صاحب طریقه محمد سکاری و مرحا مدار ی بجا آورده و از نقوص سیاه ظفر زمانه امان یافت شاه از بیک
و سالکان اطهار کرده بود و باد شاه مظفر فالز حرم و انجمند بیک را بوتیجی از لشکر کشور کشا رسم سفارت بجانب مرو فرستاده و در وقتی که او را جازت
سیاه و جلوس کلاه همایون آن باد ذی المهصور و رحیم فیض تأثیر و فرمانفرمای بیع سکون اجفوی بر تو اذاخت که مالیخد مدان بوم شرف
خواهد شد بر زبان الهام بیان کذرانید که دانخجند بار مالخواهد دید و چون محمد خان شیانی از قرب وصول عده حمزه ظفر در دو حرکت
جان و ناسر نزار با جمعی کثیر از لشکر قبا سا شاه و نیک با استقبال رسالت اشت و در نواحی قریه ظاهر آباد ملاقیه و تعین دست داده محاربه مدت
صعوبت اتفاق افتاده و خاطر بر لقد کوهر باد پادشاه عالی جاه از کمشته بود و رنج تیرکی از او ترکان شیر و اند محمد شربت شهادت چشید
و مع ذلک خاتمان عظام بقوت و دولت پادشاه ماسلام رایت تفوق بلند کرده ایند و در قبا و نیک ملاکه جهد و شده بودند مدبر و نه مرد و ایند
و مقارن آنحال ماهجه اعلام همایون شاه مر تقوی و جمال بر تقوی و صول بر ظاهر و از ناحیه مصاکر فیروزی مآب و اطراف آن بلده قبه بلکه
خرکاه مرتفع ساخت و آغاز تحصن و محاربه نموده بترتیب اسباب قلعه کیری پرداختند و محمد خان ابواب تجرع صبوحه کرده ایند و همی جوی لیکی
از امر آن بشب بود و خاطر بر تحصن قرار داده در باب محافظت آنحصن حصین شرایط بالغه بجا آورده و اکر چه تعلق سپاه کشور کیر انجمله
سلطانی بتیسیر فتا ما تبار ملاحظه تلف شدن عجمان سوز شکن همایون بر حضرت آن موقعی نپذیرفت و در آنکه ایام فرجی بغاز ان
عظام مسعد قال کشتن نزه نیک بدرانه مروی شافته و از شهر بنظاهر بیرون آمده بمیدان کاه از دین افتاده و بیشتر اوقات بیتقه
مهمه خود ظفر در دو راضرت و فیروزی میسر می کشت و در هر کو فرمان او بر کشته کشتیر دست قضا سلطانیات از دو بوشت
و خلوه عادت زمانه کاهی جمعی غازیان نیز از کف ساقی اجل جام شهادت در میکشیدند و اهالی اجمی سر بر خاک هند برند و حکم
محمد خان بقتل میرسیدند و چون بعد و زنیش الکاشت بین در صاب قدوه آن اعظم الجانب صوب فتح جلوه کشت **قطعه** در
و فتح خیل اطلق و طلوع نیر طفر از مطلع امانی * بر دولت طلع فلک ارتفاع و مسکن ه ضیا چون رشید مفاح صوب سا بعق
عکس بر خواهد بود که نهال اقبال صاحب شوکی که با شعلهات رایت میرشد و ما بالغه تعمیر بخوای کانهم کوکب دری یوقد من شجرة
مبارکة * صوب حال جمعه ما لا شوه هایه بخت بلند تر از فیروزی کار یهدی الفعل نوره من یشاء * ساخت عالم را منور
ساره و باید کرا نمایه بحسن احدیوی الا ما دعا یا ساشاه و الله یهدی من یشاء الی صراط مستقیم * رفت بدرکاه کاه متعمد

شمشیر آمادش بر طبق کفار الجنة تحت اظلال السیوف را معنی نمای و ادای بر بود دولت حضارت بکرده و گاه از اهتزاز رای اصابت نمایش
موافق غرض وارسلنا علیهم رجا صرصرا عاتیة خرس محمود زند کافی اعدا ملت و ملت کهاذا اشتدت به الریح فی یوم عاصف صفت
هیاهو منتور را پدید نظم بوده ظاهر روز اعصافی که باشد مایه کشور ستان ٭ کوی شمشیر ابر علاوت ٭ کوی تیر اهتمام عادات
توان ملت عمار کرد تحسیر ٭ گاهی از تیغ و گه از رمح تدبیر ٭ در وقایع اگر چه هم سوزست ٭ سلاح جبر ایم هر ابر و تیر ٭ جولی بخت را از ابر و تیر
ثبات ملک از زمین سرست ٭ چو خون کفتان عقبان هر دو ٭ گرد موش کلات سنگر و رمح پر ٭ شمشیر سرکه فاصد کان ٭ مرا فی اشکری را بر کی بست
وقه الحمد و الکفر که حضرت اعضی از اهتمام رای همایون شاه دین پناه سکنه هوسته نزد اصحاب بغی و اشباه مانع و حصی ظاهر بکرده و که حضرت هر دو
کار از برای مرام انجام امور ملک و ملت برلوح ضمیر بکار و مواقی تحقیق تدبیر می آید و صورت هر اندیشه که در ایام اهتمام بمانی تصور زند کافی اعدای
دین و دولت مرد و بی خیال تصور نیز زند مطابق اقتضا نماید شعر هر چه اندیشه می کند و رضیر ٭ انصاف و حق آن صورت شیر
و آنچه تدبیر می کاهد و روی ٭ راست آید محمد تقدیر می ٭ تمام رسید و ایف الاسامی این حکایت اقبال الشاه چون جهانبان معطر بکرده اند
جهت روزی چند ظاهر و محل اقامت عسکر نصرت مآثر بود و بخوی و مجاهدی و محاربه امتیاز تیغ و نظر از مقصود و طلایع خود و در مدت حیرت آفاق آن
شاهی که مطلع انوار عنایات الهی است مضمون بیان پذیر بکر بدیر کشته که کید و کیج بار بی نشیند الجنة خان شیاطین فتحنا اکثر الاعداء فی الکفر
هر نیک معلومات موکب نصرت مآثر بدین ملی و نیل و تیغ بکاهی کرده مقدم خواسته از مرد و بر آید آنجا جهانی نظر بجلب جسم حامد را
دشمن مقابله اعطاف هد و تعرف تیغ و سنان مزاکره و ادرز و کلاش بنهد و این رای صایب که از جهاد الهامات بغی و طغیان ملاحی بود
خلوده و کاکد مکون ضمیر ملهم بر نواب و امر ظاهر بازد و آخر و نیز چهار شنبه بیست و هشتم شعبان سنه سنت عشر و سبعمائه در ایالت حضرت شاهان
از ظاهر مرو شاهان در بورت آمد و از تهور و تیز بحوی که از اخبار تا شهر سرخ است کذشته نزول اجلال فرمود و کروز و دو شب و انتهز بوقت
فرموده حصول انوشیان و ارکان دولت که بر حقیقت آن مطلعت طالع نماشند غایت محقق بوند و در تیغ اندیشه افاده از غایت تعرض اعدا
سیفون نمار زه از خواطر مقربان خلوت رای بدین پادشاه ظاهر آن نزد ایشان ظاهر بدید سیاست شد که تقصی شایسته اشتهاء معنی بود
نحو و نظر مدت بدیع طوی آیه کریمه عسی ان تکرهوا شیئا و هو خیر لکم متضمن ظاهر عنایت خالق تیز و شر لاهب بود نظم
آکه لطف و بهشت و رحمت ٭ کی رود آرزو که ما کرشت است ٭ هر چه در آمیزه بی الهام غیب ٭ دهد معنی بود ایجاب غیب ٭ انوار حضرة سلطان
سیف الانام کلمه مظفر علی الاعدا اسماع افاده که در مرز اندکی پادشاه مؤید منصور بکل از منشیان آسمان خلاصه اشیا از دیده مکتوب
بجد خان در نظر آورده که سابقا مامور شتر بودی که عزم کذاره رنج اسلام در خاطر سوخ تمام بلخه و عقر بیا جهد اعضا الغرب متوجه عراق
و آمد ایلخان خواهم کشت و مادر جواب مرقوم اقلام اهتمام کرد اینده بود بر که مایه جمال طواف مرقد مطهر امام فرزند شیر علی بن موسی الرضا علیه
و در بیوت بعلی اسرع الحالات بر نجه آصفی صورت بکار بر و چون و بعد تو و فارسد ملحق حدیث روح افزای الهدة و دین خلوده لوای
جهانکشا بجانب مشهد مقدس بر افراخته و قه الحمد و المنة که مشرف طواف آن قبله اعلی و آمال اشرف کشته از بخار آسمان امامت آسمان
آنجنة روشنائی دیده امید حاصل ساخته بیت عیاد کوی و ابی شنیدم کلیا فی ٭ مجاهد قه زم تا بجیم خوش زیدم ٭ عرض از تحریر
این مقدمه آنکه مقصود آن بود بلکه لاهور مناسب جهان سوی که آنجانب چون از توجه موکب همایون و وقوف یابند مقدم اشقیا الهی آنند
و شرایط اماتی و صیانت مقدم بر سانند و چون بعضی از جزئیات جنبلی بامد مجد در آنجانب ملاحات تا نظاهر و کر سکی اثبات نزدیک
حضور زندانه اشتم و رضا بهتر از اعجاب لوای امانت ظاهر شد لاجرم عنان رجعت اطاعت اداه در صحن از ولایت خراسان تمامی
خواهم فرمود و راه اصلی بخار و سادی جولان نمود لا اعتبار بعاد بیان کار از توجه خواهم نمود تا صورت کمار بس بوده عیسی سنوات
بحیر تا بوی آید و این مکتوب محبت اسلوب ابوجب و نیان الشرف علی کلی انوی جهان تمام کرفت و فاز و کر و نجستیه مجاهد و رفت
و صلح روز جمعه که هر بیضا اعلام هزم تحریر بصدر عالم تیغ در زاد و به ارتیام الفی بیرون کشید و تحسان قلعه افاد زیرا که عیان سیده قوم با

در فضای موکب سپه نهاده بودند مغلوب کرمانیند شاه صاحب تائید ابر پیل موصل مهر و اراسیه سوار جهان بر سر پای نهد حسوی
بازداشت و نفس همایون با مود عنایت ملک چون رامه نهضت بصوب تقریر بطلان بر لواحت مقدم کمچون ابر پیلت سیاهی بیاهجه خاص شاهی
نابد بیتوقف سالک تعرض بر ایکشته موکب کرد و ون بر پیلت بلخی کرد و ما آورکان دلیر شد و بی عدد غنه از سیه آوکه در ان زمانه است کلکند و در
تعاقب اره و کیکان بی استحقا آنوده از شهر و دافته و از انجانب چون جهد خان معلوم بود که بادشاه عاقبت محمود کوچ کرده مجبت مقرب
متوجه کشت بنیاد شر کارزان نصرت سنان عنان بکران تا حدود عراق و آذربایجان باز خواهد کشید مؤید ذلک روز اول جهة رعایت عزم
از شهر بیرون نیامد تا شعر و نه که ما هوی کنز از بهاد ان چون بیخ کمار که هر بیت مؤلف بیرت آتش در شب تا دیده شور و بار هر دو
و صلاح آشتی آمد و در روز کاه مراجعت رسم و اقتدار بر سنه هند و قدم از دوازده قرب بیرون نهاده خود را در قلب لشکر جاری او بسیار
و بعاجین رفع و جی جان و ایمان و قرب استحکام داده معزز و مؤید بر انجانب بادشاه مؤید منصور نهضت نمود و در ان اثنا کتوبات هایون
بادشاه بیع سکون بوی رسید و مضمون معلوم کرده و نیز و کمانا قاصد امور بوده مصمم سازند و لشکر هر کس در شهر ملازم باشند چون آید
و در تعلو صاف طریق سرعت سلوک داشته چون تو دلک هر بر محمود بی رسید و جلد سر پیلت مهر ارکشته در رفتار بیشتر از بیشتر تغیر نمود و ملا
بری و از اسب آب کذشت شعر عسی ان تکرهوا شیئا و هو شر لکم غافل و از استماع ندا نوده قرآن ان هذا الیوم عسیر عاقبت
از بعیبکا ندان داد و کر ٭ سر بخدا قهر کرد داسیر ٭ اما آیه شاه ظفر و ایمن رسید ناصر پیلت موکب اشرف اعلی از قرب وصول اشرف عدو
وقوف یافته باسپه چهار هزار سوار از اعظام و قوم جان بهراه انتقام کرد تا زمان ملازم رکاب نظر آنا ربوند خلعت مجد کی نزد الطاف
داده مانند شیر ژیان که روی بصید بخیر آهو آورد و باشهباز بلند پرواز که کلکه کلکشت و تهو آسمان شارد روی بطرف عثمان نهاد شعر
جو شاه جهانکیر عالیکهان ٭ جز افتاد بر جرات اورکان ٭ بیشه بر بلند و رکاب ٭ رو انکشت سوی عدو کامیاب ٭ زمانه بر بلند کی سیاه
فرع سپر عاقل آرای شد ٭ کمین و سارشه در نخواه ٭ شد آراسته از سر ساه ٭ ز بسیاری شوکت غازیان ٭ قوی شده و از و شیر
بلان زده بوی اهو بیا ٭ بدل جمله راحت آل عبا ٭ ز بس پیل پیکر شهسوار ٭ نهاده در جانب کارزار ٭ سنان بلند کرده
بطرف مخالف بان بر شده ٭ بر اسد هر بنفها از نیام ٭ چو خورشید جام بیلفام ٭ و در تو اهو محمودی تقاریب بعضی بلاد تی خاید
از هره و عرفت آوای قدر و ای بدین طمنت و صفا کو که و صورت از نه و سپهر برین در کرفت بیت و بنای و صد بین بر کوه
و زان باد تنک بر صدر شاخ ٭ شد آن صوت بغان کرد تدبیک ٭ ملا بیل اراه اد شیند کی ٭ کرد مدو کنده باوج جلالت تیز کرد رسید و غنا
سنور ان کیتی نوز و تقاب حصار قلب کرد بید شعر غاب سب و رقاب بر دراه ٭ شد انیا شیخه مهر و ماه ٭ چاه نیز و شد مهر انوار
کشب خوش هوشیه علیم رود ٭ غازیان عظام نیز هاهی اهی انام بر مست کرفته و رو بد بشان آورده و ند و اکر بکان بهراه انتقام سهام خون آشام
بر رکان نهاده عزم رو بکره ند از انجانب سنان شهاب سان غازیان موکب همایون تا بر شریان دلیران و کشاه و انا تعرض بکان ایمان
سپاه مجد خان رهد هند بصید تهمان آمده تقدیر جان یاد و تا موه اد نظم در نیغ غازیان موکب شاه ٭ روان شد حور و ملا بر جم
ریکان خنده جیش ظفر ٭ ز آمد جوانان زندکانی ٭ دران آشنا کر یاد حلم هزبران جنکجو و شلت صدر تهمکان دیار کاندر آتش
قال اشعال افیه خرمن حیات اطفال جدل سوخت و قطرات خون از دو نیغ چون باران از جوهر سیغ فرو بارید و در فضای موکب عقود لعل
یاقوت بی اندوخت شاه کیان صاف جید الصاف شمشیر و ذو الفقار اصاف از نیام انتقام آخته بصیر جماعت کاسل دیار ثابت آمد شامل
جوهر تیز فتاده دلها آنا ز اهل و از تحکیم و در قلب لشکر جمع بد کهه آخته بود جلد اخرین جهی اند بخیبا او بکه زیاد خالت اوه و آنجنه نهضت
سنان کران سکون آهل هر کو بود کشتی جاهش را در کرد لب فنا اذاخت و طالب شمشیر صاحب تابش هر دو هر کس سایه کسترد کالبر و لطف لطیف
وجوش بر اسوخته خاکه زمانه شعر جو شاه جهانکیر جید مصاف ٭ را دو شمشیر کین از غلاف ٭ بهر کس زمیل دو کاو
زمین را نخون سرخ ملک اند ٭ ز نیغ ملی جان کرد هام ٭ تو کفتی که خنده آب تیغش مدام ٭ بهر سو که ساقی کی سار کرد ٭ سر از جوشان انکار

ومحمد خان شیبانی از روی اختیار یا اضطرار ساعتی پای ثبات و قرار استوار داشته مکرر پیوست که از شدت تهور حسام و مقدور کاوش بهر بند
الاقسام خایف شده سید رزین قباب بر سر کشید و از کثرت آمد شد سپاه چون آشام سیمرغ توهم بوده و در پی کوه قاف جان کرد بید نظم
زآمد شدنا و لشکر جاه شکار ٭ قلت خواست آبرو فلان زنهار ٭ زالماس بر لب سنگها نمی تیز ٭ هر گشت بر و بر زه شیر ٭ پیدا نشد شیار کوه
چشم زمانه سیاه بر چون ٭ آمد الا مرا هجر لوای کشور گشای جهان آرای را با اعزاز و مزید و عنایات بندگی آراده و توقیع فرای
یفصل الله نصرا عزیزا کم تر پوش آمد شاه دین پناه رسید و مای فدر نام ندمیرا در عالم اقدام و رهن مقاومت و رد اوزبک
پشت بر معرکه شیر کرده عنان بوادی کریز منعطف ساختند و قیران لشکر نصرت بر ملک اشیا از تعاقب نموده اکثر کشیکان از هلاک هلاک
انداخته و از جمله مرحوم خراسان امیر جلال الدین محمد پسر کلان تر سید غیاث الدین محمد دامغانی و خواجه عظام الدین حسین دیوان و خواجه عبد الله مروزی
بالجمله کثیر از مردان و اطراف مرو بوده بندگی در آمدند و هولناک رنج سنان خاریان از تعاقب آن فوت و جان و فا امرا و قرینه و رهنمه تقدیر
اسیر کرده بیند و حکم قهرمان قهر پادشاهی بقتل رسیدند و محمد خان در حین فرار از غایت سراسیمگی و اضطراب از مرو تا حوالی سیه آب بی اسب و کس
ملازم رکاب او بوده اند و بجاده بر اوزی بر آمد که راه پیروی نشد خاست و نمود سلطان با قوچی از خاریان آن محوطه را احاطه نموده دست بادفتن
بند و سلب را دور بند و از کیان بر زنگ کرد کلاهداره و در زیر دست و پای ستوران هلاک شدند بدرجه آنچه بعضی که نفسی از حیات باقی داشتند
پا بر زمین کان نهاده سر بر بوات آخر محوطه می آمدند و ایشان نیز تعریب تیغ خاریان از پا در می افتادند و چون تمام آن قوم شریر و صعبه تیر و تیر
کشته عضوی از ملازمان موکب همایون محمد خان شیبانی بطلب او و اردها محوطه رشید بعد بن چند چشیده بودند که بعضی از او کار کرده
بر بالا و نفسی منقطع شده جان بقابض ارواح سلم کرده بود و خاریان عظام سر زنی که از غایت نخوت غیر خود هیچ سر زنی را قابل اهتمام
عبادت از بدن جدا ساخته بر پادشاه ظفر پناه ورد نمودند و در پای سمند جهان پیمایش انداخته نوازش و دعا و ثنا بجا آورده بندگی و تحمدات
شکر الهی و نوازش خداوند شاهنشاهی قیام نموده بنذور و صدقات بارباب استحقاق رسانید و امیر یک موسی قیصوی بکر از سیر ارسیه بکلی
را که در اطراف آنا جلاوت بجا آورده بودند بانواع الطاف مخصوص سلوک کرده لنید و جهات و براق محمد خان شیبانی و امرا و ارکان دولت او
که افزون از حد و حصر بوده از سیف لحاسبان فوقون بود عنان از عظام سلوک داشت و بر بقایا و متوطنان مرو و صالحان نوحسم نموده
از سرهای کشتگان تا رهار فراشت خواجه کمال الدین محمود ساغرچی که در رکاب محمد خان بمضیه اشراف بوان مشرف بود بکوه و تمام سر انجام
مهام ملکی و حسابی از روی اقتدار و اعتبار و خلل سعوفه بواسطه سر ساعت بخت و طالع در امر و زد و مرو توقف داشت و چون جرتوکی خان
خود را شنود عنان عزیمت امور دکشتن سر انجام الدین مسعود ثانی تو سلطنت خلص الخلاص بولایت کاسب بر وجه حاطر کاشته امیر نجم الدین
خمار دیوان خلاص الخلاق و کارم الطرار و بوجین نموده و زمان مذاقت کشوه خواجه محمود بجان امان یافت بلکه هم دران ایام آفتاب عاطفت پادشاهی
از مطالع رحمت الهی طلوع نموده بر رجات اهل الشرف افتاد و در منصب وزارت و صاحب دیوانی و مکاوره و مایر قلمرو منزلش بلند گشت
و در بیکاسر خاصر و بعاقل اختصاص یافته مرتبه ارتقا از سایر عزات و زیاده گذشت و الحمد لله الملک العلی فی کل حاله و الصلوة و السلام علی
صاحب و آله و الله ذکر رسیدن خبر شاه شیخ و نظم دار السلطنه هراة و متوجه شدن بر آن بلده از وقوع ما جرا
نصرت یاب چون ماهر را فرزند ساعت پادشاه و سلیمان دولت در عرصه مرو و اوج سپهر فتح و نصرت رسید و در رکاب
و ادبار بر عالم دولت و اقبال محمد خان شیبانی و بنده مرتبه جهت و زاد بنات متفرق و کرده بدنشان آستان سلطنت آشیان بموجب فرمان
واجب الاذعان نامهای فواتح ملاحظه اثار مصاحبت اما و انشا کشتند و محبوب الجهان تفرسر بر اطراف و ولایات عراق و عرب و عجم و فارس
و کیان و اران و آذربایجان و شروان و مازندران و خراسان رسالی انشد از اهل قلمرو جهان بیک کرا از جمله ملازمان ملاذ و خواص ایالت سامی سریع
ثان بود بجانب هراة توجه نموده و در فتح خانه سارک رمضان الذی انزل فیه القرآن سال آن مرزه کاهی بر حوز آمال و امانی و هر دوان
و رزیده مجتهد مراد هر خواهان پادشاه مصفوی و کشش امید تمکن آنجا زیاده و وضع اقبال بحسان خاندان مصطفوی و بر بار نصرت شاه ولی

ازین بشارت خرم گشته کهان آمد ٭ هزار جان عزیز کشته شاه مان آمد ٭ و صباح روز دیگر سادات و مولی و اعیان و اهالی مانند چاب شیخ
الاسلام سیف الملة و الدین احمد الفاراب و امیر تقلم الدین عبد الله و رشید و سید و غیاث الدین محمد بن امیر جلال الدین بوسف الدارزی
و قاضی صدر الدین محمد الامامی و قاضی ضیاء الدین حسن ترتق و هم دوره از السلطنه سلطانیه جهة یراق مکش و ساوری و جمع کشتگان و دشمنان
متوجه استقبال قیچان بیک شدند و دران اثاره از اواش و طالبان رفت و رخا شر هم کرده بلنقها کشیده بآن مقدوم دادند و محمد کلوا
که بخدمت میرود و محمد علی عسس را که امروم بر وجه احسن معالی سیمونه در حضور آکا بر بقتل رسانیدند و مولانا آتسوب و عرخاه در
قیچان آمده و تربیت حسکر از جانبی که امدک فسنی بقوم او نیاز داشتند کشته گشت و قاره بکر هم از در قیچان بیک بسر دغاه
دلبر و فوز غنایت شاهی رستال و امید ارکه دانید و اهل فتنه و فساد را تسکین داده تخماند هایونرا که بلم مردمان صدور با فرزند
باشاق و اعیان رسانید و روزه دیگر خواجه و عوام مسجد جامع مشاهیر زین الدین زاد کاهوجه تخماند مبارک شاهی بر منبر بر آمده آن
مشتور مرو در آبا و اخرش و محمد دکتر قرآن کرد اما او وجه تلقین غایتی که در پای منبر بودند بلعن محمد خان شاه و دل کشته
یاران مواخذ دهم و الحمد رنج تیغ قیچان بقدر جان قابض ارواح تسلیم نموده و از جهة بعضی نام خواهر قرقا نام استیلا بود از
سجده سقوط شدند و هم دران ایام ایالت مرو شاهجهان بدده ملک مقلوک گرفت اعلام هدایت اعلام از ظاهر آن بلده مادام الملک خراسان و
حرکت آمد و بخت سلطان سیف الملة و خواجه نظام بکی آن بلده فاخره رسیده زیاد استقامت اکابر و اشراف و تقویت مولی شرف
دوده مان عده مانف نشانی کذا رسیده جنایت و الطاف صدور یافته بود و رسانید در روز جمعه جامع تشریف برده حق از اداء
نماز امیر صدر الدین ابراهیم اطلی بر سر منبر آمده آن و نیاز نلازم الاذعان خواند و مضمون بصدق مقرون آن موجب اطمینان خواطر
اکابر و اصاغر گردید آنکاه رجب اشارت جناب سلطانی و آصاف ما کان مسالک سلمانی بمالجناب نقابت پناه حقایق و مسکا
امیر عطا الله بر سر منبر صعود نموده خطبه نماز جمعه ایراد کرد مناقب و مفاخر آن پادشاه مرد و اسامی و القاب آن اولاد خیر البشر
باطلة الشمس بیان است و تهنیت و مبارکباد ترجیب و ابراست جهان و بیان جهان شاه برخاست و در منصب ماه مذکور بر امر و معلی امیر شیخ
و خواجه کمال الدین محمود ساغرچی و بیوداهره و سیره سادات و قضاة و علما و فضلا مراسم استقبال بجا آورده دعا و ثنا تقدیم
رسانیده آنچه توانستند و انشد و بخشکر کردند و امیر شیخ در بلخ صفید فرود آمده خواجه کمال الدین محمود صحیح نامزد خواجه
تا آنجا و در قلعه اختیار الدین مخصن بود ارسال نموده و از ابراهیم عنا و بلعلی او نبوده و خواجه خرد آنجا مسمع قبول جاه او ملازمت
پیروز جرامید و دست بخیر و نیاز زده امن و دولت امیر شیخ آویخته در سلک سایر ملازمان آن آستان منتظم گردید و قلعه اختیار الدین
در عهده ولی بیک تکلوه فرستند و مقارن آنجا جزو ترب وصول ایلچی شاه و ربع سکون شیخ یافت و صباح و محمد فلات تا بین سنه
استقبال نمودند و فریج بهجت و شاه ملوک بر وجنات احوال هکان تافت و در صباح روز بیستم اکابر و اهل محاسب و معالی بکد آکر
خواهر و عوام با استقبال زمام موکب کرده دون احتشام استقبال نمودند و در حد و حیثیت خود و لشت از بخار سر چند کسی فرود دیر بهجت
هر دوان و روشنی افزیه جهه غلامی و اطاعت رخالت راه سود نمایند پادشاه علیه العلی و حشمی که هر کز نظیر آن بنظر هیچ دیده وری
در نیامده بود از آنکه خیلیان بلغ جهان آرا خواسته و تولی اجلال و نبود و شکاه خاقان مصور را بنور قدوم همایون
جزیره افزای سپهر بوقلمون کرده اینده مهید بساط عدل و انصاف و دفع رسوم ظلم و اعتساف محکم نموده قایم سریر خلافت مصیر
در مستقر دار السلطنه شرف قرار پذیرفت و از انوار شفقت و عدلت ملتمسات و وضع امید سالکان طریق و لخواهی همت ضمانت
کرفت تشنه ایاز بود نماز اداء و از تجلیات عدل بکر ستاره خراج و ممالک و قایم سر ابر کرد بید و کشتیان فاوجود و بیدلی
از فیضان نعام عدالت و احسان و نوازش فرمای کامیاب خراب و اقبال و شدند سادات عظام و علما کرام و فضلا لازم
الاحترام بقدر مدارج و مراتب آن میسور بخالات و منصب جنقوه تمام و بهره لاکلام یافتند و اکابر قبایل امارات و اعاظم اقوام و ولاة

از اطراف بلاد و دیار بدرگاه فلک اقتدار آمدند با دراهم و اقامات سرافراز گشتند احسن و شاکر و ساهی و مفخم و بوطان خود شتافتند
عامه رعایا از التهاب آتش جور و بیداد تخت اجیه و مظالم امن و امان نمودند و کافه برایا از اشتعال نایره ظلم و طلاق الخلاص شدند و در سایه اقبال
لایزال سایر خود و نشاء مذهب هدایت آثار مانده مصون و رمانی خواسان سمت شیخ کرفت و رسوم ملت ضلالت اطوار مستهان
بدکه و اصنوج شاه ارکان شریعت غرا صفت رسوخ پذیرفت **شعر** شاه مالک رقاب جنیر اندیش * حضرت دین پناه دیگر کیش
چون بر قلعت ارتقا قال * زه قدم سر رجاء و جلال * از تجارب عطا و ابر کرم * شتاز لوح دهر و سنز * کرد بنیان عدل و ادل
در و ظلم از جهان برکند * زاب شمشیر غزو و تیغ جهاد * کلش شرع را نضارت داد * کرد اقرار دست مخسوا ثره * حیا میدا بر ارکه
نصب ادی کهراه طلب بلیه متعلق کشت فضلا یا بلوا و امرا صاحب جلالت الدین محمد بن امیر یوسف نخوی بعنوان تلف و چون هلال ابتهال
شوال بظهور بقرب تشکان رمضان شد پادشاه عالیجاه بعد کاه تشریف برده بلداب وسن و روز عید قیام نموده و صلات و صدقات آداب
استحقاق بسایه بسط باعطیش نشاط اشارت فرمود و تا زستان پادشاه عالیجاه در ان طرف فرمود و نشان طرح قشلاق انداخت و در
باب امور و رفت و رونق کرخوی بسالمه که بعضی از اعیان ملازمان که مرتکب شرب خمر شده سر کوتا و تعزیر و تعرض تیغ سیاست ساخت
و چون بیت فتح خراسان بقطار اعلی و ایالت ممالک رسید و لاه و حکام و طوایف انام جهة اقامت مراسم تهنیت احرام ملازمت خدام بکعبه احترام
بسته بهاه خواستند و شرف تقبیل قوایم سریر خلافت مصیر جلوه کر دانید بلصنان الطاف و مراحم کرم بلند و ایالت خلعه میرزا سلطان اویس بن
میرزا سلطان محمد بن میرزا سلطان ابو سعید که مشهور بود ان بخشان بآستان ملایک آشیان شتافته و بلوغ جهان بعز صاحبوی فایز کشت و بنی
بر حضرة البریت شده از نور رعایت شاهی بر انوار و بیاهانش از فرق فرقدین در کذشت و بعد از چند روز جهت اصلاح طالب پادشاه
ممالک ستان سلطنت ممالک حصار خلاص و بدخشان بوی تفویض نمود و ایام تلخ زده روزی و کر بر سیع و خلع ملع و لسان داهور و تفویض تاجدار
پایه قدر و منزلتی دانزد و و عهدان اقامات کلاه و اشراف عراق و آذربایجان بآستان خلافت آشیان آمده بمراسم تهنیت فتح خراسان قیام نمودند
و مقارب بیاد تدارک امیر نظام الدین عبد الباقی که در سلطان احمد حضرة ولایت رتبت هدایت پناه سنیه الله و بسی انتظام داشت و عالیجاه
ممالک شکاه قدوة اولاد اجداد و هاشم اجر جمال الدین محمد الحسینی که علاء مسند صدارت شاهی بکن دارند و جناب شریعت انتساب
الیب خواجه فاضل عبد الرحمن ساوه الی الحلد و روند و تجویج آن زمره واجب التعظیم باسنان الطاف حسروانه و انواع اعطاف پادشاهانه و ارتقا
یافته ارام رعایت شاهد تقدیر و رسانیدند و در مرد و ملازمت و کر همایون توقف کرده قرقرنجان و اجبت بوطان خود معطف کردانیدند
ذکر طلوع پادشاه کیتی فروز در دیار نصفت انتظام بر تصویب معینه و فاریاب در اول فصل بهار که هنیم اعتدال الاول از شکوفه
بیاسمین و ازهار ساحت عالم خاک را رشک عرفه زار افلاک ساخت و حضرت و قوات و سیاه دنیا لشرف خرش بر سریر سرافرازی نشسته رایت
عشرت و کامرانی بر افراخت سحاب و باد ایمانی از اطراف فضل بانی در آمد و کهر شاهوار در دامن انوجین و جیب کهربار کلشن بهجت
و نشاط انعام بر نهاری بیاس فیض انعام بصحرا باری عفو و تکبیر خوشبار از کوش و کردن اسیار کلزار و عروسان طاجین و ازهار
و ترتیب سلطان بکل بخت حشت و تجلی بر مذکاری از چهره کلنار کشوده حلیل سخن آغاز نغمه سرائی کرده بهار زبان عاد اوام دولت
حضرة کشور کشائی انوه چون کشت بهار حالم افروز * مشکفت چمن زار و نوروز * سلطان کامکار الخوان حشمت فراز مسند از
از تهر پشاراد کلاب سیر * از شاخ شکوفه شد کهر ریز * نرکس بزبان بسلسل زار * اینجوات حمایت بهار * از کرم آبادی شراب
پرشد قدح عشق لاله * پادشاه عالیجاه بترتیب جشن نوروز و تزیین بزم عالم افروز اشارت مبذول داشت و حلیل آرایان بساط
پادشاهی در فضا جانفزای حرم شاهان کرد بالای جبال هراة و بالغات سر انعام اسباب علی جلم بوده قبه بارکاه فلک احتشام با وج
کنبد هفتم فرازه فام بر افراخت و از کثرت خدام کوناکون و سایه بانهای ملکی کسوت آنعام و تاج انعام و تعزیت کلاه حاشیه کلکون ساخت **شعر**
شد از تحت خور کرد و سایبان * بخدای که شرخش بدیده بیان * درخت شد بقه بارکاه * چو بر چرخ بر زین نمود شید ماه * و خواص الدان

درکاه

درکاه عالیجاه از انواع اجناس اطعمه بلند آغاز ترتیب نموده بر خوان اظهار نهادند که هر کز در دیک و هم و خیال اعشر عشیر آن طعم نیافته
و شیر جیان بارکاه فلک اشتباه از اصناف جهانی بدین وسیع که از جیحون الا الی بوجنان بعاصر رود بندکه تا بر صفاهان آن مخصوص از تکلف
بیند کلزار نضارت تازه نمود و در صلح نوروز سلطانی آنهمه سیم کشی ستان بر ایاه فلک اقبال و کامرانی بر اسرار انواع جهان آرائی بصرف
خانه تشریف برد و بر تخت که در سنزل که کرد باشارت همایون ساخته شده نشستند و کلاه عنبر سلیه و حکام و ولایات ممالک محروسه و اما و
نوئینان و خواص و وزرا و صدور و حجور بدرکاه تردیک و دور هر یک بمقام خویش استادند و علیا و ادنی و ادنی بر اتم و فنا بین در جاهم
خانه عهود است آغاز کشیدن بنکی کرده جواهر نثار و جوبیت بطوق جبین نهادند و تخت اسرار بتخم اخلاص و رضی اختصاص نمایان
شاهی خدمت بر ایر سریر سپهر بزرک سوه و لوازم دعا و ثنا ساختند و بر رسانیدند لب بادا صحنی اجتمال کشوده **شعر** کاه قدر و دوره ساز کاه
استاد جهاد سمت اختیار صوف * بادا هر سال کیا قالت * مانند آفتاب بر صحن نشت * آنکاه انعامهای زرنج و سفید و عقدهای
علی و فیروزه و مروارید و اوانی و ظروف چینی و زنین و سیمین و خاص لعل مصر و شام و فرنک و چین و اسبان و سیم خام و شمشیرهای زهر بنام
آفتاب بنکی نمود و حلقه جان نثار اهل کرخ و دیوه و دلیه شاه و دیار اعلی آن نقود و اجناس بقیاس و اعداد هاشتل بقوه چهار نظام و بیکر جهاد
بارکاه فلک احتشام بخشید و همچنین سایر ارکان دولت قاهره و اعیان حضرة باهره و ارباب نوبت بر کات لایقه و منزلت اعلیه شکر کرد و
مناسب مناصب استعداد خویش مراسم خالصت و خدمتی بجا آورده مناسب عطایا شاه کشور کشائی تمامی جلوه از اسادات و قضاة
و علما و حکما و نوئینان و سایر ملازمان سلاه سدره انتها سپو شانید و تا جهاد و نوزی و حکمای مقرالاطعمه قرمزی و حبهای کمرز و سیخ اسلطاط
و قاهای بیاد و قطی و مخفی و سرافرازی ساخت عدار کشید و طعام و آشامید و شراب کلفام اشامت فرمود و طعل جیش و اسلطاط
اماخت ساقیان زهره جبین و ربابا سیمای کوناکون **وجوه عین کاشال اللؤلؤ المکنون** کاه اقاح ریحانی و کرمش آورده و نغمیان
طرب سیان و ساقیان نغمه پرداز آغاز نواختن چنک و نغمه و نی و ارغنون کردند **نظم** زدست ساقیان مه رخسار * شراب چون بر سینه ریاحین
بزم پادشاهی کشت دایر * فروش و سوی عشق جنایر * ز سازطرب اهل دهر * بیاد صوت عود و نوبت خاک * مفتی و مطرب نغمه سازی
هر کنی و حادی شاه غازی * که شاها طالعت فیروز و بادا * همیشه روز نوروز و بادا * مهر بخت و دولت از فضل الهی * بود بر تاج و تخت
بزمت جاه جشن بادا جاوید * چو در بزم کو ایک جا جشن شید * و در آخر روز که ساغر آفتاب از دیده جهانیان رغبت نمود هر ایاز اهل الحلی شاهی
از شراب عنایات ناشاهی بر کرانکشت سلامت نمودند **بیت** چو غایب شد از دیده شیخ و شاب * بزم فلک ساغر آفتاب * آرمناه
عالیجناب کامران کامیاب بلغ جهان آرای خواجه مولانا داعی بر مسند آسایش نهاد و تعارف و دوری چند از بین بزم بلند و کوهای بر
از خاطر انور همایون سر بر زده عازم فتح ممالک ماوراء النهر کشت و موکب همایون از بلدة فاخره هراة متوجه میمنه و فاریاب شد و طالب
اولیا بیمن از توجه سپاه نصرت پناه بمنجزا بهند محمود بر سلطان که بر اثر قوایه بدر شرفند لو آمکوت افراشته بود و حیات الله خان که
در بخارا حکومت نمود و جانی بیک سلطان که الملک قصبات ارسند و قرایح بدو تعلق داشت بکلی بر سر شده و ملت آنم و عزیمت
در میان اماخته و چون بوی استشد که اکر موکب پادشاه ربع مسکون از آب آمو عبور نماید لیلی از بلاد ده دیار ماوراء النهر و ترکستان
بحالی قامت نیابد خواطر هکان بر اقرار یافت که دست در دامان ساعت و دهانه اوزی زده از دیده عجز و فنا بر سندی و اید و بر سیله
فرستاده و بنکی و بیلم دادن محاذه و تکثیر اموال عواطف پادشاه مردوده و کار خویش کشایند و بر موجب علمی و مقاصد ایشان
بتوسط امرا عالیشان بساط بوس جلوه کرده آیند و بنکی کشیده تمنا و تجزه اظهار سلاطین خود بعرض رسانیدند و تزیت
حضرة اعلی منطلع و احسن کا احسن کما فعالک طلوع نموده بر وجهات احوال اهالی اورا النهر تافت و از جهة تاکید قواعد عهود و پیمان
خواجه کمال الدین محمود اجازت یافته همراه ایلچیان داخل اوزبکستان شتافت و محمد خوجه سلطان و عبید الله خان مقدم شریف خواجه کمال الدین
محمود را مغز و بکر و استر بلوی شاهی با هشتم سنجقی ساختند که چون پادشاه ربع مسکون این طرف را با سلوه راه هر کز مقدم بجاه

خدمتکاری و در مانده اند بیرون نهیم و مطیع و منقاد اوامر و نواهی درگاه پادشاهی باشیم و خواهد بود ایشان را بصنف الطاف شاه مرتضی
اوصاف امید دارکه اید و مقتضی الرام عهد و پیمان و قاعده که معسکر تقدیر تاب بود مراجعت نموده و کیفیت صورتی که ساخته و پرداخته بود
عرض نمود و حضرت پادشاه تا بحسن ایج سنان برحسب التماس مجدد تیور سلطان و عبید الله خان مالک ماوراء النهر بایشان مسلم داشته
آیالت ولایت مملکت بلخ و شرغان و حکومت و معیت و قالیاب و رغاب و رخج بتاز امیر ایل بیک قرامانی عنایت کرده و خاطر همایون بسیل معاودت
موده رو بتوجه مملکت قزاوه و جلوه علم ظفر پیکر بتر عزیمت افزای نهضت معسر جنود و صدای کوس رحلت آوازه امر جوت شاه عرض و تجهیز
ارایه و رخج و سر و ید الحمد فقه العفو الغفور و الصلوة علی محمد و آله الی یوم البعث و النشور **ذکر نهضت آقا رستم بدولت و نزول**
و رسیدن عبد الکریم و آقا محمد بادوی همایون بنا بر شیت حضرت واهب العلوم تبارک و تعالی و تقدس
قرار از انتفاع علم سلطنت پادشاه سکندر حشم آقا رستم بر ولایت ساری و جرجان و کرانه ولایت مازندران مستولی شده بود و بواسطه عدم
مساعدت بخت و طالع کاهی طاعت فرمان واجب الاذعان ممتنع و سرپیچی از دوج فتح خراسان موقوف بر زایش گذشت که دست منت حاجی
شیبان خان و ایل بخش مسموع نواب کامیاب شاهی گشت و علی هذا در آن لکه محمد خان شیبانی در مراجعت مراد بادی و ارد حکم همایون شرف نفاذ
یافت که در دوش محمد بیک ولد که در سلک ملازمان جناب سیف الاسلامی انتظام داشت یکدست او ابره درگاه آقا رستم افکند و در دوش محمد
آشنا فت بعد ره موده عبد از وصول بارگاه آقا رستم حسب الفرموده عمل نموده و حاکم ساری و ارسنجان شاهرود آن بر رسید و از انتظام پادشاه که دون
خاطر اندیشه تصور اشتغال زمان نهضت پادشاه قیامت انجیب پشت کرده باید و آغراض نفسانی و سایر اسباب تاوانی مت رهم داده
بعد از سه روز بالجمله در روز دوی عالم فانی نهاد و از عزیمت ملکه ملازمان جرجنی تاب استان سکالت آشیان رسیده اشارت علیه صادر گشت که
کتاب سلطانی سیف الاسلامی بملازمان روم و امرا الجیدر بن سالار آتمکه را استخلاص کرده اند و آنجناب بعزم ساری بجوار اطلاع اعلام بر توجه و تقدم
پیرا و حصول ایاحند و امیر نظام الدین عبد الکریم را ایلت آمل باز و رشت از او استخلاص قاضلی مرعی میداشت و میر آقا رستم آقا محمد بخدمت
سادرت نوند و آنکه کرد رعام تراج آمد هر نوع خاصت بودند مدعا عبد الکریم را که حکومت تمام ولایت مازندران بجانب موضوع آبا
و اجداد نمود متعلق بدو شود و مطلوب آقا محمد آنکه مدالت ساری و توابع قایم مقام پیدا کرده و جناب سلطانی اشارا امرا ساخته بجانب
اردوی کیهان بر مقدمه عبد از تفصیل قایم سر بر خلافت مصیر گفت عالم و دعوی ایستادگان پایه او نباشد و آنچه اعتقاد بانی اشرف اعلی
حاصل بماند و در نواحی تمان معسکر نصرت نشان رسید امیر عبد الکریم و آقا محمد را با تاریخ و تنگ بارگاه سلاطین پناه آورده و بحکام قرب
تصیه مناقب ایشان را عرض کرده و شاه عالمیان نظر عاطفت و احسان و بحکام مازندران کرایت و رزق افتخار و مباهات هر دو سر بر دیا باعتام
اعزز دکار و رفع شاهراه اوج سپهر و ارتقا رساند و حکم همایون از سکه عدالت روز افزون نفاذ یافت که موضعی که در تحت تصرف آقا رستم بود
متعلق آقا محمد باشد و امیر عبد الکریم بر سایر الاحاز مازندران دخل و اختصاص کند مشروط باکه مالوجهات چندین ساله آتمکت را که اولا اکره
بوند بخزانه عامره رسانند و درین باب گفت و شنید بسیار واقع شد آخر الامر امیر عبد الکریم و آقا محمد مبلغ سی هزار تومان قبول نمودند و
جناب سلطانی سیف الاسلامی بنوشت یکجهة عصر آن توجه مازندران ترغیب بوده و در تحصیل وصول آن لوازم سعی و اهتمام بجا آورده
و بعد از فراغ از مازندران لوا کرده و نشاء بصوب عراق در حرکت آمده چون هوای بلاد قزاوه بموکب کشور گشای عطر بیز گشت پادشاه
عالیشان و دارستان هم آنجا طرح اقامت انداخت و اکابر و اشراف ممالک محروسه را جهة اقامت مراسم تهنیت سده سنیه سرشت آمده
بودند مستحق انعامات بدیع ساخت و هم دران اوان الجیان مصر و شام و قیصر روم بالتحف پادشاهانه از جهة سایر کارگاه خراسان آستان
ملایک نشان رسیده بودند و نظر بانعام شده و عاکو و تاخوان باز کرده بودند **ذکر شکار نمودن پادشاه آفاق و پادشاه ایران**
و قلع مرزک ملاعین چون حکمت کاملهٔ ایزد بی چون در طبیعت فرق و مرایا اخلاق مشوجه ایجاد نموده قدرت شاملهٔ فاعل مختار بکرم بیشمار
را اثبات مخلوقات ترکیب نموده معاونت و مساعدت خواطر و انجزون میکرداند و موافقت و ریاضت بیخ کرده ملاذ بر احوال جبر و نشاند که مردی

اوقات بر جنگ مخصوص کند و صورت ملال بر روی نیاید و اگر روی چند بلیه مطلوب صورت کرده اوایل اختلال بر روی روزگار نکشاید لاجرم
بر طوایف و اوانی غنایه **واذا احللتم فاصطادوا** و فرمان طغرا زلک کشته کرجون ساکنان طریق اسلام از انجام که مستمع رسیده شبهات غشا
می نهند بیرون آیند مطلق افغان شده ملهوسیده و نکاره که ایجاد سنگ ذات طبیعت اساخت قیام نمایند تا علی هذا در آن ستان که پادشاه عظیم
لوا در بلاد قزوین و تبریز هلاک اقلیل و الخ بود شاهد رفت عالی نفت آرسیده مالک خراسان فایق شده توسن سرکش را بر عنوی بر اعدا
آقا رستم اهتمام سیر سنوی حضرت پیر مهر نور بیکار آهو بخش بر ایل گشته تسلیم کرد سریع زرین الجود رشید بهوای صید و جوزه و غزال فلات
از اوج شریا در پرواز آمده و ترمان و جمله ملازمان آستان آسمان مقدار و بخارا و کلدار آن دیار بحاری و بقاع و نواحی قمر محیط
شده جانوران شکار را بجا بند خدق آن دوره دانند و حسب الحکم پاده و سوار از شهر بیرون شتافته و هر که از خاصه پادشاه شیر شکار بر نشان بجانب
معطوف ساخت و در آن میدان هامون و نعره کریم و رسوه بعاونت تا نیاده و تی اقتدار بخیر و آهو بخش گشت که کرکت آن دار شاه و حساب مستوفیان
فلت آثار در کذشت و تا مقالات اقتدار و نوخان شکار چاخیر مهوست نوست سخن و شیر و بیر آهو و کوزن و بخیر بسیار و در کوه و صحرا
بیت و شهنه جانور بقتل رسید و از انجو آن کشتکان در میان آن ستان در نظاهر و لا ذاری ضلالت آثار بیان که بدو و تاجیان آستان
ملایک آشیان آن جانوران شکار را بجا بان هشت خوده عبد الملک تعالی ابد یکر پادشاه مرید و بر عادم شکار جهان و زهاد گشت
و در مقور احترام ابراهیم اکر حضرت شهادت و بجا و مرد مجلات آثار بطوار آنکا بر داخته و اره مشاوره و بیان و فقاد از آن اندن
جانوران نیاسوده و چون جرکه بر رسید من دولت پادشاه مؤید مصور آقا رستم و حوش جمع آمد که بطور هر چند شتر و بید عزیز ملک تجهیز کرد
آشیانی دید و در آن جانوران شکاری و سباع عزیز نسب که کرک و آهو و شیر چون شکر و شیر بهم آمیخته از هم و دیدند و تا صاحب نامید
غنت تنها و شکار کاه مقدمه آقا رستم فارغ از اندن و صید افکند که در و بعد بیز و بید چند هزار کرک و بخیر و بخیر و بخیر ساخته بستی و مهلوا تا
جلاد رت بجا آورد شیر اصول بخدمت حرز و بلاد و ملک او نیز اسلت کرایت و آهو آنکه دیاه ملک و خود از نهم نیز شاه و علیجاه
نمیتوانست زیست **شعر** و تیر تیر تا شه میر و بخیر * هم آنجت چون مکر و میر * و خشیر طوطی لخت * که از آن تیر تن بر کرخت
و در آن روز چهل بجهار آهو و ده هزار کور از نخیر جسام چون آشام و سهام اجل انجام شاه عالیجاه و عساکر کرده دون لحظه بقتل رسیده
پس اهالی تو اجبار انتظام منتظم کرده بیس از آن و دولت پادشاه مکذبه سفت و بعد و ساوه آن امر شنوی که کرده کرمت اولیای و بخار
بخیر و آهو و کرمت تا آن بانزده هزار بقتل رسید **نظم** چو این حرز و بهام که بیز نامد عزم صید کرد بخیر * ملایک کو یا بخیر بر اند
سوی صید کاه او بر سر اند * و کرم اسر یعنی است مقدور * که آمد نقد جید اره و * و در آنا امور مذکور جناب سلطانی سیف الاسلامی اولیا و ولایت
مازندران را آمده امیر عبد الکریم و آقا محمد را مبلغ دو هزار تومان که از وجه تقبل ایشان نقد کرده بودند بدیکها مسیر اشتهاء رسانید
و تا قشر را که در طراد آنو جمعه و بیان مشار الیها و اقع بود مرعض و اب جلد جانب جلد دانید و تا مخلص نواب جناب سلطانی از اصناف الطاف
و اعزاز مراتب افزاز ساخت و ایشان اشرف اخلی فاذ شد که حکام مازندران چند کاهی در اره وی همایون توقف نمایند و ایشان آن ستان در ولایت
آستان آسمان مکان بیان رسانند و از خطه و بلوکی در بوتی قلاق و توخ الحامید دیکر آنکه محمد خان اشلت آقا رستم خبر یک که در ولایت الوس
کمشته بر سم رسالت تر ظهیر السلطنه بابر میرزا رفته بود باز آمده خبر کرد که آنجناب تمامی ولایه ماوراء النهر را بمداد امر انتظام احمد بیک سنی
اخلی و مشاهیر بیان اهالی رخج نموده و بخارا عزور و بیدار کوخ و مالخ را مداده مرخلاف اراده نابرار حکم همایون نفاذ یافت که خبر بیک ایوجی
از دریای خارجی بعضی از سپاه قیامت آثار عازم ماوراء النهر کشتند و سلطان ابو سعید که در کابر بیس جهان قتلا و کرده بخوه مطلوب که اند و از آب
آمو بعضی نبود و محمد بابر اولاد شاه را از اولاد بخاطر تابع مستقیم صولت رساند و تقاد این بحال جبر قوت پادشاه روم الجیان با بزید
تابع بیدیکی زیبا بر او سلطان از نام ادعیه خوه سلطان سلیم نام که جانشین بیدیو و کرجند الجامید بکاه بالشاه کرده و تا علی هذا قوان اشرف
اعلی سار کشته که دیو سلطان مازیر و همایون بوند و خبر بیک با بعضی دیکر از امرا که اسامی ایشان مذکور جهاد مشوجه تادیب مخلد بابر میرزا

کرده و هم بدان ایام نوبت دیگر پادشاه کرده و ون غلام حکام ماوراء النهر را مستولی نهایت مبلغ ساخت و بتصاحب اطراف اوزبکان و نواحی
تمه و جمعی قبیل را که مبلغ بیست هزار تومان بدعایه کرده اند و تا کوه و ناحوان روی بکاشغر آورده و بصاحبقرانی غلب و سر انجام توجه مشهور کردند

ذکر وقایعی که میان ظهیر الدین محمد بابر پادشاه و سلاطین اوزبک دست داده و بیان توجه امیر خمر ثانی بجانب ماوراء النهر و افتتح فتحا صائب بلاد و عباد

دران ایام که دار السلطنه هرات مضرب رایات ظفر آیات شاهی بود ظهیر الدین محمد
بابر پادشاه الجهان مختار اهل شکن فرمان بآسمان اقبال آشیان فرستاده اظهار اعلام بود و نظر اهل هوی بود و سایر کرد مقدار اعتقاد آنحضرت بحالی تمام
بر حال خیر میرسد تو بر پادشاه کشور کرام عیار نموده فاصلان اوزبک استقبال انعام و احسان بکران کرده ایزد حکم همایون بنفاذ پیوست که آنحضرت
آنجا از ملکت ماوراء النهر بخیر تحریر و اورد سر و سلوه باشد و محمد بابر پادشاه در شهور سنه سبع عشر و تسعمائه بر اشکر زلمسان متوجه ولایت
سمرقند شده بعد از حصول مقصود بعد دشمنان میرزا سلطان محمود بن الغ بیگ مطلع گردانید و تحت عظم بهضت بطرف حصار شادمان نهضت کام آمد ملکه
خرو سلطان و مهدی سلطان چون از توجه و ارث ملک خبر یافتند لشکرها خود را فراهم آورده عنان بکران بمحاربه کار زار انداختند و در تو خرو حرمی
آفتاب دخترا مرای مخالفان رسیده شکست بر سپاه اوزبکان افتاده و خرو سلطان و مهدی سلطان در معرکه کشته گشته ولایت حصار و حالین و قندز
و بغلان بغیر تحریر آن خلاصه و مان امیر تیمور گورکان در آمد و بعضی بشیوه مستوره خویش اعلام عدل و بیعت بر دوش نهم ساخته گفت آن طرح
سین زلهد گاه پادشاه تحت بناء عرضه است نوبه مرقوم قلم نیاز کرده اید که لوکی از امرا عظام با فوجی از عنان عاقبتام باین مرز علی کرده اند امید
هست که بوقوع جنگ با ملکه ماوراء النهر فتح پیوند و در تحت خطبه و سکه نام و القاب خاقان کامیاب بر زمین گشته انعام صافی جهت اتباع
سلاطین اوزبک بوقوع پیوند و در تحت الجهان آنحضرت بسرحد سمرقند رسیده اند و میل امرا و حشت مضمون آن تعریضه امر و رضی کرده اند
و حکم همایون شرف نفاذ یافت که احمد بیک صوفی اغلی و شاهرخ بیک اغلان با زمره ایشان بیشتر بکار حصار شادمان رفته امداد میرزا محمد بابر پادشاه
هست ساخته در کوک آن زبده سلاطین قاآن بمقابله و مقاتله قرار داده بیک تاز ده آن دو امیر بیک بحصار شادمان شتافتند محمد بابر میرزا با استقبال
ایشان متوجه سمرقند گشت و ملکه آن دار محمد تیمور سلطان و والی بخارا عبید الله خان چون از این حال خبر یافتند مرکز دولت خالی گذاشتند و بطرف
رایت نصرت آیت با میرزا نافی دار السلطنه سمرقند طالع شده اطراف آن ملکه تاز از عدل و نصفت صفت اصلاح گرفت و رسوم اهل ظلم و جور
معدوم گشت خطبه و سکه بذکر مآثر و صفات خداوند معصومین و اسم و لقب پادشاه اسلام پناه آراسته گردانید و بر تخت مرتبت و زینت تعریف و تمریف محمد
بابر گرفت دیگر ملکه آبا و اجداد خود قدم بر مسند سروری نهاده بر طبق شاهان همایون ولایت حصار شادمان و بدخشان را بخدمت میرزا الغ بیگ
بدیع دلخواه بخارا و سایر اطراف آنجا کمتر تحریر رسانده بود حکم صدارت اشکالات و احمد بیک صوفی اغلی و شاهرخ بیک را بانجام برکات لاهیه
و صفات باهره و اسمای کردون توان و ضربهای زر و عقود جوهر جوشدان مسرور کرده اند و اجازت صدارت داده جهة نوکر کاباب
آسمان ملازمت آیات لطف بیشکسها حرز و انواع حرز پادشاه شاهان و نساء اقارب بجانب خان اشلاک آمال بخیر بیک کرانه کاهلیا
برحم رسالت نژاد و فرقه بر طریق اهل و شاقل سلوک داشت با اغلی خان چون بخدمت خان در قشلاق بخیر پایه سریر علی رسید بعرض داشت نوکه
حضرت با میرزا و جلال اغلان و سرکشی از او بوجود آمده گرفت بخیر بیک با جمعی کثیر از امرا و ارکان دولت مثل زین العابدین بیک و اوجه خان بیک و نواجه
کمال الدین محمد ساغرچی متوجه ماوراء النهر شدند اما قبل از آنکه آنجا رسند از آنکه آنجا در رسند امیر خیر شیخ با فوجی از سلاطین اوزبک با دیگر لشکر با امرا ماوراء النهر
کشیده اند و میرزا محمد بابر استعداد کرده ایزد اند شرح این معنی آنکه محمد تیمور سلطان و عبید الله خان صدارت استماع خبر احمد بیک و شاهرخ بیک
نوبت دیگر جلال تحریر ماوراء النهر بوده و اجلای بیک سلطان و سایر قرابتان انفاق کرده امرا و اعیان و احسان مرد وی کرده اند از آن
اوزبک کشوند و سایر جمعیت اجلاد آثار فراهم کشیده در اول سنه ثمان عشر و تسعمائه جانب تصور بخارا را قصد و متعلق چون ایشان
بر جانب استعلا بسافت کرده بیکبار کاه نوعی آن طرف را تاختند و چون از خبر جمع میرزا محمد بابر رسید از غایت حوالت با الله شکری که
در ملازمتش بود نهار سمرقند متوجه مخالفان گشت و هر چند مزید ترخان و جمعی از اهل بلی و قدیم عرض کرده اند که چنین در رای و مرحوم چنین

مناسب نیست و طریقه حکم مقتضی آنست که بعد از اجتماع سپاه و فراهم آمدن دیگر ان نحو اما نیز مصلحت مصلحت بدیع نصا نشود و در حال اجتماع
استماع نموده که سلاطین اوزبک چند کوچ با زیر نشسته اند لاجرم دلیر تر شده عنان تکاپوی ایشان اطراف او چون دو سر مهار سطوت کشیده
یکباره محمد تیمور سلطان و عبید الله خان و جانی بیک سلطان با سایر لشکر بر صفت قلب آراسته و خواطر ایشان و دست بدست بسته اند احمد بیک
نموده و میرزا محمد بابر میرزا را شاهرخ این علامت و تعیین لشکر برداخت و تعیین لشکر برداخت و تعیین لشکر برداخت و تعیین لشکر برداخت
جرح ساخت و اوزبکان را بی دیر میان مرد اکی نهاده و رسا استعمالات قلب اند و کرده بنده بابج سپهر کرده سلاح و عدت بکلی آثار روز
تمشیر آشنا نام بسیاری از نه فلان سوک بابر قلب الروح نهاده اند و آنحضرت بقدر امکان در دیگر شات قدم نموده عدد از نفر و سپاه و چون
کشتن اوزبکان کینخواه خان صوب بخارا کرده ایشان در دار الملک سمرقند افتاده بود و از طرف سلطان اغلات ندیده از آنجا بسمرقند فشد و او در وی اراده انجا خود بعلی شاه
راه حصار شادمان مرکز فشد و محمد تیمور سلطان و عبید الله خان و جانی بیک سلطان از کرده بمحاربه بجهر بالک متوجه و جلالا و تواج و مصاف قامت
و ضایع و تلفات بسیار گشته هر یک بقدر جنبه خواهیدند و رعایت رعیت کرده بمحکمی از سلطان آن ولایت تعرض نرسانیدند و چون از الاوک
مذکور بازیم بوست رایت عیش تصور حصار شادمان را فراشتند و محمد بابر میرزا چون از توجه اعدا جرافت آنطاق و خانه میرزا از آن حصار
مضبوط کرده و بود نه بارکره شهر جند و عمی کنند و تعلاقت ماکوچ ساز نمودند و کمان جهة استعداد نه و از ادریخ بدام بیک قرا ملی فرستادند
و بدام بیک امیر سلطان محمد بیشرد نی را با سیصد کس از دلیران مجاهد و عنان از بلاد ایشان رسالی است و سلاطین اوزبک با حمایت آمده پیوسته
را استعداد حصار و وصول خانیان تجاعت آثار مطلع گردیدند سلطان استعمال ایزد قالی الخاستند خان مراجعت مطلقه کرده اند و چون آن اخبار
حکام و امان سمع بیک رسانیدند و نعاد بکار زمین بهادر هست ساخته زاده و از دهزار نفر از خاریان کرهراه است محمد و خواسان آمده
حسین بیک لدار الراة و حکام و اوزبکان سایر ولایات بر و پیوسته و تاز و شکش کنند ایزد خاشیه اطاعت بر دوش کرفتند و بجانب
ماوراء النهر روان شدند و محمد بن سادات و قضاة و اشراف و اعیان از اطراف امصار خراسان ملازمت امیر خیر رفته شرایط دعا گوئی
و دعا جوئی بجا آوردند و آنجناب تجاعت را بلطف انعام و اکرام نوازش کرده معلی کرده استند بکلی استقرار داده و امیر خلیل الدین محمد
امیر یوسف اتکاه داشت سایر کابر را خصت معاودت داد آنگاه از راه علم بکلار آب عاب بقدر از اطاعت شتافت و بدام بیک قرا ملی نوکر
اوزبک استقلال نموده شرایط زیارت و مراسم داری خانجه شاید و باید مقدم میر رسانید و امیر خیر و زیب بیست روز در هر یک نشسته و چون بنزدیک
سیاه رکاه آب و رساه که کشتیها را در کذر نه مدیح آورده بنده و امیر جلال الدین محمد را مقرر کرده که حصار رفته میرزا محمد بابر را لطف و عنایت
شاهی امید وار کرده اند تا با جوه آعد و بوی علی کرده بعد از آن بعبر نه مشافه درماه رجب مذکور آن عبور نموده و هفتم نواحی
ترمذ بود که امیر غیاث الدین محمد از جانب حصار باز آمد و تقرب و صول موکب با بری سانید و امیر خیر الدین با جمعی از امرا و لشکری از سلاطین
خاصه آنحضرت را جند و خیج استقبال نموده در تنک جکلک که آنرا دبند آهنین بر کوند بین الجانبین ملاقات سنه الوداع و طرفین شرایط
تلاقی بشکش متعقد میر رسیده از آنجانب چون سلاطین اوزبک از عبور خیر بیک خبر یافتند غلاظت و صعوبات بدرون قلعه کشیدند و صدر
بلاد از ماوراء النهر بکلی از سلاطین با امر استعهد شده خود را مصلوب کرده اند

ذکر شدن از عظمت و کامرانی امیر خیر ثانی و تشدید شدن او بنا بر تقدیر ذو الجلال سبحانی

بانی بسازی عنی سازی و فاطر سماوات قضیه بر ادنی که مطلب بوجیم ثانی
بر فوز و فلاحت و کامرانی و صفت و قوت در سر انجام امور جهانبانی انفاق داشت و در ضبط و ربط و حل و عقد و قبض و بسط بدانست
کشور ستانی رایت چتلی بے الراست و خانجه سلطان سلطان شاه بن بناء عبد الله خان امیر خیر نکر زمام و کالت نفس همایون زاده قصر اقتدار
آنجناب نهاد و او را صاحب اختیار مطلق کرده ایزد بر جمیع امرا و وزرا و اتابکان و مقربان سلطنت تفوق داد و امیر خیر چهار سال از ده کمال اقتدار
و استقلال بر کالت شاه سکندر جاه سلیمان خصلت بدعه امور ملکی و مالی بعزم و کرکا و معظم امور مجبور و بیع سکونت مبیع عدالت سر انجام
مقرون ساخت و بنا بر کرد ران سنوات ملاذ نکاه بی آدم و مرجع اشراف و اعیان عرصه عالم در کاه علاقه نیا هش بود و از اسباب و موجبات

و مرجانات سکت و شلفت آنقدار در بکار او جمع گشت که بایه قدر و منزلتش از جمیع امرا عظیم الشان بکه اکثر سلاطین نامدار زمان در گذشت
عدد ملازمان خاصه او تر ملک بیخبر از سوار یراق دار رسید و قوت جزاین و اموال از استیفا محاسبان دانا بحد ذکر و بیرون هر دو قرب
صد هزار کس سفید شیلان او بود و مشهور کردی که آنکه تا بیاب و بخل را از آب گذرانیده بود هر روز سیزده و یک نوبت خواجه بخش طعام و بیخ
او بر ایستاده و آن الطعم کو لکون زاد بطاق زرین و سیمین و چنین تعیین و نظم آن بی جلوه میساخته بدار تمیز و صادق القول استماع شد که
در آنطرف آب بخوبی در وقت کشیدن شیلان در دریا خانه آن امیر پادشاه نظار حاضر و بر زبان بجهت آن جماعت رسید که هر روز ایشان بصلح
در ولایت ما بی چگونه بر سر ما جواب آنکه صیانت الهی کو سفید و بیخ و دارد و آرد و بیخ و سایر جوانج آش و بکار ما بسیار ساز ما هر روز
در مرغزار و چمن و در نخلزار و نخیل و در زه و صحن آزاد و چمن و بوت حشو جهة پیدا کرد آن شخص بی بر طرف از تعرض آنجمعه مسا کر چون کرک
جاه و جلال آن امیر شب و نظیر باین درجه رسیده نوبت کثرت حشمت و شوکت مغرور گشتی تو گمان آنکه پادشاه مؤید منصور چنین باید نگاه فتح
ماوراء النهر که در وصف آنکه سپاه او نیابت استعهد شد و آن از حظیر و خطب کبیر بسهل و آسان ثمره و سیل از عبور از آب آمویه و ملاقات با
ظهیر السلطنه رایه عزیمت بجانب جزایر از اخت آن فولاد سلطان که تو آنوضع بود چون دانست که ما خازیا بعظام قوت و قدرت بخلاد و مقاطع
خاره بلقا قی آداب و کلاه تران از دریا صلحو و مهاد زد امرا و صلاح عهد و پیمان ابواب شهر و حصار خراب کشاده امیر تیمور امر اعتقد
ساخت و علفتو تر بیکی بر اجماعی از او بکار که در آنکار بود کشتر مفروض بجا نشد و از آنجا جانب قرشی بنهضت نمود و حاکم آن بلده
شیخ تیمرزاه بمقام مسالحت و مخالفت ثبات قدم و در زیاد جلیل اعراف تیمرزا بر امر تفسیر و نمود و هر کس بر مواجهه فرود آمد چون ظفر
قدوه آثار الحقیقی تیمر و قتل کرده بند و نصرت مسلمان رسید در بیخ و ایره قرشی بخشر اکثر در تعرض و سر در دیوان بلده استیلا یافته و بیخ
با متاجان امیر تیمور تقدیر شده حکم جلسه نقل تمام بصار رشد و هر چند امیر غیاث الدین محمد بن امیر یوسف و جمعی دیگر از اعیان خوزستان
بکفاهار گرد دران بلده بودند از امیر تیمور خواست کرند و مع بنا نشود و قرب پانزده هزار کس از سپاهی و رعایا بیخ سپید مع گذرانیده عازم
بخارا شد زیرا که حاکی بیک سلطان و حیدا قه خان با مطلع سپاه او بنشه دان بلده مقام داشتند و عشر صحبت مقاتل و مقابل و مجادله در تیمور
سیکاشت و چون امیر تیمور بدو فرسخی بخارا رسید شیدک محمد تیمور سلطان و ابو سعید ولد کیوجتو خان با فوجی از سپاه متوقد بجال سپرده
متوجه شد الله و خود در هامن از توقف کرده پیام بیک قراملو را با جمعی از سالکان سالیان بهادران بدفع ایشان فرستاد و آن دو سلطان از
توجه پیام بیک و خازیان خواجه در قلعه محمد دران محصن شدند و پیام بیک کیفیت حالها اعلام نموده بخیر بیک با قای عساکر بخارا و محمد دان شافت
و محمد تیمور سلطان و ابو سعید سلطان اطراف آن حصار را مضبوط ساخته هر روز فوجی از اوبکار خود خواهر امیر الجبل بیرون مفرستاد و از جانب
بنه خازیان در بیار رهنه کاهی غالب و احیانا مغلوب می شدند و چون چند روز حال بر منوال گذشت و آنه و قی در میان سپاهیان مفتوح گشت
خواجه بکا را الدین محمود کرد الوار سلاجین اولیات صاحب وقوف بود میدانست که تحریر آخلده خازیان رضه دیر نیست عرض امیر تیمور رسانید که
درین زمستان فایده بر محاصره محمد دان مرتب نشود زیرا که این قلعه بذخیره بسیار و کثرت آلات رزم و بکار محکومست و در سلطان با سپاه
از نخستان آنجا زیاده دارند و اگر چند روز دیگر این مزاحمت بدین صورت اثر باشد خازیان بجهة حیوانات شتر خواهند یافت مناسب آنکه
از نخلها چوب گرفته در نواحی قرشی و حوالی ارجیق قلاعی احاطه تا از ولایات سکاوند و مکاران و سوداگران غله و اجناس بدو
طرف زمستان آیند و چون زمستان بپایان رسد ذخیره اوبکان روی بنقصان آورد و علیق چهارپایان در محل ایستاده متوجه فتح و تاخ و یا
شوند امیر تیمور جواب داد که اگر از قلعه محمد دان بطرف کلاف آب دیگر اوبکان بتصور خواهند کرد که اغیر حرکت نیارند خوف و هراس از خارج
می آید و اعتقد موجب جسارت ایشان می شود و هنوز این معنی با تمام نرسیده بود که ظهیر السلطنه و الخاقان محمد امیر زاده با جلاغ اندر همان
محمان در میان آورد و در قرب ترک محاصره و توجه جانب هزار و قرشی که و امیر تیمور عزم آنحضرة الحسب ظاهر و بلوغ و فتوح کرده و اگر تیغ
جانطرف رو بیرون و روز دیگر سه شنبه سیم ماه رمضان سنه ثمان عشر و سبعمائه بود علی الصباح که خلیفه سپاه سلاطین اولیات ایران در خان

ظاهر محمد دان ظاهر گشت و مرم از خیمه تیمور و زیره و کنه شت صورت حالا آنکه چون در بلده بخارا بمسامع جانی بیک سلطان و حیدا قه خان و دیگر
کار امیر تیمور تا دو ظاهر حصار محمد دان از حشم تیمور و هر دو لشکریان بواسطه بدست آورده آن آذوقه و علوفه چهارپایان متفرق و پریشان
می شوند عزم و جزم کرده با حشر سپاه زیاده و سوار هر چه بیش موش و تیغ کذار بر سبیل الجدار متوجه محمد دان گشتند و بعد از رصد بجد و
آنده با محمد تیمور سلطان و ابو سعید سلطان با اوبکان که در الحصار بودند میان بوسته همان گذیکر و دو سپاه که زیاده آورده بر تیمور
تا دو بعد از مشاهده آنحال از رفتن نهاده جمعیت و سپرده لشکر را بجوار با مطلع استحکام داد و خود در قلب سپاه و مقدمه و میمنه که ظهیر السلطنه
محمد امیر زاده با جنود خاصه طرح باشد که در هر طرف بکومک احتیاج شود توجه و نیابند و بعد از تعبیه و تهذیب صفوف قرب و بیست مول مدت
آثار از اقدار سپاه او زیک در میان ناخبر بجوا اقدار لشکر هر یک که در الجانب بود متوجه شر آنجهات گشته بتیر بزی از ای یا قادر نعمتی
موجب زیاده جسارت اوبکان شود و بیکار بر سپاه عراق و آذربایجان ناخشد و آمرا بنا بعدا و بی که بلغ بیک داشتند و آنکه دست استیلا
آنسپاه بر بند پایه روادی فرار بهانه اند لاجرم حسن بیک شکست الدوله ظهیر السلطنة و الخلاص محمد امیر زاده با سپاه خاصه خود روی بجهه
عصار آورد و امیر جلال الدین محمد بن امیر یوسف و خواجه کالا الدین محمود مقاتب مملوک آنحضرة و بعد کشت آمده حسین بیک لله و احمد بیک سوقی
الخلی متوجه گشته کرد کی کشتند و ناخبر سپاه لعین اولیات از نیا از فوج و نظر طالع گشته سپاه ماوراء النهر آغاز قتل و غارت کرده بند و فوجی از لشکریات
عیاله خان در مکه امیر تیمور رسیده بند و انجناب امیر تیمور تقدیر ساخته تر و پادشاه خود بر بند و حسب الحکم اسامی جانیش استهمه کرد ایند
و فوق الجلدین بیک تیز با سپاه و از خازیان و حمی از امانیان در اثر و در شربت شهادت چشیدند و طایفه دیگر که کوهها و مغاره اکثر بیخ بود
تا مدینه خواجه حسن الدین محمد بن امیر یوسف و خواجه مرجان بن خواجه قوام الدین با استاد عبد الجبار بر جست سر و قتال افاده جام
هلاکت در کشیدند و در هفتم ماه رمضان از بخت بهاء رسید امیر محمد القتال ذکر حسب الحکم جهاد اطاع و دیر و صاحب اختیار امور ملکی و
مالی خراسان بود بضبط بیخ و ایره و استحکام فصیل و دروازه پرداخت و پس از سه چهار روز نصیر بیک لله و احمد بیک صوفی الخلی در ضاحیه
و سلامت تشریف آورده بند و چون بموجب و بیان عالم مطلع مضبط حکومت آن بلده خلوه با حدیث اختلال افزوده و قلعه اختیار الدین
تر و لیزه و جاد ای جهت و سپاهی بر داخت و خلاصی را تمهید مصالح مدت و صفت و عدد و نوا امیر غیاث الدین محمد بن امیر یوسف
و خواجه کالا الدین محمود مستعانت تعلیم الدین محمد با امیر زاده امیر جهار شاه مان رفته بودند از آنحضرة عنایت و رعایت ماقدر داد بیخ بن
گرفت و در پانزدهم ماه رمضان آن بلده رسیدند و خواجه کالا الدین محمود هاجانا توقف کرده و امیر محمد بهادر شاهزاده با قای امیر جلال الدین محمود
و سایر امرا احکام و ارایات استحکام آنحصار بخت نگار رسید قام شد و ولی اشت و آن اجا در وقتلا قی اصفهان در عرض نوامیس آستان آسمان شان
رسید و بار دیگر بر در خراسان و دفع بیداد اوبکان پیش نهاد همت عالی نهمت گردانید **ذکر نهضت پادشاه با استحقاق از اقامه**
صوب استخان و مین ها ماق و توجه رایات اقبال از اراق الحمد و رجاب دار الملک عراق
چون در ماه مزاج طوایف انام رمضان سه سبع عشر و ثمانمائه زیاده ظاهر بیان رسانید و حشر و خیل انجم ابر و فوج شتوی عنان بکران
تازی بیچی معطوف کرد اید و قضا صحرا از نظاهر سبزه و لاله و عزار سیمه و ارغوان فاخر خود و مشاهده عارض نیکو کلا و ارا حظ طرفه
شکیر سنبل ابوب فرج و مرد بر کشود **بیت** سر از طلب بلند پایه * بر فرق سر فکند سایه * بیدار بیخ کهسار
شد سر بر اجین کهار * بادیکر هوای صید و شکار و کشت شت و عزار و در خاطره رایا مطاع پیاشد پادشاه فلان اقدار عازم استخان
کشت و خاصه چند بار در بین اوراق و مزاج طوایف کار دکه شتند در آن نواحی تر لوازم شکار نیفتد بر رسید و بسیار خواهر و
بیخ بیز بیخ باشد کلا و ملاذ عزم خود کرده بنا کاه اعلام طرفه نیاه از شکار کاه مراجعت و نمود و متوجه ییلاق پیش لمارق و سر و بیخ
شد و در آن بهار و تابستان در عزار ها نضارت آثار کاهی عزیج افاضح بر خوشکی در احیانا بصید کوزن و تحقار و در الحدود ساید
بود اقدام نموده در فصل بهار بیز که منزل ناهید از برج حلت خورشید صفت اصابت پذیرفت و از تاثیر مواد خریفی لمار خیمه آثار

اعجار سرخ و زرد گشته ساحت باغ و بستان صورت کارگاه صباغان گرفت و آن پادشاه جهانیان عازم خطهٔ اصفهان گشت و بعد از وصول
دران بلدهٔ طرح قتالغ و اساس مباط عیش و نشاط انداخته کاریتقی بتفت بعالیکان دار الملک عراق برداخت و بخدمت ابواب
لطف و احسان بر دوستان و بندگان ایشان برگشاد و گاهی بر مسند طرب نشسته از موج عارض چون آفتاب و مشعلهٔ جام شراب بمجلس
بزم را ناهید و سیاب سیکره اید و آنجا با نیرنگ سلطنت و استقلال ایرادی گشتگان بوادی جور و اعتساف را بجنبش رعد العدل و الانصاف
کشیدی پادشاه هفتاد و یک ۷۰ گاهی بزم عشرت جام کاریک ۱ نشستی گاه در نغمهٔ عدالت ۱ فی ابیات بلاغت ۱ بنا عدل الاکبر
در بخشید بدهار شاه کردی ۱ و در تضاعیف آغالات خاطر و هایون متوجه رعایت سلطان زاده نیرهٔ الدین بود بر زبدگشته ایالت
بعضی از ولایات فارس رجوع بدو شد و سلطان در رجب فرمانه ای ولایت بعماد بجایب مقصد روانه شد و در آثار راه و زمان جاتر بهایت
الجلید و قوال آنکه مقصود رسد متوجه رامین همتی کرد بدید عقل الله ما یشاء و یحکم ما یرید گفتار در بیان ولادت با سعادت شاهزاده
عالیان ابو الفتح سلطان بهزاد بهادر سید از خاصه ادراء الظهور و حالات خراسان بسایه سر بر اعلی در ترسان
کوهلد بعود اصفهان از این مقدم بلدهٔ شاه شرق و غرب جهان عزیز سافرای رامین جهان بوده و آفتاب بیت الرباب مرادی بکیر و روی در کاه
هایون آثار آنها سپهر سلطنت بر کشاد و بخشندهٔ نعمت کوهر و از هر اکان لمکان بیرون آورده و در کار خلوقت شاه و از اسمان نهاد
بنسیم عنایت ازلی و بر چمن امید پادشاهی گل عطر بر دو گشت که نیم آن شام عالیان را معطر کرد ابیاه از قرع و انوار عاطفت سلیمانی در گلشن
تمنای حضرت دین پناهی بهلی بر کشید که خلاف الیاس جهانی از ابهاء امی و امان رسانید نظم کلی بشکفت در گلزار ساهی ۱ و جوش مقدم و ملحق
نهالی بر ستاره اوج امارت ۱ طلایه لش برج اهل کرامت ۱ برامد اختری از برج اقبال ۱ فروغش بر بخش جرم آسمان ۱ تهنیت حضرت شاه
دین پناه و اداء آخر سنه ثمان عشر و سبعمائه ساعتی سعادت اثر بر دو خورشید منظر مولد گشت و آنچنانی موجب ابتهاج فراخ خواص و عوام
شد خطهٔ شادت و نظم تهنیت از انوار کیوان در گذشت و ساط چمن و سور و مجلس عیش و سرور تهنیت یافت و جامهای لبع و جلاق
در گرم و تر آمد و انوار عاطفت حضرت کشور ستان و صفحات حال الکان تافت آمد و ارکان دولت عقود جوهر و نقود اعیان و اعزه شاد و مهد
هایون آثار اشاره و عالیکان کرده ند و بعد از سه صدره منزلت صلات و صدقات و نذور و عطیات بارباب استحقاق رسانیدند و لوازم
عاطفت و اهب العطایا بجا آورده ند و آنقدر عاطفت محمدیه موسوم بطلب اسب میر زاده و مکنی بابو الفتح گشته چند قابل بحور شب جهة در ضلع ان
حضرت تعین شد و بواسطهٔ تولد آن شاهزاده دو هم چند دور طربهای بلند و تبع با هر سواد اعتضاد و فزونی بقاء دعات تازه آمد کرفت
و هم دران ایام برای و منع اصابت عین الکمال دست سپهر بدفعال بر بلال بر چهرهٔ احوال ارباب بلیه سر بر جاه و جلال کشید و جز شهادت بر رحم
و برام بیک قرامانی و زین العابدین بیک و کدشتن سلاطین اوزبان از آب الموسر تواتر انجامید تا بر ان بوم خراسان کرفت و کم بیش نهاد
هست علاء ترکشت و در ایالت ظفر بکر از اصفهان بجانب ماوراء نهضت نموده غبار مرکب ظفر آثار از اوج فلک بر دار در کذشت
ذکر نهضت محمد تیمور سلطان و معاودت او بعضی از بلاد خراسان چون امیر بیخ ثانی از قضا سحابی شربت شهادت
چشید هوای تجرد از خراسان و هیچ حکام ماوراء النهر پادشاه بخت جهانی میل از آب اموسر کرفت و متوجه دار السلطنه هرات کشت
و امرا و اشراف آن بلد چون برین جاه و قوت یافتند بشرط از مشرق و اسحکام بیع و بار و کوشیدند احمد بیک سوفی اغلی قلعه اختیار الدین را ضبط
ساخت و قلعه بیک در بیع سر سلطان احمد که در میان شرق و شمال فهرست سایهٔ اقتدار بر افراخت و امیر جاه الدین محمد دروازهٔ فیروز آباد
را ضبط کرده و امیر غیاث الدین محمد پسر امیر یوسف بر پشت دروازهٔ ملک زاده نمود و بحراست دروازهٔ خوش امیر سلطان محمد ولد سید
غیاث الدین محمد اجان تعلق کرفت و حافظت دروازهٔ عراق بدیگر امرای اعیان خراسان مستاسب بیفت و حاکم بیک سلطان در اولیاء الدوله
بظاهر هرات رسید مخت در آن ملک کهدستان فرود آمد و یکی و دوبت زمرهٔ از لشکریان او متعدد محاربت اطراف فراخ سعید خود را تر دیک
عقد و رسانیدند و از اصابت پیکان دل اشان هر دیان مجروح شده مایوس از کرد بند و متوجه چهار کرت دیکر از جانب دروازهٔ فیروز آباد

پیش آورده ند و از دستبرد ملازمان امیر جاه الدین محمد مغلوب شده زخمها و کاری خورده ند و در بعضی از اغارات بالمشقی از اوی مدوب
لاجیک بود بدستان و بکان کرفتار کشته شربت شهادت چشید و مقارن این حال عبید الله خان بتیر ناحی شهر رسید و در نواحی قلعهٔ آزادان
و سلطان شهر کرد بدید و چند از اسپاهیان بخارا تا کشتا خفتق دروازهٔ ملک و در دروازهٔ عراق بآخر بالکدن بتر و سلاح پر داخته و عبید
تا مسر بر مخلصه و قیام نموده علم جنگ و پیکار بر افراخته و چون در سالک شت محصول هرات بنک نیامده بود دران ایام زخم جوانات تشنه تمام
نمود و بعد از ذلک امرا ظاهر بجهة آذوق غازیان بعلاقات شهر ظفر اثر کرده ند و بجهة تفتیش بسیار بصفاء و کار رسیده و در کال اضطرار سر بر زده
القضا ایام محاصره نزدیک بخست روز انتهاء افتد جهانان بر تولد رعایت الهی بر وجات رو در کار محصوران تافت و میان جانی بیک سلطان
عبید الله خان مخالفتی معنوی نموده و در صباح یوم سه عشر و سبع مائه که موافق اول روز نوروز فیروز هر بار تقسیم علیا آمده تو کل امانی
و رجی مراد شکر انجه حصار داری بجات یافته و از انجا قطب رجع و اره فارغ کشته بر سایس و باغات و منازل و مزد و عمارات خوش افتد
و جانی بیک سلطان جنوبی دیار خراسان از آب اموسر کذشته کم بیند و فتاما هم دران ایام محمد تیمور سلطان با جناب شاهزاده رحمه و مرقب
بعید الله خان سیوت و آذه و پادشاه باشاق کدیکر خان بطرف طرمن و سنهد مقدسه اطراف آمده و آذه و تواجی اسفرایی در تخت تصرف
دارد و بره و لیر سلطنت خراسان نهادند و چون این خبر بدار السلطنه هرات رسید امرا عظام سلطنت توقف ندیده و در ماه مذکور از راه
بیابان طبس و سیستان روی بصوب عراق آورده بلیجان آوردند و خواجه ابراهیم و بعضی از بهر خواهان او بکان ان بلده را بضبط نموده و جهة
ایصال اشارت سر بجان بشهد فرستادند لاجرم تیمور سلطان متوجه شهر شده اکابر و اعیان طوعا و کرها لوازم استقبال بجا آورده ند و کلید
قلعه و شهر پیش برده اظهار اطاعت و انقیاد کرده ند و تیمور سلطان در اوج جهان آرای فرود آمده خطبه بنام خود خواند و چون میامنت کم
دران ایام و میمان تقرر صیاد بهر دیان رسید با مردم بر وجه احسن معاملت کرده اما طایفهٔ از متعصبان اهل سنت بجانب آغاز تعرض و سیاست
کرده بعضی بنوالی شهر و بره میرانی اره و ره بلا و و طریق و غنا انداخته و مولانا شمس الدین محمد نجی و مولانا حسب الله و اعظ و مؤذن مسجد
جمعه از زخم کارد و تیشه شهید ساختند و ساعة فساعة آتش این فتنه اشتعال بیشتری یافت تا آنکه مولانا خواجه عز الدین صدر خواندنی الاصل بود
و بنا بر اقتاس امیر غیاث الدین محمد بن امیر یوسف بعرض محمد تیمور سلطان رسانید که تقویت جماعتی که بنا بر اعراض فاسد خویش در مقام اتهام
بنا زنده کاو بوده شید مذهب شاه الدین محمد نجی تخریب مملکت میشود و باب زجر و منع آن طبقه حکم صادر کرده و نیز مولانا اخلی صحاف را که در
شتی زخم کارد او شهید شده بود سیاست نمود و لاجرم آن فتنه سکون یافت و چون در ماه محمد تیمور سلطان دهراة و عبید الله خان
در سنهد مقدسه و بعضی دیکر از ولایات حکومت کرده ند جمعی قریب صد نفر از سیاه کشتی شتای شایع شده هر کس از ادیکان در هر جا بوده
عنان عزیمت بصوب ماوراء النهر تافت ذکر شرف شدن امیر نظام الدین عبد الباقی و سید شریف الدین علی مناصب
مناسب و مطرز شدن مولوی حمد و دخراسان از عنان مراکب کوکب اسب امیر سید شریف الدین علی که جامع انوار فضل و ادب بود
و حاوی علوم میراث و مکتسب و بشرف نسب و علو همت از اکثر سادات عجم و عرب ممتاز و مستثنی بود عمادات و افقه قاضی محمد کاشانی
منظور نظر جهة و کشتی بستانی کشته بتفویض منصب صدارت سرافراز شد و چون چند کاه بلوازم آن امیر بیخ ثانی بنسبت
عزیمت سوم اجر فهم کرده از ان استفاحت و در وقتی که بر دو نظر بکار خراسان مراجعت نموده و بر تو حصول ایالت عراق اندام
رخصت طواف عتبات عالیات اندیشه مصمم یافت و بی عجالت بعماد آذه و امیر نظام الدین عبد الباقی بمنصب صدارت شاهی مستغنی
و سرافراز شد و بواسطه وفور التفات امیر بیخ کوکب جاه و جلالش اوج سعادت و اقبال رسید و در آن اوان که امیر بیخ جانب ماوراء النهر
کرد بدو تنقیب انجانب خویش تعیین نموده مقرر و مرسوم که من بعد استقلال امیر انجام بکار سلطنت قیام نموده و در این ایام که جز بمهمات
امیر بیخ عنی الجلید و ملاحظه اولیاء آفاق بجلیه از اصفهان متوجه ساوه کردید در دروازهٔ ولایت مذکوره پادشاه صاحب تائید
محمد بن امیر نظام الدین عبد الباقی را بنظر کیمیا اثر کرده اند و کالت نفس نفیس هایون زاد عهده انجناب کرده امیر [illegible]

بایوان کیوان رسانید و اصلا سید شریف را که از جنابه باز آمده در اردوی همایون بود بار دیگر شمول عواطف جنرانه ساخت و کحل اصبعه
عتب و زبره و بیرون اعلام رزکاه پادشاه صاحب اقتدار را بحصول رسید و در سایه اناخت فرمان واجب الاذعان نفاذ یافت که رعایای جلایر
جهة عطلت یورش خراسان آن دو سه ماه در ییلاق بسر برند و آنکه در اسالی رساو حوبات در غایت قلت بود و ایلچی قطب و علاء شیوع تمام داشت
بین توجه ناحیه ایلی ماتر آنقدار نظر کرده تخواه سپاه آنجناب صرف اعتبار ایشان دادند و موکب پادشاه و جنگ بی مدت ده روز در ساق
توقف نموده از انجا بری شتافت و از ری راه کوه کنده متوجه قزوین گردید و کشند بلاق و ولایات ده روز در کجا اقامت نموده از قزوین و از
کثرت حشم و رکاب و شمشیر قدر سر ایرده و ابر کاه غیرت عرش اثر قزوین کار سپهر دوار سینه و پادشاه جهانیان بعد از اجتماع عساکر بنصرت نشان
از اقتراح سلطانیان خواسته زنگل بیک را با جمعی از امرا و فوجی از سپاه اشکر کشای بسطام فرستاد و خود نیز مقابلت ایشان در حرکت آمده در اثنای
راه بنواحی اعمال جلال تشیف الاعلامی که جهة تحصیل وجوه نقل امیر جهانگیر مرزا آنجا نهاده بودند رفته بود مقتضی الزام از آنجا در گذشت و بسطام شرف
بساط بوسی دریافت و بنا بر آنکه در باب سر انجام و وجوه مدد که شرایط نیکو خدمتی بظهور رسانیده بود تجدد دایره عنایت پادشاه منظر لوای سعادت
اجوانش گشت و چون ایلات بسطام از فرمان اولیا حاکم کوکب احتشام عزیمت قراباغ کلستان ارم گشت همگی همایون بعرض لشکر و مشاهده یراق
بهادران رسم از عاده یافت و سپاهی که سپهر اطلس قضا و قدر بیاری جلادت آفتاب بر زیر جوشن مصقول عیون ثوابت و سیار بوسیده
و از لوامع تیغ برق کرده او اشعه سنه شعله آثار قضای بساط زمین را ساند نگار خانه چین روشن و رنگین گردانیدند امرا عظام و حکام نامور
قوریجان بهرام صولت و غازیان و اوزخشت و سایر هزبران کیسو کوش و پلنگان پر جوش و پیر جوش صقول عیون ثوابت و سیار بوسیده
سوار کرده بدان صحرا و لکنا صوف بایستادند و سیوف جان کزنا لاغر و رماح اسل پیوند فراخ زبان تیغ سارق بدعوی جلادت
و سرابی و کشاده دیگر از ایشان از جام احتشام دو قدح شیر شد و تیغ الهی بیست شد و تیغ الهی بیست شد **شعر** برافرکه چون دشت بدکهه
کند عزم رزم شه دادگر ٭ کمر زر کمر لشکر و شمشیر زر ٭ سرود ستاره کم در زیر ٭ بزم عدم رهنوش کم ٭ فتح ابر غوانی زنوش کم ٭
و دیگری رجاه اخلاص حضرت پادشاهی استقامت در زیر تجوز این کلام حکم سپهر ٭ در ابد کرد تیغ تیغ ٭ بدر بیجا سان نهنت
زاقبال شاه امامت تراه ٭ عدو چو ماه کریلا انتقاء ٭ بقاب مردی زیونش کند ٭ زصرف سنان تیز فرخونش کم ٭ و در اصلاح پادشاه
صاحب تأیید مانند جشید بخشید بر اشهد که در دکه کیتی نوید جاوید و در سیاست اخلال الطال جلال آنجا زنبور و مرده بمنزه و بیسره
و قلب و جناح و مقدمه جوه طلب تر عطیه را سطر و فرجه از نزد و اورد و بهر جا نفاذ اعتکر و بهام ماتر که میرسید سرده ارایشان پاه مدن و بیخ بر
حالت راستاه حالیشاه و سوه و اسیر پیکر میشکر کرده زبان نیازاوان نیا و دعا کوشه **نظم** که شاها فلک یکواه تو باد
جنوه ملایک سیاه تو باد ٭ ظفر در رکاب تو باد اعلام ٭ سعادت بفتی تو هر صبح و شام ٭ لوای تو بر سر فروزنده باد ٭ هیبت عدوی تو بد روز باد
کران تا کران جهان ملک تست ٭ سر بیخ در طوق فرمان تست ٭ هر تا بداران تو اجسا کرند ٭ بجز راه اقبال تو نسپرند ٭ خواهند بغیر از تو شاهی دگر
نماند بجز تو سپاهی دگر ٭ بهر جا که رزم آزمای کنی ٭ چو خورشید کشور کشای کنی ٭ ملک جهان و ملک تو مطیع ٭ چو انجم دیار عدو تو بیع ٭ و در
و بعد اخلاص آشنا کان طریق اخلاص و دعا جنیر کیها با پیر زمینه تلخ و سر بر قام عیار نوه بسکر اقبال قران یافت و هر اتصیف سیاب
تربیت کیاهای محبت و شاه سلی فرو ده بعد از آن بصوب و نخامه هایون شتافت **ذکر رسیدن رسولان پادشاهی بسلطان مظفر لوا سواحی**
شهد و ذکر تجدید سلاجلی و ترتیب بعد از استماع قرب وصول پادشاه مصور مؤید بیل بر جهت سپاه
انجم شاه و تحقیق یراق جهان در تخواه پادشاه سعادت بیوش از الوس بسطام بیلاق کالیوش خواسته معاکر سپر و ارطلی سلطان بالوس
از ملازمان آنجا و سایر سپاه متوجه مشهد مقدسه کرده اند و خلیل سلطان بقوت دولت شاهی مستظهر بوده در حوالی مسافت
نموده نسان بر قی و باد روی بمشهد مقدسه نهاد و عبید الله خان که در ولایت ماقامت اشت چون از انجمن خبر اقبال قام شاه ظفر
تر از اینجا جاری کار تحضیر در قرار داشت و در وقتی که خلیل سلطان بکهر بجی آنحضرت رسید صحبتی از باب و کلاء نوازش کرد جانی و اعلان

عزیمت بصوب مرو شاهجهان اصطاف و راه و از انجا نیز بمال توقف نیافته از راه شرشر بعزم جاجرمی رفت و از آب اتوبیه عبور نموده راه
بخارا میرکوفت و بنقیاس از استماع قرب وصول سپاه ظفر اقتباس رعب و هراس بخاطر خود سلطان که در هراة بود راه بافرغانه بر قند
کشت و از آنجا بخراسان امیر غیاث الدین محمد بن امیر یوسف و امیر سلطانغوه و امیر غیاث الدین و خواجه جمال الدین قاسم بخوری و مولانا
قاسم خواند امیر و خواجه شاه حسین جلایری که چاپلوسی هراه بود و بطنی که بهشت شیرة هنر موکب همایون پادشاه نصرت قرین
در ییلاق که بلوش بود که بنیاد خوبی و زندانی از قوت سعادت و مهر درنده عالم گشته از فرق و اونیک باید در ده باید خراسان نماند و دست مشیت
قادر بکفن لباس امن و امان در قامت اهالی آن بلدان بوشانید و تا طبیعت اصحاب بعض و طغیان را بافشاند و چون سلطان چون جاه الملک
حرقه بسد قاصد استیصال نهالی که کانی امیر محمد کرد بد و اما بجانب نقابت پناه بر تلک الصفیر اطلاع یافت تقضی کلمة القرار
ما لا یطاق حمل نموده بآمال مولانا نظام که منصب صدارت اشت از سر قند که بخیر پناه بحصار شاه زمان رفت و محمد بابر میرزا کشت دیگر آن زنده
اولاد جهانشاه را منظور نظر الطاف ساخته اسباب مدعا عنایت فرموده و آنحضرت در میان زینوقان جاه السلطنه هراة خواسته بدستور رشته تاوت
و نخر الهی بر اسپ بکاب شاهی بر کشود **ذکر فرستادن ابو القاسم بخشی ایکیت و بدلوا سطه خوجه سعد کیز بدار السلام عز**
ابو القاسم در بیان خاقان منصور سلطان الخضین میرزا در سلک اعاظم امرا منظور و تحفه زمان شیانی نیز او را منظور نظر تربیت کرده اند و در بیستی
از مهمات ملکی و مالی خلوه اده بدرجه ثابت رسانید لاجرم ابو القاسم بوکری چند و ابلغ کشیده عمار تخوت و غرور بکنج و ما عنی راه یافت
و صار از اتحو سلطان در هراة توقف نموده و دیگر محافظت آن بلدان نهاد و هم در آن ایام خواجه عطا الله و خواجه محمد و میرزا قاسم و الله
الوزیر و الاعلام خواجه جلال الدین سرکه و مولانا میر سمرقندی و سعدی دیگر از اشراف و اعیان هراة در دو نخر الهی بر اب کابیاب شاهی بکهر
سیان ایشان و ابو القاسم صحبت خلاف روی نموده و از شهر کرخ عبد و با بعض شتافت و از نزد معز اعالی و احشام آن ولایت قرب
و منظر پیاده و سوار فراهم آورده و عنان بدار الملک خراسان تافت و اراب و کلاء از هراة از آن حادثه در وازها و بیج و باره مصنوع ساخته
و خاطر و مداخت و حاضر قرار داده عالم حادیث و مقالت بر ابو القاسم بدراج سرا فرا نه کم از انجا تا شرم و بیج مسافت نبود که کره
جوی کمتر از نزد مرکوات را با خود متفق کرده اند و خواجه شهاب الدین عوزی که سالها وزارت امیر محمد و سلیمان کرده بود در میان خود سلطان
محقق جهات سالکان مذهب علیا با سر صبح از شهر بجنبه بوی ملحق کردید و امیر نظام الدین عبد القادر که شمار اموال او و دیل و تابع ایام
دولت خاقان منصور سنوه که بهر وقت در اوقات در شهر بود و جمعی کمتر از نزد و فتنه جوی مجتمع ساخت و سرای خود را بحیطه ضبط در آورده
صدای هوا دار ابو القاسم در انداخت لاجرم فتوری تمام با حوال و بیان راه بافته اکثر دستار خاطرت بیع و لبریان داشتند و ابو القاسم شهر
شد از جانب دروازه خوش بیک آورد و نزد ملک کلا جندی رسید و جمعی از زیادکان او بقدم جرات از خندق کذشتند و دروازه
آتش زدند اما بواسطه اشتعال زبان شهر نتوانستند و خواجه محمدی و میرزا قاسم که حراست دروازه ملک تعلق بدیشان زیادت
از حضور سر جز افتند و خواجه محمدی بخت اندیشه فرار نمود و الاخره باستقبال میرزا قاسم خواجه و مولانا سمرقندی و بخوی ملحق شد
و با مبدو دی از زمره جلد تیر انداز یاره در وازه خوش رفتند و بجز بدنامی ملک آنجا ابو القاسم و اتباع او خایب و خاسر باز کردیدند
قصلح و وزیر دیگر امیر عبد القادر متوجه کشت از دروازه فیروزاباد بیرون رفت و ابو القاسم بیرون رفت و در ظاهر هراة
نشسته در مضیق سلمانان کوشید آنکاه خبر قرب وصول امرای مقامی پادشاه ظفر لوا متواتر کردید و میرزا سلطان که بوجب فرمان واجب
الاذعان داروغکی ولایت و شیخ تعلق بدو میاشت محرر کیر قراولان از آن بلد کان سبق کرفته بود با سیصد نفر از نظا زان لاله
صاحبی بولحی هراة رسید و هر دو را بر اتبه نموده بی شایبه توقف و اهمال متوجه مخالفان کردید و از مردم شهر خواجه عطا الله
و خواجه محمدی و میرزا قاسم و خواجه مولانا میر و غیرهم از هراة بیرون رفته مقاتلت بر سلطان و حرکت آمدند و خواجه محمدی و میرزا قاسم
بر انجانب حمیتی که فرقه در دو کرچه اطاع سرا فرا بیان بر سلطان و مخالفان نیران قتال اشتعال داشت بمعرکه رسیدند و دست بر تیغ

وتیغ برده غایت جلادت بیدد بر رسانیدند در آن اثنا مولانا امیر سمرقندی با مردم که در عقب مانده بودند از مرو نیشت ابوالقاسم
بیاغ سرافراز در آمده است بتاراج بر آوردند و سلک جمعیت آن گروه سعادت نشان هم بسعی امیر عبدالقادر بهرات که بخت و ابوالقاسم
ناصد و دو عزیزستان هنات بکران باز کشید و نخاز بازی بخطا و تیغ انتقام آخرت و ساز خون آشامی ساخت شهاب الدین بخوری و قاسم
کرخی با سیصد کس از دوی کرد ساعت ابوالقاسم کرده بودند بقتل رسانیدند و سرهای آن بید و لشکر از بدن جدا ساخته اجساد ایشان را
طعمه ذباب و کلاب کرده اینند و در روز دیگر این فتح مبین بجناب سلطان خواجه مظفر نکوی آن بلده و ناحیه رسید و جراحات جاحات تابع را
بمراهم مرهم ملایمت ساخت و خواص و عوام را بنوید الطاف پادشاه رضوی اوصاف مستمال و امیدوار کرده اینده اعلام رجعت بر دوی بر
افراخت اما ابوالقاسم چون از خاطر هراة که بخیر در دهد و دختر جستان با حشام فجاج پیوست و استمداد از جماعت ناکجار فکر مقدر نیافت
تا تاخت کرده و هم در انجا دود بر دنا وقتی که امیر اردوشاه خروج کرد و تیغ بر خون او بیالود **ذکر وصول پادشاه عالیجاه کان الله
زاد کان و سقاه شراب الطیب دار الملک هراة بسان مجاب مملکت بنا بی نزیل الجنان** لوای کشور نامی و کوکب
کرد و زمانیت ظل اللهی بعد از توجه خلیل سلطان بجهاد بر دار کاموش بنهضت فرموده و کوچ بر کوچ بخوشان شتافته در آثار او اجرا فرمود
سلاطین ماوراء النهر شرح بلیت و حضرة شاهی او از لشکر بسیار الهی بقید بر رسانیده از خوشان بالک او کان نخر امید و در آن خرابه
تراخت آثار چند و ذاقات و بوده صاحب شاط و صاحب عیش و انبساط مهد و مبسوط کرده اینده در آن اثنا خاکه و ولایت مرو و ده ملک
از مرهم سپاه او زبان بلده و دار الکامشته بود بپایه سریر اعلی رسید و بواسطه تحریک ناهجار پادشاه جمعیت شعار رحکم فرمود که او را کشوت
سوزان بوشانیده و بدار کوشش سوار ساخته کرد اردوی همایون که باید نداهد از زیاده بجهانیت حرم سوزنا طمال ده ملک کشت
و اطعام خلق خاص و عام بعقد مرو معهد در سلک اهم اشتغال شد و هم در آن اوکان خاطر همایون مآثر شاهی بوزیت زمره
از امرا و اکابر دولت قرار که فرقه بعضی بر الحب خاق و جمعی ابا سلطانی ملقب و موسوم ساخت و نیل بیک بخان لقب داد و بسبب
تفویض ایالت هراة و توابع و مضافات پایه قدر و منزلتش از اوج کیوان کذشت آنکاه پادشاه کیتی پناه احرام طواف بحسب کعبه و بیت امام
عالیمقام علی بن موسی الرضا بسته از اکابر و اکابر بهشت فشان شتافت و خانجه شیوه مستوده آنحضرت از روی اخلاص و نیاز
لوازم زیارت بجا آورده بر کوکب از مرحمتی و برخات حالیجا و بر آن روضه کرم بنیت شافت و از آنجا بصوب ولایت بلد غیر نهضت
نموده پس از وصول بجا زنه بایجان معلوم شد که میان و صحرا نشیان هست بغارتی که از مرو کجد و ران مراجعت نموده بودند تعرض سپاه
کرده اند و طایفه را شهید ساخته برای آن مرد اجازت برده اند و اعیان و رقت محبوب او بکان از اثیر بر خاطر غاشیه اطاعت ایشان بر
دوی کرد شتافته اند و پادشاه کامکار مناجعت و موافقت ایشان را پذیرفته از بنا علی هدا ساخته قهر پادشاه نصرت پناه بقتل عام و ناداد و دیگر بخشی
با بعضی کثیر از عساکر بهرام صولت بآن کاه اشتغال نمود ساحت آن ولایت را از خون آن قوم دون کلکون ساختند و اموال ایشان را بسیاه
نهب و غارت بر داده صدای مرتی بعمل موسیقی به دوم طاق کردون انداختند و موکب پادشاه ربع مسکون در آن اوان با خاک مرتفع
در نهایت نضارت و طراوت و زیر چند میل ساحت بود و آرای فنا کان زاویه بیداد و از دست رشکان بلد بنا مرادی که در هراة و توابع
بودند و بدرة امید بر شاه راه انتظار داشتند بحصول پیوست و اعلان عزل ایالت خلیل و قوت افتند قدم از سر ساخته و آثار سپاه تیغ
در جات شاخه بار دوی کیهان پوی شتافتند و بتبدیل و تغییر خلافت مصیر بر افراز کشتند زبان حال و قال دعای دولت و اقبال ملازمان
آستان جاه و جلال کشادند و بانواع التفات و اصطناع سرافراز و مباهی شده قدم بر مسند حصول اراده و مرام نهادند در خلال آن احوال
امیر نظام الدین عبد الباقی جهت سر انجام مهام مهم سرکار سلطنت و کامرانی بلغار و تجارت ایالت بنا بهی نیل خاق بلد و حدود شافت
و قضایای مرقوم قرب الدار بر نهج عدالت فیصل داده چون اهتمام خاص امور ملک و ملت و رسالت نظام انتظام یافت **ذکر آن اجل خاجه
کامل الدین محمود طی طریق کرده بدیار بعضی دکر و تابع کرده در آن اوان بنده** خامه شکرین شمامه و معنی حکایات مناقب

رحیمه بیان و قهرزده بود که خواجه کمال الدین محمود بعد از واقعه محمود آن از آب امویه عبور کرده و بطی توقف نموده و اطلاف آن بلده را
بحضور ساخته چند کاه رایت مقاومت بلسان اهل و نیک بر افراخت و در وقتی که محصول رسید و در شهر ذخیره نماند بوای سلطان هر آن زمان
خزه علی بیک سلطان عازم تسخیر آن بلده شده با سپاه فراوان از کفره محمود و نبود و طغیان اطاعت آن بکان مال کشتیم اجرا محمود
شاهان از اخاجه در آمد و کشتی بعشاری که مصر راه قات پادشاه جمعیت صفات مجدد بامیر رفا بود رفته و سپاه در خدمت
آنحضرة صریر و در ساحا جاد ای لاوت و سع عشر و تسعمائه استماع خود که بوای سلطان بالتفاق سایر سلاطین ماوراء النهر و شریع را
باز کذاشت تا بران خواجه محمود بلد بکر بلغ شتافت اما اشراف و اعیان آن بلده بقصور آنکه خواجه محمود شاید اشارا بجرم اطاعت سلطان
برای مواخذه تادیبا عتاب بر اندکذاشتند و خواجه محمود در اواخر ماه مذکور متوجه خراسان شده پس از وصول بمنزل طی اراغ ادهمای که
سر ایعضی از احشام و لایت جزه را از بود در شیوه قطع تاز ملوث نموده و خود را از جمله اهو اخراهان سلطان اوزبک معترف بالجاب
عباد الطاق و جاخوده و آخر اجر صنده و اخلاق ستوده و اوصاف پاد سکر کرده و داد ایل چیب سمرند کرده شربت شهادت چشانید
و چون این خبر بعرض پادشاه و الاکهر رسید خاطر همایون متوجه انتظام مهام بخارا ستان کشته و بلاق و یاخاک و فیان واجب الاذعان
تقاد یافت که دیو سلطان و امیر سلطان بجانب ع و امداد خود و شیر غان روند مقرر آنکه عبار تسخیر آن ولایت دیو سلطان بحکومت سلخ توقف نمایند
و توابع و مضافات آن بلده را از تعرض عالقان بسیاست رسانیده و امیر سلطان جهة کوماش نیل امان بخراسان باز آید و ولایت فاس متوکل
او باشد و امرا و امرا جزئی از سپاه مظفر لوا روی بقصد او وه پس از وصول بسته غان ارباب و کلاء تمران آن بلده لوازم استقبال استحقال نموده
و رایم لطافت و اعیا مرعی اشتهاد و ابواب شهر بر روی اسلام کشوده و از نظم نیز مادات و قضاة و اشراف و اعیان تعالید
شهر و قلعه را نزد و نواب و سلطان آورده و شرایط نیاز و شکر مقید بر رسانیدند و اظهار اخلاص و خدمتکاری کرده اند اما
امدخوه کی از اهل اهلاد اکه موسوم بود بنا اقبال بیشوای خود ساخته طریق عدوان و طغیان مسلوک داشتند و اظهار اخلاص و شیاع
کرده رایت وفا و وفای او بکان بر افراشتند تا امیر سلطان و امیر سلطان از شرغان بظاهر امدخوه شتافته تا زبان نظام آثار ملت
قلعه کری نموده اند و قرا بقال و اتباع او در مقام مدافعت و ملاقات ثبات قدم و در زده ابواب خلت و حمال کشوده و زمان تحاصر و
محاربه بجنس و دوز امتداد داشت چون دولت الدمودند قهر اهزار آن بلده مفتوح کشت و دیو سلطان بقتل عام فرمان داده کامکاران
امدخوه را جزء تدبیر دکشت و صغیر و کبیر و زنا و پیران بضرب تیغ و تیر قتل رسید ندکه قرا بقال که اهل او را بدکره بیکاه
عالیشاه روان کرده اند و چون خاطر دیو سلطان از مهم امدخوه فراغت یافت مظفر و منصور بیلغ شتافت و تدارک اخلاص که در
ملک روی نموده بود مشغول کردید و پس تواند مدد تسخیر جهات اهالی بخارا ستان تافت اما امیر سلطان بخانجه مقرر شد و عنان
بجانب خراسان معطوف کردانید و بعد از راحت لوا کشور کشائی بنا بهی مقصد رسید هم اخاسا کرده مذکور **ذکر توجه شاه بر خراسان
بصوب ولایت ترشیز و قندهار** در آن ایام خجسته آغاز و خجسته و جام که پادشاه خورشید احتشام از مرجز خان شیبانی خدا طرح عالی
آشیانه فارغ ساخته در ذکر فاخره هراة لوای نشاط و کامرانی بر افراخت و اندیشه و الوان ارغون مشاع سلک ملازمت سایر بکلم بلاد و امصار
از ولایت ترشیز و قندهار بدکاه سپهر وقار امده و اظهار رضویت و اخلاص نموده و روزی چند در ملازمت سده امامت و کرامت
سریر دولت پادشاه سکونت جست در وقت مراجعت از خراسان بعلامت نفاق و عصیان زاهیده او شاهد نموده تمضای حکم
همایون تمغای بیک را بحسین بیک قلمرو نداده و قلعه اختیار الدین محمود کرده اند و حسین بیک حسابا نموده بعلمزده شجاع بیک
جدا بجکاه که در الحسنی اوقات کذشته اند یکی از موکلان تیوا عید دیوب باجرو متفق کرده اند و عزم فرار نموده در صحن از ذکر اخوه
ارغون هاروده در نواحی هراة مخفی بود بیقام و مشاهده در شب معین اسبهای همایون نورد و آلات نموده و اشقه بر جانب ارات
آمده اند و کامرانی و تمغای بیک در ایلم موعوده اهل اهلم کشته در آن بیشه که بود اهل قلعه انصاف نموده و چون آنحضرت

در خواب شده بکمند جهد و تدبیر از لاد و ضلال خود را بخلاص رسانید و بیاری جلادت از عقد فی کند شتر بنوکران خویش که بکلی مسلح
ایستاده بودند نظر کرد و بر اسب چابک رفتار سوار شده بصوب قندهار فرار نمود و در دیگر که اینعنی بهرمن حسین بیک الدر سید از غایت ضعف
حکم ضرورت که غازیان از سپاهیان خراسان هر کس در هر جا یابند معروض تیغ سیاست کرده اند لاجرم در انروز در هراة فتنه عظیم حادث شد و بعضی
کس قتل کشتند و بسیاری بجهات پکاهان غارت و تاریج یافت درین اوقات که فزع ماهیر عالم ظفر بیکدیگر بساحت ممالک خراسان تاخت
خاطر این سرتیجه لشکر شد هار و آسیب طلیع بیک شده و فرمان همایون نافذ گشت که شاهرخ بیک اقتار با جمعی از سپاه جرار بجانب مشابه و
بعارج آولایات اکرم بیک و الدخوه قیصر ایلو باشد بدیو سلطان مطلق کرده و شاهرخ بیک راه قندهار پیش گرفته طلیع بیک و رستم قیصر نوع
و صارم قرب و صولت هرج بیک رسولان بصوب بابان بالمالقوان رسالت اشتغال طاعت و انقیاد کرده و از انجا امیر ساجد عدیم جواسته لوازم
استغفار بجا آورده و خطبه و سکه باسم پادشاه ربع مسکون مزین کرده اند و سعادت مذهب و ملت ایشان را ظاهر ساخته اند و اجاج و مراجع راسلام
و شاهرخ بیک عنداد و ایلچیه و قبلی امراحت کوفته عازم اندخوی گشت و در آثار لاهجر و اقعه آولایات راستوه عنان بکران بطرف دیو
بعزت نشان انعطاف داده و در وقتی که موکب همایون از خراسان متوجه اصفهان بود پایه سریر اعلی رسیده کیفیت اطاعت و انقیاد عساکر
بعز عرض رسانید **گفتار در بیان معاودت رایات آفتاب اشراق از خراسان بجانب عراق** چون امیر تیمور
ممالک خراسان بر طبق تحفه ملازمان آستان ملایک آشیان ساخته و پرداخته شد و در هیچ طرف از حدود آن مملکت امری که موجب انتظام
ضیر و تلذیر و تمادی رای عالم آرا و اولیاء شاه کشورگشای در راحت قرار گرفت و در اولی میزان که ضابط خراسان بجانب بلخ و بیان در اهتزاز آمده
اقران لیل و نهار رحمت اعتدال پذیرفت مهر سپهر شرفا کی از آنالیک با ماهای نهضت نموده و مرغزار کهکشان از این مقدم همایون رشک
فضا گلستان ساخت و در سرعت هر آنچه حیث عن الاوقات اندک توقفی کرده رایه نهضت بصوب خطه اصفهان بر افراخت موکب اعلی
که از استظهار سایه چتر فرقد فرسای کشور گشای در مهاد امنیت بودند و آنا استقام صایر معدلت و مناظر ملکی آرای بر صدر آسایش
بی غوغا بند بکاره تاب آفتاب و فتاب افتادند و صبوح عزیم مهاجرت که قرار شده خاطر بر خرج ساغر فراق بر مذاق قرار داده اند و از دور
کیهان پوی کوچ و کوچ و ملازمت پناه بر شتافتند و در اندک مدتی و مسافت چاه و ملال رسید که جمعی از فرم فتنه انگیز و فتنجی از اوباش پرستیز طاغی
با بقرا و لدیر نزا بر الحسن بایاه شاهی پرداشته در بنا رازاره خلط و فساد اشتغال و التهاب داده اند و بعضی از قواجر را صنوط ساخته
مخالفت و پیمان در وی اصحاب رشد و رشاد کشاده اند تیمور ان فرمان واجب الاذعان نفاذ یافت که امیر نظام الدین عبد اللطیف و عساکر
استاجلو که بجانب میرزا اسلطنت شده بود با فوجی از سپاه ظفر سلک جهة دفع شر آنجماعت متوجه گشتند و سر بجنگ جماعت و دوره آن بلاد هیئت
آن طایفه را بعد از دهم کسر سخن خورد جمعی از دیشان را بر خاک هلاک ریختند و سلطان خلد با بیرکه بعد بجاران آنجا و از تاب آفتاب حدت نجات
یافتند و امیر عبد اللطیف و جهان سلطان بعد از فراغ از دفع معاندان بکران بصوب آستان ملایک آشیان نافذ و در اصفهان مقدم
و حضور پایه سریر اعلی رسیدند و مهمای بکلیات مقرون ساخته بودند هر چند بر رسانید و پادشاه عالیجاه در آن زمستان در خان امان ملک
شانه در اصفهان قشلاق نموده جامع عدل و احسان بر مفارق سوطان آن بلد مبسوط ساخت و ساط عشرت و نشاط گسترده و در رعایت
دولت و کامرانی بخرج افراح و اجر عالی پرداخت و در موسم سرای که از مقر ساغر بزم طرب را فروخت و از مشرع بهار ساقیان کلهدار
مجلس عیش را طراوت ایام بهار داد و چون در کال بحث و سرور و نهایت مسرت و حضور مجلس شاهانه بایان رسید و سلطان ربع و اعدا الهوا
و نماند و سر بر وکل و لا و سنبل و ریحان شت و محاجر و سید و جشید خور شیدان از مسافت زمین علم حشمت و کل را و لغت موجب
منزل معکوست و آنا هر از سایه بر دوین ساحت کلزار و سایه در نضارت از نهضت بر دیده کشت **شعر** بر دولت لاله ساغر بلاغ
چو مشکت باده در کل باغ * برج حلیات زر فشان * بر افراخت جشید کرد و زمان * در بهار شد ابر و بهشت * فضا چو کشت بحر و بحر
پادشاه نیکو سرشت ما و کشت محمود دست بدوع اعلام فیروزی اعلام از اصفهان بصوب همدان نهضت نمود و بعد از قطع منازل و طی مراحل

فضای

فضای جانفزای آن ولایت و اعضر بسر اراده عزیمت کرده اند و جهید مباط عیش و حضور اشارت همایون و آن بهاره بیلاقات آن دیار که از
غایت تراکم رمله طرب ارای بوده بهترین منزهات عالمست در کال نشاط و دوستکامی اوقات گذرانیده در صباح و رواح در زمان
نشست جامهای راح رحلی و اقداح شراب ارغوانی و در کشید و دران اثنا مژده بتوجه سلطان سلیم ارزوم بطرف آذربایجان متابع گشت
و خاطر انور همایون بجانب روم مشتاق مجلس بزم و نوشت **گفتار در بیان شمه از احوال ملوک روم و فرار نمودن از ایالت سلطان سلیم**
و ذکر افاده زاده در بادیه مخالفت و فرار نامه رای هفت اقلیم از بعض ولایات گذشته و کلام احکایات مذکور
گشت بطیع زیر بسلسله جان مستشفقان منسم سید بسیار که حضرت صاحبقران امیر تیمور گورکان بعد از فوت الدیم بایزید ایلدرم بر ساو
توابع و نواحی بایزیدش موسی چلبی مفوض کرده اند و چون موسی چلبی چند کاهی بلوازم امر پادشاهی پرداخت بر اسطوخول امید بجلیم
آخوت راسش لباخت و سلطانزاده قدم بر مسند سلطنت نهاده و مقدی مدیاد وقات شریف بمراد و کامرانی گذرانید و بعد از آنکه او نیز بطلب
بلیغ مشتاق که بدولت رشدش سلطان محمد صاحب تیلیغ و اعتر گشت و سالک مسالک غزو و جهاد شده مرتبه او از رتبت آبا و اجداد در گذشت
بجای پدر شاه و خم نشست * چو کی نام آوران بر دست * جهانرا بخوبی جهانداشته * تخت حکومت بزاد ارشد * و سلطان محمد از شام
بر دو صفت عدل و انصاف موصوف و بر دو جهم و فضیلت معروف هر دو رعایت بر استیصال اهل ضلال و معروف داشتی و پیوسته شرع مطهر
و ملت نبیست بملوک نصاری و کفار زنگ بر بیخ حضیر بحاکشی تا آنکه قسطنطنیه را که استنبول اشهر بست مفتوح ساخت و آن بلده را دار
الملک ساخته صدق تمر علم استقلال بر افراخت و چون سلطان محمد نیز مانند پدر بعد عالم بحطا انتقال کرد پسرش ملیم بایزید بر وی تمشیت
مهمات سلطنت آورده و او نیز عمری بجهاد و بجاهد بسر برد و نسبت بخدام پادشاه دین پناه در مقام اطاعت و سلوک سنین و اوقات بسر
سیع عشر و ستمایه انتقال افتاده و ولدش سلطان سلیم بای بر سریر جهانبانی نهاده و او بخلاف پدر و پیش آبا و اجداد ارتداد و مستعد بر ملاحت
نفس ضیر تجاوز نموده و با آستانه کان بارگاه عالیشاه در مقام عصیان آمده ابواب مقاتله و مقابله باز کشود و در شهور سنه عشر و عشرین
و ثلاثمایه در دم لشکر و فراهم آورده که هر یک در تجلی هیجا نوک سنان نشان مانند کوه الوند از پیش بر داشتندی و در سنه کهنام و ستمایه
بر یکان بر خلاف تخم اعلی در زمین دل کاشتندی عدد آن سپاه از حد و تخمین مستوفیان آنگاه افزون و شمار آنجمله کمراه از حاطه
خیال بحاسبان مهارت پناه بیرون **نظم** سپاهی چو دریا بجوش و خروش * سرانرهنگان نوله بوش * هر یک کوتوه بر زنجوش
تمامی سمع سیرت و بوجوش * آنگاه متوجه آذربایجان گشته سکو بدرگاه عالیشاه و مساد و کفیت توجه خود را بعزم رزم اعلام داده و قاصد
اردوهمان آستان آسمان نشان رسیده و بسکر نواب مدار سپهر و مجاب عتبه علیه سعادت زمین بوسی دریافت و چون نهضت سلطان
جنت مقال و بعد از عرضه داشت نوه آنحضرت و هو که ملتزم باد و فوز تایید الهی و معونه توفیق نامتناهی برایت توجه افراخته امیر و معاطه
و مقاتله عمل مقاومت مجموع بیش نیافته هست بلد نهضت ساخته امیر و در هر منزل که ملاقات واقع میشود آنچه مقدم باشد مظهور خواهد آمد
ارجع الیهم فلنأتینهم بجنود لا قبل لهم بها الآیه شعر چو بیند و ارکرد و کوی * کرای کشتاسر و بلند بخوی
بنیروی شیر و بخم پلنگ * من اینک رسیده بمیدان جنگ * کنم سر بسر دیدان تیغ تیز * بدیشان نمایم طریق ستیز * زخون و بلرزان مردم شکار
هر دشت و هامون که کلگون کنم * تو ای شاه سعادت هجوم * جهانرا کنم ملک ارجمند روم * آنگاه بطی با سو شاید زخلت شاهی منفر کرده و ایلچی
حضرت اصلاح اه و او پایه سریر سلطان سلیم شتافته عرض جرایی که شنیده بودند کشاده **ذکر توجه رایات نصرت بجنود مظفر**
و قتال شاه رضوی خصال با پادشاه روم حضرت فیض پذیر حقیقان نزم جاه و جلال و خاطر بهر یا آنرمز خوشان باده دولت و
اقبال تمنوی ظاهر خواهد بود که ساغر سلطنت و جهانبانی و شراب خلافت و کامرانی کسی را که مرلوی کسی دارد که چون عناق سلیم و رواج مستعد
سعادت قدری رسید جان نشاء انگیزه کو ابواب رجح و سعود در روی دو کار خاریز کار نرم سپهر جفا کار کشایند و گرنه شراب عنفوان ایجاد
اهل عقلت و بیدار از احد انجام تحت انجام اندک بهره باید جان عربده ساز و طرح بدستی اندازد که چنین عالی استعفی کرده امیدوار

شمشیر مسرت و سرور از لوح زنده کانی بزه طلبیع موی بر منبر داده بر مستمزاد نظر بر عبارت مسکین رهرو که تمام رعایت قلوب شام
جان فضلا ستوده شیم رسانیده صورت حال سلطان سلیم توانند بود که عدالت استشمام شهاب بالت و کاکاری بوز خیلاء سپاه معزول
گشته عزم تصیر آرزو بالجان نیم و خسوی کثیر از تابع خود را تعصیر تیغ آفتاب شعاع پادشاه جمجاه اطاح ساختر بنا آی او مارا مراحت نبود
کیف واحد مذکور آنکه چون شاه نیکوبت صافی طویت الهی سلطان سلیم را دور همان اجازت اداء آن قال شده بادی قلاع و بنای برسرت انتهب
جهان بیاکره اید و خان ظفر نشان بدست قلید ومن یتوکل علی الله فهو حسبه سپرد مکرمه فضل الله الفاعدین علی المجاهدین بزبان
الهام بیان گذرانید شعر بر امید جهانگیر برفت حمد چو خورشید برابر چرخ بلند • ابر اش بر افراخت مرتا سپهر • مه دانش گشت بخوی کاه
جیبت کتاب مهر سپهر ران • تقاضر کان در کابین سران • سپر کشان خالت راهزن شده • ظفر خلاص سالعرش شده • و چون هر اتر زنجا
موکب همایون بطرف گشت بوضوح انجامید که سلطان سلیم کوچ کوچ متوجه است لاجرم پادشاه ظفر پناه بی آنکه لجوج سپاه بر دوازده ماه دو
هزار سوار تیغ گذار که در آن زمان ملازم اردوی همیر و دنی تاز بودند عنان بیکران طرف خان ماست ساخت و در آن اوان جب سنه عشر و
تسعمائه در منزل جالندر که در سیاه بحی تر بیت تقارب و تعین دست داده پادشاه والا نژاد سپهر اشکر شجاعت مقاد را در اوج
مخدمان و معنی بیکر از اقرار مصور مو بید مشید کرده اید و در سیر و در سیر خان لجوج کثیر از خان کنه کوش منزل کرده و الحجر علی الجم
از اوفق قلب طالع گشته مقرر شده که امیر نظام الدین محمد کوته و امیر شرف الدین علی اتکا زانی اتفاق و تعین از منزل بیشتر کوچ
در سایه آن رایت ظفر آیت توقف نمایند و آنحضرت بقلب اشرف اعلی با زمره از بهکار بخدم و فاو لیکان نظر هجاد بجانب قرب صف بنده
نادر هر طرف که بکوملا احتیاج شود ابواب اعانت بر کشایند نظم بر اراست شاه ظفر اقتباس صفوف سپاه و قیامت هراس
نصف بکه سدی مکدر بنا نموده تهیش مرتوس نما • و چون سایه شب اخلاء ایشکو اطالی بعالم عطمت مشاهدت بدیدت سنان غازیان
فتح نشان زعمای بخواست و لوای فیروزی نمای ایچ نصرت و اقبال بر کشید و تیغ ساهر الی بخشای مهر کرد اقبال بر اراست شعر
علم بار امید بر اوج سپهر • شده هر علم بیکر ماه و مهر • سنان کشت چون تیغ افروخته • شعاعش زبان سوخته • و از انجانب سلطان
خانیه مهیا سلوک و بر است مرفراز نشسته فرود آمده بکرد معسکر چون از اعلام بر سیر بیواری بلند کرده اید و آنها را بر تیغ بر بیکر بر استه
در انصار استوار منزل کرده بود و از ده هزار تیغ انداز کمر بسته و خدمتی می بودند مقرر کرده که در پیش صف ایستاده بکار جوید و تیغ
در پناه برد و بیست هزار سوار که کاد را امیران مجها و ستاده که رایت قتال و جدال بر افراز ند آنکاه از هر دو طرف بکار علامات و اسلحه
و تهنگان طبر سالت و فرزانکی آغاز مستیز کرده و در میدان تاخته و در یکدیگر او بیخته دست باستعمال آلات قتال زبده ند بیت
زهر سوی مانند غرنده شیر • بمیدان رسید مدد دلیر • بکف جلد تیغ خارا کداز • فکنده بجوشن رز کار • بر دانکی هر یکی بر سپی
بهم بر زده لشکری در دی • نشسته بر اسپان فولاد سم • بجان نا آوازه و صرخم • غریو کوس بعد آواز بلند شد و آیه اذا زلزلت
زلزالها خاهر ساخت شعر بکردون بر آمد خروش بغیر • طبر زد بر خروش چرخ اثیر • چنان آمد آواز صور بر کوش
کر شد بید لا نازا بر ختلی هوش • سلطان سنان عالم سوز چون برق لامع و رخش بجهت بر ایران افاده و لاحکم بکان سلطان اوزبک هیجون
صاعقه لطایع اسماء بر بندکانی سالکان طریق بهلوان یاد فرا برداد و رمح تهان کرده ارغان بیان مواکب سپهر پایه مانند شهاب ثاقب
صوب حضارت روم زبانه کشید و تهنگ مربع آهنک رویان از دیع و نخشان غازیان میدان باد شکیر از لمع جرعه جرون و زمید
سر بر دوازده در دست و بازو مرکان کوی شال رمح چکان سلطان کشت و خون نامه مردان از مریع باران کرده از جوف بیع فریاد بر اهل
طبقه زمین در کذشت بیت فرو رفت خون از ده بیغف • چو اطفال اطرا از سیغف • سنان بلان سطلم از وزند • چو بوی بهاری چو اخوند
و در آنه و زهو لنا لک جهو کثیر از دو میان سنبلک تصرت تیغ رستان بر اعران سپاه پادشاه شرفنا لشه و خالک هاول افتاد اما چون لشکر
سلطان سلیم بجوی حرکات دو ابر افلاک تهیلت بودند و در لوازم میدان داری و تحشر کاری عقد بعقد و رسی میبودند و تو بر جان ایشان

در آتش اد ین تفنک و اوزبکی نار به جنک بر بنیه طریقه اجتهاد جهاد او بر بند که هر لحظه بخشش هزار تفنک بیکد هد صدای بلند در عالم
می انداخت و تیر بش کاتون در و بر بر و لاز اسوجه بر فرود و در فضای سپهر کوه را شب سایه ساخت و فوج امرا و اعیان سپاه
ظفر پناه بنیه مانند حسین بیک لله و خلیل بیک و مادر و بیه و فوجی بانی و امیر عبد الله فی و سید شریف الدین علی و میر محمد کوته و سلطان قلی
میر ارمنج خدنک و فتک و خان بر عمل بر مهت شهادت چشیدند و آنکسانی که بر ایمان هاتف غیب ماغز مای ومن یقاتل فی
سبیل الله فیقتل او یغلب فسوف نؤتیه اجرا عظیما شنیده بود در آن اثنا آتش غضب پادشاه عجم و عرب در خاطر حضرت مآب زبانه
زدن کرفت و قطعه اقوم قیلت لهبه در باطن حضرت سلیمی صفت الهاب عدوت و تشیره و الفاد آثار از تیام آتشی اعانت
اعدا و معاونت اشرار بر صفحه تمان خاکسار حکم کرد و بقوت دست و بازوی ولایت و قدرت سر پنجه کرامت و هدایت کرد از وجود
خلقی از سالکان مسالک بجاهت و ادبر و بی نیاز تکلف و تعزوی و غالطه تصلف و منع کستری و انکه آنهم جبیر و دی کار زادی
و وجود کرا ز هدایی اهلال اسم خدنک ما بر کوش زبان زنها کشاده و شیر چرخ مدور از تاب سنان آهن فشان در بیشه الهاب و
اضطراب افتاد نظم شه شیره لی بصف کارزار • جهان بر سخنزی بفوه آشکار • کرد رخم اعلا جدات سپاه • نهاک تیغ کرد موجبید
زمر کشت اذاخت بر یکدکر • نهان شد بین بزد از نظر • و آن اثنا از سپاه قیامت هجوم روم طلوع اعلام بهکی بود در بر بر سپا
و بر ابر آنحضرة در آمد اما چش از آنکه دست تیغ و سنان بر دو پادشاه جبیدار شمشیری و برق سرش بر دو که تا بسیار اش منفش کشتن تقاضا
استماع افاده بر کی از ملازمان طوع اعلی جنبد آور از سلطان سلیم بر دو پادشاه روم آن حضرت را مطلع نموده در زبان داد بجز از کسی
منتب بعزیزی خلد الجلاب بود هیچ آورده را قدرت جنب کر این نوع تیغ قرار داد القصه چون سپاه سلطان سلیم آن شاخت و تیغ کذاری
و آن صولت و میدان داری مشاهده کرده ند عنان اختیار و زمام اصطبار از قبضه اقتدار ایشان بیرون رفت و بی تحاشی و بکار تیغ و حجر
ترتیب داده بود مذکره اینده لا دران موکب حضرت نشان بکار بر ایشان تاخته و حجی دیکر بار خالک هلاک انداخته اما بقیة السیف که
باضطراب و اضطراب شکسته و بود مانده اوقات آن بحر طرد الحضر ظاهر و مضبوط کرده اینده و قتلک انداز از اکار بار انشتر بر کشتر جلد بکار
کرد بند و چون بر صیر انور پادشاه دیع سکون و فریغ اینفی و الحق و لایح بود که رالقام اصرار بیکار بر جب هلاک اعلام نصرت شعار
میشو خاطر عالیه متاثر بران قرار داد که موجب کلا الحرب خدعة چند کوچ باز پس نشیند که رو بیان مانند محمد خان شیبانی دیکر کشتن تیغ
ارمیان عراب و حجر بیرون آید آنکاه عطف عنان کرده و از دیکر بر ایشان تازه و بنیاد جات آنقوم بر ستیز بر انداز ند اجزا و اجزا
و طبل و علم تیز بر فراز اعلا بر کرین شتافت و الهیان بالطراف و جوانب ممالک عجم و سار سالک اشتر اجتماع سپاه ظفر پناه و ملتاه
و سلطان سلیم بعبارة و احسن آنحضرة از جالندر از جاد الملک تا در الجان خواهید و شید که پادشاه صاحب تأیید عساکر فیروزی مآثر اجتماع
متوجه آنجانب شاران خوف عظیم و حضیر بش مستولی شد و ملاحت تقی محضر در مراحت اشتر از نصفه آن در الجان در کذشت
و زیاده از شصت روز در آن ملاه توقف نمود و در آنجا خرماه طبل کوچ کوفر مصوب بروم توجه فرمود لی هر چند بود کوزیه بر دو و
هر کز نشو و مقیم در نشاشیر • کهنک وطن بکذ بهر جای و سیا • در سکن شاهان کی ماند در • و این بیت بحث اشد در موضع دکر بن
مسامع پادشاه ظفر قرین رسید و هاتف غیب در خاطر عاطر آمد کرد ایرجاه و جلال اسخون از اقبال و بیاسلک شعر کاین دو علی کی هیچ
و ادای بزید و زن فرا قبال آب • با عزم نو کیه حضر چون نشر بر اب • بامال تو قصد اوجه در ابو جلب • لاجرم موکب ظفر قرین از ده کرنیت
متوجه بنزیر کردید و در طی مسافت سارعت کرده در میان سال مذکور در نواحی آن بلد منزل کزید سادات و قضاة و اشراف و اکابر
و اعیان ملازمت و استقبال استجبال کرده ند و از نجا رموکب همایون دیع اسپه اجلا داده مراسم نیاز و نثار بجا آورده ند و پادشاه مؤید بتا
و رمح کرجید و بیال عزت دیقه تحدید و ایاد بلاد الحلاه و اسرح آنسرستان هلجا قشلاق می کرد و بتدارک اخلال و عمارت
خرام بارکاه سدره سقف است داده بود مشغول کرده ابواب انصاف و عدالت بر کشود بیت جهان از تو نو بنده زندکانی

عدالت فرّهٔ بایندگی یافت • فلک بیارم خم ازبیخ برکند • عرض طبع بنا عدل افکند **ذکر وصول نمودن از جدار دیدهٔ حکام فعال اقتدار**
بدیهٔ اعتبار واختیار وبیان بعضی دیگر از وقایع روزگار وحوادث لیل ونهار در آن سال که
دار الملک آذربایجان از زمین مقدم پادشاه جهانیان مرضاً جاه غرای و وضع رضوان تفاخر سینی خاطر خورشید مآثر نموده بود و نور
مهر منور رضا کسب موجه آن گشت که زمام رتق وفتق وقبض وبسط رحل وعقد وابرام وسند امور مملکت بکرامی سلطنت وپادشاهی قیصر
درایت وکف کفایت صاحب کیاسی مهذب کرمنایت راقی دزخیش اساس نیا ده دولت سعادت ثبات ودوام گیرد وآجابت عقل ورسنی
قاعدهٔ ارکان ملک وملت صفت صحیح واستحکام پذیرد واز تخیم کلام اعلا قوی شام جان ساکنان آفاق مطرح گردد واز نسیم
مجالس آدابش بضاعت کلزار تمنای تلطفان اطراف امصار بوقوع پیوندد وتصفت شاملی ظلومان بادیهٔ اعوادی از آب آفتاب جوادث
نجات داده نظام فراغت وآسایش رساند ورحمت کاملی مقهوران زاویهٔ بیادی الاخطار آزادی رسیم جهانگاه خلاصی یافته بر ناصیهٔ
آثار عدالت فاریکه اندیشه ضیائی اثاث ارست ورتبار رحمی حالت برجبین آید وکان بعضاً نفوذ کوهی گشت
خورنده زان زمین کنان بدیعیت جمیعت دانی او بعلی راه فشرده بود • مبارک بود وی او بر ملک بارجه خلیله • معود رحیم کمایه کرنا زیبه
زمانه کوش واد ارکه تا بارجه دیده • وبعد از استفتاء واستخاره • این منصب جلیل الرتبت بر ذات شریف والا صفات میرزا
شاه حسین اصفهانی که سابقاً رسالت ارتاب بلاد خلاف ورسنی خاقانی منظور رحمت آمده حکم همایون از مکن غایت روز افزون نفاذ
یافت که تخلف بر جهت الاستقلال والانفراد متعهد انجام امور سلطنت وجهانبانی بوده جمیع امرا وارکان دولت وقاضی ودر ادنی اعیان
حضرت قاهره بی تامل تعرض جایند وغایت معاونت بر دو نوکر فرش وقوف ومشورتش در هیچ مهم از مهمات جزوی وکلی معنی نمایند که جزو
عمده علیه میرزا شاه حسین ملاذ امر اخاقین وپناه ولاة مشرقین گشت وبایحشت واقدارش امیدوار عنایات پادشاه جهانبانی شیم
صفت ارتفاع یافته از عرق فرقدین در گذشت **نظم** پناه سروران شده دکه او • سزام آدمیان نخلت او • وهم دیدان لامر
پادشاه آفاق احتشام تجدید موجه مقوت ارکان شریعت غرا وتشیت مهام سادات وقضاة وعلما گشت سر منصب صدارت بانجناب
سیادت پناه امیر شهاب الدین عبدالله ولد سید نظام الدین احمد لاهیجی که از اکابر سادات آذربایجان بود تقویت نموده وچون انتخاب
کامینی از عهدهٔ سرانجام آن امور ومنصب بیرون نتوانست آمد منصب صدارت بوجه فایض الجود ثابت فمای مشرف شد که الا از اجال
وتجدد فالنوی از مطالع اهل همت مآثر المعالی وآثار کالایزاله بضوی از صادرات افعال مسوده اعالی لامع توضیح علم الهی
واظهارات ظاهرات آیات ولی وتصحیح احادیث حضرة رسالت ناهی اشارات حقیقت صفاتش کلمه مشکلات رسالی لطف
راسطق بلیغش مبین ودفع شهادت مسایل جلیه را بیان بعض متعین خلاصه وزکار متقدمین در مرآت طبع نقادش مصور و
نقاوهٔ آثار سامعین بر صحیفه ضمیر فیض پذیرش مجزه **شعر** هست از تاکل او مشاع بارت مشکلات • هست در رای او صلح راه اهتدا
سیره لطف کاشش بار آن رحلت • بر نخیر کالرشیع رایج سما • **بقی** اختیار اعاظم صدور واکابر تدبیر ملک ودر خلاصه ودر ملاذ آل
عبادهٔ بر کزیدگان **قل لا اسئلکم علیه اجرا الا المودة فی القربی** مقوی وقت علیه السلام صدور اولاد الجناب خیر البریه
ملاذ سالکان مسالک اخلاص ویکی کی امیر جمال الحق والحقیقة والدین محمد الحسینی الشیرکی لازال مسند الصدارة مشرفا بوجود دو
رایض الشریعة ناظرا بالمصلحة صاحب فضله وجوده وقطع نظر از تکلفات مشایخ وتصلفات شریعت ساخت کلزار رسالت وملت
بر محاسن صحاب اهتمام واجتهاد آن ویکی مشرح المقصد ورا این صدر عالیقدر بجدید ناصر سریست وضطای بلیغ بر دوی
از نظر استعلام اعتنا والتفات این دو بزرگ وخدمت صفات حضرت وتعلقات ارشاد اصل مطلق دیگر گشت مهام شریعت غرا
طبق اجتهاد اهتدی بر انجام اقتران یافت وقرایح وواضح ملت اغرا از فیض تشیت جوزه علا مروجات اسرار الفرق بر ایالت نسبت
چو از لطف صفت شاه سرافراز • دو عالیقدر کردند ممتاز • یکی در ملک ومال ودین راقتدا • یکی شد مرجع حکام سادات

بلذی

بلذی یافت زان یک نام اسلام • زعد آن اضافی بالشاد آراست • زفضل این بنا ترجع شده است • وپادشاه عالیجاه دین پناه آن زمان
بپایان رسانیده در اولیا بهار وبادیه دیدن یاخیز از هار بجیحی وجان شاخات وانا اخا احوال وجوه حسنات قدوه ملوک با عظام
واجله کرام مستحضار حقیقت بصوب خطه اردبیل تافت وچون بآن بلده اقبال وکمر امانی وآمال رسید خاطر عاطرش بالیه اعتقاد است
شرایط زیارت بجا آورده بجلوه آن مسند را باصفا وعواطف والطاف نوازش نموده عزم بیلاق سهند کرد وسر بسر امتنان وصل بایز
در سهند وقات بجسته ساعات بعیش وشاط صرف داشت ودر آن مشاکوت دیگر بتدریج از امیر مطرح قتالی اندخت ودر آن زمستان
از عنفر فضل باقی واطعام عام جهاد بدی مذهب در عقد لاسیحد دعاهای فرزوده در آفتاب بخش از اقوی تخلاصت وکشی سنان الطاف
بر امید ماهی از اوج سعادت • در وقت لامع امر از سیادت • تکمیر بر زن که روش آفاق • بیمع سر فرازی کاملست • رخ شمع شان آدم
وجوش کوهر کان کرامت • یعنی شاهزاده سوده حصال سر وکلر ارجاء وجلال القاسر بر انه انه بنا آخذ اره ساحق بیت
مطالع دو زافرز مولد گشت وچند روز صاحب عیش مرور ومحلی نشاط وحضور تقیید بدیت وآفرای ومونس از اولیان کیوان در گذشت **شعر**
باز از نو شهریار آمد بدید • مرسلهان خالو اهزی آمد بدید • **والحمد لله علی الحمد ومنه الاعانة والتأیید** **بیان کشته شدن**
خلیل الطاهر خلیل سلطان ذو القدر که چون تربیت پادشاه عرو در ریدهٔ شیرا بحکومت سمونه وارحسن رعایت هنر ورزیدن فرصت نهاده
جاه وتمکین بسی افزوده دران روزگار که در موکب جاندران کاهی بشطرنج عالم سون شاه گیتی مرز وتحریس حیات سیاه سلطانیم محرق
میکردید واحیانا عمل بمع آهان دوسیار مانند تیغ تدبیر بدیدی ودر غاران سر میرسید ناگاه نظر پادشاه مرقوم بحصال مرقوم افتاد که باهمو بی
آراست بیاز جنوده قاهره وبکلیت موکب اساده الدوجهه اقامه بیاد جنده ست بنده کان وسیف وسنان نیزه واندیشه ملاحظه نمایند
فارس بکنه وشاهد یا بصورت موجب تعجب تحسین گشته کی آن قرعا را نوده کرد وخلیل سلطان را بحکم که عنان جولت بنجانب اعتلاق عهد
والتفاق سیاه ملازمان رکاب عقوبت نشان دو بجاذبه مخالفان نهد وآن قرین وزیر واجب الاذعان بخلیل سلطان رسانیده موافق مدعا لواب
نشده وآمد مشد قاصد بتکرار لقوت از صورت نیز فایده روی نمود بلکه عکس مطلوب تجدد ده کوشید از عنان صوب قرار تافت وحقوق
تربیت وتاریکاب ایا بود کاشته تا ماش تحقیقات بکرتان بازکشید ودر مقابل اهوال کشته گفت حین ودر فی واو نوبه خلیل سلطان بخاطر شرف
اعلی خطور نموده مضمار عضب قیامت لهب بیهیج ایز کشید وکمر سلطان را در چی امر تعرض مباشت مسوحه نمرس جانش ماموز کردید فاوا زرق
وادر بعرت میرا استعار نموده دو دی بجاذبه الملک شیرا از او در دو دی کرمان طلب رسید خلیل سلطان مجلسی دکالریب ودر نیت آراسته بود واکثر
امرا وارکان دولت خویش بهیج شراب واستماع نغمات چنگ ورباب استقبال نموده وکایات سوت وکلمه از انواب فرح وشاه مانی مشوح
کرده بنده ارکاه لطفات وانا لفی اذ مشد انقطاع رشته زندکانی رضیه کلند اند وکه سلیمان بسان لاء زنا کهان بیان مخلص در امر جون دیده بر سجی
کشته خاطر نمانده شد که در کاه بخطاها رانی الصغیر بر دارد شاید که خلیل سلطان قدم در وادی الغیان نهاده اند را با جزیره لاهوره آهسته دکوش
دو کفت که حکم قضا اصار بجلی تقاب افیه کذا نصیب دوارد جوینا وسب دیار ورد ساعت بار کرده واکر در بزم مرکب آن امر میشم نامور بزا
زنا زده اند لایق آنکه خلوتخانه رانی تاحب لحکم تقدیر رسام ومراحت نمایند خلیل سلطان بتنها خانه در آمد وکه سلیمان ارتعش سلطانی
وشاقی که در اب سیاست دی بهر همایون رسیده بود ظاهر ساخت خلیل سلطان کفت **ع** چه کند بنده که کردون نهد وما نرا • وکه سلیمان علی
الفور رساده الزبد جدا ساخته از خانه بانی بیرون نهاد آکاه موجود که در وقت رخصت از بساط کان بایشر سر بر اعلی کم بایشر سر مصطفی
در عهدهٔ یکی از ملازمان خلیل سلطان کرده همانرو نظم ملاحت برافراخت وچون سر خلیل سلطان را بدو دو بخدمت شان رساند علیک
ذو القدر بر نظر نظر پادشاه عالیجاه کشیر بحکومت شیرا زمقین کرده بود وغایت المالک مملکه تعلق بوی بیارد ودر ادای سیاهی وعیت
وانام سعی واهتمام بجای آرد **نظم** فلک بر ایست زعفق ملاحی • که کرده هر دم از خاطر جلاحی • ثبات از نیشوا ودر باشد
دوام از طور او مجو باشد • یکی را مرسر سر فرازی • دیر خون جمع نی نیازی • دکر را مدعیان جو لسی

دهد در مملکت و نیا زوانی **ذکر وقوع عایت خطوط و تلاد بلاد خراسان و رسیدن امر سلطان و دیوان سلطان**
بآستان پادشاه و اوزاحسان بسبب وفور بحور عساکر و مدوث و ایاب متواتر و قلت بضاعت و نزد و رغبت و عدم
قیصار بخام عنایت الهی و فقدان لطف یاد شاهی و اتاکه خطوط یاد شاهی و اتاکه سنه عشر و ستمایه در بلاد خراسان سیتاه و هزار خطوط و نهایت
شدت و محنت و نهایت صعوبت روی نمود و آخر مرجع و مآل کار بر دو وضع و شرف و صغیر و کبر استعمال افتاد روز و روز شیوع آن طبیعی و
وارتیع تا شام بغزاه و در آباد و کسان و رهی دو و مان دو و بیم و بیت و ارتشام بالم بغداد آه و الدو بغیر و زاد و جرح آن و کشت
طار و هم و دهلت طاهر هر چند بلند بر بند و بغیر سیله استمید و بر بجا چند کاها و شاد کرده و شت و تحاسد و بیجر سیر خاطر ان از سر
جنی بمر شید از نان بجو لکد هیکس از طبقات و دم شان نیاد و بغزه و نکوشت سلک و کرم هر کس را بیمه بیشد و هار و کشاد و بعضی از اهالی
ایمان بر سیده و بعضی جوشه میو شیدند و در ره بغزیر بنده اند و ان اورن و در ستا قامت میکند اینند اکثره روشان و مخاجا زان اغذه
تغییر زاید کاهی و بی افت و هر دو بعضی کشیده و سواد هزاه فوت شده معالوه عدم می شناختند کها با از فقدان قوت مفقود کشته از بی و بد
کو فتاده و ما کمر از ادکای مطعومات و جه معاش بقام رسیده در مقام کلی می شناختند **شعر** هر شهر آنجا بقطع اوبات کما ملت شد ایم حیات
و صد من از آن شد و بیل و در ور فراموش شد نام نان بنور و نقطه آنرم کیا نهاب بر و چطوی آن از زحان جره و سال کرم از بیتوال
کمد اینده شده خطوی کمر از کسی هلاک کرد بیند و دا سال کرد اخر و اتفاق دم از لاتی بهراه آمدی اعیا بیشهر اده دنیا بیرنی مجز بند
و دمان اوقات در و در و هر انجوی از زنده و اوبانی از کوشت بی نوع شد و نوده در کوچهای جلوت کمین میکرد ند و چون بجا و سها جا جا
سر سید بکا اره و اتفاقه و دخانیه او بر اسوی کشیدند و عمل ساینده و چو شاید و در و غضر و اه جزی ساخته و کوشت را چو در ایز بر بی
اوا خند و هر چند و در و تو بی این خلیه بر اسطه از و بعض و عض آدمی سوک کشتر سلاه زمان زیاه ان ایشان را سیاست و بیزند و جو و دیکه و صت شاه
داشتند و سر و فت کشکان آتش کو شتها آیشان را اماند خوره که و قرار ده بی بوه اند **عشر** کاه ار سوز بجنا که عاش کشد **زه** و بیکر عشق ار بجیت
القصه جهة امتداد بلا و خطوط و تلاد و راه و هراه و توابع و صاقاه تا مرتبه الحاسید کدر اکثر اسواق و محلات احاد اموات متعفن شده افاده بود
و تقرا و مساکین را نوعی تجهیز و تکفین و اولاد و اولاد اسعاد تعیین و بعد ذلک تاخت و فرق با غیر او بکیر بعضی از لاد خراسان سر سید و بر بعاد
و در و سلطان را دفع آفاقه کا بعضی سر بکه بد تا بان در اوز سر احدی و عشرین و ستمایه امیر سلطان کرده و ولایت قاین اکها دات بدکاه و لا
و سوه حال است افتره و تلاق بمر زمسادت ما جوبی استعداد باف و تمار کیت خرا و جز خراسان و حرات معاد ان مو بعد و ات و مقارن
آنحال بر سلطان بزرا جا سیج بآستان نجاه بجلال و عشره دولت و اقبال سید اصر بطان بمحمد بیان سر زا و امیر اده و شاه را و رعیت جسا و جهان
جر عنی بدا کیا ساب رسید لاجرم پادشاه ستوده و شیم سر انجام بهام لوا الملک ایش بهاهت عالی نهضت ساخت و در باب اهداه سالی نیکت
اهدا دولت ایشان اجهاد و اهلم بر افراخت **ذکر خروج زلت و لایات خراسان بشیر از و سعادت آشنا و الوح طالب**
سر زا و بدیدار من و فاهیت و عیش در میان فرق برابر چون بر تو سنو و پادشاه مؤید منصور بر کاه اخلاص الوان
بلا و خراسان تافت و آنا استعدا آیا مه فتنه و هاه او بکان و سر بالمحمد بل جز افت خاطر هایون بجان خطور نیکه مضب طلب آنکه زاز
سر جهان انکار آب امیر شاهزاده بجو آنجت رمده تلیم و نخت طلب سب سر زاده هد و آمر سلطان از آنحضرت ساخت زمام رتق و فتق و قطع و وصول
آنولایات اراده فصل افتاد و اختیار او نهد و فرمان و اجب الاذعان بر موجب نفاذ او حکم شد که آمر و صادر آستانه اده و جشوانی اداب بجا و
و اشراف و ضبط و ربط و او ستد و اف متعلق بامیر جلال الدین محمد امیر یوسف باشد و آمر سلطان از امین مطالعه اجمهور زلشها هایون
رسانیده بر ایکه دولت و اقبال سوار کوبید و در کاب شاهزاده کامیاب روی بهراه آورد و جهه استرالت بجا بر اوز خرد خوی سر زا از هیچ
چشم آن بلده و نساد و ابراهیم سر زا در اول سراتی و عشرین و ستمایه ما ملک خراسان رسید جلع مرجت و احسان در مقاوق طبقات امان
بسوط کرانید و کار الهم و دولت و عقل و کیاست بقفد حال سعد بدکان آن ولایت پر اخر هکذا از آنا و بیدر ان و بر بیلی بر شیر حیت

و آباد ان رسانید و زیل خان سوجه و کاه عالیشا و کشیده و رمه ربیع الاول سال مذکور جز قریب حصار بوک علی شاهزاده طهماسب میرزا و امیر سلطان
شاملو سده امیر جلال الدین محمد بن امیر یوسف همان سادات و قضاة و کبار و اهالی و افاضل و موالی بلوانه استقبال استقبال نموده مراسم بنا زو
نثار بجا آورده و صعادت قبل الامل شرف مشرف کشتند تا بحال و عقل الدی عاد دولت کرد انکه و در وقتی که از اقدام هوای بیچو قرار
عباین اصاف بالحسین آرایش آورده و سلطان نوز سیدهٔ کلاه رعایت خلی بر فت بخت بر اورده از خم سیوار بهشتی و بمان زمان ضلالت
و حسار بی اذن طهماسب میرزا بلخ شهر را از نو طلعت خورشید قرین طراوت بهشت برین داد و مرتبه و حفت و اقبال بر ده ابواب
عدالت و رعیت پروری بکشاد و روم خراسان را بهار کلها کلها مراد و رحمن آمال و امانی شکفت و از نهضات محارب مراهیز دانی مراهیز
تمنا و هر دیان سر بلب کشتر بصفت حضرت پذیرفت و از بن مقدم مکرم شاهزاده صاحب سعادت در اسا الحصولات ده کا ایخوشی رفع شده
از کوتر حصول اجهات عسرت بعشرت تبدیل یافت و بر و اقبال و رفاهیات و نهایات منع و تعلال طالع کشتر و جات روز کار صحا
و کار تاف و امیر سلطان رجب و زمان واجب الاذعان بصفت صاحب سلطنت علی و جشوانی سادات و قضاة و طلاد امیر جلال الدین محمد نذر کلمات
و آمحضرة باستقلال هر چه تمامه مشکل امور بند کو و شد سیوه غالات و وظایف و اداره ارات آن رو بکه هیر اجوب بحکم هایون و مقرر و ط
و اقفا بجوی است و مضب و زاد سا سیر سلطان و بسط اسول بر اقالیم خراسان بجدا الدین محمد کیا بی که جامع فضایل بفاضی و موفق کرفت
و دین بصفت و حسن کرکت آنجناب مهام رعایا و فرا ایمان احسن و بهی صورت سر انجام پذیرفت اما حضرة اعلی ربیا و استان آنسلاه کمال
دولت و استقلال و بیلاقات بر زیاد قات جهت ساعات بعیش و مناظر صرف نموده و بهنگام دی و ابر نشان و خنکهای دی باید بکر بهار
الملاتا آن بجان شاهزاده قتلاق نموده و در اول سنه عشر و عشرین و ستمایه بهنگام بهار و ایام ظهور ریاحین و ازهار و مرکب خلد شهار از تبریز
بر بلاد سو ربع شافت و صفای آن بر قرار و نهاست آثار از ربع ساهر اعلاه تا عین الانوار رضارت پذیرفت و مرتبه و مقدم و مکلیات و
شاه مرین بنا جند کاه در رعایت عز و جاه و ران بیلاق بسیط نشاط کا مراد بر اهتزاز آغاز نهاد تا عاشق جد تجمل کشت و در اثنا ماه از اواسط طلوع
کواکب سپهر کشا و بدر انسد خلایق بی سعادت جاوید روشن شد و مطلعه نجت و شاه ملق از ذروه برج آسمانی رکذشت **ذکر ولادت**
شاهزاده کامکار بهادر الدین محمد الکرام تولد و بیج فرزند بلند بکار از تبریز جهت کاه الصلح تا کوه اما الدوا کثر و
دلیلت بر کرد و فرزند اولاد ار جلم خرابن عما الفوز است و کرت اعلای از تجلی کرا مرا لا ناشاهی زیرا که رفا و بیج بحضرت مدوح الدو تا
نظام عالم را بسر بر جوه این تسلسل و بهذا بعضی از اعاظم ایا در مقام ساجات زبان دعوی جان سوال هایون کلا **بت بی من لدنک**
ذریة طیبة انک سمیع الدعاء کشوده اند و از ارکاه کرم و هاب و جواب فیلت **ان الله یبشرک بیحیی مصدقا بکلمة من الله**
سیدا و حصورا شنوده اند بر هر کاه که عنایت بیاه سبحانی منسب بد و تمدی از اشراف طبقات اصافی در تزاید باید هار سیر علی القاعده
الموسیه بعقد اسداد از ذوجه لاسیه متعلق یا باید و در اما ایام هایون و جاهکه پادشاه آفاب بعضام الدین سوری و تو بیه قتلاق بخوان
بوده در عرض یکهفته از طلع و ام آنحضرة فکو کوی سعادت شاه ملک خرشید انوار طلع نموده اولا کرم در منزل دارد و در اخر تابع بعضام بجان
کل بلش شاه ملک بعب ابو الفضر ساحسینی نصب • رامد بوجو ربیه بهر وجوه • نظا جهان را بجوش مرتب • زد و بیز بجان فرو بجاند
زخیر بنا بان علو نسب • فلک بجانب بسار بجوش شیر • باسیدا صاح آن نور لب • عنا بش شد و شیر جا بجو • اکه شیدا و فوق و طلب
برا دبی خدمتش مهر و ماه • مرین قصر فرد رکون دو تو • فروغ صفیر بزش زد و • تا بیند هر تیک غب • زمین قدم و شرع جان شا
مهاشد اسا بر عیش و طرب • و از شاه عالیا و در مقام نشاط و شادمانی بر نهضت عشرت کامرانی نشست اما اعظام و مقربان سده سدره مقام
لوای نهضت و شاهنوای بجا اوردند و در پایه سریر سلطنت و جهانبانی بیج جاهای باده ارغوانی سر افراز شده رو کوهر بسیار نثار کردند
و ابر لکی ظهر امکا امیر الحضرة البهیه و در شش ماه از بیان الهو و لا یا بعدی بیک قوا بجوی داد افراد ذوی الاحلام حسن مزید تقرب و اختصاص
امتیاز یافت و اخاره ار مفوض کرد بد و آن خان بلند مکان بسبب تفوض امر سبب جنر و سلطان مناسب اطوی اده بیکنها استقلال

زمین ندوکه هر شاهوار * فزون از حساب و برون از شمار * زه پای و دم و بر و پر و رنگ * وکان زر و ضاب ملک * سوران رهوار که در خواب
همه نرم علی و بر تیغ تجارب * و در آن بزم تر دشه کامکار * و در او بر و کشت از بر اقتدار * که شاهان از بهر آن تیار تو * خادم شاهی زاد تو
زاطف عجم تر شده * بجان بندگان تر آسیده * و آن پادشاه بنده نواز خان لانزم الاخراز با انجام تاج زنده و نوی و کوکب صواب
تاری و خطت علم افراز ساخت و آن کوکب برج شهنشاهی ابتر اجناب امارت پناهی بنیاد و بنیاد و بایر قدر و شرف الفتح اوج سپهر برین بر افراخت
و در آن ایام که بنان ملاحت انجام جهة بیان ولادت شاهزاده مسام ظفر ستوده مدد تقریر داشت کلک دلپذیر بیان انتساب الدین الحسینی
در تاریخ آن مولود همایون بر برج دور نگار نگاشت شعر شد کوکبی بر برج شهنشاهی آشکار * کامد جهان ملکش خلد و ملکی
سام است تا بلوی کوکب مدام * بالا کند سعادت تا ذالهر بی * آن کوکب اوج شهنشاهیش مقام * تابع نوست کوکب برج شهنشهی * و هنوز کوکب
حسن و طوی شاهزاده مسام مطوی نشده بود که در تجدید بیت و شش هنگام آن شاهزاده در رسم قدم از کتم عدم بعالم وجود نهاده ما یعنی و حب
تعاعت و ادب بجهت و مسرت گشته نوت غایت سبحان ابواب بزم شاه مانی برگشاد شعر از شور ساقیان بر خواستند * تا بزم علوی آراستند
دارد بر تیغ ساغر چو آفتاب * گشت کلزار ابر بیدار و تاب * از نوای کشای اهل سماع * باز ابواب فتح کرده بدیاز * و بعد از چهار روز
از تولد آن شاهزاده که سبق مرد زعقد سلطنت و بجهانداری کبری بیکر آرایش الهی و آنا فتح آمال و امانی نعشه جمال اختری نور کسر و برجات
احوال مرقد و بالیا تاف عیسی مولد همایون شاهزاده سکنه مقام معز الدولة والدین بهرام میرزا روی نمود و نوس ایام تازی کام مرام چند ام
بارگاه ملک احتشام که سر و بر تیغ طرب و بهجت رند یک و در بغز و در یاد کر ساقیان ناهید چنگ باد هوای خوشگوار با کوب و با ریق کاس
من معین در گردش آورند و عطان آفتاب و بهار آن بزم بهشت آثار از سیب ذقن و بسته شکر زند هن و فاکهة مما یتخیرون
مزین کرده اند نظم بکف جام و بساق عشوه ساز * سوی ماه نو دست مردم دراز * ز هر جانبی کل چو نیم نیست * چو تاج کل جام لکلون بست
خواستاران اصناف الطعم کوکون و ریح طیر مما یشتهون کشیده و رامشگران نغمه پرداز از حسن آواز سازهای الحان دلاویز و نغمات
مقاطع الکیز بلند کرده اند شعر بزم حسن و خوشی و شیدا و تک * بر ما صوت عود و نغمه چنگ * شکر لب طرب ایکه نداغاز * دعای دولت شاه را آواز
که باد الماع رای تو اشام * بکی جا کلیت باد بهرام * معلم الطف تو با دانکه م * بعالم صد هزاران مجو رستم * زخون بحر هر کشت جلت
حسام غارتیات باد کلات * ز اولاد تو تا الحیاة آسا * دلت هر دم بغز بندی کشاد * و چون میدان رجش و طوی بجانب انجام میدان روی نهاد
بوی تحول شافعه آمال دوران جنت مکان فضلای فرقه الهیه سند و مجتهد بسط دولت بر داخته میرزا کالالدین شاه حسین و میر جمال الدین
محمد ابجانب شروان روان بود الدین گفتار در بیان اطاعت و انقیاد شیخ شاه شروانی در فرق میرزا شاه حسین و امیر
جمال الدین نزد آن ناظر بنا ظهر کار دانی جانا که در سلطنت اسلام بود * و توفیق شهنشاهی مدد کار بود
با آنکه در اطاعت و دین پاه صواب * آخر وطن مسرت الاخیار بود * نظر این کفار آنکه در ناحیه شروان یعنی شیخ شاه اسلمه الله و ابقاه بعد از خدمتگاه
که در خلافت پادشاه دین پناه سلوک نموده بر شاه ملهم و توفیق سالک طریق طاعت گشته تمهید بساط اعتذار و استغفار برداخت و قصاص
بلا تحاشا از خصوصیات و افزونی تبرکات نادر بدرگاه عالیشاه و نشاه مانظهار اطاعت و فیاضه داری بنان کشاده و بتوقاب کامیاب بیام دار که که
نقوش حالیا و ده لا لسان و فحواه آمرع عنو و اخاخواه پادشاه جاه الجاه از نوح جنیر بهر تنو سر شیر شد من عند جاه و مستعفو خدمتکاری و
طاعت کذار ثابت قدم و در زمره مرابطه خصوصیت بدون نیام و در پای اخلاص و نیازمندی ساحت بارگاه سلاطین پناه بوده خود را یکی از
بندگان آستان ملایکان نشان شمرده اند دنیا الاوا حذرا ان تنیا الوحظا و چون آنچنین عرض مقربان پایه سریر سلطنت و کامرانی رسید
آوازه کارم اخلاق پادشاه باستحقاق ماند لوامع خورشید از مطالع رحمت بدیع طالع گشته ظلت ایالی و اسیه شروانیا نمود که اید
و مشاهد الطاف حسنه از مهب اعطاف کردگار و راهنمای آمده دعا نثاثاه و جرایم او بصفت هما مستوی الخشید و حکم همایون نزد صدور و الفتوی
وکیل السلطنه میرزا شاه حسین و الحاد و دهان سید عظمین امیر جمال الدین محمد شروان رفته خاطر شیخ شاه را تاکید مراسم عهد و پیمان طلب کرده

تا ی اصل و شایع هدایت بخش و نیاز دوی ثابت قدم بوده در کم خلاف تقلید و در گاه خواهد بدگاه سلاطین پناه آید و آنحضرت بجمع حکم جهانطاع
از اقتضای نجمان متوجه شروان گشته چون نزدیک آنجا رسیدند شیخ شاه و لوازم استقبال بجا آورده در سلک ساداشت و در اینولای
کالا ظاهر و خدمتکاری ظهور رسانید و جناب میرزا ی شرایط مراسم بهالت بر داخت شیخ شاه را عنایت بادشاهی امید وار ساخت و الحکم
ناظم شریعت آنمای و موفق وجود سلیم شیمای که محاکم شیر و ان در بعضی از مسایل ملت علیه اسلامیه داشت عاد الاهی بر افراخت لاجرم شیخ شاه
عن صمیم القلب طریق اخلاص و رضی که فرآن دو نزدیک عالیشان احب الله عارضت اصلاح و اورا و محبوب ایشان بدوی و اسران مرد عجی
و اجانس و دم و تربیت و نعوذ و امعد و دو خواهر خوش رفاقت آنجنوات و اهالت آستان سلطنت آشیان دنیا و دو عدد که در شباب یکی از اولاد
اجداد خود بلا رشت شرست و کم حکم همایون تقاریا بخود نزدیک فرستاده بود و بعد از مسافت و کرامت شاید و میرزا شاه حسین و بلا رشت مقاصد بهره
قضلای نجمان پایه سریر سلیمان زمان را داده خفت و برکات شیخ شاه موجود که دانیدند و آنچنان کالا ملاحظه و بنا رضی از آنجناب مشاهده نمود
بود بر جمع اشرف عالی رسانیدند و امعنی موجب ازدیاد فرح و سرور پادشاه منصور گشت از زمستان در غایت که اولی اوقات تجمع ساحات صرف
داشت و همت بر استیفا لذات و معانی و استحصال مرضات جملی کاشت ذکر توجه موکب نصرت آثار از نجوار مزبیلاق ایلغار
و اشتغال بامر فرح افزای شکار چون خورشید بلند عالی از منزل بحت بعزم صید عالم توجه بر افراخت و آنرج شرف
طالع شد مزبوع طلعت عالم آرای اضاءه ماهی و بش ساعت توی مدمجوق بلد شاه کیوانکان انجمن در حرکت آمده و روز چند بلا توقف
نضارت آثار ایغار از نور و ولی همایون طراوت سپهر بر قلون گرفت آنگاه به سور و ذوق شتافت و از آنجا عنان عزیمت بر و بهار نظم الاوقات
کاه در اطراف بصید ملهی پرداخت حقا از آن موجب و ایاب لاب دهان اردوی همایون مصحوب و کیل السلطنه اعتماد الدوله میر زا شاه حسین
جانب قرنفت خود و شاهزاده زیر تخت خلافت ایام کوه پیستون و دو دهانه جمال گشته مزبور کسی فرو نرفته جمله روز بنکا تجدید تهانیت شرف
صرف کرده و از آنجا روی توجه بقشلاق قمرا آورده و در ماه رمضان سنه اربع و عشرین و تسعمائه خطه قزاز این مقدم همایون عزیمت افراز موجب بارگاه
انجم کرد بید و پادشاه اسلام با صیام اقدام و قیام نموده مرتبه الکرع هلال الجید بدو رفتیح اشارت میکرد * باقامت مراسم آن روز سعید بر داخت
و در بزم نشاط و کامرانی اصلاح دوستکامی در کشیده قامت قابلیت امرا و ارکان دولت با خلع فاخره مزین ساخت و در آن اثنا اسلام خدام با میر سریر
اعلی سید که احکام مانده از سفاسر از طاعت و انقیاد جبره اند و در آدای مال و خراج اهمال نمیاید و با قدام خلاف طریق تعاد بوده
بدست و بشری ابواب ظلم و بیداد و دوی فرق عباد و کشانند یاران و نیان و احباب لاد خان نفاد یافت که امین الحضرة الهیه و دوستی خان
و نیاز خان و بعضی دیگر از امرا و ارکان دولت استحصر خود که ایشان محمد خان بطریق مارندران نافرمانی بعد از نقض عهد انقضا فضل و حضرة اعلی از قهر
بر دی فرامید و در آن ملکه کزاج همایون از سر عهد اعتدال بمقام اعتلال انتقال کرده المنت سنی عارضی ذات ملکی ملکات شده قوی طبیعی و قوی
صفت ابرد و نای که بصنوف عنایت زده و لان بخصوصات متوکت و وجودی که همی همین بظهار عواطف و کارم مصروفت متاثر شد
و کلا سیحاد م در تغیر انداخته که حضرت مرض با چنین جوهر پاک از نیم و آمیزش گرفت و اطبا خدمه مقدم الکنت عجب بنا دکر فتند که الهم
سم آنظم لطف و کرم حکم بصفت ما خلیذ برفت سبحان الله بر کلم حاشا که دستاسات بدامان جاه و جلال آلهم چه زوال تواند رسید
و بای حضرت ساحت بارگاه آن آفتاب اوج استقلال اثر تا چه رسد و ارتفاع درجات مترلین تا چند روزی عارضه دست داد و بطی کلی حمی
بر گشت اشارة سیتی فی الجمله صحی افاقه و سیولا اجلال الدین محمد که تا مرکز کلیات شفا الطیب اقاس و مع اقرانش هو بیاید و رای
هوا تمایش و دار الرحمن و حصول اغراض هاوی اصناف کالات سیتی در مطالعه آن معارضه اعتذر نا اعتذر و اشرینا سر تجدید و دوست
حکیم علی الاطلاق در دالشفای و اوامر صحت فخر و شفین شربت شفای عاجل بصنعت پادشاه عادل کشته رضی و رضی باعطاء الاوا
امرا و ارکان دولت و وزرا و اعیان حضرة صدقات با بالیسحقاق دادند و در دیوان و کوشه نشینان در مقام مناجات و علی اجابت
دعوات دست و زبان کشادند و در روز هم بعد و شاخلات مسالک فقرا و مساکین عزا جابت یافت و انوار صحت کلی از مطلع

وذرا من القرآن ما هو شفاء ورحمة للمؤمنين وصفات احوال پادشاه معدلت قرين انف الحمد لله على النعمة والشكر والصلوة على نبيه الامة ومتبع الائمة وآله وعترته ذكر فتح سمنان وما زاده الله من الحسنة الهيبة ودهشت خان

حاكم دار الامان يعنى اميرعبد الكريم خان عنبر شيم كه دولت بيكار بحسب اقبال اهل اقبال وعطر فشان شده وآنانكه بحد ولاء آقا رسيم ودر ذا قربت وخلال احوال كاشته زياده مستعد اطاعت خدام موكب همايون بحرف كشته سلك نظر بين محسان بيش كرفتند واعتماد بر حسات قاطع وصعوبت مسالك آن ديار كرده ودلها اى فتح وما ايف اهل واهل اسيور زيدند واين جزو بلاد قديسا سع جاه وجلال ومسرة رحب مثال لازم الاستمال اجر الحسنة الهيبة ودر دشت خان وتيل خان وجمعى كثير از ابطال رجال نظم طهكان در آنجا رحلت زده بعد بر كوه همچون ملك متوجه فتح آن ولايت وسنكلى بآب ابرار عنايت كشيد وخست روى بتوجه مقر قرى حصار وقلاع حوكه آقا نهضت اشتاوه بند وجرات اين جزيره وسيد خود بر ظهر اولاد كه در رشات حكم حصار سبع شداد اوره خترس وقلد كليس را كه از خليت رفت متوطنان اوجليس بجيس آنكه اهل اعتماد سپرده ربا قطس شرايط الحلم وبالهديا اوره وما هجر ايات نفح آيه دو دشت خان تابع هفتم ذى حجه سنه اربع وعشرين وتسعمائه بوقوع رسيد ما يه كليس از ناحيه مقدمه شاهدى غازيان مؤيد كشت كه بآسيان باشى كوتوال حصار سيه بنيا قام هزار نيز ومسلح آسيه قرن اكاه بنيد مسارى سينى دهشت در كاهش نزيه كه طالع اذ هشه وايل ادهم بجال بر دارنيز فرا آزنده دست نيدلو وسانى تاشى بشاره كه جاسوس احتيال الحمد نه بر صعود بر شوات آن اغاى افتاد شعر تطيرون حصار برج بلند ٭ كه كرم تاريخ از كه مدكند خاكرين تر جوكه خاراشد ٭ باى انديشه از صعود شركند خندق آن عميق وبهنا ور ٭ همچو دريا اى فكر اهل هنر ٭ وشار جالشان دهاء وكر بجد وآغضار رسيد سپاه انجم جاه را بر فرض آمد رحلت وانا حسن بزد وسلك وتقطه ما موكر ايد ودكيران ما زنده ران در مقام ربع ورفع شيات قدم ودر ربع عرض كان كه ملك سكو مرهوش بهادران رسانيده وبر بخش تاره خون از چشم طهمان كشاده جا زال از مصاحبت بدن رها نده واواز عقلت اوازه صور اسرافيل وقلم افكنده نوشد روز حشر بالهر ساخت وانوشت دلهو زمانكه ميان بادران انجام ميسان فرو دار بدهمى ابر خاك هلاك انداخت ودست سر دو زحاله بنوا اجارى بود ودر بصلح باز دهم ماه مذكور غازيان منصور از جميع اطراف جلك بيش بردند وان خندق كه كشته ساند كيك دوى بخاك ريز در آمدند وبرنج خرد نبات وتقل بر آهل ومعاخا زال فراز اصيل سهم ساخته فتح آنحصار استوار تسير بزيت ومفاتيح خزاين وذخاير بقبضه اختيار نواب دشت خان كذار نفت آنكاه خان نجاحت بناه باحياء نظر از شاه متوجه قلعه اولاد شده آقا طهمتن بعضى وقوف نفت كرفت رعب وهراس اساس بنيار او را از هر سوى اوده قاصدان حرب بيان تدعاى اليكه ارسال داشت بجان امان طلبيد وامير الحضرة الهيبة بر عجز وبيچارگى آقا الحمد برنج نموده اسر جرايم وآثام او در كذشت واشارت نموده كه عالى الطف شاه نظام الدولة والدين احمد بيك وقدوة الاشراف والاعيان قاضى جان تعليد وادرة خلاص آنطهر العهد وبيان الحلمان دهد كه بيرون شتابد وايشان بوجه مبعوث كه آقا الحمد بهدايت محبت مريد سالك طريق اطاعت وانقياد كشت وبعد از ملاقات دو دشت جنبه مقاليه تعزاى كه سالها الحمد وعنبر بوده عنان عاليجناب اميرى بعد از آن دو دشت خان متوفيق بادى متوجه سارى شده والى آن ديار اميرعبد الكريم بسرخوه سيد سلطان محمود بلد وهزار تومان نقد وديكر تحف لايقه وصوقات الهيه باستقبال اعيان فرسان معلم ترادى لاج وخراج كشت وبمقام داوكرجن موكب عالى خالى بدركاه عالى شاه ورود من نيز شاهت بيا پر سر براعلى خوام شافت وخود را بنوف بلوس همايون عرض رسانيد خاريعبد الكريم لاج وطفت ارسال داشت وطهكام اين احوال كاه هزاره در سمنان ورولاة سائر آن بلاد ودر جرد سيد حسن هزار جوى وسلاك كاوس وسلاك بن بآستان عليه امير الحضرة الهيبة شافت شكستها موفور وبركات عريض حصول كشتند واظهار اعتكاف ودنيا نمودند كه در ولايت موكب عالى متوجه اوره وهمايون كه در جد واصفهان بود كرم مدكفت اوره بيان توجه حضرت نواب اوره بجانب اصفهان از جهة اقدام بر مصيد وشكار واشتغال مولانا جلال الدين طبيب بجوار رحمت ومغفرت مهيمن غفار ودران ايام كه مزاج با امتزاج صاحب نعمت وتاج در ملكه دى از خاصه كه دست داده بود

صحت يافت مقتضاى ميلان طبيعت همايون بر خاص صيد وشكار كشت حكم جهانطاع شرف نفاذ يافت كه عساكر نصرت مآثر بلكه كافه اولياء دولت بجانب اصفهان ودر حركت آيند وپادشاه كيتى پناه در ساعتى كه فرخ اختر اى بود باى فلك فرسائى در كنار نصرت اقتصار آمده بنهضت فرموده وچون همواى كاشان از غبار موكب فيروزى نشان عطر افشان شد مولانا علاء الدين محمد طبيب كه در اكثر نواب بركاه عالى شاه مزيد قرب اختصاص بود ودر تشخيص امراض ومعالجه اعراض خاصيت انفاس مسيحا ظاهر مينمود بمرتبه است الصدمه مثله كشته بهلوى مرتبه از توان نهاد وچون زمان حلول اجل مقدر ودر رسيد بود استعمال اشربه واغذيه اصلا نافع نيفتاد وساعة فساعة صعوبت آن مرض بيشتر كشته بعبارت دو روز رسيد بلكه كرده اهل ولايت اصفهان است آنكه طبيب مقدار انتقال بايد ماره دكه شت بيت درين دقيقه بماند متحمل كجا ٭ كه از دى بكيد القضاى من قرون اصول بمقر جرشد بخاطر نه جنبش اصل ٭ بلا مى مجز فرو رفت باى اقاطون ٭ صارح طبع جرو ى فضا در دنيا ٭ بمايه مرد ست عقلى قانون القصه پادشاه سعادت قرين از فوت مولانا علاء الدين نهايت متأثر كرديد وبان ماده كان او را بسلك بهوده وخلع فاخره بر شايد وبلوازم تربيت رفتن بيالطاف واعطاف ظاهره قايم بمقام بدر ساخت ومعتمد دولت وكشور كشائى منصوب بصورت كار كاه جرد انت وبر نزد اهالى اصفهان قرار كاه مرد ساخت كور بسيار وتهى وتجربه بيشتر وسايرجاوران تكاه بايستند دام تقديركه ديدند وبرنج وبرنج بادشاه عالم كير وكار كاه دولت واعاظم امرا بازده هزار از خوانات كه اكر كوبره قتل رسيدند وهفتاد زياده از ساه سفر بجام شاه انجم سپاه بود كه در دشت خان بايد بر ظفر نشان رسيده حاكم مازندران در سمنان را بجانكه فرا دان واموال بسيار بشرف بلوس بنواب فلك اقتدار رسانند بوساطت آن سكوخدمتى شايسته بنظر عواطف واشفاق شده عنايت سديع شاهى ايراد رفت از سايرا وادر كذرانند ذكر طلوع ساعة رايت فيروزى از بلاد قزوين موكب ظفر نشان پادشاه عالم بعد از فراغ بال از شكارها بسيار بواه وبجان عازم خطه قزوين ودر ان بلده فاخره جهة سرو اسى پادشاه زاده سعادت اقتدا ابو النصر ميرزا وخان اسرا على بمرتبه جلوى بدرك نقاد يافت وخدام آستان سپهر احتشام باسباب ان امر بدرجه دعا تعين بيت انجام سزان اخر بيرج شرف وكامرانى انرا شيدند وموى سكو بيش ابطر بوساست بالطوار بركرم مصادف كشت وچند روز پادشاه كيتى فيروز در بزم نشاط واصطافت بلوان بهور سرور وعيش بحضور بدر داخت وآراى بخاء ونواب بركاه قلوب اعتماد رفيع فاخر واعظام واكرام خوشدل وسرافراز ساخت وغازى آغا ايضا بر اعتدال بر اهتزاز آنده وبشير كاه بعين الشرف هواى بستان زمان جاه اهالى كشاد زيوشيدند وكوى سبقت فتح درين موكب كرفته از بزم صايتر بدايره اصلاحت وبلد بر سبت از ديدن كلبه خلوت شده واى تهيه در عالم اخاخت شعر تركس سرست بخت جامى ٭ كرم صباطع والدوسيط ٭ شاهد كلبه بكل نوه ٭ بلد كه هوش بلبل بوى شاخ شكوفه درم جشار ٭ كرم بزم حسن وكل نثار ٭ وه ربود زمود پادشاه كيتى فروز ما نند خسرو خاوروى بخت بخت قرار كرفته بلوازم طوى نوروز وقايم بود نظم بازد بزم طرب اهل عشرت ساز شد ٭ بر رخ اهل شرف ره هاى ولت باز شد ٭ باز آواز بزم رفت تا چرخ برين ٭ اعضو شاد فلك اعتماد سازند ٭ باز بى اندبشه ساقى جام مى بيك نكاه ٭ مشبوه شوق بر سرستى نسر آثار ٭ ودر انجمن بقاعده معهود ودستور استوار اهل اركان دولت پايدار خصوصا ملا زاد اكا رخا قفين مبرز اكمل الدين شاه حسين شكستها كشيده وازدست ساقى عنايت بادشاهى جلغ فاخره بوشيدند وهم دران ايام بديع آيين پادشاه نظر بر ما بر صيد وشكار بر بعضى سيرت وكرد هسار شده راحو ساوه واسكه كاه ونهود وآن صحارى وبيابانها از خون آهو بخجير خرمن فرنك لاله زار ساخت واز انجا صوب الك خزاقان نهضت فرموده بعد از وصول آن منزل بعكر اسرى اسير عبد الكريم بر طريق وعده كه با امير الهيبة ودشت خان كرده بود باستكمى فرمان وآستان ملايك اشيان رسيده بزيور تقبيل بساط سلطنت ناظر افزا شده خلوت خاص تربيت وعاطفت كرديد بيت هركز اروشت بدى بخت ٭ سوى دركاه شاه آورد خت ٭ چون بخاك درش جبين ساييد ٭ بامعادات همشين آيد نثار در بيان اطاعت اميرى دراج بعد از اظهار خلاف ودر بعضى از نهضات موكب همايون پادشاه ونصوص اوصاف ودران اوان كه پادشاه جنت مكان در فضاى بهشت نشان خرقان نخم عدل واحسان در زمين دلها افشانده كشت

بمسامع جاه و جلال رسید که امیر دلیج و الدخویش امیر جمال الدین در قوین و رشت و بیه فرمانروا شده است و در طریق تحصیل سلاح
میباید و با وجود نیکوی سرشت با نواب از کتاب اهالی رشت بدی و رفتار نیکوی کنایند تا عاقبت امر رشت که امیر الشعرا در قوین و رشت بخلاف
و زبان خان و حاکم و سعدار و سادات زمانه از اخوه مخلوق اند و از راه دیگر بار اجهان شتابند و باتفاق و الی آن دیار کار کیا احمد سلطان بعد از یکماه
بصوب رشت تابید و یوسف همایون پادشاه بیع سکون از راه سلطانیه بطارم رفت از اخاطر بر فوش متوجه بلیره و دلیج شود و دوستی خان بر
حسب فرمان واجب الاذعان در حرکت آمده ماهر در بلیت فیروزی نشان بر مرد وصول رسید و سلطانیه را تاخت و چون این خبر
بسمع امیر دلیج رسید عزم تجرد نمود و پیشانی گشت و تدبیر کار خود محضر دران داشت که الحاکمی بسلطنت باد شاهانه بوده خود را بساحل
نجات رساند لاجرم اصناف تضرع و ابتهال و انواع هدایا می بسعد و تقیه کرده مقرر ساخت که هیا نه دیوانه و خلیفه سید علی که از اتباع کار کیا
کیلان نزد بعین مرتاز بود بنا بعضی یکی از اشراف و اهالی و مشایخ و موالی بدرگاه عالیشاه فرستاند و لازم نیاز و تضرع و مراسم تضرع و خضوع
بجا آورده و مرتکب اظهار طاعت و ولی نعمتی بارگاه عصمت حضرت پادشاهی استکین دهند و جهة التماس شفاعت بعتبه زیارت نزد کار کیا سلطان احمد
در اردوی همایون بود ارسال نموده و عمامه دیوانه و خلیفه سید علی متوجه درگاه سپهر اشتباه گشته در آن ملک سلطانیه با دو و بخدمت سید
و نزد نواب و الاجناب زبان اعتذار و استغفار گشاده حالت بارگاه فلک اشتباه را بی نیاز بوسیدند و قبول نمودند که از ممالک جهان سوای
که شده سلاح خود را بر سلاح تجاوز نمایند و من بعد سالیانه خراج مقرره عمر اشتغاله رسانند و بعد از فرو ساختن الطاف آن طایفه
شفاعت کار کیا سلطان احمد عنوجرم سوز پادشاه گیتی فروز شامل الامیر دلیج گشت و مضمون کلام همایون **وکان اخوالیه والعاین عن الناس**
مطلع نظر انور شاه از سر جدید نظر انور کرد کشت **بیت** زهی بخشش شاه مکرست گیر ۔ که هستی بعرض عرض عنوان پذیر ۔ **فصل** در بیان
تاب تعرض کردن لشکر ۔ آنگاه حکم همایون نفاذ یافت که سلطنت مکه قوین و رشت بدستور ایام سابق بر امیر دلیج مسلم باشد
و دوستی خان با ساحان با اشتیاق ملاقات ایشان سعادت نماید و چون آن نشان فرمان بدیشان رسید خان معاودت اطراف داده
هم در آن ملک سلطانیه شرف قبول ایشر بر کرده و زمیر دیافتند و الجای جلادت با اعلام اشرها از روزی و خلع فاخره مباهی گشتند و مقصود
الایم نوه امیر دلیج شاه قدر و ولد شاه اسلام ماه مبارک رمضان در سلطانیه قزوین اصناف خیرات و مبرات بایان رسانید و چون هلال
فرح فال شوال مثال قدح سیمین رنگ جوانان زهره جبین هویدا گردید آب کرد و بدیدار آورده بسالک مطالب مهد کرده اند و دران ساعت خبر
رسید که جوان بنیاد روم خاک کرده اند که بجانب عذاد توجه نماید و نهضت جلادت و تهیه ابواب جور و بیداد بدو فرو نجاه کشاید
و چون رضی امیر دهاوران و اخی بدیه که کرم و بیان آفرینت و الخیر قوت بعقل آرند هاکو دار التلاع شاه علی بیک که طلب موضع طلال شده
بنا اصناد خلایق ان موکب همایون بقیاد و مقاتله و مقابله اعداد دولت روز افزون قیام بنمود و چون واجب الاطاعه خانه ایفت که
امیر الحضره با زنیل خان و حاکم دستان جرجی سلطان عثمان یکران بوسلت عرض سلطان تابند آنگاه شاه جلجاه اوزاق همایون را محبوب میزنا
شاه حسین بجانب قرکسلر کرده عازم بعد و دو کوه سیتون گشت و دران کوه و مرغزار بطوارم صید و شکار پرداخته عثمان بایکر جالدیران
بصوب قرمه مطوف است و در روزی چند در شهرات آن ولایت دلپسند و فات بخشنده ساعات کلبه اید و از آنجا متوجه کاشان شدند
ذکر ملاقی امیر شرف و میرزا کمال الدین علی حسین و بیان بعضی دیگر از واردات احوال و بیان تقرب یافتن حسین
چون ولایت کاشان سوغاله امیر و بستان جلال و بدر حسن عزت و اقبال و کمال السلطنه و اعتماد الدوله میرزا شاه حسین بود
درین ایام که موکب همایون فال از بخارا رحم کرد کشیدند شاه همایون آغاز نمود و اعطر افشان ساخت بیرا و طوی عظیم و ترتیب جشن بسیار
قیام نمود و در مرغزاری که حد و دیت زلا تیر شکار شراز عین سلسبیل اشارت میکرد و لطافت هوای و مزاج اقرایش از نسیم جنات النعیم
روایت میبود فرمان جاه کسر حرکاهها و مقتضی مطالعه و خیام زرکش سپهر آسا را فرا شتند و سراپرده ها از بخارا و روم و فرنگ و سایبانها
از تاجر اف و کلاهست زنگ و تنع ساختند **شعر** شد افراخته چتر و سایبان ۔ زد یا مد چتر و بر نیان

و از کوس سفند و نیه و اسب پرواز و قاز نخی و مرغ جوار نجهة بعزن اطعمه الوان آنقدر و طبخ و شاد که خواسا لاران و طبخیان چند روز
علی الدوام کشتی و بحزن آن اشتغال داشتند و از اشتر و مرسیات و قرص مجوه و جوارشات چندان ترتیب نمود که قلزان مرد سپید و بیرو
و جوه آشد و بند بات و ادخایج عمالی بنا شدند شیره جبار بعضر شد قرین اصراجهای بزین و سمین حلوا از شراب صافی تا از آب و چون
چندان حاضر آورده ند که آشاخت و سیع صفت تضایق پذیرفت و از سوهای نا بالب و فواکه حلاوت آنها نضا افزاب آب دان طوی جاه الفقه
بیکشت که در اجر خان الکشت حیرت بدندان گرفت و عمدا از ترتیب سایر اسباب جشن و سور و تمهید و جبارت طرب و حضور پادشاه موید منصور
متوجه آنمنزل لکشا گشته سر زانشاه حسین بکسر زدن با اغیار نزد اخت و تمای آنقضای بهشت اسلا از الطلب مصری و خطائی و دیبای شتری
و دار او شاک کار خانه چین ساخت و شاه بنده نوازید صندوقها زند قرار که فهنا اما آنچه هر ایک از ارکان دولت و مقربان حضرت را در موسم
مناسب جشن جلوس رانده و ساقیان لاله رخسار جامهای شراب ناب و ساغرها لعل مذاب بکردش در آورده و آواز عیش و شادمانی بر کشاده
و از شعاع اقداح چون آفتاب و فروغ جامهای شراب ناب کلگل اطراب در زمان خان ضایعت می افزود و از نوای مغنیان خوش آواز و الحان جلیلات
اهل ساز زهره خیاکره ماهر از اندوخته **البلوغ کنت مع ما فوز فوزا عظیما** می رود مطارب خوبان ماه سیما ان ایاد بهر کاکلی کشت
و زبان مطربان ربع نغمه از بدیع ولایت شاه خرشید لقا این نکته لکشا گفت **بیت** شاه اورنج ره هم افزون باد ۔ ورنج دل اعدا و قرین باد ۔
تازه فلک بر زند از ساغر می ۔ از جام طرب روی بر نگون باد ۔ خوانسالاران چاکر دست و کاولان بلکره نهاد هر ساعت مایده های نکار نک خوش
باطعمه کوناکون کشیدند و بعد از فواحت و ستار اولان زنکار و طروف نقره کار بعلوا از غربه لذت آشنا و ران صحبت بعت حاضر میکردانید
و صبا از نزاع از کشیدن طعام و آثار خطا رمضان در وماع خواص و عوام بر شاه حسین نفوذ نامعدود و اسباب کاری و شادی و اجناس و سیوه و می
لطیف شاهی و شاهی و نبات و لعبها و سعدی و تا جهان هفت رنگ عقد قدرت و مکنت خویش جشکش شاه مکند بدین بود و اما طبع فاخره و تاج
کرد اسب باین نذر مقرر و سوقه شده اقدار و اختیار بر او فرد و چون صبا دلخش و هوی مطوی گشت وارث علاء مرتضوی الکشان اصفهان
خاید و طبع قتالی اخاخت و میرزا شاه حسین را بخطا استحاص اسرار کاه کلان قوی کرده بود پس از ده روز بخم و اصاخت و دران ایام که
آوکلی آصف اجتمام از رکاه پادشاه سلیمان جاه و دو بعلی نهل حمد **فی بحیدها جل من سد** اشهاد نهضت نموده و ریکی که
شاه بنده نواز بخلوت بر نشسته بود عرض کرد مذکر میرزا شاه حسین از اموال و اموال سلطنه خاه هزار تومان خفوف دارد و ما شهید میشود چون
او را در موقف رجوع حاضر سازند اجمالی از اخاطر شان کرده محصول و مایع آنقضیه از شنیدن این سخن متاثر گشته سر زبان همایون کلمه اسید که
قضا لهدی و الله که مرا بچنین وکیلست که از خاطر حلق هر هست متوالد که خاه هزار تومان از مال من تصرف نماید و اموال بیحد و احسان مردی بخرطه
اعیان بر کشاید و هم در تجلی تاج و ستار و طوی اگر در برداشت جهة میرزا شاه حسین فرستاد و مقرر را نزد مقرر کرده باید دهند یا مات اسیاز را
بیع قول اجازه و چون فصل شتا دیلت اتمام رسید و نصیب تخریج صنایع آثار اعدا از اظهار کرد بدیشا صاحب آمیدا از اصفهان متوجه
قرکشت و جشن نوروزی بدستور معهود دران بلده واقع شد و چند روز دیگر بسور و سرور دکذشت **ذکر شکار کردن پادشاه همایون**
در جلدوسا و بوهدان و رسیدن زمره از حکام ولایات بدرگاه ملایک اشتباه
چون پادشاه گیتی فروز بعد از طوی و چند روز بسعادت و اقبال و طرب و فراوانی مت خنده فال کلکند اسید تا زیکی هوای اشتقال صید و شکار
در خاطر دیا آثار پادشاه متوجه ولایت ساوه کردید و عسکر کردون مآثر کران دشت و بیابان را فرو کرفتند چو کرا اخاخت و رایات
الهی بتخیر قیام نموده الکند رکه و کوزن را چنی بفاه حضیر جاه اخشد و فضای شکارکاه از ذوقلت پادشاه مسکد جاه نضارت کار خانه چین
و نیز طایر بهوای آنکه طمه شاهین شاهی که در اسیر برین عجایب مرکز زمین شتافت و جوخ و باز بال الجذب و از کناه دشتها و جبلت اخوذ آهو
و تجنیب زنک زنک اند و سلک دیو بوز از قید حسنه و بند کسر جرن و ق و باد روی بسوی کوزن نهاد **شعر** در و جنبند باز ان سکنه
بقصد صیر که چه لاغر اند ۔ در اسد چکل شاهین تاراج ۔ ز تهور سلذه بالا اند راج ۔ کیر کشا در بزان زهره ۔ فرو نسته چنبر راهو

رسیده از بان تیرا هلاک • فضا کاشت رنجیر بند تنک • وفتوره در مجاری استخوان بهم رسیده بدستور استمرار پادشاه شیر شکار بلوان آنکه
قام بود و ضرب تیغ و تیر و خنجر و ارکان کشتر از احشا و امعای آنها مدتی مدید زلخ و زغن را مایده مهیا بود و شاه فلک اقتدار بعد از
فتح از آنکار رصیب ساوه مراجعت نمود و در یکجا بعضی از ان طایفه امین لحضره و در سرشی جان و نیلوفان و سایر نوئینان از کرجه امداد عرض سلطان
جنغاد رفته بودند همه قبل رفتن توفیق باز آمده از خاک بارگاه سلاطین پناه و سرشی بدرگاه امید حاصل نمودند و سرگ همایون از ساوه بذراهات
کرد و در رفته از انجا باسان کوهی که در و درختی مزار بایصل اقبال الاوزار امام سهل جلست شافعی زاده از بیست روز آنجا زاده فرود آمد مضرب سرادقات
جاه و جلال بود و در ان ایام بعرض پادشاه اسلام رسید که هالیه از انکه او را آنهم عبور از آب الیوم و در ورود ولایت خراسان در خاطر مخیر خواهد
بنا بر آن فرمان واجب الاذعان نفاذ یافت که در سرشی خان با تغای بیلان و سایر امرا عزای رندان بعد و فرزند کرد رفته سلاق و نامند که چه عرض
فرقا از ان بیاک بما ملک محروسه محتوی کردند امداد سر سلطان از پیش نهاد هست سازند و امیر الحصر حسب الفرموده با آنملکه رفته مدت دو ماه بعزیزی و اقبال
در سلاق و فرند رکوه و اوقات بحجت آنکاه صرف داشت و باید شاه موید منصور از مزید که مرادید که مقام رابصاف و صلات و صدقات مستحق و سرافراز کرده اند
آنکاه از اسیلاجزه آقا الملک خراسید و از انجا اهالی الملک هدایا که در پیش آورده بود بصلات و اعطا امیره و بلیغ که ساقه و مقام اطاعت عظام باید بر
اعلی آمد و بلیغ و سرخ رکوه رکه فرمود بدرگاه سلاطین پناه آمد و در نصایحی که شایسته آید و ماند حضیض رشید و سخت کاه اوقرار است سعادت
یاور همایون که نهایت آن دوی طوت بیع سکون زمان نازه بود سرافراز شاه جنگی سیاه کشید و دوی بیاز بر ساحت ارکاه جهان پناه موده
زمان بادی عادتکاه یاکره اند شعر که شاهان بی تو جاوید باد • لوای ترا محو خورشید باد • مزه خاکها قدر و سپهر
سر بافراز جاه بهر • همان بر سر بود و بی رسام • مرا و تکه بود و صبح و شام • مزه کرد ملک بین تاجبین • ملاقات ایران و توران زمین
عنت بند دیت کمر • خهید اطرق و قرمات سر • بود خاک راهت سر بروان • بحکام بکلان و ماندران • و انجا بیشکشها و بیرون بلیغ
هزار تومان نقد حضور نعم که هر اشیا از ان سان دست خوشه آفتاب روشن بودی و خجر و سرستان سرو خاطر جمهور نزدیک و در سر تو دی
نصر الملک طوس و دستان ایشان • و حضور سیم بعضی مشاهده نکرد ان آنش حیرت و حیرت سیاه چهاره دزدی و تصریف قلک هر چند در کرد هود نیات
و سیاه کشتی نظر آنکه کوی بر مصنف ظهور بدیع ع دلا اهل چها رجوانان ایشان • و حیرت نقد اخلاص امیر و بلیغ ارخلاص حضاص نام جار بود
انتهی و در ماند علاء بری دوانج لحت و انواع الطاف و اصناف انعاف شاه مرضوی و صاف بخصوص مشرف از امر حجت میدع مرد خدمت اهل
نافت و در ماه آنکه در بعد و عزت شرف بود و تشرف فرمود از دو لحرکت فایج اسیدا قاد کرد هر تقوی ترصیع بذیر فرق و ساهاهی امر بنده
و کد شت و در کب حضرت شان از الملک هدان بود و خانه خوار ساقه رحمه شکار جمعه و روز آنها الطاف و توقف اقامه و امر ترکاه کرد سلطان احمد
ساجا با پایه سریر اعلی آمد بود سخن اعام و اکرام اجازت افتد روی بانجهان نهاد و در ملقه بلی بلاد و جهاد از دو دخانه خوار متوجه و اعزم کشته در
اثنا راه بعضی از سوار از امیر حمید و سکار تقدیر رسید و بعد از وصول بنواحی آب قزلاوزن امیر دلیج بحذه امیو شیدن فرند بکار و خطر خوار
منحر و ساهی بیلا و مفتن کلان بعضی کردید و اعلام خدم اعلام در ماه مبارک بصیام که داخل شهر رسیت و عشرین و ثمانمایه بود سایر شرف و تب
در منزله اعلا خلافت و در روز نخست صلح ماه مذکوره و در سلطان ایلاق و فیروز که باز آمده تفصیل قوایر سر و سلطنت مصیر بود لحت زد که
در اثنا وقایع مذکوره و حالات مرجوه دانی بلات آذی بواب کامیاب متوجه تخصیص مهمات محکام و امرا و اولوکشته بود و حکام ایلم و ایام سای و دوست
صادر شد بود که اگر انجانب خراسان و عدد رفته باشد بیاسر سریر اعلی بلحت نموده جماعت مذکوره با بدرگاه عالیشاه آورد القصه صلح و تجمه
غرض شوال که در بدرگاه فضای بهر اقرای سپهر بصلای بذکار بر کشته و کشت و طوایف عظم سعادت هم مستفر و از امر اعظم بر بساط و عظمت
نهضت و بسا کلاه زد و صولت مدکشت پادشاه ملک اعتقاد و جوادی تاری فرا فشر جهت اقامت نارجید بر قرار و راحت آنکه قرابشان
جا کاهست اطراف و جوانب آنجام در زیر طناب و سایبانهای سپهر بصاب آراسته بود شرف حضور ارزانی است و هدایا و نیاز و عرض

در مجلس بزم نشستن بیت عیش و عشرت و افراشت و آمرا و ارکان دولت را خلع فاخره و اعامات وافر خوشدل و مسرور کرده اند و هم در ان مجلس
امین لحضره بخت یافته بجانب هرکرا الکا ملاء مانق بود متوجه کردید و در هاناه جزوی و الی و هم سلطانیه دار و وی پادشاه هفت
اقلیم شایع کشت و در یقام محل بسایع نواب کامیاب رسید و انهدام بنای خسرو زید کلی از ان دشمن قوی بوجه باز ارتفاع قصر جاه و
خام بارکاه سلطنت و استقلال رشد و تاب زمان بعضون اتحاد کلی کرد بیدکه بیت پرسی بر کرد بیر دین بر کافات • تا کلهر کرد افتاد از طاق
و هم در انتزاع ثبات سبات دولت بیکرار بعض اقبال الهی بود و بیر شرد شاه مظفر سلطان بیاسر سریر اعلی آمده و ترق افتخار و بسا هاتین
با وج سوات رسیده بخدمت مرقوم کلک بعض کذار میکرد و کیفیت این احوال بفصل سیجه بزنده ذکر رسیدن سلطان خلد بدرجه و بلند شوالی
در خلال احوال که شدت سخت شاه شرقی بموجب وعده که بنواب درکاه سلطنت و جهانبانی کرده بود تخت نفیسه و هدایای شرجیه بر جنب نموده و
بسر ارمغان خرسی سلطان اظفر با متوجه آستان ملایک آشیان کرده اند و نواب خلد جایه حضرت است نموده که اکر سلطان اظفر مظفر بنده پادشاه
والا کهر کشته باید بقدر و سر انتزی باز دوایج یکی از حجلهٔ نشیان تمامات و کرامت ارشاع بلدها آیند این کمینه را و توقی و اعتماد کلی بکلال الفات
حضرت بلند شاهی هست از ماید بذیرفته علی الصریح اطاعه درکاه و جلال انتساب شعر جوز الطاف شاهنشاه غازی • میسر کرده این سرزانی
ظفر کرد از آیو سوی درکاه • زهر زی قدم بدم سانه در راه • کم نقد او جا زاهد اعیش • شاه و کرد بنا الطرق و ما پیش • و در ان ایام مترتبات
مضرب خیام زین طناب عساکر ظفر نواب بود سلطان اظفر بارد و هایون رسید و جهاب درکاه والا و نواب بارکاه سپهر اشتما اورا بر و صلات
رسانیده پیشکشهای که آورده بود کذرانیدند و در خلوت مدعای شهنشاه را معروض کرده اند و شاه دین پناه آن القاس اعزاز اجانب
افزاز اداده نظر شفقت و سلطان اظفر بکرامت و کی ابنات مکرمات رانا فذ اوکرده اولیاء اعلام و احسان بر دوی روزکارش و کشاد
و سلطان اظفر جید روز و بعد رخصت سده امامت و کرامت سر برده هر اعاعی لطف مجید و هر بخشد مقدس مجید هست باد و فرح می یابت و زمان
بر الطاف پادشاهی آفاق اشتاق بکرانه و حقیقی عزیز کرد طلوع نموده و جنات اسحاق الهی بر نات و در وقت طلب جنت باعلام طلع زنکار و تابع
و ضع لاشتاه اشاهر او کرد تشریف رسید و بار خلاء و استرانی تاز جهاز ما مرافزاز و مخصوص باهی و مستظهر کشته روی شهریان آورده و معاز دون بلاکات
بلد حمد الطف و عنایتی کرانه پادشاه دوست نواز بعض کذار مشاهده نموده و در عصر که و فتح بالشاه بنزهان بلاست بارکاه سپهر اشتما شد و
خام درکاه خود را بیاق آمد زر ترتیب شکرانه پادشاه آنکه بیاسوکه اند بیت چین کرشاه را طلع پالیه و خوی کوست • عیب بیار که کرد بند حمار بهر
وقت بلاک سنانی چه حاضر سیاه • کمکشوده لوای فیروز جهان سخر است ذکر توجه موکب همایون رفعت لاوی بخوارزم و لشکر کشیدن
دیو سلطان رصلو بر خراسان و بیان کذاره فتات و ولایات مازندران و رستمدار و رسیدن اخبار خراسان بر
نواب عالیه بدرکاه پادشاه ملتجا از منقلب از منقلب • ظفر همان نصرت الله رکاب • بادالک سلطنت بر شافت و زیاده درکاه و دان ارفع فاخره
عیش و نشاط کذرانیده از الطاف خان بکران نقشلای تخوان نافت و بعد از وصول بان عرضه مکان و بوسلطان رجب و نان و احباب لاد خان بعز
غزو کرجستان و تاخت ولایت کرجیان سنه ایمان رایت نهضت بر افراخت و در ان دار بجین دولت پادشاه کامکار آثار اقتدار ظهور رسید و جید
قلعه و شهر و متوجه کشت و ارکان آنملکه قرقره او دیک و لوند بیک و سنج بیک طرحا کرها ملازمت و سلطان شاه فرزند اطاعت و خدمت
نمودند و خطاب ایشان از خان ایمان داده هم اخوه کرده آینده بآستان ملایک آشیان توجه و نمود و هم در قشلاق تخوان و بوسلطان مقبل قرا شرف
سپهر نشان سر افراز کشته و سلطان آن یکه خدمتی عنایت و التفات جهانبانی رایت و پادشاه بر دش پدیدار اکرچی اسقوا الطاف پادشاهانه
ساخته بر تو افزاز عاطفت هر زمانه بود و جمعات احوال هکان نافت و کرجیان بلیغ و خراج قبول نموده باعلام تابع و خطبت مظفر و سرافراز شدند
و در این مطالعه و بلاد حکومت موصوفی مصرف بودند حاصل کرده و در کیو اطی جزیره آورده اند و هم در ان اوان در باب تجار و تمات و ملامات
مازندران و طرابحیت و رستمدار نواب درکاه قلک اقتدار کشت و شید صبا کرده بودند و آخر الامر بوسلطنت جناب سلطانی سیف الاولیا و حاجی مظفر
بکجی موجب سفر بودند که ان بلاد مازندران چهار دانک خلق یا میر عبد الکریم و اشته باشد و در ان مکان مفوض آنکه هر کرده شود و کرد شاه الیها

مبلغ هشتاد هزار تومان تبریزی بدیوان اعلی جواب گویند و هم امیر حسین و سادات هزار جریب بهزار تومان مقطع بدیشان دهند و بنیاد قصه بر سند نهند
بعلوی معین قرار گرفت و امیر عبدالملک و حضرت شاه متوجه ساری گشت و حکم همایون نفاذ انجامید که از جمله هشتاد هزار تومان مبلغ چهار هزار تومان که حصه
امیر عبدالکریم است جناب سلطانی و سیف الاسلامی بحضرتی نماید لاجرم آنجناب بزرجمهر شاه امیر مازندران شتافت اما آقا محمد در اردوی همایون رفت
نمود و در کاسه میل جهة مبلغ سه هزار تومان که حصه او بود متوجه قلعه کلیس و لاد شده بعنوان کلاه بی اهمراه و وجوه موسم زمستان و
سرما پایان رسید و بیکار بود یاد ماند خطه نوشیروان کلهدار بیزه رسید و سلطان کل بارخاره افزود و خضر غازی بجانب بلخ و سیان اعطاف
و طول شاه تحول بی آتش هجران سوخته نفر ساری آقا نهاد بلد شاه عالیجاه ارتضا و بخوان عالم الملک سهند و معنی دیگر از بلاد آذربایجان
گردید و در مرغزار بهشت آتا رجعت و نگاه ماوی سهر و ماه افراخته ساحت و نشاط مسطور گردانید و دران اثنا از جانب خراسان الجی
رسید و بعرض نواب کامیاب رسانید که عبدالله خان با سپاه فراوان بعزم تسخیر خراسان الی الرایت مسیر عبور نموده و دران ایام خوفان بلا ملاکرفته
مست تقدیر ایزد عز و علا ابواب نقمت و روی روزگار بر ایاز کشود نیاز ایران و جانب الادعان نفاذ یافت که امیر الحمزه و دوستر خراسان
باتفاق زینل خان متوجه سدد حکام خراسان گردند و آن بخان بالقیاس رحمة الملک الهی بجانب الهی بر قرار گذاشته عنان عزیمت بجانب خراسان
بر افراخت و کوچ بر کوچ بجرجان سلطانیه شتافت و جهة آسایش مرکب مرد و روز چند در آن اقامت انداخت و در اول شعبان سنه سبع و عشرین و تسعمائه
از ترمه و اهراه امیر سلطان قورچی شاهقلی نام بآستان سپهر احتشام رسید و اخبار بغریب بعرض نواب کامیاب رسانید و آنکه عبدالله خان
بالشکر بیکران بطاهرهراة آمده چند روز بر محاصره و برد انحت و چون دید که کاری از پیش نمیتواند برد عنان بر جهت صوب هرات انهم مطوب ساخت
دیگر آنکه امیر خیرات الدین محمد بن امیر یوسف بهراهراهی تغیر السلطنة و الخلافة بامیر زاسیم گشته در روز سه شنبه شش ماه رجب و الله اعلم بالصواب
محصور شده روز دیگر مردم او الهم کدشت و پادشاه عدالت نهاد در تفتیش و تفحص این مهام شرایط مالفوز اهتمام بجا آورده بعضی بخاطر رسید که
در قوی کر عبدالله خان در ظاهر هراة نشسته ما محاصره قیام نموده اما امیر سلطان جلاد سیستانی و فوج بیاقه تیاران اوزبکان در بلوکات هراة
خرابی بسیار کرده اند و امیر سلطان بخاطر جمعی که داشته جمع ظالمان سیند فاصل بکر اعتقاد اشرف شهادت چنانچه لاجرم بادی بخصوص بشاهی
استقبال یافت و حکم شد که شاهزاده مظفر بن الطاب میرزا و امیر سلطان متوجه پایه سریر اعلی گردند و آیالت خراسان مفوض بوزیر مدار شاهزاده
عالیجاه سام میرزا باشد ما بجد تقریب تفصیل این حکایت مرقوم قلم اهتمام خواهد گشت **ذکر تهمة احوال حکام مازندران و رسیدن**
وایب شرف زمین بآستان پادشاه کامران چون جناب سلطان سیف الاسلامی از وجه نقل امیر عبدالکریم مسلم هزار و اهمد
تومان بحصول رسانید حکم همایون رسید و دریافت که آنجناب بهراة رفته در ملازمت شاهزاده عالیمقام ابو المظفر سام میرزا بسر برد و تحصیل مدد او
بده و چون بیلک باشد اما در کلوبیلک که متعهد سرانجام سهر از تومان نفیس آقا محمد بود پیش از آنکه از وجه چیزی مدد به وجود رسد آقا محمد
از بیم سر بر علی از مرغوه مازندران شتافت و میان او و امیر عبدالکریم بیاره نزاع التهاب یافته امیر عبدالکریم بر مقویت دولت قاهره عاجز گشت
و آقا محمد قلعه کلیس و لاد را مسکن و مأوی داده در حصن بر کجلای آمد و محصن شد و چون زمان الجا بصاع نزاب فلان اقتدار رسید حکم همایون
بنفاذ انجامید که حوجی سلطان با بعضی از سپاه عراق و کرمسان بیارند دران روز آقا محمد از کرفته بیاره سر بر علی ماند و حوجی سلطان حسب الفرمود
لشکر آتو ولایت کشیده نهضت جانب قلعه لاد شتافت و در حصن کجلهد آنحصار استوار بجانب کرفته نزاع آقا محمد را که در انجا بود بر انجا بود شد
مفید ساخت آنکاه بحکم که مقرر آقا محمد بود رفته او را بزور در ام صیری انداخت و رایت را بحصول صوبه سیستر سلطنت بر افراخت و بعد
وصول بقصد یکروز عز قبول یافت و بر عنایت پادشاه عالیجاه بر حسب حال آن امیر شجاعت سکالت افت و ایضا عنوان خبر بعضی
جمع موش شاطلاه رفته کار آقا محمد شد و حکم همایون باطلاع و صادر گشت اما آقا محمد بجانب مازندران نیافت و الملک آنکه ترجیح
الاستقلال تطلق امیر عبدالکریم بر کرفته آنجناب قبو نموده که مبلغ هشتاد تومان اما تمام جواب گوید و آنجانب که تاریخ هجری پناه ربیع الاول
ثلثین و تسعمائه در سیده آقا محمد در ملازمت آستان ملایک آشیان دو رکار میکذرانید و امیر عبدالکریم بر مازندران بحکومت مصوب بوده

لوازم و لحظ همایون قدیم بوسیله ساند و در خلال احوال که شب شنبه شاه موجب وعده که بنواب سپهر احتشام کرده بود احرام خدمت بسته از
شروان متوجه آذربایجان شد و شاه عالیجاه جمعی کثیر از امرا و نوئینان را بمستقبل آنجناب شاه کرد بایند و در سلخ ماه رمضان سنه سبع و عشرین
و تسعمائه در بناب مراجعت پادشاه شروان باید و بعضی نشان رسید صاحب عید بوسیله ملازمت امرا خاقین میرزا شاه حسین از دریافت بارگی
همایون فرق افتخار و مباهات باوج سموات بسایند و آنسبان تاق نثار و تیغ جام و تیر هلالی مصر و بازو فنون ابیض و احمر و نقاد اجناس
و عقود جوهر آبدار که دست مکنت زمان رسید و لایق و مناسب بدیشان کرد و از جواهر بسیار بنواب اعتنا و استفسار بقدر بسیار
مرتبه جاه و ثنا بجا آورد **شعر** روی بدرباری پادشاه نهاد * وزو اعتقاد بکشاد * کفت کای آفتاب اوج شرف * مرد بدان شاه بخت
جلد عالم را مسخر باد * همچو من سد هزار چاکر باد * چرخ را باد روی بر راست * سجده کاه ملوک در کاست * من که در دل عزیز شاهم
بدو بندکان در کاهم * کچه زین پیش اکنا بعزد * بودم از جمله خاد ماست * تی * داشت عجب بدم ستیزنده * و زغلامی و کر بزنده
شکر کاخر نهادم از اقبال * رخ برین بارکاه جاه و جلال * چاکران تراشدم چاکر * سود بر انغر و ظلال انغر * چون این بنده کرچه بسیار
لیک عفو تراسار اوست * هست از لطف تخلم تو مأمول * که شود اعتبار من مقبول * و چون عقد اماهی شیخ شاه و معین کمیه الزبد شاه
عالیجاه از خضر عرض و بر ابتر انوه بهم قول القران یافت و منا بر عواطف شاهی از مهمت مراحم بلخاهی راهتر از اندوه و آنکس اموال و کلا از
عصر و خلل او بر اطاعت و طرز بخشید و آن بغایت خاص بدست اصطناع و اختصاص قابلیت و اعلام طلاء و زر و اهتر
زرکار و کر مرصع بلیکی شاهوار مزین و آراسته کرد اند **رباعی** هر کس بر خاطر و خلاق بود * و بخدمت شاه بکلو جود * در کلش امید بی الطف
بی شبکاه و دستکاه بود * و شاه طبش و سور و مجلس عیش و حضور بنهید بلقه پادشاه عالیجاه شیخ شاه و ادر صحبت بهشت زیست
طلب بنود و از سر لطف و احسان آنجناب با کلم دل بهایه لیکن اما و اکرام بود روی بر دکار و کشوده و چون شاه شروان چند روز در
ملازمت پادشاه دکی بر دو زد بغایت عیش و کامرانی اوقات کذرانید بکرات و مرات ارجام التفات شاهی بر کرم بکشت با صاف و الطاف
با شاهی مخصوص و مباهی کردید و اقسام اعزاز امیر و خلعت افتخار در بر نقد سعادت و آسایش و رکب مراد و آمال در زیر زین رخصت اطلاق یافت
و شاه و الا نژاد آذرستان در تبریز فلاق فرموده بعد سور و مهمانی و ارتعاش بر دعات احوال جهانی آذربایجان تاف **شعر**
خدیو کامران بنده پرور * شه عالیجکان عدل کستر * در آنمو سم که بود اندر روی * هر دو خود بود هر دو بی پی * زدست سافرا بخشی
کشیدی بی جدل الملک تبریز * در اطراف ایوان کرم بوی * ازان فاتح زمرها بی خنودی * ولکا هر تو فتوح الهی * نشوی سر بیاد شاهی
ز احوال رعایا باید کرد مد * و از عهد کما زاشا کرد وی * غلط کفتم نباشد در پیش * ز عدل شامل و فیض شاملش * در بجاه از اظلال
کرم بی نوبت طالبی جاست * عراق کرد نموده طلب تست * طاهر چو خود ده از دست عجب * نیابت مازندرین و دوران بدان * چه بلخ تان بود دی
الهی دولت و اقبال شاهی * مصور باد هیشه زنهی * جهان معمور باد از عدل جودش * سرا پا آفرین اندر جود * اکنون وقت آنست که
طوطی قلم از شکرستان عراق و آذربایجان بجانب بوستان خراسان در پرواز آید و حالات آن ولایت را که با عاشه شاه بر ملاحظه ارتباط
حس موقوف ساخته تقریر نماید و منه الاعانة و التسدید **کفتار در بیان شمه از احوال امیر سلطان و تدبیر امور ممالک**
خراسان بود و ذکر بعضی از وقایع که در ایام دولت او روی داد والد امیر سلطان کلتیمک در سلک اعاظم امرای
سلطان یعقوب میرزا انتظام داشت و بدر کلتیمک بیک امیر بیک در زمان سلطنت ابو النصر حسن بیک بغایت معتبر بوده و همواره همت
بر تشیت مهمات جهانبانی کماشت و امیر سلطان چون بغایت معتبر بوده بغایت عنایت شاهی مخصوص و مباهی کشته بمنصب لیکی شاهزاده
طهماسب میرزا و حکومت خراسان سرافراز شد چنانچه سابقا حسب تحریر یافت زمام منصب و نیابت بلکه عنان اختیار ممالک و مال در کف
کفایت منبع مجد الدین محمد کرمانی نهاد و ملا قوی را جهة بساط عدل و رعیت پروری و تشیید اساس لطف و مرحمت کستر نوید داد
لاجرم ممالک خراسان که بغایت ویران شده بود باز دیگر روی آبادانی و معموری دیده و رعایای متفرق بر اوطان خود باز آمده آغاز

عمارت و زراعت کرده اند و چون قرب و وسایل مال بر قبول کلیات و اکثر قری و قصبات معمور و آبادان گشت امیر سلطان با غوای بعضی
قرابتیان که اقتدار شیخ نجم الدین محمد موافق مزاج ایشان نبود آن دو بزرگ را بخیر فضیلت شعار بصفت آثار امر فرمود ایاخته مواخذه و مصادره
نموده آنگاه بر اوخرد و تجدید میرزا ابراهیم را وکیل ساخت و خواجه مولانا امیر سمرقندی را وزیر کرد و امیره دیگر بجای شیخ نجم الدین محمد برداخت
و مولانا امیر بعضی از اقربا و متولدان هراة تحمیلات کرده و رقام کفایت شد و بالجمله اندیشه ای بحوالی مرو خراسان راه یافت و در
اواخر سنه ثلث و عشرین و سبعمائه در اردوی همایون جلوس بود بدست بعضی از خدام درگاه پادشاه اسلام گرفتار گشت و بعد از تفتیش
لوازم تفحص و تفتیش بر وضوح پیوست که در دوم ایوجر شیخ بلقه که امیر سلطان با غوی شرب است او را فرستاده اند که بعضی آغالیه بتاریخ
و زمان جهاد اطلاع نفاذ یافت که جاسوس آنگاه دانند و گر بهراة فرستاده اند که امیر سلطان متوجه آمدن خلاف آشیان گردد با جاسوس
معلوم شود که والی خراسان از جادهٔ جهود تخاوز نموده آنگاه او را بروم فرستند و تا بعور سر بالجهة آورده و امیر سلطان بجانب خراسان
در حرکت آمده در ذی حجه مذکور بهراة رسید و نشانی که در باب طلب امیر سلطان مرقوم قلم دستان درگاه عالیشان شده بود رسانید اما چون
مقصود بود که در بهراة اینده سالخان و ایلک متفرق ولایات خراسان که نداء امیر سلطان را بجهه بیاید سر بر اطوار سیاست دولت نموده و تجدید طاقی
سیف الاباء چون امیر مظفر بکلی که موجب هم قصد امضاء جمع سمات خراسان را با سنوب ابوسعید بداد و بالجهاد نفاذ شاه افادت و سکاه
امیر غیاث الدین محمد بن امیر یوسف که صدارت حضرة ظهیر امیر را بعلو موی مباشات اقتدا کرد که بیاید امیر بر سیهر اسامی فرقت سبب
توقف ابسع اشرف اعلی رسانند و تواب کامیاب ابرار ملاقات خراسان مظلم کرده اند تا علی هذا اخبار سیف الاثامی و حضرت صدارت
سنه اربع الاولی سنه اربع و عشرین و سبعمائه متوجه درگاه پادشاه سکندر جاه گشتند و در بعضی از ایلات تبریز جز صاطوس و ابرسه و حوض
علل امیر سلطان و بعضی از حالات خراسان معروض داشتند و چون امیر غیاث الدین محمد بواسطه کلال و فتور الهی و تاب کامیابی شاهی چندین
ادراق اوراق نصرت کشتند و تا بایه ولایت و کرافت و حسن صورت و لطف سیرت و محاسن آداب و سکارم اخلاق از اکثر اکابر اقران
ممتاز و مستثنی بودند حضرة اعلی اوامر بدعایت و رعایت سرافراز ساخت و اعلام طبل و علم رایت قدر و منزلتش تا اوج فرقدین بلند گشت
و بعد از مراجعت بهراة خواهد که در منصب صدارت شاهزاده طالب و ضبط و ربط موقوفات ولایات خراسان امیر چندین اوراق و آثار
نامعلومات مخالفان مفوض رای صواب نما مشرب باشد و امیر سلطان سایر مهمات ملکی و مالی را باستصواب آنجناب فیصل داده ما لایحات
بهراة رود و اراده رجعت مواجب عزازمش باز گذارد و امیر غیاث الدین محمد میان منصب صدارت و امارت جمع کرده بلجام دوستی عنان راحت
بصوب خراسان انعطاف داد اما تاب سلطانی سیف الاثامی در ملازمت استان ملایمت نشان توقف نموده بلجب سلطانی مراقب شد
و قبل از آنکه امیر محمد بهراة رسد امیر سلطان خبر مخالفت تربت و رعایت حضرة را استماع نموده اتفاق موافق مزاجش نیفتاد و میرزا ابراهیم
در خیال مالیدن تربیت بهقه عرض بعضی از مهمات صوب درگاه عالیشاه فرستاد و در ذی ماه سال مذکور بعضی عهدی ظاهر خواجه مولانا
سمرقندی را که بعد از دور و رنجی قلمش فرود و منصب وزارت را بی استقلال بخواجه علیخان که رود و ذی ملوس
نموده و امیر غیاث الدین محمد در اواخر هر ماه عید و هراة رسید مادات و علما و موالی و اشراف بلوازم استقبال استحقاق کرده و در
بلوغ شرع مزید مستوی حضرة قاری شده مراسم تهنیت اسارت بجا آورده اما امیر سلطان بحالیه فرمان واجب الاذعان بود بحالان سند فاصل
مستوده حصال نیز داخت و سلیمی کلی از سرقوقا سلم کرده سایه نهات را بخلاصه ای صواب نما مشرب فیصل میداد و غیاث الدین ابراهیم میرزا
چون بیاید سر بر اعلی رسید و کلا کامالیت و صلاحیتش نزد و اکابر بیاب بر صوح الخاید ملت سلطانی مراقب گشت و نهات برادر خود
عرضه داشت کرد و بطوق مداعا فرمان مطاعه حاصل نموده مقتضی الزام مراجعت فرمود و طرفه آنکه خلاصی مقصود امیر سلطان با غوایه ایجاب
و هدایت بیک و خواجه علیخان در بین نوبت با انتخاب کرافتاق آغاز نهاد و در تقریر بلاغین برخدمات پسندیده ملازمان کشته خدمتی
در بیچ هم از مهمات خراسان و خلاف و امیر سلطان اگرچه بالبلیغ سایل نظام و تعدی بنده و با قامت صلوة مکوب بقام نموده هر روز جرم و آن

تلاوت

تلاوت بیرون و اناصف نکرد و نخوت بر روی استلاء تمام داشت و هر چه بیشتر یاد خواه و غرور و عجز و صعفانی بر داخت و تواب
بیراحدیث و هدایت بلند و قاصد بمرد ارو خواجه علیخان دست بخود و علیان بر او برده و حالی بجاره در تفویض و تفرقه افتادند و هر گاه
ابراهیم سلطان و غیاث الدین محمد درین باب حق بعرض امیر سلطان میرسانند بحل بعرض نموده صلح رضا و اتفق موجبات آنجناب
می شد تا علی هذا ابراهیم سلطان رخت طلبید و در جمادی سنه سبع جماد ی الآخر سنه ست و عشرین و سبعمائه از دیگر دو دیگر ایلیا
ایرد و در رجمه هفدهم ماه رمضان در شاب را عذر مسافت و زمین بوس نداده بخدمت مقتضی اطلب جلوس فرمود و کرهت
و ابراهیم سلطان با آنکه ایزد او تا زاده داشت درین ایام که در بیاید سر بر سپهر اهتمام را محزن بلوغ از سلامت نظر اطلبان عشرت کنار بکدورت
سعی و اهتمام بجا آورده تا اهل اهالیت سلطانی بخلی مبدل شد و درین باب نشانی واجب الاذعان کلی ساخت اسباب اوبوده آفادان انتاده و تاب
پایه سریر اعلی عقیق الخاید که مطلوب شاهزاده و طهماسب ملا با نظام الدین حمد طبسی بوده امیر جان تقریب تمامیات طلع آنکه مشیانی باب
عالیه بر حسب الاستقلال تعلق بدو کرده بوسیله حاس اهالی امیر غیاث الدین محمد زاده بصورت قبایح اعمال او میجاید قال الحضرة را تصرف
و اسباب الاقاق جمع داشته مرخطوات زمان بعیش میکشاید تا بر امیر جان نسبت آن صدر عالیشان طریق که الطاف و سلوک میدارد و لکن
مفات و اخلاق او صواب نما مشرب فضیل داده تحقیق با معتبر نمیشمارد لاجرم جدید حکم همایون صدور یافت که امیر جان جمع مهام ملکی و مالی
و دیوانی و فوق مالکت خراسان با مستصوب آن سید عالیجناب مفتضی مقصد و منصب معلی شاهزاده و با مرتضی با ما انجناب امیر ملا با احمد
طبسی را از آن امر معاف دارد و مقرر شد که مولانا شیخ ابوسعید اصفهانی بهراة شتافته و لیکن که در آن باب بهراة مونق گشته و در ترجمان
بوده بر و خواهد داد و امیر غیاث الدین محمد ماموره که مولانا شیخ ابوسعید و یکشنبه بیست و یکم ذی قعده سنه ست و عشرین
و سبعمائه بهراة رسیده قاصد سایر جان و امیر غیاث الدین محمد بخطه فاخره شاهکی همراه آورده بود بیارات و محتوی بود و لعل عالیه امیر سمیع
امیر جان رسانید و هر چند صدر و ابر حکم خاطر امیر جان کران آمد اما تعجب ظاهر اظهار نشاید کرد و تا وقتی که مولانا ابوسعید در شهر بود چند از
جشن تعظیم امیر غیاث الدین محمد قیام نموده مولانا احمد الزمخشی شاهزاده معادی است و چون مشار الیه رخصت بجانب درگاه عالیشاه
توجه نموده باید مستوفی تا الملک طریق تا فرمانی کشته و رفیصل قضایا بتقضی بوی خطا الذی جزو فلحزه و در تاشا حالات کذشته و وقایع مذکوره کشته
حضرة خلافت پناهی ظهیر السلطنة والدین با میرزا خلال استیصال اهالی الفال تجاح ملک بوده و لشکر میار را کالا بعرف قندهار و بوده
و چون تجاح ملک با آنحضرة طاقت مقاومت نداشت در شهر تحصن شده هست حقد تدریج و یاره کاشت و محمد با میرزا ظاهر قندهار و کرا اهالی
افغد ارکه و امیرا بعد و در تصدیق از محصوران بوی شتید و در اکثر ایام بر کرده و نخواهم سوار شده و تدبیر محمد و شاهزاده سیاه جلاد و شاه
را با مشغال آن مرقال ناموس میکرد اند و از انجا که در آن قندهار بعد بحارت و ملاحت جنی الحده باستمالی تیغ و تیر و بیدا خند و تیغ بکان
بر و قشان و سنان ملک اهل رجد و صد جات کابلیان و اهالی لغمان اکثر اوقات بهاد ران موکب باری هنج و ظهر اختصاص بود افتد و در حالات زمان
خان میرزا در بدخشان از عالم که نهاد است انتو و بسا تعلق بدخشان و هیچ کس مدد نمی شده و معصیت او قطع است خون از نوار دیدها کشیده
و چون این خبر بجانب امیر میرزا رسید در قلوب و سیر عم مسایر خود و ما لا تحد دست در امان شکیبائی زده و ایلک آلملک زاده امیر مدد کرد چنین هماون
میرزا تقویت کرده و بجمعیت خاطر و فراغ دل و طاهر قندهار مقیم گشت و تا و ایلات کرسیر بخت ضرورت و دوره و صیت ملوک و تحلیل از
ایجان کیوان در کذشت و امیر جان در طرا هراة آذر و فتح ایر جاند و حالات جایت تا زکر دیده بود اگر اندیشید که چون امیر میرزا از فتح قندهار
فراغت یابد لوای خلاف و تقع کرده اید و صوب خراسان شتابد و در آن اوان چند کرت تجاح ملک با قصدان بهراة فرستاده از میرجان و امیر
غیاث الدین محمد التماس نمود که موی سازند که با میرزا از قندهار بکار باستاند تا و بخدمت شاهزاده و طهماسب آید و مدت الفرقه از جاده
خدمتکاری بر دارد تا بر دو و مدد و امیر جان و امیر غیاث الدین محمد سولان مقاتب کلید و بیاید سر بر آن دیار اولاد امیر تیمور کیکاد و ساده
بخام و اندکه هر چند تجاح ملک و امیر سابقه در مکه جرم شده بود و سزاوار قهر و غضب سیوف اما چون رجا لاحت بدند چنین اندیشه قبول خاید که سن سعد

مالك طريق و نخواهند كه از دركاه سلاطين پناه شاهى باشد و هر سال راج و خراج خزانه عامره رسانند مناسب آنكه آنحضرت ترك مخاصمه و مدافعه كرده
عنان مراحعت صوب كابل معطوف دارد و پيش از اين مردم قندهار و متوطنان آن ديار بنيازار دهند بار بر ايشان جور اكراه اظهار اطاعت و انقياد
شجاع بيك حكم ايمان بيا سوار و اعتقاد رعايا ما انتظاف حدا نا كرده ما انتهى قدر هار بسر كرد و اوراء مقيد آستان ملايك ايشان روانه خواهد نمود
وكيد ملكه كرسيو وقدهار را بهر كس كه هاتون نفاذ بايد تسليم خواهد كرد و از شنيدن اين جواب امير خازن الخيل و تسلى حاصل كشت اما دران
اوان مردى ستاره كه روزى چند از سرگشت و تشيد آنام در كذشت **ذكر فرار كردن عبد الله خان بدار السلطنة هراة و تحفظ**
ماندن از اين بلده از انواع آفات و مخافات در بهار سنه سبع و عشرين و ستمائه كه سپهدار نامبردار لوس با جمعى بعضاى
بسايق كشيده و لاله كلكون تاج از هم خوى سر زده اند مشيده و در تاريخ جمادى الحسن كه بديد عبد الله خان با سپهدار سوار و پياده ما انجنود ما وراء النهر
و تركستان عازم خراسان كشت و از كرج و كوه بخان كه بعد از فوت تتو سلطان سلطنة موقوف بوى بعلو كرهشات آمدن طلوع از آب اموبه
كذشت و روز بخشنبه شانزدهم جمادى الآخر سنه مذكوره قاصد و ولى جنس سوندك بيك بهادر سيده آنجبر اعزم امير جان رسانيد و جمايركاه
و اصاغر بر بيطار كه ايند زيرا كه محصول اكثر شده در شهر نماند بود و هنوز در نيامده و حكام خراسان هر ايل و زمره عزم خوى اقامت داشتند
و اخماع اين اشارت جهة مقاومت و اعمال ايمنى لاجرم خاطر هر ايل بر محصن قرار كرفت و امير غياث الدين محمد صنعه دو روز امهال تا مرج شمالى رود
عراق متعهد بود و چون سلطان بلخ از صول خلعه در وازه عراق و اكتسال بوده و بر احاديث بيك و هدايت بيك و قاسم بيك بهرا را بمرج سلطان محمد
سپهر نا فاطمة اخيار الدين محيط الحسنه و راه بر دند و آنجى بيك و ولى بيك بعضى خود و معضود كرد بند و موجود بيك سلطان در دو وازه خوش برامت
جلادت و رفاست و خوبيك هست بر حراست و دو وازه فرز و زاد كاست و امير خان بدستور استمرار در داع شهر اقامت و زيد و با صعد بادية
سوار چون جن كاه داشت كه در هر طرف كوبك اعتلاج شود آنجماعت را با خاغ فرستند و آنجرو زشته هزده هزار ماه مذكوره شاطر عبد الله كه حكم بتيغ
در راط حصين پهلى خزان ماكن بوده مجاهدت آن طرق استقبال اشت شهر رسيده جنوب و صول عبد الله خان شايع كرد ما بيك و اركا بيك
و بهلوان بوكران خاصه خود از شهر بيرون رفته و بر اهاى باغ زاغان اطراف ساخت و صاح كشيده عبد الله خان سكاو سلح از راه دوره و دوار
بر خيابان رسيده بطرف ساقلان شتافت و از بكان آثار سوختن خرمنهاى سلطان كره شور و شر كاونه در روز هر و با ابن اوى الف دوا سطه
عدم جولت ابواب سكاكى خارى و عارتى مسدود كشت و آمد و رفت و بواطى استقبال آنجمله تا دو فرسخ و عقب از مزد بخرسيد خبر اراده كرده
و امير خان در عقب او فاده مشورت امير غياث الدين محمد و ملاده كه از خلاصت بوكات كه الحق خوش شده و بسيار دهنو زنده در سيدن بود
هر كرم و مقدار او در ان اوايل شد ناران صعود از خارى ان و مردم جلد خراسان و زد بيرون از شهر بيرون بى شاهند و بهر دهه سوى اسفند خرمنهاى كه در
موجود داشتند سوى آورده بودند و انفس و بيان شد كه در سوقى نان و آرد در دكان نظر و اندوه خلاق از اهل خلاصات بحد و چون عبد الله خان
و سعد و زد و نى ساقلان ساكى بوده از بيم راه و راسود صباى سوار شد و استوجه شهر كشت و جمعى كثير از عصان سياه او بلك با او و حوى آس
فتنا اى خود كرده ايند و رمه از ان او و بكان از راه و زاير بر خواجه ابو الوليد احمد بطرف باغ زاغان شتافتند و قريه از جايان و رمه و زيك
بعدا و سوى سلطانى رسيده بود و از بخاب امير حسن بكى كه از ساره ملا زمان امير غياث الدين محمد بزيد تجاعت سازه است با جمعى سواران رزم ساز و
پياده كان تفنك انداز چون رفته و بيان هر و سنه سر غبار بكار حت ارتفاع بدفيت و ساط عبد الله باغ زاغان لكم ساخته مرخم ناولت داده و زو
تفنك جاسوز بدفع و منع مخالفان بر داخت و چون سياه او بلك بدفع و منع مخالفان زاده از بخاب و زد امير غياث الدين محمد صنعه كشته كرده
ايرجان و سپاه و كوبك طلب اخاطه صنعه جاوز رفت شنيد و جمعى موجب ملا آنحضرة شده با خود جرم كه كرسيون از عت خصم خاك راه
قدم از سر ساخته بدر كاه الهيه و مسايل الحضرة از و زبان بركران امير غياث الدين محمد و او بكان بحكى صعبه است داده و هر دو هر اجندى
رجوع كشت و الآخر مسالها هايه بقاى بحمد لشكر ما و را الهو داده و دو خوه آورده بودند و هر دو ايل سپهار الندند و ساط عبد الله نود را و نقاصت
جلادت طلبه رسانيده كلفات كه از بكان از دو باغ زاغان كه بطرف بيرجوه است چشم انديد و بر قياس او بكان نوبت دكر از طرف رود بهار

عقد

عقد پيش انديد اتاقى كه كارى ساز نده راحت نمودند و عبد الله خان بعد از كذه و روز شيخ سلطانان كوشيد و بعضى از خرمنهاى جو را بجهة
سيارى كه كله هاى بزرك انجيز انديد و لت لديه نشاهى مدد كرده بطبق كلام بجز نظام **وقذف في قلوبهم الرعب** حرفى تمام رضيف
استيلا يافت و در روز جمعه و دير جبا ز دكر بجز هواء كرج كوه و در تاجى بلسا لاد و ديران منزل كه بديد و روز شنبه آنجا رفته كرده و صاح
روز بكشته چهار ماه هاى زاد عام عرفت بر اطاعت و كرج و كرج متوجه ماوراء النهر كشت و هر ايل از مدت عاصره و مخالفت بر پاره
فرج ايذه سر غلو و مزيدات خود شافته و تفرج هر جه تمامتر آغاز رو دين غلاقت و كوفتى خرمنها كرد بنا ما هيدان ايام محنتى و بى خود بكجكى
از اهل عقل و كياست و خلط كه مشتر و دعا بجهت حسنت ان عجز عقرب مذكور جرا هكشت و فصل اين احوال و زيار خاصه بلا لاغراهد كشت
كفتار در مباحث جلالى از احوال و عجايب الدين يوسف و شهيد شدن آنحضرت مغفور الجنان و نخوت و اسف
چون خاصه سكى عامه و ما بعد من شاهد بر اشارت عليه آنقدوه خير البريه در تاليفات محمد ابن شهر شريع نموده بود در اثنا اشتغال
باشطاء جرم اهل محل الدين مرج لاكيه انواع اكرام و انعام از ان سيد عالم انجام مشاهده نموده و در هنكام رسا و بحن مذكر نهاد است آنصاحب سعادت
رسيد خاطر او از سر جه آن كرد بد كه نخست مخالف اين اوراق بادكر تحمد از حال جنسه آن سپهر ابد آنكاه كفيت آمد اهل هدايه بر مرج بيان
فايد و منه الاعانة و التوفيق لسنه تريف ان سيد اوصاف و جاشيه كه عدة الطالب بخط سيد ما كنى و رجب نظم اين ذره احقر و رساله
محمد بن يوسف من خوى الدين من پادشاه على حسن بن جيب بن فرامرز بن نجب الشكرانى و نسب علا آمد سيد جيب نجب مشهور بشيخ ابى جعفر
احمد بن عبد الله جعفر بن محمد السليق بن محمد بن عبد الله بن حسن بن حسين الاصغر بن ام آنكه على بن حسين على بن ابى طالب و امير غياث الدين محمد
در سنه سى نزد عم بزرك اين امير فخر الدين بن سيد شمس الدين كه موطن علو و فضيلت سر اند علما اعلام بود و انوار زهد و عبادت و آثار تقوى و بهجت
از ناصيه هايونش ظاهر و لايح سيرة بعض ارشاد ملاذ را نظاهر كرده و در تحصيل علوم منقول و معقول شرايط اجتهاد و عين اشتر لوانه اهتزاز اجاد و
چون سيد فخر الدين بجوار حمت حق پيوست امير غياث الدين [illegible] مولانا كمال الدين مسعود شروانى و جماعت شيخ الاسلام و مولانا شمس الدين
احمد نمازى الغازى آمد مشهد بوده و بلدت زمان و مزاند علما كرد سعد بر تلبيه طبع طيبش مانند و لبخ كلمات مشكوى طرفا و نيدن شيم و شام
با طلال ملاقى فضيلت پرورى رسيد و سايرى خصايص هر سنتفرش مجهون تواضع هواى او برى حوالتى با جزم و لطافت عالمان سالم بحن سالف و ازين
دار و عامه كه هر شاعر عقوده و ابى كه در دست اما ى نزاعيا ما ى نهاد **بيت** زلفظه و هناش كشته فيل ٭ سنن معوا آيات تنزيل
زابر كلك و جز معانى ٭ سندى بر از لالى زند كانى ٭ لاجرم آن فاضل سنوده و شيخ منظوى نظر بيت خاقان مضيف سلطان محسن شد تدريس
كفته از مدرسه كه محنوى بجنب و آن پادشاه مغفرت پناهست با آنحضرة موقوف كشت و امير غياث الدين محمد چند سال دران قصه نزهت بطوانه بدكى
و افاده در راحت و بشر بدين علوم و رعيه قيام نمود و عنايت فضل و كاسى صغير امير بر خاقان عالى كه ظاهر كشته و تعظيم و احترامش افزوده و چون آن
پادشاه فاضل از جوار حمت حق پيوست فرزند خان در عنايت جانب امير غياث الدين محمد كوشيدند و جميع مقاصد و مطالبش بالمهاج و اسعاف
مقرون كردانيدند و بر قياس محمد خان شيانى نزد تربيت آنحاوى و صاحب فضائل انحضرة بتقصير بر لحن شد و هوا م آنحضرت را معزز داشتند بر
اشارات اقران فايق و اجر حيات و عبد الملك محمد خان در روضات اهل عقل و سيد و آفتاب فاضل ناه مرضوى و حصال اتاقى جز اهل و فالح كشته
ساحت املى و آمال يقان در جات فضل و كمال بى انصار بجنبيد و تاكيد كايلت آثار صاحب فاضل و نوار فضائل و صوبى و معنوى و ناصيه حال آن نافر
سعادات دنيوى و اخروى شاهد و فرموده رسلم حضر قضا فاى و للاقدر و كوه و اتحق و ولد بدلم عبد عليه اش ملا كابر لطايف آقاى سد و سره سيد لش
بناء لعاقم فاصل استحقاق كشت و محبون از دفع اولاد سيد المرسلين در سايه تربيت و در جات پادشاه جمشيد اين از دو جد در جم و تلق سنه
نايبان منصب صادات و امارت رجع كرد و صاحب جليل و علم و عمل و حشم و سپاه و در هراة روى نيست معارت ملوكى و مالى آورده از جهة اين قضيت
دكانون و دون امير جان را فرو نخت تا از عنفوان و صايت شاهى احمد **بيت** جد هاجل بن سد ساحت ساحت انهاب آنا مرتعت اندوه كشت

وطلف آبا بحث واصلاح مصالحان جزاندش وستوسا ریکرکشر صفت اطلاق بذیرفت تاکار بجائی رسید ودم بدانجا انجامید که امیر غیاث الدین محمد
در آیام محاصره صبیا نه خان عزم جزم کرده چون مخالفان از نظاهر راه کوچ نمایند بیایند بر اعلی سافرت بشکایت امیر خان بکشاید وشاه زاده
ولایت خراسان عزم دیار امیر خان از بعضی اندیشه کرده کرفتن وکشتن آنحضرت را باجزه تحکم کرده اند انواد وقایع آنکه در شب سه شنبه ششم
ماه رجب آن سنه حسینی نسب در قلعه ذی اشاهد نموده که روی جزم کرده ان بنده بهر طرف که توجه نمایند بدان نا حضرت خیر البشر
تقریش را رسد که مرغ نماید که تحکم بدین سر کرده اوی نجات بابی نشا الی و امیر غیاث الدین محمد بانجانب روان کشته بجا رسد وصلح ابو الفدا
با بعضی از زنکان دیوان نهاده وهم در تخلیص کی از جهان ان سنبه سوده صفات کفت که من بنده وشاه خواجه بدیم که بنده تنها اسبی بود
اذ ره وشما اسوار اسخت هسرا خوش بود وبجهیه دفاعه نام بعضی سر بنده اولا حضرت الامام راه بلهرآ روز سوار شد وحالا که امیر خان
با ملازمان رخنه وقرار داده بود که بکاه امیر محمد بلغ شهم رابد آنحضرة را بی اخبار ساخته خلعه اخیار الدین بزند وچون دو سه ساعت از روز بکذشت
وامیر محمد بدانجا کشت امیر خان جراحدیث وقاهم مهره اراعی بیلت با احمی کشر از خواص خود بدو فقاه از ان کماند زمانه وستاده تا او را کفته خلعه اخیار الدین
بر مند وهاضاعت مال آنحضرة وسلطنا از ملازمان غارت یافته کاست تخالفت بعضی از اهل کجان ایشان بتر سرایت نموده وامیر بزی الدین علی
دوم بکر از اصحاب آشنده او لوا الالباب مواخذه وتعذیب کشته طوفان بلا در آن روز بر تر از الاکفت که هر کس از نوکران امیر خان در هر جا کان بود
چنی از استعداد نوبت حصول میپیوندد بهانه آنکه جهات امیر محمد در بن سرایت بالجار اراده دست بیب وغلت مواد بنده وانصورت عرض
امیر خان دسوه خواجه علجار نا بعی از ملازمان سوار ساخت تا کرد شهر وارده جنکو نفس قرار نمایند القصه امیر غیاث الدین محمد آن روز وآتش
در نظر اخیار الدین محبوس بوده این بیت در میان نظم کشید **بیت** جمع ظلمه را کشتن و خواهد بید ٭ که عاقبت بجکد او خون ناحق من
ودر تعدد و نشتر نزد امیر خان دوار که مانند ناصح بدان مترتب کشت وامیر خان از غایت فساد و قلبار نزد آنحضرة در کذشت
وصلح روز دیکر قدوه ائمه اولاد خیر البشر صحو جالها غلبات نسبت هدایت ترسا رجال الحق والحقیقة والدین خطا الله ملة الله ولعباء
تدمیر خان نفذ اقدام تخلص بر محمد ودر وامیر خان عین آنقدوه سادات زمن را سمع قبول نشنود وآنخواص حرم شوشت کرده جانم منذکه
بعد بر سیاد شیخ سبحان ولایت راسطی بارد ودست تعدی دیوسف معجزه از اوج جاه جاه هلاکت افتاد وهر چند که رحمه دو کار از ظهور
این قضیه بر دیدند در حضار خود شیدا از بعضی ان اشوب زده دیکر بدا امیر خان بخیالات غضانی وسر لاتن سطانی همانو زکه چهار شنبه هفتم
رجب بوده بوقت نصف النهار قاهم بمره ارا تعلق و مشاه تا بحجره خیدا آنحضرة آیخر اهاد راهلاک ساخت واز تعصوبت حیارشم نیدنش خود دارد
در بعد خصوصت حضرة رسالت ام الخاخت **شعر** دریغ آن غایت قامت که بود ٭ ملوک کانرا نکاه وکش هر جی ٭ دریغ آصدارت بالی و بر
جمالت بره اوجی سوی چهر ٭ دریغ آنکه بود از علی نسب ٭ سر و دمان رسول عرب ٭ دریغ آنکه از بعض اعام عام ٭ دل حق اشاه کرد و مام
دریغ آنکه بود از نور کال ٭ عالم نخش بحساب ماه و هلال ٭ دریغ آنکه بودی بخلق حسن ٭ نوازنده و انعام عین ٭ دریغ نکه بعد بکه صواب
عیان ساختی سلان نه خرشاب ٭ دریغ آنکه در بر جرج کوه ٭ عضی بهر شل او کرم بود ٭ دریغ آنکه چشم فلک بعد ازین ٭ نه بیند نظیر تو بر وی زمین
چکو کر ستوطان بلد شهر آه را زحدوث آو انعدها بدیم مقدار اضطراب دست داد وچه بنویسم که افاضل و مادات را از وقوع آنحادثه شاهد حزن
مصیبی اهاق افتاد **نظم** کهم کر نخصه شکی بنویسم ٭ وند دفوا و حاصل نویسم ٭ کو دکانرا نخاطر ترجم دهم ٭ کو دستکران رهنی سوسم
حواکه کرده از ان بلند و منزل کشتی بیابی ان بود و اکر سپهر از عضر ساز حرکت باز ایستادی عرب نمی بود **بیت** تا بدیده دید و تحریر و حضر خیدید
دل کرمن خبر شنید کسی خرید ٭ **القصه** شیخ حسینه خواجه شاه حسین بیابانی و صفی دیکر از سالکان طریق سلطانی از امیر خان استخلاص نمودند
وجسد مطهر آن قدوه اولاد خیر البشر از قلعه بخیابان برده ورنج سنت سیر خیر البشر حضرا اندو تجهیز وتکفین کرده نماز کذاردند وکوه
غار که مقره آنا مرز کوار اوست عالم تسبیر دند **نظم** سر والای دو رفعت دریغ ٭ زیر خاک شان بدین بلنه دریغ است دریغ ٭ هر بن شیخ محمد
سند جون دامن کل جالت دریغ است دریغ ٭ اوقات جهات امیر غیاث الدین محمد جاه وشوشه مالا بود وکل طایفه نکاه خواجه حسام الدین سیر

وتاریخ شهادت آنحضرت این رباعی نظم ورنج **رباعی** چون بر محمد خلف آنجا ٭ زین مرقد نور سوی دار بقا ٭ تاریخ شهادت نظر بر هر که رضا
والله شهید هو حی الهدی ٭ واین رباعی که بجهت ملا شهاب الدین احمد الحقیقت که دران ایکه رباعی جو کاه تنج حاصل بجرح
از لوح زمانه نام ما پیدا بعلت ٭ کم کم کحسا مال انوا قرحیت ٭ ملکت کقل بدکان بلیت ٭ وامیر جهان بعد از انقعه شنید بد و سر دو
اصحاب واقربای آنزه ها از هار اطلبه و تسلی نبود و بستا عنان ابراهیم لطف و مرحمت بر روی و زکار ایشان بکشود و سبب فضای بهراه
برای موجانبا جناب تقلب قاب افادت پناه امیر نظام الدین عبد الحی وحدت سادت و سکاه زبدة الاکابر زین امیر کال الدین حسن خوش
کرده و معنی ترکت سند معد شهید بعد انعام بجهت التجا والفضلا امیر جزه که داماد آنحضرة بود دارا داد **ع** مرغ بدو و بس بر بیت شهید
عرض وضع وقایع و کار سادات و احضار مجاز شهادت امیر غیاث الدین محمد امیر جهان شاهنی قرجی بر اهل کاه اعیان
فرستاد و بعرضه اشت نموده که امیر محمد بن امیر یوسف و فرجفوق و بیت خدام سدا سدره و تیرا بر طاق صیان نهاده و اکثر بوده که
میر زلحمد را بر اهبا طلب اراده و باین جزیره خطیر مثل احمد که در بیع سیاست اوکات جیاش انقطاع انجامد **رباعیه**
دوران زمان با شد راست هنوز ٭ با ما بکند و عزت خلق هنوز ٭ بعرم جفت خود نه ماحشره لان ٭ وین بنده که بجز از نه وشاست هنوز
وامیر جهان بعد از ستادن شاهنی بلا عطا آکه دم را مخالفت با امیر زاده و مواجهت امیر محمد آنحضرت او و آبا آمده و بدین قرار هر شاهنی که
روز کشنبه بماه رمضان سنه سبع وعشرین وسبعمائه از شهر بیرون رفت و بدالالت کهدستان بزکرید و روز دوشنبه سازده هم شاهنی
شاهنی از بایه سر بلغ از الدین عبد الله و سایند که جز بشهادت امیر محمد بجا شتمال الیه تحفت خدا بایه که شاهنی که بدو و مکر که عقد تعریب
از ان بعد از ظهور آمد لاجرم اضطراب امیر خان بیشتر از بیشتر کشت و امراء و بیوتات او دران حکومت خراسان بر کرفته آغاز ظلم و تعدی کردند
و کرد از بوده و رعایا و جمهور از تعلیمات کران و توجهات بیکران بیارزند و امیر خان از کهدستان بیلاق ملازمت آغاز نهاد از غایت ملک
نشین تاف و در بیکهند آنجا امیر بوده از غایت سراسیمکی و روز چهارشنبه دوازدهم هر ماه حکام عظام دین الحق والدین سلطان دو دو از
که عبارت از سراج خیر و احسان و زمان از سر اباد و اسفراین ملازمت حضرة شاهزاده ظهیر ساب آمده بودند حضرت اصغر او و در جمعه
هجدهم از ملازمان حضرة انیس المهیمن و دوش خان حسین بلیت و کرد اعین و از نواب بنول خان امیر شیخ نوئیان مهاره رسیدند و خبر توجه
آنحضرة را صوب خراسان شایع کردانیدند و حیرت امیر خان روی داد و بدو روز نه شبه بیست و یکم والاطلب و مشهد
مقدس ساحد سلطان که محبوب دین الله سلطان دو بیرون سلطان نزد امیر خان آمده بود اجازت طلبیده روی الکلمه آورده و امیر خان از
غایت خوف و اضطراب نوبت دیکر خیال بیورش قندهار کرده روز دوشنبه نوزدهم ذیقعده از باغ جهان آرای ملازمت شاهزاده کامکار
صوب قصبه سبزوار در حرکت آمد و هنوز دو جالی آن دیار بود که ساحت ولایت خراسان از طلوع ساحجر رایت آفتاب اشراق دو بیرون
مزاق کشت و شب تخت هر ویران بود و تخت بنیاد ظلمت بجهت و شاه ملقی از طبر ای اهید در کذشت **گفتار در بیان تعلق**
قدر و منزلت شاهزاده عالیان ابو القسم میرزا بتفویض ایالت ممالک خراسان و معود شدن از بلدة جرجان بدار
امیر الحضرة الهیه بدو مرش خان چون ارادت قادر بیچون و مشیت صانع کن فیکون بر طبق **ولا تحسبن الله غافلا عما**
یعمل الظالمون مضمون آنکه دست تعدی و تعدی امیر جهان از اهالی خراسان کوتاه کرده و **یعمون صبح و یعودون**
اذا اراد الله بقوم جزا سلط علیهم ملوکا عالما ظاهر شده در اطراف آن طغان و فراغت و امنیت بوقوع پیوند و آرامی کیتی آرا و اولیا
کشور کشا عبارت اطلاع بر صدر بندکی و خواهدت مسطور بران قرار کرفت که شاهزاده کامکار با ایالت میرزا اعلی طبیه امیر جهان الحکومه
آملکه معزول سازد و شاهزاده مسایه نامزد دار الملک سبزوار شاهزاده کرده و در شرح جان زاد انصار خراسان بوده
و مدار جهاد اطاع بر خلوص و رایات کرمشیان آرکاه **نوفی الملک من تشاء** منشور فاضل النور ایالت و ولایت از سر جهان آکاه
بنیاد بر نام سامی و لقب کرامی ابو القسم سام میرزا مرقوم کردانیدند و طغرا خراسان کاه **ان الارض لله یورثها من یشاء**

پرواخته نظام مرحومان و در شرخان در آن مملکت متوقع وقع انا جعلناک خلیفة فی الارض رسانیده یکی از نواب بلند جناب پایه سریر
اعلی نزد دوستی خان که در آن حرفان اقامت است رفته و چون دانست که حکم همایون بر منوجب صادر گشته و شوکت عالی جاهی و تبدیل
استخلاص خراسان شتابد و جلاح رحمت و احسان بر مفارق متوطنان آن طبان مبسوط سازد تا مشی این احتمال ایلات و اهالی بنا
و اثر نصحه نکشت بتوزیع و بذیره نهاده همان یکران بجانب مقصد انطلاق داد و چون منفور بود که هر گاه ایرجان از توجه موکب بلند نهضت
صوب خراسان و وقوف یابد بنا بر توهمی که سبب شهادت سربعات الدین محمد صدر شرا استیلا داشت کرد و ان را طوق اطاعت و فرمان برجهد
و بلی در وادی عصیان نهد و راه آن راه در شرخان و ترکستان مکوم است بحسب این امر ایرجان نوشت و مضمون آنکه ایالت خراسان بدستور و
متعلق آنجانب و ملجئه کوبلک متوجه آنجانب شده ایم و این نجات را مصحوب حسین بیک برادر قاسم بهادر یکی از مشایخ خیاد بیک
بهادر ارسال انشد و صاحب ساقه اند که بیشد ایشان در روز چهارم شوال بحدود ایرجان رسیدند و آن نوشته شهادت را بر وجهی که رایند
و مع ذلک خاطر ایرجان اطمینان نیافت و بهانه بر نوشتند هار روز دو شبه نوزدهم ذیقعده در کار شاهزاده الصحاب صوب بیزوار
شتافت و در آخر روز چهارشنبه بیست و چهارم منزل میلان از فرود او در شرخان و زیل خان بضارت ریاض جنان کفت و سم عدالت
و عجیب پرور و ای از نظر اعلای در شرخان در اهتزاز آمده هوای خراسان بنسمات اعتدال پذیرفت و روز دیگر بادات و قضاء و مرای
و اشراف و اعیان و اهالی بخدمت اعلی و نیاز بر کف نهاده و زبان بحمد و ثنا مانی بدعا خانی کشاده و بوسیله افضل اللغاء و اصح الفصحا
ناظم شاهنامه صادرات و سر افرازی مولانا نظام الدین رازی قبعادت و دستور استعداد یافتند و بحصول مقاصد و آمال امید وار کردیدند
و روز چهارم جهان آرای از نظافت آمد سپکا مرادات معنی و در شرخان عزیمت افزای و بوج آسمان کشت و در آن اثنا صورج پوست کم
ایرجان در اهتزاز بحث بطرف هراة نهاده و بقلوب اندیشه و عصیان مشی مخالفت و طغیان بر نوبج حیرت سکاری نا بوان بخلاف بارت خاقی که
مطلع انوار الهامات رانیست چنانچه بطغیان و نیز که نفس نفیس عباس میرزا بطاعه فرماید و شرف ملازمت شاهزاده و صاحب را بخدمت
کلمات فرستادن ابوالطیان بر روی دو زکار ایرجان کشاید و بحرد و زشنبه دوی جمادی الاول زمان بجانب ولی شتاد روز عید
نوبجی میرزا و ایرجان در ملازمت شاهزاده علیان عباس میرزا سوار شده مراسم استقبال بجا آورد و از جانبین توامان کفته اند تا
نقد و نبات بقدر رسید و بحضور مهد یافته جامهای باده خوشکوار دست ساقیان نور رشید و بیاده ایکه بدود انجلی الخضر
الصفه الهر ایرجان بحمار بحث امیر و کلات موت اکر بجمع ایرجان رسانید که او را بقتل شد که ایالت خراسان بدستور سابق
تعلق بوی بیارد لاجرم از مقام فتنه و فساد کذشته عازم هراة کشت و در شرخان هم از اهتزاز عظیم بیک از نظیر السلطنه با میرزا قرم استاد
و پیغام داد که در این ایام سابق جهت فرمان اشرف اعلی بدیار خراسان رسید بود و شاهزاده علیان عباس میرزا ملاقی امیر ایرجان و سپاه
فراوان متوجه قندهار بود بنا بر سلطان مهر و محبت آنحضرت بر شهرستان ولایت آنجانب استیلا دارد با قتاق تمام شاهزاده در راه بود و هراة
بازکرد اند بر امید آنکه خدام عالیجاه بنزد طریق انقاد سلوک داشته از ظاهر قندهار صوب کابل کیج و نیایند تا صلح بیک بحال خود که
عاجز شتابد و طریقه وفا و وفاق بین الجانبین شیوه خلاف و نفاق تبدیل نیابد و عبادت نهن مطهر بیک و در شرخان با طاق امیر ایرجان در
ملازمت شاهزاده علیان روی بهراة آورده و در روز چهارشنبه نوزدهم ذیحجه مصادف رسیدند و حضرت شاهزاده و امیر ایرجان تعاقد
مستمر و رابع شهر نشین ساخته و امیر نصره در منزل امیر محمد ولید نزد و الجلال و نیز و در روز شنبه بیست و پنجم هانا محمد بیک از نزد
حضرت مالک نیابو حبیب الله که حسب الحکم از قرار دوی همایون رفته بود رسید و سوادی همایون را که در باب صلحت خراسان باسم سامی
ابوالفضل میرزا و تعرض اشیا رحلت و مالا آن دار بحدام و در شرخان شرف صدور یافته بود رسانید و خواطر فرزانه انام و صغار
خواص و عوام بآن بشارت خرم و مسرور کرد اند **نظم** و شرایط صلح بصلحت بیک بشارت آمد * کرحضرت سلطان حضرت اشارت آمد
خطا نشد و مهر و سلام الاب و مالا کی * دیران سرای لوکا عمارت آمد * لاجرم ایرجان عازم عراق و آذربایجان کشته در روز بعثت سیم صفر ۹۱۱

از بلخ

از بلخ شهر هرکرد و در ملازمت اصحاب میرزا نوبجی قربا قلی نزکه بند و آخر روز یکشنبه شش خرداد بصولا آصف علیجاه مشایخ هرات رسید
و رسید نزد و سه آمد میر دولت و دین * نظام ملک جلالت حبیب اهل یقین * بلند بنیان آصفی کرمی زید * تمام ملک علیجاه جنت زمین یکن
و صباح روز دوشنبه ساداء و قضاء و اکابر و اشراف بلوازم استقبال استهالها نموده و در نوا حی پرایان نشیب متوسط مشرف کشت و بلم
دعا و ثنا بعقد بر رسانید نوازش و التفات افزود و در همین صباح ایرجان از اسالقان کوچ کرده روی آن دیار آورد و حضرت ملک
سرخابیان بعزت و متوسل بنفس حضرت و منزل کشت و خلعه فاخره شاهی کرامت داشت و دقت قلیلت آنحضرت بوشیده کفیت صلاح ولایت
خراسان و وجوه کوناکون سایر قراره بوده عرض نمود و بر و بعد که بلد شاه سلیمان احتشام بحسن اهتمام آن الصدع الحطام با ملاهاوت
مرقوم ارقام التفات که مایند بود ظاهر ساخت مضمون بر و بعد حالا آنکه امرا و اعیان و ولایات خراسان جامند که در شرخان نسبت مارند
فرزند و داد بنا بران زمام اختیار آفاق و عزل و نصب حکام را در قبضه اقتدار شرخان نهاد بر و او را رخصت آمد بر کرد هر کرده بخلعه اعطا
و دنیا و جمع سیاست سر بقرار شرخان نهاده و حاکم عالیشان الصدر بلند مکانرا باصناف لطف و احسان بکران نوازش و آفرین و
تحسین تقدیر رسانید بدستور معهود بر عالی با حضرت سپرده و سر بهذا اقتدار شرخان داد قبض و بسط و حل و عقد و داد و ستد و نشست
امور جزوی و کلی و مالی و ولایات خراسان قوی و مطلق کرد اند و آنخواجه نصفت نهاد بر حث الاستقلال و الانفراد بر مسند حکومت
و دارائی کرد و هر کی همت عالی بنصرت و تمهید صلاح عمالت و رعیت پرور و رعیت پرور است و تعلق لطف و احسان بشرخان فراغت
و رفاهیت بر صحایف تمام طوایف انام کماشت و در تفتیش احوال ظلم و ستم شکست مال بقدر امکان سعی نمود و باستماع اقوال مغرضان بر مقال
کوش هوش کشوده دست تعلق مقلد و الزام امان عوض نفرا و عجز کوتاه کرده و عالمین مهر اعمال کماشت و صورت مطلوب و جزء بسیر محاذا
حفاء سیره را در تقارب عقل و حساب توقف کذاشت و از غایت فراست و نهایت کیاست خواهی احد اقرانی اول الناس سازلهم را مطمع
نظر جسته اند که در این نسبت بطرایق ملاء و تعلی اعلاء و طمعا تهم و تباین در جاتهم مراسم رعایت و تعویت بقدر بر رسانید و سادات
صاحب سعادات را که در و بمرا رسالت و نزد ریاض ولایت اند متوسل تعظیم و تبجیل کرد که روح حیرت بصورت کالا یحتمل مشی بدید ساخت و علمای
عالیدرجات را که از شارق رای هدایت نمایشان مشکوة ایمان و مصابیح عرفان و لایح و روشنست نمایند بخطوط عین عاطفت و رحمت
کرد اند که از روی فراغت در تعبد علم بخدمت نزد ه افاده و استفاده پرداخته اند و قضیان عظما بدا کرند و بیع مهمات شریعت علی
و تنظیم امور ملت بیضا باجتهاد رای صواب نمای ایشان باز مسند اند و حکم جهات و رعایت خویش متوطن ساخته و محل ملتمسات آنطایفه
و حرمت سمات را متوقع اجابت رسانیده اعلام شریعت پیر و دیدند نهاد و شعار اوامر بلیغ استاد که در نوادر منظوم اشتار **کاتهن الباقی**
والمرجان جهة تتبع اکلیل **جوهر منصورات فی الجنان** مناسب نماید و جواهر و لواهر منثور و اشتار **کاشال اللؤلؤ**
المکنون کوش و کردن **ولمای الخلد** یاد باید باصناف لطف و کرم امتیاز و استغنی داد و خواطر آزرده و اجب الاعزاز با ایثار
دینار و درم سرور و خرم کرده عقود و ادات و راستین تمنای ایشان نهاد و هامین و مزار عازا که نظام امرا عالی و عالیان با نظام
مهام ایشان متعلق است در تلافی امر و احسان آسوده و مطلق کرد اند و از تجارت بحار بکاره و ایشان مزرعه امید آنها نمایند و بصفت
حضرت و نضارت رسانید تجار بحار و آمد آمد را که در بعد طلب و اد و تعب و بلا و عجز و سیاحت متوجه مدینه غزین و کرامی و اشتهر
امتیاز از آنجا بواجبی کرده و از نفاق و رواج و خرج سلیمها تخفیف نموده شرایط مصاری و عزیب نوازی بجا آورد و عمزه فان و اهل اسواق
را که بخلاف ایران و شامی و کلفان امور ملا یطاق و بند از تحمیلات و اخراجات معاف داشت و مقرر بلیت ایشان احسن العقد و
قرار داده در جمیع امور اعلام رعیت پروری و داد است **شعر** کرم بین و جبیب اهل یقین * همه در رحم آفرین
جهر دولت و دین شاهی * اسلام عدل کرد بدیه بانی * برحمت چاره چاکران شد * مراد خاطر آوارکان شد * زد و بیش کشت بیش بر تو
زمین شرخ طاهر غبار صدود * فتوه از برکت کرم شاهی * نظارت بافت کلزار امانی * محاذ همتش آمد در حقش * مدت بخت هطل شد در

کنون انصاف و درینشاهو * رو و باشیر و بهلو بهاو * بشاهین برج آبی بازکوید * کبوتر حال خود باز کوید * لهوه بر لشه بیدار شد دیده
نا بیهکس را باید سیداه * وقطع نظر از بسط بساط تکلف و ربع اساس تصلف بواسطه طلوع انوار عاطفت آفتاب کرم و ارجان عالمعقار
واهتزاز رایات علی کبر بر الصف بصف و شاه و بلد خراسان در آن زمستان بضارت ایام بهار کرفت و کلهای آمال و امانی در چمن تمنای طلبکاران
انسانی خزان ناسیر جمود تر دیلت و دوره رسالت نظام سمت انتظام پذیرفت بیت مژده آمد امروز سرزاری * زیا افتا کمانا چاره ساری
وهمه آناه بوجه بشارة علیشان جلجلهاء سامی بناء نظام ما فلد و ردا لوزاره احمد بیک جهة عرض سر لجام مهام خراسان و التماس توجه شاهزاده
عالمیان ابو النصر سامر بن سنوجه بایسر سر اعلی کشت و در روز بخشنبه بیست و نهم ربیع الاول بجناب سلطانی سیف الاسلامی خواجه مظفر که حکم
ازمانه دران سنوجه خراسان بود و در بخارا بان بشرف مستوسر آنحضرت استسعاد یافت و بعلتی منع تهدید بیفتت و فروغ جاهای از عراقی
بروجات عالمهکان تافت و بحسن دین الله محمد آثار زهره الخام حکام ولایات خراسان باتمام ساداة و قضاة و اشراف و اعیان و ارباب و
کلانتران از مجد مازندران و قهستان و سیستان باعث شایسته و تبرکات بایسته علاء نت خان العیان رسیده در هراة جمعی تمام رسانیده
و در روز روز دانیس الجمعة در مجلس عرض بالها بعض نوروزی فرموده امرا و ولاة و نقبا و سادات و فضلا و قضاة و اکابر اهالی وزرا بعالیجنم
علی ما و سم انهم و تمامین در حاجتم خلع فاخره پوشانید و حدیث برج شمار امرج و نا روب هنده دین را الطلب پیش ساخته اعلام تاجهای زنکار و فیت
الحاجات الملک کرایند در خلال آن احوال الطغرل ایل سعود فی هاد از امده بر منهج بیست که مهیر السلطنه بار سیز بر حسب اشاره خان مظفر
و از ناهر آن بلد کوچ فرموده نصب کابل توجه نمود و مقرر شد که علیجناب صارت مآب معنوی ملت برج شمس الملة والدین حسن جلیل جهة
تاکید قواعد بیعت و نظام و تشیید مبانی مودت و اعتضاد بکابل بشتابد و آنجناب در روز دوشنبه دوم جمادی الاول بسنه ثمان و عشرین و تسعمائه
از هراة روی بقصد او و قبل از آنکه حقیقت تابع بکشنبه بیست و هفتم جمادی الآخر الجیان بظهر السلطنه بدرگاه علی رسید و خراسیتا آنحضرت بر
ولایت قندهار رسانیدند و بیشکوش کذاشته بیلاق سواحت کذرانیدند و کفیت فتح قندهار چنان بود که چون بابر میرزا بموجب التماس جان
عالمیان از نظاهر آن بلده بجانب کابل توجه نمود تمامی ملک که از بحث محاصره و لاری بجانب اندیوه بکی از نوکران خود را که مولانا باقی جهت
در قندهار امرا کرد ساخت و بر عهده که امکان خراسان کرده بود و فا نموده رایت توجه بکابل افراخت و مولانا باقی در خلال رحمت
تربیت تمامی ملک کشیده قاصدی همان رسق و باد طلب بحضور السلطنه فرستاد و آنحضرت بسان رسید رخص جلیل بدو فرمود و زاد کابل بقندهار
بازکشت آنحضرت را بر صرف در آورد و آنجناب بالحاق اعام و اکرام بر دانش نموده بکی از محضوصان خود سر بدا قبل تاوی مراهش کرد اند و قبیت
سعادت تا اقبال اشتکاه زمام ایالت قندهار در قبضه اقتدار و تصرف کامران میرزا نهاده بکابل بازکشت و حسن تعلق میرزا فزاید در روز
بخشنبه بیست و ششم شعبان مهراة رسیده کیفیت حالات نا ملتسار از عرض رسانید و بشکوش کذاشته مطلوبین لطف و احسان کردید
و میرزا قولیاق بکرجه در دوره ولایت سوی سینه جانی مرد با اعام خلع و افر و نقود الهی سر افراز شده مراجعت نمود دران اثنا امیر الحضرة هست
عالی بصحت بهم انجام مهمات ولایات کاشته بتقلید خان سنوجه بحکومت هرجان مخصوص ساخت و رایت الملک بین الهادین سلطان ادو ولایت
استران و نشاور و زراخت و صحف و فراخ خانی سر دار ابد سنوجه را مستوجر بحکومت کرسلطان داد و رایت قبض و بسط طوس و مشهد مقدسه را
در کف کفایت دروس سلطان نهاد و چون در زمان امیر جان در ابتدای آن کار تعلق بجد سلطان محمد ارسیاست خان نداریه اطلاق نسبت
اجازت توجه عجات و رکاب عالیه اسباء طلبید و حضور کشت چنان بکران ناولایت و اعتنی عرض نوا سیاه میرزا علی رسید هم
همایون تعلق اقبال کشته در ولایت خراسان توطن نماید و حکم فرستاد امیر الحضرة در ورش بار اعزاز سیرت جاری طوست
نماید لاجرم طی رحمت کوهر بعد از وصول اهراء امیر الحضرة احمد سلطان استظهار نظر لطف و مرحمت ساخته ولایت
مدد بخشایش و ساخته تولیات و قرای و اوی تکلفها را برای وصول اعانیش مفوض کردانید و در مقیاس سال احمد بیک
اقران با قوه قرابین سپهر عالمات ارباب عالم را بالحاق و اعانم اعصار رسید و الحمد لله العلی العظیم و الصلوة علی محمد و آله الکرام

گفتار در بیان توقف سنجر بن شاهزاده مظفر ابو النصر سامر میرزا از افواه دار الملک خراسان لاشرات ساختن سنوجه
بابو ارالعدل والجود والاحسان والامان

چون نظام الدین و الوزاره احمد بیک بیایه سریر اعلی رسید
و کیفیت انتظام مهام هراة و ولایت را معروض کردانید و هر چند که مفارقت شاهزاده سامر میرزا بر خاطرها بیون ارتسام صعبت می نمود
اما بجهت سلامت و آسایش خلق زمان جهانطاع شرف صدور یافت کران مراجع سلطنت و سرافرازی متوجه دزوه عز و شرف خویش کرده و از احکام
خلیفه محمد سلطان و سرام الدین بیک و هلهلها بیا در بابوی از اهل جلادت و تهور و رسالت آنحضرة عزیت نمایند و شاهزاده سامر میرزا در ساعتی
سر انجام بر بیش کرده و در خرام نشست روی توجه بصوب خراسان آورد شعر * رو انکشت شهزاده نامجو * چو خورشید بر اوج جاه و جهه
ملک کشته رهکش بدانش * زکوه سپاهش قلل بعطرانش * بهر بیابان که آنجا رسید تابان بود و بهر مقام که فرش سرا نشاط انسام زینت
بوشید و در هر جا که ماهچه جهان آرایش برکذاشت بجای حسن و عاشان لاد و بیان رسته مشاهد بیان بعلکر رسید شعر * بهر جا بود باد بهاری کذشت
بدان نضارت و حال سر کشت * بهر سر زمین که بکیم مقام * شد از مقدمش شاد لاتلام * و در آنجا خیلان سنقان و عشرین و تسعمائه ابو سکه عالی
شاهزاده کامران بحدود هراة رسید و در روز یکشنبه سیم ماه رمضان معتبر اقبال این خبر بحضرت زاده هراة رسانید نظم * یا که دانست مقصود ابشاه سپهر
مزید فضل و کرامت مهر و ماه رسید * مزید عزت و روی عظمت بقاب اماحت * کال بعد لعزه ما بخواه رسید * سپهر و بحر شما کون زند که آمد
کما بحکام دل کون رسد که شاه رسید * و هانوز بعالیجناب مالک رقاب حبیب الله کابر و اشراف هراة و اعزه مطلق که ولیعهد باستقبال ابو سکه عدنشان
شتافت و در حدود ولایت زاوه بحکومت بشرف بابر سر مشرف کشته و ربع انوار هدایت بر جناب اهوال شتافت و در مقصد ماه مذکور بخیر
قربت وصول شاهزاده مؤید منصور بتابع شد و هر دو بان از روی مشاطره و در بابت تزیین و آذین جهانتاب نمودند و تمامی کاکین و عهد از اهل الطلس
و رسیان که از ابواب بحث و اساس کشودند نظم * کذهاها بحر آرا و کرده اند * کلام بیشان و مثلا نازه کردند * و صلح کشته هدیه
موکب علی ما و اکرم بر جهان بتوجه بلاغ شهر کشته بیش الحضره و در سنه جهان لهو زم شاد و نیاز بر ساخت و از درد و انواع ملک تابع شهر بلی خاد
کسترده آسانت بدشت بکار جانب بعین سلطنت و حضرة شاهزاده المدولة و السعاده در سنه حرفت و اقبال نزول اجلال نموده هر یک از امرا
عظام که در ولایت بکابر بیت آثار بودند در مناسب جلی اقامت ساخته و تمهید بساط عیش و عشرت بر داخته شکاه قاقان سعید را
از فرو جوه خاص الجوه شاهزاده جواهر عزیت فرزانی بلاد و بع سکون ساخته و صیت میمنت مقدمه هایونش از قلت و قلون در کذشت و فرع
سکوت و رواج دین و مخالف و روکار خطاء و کار آنها آنها و اعیان فراوانش شایع کشت و از قیت حیات آن و خاندان سعادت در انتظار
بلاد و اصحار طایت فراخت و نسبت و ربع بالهوه بزیر حرمت آمد و خاندان ولایت از کوشت طالع شد و غلام غلو و عدوان از ساحت عالم خراسان
روی بر تافت شکوه ذات کرامت سمات شاهان بخلجان و خوف و حذر شد و شعاع وجود مهر بافت اعزیز سور و در اهل فضل و هنر کشت کو نا هایی هر
و ملعن از حرمت کر بر خاطر خلایق مایک شد و ماهچه لوای معاطف قاب معادت کو لوای بر ولایت روشن کرد شعر عالی الله عمت بکیا
کر انور رحمتش بر بیش جهانیت * ز روشن لامع انوار ماست * ز رحمتش لامع آثار کرامت * طفیل عالی کشت طلبش * تا شد رحمت بر ملک
بعهد تش کشوده اقبال محور * بدور تش شد در آنای ستور * بجود ارعاد ابر تش اشد * بملک و صول ابر تش اشد * چو ابر کریمانه بر ملک
چو در بیش جهان انور کاشت * جهان معدلت خاز فلک قدر * براج سر فرازی چون مه بدر * امیر پادشاه نامدار ان * مرا خاطر ابید و ارزان
و بیون دولت جشید هست * کو کب موکب خورشید جشت * عضد دولت رستم مکدر * زعدلش روح کیو تخت کمر کاه جاهش بر
حاش حارث ملک خراسان * سر بجاه از ذاتش شرف * و کیش را سلامه صد هر لطف * زهی صدر جاه و اکسره * امیر ملک ما هست
کر بیر دولت و دین آن حسیبی * که هر کیو بلید از جو دش نصیبی * کفش چون احسان و قسامت * رخش ملک زده و جرم از آرام * الهی طول عمر شاه بادا
ز احسانش خطا و خلق خشنود * جانش بر جمع اهل کرم باد * ملازان اهل خشیر و قلعه باد * در قصوص ابو الفتح ظهیر سیزدهم
امیر جان پایه سریر اعلی و بظهور آمدن کامل صفت و عدالت پادشاه عدالت پناه خلیفه سابق کلات عنوان آرا

بدوح بیان شد که امیرخان در کتاب شاهزاده عالیشان علاء سبزوار بتاریخ سیزدهم شهر صفر سنه ثمان وعشرین وسبعمائه از محل اوطاقان روی توجه
باذربایجان آورد و در وقتی که امر انجام نظام من یعمل سوءا یجز به رشاد جاری شد بدلالت مقام رضی هادی کشت اعلام برکات وعنوت
نحوی الحکام آسیمه ظاهر شده عاصر معاصر الا والمرء وام اوزاد ایاد اخت حلیز فوت سواری مفقود کشت واز آسیب جزو پیاده مشرع
در محل نشست وساعت بساعت بصوبت آمدن بی قرار ده ملاحم در روزی پیاده اند و در چنین قطع مسافت بنوعی است نمود و چون تردیک باره و نهضت
قرین عزت که مراعاتم امرا و ارکان دولت شاهزاده عالیان علیه سبزوار استقبال کرده و بعضی از ملاقات طاعی تبریز علیه سبزوار اعزت تقبیل الاملاء هایون معزز کشته پادشاه ربیع مسکون
بوسید و تکنی بر در کرفت * و در جایدرج آثار آن قوة الفین سلطنت مشرع و سرور رشد چند روز ساط جشن و سور عشرت تمهید پذیرفت
در آن اثنا جلب بردی الفقا امیر جزه و امیر دین العابدین که عهده مصاحبت امیر جهان سلطان و کل ایشان کفیر بود از جانب هراة بدرکاه عالیان
رسیدند و تازه از خلعهای بزه خود آن سید سعید شهید بطلبیدند لاجرم پادشاه دین پناه در روز بیست و ششم رجب و رعالم اجازه
بر تخت عدالت نشسته بر قاعدهم بر بر مسئل آن قضیه کماشت و چون امیر جهان بواسطه شدت مرض بی حال حرکت نداشت جلب بارکاه سپهر اشتباه بود
بیک و هدایت بیک و خواجه علیجان و قاسم بود و مولانا احمد طبسی و خواجه عنایت که در نوق و فتق و قطع و فصل مهمات خراسان بنیابت امیر جهان
خلق بایشان میباشت بدیوان بزرگ حاضر کرده اینند و امیر جزه و امیر دین العابدین علی کیفیت حال کی دست سید معید شهید و فتح خاطر بود
مشروح مرد مزه داشتند و پادشاه مغفرت پناه کاملی بعزوا آنتقیدیس معنون یوم یجعل الولدان شیبا شاطلها بعضی مان جاری کشته
نده و اواب کامیاب بعضی بوست که آنجماعت بنا بر عزم بزیر امیر جهان بر شما دستان سید صاحب سعادت اخراج کرده بودند و اکثر جماعات آنحضرت
و مصاحبان و ملازمان و بعهده خاصه بعضی نقص نموده اند لاجرم حکم هایون از مکن عدالت روز افزون بواخذه آنجماعت و امرا و اهوالی که
از هر کرد فتر بود نمصد دریافت و تفحص کلام بخرقاب و اشان صلاح و اعلام امتیاز کشتند و بعضی آکه وه
علاء زمان علیه الدوله ابراهیم سلطان رجوع شد سلکی کل حصول پیوسته از تجدد موارد و سیصد تومان نقلی امیر جزه و امیر دین العابدین علی
و بعضی دیکر از وه هراة که امیر جهان اموال ایشان را بعد و کرفته بود متعلق کشت و هم در آن ایام مرض امیر جهان اشتداد یافته در شب کشنبه دوازدهم
شعبان بقدم جان بفاضل ارواح سپرد و تخلیه آن سید عالم فاضل با آخرت برد فقطع دابر القوم الذین ظلموا والحمد لله رب العالمین
خدای که عرش برین کاه اوست * سریر کشا بحالت درکاه اوست * چنین کرد تقدیر روز الست * که هر کو بکه کرد از بدست * بدانیز اینشانیه بیرون
دلیه کفتن بوستر دیش * بیندیش بدنا بیشی زیاد * اکر چیز خواهی بر نیکی دلیش * المختصر امیر جهان بدار حرا انتقال نمود و از آنجا
آنچه بظاهر الزهر کرفته بودند بمن اهتمام حام ظاهر الدوله و ابراهیم سلطان فرزند آورده بودند و پادشاه مغفور و رفتن و جاید جرایم ایشان
کشید و امیر جزه را بانعام بخلع فاخره و سیورغالات و افزود و اعلی و شاکر لغزه هراة بازکردانید و شاه صاحب تائید بقدر امانها تمسان
در ملاقات آذربایجان در کاه دولت آثار بعضی نوع مرض داشت و چون هراة آثار دم مرض نمود و تبریز مرض بحث فرموده و هر اطباء
حضرات علاج می کاشت ذکر اهل تزین مرض حزان از سبب تذکیر حالی در ایام بیماری چون زنده کانی تبریز اصفهان
در دکر سپهر فتنه انکیز بود * وین همه کرانمایه سالخیز بود * در جهان اهل همه کیتی نبود * آمد شد در بهر چیز بود * آهو کی سپهر دار
ارباب دولت و اقبال آمد صفت اقتدار آنسوده و در قرار بیکاره و در آید که زمانه سکار آنا الیل و اطراف النهار ثم آثار در قضای حضر بر همان
صلاح احیا و بیکاره * شعر * یار سپهر الساعیا استوارنیست * در کشش زمانه امید قرار نیست * کردون بعیش خلق جهان ساز نوکند
با هیچ هنر نیست کار نیست * در جانه سپهر ندیدم ستاره * کز محنت و مال دل او فکار نیست * با جهان قدر و قضا سر و ثابت کلام
نامدار در صفت نصاری بخشید که بالاخره خریب اهل ایران بشیوه و سوء تو بایا دفا برخاسته و متعلق و بوات
تقریر نشاء نام کلیسا کنار دو بلغه رفیع دجات من نقاء ثبت کرده که بقیه الاخره و فتح جاشیه منشور جاتق نهاد و باجی

در بلغ کلی نکشتر بنو مسنه خاره * بوی حکمت لاله زد کلزار * هر چند کرم و سرکشت بلوده * از باد و قار باف اخر کار * عرض ارزه عرض
و مقصود آنکه بر این ترتیب آنکه چون خورشید جاه و جلال و کل السلطنه و اعتلاء الدوله امیر زاده شاه حسین ابوج کمال رسید و ستاجها رسایر
امرا و ارکان دولت از زمام امور مقامات سلطنت کرد آه که بدیار ملک کذارند امیر و وزیر و صدر و کبیر است و کاهی بر امیر و صدر
استاد کار بایسر مرخلاف مصیر استقبال پذیرفت و اکثر عزت منیع غضبت در باطن جوی کشتار اعیان حضرت او و بخته شرایه که بعد بعیت
بر وجات روز کار ایشان نافت اتفاق از سکه پادشاه بنو نواز قدرت نماشد که دست تعرض بدامان عرض آنجناب رساند و صورت عدالتی
زاده در پرده خود ظاهر مستور دارند و منصه ظهور جلوه کر کرده اند و در زمستان سنه سبع وعشرین وسبعمائه که از خوز بطلی عنبر و در پادشاه
مؤید مصیر هوای تبریز عطر بزیه سبزوار کمال الدین شاه حسین از اوج خاصه سبزوار داد و سند مهتر شاهقلی که جهة الحاجات که بلجانه هایون سلطان
کلی عزل ایشان استقبال نمی و بطلی هشتم زاد توان بران عاین بلبل کشید و طالب آنوجه بود و مهتر شاهقلی بواسطه جمعه بر در جلد شد
پادشاهی جنبان القلی آنجنی نیکو و در بر لغا آنوجه اهالی بزه بمنصور شرایط لازمت و کرامت بجانی بوده و داد و اخوار ایشان
سبزوار شاه حسین شمار الفاضل بعد بر جزه الحاج ساید و حکم هایون بتعجیل و بسیه مذکور رسد و رافت صلاح و صادر مهتر شاهقلی بدان سر امثال
سبزوار بی موضع کرید و آنجناب بکالی اسلامت نقش بصفای خیر پادشاه مدار و مولانا امین الدین آمد الغایت شرافت استعمال فالد نه کالی ان ملاذ اقوام
اسانی یا ماخوذ قرار داده و مشغول بیست و بوده دین اما تعبیر راه بهشت خداهر ان اندو شاخ انعوان میان بکار خوز بر بعد اسرار بعضی و مرجان
ظاهر ساخت و ابریز بهاء آغاز و مسوی کرده مدار کرد و هدا از سلک نقره در میان معاشران نخی چون اخاذت بدخلاصی تجربه بود بکر از علاقی
کشید و بکار خار عالم خوزیند لاغر و تعوذ کرده بطلب الماذ بشاعران کاغر نه سبزوار آغاز نهاد و متوی بیاده نه کرد کرده و زبان بود آنحضرت
ایقاد کشاه سر بحبی * دره که اندر بهار نخلستان آهکست * باده و مزیلت و زیب دیجکست * کاهی بود از لاله رضی خوز قدر خوزت
کاهی بود از خوز مغفی کلوکست * و در فصل چنین سبزوار شاه حسین بوستند از فوج جامهای ارغوان رنک بنک کذ و دیت از دیوست و از
سکر بهار خار غافل بود و هوا از جوانان کلنار سبزوار عاره و خوشکوار و جست و از جنک و خوره صیر اجل کوش بر هوش بر ساید و آنجنی و آهک
قانون ارباب تعالیق مجرد و آوی صور از جام روح ورود در لاکاسایع چهار شیه بیت و هشتم جمادی الاول پادشاه هفت کشور و هشت
بهشت بر مزید علو و رفاهیت ریب و بر بیت ترتیب داد و ساغرهای باده مالامال کرد و آواب مناظر بکنار سبزوار شاه حسین در آن صحبت تا
وقتی که ساغر دین بمدد زلخی سبیه بر بود از دست ساقیان حسین ساقی شراب چون غول بناب بخرج خود و چون آفتاب جامش نعره زده الی
رسید و از سر تی متعلق طراف چرخ چطوق عزت خون کرد بدشاه خورشید جاه از محلی بر خاسته بجاسه خراکه و توجه فرمود و میر زاده شاه حسین
بزیر توجه خاصه خود مشرع ارخاز اده خوشکوار غافل بود در آن اثنا شاهقلی از عقب حضرة اعلی بکشت و آنجناب بشهادت بدست ستر حجم
خود بزد از میان برکشید و آن تیغ بدیع زار شاه از کجا زمانه فرو برده قور جار کرد اشاره علی بود مکفت که حکم هایون رفتن صدور
با فتنه کرایی تعقی بالید بلد کشد لاجرم ایشان بزیر شیر هار کشیدند و تعقی چون آنجهان عقل و هنر را در کفش آنجهان زند کانی نکرده ایشند
دریغ از سپهر جفا و کرم * پناه کرم از عرب بعجم * دریغ آسر افراز و لاکهر * نوازنده اهل فضل و هنر * دریغ از عدالت بنا کی بود
دلش جان احسان کفتر بود * دریغ کرد و تیر چو شام * بر آورد جامه خاص عام * دریغا که الم نامدار کار * خاره بتا و وفا استوار
دریغا که این تیغ را اعتبار * هیشه بزیر و اسباب * القصه چون شاهقلی بعد بر خلی بقوالند کاوی آسر و رجس کامرانی از هفت بهشت
از زاوی راخاخت قول از اکه آخر بر عرض شاه علی که رسد رادکی سپهر سر سوار شاه علی عزت تصویب از طبیعان عهده و بار کرد و افراخت
و صلاح دید که تیغ آفتاب چون شعله آفتاب شاه و الاخاب سر بفلک اخضر کشید و در دشوکو اکبر از عین فلک افضل افزوده بلکه
سپهر بوقلمون کسوت نامزد کاه کرد بدخسرو بهرام غلام چون شید احتشام بر سریر سلطنت باباد قرار کرفت و بدان خطاب اسلام مشغول
شده و فنان خصاصا بالمعا اخذ و فسق جوانی نفر چیلان که امداد شاهقلی بوده بودند تحت صدور یافت و هانزد که بخشیه بیست و تیغ جوانی بود

کوربیلیان با چند کس دیگر از آن زمره بعزاء اعمال خویش گرفتار گشته بقتل رسیدند و قرمه از ملازمان میرزا شاه حسین بعقاب شاهقلی مامور شده
بمعالج استعجال متوجه گردیدند تا گاه خدام بارگاه عالیشان بحضور دکتین مبین شتافته بدیدار سرور و شهید امیر شاهرخ رسانیدند و سادات و
قضاة و اشراف و اعیان جمع آمده با آثار جاره و رد اشتند عدالت آن پادشاه ماسلام از نهایت اهتمام بحال آن مرجع خاص و عام فرمانده بود که تا اوقات
مخصوص دست خلق بجانب اموال کم آزند و قصد مظلومان از هر طرف و احراز دعوات علیه بجارب بجانات سپرند از آن و قایع آنکه
قول از شهادت میرزا شاه حسین است چهار روز تا لجهار بشریعت ناهج محی الدین عبد الرحمن ماوه که مراد از آن خانقاه عیسی بود گذاشته
سنه سبع و عشرین و ثمانمائه بجوار رحمت ایزد تعالی فوده بود در حالی که شاهرخ و دیوکه میرزا شاه حسین بجانب اسفهان عزیمت کرده بکار بردن
آفاق و رخت هستی بباد فنا داده و آن مرجع آنحضرت بحکم کشتن دران شاه گمراه بلکه وقت نزدیک او وقت نزدیک میرزا شاه حسین بنهایت اخلاص و دین
نامدار رفته تاریخ وفاتش گرد بیت آنگاه جناب اقصی از خواب دامن در ربایت نقب لفظ میرزا شاه حسین اصفهانی بحساب نود و چون عدد آن
حروف را با آنچه در خواب بود گشته بود مواقع آن حرف زیاده عدد و بلا زمت حضرت نقابت پناهی صمادت شکاهی جمال الملة والدین الحسن و
شاهرخ و کیفیت و اقعه را در خلوتی عرض کرده اعتقاد بیکشید که تعبیر خواب چگونه صورت بندد تا گاه آن حادثه از حیز قوت بفعل رسید در فصل
خواجه جلال الدین محمد یزدی در سر انجام امور ملک و مال و کشته شدن شاهقلی بعصام
انتقام خدا مرسد مرتبه جاه و جلال چون نواب پایه سریر اعلی از اوصال بعض مقربان
میرزا شاه حسین بصحبت کرمان آمده است معلوم است آنکه کمال ایشان از کان ملک و ملت را قایم مقام آن ناظم مناظم دین و دولت سازد و چون مشورت
در میان آنحضرت کرمان نواب میرزا شاهی از عهده سرانجام امور کشور گشائی چون توانند و سوی سیاست آن و اصل خالی الزمر اجمالو الفتنه و چون
خواجه جلال الدین محمد یکی بود و شاه بندی نواز آنحضرت واجب الاعزاز را بر جمع حضرت جلیله الدولت و کالت سر افراز ساخته قانون مقام میرزا شاه حسین
کرمانید و احکام ملتزم تاج زره و زنی و قانون قالیقی را آراسته بدایت شوکت هر قرن قرنین رسانید و خواجه جمال الدین محمد که جمال الملک از حلیه
فراست و کاره ای و نور فراست و صفای فضای مزین بحلی است و در کار با خلای و محاسن آداب و علو همت و صوبت و خلوت شان و نفت
سکان الاشال و اقران ممتاز و مستثنی است بمثل قوی و اصلی منبع و اولی و صوب و مکری صحیح نظام فهم فرزانه ام پرداخت و دستور میرزا شاه حسین
نسبیه قوانین و ولت استوار و تاکید قوانین سریر سلطنت پایدار کوشیده اساس عدل و رعیت و دوره تبع ساخت شعر موجد اهل یوسف خدا کرد شاه
عافت سر زنگ بیان تیر دون آورده امامهر شاهقلی که بعد از این بعادت و ضلالت بعد و دیگر کرکیخود و چون شنود که در زمان پادشاه فلان فلان
قریب هر انکوار اعاقب بنیاید بحال قلت بافت و ثبات اسب فرکشیده در غبار استعجال بجانب مزدران شتافت و بوصول بعزه سوی حضرت
از حضرة اقامه نموده که او را در ظلم و جفا بنیاده هست قاصد درگاه فلان استاده و نشاده لب شفاعتش کشاید شعر جرایر او کرد بود
توان عظیم بست که شمع آن توان گشت و عصیان توان رحیم بست که از انتقام آن توان گذشت معذلک تراز دوار کلیاد و نشاده
القاس عفو نمایم شاید که بجانب رأفت پادشاهی بنظر لطف نگاه شاهی نازه غضب قیامت الهی فرو نشاند و عفو کلام انجاز نظام
واکظمین الغیظ والعافین عن الناس جلوه دهد که ترا سلطنت اسف او کرد اند هیهات هیهات نظم سر اسرایان و فراشت
شیوه اولوا الالباب نیست ع و زیشان امید بی باشش طریقه پادشاه عالیجناب نظم سلک ندمت بسار بسلک بنده انی بی و مدان
لاجرم چون شاهقلی صحبت قاصد والی شروان بدرگاه عالیشاه رسید گفت شفاعت شیخشاه مرد و کرد بیت تعصبون بصدق و فرود و اکرم
الفضاحی خوة یا اولی الالباب مرزبان الهامیان نواب کامیاب جهان افزا و بعفو از نظام جانب میرزا شاهی سپرند تمام لفظ قضیه
قال آنحضرت که مه تعصبی شریعت مطهر نقش وجود آن از دور دار الحیف هستی سترند نظم خلق سان هر کوی سر کوی افتاده
می دهد چون تیغ آخر سر بباد ع هر که با زهد خود بیرون نهد سر بعد بادی بیرون نهد نشان در بیان وصلت پادشاه
عدالت پناه با شیخشاه و انبساط یافتن بساط نشاط بر وجه مجمل بر اقتاب خلع کلام و آب الاتباع

فاکهة اما طاب لکم من النساء مثنی و ثلث و رباع بذریع حضرت خداوند اذن و لیح جمال تاج لامع الانتاج خلاصه ایوان ابی آباد
و جمال خداوند عرایس سامی النکاح مثنی من رغبت عن مثنی فلیس منی رغبت خواهد با آنکه تعلقات بنی آدم را با آنکه بیرون از حد تا عهد اند رسال
سنه تسع و عشرین و ثمانمائه که بعد از صحت توفیق الی ساعدا قدار پادشاه آنکه از کردن مرغ و سان مقاصد بجانی و موافقت تأمل بنهاد انتظا
استار بجب هم خط صحبت مطلوب دیگر و نظر ثانی از جهیر بکشود و مهمات غایت بر دو کار نقاب جمال سار جمال الکبار ام خدام و
الاحترام بکشاد و شاطر رو کار طاعت گذار عالم صنع امیر و ادمه زمان سده سدره مقام آرایش بیاد خاطر عاطر پادشاه و الاتبار سوم
انشد کار زنجیر از نکاح شیخشاه شروان و در ناصر طلب و جهانبانی بر تخت سحاب عطوفت و مهربانی پرورش یافت کاه در اصل نماید
و آنچه در جمله الملاعت و کار ابی ابرنج شریعت فرا آخوش آمال و اماکن کشیده ابرار جنس و سر و دور و دی و دیگر همایون آثار بکشاید
و جهد نشانیم در سنت صبح شوال بدیدار نسبت کرد و آن زمان جمال اقامت مکیل حضرت نشان به الفخار الصدور و القبا امیر
جمال الدین محمد و بر یک تو اجی جانه شروان کشیده از حقوق و جواهر و امان دامان و از نقود دلیض و اجر تو زمان اقسام تعبیه سر مردم
و زینت چندین نزد و از اسبان تازند و اهل و جنس از حد شمار بی انجام آنکار هم اورند و نثار و انشاء ملازمان آن درگاه مقدم شریعت
حضرة نقابت پناه و جناب امارت دستگاه را با مقام عظیم و احترام جزئیه با حس و حقی و الحق خصوصیة شرایط ضیافت و مهمانداری بجا آورده
و چون شیخشاه و است کرسب تشریف قدوم و شریف عادر مجلس الکشت قبول دیده نهاده سر الخطار و سیاهات ما بیع حولت رسانید
و در ساعتی که بر جلیس سعادت جلیس از اوج شرف طالع شده بود و زهره زهاد نظر محبت و ولا بجانب خورشید عالم آرا نظر و کالسایر
جمال الدین محمد ناهید سپهر دولت و اقبال بعضه از دولج پادشاه با استقلال استظهار کشت امراء و مقربان شروانشاه زر و جوهر بسیار نثار کردند
و غلغله تهنیت و مبارکباد از لبوان کیوان در گذرانیدند آنکاه شیخشاه بیرون و بنشاه و بهنشاه و مهد علیا و سر عظمی پرداخت و اسباب عقد و صحبت
آنچه در سراپرده عظمت را مناسب بایدو شاید و مناسب ساخت نظم بدو دادار کنز ان پرستار هزاران لعنت ناهید چنان
سراسر کل خان سر و لاله هر سیم بر و نور شید سیما ع ز نظارن بر دی بیاد و سنی ع نه زنگی نه کان آخوس ع بدو بخشید بخت چون شیر و
هر بر شیر خلقتها ی زنده ع ز کوهها و در طلبها پر ع نذر کش جلها پیش انتقوه ع ز اعماق و بکی صد سر و ع ز کلها ی و در جنبه و
عنایت که و هنداشک قیصر ع کمان بر نوش جهانی زند معطر ع ز نکاه و زجر داد صدان ع کمان شد تیر اسحاق بیان ع رخ کمانها چون بیت عمود
زخم جمله چون قد نوز ع نکل ساخت چندین سر آز ع لجام و زین هر یک بر زکوهر ع شتر هلد اجل چشتل ع پا با مهابر بیت و کل
تمامی لجاز و جلو ذهب ع هنار و تلک ابریشم ترب ع و بیمقاس شرا شاه از اغراب رغایب آنچه توانست و مناسب لست ترتیب نمود علی
زنکار طبیر عنت شمار را بجانب پادشاه جلوه کنان روانه نمود و در وقت حضرت محمد الحضرت نقابت منقبت صدارت مرتبت و در مکی
ابراع لطفها و احسان بقدر رسانیده زبان بالواب عدد خواهی کشود و چهار شبه بیت پنج و نوزده جمله کرده در منزل واسطی که در دو
فرسخی تبریز است خبر قرب وصول مهد بایه سریر اعلی سیدی پادشاه کامکار اعاظم امراء ارکان دولت را مستقبال و الکرایند و خدام بلاد
شاهی ترتیب اسباب جشن و طوی و دعا عقد و رسان را بر دو شاهی جمله اوه و بسی باید و شان نقده و زنی مزین ساخته بیت
مرتب کشت چندین جمله ازان ع شد ابواب سرور و خوشی باز ع زما افغار جهان بافت تزین ع بسان سقف صد چاشنی چون ع زهر کلاه مسلی چون
عطر پند قضای شهد و کشود ع و در ساعتی سعادت اقتران عقد بخفوف بدولت و اقبال ناهید اوج سلطنت و استقلال عمود نهاد هزار
رسید و در و بخشیده بیت و شنم ز دیگر جی مدین در قضائی که هوای جامه آبش نسیم اوه بهشت و رج بر دو و آب عذوبت ما لشرب
نسیم بهشتی و رج کسر بود صاط و نم و سر و سد کشت و شاه جشید جاه و رسند کاه او فرا از کهر نعم تبرک و نعلون و نوای عود و
از ند و سپر و نلون در کذشت و در علم و فرند و سر آثار پادشاه کامکار ساقیان خورشید جمال و لهان مخلدون و اذا رأیتهم
لؤلؤا منثورا و حق یکی زار عقق و ترابی و صافی زلال صیغ اهل صیغ اکواب و اباریق و کاس من معین

کرمش در او روند و خوان اسمان و زمین از انواع اطعمه گوناگون ولحم طیر مما یشتهون وفاکهة مما یتخیرون در شرح
زمین و سیمین که وسیع و پر جواهر و زر و عنبر حلقه ساخته قاطر و جمیع و دلبند که و بند و سار بندگان خوش آواز بجنگ و رعد و جنگ زده هر هفتگی
دیگر بوی نهضت تعدد و رسانند و مغنیان خوش در ریاض الحان دلکشای و نواهای و جمع افزای بزان بدعا و دولت کاه مرای آفتاب آسمان کشور ستانی
کوکبه و ایند نظم که دشاه عطا بخش جوانست * مقامات اده ابو زره تخت * کجا ادا جام اسانی * در آنخوشه و برکه ما
شمشاد حلاوت باد انور * زطح حارض دریا میکر * زاقبال تو باد اجسم بدور * ضیای طالعت از عدل و جود * فرحی بخشید و رشتی
از زمین سپهر جاری چهل مذهب کشتی تقش استیفا آفات بر لوح جبین بکاشت و شاطر روکار کسوی شکوی شب اشانه زده تقاریر تجار از نیش
رو و عمر و سان شبستان الحان بر دلت بادشاه خورشید طلعت مشتری لهیت از کاه اختصاص جلوه خانه اخاص خواص تقاریر سعد بن
الطائی افاده و جبین اوج شرف و امداد از ناهید بیع عزت و عشاری کام و داحاصل کرده مدت مهربانی بنداد کو آمال الوالی و امال نظم
پس لکه باد شاه نیک اندیش * کشد آن جبین راحت خویش * و ما ملکت بر کام اسپش * از اقتدار او ان و اوج سعیدش * دری
کران و چند شد او ولیند * بالا ر بجلد کو هر و سفت * سخن بدین بس آنجا چو لؤلؤ * علی الصباح کو خنی شد دیش کستر ر بر ر ر
برادر و از اهتمام خود بکر جاهزان بزم شهود را طیاسهای زنکار بیاراست و باده بکر بزم سپهر شعاع طلعت مهر منور کشته نوای نجت و شادی
از زبان جاری جهانیان بر خواست با شاه لازم الاعزاز در غایت تنعم و ناز بر مسند شید سلطنت و سرافرازی نشسته آرام و ارکان دولت
ساحتها کشیدند و نحو و ابیض و احمر و مقنود و رو کو هر نثار کرده لوازم تهنیت و مبارکباد تقدیم رسانیدند شعر کوکبی از اسعد
زو فرقت فرشاهی بزین * بادکاه بر قرانی عزیزی * غلام تو سپهر آبنوسی * عزمت باده ارجام خور شد * یکی از ساقیان باد تابید
و هستار ساغر افراکه کون * عدو بت باد از ناد مار جون * و بیستو روز خشر عطر جبین و عشرت بر سر اسرار و ای و نوش طلبند کرد بد
و هست عطا بخش منام و اجب الاحترام تمامی امرا و ارکان دولت اطلع طلع و تالیهای تصنع بر ساینده روز از مهمان بارکاه شهنشاه و اکرم تحفی
در کار و مستر هفت خوان اندوه بودند بر بد لطف و احسان مؤانست و جید روز مضافات بر مجیب در بزم نشاط نشسته دران ایام هر بود را
هزار تومان از نقد و جنس مردان شر و از اسخر و سر افراز ساخت بیت بدیشان پادشاه هفت کشور * زدستاقوان ماه پیکر
کشد موسته جام ارغوان رنک * آهان باب و تجنک * و لکن هر که آنجا قاع عادل * زاهوال جیب بیت غافل * هر و فاز کال اعدو
بو چشم لش سوی عیب * غار جز جیب و ور کام * نخواهد بیز راح بزم ایام * و قد الحد و المنه که تاغایت کتابخ هجری بماه ربیع الاول
سنه طبق و ستمائه رسید آن پادشاه مرضی و حصار در بناء این رسالة در السلطنه تبریز بر سریر سلطنت و استقلال تمکن داده و حکام
ربع مسکون و سلاطین عالم کر جکون سر بجد و مان و اجب الادعانش نهاده هیچ صاحب شوکتی جنا یقالفت بر اس بجیر نکیده اند
و جمیع دولتسا بدی الاتصال بحسن معدلت پیروزی عدو و مالمت روی بعینی کشاد الامور بنهایت دعاء دعوی و آبادانی
تمر بیه رسیده کوه کرزاده بر ان تصور بتوان کرد و انهدام بنای ظلم و تلاشی و اعدام مراسم عدلان و کار آمد بنده رسیده هیچ آفریده در هیچ قطر
از اقطار ممالک محروسه سمت جرات ابواب فسق و تجرد بدعت بر روی و رکار نمیتوان کشود موسکان نایب الغار جوارت از دنیا
در تعلل عدالت لازال ماواه اردو سر کشکان بوادی جیف و عدی و اوقات سالمه در بهاد امن و امان بخود مشاهد امر بیدار
امر عالی بنهاد اکاسره طبقه مقدار و قیاصره کرده دون اقتدار اصول آوازه و لشکر جون بر لشکر میدان اهزاز اند باد بیلزند و ملکان
قلعه بیکار و بهکان و دیلی کار زار انخوف توجه سیاه آسمان اهکش بسار هیبت حسنات در بزان سوزان و کبار بند معار اجهاد اجابت
آنکه بر هوار تیر سلق دین و تیر را پیش نفاد حیز مهر تیر بر سازند و قهرمان حسام ذوالفقار کرد ارش موسته در انجام مواد جهان
مخالفان ملت مستقیم اهتمام بی اندازه مقصد هست هزار و نفس از تحیر اطراف اکناف استیصال اعدا دین سپر است و مطلع عزت موسی
از سیر در انفاق آفاق اشارتش است سید المرسلین است لاجرم شعر جای آمنت که اهل السلام * از رصد و اخلاص تمام *

متصل ست دعا ورد اند * رو و رو رقبه جاوید آرند * دولت و نصرت و ایجاد طلبند از ملت شاه ایاد * بکه بیت بود لاح کاه و بیان
کو کوند او را دعا هر ثبات * خواه از جامع حالات و ملکی اند از خصال و محاسن این پادشاه عالیجاه بر تصور و صفات از بیاد و عطوح جمیع
سلطنت و کشور کشائی و اولیاء ظهور بعدالت و عاطر آرائی اسلوب اهذا که خاصه مشکین خامه بر بیاض کاغذ نویسی بر اس سخن آغاز نمود و آنکه کمال
حکومت جاوید جماعت کرس مهد آفاقه و دولت شاهزاده سرافراز و نشیب و فراز عرصه سار بعاد و اولاد بیع مسکون تابد و زمان عمر و کامرانی
این سپهر جهانبان رضوی کوهر و بیز ولما ما نفع الناس فیمکث فی الارض تا الزالم جهان استدالید شعر جاش بادا بود دولت ملا
زخود هر یک عرض را انصالست * بحمد الله که زیاد و انتش * ا بجب رو بخشار بصالست * و بجز دعای جاه و جلال این بیزاج سلطنت
و اقبال جهانجو از مقدمه سلسله سابقه لحق میکرد و جمیع افراد اهم واجب و لازم است و بر دوست تمامی طوایف مؤالم و مخالف و تجمع کمال بعون کار
سؤال استماد و افاده دولت ابدی الاتصال قبول این جزو ادب و نزهت می دهد آنکه موجب اثر اکو دین تالیف کرده مشرع قدوه رساحت
ذکر خلاصة الاعیان از سادات عظام و فضلای کرام این دوران بنتا نام می نهند نظم الهی کما این شاه بر و بخت * ماست آینده تاج بخش
جاناده و کامرانی بسی * مرتد افاده هر کسی * دلش روشن از نور علم لدنی * تمام جهانش بزیکی ذکر طایفه از سادات و علما و اشراف
بعض از شان با سلاطین آق قویونلو و ترکمان و بزرگ امام دولت ابدیوند شاه عدلت انما
اکتساب فضل و کمال نموده اند از جمله اعاظم اولاد حضرت الصدر و اکابر مصنفات
دانش و مدرسان جهانبان امیر حسن بیک و یعقوب میرزا امیر صدر الدین محمد الحسینی بلدهٔ طیبهٔ شیراز مدرس علم محسوس و معقول
قلمرو نبود و بجز سایر و وقت ذهن ارجمع علمای متقدمین و فضلای متاخرین ممتاز و مستثنی بود و آنجناب قدمار شد بجلالت الدین مسعود است
که در سلک سادات عالی نسب ملک فارس انتظام داشت و بیج اشراف و لمعان بوده موسست نقش جز خواهی و احسان بر الواح خواطر عالمیان
و امیر صدر الدین محمد در ایام شباب تر جناب افادت مشاعری مولانا کمال الدین کاشانی تحصیل علوم نموده المدت زمانی و تمام فنون
متداوله جهد کمال نموده آغاز درس و افاده نموده و در قلعهٔ شیراز مدرسه دیع و بیع ساخته هر دو زبان بقدر بعد تشریف
حضور ارزانی میداشت و طلبهٔ علوم را از شایع طبع و ناحیه مستفید که و اینده هست مؤالیف و تصنیف میکاشت و از جملهٔ شایع
قلمرو حسب رقمش مسالهٔ تحقیق علوم و اثبات واجب و حاشیه شیخ و مطالع و حاشیه تجرید در میان طلبهٔ علم مشهور است و قطعات
نکات آن مؤلفات افاده سایت بر الواح خاطر علم فضایل مآثر مسطور و وفات امیر صدر الدین محمد صدر الدین یعقوب میرزا ملقب
زمانی اعلی آفاده و جهت تابع آفاده و سال افراد حرف و نسر المعلوم خود خاصه مقرر بر آن زمان کتاب و از امیر صدر الدین محمد میر سید
در کمال فضل و علم امیر جلال الدین منصور نام و مولانا بوعلی و علوم و افق و اطراف و اکناف عالم غایت مشهور است و حیات
در فنون علمی و حکمی و بر ایشان مدرس اشتغال جمهور علما زمان دیگر و در مدرسه بیدر بزرگ اجوش بر مسند افاده قیام میساید و
کوشش هوش طلبهٔ علوم را از شایع و دیا طبع نفاد خود می رانید مولانا جلال الدین محمد دوانی از غایت تبحر و تعلم معقول و
منقول و اکمال مهارت در ریاضت فروع و اصول و جمع فضلا کمالم و تمامی علمای زمانم و در سید زمین محسنین و اصلاح افضلا است
و رسایل و تعریج خیالات مقدمین و تلویح خیالات متاخرین قصب السبق لنا شال و اقران می بود و فنون مکنون که از علوم اوایل
و علامه طوسی رسته خفا محجوب بود در نظر بصیرت نقش جلوه ظهور داشت و از اسرار عمر دون که از علم اول و ثانی مکتوب مانده بود
فلاسفه سبحان و مجیدهٔ تصنیر شرح کاشت نظم سپهر جلال دوانی که خلوت * فنون فضل را جامع مکانی * و مولانا جلال الدین
احمد و لد رشید مولانا ابو سعد الدین سعد دست که جلوس و وه انتی مشهور بود و در مدرسه دوان که از اعمال کازرون است بقطع و
فصل قضایا شرعیه اقدام میدنمود و حکام مواری نخست نزد والد اجد خود تحصیل اشتغال داشت و ملا کوه بیشتر از شاگردی در درس
مولانا محی الدین کوتکاری و خواجه حسن شاه شمالی هست رکب کاکاشت این دو بزرگ از ملا مؤلف محقق شریف بوده و علم و فضیلت

ممتاز بودند و در زمان میرزا محمد باسنغر در شیراز بلوازم افاده قیام مینمودند و ایضاً مولانا جلال الدین محمد دوانی مولانا حکیم الدین
کرد طرح شرح جدید اراده مطالعه بعضی از مقالات کرده در وقت اکتساب علم حدیث در خدمت شیخ صفی الدین ابحق سید الاشرف
بوده شرایط کسب بجا آورده القصه بواسطه قابلیت اصلی بکمال عنایت الهی بسیاری هنوز بحساب مولوی در سن شباب بود که از شمیم
فضایل کمالاتش شام مستشفعان کلزار علوم معطر گشت و از نکهت لطف کوهر ارشادش باطن و اعضای مستمعین و نضارت از ساحت بوستان
ایام در گذشت لاجرم در ایام دولت امیر حسن بیک و یعقوب میرزا از اقطار اقصار عراقین و روم و ایران و آذربایجان و هر بوم و کرمان و خراسان
و جهان و خوارزمان عالم فاضل امیر کبیر علم و دانش متوجه ملازمتش بودند و بعد از ادراک آستان عظمی از مقصد و امیر فیض
تامین فیض اقتباس از کمالات مبهوت بودند و آفتاب در ایام شباب چند گاه بصدارت امیرزاده یوسف بن میرانشاه مشغول بود که مولوی
استعفا از انهم در مدرسه سیکه آزادان الایام گویند بلوازم درس افاده قیام نمود و در زمان دولت سلاطین قضایا مالک
فارس بر حسب الاستدلال عقلی آمیزه اهل فضل و کمال داشت و هر کاه که از درس فارغ میشد هست عالی نهمت بر فصل قضایا امیر میگماشت
و حسب مولوی در اواسط ایام زندگی بر شرح جدید مولانا علی قوشجی حاشیه و رکالی و قف تصنیف نمود و آن رساله بشرح شارح سیره آن دوی
اضافات زبان بفریت و توصیف کشود امیر صدر الدین محمد دشتکی بر کتاب مذکور حاشیه نوشته و حاشیه جناب مولوی اعتراضات کرده
و آنجناب حاشیه بهر جهة رد آنجناب در نظم آورده و بر بیتها نوشته بیان آن دو حاشیه شاهات توضیح الخامید و هر کرمی ابی شیراز
مجاوز جهة تحقیق و قایع طبع ایشان بحالی رفته مستفید و بهره ور میکردید و از جمله تصانیف جناب مولوی میکرد رساله از درست که در علم
حکمت کاشیه خاشیه بلاحقه تاکرده اند تا لوحه و از شیخ جمال الدین محمد کرمانی استماع نموده که مولانا جلال الدین در وقتی که بخدمت بوده
و در روضه قدس بزیارت حضرت شاه ولایت مه روزی برای استماع و آن رساله را تصنیف نمود و بمان مناسبت آن رساله را موسوم شد و چون
در اوان تشرف حضرت سیمین مولوی بعد از چند گاه بعزم جلاء از آن شیخ شیخ در سرشت اشکشید و بکرار مرقات آن الوهیت بنده عنایت شیخ
هیاکلت که بعلم حکمت اشراق شیخ شهاب الدین مقتول تحریر فرموده و بچنین رساله اثبات واجب و اخلاق و علاجیه که در بدایه اخلاق مولوی
نوشته شده اخلاق مصنفات مولوی است و از جمله حواشی که بر کتاب مذکور مرقوم قلم قوت نموده حاشیه شمسیه و حاشیه مطالع و حاشیه ایواد
شاهیه غایت مشهور است و رکات و نکات آن کتب بر ارباب حمار اهالی فاضل طلبه مسطور و وفات مولانا جلال الدین محمد دوانی رسم
پادشاه باذل زمانی و بنوه مدت حیاتش زیاده بر هفت سال بود و آنجناب در سیرت امیر سعد الدین اسعد که حالا در سلطنت
داشتند رفت و مولانا بعد از آن در زمان جدید وفات یافت مولانا امام الدین ابو یزید داشمند بی نظیر بود در عهد
مولانا جلال الدین محمد دوانی در شیراز بنشر فضایل و قیام نمود و در زمان یعقوب میرزا بوصول اجل موعود در گذشت و هم در وطن مالوف
مدفون گشت مولانا شرف الدین علی شیفتکی در سلک اشرف علما کرام و اعیان نضار نظام انتظام داشت و در درس مولانا محی الدین
و مولانا قوام الدین کلباری تحصیل نموده نقوش مسایل عسر و مفهوم بجهت تصریر کاشت و هموار بتوضیح و تصحیح خلایق می پرداخت
تصنیف آیات قرآنی و شرح حدیث و شرح ارشاد و حاشیه میر شاهیه از جمله تصنیفات مولانا است و آنجناب در سنه ثمانمائه در هرموز در گذشت
و دو پسر نیک اختر یادگار گذاشت مولانا عبد الله و مولانا عبد الصمد الدین محمد مولانا مرشد الدین عبد الله در اواخر اوقات دولت خاقان
منصور سلطان حسین میرزا از شیراز بلده هراة آمده در مدرسه اخلاصیه رحل اقامت انداخت و منظور نظر کیمیا اثر امیر نظام الدین علیشیر شده
همگی ایام شباب بتحصیل مصروف ساخت و باندک زمانی در سلک علما نظام یافته در حظیره والد خاقان مرحوم مشار الیه مصدر تدریس
مراد فرا گشت و آنجناب در زمان بتصلوانم افاده می بود و آن ماه مولانا عبد الصمد الدین محمد در اصل از امیر شیخ الدین مسعود ثانی متوجه مدارس الدین
شد جهة سرانجام بعضی از مهام هرات رفت و در موکب عبد الرزاق آنجهان کذران انتقال نمود مولانا اهلی شیرازی از اکابر اهل کمال و صالحان
عصر سازی بود و در مدت دوران شعر امتیاز داشت قصیده مصنوع خواجه سلطان ساجی را جمع نموده و آن ابیات مدح امیر نظام الدین

مدیح ساخته از شیراز بهراة آمد و آن مآل الحال و مآل الاتفاق معلوم گشت لاجرم کفتیان در زبان خامه مدیح بیان کذشت حرجانی
از احفاد و لاد ائمه علما آل امیر شریف الدین جرجانی و سید شریف الدین علی صدر که در خدمت سلطان صاحبقران شهاب در جنید
بوده و لا امیر جیب الله علوی شان و حتی بکمال و قدم در دوران و شرف خاندان از سایر سادات مملکت امتیاز تمام داشته و نظام الدین علی
قضا شیراز مصوب بوده و هست بر فضل قضایا از ایام کهاره سید نعیم الدین نور الله ثانی سر دودمان اولاد الحاج بعد از ایام
و جمع اشراف طبقات انسانی بوده باطن بحسنه بیاسش بسطه از ولایت و ارشاد و ظاهر بحدود آثار هدایت و احیاء ذات
فایض الکمالش بانواع فضایل و کمالات موصوف روزگار و نعمة الله ثانی اعاسن سنیه آیا مدکار مصروف در کاه کرامت پناهش آن کمال
سلاطین استان ملائک آشیانش ملاذ خواقین نظم قطع عالم عزت شاه اعظم آکهر دولت آفتاب بود سایه تعظیم حاکم روضه جان بود
خاندان بخت زلف خود بود هر صبح که از چهار سان چون نشیند بود دش واکنون در سال اولاد سید نعمة الله که تخم از نسبت و
مفاخر او در دل و قایع خاقان سعید شاهرخ میرزا سطوت کشت انتظا بهاست و در تهویه مصدر دار الامان کرمان محفوظ باز از مفوت نسیم
رحمان در کذشت امیر تاج الدین کرمانی سید و عظیم الشان و زیبا که عقایدکات و هموار بفضایل کرده و احسان کسترده و آینه و زندان را
از مواید لطف و مکرمت محظوظ و بهره ور کرده ایده فاضل کمال الدین میر حسین یزدی در سال اخلاص علما اعوان لکه اعاظم الفضلا
آفاق انتظام داشت و در مکتب زیاد بر فضا مصوب بوده علم امامت و بلاغت می افراشت و انجا مولانا قاضی شرح دیوان مجمع نظام صنع معتقد
امیر المؤمنین علی و تصنیفی است و اشراق و مطبوع طباع سلیم و انشای زبان فصیح و در تحقیق آنجناب بر کاهد هدایت حکمت و طرایق و
حواشی و دقیقه در عقد امتاع انتظام داده و در زمان مولانا کمال الدین میر حسین یزدی طبع خود را بر مصدر حسن بنهاده قاضی میر حسین یزدی معاشرت
مفیده و بیرزان ذهن نظم و نثر سجیه و در اوایل ایام دولت شاهی بحجاز جانب نظام قضا محکوم کشت امیر غیاث الدین محمد
و لمان مدیر بیان بود که از خطه سادات اصفهان مطلوب و محسوب مشار و مستثنی مینمود و کرت و مدت آنجناب مدحان و بیدار است
که بدستیاری قلم و سان ترجیح توان داد و کمال اعتبار و اقتدارش نمود اعتبر بوده که بیان زبان بلاحت بیان توان کشاد و امیر غیاث الدین محمد
در اوایل ایام کشتی کشایی و نیک کامیاب شاهی مواهد کرده بعضی از امور نالایق سنتم شده دست قضا منشور جاهش تو بدوزید خواجه مولانا
اصفهانی جامع میادی از علوم نفسانی بوده و بعلم حدیث دعوی مهارت مینمود و در تشریح تاریخ مقالیم و احوال یعقوب میرزا اخلاق بیش میبود
و در زمان لب کمالی لا تعتقد لب و بحلاوت و کرکار کشت و چون خواجه مولانا در مذهب فتن غایت متعصب بوده در زمان خلوت دولت
شاهی از دریا جان مهلاه ساکن کشت و شمول انعام خاقان سلطان حسین میرزا و اولاد عظام استرکشت و بعد از آنکه محمد خان شیبانی و ترکمان
خراسان استیلا یافت و کم ملازمت و کاه خلق میرزا جان بست و محمد خان شیبانی بر ولایت خراسان استیلا یافت اکر چه هوای اظهار
الفات جنون اما در اکثر اوقات او را بعداوت اهل بیت طهر میبود و خواجه ملا میرزا الغ بیک خان شیبانی و سلاور الدین ترکمان کشت در عهد
بخشنده جلوی الاهلیت جمع و عشرین و تسعمائه در کذشت سید قوام الدین حسین از علمای اصفهان بود و بعلوم دانش
ممتاز و مستثنی بجمال حالش حلیه صلاحت و بلاغت مزین و بعلم لوح خاطر خطیر شرعی نقوش مسایل و بدیع و اصول و تجوید و تصویر متن مصحف
انوار فضایل مفهوم و منقول مشهورات طبع بحر آثارش مانند عقود جواهر آبدار مزین و صدر عرایس کلام بحسن و مقبولات خامه کهربا دانش
کاشان اللؤلؤ المکنون دیده کوش هوش بلوغ فضلا ارض مرا تحیه ای شکل اهل فضل رحل کشت بقوس علم در هر منزل
طبع نزد در انواع فضایل کامل ذات تو در اسحار فضیلت افضل و آن رسته در نقوی و صلاح راسا که مالحه رایت ظلوع آل شاهی
بر تو دولت و اقبال وجود و خراسان انتاخت و سلاطنت موکب همایون بوده بعد از فتح آمالک بموجب فرمان واجب الاذعان بقبه الاسلام
بخشنده مهم شریعت آنحضرت ابو تیغ طلب علیه امیر قزاره او و مایه ریاضت و فضل قضایای مرایا کرده سید ذو الدین حسین از جمله
اعیان اصفهان مزید تقوی و دین پروری و فرهنگ پروری بسیار تمام بهره و نکو یا حاصل بحسب سیاست بر تحصیل اهالی

صوری و معنوی و اکتساب علوم دینی و دنیوی نتیجه شمایل آثار عالی سنوی از صادرات افاضات در میدفنت و سایر کلوا رضای الرحمن و تقوی انوار
احوالش و در بدین ذات فلوز الکرامش باد و طایف طاعات و عبادات موصوف و اوقات و خدمت طاعاتش در تقویت ارکان ملت بنیاد
تشیید امور شریعت غرا مصروف **نظم** شد از معیش قوی ارکان اسلام ٭ خاد رجیز شریعت پر و دکام ٭ چه آمد و او لاهیر
الانام صاحبی المدینت کو براه تعالی کهمید قوام الدینت و سبب علو مجد و حسب از اشراق سماء ابیج و عرب مثار و مستثنی است و سید
معز الدین محمد و دین الیام سعادت اخلاق بنیاد شاه کردون خاتم در اصفهان بر مسند شیخ الاسلامی تکیه دارد و در اسباب سر انجام
امور اهل اسلام رتبه قوی علی اسد هیکه کیند کرام تا غایت اهتمام بجای آرد **مولانا نور الدین محمد** در ایام سلطنت و زراء فزون در بلدهٔ اصفهان
تفویض بحسب قضا اختصاص یافت و بر تو افزار امات و دیانت و ورعت و رو کار اهالی آن دیار نافت و تغایت در همه از لاب سر و طراست
و در مسند امور شریعت تکی **امیر اسمعیل شب غازانی** حاوی فضایل و کالات فضلی بود و در آو الایام اقبال بوزارت شاهی اختصاص
ارتقا فرمود **امیر عبد الجلیل** در سلک اهل سعادات از زمان صاحب سعادات از زمان معروف میرزا بلوغ ارام ارشیخ
الاسلامی قیام نموده و از اکتساب فضایل و کالات بهره تمام داشت و تقوی و دیانت و پرهیزکاری همه از نقش شریعت و روی و دین اری بر لوح خاطر
میکاشت و در اولیاء دولت شاه دین پناه هلو سیفیار بخاطر اراده داده از بدین بهراه شتافت و بر تو افزار رعایت و رعایت خاقان منصور و
اولادش در وضعات احوال آسیده سوده خصال کافت خاتمه بجالیو و اکثر سادات خراسان آن اقالیم را تقدیر و اند و سیورغال مناسب
تعین نموده ابواب انعام و احسان بر دوده و رکار حسنت آثار نکشاده اند و چون خاقان منصور مغفور بجوار مغفرت ملک غفور انتقال نمود
امیر عبد الوهاب از تبریج الزمان میرزا رخصت حضور کرده با آه و ایجان مراجعت فرمود و بعد از وصول بمقصد مشغول تعلیم جواطف بیدریغ
نواب کامیاب شاهی شد و رعایت الاقالیم از تلک آفتاب حوادث الوکشت و در سنه احدی و عشرین و سبعمائه از دکار کاه مدفون شد و مدت
سی و سه سال تند سلطان السلیم رفت و پس از آه آنجناب باغزاز و اکرام مخصوص کشته رخصت معاودت نیافت و بنا کام در ایالات رحلی قامت
اقامت و ظاهرا تا غایت که تاریخ هجری بیاه سنه ثلثین و سبعمائه رسیده آن آفتاب در قید حیات است و بغزا غاز و فاست میکذرانند
شیخ صنع الله از اولاد ایمان یعقوب میرزا الی بوساهنا در بلدهٔ فاخره تبریز بجاده تقوی و پرهیزکاری سلوک است و نزد اکثر
مردم آن دیار بترکیه نفس تقصیر و تصیید نما طرخطیر اشتهار دارد و حقوق کثیر از درویشان و کوشه نشینان طریق ایران و توران بر و بسیار و از وی
طلب ارشاد و تلقین نموده بتحت شریعت تمین و تزلیت مجریند **قاضی سالار** عالیت سخن و طلاقت لسان و فصاحت بیان
مباهی و مفتخر و بآداب و ایام دولت ابدی الاتصال شاه مرتضوی و خصال و تمیز بمنصب جلیل الرتبت قضا سرافراز شده تا غایت بلوازم
آنهم قیام و اقدام مینماید **قاضی ضیاء الله بغدادی** در تبریز بر مسند قضا متمکن است و از تعلوم شریعت و توسیع تمام دارد و تمام فزق
انام بدار تبع امانت و دیانت فیض میدهد **مولانا عبد الصمد** بجودت ذهن و حدت طبع سرآمد اقران و لیاقت
و فطانت مشهور است بعیا نا شرب سا انصاف استقلال مینماید و تقدیم بکمند ارشد بر سر کرسی بصریه تعلق بآنجناب اراده و در مدرسه
خواجه علیشاه تبریز شرایط افاده بجای آورد **مولانا میر لسان کاشی** در سلک علما تبریز منتظم است و در علم تفسیر و معانی بیان مهارت
کامله حاصل اراده **مولانا صفا** معاصر یعقوب میرزا بود و در زمان بعضوان جلوس جهة تحصیل مهارت توجه فرمود و بعد از چند کاه که
در آن دیار در ظل تربیت و رعایت امیر نظام الدین علیشیر مرحوم بسیل و طی کرده مادهٔ بکر روی بتبریز آورد و او بحد جزم و قطع طبع اطراف
داشت و اشعار او لبذیر و محفوظ تعبیر میکاشت و این مطلع از اختلاف **نظم** خوش آنساعت که آید ترک من تشریف کرمن با تو
رقیبا بجلو کیرند و من با همه هین با او **شیخ علاء الدین علی بن عبد العالی** علوم تبدا آن نقطه دایره تقوی و طهارت و تحصیل علم
و فضیلت غریبه ایست که در مذهب علیه امامیه مرجع اجتهاد در سیر از غایت تبحر در علوم عقلی و نقلی متعدد بحکام اسلام و مرجع علماء
واجب الاحترام کردید و فصاحت بیان و طلاقت لسان آنحضرت از درجه توصیف بلند تر است و غایت دین داری و پرهیزکاری بغزه

اکابر و اصاغر بیشتر امور قرار و از جمله مولفات بلاغت مآثر حاشیه لغیر و رساله تعلیم در بیان طوایف انام مشهور است و تابع بند
وحدت و بنداد و بخدا از طلعت خود رشید خاصیتش فایض النور **شیخ ابراهیم** بصفت علم و عمل موصوف و غایت تقوی و دیانت
معروف هر کرا رنجی بدرشاهی امام و دیسو رنا الجود و محفوظ جزی کرد اند و اعتماد حاصل بر کند فاعت کرده حمیت کشیر از طلب علم و در و شان
رجحت شد بفیض در بسیر بند و از تبلیغ طبع و بیان الطفش بهره و بر و در شرایط تلمیذ و اراده مت بجای آورده **شیخ زین الدین علی**
قدوهٔ شیخ الحجف و اصحاب فضل و شهرت ذات بحسن صفاتش بمکارم اخلاق و محاسن و صاف موصوف و اوقات و حدت
ساعاتش بصنایع طاعات و عبادات مصروف قدوهٔ اشراف علما عرب و جامع اصناف فضل و ادب بکمال امانت و دیانت موصوف
و غایت تقوی و پرهیزکاری معروف و آنجناب در شهور سنه ثمان و عشرین و سبعمائه بهراة تشریف آورده و منظور نظر عاطفت نواب اعلی
مقدم عدل و احسان و در شرحان کشت و منصب شیخ الاسلامی و قضا مصوب شده بایه قدر و منزلتش از امثال و اقران در کذشت و بعد از آنکه
قرب و وصال بلوازم آن منصب بر داخت میل و طرب از اوج نموده حلم غایت مصوب بار عرب بر افراخت **سید نعمت الله** در سلک
اجلا سادات و علما مات انتظام دارد و در آواخر سنه سبع و عشرین و سبعمائه بلدهٔ فاخره هراة را بمن مقدم شریف مشرف ساخته چند
کاهی بر نصاحت شیخ زین الدین علی بر بهره و هم از آنجناب روی به بستان آورده **قاضی ضیاء الدین نور الله** ولد قاضی
درویش محمد بن خواجه شکر الله و زیر و برادر زاده قاضی عیسی بود و در ایام حکومت ایران خان در بلدهٔ فاخره هراة سکان منصب قضا
شده چندین سال در غایت امانت و دیانت بلوازم آن امر قیام نمود و آنجناب از اقسام فضایل و کالات بهره تمام داشت و بحودت طبع
لطافت ذهن موصوف بود و اشعار دلنشین بر صحیفه روزکار میکاشت و آثار کیاست در غایت بلاغت بجای آورده و جلادت احسان
مرغ و اطراف انسان بصید میکرد و فاضی در اوایل شبان سنه سبع و عشرین و سبعمائه انتقال افتاده در کارزکاه مدفون شد و مدت
عمر عزیزش تا دیک بنصف سال بود و او پسر جلد بود و در غایت رشد و فایت موسوم بامیر جمند و دم و الجند و مالک خواص
حضرة ممالک شاهی جمیل اللقای انتظام دارد و بسبب وفور رکاه اخلاق و محاسن آداب بوسته هست بر تشیید مهام و فرق انام و کارد
قاضی عبد الرحمن برادر خرد قاضی نور الله بود و در ایام دولت ابد پیوند شاهی قریب بیست سال در تبریز بمنصب افضلی قضا قیام
مینمود و جمال عالمش بحلیه حلم و دیانت آراسته و داشت و در آواخر سنه سبع و عشرین و سبعمائه رحلت نمود و آنجنت بر اولاد خلف بر
درکاه عالمیان اولاد الجلد آقا قاضی و الاثر ادر امیر شرف و او از تحصیل خاص داشته اند و بنام امور آنحضرت در قبضه درایت و اقتدار مند
قاضی شکر الله نهاده اند **درویش هوبکی** از ولایت قزوین بود و در حالت حال بصفت تحت ملای مشغول مینمود و حودت
تقشیر مرتبه ایست که امیر نظام الدین علیشیر در مجالس انفاسش مرقوم قلم لطایف رقم کرده اند و کرد تا مرتبه اعلی مقام اسعود واقع است
از جمله شعرای مهرا از اشعار مولانا درویش نظمی مشیده او این مطلع از نجات کلک بلاغت نظام اوست که **نظم**
خواب دیدم که ز هر اشاهین او صیدی بود ٭ چون شدم بیدار مرغ دلبجای خود بود ٭ **مولانا شهیدی** در سلک شعرا جلدهٔ قوم انتظام
داشت و در آخر بهزل و مزاح عبارت راغب بود و در بدیهه ابیات بیکو نظم مینمود و این مطلع از شایع طبع اوست **شعر**
بیا ای عشق و آمرزن دل اهمزه ما را ٭ تو خوش بر وش کن چراغ مرده ما را ٭ **مولانا شهدی** در سلک اعاظم علما و اتقیا
فارس انتظام دارد و در دین اوقات در بلدهٔ کاشان ساکن بوده بتوسعه هر افاده علوم بکار بود و در اولی این سال بعضی مستلق
و منتظم و در رسالهٔ کی در نصب بصور که بهره نا لحمد الکتاب و دیکری مشتمل بر چهل حدیث صحیح بنام نامی حضرة ممالک پناهی حبیب اللهی
تالیف نموده بهراة فرستاد و از افکار اعلام آملا ظرایف انام بصلاحت کرامند مخطوط کشت **سید جعفر** ولد دیکر
افخار اولاد خیر البشر سید محمد نور بخش بود و لطف طبع و صفا صحبت بصلاح اشتهار داشت و در زمان خاقان منصور سلطان حسین میرزا
بهراة تشریف آورده منظور نظر اعزاز و احترام آن پادشاه مکیت و آثار انتظام و صدور کرام جهة مدد معاش آنجناب هر سال مسلغ

چهارده زنا کیکی دو دست خود را علم مقرر ساختند و سید جعفر از غایت علو همت سر بر مانع و مقدار در نیاورد و در حشم شاه
غیرت و بار عرفان کرد و این مطلع از نظومات اوست بیت ترا نشست سر چو بیخود بپای برد ٭ نشسته را آب بر لا یضر از پا برد
شاه قاسم نوربخش ولد ارشد حضرت ولایت پناه احمد سید محمد نوربخش بود و آوازه خود تر سید جعفر لوایح انوار شمایل بنوی
از ناصیه حالش ظاهر و لوامع آثار ضمایل رضوی از احساس اکمالش باهر آرات صغیر سر بر عکس بدر صورت ولایت و ارشاد و قضای خاطر
مهر تنویر بش مظهر فرع فکرات و اجتهاد و آنجناب در زمان فرخنده نشان خاقان منصور سلطان حسین میرزا از عراق بخراسان تشریف آورد و
آن پادشاه عالیشان در تعظیم و تکریم جناب ذوی الاحترامش بسالغه و تبرک دست ارادت در دامن ساعتش برده همواره از اطراف
سیادت یاسمش اقتباس انوار سعادت مینمود و همواره تکریم بجهت و اجر حق و الیشان حاجات گفته و قبلت یافت شاه قاسم نوربخش
بروایتی حدیث حب الوطن من الایمان بصوب عراق شتافت و در ولایت دزفول متوکل گشته بر تلطف و احسانش بر سالکان آن دیار افت
و چون شاه دیر پناه لوای کشور گشائی بر افراخت آنجناب اکمالا متوطن رحمت سید بر کرم ایزد از سادات عالم و منتسبان و متعلقان و مریدان
حضرت غلامیه من بیاخاطر اکرام ممتاز و مستثنی ملحقت و شاه قاسم در خلال اوقات آمدی الاقصی الدکال الفراغ الی اوقات خجسته ساعات
یکشنبه ایام شهور سنه ثمانی بالتها القفر الخامسة و یکهزار و هوش شیر و متوجه ریاض قدس گردید و حالا مزار پر انوار
آنجناب شاه قوام الدین بن شاه شمس الدین قائم مقام حضرت پروردگار گشته بالجمله سن سنیه آباء عظام بقیام رسانیده و نصیحت علو همت و سمو
رتبت موصوف بوده ابواب لطف و مرحمت بر روی روزگار صغار و کبار گشاده و کتاب بدیع بیاد کار بنوی آورد ازی شاه بهاء الدین
فاضلترین اولاد شاه قاسم نوربخش بود و بزیور علم و دانش از سایر سادات صاحب سعادات ممتاز و مستثنی بسیوه و کمال و اوقات
خجسته ساعات باداء وظایف طاعات مصروف میداشت و در تنگ سن سنیه آباء عظام خویش گوشید و نقوش افاده و ارشاد بر صحایف
خواطر سالکان و آنجناب در اواخر ایام زندگانی خاقان منصور سلطان حسین میرزا از جانب عراق بهراة رفته در خاطره خواجه افضل الدین محمد
کرمانی که در بیرون دروب هراة تولی احلال نموده و منظور نظر آن پادشاه عالیجاه گشته در ظل عاطفتش بیاسود و چون خاقان
منصور وفات یافت و شر از تفرقه بر نظمی دون متوطنان بلاد خراسان از او تلاف شاه بهاء الدین بصوب عراق و آذربایجان شتافت
در سلک ملازمان بارگاه عالیجاه شاهی منتظم گشت و عبادت و سلوک در کمال اقبال ملازمت نمود عجب اقتضا اقوال شده در گذشت
مولانا امیدی مجموعه طبع سلیم و حدت ذهن مستقیم و اتصاف بفضایل نفسانی و اکتساب کمالات انسانی نزاد شعر آزمان و
مرجع فضلاء دوران بوده و آنجناب در نوزدهم جمادی سنه سبع و عشرین و تسعمائه در ملازمت خواجه اسد الله الحضرة و در پیش خان دار الملک
خراسان الدعا چند گاه ساحت آن ولایت را بمن مقدم شریف مشرف ساخت و الحق در آن اوقات با اصحاب علم و کمال با احسن وجهی
سلوک نموده و همواره همت بر انجام مهام ایشان گماشت و در یکهزار سی و سه و عشرین و تسعمائه بجانب قدم راحت تصور بکردی
کرده و بعد از طی منازل و قطع مراحل بقصد رسیده روزی چند از بیرون در اهل سوده در آن اثنا جمعی از اهالی نزد و صفا و کدار آنجناب گیسوی
در بیزد بر سینه داشتند قاصد انهدام بنا جانی گشته و شبی با تیغهای کشیده صبر با الیقین رفته چند زخم بروی زده نداء رحمت
الهی سوت و در زیر هر چند بکلام آن ولایت تقصیر و تقصیر نبودند از قائل خبری نشنیدند و تیر حقیقت جز بقصود اصطکاک نرسید
و این مطلع از نتایج طبع اوست شعر تو تشنه تیغ مستی مرا بتیغ تغافل ٭ کام تو این آسان کار من از تو مشکل ٭ امیر رکن الدین
محمد اختر برج سیادت و دین و اثریت و گوهر تاج سعادت و تجارت برادر حیدر میرزا حضرة نقابت و نیابت افاده
پناهی جمال الاسلامی است که بر مسند صدارت شاهی تکیه داده و نور فضل و غایت جاه و جلال الهوا و همت عالی بهمت بر تمهید
اساس دین و دولت و تشیید ارکان ملک و ملت بکار آمد و امیر رکن الدین محمد در ولایت استرآباد که مولد و منشا ایشانست
اقامت مینماید و تمشیت ابواب لطف و احسان بر روی روزگار متوطنان جرجان میگشاید و در آب موری و آبادانی آن ملک مساعی

جمیله بتقدیم میرساند و در اشاعه خیرات و مبرات اهتمام میفرماید بالجمله میر قاسم عجمی اشرف سادات جرجان
و قدوه اطراف جهانست منصب نقابت آن ولایت بحکم پادشاه امامت مرتبت تفلق بانجناب میداده و آن ذوی امارات و ریاست بهمت
همت بر تحقیق اسباب مادات آنجناب و بیکاره ذات واجب الاحترامش بصفت بذل انعام موصوفست و در ایام اهتمامش بصوب قدیمه
حال سالکین و فقرا معطوف ان الله تعالی شمه وقف مولانا سلطانعلی جابلی بر مسند قضا و ولایت سفزار تکیه داده و نور دانش
در سلک افاضل و فقیه شهاده و اراد امیر شمس الدین علی سبزواری در نسبت نسب عالی و رتبت حسب متعالی انفرق نقبا و ذوی المعالی
امتیاز تمام دارد و بصفت تقوی و طهارت موصوف بوده علی الدوام جوان ضیافت در نظر خواص و عوام انام مکسوه و جمعه معاش
و ماده اشعار علی آنجناب از دولت موضع ملکیه مورونی و مکتبی مقرر و در وقت دیگر بجهت ارتحال بزار عمر کامیاب
و بهره ور و دیده و چند اخر ان قدوه اولاد حیدر البشر امیر جلال الدین قاسم نقیب که بنده امیر شمس الدین علی الفقیه المحتی الکوفیست
و والده ماجد طرح صبیه میرزا محمود خواجه لاق که بعهد سلطان ابو سعید دست انجناب نقابت فایز امیر نظام الدین
عبد القادر که در عالم انصاف مقتدای اولوا الالباب بوده استماع افاده که امیر سید شمس الدین علی الفقیه بواسطه اخلاص در دنیا
نقا انجنف دست داد از وطن مالوف طریق سافرت اختیار کرده و در ایام سلطنت سلطان ابو سعید بخراسان رسید و کثرت تحصیل
و حشم و اتباع و خدم آن سید سوده شیم بشایر بود که ظاهر امیر از آن نفیس آن عظمت از عراق و عرب بلاد تمامه بود و آنحضرت
از اجلا سادات بخاریه است و علو حسب و نجیب حتی تحشار در عرب بسان بدرجه اشتهار دارد و صفا و کبار آن دیار بجلوه اشتهار
لملک البخاری و الارض للشق البخاری اقرار دارند و سلسله انسب سادات بخاریه از مرکز عبد الله بن ابی الحسن
علی بن الحسین بن اتصال بسی بلیدو اکنون امیر شمس الدین علی اخلاق و رضیه و اخلاق مرضیه و اعلاء و مادین نسب عالی ساخته بر مسند
تقدیر و در تبلیغات متمکن است و تمتع رفع و تقدم مردم بآنجناب عزیز مکن و صحت آنجناب ظاهر و نقم که نزد اهل عالم شریف و هو خیر
للشهادة عالم الغیب امیر ابو القاسم در ولایت بیشاپور قدوه سادات و نقاوه ذوی الکارم است و اعاظم امور و مهمات اصاغر
و اکابر و اعاظم چه بزرگ کوارش امیر سراج الدین علی نیز در زمان سلطنت خاقان منصور سالهای موفور در آن دیار در کمال اعتبار
روزگار سکذرانید و امر زراعت اشتغال نموده و جمعه معیشت از اخر بهم میرسانید امیر فخر الدین جعفر بدیهچه سیر مرتبه امیر فخر الدین
بن ناصر الدین قریشی است که در ایام دولت خاقان منصور بمقدم جمهور سادات خشاوریه و قائد فیلق اخر شرف خرخوار نظام الدین
قوام الملک خواجه است رسالهای فراوان بمیزان آن پادشاه عالیجاه قیام مینمود و امیر فخر الدین جعفر در تمهید مباطعین و مشاطر
غایت مایل و راغبست و از اخلاق و فرق انام و دخل در مهام خواص و عوام بسیار هنر و مجتنب امیلا کوشش سیادت و مشکوة
بالاخره سلوک طریق اولیا و اجداد استقلال تمام و دستار انکاب شراب ازده داشت ابواب اثابت بر روی روزگار خویش رکشاید و توفیق
من الله تعالی قادر علی ما یشاء امیر زاده محمد و لد دیگر امیر غیاث الدین عزیز است که در زمان و چند نشان خاقان منصور اکثر
نقابت شهر و مقدمه منوره رضویه تقدم داشت و صحت انساب میرزا محمد و سایر نقبا آن بقعه متبرکه مانند امیر علی اکبر که
مهین اشتهار دارد و داد و جمعه سرش امیر غیاث الدین محمد بسان فرزند اقتاب بر قامی فرق عشرت نظام و هویت
و حکم شان و شرف و در میان سادات عالیمکان بحقایق مشرع و بیان بخشرع باهتمام جماعت شیخ علی امیر محمد موسوی
ولد امیر سراج الدین علی است که در سلک اعاظم نقبا و صدر رضویه انتظام داشت و آنجناب محاسن آداب و مکارم اخلاق و خصوصیت
و دین اوقات بمنصب قضا و ولایت طوس و مشهد مقدسه منصوب گشت و در تمشیت آن امر شرایط امانت و دیانت بجای آورد
امیر نظام الدین عبد الحی برادر پدر بزرگوارش سید عبد الوهاب در ملک جرجان از اعاظم سادات عالی بود و مدتی بتمهید
بمنصب قضا و احتساب مصروف گشته در فصل قضایا و انتظام امور رایا اهتمام می نمود و امیر عبد الحی [illegible] و متعاهد

از دیگر فاسد لابد بهراة خراسان مکی اوقات بجستجو ساعات را بتحصیل علوم عقلی و نقلی مصروف است و بواسطه جودت طبع
بادراک زیادتی قصب السبق از امثال و اقران ربوده لاجرم منظور نظر عاطفت تاجدار گردیده ولایت خاقان مغفور شده در مدرسه مدرسه علی کوه شاد
آقا بمنصب تدریس نصب گشت و کاهی بطوایف افاده مشغول میبود تا وقتی که ماهمراه ایلچی کشور کشای شاهی بدیار خراسان رایت نهضت
آنجا بیشتر از عشر تربیت و رعایت یافت و آقا بسبب انعام و احسان بکلی خراسان بروحات حالا قابل اشراف و در وقتی که سیادت منقبت
سعید شهید امیر غیاث الدین محمد بن امیر بوسف از منصب قضا استعفا جست انتخاب منتهد فیصل قضایا از عیبت و چند سال در کان
استقلال بر اسلوب خاطر پرداخت و اکنون در خانه اعزاز و احترام هر دو راه مقابل آرام دارد و همواره خاطر بسوده مآثر بر تحصیل
علوم دینیه و اظهار خفیات معارف یقینیه میکارد و فی ثانیه بکشف و غامض تصلف در دین و در رکاب امیر عبد الحی بن عزیز علم و فوز دانش بر اکثر
صنادید خراسان فایق است و قلم فصاحت بیانش و زبان بلاغت نشانش ظاهر انوار احسانی و در قابلی تعرض مباحث آمال و علوم بر لمع
صنعت زبرش مترنم و امور فتاوی و قضایا شرعیه بر تربیه خاطر خطیرش مشتمل لیس کالحی یعنی بیفت کالله صل الهی و صل علی النبی و آله امیر
علاء الدین علی کاهی و لما رشد امیر نظام الدین عبد الواحد که در سلسله اماجد سادات قهستان انتظام داشته و پیوسته تخم
جرخراهی و نیل الذیتی و حقیقی در سوطان آن ولایت میکاشته و علا پایه قدر و منزلت امیر سید علی بر دیده مکنت و ثروت و کثرت جماع
و عقاد و افر فی اتباع و اموال از حد و اندازه متجاوز بوده بواسطه اکرجی و مخاوت اصل هسوار بخان صیافت کسترده و بکوار انعام
و احسان برکشوده هست و از دیگر سخن خوب شنیده صفت رحمت یافته و افزار صنیعه و افزو هیشش از حلم سیادت بر وجنات احوال انعکاس
یافته بیت هیبت طالعش سعود ابدا ٭ خلاق و لطفش مدد و ابدا امیر نظام الدین علی الحی ارزی در میان خرد و بزرگ امیر خرد
مشهور بست و انتخاب معلمات ابنای نجابت حضرة نقابت منقبت شهید انتخاب داده و در سعد سن اندی بهراة آمده در طلب تربیت و رعایت
آنحضرة بتحصیل علوم اشتغال نموده و بواسطه وفور قابلیت بلند بنهایی ترقی قام بر نموده و بعد از وقوع شهادت امیر محمد بدیکاه عالیشاه
شاه قبه انصاف الطاف نواب کامیاب اختصاص یافت و حضرت مراحمت حاصل کرده عنان بصوب هراة تافت و حالا در آن بلده بتوطن
و در پناه دولت و در بستر خانی در بهاد آسایش و فراغت بسر میبرد امیر کمال الدین حسین الحسینی بحسن خلق و لطف طبع و علو همت و وفور
حلاوت موصوف و معروف و از اجلاء اشراف سادات جرجان بمزید فضل و احسان مشهور و آنجناب در زمان سلطنت دو رانی و تاجی
در منصب قضا هراة بامیر نظام الدین علی الحی شریک بوده چندگاه بفیصل امور شرعیه پرداخته و بهمات فرق انام و انتصاف مذهب
علیه اسلامیه کفایت مقرون میساختند و اکنون منصب تدریس یکی از مدرسه سلطانی بانتخاب تعلق میدارد و کاهی نقش افاده مشغول
بر لوح صنعت میکارد مولانا نظام الدین علی الحی بیرجندی جامع اصناف علوم محسوس و معقولست و حاوی انواع مسایل فروع و اصول
در علم خوب و حکمیات مثل و بدلست و در شیوه زهد و تقوی جزء المثل اعلم حدیث و از خواجه حافظ غیاث مطالعه نموده و فنون
حکمی از در درس مولانا مضمر و لله مولانا معین الدین کاشی تحصیل نموده و سایر علوم متداوله را از مولانا کمال الدین شیخ حسین الفرشی
کسب کرده و در خدمت شیخ الاسلامی مولانا سیف الدین احمد الفشارانی و مولانا کمال الدین سعد شروانی نیز شرایط تلمذ بجا آورده
و آنجناب بصفت تواضع و هیچ کاری و حلم و دین و ادب اتصاف دارد و همواره نقش افاده و تالیف بر صحیفه خاطر شریف میکارد
و تذکره و تحریر بخطی و تشبیه و حساب و زیج جدید که کرکانی مشروح مفید در سلک تحریر کشیده و تمام نامی حضرة مالک بناهی
حبیب الهی بر سالک شریعه و ارباب اهداء و اجرام در عقد انشا منظم کرده اند امیر نظام الدین سید ولی احمد و سید بیرنت
دیوان سدید و مضمار حسن الحاذ که اصلاح تقوی و صلاح موصوف و بصفت علم و فضائل معروف بدیر مرز کوار ایشان امیر
حصال الدین محمد خدمت بزرگوار اعلی حضرة نقابت پناه هدایت دستگاه امیر جمال الحق و الدین عطاء الله و امیر جمال الدین در زمان خاقان
و جنت نشان سلطان حسین میرزا بامر درس و افاده میپرداخت و کاهی بموعظه نیز اشتغال نموده و فرق انام را بصلاح موعظه مستفید میکرده

مواعظ اما حالا بنا بر کبر سن و ضعف مزاج در زاویه عزلت منزل کرده کاهی بوقات شریفه باداء وظایف طاعات و عبادت
مصروف داشته و آنچه در پیش فضلا شرح امیر نظام الدین سید احمد دیگی از صنعهای معاصر سلطانی بدیر وفا افاده اشتغال مینماید
و سید میرک در سر مزار مقدسه حضرة نایب خواجه عبد الله انصاری در ایام جشنه مطبخ فرق انام بر داخته ابواب تقریر معانی حدیث
و تفسیر میکشاید از افاده طبع دراک آن یک طلبه علوم محسوس و مفهوم مستفید کتاب و از افاضه صغیر فیض بذل بر یک دو
هدایت و ارشاد حاضر و میسر ٭ هیبت ظل ایشان بلد بود ٭ خواجه عبد المؤمن و خواجه محمد مؤمن جوانان جید اخلاق
بحسن اطوار و بسلامت فطرت موصوف و استقامت طبع معروف و پدر بزرگوار ایشان خواجه شهاب الدین عبد الله مرواریدست
که خمار فضایل و کمالات او در اشاعه کرصد و در خاقان مغفور سوق قدر یافت و جد مادری ایشان خواجه سیف الدین مظفر شاکر ملک
مقدم مدبر بتوا هتمام سلطان و مدبر انجام امور وزارت پادشاه مرحوم مشار الیه می تافت و مهارت خواجه محمد مؤمن در تحریر خطوط اصول
بدرجه رسیده که حالا در عراق و خراسان تمامی خوش نویسان آنجناب را مسلم میدارند و در تجلیات خامه مشکین بخامه اثر سر مشق خوش
میشمارند و خواجه محمد مؤمن در دین زمان بحسن شان عنایت و التفات حضرة مالک بناهی حبیب الله کشته منصب جلیله الارباب
شاهزاده و اوقاف ابو الفتح بهادر میرزا سرافراز شده اکنون بلوازم آن امر اشتغال دارد و کاهی خاطر بکتابت کلام مجید سبحانی بسکلمه و
میرزا قاسم ناظم اعمال فضائل و سالک مسالک تجالت و بهلوانیست پدر خجسته سیرتش خواجه جلال الدین میر بیک تحریر علم تحریر
و سیاق جمل زمان خود بوده و صدق مودت بادشاه سعید سلطان هیبع الزمان میرزا قاسم مستوفی بعد از آن نسبتی و نبوه منصب استوفی
رسید و امیر بیک و مال یمن سوی و اهتمام مشتمل کرده بدو میرزا قاسم در ایام جولی بمیل عشیل علوم کرده بطالعه رسایل متداوله و قدیمه
و در حلقه تلمذ و تلخ خلق و ابت خوش نویسی بر اقرانست و ایضا انتخاب و رفق مطلع خواهد کبیر و خواجه حضیر بعادت تمام داده و بواسطه
اتصاف بوفور کمال اخلاق و محاسن آداب همواره نقش خوش خواهی و صحابت معانی مزیت و منشآت پرزینت در پیش مد نظر فضلا
مخبوء و مطبوع و سخصص و میرزا قاسم حالا در سلک سنیه امیر الحضرة خلق در سلک بیکیان انتظام یافته بر تو انوار عنایت نوازش یافته
آن خان معدلت آثار خاطر بدی یابد بر وجنات احوال خجسته مآلش یافته از مظروفات میرزا قاسم امر بیت خاطر بود بخوبی زمان مودت نمود
چش و لحظ مشین قصر طوبی مشو ٭ قدر بر افراز که کوته شود این افسانه مولانا نور الدین محمد ولد مولانا نظام الدین محمد الطالقانی
طبعی است در علم شریعت و نشر صکوک و عجالات و نکات و قوبیه قلم دارد و در زمان خاقان مغفور بمنصب قضا کمال کرده
منسوب بوده در ایام دولت بدیوندشاهی بیشتر از بیشتر تربیت یافته بر چهار سال بر هراة باتفاق سایر قضاة اسلام قضایای
فرق انام را فیصل میداد و حالا نیز در آن امر دخل دارد و در قطع و فصل امور شرعیه بر شرایط اهتمام بجای آورده مولانا احسانی واعظ
از اجلاء اولاد زاهده مولانا محمد ابن حسام قهستانیست و بجان مناسبت حسانی و تخلص میخاید و از بطلاقت لسان و فصاحت بیان
موصوفست و کثرت قوت حافظه معروف و بخاطر حکایات طول الذیل را بهمان عبارت که در کتب مصنفین مسطور است بر منبر
بر زبان می آورد و حالا در ایام جمعه در مسجد جامع هراة موعظه میپردازد و در روز های چهارشنبه در سر مزار پیر مجرد خواجه ابو الولید
خلاق و اضلع سودمند و مواعظ دلپسند مخصوص و بهره مند میسازد امیر نظام الدین المنشی در سلک سادات
عظام نیشابور منتظم است و پدرش امیر ابو تراب از اجلاء اکابر اهل ظهور بوده اما امیر نظام الدین بواسطه نصاب حسن جمیلی و ملاحت
اصلی زمانی در ایام صبوی اوقات بتحصیل علوم صرف نموده و در هنگام جوانی اکثر مدارات و اعمال در نموده و چون آنجناب بحسن
خط تعلیق و جودت عبارت موصوفست در زمان سلطنت محمد خان شیبانی چندگاه مصاحب منصب انشا بوده تحریر احکام و
مناشیر میپرداخت و در ایام دولت شاهی مدبر مدبر امیر نظام الدین علیشیر شد یکی وصال لوازم آن امر بتحاول آورده و در دست
لین و ضعف آثار ترک آن شد کرده بسبب بعضی امور اتمامی نیافته امیر یکی از مدارس استراباد نموده و حسب الدعا فرمان عالی صادر کرده

بنا بجانب توجه و نیوه مولانا میر علی بسیادت مشهور است و در خطوط تعلیق سر آمد خوش نویسان نزدیک و دور طبعش نظم
ملاحت تمام دارد و احیانا ابیات و مصاریع مصحف در کار میکارد و این معما ایم مهدی از مظهر ماست و رباعی خوش آنکه بیش بیدار کرده
بیگانه ز خویش و آشنا کرده بدو • یکبار که از قید خرد وارسته • در سیکده ها سر و پا کرده بدو • و ایضا این مطلع در باکو منسوب است و صحت
اظهار المعنوی منسوب است از صبح سر تا بصر اصل و هر نجم طلع اوست شعر • دلکو تو در دم اگر بیاسیه راه • بر بیش اصغر تعالی کو چه جای
ای ذات تو فیض بخش با اهل طلب • و ز حسن تو کرده بدین فروزنده و وطیب • تو مهد ز ملک جودی و دیده نهند • صاحب جاهان بیاسیه بخش
شریف بلخ و صاحب مجد ذی مولانا نظام الدین احمد جیلانی از مشاهیر جهان عظمت نشانست و در نظم و نثر و مطالع مسائل نیز
وقوفی تمام دارد و آنجناب در زمان خاقان منصور سلطان حسین میرزا از ولایت جیلان ع بطالوکه تو لاهان که تقویه بلاد الملک
خراسان الده و تقرر اقامت بر صحن خاطر کماشت و هنگی اوقات جمعیت ساعات راکب بفضایل مصروف داشت و آنکه بوسیله اهل دار الهجره
فاخره مقیم است و مشغول اعطا الله فن حکمت و تعلیم و الحمد لله العزیز العلیم و الصلوة و السلام علی رسوله الکریم و آله و اولاده العظیم
بتوشیح نماند که در این زمن اعظم الشان دین پناه نشان جمعی کثیر بدیار عراقین و آذربیجان و فارس و کرمان و خراسان توطن نموده
و در جلالت عاطفت لامزال پادشاه مرتضی و خصال و سایر جهت خدام بارگاه جاه و جلال در غایت فراغت و رفاهیت بسر میبرند و ذکر
مجموع ایشان موجب اطناب و تطویل بود لاجرم بر تحریر اسامی جمعی از مشاهیر اقتصار نمود اکنون بعنان بیان بصوب اختتام کتاب جانب
اطناب می باید و وجب وعده که در دیباچه اول کرده شد بر تواضع تمام بر بیان شمه از غرایب
ربع مسکون می باید • ع امید که توفیق مساعد گردد •

اختار در ذکر بدایع غرایب ربع مسکون و عجایب جهان بوقلمون

بسم الله الرحمن الرحیم

بعد از حمد و ثنای صانع جهان غرایب آیین و پس از درود و دعای خاتم انبیا مرسلین نموده میشود که حکماء فیلسوف شناس و فضلاء
خرد قیاس بر تعقل اتفاق دارند که صنعی از کره زمین در بحر اعظم که آنرا دنیا نوخوانند مستور است و تصنیفی بکر در عالم زمانش و ظهور
صورت بصنعه که آنرا دانا افکند و آن نصف کره مکشوفست صنعی بجانب جنوب افتاده و بر آنست پس از چهار بخش زمین یک بخش
عمارت دارد که آنرا ربع مسکون خوانند و ربع مسکون در شمال خط استوا است و خط استوا خطیست که حکما در سطح معدل النهار خیالی
روی زمین از مشرق تا مغرب اعتبار کرده اند و هر شهر و منزلی که بر این خط بود شب و روز در آنجا پیوسته مساوی باشد و در سال هشت فصل
در آن دیار وقوع یابد دو بهار و دو تابستان و دو پائیز و دو زمستان و در اکثر اوقات و اوان بهار بحاری و طیران کل در جهان شکفته
بنا بران جمعی کثیر از فاضل حکمت نشان بر آن رفته اند که معتدلترین مواضع جهان خط استوا است و امتداد خط استوا از مشرق تا اراضی
چین است و بر جزایر محکوت کذره پس بجنوبی بلاد چین و کنک و پس بر جزایر شراده که آنرا ارخی الذهب نیز گویند پس بشمال آید
و میان جزیره کله و سریره و وسط جزیره دیو و شمال جزایر زنج و مغلطات بلاد زنجیان گذرد و بشمال بلاد قسم و حبشی بلاد سوداء
مغرب گذرد تا بحر اعظم منتهی گردد و حکما ربع مسکون از آنجا که خط استوا است تا نهایت معمور عالم هفت بخش کرده اند و هر بخشی را
اقلیم نام نهاده اند و طول هر اقلیمی از مشرق تا مغرب باشد و عرض اقلیم اول که متصل خط استوا است هیجده اعتبار کرده اند و واسطه آنکه
مشتملست بر دریاها عظیم و عرض اقلیم هفتم نیز از سایر اقالیم زیاده است زیرا که محتوی است بر بحار و بیابانها و بسیار انما اقلیم اول
بر جبل منسوبست و قاسما هل این اقلیم اسود اللون باشند و ابتدای این اقلیم از جانب مشرق و از شمال جزیره یاقوت باشد پس
بر جنوب بلاد چین و شمال بلاد مغرب و وسط دیار سند و هند گذرد و بحر فارس را قطع کند و بر جنوب بلاد عمان و وسط بلاد یمن گذرد
و آنرا تا سایل مرور قطع کند و بلاد نوبه و وسط بلدان بربر و وسط جزایر یونان و حصنی بنی اعصار تا بلد گذرد و بحر محیط منتهی شود
و بعضی از بلاد عربیه این اقلیم بر نحو جنوب که مسطور گردد • بلاد نوبه • دیار طویل عریض است بر کنار نهر نیل و طول آن از مدت
هشتاد شبانروز و قطع توان کرد و مستوطنان اکثر آن امصار نصاری باشند و طعام ایشان شعیر بود و ذرت و حوت از اطراف و
جوانب بیاورند و خوردن گوشت شتر نیز در آن بلده شایع است و ذره را در آنجا بسیار باشد و ملکت بر مشتملست بر بلاد
السودان و هوای آن موضع در غایت حرارت خاصه اهالی آن بر روز بسره اینها آرند چون سوطن باشند و شب بیرون آیند و
ذکر ابی محمد بن حوقل قریبی در عجایب البلدان آورده است که در بلاد السودان از آن نیل روید و مردم آنجا صدا عزیز و آنجا
از نخلها بیرون آیند و آن زیاده است آورند و متاع ایشان همانست و طعام ایشان از ذرت و نیز لباس ایشان پوست حیوانات

واکثر بیوت پلیت بوشند زیرا که پلیت داشتن زمین بسیار است و اندکانان مقیب و برخ فراوان نزدیک بواطن ایشان روند و در حرب
صنوبر و شب تیغ و مهرا آبکینه و سنبیه و خانها از آبکینه و مس همراه اوند و معدان و صول بان نواحی طبل زنند و امتعه خود را در صوت
معین جدا جدا نهند و اهالی آنجا از اول طبل بر اندر بخارا وقوف یابند و شب بسر امتعه ایشان رفته در برابر هر سلاح جهد نمی آن زند
با جزو بکر کمانند و صباح از رکانان بدانجا رفته بها صناعت را از نمی آن دور تر نهند و باز طبل زده باز کردند و شب نوبت بکر
آمده بیایند و چیزی بکر اضافه بهلکند تا وقتی که بخارا خالی شوند و علی الدوام سواد و اهل ساکان بلاد الهون بدین طریق تابع
بلاد الزنج تمامی آن اعصار بلاد بربر است و جنوبی از بیابانها ساکنند و شرقی آن بوعید و غربی آن جنبه و مرد زنج اسود الون
باشند سیب و فوز حرارت که رهرای آن دیار اشتعال دارد و آب بلاد زنج اندکی باشد و قناتهای ایشان باستخوان ماهی پوشیده باشد
در عجایب البلدان مسطور است که هرگاه زنگیان با اعدا لحاربه کنند هرگه در معرکه کشته شود بر دارند و گوشتش بخورند و در آن دیار دریا
بود و در آن دریا حوتی آنجا پیدا شود و ایشان بصید آن جانور از مشتی بی نایند و در آن زمین در حقیت سرت آزاد آب اندانند
و چون فیل از آن آب بیاشامد مست گردد و زنگیان او گرفته بکشند و استخوان دو دندانش بدزدند و گوشتش بخورند و زنگی دندانهای
آن فیلان بزیده بسد کردن آن از خانه من تا صد من باشد و اجبا ما میصد من نیز رسد **فاره** شهریست رحبی و بزیر تیغ ولایت
بحر محیط از عجایب آنکه تمامی زمین موضع خوره زار باشد و آب آن شیرین و خوشگوار و معدن نمک و آن نواحی بسیار است حاجیه کاز عادت فاره
جمع کردن و فروختن نمک است و تجار از آنجا نمک بلاد الهون برند **فارس** شاه ایشان زنی باشد و اصلا در زنج در ولایت وقیع نیاید **حضر**
موت ناحیتیست در عجایب البلدان مسطور است که بحضی از حضر موت حکایت کرده که در آن دیار خوشه کند بی انجیر که هر یک از آن
را بر بعیر بار بر پشت بری که زنج اهالی آنجا باشد سالی یکبرش کند نشود و نقد از خفت بحال آن کند بسوال اکره و چوارع اکره در ولایت
سائره واسطه عقد اصلا طی هاست تعالی از بزیکه حیوانات باین بر سر بوده و از عجایب آنکه گویند در حضر موت آبیست که هر کس از آن آشامد بخنث
گردد **مراط** شهریست در بیار حضر موت و عمان و مردم آنجا بعد غربت و حیث اضافه اند حاجیه هر شب زنان ایشان از شهر بیرون
رفته با هر کس خواهند خوش باشند و شوهران مانع نباشند **سبا** شهریست کرسان آن صنعا سه روزه راهست و آبی آن بلد سایر نخب
من یعرب بن قحطان بن هود سته **صبا** استقلت مراها خوشگوار و انجار سوده و از خانه جوی تو در میان آن نار اکه و اینه السبا **لقد کان**
لسبا فی مساکنهم آیة جنتان عن یمین و شمال کلوا من رزق ربکم واشکروا له بلدة طیبة و رب غفور
و عقیده صاحب عجایب البلدان مکوی بشه و بیار عذوب و دیگر هوام در آن بلده نباشند **صعا** دار الملک بلاد یمن است و تعدیت
مأوطاف هوا اضافه اند حاجیه هر جایی که بلخا خوکند با مذک نباتی محبت یابد و طعم و بوی گوشت در یکهفته متغیر نشود و بلسانی
صنعا صنعان بن ارفا بن عیبر بن عابرست **دهوم** و از عجایب صنعا صحیح عدانست که بعضی از تبا بعین آن بنا کرده اند و بلیت بکی از خانه
زرد و یکی سفید و یکی سرخ و دیگری سبز بوده است در عجایب البلدان مسطور است که حضر عدان آن آغاز ارتفاع داشت که در
وقت طلوع آفتاب طول سایه آن بسر سل میرسد و سقف آن خانه از یک پاره سنگ رخام تربیع اده اند و بر هر رکنی از ارکان اربعه آن
صورت شیری بصور کرده و چون باد در آن خانه وزیدی از آن نمایها الوان مشیر مسموع شدی و گویند که عثمان بن عفان در زمان خلافت خود
بهدم حضر عدان فرمانده بعضی از اهل کیاست گفتند که بر آن حضر این مکتوبست که اسلوب عدان آن هاست مقتول و اصحاب طایفه از کاهنان
می گفتند که ویران کنند عثمان البته قتل خواهد رسید پس مناسب آنکه در انهدام آن بنا درنگ کنی و عثمان آن آغاز را بسمع قوی اجاها و
آغاز را ویران کرد و بعد از آن ذلک بنای کشته شد در بعضی از نسخ بنظر داده که در حضر موجی از کنه می باشد که در دیار فلاحی و در
صفت و بعضی **همره** و اهل موضع عبرانیست و در آن قرل بحقیقت که در ماههای حرام از آن بیرون آید که هر حیوانها را
بیسازد و بعد از کشتن آن مشهور آب مذکور انقطاع یابد و مالک یکی بازمانده بحول باشد **چین** مملکتی طویل و عریض است

مشتمل

مشتمل آبها خوشگوار و آنا رحلا موت آنکه و اشیای اقلیم اول و سیم و چهارم از آن ملک است و اهالی ولایات چین بحسن صورت
اتصاف دارند اما چشم ایشان کوتاه قامت و بیزلند سر اشند و اکثر چینیان عبادت اوثان اشتغال دارند و مجوسی مذهب و
ثانی نزد ایشان بیدلشود در عجایب البلدان مسطور است که در یکی از قرا چین عقد بیت و در سال کنوت و در سال کنوت
بروزی معین اهل آن قریه جمع آمده اسبی و ملک آنجا زنده و بر پر طاق آن اسبند و هر چند اسب سیل بیرون اندر نکند او را بگذارند و
تا دم اسب در آن آب باشد باران بسیار بزمین بارد لاجرم اسب بجنبان از خروج مانع اشد که بقدر کفاف باران باده آنگاه کذارند تا
از عدد بیرون آید و او را کشته بقلزکوهی که نزدیک آن عقد بیت اخلی نداخلیو و سلاح از کوشت و پوستش انتفاع یابند و رسالی
که این فصل از وی آمده بصاد رشوه باران نیارد و خطا هر بیارد که در دو در آن زمین معادن زر و جوهر بسیار است و دابة المشک
نیز در آن حدود پیدا شود کویند در آن قرب که مشک از حیوان گیرند بوی خلمشت باشد و چون نافه از آن قرضه جدا و یکه بفسل کنند بوی هد
صاحب تحفة الغرایب گوید که در بعضی از بلاد چین طاحونیست که سنگ اسفل آن متحرکست و سنگ اعلی ساکن و از نهر سنگ آب و بسوی
رسیوی آب رحا جاری بر دو آید **الاقلیم الثانی** این اقلیم بشیری مستوفست و تو در عقد بلاد آن میان سرت و
سواد باشد و ابتدا این اقلیم از مشرق بوی پس بر وسط بلاد چین و خالی مراغه ذهب کند پس بر شمال بلاد هند و قند هار و وسط بلاد کابل
و جنوب بلاد کرمان کذرد پس بحر فارس و اقلیم کند و بلاد عمان و وسط بلاد مغرب کذرد و از آنجا بحر قلزم را قطع کند پس بر وسط بلاد زنج
و افریقیه و حال بر بستان و جنوب قیروان و وسط بلاد مرابطه کذرد و بساحل بحر اوقیانوس منتهی شود و بعضی از عجایب مواضع اقلیم دوم
است که مسطور کرده **مکة مکرمة** مکه بعبارت از بلدی شریف است و کعبه آنجا موجود و موجود موضع خانه کعبه را کویند و جوهری در
صحاح آورده است که بطن مکه را بکه خوانند لانه یطحن الناس فیه لانه مکة ای یجذبه و مکه را ام القری نیز کویند بجهت آنکه زمین را دور
نقرها آن کسترانیده اند پس که اصل عمران بر آن بلده و ام الاصبعین نام نهاده و مکه را حرم الله نیز کویند و مکه را حرم الله و بلد الله و مکه را حرم الله و بلد الله و مکه را حرم الله و بلد الله
معزز و محترم بوده اند و از خصایص آن بلده یکی که مقطعیست که مطوفی آید که **ولله علی الناس حج البیت من استطاع الیه سبیلا**
طواف آن بر جمیع فرق مردم واجبست و حجر الاسود که استلام آن از خطا مناسک حج است و دیگر از ارکان آنجا مشهور که موضع است
و مقام ابراهیم که کلام مجید نظام **فیه آیات بینات مقام ابراهیم مصلی** سبی بر تعظیم و تکریم آنست و اهل آن موضع مبارکست و عجایب
البلدان از عبد الله بن عباس منقولست که هیچ چیز از بهشت در زمین نیست مگر حجر الاسود و مقام که در وی بوده اند از حجر اهل بهشت
و اکثر اهل تفسیر آن را اسود نوشته و بعضی که آن را سنگ بی مقفا باقی دیگر از عصر صلات آن مقام لازم الاحترام چاه زمزم است که از
یمن مقدم اسمعیل پیدا شده و آن خاص آب آن چاه متبرک است که حجاج بخشند و اسیران میسان که بسند از جمع اطبای بی خشد و آن چنان
مکه بی جبل ابو قبیس است که بروایت عبد الله بن عباس تجلی او کوهیست که در قدری زمین مخلوق شده و نزع رمه آنکه هر یک کلمه
بیان و سر آنکه مخزونه مادام الحیات از دو سر امر باشد و کوه صفا و مروه که آیه **ان الصفا والمروة من شعائر الله** مشعر عظیم
شان آنهاست از حجاز که است در بعضی از کتب حدیث از حضرت مصطفی مرویست که فرموده و آیه الارض که خود حشر از علامات
قیامتست از کوه صفا بیرون خواهد آمد **مدینة معظمة** مدینه الایام نامش یثرب بود و بر سول آن بلده را مدینه طیبه خواند
و مسجد آنحضرت و مرقد مبارک وی در آن بلده است در عجایب البلدان مسطورست از خواص مدینه که هر غریب بالخار رسد بوی خوش شود
و عطر و ادشهر چشم تر بوی هد از مواضع دیگر **هندوستان** مملکتیست در غایت طول و عرض و بعضی از بلاد آن در اخلاط
استوا است و اکثر مورخ آن از اقلیم اول و دوم و آنکه از آن اقلیم سیم و چهارم است و در هر سه موطن از آن بلده مختلف باشد
و اکثر بر سنند و از عادت مهود حقیقی که در هند و در هند جمادات غریبه الاشکال و معادن جواهر نفیس بسیار پیدا شود
و انقدار نباتات نافعه و ادویه مفرده که در آن دیار بحصول پیوندد در هیچ اقلیم بسیار نباشد و اعظم بلاد هند دهلی است که خمار از دروازه

و رضی عوض احوال ملوک و سلاطین سخت بلیغ و دقیق در عجایب البلدان مسطور است که در هند درختیست که میوهٔ شیرین دارد
و چون رسن کوتر و فاخته و تیز بال بر آن بشجر نشیند و آن را میوه خورده بپهلو شیر کرده و مار قصد آن مرغان کرده هر یک که در سایهٔ
آن درخت افتاده باشند از مرض لعین مانند و تعبیر علم جبر شوند و دیگر از عجایب هند شهریست که چون بدان اعتبار بدل اصلاح جمع کردن
قدرت نباید و هرگاه از آنجا رحلت کند باز بخارجهٔ آید صاحب عجایب الهند آورده است که در اقصای بلاد هند زمینی است که دلیل آن باد و
آنجا رست و تیغ از عوریان در او نوشته باشند و هشات سلاح بر آن رسد چشم و تیر تنک و هوای آن نوشته و رعایت حرارت ساتر آن از عاوزان
در وقت انطفاع آفتاب میدرند و در وقت اشعاع آنها خاصه آنها خاصه بوقت کاه و استنبا یا بایان مرغ بر آن کرد آن موبار دو چار خورند
از مشتاق بجان نبرند و از خطه ناتال عربیه آن ولایت کی ملک مشهور است و آن مشابهست بدرنه اریخ و در ما کم بلاد عرب و ملک هر یک
از مشایخ اعتقاد باشند و گفت شاه آن بجانب که مقداری فوفل که آن را سیاه نیز گویند شکند و در دهان نهند و بگیرند خوبی آن اگر مقدار
اندکی اهلک ترکه و هر و مالیده باشند جهت در دهان کاند و با سیاه و بخایند و بجنبن تا چهار رشته در دهان نهند و بخایند و گاه گاه خود
آب بتم کند و رنگ خون آب دهان را غایت سرخ سازد و چنان و مرا و زده و گفتی مشابه شراب جدید و در کرکی کسی که در هند و سیر را
سیاه طعام کرده اند و روی هن بیره ریخ دهان بحکم کند و در تقویت باه و نکیر بجهت هیچ چیز آن در نیست باشد و این ابیات شارح حسنی از دو اقلیم
نادر سکی جوی کل بوستان ٭ خوبترین تحف هند و ستان ٭ تیز چو کوتر فرس تیز خیز ٭ صورت دمن بصد هزار و نیز ٭ تیزی او آنست خلق جهان
قولنی نقد حلیه الشارح ٭ بیدلت و رشته خیالی چون ٭ لیل هم از تک دو تیز تر ٭ طرفه تیاقی بجوشد در دهن ٭ خوش چو جوهر ان بدر بدید
حوزه ان اندوی هن کرکند ٭ سستی خان هر کم کند ٭ سرخی و سبزی و خدر سکرش ٭ خوبه و فوفل شد از آنک آدمی ٭ هر دو که آن دو سرخی
موتمه نام هم اوست بس ٭ گرچه که آتش موی هست جبش ٭ کهنه شود چون که در خوش ٭ برشعب بر که کسته زند ٭ از موش شاه و مرا تر
در هنسی کرد و بجنبن خرام ٭ تا کم و صل عجب والسلام ٭ دیگر از تیغ نظر و بدرد که در بعضی بلاد هند بخاست است در دامن کوهی بجوی
از سرکوه آویخته اند تا سلخ خانه و در بلاد جدید خوب بر ستان آن بتا الصنم رای آرایند و از اطراف و جوانب خلق جمع می آیند و شراب مجنون
و تعصبی در غایت حسنی و چالاکی در آن بلخ حاضر کرده و بایت بر ستان شراب مجوزه و چون مست میشود ساعتی رقص کرده بست از بحر می کند
آنگاه دست در آن رخیر زده بقدر که صعود میاید و آنجا نشسته دست رخیر میزند و از سلک که همراه زده میکی بجانب بین دیگر اندوخت
بسار و سیم رایه بر میشت خوبی افکند و آن را خلیجی می کوید که هر مرد بی شوند تعداد آن دست در سلسله زده بیابان می آید و مانند مرده می فتد
و او را بالغار از کام تمام مرده داشته بیش مصر میبرند و از وی احوال که در آن سال واقع خواهد شد از محل و جنگ و غیر ذلک میپرسند و او هر چه
جواب کوید بعد از آن بخانه خود آمده و بر خاسته منزل خویش میرود تا سال دیگر همچنین ادلی چند ٭ **باهار** ٭ احوال بلاد هند است و در آن بلاد
بیست ملک بهار خشیده و در بعضی از سواد و بحری مرا یا ایستد و از وی مساوی ظاهر شود و اینجنی علامت آن زلزله و بلاهت باشد و در سال
که اهلیت از آن بست صادر کرده در آن شهر هلاک و فوج بلد ٭ **سرین** ٭ بلدی است در ملک هند و در آن شهر نار است که زنج مردم
آنجا آن است که در آن نار کنجی تعبیه کرده اند و صرصار حسنی از سلک موضوع است در سر آنجا خوبی بر اطلاع ضرب و هر کس قصد مهار کند
آن خروس و بیطران آید و مانند سلک فرو آید که دنا بغیر هر مرد بشنوند و حج مقدمه آنجا حضور امنع و نیز نمایند ٭ **کلبسا** ٭ ایضا از بلاد
هند است و در آنجا صاحب تحفه الغرایب در آن بلد عود بسیار نرسیده و بدان صورت طبی ساخته اند و در پیش آن عود چند آب است منزح کرده که تا
در روز عاشورا آن بطالب کشاید و مقدار خود در آن چشمه ریاید آب از چشمه ریاید تا مدت از آن عود چندان آب منزح کرده که تا
یکسال ریزه آنجا می را کفایت کند ٭ **کالیکوت** ٭ بندریست در هند و سلسله شاه بر بود و سلوک آنجا کافر باشد اما بعضی از اهل
اسلام نیز در آن بلد مقام دارند و دو مسجد جامع بتکلف آنجا بوده و بلد جمعه در آن مجتمع آید و بلد آنها در قلم نیاید و در آن
شهر بهات و امیت نیز بسیار است که عمارت و ثروت صورت بخارا دارند از دریا بلد جان بلد مالیسا آرند و بسکلوی را و کرجه باز کرکاند

و بواسطهٔ اشغال امور بر جند روز آن بنده زاده و حال بوان آن ملک الحافظ نماند و هرگاه مرا بخدمت شود که جهل بلد ستاند و بکم
بهجو جمه تدریض رساند و رسم سایر رها آنست که هرگاه کشتی یا بی تجار تاجر و بلد جای شد مانجا آورده هند بلدی باد آورده کشته عار
کند مگر کالیکوت که از اموال کشتی یا دا آورده بنزد میل اجهل میبرند و تا کمر مرد کالیکوت بر هنه نباشد لکن تنها از ناف
تا بالای نا نویسند و دیگر دست کمر نرهند چون قطره آب و رده دست دیگر کاوسی چون قطره عجایب کالیکوتیان پادشاه خود را سامری کویند
و هرگاه سامری موجود شود خواهر او را مقام کرده اند و سر بر مادر و سایر او را مگر نباشد و همچنین شوند که بعلد و قهر و بر آن
استیلا یابد و در کالیکوت هر اشیا بدشوی و همچنان که در آن بلد بار عجیب نیست مگر کشتن کاو و خوردن کوشت وی چنانچه اگر معلوم کرده که کسی قصد
کشتن یا کوشت آن را خورده و ساعت آنکه را کشتند و کاو مرده اند بر آن کافران آنجا زنجیر دارند که حکم سر کنند و بر احرجین مالند
مولانا کمال الدین جمال زرانی که خاقان سعید میرزا شاهرخ او را جهة رسالت بجانب هند فرستاده بود آورده است که سلطان کالیکوت
اگرچه در اصل ترک است و بر سنی اجکه بترک است از زمان ماهر قوی ایرو سنی علیحده است قوی این قبیله که بلیند زن ایشان از شوهر متعدد
اند و هر یک متوفی از مؤنات آن زن را تعهد نموده اند از وفاق و بوشیدنی و خوردنی و خوش و خرچها و اوقات شبانروزی
قسمت کرده چون یکی از آن شوهران بخانه آن زن رود نشانی بر در سرای کذارد تا اگر شوهر بکرد اهل بلد خبر سد آن نشانرا دیده باز کرده و
علیهم لعنة الله و الناس اجمعین ٭ **چالکر** ٭ شهریست که سلیح سیاه پوش مردمان در هیچ سواد مانند آن ندیده و حاسوس
تیز کوش هر چه در هیچ اقلیم شبیه آن نشنیده و وضع آن بلده چنانست که هفت حصار استوار و شهر در کرد یکدیگر کشیده اند و هر کدام که
حصار اول و عرض چهار کز سنگهای طولانی مضبوط در تبین و مضبوط بیرون بقدر آدمی متقارب یکدیگر بحکم کرده اند تا سوار و پیاده بسهولت
نزدیک نتوانند رفت و اگر کسی خواهد که صعود بر آن هفت حصار و شهر بند راست بلدهٔ قاخوه هراه صورت که چنان بر طبع
کامه که حصار اول طولا اندر و رخ دیوار آن تا پنج الان باشد و عرض از وی تا مرد از قرب سیاه و حصار و بیرون طول از پنجی
تا پنج قدم و عرض از یک یکه و مکان تا پنج دیده و قریب چهار سیم از ارتفاع دارد تا کنید محمد سلطان شاه و چهار دیوار مدار سلطان
تا پنج کاره و عرض از دیاع ذراعان تا در بند شیخ خرم و ششم از دره دوازده ملک تا دوازده فرزند باد و مجموع شش قلعه یکدیگر و کلیکه در آمده
دروازه‌های نهاده کال تمامت و استحکام است و حصار هفتم که در میان واقع است تخمیا ده بار چهار سو و هراه و کرا بیوی پادشاه کلوا
رای که بند در حصار هفتم باشد و در میان حصار اول و دویم اسیم زارع و انجات و حدائق بسیار است و از سیم تا هفتم اسواق و دکاکین
چشمار متصل بقصر چهار بازار است و در هر بازاری طاقی رفیع و رواقی منیع ساخته اند و از آنها بنای آن بلده بغایت کشاده و در آخر
در بچه که بر هیئت کلی خوشوی باشد و در دکاکین آنجا کلی فروشند و آن خانهای خلیج خود در طعام را خرد و در دو اند و مختلم
کلا صبر نتوانند و همچنین در آن بلده صرافان جواهر زواهر شاهوار باشند مروارید و یاقوت و الماس و زمرد بدار آنجا سودا
و سعلد نمایند و از همچنین پاک خانه و جایست قصر پادشاه مرو الخانه ساخته اند در غایت وسعت و رفعت بصورت چهل ستون
و در پیشانی آن چهل ستون صفه که ارتفاع مقدار قامت تخمی باشد و در سوی طول و شش گز عرض بر افراخته و آن دو خانه باشد
و تو بیستد کان میوست آنجا نشسته خاطر بر نوشتن دفاتر کاند و خطه مرده چنانکه و نیز عت یکی آنکه بر بنه جوهر هندی و کدو
درازی ارد و دو انگشت پهنا بی استعمال رکی بقدر آهن تعمیر کند و این مکتوب قلمی القابا باشد و دیگر آنکه چنین سفیدی را
سیاه کنند و آهار داده مهر زنند چنانچه قالبیست تخم بر میاکند و سلک نوعی که در آن دیاری باشد شبیه دست قلم آش تر باشد
و آن آغاز نوشتن کنند و از آن سلک رنگی سفید بین جنس سیاه ظاهر شود و این خط بسیار باشد و در فرا عتبار دیگر چنانکه این باشد
و در بیان چهل ستون مذکور چنین احراق که او را دانند خواند من حیث الاستقلال و الانفراد در مسند حکومت نشیند و بسلاطین
چو بهار دست در بیان آن صعب باشند و هر کرا معنی باشد بیان ایشان در آمد بعد تعذر کفاره و دو کیر زمین نهاده باز بر آن باشد

وسلطنت خود را بعرض زمانک رسانید و آورده‌اند که مقصای عالم باشد حکم کند و بکرهیچ آفریده را بحال خود نباشد و چون زمانک
بر رای خیر جنبه بلون جوش آورد و تقدیر گشتند و از وطن ساحلان زمانه بدعا بر گشایند و از آن پس شیر یا شاه هفت جا
حاجب و دربان نشست و چون زمانک متوجه راه کوه و زنه بلند هر رای جهان زمانه فانی بدا ایستند و حاجب از دربند هفتین تهاد راید
و دعات ملوک و سالک اعیان کوه صفا بحال پیر و آید و دست چپ درگاه پادشاه بر خزانه است و در آنروم سر نعمت از خلاق مغشوش
بکمار رسد که بیند آن نزد یک شفا خالی باشد و بیرد نیاکی خرج شود و دیوار که صفت آنست بر طبع خواند و سیم که ده بلند و هر است
فم خواند و فم از آن دو نوع رایج تر باشد و شش بلند فم از نوع بلک سازند و اگر بیند آن نیز غایت بر رایت است و سلیک تازه از سی باشد
و از بیس خواند و قاعده آمدک چنانست که از تای طبلان بیعاد مقرر در بصره انجا نزد و آورند و هر کرا دیوان چیزی دهند در بصره انجا نزد
و سپاهیان در رجها را دیکا در بصره انجا نزد و مواجب ستانند و کدبانو هیچ آفریده را بر ولایت حوالک ملاحرم مورد ولایت جا که در بیت
کرسیج تجار کرد و خزانه‌ای جا نها باشد و در زمین جعد کرده اند مانند حوصله از خلاء که اهل تعصب الاهالی و قاصر اهل و عرام آن باید
حتی در بهار از آنچه هر دو صفات در کوش کردن و آنرو و سر دست و آکشان کند و دیوار بصره انجا نزد عمر کاهست و در وانه هزار
عمر و دانستهم باشند که هر دو در رسوم ایشان و از نه هزار فرخ است و آنچه را از حاصل خراجات بدیشان رساند و کار عسیان بر آن
که حاصل این هفت حصار نمایند و هر چه در آید کند و خداوند مال بسیار نماید تا از آن دهد و مرخج خزانه را حوالجات آن کم
در قفای چند لفظ صورت بازار است و رصد که بلول و بانه که بر عمر بخشا و در دو بلوک بازار ستونها را فراخ ستونها و تکلف
ساخته اند و در پیشانی صفها نهاد نهاد بنا برداخته اند و هر روز بعد از نماز پیشین درها و جاها را آب نه که سپاها و صندلیها نهند و حکمان
خود سال صاحب جمله هر یک از نوع هر روز و روز که بر کرسیها و صندلیها نشیند و در پیش هر یک یکدو کنیز لنبه‌ای ایستند و ملاهی بعشرت
در دهند هر که خواهد با خاست بلد و با هر که خواهد خوش باید و آنچه انشا سازند آنچه خزانات محافظت نمایند و اگر کوشه از عهده بیرون
آیند مولانا عبد الرزاق از مطلع السعدین مرقوم کلک لطایف نگار کرده اند که چون حضرت خاقان سعید مراجعت رسالت بمان دیار و ساز
در بحر سنه سبع و اربعین و ثمانمائه بقصد رسیدم و بعد از چند روز که از نجف او بر سوم بدوری قاصدی از بیرون رای طلب من آمد و بعد از
نماز پیشین بدرگاه رفتم نخ سرایب و هر خوندگاه طلس بنگرش بود و پادشاه در چهل ستون مطلب هر چه امنه نشسته بود و بر یمین و یسار
او ملوک کشور ایستاده بودند هر جا نهای فاخر بیشتر و تجمل او کرا بهادر کوش و گردن کشیده و رای قبای اطلس و توقی دیر دانست و از دهان
شاهوار کرد و زندی که در دن الماعنه بود و سیار آنکه لاعز انام قاصی بلند ی مایل و در ایام جوانی صورت غایت مطبوع بود و عاد شوخ طبعی
سنگفام و میدو بدو قن هنوز می نوشته و چون مرا بیش ابعد بند سر فرود آورد م التفات نموده و نیو و ثنا مرا در مسجد شاه بند
و ثنا بر خاقان سعید استاده گفت خوش وقت شد بر کرایه شاه زینه الجی برای او نشاده آنکاه طبقی که در از مشتمل بر سیصد
فم و پیش مقدار کاهو بر پیش من آورند و جست دادند تا و ثاق نیم و هر روز دو کو سفند و چهار حضرت و چون بیخ و چون بیخ و لیکن
در چون و کیس نگرده و در هر روز قلقه مقرر کرده بودند تا آنچه لوم هفتم در دو نیت آخر و پادشاه مرا بوالید و از خواجه خاقان سعید
سیر سید و بستور روز او اطلس کمدان و ستند و کشتول دستند فم و جند مقدار کاهو بر دو من بخشید و تر جمانی گفت ما کو
که قاعده چنانست که بطی اطعام دهند و ساید پیش او نهند و چون ما و شما مخالف مذهب باهم چیزی بخور بیرع این بسته از دو عمر بخشی باشد
و پادشاه هیچکس را در اوقات هفتصد خاتون و قاعده و در مجمع مرتبه‌ای و هیچ پیره سالار انکه باشند و تو عورت دیگر کاه نمی نشستند
و مهمات ایشان بضبط تمام داشت و در تمامی مملکت خود چنانچه خرجیله می شود بدیه و ساد در خزانه اطلبیه رعایت بسیار کرده
و در خزانه الجمالیه تمام عمر سرای خود بسیر و دیگر ساز الدین و اقربا او امید بند و سلاطین چنانکه در سلاک کوی بسازند و بی تعظیم
و اقتدار و تجربه شیخی پادشاهان و من جنس و امنه تعجب نمایند و آنرا مهاده و کویند مرخج این عمر آنکه از فنا مولانا عبد الرزاق کلک آن جهان

راهست سره آدان و کلاه تران روی بدرگاه آورند و هزار قبله اصلاح جهان آراسته و تختها و صندوقها بر شتها ایشان بسته و آنکه کران ایران
نشسته حاضر سازند و صد و نوزده عقاب در ایام چند جب یعنی سیزده هم چهارده هم و پانزده هم رضا و غایت وسیع و مقامی بسیار بدیع
سر داران بلاد و فیلان کوه نهاده و راستا قامت بر فراز اند و در آن رضا و کشتی چهار طاقها بسته باشند سطحه و چهار طرفه و بیخ ظفر
از الاتها پایان مصر بجنم و هر صورتی که در خیال آید آن دو و حرش و طیور و آسکی و پشه در اطراف آنچهار طاقها چنان باشد که بر سنتر
در کوه و هر ساعت روی بکر نظر آورده و در سطرها و غرفها آن دختران و پسران صاحب جمال نشسته باشند و چهل ستون مشتمل بر چهار
جهة خاصه پادشاه سازند و در میان این چهل ستون و چهار طاقها میدان وسیع باشد و مطربان کلفدار و مختان رصد رضا رده در آن میدان
قوال کنند و نقصه خوانند و از ذکر کمان لعبهای غریب بجا آورند و چنانچه مولانا کمال الدین عبد الرزاق و رسالت تحریر کشیده پیل را مانند
بر چراغ بلند بستند و هر اصول که مطربان سازند فیل را نیز خود بکاه داده و تناسب آن حرکات نماید **مذکور** بند و بیست و هفت
بجا که در سه نحی انتهی چنانچه بیست و بیع متساوی الاضلاع ده کز ده کز و پنج کز در اضلاع مجموع چهار آن بحجم اندوی صورت
چهار صد و ده و پنجاه صفت که در بیاض دست بی صورت او و قلم قدر از خلاء ساخته اند و یاقوت احمر و دو چشم او پر ساخته و نهایت
دقت و نهایت صنعت که کویا یکی سیمه کرده اند تا الیوم بخانها و مالک هند سیاست و عجایب و غرایب آن اصار بیرون از حد تعداد
الاقلیم الثالث صاحب این اقلیم ریخت و اهالی آنجا امر القوی باشند و ابتدای اقلیم سیم از حد مشرق از ملاه
چین بود و بحدود بلاد اجرج و ماجوج و قفای بلاد هند و جنوب بلاد ترک و وسط بلاد کابل بگذرد بر اصار قندهار و بر وسط طالقان
مکران و جستان و وسط کرمان و بلاد فارس و عراق و جنوب دایکره و شمال بازمغرب و وسط شام بگذرد بر بلاد مصر و اسکندریه
و وسط قاهره سیوه و قیروان و بلاد مجرب بگذرد و اجرا عظم شهری کرده و وقفی ابلاد معتبر این اقلیم بر نهج است که مسطور میکردد
قیروان داخل ملک افریقیه است و در آن بلده دو سنوست که جسم آن بالحجار و جواهر مشهور شایه است و در اقلیم سیم از
طلیع آفتاب از آن مستوفیها اثر بر نخ کند و در سایر روزها اصلا آن آب موجود نباشد **اسکندریه** از بناهای اسکندر بن
فیلقوس و بیست و سه ربیت از صنات و چهار دروازه دارد یکی از آن بر لب باب البحر شیده خواند و دیگری باب الجیب الشرقی و سیم را
باب الجمره و دروازه چهارم را باب الحلق کمتاند مکر در سه روز جمعه و جمعه بر هوای اسکندریه غالب باشد و آمیش از دو میل و قرات بود
از غرایب آنکه مدا اسکندریه را آب بر اندیشه کند و در سال یکماه دانند و تغیر که در و تغیر اسکندریه حصار است و در غایت بلند و در آن قلعه
بنا حکیم عهد و الفرنین میل ساخته بود که کالا نقاع و آمیخته بقدر هفت زرع در آن میل نشانیده و آنرا طلسم جان بر داخته و هر
کشتی که در قسطنطنیه بود و بی آب فرنک کرمان اسکندریه و آن بلده واقع است حرکت کردی در آن آیند بدیدی و این آیینه تا زمانی که
غدر و بی عنصر حاکم اسکندریه بیشد باقی بود و مردم فرنک بواسطه اطلاع اهل اسلام بر احوال ایشان غایت مرهم بودند و عاقبت
الامر کمر بر اخذ شهر و جوار اسکندریه بر بستند تا در آن اهل تقوی خود را بخلق نمودند و چون مردم در استیت بایشان اعتقادی
پیدا شد و از مردانا خشد که اسکندریه بر آن کمی عظیم نهاده و غدر و بی عناص و جر دهمی که او فطانت فریب یافتی بطی
کج آن آیینه را نظاره کرفت و از آنچه شنیده بود از دیده بدید و چون بار دیگر آمد از موضع خود نصب کرده آنحاضرت المطلوب
در عجایب الملوک مسطور است که اصل مناره اسکندریه تا بکنه بود و صورت خرچنگی و غاب و مرکبی از سمن بخشد و میان آب نهاده
بودند و بر پشت آن مناره بنا کرده و از دفاع آفتاب و جهاد صد و بخار مکرر **مصر** از جمله اقالیم اقوی بر بوی تجارت
و آبادانی و مزید شهرت در میان طبقات اصالی اقتدار دارد و مقوی آن زمین و کثرت باغات و بسانیتی در از نسا بدیه مرتبه
که سبب عمر و در عرض شد و کفت **الیس لی ملک مصر و هذه الانهار تجری من تحتی** و بعد الدین نقاشی در وقتی که آن ملک
را سخر ساخت بنا بر آن از مصر بدا خاخت و در نیل بآن شهری بکرد و در غایت کلف و زیبائی بنا نهاد و آنرا موسوم بقاهره معز کردانید

وآن اریب در زمان سلطنت خویش قاهره معزیه را بکمال معموری و آبادانی رسانیده بود و در آن بلده بقاع خیر و عمارات عالیه مرتفع کرده ایشان
و قاهره معزیه بلده ایست طولانی که بارتفاع بنای عمارات آنجا ارتفاع بیخ طبقات است اکثر طولی و منفق مشتمل بر چاهها باید بیرون و اقنیهای
دلکش از غرایب دیار مصر بی آنکه مرده آنجا بی بخ مرتفع بسیار و زیر سر کن نهاد کنند و بعضا از مقصد آنجا در دور بعد هر بیضه چه خیر و آن
و آغاز از تجدید کرده بتدریج بزمانت شود دیگر آنکه در بعضی از بعد و آن ولایت کوهیست که آبی شیرین از آن مترشح گردد و در حوضی جمع شود
و از آنجا بنواحی اطراف و جوانب جریان نماید و اگر بخشیت یا حابس یکبار آب بسدان قنات باز ایستد و آنکس در نشود و آب حوض را بیرون
مزین نماید بر آن کرده دیگر تا بیخ مقرب مسطور است که در بعد و مصر بجانب غرب ریگی دراست و در آن مشهد الله و طلسم بر بنای
رخام ساخته اند در غایت مهابت و اهمال زنجان راه را مسدود کرده که ریگ روان از آن موضع تجاوز نتوانند نمود و آنجا مراتب است مقرر
و هیات آن تمثال بعد دیست که آنرا ابو الهول خوانند دیگر از عجایب امنیه آن ملکت اهرام مصر است و آثار آن کندهای بزرگست که بحکما
سلف ساخته اند و بروایت بعضی از مورخان بانی آثار ادریس مقرر است و آن کندها در دو فرسخ مسافت تقریبا فرو رفته و کوچکترین
آن امیدند که کوچکترین عمارات اهل عالم و غایت کلانترین و در زمان عزت بر سر هر در مصر بنا است و آن کندها بسر کرده بودند
از آنجا سنگ بزرگ و از آن سنگ بزرگی که چگونه بصد کرد رسید کرد است و عجایب البلدان مسطور است که نوبتی که از مشایخ
پادشاهان از بلاد شاهان مصر تقریب اهرام ترغیب نموده و سلطان بسیاری از آن بلدان از باستین و کلیک با جام و شاد و آثار مدینه
بوبلی آن کند کوچک شوی که بند اندکی از آن ویران شد خبر از و بنظر مبنده در نیاید و آنرا تدریجا چنان نمایند که گویا روی
آن دیوار را خراشیده اند **صعید** ناحیتی است بصره بجنوبی قسطاط در صحرای قسطاط دیار هاست که مردمان در آنجا اقامت اند از
اخیان و طیور و حوش و اسوات اصناف از رنگهای مختلف که کرده اند و آدمی در آن نمانده اند که باره و بوی رسیده نشود و گویند فوق
کفن جاریه بالای مردگان بذکر و اند اصلا تغیر و بدبوی راه نیافته بود و آنرا خاد دست و پای آن میتا بسیاری مانده بود در عجایب البلدان
مسطور است که حیی گفت اند که موسیانی و مصرانی بود که حاصل میشود و آن بهترین موسیانها باشد **عین الشمس** شهریست در
حدود مصر که بموسیا تحکاه و خون بوده و در نیخی که روغن لبان از آن حاصل میشود و در عین الشمس اند در عجایب البلدان مسطور است
در عین الشمس نشانی جلیست که دیوان در زمان سلیمان ع ساخته اند از آنجا مناره ایست از سنگ رخام سرخ که نقطها سیاه داده اند و طالع
آنماره از صد گز بلندست و بر آن صورت انسانیست از مس و بر بین دیوار از و صورت دیگر از مس ساخته اند و از آن صورت
بر مستراب تربیع کند و آن آب بچهار رسد سر از و بدید **حلب** از مشاهیر بلاد شام است و وجه تسمیه اش بر نیج معنی از مفسران آنکه
ابرهیم خلیل در ایام جهت گوسفندان خود را آنجا می دوشید و شیر آنرا بر فقرا قسمت میکرد گویند در حوالی آن بلده چاهیست که حیوانات
دیوانه گوی بکنده اگر شیر از آن کند شتی چهل دو آب از چاه بیاشامد شفا یابد **حمص** در آن بلده هیچ اودیه از مار و کژدم متولد نیاید
و اگر چاره آب حمص بشوند و بپوشند مادام که آنها بیرون نکنند در هر جا که باشد کژدم متعرض نشود و در بعضی از نسخ عجایب نوشته رسید که
بر دیگی از مساجد حضرت خالیست هفت اعلی آن شایسته مرد و نصف اسفل بصورت کژدم و چون بلده کلیا الشیر را تصور نهند و آب
اخاز ند هر کژدم که گزیده از آن آب شاید شفا یابد **دمشق** دار الملک بلاد شام است و تختگاه و بهترین بلاد شام و در آنجا خوش
ماهی بساحت و بلغ ایام که میان طوایف امم انتشار دارد عمارت از آنست و تعداد آن بشمار عاد تقلید بهشت و در بعضی صنایع
فزوده و بر آیین نیکو و بعضی از اهل تفسیر آیه ارم ذات العماد التی لم یخلق مثلها فی البلاد کنایه از موضع
پس از آن تاریخ بروایت اهل سنت و جماعت که پدر ابرهیم خلیل است و مشق را احداث نموده و اسکندر رومی بخدمت بدر نموده و حوالی دمشق
بعمارت مایلست و آبش که از نهر بعلبک گذشته در سایه درختانست و بین سبب کوه زینت و عظمت دمشق یکی چهار بهشت
عالمست و آنست موضع بزرگ بعمارت از شعب مانند بصره و سعد و بیرودست و لطافت و راحت در آن بحد غایت است و دولت بنی امیه

در ایام دولت خود در دمشق عمارات عالیه ساخته اند و ولید بن عبد الملک بن مروان در تعمیر و تزیین مسجد جامع آن بلده کوشیده بست
مجامع بی امیه و در تعالی بقعه جهان زیب و زینت گفته توان یافت غایت سعی و اهتمام بعمارت و خیر کردند بعضی اهالی ملک شام را در آن
عمارت صرف کرده و مشتاقان لهو و لعب مشغول اند و اکثر اوقات ایشان بلکان ملاهی مصروف **انطاکیه** شهریست نزدیک
نزدیک بدریای روم مزاجت ساحت و لطافت هوا و عمارت و اینان آن بلده و خزر روم بن عیص بن سام بن نوح م بوده و در بعضی انطاکیه
سیصد و شش درجت و جهة محافظت هر جی و قدیم الایام چهار هزار کس از بضاعت معین بوده اند **عجایب البلدان** مسطور است که
در زمان سابقه در اندرون انطاکیه اصلا بیشه بود و در بیرون آن قنات رشته بود که اگر کسی دست از چرخ سوی شهر بیرون کردی عنقا
صد هزار پشه بر دست وی جسبیدی تا کاهی وی از خام که در آن بلده بود بشکست و آن در زمان بخشد از سنی ظاهر گشت مالها از تعالی
بعد از آن در درون شهر نهر پیدا شد و در انطاکیه موشیست که گربه از صید آن عاجز شود **بیت المقدس** مهبط وحی و مکان تربت
انبیای اسرائیل بود و آن بلده تا کرده داود و سلیمان ع مسجد اقصی و مسجد اقصی بعد از اولی آن قبله اهل ایمان بود و در آن شهر تغیر فرموده
و حکایت عظم شان و بهجت مکان و در بیت المقدس و مسجد اقصی بعد از اولی که آب مکتوب گشته شرف مسجد اقصی
بر است که بطی آیه کریمه **سبحان الذی اسری بعبده لیلا من المسجد الحرام الی المسجد الاقصی** حضرت مصطفی ص از آن بقعه شریفه بعالم
عروج کرده و عجایب البلدان مسطور است که در زمان ولید اولی و مسجد اقصی خصائص مخصوص بوده آنرا بنو هاشم عمری کرده که از اولاد
انبیاست او را گفتند که آن عصا اسرائیل باید اگر عمری او صدق اقتران داشتی اصلا متضرر نشدی و الا صاعقه ظاهر گشتی آن منتهی
کتاب را بسوختی **شیراز** هیئت دار الملک سلاطین سرافراز و محل وطن خواقین لازم الاعزاز بوده و آن بلده شریفه در مصلع
و سعدی پسر عم حلیج بن یوسف خندق قاسم بن اسد عقیل ساخته بوده و شیراز بوسعت ساحت و نکهت هوا و عمارات اصناف دارد
و در آن از اطعمه لذیذ و آن یافت مثل بیخ بریان و آش ناچخ و نبود و در زمان عضد الدوله دیلمی از دجله ماهی بسیار رسید که لشکر را
حاجت نشستن نماند بر آن عضد الدوله و نزدیک بشیراز قصبه ساخت و سیاه را در آنجا مقام بر سوق الاسر مشهور بود ساکن گردانید و تنوع
خواب و بیداری و هوای شیراز در غایت اعتدالست و آش آنقدر ناچیز بود و بهترین آنکاری بهاء الدوله بادست کرد که الحسن
حسن بن بویه احداث نموده و خواجه شمس الدین محمد حافظ مشهور لطافت و عذوبت آن آب در دیوان خود بیانست دارد و این بیت از لطافت
شیراز و آب رکنی و آن باد خوش نسیم ٭ عیش کن که خالی خ هست کشور ست ٭ و در شهر شیراز از بقاع خیر مثل مساجد و خانقاه
و مدارس و معابد بسیارست و مسجد عتیق که بانی آن عمرو بن لیث صفارست آنجا است و گویند آن بقعه هرگز از نوبه خالی نبوده
و نیست و قصد بشیراز الله اکبر که قرب بلده شیراز واقع است مشهور بست و صحت آنجا را بسند و افواه اهل مردم ذکر اعجاب آنکه
در عجایب البلدان مسطور است که در طرف ولایت جنوب فارس بحر ایست مشتمل بر جزایر و جزایر است حکم تجارت و در بر آن قریه ها
بخشد و هر کس بر آن آهن از آنجا بکرده راه کوکند و از آن بحر بیرون نتواند رفت مگر وقتی که از آهن پاره را جایش بود و هر صاحب حکمی
سوار از آنجا بگذرد السعره و اصل و عوام شود یا بمیرد و در زمان سلطان محمد غازان شیخ جمال صوفی که حاکم فارس بود روزی سوار از خوانی
آن قریه گذشت بعضی از نواب او را گفتند صاحب آنکه راه بگوایم یا پیاده شده از قریه گذر دیر و او التفات با آنچه نکرده گفت هذا ماس
فناء الزمن و جمال سوار بگذشت و هنوز اهل آنجا حکومت از حکومت باز داشته قوت شد **اصطخر** از بلاد قدیمه فارس است
و شهر بیست ملک سلیمان بوده است و بطی گویند **غدوها شهر و رواحها شهر** آنحضرت صباح در بعلبک شام
بودی و شام و در اصطخر نیز می و آنکه گرد فرزند آن از جمله علامات و لادت حضرت رسالت ص در آن بلده است و در بیرون
آن شهر ابنیه عجیبه بسیارست و در دو فرسنگی کوهی بزرگ ایست هیکلی عظیم ساخته اند و بر سنگ بادر آن هیکل بر نوشته نیاز
کوشیده سلیمان بادار در دو آن هیکل جمع کرده اند **ابرقوه** از مشاهیر بلاد فارس است در عجایب البلدان در سلک بیان

انتظام یافته که دره دون بلاد ابر تو باران نبارد مگر اندکی و در بیرون شهر بدستور سابق امصار اقطار امطار و بفیضان باشد
و اینجا واسطه عقد اقلیم اول است **ثانی اقلیم الرابع** این اقلیم آفتاب علوی دارد و وسط معموره عالم و مسکن نوع
اولاد آدم است و متوطنان بلاد این اقلیم بحسب صورت و سیرت افضل اولاد بشرند و بتوزیع حسن خلق و لطف طبع مظهر احسان و فضل حق
و ابتدای اقلیم چهارم از مشرق از شمال بلاد چین بود پس بر اراضی تبت و خرجه بجبال کشمیر و جبال البور و بدخشان و جنوب بلاد واجیج و بلاد
کندز پس بر وسط بلاد ترک و شمال بلاد هند و وسط بلاد بخارا ستان و اصل کرمان و فارس و خوزستان کذرد و بر وسط دیار بکر و بلاد عراق و
دیار بعید و شمال بلاد شام کذرد و از بحار بر دوم رفتح کند و جزیره قبرس و صقلیه و شمال بلاد مصر و اسکندریه و بلاد مارنی و بلاد انجیز
و بحر کذرد و بساحل بحر محیط منتهی شود و بعضی از مواضع این اقلیم بر جهت **خان بالیق** دار الملک ممالک خانیت و وسعت
فضای ولایت آن شهر اعتبرت بسایر دیع افزاست و خانچه در جزو اول این مجلد ثالث مذکور است خان بالیق بنا کرده قبلاخان بن تولی خان است
و شهر بیست هزار تنک و نهر بزرگ که بر جنوب و میان شهر جریان دارد و تره یک کنار از جوی جاده است که جار الملک ماچین مرتب هر بیشه و نمای آن
شایع و اکثر چهل روز راه است بسنه و نیز کرده آن و طرف و رخان بیدو خیره نشاند اند خانچه مسافران هر کوه و صایر از طی مسافت
میتابند و هیچ آفریده از لشکریان و غیر ایشان از هر جنبت که شاخی از آن درخان تنک در یا آسیبی بیرون از آن نرساند و در و طرف راه قری
معمور مستند بجانب نهاده که کاهی بسیار است و بعضی از خرابی احوال و اطوار اهالی خان بالیق در این حکایت که نوشته میشود مرقوم کلک
لطایف نکار یکرد **حکایت** در مطلع السعدین مسطور است که در شهور سنه ثلثین و عشرین و ثمانمائه حضرت خاقان سعید
شاهرخ میرزا جوان بلاد زمان که سر و ایشان شاه و خواجه بود بر مسالک خانی نامزد فرمود و میرزا با میرزا سلطان احمد و خواجه غیاث الدین علی شیرازی
که از سایر فضلا و هنرمندان بود مصوب آنجناب ارسال نمود و خواجه مشار الیه مقدر که از آن زمان که از اهل و کلند تا روزی که باز آید
آنچه مشاهده نماید بقلم آورده و فصلان علم از و خواجه غیاث الدین موجب فرموده بکاه داشته بود و تصریح می نمود
و الحال شاهرخ هر دو بعد از مدتی در بلدهٔ هاجره هاء عازه خانی کشته است و در یوم الخمیس سنه ثلاث و عشرین و ثمانمائه مصبر قندهار بسلطنت
و تخت جهان نزفت کرده اند که الحال میرزا اسنغر عشر و امیر شاهملک و شاه بخشان بدیشان موسوند و خانه صفر از بسی قند بیرون رفته است
هشتم جمادی الاول بکجا بلدوز در ولایت بهرام در آمدند و آنکه آفتاب در سرطان بود در آن بیابان آب مقدار دو انکشت بیش نبود و در
اکثر اوقات باران و ثلاثی بارید لاجرم الحال مشقت تمام بمسافت میبودند تا در اواخر جمادی الاول بشهر **قاسلو** رسیدند و اکثر
مردم آن بلدت می پرسیدند و بخانه نزیلت داشتند و در یکی از بصفهای جبت الصنم نزیلت نهاده می کشت اجتمعیت شاکوست و در هر
ماه رجب از الحال خارج کرده در و پنج خواجه در وه آمدند و هم در رجب جمعی از بیسند کان خدای بدیشان رسید اسامی الحال در عدد مردم
ایشان را مصلوک کردند و بیت دیکر هاماه شادی خواجه و فقار در شهر قاسلو و الحاق اقاد و در آن بلده سید و بخر الدین نام سجده خاصه
در غایت تکلف و تزیین ساخته بود و قریب آن بقعه دیکر اوتان بخانه نزیلت داشتند که مولانا اف و جوانان زبان نزیلت و وجه حال صور
بصور و بیع نهاده بودند و در بغاز بصیر ده و بر و که با یکدیکر دعده بودند که آشته و سکی تمور بایرنام در غایت حسن و جمال و کمال مصلوک
استقبال است و از قاسلو و اندره و بیت و بیع رحله بوده دو از دهم شعبان در آن بیابان بکوهها و سوز خورده بند کوبندان کاه و چنان
نزلت و اقوت می باشد که قوی سواری بر از پشت زین دیوده سدی بر سر شاخ کاه داشت الفضا الحال در چهارده هم شعبان موضعی
رسیدند که از الحال تا سکو که اول شهر از شهرهای بخاست ده روز راه یا بلوغ آسوده و جمعی از خانیان بوجه دیان با استقبال
شتافته در اعلد الشادی خواجه و رفیقان ملاقات نموده اند و سکو که زده هزاری بضارت آثار صفه عالی ساخته سایبانها
بلوح الخشد و شیرها و صندلیها نهاده از ماکولات کوشت کاو و بیخ و کوسفند و انواع سیوهای خشک و تر و طبقهای چینی در سر که اند
و بعد از هر سیوه نخل بسته بودند و بجنسا و سبزی خوانها آراسته و چون از طعام خوردن باز داشتند از لوح سکو آن جمعیت ساخته اند

وهم از انچه محتاج الیه بود از کوسفندان و آرد و جو دادند و تحقیق که کفتند که هر یک الحال چند عدد نوکر داشتند و سالدکر و نداد که زیاده
نکفتند هر کس روغ کوبیدا در اردیبشر پادشاه اعتبار نماند و از کناه که همراه الحال بودند در سلک نوکران ایشان انتظام یافته که چند کناه
بر میان بشد و تماز دم شعبان دانلک الحوی حاکم رجد بود طوق تعظیم بر ذمت داشته الحال از بوسیه خود بر دو خانیان بدستوری که
معهود ایشانست مربع فرود آمده بودند خطاب اندخاب خانچه هیچ از وی نیافت مکر اینجا بود روانه که جهاد طرف
آمریع کلاشته بودند و در میان خانها ایشان نضای نزلت بود و در وسط آن قضا دکانی بلند که ساختن بکر چوب بود ساخته بودند و خیمه زنانه
و نیز خانی و بر انوع وضع کرده و در انها نمی آرد داشتند و قالی و انجوب و سایبانها از اخر خانچه کذ و چوب مطلقا آفتاب نمی افتاد
و در یکی آنچه دیره مصندلی اجی نهاده بودند و انجوب و راست دیکصندلیها بود و الحال بجانب چپ نشسته و از اخانی بطرف راست
قرار کرفتند و چنین ایشان تعظیم و رعایت جب زاده است و سیزده یابلک الحال و آزاده و شیره نهاده اند دیکی قاز و بیخ و کوشت بخته و شوربای
تر و خشک خانی و در یکی کلچها از نانهای جوب و نخلی اکاغذ ابریشم غایت غریب و در چشم ما بر وده بعد هر یک بلک شیره بود و در
مقابله کور که باد شاهی که در موضع برتنع نهاده بودند خیما و چهار چوبی و صراحیهای خرد و زیر بلک عضو نمره و صحن چینی موضع بیع بود و در
چپ و راست کوه که مطربان و اهل ساز ایستاده بودند و انواع سخن و کلخدونی و تنک و موسیقار و سیخ و چهار پاره و هل بوار نزد اوده
و بسیار صاحب جمال ایستاده خوان سرخی و سفید داب بر روی مالیده و مروارید هاد کوکرده باز یکاه کرده اند و از آن فضای کشاده تا هر چهار
دروازه سپاهیان چپ بر چپان تمکین و وقار ایستاده بودند که از خلوتیش کذرد چپ و بر سینها نهاده و دستها در دست ایستاده و بعد از
خورده طعام آفتاب شراب کرده امیر دسون کاهکر و یوان کاسه است و صندوق و تخل بندی او دیکر و اینده و هر کس را که کاسه دلو
شاخها از بر سرش زده و مجلس را عزت افزای چپ سلیت و از یکران ارکاغذ مقوی صور جانوران ترتیب کرده بودند بر روی خود بسته
خانچه بهیچوجه روی و کوش و کردن ایشان نمی نمود و بر صورت خانیان بر عض استعمال اشتند و بعضی بسران کلهنا جلقهای ورفتند و بود
و غاب و شاه نابوط مصری و سیر و یاز دیر کر بر دیره و خیزه و هند و انزوه برک نهاده بودند و چون امیر کبی اکاسه داسوکی
از ایشان طوق چنین می آورد و ترا آکر بهشتل مایل و دی نقل نمود و یکی از آن یکی از صورت مشابه بکلک و رغایت نزیک ساخته بود
خانچه نمری و راندون آن دفتی و آن کلمات الصولای کوفی القصه آن و نانصلح آن لوح عیش و نشاط و نخ و اضاط کذرانیده هند هم
شعبان بیابان را مند و قطع منازل میکردند تا آخر اول رسیدند **قاول** قلعه است و غایت متانت در میان جبال واقع شده یکی از
پیش نماز و الحال در اعضاء و امل متوطنان آنجا ای اهل شرد ندانم نوشته اند اول میکو فشند و دیکر خانه نزلت کرده رشهر بود
فرود آمدند و خانیان آنجا ای الاعان و جوبت آنجا خاسته اقای مستاج بقدر بند و سپرده اند و بالخلع اشارا از کاو و شوب و
مرکوب و مغز و پیش هر خوب و غریب مرتب ساخته و برای هر کسی کتی و یکدست جامه خواب ابریشمین و بلک خدمتکار و نمایند از مقرر و بود
و از انجا دار الملک خانی و جمیع با خانها الحال از این بیخ خدمت میکردند **سکو** شهریست در غایت عظمت و بزرکی
بکرد آن کشیده و هما تو بیع است شادی الاصلاح مستقبل بازارها و عرض خانچه عرض هر بازار خانه که بشرح باشد هر آب زده و بازار و
کشیده و رکاه خانهای از بلد خوشاهها بود و در کاکیر بصالی کوشت کوسفند و خوک بهوزهم ایخته میدهند و در اسطهار بازار و چهار
بسیار است و بر هر چهار طاق از چوب بسته اند در کار چوب و بیت و کلکه هر ایران تعبیر کرده هم از چوب و مغز خانی و بازار کار برده
و در تفصیل بکو در هر بیت قدم بر جی بر پیشه ساخته اند و چهار دروازه چهار کرن شهر بر بار هم کشاده و آنکه از میان شهر تا هر دو
سافت بسیار است اما رعایت راستی بازارها و کثرت مردم راه الملکی میماید و در پشت هر دروازه کوشکی و حلقه تاکه هاند و در
شهر بیت الصنم مقدر است و هر خانه در وصف غریب و چرخت و قاری چمن آرا از خشت بخته تراشیده اند و هر بنا خانه و در آن خانه
بسران صاحب جمال ایستاده اند جملا و بعشرت و خوله داده و از سکو تا خان بالیق که عکاه پادشاه خانیت تو دو منیا بود و هر دو

و آبادان هر بامی بعزیزی که شهری و در میان هر دو بام چند قرعه‌ی فرو قرعه عمارت است از خانه‌ها ارتفاع آن مقدار که باشد و موسوم بدین خانه
ده کرسی شمند و آن منزل ایجان ساخته‌اند که قرعه‌ی بکر سنماید و چون خانه تر دست دهد مثلا اگر از شکر یکجا شاری مبتدی فی الحال دو قرعه
آسمی کنند و اهل قرعه‌ی بکر این حال مشاهده کرده هر بامی که قیام نماید و تا اشتغال آتش بر بالی ساده کان باید سر و اعلی کرده
و عمارت کشیا از و از تیز آن از و ضعی حاسب که دارد الملک تا آنجا سر ماهر و باشد بر سبیل اجمال معلوم کند و مقاف بضوبت کی و فو
سکوی بسی بر شرح و الفهد بست که کرده مدکاه رساند و فکر و کاست تا بخانه داری چند که در عمل مین سکی کرده ابیاه و ما مورند
با حکم مکوشیه با حتی ایشان رسد و الحالکی قوی دیکر رسانند تا آن قصه با ملت نمالی نصلا معرض پادشاه رسد و الکی قوی دیکر
ده مرتبات و هر شاز ده مرت بکر بحر شرعیت و هر دو نیوت ده کس ملازم قرعه باشند اما مجموع مسنوندیکی در هنا اقامت
ورزند و خانها ساخته زاعت کنند و از کجا تا قبحه که بلدهٔ دیکر است در زکوة نه بام و الکی کلاه تر مرحدست درین شهر حکومت نماید
و هر بای صد و بخاه اسب و در از کوش و قریب مقصد عراب جهه ایجان می آورند و سرای کاسبار اعاظت نماید موسوم بیا تو و مهمان
در آنکه مرا لوکو کویند و خانه کتا زاقوق و این طبقه بسیار باشند و رسانهای عرابه بر دوش کرفته مصرب مقصد کشند و هر عرابه دو چهار
دوازده کس است و هر چند در راه بارندکی و سر بلا باشد ایشان از خانه کشیده بیاسایند هر سر ان خوش بخاوره شیمین بدن مروارید های
در عی خانی از کوش کشیده و سوبه بر سر کرده و اسبانی که ایندی ایجان آماده می ایند با زین و جاجیم و ازیانه باشد و انعوان مقصد کنکه
پیش پیش اسبان می دوند آن ایامی بای بکر سند و در هر جهه ایجان کوسفند و قاز و مرغ و عسل و آرد و غرق و سیر و پیاز در سر بیهوده
و تعبیلی دیکر اماده و مهیا باشد و در هر شهر ایجان اطوی هند و در هر طوی یو خانه که آزاد و ستون کوسیده مرت بود و در هر یو ستون
اول پیش کرده و بجانب هنکاه پادشاهی قبتی نهند و بر دو آویزند و تختی پهلوی تخت ایستاده باشد و زنان خانی خانی که سر بیت
معماران و ایجان صورت سر بر بین نهند و ایجا از کلیف کند که سر ایا بین فصل قیام نمایند آنکاه هر کس بر سر شرهٔ خود روند و در تخت
بخانه نظر ایشان در آمد یا صد کرد یا صد کرد و در میان آن تختفیره بطول قامت بخانه کرد و در آنی قد مش بر کرد و در کطا او صیت و دیکر
و دیکر میان بر بالای سر بیت لو نهاده و بند هر یک بطول کرد کرد بیشتر و صمیت بخشیان در نظر آمد که کشیده بودند بر چهار بخانه
که صدا را کاری باشد که حکم خدا آمد و در و بر اهل صورت کر چهلی خوب دیر کار نظر آورده و بیر امون آنعمارت بخانها و مانند بیوت
کار و اسرا هر بر دهای در بعث و کر سهای مطلا و مسندها و شعاعها و صراحیهای چینی آراسته و درین شهر بخانه دیکر ساخته بودند که
اهل اسلام آنرا مرج قلک مخوانند ساد کسکی مثل از دیر تا بالا و بطبقه و بر هر طبقه منظرها مشتمل و مقرنس خانی و غرفها و لوانها
پرداخته شد بعمل و بعد کرد منظرها انواع صور عربیه بظهور آورده از آنجا تختی ساخته بودند و اید شاهی بر آن تخت نشسته و از جب
و راست او خادمان و غلامان و دختران ایستاده و در بر آن کوشانه صور دیوان بدیعا ریه که آزاد مرد و دیکر فرشته بودند و دو آن کوشانه
بیست کز بود و از شاخ عرش و از ده کز هر از جب تراشیده اما آزاد حیات تذهیب کرده بودند و دیکر پیاشتی بجسم از خلاقت و در تخت
آنقصر سر ابر بود و بیلی از اسره اسنه بالای کوشانه تعبیه کرده بودند و دیکر سیل بر بر دیکر بی الهین مهاده و سر یکر بر سقف خانه
که آن کوشانه در انجاست محکم ساخته چنانچه اند لشعر کی که آن سیل راه اندی آن کوشانه عظیم در کرد شی اندی و آنچه ایجان برای
پادشاه خانی بودند درین شهر از ایشان ستاندند بکر شیر را کر پهلوان صلاح الدین شیر بان آزاد بود بدکاه و سایند القصه ایجان
هر چند بخان بالیق نزد یکی بر سیدند تا چهارم شوال دیکار اب قرامورات الخانی تر و لاقا و آن آب سوانی رود چیحون است
و بر پست و بر کشتی چیر دیران بسته اند و آن کشتیها بزرکی که در سطر قیم ایران آدمی باشد محکم ساخته و آن سلسله از کوکرت
ده کز بر خشکی کذشته بود و در و طرف آب و سیل الهین هر یک بسطوی تختی بر زمین محکم کرده اند و بر چهار ایران استوار ساخته

وکشتیها

وکشتیها را علاقه‌ها بزنک و بر چرخها سفت و در ساستحکام داده بودند و بر بالای آن کشتیها تختها افکنده لاجرم ایجان بر تختی
قرامورات کذشتند و در انظر آب بیتری بود در غایت فسحت مشتمل عمارات بر ترتیب و زینت و در آن بلده ایجان زیاده بر بلدهای دیکر
طوی یافتند و در انجا خانهٔ عظیم بود و خانچه از رجه‌های آنجا است آنرا نصوص و نظر ایجان نامیده بود و آنشهر بسیار است در
هر یک دختران صاحبجمال نشسته بودند و بر پای خسار رشوان در آن بلده نمایاست که بحسن آباد اشتهار یافته القصه ایجان حرکت
از آنشهر نیز و اشتند نمار بعد و دیکر عبور نموده در بیست و هفتم ذی قعده سنه ثلث و عشرین و ثمانمائه بلدهٔ صدین فوق نزول
نمودند و آنشهر غایت معظم بود قوی و حلق بسیار و بخانهٔ بزرک داشت و بی جسیم در آن موضع بود ارتیخ ریخت و مطلا کرده بخانه که در
بلندی و بر هر اضلاع او صورت مستهایه و دیکر هر سوی هیات چینی و آن بت را هر دست کی بید و از مشاهیر اصنام خانایات است
و آن بت در خانه‌ی بدیع لطیف مرتفع بر کهی سنکی که در کمال غایت تراشیده اند موضوعست و در اطاقها و منظرها کرده این بخانه ساخته اند
مشتمل چند طبقه طبقه نخستین از کب بت کذشته و دیوار از وی او نرسیده و دیکری از آن از وی او تجاوز کرده و در بنا مانند صنم
و آن خانه را مقرنس ساخته و اند و چنان پوشیده که دیدهٔ نظاره کر در مشاهده آن حیران بماند و در مجموع طبقات آن عمارت از درون
و بیرون نوار که بدیعا نجه از سیاق عین مفهوم میکرده و این بیت را ایستاده ساخته اند و وقد مشرکه طوایف هر یک بدیع تر یکست
بر دو بند ریخته منصوبست و می کشند که مقدار صد هزار جز و از ریخ تخیا در اعلی درجه شده است و دیکر بتان کوچک در آن بخانه
بودند ارتیخ که آنرا ملت انیز کرده بودند و کوهها و کرهها و مغارها در آن کشیده و صورت رهبانان و مجوسیان مصور نموده
کرد چند نشسته اند و نجار و نکو و بیلان و اژدها و انجار عظیم بجا آورده بار کرده و بر حیاران بتخانه صورت کری و کال حداقت
و مهارت بجا آورده و درین شهر نیز مرج فلکی بود بر کز و کلکه از شهر تبجو و ایجان آنجا مطوی کرده و در جلسکه در صبح هشتم
ذی حجه سنه مذکوره بدروازه خان آبی رسیدند و شهری در غایت بزرکی و عظمت دیدند چنانچه طولها بود یکدیکر نیز و چون
در سوا آنشهر مورستان آن ناکاه دیکر که اندوازه بسیار رسته بودند و در وقتی که ایجان کار خندق رسیدند هنوز دروازه خان بلق
رکشاده بودند و ایجان از درجی جهانستان استقبال آنشهر بر دند و در کرباس کرده و بر آن اسامی و ایلک خان که پادشاه بود
و زوده آورده بودند و بر دریاکاه هفتصد قدم بسلک تراشیده فرش انداخته بودند و خواسانیان پیاده از آن فرش کذشته بر هر چه
رامیع پل ایستاده بودند و خطوط بهار راه داشته و ایجان بدهشت تمام از میان آن پیلان کذشتند تا بصحرا و بارکاه رسیدند و آنکه
هنوز تا ریاب بود قریب صد هزار آدمی آنجا جمع بودند و در پیش کوشک ایلک خان که بی نظیر بود اماده کرد ارتفاع آن مولانی بی کز بود و در
بالای آن کرسی ستونهای بجا کری منصوب ساخته بودند و بر بالای آن طبقی ترتیب داده خصه کرده و چهار کز و در پیش ستونها سه و دو
ترتیب کرده اند و دوازده زبان ارجب و راست بر زکر و این بیانند مرایه شاه است و اطراف خلاق آمده می نمایند و در بر کوشک
بیست دروازه کرده قاقوس نهاده اند و آویخته و چند کس منتظر ایستاده تا کی پادشاه قدم بر تخت نهد و قریب صد هزار آدمی بهنکام
روشنائی در دیده بارکاه جمع کشتند و دو هزار مغنی و مطرب حاضر آمده و بانی ایستادند و سه هزار بقر از لشکر ایان تاجیک و در و پیش
و زوین و حربه و خشت بر بلد و تیر زین و تیره و شمشیر و کرز بدست کرفته مستعد خدمت شدند و در اطراف و جوانب قصاری کرباس
خانها و صفها و ستونها در غایت عظمت ساخته اند و فرش مرجع از سلک تراشیده و القصه آفتاب طلوع نموده جماعتی که بر بالای کوشک
اشطار پادشاه می کشیدند که ورود پادشاه رسید و نی و قاقوس هر دو و مایه و سیع و نی و قاقوس هر دو کشوده و آنصد و دوازده اکشاده مردم بسر عتی ماهیان درون
رفتند زیرا که در وقت دیدن پادشاه رسم خانیان و دیدن باشد و چون ایجان از آن دروازه‌ها در آمد فضای وسیع دیده که کشاده
از فضای اول و کوشک و غایت عظمت مشاهده کردند و هنا صاحب تخت او بوده نهادند و آن سریر مثلث بود و در کلین زر خانی
کرفته و در آن نقش مرجع و اژدر و دیکر صور بوده و بر بالای آن تخت کرسی از زر منصوب بود و انجب و راست تخت خانیان مصنوع

ایستاده اندالوای تومان جغاتان هزاره وصده بترتیب وهر پایه از انجماعت تختها در دست داشتند طول آنکه نشریق و بعرض میزان
چهار کی وچشم بلان دو تخت بطرف دیگر کشیده بودند وقتیکه ایستاده اند و بقفا از ون از سر تختین وقاس چپ وشان وتیر دار آنکه بعضی شمشیرهای
برهنه در دست داشتند صف زده و در قفا ستون ایستاده اند وجمع چنان خاموش بودند که گویا حاضر نیستند وجغاتان ساعتی پادشاه
آنحرم چون آمد و در بالای اره مشکلی بلند بر تخت نهاده اند تا پادشاه الاره بر آن بنشیند و جغاتان نشست بالای مجلس نیز بدیک
ونجره ومقاره وبست سیصد موی از بیان مجلس خانه را که در کنار او چهار طرف زده بود وانچه در است تخت دو تخت سر
بکر ایستاده و موی مشکو در میان سر بنده و کرده بودند وبعضی کلاه مروارید های جاریش در کوش کاغذ وطوره در دست منظر آنکه پادشا
هر چه کرید بفتی کنند وچون بحرم رود بعضی رسانند آنکه کسی تغیر آید که خطبه بر دن فرستند تا دیوانیا زیر امین چه علما بید القدر جغاتان
نشستن پادشاه بر تخت امرا الجا از اینجا بیکار بیش بر دند و پادشاه تخت بر غنی بدیان وچوبان بر رسید و ایشان هفت کوش بدند
معنی و شاخیر کردن و معنی بر تخت طولانی و بعد و سرهای ایشان از سر اخاتون تخت بیرون آمده و هر کس آنچه زیر کیل بود دست مرش
بر دست کرده سر تصدا آنکه پادشاه چه حکم کند و آنیکه خان طلغو از ایشان از بجان در فتاده و مرد بالحکم قتل او بود و در جمع مالک خانی
هی حاکم و از رعیت خنی کشتن کسی نجیب و هر از بزرگ اهل کند آن از تخت پایه نوشته از که دش او بزند و حد کاهش ایز فتی کنند که
در کش کاوی جیست و بیخ و دو تا خرخان بالیق فرستند و اگر نه المثال از مقام جرم تا پای تخت یکسا اره بامند و هیچ جا توقف
نتوانند کرد و چون دار و نهم را بسیر ایر و بیصل یافت الجا از نزد پای تخت بر دند و مسافت پانزده مکه و بنگاه داشتن کی از امرا از نوزده
محمد بنا آنکه مشتی با حوالا الجان بود و خواند معقون نوشته آنکه انجماعت راه بسیار طی بوده اند و از جنس میرزا شاهرخ و اولاد
اندر اندیر ای پادشاه برکات و تعنق آنا آورده تا سر ارادت بر آستان جود بت نهند و منظور نظر التفات کردند و مولانا جلی
و سعد کاخی از جلا را و مولانا بر ایمال خان بود و از اره و تومان پادشاهی که علی بدیوانست با چند نفر از مسلمانان زنان ان
چنی الجان آمدند و ایشان را گفتند که تخت قاتمای و خواهم کنید جغاتان سر نوبت سر بر زمین نهند و الجان و نکشتند سر در و آویزند
اما ایشان بر بین زمایند تا آنکه مکتوب حضرت شاهرخی و میرزا بایسنغر و سایر شاهزادگان و امرا آخر سازا که در قلعه اطلس زده
بحیره بودند با شادت خواجه و ایلک خان الجان بدوست بلند کرفتند و قاعده اهل ما آنست که هر چه متعلق پادشاه کرد او را
در چند در بعد مولانا یوسف مشار الیه آنکاتبات را از دست ایشان ستانده بخواجه سرای تسلیم بود که در پیش تخت پادشاه
ایستاده بود و خواجه سرا از لیت پادشاه داد و پادشاه مکتوب را گشاده ملاحظه نمود و از انجا امیر و آنگاه دانیک خان
از تخت فرود آمده در صندلی نشست و سه هزار جامه داده بود و هزار بقا پادشاه هزار بر روز خان و قرا تان غنیمت نمود
آنطایفه را لحظه بر شانید و از جمله الجان هفت کس را تر دیک صندلی بر نه در بموجب شاه بخواجه کوکه مکوکران میرزا شاهرخ و صلاح
و بیات الدین ملازمان میرزا بایسنغر و از نضاق الجی میرزا سوغرغش وارد وان قاصد امیر شاهملک و تاج الدین و شاه شاه بیتا
و آنجماعت زانو در آمده و ایلک خان احوال میرزا شاهرخ از ایشان پرسید جغاتان استفسار نموده که قرا یوسف الجی بسیار سند و مالا آنا
سیماید گفتند آری و واهمان شما دیدند که فرستاده اوند و بیشکوه و اموال آورده و دیگر پرسید که در ولایت نرخ غله کرانست
یا ارزان وقت الذکیت بقوان جواب داده اند که قحط و غلا از اینصفو کند بیشتر است و چون در پادشاه با این نیت راست منع
حقیقی اسباب نعم بسیار از اوا داشته است دیگر گفت در خاطر جاست که آلجی نزد قرا یوسف فرستم تا از ولایت او است آورند
در آنکه آنجا اسباب خوب بیابند آلجی او است الجان گفت بدیلک شاهرخ ایلچی و رود بنزاع مال آمده شد فایده نگفت آزاد است
اکنون شما امراء و در آمده اید برخیز بدو آش خوردید و امرا الجا از برخیز امید عضا و اولیه نه و بیش هر یک کشیده نهاده و یک
صد بیلا مستعم بود و چون از طعام خورده فارغ گشتند بموجب فرمان بیلها خاهر شد و در انجا هاگی تکلف و سر و پالش

اطلس

اطلس و کمخا و تنک و صندلی و مقل و آستان و بالوچها و حصیرها نازک مرتب بود و دیگین و بسیار از کتکها و خوشتر بود و هر
بلت از و سه تا راجین بنج خانه مقرر ساخته و یک و کاسه و قاش و شرب ترتیب کرده هر دو کس آنکه کسند و یک فاز دو
مرغ و دو من آرد و نزد شرح و یک کاسه نزد شرح و دو کلچه نزد شرح و دو کلچه عسل و سیر و بیاز و نمک و فلفل و شوربا و یک طبق
و چند شکار صحرا چه الجین نمودند و صلح نمودند و جمعه مذکوره شمال و انده الجا از کت بجز بدو نوار شید کرا مرو شمار پادشاه
طوی بید هد و ایشان بحساب شادت مقدور سانیده مرتبه کاه و رسید ندار جام خلاق امستور و زاوله بدند و امرا ایشان از قضای
اول و دو مرتبه کاه پادشاهست دکه سیده یکر با مرسم داده و بعضی و بدند بعلیت و سیع و بعضی هر استمد فرستها و بیع ارسال تر
و در بیشان از طوی و شصت کز طول و مه در دوران خانه تحی منقطت نهاده بودند از قامت مرد بلند و در سر الیشان زده با بهانه
موضع موکی از چیزی و از زمین و بسیار از و و خواجه را تر ملک آن تخت استاد کاغذ متوقف و هان مسند و بودند تا آن کوش و تعنق کوچک
در قرآن تخت نزدیک مضرب بود ماند صندلی آنا کوشها و بسیار و پایهای غریب آثار داشت و از زمین و بسیار از تخت ماند چه سوز هه اشیا
نوت بود از سیر علامه مولانا فتحی الجا از کفت مدت هشت سالست که این تخت را ساخته اند و از اجزه نموده و انچه در است تخت
داجان صاحب اصول ایستاده بودند سطح و کلاه بند بلند بجزه طبنی که بر کرد نزدیک نهاده بود و ترتیب آن تخت و با لای صندلی بلند آرام
داشت و پهلوی پادشاه اهل سار نصف کشیده و در پیش تخت هفت بیک مضرب بود و در پیرون طبق و ریت هزار ساحق دار ایستاده
بودند و در پیش حرم سرای پادشاه پرده زرنیک طناب بر متین در آن آویخته بودند و هر های طناب را دو خواجه سرا بدست داشته
و میان آن طناب را بر دو چان تعبیه کرده بودند که چون سه طناب را کشیدند نمی آن پرده و هر چه بر دو شدی و میان کشتی القصه جلالک طلی
ترتیب یافت پادشاه از دیوان اعلی سازندگان بکار آغاز ساختن ساز هاکردند و چون بر تخت قرار گرفت همه خاموش شدند و بر بالای
پادشاه زده کرا بقای پرده هست بود ماند شایا از اطلس زده چهار از دکه با هم جلو بودند و از بیشتر ایشان ایلچیان
بر تخت امرا الجا از پیش بودند تلیخ نوت بر در زمین نهادند آنکاه ایشان بفضای او پرده در پیش شرفان جلم که آماده بود شاندند و خانیان هر
کس را عظیم کشد در پیش و سفره بنهند و از آن هزره و نزاد و شیره و از آن نار کرده رایت شیره و در آن و زهر از شیره ملک شیره پیش بر نهاده بودند
و آش پادشاه زده دیک آن هفت چیز مطبوع و مخلوط که از اطلس زده و ترتیب کرده بودند و چون آن خاصه پیش سیره بودند مطربان و مغنیان بکار
آغاز و اخنی ساز و کفن سرود کرده بودند و آن هفت چیز چون زنان همراه آش که در حقه بزنند بود بر هشتند تا زه دیک تخت و آنکه در از و زده و
از اصناف اطعمه و اشربه بسیار موجود بود هر طبقه جوشا لادان آشها و کوشتها و مه و ار و بریخ بی و بریند و در پیش مرده می نهادند و در آن و زمرات
و خنزار بسیار جمال و بلخلی بسیار بودند و حقی تجمل زده الحب و آنی مشغول بودند و در محل آنقدر اجند هزار جانور بود مثل ماهه و قری
و بلغ و بزغن و بجز دیک بودند ریزهای طعام و سوی از هم میر بودند و از محکی غیر سید ندو کس بنزد مقبل ایشان نمیشد و آنحضرت بصلاح
نماز حین استاده بافت جغاتان خلاق با جارت مقرر کشتند و الجان مدت بجاه در خان بالق بودند و هر روز علوفه که در روز اول و بدیه
و تفیض بدیشان میرسید و چند نوبت در آن اوقات طوبهای بزرک بر توج الجامید و در بیست و هفتم محرم سنه ۸۱۳ و عشرین و ثمانمایه مولانا
یوسف قاضی قاصدی نزد الجان فرستاده بیغام داد که در زمان نوبت ولد پادشاه باره و نوزده در آید و مدت سه هفته که هیچکس جامه سفید نپوشند
زیرا که در این دیار در ماتم سفید پوشند و سه بیست و هشتم شمال آمده الجا از ابده و بی نوزده و آنجا سه علی بود که جغاتان زوزه مسالک
در آن کار کرده بودند امام رسید بود و در اثنا خلاق بی نوزده که کین دیوت و اسوای چنان تمغ و قانون و مشغول از بخرد بود ند که قوم
دو زد و شش بی نوزده از ولایت خاوند و ماچین و طلای و نوت و غیره تا هفت صد هزار کس و داده و جمع آمده بودند و از درگاه تا انتهای
عمارت و دو هزار و نهصد و بیست میخ قدم بود و جمع از این جغاتان سنک تراشیده بودند و خشت تراشیده ترتیب داده بودند و تخت
از خالص چین بجه شده در آن و زه ایلک خان امرا اطراف اطلس داد و نصف المهلا آن بجهت امتداد داشت و در انجا بجز اهل حکم که و نوکر

پادشاه را آتش حضرتی رسید بنا بران و ایلک خان بر مستند دستور مهمی شب چراغ نفر بودی و هر چراغ دران دایره چنین جست که در دور
کرامی پادشاه کوی سازند از چوب و روی آن چوب با شاخ سر پوشند و صد هزار چراغ بر میان نهاده کنند و مونکها را طواف از سیند
بر دوختی و چون یکچراغ را بر افروزند نه شاه بر آن دایره و مهر چراغ که در سیند و شمع ساخته و یک لحظه از آن کوه تا پایان راه فرو
و این شب چراغ هفت شبانروز باشد و همان لیلی مردم شهر نیز در کاکین و بیوتات چراغ بسیار روشن کرده اند و پادشاه دران هفت روز
کاه بر کسی گیرد و محتشم که بسیار کند و بسیاری از ایران و بلاد بران و بند باز آزاد و تولد و در روز سیزدهم صد صباحی تفاوت آمد و الجاز برده
بر در کرد بلیوار ایشاند و خلایق هر باز زیاده از صد هزار بود انقضا جمع آمدند و در کوشک اولجتی مرتفع نهاده بودند و در هارا کشاده
و بعد از جمع مردم پادشاه بدو بخرامید و بر تخت نشست و خلایق بر آن نوشاه سر بر زمین نهادند آنگاه تغوی بکرا و بزند و در بار تخت پادشاه
نصب کردند و سکس بالای تخت بر آمد و مغنی که از دیگر خان مسعود بود بر جای شست نشسته و کس بر دیده اشتند و یکی آواز
بلند نثار الخواند خلایق مجموع مردم شنیدند تا چون زبان خاقانی بود الجان فهم نکردند و مخصوص از مردم زبان دان چنان معلوم نمودند که
دهر این ماه از شجره پادشاه سر سالک گشته و مویم شجره یکی بسیار بدیان و کاه کاران و آنی دیوانه اطلق الهان کرد اند که
جرا بر اشارت الخشید بر سر کرسانی را کهن کرده باشند و آسمان اگر باید که الجی بهیچ جاز ود و بعد از خواندن این نثار چیزی بر سر مربع
داشتند بر چیزی زر که فرش و حلقه بران نصیب کرده و طاسه زده بران حلقه بسته و آنچه کرا از الاوکا کشتند و خلایق مجموع سان کان لباسها
از قضای آن در کوشک بیرون آمدند و کمالی در بنا بالوی الجان آنجا بودند و از آن الجاز سواد مشاز بولایت فرستادند و در جمله ربیع الاول
و ایلک خان نه شفاعت صاحب راحه الجاز طلب است و گفت شفاعت کسی میدهم بر برای من اسب خیاره است پس سه شفار الجی سر زنا
الغ ایلک که سلطانشاه نام داشت غایت کرد و سلطان احمد الجی بر زنا بسته و سیشا بر عواجه الجی بر زنا هرج و مرتبه و بایدکه تا وقت
رفتن شما این جلو را الجان ما کاه دارند و در سیزدهم ربیع الاول ایلک خان مشکار رفت و در غره ربیع الآخر بازگشت و الجان بوجه حکم
عالم استقبال کشتند و بر در الجاز مولانا یوسف قاضی شنیدند که اسب حضرت خاقان سعید پادشاه را الناخر و آنچه عضب بروی
استیلا افتد حکم کرده است که الجاز را تقید بشهرهای ترکستان خاقانی زنند قاهر خراسانیان بغایت محزون کشتند و روباه روی پادشاه آورده جامه
بترتیب که پادشاه شب آنجا فرود آمده بود در سیند و بیاری بدیدند که معسکر کشیده باشد قدم بر چهار قدم عرض داشت و ده کرانها
و در کشب خانیان آزاد ساخته بودند دران محوطه و در دوازده شاه و چون خاک و بولدا از الجاز کرفته بودند تعدیه تحسین کرده آنجا دیدند
اندوه بود در این محوطه و چیز مربع هر یک بیست و پنج کز در بیست و پنج کز بچهار ستون بر افراشته بودند و هر کرد آن چهار وسایل ایلچیان الطلس
نزد نصب کرده و چون بیاران الجان دارد و سواری باشد قدم بپای ملا مولانا یوسف باشان کفت پیاده شوید و در حین بجاز نفس کشیدا
پادشاه رسید و خویش رفت و چون مولانا یوسف نزد پادشاه رسید و بدیاجی و خان داجی او در پایه سر پیاده و بدیدم عرض کرد تنی الجان
در میان داشتند و مولانا یوسف با قاضی آن دو مقرب سر بر زمین نهاده زبان شفاعت ایشان کشودند و الجان مقبول خاطر شان نمودند که
قرض آنجا است و سبب بنای پادشاه بیشتر و سلاطین ایشان از آن مرتصان نمی رسد و ایلک خان محان و لخواهان بسمع رضا نشنوده
آتش غضب را آب طلب سکین داد و مولانا یوسف مستعجل و سر در نزد الجان آمده گفتند بزه تو بر تماشا بیان رجع کرد و پادشاه کمال ناکرده تماشا را
بخشید آنگاه ایلک خان را سب سیاه بلند چهار دست و اسفید که میرزا الغ ایلک بر ساده بود عبای زرد و بر جفت بلند اخاصه و الجاجی
از چپ و راست و بر پشت سوار شد و پادشاه را سر فرقانی مرصع پوشیده بود و بجلس خود را در خلاف الطلس سیاه مدرج ساخته و هفت
بنشانه اهل کس بر دو تن کرد کشید ندو یک تیر بر تاب دو از زمین و سار سوار سه سال بسه آمدند و طبع کرده کفتند پیش و پس
نهاده اند هر صف سواران بصف بکر مولوی بیست قدم بود و چون نزد یک الجان رسید ایشان سر بر زمین نهاده اند ایلک خان
ایشان را کفت سوار شوید و ایشان پای در رکاب آورده در موکب پادشاهی روانه شدند و پادشاه شاه خواجه از نه یک طلبید کفت

تحقیق بلاک و اسب و جانور که سلاطین یکدیگر بستند باید که حرب باشد تا سبب مزید محبت کرده و حال آنکه اسبی که تو آورده اند انجا
زر نوعی مراد رسید که اخاخت و دست من در دسیار کرده شاه خواجه معروضه داشت که این اسب پادکار حضرت صاحبقران امیر تیمور کورکان
و جناب شاهرخ بالخطه اعظم بندکان این استان کرده آنرا رسالت است و این عدد سوچ در حق قبول افتیه پادشاه شاه خواجه انجمین
و نوبه عبادان شفارو طلب کرده و بلک کلک بیاید و شفار بر و اخاخت و شفار سه لکه زر و کلک بلک بر کرفت و صد بیک در زیر پای
پادشاه نهادند تا فرو آمد و بر صندلی بکر نشسته هر یک از سلطان احد و سلطانشاه را بلیک شفار داد و شاه خواجه عنایت کرده باز
سوار شد و روی جاز الملک آورد و نزد ایلک خان با لوی سرم و سیاه استقبال بیرون آمده بودند و میزبان خانی او را دعا کرده بودند و ایلک خان
تحمیل اسیر اند تا عصر طلب رسید و رابع ربیع الاول از منا و آمده الجاز آمد و وقت پادشاه امروز خاراسکس بیرون دهقین
با عام مخصوص بکرد اند و چون آنجماعت بیاری تخت رسیدند دیدند که پادشاه نشسته است و میزها در پیش او نهاده و چون ایلک خان
الجاز دید اشارت کرد تا میزها را بیکطرف برده اند و آمر اسر شیرها و نشاد و ایشان شیرها را پیش الجان نهاده اند از لحظه دو شیره
شاه خواجه دمالش نزد بر دو سیل الطلس و هفتاد بار چه قلی و طرقو و دو ساوکی و چهار جاه و جهت خاتون او لمت آنقدر شد که مانند
کرده اند و سلطان احد و کوکجه و ارغدای هر یک هشت بالش نزد و شانزده الطلس و طرقو و ساوکی و هر یک از این سکس و با
خواتین نزد و چهار و صد بیه و هر کدام را دو جاه و خواجه عنایت الدین و اردوان زاج الدین بدهنی و هر یک هشت بالش نزد و شانزده
الطلس و طرقو و دو ساوکی و دو هر جاه و جهت هر یک از الجان میرزا الغ بیک که سلطانشاه و بخش ملک نام داشتند هشت بالش نزد
و سی چهار پادشاهی با آستر و بیست و چهار بار چه قلی و طرقو و دو ساوکی و دو اسب که یکی از الجاز نیز داشت و صد جوبه بیرق و بیست
و چهار کیر سر بهلوی شاهی و پنجهزار جاه داده اند و جهت خاتونان ایشان نیز قماشها نامزد کرده اند و الجان اشیا آنکه مرا صرف نموده ملاحظه
باز کشتند و مقاران آنجا یکی از خواتین مجوبه پادشاه وفات شد و در روزی که آنجمله سر بیلف داعیه نموده اند که در نزد یکی میدان
بر دکه عین بیجان راست شده از آتش و آتش در قصر پادشاه که نو ساخته بود افتاد و یکی کاهی که در طول هشتاد کز بود و در عرض بیست کز بود
بر ستونهای رکین تمام سوخت و آتش از آنجا کوکی که شست کز در و زیر و رسید و سرای پادشاهی نیز احتراق یافت و قریب و یک
نجاه خانه که متصل آنجا بود خاکستر کرده بود آب تا نازه یکر هر چند جهد نمودند آتش فرو نشست و پادشاه و امرا ملتفت آن
نشدند چه آن روز امرزه ذهای نیک دین ایشان بود و یکدیگر با تمی پیدا اشتند جهاز از پادشاه بخلاف رفت تضرع بسیار کرده و گفت خدای
اجان بر من غضب کرده و نکاه مرا صیبت با آنکس کاری بد کرده و بدر و مادر را بیازرده و ظلمی از من در وجود نیامده است و این
غضب چرا کشت و نمیدانم معلوم نشد که خاتون پادشاه را که مرده بود چکونه دفن کرده اند فرده اند که در خانی جهت مدفون خواتین مقطع
کوهی مقدر است و چون کی از ایشان بوده یا کوه بر ده و سر بر آنجا نهند و آسمان خاصه ایشان را در آنکوه رها کنند تا بر جوع جرا کنند و کرم
هیچکس نتوانند ایشان نشوند و در امرزه آنجا که نهایت و سیع می باشد بسیاری از دهقان و خواجه سرا از علو در بجاه از دکر زیاده داده
ساکن کرده اند و جهاز تمام شدن موعد ایشان هلاک فوت شوند الصد هشتاد زیاده پادشاه چهار بوکه الجان اجازت یافته در منتصف جمادی
الاول از خان بالیق بیرون آمدند و چون از آنجا بیاشان زهر اهی بوده بدستور وقت رفتن بهر بنر و بصر کرد رسیدند ایشان را ایام
داده اند و در ایجانها الاخ و عرابه تسلیم نمودند تا در هفدهم در بیست بشهر بکو رسیدند و حکام و بیوانیان بکو آمدند در وقت رفتن
از الجان کرفته بدفتر مرد نه زیاده و نقصان بدیشان رسانیده اند و در اشهر الجان میرزا ابراهیم سلطان و میرزا رستم کمار شیرازی
و اصفهان متوجه خان بالیق بودند شاه خواجه و مقاران خود و ماه را بخانات تامین نشان داده اند با یاران ایشان مدتی در بکو
مانده اند و منتصف محرم سنه ثمن و عشرین و ثمانمائه از بکو روانه شده و عوالمت و بایاها بوده بیست و یکم جمادی الاول بعقبه المکان
رسیده اند و از اجله الجان میرزا الغ بیک را سر قند چنین کرفته سایر آنجماعت بهرات خراسان روانه شدند و از آب امیر که کذشته عزم

رمضان بعلی رسیدند و از انجا صوب هراة خرامیده بآن دهم هفتاد بقبیل قایوسر میرزا شاهرخ استمداد یافتند و احوال ایشان بسطوری
بعرض رسانیدند **طمطراج** انجمله بلاد ترکست کویند خاصیت آن زمین آنست که هرچند باشتران بجهت ارند بکارت ایشان
مقاومت نماید و در بعضی نیج نظره دامنه کوه و ران بلاد و جشمها است بسکی شیرین و یکی شور و آب این دو چشمه در یکدیکر جمع میشود اما
بایکدیکر نمی آمیزد خانچه وجوی اینی بقدر جریان بی بلداب یکی شور است و یکی شیرین **شمیر** خانچه شهنامه فضلا مرقوم است
الهدیت علی الزمن و بنظر نامه مرقوم قلمرو سکین شاه کرده اینده الهکشمیر و لاسیما در وسط اقلیم چهارم و عرصه آنملک طولا سه افتاده
و از جمیع جوانب محفوف بجبال هند خوش هجات دهلی و تعضی بکرز بلاد هندا صال اند کوه شمالی بطرف بدخشان و موضع
خراسان و جوانبش بوسته مانند لیست که بحل وطن قوم اوغان و باشند و شرقیش مشهی میشود بیاه و از اطرفی نیت و ساحت طولان
عرصه آنجا هوا است از هدو شرب بالخاصه خرسنه تر دیکر بجهاد بیع است و عرصه ران از جانب جنوب تا هند شمالی بیست و پنج و در بعض
آن دشت هموار که میان کوهسار و نوع بلیده دهها قریه معموره هست مخترع بچشمها و آب عذوبت مآب و مزارها و بغارت ابیاب
و زبان زنه غالبه تلاوین دارد اکثر در تابی و فلایت ارکوهستان و هامون صد هزار قریه مزروعست و از آمارات جوت آب و هوای
کشمیر بکمال حسن رخسار و لطف شمایل خوبان آنجا فی در السنه و افواه ناظران سائر و اثاثی مثل کشته و در بعضی میدان بلاد هست مثل ایجوی
این رابکه کشته **رابعه** شاه هره بدیار کشمیر تعلق **خرم** و آلسپا کمش میرتوفی **آنخور** کردیج رسته کمش کویند کاندکی باز کشمیر
و در کوه و دشت کشمیر انواع انجار میوه دار است و اثمار بغایت خوب و سازکار و اکر چه سبب سردی هوا میوه ای که مسیوی مثل نارنج و لیمو
خرما حاصل نمیشود لیکن از کهسیرات تر دلیت حلی کنند و در وسط آن ولایت نهریست قدر تمام که خشکه بحکم آن جاری باشد و ماند جزیره
بغداد نهر زیده عظیم در میان آن بلد جریان دارد و عجب آنکه جهان آسیه و اوان از یک چشمه تربیع میسازند و سبقش هند از نوع است و اهالی
کشمیر میان نهر زیده بنیاد حجر بسته اند و راه آمد شد کشاده و هفت جسر از انجمله در بعض تعریف و این آب عبارت از کشمیر بیکه
آن نسب موضع دفانه وجد میخواند و آن آب و اهالی بوستان بآب جاده می پوشند و از مولتان و احدکه کشته در حد و دمه بدریای
عمان میریزد و آنه قاق حکما الهی آنکه معمار **والفیافها رولی** سوری از اسیات جبال چرا مون آنحضانی و سیع الحال کثیر
که اهالی آن زمین نسب آن سوراز تعرض اعدا فراغت دارند و در زمان آسیب آب و باران باز راه نیابد زیرا که معظم شوارع تمام
آن ولایت سرد ایوانیست یکی بطرف خراسان و یکی راهیست بغایت مضیق و دشوار حاجت نقل اجال و انتقال از راه برف و دواب
میرنمیشود و در یکی خواهند از راه چنین مجانی بدمه آزاد و رش کرفته طی عقبات اهوار نمایند تا بجایی رسند که آنجا دمه باشند بر
چهار پای بار قاکره و بلهی بصوب هند مناسب باطر نباشد و طریقی که بطرف بنت افتاده اکر چه هزاره و راه آسانتر ساخته اند
علفیست بهر بار و سلامت بر دیره زنجهار پای از اسر بغایت دشوار **والله اعلم بحقایق الامور والاسرار هراة** و افغان
عجایب انجار اصاره رکهستان بلدهٔ بهشت آثار و اسامی بایان این خطه فرخ و بس مقدار اخلاف بسیار کرده المذکور **ایراد** آن اقوال الخطه
لاتی ابتقام بیت ابو الحسین صفوای باسناد خرده روایت نموده که از کلا آنا مدینة العلم و علی بابها و فرموده که ایزد سبحانه و تعالی
در خراسان شهری ازو که آنرا هراة خوانند و حضرة الیه و ذوالقرنین از بلد و ابنا کرده اند و از جناب قدس الهی بر انشهر یک خوانده شد
و از شیخ ابو المظفر السمعانی منقولست که کفت روزی بزیارة هراة نشسته بودم و در راه الکه نشسته از روی اعتبار تأمل میکردم ناکاه خطر
بر من خاطر کشت و بر سید که در چه کاری کفتم در اندیشه روزکار ما بار آنجناب کفت ایخدمن این بلد را یاد دارم که بحری عظیم بود
و بازه بدم کرخشک شده و خار بسیار از آن بر سر بعد از آن مشاهده من کشت که کفت زاد و بنده و بالا مرحم که شهریست باین معموری
و هم از بعضی مرویست که زمین هراة در بای خاربه و حائی که اکنون چهار سو و هراست کرد لیست عظیم خطر نا ملتبه خانچه هر بیننده
که بانجا رسید بی خرمندی خرید آنکه حالا نیز موجب و بیان حکام هر سال کشتی عمر بسیاری از اراب جرا بود در انوضع نیز خاطر نمی رود

هر نیستی بابو خاصیتی ۞ و تاریخ هراة مذکورست که چون اسکندر فیلقوس بر دارا اسیبلا بانجه آورد اما از اخری نهاد در حین
طواف بیع سکون بنا هر هراة رسیده و آن زمان غیر قهندز بیع در اخرالی عمارت و آبادانی نبود و خاطر عاطر اسکندر بنا بی آمد که
در اقتراح شهر بیع حصین و حصاری بین طبع اخانه و مرده قهندز از هم آنکه اشارة الکلیف بکار زاید اطلاع خلاف نبود و عنوان شد که
رضای ما باین تاکید خاطر پادشاه ملک شد مرقوم نیت بنا بران اسکندر و تعمیر هراة مشاهده کشته و ران اشا از نت و مادرش مکتوبی رسید
مضمون آنکه جان استوار افتاد که اعیذ بوده که در خراسان تعمیر شهری و بنا دهی و ورده آنجا فی طریق اتفاق سلوک نمایند باید که
از خاک آن احیت بیش من و نسبتی بار احوال خوطان آن زمین استدلال نمایم و اسکندر بدیه خالت تر و ماد و نهاد و آن صحیفه حکیم
و نبود تا آنخاک اراده خانه شاک ساخته و صاحبی بر زمین تمکر کرده ایجان و دو بد اطلاع اشت و بر انفرش شانه رغبت اسکندر باحیای
آنشهر با شان در میان نهاد و فرمان کشد تعمیر آن ولایت بغایت بغایت است و زمره جانب تقصیر کرفته بر زبان آورده که ساختن هراة
مناسبت و مادر اسکندر ایشان را بجانب اضافه اوراده کفت و زاد ایشد تا کرت دیکر در بن باب مطارحه نمایم و چون روز دیکر
کاه علما روم بدرکاه حاجه کرکشد ملکه آنخاک را از انخانه بر داشته و نبود تا هان مسافه از اخاخه آنکاه آنجاخت طلبیده
حسن روز کشته در میان آورده و بحجج منقول الفظ و الهوج جزکر فند کر رای پادشاه عالیجاه مقرون صوابست و بنا شهر چنین
مستلزم نام نیک و مستوجب دوام ثواب آنکاه مادر اسکندر نامه بسر نوشت مضمون آنکه از انخاک استدلال کرده ام که اهالی آن زمین
مقبل الرای و مسلمون المزاج اند باید که درین امر با شان مشورت نمائی و بعبارت ان استمال فرمائی اسکندر بعد از مطالعه رقعه مادر
آغاز تعمیر آن بلدهٔ فاخره نمود و بر وجه دلخواه آنرا باتمام رسانید و هراة از سوانح ایام و سوالف شهور و اعوام بوسته مجمع اکابر
اسلام و مسکن علما اعلام و ماس طبقات انام و زنکاه طوایف خاص بوده و هست عمارتی بنا تاریخ و بنیاد و روضات بلاد
و زلال جاص کوثر شالش لب روی بکار خط خاک ساحت با کمش متبعان ایران راجین و از هاد و اطراف نمایان طرسا کمش
جنات تجری من تحتها الانهار لطافت آب جوشکو ارش مرتبه که هوای آرد بهشتی از نجالت ان قطرات شبنم
بجای آب فرو بارد و اعتدال هوای روح افزایش بشاکه نسیم بهشتی از عزت آن مضطرب مهر سود و دیده سواد روشنی از
روضه ارم در کلشانه و تمثال کلشن از انواع سنبل نشاد و عطر سا نوز **شعر** چه باغ ارم باحسن و دلکشای
چه حسن فلک عرصه ارش جانفزای ۞ مروح صبا از نسیم کلش ۞ معطر هوا از دم سنبلش ۞ و زخانش طوبی صفت سر بسر
بداورده از اوج افلاک سر ۞ سیوهای لطافت آمیش شیرین تر از شیر جان و سبزهای نعیم سایه نشین دلربا تر از خط
عذار جانان **نظم** چه خط بتان سبزه اش دلفریب ۞ عذار بسایه از و دیده زیب ۞ بود عطر کلهاش آرام دل
شود حاصل از بوی اش کام دل ۞ و این بلده جنت صفت در زمان فرخنده نشان خاقان سعید شاهرخ میرزا بکمال معموری و آبادانی
رسید و در ایام سلطنت خاقان منصور سلطان الخضیر میرزا بیشتر از بیشتر بقاع خیر احداث نافیه و زیادت و عمارتش در افزوده
و چون هست آن پادشاه و ارکان دولتش باغات و بساتین بهشت آئین مخترع بر مقصود دلپذیر صفت نضارت و تعمیر بدیع
و دران دیار کثرت خلایق و وفور جامع مواضع جدید الجلیه که ساحت کوه و دشت مین تضایق کرفته و آنرا بالغ دران
اوان از قریه پاشان تا اقلان که چهار فرسخ مسافتست در طول و از دره و دیه ادران تا پل مالان که قریب و فرسخ است در
عرض تمامی فضای سایبان فضای بلغ و بستان و حظیره و کلستان شده بود و از کثرت بقاع و دکش و زراعت عمارات و فروش
آن فرصه و سیر عبرت از ان طارم فیروزه کون که در مین سیفود بکو از قصیده کوسیه تا اندیه کرسی فرخ است باغات و حظایر و
قصور و دکانات آن بلدهٔ سوده آثار بیکدیکر اتصال داشت و هر جهان دیده و فضل بهار بر انوضع نضارت آثار عرض نمود
بهشت عدن را دیده باشد شاهد کرده حکایت کلستان ارم را افسانه موهوم میپندارند **شعر** همه در خرمی بستان بهار

کشته و دیدها بهار کنار * از سپهرش رضا نه دوده عار * وجون ایام رعیت پروری سلاجقه بحوزی
و در خراسان باختلال انجامید و آن ملکت بجهة خان شیبانی متملکه دید حاجی ارغون بکالیت سابقه مستفاد میشود و برای تمام بعمارات
نقاع خیر و باغات و بساتین اوراه یافت و بواسطه روج ظلم و تعدی و غلاء متفرق گشت اما آنجا لاجرم معدلت و دهش خانی و ضبط
مکوست ترتیب اسباب کشی و رسانی بعون حضرت مالک بنا جیب الاقلی بار دیگر سواد هراة بجایت معموری و آبادانی رسید و ریاض امید
ارباب حاجات و گلزار مراد اصحاب متمنات از نجات سحاب عاطفت ناضر گردید و مضمون همایون بلدة طیبة و رب غفور
در شان او صادق آید و هوای راحت فزای روضة الماء مهیا اصطلال وصف بساتینش را ادا نمی نماید و اجله عمارات نادر مثال
هراة جریب کرباس هراة رود بستر اند و آنحضرت را بالا لاد کوید و بالا لان سنی است بر بیت و شرخ خان که از خشت پخته و سنگ و آهک
ساخته شده است و در بیج بلدان انواع نذکر هست که بانی آنجا کیست و آنچه را لسنه و افواه استماع می افتد آنست که صفیه سوه الدین
ناکره است و درین حین که خاطر بلاغت این محرر لفظ ما لان قیام نمی نماید حکایتی غریب بخاطر رسیده مثبت گردید عقلت که در ایام حکومت
عبد الله طاهر جماعتی مجوس در هراة منتقل مسجدی آتشکده داشتند و چون جزیره سیاه اند کسی متعرض ایشان نمیشد و روزی یکی از ایشان که
در قریه لان سکنی داشت علی الغفلة اصنام سیر ساخت در اثنای مجلس بعظ گفت و درین شهر اسلام صفیه مهر که مسجد و آتشکده جلوی یکدیگر است
و اهل اسلام در موضع ایشور بت اهالی وقت اقامی نماید از شنیدن این سخن نایره غضب مسلمانان التهاب افروخته گشت بی تحقیق مسجد و آتشکده
خراب ساختند و هامش مسجدی جدید بجای آن مسجد و آتشکده طرح انداختند و چون مسلح اخراج خطاب سر بر آورده و آن
مسجد قدیم و آتشکده خویش نشان ندیدند و دو هیبت بر وزنه ملح ایشان تصاعد نمود و حقیقت حال را معلوم کرده ارهراة بیشاپور رفتند
و نزد عبد الله داد خواهی نمودند و عبد الله بن طاهر جمعی از مردم این رجعة حقیقی آنحضرت بهراة فرستاد و جماعت را بر معتمد از نفس هراة و
توابع محل گشتند و گواهی دادند که ما مسجد الجامع ابن مسجد را مهندس کیفیت که حالا واقع است در ایام قبل این در موضع نه آتشکده بود و مسجد
دیگر است اصحاب الله و ستاره بیان باز نشان از کواهان در اداء شهادت و اراجع کردند و از نوادر موضع توابع هراة یکی آکوریه لان
داعی که در بیج فرجیان بلد است که هیبت که در دن شکاف عظیم ظاهر گشته بصورت صفه که بخاطر بیاید کرده اند و سه ستون از سقف آنصفه
سنگین آب و چکد بنا بر آن موضع کوچک در بر او موضعی که آب از انجا میریخت ساخته اند و سابقا اجانا ماهی بر رنگ و الحوض مرو میشد
و بیان مرده شهر ده انست که هر کس حاجتی داشته باشد چون در الحوض گرد و آن ماهی را بر چند حاجتش و اکرم و الا فلا و آن موضع
بخلوت جیاس مشهور است و بر سنگ ریم سیر بر دو جلبغا رود بر شیر اند که چون دو زیت و کوشت زیت و زیت مسجد جامع هراة
و سایر عمارات این بلدة نزهت سمات در رساله مآثر الملوک و حالة ما احسن الاخبار حسن تعین بلغه در تعیفات قلم را بحسن انجام
بقعاد و توصیف آن تقاع پرداخت و عنان یاز الصور بمعنی بکرار الاد اقلیم رابع مطلق ساخت جیلان و لایتیست مشتبه
جبال سیم آثار و عقبات بسیار و در شوارع اطراف و منها آن تشابک انجار بنیر است که مسافر شمال بصیا از فرود و فراز آب
امان و خیزان می کذرد و آب بنیر فشار او چون بطبیعت بسیار از هیچ طرف عقبات آن راه بیرون نمیرد **نظم** بر جانش بیشها چند ذات
بهم رشته شاخ بر شاخ شاخ * و چون آن ولایت منفصل بدیاست و دشت و جبال آن مزار بیشهای آب بلاد انجا پیوسته در هوای
صافی آن نابر چون کفار بلیک کوه هر بارست و قوا آن قطار اطار دران دیار در ایام بهار زیاده از سایر بلاد و امصار و مکث کیلانات
متعم بود و قیاست قشون لاهجان و توابع آن و قصبه بشت و بزین و لواحق آن دو هر یک ازین دو ولایت جدا کی علیحده است و اطلاق کیلانات
در اغلب اوقات بر نخ و ماهی و کاب کوشت مرغ ترتیب یابد و چون در کشت کوسفند در آن ولایت صدر و قیمه ساند کوید در کیلانات
چند شاخ زنبو سند باران بارد و کاه مردم با صطرار نمی آمد که در شب آواز شغال نشنوند و سلک تاک کدا نمیه اسعاد باران نمیکرد باید
و هر اسکنف شود ذکر باران نحو بقدر و تقاضا بسیاب البلدان آورده کمن ابر کاه بر اشیدند بوده بقول ایکه و تا آنکه آن ولایت اقام

و کیلات بیفتی بر اشاهد کرده و آنستم که مطابق واقعست **آذربیجان** مملکتیست وسیع مشتمل بلاد معمور و قصبات موفور
و دار الملک آن ولایت تبریز است **تبریز** بعقیده صاحب نزهة القلوب و مؤلف عجایب البلدان از اقلیم چهارم است و بزعم راقم
تقویم البلدان از اقلیم پنجم و یکی از کتب معتبره نظر در اورده که تبریز را خیر خاتون زوجه هارون الرشید بود تا نمود و بعد از چند کاه مزار
انهدام بمانی آن زاده الخیر ستوکل عباسی تجدید عمارت آن پرداخت و در ایام دولت القایم بامر الله در رابع عشر صفر سنه اربع و ثلثین و اربعمائه
ابو طاهر محمد بن شیرانی تبریزی را کفت است محمد زلزله آن عظیم بسکان شهر میرسد تا باران و اردیه تخریج مردم از دیوار بست تبریز نمانند
و زمره انقیاد حکم کرده و فرمود بموجب کلمه کذب المحقون و بیت الکعبه عملی دند و تعجب غازی دانشمند زلزله واقع شده پیش از چهل روز
کمی و بیشی خالک ماه اکرد بند و در روز دیکر حاکم آذربیجان مقصد و عمارت آن بلد کشت ابو طاهر ساعتی اخبار کرده که طالع وقت برج عقرب
بوده و کفت چون درین ساعت بنیاد کار کرده بید بعد از زلزله انهدام بمانی آنحضرت راه غزا هدایت فرمان هلاکو خان و اولاد
در تبریز خیار عمارت عالیه ساخته شد که شرح آن بتصدیق نیست و درین تاریخ بعون سنه ثلثین و ستمائه بحری بمن سعدت نواب کامیاب
شاهی تبریز موفور بلاد ربع مسکوست و در اسطه و نزه عمارت و زراعت عشرت افزای فضای بوقلون کوی کلا **ادخلوها بسلام آمنین**
آیتست در شان او و کرید **جنة عرضها السموات** کلماو از محنت ساخت جنت نشان او **نظم** آب جیحون آبش از لال سلسبیل
عرصه جنت بحسن زابهشت جاودان * آب وباد او وسیع چون باد سیع و آب خضر * باد جانبخش جرجان و آب دلجویش روان
و در تبریز باغستان فراوانست و اکثر اثمار و انجار شرط طافت رشاک میوه بسیار بمان اثمار هایش در زمستان نهایت سرد میشود
حالیه در بعضی از سواد او روت هوا و کثرت بلند کی و بیتعبر سرد کرد و سرما مرد و مرم بسهولت تر و رفتن اند کرد تا ترین تبریز باید
زمستان آنرو تد و سایر تبریز بیت آنصل و ریاضها کی در تبریز بنیت ساخته اند تبریز خمایند و در وقت مسوی هوا در زمان تابستان
بغراغت اوقات میکذرانند و چون اکثر مردم تبریز افیون تجرع زنند و مصلح هر کس ایشان تجرع کرد بعراب دشت شوند و بعد از بیش کم
کیفیت ایشان رسید باشد اکر از کسی صدمه شام شوند بیان تواضع و ملایمت جواب کویند و مشهور است که تبریز ایام صاحب بخوت
و کبر باشند و بعد عت ظلمای بجهت و مومت ایشان راه یابد تا علی هذا یکی از شعرا این رباعی خطاب کرده **رباعی** هر کز نشوی طیع تبریز درست
مغز نه هر جهان و تبریز بوست * آنرا که بدو سوی نیاز صادق * کر تبریز جست که تبریز بوست * و مولانا بهام الدین تبریزی در جواب
این رباعی فرمایند **رباعیه** تبریز نکو و هر چه آنجا نکوست * مغز نه هر جهان و آن ایشان را پوست * باطبع مخالف الدین موافق نشوند
هر کز نشوی و نشد یاد بوان دوست **اردبیل** ازین حیث که مسکن ذریة الاصفیاء قدوة الاولیا شیخ صفی الحق والصفه والدین
و اولاد کرام شیخ الاسلام حضرت بوده است بعضی بر دعا و قبلا اقا بطوایف بنی آدم است و ارسال بعد دوست ما و الطاف هر احسوست
و کثرت انجار میوه دار و فوراثار حلاوت آثار معروف در عجایب البلدان مسطورست که در چه دور ارسال سکیست و دیست من
تخیا و در رسالت شاه که الهی دران تاثیر میکند و کرکاه اهل اردبیل بخالج میشوند آتش مرا کاوا کرده میشر میزند و مادام که
آن شهر دران بلد باشد قطرات مطر و رفضان بوده و چون اورا باز بیرون نقل کنند باران نشکن باید و حالا اردبیل و کال معموری و
آبادانیست و محلی و امن اشراف بطوایف اصناف در مشاهد عظما و مراقد جنت آسا و ذخیرة الاخیار آشار الیه و در بیت آمات تبرکش
بوسته خان احسان کسترده ماند و هوا مرده آن شده بر منبر صلای ضیافت خاص و عام در داده **بیت** در ضیافت خانه خوان نزلش
منع نیست * در شادت و صلا در داده خوان انداخته **سلا** از شاهراه بلاد عراق عجم است و بقل نشو و مای بسیاری
از اشراف سابق آدم انهار و نزهتاش از آب عذوبت مآب مالا مال و هوای فضای روح افزایش در کمال لطافت و اعتدال ذا امن
پاکیزه و نظافت پاکیزه مزاج انسین مریوم و سکر بهار آن تبریز از غایت جودت بحرفت حقوق لاکب و آن بلده فاخره راهین شرف
پسندیده است که مشاهیر و مصاحب دولتیست که رعایت صاحب معدلتش اطراف ممالک خراسان اعجاز کلمه صفت و اوصاف تبریز نمی

کرفته بود در خصوصیت و خضارت رشک کلاه خانه چین و هیئت ساخت سپهر برین ساخته و معمار رای عالم آرایش تقویر دعا بر دوین
و تاسیس قواعد سلک خاتم النبیین بوده اختر از مآثر طبع نقاد بزمی مهام اظهار ناظم بخوری در سلک نظام منظم و ارمیاس تدبیر اصابت
تقدیرش امور ساختمان ساعد بیت پر دوری و وجه مراد مرتسم **شعر** بشر و بعقل و دین نزا ٭ از جو و نیلت میشود اندر
ماه عالم نوره در شتاب ٭ رای تو مشرق و جلی اند ٭ یعنی آصف بصفت نیا و عالیجاه مرد رجع اقتدار سلاطین سکاه کهف الدنیا والدین ملاذ
الفقرا والمساکین **بیت** حبیب الله آن عالیجناب ٭ که عدلش داد عالم را تطالی ٭ تحت مآثر صفت و شاعت یا من زافه
و چون خانه و ناخه بحلات آمد شهیب السدیه ذکر آثار جیره و الحوار بسیدنا این صاحب حشمت صفیلت پرور و زین و محل است در تعظیم
زیاده از این محرر منبع و ثنا بلق اقدام مستفاد و ابواب تقریر عبارت کوهی در حد و ده ساوه است یکتا بید در عجایب البلدان مسطور است که
در نواحی آن بلده جبلی است که چون یک تیر پرتاب بالا دو بالوی مرتبه که کجا این هر آن کس داشته باشد نظر دمایه و متصل آن ابو اسحق
دیگر است که از سقف آن چها رسنگ بیرون آمده است میان پستان سنان و از سر سنان بیوسته آب بیرون میخیزد و چهار هم لصلا
مرغی نشیند و سنوطان الدیلم که در از سر ساخته از آن پستان بیرون آب بیرون میزد اما چون کاری آن را میکرد انتشار آن خشک
شده و در دیوان سوبیفیت که معنی از مرآن کنا ده است و معنی تنگ و نزع اهل ساوه آنست که هر هزار ندی که رسید باشد در آن
مفقد در تولد نیفت و کم او را شدی نباشد در تقویم اهل خلیا بد **قزوین** در سلک اعاظم بلاد ربع مشمول است و مولف عجایب
البلدان و صاحب تابع که کرده در شان آن بلده احادیث روایت کرده اند اما اکثر آن اخبار در مذمت آن فضیلت آثار و حجت نه پرسنه
و در آن بلده باغات و مبانی موفور است و مردم آنجا بی بصفت مروت و اضافت شهید کوشند که بهره در ظاهر قزوین معروف
علیحده دارند و چون دواب اشتار از ربع الطرف عارض شود آنجا برند و در جانب جب و برات بکرد اند تا آن دلبران از غایت
بلد **قم** شهری بزرگست در میان ساوه و اصفهان و در ایام سابقه در آن بلده طلسمی ساخته بود که مردم آنجا را از ضرر
ضرری نمیرسید و در آن ناحیه کوهیست که از بسیاری چشمه و عقارب صعود بر آن امکان ندارد در عجایب البلدان مسطور است که عرض
در قم اصلا موی نمیدهد و نزد یک با آنشهر وادیست که آنجا بوز بسیار باشد **نهاوند** شهریست قدیمی و مرتبه صاحب عجایب
البلدان آنجا بلده ایتاهای زنج است و نامش در اصل بوج آوند بوده که کثرت استعمال نهاوند مشهور گوشید و در کوه نهاوند سنگیست
عظیم و هر کس را غایبی باشد یا مرضی و خواهد که از خلاصت حالش وقوف یابد نزد ملک آن سنگ رود و بیت اسکنان احوال آنکس
شب آنجا سر بر آمد سر انجام مشتری بجواب بیند و آنچه می تعلق کند **همدان** شهریست رفیع الشان و بلدی عظیم المنافست
و هوائی خوب و آبی مرغوب دارد در عجایب البلدان مسطور است که دراز سابقه هوای همدان در غایت سرد بوده و بلدی بزرگ
در آن بلد بر قبر شیخ الفقهاء طیلسان بوجه حق با کفت حیلتی ساز که شدت بود و کثرت بلد زکی و دین سر منفی کرد شود و صحیح
شهر ساخته طلسم بسیاری سرما و برف از همدان مندفع کرده اند و بعضی از فضلا و اعتقاد آنکه طلسم مذکور اخلاط اعمال لیس آنکس
شهر رود نزدیک مهمیات و در آن بلده تاکیست که سالی یکبار زاده و سالی دیگر سوه و مرج زنبک که در بعضی که موازی
جو زیست و مشهور خانست که در شهر و در زمد و آنجا قلیل الوقوع باشد **سنوی** بر شهریست در حد اصفهان و نزدیک بصحرای قم
صاحب تحفة الغرایب گوید که در سنوی طاحونه ایست تا موی لات و اولات آن بجمع از سنگ و چون آسیا باز خواهد که آن آسیا را
که مش از امیتند زبان را ذکر اسکن بحق بر نیز فی الحال ساکن گردد و مرکز آسیا بان از سنگی که داشته باشد و فراغت یافته گوید که
از مرم خوی فارغ گشتم ٭ از آسیا و حرکت آید **بغداد** بقعه صاحب عجایب البلدان در اهل اقلیم ثالث شمرده الذو بنا عجیب در
مجلد دو بر سر تو و چهار حصه خشت و گشت بغداد را بوجه مسطور و اینقی بنا نموده و مبلغ هزار و هزار دینار و چهار سال صرف
و مسطور است که بعضی تنجیم خود نیا بعد ساعتی اختیار کرده و ربع طالع را قرار نهاده و چون بعرض مصور رسید که این طالع و طلسمات

بروقوع

بر وقوع و فور عمارت طولانیها و اجتماع خلایق در این شهر و ایمن بودن متوطنان آنجا تا زمان اعدا و بهترین مدلولات این ساعت
آنست که هر کس نوبت خلف از این شهر انفاق نیفتد مقصور بسر و گشت گفت الحمد لله علی ذلک و فی الواقع اکثر این حکام موافق
تقدیر افتاده زیاده بر پانصد سال اعدا مرجع خلایق آفاق بوده و اکثر خلفا در خیر آنشهر از عالم خلف بوده اند زیرا که مقصود
در این مومن وفات یافت و مهدی و راسیان و هادی و بصحی آباد و رشید و طوس و امین در سایر که موضعیت در شرقی بغداد
و معتصم و واثق و متوکل و منتصر و سادره و قبر علی هذا غالب که در بغداد و کار و جلز سیخ است تواند صدکه هم جایی که آنجا
شوید یا کبر و الحوار و ت شود و در سایر مواضع کاد و جلا کرد قصا رو کند جا سر بان لطافت و طراوت نماید و چون وجه خیر و سایر
حالات بغداد از حضر بحکایات کاشته شد و صریح و میشد در تقام سلوک تعریق اختصار مناسب نبود **الاقلیم الخامس**
صاحب این اقلیم هر دولت و بلاد سوطان آنطاق سعید پوست باشند و اقلیم عرض از جانب مشرق ابتدا یافته و بوسط بلاد ترکستان و
ماوراء النهر گذرند و در انجا چون فاطع کند در شمال بلاد خراسان و بحستان و کرمان و فارس و بوسط بلاد عراق و شمال عراق و چون آمد آنجا
و بوسط رسید بلاد روم و جزایر یونان گذرند پس چون نه هیکل الزهره و میان بلدان لذلک شتر بحر ابقا فارس مشی شود بعضی از
غربیان اقلیم بر چون که مسطور میکرده **هرقند** و اما الملک ماوراء النهر است و سکر شهر آسیه دان و بخارا سوده اند اول
باشد و آن بلده در میان حضره صاحب قران امیر تیمور کرکان بهایت معموری رسید بود چنانچه از کثرت بلاد ربع مسکون بزیده عمارت و جمعیت
نماز و مشتی سینه و بعضی از کتب مسطور است که از قدیم الایام در بعضه موقد قلعه بود مسافت مدت بر چهار هزار قدم و چون آن قلعه
شهد گشت کرشاسف بالخار رسید و مقارن وصول نیز از دو الخ شده دیوار که آنا جنید قلعه بانی ماند بود بشاد و یکی عظیم خاکسر
کرشاسف از تاریخ تحقیق عمارت آنقلعه کرده و کشتاسب بن لهراسب بنیه و ایام سلطنت خود و بعضی از مسالک جلد بجا آورده و چون
نوبت جهانگیری باسکندر رسید در ایام صرف شهر بزرگ معمور کرده اند و در وقت سلطنت ملوک طوایف جزئی که اقوا بنا عین بود
بر ماوراء النهر استیلا یافته آنشهر و ایران ساخت و مردم آن دیار را شمرکند گفتند و لعجایب این قطعه را معرب ساخته نام آنحضرت
سمرقند قرار یافت **روم** مملکتیست در غایت وسعت مشتمل بر صنوف نعمت و در اطراف آن بلاد معادن و زر و نقره بسیار باشد
و در بعضی از کتب نظر رسیده که در روم حصنی است و در اخبار خاطر که صورت فرنی بریک دیوار آن نقش کرده اند که ساعت ساعت
و م خود را حرکت می دهد و رسالت الحاد الملک مسطور است که ملوک روم را خاطر بود منقل و هیچ لمیا از قلعه آنا کشوری بلکه قلعی
دیگر اضافه نموده و تا حیث و چهار قبل بر در آنجا جمع آمد و چون نوبت حکومت بآخر بلوک روم رسید او را عذر شد که قفل لها
بکشاید و حقیقت آنخانه معلوم نماید و هر چند سافت و علما نصاری او را از تحرکت مانع آمدند بجائی نرسید و چون در آنخانه بالذکر که
تمثال چند و بیرقات اعراب بعضی شمر و اوره بره بر اسب نشسته و بحسب اتفاق در آن اوان سلطان لشکر روم کشیده تو آن
بلاد را مسخر کرده اند **کاج** حصاریست و حد و در روم بر دو منتک بارهٔ طلد تقویه بذیر و فتاحت استحکام و استواری از
اطراف آفاق جمعا شهار که فرستاد انعراب آنکه در امر زمین هر سال بفصل ربیع آنار بهار سر و زر و منافع طبع و صفاء خضر نکهت و هوا
در زمین آمده و در بهار اکبر بند و نبات سوده کرده و در اوان و ظروف ذخیره سازند و از آن بلوب و هر چه در آن سر و زر قرار نشود جاسوس
بدرنک شده بر وان نماید **قیصریه** شهریست بزرگست در بلاد روم مرداس کوهی افتاده و سلطان علاء الدین کیقباد حلجی
سور قلعه آنرا از سنک تراشیده ترتیب داده و در عجایب البلدان مسطور است که بلیناس حکیم در قیصریه جهانی ساخته بود که بر در بعضی
مرغ کرم میشد **یونان** ولایتیست متصل روم و مولد و منشا اکثر حکما آنسرزمین بوده است و در عجایب البلدان مسطور است که
هر کس در یونان چیزی حفظ کند هر گز آن خاطر نیز فراموش نشود و هر که چیزی فراموش کرده باشد چون بآنجا رسد بخاطر می آید **ارمنیه**
ناحیتی است و بسیار از بلدان و روم و بسیاری از غرایب و عجایب البلدان در عجایب البلدان از تحفة الغرایب مسطور است که

دوار سنه آتشکده ایست سطح آن از صاروج و میانش از نمس و در بین او دمار از حوضیست بنایات از سنگ رخام و در آن آتشکده ظاهر
باشد و هرگاه هشتاد سال شود آنجماعت و الخانه آتش افروزند و حکمی بر آب بخرس مسئول سازند هنا بجز آب را میزاب در اعضو زیر
پس آن آب را از حوض بر کرفته بر الواح آتشکده باشند و هنوز دین شغل باشند که برد و هوا بدر آید و چنان باران باید که سطح آتشکده
و حوض از آن آب پر شود و از آب پاک سالها کذرد **انبلس** ملکی است عظیم و جانب غربی مشتمل بر عجایب و غرایب
و عجایب الحلوات سطوریست که در اولیات مدینه سر بالی که آنرا بادیه الفل خوانند طلسم اسبوی و مردی ساخته اند و در آنجا آباد انی
کرده اند هر که خواهد که از آن مرد کذرد بدست اشارت کند که مکذر و اکر در دکان جان ملفت نشوند و کذرند در آنجا موجود چنان
باشند هر یک بدار سکی آمده در اهلاک سازند و هم در آن دیار کیفیت است و در حش آن درخت زیتونی و چشمه و رسالی کیاه آب
از آن چشمه بیرون آید و درخت راستی هد و هم در آن و در آن درخت بر دهد و آنقدر زیتون حاصل شود که بکیال و جهه معاش
اهل کفیت را وافی باشد و نره در آن نواحی آب ناحیه بر اجهة سماد و نظر بر فت کند و کاه دانه **شنزه** شهریست و ابلس
بر ساحل بحر و در آن بلده سیبها حاصل میشود که دو آن سه شهر باشد و شنزه را در سنه ار یوس و سائر کفار و زنان متصرف کشتند
تفلیس مدینه ایست در غایت حصانت در جمله بلاد کفار و بانی آن نوشیروانست و در آن بلده اهل اسلام و نصاری ساکن
باشند جز اعیز از بجانب آنرا از اهل مسلم رسد و آنطرف دیکر صوت ناقوس و عجایب البلدان سطوریست که در تفلیس حلوی بود کزی
لطیف و حش آتش هر اش و بغایت حلاوت باشد زیرا که آن کرما بدار الاسلام چشمها کرم ساخته اند و آن حمام با اهل اسلام اختصاص دارد
و کفار آنجا در نیشوانند رفت **الاقلیم السادس** صاحب این اقلیم عطارد است و مریخ هم آنجا و اسم الدین باشد و سبا اقلیم
ششم از مشرق بود و از شمال بلاد یاجوج و ماجوج و بلاد خاقان و کجلک و اسفجاب کذرد پس بر بعضی از نواحی جزایر و محل بلاد
و شمال قسطنطنیه و وسط بلاد طلیطله کذرد و بر جزیره بحر صقالبه و خالی از بلاد کذرد تا بحر اعظم است شهری دیکر از بلاد بحر
عزیز این اقلیم **قسطنطنیه** است و آن شهریست در غایت وسعت و متانت سر طوفی را در دیا احاطه نموده در کتاب عزیزی
سطوریست که از نقاع سور قسطنطنیه بیست و یک زرع است و آن شهر بر سه ایوان و زراع اشتمال دارد و در اوقات سابقه در آن بلده
کنیسه بوده که عود و عمود عظیم در سیصد کز طول و ده کز چون بر آن نصب کرده بودند و بر سر عود فاریجاز نصر بر دیوهم از انجنس منصوب ساخته
و در دیکر ستون آشوار کز بود و دست دیکر بر ستون نوشته و صورتی بود که کویا اشارت بآن دست دیکر میکرد قیل ان ذلک صنم قسطنطین
باسی هذا البلد و در عجایب البلدان سطوریست که در قسطنطنیه مناریست که مستحکم است قواعد آن با آهن و ارزیز و هرکاه باد در آن
آید میل در آن نظاهر شود و مردم در وقت میلان آنماره جوز و سعالی و غیره ذلک در آن بنهند و چون باد ساکن شود و سناره
بحالت خود آید آن شیدا از انجا بیرون توان آورد و صاحب تحفة الغرایب آورده است که در حدود قسطنطنیه قریه ایست و در آن قریه
خانه ایست از سنک و در آن خانه تمثال رجال و نسوان و خیول و بغال و حمیر افتاده و هر کس را عضوی بدیده آید یا تجریح شود یا آنخانه را
آتش زند صورتی که شبیه باشد بالذی الحال آن جریح بلوح حیوت رسد یا بدو آنعضو بدان دار شهر و بخرابت و قسطنطنیه
چو سنه در نظر نصر انیان بی بود تا آنکه سلطان محمد روی فتح نمود و کلیسی او ایران ساخته جای آن مساجد و معابد بنا فرمود
الاقلیم السابع این اقلیم تحت مشتری و لون تمام سکانش میان صفرت و بیاض باشد و ابتدای اقلیم ششم نیز از
مشرقست و از انجا بلاد یاجوج و ماجوج کذرد و از بلاد اعمار عمارت آنا این اقلیم یکی **بلغار** است که در نهایت عمارات
خالی واقع شده و بلغار شهر طویل عریض است و تردیات بر دو آبی در دو طرف هوا در بلغار بسیار است که در حوالی آن اصلا دیدن
نیست در عجایب البلدان سطوریست که سور بلغار از چوب بلوطست و از انجا تا قسطنطنیه دو ماهه راه است و نهار اطول انجا
هشت ساعتست و شب اقصر آن بیازده چهار ساعت و چون اقلیم سریع السیر از تعداد شهر از عجایب بعضی بلاد باز پرداخت فرمود که

در بحر

در بحر مخوف دری مشاهده کشتی نوشتن غرایب عجایب اینش ظاهر ساخت **ذکر جزایر بحار و انهار که قطع آنست**
قدر حصر بیرون کار در عجایب سیاحت بحار انجا مخفی نماند هر که انجا را اهل الخلد سیاحت و همچنان آب و مد و جزر
و نبات و نقصان آن از انجا است اما سبب همچنان آب شکلات فلکی و اشد کواکبست که بر سطح آن واقع و انتقالات کواکب اقمر
و وصال او فنا را بعضه در بن باب بازی عظیم دارد و همچنان آب در بحار سیال همچنان اخلاط است و در بدن آدمی نما علت مد و جزر آب
در بیشتر قعور دریاها سکه آن ریک باشد و چون ماه در برابر سد رسد و اشراق جزر در ایجاد آن افکند شعاع او بدان انجا زیاده
رحمت نموده آب را کرم سازد و چون آب بواسطه حرارت لطافت پیدا کند تحلیل شده بخاری و سبب تولید تابان و تبخیر آمد صاحب شفا
و حاشی بر مجوب باشد تا وقتی که فتوانی بر وسط السماء زایل نشود آنجا مرغ علیان و مد تسکین یابد و اجزای آب بقوام آید و جزر بحار دست
از بی حال باشد و اجزای جزر فتوانی بر آید و حاسبان قوی شریفه مد بنیاد شود با نظر بقدر که کشف الله تا وقتی که قعر و بقعه الارض بوسط
السماء رسد باز آغاز جزر باشد و در شبانروزی دو نوبت مد و جزر و تبخیر باید و انفاق اکثر و افعال سالک و مالک بحار عظیم و بیع
مسکون بغایت بحر الهند و بحر الشام و بحر المغرب و بحر بنطس و بحر طبرستان **انابحر الهند** که آنرا بحر السند و بحر فارس و بحر عمان
و بحر چین نیز کویند طول آن از حوض چین تا بحر حبشه و هر او شنقد و متصل و شش و بیع است و از خلیج شیعه و سوی بیع خوالیت
از خط استوا یافته و در جنوب خط استوا است که داخل اقالیم سبعه نیست و بیت و بیع شهر این دریا بیان عالم و بیاید و آنرا خلیج هروی
و خلیج احمر و خلیج فارس و خلیج هند و خلیج اخضر خوانند و در این دریا بیست هزار جزیره است و بعضی از آن جزایر بسند و اخذ
منافع می کنند و بعضی دیکر بواسطه اسناد طریق نمیتوانند رسید **انابحر الشام** که آنرا بحر الروم و بحر الرم و بحر الابیض و بحر الاکبر نیز خوانند
طولش از مغرب تا مشرق هزار و ششصد فرسخ و عرضش آنجا محیط بوده سه فرسخست و در شعر از این دریا بیان اقالیم سبعه دارد
یکی را خلیج آمد پیش و دیکر را خلیج یونان کویند و در این بحر دو بیست و شصت و دو جزیره معمور است که تجار بحار و انجا رسیده اند و بعضی
جزایر دیکر دارد که کسی بانجا نمیتواند رفت **انابحر المغرب** که آنرا دریا الاندلس و بحر الحجر و بحر الاسود و بحر الاکبر نیز خوانند تا
از منتهای جنوب از برابر ارض السودانست و بر حد دو سوس و بلاد لمتونه و بر مکه و مدینه و بجانب مشرق جاری بوده و برابر اهل غرب مسکون
عبور کند تا بحر اعظم منتهی شود و در نهایة الادراک مذکور است که بحر اوقیانوس این دریاست و مغایر و مراکب بخاریست تلاطم
تلاطم امواج و کثرت تلاطم در این بحر جریان نیابد مکر آنکه قرب صواعق این بحر بسند و الذی مستفق کردند صاحب عجایب البحار که کوکب
در این بحر بر نیست که آنرا بحر الجزیره کویند و آن نحلی باشد که بر عهد باین دریا بیوند و در انجا اماره ماخذ انا بحر خالص که از نقاط
صدف رست و در حوالی آن جزیره ایست بغایت معمور آب این دریا بشکل غریب بهم متصل میشود حتا بخار هنکام طلوع آفتاب تا وقت
زوال ابحر بر بالا کیرد و بحر هند نیز و از زوال تا غروب عکس باشد و دو شعر از بحر مغرب بعمور ارض دارد یکی را خلیج الاندلس
و دیکر را خلیج محیط خوانند و نیز بعد در جریان سفاین حال جزایر این دریا معلوم نیست و بحر ایام حالات در این بحر معمور است
انابحر خطر که آنرا بحر طبرستان و بحر الوس نیز کویند از عقبه قسطنطنیه بر بحر الجاست و طول این دریا تقریبا صاحب
نهایت الادراک چهار صد و سی فرسخ باشد و در این بحر جزایر سیارست که در اکثر آنها صنع حیوانات عرب بالاشکال مهیبة الصور
باشند و از آن جزایر بخار منافع بلند و از این بحر دو شعبه باقلیم سعده دارد یکی قرب بحر جزیره سودان و دیکر شعبه که آنرا خلیج فرنک کویند
انابحر طبرستان که آنرا دریای کیلان و بحر کرکان و دریای باب الابواب و بحر جزیره خوانند طولی این دریا از اسکون استاد
بافته طرف دیلم و طبرستان و باب الابواب و شروان و دریا آخر بکذره و ما اسکون منتهی شود و آنرا بمسالک کویند که در کوب
این دریا خطر عظیم دارد و حوادث بسیار در آن باشد و در این دریا بیست و چهار جزیره است و بعضی از آن جزایر بخار سفید و سیاه حاصل کرده **انابحار سفار و خلیجات و بحیرات و طلایع** در بیع سکون بسیارست و از انجا که

بعضی که بر بعضی امتیاز دارد اختصار میرود **بحر بربر** از جمله بحار دریا هدیست و آن بحر الزنج نیز گویند طول آن صد و شصت
و پنجست و عرضش سی و پنج فرسخ و عمقش صد و شصت ذرع و گفته اند دریا یکی بحار دیگر انفعال یابد و از آنجا بطرف برند و جهة
تصفیه و طراوت رضا را استعمال کنند و در جزایر آن دریا صندل و آبنوس بدست آید و عنبر نیز از سواحل آن بحر می آورند و **بحر فارس**
این دریا را بحر پارس و بحر عمان و بحر هند نیز گویند و دریائی کثیر الماء است و اکثر مراکب و سفاین از آنجا سلامت بیرون آید زیرا که اضطراب
از سایر بحار کمتر باشد و مغاص در وی بسیار دارد طول بحر چهار صد و شصت فرسخ است و عرض صد و هشتاد فرسخ و بعضی از جزایر
عربستان بحر و رسایل جزو شد و بر جزایر هلکست **بحر الشمال** دریائیست در زیر قطب شمال و مسالک و مقرآن معلوم چون کشتی
در وی افکنند اضطراب آغاز کند و امواج عنیف متلاحق حرکت کرده و در جهة بخار از کوه مشاهد بر زند و مرده آبی در این دریا میباشد و **بحر الثعالب**
دریائیست ولایت زنگبار و پیوسته دخان و بخاری بر بالای آن ایستاده باشد و آنچه آن بحر را بجهاز میسر کرده اند
و اعتقاد زنگیان آنست که آدم در این دریا بوده است **بحیرهٔ آذربه** در حدود آذربیجانست و در میان این بحیره در قدیم
الایام دیوی عظیم بوده است و چنین گویند که این بحیره ماهی طابخ باقی مانده و آن بجانب آذربیجان باشد و استخوان مار **بحیرهٔ شیس**
در بین مصر است متصل بدیار نیل و کشف اندر و دنیل بدین دریا ریزد و در این ماهی است که شاولان موجب نابودی هم و اهل آن باشد
و ماهی دیگر نیز هست چون آنرا بخورند خوابهای هایل بیند و در خیالات از خواب دریابند **بحیرهٔ افامیه** در حدود شام است
و بغایت بعید العمق بوده اند که یکی از حکام خواست که عمق آن بحیره را معلوم نماید در کشتی نشسته میان دریا رفت و لنگر بطنابها
بسته و آب گذاشت و چون بقعر رسید رصاصی بکار انها فرو نداد و از وی طناب بچهار هزار گز رسید پس کان رود که طناب گران شده
بر بالای هم نشسته است پس آنرا بر کشید و دیده که سنگ اسیای بر طناب بسته و خرطه تخم مرغی در آن سنگ اسیا تعبیه نموده اند
و آنرا بر کلها انداخته و دیگر باره بر کشیدند و چون خرطه تخم مرغ در دست بوده آنستند که بقعر بحیره نرسیده است و کار باز داده اند
بحیرهٔ الفجر دریائیست بحدود بلاد خال و حوالی آن سوری از سنگ کشیده اند و بغایت عمیق باشد و بر کلهای آب بدان دریا
چنان سیاه باشد که آب جوانست دیگر عمق ظاهر نمی تواند کرد و چون این آب را با این خاک سیاه کل سازند و در آفتاب گذارند سنگ گردد
چنین گویند که یکی از ملوک خواست که عمق آن دریا را معلوم کند چهار ده هزار گز رسن فرو گذاشت و بجائی نرسید و آب این بحیره بجانب
دو شست که با وجود این همه عمق قعر پیدا نماید و گویا سه چهار گز عمق دارد **بحیرهٔ اخلاط** در ارمنیست که بلدی گویند که
دو ماه در آن ماهی باشد و دو ماه نباشد و عجب آنست معلوم نیست **بحیرهٔ جیروان** در حدود ارمنیست بغایت عمیق و نیکو از کشف نظر و اهل
و الهوی علی الراوی که کهنه الاخبار از حضرت روایت کرده که شخصی در میان موج تم در این دریا فرو رفت و تا اکنون بقعر آن نرسیده چنانکه گویند
که موج این دریا بقعر شد حدوث یابد خلاف و امواج دیگر بجهار از شخصی که راکب این بحیره بوده پرسیدند که از امواج بحیره چه چیز
مشاهده نمودی گفت سلامت نفسی که بجهاز رأیت **اما سبب تولد انهار** آنست که در جبال گوه و بحارات بسیار است که
در حین تردد و لا مطار و حدوث برف و تراله در انهارها جمع کرده و تمام صفی مانند بدیع الانواع صنع بوده آید و از انتصاب آن
صفی بصفی جداول و انهار حادث گردد و چون در وجوی کوچک بهم اتصال یابد نهر بزرگ حادث شود و بعضی از انهار عریض نیست که
سمت تطبیر بیابد **نهر آبنا** ابتدایش از جبال دو مرجا لغار و حدود شمالست و هفتاد و شش شعبه از آن نهر جدا گردد که
مدار معیشت چندین شهر بر انشعابات باشد و مع ذلک فضلی بحسوس و آب او به بدیا یابد و منبع او بحری در بالای آسکوف و میان
آب آسکل و آب آن بحر فرق نتوان کرد چه اصلا بآب دریا نمیرسد **نهر اذربایجان** آبی خوشگوار دارد و منبع آن جبال آن ولایت
و نهایتش بحر طبریه در بعضی مواضع حد و ابن نهر جاری شود و در بین نقود کند و چون تخصص کرده شود و بعلت ملاحت
و نظر آمده که از آن آب اعتقاد باید باشد و آن سنگ را مرجان خوانند **نهر جیحون** که آنرا آمویه گویند بسایر جبال صفا نشان

وانها غیر خوارند و در بعضی سنوات بفضل منشا آب آن آنچنان مجدد کرده که جنگاه کاروانها را بلا کند و هیچ اندیشه شما نیند
رجله نهر بغلطست و سما آن از جبال ارمنیا الروم و بکوهای ضیبین و نصر و نواحی الفرات باشد و در بصره بحار از بخارس
سه شهر بنود و آب جلا صفت ترین و سبکترین آبهاست **نهر الذهب** در بین شام است و در صفت آن گفته اند که هو نهر
ماح اولیه نیزار و آخره بالکیل یعنی اصلا آن زراعت بسیار کنند و محصولات نیکو آید و نهر الذهب چون بآخر رسد آبش در زمین نفوذ
کند و نیل شود و هیچ از آن آب ضایع نشود **نهر اربس** از مغرب عشر و هاری باشد و آنرا آن از جبال ارمنیست و آبش بغایت رایج جریان
بود و سلوک کشتی در آن مغرب ممکن شد زیرا که در کنارش مسالک بسیار است حتی مکشوف و برخی مجهول و جوار آن مغرب و اند و هر چه
از حیوانات در روی افتد سلامت بیرون آید **نهر زندرود** در بلاد اصفهانست و عذوبت و لطافت آب آن در ایران و زمین
بسایر آن از دو منبع باشد **نهر سحیر** دو دیه دیگر است نزدیک بصره و آن قطعه خطیر باغ اند و آن بکلفت و ترش و بوست
قدمه و بجوع آفاقها ارسال و خام الطباع بلذت و هر سال از اندازه که مبیع کرده باشد **نهر سیل** آبیست که کشتی در آن شود بلکه قبر
کاران آب در موضعی بلند بنهاده اند از سنگ خالص و در تاریخ نوشته که انها الزمان لا تخافا و نرق فانک لم ترجع **نهر دلس**
جایستان از جبال جیرون شد و آب جیرون و بغایت شاملست و کثرت خشبها را آفت رساند و مردم آبی در وی باشند و چون بخار از اموال
غافل شوند بجزی و در باید و دار آب عرض نماید **نهر حسمای** آبی در کنار بصفتش سرد و تعفنش کرده و مصبان عرض طبریه است
نهر طبریه از مغاطات نهار ربع سکونست و جریان آن انجانب شمال باشد و امتدادش از بر خط استوا از جبال الغفر و مصب بحر
روم است و نهر دیگر از آنرا دوی رتمانی و بع سکون نیست زیرا که بکجا هر ماه در میان بلاد اسلام رود و دو ماه در میان دریا و نیز دو جا
ماه و بحاری و جزایر و هیچ نهر دیگر از آن نیست زیاده مغشوش الآن نهر مبیلیست که چون در بین بلاد تاستان بود و در پیر خط استوا
زمستان در آید جرفا ثابت بحسب آن ایشان دور تر افتد و این بلاد تبدیل شود و چون لجاز زمستان روی نماید آنجا تابستان بود
عدا الضدین ابر هیم الرقانی و کتاب اسباب العجائب در وی که سبب ارتفاع دخان آب نیل گفت که آب بحر روم در بعضی جهان جهة که
مطاع الشمس و کواکب واقع شود همچون کذ و موج زند و از موضع خود مرتفع گشته در حش و دیل چون مد و اشد و کنار که اسیل دو و
بعد بحر بجهة میل جهت کذ و از اصول مصر ملوک کرد و چون مقدار کفاف محصول بیوند الری یا دجزیه افزاید هدر آب بحر و
رکشد و بعد کرد الذی بکرا به نیل روان کرد و ابعضی از عجائب قدرت الهیست و اهل بصره اعتقاد بود که آنقدر زیاده و نقصان
آب معلوم کنند و آن در میان بر کنار نیل موضع است و بر الحاظ چند سنگ که آنرا ستون کفاف اهل مصر معلوم شود و آن تا بجهاده
خط باشد و چون متاز و رسد جز و منفعت بسیار بحال آید و غایت زیاده هژده خطوه و هر گاه این بیشتر گردد تصرف و اهل
باید و گویند که این مقیاس از موضوعات یوسف است **حکایت** مشهور است که در زمان جاهلیت در ساحل دکوست
اسیل و رنیه طغیان میکرد که در نزدیک آن بیر سید که مصر را منهدم میکرد و چون دختری بکر صاحب جمال را بحلی و حلل آراسته در آب
می انداختند تسکین می یافت و بنحو بت در میان ارتفاع اعلام اسلام مسموع گشت و در تعدد نیل بهنگ و استد و بسیار بود و در آن
متفقود و رعاد و نیز خاصه این بحر بست و انتفاع **ذکر بعضی از غرایب عجیبه و آثار عالی سبیل و بحار و انهار** مقاصد
صایفه و ضمایر ذکر بحثی نخواهد بود که در حروف بین منافذ بسیار است و آنچه در آن آب بود یا هوا بزد کنار تعالیست و هر گاه که
بر هوا بر و دست نظر کند بلکه آنرا کره دیس کرام آب مع مدد و ای محلی دیگر رسد در زمین صلب بود چون در آن موضع بحجر بلند حرج
کند و طرب و انسکاف در وی زمین ظاهر شود و گرد زمین صلابت داشته باشد و بعد الحرج اخراج بدا کثر جایها نیز در قوام و آثار عالی اند
و اهلاف نظام و نظارت اهتمام دارد عذوبت و لطافت آب و ملوحت و حرارت و برودت آن از قلم است و بعضی از چشمهای
عرب است که بسنگ دیگر دو **عین اردبیشک** از ضیاع قزوینست و آبش سهل باشد و چون از آن موضع بموضع دیگر نقل کنند

این خاصیت ندهد **عین اللطیف** در میان اسفراین و جرجانست و آب بسیار از و حاصل کرده و در بعضی اوقات آن آب انقطاع یابد
و چون کثیر باسباب ملاهی و مناهی بلجاوزند و در تاصحو کنند تا باز جاری شود **عین بادخان** در حدود اصفهانست و هرگاه بعضی
در آن افکنند باد و طوفانی غریب پدید آید و بعضی این چیز تو از موسم حین گویند که در نواحی خزر نیز مثل این چیز هست **عین بطیه**
چشمه ایست که آب سفید از انجا بیرون آید و چون آن را بیاشامند مضر بود و رسانید یکی اگر مقداری و در بدن و بیاشامند و بدن سنگ شود
و سبب هلاکت گردد **عین داراب** درین چشمه کاهست که هرگاه کوسپند عشاء در انجا در آید آن گیاه در روی بچد و هر چند اصحاب
چشمه نماید بهم نکرده و چون لحظه صبر کند بخاصیت همان آب از و جدا شود **عین وراق** آب او در غایت حرارت است خاصه که مشغول
واحدة بآن چشمه در انجا نام و بصر زیاد اگر بسیار تبرید و رساند بلکه تا فهم امراض یعنی باشد و گاهی خلوا بآن چشمه مضاعف کرده
و سطلات سرخ در دو سر از آن بدر چند **عین الجواد** در میان شیراز و اصفهانست و آب آن رافع مضرت سم است و هرگاه در دلک
سم سیاه شود آن آب را در ظرفی کرده و آن مهره زند و اصلا مبرزین نهند تا بعد رسانند آنگاه حاجی آنرا بیاورند تا ملک سم را از غضب
بیابند و تخم سم را نماز نه و مشهور چنانست که هرگاه آنظرف را مبرزین نهند خاصیتش زایل گردد **عین سکوبه** چشمه ایست در ناحیه
دراهنی اندلس و آب وجه صفرا که لشکر بدر کلان نزد او کشد هر که آب سراب کرده اند و نقصان در آبش ظاهر نشود **عین الشار** در نواحی
انطاکیه است و هر وقت بقصور در آن افکنند در ساعت بسوزد **عین الغار** جند و مصر در عرفات است و در آن ناحیه خاصیت
که چون از آب آن چشمه کاسته شود از آن موش متکون گردد **عین سلیمان** در قلمرو است و جند و کیمان گویند و در آن وقت سابقه چون
پادشاه زاده در انقلب بوی از آب آن چشمه خرج نمودی الله پادشاهی سبدی **عین سراب** چشمه ایست در الاد جنوب قریب بواط
کوه در نشان سکان مولوست که خواص عظیم از آن ظاهر میشود و آن احجار آن چشمه اختصاص یابد **عین الفضه** چشمه ایست در
مغرب و بلدها زهره بودن کیفیت آن روشن در آن پیدا شود **عین الکرم** در نواحی بطاقانست و چون قدری از آن در چرخ نیل بخشد بزرگ
باز سبز شود **عین نهاد** چشمه ایست در شکاف کوه نهاوند و هر کس آب بخارج شود تدریج آنشکاف فرو گوید که مرا آب بیرون باید
از انجا آب از انجا در تبریز آید و چون مرکبات کرده باید زمین زده گوید بس است در ساعت جریان آب تسکین یابد **عین الحجر**
گویند که این چشمه در بایان بجبلی انجا علیه سلامست و آب آن در عیدی مجمع میکرده که دو در آن یک تیر بیاست و در میان این عیدی
بنده کست و در سال چهار ماه در خت از نظر غایب میشود و سبب آن ظاهر نیست و تری یکی از ملوک فرموده که آن درخت را صحرای آهنین
استوار کرده اند و چون آن چشمه در رسید آن صحرا بکسیخت و تخم باید اند غرض جهت عشق آنجا فرو فرستاده بیارند و از آن
و گفته قریب هر اگر در رفتم در حقیقت حال اطلاع نیافتم **عین العرب** چشمه ایست و صندوقی مقفل بر سر آن نهاده هر که صندوق را
کشاده از آن کسی در آن مجمع بود یا شاهد شود و بود اما اظهار نمی کرد از آن ترنج کند شیرین باشد و درین آب قصات و سایین مزروع
و معمور است و چون آب صندوق کم شود هند و آن را بجا آبند و آن مقدار طعام ترتیب نماید که هر از کس بر اکتفا باشد و آن چه بود آنا نام
قرب کنند باز آب صندوق بسیار شود و تمامی آن ناحیت را سیراب کرده اند **عین الملاح** در میان جرفان و قزوینست و آبی گرم
دارد و هر اصنافی و حیوانی که بر بعضی از اعضای وی جراحتی باشد چون در آن آب نشیند در حال باید و آن آب خاصیت استخوان شکسته را
بیرون آورد و قرنج استرخا اسهال و بر بدخار بر اتفع رساند و بیکان از جراحت بیرون کشد و فلک اندرانی و قوتیا صداع را انجا
محصول نموده **عین الحجه** این چشمه ایست در قریه نجار از قری اصفهان گویند که بر بنوری برادران افکنده سکی مفتش شود **عین التمر**
مرج آن در مکت جبرانست نزدیک بصره معروف و آب آنجا غایت سبز بود و لطیف باشد اما چون از انجا بگیرند و بر بندند هر دو اهل
و حی هلاک گردد **عین الذنب** آب آن از کوه مستون انجا زیاده و غایت صافی بود گویند چون هزار مرد بمرقه و دوی افکنند
و دو زه بگیرند و آن در مشهد از مردم شود و سبب معلوم نیست **عین الشمس** از عبد الملک بن عبد الله الهمی مرویست که گفت جرات

بزمین تجاوز میکند چشمه دیدم که هرگاه آفتاب طلوع کرد می آب آن بطرف مغرب روان شدی و مقدار نزدیک بجانب مشرق جریان
نمودی و انا هلاک آن را بسبب سیر عظیم جلوب دانند که تا غایت حقیقت این امر نزد ما بوضوح نپیوسته **عین الملک** در دیار
چین مسخر از بلدان کوهیست و هر چه آن آب بنوشند غایت باکره شود و بوی مشک و عنبر از آن مشام برسد **عین الناس** جزیرت
نزدیک بنصیبین و سر آن از اسنک و از نیز رسد و ساخته اند زیرا که چون مردم آن دیار بقدرت که اگر آن را کشایند چندان آب بیرون آید
که آشهر غرق شود **عین الفرات** در ارض روم است و چنان شهرت دارد که هر کس در بها آن از عسل کند تا یکسال کرد از
رضی این بود **دیگر** در آن چشمه ایست که در تابستان آبش مقداری رود و ضلک شود و در زمستان شراب آن انبیب رساند
دیگر در جزیره ملاحظه که در دریای هند دست چشمه ایست که آب آن از دو فرسخ نزدیک آنچشمه است و بر سر بزند و از نظر فوق
رکدار نقدی بماند در دو رسنک سفید و در شب سنک سیاه شکوه نمی کرده داخل اهالی مشتاق است هفت
چشمه است که در هفت سال تواتر آب از آن چشمها در فوران باشد و هفت سال دیگر اصلا در آن عیون نمی ماند و لازال حال بدین منوال جاری
بود و در حدود و چین چشمه ایست که چون مرضی آب آنرا بیاشامد اگر مرد و نیا باشد شفا یابد و ارواح سیاره و افلاک در ساعت
صحت یابد **دیگر** در بلاد قزوین چشمه ایست که در روز هاء گرم انسان آبش یخ بیند و در روزی که هوا خوش باشد بخش گرم بود که
و هر از بلاد چشمه ایست که مردم بوقت حزن آنجا روند و از آن آب بیاشامد اسهال قوی آرد و اگر آن آب را بجای بگیرند این خاصیت
ندهد و در سفند کوه که نواحی بلاد هراست مثل این چشمه موجود است و ساعات در وقت حزن که مردم بر آنجا بر شوند و بنی خدا
کرده می آیند **دیگر** در عجایب المخلوقات مسطور است که رشتا کاره چشمه ایست که از انجا دو سه آب بیرون می آید و مدت
سی سال آب آن جریان دارد و سی سال دیگر انقطاع می یابد چنانچه قطره آب در انجمن شوان یافت و لازال حال بدین منوال جاری است
دیگر بولایت ارمن چشمه ایست که آب آن چنان هست باشد که از مسافتی بعید آوازه توان شنید و هر جانور که در آن چشمه افتد
فی الحال بمیرد و چون در آب اسهال قوی آرد **دیگر** در جامع الحکایات مسطور است که در واقعه چشمه ایست مقابل یکدیگر یکی
آبی در غایت برودت ترنج آید و آنرا دیگر آبی در کمال حرارت اما از چاهها ی بسر که **بئر قضاعه** است و آن چاه در بیابان
طیبه واقع است و حضرت رسول صلعم آب دهان مبارک در آن افکنده اند تا بر آن هر بیماری که از آن آب بیاشامد شفا یابد
بئر الموفق در مغرب زمینست و مجاری عظیم از آن رفع شود حاجی که بر سکی بر زبان در انجا بیندازد الله تعالی بر مدد **بئر**
اراق چاهیست بزمین هالمبی و چنان شهرت دارد که هر کس از آن آب بیاشامد بعقل شود **بئر ساش** آبی خوش دارد
و چون خشت خام در انجاه افکنند از آن هاء مهیب برآید و بعد از که شش ساعت تسکین یابد **بئر الصقاعق** آبش سهل باشد
و اگر آن آب را از انجا بلند سافتی دور تر بر سنک شود و اگر چیزی در بعضی در آن افکنند صاعقه عظیم پدید آید و باد ها شد و زبان بکیرد
بعضی که عمارات مهدم سازد **بئر بلسان** گویند که چون بخیر بقصد ما شاهد آن آب بکار آنجا رود و آب آن نفع جلیا لا آید و چون
بخیر دهان بران نهد عرق شود و بعد از ساعتی استخوانها بخیر بر کنار چاه افتد و جهة آن معلوم نیست **بئر الاصوات** بعد و
بیست و اضعف هر کز بدلیل آنجاه رود آواز هایی غریب شنود و محال عجیب استماع کند بلغت فارسی و ترکی و هندی و در وقت باریدن
باران آن آواز ها انقطاع یابد و هرگاه باران از بیست بار دیگر اصوات ظاهر شود **بئر مسکلدین** هر کس را نظر که سکی مانند
تیر بر دو بیرون خزد و سوب آن را هیچکس نماند **بئر الصمع** در راهد و سنانست چون آبش در غربی کند و از اول حال بنیاد کند
ترلیق سفت شود غایت الامر و اگر آن حوض باند زهری قاتل گردد و حکمت آن را عرعلامه الغیوب گویند **بئر عبد الرحمن**
در ناحیه از نواحی فاس است در جبه قریه که این اسم مخصوص است و آن چاهیست غایت بعید العمق و در اکثر اوقات آب خاشیه باشد اما
در سال کمبوت بوقت عین آب عظیم از قعر آن بر جوشد و در سر چاه رسید و بر دو که بزمین در جریان آید چنانچه چند روز بدان طلوع آن

دایره کرده و مرز و عات آن معمور شود و از آن آب در بین فرو نفتد قطره در چاه نماند **بئر جور** در میان جزیرت لشبونه جزیره
و در آنجا دیگر بیرون از سه نهاده اند و در آن دیگ سوراخی کرده اند و از اسود اخ که غایب مضرت است آنقدار آب بیرون می آید
جوی بزرگ میشود و بعضی از احبار اصحاب گفته اند که این صورت از جمله طلسمات والاشهر جوی از کوه عمان آب دریا می شد **بئر**
سالک در نواحی فارس است و بیرون آمدن از آنجا بخار و گرم بیرون می آید و حرارت آن بخار بمثابه است که اگر مرغ و مالای آنجا پرواز
نماید بسوزد **ذکر بعضی از جزایر غریب ماثوره** بعضی از اولوا الابصار مستند غرائب اهل دیو که در میان بحار و بطایح جزایر بسیار است
کناری که بعضی آنها را معینست مرفق و بحار و ساحت و برخی را جهة اخذ فواید و منافع پر داخته و از جزایر بسیار دیو مقرون آدمیانست
و بسیار دیو ساکن جنیان و در بعضی از جزایر حیوانی چند توطن دارند و صورت انسان نه و صفت ایشان و برخی از جزیرها مذکور میشود
و طیور و بعضی مصادر طلاء نقره و جواهر بسیار در این جزیرها از آن قبیل است که همچو کوه کی حال آنها اطلاع نیست و بعضی
از جزایر غریبه نیست که مذکور میگردد **جزیرة واق** در بحر محیط است و مذکور جزیره در حقیقت که مانند سرای ابری از دور آن آنکه
بعد شود آواز واق واق از وی می آید **جزیرة مکوکب** در بعض خطه استوا واقعست و ساحت آن جزیره صد و پنجاه فرسنگ است
از عجایب آنکه در این جزیره چیزی است که ثمر آن صورتی باشد مشابه انسان و چون آن صورت برنگ شده اعضایش درست که در چیزی
ماند که و باد و سرمستان بیرون مکند تا مقدار یک گز بلند شود و مقدار یکجا انشکاف کرده و در آن جزیره که صیت کمیلی که طول ارد و هر چند
او را بلند باد کنند باز بر بوده و حیات باید و اگر بقرع و انبوی آسیب از آن کم بکرند و هر کس استخوان اندام او بشکند چیزی و بشکنند
و آن از آب بیاشامد آن شکسته درست شود **جزیرة الیاقوت** جزیره معظم است در میان بحر ظلم و در وی اصناف یاقوت
سرخ زند و کسی نتواند یافت و برخی دیگر از جواهر که اهل مشرق آنرا از یاقوت بهتر اعتقاد دارند **جزیرة الفضة** نزدیک خط
استوا است ملاقی مشرق و در محل جریان آب تنها تعلیمات نقره افتاده باشد از کیفیت آن تا بین **جزیرة الزاج** در دریای چین است
و در بعضی از کتب مسطور است که طول آن جزیره هزار و بیست و پنج فرسخ است و آنجا ایلچی شاه خورا مهراج گویند و هر سال مشهور از سی هزار
مال و اجناس و اصناف خزانه آنرا که مانند و مهراج آن اطلاع دارد غدیری عظیم که در میان آن جزیره ساخته اند خانه ارد و آن پادشاه السلام
باشد که موی گره نشان بر زین کشد و بیضا در آن جزیره بر خیست که آنرا خوردی گویند و آنها بر کنه فیض را از طوطی بکی مدت حیات
زیاده از یکسال نباشد و نیز گویند که در آن جزیره قاره المسک و طاوس باشد و صنفی از دواب پیدا شود که قبل و کاو میش را در و بر
جزیرة وب واق متصلست بجزیره الزاج و از آنجا خلا بسیار حاصل شود خانه خلا ده و سکسار کلاس و بهر نیز را
از طلا خانه اند و پادشاه این جزیره زنی باشد جمیله و سلاطین و ارکان دولت مجتمع سنوان باشند و با رجال اخلا حلوا باشد و آنچه
در این جزیره بنای بهتر سوزند **جزیرة سلا** در این جزیره از تابع قوم عاد جماعتی باشند که طول قدم ایشان یک گز باشد
و موی اعضای ایشان بغایت دراز شود و آنرا مرغ و گوشت آدم خورند **جزیرة العقبه** در دریای هند است و در آنجا نیست
هر کس بآنجا چون شرکه در و سکان آن جزیره قوی اند که امان ایشان بنا امان می آدم است و در وی ایشان شبیه روی ملک **جزیرة جابه**
در همان بحر است و در آن جزیره کوهیست که آتش عظیم بیشتر و در روز عزه و در جزیره مانند و چیزی بر آورد قدرت خلود که
بآن کوه نزدیک رود حدود و ناچیل و موز و قصب السکر و آن جزیره نیاز است **جزیرة الجبل** جزیره معمور است مشتمل بر نی
و قصبات بسیار و آنجا ریزه دارد و در میان سکنه از دریا جانی بیرون آمده مواشی متوطن آن جزیره را تلف میکرد و آنچه از آن
تجاوز می کشد و چون صد بجای حیوانات آن جزیره از حد اعتدال تجاوز نمود متوطنان آنجا هر دو صلح و کاو بخداد و بیاره می بستند
تا تجاوز بیرون آمدن آن کاو از آن جزیره و نزاده مقرر صلح کرده و چون اسکندر بر کیفیت آن اطلاع یافت و نیز تا آنکه او از آن کرده اند و دوست
آنها از تاریخ و کیفیت و آنچه و سوزن بر کرده اند و بدستور معهود بکار دریا کار باشند و تجاوز بعادت مالوف از دریا بیرون آمده

آن هر دو

آن هر دو که او را فرو برد و بعد از آن کسی او را ندید **جزیرة البرق** در این جزیره سه موضع است که در تمامی لیالی فصول از دو نیمت
دیگی بر و جهد و در دیگری باران بارد و در یکی باد وزد و سبب آن معلوم نیست **جزیرة الاشقر** ساکنان آن جزیره اشقر الوان باشند
و در وی بر صید و اشتر باشند و آنرا جل بعوه و شکر و انجا بسیار بود **جزیرة کاوس** در آنجا جمعی اهل دیان و طن دارند که هر سال کاوس
و مالا ایشان را هن نا جل و **جزیرة الخضرة** از جزایر دریای نیکاست و در وی مکه آنجا رسند و ساکنان آن جزیره سال یکوقت از کوکی بر سر انس
ایشان رسد آفتی عظیم حرکت آید و آنچه و افتد و اجاس ایشان از شدت حرارت بسوزد بلاهم آنجا که بسوخته مرسد و بر آنجا وقت می باشد و بیرون
نزدیک آمد از آنجا رحلت کنند و هر گاه که کب از آنجا بجا و زاید بخار و چه بر آید **جزیرة المناس** از جمله جزایر جزیره است و ساکنان
آنجا لیک کرنا قامت دارند و لیکن چشم ایشان کوست و لیکن بقدر بدن طلیح قلت که در این جزیره حسنی از طور باشد که هر سال یکجا بنا خلاف جاریه
کند و مثار جنجالها ایشان از کوه رساند **جزیرة المنار** در بحر مغربست و در آنجا ستاره است بارتفاع صد گز از بحر جا نمی و صعود بر آن میتوان
زندگی آن بیانست و بر بالای آن صورت مجسمی بطلسم ساخته اند که دست جلیت عرب دارد که و تا اشارت جزیره کند **جزیرة الکنیسه**
در همان دریاست و در این جزیره کنیسه ایست از سنگ قرار شده و در دیوار آن کنیسه مجدیست و هر چه حاجی که در آن باشد که سخن شود
و بر قبه کنیسه صورت ساعرا و بطلسم ساخته اند که هر کس از زایران بتقریب زیارت آنجا بدو کنیسه رود آن صورت سر کنید و آواز دهد که
فلانی بیهمسافی از دیس دار کنیسه گشاده شود و حلقه کاسه جهة آن تحصن بیرون آید و باز رسد و در کره در صورت حالت بنیو الاشد
جزیرة خالطه در دریای وست و در این جزیره غیر که سفید جزیری باشد و آن که سفید ان بغایت بد کند و بخار چون جانها سند و تعت
غایند و بی ماهو چند که سفید خواهند تصرف کند **جزیرة غانیا** در دریای اشتر است اقلیم هفتم و آنجزیره ایست بغایت معمور
و خلق بسیار در آن توطن دارند و طول و عرض آنجزیره را صد و شصت فرسخ گویند در تجارب البلدان مسطور است که در آنجزیره در خفت
غایت بزرگ که گاه آفتاب بر برج جوزا بتابد هر گرم شود اگر از آن درخت کند مطاعن و اتخ جواب شود و در عهد جزیره غانیا چهار
جزیره است هر یک را جاه و برج طول و بخار و برج عرض و در دو جزیره از آنجزایر مردان ساکنند و در دو جزیره دیگر زنان و میان ایشان
سی فرسخ فرسخ مسافت در ایست و آنزمان در وقتی معین بکشتی نشسته بجزیره زنان روند و چند روز با ایشان صحبت داشته بعد از آنکه زنان آبستن
شوند از کره اند و چون زنان وضع حمل نمایند اگر پسر باشد بجزیره مردان فرستند و اگر دختر باشد نزد خود نگاه دارند **جزیرة کله و سوبره**
خط استوا و بعد و در شرق از میان آنجزیره گذشته و معدن فلق آنجا بسیار بود و در آنجا مردان باشند که گاو میش را فرو برند **جزیرة بکاماتوس**
متوطنان آنجا بیوسته بر هنه باشند و اگر بسادگی بدست ایشان افتد صید کرده عنقریب شکوفه شاسد **جزیرة الرامنی** در بحر اخضر
و در آنجزیره نوعی از درخت هم هست که بیخ آن از بالای درختان سر بر زند و طایفه از ایشان بنزد این جزیره مقیم اند که چون در آب ساخت کند در وی او
بیابند **جزیرة العقارب** هم از جزایر بحر اخضر است و در آنجزیره مکه زمان بر نیک باشند مصاحب جهان نامرکو بدار معتمد و شنیده که گفت
چشم آن کره زمان بر برج چشم شیر است **جزیرة سرایدیب** جزیره عظیم است و ساحت آن هفتاد فرسخ است و در وی
کوهیست که هبوط آدم در آن واقع شده و در وی که در کشتی باشد اگر کوه را بزند روز و ره آید چند و در تر کوه قدم آنحضرت هست و هر روز
آنجا آفتاب از آن بابد که هست شود و از کوه یاقوت سرخ و زرد و کبود توان یافت و بعضی از آنها آنجزیره الملوس باشد و در آن جزیره الملوس
پیدا شود و حیوان الملک نیز در این جزیره باشد و در جزیره سراندیب پادشاهی قوی حال بود که بجهت وی از بخار کشتی شراب سیر ده اند
جزیرة میلی در آنجا درخت فلفل بسیار بود چنین که میگذرد هر شوخ فلفل بسیکی برنگ باشد و چون باران بارید از کره آن درخت خشک
بر شاند تا بوی باد و چون باران بایست بدرخت آن درخت خوشه جزیره **جزیرة نکبار** در دریای نیخ است و در آنجزیره نکبار

سفید پوست باشند که ولایت و هوا و اعتدال ایشان نیز سفید بود و اصلا در بدن ایشان خاصیت سیاه شدن نیافت **حوزهٔ دال**
در دریای فارس است و گاه گاهی از آن بحر بدکه ماهی عظیم بخشکی اندازد و آن اصلا مرده آن نواحی بسبب مهیبشان احوال کلمانند زیرا که آنها هر گاه
بجوشانند و روغن آن را ذخیره سازند و گویند که آن هدر روغن از ماهی مجهول آید که معارف و اکابر را با کما زجهت سوختن و آحاد الناس را
برای خوردن کفایت کند و آن روغن را در ظرفی چوبین محافظت نمایند و الا در ظرفی دیگر مترشح گردد **حوزهٔ فوربس** در دریای بوهیمیه
و در آن سخت و سرد تر باشد و در انجا حیوانیست که اعضای او مشابه بقی دم است مگر بر و گوش **دیگر** در حال جزیره یاقوت جزیره ایست
چهل فرسخ در چهل فرسخ و در انجا خانه ایست و قریب بیک در انجا نهاده اند و هر کس در وقتی میان بوی بخانه رسد گویند رجع اکبر او را بسر شرع
و اعضا در هم جناست که آنیت همه را یکبار خون کند و چون آن وقت در رسد عزیزی را گرفته دست و پا بر سر شتی در انجا نه کلانه صلح کرد
در بخانه بازگشت و او را برده باید صاحب مجالس الملوک گوید درین اوقات که تاریخ سنه ۷۱۰ هجری بیفتد بسید مسلمانی بعزم نظاره بآنجزیره
رفت تو بت پرستان بدستور اهل شیوه دان بخانه اخذ و آنسال را حافظ کاخ اقدس و رنمای آستین بعزم آنست قرآن استغاثه نمود و در دیگر که
کفار در بخانه بازگرده اند او را زنده یافت و نهایت مجهود کشته هذا و این بخش انگشت است و در و جهر بسیار بود و آنسلطان در میان
ایشان بجهاد عزیمت و صلاح اختیار شد که هر کسی بکره اطاعت مینمودند **دیگر بعضی از جزایر غرایب احوال** در آخر قرین جزایر سوالا
حکمت سیاست از انجا یکی معادن زر و نقره و جواهر است که در جوف آنها پیدا شود و بسیکون معدن آنست که چون آب بر وی و باران در سالها
جمال نفوذ کند بواسطه حرارت جوف مغاراتی مستحیل بجاری لطیف گردد و قلب ترجیح نماید و چون راه بیرون شد باید اجزا آن بخار تکاثف پیدا کرده
زنجلی بعید العهد بر انجا بالید و چون وقوف و استدلال بدید صفا و غلظ او تزاید پذیرد و از آن نیز مفت کرده و بسبب خلاط و امتزاج بوا جزا
تراب متوجه و مرتفع هر ها از آن اجناس جواهر مختلفه الطبع و الالوان حدوث یابد و آنجواهر را معدنیات گویند و ترجیح حقیقت تکون آن دیار و آن
کجهد لاجرم قلوب مشکین رقوبند که بعضی از بحار بعزم سیاحت نماید **جبل دماوند** در حد و بطبرستان است و چهار فرسخ ارتفاع دارد و بر قله
آنجبل نقطه زیست که در مسافت دارد و در وی سه راه است که بشبانان تعلق دارد چون مردم آنجا راه شوند حاجتی بر و شناسائی آن مسافتی
بعید توان دید و در سر وی نیز موضع منصاعد که در دریای عوام مشهور است که سلیمان بر صخره جنی بوده است در عجایب البلدان
از علی بن زین منقولست که گفت من و جماعتی از اهل بسطام عازم کوه دماوند گشتیم در قله آنکوه هشیاد موضع یافتیم که در خلق کمتری از انجا نشانها
بوده و چون احتمال کرد بر سیار جبال رجب آن بنایت حقیر مینمود و سر آنکوه خالیست متراکم در تابستان و زمستان اصلا منکشف نمیشود **جبل**
دهاوند تره بلیست آن بلد است و بین کوه و طلسم ساخته المدکی بصورت کاردیکی جهات ماهی و این کوه آبی بر وی آید و منقسم
میگردد و بعد رفتن قسمتی بخانه میرود و قسمتی بیرون **جبل ثور** تره بلیست مکه مبارکه است و در انجا غاریست که سنه ۱۲۰ هجری
هجرت و سه روز در آنجا ساکن بوده **جبل آشیره** در ولایت ترکستان و در انجا معدن نقره است و معادن نفط و فیروزه و طلا و آهن و روی
در آنکوه بسیار است و در انجا سنگی بیاشود که بجوش در آتش افکنند سفید شود و از آتش بر آن بنویسند بنایت باریک و لطیف گردد **جبل سیلان**
کوهیست در نهایت بلندی تر بلیست بارد سیل مستولی انجا بسیار و چشمهای آب گرم و سرد و مشهور است که هر هوائی که ناصر حرور در آن انجا
خوش میرد **جبل الصورة** در بغدادی که مباشت وجه تسمیه آن آنکه چون قدری از سنگ را بسایند و در ظرفی ازاد افکنند آن صورت اسد و غیره
کرده **جبل وعاء** در آنکوه کیاهی بود بصورت آدمی که آنرا یوم الصنم گویند و آن گاه را در وقت باه اثر تمام است **جبل وجان**
در بعضی قاموس است و در آنکوه غاریست که آب از سقفش فرو آید و اگر هزار کس باشند آنقدر آب بجا کند هم را کفایت بود **جبل واسط**
تا بلاد هر الدمشق باشد و آنجا مکانی در وی پدید آید که در میان بیرون آهنی بود و هر کاه که صدا کنند که آن بزند آنکه بزند عاشق بود **جبل وطایل**
دست الاعتزیت باز در بیاشود و همچنین بر حصت آنجا الحاج نیست **جبل بزطایل** در میان دره با هشت و هشت آنجا آواز
سیج و رعد شنوند و بی عنا آن بزند **جبل نوبه** کوهیست در دریا هند و در انجا چشمه آب باشد که بزعم هندوان ماء بدست نعمه و ا

یابد و در حوالی آنچشمه جوانانی بصورت سگ و چون کسی قصد آنچشمه کند مانع شوند و در هلاکش خلق کوشند **جبل میسون** در میان
همدان و صفاهان است و گویند صورت تیر بهلوانی در آن موجود است **جبل نیت** کوهیست که چون آتش بران افروزند از آن سان بزد آن
بیرون آید و آتش را بیرامی و روغنی از آن گرفته باید شاهی جهة انجان اندازند بلکه آمد بود تا نفط و کوکرد و هر نم بسیار بر قلاع صلح
آورده بود و آتش در آن زدند و هماناست آب طاهر شود آتش ساکن شد **جبل الشمر** ایضا در انجبل نیت و افتخت و هر که بر انجا عبور کند
نفس منقطع شده بیره باز انفاس نطق ماند **جبل لبنان** گویند در آنکوه انجا رسوه در سیاست و آنکه کسی متعهد تربیت آن شود
بسوه هر اماطم و بوی آن انجا رجحان نطافت ماشیا شد و چون آن سیوها رایح زمانه خوشبو کرده **جبل الحدید** در
دیار هندست و در آنکوه آهنی رنج بحصول پیوندد که چون زخمی بر کوه زنند و آنرا بر موضع جراحت نهند چون زنج نماید آنکان شود و آنرا دوا
کرده اند **جبل الأنهار** در اقصای بلاد مغربست و از آن کوه سه چهار جوی عظیم پدید و تا بدو قرب هزار قنطار بر خوبی باستاند و با قوت رنج
و زنده و کبود از آن بحصول پیوندد **جبل الرصد** کوهیست بارث نزدیک بصره در انجا رانده که در انجبل و در سایت از رباعی بهشت و در
خلافت عمر هاکتاب بغداد هزار دینار خریداری کرده بند عمر را منع نمود گفت در صدر بهشت در صدر اهل اسلام اولیت و اولی کاری بسلمانان
و آنکوه مدفون شد غار مغاوی بود و گویند که در جبل الرصد کوه سفندان و حوش بسیارست و گویند جوانانی هفتاد **جبل الکوکبان**
تره بلیست صبا و انجم است و بر آنکوه و قطرات بر هیکلی آنها انیاند و عقیده بعضی مردم بآنکه آن و قصد انجم هاسلم الذ زیرا که در شب
بجایت درخشنده است **جبل النار** کوهیست در میان بحر جدن و بوسه آتشی از انجبل در اشتعال باشد بعضی از عدنیا و گویند که
قوی از سنگ هر اون در آنکوه ساکنند **جبل المظلم** کوهیست در اطراف جبشه و در انجا مساجد و صوامع و انجم است و گویند در آنکوه مغاره
باشد که میت در انجا اصلا بوسیده نگردد و بوی باشد و چنان استماع افتاده که در ولایت قاین بزنهارهاست که اموات در انجا خشیده و بوسه انجم
و اصلا تغیر در ابدان ایشان محسوس نمیشود و در کلمه بزغاریست که شش روز در آن موجود است و احیاء آمده کان از هر بزغ و در آنجا طی
آنموضع و آنکه خواجه گویند و زیارت کنند **دیگر** در عجایب البلدان مسطورست که کوهیست در چهار فرسخی قزوین و در انجا صورت حیوانات
که مقدار یکی سیخ کشته اند و نحو المسک شده و از انجمله شبانیست که بر عصا تکیه کرده و گوسفندان در مراعی از مرجع از مسک و چون زنبه
نظره و می آید که کاوی و شود و نیضا مسیح شده و چون از قهستان بکرمان رفته بود مسافت ساعت نسافت پانزده فرسخ ذمیق بدید آید
مرتع هشت فرسخ در هشت فرسخ و مجمع فرق و عجایبات آن نحو المسک شده و هر چند آدمی و حیوانی و نباتی که در انجا رود و چون کشته تا بعد
که کهواره در انجا افتد و سکین و در آن کودکی از مسک بسته و قصی و بدند از مسک و در آن کبکی سکین و در کنار این پایان که مقضوبه اشتهار
یافته حصنی باشد از کرم سیاه و بث که طیران نماید و نخم او بهلاک بود **دیگر** در سرکستان کوهیست و در آنکوه غاری که هر که
در آن غار رود در ساعت تیر دار هر تیر آنکرم در آن نواحی غاریست که هر که از عشق آن کند روح از بدنش مفارقت نماید **دیگر** در
ملک صنعا کوهیست و در سر آنجبل چشمه آب آنچشمه از رنج جراحت آنکوه و سیلان می نماید ما قولی از آنکه حاس کرده رسد منقطع کشته شب تابعی
از انخاص میشود **دیگر** در ملک چین کوهیست و در آنکوه دره و در آن دره جاده ایست که مردم از چین بیرون رود و هر کس از آن
جاده انحراف نماید نفس منقطع شده بیره **دیگر** دیگری از اولاد خط استوا کوهیست و در آنکوه مغاریست از سنگ مصوب و در آن
مرجی سکین نشسته که در منقار خود انجیری دستقار کرده پیلند و در انجبل و رخان انجیر فراوانست و در غار مذکور صورت آنرخ سکین بیرون پایان و چون انجیر
پخته شود هر دو آن طیور انجیری دستقار کرده پیلند و در انجبل تعداد کرده پیلند و عضوی که مرتعد انجیر باشد از آن انجیرها شاو اکید و هر چه از وی
فاصل آید هر و شند و چنان مشهورست که این طلسم بلیناس حکیم ساخته است **ذکر بعضی از دیار عجیبه اشکال و اهوال** شوت
بوسه که رقیم داری در دیار بود و بنا هست و در جهان هدایت نشان مغیر آنجهان صیاسی کس از نوع و خدام جمه عمارت دیگر نشسته
سفره دیا اخبار کرد و بحسب اقتضا بلد مخالف و در زمان مدت مدید کاه آن صفینه الموصفی بوصفی بیره و چون با بعضی دیار مذکور

رسید ندیده بلکه بجزیرهٔ لاهم امواج لشکر گرفت و تیم با رفیقان بآن جزیره درآمد ناگاه دابه که کمند و غلط اسعار او بشانه بود که پیش
پیش از دیگر تیم بیکشت با ایشان ملاقات نمود و آنجماعت از غرابت حال ایشان و ایشان بحیرت شدند پرسیدند که تو کیستی و برای چه آمده که مرا
آگوش بر دهان و قوم تو نزد ما در دین دیوست که او شنیده اخبار خراجات مشاهدت قیم از وی دید که چون این عنی شنید بر جان در شاد
ادوی بدو که دستها و پایها او بدهاهن مقید ساخته بودند و هر که بطلب خلعت او تحنی نظر ما دیناری بود لاهم از وی پرسید و که
تو کیستی گفت خواهد دانست تمام کردن کیستم کجی خاچه کسانید جواب ادیکه ما از بحر که دیگشتی نشسته باین در آمده و بر دو ملاحدث
تلاهم امواج بکلاه سر کرده ای کشیده باین جزیره افتاده و راحتا سلامات نموده باشانه ما بود بخاها در پیش آنحضرت جانب ما اقبال کرده گفت
خبر دهید و از نظر ما بیان کنیم از کدام صفت وی پرسید گفت سؤال کنم از خاکه آن نظر او بوی دهد بلی جواب داد بدیکه گفت دود باشد که بوی
نه دهد باز گفت خبر دهید مرا از بحر طبر کنیم از کدام حالت او جز سیر بی گفت آیا دارای بحر بر آب هست یا نی گفتم در آب جواب بسیار گفت دود
باشد که دود باز گفت خبر دهید مرا از بیشه نظر کنیم از کدام حال او جز سحر بی گفت آیا در آنجا خراب هست و مردم آنجا از آن اراعت و کشت کنیم
بلی در آنجا خراب هست و اهالی آنسرزمین بزراعت مشغول اند گفت خبر دهید از بعضی امین که چگاه که کنیم در پرستی که آنحضرت از کدام دین بود ترغیب
آورده گفت با وی جواب معاکره کنیم گفت چه کرد بنت با ایشان پس او اجزا داد بر که رسول بر ما حاما زغالب آمده قبایل او تو دلیل او بوده
مطیع و رایند گفت خبر خوب و شایعه است اکنون من شما را از حال خود خبر دهم بدیر سوی که نیم مسیح و دو دیانت که مادون قوم خود بحر و بحر بیرون
آمد و سیر نمایم در بین خواهم گذاشت قریه را که ملجا در خواهم آمد و بچهل شبانروز نگه کرد و سیه که از دو بلده هر دو بین حرام آمد و هر که
خواهم بکی از آن دو شهر در آیم نشد که حشیش در دست داشته باشد مرا استقبال نمود و مانع آید و تحیتی بر هر بنده از عقبات آن دو بلده ملاکه باشد
که از او حاجت نمایند القصه تیم عیار شنیدن این بحار بحار از کشتی شرف ملازمت حضرت رسالت ص دریافت و مسلمان شد یکیت و او را
باز گفت و حال آنکه آنحضرت قبول این اخبار دجال را بیمین مولی الصحاب گفته بود پس از استماع این حکایت تیم مهاجر و انصار در صحیح و ترمذی
و حدیث مذکور بالصلح ایشان رسانید و فرمود که اعجب حدیث تیم و افق الذی کنا اصلکم عنه و عن المدینة و الکه در صحیحین
بروایت عن بن الطیب ثبت است که سؤال فرمود نبوده است صحیح بعضی که کریم کرده باشد است خود را اذا عرف کتاب الاولیه اعوروان
زرکه لیس باجوج و نوشته شده است در بازه و چشم دجال لشف د در صحیح مسلم و احمد بن الجمان مرویست که حضرة مقدس نبوی
فرمود که چشم چپ دجال اعور است و او را موی بسیار است و با او است بهشت و دوزخ پس آنش او بهشت و بهشت او آتش است یعنی هر که
در دو آتش او بدخول جنت استعداد یابد و هر کس بهشت مغرور گردد بدیار مدن دوزخ ملاحق و در باب علامات خلعت و اضعاف احوال
این حدیث بسیار روایت کرده شده است و ایراد جمیع آنها لایق با حقایق است لاجرم عنان خامه خود بخدم بصوب که عرج بن عنق و یاجوج
و ماجوج اضطراب یافت **ذکر یاجوج بن عنق** اکثر مورخان بر آن رفته اند که عنق مادر یاجوج و مخرج آدمست و او را بر عظم جثه و بزرگی
موصوف ساخته و گویند هر اکشش که طول داشت و در تفسیر کاز مذکور است که بلند قامت آنچه بیست و سه هزار و سیصد و پنج و شش
گز بوده و در زمان طوفان نوح که آب اشتر بر تفعت بن جبال چهل گز زیاده گذشته بود آن شتر ناوی و بخاور نفوذ بود و انصاف در کتاب
مذکور بر آنست که در آن اوان که موسی و اعیر جنت جبار شام داشت آنچه موازی طول و عرض معسکر قوم اسرائیل قطعه سنگ که بیشتر
و سر کوفت هزار بیت که بر بالای موسی و ایمان آنها تا هیچکار در بر آنکه پاره بلوی کرده اند آنها تا مرغی او را مرکوب تا ماهی آسمان بسوی نوح
کرده و در کرد آن آنچه اقتدا و جلب موسی و بجب موسی ماوی و کفیت حال طاهر خود با آنچه رسانید و عصار کهیش زده و او را از پای
در آورده و چون آنچه بقعر جهنم فرار استخوان سای ایشان را چند سال بر روی زمین ماخته بودند و آبادان و زنده بنصر اند شد و
صفت یاجوج و ماجوج در روضة الصفا مذکور است که یاجوج و ماجوج پسران یافث بن نوح بودند و چون هر یک از اولاد
یافث به قطعی از اقطار زمین رفته آغاز زراعت نمودند یاجوج و ماجوج با قطعی از قطعی سر قرن خراج و قریب بجایی که سد ذو القرنین است

آنکه او امر احاطه آنها نمود که کرده
بود و در اصل بخل ایشان بود ۱۲

یاجوج و ماجوج و شام ۱۲

زمین شیث و شام ۱۲

مقیم گشت و از نسل ایشان خلقی کثیر در بعوه آمدند حاجی عبدالله عمر گوید که نوادم و جز و نداز الخلق جز و یاجوج و ماجوج و بجز و
سایر اقوام و در بعضی اخبار آمده که یاجوج و ماجوج و طایفه اند و هر طایفه بچهار صد هشتم منقسم میشوند و یکی از ایشان ناهار از نسل
حوا شیث عنیر و فنای طبقات یاجوج و ماجوج حسب هیات مختصره بر صفت باشند اول جماعتی که هیات از بیشتر حد و بیست گز
طول قامت بوده و عرض بدن بر حال بنیاد و صنف دیگر زمره اند که هم طول و هم عرض بدن ایشان بر حد و بیست گز باشد و صنف سیم
که هم اند طول و قصر قامت ایشان از یکبیست گز بچهل گز بیشتر و آن صنف را کلیم گویند و ولی که کدن با یاجوج و ماجوج مقاومت
نتواند کرد و از اخبار و جنوی و سایح صارم هر چند ایشان بازخره غلبه نیابد و یکی از عادات مذمومه آن قوم اینست که هر کس از ایشان بمیرد
گوشتش بخورند و یاجوج و ماجوج را طوق باشد خدا را شناسند و صنف حلق او مانند حیوانات معاش کنند دیگر از غرایب صور
معشر بشر آنکه در حد و چین و بی باشد و شکل آدمی اما موی ایشان شبیه موی جوی نیست و آن قوم را قوم سطر ایشان باشد خنجر از درختی
بدیر نجی دیگر بر دار کنند دیگر قال فی الجایب المخلوقات العلوی فی عجائب الصین قوم علی شکل الناس اما شعر هم کشعر الغزو و بطون
من شعر اسی تحتی دیگر در نواحی دکستان موصلیت مشتمل بجماعت بسیار و در آنجا جماعتی قطر اند که اگر یکی از آن قوم چهار منوی
خورد از سر کوهی در آنجا فرو افتد رسانند و عبارت وصول ایرانی بر وایت و از آن موضع فی اهالی اشف باید و الا در آن ریخ بمیرد و چون دفات
باید قطرات اطار بطلب ایران کرده که مرده را بیرد و صفت مالدیو که ظاهر نیست دیگر در ولایت چین خانه ایست و در آنجا مرد و زن
مشابه درخت خرماست و دست ندارد و هر گاه دست بر وی زنند آوازی مثل آواز طبل ظاهر کرده دیگر در قریه ادوی ولایت قوم
زمان قطبی سلطان دختری را در وقت بلوغ در دو ذهار گرفت و بجدا رجند و آلت رجولیت از موضع مخصوص او بیرون آمد و در چین
در جامع الحکایات مسطور است که تحتی و بعضا دختری است و چون او را بشوهر آورد در وقت زفاف آلت مرد آن از میان هر دو پای او
سر بر زد و آن دختر بشوهر نزدیک بجانب الدخلی در آورد و او ذوق فرمان بدید آمدند دیگر از کتب نظم دارد که موی در حضر بود
و دهان انسانی بجز کهشت من و زن داشت دیگر در بهار سلطان ابو سعید خلد الله در سلطانیه نبوی بود که تمامی اندامش موی بخلاف
بسان موی خرس الحجر او مانند مار بود و بخشش معلوم نیشد و کجا فی اوقات میکند اند دیگر از نشان ثابت حران منقولست که
گفت نبی دیدم که اصلا دست نداشت بیان خیاطت میکرد دیگر در جامع الحکایات مذکور است که صاحب تاریخ دیلکو بدر که دو تحفی از
این بخدمت ناصر الدوله فرستادند که رشت هر دو بهم چسبیده بود و قریب بیست و بخال عمر داشتند و کل و اشر و خواب بیداری ایشان
مخالف هم بود دیگر در ولایت ارمنیه قریه ایست و در آنجا طایفه اند که هر کس از ایشان بر پیش و آید صفت بر پیش او بیاساست و صنعی بعید
دیگر نوعی در بعضی از بلاد زنگ ظاهر شد که روی و دستهایش بر پیش بود و مانند خرس و نمانهای دیگر نوی داشت و تحفش معلوم نیشد
و مریم گفت که در مادرش بخوبی آمده و این نقصه غریب او بوده دیگر در عجایب البلدان مسطور است که در ساحل بحر محیط که هیبت
در آنکه حبی ساکن که دو چشم در سینه اند و در تصور سار آدمیان بر روی ایشان نیز چشم هم جوست دیگر از او حامد المغربی مرویست
در بعضی از بلاد مغاربه تحتی دیدم از نسل هایل طول القامه و قوت بنا بر که مثل اسب بدست کرفتی و فتکسی و آنحضرت بعد مست
پادشاه مغاربه و قریب تمام داشت و در هر شکری که آمده بود حضرت اهرقیت نمودی دیگر از ابو الحسن طالقانی منقولست که گفت
در مرو لحمی ایزدم در موضعی مشتر بودم که ناگاه دیوار دیگر کرد دیگر بیاره بیشتر و حقه آدمی از میان آن بیرون آمد و یکی از هر ان شکسته
و مغاربه ش بر بیت و بر بیت که آن انسان بر بیت بود که یکی از آنها دو من وزن داشت دیگر در الحسن غریب رکیت است و در میان آن دیگران
شهری که متوطن منوان باشند و اگر هر دی با جماع بجسب لعنت آب و هوا شهوتش ساقط گردد بلکه در الملک خاطر بیره و در آن بلاد
جنوب است که چون منوان در بخشود آب نشیند حامل شوند و خبر آرند و اگر بر سبیل بدبت بیری در وجود آید روز بیره و روز که
از حیض پاک شود اگر روز دیگر در آب بخشود نشیند حیض او مدت کند و چنان خون از وی فرو رود که هلاکت نزدیک رسد و آنرا تا بغایت

جبلها باشند و هر گز هوس مجاهدت خاطر ایشان خطور نکند و اگر یکی از ایشان بولایت دیگر افتد از نباشرت عبادت آورده که مردم آنا بعدان
چندگاه عادت دیگر اصنوان پیدا کند و بعبرات آنستهم مسلمان باشند و هر گاه جهت اشاره بنوی مردم از ایلیکه آن تا بدان قیام نماید و هر چه
از هر محل حاصل کند صرف در میان یکدیگر تقسیم نماید و در بیک دو کمی و فراخ جهة سود او عامله در میان ایشان نباشد و اگر در بیت مال
و طلب غنم و در جزو نهادن از جمله کرده هات خرید **حکایت** در جلب الجلدان سطور است که در حدود بلب الابواب بیکی دو
فرسخ است و سوطان از قری مرو بلدی است احمر اللون ارزق چشمانند و قید هست صفوف تا زد و صحیح بلیز اسلاحیان ملاد و خریج بنهند
و تابع مین و ملن باشند و در هر طبیلا زار دو تیر خانه بزرگ باشد در زیر زمین سالیه ابرکی مخصوص رجال و یکری مصوب جنوان و جمع در
جمه ساختن کار امرات مقین اند و کار سازی ایشان بجامت کرجن یکی از ایشان بیرون مرده رابسوه ابد کر بسال مخصوص باشد بی و بکار و تصانیف
از یکدیگر جدا کند و مغزها استخوانها که و شهاد بیرون آورده عظام را در خرطه اندازد و اگر میت تو الکبوده باشد و در جبه ربا و اگر بغیر و بعیلا
جرم و تا کنر بعد و در استره ابیه آبیخته نا بیت را و اسم را مرد و بدر کاج ولادت و سال الوفیش دار انجا نقش کند آنکه کوشهای مرده را بیرون آورده
بر تلی بدر که خارج آنقریه است و در انجا صنا نند و کاهی چند که در ایشه اشیاء ازند و کوشها را در هم بیاید و صحیح بنی بکر اکلاد که
بران ایشه نشیند و در بقیا بر عبارت تا جماعت صنوان مرده را کار سازی نماید و محتکم و ایه زمان علوم است بیشه اگر اطراح و کتنها ایشان
غریبه ایست که کوشت مردان بران اندازند **حکایت** در تاریخ احمد بن اعثم کوفی مشهور است که سعد بن ابی وقاص جهاد
فتح حلوان فضل بن معاویه را بمسید سوار بجانب بهاسنی حلوان فرستاد تا اعلام و مواشی کافران تاخت کند و فضل در وقت مراجعت از تاخت
حلوان غلام بکری در میان دو کوه مردی دید آمده باد آمانی قیام نموده و چون گفت که الله اکبر الله اکبر که و آواز آمد که کرت تکبیر را بفضل و چون
گفت که اشهد ان لا اله الا الله بلا آواز آمد که اخلصت اخلصت یا فضل و چون گفت اشهد ان محمدا رسول الله هاتفی آواز داد که این پیغمبر است
بعد از و کمیر بیشتر نوشت زند و چون گفت که حی علی الصلوة بلند بکر گفت این نماز است که و نیست کرده اند و آنرا و قت کنار رود و چون بفضل گفت حی علی
الفلاح هاتفی آواز داد که الصلوة خیر من النوم و الفلاح لاهل الفلاح و الفلاح لاهل الفلاح و او بعد از شنیدن این بحان تجبیر بود و چون از بانگ نماز فارغ شده
تکبیر گفت و وقت اقامة قامت الصلوة باز آواز داد که است چیزی قیام قامت الصلوة از شنید و فضل از شنید و این بحان تجبیر بود و بر این
ادا نماز بپایان خواست و آواز بلند گفت و هاتف آواز تو شنید و از تو شنید و فهم کرد و بر کرد نماز چنین و مشکلی فضل الله علیک
و اگر از بپایان فتح حالت و اهلاک و اگر از آسمانی بیرون آتی با صحبت تو شرف شوید و هاتف بلند بر سر بر هنه سوی مردی و سر شوید بود
عصائی بر دست کرفته بعقل آنجا بود و آنسه و بران تصاکیر زده گفت السلام علیک و رحمة الله فضل الله بجواب کشاد و از و پرسید که تو کسی
و در اقتر بچکونه سر بر کفت من از نجیب بن ریجام و صوی عجیبی بن مریم و سیحا در اله من هاکره که تا وقت نزول او از آسمان زنده باشم
و در نوه که در بن کوه مرد و کار کنند از باید که سلام مرا بعمر بن الخطاب بسانید او بکوی که ساعت است بستر خویش را از دست مده و بران قوت
غلبی و اگر غلبت نزدیک رسیده است هنوز گفت چه باشد که مرا از عادات در نیز اجنبی هی زیر بیک کتاب و فضل هر وقت که مرد ان اوراق
و زنان بازنان مجامعت کنند و همراه با الحلال در سازند و اگر چه غلاظت بسیار باشد زیج از آن نشوی و خون بکاهان رخاک ریزند
و خست خلق تر نیز رسد که اگر در دیشی سایلی که اطلاق کند ده درم صد تر باید و حاضر آثر المحان لا قوت و باشد و سبحانه تعالی نباید
و سار هار الله بدر افزاند و کواه در ربع بسیار شود و باران الملک بارد و خورد من رباشم کرد و بیاید و آنست که قیامت نزدیک شد و خم
الحی ظهور نماید و بعد از کفتن این بحان غایب شد و فضل بغیرت سعد بن وقاص رسید و کفت حالی از کفت و سعد بفرخ خویش
با کوه مفرد هر چه بجت و حجی فتاب بیرون و بایک فاز کفت دیگر اندیب ازی نمید و خبری نشنید **حکایت** حمد الله مستوفی
در تاریخ کزیده آورده که در زمان الطایع سلطان مولانا جمال الدین زنکسانی که عالمی صادق القول بود و حجی از بخارا رفته که در دین سنوات
فتوحی از کفار و لشکر کسان کشیده و در نواحی بیشه یکی جماعتی از اهل اسلام را شهید کرده اند الجمد تعالی که او را قرابهای در کشند مرتع کافران

ومن آنشب اراده هاکان کرد ایزد صلح بطرف مدینه راحت کردم از غرایب آنکه با وجود مشاهده اوحال وشنیدن اخبار الوبا و ادبار
زمان بعثت نبی غالب اهل ایران کل اصحاب ایمان نیاورد و در کفر وضلالت بودند **حکایت** در سیاری از تواریخ مسطور در لدی که سواد بغداد
که در میان عیان از اجاب واقارب بنهایت شان امتیاز واستغنا داشت در ایام خلافت عمر بن الخطاب روزی بدار الخلافه آمد و عمر با وی
گفت که ما سواد من شنیده ام که نور الظهر حضرت مصطفی صلی الله علیه وسلم آگاه که دلیرة گفت آنحکایت را صحیح هم بواسطه از تو استماع خواهم سواد
گفت با امیر من شنوده ام آنگاه خویش را استراحت شود اما اسم که آنحضرت اندوه بالی من زنده و گفت رخیر و بیدار شو اگر تهمی اوی در باب که
رسولی ابتدی لوی بن غالب رسید و ایشم و دلت او در زد وی خلوی را بخدا خواند و طریق نبوت حضرت را لوهیت روشن کرد الذ و حق جید و
نزاز اند بهمین مضمون و من آنخبر را تلقی نهادم و گفتم کنار که خواب کنم که دوش بیدار بوده و آنجنی اسب خاب شد اخبار کرد باز آمد و آن
محاذا اعاده نمود و من بدستور شاد از احادیث شاز گشتم و شب سیم نوبت دیگر ما هر گشته هما نقاد را نکرار کرده و همان ابیات را بر
زبان آورد و پوشیده نماند که این ابیات مذکوره را بعضی از علما فن سیر بموجب ترجمه کرده اند **شعر** شکفتی در او خیانت
که راه کشان مقصود جانست ٭ بدانجمن چون نیکان نباشند ٭ پری و آدمی یکسان نباشند ٭ هر ا ٭ هیات کشت مطالب
که تا بر کوهان کرد غالب ٭ تو نیز از سوی پیغمبر شتابی ٭ هان کای کوی جوی بیابی ٭ القصه سواد گوید که در شب سیم چنان
شنوده نظر آنحضرت مؤثر افتاد و روز دیگر روی بصوب مکه نهادم و در اثنای راه شنیدم که حضرت خاتم مدینه هجرت فرموده و شریعت
بدلخواه قائم و شرف ملازمت آنحضرت در ایام و سعادت اسلام رسیدم اما دیگر هر گز خستی را ندیدم **حکایت** از اخبار مؤرخین
سلطان امیر علیشیر استماع افتاده که سید نور الله قاضی احمد الدین حسن گفت از مولانا نور الدین عبد الرحمن جامی شنیدم که موقوف بنده بی گفت
که وقتی که متوجه کناره رنج اسلام بودیم در وطنی بست با عاطر تواردات سلسله صباشت و هر روز منزل امیر رسید و چون بیاده رود اندیم
و سه روز از لهیدیم عبارتان بدلشد در خانات صعف و ناتوانی لاحق ایشان رسیدم که در بیچند روز بکار بودی و چه حال ارق گفت مرا
واقعه در بقایت غرابت اتفاق افتاده و من هست تمام از بلیغات دست او چون از تفصیل ان اجمال مولانا کرده گفت در ملاحظه نزل اه بکار بودی
ماری دیدم و تیغ سنگ او بقتل رسانیدم و همان لحظه که وجاری عظیم حادث شد و جان احساس کرده که جمعی از اهل او آمده مرا بوده اشتند
بجانی بوده که بر بالای تخت نشسته بود و جمعی کثیر در پیش او ایستاده و جماعتی که مرا بوده بودند بعرض رسانیدند که این آدمی که از بوده مارا
کشته است پادشاه جواب این سخن از من استفسار نموده یکی از اطبا هست گفت بگوی هر چه صریح فرماید و من این لفظ بزبان آورده پادشاه
گفت اورا زنده نمی بدید تا این قصه بتحقیق شریعت سطوع فصل بدانگاه مدعیان مرا زنده نمی کرد رسید قضا مشکل بود و مرا زنده نمی
کرده قاضی از من جواب پرسید گفتم من مارا کشته ام و از قتل کسی که خبر ندارم قاضی از انجا هست سوال کرده که مقتول را چه صورت بنا عجا
شافعه بود گفتند بهیات مار بر گفت شما را دعوی نیز رسید بدیر که من در لیلة الجن از رسول الله علیه السلام شنیده که فرموده من تر یا عذیر بر به فان
قتل قد دهد اکنون این قصه را داشته تا فاقد حکی کرده اند و ایشان بموجب فرموده عمل نموده مرا بهمه امر زمین رسانیدند و من از
عقب قاضی آمدم تا اکنون خدمت رسیدم را تعریف کردم که امیر نظام الدین علیشیر عبد از نقل این اظهار تا سفر کرده گفت که شکی
من در زبان جانب جناب مولانا نور الدین عبد الرحمن جامی ابتر اقدا بوشود تا بواسطه کیفیت حال را از ایشان مسموع شود و هم از انقریب
حضرت سلطانی استماع افتاد که یکی از اقربا من گفت شبی مرا میل حمام شد پیش از صبح خواستم رخاسته رفتم اتفاقا هما زمان چراغ
روشن کرده بود و هنوز کسی بحمام در نیامده و من قوطی بستم حمام رفتم و دیگری از خلوتخانه اصلا کرده چون بیان حمام آمدم تحقیق دیدم
که در وی نخست نشسته از و پرسیدم که صبح دیده مالی گفت صبر کن تا احتیاط کنم آنگاه خود را بلند ساخته دست نشسته و روز شفقت حمام رسانید
تا آنرا بوده اشتند ما تحفظ دیدن صبح کند لاجرم و هم بیرون آمده و حاضر پوشیده متوجه خانه خود کرده بدم و چون
بدرباغ شهر رسیدم قصبی بهیات مردم آشنا پیدا شد گفت در بخارا کجائی و تفحص احوال و را نموده پرسید دست داد گفت بگوی و چون گفت

بلند شد تا آنحضرت را نظر کرده آنچه تمیز هر دو گفت خود را بر کشیده تا مرا تلاقی شهر بلند شد و مرا بان رانده که آنحضرت در حمام بدین بلند
بود بر من و من از مشاهده این سخن تعجب کرده تا روز آنجا افتاده بود آنگاه مکانی که مرا نشاخته مرا بر قم رسید و بخانه بردند و تعهد
حال من کرده بتا بهتر شده و هم از جناب شاه الله استماع افتاده که مردی بکی از نوکران امیر حسن بکی گفت در رستاق که متوجه کی بود
باد عیش بوده در روزی که تمام هست و بیابان بر فرک فتوه بزغاله سیاه نظر در آمد که در میان برف خفته و آنچه هر طرف از تفه و اینجنو
و من تحریر شده اسب ما طرف شده الذم و آن بزغاله را که فتنه عاش زین رسانده دان اثاثه سبب بیان باقی او داده و بدیه که حسین او در
غایت متبرک گفت بزبان تحریر کم سالغ الزمانه لاد و ابر غالد روی از سر کرده گفت من امان بر قاری لاجرم هر امر عقب امر من راه
یافته من غالد را و اما خود در نکایت مرحت بطرف دیگر ناخم **ذکر حیوانات غریب و صاف موجودات غریب از حیوانات آبی و خشکی و طیور**
در عجایب البلدان مسطور است که در نیل مصر جانور است که در سواد انها بعار خیت قرش و نهنگ و در بحر قرش جانور بست
نهایت بزرگ طول و عرض او بدانکه باشد و نقطها که ملون بر بدن دارد و در کنار کشتی و مسافران دریا از وی غایت هراسان باشند
و وقتی وی بخلیج دریا انداخته باخبر و ن شغول شده از نقطه کشتی تقاعد ورزند **نهنگ** جانوریست که در ماهیان سیح
دهان جنس نیست و خوردن و بغیر آورده و نه و فضلا اکلی ن او را هان مقدمت در رسالة الصید که از تصنیفات جناب شیخ الاسلامی مولانا
سیف الدین احمد التفتازانی است و بسیار تحریر انتظام یافته که نهنگ بصورت موسمار است و دهانی کشاده دارد و زبانی دراز و تصنعت
و دهان منش در دهان اعلی دارد و چهل دندان دهان اسفل و در میان هر دو دندان منش او دندانی چون چهار گوشه است و بعضی گفته اند که دندان
هشتاد دندان منش است چهل در بالا و چهل در پایان و چون نهنگ جانوری را در دهان کرده دندانها بیش از کلیه که نشسته تنگ شود و صلاح
جانور با خلاصی باشد و پشت نهنگ شبیه پشت سنگ پشت و آهن بروی کار کند و نهنگ با جهاد بایست و هم در اراده او که با ماهی
طول آن بدکر رسد و نهایش بدو کر و نهنگ را شوان گفت مگر انتر بغلش و او هر کجا خواهد جهت شود از دریا چون آید و ماه و آفتاب
خود اندازه و تخم و خشکی کند و از انجا که آنش آنجا آب بروه نهنگ شود و آنچه در خشکی ماند متفقون کرده و ایضا در رسالة مذکوره مزبور است که
چون شکم نهنگ از نضاخت پر شود از آب بیرون آمده دهن باز کند و مرغی کوچک بدهان وی رانده و آنجا از درون وی چرخ زند و آن مرغ
و آن مرغ اجزیت و سر بهانه خار و گاه نهنگ دهان خود بر هم نهد آنجا و رکاش خلیده باز دهن بکشاید **قرش البحر** جانوریست
سر و کرده قرش مشابه کاو و دندانش مانند دندانهای خوک از دهانش بیرون آمده و چهار پنجه دندان دارد و هر خانی برابر تخم مرغی و دست
و پای او غایت کوتاه است و بطرف مشابه بدست و پای شتر و دمی کوتاه دارد و امید صد کشتی کند و هر جانور که بیابد هلاک کرده اند
و قوت و صلابت جسد شریف بر تبایست که موجه در مصر هزار و سیح خواسته که او را هلاک سازند و آنرا بعضی بدر نهند در عجایب
البلدان مسطور است که موجی در ساحل دریای هرمز مشاهده افتاد که جانوری بر هیچ صید که و مانند سیری کرده و پهن و ده ساله دراز بایست
و در میان پشتش و چشم کشاده بوده و هان در میان شکم داشت در رسالة الصید مذکور است که نوعیست از ماهی که آنرا حوت البحر
گویند و آن بسیار بزرگ باشد هاجر کشتی را از روی بازداده اما بر من سکان سفینه خود را بحوض حیص آورده بدر انداز تا ماهی
بگیرند و اگر نی جانبیه در کشتی اشد هر نی خاصیت ظاهر کرده **ذکر** در صحرای انجا ماهی باشد طول او صد و بست گز است و عرض
دم او بیست گز و عرض هاش و اوده و هم در ان بحر ماهیست که سیره و در وقت طلب انشر ماهی او بوده بکنار انجمنش در پرواز می آید
و او را گفته بجوره **ذکر** دیگی از دریاها مغربی باشد که در وی آب و بعلم آن می آید تا خود را حیوان بحری که بر سطح آب هان
باز داشته باشد و سلیدن بدهانش در می آید و تا انجا آنجوان آنماهی او در سیره **ذکر** بحیرة الغرایب مسطور است که در
هند و ستان دریاییست که در وی نخل طول آنست و در آن دریا حیوانات بسیار و ستان و چون شب شود بسیاری از آب بیرون آید
و در ساحل بحر بالجمله خانه بنا کنند و در وقت کنند و در میان ایشان قتال بسیار صورت باشد و یکی حیوانات بزرگ باشند بعرض و بسیاری

وازان بجزیره دن آیند و زره بآن دایشها مهتاب نزدیک بآن دیاروند و در کوشه نشسته نظاره ایشان کنند و آفتوف گویند که در
ثمان و ستمائه که سلطان مدبع الزمان برهان الحجاز قسا ابحجزان شیبانی در کنار آب امویه نشسته بود تعبیر مرده ازان بهزهلوی کرد هند که
طولش یک گز و نیم بود و سطبری نصف آلایش و بر عصائی و نصف پایانش بعدا و تسلی و بطن اسفل بذاشت و تجزه هان سفیدی راعضا
ظاهر بود و ابتدا حیوانات آسمانی **سرطان** است و او را خرچنگ گویند غرایب حالات آنکه چشم بر کفه اند و در دهان در سینه و ساعدی
سه نوبت پوست افکند و در سوراخ جانب آب محکم کرده اند و در خوف خشکی را بانکذاره تا بد نفس صلب شود دیگر آنکه خرچنگ بطن از دهان
بدست خود بیرون نشسته در دهان گذارد و مانند سایر حیوانات بر ماکولات بهند و گویند اگر سرطان را بر پشت مرده بایند علامت تابعیت باشد
اما حیوانات بری که غریبة الاشکال و الاعضا اند بسیارست از جمله آنکه در ولایت مغرب حیوانیست که چون آفتاب طالع گردد
و تلوی از وی تولد نماید و تا وقت غروب مادر زنده باشد بعد از آن بمیرد و روز دیگر صلح از آن مادر آن نرسیده و لدی نو متولد شده مادر دو
هکلم غروب بمیرد و لا یزال تولد و تناسل و قوت آنحیوان بر نوجب باشد و غرایب حالات بعضی از حیوانات درنده و چرنده و خزنده و حشرات
کذا زهر الاصید و دیگر رسایل فاضل بیفت گرده همیشه **شیر** در میان وحوش بمنزله پادشاهست و غایت شجاعتش در میان
طواغیت انسان مشکل گشته بر ذلک از آن خوبی و گرم و چوب نده زن بسیین از وبین و هم نماید بچه شیر در وقت تولد نظفه کوشتی
باشد بی حس و حرکت و بعد از یکروز شیر نر و مادر او را بمحافظت نماید پس بیاید و بادی در وی مدتا صورت شیر بیاد کرده و در جنین
آید و شیر بچه باهست حیات نماید و چون بشش ماهه گردد رشکار نماید و شیر پس بماند الجمع جانوری انخورد و بر سر باز مادر محنوی
نرود و از رسطاطالیس مرویست که گفت متی از شیر دیدم ملکی را که گوش کرشا خهای دارد است بعد از نی کوچب **ملک** سبکترین
ساعت و چون سیر شود سنبا نرو خوراک کند و از هانش بوی خوش آید بعد از صیر و هانش بد بوی و هرگاه ملیک بر بعض شود
موش بچه را نیک شود و ملیک را آنقدار محبت باشد که اگر بخانه رسد آنقدار بیاشامد که او را شعور نماند و گرفتار گردد **بوز** بلکی
مانند لکت و محبت نماید **سلحفات** و بوز چون پیر شود ترک شکار کرده با جوزی جوان مصاحب کرده و از صید وی جهد و بوز بر ماند
ملیک خواب بسیار کند و او را کشیده نماید و بر ساعتی اسب سوار کرده بدین معاو بیوه **کرک** چون در خواب شود ملیک چشم وی
باز باشد و دیگر بوشیده و در بحر فرماید بسیار کند و هرگاه او را بگیرند هرچند او را بجوب یا شمشیر بزنند آمایند خاده تا بیره و کرک از کریخ
مسافت بسیار دور شود و هرگاه خود و نیابد با استغاثه و هیاهو اعانت نماید گویند چون مرکرک را در کون خاتما لعین ندکه بر بالحار زیاد
و بر ستش چون زیوت کوسفندان نماز نده معوی وی بر بزد **گفتار** از کفتار بعضی علما آثار چنان معلوم است که گفتار حاضر شود
و صلی نرو باشد و سلیب ماده و از نجاقت اشتها دارد و حاجیز از کفیت کرفتن توضیح می بیند و **خرس** از جنس ماکولات
آنچه از میان خود نظم سازد و همچنین عیش است و شیر و از کوش و ظلم سباع را نیز محاربه و در وقت وضع حمل بهم بسیار کشند و
بعضی کفته اند که خرس از دهان زاید و در زمستان کوزه دکند و هرگاه یکسنه شود دست و پای خود را بمکند تا سیر شود **خولد** قوت
بحاسه تمش از جمیع حیوانات زیاده است و در هشت سالکی بجفت میل نماید و ماده اش در شش اهلی آسیش شود و اما ماده در چهار اهلی
حامله گردد و هشت بچه زاید و چون به پانزده سالکی رسد دیگر نزاید و هرگاه خولد بیمار شود خوردن خرچنگ عاجش باشد بحالیکه
چون خولد را بسیاری بر دو از کوش بیندند و از کوش بوکند و خولد بیره و انصاف اگر بر چشم او از حدقه بیرون کشند مقلوکه و دیگر که
اگر خولد را سه روز بیهد و صد از دو و خزنده بی هند فرا بگیرد و نصاری بر خرچنگ او را بر وارکند **روباه** بعید و زیرکی
خاره کوید هرگاه یکیک روی علیه کند اهست اهست آسیب و ناهر کیا کرده هانش جمع آیند آنکاه عوعا زنند و کرین دیگر آنکه مکر
خود را بر کرده بر پشت حسید و پایها را بلند سازد تا جغدها کان بر ندکه مرده است و نزد بکش روند و او حسیت آنها را صید کند
و در حد و بلور نوعی از روباه می باشد که از دو خود بجهی جهد و هر بیض کما آنکه شش مجزه ضعافی باید نفقت کرد و زمان جیفت

رسالت

رسالت هم شخصی بزرگ است و پوست نازدسکر می آورد و بر آن مت و بیهاد آنکاه در وباهی بالجا رسید و آن دسکر را خورده بر سر
آن صنم شاشید و تبت پرست آنحالا بر تبت را بشکست و مسلمان شد **شغال** جانوری مشهور است گویند نانیش دهر بزرگی
کذاند میان سکان آن صنع تراع بیدا شود **حرکوش** بعضی از زرم کان برده اند که آن جانور سالی ماده می باشد و سالی نر
و این بحث اصلی فاده و آنچه از غرایب حالات و صحت پوست آنست که طبیعی مشوه و حقوق می باشد و اعراب کویند که حیان از خرکوش
می کریزند و چون چشم کوش بر دیا افتد بیره و بجهة هرگز بیدار بزرده **سوسمار** هرگاه نیاشامد و استغاثه هر اکند اند
لاحوم و هر چهل روز یکبار بر کند و اهضا و بیضه بهد بر شر او ذکر و ماده اش را و جفت و عمرش بهفتاد سال رسد
بوزینه از تمامی میانی ان آدمی شابهت بیشتر دارد تخنده و خزنده و طلب نماید و بجایت عود باشد تا ماده حوصلها الموزه
جان استماع افاده کرد بوزینه شوهر الموزه بود روزی صاحب خود را مات کرد و آنشخص متغیر کشت شاه سطح نزد امیر بهزه و چون
دست بکر باخته باز بوزینه غالب شده و وقتی که حریف بالجات خاند سازد طبیعی را که در الخطی بود بر سر بهاد آنکاه کت کرد او را
ساخت کویند که اگر از پوست بوزینه عرایسی سازند و بدان کنند و چون عجیبه در اعت کنند بعصول الا نافع مطح این باشد **توبیار**
عرب او را مالک الجزین کویند جهة آنکه بوستر بکار دارد باشد و هرگاه قطره از آب دیا کم شی بهرون کرد و آب بخورد نکاز تشنکی
بمیرد **سلک** وفاداری و حایت صاحب خود و محافظت اموال شهر بست دیگر از کت ستره را سود که روزی دو روز دست
شخصی کی داشت و وفات یافت و آن سلک هراه تابوتش تا سر قبر رفت آنکاه باز کشته در موضعی که آنشخص فوت شده بود خود را جهان
بر زمین زد که هلاک شد **کربه** چند نوع می باشد از اهل بحر الجمل که بر دست و آن جانور دم دارد و موی وی مایل
سواد بود و کربه زاده در هند و بلاد مغرب بسیارست و چون خواهد که زیاد از از کربه محصول بیند و او را بر چوبی بندد و بر دور
هر دو چند قوت شده هند و دران ایام کرآن کربه مرکرا آنچه بکرده و خواهد بر ان مالند باد ماند عری از اعضایش تخم کرده بر چوب
نشد از غرایب احوال کربه اهل آنکه اهی چشم کرده و در کت و کاهی در غایت خردی و باریکی و این احوال چون بکرد نباشد و مدت معلوم است
موش جانوری کثیر الصورت کویند که در موش را بزند و در خانه فرو کنند دیگر موش بآنخانه رسد از بیم آن الدین علیه استماع
افاده که مرده و در وقتی که مبتلا بالطحه استشمال الشم در موسی که آنرا مصلح عادت و ساخته خانه موش خاهند و از اخاسر و حیات
سنکدم و چون از دو بیخ و مانش و عیش از هر یک بلک کف جداجدا و بعض آسوی لخ رخیز بود بر جوک در دکان علاقه زیر بند و موش
سه چهار موش بچه را پیش کرفته نشسته بود و مطلقا از دم دیگر بیخت و کرکی از نزد خان او را در وی انداخته بیرفت و آن بره استه
بجایش می آورد و چون این حال سه اهد کرده و نزدیک بود تا چند خشت در اطراف منزل او چیده ملایش را پوشیدند تا جهة آمد شد در وی
بجارت مشغول بودند متفرکرده و چون روزه دیگر او چرکی فهم معلوم شد که در آنشب بغوره و چکان خود را با قای جوبان بندکی
از طحلبی دیگر بر دخانچه یکبار نابسته نماند بود **خارپشت** شب راه رود و چون زن افعی سلک کند و اکر افعی بر ایکره
جوخره تایل شی **سلحفات** او را سلک پشت و کاسه پشت و کشف نیز کویند و چون تخم کند بنقر کردن در وی بچه بیرون آرد
زیرا که شکش بدیحی شابه است که اکر تخم رسد آنرا بشکند کویند و کیند که چون کشف را بیشت اندازند میوه آنوضع را سر باشد و زشت
مار چند نوع صفت و از تجاذبی کلالات کرد و بیت او سیب هلاکت بیشتر دیگر اقیفت که خالهای سفید و سیاه و او قوی
چون عمرش بهفت سال رسد کرد و در خت بلند را سیاه ساخته چشم بدار ماند تا خاشه دیگر از نظر ایجاد الحق الا فی آنکه چون چشمش را بر
کنده بگرد و بچین اکر هشی را بر بند و نمانش را بر کشند باز دیگر بیدا شود و تاج رمش الحی در خت نیون بود و مطلق مار را
شراب میل بسیار بود و هرگاه بر شراب قادر شود چندان بخورد که بخورد و هرگاه باشد که در سوی بیره **بیت** بر چه دیا بر بیدا بخاک
تا بآدم کرا بر مشی بماند : از غرایب حلقت ملا آنکه دیده اش دو حدقه و دو کرد و هکم باشد و مادر از ادی بر هند بکرده و اکر او را

تا زیاده که بر قول اسب اوده باشد زند بیره **کژدم** بقول صحیح اژدها حمل نماید و اورا بچه بسیار آید بخلاف آنکه کژدم آدمی بوده را
کژدم و ایرا بر نیزه دایم کرکت کند منقوش بکاوه و چون کژدم اهلی اکر دست الحالیه کوشند که در نیشه کژدم باشد و اکر زهاری بلخها
برند زنده نماند **کژدم** صورتش بکاوه بیش نزدیک ولیکشاخ زنک سرتیز دارد بر پشت بین و آنشاخ باهل حرب کند و چون شاخ اشکال
اند دون زمفش باشد مقوش بر نیزه و زره سلاطین چون شاخ کرکدن تعزیر باشد و از آن کرهاسازند و ایرا کرکدن از دست و پای جمیع
حیوانات بزرکترست و چنان شنیده ایم که کرکدن آهنه قوت دارد که فیل با شاخ خود بدارد و چنان کاه دارد که هلاک شود و کاهی
آید و چشم کرکدن از وضع فیل پیشه انبوی سبب هلاکش کردد و رنج طاریست که هرکاه کرکدن و فیل را با حضور بیند هر دو را از زمین
دیده و بنزد حریش رساند و چند کاه بکوشش بکذاند و کویند کرکدن هرکاه حامله شود بچهار رنکی اوتوی چهار سال و در وفای هفت سال
بماند حیوانات سراو فرج چیدن آورده و چند کاه بهسانه دستور بوده چرا کند و چون خود را از آنموضع چیدن آنان از ماده کریزد زیرا که مادام
نسبت باو رنکات تصلف باشد و اکر کریزد زبان در شتی کرده زیر خود را چندان بلیسد که بوست کوشش از بلیدن بریزد **فیل**
جانوریست بغایت ذکی الحس و ترش و رنج سالکی بخت میل نماید و ماده اش حیوان و حامله شود و بچه سه ساله در شکم بماند و چون
وضع حمل کند سه سال بکرد کرده کش کرد و فیل زیاده بخود بغاث تعزیت و هر بچه چهار صد ساله بند و کیفیت فیل در مطلع السعدین
بر وجه مستکبر بیست که در اهلی بفیل در وقت رفتن بطهارت صور نماید چاهی هر بیش عمق چند کند و بالای آن را خاشاک و خاشاک پوشند و چون
فیل در انجا افتد و سه روز کی کرد او کرده حیوانات تحتی سیر اورد و چند چوب بحکم روز نه در آن اشاکنی بکرانده آنحضرت از آنرا فیل منع
نماید تا فیل را ذی امر کرده و آنهاکی آنحضرت زند ملک فیل و تحریر و نهانی که مرغوب او باشد چیزی و او را کرفته بفیل خانه سازند **غلت** که
نوعی قبلی از فیل خانه یکی از ملوک هند کریخت و فیل بانان از تعقب رفته بقاعده سد کرده و راه ایجاد کردند و چون فیل بر سیه دیکر در آن چاه
بلا افتاده بود ملاحظه نموده که چاه کمیاب بر شد چون ماند تصادر بخطوم سرکرفت و پیش خود بر زمین می نهاد تا اندکی چاه کماست
لاجرم فیل بانان از کفتن او عاجز شدند و پادشاه بآن فیل مشغوف بود بالاخره فیل بی بلای و رحمی که فیل را بیان او میکشت نهان شد
و در وقتی که فیل بلخ رسید خود را از درخت و راخاخت و در پشت او نشست و ریسمانی را که در پشت و پهلوی آن فیل بسته بود هر دو از هم
کسسته بر و بحکم کرفت و فیل را چند اضطراب کرده بر جست آنحضرت او و چند اشتد بعد از آن بر پهلوی غلطان کشت و بهر پهلو که غلطیدی
فیل بان بر پهلوی بر جستی و در آن اثنا فلاح بحکم سر سرش بزد تا فیل عاجز کشته کردن بر نهاد و داد و فیل بان او را بفیل خانه آورده طعنا
در باره او اظهارات نموده و کویند احیانا ملوک هند شکار فیل روند و قریب چهل روز و چکونه ماده که فیل صید نمایند کن ساعات کنند و کار
کاه فیل را و لاغی بولاغی برند و کرزی و کرزی اعتبار کرده و فرو شند **زرافه** جانوریست دستهایش از پایها دراز و سرش شبیه بر شتر
و شاخهایش مانند شاخ کاو و پوستش خوش بوست بوز و دمش شبیه دم آهو و در وقت رفتار بخت پای چپ را دراز و بخلاف حیوانات
دیکر و بعضی مؤلفات مسطوریست که قضا را بالمرتبه آید و از حیوانی که بعضی از اعضایش شبیه بدیها باشد و بعضی شبیه ماده در وجود آید
و هرکاه آنحیوان با کاو و بعضی جهت کیه زنده از نجس بوند **شتر** کویند که شتر اذهره باشد و چون چشمش بر ستاره مهیا افتد بیره
اسب بهترین مرکبست بحسب صورت و سیرت و چنانچه در کتب حکما بعزیز یافته در باره او احادیث صحیحه مرویست دیکر از
لمع نظر و اسرع که پادشاه اسحاب جهة نوع بن منصور سامانی بر سم بخدا سبق و بسیار که دو سر داشت و دو پای و در هر پایش دو سم بود که
جان طرفین سیمین **حمار** دو نوع می باشد اهلی و وحشی کویند که اکر حمار دریا می باشد و آواز شنیده شنود خود را در دریا بی اندازه
و عمرش زیاده از چهل سال بود اما حمار وحشی دویست سال و بعضی مدت حیاتش را هشتصد سال کفته اند دیکری از تواریخ نمند که دویست کوش
اندازه شیر ایشان در اکثر جهت کریخت و اعضای او چون دراز بحث حمار وحشی از دو حمل کفت و انجا که بتمامی از آن دارا کوش نمیدانند **استر**
از تخم اسب و در از کوش است از تخم اسب اکر کسی بکامه اشتبه باشد افکنده استر را بلوی کند و آب هر بران اندازد محبت باید و هر کس که

بر انجا کذرد او را نکاه شود **کاو** چند نوع باشد از انجمله کاو میش است که آن نفایت شهوت را شایع تعریف نماده و در صحیحین از ابو هریره
مرویست که روزی مردی بقره را بار کرده میراند که کاه آن بقره عجابت او کریست و کفت من خلق کرده شده ام بجهة بار کردن لکن آفریده
شده ام برای زراعت و مردم تعجب شده کفتند سبحان الله بقره تکلم میکند **غلت** که در زمان ابو سعید خان خنابز کوسالهٔ
متولد شد که دو چشم داشت و دو پای و در زمان خاقان منصور سلطان الحسین میرزا بزکوسالهٔ از شکم کاوی که آنرا زیکه دنبه کرون آمد دو چشمها
در زیر حلقوم داشت و آن پادشاه عالیجاه آن کوسالهٔ را بر اقرب وقت نموده و فرمود که چون تواریخ سنوسی ایشان تحقیق بعرض رساند جاه و مشت مال
کوسفند کوشش ملایم و زین بوست بر اجح آدمی و مسوده او را و مبلغ کوسفندی بدیکر هشت دست و پای و اشتیلیکن چهار دست
پاش کرنه بود و زمین نمیرسید **ابل** او را کرون و کاو کوزند بزکوینند شاه بهست بکاو کوهی و تا دو سال شاخ نمیدارد آنکاه دو شاخ
راست دارد و در سه سالکی شاخهای از اطراف شاخش ظاهر شود و تا ده کره و عبدالان مسالی کوتوب شاخهایش بیشتر و آنرا دید از
غرایب آنکه زن نشیند در سر و ما جلست و بعضی میان بوست کرنه پوشیده بکار اب رود و ماهر جهة دیدن او زنده بلاد حاجی آید
و کرفتار کرده دیکر آنکه ابل مستان اهو خورده و چون حرارت بر وی غلبه کند طلب اب رفته بر رود یا بیند و بر تسوی کاز و کیب بر وی
قانع شود و چندان آب بیاشامد که زهر اهوی از دو نرش بیرون رود و اکر چنین نکند بیره کویند و حیاء خورده از اهوی چند قطره آب از کوشه چشم
کون زن ظاهر شود و مانند موم منعقد کردد و آنرا بادزهر چیوان خوانند و اعتقاد مولف سدید آنکه بلدر هر چیوان از دو زن ابل بیرون
آید و آنرا دهر تراق اکر تهیه باشد **آهو** بر چند نوع می باشد انجمله صنفی است که مشک از نافه و عجب بسیه بوده و نافه آهوی
مشکین موده ابلیست و عجب جنس از سایر انواع آهو بزرکتر بوده و او را دو دندان صفیست بدنان اسفل بطا المشک پوسته رسیل
چرا کند و مردم آنجا نمی بوده کره نمنا و تقی کوشت و من فاش مجتمع شود آنکاه خارج شود و انوع مختلف آید و کسانی که مشغول آب باشد و چشمها
و چوبها و چمن اطراف بدید و آهوها و نخود بدان مالند تا نافه از وی جدا شود و زان با رجعول مشک از آهو اقوال کیرند و دو یا قسم
که مخزن آن لاغی بدنقام خت در عجایب البلدان مسطوریست که در ولایت تبت بدیاست که چنان که آنرا نافه المسک خوانند و هرکاه او را
صید کنند نافه از وی جدا سازند و آنرا در میان جوکلاه ناخوش فشرده و کرد و مشکی بکیرند و چون نقاره از حال سلاح جانور از چیزه
ندکی شد طایر خاص صورت که حیوانات پرنده در پر و از آمد **شترمرغ** هر چند که طبیعتش اخلی و است و قوت طیران ندارد
اما چو زیر دارد و بعضی بنهاد او را طیور شمرده اند و او را کرد بلند و پاهای کوتاهست و صورت مجموعی سایر اناثش بهایم
فاز و بطی و مانند لیکن در عظم جثه برابر کوسفندی باشد و او را اعضا سالم رخت و اصلا آواز نشنود اما شاهد ایشان نهایت قویست
و او آب نخورد مکر اندکی و اکر بلبلش بانکشت از حرکت باز ماند تا بیره و شترمرغ بملاحت مشهوریست خانچه در وقت فرار سر
خود را در زیر بلند از صیاد پنهان سازد و سایر اعضا ظاهر بیند کذارد کویند شترمرغ بیضه خود را سر قسم کذارد نفسی چه بیرون آید
و بعضی بکرد بلخود بخش را کذارد تا کرده شود و کرد بها از انجا بیرون آید و طعم بخالش کرده و آنرا بعزیز در مصر بسیار باشد
خانچه کوشش برقاره و بوشند و در زمان خاقان منصور سلطان الحسین میرزا اشتر عرق بهرام آورده بودند اهرم و بعید کرمت
سنا هدن نمود که مقدار چهل بیت آهن دیا آس ترنج می ساختند و بعضی اوی اخاخت و او را حال آنرا میخورد و از تعرف در هیچ عضوش ظاهر
نمیشد از امیر نظام الدین علیشیر استماع افتاد که کفت در وقتی که میرزا بلخ از سفر بخارا از سفر بخارا آمد بعضی شترمرغ خدمت خاقان آورده و پس
لاکه قریب دو سال آن بیره و دختر از نمود پادشاه در انطاق رسیده که آزاد و نوع سلاخه ملک بحکمی ترتیب نماید و چون بعضی از آن بیره
کرده اند از انجا شترمرغ بیره بر دو آمد و اهرم و رنکو بیده هر چند بلخو افتد از آن عزیمت که عقل و نوع آنرا خندیق کند اما چو بلکه
دو اقوال از امیر علیشیر نموده قول باید نمود **عنقا** عبدالله یافعی در مرآت الجنان از شرح مقامات حریری که مصنف آن ابو القاسم
عبدالله بن الحسن العسکریست نقل نموده که در اراضی اصحاب اس کوهی بود که مواد نی بلند بیل ارتفاع داشت و در انجبل بسیاری از اصحاب

طیور بنزد آنکه می‌بودند و در بعضی کتب مرغی زیبا خلقت طویل العنق که در پیش شبابه دری آدمیان بود و در سایر اعضایش از هر حیوانی مشابه
در نکوه بدان شد و آن طیور تعرض نمایند بعضی و اهل آنکه دانند و گاهی بتعرض احوال اطفال از دیار گشت و اهالی بلاد آنچه را عصف
مغرب می‌گفتند و المغرب الذی یجی بالغرایب و چون آمده مرغان متفرق شدند نزد پیغمبر جنی خطاب صفوان شکایت کرد سند
و بدعاء خطاب شرعا از شان اند فاع بنزفت و زنانی که تخریج عزین بالله اصفیل بود و تابع خود آورده که در سعید مصر طاری در رفاعت
علم خلف که در سال از میان بحر و بغض باشت و پرهایش بلون بو عجز دنات و شبه اکثر طیور و اعضایش سینه تر دعوت آورده سند
و آنچه را عصفا می‌گفت در روز محشری در ربع الابرار عبدالله عباس روایت نموده که ان الله تعالی یقول من موسی بطایره اسمها عصفا
بها اجنحة اربعة من کل جانب وجه کوجه الانسان و صانع بعلت از هر چیز و آنچه را بصفتی کراست فرموده بود و بعبارت چه گاه
جهة او رنجی مشابه او آورده بوسی و دعی کرده که دو مرغ عجب خلق کرده و در دنیا آنها را در جنی که در حوالی بیت المقدس لذ مدرک سالم و ابلک
زمانی از آن دو طایر فرزندان تولد نموده نسل ایشان بسیار شد و پس از آنکه موسی بجوار مغفرت ایزد تعالی فتوی آن مرغان از اعضو شام
عطارد بجد و بجاز آمدند و هواره و حوش و جسیار آنجا شد و در اطلعه جزی ساخت لاجرم در وقت ظهور شاهزاده فاطمی حسین اولاد
مردم از آن طیور شکایت کردند و بدید حالی حضرت نسل ایشان انقطاع یافت باهو گوید که آنچه در عدم بعضی نسل شده است سکو جزو از
نشیده و العلم عند الله **عقاب** نزد اعراب سید مرغان مشهور است و او عقابیت و رین و تیز پرواز است خانه جات در
عراق جزو و شام و رین و عقاب سید بعضی نهند و دسی دو زیجه آنه و از آنجا کان نخود یکی بیرون انداز نه زیرا که بوی مشقت میرسد که چند مهر
بچه طعم تم رسانند و بچه را عقاب بیرون افکند مرغی که مشکرة استخوان موسوم است الهام این تم بوی مهر باک کرده و او را طعوه هدنا
کلام شود از عقاب آنکه بعضی از اهل انس گفته اند که تا ای عقاب آن ماده می‌باشد و باعزجی جفت میکرند دیگر آنکه چون عقاب پیر گردد
چنگالش او را بر داشته بهد و سان بزند و بخشکی رهین العقاب مشهور است عرطه هدنا آنگاه و آفتاب گاه و از دنیا و هوای کهنه و بی
رنجه بر بیرون آرد و دیگر آنکه چون در حکم عقاب بضعوری باشد و جگر خرگوش در دهان خورد بحث یابد **باز** بعضی از اهل راز
گفته اند که باز نی باشد که ماده و نر و جش از طیور دیگر می‌باشد **چرغ** جان شهور است که تهیج بلند از طیور شکار دلا هویدا نمود که
مگر چرغ و او و نیز سر هست که هر گز سیل خور ز آب نکند و از بچه بوی ناخوش از ده هنوز بیرون آید بعضی از اهل تاریخ بر اند که او لو کی که
چرغ شکار که مهلم کو بود و در مرآة گفته اند حارث بن معویه بن نوبخت بن کسی است که تخریج جسیده که **یوم** در شب اصلا خواب نکند
و در روز از آشیانه بیرون نیاید **قلت** که نوبی که هر یکی را فرنی که بدترین مرغان اشکار کند و بهتری که بدترین هر مهابا شد
کتاب سازه و بید ترین مرد مان دهد آنکس بوی ما کرفت و بهتر نظر کتاب که و تا سلی طالو داد و بنکه چون بوم را کشند بلا چشم
او کشاده ماند و یکی پوشیده و هم کوی که آنچشم را جزو دارد در خواب نشو **موش کور** او را طیور از کویند و خاة و جبار نیز کویند
در رساله الصید باین عبارت مذکور است که موش کور هر دو نیز مرغانست و تخم جغد کاهی مرغ نهند و بهر حال سه بچه بیرون آرد و
ایضورت در غایت غرابت کویند که موش کور بهترین جانوران است و حق سبحانه بزرگ اکثر مسکی سر بدهد هر کت رسد فضد
بچه و بضعه مرغان همسایه کند تو حق تعضی از تعزیز بر سید کران بحق راست کر طیور از شهاد ماده و شهاد نر نیست جواب گاه که
ایضی کسی اند که بکمال علو از بوده باشد **ذرکس** عرب کرکس را عرب نخواند یعنی جزه ار انکار هر او را بدهد
و عدت بصر تعریف کرده اند هنا بچه کفته اند از چهار فرسخ مسافت بر چند و سه روز از شرق بغرب رود و هیچ بوی آورده اند که
بوی مرد ار از ده و رشوه و اکر بوی خوش بوی رسد بیمار شود و بخورد حرص بسیار داشته باشد و کاهی آنقدر خورد که حرکت نتواند
کرد و کرد شما کرد و کرکس را بحشش آنقدر بحث باشد که هر کاه از وجدا کرد آرا اند و بیرد **لخلک** کویند او جانور بیست زیرک
و بعضی از حکما کفته اند که کاه اشتن استخوان کلک عم و اند و از ایرون برد و اکر کسی خشن را همراه کاه داشته باشد در آنچه نخوه

هر چند شاه ماند **کوتر** جانوریست بغایت معتول و انواع او بسیار است چون خلط و بغدادی و پرپا و شیرازی و پیر
و بحرانی و از خواص طبیعت کوتر آنکه اکر هزار فرسخ آنرا آشیانه معهود خود و رها شد و ده سال پران کند و طلب همانجا منع کند و کوتران
نیز مثل آدمیان عشق می‌ورزند و در وقت جفت شدن در سر و بوی هم را بوسند از اسطو نقولست که عمر کبوتر بهفت سال میرسد **طوطی**
بلسان و صاف بوصف ستانا نجلد و در زبان عزالدوله بلی طوطی عبینه دی آورده بند که منقار و بالی وی سیاه بود و بر سر خود اکلیل فستی
داشت و در ایام دولت سلطان ابو سعید بر اطوطی مرغ از هند آورده بودند و در هنکا بود زبانه مانی سلطان حسین بر اطوطی بعینه که
منقارش سیاه بود و پایهایش مرغ آورده بودند و هر کس زبان طوطی خورد فصیح که در و هر که زهره اش تناول نماید لکنت زبانش پیدا آید
طاوس عجب صورت بهترین طیورست و در سالکی لون و زینت و زینت پرهای وی کمال رسد و ماده وی بسیار کیاه
و او را دهم نهد اکر و از خوره بسیار باز کند و خشن بشکند تا پران بعضه او در زیر پا کیان نهند تا بچه بیرون آورد و مکان از آن
چنها نیاه از و عدد را لحظت تو اکر و در رساله الصید مذکور است که از عجایب آنکه طاوس نر و ماده با هم جماعت نمایند بلکه چون
طاوس نر است شود و دکر چشم و دانکی پدید آید و طاوس ماده آنرا بخورد و آبستن سبب بچه زهاد نشو کرده اما او خود و فنا نامیر
نظام الدین علیشیر که طاوس بسیار داشت استماع نموده که سید نور چند نوبت جفت شدن طاوس را مانند جیت خود و مکان
مشاهده کرده از عجایب آنکه چون چشم طاوس بطاوسی افتد که زهره اشتباه باشد آغاز نصر کرده و زیاد زنده **خروس** بوقت نمای
عالم باشد خانه بعضی از علما محمد بن مران رفته اند که اعتماد بر بانک خروس کرده نماز توان کذارد و در تصحیح اخبار آمده که
رسول الله فرمود که چون خروس بانک کند از فضل خدا چیزی طلبید که خروس ملکی بی بیند و بانک بی کند و خروس بر ماده خود عیوق است
و صفت غیرت و شجاعت مشهور **سنزی** خروس شوی است و او در هوای خوش و موسم و زیدن باد شمال بر نیه شود و در هوای
مکدر و هکاه هبوب باد جنوب لاغر کرده و در وقت وزیدن باد شمال و هوای خوش طبران مینماید
و در زمان هبوب باد جنوب بالی پروان کشاید **کلک** از غایت شهرت احتیاج بتعریف ندارد از عجایب آنکه کلک ماده بچه
شنیدن آواز کلک نر تخم نهد و کاه باشد که در حالت غلطه و خالت بر پرهای خود باشد و بضعه آرد کلک دو آشیانه سازد بیضه را که
بچه نر شود کلک نر محافظت نماید و کلک ماده بیضه را که مرده کرد نکاه دارد و کلک نر بر ماده خود در غایت غیرت باشد و دوال
عمر باید **هدهد** رسول حضرت سلیمانست و عجایب لطیفی و او آب را در زیر زمین همچنان بیند که مردم در بیست شاهدن زیاده کوید
هر کس هدهد با خود نکاه دارد و دشمن ظفر یابد و اکر هدهد بی را در خانه بپرورند ساکنان آن منزل از ضرر حوادث ایمن ماند **فاخته**
آدمی انوی تلمه را بلاحرم بوسند در بیضه که دست بآن رسد اشیا نماند و در خانه که اشیا را بوسند مار ساکن کرد و در زیر کاه آواز
نشنوی کرده کویند که فاخته چهل سال زنده و در کتاب شیخ الاسلامی در رساله الصید نوشته اند که از عقبی مشاهده شده **قمری**
بعضی از ناظمان مناظم تحنوی در بیه اند که چون قمری نر بیه ماده را بدیکر جفت نکرده و در فراق نالد که تا وقتی که بیرد در بعضی تواریخ
نشانست که نوبی یکی از سلاطین هند مرغی بصورت قمری جهة سلطان محمود غزنوی فرستاده و کاه طاوسی مسوب جامه زیبا شاش از
چشم آمرع نیست و مانند سلک معقد می‌شد و آن سلک را چون تراشیده بر جراحتها نهادند التیام می‌یافت **لخلک** مانند سایر
طیور دانه چینند و بی آنکه ناخن دوزه داشته باشد مثال اسلح و در خورد می‌کوشت خورد و بعضی از علما کفته اند که عمر او بهفت الاسد
و بعضی جانب تیغ که هر بوران رفته اند که کثرت مجامعت مشهور است باران زاده از بکمال العمر می‌نماید **فرسوک** طایر نیست
معروف و از وی غرایب بسیار منقول از جمله آنکه چون چشمش با لکت باید دید و جهة دفع خلائق که دشمن بکان و بیست هر دو کرکس
در اشیا نر خود اماند زیرا که خنا ش از نوی کرهن بکرند و دیگر آنکه اکر چیزی بر او متعفن زبان نماید که او را علت برقان حادث شده باشد
فی الحال نقد سنک برقان او بد اما خواجه بضیاء الدین محمد طوسی دیکی از مؤلفات خویش نوشته است که صدق این حق معلوم نیست

دیگر کلوخی از هفتاد هزار که بر نوی در سقف یکی از خانهای من فرستاد اشیا بر ساخته و دستی آنرا بر دیوار کرده و چون بر مستوک آمد و خانه
خود را خراب میداد آغاز اضطراب نموده برام بر جهد و اطفال میکرد تا وقتی که مستوک سیاح آمدند و هر یک مقداری کلی در مشعل اجکال آمدند
آنگاه هر از ایام بایان بر دیده در هانوی وضع که اشیا خراب شده بود بسلیقه خانه بکر ساختند و آن فرستوک آنجا را در فی الحال بصفا نهاد
دیگر آنکه جهاد و صادق الفوز او بوده انکه در دیار خاقان مصور بلطا تحسین میزاده و بخشش هر عظیم سلطان خود بر بلکه در کاه
رفته بود و موسی نشسته بود و بیرک اشیا از فرستوکی و نظر بود ناگاه دید بیرک مادی همدکه که بآن اشیا رفته بکان و مستوک را بجهد و
مادر بیکان چون آنحال شاهد نمود بر جهد و بیرک و حشی از آنکه مادر و مرا اشیا از او رساند باز آمده تر بلک با برید و بیرک و هانش را بجهت
حاجت بلطافت شده از سقف خانه بایان افتاد و حتی بر خواستن او اکشتند و هانش و لما لحظه نمودند دیدند که فرستوک خاد حتی در انجا
افکنده بود و بانجهت شر اوند مع کرده هر چندان ابرغایت مستعد ساختن از نفاست استماع افتاده هر خاد هر آن زمان کشود
علت بیزه دی و جنات و موصوفت و او بصفت خود و ابیرک شده درخت بوشیده ابکه خاب سازد زیرا که اکر شب برلک تر بلک تخم وی و دکه
شود و بجنین بکر قوت خود را بتر بهان کند **گویند** که هر از او بی بکر و مسی و بی هیچ حاوی بر وی حرف کاه منازه **غراب** چندین نوع
می باشد و طبیعت جمیع اصناف بر بال بجوانست که از خلق کاره کرده در حاجت شوند که کمی چند و نماند و بعضی علی ابران رفته اند که کاج عجایب
میشاید و بجزه آنکه مقدار خود ظهور داده و هر قناعت کند و آنجهت خوش است آنست که هیچ غراب بلیل ساده مکرد مواصلت جاری نمیاده و از تجهیز
او را بعنوه و اصنوب سازند از غرایب آنکه چون بجز کاج این چنین در آید و منظر بیند و اندر آنکه بر که بیند منظر بلیل که چند و در کرد و مسی نکرد ند
و در آن ایام و نزاق علی الاطلاق بشد و اشیا از کاج فرست شد تا قوت بیکانی کرده و هر کاه غراب بیز بر بوده مادر شیا اشیا از نده نهد
حاضر نماید **دیگر** آنکه الله الدین حسین ابو دی کفت که در از مصر هر که کبری دیده که کلاهی در دست خود نشاند کفت ما غراب و صدا الله
کلاج نزاق مفهوم و شد کفت لا اله الا الله **علت** حاوز سیاله و نیک زیرا که در وقتی که در هوا پر و از نماید چون کسی
دست را حیاب بیز اشارت کند متوهم شده نظر بیکر و ده امایل صفت بلک داره کچون مادر بیز شر کرده او را ضایع کاذبه و هر جا مرغ بمراه
بر دو و نظر و مدد نماید **جاری** جاری او را تقویت می کوید و او در عنیت تیز و او نماید چند نوبت کمو در بصره تقدیر بی صید که از نجد و فرش
سیاه اندکه در بلاد شاه باشد بیرون آمد و او در طالب الرحیل سیاه نماید و آخر الامر از کرسکی بمرد و بحسب اشارت که تقدیر و افکنده و بیت
چه کاه جانور بر و انداز تند بخال روی افکند و اکر بی از نجاح تقدیر کنده شود و بر بیرون آید از عنصر بیرد و کوشت تقدیر و باطن و صیاد
لذیذ ترین طعم و صورت **بط** در وقتی که بطماده بر روی تخم نشیند و بلک لحظه از وی فرو کرد و دو ماه آنجا بیز بیرون از وی و بط
و چه را دوست داره **سمندر** عنیت که در میان آتش پیدا شود و بر و اکر بر صورت و کاه باشد که آتش از وی نمیاند و در هر نوع افتد
و سمندر هم در میان آتش بیکند و کویند که او در هر از سال عمر برد و بعضی از اهل بیز کفته اند که چون اجل برسد هر نوع سیاح کند و آتش بدان
زند و خود را بسوزد و سمان مدکی بر آن خاکستر باران باره سمنده بکر از سیا نزها هر شود **والسلام علی من اتبع الهدی** **خفاش** که او را شب
کویند طایر است سیاه رنجب و موصوف او صاف عجیب از جمله آنکه کوشی و دندان و پستان و منقار و خصیه دارد و ساده و حاصل شود
بنقاش طیور دیکر بیز اید و شیر هد و بولک و بعقد مانند اسیان و عمر شیر و از باشد **دیگر** آنکه اجل پرو از نی و بیشتر و نی و ساعت است
از نهان و میدرج صادق تا هنکام طلوع آفتاب و از بعین عزوب خورشید تا وقت عنیت شفق و در بیار اوقات چشم از قوت اشیا
خلالست **دیگر** آنکه پشه در وقت طیران خفاش بر و آید و چون بعاوز از حد خفاش با شانی پرواز او را صید کرده و اجمعا زد و بعضی از
علما تفسیر کفته اند که خفاش بدعای عیسی مخلوق کشته با آن صفت در کان دیکر ماده **اما علم غرایب امور طیور غریب مشهور** بر بیرک
مذکور میکرده **نقلست** که در صاحبی دیالی بیل عنیت که سر بی سعیدست و اسبی اعضایش سیاه و آطار از اموضع بجای بکر بزوه
و پوسته ناهی آن بجز خورد و هر کاه در بیلان آید بلطافت کوید که الله تو و الحق و خالق هر کس بر کلمه راشنوه **دیگر** در حدود مغرب

مرغیست

مرغیست که او را قاقرون کویند و قاقرون طیران بر هم لرکشتی طیران نماید و هر کاه مسافت بعلو قاف میرسد با طاق شهر میشود که از هاری
خدر و مشهور سعوت بانک میکند و ملاحان کفت حالی اد انست تدارک استغاثه نمایند **دیگر** از غرایب طیور آنکه رعد و طیر
مرغان کوه از ایل جنس بر دخانی باشند و مرغان دیکر بجنس کفتکی هم از این صنف و آیند و مکرو پشه میکرند و آنمرغان میدهند و چون نو
بآخر میرسدان طیور مرغان ضعیف را میکرند و بخورند **دیگر** در ولایت زنک عنیت که بر درخت کاو بعضی می نهد و هر کاه که مراقبه
میکند که بعضی او را بخورد آنمرغ چنان بعضه را بر چشم مار زند که بر دانش احد قرار نماند و بعضه شکند و هر کاه بعضه مرغ از بعضه بر دارد مادر بیت
آنرا نزد و ملحق می نهد و مادر بواسطه دیدن بیت بعضه و بعد آنمرغ نمیکرد و آنمرغ بر هیچ درختی اشیانه نمیکرد و بیت **دیگر**
در جزیره سقالیه طیر است که هر کاه راه و اهل کشتی مشتبه می شود آنمرغ می آید و پیش چون کشتی میرسد و ملاحان و بعضی کشتی میرانند
تا طیر بر سنتیج میرسند **دیگر** در هند و ستان عنیت که دهنی بزلک دارد و این مرغ دهانی خود بر آب میسازد و در بیکوهی می آید و بیکه
مرغان خود را بر و میرساند و آب از دهانش بجهند و چون آب تمام مشروب بلیز شیف خود میرود **دیگر** در ولایت زنکبار عنیت که
مار بجزه و باین طریقه که دم مار را بسیکرد و بر و اکر مار او را بعضه کند باز بیکذارد و آن در میان زمین و آسمان او را بسیکرد تا مار را قلیل میرساند
آنکاه رهائی کند و مار بر زمین خورده چند قطره مشروب هیا زان نشسته او را بجزه امام و سرا او را بجزه دیکر که آن در و بعضی بکار میبرد
کوه مشروب **دیگر** در هند و خرد و نام عنیت که آمدن او در زمان بعضه حرف آفاق افتد و آنعنی تخلف نکند **دیگر**
در عجایب المخلوقات لغوی مسطور است که نزع هر سال در روز عاشورا بعضه امام حسین آید و اهل کام عزوب توجه کند عبدالرحمن طیران
نماید و اعاشور آید بجمکی او را بنجند **دیگر** در بلاد بلغار عنیت که مقدار دو اره و مقدار بر بیش مشی ایجانب است دراز
باشد و شنوا و طرف چپ و کوشت آنمرغ ناقصت حصاه کلی مشاهده و هر کاه بعضه آنمرغ را بیرون و بیرون از خوار نزع
بکذارد و دیکر اکر بعنیت نظر رسیده که در بلاد روم جزیره ایست بجزیره الطیور و موسی و در آنجزیره اصنافی عجایب صد و سی هزار
آنجزیره الاشجار و الاهال و در مقیاس عجایب مع سکون بسیار است و غرایب عالم کو بیکون بیشمار و بخروجیع آن امور بیند و بیان
تا زمیت و مسیوب خاند بکسور اللسان **نفع** و هکذا فی الایام عزیز عجایب و از و عجیب آنکه این ذره احقر را وجوه قلت
بضاعت و عدم استطاعت و ملی خوش و ماعی سرشوش و فرق و فرض مساعدت منع و بامساعد نماید معلومست تا مدانک
زمان عظم و وقایع اجیا و اند و ملوک و اسلاطین و حکما و علما و ضایع الزاد و آوردن تا غایب و رسالت بخرید کشید و در تنجیح روایات و
تنقیح حکایات بقدر امکان لوازم اهتمام بجا آورده و این مجموعه الاتمام رسانید **شعر** شکر کان نامه بیون رسید ۞ بیشتر از نیک بایان رسید
این نامه نامی که بر آثار انبیا و ملوک محتویست اقامتش رسالی لقا و آثار الملوک و الانبیا از آنکه بخش جزء او و لفظ جزء از جهانیان
ایضا این سال بخزیت و این تاریخ سنه **تاریخ** چو زمانه کرد قصه اهل جهان بیان ۞ شد مالاحام جزء جهانیان ۞ اکنون بی جند که
مصنوش از اغراق شاعرانه و اغلاق منشیانه بر است و ذاتی مالک آرا صاحب و دلی که نصلت این کلزار از و بیع آقاب عنایت بیفلیت
اوست عرض میفاید و بر دعای که مستغرق هر مدعا و تواند و اختتام کلام را بی آراید **مثنوی** ۞ ممالک سما را هر زور را
کرم کستر آصفا ور را ۞ درین دو زکار هایرن کار ۞ نداند کسی چون تو فرهنکار ۞ مسلسل کاهی هوش تو ۞ فاید کهر لایق کوش تو
از بی جنس بی جو رجع کبود ۞ و این عجز راضا ۞ ترسق مادر تشک سال بسم ۞ بباغ تمنا کیاه کرم ۞ زجور جوم عنبر و رکا
درخت سخن بر و بر بار ۞ کرانکه سنم عنایت و بدر ۞ بکوش خرد این شایست سرود ۞ که از ابر احسانت ای فراز ۞ و لیکن هنکست سر بی نیاز
نا بیانا آن ابر کوهر نثار ۞ نهال سخن میوه آورد بار ۞ از آن روی اهل هنر شاه کام ۞ کشید ندکان لاجرم ظلم ۞ تو ندیع و سنت خوم
ستوه ندار لوح دل غم ۞ مرا زخاطر سخن ساز مند ۞ بر و بیر در بعوف باز مند ۞ زفیض صادی مدد خواستم ۞ عجب بوستانی بیاراستم
کجینه طبع و سخن خیز ۞ سخن اسم کوهر دلیذیر ۞ کشیدم کوش و دلا کلکت ۞ باظاهر کرد شاد رجت ۞ بنام و کرد هکابی تمام

کرنامی بود تا بروز قیامت • زنام تو این نامه شد نامور • از آن گشت نامش چو بالا بر • فشاندن فلک وقت کام • چو جمعی سخن گفتم
با نشئهٔ هنوز چو رخسار یار • سوادش معطر چو مشک تتار • حکایات آن بهجت افزا همه • ز صنف روایت بتر اهمه • صحایف دولت بدیع
هر کتاب از نوی و کهن • عبارات از عیب اخلاق دور • مسلسل چو زلف حسن سای حور • مطور بر چو خط نار لعیب • عنایت ایزد آفریده
حروفش بنور شرف یک بیک • بجمع خرد گشته چون مردمک • معانیش در کسوت سکه نام • چو آمد خجسته چو شام • چو آمد خجسته چو شام
ذات کند بر مدد اقتباس • بود ظاهر از بخت فرخ اساس • معما بطبعت عیار هنر • بلطف کرم خود ستایش گر • باوصاف او سکه کاتی
کنون ای عطا بخش ما تو شیم • بجانی بنده کم کمال کرم • مرا ناهلی با کی بنده نیاز • رقم کسوتا مده هی امتیاز • بیوی فرا بخشا انعام
بنوده بد ستور عنان راه • چو ابر بحسین قواحقاص • سرانو نکردم باحسان خاص • ستوم بر سند سعادت سواد • کنم عرض تشریف
بهر چیز باشد ولایت بس • دگر احتیاج نماند کس • نباشد ز آداب اهل کمال • درین لب بین سر قبول • از آنکه بکشت
بود روح پرور هوای بهار • چو خضر بآب حیات نوباب • شود ابر از وی چمن کامیاب • برادر بود سینهٔ آن بلند • زور بش جهان شود بلند
پسندیده باشد بنده کرام • که باید بحسن رضا اختتام • الهی بحق رسولی که بود • مدائح کان ساز آن صبح بود • ما غرض شاه ولایت
ز هر اوسطین و دین الهاد • بلولاد و اجداد آن بیا • بخوم درخشان اوج هدا • که بر سینهٔ آن صفحه رفاز • باقبال او ارتبت
سرش ابر از تاج طرب بلند • زنی بشرف خاطرش بهره مند • زبان تا زمان و دلش جیزاد • ز لطف الهی و بر بنیاد • باقبال فتح و ظفر شاکر
بماناد و ده او دنیا مدام • خدایا چو این نامه دلفریب • ز انعام این نامور بلند رب • باخطار حسین اهل حسن • که هستند واقف بدان
هیئت فضل تو نظم رباد • عیوبش ز چشم کسان دور باد • رقم کرد تو بیکه خورده مام • کران روضه را در آورده ام
مگر از نظایی نا امید • بعنوان عطایا کرم کن نوید • برادر کلا موقف از کلم
منور کن از نور عرفان دلم • بادنام اسلام ده اختتام •

کتاب بقای مراد السلام •

هذا مع من حضور مدالتاریخ المنتخب
عبد الشدوسی
سعد الطهر شه بالنظر
مرحم الوجه الجهاد

چهره دوری مادر مات
شنبه ۱۱۲۳ اتاع

تاریخ جلوس نواب کامیاب اشرف اعلیحضرت شاه
صفی صفوی الصفا مرا
شاه صفی بن صفی بن شاه صفی
۱۰۳۸

جلد کتاب حسب سر ارما
بعالیشان معلان حاجی الحرمین